UNIVERSAL
LIBRARY
OU-234060
UNIVERSAL
LIBRARY

فہرست جلد اول اکسیر اعظم

دیباچہ	۲
بیان نسبت سر و کاخ اتصال با برادر روحی صاحب کبار رحمی اللہ عنہ	″
بیان سبب تالیف این مختصر و ترتیب ابواب و فصول آن	″
مقدمہ	۶
در بیان اقسام امراض و علاج آنہا بطریق کلی	
بیان ذکر قوانین کلیہ رعایت آنہا در امراض علاج واجبست	۱۵
بیان علاج امراض تابع سوء مزاج	۱۹
امراض راس	۲۸
یعنی بیمار یہای سر	
بیان قول کلی در امراض سر	۲۹
بیان ذکر دلائل بمعرفت احوال دماغ	″
بیان استدلال از افعال حرکیہ	۳۲
بیان استدلال از افعال حسیہ	۳۵
بیان استدلال از حس مشترک	″
بیان استدلال از مشارکات عضویہ کہ متاثر میگردد دماغ بمشارکت آن	۳۸
بیان علاج کلی امراض دماغی	۴۱
بیان علاج امراض دماغی یابس ساذج	″
بیان علاج امراض دماغی سوداوی	۵۰
بیان علاج امراض دماغی ورمے	۵۳
بیان علاج امراض دماغی شرکی	۵۶
بیان علاج صداع بارد ساذج	۷۰
بیان علاج صداع سوداوی	۹۵
بیان علاج صداع بخاری خارجے	۱۰۰
بیان علاج صداع ضعف دماغی	″
بیان علاج صداع خارے	۱۰۵
بیان علاج صداع فوہے	″
بیان علاج صداع شرکی کہ بدے	۱۱۲
بیان علاج صداع کہ بیضہ و خودہ	″
بیان علاج شقیقہ بارد	۱۲۲
بیان حبس	۱۲۸
بیان علاج طلوس دماغ	۱۳۱

بیان سبب تالیف این مختصر و ترتیب ابواب و فصول آن	۴
بیان علاج کلی امراض تابع سوء مزاج	۲۱
بیان قوانین استفراغ مواد	″
بیان استدلال کلی از افعال دماغ	″
بیان دلائل ماخوذ از افعال طبیعیہ	۳۳
بیان استدلال از افعال حس مشترک و وضعیت آن	″
بیان دلائل مزاج دماغ معتدل	۴۳
بیان علاج امراض دماغی حار ساذج و حار یابس	″
بیان علاج امراض دماغی رطب ساذج	۴۸
بیان علاج امراض دماغی رطب سوداوی	۵۱
بیان علاج امراض دماغی ورمے	۵۴
بیان علاج امراض دماغی از ضعف دماغ	۶۱
بیان علاج کلی اقسام صداع	۸۱
بیان علاج صداع صفراوی	۹۹
بیان علاج صداع ریحی و خارجی	″
بیان علاج صداع شدیدے	۱۰۳
بیان علاج صداع قوی حس مشترک دماغی	۱۱۰
بیان علاج صداع تشنجی	۱۱۵
بیان علاج صداع دودے	۱۲۲
بیان علاج صداع نزلے	۱۳۰
بیان شقیقہ	″
بیان ذکر بعض ادویہ یونانیہ	۱۴۱
بیان سرسام	۱۵۳
بیان علاج عرق و جمرہ دماغ و قوبای آن	

بیان استدلال از افعال نفسانیہ و حسیہ	″
بیان دلائل ماخوذ از کیفیت و خاصیت و ضعف و حرارت و فضلات و امور آنہا از بین سوء الاخلاط و مخالفت	۴۳
بیان استدلالات ماخوذ از احوال اعضا	″
بیان دلائل امزجہ ردیہ و ادلہ دیگر جملہ	″
بیان علاج امراض دماغی بارد ساذج و حار یابس	۴۵
بیان علاج امراض دماغی بارد رطب یابس ساذج	۴۷
بیان علاج امراض دماغی صفراوی	″
بیان علاج امراض دماغی بخاری	۵۴
بیان علاج امراض دماغی از ضعف حس مشترک دماغ	۶۱
بیان علاج کلی اقسام صداع	۸۱
بیان علاج صداع صفراوی	۹۹
بیان علاج صداع ریحی و خارجی	″
بیان علاج صداع ورمے	۱۰۳
بیان علاج صداع مزمن	۱۱۰
بیان علاج صداع عرقی و سقطی و تفرق اتصالی	۱۱۵
بیان علاج کلی صداع شرکی	۱۲۲
بیان علاج صداع عرقی	۱۳۰
بیان علاج کلی شقیقہ	″
بیان ذکر ادویہ مجربہ ہندیہ	۱۴۱
بیان علاج کلی اقسام سرسام	۱۵۳
بیان علاج سرسام سوداوی	

۱۵۴	بیان	علاج سرسام بلغمی
	〃	علاج ماشرا
۱۶۴	بیان	علاج سبات بارد
۱۶۹	بیان	علاج سبات ضعفی و صرعی
	〃	علاج باقی اقسام سهر
۱۷۷	بیان	ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه
۱۸۵	بیان	زعوتت و حمق
۱۹۶	بیان	ذکر بعضے از کتب مفیده مالیخولیا و سوداوی و صفراوی از مطالعهٔ اساتذهٔ کرام
۲۱۳	بیان	تدبیر مزاج بارد المزاج
۲۲۲	بیان	ذکر بعض ادویهٔ نافع اقسام جنون
۲۲۷	بیان	سدر و دوار
	〃	علاج سدر و دوار از ضعف مرض و نقاهت
	〃	علاج سدر و دوار دماغی صفراوی
۲۳۴	بیان	علاج دوار شرکی
۲۳۶	بیان	کابوس که بیدلان و حیانوم و خانق و خانوق و ضاغط نیز گویند
۲۳۷	بیان	علاج کابوس سوداوی
۲۴۳	بیان	ذکر ادویهٔ یونانیه مفید اقسام صرع
۲۵۲	بیان	علاج صرع دماغی سوداوی
	〃	علاج صرع سعدی بلغمی
	〃	علاج صرع شرکی مراقی وغیره
۲۶۲	بیان	سکته
۲۶۹	بیان	علاج سکته نضربی و سقطی
۲۷۲		**امراض عصب**
۲۷۲	بیان	علاج صرع عصبی یابس سوداوی
	〃	علاج استرخا و فالج بلغمی
۲۸۱	بیان	ذکر بعض ادویهٔ مفیدهٔ نافع فالج

۱۵۹	بیان	علاج سرسام غیر حقیقی
۱۶۱	بیان	اجتماع المارقین الراس
〃	بیان	علاج سبات رطوبی
۱۷۰	بیان	سهر
۱۷۴	بیان	آفات ذهن و نسیان
۱۸۲	بیان	علاج نسیان بارد یابس
۱۸۶	بیان	مالیخولیا
۱۹۸	بیان	ذکر بعضے ادویهٔ مفرده نافع این نوع مالیخولیا
〃	بیان	ذکر بعضے از کتب مفیده مزاج بارد مزاج از مطالعهٔ اساتذهٔ کرام
۲۲۳	بیان	علاج سانیا و داء الکلب
۲۲۸	بیان	علاج کلی سدر و دوار
〃	بیان	علاج سدر و دوار از رسیدن گرمی بدماغ
۲۳۱	بیان	علاج سدر و دوار دماغی بلغمی
〃	بیان	در مادهٔ صفراوی
〃	بیان	علاج کلی
〃	بیان	علاج کابوس بارد
۲۴۵	بیان	ذکر ادویهٔ هندیه نافع انواع صرع
۲۵۳	بیان	علاج صرع دماغی دموی
۲۵۵	بیان	علاج صرع سعدی سوداوی
〃	بیان	علاج صداع اطرافی و بسیط
۲۶۳	بیان	علاج سکته بلغمی
۲۷۰	بیان	علاج سکته بخاری
۲۷۳	بیان	علاج امراض عصبی یابس سوداوی
۲۷۷	بیان	علاج استرخا و فالج بلغمی
۲۹۲	بیان	علاج استرخا و فالج مع حرارت و تپ

۱۶۰	بیان	عطاش
〃	بیان	مشابه سهری که آنرا قوبا نیز گویند
۱۶۷	بیان	علاج سبات دموی
〃	بیان	علاج سهر یابس
۱۷۵	بیان	علاج کلی اقسام نسیان
〃	بیان	علاج نسیان حار یابس
۱۹۰	بیان	علاج کلی اقسام مالیخولیا
۲۰۱	بیان	علاج مالیخولیای بلغمی و سوداوی
۲۲۰	بیان	جنون و وسواس
۲۲۵	بیان	علاج صباء او قطرب
۲۲۹	بیان	علاج دوار از گردیدن انسان گرد چیزے
〃	بیان	علاج سدر و دوار از رسیدن سردی بدماغ
۲۳۳	بیان	علاج سدر و دوار دماغی سوداوی
۲۳۵	بیان	در سدر و دوار
〃	بیان	علاج کابوس دموی
۲۳۸	بیان	علاج صرع
۲۴۷	بیان	علاج کلی صرع دماغی
〃	بیان	علاج صرع دماغی صفراوی
〃	بیان	علاج صرع سعدی صفراوی
۲۵۸	بیان	صرع اطفال
۲۶۴	بیان	ذکر بعض ادویه تقیید سکته
〃	بیان	جمود
〃	بیان	علاج امراض عصبی بلغمی
۲۸۰	بیان	ذکر ادویهٔ مفردهٔ مفیدهٔ استرخا
۲۹۳	بیان	علاج استرخا فالج دموی و صرعی وغیره

〃	بیان	ادرام خارج رأس
۱۶۳	بیان	سبات
۱۶۸	بیان	علاج سبات تبخاری
۱۷۲	بیان	علاج سهر رطوبی
۱۷۶	بیان	علاج نسیان بارد و رطب
۱۸۳	بیان	اختلاط ذهن و تذیان
۱۹۵	بیان	علاج مالیخولیای دموی و صفراوی
۲۱۰	بیان	علاج مالیخولیای مراقی
۲۲۱	بیان	علاج کلی اقسام جنون
۲۲۶	بیان	عشق
〃	بیان	علاج سدر و دوار از ضربه و سقطه
۲۳۰	بیان	علاج سدر و دوار دماغی دموی
〃	بیان	علاج سدر و دوار ریحی و بخاری
〃	بیان	لوی
〃	بیان	علاج کابوس بلغمی
۲۴۲	بیان	علاج کلی اقسام صرع
〃	بیان	علاج صرع دماغی بلغمی
۲۵۴	بیان	علاج کلی صرع منتشر کی سدی
۲۵۶	بیان	علاج صرع شرکی بدنی
۲۵۹	بیان	ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه نافع این مرض
۲۶۹	بیان	علاج سکتهٔ دموی و سوداوی
۲۷۵	بیان	علاج امراض عصبی دموی و صفراوی
〃	بیان	بیان ادویهٔ مفردهٔ نافع فالج
۲۹۵	بیان	علاج فالج و بانزائے

۲۹۷ علاج تشنج مادی
۳۰۴ تمدد و کزاز
۳۱۱ بعض ادویۂ ہندیہ
۳۲۱ علاج باقی اقسام رسہ
۳۲۵ علاج خدر مبنی بر سودا و صفرا و
۳۲۸ تدبیر حفظ عین
۳۳۵ ادجاع عین
۳۴۰ ذکر ادویۂ مسکن وجع رمد
۳۵۷ علاج مشترک رمد حار و بلغمی و سودا وی و زہری
علاج رمد نزلی
۳۶۶ افتضاخ قرنیہ یعنی برجستیدن ماسفیدی از سیاہی چشم
۲ ودقہ
بثور عین یعنی سفیدی در سیاہی چشم غلظ
۳۸۰ علاج بثور عین
۳۸۶ بشقاق قرنیہ و تموز سرج
۳۹۱ قتنی یعنی خیزی در چشم از قاذورات
۳۹۶ عشا یعنی شب کوری
۴۰۵ نزول الماء
۴۱۶ علاج ضعف بصر از حرارت
۴۱۹ علاج ضعف بصر از نظر بقرص آفتاب
۴۲۲ علاج فشور
علاج استرخاء عین
۴۲۶ کرکدہ یا مل
۴۲۸ علاج برودت

۳۰۱ علاج تشنج تیبسی
۳۰۷ علاج تمدد و کزاز یابس
۳۱۷ رعشہ
۳۲۲ ارتعاد
علاج باقی انواع خدر
۳۲۷ علاج استرخاء از مادۂ حار

امراض عین

یعنی بیماریہای چشم

۳۳۰ ذکر مفردات بقصر
۳۳۸ اقسام رمد
۳۴۷ ذکر ادویۂ نافع رمد
۳۵۸ علاج رمد بلغمی
۳۶۲ علاج رمد مرکب
۳۶۷ حبسات ملتحمہ
۳۷۱ قوبائہ ملتحمہ
۳۷۹ نفاخات
۳۸۱ نمون المدہ
۳۸۸ علاج حفر و قلع قرنیہ
۳۹۲ علاج ضربہ و تفرق اتصال چشم
۳۹۹ اتساع و انتشار
۴۱۱ ضعف بصر
علاج ضعف بصر از نزبوست
علاج ضعف بصر از تغیر لون قرنیہ و غیرہ
۴۲۳ علاج سل العین
امراض جفن و ہدب و موق
۴۲۷ علاج تحجر
۴۲۹ علاج طعیر

۳۰۳ علاج تشنج از ذات
۳۰۸ لقوہ
۳۱۸ علاج رعشہ بارد
قدر
۳۲۶ اختلاج
علاج اختلاج از مادۂ حار

ذکر اشیائی نافعہ
۳۴۰ علاج تکدر و رمد خفیف
علاج رمد حار دموی و صفراوی و حمرت عین
۳۵۹ علاج رمد سوداوی
۳۶۳ علاج ورد یبیج
حکۃ العین یعنی خارش چشم
سبل
شقوت قرنیہ یعنی شکستگی کرد سیاہی چشم عارض خود
فروج عین
علاج دمعہ
۳۹۳ علاج حول و انحراف تقبہ
۴۰۲ علاج ضیق
۴۱۳ علاج کلی اقسام ضعف بصر
۴۱۷ علاج ضعف بصر از تکدر
۴۲۰ بطلان بصر
۴۲۴ علاج زرقہ
۴۲۶ علاج کمۃ پلک
علاج عقدہ
۴۳۰ علاج نوشہ اجفان

علاج تشنج اطفال
۳۱۰ ذکر ادویۂ مقوی اعضا نانیہ
۳۲۰ علاج رعشہ از خشکی
۳۲۳ علاج خدر بلغمی و رطوبی
علاج استرخاء از مادۂ بارد

علاج کلی امراض عین
۳۴۱ علاج کلی انواع رمد و نوازل چشم
۳۵۱ ذکر بعض ادویۂ نافع در امراض چشم
۳۶۰ علاج رمد یبیج
۳۶۵ علاج اقسام رمد غیر خفیف
۳۶۸ طرفہ
۳۷۳ ظفرہ یعنی ناخنہ
نتوء القرنیہ یعنی بلند شدن سیاہی چشم از سفیدی آن
۳۸۶ علاج وسیلۂ قرنیہ
۳۹۱ علاج عرقت عین یعنی سوزش چشم
۳۹۵ جحوظ عین
۴۰۳ خیالات
۴۱۴ علاج ضعف بصر از برودت و رطوبت
۴۱۸ علاج ضعف بصر از موانع
۴۲۱ علاج خشونت و نقص عین از شعاع
۴۲۵ علاج برقان چشم
علاج ورم تحت جفن
شرناق
علاج ثالیل جفن

۴۳۰ بیان سلسلۂ جفن
〃 بیان علاج نارفارسی جفن
۴۳۳ بیان جرب الاجفان
〃 بیان علاج جرب تیفی
۴۴۰ بیان شتره
۴۴۴ بیان علاج تهیج اجفان
〃 بیان علاج کثرت طرف
۴۴۸ بیان علاج انتشار اهداب بسبب موضع
۴۵۰ بیان غرب

۴۵۴ **امراض اذن**
یعنی بیماریهای گوش

۴۵۴ بیان اوجاع اذن
۴۶۰ بیان علاج دردگوش حارزوری و بثره گوش
۴۶۹ بیان علاج باقی اقسام دردگوش
۴۷۲ بیان علاج طرش بارد شنده وماوی
۴۷۷ بیان دوی وطنین وصفیر
〃 بیان علاج طنین تیتیسی
۴۸۸ بیان دخول آب وسیماب درگوش
〃 بیان علاج سدهٔ خلطی ورطوبی
۴۹۳ بیان سکهٔ گوش
۴۹۶ بیان انقلاع اذن

۴۹۷ **امراض انف**
یعنی بینی

〃 بیان خشم
〃 بیان زکام ونزله
۵۲۶ بیان اورام وبثور بینی
۵۲۹ بیان علاج قرحهٔ منتن ودمن
۵۳۳ بیان عطاس
〃 بیان عرقت انف
〃 بیان دیدان انف

۴۳۱ بیان قروح وتآکل جفن واخراق آن
〃 بیان علاج شترلی
۴۳۴ بیان علاج کلی اقسام تجرب
۴۳۸ بیان علاج جرب بردی ودمسی
۴۴۲ بیان علاج التصاق جفن
〃 بیان علاج نمل اجفان
〃 بیان علاج قمل ودمقام اجفان
〃 بیان علاج شعر منقلب وشعر زائد
بیان

۴۵۶ بیان علاج کی اوجاع گوش
۴۶۳ بیان علاج دردگوش بارد مسانج وبلغمی
〃 بیان علاج وجع گوش اهمال
۴۷۶ بیان علاج طرش رطبی
۴۷۹ بیان علاج طنین بلغمی ورطبی
۴۸۲ بیان علاج باقی اقسام طنین
۴۸۹ بیان سدهٔ گوش
۴۹۱ بیان علاج سدهٔ قوی
〃 بیان اورام اصل اذن
بیان

۵۰۰ بیان فساد شم
۵۱۳ بیان علاج کلی اقسام نزلهٔ وزکام
۵۲۷ بیان قروح الف وناصور آن
۵۳۰ بیان بواسیر انف واریسان وسرطان
۵۳۵ بیان رعاف الف
۵۳۷ بیان اعتباس شدید در الف
۵۳۸ بیان انتفاخ الف

〃 بیان سفعهٔ جفن
〃 بیان علاج لحمیت جفن
۴۳۶ بیان علاج جرب منبسط
〃 بیان علاج سلاق
〃 بیان حساء الاجفان
〃 بیان علاج احتلاج جفن
۴۴۶ بیان انتشار اهداب
۴۵۰ بیان التصاق استفار
۴۵۳ بیان
قدره

〃 بیان علاج دردگوش حارمسانج
۴۶۶ بیان علاج دردگوش بارد مادی
۴۷۰ بیان طرش وقرمزمن
〃 بیان علاج طرش قوی
۴۸۱ بیان علاج طنین منتفی
〃 بیان قرحه واکله وناصور گوش
〃 بیان علاج سدهٔ لحمی وغشائی وثولولی
〃 بیان سیلان رطوبت از گوش
۴۹۵ بیان قلاع اذن
〃 بیان هرپ اذن

۵۰۱ بیان رعاف
۵۱۶ بیان علاج زکام ونزلهٔ حار
〃 بیان علاج قرحهٔ یابس
〃 بیان علاج بواسیر انف
〃 بیان جفاف الف
بیان
بیان انقباض الف

۴۳۲ بیان علاج غلظهٔ جفن
۴۳۳ بیان علاج سکهٔ اجفان وماق
۴۳۷ بیان علاج جرب یابسی
۴۴۰ بیان علاج ترخای جفن
۴۴۳ بیان حفظ اجفان
۴۴۵ بیان علاج کمودت وخضرت جفن
〃 بیان علاج انتشار اهداب بسبب ماده
〃 بیان بیاض اهداب
بیان

۴۵۸ بیان علاج درد گوش حار مادی
۴۶۸ بیان علاج دردگوش بارد رسمی
۴۷۱ بیان علاج طرش حار مسانج ومادی
۴۷۷ بیان علاج باقی اقسام طرش
〃 بیان علاج طنین تیتیسی
۴۸۶ بیان دخول هوام وخوله کرم وغیره
۴۹۰ بیان علاج سدهٔ از دخول چیزی درگوش
۴۹۲ بیان انفجار دم از گوش
۴۹۶ بیان رض اذن
بیان

۵۱۱ بیان تدبیر رعشت
۵۱۹ بیان علاج زکام ونزلهٔ بارد
۵۲۸ بیان علاج قرحهٔ رطب
۵۳۲ بیان علاج اریسان وسرطان
۵۳۶ بیان نکبهٔ انف
〃 بیان خفقان
تمت

مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ

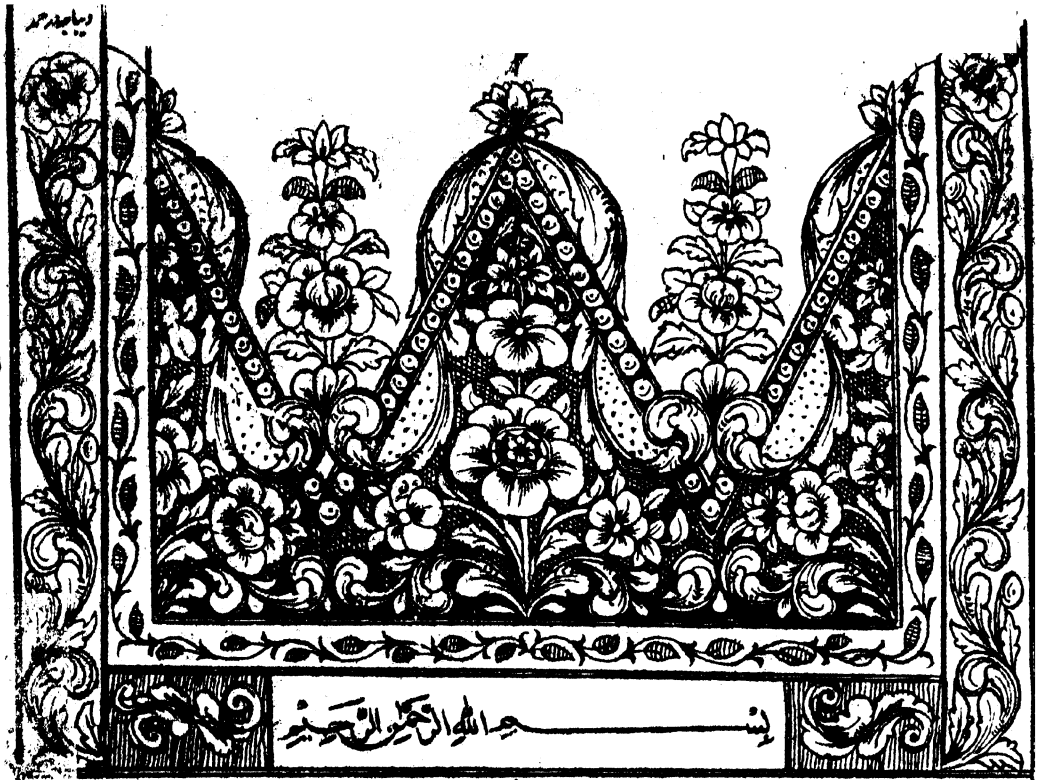
بفضل حکیم شافی مطلق و بذل کریم ناجی برحمتہ انافاضات حالینوس دہر بقراط اوان و افاضات



جلد اول اکسیر اعظم ۱۲۸۶

باہتمام مبدء فیاض محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان مغفور و بتربیت آن عمدت ارا در معظم محمد مصطفی خان مبرور

در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید



بسم الله الرحمن الرحیم

هوالشافی که زیب افزای ناصیهٔ نسخهٔ امراض میباشد اشارت از اسم اعظم حکیمی ست مجمل حکمتش که بیمن او شفا از جملهٔ مقام و آلام میشود و هوالکافی که زینت بخش صحیفهٔ اغراض میشود کنایت از نام مکرم کریمی ست عزّ اسمه که ببرکت او کفایت و رتق جمیع مرام و مهام میگردد و هوالخالق که تلخ کامان ادبار و شقاوت را بانوشداروی وجود شیرین کام گردانیده و غیر کواجسام اطریفل هوالید ثلثه را باجزای عناصر اربعه بدرجهٔ تمام رسانیده و حی خداوند لایزال که آفریدگان معجون خاک را حیات ارزانی فرموده و انسان ضعیف البنیان را بشربت شرافت و مفرح خلافت ممتاز نموده قادر یکه سلیمان سمع را بچهار بالش عناصر سرفراز نموده و پایهٔ تمکن روان او بر بالوفنس متمکن فرموده حاکمی که بارگاه فلک محیط بی ستون استادهٔ اوست و فرش زمین محاط بر روی آب گسترده اوست موجدی که ایجاد هیولانی اجسام از اختیارات بدائع اوست و از ترکیب اسطقسات متضاده ظهور صور مختلفه از بدیعات صنائع اوست اعظم شانه شمیم بارگاه رفعتش نخجه سای دماغ طالبان اوست و نسیم گلزار حرمتش شمول آرای مشام عاشقان اوطرفه اسراریکه اولا حضرت آدم را بجرم حب حبهٔ گندم از بهشت برین بر فرش زمین انداخت و سپس بنی آدم را بهر بقای زندگانی آن محتاج قرص نانی ساخت و عجب رازخدائی اوکه بهر هر متنفس انواع آلام و مقام جسمانی پیدا گردانید و ادویهٔ برای ازالهٔ آن در اقسام عقاقیر خاصیت و تاثیر صحت بخشید سبحان الله که درادراک کنه ذات پاک او مرکب عقول واذهان لنگ ست و از معرفت صنائع و دقائق اسرار عرصهٔ بیان زبان تنگ و الحمد لله که از بهر رفع هر ظلمت سراج هدایت افروخته و بنابر دفع هر علت علاج صحت آموخته آن قدرت اوست که کلیات ارکان را در جزئیات موالید اظهار فرموده و هیچگی حکمت مخفی را بر بندگان خود آشکار نموده و این صنعت اوکه نزدیک شجرهٔ بیش درخت جدوار آفریده و در معدن خاک لعل آبدار پیدا گردانیده این فیض بخشی اوست که انسان را مخلوق در احسن صور فرموده و آنرا تعلیم خواص اشیا از نفع و ضرر نموده آنچه که طبع مزاج شناس از روی فیض اعتدال پذیرفته و نفس ناطقه از وحاکم خمسه حواس گردیده ترکیب مربع عناصر اربعه از وعالم گیر شده و مثمن ارکان ثمانیه معجزه از و دلپذیر گشته هر ذی حیات از لطفش اعتدال در امور بسته ضروری یافته و هر متنفس از فیضش مواد امور سبعهٔ طبعی بهم رسانیده لمؤلفه حمد او از زبان چرا نکنیم بوصف او از دهان چرا نکنیم بنعت جان چرا عطا فرموده شکر او را بجان چرا نکنیم بها چون حقیقت هیچ نفس از حیطهٔ دریافت و احاطه شناخت او فزونست و معنی هیچونی او از گنجایش عبارت چون و چرا بیرون و ذات پاکش والاتر از دریافت عقول و افهام و بالاتر از ادراک افکار و اوهام اهل تحمید و محمدت حضرت صمدیت بالاستقصا از مجالات و تقریر مدحت جناب احدیت بالاستیفا از ممتنعات لهذا مناسب آن می نماید که عنان شبدیز قلم را ازین میدان بی منتهی منعطف ساخته و بر همین قدر تحمید و توحید محمود حقیقی و واحد تحقیقی اقتصار نموده بهر انجاح حاجات دنیوی و حصول نجات اخروی دست دعا بادای مناجات بحضرت مجیب الدعوات برداریم و گوهر مراد و نقد مقصود از مخزن جود و معطی مطلق بکف آریم

ویل بابا بهل ویلی بابا ویل ویلی بابا ویل نام گیاهی که زهر قاتل ست و از آن تریاق سازند و آنرا بزبان هندی بچ نامند و بالکسر بمعنی اژدها آید از انجمن الغات

مناجات در حضرت باری بالوف تضرع و زاری

ای عالم السر و الخفیات و ای ماهر احوال ممکنات و ممتنعات علم قدیمیت آشکارتر از ضیای مهر انور که خصم جهل نفس سرکش عنان سمند اطاعت از دست داده خاکسار گردد و هوا و حرص نقد عمرم غارت نموده که سراپا غرق بحر عصیانم و عاصی تر از هر فرد انسان نوعیکه بی منت هستیم بر نیستیم پسندیدی و هر اقدرت کامله خود را قطره آب مشتی خاکی فریدی همان کن همان عالم و اکرام تمام حرف عصیانم از صفحه اعمال محو کردان بقیه عمرم در اطاعت و طاعت خود بگذران الهی اگر عجز بکار آید عاجزتر ازمن خاکی کیست اگر شکستگی درستی نماید شکسته تر از دل من عاصی چیست کرچه اگر چه گنهکار و خطاوارم هیچ مجت فساق فجار محفوظ دارد از سور خاتمه بطفیل حبیب خود نکهدار من بیچاره را بانی بخش محرم اسرار خود کی ده پر از انوار رجیا زبانم را از اثر کامیاب ساز دیدنم را بتاثیر بنواز چشمم را آخر بین کردان و در کوشم کلمه حق بر سان

الوصف بالعجز ست تسلیم چنا لازم		که غفور ست و دود و ست دیر کون حلم		نفس امارهٔ من زد همه کارم برهم		یا الهی مددی بهر رسول اکرم	
غرق بحر کنه ام کن مدد و خذ میدی		نیست کیرنده بجز ذات تو دستم محکم		منم از جرم پشیمان نه بتقوی نازان		دارم امید بغفران تو من هیچ مدم	
کیست او جز تو که بخشد کنه من امرد		منتظر فضل تو ام یک نظر لطف کرم		من کنهکار و خطاوار و سراپا عصیان		تو کریم ست و رحیم ست و علیم ست و رحم	
هر چه تو دادی مرا شکر کزارم یارب		بده از رحمت خود نعمت ایمانم هم		قصد تالیفم ازین نسخه منافع علمست		ساز مقبول همه هر چه پرایند رقلم	
هر ردین فائده جوید تو صیت ش کوش		عیب جو را تو مکن لال زبان کوش اصم		نظم بخشیدی بر شان تو اعظم زهمه		بندهٔ اصغرم و اسم تو کردی اعظم	

نعت سرور کائنات و آل ابرار و اصحاب اطهار

ازبار صلوات و انوار تحیات نثار روح پر فتوح حضرت خاتم الانبیا خلاصة الاصفیا احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که تربیت ابدان بعلم شریعت و تهذیب قلوب بحکمت طریقت فرموده و مداوای ارواح بطب حقیقت و اصلاح مزاج بصناعت معرفت نموده مریضان تب غفلت را خیال رخسار منورا و حب الشفاست و مسلولان جهل و بدعت را شربت اعجاز معجزهٔ او دوا موجز کلام او قانون شفای اسقام روحانی ست و اشارات او منهاج نجات از آلام ابدانی تریاق بیان معجز تبیان او مرا مرض معصیت را شفاست و مشاهدهٔ صحیفهٔ وجه کرم او اعراض مالت را مغنی از دوا تراب اقدام مقدس او منورعیون باطن از ظلمات غوایت ست و غبار نعلین شریفین او کحل الجواهر در ازالهٔ کوری غباوت بالجمله عدیل آن بعیدتر کسی از مصنوعین نیست و نظیر آن بی نظیر موجود در عالمین نه

لمؤلفه

محمد باعث کل آفرین ست		محمد مهبط روح الامین ست		محمد رونق فرش زمین ست		محمد جالس عرش برین ست	

و تحفهٔ درود نامحدود و هدیهٔ ثنای غیر معدود بر ارواح طیبات آل اطهار و اصحاب اخیار حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین که حکمای مشفقین و اطبای حاذقین اند معالجه بر قانون حکمت مصطفویه و مداوا بر منهاج سنت نبویه فرموده و کشف ظلمت از عیون کلیله و ازالهٔ اسقام از نفوس علیله نموده و ایشان اطبای امراض قلوب اند و شفای علل ذنوب بل از دور علم و عرفان حکمای نفوس و ابدان اند و اطبای اسقام و آلام عارض ذوات ارواح و اجسام صدور معطر ایشان پر از جواهر علوم الهی ست و قلوب منور آنها ممتلی از اسرار نامتناهی رباعی

اولاد نبی که مخزن اسرار ند		سر چشمهٔ فیض و مهبط انوار ند		اسلام قوی گشت ز خلفای عمول		الحق که ستون قصر دین اچهار ند	

اللهم صل وسلم علی نبیك سید المرسلین و علی آله و اصحابه و اولیائه اجمعین

سبب تالیف این کتاب افادت انتساب

اما بعد حمد ایزد پاک و صلوة صاحب لولاک میگوید بندهٔ خاطی سراپا عصیان و راجی بغفران خداوند رحمان محمد اعظم خان مخاطب بنظم جهان خلف نکته الحکما حکیم شاه اعظم خان ابن محمد رضی خان ابن محمد اسمعیل خان خراسانی الاصل متوطن بلدهٔ مصطفی اباد عرف رام پور که در حقیقت آرام پور ست علی الدوام حرسها الله عن الفسادات و الشرور که چون فقیر بعد اکتساب علوم متداوله و فراغ از مطالب عربی در مطالعهٔ کتب طب که علمی ست شریف و فنی ست منیف و بکمال شرافت او این برهان ست که موضوع او بدن انسان ست و مدتی در حصول تجارب عجیبه و وصول مجربات غریبه بسر برد و اکثر کتب و رسائل این فن

بتجسس و تلاش بسیار از بلاد و امصار فراهم آورد و ما کتابی که جامع جمیع امراض و اسباب و معالجات و حاوی مجربات از مفردات و مرکبات باشد بنظر نیامد الا بعض مطولات که وصول آنها بهر کس متعسر و علاوه بر ین هم اکثر اهل زمان از فهم عبارت عربی و ادراک معنی آن قاصر لهذا بعد تالیف کتب اربعه در این فن اسمی رموز اعظم و انوار اعظم و نیر اعظم که هر سه اسم تاریخی ست و چهارم اسماء الادویه با وصف و فوائد علائق و کروعوائق کمر همت بر میان جان بسته و بتکلیف محنت شاقه بنظر افاده عام و نفع تام بر خود روا داشته بتسوید این کتاب جامع الفوائد پرداختم و در سرعت اختتام آن پاس خاطر فرزند عزیز تر از جان محمد اسمعیل خان عطاء الله علما نافعا و فهما کاملا و عزیزی تلمیذ رشید حافظ قرآن مجید حکیم سید عبد السلام حفظه الله العلام ملحوظ خاطر بود و در ترتیب آن بر این نسق انسب نمود که اولا مقدمه متضمن اجناس جمیع امراض و تشخیص اقسام سوء مزاجات و قواعد علاج آنها بطریق کلی مرقوم شود و سپس امراض هر عضو که شروع گردد اول اسباب کلیه امراض آن و تشخیص آن و علاج کلی و علاج اقسام آن بقلم آید و بعد ازان هر مرض آن معضو بالاستیفا و اسباب آن بالاستقصا و عوض علامات آنها طریق تشخیص در اکثر امراض که معالج را در استخراج هر سبب آن مرض سهولت حاصل شود و قلمی گردد و پس ازان علاج کلی انواع آن مرض و بعده علاج هر نوع آن بحسب سبب و عرض و ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه و هندیه و نقل اقوال اکثر حذاق بعرض تحریر درآید چنانچه انصرام این امر جزیل بعون و عنایت رب جلیل در مدت قلیل بحسن انجام رسانید مزین بخوف طلب و اسهاب مخل بایجاز و اختصار غیر مخل بعبارت سهل عام فهم غیر مشکل بقید کتابت آورده بنظر کثرت افادت و مناسبت اسم خود بکتاب اکسیر اعظم موسوم ساختم اگر از اعداد حروف این اسم اعداد حروف علت که واو الف و یاست جدا سازند تاریخ ختم این نسخه بی علت بر آید اغلب که مطالعه آن طالبان طریق علاج آنرا گمراهت نسخه نویسی نماند و معالجا عوض مطب استاد کامل بکار آید و برای مبتدیان تبصره و بهر مشتهیان تذکره باشد و اتفاق تحریر این نسخه در عهد ملازمت مولف بخدمت مطلع نجوم سپهر ابهت و کامرانی منبع سوم جوهر شناسی و قدردانی رئیس جم جاه کیوان بارگاه بریس سعادت مرجع صولت ناهید عشرت قمر رافت مهر نعمت هلال عظمت سکندر فطنت دارا حشمت مظهر الوف اعطاف مصدر صنوف انصاف مرکز دائره امن و امان موصوف خلائق ممدوح زمان مبدأ عاطفت و غربا نوازی منشأ بنده پروری و کرم سازی افتخار مسند امارت و ریاست فخر وساده سیاست و حراست محیط مکارم کرم و اکرام عمان مراحم انعام عام مظلوم نواز ظالم گداز راغب علم و هنر طالب اهل جوهر نوشیروان عدالت جم کوکبه دارای سکندر رای فریدون مشتری یعنی مهاراج دهراج سواجی تکوجی راو هولکر بهادر دام اقباله که در مقام اجلاله گردیده و هنوز بسبب بعوق بعض امور ضروریه در اتمام بقیه جلد ثانی آن تعویق می نمود و انفراغ از تکمیل آن حاصل نشده بود که جلد اول آن بشرف ملاحظه نواب مستغنی الالقاب آفتاب تاب هلال کاب مزین چار بالش جلائل اخلاق و امتنان مزیب بمناقب متجاوز از شرح و تبیان مخزن آلاف الطاف معدن اصناف اوصاف سمو المکان عظیم الشان عمیم الانعام قدیم الاکرام وسیع الاحسان کریم الامتنان معظم القدر سنی الصدر مظهر جود کرامت مصدر تفضلات و مرجع سحاب فضل و عطا بر فیض نیسان سخا مطر عطیه نوازش و نوال مهر منیر عظمت و اجلال جان هم کان کرم محیط مکارم ابر بهار گلشن دریا دلی گوهر شاهوار بحر بی مدلی دانشور حمیده شیم صائب نظر عطارد رقم یگانه گوهر بحر وجود درة التاج افسر جود گلدسته بند بهارستان امارت و سروری چمن آرای ریاض دولت و دین پروری چشم و چراغ خاندان پیشوائی وارث حشمت اجداد و آبائی جوهر شمشیر خداداد آب ذو الفقار ایجاد امیر ابن امیر ابن امیر بسیار بخش اندک پذیر ضیای مهر خاور نواب علی بهادر که در زمان سباق زیب افزای ملک بندیل کنند بمقام مانده بودند و انجاح مرام اکثر شرفا و دستگیری هر درمانده میفرمودند و از چندی بتجویز مقام این دور رونق افروز ملک مالوه قریب بلدهٔ اندور اندوزیده اند دولته و اقباله و ضاعف قدره و اجلاله ظله ممدود و وعده و مطرد و با دستشرف گردیده بنظر هنر پروری و جوهر شناسی خیلی پسند فرموده بهر افادهٔ عام و نفع انام تجویز انطباع آن در مطبع رنگ افروز گلشن فتوت زینت اندوز محفل مروت جوهر معدن فطنت و دانائی گوهر صدف اهلیت و دانش آرائی نکته سنج سخن شناس موزون و ضاحسن معاشر کریم الاخلاق جمیع الاشفاق شایسته اطوار حسن تدبیر خجسته شعار روشن ضمیر فیضرسان اهل زمان محمد عبد الرحمن خانصاحب مالک مطبع نظامی ادنی ضعه نمود

التماس بخدمت ناظرین بانصاف دور از جور و اعتساف

چون مؤلف فقیر بجز اکثر کتب طبیه و معقولات اطبا که برخی از نام آنها مسطور گردید از زبان عربی بفارسی نموده و بیشتر کتب این فن از کم استعدادی کاتبان و سوء فهمی خطاطان چنان مسخ گردیده اند که عبارات آنها در اکثر مقامات مغایرت کلی از مطالب بهم رسانیده و ظاهر ست که در ترجمه کتاب غلط بالضرور

خطا ناشی میگردد و اگر چه راقم در بیشتر مقامات مشکوک حتی الوسع تصحیح مطالب آن پرداخته فاما مجبی نیست که در ترجمه بعض عبارت اغلاط تفاوتی در معنی اصلی راه یافته باشد اگر در مقامی مطلبی مغایر از عبارت کتاب صحیح دریابند محمول بر غلطی نسخه منقول عنه گردد و حسب امکان باصلاح آن پردازند و اگر در جائی ترک بعض الفاظ ضروری یا تغیر آن بسبب سهو و نسیان که از لوازم انسان ست بوقوع آمده باشد بقبول صواب رقم درست فرمایند و معذور دارند ع والعذر عند کرام الناس مقبول + و اگر ازین مجموعه انتفاعی حاصل نمایند مؤلف عاصی را بدعای حسن خاتمه یاد فرمایند ع که مستحق کمست گناهگارانند و امید عفو غفور و هو قریب مجیب و منه الاستعانة فی البدایة والنهایة اکنون نام کتب معتبره که خلاصهٔ مطالب و اقوال مصنفین آنها و اسمای حکمای متقدمین که مقولات و مجربات آنها درین نسخه مندرج بوده بعضی ازان برای اطلاع ناظرین بقلم می آیند و آن موجز قرشی ست و شروح آن مثل شرح سدیدی و نفیسی و اقسرائی و شرح فضل الله تبریزی طبیب میر تموری و شرح استاد والد ماجد غفر الله لهما و اسباب و علامات نجیب الدین سمرقندی و شروح آن مثل شرح نفیس کرمانی و شرح حکیم عابد سرهندی و حاشیه شرح آن مسمی بفوائد شریفیه تصنیف حکیم شریف خان و حاشیه میر هاشم تلمیذ حکیم علی گیلانی و حاشیه حکیم احمد الله خان و جامع الصناعة حکیم کاظم علیخان و کامل الصناعة علی بن عباس مجوسی و مائة مسیحی ابو سهل مسیحی و قانون شیخ بوعلی سینا و بعض شروح آن مثل شرح قرشی و علامه و سدید گازرونی و خجندی و علی گیلانی و اسحاق الله خان و ذخیره خوارزم شاهی سید اسمعیل جرجانی و اغراض الطب و تحفه علای و زبدهٔ آن و نهایة الغرض محمود و فردوس الحکمة علی بن ربن و تیسیر ابن زهر و مقالات ابن ماسویه و جواهر فارابی و جوهر طالیس ارسطاطالیس و معالجات کندی و معالجات باقر حسینی و موسوی و معالجات بختیشوع و دیوان مغرب حکیم تاج الدین بلغاری و فصول ثابت ابن قره و اصول التراکیب فنجدی و معالجات صیدنه و میزان الطبائع و اسرار الاطبا و مقالات الطاکی و جوهر نفیس ملا ابیدیا خلیفه بقراط و معالجات ایلاقی و شرح آن از علامه سمنانی و حاوی صغیر محمد ابن الیاس و حاوی کبیر من لا یحضر و بر الساعه و شامل الادویه و مقالات و کناش فاخر همه از تصنیف محمد زکریا رازی و تشریح الارواح خجندی و معالجات بقراطی طبری و شفاء الاسقام خضر بن علی و مغنی سعید بن هبة الله و ابن تلمیذ و مغنی مهنی ابن نوح قمری و نزهة البهجة و تذکرهٔ و مجسطی و در غرر هر چار تصنیف داود انطاکی و تذکرهٔ سویدی و منهاج البیان ابن جزله و تقویم الابدان آن و منهاج الدکان و فصول بقراط و بعض شروح آن مثل تلخیص جالینوس و شرح قرشی و ابن ابی صادق و امام عبد اللطیف و مولانا عبد الرحیم و ابیذیمیای بقراط و شرح آن از جالینوس و جوامع اسکندرانین جالینوس و میامر و بعض اکابیر و اسرار الانسان و حیله ابرا و مفتاح و عین الحلیل فاضل ابو الفرج و کتاب ادویه تلمیذ شیخ الرئیس و ارجوزه او و مختار ابن بیطار و جامع ابن بیطار و جامع بغدادی و مقالات حنین و شمس الدرر و زمرد اخضر عبد العزیز و زاد المعاد و خلاصة العلاج میر عوض علی و خلاصة التجارب میر بهاء الدین و دستور العلاج و طب ملوکی و مجربات حکیم علی و رساله مجربات سلطان محمد مراد مصطفوی و قوانین العلاج حکیم کبیر علیخان و ریاض العلاج حکیم اجمل خان و دستور العمل معالجات حکیم اکمل خان و ریاض العمل معتبر حکیم ابو البرکات و ریاض الفوائد و عشرهٔ کامله حکیم علیخان و طب اباب حکیم صدر الدین خان شاهجهان ابادی و معالجات حکیم ساجد خان شارح زینیخا و انوار قاسمی سید نور علی اکبر ابادی و انوار العلاج سید نور الله تلمیذ حکیم علیخان و انتخاب العلاج حکیم ذکاء الله خان و معالجات افضلیه حکیم محمد افضل خان شاهجهان ابادی و معالجات حکیم عماد الدین شیرازی و طب رضائی حکیم محمد رضا اکبر ابادی و شفاء الجمیل حکیم شفائی خان و طب ثنائی حکیم ثناء الله ساکن بریلی شاگرد حکیم علیخان که استاد حکیم شهباز خان استاد الاستاد والد ماجد مؤلف بود و نافع الامراض و خزانة العلاج و ریاض العمل جدید هر سه از تالیفات حکیم بایزید و کفایه منصوری و تصانیف خمسه حکیم ارزانی و زاد غریب و مطب میر حسن تلمیذ حکیم علیخان و مطب حکیم ابو القاسم و اقتباس العلاج و عمولات حکیم میرزا علی شریف و جمع الجوامع حکیم علیخان و مجمع الجوامع محمد حسین خان و اکثر قرابادینات مثل قرابادین سمرقندی و قرابادین شاهی و علیخانی و قرابادین قدیم و جدید و کبیر شفائی و جلالی و معصومی و کوتوالی و تحفه و قادری و نقش بندی و سهدی و مجموعهٔ بقائی و ذکائی و قرابادین اجمل خان و علاج الامراض و عجالهٔ نافع و قرابادین حکیم مهدی و حسن الشفاء و معمولی حکیم غلام امام و مفتاح المجربات آن و بعض کتب ادویه هندیه مثل دارا شکوهی و تکمله هندی و دستور الاطبا معروف بطب فرشته و مجربات اکبری و علاج الغربا و معالجات نبوی و مفردات هندی و طب سکندری و طب حنفیطی و منافع کریمی و خیر التجارب و غیرها و اقوال حکمای متقدمین مثل ابن ماسویه و آبن صارخت و آبن سیار و ابن سرابیون

واسحق ابن حنین وساهرد وثابت ابن قره وابن زهر وابن ماسه وابو البرکات وابن جمیع وابن واقد وابن رضوان قفاقی ومالقی وتفلیسی وسفیان ومهندس ونیازدق وملکی واسحاق ابن عمران وحبیش وابن سفیان وابن رشد وابن رمیلی وشریف واقناع وسعید ابن ابراهیم وابن صوری وقسطیشوع وجابر بن جبان وجبریل واسرائیلی وحوزوابن ماجه وابن سمجون وابن بطلان وابو جریح وابو اشعث وابن جزار وکندی وابو نصر وابن عبدوس وابو ریحان بیرونی وابن الکتابی وابن ملیه وابن مسکویه وابن دنیس وابو الخیر وابو الفتوح وابن فهدون ودرایتی واحمد واسکندرانی وبسیی وبجلاح ودویلی وموسی بن میمون وهبة الله ویحیی ومختار ابن سعید واسقف وهرمس وسقراط وافلاطون وارسطاطالیس وبولس وروفس ودیوقلس وارجیحانس واریاسیس وماسرجویه وقسطون ومهراریس ویوحنا وسرافیون ودیوجانس واندرو ماخس ودیاسقوریدوس وفیلغریوس وسورانس وقیوماتوشمویل وارمانیدس واسکندرون واسکمن وکسوفقراطیس ولینایوس ولینایوس ولیمیقوس ولیقودس ومانیوس فرنیوس ومانیس ومفنس وماسونیوس ومارینوس ومنسدمیس وهیوفقراطیس وهیوقوطوس ویونیون وبرلونیون وبونیوس بولونیوس وانطلس وطیماؤس وبرغیورس وفسطس وراوس واهرن واسقلینوس وغیرهم که ذکر آنها موجب تطویل الاطائل است الآن الشروع فی المقدمة

وبعد ذلک فی المقاصد المقصوده حسبی الله نعم الوکیل هو نعم المولی ونعم الدایل وبه المعونة والتوفیق ومنه الوصول الی التحقیق

مقدمه در اقسام امراض وعلاج آنها بطریق کلی

بدانکه مرض حالتی ست غیر طبعی در بدن انسان که ازان بالذات آفت در فعل بلاواسطه واجب گردد وآن دو قسم ست مفرد ومرکب ومرض مفرد آنست که نوع واحد ازانواع سوء مزاج ویا نوع واحد ازانواع مرض ترکیب باشد ومرض مرکب آنست که ازان دو نوع یا زیاده جمع شده مرض واحد پیدا شود وچون مرض وامراض مفرد سه قسم ست اول جنس امراض منسوب بسوی اعضای مفرده که اولا وبالذات آنرا عارض شود وبباعث آن اعضای مرکبه را عارض گردد وآن اقسام سوء مزاج ست وسوء مزاج عبارت از غلبه کیفیتی یا دو کیفیت از کیفیات اربعه ست که حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست باشد پس اگر بلا ماده بود آنرا سوء مزاج ساذج گویند واگر با ماده بود سوء مزاج مادی خوانند دوم جنس امراض منسوب بسوی اعضای مرکبه آن امراض ترکیب ست که در اعضای مرکب از اعضای مفرد واقع شود سوم جنس امراض مشترک که اعضای مرکبه را عارض گردد بغیر آنکه عروض او باعضای مرکبه تابع عروض اعضای مفرده باشد واین را تفرق اتصال نامند وانحلال نیز گویند بهر آنکه تفرق اتصال گاهی عارض شود مفصل را بغیر آنکه اعضای مفرده را که ازان مفصل مرکب ست عارض گردد وگاهی مثل عصب واستخوان وعروق را تنها عارض شود وبالجمله کل امراض مفرده جنس ست یعنی امراض تابع سوء مزاج وامراض تابع سوء هیئت ترکیب وامراض تابع تفرق اتصال وهر مرض که تابع یکی ازینها بود وازان حاصل شود منسوب بسوی آن باشد واکثر امراض را چهار وقت میباشد ابتدا وتزید وانتها وانحطاط ووقت ابتدا زمانی ست که دران مرض ظاهر گردد ومتشابه در احوال بود وتزید زمانی ست که دران اشتداد ساعت بساعت ظهور کند وانتها وقتی ست که دران مرض در جمیع اجزای او بر حالت واحد بایستد وانحطاط زمانه ایست که دران کمی مرض ظاهر گردد وهر قدر که انحطاط امعان نماید انتقاص مرض ظاهر تر گردد واین اوقات اربعه گاهی بحسب مرض از اول او تا آخر آن باشد وآنرا اوقات کلیه نامند وگاهی بحسب نوبت مرض بود وآنرا اوقات جزئیه گویند وجالینوس گوید که مرض یا در ظاهر باشد وآن بحس دریافت گردد مثل اورام وبثور ظاهری ویا در باطن بود وآن یا اهل المعرفة باشد مثل اوجاع معده وخشن یا عسر المعرفة بود مثل امراض جگر ومجاری که یا زهره ویا غیر مدرک باشد مگر بتخمین مثل آفات عارض مجاری بول ومرض گاهی خاص واصلی باشد وگاهی بشرکت خاص آنست که حصول او در محل خود با صالت بود وشرکی آنست که حصول او در محل خود تابع حصول مرض در عضو دیگر باشد وهر مرض یا مسلم باشد یا غیر مسلم ومرض مسلم آنست که از معالجه که سزاوار اوست مانعی نباشد مثل تپ که بیماری دیگر مقتضی مضاد وعواب تدبیر او نبود وچون استسقا چه تپ محتاج بچیزهای سرد ومرطب ست واستسقا محتاج باشیای مسخن ومجفف مرض غیر مسلم آنست که باری نعالی مقترن بود ودر تدبیر صواب او خصمت ندهد مثل صداع که مقارن او نزله باشد چه تدبیر صواب صداع ارخا تلیین منطولات وغراغر ومانند آن مسکن وجمع ست واین تدبیر نزله را مضر بود بر آنکه درین تدبیر صواب تجفیف وتقویت ست ومثل سعال که مقارن او اسهال باشد چه سعال محتاج باشیای ملین ومغری ست واسهال بچیزهای قابض ومحش وبدانکه مرض مناسب مزاج وسن وفصل شدید الاعراض وهولناک بود ومعذلک قلیل الخطر باشد ازمرضی که مناسب آنها نباشد

چه این از سبب عظیم حادث شود مثلاً اگر پیران را در زمستان حمیات صفراویه عارض گردد بیم هلاک بیشتر باشد که امید سلامت و حال جوانان که بهنگام تابستان بحمیات بلغمی مبتلا گردند بر عکس قیاس باید کرد و بدانکه مرض هر فصل را امید صحت در فصلی باشد که ضد آن فصل بود اگر آن مرض مستحکم نشده باشد و بدانکه بعض امراض منتقل شوند یا مراض دیگر منتقل گردند و بران خیر او بود و مرض و احد شفای امراض دیگر گردد و مثل تب ربع که صرع و نقرس و دوالی او جاع مفاصل و جرب و حکه و خشونت تشنج امتلائی را شفا دهد و کذلک زرب رمد و زلق بالاسهال و ذوات الجنب را و کذلک انفتاح عروق معده یعنی جریان خون ازان هر مرض سوداوی و وجع ورک و اوجاع گرده و رحم را نافع بخشد و گاهی بعض امراض با مراض دیگر منتقل شوند و بدین انتقال حال سخت روی گردد مثل انتقال ذات الجنب بذات الریه و انتقال سرسام حار بسرسام بلغمی و بعض امراض متعدی باشند مثل جرب و جذام و قروح عفنه و تب وبائی و جدری و خصوصاً چون مسکن تنگ بود و کذلک مجاور در شغل باشد و مثل رمد و خصوصاً در انکه بچشم مرمود نظر کند و مثل کندی و نسیان که تخیل ترشی آنرا عارض کند و مثل سل و مثل برص و بعض امراض توارث پذیرند مثل برص و قرع طبعی یعنی صلع و مثل نقرس و سل و جذام و بعض امراض جنسیه باشند که بجماع یا بسگان ناحیه مختص بوند و یا در ایشان اکثر افتد طرق تشخیص امراضیکه تابع سوء مزاج باشند باید که اول رنگ چهره و ملمس بدن و نبض مقارونه ملاحظه نمایند اگر سرخی یا زردی رنگ و گرمی و ملمس و سرعت و تواتر نبض و رنگینی قارونه باشد حال کثرت تشنگی و تضرر از مسخنات و انتفاع بمبردات و در دارت حال در گرما نیز بپرسند و این علامات سوء مزاج حار ساذج ست و اگر با وجود علامات مذکوره سرخی رنگ بدن و چشم و زبان و تشنگی کندی عود بلادت فکر و کسل از حرکات و انتفاخ عروق و تمدد جلد و عظم و امتلای نبض و سرخی و غلظ بول و قلت اشتهاء مزاج حار مرطب باشد حال گرانی در بدن و ثقل عینین و سر و صداع غلیظ و خمیازه و فغازه و شیرینی دهن و ماندگی لثه و ملهاء در بدن و بثر بادرد هن و سیلان خون از بن دندان و بینی و مقعد و تقدم کثرت تناول لحوم و اغذیه و اشربهٔ لذیذ شیرین حار مرطب و بلد و سن و عادت و بعد عهد از فصد و دیدن اشیای مرخ و سیلان خون کثیر و دخول در خون بخواب نیز بپرسند و این آثار سوء مزاج مادی بود سوی ست و اگر با وجود علامات سوء مزاج حار ساذج و زردی رنگ و چشم تلخی دهن و درشتی زبان و خشکی منخرین و استلذاذ بهوای بارد و غثیان قی زرد و سبز و التهاب فم معده و اهمال سوزان و قشعریره مثل خلیدن سوزن و تقدم تدبیر بول صفراوی سن و مزاج و عادت و بلد و فصل و صناعت حار یابس و دیدن آتش و اشیای زرد در خواب و احساس حرارت و التهاب مثل حمام و آفتاب نیز دریافت نمایند و این علامات سوء مزاج مادی صفراوی ست و اگر سفیدی رنگ و سردی ملمس مبطوء و تفاوت نبض و سفیدی قارونه دریافت گردد و حال قلت عطش و ضعف هضم و سستی و کثرت عروض حمیات بلغمی و اینها از نزلات و از تناول سخنات و نفع از تناول مبردات و در دارت حال در سر مانیز سوال کنند و این علامات سوء مزاج بارد ساذج ست و اگر با وجود این دلائل برودت با ترهل و تهیج هلک و سیلان آب دهن و بینی و لینت شکم و سوء هضم و اذیت از تناول اشیای رطب و کثرت خواب بود سبب سوء مزاج رطب ساذج باشد و اگر با وجود علامات سوء مزاج بارد و رطب نرمی ملمس و آروغ ترش و کسل و بلادت و امتلاء و نرمی نبض مائل بمبطوء و تفاوت نیز باشد و سن و عادت و تدبیر سابق و صناعت و بلد مناسب بلغم و دیدن آب و دریا و برف و باران و برد و رصد در خواب باشد سبب سوء مزاج مادی بلغمی بود و اگر قشف و بیخوابی و تحول عارض و تادی به تناول چیزهای یابس و سوء حال در خریف و شفا بمرطبات و فی الحال انتشاف آب گرم و روغن لطیف و شدت قبول آنها بود سبب سوء مزاج یابس ساذج باشد و اگر با وجود این آثار تیرگی رنگ بدن و سیاهی خون و غلظ آن و زیادت وسواس و فکر و سوزش فم معده و اشتهای کاذب و تیرگی و سیاهی و سرخی و غلظ بول و کثرت تولد سبق سودا و قروح رديه مثل جرب یابس و کثرت حدوث امراض طحال و سن و مزاج و عادت و بلد و صناعت و فصل و تدبیر مقدم مناسب و اذواعهای هولناک از سیاهی و اشیای سیاه و مخوفه باشد سبب سوء مزاج مادی سوداوی بود و بدانند که اگر سوء مزاج مرکب ساذج یا مادی باشد از ترکیب علامات مذکوره ظاهر گردد و تشخیص امراض تابع سوء ترکیب و تفرق اتصال اورام در امراض جزئیه خواهد شد

علاج کلی امراض

بدانکه علاج جمیع امراض بر سه قسم ست یکی تدبیر و تغذیه دوم استعمال ادویه سوم استعمال دستکاری مثل فصد و حجامت و زلو و داغ و شگافتن و چسبانیدن و خراشیدن و هر چه بدست تعلق دارد و چون اصناف مذکوره کلیات این نوع سوم در فصول مستقله در کتب کلیات مسطور ست لهذا هر دو نوع اول و ثانی را در دو قاعده بیان میکنم

قاعدهٔ اول در تدبیر و تغذیه بدانکه مراد از تدبیر در اینجا تصرف در اسباب ستهٔ ضروری یعنی هوا و ماکول و مشروب و خواب و بیداری و استفراغ و احتباس و حرکت و سکون بدنی و نفسانی ست و در غیر ضروری مثل حمام و مالش بدن و دفن کردن در ریگ و نشستن در آفتاب و پاشیدن آب سرد بر چهره و مانند آن حسب مقدم غیکه قصد از اله او باشد و تدبیر این همه در کلیات مذکور ست مگر تدبیر غذا در اینجا مسطور میشود و غذا اگرچه در اسباب ستهٔ ضروری داخل ست لیکن چون اکثر از منجملهٔ آنها احکامیست که اکثر آن در باب کمیت مخصوص آنست و غرض بسیار بدان متعلق نبود از ذکر آن جدا کرده اند بهر آنکه غذا در مرض گاهی منع میکنند و گاهی کم و گاهی تعدیل آن و گاهی در آن زیاده کرده می شود اما منع غذا هنگام اراده شغل طبیعت بنضج اخلاط کنند چون قوت قوی و مرض قریب المنتهی باشند اگر قوت ضعیف باشد غذا واجب بود و اگرچه وقت بحران باشد بهر آنکه منع غذا هنگام ضعف قوت هلاک کردن مریض ست و اما تقلیل غذا در اینجا نماند که با وجود اراده شغل طبیعت بنضج اخلاط غرض حفظ قوت باشد در این هنگامی ست که قوت ضعیف و مرض قریب المنتهی بود پس نباید رعایت جانب قوت کنند تا ضعیف نگردد و بنقصان آن رعایت جانب مادهٔ تا طبیعت از اراده مشغول بهضم غذای کثیر نشود و دائم رعایت اهم آنها کنند اگر قوت سخت ضعیف باشد یا مرض سخت قوی باشد و کذلک باید که رعایت جانب منتهای مرض نمایند پس اگر بسیار قریب باشد تقلیل غذا زیاده کنند. بالجمله اگر مرض حاد و در ابتدا و تلطیف تدبیر یعنی تقلیل غذا کنند تا طبیعت بنضج مادهٔ مشغول گردد لیکن تلطیف در غایت مرتبه نکنند والا طبیعت از فعل خود عاجز گردد بلکه تلطیف معتدل نمایند و اگر در منتهی باشد مبالغه در تلطیف کنند بنا بر بهتر احت طبیعت و عدم حاجت بنضج مادهٔ و اگر مرض مزمن باشد در ابتدا این تلطیف یعنی تلطیف معتدل و بالغ نکنند بخوف ضعف قوت و هنگام انتها تلطیف معتدل نمایند بنا بر قرب مزاج بسوی اعتدال و امن از سقوط قوت در این هنگام. علاوه ازین اکثر امراض مزمنه خمیات را تدبیر لطیف تحلیل کند بهر آنکه غذائی وارد چون کم گردد طبیعت در اغتذای رطوبات جهد کند و مواد را نضج دهد و در غذای بدن بعضی ازان صرف کند و باقی تحلیل نماید و این حکم خاص مزمنه بهر آنست که مواد امراض حاده بسبب حدت خود صلاحیت تغذیه ندارد و استثنای خمیات ازان بهر آن کرده شد که مزمنه ازانها یا دق باشد و دران تلطیف جائز نبود و یا عفنی بود پس مادهٔ آن عفن باشد و برای اغتذای بدن صالح نبود و تحلیل او تلطیف تدبیر با وجود حرارت عفونت و ازمان مرض مستلزم تحلل ارواح قبل از تحلیل مادهٔ ست و بدانکه تقلیل غذا از دو جهت میکنند یکی از جهت کمیت و دوم از جهت کیفیت یعنی غذا و از اجتماع هر دو جهت قسم سوم نیز میشود و فرق میان هر دو جهت کمیت و کیفیت آنست که گاهی غذا کثیر الکمیت قلیل التغذیه بود مثل بقول و نواکه پس استکثار ازان کثرت از جهت کمیت غذا بود و کیفیت آن و گاهی غذا قلیل الکمیت کثیر التغذیه باشد مثل زردی بیضهٔ نیمبرشت و خروس خصی و طبیب گاهی محتاج شود بتقلیل کیفیت و تکثیر کمیت و این وقتی ست که اشتها غالب و هضم قوی بود و در عروق اخلاط خام باشد و اراده تسکین اشتها بپر کردن معده نماید تا قوت بسبب کثرت تقاضا و امتصاصات تحلیل نشود و عروق را از اجتماع مواد کثیر دران بسبب کثرت غذا منع کند تا اول مواد یکه در وی ست نضج یابد و بنا بر این و دیگر غیر این مثل آنکه اراده تهزیل کند و گاهی محتاج گردد بتکثیر کیفیت و تقلیل کمیت و این هنگامی ست که اراده تقویت کند و طبیعت موکل بمعده از هضم شئی کثیر ضعیف باشد پس در این وقت تقلیل کمیت غذا واجب بود تا از هضم او عاجز گردد و کثرت تغذیه حاصل شود و گاهی محتاج شود بتقلیل کیفیت و کمیت غذا هر دو چنانچه هر گاه با ضعف اشتها و هضم امتلای بدنی مجتمع شود و افضل غذا در مثل این وقت آنست که با وجود قلیل التغذیه تقویت معده دران باشد مثل بقلهٔ گاهو اگر ضعف از سوء مزاج حار بود و مثل گذر اگر با سوء مزاج بارد باشد و اکثر تکلیف در تقلیل غذا و منع او در علاج امراض حاده یعنی قریب المنتهی میکنند و اما در امراض مزمنه یعنی بعید المنتهی نیز گاهی تقلیل می نمایند لیکن تقلیل این قلیل تر از تقلیل او در امراض حاده بود بهر آنکه عنایت طبیب بقوت در امراض مزمنه بیشتر می باشد بنا بر علم او بحران بعید و انتهای بعید او بسبب غلظ مادهٔ او و چون حفظ قوت نکنند تا وقت بحران و طول مدت انتظار و فا نکند بخلاف امراض حاده که بحران آنها قریب بود و دران رجای عدم ضعف قوت تا انتهای آن و عدم عجز طبیعت از نضج مادهٔ مرض باشد و اگر دران خوف ضعف قوت باشد در تقلیل غذا مبالغه نکنند و بهر قدر که مرض قریب تر از ابتدا بود و اعراض ساکن تر باشد غذا بهر تقویت قوت دهند و چون مرض بعید از مبدأ بود و اعراض اشتداد نماید منع غذا و تقلیل او واجب بود و بهر قدر که مرض اعراض نیز در تزید شروع کنند تقلیل غذا نمایند بنا بر اعتماد بر ای غذای وارد سابق و امید و فا بقای قوت تا منتهی و سکون اعراض بنا بر غلبت

از قوت وقت جماد او و هنگام منتهی باید که تلطیف تدبیر سخت نمایند باین طور که تقلیل غذا کنند بسبب عدم حاجت درین هنگام بسوی تقویت قوت و عدم خوف
از سقوط آن و هر قدر که مرض حاد تر و بحران او قریب تر باشد باید که تلطیف تدبیر شدید تر نمایند و این قانون غذا بحسب اوقات مرض و بودن او حاد یا مزمن هست
باید که ازین حدود نه نمایند مگر آنکه اسباب مانع ازین قانون عارض گردد مثل نفرت مریض در اوائل حمیات یا امتلا یا تخمه که درین صورت در ابتدای مرض غذا
منع کنند مثل آنکه بدن متخلخل باشد که درین حالت غذا در منتهی بدهند بیشتر از غذا که در مبتدا و قت تزید دهند بخوف انحلال قوت و مثل ترطیب مطلوب تنشیج یا بس
و خوانیق یا بس که درین هر دو با وجود بودن از امراض حاده بسبب سرعت انقضای آنها تلطیف غذا کنند بنا بر غرض ترطیب و مثل امید قصر زمانه مرض چنانچه
در فالج و تشنج رطب و خوانیق رطب که با وجود بودن اینها از امراض مزمنه بسبب طول مدت آنها تلطیف غذا کنند بنا بر امید قصر مدت آنها و لهذا چون زمانه آنها
طول میکشند تکثیر غذا درین امراض کرده میشود و بدانکه اغذیه مرض نوعیکه از جهت تقلیل و تکثیر و منع بحسب اوقات مرض و بودن او حاد یا مزمن متمیز ست
همچنین از جهت زمانه نفوذ آن بسرعت و بطو و از جهت قوام غلظ و رقت که ازان متولد گردد متمیز میشود چنانچه آنرا از جهت اغذیه بدان دو قسم بودیکی از جهت
سرعت نفوذ او مثل حال شراب یا بطو نفوذ او مثل حال کباب و قلیه دوم از جهت ثخن قوام خون که ازان متولد گردد و استمساک او چنانکه حال غذای لحم خنازیر
و گوساله ست یا رقت و سرعت تحلل او چنانکه حال غذای کائن از شراب ست و کذا انچه طبیب را احتیاج بسوی غذای لطیف سریع النفوذ وقتی باشد که ارادهٔ تدارک سقوط
قوه حیوانی و انتعاش آن نماید و مدت و قوت تا هضم غذای بطی النفوذ وفا نکند و عدم وفای قوت تا هضم نسبت بمنتهای مرض یا نوبت بود که هنگام شروع نوبت غیر معده خالی
باید پس اگر منتهی یا نوبت قریب بود و قوت ضعیف باشد تغذیه واجب بود لیکن غذای خفیف تر و سریع الهضم و طبیب اجتناب نماید از غذای سریع الهضم چون اتفاق سقط
غذای بطی الهضم و النفوذ افتد که دران خوف آنست که اگر بعد آن غذای سریع الهضم و النفوذ داده شود بدان مختلط شود و هر دو با هم گردند و ایضاً اگر ازما یتحلل بآنها بطی النفوذ هنگام
خوف از حدوث سدد و گاهی غذای غلیظ داده میشود چنانچه در کسی که تبلید حس عضوا بسبب وجع و جز آن کنند و مثل هریسه و کله پاچه و لحم بقر دهند و لیکن
غذای قوی التغذیه بطی الهضم وقتی اختیار نماید که ارادهٔ تقویت شخصی کند یا کسی که آماده ریاضات قویه باشد و غذای سخیف یعنی رقیق کسی را دهند که آنرا
تکاثف مسام بسرعت عارض شود تا منهضم گردد قبل عروض او آنرا و ازان منع کنند و بدانند که اگر مرض سخت مزمن باشد باید که غذا دران غلیظ دهند
و انچه متوسط الازمان باشد باید که غذا دران متوسط خورانند و انچه حاد مطلق باشد باید که غذا لطیف مطلق دهند و انچه حاد بسیار باشد غذا لطیف بسیار
خورانند و انچه حاد در غایت قصوی بود غذا لطیف در غایت قصوی بدهند پس غذای لطیف بحسب مرض مراتب باشد لطیف مطلق مثل مزورات
و اطراف بچه ماکیان و کشک جو و حریرها و بقول ابا رد مثل اسفاناخ و خرفه و بقلهٔ یمانی و مانند آن و نان مغسول و نقیت در آب سرد و جلاب یا آب فواکه با در
سکنجبین تر کرده و کمتر از نان ماهی خرد و بازوی تیهو و دراج و چوزهٔ مرغ مطبوخ بکشک شعیر و ماش مقشر و عدس و با قلا مقشر و مانند آنست و لطیف جدا مثل
شوربای چوزهٔ مرغ و ماء الشعیر فخینین و سکنجبین ساده و شربت نیلوفر و آب انار و ماء القرع و ماء الخیار و ربوب و فواکه مثل سیب انار و آلو و مانند آن ست و لطیف
در غایت قصوی مثل جلاب و ماء الشعیر رقیق و مرق لطیف سریع النفوذ ست و اما غذای متوسط بحسب مرض مثل چوزهٔ مرغ ست و اما غذای غلیظ بحسب
مرض مثل جدی و پاچهٔ میش ست و استعمال غلیظ آنجا نمایند که استعمال غذای کثیر واجب بود و لطیف آنجا استعمال کنند که استعمال غذای قلیل واجب گردد
و اختلاف مراتب غذا در لطافت مثل اختلاف مراتب او در قلت بود و اما تعدیل غذا وقتی باید که قوت قوی و مرض بعید المنتهی باشد لهذا گفته اند که اغذیه
مرض اغذیه صرف نباید بلکه اغذیه که دران دو ائیت مخالف و کیفیت بمرض باشد و اما تکثیر غذا در مبدا امراض مزمنه بسیار باید بهر حفظ قوت که قوت
مثل توشه است و مرض مثل راه و افضل چیزیکه بدان غذا سازند درین شوربای لحم سریع الانهضام ست اگر مانعی نباشد و واجب ست که رعایت عادت
در جمیع احوال کنند و خصوصاً در امر غذا چنانچه بعضی در حال صحت غذا بسیار میخورند و در حال مرض متحمل اندک غذا نمیشوند و بعضی اندک خوار باشند و بعضی
متوسط پس هر واحد را ازینها بحسب عادت او تدبیر نمایند و بالجمله در تغذیه مرض رعایت امور کثیره نمایند مثل قوت مریض و عادت او و مزاج او
و اخلاق او و نوع مرض و قوت او و اعراض او و وقت او و مقدار مدت او و مقدار زمان راحت و حال سخنه و حال تخلخل بدن و کثافت او و سن مریض

و بلاد او و وقت حاضر از اوقات سال و مانند آن قاعدهٔ دوم در معالجه بدو ابدا نکه علاج بدو ابر دو نوع ست یکی عام ببدن مثل استفراغ مادهٔ دوم خاص بعضو بعضی
مثل اطلیه و اضمده و نطولات بهر آنکه فعل انیها در مادهٔ مرض عضو بود فقط و استعمال ادویه گاهی از داخل بود و گاهی بالطریق یکی از بواری طبعی مثل دهن و بینی و گوش و غیره رسانند
پس استفراغ کنند یا حبس نمایند یا تغییر مزاج را یعنی تعدیل کنند بتنقیه و حبس و گاهی از خارج باشد مثل اضمده و مراهم و تکمید و تطلیل و مانند آن پس آن یا تنقیص
از بدن کند مثل دوای تیز قاطع اکال لحم و امثال ان بعیزاید مثل دوای منبت لحم یعنی روینده گوشت و یا منع چیزی کند و آنرا دافع گویند و یا تکلیل چیزی کند و آنرا مکلل
نامند و یا تغییر مزاج را و آنرا معدل خوانند و این تنظیل و طلا و تکمید حاصل شود و وجه بست مذکور علاج بادویه مراعات دوا یعنی نوع مرض و سبب او و قوت مریض و ضعف آن و مزاج حادث
و طبعی و سن و عادت و بلد و وقت حاضر یعنی فصل و حال هوا و صناعت اول مراعات نوع مرض این چنان باشد که تحقیق نماید که مرض حار ست یا بارد یا رطب
یا یابس بسیط ست یا مرکب و سانج ست یا مادی تا مطابق آن باستعمال مضادات اشتغال کنند دوم مراعات سبب مرض یعنی دریافت نماید که سبب بدنی ست یا نفسانی
و بادی ست یا سابق یا واصل و بحسب آن ازاله سبب نماید مثلا در بدنی اگر سوء مزاج سانج بود بتعدیل آن گوشند و اگر سوء مزاج مادی باشد تنقیه حسب مادهٔ غالب کنند
و در سبب نفسانی مثل هم و غم و حزن یا فرح یا غضب یا فرح مفرط علاجش بازاله آن و تقویت سر و بدن و قلب خصوصا بغذای لطیف ملائم و انواع خوشبو و خواب
معتدل و حمام معتدل نماید و در سبب بادی اگر تناول شئی حار یا وصول چیزی حار بالفعل یا بالقوه بسوی بدن از خارج باشد علاج بمطفیات و اگر ضد آن باشد
بضد علاج کنند و اگر تغییر هوا بسوی حرارت یا برودت باشد باید که بضد هر واحد حسب حاجت معالجه نماید و اگر ورود سهم ماکول یا مطعوم باشد حسب کیفیت آن سم
بدانچه مخصوص آن باشد و در آخر کتاب بیاید علاج کنند و اگر سقطه و ضربه باشد بدانچه در باب آن خواهد آمد پردازند سوم مراعات قوت و ضعف مریض که اگر
قوی باشد باستفراغ مبادرت کنند بشرط احتیاج و اگر ضعیف ست با وجود حاجت تنقیه به تنقیه نباید پرداخت بلکه بتبدیل مزاج بمضاد مزاج نماید و بعد حصول
تقویت تنقیه کنند و کذا در استعمال ادویه قویه و ضعیفه بحفظ قوت و ضعف یضل لازم ست و مراد از ضعف ضعف حقیقی ست که از اطالت مرض و کثرت فاقه دارد و شود
بخلاف ضعف عارضی که از شدت مرض و غلبهٔ اخلاط افتد که در نجا تنقیه موجب تقویت می شود بازاله سبب مضعف و اگر در قوت و ضعف متوسط بود استفراغ
متوسط کنند و غذا دهند چهارم مراعات مزاج حادث و طبعی چنانچه قیاس کنند که مزاج حادث از مزاج طبعی چقدر بعید افتاده و بمعنی ملخوذ نموده تصرف در کمیت
و کیفیت ادویه مستعمله نماید مثلا اگر مزاج اصلی حار بود و مرض نیز حار عارض شود دلیل ضعف سبب بود و در نجا احتیاج بدوای شدید البرد در کثیر الکمیت نباشد مگر
آنکه مرض حادث در غایت درجهٔ افراط بود و اگر مزاج اصلی حار بود و مرض بارد حادث شود لا محاله دلیل قوت سبب باشد و بسخونت قوی و تبکثیر مقدار معتقد بود
مگر آنکه مرض حادث مخوف نبود و با فراط تسخین ضرری دیگر نظر بمزاج اصلی متوهم گردد که در نحالت نیز درجهٔ وسط مرعی باید داشت پنجم مراعات سن و این چنانست
که اگر مریض طفل یا شیخ بود و مسهلات قوی ندهند و اگر مبتلا بمرض حاره شوند انچه شدید البرد باشد خاصه کافور تخورانند که ضعیف مزاجان متحمل آن نیستند و اگرچه نظر
با نکه مرض گرم شیخ را بغیر از قوت سبب نمیباشد و دوای مقابل حسب قوت سبب باید افراط در تبرید مطلوب ست لیکن از انکه ضعف قوای ایشان مانع آن گشته و ضرری
دیگر در پی کار محتمل ست منع از افراط تبرید نموده اند و جوان در استفراغ متحمل تر از طفل و پیر ست ششم مراعات عادت مریض مثلا دریافت نماید که معتاد بفصد مسهل و مقی ست
یا نه و تاثیر ملین مسهل و مقی در طبیعتش چگونه ست تا موافق حاجت تدبیر کرده شود چه ملاک امر رعایت عادت ست که العاده طبیعة ثانیة و این بدون تجربه حاصل نشود
لهذا گفته اند هر چیزی را تا ممکن باشد بهمان چیز با معالجه کنند که سابق تناول آن کرده باشد و چون مسهل خورانند نخستین بملینات خفیفه امتحان طبع کنند بعد بمسهل پردازند
هفتم مراعات بلد یعنی دریابند که شهر گرم ست یا سرد و از روی اقلیم طبع او چیست و من حیث الوضع و نظر بمجاورات کوه یا دریا چگونه ست و خاصیت آن چیان بوده
پس موافق تقاضای او رعایت در علاج نماید مثلا اگر بلد از اقلیم معتدل بود و عارضی مانع اعتدال او نگردد و یا از اقلیم ثانی یا ثالث بود و لیکن در جنوب او کوه باشد و در
شمال او دریای شیرین پس در چنین شهر که بالذات معتدل ست یا بالعرض که من حیث اللااقلیم طبع او گرم ست و من حیث المجاورت سرد افراط در تسخین و تبرید نشاید کرد
و در جهٔ اعتدال مرعی باید داشت که چون مزاج او معتدل ست ادنی مغیری در تغییر مزاج سکان آن اثر میکند و معلوم ست که سبب ضعیف را تدارک بچیزی ضعیف توان کرد
و کذلک اگر در شهر حار مرض حار افتد که در نجا حاجت تدبیر کمتر از بلد معتدل بود لما ذکر و ایضا در شهر بسیار گرم تنقیه بفصد کمتر باید کرد و اکثر از مسهل قوی احتراز باید نمود و چهت

اخراج خون بر مجاهم اقتصار باید فرمود و کذا در بلاد شدید البرودت اجتناب از مسهل و مقی قوی ضرورست و در اینجا مهما امکن مبادرت ببراورون خون نکنند
واگر ضرورت اید فصد را به از حجامت دانند و باینحال بلاد بارد مثل حال فصل زمستان و هوای بارد ست و در بلاد حار مثل حال در تابستان و هوای حار بود
چنانچه مذکور گردید و بدانند که از خواص بعض بلاد ست که بعضی ادویه در انجا عمل می کنند و در غیر او آن چنان عمل نمیکنند بلکه باطل الاثر میگردند پس طبیب را
ازین امر نیز باخبر باید بود و بهر بلد یکه برسد از عقلای آن دیار حقیقت آثار اشیا بپرسد تا از لغزش قدم محفوظ ماند هشتم مراعات وقت حاضر و او انست که
در یابند حال از فصول اربعه و قت کدام فصل حاضر ست پس انچه مناسب بدان فصل ست و در تدبیر فصول مسطور ست بکار بندند نهم مراعات حال هوا چه رعایت
امر هوا در اختیار دوا واجب ست بسبب شدت احتیاج بسوی آن بنا بر اختلاف تاثیر دوا بسبب اختلاف آن مثلا نظر کنند که هوا حار ست یا بارد معین یا موافق
یا مرض یا دوا اگر محل بامنضج یا مسهل باشد هوای حار اعانت آن نماید و اگر رادع یا قابض بود هوای بارد معین او باشد پس انچه معین او باشد اختیار نمایند
و مرض اگر حار بود معین او هوای حار باشد و اگر بارد بود هوای بارد اعانت او کند پس انچه مضاد او باشد اختیار نمایند در هر دو صورت و ایضا اگر هوا بسبب
از اسباب سماوی یا ارضی گرم شود در فصل زمستان پس احکامی که مخصوص آن فصل ست ساقط میگردد و رعایت حال هوا در معالجه لازم میشود و هم مراعات ممانعت
بحرانکه هر عمل که باکد و تعب و نصب باشد تحفیف بدن و تقلیل فضول در اکثر احوال نماید و اکثر امراض صفراوی یا سوداوی واقع شود و کذلک انچه قریب آتش
باشد و هر عمل که باراحت و آرام بود با آن بدن ممتلی شود و اکثر امراض او یا دموی بود یا بلغمی و کذلک انچه قریب آب باشد انتباه بعضی متقدمین بر امور عشر
مذکوره رعایت این دو امر دیگر در علاج باو دیه افزوده اند یکی معرفت ماهیت مرض که آیا کدام مرض ست تا معالجه هر مرض بدانچه مخصوص آن مرض شناخته شود
دوم معرفت آنکه مرض در کدام عضوست تا مقابله آن بدانچه موافق آن از ادویه باشد کرده آید بهر آنکه از شان بعض ادویه ست که در عضوی عمل بلیغ نماید و در عضو
دیگر عمل مثل او نکند مثل صبر و ایارج که این هر دو در سر و معده عمل بالغ نمایند و مثل حنظل بیشتر که در گرده و مثانه عملی نماید که مثل او در سر نکند و بدانکه بقول
شیخ الرئیس و شراح قانون بهر علاج بدو اکثر از سه قانون نیست یکی قانون اختیار کیفیت دوا یعنی اختیار آثار او بقابله مرض از جهت کیفیات اولی مثل حرارت
یا برودت یا رطوبت یا یبوست و از جهت کیفیات ثانی مثل اسهال و تحلیل و امثال ذلک و از جهت خواص تابع صور نوعیه نیز و ظاهرست که هدایت بسوی این
قانون اختیار کیفیت دوا علی الاطلاق یعنی بدون تخصیص بدرجات بواقف شدن بر نوع مرض میشود چه هرگاه کیفیت مرض شناخته شد واجب شد که از دوا انچه
مضاد او در کیفیت باشد اختیار نمایند مثلا چون معلوم کردند که این تپ از سوء مزاج حار صفراوی خالص مستوقد آن معده است پس ازین هدایت شود بسوی اختیار
دوای بارد الکیفیت قامع صفرا منقی معده ازان بهر آنکه معالجه مرض بالضد بود و این قاعده نزد یک طبا ضروری ست و قیاس و تجربه بران دلالت میکند و اما قیاس
بنا بر انکه فعل ضد وارد آنست که بدن بکیفیت خود تغیر دهد و انچه شان او تغیر بدن بود چون بران وارد گردد و آنرا تغیر دهد و اما تجربه بهر آنکه مشاهده میشود که حرارت
تسکین بسیرودت می یابد و بالعکس و ایضا از الله مرض بالضد بهر آن بود که مثلا مرض حار نبود مگر بزوال مزاج از اعتدال در جانب حرارت بقدر معین و بردت آن بطرف صحت باشد
مگر بایراد چیزیکه آن بارد بقدر حرارت مرض بود و میان حار و بارد تضاد ست بالجمله در اختیار کیفیت دوا لحاظ مقدار مرض کنند مثلا اگر حرارت عرضی و شدید بود
محتاج بسوی تسکین او بدوای شدید التبرید باشد و اگر برودت عرضی او شدید باشد احتیاج بسوی تسخین او بدوای بسیار گرم بود و اگر هر دو قوی نباشند بدوای کم قوت
اکتفا نمایند دوم قانون ترتیب و قت دوا و احتیاج بمعرفت این بهر آن بود که دوای واحد گاهی در وقتی نافع در مرض بود در وقت دیگر مضر باشد مثل دوای سرد که در ابتدای
اورام حار نافع ست و در انحطاط آن ضار بود و ترتیب و قت او با عتبار اوقات مرض و با عتبار اوقات سال او با عتبار تدبیر سابق و با عتبار وجوب تقدیم بعض او بر بعض و غیر آن بود
و وقتیکه برای استعمال دوا اختیار کنند یا مختص مرض بود یا نه چنانکه ادویه مسهله که استعمال او در ربیع و خریف باید نه در تابستان و زمستان بالجمله رعایت بزرگ در ترتیب و قت استعمال
دوا آنست که با عتبار وقت مرض باشد بنحویکه دریافت نمایند که مرض در کدام وقت از اوقات سه گانه روم در ابتدا بود و دوا را تنها استعمال کنند و اگر در منتهی باشد محللات تنها
بعمل آرند و اگر میان این هر دو باشد هر دو را مخلوط سازند و در هر مرض انچه مناسب وقت او باشد از استعمال هر دو ابلکار تدبیر نیز رعایت آن کنند و ایضا اگر
تپ در ابتدا بود مفتح سد مع تسکین اندک بهر تپ در ابتدا استعمال نمایند و مثل ملیلجات استعمال نکنند که آنها شدید التسدید و القبض اند بعده در تزیید انچه

کسر سیب تب بیشتر باید استعمال نمایند پس در انتها مستفرغات بعمل آرند و درین هنگام باستعمال ملینات باک نیست بعد ازان در انحطاط انچه حفظ قوت زیاده کند استعمال کنند سوم قانون اختیار کمیت دواو این قانون منقسم میشود بقانون تقدیر وزن او مثل آنکه شربت تام از قرنفل برای تسخین معده یکمثقال ست و از سقمونیا برای اسهال رود و انگ و از غاریقون یکدرم و از شحم حنظل چهار دانگ و غیر آن بقانون تقدیر درجه حرارت و برودت او مثل آنکه این مزاج بقدر یکدرجه بارد ست و احمار در درجه واحد مناسب او بود و مثل آنکه این حرارت محتاج بدوای مبرد در درجه ثانی ست و این مبرد در درجه ثالث ست و غیر آن مثلا اگر دوای مطلوب یافته نشود و ضعیف تر یا قوی تر ازان یابند مقدار او زیاده یا کم بحسب مقتضای حد مس صناعی یابند بالجمله تقدیر کمیت از هر دو وجه یعنی تقدیر وزن او و تقدیر کیفیت درجات او مجموع بر سبیل حدس صناعی یعنی سرعت حرکت فکریه که از کثرت مزاولت اعمال صناعت حاصل میشود از سه امر دریافت میگردد یکی از مقدار مرض که این گاهی بحسب تغیر وقت مرض نیز متغیر میشود و چنانچه تقدیر کمیت دوا بحسب قرب و بعد از بحران مختلف میگردد پس مرض ضعیف را لامحاله دوای ضعیف کفایت کند و قوی مقتضی قوی تر بود و ضعف مرض بسکون و قلت اعراض او و قوت مرض بشدت و کثرت اعراض او شناخته میشود دوم از اشیائیکه بموافقت و ملایمت و منافرت آن دلالت کند دو این دو قسم ست جنس مثل فکورت و انوثت و سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و قوت و سخنه و حال هوا و تدبیر سالف و اکثر انچه مذکور شد سوم از طبیعت عضو مریض اگر مرض مختص بعضو بود و حال بدن نیز مثل حال عضو درین باشد و تعرف طبیعت عضو متضمن سه معرفت چهار امرست که مزاج عضو و خلقت او و وضع او و قوت او بود اما معرفت مزاج عضو پس احتیاج بمعرفت او بهر آنست که چون مزاج طبیعی او و مزاج مرضی او معلوم شد بحدس دریافت گردد که آن چه قدر از مزاج طبعی بعید شده پس مقدار چیزیکه بران وارد کنند دریافت شود و مثال این نیست که اگر مزاج اول صحیح باشد و مرض حار بداند که از مزاج او بعد کثیر شده پس احتیاج به تبرید کثیر باشد و اگر هر دو حار باشند دران تبرید اندک کفایت کند لیکن اینقدر بداند که مرض مخالف بمزاج صحی محتاج بسوی تبرید قوی تر از مرض موافق و قتی باشد که چون هر دو در مرتبه واحد باشند و اما معرفت خلقت عضو پس شکل و مجاری و اوعیه و هیئت سطوح اعضا و ملاست و خشونت از فن نظری دریافته دران تامل نمایند چه باختلاف آنها کمیت ادویه مختلف بود و معذلک بدانند که بعض اعضا در خلقت خود سهل المنافذ اند و در داخل و خارج او موضع خالی ست مثل شش که آنرا از داخل تجاویف شعب قصبه ریه ست و عروق ضوارب متفرق دران و از خارج تجویف صدر پس فضول بدوای ضعیف معتدل ازان مندفع شوند بسبب وسعت مسام او و سهولت نفوذ دوا بسوی باطن او و بعضی از ان سهل المنافذ نیستند پس محتاج بدوای قوی باشند و همچنین بعضی متخلخل اند مثل ریه و بعضی متکاثف مثل کلیه و متخلخل را دوای لطیف کافی باشد و اگرچه آن را موضع خالی از داخل نباشد بهر آنکه نفوذ دوا بسوی باطن او و اندفاع فضول ازان بسوی خارج او سهل بود و کثیف محتاج بسوی دوای قوی باشد و اگرچه او را موضع خالی بود و اکثر اعضا که بدوای قوی احتیاج دارند آنست که آنرا تجویف نه از داخل و خارج و نه از یکطرف و نه فضا باشد و معذلک متکاثف بود مثل عصب دست و پا بعد ازان عضو یکه آنرا تجویف از جانب واحد باشد از داخل مثل اورده و شرائین دست و پاست و از خارج مثل اعصاب که در تجویف شکم و سینه است و بعد آن انچه آنرا فضا از هر دو جانب بود لیکن ملزز کثیف بود مثل گرده که آنرا فضای شکم از خارج و فضائی در داخل اوست و درین احتیاج بدوای قوی در درجه وسطی باشد پس ازان انچه آنرا تجویف از هر دو جانب بود و آن مخیف باشد مثل ریه که مداوی این بادویه ضعیفه کنند و بدانند نوعیکه تجویف و تخلخل مسام هر دو سبب برای سهولت وصول اثر دوا بسوی عضو ست همچنین آن هر دو سبب ست بنا بر سرعت قبول او و برای فضول او بهر اندفاع او از این پس

و اما معرفت وضع عضو اینست که وضع مقتضی موضع یا مشارکت ست پس موضع یا قریب از منفذ دوا مثل معده یا بعید مثل گرده یا متوسط مثل جگر باشد و مشارکت با عضو دیگر بود معرفت اولا بدست بهر آنکه تقدیر کمیت دوا مختلف میشود باختلاف هر دو و انتفاع بوضع عضو از جهت علم مشارکت اخص الانتفاع ست بالنسبت انتفاع بوضع از علم موضع بقرب و بعد بهر اختیار جانب جذب دوا و امالة ماده مرض بسهولت بسوی عضو مشارک از جانب مناسب مثالش اینست که چون ماده در حد به کبد باشد استفراغ آن به بول کنند و اگر در قعر جگر باشد استفراغ آن باسهال نمایند بهر آنکه حد به کبد مشارک اعضای بول ست و قعر آن مشارک امعاست و اما انتفاع بوضع عضو از جهت علم موضع عضو یکه اراده مداوات او کنند از سه وجه بود اول قرب و بعد او ست پس

اگر قریب المنفذ دوا باشد مثل معده ادویه معتدله کفایت کند یعنی قوت دوا بقدر مقابل مرض بلازیادت تصرف دران باید تا دفعل افزا نکند و اگر بعید باشد مثل سپرز یا کلیه محتاج شوند بزیادت در قوت دوا یا باستبدال ادویه ای قوتیر ازان و یا بزیادت در مقدار او یا بخلط او بچیزیکه آنرا قبل از جدا شدن قوت او بدان رسانند بهرآنکه قوت ادویه معتدله قبل وصول بسوی آن فاسد گردد پس اگر در قوت آنها زیاده نکنند غرض حاصل نشود و بزیاده کردن در قوت آنها حاجت افتد خصوصا از ادویه که غذائی باشند بهرآنکه حالهٔ اعضا را بیشتر بود و این بهر اعتدال بدان باشد و اگر میان قوت دوا و مرض بعد کثیر بود در این هنگام دو احتیاج در تنفیذ بسوی قوت غائصه باشد پس احتیاج افتد که قوت دوا بیشتر از محتاج الیه بود مثل حال اضمده عرق النساء و امثال آن دوم آنست که معلوم نمایند چیزیرا که بادویه مخلوط کردن سزاوار ست تا آن مخالط در ایصال آنها بسوی عضو سرعت کند چنانچه مدرات با ادویهٔ اعضای بول مخلوط کرده میشود زعفران با ادویهٔ قلب و ایضا معلوم نمایند که فعل هر دوا را اختصاص بعضوی نیست و چون آنرا بخورند در بدن متفرق گردد و بعضو مریض چیزی بکه ازان برسد بسیار اندک بود پس تاثیر او دران اندک باشد و گاهی او را لازم بود اضرار باقی اعضا بسبب ورود قوت این دوا بسوی آنها با وجود عدم حاجت بسوی آن پس هرگاه در صرف آن دوا بسوی آن عضو علیل حیله کنند تاثیر او دران اکثر بود و آنرا حاضر بعضو می لزوم نماید و طریقش اینست که بدان دوا چیزیکه ازشان او نفوذ بسوی عضو مریض بود مخلوط سازند پس این هرگاه بسوی آن نافذ شود همراه او دوای دیگر باشد و درین هنگام تاثیر او بیشتر گردد لهذا زعفران را در قرص کافور استعمال میکنند با وجود بودن آن شدید الحرارة پس درین وقت تبرید قلب بیشتر گردد و بسبب تنفیذ زعفران کافور را بسوی قلب سوم آنست که جهت ایصال دوا بسوی آن دریافت نمایند مثلا هرگاه طبیب معلوم کند که قرحه در امعای سفلی ست دوا را بحقنه رساند و اگر دریافت نماید که در امعای علیا ست آنرا بشرب ایصال کند تا در هر دو صورت ایصال دوا از اقرب طرق باشد و قوت او تا هنگام وصول او بسوی آن عضو باقی ماند و بدانکه بعض اعضا بعید از منفذی باشند و قریب از دیگر مثل مثانه و رحم پس مشروبات بسوی آن از منفذ بعید برسند و آن چنین ست و ادویهٔ مزروقه از منفذ قریب برسند و آن سوزاخ قضیب و رحم ست و لهذا ادویهٔ مزروقه در ازالهٔ امراض آنها قویتر باشند و بعضی اعضا ست که نفوذ ادویه بسوی آنها از منفذ واحد گاه قریب شود و گاه بعید و این مثل سپرز ست که ادویهٔ متناوله گاهی بسوی آن از مری بر شحم از مسام غشائی که میان او و میان قعبه سپرز ست واصل میشود و این بسیار قریب ست و گاهی از طریق معده بسوی آن میرسد و این چنان باشد که بسوی کبد نافذ شود و بعد ازان بسوی رگ اجوف بعده بسوی سپرز فلهذا بهتر دارو ادویهٔ صدریه و قعبه اند که ادویه بطریق لعوقات یا حبوب استعمال کنند تا مرور آنها در مری بزمان دراز باشد و انچه بسوی او ازان غشاء مترشح گردد بیشتر باشد و لهذا ادویهٔ سرفه همچنین ساخته اند و بدانند که گاهی انتفاع بمراعات موضع و مشارکت معا میباشد و این در انچاست که ماده تمامه بسوی عضو ریخته باشد و یا ماده هنوز در انصباب بود پس اگر هنوز در انصباب بود آنرا جذب کنند از موضع او اعم ازانکه جذب بدوای جاذب بود و یا بامر دیگر جذاب مثل نهادن ادویهٔ حریفه بر دستها و پایها یا ربط ساقین هنگام توجه ماده بسوی سر بعد مراعات این چهار شرط یکی مخالفت جهت چنانچه جذب میکنند در قطر عرض از راست بسوی چپ و بالعکس و در قطر طول از فوق بسوی اسفل و بالعکس و در قطر عمق از ظاهر بسوی باطن و بالعکس و از قدام بسوی خلف و بالعکس تا ماده از جهت انصباب برگردد و این گاهی بخلاف قریب بود مثل نهادن محاجم بر نقره برای جذب مواد از چشم و یا ببعید مثل بستن ساقین هنگام تصاعد مواد بسوی سر دوم مراعات مشارکت چنانچه جلس حیض بوضع محاجم بر پستان میکنند بنا بر جذب بسوی نظیر بهرآنکه میان پستان و رحم مشارکت ست سوم مراعات محاذات در سمت چنانچه در امراض جگر از باسلیق راست فصد می نمایند بنا برآنکه درین جانب ست و در علل طحال از باسلیق چپ چهارم مراعات بعید در جذب یا در مجاری تا مجذوب الیه بسیار قریب از مجذوب منه نباشد بهرآنکه چون ازان قریب باشد این جذب در حقیقت معاون برای حرکت ماده بسوی آن بود و ایضا جذب بسوی عضو بسیار قریب با وجود بودنش مانع از جذب تام عضو مجذوب منه را مع رض انصباب مواد بسوی آن میسازد و اما اگر ماده تمامه منصب بود از معرفت مشارکت بدو ام منتفع شوند بلازم جهت آنکه از نفس عضو آنرا بگیرند چنانچه فصد رگ زیر زبان در علاج ورم لوزتین و با بسوی عضو قریب مشارک نقل کنند و ازان بیرون آرند چنانچه فصد صافن در امراض

حاشیه: آنچه در نفس مشارک باید کرد تا مواد بسوی آن نرود

رحم میکنند و بدانکه چون زمانهٔ انصباب ماده طول کند و در عضو مستقر گردد نقل و ازان مشکل بود بلکه صواب انیست که انرا فعضو خارج کنند و اما قبل ازان نقل بقریب مشارک نمایند و برای جذب بسوی خلاف شرائط دیگر نیز هست اول آنکه هرگاه ارادهٔ جذب بسوی خلاف کنند اولا تسکین مرجع عضو مجذوب عنه نمایند تا انجذاب مواد بسوی آن کم شود بهر آنکه مرجع جذاب ست پس اگر تسکین نکنند مواد بر عضو تعاقب کند و فایدهٔ جذب باطل گردد دوم آنکه نظر کنند تا مجاری ماده بر عضو رئیس نباشد و بقصر آن ضرر عام نگردد مگر آنکه این رئیس ممر و مجاری ماده بران متضرر نگردد و مثل جگر که گاهی مواد از اعضا بسوی معا جذب میکند تا باسهال خارج شود با وجود آنکه عبور او بجگر لازم ست سوم آنکه عضو مجذوب الیه قلیل الصبر نباشد بسبب بودن قوی الحس چهارم آنکه در بدن امتلای مفرط نبود تا بر عضو مجذوب الیه ماده بسیار منجذب نگردد و تحلیل او ازان مشکل گردد لیکن این وقتی بود که باجذب استفراغ نباشد اما چون با وی استفراغ باشد ازین ضرر نبود پنجم آنکه عضو مجذوب الیه آمادهٔ اندفاع مادهٔ دیگر بسوی آن نباشد مبادا آنکه جذب اعانت بر حصول آن نماید ششم آنکه عضو یکه بسوی آن ماده مندفع شده مخرجی طبعی برای او نباشد یا احداث مخرج برای او ازان ممکن نبود مبادا آنکه اگر مخرج طبعی برای او باشد یا احداث مخرج مبادا آن ممکن بود مثل فصد خروج او ازان اولی ست و اما معرفت قوت عضو و انتفاع ازان از سه طریق بود و قوام عضو را نیز درین باب مدخل ست و عمده در همه مراعات حال عموم ضرر و عدم او از استعمال دوا بر عضو ست پس اگر عضو ذی الحس عصبی باشد ادراک او برای منافی بسیار بود و ادویهٔ قویه کثیر المنافات برای طبیعت مولم اند و بدان الم بسیار یابد پس ضرر عام تحلیل ارواح گردد و اگر عضو شریف باشد ضرر ازان بیشتر بود و اگر رئیس باشد ضرر ازان هر دو زیاده تر بود طریق اول مراعات ریاست و مبدئیت ست پس هر عضو که مبدا و رئیس باشد بران تعظم امر با دویهٔ قویه حتی الامکان ننمایند تا بدن را ضرر عام نگردد بنا بر بودن اعضای رئیسه مبادی قوای ضروری و حیات و کثرت منافات دوای قوی آنرا و لذلک ازدماغ و جگر آنچه احتیاج استفراغ آن بود آنرا هر یکه دفعه خارج نکنند و اخراج شدید البته ننمایند که این بسیار مضر بود بلکه قاتل بنا بر اختلاط مواد صالح بفاسد و بسبب کثرت خروج ارواح بدان در استفراغ دفعهٔ و چون مراعات مزاج استفراغ مواد جگر و دماغ واجب شد پس قلب بطریق اولی بود و ایضاً تبرید شدید نه نمایند تا اطفای حرارت غریزی لازم نشود و این عام ست در اعضا لیکن ضرر در اعضای رئیسه بیشتر بود بهر آنکه مبادی ارواح اند و چون با دویهٔ محلله بر جگر ضماد کنند از ادویهٔ قابضهٔ خوشبو نا بر حفظ قوت خالی نگذارند تا بحبت قبض ازان از تحلیل مفرط منع کند و بحبت خوشبو تقویت مزاج آن نماید و همچنین در آنچه در شروبات برای کبد و اولی اعضا باین مراعات قلب ست پس دماغ پس کبد. و طریق دوم مراعات فعل مشترک بهر عضو ست بهر آنکه اگر فعل آن عضو مشترک عام بجمیع بدن باشد و اگرچه رئیس نبود مثل معده و ریه و حجاب غایت قوت اولا بست و لذا در حیات با ضعف معده آب سرد شدید البرودت نمیدهند تا ضعف آن زیاده نگردد و بدانند که استعمال مرخیات صرف بر اعضای رئیسه و آنچه در شرف قریب آنهاست از اعضای شریفه خطر شدید بحیات دارد و بهر آنکه دوای مرخی عضو را معرض انصباب مواد میکند و جرم او ضعیف و ارواح او را معرض تحلل فعل او را ضعیف و حیا بعفونت و قبول مرض میگرداند. و طریق سوم مراعات ذکای حس و کلال آنست پس در اعضای ذی الحس عصبی واجب ست که در استعمال ادویهٔ ردی الکیفیت سمیه و لذاعه و موذیه مثل بتوعات و غیره احتراز نمایند تا قوت آنها بنا بر شدت تصور آنها بمنافی بسبب ذکای حس تحلیل نگردد و ادویه که از استعمال آنها اجتناب کنند سه قسم ست یکی محللات مثل ماشا و مازریون و مانند آن بنا بر اضعاف آنها تحلیل ارواح دوم مبردات بالقوه مثل افیون و امثال آن بنا بر اضعاف و آن ارواح را و اطفای آن حرارت غریزی را سوم آنچه کیفیات مخالف طبیعت عضو آنرا بود مثل زرنگار و سفیداب و مس سوخته و مانند آن بنا بر منافات آنها با مزاج اعضا و ابطال قوای آنها تعلیم تا اینجا اقسام قانون ثلثه که بهر علاج بدو اشیخ الرئیس بیان نموده تمام شد سوای ازین قوانین دیگر نیز ست که احتیاج بسوی آنها نیز می افتد چنانچه اول اختیار جوهر دوا ست مثلا ادویهٔ قلب که جوهر آنها شدید المناسبة بجوهر روح باید و چون دوا در تعدیل مزاج مساوی باشند و جوهر یکی ازان هر دو ملایم ببدن باشد و جوهر دیگر منافی ببدن پس استعمال ملایم اولی ست دوم اختیار جهت استعمال دوا چنانچه ادویهٔ قولنج که افضل استعمال او بطریق حقنه ست و ادویهٔ غثیان که افضل استعمال او نوشیدن ست و این بهر آنست که نفوذ او بسوی عرض از اقرب طرق باید سوم اختیار هیئت دوا چه بعض ادویه ایست که افضل استعمال آنها بطریق لعوقات بود مثل ادویهٔ سینه و بعضی دیگر ست که افضل استعمال آنها بطریق شروبات

باشد شامل بعد یعنی تعلق برای امراض اعضای بعیده از معده تا نخود آنها بسوی آن سریع تر بود و بعضی از آنها نیست که افضل استعمال آنها بطریق حبوب مثل ادویه مسهله تنقیه شیر غیر اینها چهارم اختیار بودن دوا بلطوف و مفرد یا مرکب بود چه بعضی امراض ست که ادویه آنها مرکب باید مثل حصات که ادویه مفرده دران باغراض مقصوده در علاج آن کم کفایت کند بعضی از نست که ادویه آنها مفرد باید مثل ادویه امراض مزاجی پنجم اختیار بودن دوا نوبا کهنه ست چه بعض ادویه ست که استعمال او بعد گذشتن مدتی بران جایز بود مثل ادویه که بدان افیون داخل شود چون تریاق بعض دیگر آنست که نو بهتر بود مثل قرص کافور و بعضی از نست که چون کهنه شوند قوت آنها قوی گردد مثل شراب بنفشه

ذکر قوانین که رعایت آنها در امر علاج واجبست

بدانکه بقول شیخ الرئیس امراضی که دران خطر بود و تاخیر واجب در امر علاج یا تخفیف دران از فوت قوت امن نباشد پس واجبست که دران اولا ابتدا بعلاج قوی نمایند و حاصل این کلام آنست که اگر مرض عظیم باشد و خوف بود که قوت زمانه معتد به وفا نکند بسبب عظم نفس مرض یا ضعف قوت یا کثرت ماده یا هیجان او یا مناسبت بدن و مزاج بمرض یا استعداد او در اخلاط بدن باستحاله ماده مرض یا اقتضای هوا و فصل و غیره برای شدت مرض پس می باید که امر بسوی طبیعت موکل نگردانند و رعایت تدریج از علاج ضعیف بسوی علاج قوی نکنند بلکه ابتدا بعلاج قوی نمایند بهر آنکه وقت بآن وفا نکند و این هنگامی ست که قوت بسیار ضعیف نباشد بحیثیکه با مقاسات احتمال علاج قوی نکند چنانکه او عادت ست و امراضیکه دران خطر نبود و از فوت شدن قوت خوف نباشد بسوی قویتر تدریج نمایند اگر از خفیف تر غنا حاصل نشود و مراد ازین تخفیف بر طبیعت باستعمال اشیای خفیفه غیر قویه بهر آنکه ادویه قویه اکثر منافی طبیعت اند و درین هنگام واجب ست که دوای قویتر استعمال نکنند مگر وقتیکه دوای ضعیف ترغنی نکند که درین حالت دران تدریج بقوی نمایند تا آنکه منتهی شود بجدی که وفا بغرض نماید لیکن این وقتی بعمل آرند که مرض مهیج نباشد بهر آنکه دران هنگام سزاوار ست که ادویه قویه استعمال کنند و اگرچه ماده نضج نیافته باشد و فایده تدریج بسوی علاج قوی مثل فصد و داغ و شگاف و اسهال و غیره آنست که طبیعت متزعج نگردد که این لامحاله تحریک قوی غیر مالوف ست پس امر بران عظیم گردد و خصوصا چون مشغول بمرض باشد **قانون** نشاید که از صواب بگریزند اگر تاثیر او بدیر باشد و بر غلط قیام نمایند اگر ضرر او ظاهر نشود و تاخیر تاثیر صواب گاهی بسبب مانعی باشد مثل ملاقات ببدن غیر مستعد بهر انفعال یا عدم طول ملاقات او ببدن تا زمانی که در مثل او اثر ظاهر شود و همچنین حال در غلط باشد و معرفت علاج صواب با وجود تاخیر تاثیر او و معرفت علاج غلط بعدم ظهور ضرر او از قیاس که بران دلالت کند یا از تجربه که از علاج مثل او مستفاد شده باشد حاصل شود و بسا باشد که جاهل در جائی تدبیری کند که آنرا در مقامات دیگر نافع یافته و آن در اینجا مناسب نبود پس تا وقتیکه ضرر او ظاهر نگردد او را ان باز نماند **قانون** واجب نیست که با وجود بودن تدبیر صواب بر یک علاج بدوای واحد و ایضا بر جنس واحد از علاج قیام نمایند بلکه تبدیل ادویه کنند بهر آنکه بعضی ابدان را خاصیت در تاثر و عدم تاثر از بعض ادویه میباشد پس جایز ست که تاثیر ظهور نفع بسبب مثل این امر باشد و در اینصورت انتقال از دوائی بدوای دیگر واجب بود و ایضا دوای واحد مالوف ببدن میگردد و از شئ مالوف بدن منفعل نمیشود و تاثیر او کم میگردد و اما بعض تدابیر مالوفه مثل فصد و اسهال و غیره گاهی نفع بسیار کنند و مثال انتقال از علاجی بعلاج دیگر در مرض واحد نیست که مثلا علاج مرض بلغمی جایز ست که بتحلیل بلغم بود و باذابت پس ادرار و بانضاج پس اسهال و هرگاه محلل استعمال نمایند و اثر نفع ظاهر نگردد و باذابت پس ادرار یا بانضاج پس اسهال انتقال کنند **قانون** استعداد انفعال گاهی مختلف میباشد نسبت با بدان و اعضا پس هر بدن بلکه هر عضو را بلکه بدن واحد و عضو واحد را در وقتی غیر وقت دیگر خاصیت در انفعال از دوائی بغیر دوای دیگر بود یا بسبب معاودت هوا برای او در وقتی نه بر موافق بود نشئ کیفیت را غیر وقت دیگر و یا بسبب امر دیگر از دخل مثال اول انیست که ابدان متخلخل و اسع المسام بحالیدن و غذا زیاده از مفرحات تقویت یابند و مثال دوم آنست که دماغ بهمن زیاده از زنجبیل گرم شود و مثال سوم انیست که بعض ابدان بروغن گل در تابستان و در جوانی گرم شوند و در زمستان و در پیری بدان سردی یابند و مثال چهارم آنست که سعدهٔ حار در شباب بقرص کافور نفع یابد و در شیخوخت بدان ضرر یابد بلکه بدانچه قلیل البرد اند باشد مثل قرص نرد شک منتفع گردد **قانون** هرگاه مرض مشکل گردد باید که بر مرض و بر طبیعت بگذارند و باستعمال ادویه مسهل و غیره استعجال نکنند بهر آنکه طبیعت یا غالب شود و مرض را مقهور گرداند و یا مغلوب شود و مرض ظاهر گردد و این بنا بر آنست که آن هر دو در مقاومت اند

وبعید ست که یکی ازان هر دو غالب نشود پس اگر طبیعت غالب شود واز اقدام بر علاج باوجود جهل بمرض منع کنند واگر مرض غالب گردد علامات او
لامحالہ ظاہر شود وگذاشتن بر طبیعت نیز اگرچہ مضرست مگر ضرر این کمتر از ضرر تدبیر بر جہل بود وحصر در انتہار مرض وظہور آن اکثری ست چہ بسیار باشد کہ
موت قبل ظہور علامات مشخصہ بمرض عارض شود پس معالجہ بعلاجات ضعیف خالی از کیفیات بد باشتراک المنفعہ نمایند چنانچہ اگر در ذات الجنب و ذات الصدر
اشتباہ افتد بشربت عناب و بنفشہ و فرامرکنند واگر در تب عفنی اشکال گردد ونداند کہ این بلغمی ست یا صفراوی یا غیر آن سکنجبین و شربت بنفشہ دہند بہر آنکہ
نفع این ہر دو بجمیع مواد ست اما برای حار تطفیہ و اما بنا بر بار تلطیف و تقطیع **قانون** چون مرض غیر حارث از وجع باوجع جمع شود و یکی ازان ہر دو سبب
دیگر نباشد مثل سدہ باصداع و یا مرضی کہ سبب او وجع باشد باوجع جمع گردد مثل غشی حارث از قولنج یا غیر آن با قولنج و یا مرض موجب وجع باوجع جمع شود
مثل اورام موجب وجع و مثل ضربہ و سقطہ باید کہ ابتدا بتسکین وجع کنند بہر آنکہ وجع محلل ارواح ست و قوت را ضعیف کند پس بدفع مرض وفا نکند و مضعف
عضو ست پس استعداد مرض اشتداد نماید و مرض مستولی شود و ایضاً وجع جذاب مواد ست بموضع خود بسبب تسخین او پس این مرض را زیادہ کند یا مرض دیگر
پیدا نماید و ایضا طبیعت بسبب اشتغال او بوجع تدبیر مرض فہول کند پس مرض مستولی گردد و چون بین حال یا در مطلق وجع تبخیر حاجت افتد باید
کہ از مثل خشخاش تجاوز نکنند کہ این باوجود تخدیر مالوف و ماکول ست و شئ مالوف قلیل الضرر میباشد بسبب معتاد بودن طبیعت باصلاح و دفع مضرت
او و مضرتہای مخدرات از تغلیظ خون و روح و غیر اینہا ظاہرست مگر آنکہ وجع بمرتبہ رسد کہ از ان خوف ہلاکت بود پس درین ہنگام تجاوز بقویتر از ان مثل
افیون جائز بود **قانون** ہرگاہ بشدت حس عضو ایذا یابند باید کہ غذای صاحب او بعد از انکہ سخت مغلظ خون باشد مثل ہر آنس سازند در روایت شدت
حس عضو بہر آنست کہ موجب مرض میگردد چنانچہ گاہی بتصاعد ابخرہ لازم الصعود از معدہ وغیرہ بسوی سر احساس میشود و وسواس سودا تخیل و وہمی و ظنین و غیرہ
عارض میگردد و غذای غلیظ خون غلیظ پیدا کند پس روح متولد ازان غلیظ قلیل الاستعداد بہر ادراک باشد و از تغلیظ خون و روح بہ تبرید گاہی محتاج
میباشد چون مزاج از سردی او حضر ریابد اما اگر خوف تبرید نباشد غذا صاحب او ببرودات مثل کاہو و مانند آن سازند **قانون** بدانکہ از معالجات جیدہ نافعہ
استعانت بمقویات قوای نفسانی و حیوانی ست مثل تفریح مریض و لقای کسی کہ بدان انس یابد و ملازمت شخصے کہ از ان سرور یابد و گاہی ملازمت
محتشمین و کسی کہ از ان شرم نماید بنا بر منع او از اشیای مضر کہ از او طلب کند و بران صبر نماید و از حرکات کثیر مسخن مشیر مواد نفع کند و پوشیدہ نیست کہ ہر حرکت
از نفس و بدن منفعل میگردد و از انچہ یکدیگر را عارض شود چہ می بینیم کہ ہرگاہ بر بدن خلط سودا وی غالب شود و برای نفس خوف و توحش و فکر فاسد عارض میگردد
و چون خون و تیق صاف غالب گردد نفس را سرور پیدا میشود و کذلک چون نفس را غضب بسیار شود بدن را غلبہ صفرا و سخونت مزاج عارض میگردد
و چون غم کثرت نماید بدن را غلبہ سودا و پس مزاج او عارض میشود بلکہ گاہی مزاج و رطوبات سجالت محمود یا مذموم دفعۃً متحیل میگردد و ازین قبیل ست
انچہ مریض ہنگام دیدن محبوب یکبارگی صحت می یابد و ہرگاہ تاثیر امور نفسانی در بدن باین درجہ باشد پس این علاج روحانی بالضرور نافع باشد
و قریب این نوع از معالجات انتقال مریض از شہری بشہر دیگر ست و از ہوا بہوا و انتقال از ہیئت بہیئت دیگر و تکلیف ہیآت و حرکات کہ بدان
استوای عضو از ہیئت وہی یا تغیر مزاج وہی کردہ میشود بہر آنکہ از انتقال بلدگاہی مریض تصور شفا دران می نماید و آنرا نفع میکند و اگرچہ ہوای
ہر دو بلد مختلف نباشد و ایضا انتقال بسوی بلد اگرچہ آنرا امور سارہ متجدد گردد و بدان از امور متکررہ کہ در روح اثر خلاصی یابد تاثیر در انعاش قوتہا
قوی گردد و ہمچنین ہوای جدید تازہ بلد اول تاثیر قوی باشد باوجود تصور مریض مران شفا را و ایضا ہرگاہ سبب مرض حرارت باشد نقل مریض از ہوای حار
یا مسکن حار یا فصل حار بسوی ضد آنہا لامحالہ مرض را تخفیف دران می نماید مثال انتقال از ہیئت ہیئت اینست کہ مثلا صاحب حمہ بر ہیئتی باشد کہ
آنرا احتباس رسیم و فساد انچہ گرد او ست لازم بود و چون وضع او بسوی ہیئتی کہ ریح ازان جدا شود متغیر گردانند آنرا نفع بخشد و مثال تکلیف ہیآت
مثل تکلیف طفل احول ست بنظر قوی تیز بسوی چیزی مثل آئینہ وغیرہ و مثل تکلف صاحب لقوہ از نظر در آئینہ چینی کہ این را دعا بسوی تکلف تسویہ
وجہ و عین او می نماید گاہی بلا تکلف معالجات دیگر بصلاح خود میکشند و مثال حرکاتی کہ باوی تغیر مزاج گردد حرکات اہل سیاحت ست

قانون از قوانین انچه حفظ او واجب بود انست که معالجات تویه در فصول تویه از اسهال قوی و داغ و شگافتن و تی کردن در گرما و سرما تا ممکن بود ترک نمایند تا قوت را باجتماع امور خارج از اعتدال که آن مرض و علاج قوی و افراط کیفیت فصل ست ضعیف نگرداند بهر آنکه قوت در گرما ضعیف میگردد و درین هنگام اگر بدوای قوی علاج کنند گاهی بسقوط قوت مؤدی گردد و در صرما مواد عاصی غلیظ میشود و دوای قوی چون متمکن بدفع آن نباشد متوجه بسوی مواد رقیق گردد و ضرر عظیم ازان حاصل شود و همچنین داغ و شگاف در گرمی و سردی قوی بر تبر صحت یابد و مراد معالجات تویه همین امور نزع طبیعت مخلل ارواح ست نه مطلق معالجات تویه چه استعمال اشیای قوی بالبر و مثل شیرهٔ تخم خرفه و کاسنی و مغز تخم خربوزه و هست در گرما محمود بود و تدبیر قوی التسخین مثل استعمال کونی و فلافلی و غیره در صرما نافع باشد **قانون** امور یکه در علاج او احتیاج بنظر دقیق بود انست که در یک مرض و استحقاق متضاد جمع شود مثلا مرض مستحق تبرید باشد و سبب او مستحق تسخین بود مثل تپ که مقتضی تبرید ست برای اطفای حرارت او و سدهٔ که سبب تپ باشد مقتضی تسخین ست بنابر تفتیح او و یا بعکس این باشد چنانچه هرگاه قلب و معده هر دو حار باشد و ازان هر دو بخار بسیار بسوی سر صعود کند و منعقد شده مادهٔ زکام و نوازل گردد پس سبب مستدعی تبرید باشد یعنی تبرید قلب و معده و مرض یعنی زکام و نزله مستدعی تسخین بود بهر تحلیل مادهٔ او و کذلک آنکه مرض و عرض جمع شوند و مرض مستحق تسخین باشد و عرض او مستحق تبرید بود مثل قولنج و وجع او که مادهٔ قولنج و وجع او مقتضی تسخین و تقطیع ست و شدت وجع او مقتضی تبرید و تخدیر و یا بعکس این باشد چنانچه در تپ صفراوی غشیه که دران دست و پا سرد گردد مرض مستدعی تبرید بود و عرض یعنی سردی اطراف مستدعی گذاشتن آن در آب گرم بلکه مالیدن بروغنهای گرم پس درین صور تها طبیب محتاج بنظر دقیق ست تا معلوم نماید که علاج اولی ست یا ترک آن و با وجود علاج کدام ازان هر دو اهم و اولی بمعالجه ست با وجود اولویت او چگونه علاج او رعایت ضدی باید کرد **قانون** بهر امتلا و بهر سوء مزاج را علاج بالضد از استفراغ و مقابله کرده نمیشود بلکه بسیار باشد که حسن تدبیر یعنی تصرف در امور ضروریه کفایت امر مهم ازان هر دو می نماید مثلا در امتلا تقلیل طعام و در سوء مزاج مثلا احتراز چیزیکه آنرا زیاده کند و استعمال اشیاء و اغذیهٔ معتدله قلیله **قانون** هرگاه چند امراض مختلف در شخص واحد جمع شوند طبیب را واجب ست که بمعالجهٔ مرضی ابتدا کند که بدان یکی ازین سه خواص مخصوص باشد یکی آنکه مرض دوم بدون صحت آن زائل نشود مثل ورم و قرحه چون هر دو مجتمع شوند باید که اولا علاج ورم نماید تا سوء مزاج که همراه اوست زائل گردد و ممکن نیست که قرحه با وجود سوء مزاج صحت یابد بهر آنکه بغذای ملحم ملتحم میگردد و با وجود سوء مزاج مصاحب رم التحام منع شود بنابر آنکه طبیعت را از اصلاح غذا و فعل او مانع بود دوم آنکه یک مرض سبب مرض دوم باشد مثل آنکه هرگاه سده و تب عارض شود باید که اولا معالجهٔ سده کنند بعده علاج تپ نمایند و از تپ خوف نکنند اگر در تفتیح سده بسوی چیزیکه دران قدری تسخین باشد حاجت افتد بهر آنکه سده و بخار اگرچه سبب تپ ست لیکن آن نیز مرض فی نفسه ست پس سزاوار آنست که اول علاج سده نمایند پس علاج تپ و سده مانع از تنفس و ترویح و معین خلط موجب تپ ست فلهذا زوال تپ بدون زوال سده ممتنع ست و تپ عفنی مختلف می باشد بسبب ماده بهر آنکه ماده مثلا گاهی بلغمی و گاهی صفراوی بود و علاج تپ بلغمی محصور بر مضادت مرض تنها نیست بلکه برین و بر مضادت سبب او نیز و در صفراوی مرض که آن حمی ست و سبب که آن صفرا ست درین امر مطابق اند که آن هر دو حار اند دفع آنها بدوای بارد بود بخلاف بلغمی که علاج دران گاهی بحسب تپ باشد و گاهی بحسب مادهٔ مرض که آن بلغم ست و کذلک سدهٔ موجب تپ که علاج دران مختلف می باشد پس با عتبار تپ بمبردات باید و با عتبار سده بمفتحات نه مبردات بهر آنکه مفتحات تپ را فائده میکنند باز ازالهٔ آن سده را و اما مبردات سده را نفع نمیکنند بلکه دران و در عفونت بلغم را در تپ می افزایند و معالجهٔ ما یعنی قرحهٔ مجففات کنند و از تپ خوف نکنند بهر آنکه محال ست که تپ زائل شود و سبب او باقی باشد و علاج سبب او تجفیف ست و آن مضر تپ ست بهر آنکه مجفف در حدت تپ حرارت آن می افزاید سوم آنکه یکی ازان هر دو شدید الاهتمام باشد یعنی حادتر بود و منتهای آن قریب تر و خوف اتلاف دران بیشتر باشد چنانچه بهرگاه سوناخس و فالج مجتمع شوند علاج سوناخس بتطفیه و فصد کنند و بفالج التفات ننمایند بهر آنکه تپ مرض حادست و فالج مرض مزمن که درین خوف اتلاف زودان خلط خانق نیست و چنانچه بهر استسقا هرگاه مقارن تپ باشد بمعالجهٔ تپ مشغول شوند بتقدم این بر علاج استسقا بهر آنست که آن حارست

وجوهر کبد را بگداز و دور ساز و استسقا افزاید و مثل خفقان ضعف جگر چون هر دو مجتمع شوند پس ادویه معدیه مفرحه نافع خفقان مضر جگر اند بهر آنکه بسبب غلظ و صفرا خود در کبد بپیچد و در مجاری آن هنگام مرور خود بایستد و در ضعف و ازیت او بیفزاید و در مثل این صورت باید که طبیب رعایت اهم در معالجه نماید و جانب مرض دیگر نیز اهمال نکند **قانون** چون مرض و عرض مجتمع گردد بعلاج مرض ابتدا کنند که عرض تبعیت آن زائل گردد مگر آنکه عرض غالب و شدید النکایت باشد و ازان خوف کنند که قوت را تحلیل و ضعیف کند درین صورت بمعالجه این مشغول شوند و اگرچه در مرض بیفزاید مثل غشی چون مقارن تپ باشد که در مثل این وقت محتاج بدادن دوای مقوی و مزید روح مثل خمر و امثال آن از مسخنات میشوند که درین هنگام قصد عرض کنند و بمرض التفات ننمایند چنانچه مخدرات در قولنج شدید الوجع چون صعب شود برای تسکین عرض که آن وجع ست میخورانند و اگرچه این مضرست بنفس قولنج که آن مرض ست بسبب تبرید مخدرات موجب زیادت سبب او و همچنین گاهی تاخیر فصد واجب بسبب ضعف معده یا اسهال متقدم یا غثیان فی الحال میکنند بنا بر آنکه ضعف معده و ضعف اسهال متقدم از فصد مضاعف شوند و گاهی دران تاخیر نمیکنند و فصد می نمایند و قصد سبب یعنی خون باستیفا نمیکنند چنانچه در مرض تشنج امتلائی قصد اخراج همه خلط نمی نمایند بلکه چیزی ازان میگذارند که حرکت تشنجی آنرا تحلیل کند بهر آنکه رطوبات غریزی تحلیل نگردد و نوع دوم آن یعنی تشنج یبسی که ازان شدید الخطرست حاصل نشود **قانون** بقول مسیحی انچه علاج کرده میشود از ابدان آن احوال مرض ست نه اعراض که لاحق احوال گردد بهر آنکه احوال اعضای بدن چون کما ینبغی جاری باشد افعال او نیز بر مجرای طبعی جاری خواهد بود و هرگاه بغیر ما ینبغی جاری بود حال او بخلاف این خواهد بود زیرا که احوال طبعی از اعضا اسباب افعال ست و نسبت حال بدن که آن مرض بود بسوی فعل که آن را آفت ازان رسد نسبت سبب بسوی آنست مگر فرق میان هر دو آنست که مرض نباشد مگر با فعالی که آنرا ضرر رسد و افعال که آنرا ضرر برسد نباشد الا با مرض و اما سبب مرض نباشد مگر با مرض و اما مرض گاهی باشد و سبب او زائل شده باشد و لهذا می باید که اعتنا بسبب مرض نمایند که بزوال او مرض و عرض زائل میگردد و اگر سبب موجود نباشد بمرض اعتنا فرمایند که بزوال او عرض زائل شود و جایز نیست که عرض با وجود فقدان مرض موجود بود تا عنایت بعرض بدون مرض کرده شود و گاهی در بعض اوقات اعتنا بعرض کرده میشود بنا بر آنکه مرض بزوال و زائل خواهد شد بلکه بنا بر آنکه آنرا نکابت در بدن چنان باشد که تا زوال مرض مهلت ندهد یا مرض دیگر پیدا کند پس عنایت بازالهٔ مرض از وجهی و بعرض از وجه دیگر باشد و گاهی امر مرض ترک کرده میشود و صرف عنایت بسوی عرض میکنند اگر نکابت عرض شدید تر باشد و گاهی در ازالهٔ او و قمع عادیت او چیزی استعمال می نمایند که آن در مرض زیاده میکند و این وقتی ست که زیادت مرض سلیم تر از ترک عرض بر حالش بود پس قمع او نمایند تا از غائلهٔ او امن گردد و بعده عود بمرض نمایند و تلافی عملی که کرده باشند باید کرد **قانون** بقول حکیم ممدوح معالجهٔ امراض بفاعل حقیقی که آن طبیعت ست بغیره مرض ست تمام میشود و آنرا دائم مجاهده با مرض ست و مرض بدان سبب باقی نمی ماند که طبیعت مجاهده نمیکند و ازالهٔ او نمیخواهد بلکه طبیعت ازان عاجز میگردد و با وجود دوام مجاهده و دوا آلهٔ طبیعت ست که بدان تقویت می یابد و اعانت و استعانت بدان میکند و آنرا در ازالهٔ مرض استعمال می نماید و دوا بدون حسن استعمال او فائده نمیکند و طبیب خادم ست مثل معین طبیعت را که دوا و غیر آن را از داخل و خارج کما ینبغی در وقت و مقدار قریب او میرساند بعده آنرا حاضر میکند انچه سزاوار تقویت بدان می یابد و حاضر میکند آنرا انچه استعانت بدان در دفع مرض نماید و لهذا طبیعت گاهی از ازالهٔ امراض کثیر بدون دوا و طبیب مینماید و طبیب و دوا بر ازالهٔ مرض قادر نباشند هرگاه قوت ضعیف و طبیعت عاجز گردد و باید که در هر مرضیکه ارادهٔ علاج آن باشد این اشیا طلب نمایند بعده اقدام بر مباشرت علاج او کنند **قانون** بقراط گوید که طبیب را تا معرفت مرض و تشخیص علت ثبوت نه پیوندد بعلاج دست نبرد و بعد از تحقیق بیماری یک یک را از امراض بضد آن معالجه فرماید و اول مزاج مریض را دریابد آنگاه بسن او و فصلیکه اندر حال صحت بوی عادت کرده و انچه از ریاضت و آسودگی بآن معتاد بوده و صنف و بلاد و مولد و حال والدین وی اندر صحت و سقم و مناسب ترین اشیا هر یکی را آب و هوای بلاد خویش مجاورت آن چیزی ست که بوی خو گرفته باشد و ازینجاست که اهل بحر و سکان بطائح را هرگاه استعمال برافذیهٔ لطیفهٔ طیبه و آبهای شیرین سبک باز آرند لامحاله از تندرستی بیرون برده باشند و چون بخوردن ماهی و خرما و آشامیدن آبهای متغیر و بدبوی برگردانند یکی از اسباب ازالهٔ مرض بوده باشد و در انجا که مزاج بیمار در غایت بعد

حرارت باشد بادویهای قوی البرد علاج کنند و قلیل الحرارت و قلیل البرودت و عکس هر دو را بالعکس و چون یک مرض بر طائفه از مردم عارض گردد و بر فساد مزاج هوای آن موضع استدلال نموده باخراج فضول از بدن و استعمال اغذیه جیدالکیموس و تبدیل هوا معالجه فرمایند و بیمار را از جرد و تبریخ هرگز نرنجانند و امور یکه اورا در غم و فرح مفرط اندازد موقوف دارند و با آواز سخت اورا از خواب بیدار نسازند و بغضب نیاورند مگر مسبوقان را و هوای خانه بعضد مرض مبدل سازند و اگر بعضی اغذیه مخالف را سخت آرزو کند اندکی از آن بدهند و اگر دوای سوداوی مزاج را کراهت کند موقوف دارند

علاج امراض تابع سوء مزاج

اگر بلا ماده باشد تبدیل مزاج نماید فقط و اگر با ماده بود تنقیه کنند پس گاهی صرف تنقیه بغیر احتیاج بتدبیر دیگر کفایت کند اگر سوء مزاج ازان باقی نماند بسبب تمکن مزاج صحیح سابق و گاهی تنقیه کفایت نکند اگر سوء مزاج بعد تنقیه و تمکن مزاج باقی ماند بلکه محتاج بسوی تبدیل مزاج بعد فراغ از تنقیه بود و این تقسیم علاج باعتبار بودن سوء مزاج ساذج و مادی ست و اما معالجات امراض سوء مزاج باعتبار حصول بالتمام یا نه بر سه قسم ست یکی آنکه سوء مزاج مستحکم یعنی حصول او کامل باشد و علاجش بالضد علی الاطلاق ست و این ادویه مطلقه نامند و مثال این معالجه عفونت تپ ربع بتریاق ست و نوشیدن آب سرد در تپ غب خالص بهر تطفیه حرارت او دوم آنکه در حد کون باشد یعنی چیزی حاصل شود و چیزی در سلک حصول باقی بود خواه حاصل کم باشد چنانچه در اوائل تزید مرض یا اکثر بود چنانچه در اواخر آن و اصلاحش مداوات بالضد ست ازبرای آنچه حاصل شده مع تقدم بالحفظ نه بر آنکه در سلک حصول ست بهر منع سبب بقی مرض یا موجد ما بقی ازان از ورود و مثال این تنقیه در ربع بخر بق و در غب بستمونیا ست چون بدین منع ابتدای نوبت که واقع خواهد شد اراده کنند و هر واحد از مداوات و تقدم بالحفظ تنقیه و غیره را عام ست و گاهی تدبیر واحد میان هر دو جامع بود مثل قی بالغ متواتر در تپ بلغمی که مستوقد عفونت او معده باشد سوم آنکه اراده کون نماید در علاج این منع سبب فقط احتیاج افتد بهر آنکه هنوز حاصل نشده تا محتاج بضد گردد و لهذا این را تقدم بالحفظ نامند و مثال این تنقیه مستعد یعنی ربع بسبب غلبه سوداء بحرقی ست و هر حمی غب بسبب غلبه صفرا بستمونیا و این نوع بعلامات و عادات شناخته میشود چنانچه هرگاه خون بواسیر بند شود معلوم گردد که آن سبب ضعف جگر ست و چنانچه هرگاه بعروض صداع از مسخنات معتاد باشد بعده حرارت هوا آنرا بر سبد یا مسخن استعمال نماید دریافت شود که آن صداع عارض گردد و چون بر سبب مشکل گردد که آیا سبب او حرارت ست یا برودت چنانچه تپ بلغمی که مستوقد عفونت او معده باشد سوم آنکه اراده کون نماید و در علاج این منع سبب فقط احتیاج افتد بهر آنکه هنوز حاصل نشده تا محتاج بضد گردد و لهذا این را تقدم بالحفظ نامند و مثال این تنقیه مستعد یعنی ربع بسبب غلبه سوداء بحرقی ست و هر حمی غب بسبب غلبه صفرا بستمونیا و این نوع بعلامات و عادات شناخته میشود چنانچه هرگاه خون بواسیر بند شود معلوم گردد که آن سبب ضعف جگر ست و چنانچه هرگاه بعروض صداع از مسخنات معتاد باشد بعده حرارت هوا آنرا بر سبد یا مسخن استعمال نماید دریافت شود که آن صداع عارض گردد و چون بر سبب مشکل گردد که آیا سبب او حرارت ست یا برودت چنانچه تپ بلغمی که مستوقد عفونت او معده باشد و در کام مشتبه میشود که آن از حرارت دماغ ست یا از کثرت بلغم و سردی مزاج وارادہ کند که تجربه نماید تا سبب او ظاهر گردد پس تجربه بدوای مفرط الکیفیت نکند بهر آنکه کیفیت آن بطبیعت مرض اگر موافق افتد اعانت بالغ مرض نماید و شر زیاده گردد و بعد تجربه نظر تام نماید و بر تاثیر یکه بالعرض ها شد مغرور نگردد بهر آنکه دواگاهی حار بود و بالعرض تبرید کند و بالعکس مثلا هرگاه افیون استعمال نماید و آن نزله را منع کند پس یقین نکند که نزله از حرارت ست بسبب بارد بودن افیون چه باشد که منع آن بسبب بند کردن او حرارت را بود و بدانکه مدت تبرید و تسخین برابر ست چنانچه مزاج حار عارض از حرارت هوا که در مدت معینه ازاله او ممکن ست همچنین مزاج بارد عارض از برودت هوا ممکن ست از ازاله آن درین مدت لیکن خطر در تبرید بیشتر ست بهر آنکه حرارت صدیق طبیعت ست و برودت منافی آن و حیات بخطر در ترطیب تپ بیس برابر ست بهر آنکه خطر در ترطیب از اغمار حرارت غریزی و اطفای آن همچنان ست که در تپ بیس از تجفیف ماده آن و افنای آن چون هر دو مفرط باشند لیکن مدت ترطیب اطول ست یعنی پیدا کردن رطوبت در بدن خشک محتاج بمدت دراز تر ست از مدت احداث جفاف در بدن رطب این بسبب کثرت ورود محللات بدن ست و حفظ هر واحد از رطوبت و یبوست بتقویت اسباب او میگردد و تبدل بتقویت اسباب ضد آن میشود و حرارت قوی میگردد و با سبابیکه در کلیات مذکور ست و ایضا بمنعشات که آن نفض فضول و استلاء و تقیح سد دست بعده بدانچه حفظ او نماید آن رطوبت معتدله است بهر آنکه اگر آن رطوبت ناقص شود حرارت ضعیف گردد بسبب نقصان ماده آن و اگر زیاده شود حرارت بانغمار و احتقان ضعیف گردد و برودت قوی میشود بتقویت اسباب او و بحقن حرارت بسبب کثرت رطوبت و با سبابیکه تحلیل رطوبت افراط کند و آن یبوست بالذات و حرارت بالعرض یعنی بواسطه یبوست ست و معالجه فرط حرارت ناشی از سد و تقیح سد و نماید و بابدیکه از تبرید مفرط اجتناب کنند تا در تحجر سد دینفزاید بسبب تحجید

ماده پس سوء مزاج حار زیاده کند بسبب زیادتی سبب او که آن سدده است و چون مادهٔ سدده متحجر شود و احداث آثار او قوی گردد بلکه باید که در زمستان نمانند پس اول معالجه بدوای جالی کنند و اگر جالی مسهل مثل ماء الشعیر و آب کاسنی کفایت کند بهتر است و اگر این کافی نباشد معالجه بمعتدل نمایند و اگر این هم کفایت نکند معالجه نمایند بدانچه حرارت لطیف دران باشد و از ان خوف نکنند که نفع تفتیح انچه در آن حرارت لطیف بود در تبرید بیشتر از ضرر تسخین او سهل التطفیه بعد تفتیح ست بهر آنکه نفع کند از جهت که تفتیح سدد موجب حرارت نماید پس تبرید مزاج بازالهٔ سبب سخونت کند و اما تسخین ادویه و حاوث پس تطفیهٔ او یعنی ازالهٔ آن سهل بود بعد تفتیح یعنی بعد ازالهٔ سبب سوء مزاج حار و گاهی فرط تطفیه اگر مبردات با فراط استعمال کنند منع نضج اخلاط حار کند بسبب تکثیف و اجماد او و اگرچه بعضی مصر بابطال این رای اند و فکر نمیکنند که تطفیهٔ قوی قوت را ساقط کند لاسیما انچه بمرض ضعیف شده باشد و اگرچه تطفیهٔ قوی یعنی تبرید مفرط اصلاح ماده بسیار میکند مگر آن گاهی از پس آن امراض دیگر پیدا میشود یا از سوء مزاج بارد ساذج و یا با مواد مضاد مزاج مواد یکه اصلاح آن کرده باشند و اما تسخین مزاج بارد صعب ست چون مستحکم شود بهر آنکه مزاج بارد مستحکم قوت را بسیار ضعیف کند پس بتدابیر تسخین بسهولت منتفع نگردد و در ابتدا یعنی قبل رسوخ بغایت سهل ست بسبب اجتماع دو حرارت یعنی حرارت غریزی و حرارت تدبیر معاون بر دفع برودت درین هنگام که قوت بسیار ضعیف نشده و بالجمله تسخین بارد در ابتدا الامر سهل تر از تبرید حار در ابتدا ست لیکن تبرید حار در انتها اگرچه صعب بود اسهل از تسخین بارد در انتهاست بهر آنکه برودت بالغه آن موت غریزی یا قریب او و بدانند که تبرید گاهی مقارن تسخین گاهی متقارن تسخین بود گاهی این هر دو خالی باشد اما اول چنان بود که چون سوء مزاج از حرارت و رطوبت باشد تبرید باید که با تیبس یعنی قدم دوم مثل آنکه چون سوء مزاج با حرارت و یبوست بود و بعموم مثل آنکه چون سوء مزاج با حرارت تنها بود و یبوست و رطوبت بر اعتدال باشد تیبس شدید الاثبات برای برودتی ست که حادث شده و ترطیب شدید الجلب از برای برودت مستحدثه است معنی این آنست که بدن چون بارد باشد تیبس او شدید الاثبات برای برودت او بود و چون رطب باشد ترطیب او شدید الجلب برای او بود اما اول بهر آنکه تیبس مقتضی ثبات ست و اما ثانی بهر آنکه رطوبت بسبب بلت مثل مانع برای حرارت ست پس شدید الاطفا از برای او باشد و لازم بود که شدید الجلب برای برودت باشد و در تیبس جمیع اسباب حرارت معین شوند چون افراط کنند بسبب کثرت تحلیل و در ترطیب جمیع اسباب برودت اعانت کنند چون افراط نمایند بنابر قلت تحلیل بسبب ضعف حرارت غریزی و ایضاً کثرت منع آنها مواد را از تحلل و در ترطیب چیزی مثل سکون و استحمام دائم خفیف قلیل المکث و آبزن نیست و شرب شراب ممزوج در ترطیب قوی ست و بدانکه چون شیخ محتاج بسوی تبرید و ترطیب بسبب فرط سخونت پیش گردد آنرا تبرید و ترطیبی که رداء و بسوی اعتدال نماید کفایت نکنند بلکه انچه مجاوز آن باشد بسوی مزاج بارد و رطب او که آنرا واقع شده چه آن مزاج اگرچه عرضی ست لیکن آن برای او مثل طبعی ست و درین هنگام باید که رد بسوی آن کرده شود و واجب ست که بدانند بسیار باشد که در تبدیل مزاج حاجت باستعمال چیزی که مقوی آن مزاج باشد مخلوط بدوای مضاد آن افتد مثل آنکه در تبدیل مزاج بارد باستعمال سرکه با ادویه مسخنهٔ عضو حاجت آید تا قوت سرکه دران غوص کند بهر آنکه سرکه منفذ قوی در اعضاست و ادویهٔ مسخنه را بسوی آن عضو رساند و مثل آنکه حاجت افتد باستعمال زعفران در ادویهٔ مبردهٔ قلب و اگرچه زعفران در درجهٔ دوم حار ست لیکن حاجت داعی باستعمال او با این ادویه برای رسانیدن اینها بسوی قلب ست و همچنین اکثر آنست که دوای قوی التاثیر باشد در تغییر مزاج مگر آن بسبب لطافت خود لبث نکند تا آنکه فعل خود بکند پس محتاج باختلاط چیزی کثیف و حابس خود باشد و اگرچه آن چیز موجب ضد فعل او بود مثل آنکه بروغن بلسان موم و غیر آن مخلوط میسازند تا حبس آن بر عضو مدت فعل او دراز نماید و در انجا که تسخین بدن بسرعت مقصود باشد از استعمال ادویه حاره یا بسه چاره نباشد و اگر ملتی مرکوز بود ادویهٔ حاره مناسب ست پیوسته از ادمان استعمال ادویه و اغذیهٔ حاره و بارده محترز باید بود چه مداومت اشیای گرم بزودی بدن را بکاهد و حرارت غریزی را بالتهاب آرد و موجب غشی و هلاکت گردد و ملازمت اغذیه و ادویهٔ بارده حرارت غریزی را فرو میراند و بدن را سست کند و اشتها باطل سازد و جوانان و محرورات را با ادویهٔ قوی الحرارت چون تریاق کبیر امثال آن و مشائخ و کهول را بمرودین را با ادویهٔ بالغ البرودت چون کافور و مثل آن هرگز علاج نفرمایند

قوانین استفراغ مواد

بدانکه انسان محتاج باستفراغ صناعی بسبب کثرت اجتماع فضول در بدن اوست بهر آنکه قرب فراغ او از اعتدال و بعد فراغ غذای او ازان واجب میکند که غذای او با فضلات مختلطه منهضم شود و در هر هضم ازان فضله جدا گردد تا آنرا استعداد مرة بعد اخری برای بودن جزو بدن او حاصل شود بخلاف نباتات و سائر حیوانات و بدانکه گاهی طبیعت در استفراغ بعض فضول بسوی معین محتاج نمیباشد چنانچه در دفع او فضول متوالی الدفع را سیاه حال صحت مشاهده میشود گاهی محتاج میگردد بسوی معین و عام ست که آن معین دوا باشد یا حرکت یا گرسنگی و مانند آن این وقتی باشد که طبیعت از دفع او ضعیف گردد یا از جهت معین فضول ان را دفاع بسبب قوام آن چنانچه غلیظ بسیار یا لزج بسیار باشد و درین وقت افتضاح و تعدیل قوام او باید کرد بعد دفع آن کفند یا از خود بدون دفع طبیعت مندفع گردد و یا بسبب ضعف طبیعت از دفع و اگرچه عصیان ماده نباشد درین هنگام باید که تقویت طبیعت نمایند تا بر دفع باقی آن قادر گردد و یا بتغییر آن فضول چنانچه او یه مفتحه بر سلع استعمال کنند و متعفن گردد پس طبیعت آن را دفع کند و یا عادت یا امور مخرج فضول مثل ادویه ملینه و مسهله و مقیئه و معرقه و مدره و امثال آن خواه این طبیعت را قهر کنند یا نه و امور یکه اعتبار آنها قبل شروع در استفراغ واجب ست تا صواب حکم در استفراغ بدان شناخته شود در ست در آن امتلا و قوت و مزاج و اعراض ملایم و ردی و سخنه و سن و فصل و حال هوای بلد و عادت استفراغ و صناعت بود پس اگر این ضد جهت دواعی مقتضی استفراغ باشند از استفراغ منع کنند اما امتلا اگر در بدن نباشد خلا بود و آن مانع استفراغ ست و اگر امتلای اخلاط و زیادتی آنها بر تناسب طبعی در پی ابند استفراغ خون کنند و اگر غالبه یک خلط در پی ابند استفراغ ان خلط غالب بمخرج آن نمایند و اما قوت اگر ضعیف باشد از استفراغ منع کنند تا ضعف مفرط نگردد و مرض مستولی نشود و تبدیل مزاج او بدانچه مضاد او باشد باید کرد و بعد حصول قوت استفراغ نمایند مگر آنکه ضرر ترک استفراغ شدید تر از ضرر ضعف باشد و ماده لزج یا بسیار بود خوف ضعف نکنند و این در ضعف قوت حس و حرکت ست چنانچه بیشتر تشنج در او اخر عمل سهالات و غشی بعد فصد و مسهل عارض شود و ظاهر ست که حس و حرکت جمال یا بسیار ضعیف میشوند در غشی و این تشنج و غشی سریع الزوال ست باسهل تدبیر و یا جای تدارک مرخطیر باشد اگر واقع شود و این در ضعف جمیع قوتها بود پس در هر دو صورت استفراغ اختیار نمایند و تدارک ضعف قوتها کنند و اگر قوت قوی باشد و احتیاج باسهال یا فصد بود توقف در ان نکنند و اگر متوسط در ضعف و قوت باشد استفراغ متوسط نمایند و اما مزاج اگر حار یابس یا بارد رطب عدیم الحرارة یعنی بسیار بارد یا بارد یابس یا ضعیف بود منع کنند از استفراغ بهر آنکه باهر واحد از نها مطبوعات غذائیه کم باشد و استفراغ و تقلیل آن بیفزاید و اگر مزاج حار رطب باشد و ان بصحت شدید ست خصوصا اگر رطوبت وافر تر بود و مزاج حار طرب کثیر التولید برای خون و رطوبات دیگر ست لاسیما اگر از سن نمو تجاوز کرده باشد پس هرگاه فضول و رطوبات از بدن او کم کنند عود او بسوی ما اعتدال بسرعت ممکن بود و اما اعراض ملایم و ردی پس طایم مثل آنکه هر کرا اراده اسهال صناعی کنند آنرا پیش از زمان اسهال صناعی یا طبعی عارض نشده باشد چه اسهال بر اسهال خطر دارد لیکن گاهی بسوی اسهال بطریق عصر یا از لاق و اسهالات مضطر گردند چون ماده تشرب غالص در عضو باشد یا تغلغل و را معاجتنبس بود و اما اعراض ردی مثل استعداد ذرب و تشنج مانع از استفراغ ست بهر آنکه استفراغ در ذرب بی اندازه و در تشنج می افزاید و اما سخنه پس افراط لاغری تخلخل آنرا منع کند بجهت خوف از تحلل قوت و قلت رطوبت و لهذا در تدبیر ضعیف نحیف که صفراوی مزاج او بسیار باشد مدارات و ترک استفراغ واجب ست و اغذیه که خون جید بکند بجز رانند که گاهی ازین مزاج خلط او اصلاح یابد اصلاح مزاج خلط مغنی از استفراغ ست و گاهی قوی گردد بنحو یکه متحمل استفراغات شود و کذلک بر استفراغ انسانی که عادت او کم خوردن طعام باشد تا از استفراغ او رستگاری بود اقدام نمایند و فربهی مفرط نیز مانع استفراغ ست بخوف اسهالی بر دت اگر فربهی از کثرت شحم و سمین باشد و با بخوف ضغط شحم عروق را و اطباق آنها بعد خلو آنها از رطوبات و اختناق حرارت یا عصر فضول بسوی اعضا اگر سمن از کثرت لحم باشد و اما سمن قاصر از تمام نشود و مجاور بجلد ذبول هر دو منع استفراغ کند مراد بکمال نشو آنست که دران زیادت و بدن خلو پیدا کند و استفراغ بنا بر بودن نضیب نمو یعنی رطوبت از بدن قصر نمو نماید و هر قدر که قصور از تمام نشو بیشتر بود استفراغ مکروه تر باشد و در ذبول بسبب قلت رطوبت و حرارت و غلبه یبس و بر دت دران سن استفراغ آنرا زیاده کند و اما فصل

اگر بسیار گرم یا بسیار سرد باشد مانع از استفراغ بود بهر آنکه در وقت بسیار گرم رطوبات تحلیل پذیرد و ارواح و قوی ضعیف گردد و در بارد بسیار رطوبات جامد قلیل المقدار بود و در ربیع و خریف بدن احتمال استفراغات و تناول ادویه قویه می نماید از انچه در شتا و صیف تحمل آن نمیشود و از استفراغ مفرط در حال حامل کننده خصوصا در حال شدت حرارت تا اعراض سوء پیدا نکند و استفراغ خون کثیر و حرشدید موجب غشی صعب میگردد و در برد شدید بفعال طبیعت از ان خفیف میشود مگر آنکه بدن بهر حال تحمل استفراغ در برد زیاده میباشد از انچه در حر بود و اما حال هوای بلاد پس در بلاد جنوبی بسیار حار استفراغ حرام بود بهر آنکه تحلیل ارواح و ضعف قوی تمامی نماید و اکثر مسهلات حار اند و اجتماع دو حرارت غیر متحمل بود و ایضا قوت دران ضعیف مستر خی باشد و استفراغ محلل ارواح قوی ست و ایضا حرارت خارجی جذب ماده بسوی خارج کند و دو اجاذب آن بسوی داخل نماید پس مجاذبه قوی را فتد و عمل دو ا باطل گردد و بلاد شمالی بسیار بارد ایضا منع از ان کند بهر آنکه مسام دران متکاثف بود و اخلاط مستعصی و اما عادت استفراغ پس قلت عادت ازان منع کند و این بنا بر معتاد بودن طبیعت او بدفع رطوبات بدن او از جهات دیگر باشد و ایضا چون معتاد بدان نباشد گاهی غثیان و غشی افتد بهر آنکه این امر خلاف عادت بود و اما صناعت پس اگر کثیر الاستفراغ مثل خدمت حمام و حمالیت باشد ازان منع کند و بالجمله هر صناعت متعب منع از استفراغ نماید بهر آنکه مقتضی قلت رطوبات بود و باید دانست که در استفراغ رعایت این امور خمسه مقصود باشد یکی استفراغ چیزیکه استفراغ او واجب بود تا تنقیه بدن ازان کرده شود و الا محال عقب او راحت حاصل شود بسبب زوال موذی و دفع چیزیکه ثقل بر طبیعت آرد مگر آنکه عقب او ماندگی او عیه بسبب مرور مواد بران عارض گردد یا تحور ان حرارت یا حمی یوم بسبب اندفاع رطوبات غامره آن سیما چون استفراغ از مواد بارد رطب کنند و سیما چون باد و یه حاره نمایند و تشنگی حادث شود و دران هنگام از شربت آب سرد منع کنند و یا مرض دیگر که او و یه مسهله بالازم بود مثل سبج اسهال امعا او تقرح ادرار مثانه بسبب مرور خلط حاد صفراوی بران هر دو هر گاه چیزی ازین امور بعد استفراغ اتفاق افتد گمان نباید کرد که این استفراغ نافع و صواب نباشد چه آن اگرچه نافع باشد نفع او در ابتدای حال بعد استفراغ بنا بر عروض عوارض مذکوره محسوس نشود بلکه گاهی فی الحال قبل احساس راحتی موذی بزوال این عارض گردد بعده چون عارض زوال پذیرد راحت تابع استفراغ محسوس شود و درین هنگام منافع استفراغ ظاهر گردد دوم رعایت جهت میل او نمایند تا ازان جهت استفراغ آن کرده شود بهر آنکه این سهل تر باشد و طبیعت را کلفت کمتر آرد چنانچه اگر مریض را غثیان باشد و لالت بر میل ماده بسوی فوق نماید پس ماده او بقی اخراج نمایند و اگر منعفن باشد بر میلان ماده بسوی اسفل دلالت کند باسهال خارج نمایند و تفراط گویند که علاج ماده صدر بغرغره و علاج ماده معده بقی و علاج ماده امعا بحقنه و علاج ماده عروق بفصد و علاج در جلد بعرق نمایند و این بهر آنست که طبیعت مدبر بدن ست و غایت امر طبیب آنست که اقتدای آن نماید پس هر گاه طبیعت ماده جمع کند و بهر اندفاع بجزئی میلان آن نماید پس مخالفت فعل او نکنند و این وقتی ست که از خالص فعل طبیعت باشد غیر از انکه از استیلای مرض باشد مثل توجه صفرا بسوی دماغ در حمیات صفراوی که درین هنگام مثل حقنه لینه بسوی اسفل مائل گرداند و تقویت دماغ نماید تا اختلاط عقل عارض نگردد و نزله چون میل بدین کند بسوی عنق مثل تسعیط و تعطیس متوجه گرداند بر عایت ریه بنا بر شرافت آن سوم رعایت عضو مخرج از جانب میل چیزیکه استفراغ او واجب بود مثل باسلیق ایمن برای امر ض جگر نه قیفال ایمن بهر آنکه این هر دو اگرچه در اتصال بجگر مشترک اند لیکن باسلیق ایمن قریب تر از جگر ست و باسلیق ایسر مجاوری جگر نیست پس اگر در مثل این خطا کنند و اخراج ماده از غیر او نمایند گاهی خطر آورد بهر آنکه خونیکه ماده مرض نیست خارج شود و قوتها بدان ضعیف گردد پس مرض مستولی شود و ماده مرض بلا دفع حرکت کند و واجب ست که عضو مخرج خسیس تر از مستفرغ عنه باشد تا ماده بسوی شریف میل نکند و ایضا واجب ست که مخرج اطبعی باشد مثل اعضای بول برای حدیه کبد و امعا برای تقیر او گاهی عضو که ازان مواد دفع کنند عضوی باشد که استفراغ از طریق آن واجب بود لیکن آن را مرضی باشد که ازان خوف ازمرو اخلاط بران کرده شود مثل امعا یا مقعد که چون مواد مجتمعه در تقعیر کبد ازان مندفع شود و امعا سبج یا مقعد قروح بود که از مرور آن مواد بران ضرر یابد پس باسهال دفع نکنند و مائل گردانیدن او بسوی غیر آن که او اصوب باشد احتیاج افتد مثلا در صورت تکور دفع مواد بقی غیر او را زنمایند و گاهی بران عضو را غلبا اخلاط خوف مرض کرده شود مثل آنکه از چشم بسوی حلق مندفع شود که گاهی ازان خوف خناق بود پس باید که همه مواد چشم بسوی آن دفع نکنند مثلا بغرغره بلکه در مثل این تفریق مواد کنند چیزی که میان دو مثانه و چیزی نفکنند سر انه تحریری باسهال

در موضع مناسب دیگر طبیعت مثل این فعل کند و از غیر جهت عادت بنا بر صیانت آن عضو هنگام ضعف او استفراغ نماید چنانچه این وقت بحرانات بسیار اتفاق افتد و از آنجا مرض کند و مریض را شفا دهد و هنگامی طبیعت استفراغ آن کند از جانب بعید مقابل که با آن اتصال باقی ماند مثل آنکه از سر بسوی مقعد یا بسوی ساق و قدم منصرف گردد و پس در حقیقت معلوم نشود که آن از همان مواد باغ ست یا از بطن و احد او و درین وقت باید که تدبیر دماغ او نکنند تا آنکه بقا و عدم بقای او بهتر یا بعضی دریافت نگردد و چهارم وقت استفراغ او جالینوس گفته که در امراض مزمنه انتظار نضج کنند و قبل استفراغ و بعد نضج واجب ست که ملطفات مثل بالنگ و فاوانیا و بنفشه و شاهتره و بزرقطونا تا ماده بهر اندفاع آماده گردد و در امراض حاده انتظار نضج مطلقا نکنند بهر آنکه غرض از انتظار نضج ترقیق قوام مادهٔ ست و مادهٔ مرض حار رقیق بود پس حاجت بانتظار نضج در آن نباشد و این قول ضعیف ست بهر آنکه غرض بنضج ترقیق قوام ماده نیست بلکه تعدیل و ست حق آنست که شیخ الائمیس ذکر کرده و آن اینست که در امراض حاده نیز انتظار نضج صواب تر باشد اگر ماده ساکن بود و اما اگر متحرک باشد مبادرت باستفراغ آن اولی ست بهر آنکه ضرر حرکت او بیشتر از ضرر استفراغ او قبل نضج او ست و خصوصا چون اخلاط رقیق باشد و سیما چون در تجاویف عروق غیر مداخل در اعضا بود که حرکت او درین هنگام قوی تر باشد و اندفاع او نیز سهل تر بود و اما هرگاه خلط محصور در عضو واحد باشد البته حرکت ندهند تا آنکه نضج یابد و آنرا اقوام معتدل حاصل شود بهر آنکه اگر غلیظ لزج باشد اخراج او مشکل گردد و آن ظاهر ست و همچنین اگر رقیق بود بنا بر انکه مداخل خلل عضو باشد و دران محتبس بود و نضج غلیظ آنست که رقیق شود تا اعتدال یابد و نضج رقیق آن باشد که غلیظ گردد تا معتدل شود و کذلک چون از من ثبات قوت تا وقت نضج نباشد استفراغ آن کنند قبل نضج بعد احتیاط از معرفت رقت و غلظ او پس اگر مواد غلیظ عاصی بر نضج بود یا رقیق متشرب در جرم عضو باشد استفراغ آن نکنند بلکه توکیل امر بر طبیعت نمایند و اگر رقیق غیر متشرب یا معتدل بود استفراغ آن کنند و اگر مواد تخمیه غلیظ باشد تحریک او جائز نبود الا بعد ترقیق بهر آنکه قبل ازین تحریک اصلا مفید نشود و بسبب عصیان او از اندفاع و استدلال بر غلظ او از تقدم تخمهای سابقه روجع محمد زیر شرایسیف و حدوث او را م در شکم باید کرد و ایضا شیخ در مقامی دیگر می نویسد که اگر مرض کثیر المادهٔ لازج باشد در ابتدا استفراغ کنند و انتظار نضج نکنند بنا بر خوف دفع مادهٔ بسوی موضعی که تحمل آن نکنند لهذا الاقراط گفته که استفراغ در امراض حاد بسیار چون لازج باشد در روز اول استعمال نمایند که تاخیر او موذی بهلاکت میشود و اگر مرض معتدل در مادهٔ باشد الانضاج مادهٔ نموده بعد استفراغ آن کنند بهر آنکه اگر در ابتدای امر استفراغ این نمایند مادهٔ لطیف مستفرغ شود و غلیظ باقی ماند پس نضج او متعسر گردد و در اکثر بهلاکت انجامد و از در اجب ترین امری که رعایت او در حال جواز استفراغ قبل نضج مع رعایت شرائط کنند حال منافذ ست تا منسد نباشد بلکه رعایت این در هر استفراغ واجب بود بهر آنکه منافذ چون منسد شد نفوذ مواد مستفرغه ازان ممکن نبود و لهذا قبل انهمال تقدم تلیین طبیعت و اخراج ثفل یا بس که در امعا بود واجب ست و ملطفات و مفتحات بنا بر ازالهٔ آنکه از سدد در عروق توقع بود استعمال نمایند و رعایت این امر از مواد غلیظ اولی ست بهر آنکه مواد رقیق گاهی در منافذ منسد نفوذ نمیکند سیما هرگاه سدد او ناقص بود و مواد غلیظ چنین نیست و بعد رعایت این همه شرائط مذکور در جواز استفراغ قبل نضج یعنی آنکه مادهٔ متحرک باشد و محصور در عضوی نبود و قوت را ثابت تا وقت نضج نباشد و آن رقیق باشد و منافذ منسد نباشند انهمال قبل نضج نمایند و مادهٔ لزج و غلیظ در رقیق نافذ در جوهر عضو بعید الاستعداد بهر سهولت دفع ست و از تعدیل قوام او لا بد ست خواه در مرض مزمن یا حاد باشد و در همه امراض مزمنه نضج واجب بود و لا سیما چون مادهٔ مرض خلطی غلیظ بوده باشد قبل از نضج مادهٔ بمسهل دست نبرند و قصد اذابت خلط غلیظ و تحلیل آن بدوای سخت گرم کنند و ایضا واجب ست انتظار نضج چون ارادهٔ استیصال مادهٔ بالکلیه باستفراغ نمایند بدون تنقیص او برای تخفیف طبع و این نیز مشروط بشرائط ست مثل آنکه مرض هیاج کثیر التغیر و التقلب نباشد که از انصباب مادهٔ بر بعض اعضای شریفه خوف باشد و این در مواد غلیظ نباشد و مادهٔ ردی نبود که ازان خوف فساد مزاج از تاخیر دفع بود و مادهٔ در انصباب بسوی عضو قوت نباشد و قوت بسیار ضعیف نبود فی نفسه یا از کثرت مادهٔ که بران از سقوط در تاخر دفع امن نباشد و بالجمله هر استفراغ که ازان مقصود استیصال مادهٔ بتمامه نباشد بلکه کم کردن آن تا تخفیف طبیعت بود واطبا بر جواز استعمال او قبل نضج در جمیع امراض متفق اند و این بهر تقویت طبیعت بر مادهٔ باقی ست و اگر مقصود استیصال مادهٔ بتمامه باشد پس اگر شرائط جواز استفراغ قبل نضج که مذکور شد بآن مقترن گردد استفراغ قبل نضج واجب بود و اگر شرائط مذکور بآن مقترن

نگردد پس اگر مرض مزمن باشد اطبا بر وجوب انتظار نضج دران اتفاق دارند و اگر حاد باشد بعضی جواز استفراغ صدر قبل نضج مع اختلاف ایشان در زمان یکی
از دو طرف نیز اتفاق دارند پنجم تقدیر چیزیکه استفراغ آن کرده شود و مراد ازین آنست که بقدر متعادل باشد بحیثیکه ادراک ازان منتفی نباشد و بسیار ازان قوت را
ضعیف کند و این از نظر در قوت و از نظر در ماده و از نظر در اعراض مختلف بعد استفراغ حاصل شود و بدانند که استفراغ ماده و قلع آن از موضع اولیه دو وجه بود
یکی بجذب بسوی خلاف بعید دوم بجذب بطرف خلاف قریب بشرین اوقات جذب آنست که در بدن امتلا نبود و مواد متوجه بسوی مجذوب الیه باشد
بحیثیکه اگر در بدن امتلا بود پس هرگاه جذب ماده از موضعی بسوی دیگر کنند در مجذوب الیه با دیگر بسوی مجذوب عنه منجذب گردد
و مرض انصباب مواد شود و فائده جذب ظاهر نشود و اگر مواد متوجه بطرف مجذوب الیه باشد فائدهٔ جذب باقی نماند بلکه شر زیاده گردد و مثال استفراغ بجذب
قریب و بعید اینست که مثلا مردی را از علتی دهن او خون بسیار سیلان کند یا زنی را سیلان خون بواسیر افراط کند پس طبیب اگر استفراغ بالا بدون
بسوی خلاف قریب کند درینصورت اما دماغ اول بسوی بینی بر عاف اورون واجب بود و در ثانی بسوی رحم یا مدار حیض و اگر اراده جذب بسوی
خلاف بعید نماید استفراغ خون را اول از عروق و مواضع اسفل بدن کند و در ثانی از عروق و مواضع اعلی بدن نماید و خلاف بعید متباعد در قطرین نشاید
بلکه در قطر واحد که آن قطر بعید تر بود می باید بحیثیکه اکثر مشارکات اعضای قطر واحد بود سوای متباعد در قطرین پس هرگاه ماده عضو اعلی از زمین باشد جذب بسوی
اسافل از بسیار نکنند زیرا که بعد در دو قطر بود بلکه بالا بسوی اسافل از یمین بنفسه نمایند و آن واجب تر است بحیثیکه میل ماده بسوی اسافل بود و بعد در قطر
واحد ابعد باشد و بالا بسوی بسیار از علو کنند بحیثیکه بعد در قطر اقرب باشد و اگر بقدر بعد منکب از منکب بود بعید ازان باشد و این کمتر بعد مخالف بعید ست
پس انچه بعد او کمتر ازین قدر باشد آن در مخالف قریب داخل ست و جائیست استفراغ ازان حکم استفراغ از مخالف قریب تجاوز کند چنانچه فصد سر از رو
و جذب بوضع حاجم بر نقره در استفراغ مواد منصبه بسوی چشم جائیست و حال و مثل حال هر دو جانب سر در قرب نباشد پس هرگاه ماده در یمین راس باشد
اما بسوی اسافل کنند نه بسوی بسیار راس بحیثیکه بعد میان یمین راس و بسار او اندک ست پس جذب بسوی خلاف بعید نباشد بلکه درین هنگام در
استفراغ از مخالف قریب داخل بود و چون اراده جذب ماده بسوی بعید کنند اولا تسکین دهند موضعی را که دران ماده باشد باید کرد تا نرم و تحلل و بجذب
کم گردد بحیثیکه دفع جذاب بست پس میان دو جذب مقاومت واقع شود و چون خلط مجذوب اطاعت جذب نکند تا بعضو یکه اراده جذب بسوی آن
باشد برسد در جذب آن سختی نکنند چه گاهی سختی آنرا حرکت دهد و رقیق کند و منجذب نشود و سریع المیل بسوی موضع دفع گردد و گاهی جذب مواد بغیر استفراغ
آن کفایت کند اگر غرض منع توجه مواد بسوی عضو سوای استفراغ آن باشد پس نفس جذب منع توجه او بسوی عضو کند و اگرچه آنرا اخراج نکند و ازان بدون
استفراغ غرض حاصل شود و درینصورت بر مثل بستن اعضای مقابل یا بکشیدن شاخهای بلاشرط یا بنهادن ادویه محمره مثل خردل و سداب و صمغ آن
در اسن و قلقطار و غیره و بالجمله انچه مولم بود اقتصار کنند بحیثیکه دفع ثوران حرارت می نماید و حرارت جذاب ست و بدانکه سهل ترین مواد بحیثیکه استفراغ
بعد مواد یکه در معده باشد آنست که در عروق بود بنا بر سهولت وصول ثرد او بسوی آن و بحیثیکه سهولت خروج مواد ازان بعد ازان انچه در اعضا بود بنا بر
احتیاج در هر دو امر مذکور بسوی مرور در عروق خصیصه و حاجت بسوی دوای تویتر ازان و اخراج مواد مفاصل صعب ست بنا بر درد و غلظ و تحجر و قلت اتصال
افواه عروق بدان معدلک در استفراغ آن لابد ست باوی از خروج غیر آن بحیثیکه چون دو امر اوا بعید عاصی را دفع کند مواد مطیع که در راه او واقع ست
باوی مندفع گردد و ضرر اندفاع مواد که دفع او واجب نبود ظاهر ست و کسی که از بدن او اخلاط و رطوبات باستفراغ صناعی اخراج نمایند و بدن او محتاج
بتعویض رطوبات باشد واجب ست که مبادرت بسوی تناول اغذیه بسیار و خام نکند بحیثیکه طبیعت بنا بر اشتیاق خود بسوی غذا بسبب قلت
رطوبات جذب غذای غیر منهضم نماید چه غذای کثیر برای انهضام محتاج بمدت طویل ست و کذا غذای خام پس قبل انهضام بسوی عروق منجذب
گردد و آن فساد آورد و این حکم در استفراغ طبیعی نیز جاری ست بلکه اگر چیزی مثل ضعف حاصل از استفراغ بالذت غذا یا بتکلیف غیر کثیر غذا واجب کند
باید که اندک اندک و بتدریج باشد تا طبیعت دران کما ینبغی تصرف نماید و در بدن نیک منهضم داخل شود و امن از ضرر آن گردد و قصد استفراغ خاص ست

برای مجموع اخلاط زائد بالسویه یعنی بنسبتی که میان آنها در بدن هست و استفراغ خاص مخلط غیر خون که بعضی آن در کمیت زیاده شود یا در کیفیت فاسد گردد آن استفراغ غیر فصد است و هر استفراغ که افراط کند در اکثر تب پیدا کند بنا بر کثرت حرکات بروح بسبب کثرت رطوبات مندفعه و احتدادی که بسبب قلت رطوبات و این حمی یوم بود بسبب تعلق آن بروح و بیشتر بسوی دق مودی گردد خصوصاً اگر غلطی در علاج آن بمنع غذا واقع شود حتی که آن بامتناع غذا عارض گردد و کسی را که انقطاع استفراغ معتاد مرضی پیدا کند پس معاودت آن استفراغ آنرا شفا دهد و در اکثر بنا بر زوال سبب و در اکثر بهر آن گفته شد که اگر آن مرض متمکن شود بزوال سبب اول زائل نگردد بلکه گاهی محتاج بتدبیر زائد شود مثلا هر که را انقطاع چرک گوش و مخاط بینی سدر حادث کند پس اگر آن هر دو عود کنند سدر ازان زائل شود و بدانند که بقای بعضی ماده که احتیاج باستفراغ آن باشد در ضرر کمتر است از استقصا در استفراغ و بلوغ بدان تا آنکه قوت را ضعیف کند و هرگاه قوت ضعیف شود تدارک آن متعذر گردد و گاهی بدق انجامد اگر منع غذا کنند و بقیه ماده را اکثر طبیعت بغیر دوای دیگر تحلیل کند و مادام که خلط از جنسی باشد که استفراغ او سزاوار بود و مریض احتمال آن کند بیم خوف از افراط در استفراغ نکنند که آن افراط نیست بلکه گاهی احتیاج افتد بسوی استفراغ تا آنکه بغشی انجامد چون اخلاط سیاه یا مهذلک متوجه بسوی بعض مخانق باشد استفراغ تا غشی کنند حتی که ماده برای اندفاع خالی شود و خلاصی حاصل گردد چنانچه در تب سوفوخس فصد کنند تا آنکه بجد غشی رسد و کسی که قوت او غیر قوی بود و ماده اخلاط او ردی کثیر باشد استفراغ او اندک اندک کنند تا قوت او با استفراغ کثیر دفعة ضعیف نگردد و همچنین هرگاه ماده شدید الالزاق یا شدید الاختلاط بسخون باشد در هر دو صورت اگرچه قوت قوی باشد ممکن نیست که بیکدفعه استفراغ کنند بهر آنکه در صورت اول در اکثر بیکدفعه خلط منقلع نشود و اگر دواقوی باشد احتیاج بتکرار استفراغ و اندفاع اندک اندک و انضاج مابقی بلترق افتد تا آنکه مندفع گردد و در صورت ثانی طبیعت متمسک بدان بود بسبب شدت تمسک آن بسخون و لذلک بدوا مستفرغ نگردد پس خلط شدید الاختلاط بسهولت مندفع نشود و تفریق در استفراغ واجب گردد چنانچه در عرق النسا و در اوجاع مفاصل مزمنه و در سرطان بسبب مادهٔ متلجه آنها و در جرب مزمن و دملهای مزمن بسبب شدت اختلاط مادهٔ آنها بسخون و بدانکه فرق میان اسهال و قی و فصد در اخراج ماده آنیست که اسهال جذب مواد از فوق میکند بهر آنکه رطوبات بثقل طبعی خود از اعالی بسوی جهت جذب مسهل میل می نماید و قلع از تحت میکند بنا بر غلبهٔ قوت ادویه مسهله پس اکثر مواد بنا بر ثقل خود برای انجذاب بسوی اعالی مجیب نمیباشد و آن مناسب برای هر دو جذب مخالف و موافق ست یعنی بنا بر جذب مواد بسوی خلاف جهت میل او چنانچه هرگاه مواد در اسافل باشد مناسب جذب مخالف ست و بنا بر جذب مواد بسوی جهتی که ماده بسوی آن مائل ست چنانچه هرگاه در اعالی باشد مناسب جذب موافق ست و ایضاً بعد استقرار مواد بغیر آنکه اورا میل بسمتی از هر دو جهت علو و سفل باشد مناسب ست چنانچه او برای دفع مواد او جاع در ورک فرمنه مناسب بود پس هرگاه مواد مستقره از تحت باشد یعنی در اسافل که آن مخالف جهت جذب مسهل ست مسهل آنرا جذب کند بلا قلع بسوی خلاف جهت میل او و باین طور که مثلا اگر ماده در عروق باشد آنرا بسوی جگر مائل سازد پس جذب از تحت باشد بعد ازان بسوی اعالی دفع کند و قلع آن نیز کند بدون جذب بسوی خلاف جهت میل او چنانچه هرگاه در غیر عروق باشد مثل مفصل زانو مثلا پس جذب از اسافل نباشد مگر مخالف و این بهر قوت قوهٔ جاذبه بود و قی جذب و قلع بعکس مسهل کند یعنی جذب از تحت و قلع از فوق نماید و اگرچه قلع این از فوق اندک بود و حال فصد مختلف باشد یعنی گاهی از فوق جذب کند و از تحت قلع نماید و گاهی از تحت جذب کند و از فوق قلع نماید بحسب موضع که از آن خون گرفته شود و قلیل ترین مردم از روی حاجت بسوی استفراغ کسی ست که جید الهضم باشد بهر آنکه از فضول غذائی آن شیء معتد به باقی نمی ماند تا محتاج بسوی استفراغ باشد بنا بر قلت رطوبات دران و ایضاً صاحبان بلاد حاره قلیل الحاجت بسوی استفراغ باشند بسبب کثرت تحلل دران ابدان ایشان اکنون بدانکه طریق مسهل و حقنه و قی و فصد و حجامت و زلو بفصول مستقله در کتب کلیات مفصل مسطور ست و در انجا ملاحظه نمایند و در اینجا چندی از حال آنها که اکثر بکار اید تعلم می آید در امراض دموی بهتر تنقیه فصد یا حجامت یا زلو بکار برند و حجامت قبل از دو سالگی و بعد از شصت سالگی روا نداشته اند و در زلو چنین اعتبار ست لیکن در هند صبیان را بعد چهل روز

از تولد ارسال نمیکنند و جذب زلو از حجامت قوی بود و فصد بعد از دوازده سالگی و نزد بعضی بعد از چهارده سالگی تا آخر عمر جایز است و حجامت در تاریخ شانزدهم و هفدهم ماه بهتر بود و فصد در وقتی که قمر ناقص النور باشد مناسب بود و اگر ضرورت باشد در هر حال هر وقت فصد و حجامت بکار برند مگر در روز بحران نکنند و حاملہ و حائضہ و قولنجی و فربہ و لاغر بسیار را فصد نکنند و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از فصد شربت نار سیب و بلغمی مزاج را گلقند و مربای بہ مناسب بود و یا حکم فصد بر نہار کنند که ازین تدبیر ہم غشی نمیکند و فصد سر رود پیہ خون از ما فوق گردن میکند و باسلیق از ما تحت گردن و ہفت اندام از تمام بدن و جبل الذراع حکم سر دارد و والبطی حکم باسلیق و اسلم پست است عامل جگر را چیرا مراض طحال را نافع بود و باید کہ بعد از فصد اسلم دست در آب گرم دارند و فصد عرق النسا جہت دوالی و عرق النسا و نقرس و فصد سافن از برای ادرار حیض و منافع عرق النسا و از برای اماله و باسفل و فصد اکحل کہ در باطن گوزانو است و در ادرار حیض و امراض متعدد از صافن قوی تر بود و فصد چہار رگ برای قطاع و قروح و شور و رہن و فصد رگ زیر زبان کہ در باطن ذقن ست برای خناق و ادرام لوزتین کنند و حجامت تنقیہ از نفس عضو میکند و ضرر آن باعضای رئیسہ نمیرسد و جہ ہر ربوع را کم استفراغ میکند و حجامت بر ساق خلیفہ یعنی قائم مقام صافن بود و حجامت بر نقرہ یعنی مغاک پس سر خلیفہ اکحل ست و حجامت مابین کتفین خلیفہ باسلیق ست و حجامت بی شرط برای جذب مادہ از جہتی بجہت دیگر و برای تحلیل ریاح و تسکین درد نیز نافع بود و ادویہ معدل خون کہ در حالت جوش خون و عفونت آن بکار آید مثل کاسنی و کاہو و خشخاش و گل سرخ و آب لیمو و سکنجبین و شربت خناب و شربت صندل و شربت گذرو مانند آنست ہر چہ سرد و خشک باشد و آنچہ کہ بسبب آمیختن صفرا در خون رقت شود و علامات صفرا شہ یک بود و کف زرد بالای خون باشد مسہل صفرا دہند و خصوص ہلیلہ زرد و شربت عناب و آب عدس آب کاسنی ہم مروق مفید بود و اگر از آمیختن رطوبت بلغمی خون رقیق گردد و آثار غلبہ بلغم نیز باشد و رنگ خون میدی زند مسہل بلغم دہند خصوص ہلیلہ کابلی و مجففات رطوبت مثل بالنگو و ریحان و پرسیاوشان و مانند آن ہر چہ خشک مائل گرمی باشد مناسب بود و مالیدن بدن و ریاضت انسب و اگر خون غلیظ گردد ملطفات مثل سکنجبین و آب آلو و آب بادیان و شاہترہ دہند پس اگر آثار سودا یافتہ شود و رنگ خون مائل بسیاہی باشد مسہل سودا دہند و اگر غلظ خون از آمیختن بلغم غلیظ بود و آثار بلغم نیز یافتہ شود مسہل بلغم دہند و برای تقطیع بلغم ترشیہا انسب و در امراض صفراوی ہر تنقیہ چہار روز این منضج بارد دہند عنب الثعلب گل بنفشہ گل سرخ تخم خطمی شاہترہ تخم کاسنی نیلوفر ہر یک ہفت ماشہ گل نیلوفر پنج ماشہ عناب آ کو بخارا ہر یک پنج دانہ شب دراب گرم تر کنند صباح مالیدہ صاف نمودہ گلقند یا خمیرہ بنفشہ دو تولہ دران مالیدہ بازصاف نمودہ بخورند و جائی کہ تب شدید باشد احتیاج منضج نمیشود و در ایام مسہل مغز فلوس ہفت تولہ تربجبین تمرہندی گلقند ہر یک چہار تولہ شیرۂ مغز بادام پنجدانہ در منضج افزودہ تنقیہ کنند و این مسہل بارد ست و اگر در رود مسہل تشنگی شود عرق عنب الثعلب عرق کاسنی اندک اندک بنوشند و غذا وقت دوپہر آشجو وقت سہ پہر کھچڑی مونگ ملایم بخورند و مسہل متواتر ندہند بلکہ در میان ہر دو روز تبرید لعاب بہدانہ سہ ماشہ و شربت بنفشہ دو تولہ اسپغول شش ماشہ پاشیدہ دہند و اگر این مسہل قی شود بازہمان وقت مغز فلوس گلقند تربجبین تمرہندی در عرقیات مالیدہ صاف نمودہ شیرۂ مغز بادام بالای آن ریختہ بخورند و اگر مسہل عمل نکند از عرقیات نیمگرم و شیافات اعانت کنند و یا شربت ورد مکرر چہار تولہ در آب سرد آمیختہ بنوشانند و از تربجبین رونیم درم صابون خطمی نمک طعام از ہر یک نیم درم شکر سرخ دو نیم درم بدستور متعارف شیاف ساختہ بردارند و بروز خوردن این مسہل خواب نشاید کرد و کسی را کہ در مسہل عادت قی باشد پیش از مسہل بدو روز قی کند تا معدہ پاک شود و روز مسہل اول اندکی مقویات معدہ مانند شربت انار تناول کند و ادویہ معدل صفرا مثل لعاب اسپغول دہند آن و شیرۂ تخم خرفہ و شیرۂ تخم کاسنی و شیرۂ تخم خیارین ست و ہر چہ بارد رطب باشد و نقوع کشنیز با نبات نافع و صندل سفید بگلاب سودہ مسکن حرارت شدید ست و آب کاسنی سبز مروق با نبات یا ترشی آمیختہ اثر تمام دارد و در تصفیہ خون نیز بعد یل خصوصاً چون دران از خرفہ و خیارین و تخم کاہو شیرہ کشند و کافور بقدر دو جہ حرارت عظیم بنشاند و جمیع امراض بتمامہ معدل صفرا ست و از ادویہ کبیہ قرص طباشیر و کافور و شربت آلو و بنفشہ و نیلوفر و غیرہ ست و در امراض بلغمی ہر تنقیہ این منضج گرم بیخ کاسنی بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر بادیان ہر واحد ده یکه پرسیاوشان ہر یک ہفت ماشہ اصل السوس

مقشر نیکو فتیخ ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج عدد اسطوخودوس هفت ماشه شب دراب ترکنند وصباح جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی چهار توله در آن
مالیده باز صاف کرده بدهند تا هفت روز و بعده تربد سفید بجوف خراشیده پنج ماشه فاریقون ماشه سنای مکی یکتوله در منضج افزوده مغز فلوس هفت توله
شکر سرخ چهار توله مع گلقند مالیده صاف نموده روغن بید انجیر یکتوله داخل کرده تنقیه کنند واین مسهل گرم ست وبجای آب عرق بادیان نیمگرم بدهند
واگر مسهل عمل نکند مصطگی رومی سه ماشه سابیده شکر سفید مساوی آمیخته همراه عرق مذکور یا آب نیمگرم بخورانند وغذا روز مسهل وقت دوپهر آب بخنی گوشت
ووقت سه پهر کچوری موشه بدهند وروز دوم مسهل گلقند دو توله در عرق بادیان شش هفت توله مالیده صاف نموده تخم ریحان چهار ماشه اضافه نموده بنوشانند
واگر دادن حب ایارج منظور باشد بعد از دو مسهل باز روز سوم نضیج ماده بمنضج گرم نموده یکتوله حب مذکور بروغن بادام یا بروغن گاو چرب کرده بورق نقره
پیچیده چهار گهڑی شب باقی مانده همراه آب گرم فرو برند و بران خواب کنند ووقت صبح منضج گرم که دران اجزای مسهل گرم سواهی سنفرفلوس وغیره نیم گرم
باشد بنوشند وبجای آب وغذا آنچه در روز مسهل مذکور رسید بدهند وروز دوم بدستور گلقند وعرق بادیان وتخم ریحان بخورند وباز بدستور حب دهند وبعد
سه مسهل حب یک مسهل گرم مع مغز فلوس وروغن بید انجیر بدهند وبعد از مسهل پیش از انکه در عمل شروع کند خواب کردن تعین عمل ست بشرطیکه مسهل قوی بود
والا مبطلا یا مضعف عمل بود وبعد از شروع در عمل هرگز خواب نشاید کرد خواه مسهل قوی بود خواه ضعیف واگر دیر معده بلغم سنل بادیان انیسون اصل السوس
برنجاسف مویز منقی قاقله زیره دارچینی سنبل الطیب ست وماننداں هرچه گرم وخشک باشد وتخم کشوث در اخراج بلغم عفص که اندر عروق باشد مخصوص ست
وهرگاه بلغم عفونت پذیرد ویاتپ باشد دوای بسیار حارنه دهند واگر صفرا حسب حاجت باادویه بلغم آمیزند واز ادویه مرکبه معده بلغم معجون فلاسفه
ومعجون سیرو دواء المسک حار وجوارش جالینوس ست بشرطیکه تپ نباشد واگر باتپ بود قرص گل وقرص غافث باکنجبین بزوری معتدل حار وگلقند
وشربت بزوری معتدل وحار دهند واز منضج ومسهل گرم نیز ادویه شدید الحرارت موقوف نمایند ومثل بنفشه وخطمی وشکاعی وباداورا فزایند وبجای
روغن بید انجیر شیره مغز بادام یا روغن آن داخل کنند ودر امراض سوداوی بهر تنقیه اول این منضج سودا دهند سپستان یازده دانه عناب پنجدانه
گاوزبان بادرنجبویه اصل السوس هریک چهار ماشه پرسیاوشان پنج ماشه بادیان شاهتره اسطوخودوس هریک هفت ماشه جوشانیده بدستور گلقند یا انجبین
دو توله داخل کرده بنوشانند ودر سودا که از احتراق خلطی حادث شود وبعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز باشد پس در منضج ومسهل
آن ادویه مخصوصه آن خلط نیز باید آمیخت مثلا در سودای دموی وصفراوی ادویه دموی یا ادویه منضج صفرا افزایند واگر بحدت وحرارت احتراق زیاده باشد
نضیج ماده صرف از منضج صفرا نمایند پس هرگاه نبض عریض وملایم شود وقاروره کدر وغلیظ گردد ورنگ آن از سفیدی بسیاهی زند قصب الزریره اسطوخودوس
بسفایج فستقی هریک هفت ماشه افسنتین هلیلجات ثلثه از هریک شش ماشه سنای مکی فتیمون در پارچه صره بسته هریک نه ماشه فاریقون دو ماشه مسهل بارد
زیاده نموده تنقیه کنند ودر سودای صفراوی تبرید وتسکین زیاده باید نمود واگر بعد دو مسهل تنقیه بحب فتیمون بطریق حب ایارج کنند انسب بود ودر
امراض سوداوی فیمابین هر مسهل استعمال منضجات مناسب ودر سودای سوداوی وبلغمی آلو بخارا پنج دانه گل گاوزبان پنج ماشه گل سرخ تخم کاسنی نیکوفته
تخم خطمی بیخ کاسنی بیخ بادیان هریک هفت ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج عدد در منضج سودا افزوده نضیج دهند پس هرگاه ماده نضیج یابد رود مسهل
بسفایج فستقی فتیمون صره پارچه کتان بسته قصب الزریره هلیلجات غاریقون تربد موصوف برگ سنا مغز فلوس روغن بادام یا شیره مغز بادام اضافه
کرده مسهل دهند وچون ماده غلیظ محتاج منضج زیاده می باشد باید که در اثنای مسهلات منضجات دهند وبعده اگر تنقیه بحب فتیمون کنند اولی بود وبیان
مسهلات تبرید از آنکه مربی ولعاب گاوزبان وشربت انار وتخم ریحان دهند وبعد مسهلات استعمال ماء الجبن نیز در امراض سوداوی معمول ست وبدانند
که مقیئات هر خلط در علاجات امراض جزئیه مسطور گردد ووقت قی کردن شکم وچشم را به بندند وبعد از قی مضمضه بآب گرم کنند ودهن وبینی را بآب
سرد بشویند ودر حار مزاج بهر تقویت معده سکنجبین باگلاب بدهند ودر بارد مزاج اندکی مصطگی سوده در گلقند آمیخته بخورانند وترکیب حقنه مسهله بعینه
ترکیب مطبوخ مسهل ست در امراض گرم از مسهل بارد ودر امراض سرد از مسهل گرم حقنه کنند مگر هلیلجات را در حقنه داخل نکنند ومقدار آب از زیاده از دو ثلث

رطل نباشد و در غلظت و رقت معتدل باشد و هنگام اعتدال نیمگرم استعمال کنند و بدو سه مرتبه بعمل آرند و سر انبوه را چوب کنند و پیش از حقنه سهله باید کرد و در روغنهای مناسبه حقنه نمایند و یا از آب و نمک فقط اکتفا باید کرد علاج امراض تفرق اتصال در معالجات امراض خارجیه مذکور خواهد شد و کذا علاج کلی و جزئی اورام در بحث اورام و بثور مسطور گردد و مسیحی گوید که اصناف امراض بسیار است و هر واحد را از آن معالجه بعد آن کرده شود مثلا معالجه امراض مزاجی یابسه آنست که مزاجها متضاد بمزاجات امراض بود مثل بارد بحار و حار بارد و رطب بیابس و یابس برطب و همچنین در کیفیات مرکبه و معالجه امراض اعضای آلیه یعنی امراض ترکیب باضداد و هیات آن نمایند مثلا علاج زیادت بنقص و نقصان بزیادت و خشونت بملاست و ملاست بخشونت و معالجه تفرق اتصال نیز بعمل کنند و آن جمع کردن ست آنرا که متفرق شده و حفظ آنچه جمع کرده تا آنکه متصل شود و ایضا حفظ از آنچه در متفرق باشی غریب اتفاق نیفتد متصل نخواهد شد و حفظ مزاج آن عضو بر طبیعت اولا متصل نخواهد شد.

امراض راس یعنی بیماریهای سر

بدانکه مراد از سر در کتب طبیه سر مصطلح عند الاطباست و آن ما فوق عینین ست نه از سر عند عرف عام که آن عبارت از ما فوق گردن ست و شیخ الرئیس میفرماید که غرض ما در اینجا از سر دماغ و مجلد ست و لهذا متعرض به بیان امراض مختص ببعض اجزای سر مثل کسر عظم و امراض شعر و بثور و قروح عارض جلد سر و غیر آن در اینجا نشده و اجزای راس مصطلح شعر و جلد و غشای سمحاق و استخوان قحف و هر دو استخوان حجری و استخوان پیشانی و استخوان مؤخر سر و غشای غلیظ و غشای رقیق و مخ یعنی جوهر دماغ و اورده و شرائین و ارواح و بطون ثلثه و شبکه و دوده و غدهٔ صنوبری و بر که مصره و قمع و استخوان قاعدهٔ دماغ و غیر آنست و اعصاب و نخاع مثل فروع ست و جمله امراض راس و اعصاب سی و شش ست یعنی صداع و بیضه و شقیقه و عصابه و حس و ثقل راس و سرسام و غطاش و ادرام خارج راس و اجتماع الماء فی الراس و سبات سهری و سبات و سهر و نسیان و اختلاط ذهن و هذیان در غونت و حمق و مالیخولیا و جنون و عشق و سدر و دوار و تشنج و کزاز و بوس و صرع و سکته و جمود و استرخا و فالج و لقوه و تشنج و کزاز و تمدد و رعشه و ارتعاد و خدر و اختلاج و جالینوس تقسیم این امراض بر پنج گونه کرده اول امراضی که بسبب ورم و تفرق اتصال در حجاب یا در نفس دماغ یا در هر دو افتد مثل قرانیطس و لیثرغس و سبات سهری و دوم امراضی که سببش اجتماع اخلاط ردیه سوداویه یا بخاریه در دماغ باشد همچون مالیخولیا و مانیا و قطرب و نسیان و بلاهت و سبات سوم امراضیکه سبب او اجتماع اخلاط ردیه بلغمیه در تجاویف دماغ بود مانند کابوس و صرع و سکته چهارم امراضی که سبب آن اجتماع رطوبات فضلیه در آلات حس و حرکت یعنی اعصاب باشد چون فالج و لقوه و تشنج و کزاز و رعشه و خدر و اختلاج پنجم اصناف صداع که آن از جمیع اسباب مذکوره و غیر آن حادث میشود و بوعلی سینا تقسیم امراض در اینجا بدو نوع ساخته نوع اول امراض راس و دماغ و آنرا بچهار قسم بیان نموده یکی ادجاع راس و آن شش مرض ست یعنی از صداع تا ثقل راس که مذکور شد دوم ادرام راس و تفرق اتصال آن و آن پنج مرض ست یعنی از سرسام تا سبات سهری سوم امراضیکه اکثر مضرت آنها در افعال حس و سیاست باشد و آن هشت مرض ست یعنی از سبات تا عشق چهارم امراضیکه آفات آنها در افعال حرکت قوی بود و آن هفت مرض ست یعنی از سدر تا جمود نوع دوم امراض عصب و آن ده مرض ست یعنی از استرخا تا اختلاج و جمله امراض مذکوره درین کتاب حسب ترتیب و تقسیم شیخ مسطور گردد

قول کلی در امراض سر

از کانون و شروح آن مستفاد میشود که دماغ را عارض میشود کل امراض معدوده یکی از ان انواع سوء مزاجات ساذج مفرد و مرکب هشت گانه و مادی مفرد و مرکب ست و مادی یا غیر ذات قوام بود مثل بخار و ریح و یا ذات قوام باشد مانند اخلاط اربعه و مائیت و ماده یا مورم بود و یا نی ورم باشد و نسبت بسائر اصناف امراض سوء مزاج امراض رطوبی یعنی رطب مائی در دماغ بیشتر افتد چه در هر دماغ بلکه در هر عضو در ابتدای خلقت رطوبت فضلیه محتاج تنقیه در رحم یا بعد او میباشد پس اگر پاک نشود کار دشوار گردد و در اکثر امراض از ان رطوبت صبیان را صرع قتال حادث شود و کل انواع سوء مزاج یا در جرم دماغ و یا در عروق و یا در غشاء دماغ می افتد و هر امراض ترکیب یا در مقدار مثل آنکه سر کوچک یا بزرگ از قدر واجب بود و یا در شکل مانند

آنکه شکل او از مجرای طبیعی متغیر باشد چنانچه مسفط و مربع و غیر آن و ازین آفت در افعال دماغی افتد و یا مجاری واردهٔ او منسد یا تنگ تر یا فراخ تر باشد و سده یا در بطن مقدم یا در بطن مؤخر یا در دو بطن یا در هر سه بطن افتد و ناقص بود یا کامل و یا سده در او رده یا در شرایین یا در مناسبت اعصاب آن افتد و یا در باطات حجب دماغ منخرق گردد و یا افتراق در جرم دماغ واقع شود سوم امراض تفرق اتصال بجهت انحلال فرد در نفس دماغ یا در شرایین او رده یا حجب او یا در قحف چهارم مرض مرکب یعنی اورام در نفس جوهر دماغ یا در غشای رقیق یا ثخین یا شبکه یا غشای خارج او و کل اورام از مادهٔ یکی از اخلاط حار یا بارد افتد اما در میکه از مادهٔ بارد عفن بود شامل اورام حار باشد و مادهٔ بارد ساکن یعنی غیر عفن اورامی که از بارد گویند پیدا کند الحاصل همهٔ امراض دماغ یا راجع بامراض مذکوره باشد گویا که از اقسام او بود و یا عارض ازین امراض باشد مثل قرحهٔ عارض از تفرق اتصال و مثل امراض مرکبه ازین امراض مفرده هنگام حدوث او و اکثر امراض دماغ یا خاص بود و یا بمشارکت و گاهی در امراض مشارکی دماغ کار بزرگ گردد حتی که امراض خاص قتاله شود چه بیشتر چنان باشد که در امراض ذات المجنب و خناق بسوی دماغ مواد خناقی قتال مندفع شود و بسا ست که سکتهٔ قاتل بسبب اذیتی که عضو شارک آنرا بهمرسد

ذکر دلائل بر معرفت احوال دماغ

امور یکه ازان احوال دماغ شناخته میشود یازده قسم ست یکی افعال حسیه دوم افعال سیاسیه که این هر دو از آثار دماغ اعنی تفکر و تذکر و تصور و قوت وهم ست و اعلام سوم افعال حرکیه که آن از افعال قوت محرکه اعضا بتوسط عضل ست و حال خواب و بیداری چهارم افعال طبیعیه از کیفیت فضول مستفرغ از دماغ در قوام و لون او و طعم اعنی حرافت و ملوحت و مرارت و تفاهت او و کمیت آن در کثرت و قلت او و یا احتباس آن مطلقاً و حال عروض قروح و ثور و اورام بر جلد سر و حال شعر از کمیت و کیفیت و لون او و غیر آن پنجم موافقت او بویه و اطعمه و انحای تدابیر و مخالفت و اضرار آنها بدماغ ششم مقدار رأس اعظم و صغر آن هفتم شکل راس از جودت و رداءت آن هشتم ثقل راس و خفت آن و لمس و اوجاع آن نهم احوال اعضائیکه مثل فرج ست مر دماغ را مانند چشم و زبان و چهره و دندان و لهات و لوزتین و گردن و اعصاب دهم حال قوی و افعال اعضای عصبانی مشارک دماغ مثل معده و رحم و شانه یازدهم حال عضویکه دماغ بشارکت آن متالم میگردد و آن عضو کدام ست و ازان آفت بسوی دماغ چگونه متادی میشود و بدانکه ازین استدلالات گاه بر آفتیکه آن حاضر ست از احوال و بر آفتی که هنوز حاضر نگشته و در زمانهٔ مستقبل خواهد بود استدلال کرده میشود مثل آنکه از طول حزن و وجوم یعنی غضب شدید و سکوت از کلام از شدت غیظ بر مالیخولیا مشرف و قطرب واقع عنقریب و از غضب بیوجه بر حدوث صرع یا مالیخولیا حاریا مانیا و از ضحک بی سبب بر حمق و رعونت استدلال کرده میشود و گاه بر امر ماضی مثل استدلالات از ادرام و قروح عارض جلد رأس بر بودن مواد در ان و اندفاع آن است دلال میکنند اکنون کیفیت استدلال ازین دلائل مذکوره بر احوال دماغ و تفصیل این وجوه معدوده مسطور میگردد لیکن پیش ازان استدلال کلی از افعال دماغ بقلم می آید و سپس تفصیل اقسام مزبوره ذکر یابد

استدلال کلی از افعال دماغ

اما دلالت ماخوذ از جنس افعال حسیه یا حرکیه اینست که افعال وقتی که سلیم باشند در ظاهر اعانت میکنند در دلالت بر سلامت دماغ و اگر افعال معوف باشند دلالت می نمایند بر آفت آن و آفات افعال سه ست که آن ضعف و تغیر و تشویش ست پس بطلان و قول کلی در استدلال از افعال اینست که نقصان و بطلان آنها اگر بسبب امور مزاجیه و سدیه مانعهٔ نفوذ روح بود بسبب برودت و غلظت روح از رطوبت و سده می باشد و از حرارت نمیباشد مگر هنگامی که عظیم شود و بحدی رسد که قوت ساقط گردد و اما تشویش و انچه مناسب آنست گاه از حرارت و گاه از یبوست میباشد

استدلال از افعال نفسانیه حسیه

گاه درین افعال آفت از قبیل بطلان یا ضعف یا تشویش دخل میشود و مثال این در حواس ابتدا بصر کرده میشود پس در بصر داخل شود آفت باین طور که یا باطل گردد و یا ضعیف و یا مشوش و متغیر گردد و بران فعل او از مجرای طبیعی آن که تخیل نماید چیزی را که در خارج وجود نباشد مثلاً خیالات و الوان و شبه و شعله و دخان و یا تخیل کند شئی موجود فی الخارج را بر خلاف آنکه در خارج ست مانند آنکه تخیل کند چیزی راست را کج یا بالعکس و مضلع را مستدیر و بالعکس

ویا یکی را دو و غیر اینها پس این آفات اگر مختص بحشم نباشد استدلال کرده میشود از انها بر آفت در دماغ و فرق صرف خیالات مختص بحشم و دماغ بسبب امر بر
در دماغ آنست که با این در غالب امر آفت دیگر مثل هوی وطنین باشد و گاهی با این هر گران بود و گاه دلالت می نمایند خیالات بالوان خود بر مواد غالب بر دماغ
مانند خیال سرخ بر غلبهٔ خون بر دماغ و زرد بر غلبهٔ صفرا و سفید بر غلبهٔ بلغم و سیاه بر غلبهٔ سودا بران دلالت کنند و اگر قایلی گوید که خیالات سفید چگونه دلالت میکنند بر
غالب که آن بارد ست و حال آنکه شما نسبت کرده اید تشویش را بحرارت گوییم که قول ما که تشویش بسبب حرارت ای حرارت غریبه میباشد آن بحسب مزاج
نه بحسب اعتراض مواد بقوت صحیح کامل الحرارة غریزیه پس قول ما که تشویش افعال بسبب حرارت ست معنی این آنست که تشویش اگر بسبب امر مزاجی عرضی باشد
که این بسبب سوء مزاج حار میباشد حاصل آنکه تشویش مذکور اعتبار کرده میشود بحسب مزاج که آن بسبب حرارت غریبه ست اعتبار کرده نمیشود بنحوی که عارض
شود ماده بسبب قوتی که آن صحیح کامل در حرارت غریزی خود ست و خیال گاهی بسبب حیلولت مواد روح باصره میباشد پس ظهور انش بسبب باصره قوی الحس
باشد و این دلالت بمزاجی نیست بلکه از جنس ضعف بصر قوت آنست چنانچه در مبحث خیالات عنقریب بیاید که آن گاهی بسبب فکر گاهی حس میباشد و اما در سمع
مانند آنکه ضعیف گردد و نشنود و مگر از قریب بآواز بلند و یا مشوش گردد که بشنود چیزی را که در خارج اصلا موجود نباشد یا موجود باشد لیکن از ان آواز
بر غیر هیئت مسموعه از ان در عادت بشنود مثل هوی وطنین شبیه بآواز آب یا بزدن مطرقه یا بآواز طبلها یا بصدای برگهای درخت بهنگام وزیدن باد
بر انها و یا آواز وزیدن باد و ها یا غیر اینها پس بدین استدلال کرده میشود یا بر مزاج یا بس حاضر در ناحیه وسط دماغ و یا بر ریاح و ابخره محتبسه در انجا یا صاعد
بسوی آن و غیر اینها از انچه دلالت بران نماید و یا باطل گردد بالکلیه و ضعف بطلان هر دو بسبب کثرت برودت میباشد و انچه شنیده شود که گویا شنیده میشود
از دور بسبب رطوبت بود و اما در شم بانکه معدوم گردد بالکل یا ضعیف و یا مشوش دراک نماید بوهای بدراکه در خارج موجود نباشد پس دلالت می نماید بر
اکثر امر بر خلط محتبس در مقدم دماغ و بعضی اوقات گاهی تشویش فعل او بسبب حرارت میباشد اگر چیزی از جراحت یا قرحه منتنه یا غیر منتنه خاص نبخیشوم نباشد
و ضعف شامه بسبب برودت میباشد و اما ذوق و لمس همچنان باشد یعنی ضعف این هر دو و تشویش فعل انها از حدوث خلط در دماغ بود و این در بعضی
احیان باشد مگر آنکه تغیر این هر دو از مجرای طبیعی و اکثر بسبب بعد آلات انها از دماغ بنسبت بصر و سمع و شم دلالت میکند بر فساد خاص در آلات این هر سه
و در اقل بر مشارکت از دماغ و خصوصا هنگامی که عام باشد مانند تحدر جمیع بدن چه بعید ست که این از اسباب مختصه باعصاب بی مداخلت شرکت دماغ
بود و گاه مشترک میگردد حواس را در نوعی از ضعف یا قوت که دلالت می نماید بر حالت در دماغ بطریق دوام و این کدورت و صفاست و هر ضعف کدورت
نیست یعنی شئی واحد نیستند بلکه کدورت نوعی از ضعف ست زیرا که گاه میباشد ضعف با صفا مانند آنکه گاهی انسان چیز نزدیک و قلیل الشعاع نزدیک
صاف می بیند و اشیای کوچک را نیز و چون بعید گردد یا شعاع آن بسیار شود عاجز می آید از ادراک آن بجهت آنکه کدورت و صفا گاه با هم یکدیگر در
حالت ضعف میباشد و صفا لا محاله با قوت میباشد لیکن کدورت بر مادهٔ رطب و صفا بر یبوست دلالت می نماید و گاهی این کدورت دفعة استحکام می یابد
و ازان سدر حادث میگردد و این دلالت میکند بر وجود مادهٔ بخاریه در عروق دماغ و شبکه و حکم در استدلالات ازین آفات برین نحوست که انچه اقبیل
تشویش ست در اکثر امر تابع حرارت و نیوست میباشد و انچه از قبیل نقصان و بطلان ست در اکثر تابع برودت میباشد مگر آنکه با شدت ظهور فساد و سقوط
قوت باشد که درین صورت گاه از حرارت میباشد و لیکن حرارت ملایم قوت ست نسبت بسوی برودت مادام که استصحار از مزاج و افساد آن عظیم نگردد
و مورث نقصان در قوت نشود و پس واجب ست که درین هنگام انحصار بر ین دلیل نکنند بلکه استدلال بدلائل دیگر مذکور برای هر نوع مزاج از مزاج حار و بارد
نیز نمایند و بطلان گاه دلالت می نماید بر تاکه اسباب نقصان اگر سببش آفت دماغی باشد و بسبب آفات در آلات آن از فساد و انقطاع و سده نباشد
و بالجمله زوال از حالت صلاح آن یا بسبب اذیت ست یا بسبب در نفس عضو حساس چنانچه گاه عارض میشود خدر بعضوی بسبب برودت مزاج او و بدان حس
بالکلیه زایل و باطل میگردد و اذا عضای حساسه بعضی شدید القرب از دماغ اند و کم ست اینکه نباشد آفت دران بطریق اشتراک مانند آلهٔ سمع و شم و اکثر آفات آن عضو
شدید القرب که بتنقیه و تعدیل مزاج آن عضو زایل نگردد آن از دماغ باشد ازین جهت بسیار حس آن محسوسات خود متاذی گردند مثل حس بصر که اکثر آزار ضوء قوی مضر رسانند

دلالت می نمایند برانکه درانها آفتی از حرارت یا یبوست ست وبجد سقوط قوت نرسیده

استدلال از افعال سیاسیه

و احلام از جمله افعال سیاسیه ست قوت فهم وحدس دلالت می نماید بر قوت مزاج دماغ بتمامه وضعف آن هر دو دال بر آفت اند از انست تا آنکه ظاهر گردد که کدام یک از افعال دیگر اختلال یافته پس بعضی از انها فساد قوت خیال وتصور و آفت آنست واین قوت اگر قوی ست اعانت نماید در دلالت بر صحت مقدم دماغ واین قوت قوی بود اگر انسان قادر باشد بر جودت حفظ صور محسوسات مثل اشکال ونقوش وخلق ومذوقات واصوات ونغمات وغیر انها زیرا که بعض مردم را درین باب قوت تامه بود بحدیکه فاضلی از مهندسین نظر کند در شکل مخطوط یک نظر وبدان مرتسم گردد در نفس آن صورت وحروف او وحکم نماید دران مسئله بتمامه ومستغنی باشد از معاودت نظر بسوی آن شکل وهمچنین ست حال قوی بقیاس بسوی نغمات وحال قوی بقیاس بسوی مذوقات وغیر انها واین باب متعلق ست بجودت معرفت نبض بهر آنکه او محتاج ست بسوی خیال قوی که مرتسم گردد در نفس قوی ملموسات وچون درین قوت آفتی عارض گردد ابطلان فعل پس درین صورت باقی می ماند در خیال صورت محسوس بعد زوال آن از نسبتی که میباشد میان آن ومیان قوت حساسه حتی که احساس می نماید بدان و یا ضعف ویا نقصان و یا تغیر از مجرای طبیعی باین نوع که تخیل نماید چیزیرا که در خارج موجود نیست پس ضعف او وتغیر او در بطلان فعل او در اکثر دلالت مینماید براقطه برودت یا یبوست در مقدم دماغ و یا رطوبت دران وبرودت سبب بالذات ست ورطوبت ویبوست هر دو سبب بالعرض بحیث آنکه این هر دو جالب برودت اند وتغیر فعل آن وتشویش آن بر زیادتی حرارت دلالت میکنند واین همه امور اکثری ست نه کلی وبنابرانکه در قوای حساسه گفته شد وگاهی این مرض مردم صحیح العقل را عارض میگردد بحدیکه معرفت ایشان بافعال جمیل وقبیح تام وکلام ایشان با مردم صحیح میباشد لیکن تخیل می نمایند قومی را حاضر نزد خود که آن در خارج وجود ندارند وتخیل میکنند صداهای طبل او غیر انها چنانچه جالینوس حکایت کرده که این مرض دو قلس طبیب را عارض گردید وبعضی از انها فساد قوت تفکر وتخیل ست یا بطلان فعل انها واین را باعقل می نامند ویا ضعف فعل آنها واین را احمق گویند ومبدا او آن هر دو برودت وسط دماغ ویا یبوست ویا رطوبت آنست واین اکثری ست چنانچه در بطلان فعل خیال وضعف آن گفته شد که بودن آن از برودت اکثری ست ورطوبت ویبوست سبب بالعرض اند ویا تغیر وتشویش آنها بحدیکه فکر او میباشد در چیزیکه حاصلی ندارد ودر صواب می پندارد چیزی را که فی الحقیقت صواب نیست واین را اختلاط عقل می نامند واین دلالت می نماید یا بر ورم ویا بر غلبهٔ مادهٔ صفراویه حاره یا بسبب غیر مورمه واین جنون سبعی ست واختلاط عقل او با شرارت واذیت میباشد ویا بر مادهٔ سوداویه وآنرا المیخولیا می نامند واختلاط او با سوء ظن وبا فکری حاصل بود ومیل ازین اخلاق مذکوره بسوی جبن دلالت قوی بر برودت می نماید ومیل از انها بسوی جرأت وغضب دال تر بر حرارت میباشد وگاهی این بسبب مشارکت عضو دیگر میباشد واین همه بدلائل جزئیه که بعد ازین خواهد آمد شناخته میشود وبالجمله چون حرکت نمایند افکار حرکات بسیار وشوش ومتغفن گردند در انجا حرارت خواهد بود وگاهی تشویش فکر در امراضی که مادهٔ آنها باردست نیز میباشد چون خالی از حرارت نبود بسبب عفونت وتورم مثل اختلاط عقل حادث در التهاب عنس وبعضی از انها آفت در قوت ذکرست یا آنکه ضعیف گردد ویا باطل چنانچه جالینوس حکایت نموده که وبائی در ناحیهٔ حبش بهم رسید بسبب قتال عظیم که در انجا واقع شد وسکنهٔ آنرا بسبب وبای متعفن بسیار که بعد جنگ باقی مانده بودند وبای شدید عارض شد واین وبا در بلاد یونان رسید واهل آنرا بسبب آن نسیانی واقع شد که ایشان نام خود وپدر خود را فراموش کردند واکثر آنست که ضعف در ذکر بسبب فساد در موخر دماغ از برودت یا رطوبت یا یبوست عارض میگردد ویا آنکه مشوش گردد وانسان بیاد آورد چیزی را که پیشتر بیاد خود نگاه نداشته بود واین دلالت میکنند بر سوء مزاج حار بامادهٔ یابی مادهٔ ودلالت آن بر مادهٔ یابسه اولی است وهر واحد از انها هنگامی ست که سوء مزاج مفرط نگردد وقوت ساقط نشود وقول مجمل درین آنست که بطلان این افعال گاه بسبب غلبهٔ برودت یا بر جرم دماغ میباشد بانکه استیلا یابد بر جوهر او ویا بر تجاویف او وگاه برودت با رطوبت میباشد وگاه جالب یبوست میکنند وهمچنین ضعف آن افعال واما تغیر آن بسبب ورم با سوء مزاج صفراوی یا سوداوی یا حرارت مجرد از مادهٔ بود

و استدلال از احوال احلام ازان جهت است که لائق ست که منضاف کرده شود بسوی این موضع و بیان آن نموده شود پس کثرت دیدن اشیای زرد و حادو لاتی بر غلبهٔ صفرا میکند و همچنین رویت اشیای دیگر مناسب مزاج و احتیاج بشمار آن نیست و احلام مشوشه دلالت بر حرارت و یبوست می نماید و ایضاً مانند بامراض حادهٔ و مانیه است و همچنین احلام مفزعهٔ مخوفه که یاد نماند و فراموش کند در اکثر بر برودت و رطوبت دلالت میکند

استدلال از افعال حرکیه

و انچه شبیه بانهاست از خواب و بیداری اما دلائل ماخوذ از جنس افعال حرکیه یعنی متعلق بحرکات پس بطلان و ضعف آنها دلالت می نمایند بر غلبهٔ رطوبت فضلیه بقیقه کثیره در آلات آنها و در هر عضو یکه باشد بر آفت در دماغ دال بود مگر آنکه اختص بآن چیزی ست که عام در جمیع بدن باشد مانند سکته و یا در یک شق مثل فالج و لقوهٔ استرخائی و بساست که بطلان و ضعف از حرارت دماغ یا یبوست در نفس آن یا حرارت در چیزی از اعصاب ناشئه ازان یا یبوست آنها عارض میگردد و لیکن این بعد امراض کثیره میباشد و بتدریج اندک اندک و بطول زمان و انچه در عضو واحد ست مانند استرخا و امثال آن پس گاهی آن بسبب امراض خاصه بآن عضو میباشد و گاه از اندفاع فضول از دماغ بسوی آن و اما تغیر آن اگر دفعهٔ باشد نیز دلالت بر طوبت ماده می کند و اگر اندک اندک افتد بر یبوست سازجی در آلات آن سوای دماغ و انچه مختص بدماغ ست مانند تغیر حرکات مصروع بود بسبب صرع که آن تشنجی عام ست و صرع نمیباشد مگر از رطوبت یعنی از ماده بهر آنکه دفعهٔ حادث میشود و یا بمشارکت عضو دیگر دلالت می نماید بر سدهٔ غیر کامله و مانند رعشهٔ سر پس جمیع این امراض دلالت می نمایند بر غلبهٔ مادهٔ غلیظه بران جانب از دماغ یعنی جانب مؤخر ازان و یا بضعف و یبوست آن اگر حادث آن بعد امراض سابق بران و اندک اندک باشد و اما انچه از رعشه در اعضای دورتر از دماغ باشد پس قول در آن همانست که مذکور شد یعنی این آفات گاه از اسباب مختصه بعضو میباشد و این همه حرکات خارج از مجرای طبیعی اند ایضاً اگر انسان نشیط و چابک در حرکات باشد پس مزاج دماغ او در اصل خلقت حار یابس باشد و اگر مائل بکسالت و سستی بود مزاج او بارد و یا رطب باشد و اگر بادی مرضی باشد و حرکات او بسوی قلق و اضطراب باشد آن حار بود و اگر با آرام و سکون مائل بود و قوت او بسیار سقوط نیافته آن دال بر برودت ست و از انچه مناسب این باب ست استدلال از حال نوم و یقظه است بدانکه خواب دائم تابع سوء مزاج رطب مرخی یا بارد مجمد حرکت قوای حسیه ست یا بسبب شدت تحلل روح نفسانی بنا بر افراط حرکت و یا بسبب اندفاع قوی بسوی باطن برای هضم ماده و اندفاع روح نفسانی بالاتباع بآن چنانچه بعد از طعام میباشد پس هرگاه که خواب بر مجرای طبیعی نباشد و تابع تعب و حرکت نبود و سبب آن رطوبت و یا جمود ست و اگر اسباب مجمده واقع نشود دلائل بر افراط برودت دلالت نکنند سبب آن رطوبت ست بعده هر رطوبتی موجب خواب نبود زیرا که مشائخ با وجود رطوبت مزاج بیداری ایشان لامحاله طول میکند و جالینوس گمان میکند که سبب ش از کیفیت رطوبات بوریه ایشان ست که آن بسبب ایذای دماغ بیخوابی آرد الا آنکه یبوست بر هر حال باعث بیداری ست

دلائل ماخوذ از افعال طبیعیه

از انچه مستفرغ میگردد از شعر که میروید و از اوبار و قروح که در جلد سر و گردن و حوالی آن ظاهر میشود اما دلائل ماخوذ از جنس افعال طبیعیه پس این افعال ظاهر میگردند از شمل فضول یا بطریق انتقاض و اندفاع آن یا در کیفیت و کمیت آن یا بامتناع آن اما از انتقاض فضول دماغی یا از خلط میباشد یا از بینی یا از گوش و یا بچیزی که ظاهر میگردد بر سر از قروح و شور و اوبار و یا از موجهت آنکه موی سر از فضول دماغ میروید و استدلال کرده میشود از مو بسرعت انبات یا بطور آن و سائر انچه از احوال آن در باب آن مذکور ست اما طریق استدلال از انتقاضات فضول از مسالک مذکوره ذکر کرده میشود که این فضول اگر بسیار گردد دلالت می نماید بر کثرت مواد و بر قوت سببی که بجهت آن در عضو فضول زیاده میگردد چنانچه از مبحث اسباب و کلیات معلوم شده و ایضاً دلالت میکند بر عدم ضعف قوت دافعه و اما وقتیکه باز ماند از اندفاع و یا کم گردد و با وجود آن یا ثقل و یا وخر و یا لذع و یا تمدد و یا ضربان و یا عدد و طنین یافته شود دلالت میکند بر سدد و یا ضعف قوت دافعه و استدلال کرده میشود بر جنس ماده باین نحو که اگر لذع و خرز و احراق و قلت ثقل و صفرت لون و جه

وعین باشد دلالت می نماید بر آنکه ماده صفراوی ست واگر ضربان و ثقل و سرخی رنگ چهره وچشم وانتفاخ بهم رسد دلالت میکند بر آنکه دموی ست واگر کسل و بلاوت بار صاحبیت رنگ آنها و آماس خواب و بیخوابی عارض گردد دلالت می نماید بر آنکه بلغمی ست اگر کمودت لون و فساد فکر و ثقل سر از دک وعدم استوای خواب و دیگر علامات بهم رسد دلالت میکند بر سوداویت واگر چیزی ازین علامات مذکور بهر برای برفع از مواد باطنین و دوار و انتقال جمع گردد دلالت می نماید بر آنکه ماده مولد ریح و نفخ و بخارست بسبب حدوث حرارت فاعله اندران واما اگر احتباس فضول باخفت رهن باشد دلالت میکند بر یبوست علی الاطلاق واین باب مختص بکمیت انقباض و امتناع ماده است واما استدلال از کیفیت ماده آنست که اگر مائل بزردی و رقت و تلخی و لذع ست دلالت می نماید بر صفراویت ماده واگر مائل بحمرت وحلاوت نم باسرخی چهره وچشم و در رعروق وحرارت ملمس ست دلالت بر دمویت میکند و مالح و حلو باعدم سائر علامات و یا بورقی بارد الملمس یا حاد دلالت می نماید بر بلغم که دران حرارت فعل نموده و قذفه غلیظ بارد الملمس بر بلغم نیز دلالت میکند و این استدلالات از کیفیت منتقض در لون و طعم و ملمس و قوام آنست واما از رائحه پس عفن الرائحه وحدت آن دلالت بر حرارت می نماید و عدم رائحه بساست که دلالت میکند بر برودت و یبست دلالت این مانند دلالت اول بر حرارت واما آنچه متعلق باشیائیست که ظاهر میگردد بر جلد سر و آنچه قریب بآنست از قروح و ثور و اورام پس در اکثر دلالت می نماید بر غلبه مواد موجوده که طبیعت آنرا انقاض و دفع نموده بر ظاهر جلد و دلالت نمیکند بر حال دماغ دران قبیل دلالت واضح مگر در هنگام تزید و اسباب اورام حار و بارد و صلب و رخو و سرطانی و قروح ساعیه و ساکنه وغیره در مقامش دریافت گردد پس استدلال ازان بر حال راس مشکل نبود و ایضاً اسباب حدوث شعر جعودت و سبوطت و دقت و خلظت و کثرت و قلت و سرعت شیب و بطوء آن و سبب تشقق و تمرط و انتشار آن در ابواب مخصوصه خواهد آمد و کیفیت استدلال از شعر معلوم گردد

دلائل ماخوذ از موافقت و مخالفت و سرعت انفعالات و بطوء آنها از بین موافقات و مخالفات

اما علامات ماخوذ از جنس موافقت و مخالفت و سرعت انفعال و بطوء آن پس موافقات و مخالفات خالی نیست از آنکه یا اعتبار کرده شوند در حالی که صاحب او از صحت خود که بحسب آنست انکاری نکند و یا در حال خروج او از صحت و تغیر مزاج او از طبیعت پس موافق او در حال صحت او که بحسب او ست آنست که شبیه بمزاج او باشد یعنی منحرف نگرداند مزاج را از حالت اصلی خود و صاحب آن در یابد آنرا مناسب صحت خود و مزاج او ازین شناخته میشود و مخالف او دران حال آنست که ضد مزاج او باشد و اما در حال خروج او از صحت او و تغیر مزاج او و حکم آن بالضد باشد و معلوم ست که صحت تمامی ابدان بر یک مزاج نیست جهت آنکه ممکن ست که صحت بدنی بمزاجی خاص باشد و آن مزاج برای بدن دیگر موجب مرض گردد مگر آنکه واجب ست که اعتبار نمایند مخالف آنرا در طرف دیگر نیز قیاس بچیزیکه مخالف آنست تا اینکه دانسته شود بحدس مقداریکه خارج شده از مزاج طبیعی زیرا که هر دو افراط یعنی افراط از جنس مشابه در حال صحت و افراط از جنس مضاد در حال خروج او از صحت با یکدیگر مخالف موذی اند لامحاله مادام که خروج از اعتدال بحد افراط نشده باشد و دماغی که او را سوء مزاج حار باشد منتفع میگردد و به نسیم بارد و اطعمه بارد و روائح بارده خواه خوشبو باشند مانند کافوریه و صندلیه و نیلوفریه و امثال آن و یا بدبو غیر خوشبو مثل حمائیه و خلبنیه انتفاع می یابد بآرام و سکون و دماغی که او را سوء مزاج بارد و باشد منتفع میشود بچیزیکه مضاد آنست چون هوای حار و روائح حاره خوشبو و بدبو محلل بسخنه نیز و بر یاضت و حرکات و دماغی که او را سوء مزاج یابس باشد متاذی میگردد از استفراغ و نفض مفرط آن اما استفراغ معتدل از جنس چیزی که تخفیف از اخلاط مثل صفرا و سودای محترقه نماید از مرطبات دماغ شمرده اند و دماغی که او را سوء مزاج رطب باشد نفع می یابد از استفراغ و نفض ازان و اما استدلال از سرعت انفعال دماغ مانند آنکه بزودی گرم و یا سرد گردد و آنچه بسرعت گرم شود دلالت می نماید بر حرارت مزاج آن بشرائطی که در کلیات مذکور ست و همچنین دماغی که بزودی سرد گردد و یا خشک و این گاه بسبب قلت رطوبت مزاج آن و گاه بسبب رقت رطوبت آن و یا بسبب حرارت مزاج آن میباشد لیکن فرق بینهما یعنی میان متفرق ثلثه از قلت رطوبت و رقت رطوبت و حرارت مزاج آنست که در اول یافته میشود با آن سائر علامات یبوست دماغ مثل بیداری و غیر آن که در باب علامات

مزاج دماغ مذکور گردد دوم ثانی عارض میگردد مراورا بیوست در بعض اوقات نزد حرکت سخت یا حرارت شدید و یا مانند آن از اسباب بیوست مذکوره و آنرا در سائر اوقات دلائل بیوست نبود و انچه بسبب حرارت مزاج او باشد بآن سائر علامت حرارت مزاج دماغ میباشد و آنچه برودی رطب گردد گاه بسبب حرارت جوهر دماغ و گاه بسبب برودت جوهر آن و گاه بسبب بودن مزاج جوهر آن اصلی رطب و گاه بسبب بودن مزاج جوهر اصلی یابس میباشد پس اگر از حرارت باشد آنجا علامات حرارت بود و آن ترطیب دائمی نبود بلکه عقب حرارت مفرط که واقع شود در دماغ که منجذب گردد رطوبات بسوی آن پس اگر باقی ماند مزاج حار غالب بر رطوبات تا مدت مدید بعد نقض بیوست عارض گردد پس اگر غلبه کند رطوبات عود نماید دماغ و بارد رطب گردد و بسبب انطفای حرارت غریزی و اگر آن هر دو مستوی گردند در اکثر امر رطوبت عفونت یابد و امراض عفنی او رام پیدا گردد و جهت آنکه این رطوبت غریزی نیست که تصرف نماید در آن حرارت غریزی تصرف طبیعی بلکه دران تصرف می نماید تصرف غریب و آن عفونت ست و اما اگر دماغ که ترطب سریع یابد بسبب برودت مزاج باشد حدوث رطوبت دفعة نباشد بلکه تدریجی و بطول ایام بعده ترطب بسرعت گردد و علامات برودت مزاج دماغ موجود باشد و اگر ترطب دماغ بسرعت بسبب رطوبت نفس دماغ باشد پس سرعت درین بجهت یکی از دو سبب میباشد یعنی یا بسبب آنکه رطوبت احداث برودت می نماید و برودت مفسد قوت هاضمه مغیره غذائی ست که بسوی دماغ میرسد پس ترطب ظاهر میگردد و چون این برودت دفعة حادث شود ترطب بعد ازان نیز دفعة میباشد و چون باوجود آن سدهٔ مجاری بهم رسد فضول دران محتبس میگردد و این لامحاله موجب زیادتی رطوبت گردد و این دائمی و لازم میباشد و معذلک آن نیست که نادر باشد و دفعة بود و اما سرعت و بطور انفعال حادث بسبب بیوست دماغ سبب آن نشف رطوبات ست انچه دفعة واقع شود چون بیوست یکبارگی افتد و با علامات بیوست متقدمه باشد و سبب او آن ست که از حرارت واقع شود الا فرق درین هر دو از علامات حرارت و علامات بیوست کرده میشود پس این دلائل ماخوذ از سرعت انفعال واجب نیست که اعتبار کرده شود در سرعت انفعال بسبب ضعف قوای طبیعیه خصوصا در ترطب بجهت آنکه ضعف قوای طبیعیه تابع یکی ازین اسباب بسبب و کل موافقات و مخالفات ماخوذ از جهت کیفیات نیست بلکه گاه ماخوذ از جهت کمیات و حرکات نیز میباشد چنانچه دیده میشود صاحب علت صروف بیضه که اختیار مینماید استلقا را بر سائر اوضاع اضطجاع

استدلال از جهت مقدار رأس

اما فرق کائن بحسب صغر راس و کبر آن پس واجب ست که دانسته شود که سبب صغر راس در خلقت قلت مادهٔ غذائیه ست چنانچه سبب کبر آن کثرت مادهٔ غذائیه متوزعه در توزیع طبیعی راس ست پس اگر قلت ماده باقوی از قوای مصورهٔ اولی باشد راس حسن الشکل بود و اقل ردارت باشد از انچه باصغر راس ردارت شکل جمع شود در خلقت که آن دلالت بر ضعف قوت کند با آنکه صغر راس با حسن شکل خالی نبود از ردارت در هیئت دماغ و ضعف قوای دماغی و ضیق محلهای قوای سیاسیه و طبیعیه دران و ازینجهت اصحاب فراست گفته اند انسانی که سر او کوچک باردارت شکل باشد بلجوج جبان متحیر در امور سریع الغضب میباشد و جالینوس گفته صغر راس دلالت بر ردارت هیئت دماغ می نماید و اگرچه کبر راس همیشه دلالت بر جودت حال دماغ نمیکند مادام که مقترن نگردد با آن جودت شکل و غلظ عظم و سعت صدر که هر دو تابع عظم عصب و اضلاع ست که تابع اند عظم نخاع و قوت آنرا و این هر دو تابع قوت دماغ اند چه کثرت ماده را چون قوتی از قوت مصوره مقارنت نماید سر بر هیئت حسنه جید الشکل میباشد و انچه مؤکد این نسبت آنست که اینجا مناسبت بسائر اعضاء داشته باشد پس اگر با کثرت ماده ضعف قوت مقارنت یابد دماغ ردی الشکل ضعیف الرقبه صغیر الصلب باشد یا مخوف بود چیزی که محیط بآن دماغ ست با وجود آنکه گاه زیادتی سر و عظم طبیعی نبود بلکه عارضی باشد مانند صبیانی که عارض میشود ایشان را انتفاخ سر و عظم آن که بالطبع نبود بلکه بر سبیل مرض عارض گردد و سبب آن کثرت مادهٔ فضلیه ست که غلیان یابد و همچنین کبار را نیز اوجاع راس صعب عارض میشود و گاه عارض میگردد و اینکه کوچک میشود یا فوخ و فرومی رود صدغ نزد هیئلای جمجمه بر دماغ و از جالینوس نقل کرده اند که سر کوچک دلالت بر ردارت حال دماغ میکند و اما سر بزرگ اگر بشکل محمود بود و گردن غلیظ و فقرات پشت بزرگ و همه اعصاب غلیظ باشد این محمود میباشد و اگر سر بزرگ بخلاف

این باشد دلالت کند بر آنکه بزرگی او از کثرت ماده حاصل شده نه از صحت قوت و چون سر باین صفت باشد دماغ ضعیف بود و سبوی آن نزلات و صداع و درد گوش سرعت کند و از علامات جودت دماغ اینست که از اندک شراب منفعل نشود و از تلطیف و حرارت او منفعل گردد و ذهن آن زیاده شود و آنکه منفعل نگردد و از ادنی سببی از اسباب انفعال صادر و از ان صحیح سلیم مجاری طبیعی باشد

استدلال از شکل راس

شکل طبیعی سر مدور کروی الشکل بود که اوسع اشکال ست از جهت مکان و ابعد آنهاست از قبول صدمات و آفات و آنرا دو تو باشد یکی در مقدم سر و دوم در مؤخر آن و هر دو جانب مستوی بود هر قدر که تو مؤخر بزرگ بود آن افضل ست و شکل روی سر آنست که خلاف این باشد پس لاجرم آنرا تو مقدم یا تو مؤخر یا هر دو مفقود بود و از نیجاست که گفته اند اشکال راس چهار ست یکی شکل طبیعی و سه غیر طبیعی که این مراد از شکل روی ست و در اداء شکل چون در جزوی از اجزای سر واقع شود لامحاله بخواص افعال آن جزو دماغ ضرر رساند و جالینوس گفته که راس مسفط هموار و مربع سذوم اند همیشه و آنکه در طرف یمین و یسار او تو باشد بذوم ست مگر آنکه سبب ان قوتی از قوت مصوره باشد یعنی افراط نماید در فعل خود و بر قوت این دلالت می نماید شکل گردن و سینه و مقدار آن هر دو در صغر و کبر یعنی شکل گردن جید بود و غلیظ باشد و سینه فراخ قوی و ثبت عظیم چنانچه ذکر شد

استدلال از ثقل راس و خفت آن

و حرارت و برودت و اوجاع آن آما دلائل ماخوذ از گرانی سر و سبکی آن پس گرانی سر همیشه دلالت بر بودن ماده در سر می نماید لیکن مادهٔ صفراوی در ثقل کمتر ست و سوزش زیاده میکند و سوداوی در ثقل بسیار از ان و ریوست آن بیشتر بود و در بوی در ثقل شدید تر از ان هر دو و با ضربان و وجع در اصول چشم نابر نفوذ کیموس حار در ان و سرخی چهره و چشم و انتفاخ عروق زیاده تر میباشد و بلغمی در ثقل از همه بیشتر و در وجع کمتر از دموی و صفراوی و خواب بیشتر از سوداوی و با بلادت فکر و کسل و قلت نشاط در حرکات بدنی و اما دلائل ماخوذ از حرارت و برودت یعنی چیزیکه لمس می نماید آنرا سر ازان هر دو در نفس خود و چیزیکه لمس می نماید او را غیر او از خارج بر طبیب پوشیده نیست اما حار دلیل بر حرارت مزاج دماغ ست و این حار محسوس اگر دائمی یعنی طبیعی و لازمی شخصی را باشد مزاجی ست و اگر حادث گردد و از دیت رساند عرضی ست و همچنین ست حکم بارد بر قیاس آن و همچنین ست حکم تشف یابس بر قیاس آن اگر نباشد بر مخشن متشف از خارج و همچنین بر طب اگر حرارت معرق از داخل نبود و او جاع اکاله که تخیل نماید انسان که گویا در سر آن دبیبی و کرمی ست که آنرا میخورد دلالت که آنرا میگزد دلالت می نمایند بر مادهٔ حاده و ضربانی دلالت میکند بر ورم حاره و ثقل بر آنست لزوم تپ و وجع ثقیل ضاغط یعنی فشارنده دلالت بر مادهٔ ثقیل دارد و وجع ممدد دلالت بر مادهٔ ریحی میکند و انتقال در ثقل آنست و وجع نوعیکه گویا میکوبند سر آنرا بمطرقه دلالت می نماید بر شیل بغیر و شقیقه مزمنه و ایضاً مرجع دلالت بسبب آن می نماید مانند آنکه درد پیش سر دلالت بمشارکت معده میکند و وجع پیشت و گیرد بجانب راست بمشارکت جگر دلالت می نماید و گاه دلالت میکنند بآن بدوام آن پس اگر درد دوام نماید در مقدم سر و مؤخر آن منذر بقرانیطس بود

استدلالات ماخوذ از احوال اعضا

که آن مانند فروع دماغ اند مثل چشم و زبان و چهره و مجاری لوبات و لوزتین و گردن و اعصاب اما استدلال از چشم منجمله آن استدلال از حال عروق آن ست و از حال ثقل و خفت آن و از حال رنگ آن در زردی و تیرگی و رصاصیت و سرخی آن و حال لمس آن و این همه در دلالت بسیار قریب اند برای چیزیکه که در نفس دماغ پیدا شود و گاهی بآن استدلال می نمایند بچیزیکه ازان سیلان میکند از اشک و چرک و چیزیکه عارض آن میگردد از پوشیدن چشم و کشادن آن و احوال حرکت آن و از فرو رفتگی و برامدگی و بزرگی و کوچکی و آلام و اوجاع پس خشکی چشم گاه دلالت بر میس دماغ میکند و سیلان چرک و اشک اگر نباشد بسبب عروض مرض در نفس چشم دلالت بر رطوبت مقدم دماغ می نماید و اکثر امر خواه سبب آن رطوبت اشتعال دماغ و غلبان باد باشد چنانچه در قرانیطس میباشد یا بر دراس و تکاثف جلد آن مانند آنکه نزد نزلات عارض میشود و گاهی سیلان چرک و اشک بسبب سقوط قوت میباشد و عظم رگهای چشم بر سخونت

چون سر دماغ دلالت می نماید و سیلان اشک بی سبب ظاهر در امراض حاده دلالت بر اشتعال دماغ و اورام آن می نماید و خصوصاً وقتیکه از یک چشم سیلان نماید و چون رمص حدقه را بپوشد مانند نسیج عنکبوت پس مجتمع گردد دلیل قرب موت علیل ست و چشمی که مفتوح ماند و بر هم نزند پلک را چنانچه در تیفوس و احیاناً در لیثرغس میباشد و آنکه بند ماند و کشادن آن دشوار باشد چنانچه گاهی در لیثرغس میباشد نیز در قرانیطس من و اختلال قوت دلالت بر آفت عظیم در دماغ میکند و کثرت بر هم زدن چشم دلالت بر اشتعال حرارت و جنون می نماید و مداومت نظر بر یک جا دلالت بر دسواس و مالیخولیا می نماید و گاه استدلال کرده میشود از حرکات چشم بر اوهام دماغ از اعتقادات غضب و غم و خوف و عشق و خجل مانند آن و جحوظ چشم عارضی دلالت بر اورام یا امتلای اوعیه دماغ می نماید و کوچکی و فرو رفتگی چشم که عارضی باشد هر دو دلالت بر تحلل کثیر از جوهر دماغ میکنند چنانچه در سهر و قطرب و عشق عارض میگردد و هر چند که اختلال مبدأ آن دران باشد چنانچه در موضع او مفصل بیاید همچنین گاه دلالت مینماید بر حمرهٔ دماغ و قوای آن و گویند کسی که چشم او از رنگ طبیعی ملمس بود و حواس او کمدر باشد دلالت میکند بر انکه مزاج دماغ او رطب ست و کسی که در چشم او سرخی نباشد و عروق آن باریک و ملمس آن خشک و حواس او صافی بود این دلالت می نماید بر انکه مزاج دماغ او یابس ست و کسی که رگهای چشم او سرخ سطبر و ملمس و گرم و حواس کمدر باشد دلالت بر حرارت مزاج دماغ و رطوبت آن میکند و اگر امر بر خلاف این باشد دلالت میکند بر انکه مزاج دماغ او بارد و یابس ست **و اما دلائل ماخوذ از حال زبان** مثل آنکه رنگ آن در اکثر دلالت بر حال دماغ مینماید چنانچه سفیدی آن در لیثرغس و زردی آن اولا و سیاهی آن ثانیاً بر قرانیطس و همچنین غلبهٔ زردی بران و سبزی عروق تحت آن بر صرعیت صاحب آن دلالت می نماید و استدلال بر رنگ زبان مانند استدلال بر رنگ چشم ست زیرا که چشم شدیدالاختصاص بدماغ ست و نیز گاهی استدلال کرده میشود بر رنگ زبان بر احوال معده لیکن هرگاه دانسته شود که در دماغ آفتی ست بعید نیست استدلال بدان بر حال دماغ و گاهی استدلال بدین مینماید بر حال دماغ از سخنهٔ زبان پس فربهی آن دلالت بر رطوبت دماغ میکند و هزال آن بر جفاف او و این وقتی ست سبب آن در نفس زبان نباشد و گاه استدلال میکنند بران بمقدار چیزی که سیلان کند از لعاب و اگرچه این بتبعیت احوال دهان باشد پس کثرت لعاب دلالت می نماید بر افراط رطوبت دماغ اگر از معده نباشد و قلت آن بر جفاف دماغ و گاه استدلال می نمایند بران بحال کلام پس لثغه و تمتمه و فافای آن تابع ضعف بیان دلالت بر ضعف دماغ می نماید و سرعت کلام و کثرت آن دلالت بر حرارت دماغ می نماید و بطور و قلت آن بر رطوبت دماغ و چون مریض از کلام کردن کراهت کند دماغ آن مشتعل از حرارت میباشد و گاه استدلال میکنند بچیزی که زبان آنرا احساس نماید از کیفیات ملموسه پس احساس بحرارت دلالت بر حرارت دماغ میکند و بجفاف بر یبس دماغ و کذلک در باقی اقسام اگر بسببی در معده یا در نفس زبان نباشد و گاه استدلال می نمایند بران بچیزی که احساس کند آنرا زبان از طعوم پس احساس طعم بر خلط دلالت بر غلبهٔ آن در دماغ میکند و گاه استدلال کرده میشود بران بمقدار زبان پس عظم او بسیار دلالت می نماید بر رطوبت دماغ و صغر او بر یبس آن و گاه استدلال میکنند بران بافعال قوای نفسانی پس خدر حس و ضعف ادراک و طعوم را دلالت بر آفتی در دماغ می نماید و کذلک بطلان ذوق و گاهی دلالت میکند ثقل زبان بر کثرت اخلاط خصوصاً بلغم و خون و این همه دلائل اکثری ست و مادام که در عضوی دیگر سبب مقتضی آن نباشد **و اما ماخوذ از حال وجه** پس از رنگ یعنی دلالت الوان بر امر جه معلوم ست از جهت سمن و هزال آن پس فربهی و سرخی آن دلالت می نماید بر غلبهٔ خون بر دماغ و لاغری آن با زردی دلالت بر غلبهٔ صفرا میکند و گاه بسبب قوت بر دیده باشد چنانچه در نافهین بسبب قلت خون و افراط بر دیباشد و لاغری آن با تیرگی بر غلبهٔ یبس سوداوی و بر سقوط قوت و قرب موت دلالت می نماید و تهیج چهره دلالت بر غلبهٔ مائیت در خون میکند و گاه بسبب ضعف غاذیه میباشد و بدانند که انیها احوال عارضی اند نه اصلی و آنکه نیست ثباتی در بدن که متغیر گرداند سحنهٔ وجه را مگر از جانب دماغ و گاهی استدلال کرده میشود بر حال دماغ از حس وجه پس اگر سلیم باشد دلالت بر سلامت دماغ کند و اگر معیوب باشد بر آفت دماغ دلالت نماید و این در اغلب احوال ست و گاه استدلال بران میکنند از استوای لب و بینی و ابرو در امراض حاده بر استوای دماغ و بر این قیاس ست آنچه مخالف او باشد **و اما دلائل ماخوذ از حال رقبه** پس اگر گردن قوی غلیظ باشد دلالت بر قوت دماغ و نفوذ

آن می نماید و اگر کوتاه باریک باشد دلالت این بر ضعف آنست و اگر میانه باشد برای قبول غذا بر دوام باشد سبب آن دو اغلب احوال ضعف ماندن آن نیست بلکه این از دفع فضول مانعی بسوی گردن میباشد و گاه از دفع عضو دیگر غیر دماغ ماده را بسوی آن میباشد و گاهی بسبب فساد غذای واصل بسوی گردن میباشد و درین هنگام بسبب ضعف آن در دوام مذکوره خالی باشد سبب دران قوت آن نیست بلکه سبب عدم دوام در گردن آمد شیخ ازینجا ضعف قوت ماضمه دماغیه است بچیزی از انواع سوء مزاج و قوت از قوت دافعه آن بهر آنکه نواحی گردن قابل است برای چیزیکه دماغ آنرا دفع کند بسبب کم رخوغدی که اندرانست و همچنین است حال دلائل ماخوذه از احوال لهات و لوزتین و دندان نیز یعنی قبول کردن این اعضاء مر دوام را دلالت میکنند بر فساد حال اندر انها و بر ضعف بلکه بر ضعف باضمه دماغ و قوت دافعه آن چنانچه در حال قبله مذکور شد و اما دلائل ماخوذه از حال اعضای عضلانی باطنی پس آن از طریق احکام مشارکت ندیر یکدیگر واجب است آنکه انها مشارک دماغ و شخاع باشند چنانچه اگر همیشه آفات بر انها عارض گردد حادث میگردد دماغ را نیز نوعی از نوعی که بانهاست گاهی این حادث گردد بانها از دماغ و چون اعصاب قوی و غلیظ باشند و مسانک آنها در اصل خلقت قوی بوند دلالت قوت دماغ مینماید و ضعف آن دلالت بر ضعف دماغ میکنند

استدلال از مشارکات اعضا

که آن مشارک اند دماغ را و قریب اند از جهت مشارکت بدانکه هرگاه اعضای مشارک دماغ قوی باشند دماغ نیز قوی میباشد و اگر کثیر الآفات باشند بسببی از اسباب ظاهر که برسد بسوی آنها دماغ نیز ضعیف یا مؤوف میباشد و گاه این آفات در اعضای دیگر مشارکت قوای دماغ میباشد مانند آنکه اتفاق افتد اینکه مریض نتواند که برخیزد از برای بول یا برازد محتاج الیه بجهت عدم حس چنانچه در لیثر غس و در سبات سهری و مانند آن اتفاق می افتد یا بجهت ثقیل بودن حرکت بران چنانچه در امراض مذکوره و یا در قرانیطس و مانند عاجز بودن از فرو بردن غذا و آب و برگشتن آب از دهان و بینی در امراض و مانند دلائل نفس که گاه نفس منقطع و باطل گردد بسبب حدوث آفت در دماغ متعدی بسوی حجاب اعضای تنفس و چنانچه کبر نفس و عظم آن دال بر حبس صفار و ضیق و صغر آن بر سبات سهری و لیثر غس و گاه استدلال کرده میشود از طریق مشارکات در ادجاع نیز بر احوال دماغ و بر طریق مذکور یعنی بعد از انکه معلوم کنند که وجع حادث در عضو مشارک نیست بسببی نفس آن عضو و نه در عضو دیگر که بسوی آن مؤدی گشته بدانند که دماغ مؤوف است و گاه استدلال کرده میشود از کیفیت مشارکت مانند آنکه اگر برسد وجع در صداع تا اصول عینین دلالت می نماید بر انکه آفت در جوهر اخلاط دماغ است و اگر نرسد بان حد دلالت میکند بر انکه سبب در خارج قحف است و گاه استدلال کرده میشود از امتلای عروق و خلای آنها از رنگ جلد و غیر انها از انچه بعض آن در ذیل ابواب بگذشت

استدلال از عضو یکه متالم میگردد دماغ بمشارکت آن

باید دانست که اعظم اعضا از روی ایذا مر دماغ را بمشارکت آن معده است پس واجب است که استدلال نمایند بران از حال اشتها و هضم و حال آروغ و قراقر و حال فواق و غثیان و حال خفقان معدی و نظر کنند در کیفیت استدلال از بن امور بر احوال معده که در بحث معده گفته آید و نیز استدلال کرده میشود از حال خلای معده و امتلای آن بجهت آنکه مشارکات دماغ معده را در حالی که آن متملی باشد یا ذی نفخه بود ظاهر میشود یعنی زیاده میگردد در حالت امتلای معده از غذا و لهذا مشارکت آن بسبب جرارت دم و صفرا و ادجاع معده بسبب آن و از جهت شدت حس معده ظاهر میگردد در حال خلا و وجع و بساست که میباشد امتلا سبب برای تعدیل مزاج و سادمیان بخارها و میان دماغ پس از ذیت حاصل در دماغ کم میگردد و انحصر چیزیکه بان استدلال کرده میشود وضع وجع راس بست در ابتدا و هنگام استقرار آن بجهت آنکه امراض دماغ که بمشارکت معده میباشد گاه دلالت میکند بران وجع که ابتدا مینماید از دماغ پس منصب میگردد بسوی نامبرد کتفین و نزدیک عضم ابتدا دی یابد و گاه مریض میگردد در سر بمشارکت جگر پس میدان ادجاع بجانب یمین میباشد چنانچه هرگاه بمشارکت طحال بود میل وجع بسوی یسار میباشد و بساست که مشارکت دماغ بفواق و اطراف شهیق میباشد و درین دو دلائل بسیار است مدام میباشد گاه مشارک رحم میباشد و با امراض رحم و دلائل مذکوره در باب آن ادجاع در عاق یا فوخ متوقف میباشد و گاه مشارکات دماغ مر اعضا را بسبب صعود ابخره بسوی دماغ از انها واقع میشود و طریق صعود ابخره یا از نزدیکترین اعضا شریفه است باین عالم بود و یا بست شکم و معده و طحال و کبد و غیر آنرا و درین دو دلالت عدد

وکشیدگی آن عضو بسوی فوق وتوتر وضربان عروقی که متصل آنست وابتدای الم از قدام سر محسوس میشود وعطسه یا از قریب ناحیهٔ قفاست ودرین ابتدای الم از خلف وکشیدگی دربرامدگی عروق وشرائین موضوع از خلف ودرانجا ضربان محسوس میگردد وچون رعایت کرده شود در استدلال اعراض عضو مشارک دماغ یعنی امور عارضهٔ آنرا واجب ست که نباشد آن عرض عرض برای آن عضو در نفس خود بلکه باشد بسبب مشارکت او در دماغ را نه بسبب مشارکت دماغ مر او را زیرا که چنانچه استدلال کرده میشود از غثیان برانکه علت دماغیه بمشارکت معده است پس بعید نیست که غلطی واقع شود در اولا علت در دماغ باشد ولیکن خفی بود پس ظاهر گردد غثیان در معده بجهت مشارکت آن مر دماغ را در علت خفیه بدان مثالش اینست که دماغ را سوء مزاج بارد عارض شود واز ان نوازل بسوی معده کثرت نماید وسبب غثیان شود پس گمان کرده شود که در معده اخلاط رطوبی بسیار ست کاز ان بسوی دماغ بخارات کثیره صعود میکند ودران متراکم میشود ومزاج دماغ بارد کثیر النوازل میگردد ومشغول شوند بعلاجات معده وتنقیهٔ آن واز ان انتفاع نشود پس واجب ست رجوع بسوی اصول مذکوره در کلیات که تمیز کرده شود بدان اصول امراض اصلیه را از امراض شرکیه

دلائل مزاج دماغ معتدل

دماغ معتدل در مزاج خود آنست که افعال حسیه وحرکیهٔ آن قوی باشند ودر انتفاض انچه از ان مندفع میگردد وراحتباس آن معتدل بود وبر مقاومت اعراض موذیه قوی باشد ودر هنگام طفولیت موی سر آن اشقر ودر وقت ترعرع احمر ونزد استکمال خلقت ونشو مائل بسیاهی متوسط در جعودت وسبوطت ونبات او ومدت شباب همه در وقت خود باشد وسفیدی او استعجال نکند ونه تاخیر نماید از وقت طبیعی خود وصلع نیز سرعت ننماید وسوای این ازلون وسحنه وانفعالات وغیره که مذکور شد نیز استدلال متوان کرد

دلائل امزجهٔ ردیهٔ واقعه وجبلت

جالینوس میگوید که حرارت تولد اختلاط عقل وهذیان میکند ودلاحق میگردد بآن طیش وسرعت وقوع بدارات در امور وافتنان در عزائم وبرودت موجب بلادت وسکون ست ولاحق میشود باین بطوء فهم وتعذر فکر وکسالت ورطوبت باعث نوم غرق باکسل ست ویبوست باعث بیداری وسوء فکر وخیالات فاسد ست ودلالت می نماید بران سهر لیکن شرط درین آنست که سهر از رطوبات بورقیه نباشد وباثقل دماغ نبود ودوام استفراغ فضول یا غیر آن از دلائل رطوبت مالحه تیز نباشد بسبب آنکه رطوبت مالحهٔ بورقیه بشهادت جالینوس نفس خود باعث بیداری میگردد چنانچه در مشائخ میباشد واما رطوبت مزاجیهٔ دماغ خواب مستغرق می آرد وجالینوس گمان میکند که دلیل بر غلبهٔ سوء مزاج بلا ماده عدم سیلان فضول باد دلائل سوء مزاج سادج ست ودلیل بر انکه غالب سوء مزاج مادی ست سیلان فضول ست وبوعلی سینا می گوید که اگر سدد یا ضعف قوت دافعه نباشد وراقم گوید که درین صورت فرق در مواد محتبسه از وجود ثقل سر ودر سادج از خفت آن توان کرد چون این معلوم شد پس دلائل حرارت مزاج دماغ سرعت رویدن موست در ابتدای ولادت یا در شکم وسواد آن در ابتدا ویا سواد آن بعد از شقرت بزودی وجعودت آن وسرعت صلع وسرعت امتلای راس وثقل آن از اسباب واقعه مانند استشمام روائح وامثال آن واذیت یافتن بروائح حاره وقلت خواب یا خفت آن مظهور عروق چشم وذکاء وسرعت تقلب در آرای وعزائم مانند حال صبیان ودلالت میکند بران حرارت لمس وسرخی رنگ ونضج فضول منصبه بنتفضه واعتدال آن در قوام بقیاس غیر خود واما دلائل مزاج بارد زیادتی نفض فضول وسبوطت شعر وقلت سواد وسرعت سفیدی آن وسرعت انفعال از آفات وکثرت نوازل وعروض زکام بادنی سبب وخفای عروق عینین وکثرت خواب وبودن صورت او مانند صورت صاحب بنگی وبطوء حرکت اجفان وثبات بر عزائم ست مانند حال مشائخ واما دلائل مزاج یابس نقای مجاری فضول وصفای حواس وقوت سهر وقوت شعر وسرعت نبات آن بجهت دخانیت مزاج در اول سن وسرعت صلع وجعودت شعر ست واما دلائل مزاج رطب سبوطت شعر وبطوء نبات آن وبطوء صلع وکدورت حواس وکثرت فضول ونوازل واستغراق نوم ست واما دلائل مزاج حار یابس عدم فضول وصفای حواس وقوت بیداری وقلت خواب وسرعت نبات شعر

در اول سن و قوت و سیاهی و جعودت آن و سرعت صلع بسیار و حرارت ملمس سر و خشکی آن مع سرخی ظاهر و ران رو در چشم و انتقال در عزائم و عجلت دران و قوت فهم و حافظه و سرعت افعال نفسانیه و اما دلائل مزاج حار رطب اگر این مزاج بسیار رو در از اعتدال نباشد نرمی و عرق و اصلع و ملمس حار رو فضول اکثر و الصلع و شعر سبط اکثر و شعرت غیر سریع الصلع و تسفع و ترطب بسوی آن سریع باشد و اگر بسیار از اعتدال باشد صاحب او سقیم قابل حکایات از حرارت و رو و امراض عفنیه در جوهر خود سریع و حواس صاحب او ثقیل یکدرو چشم او ضعیف باشد و صبر بر خواب نتواند کرد و خوابهای پریشان خواهد دید و اما دلائل مزاج بارد یابس آنست که سر بارد الملمس خال اللون و عرق آن خفی و همچنین عرق چشم و بطور نبات شعر و دقیق بطی الصلع خصوصا اگر یبس او غالب از بود او نباشد و متضرر بمبردات بشرط مذکور و حواس صاف در هنگام جوانی و چون بسن پیری رسد بزودی ضعیف گردد و پیر شود و تشنج و تقبض در اعصاب سر او ظاهر گردد و صحیح الشیخوخت و صحا و مضطرب باشد پس گاه خفیف لراس متفتح مسالک و گاه بخلاف آن باشد و اما دلائل مزاج بارد رطب آنست که انسان دران کثیر النوم مستغرق و دران روی الحواس کسلان بلید کثیر الاستفراغ فضول از سر باشد و ایضا بران دلالت میکند بطوء صلع و سرعت وقوع نوازل و این مزاج نیز اگر خروج او از اعتدال بسیار مفرط نباشد حال صاحب او جید باشد در شبه. **انتباه** بدانکه در اکثر مطولات بعد بیان دلائل مذکوره علامات امراض راس مسطور ست و مولف را بنظر تسهیل بیان آنها در طریق تشخیص نسب نمود و همچنین در اکثر امراض تسهیلا للطالبین و اشفاقا علی المعالجین بایجاد طریق تشخیص پرداخته و علامات اسباب آن امراض بطریق اسهل دران مندرج ساخته اکنون بدانند که جمیع امراض راس خواه اصلی بود یا مشارکی اسباب آن یا سوء مزاج ساذج و مادی باشد و یا مرض ترکیبی یا تفرق اتصال و یا اورام پس تشخیص هر مرض موقوف ست بر استحضار تعریف و لوازم آن مرض تشخیص اسباب آن در طریق تشخیص مسطور میگردد

طریق تشخیص اسباب امراض راس

هرگاه مریض شکایت مرض دماغی نماید او لا طبیب از تقدم خللی در عضوی از اعضای دیگر سوال کند اگر ازان انکار کند و آفت در افعال دماغی مانند ظلمت بصر و کدورت حواس با وجود صلاح حال سائر اعضا باشد بداند که مرض دماغی اصلی ست و اگر تقدم ضرری در عضوی بیان نماید مرض دماغی مشارکی باشد پس بصورت تحقق مرض اصلی نخستین حال اقسام سوء مزاج دریافت کند و این چنان باشد که اولا از مریض بسبکی سر و گرانی آن بپرسد اگر نفی راس بگوید بداند که سوء مزاج ساذج ست مفرد بود یا مرکب بعده از کیفیت ملمس سر و چشم که گرم ست یا نه سوال کند و رنگ چشم و روی ملاحظه نماید پس هرگاه با وجود خفت سر ملمس گرم و رنگ سرخ باشد بر سوء مزاج حار ساذج و حار رطب ساذج دلالت کند پس از حال بیخوابی و خواب سوال کند اگر مریض بیخوابی بیان کند از دیگر آثار غلبه حرارت مثل التهاب در دماغ و قلق در حرکات و تشویش در تخیلات و سرعت غضب و انتقاع ببردات و تضرر از مسخنات سوال کند که وجود این همه علامات یا اکثر ازان دلالت بر سوء مزاج حار ساذج کند و اگر با این علامات ملمس حار یابس و قلت میلان فضول و اختلاط عقل باشد از دیگر علامات سوء مزاج یابس که مسطور گردد سوال کند اگر آن هم یافته شود در این صورت بر سوء مزاج حار یابس ساذج مرکب دلیل تام موجود و اگر مریض غلبه خواب غیر شدید بیان نماید و ازحام و هوای جنوب ایذا یابد و خوابهای مشوش بیند و دیگر علامات سوء مزاج رطب ساذج که مذکور شود بیشتر اگر باشد درین حالت دلیل سوء مزاج حار رطب ساذج مرکب بود و هرگاه با وجود سبکی راس ملمس سر باشد و رنگ چهره و چشم سپید نماید بر سوء مزاج بارد ساذج و بارد رطب ساذج و بارد یابس ساذج دلالت کند درین صورت از کسل و فتور در افعال دماغی و بلادت و نقصان در تخیلات و میل بچیزهای منتفع مسخنات و تضرر از مبردات سوال کند اگر باشد پس وجود این علامات دلالت بر سوء مزاج بارد ساذج مفرد کند و اگر با این علامات آبتا سوء مزاج رطب ساذج مفرد و خصوصا خواب و نسیان شریک بود دلیل سوء مزاج بارد رطب مرکب باشد و اگر علامات سوء مزاج یابس ساذج مفرد یا رو دو حالتی شبیه بحالت صاحب جمود یافته شود بر سوء مزاج بارد یابس مرکب دلالت کند و هرگاه با وجود سبکی سر گرمی ملمس و سرخی و سفیدی رنگ یافته نشود درین صورت سوال غلبه خواب و بیخوابی از مریض کند پس اگر غلبه خواب بگوید از کسل کمیت و کثرت نوازل و افراط نسیان نیز سوال کند و این علامت سوء مزاج رطب ساذج مفرد بود و اگر مریض غلبه بیخوابی بیان کند و با آن جفاف خشونت و حفاف حواس

و نقصان بخار و حصول قلت ذکاء و شدت حفظ و تقدم استفراغات و انتفاع بمرطبات و سرعت اجتذاب رو غمهای طبی و تضرر از محللات یافته شود
علامت سوء مزاج یابس ساذج مفرد بود و چنانکه میگفته مریض در جواب سوال اول گرانی سر گوید بدانکه سوء مزاج مادی سست مفرد بود یا مرکب بود بکیفیت
ملمس و چشم که جاست بیابد پس بعد از گرانی سر با وجود گرانی سر ملمس گرم باشد دلیل بر ادهار دموی یا صفراوی بود پس رنگ چهره و چشم دین از حال غلبه خواب بیداری
سوال کند اگر با وجود گرانی سر رو گرمی ملمس رنگ رو و چشم سرخ و خواب مفرط باشد علامت سوء مزاج مادی دموی بود پس دیگر علامات غلبه خون مثل انتفاخ
وجه و عین و درد رگهای صدغین و دیدن خیالات حمر در خواب نیز پیدا شود اگر رنگ رو و چشم زردی بحوانی کشیر باشد علامت سوء مزاج مادی صفراوی بود
پس دیگر آثار غلبه صفرا چون لذع و التهاب مع حرقت شدید و پس منخرین و عطش نیز پیدا شود در اینجا آنچه انقیی و خنک خارج شود زرد و تلخ و اذا گرم
بود و چون آثار هر دو خلط مذکور یافته شود علامت سوء مزاج دموی و صفراوی مرکب بود و اگر با وجود گرانی سر ملمس سرد باشد و طول مرض از زمان آن بود دلیل
مواد بارد بلغمی و سوداوی باشد درین صورت اگر رنگ چهره و چشم و زبان صاحب غلبه خواب بود از تربال و نسیان و کسل و علامت نیز پیدا شود این علامات
سوء مزاج مادی بلغمی باشد و اگر با گرانی سر بارد ملمس رنگ رو و چشم تیره نماید از بیخوابی مفرط و وسواس فکر فاسد سوال کند و این علامت سوء مزاج مادی
سوداوی بود و چون آثار بلغم و سودا هر دو یافته شود دلیل سوء مزاج بلغمی و سوداوی مرکب باشد و آنجا که با علامات غلبه دم آثار بلغم یا سودا هم در یافت گردد
علامت سوء مزاج دموی بلغمی مرکب یا دموی سوداوی مرکب بود و اگر با علامات صفرا آثار غلبه بلغم یا سودا مدرک شود علامت سوء مزاج صفراوی بلغمی مرکب
یا صفراوی سوداوی مرکب باشد و هرگاه مریض با سبکی سر تمدد در سر و قعر چشم و عروض دوی و طنین در گوش نگوید دلیل ریح و بخار بود پس اگر با آن علامات
سوء مزاج بارد مدرک گردد نشان غلبه ریح باشد و اگر آثار سوء مزاج حار دریافت شود و خود بیان شرائین سر و در و رو داجین تخیل خیالات فاسد بود و حیاناً
صدره و دوار عارض شود بر وجود بخارات دلالت کند و هرگاه بیمار با گرانی در بعض اجزای سر تمدد بیان نماید و تارک ریاضت و حمام و کثیر الاکل و صاحب سکون
و آرام باشد علامت سدده بود و هرگاه با وجود علامات غلبه خلطی از اخلاط اربعه اختلاط عقل و هذیان مع تپ و وجع سر و کراهت از روشنی ظهور
نماید نشان درم بود پس اگر آثار غلبه خون یا صفرا مع لزوم تپ گرم و ضربان و سرعت نبض مائل بموجبیت یا منشاریت یافته شود علامت ورم
حار بود و اگر علامات غلبه سوداوی صلابت نبض مدرک گردد نشان درم سوداوی بود و اگر آثار غلبه بلغم و سبات و تهیج و نبض موجی باشد دلیل ورم
بلغمی بود و هرگاه آثار سوء مزاج ریحی و سده و ورم یافته نشود درین صورت سوال کند که بابدک سببی همچون صعود ابخره غذائی هنگام هضم و شنیدن
آوازها و شمیدن بوهای قوی مرض عارض میشود یا نه اگر مریض اقرار آن کند بداند که مرض از ضعف دماغ یا از قوت حس دماغ ست پس اگر حواس مریض
مکدر و افعال دماغی او از تفکر و تذکر و تخیل ضعیف باشد و از حرارت و برودت متاذی گردد و دلائل اسباب ضعف مثل دلائل سوء مزاج و غیر آن ظاهر بود
و زمانه مرض هر قدر که طول کند مرض زیاده شود مرض از ضعف دماغ بود و اگر حواس نکی و قوی و افعال دماغی سلیم و مجاری فقی و پاکیزه باشد و دلائل
اعتدال مزاج و صحت ترکیب و اعضای مشارک قوی صحیح باشد و چون زمانه مرض طول کند مرض کم شود یا باطل گردد و مرض از قوت حس دماغ بود و هرگاه این آثار
هم یافته نشود و تقدم ضربه و سقطه یا وجود تفرق اتصال مدرک گردد سبب مرض همان باشد این بود طریق تشخیص اسباب امراض دماغی اصلی اما اگر مرض دماغی
از حدوث مرض دماغی ضرور در عضوی از اعضای دیگر مثل معده و امعاء و جگر و طحال و مراق و رحم و دست و پایان کند و حدوث و بطلان و شدت و ضعف مرض نکن سبب
حدوث و بطلان و شدت و ضعف آن عضو مدرک گردد و مرض دماغی شرکی باشد پس اگر مرض مختلف شود با اختلاف حال معده در هضم و عسر هضم و دور
خواه امتلاء و تقدم ضرر معده مثل غثیان و قلت یا بطلان اشتهاء و فساد یا ضعف یا بطلان هضم بود مرض شرکی معدی باشد پس هرگاه کند که در قی
صفرا بر می آید یا بلغم یا سودا اگر صفرا برآید در رنگ چشم زردی نماید از تخمی دهن و تشنگی و غلبه مرض در خلو معده و التهاب آروغ بدبو نیز سوال کند این
علامت مادهٔ صفراوی بود و اگر بلغم برآید از تقدم تخمه و آروغ ترش و شدت مرض در امتلای معده و کثرت آب دهن و قلت تشنگی و نفخ معده نیز
پیدا شود این نشان مادهٔ بلغمی بود و اگر سودا برآید از کثرت اشتهاء سوزش معده و جشای حامض بدبو و اشتداد مرض و خلای معده از ریختن سودا

برفم معده و وحشت و خبث نفس هم سوال بکنند و این آثار مادهٔ سوداوی بود و اگر در قی هیچ خلط برنیاید پس از غلبهٔ مرض باستعمال چیزهای تلخ در حالت شکم سیری و بعد خواب بیهوشاگر هیجان مرض بخوردن اشیای نفاخ بگوید تقدم معده و سکون مرض دماغی باسکون آن باشد علامت مادهٔ بلغمی بود و اگر زیادتی مرض در شکم سیری بگوید و جز آن دیگر علامات سوء مزاج سازج معده باشد از سوء مزاج سازج بود و اگر بعد خواب و هنگام شکم تهی و تاخیر غذا از وقت مقررهٔ آن خصوصاً وقتیکه ناشتا در آفتاب مشی نماید مرض غلبه کند و از ادنی سببی ضجر نماید و از بودن چیزی بدبو غشیان عارض گردد و نشان ضعف فم معده بود و اگر علامات دیدان امعاء مدرک گردد بشرکت امعا باشد و هرگاه ضرر در جگر باطحال یا مرارق یا رحم یافته شود مرض شرکی کبدی یا طحالی یا مرارقی یا رحمی باشد و ایضاً رحمی اکثر بعد ولادت یا اسقاط یا احتباس حیض و نفاس و قلت آن بود و هرگاه مریض بگوید که پیش از ظهور مرض دماغی چیزی مورچه مانند از دست یا پای بجانب سر بر می آید مرض شرکی اطرافی باشد و شناخت نوع مادهٔ هر عضو در مقامش مسطور گردد بدانکه تا اینجا علامات امراض دماغی اصلی و شرکی تمام شد اکنون علاج هر یک از اسباب مسطوره بقلم می آید مطابق سبب شخص بعمل آرند لیکن پیش از بیان آن بعض قوانین علاج کلی که در اکثر اقسام امراض دماغی بکار باید مرقوم می گردد بران نظر دارند

علاج کلی امراض دماغی

باید دانست که دماغ عضوی ست رئیس و مبدای حواس ظاهری و باطنی پس هر مرضی که بدان لاحق شود حسب سبب باز الدان توجه بلیغ نمایند مثلاً اگر مسبب آن مرض غلبهٔ کیفیتی از کیفیات اربعه چون حرارت و برودت و جز آن باشد بتعدیل آن کوشند بدانچه ضدی بود بی تنقیه مرض دماغ تبرید بلا مبالغه کنند بهر آنکه غلبهٔ حرارت بدین محل موافق تر ست و در برودت تسخین بمبالغه باید کرد و کثرت استعمال حموضات مناسب نبود خصوص وقتیکه سرفه یا نزله نیز شامل بود ادویه داشر بهشیرین اختیار نمایند و عند قبض طبیعت ملینات آن بکار برند و بقول شیخ در امراض سرد مزمن طبیعت حاجت کثیر بود پس باید که تلیین آن مدام ملحوظ دارند و اگر سبب مرض غلبهٔ ماده بود پس در دموی فصد قیفال کفایت کند و اگر امر عظیم و خون در کمال غلبه و فور و هیجان باشد فصد و دواج را تجویز نموده اند ولیکن در حین خطرست باید که بفصد دیگر عروق سر پردازند هر چند که بدفعات باشد و در دیگر اخلاط بعد نضج و تفتیح مجاری بمسهلاتش استفراغ فرمایند و شیخ الرئیس و بعض شراح قانون مینویسند که هرگاه غلبهٔ مواد در دماغ دریافت شود و اراده استفراغ آن نمایند پس اگر با وجود غلبهٔ اخلاط دیگر دلائل کثرت خون دریابند ابتدا بفصد قیفال و دیگر عروق سر مثل رگهای پیشانی و بینی و عروق ناحیهٔ گوش و مانند آن کنند اما اگر امتلا مختص باسر باشد اکثر فصد این عروق کفایت کند و اگر در بدن نیز امتلا بود فصد سر و فصد این عروق مقدم دارند و الا در تقدم فصد عروق مذکوره خوف جذب مواد بسیار بسوی سر و حلب آفت بود و ابتدا بفصد با وجود غلبهٔ اخلاط دیگر بهر آنست که فصد استفراغ مشترک برای اخلاط ست پس با خون اخلاط دیگر نیز که مختلط اند دفع شوند و لهذا شرط نموده اند که فصد را وسیع در طول بکشایند و چون قدری خون خارج گردد یک لمحه دهن رگ را بانگشت بگیرند تا اخلاط دیگر در انجا آیند زیرا که طبیعت حامی و حافظ بدن حتی المقدور خون صالح را محافظت می نماید و دم فاسد و اخلاط دیگر را دفع میسازد پس انگشت بردارند که قدری خون دیگر دفع گردد و باز لمحه دهن رگ را بانگشت بگیرند و همچنین تا آخر فصد و در هنگام کمال غلبه و هیجان خون تنها و با خلاط دیگر باید که قصور در اخراج خون ننمایند بلکه خون وافر بگیرند و بساست که فصد تام کفایت نماید و مراد از فصد تام آنست که فصد را کشاده بکشایند و آن مقدار خون بگیرند که قریب بغشی گردد و اطفال ضعفا و حوامل را فصد جائز نیست و عند ضرورت شدید حجامت مجوز ست و یا ارسال علق و اگر اخلاط دیگر با شد نگاه کنند که آیا مرض در اس بشرکت جمیع بدن ست یا نه پس هر خلطی که غالب بود و در جمیع بدن شریک باشد نخست بعد انضاج آن تنقیهٔ عام جمیع بدن بمسهلات و مقیات نمایند و بعده به تنقیهٔ خاص دماغ متوجه شوند و استفراغات مختصهٔ آن استعمال کنند اگر دانند که ماده در دماغ نضیج ست والا بعد تنقیهٔ عام بدن تا نضج آن در تنقیهٔ دماغ تاخیر کنند و نضج مادهٔ دماغی بمشاهدهٔ تخریج فضول مثل مخاط و غیر آن از دماغ اگر بسیار رقیق یا بسیار غلیظ نباشد بلکه سهل الخروج و معتدل القوام بود دریافت گردد

واگر بشرکت بدن نیست متوجه استفراغ دماغ گردند و در انجا که مرض منتهی رسیده باشد و پیش ازان انضاج ماده بمرخات و نطولات و ضمادات منضجه نموده باشند تنقیهٔ دماغ بعفراغرده و دیگر مستفرغات مختصهٔ آن فرمایند بشرطیکه از غرغره خوف آفتی در ریه و نزول نوازل از جنس خلط حادلاذع و بخار قابل و مستعد امراض ریه نباشد و ایضا بخار را حراست از نزول شئی رودی بسوی ریه ممکن بود مثلا هرگاه که نزول شئی از دماغ دریابد قبل از رسیدن آن بریه آنرا ببزاق دفع نماید و یا حال سر اشد الاهتمام از حال ریه باشد چنانچه ازان خوف قتل سریع از شدت روارت و حدت بود و قریب بان مجرای حنک باشد که دفع او بوجه دیگر غیر از غرغره یافته نشود و الا شومات مفتحه و مسعوطات و نطولات استعمال کنند تا که مواد از سر منجذب شود و گاهی تضمید سر بعد تراشیدن موی سر میکنند باد و یه که دفع مواد محتبسه در سر سهل گرداند اگر ازان ضمادات خوف افساد مزاج نباشد و وثوق این امر بود که مادهٔ منضج سهل الاستفراغ است بعد فعل ضمادات دران بسهولت مندفع گردد و با این همه باید که احتیاط نمایند در استفراغ اخلاط باردا زانکه بقیهٔ مستفرغ نگردد و غلیظ آن محتبس نماند و باعث زیادتی فساد گردد بلکه استفراغ بعد تلیین بملینات منضجات نمایند و هرگاه استعمال استفراغی کنند عقب آن تلیین مع انضاج و تلطیف و تعدیل قوام مابقی از فضول دماغ نمایند و احتراز فرمایند در استفراغات اخلاط حاره که مضطر گردند در انها باستعمال ادویهٔ حاره در بعض اوقات بمثل ایارج و سقمونیا و تربد و اسطوخودوس از انکه باقی نماند بعد ازان سوء مزاج حار بلکه تدارک نمایند اسهال کاین از انها استفراغ واقع بغرغره و غیر آنرا بضمادات مبرده و پرهیز نمایند از استعمال استفراغات مذکوره مگر بعد اعتماد بر عادت مریض که چیزی آن نبوشد اسهال و استفراغ آن کند تا شرب آن بسبب مخالفت باعث فساد و هلاک نگردد و بهر آنکه بعضی کسان را ایارجات اسهال نیارند بعضی را از مطبوخات اسهال نشود پس رعایت این امر نیز در استفراغات لابد ست و اگر اخلاط صعود نمایند بسوی سر از جانبی یا از تمام بدن پس جذب کنند بسوی خلاف آن مثلا اگر از اسافل بدن یا جمیع بدن متصاعد شوند باستعمال حقنجات و حمولات و حجامت ساقین و بستن زانها و بازوها و مالش کف دست و پا و تناول اطریفلات و کشنیز پردازند و تنقیهٔ عضو مشارک بدانچه مخصوص او باشد نمایند مثلا اگر ماده در معده باشد با ایارج فیقرا و اگر در طحال بود با دویه که بدان خصوصیت دارد و علی هذا القیاس در جگر و رحم و غیره هر یک از اعضا هر مادهٔ که باشد بضد مزاج آن و ایضا دیگر تدابیر مختصهٔ آن عضو بعمل آرند مع رعایت تقویت دماغ و بعد تنقیهٔ هر خلط اگر سوء مزاج باقی ماند بعد آن علاج کنند و از جملهٔ چیزیکه استعمال کرده میشود در امراض راس ریاضتی ست که محافظت نمایند دران سر را از حرکت که با بدن حرکت نماید و اسافل بدن تنها حرکت کند و این ریاضت بدین نحو میباشد که انسان رسیمان را بدو دست محکم بگیرد و خود را بدان معلق آویزان دارد و دائم پایهای خود را حرکت دهد و مالش دست و پا و بستن آنها از فوق بسوی اسفل ازین قبیل ست خصوصا هنگام تقذیه لیکن باید که ریاضت بعد از تنقیه باشد زیرا که قبل از تنقیه سودی ندارد بلکه زیاده باعث تحریک مواد و فساد دیگر میگردد و گاه تنقیهٔ سر تمامی نمانند بر ریاضت خفیفه بمثل مالیدن و فشردن و شانه در سر کردن و استعمال گهواره از منقیات خاصه ست چنانچه در آخر بیشتر غمس مینمایند و بدانند که استعمال سیالات بر سر بطریق قطور جایز نیست بلکه اطراف یا فوق را از پیش سر تا بلندی عقب سر که قحف[1] ده نامند از خمیر سخت بگیرند که مانند حلقهٔ دیواری بلند باشد و وسط آن مانند حوضی و ظرفی برای گنجایش ادویهٔ سیاله بود پس ادویه را گرم یا نیمگرم و یا سرد بحسب حاجت دران ریزند و یا پارچه را تر نموده بدوای سیال تر کرده بر یافوخ گذارند و انچه از انها لبنی باشد مثل شیر یا شیر زنان و اجب ست که بر سر لطخ از ان نگذارند تا لبنیات متعفن نگردد و موجب حبس بخره نشود بلکه بزودی پاک نمایند و بشویند و تجدید نمایند و بهتر آنست که استعمال اضمده و اطلیه و نطولات و مروحات همه بعد از تراشیدن موی سر باشد تا که اثر سر بیشتر و قویتر نماید و واجب ست که تلطیف تدبیر نماید قبل از دو اسپغدروز یا شربه و اغذیهٔ مناسبه و حمام و ریاضت معتدله تا اندکی فی الجمله بدن صبا گردد و مسام کشاده و چون صاحب امراض راس مادی غذا تناول نماید باید که اطراف او را بمالند و تخفیف جانب سر نمایند و تقویت دماغ بروعات کنند و غذا بحسب کمیت ماده و کیفیت آن تناول فرمایند و برین قیاس نمایند جمیع تدابیر را و ایضا در امراض مادی دماغی شرب شراب و توقف بسیار و حمام مضر بود و قی از جملهٔ تدابیری ست که نفع بسیار نمی بخشد و در معالجات امراض راس بگرمگاهی

[1] قحف ده نامند

که پیشانی بالا معده باشد کثرت فضول ران متوجه بسوی قم معده بود که درین هنگام اصلح وجوه دفع آن قی است و هر کجا که اندرجب باغ آفتی باشد آب سرد خوردن یا ان مضمضه کردن یا ان ردواحتمال عطش وجوع در امراض مرطبه دماغی ترک عشا واجب است و در امراض مجفوه دست و بقول بعضی از مضرات براس الابان و سموک و اشیای چرب بسیار و قامی نبیذ او جمیع حوضات خاصته سرکه و همچنین سکنجبین سرکه تخمه سات پس اجتناب از انها واجب

علاج جامع امراض دماغی حار یابس سازج و حار رطب سازج

و آن صداع و نسیان غیر حقیقی و سهر و دوار است و سبب سوء مزاج حار حرارت خارجی مثل گرمی آفتاب و حمام و شم افاویه بود و یا حرارت داخلی مثل تناول مسخنات و تاخیر غذا از وقت معتاد و شدت جوع و غضب بالجمله تبرید و ترطیب هوای خانه باب و خوشبوهای سرد نمایند و تبرید و هند و سعوط و نشوق و قطور و شموم و ضماد و طلا و لخلخه و بارد بعمل آرند و شاخها در ساق و کف پا کشند و پاشویه بارد و اکتحال بفطول استعمال کنند و باید که در ترکیب مذکوره بقول شیخ بقول بارده مثل کاهو و خرفه و جراده کدو و برگ بید و برگ نیلوفر و عنب الثعلب و عصارالرای و حی العالم و ماء الخیار و ماء القرع و مانند آن و در دهنهای سرد مانند روغن گل و خلاف او روغن نیلوفر و بنفشه بکار برند و بهتر ازین همه روغن گل و روغن کدو و روغن کاهو و روغن خشخاش ست و ازین تجاوز نکنند بسوی ادویه که دران تخدیر و انخاء روح باشد مگر نزد ضرورت شدید از افراط حرارت و طغیان صفرا و هیجان آن و خوف ورم حار چنانچه گاهی روغن بزرالبنج هنگام شدت وجع استعمال میکنند و استعمال سرکه بسیار و سرکه خمر در اطلیه و غیره بسبب حدت و کمال نفوذ ضرر دارد و روغن گل کهنه که یکسال بران گذشته باشد نیز استعمال نکنند و آنرا استعمال اضمده و اطلیه بارده بر عوخر اس که منشای اعصاب ست اجتناب نمایند تا منابت اعصاب را فاسد نکند و اثر آن بدماغ هم بوجه اتم نرسد و هر گاه ضماد گرم شود و تبدیل آن نمایند و ضماد مرهم پیشانی یا بر یافوخ استعمال کنند و نیز از جمله اطلیه نافعه لعاب اسپغول بسرکه و آب کشنیز و برگ آنست و از جمله ادهان نافعه بوییدن اشیای خوشبو بارد دست و سعوط ادویه و عصارات مسطوره و فرش نمودن بقول اوراق مذکوره در سکن مریض نشستن در خانه خنک که دران شاخهای اشجار سبز نشانیده باشند و بوییدن و نزدیک خود داشتن فواکه بارده و برف و آب عمیق نفع میکند و از حرکات بدنی و نفسانی و گردانیدن حدقه در ملامح و نظر بسوی اشیای روشن و استماع آواز سخت و بلند منع کنند و غذا بارد دهند مثل سماق و حوامض و اسفاناخ و قطف و طفشیل و مانند آن و اگر با حرارت یبوست نباشد بلکه رطوبت سازج بلا ماده باشد و این در کمال قلت و ندرت ست در امراض دماغ باید که در آبهای فواکه که دران قبضی باشد داخل نمایند و لاسیما در ابتدای ادوار حاره و بقول انطاکی بهترین چیزها که بدان تبرید دماغ کنند طلا بخطمی و برادهٔ عاج و بقس و آرد جو دحنا و آب کشنیز و عنب الثعلب و حی العالم ست و شرب مربنجوش کشنیز و امرود و شربت خشخاش بماء الشعیر و گویند که عوض آب برگلاب و آب انار شیرین و جلاب قندی خام معمول بگلاب اختصار کنند و یا گلاب و آب سرد و بالمناصفه اندک اندک بدهند و کذا آب هندوانه و خیار و کدو بدهند و از روائح حاره ذی عطریت چون زعفران و سلیخه و تخم کرفس و حماما و مانند اینها از ادویه دیگر اجتناب لازم و همچنین از طعامهای گرم و سرد بخار انگیز مثل عدس و باذنجان و گوشت گاو میش و شتر و کرنب و غیره و تراشیدن موی سر و دوشیدن شیر بر بران خیلی مفید ست و همچنین انداختن شیر دختران در بینی و گوش و مالیدن آن بر کفهای دست و پا و بر یافوخ بشرطیکه تپ و نزله نباشد طریق استعمال ادویه تبرید دماغ لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ تخم کاهو هفت ماشه شیرهٔ مغز تخم تربوز هر یک هفت ماشه در آب یا عرقیات برادرده شربت نیلوفر یا شربت بنفشه دو تولچه یا نبات سفید یکنیم تولچه داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زایده باشد شیرهٔ تخم خیارین یا شیرهٔ مغز تخم کدو اضافه کنند و اگر انجر زیاده بود شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ تخم خشخاش زیاده نمایند و اگر حرارت قلب هم معلوم شود شیرهٔ تخم خرفه افزایند و شربت انار و عرق بید ساده عوض شربت نیلوفر آمیزند بالجمله اگر حرارت در کمال شدت باشد شیرهٔ بزور مذکوره در عرقیات بارد رطب مثل عرق نیلوفر و بید و گلاب بید مشک بجای آب برادرند و بعض لعابات سرد تر مانند لعاب بزر قطونا داخل نمایند و شربت آلو یا شربت تمر هندی یا شربت خاص یا شربت لیمو مناسب حال افزایند

طریق استعمال ادویه سعوط و نشوق و قطور شیر زن فقط یا شیر دختر صرف در گوش مبینی چکانند یا مغز تخم تربوز خرد آب سابیده در گوش و بینی چکانند یا کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند یا شیر دختر در روغن بنفشه سعوط کنند یا روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدو مساوی و شیر دختر برابر همه خوب آمیخته بکار برند و یا آب کاهو روغن نیلوفر هر یک یک جزو شیر دختر دو جزو بهم آمیخته سعوط نمایند و اگر خواهند مغز تخم کدو و مغز تخم تربوز سوده نیز آمیزند و یا آب کاهو شیر دختر و روغن گل همه مساوی آمیخته سعوط نمایند و اگر حرارت زیاده باشد قدری کافور نیز اضافه کنند و یا روغن بنفشه و روغن کدو و آب کاهو تر و آب کاسنی سبز و شیر دختر همه را در شیشی کرده خوب مخلوط نمایند در بینی چکانند طریق استعمال ادویه مشموم کشنیز سبز یا صندل سوده یا کافور یا عطر خس یا عطر گل بلحظه ببویند یا آب شاهسفرم یا گل حنا و شاهسفرم که بران آب سرد پاشیده باشند استشمام نمایند و بوییدن جمله فواکه باردهٔ نافع ست طریق استعمال ادویه ضماد و طلا صندل سفید با آب کشنیز سبز یا آب کوکنار سابیده بر پیشانی ضماد نمایند و یا در گلاب سرکه و روغن گل ترکرده بر یافوخ گذارند و یا آرد جو مع سرکه و گلاب و کافور و صندل واقاقیا بعمل آرند و یا گل نیلوفر و کشنیز سبز گل بنفشه و گلاب سابیده بکار برند و یا برگ خرفه جراده کدو برگ بید گل خطمی صندل سفید سابیده با قدری گلاب و سرکه ضماد نمایند و بعد گرم شدن دور کنند و تبدیل آن کرده باشند و یا گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ گل خطمی برابر بشیر زنان یا شیر بز با گلاب سابیده ضماد کنند و یا مغز تخم خیارین مغز تخم تربوز مغز تخم کدو تخم کاهو تخم خشخاش بهدانه برابر گرفته بشیر زنان یا شیر بز سابیده ضماد کنند و در ضرورت قوی گل نیلوفر تخم کاهو تخم خرفه صندل سفید هر یک سه ماشه کافور یک ماشه افیون زعفران هر یک نیم ماشه همه را سابیده روغن گل یک تولچه آب کشنیز سبز و دو تولچه و اندکی سرکه ممزوج کرده بر سر ضماد نمایند که برای اقسام صداع حار و سرسام و سهر معمول ست و طلای قرص انوروت نیز در تبرید دماغ اثری تمام دارد طریق استعمال ادویه تخلیه گل ارمنی و گل نیلوفر صندل سفید هر یک یک ماشه در عرق صندل دو تولچه سابیده آب کشنیز تر آب خیار آب کدو تر هر یک چهار تولچه اضافه کرده در شیشی دهن فراخ انداخته متصل بشیشی حرکت دهند و یا صندل سفید سوده کشنیز خشک سوده گلاب سرکه قدری ممزوج نموده در ظرف کنند و ببویند که برای منع عفونت هم نافع و یا گل ارمنی صندل سفید قدری کافور و آب کشنیز و سرکه و گلاب بدستور ببویند و یا روغن گل روغن بنفشه هر واحد دو جزو سرکه نصف جزو در شیشه یا در ظرف گلی نو انداخته حرکت داده ببویانند و اگر خواهند برای زیادتی تبرید آب کاهو آب کشنیز سبز آب کدو و قدری کافور هم بیفزایند و یا صندل لعین یک مثقال گل نیلوفر یکدرم گل ارمنی نیم درم در عرق بید مشک پنج مثقال یا گلاب و عرق کیوره سابیده آب کدو آب خیار تر آب کشنیز تر هر یک سه مثقال در شیشی انداز ند و قدری کافور سوده داخل کرده بلحظه ببویانند و یا عطر صندل و گلاب و سرکه و روغن گل و آب کشنیز سبز و آب کاهو هر یک و قدری کافور بدستور استعمال کنند که برای امراض مذکوره و تقویت دل معمول ست طریق استعمال ادویه پاشویه برد گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی عنب الثعلب هر یک یکدام سبوس گندم چهار دام هر یک بید خواه برگ کنار یا ۲ آنار ده آنار آب بجوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده در ظرف انداخته پاهیدران گذارند و ساقها بمانند از اعلی بامفل تا که خوش آید و طبع برداشت کند پاهیدران دارند و هنوز قدری گرمی در آب باقی باشد که پاهیها برآرند و بپارچه خشک کرده در چادر پوشیده دارند خصوص در هوای سرد و مسام و حس آنکه ظرف عمیق باشد چنانکه پاهیها تا زانو غرق باشد و هرگاه بعد پاشویه بستن پاهیا جهت جذب مواد کرده باشند واجب ست که چون بکشانند پاهیها در آب گرم گذارند تا انجمره منجذبه بسوی دماغ صعود ننماید و دفعتهٔ نکشانند و ابتدای کشادن پا از طرف قدم باید کرد بخلاف بستن که از طرف بن ران شروع کنند و هرگاه که حاجت پاشویه و مجمره افتد اول مجمره بی شرط بکار برند بعد پاشویه نمایند تا بعد پاشویه هوای سرد نرسد و باید که وقت استعمال پاشویه سر مریض را بطرف پشت بالش دارند تکیه داده و چادری مابین ظرف آب و روی مریض دارند تا بخار بدماغ نرسد و عوض سبوس گندم جو نیمکوفته نیز مستعمل میشود و اگر تبرید زیاده مطلوب باشد برگ خرفه برگ اسفاناخ گل سرخ برگ کاهو تراشهٔ کدو اضافه نمایند و اگر خواهند گل بنفشه گل خطمی هر یک ده درم نیلوفر عنب الثعلب خبازی هر یک پنج درم برگ بید یا کنار نیم پاو سبوس سی درم در آب بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف کرده بدستور بعمل آرند و یا سبوس جو خواه سبوس گندم

سه مثقال نمک شور و دو دام بر گ کنار بر گ خطمی یا تخم یا گل آن بر گ عنب الثعلب یا تخم آن هر یک پنجدرم در آب جوش دهند هرگاه نصف بماند نیم گرم پاشویه کنند نگویند که غسل قدیمین وقت شدت تب بسبب اجتماع حرارت تب و حرارت آب منع ست مگر عند خوف حدوث سرسام از آب نیم گرم بحائل کردن چادر میان ظرف آب و روی بیمار جایز بود طریق استعمال دویه انکباب و نطول جزاده کدو تخم کاهو و برگ آن گل نیلوفر بنفشه خبازی عنب الثعلب پوست خشخاش تخم آن و گل آن جوسقمونیا گل سرخ برگ خطمی و تخم آن برگ بید تراشه خیار تخم خرفه و برگ آن برگ کاسنی کشنیز سبز بسوس جویسنان افروشا هسفرم هرچه بهمرسد بقدر حاجت گرفته در ظرفی سرش بند کرده آب جوش دهند و در طشتی ریخته قدری روغن گل یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر آمیخته انکباب نمایند و نطول کنند و یا بنفشه تخم کدو نیمکوفته تخم خرفه تخم کتان تخم خشخاش اسپغول تخم خطمی تخم کابوگل سرخ برگ بید جوسقمونیا نیمکوفته در آب پخته تنطیل نمایند که جهت صداع حاد و سرسام و سهر و جنون و تشنج یابس نافع و یا بنفشه نیلوفر هریک دو کف یا بونه یک کف بآب انقاب و یا ظرفی سربسته طبخ نمایند و چون پخته شود و حرارت ناری او کم گردد سر آفتابه و یا ظرف را بر روی مریض بگشایند که بخار او بر بینی او بر بندد و یا در طشتی ریخته و بران روغن گل و بنفشه و علیل را بر سر گرفته بخار آنرا بگیرد و برای سرسام حاد و غیره مفید ست

علاج امراض دماغی بارد سانج فقط یا بارد رطب سانج یا بارد یابس سانج

و آن صداع و دوار و کابوس و سکته و سبات و نسیان ست و سبب سوء مزاج بارد و برودت خارجی مثل برد ثلج و آب و هوا باشد یا سردی داخلی مثل تناول مبردات بالجمله تسخین هوا بآتش یا بخوشبوهای گرم کنند و مطبوخ ادویه حاره مخصوص دماغ بدهند و ضماد و نطول و انکباب و کماد با دویه گرم نمایند و سعوط و شموم علویخانی و نخلی و حار بعمل آرند و روغنهای گرم چون روغن یاسمین و سوسن و غار و مرزنجوش و نرگس و بابونه که دران عنبر یا قرنفل سوده داخل کرده باشند نیم گرم بر سر مالند و یا روغن سداب بمالند و اگر قوی تر خواهند قدری فرفیون در ین روغنها آمیزند و اگر اسفیج یا صوف بر و غنهای مذکوره تر کرده بر تارک گذارند بهتر باشد و نکمید بنمک و جاورس و سبوس گندم و فرفیون مسیخن نیز نافع و خورد مغز چلغوزه و زنجبیل مربی و مومیائی مفید ست و آنجا که با برودت یبوست باشد با تسخین ترطیب نیز جمع کنند و اگر با برودت رطوبت بود مستفرغات رطوبت نیز بعمل آرند و غرغره و ادویه حار منشف رطوبت استعمال نمایند و معجون فلاسفه را خصوصیت تمام ست در تبدیل مزاج دماغ و تسخین و تقویت آن و اغذیه شوربای عصافیر و ماکیان و نخود و اب با مصالح گرم مثل دارچینی زیره و ثوم استعمال نمایند هرجا که اندر دماغ آفتی از سردی باشد آب سرد خوردن و بدان مضمضه کردن سخت زیان دارد طریق استعمال مطبوخ اصل السوس مقشر نیمکوفته پرسیاوشان اسطوخودوس باریان بیخ بادیان دراب جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی یا شهد داخل کرده بنوشند یا عرف بادیان و اسطوخودوس بدستور جوشانیده گلقند داخل کرده بدهند و یا انیسون پرسیاوشان مویز منقی نیز زیاده کنند و یا بادیان پرسیاوشان با در نجبویه جوشانیده گلقند داخل کرده بدهند و یا انیسون بادیان با در نجبویه جوشانیده با گلقند عسلی دهند و یا ما بر نجاسف دارچینی شربت اسطوخودوس حسب حاجت افزایند طریق استعمال ادویه شموم مشک و عنبر و قرنفل و غالیه و عطر عود هندی و مجموعه و جند بیدستر و فرفیون و سداب و مرزنجوش و یاسمین و بهار نارنج و گل بابونه و ریحان و نرگس و چنبیلی و نسترین هر واحد بوزن مسخن دماغ و دافع امراض بارده دماغی ست طریق استعمال ادویه ضماد بابونه اکلیل الملک مرزنجوش بزنجاسف صعتر زنجبیل عفران مرکی زوفای خشک شونیز کبابه چینی قرنفل صبر زرد جند بیدستر فرفیون کربرت زرد بورق ارمنی قسط کندش حلتیت صمغ سداب اشق فرفیون مویز منقی مشک عنبر مومیائی فلفل عاقرقرحا کندر سرگین کبوتر روغن قسط روغن زنبق هرچه ازین با بهم سزد یا طبیب مناسب داند با آب سایده نیمگرم بر سر ضماد نمایند طریق استعمال ادویه نطول و انکباب بابونه اکلیل الملک برنجاسف شیح ارمنی سداب تمام فوتنج جبلی جاوشیر جعده مرزنجوش صعتر چند قوی شجر مریم و غیره حشائش حار جوشانیده بر سر نطول نمایند یا در ظرفی سرتنگ مانند آفتابه بولوله دار جوشانیده و سر بولوله را هنگام طبخ بند نموده ردای بر سر بکشند و بولوله آنرا باز نموده بخار آن به بینی و گوش دماغ رسانند و بران سرنگون دارند و بدانند که کماد و سعوط در علاج امراض

دماغی بلغمی وصداع بارد رسانفرنسیه بلغمی مسطور گردد وازانجا اخذ کنند وسعیدی گوید که کندش بار یک سابیده در خرقه کتان بسته دائم بو بیدان وکباش قرنفل یا بسباسه یا پوست جوز سبز یا برگ جوز در ربیع جمع کرده خشک نموده ویا زهر جزیره زمین افتاده جمع نموده خشک کرده ویا قسب جزیره هندی صلب مثل غبار سابیده بر مقدم راس ذرور کردن وکذا سنبل هندی شربا وذرورا وکذا پوست جوز سبز بسد ریاحنا سابیده بر سر نهادن وبقدر مدت فضا خالی بران صبر کردن هر واحد برای بر دراس مجرب من ست وابن البطلان وتمیمی وافتاع وابن جناح وابن حنین گویند که مرزنجوش شمما وذرورا واسارون شربا وذرورا ولوف ضماداً ومیعه یابسه ویاشونیز شربا وضماداً ومشک شمماً وسعوطاً وشربا وذرورا وحلبه اکلاً وذرورا هر واحد نافع بود راس

علاج امراض دماغی طب سانفرنس

وآن سبات ونسیان ست وصداع بمذهب بعضی امین قتل وبندرت وسببش کثرت استحمام واستعمال آب وتناول مرطبات ست شربت بنفشه سطوخودوس وبیگو مجففات استعمال کنند واطریفل کبیر وفلاسفه دیریاقات واشال آن تناول نمایند وتکمید سر بنمک وسبوس گندم وجاورس وزیره گرم کرده وتقویت دماغ باطریفلات وغیره وتسدید بطریق انجزه وتقلیل غذا وشراب نمایند ودر هوای حمام تا ویر نشانند وانکباب بطول بآبیکه دران ادویه مجففه محلله مثل قرفه وسلیخه وبابونه واکلیل الملک قیصوم وشیح ومرزنجوش پخته باشند بعمل آرند واگر بلادت بمرض عارض شود نشوق شونیز وحلتیت وزعفران ومشک استعمال نمایند واغذیه مسخنه مجففه مثل قلایا ومطنجنات بابازیر حاره وکباب ونخود بریان بخورند اما بتقلیل وترک عشا واجب شمارند ورياضات قويه اختيار نمايند وبجاى آب ماء العسل يا عرق بادیان بنوشند

علاج امراض دماغی یابس سانفرنس

وآن صداع وسهر ست وسببش تناول مجففات وسفر حجاز وبیابانها ورنجور وملاقات بادهموم ست مرطبات مثل شیره خرفه وآب ترنجبین واماب بهدانه واسپغول باشربت نیلوفر یاشربت بنفشه یاشربت خشخاش وعرق بید وعرق گاوزبان وماء القرع وماء الجبن بدهند وتمریخ وتسعیط بروغن گل وروغن کدو وروغن بادام وروغن بنفشه وروغن نیلوفر نمایند وریختن شیر نیمگرم بر سر بعد حلق راس وخصوصا شیر زنان نافع ست لیکن بسرعت بشویند که شیر سریع التعفن ست وکذا غلاف سر بحلوا که از جراده کدو ونشاسته وشکر سفید وروغن بادام پخته باشند وخوردن آن مفید وضماد یک درسرسام سوداوی خواهد آمد نافع ست وتعمید سر بفالوده رقیق وتظلیل بطبیخ خبازی وبنفشه وشعیر وگل خطمی وبرگ بید وخشخاش مع نصف آن روغن بنفشه نیمگرم بعد تراشیدن موی سر نیز مفید وحمام مرطب انفع الاشیاست وروغن کدو ومسکه وشیر زنان وشیر بز وپیه ماکیان ومخ حیوانات شربا واکلا وسعوطا وطلا نافع وغذا ماء اللحم وشوربای چوزه مرغ وجدی فربه وباهی بمزاضی دکله پاچه وبیضه نیمبرشت وفالوده وحریره با روغن بادام وماء الشعیر وبقول رطب مثل کاهو وخرفه واسفاناخ وخبازی سازند وباقی تدبیر از علاج صداع یبسی اخذ کنند

علاج امراض دماغی دموی

وآن صداع وبیضه وشقیقه وسرسام وماشرا وسدر ودوار وسبات وصرع وسکته ست وسببش اکثار لحوم وحلویات واشربه حاره باشد بقول شیخ اگر غلبه دم در تمام بدن بود ودر سر قسطی هوا فزاران نیز حاصل شده باشد فصد قیفال کنند واگر هنوز در سر تمامه حاصل نشده باشد وبطریق حصول باشد فصد اکحل نمایند واگر قبل از آغاز حصول ودر سر نحوف حصول باشد مثل آنکه بسبب خناب اختلاط در حوالی راس بهم رسد از حمارت خارجی یا ضربه وسقطه مانند آن درینصورت فصد باسلیق گیرند برای جذب ماده واگر جذب بلا وزیاده ازین مطلوب بود فصد سافن وجماعت ساقین یک وجب فوق از کعب نمایند وفصد رگهای پاکنند وهرگاه بمشارکت عضوی دیگر بود رگی که میان سر وآن عضو مشترک باشد بگشایند بصورت ارادهٔ استفراغ هر دو عضو قرار ماده در دماغ واگر ارادهٔ جذب ماده بطرف ناحیه بعید از راس مع استفراغ عضو مشارک باشد فصد رگ مشارک آن عضو که مقدم ست در علت کنند پس هرگاه ماده متوجه بسوی راس تنها باشد وعضو مشارک از مادهٔ که از آن عضو بسوی دماغ منجذب شود پاک باشد بتنقیه سر فقط متوجه

شوند و یا غلبه مرا تا بتدا صرف نماید پس آنچه در حجاب خارج تجویف واقع بود و قریب بشیون محسوس گردد و ارادهٔ علاج خفیف بود و در بحالات حجامت نقر کنند و اگر اماده خارج باشد و امید انجذاب آن بسوی خارج تجویف نباشد فصد رگ پیشانی کنند خصوصاً اگر وجع مائل بسوی مؤخر سر بود و اگر علتی صعب باشد مثل سکتهٔ دموی فصد و داج کنند و اگر بعض ملطفات را قبل از فصد دو سه روز استعمال نماید بهتر ست خصوصاً اگر ماده بسیار قوی نباشد و وقت باقی باشد زیرا که باعث اطمینان از ثوران دم و اختلاط و ارتفاع آنچه از آنها بسوی دماغ و قلب کبد و غیره از اعضای مجاوری و مجاوره مشارک آنست جهت آنکه مواد فاسد مادام که ساکن باشند بادی عراض ساکن باشند و چون حرکت نماید حرکت می نمایند با آن اعراض نیز و اگر با آن اخلاط دیگر نیز باشد پس باید که نظر نماید اگر بشرکت تمامی بدن باشد استفراغ جمیع بدن نماید پس فصد راس تنها پس استفراغات مختصه با آن بعد انضاج مادهٔ هر یک از اخلاط بحسب واجب و لائق و بعد گرفتن خون اگر سوء مزاج حار بماند بهر تعدیل مزاج هر چه در علاج امراض دماغی حار سابق گذشت اجمال آن زند و بهر تلطیفهٔ خون شربت بنفشه و حامضه مثل شربت انارین و شربت عناب ساده و مرکب که در جمیع امراض دماغی دموی معمول است و شربت نیلوفر و شربت آلو و شربت توت و شربت سیب و شربت ورد تازه و شربت قراصیا مفرداً و مرکباً تنها یا با شیرهٔ بزور بارد مثل تخم خرفه مقشر و تخم خیارین و مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه و مانند اینها بدهند و اگر طبع لین بود رب بیاسیب (آلوبالو) بدهند و اگر سر فه نباشد سکنجبین ساده یا شربت تمر هندی یا شربت لیمو یا شربت حماض یا ریباس یا غوره یا زرشک یا کاسنی یا کادی و دیگر ربوب فواکه حامضه یا آب آنها و آب انارین نبوشند و بحالت سر فه خمیرهٔ بنفشه همراه مطبوخ سپستان و نیلوفر و عناب و خبازی بدهند یا شربت بنفشه با عناب و اصل السوس و بهدانه و پر سیاوشان و یا ماء الشعیر بنوشند و اگر حاجت تلیین افتد بعد استعمال منضج صفرا مسهل صفرا دهند و یا دیگر نقوعات ملینه مثل نقوع هلیله و نقوع حامض یا عصارات فواکه و هلیله بکار برند و حتی‌الامکان استعمال کنند و با این نقوع مرکب که برای جمیع امراض دموی نافع ست بدهند عناب بست عدد زرشک پنجدرم تخم کاسنی دو درم ریوند خطائی یکمثقال تخم کشوث دو درم تمر هندی ده درم گلسرخ سه درم یک شبانه روز خیسانیده صاف نموده شیرخشت ده درم ترنجبین بست درم حل کرده بنوشند و یا شربت ورد مکرر با گلاب ق نیلوفر بیاشامند و یا نقوع گل سرخ و آلو و عناب و بنفشه و تمر هندی و سپستان با شیرخشت بدهند بالجمله در علاج این امراض اخراج دم و تلیین طبیعت و تقلیل طعام ملحوظ دارند و باقی تدابیر از علاج صداع دموی اخذ کنند و غذا ماش مقشر و اسفاناخ با آب حصرم یا لیمو یا حماض یا زرشک یا انارین یا تمر هندی ترش کرده و از چه جدی مرغ و غیر لحوم اجتناب نمایند مگر هنگام کمال ضعف بالقول باردهٔ جائز ست و از استعمال اشیای شدید الحموضة هرگاه سینه و یا عضو ملتهب و یا عاضعیف و یا سرفه و خشونت صدر باشد بسیار حذر کنند و تغذیه بکاهو و یا اسفاناخ نمایند

علاج امراض دماغی صفراوی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و سهر و صرع ست و سبب شان تناول اغذیه و ادویهٔ گرم و ریاضت در هاجره و سهر و صوم در اول تبریدی که در امراض دماغی حار سابق گذشت بدهند آب نارنج و لیمو و انارین یا شربت اینها و لعاب بزرقطونا و ماء القرع و آب انار و شیرهٔ بارد رطب مانند شربت عناب و نیلوفر و اجاص و امثال آن و شیرهٔ بزور بارده و رطبه سلاقات دو دیه بارده بتمامه و تخم کاسنی و خیج آن و اصل السوس و خارخسک و تخم خرفه و خیار و عناب و سپستان و تمر هندی و آلو بخارا و زرشک و مانند اینها نیز مفید بعد و بعد تسکین مادهٔ نضج آن بمنضج صفرا نموده مسهل صفرا و جب دهند اما بقول شیخ انضاج مادهٔ حار بدوائی باید کرد که قوام او جمع کند و معدل مفتح و مقطع باشد و این اوصاف در معجونات مرطب که در آن جلاء و غسل باشد مثل ماء الشعیر و سکنجبین ساده و شیر نیافته میشود و اما کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از شیر اجتناب کند و از منضجات بشیر طبخ کرده ایشست که استعمال نمایند فطولات بتخذ از مطبوخ بنفشه و نیلوفر و برگ بید و عصارات راعی و جمله بقول ماردبا ندک سرکه برای انضاج و تنفیذ قوت آنها و اگر در ماده اندک غلظتی باشد زیاده نمایند در آن پابونه و خطمی و پر سیاوشان و گاوزبان و مانند آن و اگر محتاج بسوی ادویه مفتحه و مقطعه باشد

ویا منافذ منسد ویا در خلط نوعی تشبث باعضا باشد تا آنکه آسان گردد خروج ماده بانفتاح طرق آن تا زائل گردد مانع واین مثل بادیان وبیخ آن تخم شونیز وانیسون ومانند اینهاست واگر بیداری مفرط باشد ومریض را خواب نیاید پوست خشخاش دران اضافه نمایند وسرکه مشترک النفع ست جمیع مواد را دور انضاج مواد حار باکی نیست در استعمال آن وازمسهلات موافقه اخلاط مراریه رقیقه طبیخ هلیله آلو وشاهتره وشربت خواکه مسهل وشربت بنفشه وطبیخ خیارشنبر امثال آنست مقوی بستمونیا وغیر آن بحسب حال بدن وخلو آن از تپ یا موجود بودن آن در بدن وبحسب سن وقوت وفصل وخواص مسهل بنقوع هلیله زرد وعناب وتمرهندی وشاهتره وسنا ونبفشه وعنب الثعلب وخطمی وتخم کاسنی با شیرخشت یا ترنجبین نیز نافع واورد یه مسهله شدیده الحرارة در امراض حاره جایز نیست بلکه باید که استعمال ملینات وادویه قلیل الحرارة مانند نقوعات نمایند وبقول ابن بطلان خوردن گل بنفشه با شکر ثمرات منقی دماغ از صفراست وطبیخ خواکه با شیرخشت وترنجبین یا مطبوخ هلیله ویا آب انارین ما هلیله زرد نیز مفید وبعد تنقیه اعاب اسپغول با بهدانه بگلاب وعرق کاسنی وعرق گاوزبان وعرق کادی ونبات بدهند واکثار تبرید وترطیب خصوصا تمرهندی وبزرقطونا مناسب ومخاطه بعنداو گلاب وآب کمیت وطلاالصندل او انزروت وشیاف ماميثا در گلاب سوده وتقطیر روغن کدو در بینی مفید ویاید که قبل از تنقیه ضماد کدام شی بر سر نکنند که دران خوف انجذاب مواد بسوی راس ست واستعمال عزاغر منقی رأس نیجا بسبب خوف نزول ماده حار بطرف صدر منع ست واز عطوسات نافعه در نیجا مثل بخار سرکه ست که قدری سقمونیا دران گداخته باشند وکذا شم فقاع ترش حاده دیگر تدابیر مثل سعوط وشموم وضماد وتخلیه وپاشویه بارد وانکباب والطول که در امراض دماغی حار سابق مذکور شد بعمل آرند وهرچه در علاج صداع صفراوی مسطور گردد مفید شناسند واطریفل کشنیزی مرغفر وآنکه دران مغز تخم کدو وخیار داخل ست نافع ست وهرچه از ادویه واغذیه که بارد رطب باشد استعمال کنند واز هرچه مولد صفرا ست مثل صوم سهر وغم وغضب وادویه حاره منع کنند

علاج امراض دماغی بلغمی

واگر صداع وبیضه وشقیقه وسرسام وسدر ودوار وسبات ونسیان وصرع وسکته ست وسبب آن استکثار اغذیه بارد رطب ودوعت وسکون وتوابع تخمه باو استحمام عقب غذا ست اولا بهر نضج ماده منضج بلغم دهند وبعد ظهور نضج بمسهل بلغم تنقیه بدن نموده بهر تنقیه دماغ حب ایارج ودهند بالجمله بعوامل شیخ اصول وامهات ادویه مستعمله در انضاج ماده بلغمی وسوداوی چنان باید کرد دران لطیف وتقطیع وتحلیل باشد مثل انیسون وبیخ بادیان وبیخ کبر وایرسا واذخر وحاشا وزوفا وفو وبیخ رسداب وبرنجاسف ومرزنجوش وبرگ غار وشیح وقیصوم وبابونه واکلیل الملک وشبت ومانند آنها ادویه حاره معتدله منضجه واگر چه تحصیل تدبیر در بلغمی وسوداوی مختلف ست یعنی استعمال این ادویه در انضاج هر بلغم مثل بلغم شور ومثل سودای احتراقی جایز نیست وواجب ست که در استعمال این ادویه از ضعیف باقوی گرایند بحسب درجات ادویه وبمقدار تصاعد درجات ماده ترقی نمایند پس اگر ماده کثیر الکمیته شدید الکیفیته باشد باید که بحسب درجات آن ادویه حار قوی نیز تا بدرجه سوم وچهارم مثل عاقرقرحا وفرفیون وغیره اختیار نمایند مگر آنکه بسبب کثرت ماده خون غلیان او باشد که بنابر سخونت حجم او زیاده گردد وموجب تمدد مولم یا ورم شود که درین صورت قدری ازان مستفرغ سازند وبعد ازان در انضاج باقی شروع کنند وبهتر در انضاج اخلاط خام آنست که علاج تضمید با ادویه معتدل الحرارة کنند وسکون وبستن اطراف استعمال نمایند تا آنکه برفق نضج یابد واگر ماده قلیل الکمیته یا ضعیف الکیفیته باشد بر ادویه لطیفه که بسیار گرم نبود بلکه گرمی او زیاده از درجه اولی نباشد اقتصار کنند واگر ماده متوسط در کمیت وکیفیت باشد ادویه متوسط الحرارة اخذ نمایند وسزاوار ست که استعمال نمایند سخن بشدید التسخین در امراض بلغمیه بجهت آنکه تحلیل لطیف آن نماید وغلظت زیاده دران بهم میرساند وخروج آن بشوار میگردد وموجب عطش نیز میشود وچون سرکه مشترک النفع ست در جمیع مواد کسر تبرید او با دنی شی حار ممکن ست پس غوص او با دویه وتقطیع او باقی خواهد ماند واهان حاره که از ریاحین واز هار واوراق نباتات گرفته باشند در انضاج ماده بارده داخل اند واگر مواد شدید الکیتیه یا کثیر الکمیته یا عسر الانحلال باشد او بان که از مصنوع حاره وافاویه قویه گرفته باشند وروغن بان وزنبق ونرگس وسوسن وبنفشه وارغوان ومرزنجوش دناتزه یا زیت که دران سداب طبی یا فوذنج رطب یا شبث رطب یا بابونه رطب ومانند آن جوشانیده باشند وفقط اختیار نمایند وروغن بلسان

بسبب کمال لطیفت خود بسرعت تحلیل میشود پس اطلیه و مرهمات نفع نمی بخشد و بهتر آنست که ماده را باستفراغ و جذب بسوی خلاف جهت یا بهر دو طریق سازند و جذب بسوی خلاف جهت بطرق دست پا بها باشد و دلک اشرآنها نمک و سرکه و روغن بنفشه یا روغن بابونه بحسب مزاج معین بر آنست اما امر جامع برای هر دو تدبیر یعنی استفراغ و اما استعمال حقنجات و محولات و مدرات و معرقات ست بحسب ماده و قوت و آنرا مسهلاتی که استفراغ مادهٔ اس بشرکت بدن می نماید حب ایارج دوقوقایاست و حب اسطوخودوس اوفق ست باخلاط محترقه که دران غلبهٔ مرار بود و معذلک غلیظ باشد بلکه آن بشرکت مره اخلاط بلغمی مرار یست بلغمی تراز ین همه نقوع صبرست متخذ با کاسنی یا نقیع الایارج وقتی بسکنجبین و تخم سرمق و اما ایارج اکافاتیس ایارج اوفس ایارج لوغادیا و ایارج هالیلیس و حب متخذ از حجر لاجورد و خرق اخلاط غلیظه و سوداویه را موافق ست و کذلک هر آنچه در ان اسطوخودوس اقتدو ایضا آقراقی بشرب سکنجبین و تجرع ترب و شحم حنظل باسارا دویه مخرج اخلاط لزجه صالح ست و باوجود این آنها را طبقات ست و اولی آنست که بایارج فیقرا و تربد و افتیمون و مارتیقون و مانند آن باشد بعده حبوب کبار پس ایارجات پس خرق سفید بحذر و احتیاط و باید که در مسهلات از ضعیف شروع کنند و بتدریج تا ایارجات کبار برند تا وقتیکه انقطاع مادهٔ علت معلوم شود و از مسهلات ملائم مختصه ای تنقیه رئیس شهیاراست که از ان حبوب بزرگ سازند تا زمانی بسیار در معده بماند و از وزن قلیل آن فعل کافی بطول مکث و لبث حاصل شود و وزن قلیل آن بتکرار استعمال مضرت نکند و باید که شب فرو برند و بعد خوردن آن بخواب روند تا حرکت و بیداری فعل او باطل نکند و خمیره و اصل درین حبوب صبر و ایارج سعد و مصطکی برای تقویت معده دران داخل میکنند و بلیله برای منع صعود بخار یدماغ از معده می آمیزند و اگر اراده اعانت اخراج اخلاط بلغمی نمایند شحم حنظل و زنجبیل و تربد و اسطوخودوس داخل کنند و انطاکی گوید که بهترین چیزی که تعدیل و تنقیه و تقویت سر بدان نماید لطوخ بمیعه و زعفران و قرنفل و سنبل الطیب و قسط و شم انیست و سعوط بر وجه بیدستر و کندش و فلفل و غرول و معجون جامع الاسرار در تنقیح سدد و تقویت دماغ و افزایش عقل و حفظ و تنقیه رباع و تعدیل برودت مجرب ست و ایضا از منقیات خاص دماغ غرغره و عطوسات ست و برای تحلیل مواد باقی سعوط و انکباب و نطول و پاشویه بحار بعد تنقیه عام بعمل آرند و کذا بعد تنقیه برای رفع بقیه بلغم و تحلیل آن اطریفل سناولین و مسهل و اسطوخودوس و معجون انطاکی استعمال فرمایند و ایضا بعد استفراغ ریاضتی که سر بابدن متحرک نشود بلکه صرف اسافل بدن و پای حرکت کنند بخویکه در علاج کلی امراض سر مذکور شد و مالیدن اطراف و بستن آنها از فوق بسوی اسفل بعمل آرند و گاهی ریاضت خفیف نفس را میکنند مثل دلک و غمز آن حتی که استعمال شانه و مدها از منقیات خاص شمرده اند چنانکه در آخر بشر غسل بعمل می آرند و بساست که مضغ عاقرقرحا و فلفل و زنجبیل و وج حتی مویزج و مانند اینها نافع می بخشد و ادویهٔ غرغره ملطفات و مقطعات مثل سکنجبین عنصلی و ایارج ارکاغانیس و بوسطوس و شحم حنظل و زنجبیل و اسطوخودوس و تربد خرول و عاقرقرحا و فلفل و مصطکی و وج و زوفای خشک و دارچینی و سلیخه و صعتر و مرزنجوش و پوست بیخ کبر و فوتنج دمری و سکنجبین عسلی و عسل و مانند آنست و بقول سویدی غرغره بصارهٔ آذان الفار یا مویزج سکنجبین عنصلی و یا مطبوخ در شراب یا طبیخ ارماک یا عصارهٔ چغندر سفید بعسل یا زوفا یا صعتر یا طبیخ افسنتین یا حرف یا ورق یا عصارهٔ انجره یا طبیخ خرنق سیاه یا طبیخ ایرسا یا طبیخ اذخر یا عصارهٔ کرنب یا طبیخ حب بلسان یا نمک اندرانی در آب حل کرده یا نوشادر در آب حل کرده هر واحد نیز منقی دماغ از مواد بارد ست و ادویهٔ عطوسات مفتحه مجراهی فهم برای اخراج اخلاط بلغمی مثل کندش و فلفل و جندبیدستر و ثوم و حرف و دارشیشعان و نوشادر و تنباکو و خردل بزرالحامض و مانند آنست و گاهی از بعض ادویه مذکوره ضماده و اطلیه بر اصل انف بعمل می آرند و ادویهٔ سعوطات محللا اگر قوی خواهند بتدریج استعمال نمایند مثلا در اول مرتبه برد غرغر گل و مانند آن بعمل آرند و در مرتبهٔ ثانی بعصارهٔ چغندر و مانند آن و در مرتبهٔ ثالث با آب مرزنجوش و امثال آن و بقول سویدی سعوط یکدرم گلوان الفار مثل او عسل و یا فلفل با آب حل کرده یا گل شقاق النعمان و یا عصارهٔ کرنب یا آذریون یا گل خیری زرد یا بیخ شنجار یعنی خس الحمار که آنرا بودشتی ست یا نعنع یا نعنع بستانی یا حبق یا سوسن سفید یا گل و یا انجره یا برگ شاهانک یا لبلاب یا سعاق یا کرفس یا صعتر بقدر دو قران از هر واحد عصاره گرفته و یا مرکبا نمک و یا زعفران کافوری و یا آب پیاز و یا طبیخ بیخ بنفشه مریم بعسل و یا طبیخ کمون و یا جوارش

سوده و یا روغن خار و یا روغن سپستان یا روغن بادام یا آب جاز النحل و یا روغن بادام تلخ و یا طبیخ مامیران و یا حب بلسان و یا روغن بنفشه نیز بشیرخشت و یا جذبیدستر بروغن بادام و یا شیر مقوع بروغن مذکور و یا عدس تلخ بروغن بادام و یا حمض بشیرخشت و یا زعفران و یا میعه سائله و یا جاوشیر بروغن بادام تلخ و یا حلتیت بروغن مذکور و یا صمغ سرو بروغن بادام هر واحد منقی دماغ ست و او و یه انکباب با نطول الثعلب اکلیل با بونه حلبه خام زنفا اسطوخودوس افسنتین اذخر بادیان بیخ کرفس پسته تربیخ برگ ریحان برگ سداب عاقرقرحا حب الغار عشبه معزبی برگ خارخل اصطرفارسی برنجاسف نانخواه در منتری برگ مرزنجوش قیصوم پرسیاوشان تخم شبت حاشا فوتنج شیح ارمنی هر چه از اینها مناسب دانند جوشانده انکباب با نطول ساذنده او و یه با شویه خار پشت گل بابونه مرزنجوش عنب الثعلب برگ شبت هر یک ده درم سبوس گندم بست درم بدستوریکه در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت بعمل آرند و گاهی اکلیل و با در نجبویه و برگ سداب خاکشی هر چه مناسب دانند افزایند سویدی گوید که سندروس شما و بخور را بله ریه بارده را از دماغ فرو دمی آرد و کذا مشک شما و شیر ماهی دماغ از مواد یابوست و هلیله کابلی ساییده بعسل سرشته خوردن طوباتی را که بسوی دماغ مرتقی گردد منع کند و شم طبیخ خلنج و مغز هزه الطبیخ او یا شرب طبیخ او منقی دماغ ست و کذا شم طبیخ کندر یا علک البطم یا صمغ بیت و انداختن آب بهن و کذا سعوط بعصاره گل سرخ تازه و هر واحد از ینها مجرب می ست و شرب عود یا عصاره بخور مریم بعسل با فقاح اذخر یا شم خطل یا از فرا یا قطور یون دقیق یا آب طبیخ خیری زرد یا کرم بعسل یا سنبل هندی یا صبر یا طبیخ افسنتین یا عصاره بخور مریم و هلیله کابلی یا تربد یا تخم بخور مریم بعسل سرشته یا طبیخ او یا عصاره فتنج یا روغن بادام تلخ یا عود بلسان یا کندر یا مر یا غاریقون یا حب بلسان یا سنبل یا سعوط خودوس دو درم بعسل و شم شم خطل یا کندش یا خردل یا صبر یا حرف یا بورق یا خربق سیاه یا ایرسا یا فلفل سیاه یا دار فلفل یا شونیز بریان هر واحد سوده در خرقه کتان شسته و یا ریحان کافوری و یا عصاره بعسل و یا گل خیری زرد و یا سنبل هندی و یا دارچینی و یا عاقرقرحا و یا سوسن سفید و یا گل سوسن آسمانجونی و یا جذبیدستر و یا جاز النحل و یا حب بلسان و یا گل بستان افروز و یا گل سورنجان و یا بنگ و مضغ بیخ شقائق النعمان بمرات یا مصطکی یا مویز یا خردل یا شنجبیل یا مصطکی یا پوست بیخ کبر یا عنبر خام و اکل بقلا بخره و سلوق بروغن بادام و نطوخ داخل منخرین بعصاره قنا و الحاره شیرخشتان هر واحد منقی دماغ از مواد بارد ست و باقی تدبیر از علاج صداع بلغمی اخذ نمایند

علاج امراض دماغی سوداوی

بآن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و سهر و جمود و الیخولیا و صرع و سکته ست و سبب او استکثار اغذیه مولد سوداست مثل عدس و کرنب و لحم بقر اول منضج سوداد هند و بعد ظهور نضج بمسهل آن و حب افتیمون یا حب لاجورد تنقیه کنند و باید که در انضاج سوداد نیز قاعده نگه دارند که در انضاج مادهٔ بلغمی گذشت از استعمال ادویهٔ بلطف و مقطع و محلل و تصعید درجات ادویه بمقدار ماده مرعی دارند لیکن هر ادویه شدید الحرارة اقتصار نکنند تا در تجفیف نیافت نکنند و لاسیما که سوداغیر طبیعی و احتراقی باشد بلکه در انضاج مادهٔ سوداوی لامحاله احتیاج تبلیین و ترطیب بود مثل عناب و نیلوفر و انجیر تر و بنفشه بمرطبی و ماء الشعیر باشکر و ترنجبین پس عقب او منضجات محلل الطیف التحلیل در درجهٔ ثانی و ثالث مثل برگ گاوزبان و بسفائج و برگ بادرنجبویه و سپستان و ترنجبین افزایند و اولی آنست که جمع نمایند ادویهٔ ملینه و مرطبه را با جاری مقطعه و محلله مانند شربت اصول و سکنجبین عنصلی خصوصا با ماء الشعیر و طبیخ اصل السوس و بلوبان و کرفس و انیسون و پرسیاوشان با انجیر و خرمنی مع گلقند و بساست که زیاده کرده میشود در ان اسطوخودوس بهر ادویهٔ اختصاص ان بدماغ و ماء العسل نیز مرطب و مسخن و منضج ست و این همه برای سوداء طبیعی و محترق الی بلغم و خون اولی بود و اما در محترقه از صفرا باید که تقدم ترطیب بسیار را فایده دهد و ادویهٔ مرطبه معدله حرارت احتراق نمایند بعده انضاج باد و یه مذکوره فرمایند و چون سوداء بسبب غلبهٔ رطوبت عاصی از نضج ست پس باید که منضجات بسیار استعمال کنند تا وقتیکه قاروره غلیظ گردد و از سفیدی بسیاهی گراید و در نبض لینت ظاهر شود بعده مسهل هند و بعد مسهل بانضج دهند و بعد ازان مسهل نوشانند و همچنین بعمل آرند زیرا که سوداء یکبار نضج نمی یابد بلکه اگر در دفعات هم بنضج یابد غنیمت شمارند و این مطبوخ بانضج سوداء نیز معمول ست بسفائج اسطوخودوس ۱۰ درنجبویه یا افتیمون بصورت بسته هر یک دو درم سورنجان نیم درم بادانه الوسخ اراده دانه جوشانیده صاف نموده ترنجبین

پانزده درم مهرا خل کرده بنوشند و تا ده روز استعمال کنند و اگر قوی تر خواهند گاوزبان گل گاوزبان گل بنفشه گل نیلوفر گل سرو تخم کاسنی بیخ کاسنی بیخ پرسیاوشان تخم خطمی اصل السوس شاهترج تخم کشوث بیخ بادیان هریک دو درم انجیر بیخ عسد گاوند چهار توله افرا یونه گاهی بصورت کثرت مواد قطور یون و بیخ کبر زیاده میکنند و هرگاه اراده مسهل باشد مغز خیار شنبر مغز خشخاش توانشیر خشت چهار نخود سنای مکی نیم مثقال عنبر یم یک مثقال مروارید منفرد گاهی لاجورد مسهل اعتلاب بسته میخورانند باکاشی مسهل می دهند و این مسهل وقتی باید داد که مریض قوی بود اما اگر مریض ضعیف باشد مارا لجبن و سکنجبین افتیمون مع سفوف سودا بدهند و معجون سنجاج با آب شاهتره نیز فلاح می بخشد و گاهی بعد نضج برای اسهال سودا افتیمون شش درم در یک قدح نارا بین شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده شکر یا شیر خشت پانزده درم حل کرده میدهند و بقول جالینوس و تقلیسی و فولس و بیخ منقی دماغ از مره سوداست و گاهی عند قوت مرض مریض را رجات کبار مثل لوغاذیا میدهند و چوب کرد ان لاجورد و عجرا رمنی و اسطوخودوس و افتیمون و بسفایج و قدری خربق سیاه باشد در اخراج مواد غلیظ سودا وی مخصوص است لیکن بستعمال خربق بسخرد احتیاط باید و بعد مسهل بخرغره با بیخ فیقرا و سکنجبین عسلی دیا با پوست بیخ کبر معجون بعسل و آب گرم نیز منقی دماغ ست و بعد تنقیه بقول شیخ بهر تعدیل سودا وی طبیعی و باقی تسخین مع تر طیب کنند و سودای احتراقی از هر چه مجفف و مسخن باشد اجتناب نمایند و بمرطبات از البان و ادهان و لطوفات و ضمادات و اغذیه اقتصار و رزند و باقی تدابیر از علاج صداع سودا وی و مالیخولیا اخذ کنند و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب خود نوشته که اگر در گلاب بچهار صد درم نقره هفت درم هفت بار طلا بیخ درم بیخ بار و فولاد چهل درم نه بار داغ کرده هر روز از آن بر نهار با نزده درم نبوشند در منع تولد سودا و تجدید مضم و ازاله فساد آن بغایت مجرب ست

علاج امراض دماغی بحی

و آن صداع شقیقه و سدره دوار ست و سبش کثرت اغذیه غلیظه و سوء هضم ست بهر تحلیل ریاح کاسرات آن مثل طبیخ شیح و افتیمون و حاشا و امثال آن استعمال نمایند و فطولات و سعوطات و شمومات و ضمادات محلله که در علاج امراض دماغی بارد ساذج و بلغمی مذکور شد بعمل آرند و خول در حمام گرم بر نهار شام جند بیدستر و مشک درین باب مخصوص ست و تقطیر روغن یاسمین و روغن بلسان و روغن مرزنجوش در گوش نیز مفید ست و نطول با دویه محلله مثل با بونه و اکلیل الملک مرزنجوش و صعتر و فوتنج بعمل آرند از خرقه منقوسه در آب ادویه مذکوره تکمید سرکنند و سعوط جند بیدستر و مشک در روغن زنبق سایده محلل ریاح سرست و قطور روغن بنفشه که در آب مطبوخ صعتر جب العار و تخم کرفس زیره کرمانی پخته باشند و در بینی و گوش نیز تحلیل ریاح راس کند و کذا شمرب و شم طیان یعنی یاسمین بری و شم بهار و بستان افروز و خلاف بلغمی و نسرین و گل سوسنجان و نرگس و سعوط مرکبی بقدر دانه کرسنه بروغن بادام در روغن خشخاش قندو اعصاره برگ شاهانگ و روغن مرزنجوش هر واحد محلل ریاح سرست و اگر ماده مولد ریح که آن در اکثر بلغم یا سودا بیا شد زیاده بود اول تنقیه آن نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی بلغمی و سودا وی مذکور شد بعد ازان بتعدیل و تقویت راس متوجه شوند و از مبخرات مثل خرما و جوز و خردل اجتناب کنند و باقی علاج از صداع بحی اخذ کنند

علاج امراض دماغی بخاری

و آن صداع شقیقه و عصابه و حس و سرسام غیر حقیقی و سبات و سدره دوار و کابوس و صرع و سکته است پس اگر صعود ابخره از بدن باشد اول تنقیه فضلی نمایند که ازان بخار متولد نشود و مثلا در غلبه خون فصد و حجامت ساقین کنند و اگر حاجت بود مسهل با رود هند و در صفراوی مسهل صفرا بکار برند بعده در هر دو تقویت سر کنند بسعوطات بارده و نهادن روغن گل و گلاب بسر که بر سر و استعمال نخاعه بارد و شربه بنفشه مثل شربت حماض و لیمو و تمر هندی و آلو مع اسپغول شربت بنفشه و آلو بالو نبوشند یا نقوع حامض شربت بنفشه بدهند یا اسپغول مسلم بگلاب و نبات بخورند و اطریفل صغیر و کشنیز خشک صرف یا همراه آب تمر هندی و آلو بخارا یا نقوع هلیله بلیله آمله و کشنیز استعمال کنند و از ضمادات بارد احتراز نمایند بلکه اضمده محلله که در ان اندک قبض باشد و شمومات لطیفه کفایت کند اما در صورت احساس حرارت زائده در ماده بخار از محللات کثیر التسخین مثل فرفیون و غیره اجتناب شدید نمایند بلکه ابتدا

کنند بجذب آن طرف خلاف و تنقیه بعد از غرغره استعمال کنند نطولات معتدله در حمام و غذا البزوره انارزانه یا البیو یا اسفاناخ یا بیاج کدو یا غوره ساز غذا خورش نان منع تصاعد بخار بسوی سر میکند و کچری مضر است و بعد غذا برای منع صعود از خوردن سفوف کشنیز و شکر و یا سفاناخ مربا نطولا بشکر و استعمال بهی یا سیب یا ناشپاتی یا زعرور نافع بود و کشنیز در طعام زیاده انداز ند و در صورت ماده بلغمی و سوداوی مسهل آنها و هندقا طریفل سنائی استعمال نمایند و هر چه علاج امراض دماغی بلغمی و سوداوی گذشته بعمل آرند با بجا مراعات خلطی که از ان بخار متولد میشود و از اشربه و اغذیه و غیرها و جب است اول استعمال منقیات مناسبه جهت بخار بر بستن اطراف و مالش کف پا بچیزهای درشت و نهادن پا بها در آب گرم و نهادن شاخها بر سا تین پس جنبس بخار بلیله مربی و آلبالو مربی و کشنیز خشک و اطریفل کشنیز می باید کرد و استعمال یا شویه برای جذب بخار از سر در هر اده مفید بود و اگر صعود بخارات از عضو واحد بود تدبیرش علاج امراض دماغی شرکی خواهد آمد

علاج امراض دماغی سدی

و آن صداع و صرع و سکته و جمود دست و قوع سده در عروق یا عجب دماغ بسبب خلطی از اخلاط اربعه بود و یا بسبب ورم پس اگر بلغم غلیظ نوع محدث سده گردد آثار بلغم پیدا بود درین صورت انضاج و تلطیف ماده نمایند بمنضج بلغم که در دان زنجفاوحاشا و غیره ملطفات افزوده باشند و بعد نضج تنقیه بمسهل حار و حب ایارج و شبیار کنند بعده بهر تحلیل نطولات و اضمده و شمومات و سعوطات و عطوسات و غرغره که در علاج امراض دماغی بلغمی مفصل مذکور شد بکار برند و باز بانضاج و استفراغ مشغول شوند و بعده تحلیل گرایند حتی که سده زائل شود و نطولات مفتحه و شبیارات و مضوغات و ادهان محلله اهم عمل آرند و واجب است که در همگی نطولات سکب و ریختن از بلندی نمایند و سر راست باشد تا آنکه غوص و نفوذ و اثر بیشتر کند و شمیدان گل نرگس و شونیز بر بالین و آزاد درخت و الوان و شابانک که آن بر نوفر است و گل سوسنجان و مرزنجوش هر واحد تقیح سده دماغ نماید و کذا برگ خارخشک باریک سابیده در خرقه کتان بسته و الحم بوئیدن بخار طبیخ مرزنجوش گرفتن و سویدی گوید که شم شاهسفرم و کذا انیسون بریان در خرقه کتان بسته در تقیح سده دماغ مجرب است و استعمال سکنجبین بنفشه ی نیز مفتح سده است و کذا گل خیری و تخم آن در سکنجبیل و یا در نجبویه و مرا هر هر واحد شربا و شماه کذا مک سنبل و جوز بوا و انیسون هر سه مساوی مفتح سده است و فرنجمشک شماه و شربا و ضماد او تخم او تعلیه مسلوق او اکلا و عرق او شربا و کذا عرق بادرنجبویه تخم آن مطبوخ و سلیخه و مرزنجوش هر سه و احد شربا و عصاره مرزنجوش کذا رغن گل قندیل سعوطا یقطر بخان مسلوق بشیره بادام اکلا و مرا خوزو شیخ و مرزنجوش شماه فدو رانا مفتح سده سبب سده سوای غلیظ باشد نشان غلبه سودا ظاهر بود و تدبیرش فصد است و استفراغ سودا و استعمال افضده و نطولات مخصوصه آن که در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت و آنجا که مزاج دماغ حار و سده غلیظ باشد علاج مشکل بود و درین صورت اول مفتحات استعمال کنند بعده هرگاه از علاج گرم سرا مضرت رسد تدارک آن نمایند بمبردات که با ارخا بود و قبض دران نباشد و بعد از تسکین باز اعاده مفتحات کنند و تا انفتاح سده بهمین طریق علاج کنند و ایضاً در چنین حالت استعمال سکنجبین و یا الشعیر و غیره مفتحات با بعه مناسب واگر خون یا صفرا بسبب کمیت خود و یا ورم محدث سده گردد علامات غلبه خون و صفرا و ورم پیدا بود و تدبیرش تنقیه بفصد و مسهل ست بطوریکه در علاج امراض دماغی دموی و صفراوی مذکور شد و سده دموی بدانچه در علاج امراض دماغی دموی می آید علاج کنند

علاج امراض دماغی ورمی

و آن صداع و سرسام و ماشر او سبات سهری و سکته ست در جمله اقسام ورم اول فصد سر بر کشایند پس اگر ورم حار باشد تدبیر کند در علاج امراض دماغی حار سابق گذشت بعمل آرند و ابتدا بمرد ماده مذکوره مخلوط بسرکه گلاب کنند مگر آنکه بآن مبرد شدید باشد که درین وقت سرکه خالص و درین استعمال روغن گل مبرد بمقداری صالح بدون افراط مخلوط باسرکه بسیار و یا اندکی بر پیشانی و سر و آب عنب الثعلب و نوفر و صندل و شیاف ماميثا و گل ارمنی و عدس مقشر و مانند آن و آبهائی که دران اد ویه باردهٔ قابضهٔ حاره قوی القبض که در مزاج آنها ترکیب از برودت نیز باشد مثل طرفا و غیره باشند نافع ست و از ادویه شدید البرد و متخذ از مثل خشخاش و افیون و غیره اجتناب کنند مگر بهنگام شدت حاجت که وجع شدید باشد و دران هنگام

قدری بابونه داخل نمایند تا که قوت قوت مخدره ها نماند یا بشکنند و کم کنند یا بونه کسر قوت مخدرات میکند و اگر مواد شدیده الحدة باشد او لا بمقابل که در علاج امراض حاره مذکور شد استعمال کنند بعد از منضجات مواد حاده مشغول شوند و بعد از ان دوائی که دران با بونه تحلیل باشد مثل آبکیه دران اکلیل و بنفشه مورد پخته باشند و از او بان روغن بابونه یا تنها یا مخلوط بروغن گل حسب حدت مرض قوام ماده و قرب عهد از منتهی و بعد آن بکار برند و پس عند منتهی مرخیات محاله مثل آبهائی که دران اصول کرفس و بابونان و بنفشه و خطمی و اکلیل الملک امتحان سفید جوشانیده باشند و از روغنها روغن شبت و مانند آن بعمل آرند تا آنکه در منتهی تحلیل حاصل شود و ایضا ضمادات محاله از ین ادویه ترتیب دهند و در استفراغات واجب در علاجات اورام باس از فصد و غیره بحسب ماده تقدیم نمایند و در تقدیه صاحب ورم صفراوی اغذیه خفیفه رطبه استعمال کنند مثل ماء الشعیر و اجاصیه و اگر ورم بارد باشد بعد فصد منضج و مسهل بحسب ماده و هند در استفراغ دوائی که دران روغن بید انجیر و روغن بادام تلخ و فیقرا و مانند آن باشد یا ماء الاصول استعمال کنند و اقتصار نمایند در ابتدا از زوادعات بر روغن گل مخلوط بطلفات مثل حاشا و فوتنج و جند بیدستر استعمال نمایند عنصل و سرکه آنرا بطریق ضماد و غرغره اگر ممکن باشد و بساست که نفع می بخشد آشامیدن دو ثلث مثقال یا کمتر از ان بحسب مزاج جند بیدستر خصوصا برای بلغم غلیظ بعد منضجات که دران ارخاوانذک تحلیل باشد استعمال کنند و بعد از ان نزد انتهاد تمامی اورام باردة و حاره مرخیات رابدین نوع که در باره مرخیات تامه و محللات قویه از آبها و ضمادات و ادهان بعمل آرند و باقی علاج مفصل از اقسام سر سام اخذ کنند

علاج امراض دماغی از ضعف دماغ

و آن صداع و سدر و دوار و غیره است بهر تقویت دماغ اطریفلات مثل اطریفل کشنیزی و کبیر و اطریفل اسطوخودوس و اطریفل مقوی دماغ و جمیر جات مثل خمیره گاوزبان و خشخاش و مروارید و دیگر مقویات مثل انوشدارو و جوارش صندلین و عنبر و دواء المسک معتدل و معجون مقوی دماغ و مفرح یاقوتی باردة و حاره و شربت ابریشم و عرق کیتکی مرکب هر چه از ینها مناسب بمزاج مریض دانند بدهند و حریره ای معمولی نوشانند و خوردن هفت عدد مغز بادام مقشر با مثل آن نبات در شب وقت خواب سخت سود مند است و روغن گل بر سر مالند و قرنفل بگلاب طلا سازند و طلائی که دران تخم ریحان بوده و مغزیات داخل ست بعمل آرند و سیب و عنبر و گلاب ببویند و بوییدن شموم غالیه و لخلخه عنبر نیز مفید و سعوط روغن گاو فقط یا با مروارید محلول بگلاب بسیار مفید ست و اغذیه لطیفه عطریه مانند گوشت چوزه مرغ و تیهو و دراج با نخود و ابازیر خوشبو و گلاب پخته بخورند و جمیع ادویه حیوانات و لبوب مقوی دماغ ست و استعمال حلوای چوب چینی تالیف والد حکیم علویخان مفید و مغز گوسفند با روغن بادام بریان کرده خوردن و روغن آن بر سر مالیدن و همچنین سر را ببخار قلیه جگر بز که با مصالح متعارفه پخته باشند داشتن و یکدو لقمه از ان خوردن نافع ست و اگر سینه بچه مرغ که قریب جوانی رسیده باشد در روغن گاو بریان کرده گوشت او بگیرند و در هاون بکوبند بعد نشاسته ربع رطل در همان روغن بریان نموده و مغز بادام ربع رطل و قدری زعفران و دارچینی و دانه هیل را سابیده شکر سفید بقوام آرند و اگر روغنی که دران سینه مرغ و نشاسته بریان کرده اند زیاده بماند آنرا نیز در حالت قوام داخل کنند و همه را بعد قوام آمیخته هر صبح بقدر دو نیم تولچه بخورند مفرید دماغ و مقوی آنست و سفوف بنفشه کشنیز مقشر گل سرخ مغز بادام هر یک دو ماشه اسطوخودوس سنبل الطیب گل مسکی هر واحد یکماشه کوفته بیخته نبات برابر آمیخته یکتولچه خوردن نیز مقوی دماغ ست و گویند که تخم خایک مثقال سابیده بعسل آمیخته لیسیدن همین اثر دارد و اگر سبب ضعف دماغ اجتماع اخلاط روی در معده باشد درین حالت باستفراغ آن پردازند بدانچه در امراض دماغی شرکی معدی و امراض معده مذکور گردد و تقویت فم معده نمایند و خوردن مصطکی سوده یکماشه با طریفل کشنیزی یکنیم تولچه سر شته مقوی معده و دماغ ست باید که نظر بر اسباب سابقه نیز دارند مثلا اگر سبب ضعف سوء مزاج حار یا بارد بود و علامات مخصوصه آن ظاهر باشد درین صورت در سازج تعدیل و در مداوی تنقیه نمایند بدانچه در علاج امراض دماغی حار و بارد سازج دادن مذکور شد و بعد ازان حسب مقتضای مزاج بتقویت دماغ کوشند مثلا در مزاج حار مقویات بارد دماغ مثل صندل و گل سرخ و روغن گل و گلاب و مروارید آمله و خشخاش و گل سیب و گل نارنج و گل سفرجل

و در مزاج بارد مقویات حار مثل زعفران و مشک و عنبر و غالیه و عود و دارچینی و قرنفل و کندر و تخم خیار و کدو و خربزه و بطیخ و سنبل و بالنگو و بادرنجبویه و در مزاج یابس مثل انجیر و مغز بادام و پسته و فندق و نشاسته و حریره و شیر میش و دماغ و دراج استعمال نمایند و گویند که در مزاج حار شم و شرب گلاب و گل آنقاف و گل بنفشه و شرب آمله و کافور و بلیله کابلی و شم سیب و گل بید و ضماد آمله هر واحد مقوی دماغ ست و در مزاج بارد شرب حب بلسان بعسل و یا فلفله و یا مزنجوش مخلوط بکباش قرنفل و یا عرق بادرنجبویه و یا اسطوخودوس و یا بیخ باد آورد و شرب و شم مشک و عود و زعفران و تخم آن و گل بادام و شم برم و عبیشران و زفت مخلوط بلادن و نسرین و نرگس و نرنجمشک و سنبلید که گل سورنجان ست و شرب و بخور جوز بوا و سنبل هندی و شرب و ذره بر سر سنبل الطیب و فرنجمشک و ضماد عود و دهن غالیه و سعوط نسرین و ذرور و نطول اکلیل الملک و عود بلسان و شم و شرب و ضماد و مضغ عنبر و لادن هر واحد نافع و سویدی گوید که یاسمین شیر باذرورا و کباش قرنفل و کذا گل جوز یا برگ او خشک و یا پوست سبز او خشک کرده ذرور آبر مقدم رأس هر واحد در تقویت دماغ مجرب من ست و اگر سبب ضعف انتقاص جرم دماغ بود اکثار تناول ادمغه حیوانات و تقویت روح نفسانی بمفرحات نمایند و اکثار اکل فندق و بادام و مخ دراج و دماغ ماکیان و شرب شیر میش و نطول سر بروغن گل هر واحد مزید جوهر دماغ ست و بقول جالینوس مسکه گاو و شیر او و شکر و زردی بیضه جوهر دماغ را زیاده میکند پس اگر سبش کثرت جماع باشد منهیات و مولدات منی استعمال کنند و ایضاً ترک جماع نمایند و اغذیه مبرده ملطفه خفیفه سریع الهضم دهند مانند شوربای چوجه مرغ و گوشت حلوان گوسفند شیر خواره بروغن گاو و پخته بنان روغنی خمیر تنوری و ماء اللحم ساده نه توله دیاما اللحم مرکب علویخان و معجون لبوب نه ماشه دهند و خوردن زردی بیضه مرغ با نبات بسیار مفید ست و کذا با نمک سلیمانی و همچنین مغز بادام و فندق و پسته و چلغوزه و دیگر لبوبات و ایضاً شیر گاو میش و گوسفند و شیر و مغز هم حیوانات و روغن گاو و شکر تری و نان خمیری تنوری مالیده نیمگرم تناول کنند و بالائی شیر بانبات یا پلاو مرغ و چلاو و مطبخ دیرین باب اثری عظیم دارد و اگر بسبب کثرت ریزش نزله بود نخست تنقیه دماغ بحب قوقایا و ایارج کنند و بعد از حصول تنقیه جهت تقویت دماغ اطریفل اسطوخودوس و شاهتره علویخان با عرق اسطوخودوس و هندبا و تفاحه علویخان که در اینجا مسطور گردد و کلاه ایشان که در صداع ضعف دماغی بیاید بکار برند که اصلاً تخلف ندارد بلکه نافع خفقان و نافع صعود آنچه بدل دماغ اند و حریره از شیره بادام ده عدد و خشخاش و تخم خربزه هر یک یکتوله و حب قرطم دو توله نشاسته سه توله روغن مادهٔ گاو چهار و نیم توله و نبات هفت توله دهند و غذا پلاو دوگوشته و قورمه همراه نان تنوری و یا گوشت لوه و دراج و معجونات مقویهٔ دماغ و مانع نزله بعمل آرند و نسخه تفاحه علویخان اینست عود قماری پنج مثقال اشنه سنبل الطیب قرنفل زعفران اظفار الطیب قاقله صغار بسباسه پوست ترنج هر یک یک مثقال و یک نیم دانگ عنبر اشهب دو مثقال مشک یک مثقال بهمه زانیج یک مثقال و دو دانگ علف هندی و خصی لبان هر یک دو نیم مثقال جزاراکوفته بخته در هاون سنگین بگلاب بسایند و عطر عنبر و ناگ کیسر و عود هر یک نیم مثقال روغن یاسمین و نرگس هر یک یکنیم مثقال داخل کرده چندان حل کنند که قابل حب بستن شود پس بشکل سیب ساخته در سایه خشک نموده بویند و اگر سبش سهر طویل باشد تبرطیب و تنویم کوشند و اگر مرض مزمن باشد بعد ازالهٔ مرض تقویت بدن بادویه و اغذیه لطیفه بتدریج نمایند و اگر ریاضت شاقه باشد دعت و سکون و استحمام مرطب تدهین بادهان بارد اختیار کنند و اگر استفراغات کثیر باشد آنچه در صداع یبسی بیاید استعمال نمایند و ایضاً خمیره مروارید ساده نه ماشه ورق طلا یک عدد عرق تنبول حکیم ذکاءالله خان هفت توله با شربت تنبول چار توله تخم شربتی هفت ماشه دهند غذا شوربای مرغ و نان خشکار خورانند و نخاعه مقوی دماغ نیز مفید و خوردن مربای آمله و بلیله و سیب و بهی و انناس بورق طلا و نقره و طباشیر خیلی نافع و کذا انوشداروی ساده و لونوی بعرق کیوره

علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ

و آن صداع و صرع ست بهر تبلید حس اغذیه غلیظه مثل هریسه کندم و جو بلحم بقر و کله پاچه و کرش آن دهند اگر هضم قوی باشد والا اغذیه که از بقول بار مثل برگ کاهو و خرفه و کشنیز تر و لحم ماهی و گوشت بره شیر خواره و گوساله ساخته باشند بدهند و در طعامها تخم خشخاش و تخم کاهو افگنند و اگر فائده

نشود و چیزی از مخدرات مثل شربت خشخاش یا شیره تخم خشخاش و شیره تخم کاهو و مانند آن استعمال کنند و افیون بیوبند و اگر قوی تر خواهند آب کوکنار و یا فلونیا یا بهند و طلای مخدرات تخم کاهو و پوست خشخاش و افیون و بند البنج و برگ قنب بعمل آرند لیکن در استعمال مخدرات قویه بزودی مبادرت و جرأت ننمایند زیرا که مورث بلاهای ردیه مثل ظلمت بصر و بلادت ذهن ست و بساست که بزودی بهلاکت میگردد و آنجا که از استعمال مخدرات در حواس نقصان کثیر روی دهد بزودی آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند و استعمال مخدر موقوف نمایند

علاج امراض دماغی از ضربه و سقطه و تفرق اتصال

و آن صداع و سدر و دوار و سبات دسکته ست اول برای حفظ دماغ از تورم فصد سر و یا رعفت اندام کشانیده و اگر مانعی باشد حجامت نمایند و بعده تنقیه بصفرا از مسهل صفرا یا حقنه کنند و سر که و گلاب و روغن گل بر سر مالند و برگ آس و گلنار و پوست انار در سرکه و گلاب جوشانیده اندکی مشک و عود داخل کرده سایبده ضماد کنند و بقول حکیم علویخان بعد فصد و تلیین طبیعت گل ارمنی یکدرم شب یمانی دو دانگ مرکی ربع درم سایبده وقت خواب با آب نیمگرم بخورند و اگر دوره ضربه ضعیف و خفیف باشد آرد مونگ مغات بغدادی مغات هندی یعنی میده چوب اقاقیا زرد چوب کوفته بیخته بروغن گل و روغن مورد و زردی بیضه ضماد کنند و اگر بخواهند میده گندم افزایند و اگر حرارت زیاده باشد گل ارمنی داخل کنند و اگر بسبب ضربه خون از دماغ خارج شود دماغ ماکیان حتی الامکان بخورانند و بر آن آب ترش نوشانند تا از استحالة دمغه بصفرا و از ضربه غشیان که گل ارمنی مغشی اند باز دارد لیکن آب مذکور بسیار اندک باشد تا دماغ از ترشی او متضرر نگردد و بعد ذلک باید که حموضت او قلیل بود و واجب ست که از آفتاب و حمام و شراب و غضب و اغذیه بخره و حاره و مصدعه و حریفه مثل جزر و شاه بدانج و جرجیر و بادروج و شراب قوی و میفخج و مویز شیرین اجتناب کنند و باقی علاج از صداع ضربی و سقطه جوینده گیلانی گوید که تفرق اتصال واقع در سر که از ضربه یا سقطه بالقطع یا شق یا حرق نار و غیره باشد اگر در جلده بود فقط بغیر سیلان خون آنرا جارحه نامند و اگر با سیلان خون باشد دامیه گویند و اگر از لحم اندک اخذ کند باضعه گویند و اگر در لحم نازل شود و غائر دران باشد متلامه نامند و اگر در سمحاق باشد حتی که استخوان ظاهر گردد موضحه خوانند و اگر تا سمحاق برسد و تفرق اتصال و نگذارد باسم سمحاق نامند و اگر آنرا بسوی خارج ظاهر گرداند و دران ورم حادث گردد فطره گویند و اگر تفرق اتصال استخوان گردد و چیزی از جرم او منتقل شود هجوی که در علاج او احتیاج نقل بعض اجزای او افتد منقله نامند و اگر تفرق اتصال او بغیر حاجت بسوی نقل او باشد هاشمه خوانند و اگر تفرق اتصال ام غلیظه شود دامه و مامومه نیز گویند و اگر تفرق اتصال دماغ کند دامغه نامند و اگر در جوف دماغ و بطون آن اخذ کند جائفه خوانند و فطره بسیار ردی ست و اکثر دران اختلاط عقل عارض شود و درامه و جائفه خطرست و شیخ میفرماید که در جراحات واصله بسوی غشای دماغ حادث میشود استرخاء در جانب جراحت و تشنج در جانب مقابل آن و چون قطع تا بطون بلکه تا حد حجاب رقیق نرسد سلم باشد و بهر گاه قطع تا دماغ رسد تب و قی مراری ظاهر گردد و کمتر فلاح یابد و قریب تر بسلامت آنست که قطع در بطن امامی اسیر مقدم دماغ واقع شود چون بسرعت تدارک نمایند ملتحم گردد و آنچه در بطن اوسط و بطن مؤخر باشد صعب تر بود و آنچه در اوسط باشد از آنچه در مؤخر بود سخت تر باشد و بعید تر ست که رجوع بحالت طبیعیه کند مگر آنکه اندک باشد و بمبادرت بفهم و اصلاح او بسرعت کنند بالجمله در شجه بهر مبادرت بمنع ورم نمایند و تفصیل آن در علاج جراحات در آخر کتاب مذکور گردد و علاج کسر در باب آن خواهد آمد و اطبا را در کسر قحف منقطع که آن منقله ست دو مذهب ست یکی آنکه مائل با دویه اند و دویه ساکنه شدید التسکین برای الم اند و این مذهب متقدمین ست دوم آنکه استعمال ادویه شدید التجفیف میکنند و بعد قطع منکسر و قلع متقلع و جذب انکسار او با دویه جذابه از مرهم و غیر با بر موضع فوق او از خارج لطوخ از عسل و سرکه استعمال مینمایند و این مذهب متاخرین ست و سلامت در دست این متاخرین بیشتر از دست اولین ست و این عجب نیست چه جالینوس گفته که مزاج اعصاب و عظام یابس ست و شارح ممدوح گوید که بهترین چیزی که در منع ورم درین باب منع تزف الدم و سرعت التحام و دفع وجع یافته ایم مرهم جدوار تالیف ماست و هر قدر که مدت میان حدوث تفرق و استعمال این مرهم کمتر باشد اولی و اجود

فعل خواهد بود و فعل او درین باب عجیب ست و ماقی و غیره مینویسند که ضماد خطمی مطبوخ و بشراب کذا قیا بصبر و کذا اسوس بری و کذا اطلون صغیر سابیده و کذا برادهٔ چوب شمشاد یجنا و کذا اخراطین بن و غن گل سوده و کذا زراوند طویل سوده بشراب و عسل پخته تا غلیظ گردد و بر خرقه کتان مالیده نافع جراحت کسر عظام سر ست و ضماد بلبوس بعسل آمیخته مفید کوفتگی لحم و عدم کسر عظم ست و تقطیر روغن گل یا خون کبوتر یا فاخته یا شفنین بن شجرهٔ راس و کذا ورد مرزنجوش و خمیر آرد گندم خشک کرده سابیده و زاج و کندر و مر الاخوین و قنبیل سوخته و صبر و کافور و توبال مس و پوست شجر صنوبر و پوست ثمر آن هر واحد التمام جراحت را مسکند

علاج امراض دماغی شرکی

و آن صداع و سدر و دوار و سبات و سهر و صرع و غیره ست پس اگر از شرکت معده باشد و سببش اجتماع خلطی در معده بود استفراغ مادهٔ غالب بقی و اسهال و اصلاح معده بتعدیل مزاج و تقویت آن کنند مثلا اگر مادهٔ صفراوی باشد با سکنجبین و آب نیم گرم قی کنند بعده سکنجبین و گلاب بنوشند و یا شیرهٔ کشنیز نیز افزایند و اگر تسکین زیاده منظور بود آب تمرهندی دو تولهٔ آب آلو بخارا پنجدانه شیرهٔ تخم خیارین هفت ماشه شیرهٔ کشنیز خشک چار ماشه با گلقند سکنجبین گلاب دهند و اگر در نبض و املای خون نیز معلوم شود بعد فصد آلو بخارا بعرق شاهتره مالیده شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ خیارین شربت انار داخل کرده دهند و اگر احتیاج اسهال صفرا باشد مسهل صفرا دهند و اگر معده تشریب خلط صفراوی کرده باشد و دران صفرا بسیار باشد پوست هلیلهٔ زرد افسنتین بنفشه هر یک پنجدرم تخم کاسنی گل کشوث شاهتره هر یک سه درم تمرهندی بست درم آلو چهل عدد در سه رطل آب طبخ نمایند تا صد درم بماند مالیده صاف نموده شکر طبرزد بست درم محمودهٔ شوی یکدانگ افزوده بیاشامند و طبیخ هلیله و تمرهندی و افسنتین و نقوع صبر و سکنجبین صبری نیز نافع و اگر حرارت زیاده نباشد اطریفل صغیر یا هلیلهٔ زرد با یارج فیقرا مرکب کرده تا سه روز بدهند بالجمله بعد تنقیه و تسکین حرارت و تقویت سر و معده کوشند بدانچه در امراض دماغی صفراوی گذشت و در امراض معدی صفراوی خواهد آمد و ایضاً چون اراده تقویت دماغ و منع صعود اخلاط مراری از معده و نواح آن بسوی دماغ نمایند واجب ست که فواکه حامضه خصوصاً انار ترش و سیب ترش و به ترش و امرود و غوره خصوصاً بعد از طعام بخورانند و در ابتدا روغن گل و روغن آس سر مالیدن و بعد ازان صمغ سرو در روغن بابونه و آس حل کرده طلا کردن مقوی سر ست و اگر برگ سرو در روغنهای مذکور جوشانیده بعمل آرند نیز جائز ست و جمله ریوب قابضه مثل سیب به و غوره و انار و لیمو مقوی معده ست پس اگر قبض نباشد مطلوب بود طباشیر گل سرخ گل ارمنی باریک سابیده در ریوب آمیزند و اگر در ریوب مذکوره چند لقمه نان ترکرده هر صبح بخورند نیز مفید بود و گویند که اعتماد آب آنار نافع انصباب صفرا بمعده ست و بزوراتی که دران چیزی ترش مانند غوره و انار و تمرهندی و آلو باشد یا غورهٔ کشمش و شیرهٔ بادام و یا مزورهٔ ماش مقشر و اسفاناخ و کدو با شیرهٔ بادام غذا سازند و واجب ست که صاحبان این علت مدافعت گرسنگی کرده باشند و ادویهٔ چرب و شیرین تناول ننمایند و اقتصار نمایند بر اغذیهٔ ترش و چاشنی دار و مدام تمریخ سر و بازو و ساق و ظهر مثل روغن بنفشه و نیلوفر و بهار بید نمایند و اطراف اسافل را پیهم بمالند و بازو به بندند و اگر مادهٔ بلغمی باشد تخم شبت تخم ترب شهد نمک در آب جوشانیده صاف نموده مکرر قی کنند بعده اندکی مصطکی در گلقند آمیخته بخورند و بهر اسهال مسهل بلغم و حب ایارج بخورند یا ایارج فیقرا از دو مثقال تا سه درم بعسل سرشته سه روز تناول نمایند و نقوع صبر بدستور و یا سنای مکی افسنتین هلیلهٔ کابلی و سیاه هر یک پنجدرم اسطوخودوس بسفایج بادیان تخم کرفس انیسون سنبل الطیب گل سرخ هر یک دو درم مویز سرخ منقی بست درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا صد درم بماند یکدرم صبر و نیم درم کتیرا نرم سابیده حل کرده یک درم روغن بادام شیرین بران ریخته نیم گرم بیاشامند و بعد تنقیه بتلطیف غذا و خوردن جوارشات گرم و استعمال اضمدهٔ مقوی حار لطیف معده را تقویت دهند مثلا جوارش جالینوس یا عودیا بساسه یا دارچینی یا مصطکی یا فلافلی یا فلاسفه یا جوارش عنبر یا آماده بخورند و غذا قلایا و مطبخات با فلویه حاره دهند و اگر مادهٔ سوداوی بود بعد تنضیج مادهٔ بمسهل سوداوی حب افتیمون یا حب اسطوخودوس تنقیه کنند و یا پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه گل سرخ اسطوخودوس از هر یک سه درم شاهتره افتیمون از هر یک شش درم غافث افسنتین گاوزبان بادرنجبویه تخم فرنجمشک بسفایج هر یک سه درم مویز سرخ دانه بیرون کرده بست درم تمرهندی بست و پنجدرم عناب چهل عدد در سه رطل آب طبخ نمایند تا صد

درهم بماند مالیده صاف نموده بست درم تربخبین ۱۰ ده درم گلقند مالیده بازصاف کنند و یکدرم تربد و نیم درم لاجورد غسول بران پاشیده بیاشامند یا نقوع صبر بدهند بعده ترطیب دماغ نمایند بادهان و ضمادهٔ مسخنهٔ مرطبه که در صداع سوداوی مذکور گردد و سکنجبین دواوقیه با فتیمون یکمثقال سوده هر روز بخورند و استحمام باب شیرین معتدل الحرارة نمایند و بخورات سخنه و آب بمغز قرطم و لحوم لطیفهٔ خفیفه غذا سازند و فواکه حار رطب و لبوب بخورند و سائر تدبیر از مبحث مالیخولیا اخذ کنند و اگر ماده ریحی باشد محللات ریاح مثل شیرهٔ بادیان و انیسون و کشوث و گلقند بدهند و قی کنانند و بعد نضج بمنضج ملطف مسهل بلغم دهند بعده دواء المسک حلو یا مرنجوران دواطریفل صغیر و گلقند در ریحی و بلغمی هر دو مفید است و سفوف حاکمی نیز مجرب است و کذا شونیز با نخواه زیره حب الرشاد یکدرم هر روز با آب خوردن و ایضا بعد تنقیهٔ معده از مادهٔ مولد ریاح روغن بادام شیرین و تلخ با آب طبیخ اصول و حلبه و قرطمانا و انیسون آن دهند بعد روغن بید انجیر بنقوع صبر بدهند و مقدار روغن مذکور از سه مثقال زیاده نبود و اگر سوء مزاج سابق معده محدث امراض دماغی گردد بتعدیل او بپردازند بدانچه در علاج انواع سوء مزاج سابق معده بیاید و اگر ضعف فم معده سبب باشد برای تقویت معده و تسکین ابخره هر صباح بیست گندم با آب انار یا مهی یا ناشپاتی بنوشند و یا نان در آب غوره یا ریباس یا سماق یا انار و یا در ربوب فواکه قابضه خوشبو تر کرده چند لقمه بخورند و اگر غثیان شود قی کنند تا کصفراوی منصب خارج شود و هرگاه مزاج معده بارد باشد نان را بعد ترکردن در ترشی با نیسون و زیره و نانخواه و عود و قرفه و دارچینی و زعفران آلوده تناول کنند و یا جلاب با فاویه سازند و دران لقمه تر کرده بخورند و کذا گلقند با انیسون و مصطکی بخورند و آنجا که سرفه یا نزله و خزه آن از استعمال حموضات مانع باشد لقمه چند در جلاب یا آب به تر کرده بخورند و آنچه از شرکت قدمین ساقین باشد اگر در انجا امتلاء ظاهر بود فصد صافن کنند یا حجامت ساقین نمایند و بعد نضج بمسهل گرم و حب ایارج یا حب اصطخیقون مکرر تنقیه کنند و تلطیف اخلاط و اصلاح سوء مزاج معاجین بلطفه مثل تریاق و مثروذلیطوس نمایند و تقلیل غذا کنند و اگر امتلاء ظاهر نباشد و نیز هنگام شدت مرض پاها از زانو تا کف پا ببندند و کف پارا بنمک و روغن خیری گرم کرده بمالند و پاشویهٔ حاره کنند و اگر برای منع تصاعد بخار قریب نوبت مرض آن عضو را بالاتر از مبدأ ارتفاع بخار خوب محکم بسته بهر ازالهٔ سریع دوست فعلی آن گرمی تشنج بدان رسانند و یا ادویهٔ گرم مثل عاقرقرحا و شیطرج و حلتیت و فرفیون سوده گرم کرده بران عضو ضماد کنند و یا در آب گرم روغن بابونه آمیخته و یا در آب مطبوخ ادویهٔ گرم آن عضو را غرق نمایند و آن آب را سرد شدن ندهند مفید بود و هرگاه وقت نوبت بگذرد آن عضو را در آب گرم نهند بعده عصابه بکشایند و بخرقه درشت بمالند و بعد تنقیه بهر تسخین و تقویت دماغ سکنجبین عنصلی و شربت اسطوخودوس و مانند آن از شربتها و شمومات و مروحات که در علاج امراض دماغی بارد سابق و بلغمی مذکور شد بعمل آرند و جوارشات و سفوفات و معاجین محلل ریاح استعمال نمایند و بعد تنقیهٔ بدان و تقویت دماغ بهر تسخین عضو مشارک خردل و جندبیدستر و فلفل و عاقرقرحا و فرفیون و مانند آن با عسل آمیخته ضماد کنند و روغنهای گرم بمالند و اگر فائده نشود بر موضع مبدأ ارتفاع بخار داغ دهند و یا اول حجامت بران موضع کنند و بعده ادویهٔ مقرحه مثل عسل بلادر و سرگین کبوتر و شیر انجیر و کبیکج مهند و یا فلفل و خردل و فرفیون سابیده بعسل بلادر آمیخته ضماد نمایند و نهادن ذرایح و کبیکج بسرگین باز و عسل بلادر قوی تر از انست و بعده قطعهٔ مسرب بران بسته دارند یا دیگر حیله کنند که قرحه بزودی مندمل نشود و مدتی مادهٔ فاسد مستفرغ گردد و بعده مدملات بکار برند و آنچه از مشارکت یدین بود بدستور مسهل و حبوب مذکوره تنقیه نمایند و بهر تنقیهٔ نفس عضو بر جای مبدأ حرکت بخار حجامت نمایند و خردل بمالند و هنگام هیجان مرض باز و بر بندند و تدبیر مذکوره بالا بهر تسخین عضو بعمل آرند و آنچه از شرکت دیگر اعضا بود علاج هر یک تنقیه بحسب باده و تقویت آن عضو است بدانچه در مقامش مسطور گردد مثلا در شرکی مراقی و کبدی و طحالی هرچه در مالیخولیای مراقی و امراض کبد و طحال مسطور گردد بعمل آرند و بعد ازان تعدیل مزاج دماغ و ازالهٔ باقی نکایت آن کنند و در شرکی معائی قتل و اخراج و نیدان کنند بدانچه در فصل دیدان خواهد آمد و تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن و آنچه جامع این هر دو امر است اطریفل کشنیزی و اطریفل کبیر و خایندن کشنیز خشک و دارچینی و سفوف کشنیز با شکر و خوردن کشنیز و بزجاسف با مویز سیاه منقی و نان نرم کوبیده ناشتا و استعمال حافظ الصحه و امثال آنست و در شرکی رحمی علاج اختناق رحم و احتباس حیض و نفاس

دوورم رحم نمایند و آنچه از شرکت جمیع بدن ما فتد بعلاج امراض دماغی بخاری توجه فرمایند

صداع یعنی دردسر

بدانکه صداع الی ست بسبب هر الم یا سوء مزاج مختلف یعنی تغیر مزاج دفعة ست یا تفرق اتصال یا اجتماع آن هر دو با هم مثل ورم و سوء مزاج شانزده نوعی معروف ست که هشت از ان بسائط مفرد و مرکب باشد و هشت مادی مفرد و مرکب لیکن سوء مزاج رطب سائج مولم نیست مگر آنکه با مادهٔ رطب باشد که در بخالات از جهت تبخیر یا احداث ریح موجب تمدید و تفرق اتصال مولم میباشد و سبب سوء مزاج حار یا مادهٔ حار دموی ست یا صفراوی یا مرکب از ان هر دو که بسبب کیفیت خود باعث صداع گردند و یا بواسطهٔ ابخره یا بواسطهٔ یا گرمی آفتاب و یا شمیدن اشیای حاره و مانند آن که در علاج صداع حار سائج مذکور خواهد شد و اسباب سوء مزاج بارد مصدع مادهٔ بارد بلغمی سوداوی ست و یا آنچه در صداع بارد خواهد آمد و اسباب سوء مزاج یابس کثرت جماع ست و مانند آن که در علاج صداع یبسی بتفصیل ذکر یابد اما اسباب تفرق اتصال یا ورم ست یا ضربه یا سقطه یا صیحه یا فسخ یا شق یا هتک یا سده یا تمدد و ابخره و یا خلط اکال و تفرق اتصال که از داخل میباشد بساست که ملتئم نمیگردد و خرق آن باقی میماند و ایذا میرساند و صداع همیشه میباشد پس سبب مولم یا مادهٔ دموی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی صلب یا مرکب از نیها و اسباب سده در علاج صداع سدی بیاید و ابخره و ریاح گاه در نفس دماغ تولد می یابند و گاهی در بدن و گاه در هر دو و گاه از خارج مستنشق میگردند یا از مسام می آیند و در دماغ محتقن میشوند و سبب صداع تمدید و انضغاط میگردند و از این قبیل ست صداع حادث از بوییدن روائح خوشبو و بدبو و بدانکه اخلاط حاره باعث هیجان و تولید ریاح نمیگردند بلکه مهیج و مولد ابخره اند و ریاح و بخارات بلغمیه بقبیل بطی الحرکه و محتبس می باشند و سوداویه موحش ثابت کمتر در کمیت و بدتر در کیفیت و ابخرهٔ دمویه عذبه کمتر اندازند روی ضرر و بیشتر اندازند در جهت کمیت و ابخرهٔ صفراویهٔ حاد ملتهب و سوزنده و لذاع اکال اند اکثر ضرر او بکیفیت او باشد و ایضاً بقول شیخ الرئیس این همه یعنی سوء مزاج و تفرق اتصال و ورم با صناف و انواع خود با که اسباب صداع ست گاه در نفس جوهر دماغ بود و گاهی در حجابین محیط آن و گاهی در عروق و گاهی در غشای خارج از قحف و سبب موذی هر کدام از این اعضا گاهی ثابت در نفس عضو باشد و گاهی بمشارکت غیر آن و او یا عضوی بود که میان آن و اعضای رئیس شعبهٔ عصب باشد مثل معده و رحم و حجاب و غیره و یا عضوی بود که میان او و دماغ شعبهٔ عروق از او رده و شرائین باشد مثل قلب و کبد و طحال و یا عضوی مجاور او بود مثل ریه موضوع تحت او که آفت این بدان مودی گردد و یا عضوی مشارک عضو از جهتی و دماغ جهت دیگر بود مثل مشارکت گرده و اجتماع آن بهر آنکه گرده مشارک جگر ست و جگر مشارک دماغ پس گرده مشارک دماغ از این جهت باشد و یا بمشارکت کل بدن بود مثل صداعی که در حمیات باشد و آنچه بمشارکت بود گاهی با دوار و نوائب باشد بسبب دوار و نوائب سبب که در عضو مشارک ست مثل صداعیکه بمشارکت معده باشد چون انصباب مواد صفراوی یا غیر آن الی سوی معده ادوار بود و مثل آنکه با دوار تزید اصناف حمیات باشد بالجمله صداع گاه اصلی می باشد که در نفس جوهر دماغ یا در اجزای آن تمامی و یا در بعض آنها باشد و گاه شرکی یعنی بمشارکت عضو دیگر و این یا بمشارکت مطلقه بود و یا بمشارکت غیر مطلقه و مشارکت مطلقه آنست که متادی نگردد بسوی ناحیهٔ دماغ از عضو مشارک آن چیزی جسمانی بلکه نفس اذیت آن عضو بدماغ رسد و متادی گردد و مشارکت غیر مطلقه آنست که متادی گردد بسوی جوهر دماغ از ان عضو شی جسمانی و آن مادهٔ خلطیه و یا بخاریه ست از قسم اول ست اصناف صداع حادث از تشنج و کزاز و تمدد و ریاح افرسه و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسای قوی شدید و گاهی میباشد متادی از کیفیات مشارکی کیفیت سائج از کیفیات طبیعیه که آن حرارت و برودت و رطوبت و یبوست ست و یا کیفیت غریبه رديه مثل کیفیات سمیه پس کیفیت او متادی میگردد و گاهی متادی از مواد غیر غریبه و بر طبائع خود بود که باشتداد کیفیات یا تزاید کمیات خود ایذا رساند و گاهی متادی مادهٔ غریبه بود که تولد یابد در بعض اعضا تولد غریب فاسد سمی پنهان در اختناق رحم و یا شخص بعید العهد بجماع و یا بکسی که در مراق و یا اطراف آن خلط ردی پیدا شود دهم میرسد و مشارکتی که سر را با تمامی بدن باشد یا از جهت کیفیت فاشیه منتشره در جمیع بدن بود چنانچه در حمیات و یا از جهت مادهٔ فاشیه پراگنده در سائر بدن صداع بحرانی از این قبیل ست صاحب کامل گوید که صداع یا از جهت بحران بود و یا تابع تب و یا مفرد بنفسه پس آنچه تابع تب باشد حدوث او از امتلای راس یا خلاط و بخارات حاده بود

و این یا از خلط روی محتقن در معده باشد و علامتش غثیان و خفقان ست و یا از خلط مجتمع در جمیع بدن و یا از ضعف راس و یا بسبب شدت حرارت تپ چنانچه در تپ غب و محرقه عارض میشود و آنچه از صداع مفرد نبفسه باشد بعضی ازان خاص بسر بود بعضی آنست که حدوث او بمشارکت سر مرمعده را بود آنچه خاص بسر باشد یا از سوء مزاج بود و یا از مرض آلی و یا از ریح و یا از ضربه اما آنچه سوء مزاج باشد یا سوء مزاج ساذج مفرد و یا مع ماده بود و سوء مزاج ساذج یا حار بود و حدوث او یا از سبب داخل باشد و این یا از سخونت مزاج اغشیه دماغ و یا از تناول اغذیه یا ادویه حاره معده مثل جوز کهنه و ثوم و پیاز باشد و یا از سبب خارج بود مثل صداع حادث از احتراق آفتاب و یا سوء مزاج ساذج بارد باشد و آن نیز یا از سبب داخل بود چنانچه هرگاه مزاج اغشیه دماغ بارد گردد و یا از سبب خارج باشد مثل صداعیکه از گشادن سر در هوای بارد و نبوشیدن آب شدید البرد عارض میشود و یا سوء مزاج یابس بود و صداع حادث ازان ضعیف میباشد و اما رطوبت اگر مفرد باشد صداع حادث نمی کند مگر آنکه بارد بسیار بود پس صداع تمدد حادث از کثرت ماده احداث نماید و اما آنچه از سوء مزاج مع ماده باشد یا از ماده دموی یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی بود و آنچه از صداع حادث از مرض آلی بود یا از سده باشد و سده یا از کثرت اخلاط غلیظه از جه و یا از ورم بود و حدوث ورم یا از سبب خارج باشد مثل ضربه و صدمه هنگام تاذیه ورم از غشای مبسوط زیر جلد سر بسوی ام غلیظ بمشارکت و یا از داخل بود مثل حدوث سائر اورام که در سر عارض میشود و صداع که حدوث او بمشارکت سر مرمعده را باشد یا بسبب خلط صفراوی در معده بود و یا از بلغم عفن در معده و گاهی صداع عقب اکثار طعام بسبب تخمه حادث شود و گاهی از شرب شراب هنگام تراقی بخارات حاره بسوی دماغ عارض شود و این را خمار گویند و این از قبیل ضعف دماغ و قبول او برای بخار بود و بدانند که بعض صداع حار سریع التحلل و انقضا باشد و بصداع مطلق معروف بود و بعضی ازان بطی التحلل و انقضا باشد و آن معروف به بیضه و خوده است و رئیس الجماعة میفرماید که صداع گاه عرضی باشد پس مرض گردد و چون مرض بماند بعد حمیات حاره منذر بعلل ماغیه بود و دلالت بعجز طبیعت از دفع ماده بتمامه بر عاف یا غیر آن کند و امراضی که بدان منذر باشد سبات و سکته و جنون و استرخا و صمم ست بسبب جوهر ماده و بسبب حرکات آن و بالجمله دماغ سریع القبول مصدعات یا عظم بسبب ضعف باشد و ضعف تابع سوء مزاج بود و یا از امری در نفس عضو و یا از سوء ترکیب آن و یا عظم بسبب قوت حس دماغ پس از هر سبب خفیف نیز ایذا یابد و بعض صداع را عرض نبود و بعضی مودی باعراض مختصه بنواحی راس گردد مثل آنکه از شدت درد ورم در نواحی سر پیدا شود و بعضی مودی بامراض اعضای دیگر شود مثل آنکه اذیت و اضرار او یا ایرام او با صول اعصاب متادی گردد و تشنج حادث شود و یا ازان چیزی بسوی معده متادی گردد و سقوط اشتها و فواق و غثیان و ضعف هضم و مانند آن پیدا شود و بدانند که صداع مزمن یا بسبب بلغم بود یا بسبب سودا یا بسبب ضعف دماغ یا ورم صلب و بعض ابدان مستعد بصداع باشند و آن ابدان ضعیف الرئیس و ضعیف الاعضاء خاصه مثل معده و جگر اند و چون این اعضا ضعیف باشند فضول کثرت پذیرد و ازان بخار بسیار تولد کند و بسوی سر متصاعد گردد و بسوی معده ایقاظ اخلاط صفراوی یا رطوبت بلغمی پذیرد و صداع آرد و ایضا بعضی از متناولات اشیای مصدعه اند و در کتب ادویه مفرده مذکور اند و جمیع افاویه مصدع اند و کذا جمله مبخرات حار باشند خواه بارد لیکن اگر مودی بحرارت بخار اول خورند و عقب آن چیزی که بخار بارد انگیزد بخورند یا بالعکس دفع ضرر یکدیگر کنند و اگر اذیت بکیفیت تنها نباشد بلکه بکمیت بود پس تعاقب آنها نفع نکند بلکه ضرر رساند و صداع بارد و احتقانی که بسبب سردی ظاهر سر و احتقان ماده بود در فصل زمستان بسیار افتد و چون تابستان شمالی بود و دران باران کم آید و خریف جنوبی با کثرت باران باشد صداع در زمستان کثرت نماید و بیشتر صداع بسبب تاذیه شریان بخارات خبیثه را بسوی سر عارض شود و گیلانی مینویسد که گاهی صداع از نزول دراب بسر دبسیار و ذرآبهای شبیه بیاقوتیه یا کبریتیه و مانند آن افتد و گاهی صداع هنگام تزعزع دماغ عارض شود و تزعزع یا از حرکت شدید تزلزلی عنیف یا سقطه یا سقوط شیء بسیر باشد و گاهی صداع از خبط عارض شود و خبطه نزول طبار انسداد مسام از هوای بارد و آب سرد و اجتماع بخارات در بطون دماغ ست و گاهی صداع هنگام گرسنگی شدید عارض گردد و این صداع از انصباب اخلاط صفراوی بسوی معده

وترقی بخارات آن بسوی سر افتد و جالینوس گفتہ کہ بیخوابی بسیار صداع آرد بہر آنکہ ہضم را فاسد کند و بخارات را بسوی دماغ برانگیزد و ایضاً خواب طویل صداع پیدا کند زیرا کہ سر را از رطوبت ممتلی سازد و گاہی صداع از میز بسبب استفراغات رعاف و خون حیض یا بواسیر و نفاس افتد و گاہی بعقب جماع عارض شود و جالینوس گوید کہ گاہی صداع دائم از ضعف دماغ از کثرت حس آن بود پس چون صداع مرض بود و بعلاجات ساکن نشود و باوی علامات ظاہر نبود بدانند کہ یکی ازین دو نوع ست و درین ہنگام فرق میان این ہر دو از نقا و صفای حواس و مجاری در آنچہ از ذکای حس بود باید کرد و گاہی صداع از بخار کثیر در سر افتد و گاہی صداع از ورم حار در رحم و عقب ولادت و اسقاط و قلت نفاس عارض شود و صداعی کہ از سبب مخصوص در سر باشد در اکثر اوقات ثابت میباشد و گاہی از صداع شدید انقطاع آواز عارض شود۔ بہر آنکہ غضروفی را کہ بعضلہ حنجرہ و حلق آمدہ آفت رسد

الحاصل جمیع انواع صداع را حسب سبب بہ بست و ہشت نوع منقسم بینمایم یعنی صداع حار ساذج و بارد ساذج و مادی دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی بسیطی و داخلی و خارجی و مجاری و داخلی و خارجی و سدی و ورمی و ضربانی و ضعف دماغی و قوت حس دماغی و تیبسی و جماعی و شرابی و تشنجی و ضربی سقطی و تفرق اتصالی و نزغرغی و قیحی و دودی و شارکی و نزلی و عرضی و بحرانی و تشخیص ہر نوع ازین از انواع در طریق تشخیص بیان می کنم

طریق تشخیص اقسام مذکورہ باید کہ اولاً از مریض بپرسند کہ درد سر تنہاست یا با مرضی دیگر اگر تنہا گوید آنرا صداع مرض گویند سپس سوال کنند کہ در عضوی دیگر پیش از صداع ضرری معلوم میشد یا نہ اگر نباشد این را صداع اصلی گویند پس سوال نمایند کہ در سر سبکی معلوم میشود یا گرانی و در بینی خشکی ست یا تری اگر بینی خشکی سر و خشکی بینی گوید صداع ساذج بود بعدہ بپرسند کہ لمس سر گرم ست یا سرد اگر گرم باشد صداع حار ساذج بود درین صورت دیگر علامات آن مثل تشنگی و خشکی دہن و بیخوابی و تمدد و حرقت سر و چشم و دودی در گوش و تشویش حواس و اعتدال البول و براز در ابتدا و انتفاع بچیزہای سرد و تقدم ملاقات حرارت آفتاب یا آتش یا تناول اشیای گرم نیز بپرسند و اگر لمس سرد باشد و اثر سخافت و ہزال در چہرہ یافتہ نشود و نہ درد مفرط بود ہر چند کہ مزمن باشد صداع بارد ساذج بود درین حالت دیگر علامات این مثل تکدر حواس و میل و جع بسوی موخر دماغ و شدت صداع در اوقات سردی ہوا مثل صبح و شام و نفع یافتن از گرمی و تقدم مقارنت ہوای سرد یا آب سرد یا برف یا تناول چیزہای بارد ہم بپرسند و اگر مریض گرانی سر بیان کند صداع مادی بود پس اگر لمس گرم باشد صداع حار مادی بود بعدہ رنگ رو و چشم و نبض و قارورہ ملاحظہ نمایند اگر رنگ سرخ و نبض عظیم و قارورہ سرخ غلیظ باشد صداع دموی بود و درین صورت دیگر آثار غلبہ خون مثل شیرینی دہان و کسل و وجع مع ضربان و اشتداد صداع بعد خوردن چیزہای حار وغیرہ ہم دریافت کنند و اگر رنگ رو و چشم زرد و نبض سریع و قارورہ زرد نارنجی یا ناری و صاف باشد صداع صفراوی بود و درین حالت از دیگر نشان غلبہ صفرا مثل تلخی و خشکی دہن و بیخوابی و شدت درد و نخس و تشنگی بسیار نیز سوال کنند و اگر با وجود گرانی سر لمس سرد باشد و نیز مرض مزمن بود صداع بارد مادی بود بعدہ اگر رنگ رو سفید و نبض عظیم بطی لین و بول سفید غلیظ و میل و جع بسوی موخر راس و تسکین آن بکمادات حارہ و ہنگام نیمروز گرمی ہوا و شدت آن در شب و نزد سردی ہوا و آشامیدن آب سرد و تناول اغذیہ و اشربہ بارده و استعمال طلا و ضماد بارد باشد صداع بلغمی بود پس دیگر علامات غلبہ بلغم مثل کسل و سبات و کدورت حواس و رطوبت دہن و منخرین و چشم نیز بپرسند و اگر رنگ تیرہ و نبض دقیق صلب و قارورہ در ابتدا سفید و رقیق و بعد نضج سیاہ و غلیظ باشد صداع سوداوی بود پس از دیگر علامات غلبہ سودا مثل خشکی دماغ و کثرت بیخوابی و خیالات فاسدہ نیز سوال کنند و اگر با وجود سبکی سر تمدد در سر و انتقال درد از جائی بجائی دیگر بگوید صداع ریحی یا بخاری باشد پس اگر لمس سرد و عوض دودی در گوش باشد صداع ریحی بود و لمس گرم و وجع صعب و ضربان عروق و طنین در گوش بود صداع بخاری باشد و ہر گاہ علامات سوء مزاج ساذج و مادی بخوبی مشخص نگردد درین صورت سوال کنند از عوارض سدہ و ورم و ضعف دماغ و قوت حس دماغ بطوریکہ در طریق تشخیص امراض دماغی مسطور شد پس آثار ہر کدام از اسباب مذکورہ کہ مدرک گردد سبب صداع ہمان باشد و اگر عوارض مذکور ہم یافتہ نشود و ضعف و سخافت مریض مدرک گردد از تقدم کثرت خروج رطوبت و خون از بدن بطریق نزلہ یا قی و اسہال یا جماع یا رعاف یا فصد یا بواسیر یا ادرار حیض و نفاس و کثرت بیداری و غم و فرط گرسنگی سوال کنند اگر باشد

دماغ میں خشونت و یبوست و بطلان فکر و حافظہ و شعور و ادنی سبب بیداری نیز پر و صداع یعنی باشد و اگر از تقدم جماع یا شرب شراب یا از شنیدن اشیای بد بو یا خوش بو یا از تقدم ضربہ و سقطہ و تفرق اتصال یا حرکت شدید یا از ملاعبت یا حرکت بسیار یا از عروض صداع بعد از شراب بہ پرسند پس اگر عروض صداع بعد از جماع بگوید صداع جماعی باشد و اگر بعد از نوشیدن شراب بیان کند صداع خماری باشد و اگر از بوییدن چیزہای خوشبو یا بد بگوید صداع شمی باشد و اگر وجود ضربہ و سقطہ بگوید صداع ضربی باشد و اگر از تفرق اتصال اقدم صداع تفرق اتصالی باشد و اگر تقدم ضربہ سر یا حرکت شدید یا حرکت بسیار از ملاعبت حاصل شدہ باشد و بیان کند و در سر دیر کشیدگی اعصاب عرق و حالتی شبیہ بسدر و نسیان عارض گردد و باشد کہ ہمہ وقایع یک یا چند مشروح شوند صداع تمزعزی باشد و اگر بعد از خواب عارض شدہ باشد صداع نومی بود و ہر گاہ آثار مذکورہ ہم یافتہ نشود حال خارش و حدقہ دماغ و بدیگر را نگہ بینی و گاہ گاہی چکیدن قطرات غلیظ و نمودن ابخرہ دخانی و انشقاق صداع ہنگام حرکت مریض یا بعد وقت گرسنگی بپرسند اگر این ہمہ علامات یافتہ شوند صداع دودی باشد و ہر گاہ مریض پیش از حدوث صداع ضرر در عضوی از اعضا بیان کند و با آن دیگر علامات مرض شرکی دماغی کہ در طریق تشخیص امراض دماغی مسطور شد نیز یافتہ شود صداع شرکی باشد درین صورت موضع شروع صداع و تحرک چیزی مثل مورچہ از دست یا پای نیز بپرسند پس اگر ابتدای درد در جزو مقدم یافتہ بگوید و با آن آثار مذکورہ شرکت معدہ بود صداع معدی باشد اگر در دماغ بسمت راست بگوید صداع کبدی باشد و اگر بطرف چپ گوید طحالی باشد و اگر بسیار مایل بقدام سر نزدیک پیشانی بگوید صداع مراقی باشد و اگر مایل بمقدم سر بگوید و نزدیک کف گرسنگی اشتداد کند و نزد سکون بسری تسکین یابد و آنچہ بدو بود بینی و دہان دریابد صداع امعائی دیدانی باشد و اگر در وسط تارک بگوید صداع اکثر بعد از دو ساعت یا اسقاط جنین یا احتباس حیض و نفاس و قلت آن بود صداع رحمی باشد و اگر در وسط سر مایل بقدام بگوید صداع حجابی باشد و اگر مایل بمؤخر سر مایل بجانب یمانی طبلت گردہ بگوید صداع کلوی باشد یعنی اگر در گردہ بسمت راست باشد بجانب راست و اگر در گردہ چپ بود بجانب چپ اگر در ہر دو جانب گردہ بود در ہر دو جانب مؤخر سر باشد و اگر در موخر ترین اجزای سر بود صداع صلبی باشد و اگر صداع در مقدم سر مایل بسوی وسط باشد و مریض بگوید کہ پیش از صداع چیزی مورچہ مانند از دست یا پای بجانب بر می آید صداع اطرافی باشد و ہر گاہ صداع [redacted] دیگر مثل اورام سر و زکام و تشنج دکزاز و تمدد در یاح افزندہ و صداع مقاصل و تفرق النساء و حمیات و غیرہ بگوید صداع عرضی باشد و این از زیادتی صداع بر زیادتی آن معلوم شود صداع بعد سکون آن مرض شدت نشود پس اگر بعد زوال آن مرض صداع ساکن نشود بداند کہ این صداع بعد عرض مرض شدہ و صداع کہ در حمیات بر دیگران افتد اگر صداع بحرانی گویند و این بعد زوال و زائل گردد و بدانکہ اینجا علامات اقسام صداع مذکور شد اکنون تا بپرسیدہ در اکثر انواع آن بکار آید بطریق علاج کلی مرقوم میگردد پس علاج ہر قسم صداع بعد اجتماع شرائط مذکورہ بمثل آنند

علاج کلی اقسام صداع

تسخین و کیلانی مینویسند کہ صداع اسوہ ہست غیر از ازالہ علل بدن و در وجوب قطع سبب مقابلہ آن بعد بعد زوال سبب بعد از ان از جملہ امور نافعہ در ازالہ صداع قلت اکل و شرب است از عادت و خصوصاً اغذیہ مبخرہ و شراب غیر ممزوج و کثرت خواب شب با وجود آنکہ افراط در قلت اکل در صداع حار و خصوصاً صفراوی مضرست و چیزی برای صداع خصوصاً عارض مثل اختیار سکون و آرام و قلت کلام و ترک ہر چیز کہ حرکت در بدن مبدء او شود از جماع و تکلم و غضب و غیرہ از حرکات بدنی و نفسانی نیست و تعیین طبیعت و مالیدن اطراف و نماون آن در آب گرم بہترین علاج اکثر اقسام صداع ست و باید کہ مالش با پیہا بقوت بنحوی باشد کہ مریض را خوش آید و بخواب برد و فیلغرس گفتہ کہ فصد رگ پیشانی و الزام محجمہ بر اسفل سر مثل آنکہ زیر ذقن باشد و مالیدن اطراف و گذاشتن آنہا در آب گرم اندکی راہ رفتن و ترک غذائیہ نفاخہ و مبخرہ و بطی الہضم بسیار نافع ست کسی را کہ خواہد صداع او زودی زائل گردد و عود ننماید و بقول شیخ بسا ست کہ از تخمین آب گرم بر اطراف و اداست بر ان چنان محسوس گشتہ کہ صداع از سر بسوی اطراف نزول می نماید و مؤلف در بعض جا مشاہدہ نمودہ کہ از پاشویہ صداع زائل گشتہ و بسبب تبرید ابخرہ وجع در قدمین عارض گردیدہ و گویند کہ تعلیق فوہ الصبغ بنوعی کہ بر گرد تمام سر محیط باشد بالخاصیۃ مسکن صداع ست ہمچنین استعمال ضماد مرداسنگ خوار در سر موش مزوج بروغن زنبق و روغن بنفشہ و روغن گل بہ تعلیقاً مفید بود و کذلک کلاہ جلد رماد نیز بالخاصیۃ صداع بنشاند و ایضاً برای طلق صداع سوطا مربا رید محلول کم از ان پوست خشخاش و کذا ورق پاپیہا بر زبادہ و کذا ضماد حنا بنمک طعام بعد حلق رأس محجوب تراشیدہ و نطول آب گرم از اکثر اقسام صداع را نافع و کذا حب اشقاشر با و طلا و گویند کہ خوردن بادرنجبویہ بالخاصیۃ دافع صداع ست و ہر گاہ با صداع مزمن ام عضوی شامل گردد

اولا تسکین الم آن عضو کوشند زیرا که وجع آن مزید صداع ست وکذا اعراض دیگر مثل سهر که چون بسبب صداع حادث شود اشتداد آن باعث زیادتی صداع گردد بدفع آن کوشند باستعمال روغن کدو و بید و نیلوفر وغیره و مثل البان مطروکافور باشد که برای تنویم باستعمال اندک مخدری مثل افیون حاجت افتد و بسیار ست که اغشیای ملطفه بسبب تفتیح طریق ابخره و بسوی دماغ موجب صداع میگردند و هر چند حار نباشند بمجبین و تدبیر لطیف حاجت بکسی که صداع او بملاج تدبیر غلیظ واجب کند و در علاج صداع مادی کوشش باید کرد که ماده بسوی اسفل منجذب شود اگرچه بحقنه حاد قوی باشد تا ماده را از نواحی کبد و معده مستفرغ سازد و بستن اطراف و دلک و غسل آنها بدستور مقرر و نهادن محاجم بران نیز اماله ماده از سر میکند از نیجاست که باطبا بیرادر جمیع اقسام صداع مادی نافع ترین چیزها گفته اند و کوفتن و مالیدن سر ضرر میرساند پس عوض او پاها بکوبند و کفها مالند که نفع میکند و در گرفتن سر بدست و ایفه بعد تنقیه در مالیدنش باهستگی مضائقه نیست اما مالیدن اعصاب و عضلات گردن و استعمال نخالهٔ جو و خوردن خربزهٔ شیرین و همچنین تلیین طبع بملینات لینه مثل خیارشنبر و گلقند و خمیرهٔ بنفشه و شیافات و حقنهای لینه معتدله و کذا استعمال اضمده و اطلیه حسب سبب نافع بود و کذا استعمال دغنها مگر انجا که نزلی یا رباشد روغنها دور دارند بلکه هر چه ترمی افزاید و جهنیت داشته باشد ازان اجتناب نمایند و هرگاه ارادهٔ اطلیه و اضمده کنند و صداع قوی مزمن باشد اول موی سر بتراشند تا اثر دوا بوجه اتم نفوذ کند و بعد ازان اگر تکلیل یا فوخ از خمیر نمایند تا اشیای مرقیه تادیر بر موضع بماند و دماغ استشاف باستیفا ازان دوا بکند و هوا نیز قوت آن اشیا بزودی تحلیل ننماید معین تر باشد و آمیختن سر که درین هنگام باطلیه و ضمده انفع میباشد و استعمال مخدرات قوی تر داخلا و خارجا تا ممکن باشد نباید کرد و اگر بسبب شدت وجع ضرورت آن رود هر بار دوه یه مصلحه از خارج بدن بکار برند و جالینوس گفته که صداع در شدت احتیاج بسوی مخدرات مانند قولنج نیست زیرا که صداع مهلک نیست و وجع قولنج کشنده است احیانا و آفذیه ترش صاحب صداع را مناسب ست و خصوصا بسرکه گرم و بعضی سمم مثل صداع که بمشارکت معده باشد و آن غذا و باعث معده و تقویت آن کند و منع انصباب صفرا نماید مضایقه ندارد و والا هنگامیکه با [illegible] یا گرفتگی آواز باشد و کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از استعمال [illegible] اجتناب کند و ایضا جالینوس گوید بسیار باشد که در صداع شدید خراب صوت عارض شود پس اگر دفعتا این عارض گردد آب بسیار گرم بر سر ریزند بعده در صداع حار در گوش روغن کدو چکانند که در ساعت کلام میکند و در صداع بارد روغن بابونه تقطیر کنند و همچون سعوطات محلل قویه را استعمال نمایند باید که تدریج نمایند از ضعیف باقوی چنانچه ذکر یافت و بدانکه قی از جمله معالجات صداع نیست و آن صاحب صداع را ضرر بسیار دارد مگر آنکه صداع بسبب مشارکت معده ممتلی از خلط ردی یا غذای فاسد بوجه باشد که درین هنگام قی نفع می بخشد و صداعیکه در نوخر دماغ باشد و با آن تپ نباشد علاج آن استفراغ بمطبوخ ست اولا بقدر قوت و بعد ازان فصد و تشخصی که میاید در سر او انتقال می نماید و از تبرید تسکین باید لابد ست آنرا از فصد و حجامت زیرا که اکثر بسبب وجع فضول منجذب میشوند و موجب آفات میگردند و بدانکه روغن گل مستعمل در اطلیه و اضمده و مروحات صاحب صداع روغن گل خام تازه است که گل سرخ را در روغن کنجد تازه نهاده و در آفتاب گذاشته و مکرر تبدیل نموده و نهایت یکسال بران گذشته باشد نه زیاده بران و نه روغنیکه با آب گل بطریق طبخ با تش مرتب نموده باشند و همچنین ادهان دیگر مثل روغن نیلوفر و بنفشه و غیر اینها اگر ارادهٔ تبرید و تلطیف باشد و پرهیز از ادویه مسخنه مثل جوز و بیه و بیازد کنند و از خوردن اغذیه مصدعه مثل قسط و سلیخه و زعفران و دارچینی و حلوا و اغذیه مصدعه مثل جوز و شهد انجیر و البان و نفاخه و دیر هضم و از انچه باخاصیه مفسد دماغ ست مثل خرما و حلبه و عدس و از انچه تحریک و امیکند مثل جماع و فکر و غیر هما در جمیع انواع صداع واجب بود و جالینوس گوید که بوی صبر مصدع اصحاب ست چه جای مصدعین تنبیه شیخ در علامات مندرجه بعد گفته که بول غلیظ شبیه بمرق خرمندر صداع ست و نیز دلالت می نماید بر بودن ضداع و انحلال آن و باهم رسیدن آن عنقریب و همچنین سفیدی بول در وقت آن و در حمیات و اوقات بحارین دلالت بر انتقال مواد بسوی راس مینماید و لامحاله صداع بهم خواهد رسید و صداع دائم مندر به نزول الماء ست

علاج صداع حار سادج و حار یابس سادج

بدانکه سوء مزاج حار سادج مصدع یا از اسباب خارجیه و یا از اسباب داخلیه میباشد انچه از اسباب خارجیه باشد مانند صداعی ست که از حرارت

شمس یعنی شدت گرمی آفتاب و باشی دران و یا تزدیکی آتش و یا از حمام گرم و یا از زیدن هوای گرم و یا حرکت مسخنه و نفسانیه مثل غضب
و یدنیه مانند مشی بسیار و دویدن و یا جماع و یا کثرت کلام با داز بلند و فریاد شدید و نعره زدن و یا شنیدن آواز بلند یا تاخیر عشا و یا در موسم تابستان
و یا در نوم از وقت مقرر معین و یا بوییدن اشیای حاره و مانند انها که بسبب تسخین دماغ و تحریک هیجان مواد و فضول مجتمعه در دماغ و یا طوبات آن بواسطه
حرارت عارض از امور مذکوره باعث حدوث سوء مزاج حار و صداع گردد و انچه از اسباب داخلیه باشد مانند صداع حادث از تناول ادویه و اغذیه حاره
مثل فلفل و حلبه و ثانخواه و زنجبیل و یا مضره بدماغ مثل خردل و گندنا و سیر و پیاز و جوز کهنه و شراب و فتونیز و خرما و یا عجاورت اعضائی که گرم شده باشند مشارکت
آن و امثال انها بود که بسبب ارتفاع بخارات حاره یا بسبه بسوی دماغ یا گرمی خون بفساد مزاج دماغ مودی گردد و موجب حدوث سوء مزاج حار و صداع شود
باجمله تدابیر که در علاج امراض ماغی حار مذکور شد بعمل آرند و نوشیدن لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه بشربت نیلوفر یا آب انار و کذا شربت بنفشه و
شربت لیمو و آلو باب سرد نیز نافع ست و شیره تخم کاهو بقدر یکتوله با شربت بنفشه و نیلوفر دو در توله نیز معمول ست و عرق نیلوفر و عرق بهار بید و کنپ آن و عرق
بید مشک و عرق کاسنی و مانند انها با شربت نیلوفر و بنفشه و عناب با بزر قطونا و یا لعاب آن و یا شیره تخم خرفه و خیارین و مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه
با عرق نیلوفر و یا کاسنی و غیره با شربه مذکوره بدهند و وقت شدت حرارت قرص کافور یا قرص طباشیر افزایند و در صورت قبض طبیعت استعمال
آلو بخارا و تمرهندی و خوبانی و عناب مناسب ست و در حالت لینت طبع انار میخوش به و زرشک مفید و از کشنیز و تخم کاهو و بنفشه هر واحد یکدرم در اب
شیره برادرده بشکر شیرین کرده یکتوله اسپغول پاشیده بدهند و گاهی شربت نیلوفر دو توله عوض شکر می آمیزند و اگر مناسب دانند گل بنفشه نه ماشه
نیلوفر تخم کاهو تخم خطمی هر یک شش ماشه نیسانیده با شربه مذکوره بدهند و گاهی اصل السوس که مخصوص دماغ ست بقدر چهار ماشه می افزایند و نقوع عناب
و حلو بشکر یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه نیز مفید و همچنین سفوف مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو و تخم خرفه با نبات مساوی نافع و دماغ را پوشیدن پارچه مبلول
بروغن گل و سرکه و گلاب بر سر تکرار و تجدید ان بعد گرم شدن معمول ست و اگر موسم گرما و حرارت قوی باشد بر برف سرد نموده بکار برند و روغن
روغن گل و خرفه و گلاب چهار خرفه و سرکه یکجزو نوشته اند و گاه صندل سفید سوده نیز اضافه می نمایند و گاهی لعاب اسپغول می افزایند لیکن بصورت
نزله یا سرفه استعمال روغن و سرکه و گلاب منع ست و اگر ازین تدبیر زائل نگردد و حاجت تبرید زیاده باشد آب بقول و اوراق و گلهای باروده مثل کدو
و خیار و ترنبو و کاهو و کاسنی و خرفه و کشنیز و بنفشه و نیلوفر مفرد یا مرکب با روغن گل بیامیزند و در صورت کثرت بخارات در سر موضع انحطاط مرض روغن بابونه
بقدر ثلث آمیزند و گل سرخ تازه ضماد او شما بقول حنین نافع صداع حارست و بقول تمیمی قشر ب و ضماد عصاره آن مسکن صداع حار بود و شیره
از آرد جو سبوس گندم برگ بید هر واحد یک کف گل خطمی پنج توله نمک طعام چهار توله نمودن و بعد ازان اطراف بستن مفید ست و اگر حرارت زائد بود
گل بنفشه و نیلوفر هر یک پنج توله کدوی سبز یکعدد بیفزایند و یا از نمک شور دو دام سبوس گندم سه مشت برگ کنار برگ خطمی برگ عنب الثعلب هر یک
نیم پاو تخم خطمی چهار درم در اجیش داده هر گاه نصف بماند نیکو مرهم باشویه نمایند و اگر اودیه دیگر بهم نرسد صرف آب گرم و نمک شور و سبوس هر یک کنار
هم کفایت میکند و شموم صندل و کافور و جراده کدو در گلاب سابیده فی الفور تسکین بخشد و هر گاه خیار را قطع کرده ببویند همین اثر دارد و شمیدن
گلاب و پاشیدن قدری ازان بر چهره نیز مسکن هیجان ست و کذلک آب بیدو بوییدن گل خشخاش تازه و گل بید و عرق او و بهار انجیر و سفرجل و گل بابونه
و پوست بیخ لفاح و آس سبز و نمام هر واحد مفید در سر حارست و صعوط کافور و افیون هر واحد یک مرخ در شیر دختران گداخته روغن گل آمیخته برای تسکین
صداع شدید الالم معمول ست و این صعوط نیز مجرب ست طباشیر دو ماشه شکر طبرزد یکماشه افیون نیم عنبر ان هر واحد نیم ماشه در شیر زنان و در روغن گل
و در روغن بنفشه حل کرده بقدر حاجت صعوط نمایند و صعوط افیون بقدر عدس در اب عنب الثعلب حل کرده سریع الاضرار ست و صعوط مروارید مبلول در
دفعه اول مزیل صداع حار ست و صعوط کافور و صندل بگلاب نیز مفید و کذا قطور سه قطره عصاره عنب الثعلب بعد ازان سه قطره روغن بنفشه نافع ست
و کذا قطور شیره تخم کاهو و یا بروغن گل مجرب و تسعیط روغن نیلوفر و یا روغن کدو و یا روغن خشخاش با شیر دختران و یا بزر البنج سفید و یا آب کدو و یا آب کاهو

یا آب کشنیز تازه یا آب کاسنی تازه یا آب برگ عنب الثعلب هر واحد نافع صداع حار ست و ادهان نافعه طلا و سعوط و روغن کدو مکاهو و خیار و خیرو و ادهان غیر قابضه ست و تدهین و تسعیط روغن ابوب سبعه نیز برای صداع حار و یابس نافع ست و ضماد قرص مثلث و آب کشنیز سبز با آب کوکنار سا ییده در تسکین صداع حار معمول ست و اگر کشنیز خشک را بریان کرده بسرکه و روغن گل سا ییده مکرر طلا کنند برای صداع حاد و آنکه عرض تنها ی گرم بود معمول استاد مرحوم ست و ایضاً آرد جو بسرکه و روغن گل و گلاب خمیر کرده بر جبهه ضماد کردن برای صداع حار عجیب التاثیر ست و ضماد آرد جو گل خطمی سفید گل بنفشه گل نیلوفر مساوی بگلاب یا آب کی سرکه و روغن گل سرشته نیز معمول ست و در صداع شدید الحرارة گل نیلوفر کشنیز تر گل بنفشه پوست خشخاش باریک سا ییده را ندکی گلاب و قدری افیون کافور داخل کرده بکار برند یا آرد جو گل بنفشه و نیلوفر بلعاب اسپغول که در گلاب برآورده باشند سرشته ضماد نمایند و هنگام شدت درد و بیخوابی برای تخدیر پوست خشخاش زیاده میکنند و گاهی بزر البنج بلکه قدری افیون با ندکی زعفران که مصلح آنست می افزایند باجمله اگر ضرورت شدت درد احتیاج باستعمال مخدرات افتد ابتدا بکاهو و تخم خشخاش و پوست آن کنند اگر کفایت نکند افیون و بزر البنج و بیخ لفاح قدری بار دیگر آمیخته استعمال نمایند لیکن از مخدرات صرف حذر کنند که مورث ظلمت بصر ست و ایضاً در صداع حار ساذج شدید الحرارة در آب خرفه و آب هی العالم و آب بید و گلاب کافور و اندکی افیون حل کرده پارچه بدان تر نموده بر سر گذاشتن و ضماد کردن مجرب حکیم اجمل خانست و کذا برای صداع شدید بنفشه تخم کاهو آرد جو بگلاب سا ییده طلا سازند و اگر وجع شدید تر باشد قدری افیون و زعفران بیامیزند و ضماد کل محکمند و کشنیز و تخم کاهو و صندل سوده هر واحد یکدرم افیون زعفران بزر البنج هر یک نیم درم نیز نافع ست و طلا از صندل با آب سوده و یا جزایه خیار و یا ملحب یا برگ حنا با آب ساده یا آب کاسنی سا ییده و یا برگ خرفه با آب یا بسرکه سوده و یا کشنیز سا ییده بسفیدهٔ تخم مرغ آمیخته و یا آرد جو با آب سرشته و یا قدری افیون با آب حل کرده روغن گل آمیخته و یا کشنیز و یا کاسنی بتمک و یا طوخ سر پیشانی از تخم کاسنی و گلاب یا آب سوده نیز مفید ست و نزد اهل هند تضمید چوکا و دوب مساوی با آب سا ییده بر سر و کذا گیرو و تخم خطمی یا برگ آن با آب سا ییده بر سر و پیشانی و کذا برگ کنجد با آب یا بسرکه سوده و کذا چوب ساج که آنرا ساگون نیز گویند با آب سا ییده و کذا برگ بکاین با آب سا ییده و کذا بیخ انار با آب سوده و کذا برگ کنار و سوس گندم با نمک سوده در صداع حار سودمند ست و بطول جوهشتر جاده کدو تخم کاهو اسپغول بنفشه تخم خطمی نیلوفر آبجوش داده بر سر ریختن نافع و این بطول نافع صداع حار و سهر ست بنفشه خشک جوهشتر تخم کدو همه کوفته تخم خرفه بزر کتان پوست خشخاش و گل آن بیخ لفاح تخم خطمی تخم کاهو برگ بید گل سرخ در آب بپزند تا سرخ گردد و مکرر بر سر ریزند بعده تعلیق سر بروغن بنفشه عنزروب بشیر کنند و تظلیل بمطبوخ بنفشه و بابونه و یا صرف گل نیلوفر بر سر نیز سودمند بود در هرگاه شاخبار قدمین و ساقین بکشند و از پس آن بشویند با آب نیم گرم یا با آبکیه دران ادویه پاشویه پخته باشند جمیع اقسام صداع حار خصوصاً عند صعود بخره بسوی دماغ بسیار نافع ست و ریختن آب سرد بسیار بر سر و اطراف رو دی حتی که سردی بقعر سر محسوس گردد هنگام شدت حرارت نفع میکند و چون لیور ایده یک قاش آن بر پیشانی بمالند صداع حار را زائل گرداند و بعضی نوشته اند که هر دو قاش آن را با یک گرم گذارند یکی بر پیشانی بگذارد و نماند در هرگاه سر دشود برتابه نهند و از قاش دوم تکمید کنند و همچنین تا یک گهڑی بعمل آرند که نافع صداع حار ست و بدانند که بقول بابو ماهر جلوس مایل در مسکن بارد تا یک ساعت پس غسل کردن آن با آب سرد فی الحال مسکن صداع حادث از حرارت آفتاب ست و گویند که اگر این صداع بزودی زائل نگشت و تدابیر کرده هیچ سودی نه بخشید باید دانست که دو دماغ فضلهٔ خلطی جمع شده بسبب قوت حرارت و شدت الم و انجذاب مواد بسوی آن پس استفراغ او بتمرهندی و شیر خشت و شربت نیلوفر کنند و ایضاً درین هنگام میان تدابیر مسهره و منبهه جذب فضول از دماغ نماید یعنی با ندک سعوط جمع نماید و لهذا آنشامیدن آب تمرهندی یا شربت بنفشه و یا نیلوفر با ندک شربت اسطوخودوس و یا آبکیه اندک اسطوخودوس دران خیسانیده با نعناع اکثر نفع می بخشد و الاوجب علت که ملاحظه نمایند که کدام خلط غلبه نموده پس استفراغ آن نمایند فتصد یا حجامت یا تاملیدن و یا اسهال بهر چه حدس صائب اقتضا نماید و بعضی عصابه اذکار سوداوی مزاج حار صاذج الفقد نوعی از صداع شمسی شمرده اند آن عبارتست

گردد و ایضا بدانند که صداع حار که از تناول اغذیه گرم و اغذیه مصدعه ضاره دماغ افتد اکثر بسبب تولید ابخره موجب صداع میگردد و اگاهی نفس کیفیت حار و گرمی خون نیز صداع می آرد پس اگر تدابیر مذکوره تسکین نیابد بصورت تولید ابخره و خوف انجذاب مواد تنقیه بفصد و غیره در اینجا نیز مناسب بود و ایضا در اینجا سوای تدابیر مذکوره بهر تبرید دماغ طلا بقرصی که از افتریون و افاقیا و صندل و خشخاش و گل نیلوفر و مامیثا و تخم کاهو با آب کشنیز سبز ساخته باشند نافع است و اقراص ماکوله از مغز تخم خیارین و کدو و کشنیز خشک و طباشیر و تخم کاهو و خرفه با ترنجبین و شیر خشت سودمند و آشامیدن شربت نیلوفر و بنفشه و عناب و تمر هندی و آلوبالو نیز اینها از شربها مفید و اگر تسکین نیابد باین تدابیر باید که تسمین طبیعت نمایند بملینات مانند نقوع فواکه با فلوس خیار شنبر و شیر خشت و ترنجبین و یا بدون آن و یا نقوع خیار شنبر و شیر خشت که شب خیسانیده و صبح آب زلال آن گرفته صاف کرده روغن بادام شیرین داخل کرده بیاشامند و یا نقوع اهلیله زرد با شکر سرخ تنها و یا با خیار شنبر و شیر خشت یا ترنجبین یا آلو یا تمر هندی و امثال اینها و یا رب اهلیله یعنی ست آن برآورده ازان حسب ساخته استعمال نمایند و نطول آب مطبوخ گل نیلوفر و خبازی و پوست خشخاش و جوهر مقشر و انکباب بر بخار آن و تضمید بثفل آن و طلا بصندل و نیلوفر و مامیثا با آب کدو و آب کاهو و کشنیز تازه سوده بر یافوخ نافع بود و اکثر بخار سرکه در ظرف چینی گرم نموده نفع می بخشد و بعضی حذاق نوشته کاز صندل و کافور و گلاب قدری سرکه بر سینه طلا کردن باین صداع نفع میکند و بولس گفته که کدام شی ابلغ درین از سعوط شیر دختران بقدری روغن بنفشه بر برف سرد کرده نیست و کذا سعوط با بهای بقول بارد و ادهان بارده و بوییدن نارنج و گلاب و قدری سرکه بران پاشیده و یا شم کافور و یا صندل مسحوق بران سرکه پاشیده مفید و شم افیون در دفع این صداع از مجربات خجندی ست و نشوق روغن گل بسرکه آمیخته نیز نافع نوشته و در مساکن بارد طیب نشینند و اطراف بید و نیلوفر بر بستر فرش کنند و از اغذیه ضاره دماغ مثل باقلا و جوز و انجیر و ثوم و بصل و ماهی و شیر پرهیز نمایند و نوم و سکون و آرام کنند و غذا در صداع حار کچری یا دال مونگ با خشکه یا با ارز شعیر یا تورئی یا کدو و یا اسفاناخ یا خرفه یا بقله یمانی ساده یا ترش با آب لیمو یا غوره بروغن بادام مدهند یا نان سفید مفسول با آب انار یا سیب ترش یا حصرم یا آب رانب که شدید التعفنیه ست بدهند و خوردن ماست و دوغ النفع و اگر طبع قبض بود آب آلو و تمر هندی و چقندر با ترشی مناسب اگر لین باشد آب انار دانه و حصرم و سیب و سماق و زرشک اولی ست و عدس مطبوخ مطیب بروغن بادام مفید و خوردن کرنب بستانی لحم حملان اگر تب نباشد و ایضا در صورت ضعف قوت و عدم تب شوربای حلوان بالقول مذکوره جائز ست و از فواکه نافعه انار و ناشپاتی و سیب و ترنج و ترنبو و تمر هندی و خیار و شفتالو و نکتره و فالسه و اقوال الطبا سویدی گوید که شم دا کل و ضماد گلاب سفرجل و کذا تضمید بثفل قدم گل بنفشه و ترشی ترنج و کذا ضماد خشاه چینی بگلاب سوده بر پیشانی و صدغین و کذا تضمید بحب العروس سوده بگلاب بصدغین و کذا ضماد خمیر آرد بسرکه در روغن گل و گلاب جمع شانیده یا حل کرده بر شقیقه و پیشانی و کذا ضماد گل خشخاش خشک بگلاب در تسکین صداع حار مجرب بس ست و ضماد گل حنا سوده در آب یا گلاب یا در سرکه در روغن گل سرشته و یا روغن حنا بسرکه یا خشخاش سفید بسرکه و یا پوست خشخاش با آرد جو یا بگلاب و کذا روغن خشخاش یا روغن گل یا بجزاده کدو و کذا خصاره او با آرد جو و کذا تضمید یا نوع بعصاره برگ خرفه و آرد جو و کذا طباشیر بسرکه روغن گل و یا کافور و صندل بگلاب و یا گل بنفشه کوفته با آب پخته و گل نیلوفر سوده بسرکه سرشته و کذا صندل سفید یا سرخ بگلاب و قدری سرکه و کذا صندل هندی تازه دو درم بگلاب سرشته و یا عصاره برگ انگور و یا به قطونا بسرکه و روغن گل و گلاب سرشته خواه در سرکه تنها جوشانده و کذا عصاره کشنیز و یا عصاره برگ بید و گل آن و یا هلیله بسرکه و یا عصاره حی العالم و یا کتیرا و یا عصاره حی العالم بسرکه خواه روغن گل خواه آرد جو و کذا عصاره مامیثا بسرکه و کذا عصاره با تنگ و زنجبل و کذا عصاره سفرجل و یا روغن او بسرکه و کذا عصاره بقله یمانی و یا برگ کنار بسرکه و کافور و کذا روغن زیت و یا سفیداب مخلوط بسرکه و روغن گل و یا خبث الحدید بسرکه و گلاب و یا بیخ لفاح و یا افیون بقدر نخود در سرکه حل کرده بجبهه و صدغین و کذا لاذن و صندل مساوی بسفیدهٔ بیضه سرشته و کذا اسشعیره افیون و کذا اسفناج بسرکه نموده با فاجیته و کذا اسوتی شعیر با آرد آن با آب انار ترش کذا عصفر بسرکه و یا بنفشا بسرکه و روغن گل و یا عصاره کاهو یا تخم آن تنها یا با ندی سرکه و یا حب الآس مع قوتی مطبوخ و سفیدان قمی و از سیاه مغز عصاره آس بسرکه و بعضا سرکه و گلاب سرشته و یا خولان مخلوط بگلاب واحد نافع این صداع ست و شم و اکل ضماد بنفشه و نیلوفر و عرق سیب و تفاح و خیار و شرب و ضماد مغز تخم کدو و کذا روغن بزر کدو و کذا عصاره عنب الثعلب و کذا گلاب و کذا تخم کرنب بستانی و کذا اسپغول بلعاب گل خطمی

آمیخته و شرب ماء القرع با یک مثقال پوست بیخ عنب الثعلب یا عرق نیلوفر یا صندل یا عصارهٔ برگ وخیوط و شاخهای نرم انگور و یا آب لیمو و شربت بنفشه و یا نقوع تمرهندی و یا نقوع عناب و یا شیره تخم خشخاش سفید بعض اشربهٔ حامضه شیرین کرده و یا اسپغول یا خوردن سه درم کشنیز خشک بمثل او شکر و یا کتیرا و یا افیون بقدر عدس و یا شرب او در ماء الشعیر و یا خوردن کاهو تنها خام یا سرکه پخته و یا خوردن آلو بخارا و نوشیدن نقوع آن بصاحب صداع حار سودمند است

ایضا حکیم ممدوح مینویسد که لعاب بهدانه در گلاب برآورده شربتاً و ضماداً برای صداع حادث از حرارت آفتاب مجرب من ست و کذا آنکه سر با سرکه و روغن گل اسفیج و دران ترکرده و ضماد عصارهٔ کنجد بر روغن گل و کذا عصارهٔ بقلهٔ یمانی بر روغن گل و کذا گل کدو یا برگ آن سوده و کذا بزرقطونا با لب لت کرده روغن گل آمیخته و کذا عصارهٔ خرفه بر روغن گل و کذا عصارهٔ مامیثا در گلاب و اندکی سرکه حل کرده و کذا گل حنا بگلاب و اندک سرکه و کذا روغن بادام بسرکه مخلوط کرده و کذا افیون مع تخم کدو و کذا پوست خشخاش سوده بسرکه و روغن گل سرشته و کذا روغن گل و گلاب و سرکه مخلوط و کذا عصارهٔ حی العالم بر روغن گل مفید صداع حار حادث از حرارت شمس ست مسیحی گوید که هرگاه صداع از حرارت و یبوست بغیر ماده باشد سزاوار نیست که بچیزی استفراغ نمایند بلکه می باید که تبرید و ترطیب سر کنند و روغن گل یا روغن بید یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر با ندکی سرکه بر برف سرد کرده بر سر بریزند و این هنگامی ست که حرارت از آفتاب و غیره باشد نه از بخار حار که از اختلاط حاره در بدن متصاعد شود و اگر امر چنین باشد واجب ست که ترک روغنها کنند و عصارات باردهٔ مثل عصارهٔ کاهو و بید خرفه و حی العالم و گل سرخ وغوره و کدو استعمال نمایند و سر که سوم حصهٔ عصاره بگیرند و عصارهٔ خشخاش و نیلوفر استعمال نکنند مگر آنکه باین صداع بیخوابی باشد و اگر قوت مساعد باشد بهلیله زرد اسهال آورند و اگر قوت ضعیف بود با آلو بخارا و خیارشنبر و تمرهندی مسهل دهند و از بقول باردهٔ مثل کاهو و خیار و کدو و بقلهٔ یمانی و خرفه غذا سازند و اگر تب نباشد شوربای چوزهٔ مرغ بدهند و اشربهٔ حامضه مانند شربت غوره و شربت حماض اترج بنوشانند اگر طبیعت نرم باشد و اگر قبض بود آلو بخارا و تمرهندی و ماء القرع دهند و اگر در سر بخارات بسیار باشد مبردات قوی استعمال نباید کرد و باید که بمعالجات میل کنند مثل نطول با آب بابونه و صعتر و برگ قصب سزاوار ست که برای سهولت وصول بسوی داخل سر از اضمده و نطولات بر تارک سر استعمال نمایند زیرا که استخوان آنجا بزم متحلل ست و اگر در سر بخارات حار نباشد بلکه احتراق و التهاب بود فقط پس واجب ست که بعض عصارات مذکورهٔ باردهٔ را بسر که بیامیزند و پارچه بدان ترکرده بر سر خاصته بر یافوخ نهند و تبدیل نمایند هرگاه نیم گرم شود و بزر قطونا را در سرکه و روغن لت کرده استعمال نمایند و کافور و گلاب و بید و بنفشه بپوشند و هرگاه درد و التهاب اشتداد نماید بگیرند یک طسوج افیون و مثل او کافور و در روغن بید آمیخته در بینی و گوش چکانند و بر صدغین از زدوت نیم جزو صندل سفید دو جزو افیون سدس جزو با آب کاهو سرشته طلا سازند و چون با تبرید احتیاج ترطیب کرد بر روغن بنفشه و نیلوفر یا روغن کدو یا روغن تخم خیار با آب کاهو یا آب خرفه یا آب پوست کدو سعوط نمایند و اندک کافور شیرین خشخاش حل کرده بر صدغین طلا کنند و خوشبوی بارد مثل کافور و گلاب و بنفشه تر و صندل بپوشند و افضل ازین آنست که بنفشه و نیلوفر و شاخهای خطمی و چغندر کوفته و پوست کدو خوب پخته در طشت بریزند و اندک روغن بنفشه یا روغن گل دران ریخته بران انکباب نمایند و از بالا سر را بندکنند و آب بچوب بجنبانند تا صعوط بخار مطبوب بسوی آن زیاده شود و بعده مرتبهٔ دوم و سوم بجوشانند و در روزی بمرات استعمال کنند و هرگاه روغن بنفشه خالص با آب شیرین گرم ریخته همچنین عمل نمایند نافع بود و هرگاه در سر بخارات حاره بسیار باشد دست پای محکم بر بندند و بمالند و همچنین بدن بقوت و اطراف را در آب گرم نهند و بمالند و از چیزی که منع صعود بخار بسوی سر کند لعاب اسپغول سجلاب ست و استفاف کشنیز خشک با ندک شکر و بست سیب و امتصاص انار ترش و به بوعلی سینا مینویسد که غرض در علاج این صداع تبرید ست و در ابتدای آن تر نختن روغن گل خالص سرکرده بر سر از افضل چیزهاست و بهتر آنست که دیواری از خمیره وغیره گرد یافوخ کشیده روغن مذکور بر سر نهند و بر موی سر استعمال نباید کرد و اگر روغن تنها فائده نکند آب بقول اقسام نباتات بارد آمیزند و از سعوط شیر و روغن بنفشه یا روغن گل بر برف سرد کرده چیزی نافعتر نبود و برای تر نختن بر سر روغن گل با سرکه آمیخته نیکوست زیرا که سرکه معین بر تنقیه ست و گاهی نوشیدن سرکه با آب بسیار آمیخته منفعت شدید می نماید و لما ازین جمله صداع حادث از احتراق شمس ست و علاجش نیز همین علاج ست مع زیادتی احتیاط در تعدیل هوا و تبرید آن و سکون در ساکن باردهٔ و استعمال اضمده

وفطولات ومروخات از جمیع ادهان بارده بالطبع مبرد ببرف وهمچنین نشوقات وقطورات وشمومات مذکوره وباید که درین وغیرها از همه آنچه تحریک بسعتی کند
از آواز قوی دالکنار فکر وجماع وگرسنگی اجتناب نمایند وانچه از احراق شمس باشد اگر تلافی آن در ابتدا کنند تغییر او سهل بود وبصورت مهلت وسهل انکاری
بعید نیست که علاجش متعذر یا متعسر گردد وعلاوه ان صداعی که عظیم وخطیر باشد بهم رسد وموجب ورم گردد وهر اکثر صداع حار عارض از شمس از جهت آن بود
که تسخین نماید فقط بلکه از جهت قوران انجره وتحریک اخلاط ساکنه بود پس مثل این باید وجود تدبیر مذکور مستغنی از استفراغات نباشد وگاهی در انچه قوران
انجره وتحریک اخلاط نکند حاجت باستفراغ افتد واین وقتی باشد که استلا معلوم کنند ودران خوف انجذاب باشد بسوی موضع الم بود وهنجا اگر از امر استفراغ اخلط
غالب غافل شوند از استجلاب آفت ایمن نباشند وچون در انواع صداع حار التهاب سر بسیار گردد وگرمی از حد تجاوز کند بگیرند پوست جوز اسپغول وهر دو با آب
عصا الراعی بسرشند وسر کرده بر موضع الم نمایند صاحب کامل گوید که در صداع حادث از حرارت آفتاب باید که اولا بر سر روغن گل تنها وبسر که خمر وگلاب آمیخته
ببرف سرد کرده متواتر بریزند یا روغن نیلوفر یا روغن خلاف وبنفشه وجزاده کدو وبزرگ بیدمجنون العالم باریک سوده اندک گلاب وسرکه وصندل سفید وخلمی سفید
آمیخته سرد کرده بر سر ضماد نمایند ویا بزر قطونا بگلاب وسرکه آمیخته بعمل آرند وجالینوس گفته که سزاوار نیست تبرید بخور سرکه آن مضر بمشای عصب است وگاه
که ضماد گرم شود در کنند واعاده بدل آن نمایند وهمچنین دو سه ساعت بعمل آرند ومریض را جلاب در عوزه باب سرد یا ببرف منوشانند وانار امتصاص نمایند
وبسویق جو دوشکر وگلاب مانند آن غذا سازند وجالینوس در کتاب ادویه مرکبه گفته که صداع حادث از حرارت آفتاب یا سری هوا اگر در علاجش مبادرت نمایند
بسهولت ساکن شود واگر بگذارند حتی که مدت او دراز گردد زوال او مشکل ست واگر صداع از تناول اغذیه یا ادویه حار حادث شود باید که مبادرت بفصد نمایند
ومقدار حاجت خون برارند وجلاب بالعاب اسپغول وشیره تخم خرفه بدهند وبعد از ان گلاب وکافور ضماد کنند ونبشته ترو نیلوفر بپویند وسائر تدبیر مذکور بعمل آرند
واگر صداع از حرارت مفرد ومتحرک از داخل بدن افتد لطیفه وتبرید مذکور مستعمال نمایند وگل سرخ بنفشه نیلوفر خلمی آرد جو هر واحد سه درم صندل پوست خشخاش
تخم کاهو هر واحد دو درم اکلیل الملک یک نیم درم باریک سوده باب خیار وآب کاهو واندکی از روغن گل وسرکه آمیخته بر موضع الم راس ضماد کنند وایضا آرد جو
خلمی بابونه اکلیل الملک تخم کاهو پوست خشخاش بنفشه نیلوفر هر واحد سه جزو بزر البنج یکنیم جزو افاقیا دو جزو زعفران سدس ونیم سدس جزو همه را باریک بسایند و
باب خرفه یا آب حی العالم یا آب کاهو یا آب کدو بسرشند وایضا برای صداع حار پوست خشخاش وبرگ آن خلمی آرد جو هر واحد چهار درم پوست بیخ لفاح بزر البنج
تخم کاهو هر واحد سه درم افیون دو درم باریک سابیده بسرکه سرشته بر موضع ضماد کنند ویا بر کاغذ طلا کرده بر صدغین ودیگر موضع از سر ضماد نمایند وایضا
پوست جوز بزر قطونا باب خرفه یا آب کاهو یا آب خیار سرشته ضماد کنند وهر گاه گرم شود تبدیل نمایند وهر گاه شدت صداع بدرجه بود که بران صبر نتوان کرد
این ضماد نمایند صندل سفید یکدرم انزروت مثل او افیون دو دانگ باب کاهو وآب کشنیز وآب حی العالم سرشته بر موضع ضماد کنند وبر صدغین ضمخ رصاص
نهند تا شریان ثقیل گردد وایضا گلاب وآب خرفه وآب حی العالم وآب کاهو وآب کشنیز وآب کاسنی وآب خیار وآب کدو وآب بارتنگ وآب بیدبهر کدام
ازین آبها که میسر شود جمع کرده روغن گل وگلاب آمیزند ودران اندکی کافور حل کرده پارچه کتان بدان آلوده بر صدغین گذارند وچون گرم شود تبدیل نمایند
وگلاب وسرکه که دران اندک افیون گداخته باشند ببویند ویا بوزن یکجه کافور مثل آن افیون بروغن نیلوفر یا روغن بنفشه وشیر مختران حل کرده سعوط نمایند
ونیلوفر وگل سرخ وغیره که در قول مسیحی گذشت ببویند وبا بیکه دران بنفشه وگل سرخ پخته باشند نشوق کنند پس اگر ساکن نشود باین سعوط العمل آرند آب
خرفه یا کاهو کدو وحی العالم از پارچه چکان نموده بران اندکی روغن گل یا روغن نیلوفر معمول از مغز کدو یا روغن او انداخته بقدر حاجت سعوط نمایند وایضا آب حی العالم
وآب جزاده کدو وآب خیار هر واحد یکجزو روغن نیلوفر نیم جزو طباشیر سدس جزو شیر مختران مساوی همه اندک کافور دران حل کرده سعوط نمایند بقدر حاجت واین
سعوط قوی النفع ست بگیرند سرطان نهری وخوب کوفته آب مهر آنچه صاف کنند وبا اندک روغن تخم کدو یا روغن نیلوفر یا روغن بنفشه آمیخته بقدر حاجت
در بینی چکانند وایضا طباشیر یک هر واحد نیم درم افیون نشاسته هر واحد یکدانگ همه را سوده باب مثل عدس جهار سازند واز یکجب در روغن گل وآب
حی العالم حل کرده سعوط نمایند وبایدکه ساقین بعصابه ببندند وپایها در آب گرم نهند واز حرکت وکلام وغضب وآواز شدید منع کنند واز اغذیه حاره والبان

اجتناب نمایند و امر بخواب و سکون و آرام فرمایند. و ماء الشعیر بجلاب بدهند و جلاب بسکنجبین ساده و یا آب تمر هندی بجلاب و یا بزرقطونا و تخم خرفه بجلاب آب انار بنوشانند و از ادویه نافعه در صداع خوراندن دو درم کشنیز خشک سوده بجلاب و آب سردست و غذا مورد که و وماش با آب انار و آب غوره و اسفاناخ و بیخ کاهو و بقله یمانی بروغن بادام و کشنیز خشک و ترتیماهی یا ربی و مضراضی سازند و اگر قوت ضعیف باشد و تب نبود جوجه مرغ و تیهو و مانند آن خورانند و از فواکه انار شیرین و به و توت و آلو و شاهلوج بر برف سرد کرده بدهند اگر زمانه تابستان باشد طبری گوید که اگر صداع از احتراق شمس باشد مریض را بحمام نشانند چندانکه عرق کند و امر بجلوس در خانه نکنند که در انجا پارچه ها از بدن دور میکنند و آن را مسلخ میگویند تا هوای آن موضع را استنشاق نماید و بر بدن او آب نیمگرم مکرر ریخته از حمام برآورند پس بردست و پای او آب سرد بریزند چنانچه بقراط گفته که ریختن آب سرد بعد خروج از حمام را بعد ریاضت عنیفه براطراف ترطیب مزاج دماغ میکند بعده بمکانی که در ان باد سرد اید و برگ بید و گل نیلوفر و بنفشه و برم یعنی گل منیلان فرش کرده باشند ببرند و پیش او از فواکه مبق و بطیخ رقی و سیب مزمقطع در گلاب مخلوط بصندل سفید و اندک کافور نهند و شاهسفرم ببرف سرد کرده و بران گلاب و اندک کافور پاشیده بیوبند و باید که غذای او بقول بعضی مغز خیار و کشوث رطب و کاسنی بسرکه باشد و اگر صداع مخمل نشود و سرکه که اندران آب برگ بزرقطونا آمیخته باشند بیوبانند و بر سر بریزند و مخمر آب خیاره آب جوانه کدو و آب برگ بید و آب برگ اسپغول و جمع کنند و اگر آب برگ مامیثا یا آب گل آن یافته شود نیز آمیزند بعده لعاب اسپغول آمیخته و اندک سرکه بران ریخته حرکت دهند تا یکذات شود بعد ازان اندک روغن گل بران ریخته قدری ازان بر سر بریزند و ندیدم کسی را که صداع از گرمی آفتاب باشد و بدین آب علاج کرده شود و بدان نجاح حاصل نگردد و در بصره خلقی را دیدم که این صداع بهم رسید و این بسیار ایشان را امر بخواب نزدیک مجاری آب نمود و اگر ازین صداع زائل نمیشد ایشان را امر بنشستن در آب سرد می نمود و فی الحال صداع زائل میگشت و هرگاه این صداع جاندازان بسوء مزاج بهم رسد و صداع دوام نماید و گویا که آن حمی یومیست که اگر طبیب ان تساهل نماید یا در علاج آن غلطی کند ازان حمیات صعب بهم رسند و سبب صداع حار سازج گاهی از داخل بود و علاج این همانست که مذکور شد و دران این تدبیر زیاده کنند که ماء الشعیر بنوشانند و آب نیم گرم که دران جوبرگ کاهو یا تخم آن جوشانیده باشند بر سر ریزند و بگیرند شیر زنی که آنرا اندک جو و کاسنی و برگ بید خورانیده باشند و دران پنیر مایه حل کنند تا منجمد گردد و بعده برگهای انگور چنان بپیچند که تمام سر را بپوشد پس آن شیر منجمد را بر آن نهاده بر سر نهند و بعصابه ببندند و اگر ازین زائل نگردد حلوا از خشخاش و نشاسته و روغن بادام یا روغن مغز تخم کدو بسازند اگر این هم کفایت نکند بگیرند روغن بنفشه و روغن تخم کدو هر واحد یکدرم شیر دختران مساوی همه روغنها و باهم آمیخته حرکت دهند تا مخلوط گردد پس صاف نموده سرد کرده بقدر یکدرم سعوط کنند و اگر بعد آمیختن شیر منجمد گردد باید دانست که شیر فاسد است آنرا بکار نبرند و نشان صلاح شیر آنست که باین اشیاء مثل مائیت بیاضیه منجمد نگردد و اگر با صداع تب باشد این سعوط استعمال نکنند و این بسیار اسفیج تازه در آبهای مذکوره تر کرده بر تارک سر می نهاد و اما اهل عراق قاطبه یعنی اهل بغداد در ین صداع اگر تب نباشد امر بدوشیدن شیر زنان بر بافوخ ساعت بعد ساعت و نشستن او در آب نیم گرم میکنند و معالجه بزرگ درین صداع تفقد قارورهٔ و تلطیفه بحسب واجب و ست بهر آنکه گرمی این گاهی بحرارت قلب تولد می کرده و ازان حمیات صعب بهم رسد و اخلاط را گرم کند و ازان حمیات خلطی عارض گردد چنانکه تبرید دماغ زیاده تر از انچه واجب ست و از احتمال مزاج مریض گاهی بفساد عظیم مودی گردد حتی که اگر تبرید باشیاء مخدره مثل بنج و افیون و سرو ج و کافور بسیار کنند بهلاکت مریض انجامد و طبیبی را دیدم که تبرید این صداع بسرکه و افیون و کالونیم دوصاحب صداع عورت حامله بود پس حمل او ساقط گردید و بعد ازان سکته بهم رسید و بعد سه روز هلاک شد و ذکر این کلام بهر آن کردم که این سخن تبرید یاد دارند و تغیر احوال مریض و نقصان حواس او فراموش نکنند پس اگر ازین علامات چیزی بیابند از تبرید باز مانند آب نیم گرم بر سر بریزند و پاها بمالند و اعضا بنرمی غمز کنند و جالینوس دلیلاقی مینویسند که روغن گل و گلاب و سرکه آمیخته سرد کرده بر مقدم سر نهند و مقدار روغن گل ده درم و گلاب ده درم و سرکه تنها ده درم باشد و آن را که سردی بیشتر باید سرکه فزون تر از روغن کنند و آنرا که متوسط باید سرکه با روغن برابر کنند و آنرا که کمتر باید کم از روغن کنند سوم یا چهارم حصه حسب حاجت کم و زیاده نمایند و اگر حاضر باشد برگ بید و برگ سیب و برگ به و عنب الثعلب و برگ انگور و ساق خرفه و برگ کوک و کشنیز و غوره بکوبند و روغن گل و گلاب

و سکنجبین شکر کنند و بر سر نهند و اگر حرارت سخت قوی باشد بیست جو و اسپغول بگلاب و آب غوره و آب برگ بید و مانند آن مالت کرده بر مقدم سر نهند و گلاب بسیار بر سر ریختن سخت نافع بود و اندک ریختن صداع را زیاده کند و چون صداع از انحطاط کند ضمادات بارده کم کنند و در حین بابونه بیامیزند و شربت بنفشه و شکر و بالاشعیر و سپغول و شکر و آب انار ترش و شیرین دهند و غذا فرموده با آب غوره و قلیه کدو و مغز خیار و بوار و معمول از برگ خرفه و جزرات بدهند و اگر طبیعت قبض باشد اندکی روغن بنفشه و گلاب و اسفاناخ سنبوسه سازند و همه میوهای سرد و ترشی ترنج و لیمون و مانند آن نافع باشد و اگر مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و تخم خرفه بکوبند و با پست و شکر بدهند مفید بود و ابن الیاس گوید که صداع حار از سوء مزاج بلا ماده اگر از اسباب خارجی بود مثل جلوس در آفتاب و غیر آن سکنجبین آب سرد و برف و یا آب خرفه پنجاه درم بشکر سفید ده درم و یا ماء الخیار سی درم بشکر سفید و یا آب ترنج سی درم بشکر سفید و یا تر هندی نهم بشکر و یا شربت آلو و یا شربت سیب و یا شربت غوره و گلاب بنوشانند و غذا فرموده از ماش و تر هندی یا انار دانه دهند و تبرید سر بشمومات و نطولات بارده و نهادن سر که در خمهای هم در بر سر و مقام در مساکن بارده سازند و اگر از اسباب داخلی بود مثل حادث از خوردن اغاذیه حاره و مانند آن تبرید سر با جمیع نطولات بارده کنند مثل روغن بنفشه و کدو و نیلوفر و نهادن جراده کدو و گل او و برگ او بر سر و آب بید بسر که و صندلین و گلاب و نوشیدن جلاب بارد مثل تر هندی و آب انار بن معصور و شحم آن و سکنجبین ساده و آب ترنج و لیمین طبیعت بمار الفواکه و شیر خشت و صداع حادث از غم از بن قبیل ست و بهترین علاج آن خواب و ترطیب و خوردن کاهو و خیار و تر بوزست و غذا فرموده ماش کدو و بچور و مرغ یا ماء الشعیر اگر با حرارت مزاج جمیع بدن باشد کیلانی گوید باید که در علاج صداع حادث از سوء مزاج حار سازج نظر کنند در نبض و قارورهٔ پس اگر از حالت طبیعی تغیر فاحش هر دو کرده باشد این بر مشارکت بدن دلالت کند و در این هنگام فصد سزاوارست و جلاب بلعاب اسپغول یا شیر تخم خرفه و سکنجبین آب سرد نوشانند و استعمال روغن گل بر سر کرده بر جبهه و خصوصا بعد حلق آن تبرید بر راس و منع تصاعد بخار بسوی سر میکنند و از مبردات مثل صندل و کافور و گلاب نخلها ساخته بیویانند و گاهی استعمال مخدرات مثل افیون و لفاح میکنند چون صداع شدید باشد و مریض برداشت او نکند و اگر با این حد نباشد استعمال آن جایز نیست زیرا که در آن تبلید ماده و حسر از حرکت اعضا و ذهن ست و برگ کدو و کاهو تر و تخم خشخاش و پوست آن و گل آن گل شاهسفرم و برگ بید و دیگر ادویه که در قول مسیحی گذشت همه یا آنچه بهم رسد بدستور در ظرف سربند کرده خوب جوشانیده انکباب نمایند و نخلها بدین استعمال فرمایند مثلا گیرند روغن بنفشه و گلاب هر دو احد یکچو و سر کامتند ربع جزو و در شیشه حرکت دهند و اگر خواهند آب کاهو تر و آب کشنیز و آب کدو و اندک کافور در آن افزایند و شمومات بارده مثل گل سرخ و غیره که در قول مسیحی مسطور شد و فواکه بارده و گلهای آن بویدن نافع بود و از آنچه بخارات حاره را که در سر متولد شوند تحلیل کنند و تبدیل مزاج ردی ادبسوی جید نماید استحمام بسیار در سخنین آب گرم بر سر ست لیکن بسیار ریختن آن صداع حار بلا ماده را نفع میکند و قلیل ضرر میرساند و سعوط روغن بنوب سبعه بقدر نیم درم بغایت نافع در رای منع آنچه از حاره شرب بنفسها و بشکر و جلاب و نقص انار رسیده به دام مرور که هر واحد منخوش باشد و شرب پست گندم مغسول بدقیقات بعده بهرف یا بیخ سرو کرده و اندک شکر بر آن انداخته مفید ست و غذا کشک شعیر بغیر مغز بادام و اسفیدباج اگر سرفه باشد یا با آب غوره یا اسفاناخ یا زرشک اگر ترشی خواهند و اگر قبض نباشد آلو و تر هندی یا خوبانی خشک بدهند در طعام کشنیز خشک یا تر داخل کنند و شیر با تخم خشخاش و تخم خرفه و پست جو بر بیخ یا بیخ سرو کرده نافع ست بعضی متاخرین پسندیده که در صداع حار سازج اول بهر تبدیل مزاج شربت لیمو کی غذی و یا نیلوفر و یا نصف وزن آن سکنجبین ساده آمیخته بقدر چهار لوله در عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر و گلاب هر یک پنج تولچه داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید چار ماشه و برگ بید سبز برگ گلاب و کشنیز سبز سوده بر پیشانی و صدغین ضماد نمایند و وقت ظهر تر هندی چار لوله در آب هندوانه یا آنار مالیده سکنجبین ساده دو تولچه داخل کرده بدهند و تخلها از گلاب کنند و سر که و آب کشنیز در عرق بید مشک هر واحد یک لوله صندل سفید نصف ماشه کافور یک ماشه تخلها بر بندند و ضماد اوراق که در قول ایلاقی گذشت هر واحد نیم درم گرفته بگلاب

وبعد کیفیت روغن گل هر دو را مدلکتوله بکار برند و چون گرم شود دیگر خشک بر مقدم سر بمالند و آنجا که خواب کرباشد سر کرده از ضماد و لخلخه دور کنند و بجای آن روغن گاو بو دخشخاش عسل آرند و بعد از سه روز که مرض اندر انحطاط افتد روغن بابونه اضافه نمایند و اگر بیماره احتیاج بکار بردن صداعی که از حرارت آفتاب باشد و آن را صداع احتراقی میگویند لعاب اسپغول چهار ماشه آب انار ترش هفت تولچه گلاب شکر خام کرگنجاب و عرق بید مشک ساخته باشد از هر یک سه

و همچنین ضماد برگ حنا و گل مهندی کوبیده بر سر بشکال می رویده آب برگ کاسنی سبز یا عرق آن سوده و گل حنای باغی و برگ آن همین اثر دارد و قسوای علاج مذکور در تعدیل و تبدیل هوای خانه و غذا و آب و سکون و مساکن باده مطیبه مثل صندل کافور و گل نیلوفر و بنفشه بید مشک سیب و به و گلاب و عرق بید مشک مانند آن و پاشیدن آب سرد در خانه و نشستن نزدیک آب بوییدن گلهای سرد و خوشبو تجویز نموده مانند و چون از این تدبیر زائل نگردد از استعمال ملینات و مسهلات چاره نبود بجهت آنکه چون حرارت عارض از احتراق شمس بزودی زائل نگشته بمرور اخلاط متاثر نموده از استفراغ متضرر بیگردند و سوء مزاج مادی بهم می رسد و محتاج بتنقیه میگردد

علاج صداع بارد و سادج

و سوء مزاج بارد مصدع نیز یا از اسباب خارجیه بود مانند ملاقات هوای شدید البرد یا مجاورت برف و یخ یا فرو آمدن در آب بارد یا آب چشمهای گرم و امثال این و علاج صداع خبطه می مانند و مول بر کام میگردد و یا اسباب داخلیه باشد مثل آشامیدن آب بسیار سرد تنها یا بر فواکه رطبه و خوردن اغذیه بارده رطبه مثل صفرات و یا تناول ادویه بارد و مانند اینها پس هر چه در علاج امراض مادی بارد و سادج مذکور شد بعمل آرند و نوشیدن شربت اسطوخودوس مغلی تولچه با آب گرم یا عرق بادیان و گاو زبان هر یک سه یا طبیخ اصل السوس با دیان تخم کرفس در عرق بادرنجبویه با اضافه عسل نیز مفید است و کذا تفضل ساشه و گلاب نیم پاو جوشانیده قند سفید دو تولچه داخل کرده نوشیدن نافع و مغلی حلوا یا مغلی منضج نیز مفید و آشامیدن مطبوخ بادیان و دو درم اصل السوس مقشر نیکوفته سه درم با گلقند شکری یا عسلی ده درم نافع و اگر خوف تشنگی باشد شربت لیمو یا شربت اسطوخودوس و غیره ممزوج نمایند و یا مطبوخ اسطوخودوس خالی یا منقی اصل السوس مقشر نیکوفته گاو زبان کشنیز با شکر یا غیره بنفشه یا گلقند بر هند و یا بادیان نیکوفته دو درم بیخ بادیان نیکوفته چهار درم اسطوخودوس سه درم در نیم آثار آب بجوشانند هر گاه سوم حصه بماند صاف نموده دو تولچه شد یا شربت بنفشه آمیخته نیوشند و نزد حکمای هند بیخ بانسه نیکوفته پنج درم جوشانیده صاف کرده نیم دام شکر سفید آمیخته نوشیدن مفید صداع بارد و حار است و ایضاً پوست بلیله صغری کشنیز آمله پوست بلیله بازنگ مساوی یکدانگ کوفته و نیم آثار آب بجوشانند هر گاه چهارم حصه بماند صاف نموده نیم گرم نوشند و گاهی قصب الزریره عوض زنجبیل میکنند با کجله خوردن معجون وبید الورد و تکمید سر بخرقه گرم و جاوروس و انگباب بر آبیکه مدران او دیگ گرم پخته باشند و تفضیه تفضل آن نفع میکند و کذا دخول حمام مفید بود لیکن مکث طویل در آن نشاید و تقلیل غذا و ترک آن بحسب طاقت تولیین طبع بسختی و یا مطبوخ بنفشه و انجیر و غیره با زنجبیل و شیر خشت نمایند و خوردن انجیر منقوع بماء العسل نیز لین طبع است و بعد تلیین تناول جوارشات گرم مثل اطریفل کبیر و فلافلی و فلاسفه و تریاق اربعه و مانند آنها قبل از غذا و بعد آن نافع و قدهن سر با دبان حاره مثل روغن عنبر و قرنفل و دارچینی و اقحوان و سداب و فرفیون و روغن راسنت و مانند آن مفرده و مرکبه مفید و اگر در روغن سداب یا روغن بان یا مرزنجوش یا سوسن یا یاسمین یا اقحوان یا روغن حب القار یا قسط یا بید انجیر یا بادام تلخ مانند آن اندکی فرفیون و قلیلی افیون حل کرده و یا بدعلن افیون و پارچه پشمی یا اسفنج آغشته گرم نموده بر یافوخ اندازند و چون سرد گردد باز گرم نمایند و همچنین تا صداع زائل گردد بعمل آرند نافع بود و ایضاً چون در حمام گرم آب گرم متواتر بر سر ریزند تا سر او گرم گردد و چون از حمام برایند سر خود را بپوشند و از هوای سرد محافظت نمایند مفید بود لیکن باید که تب نباشد که در حالت تب بحمام رفتن مضرست و مضغ عنبر و اوند و مصطکی هر واحد نافع و خوردن کندنا نیز نافع صداع بارد است و اگر اصل صداع بارد سادج گرم نشاندن و غذا کم دادن و تلیین و تنقیه نمودن گلقند و یا مطبوخات یا اغذیه ملینه یا شیافات صابون و غیره و حقنه و احتراز سائر محرکات بدنی و نفسانی مانند اندیشه غم و جماع و غیر آن در رسیدن سر با بدان ضروری ست و از کمادات اسرع در تسکین این صداع آنست که بنفشه و سماق و قرنفل و دارچینی و هیل و زعفران را کوفته و دراته بندند و گرم کرده تکمید نمایند و یا در آب جوشانیده و پنبه تر کرده استعمال کنند و از انگبابات عمده آنکه در شیشه ان در آب جوشانیده بعد پوشیدن چادر انگباب نمایند و هر گاه آب نیم گرم بماند باز برآتش گذاشته و همچنین مکرر عمل آرند تا آنکه صداع رفع گردد و انگباب بدین نهاد

آب مرزنجوش تقویت دماغ میکند و بسنبل و بنفشه و بادام تلخ و کافور استشمام نمودن هم نافع **واز سعوطات** قوی التاثیر اینست که بعد بیهوش
نمودن مساوی سحق کرده بروغن بنفشه کرده بادام مطبوخ باشد یا بروغن نرگس آمیخته بعمل آرند سعوط بعدی و اگر آب سعوط معمول سعوط بسنبل و بنفشه و
دماگیران و بروغن نیلوفر نافع و کذا مومیائی محلول در روغن یاسمین و کذا جندبیدستر یا نوشادر در روغن ترب سعوط بقدر یکچه از بزرگشاد و آب مرزنجوش مجرب و تسعیط مرکب
در شراب یا آب خالص نیز مفید و بقول شیخ از سعوطات نافع صداع بارد اینست که شونیز را در سرکه کهنه شب تر کنند و صبح سائیده بدان سعوط کنند و نزد اطبای هند
سعوط آب هنگره با هموزن آن شیر زنان یا شیر بز بمقدار پنج قطره و اگر هنگره تازه بهم نرسد خشک آنرا شیر سائیده صاف نموده چکانیدن سود مند و سعوط یکدو قطره
روغن نیلوفر نافع و آبها سعوط روغن گلچکان و کذا فلفل در فلفل قرنفل همه را در یک بعرق بادیان حل کرده و کذا آب برگ درخت دونه صاف کرده دو سه قطره
و کذا زنجبیل جوش داده قدری آب او گرفته و کذا با برگ زنجبیل قدری و قند سیاه مثل او با آب گرم سحق کرده و کذا گل یاسمین سه عدد در روغن مالیده و کذا نوشادر
و کلونجی هر یک دو سیر با آب سائیده بروغن گاو آمیخته مفید در سر بارد است **واز نفوخات** عنبر مشک مروارید مساوی سوده در بینی دمیدن عجیب الاثر است
و کذا نفوخ گندم منقوع در شیر عشر و مجفف و مسحوق که معمول استاد مرحوم ست و همچنین نفوخ تنباکو و زنجبیل و غیره مجرب حکیم اکمل خان درین باب سود مند ست
و کذا بعد نظم سرو یا برگ کنیر خشک کرده عطسه آوردن مفید و قاقله کبار و یا دار فلفل سائیده نیز نافع **واز شمومات** شم یاسمین در بینی بسیار نافع ست و کذا
شم نانخه و برگ ترنج و نسرین و روغن آن و عنبر و عود و صعتر و بابونه و زعفران تنها و بدار چینی و قاقله کبار و زباد و فالیه هر واحد سود مند اگر آبک را بر گفدست
با ندک نوشادر بمالند کر آب شود و نزدیک بینی برده چند مرتبه نفس را بکشند مجرب ست و بیهوش شوند نیز بصر بسته گرم نموده نیز نافع و بقول بقراط سلیقه زنجبیل
و فلفل سیاه و کندش کوفته در غرقه کتان بسته شمیدن مفید صداع بارد ست **واز قطولات** نافعه اینست که اسطوخودوس برگ خار قیصوم علیه السلام
گندم نمک شبت بابونه برگ ترنج و اذخر بیه سائیده قرنفل با دریان بیخ بادیان بیخ کرفس گل سرخ پودینه بری سداب حاشا هر چه از اینها میسر آید جوشانیده تنقیل
سر نمایند و بر بخار آن انکباب کنند و قطعه پند آب او تر کرده تکمید سر کنند و شغل آن ضماد سازند **واز ضمادات** و اطلیه نافع دارچینی یا صعتر آن و قرنفل ست
که در آب سداب یا آب برگ لیمو بر پیشانی و هر دو شقیقه و یا فوق طاقه کنند و تمریخ کنیم عدد فلفل سیاه سوده بر پیشانی و شقیقه دراز الوصداع بارد مجرب ست و طلای
قرص شلشت در آب خاسوده از برای صداع بارد معمول و دو عدد مغز بادام بر روغن سرشت سائیده طلا کردن و کباب چینی سائیده بگلاب سرشته ضماد نمودن مجرب
و یا پوست بیخ بید انجیر بنجبیل عنقران سائیده طلا نمایند که مجرب استاد مرحوم ست و یا بابونه اکلیل الملک مرزنجوش تمام بر نجاسف مساوی سائیده روغن بنفشه
و روغن گل آمیخته ضماد کنند که برای صداع بارد معمول و مجرب حکیم شریف خان مرحوم ست و ضماد مرزنجوش مرکی اکلیل الملک زد فلفل شک یا بابونه شونیز مساوی سائیده
با آب مرزنجوش سرشته نیز نافع و کذا قصید جندبیدستر و عب الغار و قسط و کباب چینی در آب سداب یا گلاب بسیار مفید و اگر گوگرد و عوض قسط و کباب گرفته مساوی صداع
گاو یا روغن گل سوده بر پارچه طلا نموده بر پیشانی بچسپانند برای صداع بارد قوی ترست و طلای خاکستر چوب انجیر بسرکه که بنجوبکه سرکه را بر خاکستر گرم بریزند
و بر سر گرم گرم طلا نمایند و همچنین سر که با برگ شقائق النعمان سرخ و یا طلای بوش دریدی نافع ست و کذا ضماد پوست تازه و زرد حکای هندی ضماد گل میکنند
سود مند و طلای تخم چربزه بستور و ضماد مغز بادام چینی بگلاب سائیده و کذا از بنجبیل بند روغن بید انجیر سوده و کذا برگ سهنجنا با آب سائیده و کذا فلفل سرخ قدری با آب
سائیده و کذا پوست بیخ بید انجیر بنجبیل عنقران خواه یا بعبیر با آب سائیده همه گرم کرده مفید صداع بارد ست **واز مجوزات** تجرد خان نیسون دایر صداع بارد
و جندبیدستر و قسط و راتینج و قرطم انجیر و دندروس هر دو مفید ست **واز اغذیه** مرورید کافور مغز مروارید مغز قرطم و اندک شکر ساخته باشند و یا قاقله گوشت
چرنده مرغ و دراج و تیهو و غیره و طیور که چک بری و جبلی باشد یا مقوی خوشبو مثل زیره و فلفل و قرنفل و زعفران و دارچینی و زنجبیل و غیره لازم
و بسیار مناسب ست و کذا هر غذائی که مخدر دل و گنده ناو سداب سیر و حلتیت و کرویا و صعتر و اغاریه تولد بلغم سازند و بقیه سیر شست و نظر و غسل و زیر باجات
نافع و گرفتن بخار مفروطات و شوربا جات خصوصا هنگام خوردن که گرم باشد و بخار آنها بدماغ برسد و عرق آید مفید ست و بیجای آب مالنسل بهمه مذکوره
یا بسه مثقال انجیر خشک هریک بپنج مثقال سوده بیزند و بقدر شربت آب بدوده شربت نمایند و لقمه لذیذ حلوا سوهن و غیره بپزند و بقوت تقویت مخصوص ست و کذا تریاق

قوال حکما

قارورهٔ بنفشه کنه شبهار ضماد از خطمی و بزرالبنج و بابونج و خرفه کباش قرنفل شمله شیر باد و دوا بیدمشک مقدم سعد و بابونج شماخ با صندل و گلاب ضماد
ورد و عن بنفشه ترنجبین شمار سعوط و ضماد آب تلخ شمش ضماد ورد و عن او سعوط غاروزان خردل مع چند بیدمشک و ضماد صرف بارد حوصلی سداب گرم و بابونج قرنفل سرشته و کذا اعناب انفار مقشر و مثل او سداب بعرق قرنفل بعد خروج از حمام چند بار کذا از نجبیل بدرد عن خیری و کذا خردل سوده و دوا آب فرنجمشک سرشته گرم کرده
در حمام ضماد کردن و کذا از فرنجمشک ضماد آبهه در صداع بارد از مجربات من بست و شربا بر سامطبوخ بشکر شیرین کرده و بخورد مرهم و عرق بارد نجبویه طبیخ کنکر
و عصارهٔ او و شیح ارمنی مطبوخ و پوست نارنج مطبوخ با شکر و بسیار دقاقل کبار و برگ حنا کل روز دوم و اکل عود هر روز یکدرم عسل گرم تا بست روز
متواتر یا هندبیدستر با عسل و یا با درنجبویه خام پخته و یا جوز بویا و یا عرق بابلیله کابلی و یا شبت خام پخته و یا سرگوش و تخم او شنوی و مطبوخ با فاویه و بابونج
مسلوق و یا مشک و یا فرنجمشک و یا اشق یکدرم بشراب کهنه و یا تمر الیهود و یا توم در غیر رمذ و در وسعوط صبر یا فرفیون یا عنبر یا خولنجان یا بخور صبر یا جاوشیر
یا دارچینی یا زعفران و مشک مساوی سه بار تا سه روز زیاز هر یک کفاره سه مرتبه تا سه روز متصل با نجبیل یا شحم حنظل یا قسط یا حلتیت یا زهرهٔ خرگوش یا کندر با
خردل یا قاقله یا زنبار هر کدام که باشد بقدر یک حبه در روغن بادام و یا آب برگ سوسن سه روز متواتر یا روغن نارد ین یا آب مرزنجوش یا عصارهٔ قثاء الحمار
یا بجه بشیر دختران یا مغز بادام تلخ بروغن گل یا روغن او تنها یا بسرکه و یا موسیائی بجه بآب مرزنجوش و یا روغن بنفشه و یا روغن شونیز شیر دختران و یا روغن بلسان
یا عصارهٔ کرنب یا جمله مرارات بقدر حبه بآب مرزنجوش یا روغن یاسمین یا عود و یا روغن نرگس یا مرزنجوش یا بادروغن هاقر قرحا یا آب نام مع مرزنجوش تر یا آب گندنا
بسرکه و کندر یا زهرهٔ خروس و شحم گل آزاد درخت و حماما و بخور مریم و شبت و شیح ارمنی تازه و یا خشک ساییده و یا پارچه بسته و دارچینی سوده و دارچکنان بسته
حتی که عطسه آید دلالدن بروغن آس و نجبیل و قیصوم و حب بلسان و روغن آن و گل یاسمین بی و گل سوسن سفید و انیسون و روغن نارد ین بسکبینج و حندقونی و شحم او
و روغن تخم او و حرف نوشادر و قنه و روغن غار و روغن عاقرقرحا و فرنجمشک تمر الیهود و سورنجان و بخیتران و ضماد او یا سرکه و روغن و یا کوفته جوشانیده
بروغن گل آمیخته و یا کوفته بسرکه سرشته و خرنوب شامی بروغن نارد ین سرشته و صبر بسرکه یا بروغن گل یا بهر دو و ما میران بسه درم صبر سه درم آب چنار سرشته
بر جبهه و صدغین و یا فوخ در صداع مزمن و یاز نرگس و یا روغن او و محموده بسرکه و روغن گل یا بروغن زیت مع نبات او بستور با خاصیه و شحم خام و پودینه
و آب او بسبوئی و بجعی لبان و سکبینج بسبوئی و آب سداب بسبوئی یا بروغن گل و سرکه و یا قطران بعد حلق سر بر تمام سر با جندبیدستر زیت و بابونه و اشق و بجعی لبان
بسرکه سرشته و عصارهٔ قثاء الحمار و بیخ او تنها یا بسرکه و زهره و بزر با خاصیه بعرق قرنفل سرشته و مغز بادام تلخ تنها بسرکه سرشته یا بروغن گل آمیخته و یا بهر دو و یا آب قرنفل
سرشته و خاکستر موی انسان بسرکه آمیخته بر عصارهٔ باد رنجبویه و کبابه بگلاب یا شراب و یا آب قرنفل سرشته گرم کرده و یا بصبر مساوی بروغن و شحم خنجکشت
و آب برگ او و آب خام بسرکه و روغن گل و یا اکلیل الملک بسرکه و بروغن گل یا مغیث سرشته گرم کرده و یا فلفل سیاه و یا دارفلفل و یا دارچینی و یا شبت و یا شیح ارمنی
و یا شونیز تنها یا بروغن خیری سرشته و یا جاوشیر مخلوط با روغن گل برای صداع بارد قدیم و یا الدن بروغن آس و یا بورق و یا قیصوم تنها یا بزیت پخته و یا روغن
بلسان و یا شیطرج و یا قسط و یا تخم تربخ و یا روغن عاقرقرحا و یا بلابلاب آب قرنفل و یا سوسن گندم بسرکه جوشانیده و در حمام ضماد کردن و یا برگ کنکر شراب
کهنه جوشانیده و یا تخم فرنجمشک با آب کرفس و یا خاکستر شاخ و برگ انگور دشتی بسرکه یا بعسل سرشته و یا شب بیرگ خار و بزرمرزنجوش یا طلق محلول با شل و صبر آب
با دیان سرشته در حمام و یا زرچوب سوده بروغن گل تری سرشته بعد غسل سر با آب نمک در حمام و یا گل ختمی خشک بشراب کهنه در حمام و یا جوزالسرو بعسل و یا
صمغ محرق بشراب کهنه سرشته در حمام و یا راتینج و یا راک بشراب کهنه و یا موی الحمام بروغن گل تری آمیخته و یا حب الکلی در شراب کهنه و یا آب گندنا بسرکه
کندر و یا عصارهٔ دان و یا مصطکی بروغن نرگس و یا ضماد سرکه سرشته گرم کرده در حمام و یا انسنتین در شراب کهنه بخور و یا مرهم یا بنیه دارند بصبر و غسل آمیخته و یا بر گرم

ضماد حرف نوشادر و صندوقی و بعضی لغات و قضاد و تکراد و یا کلوی آن از ترش کردم و نرم کرده و فارسی آن بست دانستان و آن گرد و بستان است بلغت آن و بعضی ست از خرد روم ۱۲ شعبی الاب

وقد بعضی آن بخیتران و شیر دختران خوانند و آن شیر خشخاش و شیر کاهو و شیر خربزه و شیر تخم خیار و شیر تخم کدو و شیر تخم بادرنگ و شیر تخم خربزه و شیر تخم خیار و شیر تخم کدو و شیر تخم بادرنگ و شیر تخم خربزه

و یا خاکستر حلد بروغن گل زیتی و **شراب وضماد** حاما ماذ خرو شم حظل انیسون و مزنجوش و نام و عود و خولنجان عاقرقرحا و مصطکی و روغن نارد بن غار یقون و سنبل الطیب و سیسالیوس و خیارشنبر و سطوخودوس و سنای مکی و درس و روغن غار و حب الغار و حب بلسان **و کل وضماد** زنجبیل و جاوشیر و حلتیت و عنجر قنه و دارچینی بوزن او زعفران سوده و زعفران تنها و خردل و بندق هندی زراوند مدحرج و تخم مرغابی و سندروس و مصطکی و قرطمانا و تخم ترب و شیر آلمه و علک البطم هر واحد نافع صداع بارد ست **جالینوس** می گوید که اگر علاج صداع حادث از سردی هوا بزودی کنند بسرعت زائل میشود و اگر دیر کنند به نخشود و دیر زودی الصداع سخت میگردد و گاهی بآن آواز منقطع میشود و درین وقت نطول آب گرم و تقطیر آب مزنجوش ممزوج بروغنی از روغنها مزبور آنست شیخ میفرماید که صداع بارد انگمیدن چیزی که مسخن بالفعل باشد از پارچهای گرم کرده و از جاورس گرم نافع ست و جاورس الطف و اعدل از نخود ست یعنی اگر سوء مزاج بارد ضعیف باشد از جاورس تکمید نمایند و حجامت مسرودین یعنی سر را سیده را اگر ابدان ایشان پاک بود و خون حرکت اخلاط نباشد سر بر هنه کرده در آفتاب سمت اشراق آن نشستن تا آنکه صداع ایشان منحل گردد و نفع میکند و سر مازده را واجب ست تقلیل غذا در اسهال طبیعت اگرچه بحقنها باشد و از حرکات بدنیه و نفسانیه و فکریه و مشروب بارد منع کنند و بیرون آمدن در سردی آذار احترام بود و جمله کسانی را که صداع از سردی باشد بعد تنقیه اگر حاجت آن باشد مرهفات و سعوطات و نشوقات و شمومات و نطولات و اطعمه سخنه مذکوره نافع ست و نوشیدن شراب ریحانی رقیق قوی مع بزور مثل تخم کرفس و بادیان و تخم گذر و انیسون و زیره و دوقو و فطر اسالیون و مانند آن نفع میکند و این وقتی ست که از حصول اخلاط در سعد مستعد ثوران امن باشد و هنگامی که مریض را تب نبود که خوف شدت آن باشد و ضماد خردل و همه اضمده محمره آنرا نافع ست و خصوصاً چون خردل و ثافشیا دران داخل بود و طلای خاکستر بسر که مجرب ست و همچنین مالیدن زرد چوب بروغن بادام تلخ این همه بعد تراشیدن موی سر و خوردن سیر نیز از مقطعات صداع بارد ست **مجوسی** گوید که مداوات صداع حادث از سوء مزاج بارد نیست که آنبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و برنجاسف مزنجوش و خام و صعتر و حند قوتی و شیح ارمنی و شجرهٔ مریم جوشانیده باشند بر سر ریزند و بخار مطبوخ این ادویه بگیرند و دران پارچهٔ نمد آغشته تکمید موضع درد کنند و در حمام داخل شوند و بوهای گرم مثل مزنجوش و نرگس و خام و شیح و مشک و حند بیدستر و شونیز و جاوشیر بجویند و سزاوار ست که قوت دوا و ضعف آن در گرمی بقدر قوت مرض و ضعف او باشد و اگر باین تسکین نیابد باین ضماد نهند بابونه اکلیل الملک هر واحد پنج درم برگ غار مزنجوش خام شیح ارمنی هر واحد سه درم مرد دم زعفران یکدرم فرفیون نیم درم همه را باریک سائیده در آب مزنجوش یا آب خام یا آب سداب سرشته ضماد کنند و اگر باین قیروطی مسخن ضماد کنند نافع بود آب خام و آب مزنجوش و آب سداب تر هر واحد یکجزو موم سرخ سه درم روغن زنبق و روغن سوسن و روغن سداب هر واحد نیم اوقیه موم را گداخته در هاون اندازند با بهای مذکور اندک اندک تسقیه دهند و بدستهٔ حل کرده دران پارچه تر کرده نیم گرم بر سر نهند و ایضاً فرفیون و سرگین کبوتر و فلفل سیاه مساوی باریک سوده بسر که سرشته بر سر لطوخ سازند و ایضاً قسط و کندر و ذکر و شیح ارمنی هر واحد سه درم مر و صبر و صمغ سداب و حند بیدستر هر واحد یک نیم درم فرفیون یکدرم افیون چهار دانگ باریک سائیده بآب مزنجوش یا آب خام سرشته ضماد نمایند و اگر بر دت قوی باشد دران جاوشیر نیم درم مشک نیم دانگ زیاده کنند و این سعوط بعد آزمودن مر و صبر هر واحد یکدرم شونیز و حضض هر واحد یکنیم درم جندبیدستر سکبینج و جاوشیر و زعفران هر واحد نیم درم صعتر فارسی رود و درم مشک نیم دانگ زهره گبک و زهره کلنگ هر واحد یک نیم دانگ باریک سائیده بآب شهمانج سرشته جهها بقدر عدس سازند و یک حب در آب مزنجوش حل کرده در بینی چکانند و سعوطیکه فالج و لقوه را نافع ست و عزعزه نافع آن درین باب منفعت بین دارد و اگر صداع ساکن نشود دانی ما الاصول نبوشانند پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد ده درم تخم کرفس و بادیان و انیسون هر واحد پنج درم مصطکی و سنبل الطیب و احد یک نیم درم سلیخه و اسارون هر واحد دو درم بیخ اذخر و فقاح اذخر هر واحد سه درم راسن و فوج هر واحد دو درم مویز منقی سی درم همه را دو سه رطل آب بجوشانند تا چهارم حصه آب بماند صاف کرده هر روز چهار اوقیه با یکدرم روغن بادام شیرین و مثل او روغن بادام تلخ نیم گرم بنوشند و اگر برودت شدید باشد نیم درم سعوط بنیا دران حل کنند و اگر صداع از هوای سرد باشد روغن سداب که اندران اندک فرفیون حل کرده باشند و یا روغن غار یا روغن سوسن هر چه ازین حاضر باشد بر سر مالند و اگر تب نباشد شراب کهنه که دران تخم کرفس و انیسون و بادیان پخته باشند بنوشانند و اگر از نوشیدن آب سر صداع

شود شراب ابیض رقیق که دران اندک قبض باشد بدهند که تسکین بخشد و باین صداع حادث از خلط اردی در معدهٔ اگر حاجت باشد نظر ساکن کند بهر آنکه تعدیل و اسهال و اخراج آن کند و غذا نخود آب بزیت و شبت و دارچینی و زیره و خوانجان دهند و یا نان خورش بزیت و مری و صعتر و زیره و انیدان سازند و اگر احتمال این نکند کبهو تر بچه پرواری معمول از مصالح مذکور غذا فرمایند و از تناول غذیهٔ بارده مثل البان و ماهی و فواکه حذر کنند و از اغذیهٔ مسخره مانند جوز و شهد انج و جرجیر و باذروج و ثوم و بصل و شراب اصفر کهنه و مانند آن اجتناب نمایند طبری گوید که علاج صداع حادث از سردی هوا و ملاقات برف بسیار سهل ست اگر از حد تجاوز نکند و مفرط نگردد و سریع الزوال بود پس بگیرند گل حلبه یک دسته با بونه اکلیل الملک گ نام مرزنجوش هر واحد یک کف سبوس گندم دو کف خطمی کف کبیر نمک کف کبیر و همه را در اقتابه سربسته بپزند تا مهم اگر دود بعد از بوییه آفتابه در بینی و گوش بیمار آن بگیرند تا زمانی که از بینی یا گوش او از خنک قطرات آب سیلان کند که سیلان این علامت زوال مرض ست و این تدبیر تنها طریقه زوال مرض ست و علاج اهل کوهستان اینست که اگر وقت شلجم باشد بگیرند شلجم بزرگ قطعه کرده بپزند تا مهم شود پس بران انکباب نمایند استنشاق بخار آن کنند که از ازالهٔ این صداع می کند علاج عام اینست که روغن خار و روغن خیری گرم کرده دران اسفنج تازه یا پشم پاره تر کرده بر تارک سر خسته و این اتم معالجه این مرض ست و از معالجات او اینست که بگیرند کیسه و از سبوس گندم پر سازند و بر آتش خوب گرم کرده بر سر مریض نهاده به بندند و امر بخواب نمایند که بعد بیداری صداع زائل شود و از معالجات این صداع مدام مالش سر بپارچه نرم ست و مضمضه آب گرم و دخول حمام و ریختن آب نیم گرم بسیار بر سر و خواب در حمام باید که غذای این مریض اگر مانعی نباشد حریره معمول شیر میش و بحریه گندم باشد و شوربای که بران شراب سیخته باشد و شاهسفرم آب نارسیده و دستنبویه و ترنج و مانند آن بهم رسانند و اما شمیدن مشک بسبب فرط حرارت و کثرت تحلل ازان بسوی دماغ صالح نبود و بهر گاه طبیب ازین صداع تسامل نماید بفساد عظیم مؤدی گردد ایضاً میگوید که صداعی که از نزول اداب بارد بسیار رقیق و دراب شبیه بالطرونیه و کبریتیه و مانند آن عارض شود معلوم ست که طبایع این آبها مختلف ست و هر واحد ازان مناسب بحرارت مسخن اخلاط و میوست مقبض جلد و مخشن آن و برودت یا رطوبت دارد و بحسب طبایع و تاثیر آنها معالجه باید کرد اگر تب یوم یا مرض دیگر مشارکت حادث نشود و اگر این حادث شود معالجهٔ آن مرکب بحسب تراکیب آن باید و این همه را تحلیل میکند حمام و آب نیم گرم و تخفیف غذا و تمریخ جمیع بدن بروغنها و شم اشیای مضاد اسباب فاعله این نوع صداع شبیه بحمی یوم در معالجه ست چه این آبها حمیات یوم نیز پیدا می کنند یا باسخان یا بقبض جلد و یا بالتهاب دماغ و این همه را حمام و تغذیه باشیای موافقه حل می کند همچنین استحمام تغذیه باشیای موافقه این نوع صداع را و اگر اعراض دیگر بران مضاف گردد چنانچه اعراض حمی یوم مضاف میگردد و احکام آن از علاج حمی یوم اخراج نمایند ایضاً او مینویسد که خبطه نزد اطبا انسداد مسام سر بهوای بارد و آب سرد و اجتماع بخارات در بطون دماغ ست و اکثر اوقات عقب خبطه زکام ظاهر میشود و اگر ظاهر نشود و فالات مستکن در بطون دماغ یا اندک یا حار یابس باشد و من علاج صداعی که عقب خبطه ظاهر شود چون بخارات را جبهٔ حار یابس سخیف یا قلیل بود و یا کثیر رطب باشد ذکر میکنم و علامات هر واحد ازین بیان می نمایم اما خبطه کثرت اجتماع بخارات حار یابس با انسداد مسام از هوای بارد بود و علامتش اگر بخارات اندک باشد اینست که بیمار در گوش خود طنین و دوی اندک باخمشکی منخرین و در سر خود گرمی با صداع می یابد و آن در سر مختص بموضعی نباشد بلکه گاه در مقدم دماغ و گاه در مؤخر آن و گاه در تمامی دماغ و گاه در بسیار و گاه در تارک سر گمان کند و علاجش قطع غذای غلیظ بمخرا و خان بحمام و انکباب و استنشاق بمخار آب گرم خصوصاً که دران حشائش جا نیفته باشند و غرغره آب گرم و تجرع آن جرعه بعد جرعه ست و اگر این کفایت نکند تعدیل طبیعت نمایند و مار الشعیر که دران اندک تخم خشخاش سفید پخته باشد بیاشامند و کاهو پخته و یا خام بجوزند و پلپها بمالند و ساقها بپارچه به بندند ازین بران اگر کفایت نکند انکباب بدین مطبوخ خانمایند بگیرند بنفشه و نیلوفر و برگ خبازی و خشنیز خشک و سبوس گندم و گل سرخ هر واحد یک کف جو مقشر باقلا کوفته هر واحد دو کف حی العالم و برگ خیار هر واحد یکدسته و همه را بآب صاف چندانکه ادویه را بپوشاند در اقتابه سربسته مهر ابپزند پس سر آفتابه اندک اندک کشاده بخار آن بگیرند و چون سرد شود و بخار کم گردد باز سر آفتابه بند کرده بر آتش گذارند و اعاده انکباب نمایند اگر این هم کفایت نکند خشتی یا قطع سنگ یا آهن با آتش خوب گرم نموده از خاکستر صاف کرده و روغن بنفشه بران ریخته بخار آن بگیرند و استنشاق آن نمایند که درین صداع بسیار بلیغ النفع ست و اگر این صداع با صداع دیگر مرکب شود علاج آن بحسب ترکیب نمایند بنوعی که در علاجات انواع صداع مسطور ست و این تدبیر هنگامی ست که بخارات محتقنه حار یابس باشند و اگر بسوی حرارت و رطوبت مستحیل گردند مبدای زکام شوند و علاج او در بخارات حار رطب بار طب

ذکر میکنم و گوییم که اگر بخارات راجعه حار رطب یا رطب بغیر حرارت باشند علامتش آنست که بکام با صداع دانند و بسخونین بود و در بعض صداع در جمیع اجزای سر باید و در بیخ طنین مدوی نباشد و این بخارات اگر بسیار باشند بکام شود و اگر اندک بود تا آنکه تحلل یابد باقی ماند پس بتحلل آن صداع زائل شود و جمیع انواع زکام چون در ابتدای او بادی صداع باشد بدانند که ابتدای او خبط است و علاج این نوع صداع علاج صداع بارد بابادیست غیر آنکه این سهل تر از انست بهر آنکه این زکام میشود و از سخونین بافشاندن آن جاری می شود و آن تحیل بزکام نمیشود بلکه خلط دران بسر باقی می ماند و علاج این نوع جمله ذکر کردیم و علی الخصوص انست که بافشاندن بینی دائم کنند و فصد نمایند اگر ممکن بود و تلیین طبیعت باب آلوشیرین و بنفشه و عناب مطبوخ بترنجبین و فلوس خیارشنبر و اندک روغن بادام کنند و اگر در مزاج او گرمی ظاهر گردد سکنجبین شیرخشخاش لازم گیرند از تناول گوشت منع نمایند که این صداع باین طریق زائل میشود و این سهل تر انواع صداعات مگر آن که مرکب گردد و یا تحیل بمرض دیگر شود و من در علاج انواع زکام معانی مشروح ذکر خواهم کرد از ان امر خبطات و مبادی زکام ظاهر خواهد شد سعید باید که در صداع تابع بلغم و مزاج بارد جانبین استعمال کنند و سکنجبین عسلی بیاشامند و اترج مربی در سکنجبین مربی در عسل خورانند و غذا اسفیدباجات باقاوه یه و مطبوخات سازند و اندک حلوای شکری و عسلی دهند و شراب صرف یا ماء العسل نوشانند و فواکه یابس مثل انجیر خشک و حب الزلم پسته استعمال نمایند و آبیکه دران مرزنجوش و نمام و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند بر سر ریزند و باد هان حاره مثل روغن نرگس یا مرزنجوش یا روغن نارین یا روغن بنفشه تفریق راس نمایند و یا عین حاره مثل نسرین و یاسمین و مرزنجوش ببویانند و یکبند شش عطسه آورند و خوشبوهای گرم مثل مشک و غالیه ببویند مصنف اقتباس گوید که در صداع بارد سازنج از سبوس نخود سه مثقال و گل بابونه و اکلیل الملک و شیح از هر واحد یک مثقال نمک طعام دو مثقال جوشانیده صاف نموده پاشویه نمایند و اندکی بسر انکباب سازند و روغن بابونه و نرگس و زنبق هر یک نه ماشه عود هندی سه ماشه عنبر مشک هر یک یکماشه سوده آمیخته نخالیه سازند و روغن سداب بر سر مالند و اگر بزیادتی تسخین حاجت آید روغن فرفیون نیز آمیزند و تکمید سرازنمک شور و کاورس و سبوس نخود نیکوست و طلا از فرفیون و قرنفل هر یک چهار ماشه جند بیدستر سه ماشه سوده در روغن زنبق دو تولا آمیخته از مجربات فقیرست و نشستن در افتاب و نزد آتش نفع بین میدهد و این ضماد مؤلف مؤلف در یکساعت رفع دردی نماید گل بابونه فاوانیا مرکیاه بابونه خاکشی زعفران هر یک سه ماشه کوفته بیخته در روغن زنبق و نرگس هر دو یکتولا آرد ترمس نه ماشه آمیخته بکار برند و مصطکی سه ماشه سوده در عسل یکتولا آمیخته بلیسانند و بالایش پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی اصل السوس تخم کرفس هر یک هفت ماشه در عرق بادرنجبویه یک نیم پاؤ شب خیسانیده صبح جوشانند که بنیمه آید مالیده صاف نموده عسل سه تولا داخل کرده بنوشانند و غذا شوربای مرغ مرغن بنان فشکار گندم نرمند و بجای آب بر ماء العسل کار عرق بادیان ساخته باشند قناعت کنند

علاج صداع دموی

سبب آن علیان از ارتقای خون بسوی دماغ ست فصد سر و کتف از جانبی که درد قوی باشد بشرط یکه ماده در دماغ مستقر بود و در انجا مدت مدید باقی ماند و اگر دران مستقر نباشد پس بقول شیخ فصد خلاف جانب وجع واجب ست و اگر آن رگ ظاهر نباشد فصد هفت اندام کشانیدن خون کثیر حسب حاجت و احتمال قوت برانند و اگر از فصد مانعی باشد حجامت پس گردن و یا میان شانه نمایند و بعد فصد جمله تدابیر یکه در علاج صداع حار ساذج گذشت بعمل آرند و در مسکن بار و نشانند و جمیع تدابیر او از اشربه و غیره آنچنان باشد که تولید خون صافی مائل بمتانت و بیس اندک نماید و از مبردات مستعمله درین صداع در ابتدا و بعد فصد و استعمال لعاب بهدانه و اسپغول و شیره تخم خرفه و کاسنی و کاهو و مغز تخم کدو و عناب و آب آلو و تمر هندی و انار و ریباس و ترنج و کاسنی سنبر و شاهتره تر و عرق این هر دو و عرق بید و نیلوفر و شربت نیلوفر و سکنجبین ست هر یک بطریقیکه در علاج امراض دماغی حار مسطور شد استعمال نمایند و بوقت باقی ماندن مادهٔ اخره بعمل آرند و شیره عناب با شربت انار این بنوشند و یا شیره عناب شیره تخم کاسنی در عرق شاهتره برآورده نبات سفید داخل کرده همراه الطریفل کشنیزی بدهند و یا الطریفل مذکور خورده بهدانه سه ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و باز بجای بهدانه شاهتره کنند و شیره تخم کاسنی افزایند و اگر بار عاف باشد شیره عناب و شیره کاهو در عرق شاهتره برآورده نبات داخل کرده بنوشانند و اگر با فساد خون و بلغمیت بود

بعد فصد خیسانده عناب پنجدانه گل بنفشه پوست هلیله زرد کشنیز خشک هر یک شماشه بانبات دهند و بعده منضج و مسهل بعمل آرند و اگر ماده دماغی
سرخ رنگ برسر و گردن باشد بعد فصد و چسپانیدن زلو شاهتره پوست هلیله زرد هر یک شماشه عناب پنج دانه چرایته کشنیز خشک هر یک چهار ماشه تمر هندی
دو تولہ شب خیسانیده صبح گلقند داخل کرده بدهند و جلاب مرکب و شربت عناب مرکب نیز در صداع معمول ست و دیگر اشربه مطفی غوں کہ در علاج امراض
دماغی مودی مسطور گشت حسب حاجت بعمل آرند و هرگاه درین صداع بعد فصد و استعمال مطفیات احتیاج تلیین افتد یا اندک آمیزش صفرا یا استلا زیادۂ
صفراوی محسوس گردد و استفراغ آن نمایند جلابیات و مسهلات صفرا کہ در علاج صداع صفراوی مذکور شوند یا اولاً دو سہ روز باین منضج و دهند گل نیلوفر
بنفشه شاهتره عنب الثعلب تخم کاسنی گل سرخ خبازی هر واحد دو درم عناب هفت عدد سپستان نه عدد در آب خیسانیده یا جوشانیده گلقند یا ترنجبین
چهار تولہ داخل کرده صاف نموده نوشند بعده روز هشتم برای اسهال شیر خشت پانزده درم مغز خیارشنبر شش یا هفت تولہ روغن بادام یکنیم درم یا دو درم زیاده کنند
و گاهی برگ سنا دو درم یا سہ درم یا چهار درم می افزایند و گاهی هلیلجات والو بخارا و تمر هندی مغلبه صفرا و عدم سهال اضافه میکنند و یا تلیین بطبع مطبوع خواهد
متخذ از عناب سپستان بنفشه آلو تمر هندی بنفشه نیلوفر شاهتره با مغز خیارشنبر و روغن بادام شیرین و شیر خشت و ترنجبین یا بدون خیارشنبر نمایند و ایضاً
نقوع خواهد مثل آنکه عناب آلو بخارا هر یک بست دانه خوبانی پانزده عدد سپستان سی عدد تمر هندی چهار اوقیه بنفشه گل سرخ هر واحد سہ درم شب خیسانیده صبح
ترنجبین دو اوقیه شیر خشت یک اوقیه مالیده صاف کرده بدهند و شربت اجاص مسهل و نقوع معمول حکیم اکمل خان نیز مستعمل شربت نجیب الدین سمرقندی
نیز ملین طبع ست و اگر سرفه باشد حموضات و گل سرخ و هلیله مناسب نیست و درین میان مسلمات تبدیل از شیره تخم کاسنی و خیارین و مغز تخم تربوز هر یک هفت ماشه لعاب
اسپغول و بارتنگ خطمی سہ ماشه در گلاب و عرق بید ساده و کاسنی و شاهتره هر یک چهار تولہ بیاورده شربت عناب و نیلوفر هر واحد یکنیم تولہ داخل کرده اسپغول هفت ماشه
پاشیده داده باشند و اگر بجای آب عرق شاهتره بنوشند خوب ست و شم کافور بقول صاحب شفاء الاسقام صداع دموی را نافع ست و بعد تنقیه تمام اطریفل
کشنیز تولہ بشربت عناب و شربت کاسنی هر یک یک نیم تولہ گلاب و عرق کاسنی و بید مشک هر یک چهار تولہ هندوکافور بروغن گل میبیشه بهار سعوط سازند نافع یا
اطریفل کشنیز شیره تخم خیارین عرق شاهتره شربت نیلوفر بدهند و گاهی شیره کشنیز خشک شیره اصل السوس افزوده میشود و چون مریض در فم معده
کرب و غثیان و نخس در یابد مبادرت بقی نمایند شستن بست و با آب گرم و یا با شویه نمایند از سبوس گندم یا با بیکه دران بعض ادویه بارده مثل گل بنفشه و نیلوفر
و تخم خطمی و خبازی و بهار بید و یا برگهای یانهها از هر واحد یک قبضه سبوس گندم سہ قبضه جوشانیده باشند و هرگاه بعد ازین تدابیر گرانی سر باقی باشد با بیکه دران
بابونه بنفشه اکلیل الملک گل سرخ جو مقشر نیلوفر جوشانیده باشند نطول نمایند و ایضاً بعد تنقیه شم افیون مصری خالص و طلای آن داخل و طلای آن داخل یعنی بر صدغین این
صداع را در ساعت ساکن میکند و انچه آزموده ست سعوط از بهای لولو قدری از عنبر و طوبت سرطان زنده کوفته ست و سعوط طباشیری بدستور نافع و گویند
که ریختن گلاب بسیار بر پا فوخ تا آنکه سردی او در قعر سر محسوس گردد فی الفور نفع میکند و ریختن اندک ازان بسبب تسدید مسام و حبس بخارات صداع را زیاده میکند
و هرگاه در سر انبجره بسیار لبود روغن بابونه بسر که طلا نمایند و شم آن ابلغ و اسرع در تاثیر باشد از طلای آن و هرگاه دماغ ضعیف گردد کدام شیء بر سر استعمال نکنند
مگر بعد تقویت رئیس سعوط مقوی آن انچه اسرع در تقویت اوست سعوط روغن بنفشه بشیر دختر انست و سعوط نافع که بعد تنقیه مستعمل میشود آب برگ کاهو آب برگ
خرفه آب کدو شیر دختر ست همه را در شیشی دهن فراخ انداخته حرکت دهند که یکسان شود بعمل آرند و اگر ضربان قوی و صدع شدید مریض را مضطرب گرداند این
دوای مخدر برای تسکین استعمال کنند افیون زعفران هر یک بقدر باشد اندکی کافور قیصوری در شیر دختران یا روغن گل حل کرده در گوش و بینی چکانند و گاهی
درین ادویه گل ارمنی و آب کشنیز سبز و آب بابونه تر و سرکه و آب بید و مانند آن افزوده بر سر طلا میکنند و ضماد مسکن که بعد استفراغ استعمال میکنند اینست آرد جو
کشنیز سبز برگ خرفه عنب الثعلب برگ بید صندل مجموع یا انچه میسر شود بر سر ضماد کنند یا آرد جو اسپغول آب برگ بید گلاب قدری سرکه و طلحلب آمیخته استعمال کنند
و یا صندلین گل ارمنی کاموکشنیز خشک ساییده با آب کشنیز سبز و گلاب و آب بیخ موز آمیخته طلا کنند و یا صندل سفید کافور فوفل شیاف مامیثا ساییده با آبهای نارده
آمیخته بکار برند و ضماد سویق جو با سرکه و گلاب نیز نافع ست و یا شیاف مامیثا و صندلین و گل سرخ و نیز قطونا با روغن بید و بنفشه بر صدغین و پیشانی

وتارک سر طلا نمایند واگر درد شدید باشد اندکی کافور زیاده کنند وعند شدت درد وضربان صندل فوفل گل ارمنی شیاف ماسیشا هریک ده درم پوست بیخ انار بزرالبنج سفید انیسون عنبران کافور هرواحد یکدرم همه راسابیده درگلاب آمیخته وبرخرقه کتان طلا کرده برسر گذارند ونخلیه که درین صداع نافع بود انیست آب خلاف آب کاهو آب کشنیز سبز صندل سوده روغن گل باقدری سرکه وپنبه کافور سوده درشیشی بمن فراخ انداخته حرکت داده ببویند وبخورند که در صداع دموی بعد فصد ودر صفراوی بعد مسهل استعمال کرده میشود انیست گل بنفشه خطمی جوبقشر گل نیلوفر جزاوه کدو بابونه جمله را در آب جوشانیده درطشت انداز ند ودر روغن بنفشه درروغن گل داخل کرده برطشت وسر مریض چادر کشیده دوا را حرکت دهند وبخارگیرند دوسه بار این عمل کنند وقدمین در آب گرم یا در آب داده پاشویه بارد گذارند وکماد که در صداع حاری مادی وقتیکه استفراغات ومعدلات بالکلیه زائل نشود برای رفع بقیه آن معمول ست انیست آرد جو گل خطمی بابونه سبوس گندم صندل سفید گل سرخ بنفشه مساوی کوفته بیخته باسرکه یا انگوری وگلاب وآب شاهسفرم وروغن گل سرشته درپارچه بسته باتش گرم کرده برسر تکمید نمایند اگر از استعمال این کماد زائل نشود معلوم کنند که باقی ماده زیاده است پس برای رفع آن فصد هردو صافن نمایند ومجمه بهردو ساق نهند وامر بمالش قدمین نمایند وعند انتهای مرض معجون ملکی بابعضی شربه استعمال کنند وغذا ماء الشعیر ومزورات بارده حامضه وآب تمرهندی بقدری شکر وبقول بارده مثل اسفاناج وحماض وکاهو وکاسنی وکدو وخیار وبقایه یمانی وخرفه وهندبا اقوال حذاق ابوسهل گوید که اگر صداع از غلبه دم حاد صاعد بسوی راس باشد فصد قیفال کنند واگر ممکن نبود حجامت برساقین نمایند پس اگر ثقل در مقدم دماغ بود حجامت برقفا نیز کنند واگر ثقل در مؤخر سر باشد رگ پیشانی گشایند وشراب وگوشت هرچیز که دران حلاوت قوی یا حرافت یا حدت باشد ترک نمایند وعدس وطفشیل بقول او فواکه بارد بخورند وبعد ازان باطلاق طبیعت خاصه اگر قبض باشد سهلیله زرد وترنجبین وآلو تمرهندی وشکر طبرزد کنند ویا هلیله را در یک رطل آب آلو بخارا صلایه کنند واندک اندک بران اندازند تا آنکه قوت او اخذ کند پس صاف کرده سی درم جلاب یا ترنجبین داخل کرده بنوشند ویا آب انار بقدر دو ثلث رطل شکر یا ترنجبین بیاشامند ویا آلو بخارا در جلاب منبوح تر کنند تا نرم شود پس آلو بخورند وجلاب بنوشند ویا فلوس خیارشنبر یا ترنجبین بست درم در جلاب مالیده بنوشند ویا بگیرند بنفشه تر وگل سرخ تر وکوفته افشرده آب آن هردو با ترنجبین بجوشند واگر درانجا سرفه یا خشونت در حلق وسینه باشد بگیرند عناب بست عدد حصل السوس مقشر کوفته ده درم بنفشه خشک هفت درم وجوشانیده بست درم ترنجبین یا فلوس خیارشنبر حل کرده بنوشند وهرگاه التهاب صداع وحدت او بشکند حب ازصبر وکتیرا وگل سرخ ویا ازصبر وعصاره افسنتین وکتیرا ساخته بخورند وهرگاه بدن پاک شود باید که خطمی بابسرکه لت کرده برسر ضماد نمایند ویا اسپغول او سرکه طلا کنند شیخ الرئیس میفرماید که در صداع حادث از مادهٔ حاره دموی باید که مبادرت بفصد واخراج خون بحسب حاجت واحتمال قوت کنند واگر فصد رگ ساعد کفایت نکند ودران بمراد خود نرسند ودر بحال خود باقی ماند وجمله عروق ظاهر باشد ودر سر وچهره وچشم امتلای واضح به بینند باید که فصد رگهائی که استفراغ ماده از نفس دماغ کند بگشایند مثل فصد عروق بینی از هردو جانب وفصد رگ پیشانی که فصد این رگ بسیار دردهای سر را مستاصل میکند ووجب ست که درین رعایت جانب درد کنند اگر جانب مؤخر باشد فصد عروق جانب قدام نمایند واگر در جانب دیگر باشد فصد رگ مقابل آن طرف کنند واگر در جانب مقابل رگ غائر بود حجامت بدل فصد نمایند وارکاغانیس گفته که اگر ازین غذا حاصل نشود باید که حجامت میان هردو شانه نمایند وازان خون بسیار برارند وبر موضع حجامت نمک سوده چسپانند واول روز پشم باره در زیت آلوده بران موضع نهند ودر روز دیگر دوای جراحی برای التحام موضع حجامت گذارند تا قرحه نگردد وازین تدبیر واکثر امراین صداع در یکروز زائل میشود واین مخصوص بدین صداع نیست بلکه در جمیع انواع صداع ازمن ازمادهٔ خبیثه از هر ماده که باشد نفع میکند واکثر درین نوع صداع ومانند آن بفصد صافن وحجامت ساق انتفاع حاصل میشود وچون محسوس شود که درینجا شایبهٔ ازمادهٔ صفراوی ست باک نیست باستفراغ آن بچیزی که تلیین طبیعت وازلاق ماده کند ازانچه درباب صداع صفراوی ذکر یابد وبالجمله باید که مدامت تلیین طبیعت نمایند بمثل مرقه تیشوقیه واجاصیه ومرقه عدس ومج اعنی ماش سوای جرم آنها وبا غذیهٔ مبرده مولد خون بارد وائل به یبس وغلظ ومائل بقبض تغذیه سازند مثل سماقیه ورمانیه وعدسیه بسرکه وطفشیل مگر از قبض طبیعت حذر کنند که طبیعت در معالجه امراض سر کثیر الحاجت بلین طبع ست پس حالت قبض تعدیل این قوابض بترنجبین ومشیر خشت وهمه انچه شیرینی مع تلیین کند باید کرد وواجب ست

که این اغذیه حسن الکیموس باشد و تقلیل مقدار آن کنند و ازان ممتلی نشوند و چون نطولات و مروخات استعمال نمایند چیزی که دران تبرید باشد و ترطیب شدید نبود بلکه دران اندک ربع و قبض باشد بعل آرند مثل آب انار و عصارات بارد قابض از فواکه و اوراق و اصول و لعاب بزرقطونا بسرکه و آب عصی الراعی ابن عباس گوید که هرگاه صداع از مادهٔ دموی باشد و قوت قوی و سن منتهای شباب یا جوانی بود و از فصد مانع نباشد فصد سر رو نمایند و مقدار حاجت خون بر آرند و اگر کفایت نکند فصد صافن کشایند و بر ساقین یکوجب بلندتر از کعب حجامت نمایند و اگر مریض طفل باشد حجامت بر گردن او نمایند و اگر مدت او طول کند و درد در مقدم سر باشد بر مؤخر سر حجامت کنند و فصد رگ مؤخر سر کشایند و اگر درد در مؤخر سر بود رگ پیشانی کشایند بعد از انکه تنقیه بدن باشد بدواء مسهل و فصد رگ بسنت کرده باشند تا که مادهٔ ازان بسوی ضد موضع مرض منجذب گردد بعد ازان سائر اضمده و نطولات و سعوطات که در علاج صداع حار ساذج مذکور شد استعمال نمایند و غذا بمزورهٔ عدس مقشر با آب نار یا آب غوره سازند و از فواکه آلو و شفتالو و عناب مانند آن خورند ابو الحسن گوید که صداع حار مادی شدید الخطر است بنا بر بودن مادهٔ حار قریب دماغ مع فساد مزاج اعضای بسیطهٔ مجاورهٔ دماغ و از مثل این صداع تشنج در اعصاب دماغ و انتشار نور چشم بنا بر تمدد طبقه و اتساع ثقبه حادث میشود گاهی از تقصیر در معالجهٔ آن بسرسام حار و اختلاط ذهن می انجامد و بسبب ترقی بخارات غلیظ بسوی سر و حدوث استلا و انجاست این مادهٔ گاه از معده و گاه از عمق بدن مرتقی میگردد و این بر طبیب ماهر مخفی نیست چون تامل او کند بهر آنکه بخارات و فضولات هرگاه از معده و صدر و سائر تجاویف کبار مرتقی شود طبیب شراب صرف یا عین الورد را منتفخ مرتفع دریابد و هرگاه تصاعد او از عمق بدن باشد هر دو رگ پس گوش را مع سابتین منتفخ ممتلی معلوم کند و از اعراض خاص این سرخی او مع انتفاخ و ثقل عظیم مع ضربان و کدورت حواس و اشتیاق بهاشتناق بهوای بارد و ظهور حالت شبیه بخواب مع قلت یقظه و اما علاجش ابتدا بفصد تنقیه کنند چون اعراض قوی باشد در دو روز متواتر و در اول امر مائة شعیر عشتا و درم بادوجه کافور و سکنجبین بنوشند کمی و زیادتی در مقدار مائة شعیر بحسب مشابهٔ طبیب مست و حال طبیعت باین مطبوخ نمایند هلیلهٔ زرد بست درم تمر هندی سی درم ترنجبین پانزده درم بریاوشان اصل السوس هر واحد سه درم شاهتره پنجدرم افسنتین هفت درم عناب سی عدد آلو بخارا بست عدد مویز منقی ده درم کشنیز خشک یک کف همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و افشرده صاف کنند و در یک شربت آن سه طبوخ سقمونیا دو ثلث درم تربد آمیخته نبوشند و بعد استفراغ باین مطبوخ غذا چند روز کاسنی هر روز مسلوق مطیب بسرکه کشنیز سازند و تعدیل طبیعت بنمایند و نگذارند که قبض شود پس اگر فضول بسیار نباشند و قوت مساعدت کند و سائر قوانین مانع نبود در معاودت استفراغ بحسب قوت فضول باک نیست اگر خون زیاده باشد بفصد اخراج آن نمایند و اگر در سائر فضول زیادتی بود استفراغ آن بدوای مذکور نمایند و چون معلوم کنند که فضول کم شد و نبض وقاروره گواهی آن دهد بنحوی که نبض نرم شود و ازان سرعت و تواتر مع عظم زائل شود و قاروره ناقص الحمرة زرد نیک قوام گردد و مضایقه نیست که بر سر بعد تراشیدن موی سر پارچه مبلول بسرکه و گلاب و روغن گل مبلول باین دو گذارند یکبار بگیرند آب کدو و آب کاسنی آب خبازی آب خیار آب برگ اسپغول آب بنفشه آب بید و جوش خفیف دهند تا صاف گردد پس گلاب و سرکه که بسیار کهنه نبود و اندک روغن گل خالص انداخته مزوج سازند پس اندک سرد کرده پارچه بدان آلوده بر تارک سر نهند و هر قدر که مرض کم شود ازین آنقدر کم نمایند و هر اب کاسنی افزایند تا آنکه مرض بالکلیه زائل گردد و اگر حاجت زیاده تبرید باشد درین آبها آرد جو و اندک کافور داخل کنند و اگر احتیاج زیاده تحلیل باشد دران آبها اندک خطمی و آرد باقلا حل نمایند و هرگاه یقین زوال علت گردد و بقیه باقی ماند بقایا عسر باشند و در انجا ماده نبود آب گرم که دران بنفشه و خشخاش و سبوس گندم و جو پخته باشند بسر ریزند و در آخر این صداع طبیب غلطی نکند و بسر بطولات تعرض نماید بلکه این بحسب سبب و بحسب مادهٔ و مزاج دیگر فصل بود و اگر متعسر گردد و ظاهر شود که در بیخ فضول ست فصد هر دو صافن نمایند و محاجم بر ساقین نهند و امر عالش قدیم دائم و غسل آنها آب گرم نمایند و تفتیح مسافر پایها آب گرم که دران اندک بابونه پخته باشند باید کرد که باین تدبیر یقینا سیلان منحل گردد و اگر بقایا فساد مزاج محتاج بترطیب و تبدیل مزاج بعد استفراغات مذکوره باشد و یقین شود که در بیخ مادهٔ نیست طبیب این سعوط بکار برند آب عصی الراعی بر اورده جوش خفیف داده صاف کنند و ازان دو دانگ گرفته روغن بنفشه دو دانگ شیر دختران دو ثلث درم و بعد مسواک و شستن دهان پنج دانه جو بخایند تا در دهن لزج گردد پس ازین آب دهن که از خائیدن جو در دهن جمع شده یک نیم دانگ آمیخته در شیشه بخبانند و بار دیگر صاف کرده در هر سر نمایند و در روز و شب دو سه

متواتر مبسوط کنند که ترطیب بالغ نماید بعضی اطبا که اراده تمر طیب بسوط بعد تقیه میکنند بهست که بگیرند بیخ خشخاش سطب و برگها ازان جدا کنند و نزده جدا کردن آن چیزی که شبیه بشیر برآید بگیرند بردوغن بنفشه در ان آمیخته سعوط کنند و چیزی در ترطیب ابلغ ازین ندیدم چون در وقت آن استعمال کنند و انچه اهل بصره استعمال میکنند و در جمیع صداع حاره بعد استفراغ اگر واجب بود کافی مست انیست آب طلع آب حجاز گلاب ماء القرع مشوی همه را جمع کرده اندکی سرکه و اندکی روغن گل آمیخته پارچه کتان بدان آلوده بر سر مریض بدارند و هرگاه بیمار رسیدن سردی بدماغ دریابد جدا کنند و هرگاه گرمی معلوم کند اعاده آن نمایند و ایشان تحلیل بقایای صداع حاره باین تدبیر میکنند و ازین عدول نمیکنند و اگر باین صداع تپ مضاف گردد نظر باید داشت تپ چه باید و غب آید معلوم شود که اکثر انچه بسوی سر تصاعد میکند اخلاط صفراوی مع بخارات آنست و اگر اورا آن دسوی بود بنوعی که ازان نقای تام نشود و تپ باقی ماند تا انکه دور دیگر بران آید و معذلک ثقل اندک در پلک سرخی در چشم معلوم شود درین هنگام یقین کنند که اخلاط صاعد بسوی سر موی ست پس در معالجه قصد تسکین آن خلط نمایند و تدبیرات بسوی این و آن تپ مائل سازند و اگر تپ قبل از حدوث صداع باشد تپ مرض و صداع عرض باشد و اگر بعد صداع بود بالعکس باشد و اگر یکبار گی هر دو پیدا شود هر واحد ازان مرض عرض بود و تغلیب یکی بر دیگری ممکن نیست مگر بمعرفت سبب پس از اعراض خاصه در علاجات مذکوره تقدیم و تاخیر ازانچه گفته ام نباید کرد که این مفسد معالجه ست گیلانی گوید که بعد فصد آب انار و آب تمرهندی و آب سیاس و ترشی ترنج و مانند آن از مبردات یا ساده و یا با شکر نبوشند رب ریباس و رب توت و غیره رب توت ترش مانع صعود ابخره بسوی سر بود هند بعده طبیخ بلیله زرد و تمرهندی و آلو و عناب و شاهتره و فستین و مویز و تخم خیار مقوی بمعده نیا نوشانند و اگر ضعف یا شائبه صفرا باشد حل طبیعت باب آلو و تمرهندی بخیار شنبر و یا باین ماء الفواکه نمایند تمرهندی بست درم آلو بخارا سی عدد سپستان بست عدد تخم کاسنی پنجدرم بنفشه خشک سه درم گل سرخ پنجدرم عناب بست عدد یکشبانه روز در اب تر کرده صاف نمایند و بران بست درم ترنجبین و شیر خشت اندازند و یا در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف کرده بقیر خشت یا ترنجبین بنوشند یا این حصه علین بعد آن عناب سپستان هر واحد کف بنفشه خشک چهار درم انچیره درم خطمی سبوس گندم هر دو درصره بسته بقدر حاجت در یک رطل آب بپزند تا یک رطل آید چهار اوقیه ازان صاف کرده آب چند گونه افشرده ربع رطل روغن کنجد و اوقیه مری یک اوقیه انداخته خوب بهم زنند و نیمگرم حقنه کنند و بمرورات معمول از حوامض مثل آلو یا تمرهندی یا شمش خشک غذا سازند اگر طبیعت قبض باشد و مثل سیب و به و غوره و ریباس و مانند آن اگر طبع نرم بود و باید که دو طعام العشا عدس مقشر و ماش مقشر بود و ایضا در ان القول الیمنه مثل اصفاناخ ابلماض و حاض و چندر و کاهو و کاسنی و کدو و لقاح یانی و خرفه باشد و این بقول ابسر که و کشنیز خوشبو سازند و چون مرض بانتهار سد و حاجت تلیین شود باین مطبوخ بلیله نمایند بگیرند بلیله زرد از ده درم تا بست درم و بیک رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده بست درم ترنجبین یا شیر خشت یا شکر طبرزد داخل کرده بنوشند و یا بلیله بحوق در اب آلو و یا آب انار معصور بشیم آن و یا آلو طبرزد یا منقوع در جلاب از ده تا بست عدد که در قول ابوسهل گذشت و یا نقوع شمش بدهند و اگر حاجت باسهال قوی باشد و قوت مساعدت کند بگیرند سقمونیا از نیم دانگ تا یک دانگ در جلاب یا در شربت بنفشه یا در ترنجبین یا رائب بقر یا شربت ورد و یا شربت آلو یا نقوع شمش یا آب تمرهندی حل کرده بدهند و یا آب ترنجبین یا آب به یا رب انار و توت سرشته بخورانند و از ملینات خفیفه سفوف بنفشه ست که بنفشه خشک سوده و شکر مساوی از بیخ درم تا ده درم بخورند و اگر موسم گل سرخ باشد آب گل سرخ گرفته افشرده ربع تا ثلث رطل بگیرند و بر آن شکر یا ترنجبین از یکنیم اوقیه تا دو اوقیه انداخته بنوشند و اگر سرفه یا خشونت صدر باشد مطبوخ مذکور در قول ابوسهل بدهند و اگر در انجا رطوبت باشد و حاجت باسهال قوی بود ترید کوفته از یکدرم تا چهار درم در ان مطبوخ بپزند و گاهی این قرص بنفشه میدهند بنفشه خشک و تخم خیازی مقشر مساوی گرفته در هر درم ازان نیم دانگ سقمونیا داخل کرده یک قرص یا دو بدهند و چون حدت و التهاب مرض منکسر گردد این مسهل مع مهذار صبر بگیرند و کثیرا گل سرخ هر واحد ربع جزو حب ساخته با آب گرم یا بمطبوخ مناسب بخورانند و یا فستین نیم جزو افزوده مثل مخود حب بسته از دو تا سه درم بدهند قاز انجا صداع را در نیوقت دافع جمیع چشم و جرب را نیکوست این حب بنفشه ست بنفشه خشک دو درم تربد سپید یکدرم ربالسوس دو دانگ سقمونیا گل سرخ هر یک یک دانگ با ب کرنس حب سازند که این مخرج صفرای غلیظ از دماغ ست و گاهی بشیارات در آخر صداع استعمال

میکنند برای فوائدی که در علاج امراض دماغی بلغمی مذکور شد و دران سقمونیا برای اخلاط صفراوی و منع طول مکث و تقویت فعل او صبر می افزایند و چون این صداع اسکن و اضعف گردد و بدان انقص قوت باشد باید که تغذیه مریض بگوشت دراج و تیهو و چوزه مرغ مستحد تاب آلو یا آناریا سرکه یا سیب اساز ند و عدس مقشر مطبوخ بآب انار برای تغلیظ خون و منع بخار میدهند و در طعام ایشان کشنیز برای منع بخار زیاده اند ازند ابن ہبتہ اللہ گوید که اگر قوت و سن و فصل مساعدت کند مبادرت بفصد قیفال ز جانب الم کنند و اگر صداع بجمیع سر باشد فصد از جانبی که دران درد شدید باشد بگیرند و اگر از فصد ماغی یا حجامت میان هر دو شانه یا بر ساقین نمایند تا ازین باده از اعلی یا سفل منجذب گردد و اگر ازین درد ساکن نشود رگ پیشانی گشایند و بعد فصد تبرید مزاج بشرب آب آلو و غیره و رب آلو و مانند آن که در قول گیلانی مسطور شد باید کرد و اگر طبع نرم بود رب به و یا رب سیب بدهند و فواکه قابض خورانند و بر پیشانی گلاب مالند و یا حبین بارد مثل نیلوفر و بنفشه و گلاب و صندل بپویند و اگر طبع قبض بود و جسم ممتلی باشد تلیین بماء الفواکه و یا آب انارین معصور بشحم آنها با شکر یا شیر خشت یا ترنجبین نمایند و آبیکه دران بنفشه و جوه و گل سرخ و نیلوفر جوشانیده باشند بر سر ریزند و مریض را بر هیز کنانند و فورات و عدسیے زرد و بقول بارده خورانند و هر گاه حدت ساکن شود بچه مرغ بسر که و آب غوره پخته بدهند و از استکثار حلوا و لحم و خمر منع کنند ابن الیاس گوید که فصد سر رود حجامت کنند و اخراج خون کثیر نمایند اگر قوت قوی و خون غلیظ سیاه یا سرخ غلیظ و فصل و سن موافق باشد و اطفای خون باشیای بارد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و ما الشعیر نوشند اگر بادی تب باشد و اگر تب و سر فربود جلاب سر و از تمرهندی ده درم و ترنجبین یا شیر خشت هر کدام که باشد ده درم دهند و یا حل طبیعت بماء الفواکه مثل آب عناب و آلو و تمرهندی و سپستان و نیلوفر و بنفشه و ترنجبین و شیر خشت و خیار شنبر و شکر نمایند و یا بگیرند بنفشه و نیلوفر هر یک پنجدرم تخم کاسنی سه درم شکر سفید ده درم و ترنجبین ده درم و جوشانیده مالیده صاف نموده نوشند و غذا مزورهٔ ماش مقشر مغز بادام یا مزورهٔ آلو جبلی مغز بادام و قشمش یا مزورهٔ تمرهندی بشکر و مغز بادام بدهند و یا بگیرند خمیرهٔ بنفشه ده درم و مثل او ترنجبین و جوشانیده صاف کرده نوشند و یا انار ترش و شیرین مع شحم هر دو بنفشند و مقدار نیم طل بشکر سفید و ترنجبین هر یک ده درم نوشند و بگیرند روغن گل و جوز و گلاب یکجزو و سرکه ربع جزو در شیشه دهن فراخ حرکت دهند تا آنکه ممزوج گردد و قدری ازان بر سر نهند و یا دران پارچه کتان یا خرقه رقیق تر کرده بنهند و گاه گاه تنها یا سرکه تنها لعق میکنند و برز قطونا بسرکه لت کرده بر سر نهادن آفت سودمند بود و یا لعاب خطمی و سرکه آمیخته بر سر نهند و بر و غنهای سرد مثل روغن گل و بنفشه یا نیلوفر یا روغن بید سعوط کنند ابو منصور گوید که فصد قیفال از جانب وجع یا از جانب وجع شدید کنند و اگر فصد ممکن نبود حجامت ساقین و اگر ممکن نباشد حجامت نقره نمایند و حل طبیعت بماء الفواکه مثل هلیله زرد و آلو بخارا و تمرهندی و عناب و سپستان و اصل السوس و بنفشه و ترنجبین و خیار شنبر و شکر باید کرد و یا بگیرند هلیله زرد کوفته بوزن پانزده درم و در آب آلو بدستوریکه در قول ابو سهل گذشت صلایه کرده صاف نموده دو اوقیه جلاب ده درم شیر خشت یا ترنجبین داخل کرده نوشند و یا انار شیرین و ترش بشحم آنها افشرده بقدر دو ثلث طل با شکر یا ترنجبین نوشند و یا خمیرهٔ بنفشه یا مغز خیار شنبر ازده درم تا پانزده درم در جلاب مورد یا آب گرم مالیده نوشند و یا اندک سرکه در آب گرم آمیخته نوشند که سریع الاسهال است و دیگر ترکیب مسهله همانست که در قول ابو سهل و گیلانی گذشت و ترکیب حب رب هلیله و غیره در علاج صداع صفراوی بباید جستجوی گوید که بعد فصد اطفای خون با شربه حامضه مثل شربت انار و شربت تمرهندی و سکنجبین و شربت عناب و نیلوفر کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و شیر خشت و ترنجبین و شربت ورد و مکرر و شربت احماض مسهل و آب انارین با شیر خشت نمایند و اگر تب سر فر بادی نباشد شربت تمرهندی و شربت لیمو و رب فواکه حامض نوشانند و اگر بادی سر فر باشد خمیرهٔ بنفشه با سپستان و نیلوفر و عناب دهند و این شربت طفی خون است و جمیع امراض موی را نافع بود و تسکین هیجان خون نماید عناب یک طل کشنیز خشک سی درم عدس مقشر صد درم پوست بیخ کاسنی ده درم همه را در سر که سه روز بخیسانند پس خوب غربال داده صاف کرده شکر بقدر احتیاج داخل کرده بقوام آرند و ده درم در آب نزدشک سی درم حل کرده نوشند و تقوع مرکب این مرض را نافع ست و نسخهٔ آن در علاج امراض دماغی دموی مذکور شد و این ملین نافع ست آب انارین معصور بشحم آنها نیم طل شربت ورد مکرر یا گلقند بغدادی پانزده درم شیر خشت ده درم ترنجبین پانزده درم بر سم معمود مرتب سازند ابن الطاکی گوید که اگر علامات دلالت کنند

نسخهٔ ابن الطاکی قانون

بر انکه ماده دموی ست فصد قیفال کنند و اگر صداع متعدی بسوی دماغ از عضو دیگر باشد فصد مشترک نمایند و گاهی در صفرا بسبب حدت خون فصد کرده شود بعده تنقیه خاط غالب بدوای مناسب آن کنند و از مجربات خاص بصداع حاره که استخراج آن کرده ام این دوا ست گلقند سه اوقیه خمیره بنفشه یک اوقیه عناب سپستان آلو بخارا گلاب روغن گل هر واحد نیم اوقیه همه را در چهار صد درم آب شیرین بپزند تا چهارم حصه بماند صاف کرده بنوشند و غذا بکدو یا اسفاناخ یا مزرعه آلو سازند و بگلاب روغن گل و سرکه و آب مورد و کدو و صندل که در ان کافور یا افیون محلول بود مجموع یا مفرد بحسب مادهٔ طلا سازند و روغن مجرب بسایند از انواع صداع در علاج کلی اقسام صداع مذکور شد و از منقولات طلا بنجیره آرد و زعفران ست و کذا آب بید و روغن بنفشه طلا را آد سوطا **مصنف اقتباس** می نویسد که اول فصد سر و کنند و از بنفشه و صندل سفید و حضض ملی هر واحد سه ماشه گلاب و روغن گل هر واحد یکتوله کافور دو ماشه مخلوط سازند و از ان هم بید و سیب و نیلوفر و بکلوه و گلاب و طلحب و خرفه مجموع یا مفرد ضماد نمایند که رفع در دفی الحال می نماید و شیرهٔ خرفه و کاسنی هر یک ماشه تخم کاهو مقشر چهار ماشه آلو بخارا هفت عدد عناب کلان چهار عدد در گلاب و عرق کاسنی و بید ساده و نیلوفر هر یک پنجتوله بر اورده شربت نیلوفر و سکنجبین مقطری هر یک یک نیم توله داخل کرده بنوشانند تا سه روز و غذا اسفاناخ یا ماش سبز و سیاه یا برنج و نان تنک هندوه مربای انبه و کرونده و تمر هندی نیز دهند و اگر در باقی ماند روز چهارم به تنقیه خاص پردازند مثلا رگ پیشانی یا صد غین یا ماقین کشایند و دوا و غذا بدستور دهند تا هفت روز و روز هشتم تنقیه بمطبوخ فواکه اهلیلج علویخان کنند باین نوع آلو بخارا از دو آلو هر یک هفت عدد عناب کلان ده عدد سپستان چهل عدد پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هر یک ده درم برگ بنفشه تخم کاسنی هر یک نه ماشه در گلاب و عرق شاهتره و کاسنی و نیلوفر هر یک نیم پاو شب خیسانیده صبح جوش کرده خیارشنبر تمر هندی ترنجبین هر یک بست درم گلقند ده درم مالیده صاف نموده روغن بادام شیرین دو مثقال اضافه نموده بکار برند و بجای آب عرق کاسنی و گلاب و شاهتره اکتفا ورزند و وقت شام غذا اسفاناخ یا دهند و صبح تنقیه دهند و همین نسخه سه چهار روز استعمال نمایند و اگر اندکی در دسر باقی ماند پس دوی تارک سر تراشیده شطرزده مجمره گذاشته سخت بکنند بعده سیماب هفت ماشه در آب گل سه گلاب در روغن گل هر یک یک توله آمیخته بهاون دسته سر بنجی تا یک گهڑی سحق بلیغ نموده بجای شطر طا یکساعت بنجی می چالند که فی الحال رفع درد نماید

علاج صداع صفراوی

سبب ش غلبهٔ صفرا و هیجان و ارتفاع ابخره و ارتقای مادهٔ آنست بسوی دماغ و امتلای عروق سرازان و از جالینوس منقول ست که از اسباب این صداع استکثار اغذیه و اشربهٔ حاره و تعب مفرط و سهر دائم و صوم متواتر و کثرت مشی در صیف و زمانهٔ گرم ست اولا بهر تبدیل مزاج و تلطیفه و تسکین حرارت تبریدیه که در علاج امراض دماغی مذکور شد بدهند و دیگر اشربهٔ مبرده که در علاج صداع حار سابق مسطور شد استعمال کنند و یا شیرهٔ تخم کاهو یک توله شیرهٔ مغز تخم کدو دو توله با شربت بنفشه و شربت نیلوفر دو دو توله بدهند که معمول حکیم میرزا اعلی شریف ست و شیرهٔ خیارین مغز تخم کدو و کاهو دو آب آلو و تمر هندی و شربت بنفشه نیز مفید و علاج این قسم بعلاج صداع دموی قریب ست لیکن بعد علاج این نوع در مشروبات وغیره اشیای بارد رطب بکثرت استعمال نمایند و در دموی بارد یا بسن بیشتر بعمل آرند و استعمال شربت نیلوفر و بنفشه و سکنجبین و شربت نانخ و لیمو و انارین بشرط عدم سرفه انفع ست و اگر سرفه باشد شربت بنفشه خاش و خمیرهٔ بنفشه و سپستان نافع و اگر با سرفه بی نزله باشد از بشیدن طبیخ آلو بخارا عناب شاهتره خطمی با شربت نیلوفر نیز مفید ست و اگر با این صداع تپ باشد و قاروره ناری بود لعاب بهدانه شیرهٔ تخم خیارین در عرق عنب الثعلب عرق شاهتره بر اورده شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و روز دیگر شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ آلو بخارا اضافه کنند و پاشویه بارد نمایند بعد تخفیف اولا شیرهٔ کدو موقوف نموده بعده شیرهٔ کاهو دو رکنند و گاهی در نخس و بیقراری ز صفراوی خفقان عناب پنج دانه آلو بخارا هفت عدد بهدانه سه ماشه در عرق گاؤزبان ده توله مالیده صاف نموده شربت نیلوفر شیرهٔ کشنیز خشک چار ماشه شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه داخل کرده داده می شود **و بعد** تسکین مادهٔ پنج او پنج بار نموده مسهل صفرا وجب هلیله زرد پوست حکیم علی شریف ست که بعد نضج از گل بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک یک توله بیخ کاسنی گل سرخ هر یک چار ماشه تخم خیارین دو توله آلو بخارا بست عدد ترنجبین شیر خشت هر یک چار توله تمر هندی شش توله مقر فلوس شش توله گلقند چهار توله شربت بنفشه چهار توله شیرهٔ مغز تخم کدو نه ماشه تنقیه ساز ده دو روز یوم راحت آنگه مرا یکصد و بلعاب بهدانه سه ماشه و شربت نیلوفر دو توله بدهند

غذا اشتهای مونگ با روغن گاو تازه و بقلاکاهو و خرفه و پالک کدو و خشکه سازند و شربت ورد بنفشه بچشند و بعد از آن مسهل صفرا است و استفراغ ماده بهلیله مناسب است و اگر خواهند در مسهل بار دوم داخل کنند والا نفوع هلیله زرد ده درم در مقدار نیم رطل آب خالص یا آب کاسنی مروق یا آب آلو بخارا پنجاه درم شب خیسانیده صبح صاف نموده شیر خشت و تربچین ده درم دران حل نموده نیم گرم وقت سحر بیاشامند و اگر بدل آلو تمر هندی کنند انفع خواهد بود و یا عناب ده دانه سپستان موز منقی هر یک پانزده دانه گل بنفشه سه مثقال همه را در نیم رطل آب خالص یا عرقهای مناسب مثل عرق کاسنی و نیلوفر و عنب الثعلب شب بخیسانند و صبح مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر و تربچین از هر یک ده درم و یا زیاده بمقدار حاجت حل نموده صاف کرده قدری گلاب و یکدرم روغن بادام شیرین بران چکانیده بیاشامند و بدانند که استعمال هلیله بشرطی جایز است که با صداع تپ و سرفه و سهر نباشد چه هلیله ضیق مجاری و خشونت مسهر است و لهذا عمل آن بقبض و عصر است و این موجب تضییق مجاری در دفع رقیق ماده و غلظ و تحجر و تشبث باقی و اتباک آنست و این موجب ازمان و تطویل مرض و آکل هلاکت و همچنین دیگر ادویه مسهله بعصر و حمیات خصوصاً در اوائل جائز نیست بسبب آنکه رقیق ماده را دفع می نمایند و بابقی را غلیظ و متشبث و متحجر میگردانند و این باعث هلاکت ست پس اگر در حلق و صدر خشونت باشد یا تپ بود ترک نمایند چیزی را که دران قبض و خشونت ست و باد و ثیه مرقه تنقیه کنند و بعد تنقیه تبدیل مزاج باشربه و اغذیه مبرده مرطبه و تبرید و ترطیب سر باضمده و سعوطات غیره کنند بدانچه در علاج امراض دماغی حار سازند و صداع حار سازند گذشت و سفوف کشنیز و سفوف بنفشه و اگر سرفه باشد قرص طباشیر کافوری همراه العبه و اشربه مناسبه برای تسکین حرارت به هند و گلهای سرد بو نیده و اگر بیداری و خشکی دماغ اذیت دهد روغنهای بارد رطب بر سر بمالند و در گوش و بینی چکانند مثل روغن کدو تازه یا روغن خیار یا بنفشه با بادام و یا نیلوفر مفرد و یا مرکب نموده بر برف سرد کرده و چکانیدن آب برگ کاهو در بینی و یا شیر دختران و یا شیر خر نیز نافع و از مجربات بعض سلاطین ست که حبرات را در پارچه بسته آویزند تا آب او بچکد پیش بستر پیش میش سایبده آویزند و بر سر ضماد نمایند که عجیب النفع ست و ایضاً سعوط سرطان مطبوخ که در علاج صداع حار سازج در قول صاحب کامل گذشت در گوش علیل چکانند از مجربات اوست و یا افیون کافور بزر البنج مساوی با آب سایبده حب ها بقدر عدس سازند و یک حب ازان در روغن بنفشه حل کرده در بینی و گوش بچکانند و اگر عنب الثعلب مع شاخ و برگ و تخم کوفته سه قطره از آب آن در بینی چکانند و بعده چند قطره روغن بنفشه بچکانند در ابراء این صداع از مجربات رازی ست و ضماد آرد جو بگلاب سرشته بر پیشانی و یا فوغ نافع و ضماد کاهو بگلاب و یا خبازی که سایبده بدستور و همچنین ضماد شیاف مامیثا و صندل و گل سرخ مفید و هنگام شدت درد بر صدغین لاذق معمولی بچسپانند و بالایش صفحه باریک سرب بندند و این نطول نافع ست آب کدو و جراده او کاهو سبز و تخم آن تخم خشخاش و پوست آن بنفشه نیلوفر گل بید و برگ آن شاهسفرم دراب جوشانیده بر سر نطول کنند و بر سخار آن انکباب نمایند و یا بنفشه جو بنفشه نیم کوفته اسپغول پوست خشخاش گل سرخ تخم کاهو برگ بید مساوی دراب جوشانیده صاف نموده دانه کافیون خصوصاً هر گاه در رشدید باشد دران آب گداخته مکرر تنطیل نمایند که صداع حار مع السهر را نافع ست و نطول گلاب و سرکه در روغن گل نیز مسکن وجع و حرارت و از افاضل ادویه ولی غائله ست و اگر صداع مع سهر باشد طبیخ خشخاش و آب کاهو زیاده کنند و اگر التهاب بود آب کاهو یا خرفه یا کاسنی و عنب الثعلب افزایند و کما ذکر در علاج صداع و موی گذشت بعده بقیه برای تحلیل بقیه مواد در بیخا نیز از مجربات احقر ست و غذا ماء الشعیر ممزوج بگلاب و آب انارین و دیگر اغذیه بارده که در علاج صداع حار سازج و دموی مذکور شد بدهند اقوال اکابر بعضی متاخرین مینویسند که گل بنفشه تخم کاسنی و خیارین مغز تخم کدو هر یک نه ماشه آلو سیاه زرد الو هر یک ده عدد تمر هندی چهار تولچه در گلاب و عرق بید ساده هر یک نه تولچه خیسانیده مالیده صاف نموده شربت لیمون کاغذی سه تولچه داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید و گل بنفشه و کشنیز و کاهو در گلاب سوده ضماد نمایند و از سبوس گندم و بنفشه و نیلوفر و برگ بید و کنار سبز و نمک هندی هر یک دو مشت جوش کرده صاف نموده باشویه نمایند و باید که پرده میان روی بیمار و ظرف آب حائل سازند تا بخارات بدماغ نرسد و اگر احیاناً بر سد همان زمان غشی احداث نماید و برگ مفاجات بکشد کذا فی ابن بیمیا و غذا خرفه و پالک کدو از ثانیه خام ترش باشد همراه نان تنک هند و در پنجم یا ششم بهر اسهال صفرا این مطبوخ آلو دهند آلو بخارا پنجاه عدد و پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی برگ سنا هر یک پنج درم تخم کاسنی نیلوفر گل بنفشه گوه گل سرخ هر یک نه ماشه در گلاب نیم انار عرق نیلوفر یا دو آنار شب خیسانیده صبح جوش دهند که نصف رسد مالیده صاف کرده

ترنجبین مغز خیارشنبر هریک هفت توله گلقند شربت ورد بکر را هلیلج علویخانی هریک چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده دهند و بجای آب گلاب تنها اکتفا نمایند
دو وقت شام غذا اشکنه سفاناخی و خشکاگ بیلانی با سفاناخ خورانند و صبح تبریدشیره کاسنی و خیارین هریک نه ماشه تخم کاهو شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در گلاب
و عرق کاسنی و بید ساده هریک هفت توله عرق بید مشک پنج توله برآورده شربت تریخ و یا انارین چار توله داخل کرده سبوس اسپغول نه ماشه خورانیده بنوشانند و همین
نمط سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج این اطریفل کشنیزی تالیف علویخان دهند پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله هریک سه درم کشنیز نصف وزن اودیه نقند
سفید توام ساخته از دو مثقال تا یکتوله با شربت نیلوفر و شربت رنگتره هریک یک نیم توله عرق کاسنی نیلوفر هریک هفت توله بکار برند جهت منع بخارات و رفع درد سر
این سفوف مجرب از مختبرات راقم ست کشنیز سه روز در سرکه تر نموده مدبر کنند گل بنفشه گل سرخ هریک یکنیم توله نمک لاهوری یک نیم توله عصاره زرشک یکتوله
سفوف ساخته از دو درم تا دو مثقال با آب سرد صبح و شبانگاه بدهند و اگر بعد از تنقیه دردی باقی ماند روغن کدو و خیار و نیلوفر و شیر زنان در بینی چکانند تنها و یا شیر
مرکب نموده عیسی گوید که اگر از صفرا باشد بطبیخ هلیله و افسنتین و سقمونیا اسهال آرند یا آب لبلاب و بنفشه بنوشند و اگر با صفرا خلط دیگر غلیظ باشد حب صبر و شبیار
یا نقوع صبر تنها نوشند و آن اینست که در آب کاسنی سبز صبر خالص و اندک کتیرا تر کنند تا آنکه حل شوند پس صاف کرده بنوشند و اگر حاجت بقوی تر ازین باشد حب قوقایا
خورند و تبرید مجلس هوا و یا حین کنند و اگر درد ساکن نشود و معلوم کنند که در بنجا چیزی محتاج تحلیل ست پس ضماد معمول از بابونه و خطمی و آرد جو استعمال کنند و اگر بیمار را
بیخوابی باشد طبیخ خشخاش و بنفشه و نیلوفر و جوشانده شیر هرگاه بعد تنقیه ماده سودا مزاج در دماغ باقی ماند بر صدغین گلاب و کافور و صندل و اندکی سرکه طلا
نمایند و یا شیر زنان بر سر درد شده بر دو غن بنفشه یا روغن کدو و یا روغن نیلوفر سعوط کنند و انچه تبرید سر بقوت نماید انیست که بگیرند شیاف مامیثا و تخم کاهو صندل
سفید و صندل سرخ و فوفل افیون و بسر که در گلاب آمیخته بر صدغین و پیشانی طلا کنند شیخ میفرماید که با صداع صفراوی اگر اندکی حرکت خون به بینند طلاش
انیست که اندک خون برارند و اگر آثار دم یافته نشود ابتدا با استفراغ بمثل هلیله نمایند اگر تپ نباشد والا بمرققات و چیزی که دران خشونت و عصر نباشد مثل
شیر خشت و شربت فواکه و آب لبلاب و گاهی بشاهتره و حقنهای لینه نیز تنقیه کرده میشود و اگر مواد صفراوی غلیظ باشد یا متشرب در طبقات معده بود که
از قی به نیاید و از مسهلات مرققه از لاق نیابد احتیاج استفراغ بایارج فیقرامع سقمونیا کرده و یا آنرا بر مرققات افزایند و یا بطبیخ هلیله به نسخه قرابادین تنقیه نمایند بعد ازان
تعدیل مزاج بچیزیکه دران ترطیب و تبرید باشد باید کرد یا از بدن با غذیه و اشربه و یا از سر اگر سبب تنها دران باشد بمعالجات مذکوره در علاج امراض دماغی حار نافع
و صفراوی و بهر چیزیکه بدان معالجه سودا مزاج حار یابس کرده میشود و بحسب اسباب عامیه حرارت و اسباب خاصه یبوست و از لطوخات نافع صداع این قرص عفرانست
و سهم را نیز نافع بود دیگر نذر عفران هفت مثقال و مرو مثقال و عصاره غوزه و قلقدیس و صمغ هر واحد یک نیم مثقال و شب یمانی هشت مثقال و قلقطار
پنج مثقال این ادویه را باریک سابیده بشراب عفص سرشته قرص سازند و وقت حاجت یکی ازان بسر که ممزوج بگلاب حل کرده بر صدغین طلا نمایند و بقول
شارح گیلانی بهتر آنست که اندک افیون بگل بنفشه و خشخاش آرد جو دران افزایند و گلاب و سرکه که دران حل میکنند زیاده نمایند و الا این قرص صین ما یه ادر
صداع یا در سهر کمتر فائده میکند مجوسی گوید که در صداع حادث از صفرا باید که فصد نمایند و خون اندک اخراج کنند بهر آنکه فصد استفراغ صفرا یا خون می نماید اعراف
را کم میکند چه صفرا غیر متمیز از خون میباشد و بعد ازان تنقیه بمسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله و تمرهندی و خیارشنبر نمایند بگیرند پوست هلیله زرد کوفته بست درم
تمرهندی مثل او و در رود رطل آب بجوشانند تا ده اوقیه بماند مالیده صاف نموده یک اوقیه فلوس خیارشنبر مالیده مکرر صاف کرده یکمثقال روغن بادام شیرین
بران انداخته بنوشند نیم گرم و یا بگیرند آلو بزرگ شیرین سی عدد تمرهندی سی درم و در سه رطل آب بپزند تا بده اوقیه بماند مالیده صاف کرده بران شکر سلیمانی
بست درم سقمونیا مشوی از نیم دانگ تا یکدانگ بحسب حاجت انداخته نیمگرم نوشند و یا آلو بخارا مقوی بسقمونیا و یا شربت ورد سکنجبین یا آب لبلاب بکار برند
و این مطبوخ مفرح مره صفرا سرعت بگیرند هلیله زرد منقی کوفته پانزده درم عناب بست عدد آلو بخارا بست عدد تمرهندی پانزده درم گل سرخ بنفشه افسنتین
هریک پنجدرم شاهتره ده درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا ده اوقیه باقی ماند صاف کرده صبر نیم مثقال سقمونیا نیم دانگ انداخته نوشند پس تنقیه اضعف
واطلیه و لطوفات مذکوره در علاج صداع حار سازج استعمال نمایند و تا استفراغ بدن و تنقیه کامل از لطوفات و اضعده حذر کنند که این صداع را زیاده کند بسبب

اجتذاب دو اماده را از سائر بدن بسوی سر و از سر بسوی دماغ پس تولید ریم او نماید و ضرر او مشتد گردد و این سبب آفت عظیم شود و ایلاقی و جرجانی مینویسند
که اول تدبیر تنقیه صفرا و تسکین حرارت باید کرد و آنجا که حرارت سخت عظیم باشد استفراغ بشربت بنفشه و سفوف بنفشه و شربت آلو و آب میوها و تمرهندی
و انار ترش و شیرین و شیر خشت نمایند تا هر دو مقصود حاصل شود و آنجا که حرارت عظیم نباشد استفراغ بمطبوخ هلیله و نقوع صبر و مانند آن باید کرد و تسکین حرارت
بسکنجبین و شربت غوره کنند و از تخم خربزه و پست و شکر و آنجا که در حلق و دشتی باشد ایضا تسکین بشربت بنفشه و شربت آلو و کشکاب فالعاب اسپغول باید کرد
و آنجا که حاجت بمنع بخار از دماغ و تسکین حرارت باشد هیچ شربت موافق تر از اسپغول و شکر نیست و اگر کشنیز خشک و بنفشه و گل سرخ مساوی بسایند و شکر برابر
هر سه آمیخته صبح و شب بقدر دو درم تا سه درم با آب سرد بخورند بخار باز دارد و حرارت را بنشاند و آنجا که قبض شکم بود در سیر شکم و قرا قرینج دهد شیاف صابون
سازند تا اسهال آرد یا بوره و نمک بسیار در آب آمیخته و پشم پاره و پنبه بدان تر کرده بردارند و بعد تنقیه آب بنفشه و نیلوفر و آب بید و گلاب و آب کاهو و آب غب الثعلب
و غیر آن بر سر نهند چنانچه در علاج صداع حار ساذج گفته شد و آنرا که از بجوالی و خشکی رنج باشد این آبها با روغن بنفشه و روغن بید بکار برند و بعد استفراغ شیر زنان
و روغن مغز تخم کدو یا روغن مغز تخم خیار یا روغن نیلوفر در بینی چکانند صاحب بجوالی و خشکی را سود دارد و آنرا که خشکی سخت غالب باشد شیر زنان بر سر و شقیقه
و شیر خر بر سر نهادن نافع بود لیکن اگر قوت ضعیف باشد بعوض شیر بنفشه و نیلوفر و خطمی و خبث الحدید و گل سرخ و کشک جو و اندکی با بونه و آب و روغن بنفشه
بر بین آب رشحه بیار بر سر بخار آن دارد و چادر بر سر او کشند تا بخار بیرون نرود و هر گاه بعد ازین تدابیر گذشتن یک هفته صداع زائل نشود باید دانست که حاجت
تحلیل ست از بابونه و خطمی ضماد سازند و اگر تپ نباشد در حمام بر سر ریزند و بعد حمام طعام کاهو و سرکه خورانند و روغن بابونه بکار برند و آنرا که آب سرد
ضماد ها و روغنها از وی دور دارند و عوض آن سرکه و گلاب و صندل و کافور و بنفشه و مانند آن بمیوه باید صفت شربت آلو آلو سیاه بزرگ ناشسته در آب
که سه انگشت بالای آن باشد بجوشانند تا مهرا شود و پس مالیده آب با گلاب بقدر حاجت آمیخته صاف کنند و نیم وزن آلو شکر افزوده بقوام آرند طبع را نرم
کند و دود جمیع امراض گرم خصوص بود و اگر حاجت آید از نیم دانگ تا یک دانگ مسهل نیز دران حل کرده بدهند اسهال تمام کند صفت جلاب که ملین طبع و مفید
در دشتی غلظ و صاحب قولنج و لقوه و فالج را اگر حرارت سخت دهد با آب آمیخته عوض مالعسل دهند شکر طبرزد یک من در سه من آب با تش نرم بپزند و کف
دور کرده بقوام آرند و با آب سرد آمیخته بخورند و اگر حرارت سخت قوی باشد بر بهر من شکر یکمن لعاب اسپغول سه من آب یا گلاب افزوده بقوام آرند صفت
نقوع هلیله پوست هلیله زرد و تمرهندی و بویز منقی سپستان هر یک سی عدد فلوس خیار شنبر بنفشه هر یک دوازده مثقال آلوسیاه بست دانه همه را در سه من آب
گرم تر کنند و یکشبانه روز بنهند و هر صباح مقدار هفتاد درم ازان صاف کرده بست درم شکر انداخته بخورند دیگر نقوع هلیله و طبیخ هلیله و مسهل لطیف
آب انار ترش و شیرین و حب بنفشه در اقوال سابق و صداع و موی مذکور شد و این مطبوخ بنفشه نیز نافع عناب بست دانه اصل السوس متقشر نیم کوفته ده درم بنفشه
هفت درم فلوس خیار شنبر دران حل کرده صاف نموده بخورند و نقوع صبر نیست آب کاسنی افشرده یک من صبر سقوطری بست درم هر دو را در شیشه کرده
در آفتاب نهند و بوقت حاجت مقداری درم بدهند و در اجزای ضماد شیاف ما میناکه در قول عیسی گذشت گل نسرین عوض صندل سرخ داخل کرده و هر یک
یکجزو افیون نیم جزو گرفته بر سر نهند و پارچه بسر که تر کرده بالای ضماد بپوشند و آنرا که در دبیقرا رکنند کافور و افیون هر یک یک طسوج بر روغن بنفشه یا روغن بید آمیخته
در گوش و بینی چکانند و این همه بعد تنقیه بکار برند و غذا انچه در صداع حار ساذج گفته شد تناول نمایند سعید گوید که علاج صداع حادث از زیادتی مره صفرا باستفراغ
صفرا از اسهال ست نه باخراج خون بلکه او بحیکه شان آنها اخراج این خلط بود مثل مطبوخ فواکه و یا غیر آن معمول از بنفشه و هلیله تمرهندی و آلوست و اگر خلط صفراوی
بسیار باشد و احتیاج باسهال زیاده اقتدار است بقوی تا قوت دهند اگر مزاج متحمل بود و بعد تنقیه مریض را مبردات مثل شیره تخم خربزه و خیارین و دهن بنفشه و ماء الشعیر با آب انار
میخوش بنوشانند و امر بکنند و انار کنند و هنگام قبض طبع آب تمرهندی و آلو بخارا با گلاب بنوشند و آبیکه دران جو و نیلوفر و گاهو کدو و پوست خشخاش خیسانیده
باشند و یا آب سرد بسر که و گلاب و روغن گل بر سر ریزند و بروغن بنفشه و کدو سعوط نمایند و تغریق را سر جبهه بدان کنند و نیلوفر و بنفشه ببویند و بصندل
و کافور و اند کی افیون و اقاقیا با آب کاهو و آب حی العالم سر شته بر جبهه و صدغین طلا سازند و اگر صداع قلق عظیم آرد و انزیروت درین ادویه افزایند و بالای

تکمیل شربت آلو

تکمیل نقوع هلیله

تکمیل مطبوخ بنفشه

تکمیل نقوع صبر

طلا تطلیل سرب بابریک نهاده بر بندند تا حرکت شریان منع کرده و تصاعد بخار بسوی سر کم شود و غذا نان صاف منسول با بقول بارد رطب دهند
و بر استعمال مرورات اقتصار رود و چون صداع ساکن شود ماهی سفید شدیدالیابس بسرکه یا زیره بیضه بسرکه یا چوزه مرغ معمول آب غوره یا بسرکه و کشنیز
جائز دارند ابن الیاس گوید که علاج این نوع یک بیک صداع دموی ست جز آنکه در معالجه این میل باشیای بارد رطب بیشتر و ترک فصد و اسهال طبیعت مطبوخ
بالیله باید و تایضاً اهل طبیعت بخار الفواکه مثل آلو و عناب و تمرهندی و بهستان و بالیله دهند و کابلی نمایند و یا سکنجبین ساده و شربت ورد و بهند و شربت بنفشه و شربت
خشخاش و بروب فواکه بارد و خیرو بنفشه بدهند اگر بادی سرفه و بحة الصوت باشد و غذا ماء الشعیر اگر تب باشد و الا ماء الشعیر و کماش مقشر با سفاناخ و مغز بادام و هند
و اگر سرفه و گرفتگی آواز نباشد آب انار بین مصطکی و شکر سفید و تنجبین تلیین کنند و غذا ماء الشعیر و آلو جلی یا تمرهندی یا انار و نه یا در شک بمغز بادام
و شکر و کشمش سازند و اگر صداع شدت نماید و ام عظیم گردد و خوف حدوث سرسام حار باشد پس اسهال طبیعت بخار الفواکه و حقنهای نرم مبالغه کنند و با بار با
مبرده مثل سرو غن بید کدو و شیر زنان سعوط نمایند و جوارشها کدو و خیار و عنب الثعلب و کاهو و خبازی کوفته تنها یا بسرکه و آب سر و بر سر ضماد کنند و اگر بر برگ
نی سبز کوفته تنها یا بسرکه و آب سر و ضماد کنند نیز نافع بود و اگر چیزی ازین حاضر نباشد آب سرد بسیار بر سر ریزند تا آنکه سردی او محسوس شود و بقصعه سر بسر
و کافور و صندلین و گلاب بپوشند و ایضاً ضماد سویق جو بگلاب و سرکه نافع بود و یا برصدغین و پیشانی و تارک سر شیاف ماميثا و صندل و گل سرخ و کافور و یا
اسپغول بروغن بید و بنفشه طلا کنند و اگر درد شدید باشد اندک کافور دران افزایند و اگر در سر بخارات غلیظ و دموی و طنین باشد مبردات قویه ازان
دور دارند و روغن بابونه و سرکه بکار برند و تلیین طبیعت بحقنهای که دران حشائش ملطفه مثل بابونه و شبت و حلبه و مانند آن بود باید کرد و جلاب اصل السوس
مقشر کوفته سه درم و بنفشه خشک سه درم با شکر سفید و تنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر و کماش مقشر و نخود مقشر مغز بادام سازند و دست و پا
باب گرم مطبوخ سبوس گندم بشویند و اگر با صداع قلق و کرب و اضطراب و زردی چشم باشد آب انار و خوش بشحم آن افشرده و اندکی گلاب و سرکه یا ماء الرمان
یعنی آب ترش که بالای دوغ آید بنوشانند و غذا اقسام بوارد دهند و در ساکن بارده نشانند و زیر باو کش سر و مبطول بگلاب جلوس نمایند و آنچه خاص
ایشان را نافع بود خوردن آلو خشک و شمش و حماض و به و امرود ست و آنچه مهیج صداع حار ست قیام در حمام حار یا آفتاب یا نزدیک آتش و دخان و قبض
طبیعت و شراب صرف و پیازگندنا و سیر و شمدانج و هیج و حلبه و شیر و خند قوقی و بخور باشیای گرم مثل گندر و مشک و غالیه و افاویه و صبر و بوهای بد
قوی الرائحه مثل بوی مردار و جلوس بر طبخ گوگرد و قطران و خوردن یا شمیدن زعفران ست و آنچه مضر دماغ بخاصیت ست کرفس و فراخ و غیره ست که در علاج
کلی امراض دماغی مذکور شد و شمیدن سرکه دماغ را نفع دهد و خوردن آن مضر بود بصفت دوائی که اسهال صفرا برفق نماید بگیرند پوست بالیله زرد از رده درم
نابست درم و کوفته در سه رطل آب ترنجوبه با آتش نرم بجوشانند تا یک رطل آید صاف کرده بست درم شکر طبرزد یا تنجبین پانزده درم داخل کرده بنوشند
و اگر با صداع سرفه باشد از بالیله و مانند آن اجتناب ورزند و این دوا استعمال کنند که اسهال صفرا بسهولت کند و نفع بخشونت صدر نماید بگیرند بنفشه پنج درم
نیلوفر چهار درم عناب بیست عدد تخم کاسنی سه درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم آلو شیرین بست عدد تخم خبازی سه درم در سه رطل
آب بجوشانند تا نصف بماند و شکر یا تنجبین ده درم و فلوس خیارشنبر ده درم مالیده صاف کرده بنوشند صفت دیگر جهت اسهال صفرا و جذب او و تلطیف
بغیر اضراب دماغ و تنقیه بدن نماید بگیرند بنفشه دو درم سقمونیای خالص مشوی نیم دانگ دو حبه تر بدسفید مصمغ محوف محکوک بروغن بادام چرب کرده یک درم
رب السوس نیم درم پوست بالیله زرد یکدرم کوفته بیخته با آب خالص سرشته جهار سازند و این یک شربت ست صبح بخورند و این جنس اسهال صفرا برفق کند
بنفشه یک مثقال شیر خشت یک مثقال سقمونیا مشوی یک دانگ تربد مصمغ یکدرم رب السوس یکدانگ سائیده بمغز خیارشنبر سرشته صبح بخورند و اگر
کراهت کنند بگیرند سقمونیا مشوی در مثل شربت آلو آمیخته بخورانند که در اسهال صفرا حل نیک نماید و تنقیه بقوت و تلطیف کند و شربت اجاص بنجاه درم بنوشانند
صداع حاره و حمیات گرم پیرقان را نافع بود و کسی را که محتاج بمسهل قوی نباشد و مطبوخات و معجونات بدو اثقه را قبول نکند نیکوست زیرا که عنفیان کرب
نمی آرد و صفت آن در قول چهارم گذشت و این صداع حاد را در ساعت تسکین دهد افیون یک طسوج پوست تخمش یکدرم سائیده با آب کاهو طلا

کشنیز یا تخم کاهو بآب آن سابیده بر سر طلا نمایند و خوردن کاهو بسیار نافع است صفت حب که برای سفر مرتب نموده باشند بگیرند هلیله صدر عدد کوفته مقشر چینی یا شیشه کرده بران چندان آب اندازند که چهار انگشت مضموم بالای آن باشد و سر ظرف بندکرده یک دو هفته در آفتاب داشته آلایش بگیرند و دیگر آب بران هلیله ریخته بدستور آب او بگیرند تبکرار تا آنکه در هلیله طعم آن باقی نماند پس آن آبها را جمع نموده در آفتاب یا بر آتش ملایم گذارند تا غلیظ شود و دست را برغن بادام چرب نموده حب بسته از چهار درم تا هفت درم بخورند بجلاب که این مقرار برفق براند و نفع مطبوع هلیله بخشد **خیارشنبر** گویند که شربت بنفشه و سکنجبین ساده استعمال کنند اگر بادی سرفه نباشد و شربت خشخاش خمیره بنفشه مع سپستان اگر باسمال بود و تلیین طبیعت جلینات و حقنها کنند تا بقی که آن مصدع راشد یدالضرر ست مگر آنکه بشرکت معده باشد و این مطبوخ نافع ست اگر احتیاج تنقیه باشد هلیله زرد پنج درم هلیله کابلی پنج درم تمرهندی پانزده درم تبا بین ده درم بهم مضروب مرتب ساخته صبح بنوشند و این شربت آلو مسهل نافع جمیع امراض صفراوی ست آلو صدعدد تمرهندی سه اوقیه بنفشه دو اوقیه شکر نیلوفری یک اوقیه زعفران نیم درم تربد یکدرم تربجبین یک طل قند سفید یک طل شربت چهار درم و این حقنه امراض صفراوی دماغی را بسیار نافع ست در رفق استعمال کنند و حرارت پیدا نماید عدس گندم دو مشه بسته یک قبضه جو مقشر یک قبضه بنفشه سه درم تخم خطمی سه درم عناب بست عدد سپستان بست عدد نیلوفر چهار درم تمرهندی پنج درم در سه رطل آب بپزند تا کم از رطل بماند ران شکر پانزده درم روغن بنفشه یا گنجد ده درم حل کرده حقنه کنند و این حقنه تسکین حرارت غریزی و تشنگی کند آب کشک جو دو اوقیه لعاب اسپغول سه روغن بادام شیرین روغن گردو هر واحد یک اوقیه همه را باهم مخلوط کرده حقنه نمایند که تلطیف و تحلل و ملایمت عجیب کند **داروهای** معروف بارد مستعمل در صداع لطوفا و سعوطا پنج ست روغن گل روغن نیلوفر و روغن بید و روغن بنفشه و روغن تخم کدو و صنعت هر یک معروف ست و نسخهای سعوط و شموم و ضماد و نطول حداقوال سابق گذشت و هنگام شدت در این لازق بکار برند بزالبیض شیاف مامیثا فوفل گل سرخ صندل هر واحد یکدرم افیون عشر جزو با نزروت آمیخته بر صدغین بچسپانند و بالایش قطعه باریک اسرب بندند و این مرهمی است هر دوای که سبب شش حرارت باشد نافع ست تخم کاهو پوست خشخاش تخم خرفه باقلا مقشر کاکنج هر یک یک درم افیون یک طسوج بلعاب اسپغول آمیخته بخورند و حق آنست که نزدیک مخدرات قویه نشوند مگر آنکه درد بحد غشی رسد و باجمله استعمال آنها از خارج بدن اولی ست و تحلیه مائعات طیب الرائحه مثل آب سیب و بهگلاب وغیره ست در شیشه مطیب بصندل و کافور و مشک کنند و داد هان طیب الرائحه مثل روغن خلاف در روغن بنفشه و مانند آن و گویا که آن لفظ عجمی ست گویند لمخاخ یعنی مختلط و مضروب حنا چنانچه قول شیخ الرئیس در علاج صداع تابع حمیات با نخل لمخاخا شاهد اینست و آن نخله بهر دمقوی دماغ نافع صداع و سرسام حار ست صندلین گلاب آب خیارسر که شیر زنان روغن گل مختلط ساخته ضماد کنند ابن نوح گوید که اسهان بمار الفواکه و حب هلیله و حب صبر و غیره نمایند و هر یک از آن سابق مذکور شد و با آب کاهو سفیدند و جوش داده کف او بردارند و یک اوقیه صبر دران انداخته چند روز در آفتاب بدارند بعد ازان از یک اوقیه تا سه اوقیه بنوشند و اگر مریض را چیزی از ادویه جاع سفل باشد یک درم یا دو درم کتیرا دران داخل کنند و پارچه را بر برف سرد کرده بر سر نهند یکی بعد دیگری تا آنکه سر دی محسوس شود و بقعر سر برسد و هر روز کشنیز خشک یکدرم با دو درم شکر بخورند و بقوع مشمش و آب آلو و آب توت شامی و آب انار ترش و مانند آن لزوم نمایند و نخله معمول از روغن گل و دو جزو گلاب هر کدام هر واحد یکجزو بر هم زنند تا یکدانه گردد و بر برف سرد کرده بر سر نهند و روغن بنفشه بر برف سرد کرده تبرید شدید نماید و یا حشائش بارده مثل برگ بید یا برگ خطمی یا بنفشه یا گل خبز یا کشنیز سبز یا برگ کاهو یا عنب الثعلب یا برگ نی یا خیار یا با دنگ یا کدو یا قطف یا بقلهٔ حمقا یا حی العالم یا حصی الراعی و مانند آن مفرد و مرکب کوفته بر سر نهند و ضماد نمایند یا آب آنها سرد کرده بر سر ریزند و با این همه آبها یا اکثر از ان با روغن گل بهم شانند تار و غن بماند سرد کرده بر سر نهند و رطوبت سرطان زنده کوفته سعوط نمایند و یا سعوط طباشیر و شکر که در علاج صداع حار در قول صاحب کامل گذشته بروغن بنفشه یا شیر و خران یا سفیدی بیضهٔ مرغ رقیق بچکانند و اگر در سرسامات بسیار باشد مسهرات مخدره مثل عصاره خشخاش و بهروج و مانند آن استعمال نکنند مگر آنکه بجوابی شدت کند که درین هنگام خشخاش و نیلوفر و جو کوفته جوشانیده آبش بر سر ریزند و شیر زنان با شیر بز بر سر سرد شده و اگر مریض ضعیف باشد اندرون شیر بر سر حذر کنند و عوض او ضماد معمول از بابونه و خطمی و بوست خشخاش و نیلوفر استعمال نمایند و بر صدغین صندل و کافور در آب سرد

و آب بنج مطلا سازند و غذا پست گندم کرده آب گرم نشست و شرب آب برنج مفید و یا نان سفید دو بار در آب تر کرده تبدیل آب نمایند تا منتفع گردد و پس چیزی از آبهای ترش قابض مثل آب انار شیرین و ترش و آب بان بدانچه بخورند و بنوشند و بطلا و ضماد و سعوط و سرمق و غیرها بهست و آب غوره و گلاب و سیب و بیدمشک و خربوزه شامی و زرشک و بهاس و شمشک و آلو سازند و اگر کم خوابی باشد کرده کاهو و قطف و خیار بروغن بادام دهند و آنچه مضر صداع حار است خربا و باقلا و جوز و نخم و بادروج و سوم و بادنجان و منفر چلغوزه و انار شیرین و غیره است که در قول ابن الیاس گذشت و مضرات و علاج در علاج کلی امراض دماغی مسطور شد گیلانی میگوید که نوشیدن شربت بنفشه با شربت آلو یا تخم خربزه و تخم هندی و سهال صفرا و تسکین می نماید اگر آب گرم آمیزند سهال آرد و باید که مستعمل بیدار و صابر قیء دهند و گاهی مستعمل را تنها در جلاب یا شربت مذکوره یا در آب انار شیرین با شکر یا در آب ترهندی و شکر یا در آب آمیخته داده میشود و اسهال می آرد و درین نوع در تسهیل بیشتر از دو موی سبالغه نمایند پس اسپغول در آب انار شیرین مصور بین باندک شکر برای منع بخار و اطفای حرارت بنوشانند و هر صبح شربت آلو و بعد دو ساعت اشجره و در خربزه با اختیار بنوشند و هنگام شب اسپغول با آب سرد و جلاب سرد کرده بخورند و این صفوف ببرده هند منفر تخم خیار و منفر تخم کدو و تخم خربزه و کشنیز خشک سابی با همچنان آن شکر آمیخته صفوف سازند و در نخلوه صول از گلاب صندل سرکه دکافور و سائر مشمومات بار و مذکور در صداع حار سازج بپوشند و ضمادات و قطورات که در آنجا مسطور شد استعمال نمایند و هنگام اشتداد و جع ضماد انزروت و غیره و سعوط افیون و دکافور در آب برگ بید بعمل آرند و این هر دو نسخه در قول مسیحی در علاج صداع حار سازج مسطور شد و از آنچه قول صفرا بسیار نماید مثل سودا مضم و اعراض نفسانی چون غم و هم و غضب و سهر و صوم و تقلیل طعام تا خیر از وقت آن اجتناب واجب است و از اغذیه حاره و شربه حاره و مبخرات مثل جوز و هیر و پیاز و گندنا و خردل و مانند آن احتراز نمایند **مصنف خلاصه گوید** که وقت هیجان صداع گل بنفشه در آب جوشانیده پای تا زانو دران نهاده بدست هم الندوار را بالا بر هم کشند و گل بنفشه نیلوفر خبازی پوست خشخاش جو مقشر نیم کوفته در آب جوشانیده صاف نموده نیم گرم بر سر بریزند و این شیر بزر کهو با شکر و باقی تدبیر همانست که در قول ابن الیاس گذشت و بصورت احتقان بنجوش غلیظ در شرایط تسهیل بعلاج توسیط بر دهن بابونه شربت امثال آن نیز جایز است

علاج صداع بلغمی

سببش ارتباک و اجتماع اخلاط غلیظ بلغمی ست در عروق سر و سردی غیر معتاد سباب و استکثار اغذیه باردهٔ رطبه و کثرت بیکاری و سکون و تواتر تخمه و اشتهای عقب تناول طعام و قلت استعمال تنقیه و تحلیل ست پس اول بهر نضج و تلطیف ماده منضج بلغم یا منفی حلو یا منفی منضج بدهند یا خلطی مویز منقی مسطور خورد مسهل اصل السوس گاو زبان کشنیز خشک جوشانیده صاف نموده نبات سفید یا خمیرهٔ بنفشه یا گلقند و داخل کرده دهند و بعد نضج ماده بمسهل بلغم و حب ایارج یا حب توقا یا تنقیه کنند و داخل سکنجبین مقشر بادیان بیخ بادیان پر سیاوشان گل بنفشه مسطور خورد سر هر یک چهار ماشه در عرقیات جوشانیده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بعد نضج گل سرخ مویز منقی بسبت دانه سنای مکی نه ماشه مغز فلوس سکبینج هر یک شش تولا گلقند چهار تولا روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند و روز دوم لعاب تخم کدو چهار ماشه با شربت بنفشه یا شربت اسطوخودوس دو تولا تخم ریحان یا بالنگو یا توری یا مغز خشک چهار ماشه پاشیده بدهند و مسهل دوم بسوم بلیلجات هر یک شش ماشه بیفزایند و اگر غلبهٔ بردت زیاده باشد بیخ کرفس انیسون بادرنجبویه اذخر و غیره در منضج زیاده کنند بعد بجوب مسهله تنقیه رواغ نمایند و بابیخ بادیان بیخ کاسنی اذخر عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ اصل السوس مقشر شاهتره تخم خطمی خبازی هر یک دو درم اسطوخودوس گاو زبان گل گاو زبان هر یک یک مثقال در یک رطل آب یا عرق عنب الثعلب عرق کاسنی و عرق شاهتره بجوشانند هر گاه نیم رطل بماند گلقند چهار تولا داخل کرده بنوشند و بعد ظهور اثر نضج در قارورهٔ سنای مکی هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ زرد اقیمون بصره بعتبه هر یک دو درم مغز خیار شنبر شش تولا شیر خشت و تربجبین هر یک چهار تولا روغن بادام پنج ماشه افزوده مسهل دهند و گاهی تربد بیفزایند از سه ماشه تا شش ماشه غاریقون از دو ماشه تا چهار ماشه می افزایند و بعد مسهل بدستور حب ایارج دهند و اگر مریض محرور المزاج بود حب هلیلهٔ بعد از صبح مسهل مذکور بر کفد خیار شنبر و روغن بادام حبت بدرقهٔ آن بنوشند و طبیخ الکمیتین فوشیدن طبیخ افتیمون دو مویز با ایارج فیقرا لوقی نوشته و اگر از استعمال ایارج قلق و اضطراب بطور کل حادث شود تخم خطمی و تخم خبازی نیم نیم درم روغن بادام و آب سرد گرم استعمال نمایند و استعمال این صفوف حب النیل موصوف حکیم عابد سرهندی نیز در تنقیه بدان بلغم عجب الاثر ست بگیرند حب النیل و مثل نخود بریان آن نمایند و افتیمون و سنا و تربد مساوی صفوف سازند دو سه درم گلقند

حب النیل

یا آب نیم گرم بخورانند و این نوع دوای حب الملوک نیز عجیب ست حب السلاطین با برو هلیله زرد و دار فلفل هر یک یک درم و زنجبیل سه درم خورد سابیده بعسل سرشته بقدر دو درم حب
بدهند که بلغم بسیار بی غائله برآرد و اگر خلط بسیار غلیظ بود بهر تلطیف او مار الاصول که از پوست بیخ کرفس و سلیخه و انیسون و سنبل الطیب و شیح رومی و مصطکی و غیره
ساخته باشند بقدر پنجاه درم با شربت اسطوخودوس یا عسل هر دو احد یک اوقیه با یک اوقیه گلقند یا با روغن بید انجیر از یک مثقال تا دو مثقال و روغن بادام تلخ
سه روز یا پنج روز داده تقیه بحسب مذکوره کنند و یا این مطبوخ منضج دهند مویز منقی بست درم ریشه خطمی پر سیاوشان هر یک سی درم سعد یک مثقال انیسون
بادیان مصطکی هر دو احد یک درم جوشانیده صاف نموده ده درم گلقند حل کرده باز صاف نموده پانزده درم سکنجبین بزوری اضافه کرده بیاشامند و غذا شوربای
چوزهٔ مرغ بانان یا چلاو سازند و بعد نضج تقیه نمایند و بعد از تقیه غرغره منقی راس بعمل آرند در روغن یاسمین یا سداب یا سوسن یا روغن گلپکان یا روغن هندی هر
مالند و از اضمده و سعوطات و شمومات و کمادات و غیره که در علاج صداع بارد ساذج گذشت بکار برند و خوردن حب قوقایا حب اصطمخیقون در هر هفته یکبار یا
دو بار بصورت بقیه مادهٔ مفید بود و استعمال هلیله هری و بید الورد و اطریفل اسطوخودوس مفید ست و مداومت معجون انطاکی و اطریفل مسهل و راز الصداع
مزمن از مجربات راقم ست و ایضا بعد تقیه بهر تعدیل و تقویت اسطوخودوس ماشه سوده با طریفل سر رشته بگذرند بعد هفته منقی ده دانه با دیان هفت جوشانیده
نبات داخل کرده دهند و اگر تقویت دماغ و دل مطلوب بود اسطوخودوس سوده بدو ارالمسک معتدل یا حار سر رشته تناول نمایند بالایش عرق بادیان عرق عنب الثعلب
بنوشند و اگر طبع قبض بود و ضرورت اخراج بلغم باشد ایارج فیقرا چهار ماشه با طریفل کشنیزی سر رشته بگذرند عرق شاهتره عرق عنب الثعلب یک پنج تولہ
نیم گرم بنوشند و اگر با وجود آن مزاج مریض یابس بود ایارج را بروغن بادام چرب کرده با طریفل صغیر سر رشته همراه لعاب بهدانه دو ماشه و عرق شاهتره پاؤ سیر
دو نبات بدهند و اگر صفرا با بلغم مرکب بود اسطوخودوس گل نیلوفر هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده تودری سفید شش ماشه پاشیده بدهند
باز گل بنفشه چهار ماشه در جوشانده افزوده اطریفل کشنیزی بدل تودری کنند و یا اسطوخودوس گل بنفشه گل نیلوفر پر سیاوشان با شربت بنفشه بدستور بدهند
و یا اطریفل کشنیزی همراه با دیان گل بنفشه جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند روز دوم بر عایت انجره و درد اعضا سورنجان ماشه سوده با طریفل آمیزند
و شاهتره شش ماشه در طبیخ افزایند و استعمال اطریفل ملین معلوم نیز مفید بود و اگر صفرا و خون هر دو با بلغم مرکب بود اطریفل صغیر خورده شاهتره شش ماشه
مویز منقی ده دانه گل سرخ با دیان هر یک شش ماشه جوشانیده دهند و یا اطریفل کشنیزی همراه پر سیاوشان شش ماشه انجیر زرد چهار عدد شاهتره چهار ماشه جوشانیده
نبات داخل کرده بگذرند باز اگر غلبه صفرا و خون زیاده معلوم شود کشنیز خشک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه عوض انجیر افزایند یا شوئیز حار از گل بابونه و اکلیل الملک
و خطمی و عنب الثعلب و زوفا خشک و حاشا و خردل و نمک طعام و سبوس گندم و نمام و چوب چینی یا عشبه نیز بصداع بارد مفید ست و بر نجاسف حلبه اسطوخودوس گل
اسبغول تخم آن و غیره که در قول مسیحی و جرجانی بیاید حسب حاجت در آب جوشانیده اول انکباب بران نموده بالش نطول کردن نافع صداع بلغمی و اقوی از همه
تدابیر ست و چند قطره آب آن در گوش و بینی نیز چکانند و از شمومات نافعه پیروبا ه ست و این شموم هم نفع کلی دارد جند بیدستر مشک شونیز بریان جمله را در
پارچه باریک بسته متصل بهوینند و ضماد قرنفل زنجبیل زرانبج هر یک ماشه افیون نیم ماشه بعد تقیه معمول ست و این ضماد هم بعد تقیه بصداع بلغمی کفایت کند و مجرب
بلا تخلف ست جند بیدستر فرفیون خردل هر دو احد یک درم افیون ربع درم در شراب کهنه حل نموده ضماد کنند و کذا مرد جند بیدستر و فرفیون هر دو احد یکجو از هو
ربع جوز در راب سداب حب بسته بروغن چنبیلی یا قسط سابیده طلا کردن مفید صداع بارد مادی ست و ضماد بابونه اکلیل بیخ کبر گل سرخ سداب کرده یا کمون
سنبل الطیب عود شبت نیز نافع و اکثر ضماد شبت فقط و دار چینی صرف و خردل بسرکه سوده یا فرفیون در راب مرزنجوش حل کرده کفایت میکند و جالینوس
گوید که اگر فرفیون بروغن بلطیف مثل روغن بابونه طلا سازند در ساعت این صداع را ساکن کند و با وجود این بدوای دیگر حاجت نیفتد و ایضا او گفته که من
در صداع مزمن ضماد سرگین کبوتر صحرائی و حرف استعمال میکنم و در شفاء العاجل از و منقول ست که در صداع بارد ضماد بوش در بندی مرکب با جوز بوا و قرنفل
و اندکی زعفران در گلاب استعمال می نمود و نفع عظیم میکرد و طلای روغن فرفیون و ضماد محمد ابن زکریا نیز مفید صداع مزمن ست و طلای سقمونیا
بقدر عدسی بروغن گل سابیده مزیل صداع مزمن ست و سعوط مغز تخم سرس باریک سابیده بقدر یک سرخ و با برگ نیشتر خشک کرده سعوط

منقی دماغ از طبوبت فضلیه هست مرهر نخجوش فاضل کرده دماغ شده او را کوده بهندال هر واحد باشد و مغز ان دو سیخ کونه سیخته سعوط کردن مستعلس
و مزیل صداع مزمن از مجربات اوستادی مرحوم ست و کذا سعوط مشک نیم ماشه در روغن بادام یا روغن بید گیدرم حل کرده چند قطره جهت صداع
و شقیقه مفرمنه مجرب لیکن در استعمال عطسات احتیاط نمایند که بیش از تنقیه نباشد ورنه موجب تحریک مواد و اشتداد مرض دران زمان خواهد شد و با توته
سداب مرنجوش پودینه ها آب پخته روغن ناردین داخل کرده در بینی و گوش چکانیدن نافع و اگر مریض کرب با غشیان باخلش در قم معده خود در باید
قی کنانند و اگر باتب باشد از رفتن بحمام اجتناب نمایند و هرگاه این صداع مستقر و مزمن و ماده آن متمکن گردد استعمال چوب چینی نافع لهذا پس اگر صداع با عث
تواتر ساکن نشود و مزاج دماغ بحال خود باشد و بلد نیز بارد و سن پیری و مریض بارد المزاج بود داغ وسط سر یا بر رو و بازو و داشتن زخم آن تا زمانی
مدارتا ازان چرک جاری گردد و ماده مایل بدانجانب نماید مفید ست و مناسب ست که داغ نمودن یک بازو نیز کفایت میکند و اگر خوف کوری باشد عرقین
صدغین قطع کرده بران داغ دهند و تقلیل آب بوده غذا و تلطیف او درین صداع از واجبات ست و باغذیه حاره یا بسه ناخف رطوبات مثل قلایا و مطبوخات
و کباب با توابل غیر مصدعه ماشه دار چینی و قرنفل و سائر و خولنجان و کرویا غذا سازند و محوم طیور صحرائی خفیف مثل اهلج و شهوه و بچه کبک تیتر و مرغ با مغز مرغ طبخ
سازند و از فاکهه بمیوه مصدعه باره رطبه اجتناب نمایند و در ریاضت بسیار کنند و با نیها با لذا انتباه مخفی نماند که این صداع اکثر بپیران و زنان بلغمی
مزاجان و استعمال کنندگان مرطبات و مبردات بکثرت و در بلدان بارده و فصل زمستان عارض میشود و در ابتدا سهل العلاج ست و هرگاه مزمن گردد محوج
بود و علاج او صعب باشد و بصرع یا فالج یا لقوه یا سکته یا کوری چشم مؤدی گردد پس در علاجش تهاون نفرمایند و در تسکین آن بحسن تدبیر و اصلاح اغذیه
و ملازمت ادویه سعی نمایند اقوال مهره ابوسهل گوید که اگر صداع از مادهٔ بارد بلغمی باشد باید که تنقیه بحب اصطخیقون و حب صبر و قرقایا نمایند یا این حب قرقایا
اهلج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم سقمونیا ثلث درم تربد سفید هفت درم با سطوخودوس نجدرم و جمله را بشربت متوسط ست اگر لط مجتمع مهر باقی ماند غرغره
با یارج فیقرا و سرکه فصل و خردل و عاقرقرحا صعتر و پوست بیخ کبر نمایند و استعمال این نقوع صبر تنقیه نافع سر دیعده میکند بلیله سیاه و بلیله آمله هر واحد ده
بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ از خر اصل السوس هر واحد هشت جزو سنبل الطیب نصف الزیره هر واحد چهار جزو شکاعی یا دارو هر واحد پنج جزو شحم حنظل
دو جزو و مرهم طلای آب پخته طلی و نیم بماند صاف کرده صبر سقوطری چهار جزو دران انداخته در ظرف آبگینه بآفتاب بدارند و وقت حاجت از یک
اوقیه تا دو اوقیه بنوشند و اگر صداع ساکن نشود ایارج ارکانانیس و ایارج جالینوس بطبیخ افتیمون و سونیز منقی هم هند و اگر چیزی مرض باقی ماند بطبیخ بابونه
و اکلیل الملک و مرنجوش و برگ غار و شبیخ نطول سازند که این تقویت سر و تحلیل ماده کند و گاهی این اشیا باین طور استعمال میکنند که سابیده با آن روغن
سوسن یا روغن خیری یا روغن یاسمین یا روغن بان آمیخته قدری ازین روغنها سعوطی نمایند و غالبه میوند و مشک سوده در بینی دمند
و اگر حاجت بقویتر باشد بگیرند یک تیراط فربیون و قیراطی چند بید بستر و در انملک روغن زنبق حل کرده سعوط کنند و بروغن زنبق که دران چند بید بستر و فربیون
و غلفل حل کرده باشند بر سر طلا سازند و بروغن جوزکه دران سداب اسهل یا پودینه بخته باشند و بر طبیخ بابونه و سداب و یاسمین و سوسن و نام و نسرین قیوم
و پودینه و برگ سرو و جوز سرو و برگ صنوبر انکباب نمایند و اگر باوجود این علاجات در سر خلط و صداع باقی ماند این نقوع ایارج بروغن بید انجیر بنوشند بلیله
و بلیله آمله هر واحد پنجدرم مصطگی چهار درم افسنتین تخم کشوث انیسون هر واحد سه درم در دو رطل آب بپزند تا ثلث آن بماند صاف کرده دران ایارج
فیقرا نیخ درم حل کنند و هر روز تشه اوقیه ازان بقدری روغن بید انجیر بخورند و اگر ازین غشیان و کرب عارض شود قی کنند دیگر ندهند و فربیون را قسط
و صمغ عربی را وانزروت و جند بیدستر کوبند مساوی دو شراب بر بجائی سرشته بر سر طلا نمایند و این حب در دهن دارند و بدان غرغره سازند و اگر قی و
دیگر عوارض سابقه مثل دوار و سونیز منقی باسکر کسوده سیاه میزند و مثل با قلا حبهای سپید سازند و در دهن بدارند چون اراده غرغره بدان کنند دیگر حاجت
استعمال نمایند و طعام بعد بانج معمول از قبایا یا تیه یا دراج و یا قلایا بمری روغن جوز و ابازیره و محوم صید و محوم طیور صحرائی و نخود و اسپیره و روغن جوز قشر
دندان خوش بکف خرما و زیره و صری و سداب سازند و عاقرقرحا و مار العسل بطبوخ بنوشند و تمامی بنید با ترک نمایند شیخ میفرماید که تنقیه بدن کنند اگر خلط مشترک در

باشد بعده تقلیل غذا و تلطیف آن بعسل آرند و انابا زیر غیر مصدعه بکار برند و منضجات مستفرغات کرده علاج امراض دماغی بلغمی مذکور شد استعمال نمایند
و اندک اندک ازان شروع کرده بتدریج بپفزایند بعده معالجات دیگر که همانجا مذکور شد بعسل آرند و ایضاً انچه باوجاع سر السکین میدهند همه انچه استعمال او
در علاج امراض دماغی بارد و رطب واجب ست بکار بندد و استعمال معاجین تریاقیه در هفته یکبر تبه نافع بود صفت اطلیه نافع صداع بارد ابتر ایون
موی سر کنند پس بگیرند دو مثقال فربیون و یک مثقال بورق و دو مثقال سداب دشتی و یک مثقال سنگ سرمه سود و دو مثقال خردل سایيده باب مرزنجوش سرشته
بر سر طلا نمایند و ازا طلیه جیده فلفل مثقال ثفل روغن زعفران مثقال ثلث فربیون حدید مثقال سرگین کبوتر دو مثقال در سرکه سایيده طلا سازند
و ایضاً طلا فربیون و نمک بورق و ایضاً افیون و زعفران و صبر و مر وغیره که مذکور شد و کذا موميائی بجذبیدستر و مشک و بعضی گفته اند که چون بهمه برگ صعتر
و هضت دانه خردل در روغن بنفشه سوده سعوط کنند نافع ست و انچه تجربه کرده شده مشک و عنبر و میعه ست که بقدر عدس از شیها گرفته هر وقت سعوط نمایند
و انچه سعوط او برای صداع بارد میکنند و تسخین و تنقیه میکنند روغن شیح حنظل ست و یا روغنی که درمان عصاره قثاء الحمار گداخته باشند و انچه قوی بدین باب
شدید النفع گمان کرده نمیست که بگیرند آب برگ شلتا لوبی آب افشرده و ازان سه قطره ناشته سعوط کنند و بعد ساعتی روغن بنفشه چکانند و اسفیدباج بسیار
چرب نبوشند و از انچه درین باب ستوده اند انیست که بگیرند زهره نرگاو و مرخ رنگ سه درم موميائی دو درم مشک یک درم کافور نیم درم و ازان سعوط سازند
و ایضاً بگیرند ثفا نسیا یکنیم مثقال اصل السوس یک مثقال فربیون یکنیم مثقال عسل مصفی یکنیم مثقال و همه را با آب بیخ چقندر امیخته بقدر دانه جاودس از نرگ
میل در بینی چکانند و ایضاً فربیون و دو ثلث وزن آن حضض هندی با آب چقندر سرشته در بینی چکانند و ایضاً سعوط نافع بخور مریم خشک هشت مثقال
بورق دو مثقال هر واحد چهار مثقال باریک سایيده با نبوه در بینی دمند و مریض سر خود برداشته بقوت استنشاق آن نماید و ایضاً شونیز چهار مثقال عصاره قثاء الحمار
دو مثقال نوشادر دو مثقال بروغن حنا یا روغن قثاء الحمار سرشته اندرون بینی بدان طلا نمایند و بوی او مریض بقوت استنشاق نماید چون از سر او رطوبت
بسیار فرو اید دران هنگام بینی را با آب گرم بشویند صفت اوهان که بر صاحب صداع بارد دمی مالند جمیع روغنهای گرم و روغنهائی که دران شبت
و پودینه و مرزنجوش و شیح نهام و سداب برگ خارپخته باشند و انچه در علاج امراض دماغی بارد و بلغمی مذکور شد آنرا نافع ست و مقال روغن بلسان همانجا مسطور شده
و این برای سعوطات و قطورات گوش نیز صلاحیت دارد و این نفوح نافع صداع مزمن ست بگیرند عصاره قثاء الحمار و بخور مریم و نطرون مساوی سایيده
در بینی دمند و یا شونیز و عصاره قثاء الحمار و یا شونیز و اندک صمغ سداب صاحب کامل گوید که در امراض ابتدا باستفراغ بلغم از حب اباریج و حب فوتنیا
نمایند اگر فصل و سن و قوت مساعد باشد و تنقیه بعد نضج خلط و تلطیف آن کنند اگر لطیف نباشد بمارالاصول مع روغن بنفشه انجیر و روغن بادام تلخ کنند
سه روز و یا پنج روز نبوشند بعد ازان حبوب مذکور بخورند و اگر فائده نشود و اباریج جالینوس بقدر حاجت بدهند و بعد ازان غرغره با اباریج فیقرا مع سکنجبین
یا بخور دماغ با عاقرقرحا مع ماء العسل کنند و بعد ازین ضمده و نطولات که در علاج صداع بارد مساذج گذشت بعمل آرند و قاعده استفراغ بحب صبر یا بحب لوب در هفته
یکدو مرتبه نافع ست و تدبیر غذا مثل صداع بارد مساذج نمایند و این ضماد نافع صداع بارد کهنه ست فربیون نوشادر هر یک مثقال سرگین کبوتر دو مثقال
باریک سایيده بسر کاهند سر شته بعد حلق سر ضماد کنند و اگر بقرص کوکب مخلوط با آب مرزنجوش یا بفلونیا با آب مذکور طلا کنند نفع دهد طلا بخردل نیز نافع ست
و با آب برگ بزجاست و یا با آب برگ شبخانشت مع روغن مرزنجوش سعوط کنند و سعوط بموميائی مع روغن بنفشه یا روغن بلسان نیز مفید بود سعوط بعصاره

قلا الجمار مریخ صبر خربق صداع بلغمی صفت حب نافع صداع بلغمی صبر شش درم مصطکی چهار درم تربد ده درم گل سرخ ده درم حب ساخته شود بجوز ده این حب مقوی دماغ است و مسهل بلغم است بایلیله کابلی درم صبر چهار دانگ مصطکی نیم درم دانگ سه گونه باک نافع

کنند و اگر حقنه کنند بهتر باشد استفراغ بدان آب کنند و بر سر بزنند که باین طریق صحت یابد پس اگر بعد این همه تدبیر رعاف ظاهر گردد بند نکنند اگر چنین صداع خفت می پذیرد و مریض راحت می یابد و اگر با وجود این حال رعاف منقطع گردد فصد قیفال کنند و اگر رگ آن ظاهر نگردد فصد کحل نمایند و اگر بانمی از فصد باشد حجامت تفاوتی نماید و خون بقدر حاجت گیرند و اگر رعاف صداع و ثقل مریض زیاده کند و حبس او کوشند با مالیدن خون طرف موضع دیگر و بستن بازو و ران با محکم و نهادن محاجم بغیر شرط زیر هر دو پستان و بر ساقین و بر پشت ضماد سعتر بقدار برای تسخین بگیرد اچوف کنند تا اگر آنچه در سر است بسوی آن منجذب گردد و گاهی رعاف ظاهر گردد و بود مزاج دماغ بر حال خود باقی ماند و نافع از قبول نضج بود و علاجش بعد استعمال همه تدبیر مذکوره دماغ وسط سر است و آنرا جماعتی از متقدمین ذکر کرده اند و گمان من حاجت بدماغ در مثل این بلاد نیفتد و اگر احتیاج آن شود در بلاد صقالبه و روس و سائر بلدان شدید البرد باشد این هبتة الله گوید که اسهال بحب صبر و حب ایارج کنند و روغنهای گرم مثل روغن بان و خیری و یاسمین و زیت بر سر مالند و آبیکه بدان سداب رطب و بابونه و اکلیل الملک و نسرین و خام و پودینه و برگ سرو پخته باشند بر سر ریزند و بر بخار آن انکباب سازند و بعد بیدستر و مرزنجوش و مشک نشوق کنند و بکندش عطسه آورند و بعد از تنقیه بمعجون عسلی محلول با آب گرم غرغره نمایند و بر صدغین این ضماد سازند مر و صبر و فرفیون و قسط شیرین هر واحد دو درم زعفران و صمغ عربی هر واحد یک مثقال جند بیدستر یک درم افیون نیم درم کندر سه درم انزروت یک درم این ادویه بشراب کهنه جوشانیده طلا نمود بران پاره اسرب بندند و مریض را چنین بخوانند و غذا به نخود اب بزیره و شبت و روغن جوز سازند و زیر پاچه یا حکوم صید بریان بزیت دهند و شراب و عسلی با خم کهنه سازند دهند بینند با منع کنند پس اگر صداع ساکن نشود و خوف کوری چشم باشد هر دو رگ صدغین قطع نمایند و بران داغ نهند و اگر ساکن نشود گردن را از هر دو جانب و وسط آن داغ دهند و در تسکین صداع بحسن تدبیر و اصلاح اغذیه و ملازمت ادویه کوشش نمایند زیرا که اگر زمن گردد علاج او دشوار شود و انطاکی گوید که ابتدا بخوردن منقیات بلغم نمایند مثل ایارج بماء العسل و تکثیر گلقند عسلی کنند و این معجون از مجربات من است برای انواع صداع بارد و تنقیه دماغ و تقویت حواس و نشاط و اصلاح معده انیسون گل سرخ گل بنفشه هر واحد هفت درم عود هندی پنج درم صعتر فارسیون کبابه هر واحد چهار درم مرزعفران جلنبین هر واحد سه درم صمغ عربی را در سه درم سرکه حل کنند و ادویه را سابیده همه بسه وزن عسل کف گرفته بسرشند شربت از مثقال تا چهار درم و قوت این تا چهار سال باقی می ماند و این انا سر مکتومه ست و اصلاح راس شربا و طلا و نخور آمیخته و در امراض حاره نیز عمل میکند اگر عقب آن شیر یا گلاب نوشند و از روغنهای نافع صداع بارد روغن بابونه و خالیه و بادام تلخ ست مجموع یا مفرد و سعوط بر محلول در آب خالص باشد اب و همچنین جند بیدستر و زعفران سعوط مسند ست و چون کبابه و قرنفل و برگ بید انجیر و برگ جوز شامی بسایند و بخار سرشته در شب بر سر طلا نمایند نوازل را اصلا منع کند و صداع را بالکلیه دفع نماید خصوصا اگر بعصاره قثاء الحمار آمیزند و چسپانیدن سفیدی بیضه بکندر نافع مسکن ست و با این همه مریض بمدت علاج از استعمال مفسدات دماغ با لخاصیه و غیر آن مثل خمار و حلبه و عدس و بهترات مثل گندنا و سیر و خردل باز ماند گیلانی از میامر فصل کرده ست را و آنست که ابتدا بتنقیه بدن کنند بمسهلات خفیف تر پس با ایارج فیقرا و حب صبر شروع نمایند بعد ازان حب قوقایا و انچه قریب بقوت آن باشد بخورانند و نسخه حب صبر انیست صبر مقوطری سه درم مصطکی تربد هلیله کابلی گل سرخ هر واحد دو درم مقل ازرق نیم درم با گلاب فنس حب سازند شربت صدم وقت خواب بر سبیل شیار در هفته و نسخه حب قوقایا انیست سقمونیا یک نیم درم تربد پنج درم باقی اجزامع اوزان همان ست که در آغاز قول سمی گذشت شربتی سه درم این مطبوخ ثابت بن قره نافع ست هلیله سیاه پوست هلیله زرد و کابلی هر واحد هفت درم پوست بلیله آمله هر واحد سه درم نا خواه دو درم سعد سه درم مویز منقی پانزده درم سه سطل آب بجوشانند تا یک سطل بماند پس دو مثلث رطل ازان صاف کرده با ثلث شربت حب قوقایا یا یک درم ایارج فیقرا و یک درم تا یکنیم دو درم تربد بنوشانند و بخوردن دو مثقال اسطوخودوس بعسل سرشته نافع بود و این حب نافع صداع مزمن ست ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل ربع دو درم تربد یم درم مقل کبیر هر واحد یک دانگ سقمونیا ربع درم مقل ازرق را در آب کرفس حل کرده جمله را سازند و این یک شربت ست و اگر ازین فائده نشود این نقیع ایارج بارد و محن بید انجیر بنوشند هلیله زرد هفت درم هلیله سیاه و کابلی و بلیله آمله هر واحد دو درم مصطکی سه درم افسنتین تخم کشوث هر یک پنج درم شاهتره ده درم

باد آورد هشت درم هر یک سطل آب بپزند تا سوم حصه بماند صاف کرده پنج درم ایارج فیقرا دران حل کرده هر روز از سه اوقیه تا پنج یا هفت بروغن بید انجیر نوشند
و این بهر تنقیه سر و معده نیکوست و گاهی بدل ایارج درین آب صبر میکنند و از دو تا سه اوقیه می نوشانند و بعد اجابت نامه رود درم حب الرشاد و آب نیم گرم
که دران شکر حل کرده باشند بخورند و اگر در راه باین مسهلات ساکن نشود ایارجات کبار مثل ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا بخورانند بعده امر باستعمال
تریاقات و معاجین در هر هفته یکبار کنند اولا کوشش در جذب مواد بسوی اسفل و بحقنه نمایند و بعده غرغره بسکنجبین محلول در آب گرم یا مری کنند و بعد ازان
بسکنجبین عسلی محلول دران ایارج فیقرا و یا مری یا ایارج فیقرا و غرغره کردن باب فالج و لقوه بیاید بعمل آرند و این غرغره منقی دماغ از فضول غلیظه از جمله است
ایارج فیقرا و روغن خردل و مویز هر یک و عاقرقرحا و زنجبیل و پودینه و صعتر اصل السوس و پنج کبر کوفته در سرکه العسل یا سکنجبین عسلی یا مری حل کرده غرغره نمایند
و اگر خواهند یک یا دو یا سه دوا ازین بعمل آرند و اگر خواهند همه را جمع کنند مصنف اقتباس گوید که جهت حصول نضج مطبوخ اسطوخودوس باشد
اسطوخودوس منضج چهار پنج برزه هند و بعد نضج تنقیه دماغ بجب شنبلیله یا اصطمخیقون یا قوقایا بنسخه علوی خان باضافه مسنای مکی دو تولد تر بد سفید تا شش
زنجبیل سه ماشه پوست هلیله زرد کابلی هر یک یک نیم تولد ریوند خطائی هفت ماشه مغز خیارشنبر تر نجبین هر یک هفت تولد گلقند عسلی چهار تولد روغن بادام
هفت ماشه در مطبوخ کنند وقت دو پاس نخود اب بچه مرغ دهند و وقت شام نان خشکار خمیری در عرق بادیان خمیر کرده باشوربای مرغ خورانند و صبح این
دوا بدهند اسطوخودوس سه ماشه سوده با جوارش مصطکی یک تولد سرشته در ورق نقره یک عدد بپیچیده با مطبوخ اصل السوس گاو زبان بیخ کرفس سیاه شان
هر یک هفت ماشه انیسون چهار ماشه بادیان نه ماشه و شربت بزوری حار چهار تولد داخل کرده تخم کنوچه هفت ماشه پاشیده بخورند و همین نمط سه چهار مسهل
داده بعد حصول تنقیه تام جهت تعدیل مزاج و اخراج مابقی مواد و تقویت دماغ عطوسات و غرغره و اطریفلات و دیگر تدابیر بکار برند و بقول شاه ارزانی
نخود اب باشیره حب النیل سفید نوشیدن و تا یکهفته مداومت کردن در تعدیل و تقویت دماغ از مجربات ست و اگر باسرفه نبود اسطوخودوس تخم خطمی
اصل السوس هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات در تولد داخل کرده دهند مؤلف خلاصه می نویسد که برای نضج و تلطیف ماده برگ گاو زبان اصل السوس
هر کدام یکدرم سپستان مویز منقی هر کدام یک اوقیه ابریشم خام یکدرم تخم خطمی سه درم بادیان یکدرم جوشانیده صاف نموده شربت اصول دو اوقیه حل کرده صبح و شام دو حصه نموده بدهند
تا سه روز بعد ازان پرسیاوشان سه درم انیسون یکدرم بادیان مصطکی هر کدام یکدرم جوشانیده صاف نموده گلقند یک اوقیه سکنجبین سیاه دو اوقیه
حل کرده بدهند صبح شام و شوربای چوزه مرغ تغذیه فرمایند و بعد ازظهور نضج ماده مسهلات بلغم چون حب صبر و ایارج فیقرا و اصطمخیقون تنقیه کنند و بعد ازان
بار دیگر متوجه بالضاج و تلطیف گردیده اگر احتیاج شود باستفراغ باقی ماده را قلع نمایند انگاه باستعمال غرغره و ضمادات اگر حاجت شود باین نوع اشتغال ورزند
صفت غرغره که بعد تنقیه درین نوع سودمند ست مرزنجوش صعتر هر کدام سه درم عاقرقرحا یکدرم جوزبوا ربع درم جوشانیده صاف نموده سکنجبین عنصلی
دو اوقیه حل کرده غرغره کنند و مسح سر باد هان چاره آن روغن بابونه و خیری و یاسمین و نطول با بیکه دران بونه اکلیل الملک چیزی بنفشه جوشانیده باشند درین
وقت سودمند ست و ضماد ازین اجزا بر صدغین گذارند صبر عنصر عفران هند بید بیدستر هر کدام یکدرم فرفیون نیم درم افیون ربع درم انزروت یک مثقال صمغ عربی مثقال
باشراب سابیده ضماد فرمایند بعضی سلاطین در مجربات خود نوشته که خوردن بابونه و طلای آن بر پیشانی مجرب ست و چکانیدن روغن آن در گوش و بینی و انکباب
بر بخار آن نیز انفع ست همچنین اگر موی سوخته انسان سه درم صبر یک نیم درم کندر یک درم داب قرنفل سابیده بر جبهه و شقیقه طلا نمایند و کذلک هر گاه مغز
تخم مشمش تلخ سابیده بر سر ضماد کنند یا بروغن او طلا نمایند و یا نشوق کنند و ایضا برادهٔ چوب شمشاد هر گاه با خاآمیخته ضماد کنند و خوردن جوزمائل و کذا
ضماد زنجبیل صندل و مویز بید انجیر مساوی داب شسته برنج ساٹھی با ریک سابیده بر پیشانی و شقیقه نافع و ایضا فلفل سیاه با ریک سوده در انبوبه پر کرده در گوش بدمند
که گوش ازان پر شود بعده پنبه در گوش نهند و همچنین اگر روز چهارشنبه اخیر ماه صفر از جانب پیشانی طرف وسط سر طولا یازده زلو چسپانند و خون بگیرند صداع
مزمن زائل گردد و کذا تعلیق جلد سر بر بدو مار مهره و فوه الصبغ مفید و اگر صمغ عربی دو جزو زعفران افیون مر مکی خون سیاوشان هر واحد یکجزو با ریک سوده
بسفیدی مرغ آمیخته بر کاغذی از سوزن سوراخ کرده باشند طلا کرده بر شقیقه بچسپانند نافع بود

علاج صداع سوداوی

سببش صعود سودا بسوی دماغ و قبض و جمع عضوست اگر خون غالب یا فاسد باشد فصد و سیع نمایند و بعد نضج ماده بمنضج سودا منقیه از مسهل سودا وحب افتیمون نمایند بطریقیکه در علاج امراض دماغی سوداوی مذکور شد و ایضاً بهر نضج سودا بسفایج مستقی کوفته اصل السوس مقشر نیمکوفته پرسیاوشان شاهتره گاوزبان بادرنجبویه بادیان افتیمون درصره بسته موز منقی هریک بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده با سکنجبین افتیمونی یا شیر خشت از سه روز تا پنجروز بیاشامند و یا گل بنفشه اصل السوس مقشر کوفته گل سرخ هریک سه درم جوشانیده صاف نموده با شربت گاوزبان و بادرنجبویه هر دا حده درم جوشند و با گاوزبان چهار درم اسطوخودوس یک مثقال پوست بیخ کبر خشیش غافث از هریک نیم درم بادیان یکدرم موز منقی بست درم جوشانیده صاف کرده با سکنجبین بزوری بنوشند چند روز تا آنکه ماده نضج و قاروره غلیظ کردد پس متوجه اخراج سودا بمخرجات آن گردند بشل مطبوخی که دران پوست هلیله کابلی هلیله سیاه و بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس غاریقون و لاجورد مغسول داخل نموده باشند و یا مطبوخ هلیله سیاه ده درم سنای مکی نبفشه اسطوخودوس شاهتره از هریک پنج درم تمرهندی فلوس خیارشنبر گلقند هریک بست درم دران مالیده صاف کرده بران تربد محجوف یکدرم افتیمون یک مثقال لاجورد مغسول دو دانک روغن بادام یک مثقال پاشیده بیاشامند نیم گرم و غذا باید که درین ایام بخوراب چوجه مرغ و یا گوشت بره و یا بز غاله شیرخواره فربه باشد و منضج گاوزبان موز منقی بادرنجبویه آلو بخارا بسفایج افتیمون اسطوخودوس ترنجبین آمیخته نوشیدن نیز منضج سوداست و اگر خواهند شاهتره پرسیاوشان بنفشه بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس گل سرخ عناب پستان تخم کاسنی گلقند حسب حاجت افزایند و بعد حصول نضج کامل تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند و اگر سودا احتراقی باشد و علامات حرارت پیدا بود از استعمال دوئیه گرم حذر کنند و بمنضج بارد یا ماء الشعیر که دران گاوزبان موز منقی و خطمی مقشر پخته باشند چند روز نضج ماده نموده بهر تنقیه آلو بخارا عناب پستان خطمی زرشک پوست هلیله کابلی بسفایج افتیمون اسطوخودوس جوشانیده صاف نموده ترنجبین مغز فلوس مالیده باز صاف کرده روغن بادام شربت شاهتره اضافه نموده بنوشند و اگر مسهل قوی تر خواهند یک مثقال غاریقون سفید و نیم مثقال لاجورد ساییده سه زار و نمایند و یا منضج و مسهل که در امراض دماغی سوداوی گذشت بعمل آرند و بدانند که استعمال حبوب و مسهلات قوی پی در پی جائز نیست بلکه برفق و مدارا و بعد نضج تام و بقای قوت استعمال نمایند و اگر سبب صداع خلط بلغمی و سوداوی باهم باشد باید که در معالجه آن از دوا و اطلیه نطولات وغیره نافع بهر دو امتزاج نمایند و همچنین در منضجات و مسهلات و مطبوخ که در قول صاحب کامل یا ید نیز نافع صداع حادث از خلط سوداوی مخالط بلغم ست و بعد تنقیه تقویت بدوا المسک مفرحات یاقوتی نمایند و یا هلیله کابلی بسفایج اسطوخودوس سوده آمیخته بخورند و بالایش شیره مغز تخم هندوانه عرق عنب الثعلب و عرق کیوره شربت بنفشه بنوشند و یا عود صلیب یکماشه سوده بدوا المسک شش ماشه سرشته بخورند و شیره تخم خشخاش چهار ماشه شیره مغز بادام چهار دانه شربت انار شیرین دو تولچه بنوشند و هلیله عربی بگلاب شسته کشنیز مقشر یکماشه سوده آمیخته وقت خواب شب بخورند و خمیره بادام خشخاش و حلوای آنها و پسته و نارجیل و جوز و انگور و انار و مویز و کشمش نافع و استعمال شربت اسطوخودوس و با درنجبویه و گاوزبان و بنفشه و نیلوفر قبل تنقیه و بعد آن مفید ست و تطیل سر بشیر گاو نیم گرم مخلوط بروغن خشخاش عظیم النفع ست و تدهین راس بروغن لبوب سبعه و تقطیر او در گوش نافع و حلوای مغز کدو و شکر و نشاسته و روغن بادام بر سر بستن مجرب ست و کذا الشیر بز بر سر دوشیدن و دخول در حمام معتدل و در نخستین آب نیم گرم بر سر متواتر و مقام در موضع معتدل الحرارة مائل برطوبت نافع و از بیداری و جمله ریاضات اجتناب واجب و ایضا بعد تنقیه بهر تبدیل مزاج روغنهای گرم و تر مثل بروغن بابونه و روغن عنصل و روغن عنصران با روغنهای تر چون روغن مغز تخم کدو آمیخته بمالند و در بینی چکانند و شربه و سعوط و ضماد و فطول و شموم بادویه قلیل الحرارت مائل ببرودت بعمل آرند بشرطیکه سودا طبیعی باشد اما اگر سودا احتراقی بود محتاج بسوی تبرید بسیار ست تا آنکه زائل گردد و حرارت کامنه دهان سودا چنانچه در خاکستر و آهک میباشد و از استعمال ادویه مسخنه احتراز کنند تا باعث سخونت دماغ و آئل بجنون نگردد و ادویه باردرطب اختیار نمایند و بر روغن بنفشه و روغن کاهو و روغن خشخاش و شیر زنان مدام سعوط کنند و اگر بعد تنقیه در دسر باقی باشد چندی ادامت

بر اطریفل اسطوخودوس نمایند یا وبید الورد تالیف علوی خان مرتب سازند و ضماد از بابونه اکلیل الملک مرزنجوش با روغن گل یا یاسمین آمیخته بکار برند و از مرزنجوش وحنا و جدوار در حمام ضماد کردن نیز مجرب و کذا بوش در بندی جدوار قرنفل مفید ست و یا مرکبی از عفران سوده بروغن بادام و شیر زنان آمیزند و پارچه بدان آلوده شب و روز بر سر دارند که مسکن وجع و منوم ست و همچنین قرنفل دار چینی پوست بیخ لفاح مزرالبنج سفید زعفران جند بیدستر کوفته بروغن گل یا بابونه و بادام آمیخته ضماد کردن و یا از گل بنفشه و بابونه و خطمی سفید مساوی کوفته بیخته با آب و روغن بنفشه بادام یا روغن نرگس داخل کرده در هاون سنگی حل کنند تا مثل مرهم گردد و گرم نموده ضماد نمایند اگر سداب بری فرفیون اج رق حرمل بنفشه مرزنجوش هر واحد جزو جه مقشر دو جزو همه را کوفته و فرفیون در روغن نیلوفر حل کرده با هم آمیخته ضماد نمایند برای صداع سوداوی مزمن نافع بود و در مادهٔ احترائی ضماد از حضض و کاهو و صندل و کشنیز سبز بروغن یاسمین و روغن گل نمایند سعوط حلهٔ مومیائی بقدر یک سرخ در روغن بابونه سوده نافع ست و برگ حاج افشرده آب او سه قطره بر نهار در بینی چکانیدن و بعد ساعتی روغن بنفشه انداختن و شوربای چرب نوشیدن بزعم قومی شدید النفع ست کذا زهر کرگدن سرخ دو درم کافور نیم درم سعوط کردن و شموم مقوی راس و قالع صداع سوداوی عنبر عود هندی هر یک دو درم مشک زعفران هر یک یک دانگ صندل سه درم ست و کذا مشک سازج تمام مرزنجوش سداب مخلوط کرده بپوشند و بویند و بویدن نرگس و ریحان و عنبر و مشک نیز مفید بوذ نطول الطبیخ بابونه اکلیل الملک صعتر شیح ارمنی گاوزبان برگ چغندر سبوس گندم بعمل آرند و با انکباب بران تضمید شغل آن نمایند که بعد تنقیهٔ تام برای تعدیل مزاج مفید و اگر سر حل اطراف آن و بابونه اکلیل الملک حلبه شبت هر یک یک کف در پنج سیر آب بپزند که نصف بماند سر بخار او دارند و بعده صاف کرده بر سر بریزند نافع بود و گویند که اگر بخوابی باشد روغن شبت بر سر بریزند و در بینی و گوش چکانند و غذا شوربای ماکیان فربه و تیهو و دراج همراه انخود بیخته و دیگر اغذیه لطیفه چون گوشت حلوان و جوزهٔ مرغ و کنجشک و کبک ساده یا با چغندر و گندنه و مصالح گرم و روغن بادام بیخته و بیغیه نیمبرشت و حلوای خشخاش تناول نمایند و بعد غذا بهر تجویز مضمضه ادرشات معتدل مفرح بخورند و خواب بر دست چپ نمایند و از اغذیهٔ مولد سودا مثل قطر و بادنجان و گوشت گاو و گوشت خشک کرده و پنیر کهنه و عدس و سرکه کهنه و باقلا و کرنب اجتناب ضرور ست

اقوال اطبا بعضی متاخرین می نویسند که اولاً مطبوخ افتیمون خواکسی علوی خان نضیج ماده نمایند و بعد نضیج سنای مکی یک نیم تولهٔ هلیلهٔ سیاه یک تولهٔ خیارشنبر تربجبین هر یک شش تولهٔ داخل کرده ریوند خطائی هفت ماشه سر دار و نموده روغن بادام هفت ماشه افزوده با حب لاجورد و یا حب افتیمون تنقیه کنند و صبح تبرید از آلهٔ مربی یک عدد شسته لاجورد مغسول و طباشیر هر واحد یک ماشه سوده آمیخته ورق نقره یک عدد پیچیده بخورند و لعاب دانهٔ بنج ماشه شیرهٔ تخم کاسنی و مغز تخم کدو و مغز تخم پزوه به هر یک هفت ماشه گلاب بید مشک هر یک پنج تولهٔ عرق گاوزبان شش تولهٔ بر آورده شربت گاوزبان سیب هر یک یک نیم تولهٔ تخم فرنجمشک پنج ماشه پاشیده بعمل آرند و بعد تنقیه جهت تعدیل مزاج اطریفل شاهتره علوی خان و اطریفل افتیمونی ارشان و سعوط اندرغن بنفشه و خشخاش و کاهو و شیر غزوزان و نخلهٔ از روغن بنفشه و کاهو و آب همیشه بهار هر یک یک تولهٔ عطر گلاب چار ماشه و ضماد از حضض کلی و تخم کاهو صندل سفید و برگ کشنیز هر یک سه ماشه در روغن یاسمین و روغن گل سوده و خمیر کرده مروارید همراه عرق شیر بکار برند و اگر درد باقی ماند مار الجبن نوشانند و بعلاج مالیخولیا پردازند مسیحی گوید که اگر مادهٔ سودا باشد بهلیلهٔ سیاه و افتیمون و غاریقون و نمک هندی و بسفائج و خربق سیاه و حجر ارمنی اسهال آورند و باقی تدبیر مانند که در صداع بلغمی مسطور شد و در صداع بارد عارض عقب امراض سوداوی باید که پیه بط بگداز ند و اندکی جند بیدستر دران حل کرده سعوط کنند و یا قدری آب مرزنجوش با ندکی روغن بنفشه و شیر دختران یا روغن مغز تخم کدو یا سفیدهٔ بیضهٔ رقیق آمیخته سعوط کنند و در گوش چکانند شیخ میفرماید که در صداع بارد بجادهٔ سوداویه واجب ست که آنچه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت بحسب آن عمل نمایند از فصد اگر احتیاج آن باشد بسبب بودن خون غالب فاسد و تنقیه بدرجات آن بعد انضاجات مفصله بعد ازان تبدیل مزاج بطریق مذکور و استعمال مولدات خون محمود لطیف و طیب رقیق و از چیزهائی که آنرا بسیار فائده میکند حب قرنفل ست و در پنجا نیز آنچه ارکاغانیس در باب فصد کاهل گفته و آنرا ذکر کردیم یاد دارند مجوسی گوید که اگر صداع از مادهٔ سودا یا بلغم و سودا باشد مطبوخ غاریقون نبوشند و روغن بنفشه مخلوط بطبرزد و روغن بابونه و یا روغن نیلوفر بایند کذا روغن نرگس و روغن مرزنجوش تشوق نمایند

و آب مطبوخ نیلوفر و بنفشه و سوسن و بابونه و اکلیل الملک و بادرنجبویه و برگ سانج و قرنفل و چوکوفته بر سر نطول کنند و خدر الحوم طلان و جدری و ناکیان سموماً با سفیدباج و هندبا تخفیف غذا کنند و این مطبوخ نافع صداع سوداوی ست اگر با آن بلغم باشد بایلیه کابلی و هندی هر واحد هفت درم بلیله آمله هر واحد چهار درم مویز منقی سی و پنج گاوزبان در سطوخودوس و قنطوریون دقیق و خشخاش غافث هر واحد سه درم انیسون پنج درم اسفاناج کوفته و تر بدکوفته هر واحد سه درم غاریقون دو درم مصطکی و سانج هندی هر واحد یک درم تخم کرفس و انیسون هر واحد دو درم اصل السوس مقشر چهار درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل باز آید صاف کرده بران این ادویه برای تقویت اندازند تربد سفید یک درم ایارج فیقرا و غاریقون هر واحد چهار دانگ شحم حنظل مجرد اجورد و نیک نفطی هر واحد دو دانگ بر مطبوخ انداخته بنوشند و اگر خواهند که برای تقویت حب ساخته قبل مطبوخ بخورند و بعده مطبوخ بنوشند نافع بود حب جالینوس و ابن الیاس و جالینوس و حب جالینوس و ابن الیاس و حب جالینوس و ابن الیاس و حب جالینوس و ابن الیا

نیز درین باب از مجربات ست وصبر و کندش وزعفران و فلفل سفید و مشک با آب مرزنجوش حل کرده در بینی چکانند و اگر ازین تدبیر زائل نگردد بعد نضج از منضج بلغم بمسهل آن و حب ایارج تنقیه کنند و اگر صداع از ریاح معده باشد تنقیه آن و دیگر تدابیر بدستوری نمایند که در علاج صداع شرکی معدی یاد کرده باید و سعوط سداب انیسون بادیان پودینه زیره سیاه مدبر مساوی شکر برابر همه کوفته بیخته دودرم خورده باشند و سعوط اصول یا حاکی و حب هندی استعمال کنند و دواء المسک جلو و هیرو تریاق و دیگر ادویه مقوی دماغ و معده مثل فلاسفره و اطریفل کبیر و متوسط و صغیر و حافظ الصحة و مزیده عمر نافع ست و هر چه در علاج صداع بارد و امراض دماغی مذکور شد بعمل آرند و اغذیه لطیف خفیف مثل نخود آب مطبوخ بلجوم خفیفه مانند چوزه مرغ و دراج و تیهو و خرگوش و ماکیان باشد و قطم و مصالح گرم کاسنی ریاح چون دارچینی و زیره و فلفل و هیل جلوتر نفل و سانج هندی استعمال کنند و آبیکه دران مصطکی جوشانیده باشند بنوشند **اقوال حکما** مؤلف اقتباس گوید که تنقیه بمثل صداع بلغمی نماید مع زیادتی ادویه مقوی معده و این مخلوط برای ابخره مرده یا بقی و تقویت دماغ بکار برند گل بابونه مرزنجوش شونیز دانه هیل خوزبوا هریک سه ماشه جند بیدستر عنبر مشک هر واحد یکنیم ماشه در روغن نرگس یا سمن هر یک یک نیم تولآ آمیخته بسازند و سعوط روغن بادام تلخ باندکی جند بیدستر و مالیدن و خوردن بوییدن جندرین باب اثری عظیم دارد و بجهت تعدیل و تقویت اطریفل اسطوخودوس هندی بادیان بابونه مرزنجوش مشک تلخ شاه اذرانی نافع و جوارش مصطکی هریک علیحده یا مجربات ست غذا شوربای مرغ و گنجشک و فاخته با نانی که دران بادیان داخل کرده باشند و مربای مصطکی گل بابونه و بنفشه هریک هفت ماشه جدا جدا سه ماشه گوفته بیخته در آب گل سداگلاب و گل عاشقانه در روغن گل هر واحد یکتولآ زعفران چهار ماشه زردی بیضه بطناگی یکعدد آمیخته بردوغاده پارچه پنبه یکون از یک جانب آلوده بر صدغین نهاده بعصابه محکم بر پیش سر بندند و در روز سه چهار بار تکرار عمل نمایند که در یک هفته صحت میشود و اگر مرض کهنه باشد و هیچ تدبیر سود ندهد حمام کنند و بجهت نضج مواد شربت اسطوخودوس منضج چهار تولآ در عرق صعتر و اسطوخودوس و بادرنجبویه هریک پنج تولآ دهند صبح و شام تا پانزده روز و غذا شوربای مرغ و دراج و مرغ بنان روده و پس از پانزده روز این مطبوخ قنطوریون منضج دهند قنطوریون دقیق هفت ماشه بسفایج درنج صعتر تخم سداب هریک چهار ماشه اسطوخودوس پنج ماشه مویز منقی سه تولآ انجیر زرد چهار عدد در عرق صعتر و اذخر و بادرنجبویه هریک نیم پاو شب خیسانیده صبح بجوشانند که سوم حصه بماند خمیر بنفشه دو تولآ شربت اسطوخودوس سه تولآ داخل کرده بنوشند و حمام هر روز نمایند و بعد یکماه حمام موقوف نموده بجب قوتها یا مطبوخ اسطوخودوس سه اهل تنقیه کرده وقت دوپهر سنجد و آب مرغ و شام نان خشکار با شوربای دراج دهند و صبح تبریدا جواهر مهره جدا جدا خطائی لاجورد مغسول هر واحد یکماشه در خمیره زنبق یا خمیره مروارید نه ماشه آمیخته ورق طلا یکعدد پیچیده بسنجوزند و بالایش قنطوریون دقیق درونج بسفایج انیسون هریک چهار ماشه گل گاو زبان هفت ماشه در عرق صعتر و اذخر و بادرنجبویه هریک نه تولآ جوشانیده شربت بزوری معتدل و بنفشه مکرر هریک دو تولآ داخل کرده نخم فرنجمشک و تودری سرخ هریک سه ماشه پاشیده دهند و درین نهج بدنعات هفت هفت بار تنقیه نموده بفاصله دو سه روز چوب چینی بند شربت ریع کنند و بجهت تقویت معده و دماغ هر روز وقت شب اطریفل شاهتره و اطریفل التمر هندی ملایخان خورانند بعده اگر اندک گرانی گوش باقی ماند فتیله از دوای قمر مری با ریک ساخته صبر زرد اشق زعفران هریک یک ماشه مشک چهار جبه در روغن گل حل کرده فتیله بدان آلوده در هر دو گوش نهند و بعد از نیم ساعت بنجوی تجدید نمایند و اندرون و بیرون گوش را نیز بدوای مذکور آلوده کنند **جالینوس** گفته که اگر صداع از نفوذ ریاح از داخل باشد تنقیه بدن با یارج فیقرا و مانند آن کنند و حمام دائم و هر صباح بر نهار دریختن آبیکه بابونه و اکلیل الملک و صعتر و برگ غار و مانند آن از ادویه محلله دران پخته باشند بر سر و استنشاق مشک و مرزنجوش نافع ست **مسیحی** گوید که اگر صداع از ریح غلیظ محتقن در دماغ باشد ایارج بخورند و هر روز حمام استعمال نمایند و آبیکه دران صعتر برگ غار بابونه شیح مرزنجوش اکلیل الملک برگ قصب ذریره جوشانیده باشند بر سر نطول سازند و آب مرزنجوش سعوط کنند و مشک جند بیدستر و ریاحین بطیفه مثل یاسمین و نام دیسنبر و انجوان و نرگس و خیری و سوسن بویند **بوعلی سینا** مینویسد که در صداع حادث از ریاح غلیظه اولا معالجه باجتناب هر محقن منضج مثل جوزنده خرنا و خردل و غیره حار باشد خواه بارد باید کرد و نطولات و ضمادات و شمومات و سعوطات مذکور در علاج امراض دماغی بحری استعمال نماید

معجون بید ستر و مشک خاصه بهوشند و در خول حمام بر ناشتا درین باب نافع ست ابن عباس گوید سزاوار آنست که معالجه باشیای محلل ریاح نمایند مثل
نطولی که در آن بابونه و اکلیل الملک و برگ کرفس و بادیان و تخم آنها و صعتر و زیره و مرزنجوش و شبت داخل کرده باشند و در آن پارچه تر کرده تکمید
سر نمایند و ایضاً بروغن که در آن زیره و صعتر و تخم کرفس جوشانیده باشند تکمید نمایند و این سعوط بسازند صبر و مر و کندر هر واحد دو درم زعفران و فلفل
سفید و جاوشیر هر واحد نیم درم مشک یک دانگ همه را باریک سابیده در اب مرزنجوش جهای کوچک سازند و وقت حاجت یک دو جب آن را بنوشوش سوده بکار برند
و دیگر موجائی و جند بیدستر و مشک فرفیون بروغن زنبق آمیخته در بینی چکانند و تمیدن مرزنجوش خاصه نافع و کسی که مداومت شم او نماید آن را این نوع
صداع ریحی عارض نشود و تعطیس نیز این را دو صداع بخاری را سود مند ست اسماعیل گوید که معده و بدن را از مادهٔ فاسد مولد ریاح و بخارات
بسحب ایارج مرتوقایا و نقوع صبر پاک کنند و بعد تنقیهٔ بدن هر صباح حاشا در حمام رفتن و شونیز و مرزنجوش و جند بیدستر و مشک خالیه بر بهدن و بادیان
پیش بینی داشتن و معدن آن کردن و روغن بادام تلخ در بینی بگوش چکانیدن سود دارد و ایارج فیقرا یکدرم جاوشیر جند بیدستر فرفیون هر یک نیم درم
مشک دانگی شکر بوزن همه را سابیده بقدر یک انگ در بینی دمند و اگر در شیر خر بان حل کرده چکانند بهتر باشد و کسر ریاح و تفتیح سدد کند و صداع
کهنه را سود دارد و از اشیای مولد بخار ریح پرهیز نمایند صفت حب ایارج جگیر مذ ایارج فیقرا و تربد بهر یک ده درم پوست هلیله زرد و هلیله کابلی هر یک
پنج درم انیسون نمک هندی هر یک دو درم همه را کوفته بیخته جهاسازند شربتی دو نیم درم تا سه درم و اگر در بدن مادهٔ سودا باشد پنجدرم افتیمون زیاده کنند
ابن الیاس گوید که تحلیل و تلطیف باو دیکا سد نفع مثل بادیان و تخم کرفس هر یک سه درم مشکر سفید نمایند و غذا نخود اب هندبا گر با حرارت نباشد
و استعمال نطولات حارهٔ ملطفه مثل آب ریاحین و حمام دائم و سعوط اب مرزنجوش و استنشاق ریاحین لطیفه کنند خجندی گوید که اگر ریاح بارد غلیظ باشد
نطولات محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و صعتر و پودینه استعمال کنند چنانچه بین آب بارد روغنی که اندران بادیان و زیره و سداب پخته باشند
تر کرده تکمید سر نمایند و حمام گرم درین نفع دارد و جند بیدستر و مشک بروغن زنبق سوده سعوط کنند که تحلیل ریاح سر کند و این قطور درین فائده دارد
زیره صعتر حب الغار تخم کرفس سعد روغن زنبق بطریق معمول از روغن ساخته در گوش بنی چکانند

علاج صداع ریحی و خارجی

و ریح خارجی آنست که از خارج اندرون سر نافذ شود و در دماغ محتقن گردد و این ریح چون بداخل سر نافذ شود بکمیت و کیفیت خود ضرر پیدا کند پس علاج
احتیاج بتحلیل افتد بسبب اضرار او بکمیت و لهذا اگر این ریح بارد بود مسخنات قوی استعمال کنند تا ازان تعدیل مع تحلیل حاصل شود و اگر این ریح
حار بود استعمال مواد قوی التبرید ممکن نبود بهر آنکه این مانع از تحلیل ریح گردد پس بقول شیخ در بینی انظر کنند که آیا ریح حار صیفی هست یا بارد شتوی بعده
موضع دخول او دریافت نمایند پس اگر حار باشد و مدخل او بگوش بود در روغن بابونه نیم گرم یا روغن خیری یا روغن شبت که با ندک روغن گل حرارت آن
شکسته باشند در گوش تقطیر کنند و اگر مدخل او بینی باشد در بینی چکانند و بجلالات خفیف تنظیل سر نمایند بعد ازان اگر سودا مزاج حار باقی ماند تعدیل آن
برفق نمایند و ابتدا با دویهٔ قلیل البرودة کنند پس اگر فائده نشود در تبرید افزایند و حمام معتدل نفع دارد و اگر ریح بارد باشد در روغن های گرم مذکور
جند بیدستر با مشک آمیخته مجلله هر دو طریق مذکوره بهمان راهی که ریح نافذ شده باشد تقطیر کنند و تحلیل و تکثیر درین ادویه بمقدار حاجت نمایند و بیدین
مشک و جند بیدستر و حلتیت و سیر و امثال آن سود دارد و استعمال نطولات و سعوطات و شمومات و قطورات و ضمادات محلله حاره مذکوره در علاج صداع
بلغمی و ریحی و تقویت دماغ و تعدیل آن کنند و از منفتحات و منجرات اجتناب و مرزنند و تلیین طبیعت درین باب سخت موثر ست

علاج صداع بخاری و داخلی

اگر تولد او بخمور در نفس سر باشد و در معده نفع و قرار نگیرد بنوعی بسبب امتلا و خلا و بسبب اغذیه بخمره و قلیل النجار در صداع کمی و زیادتی ظاهر نشود نطولات
منشفه معرقه بعد آن مدد و تقویت سر باضدین محلله که در آن اندکی قبض باشد و شمومات ملطفه نمایند و هر صبح بحمام رفتن و تا توان آب گرم متواتر بر سر ریختن

اطراف و گذاشتن آنها در آب گرم و نشستن قدمین در ساقین با آب گرم و یا آبیکه در آن بعض حشائش موافقه سپیدگشم پخته باشند و مالیدن قدمین با روغن بادام تلخ در گوش و بینی و ضماد نمودن بضمادات محللة از آرد جو و گل بنفشه و نیلوفر و خطمی سپیدة و صندل سفید با گلاب سرکه و روغن گل سرشته نافع است باجمله انچه در علاج امراض دماغی بخاری مذکور شد بعمل آرند از تنقیه غلط غالب و تعدیل آن و تقویت سر تا بخارات را قبول نکند و جوارش طباشیر و خمیره خشخاش سفوف کشنیز و آملة و طباشیر و شربت رنگترنج همه برای صداع بخاری مفید است و اگر تولد از بخره و معده و دیگر اعضا بود تدبیرش در علاج صداع شرکی خواهد آمد شیخ بیفزاید که اگر سبب صداع صعود بخارات از اعضای بدن باشد قبل دورهٔ صداع قوای که بخورند و اگر حاضر نباشد آب سرد بنوشند و اگر چه بر نهار بود و از قوای که ذکر شد انچه بوی تند دارد و اگر انچه بوی ست و کشنیز تر بمجموع موافقات صعود بخارات ست گیلانی مینویسد که از معالجات صداع حادث از بخارات مختلفه کردن ست در بختن آب نیم گرم بر سر و دستها و پاها و مالش با سیماب نوشیدن آب نار ترش و غوره و سکنجبین و چشیدن ترشی ترنج و تفریق اب سرد و روغن گل و خواب کردن و شمیدن بنفشه تر و نیلوفر و تغذیه بسیجوزهٔ مرغ با آب غوره و سکباج ماهی صخری و از قوای که امرود و بهی و انار نافع و باقی علاجش علاج صداع حارست و بمثل این تدبیر صاحبان صداع تابع سخونت خلاط نمایند اگر کیفیات اخلاط زائد نبود و اگر زائد باشد تنقیه آن و تعدیل مزاج نمایند

علاج صداع بخاری خارجی

انچه رد به که از خارج بسر برسد و در دماغ مختفی شود در اکثر حار میباشد و باره کمتر بود مثل بخارات مواضع متکرهٔ حمائیه و در علاج این نیز تحلیل و تعدیل مزاج مثل علاج صداع بخاری خارجی احتیاج افتد پس در ابخرهٔ حار بنطولات معتدل تحلیل آن نمایند اگر ابخره بسیار محتبس بود و در انجا از علامات احتباس بود و اشد در دماغ طبیعة معتدله مثل گلاب و روغن گل و نیلوفر و بنفشه بهوبند و اگر حرارت شدید محسوس شود کافور و صندل بوبند و در حمام با آب گرم و خطمی تنعیم سر کنند و اگر ابخره بارد باشد بهوبیدن مشک و جندبیدستر کفایت کند و اگر ابخرهٔ دخانی باشد احتیاج ترطیب شدید با دهان مذکوره و دیگر مرطبات افتد و بمثل این روغنها استنشاق شدید نمایند تا بالا منجذب شود و در انجا بماند بعده از افشاندن مینی برآرند و باز تجدید کنند و همچنین دائم عمل نمایند و کذلک گلاب با آب بید و آب کدو بعمل آرند و بر بخارات این آبها انکباب کثیر نمایند و اگر از ابخرهٔ مذکوره آفت و سوء مزاج پیدا شود چنانچه از دخان کبریت و زیبق و مانند آن میباشد کافور در روغن کدو استعمال کنند که یکی از انها تبرید و دیگر ترطیب کند و همچنین کافور در روغن کاهو و روغن بنفشه بعمل آرند و در مکان گرم بید و ریاحین مرطبه فرش کنند و بمبردات و مرطبات مثل ماء الشعیر و مانند آن غذا سازند

علاج صداع سدی

بدانکه سده یا در جوهر دماغ و یا در اورده که مذکور است و یا در شرایین آن و یا در اورده مجوف و اخلاط و یا در شرایین آن حادث میشود و سبب سده گاه در سیاه گاه کثرت مواد یا غلظت یا لزوجت آن و لزوجت نمی باشد مگر در بلغم و غلظت در بلغم و سودا ست و بلغم سده می آرد بلزوجت و بغلظت و بکثرت خود و سودا بسبب غلظت و کثرت و صفرا بسبب کثرت و همچنین خون باجمله بعد تلطیف و تقطیع ماده با نضاج تنقیه آن نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی سدی مفصل مسطور شد اما در سدهٔ بلغمی تلطیف ماده از نطولات و منعده و شمومات نیز کنند پس هرگاه ماده مستعد خروج گردد بمسهل مجوب مخرج بلغم و مخرج سوداوی و عطوسات استفراغ نمایند و در سدهٔ سوداوی بعد فصد و مسهل سودا منعده و نطولات استعمال کنند و باجمله علاج صداع سدی قریب ست بعلاج صداع بلغمی و سوداوی و آن مفصل مذکور شد و بعد تنقیه تقویت دماغ و تعدیل مزاج آن بسبب انحراف آن اگر اخلاط حار باشند باردیه بارده و اگر بارد باشند بادویهٔ حاره و همچنین بسطه و یا بسه بضد آنها و تغذیه باغذیهٔ لطیفه غیر مبخره نمایند انچه که سبب سده و رم باشد تدبیرش علاج صداع ورمی ست

علاج صداع ورمی

بدانکه ورمی که حدوث صداع کند و گاهی در حجب دماغ و مجاری آن افتد پس اگر حار بود سر سام حار گویند و اگر بارد باشد سر سام غیر حار نامند و اگر مرکب باشد سیاه سری خوانند و گاهی صلب سوداوی بود و گاه باشد که در نفس دماغ و جوهر آن افتد اگر حار بود فلغمونی یا حمره باشد و اگر بارد بود و گاه در حجاب دماغ

دماغ و یا در جلد حادث شود و گاهی در اعضای دیگر غیر سزا اعضای شریفه مانند معده و جگر و امعا شبیه و مراق و غیر آنها عارض گردد و ضرر آنها بسوی دماغ متوجه شود پس شبیه این صداع علاج او را مذکور خواهد کرد انشاء الله تعالی در فصل سرسام مفصل بیاید و آنچه در علاج امراض دماغی در می آید مذکور شد بران هم نظر دارند و در صداع بعد فصد قیفال جلاب از بنفشه و نیلوفر و عناب یا تخم خبیث اگر طبیعت متعبس باشد اگر نه طبرزد دهند و غالش سپیدبرست و پا برغن بادام شیرین چکانیدن شیر زنان در بینی و گوش و نوشیدن آن بر تارک سر و سینه و تقذیه بمزورات از مرغ و غالش مقشر و اسفاناخ و کشنیز و کاهو مناسب است بعد از این در کتاب مغنی مینویسد که سبب صداع اگر ورم دموی باشد فصد قیفال یا رگ پیشانی و نوشیدن آش جو و شیر و خرفه و شمیدن بنفشه و نیلوفر طلب یا روغن آنها و تبرید سر با آب کدو یا عنب الثعلب یا با رنگ و اغتذا بکدو و عدس مقشر مفید و اگر ورم صفراوی باشد اسهال بخیارشنبر و آب ترمس و آلوی بخارا و جلاب و نوشیدن ماء الشعیر و آب انار میخوش و ماء القرع بسکنجبین و شیر و تخم خربزه بشربت بنفشه و نشوق صندلین و آب حی العالم و کافور و تبرید سر با آب بارتنگ و جراده کدو نافع و اگر ورم سوداوی باشد اسهال بطبیخ افتیمون و تر بختن آب مطبوخ خطمی و اکلیل الملک بر سر و شمیدن روغن سوسن و نرگس سود و اگر ورم بلغمی باشد نوشیدن نقوع صبر با بارج و نطول آب مطبوخ با بونه و نمام و اکلیل الملک و حلبه و شبت و تخم کتان بر سر مناسب است آنچه که سبب ورم ضربه یا سقط باشد تدبیرش از علاج صداع ضربانی و سقطی نیز برگیرند شیخ میفرماید که اگر درین صداع ریم یا زرداب یا مادهٔ مائی از سر بطریق گوش و غیره برآید در اکثر صداع عذاب الیم ساقط

علاج صداع ضربانی

ایلاقی و جرجانی مینویسند که جالینوس صداع ضربانی را از جمله اورام دماغ شمرده است بهر آنکه هر جا که ضربان باشد گمان امتلی بود و در رگ با گوشت مشارکت کند و تفرق اتصال که از لوازم امتلاست تولد کند و درد صعب و ضربان تابع آن باشد پس اول نظر کنند که امتلا از کدام خلط است اگر از خلطی غلیظ سر و باشد علامات صداع بلغمی و سوداوی ظاهر باشد تنقیه با یارجات کبار باید کرد و بعد تنقیه یا در الاصول بروغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ بدهند و غالیه و مشک و بید بستر و مز نجوش ببویانند و اغذیه بلطفه دهند و بعد تلطیف ماده غرغره با یارج فیقرا و مانند آن فرمایند و اگر ماده گرم و لطیف باشد خوابگاه او خانه خوش هوا سرد باید و آواز ها از ان دور دارند و پای در مطبوخ بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و شاهسفرم و کشک جو بقدر همدیگر بدهند و بمالند و بر سلق حجامت کنند و ضماد های سرد بر سر نهند و بنفشه گل نسرین گل نیلوفر هر یک دو مثقال با بونه یک مثقال اکلیل الملک یکنیم درم کشک جو بقدر همه دو یه کوفته بیخته در ده استار روغن بنفشه ده استار آب بهم بپزند تا اکثر آب برود و این دو یه دران اندازند و چندان بر آتش بگذارند که قوام فالوده گیرد و نیم گرم بر سر نهند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر بر پیشانی و صدغین بمالند و اگر بدین تدابیر زائل نشود فصد رگ بینی بکشایند شیخ میفرماید که صداع ضربانی گاه همراه حار یا بارد از اورام میباشد پس اگر سبب حار باشد باید که استعمال سبزواتی نمایند که اندران نرمی باشد و حجامت نقره و ارسال زلو بر صدغین نمایند و دست و پا را ببندند و اگر بارد باشد متوجه گردند بسوی آنکه باعث تنفیش و تحلیل آن گردد و آنیضا مخلوط کنند بدان ادویه مقویه که دران اندک تردی باشد مانند آنکه خلط نمایند بروغن گل سداب یا نعناع را و چون اشتداد یابد مانند این صداع بحدیکه اگر صبیان را عارض گردد بسا که در زمان ایشان را هم صدا گردد و اگر دست بر جلد ایشان دران موضع گذارند فرو رود پس در علاج آن طلای زرد چوبه مسوده مخلوط بروغن گل و کشنیز کوبیده بعد از انکه سر را با آب نمک شسته باشند

علاج صداع ضعف دماغی

آنچه در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ بهر تقویت استعمال مقویات دماغ ادا اغذیه نخود شبوط لطیف و مانند آن و بصورت وجود سور مزاج تعدیل مزاج دماغ و تنقیه آن بتفصیل مرقوم شد بعمل آرند و در حالت اجتماع ماده با ضعف دماغ بهر تنقیه استعمال اطریفل رمانی نیز مفید گفته اند و اگر در وا المسک با رد خمیره گاؤزبان گل گاؤزبان عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری داخل کرده تودری سفید پاشیده بنوشند برای تقویت دماغ و دل مفید است و اگر در مزاج حرارت باشد اسطوخودوس زرنباد سوده با طریفل صغیر یا در وا المسک حار سرشته بخورند و عرق گاؤزبان یا بادیان یا شاهتره بنوشند و باید که کشنیز خشک در اکثر اغذیه او داخل نمایند و قلیل غذا کنند و ملاحظه نمایند که در معده فاسد نگردد و کاسنی و ریاح ردیه آن صعود نماید و روغن قرنفل و دارچینی

وآس ومشک باگلاب ومانند آن برسر بمالند وبعد تدهین سر بعض ادهان حاره قرنفل سوده بیاشند ورایحه خوشبو معتدل مثل سیب به نسرین وعنبر وگلاب وصندل بگلاب سوده بوبنید ودوا المسک معتدل تناول نمایند وتوپیدن بخار قلیه جگر نافع ست باین طور که جگر گوسفند را ببریده یا پیاز بریان نموده باکشنیز وزیره باندکی آب پخته واندکی روغن گاو داخل کرده باقدری زیره وکشنیز ثانیا بریان نمایند وبعد ازان اندک زعفران ومشک داخل کرده سر دیگ را پوشیده پیش روی مریض آورند ورداى بر سر او کشیده سر دیگ را اندک اندک بکشایند تا بخار آن بدماغ رسیده بحسب احتمال قوت بخار آنرا بگیرند وبدانند که در جمیع تدابیر اولا رعایت قبض ورجوع وتقویت سر نمایند. شیخ میفرماید که علاجش تبدیل سوداوی مزاجی ست که بادی باشد وتقویت آن بمقویات سر ازادویه واغذیه خوشبو که دران تلطیف وقبض وقمع اسباب محرکه باشد واگر سبب فاعل مقارن مسبب منفعل ضعفی اجتماع اخلاط ردی هار یا غیر حاد در معده میباشد ودرین صورت تنقیه بچیزیکه لائق آن باشد باید کرد وغذا آنچنان وارد کرده شود که باو جود محمودیت دم که ازان پیدا شود جامع قوت محلله یعنی باحرارت بود وقابل انهضام بسرعت باشد واگر این دو خصلت دران یافته نشود خصلت اولی یعنی مولد خون محمود اختیار نمایند وبهترین وقت غذا بعد دخول حمام ست وباید که تخفیف غذای ایشان نمایند وختم طعام ایشان مثل قسب وزیتون نبان برای تقویت فم معده کنند وبقراط ایشان را رخصت شرب شراب مطلقا داده وجالینوس امزج یارقیق ریحانی یا جامع این هر دو میکند واندکی ازان بنان بخورند مولف اقتباس مینویسد که ازدو غنهای تقوی مثل روغن بزگس وبادام وعطر عنبر وسهاگ وزبق سر را چرب دارند وبر پیشانی مالند ودانه هیل وقرنفل داشته هریک دو ماشه سوده بران پاشند وآن تفاحه علویخان بوبنید عطر عنبر سه ماشه آرد نخود بریان دو ماقلا هریک یکتولچه آرد جو بریان یکنیم تولچه زعفران صندل سفید هریک سه ماشه صمغ عربی گل کیوره کتیرا ویاسمین هریک هفت ماشه بگلاب وعرق بید مشک سرشته تفاحه سازند واین کلاه تقوی دماغ تالیف علویخان موی سر تراشیده بر سر دارند مغز بادام شیرین بمقشر بریان ده عدد خشخاش سفید پنج ماشه آرد نخود بریان ده ماشه آرد عدس بریان سه ماشه آمله پنج عدد زنجبیل سعد سنبل الطیب پوست ترنج عود هندی قرنفل گندر گل سرخ مصطکی زوفا پودینه اکلیل الملک کبابه تخم کرفس انیسون زعفران زرنباد هریک نه ماشه حب الآس نخود مقشر بریان هریک یکتولا مشک عنبر هریک یکدرم کوفته بیخته درعرق بهار نارنج سرشته بر کلاه بافته آلوده بعود آرند وخوردن اطریفل شاهیره علویخان درین باب اثر عظیم دارد وخوردن آمله مربی به سیب مربی باطباشیر وورق نقره بسیار مفید ست وهمچنین زرده هیجه مرغ پنج شش عدد با نمک سلیمانی ویانبات وصاحب ادراشکوهی گفته که اگر سوداوی مزاج هادی باین مرکب باشد تنقیه را بر تقویت مقدم دارند وغذا شوربای بچه مرغ وسنگخواره بنان روده وهندوانه بجای آب بگلاب وعرق گاوزبان اکتفا نمایند

علاج صداع قوت حس دماغی

هرچه در علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ از استعمال اغذیه مبرده مرطبه واحتمادهٔ مخدره گذشت بعمل آرند وپوست ترنج سه ماشه سوده با شربت خشخاش دو تولچه آمیخته لیسیدن نان شبینه درآب تر نموده خوردن بغایت نافع ست وخوردن اندک کوکنار یا شقه افیون ویا فلونیا در استعمال حب الشفا وطلای تخم کاهو کوکنار وافیون سودمند ست وکذا افیون گل سرخ صندل بیخ لفاح پوست خشخاش تخم کاهو دراب کاهو وخیار وخرفه سرشته بر سر ضماد نمودن مفید وطعامهای مغلظ باید خورد مثل کله پاچه بره بکشک جو وگندم پخته وهریسه بگوشت گوسالهٔ تا غذای دماغ غلیظ گردد وحس او بمتدل بازاید وآنرا که حرارت قوی باشد وطعام تخم کوک وبرگ او وساق خرفه وکشنیز سبز بپزند وشربت خشخاش وماهی تازه موافق ست وصاحب تذکره گوشته که در دکای حس دماغ وحرارت مزاج آن نبوشیدن پست جوز اب انار امر کنند واغذیه غلیظه مثل روس واکارع مطبوخ در سماق یا با کشک جوبد هند ومصنف اقتباس گوید که برای تبلید حس دماغ آب تربزه وخیار هریک نیم پاو بشربت خشخاش چهار تولچه آمیخته بنوشانند ولعاب اسپغول هفت ماشه بشیر مزور روغن خشخاش هریک یک تولچه آمیخته بگذشت سبابه خوب لت نمایند وبر تارک سر بمالند واز روغن بنفشه وکاهو وخشخاش وشیر دختران هریک سه ماشه در بینی وگوش چکانند واگر حاجت تنقیه افتد مطبوخ آلو وشربت آلهی علویخان در مرق شاهتره ویا با ماش مجبن نمایند غذا کند

و قلیه بچه بز و بچگاو هفت ماهه که در آن برگ کاهو و کشنیز سبز افشانده باشند بتان سمید تنوری و نهند و پوست تخم سه ماشه و شربت نیلوفر و خشخاش هر یک نه ماشه آمیخته لیسانیدن صدر فع این و در انجربات علویخان ست و کذا طباشیر دو ماشه پوست خشخاش چهار جزء در سرپای تخم یکتوله آمیخته خوردن و جالینوس گوید که هرگاه صداع مزمن باشد و بمعالجات تسکین نیابد و باوی علامات ظاهره نبود و از ادانی سبب حرکت کند بدانند که آن از کثرت حس دماغ و یا از ضعف دماغ ست و فرق فیما بینهما در طریق تشخیص اقسام امراض دماغی گذشت

علاج صداع یلبسی

که از اخلاط نیز گویند و اسباب سوء مزاج یابس مصدع یا بمخففات خارجی ست تحلیل و احراق مانند بادهای گرم و سمومی و یا استعمال ضمادهای حار یابسیدن مجففات طبیعیه مثل برودمزاج شیخوخت و یا عارضیه بیکدفعه و یا غیر دفعیه که منع نماید از نفوذ غذا در سر و بدانسبب جفاف عارض اعضای آن گردد و یا بسبب آشامیدن آب مطلقا و بدان سبب تحلیل شدن رطوبت اصلیه و یا استعمال مجففات از داخل تحلیل آن یا باستفراغ آن یا بقوت مجففه آن و یا تناول اغذیه یابس و یا قلیل الرطوبة و یا مجاورت اعضای که جفاف و یبس بهم رساند و یا مشارکت آنها و حرکات نفسانیه و بدنیه مفرطه همه مجفف اند بطریق استفراغ و تحلیل و همچنین جماع و ادرار و نزف مثل حیض و نفاس و بواسیر و ریاضت قویه و از استفراغات بعضی استفراغ در اعضای غیر اعضای رئیس ست و بمشارکت آن رئیس مثل استفراغات کلیه از جمیع بدن و استفراغات جزئیه از عضوی بدون عضو دیگر و بعضی از انها استفراغات در اعضای رئیس ست مانند زکام و نزله و رعاف و اصناف تجلب طوبات بکثیر سبوعطات و عطوسات و غراغر و غیر اینها و ایضا از اسباب بیوست انقطاع مواد رطب ست و هر چند استفراغ بنابشد مثل روزه داشتن و طعام و شراب ترک نمودن خواه باختیار خواه باضطرار سبب بهم نرسیدن طعام و آنچه این نوع صداع بیشتر زنان را بعد از وضع حمل یا حیض و نفاس بسیار بهم میرسد بالجمله اشربه مرطبه مثل جلاب آب سرو یا شربت نیلوفر یا عرق آن یا عرق بید یا بید مشک یا عرق کاسنی و یا بزرقطونا و شربت نیلوفر یا خشخاش یا شیره تخم خرفه یا خیارین یا مغز تخم ترنج یا مغز تخم کدو یا لعاب اسپغول دهند و ایضا آبهه تدابیر مرطب باید کرد و نگاه کنند اگر مزاج مائل بحرارت یا برودت باشد بحسب آن معالجه فرمایند پس در حاله مزاج شیره خرفه با سکنجبین لذی و شربت بنفشه یا شربت انارین بنوشانند و ماء الشعیر که دران تخم خشخاش سفید و یا شیر محلی آن داخل کرده باشند و اسفاناخ و کاهو و خرفه و سرمق و کدو خیار و هندوانه و زردی بیضه شیر شت مع سفیدی آن با جلاب مخلوط کرده بعمل آرند و در ماء اللحم گلاب و آب سیب و آب کدو بسیار نمایند و در شوربا برگ کاهو و قدری کشنیز سبز و یا لک و کدو و خیار داخل کنند و ابهان با بارد مرطب مثل روغن کدو و بنفشه و نیلوفر در بینی و گوش چکانند و سر و قدم و ناف و مقعد را بدان چرب نمایند و نطول بروغن بنفشه و نیلوفر و کدو و هر یک تنها و یا مجموع با آب خیار و ترشه کدو و آب برگ بید بگلاب و بدون آن سازند و جراحه کدو و خیار بر سر گذارند و در بارد مزاج شراب کهنه و دار چینی و شهد در ماء اللحم ممزوج ساخته استعمال کنند در زردی بیضه اقتصار رود و در روغن بنفشه بروغن شبت آمیخته بکار برند و از مرکبات نافعه درین صداع اطریفل کشنیز به نسخه معمولی و خیر خشخاش سفوف دماغ لیوب و حلوای مجموان راحت و روغن خامر کب ست و مضاد یکه در سر سام سوداوی خواهد آمد نیز مفید بود و دوشیدن شیر زنان بر سر معبد ترشیدن موی سر و سر طا آن در تر طیب اسرع ست و شراب مخمج با آب بسیار جید نوشانده و با بقول مرطب مثل کاهو و خرفه و آب عنب الثعلب و کدو و حی العالم نقطیا الذک افیون و پوست بیخ لفاح آمیخته بر سر طلا نمایند و انکباب بیخ کدو و جوارش او برگ کاهو و تخم او و پوست خشخاش و تخم او گل بنفشه گل نیلوفر برگ بید شاهسپرم و عناب جوشانیده چادر بر سر کشیده استعمال کنند و اگر بنفشه نیلوفر بجازی بسوس گندم برگ خشخاش کشنیز خشک گل سرخ هر واحد یک جزو بنشر باقلا کوفته بهم بیامیزند و بر کدام یکدسته در آنتا به سر بسته بیزند تا بهم گردد و پس انکباب بران نمایند و بخار از لوله آن با بینی شناق کنند نافع بود و سکون در مکان بارد و نزدیک آب و فوارها و خواب و استحمام بآب شیرین و تدهین بروغنهای مذکوره اختیار کنند و از سهر و تعب و جماع و جوع و غم و هم اجتناب نمایند و آنچه در علاج عام امراض دماغی یابس مذکور شد مفید شناسند اقوال حذاق جالینوس گوید که استعمال ماء الشعیر که دران کدو پخته باشند و کله با پچه بهی و حلان و بقول مرطبه مثل کاهو و خرفه تا بزن معتدل و سعوط او بان سر طبه مثل روغن کدو و بادام و استکثار از سختن

روغن وآب نیلوفر شیرین بر سر دماغ ابو سهل گوید که صداع عقب خوانست که عقیب استفراغ کثیر باشد و اکثر بطن را مجهد سد باید که بیضه نیم پخت و کشک جوکه و ان لحم کوفته پخته باشند و حریره معمول از نشاسته و روغن بادام و شکر و بالله سپیدهٔ مالکیان و گردن بره کرده طبخ قدری آب و شراب بجائی چکانیده باشند غذا سازند بر روغن بنفشه و شیر و خران سعوط کنند و بخبیص آرد سفید و روغن بنفشه و شیر و خران و اندک شراب غلاف سر نابند ابو علی می نویسد صداع یا بس که با مادهٔ صفراوی یا سوداوی باشد مذکور شد و صداع یابس بلا ماده پس اول علاج آن تدبیر مریض باغذیه مطبوخ بیضه مالکیوس ست و خضوعاً کثیر الغذا مثل زردهٔ بیضه مثل شوربای چوزهٔ مرغ فربه و کبک و تیهو و حریره های چرب بر روغنهای مطبوخ بعده از جهت حار و بارد بسوی چیزیکه موافق تر باشد میل کنند و از انچه بدان انتفاع یابند استعمال سعوطات مرطبه بادویان محمودهٔ مثل روغن بادام و روغن گلد و خیار است اگر در چیزی از انها احتیاج بسوی تعدیل تبرید یا تسخین افتد روغنهائی که تعدیل آن نمایند ممزوج سازند وگاه بیس نقصان معین در جوهر دماغ می آرد و انرا مهیا باوجاع میگرداند و در انجا واجبست که استعمال سعوط بمغز ساق بزرگوساله و پیاکیان و تیهو و دراج و تدرو و مسکه گاو و بز نمایند و بر سر مالند و از چیزهائیکه الیشان را نفع میکند تضمید سر بفالودهٔ رقیق معمول از میدهٔ گندم و جو بحسب حاجت و شکر سفید و روغن بادام و گلد و ست و یا نخعین رقیق آن بر تارک سر با کلیل از ارد و طوق کرده باشند تا انچه بر سر بریزند بمتبس نماند مجوسی گوید که در صداع حادث عقیب لادت از کثرت دم نفاس تدبیر زن بقدای معتدل مثل زردهٔ بیضه و گوشت بچه پیاکیان و همالان شیر خواره و حریرهٔ معمول از مغزان سمید و روغن بادام و شکر طبرزد و سعوط بروغن بنفشه یا نیلوفر که از روغن مغز تخم گدو ساخته باشند مع شیر و خران سازند و شیر مذکور بر روغن بنفشه و روغن مستخرج از حلوا و خالوده بر سر مالند و حلوا معمول از بیضه و روغن بادام و شکر طبرزد و آرد میده بجوزند و پست منقوع بشکر و روغن بادام نوشانند و ماهی هاربی و رضراضی بطریق اسفیدباج پخته یا بروغن بادام مهیا کنجد تازه بریان کرده بخورانند و اگر در انجا تب باشد زردهٔ گدو و سرق و اسفاناخ و مانند آن دهند و همچنین سنت تدبیر صداع حادث از سائر استفراغات باغذیهٔ مرطبه بمالیکموس مع استعمال سعوطات و نطولات مقوی دماغ و مرطب آن و علاج صداع حادث از غم و هم کثرت خواب بعد غذا ست و ترطیب دماغ بامتشاق روغن بنفشه و روغن تخم گدو و شیر و خران

علاج صداع جماعی

و این یا بسبب احداث میس یا بسبب تهیج بخارات بسوی دماغ یا بسبب ضعف اعصاب میباشد پس اگر سبب میس متولد از کثرت خروج منی باشد لقدم افراط جماع و لاغر بدن بران گواهی دهد باید که سائر تدبیر شرائط مذکور بعد علاج صداع بتقدیم رسانند بعد تکمیل کردن مرطبات متسخین و مع فرط رعایت تقویت دماغ و افزودن آنکه باغذیهٔ خفیفه لطیفه علاج کنند مثلاً نخود اب گوشت بره شیر خواره و طبیخ خفیفه مثل تیهو و دراج و گنجشک و مغز سر گنجشک بالبعض فواکه مانند سیب پخته و زردک بیچقندر یا با ماش مقشر بنان و یا شیر برنج و هلیله که از شیر پخته باشند و یا زردهٔ بیضه نیم پخت با نبات شیرین کرده و دارچینی بران پاشیده و لبوب باشکر و ادمغهٔ حیوانات بخورند و شیر گاو و بالله لحم بخوشند و خوردن مربای خصیة الثعلب و زردک و شکم و ستاو و تیز ناخ و خصیة الثعلب سلاشه سوده و بریا (هندی بهتاوا) باشده و باب شیرین نیم گرم غسل کردن و روغن بنفشه و نیلوفر در بینی چکانیدن و بر سر مالیدن و چرب کردن گرده بر روغن گل و داشتن هر دو خصیه در ان تا یکساعت بنجومی در رفع این درد مجرب ست و تناول نواکه خوشبو و بوییدن آنها و عطرها و خوردن لعوبات و جوارشات باهیه مقوی اعضای رئیسه و سکون در مساکن طلیه و خواب بر بستر نرم و ترفه در مطعم و مشرب و دلک معتدل و چرب کردن هر دو خصیه و ذکر و گرده بقیر و طی که از پیده سه درم تا دو تولهٔ سه درم یک تولهٔ روغن گل سه تولهٔ روغن یاسمین دو تولهٔ ساخته باشند و مالیدن روغن گل تنها نیم گرم بر مؤخر سر از مجربات ست و همچنین خوردن شراب یک نیم تولهٔ در گلاب عرق سیب هر یک پنج تولهٔ و استعمال سعوطهای مقوی اعضای رئیسه و کلیه بسیار مفید ست و کذا استعمال تنهای سمن گبر کرده و تناول نان مجفف در تغذیه مذروق منقوع در جلاب و مغز بادام و پسته چلغوزه و فندق و جبة الخضرا کوفته دران سرشته باندکی بادیان و شوربای مرغ فربه و لطف فربه گوشت بز خا

و مانند آن مفید و اغذیه و ادویه گرم و تیز و جای بگار نبرند که موجب زیادتی میں گشته محدث غشی و مرگ مفاجات نگردد و اگر سبب امتلای پران از اخلاط فاسد و ثوران ابخره خبیثه دارد تقای آن طرف دماغ بحرکت جماع باشد وجود علامات امتلا و غلبهٔ اخلاط و ادراک بوی مباز بدن عند حرکت جماع و ثقل در سر بران دلالت کند پس تنقیهٔ بدن از خلط غالب بفصد و مسهل هر دو نمایند اگر واجب بود و یا حسب حال مریض یکی ازین هر دو تدبیر بعمل آرند بطوریکه در اقسام صداع مادی مفصل گذشت بعده بهر تقویت دماغ و عدم قبول سنجا ربوب صغیر بخورند و در غنهای مقوی مثل روغن گل روغن انس و سرکه و گلاب بر سر مالند و آبیکه در ان گل سرخ و برگ مورد و نیلوفر و بابونه و مانند آن جوشانیده باشند بر سر ریزند و با غذیهٔ سریع الهضم جید الکیموس غذا سازند و قدری به و ناشپاتی بخورند و جماع ترک کنند و بضرورت بعد هضم و انحدار غذا جایی بروند زیرا که در خلو معده ضعف و تحلل مستعد انحو زیاده میکنند و در امتلا خلل در هضم و تکثیر تبخیر می نماید اگر فصل گرما و بدن نقی و سن شباب بود و آب سرد غسل کنند و بر روغن گل بینی را چرب نمایند و بخسپند و اگر بسبب ضعف اعصاب و تالم دماغ از تعب آن باشد و این مشائخ و ضعیف مزاجان را اکثر عارض شود در عشه و بر بدن و ضعف حرکات و انقباض دماغ و انجذاب آن بسوی قدام یا خلف بعد جماع لاحق گردد پس تقویت اعصاب دماغ بمالش و روغنهای مناسب بر سر مثل روغن گل و یاسمین براز و طیوب بخیره و آرام و تفریح بملاهی مطربه و نغمه های لذیذه کنند و قدح عسل که دران قدری مومیائی گداخته باشند چند روز متواتر بنوشند و همچنین شربت عسل و اسطوخودوس و مانند آن استعمال کنند و جند بیدستر در روغن قسط آمیخته یا روغن نرگس بر سر مالند و گوشت حلوان بمصالح خوشبو دیگر اغذیهٔ مطیبه بخورند و بپوشیدن کباب که در حضور مریض بریان نمایند تا بوی آن بمشام او برسد و تناول کباب بانان گندم خمیری جید و یا پاچلاو نیز بست و روائح طیبه مانند مشک عنبر عود هندی و ریاحین و گلهای خوشبو و عطریات و بخایر فواکه طیب الرائحه بوبند و تفکه بآنها کنند و عود عنبر قسط شیرین مشک صندل سفید و قدری کافور استعمال نمایند و در رفتن به بساتین و باغها و شنیدن حکایات و قصها و دیدن اشیای مرغوبهٔ طبیعه موزونه و بالجمله اشتغال بهر چه باعث التذاذ طبع و تفریح نفس او گردد نافع ست و از هر چه منکر و ناخوش ازان باشد اجتناب نماید مسیحی گوید که صداع کائن عقیب باه را باید که معالجه کنند بتقویت سر بایں طریق که آب مطبوخ مورد و گل سرخ و بابونه بران ریزند بعده بروغن گل اندکی سرکه بمالند و غذا کثیر التغذیه سریع الانهضام مستدل الکیفیه سازند و در اثنای پختن آن قطعه به و سیب داخل کنند و سویق نان خشک کرده در تنور بعد غسل او بگلاب و روغن بادام نو شند و خوشبو موافق مزاج استعمال کنند و باهی که با سرکه مخلوط و روغن بادام پخته و ایضاً زرده بیضهٔ رقیقه آنرا موافق ست طبری گوید که اگر صداع عقب جماع از ضعف اعصاب باشد از جماع بالکل منع کنند و از روائح طیبه ببویانند و آب نیلوفر و بنفشه و آب جمیع ریاحین اگر گدازی از قوانین سته که آن سن و مزاج و بلد و فصل و صناعت و عادت ست مانع نباشد این آبها جمع کنند و بکافور و مشک همه چیزهای خوشبو که ممکن باشد بر سر ضماد نمایند و اگر نوعی از قوانین مذکوره ازین مانع باشد بر اندک چیزیکه ازان ممکن باشد اقتصار نمایند و با غذیه که بدن زنده بیشتر مثل هر ائس و لحوم حملان مضروب بشیر دهند و چوزهٔ مرغ فربه که در شکم آن حشائش خوشبو پر کرده پیش روی مریض شق کرده باشند تا رائحهٔ آن ببوید و از شحوم و لحوم آن بخورد و نبیذ صاف محمود ملایم مزاج بنوشانند و امر بدعت و سکون و راحت کنند و اینها نرسانند و انچه مکروه باشد نشنوند و در مواضع اغانی لذیذه و روائح طیبه حاضر شوند اگر ممکن بود والا از اشیای مذکوره هر چه ممکن باشد استعمال نمایند و سیب و ترنج ببویند و مناظر مرغوبه و معاشرت کسی که بدان مائل باشد اختیار کنند و اگر صداع از بخارات اخلاط بدنی باشد معالجه آن بعلاج صداع حاری مادی برابر ست غیر آنکه درین معالجه ترک جماع کنند تا آنکه بدن از اخلاط نقای تام یابد صداع بالکلیه زائل شود و ایضاً در معالجهٔ این فصد نکنند مگر آنکه ضرورت داعی آن باشد

علاج صداع حاری

در مزاج حار اول بهر تنقیهٔ معده بسکنجبین و آب گرم و یا سکنجبین و آش جوتی کنند بعده شربت انار و شربت بهی و سکنجبین بگلاب تلخ سرد بنوشند و یا سکنجبین و گلاب نیم گرم مکرر قی کرده افشورهٔ فالسه یا لموی کاغذی و یا شربت غوره در عرق بید مشک و آب یخ یا بشوره پرورده و نهند و یا شیره

زرشک وخیارین ومغز تخم کدو وهریک نه ماشه درعرق بید مشک وزرشک هریک پنج تولہ برآورده شربت تربنج چهارتوله آب پنج توله داخل کرده بنوشند ویا جواهر مهره ماشه درمرباى تربنج تولا آمیخته بورق نقره پیچیده بخورند بالایش شربت زرشک چارتوله درعرق بید مشک وصندل وگلاب هریک پنج توله بنوشند یا جواهر مهره یک ماشه طباشیر سماق منقی هرواحد یک نیم ماشه درشربت لیموی کاغذی وسکنجبین تفاحی لیمونی هریک یک نیم توله آمیخته ورق نقره حل کرده بلیسانند بالایش شربت تربنج وزنگتره هریک دو توله گلاب بید مشک هریک هفت توله داخل کرده بنوشند وهمچنین دیگر اشربه مطفی مقوی معده قاطع بخار مثل شربت سیب ولیمو وغوره وحماض باآب سرد آمیخته بدهند لعاب اسپغول وجلاب بیرون سرد کرده وقفاع ممزوج باآب غوره یالیمو وقدری نمک ماورا الجبن وربوب فواکه قابضه مذکوره تیزی بخار می شکنند وهمچنین سفوفات معمولی موشربت بخار ومفرح بارد ومفرح کشنیزی دافع بخار اند وشربت آب لیمو بشکر وگلاب وشم بخار روس مغموسه دراز الله بخار مجرب سویدی ست وتنقل حماض اترج برشراب برای منع صعود بخار مجرب اوست ودر ابتدا بهر تقویت وتبرید سر روغن گل وسرکه وگلاب برسر بزنند واگر از قی فائده نشود وتقوع هلیله یا تقوع مسهل با حوامض مثل آلو وزردالو وغیره بدهند ویا آب انارین بشحم افشرده مقموناً مشوی ودماشه آمیخته بنوشانند واگر خواهند بهر بدرقه شربت وردمکرر اهلیلج چهارتوله بگلاب هفت توله آب پنج حل نموده بنوشند بعده بهر تقویت دماغ روغن گل وبابونه وسرکه بقطر همه برابر برپیشانی وصدغین بمالند ونخلخه بسازند واگر خون غالب باشد وعلامات آن ظاهر بود اگر فصد یا حجامت نمایند باکی نیست وآنجا که از قی واسهال وغیره بسبب توران مواد نضجی مترتب نشود وتهوع وغثیان مشتد گردد قدری طعام ملایم بخورند وبعد ساعتی قی کنند تا مادهٔ ردیه تمامه باطعام مختلط شده برآید پس اشربه مطفیه مذکوره بدهند وبردست ویا آب نیم گرم مطبوخ بابونه ونبفشه وقدری نمک بریزند ودران آب پا بها بدارند وبقوت بمالند ودر آخر روز داخل حمام شوند در آب نیم گرم برسر بسیار ریزند وهرگاه از حمام برآیند بعد یکساعت تمام بنان مع نان خورش برگ کاهو واسفاناخ ویا مغز دانهٔ انار دانه وبکشنیز غذا سازند وقورمه گوشت درعمرهٔ سرکه پخته تا مهر اشود وبکشنیز خشک وکرویا ودارچینی بران پاشیده وازالهٔ بخار مجرب سویدی ست وفواکه قابضه مثل بهی وسیب ودانهٔ انار میخوش بخورند واگر مائل بشراب گردد شراب بیض رقیق مروق ممزوج بالماء صفه بدهند که عطش ساکن کند وخواب آورد ویا سیاز بن ران تا قدم بعد طعام به بندند واز هرچه مضر عصب باشد مثل سرکه ساده ومرکبات اجتناب کنند وبدانند که در انتهاء استعمال مبردات شدید نماید تا که تکثیف مسام وتغلیظ نکنند ودافع از تحلیل نشود بلکه بر سر استعمال مانند روغن بابونه وسوسن نیم گرم نمایند وگیلانی نوشته که از بهترین معالجات این صداع انست که قدح از شراب باآب بسیار خوب ممزوج کرده بدهند وکف پا بر روغن بادام بمالند که خواب می آرد وصداع را ساکن میکند لاسیما که این تدبیر بعد قی واقع شود ودر مزاج بلغمی بعد از قی بسکنجبین عسلی وآب ترب یا طبیخ شبت وجوز القی وعسل لمرات باید که مصطکی پودینه خشک عود غرقی دانهٔ هیل هرواحد یکماشه سوده در دواء المسک حار نه ماشه آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند بالایش شیرهٔ بادیان نه ماشه شیرهٔ الایچی کلان پنج عدد درعرق گیوه ودهیل ونعناع هریک شش تولہ برآورده شربت عود وسیب دو دو تولہ داخل کرده بنوشند وآب نیم گرم برسر ودست وپا ریزند ودلک قدمین نمایند ودر صورت باقی ماندن نفخ درشکم بعد از قی خاریقون سه ماشه درگلقند آمیخته بلیسانند وبدرقه بشربت دینار چارتوله وگلاب یا وسیر کنند وبایاچ فیقرا یکدرم مقوی تبرید وشحم حنظل اسهال آورند بعد اجابت غذا نان تنگ بشوربای مرغ بدهند وبعد غذا خواب وسکون اختیار نمایند وهرگاه از غذا معده اندک سبک گردد سکنجبین عسلی بنوشند وپاشویه نمایند وروغن بابونه باقدری روغن گل آمیخته برسر بمالند وباقی تدبیر مناسب از علاج امراض دماغی بخاری وصداع بخاری استنباط نمایند اقوال جمهره مالقی وغیره مینویسند که شرب رب آس یا شربت آن تنها یا بشراب وکذا انار دانه ترش وکذا حجر المسن محلوک برمسن وکذا گل سرخ وکذا گلاب وکذا شاه چینی باآب کذا خمیر ترش آرد جو در روغن گاو مالیده صاف کرده وکذا خمیر آرد گندم دراب حل کرده بعد دو ساعت صاف نموده در روا وقیه آن یکدانگ طباشیر دیک قیراط زعفران وسه درم شکر داخل کرده تنقل حب الاس ویا ریاس ومتصاص سفرجل بر شراب کذا ریباس وشم گل سرخ وآکل حماض سواقی مسلوق بر روغن بادام وکذا کاهو وکذا اغذای تفاحیه که باآب سیب پخته شوند وسفرجل

پخته باشند و کذا اصماضیه بتمرهندی تربخ و مغز بادام و زعفران مجموع افاویه ساخته باشند و کذا لصه مرسه که دران قطونا کرده و قدری پخته باشند و کذا اشکیره و کذا اسفیوسک و ترشاب لعیوق و سماق و سکر و مغز بادام و کشنیز خشک و دارچینی هر واحد مثل خمارست و بقول ابن ماسویه و مازنی مخمور از شم کافور و از طعام و شراب کران کافور باشد حذر کند که دران هلاک است **ابن وافق** وغیره گویند که شرب طبیخ نبات اقحوان بدون گل آن و کذا از عفران منفتح و یا مخلوط و طعام با شراب و کذا اکل افسنتین و کذا بول شتر و کذا رعن کنجد سه جرعه و اکحل قنبیط بزیت اتفاق پخته و کذا اعجمولا بزرده بیضه و مغز بادام مرمغ تخم کدو و کشنیز سبز و کرنس و صعتر و کشنیز خشک و کذا الفت مخلل بشکر شیرین کرده هر واحد دافع خمارست و ضماد عصاره قطونا بروی نافع صداع خماری ست **ابن یحیی** گوید که مقام صداع حادث از کنار شراب بجای طبیعی و سکون و راحت باید کرد و اگر در معده بقیه شراب مع فثیان باشد قی آب نیم گرم و سکنجبین کنند و دست و پای را در اب نیم گرم که دران بنفشه و بابونه و اکلیل خوشانیده باشند بنهند و دماغ بر دست و پا نمک و روغن بنفشه بمالند و چون صداع خفت یابد حمام استعمال نمایند بعده چون جوع صادق بحرکت آید با غذای لطیفه مغیر حار مثل نان منسوا و عدسیه ریانیه اعتذا نمایند و بیضه نیم برشت آنرا نافع ست و کاهو تطفیف منع بخار صاعد کند و آب نوشند مگر آب خالص و ریوب و فواکه مثل سیب انار مربب یا بس و رب حماض اترج ممزوج آب دهند و سیب امرود و به بجوزند و روز دوم داخل حمام شوند و آب شیرین نیم گرم بر سر بسیار بریزند و بعد راحت از حمام بدماغ و چوزه مرغ و لحوم بره و بای رضراضی کوچک غذا سازند و در جمیع انواع صداع باماده یا بخارات فتح میکنند و در ابتدای او سکون و در عت و نوم و در آخر او هنگام انتهای مرض و شروع انحطاط مشی و ریاضت اکثر از انچه ممکن شده تا انچه در محتقن ست تحلل یابد و اگر از ان بقیه بماند فضولات محلل استعمال نمایند **ابن سینا** مینویسد که در علاج صداع حادث از خمار اول انچه واجب بود استعمال تنقیه معده بقی ست از سکنجبین و تخم ترنج مربی بآب نیم گرم و بقیات لیمه متوسطه که از قمر الدین ست و اگر قی واجب نبود یا استعمال او جایز نباشد اسهال با یارج مقوی بسقونیا کنند نالبث او در معده طول نکند و اگر در انجا مانعی از مرض حار و مثل او از استعمال و هوای حار باشد اسهال بطبیخ هلیله یا شربت فواکه مسهل کنند و اگر نفس مثل این اشیا کراهت کند آب انار بن مع شمع مقوی بسقونیای اندک اسهال آورند و از حرارت او خوف نکنند و اگر از استفراغات بوجهی مانعی باشد لزوم خوارنجیند تا انچه از شراب در معده ایشان ست منهضم گردد و این بر رنگ بول یعنی رنگین شدن آن ظاهر شود و کف پا نمک و دهن بنفشه بمالند و بر اطراف نطولا بابونه ریزند بعده داخل حمام کنند و تعرق سر بر دهن گل مبرد غیر شدید التبرید نمایند و بعد من غوره و مانند آن و کرنب بسخا صینی که برای منع بخار از سر در آنست غذا سازند جالینوس گفته که اگر غذا بکبوتر بچه سازند خطا نکنند و شاید که سبب در بن تفت خون متولد ازان و قوت او بر تحلیل انجره باشد و باید که فواکه قابضه دهند و خر آب چیزی دیگر نیاشامند مگر انکه معده ضعیف بود و خوف استرخای آن باشد که در نیخالت از استکثار شرب آب سر و منع کنند و آب انار ترش و ریباس خاصة و رب آن و ترشی ترنج خاصة و رب آن و سیب و مانند آن بنوشانند و کشنیز خشک با هموزن شکر نافع ست بعده خواب سکون اختیار نمایند که آن اصل در علاج اوست و اگر ازان تسکین نیابد اعاده او دران روز و روز فردا کنند و غذای او مبرد و مرطب سازند یا ملطف او مثل زرده بیضه و برای تحلیل آب گرم بران بسیار ریزند و حسب اطاعت او در حمام مشغول شوند بعد ازان چون غثیان بشرط وجود آن زائل شود صداع باقی ماند روغن گل ازان قطع کنند که آن در آخر او را مضرست و اگرچه در ابتدا برای تقویت سر و منع بخار حاجت بسوی آنست و باید که درین وقت روغن بابونه عوض او برای تحلیل استعمال نمایند و اگر بدین زائل نشود روغن سوسن بکار برند که این بغایت نافع و مجرب ست و چون خمار تخفیف و انحطاط یابد مشی اندک کنانند یا در گهواره نشانند و درین هنگام هایی مرضی مرغ خصی و چوزه ماکیان و بالقول باروده غذا سازند و باید که بر طعام مشی نکنند بلکه بعد سه ساعت و بالجمله باید که انتظار هضم بخواب و یا بسکون طویل نمایند تا انکه معده او اندک خفت پذیرد و بعد سکنجبین شکری اگر محرور باشد و عسلی اگر مرطوب بود استعمال کنند و اقدام بدلک قدمین نمایند پس مشی غیر متعب یا حرکت دیگر غیر متعب کنند و باید که از سر که ساده و مری اجتناب نمایند و اگر لابد باشد ناخوش نسازند و اگر اندک مشی کرده باشد آبزن و حمام نیز استعمال کنند و در آخر امر باید که فضولات معتدل التحلیل تنطیل نمایند و لحوم خفیفه غذا سازند و این دوا برای انجا رنیکوست تخم کاسنی تخم کرنب و زرشک نعنعی و سماق و عدس مقشور و گل سرخ و طباشیر مساوی همه را کوفته بیخته بوزن سه درم از ان قیراط کافور و اوقیه آب انار یا آب ریباس یا رب ترنج یا آب آن بجوزند **جرجانی و ایلاقی** مینویسند که اگر شربت با تخم شست

وتخم ترب در آب جوشانیده سکنجبین آمیخته بدهند تا قی بخوبی گردد و معده پاک شود و صواب باشد و اگر قی ممکن نبود یکدرم ایارج فیقرا و نیم دانگ یکدانگ سقمونیا با هم سرشته بدهند تا بقوت سقمونیا اسهال زود تر افتد و ایارج در بدن درنگ بسیار نکند تا ازان حرارتی نپذیرد و چون از خواب برخیزد حمام نماید و بعد از حمام تا یکساعت تمام نگذرد طعام نباید خورد بعده طعام حرارت افزا نشاید خورد بلکه ماهی تازه خرد و برگ کاهو باندکی سرکه که سکنجبین نباشد و کاسنی و مانند این موافق باشد و آنرا که بغذای قوی تر حاجت باشد بیضهٔ نیمبرشت و گوشت دراج و تیهو و چوزهٔ مرغ خانگی و گوشت بزغاله بغوره و زرشک و سماق و امثال آن صواب بود و کرنب و عدس صاحب خمار را موافق باشد و آنرا که تشنگی غالب بود آب سرد خورد و اگر کسی که بسبب ضعف معده از مضرت آب سرد بترسد آب غوره و شربت آن و شربت سیب ترش و مانند آن با آب آمیخته یا بی آب بخورد و بدانند هر شربتی که ممزوج بخورد و سرد کرده باید خورد مگر شربت ریباس که خاصیت او آنست که اگر سرد کرده خورند معده را ضرر دهد و اگر کسی این شربت بهانتواند خورد شراب انگوری رقیق سفید مروق ممزوج باب مساوی آن بخورد و بشب وقت خواب اندکی کشنیز خشک و شکر دهند و روز دوم طعام و حمام و شربت هم برین ترتیب باشد و چون اندکی تخفیف حاصل شود ریاضتی آهسته و گهواره سودمند دارد و تا دو ساعت نگذرد از پس ریاضت طعام نخورد و تا سه ساعت از پس طعام نگذرد و هیچ حرکت و ریاضت نکند این معنی در همه انواع صداع باید داشت و سقوفیکه در قول بوعلی سینا گذشت خمار را زائل کند با ندکی کافور از دو جو تا یک طسوج یا نیم دانگ باندازهٔ قوت حرارت و گرمی مزاج با آب غوره یا با آب انار ترش و شیرین بخورد و قفاع که از آرد جو و سنبل الطیب ساخته باشند معده را از باقی شراب بشوید خاصه اگر اندک نمک آمیزند هاضم تر باشد و اگر این قفاع با آب غوره سازند خوشتر و گوارنده تر باشد و بوییدن صندل و گلاب و کافور و شاهسفرم سرکرده و سرکه و گلاب بران پاشیده سخت سود دارد و اگر صبح آنروز که شراب خواهد خورد یک خوراک شربت آفسنتین خورد شراب هضم شود و خمار نیارد و اگر خمار باشد سبکتر باشد و در کتب آورده اند هر که بیخ سعد کوفته بخورد آنروز و مست نشود و شربت مورد ساده ناشتا بخورد خمار سبکتر باشد و بادام تلخ نقل کردن خمار باز دارد و شراب بگواز و محمد زکریا گوید سخن بسیار گفتن و چیزی جویدن خمار آرنده است و روغن گاو فاذهر شراب بست تیزی شراب از معده باز دارد طبری گوید که صداع عارض از سر شراب کثیر سببش استلاست که از صعود بخارات حاره بسوی دماغ واغشیه حادث شود و این صداع بردو وصف بود یکی آنکه عقب ب نبیند ظاهر گردد و چون معده داورده از بقایای شراب پاک شود صداع زائل گردد دوم آنکه با شرب شراب ظاهر شود و روز ها باقی ماند تا آنکه شراب ترک نماید و پرهیز و ترطیب دوام کند و علاج قسم اول خاصه ان سوای غیر او از انواع صداع اخراج بقایای شراب از معده است و تقویت آن با شربه مطفیه محلله قطاعه بخارات مثل قفاع ساده معمول با مشک جوانداز سنبل الطیب بهر آنکه از خاصیت این غسل معده از بقایای شراب ست و ادخال اندک سنبل دران بهر تعطیر تقویت معده بر هضم بقیه شراب ست و مثل شربت غوره و رب سیب و شربت ریباس و شربت ترشی ترنج و رب آن همه سرد کرده سوای شربت ریباس زیرا که از خاصیت اوست که چون آنرا سرد کنند معده را الم رساند و دیگری از افاضل دیدم که امر با آمیختن آب غوره بر قفاح ساده مذکور و اندختن اندک نمک بران میکرد و در ان هنگام قفاع جوش میکرد و کف بسیار بران می آمد و ازان کف گرفته صاف کرده میخوراند و حال طبیعت بسرعت میکرد پس از غرض او و انداختن نمک سوال کردم گفت که بدین تدبیر لطیف قفاع زیاده میشود و از معده بسرعت منحدر میگردد و آنچه علاج سربدان نمایند و تقویت فراج دماغ و تسکین آنکه از خمار آنرا عارض شود می نمایند بوییدن بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم بود که آب برف بران پاشیده باشند و گاهی بر ریحان گلاب ممزوج بسرکه پاشند و دیگر کافور خوشبو میسازند و از انچه بر سر نهند گلاب سی درم روغن گل یکنیم درم سرکه سه درم یا انچه قریب قیاس این باشد در شیشه کرده بجنبانند تا آنکه هر دو حل ازان قوت دیگر اخذ کنند پس بر سر نهند و ایضاً روغن گل مضروب با آب خیار و گلاب اسپغول و آب کاهو و آب بهست و ایضاً صندل سفید با گل آنار دوخت اگر وقت آن باشد والا با بنفشه هر دو سوده در گلاب آمیخته هم ایضاً آب بید تر یا آب نیلوفر یا هر دو در دین صداع احتیاج استقصا در معالجه زیاده تر ازین نیست بهر آنکه چون طبیب معدهٔ مریض و مزاج دماغ او و قوت دهر از حدوث این صداع امان یابد و علاج قسم دوم که بعد تحلل بقیهٔ شراب از معده تا زمانی دراز باقی ماند اولا تنقیهٔ مریض باید فرمود بطبیخ بست تمرهندی سی درم آلوبخارا چهل عدد عناب بیست او تو تخشک اگر بافته شود ده درم بدستور مطبوخ چوشانیده و دیگر حل

لبنادق را ان صاف کرده و درم غلوس خیار شنبر بران مالیده و نشسته و یک شربت بادو شربت ازین و بدت نیم زنزبد بهند بعد از ان آنرو شربت الشیم نمایند و غذا با سفاناخ و سایر ضروریات و نمز خیار بسکه ساده و اگر ان صداع شکل گردد و فصد قیفال کنند و نوم شرب آب نا آمیخته بسکنجبین نمایند بعد از ان سر را بروغن گل آمیخته بر بخار کنند و بعد از ان بخار و روغن گل نیم گرم اندک بر سر نهند و گاهی این صداع متسر گردد و محتاج بالفصد رگ پیشانی شود و سیاچون صداع بجز و خواص مثل کند و تا نع ترین چیزی که درین صداع مشاهده کرده ام است که بگیرند آب بادرنگ و آب گل بنفشه و آب خیار را آب برگ بید و آب خیار شنبر را بهمه را بشیشه کرده بالا ایش اندک سرکه و اندک روغن بنفشه و روغن گل انداخته شیشه را در دیگ اب آب ریزند و زیر او آتش کنند تا آنکه آب شیشه بجوش آید کف دران ظاهر شود پس شیشه را از دیگ بیرون گرفته و در زیر آن در و فرو نشیند پس صاف کرده بر سر بروت سر کنند بنحو یکه شیشه را در میان ایشان نهند و چون سیر گردد بر سر بروت سر نهند که این در کشیدن صداع را زائل کند و لکن بسیار را دیده ام که امر بر سر بخیتن آب سر بر سر میکرد و تا آنکه صاحب صداع سر دی آب در دماغ خود معلوم کند بعد از ان بر میخاست و قصد خواب می نمود و این تدبیر را دوا زا الاد و تاثیر نیک است و این بهتر است که فضلات گاهی بر تبر بخارج می شوند چنانکه از تسخین مستفرغ میگردد پس گویا که بقایای سخارات باین تدبیر استفراغ می یابد گاهی صاحب این صداع را سعوط البشیر و خنران مع روغن گل و روغن بنفشه کرده میشود و خداوند این صداع را القول خشخاش رطب و قطف و خیار و شاخ خروف مانند اینها نفع میکند

علاج صداع شمی

اگر از شمیدن اشیای حاره خوشبو مثل مشک و زعفران صعبه عود و نرگس و یا بدبو مانند سر و بلیت و سنجار گوگرد و زرنیخ باشد چیزهای بارد خوشبو چون کافور و صندل و گلاب نیلوفر و بنفشه و فواکه بارد بسیو یانند دا گر بارد چه و حرارت بتخفیف و پوست ضرر میرساند پس در علاج حضر دشک مثلا کافور اقتصار نکنند بلکه اگر ممکن بود تدارک باسقاط آن طبیعه میسر و نمایند و اگر کفایت نکند کافور در روغن گل یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر حل کرده در بینی چکانند و کاک یا لکس در روغن خلاف را در تقویت دماغ و تعدیل آن بر سانند و بران فضیلت است دبو سیدن گل بنفشه تر و نیلوفر و شنیز تر و جراده کرده و خیار طب را در تسکین این نوع صداع مدخل عظیم است و اگر از شمیدن اشیای حاره خوشبو باید بو باشد چیزهای گرم خوشبو مثل مشک و زعفران استعمال نمایند و با شیای حاره و حمام و آب گرم علاج کنند و بهر حال تنظیل اس بحسب اقتضای مزاج را نکه و استنشاق بادران مضاده آنها و تقویت دماغ باشیای معتدله و تغذیه بما غذیه لطیفه مقوی چه شبو جاویا بار و نمامنیه طبری گوید که علاج صداع شمی اگر شم ار الحم طبیعه حاره باشد تقویت مزاج دماغ بر سختن آب های شیکر مع الوان بر سر و پوشیدن آن و امر با نشاندن عینی دالحم ست پس تشمیم اضداد آن ار الحم در وقت شمل کافور هنگام تاذی بمشک و نفشه عند تاذی با رح و مانند آن اگر تحلل آن متشکل گردد این سعوط بکار برند اگر بدان او تقی بود و دران اجابت نباشد بگیرند آب حی العالم مروق و مصفی با آتش چهار درم روغن کدو دو درم آب طلیع یکدرم و دو شیشه بجنبانند و صاف کرده سعوط نمایند انچه ازان ممکن باشد مرة بعد اخری این لطیفه صدت روائح و دفع بقیا آن کند و اگر متعسر گردد تضمید راس بدانچه مذکور شد باید کرد و دران اسپغول مضروب بسکر و عصاره نا میتا زیاده کنند که این تحلیل آن کند و بدانکه هر جا که اشاره کرده ایم بمزاج دماغ میکنیم مراد ازان ترک افراط دران و عدم ادخال در مبرد چیزی از مخدرات مثل بنج و افیون و سرو نج لفاحی میباشد پس اگر الم باشد و خوف هلاکت مریض بود اندکی از افیون یا آب لفاح استعمال کنند و هر گاه معلوم کنند که مریض طاقت برد اشت الم میدارد این مخدرات را ان قطع کنند و در تلافی اذیت او هنگام زوال مرض کوشند و ازین غافل نباشند و اما چون صداع از روائح مزابل و قاذورات و جلود متعفنه باشد سر را و حمام و تحلل کنند و بر سر او آب نیم گرم بسیار ریزند و در حمام سر را کفته بیو یانند و دقیقا از بیخ تراشیده بشسته کرده عدم او هر دو منخر نهند و روائح خوشبو حاره باشد یا بارد بیو یانند و استنشاق او هان مناسب یعنی بارد مثل روغن گل بنفشه و نیلوفر و جوانان و حار مزاجان حار مثل روغن بابونه و خیری و سوسن بیران و سرد مزاجان نماید و فکر این امر کنید این صداع بنوعیکه از انواع صداع منتقل خواهد شد بهر انکه معالجه هر نوع صداع از علاج این نوع اسهل است زیرا که بر دماغ از ان الم کمتر میرسد تحمل حضر کم بود حتی که گاهی ازان متشنج گردد و جواب بوضوح بران متعلص شود و بدین سه عضو از اخواص و مثل بروائح طیبه نفرت از روائح کریهه بیشتر آن دماغ دیده و در حم ست چون بر یکی ازین اعضا دیده یعنی بای بدغلبه ماده و قبح شود صاحب از مرض شدید ایمن نباشد و روائح

واطلاع مصدعه بسیار زاند لیکن چون بسبب قوانین معالجات صداع و مقابلتی موزی بعضی آن اقتضا کرد ان شاء الله تعالی شروع علاج آن بیان آید گردد و آنرا کرد

علاج صداع ضربی و سقطی و نزفی و اتصالی

و این یاد نفس جوهر دماغ رسد و یا در عجب و غیره اجزای مذکوره راس و یا در فروع آن یعنی اعصاب حروق و یا در اعضای دیگر غیر سر از اعضای شریفه مثل معده و رحم وغیرآنها و تا دیر ضرر آن بسوی دماغ و ضربه بسقط گاه اندک و خفیف بود و معالجه پذیرد و گاه بسبب زیادتی باعث تشنج و تحرک و جوش دماغ و عدم استقام مهلک بود بالجمله بهر تسکین درد و تقویت سر روغن گل بر سر نهند و در اکثر اوقات به تنقیه یا جذب بسوی خلاف سعی نمایند اگرچه بضعف و اسهال حس احتمال پیوستن اطراف ورم داشته باشد تا ورم پیدا نشود پس بعد فصد قیفال کنند و اگر بنظر نیاید فصد بهفت اندام بحسب حاجت و احتمال قوت خون کنند و اگر فصد نیز باشد حجامت میان کتفین نمایند و بقدر ضرورت خون بکشند و بعد تسکین ورم و تحلیل و رم و تبرید و تقویت سر برگ مورد و آب و جو گل ارمنی یا مغیثا آرد عدس حمض یکی اقاقیا صندل و آب برگ بارتنگ و روغن گل آمیخته نیکو گرم نهاد کنند و این نهاد علوسیخان و رین باب مجربات ست برگ مورد برگ سرو گل سوسن لاوند کلیل الملک گل ارمنی قصب الزریره شب یمانی روغن گل هریک دو مثقال نهاد سازند و از کشنیز خشک پوست خشخاش سیب بهمانند آن اندوده بآرد جو یا بارده قابضه بگیرند و بازو و ساعد را محکم ببندند و بر ساق و کف پا حجامت بی شرط نمایند تا کرمواد متوجه اسافل گردد و تلیین و اسهال طبیعت بمثل طبیخ عناب و بنفشه و مویز خیار شنبر و تخم بید و شیرخشت سازند و او لی آنست که حقنه لین کنند تا بهوش آید بعده بتدبیر تحلیل و رم و رفع تپ شربت بنفشه سه تولد و عرق گاوزبان و ابریشم ساده و عنب الثعلب یک پنج تولد حل کرده بنوشند و غذا بنوباشی و اسفاناخ بنان و یا برالشعیر تصدور زند و اگر جراحت و شقاق هم باشد اندمال آن برابر هم نمایند و چون اغشیه اخلی که علامتش ضرر تمدد و جمع نا قدح ناخص و سیلان اشک بود عسر العلاج ست و جراحت جوهر دماغ که نشانش کثرت خواب شوش و رطوبت غیشوم و اختلال حواس ست اکثر مهلک بود و محمد زکریا گوید که موضع شجر ابشر اب شسته صبر و دم الاخوین و اقاقیا بران پاشیده بستن عجیب الاثر ست بالجمله بعلاج جراحت و کسر عظم که انشاء الله تعالی در کتاب مفصل مسطور گردد رجوع کنند و چون ورم دماغ بهم رسد معالجه سرسام جاری نمایند و متوجه تسکین صداع گردند و تحلیل ورم بمرهم اسپرج کنند و اگر آب برگ سورد و گلاب و روغن گل هریک بسبت مثقال سرکه پنج مثقال با آتش ملایم بپزند تا که روغن بماند پس مومنگ مقشر یک مثقال صلیب مغاث بغدادی مغاث هندی هر واحد یکمثقال در عرق عنب الثعلب سابیده میامیزند و بر پارچه ملاکرده بر سر گذارند صداع و ورم ضربه را نافع بود و باقی تدبیر این صداع از علاج امراض دماغی از ضربه و سقطه که مذکور شد اخذ کنند اقوال اکابر ابوسهل گوید که صداع حادث از ضربه و یا سقطه بسبب ورم و رم شیئ پس می باید که اولا فصد کنند پس حقنه لینه بعمل آرند تا مواد بسفل منجذب گردد و از صعود بسوی سر آنرا منع کنند بعد ازان بر سر روغن گل غیر بارد نهند که آن تسکین ورم و تقویت راس نماید و اگر درد بسیار نباشد اندکی سرکه باوی آمیزند اگر درد شدید باشد تنها بدون سرکه استعمال کنند اگر مغذلک بیحوابی بهمرسد بروغن بنفشه سعوط کنند و اگر احتیاج بتقویت سر بسبب تعرق باشد که از شدت ضربه آنرا بهم رسد تضمید سر برگ مورد و مرو و کلیل الملک و قصب الزریره گل ارمنی و شب یمانی و لاوند و برگ سرو و روغن سوسن و اندکی شراب بیحانی کنند و اگر عقل مریض مختلط گردد آرد جو بسوس بیمیز و خطمی سفیده آب برگ بید و روغن گل و قلیلی از سرکه نهاد سازند و اگر باد و تپ و سرخی و شدت حرارت باشد باید که بعد از فصد آب عنب الثعلب کاسنی بخیارشنبر نوشانند و مالالشعیر و هندبا بقول بارزه و طبه بمثل کدو و خیار و کاهو و بقله بیحانی سازند و اگر باد و تپ نباشد برزرده بیضه و شیر بز و مغز طیور تغذیه نمایند و اگر جراحت اندک حادث شود از موضع شفا یابد و اگر عظیم باشد درمان صدع و رم مرو و رم الاخوین استعمال نمایند شیخ میفرماید که در معالجه صداع حادث از ضربه یا سقطه واجب ست غایت قصد طبیب تسکین ورم حتی الامکان و تبعید ماده از جای درد یا باستفراغ و یا بجذب خلاف باشد و هم کنند و اگر جراحت حادث شود معالجه آن باندمال نمایند و اندمال آن ممکن نیست در حالی که سوء مزاج ثابت باشد بلکه واجب ست که در ادمال آن تعدیل مزاج ناصیه آن کنند و چون صاحب این آفت را تب ظاهر شود و اختلاط عقل گردد بدانند که صدع و رم شروع کرده اول آنچه در علاج بتقدیم رسد استعمال باید کرد آن فصد قیفال یا اکحل ست تا تورم را منع کنند و اگر در انجا استلا باشد باید که حقنه جاده استعمال کنند و اگرچه شکم محتقن باشد مگر آنکه با وی تپ باشد که درین صورت تعدیل حقنه نمایند و اگر حقنه ممکن نبود بتقل حب قوی یا تنقیه کنند

تب نباشد و اگر حرارت بدن تب باشد خوراندن حب مذکور ترک نکنند و از تنقیه چاره نیست تا از ورم امین گردد بعد ازان واجب است که نگاه کنند اگر ورم التجا
جراحت باشد اول اصلاح آن نمایند و تعدیل مزاج موضع اولا بایست تا علاج قبول کند و اگر جراحت نباشد بعد تسکین وجع تضمید موضع بادویه مقوی نمایند مثل
نعنه و کاهبای نهاآب سرد و سیب سرد و غشای نهار روغن بنفشه و سوسن و روغن گل با شد و اخلاط آنها اشیائی باشد که در ان قبض لطیف متحلیل اندک بود مثل گل سرخ
و اکلیل الملک و قصب الذریره و بابونه و گل ارمنی و شب یمانی بشراب یکجائی و گاهی اقتصار میکنند بر ادهان اگر ورم باقی بود نگاه استعمال آن نیم گرم میکنند و گاهی بسبب
صداع خوف ورم اندک سرد کرده بعمل می آرند و واجب است که از حمام و شراب و غضب و مبخرات و سخنات از اقذیه و ادویه حذر کنند و اگر موضع بورم شروع کند
در ان وقت لابد است از استعمال قوابض قوی القبض للتبرید مثل پوست انار و گلنار و عدس و گل سرخ و آب اینها نطول و شفل آنها ضماد سازند بعد ازان بدوائی
که با وجود آن در ان لطیف اندک باشد نقل نمایند مثل سرو و طرفه و بوکنند و اگر ضربه تر عرع راس پیدا کند مبادرت بخوراندن اسطوخودوس با آب یا شربت عسل
باید کرد که از بین خلاص یابند و بدانکه الم چون بحجاب دماغ رسد در ان خطر باشد و چون بسبب ضربه خون از دماغ خارج شود مغز سر یا کیان بمقدار یکه ممکن باشد
باید خوراندید و بالایش آب انار ترش اندک بنوشانند و چون ورم تحلیل یابد تا خیر در خوراندن مغز تا سوم روز و بعد فصد نمایند صاحب کامل مینویسد که
را از ضربه یا سقطه که بر سر واقع شود صداع عارض گردد باید که در اول حال مبادرت بفصد سر رود کنند و خون بحسب حاجت و قوت و سن بر ارند اگر فصد بسبب سن
و قوت و فصل ممکن نبود باید که حقنه حاده استعمال کنند و اگر تب باشد حقنه لینه بعمل آرند و جذب ماده اهمال کنند تا بموضع علت نرود بعد ازان با پیکه در ان مورد
و جوز السرو جوشانیده باشند نطول کنند و بدان تکمید نمایند و اثل و آس و برگ سرو باند که گل ارمنی سائیده ضماد کنند و بپارچه پشمی که در روغن گل نیم گرم تر کرده باشند
تکمید سر نمایند و از آفتاب و حمام و شراب و غضبه و اغذیه حاره و حریفه و مصدعه مثل جوزبوا و شاهدانج و جرجیر و باورج و شراب قوی و مبخرات و مورثه شیرین حذر کنند و این
ضماد نمایند گل ارمنی نیم ورم قصب الذریره و مغات و باش هر واحد سه درم بابونه و اکلیل الملک هر واحد دو درم صبر یکدرم مرکدرم همه را باریک سوده با آب سرد
سرشته ضماد سازند و ایضا آس و جوز السرو و بابونه و اکلیل الملک و قصب الذریره هر واحد پنج درم نشار کنند و درم گل سرخ چهار درم همه را در اب پخته بر سر ضماد کنند
و آب او نیم گرم بر ان ریزند و ایضا آب بید و آب اثل و گل ارمنی و اکلیل الملک روغن گل آمیخته ضماد نمایند و اگر مورد تر کوفته بقدر موخر شبو ساخته ضماد کنند نفع بخشد
و اگر غشای دماغ را از ضربه سقطه ورم لاحق شود باید که روغن گل سرکه نیم گرم بر سر ریزند و اگر استخوان بشکند و غشای مجلل دماغ ظاهر گردد یا بادی در و
شدید باشد باید روغن گل سرکه نیامیزند بلکه روغن خالص نیم گرم یا روغن بابونه بر سر نطول کنند و اگر با صداع سهر باشد روغن بنفشه یا روغن نیلوفر نیم گرم ریزند
و اگر از بین اختلاط ذهن عارض شود خلطی آرد جوشانیده و روغن گل باند که سرکه بر سر ضماد کنند و باید دانست که سرکه بر روغن گل و ورم دماغ و غشای او بهتر از آن
مخلوط میکنیم که روغن گل سر اباطن دماغ رساند و بدرقه کند بسبب لطافت خود نه بهر آنکه سرکه ورم را نفع میکند زیرا که دران نه تسکین بست و نه تحلیل نه دراورام
حاره نه در بارد و در اورام بارد بادی فربیون و غیره اشیای چند استعمال میکنند طبری گوید که صداع عارض از سقطه و ضربه بر دو وجه بست یا آنکه سر را الم
و شجه واقع نشود و یا شجه و الم آرد و الم در قلت و کثرت مختلف بود و شجه در خفت و شدت و ایضا بحسب موضع مختلف باشد اما معالجه شجه در شجاج سائر
اعضا مذکور گردد و صداع عرضی تابع شجه بود پس معالجه شجه معالجه صداع ست غیر آنکه با معالجه شجه قصد تسکین صداع حسب مزاج مرعی کنند به تضمید و تکمید
او بحسب آنکه در انواع صداع ذکر یافت و موافق ترین اشیا برای کسی که او را این نوع صداع باشد تکمید سر بروغن گل گرم کرده ست و با روغن گل که در ان
قدری ماءالاون جوشانیده باشند اگر مزاج این هر دو جیب کند و الا اندک کافور بر روغن گل اگر مزاج در جیب کند و موم و روغن گل گذاخته بنفشه و اقحوان و شیرخشت
نیم گرم بهاند بنفشه و بیخ سوسن را بیامیزند تا که سرد شود بعده در باون کرده بران آب سرد و شیرین انداخته حل کنند پس آب را بریزند و موم بگیرند و بر تمام سر ضماد نمایند
که مسکن صداع و مفید جراحت و ورم ست و اگر در انجا جراحت نبود نه رصاص نه رصاص بیش تالم حجاب موضع قبحت در موضع سقطه باضربه باشد و این
بجمیع حجاب بود می گردد و علاجش تسکین حرارت و تبرید بلیغ مزاج جلد سر بآنچه ذکر کردیم باید کرد تا سر قوی گردد و مواد را قبول نکند بعده بچیزی که محلل طلین
باشد مثل موم و روغن و یا آنهای محلله مثل آب بابونه و اکلیل الملک آخر ان ضماد کنند و اگر مرض مهمل باشد فصد هر دو قیفال کنند و تنقیه بدن او از اخلاط

نمایند اگر قوا این آنرا واجب کند و اگر اعراض عظیم گردد و موذی بورم شود در هر دو نوع این صداع اعنی آنکه بادی شبه باشد یا نباشد اما آنکه بادی شبه بود و ورم حادث شود علاجش علاج جراحتی است که بادرم باشد بهم مفید و رم مثل مرهم مراسنگ و سفیداج و مرهم اسفرج مفسول و تضمید سرکنجبین بر ورم را تحلیل کند مثل صندلین و شیاف مامیثا و آبهای محلله ورم پس اگر عقل مریض زائل گردد بلی شک ورم بجناب موضع برقحت از محل عارضه شده باشد و علاج این هنگام علاج سرسام حارست و اگر عقل مریض زائل نشود امر دران آسان ست ورم باصلاح جراحت تا زائل گردد و اگر جراحت نباشد امر آسان تر لیکن غیر آنکه فصد اگر ممکن باشد ازان غافل نباید شد و تضمید سر بآشیای مبرده مدوقتی و با شیای محلله در وقت دیگر بهتر این چیزها که درین هر دو صداع با ورم یا بی ورم مستعمل تفرق راست بروغن گل نیم گرم علی الدوام و تضمید او بمرهم اسفرج و سفیداج آب جی العلم و عصی الراعی و آب خطمی و خبازی تسقیه داده و تضمید سر ببرگ خبازی و برگ آسپغول هر دو کوفته مطبوخ در روغن گل ان اندک خطمی سفیدو آرد جو انداخته که این ضماد در تحلیل ورم و تسکین این هر دو نوع صداع نهایت نافع ست و علاج جراحات تا آنکه تمام دماغ رسد و در جراحات مدمل خواهد آمد نسخه مرهم اسفرج بگیرند اسفرج پنج درم سپیداب چهار درم آب برگ بادی سیالایند و مقابل آتش کنند که خشک گردد پس دو نظری بآب نیمگرم بشویند تا آنکه پاره سفید گردد و هنگام اسفرج دران ظرف نو ریزآب دوباره تضمید آب صاف که بالای آنست ازینجا بگیرند و اسفرج را خشک کنند که این بهترین طریق غسل اسفرج ست بعد ازان وزن کنند و برابر او سفیداب صاف و مثل یکی ازین هر دو مرداسنگ گرفته هر سه مساوی بسایند و بجریده بیخته موم در روغن گل گداخته اذا لتفق فرود آرند و بران این ادویه انداخته حل کنند تا مختلط شود و بار بر آتش گذارند و بآبهای مذکوره تسقیه دهند و قوی تر ازان آبها آب برگ بیز قطونا ست پس دران بریزند تا سه رگ دو انگشت سرکه و قدری سفیدی رقیق بیضه بران انداخته حل کنند تا هم مختلط گردد و در هر شبانه روز یکبار بر سر طلا کنند و این بالغ ترین ادویه مستعمله در اعراض مذکوره ست و غذای این علیل غیر محتر بسوی سرد که تغذیه کثیر ندهد واجب ست اگر قوت مطاوعت کند که بر اقل الشعیر اقتصار کنند در روزی بدفعات پس بدین اقتصار روزند و این صعب ترین صداع طبیب ست آسمعیل و یوست مینویسند که فصد یا حجامت طبیب را باید نمود اگر دو فلوس خیارشنبر با چقنه نرم باید کرد و این صفت حقنه ست کشک جوشانیده خطمی دو پاره پنیر کتان بسته هر یک بست درم هر سه را در یک نیم من آب بیزند تا نیم من بماند صاف کرده ده درم روغن گل و ده درم روغن بنفشه و دو استار فانیذ و نیم درم لوبه یا نمک ان حل کرده بکار برند اگر وزن همه صد درم یا صد و ده درم باشد و ایضا برگ چقندر بیزند و از آب وی هفتاد درم و اگر کمتر ده درم و روغن بنفشه ده درم آمیخته بکار برند و این حقنه قوی ست برگ چقنه بقدری بابونه شبت هر یک بست درم انجیر پانزده بنفشه خطمی هر یک ده درم بیزند چنانکه رسم ست و صاف کرده کیذرم لوبه و یکدرم نمک و ده درم عسل دران حل کنند و ازان اگر تب آید ازان پس فصد هر بامداد آب کاسنی و آب عنب الثعلب با مقدار پنج درم فلوس خیارشنبر دهند و اگر تب سخت گرم نباشد آب کاسنی و آب عنب الثعلب هر یک سی درم بستانند و پنجدرم فلوس خیارشنبر و دو درم صبر و یک نیم دانگ زعفران دران حل کرده بدهند تدارسر ضماد اگر اگر باورم تپ باشد از آب عنب الثعلب و صندل سرخ و فوفل زعفران و گل ارمنی و صفر سبزی که بر سر آب باشد همه را جمع کرده بر سر نهند و ایضا اعدس بماق گلنار گل سرخ برگ مورد پوست انار همه بیزند و پارچه بدان تر کرده بر سر نهند یا روغن گل ایضا برگ مورد گلنار پوست انار هر سه را در سرکه آب بیزند و با اندکی مشک و عود خام و قصب الزریره بکوبند و شراب کهنه بران چکانند و با هم سرشته بر سر نهند و اگر که مدت دراز گردد ضماد های معتدل بر نهند چنانکه با قوت قبض تحلیل داشته باشد و این ضماد معتدل ست انار ترش و شیرین با پوست شکافته در شراب کهنه پخته بسایند و ضماد کنند و ایضا که معتدل ست برگ مورد تازه برگ بید برگ سرو خطمی تلخه و گل الملک بکوبند و آب او بگیرند و گلرو در آب بیزند و مقشار زند و آب آن بستانند روا باشد پس روغن سوسن با این آب شراب کهنه آمیخته دو سه جوش بدهند و اندکی مرقصب الزریره و گل ارمنی و شب یمانی کوفته در صره بسته بادی بجوشانند و بدست مالیده بقشار زند و پارچه بدان تر کرده بر سر نهند و ایضا ضماد و مخلل مرکب کندر یکدرم صبر سه درم مرداسنگ یک درم موم زرد پنج درم روغن گل بست درم موم بر روغن گداخته او دیه سوده بسر که تر کرده بدان بسر خشند و بر خرقه کتان طلا کرده نیم گرم نمایند و بر سر نهند و اگر که حاجت تحلیل بیشتر باشد بسر که کهنه بدل شراب کنند و بدل روغن گل روغن سوسن یا روغن بنفشه یا روغن کنجد نمایند و اگر که با ورم بیجوانی باشد روغن گل و روغن بنفشه بر سر نهند پس اگر ورم قوی تر باشد روغن گل زیاده کنند و اگر جوانی

قوی تر باشد روغن بنفشه فرون تر از روغن گل کنند از بهر آنکه روغن گل سکن درد زیاده است و روغن بنفشه خواب آرنده تر و طعام کشکاب فروگذارند بادام دهند و آنرا که مزاج بسیط خود و مس و مزرع خانگی و غیره دهند که در علاج صداع ترعرعی باید و آنرا که خون بسیار رفته باشد و تب نبود زردک پیخته مرغ بریان گوشت کبکان و هندوانه صندل سیب بوگل مخرج و بنفشه و برگ امرود بریانند و اندکی کافور آنرا که جراحت کوچک باشد برگ مورد خشک کوفته بیخته و اندکی بر جراحت نهند و آنرا که جراحت بزرگ باشد لیکن با نخوان سیده باشد بر جراحت روغن گل بمالند و بدو زند و این کسیرین نهند صبر از زردت کند و هر یک دو درم مرتبی هر یک پنج درم چهار اسا سیده بیضه مرغ بهم شسته روی خرگوش بران آلوده بر جراحت گذارند و اگر خشک جراحت بیاشند سوا باشد و هر دو روز یکبار بگشایند و ببندند تا آنکه صحت یابد و اگر جراحت [illegible] نافع بود و اگر در سر درم باشد و تب نبود بشل گلنار و عدس و پوست انار و گل سرخ هر دو قصب الزیره و شب یمانی ضماد کنند و سیب دهی و غیره اشیای خوشبو بویند و اگر ترعرع از مضره باشد سطوخودوس و درم سا سیده با جلاب شربت عسل بخورانند و غذا بدیاخ ماکیان و بزغاله و بره و گوسال سازند و بالایش قدری آب آنار بخورش بدهند و با قدیه و مزورات لطیفه که در صداع حار گذشت غذا سازند و دعت و سکون و سکوت و نوم طویل و فرشهای نرم لازم گیرند و بالجمله علاجش علاج سکته است **طبری** گوید که علاجش فصد قیفال ست اگر ممکن باشد و حمل طبیعت اگر ازان مانعی نباشد و شمیدن روایح طیبه مشاکل مزاج او و بریدن موقت و امر نخواب بسیار بیشت و تسعیط باین سعوط روغن بنفشه هر دو اهد یکدرم شیر و خرزان یکدرم مخض گاو تازه بولن بود شیره و شیر مذکور حل کرده و شیشه کرده بجنبانند تا یکذات شود و بمقدار احتمال مزاج سعوط کنند و تضمید سر باین ضماد کنند آب بید و شیر و خرزان و باهم بجوشانند تا مخلوط شوند پس صاف کرده دران اندک حضض و خطمی و آرد باقلا و آرد جو حل کنند تا غلیظ گردد بر سر ضماد نمایند و اگر این کفایت نکند و صداع باقی بماند مرتبغ راس و ضمادی نیم گرم کنند هر روغنی که باشد سوای روغن بلسان بلکه مزاج او با این الم سر بودت مستحیل گردد که درین صورت بر سر او روغن بلسان و روغن خار و روغن قسط و مانند آن استعمال کنند و بالغ ترین اشیا آنچه درین صداع استعمال نمایند روغن نیم گرم ست که گاهی از سائر معالجات غنی می گرداند **ابن جمله الدین** مینویسد که سبب تبخیر عرع راس خلط غلیظ بارد ست که در مواضع خالیه سر حاصل شود و اعراض آن ضعف حرکت ارادی و احساس ثقل در سر کودف احساس ست این مرض مندیجه دوشکته بود پس طبیب عند احساس حرکت ترعرعی مبادرت کند بتنقیه بدن از جوب مخرج خلط غلیظ مثل حب صبر مانند آن و بعد تنقیه با لعسل که دران اسطوخودوس مساوی شانیده باشند بنوشند و چنین بخورند و آبیکه دران گل سرخ و عود و مصطکی پخته باشند بنوشند و از مثلاوند مطبوخ خلط غلیظ را بسکنجبین عسلی و خردل نمایند و اغذیه قلیل الفضول مثل قلایای لحوم طیور غیر احلامیه تناول کنند و اعانت بهضم و شراب کهنه خوشبو مشک غالیه مزکی بوی خوش بویند و آبهای ادویه محلله بر سر ریزند و بپارچه خوشبو سر را بمالند پس اگر طبیعت قبض بود دفعتاً بعمل آرند و اگر فضلیان محسوس گردد تی کنند بعد خوردن طعام زیرا که انچه از خلط غلیظ در معده جمع شود ازین تدبیر دفع گردد الا سیما بعد خوردن ترنجبین و اطلوخ الحرچه ازین تی بسهولت می آید دفع کیموس بطبیعت اسهل شود از دفع آن بدون خوردن چیزی و از علاج این مرض غافل نشوند که ازین تدبیر ممکن ست که مریض از سکته متوقعه خلاص یابد باذن الله تعالی عز و جل

علاج صداع نومی.

درین صداع واجب ست که اول بعلامات هوا دریافت نمایند که کدام خلط در بدن غالب ست پس تنقیه بدن و دماغ الان ماده مدبر کنند بمسهلی که در قسام علاج امراض دماغی مادی صداع مادی مفصل مسطور شد و بعد ازان تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن باطلیه محمده و مروحات و غیره حسب ماده نمایند و رادکوم سر بسر پیشانی و صدغین بنماد کردن باین صداع نافع ست بهترین رماد خاکستر چوب انجیر ست اگر هنگام بیداری از خواب چیزی مسکن صداع بخورند صداع ساکن شود

لیکن از تنقیه بدن و سر از خلط غالب غافل نشوند و از اشیای مرطبه مثل البان حامضه و مائیه و فواکه و بقول طبیه اجتناب کنند و بعد از تناول طعام خواب نکنند

علاج صداع دودی

اول تنقیه بدن از دماغ از مادهٔ سر و دیده بمسهل بلغم و حب ایارج یا حب مختیقون و توفا یا کنند بعده بانذک ایارج فیقرا سعوط نمایند و در یک هفته چند بار تکرار این سعوط کنند و دیگر ادویهٔ قاتل کرم شکم مثل آب برگ شفتالو و آب برگ توت و صبر و طبیخ افسنتین و شیح ارمنی و رمنی چکانند و عقب ادویه سعوطات و عطوسات منقی دماغ بعمل آرند و بعد ازان برای رفع بدبوی بینی اگر باقی باشد آنچه در باب نتن الانف مسطور گردد استعمال نمایند و بقول بلاقی شرب صبر و تقطیر او در بینی و تطییس ان نافع ست باکملہ

آنچه در قتل و اخراج کرم دماغ و دیگر جراحات معمول بالقوست انیست که حلتیت و کافور هر یک قدری در روغن گل حل کرده بچکانند و قطور آب گل خرخ و سیب و شربنفشه و سعد الوداع مرسل هر واحد با صبر حضض سوده آمیخته مجرب ست و کذا قطور مخترع والد ماجد غفرالله له در قتل کرم و حبس عرق و ازدیاد زخم مجرب و معمول و نفوع برگ چرچیه و پشکری و شکر خام هر سه مساوی سابیده در اخراج کرم از مجربات استاد مرحوم ست و اگر فلم را در آبیکه صبر حضض جوشانیده باشند سابیده یا دراب برگ نیب سوده در بینی چکانند اخراج کرم بسیار میکند و مجرب ست و کذا افسنتین سوده ناس گرفتن غایت سود مند و همچنین هندق هندی دراب سوده دو سه قطره در بینی چکانیدن مفید و تقطیر برگ نیب آب سوده و کذا روغن او نافع و گویند که تخم حنظل و جزو مرشیح هر واحد یکجزو زعفران نیم جزو با ریک سابیده دراب پودینه آمیخته سعوط کردن مجرب ست و قطور آب گ شاهتره نیز مخرج کرم ست و مجرب آب برگ سرس با صبر با ایارج آمیخته بدستور و اجب ست که بعد یکساعت از چکانیدن اودیه آب برگ کشنیز تازه در بینی چکانند و تدابیر حارهٔ یابسه تبریز نمایند و اگر با آن حرارت باشد تدابیر باردهٔ یابسه بعمل آرند و نشوقات و عطوسات کرده در سدهٔ بینی مسطور گردد و بکار برند و بعد ازان تقویت دماغ و تعدیل مزاج آن نمایند و افذیه لطیفه غیر مبخره که درمان کشنیز بسیار داخل نموده باشند تناول کنند

خبندی گوید که ملاک امر در علاج این قسم صداع استکثار ریاضت متبعه ست و تقلیل غذا و استعمال حمام با آب گرم شیرین و کثرت تدهین آن آب بر سر برای تلیین مسام و انحدار فضلات و تقلیل مواد محتقنه مستفنه کرا زان کرم تولد میکند **صاحب اقتباس** مینویسد که اول رگ قیفال زنند و شیرهٔ بنفشه یکتولہ و مویز منقی دو تولہ و برنگ کابلی چهار ماشه نبوشانند و فذا شوربای مرغ بنان تنوری و هندسه چار روز داده جهت تنقیهٔ دماغ حب ایارج وقت شب یکتولہ با آب نیم گرم بخورانند و صبح این مطبوخ اسطوخودوس هندسطوخودوس ماشه افسنتین سیاه شان برنج کابلی دو منه ترکی بسفایج هر یک هفت ماشه سنای مکی یکنیم تولہ بهلیله زرد چوست بهلیله کابلی بلیله سیاه هر یک نه ماشه مویز منقی سه تولہ گل سرخ یکنیم تولہ ریوند خطائی تر بدسفید هر یک ماشه جوشانده گلقند نیم تولہ خیارشنبر شش تولہ شربت آلبالو یکتولہ روغن بادام شش ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب گلاب و عرق افسنتین اکتفا نمایند و وقت دوپهر بخوراب بچه مرغ و وقت شام شلمرغ و هندوبیدستر هر یک چهار پنج مسهل هندتا مادهٔ مولده تمامه برآید و روز دیگر این تبریدهندافسنتین دو منه ترکی هر یک یک ماشه سوده در شربت بنفشه یکتولہ آمیخته بلیسانند بعده شیرهٔ بادیان و پودینه هر یک ماشه انیسون چهار ماشه در عرق شاهتره داذخر هر یک هفت تولہ گلاب نه تولہ براورده شربت افسنتین شربت کشوث هر یک یکنیم تولہ تودری سرخ هفت ماشه بنوشانند و بعد حصول تنقیه سعوطات و قطورات قاتل و مخرج کرم بکار برند مثل سعوط سرخس تنها و یا تربد سفید و ایارج فیقرا و این سعوط نافع صبر افسنتین برگ کبر برگ نیم در منه ترکی کشنیز خشک یک یک ماشه و قطور آب برگ خرخ نیم و شربنفشه و فنجنگشت مرافتیون هندی هر یک سه ماشه صبر حضض مکی هر یک چهار ماشه سوده آمیخته از مجربات ست و همچنین طبیخ ترمس سکنجبین ساده که در ان صبر مر هر یک سه ماشه باشد و باید که اول آب کشنیز سبز و یا خشک در سر که سابیده در بینی ریزند و بعد ساعتی ادویهٔ مذکوره و یا دیگر منقیات بعمل آرند جهت آنکه کرم از بوی کشنیز مست شوند پس از بوی دوا نتوانند گریخت و استعمال مخدرات از داخل و خارج بسی مفید ست و این قطور قلع مادهٔ باقی می نماید و کرمهای مرده و زنده بیرون می آرد اگرچه اول مرتبه سوزش در دماغ پیدا می کند لیکن باید که اول تقطیر بروغن کنجد تلخ نمایند تا از سوزش باز دارد و مراد از کوزن هفت هشت ماشه سوده در روغن گل آمیخته بکار برند در روز سه چهار بار و یا در شیر بز و یا خر و یا زن بعل آرند و در بین بعضی را بینی بو سیده شده می افتند و بعضی را بینی می افشنید و غنه در آواز و در کلام سوراخ میشود و در آخر اعتقال اللسان میگردد و بعضی را در تمام سر ورم میشود بلکه تا بسینه فرود می آید و آخر دم زیاده شده از شدت درد پیشانی می مرتفد و بهلاک می انجامد

علاج کلی صداع شرکی

بدانکه ظاهر است از این معلوم شد که شرکی گاه بمشارکت معده و گاه بمشارکت دماغ میباشد و گاه متادی بکیفیت ساده و گاه بکیفیات ارباعیه و یا بکیفیت غریبه یا غیر طبیعیه که منسوب بسوی هر یا بر ذیست مانند کیفیات سمیه میباشد پس گاهی در بعض اعضا خلط سمی در روی الجوهر میباشد و کیفیت آن بسوی دماغ متادی میگردد و اینرا میرساند گاهی متادی از مواد و غیر غریبه در طبع خود میباشد و اذیت آن بسبب کثرت کمیت یا شدت کیفیت آن میرسد و یا بسبب این هر دو بساست که کیفیت موذیه متادیه سبب برای حصول مادهٔ موذیه نیز میگردد و بر دو نوع یکی آنکه فاسد میگرداند آن کیفیت مواد جیده را که در نواحی دماغ می یابد و غذای جیده را که بسوی آن میرسد دوم آنکه دماغ را قابل مواد موذیه میگرداند و این قبول بر دو گونه ست اول قبول از جهت جذب از انست مانند آنکه گرم گردد از آن دماغ پس منجذب گردد بسوی آن مواد بسبب گرمی آن دوم قبول از ضعف مقاومت ست و مقاومت که ضعیف گردد قبول می نماید مواد را که بسوی آن آید و اعضای مشارک بر اول و اولی همه معده و رحم و انثیین ست و بعد ازان حجب باشند حجاب حاجز صدر و غیر آن پس مراق پس باقی اعضا مانند کبد طحال و ذهره و گرده و مثانه و پشت و ساق و قدم و مانند اینها و بیشتر صداع شرکی نزد انتقال داده از دوم اعضای باطنی مشارک دماغ میباشد چون حرکت بسوی فوق نماید یا بجمله بقول شیخ در جمیع اصناف صداع بمشارکت اعضا واجب ست که اعضا بسفو مشارک کرده شود و تنقیه آن عضو نمایند بدانچه مخصوص او باشد و تبدیل مزاج آن کنند و معدل کیفیت راس بمقویات آن نمایند تا ماده را قبول نکند پس ابتدا مقویات بارد مثل روغن گل مع سرکه یعنی آرند و ما بعد ابتدا اگر مواد حار یا کیفیت متادیه بسوی سر حار باشد مقویات بارده بسیط صداع استعمال نمایند و اگر بارد باشد بجای روغن بابونه مع روغن آس کنند یا روغنی که دران صمغ سرو گداخته باشند یا از برگ سرو عصارهٔ او یا از اتاس ساخته باشند بعد ازانکه بعد از تنقیه و تعدیل اعضا فارغ شوند نظر کنند که آیا این عرض منبعثه مستحیل بعرض شده و سبب این صداع در سر راسخ گردیده پس اگر کیفیت در یابد بسبب آن عمل نمایند

جواب

علاج صداع شرکی معدی

باید که اقتنا نمایند باصلاح غذا و آنکه مولد خلط مضاد خلط باعث مرض باشد پس اگر بسبب خلط بود واجب ست که اول مبادرت بتنقیه نمایند بدانچه در استفراغ هر خلط در امراض دماغی شرکی معدی مفصل مسطور شده و در حالت تنقیه بعد آن باغذیهٔ لطیفهٔ محمودهٔ خفیف الهضم جید الکیموس اغتذا سازند و بعد ازان حسب واجب بکیفیت میل کنند و معدلک ان تحلیل و هضم و اطلاق باشد و اگر غذای مولد دم جید مقارن بکیفیت ماده یا کیفیت نفس معده نباشد غذای محمود و مولد دم جید را اختیار نمایند بهتر آنست که بعد دخول حمام خورند و در تخفیف بخارات کوشند پس اگر ماده صفراوی باشد بعد تنقیهٔ آن بقی و اسهال تعدیل او با تقویت دماغ بروغن گل یا روغن آس نمایند و قی کردن بخوردن ماهی تازه و بالایش نوشیدن آب برگ خیار و سکنجبین بنفشه نافع بوده هر صباح در سر لقمه نان با آب انار ترش یا آب غوره یا شربت آن و شربت انار مخوش و لیمو ریباس تناول کنند و خوردن فواکه قابضه مثل امرود سیب بنافع و سرکه و گلاب و روغن گل بسر گذارند و ایضا تقویت راس بروائح طیبه مثل صندل کافور کنند و بهر اخراج صفرا تقوع حامض نیز نافع ست و گاهی بمطبوخ فواکه و یا آب آلو و ترنجبین یا شربت آلو یا شربت قرنبندی و ترنجبین و مورد تلیین طبیعت میکنند و بعد تنقیه تلطیف حرارت بمطفیات مذکور نمایند و تقویت معده بر یوب قابضه مثل سیب به ترش و انار غوره و زرشک و لیموی کنند و تقویت دماغ بشمومات و رخانج بارده مثل آب خیار و صندلین و گلاب و روغن گل و روغن نیلوفر و شیر زنان و سرکه و سعوط روغن بنفشه و نیلوفر و بادام و مانند آن و ضماد بصندل و برگ سرو و گل سرخ و نیلوفر و بنفشه و کدو و مانند آن با گلاب و بدانچه در صداع صفراوی گذشت باید کرد تا مواد و انچهٔ مرتقیه را قبول نماید و تدهین معده و سر بروغن بسفرجل مسکن صداع حار شرکی معدی ست و بآبیکه دران بابونه و برگ سرو و گل سرخ جوشانیده باشند بسر نطول کنند و غذای بسریع الهضم مقوی مثل چوزهٔ مرغ که بآب انار یا آب حصرم یا آب سماق یا اندرشک پخته باشند تناول کنند و یا مثل ترنجبین و مغز بادام و کشمش و یا مغز و ماش مقشر مغز بادام و کشمش بخورند و خوردن فانی که در سرکه یا در رائب ترکرده باشند نیز مفید و کذا در دوغ انار ترش مطلی بنان نقی و باقی علاج بعینه مانند علاج مرض دماغی شرکی معدی که از صفرا باشد مسطور شد ابن عباس گوید که هرگاه صداع بسبب خلط مستکن در معده باشد می باید که قی بصفای مفرح خلط نمایند پس اگر صفراوی بود بسکنجبین و نمک آب گرم و یا بسکنجبین با شیر و قدری نمک بر لیشن و یا بحکم خربزه و سرمق مجازی و حکم شبت

باریک سوده بسکنجبین و آب گرم و اگر بادهای تازه دهد خربزه و سرمق و خیارین بخورند و بالایش سکنجبین و آب گرم بنوشند قی صفرا می‌کند معده آرد و جالینوس گفته کسی را که صداع از صفرا در معده باشد اگر از خود قی کند صداع او در ساعت زائل شود و گفته کسی که در معده او صفرا جمع گردد اگر هر روز مبادرت بغذا قبل از آنکه صداع ظاهر شود پس هر روز قبل از آنکه صداع شروع کرده غذا بخورد و علاج این کسان قی با آب گرم قبل از غذا است اگر برایشان سهل بود و اگر قی سهل نیافتد مبادرت بغذای محمود جید بمعده کنند لیکن مقدار او اندک باشد صاحب او را مصابرت باید کرد و گاه صداع ساکن نشود این نوع صبر مفید نیست

انسنتین سودی هفت درم گل سرخ پنج درم تخم کاسنی تخم کشوث هر دو احد سه درم شاهتره ده درم شکاعی دو باد آورد هر دو احد سه درم پوست هلیله زرد ده درم مویز منقی دو تر هندی هر دو احد بست درم در شش رطل آب بجوشانند تا چهار یک برود صاف کرده و شکر سفید انداخته بر روزه افتاب یا بشب جای گرم نهند هر روز ربع رطل ازان با نیم درم صبر سقوطری و نیم درم کتیرا نیم درم روغن بادام شیرین بنوشند سه روز نافع بود و اگر این سکنجبین صبری استعمال کنند منفعت بین نماید و صفرا که در معده باشد نافع بود تخم کاسنی تخم کشوث تخم شاهتره و گل سرخ هر واحد ده درم بگیرند و بران سیر که کمتر پنج رطل آب شیرین دو رطل انداخته بآتش معتدل بپزند تا نصف بماند صاف کرده شکر طبرزد سه من انداخته باز بپزند و کف آن گرفته از آتش فرو دارند سه اوقیه صبر سقوطری بران انداخته و ظرفی بردارند شربتی ازده درم تا پانزده درم با آب سرد و ایضاً این حب استعمال کنند که تنقیه معده از صفرا میکند بپوست هلیله زرد نیم درم گل سرخ سه درم سقمونیا یک درم با یک سیبه آب جهانسا زند و یک نیم درم خورده بالایش آب شاهتره مروق ربع رطل تا ثلث رطل بشکر سلیمانی دو درم بنوشند و اگر استفراغ بطبیخ هلیله و تر هندی و انسنتین کنند بدان انتفاع یابند و بعد تنقیه بدن تضمید سر بضمادی نافع صداع حار سازند چنانکه مذکور شد باید کرد و آنین ضمادی مقوی سر بعمل آرند تا منع از قبول فضول نماید گل سرخ صندل سفید هر واحد سه درم اقاقیا حضض هر واحد یک درم گل ارمنی دو درم باریک سائیده با آب سرد و آب بید و آب عصی الراعی و آب خای گل سرخ و آب برگ انگور و آب طلع هر کدام که ممکن باشد بمالند بنهاد از آنچه مقوی عضو و مانع از قبول فضول صفراوی باشد سرشته نگاه دارند و باید که عضل ساقین بعصابه ببندند و پا نیها بمالند تا فضلات بسوی اسفل منجذب گردد و جالینوس در کتاب حیلة البرء گفته که چون انسان را صداع بسبب صفرا متولد در معده باشد هر صباح حریره معمول از مغز نان با آب انار سیر ترش یا آب انار دانه بنوشانند که این تقویت معده او و قمع صفرا نماید و این حریره در شکم او تا دیر بماند بجهت انار پس اندک اندک از ان بدهند تا بسوی معده او صفرا نریزد و صداع آنرا عارض نگردد و معده بین خوردن سفرجل اشیای قابضه تجربه کردیم پس صداع ساکن شد زیرا که فم معده قوی گشت و صفرا را قبول نکرد و باید که اشیای قابضه بالمذه باشند تا در شکم باقی مانند و بتدریج نفوذ کنند و جالینوس در شرح کتاب ابیذیمیا نوشته که گاه آدم صحیح را صداع دفعة بغیر سبب ظاهر عارض میشود و این از فضول حاده مجتمع در معده بیاشد و اشارت کرده که صاحب او نان بشراب انجوج تر کرده بخورد و هر گاه که این طعام معتدل الحرارة ست قدری از این فضول را حامل ست بر هضم آن در معده می نماید و اگر ماده بلغمی باشد بمطبوخ شبت و ترب و اصل السوس با سکنجبین عسلی و نمک قی آورند و اگر ترب بخورند و بالایش کلیه با سکنجبین شبت پخته بنوشند و بعد از ان قی نمایند نیز خوب ست و بعد قی گلقند و هلیله مربی و مانند آن بخورند و خوردن سه درم حبی که از سنبل الطیب و انسنتین هر واحد یک جزو و صندل سفید ربع جزو ساخته باشند نیز در تقویت معده و هضم طعام از مجربات سر هندیست و تلطیف ماده بمنضج حار نموده بمسهل ملطف و حب ایارج و هندوانه یارج فیقرا با گلقند منقی معده ست و بعد تنقیه جوارشات حاره برای تجدید هضم و تقویت معده بخورند و آب گرم بر سر بریزند و در گل گرم در گوش بگذارند فذا سمع الهضم مشاهده مرغ و کبوتر بچه بدهند شیخ میفرماید که اگر اخلاط بارد ملحی باشد که از ان ریاح شدید پیدا آید مقویات قوی تر و ملطفات دهند اگر زائل نشود ایارجات کبار بطبیخ افتیمون دهند و قطع شریان صدغین در ین نافع ست یا داغ خفیف بر صدغین نهند که سر نسوزد بلکه شریان تنگ گردد و اکثر سل شریان یا قطع وداغ میکنند و بهترین داغ آنست که جلد بالای شریان شق کرده شریان را ظاهر کنند پس بر نفس شریان داغ نهند تا اثر آن بر جلد واقع نشود و آلام سلامت باشد یعنی تنگ سر باید نه فراخ سر و اگر ممکن باشد در تابستان این عمل نمایند و باید که غذای او حریرها ساز ند تا ده روز چیزی نخانید و در وقت غذا در گرما بوقت سردی باشد و ایضاً کثرت کلام نشاید همچنین قی بلغمین شریان

صد فلفل بپسانند و از زردوت و زعفران بدان مخلوط سازند و گاهی بران قطع اسپرک نهاده بعصابه می بندند تا ضربان موجب وجع نکند و ایضاً چوب
می بندند قاماداغ قوی برای این سر بر وسط سر و دو بر صد فلفل و یک بالای نقره خرد و نخود سرشت و باید که در هر حال از شراب اجتناب نمایند مجوسی
گوید که هرگاه صداع از فضول بلغمی محتقن در معده باشد امر بقی از ترب مقطع منقوع در سکنجبین عسلی یا آب شبت و نمک پرنیان یا ماهی شود نمایند و صاحب او را از شرب آب
یکساعت منع کنند و بعد ازان سکنجبین با آب مطبوخ ترب و شبت بنوشانند و یا دوا یه یعقوبیه مثل این دوا بدهند تخم ترب و تخم شبت و تخم جرجیر مساوی باریک
سایيده بعسل سرشته با آب گرم بمالند با ندکی نمک بنوشند و بر مرغ مبلول در روغن کنجد یا زیت یا با نگشت تحریک قی نمایند و در تنقیه معده کوشش کنند
و بعد تنقیه آن ماالعسل یا شراب آن با آب سرد یا اندک شراب ریحانی ممزوج با آب بنوشانند بعد ازانکه با ندکی ازان مضمضه کرده باشند و حب معروف بحب
قوقایا و حب ایارج نافع این صداع ست و اگر هر روز از طریفل صغیر دو درم با نیم مثقال ایارج فیقرا سرشته بخورند نفع دهد و ایارج مخلم بعسل نیز نافع بود و چون هر روز
دو مثقال ازان سه روز متواتر بخورند تنقیه معده از بلغم را سخ کند و هیلهٔ مزی نافع ست و چون حب صبر هر روز بسه شب وقت خواب یک مثقال آب گرم بخورند ایضاً
چون حب هیئه درم و نیم با آب گرم بخورند تنقیه معده از بلغم کند پس اگر صداع ساکن نشود دو من گرد ایارج ارکاغانیس و طبیخ افتیمون و نمک هندی این صفت
حب ایارج نافع این صداع منقی معده از بلغم ست تربد سفید خراشیده دو درم ایارج فیقرا سه درم پوست هیلهٔ کابلی دو درم نمک هندی مثل این شحم حنظل یک درم
تخم کرفس نیم درم همه را باریک سایيده با آب جهاسازند شربتی از دو درم و نیم تا سه درم و این حب صبر نافع بلغم را سخ در معده ست هیلهٔ کابلی تربد سفید خراشیده
هر واحد پنج درم گل سرخ چهار درم مصطکی دو درم صبر ده درم باریک سایيده جهاسازند و یک مثقال وقت خواب بخورند و این تقوع صبر نافع صداع حادث
از بلغم را سخ در معده ست پنج کرفس پنج بادیان هر واحد هفت درم مصطکی و سنبل الطیب و تخم کرفس و بادیان انیسون هر واحد دو درم اسارون و حب بلسان
هر واحد سه درم سلیخه و عود بلسان و گل سرخ هر واحد چهار درم عاقرقرحا یک درم افسنتین پنجدرم همه را در شش رطل آب با تش ملایم بپزند تا نصف اید و ظرف
آبگینه با آفتاب سه روز بدارند و هر روز چهار اوقیه با یک درم صبر بنوشند و این تقوع صبر دیگر سعد افسنتین پنج درم اسارون سه درم مصطکی و سنبل الطیب
و عاقرقرحا هر واحد یک درم و نیم هیلهٔ کابلی چهار درم حنظل دو عدد و تخم کرفس و بادیان هر واحد سه درم چهار رطل آب گرم بران انداخته در روز با آفتاب و در شب بجای
گرم بدارند و هر روز چهل درم با یک مثقال صبر و یک درم روغن بلادم بنوشند و غذا بران شوربای اسفیدباج گوشت گوسفند بر صفیر شده و لحم بخور نه یا کبوتر بچه بخورد اب
و مانند آن و بران شراب ریحانی ممزوج بنوشند و تنقیه معدهٔ ایشان بانچه مسخنه ملطفه کنند تا منع تولد بلغم کند مثل این ضماد و گیرند سک را نک لادن و عود خام
هر واحد سه درم گل سرخ چهار درم سنبل الطیب مصطکی هر واحد دو درم مشک یک دانگ همه را باریک سوده در آب نیم یا آب مرزنجوش سرشته بر معده در حالت
خلو ضماد سازند و بفلفل و کندش و صبر و زیره و شونیز عطسه آورند و آب چغندر و آب مرزنجوش و آب پودنه در بینی چکانند حرجانی و ایلاقی مینویسند که اول
بمطبوخ شبت و لوبیا سرخ و تخم ترب و عسل قی باید کرد و از پس آن اندکی گلقند و نیسون و زیره و مصطکی و مانند آن بخورند و اگر روز دیگر ایارج فیقرا بعسل سرشته
سه درم یا سه مثقال بدهند صواب باشد و از انجا که صداع پیوسته باشد صبح تقوع صبر دهند باین نسخه سعد سنبل افسنتین فقاح اذخر کرفس بادیان ناخواه زیره
هر یک پنج درم را بپزند چنانکه آب سرخ شود در قوت او دو یه گیرد و صاف کرده و بر مقدار نیم من ازین آب ده درم صبر انداخته در شیشه کرده آفتاب تا سه روز نهند
و هر ساعت شیشه را بجنبانند در سه روز بامداد ده درم ازین آب صاف کرده سه درم روغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ انداخته بدهند و ضمده و اطلیه که در صداع
بلغمی مذکور شد همه موافق بود و از انجا که بدین تدابیر صداع زائل نشود دواع کردن صواب باشد بر میان سر بر هر دو صدغ و یکی بر پس سر بالای مغاک پس گردن و طعام
و شراب نیز همان نوع باید کرد در همانجا مذکور شده خرمای تر مقشر بی طعام خوردن موافق باشد ابن الیاس گوید که عصارت سه درم تخم خربزه سه درم داب
خوب جوشانیده صاف کنند و دران نمک طعام سه درم عسل پخته سه درم حل کرده بنوشند و بر بشیه ملوث بروغن کنجد قی کنند و یا لوبیا سرخ خرد تخم چغندر و تخم ترب
و پودنه بستانی و نمک طعام هر واحد سه درم جوشانیده بنوشند قی کنند بعد خوردن ترب یا نخود آب یا ماهی شور یا اکارع مطبوخ نمکین و تقویت را نخورات
خوشبو موافق مثل مرد عنبر و مشک نمایند و غذا مرورانخود اب بسیار و اگر بقی ساکن نشود این حقنه حاد بعمل آرند بگیرند سنا پنج درم حلبه بزرگتان هر یک

ده درم انجیر عناب سپستان هریک بسبت عدد خطمی بزرقه کتان صوبسته سه درم خسک با بزر بشبت هر واحد یک گرم بنفشه نیلوفر هریک سه درم قدری طل آب بجوشانند تا دو طل بماند صاف کرده بران بزر کارمنی یکدرم نشاسته یکنیم درم عسل و مرّی مغز کنجد هریک دو درم باشیره فل گرد و استعمال نمایند و ایارج جالینوس و ایارج اکاغانیس این علت را نافع ست ابن نوح گوید که قی بطبیخ شبت و نمک و عسل و کوبیا سرخ و تخم قطف و پودینه بستانی و جوزالقی و کنکرز و نمک تان هرکدام ازین اشیا بعد ازانکه ترب بکلپاپیچ مطبوخ بشبت خورده باشند نوشیده قی کنند و اگر قی ساکن نشود ایارج اکاغانیس و جالینوس خورند و بطبیخ افتیمون افضل ازین هر دو ست و مویز منقی آزانیکوست و غذای او نخود اب طبیب بزیره و اسفید باجات و فالوده جات مطیب بنفشه عنبران و شراب صرف و گوشت سرخ بریان بزیت و فلفل و دارچینی و چشنید معمول بخرد ل و مری و زیتون الماروندان خورش بری و انجیر در ماء العسل ترکرده بدهند و حمام صید موافق ترست برای ایشان و خاصه تخم خرگوش بریان یا کباب کرده با بازیره و طعام ایشان سداب و زیره و کرویا از زند و ماء العسل و آب انیسون و مطبوخ مصطکی نوشانند و این دو اقوی تر برای صداع بارد ست بگیرند گوگرد و جند بیدستر و حب الغار مساوی در روغن گاو و روغن گل مسایده بر پارچه طلا کرده بر پیشانی نهند

و اگر مادهٔ سوداوی باشد قی نمایند و منضج و مسهل سودا بدهند و ازادویهٔ قویه بهر قی مادهٔ سودا انیست که عروق سفید را در ترب خلانیده سه روز بگذارند بعده خرق و در نموده ترب را قطع قطع کرده با شبت و لوبیای سرخ جوشانیده صاف نموده سکنجبین عسلی داخل کرده بنوشند و همچنین نمک نفطی و تربد اصفر هر واحد یکدرم خردل نیم درم در شهد سرشته در طبیخ شبت و ترب و لوبیای سرخ حل کرده دادن صواب باشد. بعده دواء المسک مرو حلو و مفرحات استعمال نمایند و باقی تدبیر علاج در امراض دماغی شرکی سعدی از مادهٔ سوداوی و از بحث مالیخولیا اخذ کنند ابن عباس گوید که هرگاه صداع از فضول سوداوی محتقن در معده باشد باید که قی نمایند بدانچه در صداع بلغمی مذکور شد و مطبوخ افتیمون و غاریقون و حب اسطوخودوس در شهد و این نقوع صبر نافع سوداست اهلیله سیاه و کابلی هر واحد ده درم فستقین اصل السوس مقشر هر واحد پنج درم شکای بادارد حشیش غافث بسفایج اسطوخودوس بادرنجبویه پودینه مجلی هر واحد چهار درم قرنفل یکدرم سافرج سنبل الطیب خبث سیاه هر واحد یکنیم درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند دو ثلث آفتاب نهند و هر روز چهار اوقیه ازان گرفته صبر یکدرم غاریقون چهار دانگ باریک سوده و روغن بادام شیرین یکدرم انداخته بنوشند و این حب اسطوخودوس نافع نیست اهلیله کابلی و سیاه هندی و صبر و بسفایج هر واحد سه درم افتیمون اسطوخودوس هر واحد پنج درم غاریقون چهار درم تخم خرفه سیاه دو درم و نیم خربق سیاه دو درم همه را باریک سابیده آب بادرنجبویه سرشته جهار ساز نند شربتی دو درم و نیم تا سه درم بحسب قوت مریض و ضعف آن و باید که تدبیر صاحب این تدبیر نافع اصحاب سوداشل اطراف بزغاله و بره و جوزه مرغ فربه و نان سمید و زردهٔ بیضه نیمبرشت و حریرهٔ معمول از منغز گندم و شکر و روغن بادام و مویز و کشمش و بادام و انجیر خشک مانند آن کنند و ازاغذیهٔ مولد سودا اجتناب نمایند و در حمام معتدل الحرارة آب شیرین غسل کنند و هر روز دو اوقیه سکنجبین شکری با یک مثقال افتیمون باریک سوده بخورند اگر در معده اخلاط مختلفه از صفرا و سوداو بلغم باشد باید که صاحب او بعد امتلا از اغذیهٔ مختلفه مثل ماهی تازه و ماهی و ترب و خربزه و سرمق و بقله خردل و حرف و مانند آن و نوشیدن سکنجبین آب گرم مطبوخ شبت و ترب قی کند اگر زمانه صیف یا خریف باشد در هفته یکبار تنبه یا دو مرتبه و اگر زمانه ربیع یا سرما باشد این مطبوخ بنوشند پوست اهلیله زرد سه درم اهلیله سیاه کابلی هر واحد هفت درم گل سرخ ششدرم سنای مکی شاهتره هر واحد پنج درم اهلیله آمله هر واحد چهار درم آلو بخارا بست عدد عناب مثل او انجیر ده عدد مویز منقی بست درم تمرهندی پانزده درم شکای بادارد حشیش غافث گاوزبان بنفشه اصل السوس هر واحد چهار درم اسطوخودوس کاذریون کافیطوس تخم کاسنی تخم کشوث تربد بسفایج هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادرنجبویه خشک هر واحد دو درم همه را کوفته شش رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و ده اوقیه ازان صاف کرده این دوا برای تقویت او اندازند تربد سفید خراشیده غاریقون ایارج فیقرا هر واحد چهار دانگ شحم حنظل یکنیم دانگ نمک نفطی دو دانگ سقمونیا نیم دانگ باریک سابیده بر مطبوخ انداخته سحرگاه نیمگرم بنوشند ابن الیاس گوید که اگر صداع از انصباب خلط سوداوی در نهم معده باشد تنقیهٔ نهم معده بقی از آب گرم و جوزالقی و کنکرز کنند و جلاب بادرنجبویه دو درم باشکر ده درم بنوشند و غذا مزورده از آب نخود بشیرهٔ تخم قرطم خورند و خوردن حب افتیمون و مطبوخ آن و تقویت سر بشمومات حار رطب مثل نرگس و یاسمین و اجتناب استعمال اطریفلات و سعوط با آب مغز نخود شوشتاق و کشک و خالیه نافع ست و اگر مادهٔ زنجبی باشد

تنقیه معده نقی کند پس چگر مستفرغات کند روغن بید انجیر دران داخل نمایند بعمل آرند و اگر از استعمال ادهان باشد زیت کهنه بدل این روغن کنند و اگر تخم کرفس بیخ بادیان بیخ اذخر انیسون سلیخه فاریقون هر یک دو مثقال جوشانیده صاف نموده دو درم روغن بادام تلخ و یکدرم روغن بادام شیرین داخل کرده چند روز بخورند بغایت نافع بود و علاوه کمونی و فوتنجی و معجون کاسر الریاح و مانند آن بهر تقویت معده و تحلیل ریاح استعمال کنند و بهر تقویت راس روغن اقاقیا و روغن بهمن و آب سرو و شاهسفرم و سعد و انچه دران قبض و تسخین باشد بعمل آرند و مالیدن دست و پا بکیسه حمامی و یا بپارچه پشت و یا بسنگ پا و گذاشتن در آب گرم و بستن آن بغایت مفید بود و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی شرکی معده که از زیادهٔ ریحی باشد بر گیرند ایلاقی و رجحانی گویند که اول تنقیه معده بقی کنند پس ایارج فیقرا و بهند بعده مادالاصول بروغن بادام تلخ و اگر حاجت آید تقوع صبر بروغن بید انجیر و بهند و صفت مادالاصول اینست پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس یک یک درم بیخ اذخر انیسون سلیخه فاریقون هر یک پنج درم مصطکی بانخواه قرنفل پودینه کوهی هر یک سه درم افتیمون اسطوخودوس هر یک هفت درم همه را در آب بپزند و صاف نموده هر صباح سی درم گرم کنند و هفت درم گلقند حل کرده صاف نموده چهار درم روغن بادام تلخ داخل کرده بدهند و اگر ده درم صبر بدین آب الاصول حل کنند و سه روز در آفتاب نهند بعد ازان هر بار باندازه ده درم تا پانزده درم با دو درم روغن بید انجیر بدهند صواب باشد و هر هفته یکبار بیخ بنفشا یا دواء المسک حلوا یا تریاق کبیر و شروط یطوس سنجوزانند و روغن بید انجیر و مصطکی بر معده مالیدن و هر صباح و هر شام رفتن و در طعام زیره و بانخواه و دارچینی داخل کردن سود دارد و آبکیر بنوشند باید که مطبوخ سازند و دران مصطکی اندازند و گلقند با مصطکی و زیره خوردن نافع بود و هر شب پایها از زمین آن تا بقدم نیک بمالند و اندکی کشنیز خشک و تخم کتان و شکر بخورند که بدین تدابیر بخار از سر باز ماند و اگر صعود ابخره معده باشد اطریفل کشنیزی خورده شیرهٔ تخم کاسنی و عرق شاهتره بر آورده نبات سفید داخل کرده بنوشند و کیدان سیب و بهدانه رود و سماق آشامیدن بزر قطونا با شکر و مالیدن دست و پا و گذاشتن در آب گرم و آشامیدن آب بنفشه و حاض و الیموان قمر هندی و آلو بالو و مانند آن با اسپغول و اشال آن و تناول نان بسرکه همه مانع صعود بخار اند و خوردن فواکه قبل از دور آن نافع و کذا چند لقمه نان با آبلیمون و یا انار سیخوش و آشامیدن ربوب حامضه مثل رب ریباس و غوره و سیب و به و انار و خواب آرام و سکون در مواضع باردهٔ رطبهٔ طبیب الراجحه و ترتیب اوقات غذا تا آنکه نیک هضم یابد سود مند است و اگر بعد ازین تدابیر صداع باقی ماند در حمام آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند و مقدار یکدو ساعت در بیت الوسط نشینند و بعد برامدن از حمام آب سرد بر سر و پا یک لحظه بریزند و اگر صداع بحال خود باشد باید که طبیب از علامات مخصوصهٔ هر خلط دریافت کند که کدام خلط سبب تولد بخار و محدث صداع ست پس متوجه معالجهٔ آن بعلاج خاص آن گردد و مقویات معده مثل مصطکی و گلقند و مانند آن نافع بود و هرگاه طعام تناول نماید و تنفس شروع گردد و صداع آرد لعاب اسپغول یا کشنیز خشک بشکر بالای طعام بخورند و اگر خوف سردی معده از لعاب اسپغول باشد لعاب بزر کتان مع کشنیز خشک استعمال کنند و تقویت راس کنند بدانچه در سابق مذکور شد پس تسکین آن از رطوبات و شمومات مناسبه نمایند خصوصا شم مرزنجوش که گاهی تنها سبب خلاصی تام میگردد و باقی تدبیر از علاج صداع بخاری داخلی و امراض دماغی بخاری اخذ کنند **تنبیه** گویند که اگر صداع از بخارات باشد که از اخلاط رديه معده بسوی سر صعود کند قی بادویهٔ مخرج آن از اخلاط استعمال نمایند و بگیرند بیخ کرفس بیخ بادیان و اذخر هر واحد ده درم پودینه کوهی زراوند مدحرج شکاعی بادآورد هر واحد پنج درم هلیلهٔ سیاه اسطوخودوس هر واحد هفت درم افتیمون فاریقون هر واحد پنج درم سلیخه بانخواه قصب الزریره هر یک سه درم سنبل الطیب دو درم مویز منقی سی درم در شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف کرده یک اوقیه ایارج فیقرا دران انداخته در ظرف آبگینه بآفتاب سه روز بدارند و هر روز یک اوقیه تا دو اوقیه بلسه درم روغن بید انجیر بنوشند که این دواء را من منه بیرد و اگر حاجت بمعجونات افتد بمعجونی از معجونات افتد بمعجون دواء المسک مروحلوا استعمال کنند و اگر از ضعف فم معده باشد هر صباح چند لقمه نان در آب غوره و مانند آن که در علاج امراض دماغی شرکی برای ضعف فم معده گفته شد بخورند و یا حریرهٔ مغز نان یا آرد گندم بمثل انار دانه وغیره ترش ساخته نوشند که تکرار عمل تقویت فم معده کند و اگر استعمال ترشی الم دهد اندک نمک در جلاب بسازج یا با فاویه ترکرده باشند اقتصار ورزند و اگر قبل از صداع اشیای مذکور استعمال نمایند بسیار منتفع شوند و هرگاه انحدار طعام و انهضام آن معلوم شود چیزی که دران قبض بود مثل لقمهٔ نان و زرشک اگر یا تنها فاکهه مثل سیب و بهی و ناشپاتی یا نان بسیب یا زبیب تناول کنند و اگر معده بسیار گرم باشد

بشربت بیدمشک منتفع شوند و اگر حرارت مفرط باشد شربت خشخاش و برگ کاهو خورانند و بعد کلیه پایچه مطبوخ بسماق و کشک چو دهریسه بلغم گوساله و ماهی تازه غذا سازند و اگر بالیست طبع باشد که گاه پیهم و اکثر بعد اجابت پنج شش بار صداع لاحق شود طباشیر دانه هیل شب سنبر هر واحد یکماشه سوده بآب هویج یکعدد بسرشته بخورند بالایش شیره بهدانه بریان سه ماشه در عرق گاوزبان عرق صندل عرق کاسنی هر یک پنج توله شربت بزوری شربت به هر یک یکتوله داخل کرده نوشند و در صورت بروز مزاج معده با وجود ضعف شربت سنبل نیز نافع و برگ تنبول را خواص عجیب است تلیین کلیه بایارج فیقرا و گلقند نفع میکند و در هفته یکبار وقت خواب مصطکی یکمثقال با دو چند آن شکر بخورند و بعلاج ضعف معده رجوع نمایند شیخ میفرماید که از این قبیل است علاج صداعی که از شرب آب سرد هیجان کند چه این نیز بسبب ضعف معده بود و اجود علاج او آنست که اندکی شراب ریحانی بنوشند و در آب نوشیدنی نیز قدری از آن بیامیزند تا از لکایت آب معده محفوظ ماند و مجوسی غیره مینویسند که گاهی صداع عقب استکثار طعام بسبب تخمه و استرخاء ضعف معده افتد و تدبیرش قی بآب گرم و فتاک و خواب طویل و اسهال بجوارش شهریاران مجتنه تکمید تظلیل سر بآب گرم ست پس اگر صداع اشتداد کند آب گرم کثیر الحراره بر سر ریزند و شپیم پاره در روغن جوز آغشته در گوش نهند یا روغن گل گاو گرم کنند و در میانی وجند بیدستر و فربیون و شکر و روغن بنفشه آمیخته در بینی چکانند و بعد تقیه معده بتقویت هضم مربای هلیله مع مصطکی یا ربب سیب یا غوره و مانند آن و غذا سبک المهضم مثل جوجه بیازند

علاج صداع شرکی کبدی

و مرائی و معائی و اطرافی آنچه بمشارکت جگر و حرارت آن باشد وقت هیجان او آب انار و غوره یا آب انار دانه یا آب آلو بخارا یا شیره تخم خرفه یا آب تمرهندی نوشند و سر بر نهار بیاشامند و زنان و سر که بخورند تا بخار صاعد بسوی سر را منع کند و دیگر تدابیر نافع بخار از علاج امراض دماغی بخاری و صداع بخاری جویند و ادرار و تصعید کبد باضمده حسب ماده خاصه باین قسم نافع ست و آنچه بشرکت مراق باشد علاجش در بحث مالیخولیای مراقی خواهد آمد و عناب بعرق بید ساده مالیده شیره تخم خرفه شش ماشه شیره بنفشه خاش چهار ماشه روان کشیده طباشیر یکنیم ماشه سوده پاشیده بنوشند و گاهی عوض هر دو شیره شیره تخم کاهو شیره تخم خیارین و گاهی در شدت ندرد عوض الفوع عناب شربت عناب با شربت بنفشه شربت نیلوفر میکنند و تلیین از آلو بخارا عناب آلو سیاه تمرهندی مویز منقی در آب گرم تر کرده فلوس خیارشنبر شش توله تربخبین چهار توله تا صاف نموده روغن بادام شش ماشه داخل کرده نمایند بعده تقویت معده و دماغ کنند و یا ممط معسول و ماشه جواهر مهره یکماشه در گلقند گل مشکی یکتوله سرشته ورق نقره یا ورق طلا یک عدد پیچیده بخورند بعده شربت یاقوت دو توله و شربت بنفشه مکرر دو توله عرق کیوره پنج توله تخم فرنجمشک هفت ماشه پاشیده بنوشند و بعد حلق سر امرئ مشکیان یک عدد گرفته شکم آن پاک کرده بجوال دفد سوراخها بسیار نموده گرما گرم بر یافوخ بندند لیکن روغن گل پیش از ان دو سه گهری متواتر مالند و در روزی سه چهار بار تکرار این عمل نمایند و آنچه از شرکت معاد قدمین و یدین و دیگر اعضا باشد تدبیرش در علاج امراض دماغی شرکی مذکور شد و ایضاً در صداعی که از گرم معده و امعا باشد تقیه بحب الاسلاطین مع این مطبوخ کنند افسنتین چهار ماشه برگ شاهتره با در نجبویه برنگ کاهلی هر کدام سبز هر یک شش ماشه برگ سنا یکتوله دیم پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر یک ده توله گلقند عسلی چهار توله شربت دینار چهار توله مغز خیارشنبر هفت توله شکر سرخ چهار توله روغن بادام تلخ هفت ماشه اضافه نموده بنوشند و وقت دوپهر نخورد آب گوشت بچه گاو دهند و وقت شام نان ماشوبای گاو مغز مشحم و صبح این دو را بهند مقل ازرق یکماشه معطکی و ماشه سوده در هلیله مربی یکعدد آمیخته بخورند بالایش شیره زیره سیاه و نیسون هر یک چهار ماشه بادیان مصطکی هر یک ماشه لعاب گاوزبان چهار ماشه در عرق افسنتین و اذخر و شاهتره هر یک شش توله برآورده شربت افسنتین سه توله داخل کرده حرف هفت ماشه پاشیده دهند و همین نمط سه چهار مسهل بکار برند بعده جهت منع بخارات و تولد کرم اطریفل قنبیلی علویخان خورانند و این دوا مجرب تخم پلاس رسنه ترکی انار دانه تربش هر یک سه درم مویز منقی نصف وزن اودویه کوفته یک توله بر نهار بخورند انتهاء تا اینجا علاج اقسام صداع اصلی و شرکی مذکور شد و علاج صداع عرضی که تابع مرض دیگر باشد علاج مرض اصلی ست که هر یک ازان در مقام خود ذکر خواهد یافت لیکن بعضی ازان که کثیر الوقوع ست مثل صداع تابع نزله یا حمیات و امراض حاده برخی از علاج آنها در اینجا نیز مسطور می گردد.

علاج صداع نزلی

شیخ و مجوسی مینویسند هر صداعی که بانزله باشد دران تبرید و تر طیب سر بدهنها و نطولات و ضمادات و مانند آن روا نبود بلکه متوجه بسوی مواد باید نمود خلوص خارشنبر

با آب نوشادر منقد و داغ کردن بر بستن درست و پاید دانستن آنها گذاشتن در آب گرم شود و در بعضی ترکیب مطلب اساتذه کرام که خصوص صداع نزلی حار باشد و مرکب عبارت است جوارش سطوخودوس سیکرد اگر بانزله حار باشد تقیه بدن در سرد مسهل صفرا وجب طبیعی کنند بعد از نضج تام اگر بدن متمثل از اخلاط و محتاج تنقیه باشد و هر چه در علاج نزله در کام جاذوا دار مفید شناسنده اطریفل کشنیزی تولا خورده عناب بنج عدد اصل السوس چار ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده بنات داخل کرده بنوشند اگر حرارت زیاده بود بجای اصل السوس سپستان کنند و یا بلیله مری خورده شیره عناب شیره تخم کاهو یا کاسنی عرق شاهتره بنات بنوشند اگر خواهند اطریفل کشنیزی بجای بلیله مری کنند و گل بنفشه گل بنفشه گل بنفشه

پنجاه شه گل گاوزبان سماق بیدمشک هفت ماشه زعفران نیم ماشه کوفته کنار و در سرخ نبات تولید در عرق کدو یا وسیر جوشانیده خاکشی باشیده بر پیشانی و نیز عرق قرنفل بسیار بگیاه شده در اب صمغ عربی بسائیده بر کاغذ که مثل روپیه تراشیده باشند سوزن زده ضماد نموده بر صدغین بچسپانند و از عنب الثعلب گل خطمی گل بابونه اکلیل الملک هریک یکتوله سبوس گندم چارتوله بر یک کنار پاو آب کنار در ده آب جوشانیده پاشویه نمایند اگر تخفیف شود و رو نگیرد همین نسخه دهند و ایضا اگر با ضعف دماغ باشد و اعضای رئیسه سوزش نداشته باشد تولید سرسته بخورند گاوزبان بنفشه شاهتره با وسیر جوشانیده نبات در تولید حل کرده بنوشند روز دوم گل بنفشه شش ماشه سطوخودوس چهار ماشه افسنتین اگر بیدست نیز باشد عود صلیب یا شه سوده بدو الی مسک شش شعیره تخم خشخاش چار ماشه شیر و سه خربزه دوم چهار دانه شربت انار شیرین دو تولید حل کرده برای تطییب دماغ بنوشند

علاج صداع عرضی

که عرض جمیع امراض حاده باشد شروع میشود که این صداع یا با شتداد مرض یا نوبت عارض شود و بانقضای آن زائل گردد و یا بعد زوال مرض با قلاع نوبت باقی ماند و آنچه در جمیع امراض متفق گاهی چنان صعب گردد که مریض از بیقرار گرداند حتی که سبب غیبوبت تب را میفزاید و ایضا گاهی سفید و رقیق شدن بول دفعة با وجود شدت حمی و استحالة اراده بمشاکلت بول خر یعنی ملذ و غلیظ شدن آن برآن دلالت می نماید لیکن مشابهت دبیول خر گاهی دلالت کند بر عدوث صداع فی الحال و گاهی بر استحالال ماده و زوال آن پس واجب است که بسائل الزوال رجوع کنند و بعضی گویند که چون اشتداد یابد صداع در جمیات حاده علامت ردی بل قاتل است هنگامی که بمقارنت نماید با آن سائر علامات ردیه مثل اختلاط ذهن و تغیر حال چشم و زبان و شدت بیخوابی و اگر از علامات ردی منفرد باشد دلالت بر بحران بر جمان می نماید و بساست که دلالت میکند بر بحران بلغمی و گیلانی مینویسد که این صداع در اکثر امر بسبب تصاعد ابخره بسوی سر حادث میشود و این ابخره گاه بکمیت خود تنها و گاه بکمیت خود تنها و گاه بهر دو وجه موجب صداع میگردد و در جمیع این اقسام تا تلیین طبیعت و جذب مواد بسفل از مالیدن پایها مانند آن چاره نباشد و اگر تصعید ابخره و حرارت تب باشد علاجش تنظیل و تصعید باشیای باردة مقویه بست و اگر بسبب کثرت ابخره باشد و دلالت میکند بر این احساس تمدد مع ثقل در سر و قلت اشتعال علاجش تنظیل و تصعید باشیای معدله مقویه قلیل الحرارة ست و وجوب استفراغ و جذب بسوی اسفل در اینجا قوی تر ست بالجمله اگر سبب این صداع حدت غلظ و ابخره و شدت حرارت تب باشد روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و یا کشنیز خشک بریان کرده باریک سائیده با سرکه و روغن گل سرشته بر پیشانی طلا کنند نگارنده که برای این صداع مجرب اوستادی مرحوم ست و نخاله از سرکه و گلاب و آب کشنیز تر و صندل و کافور نفع کثیر دارد و همچنین ضماد تخم خربزی با سرکه و گلاب سوده بر پیشانی و صدغین نفع عظیم بخشد و در طبیخ بنفشه و نیلوفر و بابونه پا بها گذارند و خوب بمالند و ساقها به بندند و هر چه مانع ابخره از سر باشد بخواهند و اگر سبب این صداع کثرت ماده و ابخره باشد اول تنقیه بقی یا اسهال نمایند بعده بتدابیر داده و یجه مذکوره تقویت سر و دماغ کنند شیخ میفرماید که در صداع حار که در جمیات افتد استعمال اطلیه و ماطفه و ابخره بر سر بکرده ست و کثرت استنشاق سرکه و گلاب از ان فائده میکند ایضا او مینویسد که صواب علاج او اینست که بر روغن گل معمول از زیت یا بر روغن گل مشتمل که با سرکه خوب آمیخته باشند تغریر راس نمایند یکدرم در سرما و در زمی تب سرد کرده و در گرما و در شدت تب و غلبه از طبیخ خوشخاش بنفشه و گل سرخ از انا نافع ست اگر ابخره ایذا بسیار نرساند خود بخود دفع شوند و اگر بکثرت خود ایذا رساند چیزی از این استعمال نکنند بلکه استفراغ نمایند و آنچه تحلیل برفق کند مثل زیت که دران نام و عصی الراعی و سرخ بخوش مع صعتر الراعی دران جوشانیده باشند استعمال کنند اگر تحلیل مطلوب باشد حتی که بعضی قدماطلای بابونه تجویز کرده اند اگر شدت و ردا استعمال مخدرات و منومات مضطر گردانند باید که اندکی از ان بخورند و احتیاط بعمل آرند و گاهی در ابتدا برای منع ارتفاع مواد سویق جو و نبقطونا شاید بخورانند بکار می برند و گاهی تضمید بکشنیز و روغن گل می نمایند و گاهی حجامت میکنند و بستن اطراف و مالیدن آن و استعمال تدبیر صداع خماری در اینجا بسیار مفید ست و باید که هنگام کشادن اطراف را با آب گرم نهند و اگر ازین تدابیر تسکین حاصل نشود بابونه و خطمی بنفشه و خشک آب سیخته بعد حلق آنرا ضماد کنند و گاهی احتیاج میشود بحجامت منکبین یا ساقین و چسپانیدن زلو سیان منکبین نیز بر زند و مثل آن و هر گاه صداع بعد تب و امراض حاده باقی ماند اغذیه بارد رطب دهند و بر روغن گل مع روغن بابونه تقویت سر نمایند و آب گرم بر دست و پا صبح و شام بریزند و روغن بنفشه بر سر بمالند و بعد ظهور انحطاط بین بادویه ملطفه مواد و محلل آن اعانت طبیعت نمایند از اسباب صداع کنند صاحب کامل گوید صداعی که تابع تب لازم شدت حرارت بود فقط بگیرند گلاب یکجزو و روغن گل نیم جزو و سرکه نیم جزو و خوب بهم زده

برسر بریزند و دران پارچه کتان تر کرده بسر بندند یا کنند و تا وقتیکه آن پارچه گرم باشد بسر بندند و بعد از آن سر را بسر بریزند و اگر بجای آب سرکه ب

بقول اکثر اطباشش گونه است یعنی احتقان بخارات اخلاط زیرا غشیه دماغ یا احتباس ریح غلیظ یا اخلاط ردی سرین لکنه یا حدوث ثقل در دماغ یا ضعف
یا ورم پارد و در اجزای اندرونی سر و قبول جالینوس سبب جالب او ضعف دماغ یا شدت حس اوست و سبب مجلد او خلط ردی ست یا ورم حار یا بارد یا گرم تر
ورم سودا وی و صلب افتد و اکثر در وسط حجاب خارج از تجویف یا داخل آن بود پس اگر سبب او گرم بود یا غیر آن اندر غشای داخل تجویف باشد درد تمدد و
تابان چشمها محسوس شود و اگر در غشای خارج تجویف باشد از نهادن دست بر سر درد زیاده گردد و تمدد در وجه دیده یا بدو رنگ و سبب رنگ بخار یا ریح باشد و این
مرض اکثر بعد امراض حادث میشود بنا بر ضعف جوهر دماغ و حجب داخل یا خارج او تا آنکه از حرکات خفیفه بدنی غذائی و بخاری و حرکات خارجی اندکی یا بد و تفضل
قبول کند و همچنین کسانی که مستعد بابتلای اسباب باشند و مواضع سر آنها مهیا قبول مواد و موجب این علت بوده هرگاه سوء تدبیری نمایند ضرور است این علت مبتلا گردند
و طبایع مستعد بابتلای اسباب بدانی ست که دران ریاح حاری متولد شود و آنکه در رحم معده ایشان فضول صفراوی جمع گردد و گویند که حدوث این مرض
در اکثر از خلط بارد غلیظ و سده و از ریح شدیدی باشد و گاهی از خلط حاد و از بخارات اخلاط مستکن در دماغ یا مرتقی از معده یا سائر بدن
بود و در اسرار الاطبا مسطور ست که از بخارات صفراوی و دموی و سوداوی نادر الوقوع میباشد و اگر افتد در مدت دو چار روز بهلاکت میرساند

طریق تشخیص اسباب این مرض بدانکه شناخت هر سبب از اسباب مذکور بهمان طریق ست که برای تشخیص امراض دماغی مادی و ورمی و انواع صداع خلطی و بخاری
و ریحی گذشت و ایضا از دریافت کردن حال نوعی از انواع درد که وجع فاحص لذاع ست یا ثقیل یا تمددی یا ضربانی نیز سبب این صداع مشخص گردد
مثلا اگر مریض وجع ناخس لذاع بیان کند و با آن دیگر علامات صفرا مثل زردی رنگ و غیره یافته شود صفراوی بود و اگر درد ثقیل گوید نشان مواد دموی
یا بلغمی یا سوداوی بود پس اگر با آن سرخی چهره و دیگر آثار دموی مفهوم گردد دموی باشد و اگر با آن سفیدی رنگ و اشک و تهیج و غیره نشان بلغم دریافت شود
بلغمی باشد و اگر با آن تیرگی رنگ و سائر علامات سوداوی باشد و اگر درد تمددی و منتقل بیان نماید بخاری و ریحی باشد و اگر آثار ورم پیدا بود
ورمی باشد پس اگر با ثقل و ضربان بود ورم فلغمونی باشد و اگر با تلهب لذع بدون کثرت ثقل بود ورم حمرو باشد و ایضا شناخت این امر که بخارات از کدام خلط
ست از لون و چهره و غیره علامات مخصوصه هر خلط توان کرد مثلا اگر رنگ رو و چشم سرخ کند و گرمی و التهاب در سر محسوس گردد و اوداج کشیده و نبض ممتلی و چشم
برامده و احساس حاسه شم برانچه دم و تغیر طعم دهن بحموضت و عطش باشد و در خواب اشیای سرخ بیند بخارات دموی باشد و اگر رنگ زرد مشبع و مقدرت تشخیص حرقت
و التهاب و عطش و رنگ ملتحمه مائل بزردی و خیالات چیزهای زرد و در دیدن نیران و شهب در خواب بود بخارات صفراوی باشد و اگر رنگ سفید و تهیج و کثرت
ثقل و تمدد و نوم و کدورت حواس و رطوبت بنخرین و کنج دهن و چرک چشم و تغیر طعم دهن بحامضیت و عدم طعم بود بخارات بلغمی باشد و اگر رنگ مائل بسیاهی و کمودی
و وسواس و حزن و اشتهای کاذب و بطوء حرکت چشم و کشیدگی آن بجانب پشت و خشکی دهنه و تقلص ملتحمه و رویت خوابهای مشوش و اشیای سیاه و دخان در
خواب بود بخارات سوداوی باشد علاج بعد تشخیص سببی از اسباب مذکور حسب سبب بدانچه در اقسام علاج امراض دماغی و انواع علاج صداع مسطور شد
علاج کنند و ایضا اگر از کثرت اخلاط باشد تنقیه خلط غالب از بدن و سر بفصد یا اسهال حسب واجب کنند پس عنایت بتقویت راس مصروف نمایند
مثلا اگر خلط حار باشد روغن گل بسرکه خوب برهم زده بر سر بریزند و ایضا در ابتدا اطلیه برد و ادعات قوی سر مثل صندل و اقاقیا و آس و اثل و گل سرخ
بسازند و طلای کافور و گلاب و آب بید نیز نافع و بطیخ خشخاش و جوز و گل سرخ فتول سازند و در آخر بعض ادویه مجلله مثل بابونه و اکلیل الملک مانند آن
مخلوط نمایند و سر هندی نوشته که در بیضه موی از منقیات دم مطبوخ برگ حنا و شاهتره و عناب و سر بهو که مساوی ست چه این دو اتنقیه از صفرا مخلط
سخون می نماید و تورات او ساکن میکند و از کبار منضجات و منقیات دم مستغنی میسازد و بعد تنقیه و اسهال و تقویت راس برای منع بخارات خورانیدن
فواکه حابضه مثل انار و سیب مفید بود و کذا ادامت خوردن گلقند شکری با لیله زرد و گل بنفشه و طلای لبنون و سرکه و گلاب بعد تنقیه در نوم حار
مفید گفته اند و چون حال بصلاح گراید تغذیه بطعامی که خالی از تخمیر باشد مثل مرزه بقول و مثل عدس تقشر نماید و هرگاه مرض ساکن شود و اندکی از نوم
سریع الانهضام لطیف مثل چوزه مرغ مطبوخ با آب انار و آب لیمو بدهند و بتدریج اعاده معاودت او نمایند و در ماده حار و بارد مرکب فصل گرم

و مرهم مرسن که دفعهٔ تراخت و دفعهٔ ظهور صعوبت شود بعد فصد سر رود بر ادرون خون بقدر پاو سیر این رو را سود میدهد به سپستان یازده دانه خطمی اسطوخودوس
هریک شش ماشه خیارین اصل السوس هریک چهار ماشه خسب در آب گرم تر کرده جسم مالیده صاف نموده شیره تخم کاهو شش ماشه شیره مغز تخم هندوانه چهار ماشه
شربت بنفشه دو توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند و قرص مثلث که دران صمغ سرس داخل ست با آب سوزه برشتیقه ضمادی کرده باشند و اگر غلط
بارد باشد بعد تنقیه مالیدست بخوردن گلقند عسلی مع هلیلهٔ کابلی بسطوخودوس و طلا بصبر و زعفران و مرکبی با آب نمک سعید بود و آبیکه دران آرد و یا آبیکه دران
مقوی رأس مثل بابونه و اکلیل الملک و گل سرخ و فتاح اذخر و نعناع رطب مانند آن جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و اگر مدت دراز گردد و مرض زائل نشود
اودیه که حرارت آنها زیاده ازین باشد مثل تمام مرمر بنجوش و پودینه خشک و بری و برگ غار و قصب الزریره و شونیز مخلوط سازند و اگر باده مرض خلط غلیظ باشد
اودیه مقوی عقل مثل حب صبر استعمال کنند و بصبر و کافور و اندک مشک سعوط نمایند بر پیشانی و سر و شقیقه اودیه ملزقه مثل عنبر و زعفران و مرد دانه خوین و صمغ عربی با ماء
مافیون طلا سازند و آبیکه دران اودیه مخلله مثل پودینه و برگ غار و قصب الزیره پخته باشند بر سر بریزند و آبیکه آرد باده غلیظ کرده باشند
اولا اودیه مسخن و ملطف استعمال نمایند بعد ازان آنچه تلطیف و تحلیل بقوت نماید مثل خردل و نطرون بعمل آرند و چون مرض انخلاط نماید اولا اودیه مطهره خفیفه بعد مطهرات
قویه استعمال کنند و سعوط بندق هندی باندک زعفران درین باب از مجربات ست و افیون مرکبی زعفران جندبیدستر سوده بآرد جوداره خطمی و آرد بزرگتان آمیخته
با آب گرم یا گلاب یا آب سیحان شسته بر مقدم سر ضماد نمودن مسکن قوی درد خوده و شقیقه ست و صاحب شفاء الاسقام نوشته که در جمیع امراض مزمن از ریشتی صباب
نها براز مان مرض حتی که تسع حار آن تحمیل بیار دیشود پس معالجاد بعلاج صداع بلغمی نمایند مع زیاتی تخدیر ازان و آنچه تجربه کرده ام بعد تنقیه استعمال شود روغن بابونه
ست و سعوط با آب بنجوش و ازینجاست که بعض متاخرین می نویسند که در تنضج و تنقیه مواد این نیز هم پرداخته اند که در صداع بلغمی نوشته شد و تقویت معده و دماغ
یا طریق کثیر انطاکی نمایند و این طلا بسیار مفید افتاده بسباسه قرنفل بنجبیل تخم باذرنجبویه اسطوخودوس هر یک سه ماشه کوفته بیخته در روغن بابونه نرگس شش تولچه گرم
بر همه سر نهند و بالایش کمید از زیره کرمانی و شونیز و سعد و از خر و گل بابونه و برگ آن هر یک هفت ماشه درصره بسته بگلاب یکپوره گرم تر نموده بکار برند
و این تدبیر نیز از مجربات ست حجر ارمنی و نطرون و حجر قبطی و داشیشان هر یک سه ماشه کوفته بیخته در روغن نرگس و زنبق آمیخته تا یکساعت بخوبی مالیده بعد بگرمی
حناو نسبت هر دو تازه شسته هر یک یک دسته بپارچه پیچیده و بآرد نخود آغشته در تنور گذارند که پخته شود گرما گرم بر همه سر نهاده از عصابه محکم بر بندند بالجمله چون علت
طول کشد و متمکن گردد اودیه قوی التحلیل و نطولات و سعوطات و نشوقات مخلله استعمال نمایند و بهنگام شدت ورود ضماد این نوع از مخدرات ضرر زیاده میکند
و بیضه که بسبب ورم باشد علاجش بعلاج اورام راسخ نمایند **اقوال حذاق طبری** مینویسد که صداع معروف به بیضه دو قسم ست یکی آنکه از بخارات صادر
بسوی سر مستکن در حجاب موضوع بر قحف از خارج و جلد بر اس باشد دوم آنکه از بخارات مستکن در حجاب موضوع بر قحف از داخل بود و این بخارات یا صفراوی باشد یا
یا رطوبی یا دموی و برای هر واحد ازینها علامات خاصه ست که بران دلالت کند و آن در تشخیص مذکور شد پس علاج بخارات دموی محتبس در حجاب خارج قحف است
که فصد تپفال کنند مع وجود قوانین فصد چه اگر پیرا بیضه حادث شود و آن ضعیف القوه باشد آنرا عموض و استرخای جفن اعلی هم رسد بر یرا که قوت از فصد مستری
و این را در فرس در کناش خود در تدبیر مشائخ ذکر کرده پس بعد فصد اخراج خون مقدار واجب تنقیه باین دوا نمایند تربد مجوف خراشیده چهار درم آلو بخارا سی عدد
عناب پنجاه عدد هلیلهٔ زرد بست عدد سنا و افسنتین سر واحد بپزند چهر را بجوشانند و یکشربت ازان بنوشند و بعد اسهال تغذیه بزیر یا جات و عدسیات سازند
و اگر استفراغ یکدفعه کفایت نکند دو سه مرتبه بنمایند اگر ازان مافی نباشد و اگر ازین تدبیر زائل نشود و محاجم میان کتفین نهند و بعد حجامت آبیکه دران سوس و جوه
کوفته و کشنیز خشک جوشانیده باشند در نیم روز قبل از غذا بر سر بریزند و اگر ازین زائل نشود این ضماد استعمال نمایند شیاف لامینا بوشی مهندی هر واحد یکدرم
در اب کاسنی بست درم حل کرده آرد جو خطمی هر یک گل بنفشه بقدر لائق داخل کرده بسایند در شب ضماد نمایند و صبح زود کرده آب نیم گرم بشویند در شب باز
اعادهٔ آن نمایند و بهتر آنست که استعمال نطول مذکور و بعده این ضماد شواتر و بترتیب کنند و اگر این کفایت نکند فصد رگ پیشانی کنند و بر ساقین شرط زنند
بعد تنقیه بعد از فصد مدر جمیع این معالجه هنگام استعمال او مراعات قوانین آن واجب ست تا خطا واقع نشود و بقراط در ابیذیمیا ذکر کرده که بیضه گاهی هیجان

میکنند و یا متولد میشود و از نزول مرآب بسیار و یا از ضعف قوت اما هنگام نزول مراب باردتر است که حجاب تخمت زیاده از واجب سرد میگردد و بهمین خلاف ازان تحلیل میشود و ران محتقن میشود و اما هنگام ضعف قوت از برای آنکه قوت از دفع بکاراتی که درین موضع بهم میرسند ضعیف میگردد و چون اینچنین باشد مراعات توازن واجب بود تا از وقوع خطا ایمن باشد اگر این تدبیر کفایت نکند در مرض سائل نگردد و مرض بانیز شدن وقوع انهدار بسیار و یا نزدیک شدن وقوع خراب امر کند و نسوز آن انیست بگیرند عناب جرجانی تخم دور کرده یکرطل بعد از جوشانیدن انبر بار بس تازه منقی از دانه یک رطل ریوند خالص سه درم تخم کشوث یک کف تخم کاسنی یک کف این همه را در ظرف غضار یعنی آوندگل پاکیزه خوشبو کنند و بران آب گرم چندانکه بپوشد یک انگشت بعرض بالای آن باشد بریزند و سه روز گرم دارند و سه بار آفتاب نمایند بعد ازین هر روز یک قدح ازان باده دوم شربت عناب بسر که بنوشند باین نسخه بگیرند عناب جرجانی خالص کرده یک رطل کشنیز خشک سی درم عرق بنفشه صد درم بپوسند تا یکروز بسر که بقدار ی که آنرا بپوشد سه روز تر کنند بعد ازان بجوش قوی داده سر که را صاف کنند و باز تا مرتبه گردد و بار دیگر صاف کرده ازان شربت بهمین بگیرند بقوام معتدل و هر روز یک قدح متوسط از وقوع مذکور باده دوم این شربت بهمین بنوشند که این مرض سائر امراض دموی را شفا بخشد و اگر این مرض از بخارات دموی محتبس بر غشای موضع تخت از داخل باشد همین علاج کنند لیکن باین قدر زیاده نمایند که بعد فصد و استفراغ امر بدوام بیهدان بنفشه و سعوط کردن روغن آن بدفعات متوالی کنند و بعد ازان باین روغن سعوط نمایند بگیرند سوسن اصفر اندک و گل کشنیز اگر دست او باشد والا برگ او سبز اندک عسلیج نکوریا قداح او اندک و همه را بسایند تا مثل مرهم گردد و اگر مقدار این همه ادویه صد درم باشد در سر که سه صد درم حل کنند و بران سی درم روغن بید و بنفشه آمیخته با آتش نرم بجوشانند تا سر که فانی شود و روغن بماند پس صاف کرده بدارند و هر روز یکدرم ازان سعوط کنند و دو سه دفعه بعمل آرند که این در معالجه نوع دموی بالغ النفعست و اگر بخارات رطوبی محتبس در حجاب خارج باشد تنقیه باین طبیخ اهلیله کنند بگیرند اهلیله کابلی پنجاه درم سنای حرمی خالص ده درم مویز طائفی منقی بیست درم و بدستور مطبوخ جوشانیده بکشربت ازان بگیرند و دران یکدرم ایارج فیقرا و دو ثلث درم غاریقون و نیم درم ترنجبین آمیخته بعد پنج روز هفت درم شکر در حل کرده بنوشند و چون دوا خارج کرده غذا زیرباج حلو و هندوانه از سائر اغذیه رویه قوی ماده مرض منع کنند پس اگر مانعی نباشد و یا نشربت حسب واجب نوشند و میان هر شربت فاصله ایام بحسب قوت و سن و مزاج مریض کنند و اگر این کفایت نکند لزوم غرغره بمویز و عاقرقرحا و ایارج سازند و تمنک بدان نمایند اگر مزاج مریض ازان متغیر نشود و اگر این کفایت نباشد از بیخ دران بابونه و اکلیل الملک و شیح و قیصوم و اندک تخم حنظل کوفته خوب جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و بدفعات استعمال نمایند و اگر گاهی بنوشد روغن سوسن روغن بادام مصطکی و عود و خام بسنجانند و جلنجبین بمصطکی بخورند و اغذیه نا شفته قلیل الرطوبة تناول کنند و اگر این هم کفایت نکند این ضماد بعمل آرند کریسنه آرد جو خطمی هر یک عدد ده درم صبر و مر و بابونه و اکلیل الملک هر یک عدد سه درم سنبل الطیب نیم درم همه را سا بیده با سر که مزوج آب آمیخته قدری روغن یاسمین یا روغن خیری داخل کرده بر سر ضماد نمایند و اگر ازین مزاج مریض بحرارت متغیر شود و رطوبت کرم گردد این تدبیر ترک سازند و اعاده بسوی تنقیه بحب ایارج واجب قوقایا کنند و اگر اثر نکند و مرض زائل نشود لزوم این نوع صبر نمایند بگیرند صبر سقوطری ده درم مقل ازرق و عود و جوز بنا دهر یک عدد سه درم بیخ سکر و مویز هر یک عدد بیست درم همه را نیم کوفته سی درم مویز منقی دهی و درم عسل سفید و آب گرم بقدر یکه بپوشد بران انداخته در آفتاب بگذارند تا آنکه جوش خورد و سا کرده دو بس هر روز یک قدح با سه درم روغن بادام تلخ بنوشند تا زوال مرض لزوم این نمایند و اگر این کفایت نکند بحقنه باین که دران اندک شحم حنظل بسخته باشند بروغن خیری و روغن یاسمین لزوم نمایند و اگر بخارات صاعده رطوبی محتبس در حجاب داخل تخت باشد بر علاج مذکور این قدر زیاده نمایند که شربت بقوع مذکور ترک بکنند و بروغن مصطکی مدهن یاسمین و روغن خیری فانذال آن سعوط نمایند و اگر این کفایت نباشد بگیرند گل سرخ دو درم روغن خیری جوش کرده اندکی ازان سعوط کنند که این در معالجه او بالغ النفعست و اگر مرض صفراوی باشد و بخارات او محتقن در حجاب خارج تخت بود علاجش استفراغ بطبیخ اهلیلاست اگر مانعی ازان نباشد و فصد بعد استفراغ و نسخه او این بست بگیرند بست اهلیله زرد و تمر هندی منقی از یک دو تخم هر دو احدی درم آلو بخارا احدی عدد هنا جرجانی پنجاه عدد کشوث تخم کاسنی هر دو احد کف ما فستین سی درم ترنجبین سی درم بدستور مطبوخ بنخته یکشربت ازان بگیرند دو سه طبوخ بقدر مایه شوی حل کرده یم گرم بنوشند و بعد این مطبخ پنج روز صبر کنند بعد ازان فصد قیفال نمایند و شب ماء الشعیر که دران خیار شنبر و نیلوفر باطلع باشد اگر نباشد نشوند و بستان جوشانیده باشند از بند نمایند

و اگر این کفایت نکند قاوه استفراغ کنند اگر احتمال آن بود و پوست خشخاش و بنفشه ریحانی هر واحد یک کف جو کوفته سبوس گندم تخم کاسنی هر واحد دو کف همه را بپزند تا مراشود پس اندک سرکه آمیخته بر سر بسیار ریزند هر روز یکدو دفعه و اگر کافی نباشد این ضماد کنند جزاده کدو جزاده خیار هر واحد یک کف شاخ نرم بید یک باتوته غنچه بلوط اگر وقت او باشد برگ نیلوفر هر واحد یک کف بار یک بسایند و اندک آرد جو و سرکه و گلاب به روغن گل آمیخته برهم زنند و دائم بر سر ضماد نمایند و اگر کفایت نکند گلاب بی درم سرکه کهنه دو درم روغن گل سه درم شیاف مامیثا باریک سوده یکدرم صندل سفید سوده یکدرم همه را شیشه کرده مخلوط نمایند و دائم تمریخ سر بدان کنند و بدانکه استعمال سرکه در روغن در جمیع انواع این علت مامور بهست زیرا که در سرکه لطافت و غوص و تقطیع اخلاط و تحلیل آنست الا در نوع سوداوی از آن زیرا که در آن تقویت این خلط است و اگر این تدبیر کفایت نکند لزوم شرب این نقوع کنند بگیرند تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سی درم آلو و عناب هر یک پنجاه عدد کشنیز خشک و توت شامی خشک هر واحد یک کف تمرهندی پنجاه درم و نظر فی کرده آب گرم بقدر یکه بپوشد بر آن ریخته سه روز در آفتاب گذارند بعد یک قدح باده و درم بسکنجبین منبوشند و بر شرب بسکنجبین ملزوم نمایند و از غذا بر زیر باجات و حصرمیات اقتصار کنند و دائم بدلک قدمین و بستن ساقین امر نمایند و اگر بخارات صفراوی محتقن و محجاب داخل قعف باشد و این قسم بیضه باهل بغداد اکثر می افتد حتی که اطبای آنجا از اصداع یرقانی میگویند و علاج این علاج مذکور ست غیر آنکه در علاج این ترک شرب نقوع و شربت نکرده نمایند و مدام بر روغن بنفشه و آب طلع و شیر و خنزان سعوط سازند که این بغیر شک الا له آن می نماید و اگر مرض سوداوی باشد و احتقان بخارات او در حجاب خارج قعف بود و این اشر و اعسر انواع اوست مریض البد پرهیز باستفراغ از مطبوخ افتیمون یکدو دفعه امر نمایند و اگر کفایت نکند بر روغن بنفشه و فعات متوالیه سعوط کنانند و الا بتدبیر مرطب پردازند و شیر بز یا خر یا دختر پسر دوشند و عقب آن آب نیم گرم که دران جسفرم دانک سبوس فطمی پخته باشند بپرسیرند و اگر کفایت نکند لزوم نمایند به تناول اهلیلا کابلی و معجون افتیمون که آن اطریفل صغیر ست چون مثل یکی از اجزای او افتیمون و مثل ربع جزو از اجزای او مصطکی و عود خام و مثل سدس جزوی از اجزای او گاو زبان و برگ بادرنجبویه و مشکطر امشیع زیاده کرده مثل اطریفل معجون سازند و این در هر سه روز یکبار بخورانند و استنشاق روغن بنفشه و ریختن آن بر سر و سعوط بدان لازم گیرند و این ضماد بکار بر بند بگیرند موم روغن بر روغن بنفشه و بعد فرو دادن از آتش اندک آب خیارین و آب خطمی آمیخته خوب مخلوط سازند بعده تا دو روز متواتر بر سر ضماد نمایند بعد ازان بآب نیم گرم بشویند و اگر امر مشکل گردد و قوت مریض مساعد باشد فصد صافن کنند که این خلط را باسفل بدن جذب کند و گاهی صاحب در انقوع صبر به نسخه که سابق مذکور شد می نوشانند و دران اهلیلهٔ سیاه و افتیمون و انسنتین می افزایند و هر روز یک قدح ازان نوشانیده ساعتی بران صبر کرده امر نوشیدن قدحی از شیر بز می نمایند که باین طریق صحت می یابد و بیشتر این نوع بوسواس مالیخولیا منتقل میگردد پس عود الی از تدبیر او تدبیر مالیخولیا و تطیب بدن او نمایند و اگر بخارات سوداوی در حجاب داخل قعف محتبس باشد علاج این همانست که مذکور شد و دران این قدر زیاده کنند که اگر بعد شرب نقوع و تناول معجون افتیمون نزائل نشود سعوط باین روغن نمایند بگیرند دارشیشعان یکدانگ مرزنگوش یکدرم و برگ بادرنجبویه یکدرم و فیل گوش اگر یافته شود یکدرم و اگر یافته نشود دانکی برگ مرزنجوش و همه را در روغن بنفشه جوشانده بدفعات سعوط کنند در هر دفعه بوزن دانک یا دو دانک که این در معالجه اورام بالغ النفع ست و بدانند که انچه از علاجات انواع بیضه ذکر کردیم آنها از بسائط اند اگر نوعی با نوعی دیگر مرکب گردد استخراج ادویه از علامات و اعراض آنها موقوف بر طبیب ست و هرگاه مرکب باشد علاجش مرکب بحسب آن کنند و جزوی که آن معالجهٔ جزو اقوی از اجزای ترکیب ست قوی نمایند و آن باستقصا بیان کرده شد شیخ الرئیس میفرماید اگر معلوم کنند که در بیضه خون بسیار ست و سبب اصلی موجب این اصداع اتساع و سبب محرک او خون باشد فصد نمایند و اما اگر دلائل بران قائم گردد که اخلاط بار دست و مدت بر مرض طول کشیده و ایضاً در ابتدا ورود حالت استعمال کرده باشند فطولات بآبیکه دران محللات اندک و مسخنه مع جمیع اندک و قبض باشد مثل فقاح اذخر و بابونه و نعناع و سائر انچه در علاج امراض دماغی بلغمی سوداوی مذکور شد استعمال نمایند و بتدریج قوی کنند بچیزی که لائق باو بود استفراغ نمایند و استعمال حب صبر بمضطکی در بیضه خیلی سودمند ست و در هر شب یکبار تعاهد این نمایند و در استفراغ این جنس علاج استعمال کنند اگر اصداع طبقوی از ان افتد بعد طبیخ خیارشنبر بچار شقال روغن بید انچه نوشانند و بدانند که بعد استفراغ تنقیه دماغ و جلب اخلاط مقوی آن که معلوم شده باید کرد و ازین قبیل ست شمومات مشک و عنبر و کافور و نشوق باین هر دو مخلوط کرده بیشود و برای تعدیل حرارت آنها و گاهی با وجود این صبر مجامیر

تا بتقویت تحلیل حمیم شود و بمضمادات حاره و مخدره که در انواع صداع مذکور شد مبادرت نمایند چون من انحطاط نمایند حمام ضمادهٔ قوی التحلیل استعمال کنند و مادام که این مرض در ابتدا بود معلوم کنند که مواد حارست پس تدبیر او بدانچه در علاج امراض دماغی حار دموی و صفراوی مذکور شد باید کرد و مغز خیار شنبر و روغن بادام چند روز نوشانند و سعوط سویدائی و روغن بنفشه ایشان را نافع ست و بدانکه بیضه چون طول میکشد مستحیل مزاج بمرودت میگردد و اگرچه از سبب حار باشد پس بیضه در منه راقلع نمیکند مگر دوائی که قوی التحلیل والامتحان باشد و گاه سعوط بقرص کوکب شلیشا و دواالمسک مانند آن که هر کدام ازان در شیر و خثران حل کرده باشند ایشان را نافع میکند و خصوصا هنگام اشتداد وجع و غلبهٔ سهر و اما دواع و فصد شرائین و قطع آنها و عرق جبهه در بیضه بطریق صداع کمنه ست و اما غذا از انچه مبخر نباشد حتی که عدس و روغن بادام شیرین و همچنین آب بقول دهند و اگر بمثل این غذا بسبب قلت بخار آن صاحب بیضه بارد اعتدال نماید باک نیست و اما طلا باید که گاهی مائل بتخدیر اندک نماید و غرض اعظم دران تحلیل باشد و ازین اطلیه فیون و دم الاخوین و زعفران و ضع ست هنگام ضرورت محوج بتخدیر از صدع تا صدغ و دیگر بدان طلا نماید و ازین قبیل ست زعفران و مازو و اقراص کوکب چون آنرا بر پیشانی طلا کنند نافع بود و بقرابادین الواح ادویهٔ منفرد جمع کنند سویدیی از اطبا نقل کرده که بیضه را خود که بارد حب بلسان نافع ست و سعوط عصارهٔ قثاء الحمار بروغن بادام یا شیر و خثران و کذا فاویا و قدر فلفل روغن بادام و کذا اقراص کوکب بمقدار مذکور بروغن مسطو و کذا قاقله کبار بع درم بروغن بادام و کذا آب چغندر سه قطره و کذا سکبینج و بقدر جبه مومیائی بروغن بادام و سرکهٔ ضماد و دواالمسک حلو و سعوط آن بروغن بادام تلخ و ضماد موی سر سوخته نمک و آب در حمام و کذا فرفیون یکدرم زیت کهنه ده درم موم زرد دو درم و کذا نمک طعام و راب حل کرده و کذا صبر و صمغ عربی بعد اسهال قوی و کذا زعفران و مر و کذا ماء البسر که سرشته و کذا سرگین کبوتر صحرائی و حرف و کذا الفنع و گل خیری مرو روغن گل کذا حناب آب نمک سرشته چون تمام شب بر سر دارند و استعمال مشک بهر تقویت راس و نفوخ سکبینج و بورق و کندش و بعد آن سعوط بروغن بادام نیز هر واحد نافع ابن الیاس گوید که این صداع اکثر کسی را حادث شود که مزاج دماغ او ضعیف و سریع القبول باخلاط باشد و آنرا امکان دفع آن نبود و علاجش تقویت دماغ و مست بشمومات و طیوب مقوی دماغ موافق آن همه بحسب راجب بعد ازان تنقیهٔ دماغ و جمیع بدن از اخلاط ردیه و رطوبات فاسده بایارجات و حبوب دشبیار و طبیعت بحقنهٔ حاد و حمولات و نوشیدن جلاب معمول از بنفشه و حل السوس مقشر کوفته هر یک سه درم بشکر سفید ده درم و غذا انخود اب جاش مقشر و شیرهٔ مغز بادام و اگر سداب تر بزیت بپزند تا سبز گردد و سداب مضمد محل شود و نیم گرم ازان بر سر نهند نافع بود و گمان من آنست که قول در صداع بخار این صداع فضول ست و لیکن بهر حال علاج کنند تا زیاده نشود و به نزول الماء نانجامد و این حب صاحب بیضه را نفع کند صبر سقوطری پوست هلیلهٔ زرد هر واحد یک مثقال مصطکی نیم درم کوفته بحریر بحقنه باب کرنب جهاسازند و این یکشربت ست و این حب قوقایا آنرا بسیار نافع ست عصارهٔ فستین صبر سقوطری هر واحد یکدرم سقمونیا نیم دانک شحم حنظل ده دانک کوفته بحقنه باب کرفس سرشته جهاسازند و این یک شربت ست ابن نوح گوید که این صداع زائل نمیشود و لیکن معالجه آن بهر حال باید نمود که آب خیارشنبر منقوع مسخن بقدر سکرجه با یکمثقال تا سه مثقال روغن بید انجیر دو هر هفته یکبار بنوشانند و بمقدار یک فلفل فلونیای فارسی یا رومی در شیر و خثران سعوط کنند و ایضا نیم درم ازان بخورانند و دواالمسک مر و طلای صدغین بادویهٔ لازقیهٔ ربعه که در آخر قول شیخ مسطور شد بسفیدهٔ بیضه سرشته بر دو پارچه کاغذ طلا کرده نافع ست و آب یاحین خوشبو بر سر ریزند و اگر نجاح حاصل نشود و داع استعمال نمایند و جالینوس گفته که من علاج این صداع بحب صبر مصطکی و دواون فلونیا و سعوط این بشیر و خثران حل کرده نودم مرد را ساکن شد کیلانی مینویسد که این دو اصداع مزمن را نافع ست چهل درم شونیز و چهار درم عصارهٔ قثاء الحمار بسایند و بروغن سوسن یا بروغن خناحل کنند تا مثل قیر وطی کرده و اندرون بینی بدان لطوخ نمایند و ایضا بگیرند بخور مریم هشت درم و نطرون سرخ چهار درم و اگر عصارهٔ قثاء الحمار درین داخل کنند بهتر بود و با نبوغ ان در بینی زمند و ضمده و لطوخات بر سر استعمال نمایند و این ضماد و اجاع بارده سر را نافع ست بگیرند هوفاریقون چند بیدستر برگ سداب هر واحد یک جزو حب الغار نیم جزو همه را سوده بقیر وطی روغن گل بیامیزند و موی سر تراشیده ضماد کنند و اگر در بعضی اوقات درد شدید عارض شود که طاقت برده نشت آن نبود اشیای مسکن وجع استعمال نمایند و این لطوخ نافع درد سر ست بگیرند عصارهٔ هوفاریقون شانزده درم افیون دو درم نیمسون بزر البنج زعفران بیخ سقمونیا هر واحد دو درم کوفته بسرکه اقراص سازند و وقت حاجت بسرکه بر آب سوده بر موضع لطوخ نمایند که این اوجاع حادث از کیموسات غلیظه و ریح منفوره را

نفع بخشد و آن دوا نیز ادویه حاد کائن از کیموس غلیظ لزج را نافع بگیرند فرفیون یکجو و جندبیدستر یکجو و صبر اب حل کرده در گوش جانب درد اندازند و ادام کنند که آبزن در اید اندک مکث فرمان نماید پس باید حسب عادت استحمام کند و گردوای مذکور بکدام روغن حل کرده در گوش چکانند باک نیست و ایضاً بگیرند حب الغار مقشر و مرمکی روغن خرزل یکدرم و آب سودنه مضاد نمایند و این مرهم نافع است کسی را که ذیت از امراض بارده رسد و اکثر چنان باشد که یکبار تنبه استعمال نماید بعد آن حجامت در اید و از مرض صحت یابد و بعد حجامت عافیت تام یابد بگیرند زفت یک مثقال موم سه اوقیه فرفیون یک اوقیه و بدان نصف پیشانی مع عضده و صدغ الطوخ کنند و کسانی را که صداع از بخارات حاره عارض شود ایشان را سزاوار نیست که بدوای تسخیر از فرفیون قریب گردند حکیم شریف خان در حاشیه شرح اسباب مینویسند که گاهی در بعد فصد هیجان میکند بسبب تحجر یک انجره عقده و درین هنگام می باید که تسکین نماید و کسی که بعد فصد معتاد بغشی باشد فصد او را اجابت نبود مگر آنکه مضطر گردند پس تناول رطوبت میخوش بران مقدم دارند و چون تکرار فصد واجب گردد ابتدا الفصد در گ بینی نمایند پس سگ پیشانی کشانید بعده عروق موخر زیر قصاص شعور اگر صحت نیابد شریانین پس گوش که منتفع باشند ببرند بعد ازان حبس خون بلا از وقات معمول از صمغ و کتیرا و سفیداب ارزیز یا خاکستر بوداره کنند و اگر کفایت نکند داغ دهند و بعض ثقات این معجون تصنیف کرده اند که از حکایت بیضه خلاص میگردد اند بگیرند ترتیر و غاریقون و لیر سا هر یک سه اوقیه زنجبیل عاقرقرحا هر واحد یک نیم اوقیه شونیز تخم کرفس راجینی مغز پسته خولنجان نیسون برگ سنا هر واحد یک اوقیه مغز چلغوزه زعفران فلفل سفید زراوند مرجرج فلک قسط شیرین هر یک نیم اوقیه جندبیدستر عود هندی قاقله کبار و صغار سعد کهر با کتیرا مغز تخم پیه دانه هر یک سه درم کوفته بیخته در سه چند آن عسل مصفی آمیخته بر طل آب بر در زنجوش یا بزر کرفس تخم تیغ آن کرده باشند معجون سازند و برای کسی که اراده استعمال او بود سه مثقال و کسی را که مداومت بران نماید از نیم مثقال تا دو درم بخورانند و آنچه گفته که هشت درم بخورد مریم خشک دو درم تخم خشک و یکدرم لوبیه مرخ سوده بطریق معجون استعمال نماید که مرد او در ساعتی ساکن کند کسی که تعاهد بدان نماید ضرور این مرض را قلع کند و فرشی نوشته که چون موی سر بتراشند بکجر مصری یا نطرون بخارند پس سخا و نمک لطوخ سازند نفع بسیار دهد و این جنس نزع اعضای سر اپاک کند لاسیما غشیه و اعصاب او را بگیرند شحم حنظل و صبر هر یک دو درم فرفیون پنج درم تقل ابریق دو درم و جمله را سازند و در هفته اول هر هفته دوازده قیراط استعمال کنند و در ثانی شانزده قیراط و در ثالث بست و چهار قیراط و همچنین تا آنکه بسی و شش قیراط برسد و بهمین مقدار توقف کرده تعاهد بران نمایند تا آنکه نقای تام حاصل شود و متقدمین زمانه قدیم بدین حب اقتصار میکردند و بهر نکاه و منفی اشکل یا بیع جالینوس و لوغاذیا یافتند و بدانند که استعمال چوب چینی بعد فصد مسهلات و دین باب نافع ست

شقیقه

و آن دردی ست در طول نصف سر از شق ایمن یا ایسر اکثر این مرض فی ادوار میباشد و سبب او اجتماع بخارات مرتفع از جمیع بدن یا از عضو واحد در شق ایمن سر ست و یا حصول خلطی ردی یا بیخ در ان شق و در اغلب از اخلاط می افتد و از سوء مزاج ساذج نمیباشد و اسباب مذکوره بقول شیخ و صاحب کامل گاه در نفس دماغ یا غشیه او خلل تجوف باشد و درین حالت مریض درد ممتد تا بن چشم دریابد و در چشم اعراض ردی ظاهر شود و کثرت خواب بشوش او و گاهی در غشای خارج تجوف اکثر در عضل صدغ باشد و درین صورت بیمار را تحمل نهادن دست بموضع درد نباشد و ضربان عروق بود و مواد ی که بموضع مذکوره میرسد یا از اوده و شرائین خارج دماغ می آید و یا از نفس دماغ و وجه اول که بتبار قوت خود از طرق درزها دفع میکند و بقول سمر قندی مادهٔ این مرض اکثر امر اندر شرائین سر میباشد و آن مادهٔ بخارات بود و یا اخلاط حاره یا بارده و طریق تخلیص اسباب این مرض باید که اولا از مریض سبکی سر و گرانی آن بپرسند اگر سبکی سر بیان کنند با آن ملمس موضع الم حاره و نبض سریع بود پس از احساس طنین در گوش و جود ضربان عروق و هیجان درد عند قبض شکم و سکون درد از ملاقات هوا و آب سر و نیز سوال کنند اگر این اعراض یافته شود سبب مرض بخارات باشد و اگر با سبکی سر ملمس با رد بود از حال کشیدگی در سر احساس دوی در گوش سوال کنند اگر باشد بسبب سیم بود و اگر مریض در جواب اول گرانی سر بگوید و با آن ملمس گرم و نبض سریع بود از ضربان صدغ و شدت درد و راحت از مبردات نیز سوال کنند و این علامات مواد حاره باشد و اگر با وجود گرانی سر ملمس سرد بود و حال تسکین مرد بمسخنات و طول زمان مرض و کثرت عروض زکام در سر مانند بپرسند و این نشان مادهٔ بارد ست بعده آثار مخصوصه هر خلط از سنگ چهره و غیره که در بحث بیضه مذکور شد دریافته حکم بر مادهٔ خاص کنند خون ست یا صفرا یا بلغم یا سودا باید کرد و در صورت

ظهور علامات ترکیب بادی و بر سوداوی مرکب حکم نمایند دیگر که با وجود آثار مادهٔ مرض شکایت خشیان و تموج نماید پس بسر شکنجبین تموج مادهٔ مسهل دادن و تسکین باید و شقیقه مهدور باشد و شقیقه بسیار کند مهدور بود و اگر تموج بدون قی باشد و بادی قلق بسیار و اشک مفرط انتفاخ و سرخی و سوزش پس کوشش دادهٔ آن در عرق بدن یعنی عروق منقسمه را عضای اعلی با

علاج کلی شقیقه

بعد تشخیص سبب شقیقه بخاری و بلغمی بحجامت در علاج صداع بخاری رجوع کند شش بعد از ان نرود در غلظی هر چهار قسم شقیقه در علاج صداع دموی و صفراوی و بلغمی سوداوی مسطور شد حسب سبب مشخص بکار برند و فصد خصوصا رگ پیشانی و بنا گوش و مسهل و حقنه و جذب مادهٔ منحط و غیره سائر تدابیر بهمان نهج و بطریقیکه در بضعه و خوره گذشت استعمال نمایند الا آنکه عنایت در سعوط و نطول تدهین اطلیه بجانب علیل بیشتر مصروف دارند و باقی علاج مخصوص این مرض در اینجا مسطور میگردد چنانچه گویند که از جمله معالجات مخصوصهٔ این علت یکی ضماد از مجربات ست بزر البنج زعفران بسباسه صمغ عربی کتیرا جب کاکنج گل بنفشه افیون هر یک سه ماشه گل ارمنی چهار ماشه در گلاب سوده بر پارهٔ کاغذ و در مشکل فلوس تراشیده دران سوزن بسیار زده بر یک جانب آن ادویهٔ مذکوره طلا نموده بر صدغ چسپانند و تخیر کاغذ تنها و همچنین بخور پارچه کهنه و دار رالی سبز نفع میکند و اول بحمام رفته غسل کنند و بعد ازان یک عدد زردهٔ بیضهٔ مرغ و اگر بیضهٔ سنگ پشت باشد بهتر ست گرفته بر روی کیسه پخته و سوراخ کرده بر جانب علیل بران نهاده خوابکنند یا همچنان بدارند تا آنکه گوش همه را جذب کند و همینسان سه چهار روز متواتر بعمل آرند که مجرب ست اگر دو عدد فقیا از پا چه کبوتر بحکم خنصر ساخته مدور فرو برده بر وغن خشخاش و بنفشه بادام نیم گرم غوطه داده یکی بر صدغ و دوم بر پیشانی حمام از تسخر چرم پوشیده بگذارند که بحکم دو انگشت بیرون باشد محکم بران گروانیده بر پیش سر او بندند تا بوقت زوال سه چهار مرتبه تجدید فقیا نمایند و دو فقیله باریک ساخته بصبر سوده در روغن بیخته آلوده در هر دو گوش نهند که در هفته صحت کلی میشود و مجرب ست مسیحی گوید که در شقیقه اولا تنقیهٔ بدن بفصد اگر دموی باشد و یا بادویهٔ مسهل ماده نمایند بعد ازان شق علیل سر و عضل صدغ را بپارچه بمالند تا آنکه سرخ و گرم گردد بعد ازان ادویهٔ سخن با مبرد بحسب مادهٔ مرض ان استعمال کنند و ادویهٔ یعقوبی راس که دران قبض باشد مخلوط سازند مجوسی گوید که علاج خاص شقیقه بعد تنقیه تمریخ جبهه عضل صدغ جانب علیل قبل وقت دوره ست بروغنها و ضمادهٔ موافق آن بعده با جتذاب مادهٔ بسوی اسفل از حقنهای لینه اگر مادهٔ حار باشد و اگر بارد غلیظ بود بحقنهای که دران ادنی حدت باشد و اگر شقیقه از اخلاط صاعده از معده بسوی دماغ حادث شود تنقیهٔ معده بقی و مسهل کنند و اگر مرض تسکین نیابد و دانند که سبب حدوث او خلط ردی بدر عروق پس گوش یا در شریان صدغ ست پس هر کدام را از ان که متملی و سریع الحرکه یابند قطع کنند که این آخر علاج حاوست و مدلولات سائر انواع شقیقه بحسب آنست که در صداع ذکر کردیم ذکر بعض ادویه که بالخاصیت در اقسام شقیقه نافع ست موی سر انسان در صوف بسته بر جانب علیل آویختن و کذا دهنه فرنگی و همچنین استخوان صدغ خرچنگ همین بر جانب یمین و یسار بر بسته آویختن و ایضا تعلیق هفت عدد طاقات سداب بر جانب علیل و سعوط زهرهٔ بزجوان و کذا برگ شاهسفرم و کذا مغز سر بوم بروغن بادام و کذا روغن یاسمین و کذا روغن خشخاش خوبانی و کذا روغن شونیز و کذا بندق هندی و ایضا آب بیخ چغندر سه قطره و کذا زهرهٔ مرغابی بروغن بادام و کذا آب کشنیز سبز و شموم مصطکی و عنبر و مشک و جوز بوا و گل یاسمین و سیب و نرگس و گل خیری و بخور استخوان سگ و کذا سندروس و قطور جدوار و خسبی با آب سودهٔ در گوش مخالف جانب بدهد هر دو احد مستکن و جمع شقیقه ست اگر خرپا چهار عدد در شیر گاو یک آثار جوشانیده خرپا بخورند و شیر نوشند برای شقیقه که مقارن طلوع آفتاب مود از مجربات اطبای هند ست و کذا بخورسیندور بر کاغذ مالیده فتیله ساخته و کذا رخیل صندل سفید پوست بیخ از زنده باب شسته بمنج ساطی سوده بر شقیقه و پیشانی طلا کردن شقیقه و صداع حار و بارد را مجرب بی نظیر نوشته و همچنین تخم بابیله سابیده با آب نیم گرم ضماد کردن و ایضا بیخ مستاور تازه کوفته آب او برآرند و برابر آن روغن کنجد انداخته بجوشانند چون آب بسوزد و روغن بماند بر سر بمالند که برای انواع شقیقه صداع از مجربات ایشان ست

علاج شقیقه حار

در قسم دموی بعد فصد فیقال یا اکحل فصد رگ پیشانی و رگ بینی و حجامت میان دو شانه و فصد صافن و حجامت ساقین یکی بعد دیگری بفاصله چند روز و تلیین طبیعت بملینات مثل مالوفا که با خیارشنبر و بدون آن یا مطبوخ خیارشنبر و اطلیه که دران زعفران باشد مثل طلای زعفران و ضمض گلاب بر شقیقه

نافع بود و در صفراوی تنقیه بفصد و مطبوخ هلیله مفید بود و در صورت ملاء صفرا در معده تقوع صبر با آب کاسنی نافع و بقول جرجانی ایارج فیقرا در جمیع انواع شقیقه سود مند است و ایضا در شقیقه حار گلان بنفشه شش ماشه عناب پنج دانه سپستان پانزده دانه گل خطمی چهار ماشه شاهتره شش ماشه آکو بجار پنج دانه بهدانه سه ماشه شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده نبات دو تولچه داخل کرده بنوشند و استعمال شربت عناب کرب نیز مفید و سعوط طباشیر و طلای قرص مثلث با آب گوکنار مجرب است و ایضا بعد تنقیه بهر تبدیل مزاج دماغ و تقویت آن آب مطبوخ حشائش بارده مثل بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و برگ کاهو و خطمی و پوست خشخاش و ماند آن بر سر بزند و اطلیه و مرهمات بارده مثل روغن بنفشه و نیلوفر کدو و روغن گل آمیخته نیم گرم بکار برند و برای منع ضربان شریان صدغ الازقاع المطوعة معروفی بعمل آرند که بعد منع ضربان مدام کن میشود و اگر شقیقه با اعیا باشد عناب بهدانه در عرق عنب الثعلب و شاهتره عرق نیلوفر هر یک پنج تولچه جوشانیده صاف نموده شیره تخم کاهو شش ماشه شربت نیلوفر دو تولچه داخل کرده بنوشند و بخلوه و باشویه بارد و حجامت استعمال کنند و اگر زیاده دموی و صفراوی هر یک باشد بعد حجامت قفا لعاب بهدانه شیره عناب شیره کاهو شیره کشنیز خشک شربت نیلوفر دهند و طلای تخم کاهو تخم خشخاش گل نیلوفر فرنه الهیج افیون زعفران صمغ عربی مغز خسته فقطالو کوفته بخته در آب کوکنار بر پیشانی ضماد کنند و ضماد مرکب صفرا و بلغم ایارج فیقرا سوده با طریفل سرشته بخورند با لایش گاو زبان عناب بنفشه در عرقیات جوشانیده خمیره بنفشه مالیده صاف نموده بنوشند و بخورسیند و بگیرند بعد دو سه روز طبع نرم شده نجاح حاصل میشود و اگر با نزله و رد چشم باشد عنب الثعلب هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه گل نیلوفر گل سرخ هر یک پنج ماشه عناب چهار عدد سپستان نه دانه شاهتره هفت ماشه شب یمانی آبگیم ترکرده صبح مالیده صاف نموده نبات دو تولچه داخل کرده دو هند و نزله نبند و چاره زلو نبهند بعده اگر سوزش چشم بود اطریفل کشنیزی تولا سطوخودوس یکماشه کوکنار نیم ماشه سوده بهم آمیخته هر اوقت که رود وقت بدهند بعده عناب چهار دانه سپستان نه دانه خطمی خبازی هر یک هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه اصل السوس دو ماشه گاو زبان سه ماشه شب یمانی آبگیم ترکرده صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه دو تولچه داخل کرده دهند ایضا اگر با هیجان زیاده باشد عناب پنج عدد گل بنفشه چهار ماشه بهدانه سه ماشه جوشانیده صاف شیره تخم خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو تولچه خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند و جداری یکماشه حضض یکی دو ماشه بگلاب سرکه سوده بر شقیقه ضماد نمایند و کوکنار گلنار عنب الثعلب کشنیز خشک هر یک چهار ماشه جوشانیده غرغره نمایند و اگر حرارت زیاده باشد با آب کشنیز تازه و لعاب اسپغول رب توت غرغره کنند و بگویند که صندل سفید کاشنیز خیسانیده باشند سه قطره یا بیشتر در بینی قطور بکردن شقیقه را زائل کند و در خلاصه است که برگ مرده با شیر زنان سا بیده بجامه بالوده سعوط کردن در شقیقه حار فی الحال در وا سا کر بهاز دو الا هما نجانب گوش چکانند که باذن الله تعالی صحت شود اقوال حکما و سودیی گوید که تمر هندی در شیر ایارج شهریاران سر کنند با آب ممزوج همراه نان اکلا و حمامص در سرکه پخته ضماد و حمام و اکلا و جفت بلوط و نیلوفر شربا و ضمادا و آب کشنیز سبز سعوطا هر واحد شقیقه حار را نافع است حکیم بایزید مینویسد که طلای برگ کشنیز و گلاب سد اکلاب برگ بید و سوار و گل نیلوفر هر کدام که بدست آید بر موضع درد و سه جا کلک زده زلو آنجا چسپیده نفع بین میکند هر دو مکرر تجربه در آمده لیکن بعد از تنقیه بکار برند و اگر تدبیری سود ندید بزودی رگ صدغ جانب درد بریده داغ دهند تا از صدوث نزول الماء ایمن گردند و درین علت خفیف سریع النفع مثل نان گندم و گوشت حلوان و چوجه مرغ مرغن هندی لیکن اندکی کم دادن اولی بود و بجای آب گلاب آب سرد برابر ممزوج نمایند بلکه آب تنها بگذارند و بر گلاب تنها و با آب انار شیرین بالمناصفه اقتصار نمایند شیخ میفرماید که علاجش فصد است بنحوی که در ربیضه و غیره معلوم شده خصوصا عرق جبهه و صدغ و از آنچه شقیقه حار را نافع تقوع صبر در آب کاسنی ست شربتی ازان دو اوقیه تا سه اوقیه باشد و دران فصد رگ پیشانی و رگ بینی بسیار نفع میکند و چون دموی باشد باید که تنقیه بدان قبل از دوره نمایند و تبدیل مزاج بعد تنقیه کنند پس اگر ماده حار باشد مخدرات بر صدغین از افیون و پوست بیخ لفاح و سیب نمکانی و بزر البنج و کاهو گذارند و بر موضع بدانچه در علاج امراض مادی حار معلوم شده باید کرد و طلای مداد کتاب بر شقیقه درد نفع میکند عباس گوید که اگر از حرارت باشد و درد شدید بود و این سعوط بکار برند بگیرند شکر طبرزد و زعفران و کافور و بادیک سوده بقدر دو حبه با آب خیار یا آب بادرنگ یا آب عنب الثعلب سعوط کنند اگر دران اندکی افیون افزایند انفع بود اگر بسبب شدت درد انقطاع صوت و فقه عارض شود باید که آب گرم بسیار بر سر بزند و روغن گل نیم گرم در گوش چکانند بعد گوش بنهند ابن هبته الله گوید که در ماده حار بی خلط صفرا فصد سر و از جانب شق علیل نمایند و بعد فصد تنقیه بصفرا بمثل صبر و ایلهٔ زند و تعدیل مزاج کنند و آب گرم با شنه

یا آب انار نمایند و مار الشعیر نیز مشانند و اگر حرارت شدید باشد سورت اذا شیره تخم خرفه یا القرع بشکنجبین بشکنند پس اگر طبع قبض شود با آب آلو و یا تمر هندی و جلاب تحریک نمایند و اگر زمی طبع افراط کند ربوب قابض مثل رب سیب و رب به و غوره و شربت حماض استعمال نمایند و اگر بخره بسیار باشد کشنیز خشک کوفته بشکر بخورند و بصندل و گلاب و آب کاهو و کشنیز تازه طلا کنند و اگر التهاب شدید بود کافور و افیون اضافه نمایند و موضع درد را با آب نیم گرم بشویند و اگر درد قوی باشد افیون بروغن بنفشه و آب کاهو حل کرده در بینی و گوش جانب درد چکانند و هر گاه درد ساکن شود تغذیه بمرورات سازند بعده چوزه مرغ با آب اسماق یا سرکه دهند

انطاکی گوید که اگر شقیقه حار باشد بعد تنقیه لزوم شرب شربت ورد با آب آلو بخارا و تمر هندی یا معجون بنفشه باین هر دو کنند و با آب کشنیز و سرکه و روغن گل و افیون طلا نمایند و از همین اجزا سعوط کنند و از خواص ست تعلیق سداب بشرط موضع درد و طلا بخون آن

جلبری گوید که علاج شقیقه حار اولا تنقیه بدست است اگر مانعی نبود بدوائی که در صداع دموی ذکر کردیم و آن مطبوخیست که در ان هلیله زرد و تمر هندی داخلست بعد از ان هر روز صبر کرده تنقیه سر بحب جالینوس کنند و آن معروف بحب قایاست و بر مرورات کاهو مسلوق و کاسنی و کدو و ماش و بقله یمانی و طرخشوق مسلوق و لبلاب مسلوق و امثال آن لزوم نمایند هر گاه درد علیل ثابت بود و علامات غلبه دم معلوم گردد و مانعی از تنقیه نباشد باید که استفراغ او بفصد هر دو باسلیق یا بطی و قیفال نیز یکی بعد دیگری نمایند و در میان دو فصد فاصله ایام چندان باید که در ان امن از سقوط قوت مریض بود و چون تنقیه کردند فیضول مجتمعه در سر باقی ماند آب نیم گرم که در ان خشخاش مع پوست و بنفشه و سبوس گندم جوشانیده باشند بر سر ریزند و اگر این کفایت نکند امساک نبض شریان باین لازق نمایند بگیرند تخم کاهو یکدرم نبد البنج دو دانگ مرصاف یکدرم افیون مصری نیم دانگ کثیر او دو دانگ همه را سوده بسر که حل کرده بر کاغذ مقدار درهم تراشیده طلا کرده بر صدغ چسپانند تا ایام متوالی و اگر این هم کفایت نکند بشریان صدغ دبس گوش نگاه کنند و هر کدام از ان که شدید الحرکة و کثیر الانتفاخ باشد قطع وداغ آن بعمل آرند و اگر خواهند قطع او بداغ کنند و یا اول قطع نمایند پس داغ نهند و گاهی قطع از داغ مستغنی سازد و قطع وداغ سلیم ست اگر بعد تنقیه و پرهیز و سکون مزاج واقع شود و اما قطع فقط پس خلقی کثیر را دیده ام که بعد قطع شریان کردند و ضرر در حرکات چشم و ضعف بصر عارض شد و مروی را در بصره دیدم که از سل شریان او را حول همان روز حادث گردید و شخصی را دیدم که از سل شریان سیلان لعاب پیدا شد و اما شریان پس هر دو گوش کسی را ندیدم که سل آن کرده باشند و ایضا بتر آنها نزد من محبوب نیست بهر آنکه بقراط در کتاب اهویه و بلدان ذکر کرده که هر که را در سن صبا این دو رگ را قطع کنند عنین گردد یا منی او فاسد شود و قابل تولید نسل نماند و حکم بتر آنها در مردکلان بر قیاس امر بتر طفل جاری نمیشود و هنگام تبر و داغ بی شک شقیقه زائل میشود اگر عقب تنقیه موافق و پرهیز تام باشد و در هر نوع صداع طبیب از مراعات مزاج مریض غافل نشود و هر گاه مزاج او از حالت طبیعی متغیر شود در تعدیل مزاج او اهتمام بسیار کند تا باعتدال خاص او باز اید زیرا که علاج مرض عضوی ممکن نیست در حالتی که مزاج آن عضو متغیر باشد آن مرض با وجود تغیر مزاج عضو زائل نمی شود لهذا اگر مزاج عضوی متغیر باشد اگر در ان جراحت بود فراهم نمی شود و اگر قرحه بود مندمل نمیگردد و بسا گاه این عضوی اجنبی بود در جمیع بدن بحرانی واجب باشد

علاج شقیقه بارد

در بلغمی نضج مادهٔ منضج بلغم نموده تنقیه بسهل بلغم و حب ایارج نمایند و ایضا از منضجات آن سکنجبین بری و عنصلی ست و کذا مطبوخ مصطکی انیسون با دیان مویز منقی و در سوداوی بنضج و تنقیه سودا پرداز ند و بعد از تنقیه ادویه مسکن وجع که در انواع صداع مذکور شد هر چه در ینجا بالقلم می آید حسب حاجت بکار برند و ضماد قرص مثلث با آب حنا سوده معمول ست و طلای هر دو زعفران و اندکی مشک با گلاب سوده گرم نموده نیز نافع ست و اگر ماده بسیار غلیظ باشد اندکی افیون و پوست بیخ کبر زیاده نمایند و یا انزروت و فلفل سوده با گلاب سر شته بر شریان صدغ گذارند و فرفیون یک مثقال حلتیت یکدرم جاوشیر سه درم بسر که سر شته طلا کردن نافع شقیقه مزمنه ست و در روغن بابونه یا یاسمین اندکی مشک حل کرده در گوش چکانند و سعوط افیون و جند فلفل سیاه با مسکه گاو سایيده برای شقیقه کبیر السن مفید ست و اگر برگ مرزنجوش و بابونه هر یک سه درم کوفته در لعاب حلبه سر شته در صره بندند و گرم کرده بدان تکمید نمایند برای وجع شدیده و ریاح غلیظه نافع بود و بعضی از عمام قسط اکلیل الملک هر یک نیم درم درین کماد افزوده اند و این لزوق نیز نافع ست مغز نان ده درم سداب سه درم بابونه سه درم روغن گل سر شته بر موضع نهند و اگر شقیقه بارزیش نزله بارد باشد [illegible] دوس چهار ماشه بادیان شش ماشه شکر سرخ دو تولد در اب جوشانیده مصاف کرده بنوشند و از سموم

گندم نمک کلیه کرکند دماغ کوبیده گیرند و کاشی نمک مثل حنا سابیده طلا کردن مجربات الدرجه دست حکیم شاه محمد کذا نقوحات
مولی که وقتها باین مسطور شد نیز مفید دست اگر سر مشتد گردد ایارج فیقرا و غاریقون مساوی یکدرم بهمند که برای شقیقه و اکثر انواع صداع مجرب دست طبیخ ابوشیخ و صعتر و شبت و غیره
حشایش حاره بسر بهند حکیم کبیر علیخان تلمیذ رشید نواب علیخان بمرقوانین العلاج مینویسند که در شقیقه که منه ضعف کهنه راگرفته شکافته پاک نمایند و بجوال روز سوراخ بسیار
کرده موضع دردرا بروغن سوچرب نموده گرما گرم بران بندند بعصابه محکم و یکساعت بنجوی بدارند و بعد هر ساعت بنجوی تجدید ضعف نمایند تا آنکه تا وقت زوال نوبت
پنج شش ضعف برسد اغلب که همان روز شقیقه برطرف گردد مجرب ست بافندیه لطیفه مثل چونه مغز و گنجشک کاه اصلی و یازده تخم مرغ نیم بریشت بادار چینی غذا ساز نمد

ذکر بعض ادویه یونانیه

مفید شقیقه بارد ضماد موی سوخته و کندر و صبر مساوی با آب قرنفل سرشته درهام و سعوط روغن تخم شقاقل و کذا عنبر و یا مشک یک قیراط بروغن بادام و سعوط ضماد روغن
تخم شمشم تلخ و زرد بسابسه بر سر و غذا بکبک و دراج و گنجشک و شفنین بنظی و ارنب بچوب مرغ هر واحد در شقیقه بارد مجرب سویدی ست و ضماد بیضه مورچه سابیده
بروغن گاو آمیخته بریافوخ و روغن نارد بن و مرزنجوش آب قرنفل سرشته و برگ اسمن تنها و بشراب کهنه پخته و تمر قتا الحمار در زیت کهنه پخته و زهره گاو و زهره خرمه و کبابه سوده با
صبر آمیخته بریافوخ و عود و بروغن بان بریافوخ و برجانب درد متواتر و خروب نبطی طلق محلول بوزن او صبر آمیخته و با آب باذریان سرشته بریافوخ و مقل ازرق بسرکه
و ثوم بصبر معجون بعسل و سرگین کبوتر تنها و با حرف و یاهمین و یا برگ آن سوده در روغن کنجد جوشانیده و حنا بسرکه سرشته درهام و شنان سنبل و صبر درهام
و اکلیل الملک بسرکه پخته درهام و یاهمین بری درهام و رامک و شراب کهنه خشک محک تا صبر مساوی بسرکه سرشته و خطمی تنها و باکندر و حرف بارد خشکار و تانسیا
و خروب شامی بروغن نارد بن و محموده بسرکه و امیران و صبر مساوی با آب صبر تازه و آرد گندم پخته بروغن بادام آمیخته و کنجد و شاخ انگور سوخته درهام و بازد بنجوز
زعفران رد جوز و با آب قرنفل همچنین ضماد زر نباد با آب سابیده در اسفل قدم و سعوط بسابسه و روغن بنفشه و مومیائی یکجه با آب مرزنجوش و رنه بروغن بادام مسیخ
و برگ قتا و الحمار پخته بشیر دختر آمیخته و خون رخمه و یا زهره آن بروغن بنفشه در جانب صحیح و فرفیون قیراط بجنبید بیستر و روغن بادام آمیخته و روغن یاهمین و روغن بادام
تلخ با آب مرزنجوش و آب یاهمین بری بشیر زنان و آب برگ سوسن سه روز متواتر دمراید محلول از زعفران بجنبید بیستر و زهره بز حب مثل عدس ساخته و یک حب
بروغن بادام سوده و فرفیون یکدرم در ده درم روغن بادام یازیت حل کرده اگر مرض نو باشد در جانب صحیح و اگر کهنه باشد در جانب علیل و قطور آن در گوش نیز
و در روغن تخم ترنج و شراب و ضماد شیح ارمنی و رسن و مصاره قتا الحمار و حب الغار بشراب کهنه و خربق سیاه و شحم حنظل و جوز السرو و اشق و زراوند طویل و زنجبیل
مخلوط بروغن خیری زرد و مغز پسته دانه و مثل او صبر بعسل سرشته و مغز خیار شنبر و راوند و بلسان و زوفا رمنی خراونر گس و قصب الزریره و شحم و ضماد روغن غاریقون
و خردل و گل بابونه و روغن سنبل رومی و شراب و شحم و ضماد شونیز و حب الغار بصطکی و نیسون آمیخته و زعفران و عنبر و مشک و جوز بوا و بخور و شراب و ضماد
و شحم مرزنجوش و بخور و ضماد سندروس و کبریت و شحم برگ غار مالیده و نطول و ضماد رسن و فقاح اذخر و اکل و شحم شبث و اکل و ضماد حندقوقا اکل بحم
بازی و بلقاء بادیان و نان در شراب کهنه تر کرده نهار چند روز و بحم بقر و ثوم و عود یکدرم بجلاب هر روز و تخم بادیان و پوست بیخ آن و هلیله کابلی و اکل
و ضماد و سعوط زهره بز و عود و گویند که برگ طرفا مرکی سندروس قند سفید خمسه شقاقل تلخ مساوی با آب فرنجمشک تازه سرشته بخور کردن نافع ست و بقول
مالقی اختلاط مرکی با دویه شقیقه مقوی فعل آنهاست و نفع عجیب بهم نماید و حکیم الملک مجربات خود نوشته که اگر مرکی در سرکه بسایند تا که مشابه کشک جوگردد
و بر سر بالند صداع و شقیقه نمرمن سا نفع بخشد و سلطان محمد مراد گفته که از مجربات ست ضماد کردن جوز بوا سوده بشقیقه و همچنین خوردن تریاق کبیر و ضماد بدان کذلک ضماد و تشمیم
بگل نرگس قتل بیضا فلفل سیاه دو یم عدد و نخود و مقشر دو یم عدد در اسابیده بشقیقه طلا کردن کذ تقطیر آب زنجبیل تر و قند سیاه سه قطره در منخرین بقول آزاری اگر نمک نیم طلا و بر طبل
آب حل کرده دران خابانند بسیار بستر دران سر خضاب نمایند تمام شب بدارند شقیقه و میقه صداع مزمن از کل کنند صحت تجربه بعضی سیده و گاه آب زرنگ نافع ست و غرغره آن و غرغره
آب زنجبیل نیم گرم و نیم سرد بسیار نافع

ذکر ادویه مجربه هندیه

برگ نیم و برگ نچکنی هر یک یک جزو زرد چوب ربع جزو کوفته بیخته عدد یا بقدر فلفل حب بسته در سایه خشک کنند و یک حب از ین نیم عدد فلفل سیاه در اسابیده

بجانب صحیح سعوط کنند و بر قفا بخوابند بعونه تعالی در یک روز یا دو سه روز مرض زائل گردد و اگر چرک قلیان قدری و سیر یک عدد در اندکی آب سابیده یا پارچه بدان آلوده بجانب صحیح سعوط کنند نیز مجرب است و کنار ریحانه و طباسابیده دو سه قطره در بینی چکانیدن مجرب و در بیاض اوستاد مرحوم مرقوم ست که مغز عدد گوز با آب سوده قدر یک سینک رگ صدغ گذاشتن مفید شقیقه ست و در مفتاح المجربات مسطور ست که دوای مذکور در اب سابیده بر شقیقه مخالف در وطلا نمایند همین که سوزش معلوم کنند بآب نیم گرم بشویند در شقیقه فوراً دور میشود و سعوط شوره فقط یا با نصف او دارفلفل بآب سوده و منخر مخالف و کندر افلفل یکعدد با ربع آن نمک لاهوری در منخر موافق برای شقیقه از مجربات اوستاد مغفور ست و سمندر بهمان آب سوده دو قطره آن در سوراخ بینی جانب مخالف درد چکانیدن مجرب ست و اگر اندکی انگزد در آب گرم حل کرده بر موضع درد بمالند مفید بود و فلفل سیاه بروغن بادام یا گاو سعوط کردن و کذا نوشادر در آب سابیده طرف دوم شق علیل ناس دادن برای شقیقه صداع بارد سودمند ست و سعوط زعفران و ناگ کیسر نیز مفید ست و نوشادر دو ماشه قرنفل کلاه دار دو عدد سوده در اب کریه تازه حل کرده دو سه قطره در بینی چکانیدن برای شقیقه مزمن مفید ست لیکن سوزش بسیار می آرد قدری شیر عورت همراه این نیز اضافه کنند یا بعد استعمال این سعوط بشیر دختر سعوط نمایند و ایضاً گل دوپهر یا که وقت دوپهر میشگفد و رق گل آن مالیده بآب او سعوط کنند و پانچ قطره آب برگ زبور در منخر راست چکانند اگر درد بطرف چپ باشد و الا بالعکس یا فلفل گرد یک عدد سرگین مگس مساوی هر شیر یا در سر سابیده در بینی چکانند و در چشم نیز کشند و یا گیرند دو نیم برگ گل را سن و نیم عدد فلفل گرد و آب سابیده در منخر مخالف درد سعوط نمایند و یا تخم سرس اندک آب یا ریک سابیده و در پارچه پوتلی بسته بطرف درد دو نیم قطره در بینی چکانند و یا تخم سوه بچهار عدد فلفل گرد و آب سابیده در منخر مخالف درد چکانند و اگر ژوزه بندال در آب کرده آب آن صاف نموده دو قطره چکانند سیلان مادهٔ شقیقه میکند و درد دور میسازد و یا نوشادر هلدی آمیخته شموم نمایند و یا سرگین کبوتر صحرائی را بقدر عدس سابیده ضماد نمایند یا صابون لاهوری را نمک آب لای سنگ سابیده در چشم جانب مخالف درد یا در هر دو چشم کشند.

اقوال اطبا شیخ الرئیس میفرماید کلاز اطلیه صاحب شقیقه زعفران ست و بضماد معمول از سداب و نعنع و روغن گل منتفع میشوند و کذلک طلای قرص بولس و کذا ضماد کف الکلب با سداب یک جزو خردل نیم جزو در اب سابیده استعمال کنند و ابلغ ازین قیروطی ست که از ذاریج یا از ثافسیا ساخته باشند تا که بر موضع آبله افتد و نفع داده بخشد و اگر ماده شدید الحد باشد بفرفیون و خردل و عاقرقرحا و مانند آن ضماد کنند و شقیقه مزمن که بران مدت دراز گردد و او بهر حال ماردبود و محتاج بتحلیل و تسخین قوی باشد و چون اطلیه و نطولات حار استعمال کردند و استفراغ و تنقیه بدن کرده باشند اقدام بمالش عضله صدغ جانب وجع از انگشت و پارچه خشن قریب وقت دوره نمایند بعده طلا بکار برند و هنگام اصطباح تحدیر و اشتداد وجع ضربانی طلای فیون با نبروت و قوالبض بر شریان صدغ جانب علیل و بستن قطعهٔ سرب یا چوب بهندم بران از نبض قوی محدث وجع ضربانی منع کنند و بعضی متقدمین علاج مجرب نافع منقول از زرنی برای شقیقه مزمن و بیضه چنین نوشته اند که هیچ بداران فهستین بر اوراب روغن نیتون و غیره بیزند تا مهر اشود پس بر شق علیل آب روغن نیمگرم بریزند و بثفل آن ضماد نمایند که شقیقه باحمی دبی حمی را زائل کند و در اضمده مثل ضماد خردل نیست و هرگاه مرض طول کند ضمن سداب بپوست بیخ کبر و عنصل و فرفیون سابیده بشراب بحالی یا آب باد رنجبویه یا آب بادیان سرشته ضماد نمایند که عظیم النفع ست و بعد دخول در حمام و کثرت انکباب بر اب گرم سعوط روغن بیسته در ساعت در دراب سوی کتفین فرو دارد و انتفاع یابند **صاحب کامل** گوید که اگر شقیقه از تنقیه و تمریخ و ضمده و نطولات مستحد ابه ماده بحقنه ساکن نشود و مدت آن طول کند این حب بهند صبر پنج درم فرفیون دو درم و نیم مرو پوست خربق هر دو احد پنج درم شحم حنظل و سقمونیا هر دو احد چهار درم نطرون سه درم مقل چهار و نیم درم با آب کرنب افشرده جهاسازند شربتی از یکنیم درم تا دو درم و اگر ساکن نشود و مزمن گردد ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس یا نقوع صبر کرده صداع گذشته بدهند و چون بدن بکلی پاک گردد شق مریض را سیار چه و درشت بخانه تاریک سرخ و گرم گردد و این قبل از وقت دوره بعمل آرند و این طلا نمایند فرفیون چهار مثقال حلتیت دو مثقال افسنتین مرصافی و جندبیدستر هر واحد یک مثقال با ریک سابیده بسرکه سرشته بر موضع علیل طلا کنند و جالینوس گفته که من دوا از فرفیون ساختم با وجود آن حاجت بغیر او نیفتاد و آن اینست که بگیرند قیر روغنی معمول از زیت مغسول یک طل موم سرخ ربع رطل و بران پاک او قیه فرفیون سوده انداخته حل کنند و مرهم سازند و بر شق علیل طلا کرده باشند و اگر اندکی فرفیون گرفته و در زیت آمیخته در گوش جانب دچکانند منفعت بین نماید و اگر صاحب ابرو و غن بادام تلخ با آب بجوش در سرخ محاذی شق علیل سعوط کنند نفع ظاهر بخشد و همچنین روغن خشخاش و اگر این سعوط بعمل آرند نافع بود جندبیدستر و جاوشیر و زعفران هر یک حبس

مساوی ساییده با آب مرزنجوش تر رشته مثل عدس جهاسازند و بشیر دختران و روغن بنفشه حل کرده در بینی چکانند و گویند می باید که معالجهٔ شقیقهٔ بارد یا بلغمی و این نامند
که در اب مرزنجوش فرفیون حل کرده در گوش چکانند و شراب صرف بعد طعام شقیقه را نفع دهد اگر از بزودت و بلغم باشد و اما قبل طعام روی ست زیرا که ارتفاع بخارات
بسوی سر میکند و در داشتند ادمی نماید سعید مینویسد که اگر سبب مجتث شقیقه خلط بارد اعنی سودا یا بلغم باشد تنقیهٔ بدن باید و مسهل مستفرغ آنها مثل حب قوقایا و یا اباج نامند
و مصطکی بخایند و آب هن بر بزنند و جلنجبین بخورند و آبیکه دران عود و مصطکی جوشانیده باشند بنوشند و بعد تنقیهٔ شق علیل خصوصاً عضله صدغ را بدست و پارچهٔ کتان
بمالند و روغن سوسن یا روغن خیری یا زنبق قدری مشک آمیخته بمالند و قدری ازان در بینی و گوش جانب درد چکانند و مریض را در حمام داخل نمایند و پرهیز کلی دارند
که پرهیز شفا سید الامراض را که مواد آنها غلیظ باشد پس بعد تنقیهٔ بدن بشوربای قنابر و عصافیر و ملجوم سنجد آنها غذا سازند و هر گاه تنقیه قوی شود و ضعف
بصر شروع گردد شریان را قطع نمایند ورنه بصارت زائل شود **مصنف** حادی صغیر گوید که علامت و علاج شقیقهٔ بلغمی و سوداوی قریب از علامت و علاج
صداع بلغمی سوداوی ست و شقیقهٔ بلغمی را نوشیدن جلاب از بادیان دو درم و گلقند شکری ده درم نفع کند و غذا فروزه بنخود آب بشیرهٔ قرطم دهند و بعد نضج خلط
تنقیهٔ بدن باین حب اصطمخیقون نمایند سلیخه هفت درم غاریقون ده درم صبر بست درم سنبل و قسط و حب بلسان و نقاح از هر یک دو درم زعفران نیم درم
افتیمون و شحم حنظل هر یک پنج درم مصطکی یکدرم کوفته بخیته با آب کرفس سرشته جهاسازند شربت یک مثقال این حب با رستانی ست و علاج شقیقهٔ سوداوی نوشیدن
جلاب با در بخبوبه دو درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم با شکر سفید ده درم ست و غذا فروزه بنخود با بشیرهٔ قرطم یا بادام و بعد نضج تنقیهٔ بدن بحب افتیمون یا مطبوخ
افتیمون و تقویت سر بلخمها و شمومات حار طیب و تظلیل سر بحشایش مسخنهٔ طیبه و احتراز از حرارت شدید و بزودت و صاحب شقیقهٔ بلغمی و سوداوی را امتثال این دو امساک
مر بسیار نافع ست بهدیه ست شریک نیم درم نانخواه زعفران تخم کرفس یک چهار درم استنتین رومی صبر سقوطری هر یک شش درم سنبل الطیب سازج هندی مرکی مشک هر یک
دو درم کوفته بخیته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یک درم بجلاب نیم گرم از شکر ده درم **انطاکی** گوید که تنقیهٔ خلط غالب کنند و در نیجا بر فصد بتر شریان و داع آن
افزوده میشود اگر داده نشود و در شقیقهٔ بارد کثرت لطوع بسیر و صبر کنند و سعوط بکبابه و آب مرزنجوش و خوردن یکی از ادویهٔ رجات نمایند و آین معجون برای شقیقه
و اکثر انواع صداع بارد از مجربات مجوزهٔ من ست سا کلی قرنفل بسباسه انیسون هر واحد یک جزو مرکی گل سرخ هر واحد یک جزو زعفران ربع جزو مشک نمن
جزو بعسل معجون سازند شربتی ازان سه درم و شحم حنظل بخایند و کبابه مخلوط کرده بسر کفه دران اشتوق و صبر حل کرده باسرشته ضماد نمایند که این طلا عجیب ست و همچنین
سعوط با آب چقندر ممزوج بروغن خشخاش **طبری** گوید که در شقیقهٔ بارد آب چشم نازل میشود و بصر باطل میگردد و مجاری نور بند میشود و علاج این مشکل تر از
شقیقهٔ حارست پس اگر مادهٔ آن در معده بود تنقیهٔ بدن باین مطبوخ کنند بلیله سیاه پوست بلیله کابلی هر یک پانزده درم بلیله و شیر آمله و کما فیطوس و کما ذریوس
و اسقولوقندریون و سنای مکی و اسطوخودوس هر یک چهار درم قنطوریون دقیق استنتین و خشخاش عفت هر یک سه درم شکای و باداورد و گل سرخ و اصل السوس مقشر
و هوم المجوس هر واحد پنج درم افتیمون هفت درم زنجبین بست درم مویز طایفی منقی بست درم همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و صد درم ازان صاف کرده یکدرم
غاریقون و یکدرم تربد و دو دانگ نمک هندی آمیزند و چون سه ساعت از شب باقی ماند دقه ثلث درم اباج فیقرا بعسل سرشته بخورند و صبح مطبوخ مذکور بخوشند
بعد ازان هفت روز صبر کنند و منضجات بنوشند و پرهیز نمایند از اغذیهٔ غلیظه و پرخوری و شب خوری هر چند که غذا محمود باشد و اقتصار بر ضروریات و زیر باجات
و اسفیدباجات نمایند و بعد از روز هفتم بقارورهٔ نبض نگاه کنند اگر قارورهٔ نبض حاد و جمیع بدن گرم باشد فصد قیفال یا اکحل نمایند و اگر نبض احاد و قارورهٔ
را رنگین نیابند تربد بعسل و نمک جوشانیده با سکنجبین بیاشامند و رفاده بر شریان صدغ نهاده چشم و سر را بعصابه ببندند و ادام پرهیز نمایند باستقصای تمام تا معده
نقایا بدو چند روز راحت دهند و چیزی بر ضرورات زیاده ننمایند بعد ازان بکبندش تخم گل و شونیز عطسه آورند اگر مانعی نباشد و طبیعت او گرم نشده باشد پس چند روز
دیگر راحت دهند اگر مرض نقصان بین پذیرد و مریض در خود راحت یابد صبر نمایند و لزوم پرهیز کنند و طعام و آب و نان کرده بخورانند و نگذارند که طبیعت
قبض ماند پس اگر این تدبیر کفایت نمود و بهتر والا نظر بقوت و سن و مزاج مریض سالم قوی این نمایند اگر رخصت استفراغ ثانی دهند تنقیه باین حب کنند و ندیده ام
احدی را که این مرض عارض شده و استفراغ باین حب بعد ازین تدبیر مرتد و مریض سالم گشته باشد بگیرند گل سرخ دو استنتین و تربد مجوف و تخم کرفس و نانخواه و مصطکی

هر واحد یکدرم ایارج فیقرا و فاریقون سفید هر یک یک نیم درم ما هیزهج نیم درم خربق سیاه نیم درانگ صبر سقوطری دو درم همه را بمایک سیاه یا آب گرم نیم یا بآب باد رنجبویه یا شراب کهنه بسرشند و قبل حب ساختن بر دو مثقال از ثلث وزن کرده یانیم دانگ سقمونیا مشوی تقویت داده مثل فلفل حب ساز ند و بعد پرهیز دو روز بدهند غذا شوربای سفید باجی که دران نخود بسیار پخته باشد باشامند و بعد استفراغ هفت روز راحت دهند اگر مرض بالکل زائل نشود بهتر والا نظر بمقتضی و قاروره معالجه مریض کنند اگر گرم باشد و مزاج او حدت پذیرد چند روز معالجه ترک نمایند و بر پرهیز اقتصار کنند تا آنکه مزاج تسکین و اعتدال یابد پس اگر مرض زائل نگشت بر صدغین و موضع کثرت حضر بان روغن قسط یا روغن نارد مین یا روغن بلسان خوشبو بمالند و اگر کفایت نکند روغن غرغره بمزج دماغ و ادویه دایارج فیقرا تحنک بدان برفق نمایند و اگر از استعمال این غرغرات چیزی از زبان یا حنک یا حلق حاضر رود سوزش بهم رسد راحت دهند و روغن گل استعمال کنند بر مواضع ملتهبه غذای او حریره معمول از نشاسته و پیه ماکیان سازند و اندک روغن گل بران چکانند که این امیب آن موضع را زائل کند و بهتر آنست که طبیب هنگام استعمال غرغره ازین اشیای حاده حذر نماید که گاهی سوزش و ورم لهات می آرند و از نزول چیزی در حلق منع میکنند و دران خطرست و اگر این کفایت نباشد باندک روغن مصطکی سعوط کنند که گاهی مزاج دماغ گرم میشود و شقیقه تحلیل میگیرد و اگر این کفایت نکند رگ شریان را بعد تر داغ دهند یا جراو بداغ یا خوم کنند که بعد تنقیه بدان و داغ شقیقه زائل میشود و بدانند که استعمال داغ جایز نیست مگر وقتیکه مریض قوی و بدن فتی و طبیعت معتدل و فصل معتدل یا قریب باعتدال بود و ایضاً بدانند که قطع شریان بر دو وجه است یکی شق جلد و قطع عرق و داغ طرفین آن دوم سل عرق بصناره و ادخال آهن تحت او و قطع او بداغ بران حدید تا حرارت آله داغ بفشای موضوع برتحف نرسد و در انجا تشنج حادث نشود و درست کردن سر او را ممکن نباشد و بعد تر و داغ واجب است که بر سر و گردن و جمیع بدن تمرخ نمایند اگر مزاج او متغیر نشود و حفظ او بغذا او دوا نمایند تا مزاج او تسکین یابد محتشی شرح اسباب نوشته که حشمادرین باب نافع ست که اضاد حنا با آب نمک سرشته بآن مروخ خارسود مند ست بگیرند قرنفل سلیخه هر یک درم تصب الزریره سنبل الطیب سا فرج هندی قرفه شنه جند بیدستر قسط مر بخوش از هر چنی هر یک بست درم بیخ بنفشه مرصاف هر یک نیم درم و نیم کوفته در اب بجوشانند تا مهر اگر خود صاف کرده روغن کنجد آمیخته باز بجوشانند تا روغن بماند صاف نموده بدارند و نیم گرم بمالند و بخور عرعر نیشا و سعوط آب چقندر مروج بر روغن تخم مشمش نافع و بدانند که استعمال چوب چینی بعد تنقیه تامه در شقیقه مزمن بسیار نافع ست و همچنین داغ بر صدغین و این سعوط مجرب ست بگیرند مومیائی بقدر عدس و مشک و کافور و جند بیدستر مجموع بمقدار عدس با روغن بان حل کرده سعوط کنند و این طلا در صداع شقیقه رافع بخشد بیخ لفاح کندر زعفران صبر هر یک درم مزر البنج دو درم گل ارمنی حدم صمغ عربی انزروت مرکی هر یک نیم درم فتیلها کنند و بگاو و بکبوسیاه یا آب آهیخته بر کنار نرم

عصابه

و آن دردیست که در هر دو ابرو متصل بعضلات پیشانی عارض شود و گاهی در یک ابرو حادث شود و بدان سبب مریض بر کشادن چشم قادر نباشد و بر رو افتاده ماند و از روشنی متنفر بود و پندارد که پیشانی او میطرقد از شدت تمدد و بعضی گویند که فرق درین درد و شقیقه اینست که این بعد زوال آفتاب کمتر میگردد و بتمامه زائل نمیشود بلکه اندک اثری می ماند با ثقل بسیار بخلاف شقیقه که از نیم روز تا همه شب هیچ اثری از درد نبود الا اندکی ثقل و جالینوس گفته که در شقیقه درد طول میباشد بخلاف عصابه و بطری گوید که درین علت نبض صاحب آن صاحب و متمدد و قاروره خام غلیظ میباشد سبب آن یا صعود اخلاط بخاری گرم ست از بدن و احتباس آنها بنا بر کثافت جلد و انسداد مسام در پیش سر بموضعی که عصابه می بندند و از نجهت آنرا عصابه می نامند و یا تولد حرارت ساده و احتقان آن در صدغین و عینین بواسطه رسیدن سری بسر عقب گردن آفتاب یا آتش و گاهی از احتباس کام نیز عارض گردد و مراد از اخلاط بخاری اخلاط قابل تبخیر از ادنی سبب ست یا اخلاط شبیه بخار مثل اصناف صفرا و خون صفراوی و بلغم رقیق حار که این همه مثل بخار اند در تصعد.

طریق تشخیص اسباب این مرض شناخت اسباب مذکوره از لزوم و عدم از لزوم مرض و از تقدم اسباب سابقه هر یک توان کرد مثلاً از مریض بپرسند که درد در روز زیاده می ماند یا نه و پیش از مرض مشتهی بچوای سرد یا غسل کردن باب سرد اتفاق افتاده بود یا نه اگر اقرار کند سبب او صعود اخلاط بخاری باشد و اگر گوید که درد از صبح شروع میشود و بعد نزول آفتاب کم میگردد و در شب نمی ماند و پیش از مرض گردیدن در افتاب گرم یا نشستن نزدیک آتش و سر دنا شده بر نکردن

سر در هوای بارد یا اندراختن آب سر اتفاق شده بود سبب او تولد حرارت سانج باشد و اگر بعد زکام پیدا شده باشد و این بیشتر از خوردن اشیاء حاره یا بسبب ابتدائی زکام عارض میشود علاج در قسم اول فصد سر رود و بعد دو سه روز رگ پیشانی یا صدغین کشانیده پس بخاریدن اندرون بینی از چیزی مثل رحمان آورند یا جماعت پس سر نخارانیده تلیین طبع بملینات مناسب مثل شیر خشت و تربخبین با آب نارین و تمرهندی و آلو و مانند آن کنند و مارا بجبن بسیار نافع است مبرز کور در علاج امراض دماغی حارد بخاری و صداع حارد بخاری مذکور شد بکار برند کافور و صندل سرکه بهم بسایند و دیگر شمومات بارد بعمل آرند و برای جذب اخلاط و اخراج بسوی اسفل ساقین بندند و قدمین بمالند و حجامت بی شرط بر فخذین و ساقین نمایند و یا بعد فصد یا تریعیف شربت لیموی و نیلوفر هر واحد یکنیم تولد در عرق بید یا ده و گلاب و عرق بید مشک هر یک پنج تولد حل کرده بنوشند و از سرکه و گلاب و شیر زنان هر یک ماشه تخم کاهو خشک حضض مکی صندل سفید هر یک سه ماشه سوده آمیخته محلل سازند و بشیر زن و روغن کدو و کاهو هر یک ماشه کافور یک ماشه حل کرده سعوط سازند بکرات و مبرات و غذا شوربت بنفشه و گلاب و بید مشک و یا اسفاناخ یا خرفه یا مزورات حامضه از انار و تمرهندی و آلو و اگر از این تدبیر زائل نشود رگ بینی زنند و مسهل صفرا و هندوسر هندی نوشته که درین مرض تجربه کردم سعوط طباشیر معمول از رطباشیر و افیون و زعفران و شکر مصری که در شیر زنان شیاف ساخته خشک کرده بشیر مذکور یا روغن گل یا روغن بنفشه حل کرده استعمال نمایند و ایضاً بگیرند خشخاش هر دو سه درم تخم خربزه هر دو سه درم متواتر بچکانند که مجرب است و نکاد معمول از آرد جو و خطمی و صندل سفید و گل سرخ مساوی کوفته بگلاب و سرکه و روغن گل سرشته نیم گرم استعمال نمایند و اگر گرفته گردد از بابونه و مرزنجوش مطبوخ تکمید کنند و بطلای معمول از صندلین و تخم کاهو و گل سرخ و نیلوفر هر یک یک درم شیاف مامیثا دو درم افیون پوست خشخاش هر یک یک مثقال گلاب یا آب عنب الثعلب و کشنیز سبز طلا سازند و طلای لازق نیز مفید است و گویند که آب سرو برانجا بفاصله دو سه مجب بکثرت دخین نافع این درد است و همچنین چسپانیدن یک عدد زلو میان هر دو ابرو و این نخامه درین باب از مجربات نوشته نوشاد کافی مصعد سماشه کافور یک ماشه در عرق نعناع دو تولد روغن یاسمین یکنیم تولد آمیخته بکار برند طبری گوید که تریعیف و فصد هر دو قیفال بعمل آرند و امر بپرهیز از هر چیز سوای مزورات معمول بسرکه و شکر نمایند و سرکه و کافور بپویانند و امر بمالیدن پا بها و بستن ساقین کنند و اگر این تدبیر کفایت نکند حقنهای لینه کور در امراض عاده بمثل چقندر و محسک و بابونه و عناب و بیستان و زبر کتان و سپوس و جو و مانند آن بعمل آرند و دیگه معده را گرم کند اصلا نهند و این مرض ابو جعفر کرخی را در عرق عارض شد و علاج بایارجات و اشیای حاده سخنه کردند و کار عظیم گردید چنانکه بر کشادن چشم و نظر بروشنی قدرت نداشت پس این سیار معالجه باضداد علاج مذکور از نوشاندن ماء الشعیر و فصد سر رود و استعمال حقنه لینه در ملک قدمین و بستن ساقین نمود و مرض زائل شد بعد از این رساله درین مرض تصنیف کرد و در آن رساله ذکر کرده که این علت در جوان بسیار حادث میشود و آنرا عصابه گویند و این مرض در رئی شخصی از اجله کبار پیدا شد و اطباگمان کردند که نزول الماء صداع است و شریانهای او قطع کردند و داغ نهادند تا آنکه بصر چشم او زائل شد بعده شخصی قدح او نمود و بالکل نابینا ساخت و زنی را این علت در رئی عارض گردید شخصی تبضیع صعدغین بضماد یکه در آن افیون بود ایما کرد پس موضع خدر شده ماده در آن منجمد گردید و در زبان آن ثقل و در چشم آن ظلمت پیدا شد و دائم بر رو افتاده می ماند و طبیبی قطع شریان او را شاره ی نمود و من شناختم که این عصابه بهت و علاجش تریعیف و حل طبیعت بحقنهای لینه و شد ساقین و ملک قدمین و شرب ماء الشعیر پس آن زن بهمین تدبیر نمود و مرض زائل شد و اگر مرض متعسر گردد و احتیاج بضمادات محلله افتد واجب بهت که ضماد از نبشه و نیلوفر و خطمی و آرد جو و برگ خبازی و برگ سپیدار و مانند آن سازند و گویند که در غذای صاحب این مرض کشنیز زیاده انداز زند و از جمله اغذیه مسخنه پرهیز کنند و در قسم دوم یعنی آنکه از تولد حرارت ساده بود مبردات مذکوره دهند و تقیع مسام از خارج تولیدین طبع بدستور نمایند و کافور سوده بروغن گل آمیخته در بینی چکانیدن مجرب است و معمول است و کذلک ضماد برگ کاسنی تازه گویند که طلا بکافور و یا شیاف مامیثا و حضض و تخم کاهو و بزر البنج و افیون نرم سوده با سرکه و گلاب سرشته و آشامیدن شربت تخم خیارین و تخم خربزه و کشنیز خشک با شربت بنفشه هر صبح و خوردن اطریفل کشنیزی هر شب وقت خواب با آب گرم نافع است و این نوعی از صداع تمسی است و علاج این علاج آنست که در صداع حار ساذج مسطور شد و آنجا که از اصطباس کام بود تدبیرش بعلاج نکام نمایند و از ادویه و اغذیه مسخنه احتراز کنند و قطور کافور و روغن گل در خیانیز فیلی سود مند است و اگر حاجت تنقیه باشد دو درم زراوند زیاده حرارت نبود خبازی پنج ماشه سپستان نه عدد اصل السوس پنج ماشه شربت سیاوشان هفت ماشه

در منضج باردعوض آلو بخارا و شاهتره افزوده شب خیسانیده صبح گلقند سه توله داخل کرده بنوشند و اگر خواهند بعد دو سه روز که حرارت کم شود گاوزبان گل گاوزبان هر یک پنجماشه بادیان پنج گاسنی نیم کوفته هر یک هفت ماشه اضافه کنند و به منضج ماده شاهتره نه ماشه سطوخودوس چهار ماشه سنای مکی یکتوله پوست بلیله سه پوست هلیله کابلی هر یک پنج ماشه طبرزد سیاه شش ماشه مغز فلوس و مغز تخم خربزه شکسته مغز چارتوله گلقند چهارتوله آب دو پاو و خمیر نرم شش ماشه افزوده مسهل باز نضج داده حب یا رج بستو معمول خورانند

حس

مرضیست که هرگاه عارض شود بیمار چنان پندارد که مغز او همی خارد بدون صداع و الم و اگر سر او را بیفشارند یا بچیزی سنگین بکوبند یا آب گرم بران ریزند لذت یابد و لهذا صاحب ترویح این مرض را بعلت مزودی مسمی ساخته و بسبب انحصره مستحفظه حاره لذاذه قلیل المقدار دانسته که بحس صداع نرساند و از عضو دیگر بسوی دماغ برخیزد و یا در بطون دماغ حاصل شود و لذع کند چنانکه بخارات موجبه حب بسام لذع میکنند و خارش می نماید و خوش می آید خاریدن آن و این از احتقان و شدت گرمی اخلاط و تغیر آنها بکیفیت لذاذه حریفه میشود و بقول اطبای این بخارات چون منعکس گردند و بعرق از مسام خارج شوند در بدن حکه پیدا کنند و اگر غلظت یابند و زیر جلد بمانند جرب یا بس احداث نمایند و تجربه کرده ام که نبض صاحب این مرض سریع و قوی متقاوت و قادر و حاد رقیق القوام میباشد علاج بهر منع انحصره و تبدیل مزاج اخلاط و ترطیب آن از دو بیمسر تر و انچه در امراض دماغی حار و بخاری مسطور شد بعمل آرند و شیره خرفه و خیارین و کاهو و کشنیز با شربت نیلوفر و یا شربت بنفشه بدهند و لعاب اسپغول و لعاب تخم مرو و ماء الجبن و رائب و ماء القرع و آب هندوانه هر واحد با شربت بنفشه و شربت خشخاش آمیخته نوشیدن نیز مفید بود و کمادیکه در علاج عصابه گذشت نافع ست و اغذیه مرطب بمجر بخارات رطب جون ماء الشعیر با کاهو و پالک کدو بشیره مغز بادام پخته و شیر پز و قند سفید بدهند و هرگاه تبدیل مزاج اخلاط شود و حدت آن ساکن گردد و حرافت ازان زائل شود و حاجت تنقیه افتد در آن هنگام از مسهل صفرا و یا مطبوخ افسنتین و تمر هندی و هلیله زرد با شیر خشت و تربجبین استفراغ ماده نمایند و یا آب شاهتره مروق بشکر و یا شربت ورد مکرر بلعابات بدهند و هرچه در اربول بسیار نماید بدهند و اگر خون غالب بود و قوت مساعدت کند فصد کنند و برای جذب مواد با سفل محاجم بی شطر بر ساقین و قدمین نهند و بعد تنقیه اطلیه و نطولات و رو غنهای سر و برای تبدیل مزاج دماغ استعمال نمایند و ماء الجبن و آبهای مذکور بنوشند و بعضی متاخرین مینویسند که آب ترب یا ماء القرع یا ماء الخیار بقدر نه توله و شربت نیلوفر و خشخاش هر یک دو توله و یا لعاب اسپغول و بهدانه بشربت نیلوفر و سکنجبین لطاجی ملونی هر واحد یکنیم توله بدهند و غذا آش جو بشربت نیلوفر و کلانچ شانند و فرنی شیر پز دهند و اگر ازین تدبیر صحت حاصل نشود جهت تنقیه بدن و تبلید حس مطبوخ بلیله و یا شاهتره و یا ماء الجبن بشربت آلهی علویخان دهند و یا مروق شاهتره و کاسنی با شربت شاهتره و بر شاه ازرانی و بعد از تنقیه اگر احتیاج افتد فصد سر رود کنند و جهت تعدیل مزاج اطریفل کشنیزی دهند که دران هموزن همراه دو یه کشنیز باشد و یا این معجون شاهتره کشنیز خشک یک دو توله اطباء یکتوله کوفته بیخته قند سفید آن بیخته دو چندان آمیخته دو توله بآب گرم حل کرده بقوام معجون سازند و ثقل را که تشخیص امراض دماغی دران ملحوظ نمایند پس اگر آنی سر علامات غلبه هر خلط که دریافت شود حسب آن تنقیه کنند و استعمال شبیارات نافع بود و در ثقل دموی بعد فصد فصد قیفال فصدک پیشانی نمایند خصوصا اگر ثقل بسوی خلف سر باشد و یا فصدک یا شریان پس گوش بردارند خصوصا هرگاه ثقل بسوی قدام سر باشد و بعد از نضج مطبوخ هلیله و یا ایارجات حسب خلط غالب تنقیه نمایند و تغذیه بانذیه لطیف مثل مخ خود اب بشیره قرطم یا ماء الشعیر شوربای سکوم خفیفه دهند

سرسام

یعنی آماس سر از اسرسموس نیز گویند و سرسام بحسب اصطلاح اطبا بر دو قسم ست حقیقی و غیر حقیقی حقیقی ورم خشیه دماغ یا جرم آنست و انواع آن بحسب اختلاف محل ماده مختلف میباشد مثلا انچه در حجاب رقیق یا غلیظ دماغ سوای جرم دماغ از ماده گرم افتد قرنیطس گویند ماده آن یا خون صفراوی یعنی مختلط بصفرا البته یا صفرای خالص یعنی غیر مختلط و غیر محترق که آنرا مره صفرا گویند یا حرای صحیح یعنی صفرای طبیعی احر اللون غیر مختلط و غیر محترق و یا صفرا مخلوط باندک بلغم یا صفرا نی محترق مائل بسواد و این بدترین انواع ست و در اکثر ازدوم مرای یا از صفرا افتد و بعرق یا رعاف منقضی گردد و گویند که اکثر حدوث سرسام از شرب نجم و تناول حلوا با روغن شتا و از نشستن بر راه رفتن در آفتاب میباشد و بعضی سودی را قرنیطس و صفراوی را قرنیطس خالص نامند و در هر نفس جرم دماغ را اگر از خون فاسد متعفن افتد فلغمونی خوانند و اگر از خون صفراوی یا صفرای

صرف عارض شود محرور گردد اگر از سودای غلیظ خبیث روی محترق که در عمق دماغ و جوهر آن منصب گردد عارض شود جمره بجیم نامند و ورم خاص تجویف شرائین دماغ را که از خون محترق غلیظ فاسد در نهایت فساد و خباثت حادث شود غائر یا و شقاقلوس خوانند و انچه از مادهٔ بارد افتد سرسام بارد گویند پس اگر ورم مجاری جوهر دماغ یا در نفس جوهر دماغ از بلغم عارض شود لیثرغس نامند و اگر از سودا حادث گردد سرسام سوداوی خوانند و بعضی این را نیز لیثارغس گویند و سرسام غیر حقیقی آنست که بسبب تصاعد ابخره اعراض سرسام مثل هذیان و اختلاط عقل بی ورم دماغ و اغشیه ظاهر شوند چنانچه در تپهای گرم و اوجاع عصبی از اخلاط محتقن در معده و از ادوام در نواحی خارج رأس یا در غشای خارج و در بر سرسام بمشارکت حجاب او ارام آن و سائر عضلات صدر و در ورم شانه و رحم و معده مشهود میشود

طریق تشخیص اقسام مذکوره باید که اولا این امر دریافت کنند که سرسام حقیقی ست یا غیر حقیقی و این چنان باشد که از مقربین مریض معلوم کنند که هذیان و اختلاط عقل که علامت مشترکهٔ سرسام حقیقی و غیر حقیقی ست بتدریج ظاهر شده یا دفعة پس اگر مریض از هذیان و اختلاط عقل بتدریج واندک اندک واقع شود و با لزوم تپ که اکثر در نیم روز شدت کند ثابت و لازم باشد و تابع سوء حال عضوی دیگر نباشد بلکه اولا علامات او ظاهر شود و بعد ازان مرض دیگر بهم رسد و عبث اطراف و اضطراب و نفس مضطرب غیر منتظم و امتداد سر بپهلو بسوی بالا و اختلاج اعضا در نواحی شریف و گاه باخواب مضطرب بود که ازان برجهد و آواز قوی دهد و گاه بخوابد و گاه بیدار شود و در اکثر خواب اندک یا بسیار مشوش بود با خیالات و احلام فاسده هائله و انتباه مشوش با آواز بلند و بی حیائی و دلیری و اعراض از شعاع و اضطراب زبان هنگام تکلم و خشونت و گزیدن آن و گاه ورم زبان و اکثر قطع آواز و خواهش آب و اندک شرب آن و سردی اطراف بول مائل برقت و نبض صلب صغیر و آخر انقباض و اول انبساط او سریعتر بود و مشارکیت او از موجبیت خالی نباشد و گاهی عریض و عظیم و متواتر گردد سرسام حقیقی باشد پس بدینصورت باقسام حقیقی نظر کنند یعنی اگر علامات مذکورهٔ آن باخندهٔ و ظهور قطرات خون از بینی و عظم نفس و نبض و سرعت و تواتر آن و سرخی چشم و روی و بیرون آمدن اشک چشم و تیز ازان و بیخوابی غیر مفرط و خشونت زبان و سرخی آن مائل بسیاهی پس سواد آن و ثقل زبان و کسل از کلام و امتلای گهای رو و چشم متواتر نشست و برخاست بغیر حاجت یافته شود سرسام دموی باشد و اگر با علامات حقیقی تپ محرقه و حاد و اشتداد آن لغب و بیخوابی مفرط و شدت خشکی زبان و بینی و کثرت غضب و بد خلقی و اضطراب و وقت اطراف بینی و زردی رو و چشم و زبان پس سیاهی آن و سرعت و تواتر نبض و کشیدگی پوست پیشانی بسوی فوق و کراهت از روشنی و تتابع نفس و کثرت تشنگی و قارورهٔ احمر ناصع یا ناری و قبض شکم محسوس گردد سرسام صفراوی بود اما اگر از صفرای محترق مایل بسودا عارض شود با عوارض مذکوره و جنون و فجر عظیم نفس و کدورت چشم و ترسیدن و آواز دادن در خواب و جستن و گریه کردن نیز باشد و اگر شدت سرخی چشم و بیرون آمدن آن و بسیاری حمرت رخسار و حیاتا عروض کزاز یاقی و غشیان و فرط میلان مریض بافتادن او بر پشت بغیر نظام و خلاف معتاد و سبات باشد علامت فلغمونی بود و باید که درین ورم از سختی آماس درزهای سر از هم باز شوند و شبکهٔ دماغ اندر کشیده شود و سر شبگانی و آن در اکثر بروز سوم هلاک کند و اگر ازان تجاوز کند امید نجات ست و اگر اندر سر و جع و التهاب شدید بود و ملمس چهره سرد و رنگ و چشم زرد باشد و گاهی یکبارگی گرم و سرخ گردد و دهن بسیار خشک و تب شدیدتر بود نشان حمره باشد و این نیز در اکثر روز سوم بقتل میرساند و اگر این علامات با خارش دماغ بود علامت قولنج بود و گاهی جمیاین را حمره در دماغ عارض میشود پس با فوج فوج می نشیند یعنی تارک سر منجذب میشود و بطرف داخل و چشمها غائر و کوچک و زرد شوند و بدن خشک نماید و اگر در حرقة التهاب اشد مثل جمرهٔ آتش باشد حمره بود و اگر سیاهی چشم غائب شود و سفیدی پدید آید و بقفا خفتن آرام یابد و شکم منتفخ و سر بپهلو باکشیده گردد و در اعضا اختلاج بسیار شود و فساد رنگ چهره و تیرگی او مع سرخی و بطلان حرکات باشد علامت غائر یا و شقاقلوس بود و غائر یا مقدمهٔ شقاقلوس ست و بعد بطلان حس تمامهٔ شقاقلوس گردد و قند و جالینوس این هر دو لفظ مترادف اند و این نیز صعب تپ بین اقسام سرسام ست و در سه روز میکشد و اگر علامات سرسام حقیقی با لزوم تپ مع صفر و صلابت بطور و اختلاف نبض مع جنون و خوف و جستن از خواب و فریاد کردن و قلت انس با مردم و ذکر مردها و یاد مرگ کردن و گریه و بیداری و کشاده ماندن چشم و خشکی بینی و زبان و امات و کثرت تنفس نوعی که گویا گلو خفه میکنند مدرک گردد و بدو را مع تغیر عظیم حال علیل ظاهر شود و قارورهٔ تهلجی و یا استقی بود سرسام سوداوی باشد و اگر با وجود آثار سرسام حقیقی دوام تپ و عظم و تفاوت و عریض و لین ست و بطور و موجبیت نبض بطور و ضعف تنفس مع ضیق اندک و ترهل و تهیج و دوام تغمیض و سبات بقبل نسیان و

وکثرت آب دهن فاژه وگاهی کشاده ماندن دهان ونیفتادن زبان وکسل از جواب دادن وعسر حرکت پلک وزبان علامت برازو غلظ بول وعروض قراقر اقماش وعرق اطراف احیانا واسخراز بستر معلوم شود ولیکن غیر باشد وهرگاه مریض را اختلاط عقل وهذیان دفعة واقع شود وهشتاد واز دیاد وانتقاص ونوائب آن تابع اشتداد واز دیاد وانتقاص ونوائب سور حال عضوی دیگر بود سرسام غیر حقیقی تابع امراض دیگر باشد وایضا از نشان غیر حقیقی ست که بعد از امراض اعضای دیگر میباشد یعنی اول مرض در اعضای مشارک دماغ بهم میرسد وبعد ازان علامت سرسام ظاهر میگردد پس بدینصورت باید که باقسام او توجه نمایند یعنی اگر از مشارکت حجاب حاجز وعضلات صدر افتد تقدم علامات بر سام وذات الجنب مثل وجع ناخس در پهلو وقت تنفس وضیق النفس وسرفه خشک در ابتدا ونبض مشاری بران گواهی دهد بیشتر حرارت آن در نواحی صدر باشد بخلاف حقیقی که در نواحی سر بود ونفس مختلف باشد گاه ضعیف شود وگاه متواتر وعظیم گردد ومیل او بصفیر وضعف اکثر بود گاه نفس کبد مرقی برارد واگر از خلط مجتمع در معده عارض شود لذع فم معده وغثیان وعطش وتلخی دهن ازان شاهد بود واگر بسبب اورام دیگر مثل ورم شانه ورحم افتد باشد از عوارض اورام مذکوره معلوم شود پس هر قسمی از اقسام سرسام که مشخص گردد مطابق آن بعلاج مخصوصه او پردازند انتباه بدانند که گاهی در قرانیطس بسبب مشارکت یا انتقال ماده جوهر دماغ نیز ورم کند واین شدید المرارت ست در روز چهارم بکشد واگر ازان تجاوز کند نجات یابد وکسی که بسرسام میمیرد اکثر بسبب آفت در نفس هلاک شود بهر آنکه حرکت نفس اورا دران مختل گردد وبسیار باشد که حجاب عروقی که از سر خارج شده است ورم کند حتی که باآن در زهای سر بشگافند اگر در قرانیطس دوام ثقل در نواحی سر ورقبه باشد وبعد ازان تشنج وقی زنگاری عارض شود مریض در ساعت بمیرد واگر قوت قوی باشد اطول مدت مهلت او یکروز در نهایت تا دو روز ست وآمیدوار ترین اصناف قرانیطس آنست که مریض انچه هذیان کند بعد خفت تیقان آن کند وبساست که منحل وزائل میگردد قرانیطس بهواسیر اگر سیلان یابد یا خون از عروق مقعد جاری گردد وعطسه در سرسام دلیل محمود ست ومشائخ حکم تجاوز از شصت سال باشد از سرسام کم نجات می یابند واختلاج اعضا وصداع شدید دائم مندر بسرسام ست واکثر بحران قرانیطس بعرق ویا برعاف یا بجریان دم بود اگر بمیاشد وسوء تنفس تشخوص چشم وتواتر نفس وتقطیر بول هرگاه درین علت عارض گردد بیمار هلاک شود وهرگاه چشم صاحب سرسام کشاده ماند وحرکت نکند پس صاحب سرخ قی کند در همان روز یا روز دوم بمیرد وایضا کج شدن دهن صاحب سام قاتل ست اگر عقب او خفت روند هرواشک آمدن روی ست خصوصا از یک چشم ودوام مائیت بول در سرسام مهلک ست ودر سرسام اگر با اختلاط عقل ساعتی گریه وساعتی دیگر خنده بود ردی ست وهمچنین سرسامی که منتقل از ذات الریه باشد دلالت بر شدت حرارت خلطی نماید اگرچه انتقال یابد بسوی غیر حقیقی وبیشتر سرسام غیر حقیقی بسرسام حقیقی منتقل میگردد وگاه سرسام بدق یا جذام منتقل گردد وگاه مادهٔ قرانیطس از حرارت میل برودت نموده انتقال بدبیر غس مینماید واشتداد اعراض باشر غس وکثرت عرق دران قاتل ست ووجود تنفس وانحطاط اعراض خصوصا ظهور ورم پس گوش نشان سلامت ست وچون صاحب بشر غس را بعد از تنقیه بدن وآمدن بهوش اختلاج در همه بدن وعشه در دست ودپای چپ افتد باکثرت اشتهای طعام وخروج بول بی اراده وبعد از عروض حالات مذکوره بروز هفتم یا هشتم اختلاج قلب یا بیهوشی ظاهر شود پس همان زیارز دوم یا سوم بمیرد وهمچنین اختلاج بعضی اعضا مانند خارهٔ الیسر ودست وپای همان جانب با قلت اشتهای طعام وخروج بول بی اراده با سوزش شدید منجر بقبایح جانب مع اجتباس بول واختلاط عقل در مدت یکنیم ماه میگردد ویروز چهارم هلاک می انجامد وسرسام سوداوی کمتر افتد واگر افتد در آخر منجر بمالیخولیا میگردد وکذا فی اسهار الاطبا شیخ الرئیس میفرماید که گاهی در نبض بعض صاحبان سرسام اختلاف در حرکت اجزای وضع عارض شود ومرتعش گردد بنا بر ضعف قوت وقلت روح بسبب تحلل از کثرت حرارت واین مندر نبضی بود مگر آنکه اختلاف از تعاش اصلابت بگردد قوت قوت واجب کند که این مندر نبضی نبود وگاهی نبض اهتزاز تشنجی گردد پس مندر تشنج بود وچون علامات امراض حاده وحمیات صعبه بیشتر مندر دران امراض قبض طبیعت باز فراط گردد بنحویکه خروج براز مثل حقنهای لینه متعسر شود ودر ادرار کثیر یا عرق بسیار یا رعاف یا آفت در احشا یا اورام در مغابن امثال آن نباشد این مندر قوی بسرسام بود وقرانیطس انسیان شی قریب الغیبت از خواص ظاهری وخزن بالاسب ظاهر دایمه وصداع کثیر وثقل وامتلا تقدم نماید ودر اکثر زردی چهره وسهر طویل بی خواب مضطرب تقدم کند واین اعراض مشتد گردد تا دام که مواد متوجه بسوی دماغ بود ودر عروق آن گردش کند وچون قرب قرانیطس شود دماغ ماده را تشرب کند در ابتدا وجع از پس سر قریب قفا دریابند

وخصوصاً در صفرادی و چون درین مرض افتند ورم دماغ ورم کند چشمهای ایشان خشک شوند بعده اشک شروع گردد وخصوصاً از یک چشم و بیشتر چشمها ابا لاند و گاهی میل بسکون اکثر اعضا کنند و گاه دستها که بیشتر آنرا حرکت دهند گویا که ریزهای اشیا یا کاه می چینند و گاه چشم بپوشند و گاهی کشاده دارند و ضجر کنند و گاه از کلام فصیح کسل نمایند واراده تحریک بان نکنند و گاه ایشان را تقطیر البول حادث شود و این در جمیات اول قوی برسام حاضر ست و از آلامیکه در اعضای ایشان باشد غافل شوند بلکه اگر کدام عضو در دناک ایشان را سختی مس کنند الم نیابند گوئیم که چون ورم در جانب مقدم دماغ افتد تخیل را فاسد کند پس بیمار ریزهای اشیا از لباس و گاه از دیوار ها بچیند و اشباح غیر موجوده خیال کند و دست پیش چشم همی جنباند اگر ورم در وسط دماغ باشد فکر را فاسد کند پس بیمار تخلیط نماید در چیزیکه عمل کند و تمیز باطل شود و بهذیان کثیر تلفظ نماید و چون ورم مائل بخلف یعنی بجوف دماغ افتد حافظه را فاسد کند پس بیمار امور غیر واقع را یاد کند و انچه بیند فراموش نماید و فی الحال از ان غافل شود حتی که گاهی چیزی را طلب کند و بسوی آن اقدام نماید پس طلب او یاد نشود و گاهی شنیدای بول کردن ان طلب نماید بسوی آن اقدام کند و باز آنرا فراموش سازد و اگر ورم بجمیع جهات دماغ مشتعل باشد این همه علامات ظاهر گردد و اگر با آن دماغ ورم کند چشم سرخ گردد و چشمها بیرون خاسته بود تم کلامه اکنون تدبیر کلی سرسام بقلم می آید بران نظر دارند و پس علاج هر قسم او که مطلوب باشد ملاحظه فرمایند

علاج کلی اقسام سرسام

بدانکه تدبیر مشترک در اصناف سرسام حقیقی آنست که هرگاه اختلاط عقل و هذیان شروع گردد و مانعی قوی نباشد فی الفور مبادرت بفصد سر و کنند و اگر در سه روز اول اتفاق فصد نیفتد و قوت مساعدت کند تا هفته اول هر روز یکه مناسب دانند بکشایند لما هر قدر که فصد سریع تر بود نافعتر باشد و اگر رگ سر یافته نشود و هفت اندام کشایند و ایضاً اگر ماده شدید التوجه بسوی سر باشد در این صورت فصد هفت اندام بلکه باسلیق اولی ست اخراج خون بقدر صلاح مناسب اما اگر آثار قرب غشی مثل تعاقب نبض با انخفاض و اختلاف آن بالانظام که یک نبضه عظیم و دیگر صغیر بود یا فته شود فی الحال خون بند کنند تا غشی نیفتد و بهتر آنست که خون بتفاریق گیرند در ضعف قوت اندک ارند تا طبیعت بقوت خون با وجود عدم اقتضا مقاومت مرض کند و عصابه فصد محکم بندند تا از اضطراب حرکات بعض وانشود و احتیاط نمایند که جایی بسبب بی شعوری خود عصابه فصد بکشاید که خون جاری گردد و اگر قوت مریض قوی و سرسام شدید باشد روز دیگر فصد رگ پیشانی بعد فصد قیفال نمایند و همچنین اگر قوت قوی نباشد و یا فصد دست ممکن نبود و یا مانعی ازان باشد رگ پیشانی کشایند و اگر استلا بسیار یابند حجامت میان کتفین نمایند یا زلو بچسبانند و همچنین صعبیان در و یا از رعاف خون جاری کنند و یا بر ساقین حجامت نمایند و هر گاه حال قوت و سرسام متوسط باشد در تاخیر فصد خطر نبود در فصد دو روز یا سه روز تاخیر کنند پس بعد استقرار اراده فصد نمایند تا منفعت او ظاهر شود و فصد روز اول و سوم کنند و در چهارم اهمال ضرورست **وبعد فصد** استعمال حقنه لین مثل روغن گل بماء الشعیر و یا آب و زیت و عند احتیاج بقوی تر ازین که در روزه لینت باشد نیز مناسب بود و استعمال تخلیه سریع الاثرست و مالیدن و بستن پایها در جذب ماده انفع الاشیاست و پاشویه بدستور و حجامت ساقین با شرط مرور دموی بی شرط و غیر آن نافع ترین تدابیرست و تدهین سر بروغن گل و سرکه نافعست مطلقاً و همچنین با کیان یا کبوتر را بر سر مریض نجوی شق کردن که خون او بر سر آن بچکد و گرما گرم بر سر بستن در اقسام آن مجربست و کذا ماهی و جلد سر پز در حال سلخ آن بر سر گذاشتن مجرب و چون تب لازم این مرض ست تدبیر تب مدبر نظر دارند و جهد و قصد تنویم بمنبطلات موطات مضادات اهم مطالب ست و در نطول که جهت آوردن خواب استعمال خاکشی خاکشناش اندازند و برای اصلاح خشخاش اندکی بابونه نیز فزایند و خانه تاریک معتدل الهوا باید مجالی از تصاویر و از اشیای براق روشن در روبروی مریض کلام بسیار و آواز قوی نکنند و گوش و فکر چیزی نکنند که او را آماده آواز قوی و غضب و ضجر و طیش و فریاد نماید لاسیما وقت بحران و باید که همجلیس مریض مردم ظریف محبوب و شفیق بران باشند تا بسبب ایشان از اضطراب محفوظ ماند و هر گاه علت از ابتدا تجاوز کند و از هفت روز در گذرد و حرکات مضطربه ساکن شوند یا سبات عارض گردد و بیرات قوی خصوصاً خشخاش هرگز استعمال ننمایند و درین هنگام پوپیه و نام و اکلیل الملک و امثال آن در نطولات افزایند و لعاب تخم کتان با آب و روغن بنفشه بر سر مالند یا بریزند و بدن بیمار را بروغن مذکور نیم گرم باید داشت و اگر بسبب فقدان عقل ضعف حس بعل را فراموش کرده باشد مدرات مانند شیره بزور مدره و شربت بزوری نوشانند و مثانه او را بروغن زیت نیمگرم و یا روغن گل و یا بروغن بابونه مالیده بعد ازان بآبیکه در ان بابونه و اکلیل الملک نفشه جوشانیده باشند نطول کنند و مثانه را بدست مالند تا الوار حاصل شود و بعد از انحطاط اکثر خرچ جاز علت تدبیر ناقدین بستعمل دارند و در گهواره او را بنشانند و حرکت خفیف دهند که هوا بدان رسد و از هوای

ردی فاسد بهوای صحیح طبیب نقل کنند واگر اراده حمام باشد باب شیرین تحمیم خفیف نمایند تا خواب آورد چه در تنویم ایشان فوائد کثیر است و حموم خفیف بخورانند و تخمه و آب سرد شدید البرودت و آفتاب و باد سموم و مخدرات قویه مضر سرسام است اجتناب انها واجب شمارند

علاج سرسام دموی صفراوی

چون در علاج این هر دو قسم فرق قلیل ست و در اکثر تدابیر مشترک لهذا علاج هر دو یکجا بقلم می آید و فرق ما بین علاج دموی و صفراوی آنست که در سرسام صفراوی احتیاج بتلطیف و تسکین بیشتر ست و در دموی تحلیل مع تسکین فونتر و اجتناب از آب سرد و مبردات دیگر چنانکه در دموی ضرورت ست صفراوی واجب نیست و قصد تنویم بنطولات مرطبه استعمال روغن کدو و کاهو وغیره طلاءً و سعوطاً در صفراوی اهم ست و ایضاً در علاج صفراوی حاجت باسهال صفرا اکثر ست و بفصد کمتر و اسهال صفرا بشرب مزلقات لطیفه و منقیات دمی باید و اگر طبیعت محتبس باشد در هر حال شاهتره داخل نمایند و در صفراوی باخراج خون چندان مبالغه نکنند که قریب بغشی رسد بخلاف دموی بلکه خون بقدر صالح مع احتراز از عروض غشی برارند بعده باستفراغ صفرا پردازند و ایضا ادویه بارد رطب اختیار کنند و اغذیه دموی بعد فراغ از مسهل و حقنه باید که بارد و قابض باشند مثل حصرمیه و سفرجلیه و تفاحیه و ریباسیه بخلاف صفراوی که در ان اغذیه قابضه نشاید بلکه مثل مزورج کدو و کشکاب جو مقشر و فرونه اسفاناخ و قطف و ماش مقشر بکاهو و اندک کشنیز و مانند آن استعمال نمایند و بسرکه و شکر یا خوبانی یا آلو بخارا و امثال آن ترش کنند بالجمله در هر دو قسم بعد فصد و کودکان را بعد حجامت میان دو شانه تبرید و ضماد و سعوط و نخلوه و پاشویه و غیره که در علاج امراض ماغی حار مذکور شد بعمل آرند و یا در تبرید مذکور لعاب اسپغول عرق کیوڑه عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب اضافه کرده خاکشی پاشیده صبح بدهند و بجهت شام شیرهٔ تخم خرفه زیاده کنند و یا در تبرید مذکور شیرهٔ خرفه شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ تخم خیارین عرق نیلوفر عرق عنب الثعلب عرق کیوڑه عوض شیرهٔ مغز تخم تربوز داخل کرده خاکشی پاشیده صبح دهند و وقت شام صرف لعاب بهدانه شیرهٔ مغز تخم تربوز و عرقیات مذکوره و شربت نیلوفر و خاکشی استعمال نمایند و ایضاً بعد فصد عرق شاهتره عرق نیلوفر گلاب هر یک چهار تولہ عرق بید مشک شربت انار شیرین هر یک دو تولہ و در صورت غلبه صفرا شیرهٔ آلو بخارا ده دانه آب تمر هندی سه تولہ افزوده بدهند روز دوم عرقیات مذکوره بالا با شربت عناب و شربت بنفشه و شربت نیلوفر و لعاب اسپغول و خاکشی استعمال کنند و اگر در عرجوانی و فصل صیف از انصباب صفرا قی مفرط و تشنگی و حبس بول بر از باتپ و سرسام عارض شود بعد فصد باسلیق لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ مغز تخم تربوز شیرهٔ تخم کاهو عرقیات شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده صبح بدهند و بجهت شام لعاب بهدانه عرقیات شربت نیلوفر خاکشی بکار برند و پاشویه بارد کنند و شاخها کشند و بعده مسهل صفرا دهند و اگر از خوردن چند کلوری پان بالای مسهل عوارض سرسام و صداع و اغما بهم رسد فصد باسلیق الین بگیرند و اگر یافته نشود از بیسر خون گرفتن نجات می بخشد و اگر سرسام باریزش از دهنی و گرفتگی آواز و سرخی چشم باشد بهدانه عناب سپستان عرق عنب الثعلب جوشانده صاف کرده شیرهٔ کاهو شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده دهند و پاشویه کنند و اگر بازله و سرفه باشد بعد فصد سر و بهدانه خطمی خبازی سپستان گل بنفشه جوشانیده صاف نموده شیرهٔ کاهو شربت بنفشه خاکشی پاشیده بدهند و اگر در فصل گرما سرسام بانفث الدم عارض شود بعد فصد شیرهٔ تخم خرفه لعاب اسپغول عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر زهر مهره سوده برای تقویت حرارت غریزی حبس خون داخل کرده دهند بعده اگر تشنگی بسیار شود و بر زبان خارها افتد و خشک گردد آب آلو بخارا لعاب اسپغول شیرهٔ کاهو شیرهٔ خیارین شربت نیلوفر نوشانند و از لعاب اسپغول غرغره سازند و پاشویه بارد نمایند و غذا آش جو و دال خشکه و آب انار و لاہی لیموی شیرین بخورند و بجهت آخر روز شیرهٔ عناب لعاب بهدانه شیرهٔ مغز تخم هندوانه شیرهٔ مغز تخم کدو شربت بنفشه دهند باز برای حبس خون قرص طباشیر عوض آلو بخارا افزایند و غذا آش جو مقرر سازند بعده مسهل مبارک دهند و در آخر روز مسهل لعاب اسپغول گلاب گاهی روز مسهل وقت شب همین میدهند و بدانند که استعمال قرص ابتدا اگر جمی خلطی نباشد مضایقه ندارد برای منع احتراق خون تغلیظ ماده و حبس خون میدهند و از ضمادهٔ معمولی درین مرض صندل گلاب و کافور و آب کشنیز سبز ست و کذا اجزاده کدو و خیار برگ عنب الثعلب گ بید صندل سفید گل نیلوفر تخم کاهو مغز تخم هندوانه بسرکه گلاب و روغن گل سرشته نیز معمول و بستن نان مونگ بر سر باین طریق که آرد مونگ پاوا آنار در شیر گاو پا و سیر سرشته نان از یکطرف بپزند و بطرف خام او روغن گل مالیده از همین جانب نیم گرم بر سر ببندند و بعد هر پاس تبدیل آن کرده باشند

بغایت آزموده و مست و نهادن پارچه بگلاب و روغن گل هر یک جزو سرکه یک جزو ترکرده بر سر نیز مجرب مست و اگر حاجت تبرید دماغ زیاده بود آب تفوا و ورق بارده آمیزند و ضماد برگ خلیق بر سر بقول شیخ نور صفراوی نفع کثیر دارد و در مسکن مرض و قریب او مشمومات بارده مثل نیلوفر و بنفشه و گل سرخ کافور و غیره نهند و سعوط مغز تخم کدو و شیرین و مغز تخم تربوز سوده قدری روغن گل آمیخته نیز مفید و ایضا شیر زنان سعوط کردن و بر سر دوشیدن و اگر میسر نشود شیر بز بر سر ریختن و روغن کدو و نیلوفر بر سر مالیدن و از آب کاهو آب کشنیز تازه آب خیار قدری سرکه آمیخته و یا از صندل سوده و آب کاسنی سبز و آب تربز اندکی کافور آمیخته در شیشه کرده ملخلخه ساختن و از آب برگ کاهو و صندل سفید و کافور سعوط کردن و از گل خیری و گل نیلوفر تراشه کرده هر واحد نیم پاو سبوس جو شانیده نیم گرم پاشویه نمودن مفید است و ایضا بقول شیخ در ابتدا ادویه صرف استعمال کنند مگر آنکه درم عظیم باشد که دران عرق خارج سرورم کند پس بدین صورت ابتدا بچیزی کند که دران قدری ارخا بود برای تسکین وجع واجب است بعده نطولات سبز ده غیر قابض که دران اندکی بابونه داخل کرده باشند استعمال نمایند و بهر چه جذب مواد بسوی اسفل نماید از دلک قدمین و غمز آنها و بستن از انها از بیخ تا قدم و گذاشتن پاها در آب گرم و ریختن او بران خصوصا در حال هبوط حمی و قبل اشتداد آن و مالیدن قدمین بسنگ پا و یا بکیسه حمامی و یا بخرقه خشن باید و اگر در آب گرم بعض حشایش بارده مانند بنفشه و خطمی و خبازی و سبوس گندم و اندکی نمک طعام باشد بهتر است پس بکشانیدن قدمین بر ساقین و تحت قدمین گذارند بدون شرط و اگر بمسهل حاجت افتد روز هشتم از مسهل صفراوی یا بدیگر ملینات مناسبه که در علاج مرض دماغی دموی و صفراوی و صداع دموی و صفراوی گذشت تنقیه نمایند و اگر استعمال حقنه ممکن باشد بهتر از مسهل ست باجزای مسهل صفراوی آرند یا شیاف تنقیه بمعمولی بعمل آرند لیکن استعمال حقنه و شافه بعد هبوط تب و قبل اشتداد آن کنند و اگر بجهت ابی مفرط عارض گردد تخم کاهو بابونه پوست خشخاش و یا با کافور و انیون و اندکی زعفران و یا بدون آن بر سر ضماد نمایند و شیر دختران بز بر سر دوشند و سعوط انیون بقدر یک سرخ بگلاب حل کرده در اورند خواب مجرب ست اما در حالت ضعف قوت استعمال انیون و دیگر مخدرات مهلک است بلکه مثل شربت خشخاش استعمال نمایند و پاشویه بارد بعمل آرند و کاهو با اوضماد نمایند و تخم خشخاش و بزر الشعیر بنوشانند و نطولات منوم که در ان کاهو و پوست خشخاش و تراشه کدو و بنفشه و نیلوفر و چوبه بقشر و گل سرخ و غیره باشد بکار برند و اگر بسبب هول طبیعت و تصاعد ابخره سبات قوی لاحق گردد و نشانهای سجران ظاهر نباشد بهر نحو او را بیدار دارند و دست و پای او را بسختی مالند و موی سر او را بهمی کشند که بواسطه سبات حرارت غریزی فرو رفته افسرده نگردد و باعث هلاکت نشود و **هرگاه** مرض بانحطاط افتد و هذیان و اختلاط عقل هنوز بحال خود باشد در حالت ضعف قوت شیر زنان و در صورت بقای قوت شیر بز بر سر دوشند و بعد از ساعتی سر را بنطول معتدل که در ان اصل السوس و بنفشه و بابونه داخل بود مع دیگر مبردات بشویند و شیر باز دوشند و باز بدستور نطول نمایند بهمین طریق چند روز و غذا الشعیر دهند و گاهی تلطیف غذا میکنند حتی که یکدو روز بسکنجبین اقتصاری نمایند و در انحطاط مرض تبدیج در غذا بیفزایند و از کدو بقول ابا رده و ماش و حبوب بارده بطریق اسفیدباج سازند یا ترش بفواکه بارده کنند و درین وقت بنان سمید در آب سرد تر کرده نفع یابند و جلاب بر بروف سرد کرده دهند و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی دموی و صفراوی و صداع دموی و صفراوی حسب حاجت اخذ کنند **تعلیم** در سرسامیکه از صفرای محترقه افتد عنایت بتر طیب بیشتر دارند و حقنهای مبرد مرطب حتی الامکان بعمل آرند و تاکه علامات نضج ظاهر نشود استعمال حقنه مسهل جایز نباشد و تا ظهور نضج مار الشعیر رقیق بجلاب آمیخته بنوشند و روغن بنفشه و کدو بجالند و شیر زنان بر سر دوشند و باقی علاج از تدابیر سرسام صفراوی اخذ کنند **تفهیم** گاه باشد که سرسام حار با مرض دیگر مثل پیشرغسن و شقاقاوس و رق و تشنج متفق گردد درین گاه تفویض عین دوم کند و آب دهن سیال گردد و نبض بطی و لین شود و دیگر علامات پیشرغسن یافته شود و بعلاج او مائل شوند و اگر علامات شقاقاوس ظاهر شود بعلاج او مشغول گردند و اگر غور عنبین و نزعی پنجگان بدن و صفر و صلابت نبض و دیگر آثار رق ظاهر شود بعلاج او مشغول گردند و اگر نبض تشنجی گردد و دیگر نشان تشنج دریابند علاج تشنج نمایند

اقوال حذاق مصنف اقتباس مینویسد که در سرسام موی روز اول رگ سر بزنند و خون چندان گیرند که قریب بغشی رسد و صندل سفید تخم کاهو کشنیز خشک هر یک سه ماشه در گلاب ضماد کنند و ضماد سوا رتنها بگلاب بهمین اثر دارد و نخلوزه بارد و بیو یا نند و پاشویه بارد کنند و شیره تخم کاسنی و بنفشه هر یک نه ماشه و تخم کاهو مقشر چهار ماشه و مغز تخم کدو شیرین هفت ماشه و آلو بخارا ده دانه در گلاب و عرق کاسنی و نیلوفر هر یک پنجتوله بپزند و رده سکنجبین ساده یا مقطری چهار تولد داخل کرده

نبوشانند و غذا آش جو بشربت نیلوفر و گلاب و هندوبا اسفاناخ یا ترنج و روز دوم صبح رگ پیشانی زنند و وقت عصر گارنبه کشایند که همان آن بهوش می آرد و در سر و بدیان از اکمل میخاید و تا هفت روز سوای فصد همه تدابیر بدستور دارند و روز هشتم بمطبوخ فواکه تلیین طبع نمایند و بجای آب عرق نیلوفر و گلاب اکتفا نمایند و وقت شام غذا خشکاب گیلانی با اسفاناخ و هندوبا صبح تبرید شیره کاسنی و خیارین و مغز تخم کدو هر یک ماشه لعاب بهدانه در یسنیخطمی هر یک سه ماشه در عرق بید ساده و گلاب و عرق نیلوفر هر یک هفت توله او رده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده سپغول نه ماشه پاشیده نبوشانند همین سان سه چهار بار تکرار مسهل نمایند و جبت تبرید دماغ سر کدو گلاب و روغن گل یا نوفر مالند و بعد حصول تنقیه بنابر تعدیل مزاج قرص کافور سه ماشه سوده در شربت نیلوفر یکتوله آمیخته بلیسانند و بالایش شربت بزوری بار دسه توله در عرق کاسنی و نیلوفر هر یک هفت توله نبوشانند و غذا شوربای بچه بز شیرخواره بنان تنوری زهندو و تبرید ماده اعتدال مرعی دارند و در بودن خطرات بجوالی شیره تخم خشخاش و کاهو بگلاب و شربت خشخاش و هندوبا مخدری بخورانند بقدراری که او را بخیر سازد انگاه مجال یابند باهتمام تحلیل و رم مشغول شوند ایضاً او میگوید که در سرسام صفراوی اول فصد باسلیق کنند و خون وافر گیرند و آب انار ین معصورین با شحم او نه توله با شربت نیلوفر چهار توله و هندوانه و خیار و کدو هر کدام از نیها که بدست آید نبوشانند تا چهار روز و غذا آش جو با نبات و گلاب و هندوانه و از برگ بید ساده و تراشه کدو و خیار و سه کرده و روغن گل و کاهو بر پیشانی و صدغین و یافوخ ضماد کنند و روغن کدو و کاهو بر برف سرد ساخته سر که آمیخته جبت تقویت و تبرید بر همه سر مالند و نان مونگ که در شیر گاو میسازند بر روغن گل چرب کرده بر سر بندند و این ضماد راقم درین باب از مجربات ست کشنیز خشک تخم کاهو هر قشر صندل سفید گل بنفشه هر یک ماشه بعمل آرند و همچنین این نخاله آب گل سد اگلاب آب کشنیز آب نیلوفر تازه آب برگ بید ساده عرق بید مشک یک یک توله سرکه مقطر یک نیم توله کافور چهار حبه حنضل لوش مر بندی مغز تربز صندل سفید مغز زرده هر یک ماشه و این باشوبه کنند که بکرات آزموده ست برگ بید ساده برگ گل سرخ رعنب الثعلب همه بسر گل کیوره تخم کاسنی عنب الثعلب سبوس جو هر یک توله تخم خطمی گل بنفشه هر یک چهار توله گل نیلوفر هفت توله جوش کرده بکار برند و این دواد هندوانه و بنجار البست و پنج عدد و خوبانی ده عدد در اب هندوانه نیم آثار شب خیسانیده صبح آب الال گرفته بشربت نیلوفر چهار توله شیرین ساخته نبوشانند و تا هفت روز جمله تدبیر بدستور دارند در روز هشتم شربت اموقوف نموده مغز خیارشنبر و پنجمین هر یک شش توله گلقند شیر خشت هر یک چهار توله شربت الهی علویخانی و یا شربت ورد مکرر ایلیلجی یا شربت الو مسهل ایشان چهار توله روغن بادام شش ماشه اضافه نموده بدهند و بجای آب عرق کاسنی و گلاب نوشانند و غذا وقت شام کمچری نبوانش که دران اسفاناخ افتاده باشد و هندوانه و روز نهم شیره کاسنی و خیارین و کدو و هر یک ماشه لعاب بهدانه سه ماشه لعاب بسیه خطمی چهار ماشه در گلاب و عرق نیلوفر و بید ساده هر یک هفت توله برادرده شربت نیلوفر چهار توله سبوس سپغول سه ماشه تخم ریحان چهار ماشه پاشیده نبوشانند و همین منحط سه چهار مسهل و هندوانه بعده اگر اندکی هذیان و بیخوابی باقی ماند و یا بدستور لبود شیرزن از پستان بر سر و رشند و طباشیر و زرشک هر یک دو سه ماشه سوده در شربت انار ین دو توله آمیخته بلیسانند و شربت خشخاش و نیلوفر هر یک دو توله در گلاب و عرق کوه هر یک هفت توله و هندوانه و روغن بنفشه و کاهو و کدو و شیرزن مساوی و بینی بچکانند در روزی ده دوازده بار و غذا شیر برنج دهندوبا مهلبه فقط و یا مهلبه تخم خیار و یا کدو و بر همین تدبیر تا یکهفته ثابت مانند اگر زائل شد فبها و الا رگ سهلیق از دست چپ کشایند که فی الحال رفع هذیان و اختلاط می نماید و آنچه که بعد زوال سرسام تمامه بسهر باقی مانده باشد بتدبیر سهر پردازند و این بطول بکار برند تخم کاهو پوست خشخاش اندکی با بونه و تراشه کدو و اگر لبول کردن فراموش کرده باشد بتدبیر یکه در علاج کلی گذشت پردازند و شیره قرطم و تخم خربزه هر یک نه ماشه شربت بنفشه و کشوث هر یک دو توله بدهند و شیره گل بنفشه یک توله در گلاب پاوآثار و شربت بنفشه مکرر چهار توله هر روز سه چهار بار دادن لبول براندو آب سر و صلاندهند

سویدی گفته که بنفشه جوشانده کوفته اکلیل الملک جوشانیده بر سر نطول کردن و شربت بنفشه نوشیدن و نان سفید مغسول بشکر شیرین کرده خوردن در سرسام حار مجرب من ست از اطبای مکه نقل کرده که **شرب** نقوع بنفشه و یا شربت نیلوفر و یا ماء القرع و شیره تخم خشخاش بشربت نیلوفر و یا شیره تخم خرفه بشربت اجاص و یا شیره تخم خیار بشربت آلود نیلوفر و یا شیره تخم قثا بکنجبین یا ماء الشعیر مطبوخ دران قطونا کدو تنها یا مغز خشخاش کوفته و روغن بادام و یا ماء الشعیر همدو روغن کدو و شربت خشخاش یا بشربت بنفشه و یا آب تربز بشکر و یا مغز انیم درم هر روز و یا افیون ثمن درم و بتدریج تا ربع درم در ماء الشعیر و یا آب نیم گرم بجای آب برف که مضرست و یا خولان **و نطول** مطبوخ جو مقشر کوفته و پوست خشخاش و کذا با بونه و گل بنفشه و پوست خشخاش کذا گل نیلوفر تخم خطمی بنفشه پوست خشخاش و کذا جزاده کدو

و نیلوفر و کنار یا بونه جو بنفشه گل بنفشه و کذا تخم کاهو یا بونه جو بنفشه گل بنفشه و کذا تخم نیلوفر پوست خشخاش جو بنفشه و ضماد جزایده کدو و یا روغن بادو یا آب کاهو و یا خطمی و سرکه وحی العالم و یا آب برگ انگور و سرکه و آب سیب و یا آب عنب الثعلب و روغن گل و یا آب مذکور و سرکه و گلاب و یا آب خیار و یا جزایده کدو و آب تنباو یا تنکاسایده بروغن گل و وضع روغن کدو و شیر زنان بر سر و یا مسکه و یا روغن گل و آب عنب الثعلب و تبدیل آن هر ساعت در قرقیطس صبیان و یا روغن مذکور و پوست خربزه زده با یک سایده و یا تنها پوست مذکور و یا لحاف و شم زعفران که منوم ست و خولان و سعوط بروغن بادام و روغن فندق مساوی و غذا اگاهو خام و بخیشه طبیخ بروغن بادام و یا اسفاناخ یا سرمق بروغن بادام یا ترب و یا خوخ و یا عدس مقشر بشیره بادام و کشنیز خشک با بقله الحمقا و یا بروغن و یا خرفه بشیره بادام و آب انار میخوش و یا خیار و یا قثای مقشر و یا ماش و روغن بادام و کشنیز سبز و شیره بادام و غسل پا بسا بسبوس گندم و نمک پیش و آب گرم و دلک و غمز آنها دائم همه نافع سرسام حارست مسیح گوید که در ابتدا فصد کنند و مهمان بما الشعیر غذا ما الشعیر یک مرتبه یا دو مرتبه دهند در روز بحسب عادت مریض در طبخ مهمان مقدار و مراتب بر سر او سرکه و روغن گل بریزند هرگاه علت متمکن گردد باید که فصد ترک نکنند که این بهترین علاج اوست و گاه و درین وقت فصد رگ پیشانی کرده میشود و منفعت بزرگ می نماید و اخراج خون در یکبار مقدار کافی کنند و روغن گل مضروب بسرکه بر سر سرند بنابر تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن معدلک هرگاه مرض منتهی رسد و مریض را بخوابی و اختلاط کلام باشد بگیرند بنفشه خشک پوست خشخاش جو بنفشه تخم کاهو و بیخ لفاح و گل نیلوفر و پوست کدوی تر و گل بابونه و در اقتا به آب بجوشانند تا آب سرخ گردد و پس بیم گرم بسر ریزند و از طشت با آب در آفتابه نموده گرم کرده همچنین هر روز بمرات لطول کشند بعده تفریق سر بروغن بنفشه مضروب بشیره و کلاک روغن نیلوفر و روغن تخم کدو نمایند و اگر بهذیان و اختلاط مخال خود باقی ماند شیر زنان بر سر و شند و هوای مسکن سر کنند و اگر طبیعت قبض باشد بحقنه لین اسهال آورند و شربت بنفشه با آب انار میخوش آمیزانند ست و نافع تر ازین ماء القرع بحلاب بست و غذا از کدو و اسفاناخ و بقله الحمقا و کاهو و خیار و قثا و ماش مقشر و عدس مقشر و جو مقشر و با دام مقشر سازند و هرگاه مرض در انحطاط شروع کند و در قارورهٔ نضج ظاهر شود و مرض خفت پذیرد مضیقه نبوده بشت و ماهی تازه و بیخ کرفس غذا سازند و هرگاه مرض زایل گردد تا زمانه دراز از تناول اغذیه که دران حدت و حرارت باشد حذر کنند و همچنین از تعرض بحرارت آفتاب و بهر تدبیر که سر را گرم کند و گاهی ارباب این مرض را سرسام العوام عارض میشود پس آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک برزنهار یزند و روغن بنفشه و روغن بابونه بمالند صاحب کامل و جامع گوید که اول روز ابتدا بفصد سر و بلید کرد و چون قوت و سن مفصل و غیره مساعدت کند و اگر قوت قوی باشد چندان خون برارند که غشی عارض شود لاسیما اگر سرسام موی باشد و اگر فصد صافن برای جذب ماده از فوق باسفل کنند بدان انتفاع یابند و اگر مریض طفل باشد بر کتفین او حجامت کنند و مقدار حاجت خون برآرند و استعمال فصد و حجامت در روز اول و دوم و سوم باشد اگر قوت قوی بود و در روز چهارم تعرض بدان نکنند و عقب فصد آب انار میخوش بحلاب یا شربت تمرهندی نوشانند و روز فصد باندک شوربا بی چوزه مرغ ملعوق آب غوره و آب انار ترش غذا سازند بعده اگر طبع قبض باشد برای تلیین فلوس خیارشنبر و ترنجبین و تمرهندی هر واحد بقدر حاجت با آب گرم مالیده صاف کرده نیم گرم وقت سحر بنوشانند و یا لعوق اجاص ملعوق خیارشنبر با آب نیم گرم بدهند و یا شربت بنفشه و ترنجبین و آب سرد بیاشامند و اگر قوت متحمل باشد و تشنگی نبود اسهال آب لیلاب نیم رطل با بست درم شکر آورند هر کدام ازینها که میسر آید و بر مریض تناول او سهل باشد بدهند و اگر بر مریض استعمال حقنه سهل باشد موافق تر بود بنابر اجتذاب ماده باسفل لیکن آب چقندر چهار اوقیه و مرمی یک اوقیه و روغن بنفشه یک اوقیه و یا این حقنه لین جوشانده تخم کرفنه بست درم بنفشه پنج درم سپستان سی دانه عناب بست عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند نیم رطل از ان ده درم خیارشنبر مالیده صاف کرده یک اوقیه روغن بنفشه و یک نیم درم نمک پیش بران انداخته حقنه کنند و هر وقت که طبع قبض شود و مریض متحمل مسهل حقنه نباشد شیاف از خطمی و بورق و شکر مرغ و شیاف معمول از زنجبین استعمال کنند هرگاه تنقیه بفصد و تلیین طبع کردند روغن گل بسرکه و گلاب بهم کرده سر نموده پارچه کتان دران تر ساخته بر سر دارند که این ترطیب دماغ و تقویت آن و منع بخارات کند و باید که در ین مرض عنایت بتبرید سر و ترطیب آن نهایت دارند و عضلات ساق بمصاب ببندند و قدمین بمالند و هر صبح ماء الشعیر حمل درم باده درم شکر طبرزد اگر فصل گرما باشد بارد و اگر سرما بود نیم گرم بدهند و چون چهار ساعت بگذرد پانزده درم سکنجبین ساده با آب سرد بدهند و اگر معدهٔ مریض ضعیف باشد قبل تناول ماء الشعیر سه جرعه گلاب و آب سیب بنوشانند و اگر حرارت قوی باشد ماء الشعیر با آب انار بدهند و کیفیم در مراین موقوف بران اندازند مغرتحم کدو و قثا و خیار

وتخم خرفه وطباشیر مساوی باریک سوده بکار برند ودر شب دو درم ازان بربع رطل آب انار میخیسانند وشربت تمرهندی بدهند واگر حرارت اشتداد نماید وسوزش وتشنگی قوی گردد یا درم صفراوی بود ماء القرع مشوی یا ماء الخیار مقدار چهار اوقیه با دو درم تخم خرفه سوده ونیم درم طباشیر سوده بدهند وترشی ترنج باندک جلاب هر وقت نوشانند والعاب اسپغول باندک روغن بادام شیرین وشکر طبرزد سوده بر برف سرد کرده دهند اگر زمانه گرما باشد ساعت بساعت بلعقه یا دو ملعقه بدهند وغذا بحسب وجوب ورقت ونهایت ومقرب منتهای مرض بعد آن باشد پس اگر قوت قوی ومنتهای مرض قریب بود بهار الشعیر یا جلاب یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش یا آب انار مانند آن اقتصار کنند واگر قوت ضعیف ومنتهای مرض بعید باشد باید که آش جو ومرورات معموله بکدو وقطف واسفاناخ دهند ویا کعک بشکر طبرزد وبادام مقشر سوده وبا اندکی مغز قثاء ومغز خیار تازه بخورانند وصلاح مرورات بمغز کاهو وغیره کنند واگر فصل گرما باشد مسکن مریض سرد مغز وش ببرگ خلاف وگل سرخ وشاهسفرم ونیلوفر وگل بهسیب باید وصندل وگلاب وکافور بران پاشند وحوالی آن ظروف وسیع پر از آب سرد که دران برف انداخته باشند نهند وباد کش از بعید بجنبانند تجویز کند که هوا بر مریض برسد وبرودت او بدان مؤدی گردد واگر فصل سرما باشد جای مریض معتدل الحرارة باشد بعد ازان در اعراضی که با این مرض باشد نظر کنند وانچه واجب بود بدان تدبیر او نمایند پس اگر زبان مریض زفت وسیاه گردد یا پاچه پاچه گردد زبان را بالعاب اسپغول والعاب بهدانه بشکر طبرزد وروغن بادام شیرین وروغن کدو تر کرده بمالند ولثه را بروغن بادام چرب کنند ویا بهره ولعاب مذکور وآب خیار وآب غوره بروغن کدو مضمضه نمایند واگر اختلاط ذهن اشتداد نماید یا پاچه پاچه گردد بروغن گاو سرکه ممزوج بگلاب یا آب سرد تر کرده بر سر نهند وام هالش قدمین بدست نمایند ومقتضی ذکر کرده اند که طبیخ کلپاچه اختلاط ذهن را نافع میکند اگر بعد تراشیدن موی سر بدان طلا کنند واگر مریض را سهر عارض شود وخواب نیاید واین از علامات بحران نباشد باید که حمامها در تنویم وتسکین او انگیزند که خواب را وعلاج خوب است وشربت خشخاش بنوشانند وخشخاش بشکر بخورانند ومغز کاهو واصول او مطبوخ بطریق اسفیدباج خورانند وشیر خر بران بانگ روغن بنفشه بر سر مالند وجوکوفته مقشر ونبفشه ونیلوفر وخشخاش با پوست وکاهو وتخم آن وبیخ نفاح با آب شیرین خوب شانیده پارچه یا قطعه بزرگ اسفنج دران تر کرده نیم گرم تکمید سر نمایند وروغن بنفشه وروغن نیلوفر که از تخم کدو ساخته باشند استنشاق نمایند واگر این روغنها بسر که وآب کاهو ویا آب گشنیز خشخاش آمیخته بر سر ریزند خواب آرد وسهر را ببرد واگر قوت مریض قوی باشد اندک افیون بخورانند واگر آزار بود وجه بگلاب بخورانند ودر بینی چکانند انتفاع یابد وخواب آرد واگر مریض را هیجان عارض گردد زبر مردم حمله کند وزبان ودست او بدی دراز گردد واین از جهت هم از صفرای محترقه میباشد باید که با آن مدارات ونرمی بعمل آرند ودر روی آن اهل دوستان او که از ایشان حیا وشرم داشته باشد حاضر نشوند وکلام لطیف ترکنند وشخصی که ازان در صحت بغض وعداوت بود وکسی که کلام غلیظ کند پیش او نیاید وچیزیکه او را بغضب آرد یا غمگین سازد تحریک او ننمایند واگر آن در حدت مرض او بیفزاید وهر گاه بیمار را سبات عارض شود واز دلائل بحران نباشد ودر خواب مستغرق بود حتی که خوف فوت رفتن حرارت غریزی بعمق بدن وانحماد آن باشد باید که آزا بیدار سازند وعطسه آرند واطراف او خوب بمالند واگر طبع قبض شود ووقت بحران حاضر نباشد آلو بخارا در شربت بنفشه تر کرده ویا لعوق اجاص ویا شربت آن بدهند ویا شافه بعمل آرند واگر طبیعت نرم گردد واین نرمی بسبب بحران نباشد آب پست جو با گل قبرسی وصمغ عربی ویا قرص طباشیر قابض با آب بدهند وبعد از هضم سیب شامی در گلاب تر کرده بدهند وبر شکم صندل وگلاب وآب گل انگور نهند وهمچنین در سائر اعراض که این مرض الاحق شوند عمل نمایند وبتدبیریکه در علاج اعراض تابع حمیات مذکور گردد علاج کنند ودوام تدبیر مریض بانچه مذکور شد تا وقت منتهای مرض وحضور وقت بحران نمایند وچون وقت منتهی باشد وقوت قوی بود از غذا منع کنند وآب سیب یا شربت بنفشه یا آب جلاب یا آب انار که دران کعک تر کرده باشند بدهند واگر قوت ضعیف باشد وقت بحران قریب نبود باید که مریض را آب گوشت بچه مرغ یا ورک یا تیهو با کعک کوفته وآب سیب شیرین دهند ودر اب نوشیدنی کعک اندازند وچون وقت بحران حاضر گردد باید که تحریک مریض از علاج او وکثرت کلام بدان نکنند وهمدم او را لازم کنند که آواز قوی نکنند واو را بچیزی حرکت ندهند وغذا منع کنند وسوای جلاب یا آب انار یا آب سیب ندهند تا آنکه بحران تمام شود ومرض منقضی گردد باذن الله تعالی وچون مرض بانحطاط شروع کند باید که تدبیر

مریض تدبیری نماید که در وقت مرض میکنند تا آنکه از سه روز تجاوز کند بعد ازان تدبیرش بطریق نا تهیه از امراض فرماید جرجانی و ایلاقی مینویسند که در سرسام صفراوی بعد فصد سر زده نهادن پارچه مبلول بروغن گل و سرکه بر سر این نخلوه بار و بیویانند آب سیب و آب مورد و گلاب و صندل و اندکی کافور هم میشود بکار برند و این طول سر و سازند بنفشه و نیلوفر هر یک دو شت بابونه یکمشت همه را در افتابه باب پیچند سر افتابه بپوشیده دارند چون حرارت آتش کمتر شود سر آفتابه پیش سوی مریض بگشایند تا بخار او به بینی رسد و در طشت کنند و روغن گل بران انداخته انکباب نمایند و چادر بر سر بپیچانند تا بخار آن بیرون نرود و باقی آب افتابه بر سر او چکانند و همین استعمال نخلوه ذکر است که در ابتدای این علت چیزهای رادع بکار برند مگر آنجا که عروق خارج سر ورم کرده باشد چیزهای ملینه محلله با آن بیامیزند و اگر در هفته اول اتفاق فصد نیفتد و قوت ضعیف بود یا مانعی دیگر باشد همان این حقنه تلیین نمایند کشک جو دو استار بنفشه و نیلوفر هر واحد یک استار عناب پانزده عدد سپستان سی عدد بابونه پنج درم همه را در دو آثار آب بپزند تا یک آثار بماند صاف کرده پنجاه درم ازان بگیرند و یک استار شکر سرخ دران حل کرده یک استار روغن بنفشه آمیزند و نیم گرم حقنه کنند و اگر حقنه ممکن نباشد شیاف بنفشه و شکر و اندکی سقمونیا بکار برند و اگر شیاف نیز ممکن نبود یا لعوق از تمر هندی و عناب و آلو و سپستان و بنفشه جوشانیده خیارشنبر خشت حل کرده بدهند تا طبع نرم شود و اگر شیر خشت نباشد عوض آن شکر کنند و اگر هر سی درم تمر هندی و سی عدد آلو سیاه در آب تر کرده بست درم شکر انداخته صبح صاف کنند و بدهند صواب باشد شب وقت جوارش دو درم اسپغول و هفت درم شکر و در آب انار ترش و شیرین بدهند و جذب داده بامل کنند بمالیدن پاها و غیره که مذکور شد در ابتدای مرض غذا ترک نمایند و بر آب انار ترش و شیرین با بارک جلاب یا سکنجبین ممزوج با آب سرد یا بگلاب اقتصار کنند و اگر هنوز طبع قبض باشد شربتهای طبین چون شربت بنفشه یا نیلوفر یا آب انار یا ماء القرع یا آب هندوانه بجلاب یا شربت آلو یا آب میوها با شکر بدهند بعد یکهفته زیادت و روزاندکی کشکاب قیق باید داد و اندکی سکنجبین و حفظ قوت نمایند و مسکن مریض خانه خوش هوا باید و در تاریکی در دشتی معتدل باید و در خواب آوردن کوشش نمایند اگر قوت قوی باشد افیون بر صدغ و پیشانی او طلا کنند و بیویانند و آنجا که ادله مرض صفراوی محض باشد نگاه کنند اگر صفر احدث پذیرفته باشد و عفونت قبول نکرده باشد تسکین و تعدیل آن مشغول شوند و اگر عفونت یافته باشد با تسکین و تعدیل استفراغ بدرستیب علاج او بدین گونه باید ساخت که در وقت صبح شربت غوره یا شربت ریباس یا سکنجبین یا شربت ترنج یا شربت لیمون یا شربت انار بدهند و اگر طبع نرم نبود شربت آلو و آب تمر هندی بگلاب و هندبا و بعد دو ساعت شربت کشکاب بدهند و اگر صفر اسخت تیز باشد ماء القرع یا آب هندوانه و هندبا و شربت بنفشه درین علت موافق باشد و وقت نیمروز شربت از خیارتر ش باشکر و هندبا و آنجا که حاجت غذا باشد مرزنگوش و مرزه کده و مرزنگوش اسفاناخ و مرزه ماش مقشر و پاکاهو و اندک کشنیز و هندبا و مرزه خیار چنبر و روغن بادام و اگر ترشی خواهند طفشیل از عدس مقشر آب غوره یا از ماش مقشر بی زعفران سازند و تدبیر خواب باید کرد و شربت خشخاش و مرزه سماق و کاهو برگ کاهو اندرین باب موافق باشد و آنجا که تخفه حاجت اید حقنه نرم چون روغن بنفشه اندک کشکاب یا این حقنه بعد آرند گیرند بنفشه تخم خطمی کشک جو سبوس گندم هر یک شست همه را در دو آثار آب بپزند تا بنیمه آید مقدار هفتاد درم بگیرند پنج درم شکر سرخ و پنج درم روغن بنفشه داخل کرده بکار بندد این حقنه حرارت و تشنگی بنشاند کشکاب بست دم لعاب اسپغول ده درم روغن کدو یا روغن گل و دم سیفه مرغ دو عدد همه را باهم بزنند و بکار بندد و آنجا که تسهیل حاجت آید از بنفشه و تمر هندی شیر خشت سازند و اگر از سر فرمایند باشد از بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی سپستان و خیارشنبر شیر خشت سازند و اگر بعد استفراغ هنوز حرارت قوی باشد قرص کافور هندی هر وقت که معده خالی باشد خورد کنان بسرکه و گلاب و اندکی کافور تر کرده بر جگر و سینه و هندبا و روغن گل و گلاب اندکی سرکه بهم بر هندبا بر سر نهند و آنقدر که بخوابی باشد و سخن بیهوشانه گوید نطولی از بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و پوست خشخاش کشک جو و برگ کاهو پخته بر سر نهند و هر شب ناف و معده و کف پا و پیشانی او بروغن منفخ کدو و روغن بنفشه چرب باید کرد و شیر دختران در بینی چکانند و شربت خشخاش بدهند بابونه و شاهسفرم و کشک جو و بنفشه در آب بپزند و پای او دران آب بدارند و بشویند و اگر غشیان و قی ظاهر شود باز نباید داشت بس اگر از حد بگذرد رب سیب رب بهدورب ریباس رب غوره و شربت انار و شربت لیمون و پست انار و انه بارب سیب بدهند و بر معده او هندوزعفران و مورد تر و آب سیب و به ضماد کنند و اگر بسهال پدید آید و ضعف آرد فرض طباشیر شربت انار و شربت غوره بخورانند و پست جو بسماق و اندک بلوط نافع بود و غذا بسویق شعیر و سماق و جاورس نمغز بادام بریان سازند

وچون عرق کثرت کند حتی که ضعف آرد بگیرند آب به وموردتر و بدان روغن گل آمیخته بنیزند تا آب فانی شود و بر فقار و مفاصل بمالند و اگر روغن گل یا روغن بید یا روغن آس با آب غوره بهم آمیزند و بمالند روا باشد **طبری** گوید که علاج سرسام صفراوی آنست که تلیین طبیعت نمایند اگر قوت اطاعت کند و فصل موافق باشد باین مطبوخ آلوعناب سپستان هر واحد بست عدد تمرهندی سی درم مویز منقی پنجدرم برگ عنب الثعلب یک قبضه کشوث یک قبضه تربنجبین پنجدرم همه را بیاورند مطبوخ جوشانیده صاف نموده بقدر قوت مریض گرفته مقدار هفت درم بایکم زیادة بحسب قوت علیل مغز خیارشنبر مالیده صاف کرده بنوشانند و ایضا اسهال صفرا بمارالفواکه و لعاب و تربنجبین و بنفشه بهترین علاج ست و همچنین حقنهای لینه و بعد اسهال لزوم ماءالشعیر مطبوخ باسپستان و طلع یا جماز خشک نمایند و اگر غلظ و تیزی مرض گردد و حرکات او مختلف باشد ماءالشعیر از ان قطع کنند زیرا که دران غذائیت ست و اگر چه اندک باشد بر ماءالقرع مشوی بجلاب اندک و بر ماءالخیار و آب هندوانه بشکر یا بجلاب اندک و بر لعاب اسپغول ساده فقط اقتصار نمایند و چون مرض انحطاط یابد بفصد اکحل یا باسلیق یا قیفال باک نیست و شیر مغز ان بر سر دوشانده و بجراده کرده و خیار و برگ بید و برگ عنب الثعلب باریک سوده بر و روغن گل و سرکه آمیخته بر سر مضمد کنند و گاه سرکه و روغن گل تنها بر سر می نهند و هرگاه بسبب انحطاط مرض و تناقص آن احتمال غذا باشد ماءالشعیر بنوشانند و اگر در انجا نزله یا ضعف معده نباشد ماءالشعیر سکنجبین معمول با پوست بیخ کاسنی و تخم آن افزایند و هرگاه علت زائل گردد و یا اندکی باقی ماند لزوم آبزن و تمریخ بموم روغن معمول از زروغن بنفشه سازند و روغن کدو و روغن خلاف نوشانند و اگر در عضوی تشنج و یا در چشم انتشار ظاهر گردد بعلاج تشنج مشغول نشوند تا انکه مرض زائل شود و مریض از ان شفا یابد و بتقدای خود خود کند و چون ابتدا و قوت خود کند لزوم تمریخ عضو و تطیب و تبدیل مزاج او نمایند اگر متغیر گردد که باین طریق اصلاح یابد و زیاده و کم از ین ربطبیب ست بهر انکه تغییر این مرض تغییر مزاج و حرکات او حرکات مختلف بسیاری باشد و باید که غذای او در وقتی که ابتدا بتغذیه او کنند ضروریات حصریه باشد بعد از ان بچوزه مرغ رطب صغار نقل کنند و آنرا بار و ساز ند باین طور که در آب غوره اندک کشنیز و اندک بادام مقشر کوفته و مغز خیار انداز ند پس ان بچه مرغ بریان اضافه کنند و ساعتی بگذارند بعد از ان تغذیه ابدان نمایند و اما علاج نوع دموی آن انست که در ابتدا بفصد هر رگی که عادت فصد او بسیار باشد بپردازند بعده چند روز صبر کرده فصد دگر متوجهین نمایند بعد از ان چند روز توقف کرده هر دو رگ زیر زبان کشایند و اخراج خون ازین عروق بقدر امکان و قوت باید پس ازان اگر متحمل اسهال باشد بحسب آنچه در قسم صفراوی مذکور شد مسهل و هندوانه و لزوم ماءالشعیر سکنجبین معمول آب عناب یا آب به یا آب سیب یا مجموع این همه سازند و باید که در سکنجبین نصف سرکه و نصف ازین آبها داخل کرده بپزند و سرکه و روغن گل بهم زده و گلاب بر سر هندوانه و اجب نیست که در طعام صاحب این علت و شراب و خشخاش داخل شود زیرا که دران قوت حبس ماده در سر و تغلیظ آنست و نشاید که ماده این مرض در سر گذارند بلکه از ان تحلیل کنند یا ترقیق آن نمایند تا از منخرین یا از حنک بسوی دهن جاری شود و چون علت منحل گردد بضرورات متخذ از سرکه و شکر کاسنی مسلوق مطیب بسرکه و بکاهو مسلوق غذا سازند و بحسب اوقات و تقلیل مقدار و تغیر اوقات غذا تصرف نمایند و اگر ازین تدبیر نجاح حاصل نشود و چیزی سوای بقیه ماده که تحلیل نشود و یا نضج نیابد نباشد اعادة استفراغ بحسب احتمال قوت نمایند و تدبیر در او غذای او بحسب وجوب حال کنند و چون از ضرورات بتدریج نقل کنند اول درجه بچه مالکیان مطبوخ بسرکه و عدس متشر باشد بعده بگوشت بزغاله شیرخواره نقل کنند و از امتلا و تخمه حذر کنند و دیدیم که بعضی اصحاب سرسام را بعد زوال مرض و رجوع بقدر تخمه بهم رسید و از ان حمیات مختلف الادوار عارض شد و بعضی را دق ملاحق گردید **ابن الیاس** گوید که اگر سرسام از خون باشد قبل استحکام ضعف نبض فصد سر رود نمایند و اخراج خون بقدر قوت و طاقت کنند و اگر مریض متحمل فصد نباشد و بعد استحکام ضعف نزد طبیب برسد حیله اخراج خون از هر مکان که مناسب بود بنمایند و اسهال طبیعت بمطبوخ فواکه و لفوع مشمش و شربت آلو کنند و هر صباح جلاب از عناب و آلو بخارا هر واحد بست عدد تمرهندی و شکر سفید و تربنجبین هر واحد بست درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر و هندوانه و اگر با سرفه باشد جلاب از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر واحد سه درم سپستان بست عدد و شکر سفید بست و پنج مثقال و غذا ماءالشعیر بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و خشخاش و هندوانه و اسهال طبیعت در روز ششم کنند اگر نضج ظاهر شود و اگر ظاهر نگردد تا روز هشتم تاخیر کنند و درین علت تعجیل اولی از تاخیر ست باین مطبوخ سنای مکی هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم آلو و عناب بیست

هر یک بست عدد در یکنیم آنار آب بپزند تا بنیم رطل آید شیر خشت و تخمین خیار شنبر هر یک ده درم بران مالیده صاف نموده بنوشند و غذا در آخر روز
مارالشعیر و هندبا چون هذیان و اختلاط عقل عارض شود نخاعه بارد مقوی دماغ مثل صندلین و گلاب و آب خیار و سرکه کهنه و شیر زنان و روغن گل سازند
و اطراف باب گرم و مطبوخ بنفشه و سبوس و خطمی و ملندی نمک طعام بالند و جراده کدو و خیار بر سر نهند و ریاحین بارده مثل بنفشه تر و گل خشخاش و نیلوفر و سیب
و گل کدو و برگ آن بویانند و برگ بید تازه فرش کنند و گلاب پاشیده بران خواب کنند و تفکه از آلو شیرین و قشر بلوط بشکر سفید سازند و آب تر بزنجبانه با تفاح
بشکر سفید ده درم و یا آب خیار کوفته افشرده بنوشانند و نوشیدن لعاب اسپغول بگلاب نفع بلیغ دارد و اگر از صفرا باشد علاجش صرف عنایت به تبرید
و ترطیب آن و سخت روغن گل و سرکه بر سر بسیاره تعرق آهن و روغن بنفشه و روغن گل و روغن کدو بهر تقویت دماغ و عدم قبول آن ماده راه اسهال طبیعت
جاذب الصوا که مطبوخ آن و آب نقوع شمشن و آب انار بن معصورین بشجم آنها و نوشانیدن جلاب هر صباح از تمر هندی ده درم تخم کاسنی سه درم عناب و آلو
هر واحد بست عدد و شکر سفید ده درم و تربجبین پانزده درم و اقتصار از هر غذا بر مارالشعیر مطبوخ دران خشخاش و بنفشه و عناب و سپستان است و سبزیت
بنفشه و خیمر بنفشه و شربت خشخاش هر کدام از نهاکه بنوشند نافع ست و نخاعه بارد که در دموی گذشت استعمال نمایند و جراده کدو و خیار و کاهو و عنب الثعلب
سبز بر سر نهند و بر فرش مصندل و برگ بید مبلول بگلاب خواب کردن نافع بود و این حقنه در سرسام صفراوی بسیار نافع ست زیراکه اسهال برفق
کند و حرارت پیدا نکند بلکه تسکین آن نماید و ایضا در حمیات حاده چون طبیعت قبض باشد استعمال نمایند بگیرند سبوس گندم درصره بسته و تخم خطمی و جو
مقشر کوفته هر واحد یک کف عناب و سپستان هر یک بست عدد و نیلوفر چهار درم سنای پنج درم و در چهار رطل آب بجوشانند تا یکنیم رطل بماند و دران ده درم
شکر سفید حل کنند و ده درم روغن بنفشه بران ریخته حقنه نمایند و این حقنه دیگر تطفیه حرارت غریزیه بسیار کند و تسکین عطش و لهیب نماید بگیرند آب کشک جو
دو اوقیه لعاب اسپغول روغن بادام شیرین و روغن کدو هر یک اوقیه و خوب بهم زده بدان حقنه کنند که این تطفیه عجیب لهیب و حمی و سرسام و احوال آن نماید
و در سرسام صفراوی اسهال مشکل بود بهر آنکه ماده درین وقت بسوی سر ساعد باشد و بقراط گفته که سرسام بجمیع اجناس خود قتال ست و در حمیات حاده
چون مریض از روشنی نفرت کند در سر وجع دائم و ثقل یا بد بجدوث سرسام تیقن نمایند **خجندی** گوید که در سرسام دموی فصد قیفال و اخراج خون
بقدر قوت و تلیین طبیعت باب فوا که مثل تمر هندی و شربت آلو و نیلوفر و عناب کنند و لخالخ و شمومات بعمل آرند و از اغذیه مارالشعیر محمض باب انار و هند
اگر سرفه نباشد والا جلاب از عناب و سپستان و نیلوفر و خمیر بنفشه و مانند آن بدهند و اگر با وجع سهر بود بشربت خشخاش و از اغذیه با شن بمغز بادام شیرین
یا مارالشعیر بمغز بادام و تلیین طبیعت بحقنهای لینه و بمسهلات مشروحه بسهل مثل شیر خشت و تربجبین و تمر هندی در روز نهم دیا ده هشتم کنند و این مطبوخ نافع این
علت ست و نسخه آن همان ست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن بجای وزن بنفشه سه درم و نیلوفر دو درم و کاسنی دو درم ست و روغن بادام
شیرین یکدرم عوض عناب و سپستان نوشته و در صفراوی هر صبح شربت نیلوفر و بنفشه دهند و برای تلیین شربت تمر هندی و عناب بنفشه نوشانند
و اگر حرارت بسیار قوی باشد این قرص کافوری دهند بنفشه نیلوفر طباشیر گل سرخ تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هر یک
پنج درم رب السوس و مع درم مصندل سفید سه درم کافور ربع درم زعفران ثلث درم همه را کوفته بیخته قرص سازند تسعتی دو درم و این حقنه نافع ست بنفشه
خشک یک کف سنا سه درم تربجبین ده درم باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت و نوشته که در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند **ابن هبة الله**
گوید که اگر در دم حادث از خون باشد مبادرت بفصد قبل استحکام مرض کنند و اگر فصد دست ممکن نبود رگ پیشانی و بینی بکشایند و اخراج خون بمقدار حاجت
بکید فعه نمایند و مارالشعیر مطبوخ بعناب بنوشانند و آب انار بدهند و تعدیل طبیعت باب آب تمر هندی و شربت بنفشه و نیلوفر یا شربت ورد کنند و اگر طبیعت
قبض باشد شربت آلو و خیار شنبر باب تمر هندی و شربت عناب بدهند و اگر تشنگی بسیار باشد تکثیر مبردات نمایند و احاجت شرب آب سرد ندهند بعد
ازان قصد تقویت سر بروغن گل مضروب بسرکه و یا سرکه و گلاب کنند و بر پیشانی مصندل و گلاب با کافور طلا نمایند و اگر از مشروبات اسهال نشود
حقنه تلیین بعمل آرند و اگر مریض قریب منتهای سدد و تخمر ابی شدید و اختلاط عظیم باشد فصول منوم که در ذیل علاج گذشت بر سر ریزند و اگر بدن ممتلی باشد

آب بر سر نباید ریخت و روغنهای سرد و مرطبه بر سر نمالند و اگر سهم کم نشود شیر زنان بر سر شوند و آنرا بروغن نیلوفر و بنفشه در بینی بچکانند و مریض را بر بستر نرم بخوابانند و چون صلاح باید بمزورهٔ ماش و کدو و اسفاناخ غذا سازند و اندک پست جو مغسول با آب گرم بشکر و آب سیب دهند چون آثار صلاح پدید آید قدری ساکن نشود غذا بمزورهٔ سماق و یا مزورهٔ حصرم و یا اسفاناخ سازند و کاهو خورانند چون بران ایام بگذرد بصحت عود کند در حمام داخل نمایند و بچوزهٔ مرغ و در آب و ماهی صحوری غذا نمایند و از غذای بسیار حذر کنند تا در معده فاسد نشود و بتدریج اعاده بعادت او نمایند **انطاکی** گوید که در سرسام مبادرت بفصد کنند و تبرید باخراج ماده بدانچه تعدیل او کند از مسهل وغیره باید کرد و سعوطات نیکوست مگر در سرسام بسبب احتقان عطسه که آنرا مضرست و صاحب سرسام حار تکثیر تناول پست جو و شرب آب آن نماید و ماء القرع مشوی بعد طلای آن بآرد جو بسرکه سرشته و خوردن عدس و روغن بادام و طلای سر بحرا بادهٔ کدو و روغن گل و شیر زنان و زعفران مجرب ست و شستن پا بما الطبیخ سبوس و نمک مجرب ست هرگاه قرنیطس متمادی گردد و در قوت احتمال باشد فصد گرگ پیشانی و حجامت ساقین نمایند و در نیوقت بنفشه و انچه ازان سازند بکثرت خورانند **گیلانی** مینویسد که سکنجبین دین مرض باید که بسیار اند ک استعمال نمایند زیرا که اکثار ازان دماغ و حجب را ضرر دارد و معدل شربت آلو ازان بسیار نیک ست بهر آنکه دین با وجود قمع و تبرید ترطیب و تسکین و منع بخار و ازالاق و تلیین طبیعت ست علاوه این لذع فیست که دماغ را و انچه متصل بدانست ضرر رساند و ایضاً می باید که کثرت حوامض نکنند و چون استعمال نمایند باید که ترشی او قوی نباشد و نه صرف بود بلکه مخلوط کنند بچیزیکه تعدیل او نماید و تبرید مفرط هم استعمال نباید کرد و حذر از شراب اولی ست اگرچه ممزوج باشد و از همه انچه اعانت بر جذب بهوی سرکند از جمیع مسخنات دماغ و مضعفات آن اجتناب باید کرد و در سرسام صفراوی حاجت بحقنه شدید نیست زیرا که از شان اوست تحرک بسوی فوق و مسهلات قویه اکثر حار اند و از اشربهٔ نافعه آن شربت صندل ست و ماء القرع با آب غوره و شکر و ماء الشعیر رقیق بروغن بادام و شکر و بعد نضج و تلیین طبیعت سحرگاه قرص کافور هند و هنگام خواب دودرم اسپغول بجلاب با ورخوانند و طلاب خوب اب شربهٔ بنفسه مثل شربت خشخاش و شربت نیلوفر شربت کاهو نمایند و یا تخم خشخاش و تخم کاهو سوده در ماء الشعیر بپزند و طلای پیشانی بقیراط افیون و مثل او کافور سازند و حقنهٔ لین بهر دو مرطب که دین باشد استعمال کنند و نسخهٔ آن همانست که در قول جرجانی گذشت و دران سفیدهٔ بیضهٔ خام داخل ست و باید که شربت خشخاش بعد تنقیهٔ دماغ و لین طبع و هنگام قرب انتها نوشانند و علاج قسم بهوی انیست که قبل از زوال عقل فصد قیفال نمایند و خصوصاً اگر مریض بفصد آن عادت بود و اخراج خون بسیار در دفعات بدو روز یا سه روز بقدر قوت کنند و باید که تعویل بر قوت نمایند چه اگر قوی بود مریض سالم گردد و اگر بخلاف این باشد لامحاله بمیرد و در اکثر قوت قوی از قوت فعال اعضای رئیسه شناخته میشود پس اگر عقل و حس و حرکت صحیح باشد دماغ صحیح بود و چون نفس و نبض صحیح طبیعی باشد قلب صحیح بود و اگر اشتهای طعام صحیح باشد جگر صحیح قوی و در هرگاه این امور بخلاف آن باشد این قوی ضعیف بود و چون از فصد عروق دست مانعی باشد بر ساقین حجامت کنند بعد میان هر دو شانه بعد ازان بر نقره و فصد گرگ پیشانی و بینی و هر دو رگ زیر زبان کشایند و خون بقدر امکان برارند اگر فصد این عروق باخراج دم با یحتاج کفایت نکند فصد صافن نمایند تا جذب خون بسفل نماید و بعد فصد در اول امر سکنجبین مخصوصاً معمول از پوست بیخ کاسنی و تخم آن اقتصار نمایند و بعد دو روز غذا بجاء الشعیر رقیق معرق با سکنجبین سازند اگر سرفه و ضعف در معده نباشد و اگر خود ضعف بود دنان مغسول و بقول او چوب بارده مثل چغندر و کاهو و سرمق و ملوکیه بقدر یمانیه و کدو و خیار و خشاو و ماش و عدس مقشر و جو مقشر معمول با آب میوهای ترش مثل آب غوره و انار و ریباس و به و سیب اگر طبع نرم بود و اگر قبض باشد با آب سنجار او ترهندی دهند و اگر طبع مائل بقبض باشد هر روز آب آلو با قرنجبین و یا شیر خشت بنوشانند و اگر طبیعت نرم نشود حقنهٔ لینه یا شیاف استعمال نمایند و اگر احتیاج زیاده باشد ماء الفواکه و بنفشه و لبلاب و خیارشنبر وغیره دهند و از غذا برماء الشعیر مرکب بعناب آلو و سپستان یکبار یا دو بار اقتصار ورزند اگر طبیعت قبض باشد و بزرشک یا اسحاق یا به یا غوره دهند اگر طبع نرم باشد و بعد زمانهٔ ابتدا ماء الشعیر غلیظ تر دهند و در تغلیظ آن بقدر اینده تا آنکه مریض باتمام رسد و وقت بحران حاضر شود و وقت انتهاء تدبیر غذا بطریقیکه در قول اصحاب کامل گذشت باید کرد و چون بصحت عود کند از تناول غذای کثیر و از مشی در آفتاب بعد از خوردن حلاوات و تخم خربزه و حرکت بسیار اجتناب نماید **مؤلف خلاصه** گوید که در سه روز اول برگ قیفال زنند و عرقیات مناسب با شربت عناب و بنفشه و نیلوفر و لعاب اسپغول

وخاکشی دهند روز هشتم تلیني دهند باین وجه منفرفلوس پانزده درم شیرخشت ترنجبین هریک ده درم خمیره بنفشه هفت درم گلقند شکری ده درم ریوند
خطائی نیم مثقال روغن بادام نیم مثقال این مطبوخ از مجربات سمت ستای ملکی یکچوزگل بنفشه پرسیاوشان گاوزبان هریک نیم خرد موزیز منقی عناب ز شاک
هرکدام بقدر المجموع باده چندان آب بجوشانند تا ربع بماند صاف نموده کشنیز خشک تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرفه مغز تخم کدو هریک سوم کوفته در طلی از اندکور
بیندازند و ساعت نگهدارند انگاه صاف کرده بنوشانند فانه من الخواص العجیبه واگر طبع در غیر روز بحران نرم شود سویق شعیر با گل ارمنی وصمغ عربی یا روغن
طباشیر پرپ سیب و گلاب بدهند وصندل و گل سرخ با گلاب و آب برگ انگور بر شکم ضماد کنند واگر مرض بطول انجامد تدبیر یکه در قولنجی گذشت بعمل آرند
و باشد که در آخر سرسام زبان بسبب قروح مانع گرفته شود و بیمار بتکلم قادر نباشد در بنوقت از گل بابونه اکلیل الملک وسپوس گندم وگل بنفشه بر سر وگردن نطول نمایند
و سر بتبخار آن دارند تکرر دیده شده که مادهٔ سرسام بحران انتقالی عجیب بسخته در زیر جلد باعث اورام عظیمهٔ صلبه گردیده واز مداومت تطلیه آب کشنیز تازه
تحلیل رفت و در غذا عدس ماش که بغایت مفیدست سدید گوید که این حقنه مرطب لین مسکن حرارت در سرسام صفراوی ست ماء الشعیر سی درم روغن گل
ده درم اغاب سپغول بست درم نیم گرم حقنه کنند گاهی خمیرهٔ بنفشه یا ترنجبین قدر حاجت اضافه کرده میشود واین حقنه جید ست عناب سپستان هریک
ده عدد جوشانده درم بنفشه خشک پنجدرم نیلوفر سه درم چغندر یک قبضه لطیفه جوشانیده صاف کرده بست درم ترنجبین یا شیرخشت فلوس خیارشنبر
ده درم روغن کنجد پنجدرم بورهٔ ارمنی یکنیم درم واین لین صاحب سرسام را در روز هشتم بخورانند شیرخشت ده درم تا پانزده درم تمرهندی منقی پانزده درم خمیرهٔ بنفشه
پنج مثقال گلقند ده درم راوند نیم مثقال این مسهل در روز دوازدهم داده شود فلوس خیارشنبر ده درم تاده مثقال گلقند پنج مثقال شیرخشت شش مثقال
خمیرهٔ بنفشه ده مثقال ریوند چینی نیم مثقال روغن بادام یکدرم بازن الله تعالی نفع بخشد

علاج فلغموني وشقاقلوس دماغ

علاجش مثل علاج سرسام وصوی کنند لیکن در فصد مبالغه نمایند و فصد عروق زیر زبان و چهار رگ و عروق جبهه و پس گوش بعد فصد سر و بسیار نافع ست و حکیم علی اشقر
که در فلغموني مبالغه در اماله کرد اماله کرد بسوی اسفل از روی مجاجم اولا بر کتفین پس بفخذین پس بر کعین پس بر فخذین پس بر ساقین نماید و بر ساقین شرط نیز
بعمل آرند واین بعد فصد اولی و ایضاً در استعمال شمومات باردهٔ مثل صندل و کشنیز سبز و گل کدو و خیار کوچک و کافور و امثال آن وکذلک لطوخ اطلیهٔ اضمدهٔ باردهٔ
ومنومه بر سر چنانچه در حمره مذکور گردید مبالغه کنند و صاحب اقتباس گفته که فلغموني و شقاقلوس نیز از اقسام سرسام غیر حقیقی ست و سبب فلغموني تعفن خون
ست و سبب شقاقلوس خون گرم با ترکیب سودا بود و علاجش بسرسام سوداوی نماید

علاج حمره وجمرهٔ دماغ وقوبای آن

علاجش بعینه علاج سرسام صفراوی ست مع زیادتی ترطیب کثیر و دوام ربط اطراف و فصد چهار رگ و این ضماد علویخان نافع حمره است آرد جو
آرد جو در روغن گل و شیر زنان و زردهٔ بیضه بنیم شب آمیخته بر پارچه کتان مالیده بر سر نهند و ساعت بساعت تبدیل نمایند و این ضماد در ابتدا استعمال حرارت کند
و خیار پوست خربزه عنب الثعلب یک کاسنی گل بنفشه کوفته اقاقیا داخل کرده ضماد نمایند و این ضماد در انبساط استعمال میکنند آرد جو یکقدر کف گل بنفشه
مثقال افاویا دانگ کوفته شیر زنان در روغن گل و زردهٔ بیضه آمیخته بر پارچه طلا کرده بر سر گذارند و این طلا نافع ست صبر عفران اقاقیا فوفل گل ارمنی
شیاف میثا صندل سرخ کوفته با آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب آمیخته بر سر طلا کنند و صاحب اقتباس این سه قسم را در سرسام غیر حقیقی نوشته گفته که اول
فصد قیفال کنند و بفاصلهٔ دو سه روز رگ پیشانی و باسلیق کشایند پس بعلاج سرسام صفراوی پردازند و شیخ می فرماید که علاج حمره و قوبای دماغ بعلاج صبا
نمایند طبری و گیلانی گویند که حمره بجای خلط چون حادث گردد و بسایر اعضای ظاهری حس منقسم میشود و بشم میگردد و یکی منبسط زیر جلد و درین حمرت
در جلد ظاهر میگردد و دوم فرو رفته در عمق لحم و این را حمره نمیگویند و جمرهٔ فلغمونیه نیز و این بجهت مشابهت بکمرهٔ نار در حرکت التهاب بدان نامیده اند
و این نوع گاه حضور را فاسد میکنند و وفات آن بتمایدگاهی زائل میگردد بحسب قلت ماده و کثرت آن و ضعف و صلاح آن و سبب این مرض خونی ست

که باختلاط صفرا فاسد میشود و منبسط میگردد و جوش میخورد و گهای باریک ریزی شکافد پس بسوی بحر و عصب مظلم میریزد و چون این علت در دماغ پیدا میشود و آن از ارتقای خون فاسد باختلاط صفرا بسوی بعض اجزای دماغ یا اکثر آن هست نوع واحد گردد و او آن هست که در جلد منبسط میشود پس در انجا اندر غشای موضوع بر مجف و یا در غشای موضوع بر دماغ و یا در بین هر دو منبسط گردد و با این خون فاسد در عروق دماغ حاصل شود و اما قسم دوم که آن عمیق هست در دماغ عارض نمیشود زیرا که قبل از انکه در دماغ فرو رود مریض را هلاک میکند چه دماغ تحمل مثل این الم نمیشود و نمی یعنی که اکثر بمشارکت عضو بعید متالم میگردد نظیف که او بنفسه متالم شود و مادهٔ حاده اکاله او را مس کند و فرق میان این مرض و قرانیطس آنست که آن عقل را زائل میکند و بادی تب مطبقه میباشد و چشمها سرخ می گردد و باین علت تب زوال عقل نمیباشد بلکه مریض در سر خود آتش ملتهبی یابد و بران طاقت صبر و قرار نمیدارد و علاجش آنیست که فصد قیفال و رگ پیشانی و رگ منخرین و هر دو رگ زیر زبان بحسب امکان و مطاوعت قوت یکی بعد دیگری بگشایند بعدهٔ بشراب الشعیر و اغذیه مرطبه مثل کاهو و طفل و کاسنی و حریرهای معمول از نشاسته و روغن بادام لزوم نمایند و نظر بسوی چیزهای سرخ براق برای جذب مادهٔ بسوی ظاهر مشابهت کلیه نمایند و لزوم این ضماد بر سر نمایند جرادهٔ کدو و مغز خیار بر برگ عنب الثعلب معتدل سحق بعض اطراف بید برگ بنفشه نیلوفر برگ سپیغول بمقادیر لائق علت گرفته باریک سوده با سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند و یا سفیدهٔ تخم مرغ را با روغن گل خام آمیخته سرد نموده بر سر گذارند و هر ساعت که گرم گردد تبدیل نمایند و باکی نیست که با لای ضماد مذکور اندکی روغن بنفشه بکار بندند لاسیما وقت ظهور نقصان و کمی علت بعده جو مقشر و برگ بنفشه نیلوفر هر واحد کف کبیر بوست خشخاش سبوس گندم هر واحد کف برگ عنب الثعلب دو کف بپزند تا مهر اشود پس صاف کرده نیمگرم بر سر ریزند و شفل آن تکمید نمایند و اگر نیندد اگر این بیمار را قلق میشود در هوا سرد کنند پس سر ریزند در هر روز بدفعات متوالی و بهترین چیزها که درین مرض استعمال کنند این ضماد است بگیرند برگ عنب الثعلب و تخم آن سنیب سیده و هر دو را نرم کوفته در سرکه ممزوج نو بروغن بنفشه بجوشانند تا مثل مرهم گردد بعده اندک آرد جو سویق او آمیخته مثل خاگینه کنند و بر سر ازان خضاب غلیظ نمایند و چون مرض انحطاط یابد و قلق زائل شود و در قاروره آثار نضج پیدا آید اگر قوت مطاوعت کند باین مطبوخ مسهل و هند برگ عنب الثعلب برگ خطمی برگ خبازی هر واحد دسته تم هندی سی و رم تخم خیار بست درم آلو بست عدد عناب یک کف اگر قوت شامی بهم رسد دو کف کبیر همه را بدستور مطبوخ جوشانیده صاف نموده شربتی ازان بقدر قوت علیل و فصل گرفته هفت درم فلوس خیارشنبر دران مالیده نیمگرم نوشانند اگر قوت کفایت کند دو سه بار این مطبوخ استعمال کنند و هرگاه اندک بقیه مرض نماند این سعوط بکار بر بندگیرند شیاف ابیض که دران لقلیمیا نباشد و از مرارت او بشیر خر پرورده باشند بقدر طسوج و در شیر دختران حل کرده اندکی روغن بنفشه یا روغن نیلوفر و روغن کدو یا روغن تخم خیار بران انداخته بهم زنند و صاف کرده قدری سرد نموده سعوط کنند پس اگر ازین راحت یابد و در چشم او اشک نیاید لزوم این سعوط نمایند که مریض ازین صحت یابد و اگر اشک سائل شود و ازان راحت نیابد بشیر دختران با زبستان بر سر دوشند و نهار ان پارچه پنبه بلول باب طلع و گلاب با ندک سرکه و روغن گل بهم آمیخته بر سر لزوم نمایند و مسکن خوابگاه مریض در جائی که دران هوا سرد بسیار آید مقرر سازند از مشی در آفتاب و قرب آتش حذر کنند و بر بنفشه و نیلوفر آب سرد پاشیده بویانند و اگر صاحب این مرض را آب عصا الراعی بشیر دختران سعوط کنانند اثر نیک بخشد و گاهی عصی الراعی و ملحلب و برگ سپیغول سا بیده قدری سرکه آمیخته بر جبر ضماد کنند و این ضماد را اول این مرض و در آخر آن نیکوست و ما نطول صلاحیت استعمال ندارد مگر در آخر این مرض و اگر باین علت در ابتدا تب لازم گردد و بروی نبض نمایش نمیشود بی شک علیل هلاک گردد و اگر چهرهٔ او مع ظهور تب زرد گردد و اسهال او را عارض نشود خلاص یابد و این مرض از امراض مشتبهه است باید که هنگام وقوع آن تامل تمام در علامات و معالجه آن نمایند سر هندی در شرح اسباب مینویسد که دیدم این مرض را مع علامات او که بعد تی بر نهار حادث شده بود و هنوز نوبت اختلاط عقل و سیاهی چهره نرسیده بود و علاجش نوشانیدن فاوزهر و نار جیل دریائی نمودم و صحت یافت و جمره که بکودکان افتد تدبیرش علاج عطاشست که بعد ازین گذشت باید بهر آنکه از قانون و شرح آن جمره و عطاش در صبیان مرض واحد ظاهر میشود رازی در حاوی کبیر نوشته که گاه مرضی شبیه بقرانیطس بغیر تب عارض شود و بودن او بغیر حمی دلیل بر خالی بودن آن از ورم ست لیکن با قلق شدید و جهیدن بود که صاحب او اقرار نباشد و خواهد که بر بستر یا بر جدار گاه بپهلو خوابد و گاهی بالقوت نشیند و گاهی بضعف

بیفتد و معدلک نبض او تغییر متواتر و سرعت عارض نشود و بول او رنگین نگردد و باشدت ضجر و غم باشد و نفس تنگ شود و تشنگی بسیار بود و اگر آب بنوشد بسرفه خارج گردد و این مرض اکثر در یک دو روز قتل کند و گاهی تا چهار روز بکشد و احدی از ان نجات نیابد بلکه چهره و زبان سیاه شود و چشمهای ایشان باز ماند و حال آنها مثل حال ملهوفین بود بعد از ان حرکات ایشان سست شود و نبض ساقط گردد و بمیرند و اکثر موت آنها با خناق بود شیخ میفرماید بعید نیست که سبب این علت مشارکت دماغ بعضوی دیگر باشد مثل عضل نفس یا تشنج یا فساد دیگر مثل خناق عارض شود و متادی بدماغ گردد و او را مشوش و فاسد گرداند و عقل مختلط گردد و عطش بتجفیف نواحی رئیس و حلق و صدر عارض شود و لهذا بشرب آب ساکن نگردد **قرشی** میگوید که این مرض را اکثر دیده ام هنگامی که و با عارض میشود و احدی را ندیدم که از ان خلاص یافت و کسی را ندیدم که در اول روز از ان بمیرد بلکه هر کسی را که این مرض عارض میشود ضجر و قلق از او استداد می نماید و قرار نمی یابد و بر یک شکل قائم نمی ماند بلکه بر فرش و بستر خود منقلب میگردد و گاه بقوت و سرعت حرکت میکند و گاه بکبارگی ایستاده میشود و همواره حال همچنین میباشد تا آنکه سست گردد و می میرد و زبان بعضی بالکل سیاه میگردد و بعضی را این وقت قرب موت عارض میشود و اطبا از مشاهده این مرض حیران میشوند و اکثر مریض نسبت میکنند که او این افعال باختیار خود میکند باراده اظهار آنکه مرض او شدید است و در نفس الامر چنین نباشد پس گاهی بعض اطبا همین اعتقاد میکنند تا آنکه مریض می میرد و کسانی را که من مشاهده کرده ام احدی را از ایشان ندیدم که عقل آن ظاهر مختلط گردد بلکه اکثر از ایشان از افعال خود که میکنند عذر می نمایند و میگویند که از شدت کرب بر نفس خود قدرت نداریم و اما کسی که من بدان آنها میکند در ان از حال صحت تغیر نمی یابد و لهذا انکار مردم بر ان زیاده بود و تحقیق صدق کلام مریض بر این باب نمیکنند حتی که مریض هلاک میگردد و این مرض عارض میشود و قتیکه عفونت شدید در قلب پیدا میشود و از ان انطفای حرارت غریزی لازم میگردد و کرب شدت میکند و در این هنگام در نفس تنگی عارض میشود بسبب تجفیف اعصاب که بنا بر قوت حرارت و چون این اعصاب خشک میشوند تحریک تام ممکن نمیباشد و لهذا اکثر موت ایشان باختناق میباشد بسبب انطفای حرارت غریزی و نبض ایشان اتواتر و سرعت عارض میشود و بنا بر انکه حرارت غریزیه تا بجگر و مجاری بول منتهی نمی گردد و لهذا بول از مجرای طبیعی متغیر نمیشود و **گیلانی** مینویسد امید است که برقرشی این امر مشتبه باشد زیرا که در تب بائی نیز اکثر این اعراض میباشند و گاه در وفی بعد نقل قول ازی و شیخ و قرشی نوشته که این اقوال از عجائب عجیبه است و مثل این در کتب طبیبه ندیدیم و نه از آبائی الذین خلوا و شنیدیم

علاج سرسام سوداوی

و این کمتر افتد و اشد آفت و ابطای بر بر است و بمالیخولیا میگراید بعد فصد بسیار و تر طبیب بماغ از اده یه و ماء الجبن کنند و پس از نضج ماده مسهل سوداوی حب افتیمون تنقیه نمایند و بهتر بسیار و تر طبیب بالشعیر بشیره خشخاش و ترنجبین و جهت تقطیع و تلطیف ماده سکنجبین که بسیار ترش نبود مناسب است و بعد تنقیه ضمادات و نطولات مرطبه بکار برند و ضماد مغز تخم کدو مغز تخم تربوز نیلوفر بنفشه هر واحد بکتوله سابیده بشیر خر یا زآمیخته نیز برای سرسام سوداوی و صداع یبسی خشکی بنفشه ماغ فائده تمام میکند و نطول با بونه تمام گل سرخ اکلیل الملک گشنیز خشخاش کاهو چقندر بعد تنقیه نافع و بعضی شبت عنب الثعلب گل بنفشه تخم خطمی حلبه سطوخودوس نیز افزوده اند و ایضاً با بونه شبت ریحان بنفشه گل نرگس در آب شیرین پخته روغن با بونه روغن کنجد روغن بادام شیر خر ان داخل کرده نیم گرم بر سر نطول کردن سود مند است و هر چیز در علاج امراض دماغی سوداوی صداع سوداوی مذکور شد بعمل آرند و روغن کدو و بنفشه و نیلوفر با بونه بشیر زنان بسر مالند و ایضاً روغنهای مذکوره و شیر خر ان در گوش و بینی چکانند و در تنویم علیل که شنود و باقی تدبیر حسب حاجت از سرسام صفراوی برگیرند و غذا و مالا شعیر و برنج و مانند آن دهند و از انحطاط مرض گوشت حلوان و جوجه خروس دهند و از غضب و حزن و افکار بسیار منع کنند **اقوال مهره** صاحب اقتباس مینویسد که اولا گن با سلیق و قت صبح زنند و وقت شام رگ صافن گشایند و جهت تبرید تر طبیب دماغ روغن بادام و کاهو و شیر زنان بر ابر گرفته در بینی و گوش چکانند و بر تارک سر بمالند و شیره خرفه و خیارین و نعنا هر یک یک باشه تخم کاهو هفت ماشه در گلاب بسیده مشک یک نخود تولد شربت نیلوفر شربت صندل آتش هر یک دو تولد داخل کرده بنوشانند و غذا شیر برنج و یا صلایه شیر بره و یا آنش جو بشربت نیلوفر و انار شیرین و هندوچار نیم رفته همین تدبیر بعمل آرند که بهوش آید بعد تنقیه بدان و دماغ

بماء الجبن کنند و بعد انقراغ ازان بنا بر تعدیل مزاج خمیرهٔ صندل تر ش بر سنجد رازی همراه عرق شیر علویخان بکار برند خجندی گوید که نضج ماده بمطبوخ بنفشه و اصل السوس مقشر نیم کوفته و گاوزبان هر یک دو درم و شکر سفید ده درم نمایند و غذا ما الشعیر بخورند و بعد ظهور نضج تام در قاروره مسهل بمطبوخ بنفشه نیلوفر تخم کاسنی اصل السوس تخم کشوث هر یک دو درم مویز منقی ده درم پرسیاوشان اسطوخودوس بسفایج هر یک سه درم شاهتره یک قبضه عناب عدد فلوس خیارشنبر ده درم ترنجبین گلقند هر یک پانزده درم روغن بادام یک مثقال بدستور معهود مرتب ساخته دهند و غذا بعد اسهال در آخر روز با الشعیر مع نخود نخجوشانند و این نطول نافع این مرض ست با بونه شبت شاهتره بنفشه مساوی جوشانیده نطول کنند و تدهین سر با دهان فاتره رطبه مثل روغن بادام و روغن بنفشه نمایند و در نسخهٔ ابن الیاس مسهل مذکور سنای مکی هفت درم گل سرخ پنجدرم بادرنجبویه دو درم عوض شاهتره و عناب و گلقند ست و در نطول ریحان بجای شاهتره طبری گوید که در سرسام سودا وی ترک استفراغ اولا در اول مرض البته واجب ست بلکه لزوم ما الشعیر بجلاب و شکر نمایند و غذا بمزورات مرطبه مثل ماش و اسفاناخ و مانند آن دهند و هرگاه در قاروره نضج ظاهر شود تنقیه باین مطبوخ نمایند پرسیاوشان اصل السوس مویز منقی هر واحد پنجدرم عناب سپستان آلوبخارا هر واحد بست عدد ترنجبین بست درم برگ بادرنجبویه یک کف همه را بدستور مطبوخ بپزند و شربتی ازان حسب قوت مریض صاف کرده هفت درم فلوس خیارشنبر دران مالیده اندک روغن بنفشه بران ریخته بنوشانند و یا در حلق او دوجور کنند اگر از شرب او امتناع باشد و این مرض را اعراض قبیحه پیدا شد ظاهر شود از هجوم مریض بر انچه واجب نبود و انبعاث و تشبث او از کسی که قریب او باشد و گاه از دندان گزیدن و هر چه بزیر دندان او آید قطع کند و جز مثل این افعال ظاهر شود پس سبیل او آنست که بزنند و ببندند تا ازان باز ماند و هرگاه مرض انحطاط پذیرد مرتبهٔ دیگر استفراغ ماده نمایند اگر قوت او متحمل آن باشد و شیر نر یا شیر دختران بر سر دوشند و بر بن ضماد لزوم نمایند بگیرند شیر تازه بزودران بپزند بایهٔ جدی بمالند تا منجمد گردد بعد ازان برگ خبازی و برگ بقا مبارک ساییده بر سر نهند و بالایش شیر منجمد گذارند و مدام روغن کدو و روغن تخم خیار در بینی چکانند و چون علت منحط گردد از خروس خصی دو دماغ جدی مانند آن غذا سازند و از فواکه سیب شیرین خوشبو بخورانند و از جماع البته منع کنند تا آنکه قوت تحامل گردد و بغذای سخم رجوع کنند و آبزن و حمام لازم گیرند و در وقت غلبهٔ مرض از بسیار سخنهای نیک باید کرد و نزدیک او کسانی باشند که از ان انس و محبت داشته باشند همچنین در سایر انواع این مرض پرا که موانست و سخن خوب تسکین نفوس آنها از ضروریات ست سعید گوید که علاجش باستفراغ بدان از مطبوخ افتیمون کنند و اگر مانعی باشد این حقنه بعمل آرند شحم حنظل و اسفیداج و افتیمون مویز پودینه جوشانیده در آب آن روغن بابونه آمیخته حقنه کنند و ما الشعیر بشربت نیلوفر و لعاب اسپغول بجلاب با ماهیچه دران جوشانند و آبکی دران جوشانند و گوشت کوفته و گندم و نیلوفر بنفشه و گل سرخ جوشانیده باشند بر مقدم سر بریزند و روغن بنفشه و نیلوفر نیم گرم بر سر مالند و چون مریض صلاح یابد در حمام داخل کنند و بجوزهٔ مرغ و لحم خرفان غذا سازند و شراب ممزوج بنوشانند و بکثرت خواب امر فرمایند ایلاقی گوید تا وقتیکه علامات نضج ظاهر نشود استعمال حقنه مهمل جایز نیست تا ظهور نضج ما الشعیر رقیق ممزوج بجلاب نوشانند و بروغن بنفشه و کدو تمریخ سر نمایند و شیر زنان بر سر دوشند و بدانچه در سرسام صفراوی گذشت استعانت نمایند گیلانی بدین سبب که مدهن کف پا دنافع مقصد مریض هر شب بروغن تخم کدو یا روغن بنفشه نافع ست و بعد ظهور نضج طبیخ افتیمون بنوشانند و ما را بجبن و مهند و اصلاح مزاج باشیای مرخیه که بادی افیونی سخان باشد باید کرد و از آب طبیخ اشیای مرطبه باندک محللات مقدم زمستند

علاج سرسام بلغمی

که لیثرغس نامند اگر مانعی نباشد اول فصد کنند و بهر نضج ماده منضج بلغم دهند و منضج از ادویان یک مثقال اصل السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان هر یک سه درم پوست بیخ کرفس یکدرم جوشانیده صاف نموده یک نیم اوقیه گلقند حل کرده باز صاف نموده باد و اوقیه سکنجبین بزوری صبح نیم گرم نوشانیدن نیز مفید بود اگر تب نباشد گلقند دو تولد در عرق عنب الثعلب و عرق بادیان هر یک پنج تولد بالیده نوشانند و نخلهٔ از حب الاس جوشانیده روغن گل سرکه آمیخته بعمل آرند و پاشویه و سعوط و ضماد بکار برند و پر مرغ بعسل و خردل آلوده در حلق انداخته قی آورند و پوست سر بزغاله گرم بر سر بستن از مجربات ابن هبطار ست و معمول انیست که مرغ خانگی یا کبوتر سر بیخ نموده بنوعی که خونش بیرون نزود یا بر سر مریض افتد شکم شکافته گرم بر سر بندند و هرگاه سرد شود تبدیل نمایند و در ابتدا پارچه بسرکه باد و زدن آن

روغن گل یا روغن سوسن ترکرده بر سر نهند و روز سوم بجای سرکه سرکه عنصل نمایند و جند بیدستر قدری بیفزایند و یا پودینه زیاده کنند و ضماد بموی سوخته انسان
با سرکه سرشته بر سر نافع ست و این ضماد والد علویخان بغایت سودمند کما ذر یوس گل بنفشه اسطوخودوس هر یک دو مثقال جند بیدستر یک دانگ عود هندی عود
صلیب یک دو دانگ ماش مقشر بقدر یک گنجشک پخته بروغن گل و نارین هر یک پنج مثقال شیر زنان بقدر حاجت زرده بیضه یکعدد آمیخته بعسل آرند و اگر حاشا
و پودینه بری و بابونه و مرزنجوش و بادیان و سرکه پخته مقابل بینی بخورند روز سوم و بعد آن مفید بود و اگر عنصل تازه سائیده بسرکه آمیخته بر ساق و ران
و قدم ضماد کنند جذب ماده بسفل کند و ایضاً بهر جذب باده جقنهای جاده و حمولات تویه و بستن ساق و ساعد و مالیدن پاپها بکار برند و از آب سرد سخت پرهیز باشد
و عوض او عرق بادیان یا گاوزبان یا عنب الثعلب بنوشانند و از جمیع ترشیها اجتناب نمایند و چون در خواب مستغرق شود بدادن آوازهای قوی و تحریک و جز آن بهر حیله
بیدار سازند خصوص هر روز و مدام اطراف او را از چیزی و درشت بسختی چندان بمالند که بیمار الم آن را یابد و بیدار ماند و محاجم بغیر شرط بر پای نهند و با بیکه دران ادویه
حاره جذابه پخته باشند بشویند و هر گاه مرض انتهاء رسد ضمادات محلل صرف مثل جند بیدستر و پودینه و صعتر و حاشا و عاقرقرحا و خردل و عود صلیب با آب نمایند مزرنجوش
باقدری سرکه عنصل و زیت بی امتزاج رواج استعمال نمایند و بعد از نضج تام روز هشتم از مسهل بلغم و حب یارج تنقیه نمایند و در صورت بیهوشی با آب نیم گرم و نمک
اول حقنه کنند تا افاقه شود پس مسهل دهند و بعد از تنقیه مفارقت تپ قلاسفه و جوارشات مقوی دماغ مثل جوارش مصطکی و عنبر یا دوا المسک معتدل
بدهند و یا جوارش جالینوس با عرقیات و گلقند و یا جوارش عود با عرق گاوزبان عنب الثعلب و کیوره و شربت بزوری معتدل بخورانند و گویند که جند بیدستر را
خاصیت است در تقویت اعصاب با وجود نفع او درین مرض پس استعمال او با دو مسهله و غیر مسهله بدون ادویه حسب مقتضای حال اولی ست و غرغر منقی
دماغ و نطولات قوی التحلیل بعمل آرند و ایضاً بهر تسخین دماغ و تحلیل مادهٔ باقی عطوسات مثل کندش و جند بیدستر و فلفل و شونیز و مشک بکار برند و چون نسیان
لازم این مرض ست مدام بیمار را بدوع بول و براز تکلیف خبردار باید ساخت و نطولات مدر بول بر شانه او باید ریخت و غذا از اول تا انتها آب سخنی حلوان یا چوزهٔ مرغ یا خود
با آب زیر پخته و در انحطاط شله با شوربای کبوتر و گنجشک و خرگوش و دراج و تیهو با مصالح حار و شربت بدهند باقی همه چیز علاج مراض دماغی بری و بلغمی و علاج صداع بلغمی حسب حاجت بر گیرند

اقوال اکابر بر سودیدی مینویسد که خردل کوفته با آب قبیه نفلی که آن و بنجشک ست بعد حلق را سر بیا فوخ ضماد کردن مجرب من ست و از حکمای دیگر نقل کرده
که ضماد عصارهٔ خمام بسرکه و روغن گل یا گلاب و کذا نمام کوفته بسرکه پخته و روغن گل آمیخته و کذا نسرین مطبوخ بسرکه و کذا انجیر منقوع بعسل تا آنکه نرم شود با خردل
سائیده بر یافوخ و کذا جند بیدستر بسرکه و روغن گل حل کرده بعد حلق را سر و کذا پودینه بستانی بجند بیدستر و سرکه و روغن گل و کذا اطلای سرکه عنصل در رو
و شب چند بار و کذا ایارج لوغادیا بسرکه و روغن گل در حمام و کذا موی سوخته انسان بجند بیدستر بر جبهه و یافوخ و کذا بابونه و کذا برگ فنجنگشت و تخم او بسرکه
و زیت و شربت ضماد آب نعنع بستانی بسرکه و روغن گل و شربت ضماد و شم قسط و شم نرد و یا شونیز بریان کوفته در یا رچه بسته مدام و یا مویز بار یک سائیده
در خرقه بسته دائم و یا صعتر در شب چند بار و یا پودینه کوهی و دشتی بدستور و یا حاشا بدستور و شم ضماد پودینه مع جند بیدستر و کذا حاشا تنها یا بروغن بان
و سرکه و سعوط نسرین بسرکه و نطول جند بیدستر در سرکه و روغن گل حل کرده بر پیشانی و یافوخ و دو لک اطراف بنطرون و زیت و یا تخم انجره نیز آمیخته و تخم انجره
و نطرون و عاقرقرحا و تدهین اطراف بعاقرقرحا و زیت و نطرون و تکمید بجاورس و نمک گرم کرده بعد حلق را سر شرب سنا و یا جند بیدستر و حبهر و یا فلفل سفید
بجند بیدستر و بعسل هر واحد و غرغرهٔ خرد با آب بادیان و کذا پودینه و حاشا و فرفیون بر روغن گل و سرکه و کذا طبیخ پودینه تنها و کذا سکنجبین عنصلی و غذا شیر مقرر دام
بعسل هر واحد نافع پیشنهاد ست **مصنف اقتباس** گوید که اول بهر نضج مادهٔ شربت اصول علویخان یکتوله یا دو توله بگلقند عسلی و در توله بلیسانند و بالا لیس
شربت اسطوخودوس منضج چهار توله در عرق بادرنجبویه و عنب الثعلب هر یک توله داخل کرده بنوشانند و یا این ها را الاصول هندبوست بیخ بادیان بوست بیخ کاسنی
هر یک ماشه اصل السوس مقشر بیخ کرفس یک هفت ماشه تفاح اذخر انیسون هر یک چهار ماشه مویز منقی یکتوله اسطوخودوس شش ماشه انجیر زرد چهار عدد با درنجبویه پنج ماشه
گلقند عسلی چهار توله سکنجبین عنصلی دو توله داخل کرده بکار برند و غذا نخود آب بچه مرغ و هندیا شور با با نان خشکار و تا روز سوم حبت منع ماده و تقویت دماغ سرکه کهنه
و روغن گل و گلاب با ابر یشم گرم تر کرده بکلاه اندرون چهارم بر البیخ و قسط تلخ و جند بیدستر هر یک ماشه اضافه نمایند و این نخ به پیوایند شونیز بریان قسط تلخ بسبیل الطیب هر یک

چهار ماشه جندبیدستر روغن گل و زنبق و نرگس هریک یکتوله و سعوطه پاشویه وطلا وضماد تا یکهفته بکار برند که این همه بنابر جذب مادهٔ میباشد و پس از تنقیه هرگز بکار نبرند مگر احیانا استعمال کرده میشود موجب بلاک عاجل میگردد کذا فی النبض الکبیر سعوط نیست سنبل الطیب وشونیز وکندش و تربد سفید و دارشیشعان وجندبیدستر هریک سه ماشه بکار برند و پاشویه نیست کلیل الملک صعتر و سداب و بابونه هریک سه توله برگ کنیر و سبوس نخود و گندم و برگ کنار هریک توله نمک طعام دو توله بدستور معمول بعمل آرند و این ضماد جامع الجوامع بکار برند سعوط خودوس یکتوله دان نمو ماش مقشر بشیر خرسوده برگ مورد و نعنع خشک هریک یکتوله عود صلیب دو درم جندبیدستر یکماشه مصطکی سه ماشه در گلاب و روغن گل و زردی بیضهٔ مرغ سرشته بر پیشانی وصدغین ضماد نمایند که فی الفور بهوش می آرد و درین اثنا بفاصلهٔ یکدو روز بفتیلهٔ صابون طبع را بکشایند و روز هشتم اگر بهوش نیامد تلیین طبع نمایند باضافهٔ برگ سنا دو توله در ریوند خطائی و تربد سفید هریک ماشه و زنجبیل سه ماشه و خیارشنبر زنجبیل هریک مفت تولهٔ روغن بادام مفت ماشه شربت سعوط خودوس مسهل علویخان چهار توله در ماء الاصول مذکور لیکن باید که وقت شب حب ایارج نه ماشه بخورانند و وقت دو پهر خود آب مرغ دهند و وقت شب نان بشوربای مرغ دهند و روز نهم ماء الاصول مذکور نوشانند باضافهٔ شربت بنفشه و شربت بزوری هریک چهار توله و طرف هفت ماشه و بهمین نمط سه چهار مسهل دهند و یا زیاده تا تنقیهٔ تمامه حاصل شود و اگر بهوش و فا نوشیدن نداشته باشند حقنهٔ حادهٔ علویخان استفراغ نمایند لیکن نخست باید که با آب نیم گرم و نمک هندی حقنه کنند در روز دوسه نوبت و یا کم و زیاده تا با فاقت آید پس تنقیهٔ دماغ و بدن بدستور مذکور کنند و بعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج و تقویت دماغ معجون فلاسفه و فلافلی و معجز نیاد هند و مصطکی اسطوخودوس هریک یکتوله آمیخته بلیسانند که بسیار مفید است و همچنین جندبیدستر یکماشه در عسل یکتوله یا ماء العسل و کذا قرنفل و کذلک حب دار ابو سهل گوید که معالجه بنشر غسن باستعمال حقنهٔ حاده باید کرد و چون بدن نقی و مرض بانحطاط خلط بلغمی از سر منحط گردد ضماد معمول از زرد روغن گل و پودینه و نعنع و اندکی سرکه بر سر نمایند و همین ضماد خاصه اطراف را بروغن گل که دران نطرون و عاقرقرحا حل کرده باشند مالند بعد ازان ضماد معمول از جندبیدستر و حاشا و پودینه کوبی و سرکه عنصل بر سر گذارند و یا مهالبسکه عنصل بمالند و بسکنجبین عنصلی غرغره سازند تنها یا با یارج و اگر علت طول کند و رعشه ظاهر گردد تکمید سر از نمک گرم نمایند و تقیات سر از حقنها و از ادویهٔ مدر بول استعمال کنند بوعلی هنو لیسد که اگر عائقی مانع نباشد و خون بسیار غالب باشد اولا فصد کنند بعد ازان حقنهای حاده استعمال نمایند و جذب و اسهال کنند و بریشهٔ ماطوخ بخرد ان و عسل قی آورند و مریض را در خانهٔ روشن بدارند و از استفراغ در سبات با لجاح و انتباه منع نمایند و در اول امر برای منع مادهٔ روغن گل سر که آمیخته بر سر طلا کنند و بعد دو روز از ابتدای مرض جندبیدستر بدان مخلوط کنند و بجای سرکه سرکهٔ عنصل بگیرند و آب سر و ند هند مگر اندک در ابتدا خاصه در هنگام انتها خصوص اخر آن بالکل منع کنند بعد ازان نربت و نطرون و تخم ماذریون و فلفل و عاقرقرحا و مانند آن بر بدن مالند و نطولات قوی التحلیل و شمومات و عطوسات و غراغر لطفه که دران حاشا و زوفا و پودینه بیشتر باشد و غرغرهٔ بسل و عنصل و سکنجبین که در علاج امراض دماغی بلغمی مذکور شد استعمال نمایند و چون عنصل خصوصا طب بر سر استعمال کنند انتفاع بسیار یابند و ایضا سائر مجرات لطوخ خردن بر سر استعمال نمایند و مدام دماغ را اطراف و غمر آن کنند تا آنکه سرفه نشوند و مریض متالم گردد که این عظیم المنفعت است و چون در سبات غرق شوند موی سر ایشان بکشند و بعضی ازان بکنند و بر تقاز دیگ نقره محاجم ناری بسیار نهند بغیر شرط و گاهی هنگام احتیاج باستفراغ خون باشرط محتاج می شوند کسی که از ایشان غذا دهند مثل آرد بسمن و آب نخود با کشک غذا سازند و چون غذا دهند بر غمر اطراف او چند ساعت اقدام نمایند تا بخار بسوی فوق منجذب نشود و اگر بسبب طول مرض احتیاج نوشیدن مسهل شود و خاصه چون ارتعاش مریض ظاهر گردد دو ثلث مثقال جندبیدستر با ندک سقمونیا که کمتر از یکدانگ نشد بخورانند و اگر از جمع کردن سقمونیا با خبذ خوف افراط در ترتیب باشد از سقمونیا اجتناب کنند و بر جندبیدستر و بر تبدیل مزاج بدون استفراغ اقتصار ورزند و اولی استفراغات آنست که بحقنها باشد و اگر بغیر آنها مضطر گردند ایارج فیقرا یکدرم با ربع درم شیم حنظل ثلث درم بلیلهٔ یکدانگ مصطکی بخورانند اگر تپ شدید الحرارة نباشد و اعتماد این امر باشد که این مرض اسهال خواهد آورد و اگر بدان یقین نشود حمولات یا شیاف مع استعمال این مسهل بردارند تا که هر دو بر اسهال اعانت کنند بعده بتکلیف براز آنلاگاه سازند و چون آنرا نسیان از بول و براز عارض شود بر سر کنجبران و شکم از آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و اصل السوس نطول سازند و مثانه را غمز کنند تا بول کند و چون مرض بانتها رسد و انحطاط پذیرد مریض را در گهواره و هودج نشانند بعد ازان اندک ریاضت و تدبیر قاقین استعمال نمایند مجوسی گوید که معالجه صاحب بنشر غسن بحقنهٔ حاده باید کرد تا ماده از اعلی بأسفل جذب کنند و در خانه وسیع معتدل

در روشنی که در تابستان با اعتدال و در زمستان گرم باشد بنشانند و هر صباح گلقند عسلی با بیکیه اندران زیره کرمانی جوشانیده باشند بنوشانند و بخوداب مع نسبت مفسول و زیره و شبت و دارچینی غذا سازند چون نیک سوخته باشد یا این مارالاصول خفیف و هند بوست هیخ کرفس بوست هیخ بادیان هر یک ده درم تخم کرفس بادیان انیسون هر یک سه درم مصطکی بسبل الطیب کدام یکدرم اسارون جعفه هر کدام یکنیم درم هیخ اذخر فقاح اذخر اسطوخودوس هر یک سه درم مویز منقی بست درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف نموده هر روز چهل درم ازان گرفته گلقند شکری ده درم دران مالیده صاف کرده روغن بادام یکدرم افزوده نیم گرم وقت سحر بنوشند و شکند را فزودنی ذکر کرده که هرگاه قوت قوی باشد و هبست که فصد صاحب این مرض کنند و سر که و روغن گل بر سر بزنند و چون خلط بانحطاط آید چند بیستر و پوپنبه بر پیشانی طلا نمایند و بکشدش عطسه آورند و اگر در انجا تب ظاهر باشد از مارالاصول حذر کنند و چیزی سوای گلقند شکری هفت درم ندهند و ماالشعیر که دران پوپنبه روغ فانیا بادیان پخته باشند بدهند و اگر تب قوی باشد بر بادیان مع مارالشعیر و شاکر اکتفا نمایند و بجهت شکری بزوری بنوشانند و ماسوای این اشیای باردهٔ رطبه و جمیع فواکه الاسیما شفتالو و سیب به و امرود و مانند آن اجتناب ورزند و اگر اندک مویز منقی بخورند باکی نیست و از البان فاصته احتراز نمایند که آنها سر را ضرر رساند و ایضا ماهی و حبوب مثل باقلا و عدس و لوبیا و مانند آن و عضل ساقین او بعصابه محکم ببندند و ساعد بالند و کف پا باندک بورق روغن و عاقرقرحا و روغن سوسن نیکو بمالند تا ماده از سر بآسانی جذب کند و بر سر آن روغن سوسن و روغن گل باندک سرکه گرم بریزند تا بدین دماغ قوی گردد و بخارات از بدن بالقبول نکند و اگر تب نباشد مارالاصول مذکور بنوشانند حتی که علامات نضج ظاهر شود پس دران هنگام بعد هفته یا دو هفته بطبیخ غاریقون و جب یا یارج و بعد ازان بجهت قوای تنقیه نمایند و تنقیه بطبیخ غاریقون انیست سنای مکی پنج درم اسطوخودوس شش درم تربد مجوف محلوک دو درم بادرنجبویه دو درم گاوزبان گل سرخ هر کدام سه درم گلقند ده درم جوشانیده صاف نموده غاریقون سفید یکدرم با قدری عسل سرشته و شحم حنظل دو دانگ اضافه نموده بنوشند و چون بدن از اخلاط بلغمی پاک شود بنفس دماغ متوجه شوند و این سعوط بکار برند بیخ جاوشیر فلفل سفید جند بیدستر زعفران عاقرقرحا شونیز هر واحد یک جزو صبر دو جزو صمغ را در آب شهمابیخ تر کرده او دیه سوده بدان سرشته جمع سازند و ازان دو جبه یاسه جبه باندک روغن سوسن در بینی چکانند و موی سر تراشیده بران روغن سوسن و روغن نیلوفر سرکه عنصل و آب نجام یا آب شهمابیخ خوب مخلوط کرده بریزند و این طلا العمل آرند جند بیدستر دو درم عاقرقرحا مویز هر کدام چهار درم بورق ارمنی خرد هر کدام سه درم کوفته بیخته با آب نجام یا آب مرزنجوش یا آب مرو بقدری سرکه عنصل بر پیشانی و مؤخر سر طلا نمایند و بیستم فلفل و جند بیدستر و فرفیون نامند آن عطسه آورند و اگر فائده نشود باندک شلیشا با آب شهمابیخ سعوط سازند و در خلال این احوال گاه گاه ایارج فیقرا بعسل سکنجبین عنصلی سرشته و اطریفل کبیر همراه سازند و با یارج فیقرا و سکنجبین غرغره همیکنند و غذا نخود آب شبت و دارچینی و خولنجان و زیت مفسول یا شوربای قنابر با گنجشک بطور سرسفید باج پخته بدهند و عسل سکوراند و مشک و غالیه بپوشانند و بکشند روند و مانند آن تبخیر نمایند پس اگر این تدبیر کفایت کند و آثار صلاح در حال بهم رسد آید لزوم این تدبیر نمایند و اگر علت طول کند و خدر و ارتعاش و سردی بر بدن مستولی گردد یا یارج ارکاغانیس یا لوغاذیا بقدر چهار مثقال با بیکیه دران مویز منقی و تخم کرفس کوهی و انیسون و پوپنبه کوهی جوشانیده باشند بمقدار چهار اوقیه بدهند و بعده ایارج جالینوس و بعد ازان انقرویا یا بدهند و بعد از استعمال ایارجات اطلیهٔ مذکوره بر سر طلا کنند و این کما بعمل آرند نخام مزمن بابونه شبت برنجاسف برگ غار قسط تلخ عاقرقرحا هریکه کوفته در آب جوشانده بعد تراشیدن موی سر بدان تکمید نمایند و در روغن نارویین روغن قسط و روغن قثاء الحمار اندک جند بیدستر حل کرده بر بینی و گوشها باندک سرکه عنصل آمیخته بر سر طلا نمایند انتفاع یابند و اندک روغن بادام بر روغن خشخاش و روغن غاریقون اندند و فرفیون و جند بیدستر بپوپانند و باجمله تدبیر صاحب این مرض بتدبیر مسخن ملطف و بسائر تدبیر مذکور در صورتی ست که تب محسوس نباشد و هرگاه فصل تابستان و بلاد حار یا نبض سریع عظیم باشد او دیه قوی الحرارة و معجونات کبار استعمال نباید کرد چون معالجهٔ مرض بحسب تدبیر مذکور باحتیاط نمایند و علامتی از علامات نضج ظاهر شود در حمام داخل کنند بر بدن او آب نیم گرم بریزند و اگر در رابزنی که اندران آب گرم مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش باشد بنشانند بر سر او نطول کنند منفعت بین نماید و در اول دفعه طول مکث در حمام و آبزن نکنند و آب قوی الحرارة هم نباشد بلکه معتدل بود و بعد ازان اگر غذا موافقه شهر سپیجابی اندک اندک بنوشانند بهر آنکه تلطیف ماده و تزیید نضج آن و انتشار حرارت در سائر بدن او کند ایلاقی گوید که اولی در علاج او نیست

که اولا بهر منع ماده از سر خرقه بسرکه و گلاب تر کرده سر و نموده بر سر نهند تا دو روز و هشتشاق این نمایند و روز سوم دران سرکه منحل و اندک جند بیدستر مخلوط سازند و بعد روز چهارم بهفته ماده معمول اشیم حنظل و تخم انجره هر واحد یکجو و قرطم دو جو و پودینه و شتی یک مشت و پوست بیخ کبر بیخ ندازان پاوا تار گرفته استارمری و بیخ درم روغن زیت یا کنجد آمیخته حقنه کنند و شافه بردارند و اگر ازین مانعی باشد ایارج فیقرا شیم حنظل بخورانند و اگر یک نیم دانگ شیم حنظل و مثل او افتیمون غاریقون و یکدانگ مقل یکدرم ایارج فیقرا جمعا ساخته بدهند بهتر باشد و اگر بدل افتیمون الهلیله کابلی یکدانگ مصطکی کنند جایز بود و استفراغ بابن ادویه در صورتی جایز است که تب چار نباشد و اگر تی بران آسان باشد اولا تدبیر آن نمایند بعد ازان استفراغ مذکور پرداز ند و بعد تنقیه معده گلقند و مصطکی و معاجین محلل طوبات مثل مجون بلادر و امثال آن بخورانند و همچنین چیزی که رطوبت را بادرار کم نماید و معدل او را برد و غنهای گرم بقوت بمالند مشک و عود و مانند آن بهوا یانند و جند بیدستر بسرکه و روغن فصل و بشراب انگوری حل کرده بر سر طلا نمایند و بکندش فلفل بعد تنقیه عطسه آوردن سود مند است و موی سر تراشیده ازرن و نمک گرم بر سر نهند و دائم استفراغ باشیای مقلل رطوبات بادرار بول حقنها نمایند و غذا نخود و اب با بازیره و آب سبوس گندم بعسل و روغن بادام دهند و اگر حاجت مالم الشعیر باشد نخود مساوی جو و اندک زوفا و برگ کرفس و پودینه گرفته بسازند و اگر تب ظاهر تر و حرارت شدید تر باشد بنخود و جو اقتصار نمایند و اگر جو مقشر و کرفس بیرند نیکوست و بعسل و روغن بادام نوشانند جایز بود

ابن الیاس مینویسد که جلاب از بادرنجبویه و اصل السوس هر واحد سه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مالم الشعیر مقشر کوفته با نخود پخته و حل طبیعت بحب مسهله و حقنهای مطلقه مذکوره در سرسام سودادی نمایند و تعریق سر بسرکه و گلاب و روغن گل و بدایتا کنند بعد ازان ضمع طلیه محلله و نطولات بلطفه مثل بابونه و شبت و مانند آن بعمل آرند بعده بمشک و شونیز و کندش عطسه آورند و استعمال این شافه نافع بود و زهر مانر گاو یکدرم شیم حنظل نیم درم بورج ارمنی خطمی هر یک سه درم شکر با آتش قوام نموده ادویه کوفته بیخته بران پاشیده ازان شیاف انبساز ند و بر روغن بنفشه چرب کرده استعمال نمایند حجندی گوید که با مداد مصطکی و نیسون بگلقند عسلی بدهند و تلیین طبع بحقنهای جاده و حبوب کنند و بکندش و جند بیدستر عطسه آورند و با ایارج فیقرا تی کنند و بر روغن بنفشه اصل را مالند سعید گوید که چون طبیب با حدوث این مرض بعلامات آن متحقق گردد و قوت قوی و سن شباب و فصل معتدل باشد مریض را در ابتدای حدوث این علت فصد واجب بود تا کار از حدوث و رم در مقدم دماغ آهن نگردد و اگر از فصد مانعی باشد و حبست که حقنه نماید تا ازین ارتفاع بخره بسوی سر قلت پذیرد و باید که حقنه مستعمل درین مرض جاد بود بسبب غلظ فضول محدث آن و نسخ حقنه جاده همانست که در قول بلاقی گذشت و بعد نضج تنقیه بدن با ایارج فیقرا کنند و گلقند کهنه بخورانند و آب گرم بنوشانند و ادویه مدره مثل آب مطبوخ بادیان و زیره سیاه و نانخواه بشکر بنوشانند و جوارشات حار ملطف مقوی دماغ و معده مثل جوارش مصطکی و زنجبیل و بلادری بخورانند و بعد تنقیه صرف توجه بدک اطراف و بدن از روغن بادام و بنفشه و نطرون فرمایند و از پودینه و صعتر استنشاق نمایند و چون حال مریض صلاح یابد بنخود و اب و قلایا و طبیخات غذا سازند و از هر شی رطب منع کنند و قرشی و گاذرونی بدهند و بسند که در ابتدا حقنهای ملینه بعمل آرند تا مواد غیر منضجه یکبارگی متحرک نشود و بعد ازان متوسطه میان لینه و حاده بکار برند زیرا که درین هنگام ماده اندک نضج می یابد بعده عند قرب انتهاء و اتمام نضج حاده استعمال نمایند و تنقیه بلغم بادویه مخرج آن کنند و تدبیر صداع بلغمی بدون سعوط بسیار است تب بعد از ند و یک مثقال ایارج فیقرا با ندک ترید و غاریقون و مقل بدهند و شربت بادرنجبویه شربت اسطوخودوس نیکوست زیرا که جامع تلیین و انضاج اند و بعد تنقیه غرغره و عطسات برای اخراج بقایای ماده واجب ست آنام بفراط گفته که معالجات بر پنج قسم ست علاج ماده که در سرست بغرغره و انچه در معده باشد بقی و انچه در امعاست باسهال و انچه در جلد بود بعرق و انچه در عروق ست بفصد گیلانی گوید که چون علامات نضج ظاهر شود طبیخ افتیمون و بسفایج و غاریقون استعمال نماید و اگر سیاه بدهند و چون تنقیه بدن از خلط بلغمی شود بعد حلق راس و روغن گل و گلاب مضروب بسرکه و آب جبق و اندک جند بیدستر بر سر ریزند و مفاصل و اطراف را بر روغن گرم کردن اندک اندک فرقرحا و فلفل و نطرون و تخم انجره سوده آمیخته باشند مالند و شاهد طویس ایشان انافعست و اگر در راحشا و رم حار باشد معالجه جمنده و نطولات کنند و خردل سحوق بسرکه یا جند بیدستر یا موی سوخته بر پایند و حشی شرح اسباب مینویسد بعضی گویند که مارمهره محفظ را چون بر سر صاحب تشنج تعلیق نمایند نفع بخشند و متقدمین گفته اند که اگر خون شقیقین را بر روغن گل آمیخته نیم گرم بر سر ریزند او را نفع دهد و همچنین خون ماکیان بحال خود گفته که این نفع بجهت آنست که خون رو غن را حرارت می بخشد و لهذا اگر روغن نیم گرم استعمال نمایند همین منفعت نماید حکیم علوی خان مینویسند که مرجان نیست

که جالینوس گفته بلکه خون این علیور را در اورام حار و بارد منفعتی خاص ست زیرا که از مجربات نافعه ست بستن کوبتر بچه و جوزه مرغ شکم شکافته بر سینه موضع که خون آن بر سر مریض بچکد پس اگر تقطیر خون این علیور منفعتی نمی بود این عمل مفید نمیشد گوییم از طرف جالینوس که این منفعت جالبوست که در اجسام این طیور باشد و خون آن از افراط حرارت لطیفه کند چنانکه روغن گل افاده میدهد ادویه مبرده را یا حل لوغاذیا اکلا نافع و کذا اضمادا بر صداع حار خصوص چون روغن گل و سرکه آمیخته و مدام استعمال نمایند این شافع ست بورق ارمنی گل بنفشه قطور یون دقیق اسفاناخ فستقی هر یک ۵ درم شحم حنظل یک ۵ درم صبر سقوطری سقمونیا هر واحد یک مثقال کوفته بخته شکر در اب حل کرده بقوام آورده ادویه آمیزند بقدر نخود انگشت شیافه ساخته روغن بید انجیر بران طلا کرده استعمال نمایند و اکثر نسخ نافع این صداع بارد بیاید گذشت

علاج سرسام غیر حقیقی

تدبیرش ازاله سبب ست مثلا انچه سبب تصاعد ابخره حاره از حجاب صدر متورم بسوی دماغ بود و اعراض سرسام ازان ظاهر گردد علاجش علاج ذات الجنب و در ابتدا فصد باسلیق نمایند و اگر ظاهر نگردد فصد لازم نیست و حجامت ساق با شرط کنند و ماء الشعیر با شربت بنفشه و نیلوفر و عناب و لعاب بهدانه و بانبات بیاشامند و گل نیلوفر و گلاب کافور ترکرده ببویند و بهر جذب فضول سافل حقنه بعمل آرند و بر سر عصارات باردهٔ طلا نمایند و بر سینه ضمادات منضجه که دران حرارت بسیار نباشد مثل آرد جو و خطمی و برگ بنفشه و صندل بکار برند و هر گاه حجاب دماغ نیرم نماید بسبب اتصال حجاب صدر تدابیر سرسام جاری نمایند و بر موضع وجع اطلیهٔ محلله یا منضجه مثل ماء الشعیر خطمی آرد باقلا تخم کتان آب گرم نهند و ثیلیون شکم بطبیخ نیلوفر بنفشه خطمی عناب سپستان با تنجبین و یا ماء الشعیر با شیر خشت و با تنجبین نمایند و انچه بسبب مشارکت معده اورام مشابه ورحم وغیره باشد علاج اورام مذکوره نمایند و انچه وجعیات بسبب تصاعد ابخره عارض شود و تقویت دماغ و استعمال صرف عرقیات اشربه موسوعات بارده کافی ست و پاشویه و حجامت ساقین بی شرط انجره از دماغ فرود آرد و سنجلخه تقویت بدماغ دهد بکار برند و ایضا در بهوشی و تب سجعت تصفیهٔ ابخره موجب راحت شیره تخم خیارین در آب برآورده عرقیات شربت بزوری داخل کرده خاکشی باشیده بنوشانند و گاهی در پنهای هر یانی بجهت طرو ابخره محتبسه اطریفل کشنیزی هم راحت دهد و آلو بخارا و آلو بالو نافع بود و اگر بهوشی از شرب شراب باشد سکنجبین شربت لیمون گلاب لعاب اسپغول بنوشند **مؤلف اقتباس العلاج** مینویسد گاهی علامات سرسام غیر حقیقی بی ظهور تب و آثار ورم دماغ سخت متحرک بیقرار باشد و جمیع اعراض که در علاج حمرهٔ دماغ در قول ازی و قرشی مسطور شد او را عارض گردد و بعضی بروز دوم و یا سوم میرند و بسا باشد که با این حالت یرقان زرد با صلابت جگر پدید آید و قی زنگاری و کرائی کند از روز اول و روز پنجم یا هفتم رعاف از هر دو منخر بن ظاهر شود بکثرت و شکم و رم کند و هلاکت انجامد و سبب اش انست که بادهٔ سمی در جرم دماغ و غشای آن و یا در دل و دماغ هر دو جا حادث شود از احتباس خون و یا استحالهٔ خلطی و یا از زهر خارجی که موجب سمیت و خلاط میشود و سرایت آن روح نفسانی و حیوانی را فاسد میسازد و هلاک میکند چنانچه اندر ایام وبا اکثر وقوع این علت بکمیات و مرارت بمشاهده آمده پس اول گ سر روز نند و وقت ظهر گ پیشانی و وقت عصر گ بینی و یا حمد غلیظ و اگر بغیر قوی الجسم بود گ هفت اندام کشاید و خون کثیر بکید فعه گیرند که قریب بغشی رسد و از گل سفید که بهندی پنڈول گویند گلاب سرشته بر پیشانی و صدغین ضماد کنند و از آب گ دودی آب گل سد اگلاب و گلاب کهنه هر واحد یکتوله روغن گل یکنیم توله عرق بید مشک توله صندل سفید گل ارمنی هر یک ماشه کافور دو ماشه تخلوه سازند و این دوا بهند زهر مهره خطائی یک ماشه صندل سفید گلاب سود یکنیم ماشه طباشیر دو ماشه سابیده در شربت انارین روتوله آمیخته بلیسانند بالایش شیره تخم خربزه و مغز تخم زردهٔ و تخم کاسنی و مغز تخم کدو و تخم خیارین هر یک نه ماشه و زرشک هفت ماشه زردآلو پنج عدد و در عرق بید مشک و بید ساده و گلاب هر یک هفت توله بر آورده سکنجبین مقطری و تفاحی لیمونی هر یک دو توله داخل کرده بنوشانند و غذا اسفاناخ و دال مونگ مقشر همراه برنج و یا نان تنک دهند و یا آش جو بگلاب و شربت نیلوفر و باید که بعد فصد همان روز و یا روز دوم مغز خیار شنبر یا گلقند و خمیرهٔ بنفشه و تنجبین مع شربت آلو مسهل دهند بار سیوم بدستور عمل آرند مع اضافه سبوس اسپغول هفت ماشه و اندکی سرکه تنها و یا مقطر یا گلاب مسادی آمیخته نوشیدن درین باب اثر تمام دارد و کذا در شکر که مقطر سه توله و گلاب نیم یا و گل ارمنی هفت ماشه آمیخته نوشیدن فائده میکند و باید که باده را بهر وجه که ممکن بود از دماغ و دل فرو کشند و بانی همه تدابیر ایجابت تب باید بر گیرند و اگر در سه چهار روز از مرگ نجات یابد پس از وی بی تدبیری رو گیرد بصحت انجامد کذا فی شرح ایلاقی علامه عیسانی

عطاش

و آن ورم حار خفیف است که در دماغ صبیان حادث شود و نشانش علامات حمره دماغ ست که در تشخیص اقسام سرسام مذکور شد مع عدم سیری از آب و این مرض را تشنگی نیز پس بهتر تبرید و ترطیب دماغ لعاب بهدانه شیره مغز تخم کدو و تخم خیارین تخم کاهو و شربت نیلوفر بدهند و از پوست کدوی تر و خیار و سیر گرفته و روغن گل قدری سرکه و یا آب زردی بیضه را با آب عنب الثعلب سبز و روغن گل سرکرده بر سر ضماد کنند و بعضی آب غرفه و شیر دختران می افزایند و ضماد کاهو و تر بختن شیر دختران با مازکی کافور و نهادن پوست تربوز بطور کلاه بر سر نیز مفید ست و هرگاه گرم شود ضماد را تبدیل نمایند و طباشیر با شیره غرفه نوشانیدن و ضماد لعاب اسپغول بر روغن گل و در ابتدا قدری سرکه آمیخته و صندل و گلاب بر سر ضماد کردن نیز مفید نوشته اند و اسهال در این مرض خوب نیست پس اگر عارض شود و چشم بگرود بایده درست را در آب بجوشانند که نرم شود بر او رده صلایه کنند و بر تارک سر ضماد ساخته پارچه بران ببندند و مکرر بعمل آرند نفع تمام دهد و همچنین ضماد آلنده با آب سیده یا با آب کدو و روغن گل و زرده تخم مرغ آمیخته بر تارک سر گذاشتن نافع و کذا گلنار و آب گ عنب الثعلب سبز سایده بر سر ضماد کردن مفید و مرواید طباشیر زهر مهره زرد و هر یک سه سایده بجوانند بعد ازان شیره تخم خرفه بریان شیره تخم کاهو در عرق بارتنگ تی کیوره گلاب آورده رب به شیرین شربت انار شیرین و افشل کرده بارتنگ یا بن بالای آن سخته دهند و گاهی قرص زرورد کهربا میکنند و در عرق بید مشک میدهند و گاهی دو امر ضعه را نیز می نوشانند و نشاسته با ندک سرکه و عنب الثعلب و روغن گل طلا کردن نافع بود و حنا بر کف دست و پا بستن و دست و پا را در آب سرد شستن مفید بود و در صورت قبض طبیعت آب کدو با شیر خشت و یا آب عناب با شیر خشت نافع بود و مرضعه را آتش جو و در صورت اسهال طفل بیست جو دهند آن هر چه زودی قبض باشد بخورانند و اگر محتاج فصد گردد دایه را فصد نمایند و تقلیل غذا کنند و از تخمه و لحم و حمام حذر کنند

اورام خارج راس

و این بر دو قسم ست یکی ورم حار یا بارده که در حجاب خارج محفوف افتد و شناخت خاصی آنست که رنگ جلد متغیر گردد و سخت یا شده با انگشت فرو نتوانست شد و لذع و وجع محسوس شود بخلاف اجتماع رطوبت خارج محفوف و آنکه ورم حارست یا بارد بلمس لون موافقت و مخالفت چیزی که با و رسد دریافت کنند دوم ماشرا و آن ورم دموی رود پیشانی ست و گویند که قسمی ست از فلغمونی که ماده آن خون حار مختلط بالصفرا بود و هرگاه در اجزای خارج سر و پیشانی و بینی و حوالی چشم حادث گردد و باشد که بنا بر عظم سبب اعضای اخلاق مثل جمجمه دماغ و شرائین موجب آن نیز ورم کند و اعراض اشتداد پذیرد حتی که بیمار پندارد که در رزهای سر پیشگاف دارد و باشد که ورم فرود آید تا سینه را بگیرد و بیمار شود و سرخی خارش و انتفاخ و بینی و گوش و پیشانی و برامدگی چشم و غثیان و شدت وجع و خربان لازم دی ست **بالجمله** علاج ماشرا اجداً گفته میشود و علاج قسم اول بعد ملاحظه آن که کدام نوع و در چه سن و از کدام خلط بهم رسیده از آن بعلاج اقسام سرسام کنند و بدانچه در باب اورام خواهد آمد بعمل آرند و حجامت با شرط از فصد زیاده تر مفید بود

علاج ماشرا

آنچه از فصد سر و دیگر تدابیر مبرده مرطبه ملین طبیخ در علاج امراض دماغی موی و صداع دموی سرسام موی مذکور شد بعمل آرند لیکن مبالغه در تبرید و ترطیب درین زیاده باید نمود و بعد فصد سر و فصد هر دو رگ زیر زبان منفعت بین دارد و رگ پیشانی و منخرین نیز کشایند و ما القوع و ما الخیار و غیره مبردات مرطبات اختیار نمایند و گاه گاه شربت طباشیر مغز تخم کدو و مغز تخم تربوز گل ارمنی صندل سفید کشنیز خشک کدام کمایشه جب بسته خوراندن و بالایش لعاب اسپغول یک مثقال شیره تخم کاهو شیره تخم خیارین هر یک دو مثقال عرق بید مشک عرق کاسنی هر واحده مثقال انجبین پنج مثقال نوشانیدن معمول اکثر متاخرین ست و طلای صندل سرخ گل ارمنی شیاف مامیثا حضض مکی بوشن ریحدی گل قمولیا گل شاموس هر واحد یک مثقال کافور یک دانگ با آب کاسنی و کاهو سبز و سرکه مستعمل علویان ست لیکن قبل از فصد استعمال ضماد را دوع ممنوع ست و بعد ازان ضماد بارده را دعه بیشتر بعمل آرند و روز چهارم یا پنجم ملین مبارک یا آب فواکه مثل آلو و عناب و تمر هندی و تربنجبین و شیر خشت دهند و انتظار بحران نکنند زیرا که از امراض حاده است تا آفتی دیگر بهم نرسد کذا فی شرح مقالات بعضی احلی و بهر جذب خون از باطن بسوی ظاهر شیاف سرخ سنگرندگویند که نطول بگلاب و آب گ سرد و صندل و آبهای بقول که در قول صاحب کامل می آید هفته یا پنج حاضر باشد بر نمایند صاحب کامل گوید که در ماشرا اخراج خون بحجامت نکنند که تشنجی انجامد بشرطیکه قوت متحمل باشد و بعد از فصد آب انار مزیوش با شیره

تخم خرفه و طباشیر بهند و بزورهٔ عدس بگذارد و آب انار شیرین یا با سفاناخ و قطف تغذیه فرمایند و روز دوم اگر مرض باز دیاد قوت باشد فصد قیفال از جانب دیگر کنند و خون بقدر کفایت و احتمال قوت برآرند و ماء الشعیر با آب انار شیرین با ترش بهند و بزورات مذکوره اعتذا نمایند و طلای هر دو صندل و آب برگ کاسنی و آب شنبلیله سبز و آب برگ خرفه و آب حی العالم و آب کاهو و آب عنب الثعلب و کاسنی بر سر و روی طلا کنند و تدبیر مرطب مثل ماء الشعیر و غیره لازم گیرند و حمیرهٔ معمول از آب سبوس گندم و شکر و روغن بادام و مانند آن از غذا بدهند تلیین طبیخ بماء الفواکه با شیر بین و ماء الشعیر نمایند سر هندی گوید که من تجربه کرده ام در این مرض عند سوء حال تواتر غشی استعمال نقوع شمش و تغذیه بزورهٔ اسفاناخ مع شیرهٔ مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین و ملازمت ضماد هندی باین نوع که خربق سیاه فلفل گرد صندل سرخ صل السوس خاتمی قرطم کلنار زیرهٔ سفید گل نیلوفر کالی زیری نیل کنجد بر می دهد سر سوده که در آب بیزند که مهر شود و پس سر همان آب باقی ماند سابیده ضماد کنند و گفته که از گرمی بعض اجزای این ضماد نترسند که تعدیل آن بدیگر اجزای هاری داده شود و باقی علاج این مرض در آخر کتاب بحث او رام خواهد آمد انشاء الله تعالی

اجتماع الماء فی الراس

گاه باشد که رطوبت مائیه داخل تجویف بالای غشای صلب و یا خارج تجویف زیر جلد سر جمع شود پس اگر داخل تجویف بود چشم کشاده ماند و بسیار تر بود و همیشه اشک جاری باشد و مریض اندر سر خود گرانی دریابد چنانکه او را سر در داشتن و چشم بلند کردن دشوار بود و این قسم علاج پذیر نیست و اگر خارج تجویف جمع شده باشد این اکثر بسبب خطائی قابله افتد که بعد از ولادت سر طفل را بشدت عنف کند و بدان سبب هن رگها کشاده گردد و خون با قیق مائی بیرون آمده زیر جلد جمع شود در این قسم جلد سر بلند محسوس شود لیکن رنگ او بحال خود باشد و با انگشت فرو تواند شست بخلاف ورم خارج تجویف و طفل بسیار گریده و بیدار ماند علاج نظر کنند که رطوبت کثیر ست یا قلیل و بر هر دو تقدیر محصور دران مکان ست یا غیر محصور که بغیر مندفع شود اندرون تجویف پس اگر کثیر المقدار بود و غیر محصور معالجهٔ آن خطر دارد بر طبیعت گذارند و اگر قلیل المقدار و محصور باشد نخوری که بغیر اندفاع نپذیرد تدبیر شیر آنست که اول موی سر بتراشند بعد ازان بابونه اکلیل الملک شبت سبوس گندم در آب شانیده نطول نمایند بعد ازان گرم و خشک با زعفران و بورهٔ ارمنی ضماد کنند و پایهٔ سر سب بالای آن بندند و اگر لیمون او دپاره کرده بالای آن اندکی نمک شیده بر آتش گرم ساخته روزی دو سه بار تکمید کنند و چند روز تحلیل رطوبت می نماید و اگر ازین تدبیر فائده نشود آن موضع را شق کنند و انچه در وی ست بیرون آرند و رفاده بر آن بندند و تا سه روز شراب و روغن کنجد بران چکانند پس رفاده را کنند اگر خم مندمل شده باشد فبها و الا بر هم مثل علاج نمایند اگر در بیدن گوشت دیگر روئیده شود آن را اندک تراشیده بر آن مراهم منبت گوشت گذارند تا آنکه گوشت بر دمیده.

و گاه باشد که طبیعت خود صلاح آن میکند و احتیاج باین تدابیر نمی افتد

سبات سهری که آنرا قوبا نیز گویند

بدانکه بقول جالینوس و شیخ الرئیس این علت سرسامی ست مرکب از سرسام بارد و حار زیرا که مادهٔ این مرض حادث از دو خلط است یعنی بلغم و صفرا در مجاری دماغ ست که با هم امتزاج نیکو نیافته و از هر ماده اثری جدا گانه در موضع مقدم ظاهر میشود و سبب امتلائی ست که از بدهضمی و کثرت اکل و شرب و سکر متواتر بهم میرسد خواه آن کس صفراوی مزاج باشد که بواسطهٔ مزاج او و قصور هضم از کثرت غذا هر دو خلط جمع شوند و خواه طعام و شراب که بکثرت استعمال کند حار مولد صفرا باشد که بطبع خود تولید صفرا کند و بکثرت مقدار خویش بلغم پیدا نماید بنا بر قصور هضم و در اکثر از شراب کثیر صفرا پیدا می شود و از طعمه کثیر بلغم و گاه هر دو خلط بحد اعتدال و مساوی پیدا شوند و گاهی غالب می آید یکی بر دیگری پس غلبه میکند علامات او و گاه اتفاق می افتد در یک مرض آنکه پیدا شود برای هر یک از ان هر دو کثرت بر دیگری و بقول اصاحبنا و ابو سهل و این همه الله و غیره سبات سهری از اجتماع اسباب سبات کز آن سوء مزاج بارد رطب بلغم ست و از اسباب سهر کز آن سوء مزاج حار یابس صفرا ست حادث میشود پس سهر تقدیر اگر بلغم غالب باشد زمان خواب غالب اطول بود بر زمان بیداری تثاقل و کسل و تغمیض چشم و عدم التفات بجواب انچه از مریض سوال کنند و چون خواب بسیار بود شعوری باتامل و تفکر و سایر اعراض لشرغسن پیدا باشد و این را سبات سهری گویند و اگر صفرا غالب باشد زمان بیداری غالب اطول بود بر زمان خواب بذیان نگریستن متصل و فرو رفتن چشمها و خشکی آن و عدم استغراق در سبات بلکه سباتی که صاحب آن بزودی بیدار گردد و سایر اعراض قرانیطس مع بیدار گردد و این را سهر سباتی نامند و اگر بطریق ندرت مقدار هر دو خلط مساوی باشد اعراض هر دو برابر یافته شود و درین صورت در تقدیم لفظ سهر بر سبات و یا لفظ سبات بر سهر اختیار است

باجمله درین مرض هنگام غلبهٔ بلغم سبات ثقیل میباشد و هرگاه پلک بکشایند منقبض میگردد و انتفاخ روی و رنگ آن قریب برنگ گچ و قلمی مدرک میشود و وقت غلبهٔ صفرا هرگاه بیدار کنند بسرعت بیدار میشود و هذیان و قصد حرکت می نماید و چشم بدون نقبض امیکند و ایضاً از علامات خاصهٔ این مرض ست که صاحب او بر پشت افتاده ماند افتادن او بر پشت غیر طبیعی بود و چهره او متهیج منتفخ نماید و رنگ گاهی مائل بحمرت باشد و گاهی بحمرت و در غلبهٔ بلغم چشم او بیالا کشیده باشد مثل صاحبان سرسام و هرگاه چشم بگشاید تا سبات غالب نگردد مثل اصحاب صحو هم نزمه و اگر سخن گوید کلام او انتظامی نباشد و چون علت صعب و قوی گردد چیزی رقیق که اندر حلق او اندازند در گلو بماند و یا از بینی او بیرون آید و این علامت ردی ست و علاج او درین وقت بغایت مشکل و در اکثر اوقات بول و براز او محتبس باشد یا اندک اندک آید و ضیق النفس عارض شود و این نیز مهلک بود و کذا اکثرت بول بی اراده مع سوزش و در اکثر احوال با اختناق رحم مشابه میگردد و لیکن چون بیمار در اختناق الرحم بر حال خویش میباشد و نبض با تمدد و تشنج ضعیف بود و دندان او بند شوند و در غشی باشد و درین مرض وجه متهیج بود و رنگ او متغیر شود بسبب غلبهٔ خلط و درینجا بر علیل تکلیف سخن کردن و جواب او ممکن بود و در احتناق این تکلیف امکان ندارد و ایضاً این علت مشابه میباشد بلثیرغس و هم بقرانیطس بس تغیر لون و عروض سهر و تفتیح عین احیاناً و تیزی تپ و سرعت و تواتر و قوت نبض و دیگر علامات صفرا درین مرض از لثیرغس فرق توان کرد و بکثرت سبات و قلت هذیان و عروض ضعف نبض و دیگر آثار بلغم درین از قرانیطس تمیز نمایند **علاج** بدانکه مدار علاج این علت بر فصد و استعمال خلط غالب و تقویت دماغ و تبدیل مزاج با دویه و اغذیه ست پس هرچه در علاج قرانیطس و لثیرغس مذکور شده ترکیب نهند و در نطولات و ضمادات بحسب غلبهٔ هر خلطی بکمال حدس بکار برند و بعد فصد حقنهٔ زائد و لینت و یا در صدت بقدر غلبهٔ مادهٔ صفرا یا بلغم که از علامات مذکوره دریافت کرده باشند بعمل آرند و ایضاً اگر بلغم غالب باشد تنقیهٔ ماده بمثل ایارجات مقوی بغاریقون و تربد نمایند و اگر صفرا غالب بود استفراغ بمثل مطبوخ هلیله و معجون خیارشنبر و سقمونیا کنند و اگر سبب مرض امتلای طعام و اکثار اغذیهٔ غلیظه دریافت شود از قی تنقیهٔ معده نمایند و غذا موقوف دارند و اگر سبب او امتلای شراب و سکر متواتر باشد تا زوال سکر علاج نکنند و بعد آن بر مرطبات اس اقتصار نمایند بتدبیر هر شرب و اشیهٔ غذا و بعد خمار پرداز ند و تکمیل بهند و تعدیل طبیعت بتقوع مناسب شب بت نیلوفر نمایند و در تعدل مسهل حقنه و نطول ضماد و سعوط این مرض ادویه نچندان بار و باشد که در قرانیطس بکار می برند و نه بحدی حاره که در لثیرغس بعمل می آرند بلکه مرکب از هر دو نمایند و بحسب غلبهٔ یکی از هر دو خلط ادویه او نیز غالب باشد بصورت مساوات هر دو ماده را دو ادویه نیز مساوات مرعی دارند مثلاً در نطولات اگر صفرا غالب باشد برگ خلاف و بنفشه و اصل السوس و جوز مع بابونه و اکلیل الملک و شبت استعمال نمایند و اگر هر دو ماده مساوی باشد شیح و مرزنجوش دران زیاده کنند و اگر بلغم غالب بود برگ غار و سداب و پودنه و زوفا و جندبیدستر و صعتر اندران افزایند و حال ضماده و حقنه بحسب همین قانون قیاس نمایند و اما در آخر مرض و بعد انحطاط او از نطولات و غیره هر چیز مائل بسردی باشد اجتناب کنند و بر ملطفات اقتصار ورزند و بحمام بردند و بعد ازان تبدیر ناقمین پرداز ند بتشاق مرغن بنفشه و دوشیدن شیر بز یا شیر خر یا شیر دختر بر سر و تسعیط آنها و نوشیدن حریره از تخم خشخاش سفید و نشاسته و تخم کاهو و روغن بادام و اگر درین مرض حاجت آب آورون افتد و خوف غلبهٔ بلغم بر بدن نباشد شربت خشخاش دادن مضایقه ندارد و در مذهب بکسانی که این مرض را از اقسام ورم نمی شمارند و از ترکیب صفرا و بلغم میگویند تدبیرش نیز تنقیه ست از خلط غالب بحسب حقنجات منقی او بحسب مقادیر خلطین و کیفیت آنها و تبدیل مزاج بحسب او جب و اند که حکیم علی گیلانی و نفیس کرمانی سبات ارقی و سبات سهری را واحد شمرده اند و علاجش در علاج سبات بخاری در قول اسمر قندی و طبری خواهد آمد سعید گوید که از اوفق علاج این مرض در ابتدا حقنهٔ لین و بعد نضج تلیین طبیعت بتقوع افسنتین ست و روغن شبت بر سر طلا نمایند و تعدیل مزاج باستعمال سلنجبین با گلقند کنند و غذا اگر استلا نباشد بمزورهٔ زیرباج یا نخود اب سازند پس اگر چهرهٔ مریض سرخ و عروق او ظاهر و قوت قوی باشد فصد کنند عباس گوید که اگر حرارت و صفرا غالب بود حقنهٔ لین از ادویهٔ مسهله که مخرج صفرا و مطفی حرارت باشد باضافهٔ اندکی از ادویهٔ مسخنه مخرج بلغم بعمل آرند و اگر برودت و بلغم غالب باشد حقنهٔ مائل بحدت استعمال نمایند و روغن بهدانه و عین شبت بسر که آمیخته و نطولات موافقه بر سر ریزند و هنگام غلبهٔ سبات کشیدن کندس موی سر علیل درین علت نفع بلیغ دارد ابن الیاس گوید که تنقیهٔ بدن و دماغ بجهاد و حقنها و تعدیل مزاج نمایند و این جب بسیار نافع ست

[illegible] و مرّ تربد یکدرم هلیله زرد یکدرم بادیان تخم کرفس نمک نفطی هر یک نیم درم سقمونیای مشوی نیم دانگ کوفته بیخته با [illegible] سرشته حب سازند

وسیکرگاه تناول نمایند و این حقنه سود دارد و سنای مکی پنج درم بنفشه سه درم نیلوفر سه درم سپوس گندم درصره بسته یک کف خلبه یک کف عناب ده عدد سپستان هفت عدد بابونه اکلیل الملک یک مشت درسه سطل آب بپزند تا یکنیم رطل بماند فلوس خیار شنبر سه درم روغن بنفشه و عسل هر یک نیم اوقیه نمک بورقی یک درم هر واحد نیم درم سوده پاشیده حقنه کنند و در نسخه زنجدی اصل السوس سه درم زیاده است **گیلانی** مینویسد که اگر بلغم غالب باشد حقنها که دران حدت و لذع اغلب باشد استعمال کنند و اگر صفرا غالب باشد حقنها که دران ادویه لینه غالب باشد بعمل آرند و اگر هر دو برابر باشد حقنهای معتدل اختیار کنند و این صفت حقنه معتدل است بدیسفید انیسون بابونه نیلوفر نظر اسالیون هر واحد سه درم عسل و استار فلوس خیار شنبر سه استار کوفته را کوفته در یک نیم آب آنقدر بجوشانند تا ثلث آب بماند صاف کرده فلوس خیار شنبر دران حل کنند و آب حقنه دمری روغن بان انداخته نیمگرم حقنه کنند و در اول حدوث مرض غذا منع کنند اگر سبب ش سکر باشد با دویه مسهله قویه و اغذیه و ادویه قویه نطولاً و ضماداً علاجش نکنند لیکن بحمولات و حقنها وقتی برای تنقیه معده و شهوات قوی دماغ و خصوصاً مزیل سکر معالجه نمایند **علویخان** مینویسد که بعضی خدام را سبات سهری عارض شده روز دوم هشت نمود حتی که کسی از اخوان و اولاد و احباب خود نمی شناخت و قت عصر نبض او نملی شد و اغما غالبه کرد و جسم غفیر از اطبای عصر بموت او حکم کردند و از استماع این حال سلطان مضطر بود و مادام طلوع و دام معالجه او نمود و نفس حالتش دختم و ایما بحجامت نقره نمود م در محجره اولی مقدار یک مثقال خون آمد و در محجره دوم همانقدر خون و بسیار مواد بلغمی خارج شد و در محجره سوم طوبت صدیدی ناخوش آمد و درین هنگام اندک افاقه او را حاصل شد بعد ازان تنقیه مجمله بالا شرط بر قدمین ساقین و غسل آنها با آب مطبوخ او دویه مناسبه امر کرد م و بعد بر نصف شب او را افاقه بسیار و هم رسید و بعد ازان صحت کلی یافت

سبات

و آن خواب مفرط طویل بود که بدشواری ازان بیدار شود و از اسباب این مرض یکی غلبه برودت مضاد جوهر روح ست از خارج و یا از ادویه مبرده یا مخدره دوم غلبه رطوبت بدماغ مکدر جوهر روح مسدد مسالک آن مزکی جوهر عصب و عضل و ازین قبیل نوم سکر ست و قریب اینست انچه بسبب تخمه طول البث طعام در معده عارض شود و یا در اشتداد نوائب تب بلغمی افتد سوم کثرت خون در بدن چهارم ارتفاع بخارات از اخلاط رديه از سائر اعضا یا از معده یا از ریه یا از صدر یا از کبد یا از امعا یا از رحم جانب مقدم دماغ پنجم مجرد لذیذیت دماغ بدون شرکت اعضای ملوث ششم شدت ضعف روح و تحلل آن که جوهر او متحمل انبساط نباشد هفتم وقوع ضربه بر صدغین یا کسر تخمه یا انضغاط دماغ زیر استخوان تخمه **طریق تشخیص** امین مرض و اسباب آن باید که او لا فرق کنند میان سکته و غشی و اختناق رحم و درین مرض که مشابهت ست بهر واحد از امراض ثلثه مذکوره و این چنان باشد که بحس و حرکت نبض و رنگ چهره مریض نظر کنند اگر مریض را بجهد بسیار توان کرد و حرکات او چون حرکت خفتگان سلیم تر احساس او بود و حرکات او اگرچه کند باشد لیکن چیزی برجای بود مسبوت باشد بخلاف مسکوت که حس و حرکت وی بتمامه معطل میگردد و دفعةً افتد و اگر نبض مریض قوی و مشابه نبض صحاح و رنگ روی بحال بود و یا بسبزی گراید و دفعةً روی و بینی نحیف نگردد و از سحنهٔ خفتگان متغیر نشود دیگر بادنی تنبیه و انتفاع مسبوت باشد بخلاف صاحب غشی که نبض او ضعیف و صلب بود و رنگ چهره او بزردی میگراید مشابه برنگ موتی و اطراف سر و بود و اگر مریض را فهمیدن کلام و تکلم بتکلف ممکن بود و حرکات او خصوصا حرکت گردن و سر و پای اسهل تر بود و مریض در استغراق بتدریج واقع شود در اکثر غلبه مرض ممتد گردد مسبوت باشد بخلاف صاحب اختناق رحم که کلام مشکل تمام می فهمد تکلم اصلا نمیکند و احساس و کشادن پلک اسهل بود و مرض دفعةً واقع شود و غلبه او بزودی منقضی گردد و یا قتل کند پس درین گاه این مرض شخص شود سبب دریافت نمایند بخلاف که کیفیت ملمس سر و لون و جه و چشم و زبان و نبض و نفس مریض ملاحظه کنند اگر ملمس راس سر و رنگ مائل بسبزی و تیرگی و نبض متمدد مائل بصلابت مع تفاوت شدید و قاروره سفید نسیان و عدم تهیج و جه و پلک بود و دیگر علامات سوء مزاج بارد دماغ و تقدم رسیدن سردی خارجی بسر مثل مصادفت برف و آب سرد و باد سرد یا تقدم شرب اشیای بارده و مخدره مثل آب سرد و افیون و بنج و لفاح و تاتوره و فطر و کشنیز تر و سپغول بسیار و شیر متجبن در معده و علامات مخصوصه هر واحد که در رابع و خامس بیاید دریافت شود و سبب سبات بر دو دت دماغ باشد و ایضاً اگر اعراض دیگر مثل اختناق و سبزی و سردی اطراف و ورم زبان و تغیر بوی و سقوط و علیت و ضعف و تواتر نبض بطور تواتر نملی و دودی و انتقال نبض از تواتر بتفاوت و بالعکس و عرق بارد یافته شود و بر شرب ادویه مذکوره دلالت کنند و اگر ملمس سر و نرم نماید و چهره و چشم و زبان سفید و نبض لین موجی و عرض بطی و قاروره بی رنگ و تهیج در پلک بود موجب سبات رطوبت باشد پس اگر این علامات با سبکی سر بود رطوبت ساذج باشد و اگر با گرانی مقدم دماغ بود و آب غلیظ در اکثر اوقات بینی سائل شود و زبان بر طوبت لزج آکوده بود و اختلاج در ابرو پدید آید و تقدم استلاء تخمه و کثرت شرب سون و بلد

بران گواهی دهد و قارورهٔ غلیظ بود و سبات ثقیل باشد که بیدار کردن ازان دشوار بود رطوبت مادی بلغمی باشد و اگر لمس گرم و رنگ رو و چشم و زبان سرخ و رگهای گردن منتفخ بود و سبات آثار غلبهٔ خون یافته شود سبات موی باشد و اگر در نبض سرعت بود و وجود تب بلغمی و دیگر عوارض تب بران گواهی دهد سبات خفیف بود سبات از بخارات بدن باشد و اگر با وجود تب نبض موجی یا منشاری و ضیق نفس و سرفه بود و تقدم اعراض ذات الریه یا ذات الکبد یا ذات الصدر یا ذات الجنب بران گواهی دهد سبات از بخارات اعضای مذکور باشد و اگر علامات مذکوره یافته نشود و سبات در خلو معده خفت پذیرد و در امتلای آن زیاده گردد و تقدم شرب شراب کثیر یا وقوع تخمه و تقدم سدر و دوار و طنین و دوی و خیالات پیش چشم معلوم گردد سبات از بخرهٔ معده باشد و اگر تقدم آثار تولید دیدان در امعا یا احتباس منی یا خون حیض یا نفاس در رحم و علل رحم و امتلای آن مفهوم شود سبات از بخارات کرم امعا یا رحم یا از مجرد اذیت دماغ بمشارکت باشد و اگر وقوع حضره بر صدع یا کسر تجویف بسقطه و ضربه مدرک گردد باعث سبات همان باشد و اگر سبات بتدریج افتد و تقدم اسباب محلله مثل ریاضت قوی و تعب یا استفراغ رطوبت و خون مفرط و ضعف بدن بران گواهی دهد سبب سبات تحلل جوهر روح باشد **اکنون** بدانند که علامات قرب موت بسبوت آنست که هر چند آگاه کنند آگاه نشود و سیاهی چشم او یکبارگی تمامه غائب شود و تنفس کم گردد و کذا فی المبسوط و سبات که از بخارات ریه و سینه باشد چون در امراض اورام نمایند موی بسکته و صرع و فالج و لقوه گردد و این نوع علاج کمتر پذیرد **و ابن الیاس گوید** که چون علاج سبات بلغمی اهمال نمایند موی بهم رساند و گردد و شیخ میفرماید که اول چیزی که در خواب سبات معطل شود آن بصر و سمع است پس اگر خواب بود که آفت در سبات دماغ مقدم دماغ باشد بمشارکت و فساد خیال از برای آنکه اگر مقدم دماغ سالم بود و فساد و تحیر در دماغ را عارض شدی بصر و سمع را تعطل واجب نشدی و خواب نبودی بلکه بطلان حرکت یا لمس تنها شدی و حواس دیگر بحال خود بودی چنانکه این مرض محمود و مشخوص واقع میشود و ضرر سبات بحس فوق ضرر او بحرکت بود زیرا که حس اگر بالکل باطل میکند و حرکت را بالکلیه باطل نمیکند چه آن در تنفس سالم باقی میماند و واجب است که سدهٔ واقع در سبات تمام نبود و در سبات کثیف و لاصر بمبین میکرد و هر سبات که متعلق بسوء مزاج بود دران اولا بسبب برودت باشد ثانیا بسبب رطوبت

علاج سبات بارد

آنچه در علاج امراض دماغی بارد گذشت منجمله آن ادویه تو نیز بعمل آرند و ایضا در سری که از خارج رسد نوشیدن انیسون با جلنجبین یا انیسون و درم و سکنجبین عسلی ده درم و عطسه آوردن بجندبیدستر و فلفل و شونیز یا از کمکمی و تخم کتانی خرد و خوردن تریاق اربعه و ثمانیه و کبیر مشروبا و بطوس و دواء المسک حار و معجون فلاسفه و اطریفل کبیر و شربت اسطوخودوس و کذا استنادل مصطکی بنوشد از آن میخته باعرق بادیان و تکمید سر بسبوس گندم و نمک مفید و تنطیل راس بمطبوخ سداب و بندبیدستر و عاقرقرحا و شیح تضمید یا حرام انها و تمریخ سر بروغن سداب یا بان یا نارد ین یا روغن مشک مروغن قسط زنبق و یاسمین و بابونه و شبت مع جندبیدستر و فربیون و ضماد از جندبیدستر و دوخرو و عنصل یکخرو و مشک ماندکی و گاه زیاده کرده میشود دران سعوط مرنج و عاقرقرحا از هریک قدر قلیلی با گلاب و سرکه و دوام بو بیدن مشک و جندبیدستر و شونیز سخت نافع است منحصه آوردن بر بروغن کندر مجوی سر سود مند و مالش قدمین بسختی و دستن ساق و فخذین بدین بستواری مفید و قطرم و یا الجوم چوبه مرنج و دواء الحلنداز آن با نخود و دار چینی خوانیدن و تقلیل حلوا های عسلی و تجنب جمیع انخضراوات اجتناب اشیای بارد کنند و بچار استعمال مخدرات بحسب قوی همان مخدرات باید منحصر اوکه در باب سوم خلط امار مزاج استعمال نمایند **جرجانی** مینویسد که اگر از سوء مزاج مرساده باشد مشک و مرنجوش و جندبیدستر و دفلی و مانند آن بیویانند و از جندبیدستر و فقاح اذخر و غیره کرده در سبات طوبی باید ضماد بر سر نمایند و شرود و بطوس و تریاق و ادن سخت نافع بود و در اغذیه نانخواه و زیره کرده یا سیر حلتیت و مغز خرزانند و طعام نخود و قلیه خشک و شوذی نخشک و مطجن با مندان و امثال آن

علاج سبات رطوبی

در رطوبت مادی آنچه در علاج امراض دماغی طلب گذشت بکار برند و معجون مرج و مرباهای آن و مربای زنجبیل بخورانند و ضماد از جندبیدستر و فقاح اذخر و قسط و خوزالشراب و فربیون و عاقرقرحا بعمل آرند و تخفیف غذا نمایند و نخود و باشبت و زیره و قرنفل و دارچینی و خولنجان بدهند و از اداهای نطولات اجتناب کنند و مشک ببویانند و در رطوبت بلغمی بعلاج امراض دماغی بلغمی پردازند و یا با درنجبویه گاو زبان انیسون هریک یک درم جوشانیده گلقند و یا شربت بزوره و درم حل کرده نیم گرم بیاشامند و یا بیکدیگر از موز منقی ده درم مصطکی انیسون بادیان هریک نیم مثقال جوز بوا چهار درم جوشانیده باشند بدهند و بعد طعام نضج در قارورهٔ تنقیه بدان بخشند و قوی و حب ایارج و دوای عصار گویند نمایند و شیاف بردارند و بکدام چیزی آورند اکثر بلغم در معده نیرمی باشد پس تنقیه اولی و قطعات بلغم نمایند بدانچه در علاج

سوء مزاج بلغمی مجرده بیاید و مرد خردل بعد حلق راس بمالند و نطولات و سعوطات و ضمادات و شمومات که در قسم بارد گذشت بعمل آرند و خراغر بکار برند و استعمال شربت اسطوخودوس و تقلیل غذا مفید بود و گویند که حب خاریقون را در علاج و تبدیل مزاج او خواص عجیبست و افضل ادویه مبدل مزاج تریاق کبیر عشر و یطوس و فلاسفه و اطریفل کبیر ست و سائقین محکم به بندند و اجتناب نمایند از خوانیدن در موضع بارد و مظلمه بلکه باید که مکان او روشن باشد و در شب چراغهای بسیار در آن روشن نمایند

اقوال حذاق سویدی مینویسد که پارچه بسر که و روغن گل تر کرده بلغوخ نهادن در ابتدای مرض و کذا پودینه کوفته بسر که و روغن گل آمیخته بر یافوخ و جبهه و صدغین ضماد کردن و شمیدن و بخار آن گرفتن و کذا خردل کوفته با آب پنجشک که آن قرنفلی ست سرشته ضماد کردن و کذا مشک تبتی سه بار سعوط کردن مجرب من ست و جاد شیر شما و شربا و ضماد او و روغن شونیز بعد سه روز از مرض در بینی چکانیدن و شم انفاس کبوتران و ضماد نمام بسر که و روغن گل پخته بر یافوخ و دلک اطراف بنطرون یا عاقرقرحا یا تخم انجره هر واحد مخلوط بزیت و تکمید سرنمکهای جاوس گرم کرده بعد حلق راس و غرغره با یارج فیقرا و سکنجبین عنصلی و غذا انخواه مطبوخ و روغن جوز هر واحد نافع ست

ابو منصور گوید که اگر سبات از بلغم کثیر مرتکب مقدم دماغ باشد اولا برای جذب بخارات بسفل حقنه حاد بعمل آرند و مرین او در خانه وسیع متوسط الضوء بدارند و بعد حقنه حیله فرو نشاندن بخارات صاعده کنند و درین باب تغریق راس بروغن گل و سرکه اقوی تدابیرست و سه روز اول بعد سوم روز قدری خردل بیدستر یا پودینه و حاشا یا نعنع بیامیزند که آن دماغ را تقویت و تسخین عجیب بخشد و نفوخ عود و فانیا با ریک سائیده اندرینی و ساعت بیدار میکند و کذا قرغ اطراف و روغن و نطرون یا عاقرقرحا یا تخم انجره و کذا از فلفل و شونیز و کندش بعد سوم روز عطسه آورد و نوشیدن سرکه عنصل آنرا نافعست و تضمید سر و دست و ران و ساق با سقیل و عاقرقرحا در سرکه سائیده از نوم مغرق بیدار میکند و حاشا و پودینه و جندبیدستر بویانیدن و اطراف را دلک قوی نمایند و اگر ممکن باشد غرغره با یارجات یا سکنجبین عنصلی کنانند و اگر مرض طول کند و بادی از قعاش بهم رسد جندبیدستر بویانند و بعد حلق راس از نمک و جاورس تکمید نمایند و جندبیدستر و خردل را طلا کنند و مدام خمیر دارند اگر طبع قبض شود حقنه حاد بعمل آرند و مدرات بقبیل شکنجبین عسلی بزور دهند تا آن استعمال نمایند و بعد انحطاط مرض سودای مشی و کفش و حمام تدبیر بنقش مقوی بعمل آرند غذا نخود اب و روغن جوز و خردل هندو مار العسل و حندبیدستر بنوشانند

مسیحی گوید که اگر سبات از بلغم کثیر محتقن بمقدم دماغ باشد علاجش تنقیه بسکنجبین یا یارج و بعد از آن بایارجات کبار ست و روغنهای گرم بر سر مالند و با بهای گرم بران تطول نمایند و بعد انحطاط مرض سودای مشی و کفش و حمام تدبیر بنقش مقوی بعمل آرند غذا نخود اب و روغن جوز و خردل هندو مار العسل و حندبیدستر بنوشانند

مسیحی گوید که اگر سبات از بلغم کثیر محتقن بمقدم دماغ باشد علاجش تنقیه بسکنجبین یا یارج و بعد از آن بایارجات کبار ست و روغنهای گرم بر سر مالند و با بهای گرم بران تطول نمایند و بعد انحطاط مرض سودای مشی و کفش و حمام تدبیر بنقش مقوی بعمل آرند غذا

صاحب کامل گوید که اگر حدوث سبات از سوء مزاج بارد رطب یا مادهٔ بلغمی باشد پس در سباتی که از سوء مزاج بارد رطب بود تدبیر مسخن مجفف استعمال نمایند و آن آنیست که بر سر آبیکه در آن شبت و نخام و مرزنجوش و حاشا پزند سفوف هر سه عاقرقرحا و دوج و شونیز و حرمل هر واحد بقدر حاجت یا بعضی از آن جوشانیده باشند بر سر تطول نمایند و ضماد آن کنند و یا تطول کف خردل اندک مویزج دعاقرقرحا و جمیع سداب باریک سوده باید کرد و تدهین و روغن نارد بین بارد و روغن بسداب یا روغن قسط یا روغن بیدستر نمایند و پاهیار اخوب بمالند و عضل ساق را محکم بندند و بر پاها عنصل باریک سوده و بعاقرقرحا باریک سائیده بسر که آمیخته سرشته ضماد کنند و بادویه عطسه آورند که آن بیدار میکند و غذا انخواه مطبوخ و روغن جوز و اراجینی و خولنجان و هندو عسل و مغز خرب العظم و حقنه انحضر انجوزا تند و از شرب آب سرد و خواب در موضع بارد احتناب نمایند و اگر حدوث آن از مادهٔ بلغمی باشد قبل از تطول استعمال ادویه مذکوره در ابتدا باستفراغ بدن تنقیه دماغ بحب ایارج و قوقایا و حقنهای حاده و غیره از ادویه مسهل بلغم باید کرد و معجونات مذکوره در باب نسیان و سائر تدبیر ان استعمال نمایند

سعید گوید که اگر سبات از اجتماع بلغم کثیر در بطن مقدم دماغ باشد تنقیه سر و معده بحب ایارج کنند و بعد تنقیه سر کوفته خمر و روغن گل بر سر زنند و مار العسل و حاشا نوشانند و عنصل خوراننده و آب نیم گرم بدهند و بعد سه روز روغنهای گرم بر سر مالند و آب مطبوخ ادویه محلله تطول کنند و اگر طبع قبض باشد حقنه حاده بعمل آرند و بکندش عطسه آورند و شوشه پودینه کنند و موی سر تراشیده بخردل طلا نمایند و در علاج این استعانت بعلاج لیثرغس کنند

جرجانی و ایلاقی گویند که اگر سبب او دخت رطوبت باشد علاجش بعلاج لیثرغس و علاج صداع بارد نزدیک ست و ترتیب آن چنان باید کرد که اول قی فرمایند بادویه قیئوی پس تنقیه بدن بحب اطریفل یا حقنه کنند اگر حاجت آید حقنه حاد بعمل آرند و بعد تنقیه بدن حقنه تنقیه نواحی دماغ بحب صبر و حب ایارج و حب قوقایا تمایند و از مراعات معده و استعمال چیزیکه رطوبت ابرد و معده را قوت بدهد غافل نباید بود و نطولات محلله غرغره و عطسه آوردن و حمامهای سائله را بستن و در آب گرم نهادن و تقویت دماغ بشمومات نافع بود و از تدابیر صواب یکی آنست که بیمار را بخشم آرند و سخنها گویند و کارها کنند که غضبناک شود

صفت حب اصطیخقون از قراباذین شاپور بن سهل بگیرند ایارج فیقرا دو درم هلیله زرد افتیمون مسفار بیخ نمک هندی هر یک دو درم تربد سفید ده درم

شحم حنظل سقمونیا غاریقون هریکی درم مقل ازرق شش درم مقل ادویه آب نیسون حل کنند و ادویه بدان سرشته جمها بقدر فلفل سازند و در سایه خشک کنند شربتی دو درم و نیم این نسخه را نسخه گزیده میگویند **نوع دیگر** هلیله کابلی شش درم آملهٔ افسنتین غاریقون سقمونیا هریک سه درم اسارون نیسون تخم کرفس هریک دو درم ترمذ بیخ هفت درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا نه درم قرنفل یکدرم فانیذ چهار درم همه ادویه کوفته بیخته فانیذ را اندر آب حل کرده بجوشانند تا بقوام عسل آید ادویه بدان بسرشند و بکوبند تا همه یکذات گردد پس جمها بقدر فلفل سازند شربتی دو مثقال این نسخه کندی ست **حب صبر** صبر سقوطری سه درم مصطکی یکنیم درم سایيده با آب کرنب سرشته جمها سازند شربت دو مثقال **حب ایارج** ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل یکنیم دانگ ترمذ نیم درم افتیمون سقمونیا هریک دو دانگ مقل کتیرا هریک دانگی با آب کرفس جمها سازند **دیگر ایارج** فیقرا شش درم پوست هلیله کابلی چهار درم ترمذ سفید هشت درم مناخواه دو درم بدستور معمول حب سازند و در هر هفته دو درم یا دو درم و نیم بدهند **صفت حقنهٔ حاد** شحم حنظل هشت بسفایج دو هشت پودینه دو هشتی یکدسته کوچک افتیمون هشت درنیم آب انار آب پنیر تا ثلث رسد صاف نموده مقدار صد درم آب او بگیرند و یک قیه روغن بابونه آمیخته حقنه کنند **صفت حب قوقایا ایارج** فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم و دو نیم دانگ تربد اسطوخودوس هریک پنج درم بدستور معمول در آب کرفس مطبوخ جمها سازند این جمله ده شربت معتدل ست **دیگر صبر سقونیا** شحم حنظل **مصطکی** عصارهٔ افسنتین اگر نباشد افسنتین همه مساوی با آب کرفس جمها سازند شربت یکدرم یا یک مثقال این نسخه مجالینوس ست و اگر یکدرم ازین حب با یک مثقال ایارج فیقرا مرکب کنند سخت نافع بود در تنقیهٔ نواحی دماغ کند و مراعات معده و تنقیهٔ آن بقوع صبر و ضماد بای مقوی کنند **صفت** تقوع صبر هلیلهٔ سیاه بلیلهٔ آملهٔ بیخ بادیان بیخ کرفس از هر اصل السوس هریک ده درم سنبل خوشبو قصب الزریره هریک درم شکاعی بادآورند هریک پنج درم شحم حنظل دو درم همه را در دو نیم اثار اب پنیر تا کمتر از یک اثار بجاند مالیده صاف نموده یک وقیه صبر سقوطری سوده آمیزند و اندر شیشه بدارند و در آفتاب نهند شربت از یک وقیه تا دو وقیه حسب قوت مریض **صفت** ضماد که تولد بلغم در معده باز دارد سک رنگ لادن عود خام سرو هریک سه درم گل سرخ چهار درم سنبل مصطکی هریک پنج درم مشک دانگی همه اسایيده با آب مرزنجوش یا آب تمام سرشته در وقت خلو معده بر فم معده ضماد نمایند و باقی مراعات معده از ابواب علاج معده طلب باید کرد **صفت** غرغره که دماغ را از باقی رطوبات پاک کند و خدا و ند سبات و صرع و فالج را نافع ایارج فیقرا خرد اصعتر زوفا عاقرقرحا پوست پنج کبر مساوی نرم سوده بسرکهٔ عنصل تر یا بعسل بسرشند و جمها ساخته وقت حاجت اندکی در دهن جبین عنصلی یا در آب کاهل ساخته غرغره کنند و بفلفل و کندش و خردل با ریک سوده عطسه آورند و فضول کدر بیشتر غدد مذکور شده بکار برند **مصنف حاوی** گوید که اگر از ماده بارد خام مطبوخ شد جلاب یا در نجبوبه انیسون هر واحد دو درم و گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا نخود اب بشیره تخم قرطم و فلفل و دارچینی و ناخواه دهند و تنقیهٔ بدن باین حقنه کنند خارخسک شبت بابونه سنای مکی هریک هفت درم بادیان اصل السوس هریک سه درم حلبه تخم کرفس هریک دو درم اشق مقل هر واحد نیم درم سکبینج یکدانگ شش مثل آب پنیر تا بدو مثل آب صاف کرده بوره ارمنی نمک طعام هر واحد نیم درم بران پاشیده مری و روغن بنفشه و عسل سرخ هر واحد ده درم دران حل کرده نیم گرم حقنه کنند و خوراننده ن دواالمسک حلو بشربت بادرنجبویه نافع ست تنقیهٔ دماغ بحب ایارج و حب لوغاذیا کنند و بروغنهای گرم نشوق سازند و طیوث ریاحین چارهٔ مثل مرزنجوش و نمام و صعتر بپویانند و مریض اگر سنه دارند و اطریفلات خورانند و تبدیل مزاج کنند تا دواهای مذکور دماغ و معده کندو این مرض را نافع بلیغ دارد زنجبیل فلفل وج شونیز قسط تخ هریک پنج درم برگ سداب خشک حلتیت طیب هریک ده درم جند بیدستر دو درم و نیم کوفته بیخته بعسل گرفته معجون سازند و هر روز مقدار مثقال بخورند و وج سوده بعسل سرشته در نجبیل بعسل شونیز بعسل نافع ست و خوردن مویز و جوز و سداب و ناجیل و قلایای مطبخه کثیر الاباز و صباغات معمول از خردل مری و حقنه نافع بود و از اغذیه بخود اب زیت و زیره و شبت و کف خردل و روغن جوز برای اصحاب این علت نیکوست و شراب بسیار مضرست و درین مرض می افزاید و عسل ساده و این با عسل با فاویه نافع بگیرند عسل یک مثل و آب شش مثل بطریق جلاب بپزند و کف برگیرند و چون قریب بقوام رسد دران فلفل و قرنفل و زنجبیل و سنبل و قرفه و خولنجان و مصطکی هریک مثقالی کوفته بیخته و صره بسته بجوشانند و استعمال نمایند **طبری** گوید که اگر مانعی نباشد ابتدا باسهال طبیعت و الا باین مطبخ نمایند هلیلهٔ سیاه و کابلی و اصفر تخم دو درم کرده هریک شش درم شیر آمله و بلیله هر واحد سه درم سنا و اسطوخودوس و حشیشهٔ غافث و قنطوریون و سپستان و شکاعی دو با دو در هر واحد چهار درم افتیمون معی افتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم اصل السوس مقشر و ترمذ مامیران

وفلوموهر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد دو درم پرسیاوشان گاوزبان هر واحد چهار درم بدستور مطبوخ بجوشانند وحبره انیسون ورویک بیاورند وهنگام عوشیدن کت ندهند تا قوت او بلطف بغیر اختلال چیزی از جرم آن بمطبوخ برآید پس صاف کرده شربتی بمقدار یکصد بست درم ازان بگیرند اگر مزاج مریض متحمل این باشد والا بوزن هشتاد درم گرفته یکدرم غاریقون ویک طسوج خربق سیاه ویکدانگ ماهیزهج دربع درم نمک هندی سوده بعسل سرشته دران مالیده نیمگرم بنوشند واگر ازاثر این شربت درمرض نقصان ظاهر نشود این ما الاصول بنوشانند بادیان دوپوست بیخ آن وتخم کرفس دوپوست بیخ آن انیسون هر واحد سه درم فقاح اذخر پانزده درم مویز منقی بست درم مصطکی سه درم سلیخه دوپوست آن هر واحد دو درم عود وج سه درم انجیر سفید بست عدد بیوندکوفته سه درم عنبر اگر یافته شود دو درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند وبعضی اطبا هنگام عصر اخلاط درین ما الاصول اشنه وکاویم که آن دارشیشعان ست می افزایند وبعضی هوم المحوس واصل السوسن وبرگ شبت زیاده میکنند ومختار من اینست که ازین چیزی کم نمی کنم پس صاف کرده هر روز بست درم بادو درم روغن بید انجیر وهفت درم سکنجبین منحل شده تا هفت روز برین دوام نمایند وغذا درین ایام بزیر یاج حلو وپاچه حمل مطبوخ مخود بسیار واندک شبت سازند واز اطعمه غلیظه منع کنند بعد ازان شربت دیگر از مطبوخ اول بنوشانند واگر ازین آثار صحت ظاهر نشود این وبعد ازان بدهند ایارج فیقرا سه روز قبل از تناول آن در عسل سرشته یکدرم ماهیزهج دو دانگ خربق سیاه دو سر که تر کرده خشک نموده یکدانگ غاریقون سفید ملایم نیم درم انسنتین رومی گل سرخ هر واحد یکدرم نمک نفطی نیم درم سقمونیای مشوی دو دانگ کوفته بخبه بجلاب سرشته حمامل فلفل سازند شربتی ازان سه درم وثلث واین دوا انگاه دهند که مزاج علیل از نوشیدن مطبوخ اول متغیر نگردد واگر یکشربت باین کفایت نکند دو سه شربت مع مراعات قوانین دران بحسب تدبیر بدهند وبدانند هر کسی که در دماغ او مرض بارد باشد باید که از شرب آب سرد واستعمال او در مضمضه واستنشاق حذر کند وبعد ازین استفراغ اگر مزاج او حدت نپذیرد استعمال آب گرم واستنشاق او در مضمضه ان در سختن او بر سر در حمام لزوم نمایند واگر مرض باقی ماند امر بانکباب بر آب نمایند بگیرند یک کف هر واحد از شیح وقیصوم وبابونه واکلیل الملک وبرگ ذخر وپوست شجر صنوبر واز سبوس گندم کف کبیر یک کف خطمی سفید ویک کف نمک اسبوس نمک خطمی را در پارچه صره بسته همه را بجوشانند تا حشایش مهرا گردد پس چادری بر سر کشیده انگباب نمایند ودو بار یا سه بار این عمل کنند واگر این فایده نکند تلطیف تدبیر باستقصا نمایند در ماکول ومشروب ووزن کنند وگرسنه دارند وام شبم مشک وشونیز وجند بیدستر ومانند آن کنند واگر تغیر مزاج او وصداع مانع نباشد بر مقدم سر این ضمادها کنند بابونه اکلیل الملک هر واحده درم صبر ومر وسعد هر واحد سه درم عاقرقرحا دو درم کوفته بخبه موم روغن از موم وپیه لطوجرزه مرغابی ساخته ادویه مذکوره مخلوط سازند وهرگاه مزاج او متغیر گردد وحدت پذیرد تدبیر او تبدیل بیرسبات ارقی نمایند مؤلف اقتباس گوید که در سبات بلغمی بخاری دماغ را بهندستانی بخت باس آید دواین پاشویه کنند گل بابونه اکلیل الملک سبوس گندم سبوس انگور برگ کنار برگ خرزهره نمک طعام هر یک دو مشت سرکه دو گلاب برابر تا دو سه روز بر تارک سر بمالند در روز چهارم جند بیدستر وشونیز وبزرالبنج هر یک سه ماشه اضافه نمایند دو گلاب را موقوف ساخته عوض آن روغن گل کنند وحقنه حاده علویخان بعمل آرند که افاقه حاصل شود پس جهت تنقیه دماغ ایارج فیقرا هفت ماشه در عسل دو تولچه آمیخته لیسانند ویا حب ایارج بعرق بادرنجبویه وقت شب بخورانند صبح مطبوخ اسطوخودوس مسهل علویخان شربت اسطوخودوس مسهل بنوشانند وغذا نان خشکار باشوربای مرغ وقت شام دهند صبح مطبوخ پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بادیان هریک ده ماشه انیسون بیخ مهک کرفس هریک هفت ماشه انجیر زرد چهار عدد با شربت بزوری چهار تولچه حرف ویا تو در بین ده ماشه پاشیده بنوشانند ووقت دوپهر غذا بدستور دهند درین سه حقنه سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج وتنقیه باقی مواد دماغ عرعر بطبیخ اصل السوس مقشر ومویز مرج وبادیان وبابونه هریک دو مثقال جوش کرده سکنجبین عنصلی چهار تولچه داخل کرده در روز سی چهار پنج مرتبه بکار برند واگر بعد زوال تپ اندکی بماند باشد از فرفیون مصطکی چند بیدستر خبز احد یکدرم صمغ عربی دو مثقال بابونه یکتوله در روغن بید آمیخته بر جبهه غلیظ ضماد نمایند وغذا شوربای مرغ ونان روده دهند وعطسه آوردن بسعوط طی که در تیسر غسس نوشته شده زوال این علت ازین مجربات ست

علاج سبات دموی

مبادرت بفصد سر ویا هفت اندام کنند وبعده بهر اماله حجامت ساقین یا فصد صافن نمایند اگر ماده در صعود باشد وبهر گاه ماده مستقر گردد پس فصد گردن یا حجامت نقره اولی ست حقنه معتدل استعمال کنند وبهر تقویت دماغ تدهین سر بروغن گل وسر که واگر روغن گل نباشد گلاب بسر گرفته غسل بابونه بطبیخ بابونه ودو مثقال

آنها بسبوس گندم سازند و ادویهٔ سر دخشک مثل شیر کشنیز خشک و تخم کاسنی بکنجبین مبنفشه و تلطیف غذا پرهیز سازند و باقی تدبیر حسب حاجت از علاج امراض دماغی و موی سر سام و موی اخذ کنند سعید گوید که اگر سبات حادث از بخارات حاره بود باشد که بسوی مقدم دماغ مرتفع گردد و علامتش آنست که سبات خفیف بود و مریض ازان بسرعت افاقه یابد و در خواب کلام بسیار کند و چون آواز دهند بفزع بیدار شود و علاجش بفصد کنند و بعد فصد آنچه حلل فضول باشد مثل ماء الجبن و شربت بنفشه بنوشانند و روغن گل بسر که خمر بهم زده بر سر مالند تا سر بهم دفع بخارات صاعده بسوی آن قوی گردد و طلا بگلاب نمایند و غذا بنخود اب یا مرورهٔ زیرباج سازند و تقلیل آن کنند تا هضم او فاسد نشود ابن نوح گوید که اگر از رطوبت دم محتبس بمقدم دماغ باشد بعد فصد تقویت راس بمخالج باردهٔ مثل روغن گل و گلاب و سرکه کنند و این جمله بار دلین بعمل آرند بگیزند بنفشه و جو کوفته و سبوس گندم و عناب و پستان و اصل السوس و برگ خطمی هر یک کف و در چهار رطل آب بجوشانند تا یک سطل باقی ماند صاف کرده بران یک سر که چهار آب بنجبین و نیم سر که روغن گل اندازند

علاج سبات بخاری

اگر از ارتفاع بخارات جمیع بدن و تتابع تب و مرض نگیر باشد علاج مرض متبوع باید کرد و نیز بعلاج امراض دماغی بخاری توجه نمایند و در بخارات عضو واحد تدارک عضو مشارک پردازند بدانچه در مقام هر یک مسطور گردد و مع تقویت دماغ بمثل نهادن روغن گل مع سرکه بسیار و آب فوقانی که مقوی بر سر و استعمال شمومات بارد و مشموم و نطولات سبز پس محل اگر چیزی در دماغ محتبس باشد بعمل آرند بدانچه در حمیات و در ابتدای اورام آن افتد یاشویه در ربط اطراف و دلک آن بچیزی درشت و دوم تحریک عطاس و تشمیم سرکه و گرفتن بخارات و تفریق رهن و روغن گل مع سرکه کثیر و آب حصرم و آب انار و قوابض نیز مفید بود و تنقیهٔ بدن از مادهٔ تب نمایند پس تقویت دماغ بشمومات و غیره کنند و ایضا در بخارات معای تنقیه بقی و اسهال و حقنها و جوب مسهله و معطسات و استعمال سفوف معمولی و حب شبیار و دیگر تدابیر که در علاج امراض دماغی شرکی معدی گذشت بعمل آوردن مفید و در صورت نفع خوردن سفوف بادیان دانهٔ هیل بزهٔ سفید نافع و در سبات دیدانی قتل و اخراج دیدان پس تقویت دماغ و منع ابخره نمایند ابو سهل گوید که اگر سبات خفیف بود که صاحبش بسرعت افاقه یابد پس سبات کنند آن از بخارات حار رطب رودی الکیفیت مرتفع بسوی مقدم دماغ باشد و علاجش فصد ست پس استعمال روغن گل و سرکه بر سر سمرقندی گوید که سبب سبات یا بخارات حار رطب باشد که بسوی مقدم دماغ و عرق تین سباتین از جمیع بدن مرتفع گردد پس مزاج دماغ را متغیر گرداند بسخونت و اخلاط موجوده و فضول محتقنه آنجا را گرم سازد و علامتش قول طبری بباید و علاجش فصد قیفال ست و حجامت ساقین و تلطیف اغذیه طبری گوید که نوع دوم از سبات سباتی ست و این بمضاد اول یعنی سبات بطوبی ست و در اکثر احوال او زیرا که سبب موجب این بخارات حادهٔ حاره یا رطوبت و یا یبوست ست که بطرف مقدم دماغ بعرقین سباتی مرتقی میشود و مزاج دماغ را متغیر و فضول محتقنه آنجا را گرم میکند و اعراض او آنست که بیمار خواب نکند و بر نوم قادر نبود و تفکر افکار رویه بغیر تمیز صحیح کند و غیر مستقل عقل بود و حرکت چشم بیشتر باشد گویا که خشک اند و هرگاه ترکب این بخارات با رطوبت بود آنچشم او اشک سائل شود و عطسه بسیار کند و در بعض اوقات خواب خفیف کند پس بیدار گردد و گاهی قلق کند و ضیق صدر ظاهر نماید و هرگاه این بخارات حار با یبوست مرکب گردد خواب نکند و الم و صداع و دوی در سر خود در یابد و اطباق جفن بران گران باشد علاجش بفصد کنند بغیر اسهال السیما هرگاه ترکب این بخارات با رطوبت باشد نه مسهل نوشانند نه حقنه کنند بلکه فصد را مقدم دارند و چون از فصد مزاج دماغ متغیر نشد غذای او ماء الشعیر و کشک و مزورات معتدله مثل زیرباج و سفید باج ماش و کدو سازند و اگر این تدبیر طبیب نمایدار باشد شاق روغن بنفشه کنند و بر سر او شیر بز یا خر یا زن نهند و انگبات بین آنجا بنید بگیزند جو مقشر کوفته و برگ بنفشه و نیلوفر هر یک کف وحی العالم با قدر کفایه شیر و عصا الراعی و برگ خبازی برگ سپستان و اذان الفار یعنی مرزنجوش هر یک یا قه دراب پخته امر بانگبات بران نمایند و اگر این کفایت نکند شیر مختران بر روغن بنفشه سعوط کنند و جمیع تدبیر لوم مرطبات نمایند و او مست برین جریده کنند خشخاش سفید و خندروس هر یک کف هر دو کوفته و اندک نشاسته آمیخته مصریه سازند و بر روغن بادام بنوشند و کاهو تازه بخورند و اگر این هم کفایت نکند حقنه لین بعمل آرند که بسوی سر سبخار محل غیر عارض صعود کند مثل جوشخطمی و سپستان و بنفشه و خبازی و نیلوفر این همه یا بیشتر بزند و لعاب بانگبات بران و تکمید سر بدان نمایند که باین طریق زائل شود مصنف اقتباس مینویسد که گاهی سبات از بخره غلاظ سمی بهیئهٔ وبائی بعد بند شدن قی و اسهال پدید آید پس روغن گل

و سر که بر آب آمیخته نیم گرم بر مارک سر مالند و حجامت بلا شرط میان هر شانه نمایند و مصطکی سه ماشه جدا از خطائی رو ماشه سوده در شربت به و یا انار و تولا و ورق طلا یکعدد آمیخته و عرق کیوه هفت تولا بنوشانند اگر بهوش آید و مطلقاً سوطیکه در بشیر غسل مذکور شد بکار برند که فی الفور بهوش می آرد پس اندکی شوربای بچه بز بدهند و دوای مذکور صبح شام نوشانند و در میانه روز هفت عدد مویز منقی خورانند و در روز سوم و چهارم بعد زوال سبات نان تنک بشوربای مرغ تر بریده نموده بزبان یک فلوس اول روز دهند و تا سه وقت بر همین قدر اکتفا نمایند و وقت چهارم دو وزن و یا دو نیم وزن زیاده کنند تا بتدریج بحالت اصلی آید و باید که مصطکی سه ماشه در انوشداروی ساده نه ماشه آمیخته باعرق بادیان بالای طعام خورانند و اگر پس از زوال سبات سرخی در چشمها پدید آید اندکی گیسری انبه و یا تر شی انبه خشک گلاب و یا آب کشنیز بر آهن سوده بمیل سرمه چشم کشیده در دو سه روز زائل میسازد و الا بعد هفته رگ ناف و یا پیشانی زنند و استعمال سوط مذکور در یکساعت سه چهار بار و ضماد دان هندوانه بر بشیر بزور غن گل و سفیدی بیضه بر پیشانی و خورانیدن جدوار دو ماشه وفاذزهر هندی یکماشه در بالائی جغرات گاوی دو تولا و نهادن شیشه حجامت بر تفین و ساقین و حوالی فم معده و دادن عرق بهار نارنج و روغ گاو مساوی که بسنگ لب شب سه بار و همچنین بفولاد و طلا داغ کرده باشند بجای آب غذا در دفع سبات هیضه و منع قی و سهال و دفع دیگر اعراض آن مجرب است و اگر در سبات هیضه بائی بعد زوال در روز نهم نسبت باجابت طبع شود و نفخ هم باشد یا نه شیره بادیان نه ماشه و الایچی کلان چهار عدد زیره سفید چهار ماشه نبات سه تولا دهند در روز دیگر دوباره اگر درین اثنا اشتهاکم باشد مصطکی ماشه سوده در شیر بز یا منع یکتوله بلیسانند و غذا کهچری نمکی باشد بر یان هندکه فلفل گرد و زیره سیاه و الایچی کلان و ان افتاده باشد

علاج سبات ضعفی و ضربی

اگر از تحلل ارواح باشد علاج غشی نمایند و بهر تقویت و تکثیر ارواح شوربا های لحوم لطیفه و چرب و قلیه ها و کبابها و ماء اللحم و مفرحات دو دوا المسک و مشروط و یطوس و شربت فواکه و انار با گلاب استعمال نمایند و در مزاج گرم ماء اللحم و گلاب و آب سنیب آمیخته یا مفرح بارد یا دوا المسک با سرکه گلقند نسترن و شربت انار یا سیب با لیمو و عرق بید مشک و نیلوفر و یا طباشیر و صندل سوده باشربت مذکوره سرشته بدهند و ایضاً دو مجرب و مشروط یطوس با طباشیر سرشته بشربت لیمو یا شربت انار باید داد و صندل و گلاب کافور بیوی نمایند و در مزاج بارد دوا المسک حار و مفرح حار و شربت میبه و یا مشروط یطوس ماء العسل یا در شراب انگوری و یا ماء اللحم باندک شراب مانند آن بکار برند و ایضاً عود هندی و مشک و عنبر و فا دانیا و جندبیدستر اکلاً و شماً استعمال نمایند و اگر سبات از ضربه یا سقطه افتد هر چه در علاج امراض دماغی که از ضربه یا سقطه بوده در علاج صداع ضربی مسطور شد بعمل آرند و مقویات سر دارد عات مثل مغات دماغ و گل سرخ و صندل و مانند آن استعمال نمایند پس از نگاه داشتن سعی نمایند باستعمال مقویات دماغ که در علاج امراض ضعف دماغی گذشت و این سعوط درین باب از مجربات صاحب اقتباس است برگ مورد و یا تخم آن چهار ماشه عرق بهار نارنج و روغن گل هر یک یکتوله شیر زنان سه ماشه دو ماشه سرکه چهار ماشه زعفران یکماشه انتهاء شیخ میفرماید که از معالجات محض سبات شنیدن مزیدان شمائیست که بصاحب او غم آورد و ازاده میسره طلای منجیرین بتلقند است سعوط و طلای چهره و چشم بسرکه و بستن پاپها باستواری و استعمال معطسات باعث افاقه و بیداری سبوت میگردد و بقول قرشی تکلف انتباه اگر چه بکندن موی و کشیدن اطراف باشد نافع و تسعیط سرکه و آب مورد جدید مفرح بخاصیت و کیفیت هر دو هست و انطاکی گوید که برای مطلق سبات تنطیل سر بطبیخ شبت و نمام و بابونه و تضمید باجزام آنها بتسطیر سرکه آب نمام و بینی و مشک بگلاب مجرب است و در حالت افاقه غاریقون بروغن بادام شیرین و بنگ استعمال کنند و بران جلبنج افتیمون یا خیارشنبر بنوشند و بصبر و آب مورد طلا نمایند و سلطان محمد اردوبادی مجربات خود نوشته که فلفل سیاه یکنیم عدد و در لعاب بهن اسپاسیده بمیل در چشم کشیده مزیل سبات ست کذا سفوف زرد چوب و فلفل سیاه و نمک لاهوری مساوی حسب حاجت خوردن و قهوه و چای خطائی و بادیان خطائی و بن نوشیدن نیز مفید و ذکر باقی اشیای مسهره در آخر بحث مسهرها می آید **سبات اطفال** گاه باشد که خواطب بیان بکسل و ثقل و ماندگی مفرط باطفال عارض شود و آنرا بسار کی گویند بهترین تدبیر آنست که روز اول یک مگس بیر کرده بایکماشه اجوائین مصفی مالیده بخورانند و روز دوم دو مگس بهمان قدر اجوائین بدهند و همچنین تا هفت روز یک یک مگس هر روز بیفزایند و بعده هر روز یک یک کم کنند تا روز چهاردهم یک مگس بماند درین عرصه مرض اگر چه قوی و مزمن باشد زائل گردد و قتی نمی آید مگر وقتی که مادهٔ مرض بکلی منقطع شود و بعضی گویند که برای کثرت خواب که بعد تب پیدا شود دو آنرا بسار کی نامند استخوان باخه نه درم مروارید دو سرخ بسد دو سرخ هر سه بآب سائیده هفت روز بخورانند

سهر

یعنی بیداری مفرط و اسباب آن بسیار است چنانچه یبوست سانج و مادی سوداوی و حرارت و یبوست سانج و مادی صفراوی دماغ و اجتماع رطوبت غلیظه در دماغ و حمیات حاده بنابر تصاعد بخارات یا بسبب افزودگی بسوی دماغ و بجهت وجع و التهابی بدن از اخلاط ردی و سوء هضم و کثرت امتلای معده و تخم و الم سخت عارض شود و دوم سوداوی یا سرطان در ناحیهٔ دماغ و تناول غذای باد انگیز مشوش اخلاط و احلام مفزع در خواب مثل باقلا و عدس و مانند آن و گاهی روشنی مکان برای مستعد سهر موجب سهر گردد و آنچه پیران را افتد بسبب ضعف رقیت اخلاط و خشکی جوهر دماغ ایشان بود و گاه یبوست از غم شدید یا از استفراغ کثیر یا مشی و آفتاب و ایام گرما یا از بیداری ضروری پدید آید و هست چیزی یاد در سفر بر دماغ غالب شود و موجب سهر گردد **طریق تشخیص اسباب** این مرض باید که از بیمار بپرسند که در بینی و زبان خشکی هست یا تری و در سر سبکی هست یا گرانی اگر خشکی منخرین و لسان خفت آماس و حمرت آن بیان کند و آثار حرارت و یبوست در دماغ محسوس نشود سبب یبوست سانج بود و اگر با وجود خشکی و سبکی آثار حرارت مثل التهاب و حرقت و شدت تشنگی و سوزش قمر حشیم نیز باشد سبب حرارت و یبوست سانج بود و اگر خشکی با گرانی سر بگوید با آن علامات غلبهٔ سودا مثل توحش و تشویش احلام مفزع و جستن از خواب با قلق و اضطراب و مانند آن نیز دریافت شود از یبوست سودا بود و اگر با خشکی و گرانی ناریت روح و سایر علامات غلبهٔ صفرا مدرک گردد از حرارت و یبوست صفرا بود و هر گاه مریض بینی تری و در سر اندکی گرانی بیان نماید و در حشیم چرک ظاهر گردد و از خواب جهیده برخیزد موجب سهر رطوبت بود و باید که سوای این علامات بر وجود باقی اسباب که گذشته یعنی تپ و امتلای بدن از اخلاط و سوء هضم و امتلای معده و غم و الم و فکر و دردهای شکم و نفاخ و روشنی خوابگاه و ایضا بر تدبیر گذشته و سن مریض نیز نگاه کنند پس هر سببی از این اسباب که موجود باشد بدانند که سبب سهر همانست و گویند که بعد از اشتداد این عرض سر خشک و همه اقسام نشان یبوست و گاهی این مرض بود که تشنج و جنون و اختلاج بعض اعضا می گردد و بهلاک می انجامد

علاج سهر یابس

هر چه در علاج امراض دماغی یابس مذکور شده از اشربهٔ مرطبه و غیره بعمل آرند و ایضا شیرهٔ تخم خشخاش و شیرهٔ تخم کاهو نبات سفید داخل کرده نوشند و هر صبح نوشیدن دو درم شربت بنفشه یا شربت خشخاش با آب نیم گرم نیز نافع و مقبول انطاکی ملازمت با الشعیر شیر بز و روغن بسکه سود مند است و سفوف کشنیز بریان تخم کاهو نقشر تخم خشخاش سفید با نبات هر یک دو نیم مثقال شکر سفید دو مثقال بقدر دو مثقال بخورند و سفوف حکیم احمد و والد علوی خان و حریرهٔ خشخاش و خمیرهٔ آن و عرق شیر و معجون منوم و ضماد و طلا و قرص منوم باد کوبه مقرا باد بین بسطور ست استعمال کنند و یا قرص مثلث در آب کشنیز سبز سوده بر پیشانی طلا نمایند و یا تخم کاهو مغز تخم خربزه مغز بادام خشخاش سفید مغز تخم کدو شیر زن یک دو درم سابیده قرص نموده بر یافوخ بندند و روغن کدو بشیر زنان و یا تخم خشخاش سفید در شیر گاو سابیده روغن کدو آمیخته و یا آب گاهو تر بشیر زن در بینی چکانند و خشخاش سفید و تخم قنب هر یک کوفته در شیر گاو و یا دوآتار بیز ند سر کرده بر کف پا بمالند و یا برگ قنب با شیر بز سابیده بطور حنا بر کف پا بندند و شیر بز و یا روغن قنب و یا روغن بنفشه و یا روغن بادام و یا روغن گاو و از اب شسته بر کف پا بمالند و ناز بو در آب گلاب عرق بید مشک کرده نزدیک بالین دارند و بو بوئیده از آب گرگ کاهو و کشنیز سبز و شیرهٔ تخم خشخاش و روغن نیلوفر مخلخله سازند و روغن خشخاش و روغن لعوب سه عدد و روغن کاهو و کدو و بنفشه بر سر بمالند و شیر بز بر سر دوشند و قوی تر از ان شیر مرغ ست آنکه بخار اطعمهٔ مرطبه اکل آن شنیده ان بنفشه نیلوفر و ضماد خشخاش آب بنفشه تر و کما مضی بعمل آرند و اغذیهٔ مرطبه چون گوشت بره و بز غاله با کدو و اسفاناخ و شیرهٔ خشخاش و کاهو و شیر بز و فیرنی و یا مرزه ماش مع کدو و پالک خرفه در روغن بادام و مانند آن بدهند و بعد مضم غذا استحمام و غسل با آب نیم گرم نمایند و نطول از طبیخ بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و تخم کاهو کوفته و کشنیز سبز و بنج و پوست خشخاش مع تخم نیم کوفته و جوشیده و یا شوربای کله پاچهٔ گوسفند بفاصله یکشبه بر سر ریزند و یا بهلدان بشویند و اگر با یبوست حرارت بود داروئیه مبرده که در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت بالا دویه مرطبه ضافه نمایند و اگر سهر از سودا یا صفرا باشد علاجش بعلاج امراض دماغی سوداوی و صفراوی نمایند و در اثنای تنقیه قبل و بعد آن ترطیب دماغ ملحوظ دارند بستعمال اشربه و نطولات و معطات مرطبه نخلخله بیشتر بکار برند و تریخ یافوخ و بینی و کف دست و پا و ناف خصیتین و حوالی آنها بروغن بنفشه و بادام و تخم کدو و چکانیدن اینها در بینی و گوش و همچنین شیر خران و سائر تدابیر که سابق گذشت بعمل آرند و بعض جزئیات مذکوره سهر سودا را زائل کنند **اقوال حکما** صاحب اقتباس گوید که جهت تبدیل مزاج روغن بنفشه بادامی شیر زن در بینی و گوش چکانند و شیر زن در کف دست

و پابجا لندو و پنبه بشیر تر کرده بر تارک سر گذارند و این نخلوه را مانند آب کشنیز سبز و کاسنی سبز و کاهو سبز و آب سیب و کمرکه و گلاب و روغن گل و روغن کاهو بوده و روغن یاسمین را عرق بید مشک یک مثقال شیره تخم کاهو و صندل سفید و گل ارمنی و شیاف امیشا و گل ختمی از هر یک ماشه بکار برند و شربت نیلوفر چهار تولد در عرق بید ساده و کاسنی هر یک هفت تولد داخل کرده منبوشند و غذا قلیه بچه بز بنان گندم دهند شیخ میفرماید که انچه بسبب یابس باشد باید که صاحب آن غذا مرطب استعمال نماید استحمام معتدل خاصه پس کسی که حمام خواب نیاید آن شخص غیر معتدل البدن و غیر جید المزاج باشد و بران پیوست سخت غالب بود و یا غلبه اخلاط رديه باشد که حمام ثوران آن نمايد و واجب است که فکر و جماع و تعب ترک نماید و سکون و راحت اختیار کند و ادامت تعرق رسمی روغنهای مرطبه و دوشیدن شیر بر سر و نطولات رطبه و استنشاق ادهان و استعاط آن و خصوصا روغن نیلوفر لاسیما سعوطا و دلک اسفل قدم بدان نماید اما انچه از حرارت مع یبس باشد بیرش دریاقی و تبریدات دویه و استعمال مثل جزاده کدو و برگ خرفه و لعاب اسپغول و حی العالم و مانند آن بر سر ست **ایلاقی** و وجرجانی مینویسد که آسایش چیند واز حرکات و ریاضات پرهیز ندود روغن بنفشه و نیلوفر و روغن کدو بر سر نهند و هر شب کف پا و ناف و مقعد چرب کنند و دو قطره آن نیم گرم در گوش چکانند و لعاب اسپغول و برگ خرفه و کدو و ترکوفته بر سر نهادن و قلیه کدو و برگ کاهو و خرفه و اسفاناخ خوردن سودمند بود و گرما به و آبزن معتدل سخت نیک ست **ابن الیاس** گوید که علاجش ترطیب مزاج دماغ بدوشیدن شیر زنان بر سر و تعریق سر و روغن بنفشه و کدو و سختین آب مطبوخ مغشاش و بنفشه و نیلوفر و کاهو و وجوه استعمال حمامات و شمومات خوشبو و شوقات رطبه منومه مثل روغن خشخاش و آب کاهو سبز و شمیدن کاهو و لفاح ست و تقطیر مغز بادام و خشخاش خواب آور و رد حمام رطب با آب شیرین اگر خواب نیاید علامت دی ست لالت بر حدوث سواس و جنون میکند هر صبح ده درم خمیره بنفشه ده درم شربت خشخاش آب بنوشند و غذا مرزه با آب بکدو و اسفاناخ و کشنیز تر دهند و آب شیرین گرم بر سر ریزند و انچه خواب قیلوی آرد بوبیدن افیون و بیروح ست **سعید** گوید که ترطیب دماغ بروغن بنفشه و نیلوفر و کدو بشیر فتران کنند و آبیکه بران پوست خشخاش و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و تخم کاهو پخته باشند بر سر ریزند **خضر** گوید که تبدیل مزاج بمرطبات صرف کنند اگر حرارت نباشد و یا بمرطبات مبرده داخلا و خارجا اگر حرارت بود و استنشاق هوای رطب و مجاورت آب شیرین و استماع آواز آب جاری و آواز انبجار متحرک و اصوات طیبه لینه و تنقیه دماغ از صفرا و سودا کنند و مثل حمام مرطب بسر و مع استعمال آبزن و تدهین بادهان مرطبه چیزی نیست کذا شراب ممزوج بآب بسیار بیس اگر فائده کند بدانند که سوء مزاج یا فساد اخلاط قوی ست که حمام آنرا تحریک نمی دهد و بخار آن بسوی دماغ متصاعد نمیشود و درین صورت باید که تنقیه بدن ادران اخلاط نمایند و استعمال ارشیر ساده یا مبرد بشکر یا خشخاش بشکر و شربت خشخاش و بنفشه و نیلوفر و تقطیر مغز بادام و خشخاش و تدهین سر و بینی و کف دست و پا و صماخ و سره و خصیه و مقعد بروغن بنفشه عراقی و سعوط آن بالغ النفع ست گاهی احتیاج بآبیختن ابزن کافیون و زعفران بدان می افتد و اگر ازین چیزی فائده نکند اقراص منلثه و اضمده و نطولات منومه که در علاج صداع حار و یابس مذکور شد استعمال نماید **کیلانی** گوید که ادهان مرطبه مثل روغن بادام و روغن مغز تخم کدو و بابونه و بادرنجبویه و شربت خشخاش و شربت کاهو و سائر شربتها و فواکه مرطبه هندوغذا مالحم و لحوم مائیان فربه مطبوخ بخود مغشه و سائر لحوم مرطبه خوراندن و ایضا گشاکش جوکه در ان کدو و بگوشت بچه مرغ طبخ پخته باشند و قلیه کدو و خیار و بیخ کاهو مناسب بود و انچه از سوء مزاج یابس مع مادهٔ سوداوی افتد علاجش علاج مالیخولیا و صداع سوداوی ست مع ترطیب و انچه از مادهٔ صفراوی افتد علاجش تنقیه بدن بسر و تبرید آن بدانچه مذکور شد **بعضی** متاخرین مینویسند که سر سوداوی پیران را نیز افتد و علاجش بستوه مالیخولیا نمایند مع استعمال منومات و زیادتی تبرید و جهت تعدیل مزاج استحمام و دلک قدمین و این نطولات بعمل آرند کشک جوکه و گل بنفشه و خطمی و سداب و گلاب و گلنار مل هر یک دو مثقال و برگ آن یک مثقال کتب بید ساده چهار مثقال در گلاب آب دریا پخته بکار برند و بعد ازان طعام مناسب خورده آسایش نمایند **سویدی** از اطبا نقل کرده که **ضماد** گل خشخاش و تخم آن با گل نیلوفر و آب کاهو تخم او تنها یا با آب طبیخ تخم خشخاش سیاه کوفته سرشته در روغن گل قثاء تخم آن و **شرب** طبیخ خشخاش و شربت نیلوفر و طبیخ جو بشکر و روغن تخم خیار و مارالقرع پنجاه درم بشکر و شربت بنفشه و **اکل** تخم خشخاش بر نان گندم سفید پاشیده پخته و کاهو صبح و شام و کشنیز بعد طعام و یا تخم آن دو درم و یا قلاوه کدو خوب پخته بر روغن بادام و **شم** گل خشخاش و روغن نیلوفر و کشنیز سبز و سیب و گل کدو و روغن بنفشه و دستنبویه و **سعوط** روغن نیلوفر و روغن گل خیار و روغن بنفشه و شیره تخم کاهو بطبیخ بنفشه ابزن کرده هر دو اطرطب دماغ و منوم ست

علاج سهر طوبی

کما از رطوبت بود قیه افتد و سهر پیران اکثر ازین قبیل بود بعد نضج ماده بمطبوخ بادیان بیخ بادیان اصل السوس مقشر گاوزبان تخم خطمی بنفشه بیخ کاسنی و غیر اوده قلیل الحرارت و گلقند باید که بمسهل بلغم که ازان ادویه شدید الحرارت دور کرده باشند و بحسب ایارج وجب شبیار تنقیه نمایند و اگر ایارج فیقرا بشحم حنظل و بلیله زرد مرکب سازند صواب باشد و اگر رطوبت غالب باشد بدل بلیله تربد بجوف نمایند و گلقند بمنجبین عسلی سرشته هر صباح استعمال کنند و بروغنهای شیرین مائل بحرارت مثل روغن بابونه و اقحوان و مغیری مدهم تغلیق رأس نمایند و باید که از تناول جمیع اشیای خریف و مالح و تلخ اجتناب ورزند و بماهی ضرر رضی شور بای لحوم لطیفه مثل بچه ماکیان و بره و بزغاله و بالک کدو و قطف کم نمک غذا سازند و اگر حرارت در مزاج غالب باشد تنقیه بمسهلات صفرا نمایند و بعد تنقیه جهت تعدیل مزاج شراب الصاحبین و بهندوغذا از شکیه و غیره و بهر گاه این نوع سهر در سن پیری عارض شود علاج او مشکل بود و لیکن باید که صاحب او نطول بمطبوخ کشک جو و بابونه و اقحوان هر شب استعمال کند که خواب خوش آرد و اگر حرارت غالب نباشد بدین جوشانده عمل آرند و ایضاً نشوق از روغن بابونه و اقحوان یا روغن بریسا یا روغن عنفران بکار برند و در طعام قدری برگ گاهو یا تخم او اندازند جالینوس گوید که من هر روز اجزای پیش قلیه را گاهو میسازم و دارچینی اندران داخل میکنم تا مضرت گاهو باز دارد و بقول رازی شبت رطب خوردن نیز مذموم ست

علاج باقی اقسام سهر

آنچه در حمیات افتد برای منع بخارات حاره و یاقوذ اساده دهند و بخار به استعمال کنند و شستن روی و استعمال نطولات مرطب و مالیدن روغن خشخاش و گاهو هر صدع و پیشانی و انداختن تخم خشخاش سفید و گاهو و کشنیز تازه در طعام مفید بود و پاشویه دلک اطراف بهترین تدابیرست و شیخ میفرماید که از آنچه درین تجربه کرده آنست که سلیخه بخرد و افیون و زعفران هر یک نیم جزو بروغن گل آمیخته مبنی را بدان چرب کنند و کذلک طلای پوست خشخاش و بیخ لفاح بر صدغین و ایضاً بوییدن آن و کسی که بقدر دانگ کرسنه ازین بخورد خواب معتدل آرد و اگر خلط یا بخار متصاعد بسوی سر غلیظ باشد از کلیل الملک بابونه و بنفشج بر پیشانی ضماد کنند و اگر سبب سهر امتلای بدن از اخلاط باشد حسب ماده تنقیه آن نمایند بدستوریکه در علاجات امراض دماغی مادی مذکور شد و اگر چه ماده سهر آور صفرا و سودا بلغم شور ست اما گاهی بسبب فساد خون نیز سهر و درد بدن و گرانی کوشش و سهر بسبب غلظ خون هم عارض میشود و نیز صورت بادیان اصل السوس مقشر سیاوشان گاوزبان قصب الذریره گلوی سبز بلیله سیاه جوشانیده شهد خالص داخل کرده دادن نافع مسهل کردن نافعست و سعید گوید که اگر سهر بسبب اخلاط در دیه موجوده در معده یا در جسم باشد که انجره آن سر را ایذا دهد باید که استفراغ آن کنند یا باسهال و یا بقی و بعد تنقیه غذای مریض با غذیه جیده اکموس مثل جوجه مرغ و ماکیان و گوشت حملان صغار و ماهی صخوری سازند و گاهو و بقله ایمانی و قطف و کرنب و باشو و مانند آن خورانند و در حمام داخل کنند و مداومت حسن تدبیر نمایند و اگر از سوء هضم و امتلای معده و غموم و آلام و افکار باشد و بهر دفع تخمه و امتلا معده را از طعام بقی و استفراغات مناسبه پاک کنند و تقویت او بجوارشات نمایند و تقلیل طعام کنند و غذای خفیف خورند و تجویز هضم کوشند و از اسباب مذکوره خود تدارک ما بقی بمبدلات مناسبه کنند و از اندیشهای بد و افکار فاسده دور دارند و طبری گوید که ارق از غم و عشق و فکر و فزع و نشاط نیز عارض شود در علاجش اجتهاد در ازاله سبب و بیشتر با این سهر تب بود اما چون از غم باشد بهر آنکه حرارت بسوی قلب منزوی گردد و از ان حمی یومیه حادث شود و شدیدترین این انواع آنست که مادی سهال بود بحیث آنکه درین صورت خوف سقوط قوت ست و اگر بسبب دردی باشد تدبیر او تسکین وجع ست و علاج او بدانچه مخصص آن درد باشد و در فصل او مسطور بود و ایضاً در سهر وجعی و مخدرات قویه و منبه که بهوش گردد پس روغنهای محلله چاره مانند روغن بابونه و خیری ممزوج بمصطکی و سونجان تلخ و بزر البنج نیمگرم بمالند و اگر از زیاده سودا بود هر چه در علاج سهر سودا وی گذشت بعمل آرند و اگر از غذای نفاخ باشد تبدیل غذا کنند و ایارج فیقرا وجب شبیار بکار برند **خاتمه** در ذکر تدابیر ادویه منومه که اکثر مسهوبان را نافع باشد از انجمله آنچه باصحاب حمیات و غیر هم خوراند آبی دانیست که وقت شب بدست دهی صاحب محکم مولم بریزند و دبی تکیه بنشانند و در مقابل او چراغ بدرگ نهند و حاضرین مجلس هر یکی او حکایات کنند و بیمار را غنودن ندهند تا عاجز آید پس یکبارگی اطراف و بگذارند و چراغ بردارند جماعت حاضرین خاموش و کف پای او را بروغن مناسب عالند و از جمله منومات غناجی خوش و آهسته ست که ایقاع او ثقیل و قسادی بود و حکایات و آواز آب جاری و آواز حرکت اشجار

وگردانیدن آسیا از فاصله و حرکت گهواره و در سهر مفرط که دران خوف اختلال قوت باشد افیون یک قیراط یا کمتر ازان بخورانند یا اندکی ازان در ماءالشعیر یا شربت بنفشه و فربه و دیگر افیون تنها یا بزعفران در روغن بنفشه آمیخته بمویانند یا داخل بینی رابدان چرب کنند و کسی که سهر او از خپان مفرط نباشد اکثر کفایت میکند اینکه بریاضت کند و استحمام نماید پس قبل طعام بعض چیزهای مسدره بخورد پس طعام تناول نماید که این در ساعت خواب و رود و اگر بعد خروج از حمام و استراحت طعام تناول نمایند و ادهان موضعیه مانند عرق بنفشه و کدو و کاهو و خشخاش بمالند و در بینی چکانند نیز مفید بود و مالیدن بدن و اطراف بسیار و شنیدن صداهای ملایم و سواری کشتی و در آب شیرین نیز خواب می آرد و همچنین سخن آب شیرین نیمگرم بر سر شستن و دست و پا آب سرد نافع ست و نوشیدن قدری از قنب نیز مفید بود و برگ شبت زیر بالش داشتن و بر سر بستن نیز منوم ست و چون دانه و شبت تازه اکلیل و طره سازند و بر سر گذارند خواب آورد و گویند که اگر شانه مستعمل من گرفته بران از چراغ کاجل گیرند و در چشم کشند و شانه زیر بالش نهاده بخواب آرد **انطاکی** گوید که از انچه برای خواب تجربه کرده ام اینست که گیرند از اجزای کاهو و خشخاش و پنج گل بارنگ یا پنج یا پوست یا تخم هر کدام که خواهند مساوی کل حناو آس و بانفلاهر اصل نیم خروصبر زعفران قدری همه را بکوشانند مضمضه کنند صاف کرده آب و بابکی ازرو غنها بیزند تا روغن بماند که این از اسرار عجیبه مجربه در دفع صداع و آوردن خواب بهر نوع که استعمال نمایند و اگر عنبر دران بگدازند بغایت نافع بود و تضمید بادویه مطبوخه مذکوره همین فعل کند و کذا نطول با آب آن و کسی را که این خواب نیارد در صحت یا وطمع نباید داشت و گویند که از خواص ست نهادن عفران و صبر و پانچ برگ کاهو که سر انها بسوی سر مریض باشد زیر تکیه بغیر علم او و همچنین خوردن پنج تنها و حلبه بهر طریق و تخم خشخاش و کاهو بشکر و بوییدن عنبر سر مهندی گوید که روغن مذکور که بار و غن مناسب مثل روغن بنفشه بهتور بسازند و اورد خمیر اب بدیاس مکرر ازموده ست و تسعیط بدان افضل ست و بدر دی آن بر مقدم سر ضماد کنند و گاه اب کشنیز اضافه کرده هر دو مخلوط ساخته نخلیه آن استعمال کرده بیشتر و تقویت دماغ بسیار میکند و خواب می آرد **سلطان محمد** مرزا در مجربات خود ذکر کرده که از جوزمائل افیون و پنج لفاح و زعفران و شیلم و افحوان سفید و صمغ عربی و آرد جو مساوی تفاحه ساخته بوییدن مجرب ست و ایضا سه عدد یا پنج عدد حب کافنج بلع کردن خواب آورد ست لیکن بسکر نیزی آرد و زعفران و مرو افحوان و صبر و اشنه هر واحد زیر و ساده نهادن با خاصیت خواب می آرد و اگر کاهو و لفاح و زیر البنج و افیون مکدیکدم کوفته بخیته بطبیخ خشخاش سرشته وقت خواب بر پیشانی طلا نمایند مجرب ست و شمیدن با در نجبویه و اشنه و دستنبویه و کذا خوردن با قلای رطب و نوشیدن آب بقوع آن و کذا لک طلای روغن بنج بر صدغین و خوردن بزر البنج سفید نیم درم خواب می آرد **ابو منصور** گوید که مستنشاق روغن که دران شبت پخته باشند خواب ورد و کذا روغن که دران خشخاش و بیرو پخته باشند بر پیشانی مالیدن و بقول رازی از افیون و بیرو و کاهو و آرد جو تفاحه ساخته بوییدن خواب اور د محشی شرح اسباب نوشته که بقول عیسی بن یحیی شمام زهره رو باه جالب نوم در ساعت ست بانخاصیت و کذا بوییدن هر مخدر مثل افیون و کاهو و کافور و اکثر اطبا گفته اند که چون اشنه را در شراب خیسانیده بنوشند خواب غرق آرد و **شیخ** گفته که شمیدن اشنه خواب اور د و کذا نهادن او زیر تکیه و کذا شم افحوان رطب و ضع او زیر و ساده و ضماد او و **ابن السحاق** گوید که شرب جوزمائل مقدار نخود خواب معتدل آرد و **دیسقوریدوس** گفته که شراب ضماد آن بر سر شمیدن آن خواب می آرد و شربت تمام آن دیه مست و **ابن سهر** می نویسد که اگر سرطان بعد غروب آفتاب بر پای بندند نوم غرق اورد و **رازی** نوشته که طلای سر و تنطیل بران باب شبت تر و کذا خوردن آن خواب ورد و این روغن نافع سهر مفرط ست جوزمائل خربق سیاه هر واحد یک جزو پوست خشخاش بزر البنج تخم کاهو هر یک دو جزو نیم کوفته دراب بیزند تا مهر اشود و بدست مالیده صاف نموده روغن کنجد انداخته بآتش ملایم بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند وقت خواب بتارک سر و کف دست و پا بمالند و این موصوف منوم ست کندر عود قماری هر واحد یکدرم تخم خشخاش سفید ده درم تخم کاهو مقشر پنج درم زعفران یکدانگ شکر سفید بست درم کوفته بخیته شربتی یکدرم و این طلا خواب اور د گل بنفشه و نیلوفر تخم کاهو هر یک سه درم گل خطمی سفید چهار درم پوست خشخاش و پنج لفاح هر یک دو درم سابیده با آب کاهو تر بر پیشانی طلا نمایند **سویدی** مینویسد که خوردن مغز بادام شیرین و کذا ضماد کردن بنفشه باریک سابیده طبخ نموده روغن کنجد انمیخته و کذا تناول بهطه بدون اختلاط ادویه دیگر و کذا شمیدن تفاحه که از سویق و برگ بیرو پنج و آن و برگ خشخاش و گل او داشته و مراجر امساوی ضمغ عربی دو جزو باریک سابیده بگلاب سرشته ساخته باشند مجرب منست تفاحه که در قول سلطان گذشت و کذا لبغ حب کافنج نیز از مجربات اوست و نطول بطبیخ برگ پنج یا زعفران یا مرزنجوش بر سر خواب آورد و **ضماد** روغن بزر البنج و مرکی با آب حل کرده و صبر و با قلا با آب کاهو و روغن زعفران و شبت و روغن گل و افیون یکدانگ عصاره بیرو چهار دانگ در روغن بنفشه حل کرده افیون

تنها بقدر کرسنه در آب حل کرده بر پیشانی و شقائق النعمان خایسیده و گل بنفشه و بیخ بیروج و پوست خشخاش هر سه مخلوط کرده و روغن شیلم و گل حنا بعرق یا آب نیلوفر سرشته هر دو احد نافع سهرست **و شرب** طبیخ پوست خشخاش و برگ او و زعفران و مرماخوذ شبست و بیخ درم آب طبیخ بیخ لفاح بشراب افیون ربع درم بهار الشیر مثل اصل و چرک گوش خراندکی در شراب یا در جلاب و دارچینی و شیلم منقوع در شراب بیخ عنب الثعلب یک مثقال بشراب **و اکل** لفاح و افیون بقدر کرسنه و کرنب و دارچینی و نان آرد شیلم و جوز بوا و تودری **و شم** مرکی و زعفران و شبست و روغن او و نبات لفاح و ثمر او و ازمیه و افیون و لفاح و زعفران تفاحه ساخته و یا از تخم سوسن آسمانجونی ده درم مشک عنبر هر یک نیم درم ساییده با آب خلاف سرشته تفاحه ساخته و کذا شم فقاح او خروز بهر مؤاین عربی تفاحه مرو زعفران و مایثا بیخ بیروج و صمغ عربی و نشاسته آرد جو بگلاب ساخته **و سعوط** روغن شبست و بیخه و روغن او و شم و ضماد شاهسفرم و ایرسا و گل عصفر و حرمل هر واحد سنوم ست و نهادن زیر تکیه شاخ بزدرمندیل بپیچیده و یا شاخ بر سپید سوخته در جه بگمان صره بسته نافع و چشم چپ قنفذ در زیت جوشانیده در گوش چکانیدن نوم غرق آورد و تعلیق چشم چپ لقلق و کذا چشم سرطان در ایام اختفای قمر و کذا پوشیدن بر دو روقتی که قمر در میزان باشد سودمندست **ذکر بعضی اشیای مسهره** که درین مرض اجتناب ازان واجب ست چنانچه بقول حکیم علویخان شمیدن آس سهر واجب میکند و گوید که قطعهٔ از جلد شتر بر انسان آویختن موجب سهر میشود و کذلک تعلیق سر ان بلبل و کذا چشم بوم زیر تکیه نهادن و کذا پر او بر سر نهادن و همچنین سر عقاب و پای او و چشم او زیر تکیه شخصی حالت بیخبری او نهادن و یا زغب که بران باشد تنها یا دموی انسان پیچیده بر مریض آویختن و ایضاً موی گرگ پس گوش نهادن و کذا خوردن گوشت فاخته و تعلیق زبل او و کذلک تعلیق چشم هدهد بر سر سهری آرد و همچنین شم کافور و اکل و شرب در ظرف چوب بید انجیر و تعلیق چشم سرطان در امتلای قمر و کذا بستن او در جلد و تعلیق او بر ذراع انسان و کذا تعلیق چشم راست لقلق و یا گردن چرز و کذا اکتحال زبرجد و کذا گذاشتن پر غراب بر سر هر واحد مسهرست

آفات ذهن و نسیان

بدانکه نسیان یعنی فراموشی فساد ذکر یعنی فساد فعل قوت حافظه ست و الحاصل فساد فکر و فساد خیال را نیز بطریق مجاز از اقسام نسیان شمرده اند اگرچه در حقیقت هر سه قسم از اقسام آفات ذهن ست و فساد این قوتها یا بنقصان و بطلان باشد و یا بتشویش بسبب نقصان و بطلان هر سه قوت مذکوره برودت ساده یست مفرد بود یا بارطوبت و یا با یبوست و سبب تشویش آنها حرارت و یبوست ساده بود یا مع مادهٔ صفرا و شیخ و شارح قانون مینویسند که اصناف مضره واقع در افعال دماغی چون از اسباب مزاجیه باشد در اکثر احوال بدو سبب بود که آن حرارت و برودت ست و بعضی گفته اند که نقصان جوهر دماغ گاهی سبب نقصان افعال آن میگردد و ظاهرست که سبب ذاتی برای نقصان جوهر دماغ یبوست ست و انچه از افعال این قوتها مائل بنقصان بود آن از برودت باشد و انچه میل بتشویش و اضطراب نماید آن از حرارت بود و سبب این همه یا ابتداً در نفس دماغ باشد یا از عضو دیگر بسوی او آید و گاه از خارج بود مثل ضربه یا سقطه که بر سر رسد و گاه نسیان از یبوست مع حرارت باشد و باوی مرض میگردیعنی اختلاط ذهن بود پس افعال فکریه نیز مشوش باشد و این بار جزوی از نفس دماغ افتد یا در بطنی ازان و یا در وعای آن و گاه بسبب اخلاط یا سوء مزاج حادث در صدغین بود که بسوی دماغ متادی گردد و این بعضی متقدمین ذکر کرده اند و تجربه و مشاهده آن شده و اکثر نسیان و فساد ذکر از برودت و رطوبت عارض میشود و گاهی از اورام دماغ و خصوصاً بارد چون لیثرغس میباشد تشویش خیال بسبب غلبهٔ صفرا بر مقدم دماغ و بسبب غلبهٔ سوء مزاج حار بلا ماده میباشد و سبب نقصان خیال بعینه سبب نقصان ذکر است مگر آنکه فساد ذکر اکثر از برودت و رطوبت بود و از یبوست کمتر و در بیخا الامر بالعکس باشد و فساد ذکر در معانی محسوسات و نسب ترکیب آنها واقع میشود و فساد خیال در صور محسوسات و اشباح آن واقع میگردد و فساد خیال که بسبب نقصان آن باشد تعرف لو که از سوداست یا از صفرا یا سوء مزاج حار مفرد بعلامات آن ممکن ست **و انطاکی** گوید که اسباب نسیان بسیارست اعظم آنها شغل نفس بعشق و غم یا فقر ست یا اهم حاجت که طلب او شدید باشد و وصول بسوی آن متعذر بود یا تناول بعض اشیا که بالخاصیت مورث نسیان باشد پس اگر سببی ازین اسباب نباشد نسیان از فساد مزاج بود پس اگر حفظ کند فراموش نماید بسرعت صفرا باشد و عکس و سودا بود و اگر حفظ اسرع و نسیان ابطی بود خون باشد و عکس آن بلغم بود **طریق تشخیص** صحت و آفت هر یک از قوای ثلثهٔ مذکوره و محل آفت و اسباب آنها بدانکه اگر حس انسان سلیم و صحیح باشد و تخیل او اشباح اشیا را در بیداری و خواب و هست و صحیح و موافق واقع بود پس اشیا و احوالی که در بیداری یا خواب دیده است و ازان غائب شده تعبیر آن ممکن باشد **و اگر** همه حواس سلیم

باشد هرچه بیند درست بیند و هرچه بشنود درست بشنود لیکن هرچه دید و شنید زود فراموش کند و نزد او باقی نماند سبب آن فساد قوت ذکر و آفت در بطن دماغ بود و اگر در تفکر اشیا قادر نبود و ترتیب مقدمات جزئیه بجهت وصول المطلوب عاجز بود سبب آن فساد فکر و آفت در وسط دماغ باشد و اگر در ضبط صور محسوسه قاصر باشد نه خوب کمتر بیند و اگر بیند بعد بیداری از نماند سبب آن فساد خیال و آفت در مقدم دماغ بود و آن فساد بر سه قوت که بیان کرده شد بطریق نقصان و بطلان ست اما آفت این قوتها اگر بطریق تشویش و اضطراب باشد پس اگر انسان حفظ معانی غیر واقع نماید یعنی معنی حقیقی فراموش کند و معنی دیگر خلاف آن یاد کرده باشد سبب تشویش در فعل ذکر یعنی حفظ باشد و اگر انسان بگوید آنچه ناگفتنی ست و حذر کردنی ست و نیکی جوید از آنچه لایق طلب نیکی نیست و امید دارد چیزی را که امید نباید و طلب کند چیزی را که نا طلب کردنیست و کاری بکند که ناکردنیست و سبب تشویش در فکر باشد و اگر انسان صورت محسوسه را بر خلاف آن صورت دیگر حفظ نماید و آن صورت محسوس را فراموش کند و خیال کند چیزی را که موجود نباشد و به بیند اموری را که در خارج وجود ندارد و مثلا ریزه از جامه بچیند و کاه از دیوار بردارد و اشخاص کاذبه در روشنی یا آب پیش چشم خود به بیند سبب تشویش خیال بود و این اکثر در سرسام و حمیات محرقه عارض میگردد پس اگر مجتمع گردد و یا سه از این علامات نقصان یا تشویش فساد و آفت در رو قوت و در بطن دماغ و یا در هر سه باشد **بعده** هرگاه نقصان یا بطلان در قوتی از قوای ثلثه دریافت شود از مریض وجود کسل و ثقل از حرکت پدید آید که علامت برودت مزاج ست نیز پیرسند بعد ازان سوال کنند که خواب بسیار می آید یا کم و در سر گرانی محسوس میشود یا سبکی و رطوبت از بینی و دهن و چشم می آید یا خشکی است و امور زمانه ماضی فراموش کرده هست یا بر حفظ امور زمانه حال قدرت ندارد اگر بسیاری خواب گرانی سر و سیلان رطوبت از بینی و دهن و چشم بیان کند امور ماضیه فراموش کرده باشد و امور حالیه را کثر از امور ماضیه یاد دارد و در اکثر نبض متفاوت و مختلف و قارورہ سفید خام بود سبب برودت و رطوبت باشد و اگر کم خوابی و خشکی بینی و دهن و چشم گوید و امور ماضیه یاد باشند و بر حفظ امور حالیه قادر نباشد و کلام سریع متتابع بر ان دشوار باشد و در بعض اوقات هیجان اختناق گلو محسوس شود و در نسیان ذکر بسیار چنان پندارد که سر او را از جانب خلف همی کشند و مزاج یابس و لون بلونجانی و نبض صلب صغیر و قارورہ در اغلب سفید صاف بود سبب برودت و یبوست باشد **و هرگاه** تشویش و قوتی از قوتهای مذکوره مدرک گردد آنجا حرارت و یبوست مثل گرمی ملمس سر و خشکی منخرین و تخیل مصبغات و نیران و علامات غلبه صفرا نیز پیرسند **و اگر** تقدم اورام دماغ یا ضعف آن یا ضربه و سقطه یا اشتغال مذکوره یا تناول چیزی محدث نسیان دریافت گردد سبب همان باشد **و فرق** میان آفت از تشویش فعل قوت و میان آفت از نقصان فعل آن اینست که با آفت حادث از تشویش در خاطر انسان مع نسیان صور یا معانی بدل آن صور یا معانی فاسد غیر مطابق در نفس الامر باشد و آفت کائن از نقصان و بطلان چنین نباشد و بقول شیخ اگر اول آفت در ذکر باشد و بر تبع آن بسبب مشارکت اجزای دماغ فکر مریض گردد و در افعال آن قصور واقع شود و سهل تر ازان باشد که اول فکر مریض گردد و مضرت در افعال آن افتد و بر تبع آن بسبب مشارکت مرض در ذکر آفت آن رو نماید و گویند که اسلم هر یک از انها آنست که با ضحک و سکون باشد و افسد آنها آنکه با ضجر و اقدام و خصومت باشد و بقول رونس غلبه نسیان مع صحت بدن مندر بامراض دماغی قوی مثل صرع و سکته و لیثرغس باشد و بطلان نقصان حفظ و فکر و خیال بحسب قوت و ضعف سبب ست و بطلان حفظ و انعدام امور ارادیه بالک الذکر نیز میگویند و او آنست که چیزی از اشیا یاد نماند و نقصان او آنست که بعض اشیا یاد ماند و بعضی فراموش گردد و در بطلان خیال خواب پریشان دیده نشود و احیانا اگر دید هرگز یاد نماند و صور محسوسات را بالجمله و غیبوبت فراموش کند و اگر فساد عام بجمیع بطون دماغ باشد انسان و بهیمه برابر باشند مثل مجانین و اهرن گفته که گاه انسان را نسیان بحدی عارض می گردد که هر چیز حتی که نام خود را فراموش می کند.

علاج کلی اقسام نسیان

بدانند که علاج فساد هر سه قوت واحد ست مگر فرق همین قدر ست که ادویه موضعیه مثل تنمباد و نطول و مرخ در فساد ذکر بر مؤخر سر و در فساد فکر بر وسط سر و در فساد خیال بر مقدم سر استعمال کنند و در جمیع انواع نسیان ترک مجامعت نفره وقتی و ترک مجامعت و غم و هم و غضب و اجتناب از آب سرد و مسخرات مثل ثوم و بصل و حبوب و کندنا و مبقلات مثل عدس و شیر و انچه با نخاصیت مضر باشد مثل سیب و کشنیز سبز لازم دانند چنانچه افلاطون گفته که قوی ترین اشیا در احداث نسیان کشنیز ست و بر نجاسف و بادروج نیز محدث نسیان ست و اکثار اکل لوبیا و باقلا و پیاز و کمات نیز مولد نسیان ست و دونس رازی گوید که افراط در جماع و خواب و زر

وسهر مفرط و افراط و ادمان سکر موجب نسیان ست و خوردن کاهو و خشخاش و ریاضت مفرط و شرب خمر مضر نسیان ست و خوردن گوشت سگ و بره تعلیق زبان او و هر دو چشم او با خود داشتن و قلب را زبان او بلع کردن با نخاصیت نفیست و مغز خربزه هندی و گردگان با انجیر خشک و آب گوشت مرغ و دراج و تهمو و گنجشک خاصیت مزید بر هر دماغ و مفید نسیان ست و گویند که اگر علاج یک مثقال یا یک نیم درم یاد و درم آب شهد هر روز بخورد تا هفت عدد زهر چه یاد کرده ست فراموش نکند و هر چه فراموش کرده باشد یاد آید و گویند که خوردن زردی بیضهٔ همه حیوانات نافع چنانچه بیضهٔ ماهی سرین با نفع عظیم دارد بقول اطبای هند برم ونڈی کوفته بیخته بقدر یک تولهٔ با شیر گاو تا پانزده روز خوردن سود مند ست و کثرت فکر و تعاهد بحث و مذاکره در علوم عقلیه و درس و تدریس آن و محاوره با خوان و مواظبت آنها و سرور و نشاط و استماع اصوات حسنه و بوییدن گلها و خوشبوها مقوی دماغ و مذکی ذهن ست سویدی گوید که خوردن مغز فندق برای دفع نسیان مجرب ست خصوصاً اگر بشکر خورند و کذا خوردن مویز سرخ بر نهار و کذا تعلیق دندان گفتار و کذا خلد در شب صید کرده و ذبح نموده بریان کردن و در شب خوردن مجرب نوشته و خوردن نمک اندرانی و نوشیدن شیر تازه که دوران قلب خلد کنجانه روز تر کرده باشند و مداومت اکل خفاش و یا لحم ضان و یا سرین و یا سمغ عربی و یا بهمن سرخ و یا بیضهٔ مرغابی و یا عسل تدریج و یا شیر آمله و یا بلیله و یا ابریسم و یا جگر گرگ بریان کرده و یا لحم ماکیان و یا دماغ آن و یا لحم دراج و یا مغز بادام شیرین بشکر و یا هلیلهٔ هندی یا گوشت چرز و تعلیق قلب کفتار و مغز ایسر آن بر ذراع و کذا تعلیق آن بر مرفق و نهادن شاخ بز نر زیر سر هر واحد نافع اقسام نسیان ست بقول ارسطو قلب خلد چشم هر هر در جلد هر هر پیچیده با خود داشتن و تعریت زن نکردن و حیوان و آنچه از حیوان باشد نخوردن و کای عظیم خارق اردو نسیان ببرد و صاحب تحفه نوشته که سعوط بروغن پسته مجرب ست بولس در کناش خود گفته که علاج این مرض آنست که اگر از برودت باشد باید که مسخنات و اگر از رطوبت باشد مجففات و اگر از حرارت باشد مبردات استعمال کنند و اگر از ترکیب این اسباب باشد معالجه باشیای مرکبه کنند و اگر غلبه باشد فصد نمایند و حقنهای مسهله استعمال کنند و ایارج و هر هند و انواع غرغرها و مضمضها و مشمومات و روغن گل و روغن آس و روغن برگ مصطکی و امثال آن بر سر استعمال نمایند و اگر مرض از حرارت آفتاب یا احتراق یا تعب مفرط باشد اولا ترطیب سر بسر کردن روغن گل کنند پس سائر تدابیر مرطبه از طعام و شراب استعمال نمایند

علاج نسیان بارد و رطب

اگر سبب آن سردی ساده بود بعلاج امراض دماغی بارده تعدیل نمایند سوای تنقیه انچه در بخار مذکور گردید بعد ازان اگر بارد و رطوبت مادی باشد بعد نضج بمنضج ملغم تنقیه بمسهل بلغم یا حقنه بحار و حب ایارج نمایند و جند بیدستر نیز در حب مذکور اضافه کنند و یا اول جهت نضج مادهٔ بلغم مطبوخ اسطوخودوس با دیان بسفاج با در نجبویه عنب الثعلب هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق در پنج عقربی شکاعی با دارد هر یک چهار ماشه مویز منقی یکنیم تولا انجیر زرد پنج عدد گلقند عسلی چهار توله هفت هشت روز و یا زیاده تا ظهور نضج مقادیر مذکوره بنوشانند و غذا وقت دوپهر نخود اب مرغ تنها و وقت شام نان تنوری با شوربای مرغ خوانند بعده تنقیهٔ دماغ نمایند بحب ایارج و قوقایا در کنا یکنیم تولا و زنجبیل و مغز خیارشنبر هر یک شش تولا شیر خشت چهار تولا خمیرهٔ بنفشه سه تولا شربت اسطوخودوس مسهل سه تولا روغن بادام پنج ماشه در مطبوخ زیاده نموده دهند و غذا وقت شام بدستور و بجای آب تمام روز بر با العسل معمول بعرق با دیان اکتفا نمایند و صبح این تبرید دهند معجون فلاسفه هفت ماشه بورق طلا یکعدد پیچیده اول بخورند بعده اسطوخودوس با در نجبویه هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق با دیان سمی خطائی هر یک سه ماشه مویز منقی یکتوله جوش کرده شربت بنبول و بنوری حار هر یک دو تولا تودریمن و یا حوف پنج ماشه پاشیده بنوشند و همین نمط چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج این معجون لبان دهند که درین باب اثر عظیم دارد لبان ذکر و ج ترکی سعد کوفی هر یک پانزده درم زنجبیل زرافلفل هر یک پنج درم کوفته بیخته بشهد سه وزن ادویه آمیخته یک مثقال بخورند با بحمله الخ از تنقیه معاجین حاره مثل فلاسفه و معجون مرج و معجون جدوار علویخانی و حافظ العقل و مفرح ابریشم علویخان و معجون زنجبیل سدیدگانی و معجون داؤد انطاکی و اطریفل اسطوخودوس و جوارش شونیز و سفوف حفظ و شربت ابریشم که هر واحد در قرابادین مسطور ست حسب حاجت بخورانند و اگر خوف زیادتی حرارت نباشد معجون بلادر در تقویت ذهن عجیب ست فلهذا بلادر را در حفظ نامه از ربع درم شروع نمایند و بتدریج تا یکدرم رسانند و غرغرها و شمومات و عطوسات و سعوطات و اطلیهٔ ادویان و غیره که در علاج امراض دماغی بلغمی و صداع بلغمی و تشریح مسببات مذکور شد بعمل آرند و ایضاً غرغره بطبیخ خردل و شونیز و پودینه و عاقرقرحا و آمیخته استعمال کنند گاهی مزنجوش نوعای خشک پاپت بیخ کبری افرایندو قطوس از تربد و جند بیدستر و کمندش در بینی و مسند سعوط جوز بوا شیح ارمنی قرنفل مزنجوش

هر یک مثقال بسباسه چارمغز کوفته بیخته بقدر یک انگشت آب بنجوش استعمال کردن ای صداع بارد نیز مفید ست و ایضاً مر تعدیل مزاج بارد را مفید ست بیخ سداب بری مرکه
مغسل و روغن سوسن آمیخته نماکنند و آبوجو گویند که خردل جندبیدستر فریون صمغ سداب بری سایده در آب بیزند و بعد طلی آن بر ملک آن پارچه درشت تا آنکه سرخ شود بر موضع
سر طلا کنند که دماغ ضماد نافع ازین ندیده ام و ایضاً در حمام سر آبجوشه خشن بمالند و بر تقویت دماغ مشک و نسرین و مانند آن بویند و غذای با بس خفیف قلیل مثل صافیه و قبادی و غیره
طیور یا بره کباب با کیان و شوربای آن با توابل حار مثل دارچینی و قرنفل و فلفل و سانج هندی و هیل بو اذیره و درین قسم مناسب از بقولات باذروج و خصوصاً کاهو و لبیات بعسل اغذیه مناسبه

ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبهٔ یونانیه و هندیه

که نافع نسیان بارد رطب ست بویدن زعفران یا جندبیدستر و تکمید موضع بقرنفل و بسباسه و سانج و کندر مجرب ست و مصطکی و کندر و دارچینی را هم میتیست تخفیف
رطوبت دماغ و زیادتی خفقان و ازالهٔ نسیان و کذا سعد در تجمیل و مرو و فلفل و دارفلفل منزل نسیان ست چون بعسل با شکر هر صباح مفرد یا مرکب سبا وی الاجز بخورند و خوردن هلیلهٔ زرد
و گاهگاه نافع و اطریفلات و ابریشم و اسطوخودوس مفید و بلاد رومی را هم میتیست در تسخین دماغ و تقویت آن و سعوط مشک بارده غرب بیخته مجرب نوشته اند و گویند که خوردن هلیلهٔ
کابلی بعسل سرشته و یا زعفران و یا جندبیدستر نیم درم فلفل سفید یکدرم و یا اسارون و یا ایرسا و یا فلفل کندش هر یک ده درم سایده هر روز یکدرم عجارالعسل که عجیب ست
و یا حبهٔ جبلی و یا تبار بطریق حب روز نیم درم بر نهار تا سی روز و یا مرو و یا فلفل و دارفلفل و یا جوزبوا و یا حب بلسان و یا کبابه و یا ریوند و یا مرو و کندر مساوی هر روز یکمثقال با جوز
تنها بر نهار و یا مخلوط با غذیه و یا کندر بعسل سرشته و یا یک مثقال از زان در آب یکشبانه روز تر کرده چند روز متواتر نوشیدن و یا قشار کندر و یا تمام تنها و یا اسطوخودوس
و یا اکلیل الملک و درم بعسل پنج درم و یا انجدان و یا تخم بادرنجبویه و یا فلفل سفید و یا فقاح اذخر و یا دارچینی لاسیما که هلیلهٔ کابلی و آمله اضافه نمایند و یا مویز سرخ یکاوقیه
مغز پسته نیم اوقیه حصی لبان ربع اوقیه شیرتی ازان پنج درم بر نهار و یا پنج سوسن سفید بجای بعسل و یا شکر سفید و کندر هر یک نیم درم و یا پودینهٔ جبلی و یا دونج قیاس الطیب
و یا نارمشک و یا تربد با غذیه بعسل و یا حلیله و یا دارفلفل شکر هر روز یکدرم و یا تخود سرخ بدوام **وضماد** انجیر و خردل سایده بر موخر سر و کذا جندبیدستر بروغن سوسن و سرکه
و یا با آب نخاع و یا تنها بعد مالش بسیار که جلد سرخ گردد و کذا فرفیون بعد مالش موخر سر و کذا مقل ازرق و شونیز برابر سایده بسرکه سرشته و کذا خردل با آب و نمک شسته و کذا
نسرین در سرکه بیخته و کذا خام کوفته در سرکه جوشانیده بروغن گل آمیخته در حمام **و شرب** شم و ضماد جندبیدستر و موی سوخته انسان و سداب حاشا هر واحد
و شم روغن ایرسا دائم و یا مشک و یا جوزبوا و یا نسرین و یا حماما و یا نارمشک **و نجور** جندبیدستر و یا شاخ بز و یا موی انسان و یا میغهٔ سایله و یا کبریت **و دلک**
موخر سر بزیت کهنه یا بروغن خیری یا بروغن آجر یا بروغن خردل **و سعوط** بزهرهٔ کبک در اول هر ماه و یا روغن خردل و یا نخود سوخته **و غذا** تیهو بریان و یا مطبوخ ایام
کثیر و یا دوام اکل شفانین و یا قنابر بیخته و مطبوخ بسیار مدوزنها هر واحد نافع نسیان ست **اطریفل اسطوخودوس** تالیف حکیم علویخان مفید نسیان و امراض دماغی
بارد رطب نهایت قوی دماغ بارد ست و حافظه را قوت دهد بغایله و قوی النفع ست عاقرقرحا قرنفل پوست هندی جعده هر واحد یکمثقال گل بابونه شش مثقال
عود صلیبه نیم مثقال اسارون شیطرج هندی ایرسا اذخر مکی دارچینی فلفل سفید دارفلفل مصطکی کندر هر یک سه مثقال پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ چینی پوست بلیله
مرو ترکی اسطوخودوس سعد کوفی بادرنجبویه هر کدام پنج مثقال هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی پوست هلیلهٔ کابلی هر یک ده مثقال مویز منقی یکصد مثقال شهد
خالص یکصد و هشتاد مثقال مویز خشته دور کرده وقت شب در عرق عود و عرق گل سوسنی و عرق بهتر و عرق اذخر هر کدام نیم طل عرق بهار نارنج عرق نعناع عرق بیدمشک
هر یک یکطل بخیسانند صبح یا گلقند در دیگ بجوشانند تا مرهم شود فرو آورده بگذارند تا سرد شود بمالند و بیفشارند و صاف نموده در عسل داخل کرده باز بجوشانند
و کف آن گرفته بقوام آورده ادویه کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده بسرشند و بعد چهل روز استعمال سازند قدر خوراک مثقال **نجور** مقوی دماغ و مذکی فکر

ونشش ارواح وقوی قلب ومحرک باه مشک عنبر مصطکی رد گلابی که قدری صمغ عربی بدان حل کرده باشند حل سازند وعود کوفته بیخته دران آمیزند وخمیر کرده فتیلها باریک سازند وبسوزند واگر خواهند در شمع گذارند تا که شمع روشن باشد بوی آن نیز باشد واگر دود آن بلباس سایند معطر سازد **ایضاً** که تقویت ذهن ودماغ وتذکیه حواس نماید وازالهٔ خفقان وغشی کند عود هندی قسط شیرین صندل سفید هر واحد یکونیه مشک کافور هر یک نیم جزو کوفته بیخته بگلاب سرشته حب سازند وهنگام حاجت بسوزند **جوارش شونیز** که حفظ ما یقاید ونسیان دور کند مجرب ست شونیز بلیله کابلی هر یک پنجدرم زنجبیل نانخواه هر یک ده درم عسل سفید دو چند خوراک مثقال **دوای هندی** دافع نسیان سعوط مال کنگنی بر برگ پان جالند وبمجبه سیماب ان نهاده بمالند که مضمحل شود پس آن برگ را بمیژهٔ پان چنانچه متعارف ست بخورند ومداومت نمایند که مجرب ست واگر کفایت نکند مسهل قوی هند **ایضاً** که در تقویت حافظه وباه ازاسرار بجیهٔ خفیه هست مال کنگنی مقشر سه خرده دار فلفل زنجبیل هر یک دو نیم خرده قرفه کبابه سایيده بروغن گاو دلت کرده بعسل بسرشند وسه درم بخورند **ایضاً** جهت فراموشی نافع پیپل هلدی کوٹ شیرین بیخ ملٹهی اجمود سنبل رومی زیره نمک سنگ مساوی باریک سایيده هر روز یکدرم بشهد وروغن بخورند **ایضاً** از تکمله کندر زیرهٔ سیاه پیپل هر یک سه درم کوفته بیخته بادو چند شهد سرشته هر روز صبح وشام بخورند **سفوف حفظ** که جهت نسیان بالغ النفع ست ودر تنقیهٔ دماغ وتوه فرحرارت غریزی موثر کندر هفت درم مصطکی چهار درم دار فلفل عنبر گاو زبان بادرنجبویه هر کدام یکدرم کاکنج یازده عدد شکر سفید برابر همه خوراک دو درم باب گرم ودر تنحفه وقادری داچینی عوض غبرست **نوع دیگر** برای نسیان کندر وج ترکی زنجبیل هر یک پانزده درم سعد کوفی سادج داچینی قرنفل هر یک هفت درم نبات برابر خوراک سه درم **سعوط** که حافظه قوی گرداند وازالا نسیان بلغمی نماید بعد تنقیهٔ عام وخاص استعمال کنند مشک بمجبه چند بید ستر شیم حبه هر دو روا در روغن یاسمین حل کرده تسعیط کنند **شربت اسطوخودوس** برای نسیان وسبات مفید وجهت نضج مواد سوداوی وبلغمی ماغی بسیار نافع اصل السوس پنجدرم منفشه گل سُرخ هر یک هفت درم پرسیاوشان اسطوخودوس فاوانیا گاوزبان بابونه تخم کرفس تخم خلمی هر یک ده درم مویز منقی بست درم سپستان سی عدد همه را کوفته خیسانیده بجوشانند وبا سه رطل شکر وعسل شربت سازند وازده درم تا پانزده درم باب گرم بهدهند **شربت ابریشم بامومیائی** تالیف حکیم علویخان بقوی ماغ ست وحال دماغ راکه مزاج آن مائل ببرودت ورطوبت بود نیکو گرداند ذهن وفکر وحافظه را قوت دهد ورعونت وحمق عارضی وبلادت وبلاهت عارضی را زائل گرداند ابریشم خام اعلی از پیله جدا کرده پنجاه مثقال آب آهنتاب وشبانه روز خیسانیده بجوشانند تا نصف آب بماند ودائم ابریشم را جالند تا قوتش بآب آید پس افشردهٔ ابریشم را دور کنند وعسل سفید خوشبو صاف دو رطل در ان داخل کرده وسطوخودوس زنجبیل بادرنجبویه دارچینی زنجبیل سنبل الطیب صعتر فارسی عود خام هر یک ده مثقال کوفته درکیسهٔ کتانی کرده دران اندازند وآتش بسیار ملایم زیر آن کنند ودائم کیسه را بالتدقوه آن بعسل آید وشربت بقوام آید پس فرود آورده کیسه نیکو بجالند وبگلاب شسته بفشارند وکیسه را دور کنند ویک لمحه دیگر آنرا بر آتش نهند که رطوبت گلاب جذب شود پس عنبر شمعب مومیائی هیل هر واحد یکمثقال مصطکی رومی عاک الاثاط عاک المطم را تتبع هر یک دو مثقال روغن بلسان حل کرده داخل نمایند پس مشک را جدا از خطائی هر یک نیم مثقال بریشم مقرض چهار مثقال ورق طلای محلول ورق نقره محلول هر واحد یک مثقال ممزوج کرده نیکو برهم زنند ودر شیشه نگاه دارند شربتی مثقال **کماد** که در نسیان بلغمی بعد تنقیه مجرب قرنفل بسباسه سادج کندر گرفته تکمید موضع نمایند **معجون** نافع نسیان از امراض دماغی بارد مقوی اعصاب هاضم طعام نافع سلس البول واوجاع مفاصل بعد تنقیه بعمل می آید ودافع بلغم موافق مشایخ مقوی ظهر قائم مقام معجون فلاسفه در فائده هست گاو بابونه سعد کوفی کندر هر یک پنج مثقال زنجبیل فلفل دار فلفل خولنجان آلمه پوست بلیله زرنباد سورنجان شیرین ثعلب مصری مغز بادام مغز فندق هر یک ده مثقال مویز منقی سی مثقال مسل سه چند شربت دو درم **معجون جدوار** مجرب برای نسیان حادث از برودت ورطوبت جدوار فاوانیا عود هندی بسباسه انجدان بابونه اسارون برگ سداب

اذخر کی پاپرسا جزبوا ژ چینی از فلفل کندر سعد هر یک شقال جندبیدستر زعفران مشک فلفل سیاه غرول هر یک یکمثقال قرنفل مویزه فلفل سفید هر یک دو مثقال مغز
مغز پسته مغز چلغوزه مغز فندق مغز بادام هر یک هفت مثقال عسل صد مثقال معجون سازند **معجون وج** نافع نسیان مسخن اعصاب وج دو درم فلفل گرد نیم مثقال شونیز بریان سیاه
شیطرج هر یک سه درم کوفته بیخته با نیم رطل شهد بسرشند خوراک یک مثقال بعرق بادیان **معجون زینیای** حفظ از سدید گازرونی پوست بلیله کابلی بلیله سیاه
آمله منقی دارچینی وج ترکی هر یک پنج درم زنجبیل فلفل دارفلفل کندر هر یک سه درم پوست بلیله سعد کوفی هر یک چهار درم مغز پسته هفت درم مویز منقی پنجاه درم دارو یکوفته
بیخته با مویز بسرشند **معجون حفظ** از برای یادقی قوت حافظه نهایت نافع ست سنای مکی سعد هندی فلفل سفید کندر عود قماری زعفران مساوی عسل سفید
سه برابر ادویه معجون سازند خوراک یکمثقال **معجون** که برای نسیان و تقویت دماغ و دل مجرب ست دارچینی بهمن سفید نبل الطیب بلسان عود صلیب مصطکی زعفران کندر هیخ سوس ورنج عنبر
سعد کوفی بهمن سرخ وج اسطوخودوس کبابه چینی سارون هر یک پاشه بلیله کابلی مغز فارجیل هر یک چهار پاشه ابریشم مقرض پوست پاشه مویز منقی پانزده دانه مغز فندق پاشه ازفلفل نیم مثقال فلفل
سفید هر یک یکپاشه بانبات چهار درم عسل نیم پاو کف گرفته مرتبا سازند **معجون لبوب** تالیف علوی خان مقوی دماغ و نافع بحق و رعونت امراض بارد دماغ عنبر اشهب ورق طلا ابریشم مغز فارجیل
بادرنجبویه عود پوست بلیله کابلی دارچینی کندر عذبه هر یک یکمثقال مغز پسته مغز فارجیل مقشر مغز بادام مغز فندق مغز چلغوزه هر یک شش مثقال عسل مصفی شصت مثقال
معجون سازند خوراک یکمثقال **معجون حافظ العقل** از اختراعات حفظ و تقویت حواس ظاهری و باطنی و تذکیه عقل و ذهن و فکر مجرب نوشته شیر آمله ده مثقال پوست بلیله زرد
و کابلی بلیله سیاه پوست بلیله هر یک پنج مثقال حلبا شیر صندل سفید بگلاب سوده ابریشم مقرض کندر بادرنجبویه نیم مغز فارجیل مغز پسته اسطوخودوس گل بابونه هر یک یکمثقال کوفته بیخته
بروغن بادام چرب کرده مویز منقی بست مثقال را در عرق فرنجمشک خیسانند تا احمر شود مالیده صاف کنند عسل و نبات هر یک چهل و پنج مثقال داخل کرده بقوام آرند باقی ادویه
انداخته معجون سازند شربتی دو مثقال **مفرح ابریشم** از ترکیب ممدوحه الیه که مقوی دماغ و قلب ست مذهب افکی گرداند و حفظ بیفزاید و خفقان و ضعف قلب و درازدردی زائل
کند ابریشم مقرض آمله منقی پوست بلیله کابلی پوست بلیله هر یک سه درم بهمن سرخ اذخر اسارون اسطوخودوس بادرنجبویه فرنجمشک ساسا انجدان حب بلسان مصطکی دارچینی زنجبیل صعتر
هر یک پنج درم تخم فرنجمشک بسباسه جزبوا زعفران کندر هر یک درم لعل بدخشی ورق نقره ورق طلا جندبیدستر جدوار مشک عنبر اشهب هر یک یکدرم درم عسل مصفی دو برابر ده
بدستور مقرر معجون سازند خوراک یکمثقال **مفرح الیلیجی** مسمی بشش بخش از تالیفات حکیم موصوف که نهایت مقوی دماغ ست و موجب ذکای فکر و ذهن و مزیل بلادت و رعونت و حمق عارضی
پوست بلیله کابلی بلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی هر یک بست درم اسطوخودوس بادرنجبویه کاشم هر یک سه درم اذخر فرنجمشک دارچینی عذبه عود صعتر کبابه کندر مصطکی الطیب
ابریشم مقرض ابریسا نام در پنج مغز فارجیل هر یک هفت درم زنبار زنجبیل برادهٔ عاج هر یک پنج درم صمغ عربی علک البطم هر یک سه درم عنبر اشهب دو درم جدوار مشک و طلا
واگر بجای طلا می مکلس کنند قوی تر شود مشک مومیائی اصیل هر یک یکدرم کوفته بیخته مصطکی و علک و مومیائی و عنبر را در روغن بادام مروغن پسته هر دو چهل درم گداخته
را کوفته بیخته بآن و روغن حب بنوبه و بعسل مصفی وزن جمله ادویه بسرشند شربتی یکمثقال تا دو درم **اقوال حکما** مسیحی گوید که اگر فساد ذکر از رطوبت باشد استعمال حقنهای حاده
برای جذب باده باسفل فرشیدن مسهل مرکب از ایارج و شحم حنظل جندبیدستر و عاقرقرحا و همچنین ایارج جالینوس و لوغاذیا و جوارش بلادر نافع ست بعد ازان مروغن سوسن
جندبیدستر نطرون حل کرده و اندکی سرکه بران چکانیده بر سر طلا نمایند و گاه احتیاج بضماد معمول از خردل سداب بری و فرفیون و جندبیدستر میشود و آنکه در ان بابونه شبت
و نمام و پودینه و مرزنجوش جرشانیده باشند بر سر ریزند و بعد از فوات بخور دهند عاقرقرحا و مویز ج و پوست بیخ کبر و ایارج فیقرا اسکنبین عنصلی مرغره کنند و کشر با شمام مشک و عنبر و ادویه
و قرنفل و مرزنجوش و شیح و بسباسه نما بنید و غذا خورد و بر مشروب با عسل یا شراب بیجانی کنند سازند شیخ میفرماید که اگر از مادهٔ بارد رطب باشد بعد انضاج تنقیه کنند بدانچه
در علاج امراض دماغی بلغمی گذشت و در خانه بسیار روشن بدارند و اولا ابتدا باستفراغات خفیف ترشل ایارج و شحم حنظل اندک جندبیدستر کنند بعده بتدریج

ایام عجات کبار دهند بعد از آن اگر لازم شود مزاج عجات را بتدریج استعمال نمایند که این قسم تدبیر بهترین چیزیست در تقویت مخ و مفید است و سایر اغذیه و ادویه حافظه مثل سایر اغذیه و ادویه که در امراض دماغ استعمال کنند در تضعیف دماغ استعمال نکنند بلکه تدریج نمایند و حذر کنند از مبالغه در تجفیف تا قبل از طبوبات اصلی طبوبات اصلی نماید که تابع او بود در مزاج بود و این نسیان بیفزاید و باید که از سکر و حمام با مخ احتراز کنند و از استعمال آب مطلقا اجتناب نماید بهر آنکه در آب گرم ارخاء در آب سرد تحریر و اضرار بر روح حاسست و اگر ایشان را امتلاء عارض شود بعد از آن تلطیف تدبیر کنند و از اغذیه سریعه الاستحاله و مخدره و مبخره بپرهیزند باید کرد و امتلاء از شراب بسیار مستعمل دانند که از آن بسیار طبع نفس و تقویت روح کند و از استکثار آب غنی سازد و استکثار آب مضر ترین چیزها باشد ایشان را و خواب بسیار در بامداد خاصه مضر است و خصوصا بر امتلای کثیر و افراط بیداری بغیر ضعف روح محلل آنست مستعد تلک امتلای دماغ از بخور کندر و مخ بی دانه فلفل مربی برای ایشان تجربه کرده شده و همچنین حافظه زیادتی بیابند این دو تجربه سیده کندر سعد فلفل سفید زعفران مکی مساوی با عسل سرشته هر روز یکدرم بخورند و ایضا این نیز تجربه کرده شده فلفل سفید زیره سیاه مکدود جزو شکر طبرزد سه جزو و ایضا مجربست اگر هر روز بر نهار یک مثقال از دوائی بخورند که دران کندر سه ربع جزو و فلفل ربع جزو باشد و ایضا زیره پنج جزء و فلفل یکجزو و روح و سعد و هلیله سیاه هر یک دو جزو و عسل بلاد یکجزو و عسل دو چندان همه باید که بادویه مفرده مکتوبه در مفردات جمع کنند مجموعی گوید باید که علاج این کبار از علاج سبات و علاج یبوست غیر نکنند مثل حشمهای ماده که در آن اقتناء الحمام و قنطوریون و خطمی مقل و سکبینج و جاوشیر افتد و تنقیه دماغ بجب ایارج و قوقایا کنند و اگر فائده نکند این حب استعمال نمایند ایارج فیقرا هفت درم ترمد چهار درم نمک نفطی و هند بیدستر و عاقرقرحا هر واحد دو درم همه را باریک سوده در آبیکه اندکی جاوشیر حل کرده باشند سرشته جهاسازند و چون تنقیه بدین بابین حب کرده دتدبیر کرده باب یبوست و سبات مذکور شد مثل نطولات و اطلیه و ادهان سائر اجزای سر استعمال نمایند و سائر اشیائیکه برای این امراض ذکر کرده شد بیوشانند و اگر ازان نفع مترتب نگردد ایارج فیقرا و ایارج لوخ غاریقون و ایارج جالینوس و ایارج ثیادر یطوس استعمال کنند بعد ازان معجون بلادر یطی هندو معذلک در استعمال نطولات و اطلیه و ادهان و سائر انچه در ماتقدم مذکور شد از غدیه سخته بلطفا همان ننمایند چرجانی گوید انچه علامت سدری ترطیب ظاهر شود علاج بدستور یبوست غسل نمایند و تنقیه اولا بادویه که در قول شیخ گذشت و بعد ازان بایارج رئیس و غیره که در قول مجوسی گذشت باید کرد و بعد تنقیه تقویت دماغ بشمومات مثل مشک و غیره که در قول مسیحی مسطور شد باید کرد و خردل را کوفته بعسل سرشته گرم کنند و بر سر نهند بهر آنکه اطبای قدیم را بهر جاکه تحریک حرارت غریزی و اعادهٔ حرکت عضو ضعیف الحرکه مطلوب میشد خردل استعمال میکردند بعد چیزهای محلل چون نطرون و مانند آن بعمل آورده صبغ اب شده انجاکه معلوم باشد که از معجون بلادری حرارت زیاده نخواهد شد هیچ ازوی سودمند تر در مرض نسیان نیست و در استفراغ طوبات افراط و مبالغه نباید کرد از بهر آنکه بیم باشد که رطوبت اصلی خرج شود و مادهٔ حرارت اصلی نماند و خشکی تولد کند که سبب زیادتی سدری باشد و سدری خشکی سبب زیادتی نسیان گردد و موافق ترین غذا اندرین مرض گوشت دراج ست نخاصیت آنکه از غذای آن جوهر دماغ بهره بیشتر یابد و قوی تر شود و طریق مربای مخ انیست که مخ را بقدر انگشت پاره پاره کرده در ظرف چینی یا شیشه کنند و روغن گاو گداخته بر سر آن ریزند چندانکه دو انگشت سر اوایستد و دهن ظرف بند کرده چهل روز نگاهدارند پس روغن کرده شده نمودند خالص بجای روغن بادام تخته یا چهل روز در جوز پنهان کنند بعد ازان برآورده دو درم تا سه درم بخورند که نسیان را بهر دو طریق مربای مخ فلفل هیچ بهتر نیست قولنجی ازین معجون نافع و مخ سعد دار فلفل نخصیل کنند هر یک ده درم کوفته بیخته بروغن گاو ده استار چرب کرده در عسل سی ستار بسرشنده در جوز فن کنند چهل روز پس هر بامداد دو درم بخورند ابن ماسویه گوید که در نسیان بغمی تنقیه دماغ بحب ایارج یا بحب قوقایا و ایارج لوخ غاریقون بمدار العسل کردن پودینه خردل پخته باشد باید کرد و عطوسات مثل کندر شونیز خردل استعمال نمایند بعد از تبدیل مزاج دماغ بنطولات و ادهان جاره مثل روغن بنفشه و خیری و قسط و خام و مغز نخودشامی و تخم جندبیدستر و پودینه و غیره کنند و تناول نخیل مربی فلاسفه صاحب این مرض انیکوست و سرکه عنصل و سکبینج آن نافع این علت مستحصل و مجرب جلاب از بادیان یکدرم با دو نخود بیه درم اصل السوس مقشر کوفته بسه مثقال عسلی دو درم نبوشند و غذا نخواب بشیر و قرطم و دارچینی و فلفل سازند و بعد نضج تمام و قوام دوره اسهال بحب ایارج و حشمهای ماده کدر صرع میاید باید کرد و تمادی بگلقند عسلی یا شکری یا ماء الحیوة یا اطریفلات کنند و شراب بجای موافق صاحب این علت است و انکه آب بلطف محلل مثل بابونه

و مرزنجوش و مانند آن کنند و آنرا در دهن بغراید حفظ دماغ از ارتباک بلغم صان نماید فلفل ارفلفل دارچینی قرنفل سنبل رومی هر یک دو درم سنبل الطیب پنج درم جوز بوا سه درم زعفران دو درم عود خام دو درم مشک یک دانگ کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی ازان یک مثقال و این معجون لبان بسیار نافع است بگیرند روح دو سه هر دو

فلفل ده درم فلفل و نجبیل هر دو احد پنج درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال صرع و جع مثل مرگی نجبیل ساخته اگر هر روز یکدرم ازان بخورند نسیان را زایل کند

منجندی گوید کاو لا نضیع باده بگلاب زبان و نجبویه و صل السوس و گاوزبان بگلقند شکری یا عسلی کنند و غذا نخود و اب مغز قرطم و دارچینی و مویز و بعد ظهور نضج تنقیه دماغ بحقنهای قویه کنند و بقرطاطیر این مرض از استفراغ بدو از نوق منع کرده بهر آنکه باده این علت در دماغ محتبس میباشد پس هرگاه بدوای سهل حرکت کند از فوق بیشتر آزار عصب قبول میکند و ازین ضرر عظیم عارض میگردد فلهذا اعتماد در استفراغ آن بر حقنهاد فتائل اولی از سهلا تست و اگر ازان تنقیه نشود پس بعضی متاخرین تنقیه بحب ایارج جائز داشته اند یا ایارج لوقا یا اگر چند بید ستر بوبنه مشک هر واحد یکدرم سایبده ازان مثل قفاحه ساخته دائم میخورند مفید بود این نطول نافعست با بونه بادرنجبویه اکلیل الملک مرزنجوش هر واحد درم جوشانیده بر سر ریزند و اگر مرض زایل نشود این سعوط بکار بندند مشک یکدانگ چند بید ستر یک درم کوفته بیخته بعسل هیزند این مرهای آن نافع تر و استعمال ارفلفل و حفظ زیادت بین نماید و در معجون لبان اهلیله سیاه ده درم عوض کنند و دو درم نخورند و گویند که اگر معجونی که دران زعفران ست و در قول شیخ گذشت دو یا سه هفته استعمال کند مرتبه شارب و بکهانت رسد و باید که صاحب او از البان و از انچه ازان سازند اجتناب نماید و یک مثقال ازان بگلاب بخورد

معجون فوتنجی نافعست و معجون لبان بسیار مفیدست **ابن نوح** گوید که علاج او حقنهای حاده است و بستن ساقین و فخذین بسیار محکم تا ماده باسفل منجذب گردد و استعمال یا یارجات مذکور در باب الیخولیا و شم چند بید ستر بوبنه وغیره که در قول مسیحی گذشت و جمیع طیوب و اعبان و حشائش حاره لطیفه و متناول بالادری و تعطیس بفلفل و خردل و شونیز و تلغر عربدان نیز و چند بید ستر برده غن سوسن و سرکه بر سر نهند و بخوردل و ثلفسیا و چند بیدستر و فربیون ضماد سازند که قدما این ضماد را در جمیع اعضای بارده مستر خیه و مخدره استعمال میکردند سرازبوره ارمنی بشویند بر جنگ عاقرقرحا و خردل ایارج فیقرا طلاکنند و غذا نخود اب بخردل و حریره معمول از بادام و عسل سازند و عسل آب گرم و سکنجبین عسلی بزوری و شراب زنجانی نبوشانند و در احتجام داخل کنند و انکباب بر آبهای ملطفه مثل بابونه و مرزنجوش مانند آن نمایند

روح مرئی برای حفظ نیکوست و طریقش اینست که بگیرد روح رطب و ران سوزنها بزنند و بیاشامانند و در شیشه کرده روغن گاو چندانکه آنرا بپوشد بران ریخته در جوف کنند و باقی ترکیب همانست که در قول چرجانی گذشت و همچنین ست طریق ساختن نجبیل مرئی لیکن نجبیل را در پارچه پیچیده در زمین نمناک تا چهل روز بدارند بعده بدستور سابق بعمل آرند **انطاکی** گوید شک نیست که کتابت درین مرض غالبا از بر ودت میباشد پس واجب ست ما قتنا بتنقیه خلط بارد یا یارجات و شم فلفل و مشک و نشر ان و اکل معاجین آن و بلادری و تدهین بر وغن خلوق و این معجون از ترا کیب با در منع نسیان و صرع و فالج و لقوه و رعشه موجب ست اسطوخودوس گل نسترن اهلیله کابلی هر واحد هفت درم شونیز مصطکی فلفل سفید و سیاه و ارچینی هر واحد چهار درم صبر لبنفا ریقون کندر مقل سکبینج هر یک سه درم مشک عنبر هر یک دو قیراط بعسل بسرشند شربتی ازان یک مثقال و اگر رطوبت غالب باشد سعد مثل صبر و عاج و نجبیل هر واحد مثل اسطوخودوس زیاده کنند و اگر بدان اراده بطور شیب باقی ایلیلجات برداده آهن اضافه نمایند و قوت این دوا تا هفت سال باقی میماند **طبری** مینویسد که معالجه نسیان تنقیه بدن ست بحسب امکان و استعمال قوانین تنقیه آن بحقنها و ادویه سهله کنند و بعد تنقیه نظر کنند بمزاج مریض اگر متحمل تنقیه دماغ باشد باین حب تنقیه کنند سنبل الطیب سلیخه قرنفل هر واحد یکدرم مصطکی اسارون گل سرخ هر یک دو درم افسنتین بر السوس هر واحد سه درم صبر سقوطری هفت درم سقمونیای مشوی دو ثلث درم کوفته بیخته بآب باد رنج یا آب برگ ترنج یا شراب صاف سرشته مثل فلفل جها سازند شربت ازان دو درم و ثلث اگر قوت متحمل باشد و یا سه شربت ازین حب بخورند بعده اگر مزاج متغیر نگردد دارمزغره و تنخاک با یارج فیقرا کنند و بخردل و مویز و عاقرقرحا متواتر غرغره نمایند و اگر مرض زایل نشود این سعوط بکار بندند مشک یکجو چند بید ستر یک حبه در روغن یاسمین یا روغن سوسن یا روغن خیری زرد حل کرده دو ثلث درم ازان سعوط کنند و این سعوط بچند بید ستر مکرده میداشت و بزهره گلنک مع روغن یاسمین سعوط می کنانید و اثر نیک میکرد و بعد ازان مالش سر بخرقه خشن کنند و این ضماد نمایند چند بید ستر یک مسی با او در میکدرم با دیان دو درم خردل سفید دو درم برگ آزاد خت سه درم همه را باریک سایبده بسرکه بکوبند و اندک زهره نگاو آمیخته بعد حلق راس و فک آن طلا کنند و اگر بر حدت این ضماد بیجا صبر نکنند اندکی از زردهنهای

گرم دران زیاده کنند و امر سخا میدن کنند و انداختن آب جوهن و انیم کنند و از چیزیکه این مرض را بالکل زائل کند چون صعب المعسر گردد تنقیه خوراندن لوغاذیا باین ترتیب است که چند روز ماء الاصول بنوشانند بعد ازان لبیله سیاه ده درم مویز منقی بست درم انیسون هفت درم ریوند سه درم ریوند را کوفته همه را بدستور مطبوخ پیچ تدبیر مفتاد درم ازان گرفته و ایارج لوغاذیا که بران یکسال و اقل شش ماه گذشته باشد سه مثقال و نیم یا کم و زیاده حسب مزاج بیمار بخورانند و عقب او مطبوخ مذکور نوشانند و پرهیز قبل تناول لوغاذیا از ده روز کم نکنند و بعد انقراغ ازان ده روز کنند اما قبل شراب دبراسفید باجات چوزهٔ مرغ و ماکیان بانخود بسیار پخته مزید نکنند شوربای او نوشند و از لحوم آن اندک بخورند اگر بدرودت بر دماغ او و سائر بدن مستولی باشد باید که اسفیدباجات از کبوتر بچه و دیگر پرندهٔ بریان آمده بسازند و بعد فراغ از ایارج زیر باجات شیرین معمول بلحم عجل و بچهٔ مرغ و هندو تواابل آن حسب مزاج غالب بر مریض باشد و هرگاه لوغاذیا بغیر پرهیز تمام بخورند بدان انتفاع نیابند و اگر باین زائل نشود و مزاج او قابل و بلد احتمال نماید اندک اندک تریاق کبیر خوراننده و اگر چنگ و شم او دائم نمایند و گاهی از ایارجات کبار اندک بدهند اگر مزاج مریض متحمل باشد و اسراف بران نکنند که مودی بفساد عظیم گردد و این جمله از معالجات این علت ست و گاهی اعراض دیگر از لازم میگردد و آن حرارت موضع یا اشتداد ورم و احساس اندک درد سرست پس هرگاه این علامات ظاهر شود و یقین کنند که مرض او مرکب ست و در انجا ورم ست و امر بفصد و تعطیس نمایند و انچه شوم و سعوط و معالجه بدان نمایند مرکب سازند و هرگاه مزاج او حدت پذیرد این طریقه معالجه ترک نمایند تا آنکه مزاج او تسکین یابد بعد ازان بعلاج مرسوم رجوع کنند و بدین قیاس تدبیر امر او نمایند و مراعات تغیر مزاج او کنند زیرا گاهی بتساهل طبیب از مراعات مزاج او در تغیر آن خطا واقع میشود و با مراض قاتل می انجامد و گاهی اعراض دیگر درین علت ظاهر میگردد و آن تپ خفیف خفی ست پس اگر این ظاهر شود از قرب چیزی ازین طریقه در معالجه حذر کنند و مبادرت بفصد نمایند و در معالجه بطریق غرغره و تعطیس یا دخال فتیله معمولا از حرف در منخرین و تحریک آن و اقامت مریض در غیر شمس شروع کنند و سکنجبین عنصلی بنوشانند که این تلطیف و تحلیل این سه طوبات غلیظ کند و عنصل سه اخاصیتی ست در تحلیل طوبات غلیظه بهر طریق که استعمال نمایند حتی که اگر بردار الثعلب بدان طلا کنند طوبات محتبسهٔ زیر جلد را تحلیل کند سرکهٔ عنصل و سکنجبین آن این علت را بسیار نافع ست و گاهی از عنصل باریک سوده بر آتش نهاده تا لذع و حدت او زائل شود و با شیای دیگر مثل اندکی خطمی و قلیلی افسنتین و مصبر مصطکی آمیخته و این همه اجزا قریب بیکدیگر یا مساوی گرفته سوای عنصل که آن مثل جمیع اجزا باشد بر سر مریض ضماد میکنند و این ضماد بسیار نافع ست و خطا نمیکند و مریض را امر کنند لاسیما اگر در انجا تپ خفی باشد بشرط ساقین و وضع محاجم بران بعد استفراغ تام چه حجامت بر ساقین جذب فضول از جمیع بدن بسوی اسفل میکند و گاهی تضمید ساقین مریض و قدمین آن تا حد زانو بعنصل باریک سوده میکنند تنها و باین ادویه بگیرند عنصل بریان رطل صغیر مویز ده درم برگ خردل تازه باقهٔ صغیره اشنه سه درم باریک سایند و قرطی معمول از زوم و روغن یاسمین یا سوسن یا غار آمیخته بر قدمین و ساقین ضماد کنند و غرض متقدمین از تضمید ساقین و قدمین جذب اخلاط از سر ست بسوی اسفل بدن و ایضاً طریق مشارکت میان قدمین و دماغ بطریق عصب بدان اراده کرده اند چه مشارکت میان هر دو قوی ست چنانچه بقراط گفته که ریختن آب سرد بر قدمین تطیب مزاج دماغ میکند لاسیما بعد خروج از حمام بنابر مشارکت میان این هر دو و ما امر میکنیم به بستن ساقین و الیدن قدمین هنگام اراده جذب معجل و بسوی اسفل و لهذا امر بضماد ساقین و قدمین کرده اند و باجمله واجب نیست که درین مرض از مراعات امر تپ و ورم غفلت کنند چه این هر دو بیشتر با این مرض ظاهر میشوند و نوشش انیست که چون اخلاط اینجا محتبس میشوند متعفن میگردند و چون عفن شدند گاه ورم و گاه تپ خفی حادث میکنند و لهذا مراعات این هر دو امر لازم ست تا در معالجه غلطی واقع نشود و ایضاً طبری نسیان را که دران حفظ و ذکر بالکل باطل شود هلاک الذکر نامیده و گفته که هلاک الذکر آنست که دران انسان چیزی بیاد نیارد و اگر چه آنرا حفظ کرده باشد بهر انکه قوت ذکر او مرده و هلاک شده و آن دو قسم ست یکی آنکه از استیلای برودت و رطوبت بر قسم مذکور ضایع بود و دوم آنست که برودت و یبوست بران غالب شود و چون حرارت و رطوبت مستولی گردد آن غیر این مرض ست و همچنین حرارت و یبوست و فرق میان این علت و میان غیر آن از نسیان و جمود و سرسام بارد آنست که بعض انها با تپ و بعضی با ورم و بعضی با زوال عقل همراه باشد و اما با هلاک الذکر چیزی ازین اعراض نمیباشد بلکه هلاک ذکر بود فقط و از علامات این علت اگر از برودت و رطوبت باشد نیست که مریض در خواب کند و گویا که با وی سند ربود خطا بیکه بدان نماید و ان وقت می خندد و بعد ساعتی تذکر او از انچه کرده از بینی او مدام رطوبت سیلان میکند و در نوخه سر خود چنان ثقل و یابد که گویا او با اهل فرو میرود انچه

مشائخ کبیر السن دلاغر شده و اعراض مشروحه صاحب این مرض علامت آن میگردد و مقابل این نوع آنست که بمقدار قوت و سن و مزاج مریض و بسائر قوا این نظر کنند پس اگر تحمل استفراغ باشد اولا حقنه کنند و از فوق استفراغ نمایند که بقراط استفراغ صاحب این مرض را بدو از فوق منع کرده و باید که حقنه بر سه مراتب باشد مرتبه اولی حقنه ضماد چنین

نسخه گیرند خاکستر بابونه اکلیل الملک قرطم کوفته جلبه بزرکتان برگ شبت برگ سداب از هر یک پنجاه عدد سپوس گندم و خطمی از هر واحد یک کف

هر دو در صره بیته اندازند و بدستور مطبوخ حقنه ها بپزند پس بوزن صد درم صاف کنند و بالایش روغن خیری بست درم و شکر سرخ ده درم و بورهٔ ارمنی نیم درم افتاده

در هاون حل کنند تازم شود و بار دیگر صاف نموده نیم گرم حقنه کنند و باین حقنه سه نوبت استفراغ نمایند بعد از ان بتغیر حقنه بقوی تر از ان کنند و بران قنطوریون و قیصوم

و برگ سفرم و شیح و قیصوم هر واحد یک زیاده کنند و بعد طبخ و تصفیه بدل روغن خیری روغن بید انجیر و روغن سداب انداز ند و بابورهٔ اندک شحم حنظل یار کنند.

و بدستور حقنه نمایند و ایضا سه مرتبه باین حقنه تنقیه سازند و بعد از ان بقوت مریض و انحطاط مرض نظر کنند پس اگر علت منحط گردد و آثار اصلاح پدید آید لزوم باین حقنه نمایند

و بران زیادت نکنند و اگر مرض مستدام و انحلال انحطاط نپذیرد حقنهٔ قوی تر ازین استعمال نمایند و بر همین حقنه بعد تصفیه جاوشیر و جند بیدستر و بکینم هر واحد یک درم افزایند

و باین حقنه یکبار تنقیه کنند بعد از ان راحت دهند از غذا بر کبوتر بچه پرداز امده و گنجشک مطبوخ با نخود و زیت و سکوم حملان کوچک یکساله لزوم نمایند و نپزند

کمنه جید الجمله هر چند روز نبوشانند بعد از ان اگر مرض انحلال یا انحطاط پذیرد و صلاح ظاهر شود لزوم این طریقه نمایند و اگر امر او متعسر گردد مشک و جند بیدستر و شونیز

سوده بپوشانند و عطسه آورند و بر سر این ضماد نمایند خردل سیاه ده درم ثافسیا کاه آهن صمغ سداب جبلی هست یکنیم درم فرفیون تازه سفید یکنیم درم همه را بسایند و بگیرند

آب خشکاروخ بر بان نمایند و بست درم از ان آمیخته بروغن قسط یا روغن خیری یا روغن ناردین یا روغن بلسان سرشته ضماد سازند بر موضع علت مگر انکه فضا

تا قسم اوسط دماغ متعدی گردد که درین حالت بر همه سر ضماد کنند و لزوم این ضماد مع افذیه موافقه ناشفته مثل لحم حمل صغیر نمریت بریان و کبوتر بچه و گنجشک بریان

و اگر مزاج او بجوارت متغیر گردد بر طبیعت بگذارند و قصد تطفیه آن کنند مگر انکه تب پدید و بدانند که تب انحلال این علت میکند بسهل تر ین سعی هرگاه بعد تنقیه و تصفیه

باشد و اگر تب ابتدای این مرض پدید ان خوف هلاک ست و گاهی تعفن پدید میشود و تدبیر او باین روغن اکتفا میکنند و بگیرند زیت صافی مستخرج از زیتون پخته صد درم

جند بیدستر سه درم مشک دو دانگ سنبل دو درم مصطکی اشنه قرنفل هر واحد یکدرم فرفیون تازه دو ثلث درم ثافسیا دو ثلث درم همه را کوفته در صره بندند و در روغن

مذکور انداخته جوش دهند در صره را دائم بمالند تا انکه روغن دو ثلث بماند و یک ثلث بسوزد بعد ازین روغن را بر سر بمالند و داخل مینی بدان چرب کنند و امر بفرغره از

عاقر قرحا و مویز مجوز و مانند آن نمایند و اگر در معدهٔ او رطوبت یافته شود و احتمال استفراغ معده باشد هر روز بر نباشته دو ثلث درم ایارج محمر بشراب کهنه بدهند و مجوزات

که لزوم آن درین مرض واجب ست اگر مزاج مریض متغیر نشده باشد تریاق و مثروديطوس ست و از معاجین احسن تاثیر درین علت معجون اقر قرحا چیزی ندیدم و خوراندن

این معجونات باید که بتوقف و تامل شدید باشد و مجازفت دران استعمال نکنند مبرا نکه چون مزاج دماغ او اکثر اوقات گرم و خشک واجب ست گرم گردد گاه گاه مؤدی البقر فیطوس شود و همچنین

تبرید مزاج دماغ او بیشتر از واجب نکنند بخوف آنکه این بسکته مؤدی گردد و بعض صاحب این علت مترائی فاتر مختلف هر دو قاروره او سفید خام باشد و اغلب مجنسی شود اسباب

مینویسد که اطریفلات مقوی بادویه حار خوشبو نافع ست و همچنین این معجون موج مفید فلفل از فلفل و موج قرفه سنبل الطیب آمله هر یک یک درم و نیم جوز بوا یکدرم زعفران

نیم درم مشک نیم دانگ عسل مصفی چهار چند او دویه از سکون و مسکن تاریک اجتناب نمایند و حضرت علی علیه السلام امر باستعمال کندر فرموده اند و ابن جماس

رضی الله عنه فرموده که خوردن یک مثقال کندر دو مثقال شکر بر نباشتا نیکوست و اگر در معجون بلاد رکه در قول شیخ گذشت هلیله بلیله آمله هر یک یک درم و نیم زیاده کنند.

نزد من احسن است و در استعمال این معجون احتیاط نمایند و بعد شش ماه از ساختن آن بر فصل بارد و مزاج کثیر البرودت استعمال کنند و زنهار احتراق دم و احداث جنون نکند

و معجون بقراط و معجون سنجری و معجون فیروزنوش و معجون فولاد و معجون غیاثی و معجون نجاح فاسست این جمله تالیف علویان مصنفه هلیله کابلی موج ترکی مصطکی رومی

کندر زکر شونیز قرنفل عاقر قرحا فلفل جوز بوا اسباسه هر واحد یکجزو مرزنجوش دو جزو جند بیدستر نیم جزو کوفته بآب فرنجشک یا نام مثل لوبیا ساز ند و دائم در دهن

دارند و ایضا جوز بوا قرنفل مرزنجوش عاقر قرحا مشک بیخی کوفته بمضغ نمایند مثل باقلا صاحب در دهن دارند حکیم علی گفته که زهره کلنگ و دماغ او چون بروغن بنفشه خوب

مخلوط ساخته سعوط کنند نافع نسیان مست و ایضا گفته که تجربه کرده ام چون فلفل سفید و زعفران خالص مساوی سوده بعسل سرشته هر روز یکدرم استعمال نمایند

علاج نسیان یابس

اگر از بروت مع یبوست باشد بهر تبدیل مزاج آشامیدنی مرطبه و اغذیه حار رطب مثل شوربای گوشت اکیان و پخته طبرزد و حلوان و مغز سر اکیان و هندوریاضت نامیه بر راس و مالیدن از پارچه خشن تحریک ستها و پیها نمایند لیکن ملک ریاضت قوی نکنند که تحلیل نماید بلکه بمقداریکه مقتضی زیاده کشیدن غذا باشد و آرام و خواب و حمام معتدل و آبزن مرطب لازم شناسند و تدبیر خواب اوردن کنند و تسخین سر بضمادات گرم تر و حجامت راس بلا شرط و نطولات حارهٔ مرطبه بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و تخم کتان و حلبه و کلپاچه بره و تدهین راس و غنهای معتدل مثل روغن سوسن و نرگس و خیری نمایند و اگر این روغنها بقدر معتد به در نطول فرایند بهتر باشد و مقرساق مادهٔ گاو و روغن بادام در روغن بابونه و مسکه گاو بمالند و اگر فالوده عسلی یا عصیر خرما نگرم بر سر نهند بسیار باشد اگر آثار مادهٔ سوداوی یافته شود تنقیه بآن بمسهل سودا نمایند و برای نضج مغلی تالیف والد علویخان و تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب آن نیز مفید است و هر چه در علاج امراض دماغی سوداوی مذکور شد بعمل آرند و بعد تنقیه بهر تعدیل مزاج آنچه بالاگفته شد استعمال نمایند و نوشیدن شیر مادهٔ گاو در نسیان که بسبب یبس سودا باشد و کذا خوردن روغن گاو مفید است و سعوط از نمک و روغن بادام و تمر هندی بر روغن خیری زرد و مقرساق گاو مع شراب رقیق نیز مفید گفته اند و سعوط از مقرساق گاو و بر روغن بادام نیز نافع نسیان سوداوی ست و کذا معجون نجاح و معجون لبوب علویخانی **اقوال اطبا** ابو سهل گوید که فساد ذکر اگر از یبوست باشد استعمال تدبیر حار رطب آنرا نافع بود و نطول آب مطبوخ بنفشه و خیری و بابونه کنند و روغن سوسن و نرگس و خیری بر سر بمالند و در بینی چکانند **مصنف** حاوی صغیر گوید که گاه نسیان از سودا بود علاجش تنقیهٔ دماغ و بدن از اخلاط سوداوی بسحب افتیمون و مطبوخ آن کنند و در روغن بنفشه و کنجد و خیری بر سر نهند و هر صبح جلاب از نیلوفر و بادرنجبویه هریک دو درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ ماش بخود و شیرهٔ مغز بادام دهند و استحمام دائم و حلق راس و مالش آن بروغن کدو و خیری و بنفشه و بادام شیرین و استعمال مروحات و نطولات حار رطب نافع است **ابو منصور** گوید که در نسیان سوداوی ایارج اکاغانیس و مطبوخ افتیمون و هویزه و عناب و سکنجبین آب مطبوخ گندم و جو بر سر و شرب ماء العسل و ایارج فیقرا با فتیمون مفید بود و در روغن کنجد و خیری زرد بر سر نهند و غذا لحم ماکیان و بره خورانند و عوض آب ماء العسل معمول از نصف نبات و نصف عسل نوشانند و شراب رقیق سفید دهند و بمقرساق مادهٔ گاو و بره و روغن بادام شیرین سعوط کنند **ابو الحسن طبری** مینویسد که علاج ملاک الذکر از رود و معین بصیری قوی نکنند که در پیش آن بفزاید بلکه در ابتدای آن این حقنه بعمل آرند خارخسک با بونه چقندر قرطم تخم کتان برگ خطمی سبوس گندم انجیر و مانند آن خوب بپزند و مقدار حاجت ازان گرفته بقدر کفایت روغن سوسن و روغن یاسمین و روغن خروع آمیخته حقنه کنند دسته تا چهار با تنقیه باین حقنه نمایند بعده ترک استفراغ کنند و تغریق سر بروغن سوسن و اندک روغن یاسمین نمایند **و ابن سینا** را نچه اکثر درین استعمال میکرد روغن سوسن ست که تسعیط و تغریق سر بدان میکرد و غذا لحوم حملان شیر خواره میخوراند و شراب متوسط میان کهنه و نو می نوشانید و در بعض اوقات چون مرض شوار میشد سعوط باین روغن میفرمود دیگر ندروغن سوسن و روغن یاسمین هر واحد بست درم و دیگر طل لعاب خطمی و لعاب حلبه و لعاب کتان و اندکی زعفران آن اندا خته در شیشه کرده بآفتاب نهند و هر روز یکدو مرتبه بجنبانند و در افتاب نیجر و زبارند بعد ازان بگذارند تا روغن بالای آن صاف گردد بعده بگیرند ازین روغن دو درم و میعه سائله یک دانگ در خرقه صفیق صاف کرده بیامیزند و در شیشه کوچک هم زنند تا کف کند پس از ک صاف کرده قائم بدان سعوط کنند و بعد ازان بابونه و اکلیل الملک پیه کبوتر بیخه و قرطم کوفته و خطمی با برگ او و خبازی یا برگ آن جمع شانیده باشند هنگام بر سر ریزند و دماغ خفیف سر نمایند و بپوشیدن کلاه که در ان تسخیم ثعلب باشد وقت خواب امر کنند و منجمله چیزی که در اسخان این علیل بران اعتماد کرده میشود ادهان حارهٔ رطبه ست و تناول ادویهٔ معجون بعد استفراغ اندک اندک گذ کرده میشود معجون نسیان حنفی ده درم تخم انجره پنجدرم تودری بوزیدان هر واحد شش درم پوست جوز بری با قه حب الزلم لسان العصافیر هر واحد پنجدرم فلفل سفید دو درم همه را سابیده بیامیزند و بخورند و خرف آبگینه که در ان روغن بنفشه باشد بدارند و هر روز ازان بقدر جوزه از وسط روغن گرفته بر نهار تناول کنند و اگر ازین شهوت جماع هیجان کند ازان منع کنند.

علاج نسیان حار یابس

و آن سهل العلاج ست مادام که در اضعاف قوت و تخفیف جوهر دماغ و تنقیص آن افراط نکرده باشد و الا علاج او بغایت مشکل بود پس بصورت حرارت ساده آنچه تبرید و اطلیهٔ ادهان و نطولات و غیره مرد علاج امراض دماغی حار گذشت استعمال نمایند و شربت بنفشه و نیلوفر و گلاب و عرق بید و آب سرد با میخته نوشانیدن نیز مفید کند از شرب عناب

وخشخاش تازه وطلای آهن سفیلین تا گاو قوت مثل مزاج حار سبز میکند و تخم کاهو یکدرم زیرالبنج و دو دانگ یکدرم افیون نیم دانگ کتیرا و دو دانگ سرکه سیاه بمقدار حبه بادام طلا کردن نیز مقوی دماغ و مسهل آب بنفشه و آب سپوس گندم سفید و آب برگ بادرنجبویه و عرق گل سرخ و بنفشه و قطر قاهریه یکدرم کافور یک درم سرکه تر کرده خشک نموده گلاب مبلول سازند و بخورند آن کنند و اگر برگ کرده جزو آن برگ کاهو و تخم آن و تخم خشخاش و پوست گل آن و بنفشه و گل آن و نیلوفر و برگ بید و گل شاهسفرم و مگلاب چشانیده بر سنجاب آن کلباب کنند تبرید و ترطیب یکنند و غذا از حریره و فالوده سازند کاهو و شوربای چوزه مرغ و کشکینه ماکیان فربه هندوانه اگر خلط صفراوی غلبه کرده باشد و تدابیر مذکوره بازمانند فصد قیفال و سائر تدابیر قرانیطس نمایند و در حالت جمود ماده بصفرا تنقیه و تعدیل او بآنچه در علاج امراض دماغی صفراوی مذکور شد بعمل آرند ابن الیاس گوید که گاه نسیان از سوء مزاج حار یابس دماغ میباشد علاجش تنقیه دماغ از صفرا است اگر آن باشد و ترطیب مزاج دماغ بنطولات مطبوخ خشاش با روغب مثل بنفشه و نیلوفر و تدهین سر بروغن بنفشه یا کدو و تغرق رأس بآن روغنها و هر صباح جلاب از شربت بنفشه و ترنجبین هر یک یکدرم بنوشانند و غذا حریره معمول از مغز گندم و شکر فائق سازند و بگیرند عناب و پستان هر یک بست عدد بنفشه پنج درم شکر و ترنجبین هر واحد ده درم جوشانیده صاف نموده بنوشند و غذا مرزه و ریاش تمر بشیره بادام و اسفاناخ و کدو هندوانه و آب شیرین نیکرم بر سر ریزند و تناول موز و سیب و جوز هندی این علت نافعست **مؤلف جامع** گوید که اگر تشویش خیال از غلبه صفرا بر مقدم دماغ یا سودا بر اوسط دماغ حار بالماده باشد تنقیه دماغ از صفرا بحقنه بلین یا مطبوخ بابونه و مانند آن کرده سر سام گذشت و تبدیل مزاج باطلیه و ادهان و نطولات بعد تنقیه دماغ و در سائر ادوار ابتدا کنند **انتباه** نسیان که از ادرام دماغ بود هر چه در علاج قرانیطس و لیثرغس و سبات سهری گذشت حسب ماده و درم بکار برند و آنچه از نقصان جوهر دماغ باشد هر چه در علاج امراض ضعف دماغی مذکور شد استعمال کنند

اختلاط ذهن و هذیان

و این هر دو از قبیل آفات ذهن و اصناف آنست یعنی آفتیست که افعال فکر و تمیز بحسب تشویش و **صاحب بحر** گوید که اختلاط عقل تشویش و شوریدگی ست که بسبب جهل نرسیده باشد و هذیان دو گونیست بالجمله اگر سبب این مرض در نفس دماغ باشد از مره سودا یا سودای صفراوی یا سودای مطلق یا صفرا یا بلغم عفن حار مورم چنانچه ملخص یا حرارت دموی بوده بست سانوج بود و اگر سبب آن در عضو دیگر مثل معده و قم معده و مراق و رحم و ادویه سمی و غیره یا در تمام بدن باشد از بخار حاد اخلاط یا دخان آنها یا از کیفیت سانوج مرتفع از عضوی بود و **صاحب کامل** گوید که اختلاط ذهن یا با تپ بود و یا بی تب آنچه با تپ باشد یا در سر سام بسبب ورم حادث در اغشیه دماغ بود و یا در سر سام بسبب تادیه حرارت حاده از ورم حجاب بسوی دماغ و اغشیه آن بمشارکت آن یا بسبب قبح ت حرارت در حمیات حادث بود و این بسبب ارتقای بخارات تپ و ضعف رأس شود و **کیلانی** مینویسد که گاهی این علت حادث میشود از قبیل هموم و کثرت سهر و تناول اغذیه ردیه و احتباس خمن که از بدن خارج میشد مثل خون بواسیر و حیض و گاهی این مرض از قبیل سوداست هضم و آروغ می افتد و گاهی این اعراض بسبب ورم معده ظاهر میگردد و در ابتدای مرض کم بود بعده عظیم گردد و تابع او اعراض مره سودا شود و **مجربی** گوید که اختلاط ذهن گاهی لازم یعنی دائمی میباشد و گاهی غیر لازم یعنی غیر دائمی که وقتی ظاهر میشود و زمانی باقی می ماند بعده رجوع میکند مریض بعقل قدیم و باز در وقت دیگر اختلاط عود میکند پس لازم لالت میکند بر آنکه سبب او خلط رطب غلیظ مرتبک در دماغ ست و این محتاج ست بمعالجه بالاستفصال و غیر لازم که در وقتی میشود و در وقت دیگر زائل میگردد و دلالت میکند بر آنکه خلط ریاحی از عضو دیگر بدماغ مرتقی میشود پس تحلیل میگردد و باعانت طبیعت یا حسن تدبیر و نیز و بعد ازان عود میکند از استعمال اشیای ضاره و معاودت تخلیط پس متبخر میشود بار دیگر بسوی دماغ و یا برای او دور باشد چنانچه بهرصرع میباشد پس دور لازم گردد بالجمله بقول شیخ سالم ترین اختلاط عقل آنست که با خنده و آنکه با سکون باشد در وی تر آنست که با اضطراب و ضجر و لقدام بود و اگر معذلک هم و حزن شدید بهم مفرط باشد ردی تر بود **طریق تشخیص** این مرض و اسباب آن باید که مریض را الی و تکلیفی رسانند اگر شکایت واحساس آن نکند بدانند که اختلاط عقل ست و چیدن ریزه جامه و تحریک ست پیش چشم و قاروره ذهنی در حمیات نیز دلیل اختلاط عقل باشد و جنح و خبث نفس و نفض مریض از مردم و توهم او نفس خود را دواب یا طیور و غیر آن از اصناف وحوش که در تشخیص مالیخولیا خواهد آمد از علامات مشترکه انواع این علت ست پس تشخیص اسباب این مرض چنین کنند که یا مرض مذکور بعد تپ عارض شده یا بدون تپ اگر بعد تپ عارض شده باشد و باقی علامات سر سام یا برسام یافته شود و بیمش سر سام یا برسام باشد و اگر آثار هر دو مرض مذکور یافته نشود سبب او صعود بخارات حاره از جمیع بدن باشد و اگر باقی تپ نبود پس نظر کنند که در عضوی مثل معده و مراق و رحم و دست و پای او غیره ضرری معلوم میشود یا نه

و ایضاً از مقرین مرض بپرسند که بیمار پیش از حدوث این علت شکایت آنتی در عضوی میکرد یا نه اگر ضرر در عضوی دریافت شود بدانند که سبب مرض تصاعد بخارات ازان عضوست پس اگر اختلاط با سهر باشد و با آن علامات صفرا یا سودا نیز یافته شود بخارات صفراوی یا سوداوی بود و اگر اختلاط با سبات باشد و با آن آثار غلبه خون یا بلغم عفن دریافت گردد بخارات دموی یا بلغمی بود و اگر از علامات حرارت خالی باشد سبب مرض کیفیت مزاج ردی باشد چنانکه از انگشت پای نرست متعصم یا از مگاس اعضای فاسد المزاج متورم متصاعد شده متاری بدماغ میگردد و اگر ضرر در کدام عضو دریافت نشود سبب مرض در دماغ باشد پس اگر اختلاط با غم و فزع و ظن فاسد بود و دیگر علامات مره سودا که در مالیخولیا خواهد آمد موجود بود سببش مره سودا باشد و اگر با سبعیت و اقدام و اضطراب بود سوداوی صفراوی باشد و اگر با طرب و ضحک و در عروق و انتفاخ بشره بود سوداوی دموی باشد و اگر مع التهاب و حرارت ملمس راس و صفیر و سور خلق و اضطراب شدید و تخیل آتش و شرار و اشیای زرد و سرخ و زردی رنگ بدن و کثیفی جلد پیشانی و فرو رفتن چشم و درجستن برای مقابل بود از صفرا باشد و اگر این اعراض شدیدتر و صعب تر بود از دم حاد و ملتهب باشد و از فساد است اختلاط عقل که در حیات می افتد و اکثر آن در دمویات میباشد و اگر اختلاط مع تمکین و وقار و برداشتن از بردبدست بود از بلغم عفن باشد و اگر علامات کدامی مواد ظاهر نباشد و سبکی و خشکی دماغ و لزوم سهر و تقدم مخففات بود از حرارت و یبوست سازج باشد علاج اگر بسبب سام یا بر سام بود علاج امراض مذکوره کنند و اگر بسبب تپ باشد علاج تپ تبدیل و تنقیه نمایند و بهر تقویت سر روغن گل و گلاب بر سر کنند و بخلوه استعمال کنند و بهر اما الاطریفه شاخبار ساقین و پای کشند و پاشویه بعمل آرند و اطراف به بندند و تلیین جلیست بقرص بنفشه یا بحب صبر یا آب انارین یا بجارالفواکه و امثال آن بلحظ دارند و اگر بمشارکت عضوی باشد علاج آن عضو نمایند و هر چه در علاج امراض دماغی شرکی گذشته و آنچه در مالیخولیای مراقی خواهد آمد بکار برند و بهر تقویت و تبرید دماغ و اما الله آنچه مذکور شد بعمل آرند و ضمادات و نطولات و شمومات معدله و سعوط غیر قابض و روغن بنفشه و نخاعه بکار برند بعد اخراج مادهٔ موجبه تقویت آن عضو کنند و اگر سبب مرض سوء مزاج شخص گردد بعد اتمام سوداوی هر چه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت یا مالیخولیا می آید استعمال کنند و معجون حافظ العقل علوی خانی بعد تنقیه مفید بود و باید که تدبیر شمیر مولد کیموس جید مرطب باشد و از محکوم بقر و گوزن و عدس و کرنب و شراب لحلحظ و سیاه و از جمله مولد مره سودا منع کنند و در دموی مبادرت بفصد کنند و تبعد یل و تبرید اصلاح قوام خون پرداز ند و در صفراوی مبادرت باستفراغ و تعدیل آن نمایند بمرطبات و مرطبات و ضمادها بعد حلق راس بعد آنچه در علاج امراض دماغی صفراوی گذشت و اگر اشتداد پذیرد و قوی گردد تدبیر ش بعلاج مانیا کنند و در بلغمی علاج سرسام بلغمی نمایند و در حار سازج آنچه در علاج امراض دماغی حار سازج مذکور شد بعمل آرند و اگر یبوست غالب باشد تضمید سر بمرطبات و سعوط بشیر دختران مع روغن کدو و نیلوفر و دیگر ادویه مرطب که در علاج امراض دماغی یابس و صداع یبسی گذشت استعمال کنند و از جماع و اطالت سهر و از اطعمه محفقه اجتناب نمایند و ایضاً در اختلاط حار استعمال قیر طی بسر از روغن گل و سرکه بدریا فوخ بار روغن بنفشه و شیر اگر تب نباشد مفیدست یا روغن گل و خشخاش مع ضد النطاف بخارات سر اگر سهر باشد و مادهٔ مولد بخار بود درین صورت جمیع لطلیه غیر نافع باشد و گاهی سبب زیادت دماغ و اختلاط ذهن استعمال حقنه حاد میباشد بنابر ارتفاع بخار او بسوی دماغ پس فی الحال حقنه لین باز کشکاب و روغن بنفشه و مانند آن استعمال کنند و اگر این مرض از سهر و افکار باشد معالجه از تدابیر مرطبه بنطولات و ضمادات معدله نمایند و شیر دختران بر سر و شند و در روغن بنفشه بر سر استعمال کنند و بفالوده و شکری و روغن بادام غذا سازند و بر سر نهند و طبیخ کاه پایچه بره بر سر بریختن و نان مقعد کف پا و ناخنها بروغن بنفشه چرب کردن نافعست و اگر مرض از احتباس خون بواسیر یا حیض عارض شود تدبیر تفتیح خون بواسیر و ادرار حیض نمایند بدانچه در فصل بواسیر احتباس طمث خواهد آمد و ادرار بول مرتضیان این علت نافعست و اگر از نفخ و سوء هضم افتد تنقیه معده کنند و تکمید تطیل با بیکه دران سداب و انسنتین و تخم فنجنگشت مجب الغار و مانند آن پخته باشند بر شکم نمایند و باید که این اشیا بزیت بپزند و بر معده ضماد نمایند و می باید که در بین اضمده اشیای نافع نفخ مثل کرفس انیسون و زیره باشد و اگر در ضماد شبت و بیخ سوسن و شیخ مرزنجوش داخل کنند بهتر باشد و ضماد را اتازمانی طویل بر موضع بدارند و بصوف بپوشند و محاجم بغیر شرط میان کتفین و بر شکم نهند و اگر در انجا وجع و ورم باشد استفراغ قوی استعمال نمایند و هر گاه مرض مزمن شود استعمال قی بخرد ل علاج قوی ست استفراغ مواد بقوت می نماید و باید که افضل صاحب این مرض جیا لیکموس بود مؤلف اقتباس مینویسد که جمیع انواع بهار را این تخلیه نافعست آب خیار باد زنگ کدو و آب بگ و سیمان استان افروزه و گل او دی تر در روغن گل و کدو و بنفشه و خشخاش و کاهو هر یک هفت ماشه صندل سفید گل ارمنی هر یک ماشه سه یخت بکار برند و با لبدن شیر خر و شیر زن کف پای دست پا و تارک سر بمالند و اختلاف اندکی الان بسیج گوش تنها و یا تمزج با روغنهای بادام خشخاش نیلوفر و غیره

و نوشیدن آن کهن ساده یا شربت بنفشه و غیر آن انواع مفیدست شیخ و ایلاقی میگویند که اگر باختلاط عقل حمق و ضعف و رعشه علامات آن الم دهد نشود و از اسباب مهیجه هم احتراز واجب است و از علاج اسباب مصلح پدید نیاید بدین جهت بر سر روی مریض ما هیچ نمیریزند تا که مریض از ایذای قرع و اضطراب ایمن شود و بدان اصلی بر وسط سر اگر تریاق بریزند مفید نشود

رعونت و حمق

و آن ضعف انفعال فکر است در اشیای عملیه چنان که در سیاست کار آن تدبیر منزل و مخالطت معاشرت با مردم اجانب و اهل و اولاد باشد و لهذا اصحاب این مرض کارهای بیجا مانند کودکان میکنند و آنرا احمق گویند و فرق میان هر دو آنست که رعونت استبداد رای و شدت انانیت سفاهتی که هیچ کس را بر خود در اصابت رای و عقل و دانش و تدبیر و غیر ذلک نداند نه بیند و حمق عدم فکرت و دانش و نقصان عقل ست و هر چند منشای رعونت نیز فی الحقیقت حمق ست از این جهت آنرا که غیر استحقاق ارتفاع بر مردم تفوق جوید نیز احمق خوانند و تخیل صاحب این مرض را امور سهل سلیم پیدا شود و غایات بیهوده و ضعف فکر که در عملیات و دیگر مثل طب و هندسه و غیره باشد آنرا سوء صناعت گویند و آنکه در علوم و مسائل دقیقه باشد بلادت نامند نه حمق و صاحب کامل و جامع الصناعه میگویند که گاهی حافظه و فکر هر دو فاسد میگردد و آنرا احمق گویند مانند آنکه مشایخ را بسبب ضعف دماغ ایشان عارض میشود و شیخ الرئیس میفرماید که اختلاط ذهن و رعونت و حمق اگرچه هر دو آفت عقل اند و سبب محدث این همه در بطن اوسط دماغ واقع میشود لیکن فرق در هر دو آنست که اختلاط ذهن آفت در افعال فکریه بحسب تغیر و تشویش ست و رعونت و حمق آفتیست در افعال مذکور بحسب نقصان یا بطلان و حال آن شبیه بحال پیرانه سالی یا کودکی و نقصان عقل میباشد و بالجمله اسباب این مرض یا برودت سازج ست فقط و یا مع یبوست مشتمل بر بطن اوسط از جوهر دماغ تا مؤخر او و بالعکس و یا برودت مع مادهٔ بلغمی مرتبک و تشبث در تجاویف دو بطن مذکور و این اکثر بود و قید مادهٔ بلغمیت بهر آنست که مادهٔ سودا وی که موجب آفات در افعال فکر میگردد آنرا مایخولیا گویند و طریق تشخیص این اسباب باید که اولا سری بملمس استفاع از مسخنات و تصر را از مبردات دریافت کنند بعد به پرسند که در سر کی معلوم میشود یا گرانی اگر سبکی بگوید برودت سازج باشد بعد ازان حال بیخوابی و خشکی دهن و بینی و غیره آثار یبوست نیز پرسند اگر مریض اقرار این هم کند برودت مع یبوست باشد والا برودت صرف بود و اگر گرانی سر بیان کند برودت مع مادهٔ بلغم باشد پس از غلبه خواب و کثرت رطوبت دهن و بینی و دیگر علامات بلغم نیز سوال کنند علاج اگر برودت تنها باشد تسخین دماغ و اگر مع یبوست بود تسخین مع ترطیب پردازد بطوریکه در علاج امراض دماغی بارد سازج و نسیان بارد یابس مذکور شده و در مایخولیا باید و بقول شریف خوردن روح مرغ زنده کاست و ابن هبل گوید که بلع کردن قلب هر هر در ساعتی که از سینه او برارند ذکای نخبه و صفوت کند و خلفل الحلة مصطکی مساوی شکر برابر همه هر صبح یکمثقال خوردن حمق و رعونت را نافعست و کذا معجون لبوب و شربت ابریشم با مومیائی و مفرح یاقوتی مسمی بانشخش و معجون حافظ العقل از تصانیف حکیم علوی خان در این باب انفع و ایضا و هی غذا بگوشت ماکیان فربه و تیهو و دراج با ادویهٔ خوشبو ساخته و حلویات معتدله و فالوذ، جات شیرین بروغن بادام آمیخته بغایت مفید و ادهان حار رطب مثل روغن خیری و بابونه و یاسمین و نرگس و سعد سر الیدن و طبیخ ادویهٔ گرم و تر بسر ریختن برای تسخین و ترطیب دماغ سودمند و آنجا که برودت مع مادهٔ بلغمی باشد باستفراغ و تحلیل آن کوشند بدستوریکه در علاج امراض دماغی بلغمی و نسیان بارد مذکور گذشت و فی المسکنجبین عنبر صافی و تخم ترب نمایند و با وجود این واجبست محافظت قلب و تقویت آن بدانچه مقوی آنست بالخاصیت مثل خمیر و ابریشم لولوی و نانخواه آن و فیجندی گوید که اگر سبب این علت سوء مزاج دماغ باشد فقط در این صورت حاجت شدید بمعالجه قلب نباشد اما اگر این مرض در جوهر روح باشد در این حالت حاجت باصلاح قلب شدید باشد و باید که این علاج با دویهٔ مفرحه بود و نفع آن برای سوداویت مزاج ظاهرست و برای برودت قلب نیز ادویهٔ مفرحه را خاصیتیست خصوصا هرگاه که دوای قلبی مذکور مصلح دماغ بود و الا محالة و لنفع البلغ باشد و لهذا شیخ الرئیس بدین مرض بهر تقویت قلب بادویهٔ مخصوصهٔ آن مثل معلوق المسک و شربت بنفشه و مفرح نیز امر فرموده و باید که مسکن مریض خانه روشن گرم باشد بالجمله تدبیر بیداری و تلطیف غذا و تقلیل آن و میل دماغ بمزاج یابس کنند و تلطیف خون و تعدیل و تقلیل تسخین آن نمایند بحیکه موجب شدت غلیان و تسخیر نگردد بلکه حار لطیف غیر غالی بچیزهای مذکی ذهن و مصفی آن نمایند و معطر تر باشیا برای ذهن از اغتذای مذیبه و طوبات ست تناول میرات مولد بلغم و افراط سکون و آنچه موجب حرارت و یبوست ست نیز و یبوست از جهت نقصان مضرت بذهن ندارد بکار از جهت افراط و سرعت حرکت یا بسبب افراط قلت روح و انحلال آن با وفی حرکت مزاج مستمسک از روح مضر ذهن باشد و بقول اصحاب شفا والاستقام

در بارهٔ وجوب اطراف اجمالی اسطوخودوس بهترین اشیاست و در بیهقی طبیب باغذیهٔ اشربهٔ بنفشه و شیر زنان و حمام مطبوخ آبزن و دوشیدن شیر بر سر بریده است

مالیخولیا

و آن عبارت ست از تغیر ظنون و فکر بسوی خوف و فساد و بسبب غلبهٔ مادهٔ سودا ست یا مادهٔ سودا که از احتراق اخلاط حاصل شود و آنچه از غلبهٔ سودا و احتراق آن اقتضا مالیخولیای سوداوی گویند و آنچه از احتراق خون یا صفرا یا بلغم عارض شود مالیخولیای موسوی و صفراوی و بلغمی خوانند و شیخ میفرماید که سودا را علی الخصوص مالیخولیا یا سوداوی طبیعی باشد چون در مقدار خود بیفزاید و یا سوداوی بلغمی چون بلغم بسبب تکاثف یا اندک احتراق مستحیل بسودا گردد و این نادر بود و یا سوداوی موسوی چون خون بسبب فرط انطباخ یا تکاثف خود یا غیر احتراق شدید مستحیل بسودا و یت شود و یا سوداوی صفراوی که از اندک احتراق صفرا حاصل گردد چه اگر احتراق او بدرجهٔ غایت رسد مالیخولیا پیدا کند و بر احداث مالیخولیا اقتصار ننماید و ایضاً او میتویسد که کثرت سودا و تولد او گاهی بسبب عضو فاعل غذا بود و آن جگر ست چون از شدت حرارت یا احتراق خون شود و یا بسبب ضعف خود تا دفع فضول سوداوی عاجز باشد و این کثرت بود گاهی بسبب عضو منفعل و مغذی سودا باشد و آن طحال است چه طحال از جذب ثقل و مدد مادت یا از جگر ضعیف و عاجز بود و یا از دفع فضول سودا که کنیز جگر باشد عاجز باشد از جگر بسوی آن و متحبس شده و آن ضعیف و غیر قادر باشد و گاهی تولدی یابد سودا در عضو دیگر یا بسبب شدت احتراق غذای او و یا بسبب عجز او از دفع فضول غذای او بتاثیر لطیف آن و در ردیت کثیف آن و یا بسبب شدت تبرید و تجفیف آن عضو چیزی را که میرسد بسوی آن و گاهی سبب تولد او تناول اغذیهٔ مولد سودا میباشد و بعضی گویند که گاهی مالیخولیا از اثر جن افتد و این بنابر احاله مزاج بسودا باشد پس سبب قریب سودا بود و از اسباب قویه در تولید مالیخولیا افراط غم و خوف و فکر و سهرست و احتباس چیزی که عادی سیلان آن باشد مثل حیض و بواسیر و رعاف و قی سوداوی و دوری و غیر اینها و گیلانی مینویسد که مالیخولیا گاهی از سودا نباشد بلکه از برودت و یبوست دماغ بود چنانچه عنقریب از قول شیخ ظاهر شود و یا از حرارت چنانچه بعضی گفته اند لیکن بسبب قریب او در اکثر امر استحاله روح بسوی طبیعت سوداء غلبهٔ اردمیت بران باشد و بقول شیخ سبب مالیخولیا یا در نفس دماغ باشد فقط و یا در خارج آن پس آنچه در نفس دماغ ست یا از سوء مزاج بارد یابس ساده بی ماده باشد که جوهر دماغ ثقیل و مزاج روح روشن را بسوی ظلمت تبدیل سازد و یا ماده بود و این ماده یا در عروق دماغ باشد که بسوی آن از موضع دیگر آید و یا در آن از احتراق بسوی سودا مستحیل گردد چنانچه مزاج دماغ فاسد باشد و بلغم یا خون که از اعضا آید در نسج محترق شود و یا خون متعکر و متر سب گردد و این اکثر باشد و یا مادهٔ متشرب در جرم دماغ باشد و یا موذی در دماغ بود بکیفیت و جوهر خود پس بطول پرزد و بیشتر مالیخولیا منتقل از صرع گردد و بالجمله آن ماده یا متولد در دماغ باشد و یا بسوی دماغ از موضع دیگر آید و آنچه در خارج دماغ ست یا در تمام بدن منتشر باشد چون بران مزاج سوداوی مستولی شود و از ان خلط محترق یا بخارات مظلم او بسوی دماغ مرتقی شود و یا در عضو واحد مثل معده و کبد و ما سار یقاربها حال مراق باشد و ازین معلوم شد که مالیخولیا بحسب محل سبب او سه قسم ست اول انکه سببش مخصوص نفس دماغ باشد و این را مالیخولیای ماغی گویند و این اشر الاصناف ست دوم انکه سبب او عام در جمیع بدن و عروق باشد غیر قلب و دماغ و از ان بخار بسوی دماغ مرتفع گردد و این اسلم ست سوم انکه سبب آن در عضوی خاص مشارک دماغ باشد مانند اعضای مذکوره و این قسم را مالیخولیای مراقی و نفخه مراقی و مالیخولیای نافخ و مراقیه گویند جهت غلبهٔ نفخ و ورم صنف و شر سوفیا نیز مانند و مراق بفتح میم و رای مهمله و تشدید قاف غشای مستبطن ست که از خارج بر احشا کشیده و احشا عبارت ست از انچه در جوف شکم ست مثل معده و کبد و ما سار یقاربها حال و اما سبب مراقی آنست که بواسطهٔ حرارت باطن در مراق فضول غذا یا بخار معتاد اگر گردد و اخلاط مراق سوخته مستحیل بجنس سوداوی شود و ورم پیدا کنند یا نکند پس از وی بخار مظلم بسوی سر مرتفع شود و موجب مالیخولیا گردد و بقول شیخ سبب او شدت حرارت معده و انسداد طریق غذاست بسوی بدن و گاه حدوث ورم در انجا و ارتفاع بخار از ان و یا حدوث ورم حار سوداوی در معده و قتیکه معده حار باشد و خون مراق را محترق گرداند و این امر یا بجمعی از اطباست و یا بمجموع انخلاط سوداوی حار در مراق و احتراق آن بحرارت کبد و امعاء و احداث ورم حار در مراق و این را نافخ نیز گویند و این ورم نیست بلکه ریاحی ست که احداث ورم نماید چنانچه برای سرافیون برهمین ست و نزد جالینوس ورم باب کبد ست پس محترق میشود و دوم مراق از بخار مظلم سوداوی مرتفع از ورم آن و یا بسبب حرارت آن بمجاورت و نزدیکی قلب سبب او شدت حرارت جگر و امعاء و عروق دقاق ست که میرود از انها غذا از معده بسوی کبد و بسبب گرمی آنها خون محترق گردد و بسوی طحال مندفع شود و آن بطرف فم معده دفع کند و برین قول قرشی و اکثر متاخرین اند و نزد قومی بیشتر سدهٔ ماساریقا از خلط سوداوی احتباس آن بلا ورم ست و این سده چون نفوذ نیک غذا را منع کند آن غذا در قعر معده باقی ماند فاسد شود و متعفن گردد و بخار کثیر فاسد

او محدث این مرض گردد و نزد دیگران بهم پیوسته و هم ست در ما سایقا و بدان سبب عدم نفوذ غذا بسوی جگر و بقای آن در معده و احداث این مرض ظاهر است مذکور
و در کشر این مرض هم جایز بود هر آنکه ریحیات و تشنگی و قی صفرا لازم نیست و نزد جمعی از محققان اطبا اجتماع مادهٔ سوداوی در معده هست از استقای او در معده از آن یا انصباب
آن از طحال بسوی معده و احداث او در هم بار در قعر معده و ارتفاع بخارات از آن بدماغ و یقراط و غیره متقدمین متفق اند بر آنکه خلط محترق حاصل میشود او لا در زمین
که بفم معده و مراق اند پس آن خلط در قعر معده میریزد و دران فلغونی حادث میگردد و بعضی از شیعهٔ جالینوس گویند که خلط سوداوی اول در او رده معده حاصل میشود و
پستر دران فلغونی حادث میگردد و گویند که مراد از فلغونی در اینجا التهاب ست و روفس گوید که مواد سوداوی در معده مجتمع میشود و پستر در اسفل آن نزدیک بواب
و رم حادث میگردد و ازان بخارات سوداویهٔ رقیقه غلیظه منحل میشود و بسوی مراق و فم معده مرتقی میگردد و پس انکار دیه و غم و حزن حادث میکند و نزد بعضی
شدت حرارت معاست و نزد قومی و رم معای صائم ست و ثابت بن قره گوید که سبش و رم طحال ست بسبب اجتماع اخلاط در ان و کثرت انصباب سوداء از ان
بر فم معده و بحمت حرارت معده از ارتفاع بخارات ازان سوداء بدماغ و نزد رازی سبب آن سدهٔ طحال ست از زیادت صدت و عفونت در سوداء که اندر انست و دفع آن
فضول ردی بسوی فم معده و ابو الخیر حماد گوید که تولد این علت بشارکت طحال ست و سبب شارکت آنست که هر گاه قدری سوداء از طحال بمعده می آید پس گاه سوداء
بمعده بسیار آید یا سوداء ذاتی طبیعی آید قوت دافعهٔ معده از او دفع نتواند کرد و اندر معده حرارتی باشد که بخارات ازان سوداء بر انگیزد و ببر دماغ برارد و حرانیان بابل
را اعتقاد آنست که اخلاط محترق میشوند یا بتدبیر ردی یا بفرط حرارت یا تناول اشیای حاره و افکار بسیار و بعد احتراق اگر در شرایین او رده بدن حاصل شوند بسوی
معده و عروق آن بریزند ازان بخارات سوداویه مرتفع شوند بسوی دماغ و روح نفسانی را سیاه کنند و نوعی از مالیخولیا پیدا کنند و اگر در معده و او رده آن بریزد صدر معده
و رم حار سوداوی حادث کند خصوص در قعر آن که او رده در انجا بیشتر اند پس ازان موضع و رم بخارات سوداوی بسوی مراق مرتقی شوند و منفذ دران پیدا کنند و بسوی
فم معده برایند آروغ ترش و انچه بسوی دماغ روند وسواس و غم و فزع حادث نمایند و نزد مولف حق آنست که هر واحد از جمیع اسباب مذکوره سبب حدوث
این مرض ست لیکن سبب اکثری آنست که قرشی و متاخرین اختیار کرده اند چنانچه در قول بقلس گذشت اکنون بدانند که بقول شیخ گاهی سبب تولد مالیخولیا در
خارج دماغ بود و مبدأ تولد او در دماغ باشد چنانچه در معده یا در رحم یا در اعضای دیگر مشارکه سر و رم حار بود پس بخار حار ازان مرتفع گردد بسوی دماغ و طوبات
دماغ را محترق گرداند و احداث حرارت و یبوست نماید و مالیخولیا آرد و انچه از بردو پس سوداوی ست سبب آن سوء مزاج سوداوی مادی یا غیر مادی در قلب ست بهر آنکه
روح نفسانی متصل بروح حیوانی و از جوهر او ست پس فاسد گرداند مزاج فاسد سوداوی او مزاج دماغ را مستحیل بسوی سوداویت نماید و گاه مالیخولیا حادث از بردو پس
سوء مزاج بحمت اسباب بسیار و میسر نه افتد نه از جهت قلب تنها با وجود آنکه ممکن نیست که بدون شرکت قلب باشد بحمت اتصال بروح دماغی نفسانی با روح قلبی حیوانی
بلکه قریب ست که معظم سبب ان از قلب باشد فلهذا لابد ست که لزوم علاج قلب بعلاج دماغ در بن مرض نمایند و بدانکه دم قلبی چون صیقل صاف رقیق مفرح باشد
مقاومت فساد دماغ و اصلاح آن نماید بلکه عجب نیست که بعد از این مرض را کشر از قلب بود و اگرچه استحکام این علت در دماغ باشد بهر آنکه عجبی نیست که مزاج
قلب او لا فاسد گردد و تابع او دماغ بود یا مزاج دماغ فاسد شود و تابع او قلب باشد پس مزاج روح قلبی فاسد گردد و انچه ازان بسوی دماغ نافذ شود فاسد بود و مواد
دماغ بر افساد او نماید و گاهی مالیخولیا در آخر امراض مادیه خصوصا حاده عارض شود و این علامت موت ست و در بن وقت مریض را عارض میشود که ذکر موت
و موتی بسیار کند و بقول بقراط بیشتر مالیخولیا کسی را هم میرسد که مزاج قلب او بسیار گرم باشد از حرارت قلب تولد یابد ازان مادهٔ سوداء با احتراق خون و مزاج دماغ
او رطب ضعیف باشد که قبول نماید تاثیر آنرا که در قلب متولد شود و گذارد اشخاص گندم رنگ بسیار موخشک لاغر بسیار افتند و کم ست تولد آن در اشخاص
سفید چست فربه و مستعدین مالیخولیا کسانی باشند که الثغ یعنی عاجز در تکلم از افصاح بعض حروف مثل سین و ساد وغیره باشند و حاد در اخلاق و ضعیف
زبان یعنی قادر بر کلام کثیر متتابع باشند و حرکت پلک ایشان سهل بود و چهره بسیار سرخ یا گندم گون و رگهای آشاء سیع و لبها سطبر و بر سینه موهای
سیاه غلیظ باشد و این امور مذکوره بعضی دلالت بر حرارت قلب بعضی دلالت بر رطوبت دماغ می نمایند و سالمترین انواع مالیخولیا آنست که از روی خون
حادث شود و آنکه بادی فرح و سرور باشد و ردی ترین انواع آنست که بانیا باشد و بسیار باشد که مالیخولیا بواسیر و دوالی منحل گردد و این علت بر دو ان

اکثر عارض شود و بزنان فاحش تر و بدتر باشد و در کهول و شیوخ و در صیف و خریف بسیار افتد و در شتاء و ربیع کمتر و گاهی در ربیع بسبب تولد ان اخلاط سوداوی و مخالطت آنها بخون هیجان میکند و گاهی هیجان او بسبب تولد ان سودا بود و مستعد بمالیخولیا را مالیخولیا بسرعت افتد چون آنرا خوف یا غم یا سهر رسد یا ازان بسیلان خون معتاد باقی سوداوی محتبس گردد و امثال انها چه موجب هیجان سودا یا اختراق اخلاط گردد و بقول رونس مالیخولیا و خصیان را عارض نمیشود مگر در بدرت و مالیخولیا متمیز نمیشود و چون ابتدا نماید بانسان مگر حذاقی اطبا را و بقول بقراط کسی را که خوف و غم زمانی طویل عارض شود مرض او سوداوی باشد و اصحاب طبایع فاضله مستعد برای مالیخولیا هستند زیرا که این طبایع سریع الحرکت کثیر الفکر میباشند و بقول سرافیون سقوط شهوت طعام در مالیخولیا ردی ست بهر آنکه او از بسیس میباشد و قلت اکل آنرا زیاده میکند و اگر ببدن صاحب این مرض مثل حمره قروح عارض شوند بر موت قریب دلالت کنند طریق تشخیص مالیخولیا و اقسام آن بدانکه در ابتدا قبل از استحکام مرض وسواس و گمان بد و خوف بلا سبب ظاهر و سرعت غضب و حب تنهائی و اختلاج و دوار و دوی و خصوصا در حرقی پدید اید پس هرگاه مرض مستحکم شود فزع و سوء ظن و غم و وحشت از مردم و کرب و هذیان و کلام کثیر و شبق و خوف از چیزی که در عادت از ان خوف نمی کنند ظاهر شود و اصناف این خوف بسیار ست چنانچه بعضی از انها خوف افتادن آسمان بر خود کنند و بعضی از فرو بردن زمین ترسند و بعضی خوف جن کنند و بعضی خوف سلطان و بعضی از سارق و بعضی از آمدن درنده نزد خود و امور ماضیه را درین تاثیر میباشد و کذا تخیل ایشان نفس خود را مثلا بعضی خیال کنند که پادشاه بوده بیم و خوف امر اء ملک از خویش و تسلط اعدا بران نمایند یا درنده یا دواب یا طائر گشته و مثل آنچیزها آواز کنند و یا شیشه یا خم شدیم و از کسر بترسند پس بعضی ازان خنده کنند خصوصا کسی که مالیخولیای او دموی بود و بعضی ازان گریه کنند خاصته کسی که مالیخولیای او سوداوی محض باشد و بعضی از ان خواهش موت کنند و بعضی از ایشان زیاده از معتاد از موت بترسند و ایضا بعضی او هم افتد که او را زهر داده اند یا خواهند داد بدان سبب از طعام و شراب باز ایستد و هلاک شود و بعضی را او هم شود که او را سر نیست و سبب این هم مادهٔ زنجی باشد و آن مادهٔ عضو را سبک دارد و بعضی را تو هم گردد که پوست او چون کاغذ شده است و سبب این و هم خشکی دماغ و بیس مادهٔ سوداوی باشد و بعضی را و هم شود که مار بحلق او فرو رفته است با بجمله بیشتر او هام ایشان از جنس کاری باشد که اندر صحت کرده و بدان مشغول بوده باشند مثلا اگر مریض لشکری باشد دعوی پادشاهی کند سخن مملکت و تدبیر حرب و قلعه گشائی و مانند آن گوید و اگر کسبی شغلی داشته باشد و هم کند که قومی قصد گرفتن و کشتن او کرده اند و او را زهر خواهند داد و اگر مریض دانشمند بوده باشد دعوی پیغمبری و معجزات و کرامات کند و سخن از خدائی گوید و خلق را دعوت کند و علی هذا القیاس و بدانند که قارورهٔ اصحاب مالیخولیا در اغلب قریب صحاح مائل بسبزی قلیل النضج بود و نبض ایشان صغیر صلب یا بطی صلب مختلف در جمیع امور که دران نبض مختلف میباشد و خصوصا در هنگام تزاید مرض گویند اعراضیکه عقب مالیخولیا بهم میرسند حمیات مزمنه مختلفه ست با بجمله بعد ادراک این مرض دریافت کنند که علت در دماغ ست یا در تمام بدن یا در عضوی دیگر و این چنان باشد که نظر کنند اگر مریض مفرط الفکر و دائم الوسواس بود و بیشتر بطرف یک چیز در زمین بنگرد و چشم فاتر و سر الغرم مع اعتدال حال لحم بدن و رنگ سر دردی و چشم و زبان او تیره نماید و لمس سر حار و بیداری بسیار و نبض بطی و صغیر مختلف و بول رقیق قلیل النضج بود و تقدم سهر و هم و فکر مفرط و سیر در افتاب بکثرت تناول اشیای حارهٔ ضارهٔ دماغ مثل سیر و پیاز و کندنا و جز آن و سبقت امراض دماغی در یافت شود و اعراض این مرض بسیار عظیم و اظهر دائم باشد و با کثرت هذیان و هیجان و غم و هم و خوف و فزع و تخیلات رذیه و توهم و امثال آن بود و مرض خاص بدماغ باشد پس اگر با این علامات اختلال در حفظ صور و اشکال یافته شود و خیالات باطل نماید و خرد و تمیز بر جا بود آفت در بطن مقدم دماغ باشد و اگر تخیل مختل گردد و فکر و تمیز خرد و باطل شود و قوای فعل او با آفت باشد در بطن اوسط بود و اگر ذکر و حفظ اختلال پذیرد در بطن مؤخر باشد و اگر جمیع افعال دماغی مختل بود خیالها و فکر یا و قوای فعل او همه تباه گردد آفت در جمیع دماغ باشد و اگر سیاهی لاغری تمام بدن احتباس چیزی که از طعام یا معده با اسهال قوی و انچه بادرار از زعاف معتاد یا از معده یا از حیض مستفرغ می شد و کثرت موی بدن لاسیما بر سینه و تقدم ادمان اغذیهٔ مولد سودا چون گوشت نمک سود و ماهی شور و باذنجان مانند آن و ادویهٔ محرق خون صلابت و اختلاف و صفر نبض و صفائی و سبزی با سیاهی قاروره و تقدم تعب و کد و حمیات مزمنه و مخلوطه مدرک گردد و مرض مشارکت تمام بدن باشد و اگر علامات ورم معده یا زیادتی مرض شدت آن در حالت تخمه و امتلا و خوردن مسخرات و در وقت هضم و اکثر هیجان مرتفع معده از وقت

تناول غذا تا انهضام آن و سکون معده بعد هضم غذا و در صورت حار بودن و رم التهاب در مزاق و قی صفراوی و عطش و شدت مرض و تب گرمی معلوم شود از معده باشد و اگر آثار حرارت جگر و ضعف آن یا ورم یا سدها سار یقا که در تشخیص سوء مزاج و ضعف و رم کبد و سدها سار یقا مذکور خواهد شد معلوم شوند از شرکت جگر یا سار یقا باشد و اگر اشتهای طعام کثیر بود و هضم قلیل و قرا قر بسیار و انتفاخ طحال و ضبق شدید و احیانا تب بع بادی ملاحق گردد و گاه طبیعت نرم بود و گاهی اذیع سودا در طحال یا در رحم معده الم واجب کند از مشارکت طحال یا شده و اگر احساس ثقل در مزاق و اجتذاب او بفوق و تهوع و غثیان و خزان و کرب و قلق و تنگی سینه و انسداد هضم و آروغ ترش و دخانی و رجوع مفرط و کثرت آب دهن و نفخ و قرا قر و تمدد و سوزش و شکم و خروج ریح کثیر و گرسنگی کاذب و احساس میان کتفین معده و خصوصا بعد طعام تا هضم او بالتمام احساس بارتفاع بخارات شبیه بدخان طرف حنک و لهات و گاهی عروض قی بلغمی مراری و گاهی ترش مضرس دندان و بلغمیت مخاریت براز و سفیدی قاروره در اکثر و تخفیف مرض بحدوث هضم و زیادتی آن بنقصان هضم و در تخمر و سوء هضم و اکثر تقدم یا وجود دم سوداوی مزاق و اختلاج اندر مزاق و اعضاء و بعض اوقات بود بمشارکت مزاق باشد و ایضا ضیق النفس و سهر و ملالت بلا تعرب و قبض طبع زائد از عادت و بعض اقسام و رقت فم معده و سینه و گاهی ترشح طعم دهن و گاهی تلخی آن و احساس تخلخل سوزن بر پشت و بازو ها و گاهی در تمام بدن خصوصا اعالی او و بعضی که گمان تب شود در گاهی احساس مور مثل گرفتگی و گاهی مثل مجمع ماندگی و گاهی التهاب مثل نضج و تمیل و گاهی قشعریره و لرزه بر اعالی بدن و سوزش کف پست یا با و گاهی همی آنها یا سائر بدن و ضعف بحسب قلت و کثرت لازم مرض بودن حتی که گاهی قریب بغشی گردد و گاهی ظنین و دی عارض شدن و احساس بحرکت مورچه و گاهی معلوم شدن تخلخل برق پیش چشم و خشونت در چشم و ثقل اجفان و سوزش و گرمی در دماغ و سر و خشکی بینی و اضطرار از حرارت و پیوست اندرک و رویت دخان و تاریکی در خواب و استعجال امور که لائق استعجال نباشند و صبر امور مشروع و طیش و حدت باطل و هوت در امور سهل که دران مکث نشاید و صداع و نسیان و فواق احیانا و در ضریح متواتر و خفقان معدی و تجلی و گاهی علم طحال ظاهر شدن از عوارض مرض مبارک مزاق ست لیکن وجود این همه در یک شخص ضرور نیست و بدانند که از امراض کثیر الشابهت باین مرض سبع البوسیر ست ازین جهت که هر دو شریک اند در نفخ و قبض و خروج ریح و قرا قر و آروغ و تمدد و انجذاب معده گاه بفوق و گاهی بتحت و در سینه و تنگی او و ضیق النفس و فتیان و ایضا قروح مری معده و سوء آنها نیز مشابه باین مرض باشد از جهت که در هر دو در دیار یستخوانهای سینه میباشد هرگاه مرض در فم معده و اسفل مری باشد بالای ناف هرگاه در قعر معده بود آروغ بدبو و شدت خشکی زبان و در دکتفین و کرب معدی و غثیان نیز مشترک ست درمیان هر دو **فرق** در مزاق و ریح البوسیر انست که حبس ریح حوالی معده و حدوث تمدد و تشنج در عضلات بطن و تبض شکم در ریح البوسیر شدید تر از مزاق میباشد و **فرق** در مزاق و قروح مذکور آنکه در قروح مع التهاب سینه و پشت در دکتفین و جمع دمری هنگام فرو بردن لقمه خصوصا نمکین و بزرگ محسوس میشود خون و ریم و تشور و رقی و اسهال بمی باید و باقی علامات مزاق نمیباشد بالجمله هرگاه محل علت دریافت گردد معلوم کنند که سودا فاعل مالیخولیا کدام نوع ست این چنان باشد که نظر کنند اگر اختلاط ذهن با فرخ خفه و عدم لزوم غم شدید و چشم و بشره و سرخ و بدن مائل بسرخی و ثقل و کسل دران و عروق آن واسع و سن شباب و انقطاع خروج خون معتاد از مقعد یا حیض و تحلیل اشیای سرخ و نبض عظیم و سریع و حمرت قاروره بود سودا دموی باشد و اگر با کسل و قلت حرارت ملمس و سکون و کمی تری منخرین و برشحات ابرو و هر وقت از دست و غلبه سبات و بطوء نبض و نرمی آن و سفیدی قاروره بود بلغمی باشد و اگر مع کثرت اضطراب و هیجان و اذی بجنون مثل مانیا و کثرت بیداری و غضب و جسد منفور و مرغوب و شتم و دیدن جامه زردی رنگ بزبان مفرط و نظر مثل دندگان و طیش و کثرت عطش و قلت سکون و قرار و حرارت ملمس بدن غیر تب و بیس و الغرض آن و فرو رفتن چشم و اضطراب دران و بعض شبانی مزاج اصلی حاسر یع الکلام و قبض طبیعت و سرعت نبض و ناریت قاروره بود صفراوی باشد و اگر کثرت فکر و غم و خوف و گریه و تخیل چیزهای سیاه و سکوت و تغیر رنگ بسیاهی و صلابت نبض و حبس تنها کثرت قتری اندک بود مگر وقت تحریک او و ضعیف و حدت چندان کند که فراموشی او شکل گردد سودا دی صرف یا از سودای طبیعی احتراقی باشد و بدانند که تدبیر ما تقدم از تناول اشیای مولده خون و محرقه آن مثل کثرت اکل لحم و خرما و حلوا و شراب شیرین ملحوظ و تقدم تدبیر مستحسن مطلب بر دموی و تناول اشیای مولده بلغم و محرق آن بر بلغمی و تناول اشیای مولده صفرا و کثور آن مثل اکل ثوم و بصل و خردل و بقول حریفه و کثرت تعب و غضب و تقلیل غذا و حب خرفسنه حار مانند آن بر صفراوی و تناول اشیای بارده یابس مولد سودا و کثرت تعب و ریاضت شدید مع حرارت محل و محرق و طوبت بر سوداوی نیز دلالت کند و ایضا اعتبار

چیزی که واجب الاستفراغ و معتاد الدفع باشد بشل قی و اسهال و ادرار و عرق و قصد و حجامت و ارسال علق و رعاف و بواسیر و حیض و منی و غیره نیز متوکل الله بر انها

علاج کلی اقسام مالیخولیا

بدانکه مبادرت بعلاج این مرض قبل از استحکام واجبست زیرا که معالجه این مرض در ابتدا سهلست خصوصا اگر صاحب آن مریض طبیب باشد و در انتها مشکل بود خصوصا اگر صاحب طبیب نباشد و بهر حال از برای صاحب این مرض تفریح و انبساط و استراحت و تقویت قلب و دماغ و تنویم نافع ترین اشیاست و ترطیب هوای خانه و سخن گفتن با حسن خلق و خوشحالی و لباس های سفید و فرش سفید و بو یانیدن نخائج و ادهان و روائح طیبه و خوانیدن اغذیه مرطبه جیده للغذا و عرضه مصفی خون بمقدار مضغ و قوت معده و تدبیر فرهه کردن بان باغذیه موافقه و بودن نحام معتدل الهوا پیش از غذا و بختن آب گرم بر سر بهتر ین تطییر ست و بعد خروج از حمام اگر قدری تشنگی باشد اندکی آب شیرین باکی ندارد و در لک مخضب که برای حفظ صحت میکنند استعمال نمایند و اعتنا بتطییب طاهر شرابه و وضعا حتی الامکان التسخین زیاده نباید نمود و مارا بحسن نعم المرطب ست و کذا در شیر ن شیر بر سر و طلای پیه با کیان نیم گرم مجیب ست و مشغول داشتن بطرب و سماع و لهو و علاجی تمام ست و پیوسته همی از دوستان محتشم بادی ملازم باشند و از کثرت جماع و تعشق بسیار و حرکت شدید و غضب و فکر و حزن و پوشیدن لباس سیاه و تطرکردن بسوی سیاهی و تاریکی و نشستن بمکان تنگ و تاریک و از اغذیه که سوداء را زیاده کنند احتراز عدس و کرنب و باذنجان و شبت و حلبه و گندنا و سیر و پیاز و خردل و باقلا و گوشت خشک و شراب غلیظ و نوشانیدن اشیای حریف و مالح و شدید الحموضت و گوشت گاو و اسپ و شتر و صید های دشتی کوهی و ماهی بزرگ نمکسود و پنیر خشک و ترب و نان بسوس را جتناب ضرورست بلکه واجب ست که چرب و شیرین بالقوه لذیذ تناول کنند بقدری که چرب مجب تدخین و شیرین مستحیل بصفرا نگردد که این بایشان مضرست و کذا از اکثار روغن ندروبسبب قبول تدخین بایشان سرعت پیدا میکنند و ادویه مفرحه در اکثر اقسام مفیدند بودالادویه مراقی و چیزی که در ان قبض و عفونت باشد و یا بالفعل گرم و سرد بود و چیزهای سیاه حتی که خرنوب غیر مقشر هم چنین علت مضره باشد و سهر و فکر و فراغ و تنهائی و تعب و ریاضت و مصابرت بر جوع و عطش نیز مضرند و کذا اسائه تدابیر سبعه بخصوص حبست آنکه بر دفع این مرض مبنی است و اما تنویم ایشان کنند آب طبیخ خشخاش و بابونه و اقحوان بر سر بزنند که خواب اوفق علاج ایشان ست و تدارک مضرت خشخاش که مخدر حس و معطل حرکت ست بتسدید مسام ست بآبختن مثل بابونه و اکلیل در تطولات باید کرد و بالجمله قانون علاج مالیخولیا آنست که مبالغه در ترطیب نمایند و معالجه را باستفراغ سودا قصد و هر گاه فساد طعام خصوصا ترشی در دهن و آروغ ترش معلوم شود قی کنانند و جوارشات مقوی فم معده خورانند و انا دخال طعام طلای طعام قلیل قلیل و اگر ماده سوداوی متمکن در دماغ بود پس سه چیز در علاج مرعی دارند اول استفراغ ماده و آن گاهی بحقنها و بقی ابود مگر کسی که معده او ضعیف باشد و قی در ان مضر قی البته نشاید حتی که در مراقی نیز دوم همراه استفراغ ترطیب از تطولات و ادهان حاره و دوران مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و حبل السوسن داخل کنند تا خلط تنها بدون تلیین دوران و کذا بر طب تنها بدون تحلیل دوران غلیظ نگردد و اگر سودا بعید از حرارت باشد شیح و برگ خاره و پودینه بر طبیات زیاده کردن باکی ندارد و استعمال اغذیه مولد خون محمود مثل ماهی رضراضی و لحوم خفیفه و در بعض اوقات شراب ابیض ممزوج غیر کهنه قوی سوم تقویت قلب اگر مزاج مائل بحرارت باشد بمفرحات معتدله و اگر شدید الحرارت بود و بمفرحات بارده غیر مفرطه البرودة حال مزاج از بعض مرتفع نمایند و چون عروق ممتلی باشد و سوی بود فصد هفت اندام کشایند بلکه در هر حال همین است که ابتدا بفصد کنند مگر آنجا که خون ساقط قوت باشد یا مواد قلیل تنها در دماغ باشد یا بعض مسترخی بود و در گ صاحب این مرض سبع باید زد تا مواد غلیظ هم مندفع گردد و بعد از ان ملاحظه نمایند که کدام جانب سر ثقیل ترست پس در همان جانب سر که احساس ثقل نمایند از همان طرف فصد باسلیق کشایند و نزد کثرت و عموم ماده و ثقل هر دو جانب از سر اکثر محتاج بفصد باسلیقین اند هر دو جانب میشوند و گویند که اگر گی ظاهر نباشد فصد سر نکشایند و خون بقدر قوت و طاقت اخراج نمایند مگر در صورت ضعف بسیار و قلت مواد در استیلای مجفف نگرفتن خون بسیار بالمنوع و ضرر باعث نیابی ضعف و بیمی و هلاکت ست و فصد صافن اولی از فصد قیفال ست برای جذب ماده بسوی مکان بعید تر خصوصا در زنان جهت آنکه اکثر ایشان بشارکت رحم مبتلا و فصد صافن در حیض می نماید و اگر خون کم و محتقن بدماغ باشد حجامت میان هر دو شانه بهتر از فصد ست و مسیحی گوید که اگر این علت سودا و تنها باشد فصد کرک پیشانی کنند و اگر خلط سوداوی در جمیع بدن باشد فصد قیفال کشایند و مخفی نماند که در بعض مواضع اگر در ماده اخراجی پیش از فصد منضج ندهند و سودا بسبب تدبیر

در فصد برنمی آید و درین صورت چند منضج فصد کنند فصد میباید بعد تقلیل مادہ میکنند تا استعداد تنقیہ بادویہ حاره بهم رسد ایضا مسهل بی منضج ممکن نیست و در حالت منضج اکثر سوزش بهم میرسد لهذا فصد اول ضرور ست والا دویہ حاره باعث ازدیاد احتراق میگردد و چون بعضی جا مادہ عروق بی فصد اخراج نمی یابد مسهل هرچند که قوی باشد کفایت نمیکند درین صورت برای دفع مادہ عروق بعد مسهلات فصد ثانی میکنند و علاوه ازین گاهی از ادویہ حاره مسهل گونه احتراق دهند بهم میرسد از فصد ثانی زائل میگردد و بعده اگر بدست دماغ دگر خوابی بهم رساند تبریدات و سوطات زائل میشود و باید که ملاحظه نمایند رنگ خون را در حال فصد هر عرقی که فصد آن کنند اگر سیاه برآید دلالت میکند بر آنکه مادہ محترقه انبساط و انتشار در بدن نموده باشد اگر در دماغ و اگر احمر قانی یعنی سرخ خالص الحمرت باشد دلالت می نماید که مادہ در عروق دماغ ست و در بدن منبسط نگشته و درین حالت باید که فصد گردن بیشانی نمایند و در مقدار برآوردن خون از فصد بقول صاحب کامل در صورت سیاهی رنگ خون مبلغی وافر ازان برآرند و اگر احمر قانی باشد مقداری اندک کفایت بود و اگر احمر ناصع باشد فی الفور بند کنند و شیخ میفرماید که اگر در فصد خون رقیق باید دلائل دیگر بر غلبه دم دلالت نمایند باید که بزودی بند نکنند زیرا که پیشتر در ابتدا از فصد خون رقیق برمی آید و بعد ازان غلیظ خصوصاً که فصد ضیق کشوده باشد ازینجهت واجب ست که فصد وسیع کنند تا خون غلیظ در وی محتبس نماند و شرد نسازد بعد از فصد مسهلات و مرطبات مقوی قلب دماغ و اغذیه باروه رطبه جیده الکیموس چند روز تا یکهفته و زیاده ازان بخورانند و باز اگر محتاج بفصد گردد و قوت قوی باشد فصد اکحل نمایند و بعد ازان منضجات بدهند و در هر ماه استفراغ مادہ بحسب و ایام حاجات باید و تنقیه بکرات نمایند و ملاحظه مادہ تمامه باید و هم قوت ساقط نگردد غرض که تنقیه سودا بکرات بالاطلاق باید کرد اگر حصول صحت بطی باشد لیکن نباید و یه قوی الحرارت و الیبس که دران خوف احتراق ست و از بهترین منقیات که اصحاب مالیخولیا در صورت عدم تنقیه استفراغ بدان محتاج اند ملاء الجین ست و در میان مسهلات که هنوز دادن مسهل دیگر منظور بود مقویات معده باید داد لیکن آن مقوی باید که یابس باشد و گرنه اعضاء در وقت قصور بخل خواهند کرد چنانچه آنچه برای و اطریفلات و دواء المسک و غیره معمول ست بعضی ها بران گلقند میدهند و بعد فراغت از مسهلات بمقویات قابضه مطلقا معده را نباید داد اگر ضعف معده بود دران ماده موجب علت باشد تا آنکه دران ماده تغیر حاصل شده باشد مناسب بود و بعد انقاء که در سودائی که از احتراق خلط حادث میشود بعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز می باشد پس در منضج و مسهل آن ادویه بخصوصه که آن خلط نیز میباید بجمیع وجوه معالجات آن خلط نمایند و این قاعده در جمیع امراض سوداوی که از احتراق اخلاط باشند باید دارند و ایضا از جمیع احوال از رعایت قلب و تقویت آن هرگز غافل نباشند زیرا که بقول شیخ مالیخولیا بدون شرکت قلب نمی باشد و دار المسک با عرق گاوزبان و با دو نخجویه علاج فاضل ست و آنجا که سبب بعض احتباس در معده از حر یعنی یا بواسیر و غیره باشد اول آن کنند و آن اصحاب مالیخولیا کسی که در بدن او سودا متحرک باشد آن قابل تر برای علاج ست از شخصی که سودای چنین نباشد و کسی که سودا در ان متحرک بود آنست که سوای سودا قی و براز بول و در جمله بهق و کلف و قروح و جرب و دوالی و داء الفیل و سیلان خون از مقعد و مانند آن ظاهر شود و این جمله دلیل قابلیت تمیز سودا از خون و علامت خیرست و اگر بعضی اسباب تشنج عارض شود و اسباب آنچه گرسنگی و زیان متقوح در جلاب و اندکی شراب بخورانند و آب مفرح بنوشانند و پس ازان خواب کنند و بعده حمام نمایند و بعد خروج از حمام غذا دهند مواظبت اقتباس کند که اگر مالیخولیا از سوء مزاج صافی باشد تبدیل مزاج متوجه شود مدام الدوام ترطیب بخورانیدن اغذیه و اشربه بدفعاتی که تری افراد مفرحات بارده معتدله احراز عرق شیر سیاه و عرق گاوزبان و شراب بهشی مفرح با آب بیشتر درین باب اثری عظیم دارد و تقل کردن از هوای گرم بهوای سرد و تردد در خانه که خنکی الاجل درین علاج تحصیل توان کرد تا که اصلاح جلیه متصل بتدریج باید نمود و در فربه کردن بدن کوشند و هموار و سرخاب پای و دست و ابرو و غبغب را بادامی و شحم مرغ کنند و کاهو چرب باندک نمک و خشخاش بخورانند همچنین نان و خشخاش و انگشت شهاد و چغز و گوش بچگان و همچنین شیر مرغ و خروس و اسفناج و ورق الیلوبه و مانند آن بر کیفیت بالا بحسب مزاج یکباعت مجوی تجدید نمودن و در شبانروزی دو سه بار دادن را دامی باید و چون مدبر تدبیر تنقیه معتدله روز و مناسب خلط غالب جملیات بادویه و مسهلات خفیف سریع الحرکه مانند ماء الجبن و سکنجبین انتیمونی و علاج بحال باید کرد و می باید که وقت شب حب الاجر و حب راشد لیکن افضل انست که نخست فصد صافن کنند و یا بسلیق از احتراق هر خلطی که باشد و بعد از افراغ مادہ الجبن و حصول تنقیه تام تعدیل مزاج کنند بخمیره

صندل سرخ نرازی و خمیره مروارید خمیره کهربا بریشم علوسیخان همراه عرق سیب و زرک و عرق شیر مرکب و آنا آنجا که در مرکبند یا معده و یا رحم و یا باب کبد و یا مهارقا باشد علاج او دام کافی بود مع تقویت قلب و دماغ چنانچه در امراض مذکوره باید پس زوال مرض بتقویت اعضای رئیسه نمودن بتدبیر مناسب و بدانند که در زوال همه انواع مالیخولیا جماع کردن خصوص با محبوب خوبصورت اثری عظیم دارد و بنا بر کشیدن ماده از دماغ و دفع بعض بخارات ردی و کدر و سوخته و مشغول شدن طبیعت بمرغوب و فراموش کردن مرض لیکن افراط نکنند تا خشکی نیفزاید و باغیر مرغوب اصلا نکنند که در مرض افزاید و جماع بعد خوردن طعام و شراب کنند که شروع بهضم اول باشد و بر خلو معده هرگز مرتکب این امر نشوند و خواب کردن بعد جماع و بعد از خوردن چیزهای تری افزا بغایت مفید است بنا بر سقوط بخارات رطب بدماغ و همچنین مالش دست و پا و حرکت معتدل و پیاده فرو آمیخته نشستن جهت جذب ماده و در حمام آب سر و سر فرو بردن و تا دیر دران چشم کشاده داشتن در زوال این مرض اثری عظیم دارد و همچنین سر و سینه و کف دست و پا را سرد داشتن و کذا نرم و چرب و گرم داشتن پشت و پس سر که منبت اعصاب است بمثل روغن بادام شیرین و خسته زرد الو و بستن جنای سبز با برگ کشنیز بر بر کف دست و پای و اندکی بر تارک سر گذاشتن بسی مفید است و چند اشخاص را دیدم که صعود بخارات از نزا نگشت پای بدماغ ایشان مورث مالیخولیا گشته و از تنقیه و تعدیل هیچ فائده نشد و من گوشت بچه بز مشماهه بروغن باده گاو پخته بنان خشکار چند روز متواتر صبح و شام خورانیدم و بجای آب گلاب کهنه و عرق گاوزبان ساده نوشانیدم و در مدت دو هفته صحت یافتند بخاصیت آن بطبیعت و از مجربات است **مسیحی** و شارح قانون مینویسند که اگر مالیخولیا از سوء مزاج ساذج بارد و یابس باشد باید که تسخین قلب بمفرحات گرم و دواء المسک و تریاق و شروط لیطوس و مانند آن مشغول شوند و معالجه بسر بدانچه در باب رعونت و حمق مذکور شد و از مسخنات که با تسخین و رطب باشد باید کرد و مالیخولیا قوی حادث از سوء مزاج ساذج عقب مرض حاد دیگر عارض میشود و علاجش سهل بود حتی که آن بطولات زائل میگردد و اگر مرض حار هنوز باقی بود این علامت موجود است چنانچه سابق مذکور شد و از تدابیر منجمه در باب مالیخولیا نقل مریض از بلدی که دران ساکن بود و از صناعتی که کرده باشد و از آبی که مشاد شرب آن بود بسوی افضل این همه هست **مسیحی** گوید که گاهی مالیخولیا عقب سرسام یا سهر طویل یا حیره آفتاب یا ضربه واقع بر سر یا اغذیه و ادویه حاره حریفه که بکثرت استعمال کنند حادث می شود و علاجش ترطیب سر است بفطولات مرطبه و استعمال سعوط بروغن بنفشه و نیلوفر و تناول تخم خیار و بادام شیرین و خشخاش سفید و دوشیدن شیر بر سر **جرجانی** گوید بسیار باشد که از پس بیماریهای گرم نوع مالیخولیا پدید آید و هر که اندران بیماری تنقیه بدن کرده باشد و تدابیر صواب بعمل آورده باشد آن مالیخولیا را قوتی و مددی نباشد فطول و مضاء و شهوم مطلب و زمان کفایت باشد **طریق ماء الجبن** که بفارسی آب پنیر گویند بدانکه ماء الجبن رطوبت بسیار است و گرمی باعتدال لهذا مقصود بالذات از استعمال او ترطیب است اگرچه منافع دیگر بالعرض نیز دارد چنانچه مسطور گردد و متفق اند حکما و مقرند اطبا که ماء الجبن بهترین دواست برای امراض سوداوی و مفتح و جالی و مسکن و ملطف و مصلح اخلاط محترقه و مدرو بسهولت اسهال کند و دران قوتی هست که باوجود قلت حدت بعضو مقصود جالی و ساری گردد و بسبب دسومت از لاق مواد و تلیس اخلاط حاده و تلیین مجاری اعضا میکند و باوصف اسهال قوت انضاج هم دارد و فضلات آن که در بدن باقی میماند اذیت ببدن نمی رساند بلکه اکثر اوقات غذای بدن میشود و باوصف اخراج مواد کثیفه محترقه یبوست در بدن نمی آرد بلکه ترطیب میدهد و این خواص در دیگر مسهلات نیست و هر قدر که ماء الجبن رقیق تر اسهال و بشتر و هر قدر که غلیظ تر ترطیب آن زیاده تر و بالجمله نافع ترین مسهلات است و باوجود اسهال غذای بدن میشود و در امراض حاده و سوداویه و التهاب و مالیخولیا و نخافت بدن و حرارت جگر و تفتیح سدد کبد و طحال و دفع یرقان و شقیقه و ظلمت بصر و انصباب مواد بسوی چشم و لمک و حرقت بول و ضعف گرده و حصاة آن و مثانه و ضعف مثانه و قروح آن و در کل قروح دیرینه و قدیمه بدن و آشک و جرب حکه و کلف و شری و ماشرا جذام و داء الفیل مستعمل میشود و هرگاه در قروح مثانه و مجاری بول استعمال کنند نمک او داخل نکنند بلکه قدری نیز بهترین ماء الجبن برای مرض مالیخولیا از شیر نیست چرا که در شیر غلیظ و لبنیت و دهنیت معتدل است و در شیر بز بسیار است و در شیر میش جبنیت و فربهتر و در شیر شتر و خرمایت غالب تر است و بنا بر ضرورت اگر شیر دهم نرسد از شیر گاو بسازند و گویند که ماء الجبن شیر گاو در سه پاره

بجهت مالیخولیای اقی تافعست و مارالجبین شیر زیرا برای محرورین صالح ترست و مردمی ترا مارالجبین آنکه از شیر خر باشد و مارالجبین شیر بز بجهت سدد و تشنج
و کطف مناسب ست و بهترین فصل استعمال مارالجبین زمان معتدل در حرارت و برودت بود و باید که بگیرند از جوان یک تنگ اگر سرخ باشد بهتر و الا سیاه رنگ و کامل السن
و صحیح البدن بی عیب که زیاده از پنج سال نباشد و چهل روز از زاییدن او گذشته باشد و از سه چهار ماه تجاوز نکرده و پیش از گرفتن شیر چند روز جنین
هنگام استعمال مارالجبین خوراک بزاز عنب الثعلب سنبر و شاهتره و کشنیز تازه و باریان سبز و چوبک سبز و کاسنی و خرفه و بقولات بارده و برگ پسته ان و کنار مقرر کرده
و داشته لوچ نیم کوفته و گاه گاهی برای تحلیل قدری باویان در ان انداخته بدهند و احتیاط کنند که از زیادتی خوردن او بسبب سوء هضم شیر او فاسد نگردد و گاه گاه
بزرار یا طست حرکت میداده باشند که ریاضت موجب تحلیل غذای او شود و پس شیر تازه دوشیده در ظرف نقره یا مس قلعی دار یا سنگین یا سفالین کرده بر آتش ملایم
دود سه جوش دهند و در وقت جوشیدن شیر پهلوی آن ظرف را از پارچه یا اسفنج دراب تر کرده همی مالند تا مانع سوختن شیر باشد و در کمال جوش سکنجبین مسار یا سرکه انگوری یا آب لیمو یا آب غوره بقدر یک تولچه یا زیاده ازان انداز ند و از چوب تر انجیر که سرش چهار پاره کرده باشند حرکت دهند که شیر بریده شود و پس
ظرف را از آتش فرود آورده بگذرانند اگر آب کبود برآید بهتر والا قدری نمک انداخته باز یکدو جوش دهند تا کف کند کف ها را دور کرده
صاف نموده شربت نیلوفر یا هر چه مناسب غرض بود داخل نموده بنوشانند و اگر خواهند که دهنیت در مارالجبین کمتر آید شیر را بعد پاره شدن بگذارند که خوب
سرد شود و الجوای دهنیه منجمد گردد و همراه آب کمتر آید و لهذا رازی گفته که شیر بریده را تمام شب بدارند و اگر هوا گرم باشد ظرف آن را در آب سرد گذارند و گاه گاه
بکاربرند و از هفت تولچه شروع کنند و یک یک تولچه یا دو دو تولچه هر روز زیاده نموده تا یکنیم رطل رسانند و تا سه روز بر همین قدر دارند بعد ازان بدستور هر روز
کم نمایند و بر مقدار روز اول رسیده بعد سه روز ترک کنند و دوان مارالجبین چهل روز یا زیاده یا کم و همچنین کم و زیاده از یکنیم رطل موقوف بر رای طبیب ست
حسب شدت و خفت مرض و ضعف و قوت مریض بعمل آرند و گویند که ادنی شربت او هفتاد و درم ست و شربت متوسط یکرطل و اگر مزاج قوی باشد
تا دو سه رطل نیز جائز دانسته اند لهذا اگر مارالجبین بادویه مسهله تمزج کرده دهند باید که کثیر المقدار ندهند بهر خوف افراط عمل مسهل و در روز هشتم و دهم و دوازدهم
سفوف سودا یا الاجرود و غیره تمزج مواد سوداوی همراه مارالجبین میدیده باشند و در صورت کثرت ماده مغز فلوس ترنجبین شیرخشت همراه او در ایام مذکوره
نیز افزوده میشود و بعد هر سه روز یا چهار روز یا هفته تنقیه بدن بسفوف لاجرود یا حسب آن نموده باشند و اگر مریض ضعیف بود در حاجت تنقیه باشد
بعد فراغ از مارالجبین مسهل دهند و گاهی برای مغلسان صرف الهلیله سیاه سه ماشه نمک سیاه یک ماشه با مارالجبین ساده میدهند و در روز دوم مسهل مقویات قلب
و دماغ و معده مثل آلو بخارا و هلیله مربی و الطریفلات بشیرجات و لعابات مناسبه بدهند. بالجمله اگر حاجت تنقیه باشد پیش از شروع مارالجبین تنقیه نمایند
و بعد از یکهفته و اگر ضرورت باشد بعد چهار روز از مسهل مارالجبین شروع کنند و در ایام مذکوره سفوفات و شربت مخرج سودا حسب اقتضا و غیره بدهند
و سفوف چوب گز و زنار فارسی و حرب و سعفه همراه مارالجبین خوردن نیز خیلی سودمند ست و اگر بحسب اتفاق پیش از شروع مارالجبین تنقیه تام نشده در میان
یا تنقیه در ایام استعمال مارالجبین مناسب نماید در ایام مسطوره مسهل مغز فلوس و شیرخشت و ترنجبین و غیره ادویه مناسبه با مارالجبین دهند بعد ازان سفوف و معجون و شربت اگر حاجت
باشد بکار برند و گاهی برای تلیین تنها شیرخشت و ترنجبین استعمال کرده میشود و اگر مزاج مقتضی باشد تحلیل ریاح منظور بود گلقند مالیده صاف نموده بدهند و هرگاه
جهت امراض سوداوی غیر حاره مستعمل بعد باید که سکنجبین افتیمونی یا شربت آن چهار تولچه داخل کنند و اگر مناسب دانند سفوف سودا دو مثقال هر روز با مارالجبین بدهند
و اگر افتیمون در تمر هندی مساوی در مارالجبین خیسانیده هم بنوشند و اسهال سودا بدیل نوشته و در امراض صفراوی سکنجبین بادرنجبویه مستعمل آرند مارالجبین باید کرد و جالینوس
گوید که اگر معده و جگر حسب المزاج گرم کوفته بجهته بیمار مارالجبین آمیزند اسهال قوی آرد و آنچه که در بعضی از مزجه حار گویند به مارالجبین برای تبرید و تسکین حرارت و زبان اخلاط حاره
استعمال کنند اگر از شربت بنفسه و سفوفات دیگر سبک بدهند بر بعضی بیماران باعث ضرر گردد و اگر صرف مارالجبین همراه شربت نیلوفر و انار و غیره مرارید و امثال آن از ادویه
مسکنه و مقویه بدهند فواید عظیمه مشاهده شود قدر هرگاه مقدار مارالجبین زیاده گردد آنرا در دو سه حصه کنند و در دو سه نوبت بنوشند و میان هر نوبت فاصله کم
از یکساعت نباشد بعضی فاصله زیاده ساعت کافی دانسته اند و به مجروحان هر حصه شیئی معتدل لازم دانند و بعضی مقدار آن صد قدم معین کرده اند و بعضی اهل قدم

و باید که نیمگرم بنوشند و بعد چهار پنج ساعت غذا بخورند از غذا آنچه با شیر یا با خشکاب نان ریزه و یا نخی پلاو مناسب بود و برنج را باید که در آب بسیار گندم بریان ترکنند پس شسته بپزند تا سه ربع شود و از وجب نیارد و اگر نان در اثنای شرب با لبجن نخورند بهتر باشد بحسب ضرورت غیر از روز مسهل نان نرده که معده او دیده رکرده باشند مجبوری در تنور یا قرن پخته بشور با تر کرده خوردن رواست و احسن آنکه روز یکه مسهل با لبجن دهند آن روز دو یکروز پیش ازان غذای طایم و هندبه مسهل مخواب البته باید داد و در ایام نوشیدن ما را لبجن اجتناب از لبنیات و مخللات و مخمرات و حلویات و حموضات شدیده از مقبولات لازم دانند و احتراز از جماع و جمیع حرکات متعبه و عوارض نفسانی واجب شمارند و در تصحیح مریض کوشند و برای تقویت و اصلاح مزاج مفرحات و یاقوتیهای مناسب آخر روز استعمال نمایند و چونکه در بعض امزجه بسبب بطوبت ضعف معده می آرد پس ازین هم بآن غافل نباشند باستعمال جوارشات مقوی معده مثل جوارش عنبر آلوده و مربای آمله و امثله و اگر در میان استعمال ما را لبجن سر فه عارض شود سه پهر دیا قوذیا خمیره بخشخاش بدهند و بدانند که اگر کسی را تزله و عوارض دیگر مانع بریدن شیر از سر که و غیره باشد پس از پنیر پایه یا چسته با قرطم مرتب سازند **طریق** ساختن ما را لبجن از پنیر پایه اینست که شیر را بجوشانند اگر دو طل شیر باشد پنیر پایه نیم درم که کمنه نباشد دران حل کنند و بعد ازان شیر را حرکت دهند و از آتش فرو گیرند و بگذارند که سرد شود پس در پارچه دوته بیاویزند که تقاطر کند و خارج شیبی و مانند آن دبی آنکه با بجوشانند یا نمک امیزند بنوشند و این نوع ما را لبجن در تبرید و تطیب نیز ابلغ ست خاصتهٔ اگر با شربه موافقه دهند و ابتدا طبع نرم کند و بعد تمامی ایام تمامه مصرف غذای بدن میشود و در اسهال نمی آرد و فربه میسازد و خصوص کسانی را که فاسد الدم باشند و لیکن فساد دم آنکه با وجود کثرت غذای جید بدن فربه نشود و این طریق صاحب کامل ذکر کرده و قلانسی از ثابت بن قره نقل کرده که بعد حل کردن پنیر پایه تا زه بچه بز در دو طل شیر بگذارند تا شیر بسته شود پس آنرا دطول و عرض از کار د قطع کنند و نمک سفید و سنگ باریک سوده بران پاشند تا آب ازان جدا شود پس بدست بگیرند و سه اوقیه بچکند بجبین آمیزند و باز بر آتش نهند تا قریب بجوش شدن آید و حرکت همی دهند پس مکرر صاف کرده با هر چه مناسب حال بود بدهند و قول امین الدوله ابن تلمیذ قریب اینست و این بسبب امتزاج سنگ جبین بنیله را موافق نبود **و طریق** ساختن او از چسته اینست که چسته بز را از نمک شسته صاف نموده خشک کرده نگاهدارند و شیر را جوش دهند و قدری چسته سا سابیده در شیر انداز زنده بگذارند که شیر نیمگرم شود بعد ازان از کار د قطع قطع کنند و نمک از زنده در صافی دوته کرده جائی بیاویزند تا آب ازوی بچکد بعد ازان صبح آن آب را بجوشانند و کف گرفته صاف نموده بجوشند **و طریق** ساختن ما را لبجن از مغز تخم آنست که بگیرند مغز تخم قرطم دو اوقیه و نرم کوفته در دو طل شیر حالت جوش بیندازند و بچوبها نند تا شیر همی جنبانند تا شیر بسیده شود پس فرود آورده بگذارند که سرد شود پس پارچه دوته انداخته بیاویزند تا بچکد در ظرف چینی بگیرند بعد ازان نمک قدری انداخته جوشانیده کف گرفته صاف نمایند و بدو به مناسب بخورند **و طریق** دیگر معمول حکیم وارث علیخان صاحب برای احتراق شدید آنست که بگیرند مغز تخم کدو دوازده عدد و تعلیف او بستور سابق نموده شیر او بگیرند جوش داده شب ظرف نوگلی جهت بندند صبح آنرا در پارچه بسته بیاویزند زیر آن ظرفی بدارند تا همه آب کبود او در ظرف بچکد پس آب مذکور گرفته بسنگجبین افتیمونی دران حل کرده بنوشند و بدستور سفید زایند بکاهند و در ایام مسهل سفوفات مسهله و دیگر مسهلات مناسب حسب حاجت و رین آب داده باشند و ایضاً آب مذکور فقط یا بسنگجبین مسطور بدن مالیدن رافع سختی و گندگی جلدست که بعضی را در امراض جلدی سودا وی عارض میشود **و ستور ساختن افقیمونه** یعنی پنیر پایه که دا لبجن بکار اید بطریقیکه در بیاض الدجیه غفر الله له مرقوم ست بگیرند گوسفند یا بزیکه پنج شش روز از زایندش گذشته باشد و از شام بچه آنرا شیر ندهند صبح هرگاه بسبب خلوی شکم بیقرار گردد آنرا شیر دهند بطوریکه آن بچه را دور افگنده بگیرند و بعد ازان گردیدن ندهند و بچه نموده شیر دران آنرا برادر ده سرش اندرشته محکم بسته در طشت گذارند و آب بسیار سرد بران بریزند چندانکه طشت لبریز شود پس یکدو گهری توقف کنند تا شیر بسته شود بعد ازان آب برادر ده نیز شیر دران سوزن بسیار خلانیده بیاویزند تا همه آب آن بچکد و خشک گردد پس آنرا در دا لبجن بکار برند **صفت سفوف** سودا که در امراض سوداوی همراه ما را لبجن معمول ست سنای مکی افتیمون هر چند مقدار یکدرم اسطوخودوس دو درم غاریقون نرم سفید یکدرم مغسول ایلیله سیاه بادرنجبویه هر یک سه درم گل سرخ چهار درم تربد بیخ خراشیده پوست ایلیله کابلی پوست ایلیله زرد مغایج فستقی بیدمشک هر یک پنج درم سفوف سازند شربت از یک مثقال تا چار مثقال آنچه بسیار باشد نوشند و مقدار ادام هر یک پنج درم داخل کنند و زن با در نجبویه یا بدستور

نوع دیگر نمک نطرونی ماجرد و مغسول هر واحد یکدرم خاریقون سه درم بسفایج فستقی گاوزبان گل گاوزبان افتیمون اسطوخودوس هر یک چهار درم بوست بالیلهٔ کابلی بوست بالیلهٔ سیاه هر یک پنجدرم و گاهی تربد سه درم اضافه کرده میشود کوفته بیخته بدو مثقال بخورانند صفت سفوف لاجرد مستعمل باماهیجن برای دفع مواد سوداوی محترق مغسول مجرد مغسول بالیلهٔ سیاه هر واحد دو ماشه بوست بالیلهٔ زرد هر یک چهار ماشه افتیمون بسفایج هر یک هفت ماشه شنای مکی گل بنفشه هر واحد پنجماشه تخم شاهتره شش ماشه تخم بادرنجبویه سه ماشه کوفته بیخته نبات سفید برابر همه آمیزند شربت یک مثقال ایضاً لاجرد مغسول افتیمون بوست بالیلهٔ اسطوخودوس بالیلهٔ سیاه هر یک هفت درم ماشه نمک هندی گاهی کمینم ماشه گاهی لاجرد مغسول خاریقون سفید هر یک دو درم بوست بالیلهٔ زرد سنای مکی گل سرخ هر واحد یکدرم سفوف ساخته حسب المزاج داده میشود صفت سفوف سبعه که برای تنقیهٔ بدن از سودا مجرد بوست بوست بالیلهٔ کابلی بالیلهٔ سیاه افتیمون هر یک دو درم بسفایج حب النیل سنای مکی هر یک سه درم تربد موصوف نصف مجموع ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک از چهار درم تا چهار مثقال صفت سکنجبین افتیمونی به نسخه حکیم علوی خان نافع برای جمیع امراض سوداوی خصوص وقتیکه بامارا بجین آشامیده شود گاوزبان شاهتره بسفایج فستقی گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان عنب الثعلب پرسیاوشان بادرنجبویه تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه تخم کشوث پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان اصل السوس اسطوخودوس کمافی طوس از هر یک پنج درم گل سرخ نه درم سنای مکی چیده افتیمون هر یک نه درم انجیر زرد عناب هر یک بست دانه مویز منقی سپستان هر یک چل دانه ابجوی کهنه کوفته تمامی ادویه را سوای افتیمون در یکمن طل سرکهٔ انگوری و سه طل آب شیرین یکشبانه روز نخیسانند پس بجوشانند تا ثلث آب و سرکه باقی ماند آنگاه افتیمون در صره داخل کرده یکدو جوش دیگر داده فرود آورده کیسهٔ افتیمون را دائم بدست مالند تا تمام قوت آن بآب باز داده شود پس افشرده دور کنند و ادویه را صاف نموده شیر خشت خراسانی تربخبین هر یک هفتاد و پنجدرم شکر سلیمانی یکصد بست و پنجدرم گلقند آفتابی بست و پنجدرم حل کرده بجوشانند و کف آنرا گرفته باز صاف نمایند و مرتبهٔ دیگر بر آتش الم نهاده بقوام آورند پس سرد کرده در شیشهٔ نگهدارند شربتی از ده مثقال تا پانزده مثقال با ماهیجن و قوتش تا یکسال باقی می ماند

نوع دیگر مختصر و مجرب النفع اسطوخودوس بادیان تخم شاهتره افتیمون بسفایج سنای مکی بوست بالیلهٔ کابلی هر یک ده درم انجیر کوفته پنجاه درم سرکه نخیسانند و بانیم من قند سفید بقوام آورده صفت شربت افتیمون نافع مالیخولیا و خفقان و مستعمل همراه ماهیجن نیز موافق است از چهار ماشه افتیمون تا دو تولهٔ گل سرخ بنفشه گل گاوزبان گل نیلوفر خشک تخم کاسنی تخم خیارین هر یک یکتولهٔ آلوبخارا بست و پنجعدد اگر آلو نباشد عوض آن تمرهندی چهار تولهٔ انداز قند سفید سه چند بستور شربت بسازند نوع دیگر نافع مالیخولیا مستعمل بی زحمت بتدبیح و اگر تنقیهٔ بی بصاحب مالیخولیا بسیار باشد عوض سکنجبین افتیمونی همراه ماهیجن همین شربت بعمل آرند مفرح مسکه انه گل بنفشه گاوزبان گل گاوزبان گل سرخ گل نسرین بادرنجبویه افتیمون سنای مکی مویز منقی هر یک چهار درم اصل السوس مقشر بالیلهٔ سیاه بوست بالیلهٔ کابلی تربد موصوف هر یک سه درم تخم خربزه خشک دو درم شیرخشت ده درم قند سفید سه چند اگر صفراویت و حرارت زیاده باشد گل نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم افزایند و اگر سبب مالیخولیا احتراق خون بود شاهتره چهار درم عناب ده دانه زیاده کنند و اگر بلغمیت زیاده باشد انجیر زرد هفت عدد بادیان دو درم در انشربت اضافه نمایند و بعد قوام ساختن شربت خاریقون سفید بقدر حاجت باریک سائیده در شربت آمیزند و گاهی این شربت را بعد استعمال ماهیجن با عرق بالیلهٔ مرکب اوه میشود بسیار مفید می افتد صفت شربت تخم سوداکه جهت اقسام مالیخولیا اکثر بعد از تنقیه همراه ماهیجن برای تلیین طبع استعمال کرده میشود بدن تنقیه نمایند گاهگاهی استعمال می آید و همراه معمول است گاوزبان نیم درم گل سرخ نیم درم گل نیلوفر یک درم تخم خربزه تخم خشک بالیلهٔ سیاه افتیمون بسفایج فستقی هر یک خشک اسطوخودوس هر یک شش درم نبات سفید دو درم گلاب یک پیمانه را در آب شب اندوده بیانیده صبح بطریق متعاوف همراه نباتی گلاب بقوام آورده عوض شربت گر شیر خشت و شیر خشت در اکثر خواص شربتی خواهد شد و قرابادین جدید گاوزبان چهار درم گل بنفشه نیم درم گل سرخ نیم درم سکنجبین افتیمونی عوض گر شیرخشت

علاج مالیخولیای هیوی و صفراوی

نصد هفت اگر خون سیاه بسیار بیرنگ خون عقده و اگر از ان هم زیاده تر باشد نصد صافن نمایند گاهی نصد صافن نباید نمود پیهان اصلیه بسوزنیکه زده اخراج خون از چهار انگشت تا نیم طاس صافن معمول سازند بعد از نصد برای تلطیف و تقویت آلات مری یکعدد شسته بورق نقره یکعدد بیضه بیخته بدو مثقال شیر مغز تخم تربز شربت تخم کاهو هر واحد سه تولهٔ

و گلاب چهار توله عرق شاهتره پاسیر برادروه شربت بنفشه تا شیرین یا بنات سفید دوتوله داخل کرده بنوشانند و دادن آماده ورق نقره یا شیره تخم خربزه مقشر و عناب و آلو بخارا و کشنیز خشک و عرق کاسنی و بیوزه و گلاب و عرق شاهتره و شربت نیلوفر تخم خربزه مجموعاً یا شیشه نیز معمول است و فرح بارد با شیره زرشک و آلو بخارا و شربت انار شیرین نیز نافع است و مریضان مفلس سابعد فصد نوشیدن شیر بز یا آوانار با خاکشی سماشه یا با اسپغول مفید میشود و در روغن بنفشه و روغن بادام و روغن کدو بدلیم بر مارک سر مالند و در بینی بوکونند چکانند و بهتر بدیجگر صندل کافور و گلاب بر جگر طلا کنند با نجمله در ابتدا معالجه بشیر جات و لعابات مسکنه نمایند و هرگاه احتراق و یبوست آشکار گردد نضج مادها از منضج صفرا نموده بمسهل سودا و یا مطبوخ هلیله و یا مطبوخ فیتمون تنقیه کنند و اگر یبوست احتراق زیاده باشد بعد ترطیب انما را بجبن ساده باید کرد از منضجات مسهلات هندالانضجات تحریک زیاده کنند چنانچه بعضی سالاردادن منضج سوزش می افزود لهذا استاد مرحوم در صورت کثرت یبوست اول مارا بجبن ساده داده بعده مسهل میداد و بعد از مسهل اگر تنقیه بحب افتیمون کنند انسب بود و گاهی جهت تعدیل ادویه حاره و تسکین حرارت و تشنگی و حفظ امعا از سحج و بواسیر لعاب اسپغول و مسهل می افزایند و گاهی حب الصبر علاوه خان یا حب بنفشه عوض حب افتیمون میدهند و بعد از تنقیه برای دفع یبوست و سوزش تبریدات بالعبه و اشربه مرطبه و سعوطات روغن کدو و غیره بعمل آرند و در مساکن بارد رطب نزدیک آب یعنی در مکانیکه دران حوض و نهر جاری باشد و یا دران آب پاشیده باشند نشینند و خواب بسیار کنند و بهر تقویت و تعدیل خمیره صندل مروارید و ابریشم بارد و سفوف لولوی جالینوس و علویخان و سفوف آماده مرکب و عرق شیر و غیره و ماء اللحم بارد و شراب الصاحبین و شربت انفراد یاقوتی بارد کرده قرابادین مبسوط شد بخورانند و سعوط و ضماد و فطول معمولی حسب حاجت بکار برند و اغذیه فواکه مرطبه خورانند و تعاهد حمام مرطب یا غسل آب شیرین نمایند و شیر بر سر دوشند و فطول و ابریشم مرطب کنند و روغنهای مرطبه بر بدن و سر مالند و در بینی چکانند و بعد خروج از حمام و استراحت غذا بدهند و ایضاً در صفراوی بعد تنقیه استعمال ماء الجبن ساده و شیر بز و ماء القرع معمول است و باید که تبریدات ترطیب و مالیخولیای صفراوی زیاده نمایند و بهترین تدابیر ترک ریاضات است و اختیار سکون و تعریق راس با دهان مرطبه و تمطیل خطوات مرطب از مغز تخم کدو و هندوانه و بنفشه و نیلوفر با شیر زنان و مخلوط روغن بنفشه و روغن بادام و آب کاهو و آب کشنیز و آب کدو و اندک کافور و سائر مبردات مرطبه تا آنکه طبیب دماغ و رطوبت در منخرین ظاهر گردد و اضمده و فطولات که بهر تعدیل بکار برند چیزی محلل مثل بابونه و اکلیل دران داخل کنند زیرا که در استعمال ادویه یابسه صرف بر دماغ خوف تغلیظ مواد است لیکن درین حالت دوای مقوی دماغ چون برگ مورد و بهی مانند آن نیز آمیزند که دوای محلل ضعف قوت است و تکثیر محلل نیز منع ست بلکه تحلیل لطیف و بقای کثیف بلکه محلل بمقداری باشد که لطیف را تحلیل ندهد و باقی را کثیف نگرداند آنگه ترکیب نمایند ضماد را از نیلوفر و بنفشه و برگ خرفه و برگ کاهو و کدوی تازه از هر واحد یکنیم جزو و بابونه و اکلیل الملک شبت اصل السوسن هر یک یکجزو و بروغن بنفشه یا بروغن گل ممزوج نمایند و پیش از تنقیه استعمال ضمادات قویه جایز نیست و گلاب آب بید و آب بنفشه و آب نیلوفر با ندکی آب بابونه یا روغن بادام و بکار برند و اگر بعد دو سه روز آب کاهو و روغن گل آمیخته بر سر نهند جایز باشد آنچه گذشت بغایت باشد و روغن بنفشه بر روغن گل آمیخته نافع بود و اگر بعد مسهلات ضرورت تنقیه بینند ماء الجبن با سفوف سودا استعمال کنند و اگر یبوست مفرط بود و خواب نیاید و بدن مریض خشک و لاغر و ماده کمتر باشد و غلبه خون نیز محسوس نشود بهیچ وجه فصد مسهل بر اندازند و مستفرغات قویه یا ایارجات کبار جایز نبود که دران خوف جنون و مانیاست همگی در ترطیب بدن تعدیل مزاج و تفریح و تقویت قلب کوشند و در بحالت نفع ماء الجبن ساده و ترکیبات شیر بز تجربه پیوسته چنانچه شیر بز بیم پاو بنات سفید یکتوله خاکشی هفت ماشه تخم خربزه مغز کدو و بنات هر دو توله تخم ریحان پنج ماشه و قند شام نوشیدن نیز مجرب ست و کذا سعوط روغن لبوب سعه و خوردن لعوق خشخاش معمولی درین باب ستوده و اغذیه شوربای گوشت ماوان و جوزه بمرغ دماکیان فربه با سفانخ کدو و روغن بادام تخمه و ماء الشعیر و فالوده با روغن بادام و شکر آمیخته و دوغ گاو و ملیسه نگتره و شیر بز و خشکه گیلانی با شیر یا جزات کادی و مرباهای هیپ و ترنج و کدو و اناس و فلفل شیرینی و زردک و چقندر و از فواکه ترنج خربزه و خیار و انار و انگور شیرین و بید و امرود و مشمش و شمشمش و بادام و توت بیدانه انناس بقدر مرض و مزاج و نشکر کهنه باشیره تخم خربزه صبح نهار خوردن اندر عظیم دارد

ذکر بعض ترکیب مفید مالیخولیای هموی و صفراوی از مطب اساتذه کرام

چنانچه در فصل صیف مواد صفراوی و سوداوی مرکب این مسهل بدهند بهمانه سماشه مناب بیخ ماند گل بنفشه گل نیلوفر هر یک پنجماشه تخم خیارین کوفته تخم کاهی کوفته شاهتره هر یک شش ماشه عناب الثعلب گاوزبان بارتنگ بویه کشنیز خشک انیسون هر یک چهار ماشه اسطوخودوس سماشه آلو بخارا ده دانه تمر هندی پانزده توله

بعضی مرض دق را الدام نوشته و گرسنی را مخصوص نموده و نوشته که دق از غذا نیست بلکه از هضم نیست و گرسنی از هضم زیاده است و هر دو از سوء مزاج حار یابس است

در آبگاه منی بسر مربوق در آب شاهتره سبز مربوق هر یک پاو آنار گلاب نیم پاو شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده تنجبین مغز فلوس گلقند هر یک چهار تولا
مالیده باز صاف کرده روغن بادام پنجاشه داخل کرده بنوشند و یکاسنی آب نادر بهر عرق گاوزبان و کاسنی بنوشند غذا شاه دهند ایضاً اگر با صداع و حدت
باشد اول تبرید بعاب بهدانه شیره تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم کاهو و عناب و خیارین آب تمر هندی تره لاآب آبنجاره دانه عرق کاسنی عرق شاهتره هر یک هفت تولا
گلاب چهار تولا شربت بنفشه و گاهی شربت نیلوفر داخل کرده بدهند از فصد باسلیق خون پاو آنار گیرند اگر هنوز صداع باقی باشد از فصد هر دو صافین
بقدر پاو سیر در یکدیگر بگیرند و بعد فصد بهر تقویت آلله مربی در ورق نقره شیره خیارین قیات خمیره صندل یکتوله حل کرده بدهند غذا خشکه باشور باد دوده زنجبیل
کاوزبان دوسه قرار گیره فصد سر میکشانیده باز تقویت نموده بعد پنج شش روز شب لیله مربی یکعدد همراه عرق گاوزبان هفت تولا بدیکپاس از غذا خوانیده صبح
تقوع منضج از بنفشه نیلوفر هر یک هفت ماشه آلو بخارا هفت عدد تخم کاسنی شش ماشه پستان بست دانه گاوزبان چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه همراه
خمیره بنفشه سه تولا بدهند دوم روز شاهتره زیاده افزایند روز هفتم در تقوع مذکور تخم کاسنی شش ماشه اصل السوس اسطوخدوس هر یک چهار ماشه بادرنجبویه بسفایج
لیله زرد هر یک شش ماشه افزوده گلقند عوض خمیره بنفشه داخل کرده دهند بعد سه چهار روز بروز مسهل سنای مکی شش ماشه افتیمون بصره بسته هفت ماشه تقوع
و مغز فلوس شش تولا تنجبین چهار تولا روغن بادام شش ماشه افزوده دهند روز دوم مسهل تبرید بعاب بهدانه شیره خیارین عرقیات شربت بنفشه اسپغول اسلم شش ماشه
پاشیده باز بعد دو مسهل منضج داده آخر شب حب لاجورد صبح بدرقه مسهل بدون مغز فلوس و روغن بادام داده و تا سه روز یکروز در میان تبرید نموده تنقیه نمایند
و باز تبرید و یک مسهل مغز فلوس بدهند بعده بهر تقویت دوا المسک با رد همراه شیره تخم کدو و خیارین و خرفه وغیره به تبدیل استعمال کنند و برای ترطیب دماغ
مغز تخم تربوز چهار دام سوده در شیره نبات مقوم نیم پاو خورانند ایضاً اول تبرید شیره مغز تخم تربوز عرق شاهتره شربت نیلوفر اسپغول یا لعاب آن بدهند بعده
فصد باسلیق و آخر رفته تبرید بدستور بعد ازان در منضج صفر تخم خیارین افزوده بدهند بعده چراینه افتیمون گاوزبان اصل السوس انجیر زردسنای مکی مغز فلوس تنجبین
شیر خشت روغن بادام در منضج افزوده مسهل دهند بعده حب لاجورد دهند پس تبرید شیره مغز تخم هندوانه آب آلو بخارا عرق شاهتره خمیره صندل مالیده اسپغول
پاشیده نوشانند بعد هفت روز فصد هفت اندام کنند و برای دفع یبوست مزاج و سوزش تبریدات و سعوطات روغن کدو وغیره عمل آرند و دوا المسک با رد شاهتره
تخم خرفه و گلاب شربت انار شیرین اسپغول پاشیده دهند بعده ماء الجبن بدهند ایضاً بصورت حدت ماده و هضم ورت ترطیب و تنقیه بعد از فصد و تبریدات ماء الجبن
با سفوف سودا و سکنجبین افتیمونی بدهند و شب حب لاجورد بخورانند دیگر ماء الجبن همراه شربت بزوری و گلقند شروع کرده بعده مغز فلوس هفت تولا گلقند تنجبین هر یک
چهار تولا روغن بادام شش ماشه در ماء الجبن افزوده مسهل دهند بعده شربت سودا و سفوف لاجورد همراه ماء الجبن بدهند و اگر سفوف حرارت کند بقدر دو سه ماشه
دهند و برای تقویت قلب و قت شام زهر مهره خطائی یکماشه مروارید طباشیر هر یک چهار سرخ لاجورد مغسول دو سرخ در شربت انار یکتوله آمیخته همراه عرق کیوره
گلاب عرق گاوزبان شربت انار داخل کرده فرنجمشک پاشیده بدهند و مفرح بارد خورانند و چون ماء الجبن بیک نیم پاو یا نیم آنار برسد دو تولا کم نمایند ایضاً
اگر با خفقانیت و تیزی مزاج بود بعد فصد تبرید و تقویت مزاج در ماء الجبن مسهل باین طریق مستعمل ست که روز پانزدهم از شروع ماء الجبن نیلوفر بنفشه عنب الثعلب
تخم کاسنی کدو تخم خیارین کوفته تخم خربزه کوفته بسفایج فستقی کوفته هر یک هفت ماشه اصل السوس پوست بیخ کاسنی هر یک شش ماشه آلو بخارا هفت عدد برگ سنای مکی
یکتوله در ماء الجبن شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده گلقند آفتابی تنجبین شربت ورد مکرر هر یک چهار تولا مغز فلوس شش تولا مالیده باز صاف کرده دهند و روز
دوم تبرید بعاب بهدانه شیره خرفه بنفشه باشه شربت بزوری دو تولا تودری چهار ماشه در ماء الجبن بدهند باز یک مسهل داده دو مسهل دوم حب لاجورد دهند

وبعد فراغ استعمال نخمیره گاوزبان وفرح زرشکی استعمال کنانند ایضاً هرگاه در ماء الجبن بسبب بدی شیر آب پنیر مایه که ریزش کرده باشد فرو رود ماء الجبن کنند اگر ماء الجبن یک نیمه زیاده کند و سرفه و تپ پیدا شود و موهوم حمی گردد درین صورت ماء الجبن موقوف نموده قرص طباشیر تین کوفته در شربت بنفشه سرشته همراه شیره خیارین شیره خرفه لعاب بهدانه عرقیات شربت بزوفی خاکشی پاشیده مع خوراند و دیاتوذا لعاب بهدانه شربت نیلوفر خاکشی پاشیده شام بدهند

ذکر ادویه مفرده و مرکبه نافع این نوع مالیخولیا

شربت افتیمون بشیر بز تازه و شکر و کذا لعاب اسپغول پنج درم در آب برآورده پانزده درم شکر سفید داخل کرده و کذا سنای مکی در اخلاط محترقه و کذا خوردن بلیله سیاه پنج درم بکیدرم حجر ارمنی مغسول و بیخ دوم سقمونیا همراه ماء الجبن و کذا شیر بز یا میش بشکر و نان گندم سفید و کذا خوردن دوم الاخوین هر روز نیم مثقال و کذا نوشیدن ترشی ترنج بشکر و کذا خوردن غنچه انار شیرین بشربت سیب و کذا آماده کذا کتیرا و کذا نوشیدن عرق نیلوفر بشکر و یا شربت آن بماء الشعیر و یا شربت بنفشه بماء الشعیر و یا گلاب بشکر و سعوط روغن بنفشه و یا روغن اکاریع در حمام و شم گل نیلوفر و گل بنفشه و گل سرخ و فطول مطبوخ گل بنفشه در حمام و یا آب حی العالم گرم کرده در حمام و غسل سر با سپغول در حمام و کذا کندر خوب پخته بروغن بادام و ملوخیا بروغن مذکور و کاسنی یا کاهو خام و پخته بروغن بادام و لحم بره شیرخواره و لحم حملان رضیع و سر طان نهری و منقل بنیشکر نزد احساس سوزش مره سودا هر واحد مفید جوارش طباشیر مقوی معده مانع صعود ابخره صفراوی از معده بدماغ و نافع از برای مالیخولیا و دفع ادرار سدر حادث از سوداوی مزاج صفراوی معده گل سرخ آمله منقی طباشیر صندل سفید کشنیز خشک هر یک ده درم حب الآس پوست ترنج سماق منقی مصطکی هر یک پنج درم کافور قیصوری یک مثقال رب بهی سه وزن ادویه باعرق گاوزبان و عرق کیوره بقوام آرند حب بلیله از حکیم علویخان مجرب برای مالیخولیای حادث از سوداوی صفراوی پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی بلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی هر یک دو دانگ سنای مکی لاجورد مغسول افتیمون غاریقون سفید کشنیز هر یک یک دانگ کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بموزنه منقی بسرشته و جهاسا خته باعرق گاوزبان نیم گرم که دران جلاب شکری ده درم حل کرده باشند فرو برند جلابه یکشربت ست در هفته یکرتبه این جوب را استعمال نمایند تا زمانی که مالیخولیا زائل شود و در نسخه دیگر که آنهم در اخراج سودا و مره صفرا مجرب و بغایت است وزن سنای مکی دو دانگ ست و سقمونیا نیم مثقالی مشوی یک دانگ عوض لاجورد و افتیمون و غاریقون و کتیرا و گاهی از برای تقویت اسهال مره سودا لاجورد و حب النیل هر یک یک دانگ اضافه کرده جهابورق نقره پیچیده بآب نیم گرم دافعه مشهد

خمیره ابریشم از حکیم اکمل خان منع بخارات نماید و تقویت دل و دماغ و معده کند طباشیر بهمین کشنیز خشک پوست بیدمشک هر واحد سفته کهربا گل نیلوفر گاوزبان ابریشم مقرض هر یک دو درم یاقوت چهار دانگ گ گاوزبان ده درم عصاره زرشک پنج درم صندل سفید ده درم شیر آمله پانزده درم ورق نقره دانگ طلای محلول عنبر اشهب کافور بیدمشک نیم دانگ آب سیب آب انار شیرین هر یک سی مثقال گلاب بید مشک ق گاوزبان یک پنجاه درم قند سفید دو آتار بدستور تهیه سازند و واء المسک ها و مقوی اعضای رئیسه موافق محررین ناقعین میرافع جمیع نفس وسواس خفقان جارد مرمل مالیخولیا که از احتراق خلط صفرا باشد مرارید سفته کهربای شمعی بسد مغربی مغسول طباشیر صندل سفید کشنیز خشک مقشر تخم خرفه مقشر زرشک منقی گل گاوزبان ابریشم مقرض هر یک پنج مثقال گل ختمی مغسول فلفل سفید هر یک مثقال گل نیلوفر دو مثقال مشک مثقال عنبر اشهب دو مثقال ورق طلا ورق نقره هر واحد یک مثقال نبات سفید چندان آب سیب شیرین نوشادر مثقال عرق بید مشک گلاب یک پنجاه مثقال هم را بر سنگ سماق با گلاب صلایه کرده باقی ادویه کوفته بیخته و آبها و عرق ها و نبات را بقوام آورده ترتیب سازند حکیم مومن گفته که

مغز شقال با قرنفلی و دینار المسک داخل کردم و ارشش سیر را نخم اگر خواست باشند مشک داخل کنند و بر عنبر اکتفا کنند حکیم علوی خان مینویسند که در بین صعب ترین آزاد دوا مشک نتوان گفت بلکه مناسب آنست که آزاد دوا را العنبر نامند و غرض ایشان صعبه که صداع حار و یابس سرسام سوداوی سهر را نیز مفید دست و منوم مغز تخم کدو تخم کاهو تخم خشخاش مغز بادام شیرین کنجد بقشر مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مغز تخم هندوانه مغز تخم کدو مغز تخم خیار سبز مغز تخم خربزه مغز تخم کاهو تخم خشخاش مغز بادام شیرین کنجد بقشر مغز تخم خیار مغز تخم خربز

چهار مثقال سرشده و بعضی نوشته عبرات شب از من سابق یک مثقال زیاده نموده و ورق طلا دو مثقال مرواریدها سفته که برای شمی مرجان سرخ هر یکی یک مثقال اضافه کرده باستعمال آمده و بسیار مفید افتاده **اقوال حذاق** شیخ الرئیس میفرماید که بعد از تنقیت اندام اگر ضعف شدید نباشد در ماده صفراوی تنقیه بطبیخ افتیمون و حب اصطخیقون معتدل و بچیزیکه استفراغ صفرای محترق کند باید کرد و بعد از تطیب اقرابیقون نمایند و از تسخین بکاهند با وجود تکاثر بایونه و انچه در رقت آن باشد در استعمال نطولات لابد است و استعمال مبردات صرف بر سر نشاید و بعض قدما در مثل این موضع ستوده اند که صبر اندکی هر روز بخورند و یا هر روز آب مطبوخ افسنتین سه اوقیه یا زیاده قیراط عصارهٔ افسنتین در آب حل کرده تجرع کنند و ایضاً ستوده اند که هر شب سرکه کهنه سیما سرکه عنصل نوشند من خوف ضرر سرکه درین مرض نمیکنم مگر آنکه یقین گردد که ماده متولد از صفرای محترقه و حاراست پس سرکه ناقترین اشیا بود و خصوصاً عنصلی و همچنین سرکه که اندران جعده یا زراوند داخل کرده باشند و ایضاً سرکه نفع میکند چون مرض مشارکت طحال بود و ماده دران باشد و باید خوشبو کنند بشمید تین کیبات معتدله که دران کافور و مشک اندک باروغن بنفشه بسیار که بوی و غالب بیوست کافور و مشک باشد و سائر خوشبوهای بارد رطب خصوصاً نیلوفر صاحب کامل گوید که اگر این مرض از قبل دماغ حادث شود و صاحب آنرا خواب نیاید و کثیر الهذیان و همیان عبث باشد و قرار نگیرد این دلیل ست بر آنکه مرض از صفرای محترقه ست و آنرا جنون گویند پس میباید که از مریض متعرض نشوند بچیزی از علاجات و استفراغات نه بفصد و نه باسهال که این مرض خلط حدت بیفزاید و مریض را هیمان و هذیان زیاده گردد و لیکن باید که تدبیر خواب آور پردازند ازادویه و اغذیه و این چنان باشد که ماء الشعیر مطبوخ بخشخاش با شربت بنفشه خاش بدهند و بعد سه ساعت ازان شربت بنفشه و شربت خشخاش خوشانند و بپاچه حملان و برغاله بکدو و اسفاناخ و قطف و کاهو و بقله ملوکیه پخته و ماهی بارد و صحوری و تنبی و زرده بیضه بیفزایند و مغز بادرنگ خیار و هندوانه غذا سازند و از فواکه انگور و شفتالو و انار شیرین و نیشکر و موز و سیب شیرین پخته و سائر فواکه پخته سهل الانحدار از موضع او بخورانند و از تمامی اغذیه مولد سودا مثل ماهی بسیار سبوس دار و عدس و کرنب و لحم بقر و مانند آن اجتناب کنند و ایضاً از جمیع مولدات صفرا مثل سیر و پیاز و چیزیکه از عسل سازند و از اشیای حریفه مثل خردل و حرف و سرکه و آبکامه و پنیر کهنه و مانند آن احتراز نمایند و بر سر مریض نطول مرطب منعم ریزند مثلاً بگیرند خشخاش سفید مع پوست کوفته و مقشر کوفته و پوست کرده و بنفشه و نیلوفر و برگ کاهو و تخم آن و گل سرخ و بابونه هر واحد یک کف و در آب شیرین خوب بجوشانند و بر سر ریزند و قطعهٔ نمد دران تر کرده باندک روغن بنفشه در حمام معتدل الحرارة بگیرند سر نمایند و شیر فتران بر سر و شند و باندک روغن بنفشه آمیخته دران نیمه تر کرده بر سر نهند و روغن بنفشه و روغن تخم کدو و روغن نیلوفر و بزینی چکانند و مسکن مریض جای روشن غیر تاریک باشد و تا آمدن خواب ادام این تدبیر بعمل آرند و چون خواب تمام آید درین هنگام باید که تنقیه بدن او بادویه مسهل صفرای محترقه مثل طبیخ افسنتین و مطبوخ غاریقون کنند و چند روز راحت دهند و دام تدبیر بر مرطب باغذیه مرتبهٔ مذکوره نمایند بعد ازان اعادهٔ دوای مسهل کنند که قوی باشد مثل حب اسطوخودوس و غیره حبوب منقی سودا کنند و باز چند روز راحت دهند و غذای مسطور بخورانند و تطیب بدن او کنند و اگر ازین حرارت عارض شود و بول سرخ باشد ماء الشعیر شربت خشخاش نوشانند و سکنجبین و جلاب بدهند و چون حرارت ساکن شود اعادهٔ ادویهٔ تخم خلط سودا وی مع ادویهٔ مسهل صفرای محترقه مثل طبیخ افسنتین و مطبوخ غاریقون کنند و چند روز راحت دهند و دام تدبیر بر مرطب باغذیهٔ مرتبهٔ مذکوره نمایند بعد ازان اعادهٔ دوای مسهل کنند که قوی باشد مثل حب اسطوخودوس و غیره حبوب منقی سودا کنند و باز چند روز راحت دهند و غذای مسطور بخورانند و تطیب بدن او کنند و اگر ازین حرارت عارض شود و بول سرخ باشد ماء الشعیر شربت خشخاش نوشانند و سکنجبین و جلاب بدهند و چون حرارت ساکن شود اعادهٔ ادویهٔ تخم خلط سودا وی مع ادویهٔ مسهل صفرای محترقه مثل طبیخ افسنتین و مطبوخ غاریقون کنند و چند روز راحت دهند و دام تدبیر بر مرطب باغذیهٔ مرتبهٔ مذکوره نمایند ایضاً ممدوح الیه میگوید که اگر این مرض از بخارات متصاعده بسوی دماغ از جمیع بدن باشد بسبب کثرت پذیرفتن اخلاط در بدن پس می باید که نظر کنند اگر خلطی که در بدن باشد و موی بود و از فصد مانعی نباشد فصد هفت اندام کنند و اخراج خون بمقدار احتمال قوت و بحسب مقدار خون فاضل در بدن باید کرد پس اگر خون سیاه برآید استکثار در اخراج آن کنند بیک دفعه اگر قوت قوی باشد و یا در دو یا سه دفعه اندک اندک اگر قوت ضعیف

ضعیف بود و اگر مریض زن باشد و آنرا این مرض از انقطاع حیض عارض شده باشد فصد صافن کشانیده و مریض را بعد فصد شربت بنفشه یا جلاب بنوشانند
و دوا مثل مذکور زیر باچه زرده مرغ یا اسفیدباج آن بکدیگر یا اسفناخ یا قطف خورانند و انار شیرین و نیشکر و هندوانه در روز دوم فرو رات مذکوره سابق و مار الشعیر
مع ثفل آن بشربت خشخاش و مانند آن بدهند و اگر خلطی که در بدن کثرت پذیرفته آن مره صفرا باشد باید که تنقیه بدن باو بدهد سهله خلط صفراوی نمایند بعد
تدبیر علیل تدبیر مرطب که سابق مذکور شد تا این خلط رطب گردد و فساد او کم شود و بعد ازان مسهل نماید و خروج او از بدن سهل گردد و این دوا اسهال صفرا کند
بگیرند پوست هلیله زرد گوفته و تخم هندی از تخم و لیف پاک کرده هر واحد پانزده درم آلوبخارا بست عدد هلیله آمله هر واحد چهار درم سنای مکی و شاهتره هر واحد
هفت درم افسنتین رومی گل سرخ هر واحد شش درم همه را بسا بجوشانند تا یک رطل آب بماند صاف کرده چهار دانگ خاریقون و یکدانگ سقمونیا باریک
کوفته بیخته بران انداخته سحرگاه نیم گرم بنوشند و اگر ازین مطبوخ اسهال نشود این جب هندبا یارچه فیقرا و پوست هلیله زرد هر واحد یکدرم خاریقون چهار دانگ
سقمونیا یکدانگ کوفته بیخته با آب جهاسا سازند و این یک شربت تمام ست بعد ازان نظر کنند اگر این استفراغ کفایت کند و حال مریض صلاح یابد بهتر والا تا یکهفته
راحت دهند و تدبیر مرطب از اغذیه و اشربه که سابق مذکور شد تدبیر آن نمایند و در حمام معتدل الحرارة داخل کنند و بر بدن آن آب گرم شیرین بریزند و در ابزن
که اندران بنفشه و نیلوفر و برگ کاهو پخته باشند داخل کنند که حمام و جلوس درین آب تحلیل فضول از بدن و ترطیب آن نماید و باید که در حمام روغن بنفشه مضروب
با آب بر بدن و سر مالند بعد ازان آب مذکور نیم گرم بران بریزند تا ترطیب بدن کند و چون از حمام یا آبزن خارج شوند یک لحظه در اب سرد بنشانند تا رطوبت
روغن و آب نیم گرم بر بدن باقی ماند بعده پارچه بپوشانند و بگذارند و راحت دهند و غذا که مذکور شد بدهند و بعد ازان تنقیه بدوای مسهل کنند لیکن آن دوا قوی تر
از اول بود بمقدار یکه مریض متحمل زیادتی آن باشد و کمیت خلط آنرا واجب کند و ایضاً واجب ست که در سائر ادویه مسهله و غیره این عمل نمایند اعنی تقدیم دوای اضعف
نمایند بعد ازان آنچه قوی تر ازان باشد و پس ازان آنچه قوی تر از ثانی باشد بحسب حاجت آن استعمال کنند و مریض را دوای قوی و فتنه الزا بتدای امر ندهند همین
طریق در تدبیر کسی که مرض او از غلبه صفرا بدماغ باشد سلوک باید کرد و از اغذیه دادن یرقان حاره و حاده اجتناب کنند که این مرض را زیاده کنند **نجندی** گوید که
اگر سبوس سود از احتراق صفرا باشد اولا اشربه باردهٔ رطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه بماء الجبن و شربت خشخاش و هندوانه تغریق راس و روغن کدو و بنفشه و بادام
شیرین کنند و شیر بسیار بر سر بریزند و از سر و جوع و تعب و حدت و عطش و غضب حذر کنند و مدت استحمام با آب نیم گرم و غسل سر مطبوخ برگ بید
و خطمی و بنفشه نمایند و صرف عنایت بتبرید دماغ و ترطیب آن فرمایند و معظم امر درین تقویت معده و قلب بمقدار حرارت و برودت ست و تنقیه بدن
بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح کنند و باین حب بنفشه بگیرند بنفشه دو درم تربد خراشیده بدو درم روغن بادام چرب کرده یک مثقال سقمونیای مشوی مدسیب
یکدانگ دارچینی دو سوس نیم درم جهاسا سازند و چون تربد سفید زرین باشد احتیاج بمصلح او درین حب نباشد زیرا که رطوبت بنفشه و لزوجت آن فعل
روغن بادام میکند و همچنین سقمونیا اگر با آب بید یا بسر و روغن بادام بسایند اصلاح آن کند خاصةً اگر در حب بادام استعمال کنند گیلانی از مجوسی
و ابو منصور و خضر و غیره نقل کرده که در بلیخولیای حادث از سودای محترق از خون ابتدا بفصد اکحل یا باسلیق کنند اگر خون احمر ناضج باید
آن دلالت بر وجود باده در عروق دماغ کند درین هنگام فصد اخراج خون از رگ پیشانی کنند عقب فصد شربت خشخاش و شربت بنفشه و آب انار و سیب ترش
نوشانند **ثابت** بن حمید محکم الصنعت در شوربای کوم جوزه مرغ و جدی و حملان بکدو و کاهو و اسفناخ و سرمق پخته غذا سازند و بنفشه تازه و نیلوفر بهم یابند
و چند روز راحت دهند و اگر حرکت خون نیز پابند فصد صافن کشانیده و خصوصاً اگر سبوس احتباس حیض باشد و بعد یکدو روز از فصد اگر طبیعت محتبس شده
حقنهٔ لین که رطل انگبین و مغول از نیلوفر و بنفشه و بزرکتان و حلبه و خطمی و بسوس گندم و جو کوفته هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده فلوس خیاشیر
در روغن بنفشه آمیخته استعمال کنند و هرگاه نضج ماده بینند مسهل از طبیخ افتیمون قوی بصبر و غاریقون و خربق سیاه نوشانند و بگیرند غاریقون و ثلث درم
صبر یکدرم نمک ثلث درم خربق سیاه نیم دانگ هجر ارمنی مغسول سه درم حب ساخته قبل مطبوخ بخورانند و بعد سه ساعت مطبوخ دهند و قدما خربق تنها
گاهی سوده و گاهی در اب جوشانیده صاف نموده استعمال میکردند و چون اراده کنند که عمل او بیشتر گردد باریک نسازند و الا باریک بسایند و اگر خوف

ضرر خریق باشد بدل آن حجامت نمی کنند و بعد اسهال با غذیه مرطبه مثل ماء الشعیر و شوربای پاچه حملان که در آن اسفاناخ و کدو داخل کرده باشند غذا سازند و ادویه آوردن خواب بطول که در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند و شیر بر سر دوشند و ازان بارده مسوط کنند و باید که توسیع اغذیه بران غلبه نماید و اغذیه فاضل الکیموس مرطب بسیار باید مثل شوربای پاچه مرغ طب و بره شیرخواره و رقبه حملان و پاچه بره مطبوخ بجو مقشر در تنور روز یا جات شیرین بگوشت کبان و تدرو و بحوم حملان و حریره مرتب از گنجد مقشر قلاب پاچه و هنگام غلبه حرارت بماء الشعیر و حریره معمول از روغن بادام غذا سازند و مقبولات برای ایشان کاهو و سرمق و کدو و ملوخیه و بقله یمانیه و مانند آن مع بادرنجبویه مطبوخ با مثل روغن بادام مناسب و ماهی کوچک برای ایشان غذای جید است و هنگام انحطاط مرض اگر در هضم ایشان قصور نباشد و معده آنها احتمال نماید دماغ بره و مرغ خصی فربه و جوزابات مرتب بشکر سفید و خشخاش و سعید و زردی بیضه فالوذج بروغن بادام شکر برای ایشان نیکوست و از بقول بادرنجبویه و نیلوفر و بنفشه و بادروج و نمام و از فواکه انجیر و موز سفید و بادام و کشمش خوب ست و اکثر اصحاب این مرض را البان نافع بود مگر در مالیخولیای مراقی پس اگر حاجت بمسهل دیگر افتد بعد شرب مطبوخ افتیمون باید که حب اسطوخودوس با حب اصلی یعقوبی مسهل سودا خورانند و در بعض اوقات این معجون نجاح دهند هلیله سیاه و بلیله آملهٔ منقی هر واحد ده درم بسفایج و اسطوخودوس و افتیمون و تربد هر واحد پنج درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی چهار درم تا چار مثقال و اگر احتیاج افتد که اسهال قوی کند دران غاریقون و خربق سیاه و سقمونیا بقدر حاجت کوفته بیخته داخل کنند و سه مثقال معجون نجاح اضافه نمایند بعد از آنکه قبل او چند روز نخود آبخورند بعده روز سوم بعد فصل این شربت تناول کنند و گاه بروجه دیگر مینوشند یعنی نیم دانگ سقمونیا در آب گرم حل کنند و دران هفت درم معجون نجاح داخل کرده بیاشامند و در سائر ایام سه درم تنها بخورند و قبل او حب شبیار بخورند و ایضاً در هر هفته اطریفل صغیر سه درم افتیمون دو درم ایارج فیقرا یکدرم سرشته بخورند و این یک شربت ست و غاریقون و نمک نقطی هر واحد نیم درم با پنج درم فانیذ سرشته جهاسازند و واجبست بر ایشان اجتناب از نمک سود و نمک بسیار و باد نجان و کرنب و عدس و باقلا و گوشت گل نمکسار خاصته کوچی شراب کهنه صحیح اشیلی مائده و چربی غیظه و حامضه و عفصه بلکه طعام ایشان چرب شیرین و آنکه طعم او غالب نباشد و لذیذ می باید و شراب بقیق مائی بسیار ایشان را نفع کند و خاصته چون دران اندک گاو زبان بخیسانند و چربی مالغ تر در تر طیب مزاج از قراب ممزوج با آب بسیار نیست و باید که در فرح کردن ایشان مبالغه کنند و نبض بدان بقوت فربه کند استقصا در اب گرم ست چون طعام در انهضام شروع کند و باید که عقب خوردن غذا خواب کنند و بعد این تدابیر تنقیه سودا بفصد و مسهل هر کدام از نبها که اصوب باشد بعمل آرند و از درازی مرض ملول نشوند چه مادهٔ سوداوی عسر القبول برای اجابت ست

ایضاً او گوید که علاج مالیخولیا کائن از سوداحادث از صفرای محترقه در بدن انیست که اولا تر طیب بدن باستحمام و آبزن و اغذیهٔ مرطبه و تمریخ بدن باآب مضروب بروغن بنفشه کنند و بر سر روغن گل نهند و آشامیدنی بشربت خشخاش که روغن بادام دران چکانیده باشند یا ماء الشعیر که خشخاش کوفته دران پخته باشند بدهند و بعد سه ساعت از ماء الشعیر شربت بنفشه و شربت خشخاش با شربت آلو اگر اراده تبیین طبیعت باشد بنوشانند و غذا با پاچه جدی سفید و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بسازند و آبهای بارد رطب بر سر ریزند و مسکن مریض در خانهٔ روشن واسع باشد و چون خواب آید نظر کنند اگر در خون ادنی حرکت باشد قدری ازان برارند بعده بتر طیب و تنویم اعاده نمایند بدانچه مذکور شد و اگر در خون حرکت نبود و اسهال صفرا بمثل این مطبوخ نمایند پوست هلیله زرد بیست درم باقی اجزای آن مع نسخه حب در قول صاحب کامل گذشت و یا معجون نجاح مقوی بسقمونیا و اطریفل صغیر مقوی با ایارج فیقرا دهند و اعاده نمایند و قوهٔ ایارج بکبار نباید داد که آن در حرارت بیفزایند و مریض دیوانه گردد پس اگر بدین استفراغ و استراحت در یکهفته حال بصلاح گراید تدابیر مرطبه از اغذیه و اشربه و استحمام باآب شیرین معتدل و رنختن آبهای شیرین مطبوخ دران حشایش بطبیعه بعمل آرند و بر بدن روغن بنفشه بآب برهم زده و حمام بالند و بعد ازان امر باستفراغ بدوائی قوی از اول بمقدار قوت مریض و کمیت خلط نمایند و اگر از اسهال مانعی باشد پرهیز کنانند و اگر بدین معجون افتیمونی و اندک نمک هندی و افتیمون و شکر دهند و اگر ضعف مفرط باشد ماء الجبن تنها بدهند و بعد تنقیه تبدیل مزاج باین وجه واجب للمسک بارد کنند کهربا و بسد و کشنیز خشک و طباشیر و مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و ابریشم محرق و مروارید ناسفته هر واحد یکجو مشک نیم جو زعفران بیست جو سیب شیرین سه جو کوفته بیخته بسیب چنان که آن نبات مفید

بقدر ۴ سیخته با نطرون حل کنند و هر روز دو درم با دو درم شربت سیب شیر عن بخورانند و اگر احتیاج تبرید شدید تر افتد در هر خوراک آن کافور سرباهی یک شعیر و افزایند احیانا آب مغز خیار و با دورنگ بجلاب بدهند و اطعمه فاخره جامد اجتناب نمایند

علاج مالیخولیای بلغمی وسوداوی

اگر عروق مقطوع نباشد در بحران ابتدا بالفصد کنند و نشتر و سیع زنند و بعد از فصد منضج و مسهل سودا بدهند و چون مادهٔ خلیط محتاج منضج زیاده میباشد باید که در اثنای مسهلات منضجات دهند و در سوداوی ترطیب زیاده باید نمود و اگر بعد مسهل مغز فلوس در بلغمی تنقیه بحب ایارج نمایند و در سوداوی بحب افتیمون کنند اولی بود و اگر حاجت افتد بحب اسکنجبین افتیمونی یا شربت افتیمون و سفوف سودا یا سفوف مبارک یا سفوف لاجورد و حب آن بدهند و تقویت دل از شرود بطوس و دواء المسک حارد و مفرح حار و ماء اللحم مرکب سفوف لولوی طبری و خمیرهٔ ابریشم حار و شربت آن و یاقوتی بوعلی باید کرد و در سوداوی بعد تنقیه ماء الجبن و ماء القرع و شیر بز بسیار مفید بود و از جملهٔ ترکیب شیر بز معمول بعد مسهل و ماء الجبن و مالیخولیای سوداوی آنست که گاهی شیر بز با وآثار همراه آن مغول نه ماشه یا با خاکشی مید هندو گاهی اطریفل صغیر خورده شیر بز بنبات دو تولهٔ بالنگو پنج ماشه پاشیده و گاهی خمیرهٔ صندل خورده بالایش شیر بز بنبات بالنگو و گاهی گلاب نیز می افزایند که عسر بول را هم مفید میشود و در هر دو قسم بعد مسهل معجون نجاح همراه گلاب و عرقیات نافع و اگر تحریک بول بسیار بود مقل با کسرخ امیخته بجوارشن و گل خطمی چهار ماشه عناب هفت دانه سپستان یازده دانه بنفشه شش ماشه خوشانیده بالایش بن هندو گاهی بعد مسهلات زرنباد ماشه سوده بهلیلهٔ مربی یکعدد در شربت همراه شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه بنبات دو تولهٔ بالنگو شش ماشه پاشیده میدهند و گاهی مرد مسهل مصطکی سوده بهلیلهٔ مربی بسرشته تناول نمایند بالایش مویز منقی ده دانه عنب الثعلب دو تولهٔ خوشانیده گلاب چهار تولهٔ نبات دو تولهٔ داخل کرده تودری گلگون پاشیده باز اطریفل خورده گاوزبان خوشانیده نبات داخل کرده بنوشند یا اسطوخودوس سوده باطریفل صغیر سرشته بخورند بالایش عرق گاوزبان عنب الثعلب بنوشند و در هر روز سعد کوفی یکماشه سوده افزوده میشود و در صورت قبض حب ایارج چهار ماشه سوده باطریفل کشنیزی تولهٔ سرشته همراه مویز منقی دو تولهٔ گل بنفشه نه ماشه بعرق شاهتره یا وآثار خوشانیده نبات داخل کرده مید هند یا سنای مکی سه ماشه سوده باطریفل کشنیزی تولهٔ سرشته بعد آن شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه لعاب اسپغول نه ماشه عرق شاهتره یا وآثار گلاب چهار تولهٔ شربت نیلوفر دو تولهٔ داخل کرده بنوشند و اگر پوست بیخ گاوزبان نیم درم تخم بادرنجبویه یک مثقال کشنیز خشک نیم درم شکر سفید بوزن مجموع صبح و مثل او وقت خواب بخورند مجرب سویدی ست و کذا خوردن بقلهٔ ترنجان مسلوق مطیب بروغن بادام و کذا شرب و شم مشک و کذا تعدیه بدخن مقشر مطبوخ در شیر بز تازه و کذا اکل مغز بادام مقشر بشکر و کذا مغز فندق مقشر بشکر هر واحد مجرب اوست و اطبای دیگر نوشته که خوردن بیخ گاوزبان سوخته با پوست بیخ گاوزبان نیم درم بشراب سفید رقیق لطیف یکساله ریحانی و بالاجزء غیر مغسول از یکدرم تا دو درم نفع بین نماید و یا بادرنجبویه و یا تخم او با شکر و یا افتیمون و یا تخم او بجمشک و یا در بیخ و یا تخم بادروج و یا تخم خشخاش در شراب سوده خشک نموده و باز دران سوده خشک کرده و تنقیه بصبر و یا برگ حنظل نشاسته یا کثیرا وضع عربی یا انیسون اصلا نموده و یا شم حنظل مصلح و تناول دواء المسک حلو و یا تخم افتیمون بسکنجبین و یا افسنتین با افتیمون کهنه که ازان قوم کثیر از مالیخولیای صعب خلاصی یافته اند و یا قحوان خشک و یا حاشا که فعل این هر دو در مالیخولیا مثل افتیمو نست یا حب بلسان و یا خروق سیاه و یا عود و یا کنجد مقشر بشکر و یا مصطکی و مایع کرمهٔ بیضا هر روزه نهدرم تا بست و پنج روز متواتر و یا زنباد و نوشیدن عرق گاوزبان بشکر و یا عرق بادرنجبویه بشکر و یا تخم افتیمون ده درم کوفته در شراب حلو صد درم تر نموده بروغن بادام یکمثقال تا یکهفته و یا شراب بیخانی یکساله و یا ماء الجبن بمغز قرطم ساخته همراه افتیمون و یا تریاق فاروق محلول در شراب بیخانی ممزوج بعرق گاوزبان و یا روغن اکلیل و سعوط بدق هندی بوزن حبه بروغن بنفشه مضمضا دارد سلت با آب سخته روغن بادام امیخته بر سر و یا نان آرد مذکور نیم پخته نیم گرم بر سر و مضمض حب بلسان یا مصطکی و غذا بماکیان فربه و نان گندم سفید و بیخ صعتر و بازبا و بادروج بشیرهٔ بادام و سرمق بروغن بادام و حریرهٔ آرد سلت و تیهوی مسلوق و مطبوخ بروغن کنجد و دراج مسلوق و مطبوخ بروغن بادام و ماهی صخری تازه بریان بی نمک و بقلهٔ بیخانی مطبوخ بروغن بلوام و بیضهٔ ماکیان نیم برشت و پاچهٔ مرغ مسلوق هر واحد نافع و نقل به نیشکر نزد احساس لذع و حرقت مرکوسودا مفید ست

اقوال مهره سیحی گوید که مالیخولیای سوداوی باید که فصد باسلیق باز کعب کنند و رگ وسیع کشایند و بخون نظر کنند اگر سیاه باشد مقدار وافر ازان خارج کنند و اگر سیاه نباشد فی الفور بند نمایند و خدا را سپاس گویند باجات ایده مرتب از محرم حلاان و مکیان و مرباهای صحتری تازه و اسفاناخ و کدو و کاهو و بقلهٔ یمانی و زرده بیضه نیم پخت و جوشانده شیر تازه مانند و از تناول اطعمهٔ سوداویه مثل عدس و کرنب و بادنجان و لحوم صید و لحم بقر و بز و شتر و باقلا و شیرمرنگ سودا و ماهی شور و تعب سهر و مصابرت بر گرسنگی و تشنگی و شراب سیاه غلیظ احتراز نمایند شراب تحقیق ممزوج باستحمام آب شیرین و راحت و خواب ایشان را فعست و بعد استعمال این تدبیر باید که تنقیه خلط سوداوی نمایند و در ابتدا اشیای قویه ندهند بلکه خفیفه مثل دوای مرکب از ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل دهند و مقدار این اشیا بحسب قوت مریض و سن آن و بحسب مقدار خلط سازند اگر این کفایت نکند تا یکهفته تدبیر مذکور بعمل رند بعد ازان تنقیهٔ معدهٔ او بقی کنند و این چنان باشد که شبت و پودینه نهری و نمک و تخم قطف و جوزا لقی و تخم ترنجبین و بنج بجوشانند و باوی اندک سکنجبین امیخته نیمگرم بنوشانند و پیش ازین چیزی از طعام و ترب و سکنجبین تر کرده خورانیده باشند بعد ازان قی نمایند اگر استفراغ کما ینبغی نگردد بهتر والامر تبه دیگر استعمال نمایند و معدهٔ لک سکنجبین که دران ترب بجوب خرنق خلانیده ترکرده باشند بنوشانند و چون معده پاک گردد این مطبوخ افتیمون نمایند

هلیلهٔ سیاه ده درم بسفایج پنجدرم سنای مکی تربد هر یک چهار درم اسطوخودوس هشت درم مویز منقی پانزده درم افتیمون ده درم سوداوی افتیمون همه را درده رطل اب بجوشانند تا بیک و نیم رطل ایدپس افتیمون بران انداخته یک جوش دیگر داده ازاتش فرود آرند و مالیده صاف نموده بگیرند غاریقون دو مثلث دو درم صبر یکدرم نمک هندی نیم درم خربق سیاه ربع درم سجلاب سرشته سه ساعت قبل از مطبوخ بخورند بعد ازان مطبوخ بنوشند و اگر بدن ضعیف باشد و متحمل این دوا نبود ماء الجبن با نمک هندی و افتیمون و هلیلهٔ سیاه و شکر هر روز بنوشند و اگر در هر هفته یکبار اطریفل صغیر سه درم افتیمون سه درم ایارج فیقرا نیم درم با هم آمیخته بخورند نافع بود و اگر ازین تدبیر مرض کم نشود باید که بدن را تا زمانی صالح راحت دهند و تدبیر مذکور استعمال نمایند بعد ازان ایارج جالینوس یا ایلج لوغاذیا یا ایارج روفس با مطبوخ مرتب از هلیلهٔ کابلی و سیاه و افتیمون و اسطوخودوس و بسفایج و نمک هندی و مویز منقی و مرکب از حجرارمنی بخورانند و این دوا را یا سه مرتبه استعمال کنند بعد ازانکه مریض را در میان هر دفعه بقدر یکهفته راحت دهند و تدبیر مذکور پرداخته باشند و بعد تنقیه بدنی امر قلب نظر کنند زیرا که منفعت تنقیه در ابطال فرع و وسواس عظیم ست و این چنان باشد که اندک تریاق یا دواء المسک بشراب که دران گاوزبان یا بادرنجبویه تر کرده باشند بخورانند و اگر با آن سهر باشد بآنکه دران بنفشه و پوست کدو و نیلوفر و جوهر مقشر و پاپچه بزجوشانیده باشند بر سر سر زند و شیر بر سر سر دوشند و استعمال معجون نجاح نافع این مرض ست و نسخهٔ آن در قول گیلانی گذشت و اگر خواهند که وقت حاجت مسهل آنرا قوی کنند دران غاریقون مجرارمنی مغسول داخل کنند و کسی را که بر شرب مطبوخ قادر نبود این حب نافع ست افتیمون بست درم بسفایج غاریقون یک یک درم خربق سیاه نمک هندی هر پنج یک درم اسطوخودوس هفت درم ایارج نیقرا پانزده درم بدستور حب سازند شربتی ازان سه درم تا چهار درم بوعلی گوید که بعد فصد اگر خلط سوداوی تحقیق و ثابت بر وجه یابند تنقیه بحبوب مرتب از افتیمون و صبر خربق کنند و ابتدا بانضاج نمایند بعده و اول امر باده خفیفه که دران افتیمون و شحم حنظل و امثال آن نباشد بعد تنقیه سازند بعد ازان مطبخ افتیمون و غاریقون بعده اگر فائده نشود و ایارجات کبار استعمال کنند بعد ازان اگر احتیاج تنقیه باشد خربق مع خوبزه مندرج مجوز بدهند و حب مرتب ازین هر دو با خوبزه بدون حذا استعمال نمایند و بیشتر ایشان را استعمال این دو ادویه مذکوره در ماء الجبن بطریق مداومت و تقلیل مقدار داده انفع میکنند و اگر ازین نفع مترتب نشود اعاده از تدبیر اول کنند و در هر هفته تنقیه بحب لطیف متوسط کنند و فیمابین آن اطریفل افتیمونی استعمال نمایند و خوردن ایشان اطریفل افتیمون با این صفت آنست بگیرند اطریفل سه درم و افتیمون یکدرم و ایارج نیم درم تدبیر هر ماه تنقیه بدوای قوی از ایارجات کبار و حب کبار کنند تا آنکه مرض زائل گردد و ایضاً قی استعمال نمایند خصوصاً اگر ضعف معده چنان باشد که در مرض می افزاید معده شدید الضعف نباشد و باید که قی بآبی کنند که دران پودینه و کنکر زده و تخم ترب باشد و ترب سکنجبین تر کرده بخورند و مقدار سکنجبین سه استار و مقدار آب یک ستار باشد و زیاده و کم بقدر قوت کنند و اگر خوف ضعف قوت باشد از خربق اجتناب نمایند و هرگاه تنقیه کرده شود و قصد تقویت قلب نمایند باشهائی که مذکور شد و این اطریفل افتیمونی درین باب اجوب النفع ست و چون مرض من گردد قی بخربق کنند و مضوغات و غرغرهٔ مسهله استعمال کنند و شمومات خوشبو و مشک و عنبر و افاویه و عود بعمل رند و این عبا بگیرند که هرگاه این مرض از غلبهٔ خلط سوداوی در مزاج بدن عارض شود باید که نظر کنند اگر غلبهٔ دم دلالت کند اخراج آن از فصد بحسب حاجت کنند اگر دم خارج سیاه باشد و اگر در انجا حاجت اخراج خون نباشد و مریض کثیر الغم و هم و باعث نفس کثیر الخوف و متوحش از مردم و قلیل النوم باشد تدبیر مرطب استعمال کنند تا آنکه او راخواب اید

فصل فی اسباب افتیمون

فصل فی اسباب افتیمون

بعد ازان تنقیه بدن او بمطبوخ افتیمون و غاریقون متوسط القوة نماید بعد چند روز اغذیه رطبه دهند و بر بدن او آب نیم گرم کردان بنفشه فلوفر خوشانیده باشند و
و اعادهٔ تنقیه بمطبوخی که قوی تر ازاول باشد باید کرد و چند روز راحت دهند و تدبیر مرطب سابق دهند بعد ازان بعض جوب مسهل سودا دهند پس نظر کنند اگر آثار صلاح
از سکون مرض و تراجع عقل مریض پدید آید همین تدبیر عمل رانند و اگر فائده نشود و خوف ازان زائل نگردد ایارج جالینوس دهند پس ایارج روفس بمطبوخ افتیمون و غاریقون
و اسطوخودوس و حشیشهٔ غافث و بعد خوردن این معجونات نظر کنند اگر صلاح یابند همین ادویه عود کنند و خوف ازان زائل گردد سکون یابد چند روز راحت دهند
و غذا الیوم حملان و جدی و پاچه آنها بطریق شوربا با لطخن بزیت غسیل و روغن بادام بدهند و از فواکه مویز خراسانی و انجیر خشک و پسته مغز بادام خورانند و از بقول
بادرنجبویه و پونینه و نعنع و مانند آن دهند و اعادهٔ ایارج و تدبیر مذکور کنند تا آنکه صلاح تام یابد و اگر ازین ایارجات اثر صلاح نه بینند و مرض کم نگردد این ایارج
از لاجورد ایارج بدهند ایارج فیقرا افتیمون هر واحد چهار درم مجرد لاجورد غاریقون هر واحد دو درم سقمونیا یکدرم قرنفل بست جبه بار یک سودنجر یخته بشربت بنفشه عقل
یا شربت پوست ترنج بسرشند شعر تی ازان یک مثقال تا دو درم و این دوا هر هفته یکدفعه بدهند که دوای نافع این علت ست ازین جهت عدول نباید کرد که بارها تجربه کرده ام
و چون ازین تدبیر مرض صلاح یابد عقل مریض عود کند لیکن قدری فکر و خوف باقی ماند باید که تقویت قلب عنایت تام کنند تا این بقیه ازان زائل گردد و این چنان باشد
که نظر کنند اگر در بدن او حرارت نباشد و نبض سریع و ملمس بدن گرم نبود دواء المسک حلوه مرتقد رحاجت بدهند و اندک تریاق کبیر بعرق بادرنجبویه یا عرق گاوزبان دهند
و اگر در انجا حرارت باشد این دوا باید داد گل سرخ و صندل سفید گل ارمنی و گاوزبان کشنیز خشک قرفه قرنفل و زرشک هر واحد دو درم طباشیر تخم خرفه و بزیدانجی
و عود خام هر واحد یکدرم تخم بادرنجبویه یکنیم درم بسپرد کهربا و ابریشم خام هر واحد نیم درم کافور دو دانگ همه را بار یک کوفته بحریر بیخته صبح دو درم بشراب کهنه دهند
ترکرده باشند و شربت سیب بخورند و مثل او وقت خواب چون حرارت قوی نباشد این مفرح منسوب بکندی بدهند گل بنفشه مخرم و مغز خشخاش هر واحد سه درم عود هندی و رود
سنبل الطیب اسارون هر واحد سه جزو قرفه زنجبیل هر واحد دو جزو جوز بوا هر واحد یکجزو همه را بار یک کوفته بیخته از مجموع ادویه بیست و شش مثقال بگیرند
و یک مثقال آب در هفت مثقال آب بجوشانند تا بسه مثقال بدصاف کرده مثقال او در وقت کنند و آب آله را در یک انداخته بران یک مثقال فانید سنجری نرخته بیز ند تا مثل لعوق گردد
از آتش فرو آورده ادویه مذکوره حل کنند شربتی دو مثقال نیم صفت معجون دیگر مفرح نفس محمود برای فهم محسن لون نافع خوف عارض در رداءت فکر و سائر اعراض مصطکی
بگیرند بادرنجبویه و پوست ترنج و قرنفل مصطکی زعفران قرفه و جوز بوا بهمن سفید و مرزنجوش و زنباد و مروارید و تخم بادرنج و نارمشک سک هر واحد یکدرم و مشک عشر خرفه سه
کوفته بحریر بیخته بگیرند بلیله کابلی بست عدد آمله سی عدد و در سه مثقال آب بجوشانند تا یکنیم مثقال بماند صاف نموده عسل یکمثقال انداخته بآتش معتدل بپزند که کف برآرند
تا آب بسوزد فرو آورده ادویه مذکوره حل کنند شربتی ازان یکدرم و یا کمتر مثل آن جلاب پنجدرم کماذریوس اسطوخودوس کمافیطوس هر کدام بادرنجبویه مرخوشبو افتیمون هر واحد دو درم
سه مثقال آب بران انداخته بآتش ملائم بپزند تا ثلث بماند صاف نموده بگیرند مویز منقی و کشمش یکمثقال کوفته آب مذکور اندک اندک بران ریزند و بار یک بسایند تا بقوام عسل آید
و در پاتیله انداخته زیر آن آتش ملائم کنند تا بقوام آید بعده قرنفل و بادرنجبویه و مصطکی و زعفران و نخ خشک هر واحد سه درم عود هندی رود صابون
کوفته بیخته بران ریزند و حل کنند تا مستوی گردد و در ظرف آبگینه یا چینی بدارند و هر سه روز یکدرم تا سه درم حسب حاجت بخورند که این مرض را فی الحال نفع بخشد چون
صاحب او ازان برآید و در اوقات راحت بهر آنکه تقویت نفس و قلب عجیب کنند و همی باید اصحاب این مرض را که چون ازان خارج شوند اغذیه مولده سودا مثل شراب
کهنه حاد و غیر آن که در قول مسیحی گذشت و از غضب و هم احتراز کنند و اغذیه محمود مثل نان سمید و لحوم غزلان و جدی و ماکیان و ماهی صغیر اضی و استحمام با آب شیرین
و دلک معتدل و تمریخ بروغن بنفشه استعمال نمایند و با قوی از صاحبان عقل او دا معالجت کنند و الحان حسنه سماعت نمایند و شراب ابیض که نه کهنه باشد و نه نو بمقدار
سه درم با دو سکنجبین بنوشند و بچیزی که مسرت بخشد نظر کنند و جلوس در مواضع باد و بساتین و مزارع سبز تازه سازند و در فصول تبدیل تناول ادویه مسهل سودا که لطیف باشد
و تناول اطریفل ایشان را مهمل نبود و تعاهد نمایند حکیمی گوید که تسعی از مالیخولیا از امتلای بعد بدن و عروق آن از اخلاط سوداوی فاسد حادث میشود و این نوع بسبب
فضول سال و اغذیه و حسن تدبیر و فساد آن متغیر و زیاده میگردد و علاجش بعد مراعات سن و مزاج و فصل و غیره قوانین فصد با سلیق ست و تغییر جمله تدبیر او بر طبایعت
و صبر بران چند روز بعد فصد بعد از این بدانکه الاصول بنوشانند خشخاش سفید عناب سپستان از خرد گل آن هر واحد یک کف پوست بیخ کبر و بادیان

هر واحد یک باقه مصطکی سنبل الطیب جاوشیر تودری بوزیدان اشنه اصل السوس مقشر برگ سنا سفرم هر واحد بمقدار واجب برگ بادرنجبویه و گاوزبان هر واحد یک مویز منقی یک کف کبیره را خوب بجوشانند و ازان مقدار سه رطل اصناف بگیرند و دوده خطمی کرده آب سرد بدارند اگر زمانه تابستان باشد دو بهر بفذ بست درم ازان باسه درم روغن بادام تلخ و سه درم روغن بادام شیرین هفت روز نهاده روزی بجوشانند و درین ایام روغن بنفشه بر بدن بمالند و بدان سعوط کنند بعد ازان چون طبیب را یقین شود که بدن او رطوبت قبول کرده و اخلاط او اندک تر طبیب باقه باین مطبوخ تنقیه نمایند هلیله سیاه بست درم هلیله کابلی ده درم آمله پنجاه درم رومی هفت درم حشیشه غافث و تنطوریون و کمافیطوس و کمازیوس و شکاعی و باداورد و بسفایج هر واحد چهار درم مویز منقی بست درم تخم کرفس انیسون هر واحد سه درم برگ سنا سفرم و بادرنجبویه و فرفخ خشک و گاوزبان و بیسیاوشان هر واحد یک کف شاهتره کف کبیر آمله و شیرآمله و بلیله هر واحد چهار درم مویز منقی بست درم همه را بدستور مطبوخ پنیرد قانون اینست که هفت چندان آب انداخته باتش معتدل بجوشانند و در طبخ آن مبالغه نکنند تا مکدر و فاسد نگردد بعد یک شربت ازان بحسب قوت مریض و سن و مزاج آن صاف کرده هفت درم افتیمون کوفته دران انداخته تا دوازده ساعت بگذارند بعد ازان جوش خفیف داده صاف کرده یکدرم غاریقون دو مثلث دو درم تربد دو نیم درم ایارج فیقرا و یکنیم دانگ لاجورد منسول نیم دانگ عرق بید مشک تازه همه را سوده بعسل سرشته دران بمالند و نیمگرم بنوشانند و چون ازدوا فارغ شوند تمیر مرطب بعد از آنکه مثل خوراندن شوربای چرزه مرغ مرطب و حریره شیر خر که در مانیا بیاید و یا بخیه بر مطبوخ بجوشانند مانند آن و سعوط بروغن بنفشه و شیر و خشخاش و آب جراده کدو استعمال کنند و نطول که در مانیا خواهد آمد بسر ریزند و چون این همه بعمل آورند فصد هر دو صافن کنند و اندک خون بحسب قوت مریض برآرند بعد ازان چند روز راحت دهند مع حسن تدبیر در غذا و لزوم آبزن و دخول حمام که آب او شیرین باشد و اطالت در حمام نکنند بعد ازان بمقدار ملقیه علت و مظهر اعراض نظر کنند اگر اعراض فزع باقی بود مداومت نمایند و خوشبوهای مفرحه نمایند و مجالس ارباب حسن خوشرنگ و خوشبو آرایش دهند و شراب مائی بنوشانند و الحان خوش بسماعت رسانند و با کسی که در صحبت او محبت و دوستی داشته باشد مجالست نمایند و لباس سفید پوشانند و جهد کنند که تاریکی نبیند و قبل هجوم ظلمت استراحت نماید و چراغ خانه او تا طلوع آفتاب خاموش نکنند و چون این نوع مالیخولیا و سائر انواع او متعسر گردد این معجون که امتحان کرده ایم بخورانند هلیله سیاه پوست هلیله کابلی هر واحد پنجدرم زراوند مدحرج طویل عود روج وزرنباد و غاریقون سفید ملایم و تربد سفید معجون و گاوزبان و برگ بادرنجبویه و برگ و فرفخ خشک هر واحد چهار درم حرمل و شونیز هر واحد شش درم حنظل نادوار شیشعان هر واحد یکنیم درم ماهیزهرج و حب البلغار و شکاعی و تخم خطمی و بسفایج و دوده و فطر اسالیون و تخم کرفس انیسون و بادیان و اشنه و قرنفل و پوست سلیخه و مصطکی هر واحد سه درم افسنتین رومی و افتیمون و اقیمون مشوی هر واحد هفت درم بزر البنج سفید یکدرم و دو ثلث درم مویز آسمانجونی و سقمونیا مشوی در سیب هر واحد پنج درم کندش هفت روز در سرکه تر کرده خشک کنند ده دو درم صبر سقوطری ده درم زعفران یکدرم همه را کوفته بیخته بسرکه عسل کنند و عسل مقوم سرشته در ظرف آبگینه کنند و سر او بند کرده در سبوس گندم یا در ریگ گاه ده روز دفن کنند شربتی ازان سه درم و زیاده و کم بقدر قوت مریض و سن و مزاج و فصل و در هر ده روز یکشربت باین نوع بخورانند و در میان آن سعوط و مالش بدن او بروغن بنفشه کنند و بر سر او نهند و بر ساقین و قدمین او بمالند و غذای او باسفیدباجات و ریزباجات شیرین از بابیچه بره و بچه آن و تدرو و مانند آن سازند و از جمیع اغذیه رویه مثل لحم بقر و نمکسود و لحوم شکار پرهیز کنند و بعض افاضل گفته اند که گوشت خارپشت اصحاب صرع و مالیخولیا را نافع ست بهر آنکه در ان قوت محلله اخلاط سوداوی ست و آنرا تریاق المجانین نامند ایضاً او گوید که نوع دوم مالیخولیا آنست که از اخلاط سوداوی در دماغ و عروق آن باشد فقط بدون آنکه منتشر در جمیع بدن گردد و علاجش در ابتدا لزوم اغذیه مرطبه مثل چرزه مرغ و حریره شیرخر و تغریق بادام و روغن بنفشه نیمگرم بروغن گلست هر گاه در منخرین تری معلوم شود باین جب تنقیه نمایند گل سرخ و افسنتین هر واحد دو درم غرابق سیاه که سه شبانه روز در شیرخر و یا شیر زن تر کنند و هر روز تبدیل شیر کرده در افتاب خشک کرده باشند یکنیم دانگ افتیمون مصطکی سنبل الطیب هر واحد یکدرم پوست سلیخه و حب البلسان هر واحد دو ثلث درم صبر سقوطری ششدرم هلیله سیاه پنجدرم تخم بنفشه مشوی مسیب یکنیم درم همه را کوفته بیخته بسرکه عسل سرشته مثل فلفل جمهما سازند و در سایه خشک متوسط نموده روشقال آب نیمگرم مخمور نموده یکدرم دو نخود حب تنقیه نمایند بعد ازان ده روز راحت دهند و مدار الاصول که در نوع اول مذکور شد بنوشانند و بعد ده روز و لزوم سفیدباجات بابیچه و بچه بره یا حملان و کیان

دنبه باجات مرتب ازان که شیرین باشد این مطبوخ افتیمون و هلیله سیاه و کابلی و بلیله و آمله و افتیمون کوفته و مصروشته هر واحد هفت درم شستین خشیش خافت شطوبه یون دقیق بسفایج جمله هر واحد چهار درم بگیرند سفرم گاوزبان برگ بارنجبویه هر واحد سه درم پوست بیخ کبر باقلا کهیر پوست بیخ بادیان باقله ریوند رودرم خرق سیاه نیک جمله را بدستور مطبوخ بجوشانند و صاف کرده شربتی بمقدار قوت مریض گرفته دو ثلث شده در ثلث دوم غارقیون هودانه سه ثلث شده در ثلث سوم شیرخشت مقوی یا مشوی ان حل کرده بیم گرم بنوشند و بعد ازان دو روز دیگر راحت داده باین سوط بر مرغ نبشه کنند و شیر مختران بر سر دشت و ساقین و قدمین مغز گل نیم گرم بمالند و ازدم آبزن و حمام نمایند و آب بیم گرم بسیار بر سر بریزند و اجماع بالکل منع نمایند و درین دو روز اسفیدباجات و حریره مرتب از کنجد سفید و آب پاپیز مطبوخ در تنور و زیر باجات شیرین بمقدار معتدل نخورند و از مرض تخمه سوء هضم مریض حفاظت نمایند بعد ازان شربت مطبوخ غاذیا یا این نسخه خورانند بگیرند هلیله سیاه بست درم سناب بسفایج هر واحد پنجدرم مویز سیاه شیرین بیست عدد در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل ایدیا لیه صاف نموده هفتاد درم ازان بگیرند روز هر گاه سوم حصه شب باقی ماند لوغاذیا سه مثقال بخورانند و صباح این مطبوخ چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل ایدیا لیه صاف نموده هفتاد درم ازان بگیرند روز هر گاه سوم حصه شب باقی ماند لوغاذیا سه مثقال بخورانند و بعد خروج ازین دو اباتره روز بر پرهیز کنند و بر زیر باجات معمول باطراف جدی و چوزه مکیان یا قتصار روز بعد بعد بقیه مرض اعراض آن نظر کنند اگر از اعراض چیزی باقی ماند بحسب آن عرض علاج کنند بنحوی که اگر مرض از خلط بذیروز زائل گردد و قدری مهضر سریه باشد اگر معدهٔ او تحمل این بود مرغ خصی فربه و جوزابات مرتب بشکر سفید دشخاش سفید اگر ممکن نشود سالم اگر ممکن نبود سالم اغذیه کرد طبع قائم مقام آنها باشد اختیار نمایند و اگر چه مثل آن نهاد قوت نباشد و شخصی را این نوع مالیخولیا بهم رسید و در اثنای معالجه من کثیر المنیان دائم الوسواس باخرن و گریه و سکوت طویل بود و چون مرض او محال و کم گوید ابتدا بضحک بسیار نمود پس دانستم که خون او حدت و کثرت پذیرفته و گرم گردیده قصد هر دو صافین او در ایام متفرق نمودم و ضعیف بسیار شد و مهال خفیف بهم رسید و از مرض صحت تام یافت **حبر جالنی** و ایلاقی گویند که اگر سودا با خون آمیخته باشد اول رگ محل کشایند و اندک خون کم کنند و غذا خفیف بارد جید الکیموس دهند تا یک هفته بدین تدبیر بمانند بعد ازان بعد دیگر بار فصد المحل کنند اگر قوت قوی باشد اخراج خون بقدر یکه مناسب دانند یک فصد کنند بهر آنکه استفراغ آن بیک بار قوت مصروع نخواهد برداشت و اگر قوت قوی نباشد در دو یا سه فصد بیرون کنند و زنان را رگ ابض یا صافن کشایند تا اورا مریض شود و تنقیه بدان ایشان کنند و چون طبیب معلوم شود که بخار این خلط دماغ محکم شده رگ پیشانی باید کشاد و بعد فصد یک هفته راحت دهند بعد ازان ماء الجبن دهند و تنقیه بایارج فیقرا یک درم و اطریفل صغیر دو درم یا سه درم و افتیمون دو دانگ تا نیم درم مرکب کرده در هر هفته یکبار کنند و اگر تحمل باشد یکبار شحم حنظل نیز بیفزایند اگر بدین علاج اثر صلاح پدید آید بهتر والا ادویهٔ قوی که دهند و بهترین دوا اندرین باب ایارج جالینوس ست و اگر بعد تنقیه سه بار بایارج مذکور اثر صلاح ظاهر نشود حبی سازند از عجارمنی مغسول ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل هر یک بمقداریکه مناسب حال مریض دانند و ایارج فیقرا و روغن لوغاذیا نیز بمطبوخ افتیمون و هلیله کابلی و هلیله سیاه و بلیله و آمله هر یک پنج درم تربد سه طوخ دوس و بسفایج و غاریقون و افتیمون هر یک پنجدرم عجارمنی مغسول و بایارج فیقرا مساوی هر کب ساخته بدهند سکنجبین گویند که عجارمنی دو درم تا سه درم دهند و دیگر جا میگوید که یکدرم یا کم و زیاده حسب حال مریض بدهند و میان هر شربت ادویه یکبار یا دو بار سه درم اطریفل کوچک یکدرم ایارج فیقرا یکدرم افتیمون مرکب کرده بدهند و هر گاه که این همه تدابیر بکار برند و مرض بر حال خویش باشد نا امید شاید شد و بهین طریق سلوک نمایند که هنگام تغییر هوا صحت ظاهر شود و اگر ازان هوا بهوایی دیگر تحویل کند عود باشد و این معجون نجاح درین باب سخت نافع ست خون را از خلط سوداوی صاف کند هلیله کابلی و هلیله سیاه و بلیله و آمله هر یک چهل درم تربد سه طوخ دوس و بسفایج و غاریقون و افتیمون هر یک پنجدرم عجارمنی مغسول دو درم نیم مصطکی سه درم زنجبیل شونیز هر یک چهار درم و اگر مریض ضعیف باشد و متحمل علاجهای قوی نبود و او را جز با این معجون علاج نکنند بگیرند افتیمون هلیله سیاه هر یک دو درم شکر چهار درم سفوف کنند و اگر مریض را عادت قی باشد و بآسانی تواند کرد او را زهر تدبیر قی کنانند تا بقوت قی کردن ماده سوداوی از قعر بدن حرکت کند و بعد آید و قی خارج شود و تدبیر قی بدین طریق باید کرد اول سه روز طعام چیزهای لطیف چون ترب بسکر و کرفس و سداب بسکر تناول کنند و روز چهارم طعام خورند که برای قی موافق بود ازین کرفس و سداب و ترب زیاده بکار برند و او را مناسب نوشانند و قی نمایند و در مدت هفته سه دفعه قی کنند بهمین ترتیب و هر بار که از قی فارغ شوند ضماد از مصطکی و فستقین یعنی و گل سرخ و سنبل و سادرون سعد بر بعده کنند تا معده را قوت دهد و بعد ازانکه سه قی محقق کرده باشد تدبیر علاجهای مذکوره کنند و باید که حال آمیختن سودا با خون مختلف باشد گاهی سودا لطیف تر و تیز تر و از خون تمیز در عروق بر خون طافی باشد خارش و بهق و مانند آن از وی تولد کند و علاج این بسهل تر

باشد و گاهی سوداساکن تر و غلیظ تر و اسب باشد بواسیر و دعالی حمله افضل ازان پیدا شود و علاج این مشکل تر باشد و گاهی همه اجزای سودا با جمیع اجزای خون آمیخته
و غیر متمیز بود امراض گوناگون حادث شود و این نوع مالیخولیا که مذکور شد از انجمله باشد و انجا که مادهٔ سودا با ثلثی خلطه باشد سکنجبین که از سرکه و عسل سازند موافق باشد
و در تجارب محمد زکریا راست که جوانی صاحب مالیخولیا را نزدیک او بردند و او گاهی موی ریش خود و گاهی کلوخ از دیوار همیکند یدی و در بقیهٔ او خلوه سخت ظاهر شده بود مثل
فلک چرخه و محمد زکریا فرمود که او را فصد کنند و اگر خون سیاه بینند چندان برانند که رنگ خون بگردد و دیگر ماه دو مرتبه مطبوخ افتیمون دهند و آن شب که فردای آن مطبوخ
خواهند داد وقت خواب سه درم افتیمون با مویز منقی کوفته بدهند بادام مطبوخ بنوشانند و روغن بنفشه بر سر او نهند و بر بقیهٔ اعضاء طلیه کنند و دل او خوش دارند
بدین تدبیر خلاصی یافت صفت مطبوخ افتیمون بگیرند افتیمون و هلیلهٔ کابلی و بلیلهٔ خودس و مویز منقی هر یک ده درم بسفایج پنج درم تربد نیکوفته چهار درم زنجبیل
هفت درم همه را در سه رطل اب بجوشانند چنانکه ربع شود صاف کنند و کسی را که از مطبوخ کراهت کند این جب افتیمون بدهند و نسخهٔ آن در قول مسیحی گذشت و این
صاحب مالیخولیا را مناسب است و نسخهٔ آن همانست که در قول ابن عباس مسطور شد لیکن بر بنجا قاقله و تخم بادرنجبویه و خرنجشک عوض تخم بادروج و مسک ست و وزن
هر واحد دو درم و نیم و مشک ربع درم و نوشته که پنجاه درم پوست هلیلهٔ کابلی و هفتاد و پنج درم آملهٔ منقی و چهار رطل اب بجوشانند تا نصف بماند مالیده صاف نموده
با یک رطل عسل بقوام آرند و او یه بدان بسرشند شربت معدوم و نیم ابن الیاس مینویسد که اگر مالیخولیا بسبب اختصاص سودا بدماغ یا استلای همه بدن آن سودا با
فصد هر دو صافن کنند و اخراج خون بحسب قبعات نمایند و تغریق سر بروغن بنفشه و کدو و بادام و تنقیهٔ دماغ بمثل حب افتیمون و مطبوخ آن بکرات سازند و معالجه آن باید
کرد و تنقیهٔ ابدان اسهال ایشان طول نشود بهر آنکه خلط سودا عسر النضج و تحلل ست و هر صبح شربت بنفشه ده درم و قرنجبویه ده درم بنوشانند و غذا نخودآب دهند
و بعد طبخ نضج تمام در قاروره تنقیهٔ بدن بحبوب مذکورهٔ سابق و مطبوخ هلیلهٔ زرد و سیاه و مختصهای حادده و لینهٔ مذکوره در باب نسیان و سبات حسب واجب نمایند و شیر
شیر بر سر ایشان مداومت کنند و صاحب الحاوی اشیای مولد سودا و غیر آن که در سابق مذکور شد احتراز نماید و فالوذهٔ رقیق معمول شکر سفید و روغن بادام و لحوم حملان و جدی
و ماکیان فربه و شراب رقیق کثیر المزاج و لوبان حمام و ترک تعب با جمله هر انچه بدن را فربه کند نافع ست و اگر حدوث آن از احتراق بلغم باشد علاجش فصد صافن
یا باسلیق ست و نوشانیدن جلاب از بادرنجبویه و نیلوفر و اصل السوس مقشر و گاوزبان هر یک سه درم گلقند شکری ده درم و غذا نخودآب با شیرهٔ مغز قرطم و بعد نضج تنقیهٔ
بدن بحب افتیمون یا مطبوخ آن و اگر از ان کراهت کند بگیرند سنا هفت درم گل سرخ و بادرنجبویه و نیلوفر هر یک سه درم شکر سفید ده درم جوشانیده و صاف نموده معجون
سنجاج پنج یا هفت مثقال سحر حمل کرده سحرگاه بنوشانند و این حب افتیمون ایشان را نافع بود و سهمان مرفوق بغیر از زیت کند افتیمون بست درم بسفایج و ایارج
فیقرا هر واحد ده درم غاریقون پنج درم نمک هندی سه درم سطوخودوس هفت درم شونیز ثلثی ازان سه درم دوار المسک حلو و این مفرح نیز ایشان را نافعست و نسخهٔ ادویهٔ
که در قول ابن عباس گذشت لیکن و زن هلیلهٔ کابلی چهل عدد و هر واحد ازاویه دو درم و مشک تنقی یک دانگ و قاقله عوض مسک ست باقی بدستور شرحی یک مثقال و اگر
بسبب احتراق سودا علی طبیعی حادث شود اعسر علاج و البطا بود و از سائر انواع باشد علاجش تنقیهٔ دماغ و جمیع بدن ست از خلط سودا حب افتیمون و مطبوخ آن
و ایارج و دستج جالینوس و لوغاذیا و معجون سنجاج بکرات و مرات و هر صباح جلاب از بادرنجبویه و گاوزبان و نیلوفر و بنفشه هر یک سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشانند
و غذا نخودآب با شیرهٔ مغز قرطم و اندکی باش مقشر دهند و هر گاه نضج در قاروره ظاهر شود مطبوخ افتیمون یا مطبوخ هلیلهٔ سیاه بنوشانند و نوشانیدن ما را بحبین یا افتیمون ایشان را نافعست
صفت ما را بحبین بگیرند یکرطل شیر تازه جوشانده یک اوقیه سکنجبین اندا خته حرکت دهند تا جوش اید پس فرود اورده صاف نموده آب دنبو شنبد شود ای نخود پس سه
با بسفایج نیز ایشان را نافعست و ایارج جالینوس را در تنقیهٔ دماغ صاحب این مرض خاصیت عجیبست حقنه بدین که در قول گیلانی گذشت بعمل ارند با ضافه بابونه و غیر آن
و انچه نشاط آرد و سماع و اخبار سیاره و ملاقات شخصی که مونست باشد و تفریق راس سر و غنهای مرطب و پختن آب شیرین بیگرم بر سر و نطول بآب غم خلی و غیر آن که در
قول صاحب کامل گذشت و بعد ازان دشیدن شیر از پستان بر سر نهادن بنیه بشیر تر کردن بدان و سعوط بادهان مذکوره بعمل ارند و هر صبح جلاب از نیلوفر گاوزبان بشکر
دو درم و یک مثقال ازین مفرح بدهند بگیرند گل سرخ و سعد و قرنفل هر واحد پنج درم بسابیده قرنفل و تخم خرنجشک هر یک ست تخم هر یک سه درم مشک خالص یک دانگ کوفته بیخته بشکر
سپید یا ترنجبین بسرشند و این معجون دوار المسک حلو ایشان را نافعست مرواریدی بسند کهربا بابریشم خام مقرض هر یک سه درم مشک خالص یک درم مثقال تخم خرنجشک تخم نیلوفر مرزنجوش

مصطکی خرد با اغلفل و زنجفل هر چیزی قرنفل خیر یاسای هندی از هر ست تریخ بهمن سفید و سنبل تخم بادرنج هر واحد یکدرم کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی از آن با آب
واگر بسبب اعتباس صفرا باشد علاجش تلطیف و ملطف است و هر صبح جلاب با زیره سیاه و شان و اصل السوس و تربد یک سه درم و شکر ده درم بنوشانند و غذا مزوره آب
بشیر و حب قرطم و زیره معمول بسکر کوفته و نخود و زعفران و شکر و هندبا خیجندی گوید که اگر سببش خلط سودا مخصوص بنفس مادی باشد فصد صافن و تغریق سر با و بادبان مرطبه لوزان
دو شبیدن شیر بر سر کنند و هر صباح خمیره بنفشه ده درم گاوزبان یکدرم اصل السوس یکدرم تربد بیخ بین دو درم بنوشانند و نخود اب با هیزم سوخته و چوزه مرغ فربه خورانند و اگر بادی تب
باشد ماء الشعیر و نخود بروغن بادام و اسفاناخ و کدو و هندبا و بعد ظهور نضج این مطبوخ فیقمون چند مرتبه بدهند نسخه آن هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک ده درم بلیله شیر آمله هر یک پانزده درم
سورنجان منقی بست درم سنای مکی شش درم گل سرخ پنجدرم انسنتین شکاعی با دادو درم هر واحد چهار درم اسطوخودوس کمافیطوس کاذریوس بسفایج کوفته هر یک سه درم گاوزبان
بادرنجبویه هر یک پنجدرم سافرج هندی قرنفل هر واحد یکدرم تخم بادرنجبویه تخم خرفه تخم خبازی تربد هر یک ده درم انیسون بادیان هر واحد یکدرم هم را درشش طل اب شیر بز
بجوشانند تا ربع بماند پس فیقمون سه درم دران اندازند و مالیده صاف کنند و غارقون یکدرم صبر چاپرداک نمک نفطی رودانک لاجورد تخم خطمی کتیرا هر واحد یکدرم
شکر ده درم بران انداخته بقدر احتیاج ازان نیمگرم وقت سحر بنوشند و کسی که انواع صفرا مذلک بخواهد هلیله زرد هفت درم مقل مطبوخ و سقمونیا نیم دانگ شکر او افزایند
و از مولدات سودا پرهیز کنند و در تخصیب بدن کوشند و اگر سببش امتلای جمیع بدن از سودا باشد علاجش همین ست لیکن قوی تر ازین و علاج مالیخولیا که از احتراق بلغم
یا سودا باشد چنانست که مقدال بن الیاس مذکور شد و این سنجبین افتیمونی صاحب مالیخولیا و توحش و صرع را نافع ست افتیمون ده درم سپستان شش درم بادرنجبویه تخم خرفه تخم خبازی
تخم فرنجمشک تربد و ریم همین بساوج سنبل قاقله هر یک سه نیم درم تخم کشوث تخم کاسنی اصل السوس بیخ کاسنی هر یک پانزده درم گاوزبان پانزده درم زرفا کما فیطوس
حاشا هر یک چهار درم پرسیاوشان پنج درم گلقند شکری مثل مجموع همه را دو بیاورسر کرده سه شبانه روز ترکنند بعد ازان بیخ طل اب بران ریخته با آتش ملایم بجوشانند
و صاف کرده شکر بقدر یکطعم او محسوس گردد بران انداخته بقوام آرند شربت پنجدرم بما الجبن یا آب خالص و این سنجبین بهر سبب صاحب مالیخولیا و امراض سوداوی را نافع ست
مغز فندق مغز بادام مغز پسته کنجد مغز خربزه مغز چارتخم کدو مساوی روغن بزارند و بقدر نیم درم ازان سعوط کنند و این سنجبین نافع ست باذن الملک
و دیگر او دویه که در قول گیلانی گذشت هر یک پنجدرم و سنجبین پانزده درم عوض مغز فلوس و روغن بنفشه و نسخه و مفرح حار در قول ابن الیاس مسطور شد خضر و قرشی مسدیه مذکور
که ابتدا بالفصد کنند اگر روغن کشی معاینه دانند بالاقیفال چنانچه در صنف اول یعنی مالیخولیای ماغی و یا از کحل و باسلیق و صافن چنانچه در نوع ثانی و ثالث یعنی الیخولیا که از دماغ است جمیع بدن
باشد و در مراقی پس اگر خون سیاه و غلیظ برابد بمقدار حاجت برارند والا بسرعت بند کنند که هنوز اده مستقر در دماغ بود و در عروق بدن منتشر نباشد و درین هنگام فصد
رگ پیشانی صواب باشد و در هر سه انواع آن در ابتدا ماء الشعیر مبرد بنور بارد مثل اسفاناخ و کشنیز یا ساده و شکر و هندبا جلاب بگلاب و عرق گاوزبان بشکر و تخم بحمان
یا شربت سیب بعرق گاوزبان یا شربت نیلوفر یا شربت شاهتره بعرق گاوزبان تنها و بعرق بید و عرق بادرنجبویه بنوشانند و یا مطبوخ بادرنجبویه و اسطوخودوس و گاوزبان
و اصل السوس و سپستان و گل سرخ بشکر یا خمیره بنفشه یا گلقند دهند و اغذیه جید الکیموس مرطب بسیار مثل شوربای چوزه مرغ و ماکیان فربه و بره و بزغاله خوانند یا اجاصیه تفاحیه
و تفاحیه حصرمیه هندا گر سودا از احتراق صفرا باشد و در سن شباب و فصل و بلد حار یا حنطیه یا رشته اگر هضم احتمال کند و مالیخولیای مراقی نباشد چه مراقی با ضعف معده لازم ست
و دیگر اغذیه در قول گیلانی گذشت و حلوا از شکر و نشاسته و روغن بادام و تخشخاش و تخم خرفه سوده یا شیر آن در خل کرده و فواکه رادیان بارده که سابق مذکور شد استعمال نمایند
و چون علامات نضج ظاهر شود و قوت متحمل باشد تنقیه بمطبوخ فواکه در صفراوی و بطبیخ افتیمون یا حب آن سوداوی نمایند یا پنجدرم تا هشت درم افتیمون با شیر تازه و شکر
یا معجون سوداء الجبن هندبا اطریفل صغیر تنها یا معقوی افتیمون و خصوصا مالیخولیای ماغی نیکوست و تعهد تنقیه بعد هر اندک مدت نمایند و منفعه اشیاکه درین باب مشاهد و معاد آمده از بهمن ست
که دران افتیمون داخل ست هیساینده شربت شاهتره و روغن بادام بران انداخته باشند و باید که ایشان را بمعالجه یعنی استعمال مطبوخات منضجه و مسهلات بعد هر زمان راحت دهند
تا قوت بتکرار تنقیه ساقط نشود و از کثایت مسهل استراحت یابد و در ایام رحمت و عقب تنقیه مفرحات یاقوتیه استعمال کنند و لزوم عقل ایشان نمایند بملازمت شخصی که ازان محبت باشد
مثل اعضا رکه کبیر باوقار بود و صاحبان این مرض را مهابت باشد و در بعض گاهی فاسد ایشان با نها مائل شود تا حدت و غضب ایشان بنهاد و مجاوله زیاده نشود و اگر
عروض مالیخولیا مردان متحیل را باشد بسبب شکوک و اوهام ایشان مع علوم و تدبیرات معیشت بسبب جرارت مزاج قلوب و کبر سن و دماغهای ایشان انطاکی گوید که مبادرت بفصد نامه

اول لازم صافی ثانیاً اسهال کحل و از غذا بره یا کبان شیر مرغ تخم مرغ و کاهو کدو برو روغن بادام اقتصار نماید و هر صباح بقدر اطریفل زبندی هندی و اندک مشک خالص و روغن گاو تازه حل نموده سعوط کند و در هر هفته یکبار لاجورد و افتیمون هر واحد یک مثقال با اربعین و سکنجبین بخورد و هر روز پنج درم سپستان با پانزده درم شکر سفید و سی درم گلاب بدهند این علاج مجرب است و بدوامت این معجون کنند که از اختیارات پسندیده ما برای انواع جنون ست سنای مکی پاک کرده بست درم برگ حنا صبر اسارون افتیمون سفایج هر کدام هفت درم گل سرخ شش درم مروارید ناسفته چهار درم لاجورد سه درم عنبر شب مشک خالص هر کدام نیم مثقال شکر سفید پنج برابر مجموع شکر را با شیر گوسفند حل کرده بقوام آرند و داده گوفته بیخته بسرشند و در هر سه روز مقدار سه درم بخورند مداومت حمام کنند و خواب مثل محل سرخ و نفشه و ورد قریب آب نماید اگر تابستان باشد و الا احتراز نمایند و تعدیل آن حسب فصول نماید و آنچه باتخاصیت در اقسام جنون و مالیخولیا فایده دهد تریاق المذهب ست و تعلیق فواید او نیاوند مروارید با خود داشتن و خوردن صفت تریاق المذهب که بارها تجربه کردم و صحیح یافتم و از مالیخولیا صرع و جذام و استسقا و یرقان و حصر بول و اسیر خلاص گردانید مروارید ناسفته هر قدر که خواهند در صلایه اندازند بتری تر بیخ بالا لیمو و مثل آن بسایند و در شیشه کرده دهن او محکم بسته در اب گرم سه هفته بدارند تا حل شود بعد ازان بگیرند صبر سقوطری هفت درم سقمونیا پنج درم افتیمون دارصینی قصب الذریره هر واحد چهار درم لاجورد قرنفل عود هندی صندل سرخ صمغ عربی کتیرا هر واحد سه درم همه را سابیده با محلول مذکور سرشته جهابقدر نخود سازند شربتی ازان یک مثقال اگر قوی عظیم و تقویت باه ازان مطلوب باشد طلا را بگداز ند و آب محلول مذکور چند قطره بران چکانیده بسایند و با ترکیب سابق بیامیزند گاه فاگاه هر جوانی آیند شروع دهم فی الحال خلاص میگرداند و هر گاه بقدر دو قیراط از مرکب مذکور در اب شکوفه ترنج حل کرده در دهنی صاحب قان بچکانند همان روز رنگ را باصلاح آرد و در سر که مصروع را افاقت بخشد و در روغن بنفشه محافظت از طاعون میکند هر گاه دهنی را بدان هر روز چرب کنند و یک قیراط از ان بخورند و اگر دو شیر ماده را بدهند حل کرده پاره صوف را بدان آغشته زن بعد از حیض حمول سازد بسرعت حامله شود و اگر در مسکه گاوی حل کرده مجذوم قبیل از سختن اطراف او بخورد شفا یابد و برای حصاة آب کرفس و بیخ خفقان آب گاوزبان و بادیان سبز و برای بواسیر آب عناب بیخ زندو گاهی هر دو نوع بهم اضافه کرده میشود و همچنین سرخ و ایضاً کشنیز تر و خشک امر کرده و سر ایشان را بدانچه در سر سام گذشت طلا نمایند میر عوض مینویسد که در ابتدای مرض در مالیخولیای بلغمی رگ صافن بگشایند و الا گر اکحل و این منضج دهند بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس بسفایج گاوزبان بادرنجبویه هلیله کابلی جوشانیده صاف نموده افتیمون بقدر حاجت مالیده با نبجبین بنوشند و سکنجبین افتیمونی به نسخه رئیس الافاضل و تنقیه برفق اثری عجیب دارد هر بار مادر بطریق مناسب تا دو روز بنوشند و نسخه آن بدین قول خجندی گذشت این شربت را از حضرت حکیم علی در صورت قلت مادہ و استعداد اعضای رئیسه تبدیل خلط سوداوی عظیم النفعست تخم کاسنی بادرنجبویه تخم فرنجمشک هر کدام بست درم گاوزبان بیست درم برگ بادرنجبویه پانزده درم اصل السوس ده درم بسفایج بلیلان هر کدام هفت درم همه را درشش مثل آن گلاب دو چندان آب سیب بجوشانند تا چند جا بازصاف نموده قند سفید آمیخته شربت بسازند و بعد از حصول نضج این مطبوخ افتیمون بدهند هلیله کابلی سطوخودوس مویز منقی هر کدام ده درم شاهتره بسفایج سنای مکی هر یک پنج درم دو سیر طل اب بجوشانند چون یک طل بماند افتیمون ده درم در ان انداخته بگذارند تا سرد شود صاف کرده فارید قون سفید یک درم تربد سفید ده درم صبر سقوطری مثل آن اضافه کرده با شکر شیرین ساخته بنوشند و این مطبوخ حنین بن اسحاق بجهت زنی صاحب سوداء ایلیف نموده هلیله زرد و هلیله سیاه هلیله کابلی بسفایج و بهه طل اب بجوشانند تا بنصف آید سنای مکی افتیمون اضافه نموده چند جوش داده صاف نمایند پس آلو بخارا تمر هندی مویز منقی بادرو طل اب علیحده بجوشانند تا بنصف رسد صاف کرده بست و پنج مثقال آن را با چهل مثقال آب صاف کرده اول دو پانزده مثقال شکر سفید بنوشند و این طبیخ افتیمون موافق نسخه کامل ست هلیله زرد ده درم هلیله کابلی هلیله سیاه هر کدام هفت درم هلیله هر کدام چهار درم مویز منقی سی درم آلو بخارا پانزده درم انگاوزبان بیست درم بادرنجبویه سطوخودوس غافث هر کدام چهار درم بسفایج سه درم تربد سفید کوفته دو درم همه را در پنج طل اب بجوشانند تا بنیم طل آید بعد ازان بگذارند تا سرد شود افتیمون پنج درم در ان انداخته بگذارند تا سرد شود صاف نموده فاریقون سفید یک درم با قدری عسل سرشته اضافه کرده بنوشند و چون موج هر یازده ساعت شود عمل اراده ایلیف یک مثقال گلاب تر گاه گاه بان ممزوج بدهند قند سفید قطع باید کرد و بعد ازان بتعدیل مزاج بکوشند و سرا بعد تراشیدن مهی بدهند غذای مرطب تر دارند و حمام رطب با آب شیرین میوه تر استعمال نمایند و گر نوبت دیگر مسهل سنجد مطبوخ مخیقون با حب سطوخودوس تنقیه کنند و از نفشه و نیلوفر و بنفشه و انوار

و پوست خشخاش مطبوخ سازند اگر بدن خشک لاغر و ماده کمتر باشد و غلبه خون چندان محسوس نشود بهیچ وجه فصد مسهل ماننده بلیله و تعدیل مزاج بتفریح و تقویت قلب
کفایت دارد بعد از تنقیات که اصحاب بالعنوان یاد میکنند باید تنقیه بآن محتاج انمار ایمین باین صورت بگیرند شیر بز شیرین بچه ان شیر رنگ کرده شده باشد
مقدار دو رطل و در وقت تنقیه چنان شانند و چرب انچنان که سر او را مقشر نموده و کوفته باشند حرکت دهند و بعد از انکه دو سه جوش اید کنجبین بسیار تر شده و اوقیه روغن انار تازه
تا مقصود صاف کرده افتیمون پنج درم روغن بادام چرب ساخته دران بیامیزند و صبح بدست مالیده صاف نموده لاجورد مغسول محجر ارمنی هر کدام یک مثقال اضافه نموده بنوشند
و اگر خواسته باشند شبانگاه وقت خفتن حب لاجورد نخجوان نجاح سرشته ورق نقره چهار پاره بخورند و بادام مغز فلوس و مغز خربزه کدو تخم خیار شنبر تخم هندوانه هر یک پنج درم
مادام بین ساده عجیب النفع ست تصرف بحسب مزاج اندران جایز ست چنانکه گاهی تخم هندی دران نمیسانند و بقند سفید شیرین ساخته بدهند گاهی اسطوخودس و افسنتین
و گاو زبان بحسب احتمال قوت و ضعف و عادت بیفزایند و مداومت حمام رطب در روز مسهل بعد از فراغ اسهال و در روز راحت قبل از غذا و نطول آب گرم بر سر بنفشه سود مند ست
و باید که مجالس و رایحه ها بارد و سیاه جاریه و اوتار ساز و الحان دلکش آسایش دارند و در جمیع احوال از رعایت قلب و تقویت آن غافل نباشند و بمفرحات و مبدلات تفریح و تقویت
وی کوشش نمایند و مفرح یاقوتی بوعلی دین بان بجز ست گیلانی گوید که علاج بالعنوان چاره حادث از احتراق سودای طبیعی نیست که اگر علامات ظاهر باشد فصد هفت اندام و تقلیل
خون سوداوی بدرخات نمایند و زنان را بعد از حیض فصد نابض صافن کنند و اگر فصد ممکن نشود تدبیر تر طیب و تنقیه بنوعی کنند که در قول ابن عباس گذشت و یا مانند آنچه بعضی
دهند که در قول جرجانی مسطور شد و معالجه او بعلاج خفقان بارد کنند و اگر در بدن او حرارت و نبض سرعت باشد علاجش علاج خفقان مع الحرقه نمایند و معجون نجاح
و معجون افتیمون بشربت بادرنجبویه برای ایشان نافع ست و این مطبوخ افتیمون برای این علت و جمیع امراض سوداوی از جرب کهنه بهق سیاه مفید بود و بلیله سیاه بهست درم
بسفایج کوفته چهار درم تربد کوفته یکنیم درم مویز منقی پانزده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس برفت درم افتیمون فوانیذ نخجوش دهند و مالیده صاف نموده
دو ثلث رطل ازان بگیرند و غاریقون ثلث درم شحم حنظل دو دانگ نمک نفطی یک دانگ بسهل سرشته سه ساعت قبل از مطبوخ بخورند پس مطبوخ مذکور بنوشند و پنج این روز جمیع
امراض سوداوی را قویا نافع میکند شوربای خروس پیر ست که با بے خاک و شش درم بسفایج کوفته بپزند شوربای آن بنوشند و علاج بالعنوان سوداوی عادت از سودا که
از احتراق بلغم باشد مثل علاج مذکور ست و این معجون را نهایت ستوده اند بگیرند بلیله اهلیله افتیمون و فستقین و آمله مساوی اندک مصطکی روغن بنفشه بعسل بسرشند بعده بتربد
و خربق سیاه و سقمونیای مشوی تقویت داده در هر سه روز یکبار دو درم تا شش درم بدهند و اگر در معده ورم نباشد بعضی متاخرین بنوشند که در بالعنوان سوداوی
از عناب و دانه گاو زبان بادرنجبویه تخم کاسنی نیکوفته هر یک دو مثقال جوشانده صاف نموده یک اوقیه گلقند مالیده باو صاف کرده یا وده درم شربت بنفشه داخل کرده بدهند
و تعدیل غذایی و نخود و اب با مغز بادام اسفناج یا ماش مقشر و گوشت بره و بز غاله شیرخواره و فواکه رطب کنند و در ایام منضجات بدن ابریون بادام و بنفشه بمانند سعوط
بدان کنند و بعد از انکه ترطیب بدن بهم رسیده و اخلاط نضج یافته قابل تنقیه شده باشد مطبوخ افتیمون و بسفایج و اهلیله چند مرتبه تنقیه نمایند و اگر بدن ضعیف
باشد تنقیه باین مطبوخ نمایند عناب پستان هر یک پنجاه عدد شاهتره سنای مکی هر یک پنج درم اهلیله سیاه گاو زبان بسفایج مقشر نمکوفته افتیمون هر یک سه درم گل سرخ
چهار درم علی الرسم مطبوخ نموده صاف کرده وزان ده درم فلوس خیار شنبر و تخم هندی و نخجوین هر یک دو مثقال بیامیزند یک استاجل نموده صاف کرده روغن بادام شیرین
یک مثقال بران ریخته نیمگرم نموده بیاشامند و اگر ده درم شیر خشت زیاده نمایند قوی تر میگردد و یا باین مطبوخ بسفایج مقشر کوفته اصل السوس مقشر کوفته پوست
بیخ کاسنی گاو زبان بادریان بادرنجبویه اهلیله کابلی هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف کرده تخجوین و شیر خشت دران حل کرده باز صاف نموده نیمگرم بیاشامند
و ایضا تنقیه بحبوب افتیمون یا بحقنه برای امالیاده و ریاقی فرمایند اگر معده ضعیف نباشد و بامین مسهلات روغن بنفشه سعوط نمایند و شیر و خستران بر سر روشند و آب نیم گرم
بر سر ریزند و بر ساقین و قدمین می سود مند بعد از ان روغن بنفشه و روغن گل نیمگرم بمالند و حمام و آبزن لازم گیرند و تقذیه بشوربا یا داو آبگینه نمایند و محافظت تخمه و مبدلات مضمی کنند
و ایضا بعد از تنقیه استعمال مطبوخات مقویات دماغ و قلب نمایند و مدام لطولات مرطب زبانه و شربت اکلیل الملک و اصل السوس سر سریزند و دهان بنا بسه جوشانده بنفشه
و گل سرخ بادام سرشته اندیمرالده خون صالح و لطیف مانند های خرما نشتی پاچه بز غاله و بحر مرغ خفیفه شل جوجه مرغ و دراج خورانند و مولف اقتباس میگوید که
بالعنوان سوداوی نباید بود که در فصل موسم بهار پیدا میشود تا شروع زمستان می ماند در این اثنا هیچ معالجه سود مند نشده می بیش از ظهور نوبت یک هفته در سر عارض می شده من

در شروع مدد سرد تا رک سر و روغن خام نهاد و هم آنوقت یک مدد روی بیضه سنگ شهت مغز ان مثقال مکوفته تا نرم بیخته بقدر که بشب بآنجا بماند تا بوقت شب دیگر بیاید و بیالایند و هر شب بدین طریق استعمال نمایند و هفت عدد گل سرخ یکتوله برگ تنبول سخته عدد و دانق شاهتره دو قت نیم کیموره پنجتوله گلاب چهار تولد شربت گاوزبان و نیلوفر هر یک دو تولد آنگاه شربت بنفشه یا تخم شربتی چهار ماشا شیره بنفشه یکتوله سرکه نیم تولد سرد موقوف شد المالیخولیای خفیف پدید آید بعد از دو سه هفته بکماه تمام زائل گردید و در سال آینده باز بدستور همه بیماران مدت عرض خفیف بظاهر شش سال سوم چهار اخری خفیف الاثر سرد کاف

علاج المالیخولیای مراقی

اول فصد باسلیق نمایند از دست چپ و بقول جالینوس مسیحی اسلم چپ و بقول رهنس و ابن جزله صافن کشایند و ابو سرافیون و رازی گویند که فصد صاحب این مرض از اکحل مصافنین گیرند و اگر قوت قوی باشد در هر چهل روز فصد باسلیق سود مند ست و باید که فصد مکرر نمایند پس اگر سبب او درم معده و احشا یا سوء مزاج حار محرق دران باشد تدارک او نمایند بدانچه در بحث اورام معده و علاج امراض حار معده و جگر خواهد آمد و تبرید و تلطیف و تقویت سر کنند بچیزهائی که در امراض حار دماغی مسطور شد همچنین تقویت قلب چنانچه ذکر یافت و اگر بسبب دم حار مراق باشد معالجه و تحلیل او بمثل او در امراض حار نمایند و تقویت سر ملحوظ دارند و تغریق راس با دهان مقوی و مطیبات کنند و محاجم بشرط بر مراق گذارند و در چنین حالت تسخین جگر نمایند بلکه اگر درین علت حرارت جگر محرق خون در یابند برای منع تولد سوداوی ان اصلاح حال کبد باشیای سرد مرطبه کنند و تقویت طحال نمایند و محاجم بر مراق نهند و در صورت گرمی جگر حال بیمار مثل کبود بین میباشد پس تدارک او باشربه بارده همچون شیره تخمهای سرد و آب کاسنی و ماء القرع و آب هندوانه و ماء الشعیر و شربت بنفشه و تقیه ماده آن با آب کاسنی و آب لیمو و مغز فلوس و تخم هندی و شیر خشت و ماء الجبن نمایند و رگ باسلیق کشایند و غذا بارده هندبه هر وقت که طعام خورند اندک کاهو و کاسنی با سرکه خورند و اگر سده باشد و باحاجت تلطیف مخلوط بود اندک کرفس اضافه نمایند و اگر سده باشد چغندر و اسفاناخ نیز موافق باشد و کاهو و کاسنی پخته و خام نیز نافع بود و اگر با خمه قوی باشد در عروق جگر سده نبود طعام سر دو رطیب مثل ابهم و عصوص ماهی تازه و کرنش گاو و کله پاچه بسرکه پخته و هندبه و ایضاً برای حرارت جگر و سوداریقا آب کاسنی سبز مروق شیره تخم خیارین شیره تخم هندبه هر یک شش ماشه گلقند دو تولد باقرص در شک صبح و بجمت آخر روز آماء بری ورق نقره یک عدد شیره تخم هندبه شش ماشه گلاب عرق کیوره دو دو تولد عرق گاوزبان پنجتوله گلقند نسترن دو تولد بدهند و همچنین بهر تبرید کبد آب کاسنی تازه شربت بزوری و یا شیره ترشک و شیره خیارین عنب الثعلب عرق کاسنی گلاب سکنجبین شربت بنفشه و ماء الاصل بارد شیره تخم خرفه عرقیات مذکوره گلاب بت انار و یا کاسنی چکیده شربت بزوری گلقند بدهند و صندل سفید بگلاب سائیده پارچه تر کرده بر موضع جگر گذارند و اگر حرارت زیاده باشد کافور هم اضافه کنند و اگر سبب ضعف طحال باشد رگ باسلیق زنند و تقیه سپرز تقویت آن نمایند بدانچه در باب امراض طحال مذکور یابد و باب الجبن تسکنجبین افتیمونی یابند و هر چه در المالیخولیای سوداوی گذشت بکار برند و ایضاً اگر ماده در طحال باشد بفصد سهالها و مضمرات طحال که در محاش مذکور گردد و اشتغال مرز نجوش و اخوان مانند آن بر طحال بمالند تا کره طحال ماده را بسوی دماغ ارسال ننماید و باوجود آن از رعایت مزاج و حمایت قلب غافل نباشند و در طحالی بهر اسهال دوم یقوبه و اون باک اردو کند لک هر عضو یکماده باشد در تنقیه و تقویت آن عضو نوعی که در مقام هر یک مضبوط ست توجه نمایند و باید که بر مراق اطلیه ضمده محلله و اردعه دماغ تولد فضول بعمل آرند و انچیز در سر که تر کرده مالند و باید که روغن گل طلا نمودن از مجربات ست و همچنین عصیر برگ کاسنی و کشنیز سبز و گل سرخ در یوند خطائی هر یک دو درم ضماد کردن و بیاد کشنیز تسکین همچنین ضماد بیاد و آب کشنیز و گلاب و سرکه و قدری روغن گل نمایند و چون نیک ساده و در مراق بسیار باشد پس دماغ نهادن بر جانب راست بسی سود مند ست و اما آنجا که سبب دم طحال باشد رحم و غیره باشد علاج آن در دم کائن و انچه مولود بود علاج پذیرد کذا فی المیامر و لو بیند که علاج این مرض ترک استفراغ قوی ست و اگر بسبب معده یا ماسار یقا یا مراق باشد تا منجدب نگردد و مواد فاسد بسوی معده و احشا باعث زیادتی دم در معده گردد و احداث تشنج و موت نماید مگر عند ضرورت شدید اکثر شارحان و بودن آن در فضای معده و خوف زیادتی حدت و عفونت و انتشار آن بسران که در بن صورت جائز ست لیکن بتدریج و سهولت بطبوخ یا حقنه غیر حاد و قوی درین علت جائز نیست جهت آنکه ماده بسوی اعلی متوجه میگردد اند مگر آنکه طبیعت دفع نماید ماده را بقی و قوی بسهولت باید که درین حالت از اشتغال محل افقه خورانیده بعد ظهور نضج تام مطبوخ تمیون و لیمو فیقرا و یا بدوای دیگر حسب مزاج قوی فائده تا بآسانی قی آید و باید احتراز نمود درین مرض محتاج میگردند باستفراغ سودا برای دفع فائده یکی مضادت طبیعت بیوست زیاده دم منع تولد ریاح و اخراج دم منع صعود آن بسوی دماغ و بقول شیخ و المالیخولیای مراقی نیز اصلاح کبد بیشتر واجب ست تا دران سودا متولد نشود و اکثر اصحاب آن با فیای مربوم مرطبه منتفع میشوند بحمت آنکه مرطبه بمانند بس

سودا باشد و بنابر آنکه نافع اند تولید سوداء خون کنند سوی اسفل باید دید و اگرچه انتفاع باشیای بارد انتفاع حقیقی قاطع مرض نیست لیکن با بدن چون طبیب باشد از ان مادهٔ سودا تولید نمیشود و ایضاً مادهٔ حاصل بتحلیل نمیگردد و امید هست که طبیعت بران استیلا یابد و باصلاح آن نماید بنابر آنکه تدبیر مغلظ و ملائم بساست که مقاومت سودا نکند و بطبیعت بنا بر سهولت انفعال خود را از احتراق گاهی ضرر و اعانت سودا می نماید و بر نفع خروج بلغم تقی و اسهال مر بعضی مفوض نشوند زیرا که آن نفع بدین جهت نیست که استفراغ بلغم است بالکه انتفاع از ان بدین جهت است که کثرت و الضغاط اخلاط از انها زائل میشود و بخره قلت می پذیرد و اما نافع بالذات استفراغ سوداست و گویند که ادویه مسهله که بر بلغم مؤثر باشند لیکن از جهت اضعاف معده ضرر اند پس می باید که با انها ادویه یقوی معده آمیزند و وقتی مسهل مطلوب استعمال کنند و وقت دیگر ادویه مقویه بعمل ارند و گاهی و بعضی مفرحات و جوارشات قوی معده و دل مفید بود و گویند که نوشیدن عرق برگ تاج خروس مر مرض مفید است تدبیر امراق حار مزاج اگرچه قاروره سفید و نبض طبعی بود ترک استفراغ و ادویه حاره کنند و بتبرید مزاج بحمت منع صعود ابخره بدماغ و منع تولد سودا و دفع حرارت و یبس و جفاف عارض از مادهٔ محترقه نمایند و آب کاسنی مروق و ملین و شاهتره شدید النفع است آب عنب الثعلب مروق با فنجین نیز مفید و نشستن شیر خر بسیار نافع بود و طریق آن بدستور مقرر و حق است اگر هم نرسد شیر زنان نیز نافع و شربت نیلوفر و شربت بنفشه نیز مفید است و بتبرید جگر آرد جوو صندل بگلاب جگر ضماد نمایند و استعمال معجون سماعت ای تبریدتر طبیب بمنع صعود ابخره خیلی سود مند است و بر تقویت معده شربت انار و به و زرشک و سیب و سکنجبین مانی و سفرجلی و غیره نافع شناسند و گاهی تلیین طبع بملین و یا بحقنه لین و یا از فتل مسهله نرم نمایند و صفوف سودا با اطریفل سماعت ریاح مراقی نیز اکثر بحار الجبن زائل میشود و درین باب طریفل زمانی جامست و باید که مطبوخ و مسهل اصحاب مراق قلیل الاجزا باشد چنانچه در صورت قبض طبع گل بنفشه و نیلوفر و گاو زبان عنب الثعلب تخم خیارین کوفته کاسنی کوفته مویز منقی شاهتره آلو بخارا پوست بیخ کاسنی افتیمون مغز طوس گلقند روغن بادام و اشربه ماء الجبن خیسانیده میدهند و اگر طبیعت مجیب باشد و ماء الجبن ساده اندک با شربت نیلوفر کفایت کند و فائده بلیغ رساند و گاهی خیارین ۳ تولد تخم خربزه یکتولد خاکشک ماشه و ماء الجبن خیسانیده مالیده صاف نموده شربت بزوری یا زرشک داخل کرده میدهند پس متوجه تر طبیب بمنع و تعدیل آن گردند بخشت شیر و خشتان و آب نیم گرم بسیار بر سر مالش آن باد بان مر طبیعت مذکوره و ایضاً بعد استفراغات مفرحات یاقوتی مثل معجون یاقوت و جوارش شاهی و آملهٔ اولی و معجون فلاح و اطریفل گشنیز معمول ذکر اللہ خان و خمیرهٔ خشخاش کوکناری مزرد و خمیرهٔ ابریشم بارد علویخانی و خمیرهٔ عود ترش معجون فقره و طلا و معجون صندل مفرح بارد و یاقوتی بارد و هندو شربت با خراو شراب الصالحین و عرق شیر دین یاب بسیار نافع ست و یا خمیرهٔ مروارید یا خمیرهٔ گاو زبان با شیرهٔ تخم خرفه و عرق گاو زبان و شربت نارپایدیگر اشربهٔ مناسب چون گلاب و عرق بید مشک و شیره و کشنیز خشک و تخم کاهو و تخم خرفه با شربت سیب و شربت گاو زبان تخم ریحان یا تخم خشک با شیده حسب حاجت استعمال نمایند و ماء الشعیر بشربت خشخاش و سعوط بروغن کدو و بنفشه و نیلوفر بعمل اورند و انکباب بنطول ضماد و سعوط معمولی که هر یک در ابواب مسطور شد بکار برند و اگر با وجود حرارت و حدت مزاج یبس و لاغری باشد غذا ماء الشعیر و مزورهٔ بارد مانند کدو و بقله و بیانی بروغن بادام و هندو اگر بدن ضعیف باشد بچوزهٔ مرغ و کاکو سفید و بزغاله غذا سازند لیکن از بسیار خوردن و شب خواری پرهیز نمایند و با آب سخنی با افشره لیمو و ترهندی و هندو اگر ضرورت نباشد عموضات ندهند و گر بعض ترکیب نافع مراق و مزاج حار از مطب ساتذهٔ کبار اگر بخرابی باشد نمک در شیر میش آمیخته بر کفدست و پا مالند و قدری از فیون و ماء الشعیر حل کرده نوشانند یا در شیر زنان حل کرده سعوط نمایند و این فقره صبح و شام شش مرتبه استعمال کنند آمله کشنیز بایله سیاه هر یک شش ماشه بر اوهٔ صندل چهار ماشه در عرقیات خیسانیده شربت نیلوفر داخل کرده نوشند ایضاً اگر با صعود بخارات دیگی رو باشد مفرح بارد و همراه شیرهٔ کاهو شیرهٔ خرفه هر دو احد شش ماشه عرق عنب الثعلب عرق صندل شش تولد شربت بنفشه تخم ریحان چهار تولد داخل کرده دهند پس اگر مرض لاینحل مشتمل بر اخلاط باشد آن شیر جات سه سه ماشه کنند و در صورت قبض بایله سیاه کوفته وقت شب بدهند اگر آخر روز بخارات متصاعد شوند تبرید مذکور وقت تصاعد بخار و بایله صبح دهند و اگر شکایت در ساقین هم باشد شیرهٔ خیارین بخار خشک عرق شاهتره و گلاب برابر داده شربت بزوری داخل کرده بنوشانند ایضاً برای رفع سوزش گلو بسر بخارات صفراوی محترقه تبرید از شیرهٔ زرشک هفت ماشه و عرقیات شربت بزوری دهند اگر با سوزش معده باشد شش هفت ماشه و گلاب چهار تولد کرده صبح یکبیک سر سوزن بر داشت بخورند و گلاب بنوشند دیگر مراق با حرارت مزاج و سوزش دماغ و چشم و احساس بخارات گرم در دماغ و گاهی عرق آمدن و خشک نبودن باشد آملهٔ صغیر یکمشت عرق شاهتره ده تولد شربت انار شیرین ده تولد باز اطریفل گشنیزی یکتولد شیرهٔ خیارین شش ماشه

شربت نیلوفر دو تولہ باز اطریفل یکتولہ شیرۂ تخم کاسنی ششماشہ لعاب اسپغول نہ ماشہ عرق شاہترہ دو تولہ نبات یکنیم تولہ باز شیرۂ خیارین بجای کاسنی باز بعد نصف شب
مارا لبین خورند دیگر برای احتراقی مراقی وجوشش دماغ وگرمی بدن افروختگی گرمادا اضطراب نزلہ وقبض ہلیلہ مربی بورق نقرہ پیچیدہ اول خورند بعدہ کشنیز خشک شش
برادۂ صندل سفید شب عرقیات نقوع کردہ صبح خام مالیدہ صاف کردہ شیرۂ تخم خرفہ شیرۂ تخم خیارین شربت نیلوفر داخل کردہ اسپغول باشیدہ بنوشند باز بعد سکون معیت
فصد از باسلیق خون پاسیر بگیرند بعد ازان سنجد عرق شیر تیار ساز ند دیگر کاہو نفع بخشش وضعف اشتہا بود گلقند یکنیم مثقال واحد یکنیم تولہ در گلاب تولہ عرق کاسنی سہ تولہ
عرق عنب الثعلب چہار تولہ مالیدہ بدہند واگر حرارت در جگر زائد باشد شیرۂ خیارین افزایند وبشام عرقیات دہ تولہ شربت انار دہ تولہ غذا شلہ دہند دیگر برای انجرۂ
یا بسر نجوا بی ہلیلہ مربی بورق نقرہ پیچیدہ لعاب بہدانہ عرقیات گلاب کیوڑہ شربت بنفشہ دہند وسعوط شیر مختر و مالش کف پا از تخم خشخاش تخم بنگ بشیر گاؤ
سودہ نمایند ایضاً برای منع صعود بخارات وخفقانیت کشمش ششماشہ زرشک ہفت ماشہ در عرق کاسنی پنج تولہ گلاب چہار تولہ ترکردہ صبح مالیدہ شیرۂ خرفہ
ششماشہ شربت بزوری دو تولہ داخل کردہ دہند ویا گاؤزبان کشنیز خشک صندل سفید ہر یک ششماشہ تخم خیارین یکنیم تولہ شب خیسانیدہ مالیدہ صاف نمودہ شربت کاہو
دو تولہ داخل کردہ دہند واگر طبع قبض بود چند روز آلو بخارا پنجدانہ مویز منقی دہ دانہ گل سرخ زرشک گاؤزبان ہر یک چہار ماشہ خیسانیدہ گلقند دو تولہ یا خمیرۂ بنفشہ
سہ تولہ حل کردہ بنوشند ویا برادۂ صندل سفید ششماشہ کشنیز خشک چہار ماشہ ابریشم مقرض چہار ماشہ آلو بخارا پنجعدد شب تر کردہ صبح مالیدہ صاف نمودہ شربت انار
ویا شربت سیب دو تولہ داخل کردہ بخورند ویا صرف برادۂ صندل سفید کشنیز خشک نیم کوفتہ شب خیسانیدہ صبح آب زلال آنرا با نبات سفید و شیرۂ خرفہ آمیختہ بنوشند
ایضاً برای صعود انجرہ و درد سر ہلیلہ مربی یکعدد با شیرۂ خیارین ششماشہ عرقیات دہ تولہ شربت بزوری دو تولہ غذا پلاؤ وضماد کاہو کاسنی صندل کشنیز آب کشنیز
واگر بسبب یبوست ہلیلہ خشکی کند بجایش خمیرۂ گاؤزبان ہفت ماشہ کنند و یا دواء المسک دو ہفت ماشہ با شیرۂ کاسنی پنجماشہ و خیارین ششماشہ و شربت بزوری دو تولہ
دہند واگر آثار حرارت احتراقی رفع نشود آب کاسنی سبز مروق مع مبرات حرارت کبد از شیر جات اشربہ استعمال کنند ایضاً برای درد سر خشکی بینی از بخارات مراق زرشک
طباشیر کشنیز خشک بشب سبز ہر یک یک ماشہ سودہ بآلہ مربی سرشتہ بورق نقرہ پیچیدہ تناول نمایند بلایش عرق صندل عرق گاؤزبان عرق کیوڑہ گلاب یک سہ تولہ
شربت گاؤزبان دو تولہ بنوشند و یا شیرۂ زرشک ہفت ماشہ بجای زرشک سودہ کنند و برای سوزش تمام بدن از بخارات مراق مفرح زرشکی مع عرقیات دہند و مالش
مصطکی ماشہ سودہ بروغن گل حل نمودہ بر سر معدہ کنند و برای برخاستن شعلہ از شکم گل گاؤزبان آلو منقی ہر یک دو ماشہ گل سرخ سہ ماشہ سودہ بشربت عناب دو تولہ سرشتہ
ہمراہ عرق عنب الثعلب بدہند بعدہ کاسنی ملائم بعمل آرند دیگر کہ با مراق توحش وخفقان زیادہ باشد طباشیر سنگ شب مرارید سودہ بشربت انار بن سرشتہ بخورند عرق
کیوڑہ گلاب عرق گاؤزبان عرق کاسنی شربت بزوری شربت گاؤزبان بنوشند و اگر ازین آثار سوزی و غلبہ ریح محسوس شود لاجورد اضافہ کنند بجای شربت گلقند نمایند
واگر بالبنت طبع باشد جوارش انارین نہ ماشہ خورد شیرۂ کاسنی چہار ماشہ شیرۂ خیارین پنجماشہ شربت بزوری دو تولہ تخم ریحان شش ماشہ یا اسپغول پاشیدہ بنوشند ایضاً
اگر با مراق تپ باشد قرص کشک آب کاسنی سبز مروق دہ تولہ شیرۂ خیارین شش ماشہ شیرۂ بادیان چہار ماشہ شربت بزوری دو تولہ دہند واگر خواہند شیرۂ مغز تخم کدو بجای خیارین
و گلقند عوض شربت کنند و گاہی قرص گل صفیر یا قرص طباشیر عوض قرص زرشک کردہ میشود و آلہ مربی یکعدد شیرۂ خیارین شیرۂ کاسنی ہر یک شش ماشہ عرق شاہترہ دو تولہ
گلقند دو تولہ یا شربت نیلوفر اسپغول شش ماشہ پاشیدہ نیز نافعست ایضاً اگر مراق با خلل نزلہ و سر فربود خمیرۂ خشخاش ہفت ماشہ ہمراہ جوشاندۂ خطمی چہار ماشہ اصل السوس
بہدانہ ہر یک سہ ماشہ و نبات یکتولہ خورند و یا ہلیلہ کابلی یکعدد و یا خمیرۂ گاؤزبان ہفت ماشہ و یا دواء المسک ہفت ماشہ ہمراہ شیرۂ خیارین ششماشہ عرقیات شربت بزوری دہند
ایضاً برای خشکی دہن انجرۂ حار یابس مراقی و بیقراری معدہ و نزلہ بہدانہ سہ ماشہ سپستان پانزدہ دانہ خطمی گل بنفشہ گل نیلوفر ہر یک شش ماشہ در آب گرم خیسانیدہ شیرۂ
مغز تخم تربوز شش ماشہ شربت نیلوفر دو تولہ داخل کردہ بنوشند یا لعاب بہدانہ شیرۂ عناب شیرۂ کاہو شیرۂ خیارین شش ماشہ عرقیات دوازدہ تولہ شربت نیلوفر دو تولہ دہند
ایضاً برای نزلہ و قلاع و رم بن دندان و بواسیر و درد سر عناب پنجدانہ سپستان یازدہ دانہ گاؤزبان خطمی ہر یک چہار ماشہ بہدانہ سہ ماشہ خیسانیدہ شیرۂ خیارین
ہفت ماشہ شربت بنفشہ دو تولہ داخل کردہ دہند و شام خمیرۂ گاؤزبان خمیرۂ خشخاش ہر یک سہ ماشہ ہمراہ عرق گاؤزبان خورند و یا اطریفل کشنیزی ہمراہ شیرۂ خیارین
شربت نیلوفر دہند و یا برای نزلہ و انجرہ کشنیز خشک یکماشہ سودہ با اطریفل یکتولہ آمیختہ با شیرۂ مغز تخم ہندوانہ ششماشہ و یا شیرۂ خرفہ شش ماشہ شربت خیارین خورند

ایضاً برای تره و حرارت جگر و ریاح معده مصطکی یکماشه سوده بگلقند یکتوله سرشته بخورند بالایش گاوزبان تخم کاسنی تخم کوفته هریک شش ماشه ابریشم گل نیلوفر عنب الثعلب هریک چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرده و برای تلیین مویز منقی ده دانه افزایند و اگر بازله و قصور هضم و قبض و کثرت اخراج و نفخ باشد مصطکی یکماشه سوده بعسل لایه مرهی یکچمچه و شیر بنفشه بخورند و بادیان چهار ماشه تخم کاسنی خیارین کوفته هریک شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده نوشند ایضاً برای آن و نفخ دخانی مراق صفراوی گلقند نسترن یکتوله شربت لیمو یکتوله سرشته بخورند بالایش شیره دانه هیل ده ماشه شیره بادیان چهار ماشه گلاب چهار توله نبات یکتیم توله بنوشند ایضاً برای خفقان و ریاح شکم و غشیان حمارش عود ترش شش ماشه بورق نقره پیچیده همراه عرق گاوزبان عرق شاهتره عرق کاسنی عرق کیوره هریک سه توله شربت انارین دو توله بالنگونجا شاه پاشیده دهند و اگر موسم تنقیه نبود فصد مسهل هر فصل موقوف داشته سفوف مروارید برای قلب و سفوف نمک با ضم برای معده و شربت گرگل آلو بخارا و شربت لیمو برای صفرا تیار کنند ایضاً در سقوط اشتها جوارش شاهی همراه عرق گاوزبان کیوره و عرق هیل و عرق کوه هریک سه توله شربت بزوری دو توله تخم فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بدهند و اگر بانضمام دل و خشکی لب و تشنگی و ضعف هضم و نفخ شکم باشد گلقند یکتیم توله سکنجبین توله عرق کوه عرق بادیان گلاب عرق کاسنی بدهند و اگر بگرمی مزاج اجابت نرم بآواز و ریاح بسیار باشد شیره دانه هیل شیره بادتنگ عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق بادیان هریک پنجتوله شربت انارین دو توله دهند ایضاً برای رفع قبض اصحاب مراقیه لیمو ترش یا جوارش عود بلپن خورده شیره خیارین هفت ماشه شیره تخم کاسنی پنجماشه عرقیات شربت بزوری بارد دو توله بنوشند و اگر قبض با سیر تحجی و ریاح مراقی و صعود بخارات بسوی راس و مزاج حار باشد طباشیر مصطکی دانه هیل بادیان هریک نیم ماشه سوده بگلقند نسترن سرشته با شیره تخم کاهو شش ماشه شربت گاوزبان دو توله دهند ایضاً اگر با عوارض مذکور نزله حار نیز باشد دانه هیل یکماشه سوده بگلقند نسترن سرشته با شیره تخم کاهو شش ماشه شربت گاوزبان دو توله دهند ایضاً اگر با برد معده و سوء هضم وقی باشد نارجیل در پائی با آب پودینه سوده خورده بالایش آلو بخارا و دانه زرشک سه ماشه در عرقیات مالیده شربت بزوری دو توله بنوشند و ضماد مصطکی وغیره کنند و اگر باز بعد وقی جمیع الفواد و حرارت مزاج بهمرسد مسهل با یارج رهبند عنب الثعلب گاوزبان تخم کاسنی هریک شش ماشه مویز منقی دو توله آلو بخارا دو دانه گل سرخ خیارین شنبلیله یک شش ماشه ریوند چینی سه ماشه سنای مکی یکتوله ارب کاسنی سبز مروق شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر شش ترنجبین اگر گلقند چهار توله شربت بزوری دو مکرر سه توله روغن بادام شش ماشه داخل کرده دهند و اگر اسهال بسیار اید برای تقویت مصطکی یکماشه طباشیر دو ماشه نهرهره یکماشه سوده بشربت انار شیرین سرشته عرقیات شربت بزوری با تنگ شکر ماشه

تدبیر مراق بارد المزاج

اگر ماده در مراق یا معده بود بهر تقویت معده و احشا گلقند بطبیخ بادرنجبویه و گاوزبان و بادیان دهند و از غذاها و ضماد مصطکی و عود و سائر ما ذکر در تحلیل مواد مراق تجنب نمایند و چای خطائی نیز مفید بود و اگر درم در مراق نباشد تدهین فم معده بروغن گل و سنبل و مصطکی نیکو تخم کمید بمسوس گندم و نمک و تنطیل بطبیخ بابونه و اکلیل الملک بر گندم و برگ فرنجمشک و شبت بجهت تحلیل ریاح نافع و دیگر تفصیلات معتمده معمولی حسب مقتضی هلیله مغیره که در قرابادین بسطور شد بعسل آرند و مداومت حمام نهایت سود مند ست و جوزه مرغ و زردی بیضه مانند آن غذای سریع الهضم قلیل الفضول اختیار نمایند و وقت ضرورت ماده را که در معده یا ما سار یقایا مراق باشد بمسهل ملایم نافع احشا مستفرغ سازند و فسنتین و شربت بکان درینجا نهایت مفید ست گویند کسی درم شربت افسنتین مین هند مسهل قوی از اده یه شدید الحرارت تناول نمود و بین علت مضرت مگر کسی اکثر بآسانی آید ماده مضره را می سوزاند و دهن المسک معتدل ایوسخانی مجرب النفعست و شمه نمیر شربت تحلیل ریاح چهار ده تقویت احشای اقیین بروایتی معمول ست ماء الورد گیج یدکه تدهین جوف بروغن بنفشه سود نفع عظیم میدهد

ذکر بعض ترا کیب مفیده مراق بارد مزاج از کتب اساتذه کرام

اگر بانزله و سرفه باشد خمیره عنبر هفت ماشه همراه جوشانده گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان دانه هیل هریک شش ماشه نبات یکتوله خورانند و اگر با قصور هضم و قبض و نفخ و نزله وغیره باشد مصطکی سوده بآب مرزنجوش سرشته بگاوزبان هفت ماشه و عرق عنب الثعلب دو توله جوشانیده نبات یکتیم توله داخل کرده بنوشند و یا زرنباد و دو ماشه ابریشم خام دو ماشه گاوزبان چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده خمیره صندل یکتوله دهند و اگر حرارت محسوس شود گل نیلوفر چهار ماشه افزایند و اگر بدودت زیاده باشد بادیان خطائی چای خطائی ابریشم گاوزبان بسفایج هریک چهار ماشه دارچینی ده ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده بنوشند ایضاً در حالت نفخ پودینه خشک یکماشه الایچی سفید دو ماشه چای خطائی بادیان خطائی هریک ماشه خیارین کاسنی هریک شش ماشه گل سرخ چهار ماشه جوشانیده سکنجبین لیمونی حل کرده بنوشند و یا مصطکی سوده بخمیره گاوزبان سرشته بورق نقره پیچیده بخورند

وشیره انیسون دو ماشه شیره خیارین شش ماشه عرق گاوزبان عرق بادیان هر یک پنجتوله شربت بنفشه گلقند هر واحد یکمیم توله داخل کرده بنوشند ایضاً برای رطوبت دماغ
وخرابی هضم طباشیر دانه هیل هر یکماشه سوده با مربی یکعدد سرشته بخورند بالایش عرقیات شربت بزوری دو توله بالنگوبه ماشه پاشیده بنوشند و اگر بارطوبت دماغ نیز همی
طبیعت بلغمی بود اصلاح معده بجوارش عود هفت ماشه دشمن دانه هیل سه ماشه دعرقیات ده توله و شربت بزوری دو توله کنند ایضاً برای آروغ تلخ ترش از سرد مزاج سوداوی
انوشدارو بی ساده عرقیات شربت بزوری و سفوف نمک اندرانی دهند و برای کثرت آروغ بعد تخمه رسوت هضم مصطکی دو ماشه الایچی سه ماشه پودینه خشک دو ماشه دعرقیات بادیان
پنج توله گلاب چهار توله جوشانیده بگلقند بیجیدن دو توله یا گلقند داخل کرده دهند که محل بطوبت است ایضاً اگر نفخ مراقی مثل گوله بلوط و مزاج بارد باشد صعتر فارسی انیسون بادیان
دانه هیل مصطکی هر واحد یکماشه سوده بگلقند توله سرشته همراه عرق بادیان دهند در آخر روز شیره تخم کشوث شیره اصل السوس هر یک چهار ماشه در شب بالیله مربی آب
گرم وگاهی عود سوده افزایند و برای نفخ شکم بارد مزاج مصطکی دو ماشه عود سنبل الطیب هر یک یک ماشه سوده بگلقند یکتوله سرشته تناول نمایند بالایش عرق بادیان عرق عنب الثعلب
هر یک پنجتوله شربت بزوری دو توله بنوشند و اگر دفع سدد منظور باشد سنای مکی چهار ماشه افزایند ایضاً برای تهوع خفقان آروغ وخواق وقلت اشتها وضعف هضم عود عرقی
ماشه مصطکی پودینه خشک دو ماشه الایچی خرد هر واحد دو ماشه سوده بسکنجبین توله سرشته همراه شیره کاشی شش ماشه عرق عنب الثعلب دو توله شربت بنفشه دهند وگاهی برای تقویت معده و
مراقیین مصطکی طباشیر دانه هیل هر یک یکماشه سوده بگلقند توله آمیخته همراه عرقیات شربت بزوری شربت گاوزبان هر یک دو توله میدهند ایضاً برای درد معده و کثرت
آب دهن وقی در جوارش عود دانه هیل جدوار طباشیر هر یک یک ماشه سوده آمیخته عرق کاسنی و عنب الثعلب یک پنج توله گلاب چهار توله شربت انار دو توله یا گل سرخ گاوزبان
هر یک چهار ماشه عود یکماشه مصطکی دو ماشه مویز منقی دو دانه در عرق کاسنی و عنب الثعلب و گاوزبان هر یک چهار توله جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند و اش رغن
گل روغن مصطکی موضع نفخ مراق کنند و برای ضعف معده بعد طعام جوارش مذکور با شیره بادیان نه ماشه گلاب چهار توله نبات یکتوله بدهند و یا زنجبیل سوده بجوارش مذکور
آمیخته با شیره مویز منقی چهار ماشه و نبات توله بدهند و برای درد معده که در آخر هضم باشد بادیان خطائی دو ماشه سوده بگلقند آفتابی توله سرشته بخورند در عرق بادیان
دو توله بنوشند یا انیسون یکماشه سوده با گلقند توله سرشته همراه عرق مذکور بدهند ایضاً برای دفع خلط سیاه و داء الجاع معده و خفقان بادیان بار نجبویه بادیان خطائی
صعتر فارسی هر یک سه ماشه برگ خشک چهار ماشه عود صلیبه یکنیم ماشه مویز منقی ده دانه دو نیم آتار آب بجوشانند بهر گاه نیم پا بماند صاف کرده شربت بزوری معتدل
دو توله داخل کرده بنوشند ایضاً برای ثقل کراز احتباس اسخره مراقی و دفع سیاه از اسفل و قبض و پیر و تقویح آروغ مراقی و دفع نزله طباشیر سنبل الطیب اصل السوس میهل
هر یک نیم ماشه سوده بگلقند توله سرشته با شیره تخم خربزه شش ماشه شربت گاوزبان دو توله بخورند ایضاً برای درد معده حاذی قلب که در تنفس بیقراری نباشد بگلقند و ضماد
زائل نشود اصل السوس گاوزبان بادیان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه سنبل الطیب دو ماشه عنب الثعلب چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده تا هفت روز
بنوشند ایضاً برای درد کتفین و صعود بخار بارد مراق مصطکی دو ماشه مویز منقی ده دانه گاوزبان چهار ماشه در عرق شاهتره جوشانیده شربت بزوری دو توله داخل کرده
دهند و یا عنب الثعلب گل سرخ هر یک چهار ماشه تخم کاسنی شش ماشه بادیان چهار ماشه جوشانیده شربت بزوری داخل کرده بنوشند و یا الایچی خرد سه ماشه تخم کاسنی شش ماشه
جوشانیده بگلقند آفتابی دو توله داخل کرده دهند ایضاً برای قی و سوزش معده حامله مراقی بادیان مصطکی انیسون سوده بگلقند آفتابی سرشته تناول نمایند بالایش
سنبل الطیب چهار ماشه مویز منقی ده دانه هیل سه ماشه عود هندی چهار ماشه جوشانیده نبات یکنیم توله داخل کرده بنوشند ایضاً برای طوبات معده و نفخ شکم
وصلابت هر درد و تصور هضم و مزاج جسیم بارد از چینی بادیان اسطوخودوس گاوزبان افسنتین هر یک چهار ماشه بعرق بادیان نیم پا و گلاب چهار توله جوشانیده
صاف کرده گلقند نسترن ده توله داخل کرده دهند باز بجای اسطوخودوس افسنتین دو هیل سه ماشه نانخواه سه ماشه کنند ضماد جهت غره نمایند ایضاً برای سوء هضم
و لینت طبع و پیچش در امعاء و زحمت بواسیر سرخی عود مصطکی بندان هر واحد یکماشه سوده بگلقند آفتابی یکتوله سرشته تخم مرو شش ماشه دانه هیل سه ماشه در عرق
بادیان و عرق عنب الثعلب هر یک شش توله جوشانیده شربت بزوری معتدل دو توله حل کرده دهند و برای سوء هضم و نفخ مراقی جوارش عود شیرین خورده بالایش
دارچینی مصطکی عود غرقی اصل السوس مقشر در نیم عنب الثعلب جوشانیده صاف نموده نبات داخل کرده بنوشند و یا جوارش مصطکی خورده بالایش دارچینی مصطکی عود غرقی
عود غرقی هر یک نیم کوفته دانه هیل کوفته جوشانیده بگلقند داخل کرده بنوشند فائده هر آنکه در مراق گاهی اعاب دهن بسیار آید و این یا از سده هضم جید معدی باشد و یا از

نوازل دماغی و یا از ضعف هضم کبدی و تدبیر هر یک بعد ذکر ادویه مرکبه مسطور گردد ذکر ادویه مرکبه نافع مالیخولیای مراقی
اطریفل معمول حکیم شاه محمد نافع اقسام مالیخولیا و جنون و صرع فساد خون و دافع نزله و فضول سر و دافع صعود ابخره از معده و اعضای دیگر قرفه شاهتره الا
خرد سلیخه مصطکی هر یک سه نیم ماشه گل سرخ اصل السوس مقشر هر یک نه ماشه هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر هر یک یکنیم تولچه پوست هلیله زرد تربد موصوف
هر یک سه تولچه کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده باقند سفید نیم آثار مالگیری قوام داده بسرشند قدر خوراک یکتولچه تا ده تولچه است اطریفل زمانی جهت
اقسام مالیخولیا خصوص مراقی از جمله مجربات ست و اثر آن در تنقیه معده و دماغ از اغلاط ثلثه تیجر به رسیده و برای قولنج و صداع و منع صعود ابخره نافع
و مداومت آن جهت قطع نزله مجرب و بجمیع امزجه موافق ست و اگر بعد از غذا تناول نمایند مضرت نمی رساند و قوت او تا ده سال باقی می ماند پوست هلیله زرد
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه گل بنفشه سقمونیای مشوی هر یک دو مثقال تربد موصوف کشنیز خشک هر یک بست مثقال پوست بلیله آمله مقشر گل سرخ مطبات
گل نیلوفر هر یک پنج مثقال صندل سفید کتیرا هر یک سه مثقال روغن بادام سی مثقال اودیه کوفته بیخته بروغن چرب کرده بدارند و عناب صد عدد سپستان سی عدد
گل بنفشه دو مثقال مرا بجوش داده صاف کرده بایکنیم وزن شیره هلیله مربی و یکوزن عسل کف گرفته بقوام آورده اودیه بسرشند قدر شربت آن بمرتبه ای اسهال از جیا
مثقال تا شش مثقال و بنا بر مداومت از یک مثقال تا دو مثقال شربت دینار کبیر نافع از برای امراض جگر و برای مالیخولیای مراقی تنقیه باین شربت بعد از فصد
و تنقیح ماده بهار الاصول بهترین تدبیر نوشته تخم کاسنی ده درم بادیان پنجدرم بیخ کاسنی پانزده درم پوست بیخ بادیان هفت نیم درم گل سرخ پانزده درم گل نیلوفر
گل بنفشه گاوزبان افتیمون اسطوخودوس هر یک چهار درم بسفایج فستقی تربد موصوف هر یک بست درم سنای مکی حب النیل هر یک هفت مثقال تخم کشوث در
کتان بسته پنج مثقال جمله را در نه رطل آب شب بخیسانند و صبح بجوشانند چون سه رطل آب بماند صاف کرده یکمن قند سفید داخل کرده بقوام آرند و چهل درم دارچینی
سوده دران حل نمایند و بعضی پانزده درم تاشانده درم شاهتره و چهل دانه عناب داخل کرده اند مقدار شربت ده درم تاشانده درم آب بگیرم ضماد کردن مالیخولیای
مراقی بعد قی نفع دهد مصطکی گل سرخ افسنتین سنبل الطیب اسارون سعد شبت پودینه خشتی زیره کرمانی انیسون تخم کرفس معتر کوفته بیخته با آب ضماد کنند یا در آبجوشانیده
صاف نموده در میانه گاه اندا خته کماد کنند و اگر کندر دارچینی زرنباد اضافه نمایند آنسب ست و گاهی زین ضماد مصطکی گل سرخ اسارون سعد دور نموده و بجای آن
اکلیل الملک یا بونه برگ تنبج اضافه کرده وقت خلو معده از طعام بر معده مطول کرده میشود و برای تحلیل ریاح بارده مراقی مفید می افتد عرق هلیله
دافع سوداء مقوی دماغ و حواس پوست هلیله کابلی کشنیز خشک یک نیم آثار پوست بلیله هلیله سیاه گل سرخ مویز منقی هر یک پاو آثار
اسطوخودوس سانج هندی گل نسرین گاوزبان هر واحد نیم پاو عود غرقی گل گاوزبان ابریشم مقرض ادویه صندل سفید هر واحد پنج تولچه بسفایج نیکوفته شش تولچه
سنبل الطیب دو تولچه شب دو آب بیاشند صبح بقدر دوازده سیر عرق کشند نوع دیگر معمول حکیم اجمل خان برای امراض سوداوی و تقویت دماغ و معده و دافع صعود ابخره
و کابوس اسطوخودوس دو ازده تولچه کشنیز خشک سه پاو پوست هلیله زرد یک آثار گل سرخ پنجتولچه گاوزبان مویز منقی هر یک نیم پاو هلیله سیاه پاو آثار تا چهار شبانروز خیسانیده
هفت آثار عرق کشند و در مفتاح المجربات بوزن گل سرخ نیم پاو مویز منقی یکنیم پاو و مقدار مقرر و آمله و پوست بلیله هر یک پاو آثار و عود غرقی چهار تولچه زیاده است و شوشه
که نافع صداع و مرض سوداوی و مانی ست عرق شیر بهجت تربد سپستان سوداوی مزاجان از حکیم نافع خان شیر بزده آثار گل سرخ گل نیلوفر بهمن سرخ بهمن سفید تربد
تودری سرخ تودری سفید گاوزبان بادرنجبویه فرنجمشک گل گاوزبان اصل السوس هر یک دو تولچه عناب صد عدد دارچینی نارمشک یک شماشه آب سه سیر شیر یک سیر
آب لیموی شیرین دو آثار آب ترنج آب نارنج آب نارمشک شیرین نیم سیر عرق نیلوفر دو آثار آب به شیرین نیم آثار تخم خرفه مقشر تخم کاسنی هر یک چهار تولچه

بادیان سنبل و آنکا صندل سفید چار تولہ برگ کاسنی سبز دہ آنار بدستور عرق کشند **عرق گاؤزبان عنبری** اصحاب مالیخولیا و توحش و خفقان و ضعف دل و جمیع امراض سوداوی را نافع ست گاؤزبان گل گاؤزبان ہر یک نیم پاؤ صندل سفید اسطوخودوس ہا در نجبویہ بسفایج گل سرخ گل نسرین ہر یک دہ درم عرق کیوڑہ بید مشک یک درم گل عنبر مشک ہر یک نیم درم دہ دہن نیچہ آویزند و بدستور عرق کشند خوراک دوازدہ درم **عرق چوب چینی** کہ ضعیف را قوی گرداند و ناتوان را توانا سازد و قوت باہ بی حد آرد و مالیخولیای مراقی را مفید بود و حکیم مسیح الزمان این عرق برای نواب اعتماد الدولہ تیار کردہ بود عجیب مفید و نفعے کرد کہ از حیطہ تحریر و تقریر بیرون ست و معمول حکیم شریف خان صاحب چوب چینی پنج آنار اکبری دار چینی سہ نیم آنار پاچہ بالا الائچی سفید کباب چینی قرنفل جوز بوا بسباسہ ہر کوفی سافج ہندی عود غرقی بہمن سرخ بہمن سفید زرنباد بادرنجبویہ خولنجان سنبل الطیب اشنہ گاؤزبان صندل سفید رونج عقرقرحا ثعلب مصطکی بیخ بنفشہ ولایتی از ہر یک نیم سیر نبات سفید دہ سیر مویز منقی پنج آنار عسل مصفی پنج آنار قند سیاہ سی آنار پوست کیکر دہ آنار گلاب ہفت سیر شیشہ عنبر اشہب شماشہ مشک یک تولہ دو ماشہ زعفران نیم پاؤ بدستور عرق کشند خواہ یک آتشہ خواہ دو آتشہ **معجون مفرح** کہ جہت مالیخولیای مراقی نافع ست ہلیلہ سیاہ آملہ از ہر یک دہ مجوز گاؤزبان بادرنجبویہ گل سرخ بہمن کشنیز خشک ابریشم مقرض از ہر یک یکجزو کوفتہ بیختہ بشربت سیب سہ وزن مجموع ادویہ معجون سازند خوراک سہ درم **معجون** برای مالیخولیای مراقی از مجربات محمد حسین آملہ امنقی بادرنجبویہ چای خطائی پوست ہلیلہ کابلی طباشیر سفید ہر یک دہ مثقال زعفران جوز بوا سافج ہندی قرنفل بسباسہ ہیل عود قماری ہر یک دو مثقال پوست ترنج پوست بیرون پستہ ہر یک شش مثقال قند سفید شکر سفید ہر یک نود مثقال گلاب عتیق دو مثقال آب زرشک پنجاہ مثقال آب لیمو شصت مثقال آب سیب شیرین آب سیب ترش آب انار شیرین آب انار ترش آب بہ شیرین آب بہ ترش ہر یک ہفتاد مثقال بقوام معجون سازند **معجون** نافع مالیخولیای مراقی مانع صعود ابخرہ مرباے آملہ مرباے ہلیلہ ہر دو احد دو صد گل سرخ کشنیز مقشر زرشک طباشیر ہر یک دہ درم دانہ ہیل بوست ترنج مصطکی عود غرقی سافج ہندی سنبل الطیب گاؤزبان گل گاؤزبان ابریشم مقرض زہر مہرہ سودہ زنجبویہ ہر یک درم مویز منقی دو تولہ شربت انار و لایتی چار تولہ شکر سفید پاؤ آنارہ معجون سازند **مفرح بارد** جہت تقویت دخل مراق ہلیلہ بمری آملہ بمری ہر یک پنج عدد شستہ بعرق گاؤزبان و عرق عنب الثعلب ہر یک پاؤ آنار بجوشانند تا مہر شود پارچہ بیز نمودہ با نبات سفید یکنیم پاؤ بقوام آرند و صندل سفید طباشیر ہر یک سہ ماشہ مروارید ناسفتہ دو ماشہ کشنیز مقشر مغز تخم خیار ہر یک شش ماشہ گل گاؤزبان نہ ماشہ سایيدہ مشک خالص چار سرخ سودہ آمیزند و بدستور عرق نقرہ دو ماشہ حل سازند خوراک از ہفت تا نہ ماشہ **مفرح بارد کافوری** مخترع حکیم علوی خان مجرب مبرات از برای مالیخولیای مراقی و جمیع امراض سوداوی کہ سبب آن احتراق صفرا یا خون باشد و مقوی جمیع اعضای رئیسہ است و خفقان حار و ضعف قلب کہ بسبب حرارت باشد نہایت مفید ست مروارید ناسفتہ کہربای شمعی کافور قیصوری زعفران ہر یک دہ دانگ لاجورد مغسول سنگ یشب فاخر ہر معدنی صندل سفید طباشیر بوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ آملہ گل گاؤزبان گل سرخ اسطوخودوس ہر یک یکمثقال مغز تخم کدو پنج مثقال تخم خربزہ پانزدہ مثقال زرشک دہ مثقال گل بنفشہ گل بنفسہ ہر یک دہ مثقال شربت نوا کہ شیرین پنجاہ مثقال نبات سفید بقدر حاجت گلاب عتیق بید مشک بقدر ضرورت نبات شربت سیب بہر قسمیکہ حل کردہ بقوام آرند و باسائر ادویہ بدستور مرتب نمایند شربت یکمثقال اگر دو دانگ عنبر و ورق طلا و نقرہ ہر یک مثقال داخل نمایند بہتر ست و نوع دیگر وزن مروارید کہربا ہر یک چار دانگ شش مثقال و خمیر مواد بادرنجبویہ ہر یک یک مثقال ابریشم مقرض دو مثقال افزودہ و نوشتہ کہ جواہر را بگلاب یا بآب لیمو و آب ترنج بر روی سنگ سماق صیقل نمایند باقی ادویہ کوفتہ بیختہ عسل سفید دہ مثقال شربت سیب شربت نوا کہ ہر یک بست و پنج مثقال قند سفید بقدر حاجت دو عرق گاؤزبان و غیرہ بقوام آرند پس عنبر اشہب نیم مثقال مشک دہ دانگ ان حل کنند پس ملق داده بدیگر دوا شربہ نوا کہ صندل تخم شش عرقیات تخم خربزہ تخم کدو تخم خیار بقدر انتباہ گاہ گاہ در مزاج صاحب آن فراط آید این معجون مفرح سعید یابی شفا از خدا

نوازل دماغی مبدل یا از ضعف هضم کبدی پس دماغی الطبع فضل اسطوخودوس وحب جدوار و معجون نجاح و دیگر عدی جوارشات هاضم و در هر دو اطریفل و دیگر مثل بیخ بادیان و تخم کشوث که مدر و مفتح باشد در نسخه افزایند و گویند که تبدیر این مرض مزاق یونانی منفرد اند و غیر آنها تسخین زیاده برای کسر نفخ میکنند و سهال و ایارج بسیار پس احتراق زیاده میگردد و سناباک ندارد که آن اسهال اخلاط محترقه از اعماق بالتهیج آن میکند و گویند که چون فساد در مراق بسیار باشد مزاغ نهادن بنجاح میرساند

اقوال حذاق شیخ الرئیس میفرماید که اگر مراق بارد المزاج نافخ باشد و بادی و رم و التهاب نبود در آب افسنتین سه اوقیه جوشانیده بنوشند و یا عصاره آن در اطریفل و دیگر معجونها بخورند و بدیگر ادویه مناسبه تنقیه او نمایند و نطولات حاره بر معده ریزند و ضمادات گرم بر آن نهند و دران تخم فنجنگشت و تخم سداب و بیخ سوسن و شجره مریم استعمال کنند و باید که اضمده بران مدت طویل دارند و هر گاه جدا کنند پنبه پاشیم نمد زده یا اسفنج در آب گرم افشرده بران موضع نهند و استعمال ضماد خردل بر معده مؤثر است کتفین نیز نافع ست و گذاشتن محاجم بشرط آنکه ورم یا در هیجان مانع آن باشد و باشد که بسبب شدت نفخ و ریاحی نافخه بنوشیدن تخم کرفس و بیده و نعنع و اشیه که دران این بزور و سداب شبت داخل باشد احتراق افتد بلکه گاهی باستعمال تخم سداب و فنجنگشت حاجت اید گاهی مراقی مزمن بقی کردن از خرق سفید مختلط گردد صاحب کامل گوید که اگر خلط سوداوی محدث این علت در معده باشد باید که مریض را قی کنانند آنگاه که دران شبت و ترب پودینه نهری و خرق سفید و سکنجبین عسلی آمیخته باشند یا بر قع یمانی و جوز القی و تخم ترب مانند آن که هر واحد بقدر حاجت در عسل سرشته با آب مطبوخ شبت و ترب مالیده باشند و چون تقیه تمام کردند تا سه روز راحت دهند و نان سمید با شوربای چوزه مرغ بطریق اسفیدباج یا زیرباج پخته بخورانند و تدبیر لوازم اغذیه موافقه مرض ملیخولیا نمایند و روز چهارم دیگر موصوف برای تنقیه خلط سوداوی و مطبوخ افتیمون مقوی با یارج و شیم حنظل و خرق سیاه دهند و اگر ازین آثار صلاح نبینند این نقوع صبر منقی معده از خلط سوداوی بدهند بگیرند هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی و افتیمون ناسای هر واحد هفت درم اسطوخودوس برگ در نیجبویه کماذریوس کمافیطوس پودینه نهری گاوزبان خشخاش غافث هر واحد چهار درم بسفایج کوفته سه درم غاریقون کوفته دو درم مصطکی قرنفل سافرجندی هر واحد دو درم وزنیم مویز منقی چهل درم همه را در شش رطل آب انجمشانیده تا بدو رطل بیصافت کرده پنج درم صبر سقوطری بران انداخته هر روز سه تا چهار اوقیه گرفته روغن بادام شیرین یکدرم بران چکانیده در تابستان وقت سحر و در زمستان هنگام طلوع آفتاب بنوشند و غذا بران شوربای لحم حمل یا جدی یا پایچه سفید آنها باشد و بعد غذا شراب سفید رقیق اندک اندک بنوشانند تا گاه اوین صلاح و سکون پیدا اید همین تدبیر لازم گیرند تا آنگه صلاح تام یابد و اگر فایده نشود ایارج جالینوس و ایارج روفس با مطبوخ هلیله سیاه و کابلی و گاوزبان و افتیمون و اسطوخودوس و بسفایج هر واحد بقدر حاجت بدهند و اگر مریض متحمل ادویه حاره نباشد و ازان ایذا یابد ماء الجبن مرتب بسکنجبین هر روز نیم رطل تا یک رطل بدهند و بران این سفوف اندازند هلیله سیاه و کابلی هر واحد سه درم افتیمون چهار درم غاریقون یکنیم درم خرق سیاه یکدانگ همه را باریک سوده دو درم تا سه درم بدهند این جمله اند گوید که فصد باسلیق یا اسلم از دست چپ کنند و مقدار صالح خون برارند و اصلاح مزاج جگر به تبرید آن نمایند بهر انکه خلط سوداوی از خون آن متولد میشود پس طعام از ان بسیار اخذ میکنند و هر گاه ازان متاذی میگردد آنرا بسوی معده دفع میکنند پس اگر این کثرت پذیرد تنقیه آن مطبوخ فواکه نمایند و تبرید مزاج کبد بشرب شیره برود رباروده بشربت غوره و شیره زرشک بسکنجبین سفرجلی و آب کاسنی بسکنجبین کنند و اغذیه میرالمضم جید الکیموس مثل لحم ماکیان و بره مرتب با آبهای بارد مثل آب یاس و حصرم و سماق دهند و از امتلا احذر نمایند و اگر عادت مریض شرب خمر باشد اندکی ازان ممزوج با آب بسیار بنوشانند اگر از کثرت ریاح و شدت انفاخ شکایت کند از مزاج معتدل نمایند و از اسراف دران منع نمایند و در حمام داخل کنند ایلاقی و جوانی مینویسند که در ملیخولیا مراقی امر بقی نباید کرد مگر کسی را که بآسانی قی کند و خلط در فضای معده باشد و صواب آنست که تلیین طبیعت نمایند بافتیمون و ایارج فیقرا بهم آمیخته و اگر حاجت اید که هر روز ازین یک بقدر مناسب بخورند سخت نافع بود تنقیه معده و اخراج اخلاط آن باسانی کند و هر گاه عادت باین طریق نمایند معده و امعا بران مستمر گردد که تفضل را دفع کند و هر صبح این شربت افسنتین بدهند افسنتین یونانی ده درم گل سرخ بست درم تربد سفید خراشیده چهار درم سنبل الطیب دو درم و در بعضی نسخ مصطکی عاذرونیا هندی و صبر هر یک سه درم غاریقون چهار درم نیز آمده همه را سوده آثار آب بیزند تا نصف بماند صاف کرده هر بار دو سی درم ازین شربت با بست درم شکر سوده بخورند اگر قنطوریون و تمیق را بجوشانند و صاف کرده هر صبح چنین بنوشند سودمند

تنقیه معده و هضم طعام تا بین طبیعت کند و هر گاه این مادهٔ ثالثه حاصل شود و ریاح و بخار تولد نکند و مادهٔ مرض منقطع گردد و علامات انجلین مرتب از غیر سپاده و شیر گاو طبیعی ارزنده کنند
اندک آن اسهال اندک و بسیار آن اسهال بسیار کند و طعام او یک قسم باید بهر آنکه قوت معده در هضم اقسام مختلف متغیر شود و گوشت حیوان که برای او کبیر نمدد بریف یکبار نشان باید کرد
تازه شود آنچه ازان بریان کنند سخت بریان نباید کرد تا خشک نشود بلکه تری باقی ماند و هر وقت که معده خالی باشد فستنین و شبت و پودینه تری و زیره و انیسون و تخم کرفس
در اجابه شانیده صاف نموده در شانه گاه پر کنند و گرم بر معده نهند و نگاه دارند که معده را قوی کند و ریاح را منع نماید و اگر صفرا غلبه کند را ضافه نماید قوی تر گردد فلوس گوید که جهت
تنقیه سودا نه درم افتیمون بجاوشیر باید داد و اگر ماراجلین حاضر نباشد بجاوالعسل دهند و میان هر استفراغ تا استفراغ دیگر هر روز شربت افسنتین باید داد و بهر آنکه منقی معده و مقوی
آن و مدر بول است و تصفیه خون از غلظ غلیظ بادرار بول کند و آنچه مادهٔ سودا بالغ آمیخته باشد بکنجبین عنصلی موافق باشد رفوس گوید چه اعتی را دیدم که افسنتین تنها استعمال
کرد و ازین علت خلاصی یافت و ابو الخیر حماد گوید من این را آزمودم و همچنان یافتم که رفوس گفته منفعت آن بزرگ دیدم ابن الیاس گوید که گاهی مالیخولیا بسبب صفرا شود
در مزاج بسبب سودا ران از غلظ سوداوی غلیظ حادث میشود و ازان بخارات مرتقی میگردد و علاجش اسهال سودا بر رفق از مطبوخات لینه و حقنهای غیر حاده است و هر روز جلاب
از بادرنجبویه یکدرم گاوزبان یکدرم و از گلقند شکری ده درم نوشند غذا زیر باج مائیان و بعد ظهور نضج اسهال طبیعت معجون خیارشنبر و سناهر واحد پنج درم و شکر ده درم فلوس
خیارشنبر در اب بادرنجبویه و گاوزبان هر واحد ده درم مالیده و آب بابونه شبت و فرنجمشک و روغن سوسن و زنبق بر مزاج ریزند و این همه بر قیست که در مزاج حرارت غالب باشد
و اگر با حرارت باشد ترک استفراغ تمامه نمایند و تر طبیب مزاج باغ بود شیدن شیر بران و ترک آب گرم بسیار کنند و جلاب از نیلوفر و تخم کاسنی و عنب الثعلب یک سیر درم واز
بنفشه یا شکر ده درم بنوشند و یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم ازان در اب گرم حل کرده بنوشند و غذا ماء الشعیر یا مزورهٔ اش بمغز بادام و کدو بدهند
ابن نوح گوید اگر علت از مزاج باشد آب بابونه شبت و فستنین و حب الغار و تخم فرنجمشک و روغن سوسن بران ریزند و تضمید آن بادویه محلل نفوخ مثل تخم کرفس
و زیره و کندر نمایند و ضماد را تا زمانی دراز بران بگذارند و چون آزار دارند بپارچه بپوشند و حاجم بی شرط بر مزاج نهند جلبری گوید که علاج مزاجی علاج مالیخولیای مادت
و ترک استفراغ مگر هنگام ضرورت شدید و اقتصار بر مزورات و اگر مریض لاغر گردد چه جوجه مرغ و تیهو و زرده بیضه مانند آن دهند و در هر هفته فزر فصد باسلیق کنند و انواع خون
بمقدار واجب بی تحذر از ضعف و سقوط قوت مریض نمایند بعد ازان بمزاج مریض نظر کنند اگر حار مزاج باشد لزوم شرب الشعیر بشربت خشخاش کنند و بشب و قت خواب
این جلاب معروف بجلاب جالینوس بدهند و آن شکر سفید و گلاب مطبوخ ببرگ بادرنجبویه و عود خام ست و ازین تقویت معده انتفاع می یابند و بعض متاخرین ذکر
کرده اند که جلاب جالینوس عصیر عنب با صول ست و آنچه ذکر کردیم غیر انیست و ازغم و تاذی بتعب کلام احتراز نمایند که این مکرر ابی می افزاید و اگر مزاج مریض بارد باشد لزوم
تناول جلنجبین نمایند و بعد طعام اندک شراب سیبی اصفر بنوشانند و اگر در مرض انخطاط گردد و در مریض قوت باشد و یقین گردد که در بدن مریض فضول ست ترک ندهند
نبود چه دران خوف فساد یا تعفن نیست پس استفراغ آن بخیارشنبر که در اب مطبوخ گاوزبان و برگ بادرنجبویه و افتیمون و اندکی افسنتین آنرا مالیده باشند باید کرد و اگر بینند
که معدهٔ او متالم میشود استفراغ بدوای مسهل ترک نمایند و این حقنه بعمل آرند اگر قوت طاعت کند خار خسک با بونه هر واحد یک کف خطمی بسوس گندم هر دو در مضربسته
هر واحد دو کف برگ کرنب برگ چغندر هر واحد یک قبضه سپستان یک کف انجیر چهل عدد قرطم کوفته چهار مقشر هر واحد یک کف کبیر برگ شبت یک قبضه کبیر
همه را بدستور مطبوخ حقنه بپزند ازان بقدر حقنه واحد بمقدار قوت مریض بگیرند اندک بورهٔ ارمنی سرخ ده هفت درم شکر دران حل کرده بدفعات متوالی
حقنه کنند تا آنکه فضول زائل گردد و بعد ازان بتدبیر محلل تدبیر میبرد حسب وجوب حال اعاده نمایند بعد ازان بمزاج مریض نظر کنند اگر حرارت او اشتداد نماید و
قشف و یبس ظاهر گردد لزوم ماء الشعیر و مزورات مرطبه مثل کدو و ماش و بقله یعنی همه بر و روغن بادام تازه باید کرد و اگر مریض بر بن صبر نکند و در قوت او
نقصان بینند غذا از تیهو و جوجه مائیان و مغز سر بره بدهند و از کثرت طعام و شب خوابی حذر کنند و این مرض معز الدوله را در اهواز عارض شد و تا در وی عارض
سفید خام بود بسبب میل حرارت بسوی اعالی بدن بسبب خامی اخلاط و ابو الحکیم طبیب او را غلطی واقع شد و گمان بارد بودن مرض نمود و ایضاً صورت اعراض
را نیز غلط کرد که آن شکایت تمدد جنبین می سوء هضم مع فرط اشتها و درد ترقوه و تکفین میکرد و همه ملک قارورهٔ سفید خام بود بس آنرا حب منتن خوردانید و ازان
مزاج او گرم شد و مرض زیاده و قلق عظیم عارض شده حکم بقتل او حکیم داد و بعد شفاعات آنرا تقیید ساخت ابو نوح طبیب از فارس باهواز آورد و مزمنان مضایقه

پس بحث کرد از انچه ابوحکیم بدان معالجه آن کرده بود و نظر تقاروره نبض او نمود پس نبض را بطبی متفاوت مختلف یافت و حکم کرد که مرض او بدست اشارت بشیر مسهل نمود و باقی ماند از اسهال انچه باقی بود یعنی فائده نه بخشید و دردی در سینه او بهم رسید و بیهوش گردید و چون بهوش آمد این انیکر مقید نمود و مدتی ابو نوح و ابوزید مقید بود بعد ازان بیهودی معروف بوسیب ارشد حسن المعرفت بود در آن اقتدا بدای ابوحکیم و ابو نوح نمود و قاروره و نبض او را بغلطی انداخت بسبب اشارت نمود و امر بدخول حمام بعد از تناول دوا کرد و در حمام آن را غشی بهم رسید و مرض آن زیاده گشت و ازیت او عظیم گردید پس حکم قید آن یهودی در حمام کرد و مسهلی که نوشیده بود از اکثرت نوشانید و چون از حمام بیرون آورند مشرف بموت بود و تا یکسال صاحب فراش بود و پوست بدن او تمام افتاد و ارطبا توبه نمود بعد ازان ابوعبدالله بریدی را تحریر فرمود من مع ابوالهرمسی بن سیار استاد من و خدمت آن حاضر بودم و طلب کرد که یکی را از اطبای خود بسوی او باز فرستد و صورت مرض خود خطای اطبا را نوشت ابوعبدالله مرا بسوی او باز فرستاد و معالجه آن بشربار الشعیر و تلطیف غذا نمودم گفتم کسی که اشارت بحمل طبیعت نموده خطا بوده انچه اشاره کردم بدان میل نمود و از بار الشعیر آثار اصلاح ظاهر شد بعده زنی از دام هرمز معروف به بنت اسرئیل طبیب داد گردید و اشارت بشربت شیر خر نموده آن قریب بمار الشعیر ست و در تطیب گفت که جماعتی را از اصحاب این علت بدین شیر علاج کردم و ازان خلاص یافتند و چون از مار الشعیر در تطیب اصلاح ظاهر شده بود مار الشعیر و شیر خر هر دو جمع نمود و بران مداومت کرد و شفای کلی یافت من گمان کردم که این زن اشارت بشیر خر بطریق نمونه کرده زنان بغیر تمیز و تفرقه میکنند و ازان مناظره کردم و آن زن را در طب ارج زنان و مفهم معالجه حافظه در امورات کثیر العدد است بکتب جالینوس و بقراط یافتم و دانستم که آن بشیر خر ارادهٔ تطیب تعدیل و تسکین حرارت و اصلاح تخشف و یبس نموده و خطا اشارت نکرده بهر آنکه امر میکنیم بشیر خر و شیر زنان و مار الحبن و مانند آن در جائی که ارادهٔ تطیب و کسب بدن طوبت را می نمائیم و این حکایت ازان جهت کردم که اگر این علت بامزاج حار افتد نوشیدن شیر خر ازان منع نیست و اگرچه جالینوس آنرا در بن باب بعینه ذکر نکرده لیکن شیر خر را بذکر قانونی ذکر کرده طبیب حسب رای خود مع استعمال قوانین آنرا بعمل آرد و بدترین چیز درین مرض استفراغ بلغم دیدم و هر چیز که معدهٔ صاحب آنرا ایذا رساند مضر ست و انچه قدما با اختلاف صفات در ای خود بادرین مرض ذکر کرده اند نیست که این مرض را علاج بترک ریاضت نشانیدن او در آبزن و حفظ سر او باشهای مقوی سر شل گلاب و آب جلنار و روغن موسن و روغن خیری زرد و آب جی العالم و آب عصی الراعی کنند هرگاه مزاج علیل حار باشد و اگر مزاج مریض باین مرض بارد بود تقویت سر او بروغنهای گرم و پختن آب مطبوخ این ادویه نمایند بگیرند بابونه اکلیل الملک گاو زبان جوز السرو گل حنا هر واحد یک کف اشنه اندکی و برگ خطمی و بسوس گندم بهره او را فتابه بجوشانند و بعد مهراشدن حشایش نیمگرم بر سر او دائم بریزند که تقویت مزاج و دماغ او کنند و صعود بخارات بسوی سر او منع نماید بعد تضمید معدهٔ او باین ضماد کنند برگ مورد برگ جمسفرم هر دو احد یک کف مغز سیب خوب شسته بمقدار واجب کعک شامی و سکبه یان هر دو احد اندک حضض ازان کمتر گاو زبان برگ بادرنجبویه برگ مامیثا هر دو احد اندک مرزنجوش اندک ازان مصطکی اندک ازان همه را سوده بشراب بیض با شراب سیب ساده سرشته بتمام معده ضماد نمایند ناشتا و وقت قذا جدا کرده هنگام مضم طعام اعاده نمایند و این هنگامی ست که مزاج حرارت اندک دارد و اگر حرارت قوی باشد و تحمل آن ضماد نشود تضمید معدهٔ او باین ضماد کنند نرشک با تخم کوفته حشیش مامیثا صندل سفید و سرخ کعک شامی برگ مورد سوده با آب سیب آمیخته بر پارچه ضماد کرده بر معده خالی گذارند و وقت انهضام طعام ازان جدا کنند و از چیزیکه تدبیر این مرض مع حرارت مزاج بدان کنند مار الشعیر و جریشهٔ معمول با آب سیب ست تا آنکه قوت مریض تحمل آن باشد و چون ضعیف شود زیرباج و سفیدباج بچهٔ مرغ و تیهو و ازان بریان کرده دهند و اگر گرسنگی بسیار باشد و احتمال صبر بر طعام اندک نبود مار الشعیر مطبوخ بنخشاش خوب شانند و تغذیهٔ آن بلحم بره و بچهٔ مالکیان سازند و بیض معتدل البیاض و بیض خوصی نوشانند و اگر مفصول در بدن او ثابت شود و احتیاج بفصد بود و قوت او تحمل باشد فصد باسلیق کنند و اخراج خون بدفعات نمایند و تضمید احشای او بمرکبات مذکوره آرند چون خلطی اندک آید کرسنه و صندل سفید اندک و حضض اندک کوفته بگلاب قلیلی از روغن خیری و اندک وقت پیش شکم و گرسنگی نمایند و لزوم مغول آبزن هر روز کنند و از جماع و کثرت آن منع نمایند و اگر شهوت جماع اشتداد نماید و نبض مفرط ظاهر شود و افکار او فاسد گردد و شبیه بوسواس آنرا ظاهر شود اجازت جماع اندک دهند و بعد آن حفاظت قوت او نمایند و اگر محتاج باستفراغ باشد تحقنه مذکور کنند و اگر با استفراغ اراده تغذیهٔ بدن و تطیب آن باشد و وقت احتمال آن باشد

بماند بهمین مقدار شیر مطبوخ با فستین تمام صفت آن بگیرند اندک افستین و افتیمون اندکی بزند چینی خالص سوده در پارچه بصره بندند و در یک سنگین نو مقدار یک رطل صغیر شیر بزند اندازند که علف آن حشیش افستین رطب یا شاهتره یا حشیش فیل گوش یا حشیش گاوزبان یا بادرنجبویه یا فرفخ تازه باشد اگر این میسر نبود الا از جوکوفته و تخم شنبلیله و انیسون سمیذ و امثال آن بود و آن صره را که در آن افستین و افتیمون باشد در شیر جوش خفیف دهند بعد از شیر را صاف کنند و بر آن اندک سکنجبین عنصلی اندازند اگر مزاج معده او متحمل آن باشد والا جلابی که مذکور شد و از آنها نوشانند که این تقویت معده او و تحلیل اخلاط سوداویه محترقه در مراق و عروق آن کند و از غذای اندک که تر و بریان شیر خوار نباشد تا نکند اگر قوت آن متحمل این باشد و شیر اخیص میسر نبود از بلدسکونت او و صناعت او تحمل کنند اگر تحمل ورای واجب کنند و همچنین از آبیکه آنرا موافق باشد که این تدبیر تمام در امراض است و اگر مزاج مریض بارد یابس باشد تدبیرش همین تدبیر نمایند از ضماد معده و حشای او سوای آنکه در ضماد این واجب است که صبر و مصطکی و عود و خام و افتیمون اندک افزایند و اشیای مبرده از آن ضماد بکاهند و در آبزن که اندران بابونه و اکلیل الملک و سبوس و مانند آن آنچه مسخن و مجلی باشد جوشانیده باشند بنشانند و واجب است که از مراعات مزاج او غافل نشوند پس اگر بادی تغیر متغیر گردد یا یکی از این کیفیات مائل شود میل او تدبیر بطرفی که مخالف کیفیت موجب مرض باشد باید کرد و اگر این علت بغیر ورم در معده باشد و مزاج او بارد و بود لازم شرب سکنجبین شکری عنصلی نمایند و نان خورش بسرکه عنصل سازند و اگر استفراغ او بدهای که در آن افتیمون مباشد باید کرد و اگر قوت او متحمل استفراغ نباشد و در بدن او فضول باشد در وقت احتمال نمایند این نوع هر روز یک قدح بنوشانند نسخه آن برگ تا در نجبویه و گاوزبان عناب سپستان اصل السوس نرم المجوس تودری کوفته بوزیدان کوفته پر سیاوشان هر واحد یک کف تر نجبین گل سرخ موز منقی هر واحد یک کف با فستین اسطوخودوس افتیمون از هر واحد اندک بوزن دو درم همه را در ظرف چینی یا شیشه یا سفالی سبز اندازند آب شیرین خوب گرم بر آن آنقدر بریزند که چهار انگشت بپوشد و سه روز در آفتاب نهند بعد از سه روز یک قدح از این آب بیالایند و قیه سکنجبین عنصلی بنوشانند که این استفراغ آن فضول بلا اذیت کند و هرگاه قوت او ضعیف گردد فضول باقی بود اصلاح غذای او و ترک استفراغ نمایند تا آنکه استفراغ او ممکن شود و از آنچه معالجه این علت بدان نمایند بعد پرهیز لازم آن تقلیل طعام و ترک جماع و لزوم آبزن است و هر روز اندک از این معجون افتیمون مقوی در هند گیرند با ملیجات ثلثه و بلیله آمله مساوی و مصطکی اندک افتیمون و فستین هر واحد مثل یکچهارم از ملیجات کوفته بیخته بعسل مسرشت بعد جهت تقویت معده مالند ترید و خرق سیاه و سقمونیا می شوی از اقوی سازند اگر در معده و رم نباشد و قوت صحیح بود و مزاج او احتمال این کند در هر سه روز نازرده و رم تا سه رم بدهند و چون از این مرض علیل پاک گردد از عود او ایمن نباشند هرگاه مریض ترک پرهیز کند و بر اغذیه کیموس سودا جسارت نماید مضرترین شیار را صاحب این مرض یا علت متعلقه است پس باید که مراعات او بسیار کنند و حفاظت معده او نمایند و ندیدم کسی را که این مرض عارض شد از آن سالم نمود و تدبیر جازم اخذ نکرد و امر او بفساد مزاج و ذوب اخلاط قوت مؤدی گردید و دیدم شخصی را که این علت با ورم در معده او و حرارت در مزاج او و معالجه باستفراغات نمود و اکثر اعضای او متشنج گردید مع الم شدید که لاحق او بود تا آنکه هلاک شد و این حال از استفراغ رطوبات محتاج الیه بدن و ضعف قوت و ارتفاع تجارات حاره بسوی مراغ میرسید و جمیع انواع مالیخولیا و طریق معالجه آنها تقریب یکدیگر است و زیادتی و نقصی که در آنها واقع میشود اندک است و بعید نیست که این فرق از کسی که آن را ادنی تمیز باشد زائل شود پس انواع آنرا باستقصا تا مل نمایند ایضاً او مینویسد که طول سهر و فرط تفکر و تفطر در علوم فکریه در ترک مجالست انواع مردم و کثرت خلوت و تنهائی با افکار موروث نوعی از مالیخولیای عسر البهر پیدا کرد و با این نوع مالیخولیای مادی سوداوی مناسبتی دارد که بسوی آن احتراق سائر اخلاط مضاف گردد پس از بیان کثرت نماید و گاه نوبت بدریدن جامه رسد و جمیع افکار او فاسد گردد و معالجه این قسم علاج مرکب از انواع مذکوره مالیخولیاست از تر طیب و تحلیل و استفراغ بملایمت و آهستگی و تغذیه باغذیه موافق مزاج آن و لباس و اجلاس در مجالس مردم و جماعتهای که در آن اصحاب علوم و ملاهی شرب جمع کرده و اندک شراب لطیف نوشانیدن و تفقد اعراض و سائر احوال او و تقویت قلب ایشان و همچنین قلوب سائر اصحاب مالیخولیا و ارباب قرانیطس جمود و بهر انکه تقویت قلوب آنها تقویت قوت آنها نماید پس معالجه طبیب با اثر نیک ظاهر گردد و در زمانه خود جماعتی را از فضلا دیدیم که خود را انتهاء اشتهر دادند و لزوم افکار و اجتناب از زمرد و ترک اشتغال بغیر علوم در راست نمود ند پس اخلاط ایشان محترق گردید و مالیخولیا پیدا شد و بعضی را از ایشان مرض لازم نمود و هلاک شدند همچنانکه از آنها فارابی و عیسی بن ماسویه و ابو بکر بن ابو سعید بصری و عمرو بن ثقیف اندکه بدین علت هلاک گردیدند پس این قسم تدبیر اعنی مفارقت مردم و اختیار تنهائی و ترک استماع و مجالست مردم و تفرد بافکار و مجاهدت نفس مؤدی گردد بدانچه مذکور شد اندرین حالت بر انسان عاقل واجب است که تقیید نماید روز خود را و اگر قدرت نباشد هفته را و اگر نتواند ماه را و آنرا که نتواند سال را و اجتماع

و مجالست مردم حصه گرداند و اکثر اوقات خود را برای علم و اکتساب فضائل و اصطناع خیرات مقرر سازد و بنوعی از امور جسم و نفس خود مشغول گردد که این مؤدی بامانت سائر قوی تا
و افساد سیاست بدن او در نظام این میشود و ایضاً حکیم گوید هر نوع که چون نوع الغرض یا چون بآخر رسد و تشفی باقی ماند دلالت بر طلب آن باشد چیزی بهتر
نوشیدن با انجبن بجهت اصلاح شیء احتیاجات بزنیست بعد از آن آنچه بجای انجبن اضافه کرده شود بحسب اعراض باقی از مرض واجب بود مثلاً اگر در عروق مراق آن چیزی از اخلاط
باقی ماند جاذا انجبن افسنتین اضافه کنند اگر معده او متحمل باشد و اگر تشفی و بیل در جفاف باقی بود باید که بجای انجبن و عن بادام شیرین و تخم خیار و تخم کاهو و مانند آن افزایند و اگر
حرارت باقی باشد و هیست که بدان جلاب سکنجبین و روغن کدو و امثال آن زیاده کنند و اغذیه بحسب آن باید و اگر عقب مرض فساد احشا مثل طحال و کبد باشد باید که در آشامیدنی
اقراص مرکبه بحسب مرض مثل قرص بنفشه و قرص نیلوفر و قرص کافور و مانند آن مضاف نمایند و شدیدترین مرض که عقب این مرض هنگام زوال آن حادث میشود آن است که قان
اسود معروف بیرقان سندی ست این بسبب وقوع سدد در عروق کبد بهم میرسد و صاحب این بتوفیق ندیدن سکنجبین عسلی و قرص کبر یونداری و قرص استوخودوس باید کرد و گاهی عقب این علت دمل و خراجات خصوص در مراقی ظاهر میشود و این دلالت میکند بر آنکه اخلاط محتبسه منحل و رقیق و تخفیف گردید بعضی از آن خارج شد و بعضی
باقی ماند در عروق و فاق آمد باین جلد و هم خارج شد و چون این علامت بینید یقین کنند که عروق خالی شد و مریض صحت یافت و آنچه از علت دمل و خراجات باقی ماند
در این هنگام بهترین اشیاء پرهیز شدید ست و تغذیه باغذیه صالحه ناشف قلیل الفضول و نشانیدن او در حشیشه کبریتی و شمی اندک مدت و لزوم مالش بروغنهای مجفف
منشف مثل روغن گل و زیت معمول از زیتون خام و روغنی که در آن بیخ درخت اکلیل مانند آن جوشانده باشد و خوف نباید کرد که این مایل قروح جذامی گردد بسبب آنکه
استفراغ بدن و تنقیه از اخلاط شده است و این هنگامی ست که عقب معالجه در آخر مرض حادث شود و اما اگر در ابتدای مرض حادث گردد علاج بودن آنها قروح جذامی خواهند شد بسبب آنکه
نمایند و الحاح بفصد و استفراغ و اصلاح غذا حتی الامکان کنند و بتدبیر خود طریقی که بدان اصلاح تغیر خون کرده میشود مخلوط سازند و ایضاً موصوف باید در مرض معده
در باب مراق نوشته که این علت بادشاهی را بسبب جنب دن تورم بسیار و نوشیدن نبیذ کهنه و قطاع عارض شده حرارت بدان غلبه کرد و معده و میان کتفین او متالم گردید و سپس
و غم و فکر او کثرت نمود و اطبای او هنگام ملاحظه سفیدی قاروره غلطی کرده حب سکبینج و حب خاریه او را خوراندند بلای او عظیم گردید و قریب بود که هلاک گردد و چون طبیب
که می آمد در معالجه بطریق اطبا سلوک می نمود زیرا که ایشان در صناعت پیشوا بودند بالاتفاق ایشان را غلطی واقع شد و هر گاه امر آن بادشاه متفاقم شد بر بیمی مبرحه که من
همراه او بودم مطلب من تحریر فرموده من حاضر بوده مرض او را شناختم و مالراشیر و حریرهٔ خندروس و لعوق و حریرهٔ اصلاح یافت و بعد از چند ماه که خراب نکرده باشد و
وزنی طبیعیه او را رشد و اشارت بشرب شیر خر نمودند و من بای خطای ایشان ندیدم بسبب آنکه هر دو طریق در معالجه آن بادشاه میان مالراشیر و شیر خر جمع نمودم مجموع
یا مستفرق و حریرهٔ خندروس که بدان اشارت کرده بودم نوشیدنی طیب بدن او گردید و آنچه در معده او بود و معده کتفین او اکل شد و تسکین یافت و خواب طبیعی نمودند آن
انتفاع یافت بهر آنکه آفت این علت سهر بود و هر گاه آثار صحت از مرض پدید آید فصد او کردم و اگر فصد او را در ابتدای مرض میکردم بسرعت زوال علت دعوی کرد و صحت کلی یافت
و اما اطبای ناقص چون این مرض را ندیدند بسبب جهل خود با بدان برو مریض عنایت کردند آنچه در معده و این مرض عوارض خلط و اسباب فاعل آن ذکر کردم
تا صورت آن بر شما مخفی نماند و گوییم که در علاج آن بر طبیب واجب ست که استفراغ مرض آن بدو وجهی بنماید کرد و بهر آنکه طریقی که دران غذا از معده نافذ میشود بود و مسدود بود
و خلط موجب مرض غلیظ عسر اخراجی ست و اگر اعضای بدن مریض ظاهر گردد بفصد باک نیست و موافق ترین عروق برای فصد باسلیق است و اگر بعد فصد استلاء بدن علیل معلوم شود شحمهای لینه مثل آب چغندر و آب جوداب سپوس گندم و خلمی و بابونه و مانند آن حقنه کنند و بر اسفل معدهٔ
او بر گ بسفول و برگ بارتنگ آرد جو و بنفشه و اندک پیه سپید بگذارند و اگر از سردی که بآن موضع رسد ناخوش باشد ضماد را بالفعل گرم کرده بر موضع نهند و باید
که مریض لزوم مالراشیر و حریرهٔ خندروس نماید و در اندیشه تخم سیاه باشد مزوره بکدو و مالش اختیار کنند و بعضی از نوآموزان در نبذ او بود سپس بعضی که آنرا در جمع
مراق بوده بر ان وارد شد پس گمان کرد که آنرا مالیخولیا ست و مغیدی قاروره او دیده ایشان را خوراندند و استفراغ او با طریق مقوی بالمرة زایل نمود و مرض زیاده شد و رو بضعف
مشرف بهلاکت گردید و در ابو ماهر موسی بن سیار طلب مشهور نمود او نعرا بالراشیر و حریرهٔ خندروس و قرطیب بدن او حتی المقدور و لزوم آنچنان ضعیف مشرف بر تلف
ماهی کوچک بحری خشک و در اندک شراب بپزند حتی آنرا نوشانند و در اندک مدت مریض شفا یافت پس واجب ست که سبیل طریق معالجه مریض این مرض نمایند و تضییع و تسویف

او بقیر جلی مرتب از جزایره کدر و آب بیدمانند آن کنند و مریض را اجازت جماع البته نباید داد و تا قدرتی باشد که معالجه این مرض بدهم هرگاه آنجا ابتلا باشد فصد صافن و حقنهای لینه و تر طبیب بفراست گاه بدرت قارورهٔ این مریض سرخ ناصع بود و درین حالت قوت طبیعی افزاید و باماء الشعیر جاد حفری بپزند و غذای او بزیرجات مزورهٔ شیرین باشد و از انفع آشیا برای این مریض اصلاح غذاست **مؤلف اقتباس** میفرماید که بعد از فصد با سلیق چپ در مروان صافن و مرزنجوش بهر تعدیل مزاج تا یکهفته شربت گاوزبان تخم بادرنجبویه هفت ماشه پاشیده بنوشند و از غذا برنخود و اب بیچه مرغ اکتفا کنند و یا شوربای بچه مرغ و یا گوشت بز فاله بروغن گاو پخته بنان تناول نمایند و بعد از هفته فصد اسیلم چپ بکشایند و منضج از بسفایج با بادرنجبویه گل سرخ هر یک ماشه در مرغ گل گاوزبان هر یک هفت ماشه تخم کشوث سه ماشه افتیمون چهار ماشه مویز منقی یکتوله در عرق شاهتره و عرق بادرنجبویه و گلاب هر یک چهار توله خیسانیده صبح جوشانیده گلقند چار توله و معجون نجاح دو توله بالیده صاف نموده بنوشند تا پانزده روز و حصول نضج بعد سنای مکی مدبر یکتوله هلیله سیاه یکنیم توله انسنتین چهار ماشه ریوند چینی نه ماشه مغز خیارشنبر بنجبین هر یک هفت توله شیر خشت چهار توله شربت اسطوخودوس سهل چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده شب حب لاجورد یا حب افتیمون نه ماشه در معجون نجاح دو توله آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند و صبح سهل مذکور بنوشند و بجای آب عرق گاوزبان و گلاب بنوشند غذا و پرهیز مرغ وقت شام شلهٔ مرغ و پلاو یا نان خشکار تنوری بشوربای مرغ ثرید کرده بخورند روز دیگر جواهر مهره یکماشه در خمیرهٔ ابریشم نه ماشه سرشته ورق طلا یکعدد پیچیده دهند یا لاجورد مغسول مصطکی هر واحد یکماشه با آلو بخارا یکعدد با خمیرهٔ گاوزبان ساده یکتوله آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند بالایش لعاب گاوزبان هفت ماشه شیر و تخم قرطم و بادیان هر یک نه ماشه لاجی کلان پنجعدد در عرق شاهتره و گاوزبان و گلاب یک هفت توله برادرده شربت بادرنجبویه یا سیب چهار توله داخل کرده تخم فرنجمشک یا شربتی یا بالنگوته ماشه پاشیده بنوشند و بعد از مسهلات ثلثه یا زیاده بهر تعدیل مزاج خمیرهٔ گاوزبان عنبری یا دواالمسک حب داری همراه عرق خیر یا زرک و تخم شربتی بکار برند و از مخرات مسکرات اجتناب ورزند و اگر تنقیه بمارالجبن بکرات و مرات بلکه در هر سال سه چهار بار کنند امید که تمامه زائل شود و اگرچه عسر البرء است و بعد از هر چهل روز فصد اسیلم کردن استیصال این علت میکند و باز احتیاج تدبیری دیگر نمی افتد و برای آوردن خواب نمک سیاه در شیر میش آمیخته بر کف دست و پا مالیدن فی الحال خواب می آرد و بارها تجربه در آمده و با وجود تدابیر مذکوره گاهی در طعام ایشان دروغ کاسر سام چون زیره و قاقلیا مودا چینی زنجبیل و مصطکی انگلند و بر مرق اطلیه و ضمده محلله نافع توله نفع بعمل رند و این مطبوخ همه اقسام مالیخولیا و خصوصاً مرا قی را مفید است گل سرخ دو مثقال افتیمون یکنیم درم انسنتین یکدرم برگ گاوزبان یک مثقال نبات سه توله و این مرا قی متواتر دهند که بلیغ النفع ست گل سرخ دو ماشه گاوزبان سه ماشه کوفته بیخته نبات هفت ماشه تخم فرنجمشک سه ماشه آمیخته اول بخورند بعده لاجی کلان سه عدد برگ گاوزبان سه ماشه تخم شاهتره دو ماشه و گلاب نه توله و آب باران ده توله گلقند یک نیم توله جوش کنند که به نیمه آید مالیده صاف نموده بنوشانند وقت صبح و غذا چوجه مرغ بنان خشکار تنوری دهند لیکن باید که تا بخورد لاجی یکعدد و گاوزبان و تخم شاهتره هر یک ماشه و گلقند یک توله گلاب چار نیم توله آب نیم توله زیاده کنند هر روز از روز ششم افزاید کردن اندیه را موقوف نموده تا چهل روز بدستور نوشانند که مکرر تجربه رسیده و کذا ثمطه مغسول دو ماشه در لطریفل افتیمون علوک خان یک توله خوردن

جنون و وسواس

بدانکه جنون یعنی دیوانگی بقول ایلاقی چهار قسم ست مانیا و دار الکلب صبار اد قطرب پس مانیا عبارت ست از جنون سبعی و دار الکلب نوعی از انست و مادهٔ فاعل این هر دو سودای محترق یا صفرا یا از سودا ست و صبار اجنون مرغوست که با سرسام صفراوی مرکب باشد و سبب او صفرای محترق ست و قطرب قسمی ست از مالیخولیا و سبب او هم دم محترق یا سودای محترق یا صفرای محترق ست و مادهٔ اورام مانیا در حرارت و حدت کمتر میباشد و در یبوست و غلظ بیشتر و لهذا این مرض مزمن بود بخلاف اخوین و هر واحد از اقسام مذکور باید که اورا دریافت نمایند که با جنون تب هست یا نه اگر باشد و قاروره سفید و رقیق مائی و جنون شدید باشد بیان و انحطاط عقل و غیره آثار سرسام صفراوی شامل بود صبار اباشد و اگر تب نباشد و قاروره سفید و رقیق باشد و اضطراب و خشونت و تشویش و سهر و عبث شدید و نظر صاحب او بتغیل نظر دیوانگان باشد و هر چه یابد بشکند و بدرد و بدل غرائل سیاهی مخلص صفیر حیات و تمدد زیاده و رقیق و کاهی مائل بنابت بود مانیا باشد و اگر سودا غلیظ و غضب و اندیشه و انحطاط بلعب و مزاح و مهربانی و تملق مثل طبع کلاب بود دار الکلب باشد و اگر بسیار بغایت ترش و باشد و در یک مکان بیش از یک ساعت قرار نگیرد و

و از مردم گریزد و در بیابان شود و در ایام شتا اکثر در شب ظاهر گردد و باشد که از مردم نترسد بلکه حمله آورد و کثیر الحزن و متاسف و زرد یا سبز رنگ و خشک بدن و چشم غائر و بدن لاغر و مدهش و مثل خوردن سگ از گندگاهی بر هم و ساق او قروح پیدا شود و قطب باشد **و فرق** در آنکه مادهٔ قطر سبزای محترق ست یا صفرای محترق چنان گفتند که صاحب اگر متفکر و خاموش بود و صورت تکلم چندان گوید که سامع را خلاصی از آن دشوار گردد و چون بغضب آید دیر فرو نشیند و بدن او بسیار نحیف و رنگ او مائل تر بسیاهی بود و سودای محترق باشد اگر با اضطراب بسعیت شدید و ضجر کثیر و قلق و دردی چشم بود و بسرعت شرارت کند و بزودی زائل گردد صفرا محترق باشد و گویند که مادهٔ مانیا و مالیخولیا برابر ست در سوداویت لیکن مادهٔ این علت سودای محترق از صفرا یا از سوداست و آن ردی ترست از جهت مادهٔ و مادهٔ مالیخولیا سودای طبیعی کثیر یا احتراقی از بلغم یا از خون شیرین بود و جنون از بلغم محترق کم باشد و فرق دیگر میان آن هر دو آنیست که اکثر مالیخولیا از حصول مادهٔ سوداوی در اوعیهٔ دماغ میباشد و مانیا اکثر از حصول آن در مقدم دماغ و جوهر آن بود و مالیخولیا با سوء ظن و فکر فاسد و خوف و سکون بدون اضطراب شدید می باشد بخلاف مانیا که با اضطراب توثب و حسبتن بسیوی مردم و سعیت و نظر بسیوی مردم مثل نظر سباع بود **و فرق** در حمرهٔ دماغ و مانیا آنست که صاحب حمره در سر خود احساس می نماید التهاب و حرقت بنحوی که بران مخفی می ماند صداع آن لا شدت التهاب و حرقت با وجود آنکه خالی از صداع نمی باشد و عقل او ثابت میباشد و نظام کلام او متغیر نمیگردد و از حمی مطبقه با فتور و شدت و ضعف خالی نمیباشد و عدم این علت فساد عقل و عدم صداع و تغیر ترتیب کلام میباشد و با این همه نمیباشد جهت آنکه در این مرض در سر سام حار از وجود تپ گرم مطبقه و سرخی چشم و اشک امتلای عروق آن در سر سام و عدم حمی و فرو رفتن چشمها و بدون اشک و خشکی و خشونت پوست پیشانی و نخافت بدن و صلابت و ضعف نبض و در اکثر بول زیتی و مانیا باید کرد و در دار الکلب اعتقاد نمیباشد چنانکه در مانیا میباشد و آن بدمویت اقرب ست و اکثر عروض این علت در خریف میباشد جهت مجاورت اخلاط در آن و در ربیع و تابستان نیز بسیار میباشد و نزد وزیدن باد شمال اشتدادی یابد جهت تجفیف و پس آن و این علت اکثر زائل و منحل میگردد و بسوداسیر و دوالی **و گویند** که اگر سبب مانیا دوار الکلب حرارت جگر و پوست آن باشد و عقب او استسقا عارض شود بر طوبت آن منحل و زائل گردد و بیشتر این علت بمشارکت معده افتد و از قی کردن شفا یابد و از علامات مندره بمانیا کابوس با حرارت دماغ و امتلای قدمین از خون و سرخی آن و بستن خون بپستان زن شد چون معالی در اخر مانیا عارض گردد در اکثر دلالت بر انحلال و زوال آن می نماید و بساست که عارض میگردد و مانیا در امراض حاده و آن دلیل بحران ست و در اکثر اشتداد مانیا دلالت بر بحران آن می نماید **و شیخ** میفرماید که صبا را جنون مفرط که با سر سام حار صفراوی عارض میشود حتی که انسان با وجود آنکه مسرسم میباشد بزیان بطور مجنون مضطرب میکند و با قرانیطس مفرح بزیان او اختلاط عقل میباشد و با آن جنون نمیباشد و اگر باشد صبا را بود و ایضاً گوید که آن مانیا ست مرکب با قرانیطس حتی نکه قرانیطس گوید که مالیخولیا مرکب با درم و تپ سمت و بیشتر در صبا را جنون تقدم میکند پس عقب آن درم و تپ پیشود و صبا را آنگاه میباشد که چون قرانیطس از صفرای صرف و محترقه بود پس این ماده هرگاه بسوی دماغ منصرف شود و باول حصول خود جنون حادث کند و بادی یا بعد آن درم پیدا کنند سبب صبا را باشد و در قرانیطس جنون عارض از درم میباشد و صبا را جنون در درم هر دو یکجا گی از ماده حادث میشوند و یکی از این هر دو سبب دیگری از انها نمیباشد و اگر چه گاهی هر واحد از ان هر دو سبب دیگری یا وقتی دیگر میگردد و هرگاه صبا را ظاهر شود با سهر طویل و اضطراب مضطرب و نتریسیدن در خواب و حبستن نفس کبیر متواتر و نسیان و جواب غیر مطابق سوال و سرخی چشم با وضطراب آنها و گرانی در انها و گویا که در ان چیزی افتاده ست و گاهی در ان زردی میباشد و در انجا احساس تمدد و نزو و تفاوح میکند بسبب تصاعد بخار میباشد و ایضاً در چشم اشک بغیر اراده و بغته بگریه میکند بعد ازان چون مرض مستقر گردد تپ سخت و زبان خشک و خشن شود پس از آن حرکات پاک بسبب ضعف ساکن گردد و حرکت ثقیل و حتی که تحریک پاک از جنون بزیان منقطع مع عجز از کلام و قلت آن باقی ماند و بر چیدن ریزه از جامه و گاه در اکثر اقدام نماید و در نبض ضعف و صغر و صلابت بسبب پس زیاده گردد و گاهی صبا را غیر محض و صرف واقع میشود و بس حالات دال کلام و ذکر و حرکات مختلف بود که گاه منتظم و گاهی غیر منتظم باشد.

علاج کلی اقسام جنون

بقول مسیحی در معالجهٔ جنون باید که اولا اعتنا بامر سر و تطیب آن کنند باین طور که بماء الشعیر بنفشه و نیلوفر و بنج خطمی و برگ بید و جعفر و پوست کدو و خیار و برگ کاهو

وخشخاش سفید و گل سرخ و گل بابونه و لفاح جوشانیده بر سر ریزند و این نطول یک مرتبه صبح قبل طعام و یک مرتبه بشب استعمال نمایند و مریض را راست بنشانند تا نطول بر مقدم سر او باشد و اخر آن در اندرون سر بسهولت برسد و بر روغن بنفشه و یا روغن نیلوفر و روغن کدوی شیرین بشیر دختران ریبنی چکانند و شیر زن یا شیر بز بر سر و شنه و اعضای سفلی و دست و پای او بروغن نیلوفر و روغن بنفشه بمالند و ساقها و زانهای او ببندند تا ماده بسفل منجذب گردد و اگر در انجا سهر باشد شربت خشخاش که بابونه در آن ساخته باشند با آب انار شیرین یا بماء القرع یا با آب کاسنی بخار ایا بماء الشعیر نوشانند و مطبوخ طبع باشد جغنهای لینه مثل حنه و معمول از بابونه و بنفشه خشک و جو مقشر و سپستان و خطمی و خار خسک و روغن کنجد تازه و فانیذ شکر سرخ و نمک نان بعمل آرند و غذا اگر گوشت شدید باشد یکدو خیاره سفاناخ و ماش و کاهو مسلوق و مطبوخ در روغن بادام سازند و اگر حرارت نباشد چوزه مرغ و دراج و لحم بره و پاچه بز و زرده بیضه ماهی تازه کوبیده و شراب ممزوج آب بسیار دهند و هرگاه رد و دفع چیزی ترطیب حاصل شود در احتیاج بتنقیه بدن باشد مطبوخ معمول از هلیله و غیره انچه اسهال فضول صفراوی محرقه کند استفراغ نماید چه جالینوس و ایلاقی مینویسند که علاج این مرض سام حار نزدیک ستة اول نگاه کنند اگر امتلای اخلاط باشد فصد نمایند تا اندک خون نمی کم شود و بهر وجه که ممکن باشد تدبیر ترطیب کنند و در هر اندک مدت تنقیه سودا نمایند و انجا که خلط دموی یا صفراوی باشد بعد از فصد تنقیه بمطبوخ هلیله کنند و انجا که سوداوی باشد بمطبوخ افتیمون کنند صفت مطبوخ هلیله بوست هلیله کابلی ده درم بوست هلیله زرد پانزده درم افسنتین افتیمون هر یک چهار درم بسفایج نیکوفته پنجدرم سنای مکی سی درم ترنجبین نیکوفته چهار درم آلوی بخارا سی عدد تمرهندی بست درم فلوس خیارشنبر بیست درم نبات پنجاه درم بدستور مطبوخ بپزند و صاف کنند و اگر حاجت باشد نیم دانگ سقمونیا در ان حل کنند و بدهند این نسخه مثل دستور العمل ست و اطبا لائق هر شخص مسکی و زیادتی آن تصرف کرده میدهند و باشد که بنفشه و عناب و نیلوفر زیاده کنند و بر ترطیب معده مصطکی و نیسون افزایند و تدبیر ترطیب بدین ترتیب کنند که هر صبح کشکاب چهل درم با بست درم شربت خشخاش سه درم رو غن بادام بدهند صفت شربت خشخاش آب نیلوفر و آب بنفشه و آب کدو هر یک نیم من تخم خشخاش سفید صد درم کوفته و بعضی اطبا یک مثقال بزر البنج نا کوفته با ریسکنند پس تخم را اندرین آبها سه روز تر کرده بدست بمالند و افشرده آب را صاف کنند و بگین شکر انداخته بطریق جلاب بقوام آرند و بعد شربت حمام و آبزن و مالش و روغن بنفشه کنند و بعد حمام آسایش نموده غذاهای سبک سریع الهضم جید الکیموس چنانکه معلوم شده بدهند و اگر از کشکاب ملالت نماید شربت مذکور با آب انار شیرین دهند و اگر طبع قبض باشد با شربت آلو دهند تا تلیین و ترطیب نیز کنند و نگاه کنند اگر در دماغ فضله دموی باشد رگ زیر زبان یا رگ پیشانی یا رگ بینی بگشایند و اگر فضله سوداوی باشد در هر چند شب و روز سه بار حب شبیار ایارج فیقرا دو افتیمون هر یک یک درم سقطوخودوس حجر ارمنی مغسول ایالجوز مغسول هر یک یکدرم خربق سیاه چهار دانگ هلیله کابلی ده درم کتیرا یکدرم بدستور حب بسازند اگر فضله صفرای سوخته بود حب شبیار بدین صفت سازند ایارج فیقرا بوست هلیله زرد افتیمون هر دو احد یکجزو سقمونیا نیم جزو شربت مثقال و جهابقدر حاجت باید دادو افراط نشاید کرد تا خشکی نشود لیکن چندان دهند که منفعت او معلوم کنند و قطولات چندانکه توانند بکار برند چنانچه اگر در یکروز پنج بار بعمل آرند میشاید خاصه بعد از تنقیه صفت نطول بنفشه نیلوفر گل خطمی شاهسفرم کشک جو برگ بید گل سرخ برگ کوکنار بابونه هر یک شصت مثقال مورد تر یک رطل هر یک مشتی همه را بجوشانند و در حمام بشیر او بخار دهند و آب آن نیمگرم بر سر ریزند و کلاه پنبه بپوشند و آب او بر سر ریزند و شیر دختران بر سر و شنه و مسکه بر سر طلا کنند و اگر خواب نیاید پوست خشخاش بابونه جوشانیده بر سر ریزند و در غذا کاهو و تخم آن بپزند و اندکی دارچینی در ان اندازند و قبض طبع را مدار زند تا بخار بر سر صعود نکند و زانها و ساقها پیوسته بر بندند و هی مالند و پای را در اب گرم نهند و بشویند و اگر در ان آب بابونه بپزند بهتر باشد و مغز تخم کدو را در بنفشه پرورده روغن آن بکنند و در بینی مالند بخاصیت و بر زانو مقصد و کف پای بمالند و اگر روغن کدو با شیر زنان یا بسپیدی بیضه مرغ بر سر نهند و در بینی چکانند صواب باشد و اندرونه شراب تفریق سفید ممزوج موافق بود رطوبت افزاید و خواب آرد و اگر کسی را بر نجاند یا خویشتن را مضرتی رساند به بندند و علاج کنند و اگر چیزی مثل قفس سازند و بیمار را در ان بندکرده معلق بیاویزند صواب باشد

ذکر بعض ادویه نافع اقسام جنون

قرشی گفته که نیم درم افیون با آنچه جنون را دیگر زود میکند لیکن احوط انست که اول زقدر قلیل شروع کنند و بتدریج تا مقدار مذکور رسانند و گویند که موی سر آدمی سوخته بروغن گل آمیخته در بینی چکانیدن جنون را زائل میکند و حکیم علی گوید که سعوط بندق هندی بوزن جبه با روغن بادام نافع جنون ست و گویند سنگ که در شکم خطاف

یافته میشود اگر بیابند و بآب شکر بنوشانند جنون را زائل کند و از مجربات محمد مراد ست که اگر مجنون نصف درم صابع صفر سوخته باشد بخورد صحت یابد و در کتاب قرابادین قرص ست که اگر نخود شش کنجد و ناخن سگ و ناخن ماخه هر یک پارچه چرم شتر تعویذ کرده در گلوی مجنون بندند از وسواس جنون باز می ماند و هم مفید صرع ست و شخصی میگفت که اگر داغ کلاغ یکدانگ گرفته بکبک کافور سوده دران مرهم نموده و یکدانگ نمک ان غراب آمیخته بقدر ردجه بچند قطره شاهسفرم سعوط نمایند در ادویه جنون مجرب ست و سویدی گوید که خوردن تخم بادرنجبویه بشکر و کذا بابقار آن مسلوق بروغن بادام و کذا گاو زبان و کذا سیب شامی اکلاً و شماً و کذا اکل بحر مالیان و داغ آن در دسواس سوداوی مجرب ست و از حکمای دیگر نقل کرده که شرب سنا و کذا بنجان کذا افتیمون بطریقیکه در مالیخولیا گذشت و کذا تخم افتیمون هفت درم در رهفت اوقیه شیر تازه تر کرده و کذا تخم پوست بیخ گاو زبان و کذا تخم خطمی و برگ او مصلح به نشاسته یا صمغ عربی یا کتیرا و اکل بحر کبک تا سه روز متواتر و کذا نخود خبیصه و کذا جگر خشک بریان کرده سپیدهٔ و کذا مصطکی و کذا آلمه و کذا پودینه بری و کذا بنک و کذا اکلیل الملک یک مثقال بعسل کف گرفته و کذا بهمن سرخ و کذا حریرهٔ آرد سلت سه روز متواتر و کذا اسطوخودوس و کذا سنبل الطیب و کذا زبان شیشمان و کذا افسنتین خشک و کذا در نجبوج و کذا کاهو و کذا شیر تازه هر واحد نافع وسواس سوداوی و جنون ست و کشنیز سبز مفید وسواس حارست و تخم او بغایت قوی ست لاسیما در وسواس حادث از صفرای محترق و سعوط داغ گربه خشک کرده سوده و کذا زهره کبک و نطول طیبخ اکلیل الملک بگرم بر سر و حمام در هر هفته یکبار نیز نافع وسواس سوداوی ست و تعلیق سنگی که در حوصلهٔ بعض ماکیان بری آید بر صاحب جنون سود مند ست **انتباه** جنون و وسواس که بعد حمیات بسبب ابتفاع بخارات گرم از ماده تب اتفاق شود بهترین معالجات آن فصد گرگ پشانی ست و جذب باده محاجم فاخذین بساقین و برفخذ آب گرم بر سر و دوشیدن شیر و نمادن پنبه شیر آلوده و یا جراده کردن و پرهیز از ترک سر و خوردن کاسنی کاهو و خیار و خرفه و خواب راحتا اختیار نمودن و بکنجبین بنفشه و خرفه و خیار تر نوشیدن مفید ست غذا ارز و شیر و ماش مقشر بادام و در صورت ضعف باگوشت چوزهٔ مرغ و حلوای مرغ اگر بعد از تناول ادویهٔ حرفیهٔ حاره چون فلفل و زنجبیل و اشیای مجوزه مثل پیاز و سیر مخورند بسبب تجفیف یا عقب جلوس بسیار یا مشی در آفتاب تموز بسبب جفاف دماغ و یا از بیداری مفرط و یا کثرت فکر و خوض در مسائل دقیقه عارض گردد همگی توجه بتبرید و ترطیب دماغ بتطولات و سعوطات و ادهان سرد و قطرات مذکوره باید نمود و از استعمال کافور بپرهیزند

علاج مانیا و داء الکلب

بعد تنقیح و ترطیب تنقیه سودا کنند و بعد تنقیه نیز از دواء غذا بترطیب کوشند و بمفرحات مناسبه تقویت قلب نمایند بالجمله سایر تدابیر مثل علاج مالیخولیا مع زیادتی تبرید و ترطیب نمایند و ترطیب اهم از تبرید شناسند و استعمال سعوطات و نطولات و لزوم اقدیه مثل ماء الشعیر و روغن بادام در روزی چند بار و اگر بعد فصد سر عارض گردد بوسیدن بعضی مخدرات مفید بود و از اشربه شربت نیلوفر و شربت عناب و شربت تمرهندی و آب آلو بخارا و آب انار شیرین مع مرورات بکشک جو بشیرهٔ خشخاش یا روغن بادام و خلوجات قلیل الحلاوت بشکر و روغن بادام و تفریق سر بروغن اکارع و در صورت کثرت بیخوابی دادن دماغ آب انار شیرین نافعست **ابن هبة الله** گوید که مرمانیا و داء الکلب تبرید و ترطیب مزاج بنوشیدن ماء الشعیر بروغن بادام و استعمال ماء الجبن بکنجبین قلیل الحموضت و تعدیل طبع بآب تمرهندی و آلو بخارا بشربت نیلوفر کنند روغن اذکره و ماش سازند کاهو بسیار خورانند و هرگاه چیزی اثر ترطیب سر و دماغ ظاهر شود و بدن متملی باشد اسهال کنند مطبوخ هلیله و غیره که مخرج فضول مرّیه محترقه باشد اگر ممکن نباشد حقنه لین بعمل آرند و بعد تنقیه بلحوم فراریج و بره شیر خواره و ماهی صخوری قوت دهند شراب ممزوج بآب بسیار اندک بنوشانند و بعد از ان صرف عنایت بعلاج سر نمایند باین طور که موی سر بتراشند و آبیکه دران بنفشه و نیلوفر و برگ بید و گل سرخ و جو مقشر نمکو نفته و پوست کدو و خشخاش و لفاح پخته باشند بسیار تعلیل حرارت بر مقدم سر ریزند و شیر و مخدران بر سر مرده شده و در بینی چکانند و حیله آوردن خواب کنند تا مدت مرض بشکنند بنوشانیدن شربت خشخاش با آب انار شیرین و نشوق افیون و اعضای منفی بمالند و حمام نمایند پس هرگاه حدت مرض ساکن شود و مریض بافاقت اید فصد سر کنند خصوصاً اگر مرض از خون محترق حادث شده باشد و اعادهٔ تبرید مزاج و ترطیب آن کنند تا که فلاح حاصل شود و شیخ میفرماید که اگر غلبهٔ صفرا در بدن از قاروره و سائر علامات معلوم شود تنقیه بطبیخ هلیله نمایند و اگر سودای صرف باشد گاهی احتیاج باستفراغ از افتیمون نباشد هشت درم بکنجبین و بجر الاجرود افتد بعده توجه بسوی سر نمایند اگر امتلای موی یا سودا و آن موی میان باشد فصد زیر زبان کشایند و مداومت تنقیه لوبا بین حب کنند ایارج و افتیمون و اسطوخودوس هر واحد یکجزو سقمونیا نیم جزو هلیله تم جزو جوب بکبار از بین ساخته بعد تنقیه یکی دو شب های متفرق هر شب دو درم بخورند و این حب نیز نافع ست افتیمون بسفایج هر واحد پنجدرم بجر ارمنی هلیله کابلی هر واحد یکدرم اسطوخودوس دو درم نمک سیاه

شحم حنظل هر یک چهار درم هلیله آمله جاشاخرق سیاه هر واحد سه درم تربد بست درم سکنجبین عسلی سرشته استعمال کنند و غرغره بسکنجبین تقویت نیا کنند و چون استعمال جموب سعوط مفرح حار محسوس شود و موقوف کنند و بعد تنقیه اقدام بر تهیه دوا و ترطیب نطولات و غیره نمایند لیکن قصد ترطیب بیشتر از قصد تبرید کنند مگر آنکه ادویه شدید التر طیب یا فته نشود والا بار پسر ان بابونه داخل کنند و گاهی در تدویم آن احتیاج بنوشیدن دیا توذا باب انار شیرین میشود تا ترطیب کند یا شربت آلو تا لیین نماید و یا بهار الشعیر و روغنها دین بسیار نافعست و چون نطولات و سعوطات مرطبه ادهان استعمال کرده شد حیله نمایند در تنویم آن بدانچه خواب او رد از نطولات و ادهان مسبته خاصته روغن کاهو و از اشربه آنچه مرطب باشد مثل آبجو بنوشانند و مثل سکنجبین و آنچه در ان تلطیف و تجفیف و تقطیع باشد نباید نوشانید و هرگاه که قبض طبع مدیافت شود حقنه کنند تا بخارات موذی از ثفل بسوی سر متصاعد نگردد و باید که در اب ایشان بیخ باریان و شتی و تخم آن بنوشانند و بیخ کرنب بیضا که آن فاشراست نافع بود و شربت ازان هر روز شقالی و اگر نتوشند در طعام ایشان داخل کنند و پیش مریض شخصی نشیند که ازان حیا کند و بترسد و او را بزرگ اندو مدام را نهاو ساقهای آن بر بندند تا بخار بسافل جذب کند و بهر حال غذایه ایشان مرطب می باید مگر باوجود رطوبت آن از انچه محدث سده بود مثل نشاسته و مانند آن نشاید که این ایشان را بسیار مضرست و سائر علاجات آن بدانچه حذر ازان واجب است مثل علاج سالیخولیات و چون انحطاط شود در نوشیدن شراب کثیر المزاج باک نیست که آن مرطب و منوم ایشان ست باقی همانست که در قول جرجانی گذشت جابری گوید که انچه ما ابتدای علت مانیا و را لکلاب بدان معالجه کنند پرهیز مریض ست از اطعمه یابسه لازوم تر طیب بدو او غذای مرطب مثل نوشیدن ماء الشعیر و شربت خشخاش و یا قوذای ساده و این شربت دائم نوشانند پگیرند آب طلاو آب نیلوفر و آب گل سرخ و آب بنفشه و خشخاش سفید را کوفته دریزند تا سه شبانه روز ترکنند و بعض اطبا با صد درم خشخاش یکدرم و ربع تا یکنیم درم برابر الینج سفید غیر کوفته داخل میکنند بعد ه افشرده آب صاف گرفته بشکر سفید شربت بقوام جلاب بپزند و این بهتر و الطف از یاقوذاست بعد ازان چون مرض سکون یابد نصد قیفال کنند و حل طبیعت باین مطبوخ نمایند هلیله زرد پانزده درم آلوبخارا عناب هر واحد سی عدد تمر هندی از لیف و تخم پاک کرده بست درم تر بین پانزده درم هر یک عنب الثعلب یکدسته کشوث و تخم کاسنی هر واحد یک کف بنفشه پنجدرم همه را برسم مطبوخ بپزند و دران دو دانگ افسنتین و نیم دانگ سقمونیا ی مشوی حل کرده نیم گرم بنوشانند و این وقتیست که قوت او احتمال نماید و سن و مزاج او مطاوعت کند بعد ازان در طریق دوا لازوم ماء الشعیر باشیر بزمذکوره نمایند و در اغذیه فروارت معمول بماش و اسفاناخ و کاهو مسلوق و قطف و کاسنی مسلوق و هندبا اگر مرض انحطاط پذیرد چوزه مرغ مرطب و جوذابات بخشخاش مغلف بران بفرایچ و پایچه بره مطبوخ بجو مقشر و ماش مقشر و مدقات از سینه بچه ماکیان و دراج و تدرو و زرده بیضه مغسول بروغن بادام و آب شیرین و هندبا طریق غسل آن انیسست آب شیرین در پاتیله کرده بالایش اندک روغن بادام اندازند و بجوشانند تا آب فانی گردد پس بیضه دران بشکنند و حرکت بسیار دهند و چون بیضه پخته شود بگیرند و سفیدی از زردی جدا نمایند بعد ه بزرگ اندک روغن بادام چکانیده با قطف مسلوق اندک کشنیز رطب بجورند و اگر همازوطلع یافته شود اندکی ازان بجورند و اگر زمانه بادام تر باشد قبل استحکام آن بشکر سفید خورند و چون مرض متمکن گردد این سعوط بکار برند آب جی العالم آب چیشه ماء الشعیر آب گل عنب الثعلب جمله شانیده صاف کرده روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن منفرح کرده سفیده بیضه شیر و خترین همه را بقدر واجب بهزان متساوی و مختلف بحسب اعراض مرض قوت دویه گرفته جمع نموده بمیل اندوده بطول ازین آب سازند بگیرند بنفشه خشک بنفشه تر و سپستان و گل سرخ هر واحد یک کف جوکوفته سبوس گندم هر واحد دو کف برگ عنب الثعلب و سته بزرگ برگ اسپغول یکدسته سبز هه را آنقدر به آب شیرین بجوشانند تا مهرا گردد و بعد ه نیم گرم بر بالفوخ ثخین از بلندی یکشبر بریزند و بعد از بختن این بپوشیدن سر و سکون خمر اب امر کنند و اگر زمانه زمستان باشد از تعرض هوا حذر کنند و اگر فصل تابستان بود موضع هوای سرد بنشانند نیلوفر تازه و شاهسفرم تر گلاب پاشیده پیش او دارند و از شمیدان کافور و خوردن سرکه و نرخ و مصل و اشبر بر مرتب از سرکه بپرهیزند باشد که مورث یبس اندو بدانست که برای تلطیف اخلاط صفراوی دو طریق ست یعنی اگر محترق و فاسد نگردد و حدت پذیرد سوای آنکه کثرت یابد بحموضات مثل شربتهای غوره و ریباس و ترشی ترنج و سکنجبین بسیار دهند بلادی که تحمل سکنجبین بسیار نباشند و مانند آن نمایند و بعد احتراق اخلاط صفراوی و احتداد و فساد آنها بهار الشعیر و جلاب و شربت خشخاش کاهو مسلوق و کاسنی و قطف مانند آن کنند پس درین هر دو حال الفرق ما بینهما تامل نمایند و بملاک پای ایشان و ایض و ساقین و قدمین آن و تمیخ سوای تخدیر بروغن بنفشه و روغن گل نیمگرم باک نیست و ابن سیار درین مرض بنوشانیدن این حمیره امر میکرد و گفتی شیر ماده خر که آن را اندک جو و برگ بید و کاسنی و خشایش طبخ سلیم از کیفیات حریفه و تلخی خورانیده باشند تا آنکه شیر آن صلاحیت یابد و ازان شیر و نشاسته و روغن بادام موبات

سفید حریره سازند و بعد تنقیه و نطولات و سعوطات استعمال نمایند که اثر محمود ظاهر میشود و بقایای عرض زائل میگردد و زنی که قشعه و بیس و سوء حال بهزال میدانشت علاجش و بعد اجاین حریره کردم و اندک اندک بر پیغیر او کمانیدم پس بمن او طب گردید و قشعه زائل شد و در ترطیب بدن صحیح بهتر ازین و اقرب تاثیر چون تدبیر مزاج موافق او یافتم چیزی ندیدم سویدی گوید که مانیا شرب بالاشعیر بشربت نیلوفر و تطیل اسپاغول بالاشعیر مرات کثیره مرحام تضمید سر بجوارده کردم و بالمغرتم کردم سوده بآب جوارده کدو سرشته و سعوط بروغن مغرتم کردم و غذا بکدو مطبوخ جبید بروغن بادام و دوشیدن شیر زنان بر سر و سعوط بدان و نوشیدن شیر تازه مدر و شیدن آن بر سر خوردن سرمق مسلوق بروغن بادام که زدان شیره خشخاش و کشنیز سبز داخل کرده باشند و کذا التغذیه ببقله یمانی مسلوق بروغن بادام و کذا بقلاقره مطیب بروغن بادام و خوردن خیار مع پوست و بعد قطع او یکشبانه روز و کذا قثاء و بقشر و کذا غذای بیضه ماکیان نیمبرشت و کذا پاچه جدی شیرخوار و کوشت او مسلوق و مطبوخ بروغن کنجد تازه و کذا نان سفید محکم الصنعت و کذا اطراف حمل شیرخواره و لحم او مطبوخ و مطبخ بشبرج تازه همه از مجربات من ست و بقول ابن بطلان و غیره تطیل اسپاغول بالاشعیر مع گل بنفشه و طبیخ برگ سنبر آن و کذا بطبیخ کاهو در حمام و سعوط بروغن بنفشه شیر دختران و کذا بروغن بید و شیر مذکور و تضمید سر بتخم کاهو سوده بآب کاهو سرشته و کذا از پوست خشخاش با ریگ سوده و شرب شربت خشخاش و تغذیه بکاهو خام و مسلوق مطیب بشیره بادام و کذا جاهی تازه و حضر امنی یان بروغن کنجد تازه و کذا بماکیان فربه مسلوق و مطبوخ بکدو و کذا بر شتاد و مرد خطه هر واحد نافع و بقول رازی شرب بیخ فاشرا هر روز یک مثقال تا بست روز نافع چنانچه عوفی باستعمال این تا ایام کثیر از مانیا نجات یافته **مصنف اقتباس** مینویسد که همشیره زاده نواب حافظ الملک دار الکلب نائبه بود چنانچه در ابتدای موسم بهار پدیدار می تابستان غلبه نمود دیگ پی مسهلی رو بار پدیدار می پس من بار بعین بشربت آلبی و حب الجوز و علوخان و ادام در یک سال دو بار و تا سه چهار سال همین تدبیر مقرر داشتم بفضل آلهی صحت کلی یافت

علاج صباء او قطب

در صباء اسهر تعدیل مواد تنقیه و جذب ماده از سر هر چه در علاج سام صفراوی گذشت بعمل آرند مع ترطیب تام بسیار و مدام اطراف به بندند و در قطب فصد قیفال کنند چندان خون بر آرند که قریب بغشی رسد و اغذیه محمود مثل گوشت بز غاله و چوزه مرغ و مانند آن دهند و کاهو و کدو بروغن بادام خورانند و حمام مرطب آبزن بر یاحین مطیب مثل بنفشه و نیلوفر و مانند آن نمایند پس گاه قوت محکم کنند بعد از نضج بمنضج سودا تنقیه آن بسهل سودا یا مطبوخ افتیمون نمایند و ماء الجبن دهند و استفراغ متواتر بی در پی نمایند بلکه بتدریج و دیر بفاصله چند روز از اشیای نافضه برای ایشان ماء الجبن ست که دران معجون نجاح حل کرده باشند بعد از تنقیه مقرر بالا مثل المسک و شروط بیضه و نطولات آبزن و تفریق سر بروغنهای مبرد و مرطب مثل روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و اشربه بارد مثل شربت نیلوفر و شربت بنفشه و جلاب از بنفشه بیخ بدرم و عناب عدد بانگشت سفید ده درم و اغذیه مزوره ماش مغز بادام و شوربای چرب چوزه مرغ و حلوان بکدو و پالک خیار و کاهو و روغن بادام و دیگر تدابیر که در مالیخولیا گذشت در قطب نافع مبالغه کنند و برای تنویم لعوق خشخاش بخورانند و نطولات مرطب منوم کردان بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و تخم کاهو با شبعول بدشیر زنان بر سر دوشند و دینی چکانند و بروغن بنفشه و کدو نشوق نمایند و نوشیدن شکر سفید در عرق گاوزبان و گلاب و عرق بید حل کرده تخم بارنجبویه دو درم پاشیده و خوردن شیر بزبشکر شیرین کرده بانان گندم سفید و کذا ماهی رضراضی بریان بروغن بادام و کذا لاسفاناخ مسلوق بروغن بادام با شیرج تازه یا مع لحم غنم بریان بروغن الیه تطیل آب طبیخ بقله یمانی سرخ و پوست خشخاش و جو مقشر در حمام بر سر و تناول خربانی کثیر المائیته و شفتالو و خربزه نزد همه مجرب سویدی ست و بقول ابن بطلان شرب بالاشعیر بشربت نیلوفر و روغن بادام و تغذیه بچوزه مرغ مسلوق مطبخ بروغن بادام و مسلوق بکشنیز سبز و کذا لحم جدی شیرخواره مسلوق بکشنیز سبز مطبخ بن بروغن بادام و کذا کدو مسلوق مطیب بروغن بادام و کشنیز سبز و تطیل سر بآب طبیخ بنفشه با گل نیلوفر در حمام و تدهین سر بروغن آنمادام و تضمید سر بنا بونه و تخم کاهو و تخم خشخاش سایبده نافع و همه انچه برای مانیا در قول سویدی گذشت مفید شناسند و اگر از انواع علاج فائده نشود و بر بندند و طمانچهای سخت بر سر و روی او بزنند بوجهی که وجع والم یابد و اگر یکبار کفایت نکند مکرر نمایند و اگر این نیز سودی نه بخشد بر تارک سر داغ دهند که بافاقه می آید و اگر باز عود نماید اعاده این تدابیر نیز نمایند شیخ میفرماید که علاج قطب بعینه علاج مالیخولیاست چون از صفراء سوداء محترق باشد و واجب ست که در فصد آن مبالغه نمایند تا آنکه از ان خون بسیار خارج شود ازان عشی مقاربت کند و تدبیر باغذیه محموده و حمامات مطیبه نمایند و ماء الجبن سه روز بنوشانند بعد ازان تنقیه بایارج ارکاغانس کنند پس حیله در تنویم آن نمایند و بعد تنقیه تقویت قلب بترياق و مانند آن کنند و باوجود آن تطیب بسیار نمایند

وتعلیل منومات کنند تا تسخین او دیر بیندکوره که لابد است مع حرکات ریاضتی مریض جمع نشود بلکه احتیاج است که تسخین قلب او بمقویات آن کشند و بعد تطیب بدان مستولی گردد تا مزاج او اعتدال یابد و تمام علاج او تنویم کثیر است و احیاناً افیون خورانند تا فکر او منقطع طبیعت او ساکن گردد و چون فرو او علاج دران فائده نکند تبادیب و دناوی پیرامون و بر سر و روی او بریزند و بر یانوخ او دماغ نهند **مجوسی** گوید که علاج قطریب فصد سر رود در وقت هیجان مرض ست زخون انقدر بیارند که غشی ظاهر گردد و اقدح بجبیه الکموس مقدار صاع بخورانند و در ابزن آب گرم شیرین بنشانند و مارا بچین با سفوفیکه از مدران اهلیله سیاه و شیر آمله و افتیمون و بسفایج و مانند آن انقدر بهند تنقیه بدان آن بعد سکون اندک مایارج لوغاذیا و ایارج روفس دو مرتبه نمایند بعد ازان تریاق فاروق دهند و چون این مرض هیجان کند و با آن هیجانی عارض شود طبیخ منوم بر سر بریزند **گیلانی** گوید که بعد فصد و تطیب تنقیه تحقنهای لینه مذکوره در باب قطریطس دمانیا بعده مطبوخ افتیمون نمایند و آبیکه دران حشایش معتدل الحرارة مثل بابونه و اکلیل الملک و ادویه مرده مثل نعشه و برگ خبازی و خشیش ماهیشا و ریحان جوکوفته و سبوس گندم و خطمی نیز افزوده جوشانیده باشند بر سر بریزند سه بار یکی گفته حجامه و لعاب حلبه آمیزند بعده در آب گرم حل کنند تا رقیق گردد پس غرغره دان نمایند اگر آزار سر لازم گردد آب نطول مذکور بر سر بریزند و دران پوست خشخاش و تخم کاهو و بر سر و روح اضافه کرده و اکثر اوقات بر روغن بنفشه استشاق نمایند و منخرین را بانمکی افیون طلا کنند و در صیان استفراغ فاصله ایام نمایند و سفید یاجات معمول باشد تقشر پیه یا کیان غذا سازند و در رعایت مزاج کنند پس هر گاه ماده حدت پذیرد اکثر غرض طبیب تبدیل مزاج دماغ او باشد بآنیکه بران میریزند و روغن گل نیکرم و تسعیط بحسب مزاج کنند اگر اراده تسکین باشد بروغن گل و روغن بنفشه و شیر خران و آب عصی الراعی و مانند آن اگر اراده تسخین و تحلیل بود بروغن بابونه و روغن خیری و روغن قسطین و مانند آن و از تنهائی منع کنند و بامردم عقیل بنشانند و بعافیت و سلامت بشارت دهند و در تسکین روع او سعی نمایند و اگر احتیاج بدفع اخلاط محتقنه در سر یا یارج فیقرا باشد آزاد بهند و باید که از حمل قبل از مرض بپرسند اگر مریض معتاد جماع کثیر باشد بعده آن منقطع شده باشد اجازت مجامعت باعتدال بهند و در اطالت خواب او جهد نمایند

عشق

و این مرضی ست و سوداوی شبیه بجالیخولیا که انسان بگماشتن فکر خود در خوبی بعض صور و شمائل که معشوق او در ست بر خویشتن گشاده امید وصال او در دل خود محکم کند و گاه قوت شهوت جماع مدام او باشد و اکثر بسبب غلبه عشق و شدت حب بنظر او عیوب معشوق محبوب و پوشیده گردد چنانچه ارسطاطالیس گفته که العشق اعمی حتی لا یری العاشق عیوب معشوقه و ادراک عیوب معشوق و سبب آن الهام القادر نفس عاشق ست محبت معشوق را بسبب از اسباب بسبب بدنی یا در ارتفاع بخار رودی ست بسوی دماغ از بدنی مختص بعد احتراق خون بنابر دوام فکر و از علامات او ست که شمائل صاحب این مرض پیوسته در نظر او باشد و چنان خاموش بهوت باشد بنبض او مختلف و غیر منتظم شود خصوصاً وقتیکه ناگاه معشوق را ببیند یا نام او بگوش او رسد و سریع صغیر صلب و قارورهٔ صاف بود و چشم او خشک و فرو رفته باتهیج پاک باشد و چنان نماید که گویا چیزی خوبی بیند یا خبر خوبی شنود و اکثر آه سرد کشد از شنیدن ذکر وصال حاضر حاصل نماید از استماع ذکر فراق بگرید و حزنی در وی پدید آید و بدانند کسی که عشق و نام معشوق پنهان دارد معشوق او را بدین طریق دریافت نماید که دست بر نبض او نهاده نام کسانی که گمان عشق آنها باشد یاد کنند بصفت وصال هر یک بگویند پس هنگام ذکر نام و صفت هر کسی که نبض او متغیر و مختلف گردد بداند که معشوق او همانست **علاج** او در تطیب بدن دماغ کوشند باندیده و شربهٔ مطبوخ حمام و تدهین بمسوطات و نطولات طلی و غسل آب بیگرم و غیر آن و ادویه مفرحه و نشانیدن در امکنه رطبه خوشبو و بساتین مفرحه و تفرج و سیر در دشت صحرا و گلزار با و مجالست با دنیای عقلا و شنوانیدن اخبار و حکایات زاهدان و ذکر خوانیدن مبرجات و مطربات و مقویات و مفرحات قلب و دماغ مفید و اگر در بدن او آثار خلط سوخته باقیه شود و قوت قوی باشد بعد تطیب و نضج خلط اول تدبیر استفراغ آن بخلط کنند و اگر قوت ضعیف باشد تقویت او نمایند و به تشفی امید او را بدارند و بعد حصول قدری قوت تدبیر تنقیه ماده کنند بعده تدبیر تطیب و تعمیم نمایند چنانکه در مالیخولیا مذکور شد و خمیر یاقوت علویخان خوراندن از مجربات ست و همیشه مشغول ارند اگر وصال معشوق میسر شود بهتر ازان تدبیری نیست و اگر بوجه شرعی میسر نباید بوصف حسن و شمائل معشوق دیگر پیش او کنند هر گاه عشق اول کم شود پیش از انکه عشق دوم محکم شود شغلی مهم صعب گرما تند و اگر عاشق عاقل باشد نصیحت و تهدید و ملامت و عتاب و تهدید و صواب آنکه پیرزنان پخشتان را بر گمارند تا از حالات نفرت افزا و خصال زشت معشوق او را خبر دهند چنانکه طبع او ازان متنفر گردد و چنین افزاع لعب مثل نرد و شطرنج و غیر و تحریص حاکم و قت انواع غموم عظیم و اشتغال علوم خصوصاً انکه دران تحقیر و مذمت لذات جسمانی و تمنیات شهوانی باشد و کثرت فکر و محاکمات و مسائل دقیق مثل هندسه و حساب و جماع منع

خصوصاً بانکه بصورت و شمائل قریب بمشوق بوده و احدی مثل عشق ست و اگر مجرب باشد مقابل گردانند و شغل خریدن کنیزکان مطرب و جماع با ایشان و سفر بعید و سکر متواتر دائم نیز مفید باشد و بالجمله اعمه معالجات اشتغال و اشتغال و عملی و شغلی که مخالف شغل و هم او که در او باز دارد و عشق معاشقی و معشوقی را فراموش نماید و مشغول داشتن او را بخصوصیات ممتازات نیز باز داشتن این مرض تمام ست و طبیب فریبی ست که هرگاه آهن گرم کنند تا سرخ شود و در آب سرد کنند و در حین سرد شدن بگوید که آهن گرم در آب سرد میشود دل فلان بن فلان سرد گردان سه بار گفته سرد کنند بعده از آب روی عاشق بشویند و بر سینهٔ عاشق زنند و در حمل سه روز عشق فراموش میکند و ایضاً اگر پارهٔ سنگ مرمر بران تاریخ موتی نوشته باشند قدری از آن بساینده و نیت جدائی عاشق و معشوق کرده بخورانند خاصیت دفع عشق میسازد و همچنین مروی ست که اگر نگینهٔ فیروزه سوی سر زن بخوانند و از آن کوزه مرر آب خورانند دفع عشق آن میشود و متنفر از آن میگردد و سودیی هیئت پسر سنگی که بعضی اوقات در حوصلهٔ ماکیان یافته میشود و مشابه مجر ما میباشد چنانکه عاشق تعلیق آن نماید از الهٔ عشق نماید و اگر آن سنگ را بر اندازند و عاشق از آن بشوشد در زوال عشق مجرب من ست و تعلیق عظم التقلق بر عاشق نیز دافع عشق ست و گویند اگر گربه دشتی بر استخوان عاشق پی اطلاع او بیفکنند از عشق کند و مجرب بالقی ست و همچنین نوشیدن آب منسول پارچه که بر گردن معشوق کرده باشند و کولک خوردن چهار شعیر بمثقال هندی با آب کذا شرب طبیخ حمل و کذا شرب خاک قبر مقتول در مجلس مقابر و غلطیدن در مکان غلطیدن استران نافع و نوشیدن شربت مازریون بصبح و شام مجرب نوشته اند و گفته اند که با در نجبویه گاو زبان مرطوبیا مران چینی مرزنجوش مرا خوصعتر عود خام بسد هر واحد یک مثقال کوفته و بیخته در آب سیب سه وزن داده به آمیخته هر صباح یک مثقال خوردن مزیل عشق ست الحاصل در علاج این مرض غفلت نکنند که اگر زیاده شود دیوانه شود یا بخنون منتقل گردد و اگر تدبیری سود نبخشد موتی اور انجذارات مثل افیون و تنبو و بیخ بیخ و امثال غافل از ند تا قوتی پیدا ید آنگاه بدستور معالجهٔ مالیخولیا پرداز ند کذا فی الاندیز یا

سدر و دوار

سدر ظلمت بصر ست و قت بر خاستن و صیاشدن بر سقوط و دوار دوران سر ست یعنی آنکه مریض خیال کند که او بحرکت جزای خود و اثر ست یا بیمار چنان پندارد که جمیع اشیا گرداو همی گردد و چون این مرض شدت کند از جهت سقوط بیمار بصرع مشتبه گردد و فرق بعدم تشنج و کف و سر و حرکات مضطربه بدینجا توان کرد و سبب سدر یا خود دماغ ست از سردی او از اجتماع خلط بارد غلیظ بمقدم دماغ و مقدم سدر ضرری گویند و یا تالم دماغ از ضربه و سقطه مثل از صدمهٔ و دوام حدت تب و آزار سدر و دوام مانند ابن الیاس گوید سدر آنست که انسان دوری یا بد که گویا خان از بدن او و بسوی سر مرتفع میشود و خود را گویا در تاریکی یا ضباب و در چشم خود ظلمت و دکدش تخیل می یابد و علامهٔ این مرض سودا وی بود سبب آنکه گردش و حرکتی ست سبب باعث حرکت سدر یا انسان بنفس خود و یا مشابه بحرکات اشیای مدور شفاف روشن و یا وقوع ضربه بمقطه بر سر و یا فتح فجه و یا ضعف مزمن و یا سیلان گرمی بسوی دفعهٔ بدماغ و یا اجتماع اخلاط در عروق مستدیرهٔ گرد دماغ و یا انصباب آن از عضو دیگر و یا تولد ریاح و انجذاب از دماغ و جمیع آن از عضوی دیگر مثل معده و عراق مولی جگر و شرسامها نند و حم و جاب و قدیمی ساقین و یا امتلای دماغ بحرارت مشارکت ضعف فم معده و یا وقوع بحران و اخلاط بخور و اخلاط بلغمی مشتبه بسوی و صفراوی و سوداوی نیز بود و حرجانی گوید که مادهٔ صفراوی بلغم بیشتر باشد و انجا که مادهٔ خون بود هم بصفراوی بلغم آمیخته بود و انجا که سودا نیز بود مسالک معده و عراق و شانه و رحم و جاب بسوی دماغ منافذ اعصاب ست و مسالک بخارات جگر و طحال عروق و شرایین پس گوش و گردن و تشنج صفراوی گوید که سدر شدید مشابه صرع میباشد لیکن با تشنج نبود چنانچه صرع بود و مادهٔ بخار گاه صفراوی بود و گاهی بلغمی دوار و بلغمی شبیه بصرع باشد و بیشتر مشارکت سدر و دوار آوند بسبب وصول مادهٔ بود بلکه تباین و غربت دماغ بکیفیت مورث سدر و دوار گردد و مثل آنکه هنگام خوف و گرسنگی بعض مردم را عارض شود و خصوصاً کسی را که تحمل جوع نباشد بهر آنکه فم معده از آن لیز یا بد و مشارکت آن دماغ گردد و دوار آرد **طریق تشخیص** اسباب سدر و دوار اگر کسی را سدر باشد اولاً از آن سبب کشف از آن نمایند که سبب او حادث صداع یا تب یا اتفاق افتاده یا نه اگر اقرار آن کند سبب همان باشد و اگر از آن انکار کند از تقدم رسیدن سردی سبب سوال نمایند اگر گوید سبب دماغ باشد و الا سبب او غلظ بارد در دماغ خواهد بود و ثقل راس و بلاوت حواس نیز از علامات وجود مادهٔ بارد ست و اگر دوار باشد همین سوال کنند که مرض بدیشان می ماند یا گاه گاهی عارض می شود در استلا و خلو معده اختلاف می پذیرد و اگر دوام و لزوم او گوید در پری معده و گرسنگی متغیر نگردد و بهضم صحیح بود سبب دماغ باشد بدین حال در دوران مریض نفسه با کثرت نظر او در اشیای دارای شفاف و یا ضربه بمقطه سر و یا حدوث مرض و یا سیلان سردی

یا گرمی بدماغ از خارج یا داخل بپرسند اگر تقدم یکی از این اسباب مقرر گردد سبب مرض همان باشد والا تقدم اوجاع ماسکه گرانی سر نقصان حواس حتی که در فروق و شم بپرسند اگر یافته شود دلیل مواد در دماغ باشد و بعد بودن مرض طنین در گوش و شدت دوار و کثرت عطسه و قصر نوبت دوار هم بپرسند اگر این هر دو یافته شود دلالت بر مواد بخارات در دماغ کند پس نوع ماده را از رنگ چهره و پلس سر و نبض و قاروره و غیره علامات مخصوصه هر خلط بنوعی که در تشخیص امراض دماغی مادی و صداع مادی مذکور شد تشخص نمایند و ایضاً اکثر اوقات دهن خواب و ترشی یا شوری مزه دهن و عسر حرکت و سکون دوار از رسیدن گرمی بسر کسل از جواب و تکلم و قلت عطش و این نبض با ضعف بطوی آن و بیاض قاروره و غلظت آن بر ماده بلغمی و سنگینی چهره و چشم و انتفاخ عروق ظهر بان آن و سیلان اشک ابتدای دوار و شیرینی دهن و ماندگی و خواب بسیار بر ماده دموی و التهاب و خیالات زرد و زردی رنگ و تلخی دهان و عطش و بیداری و شدت دوار و زود گذری و سرعت نبض و ناریت بول بر ماده صفراوی و تخیل شعر و دخان و فکر فاسد و خوف و خاموشی و صلابت و ضعف نبض و قلت آب دهن و خشکی زبان و بیخوابی و کدورت قاروره بر ماده سوداوی دلالت کند و اگر مریض عرض شدت دوار گاه گاهی بیان کند ماده مرض در عضو دیگر باشد درین صورت بپرسند که ضرر در کدام عضو معلوم میشود پس اگر مریض بطلان قوا یا آفت اشتها و فساد هضم و اختلاف حال دوار در استلاء و علای معده و درد معده و سوء نفخ شکم و غثیان و خفقان معدی و آروغ دائم بغیر ترتیب و غیر اینها در مرض هنگام اکثار طعام و عند تخمه و تناول شی مضر بگوید ماده مرض در معده باشد اما اگر آثار مواد در معده معلوم نشود و دوار در خلو معده عارض شود از ضعف فم معده باشد و اگر خلط مراق یا قلب یا جگر یا طحال یا گرده یا مثانه بگوید ماده علت در همان عضو باشد اما حاضران شدید در شرایین صدقین یا گردن یا پس گوش و تمدد و انتفاخ و دوامین هنگام ابتدای دوار و ظهور خفت در دوار از انضغاط عروق مذکور با گشت ملیتی یا سرب بران یا علای ادویه قابض ان نیز دلالت بر وجود ماده در قلب یا جگر یا سپرز یا جمیع اعضا دارد و ایضاً بقول انطاکی اگر دوار بعد هضم تورم کند بر وجود ماده در کبد گواهی دهد و بقول صاحب کامل تمدد و امتلای شرایین پس گوش بر وجود سوء مزاج بارد یا خلط بلغمی یا صفراوی در عروق مذکوره و بودن علت دران شاهد بود و اگر معذلک گردن متمدد باشد دلیل بر وجود مری یا بلغم یا صفرا در عروق معروف بعرقین ساتیین و حدوث علت دران باشد و اگر تقدم اختناق رحم و احتباس منی یا حیض یا اورام رحم بیان نماید ماده در رحم باشد و اگر وقت ظهور دوار صعود چیزی مور چه مانند از قدم یا ساق مریض بگوید ماده مرض همانجا باشد و نوع ماده را در اعضای مذکوره بدانچه در مقام هر عضو مسطور است دریافت کنند و از بعض علامات مخصوصه هر خلط که سابق مذکور شد نیز معلوم نمایند علامات انواع مواد معده در تشخیص امراض دماغی نگزشته و طول مرض سدر و دوار بر بودن ماده دلالت کند و نوبه با دو نوبه طویل صحت گواهی دهد و وقوع این امراض در امراض دیگر خصوصاً در حمیات و سحران دلیل سدر و دوار بحرانی است از آن امثال بصرع و سکته است گاهی صداع مزمن بدوار عارض میشود و دوار را زائل میکند و گاهی بالعکس

علاج کلی سدر و دوار

بقول انطاکی دران تنقیه خلط غالب بدانچه مناسب و باشد و تلطیف مادیه حتی الامکان کنند و تنقیه بسعوطی که عطسه آورد خصوصاً در یابسی نمایند و در مشارکی ادویه مخصوصه آن عضو با دویه دماغی بیامیزند و بعد زوال مرض اشتباه بتقویت دماغ کنند تا آفت بار دیگر قبول نکند و از مجربات در جذب خلط از دماغ آنست که در علاج طنین بیاید و خاریدن پاها و شوییدن آنها بسرکه و حرمل و آب لیمو و تراشیدن موی سر و طلای او بسرگ جوز و مورد نافع و حقنها و فتائل را در خیا اگر یکی نباشد فایده نیکوست و گویند که مرقق نخود در ابتدای دوار جیدست و در جمله اقسام آن هرگاه نوبت هیجان کند بدلک اسافل و نهادن پاها در آب گرم توجه نمایند و در دوار دماغی مادی اگر اجتماع اخلاط در دماغ باشد حسب ماده بدانچه در علاج امراض دماغی مادی مسطور شده علاج کنند و ایضاً در ماده که در سر تنها باشد حجامت سر و نقره و فصد رگ پس گوش کنند و شبیارات و غرغرها و نطولات و شمومات و سعوطات و عطوسات مانند آن حسب مواد استعمال نمایند و گویند و جیست که صاحب دوار از نظر کردن بسوی اشیای سریع الدور و از تبدی بهر پستی و دیدن و از تناول سائر مبخرات اجتناب نماید و خاید کشنیز تر و خام تنها یا با گندم بریان همه انواع دوار و سدر را مفید است و کذا انداختن کشنیز بسیار در طعام و گویند که دو درم تخم خاسا بیده بعسل صاف سرشته لیسیدن و بعد ازان متصل نان بارد و غن گاو و نبات خوردن در اکثر انواع دوار سود مند است و این معجون و اقسام سدر و دوار حار و بارد و حجر بالطافی حسب بلسان کشنیز خشک تخم شاهتره هر واحد پنج درم گل سرخ تر بدشجم حنظل بلیله زرد مصطکی هر واحد سه درم بعسل بلیله امرلی بسرشند شربت سه مثقال الی مثقالین مطلقاً کثیر النفع ست و رازی گوید که استعمال شراب در جمیع علاج سدر و دوار ترک نمایند و در فس گوید که استعمال آب در سدر بهتر از استعمال شراب ست و بعضی

گفته که علاج صاحب سدر و دوار فصد است در ربیع و اگرچه دلائل امتلاء ظاهر نباشد و در کتاب فصد نوشته که فصد او از پای گیرند و مسیحی گوید که به جمیع انواع دوار که تخلف نفض یابند در وقت بعد وقت استعمال نمایند بحسب مادهٔ مرض بسازند اگر ماده بارد باشد حقنه حاد و اگر حار بود حقنه لین بعمل آرند اگر مرض ضعیف نباشد بدو این علاجات آن را غایره نکند ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس استعمال کنند و ایضاً بنقوع صبر منفعت عظیم بین یابند و تعمل این بر تبه بعد علاج سدر و دوار مدوی و صفراوی مثل علاج صداع حار کنند و این اکثر افتد و آنچه از اخلاط بسوداوی احادث شود مجانس صرع باشد علاج این هر دو مثل علاج صرع باید کرد

علاج دوار از دوران انسان بنفسه گرد حیز

و آنچه از مشاهدهٔ اجسام دوّار شوند بنظر آید مکان عالی باشد و بزودی سکون نشود باید که بسکون و مرار و خواب تمام و اقامت شاهد علاج کنند و آنچه بانحراف مزاج و مرض مرتبه شود مثل تقوع مر سدد و امراض دماغ و مخ بحسب خویش علاج کنند

علاج سدر و دوار از ضربه و سقطه

بتدبیر امراض ماغی که از ضربه و سقطه پدید آید پرداخته شود تسکین و جمع و تلیین حبس و جذب مولد از دماغ باید کرد شندر هر چند یوم فصد از جانب مخالف باشد و روغن گل بعد روغن بنفشه بکار برند و بر سر نهند و از نوم و روغن گل و بنفشه و کثیر استعمال سر نمایند و از رسیدن گرد و غبار و گرمی آفتاب و آشامیدن مسهلات حفظ کنند تا عطسه نیاید بعد اگر دوار باسدر باقی باشد علاج بحسب آن کنند و بحسب کیفیتی که علامات آن ظاهر باشد طبری گوید که چون سدر از ضربه یا سقطه باشد تفقد مزاج او نمایند پس اگر مزاج او بحرارت متغیر گردد صاحب آن نگذند یا تسکین مزاج او نمایند و هرگاه مزاج او تسکین یابد فصد کنند اگر قوت او تحمل آن باشد و تلیین آن باشد و تلیین راس او بروغن گل گرم کرده در شب و روز بدرفعات نمایند و تضمید سر او باین مرهم کنند گیرند قیروطی بروغن گل از آتش فرود آورده اندک سفیداب قلعی و قدری مرداسنگ ان حل کنند بعد آبچاری و آب برگ خلمی بمقدار یکه ممکن باشد تسقیه نمایند بعد ده برخرقه کتان طلا کنند و بر سر ضماد نمایند و از نظر کردن بسوی آفتاب و تعرض بهوا منع کنند تا عطسه نکند که عطاس بالای حالت گاه فورت غشی میگردد و گاهی تزعج مراس میکند پس بر حذا از خوف هلاکت میباشد

علاج سدر و دوار از ضعف مرض و نقاهت

در صورت ضعف دماغ شیرهٔ مقر بادام تنجبد و شیرهٔ خشخاش خمیره کشنیز خشک هر یک نه ماشه نبات سه توله داخل کرده تخم خربزه خشک هفت ماشه پاشیده دهند و مقوی باعضای رئیسه مثل خمیره مروارید و الماس خورانند بلسبت جو کشنیز هر دو بریان بروغن بادام چرب کرده باشکر صبح و شام بنوشند و حریرهٔ مقوی دماغ بدهند و هر چه در علاج امراض ضعف دماغی و صداع ضعف دماغی گذشت بعمل آرند و در حالت ضعف قلب بهر تقویت آلو هری و سیب و بیه مربی بطباشیر و ورق نقره یا طلا و شربت حماض و تفاح و صندل و سیب و مروارید سوده با شربه مذکوره یا شربت انار این و مفرحات مناسب مزاج بکار برند و اغذیهٔ لطیفه موافقه مخصب بدن تناول کنند

علاج سدر و دوار از رسیدن گرمی بدماغ

باید که بصدد آن علاج کنند بدانچه در علاج امراض ماغی حار گذشت و ایضاً تبرید دماغ بشمومات و سعوطات و لخالخ بارد و بوییدن سرکه و گلاب و خوشبوهای بارد و نوشیدن مفرح و آب انار این بشکر و نماندن در روغن گل بر سر و غالیهٔ ورده زرشک اندرداته مفید و سودیدی گوید که تقوع تمر هندی بشکر و کذا تقیع شمش نوشیدن و نیلوفر کذا سرکه و گلاب نوشیدن و ضماد کردن در دوار حار مجرب من ست و از الطبای دیگر نقل کرده که برای دوار حار کشنیز خشک دو درم بشکر و یا کشنیز یکشبانه روز در سرکه تر کرده خشک نموده بریان ساخته از یک مثقال تا دو درم بمثل او شکر هفت روز متواتر خوردن و کشنیز خشک بسرکه و گلاب و کذا صبر بآب کاسنی تر و کذا افاقیا و صبر و بادزهر سرکه آب کاسنی ضماد کردن و غذا بیرگ خرفه ساختن و گل سرخ شماد نطولاً و ضماداً و شربا و گلاب شربا و آس شماداً و ضماداً هر واحد نافعست

علاج سدر و دوار از رسیدن سردی بدماغ

هر چه در علاج امراض ماغی بارد مسطور شد بعمل آرند و تنجین دماغ باشیای مسخنه بلطفه از ادویه مثل نطولات و شمومات و کمادات و ضمادات گرم و تناول ادویه صالح گرم تافع و تعمل صاحب کامل نطول الطیخ با بونه و اکلیل الملک و بنجاسف شیح و سداب و نمام و پودینه کوهی و جاوشیر هر یک و مانند آن نمایند و طلا بعبیر و عاقرقرحا و دارچینی باریک سوده و آب سداب سرشته بعمل آرند و مشک غالیه و جندبیدستر و فرفیون و سداب و مرزنجوش و مانند آن ببویند و غذا نخود آب بیت غسیل شیست و دوا چینی خوابانیدن

و لحوم مرداج و تیهو بطریق اسفیدباج مطبخ متشوی و هندبا عسل بحب البطم و حبه الخضرا بخورند و از اغذیه سمعده مثل جوز و شهد انجیر و البان منع کنند و نزدیک شراب و سائر نبیذها نگردند و سکون در راحت و لذت حرکت اختیار نمایند و شرب حوف باب قرنفلی برای دوام بار و مجرب سودی ست و سرکه عنصل و شربت آن و عنصل مشوی و حب بلسان تمام و طبیخ افسنتین و یا روغن شمار بقوع صبر با بارج و کذا اسعوط بان و بیخ فاشرا یکدرم شراب و یا یک مثقال تمام و قنه و طبیخ عود بلسان و طبیخ خولنجان و لیله کابلی و قنطوریون و شحم حنظل و سطوخودوس و طبیخ افسنتین و صبر مطبوخ تمام بشکر و حماما و کذا مصطکی انیسون کدمثقال سوده بگلقند عسلی دوازده درم آمیخته و عود غرقی مثقال کندیم درم سوده در گلقند عسلی آمیخته و آب شاهبانک و حنطیانا و فلفل و قیصوم بشکر گل سرخ در شراب کهنه چشانیده و احد شربا نافع و نزد اوندیدم جرجوشا سفرم و نام هر واحد شماد و ضماد آورند و کشوث و بهمن سفید و خاریقون و خاکر قرحا شوینز و حاشا و ربیخ و دارفلفل بعسل و سکبینج و زنجبا سف هر واحد شربا و ضماد آو سعوط موميائی کجیه بروغن بادام تخم کوکنار تر کجیه بروغن کنجد و کذا جندبیدستر بروغن بادام و کذا روغن شوینز و خولان کذا حلتیت یک قیراط بشیر زنان و عطوس بخردل و کندش و یا عدس تخم سوده ربع درم در روغن بادام آمیخته و طلای روغن بلسان و یا سرگین کبوتر مع یا بونه و یا صعتر و قیصوم و یا برگ خارآب قنطوریون و حمام و طول الملک و صعتر شیح جبلی و برگ نیم هر واحد درحمام و طبیخ مرزنجوش و یا نیم اسف یا جمیع مع عاقر قرحا بفید ست و مشک مرزنجوش شماد شربا و نشوقا و خرزهره یا کندش کوفته بخرقه بسته شماد قی کردن بتر بتخم سرمق و روغن کنجد و نمام او قیه و تخم شبت مع تخم سرمق بسر کجه شانیده بعسل و قرص ادرد و دماغ گرم بعنه و غرغره قنابادیان و عاقر قرحا و شونیز و یا کندش بجبین با فلفل قرصها و خوردن طبیخ بابونه و بادیان و کذا روغن شوینز و خولان کذا حلتیت

علاج سدد و دوار دماغی هوی

تدبیر یکه در علاج امراض دماغی هوی و صداع هوی مسطور شد بعمل آرند و ایضاً هوی و اخلاط مختلفه در بدن باخون فصد قیفال کنند بعده فصد ورید پس رو گوش کشایند که بقول شیخ این افضل علاج ست بجمیع اصناف دوار هوی بجامت نقره و بر سر نیز نافع ست و فصد صافن و حجامت ساقین نیز سودمند ست و پس از فصد تلطیف بطبیخ لیله یا فراکه یا یارالفوا که یا خیارشنبر و شربت ورد یا بنفشه نمایند بعد ازان تبرید بلعاب اسپغول و شربت عناب و شیره منقی تخم کدو و شیره کاهو و خیارین و خرفه و نقوع گل و آلو بخارا و شربت نیلوفر و شربت صندل بعرق عنب الثعلب و کاسنی و شاهتره و گلاب و بید مشک و امثال آن هند و بعد فصد سر رود و حجامت سر شربت بنفشه و قرص بنفشه و عناب با شربت نیلوفر یا بنفشه سکنجبین مجرب بنطاکی ست نوشیدن آب ترهندی و شکر هر یک یک درم و یا آب انار شحم مع شکر و یا سکنجبین ساده بگلاب کرده درم یا بشیره تخم خرفه و بهمن کل و جلاب و خوردن انار بمخوش و به بمخوش سودمند ست تفتیح و اشتاق با آب کشنیز و مورد و سرکه و روغن بنفشه و یا کافور در صندل و گلاب و تعریق و مالش سر بروغن گل و سرکه و ضع ضماد بارد نافع گویند که در ساعه عاد بهمود ترهندی عجیب ست و دوار المسک بارد طبیخ اطریفل و کشنیز و نقیع آن مفید بود و نقوع آماده و کشنیز و گل نیلوفر یا شکر سفید نافع و شیره و بنفشه اش و دوم و کشنیز یکدرم مفرد و مرکب با آب شیره برادره بقدری شکر شیرین ساخته نیز سودمند ست و مطبوخ سرپهوکه و کشنیز و پوست لیله زرد نیز هکوخته هر یک دو درم تا یکهفته نوشیدن نیز مفید ست و اگر دوشقال صندل سفید بگلاب سوده بنوشند و دست و پا را با آب گل بید انجیر مالند فائده تمام دارد و غذا قابض حامض مثل غوره و سماق و هندوانه اغذیه حاره پرهیز ند و قیع میفرماید که اگر با خون اخلاط مختلفه باشد پیش از اختلاط سوای خون بود مبادرت باستفراغ از حب یا بارج کنند یا از نقوع صبر اگر اخلاط حار باشد یا طبیخ لیله یا مطبوخ افتیمون و حب اطریفون اگر اخلاط مختلف باشد و بعد تنقیه حقنه آب قنطوریون و حنظل استعمال نمایند بعده بر سر و فرق حجامت کنند بعد ازان بغرغره و عطوسات و شمومات که دران مشک و جندبیدستر و شونیز و مرزنجوش باشد توجه نمایند هرگاه نوبت هیجان کند استعانت بمالش اسافل بدن کنند

علاج سدد و دوار دماغی صفراوی

بعد نضج بمرتنقیه مسهل صفرا حب لیله و هندو نقوع صبر و مطبوخ لیله و هندو نیز موافق ست و یا این مطبوخ لیله و هندو پوست لیله زرد بست درم ترهندی پانزده درم سنای مکی پنجدرم گل سرخ پنجدرم همه را در چهار رطل آب بجوشانند حتی که بده اوقیه آید صاف کرده نیم گرم نوشند و بعد تنقیه تبرید با آب ترهندی یا انار دانه و شیره خرفه با شربت نیلوفر و یا سکنجبین و یا آب گلاب و یا اطریفل کشنیزی مرغره با عرق زرشک و فواکه و هندو گل سرخ و سرکه کهنه و برگ مورد تازه و بنفشه تضمید صدغین بصندل گلاب نجلیند و انچه در دوم گذشت نافع شناسند و طعام از مرورید آب آلو و زرشک و مانند آن مفید و طبیخ لیله بگل بنفشه که دران تخم بالیده باشند و شربت نیلوفر

یا لیمو تر بدو بار الورد و گلاب و آب هندبا بقول انطاکی نافع و شرب آب لیمو و شربت آن مجرب سودیست و شیر و بنفشه با ماء الشعیر نیز نافع بود مجوسی گوید که اگر دوار و سدر از صفرا باشد قی بسکنجبین و آب گرم کنند بتقیه بدان دوا دماغ بحب اهلیله مطبوخ آن با تمر هندی نمایند و نسخه مطبوخ اهلیله همانست که سابق مذکور شد لیکن مینجا بنفشه چهار درم زیاده است و گلاب و روغن گل سر که بهر نیم مند سر که کهنه و بینی چکانند و لذک کافور در بینی و مند و غذا مفرور و آب انار میخوش غوره تنها یا بچوزه مرغ دهند و کاسنی و کشوث بسرکه خورانند حبر جانی مایاتی مینویسند که بعد تقی آب بیمگرم و کنجبین انار میخوش یا بیالمرود و ریباس و شربت غوره و شربت اسحاق خورند و تقیه دماغ بحب بنفشه نمایند و اگر تقیه مطبوخ اهلیله کنند مصواب باشد و سفوف اهلیله زرد با شکر همراه ما یعین موافق بود و بهر صبح آب انار میخوش یا شربت غوره و مانند آن نوشند و طعام از غوره یا زرشک یا اسحاق یا ریباس یا شاخ انگور تر بسازند و روغن آب غوره یا آب بیدمرود یا آب ریباس یا آب اسحاق کنند و مجامعت پس سر و فصد رگ پس گوش موافق باشد و اگر دماغ ضعیف بود هر صبح شامیست جوز کشنیز خشک هر سه بریان سوده با شکر ارمنیه بروغن بنفشه چرب کرده بخورند ابن الیاس گوید که بعد تقی و تنقیه صفرا از سر و بدن بمطبوخ اهلیله و بحب بنفشه مقوی تنقیه دماغ بخوشبوئی هند و حباب معمول الانجم کاسنی سه درم و اصل السوس دو درم و شکر سفید سه درم بنوشانند و غذا غرغره کاشی شیر و بادام بدهند و تقویت راس بشمومات بارده تقویه دماغ مثل بنفشه و نیلوفر و گل بسیب و نطولات محلله و سعوطات بارده کنند و گلاب و سرکه بر گ آس نشوق نمایند جلبری گوید که سدد و دوار که از اخلاط حار محتبس بسطون و دماغ باشد بقوت مریض نظر کنند اگر مانعی نباشد فصد سر رو نمایند و بعد چند روز از فصد تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند بگیرند اهلیله سیاه و زرد و کابلی هر یک واحد پانزده درم افسنتین قنطوریون چشیش خافث اصل السوس هر یک واحد چهار درم تمر هندی منقی از هر یک دو درم بست درم آنرا بخار اعناب هر واحد سی عدد بپزند بستور مطبوخ بنوشند و یکشربت از آن گرفته دو ثلث درم خاریقون و یکدرم تربد و سه طبرزد مقوم دماغ بشوی سودو بگلاب سرشته دران مالیده بنوشند بعد نیم ساعت یا سه بار بنوشند و حقنه دین نوع محرک سریع نیست و اگر باین هم دوار زائل نشود بزرد و اوقال فتیله در بینی برنق حمار بند و اگر زائل نشود روغن خیری یا بخور و شیر و مختران دو جزو آب خلی تا بخور و رشیشه خوب با هم زده بقدر یک درم گرفته سعوط کنند و اگر کفایت نکند دو سه مرتبه بعمل آرند و اگر زائل نشود گیرند بخور کوفته سبوس گندم خلی بنفشه هر یک کف دو و ظرفی سر بسته بخور شانیده میان انکباب نمایند و آب او بر سر بزنند بدفعات و تلطیف غذا نمایند و بر شرب ماء الشعیر لزوم کنند و نظر کنند اگر مزاج مریض متغیر شده باشد او لا معالجه تسکین مزاج حار نمایند بعده اعاده علاج مذکور کنند و گاهی تضمید باین نهاد کرده میشود گیرند خلی سفید آرد باقلا نیم قطونا هر واحد بخور آرد و جوده بهمه را در سرکه در روغن گل بزنند که مثل مرهم شود و بر سر نهاد کنند این سه بعد تلیین طبع و فصد دائم این نهاد میکرد تا آنکه دوار زائل شود و بعد سوس و نطول و انکباب را ترک میکرد و من چیزی بهتر ازین نهاد در دوار و صداع ندیدم

علاج سدد و دوار دماغی بلغمی

بعد تنضیج مادهٔ منضج بلغم و تنقیهٔ بدن دماغ بمسهل بلغم و حب ایارج سویا مطبوخ اسطوخودوس تربدی حلو یخان و حب قوقایا نمایند پس غرغره بماء العسل که دران خردل و عاقرقرحا داخل نموده باشند و یا آنکه بجبین عنصلی با یارج فیقرا بگلقند سرشته و حب صبر و غیره بطریق شبیار استعمال کنند و بهر تسخین دماغ شمومات حاره همچون مشک عنبر و جند بیدستر و فربیون و شونیز و مرزنجوش و نام و یاسمین مدام بهویند و تنطیل و انکباب آب بیمگرم که دران بابونه اکلیل الملک مرزنجوش صعتر نام و غیره جوشانیده باشند بعمل آرند پارچه بر سر بچکند و عطوسات نافعست و گویند که اگر بعد تنقیهٔ تام گل سرخ دو درم سنبل الطیب اصل السوس مصطکی هر یک نیم درم کوفته بیخته بگلقند سی درم سرشته دو یاسه خوراک بسازند و بران مداومت کنند و ازعوذ کنند و استعمال اطریفل صغیر و اطریفل افتیمون و اسطوخودوس و معجون انطاکی که در علاج کلی دوار گذشت و دیدالورد و شربت عسل و اسطوخودوس و انوشداروی لولوی موافق بود و در جذب اخلاط بسوی اسفل سحقنه و غیره مفید و غذا کوشت ماکیان بمصالح حار مناسب و تلطیف تدبیر امر محرکست کنند انطاکی در تذکره خود نوشته که خوردن ایارج لوغاذیا یا روفس یا ارکیفانس چند روز متواتر بماء العسل و نهادن روغن مرزنجوش یا روغن بابونه در دوار بلغمی نافع و مجربست و در نزهه گفته که ایارج کبار یا معجون مسک یا قرص لک بماء العسل یا حب صبر با آب میز علاج کنند و بعد ازان بعصارهٔ قثاء الحمار و زعفران مداوا خالص حل کرده سعوط نمایند و ازان طلا نیز کنند صاحب کامل گوید که اگر دوار و سدر از خلط بلغمی باشد باید که تنقیه دماغ و عروق آن با یارج فیقرا مخمر بعسل کنند و بهمان بحب ایارج و حب قوقایا و بعد ازان بلوغاذیا و ایارج جالینوس یا ایارج ارکافانس نمایند و مصطکی

و میوزج و کنند بیاشامند و بسکنجبین عسلی مع ایارج فیقرا و میوزج باریک سوده مع خردل سفید غرغره سازند و یک حب بلسان با یک دانگ سکنجبین عسلی خورند
برای سدر نافعست و چون بیخ فاشرا هر روز دو درم بخورند سود دهد اگر دو مثقال حب بلسان با نصف صبر بخورند مفید بود و اطلیه و عوطات مسوطه ملطفه
و مانند آن استعمال کنند و این عوطه نافعست سکبینج و اشق و جاوشیر و بورق و صبر هر واحد نیم درم کوشش زعفران هر واحد یک دانگ فلفل و دارفلفل هر واحد
یک دانگ همه را باریک ساییده با آب مرزنجوش سرشته مثل عدس جهانسازند و بقدر دو یا سه حب از آن با آب مرزنجوش و روغن بنفشه عوطه نمایند ایلاقی و جرجانی
مینویسند که اول دماغ را حب صبر و قوقایا و حب مغثون پاک کنند تنقیه معده و بقی نیز سازند و تدبیر قی اینست که قریب بعسل شکم سیر بخورند و شربت بسیار مدر
جوشانیده صاف نموده مقدار صد درم از آن با چهل درم عسل و یکدرم نمک آمیخته نیمگرم بنوشند و بعد قی تقویت معده باطریفل صغیر و کعکنند کهنه و مصطکی
و عود خام کوفته باهم سرشته باید کرد و اگر صبح بست عدد میوزج منقی بخورند سخت نافع بود هر قدر که بر تشنگی صبر کنند نیک باشد و سکنجبین عسلی قیء موافق باشد
و غرغره کردن و عطسه آوردن و اغلاط را از سر بجانب پای فرو کشیدن سود مند و اغذیه و ادویه گوشت مرغ و تدرو گوشت کبک و گوشت بز بروغن بریت
یا روغن جوز بریان کرده بدارچینی و زیره و اندکی کرویا باید داد و اگر بدین تدابیر زائل نشود یا ایارج لوغاذیا را ایارج روفس و مانند آن تنقیه کنند ابن الیاس
گوید که جلاب از انیسون و بادرنجبویه و گاوزبان هر یک نیم درم با نقند عسلی دو درم بنوشند و غذا مرده بخورد و شیر بز مرتب قبل از طعام سازند و بعد نضج تام تنقیه بدین نحو
ایارج و شبیار و حب صبر کنند و غرغره بماء العسل کردن صبر با ایارج یا شونیز یا خردل فلفل پخته باشند باید کرد و بر اب مطبوخ حشایش حار ملطف مثل بابونه
و قیصوم و شیح و شاهسفرم و برگ غار و برگ زیتون و امثال آن که سابق مذکور شد انگباب نمایند و شوق جند بیدستر و کندش و شونیز و مرزنجوش و فلفل با آب
کامخ ام کنند و برای جذب مواد بافل حقنه جاده بعسل رند و صاحب دوا المسمی بسودا وی را باید که تعاهد اطریفل صغیر و تناول نقند کهنه با عود و انیسون و مصطکی
هر واحد یک دانگ نماید جرجندی گوید که جلاب از انیسون و بادیان و بادرنجبویه هر یک یکدرم با نقند عسلی دو درم بدهند و بعد نضج تنقیه بدان باید نمود چنانچه
که آن حب صبر بست باید کرد صبر سقوطری سه درم بابلیله زرد گل بنفشه تربد مصطکی تربد مصمغ هر واحد یکدرم باریک ساییده با آب خالص سرشته جهانسازند
و در سایه خشک کرده از مثقالی تا دو درم وقت خواب بخورند و یا این حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا سه درم تربد بابلیله زرد هر واحد یکدرم نمک هندی انیسون هر یک
دو درم باریک ساییده بدستور سابق حب ساخته دو درم و نیم بخورند کسی که از بلغم صفرا بلغم کند یکنیم دانگ تمونیا دران زیاده کند و کسی که ارادهٔ اخراج اخلاط ثلثه
کند نیم درم شحم حنظل و نیم درم کتیرا دران اضافه نمایند شربت دو درم باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت طبری مینویسد که مداومت دوا از اخلاط
بازدارد واجبست که ابتدا بحقنه متوسط میان حار و بارد نمایند بدهنات متوالیه مشک و ریاحین حاره مثل مرزنجوش و سوسن و خام را از عاقر قرحا مثل شونیز و فربیون
و جند بیدستر بیوشند و بعد اقرحا و میوزج بعد ترقیق آن بعسل غرغره سازند و بر حقنه یکدو بار قناعت نکنند بلکه دفعات کثیره بعمل آرند تا آنکه همه آنچه در سر از مواد محتقن
بارد محتبس ست منحدر گردد و غرغره دائما لازم گیرند و اگر فائده نشود و یقین کنند که بعد تنقیه سر باز مواد از بدن بطرف سر منجذب شده پس آنرا ایارج دو یا سه
مرتبه بخورانند بعده دو روغن قسط و روغن بلسان هر یک یک دانگ جند بیدستر بکوبه مشک یک طسوج حل کرده سعوط کنند و الا بعد این همه تدبیر بکندش زعفران و صبر
و مر مفرد یا مجموع عطسه اورند و اگر زائل نشود انگباب بین طبیخ نمایند بگیرند یک کف کبیر بابونه اکلیل الملک و شیح و قیصوم و اندک صعتر و یک کف کبیر نمک سیاه
کندم دو دسته جوز بوا کوفته و یک کف حب المحلب کوفته و همه را در اقتا بسر بسته بجوشانند تا مهر اشود پس انگباب نمایند با نبوبه یا آب و خشت پخته بدفعات
متوالیه و اگر کفایت نکند مشک جند بیدستر صبر مر در روغن بلسان یکدانگ روغن سوسن یا یاسمین هر واحد یکدرم حل کرده چهار قطره بدان آلوده دو دو در بینی
و دو در گوش نهند و بعضی متقدمین درین دو دواء ذباح یا فوخ نوشته اند و ما این را منسوب بخطا میکنم زیرا که دران خطر تشویج مجوف بلوغ است و آن مودی بجنون و غشی
و هلاک گردد و گاهی درین دو دوا کلا از اخلاط بارده محتبس در بطون دماغ بود این همه کرده میشود و شیح و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک هر واحد یکدرم و باد اورد
و صبر مر هر واحد دو درم همه را کوفته بیخته در قیر طی خیری نرد آمیخته چندان حل کنند که مثل هم گردد پس پارچه باریک طلا کرده بر اتش اندک گرم نموده
بر سر بچسپانند بالایش عمامه ببندند و ضماد دیگر شبانه روز بدارند و ایضا گاهی ضماد بقیر طی موم و پیه چربی مرغابی و مانند آن کرده بشود گیلانی از

طبری نقل کرده که علاج سدر حادث از اجتماع اخلاط بارده غلیظه تنقیه بدن ست از خلط بلغم بحقنه قوی تدریج و اولا بحقنه رقیقه ابتدا کنند و از اغذیه غلیظه پرهیز نمایند و به تناول گلقند امر کنند و شربت عسل ساده بنوشند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود حقنه قوی تر از اول بعمل آرند تا تنقیه بدن ما عتدال گردد و بعد تنقیه بدن تنقیه سر با یارج کنند و تقویت معده و تنقیه آن با یارج تلخ و قی بخورد و آب شبت و عسل نمایند که سدر از تنقیه بدن دو دماغ بسرعت زائل میشود و چون مدین مرض انخطاط و کمی رود نماید سر را بخور قوی درشت نماید و عطسه آورند مشک و فربیون و شونیز بهم یا نند در حمام آب گرم یا آب جوشانیده مذکوره در دوار بار دو بسیار بر سر ریزند پس اگر بقیه از آن باقی ماند بدو غن مصطکی و آب مرزنجوش اندک و روغن قسط اندکی سعوط کنند و مالک سر بسیار استعمال نمایند و گاهی بخور ل سکو در سر کرده بر سر ضماد کرده میشود و ایضا از بابونه با صعتر پخته و ایضا ببرگ انجره و بیخ فوسوده و ایضا با نجدان سیاه با خلی آرد کرسنه سا بیده مطلوب میکنند

علاج سدر و دوار و ماهی سوداوی

اولا انفع بمنضج سودا یا بمطبوخ بادرنجبویه و اصل السوس هر یک دو درم باشکر ده درم کنند و غذا مرزه بخورد و ماش مقشر بشیره مغز بادام و هند بعد تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون مع لاجورد و اندک شیم حنظل و شاهتره و اسطوخودوس حب افتیمون و یا حب لاجورد و یا بمطبوخ هلیله و تربد نمایند و حجامت نقره و پس سر کنند و اگر از هلیله سیاه نهیون هر دو احد یکدرم افتیمون بسفایج اسطوخودوس بدموصوف بروغن بادام حریب کرده هر دو احد یکدرم درم بنفشه دو درم آب بادیان جهار ساخته سه شربت نموده صبح تناول نمایند و عقب آن جلاب معمول از شکر سرخ ده درم آب نیمگرم بیاشامند برای تنقیه دماغ سودا وی نیز مفید ست و اگر از این تدبیر نجاح حاصل نشود حقنهای حادهٔ قویه بتدریج استعمال کنند و بعد ازان غرغره و عطوسات و شمومات که در ان مشک و جند بیدستر و مرزنجوش و شونیز باشد و استعمال اطریفل شاهتره و افتیمون مفید ست و هر چه در صداع سودا وی گذشت بعمل آرند

علاج سدر و دوار ترکی و بخاری

آنچه در علاج امراض دماغی ریحی و بخاری و صداع ریحی و بخاری مذکور شده بکار برند و ایضا در ریاحی بعد تنقیه بالغم تکمید تسخین سر بیشتر مفید ست و تحلیل ریاح بمعاجین و شمومات و سعوطات و اطلیه منطولات و خصوصا عطوسات و اکثار ا نکباب بر مطبوخ ادویه محللهٔ لطیفه مثل مرزنجوش و بادیان و اکلیل و بابونه و صعتر و بر نجاسف و شبت و سداب و شیح و برگ غار و برگ ترنج و مانند آن نافع تر و فلفل سفید صبر زعفران جند بیدستر و راب مرزنجوش و روغن بنفشه آمیخته در بینی چکانیدن و عاقرقرحا خردل قرنفل با آب نمام و سرکه منفصل طلا کردن مفید و ریاحین و عاقیر مسخنه بو بیدن سودمند و چای خطائی مع دارچینی و بادیان خطائی و هیل بوا هر یک نیم درم شکر دو توله در پاؤ آب پخته چون نصف بماند صاف کرده نوشیدن نفع بلیغ نماید و آشامیدن زیره کرمانی و صعتر در عرق بادیان جوشانیده نیز مفید ست دیگر معاجین کاسر ریاح استعمال کنند و بقول طبری در اخلاط ریاحیه متعفنه در بطون دماغ اگر بارد باشد علاجش بعلاج دوار بلغمی باید کرد و سوای آن واجب ست که امر کنند بخایدن وفای خشک معتر و زیره و مانند آن و اگر مزاج مریض گرم نگردد و اندکی از ین اشیای مخصوصه بلغ کنند و اکثار باب این نوع دوار را فارش دهند و فصد باسلیق و حشم حادث شود لاسیما هنگام سخونت این اخلاط ریاحیه و تردد ظهور حکه دائم امر بدخول حمام و زختیان آبکده دران حشایش مذکور پخته باشند باید کرد و مدام مالش سر نمایند مگر آنکه صداع شدید مانع این باشد و اگر اخلاط ریاحیه حار باشد باید که فصد سر رد کنند اگر قوت اطاعت نماید بعده حل طبیعت او بابن مطبوخ نمایند پوست هلیله زرد و تمر هندی منقی هر یک سی درم فستین هفت درم بادیان زرفای خشک ستر فارسی هر دو احد پنج درم آب بخار اعناب هر دو احد سی عدد موز منقی بست درم بجوشانند و یک شربت ازان گرفته نیم درم تربد و یکدانگ تخم نیلوفر مشوی دران حل کرده نیم گرم بنوشند و اگر کفایت نکند تربد دوار صفراوی که مذکور شد بعمل آرند انشاء الله شفا یابند و ایضا در دوار بخاری اول دیافت کنند که در دماغ کدام خلط ست بعد تنقیه آن نمایند حسب نوع ماده مزاج علیل و شمومات و نطولات بکار برند و بهر اطفای آنچه نفوع مزنجوش و کشنیز خشک و صندل و امثال آن هند و سفوف پنج اند و سفوف کشنیز و خربزه بعمل آرند معجون کشنیز و مغز خربزه بکار برند و ایضا کشنیز و دارچینی نیز مفید کشنیز و دارچینی و اشربهٔ لذیذه داخل کنند تا بعین طبیعت مدار جب شناسند و طبری گوید که دوا بخورها که موافق مزاج باشد و مساعدت کند و حال مقتضی باشد فصد کنند بعده محل طبیعت بمطبوخ هلیله نمایند پس بعد از اجتماع اخلاط حار در دماغ باشد باید کرد

علاج دوار شرکی

اگر از ابتداع اخلاط در عضوی دیگر باشد حسب ماده بدانچه در علاج امراض دماغی شرکی مسطور شد علاج نمایند و ایضاً در انحلاط معده اول باب مطبوخ شبت و ترب که دران عسل و نمک داخل کرده باشند و سائر مقیآت معتدل قی کنند بعده مدبلغی مسهل حب ایارج یا مجون خیارشنبر جوارش سفرجلی و شهریاران اگر قوت قوی باشد بحسب قوتها یا تنقیه کنند و بعد تنقیه مقویات معده و هضم مثل جوارش مصطکی و عود و عنبر و اطریفل کشنیزی و انوشداروی لولوی و شربت عود و گلقند با دو درم بادیان یا بانیسون و مصطکی و مرباری آمله یا مصطکی و عود و سوده و هندو صاحب کامل گوید که اگر در معده خلط بلغمی باشد باید که قی کنند باشیای ملطفه مثل رقاع یمانی و عجز القی و خردل و تخم شبت و تخم ترب هر واحد بقدر حاجت باریک سایيده و عسل با نجبین عسلی سرشته با آب شبت بخورند تا اگر ترب قطع کنند و در آب خوب پخته بسکنجبین عنصلی و دو درم نمک هندی دران آمیخته بنوشند قی بلغم آرد و تنقیه معده کند و ایضاً قی کردن بعد خوردن سکباج و ترب بخورند نافعست و بعد قی و تنقیه معده شراب خندیقون یا شربت عسل یا شربت عود و هند و بعد دو روز نقوع صبر منقی بلغم مثل این نقوع بدهند لیلا یکابا هفت درم سنای مکی شاهتره هر واحد پنج درم سارون جعده قنطوریون شکاعی باداورد غاشت هر واحد سه درم سنبل الطیب مصطکی هر واحد یکنیم درم سلیخه عود بلسان دارچینی سعد سادج هندی قرنفل مرماحو تخم کرفس باریان انیسون تربد هر یک دو درم همه را کوفته در چهار رطل اب بجوشانند تا یکرطل ایصاف نموده سه درم صبر و یک حنظل کوفته انداخته هر روز چهار اوقیه تا یکدرم روغن بید انجیر بنوشند و غذا درین حالت نخود اب خورد اگر شده انچه از زیره و فلفل و خولنجان سازند و از اکثار حامض و غلیظ و مولد بلغم منع کنند و ابن الیاس گوید که حل طبیعت بحقنه جاده برای جذب ماده بسوی اسفل کنند و این حقنه بسیار نافع برای این علتست سنای مکی هفت درم قنطوریون دقیق سه درم بزرکتان حلبه خطمی سبوس گندم کشک جوشانده هر واحد یک کف همه را در سه رطل اب بجوشانند تا یکرطل بماند صاف کرده نمک طعام یکدرم روغن بنفشه هر واحد دو درم بورهٔ ادنی نیم درم آمیخته حقنه کنند و یا تنقیه معده باین مقی نمایند ترب را با برگ او بکوبند و در اب آن اندک عسل و نمک طعام انداخته بنوشند قی اورند و یا تخم ترب دو درم تخم خربزه پنجدرم تخم شبت یا شاخهای آن دو درم در سه رطل اب بجوشانند تا یکرطل ایصاف کرده اندکی نمک و عسل حل کرده بنوشند و چون معده پاک گردد بعد آن دو درم گلقند شکری یا یکنیم دانگ مصطکی تناول کنند و اگر غثیان ثوران کند قی را شوارگردد و اب گرم بسکنجبین یا ده عسل بنوشانند و در امراد اجهال نمایند و در حلق پر مرغ بردغن بادام الوده و در اورند تا قی بسهولت اید و طبری گوید که اول ایارجات مثل ایارج فیقرا و هند بعد تنقیه حل طبیعت بحقنه که در دوا بردکار اید مطبوخ افتیمون بنوشند و تندیه نیم روز بغذای محمود نمایند و هنگام خواب ایارج مذکور و دو ثلث درم بدهند و صبر یک جزو مر و گل سرخ هر یک دو جزو سنبل الطیب و مصطکی هر یک نیم جزو سایيده و قدیری طلی که از روغن قسط یا روغن ناردین یا روغن مصطکی ساخته باشند آمیخته بر خرقه کتان طلا کرده بر معده بچسپانند از فم معده تا دو انگشت

و در مادهٔ صفراوی

تنقیه بطبیخ اهلیله مع شاهتره یا نقوع صبر با مارکهن نمایند و بقول طبری حل طبیعت بحقنه لین کنند و سکنجبین ترش نوشانند و امر قی از ماء الشعیر و سکنجبین و آب گرم و آب سرد بسکنجبین و املشال آن کنند و تلیین مطبوخ سادج نمایند و بعد ازان ماء الشعیر و سکنجبین بنوشند و ایضاً بعد تنقیه در مادهٔ حار نقوع انار دانه و شربت عناب و شربت هندبا و سیب و انگور و جوارش عنابی و خیری و عود و ترش و آلمه بریاب طباشیر و ورق نقره و طلا و مروارید سوده و جوارش انارین با شیرهٔ خانه بهل و کاسنی و کشنیز و عرق خشخاش و شربت بنفشه دادن و تجویز می گوید که اگر در معده خلط صفراوی باشد بماء الشعیر و سکنجبین و نمک و آب بیخ خرزهره قی آورند و بعد آن فقاع نیکرم یا آب سرد سکنجبین و آب نیمگرم نوشانند و بعد پاک شدن معده از قی شربت غوره و شربت سیب ساده یا رب سیاس و مانند آن نوشانند و بگیزند صندل سفید مجمر هر واحد دو درم گل سرخ سه درم و نیم همه را بآب سایيده با آب جی العالم و خرفه و گلاب اندکی سرکه سرشته بخرقه کتان مالند و چون معده صاف کنند و اگر پارچه کتان مدقیر وطی بیرون آلوده بر معده بمانند نافع بود و ایضاً این نقوع صبر استعمال کنند پوست لیله زرد و درم آلو بخارا بست عدد ترنجبین از تخم پاک کرده پانزده درم لیله زرد شکر سفید و کشوث و افسنتین یعنی هر واحد پنجدرم شاهتره هفت درم گل سرخ کشنیز خشک یک درم بنفشه و صل السوس هر واحد چهار درم همه را در پنج رطل اب بجوشانند تا یکرطل صاف کرده هر روز چهار اوقیه از ان گرفته نیم مثقال صبر بران انداخته با یک اوقیه یکی از قیقاب کاسنی بنوشند و مغلفر ده یا بچه مرغ با آب خورده یا آب آلبالو

یا آب آلو تازه یا خشک یا تر خشک بقدر خرفه و نضاع باشد و نیفشه و گل سرخ و نیلوفر و صندل و گلاب و کافور بپوشند و گلاب و قدری گل سرکه سرکرده بر سر بریزند تا تقویت دماغ کند و آنچه از معده که بدماغ رسد آنرا قبول نکند و آنچه دران حاصل شده آنرا دفع نماید

در سدد و ورم

که بسبب ضعف فم معده در خلای معده افتد هر صبح قبل از صعود آنچه تناول چند لقمه نان در باب فواکه قابضه مثل سیب حصرم و سیب بر و آب آنها خصوصا غوره ترکرده تسکین می نماید و شربتهای فواکه چون شربت انار و لیمو و سیب و زرشک و غوره و ریواج همه این نوع دوا را باید داد و شیخ نیز فرموده که اگر سبب ضعف عضو دیگر باشد معالجه همه بدانچه واجب بود باید کرد و تقویت راس را ابتدا بروغن گل مع اندک سرکه و روغن بابونه نمایند و بعد استحکام بروغن بابونه تنها و گوید دوا که از قبل شرائین باشد نفعش بهتر و شرابان پس گوش نماید و طبری گوید که اگر اخلاط مجتمعه در معده ریاحیه باردة باشد علاجش علاج اخلاط باردة است که سابق مذکور شد و صاحب این از شرب نبیذ که دران زیره و صعتر جوشانیده باشند منتفع گردد و اگر مزاج متحمل این باشد و اما اگر اخلاط ریاحیه مجتمع در معده حار باشد علاجش تنقیه معده بمطبوخ سانج و شرب ماء الشعیر باید کرد و اگر ماده مرتقی در شرائین صدغ یا پس گوش باشد قطع وراغ آنها بعد تنقیه بسیار نافع ست و اگر صعود آن در شرائین هر دو جانب حلقوم باشد و مختلف الحرکة و منتفخ زیاده باشند و چون از دست غمز آن کنند مریض راحت یابد تنقیه بدن بفصد قیفال فرمایند یا رجات بتکرار و تعدیل اخلاط کنند و اگر صعود این فضول از دو جهین باشد فصد آنها بسیار نیکو بود و مسیحی گوید که اگر ماده از شرائین بسوی حلق صعود کند و از ضربان و انتفاخ آنها و سکون مرض از بستن آنها دریافت شود از مازو سبز و گلنار و لعاقیا بر شریانین طلا ساخته بالایش قطعه اسرب نهاده بر بندند و قصد معالجه عضوی کنند که ازان بخارات بسوی راس صاعد شود اگر از طحال یا معده یا جگر یا عضو دیگر باشد اولا ابتدا باصلاح آن عضو کنند بعد تنقیه راس از فضول مرتقیه نمایند و بتقویت دماغ پردازند **بالجمله** در بخارات معدی آنچه بهر اخلاط معده گفته شد بعمل رند و سفوفات و معاجین مسطوره سابق بکار برند و در بخارات جگر دریافت کنند که آفت در کدام جانب جگر ست اگر در محدب باشد بادرار بول اگر در مقعر باشد بمسهل علاج کنند و در بخارات قلب بعد تنقیه شربت سیب و مفرحات و نقوع برگ صندل و غیره دهند و در بخارات طحال فصد اسیل از دست چپ و تضمید طحال بامضمده محلله کنند و در بخارات رحم اگر بسبب احتباس طمث باشد تدبیر ادرار حیض باید کرد و اگر از اختناق رحم باشد علاج آن کنند الحاصل معالجه هر عضو مشارک با دویه مخصوصه آن بحسب ماده و مزاج علیل نمایند بطریقیکه در مقام هر یک مسطور ست و از عضو مذکور جذب مواد کنند بطرف مخالف سر بفصد و اسهال حقنه و دلک و غیر آن بحسب واجب و دماغ را بادلیه و شمومات مقوی دماغ تقویت دهند تا فضلات را قبول نکند و بدانند که دوا در دائم خاصه در پیران مقدمه سکته میباشد پس بسرعت تدارک آن نمایند تدبیر موافق مثل قی و تنقیه معده و بدن و دماغ باستعمال ادویه قیقرا و یا صاحب شنبار و جذب اخلاط بسوی اسفل بحقنه و غیره و ایضا دوا که سبب تخدر شدن عضو عارض شود و دلالت بر صعود ماده بسوی دماغ دارد دران سکته جاری گردد علاجش نیز همین ست و دوا بجوانی را اطلاق کنند و گاهی بندرت سدد هنگام حدوث صداع بارده حار یا سبب شود و در حجب دماغ حادثه شود علاجش علاج صداع حار بارد بحسب ما هیت

لوی

گویند لقوه و خنق و بحنق نیز گویند و این هر سه لفظ معرب پی زده ست یعنی مقطوع العصب و این حالتی ست مثل مانده گی که هرگاه عارض شود انسان خود را بهیچ وجه حرکت نتواند داد و غالبا زود زود در رنگ و چشم مضرگردد و سبب شل امتلای بدن و اجتماع ریاح و بخارات در عروق و عضلات ست بواسطه کثرت طعام و شراب و قلت ریاضت و تا گوارا بدین طعام و تناول اغذیه مولده ریاح و اکثر اینحالت بعد از خواب عارض میگردد و علاج بنضج و اخراج ماده بحسب خلط غالب نمایند و اگر خون غالب باشد قصد بنصت اندام کنند و مطفیات و مقللات خون و صفرا و هندبا بعد نضج بمسهل صفرا تنقیه آن نمایند و گرم مزاج را نوشیدن آب سرد و غسل کردن بدان بحال بی تنقیه تسکین بخشد که مسکن غلیان اخلاط ست و عدت و سکون اختیار کنند و این هر دو معدل مزاج و دافع بخارات ست کشنیز سبز کرده و سه توله گل سرخ ده توله آمله و صل السوس هر شش یکتولچه نبات مساوی شربتی و مثقال آب کشنیز بیاشوده پرورده و در گهوارچه شستن در کشتی تا لیکپاس سبز دریا کردن نافع و سفوف کشنیز خشک با شکر سفید بوده در مزاج بارد و ریاح غلیظ تنقیه نافع نماید و خوردن سفوف مرو مرباهای آن منفعت آن نافع باشد باقی تدبیر علاج امراض دماغی بخاری ذکر خواهد شد

کابوس کہ نیدلان و جاثوم و خانوق و ضاغوط نیز گویند

و در یونانی اغیالطس نامند و آن مرضی ست کہ آدمی در خواب خصوصاً کہ بر پشت خوابیدہ باشد چنان پندارد کہ چیزی گران بصورت انسان یا بشکلی دیگر بر سینہ او ست و او را ہمی فشارد و نفس او تنگ شود و آواز نتواند داد و نتواند جنبید و چون این حالت منقضی شود یا اندک حرکت نماید و نعرہ بیدار گردد و در گاہ خیال نماید کہ گویا گلوی او را خفہ میکنند و گاہی خیال کند کہ شخصی با وی ارادہ مجامعت میکند و گاہی بعد ازان رنجی و تعبی و ماندگی عارض گردد و سبب او در اکثر قصاعد بخارات غلیظ ست در حالت سکون حرکت و مادہ آن خون غلیظ یا بلغم یا سودا باشد و دوام این قسم مادی مقدد و صرع یا سکتہ یا مانیا یا فالج بود و گاہی از رسیدن سردی شدید بسر دفعۃ و نزدیک بوقت خواب نیز حادث شود و این مرض بی ضعف دماغ عارض نمیگردد و گاہی بسکاری و صاحب سوء ہضم و آنکہ غذای غلیظ بسیار خورد و آنکہ ریاضت و استحمام کم کند عارض میشود

طریق تشخیص اسباب این مرض ہر کدام از اخلاط ثلثہ کہ مادہ بخار باشد علامات مخصوصہ آن ہویدا بود و ایضاً تخیل رنگ ہر خلط در خواب ہنگام عروض مرض نیز بر وجود غلبہ آن خلط گواہی دہد مثلاً اگر آثار غلبہ خون مثل سرخی چہرہ و چشم و غیرہ دریافت شود و تخیل چیزی سرخ بود مادہ دموی باشد و اگر علامات بلغم مانند کثرت آب دہن و سستی بدن و کندی حواس و غیرہ مدرک گردد و احساس چیزی سفید بود مادہ بلغمی باشد و اگر نشان سودا مثل کثرت فکر و قلت خواب و غور چشم و غیرہ معلوم شود و در ادراک چیزی سیاہ در وقت عروض مرض بود مادہ سوداوی باشد و اگر آثار کدام خلط یافتہ نشود حال سیدن بر دوت بسر ہنگام خواب بسر سند

علاج کلی

در جمیع انواع کابوس تقویت دماغ و تلیین طبیعت و تعطیس مرعی دارند و از منجرات محللہ تلاوت نوشیدن آب سیمان طعام اجتناب واجب شمارند و گویند کہ اکثار اکل بستہ و خردل مضر کابوس ست و در اکل قیمین در جمیع اقسام مادی سودمند ست و تنقیہ بطبیخ سنا پنج درم ہلیلہ سیاہ دو درم وقت کردن بجوز القی و نمک لاہوری و بعدہ ہلیلہ بایلہ آملہ اصل السوس ہر یک نیم درم مصطکی دار چینی ہر یک یک درم تر بد موصوف دو درم زنجبیل چہار درم گلقند یکنیم درم او ویہ کوفتہ بیختہ بروغن گاو چرب کردہ بسہ چند عسل سرشتہ سہ درم مداوم خورد ن درین مرض نافع ست و گویند کہ غذا بگوشت قبج مجرب ست و بعد تنقیہ خوردن استخوان مغز سلیمانی سوختہ سہ ماشہ با نبات تا یکہفتہ درین مرض مجرب گفتہ اند و کذا اطلیہ دماغ و اگر عنبر در روغن بان یا روغن بان آمیزند گداختہ و زباد مشک صندل سفید عطر صعی لبان نیم مثقال آمیختہ غالیہ ساختہ بویند مقوی دماغ و نافع کابوس ست و معجون ہلیلہ مسہل علو سخان در کابوس بلغمی و سوداوی سودمند ست و ہر چہ در علاج امراض دماغی بخاری گفتہ شد حسب مادہ درینجا اعمال نمایند

علاج کابوس صفوی

قصد قیفال کنند اگر از خون دماغی باشد و نشانش آنست کہ از اعلی ابتدا کند و الا رگ اکحل کشایند و حجامت ساقین نمایند و طبری و مسیحی مینویسند کہ فصد صافنین الیق بود و اگر ضعف باشد حجامت بر نقرہ کنند بعدہ مسہل مطبوخ نواکہ یا ہلیلہ و غیرہ دہند و تقلیل غذا کنند و ہر چہ تولید خون کمتر نماید و خون را رقیق کند مثل آب آلو و تمر ہندی و آب شاہترہ و آب بادیان استعمال نمایند و آشامیدن سکنجبین و گلاب با آب سرد و کذا اشربت غوره و لیمون انار بیخوش و تلیین طبیعت با آب تمر ہندی و جلاب و طلا بصندل و گلاب بر سر و تدہین سر بروغن و سر کہ برای تقویت دماغ و استنشاق کافور و گل سرخ و نیلوفر و تقویت معدہ بشربت سیب و اطریفل کشنیز ی غذای حصر میہ سماقیہ نافع بود و بجہت تسکین بخارات کشنیز و دانہ ہیل کہ بتر شی زرشک و انار ترش کوبی پردہ باشند نمک لاہوری بقدر ذائقہ آمیختہ بکثرت دہند و ایضاً در کابوس صفوی کہ مشتمل بر اکثر باجوش دہن بود بعد منضجات مسہل از عناب گاؤزبان نفشہ اصل السوس گل سرخ شاہترہ و مویز منقی گل نیلوفر گاؤزبان افتیمون بیخ کاسنی سنای مکی جوشانیدہ صاف نمودہ مغز فلوس خیار شنبر گلقند روغن بادام داخل کردہ دہند بعدہ تبرید از عناب گاؤزبان شاہترہ جوشاندہ صاف نمودہ شیر و تخم خیارین شربت بنفشہ خاکشی داخل کردہ و باز بجای خیارین کاسنی کنند

علاج کابوس بلغمی

بطبیخ تخم شبت و تخم ترب با عسل یا مطبوخ برگ شبت و تعلمات ترب با سکنجبین یا بمقی دیگر قی کنند و پرہیز بروغن کنجد آلودہ در حلق گردانند بعدہ مسہل دہند ایارج و غاریقون و سعوطات و سعوطات دماغ نمودہ و کذا در علاج امراض دماغ بلغمی گذشت و در صرع و سکتہ بلغمی بیاید بکار برند و مطبوخ بادیان گل سرخ مصطکی با گلقند بدہند یا سقہ بابن جبر نمایند ایارج فیقرا یکدرم مرزنجوش سیاہ ثلث درم تمر ہندی نیاثلثہ درم شیح حنظل ربع درم انیسون ثلث درم کتیرا نیم دانگ آب کرفس حسب حال ازین یک شربت قوی بیست و طبیعت آن قصور کند

و اگر ماده بسیار غلیظ باشد حب قوقایا و ایارج لوغاذیا خورانند و خوردن گلقند عسلی و نوشیدن آب مطبوخ گل سرخ و عود نافع ست و ایضاً بعد تنقیه آب مطبوخ عاقرقرحا و مویز و خرفه خای خشک غرغره کنند و آب سداب آب مرزنجوش روغن بادام تلخ آمیخته سه چار قیراط سعوط نمایند و یا خردل عصاره سداب عصاره قثاء الحمار شحم حنظل اندک اندک مساوی باریک سابیده در روغن بادام تلخ آمیخته سه چار قطره در بینی اندازند عطسه آورند و اگر ازین عطوس بینی سوزش پیدا شود در روغن بنفشه و شیر زنان مخلوط چکانند و استعمال اطریفل صغیر با مصطکی و انیسون و فاوانیا و عود نافع و اگر حاجت تلیین افتد سنا و تربد یا ده کنند و جوارش نجمیل و کمونی نیز کثیر المنفعت ست و تلطیف تدبیر و استعمال ریاضت و مالش سر و روغن شبت و غاریقون و گوشت گنجشک مفید بود و همچنین ادویه مذکوره در صداع و دوار بلغمی گذشت نافع و از اشیای منفخه پرهیز ند و ایضاً در کابوس بلغمی که بشب و هشت خورد و گاو خفته شود بعد تنضجات مسهل دهند پس اطریفل بحب بخارات بدهند یا بر سطوخودوس سوده بعد عود صلیب سوده افزایند و اگر حرارت در مزاج بناشد افسنتین نیز در مسهل داخل کنند و اگر از مصاحبت مصروع کابوس شده باشد جند بیدستر یکیا شه عود صلیب یکیا شه سابیده در عسل یک توله آمیخته خورانیده بالایش عرق سطوخودوس و هفت توله شربت بادرنجبویه دو توله نوشانند و تا چهل روز متواتر بعمل آرند و غالب اوقات شوربا بانان تنوری و بجای آب عرق بادرنجبویه دهند شیخ در علاج کابوس بلغمی سودایی می فرماید اگر اخلاط غلیظ بسیار باشد باید مسهل انتفاع یابند بگیرند زنجبیل یکدرم بابلیله و درم سقمونیا و ربع درم شحم حنظل و دو دانگ انیسون اگر قوت قوی باشد والا بحسب لاجورد و حسب مخیقون افتیمونی و ایارجات کبار مثل ایارج قثاء الحمار و ایارج روفس خلصه و بعد ازان تقویت راس بحسب قانون کنند و از چیزهائیکه ازان انتفاع یابند خوردن حب فاوانیا علی الاتصال ست **طبری** گوید که اگر سن و مزاج و مقدار قوت مریض متحمل استفراغ تام باشد فصد هر دو صافن کنند و از اغذیه مولد اخلاط ردی منع نمایند و بتهوده رکبک تدریج اقتصار و رزند و مقدار غذا کمتر انچه ممکن باشد باید ساخت بعد ازان تنقیه مطبوخ افتیمون کنند و بعد ناده روز صبر کرده تنقیه بحب ایارج نمایند و لزوم حب شبیار کنند و اگر باین طریق تنقیه حاصل نشود بعد پرهیز پانزده روز متواتر ایارج لوغاذیا خورانند و باندک ازان تحنک سازند و امر بنیز غرغره از عاقرقرحا و مویز کنند و تقویت راس بسر که در روغن گل نمایند که باین طریق بلا شک مرض زائل شود **سویدی** مینویسد که قی کردن بجوز الرقی و یا تخم ترب مطبوخ با سکنجبین عنصلی و یا پیاز برس در اب گرم مالیده و یا صمغ حرشف و نمک غرغره مطبوخ زوفا یا کندش یا حنظل یا شونیز یا مرزنجوش شحم حنظل یا فلفل سیاه سوده در عسل آمیخته تعطیس بمنفضی خشک یا کندش یا شونیز و نطول مطبوخ شبت و تدهین مع خردل سر و روغن مرزنجوش و طلا بعد بیدستر در روغن بادام تلخ و تعلیق عود صلیب و تبخیر بقنه در روز و شرب چند مرتبه در روز شرب فاوانیا پانزده حبه عسل العسل و یا تخم فنجنگشت و یا حب بلسان دو درم و یا قرقرمانا یکدرم و یا سکبینج نیم درم و یا فربیون ربع درم بدیگر ادویه و یا چند بیدستر یکدرم مخلوط در شراب کهنه دو دو مرتبه و یا سکنجبین عنصلی و یا سکنجبین بزوری و یا گل فوتنج و یا تمر او پانزده عدد بعسل العسل و یا انیسون و زوفای خشک سپستان هر واحد جوشانیده و طبیخ انیسون و دو تولهٔ عسل یا شکر و یا مطبوخ فطراسالیون و بادیان و اصل السوس مقشر نیم کوفته بشکر و اکل ترنجان مسلوق بروغن کنجد و یا انجیر تر یا خشک و یا نان سپید در شیر اب قابض یکساله ترکرده و غذا در اج و یا چوزه مرغ مسلوق بدارچینی و مصطکی و یا کمتر ست بریان و زیر باج العسل و سرکه و یا قدری مسلوق نافع ست

علاج کابوس سوداوی

نضج و تنقیه بادهٔ سودا بمسهل حب افتیمون و مطبوخ افتیمون و حب لاجورد نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی سوداوی مسطور شد و مار الجبن منع نمایند و بعد تنقیه جهت تعدیل و تقویت و منع بخارات اطریفل شاهتره و افتیمون علوی خان عرق سطوخودوس و مهند و روغن گل و آب بیدمشک و گلاب و فاوانیا سوده در شیشه کرده بوبیدن مفید و خوردن با بزنجبویه سه درم بعسل قائم المنفع ست و استعمال معجون بحاج کثیر المنفعت مسهل سه درم تخم ترنجان کوفته باشکر مساوی آمیخته مجرب ست عرق بابلیله مرکب نیز درین نوع معمول مؤلف جامع الصناعه مینویسد که شخصی از این مرض مع صرع هر روز وقت خواب عرض میشد از بابلیله زرد و کابلی و سیاه و بلیله آمله هر یک سه انگ سنای مکی چهار انگ گل سرخ کثیر اهر یک چهار قیراط کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده در آبیکه تنکجبین سه درم حل کرده باشد یا در اب خیار چنبر ساخته بمقدار یک شربت وقت خواب و بعد معده آب گرم داده همچنین در شب متواتر بعد هفت روز ترک کرده در هر هفته استعمال کنانیدم حتی که صحت تامه یافت بسیاری ازین را بهمین حب علاج کردم

علاج کابوس بارد

که از رسیدن سردی بسر باشد در غنهای گرم قابض چون روغن مصطکی و اذخر و سداب و آجر و قسط بیمگرم بر سر مالند و تنقیم بیدانجیر و بنفشه انده قرحم دارزن هر یک توله

نمک لاهوری بپیچند و انگونه در پارچه کهنه توری بسته در روغن شیخ صندلی تر نموده تکیه سر کردن از تجربیات ست و نخوبات حاذق بند مشک و عنبر و غیره و بینند و ضمادات محرر جمله سخن دماغ برای ازالهٔ اثر مبردی ازان مثل خردل و جندبیدستر و نطرون بسر کردن و عسل آمیخته بر سر ضماد کنند و شعاری گوشت طیور با مصالح گرم و هندبا و هر چه در علاج امراض دماغی بارد گذشت بعمل آرند **تعلیم** گاهی اطفال را در خواب جاتی مانند کابوس بدید آید باید که جندبیدستر ببویانند و مانند ام الصبیان علاج کنند و علتی که در خواب می ترسد سبب آن بدی غذا بهای مناک بود و باعث ترسیدن او از چیزی در بیداری نماند آن همان صورتیست که خواب بین صورت بکدام حیله زایل نماید و بران چیز را بگریزاند و عود نکند و علاج نوشانند در گلو آویزند و گویند که غسالهٔ برنج شسته نوشانیدن و خاکستر استخوان سرطان با نبات خوراندن و همچنین خزنده بریان با نبات یا کشنیز خشک بریان با نبات دادن سود مند و اگر بسبب ابخرهٔ موحشه از استلا و فساد غذا در معده باشد غذا کم و لطیف هضم و بعد طعام از خواب منع نمایند و شهد تنها یا با مصطکی و دانه هیل یا زهر مهره یا سنباده یا دانهٔ کبر و یه جوشانیده نوشانند و اگر موسم گرما بود صرف گلاب و عرق بادیان یا زشک و هیل و کشنیز در آن جوشانیده بنوشانند و مرضعه را فاقه کنانند و طرق بقلات مجوع را نند و گاهی ایجالت مقدمهٔ تجدری حصبه میباشد

صرع

و آن مرضیست که منع میکند اعضا را از افعال حس و حرکت و انتصاب منع غیر تام حتی که مریض بر زمین بیهوش بیفتد و در اکثر وهن دست و پا کج گردد و اضطراب کند و کف در دهن آید و این گاهی با دوار محدود و اوقات معلوم بود و گاهی اوقات او مختلف باشد و این مرض صبیانی جهت کثرت عروض آن با صبیان و بیونانی قازون بمعنی ام الصبیان و قسیا بجهت بطلان حس و حرکت و مرض کاهنی بنابر اخبار مریض بحدوث غیبی یا بسبب علاج او بگمانه که قسمی از عود صلیب ست و ابو اقلس مشتق از ابر قلس بمعنی جبار عنیه نیز نامند و شیخ میفرماید که این مرض بسبب وقوع سده بود و اکثر این بسبب تشنج کلی از آنتی که بمطن مقدم دماغ رسد عارض شود پس سده غیر کامل افتد و قوت حس و حرکت را در بطن مقدم و در اعضا از نفوذ تام منع کند بغیر انقطاع بالکلیه از تمکن بقیام منع نماید پس انسان را ممکن نبود که منتصب البدن باقی ماند و هر تشنج یا از استلا بود و یا از پیس و یا از تقبض بسبب موذی و صرع همچنین بسبب یکی ازین اسباب ثلثه باشد لیکن صرع از پیوست نبود مبانکه دفعهٔ افتد و تشنج یا پس و فعهٔ نیفتد پس سبب صرع بالتقبض عظ دماغ برای دفع شی موذی بود و آن یا بخار یا کیفیت لاذعه یا رطوبت ردی ایجوهرست یا غلط محدث سده غیر کامل در بطن دماغ یا از اصول منابت عصب بود و گاهی صرع از غلط بسبب احداث سده در بطون دماغ نبود بلکه بسبب حرکت موجبه که در غلط افتد و بسبب غلیان از حرارت مفرطه بود که دماغ را ایذا بدهد یا بسبب احتباس ریح غلیظ در منافذ دوح باشد چنانچه رای فیلسوف اکبر ارسطاطالیست و این را یکی از اسباب صرع می داند و چون در اینجا غلط ساده باشد معد لک دماغ برای دفع موذی خود منقبض گردد مثل آنکه معده را قوی دفع عارض شود و آما افاقه یا بسبب اندفاع غلط یا بسبب تحلل ریح یا بسبب اندفاع موذی واقع شود و تشنج نازل بسوی اعضا که باصرع بود سبب آنست که مادهٔ مغشی دماغ و اذیت لاحق او عصب را نیز لاحق شود و بسبب یعنی اتباع عصب بجمیع هر دماغ و تمادی او بچیزی که دماغ متمادی گردد و استلای او از غلط مندفع در مبادی آن پس عرض او زیاده شود و طول او ناقص گردد و صرع از قبیل تشنج نه از قبیل استرخا بدانست که انقباض و تقلص دماغ میکند و دماغ درین دفع چیزی از نفس خود مینماید و دفع بانقباض و انعصار حاصل میشود و هر تشنج مادی یعنی بلغمی منتفع بحمی میشود و صرع تشنجی مادی ست پس آن نیز از تب نفع یابد اگر از مادهٔ حاد نباشد و چون ام الصبیان پس گوش یا در گردن و نواحی آن عارض شود گاهی صرع را حامل کند و مادهٔ او کم گردد و اکثر با لیخولیا یا بصرع منتقل شود و بیشتر صرع بمالیخولیا منتقل گردد و بعضی مردم گمان کرده اند که گاهی صرع بغیر از مادهٔ افتد پس اگر باین قول مراد آنست که سبب نخار با کیفیت بود که دماغ را بر سده و امتلا متقلص پیدا کند می تواند و اگر مراد آنست که سبب سده و امتلا جز این چیزیست که در دماغ افتد و صرع آرد این وجهی ندارد چه اگر باین کیفیت دماغ متکیف بصرع لازم و دائم در انجا واجب گردیدی و در حال از اهل نشدی بلکه سبب صرع آنست که دفعتاً قوی دماغ از حال اصل گردد یا غالب شود و قتل کند و مثل این کیفیت حاصله در نفس دماغ نبود بلکه مادهٔ و کیفیتی باشد که بسوی دماغ متمادی گردد و منقطع شود و این را حالهٔ عضوی دیگر بود و کف دهن که در صرع پدید آید بسبب اضطراب حرکت نفس بود نه بسبب اختناق آن و این اضطراب بسبب اضطراب حرکت تشنج باشد و در سکته بسبب اختناق استرخای ظاهر شود و گویا که صرع تشنج مخصوص اول و لابد دماغ ست و تشنج صرع مخصوص اول و لابد عضوی دیگرست یعنی اگر تشنج اول دماغ را عارض شود صرع تمام شود و اگر اول بغیر دماغ از اعضا عارض گردد تشنج خوانند گویا که حرکت عطاس حرکت صرع خفیف ست و صرع عطاس کبیر و نفع قوی ست مگر آنکه اکثر نفع عطاس بسوی مقدم بود بسبب قوت و ضعف معده و دفع صرع بسوی هر جهت تواند بود که دفع محل مسهل تر باشد و بدین جهت صرع گاهی بعرق بسیار منحل گردد و **جرجانی** مینویسد که صرع علتیست

که آلات حس و حرکت را بدین نظام و تمام کند سبب کل اندرین مرض سه است غیر تمام هست که در سفنده‌ای مغز مقدم دماغ افتد و بسبب این سه تشنج کلی پدید آید اگر سدهٔ تمام بود حس و حرکت بتمام باطل شدی و اگر سدیده نبودی افعال آلات حس حرکت بی‌نظام و ناتمام نگشتی و تشنج نکردی و اگرچه آفت صرع بجز و مقدم دماغ مخصوص است بسبب همسایگی و مشارکت مضرت بدیگر اجزا باز دهد بدین سبب همه افعال قوتهای بدنی و نفسانی مضطرب گردد و دلیل بر آنکه آفت صرع بجز و مقدم دماغ مخصوص است آنست که بحسب مضرت در حرکت عضلات چشم و روی و اندر سمع و بصر پدید آید پس دیگر اجزا سر سدهٔ اگر بدیگر اجزا رسد و اگر بدیگر اجزا از سر سدهٔ افعال قوت تمیز و حفظ و غیر آن باطل نشدی و دوم زدن از حال طبیعی گشتی و هرگاه صرع متواتر شود و نوبتهای او صعب و دراز تر باشد یکشد و این وقتی باشد که دماغ ضعیف و زبون گردد و مادهٔ صرع و آنچه و کیفیات بدی را زود قبول کند و بدیرونع تواند کرد و تمام دفع نتواند کرد و هرگاه تمام دفع نشود اگرچه صرع بکشاید ماده در دماغ بماند و باندک سببی و مددی حرکت کند و تشنج و صرع ارد باجمله سبب این مرض سدهٔ غیر تمام است که از خلط غلیظ یا ریح یا بخار ردی یا کیفیت سمیه در بطون دماغ و مجاری اعصاب از اصول منابت مجاری دماغ اعنی حادث شود و روح نفسانی را از نفوذ تمام در اعضا منع کند پس اگر مبدأ مادهٔ این مرض نفس دماغ بود صرع اصلی و دماغی گویند و این نوع بقول بقراط عسر البرء است و صرع که از تشنج جمیع اعضای بدن افتد آنرا بیونانی ابی لیمیا گویند یعنی تشنج مانع از حس و حرکت و آن بدی ترو قاتل ترین انواع صرع است و سبب آن امتلای جمیع بطون دماغ و جمیع اعصاب آنست بالتمام از خلط غلیظ بلغمی یا سوداوی و گاهی در این حالتی قریب بسکته گردد و فرق فیما بین او زدید میکنند و اگر صرع بشارکت جمیع بدن بود یا عضو واحد مثل معده و مراق و جگر و طحال او امعاء رحم و اوعیهٔ منی و دست و پای آنرا صرع شرکی نامند بعده انواع شرکی عضوی بحسب اسم محل خود موسوم میشوند چنانچه صرع معدی و مراقی و کبدی و طحالی و امعائی و رحمی و اطرافی و آنچه از رسیدان بیش عقرب و زنبور بر عصب عارض شود و سمی است بصرع سمی

و مادهٔ محدث صرع دماغی اکثر بلغم غلیظ میباشد گاهی سودا یا بلغم مختلط بسودا و بحسب نسبت صفرای صرف نیز مگر آنکه صفرا بسیار و مختلط با خون و یا بلغم و یا سودا بود و خون صرف مانند صفرا نادر باشد که صرع آرد لیکن خون سودا و بلغمی مانند بلغم و سودا در اکثر محدث این علت شود و بقراط گوید که بیشتر کوسفندان که آنها را صرع افتد اگر دماغ ایشان را گشاده نگاه کنند ایشان را طوبت بدبوردی یابند و سبب صرع دماغی لامحاله از خلطی از اخلاط مذکوره بود که بنفسه و یا بتولید ریح غلیظ سدهٔ آرد و بقول صاحب کامل حدوث صرع دماغی از سده بود که در بطون دماغ عارض شود پس روح و قوت محرکه را از نفوذ در اعصاب بسوی اعضای متحرک باراده منع کند و این سده یا از خلط بلغمی غلیظ لزج بود که بسوی بطون دماغ در وقت نوبت بریزد و یا خلط سوداوی غلیظ و یا از ضغطه بود که دماغ را بهنگام شکستن استخوان قحف عارض شود و با آن درد شدید عارض گردد و گاهی این نوع یعنی صرع دماغی عارض میشود چون انسان نفسه در کند پس سر او بگردد و گرم شود و اخلاط و روح که اندران ست حرکت کند و انسان بر زمین بیفتد و اضطراب کند شیخ میفرماید که هر سبب صرع دماغی منسوب بسوی ضعف مغز دماغ میباشد پس خالی نیست از آنکه ضعف مذکور که محدث سبب صرع بود یا در جوهر دماغ و مزاج او باشد در آن روی نیست و یا در غشیهٔ دماغ باشد و این از ان ضعیف تر بود و صرع سوداوی قوی تر بود و اگرچه بلغمی بسیار میباشد بهر آنکه سوداوی بمنافذ روح را زیاده مسدود میکند و شیخ مون گوید که اگر با صرع ارتعاش و اضطراب بود بلغمی باشد و اگر کسی که صرع کند همه اعضای او از حرکت باز ماند آن از سوداوی باشد و این بتر از اول ست بهر آنکه بدین خوف انسداد تمام مسالک روح و هلاکت ست و بقول جرجانی گاهی حس دماغ قوی گردد و از کیفیات ردی منقبض شود و تشنج و صرع افتد و سبب صرع شرکی بقول شیخ ارتفاع بخارات غلیظ ردی یا کیفیتی سازج از کیفیات اربعهٔ اولی بسوی دماغ بود پس بخارات در دماغ یا بکمیت خود را باز رساند بحرکه یا بسبب تصعید دماغ مجتمع شود بعده تکاثف ماده ذات قوام بوده تقوام خود فعل کند یا بتکون ریح ازان و یا بکیفیت خود را باز رساند باجاد یا باحراق یا بسمیت و رداءت جوهر و یا بهر دو وجه یعنی بکمیت و کیفیت خود را باز رساند و دماغ را منقبض سازد و عضو یکه از ان بخارات موذی بکثرت خود بسوی دماغ مرتفع شود آن را یا جمیع بدن باشد و یا معده یا طحال یا مراق و همچنین این بخارات از سایر اعضا و اقع شود و الم بخار موذی بکیفیت و جوهر ردی آن حد جمیع اعضای بدن را فرو گیرد حتی که انگشت پای و دست و سبب این اعتبار خون یا خلط دیگر ردی باشد که آزاسده عارض شود پس حرارت غریزی از ان منقطع گردد و آن مواد در انجا بمیرد و متعفن شود و استحیل بکیفیت ردی گردد و ازان بادها و ابخره و مادهٔ بخاری بکیفیت سمی برخیزد و بدماغ رسد و دماغ را منقبض سازد و سبب اگر کند چنانچه گزیدن کژدم بر عصب اثر میکند پس بسمیت او بوساطت عصب بسوی دماغ منتفع گردد و آنرا ایذا دهد و ازان منقبض شود و تشنج کند و در حکما نیز

مضطرب شود چنانکه معده را وقت تناول چیزی انداع برخلاف هنگام بودن فم معده قوی اکس فواق بهر سدد فواق نوعی از تشنج ست و بهر گاه دماغ را از مثل این سبب تشنج و انقباض عارض شود دیر وقت تابع او انقباض جمیع عصب و تشنج آن باشد و جالینوس نیز حکایت کرده اند در من نیز مشاهده نمودم که تشنج چنان باشد که صرع بارتفاع چیزی مثل بادسر از زانگشت پای خود در رفتن آن بسوی دماغ او احساس نماید و چون بقلب و دماغ او رسد صرع کند و ازین قبیل ست صرع که بسبب دیدان یا حب القرع عارض شود و نوعی از صرع مرکب بنشی بود و نوعی ازان از قبیل ابست که اختناق الرحم نامند و این چنان باشد که چون زن از احتباس حیض یا منی باز ترک جماع عارض شود و هم آن بکیفیت بیهیستحیل گردد و آنرا حرکات و تبخرات بادوار پیدا شود و بخار آن بسوی قلب و دماغ مرتفع شود و زن صرع کند و همچنین گاهی مرد را اتفاق افتد که در اوعیه منی او منی بسیار جمع شود و متراکم و سرد شده بکیفیت بیهیستحیل گردد و مثل همان حالت بهم رسد و ایضاً زن حامله را در حالت حمل اتفاق صرع افتد و چون وضع حمل کرد و مادهٔ ردیهٔ طمثیه مستفرغ شود صرع زائل شود و ازین حکایت کرده اند که شخصی را صرع از نفاس ابتدا میکرد و دیگری را صرع از کتف شروع می شد و صرعی که از معده و از مراق و بسبب تخمه ابود مورث سدد بادر عروق گردد و پس غذای محمود را قبول نکند و خلط در ان فاسد شود و یا اندران غذای محمود بسبب سدد منحتقن بماند و فاسد گردد و بیشتر آن باشد که بسوی معده آن فاسد برجوع کند و غذای جدید محمود را فاسد نماید و اکثر بسبب این قی طعام غیر منهضم عارض شود و بهر حال صرع بشرکت باشد یا بغیر شرکت سبد اقرب صرع از دماغ یا بطن مقدم آن باشد و بادی بطون دیگر شریک گردد و دلیل این قول حرجانی گذشت و در اکثر امر صرع تشنج تقدم کند پس صرع افتد و این بهتر ست که چون تشنج مستحکم شود صرع باشد یعنی گاه سبب ذی مندفع گردد یا تحلیل پذیرد افعال حس و حرکت عود کند و گاهی خلط مندفع در بینی و در حلق دیده شود و بیشتر صرع بلا تشنج محسوس بود و این از بهتر ست که مادهٔ فاعلهٔ آن رقیق باشد و باستلا فعل کند نه بر دارت شدید و صرع که جوانان را بهم رسد اگر بعد بعثت پنج سالگی افتد بحمت سببی که در دماغ و خاصهٔ در جوهر آن باشد لازم بود و مفارقت نکند و غایت فعل علاج در ایشان تخفیف است و حدت آن و ابطای نوائب آن باشد و بقراط گفته که مثل این صرع باقی ماند تا آنکه بمیرند و اما مشایخ را صرع سدی کمتر بهم سد گاهی اسباب محرکهٔ صرع را اسباب خارجی اعانت کند مثل زیادتی در کمال و شرب و تخمه و مثل قیام بسیار در افتاب بسبب جذب مواد بسوی سر و منع انتشار مواد و در دیگر جهت بدن و تحریک آن بسوی فوق و ایضاً جماع بسیار از اسباب است و از اسباب آن تنعم و سکون و قلت ریاضت ست و کذا در یاضت استلا بسبب تخمه کر اخلاط تجلل غیر تمام و استلای تجاویف ازان و کذا انچه مضعف قلب باشد از خوف یا وقوع انهدام شدید و آواز قوی دفعة و کذا صوم صاحب معدهٔ ضعیف و ایضاً شرب شراب ضعیف بسبب ایذای معده و این اسباب بعیده ست که موجب اسباب قریبه میگردد و بسیار باشد که صرع منحل گردد بحمیات مخصوصا انچه طول کند و ربع خاصهٔ بسبب شدت طول او و بسبب انضاج او مادهٔ صرع را تا آنکه تحلیل پذیرد و یا لزوجهٔ قوی که آن فضول دماغی را برکند و عرق کرتابع لزوجه بود و آنرا کم کند همچنانکه سکته منحل گردد بسوی قابل همچنین بیشتر صرع منحل بسوی قابل شود یعنی مصروع مفلوج گردد و از صرع بدان خلاص یابد و بعضی گفته اند که با صرع بلغمی ارتعاش و اضطراب صاحب او زیرا که بلغم از کثافت خود بدان حد نرسد که مجاری را انسداد تام نماید و اما سوداوی سدد تام کند و ازان قلت اضطراب عارض شود و در و نفس گوید که هر گاه برص نواحی سر و پیشانی مصروع پدید اید بر انحلال مادهٔ صرع و بر صحت دلالت کند اگر بسبب کثرت مادهٔ نباشد و اکثر صرع بسوی مالیخولیا منحل گردد بیان مستعدین برای صرع بدانکه صرع عارض میشود مرطوبین بانسان را مثل صبیان و اطفال و مرطوبین بتدبیر را مثل اصحاب تخمها و کسانی که در بلاد باد جنوبی سکونت میدارند زیرا که این باد سر را از رطوبت ممتلی میگرداند و صرع زنان و صبیان و هر کسی را که آن قلیل الدم ضیق العروق باشد قاتل تر ست و صاحب کامل گوید که اکثر مصروعین در وقت دو صرع می میرند بهر انکه ایشان را صعوبت اعراض عارض میشود و این مرض کهول را کمتر عارض میشود بسبب انحلال اعضای ایشان و کمتر حادث میگردد بسبب کف ذهن و منع طبیعت ست خلط محدث این علت را و اما اضطراب بنابر حرکت قوت دافعه برای دفع خلط موذی بود و منجندی گوید که سبب کف غلظ رطوبت و مخالطت آن بریح و حرارت قلب و اضطراب نفس بسبب ضعف عضلات نفس و تشنج ست و این ماسویه گفته که کف حادث در دهن مصروع گویا که تقیه برای دست از رطوبت و سبب تخیر یعنی آواز که از بینی خارج میشود سقوط آلات نفس از اجزای سینه و قصبه ریه و حنجره بعضی بر بعضی ست و صرع نصف سکته است و آن سکته قصیر ست چنانکه سکته صرع طویل ست طریق تشخیص باید که اول این مرض را مشخص نماید پس صعوبت و سهولت مرض را بعد محل مادهٔ آن و نوع مادهٔ هر محل را دریافت کند پس تشخیص مرض چنان باید کرد که زبان مریض ملاحظه نماید و بپرسد که کدام وقت گرانی در سر و زبان میشود و خوابها چگونه می بیند اگر زبان در انجام

باتشنگی و حرارت و لهیب و احتراق دل دماغ و در معده معلوم شود مادهٔ صفراوی باشد و اگر بکثرت اشتهار اکثر اوان و ترشی دهن و کراهیت و بوی ناخوش بود مادهٔ سوداوی باشد و گاهی صرع از امتلاء معده و انقطاع خلو معده و انقطاع صرع بخوردن غذای موافق و محمود گویند دلیل رداءت مادهٔ در معده بدون کثرت آن بود پس اگر این مادهٔ ردی خلط سوداوی باشد صرع صفراوی باشد از دلائل مذکوره آنها دریافت شود و اگر خلط صرع مراقی گویند و آروغ ترش و نفخ شکم و قراقر مزعج یعلی السکون و التهاب مراقی بود و گاهی بادی میان مدت میان بعد تناول طعام و عدم سکون آن تا وقت هضم او پس عود آن بعد تناول طعام باشد و چون بر خلا عارض شود و یا قبض طبیعت عارض گردد و تخلیص طبع حاصل شود و خاصهٔ اگر تعدد در مراق بسوی فوق در معده دریابد وقتی طعام غیر منهضم عارض شود صرع مراقی بود پس اگر بخار مراق فاعل صرع صفراوی باشد اضافات اندرونی رنگ و اختلاط عقل مائل بضجر و غضب دریافت شود و اگر بخار او سوداوی باشد بادی عوارض مائل بخوف و خبث نفس و حیست یا بعض موقوف زمان طویل شود و اگر فعل جگر یا صود بخار از همه بدن بسوی دماغ بیان کند رنگ و موی و خشکی جلد و تحمل یا تبهال و دلالت قوی و ضعیف و بعض قادر به و حال اعتدال متقدم و تدبیر بعض و احتباس چیزی که از معده و رحم و عرق و غیر آن خارج میشد بدان دلالت کند پس اگر دموی مائل باحتراق بود سرخی رنگ و حیست بعض ضحک بکثرت صرع باشد و اگر صفراوی یا بلغمی یا سوداوی بود بعلامتی که مذکور شد دریافت شود و اگر در دو قعر اقرب جانب بحال گوید بلغمی یا صلابت بحال بود صرع طحالی باشد و این قسم صرع سوداوی بود و با مشارکت بدن در اکثر باشد و اگر سقوط کرم از شکم احیاناً و کثرت سیلان لعاب خصوصاً نزد خواب و سرعت هیجان جوع و احساس بصعود حرکت کرم هنگام گرسنگی و درد شکم در اوقت بیان کند صرع امعائی باشد و اگر تقدم رجع و گرانی در عانه و کنج ران و نواحی پشت و ثقل در رحم گوید یا اضطراب حیض یا ولادت منصب بسوی رحم باشد صرع رحمی بود و صرع رحمی اکثر در حالت حمل عارض میشود و بعد وضع حمل زائل میگردد و اگر ترک جماع و احتباس منی و ثقل در اوعیه منی و ضعف چیزی از نواحی آن محسوس شود از شرکت او عیه منی باشد و اگر ارتفاع بخار قبل از نوبت مثل هوای سرد و شبیه بر فتار موجه از دست یا پای بیان کند و هنگام نوبت چشمها کشاده ماند و پاشک نماید در رنگ ری سیاه شود و انگشتان دست و پای متقلص و در نزدیک نوبت غمیازه و فاقه بسیار آید بول زرد و در ابتدای صرع اغمائی باشد و اگر تقدم بعض و یا گردیدن عقب و پیشانی بسیار بگوید صرع صرعی اصلی و مشارکی به سبک فتنه شود و در ابتدای صرع اغمائی دیگر اعضا باندک بهمی صرع را قبل از نوبت حس دماغ

علاج کلی اقسام صرع

باید که وقت نوبت گردنه کرازموی و پاپنبه و پاپرچم دوخته باشند در دهن گذارند تا زبان نگزاید و دهن کشاده ماند و اعضای مصروع راست در شکل طبیعی نگاه دارند و گر قفل بست و پا و منع از خرطرات مناسب بست و سعوطات و نفوخات و معطسات و جرارات و شمومات مفیده استعمال ارند و اگر بر مزغ بروغن بوسن چرب کرده و یا بارنگ آلوده در حلق بگمارند تا طوبت بقی برابد خصوصاً در شرکی معدی فی الحال نفع یابند بقول الاسکندر از تسعین سرعتی الامکان غالباً فی الفور اتفاق حاصل میشود و بعضی بر این کار تکیه بر سجاد رمن و نمک و سبوس گندم مفید نوشته اند و یا سجاد رمن و کنجد سیاه و مرزالبنج سیاه و قسط تلخ و پنبه دانه و مغز تخم بید انجیر هر واحد یکتوله انگبید کنند و روغن سداب بر مهرهای گردن بمالند و جند بیدستر کما شه عود صلیبه سداب یک یک ماشه بر پیشانی ضماد نمایند و اندکی از این در بینی دمند تا زود تر بهوش آید پس سه کس دست پا و دهن مصروع بگیرند بحالت اصلی آید و مالش اطراف و سر پارچه خشن یا خرد ل بستن باز دوران نیز نافع بود و از جمله سعوطات و نفوخات که زیر فعل می آید سعوط بارکتای خر دیار بسکپره در کف دست مالیده است و کذا سعوط بندق هندی معمول چون تخم بلاش و تخم ترئی تلخ اکدوی تلخ اندک با آب سائیده در بینی چکانند فی الفور بهوش آید و اگر در تلخه شناسا چند عدد فلفل گرد انداخته در مطبخ بیاویزند چون خشک شود از ان فلفل و عدد با آب سائیده در هر دو سوراخ بینی دو سه قطره وقت نوبت چکانند صرع بالکل زائل شود و در عرض بناگوش فیل بست دنبه گرفته خشک کردن و در وقت نوبت آن دنبه را با آب تر کرده دو قطره سعوط کنانیدن مجرب است و قطور شلیخا با آب مرزنجوش در بینی چکانیدن و سعتر مطبوخ در بینی تنزیر مفید کذا شنیده زرد چوبه نوشادر تیز چوب سعتر هر یک نیم درم کوفته بیخته در بینی کنجد سائیده چند قطره در بینی چکانیدن نافع کذا القطور آب پیاز سفید و قت نوبت از اثر شدت صرع میکند و اینضاً تخم گلپکان عفران فانید مساوی در آب سائیده وقت نوبت صرع سه چهار قطره در بینی چکانیدن مفید گویند که مجرب است معلول در بینی چکانیدن صرع را در کمتر وقت زائل کند و بکلی کبریت نیز کند و بکلی کبریت عشر میباشد سنگ کوکنار هر دو یکدیگر نمی تواند آنرا خشک کرده با هم نرم کوفته بیخته وقت صرع در بینی چکانیدن مجرب است و بار بند ال خشک سائیده بقدر یک نخود در حالت نوبت با تبوبه نهاده در منخرین بدرشد و در عین صرع بست بنشاند

کرد آب زنبق و بابونه یا گل بنفشه یا قدری روغن بنفشه و نیلوفر و کافور و نوشادر و شنگرف و مثل آن و بعد از آن بینی را بگیرند و بدمند تا عطسه کند و بعد از آن بینی را بگیرند و بدمند تا عطسه کند و بعد از آن بینی را بگیرند و بدمند تا عطسه کند

مزیل صرع ست **طبری** گوید که چرک گوش بغل و غلظ جلد صعکه بیر صاحب صرع آویخته نفع میکند **تقویم بدوس** گفته که گوشت مار آنرا صرع میشود **وارزی** گوید که شرب آن بقدر دو درم نفع صرع ست **ابن ماسه** گوید که اگر قطعه جلد اسد در سیمان بندی انسان بسته بگذارند صرع از و زایل شود نافع بود نوشیدن پیه جمیع حیوانات خصوصا گوش ما سرکه از تجربیات ست و همچنین سنگ عتیق سابیده چون نکرر شود فائده میکند شرب بندق هندی و سوط آن در آب چندین نیز نفع دهد و گویند که سوط او بوزن سه برغن بادام نافست **سوطا** تخوان سوخته انسان شفا میدهد از صرع بعضی گویند که یک مثقال از زان با شکر متواتر خوردن مجربست **وجالینوس** گوید دیدم که شخصی استخوان انسان مجرمین میداد و خلقی کثیر از ان شفای یافت **صاحب کامل** گوید که اگر استخوان سر آدمی بهمچون سر بره سابیده هر بامداد دو درم از ان بخورند تا سر رفع جمیع انواع صرع را سود مند ست و اگر اعضا نا عود کند بهتر سر کس کنده با قدری آب سابیده بدهند چنانکه باذن الله تعالی دیگر عود نکند و حکایتست باسکجبین خوردن بسیار نافع ست و گویند که نعل اسب مثل فاوانیا ست و تقیکه سوطا کرده شود **ابن بیطار** گفته که خوردن عاقر قرحا با عسل سر رشته بسبب مزاج مریض دراز اله صرع مجربست **مالقی** گوید که خوردن گوشت هدهد با دماغ او مع سرکه نافع صرع ست و کذا دماغ خشک کرکس بمقدار مذکور با طبیخ مرزنجوش مخلوط کرده سعوط کردن **وجالینوس** گفته که خوردن قرشیای ذهبی با عسل نافع صرع ست **هرمس** گوید که خوردن سم خر سوخته یک مثقال مفید صرع ست **هرمس** گوید که اگر از سم راست خر انگشتری ساخته در انگشت کند صرع دور کند کذا جعل بریان بقدر یک مثقال با سرکه خوردن صرع نفع مهر **بغدادی** مینویسد که سم خر ابلی را وحشی سوخته نیم درم متواتر خوردن نفع میکند هرگاه جگر خربریان کرده بخورند نافع بود **وابن نوح** گوید که گوشت عجل بریان یا طبیخ بنیت یا روغن کنجد برای اصحاب صرع غذای محمود ست **وارزی** گوید که خوردن گوشت ارنب مطبوخ بشبت و شوی نافع صرع ست **ابن سرافیون** گوید که خوردن خرنق در بعض امراض بعد یاس مجربست و ساشانی ست **وصاحب کامل** گوید که خوردن اصل الاتجاب نوشته که خوراندن جند بیدستر شربت کاس هر روز و غذای چرب ساعة الاکل صرع مجربست **سویدی** گوید که هر روز خوردن دو مثقال بیخ اقحوان تا سی روز مزیل صرع و مجرب من ست و بعضی برای صرع سوداوی یک مثقال از زان تجربه کرده اند و خوردن کبریت نیز مزیل صرع و مجرب و تناول سداب بستانی و اب عنب مجرب بلا تخلف ست و شم غالیه و کذا مشک شربا و شما و نفخا و سعوطا هر دو غن کذا لآب شا با نک بسداب جند بیدستر و روغن تخم عود صلیبه بتجربه رسیده و کذا تخم دسیاه مسلوق مطیب بیت خوشبو و صعتر اکلا و کذا شرب غافث عراقی دو درم و کذا سکنجبین عسلی هر روز و کذا نعیه الثعلب کبیر اکلا و شم انسان سوخته شربا و کبریت احمر شربا از مجربات اوست و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب بیضه سنگ پشت و سم چپ حمار وحشی محرق و پرزانوی خر وحشی و ثمر حسد مدی و افعی و اب ماده و قنه و اب طبیخ تخم دسیاه و لک تخم شاهسفرم و استخوان بز سوخته و استین و حجر القمر و الفیتون و خون جدی و بول انسان و افعی هر و حب صنوبر صغار و قرع الیهود و سلیخه و بلع جگر گبک مساعتی کنند و گرم باشند یکدرم و اکل لحم حمار وحشی و اول ماه چند روز کذا جوف ابن عرس سوخته سابیده هر روز یک مثقال بشراب تا یکسال متواتر و همچنین دماغ او و لحم او و خون او تنها و بشراب کذا پر اسپ بسرکه و کذا انفحه ارنب بسرکه یا عسل یا تنها و کذا دماغ شتر خشک کرده بسرکه در اول وسط هر ماه و کذا خون خشک او و شپش ثمر آبی یا برگ یا بیخ یا شاخ او در شراب پخته و کذا قرن گوزن بشراب و کذا کل حنا یکدرم بشراب کذا مداومت اکل مخ کذا از طلا و نقره خالص مساوی صفحه ساخته در شراب یکشبانه روز انداخته آن شراب نوشیدن و صفحه مذکور بر صاحب صرع تعلیق کردن و کذا ادمان شراب بظرف طلا و کذا زهره سنگ پشت نهری بعسل و کذا کهربا درم درم بسرکه و کذا ظلف جاموش سوخته سوده مثقالی با اب و کذا زهره ضبع طب بصمغ عربی و کذا مرارهٔ خر دشت خشک کرده سوده بسرکه و کذا دماغ آن بسرکه و یا خون او بشراب یا بعسل و کذا فوه بعسل یا بشراب و کذا زهره خرس بعسل و کذا زهره سلوی و کذا مرارهٔ سمانی و کذا زهره گوسفند و سوطا دماغ خرس و یا زهره او و یا زهره سنگ پشت و یا خون او و یا دو جبه رتبه بشیر و خنزیر و یا زهره گرگ یک جبه بمشک و یا سکبینج بشیر مقشر و یا زهره خرس نر با اب چندین بدوام و یا بول قنفذ و خون او سه روز متواتر و با روغن یاسمین و یا زهره باشه اب شا با نک و یا هر زهره که حاضر باشد بشیر و خنزیر و یا زهره خرس و تعلیق درخت سداب مع بیخ و شاخ و برگ در خرقه کتان بسته بر کردن مصروع و کذا زهره بهمه و کذا یک شیر جلد حمار وحشی بر تبدیل آن در هر سال و کذا ابهری سگ سیاه و کذا بیخ فاشرا و کذا قلاده فاوانیای رومی مثقال و کذا زبرجد و کذا اچشم سقنقور و کذا بیخ و کذا فاذزهر معدنی و کذا الحلزون با مداد

وکلب ثعالب وجلد ثعلب بیرنجاسف وکندر چوب گوش سپند وکندر اجر القرد وکندر بدالتمر وخاتم جافر ایمن جمله وحشی یا زبرجد وبار جهنج وغذا بلسان الثعل مسلوق مطیب بزیت یا بادام مرات کثیره یا چشند مسلوق مطیب بخوردن یا بان عوانی شرابی الیمنی

ذکر ادویه هندیه نافع انواع صرع

سعوط بخ نیل با آب مالیده وکذا بهول نیل مکفارتین بهوت سالیده وکذا فلفل کبر دو زنجبیل کوفته سه ساییده قدر دو برنج نفوخ کردن وکذا از شیوم پوست وتخم سالیده ناس گرفتن وکذا آویختن جزو بواو یا حلتیت در گلوی صاحب صرع بالخاصیت نافع دشتخوان سرگین گرگ با خود داشتن وغالی که خوک ان بهال کند نزد خود داشتن نیز بالخاصیت وافع صرع ست بپوشیدن انگشتری هم خربوز رشته بدر انگشت دست چپ وکذا انگشتری از شاخ چپ گاو ساخته در دست چپ مجرب نوشته وسعوط برگ جیت یعنی ریواس نیز مجرب ست وکذا نفوخ مقرنفل سوده نیم مد وفلفل سیاه ودنیم مد وبار یک سوده مجرب اگر شیر آک بهر دو کف پا بسیار مالند وفلفل سوده بران پاشند وبرگ آک بران بندند تا چهل روز متواتر ودرین مدت پای نشویند مجرب نوشته وگویند که هزار پایه که بهندی کنکهوره گویند وظرفی کرده دهن آن بندند وبسوزند وازان سعوط نمایند در کرم از دماغ خواهد افتاد وشفا خواهد شد شیخ میفرماید که ازاسباب محرکه صرع استعمال بسوی هوای معین ست چنانکه ازاسباب مزیل صرع استعمال بسوی هوای معین ازالهٔ آنست وکل حرارت مفرطه شمسی یا ناری وجمله بر ودت وجاع بسیار وکثرت باران وباد شمالی وجنوبی اما شمال بلاد شمالی بسبب جمتن مواد ومنع تحلل او وما مجنوب بلاد جنوبی بسبب تحریک اخلاط وتملی دماغ وترقیق وتشویر آن ودر شتا بسیار مرجوان میکند چنانکه در شمال ودر صیف بسبب فساد اخلاط در بلاد شمالی کم افتد لیکن قاتل بود بهر آنکه اگر بسبب قوی نبوی عارض نشدی در دماغ مطیبه وغیر مطیبه گاهی تحریک آن کند وحرکت ودیدن حرکات سریع دوار مثل دوار آسیا وسرگشتن وبسیار نشستن ودر حمام استحمام قبل از هضم وزخت آب گرم بر سر وتناول چیزهای مولد خون بخاری وسوداوی مثل شراب کدر وکهنه نیز مضر بود از انچه از شراب نوصاف نبود ودر رقیق نباشد وصرف تالی در دماغ وکرفس خاصه سخامتی که در انست وعدس بسبب تولید خون سوداوی مگر انکه بکشک جوش مخلوط سازند وبقلا ایضا وثوم نیز بالاستلای سرد بخار وسیاز کند لک بنابر انکه جوهر او مستحیل بطوبت ردی میگردد وشیر ایضا وحلویات وکثرت دسومت در طعام وتمامی غلظات ونفاخ وقباض ودیر دود گل حریف حاده وهیضه نیز از محرکات صرع بود بسبب تشویش اخلاط وتحریک آن وتخمد سوء مضمی وسهر وآلام نفسانی قوی از غم وغضب وخوف وانفعالات شدیده مثل استماع آوازهای بزرگ چون رعد وبوق وتوپ تفنگ وکوفتن طبل وآواز شیر وصوات صلاله مثل صوت جلاجل وآواز شدیده مثل صریف دروازه که تیز باشد وهمچنین از دیدن انوار باهره مثل برق درخشنده ونور چشمه آفتاب از طامست محرکات مجربه مثل حرکات باد تندگاهی صرع از ریاضت بالاستلا واز جماع هیجان میکند ایضا شیخ مینویسد که تدبیر عام برای جمیع مصروعین انست که اغذیه محموده که آزار مطیب محمود وغیر مفرط باشد استعمال نمایند ولذا متلاذ سوء هضم حذر کنند وبدین چنان باشد که هیچ از تمامی پرهیز شکم ترک غذا کنند کسی که عادت او بخوردن یک وقت جاری نباشد تقسیم غذای او که کم از سه کرون شکم باشد بسه حصه کنند یک حصه صبح ودو حصه آن شب بخورد بعد از ریاضت لطیف تا کثرت شراب نکند که آن دماغ را بشدت متملی گرداند واگر از استعمال آن چاره نباشد اندک از شراب کهنه مروق ما مل بحموضت بخورند مضرترین اشیا بایشان فیر عقب استحمام ست ایضا سنری شدید یا کوه بسته که سر از ملاقات جلو حرارت مفرط یا برودت مفرط محفوظ دارند ودر حمام زیاده نشینند مصروع از جمیع لحوم ملیظه وقوی الاغذیه وجمله انواع ماهی بالکه از لحوم جمیع چهارپایان بز نگ وحتاب نمایند بلحوم خفیفه مثل گوشت چوزه مرغ ودراج وتیهو وکبوتر خانگی اهلی وکوهی وقتا بر دشفین وحجلی وغزال وارنب اقتصار ورزند وگویند که لحم خنزیر وشتی آزاخت سودمند ست وگوشت بره انبار تخییف وقت تر طیب مجاری ایشان ستوده اند چنانکه حلویات ومصوبات مانند آن بهر آنها که عوده نسته اند از تقبل اجتناب کنند حتی از تعلف وتقلیه بروغن چیهای غیر آنها خصوصا کرفس که آنرا در تحریک صرع خاصیتیست وگر بگذیر باشد شاهتره کاهی استعمال کنند ودر کاهو بنابر تغلیظ انچه در حس مصنت داده اند من بعد نمی دانم همچنین نصیحت کشیز برای منع بخار از سر داده اند من آنرا که در بیمار ستان آن ایشان را نشانه الاوجه ندارد روی بدان ننهند ودر تخته نرسیده دیده ام ودر آن اصلاح داده اگر پیش از طعام برای تلیین طبع بخورند بغایت سودمند بود سداب نیز بهمین حال بود چون اندک شوند سداب طعام ایشان باشد وباید کرد از جمیع فواکه رطب بالخاصه اجتناب

والا بعضی قوابض بر طعام بقدر تقلیل برای تقدیم معده واجب است کما ان جمیع اقسام بقلها بخار مضر مثل خلم و ترنجبین و کرنب گندرو فطر و بادنجان و ایضاً از جمله اشیای حریفه مبخره احتراز نماید و خردل از ان جمله است که ایشان را اندامیه بدیه تبخیر و سالمت فضول بسوی دماغ و دیگر اعضا بسوی آن و تقرع او دماغ را بجراقت خود و از سکر و هب ریاح و امتلاء بر حذر باید و از اقتسال بآب گرم بنا بر ازخای آن و آب سرد بنا بر تشنج و صرر آن بجهت اجتناب کنند و اگر صرع را امتلاء از طعام عارض شود قی کنانند و بعد آن تلطیف تدبیر نمایند و باید که از اغذیه بسته ثقله و مخدره و مخمره پرهیز کنند و اما امتلاء از شراب بسیار مضرست و اما اندک از ان تنشیط نفس و تقویت روح موثر کیلی آن کند و از استکثار آب غنی کند و استکثار از اب مضر ترین اشیاست و قیلولت کثیره و بخواب بسیار خصوصاً بر امتلا بسیار مضر بود و افراط بخوابی نیز مضعف و محلل سوء ست و معذلک دماغ را از بخره ممتلی گرداند و اول تدبیر صرع اجتناب از اسباب محرکه صرع ست که ذکر رفت باشد و بعد استفراغ و تنقیه بدن اگر احتیاج ریاضت افتد استعمال نمایند و طریق آن سابق مسطور شد ایضاً شیخ میگوید که تعلیق غدانبار مستقد در منع صرع تجربه کرده اند باشد که این خاصیت بروی طب مخصوص تربود و ازاد و یکه مدام باید نوشید غاریقون و سیسالیوس و استوخودوس و زراوند مدحرج و فاوانیاست و هر وقت آب بخورند و استیشاق نموده که هر روز بقدر بندقه از شاد ربطوش و بار صبر و وقت خواب بخورند و این از ان جمله است که بدان عالمی شفا یافته و بعضی برای ایشان استجابت نموده که زبد البحر هر روز دو بار و جعده نجاصیتی که در نست و ایضاً خطی که آن بیخ اغلس ست بخورند و از انچه ایشان را منع و اعتقال بول باین صفت بگیرند عنصل و دردیک که دران سرکه باشد اندازند و سر او محکم بسته بجوشانند و دران چهل روز بگذارند و آفتاب برج اسد قبل طلوع ستاره شعرای یمانیه باشد و دیگ را موضع بجنوب بی آفتاب بدارند و هر اندک مدت بگردانند تا حصول حرارت باجزای او یکسان باشد پس دیگ را بگشایند و عنصل را که مثل مطبوخ شده باشد افشرده عصاره او بگیرند و بعسل مخلوط کرده هر روز بقدر ملعقه از ان بخورند و اگر جلد مطلوب باشد سقیل را پاره کرده در اب سرکه خوشانیده صاف کرده و از ان عسلی بسازند و از او بیخ جیده برای ایشان انیست که بگیرند سه مثقال الیوس و صب الغار هر یک سه مثقال زراوند مدحرج و بیخ فاوانیا هر یک چهار مثقال جند بیدستر و قرص اسقیل نجم واحد یک مثقال و بعسل کف گرفته بسرشند و هر روز یکدو درم بگنجبین استعمال کنند و انتقال مریض از بلدی که هوای او رطب جنوبی باشد بشهری که هوای او ملائم ملطف مجفف شمالی بود مثل انتقال انسان از سن طفلی بسن شباب ست و منفعت برای مصروعین در هر گاه مصروعین بالتوای عضو اشنج او عارض شود بمالش و غمز مناسب و آب نیمگرم و غرغره قوی آنرا بابر کنست مسیحی گویدی باید که در جمیع انواع صرع از هر انچه صعود بخار بسوی سر و امتلاء و تسدید آن کند مثل سداب پیاز کندنا و کرفس و خردل باقلا و قنبیط حذر کنند و باید که نان محکم الصنعت جید الاختمار که آرد او را خوب الیده و خوب تنور پخته و در خمیر او اندک کشنیز خشک داخل کرده باشند بخورند و از بقول کاسنی پودینه و چغندر و از طیور شفنین و عصافیر و قنابر و دراج و از چهارپایان لحم جدی غزال برای مصروع نیکوست و در طبخ انیسون و حاشیه کرفس داخل کنند و خردل و فلفل و امثال انها استعمال نکنند زیرا که اگرچه اینها ملطف اند سر را ممتلی می نمایند و از ماهی تازه و البان و فواکه طبیعه شراب استحمام خاصه بعد طعام اجتناب کنند و اما حمام قبل از طعام کثیر الضرر نیست اگر دفعة از ان در هوای سرد بیرون نیایند و عقب او بسرعت طعام تناول نکنند و سکنجبین عنصلی عظیم المنفعت ست و همچنین طبیخ زوفای خشک حسن در سکنجبین عنصلی و در تابستان بشربت الفستقین استعمال نمایند صاحب کامل گوید سزاوار ست که صاحب این مرض از جمیع اطعمه روغنیه و دسومات مثل لحوم بقر و خنزیر و حوت و حیوانات مائیه و بهطات و سمکات و خضروات مانند آن و جمیع فواکه رطبه مثل شفتالو و خربا اجتناب نماید و ایضاً از روم و عدس و سداب و غیره که در قول مسیحی گذشت که این همه امتلای سر از بخار ردی میکنند و از ماهی و کثرت دخول حمام و شرب آب سرد و شم روائح بد و دخول جاهای شهوت سکنجبین و جند بیدستر و کبریت و قطران مانند آن که مسیحی و مشورعلت همه تقدیم نوبت او میکنند عدد نمایند و شمیدن مرزنجوش نمام و پودینه و فاوانیا و بنفشه گشت آنرا نافع ست و غذاتان که صنعت او در تجفیف و نمک و نضج محکم باشد و اگر آرد او را بآب مطبوخ کشنیز خشک سرشته باشند نافع بود زیرا که منع بخارات متصاعده بسوی دماغ میکنند و ناخورش او لحوم طیور لطیف مثل بچه مرغ و دراج و تیهو و ماهی صغار اعنی مملح و کبر مغلل چغندر و طبیخ سبزی و زیت کرویا و سرکه شتر غاز و سرکه عنصل باشد و نان سهل الهضم که نرمه نان باشد بخورند و از فواکه موز و انجیر و پسته و بطم بخورند و استعمال خمر و تناول شکر طبرزد و نبات شکری و همارش سکنجبین و انمار شیرین و سیب و گریت سپیدان و لعب بچگان قبل غذا استعمال نمایند و اندکی استراحت کنند و طعام معتدل بخورند و استعمال نمایند عنصر اطرفه و ملک جید کنند و در طعام طول مکث

ثمانیه و بعضی قدما گفته اند که صاحب صرع را اندک عاقر قرحا بیوبانند پس اگر عطسه آید امید صحت او ماند و جرجانی و ایلاقی و غیر آن مینویسند که نگاه کردن اندر چیزهای متحرک و گردان و برف و آب روان و اشیای شفاف براق و آتش و خوردن شیر نیمه‌ای سخت شیرین و طعامهای سخت چرب و گوشت اسپ و شتر و گوزن و بهانو الاغر و پنیر و قدید و شیر جمیع حیوانات و لبنیات قاطبة و هر چه از شیر سازند مانند ماست و پنیر و شیر برنج ضرر دارد و اگر با در نجبویه و اندکی کشنیز و طعام او بپزند بهتر باشد و اگر چند روز پنیر بیاب کهنه و روغن زیتون مثل اچار بسازند و پیش از طعام بخورند طبع را نرم کند و بدین سبب نافع بود و انیسون و کرویا و دارچینی خلط را از دماغ فرو آرد و از گهابا در ارول بیرون آرد و بوی چیزی سوخته و بوی قیر و کندر و شاخ برسوخته و جلود و بارد و زیان دارد و اگر گوشت بز بسیار خورند هم بود که صرع تولد کند و اگر ناگاه خبری شنود که از آن غمگین شود یا بترسد در صرع افتد و از سیب جوزه بیضه مرغ و جرجیر از دور بدان ماند پرهیز باید کرد و از خواندن بسیار خصوص وقت خفتن احتراز نماید و نظاکی گوید که جماعت سیاه روی و موی نباید مطلقا بعد فصد صادق کنند اگر مرض از عضوی باشد ابتدا بعلاج او نمایند پس تنقیه بدن یا دماغ کنند اگر از آن اصل باشد و یا معده مطلقا و از جمیع مبخرات و غلظات منع نمایند و انچه منع بخار کند مثل کشنیز و امرود بدهند و بعد از دست تریاق الذهب امر کنند و تعلیق زمرد و شرب آن و بوییدن انگشتری در خنصر دست چپ از سیم راست خورد ساخته بشرط تجدید آن هر سال نافع و این معجون از اختیارات مجربه من ست اسطوخودوس کشنیز خشک و احد ده درم سداب هفت درم غاریقون پنج درم خاکستر سم خر چهار درم خون خرس و زهره آن و مرارة گوسفند و حجر البقر هر واحد دو درم زمرد عنبر مشک هر واحد نیم درم در شکر مقوم گلاب بسرشند شربتی از آن یک مثقال بطبیخ افتیمون یا آب مویز و قدری خواص آمده که فلونیا و سداب و دماغ بز هر دو موش و بند قند هندی چند بعض آن اگر تعلیق نمایند صرع را منع کند و از خواص کتومه است که هرگاه ماهو آفتاب برج سرطان یا السد مجتمع شوند طالع زهره باشد از طلا و نقره خالص هر واحد مثقالی صفحه ساخته در همان ساعت مذکور صورتی از شیر کودک گرفتن او بار باشد و بر سر او شخصی که در دست او انار بود نقش کنند حامل آن اصلا صرع نکند و صرع اسپ را نیز عارض نمیشود و علاجش تسعیط بجند بیدستر محلول در شراب ست و در باطن بتلی و بر لطوخ سازند و طبیخ سداب بکلیت نوشانند

علاج کلی صرع دماغی

شیخ میفرماید که در صرع دماغی اول استفراغ مخروق ماند آن و شم خطل و سقمونیا و ایارج و طبیخ غاریقون ست اسهال بعد اسهال در تمام سال و در صرع عارضه خلط که باشد اگر غلبه خون دریافت شود فصد کنند و اگر امتلا زیاده بود قیفالین یکبار بکشایند و حسب حاجت خون بگیرند خصوصا وقت ربیع و بعد چند روز گزیرابن بکشایند و هفته برای جذب باده از دماغ بر قفا حجامت کنند خصوصا اگر خون کثرت عدد دارد و ضعف آن مانع نباشد و گاهی حیتاج بفصد مکرر می افتد بعد یکهفته بالجمله بعد از فصد یکهفته را حبس دارد و اسهال شروبات دهنه قوی از قسطریون و شم خطل و تخم بید انجیر و غیر آن نمایند و باز آسایش دهند بعد از آن حاجت باخراج خون افتد فصد صافن و یا حجامت سابق کنند و حجامت موخر سر و میان کتفین نافع و باز راحت دهند پس اسهال آورند همواره تا حصول صحت باز پس استفراغ یکهفته آسایش دهند و بعد ازین غرغره و عطسات و غیره منقیات خاص دماغ استعمال کنند و چون شلیثا بعده بشاهنگ و آب مرزنجوش سعوط کنند نافع بود و بعد ازان تدابیر تبدیل مزاج دماغ بمقویات سخنه از اضمده خوردنی مانند آن تمام و سداب بیوبانند واجب ست که مسخنات و مبدلات مزاج دفعة بعمل نیارند بلکه بتدریج استعمال کنند و اگر ازین ضرر و اضمال پدید آید راحت دهند و بقول اسحق صرع دماغی اسهال بحب قتایا مکرر نمایند و تلطیف تدبیر کنند و در بنی فاونیا سوده بدهند گویند که طلای روغن بابونج بسیار بر سر و در منخرین هر کدام اضماد با هم نه تنقیر کرفس مساوی با آب عسل خوب پخته مثل مرهم ساخته بر سر کذا نبت الحدید بر روغن بابونج یا بر روغن سوسن یا بر روغن یاسمین یا بنفسج و یا روغن حرمل بر قمرات پشت و دیگر اضمادات گویند علاج صرع اطرافی خواهند آمد در اینجا مفید بود قدمای محمود مثل شوربای مرغ و کباب آن با نان خشکار و پلاو مرغ دلوه و دراج بخورانند و بعد طعام مربعین

مقوی دماغ و نافع بخار که دران عصاره صلیب با شد مداومت نمودن بسیار مفید ست مانند جوارش مصطکی مرکب صلیخان معجون اسطوخودوس الشیان و حب صلیب و جندبیدستر و قرابادین اسطوخودوس

علاج صرع دماغی بلغمی

اول تنقیه مادهٔ بلغم نموده آنرا بسهل آن و حب ایارج بکرات تنقیه نمایند و یا بقول حکیم علی شریف از بادیان بیخ بادیان اصل السوس مگاو زبان اسطوخودوس سیاوشان هر یک چار ماشه موز منقی ده دانه انجیر سفید چار عدد سیالیوس شش ماشه عود صلیب یکماشه گلقند عسلی چار تولهٔ منضج داده نیسون نخیسیده بدهر یک شش ماشه عسلی یک تولهٔ فقاح از خرچار ماشه مغز فلوس شش تولهٔ افزوده مسهل دهند لیکن فی نوبت نباشد که مضر ست و گاهی حب النیل و بسفایج هم در مسهل افزوده میشود و حب شبیار و حب هلیله و حب اسکندر و حب فاوانیای علویخانی نیز بهر تنقیهٔ دماغ مفید و بعده بغراغر و عطوسات و سعوطات مادهٔ باقی را مستاصل سازند مثلاً ایارج فیقرا در آبیکه صعتر و عاقرقرحا جوشانیده باشند حل کرده قدری آب کامه اضافه کرده غرغره کنند و دیگر غراغر منقی دماغ بعل آرند و آنرا کندش و فلفل و مشک و فاوانیا نشوق کنند و اگر یکدرم اسطوخودوس عاقرقرحا العسل سعوط کنند تنقیه تام دماغ کند و سعوط هندی و کذا پوست بیخ عشر بشیر نر بسایده مصاف کرده سعوط کردن مفید و اسطوخودوس منتر بندق هندی دارچینی مساوی و یا عود صلیب کندش مساوی سوده در بینی دمیدن نیز معطس ست و نفوخ عاقرقرحا و حاشا و جندبیدستر بسیار مفید ست و کذلک دارچینی و مشک و کذا خرزل سفید و فلفل سفید سوده دمیدن نافع و فلفل و جندبیدستر باریک سوده در بینی نفوخ کردن نیز مستاصل مادهٔ است و گویند که نفوخ مغز سر موش خشک کرده بقدر نیم ماشه هر روز تا سه روز شفای کلی بخشد و ایضاً بعد تنقیهٔ بدن و دماغ بهر تعدیل مزاج بمعجون سیالیوس و سکنجبین عنصلی و تریاق الذهب و حب جندبیدستر و حب فاوانیا با عرق اسطوخودوس مداومت کنند و یا معجون زبیب و معجون الصرع و معجون محمد زکریا و معجون ابن ماسویه و معجون اطبای گیلان و معجون صلیب و استعمال نمایند و دیگر ادویهٔ مرکبه مثل اطریفل اسطوخودوس و عقار المسک علوی و مروحب اسحاق و معجون فولاد و معجون قیصر و تریاق ثمانیه و تریاق شیخ الرئیس و اسوود سلیم و اصغر سلیم و سوطیرا و شلیشا نیز نافع ست و یا اسطوخودوس سوده با طریفل صغیر سرشته بخورند بالایش گل بنفشه پرسیاوشان بادیان اصل السوس جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند و اسطوخودوس با عسل نیز منقی دماغ ست و با دزنجبویه نوشیدن مفتح سدهٔ دماغی و نافع از برای صرع ست و عرق منڈی مرکب نیز مفید ست و کذا مرهای مسیح و بطیخ مرزنجوش و پودینه و صعتر و بابونه و اکلیل الملک شبت و اسطوخودوس و نمام و عود صلیب سرنطول نمایند و سر بنجار آن دارند و هر صبح باضت معتدل کنند و بدن را جاللند بنحوی که دست را از اعلی باسفل آرند و ابتدای مالش از دست و پا کنند پس سر را نیز بمالند و حتی الوسع تلطیف تدبیر نمایند و غذا گوشت تیهو و دراج و مرغ و کبک و دیگر حیوان خفیف قلیل الرطوبت مثل شفنین مسبر بکشنیز خشک سازند و از بقول و اغذیهٔ بارد احتراز کنند و بجای آب را عسل یا عرق بادرنجبویه و هندبا و بالای طعام این معجون بهندبادیان سه تولهٔ قاقلهٔ کبار دو تولهٔ عود صلیب یکنیم تولهٔ نبات برابر خوراک دو مثقال و گر بعض ادویهٔ مرکبه که در صرع بلغمی معمول ست اطریفل اسطوخودوس تالیف حکیم معتمد الملوک تنقیهٔ اخلاط غلیظهٔ بلغمی و سوداوی از بدن و دماغ کند و نافعست از برای صرع سوداوی و بلغمی و برای لقوه پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیلهٔ آمله سنای مکی تربد سفید مدبر بسفایج اسطوخودوس افتیمون هر یک پنج مثقال غاریقون سفید مصطکی ریوی فاوانیا تخم سیالیوس مجرا زمغز هر یک دو نیم مثقال موز منقی مغز تخم برآورده ده مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شش مثقال چرب نموده موز را بگلاب بپزند تا مهرا شود صاف کرده با نه زن ادویه عسل المقوام آورده ادویه را بآن بسرشند و بعد از چهل روز استعمال نمایند خوراک تا چهار درم و برای سهال تا شش درم اطریفل مسهل منقی دماغ ست و مجرب در صداع مزمن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی بلیلهٔ تنگی پوست بلیلهٔ آمله بسفایج اسطوخودوس گاوزبان غاریقون بادیان هر یک عدد دو مثقال موز منقی سنای مکی هر یک دو تولهٔ تربد موصوف یکتوله مغز بادام یکتوله را ادویه بسایده

بر روغن بادام یا روغن گاو چرب کرده خورد و چند یوم آورده بسر شب خوراک دوم تولد بعد نفع بشربت اصول گاوزبان مضاف کرده میشود و نخست نیم درم حب اسکندر مع روغن بادام و تخم
خرفه و عشه و تهماي بلغمي النافع و اخلاط نرم را دفع کند شحم حنظل سقمونیای مشوی خربق سیاه مقل ازرق هر یک یکدرم فربیون نطرون هر یک نیم درم کوفته بخته آب
کرنب سرشته حب سازند شربتی یکدرم حب فاوانیا مسهل منقی دماغ از علویان فاوانیای مرد و مثقال جند بیدستر مشک تبتی هر یک یکدرم حب المسلطین مدبر
یکنیم درم مقدار نخود جهاسازند خوراک سه عدد نوع دیگر درین باب حب الملوک مدبر سرگاوزبان سبز سه تولہ تربد بسفیداسطوخودوس مغز بادام هر یک دو تولہ بخمیر صلیب
فاضل کرده هر یک یکتولہ کبیر اوده مثقال جهابقدر شحم سازند شربتی سه عدد وقت خواب دو حب وقت صبح با آب گرم چیزی که برای صرع نظیر ندارد از جامع الاعتمادی
مرحوم صبر سقوطری مقل ازرق هر یک یکدرم سقمونیا ربع جزو کوفته بخته با آب حب سازند خوراک یکمثقال برای طفل شش ساله قیراط حب صرع افتیمون اسطوخودوس
بسفایج نمک هندی غاریقون سفید هر یک نیم دانگ بدرموصوف پوست هلیله زرد شحم حنظل کتیرا سقمونیای مشوی هر یک یک دانگ سایچ فیقرا هر مثقال کوفته بخته
با آب سرشته جهاسازند یکشربت حب تفریح گوشت سنگ پشت سه تولہ حب صلیب سه درم فلفل سفید چهار درم جند بیدستر دو درم درس قدر فاضل جهاسازند دو درم
بخورند و دوائیکه از برای صرع مزمن نافع از حکیم علویخان تفصیل جزو باعود قماری صلیب موج ترکی زرنباد جند بیدستر قسط نارمشک کوفته بخته بسرکه نخست شستر روغن بادام کهنه
اندکی گرفته نشوق نمایند باقی را بر طرف کنند ایضاً مجرب برای صرع از والد حکیم محمود قرص استیل نفاح زبوا اسطوخودوس صلیب تخم سپستان هر یک نیم درم صعتری دو درم جند بیدستر جدوار خطائی
هر یک دو قیراط کوفته بخته بسکنجبین عنبلی غرغره اسطوخودوس هر یک یک دانگ قیه سرشته دو حصه نمایند یکحصه صبح با عسل پنج مثقال در گلاب تر قی انفستین جلکرده بخوشند و حصه دوم آخر روز
با گلاب بمثقال نبات سفید دو درم تخم خربزه خشک نغشند و وای هندی صلیب کند صرع بعد تنقیه دماغ تسعیط آب بارکتائی یا بنداز بادیه که مرتبه سپل صرع
کباب بیضی جزو بیصعتری چیته عاقرقرحا چنگ سفید مساوی کوفته بخته آب گرم هفت درم حب بقدر نخود دو بسته هر روز یکی بدهند و اخراز ترشی حبادی و غرغره کنجد از یم شش
سعوط هندی جهت صرع متمادی از مجربات استادی مرحوم بارکتائی خرد خشک کرده کاه پنهان بکهنگی هر یک شش ماشه کوفته بخته ناس تنباکو بوزن چهار بصلوان تخم
هر روز دو بار بقدر دو ماشه ناس گیرند سفوف تالیف حکیم الکمل خاکبر برای صدر و برودت دماغ مجرب نوشته و صاحب معجونی برای صرع مفید گفته روغن عقربی زنبار صعتری بزیم قاقم
مقرض بیدان تخم بادرنجبویه گاوزبان قاقله صغار هر یک سه ماشه جند بادسپیجی عود غرقی هر یک یکماشه عود صلیب بیگ فرنجمشک دارچینی سلیخه سنبل الطیب جوز الطیب دو ماشه سورنجان مصری چهار ماشه
بهمین شش ماشه کوفته بخته سفوف ساخته نبات سفید هم وزن ادویه داخل نمایند خوراک شش ماشه بعد قهوه اشربه مناسبه شربت اسطوخودوس منضج مواد دماغی بلغمی مفتح سدد نافع صرع
اسطوخودوس دو درم بسفایج گاوزبان پرسیاوشان بابونج عود صلیب اصل السوس هر یک پنج درم زوفای خشک اسارسا سنبل الطیب سوس بادیان هر یک سه درم مویز منقی هشت درم انیسون
هفت درم عسل قند سفید بالسا صفه مغز بادام دو یه بقدر شربت بسازند خوراک هفت مثقال عرق صعتر مرکب کنافع صرع و ام الصبیان و باهم طعام و دافع نفخ معالجات صعتر قاسی
بیخ طرفا انیسون کاشم خولنجان نانخواه بادیان هر یک پنج درم عود غرقی چهار مثقال عود غرقی چهار مثقال بستو عرق کشند عرق مسترخی مرکب صرع و فالج القوه و ضعف معده و باه را نافع مست و نسیا خون را
دافع مسترخی گل و برگ و شاخ و بیخ بیخ انار بادیان یک آنار بسنگ گل و برگ و شاخ و بیخ یک آناره چینی هیل جوز بوا بیخ بید انجیر هر یک یکدرم علی الرسم عرق بکشند
معجون الصرع از جالینوس و تجربه حکیم مومن نیز رسیده عاقرقرحا مثقال کوفته بخته در صلایه سنگ با سرکه کهنه دو مثقال بسایند و با عسل بسرشند خوراک دو درم
ناشته هم با آب گرم باید دقت ناسب معجون ابن ماسویه ای صرع بلغمی سودا دی نفع کند مویز منقی بخشد زعفران یکدرم حب الفار سعد سلیخه اکلیل الملک اظفار الطیب یک یک درم
سنبل الطیب فرفیون هر یک یک درم قصب الذریره نه درم دارچینی مویز منقی علک البطم هر یک بست و چهار درم کوفته بخته با عسل کف گرفته سه چند ادویه بسرشند خوراک یکدرم
معجون محمد زکریا دو هفته که نوبت صرع بود اگر دران هفته صرع نیامد بعد هفته شود و بعد دست آن صرع زائل گردد فالج و لقوه

بهتر افتیمون اسطوخودوس بسفایج عاقرقرحا مساوی سکنجبین عنصلی یا سکنجبین سادهٔ مقدار کفایت معجون که اطبای گیلان جهت سلطان محمد هاشم صرع یافته بود و مجرب است برای صرع سبب بلغمی بلیله کابلی تربد بیخ زنجبیل مصطکی عود صلیب هریک یک مثقال اسطوخودوس یکمثقال بلیله سیاه آمله هریک شش مثقال ارچینی چهار مثقال بوزیدان سه مثقال عسل مخلص بمقدار چهار برابر استعمال نمایند خوراک یکمثقال **معجون نافع صرع** که بانحقان و حشت مزاج باشد پوست بلیله زرد پوست بلیله آمله بلیله سیاه پوست بلیله کابلی هریک بیخ برگ بادام چوب نمود اسطوخودوس هریک نیم درم عود صلیب دارچینی صعتر فارسی قرنفل هر واحد یکدرم عاقرقرحا نیم درم کشنیز مقشر ا بوده مغسول گاوزبان گل گاوزبان یکدرم مویز منقی یکچند عسل دوچند **معجون عود صلیب نافع صرع** عود صلیب عاقرقرحا پوست بلیله کابلی هر واحد یکدرم جندبیدستر چهار درم زنجبیل اسطوخودوس دارچینی هریک سنبل الطیب ملک البقم مصطکی زرنباد هریک دو درم عسل سه چند خوراک یکمثقال تا یکنیم مثقال **معجون قیصر صرع و فالج و خفقان** بارد و در معده که از سودی بود و نفس و قوای متلائی را نافع باشد و سده بکشاید مشک دانگ و نیم عنبر ی زرنباد مروارید ناسفته هریک نیم درم جاوشیر یکدرم جندبیدستر ربالسوس سلیخه قسط تخم فلفل سیاه انیسون بیخ سنبل الطیب فلفل هریک سه درم عسل دو چند باسه چند شربتی قدری یک نخود تا یکدرم **معجون سیسالیوس** که جهت صرع بلغمی نافع است از شرح حکیم مؤمن و گفته که در صرع بلغمی مثل او دوائی نیست تخم سیسالیوس اسطوخودوس عاقرقرحا اصل السوس هریک دو درم عود بلسان بسفایج نمامانی تازه خربق سفید زراوند مدحرج هریک نیم درم غاریقون پنج درم کوفته بیخته با عسل مقوم با آب عنصل که عسل و آب عنصل هر دو را قوام نموده باشند معجون سازند شربتی یکمثقال و اگر با سکنجبین عنصلی بسرشند هم خوب است و در نسخه دیگر حروف یکنیم درم عود صلیب دو نیم درم نیز داخل ست **معجون اسطوخودوس** انعلویخان که در صرع بعد طعام استعمال کرده میشود اسطوخودوس افتیمون عاقرقرحا بسفایج عود صلیب هریک چهار مثقال مویز منقی ده مثقال عسل سه وزن ادویه بسرشند شربتی دو مثقال **معجون جامع الاسرار** تالیف اطبای که مجرب ست برای تنقیح سدد و تقویت دماغ و ازدیاد او در عقل و حفظ و تنقیهٔ ریاح و صرع و غیره بالجمله نافع سائر امراض دماغ ست ترکیب او را یاد دارند پوست بلیله کابلی یکجو غاریقون پنج عدد کشنیز خرد اشته تخم کرفس صعتر هر واحد نیم جو گل سرخ مصطکی سنبل الطیب هندی هر واحد یک جو زعفران قسط مشک عنبر لادن هر واحد یک جو ترنجبین هم جو بقدر حل کردن ست در گلاب حل کنند و باقی عقاقیر را بسایند و با هم چند آن شهد کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال گاهی آنرا آب باویان و کرفس سرشته جهت سیساز ند گاهی بدان تخم خنا چند عدد با قرقرحا میشوده بغایت نفع میکند گاهی حل کرده طلا میسازند بدان معجون نمایند مؤلف گوید که اگر این معجون را در صرع استعمال نمایند تخم کرفس و آب او که در خاصیت مصرع ست داخل نکنند بلکه عوض او تخم سیسالیوس یا انیسون اضافه سازند **اقوال خداق** مؤلف خلاصة العلاج مینویسد که نخستین بنفیج و بلطیف ماده مشغول شوند بدان مطبوخ عنب الثعلب دیان گاوزبان اصل السوس اسطوخودوس سیسالیوس کدام دو مثقال عود صلیب نیم مثقال جوشانیده صاف نموده گلقند ترنجبین هریک ده مثقال حل کرده صباحا نوشند و در مقدار اوده بحسب قوت مزاج بکاهند و بیفزایند و بعد نضج با یارج فیقرا و غاریقون و سیسالیوس مصبر سقوطری بدن را پاک نمایند بعد ازان بمعجون اسطوخودوس تنقیه دماغ فرموده معجون سیسالیوس با سکنجبین عنصلی چند روز صباحا مداومت کنند و در هفته یکبار عاقرقرحا باریک سوده با عسل سرشته یکمثقال آمیخته بدان اسطوخودوس جوشانیده بیاشامند و اگر احیانا باز خود کنند مضایقه نیست پس کرفس کنند و ایارجات کبار چون ایارج روفس مشرودیطوس و تریاق کبیر بدهند و معجون ایام رحت مناسب ست سیسالیوس اسطوخودوس هرکدام دو درم غاریقون پنج درم قرصانا حلیت نه عدد مدحرج هرکدام یکدرم کوفته بیخته با عسل که مثل آن آب عنصل قوام آورده باشند بسرشند شربتی یکمثقال و اگر در ایام حرارتی عارض شود سکنجبین اطفا نمایند و باز بمعالجهٔ نخستین مشغول گردند و دوائیکه دران غاریقون یکمثقال ست و در قول صاحب کامل خواهد آمد در وقت باعث تنقیهٔ غلیظ مورث ست و معجون انطاکی که بعد ذکر ادویهٔ هندیه مفید قسام صرع مسطور شد نیز از مجربات ست **سویدی** گوید که شربت تخم سیسالیوس و اسطوخودوس و اذان الفاره عصارهٔ آن و آب شاهتره شیشمان و ایرسا تخم کندر و برنگ کابلی حکما ذریوس و شیح ارمنی هلیله زرد بیاموزگ عنبر

در دهن آنچه تخم او روح و بقاله او داشته و جاشیر مروج و روغن بلسان و کاشم هر واحد نافع و کذا غاریقون تنها او سکنجبین عنصلی بسرشت او زان بجلاب و کذا نطا
یک درم بشربت بادرنج و کذا طبیخ بیخ خودرو کذا بر گ او و یک مثقال مسل تا سی روز و کذا سکنجبین تنها او صمغ بطم و فقاح او خرجسا خته و کذا بیخ فاشرا هر روز
یک مثقال تنها او بشراب و کذا کرم پیضا هر روز دو درم تا سی روز متواتر بشراب پخته و کذا قلوب کرم سوده او کذا سرکه عنصل و سکنجبین آن و بصل او مشوی بعسل
یا سکنجبین عسلی سرشته یک مثقال و کذا فاوانیا و تخم او نیم دانگ با آب یا دو درم از آن ساییده بگلقند عسلی سرشته و کذا قرطمانا دو درم و کذا الادن بیخ دانگ سکنجبین عنصلی
و کذا تخم حنظل و یا آب آن بعسل یا بقبلا و مطبوخ و کذا تریاق فاروق بطبیخ صعتر و تخواه وزیره و کذا زراوند مدحرج با آب سرد و کذا غربق سفید کنیم درم نیسون نیم درم
و سقونیا سدس درم و کذا بیخ اتحوان مثقال هر روز بطبیخ فاوانیا سی روز متواتر و یا هر روز دو درم بشراب بجانی بست و پنج روز متوالی و کذا قاقلیا کبار دو درم و کذا قاقله
صغار سکنجبین کذا قنطوریون دقیق تنها و با سطوخودوس کذا برگ قسطرن آب گرم یا بشراب بست دیگر روز و کذا شوعلج و زرنباد و حنظل یا تخم یا روح و شق یک مثقال
و قسط و فستقین و بلیله کابلی هر واحد بعسل خوردن و کذا بنگ دو درم و کذا زهره بیخ سکنجبین عسلی و کذا تخم خبکشت با آب و کذا ریوند مکی سوده دو درم هر روز تا مدت
بست و پنج روز متواتر و کذا خولنجان دو درم دائم و کذا دارچینی با آب و کذا احمل سه مثقال شراب کهنه چوشانیده تا یک جانده هر روز دو درم ازان نوشیدن
عجیب است و کذا روغن حرمل با آب مرزنجوش و کذا احمل دو درم در یک رطل آب جوشانیده تا پنجاه درم باقی ماند هر روز ده درم ازان نوشیدن و کذا بر حلتیت مجوف
بلع کردن و یا تنها و کذا روغن عاقرقرحا هر روز نیم درم تا یازده یوم نوشیدن و کذا حب بلسان یک مثقال خوردن و ضماد و شرب زراوند طویل با میعه سالا با بیخ کبر و شق
و سعوط آب سداب یا حلتیت با آب مرزنجوش یا با آب سلق و یا قاقله کبار و یا کبریت بقدر حبه بشیر دختر یا روغن بادام یا روغن سداب و یا آب شابانک یعنی برنوف و یا بیخ
سوده بمشک آمیخته سه جبه یا زهره سمانی با آب مرزنجوش و یا روغن عاقرقرحا و یا روغن تخم فاوانیا و مشک و زعفران و آب سداب هر بقدر نیم درم چند بار و یا آب برنوف
و روغن حب عود صلیب ابو سهل گوید که اگر خلط بلغمی باشد تنقیه بدن بحب قوقایا و حب اصطمخیقون کنند و این حب نیز نافع ست شحم حنظل اسطوخودوس چند بید ستر
هر واحد یکجو و ایارج فیقرا چهار جزو و غاریقون دو جزو و ترمد پنج جزو و منفعت شاذریطوس عظیم ست چون در یکشربت آن نیم درم الفیمون دو درم انگ شحم حنظل آمیزند
و همچنین ایارج جالینوس سه درم و لوغاذیا چون مطبوخ بلیله سیاه و افیمون و بسفایج و مویز منقی و نمک هندی و اسطوخودوس بخورند و بعد استعمال این اشیای مسهله
غرغره بچیزی مقطع و منقی مضمول غلیظ مجتمعه اولاً فاولاً استعمال نمایند مثل ایارج فیقرا و سرکه عنصل حل کرده و همچنین نوشادر خشک عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و مرارک
مدتی استعمال کنند باین طور که اطعمه را کم و شیرین بخورند تا آنکه از طعام و شراب ممتلی شوند و ترب کودان خرق خالیده باشند طرودقی کنند در باضت و تدبیر ملطف
و معاجین منقی مبدل خراج مثل مشروطوس و ایارج رفس معجون هر مس استعمال نمایند و این معجون دائم بعمل آرند و سعوط آن همان دعای قرص اقیل ست که در علاج کلی
در قول شیخ گذشت لیکن بیخ او زن حب الغار چهار مثقال بیخ فاوانیا سه مثقال و جندبیدستر دو مثقال ست باقی بدستور بادام بعسل سکنجبین عنصلی بخورند و عاقرقرحا
عظیم المنفعت ست چون تنها سوده بعسل آمیخته در هر اندک مدت یک ملعقه ازان با آب گرم بخورند و یا این معجون استعمال نمایند عاقرقرحا سیالیوس اسطوخودوس هر واحد
دو جزو غاریقون پنج جزو قرطمانا حلتیت خولنجان زراوند مدحرج هر واحد دو جزو بیخ سوسن بعسل سرشته هر روز یکدرم بخورند و تریاق اربعه در تبدیل مزاج او سیار نافع ست
چون در ایام زمستان در خریف بطبیخ فوفای خشک سکنجبین عنصلی آنرا بخورند گاهی این معجون نیز استعمال کرده میشود و مفیدی افتد و تبدیل مزاج میکند و بیخ فوفای خشک
عاقرقرحا هر واحد هشت جزو اسطوخودوس غاریقون سنبل الطیب هر واحد چهار جزو آب عنصل تا بعسل قوام نموده او دویه بدان بسرشند بوعلی مینویسد که در صرع بلغمی
افضل چیزی که بدان استفراغ کنند ایارج شحم حنظل و ایارج هر مس ست استعمال او هر روز بقدر نیم درم صبح و نیم درم شب عظیم النفع ست و اگر با بلغم استلای خون باشد
فصد نیز بطریقی که در علاج کلی صرع و ماقی مسطور شد بگیرند و همچنین تنقیه ماده از تربد و غاریقون و اسطوخودوس و ایارج رفس خاصه نافع ست قرشی مینویسد که در صرع بلغمی
مینویسند که بعد نضج تام و تصحیح مجاری و مسالک مثل مغلی جلوه شربت اسطوخودوس و ملا تنقیه بدن پس تنقیه دماغ از بلغم بحب ایارج یا حب قوقایا و ایارج لوغاذیا
کنند یا دوای معمول شحم حنظل و سقونیا و نمک هندی و کتیرا و مقل ازرق هر واحد یک درم اسطوخودوس مثقال غاریقون نیم درم الیله کابلی و سیاه و ایارج فیقرا چهار
یک درم و هندا گر قوت قوی و زمانه ربیع یا خریف باشد و با این معجون زبیب هندی الیله کابلی و زرد و بلیله و آمله اسطوخودوس هر واحد ده درم عود صلیب پنج درم

عاقرقرحا بدرم کوفته بیخته با مویز منقی یکه طل بسرشند شربتی بخورند روزی یا دو مرتبه صبح و شام بعد از غذا یا ایارج فیقرا بطبوخ خود دوس غاریقون هر واحد یک درم مثقال ازرق و کتیرا هر واحد یک درم بخرباتند وهنگام ضعف قوت مقدار این دو یک گنند و شربت سکنجبین عنصلی نافعست گویند که آن در چهل روز شفای بخشد و شربت اسطوخودوس منقی دماغ و مقوی آنست و این معجون سیسالیوس مصرع مجرب النفعست چون هر روز یک مثقال بخورند و بعد آن سکنجبین آب گرم مالیده بنوشند سیسالیوس سه مثقال حب القار خراوند یک درم فاوانیا حلتیت طیب حب بلسان هر واحد دو مثقال جندبیدستر قرص اقیل هر واحد یک مثقال مصطکی گهت گرفته بهر شند و اگر بعد این سکنجبین عنصلی بنوشند ابلغ و انفع بود و گاه بعد تنقیه احتیاج بتنقیه نفس دماغ از فضول ما بقی بمثل سعوطات و عطوسات و نشوقات می افتد این سعوط خفیفست بگیرند بندق هندی ربع درم و در آب چشمه حل کرده استعمال کنند و این سعوط قویتر از آن ست صبر عصاره قثاء الحمار هر واحد ربع درم بماء العسل استعمال نمایند و واجبست که عقب سعوطات روغن گل نیم گرم در بینی چکانند تا خراش و قروح در بینی پیدا نگنند و گاه بعد تنقیه حاجت بتبدیل مزاج بمثل تریاق کبیر یا معجون فلاسفه یا شربت بطوس و قسیم مثل سداب و مشک غنبر میشود اگر سوء مزاج بارد مستحکم باقی بود و از جغرات و غیر اشیای مضره که سابق مذکور شد پرهیز حتما کامل گوید اگر غلظ خلط غالب باشد باید که تنقیه بدن باستعمال قی باود یه مقطع و ملطف بلغم کنند لاسیما اگر بلغم محتقن در معده باشد و قی آبی کنند که در آن ترب و شبت و بادیان جوشانیده باشند بسکنجبین عسلی و قبل از دو و بعمل از ند بعد از ان حب اصطمخیقون و حب ایارج بعده ایارج لوغاذیا با آب بطبوخ سیسالیوس و اسطوخودوس مذکور بنوشانند بدهند و غرغره بایارج فیقرا و یا اندک زوفا و خردل بسکنجبین عسلی و عنصلی کنند و ایضا این معجون که از قبیل ایارجات و در این مرض عجیب النفع ست بدهند و سعوط همانست که مذکور ان قرص اقیل ست و در علاج کلی صرع در قول شیخ گذشت بهر روز یک مثقال از ان با سکنجبین عنصلی ده درم بدهند و اگر در هر هفته عاقرقرحا بدهند بطوریکه در قول صاحب خلاصه مسطور شد انتفاع یابند و این دوا نافع صرع ست حب بمبشت و فلفل سفید تربد و فربیون و خربق سیاه همه مساوی حرف شود بهت درم یکدرم گرفته در حنظل کاویده شحم او در کرده پر نمایند و با آب انگور و بیخ بنفشه پرکرده بتنور یکه خاکستر گرم باشد یکشبانه روز بدارند و صبح یا چهار پایک صاف کرده بنوشند و اگر مرض عود کند مکرر نقره کنند و ایارجات کبار مثل لوغاذیا و ایارج رونس و هندو ایضا در این باب شربت بطوس و تریاق کبیر نافعست گویکی از این هر روز بقدر حاجت بدهند ایضا صاحب این مرض ابدهند غاریقون یک مثقال نرم اوند و در جرح پنج قیراط سیسالیوس نیم مثقال همه را سوده شکر طبرزد بر آمیخته با آب نیمگرم بخورند که بالهام محدث این مرض باسهال سازد این هیته الله گوید که اگر خلط فاعل صرع بارد باشد اسهال بسحب قوتا یا کنند و تلطیف تدبیر نمایند سکنجبین عسلی بنوشانند و جلنجبین بخورند و غذا نخواب دهند و اگر قوی ضعیف باشد بحکم حیوان خفیف قلیل الرطوبت کثیر الحرکت مثل عصافیر و مراج دجاج نافعست شفا بین دهند و بحرکت معتدل امر نمایند و شراب بیخانی بنوشانند و تقلیل غذا کنند و نشوق فلفل و کندش و مشک بعمل آرند و از بقول بارده و اغذیه بارده خوف نمایند و صبح مزنجوش و پودینه و صعتر بسر بزنند و فاوانیا نشوق کنند و در گردن او یزند جرجانی و ایلاقی مینویسند که استفراغ بحسب اصطمخیقون باید کرد و اگر تشنج تقدم دارد و دانگ ایارج فیقرا بخورند صواب باشد و اگر هر سه شب یکبار خورد هم صواب باشد و این حب غاریقون در صرع دماغی نافعترین چیزهاست ایارج فیقرا غاریقون هر یک درم شحم حنظل دو دانگ خربق سیاه مقول نیم مثقال هر یک دانگی دنیم حسب دستور حب بسازند و این یک شربت ست دو ایارج لوغاذیا و ایارج رونس و ایارج جالینوس نافع باشد و از مصاحبین کبار شربت بطوس و معجون هرمس سود دارد و ابن سرافیون میگوید دو دانگ شحم حنظل با یکشربت شربت بطوس سرشته بدهند و اگر نیم دانگ افتیمون نیز از این هر دو صواب باشد ابن الیاس گوید که تنقیه دماغ و بدن بحب ایارج و حب صبر مطبوخ تربد حقنه قوی کنند و هر صبح جلاب یا زبادیان و انیسون و بادرنجبویه هر یک نیم درم و گلقند دو درم بنوشانند و غذا نخواب بشیر بخورند و بعد ظهور نضج و قاروره تنقیه بدن باین حب کنند ایارج فیقرا یکدرم تربد صبر سقوطری هر یک نیم مثقال انیسون حب القیل هر یک نیم درم شحم حنظل و نمک هندی هر یک بیست مثقال مقل کثیرا و مصطکی هر یک دانگی کوفته بیخته آب باذیان سرشته جهار سازند و بحب قوتا یا بحب اصطمخیقون نمایند و در تلطیف تدبیر مبالغه کنند و از غذا بنخود و گوشت دراج و ماکیان تهیه بدارند و چند بیدستر و فرفیون نیز قدر حل بسقوط کنند و تعدیل و تریاق بدهند و تعاهد به تناول شربت بطوس و این معجون سیسالیوس کنند و نسخه آن در قول ابوسهل گذشت لیکن بجای عسل سکنجبین عنصلی معوا از آب عسل ست شربت یک مثقال سجستانی مینویسد که هر صباح جلاب یا زبادیان و سیسالیوس هر یک بیست درم گلقند پانزده درم

بنوشانند غذا موزه بخورند بهتر و مغز قرطم و دارچینی و سداب و هر یک را یک مثقال بکوبند و بیامیزند و با این جوشانده بنوشند و این جوشانده را بولس بن ایاس گذشت لیکن در اینجا وزن هر یک را یک مثقال تمام و بر وزن هفت درم کرده و بیامیزند و هر شب یک درم و نیم بکار دارند و نمک نیم درم و نیم بکار دارند و این جوشانده برای آن مناسب است بسفالیج اکلیل الملک هر یک پنج درم شبت یک مشت با این تخم سداب هر یک دو درم بورق تر بدست هر یک سه درم شکر پانزده درم روغن گاو پنج درم حسب بسم مرتب کرده بعمل آرند معجون سیسالیوس که در علاج کلی صرع بقول شیخ گذشت اگر قوی صرع خصوصاً بلغمی را نافعست و یا سیسالیوس عاقرقرحا علیحده زیاده مدر صرع هر دو را حدیکدرم کوفته بیخته بسه چندان سکنجبین عنصلی آمیخته بشربتی یک مثقال بعضی دین هفتی که بیخ اشرس ست درم زیاده کرده اند ابن نوح گوید که بلیعه زند فابرای اذیلوس و دیوان خلقی کثیر از این علت صحت یافته زیرا که تقطیع خلط غلیظ میکند و خلط غلیظ که در معده و صدر متولد شود دفع می نماید و دران سه قوت ست که بدان تنقیه رطوبات میکنند یکی تنقیه و جلا دوم تلیین سوم لوذ لیکن هندستان استعمال کنند و اگر بابستان باشد شربت افسنتین با سکنجبین عنصلی و هندچون بدین تدبیر خلط لطیف پذیرد اسهال متواتر کنند مقوقا یا و المصطکی فیقون و افضل دران این جست و نسخه او جانست که در قول ابوسهل گذشت لیکن در اینجا وزن غاریقون شش درم و قنطوریون هفت درم شربت انزروت سه درم و اصل اشیا بلی ایشان نیست که در یک شربت مشروط بیطوس با دو دانگ شحم حنظل و دو دانگ افتیمون بخورانند که باین خلقی بسیار شفا یافته و اگر فایده نکند ایارج جالینوس و لوغاذیا و هندی و غرغره بطبیخ زوفا و خردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر معتر و مری بنبلی کنند و قوی تر ازین آنست که در یک رطل سکنجبین عنصلی اعظم خردل سوده آمیخته غرغره سازند و در هر اندک ایام قی استعمال نمایند تا معده نظیف نقی گردد و غذا در او هضم و تبهو و قلایا و مطبخات بلغم پیش جوان دهند و اگر سودا غلبه شود فلفل و دارچینی و مانند آن دهند و بهترین شربه برای ایشان سکنجبین عسلی و شربت افسنتین ست و هر مسن ذکر کرده که باین معجون صرع زائل میشود و سیسالیوس حب الغافل هر یک سه درم زده آرند و در جوارش فلوانیا هر یک شش درم چند بیدستر قرحا و ماهیت خوشبو غاریقون عنصل بریان هر یک یکدرم همه را در سرکه خمرلت کرده بعسل کف گرفته با سکنجبین عنصلی بسرشند و ثابت گفته که تبدیل مزاج معجون نجاح کنند و بهتر ازان تریاق و تریاق اربعه ست هر روز یک مثقال بخورند و مداومت شربت سکنجبین عنصلی کنند و این معجون نیز تبدیل مزاج کند و جوارش هطوخوروس هر یک پنج درم فلفل بنجبیل سنبل هر یک پنج درم غاریقون دو درم و نیم آب عنصل تراشیده مثقال و عسل انداخته بقوام آرند و دو درم سرشته هر روز بقدر بندقه بخورند و ادرار بول دین علت نافعست و علی بن زین گوید که صرع به نمیشود و قول در علاجش فضول ست بعده گفته که این دو صرع را نفع میکند بگیرند حرمل صد درم مورد بول نرگاو شش سه روز تر کرده بول را بریزند و حرمل را در آفتاب خشک کنند و کوفته بیخته بگیرند اصل و بیخ هر یک پنجاه درم و بگیرند جاوشیر صد درم مورد بول نرگاو شش یکشبانه روز تر کنند پس بدست خوب بمالند و صاف نموده او دویه بدان بسرشند و در خلوت گیرند و صد دانه چهل روز بدارند و هر روز حرکت دهند یکدرم تبه و هر گاه بول خشک شود دیگر اندازند بعد ازان سه درم با آب نیمگرم تا ده هفته بخورند و آهن گوید که صاحب صرع را این شیافه نافعست تخم کرفس تخم جرجیر هر یک چهار درم نمک سکبینج هر یک پنجدرم کوفته بعسل شافه ساخته بردارند و اگر صرع کهنه گردد باید که بر سر و صدغین و قفا داغ نهند جابر میگوید که اگر صرع از اجتماع فضول در جمیع بدن بود اختصاص راس بدان باشد علاجش وضع محاجم بر ساقین اولاً و بستن ساقین و مالیدن قدمین و تضمید آنها باین ضمادست خردل سیاه پنجاه درم عنصل غیر بریان صد درم همه را بایک سوده بسرکه عنصل آمیخته بر ساقین و قدمین ضماد نمایند بعد ازان فصد قیفال اکحل کنند پس زبان بحقنهای مذکوره و امراض بارده مترتبه کنند بعده این حب بخورانند شیطرج هندی سازج هندی هر دو را حدیکدرم ایارج فیقرا دو درم سوده حب ساخته سه درم بهندوانه یا سه شربت باین بخورانند پس غرغره بعاقرقرحا و مویز و خردل ایارج فیقرا و مانند آن متصل سازند و بکنند بیخ و صبر و شونیز سوده عطسه اورند و تلطیف تدبیر بسیار کنند دراین نوع صرع مخوف ست گاه قتل میکند و گاهی صاحب این نوع را این حب بخورانند بگیرند ایارج فیقرا و خرنق سیاه هر دو را حدیکدرم جاوشیر دو قسم زوفای خشک و غاریقون هر یک دو درم همه را کوفته بیخته باین سرکه بسرشند بگیرند سر کرکنه صد درم و یکدرم کندش یکدرم لبان کوفته دران انداخته بجوشانند تا آنکه دو درم بماند صاف نموده او دویه بدان سرشته جمله را کوچک بسازند و بعد پرهیز تمام سه مثقال بخورند و اگر قوت و مزاج مریض احتمال کند خوراندن صحت می بخشد و این علت از سوداوی کسی که سن او از چهل تجاوز کند ازان به نمیشود و مگر در بدایت و زود خمس ذکر کرده که پیری صرع را علاج کردم و آنرا هیضه عظیم مشرف بتلف آن بهم رسید بعده بمرضی مبتلا گردید و مدتی باقی ماند بعده ازان مرض صحت یافت صرع او زایل شد حمار در اوایل علاج صرع تعلیق غاذیا در گردن مصروع ست بعضی قدما

ذکر کرده اند که خربق سیاه و سقمونیا اگر از مقدار شربتی که مزاج غارب بدان طاقت بود زیاده کنند صرع حل کند و باول مجلس اسهال خارج شود و شخصی را تا آنگاه که شروع بتیز شود بیدار حال این مرض ترکیب داده بگیرند تربد و غاریقون و صبر اهلیله سیاه و قنطوریون و چندان بیخ شاهتره که هر سه آن مساوی آن صاف کرده شکر و عسل بدان اندازند تا قوام شربت آرند و بازده درم تا بیست درم بنوشانند که صرع را حل کند و نفع بخشد **گیلانی** مینویسد که حکما اسهال متقیه دماغ باین جهت قبل از استعمال ادویه اخراج خلط مقرر کرده اند که مبادا خلط بسبب ادویه مسهله از جای خود حرکت کرده بجای دیگر رود و علت را زیاده کند و بعضی از اطبا سقمونیا سه درم و اطریفل خرد و سی نیم درم با آب جوشانده بدین کیفیت بن قرفه صعتر آن کرده بنوشانند پس اهلیله زرد و درم اهلیله کابلی پنج درم بسفایج کوفته سه درم اطریفل خرد و سی چهار درم افتیمون شش درم اهلیله سیاه و شش درم اطریفل باقی ماند بعده سایر ادویه را داخل کرده بجوشانند تا یک ربع باقی ماند پس مالیده صاف نموده دو ساعت پیش از طعام یا دو ساعت بعد از طعام بنوشند شخم حنظل ربع درم غاریقون دو ثلث درم ایارج فیقرا نیم درم خربق سیاه یکدانگ کوفته بیخته بعسل سرشته دو ثلث درم بخورند باید که در اسهال بعد نضج خلط و تلطیف آن و تلطیف تدبیر بنوشانند و بکنجبین عسلی و غسلی تنها یا بگلقند عسلی بیاشامند و جذب باد باغذیه بسته بطراوت و نهادن آن بر ابهای محاله و بوضع محاجم مرطوب و غرغره کنند و تقویت رهن مثل زعفران مورد سومن یا بهمین کنند و قدغوره نیز باید دانچه در قول ابن سینا گذشت بدهند و اچینی و کرویا و نیسون و اندرک کشنیز در اغذیه ایشان داخل کنند و امر تقلیل غذا نمایند و بعد اسهال معاجین مبدل مزاج مثل تریاق الاقاقیا یا تریاق اربعه استعمال کنند در ایام خریف و شتا و ربیع برنشا بخورانند و تریاق ثمانیه نیز بسیار نافع است و اگر بکنجبین عنصلی تنها یا بطبیخ زوفای خشک و صعتر و انیسون نمایند گاه ان نفع بین ظاهر میشود بهر آنکه جالی رطوبت ست و چون تنقیه بدن کرده شود قصد تنقیه سر کنند و دایم بغرغره کنند و چیز یکه جالب طوبات بلغمی از سر کند مثل کنجبین و اقحوانی ازان مری بنطی ست و انچه در قول ابن نوح گذشت نوشتق که در قول ابن الله مسطور شد بعمل از ند دست و نهنگشت پودینه و فاوانیا جوشیده بهمین از اشیای مصرحه مسطوره بسیار کنند

علاج صرع دماغی سوداوی

بعد نضج ماده از منضج سوداء حاجت تنقیه بمسهل سوداء حسب افتیمون و هند و بقول **حکیم علی شریف** متطبی که در صرع بلغمی گذشت اند بجوشانند و بنوشند گل سرخ تخم خربزه گل بنفشه برگ طرفا افزوده روند و مسهلها با ضافه افتیمون و بسفایج مسهل سوداء مطبوخ و افتیمون و ترکیبات خربق و حجر الاجرود و حجر ارمنی و اسطوخودوس و اطریفل خرد و سی و بسفایج و اهلیله سیاه و قنطوریون و بقول **تنکشی** اطریفل صغیر مقوی با ایارج فیقرا و حجر ارمنی و الاجرود مغسول هر یک بدو درم خورند و از بسفایج و اسطوخودوس و افتیمون هر یک سه درم حجر ارمنی و الاجرود هر دو مغسول ایارج فیقرا هر کدام نیم درم سقمونیا کثیرا ربع السوس مقل شخم حنظل هر دو احد ربع درم کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده جهای یکبار ساخته استعمال کنند و نیز منقی سوداست **مسیحی** گوید که ماده سوداوی تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون و اهلیله کابلی و شاهتره و اسطوخودوس و ایارج فیقرا و تربد کنند و حب بیاض **حکیم لکل خان** و اطریفل اسطوخودوسی **علویخان** که منقی بلغم و سوداست نیز برای صرع سوداوی و بلغمی نافع و اگر در خون کثرت یابد فصد اکحل کنند و بشرطیکه در بالغ خون گذشت خون بر اندند و بعد فصد یکهفته آسایش داده مسهل و مطبوخ افتیمون استعمال نمایند و اگر بجبین و هند و بلغاب و صندل بنشوند سازند و شربت بسیب بکنجبین سیاه و در بعض اوقات بنوشانند و اگر سوداء با بلغم مرکب باشد حسب نسبه کامل الصناعه که در صرع اطرافی خواهد آمد بدهند بعده عاقرقرحا میزج مقشر غردل جوشانیده مصافی آب تربد داخل نموده غرغره کنند **بالجمله** بعد از تنقیه مدار المسک حاریا مفرح جالینوس و دیگر معاجین مناسبه مثل معجون نجاح و معجون مجوب نجم الدین و اطریفل نجم الدین و معجون راوند بنسخه شیخ بدهند و شربت بادرنجبویه و درم تا بریاق ربعه یک مثقال ایام متوالی بنوشند و در غذاهای گرم لطیف چون مرغن بابونه و سداب و خیری استعمال نمایند و از امتلا منع کنند و اغذیه مرطبه مولد خلط محمود مثل شوربای چرب گوشت چوزه مرغ و ماکیان فربه و گوشت بره و دراج و تیهو و هند و کاهو و کاسنی خورانند و دلک و استحمام و ریاضت معتدل کنند و تقویت دماغ شمومات خوشبو چون مشک و عنبر و گلاب و گل بابونه و غالیه فرمایند و بمقتضای اشتر و روغن گل بنفشه و سیب و سپیدانه تمرخ نمایند و مطوسات مثل مشک جندبیدستر و شونیز و فلوات الطفه مانند بابونه و شبت و مرزنجوش و اکلیل استعمال نمایند و فاوانیا سوده بنی هند که در صرع سودای و بلغمی مفید است از اغذیه مولد سوداشل عدس و باقلا و نخود و نپیرم بقر و قدید پیر نپزند و از استعمال ادویه موصوفه در صرع بلغمی حذر کنند **مسیحی** گوید که گاهی علت از مزمن سوداباشد باید که صاحب آن مطبوخ افتیمون و غاریقون مقوی بصبر و مرغزبق سیاه بنوشانند حسب اسطوخودوس و اطریفل نبیب هند و در بعض اوقات با ایارج حجر ارمنی و ایارج حرف هند و اکثر مدبرین موافق ارباب بالینولیا نمایند **گجندری** مینویسد که هر نوع مطبوخ با درنجبویه گاوزبان مثل السوس هر یک دو درم افتیمون نیم درم با گلقند

پانزده درم تا طبوخ بشنج بدهند بعد تنقیه مذکور طبوخ افتیمون موجب آن که در بالیخولیا گذشت باید کرد و این طبوخ آنرا نافعست پوست بلیله زرد و پوست بلیله کابلی بلیله سیاه هریک بیست مصطگی کوفته سه درم سعد کوفته سه درم مویز بیست و دو درم شاهتره یک قبضه افتیمون سه درم تخم کاسنی و تخم کاهو هریک پانزده درم بدستور معمول مرتب ساخته سحق بنوشند بعد و تقویت دماغ بشمومات حارهٔ شیرخوش مثل کندر و مر و بخور کنند یک مثقال شکر و طیوس با دو درم شربت بادرنجبویه چند روز متواتر بدهند و این دوا اصحاب صرع مزمن و سودی را نافع و عاقل بخشد و از چیزهای مویز منقی هریک پانزده درم اطفال الطیب سنبل رومی سلیخه سعد حب البان هریک سیزده درم قصب الزریره نه درم عفران یک درم بعسل سرشته یکدرم بطور نذکور غرغره مرتب و دوا المتصل کنجبین عنبر صلی و معجون سیسالیوس سابق مذکور شد

علاج صرع دماغی سودی

فصد از فن یا حجامت ساقین کنند و تلطیف تدبیر و تقلیل غذا نمایند و اگر امتلاء زیاده بینند فصد قیفال از هر دو دست یکبار یکی پا از یکدست بحسب اقتضای حال بگشایند و مطفیات خون مثل عناب و شاهتره و کشنیز و غیره استعمال نمایند و رب انار خواه مخواه خورش خوبست و یا عناب پنج دانه شاهتره چهار ماشه درشک یکنیم تولهٔ آلو بخارا بیست دانه عمل خشخاش چهار ماشه سپستان بیست دانه عنب الثعلب چهار ماشه خیسانیده شربت نیلوفر دو تولهٔ داخل کرده دهند و اگر حرارت زیاده بود شیرهٔ تخم کاهو بیفزایند خواه درشک دو تولهٔ تمرهندی سه تولهٔ شربت بنفشه دو تولهٔ کنجبین دو تولهٔ داخل کرده بدهند و تقویت دماغ بمالش سر کردن روغن گل بر سر کنند و سر کردگاب بوبنیدن یا خلوهٔ صندل سرخ و سفید خاوانیا حضض کافور در گلاب سابیده در شیشی انداخته بوبنیدن و روغن گل سر کردن و قدری خاوانیا پیزند حتی که سر کرد بسوزد بر سر طلا کنند و تطییخ بلیله استفراغ فرمایند بعد ازان اگر غلبهٔ سودا بالفعل محسوس شود تنقیه آن نمایند بدانچه در بالیخولیای الفعلی سودا دی گفته شد و اگر هنوز امتلای خون بدیانت شود باز فصد و حجامت بکار برند و درین اثنا از تقویت دماغ غافل نباشند و از حلویات و لبنیات و اشیای حاره پرهیز ند و غذا سماقیه و رمانیه و رشکیه و حصرمیه و مانند آن و در صورت ضعف گوشت در اج و تدریج قرص مخروط بالهٔ و آهو بره و مرغ و ران او داخل سازند باندک کشنیز تازه و الا خشک و دران هم کشنیز خشک داخل کنند شراب خالص

علاج صرع دماغی صفراوی

علاج امراض دماغی صفراوی و صداع صفراوی نمایند و ایضاً اول تبرید از شیرهٔ مغز تخم کدو دو تولهٔ شربت نیلوفر خواه بعضی زاده یک مضجع با رده با ضافهٔ بلیلهٔ کابلی بدهند بعد ازان مسهل از گل بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی خبازی عنب الثعلب گاوزبان تخم کاسنی بیخ کاسنی گل سرخ هریک شش ماشه عناب هفت دانه سپستان بست دانه خیارین دو تولهٔ مویز منقی پانزده دانه آلو بخارا بست دانه تمرهندی سه تولهٔ مغز فلوس شش تولهٔ کاکنج چهار تولهٔ سنا نه ماشه الیلجات ثلثه هریک شش ماشه دهند و ایضاً تنقیه صفرا بطبوخ فواکه و تطییخ بلیله و شاهتره و آلو بخارا و تمرهندی و شیرخشت و تخم بین و خیارشنبر بقوع صبر و تطفیل آن بشربت لیمو و نیلوفر و بنفشه و حماض و آلو و قرص طباشیر لیمو و رب سیب و تفاحیه بحوامض مثل مزورعماش مقشر و تمرهندی بمغز بادام و تبدیل مزاج بشمومات و سعوطات و اطلیهٔ مبرده مرطبه کنند و نخامه که در دموی گذشت با ضافهٔ آب کاهو گل ارمنی و روغن بنفشه و آب بید و گلاب بهمل ارنده شیر و مختران بر سر سرده شنده و آب گرم و سبوس گندم اطراف بشویند و برای جوان نحیف البدن که در خواب ندان برهم میشود دندان میگزید و آواز خرخر بسی آید و تخیر میشد شاهتره شش ماشه پوست بلیله زرد و کشنیز خشک یک چهار ماشه تخم سیسالیوس ماشه بعرق شاهتره دوازده تولهٔ جوشانیده بنات داخل کنند ازموده است باجمله بقول شیخ مدین قسم عنایت به تبرید و ترطیب خاصه خصوصاً بحسب صفرای محترق در حکم مادهٔ سوداوی یا میان صفراوی سوداوی باشد و علاج شش اسهال مطبوخ افتیمون و مطبوخ بلیله و استعمال سرد رات و شرب آب انار و شیرهٔ تخم خرفه باید کرد و غذای ایشان بچه مالکیان معمول گشته یا آب انار میخوشانیا آب غوره و امثال آن سازند قیء علیم در صرع دماغی که از ضربه یا قوت حس دماغی افتد بعلاج امراض دماغی ضربی در علاج امراض حس دماغی رجوع نمایند و ایضاً در صورت فوکای حس معجونات محدره مثل بزشتا و تنبیه خشخاش شیره خشخاش بکار برند و غذا کله پاچه هر سه گوشت گوساله و ماهی تازه خورانند و طعام او تخم خشخاش داخل کنند و اگر گرم دماغ سبب باشد معالجهٔ صداع و دوی گفته شد و در تنقیه مبالغه هم نمایند پس تقویت دماغ و معده پردازند و این سه خط را از مختصرات صنف مقتباس شد اصلاً تخلف نمیکند عود صلیب عاقرقرحا افسنتین هریک پانزده درم سعد چهار ماشه سلیخه بکار برند و صرع که از تشنج جمیع اعضای بدن عارض شود تدبیرش تنقیهٔ خلط غالب است بلغم باشد یا سوداء و هر چه در علاج تشنج باید بعمل آرند اگر صرع چند بار بدل زمان تکرر کرده و هر بار خشک نموده هر روز بقدر حاجت بخور زدصرع قدیم و سعب زائل شود و سطوخ خطمی در سر که هندی سوده بتنقیه هر روز متواتر نیز مزاج است

علاج کلی صرع شرکی معدی

هنگام قرب نوبت قی کنانند و بقول شیخ موافق ترین چیز باکه بدان تنقیه ایشان کنند تخم حنظل اسطوخودوس و سلیخه تمام را استعمال نمایند بعد تنقیه تمام بقوت معده کشنده اغذیه سریع الهضم جید الکیموس اکل کنند و در تحصیل جودت هضم جهد کنند و صحبت که معده را زمانی طویل خالی دارند و تقول صاحب خواص الادویه تعلیق سنگ شب یمانی فی معده دافع صرع معده است و گاهی که خون غالب باشد روی الکیفیت بینند فصد باسلیق کنند اگر غلبه خون بر عروق معده باشد و هفت نوازم کشایند اگر غلبه خون بر عروق معده و سر باشد و قیقال کبریتی بر آن عروق سر باشد گاهی صنایع بتکرار فصد تنقیه بطریکه غلبه خون متقن گردد و الا وقوع صدمه غیر مرفع ضرر پیدا نماید بعد از مطمئن شدن باستعمال نمودن مسهل مذکور شده و طعام نافع صرع معده

علاج صرع معدی بلغمی

و این اکثر میباشد تدبیر آن بدستوریکه در امراض دماغی شرکی معدی بلغمی گذشت باید کرد و اطریفل صغیر یا یارج سرشته دیرین باب بغایت مفید است و یا اول جهت تنقیه معده مقیات بلغم نوشانیده قی کنانند بعده تنقیه معده و دماغ بجب المصطکی یقوت و حب قایا و یارج هر مس کنند و مطبوخ افسنتین تر بدی عاو بخان و شربت و نبار و هندو بعد حصول تنقیه اطریفل اسطوخودوس علو بخانی خورانند و جوارش مصطکی مرکب ایشان دهند و از تخمه و مضعفات معده پرهیز دهند و ایضاً بعد از تنقیه کامل هر تقویت معده یا یارمرفی یکعدد مصطکی زیره مدبر بهر و احد یکدرم باشد سوده آمیخته بدهند بالایش گفتند سه تولد در گلاب یا و آبهار حل کرده بنوشند و یا عود غرقی گل گاوزبان هریک یکماشه سائیده در گلقند دو تولد آمیخته بخورند و سکنجبین بی تولد در عرق بادیان هفت تولد حل کرده بنوشند و از گل سرخ و مصطکی و قشار کنند و عود هندی و سنبل با گلاب یا آب سیب یا به بر معده گرم کرده ضماد کنند و تریاق اربعه و ایارجات کبار استعمال نمایند و بر سکنجبین عنصلی مداومت کنند **اقوال حکما** سیحی گوید که هنگام قرب نوبت قی آورند یا پر مرغ در روغن سوسن چرب کرده و یا بیخ نیفرا آلوده و اگر قی نیاید باید که طعام شکم سیر بخورانند پس طبیخ شبت و پودینه و نمک و جوز القی و کنکر زده تخم ترب بنوشانند و دو روز متواتر قی کنانند تا آنکه بقای معده یقین گردد بعد ازان تضمید معده بسنبل و گل سرخ و مصطکی و کنند و شراب آبی قی کنند غذای قلیل الفضول مثل قلایا و طبنجات و محوم هند **صاحب کامل** گوید که اگر مرض از بلغم در معده باشد که بخار او بسوی دماغ مرتقی شود و در آنرا متعلی سازد باید که قی با دویه مقیده مقطعه ملطفه استعمال کنند و فتوح صبر که در باب صداع و صفار معدی بلغمی مذکور شد بدهند و این نقوع و هند سیسالیوس اسطوخودوس هر واحد هفت درم مسیخ اذخر و فقاح آن هر واحد ده درم دارچینی عاقرقرحا خطیا نا قسط تخم شنبلید هر واحد دو درم سلیخه عود بلسان حب بلسان شبلیل اسارون قرنفل جوز بوا مصطکی خرفه رجح سانج هندی هر واحد یکدرم همه را سائیده شش رطل آب بجوشانند تا یکمیم رطل بماند صاف کرده چهار مثقال صبر بران انداخته استعمال نمایند و ایضاً بعد استفراغات ایارجات کبار دهند تضمید معده باین نهاده کنند مرکب لان گل سرخ هر واحد سه درم خالیه دو درم زعفران قرنفل جوز بوا مصطکی هر واحد یکدرم اروئه خشک سوده باقی بزغن قسط گداخته اویه بدان سرشته بحسب مقدار سبب محبث مرض استعمال کنند **ایالقی** و جرجانی مینویسند که پیش از نوبت صرع قی کنانند بدستوریکه در قول سیحی گذشت معده را زایارج فیقرا و شربت افسنتین پاک کنند و بگلقند و مصطکی و جوارشهای معتدل شربت پودینه و مانند آن تقویت دهند و از تخمه و بعضی اجتناب نمایند و اغذیه سریع الهضم و محمود دهند و ضماد که در قول سیحی مذکور شد شراب یا آب سیب آبی سرشته گرم کرده بر معده نهند **ابن الیاس** گوید که اولا بطبیخ شبت و کنکر زده عسل و نمک قی کنند بعده اسهال بحسب مقتضیه و معاجین ملطفه مثل معجون خیارشنبر و شهریاران نمایند و تجویز هضم و تقویت معده بجوارشات مقویه مسخنه معده مثل جوارش مصطکی و عود و عنبر و معجون فلاسفه کنند و اسهال طبیعت بمطبوخی نمایند که دران ترنجبین و بنفسه باشد و سه شب متواتر هر شب مثقالی از یارج فیقرا بعسل سرشته بخورند و غذا نخواب بعد نخستین قرطم و دارچینی و کشنیز که مانع صعود بخارات و قطایای مضره باشد تناول نمایند و مرباهای مقوی معده مثل بسته و کشمش نمایند **طبری** گوید که ابتدا بفصد صافن کنند و در وقتیکه میان دو نوبت صرع بعد بسیار باشد بعد زمان قی استعمال کنند اگر ممکن بود و قوت بران متمکن باشد باین طریق که ابتدا بخوردن ماهی شور تر بر و غذول نمایند بعده مرقه ها سفید باید که اندران شبت بسیار و سرکه پخته باشد بنوشانند پس شربت سکنجبین با آب گرم امر کنند و قصد قی نمایند و مدان بمبالغه کنند و دو روز متواتر قی باید کرد چنانچه روز سوم سکنجبین عنصلی و آب گرم و آب شبت و آب ترب مطبوخ بعسل و نمک قی نمایند بعده راحت داده و در مزاج او تامل کنند و از اشیای مضره روی الکیفیت پرهیز کنانند و امر بادمان سکنجبین عنصلی معمول باین نسخه کنند بگیرند عنصل بندگ تازه مواجزای آن هر اکرده و ظرفی کنند و بالایش سرکه کنند بقدریکه یک انگشت بالای آن باشد بریزند و سر او گل محکم کرده در جای گرم نهند و یا

در کنند یا خاکستر نرمن ساز مرده بعد پانزده روز بر آرند و غربال کنند و اندکی از آن با قی ماند بعد سه سر کہ بگیرند و یک جوش داده صاف کنند و بران شکر یا عسل حسب طبیعت مریض
اداخته بقوام آرند و هر روز بر شربت یا دوا دست کنند و بخورش بیلان سرکہ نماید و بغذای ملطف موافق او اقتصار ورزند اگر قوت متحمل باشد دو سه بار این مطبوخ استفراغ نمایند
گل سرخ و خلستین بیخ سوسن آسمانجونی اهلیله سیاه بقدر شربت کثیر جوش داده صاف نموده یک نیم درم ایارج فیقرا و یکنیم درم غاریقون و یکدرم ترنجبین سرشته بعسل سرشته بحال کرده
یکدرم شربت انار بنوشند و گاهی صاحب این علت را این حب خوراینده میشود و ریق سیاه و شیر ترکرده خشک نموده یکنیم درم و اگر بدل ادجهار مغی مغسول کنند اولی بود خطمیا نا
یکنیم درم غاریقون دو درم عاقرقرحا یکنیم درم افتیمون یکدرم فلفل سفید یکنیم درم نمک هندی نیم درم کندش جبلی در سرکہ یکهفته تر کرده بآفتاب خشک نموده از پوست سیاه
آن مقشر کرده بار یک سوده یکدرم و یکدانگ ایارج فیقرا یکدرم محمودیه شوی دو ثلث درم همه را سوده بسرکہ بفصل قوی سرشته مثل معجون کرده دو طرفی سر بسته یکروز در آفتاب
نهند و هر پنجروز یکبار بر گیرند و غذای با دشور بای اسفیدباج که دران نخود بسیار پخته باشند بسازند بعد چند گوسپند سه درم و ثلث تا شه شتمان بحسب قوت مریض مخورانند
و بعد خوردن او تا پنج روز الم بر میز کنند بعد ازان مشروبات دایارج ها کانیس بقدر تحمل مزاج بدهند و گاهی معجون افتیقرا بیخورانند و مختار نیست که امر بادمان امر بسوداوی
سلیم و تریاق کبیر و تریاق اربعه کنند بقدر امکان موقتی که جابز بود و بر خوراندن این ادویه الحاح نکنند بلکه میان معالجت دهند و گاهی بر معده این ضماد کرده میشود هر سه درم سنبل و مصطکی هر واحد یکدرم قصب الزریره و ثیل هر واحد دو درم همه را کوفته آب مورد تازه و اندکی سرکہ کهنه سرشته ضماد سازند و گاهی درین علت حقنهای حاره بغیر اگنده ران مصنوع باشد بلکه لذاع بورق و نمک بود بعمل می آرند و از آنچه دائم درین علت میخورانند این جب ست که تاثیر محمود دارد و اطفال که بحد احتلام نرسیده باشند این جب
شفای یابند شحم حنظل زرد خربق سیاه تربد هر واحد یکدرم جب الغار یکدرم و ثلث درم غاریقون و درم ایارج فیقرا یکنیم درم با نیم هر سه دانگ خاکستر پوست بیضه مرغ نر شاور
هر واحد دو دانگ با السوس دو درم هوم المجوس دو درم کوفته بیخته بقدر فلفل حب سازند شربت یکنیم مثقال و ازین حب دو سه شربت بدهند و میان هر شربت یک فرق هفت روز
کنند و هر گاه مریض متحمل استفراغ باشد و قوت او مطاوعت آن کند دران توقف نماید کرد و هر گاه خلط متصاعد الخروج باشد بنوشانیدن ماء الاصول ترقیق آن کنند
و بعد ازان شربات مذکوره بدهند و گاهی درین علت فصد هر دو صافن و باسلیق الیطی و گاهی باسلیم نیز میکشایند

علاج صرع معدی سوداوی

تنقیه بماء السمسم سودا نماینده اگر ایارج فیقرا و جهارمغی مغسول هر کدام یکدرم با طریقل سرشته بدهند سودمند بود و عرق گاوزبان عرق شاهتره عرق بادرنجبویه هر یک
پنج تولہ با شربت انار دو تولہ یا هلیله بصری یکعدد بورق نقره یک عدد بیضه مرغ با شیره یک شاه سوده پاشیده با شیره کدو دانه هیل سه شاه شربت انار این دو تولہ حل کرده بدهند
و اگر طبع قبض بود با درنجبویه چهار شاه گل سرخ شش شاه پوست بیخ کاسنی چهار شاه مویز منقی ده دانه گاوزبان شاهتره پرسیاوشان اسطوخودوس هر یک چهار شاه خوانند
گلقند دو تولہ مالیده صاف نموده بنوشند و از دانه هیل مصطکی هر واحد یکنیم شاه سوده بگلقند سه تولہ سرشته گلاب دو تولہ عرق گاوزبان پنج تولہ شربت بادرنجبویه دو تولہ
تقویت معده می نموده باشند تضمید معده بصندل سفید گلاب یا بود سنبل و مصطکی و گلاب و تغذیه بگوشت چوزه مرغ و بزغاله یا شوربای سفرباد ام و اسفاناخ و کشنیز خشک پخته

علاج صرع معدی صفراوی

شبت تخم تربد پوست اصل السوس بیخ خربق هر یک شش ماشه جرم مقشر ده تولہ را بسرکہ یک شاره جوشانیده مالیده صاف نموده نمک طعام سه تولہ آب بیخ تولہ کنجد بیان دو تولہ حل کرده
بعد خوردن شاه توتیا دقیق فی کنانند و هلیله امرود با آب گرم شسته یکعدد بورق نقره یکعدد بیضه مرغ بالایش شیره کشنیز خشک چهار ماشه تخم کاهو نه ماشه شربت نیلوفر دو تولہ بنوشانند یا
تمرهندی چهار تولہ گل سرخ شش ماشه برابر صندل سفید شش ماشه کشنیز خشک چهار ماشه در گلاب بست تولہ عرق کیوره دو تولہ خیسانیده با ضافه شربت انار سه تولہ بدهند و صورت
احتیاج بمسهل از ضعفات معده چون عناب و گل بنفشه و آلو بخارا و اخگر و مسهل صفراء هند از انار این بهیلہ اندریا مطبوخ فواکه یا قرص بنفشه تنقیه معده کنند و تبدیل مزاج بسرد و طبایع
و کشنیز خشک و یانند آن نمایند تضمید معده ببرگ خرفه و کاهو بید بسرکہ پخته یا سوده و تغذیه بنان و آب انار شربت سرکہ و گوشت بزغاله تمرهندی یا زرشک و یا سماق و یا غوره
و کشنیز خشک کنند تفهیم و صرع معدی کہ از رداءت ماده در معده باشد و رگ سنگی هیجان کند علاج صداع بخاری و معدی نمایند و گیلانی نوشته که از غرائب شاهده من است
که جاریه را صرع شدید بود دو سه روز می آمد و درین حالت سالها گذشته بود قبل آمدن نوبت دو غذ خورده بود معده خوردی یافت آزاد وای قوی داده تا تنقیه معده

کند پس قی بسیار کردوانند عدهٔ او دیدان بشکل دو در قرط و اغلظ و اقصر ازان برامدند و بران دیدان مشتمل بر موی سیاه و غلیظ بود و صحت یافت

علاج صرع شرکی بدنی

که از ارتفاع بخار جمیع بدن بسوی دماغ باشد تدبیرش تنقیهٔ بدن ست از مادهٔ غالب و تقویت معدهٔ و دماغ منع بخار از دماغ بدانچه در علاج امراض دماغی بخاری گذشت و بالجمله اگر مادهٔ غالب دموی باشد فصد کنند بطریقیکه در علاج کلی صرع دماغی مسطور شد و اگر بلغمی باشد پیش از نوبت و در حالت صرع قی کنانند بمسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و بعد ازان مفید صرع دماغی بلغمی که مذکور شد بتعمال آرند و اگر مادهٔ سوداوی یا صفراوی باشد هر چه از تنقیه و تعدیل در صرع دماغی سوداوی و صفراوی گذشت بعمل آرند و هر گاه در هر قسم صرع هیچ علاج سود ندارد و یقین گردد که صعود مواد از مجرای عروق صدغین و خلف اذنین میشود بر عروق مذکور داغ دهند و بقول طبری هر چه منفع صرع اطرافی در قول آن خواهد آمد علاج این نوع هم انست و کذا انچه در نوع صرع دماغی بلغمی در قول آن مسطور شد چه جائی گوید که اگر مادهٔ بلغمی باشد پیش از روز نوبت و اندر حال صرع نیز قی فرماید و باین حب ایارج استفراغ کنند ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل دو دانگ افتیمون نیم درم قنطوریون دقیق دو دانگ نمک نفطی و انگی مقل دو دانگ این همه را هفته یکبار بدهند و اندر مسهلات دیگر تر بدو غاریقون دم بطوخودوس بکار بندد و ایارج روفس اندرین علت سخت نافع بود و معجون عاقرقرحا که یک جزو آن با دو جزو عسل سرشته نگاه دارند یک کفچهٔ آن در اول سود دارد و اگر هر صبح و شب نیم درم ایارج هر مرض دهند سخت نافع بود لیکن این شربتهای مبدل مزاج بتدبیج بدهند مثلاً شربت ورد بطوس با ریوند یکدانگ بار دوم دو دانگ بار سوم نیم مثقال و این شربت تمام آنست و دیگر معاجین بزرگ قیاس و هند و طعامهای غلیظ و گوشت حیوانات ثقیل مضرست و اگر خلط سوداوی باشد علاج بعلاج الیخولیا نزدیک باشد و حب ایارج که سابق مذکور شد نافع باشد و جملهٔ شربتها و مسهلات و معاجین و تدابیر طعام و شراب که در علاج مالیخولیا گذشت درینجا موافق باشد و اگر نیز هم شاید بطوخ و نیم درم افتیمون و دو دانگ شحم حنظل سرشته بدهند نافع بود و ثابت بن قره میگوید که تبدیل مزاج بمعجون نجاح کنند و بهتر ازان تریاق ثمانیه ست هر روز بزرگ درم ازین هر دو که حاضر باشد یک مثقال بدهند و تریاق اربعه نیز بهر تبدیل مزاج موافق باشد خاصه در خریف و زمستان یک مثقال اسکنجبین عنصلی بدهند یا مطبوخ زوفا اگر مادهٔ علت صفراوی باشد هر چه اندر علاج مالیخولیای کبدی و سرسام حار و جنون مذکور شد موافق بود و طبیب بحسب مشاهده و اندازهٔ مرض ازان تصرف کند

علاج صرع شرکی مراقی و مجیره

در مراقی و طحالی و رحمی تدبیر تن بحسب سبب از تنقیه و تقویت آن عضو همانست که در مالیخولیای مراقی و امراض طحال و اختناق رحم و احتباس حیض مذکور شد و ایضاً در بخارات سمیه بمنویه افزجاع کنند و در تقویت دماغ و گرده کوشند و در بخارات سمیه بطنیه بمحتبسه استفراغ آن بفصد صافن کنند و ادویهٔ مدر حیض فرو شانند و گویند که در صرع که زنان ناگاه پدید می آید و هذیان میگویند و می خندند و گاهی میگریند و همانوقت بیهوش گشته برزمین می افتند و عوام آنرا میگویند که جن گرفته ست این دو امر بحسب غاریقون و ایارج فیقرا هریک سه ماشه بمطبوخ تخم سیسالیوس مسهل علویخان سرداروساخته دهند و حب مسهل صرع دو مرد وقت شب خورانند و غذا شوربای مرغ بنان گندم و عوض آب عرق گاوزبان یا بارنجبویه دهند و حکیم علویخان مینویسد که بیگم محمد شاه بادشاه را که بعمر سی ساله بود نوائ صرع چندبار واقع شد و افاقه حاصل میگشت بعده یکبار صرع افتاد و ازان افاقه نشد و بر شکل اصحاب سرسام باقی ماند دریافت نمودم که صرع او از بلغم عفص غلیظ محتبس بر بطون دماغ ست پس یکهفته منضج داده بمسهلات تنقیهٔ دماغ نمودم بعد سه روز با نضاج ماده پرداخته باز بمسهل دادم و همین سان چند مرتبه بعمل آوردم حتی که صرع او زائل گشت و باز مدت العمر عود نکرد و ایضاً در احتباس منی جماع و تقویت دماغ و اصلاح حال او عیناً همین کافیست و در صرع کبدی بصورت وجود علامات حرارت تسکین حرارت و تنقیح سده و استفراغ بارانجبین یا آب کاسنی و فلوس خیار شنبر تخم هندی و شیرخشت و فصد سابلیق کنند و در صورت ظهور اعراض مادهٔ بلغمی و سردی جگر تنقیح سده بماء الاصول و تبدیل مزاج آنچنان نماید بدستوریکه در امراض جگر خواهد آمد و صرع معائی بمسهلات قویه بحسب سهولت تنقیه کنند و برای قطع اخراج بدان چه فصل پیش آمد بکار برند و تجویز هضم و تقویت دماغ و تعدیل مزاج آنچنان نمایند و بعضی صرع دموی را

علاج صرع اطرافی و نسیمی

و اطرافی بعد تنقیهٔ بدن بحب ایارج و قرصایا و ایارج جالینوس و لوغاذیون لطیف تدبیر بایستهٔ ملطفه و تقویت سر و تسخین او باطلیهٔ ادویهٔ حاره و تسخین عضو موضع حجامت نادری و بغیر شرط بران و تقریح آن عضو و دلک کثیر و تحریک آن بریاضت هر چه در علاج امراض دماغی شرکی اطرافی نماید بعد فوق عضو و ابتدای نوبت تا انقضای آن

... اقوال حکما ... شیخ ... قول کرده ... صرع ... سبب ... باشد ... قوی ... صرع ... بخار ... صرع ... سبب ... بخار ... صرع ... بخار ... صرع ... بخار ... صرع

عالجه و تدبیر پرهیز کردن آن مرض سازنده مجامع نمودن حکمت اندرونی مراجعت را تاده دارد فقرا خلط بسیار از آن بیاید اطفالی که مستعد صرع میباشند
موضع نماده و بند نهادن و دارو در بینی کندن و سایر کیفیات که بکار برند بحسب اصول در سر تحریر یابد

صرع اطفال

صرع که بکودکان افتد اکثر آنرا ام الصبیان و ریح الصبیان گویند و بعضی ام الصبیان را مخصوص داشته اند بصرعی که با تب جاری و محرق باشد و بیشتر بدان دچار شوند رطوبت و سوء هضم و صعبه و تناول آن غذای مخلط مثل لحم نقریا شد و گاهی از سقطه مانند آن افتد و بقول گیلانی صبیان کاصرع بیشتر بسبب طوبات ایشان افتد اگر حار نیز باشد و حرارت این رطوبات موجب کثرت تولید ریاح از آن میگردد و اعصاب ایشان نرم قابل نفوذ آن ریاح میباشد لهذا اکثر حدوث صرع بدان از سیر بودن معده و طوبات ایشان موافق نیست و صرع صبیان سهل العبور تر صاحب کامل گوید که اکثر این مرض صبیان صفرا را عارض میشود بسبب گرمی رطوبت مزاج او و مقاومت ایشان بالطبع دوم رداوت تدبیر پس اگر این بسبب مزاج طبیعی باشد در اول زمان ولادت حادث شود و اگر بسبب سوء تدبیر باشد حدوث او بعد ازین نبود و صبیان را چون معالجه ما ینبغی نمایند اکثر ازین مرض صحت یابند از آن خلاص شوند و بلوغ جامع گوید که صرع عارض الصبیان گاه صفراوی بود و گاهی بلغمی و این اکثر شود و جمال اطبا باین کلام که بعضی صرع صفراوی را ام الصبیان میگویند مغرور بوده یقین میکنند که صبیان را صرع عارض میشود اگر صفراوی فقط ایشان را بکثرت استعمال مسهلات هلاک می نماید پس بقول صاحب ذخیره طبیب را باید که گمان این نکند که هر صرع که صبیان را عارض شود آن ام الصبیان یعنی صرع صفراوی باشد بلکه درین اعتماد بر علامات نماید و ایضا بعضی گمان کرده اند که ریح الصبیان اطفال را عارض نمیشود مگر زناده بلغم و زائل نمیگردد مگر بسنجات معده بدون ملاحظه اسباب و علامات سبب تسمیه می پردازند اکثر جا خطا واقع میشود و پس اولی آنست که اولا ملاحظه اسباب و علامات مادهٔ حاده را بعد نماید بعد ازان بمعالجه آن بپردازند و تحقیق نزد محققین آنست که صرع ام الصبیان هر دو مترادف اند و این مرض ام الصبیان زان گویند که صبیان را بیشتر عارض میشود بسبب طوبت مادهٔ ایشان و بسبب ضعف اعضا و شره بر تناول غذای ایشان بغیر ترتیب و بعضی گفته اند که اگر متواتر پی در پی واقع شود ام الصبیان بود والا ریح الصبیان و آن بفزع الشیطان و ام الشیاطین نیز نامند و بعضی گفته اند که این مغایرت شبیه بصرع نه صرع و قوی اکثر این مرض اطفال را در حین ولادت تا بسه گی نهایت تا بپنج سالگی عارض میگردد و بعد ازان بندرت و انطاکی گوید که سبب این مرض نزدیک اطبا فرط رطوبت مزاجی و لبنی و ضعف حرارت است و گاهی سبب او تخمه حادث بر ضعیف طفل بود بوسیله امراجت ریح حادث ازان بشیر سبب او نزد غیر اطبا اثر جن است و شیخ میفرماید که صبیان را صرع بیشتر بسبب طوبات ایشان بهم میرسد گاه در اول ولادت و گاهی وقت ترعرع ظاهر میشود پس اگر در تدبیر ایشان مصابت نمایند زائل شود و الا باقی ماند و باید که در زوال این مرض از ایشان قبل نبات موی جد کنند و بعد صبیان ازین صرع کسی است که در نهایه سرد و قریب و ادرام عارض شود و منخر بن او سائل باشد چه دماغ را رطوبتی بر اصل خلقت میباشد حق آنست که پاک کرده شود پس گاه در رحم پاک گردد و گاهی بعد ولادت تنقیه باید با مور مذکوره پس اگر پاک نشود از صرع رستگاری نباشد و اکثر صرع که صبیان را بهم رسد علاجش خفیف بود بعد بلوغ زائل شود اگر بسوء تدبیر و ترک علاج امتداد کند و بعضی حتما خروج میبینند که سبب آن در اکثر ریح غلیظ است که در سر ایشان اجتماع یابد و فضلات گوناگون با آن ممتزج گردد و آن را دفع نماید اگر دود که چون انگشت بدان موضع گذارند محسوس گردد و نیز اکثر سبب آن بخارات فضول شیر مختبس در اعطاف ایشانست که صعود دماغ نمایند چنانکه دانند احداث این علت می نمایند پس اگر عادت آن مکرر شود تدابیر اصلاح و شفا یابند والا پاک گردند علامت آنست نوع قابل العلاج از آنست که نوبتهای آن دیر می آید خصوص که بهر نوبت ازو فتور پذیرد و بر تر ضعیف تر آید و علامت نوع مهلک که مادهٔ آن بسیار روی داستی در بطون دماغ باقی آنست که زود زود آید و هر نوبت ازو فتور پذیرد و دیگر زود تر وقتی تر بیاید بقرار گفته که عروق صبیان تنگ است و دخان ایشان حرارت کم پس گاهی صرع اجانب ایشان میکند و مالک میشود و این مرض واقع میشود طفل بیهوش میگردد و دست و پای می جنبد و کف ببان می آرد علاج در وقت حدوث این حالت دست و پای کودک آهسته بکشند و بسیار نگذارند که خشم جا کند و نگذارند که اضطراب کند و باز دم را نگاه دارند چند بدیده تر باسد اب بپاشند و نرم نرم بینی او را بخرش بجنبانند و بسته از انفخ روغن گل یا سه گانه بر بدن او بمالند بعد ملاحظه نمایند آثار خلط غالب را اگر آثار غلبه صفرا از حرارت عین و نفس و تشنگی و خشکی لب و تپش شدید محرقه ظاهر باشد صبر مالیخا با شربت بنفشه

[illegible] مثل مغز بادام و شیر خشت و امثال آن را خوراند مسهل مغز مثل گل بنفشه و خیارین و خربزه و تخم کاسنی گل سرخ و عناب و خطمی و دستنبو و کهی و بادام و خیارشنبر کهنه و شیر بز و شیر بقر و شیر گاو زبان و بول السوس این نوع از مرهبات صاحب شفا و اسقاط و شیر زنان بهمین وجه و غرغره بدان آلوده بر تارک سر مالند و بعد از چکانیدن و جایگاه سر و شستن نافع بود و اما اعمال سنجات مذکور اسهولت مغرط احتراز نمایند و باقی تدابیر مبرد و مرطب الاعلی مثل اطفال از شیر مجفف و معجونات شیر برخی و مرهم صفراوی و مرهم صفراوی و صبر صفراوی گذشت باید کرد و اما دوا که بالخاصیت درمان انواع این مرض مورد است بدل از نبات و مغز خشخاش و هندوانه شامی یا رود طلع استعمال کنانند تا شیر او باد کرده و اگر آب کثرت رطوبت و بلغم ظاهر بود بقدر قشنگی نباشد و این نوع اکثر قدر بهدانه نضج مسهل بالغم کنند تنقیه کنند لیکن او در قوی مثل بادالقرن و تربد بیندو عود صلیب جاقر قرحا پوست بیخ کبر اصل السوس هر یک یک مثقال مغز فلوس گلقند هر یک سه مثقال و عرق گاو زبان یا بادیان جوشانده نوشانیدن نیز بطفل شیرخواره مفید است و دیگر مطبوخات مصلح مثل گل سرخ و برگ سیاوشان و گاو زبان و عود صلیب یا در نجبوه و بیخ کاسنی و سونیز منقی و بنفشه یکی از هر یک بقدر مناسب جوشانیده مغز فلوس نخشخاش بقدر حاجت با لعاب بهدانه نمود و مرهم بادام قندی بران چکانیده نیمگرم بخورانند و اگر سرفه باشد اصل السوس عناب پستان بیفزایند و اگر مغل باشد شافته استعمال کنند یک از مفردات مناسب حال المبطلین قبل هذا مرقوم گردیده و ایضاً نوشته اند که خوراندن جاوشیر و حب السلاطین مجلول او شیر مرضعه و عصاره برگ بنفشه و شیر مرضعه نیز بسیار است و تر و خشک استعمال چنین اشیاء جایز و در اطفال مناسب نیست و اگر ضرورت قوی افتد بطفل توان داد و حالت کثرت غلبه بر رطوبت عالیه و آلوده بیخ سخته مثل چند بیدستر و عود صلیب و مشک اندک و شیر مرضعه حل کرده بخورانند و بر شقیقه و ناخنها و کف پست و پای و سر او بمالند و این حب بعد تلیین معمول بست کنند چند بیدستر صبر هر سه برابر گرفته با بادیان مثل خشخاش حب بسته از یک حب تا سه حب در شیر مادر حل کرده بدهند و اگر عود صلیب مشک خالص عوض کنند در اصل کنند و در غلبه رطوبت قدری عود و جوز بوا افزایند و در عرق دارچینی حب بقدر مونگ سازند تیز مفید بود یا عود صلیب یکماشه جدوار شش سرخ چند بیدستر تیمن سرخ انیسون بیخ سیخ تا هر چهار سرخ خصر سقطری یک سرخ لسان العصافیر سه سرخ فاذزهر چوانی چهار سرخ و یا بدل آن زهر مهره و یا مشک خالص دو سرخ گرفته برابر اندازه جو بسا خته یکی صبح و یک شام در شیر و یا سایده در هندوعرق مصطر مرکب نیز مفید است و جدوار نیم دانگ بشیر مادر سوده چند نوبت خورانیدن نهایت مجرب است قادر تر نوبت صرع یا امتداد نوبت آن پست و پابستن و مجاهیران مالیدن خردل سایده بر کف پای مالیدن نیز مفید بود و همچنین مالیدن چند بیدستر اندرون گوش سوراخ نمودن و کف پست و پای داغ کردن شیر پاره خرگوش از بیخ دم تا کید انگ آب حل کرده فایده تمام دارد و اگر عود کند از معالجه تدابیر مجربه نیست که دانند درمان باشش سرخ کرده میان ابرو و پیشانی داغ نمند خصوص هنگام نوبت که از سوزش آن فی الفور افاقه رسد بعد از عود نمیکند و بعضی با پشک گوسفند هم داغ میکنند و قرص طیبت رومانداز بدو حکیم شریف خان صاحب علاج طفلک مجرب تقریب بست روز بود در شبانه روز او را چند مرتبه صرع عارض میشد بدین طریق فرمودند که بعد تعلیق زرده عود صلیب بسوهان کبود در گلوی او منضجات اندوده بدو تنقیه بسهلات مع اعتنا بحال مرضعه کردند و بعد ازان حب معجونی که مذکور شد دادند پس از دو داغ عذار درمان میان بر دو ابرو نمودند بعد داغ باز بسهلات معتاد و غرغره و شکوب استعمال فرمودند و میان هر سه حال چند منقع میداد تا بحکمت نافع و بعد صرع عود نکرد

ذکر ادویه مفرده و مرکبه که نافع این مرض است

اگر بخار سر و دماغ و قوع بسیار یده قدری قلیل ازان بدهند یا بالخاصیت در انواع این مرض سود دارد و تعلیق عود صلیب و سنگ زرجد و زبرجد و زبرد و قول جالینوس و ابن سینا و دیگران فائده تقول ملازمی مشک و عجم الماش فاذزهر و جلاب شیر مع شمر او و چوب راک هر دو گلوی طفل مرتاض صرع پست تعلیق کنند و بعد از ناب ثعلب یا دندان گرگ یا ناب سگی که بوشش نخورده باشد صرع و بیهوشی نیز نافع و تسبیت شقایق آذرگل لاله بست مثقال جوشانیده صبان نمود با چهل مثقال شیر مرضعه تمام آورده بطفل صرع مثقال بدهند و مثقال بمالند و اندک چند عدد کرم خرچه بجامه مصفر بسته در گلوی طفل آویخته و کذا دو عدد کرم ابریشم که بر درخت توت باشد و بر شاخ توت بافته باشد بر بازوی طفل بندند

مطان سایده بنوشانند و یکدرم کرکم در جرب در خشت پخته بریان کرده بنوشانند و اگر بطوری نخورانند در شیر یا مادر حل کرده بنوشانند و همچنین تأثیر دارد و همچنین کرمی که بر پیچ ران میباشد در حرف غلافی بصورت مخروط مرتفع دارد و قدری سب سیار آنرا با عسل سایند و مالند بخورانند و همچنین خون گرم شده در گوش یعنی طوماری آن بر سر مرغ تازه تمام ست کنند خون افیل که بهندی هاتی گویند یعنی گوید اگر کودکان ابالائی مصرع طفل فرع نمایند خون آنرا گرفته گرم بر سر و پیشانی مالند انواع این مرض اناست و مسل آب اورک لیسانند و جند بیدستر یا پودینه سایده با آب سایده بنوشانند یا تر باق زنبور سنجور انند و خون گوش خرگوش بگوش چکانند قوراً نفع میکند و بعضی گویند که اگر از خون کشف یعنی سنگ پشت و آرد جو و عسل بر سر مساوی بالتدریج طفل جب ساخته یکی صبح و یکی شام بخورانند نافع مرض اطفال ست

بنفشه و نیلوفر و قطعه کدو و دنبلطویخ برگ کنجد و کدو بر سر فتیل سازند جالینوس گوید که نوشیدن بنفشه نفع بالصبیان میکند و آن ضماد عارض را بشان تشنج سازند و در سرداب و قریب آب نشانند و اصلاح خذا کنند و شوربای چوزه مرغ فربه یا پاچه بره شیرخواره یا زیر غاله و هندوانه الصبیان که از مطبوب عارض گردد تریاق نوشانند و بکنند و مانند آن عطسه آورند و سیون و شونیز بیویانند و در طبیخ برگ فارو برگ سعد نشانند و روغن قسط بمالند و بر مجاری اعصاب بمالیدنی یا بسیل نمک و حریل تکمید کنند و بر ابرات سیط سازند و سنبه و سنبل و تخم خیار و آب سداب یا عنبر بیدستر در بعض دغنها حل کرده منخرین بطبخ سازند و شاباتک و جاوشیر نیز نافعست و چون شعله از خمیر بر سر بیاندازند طفل از بیم عارض محفوظ ماند الفطائی گوید که در الصبیان اعلا بر گوش شرطزدن و ربوب فواکه و شیره آن نوشانیدن و عناب جوشانیده استعمال کردن و خوشه و شیرخشی تحریک نمودن و روغن قسط و کدو و بنفشه مالیدن و آن بجربات من انیست که سیب را سوراخ کنند و عناب در چهار آن جو مقشر دوده چند همه آب بجوشانند تا چهارم آن بماند صاف کرده با همچند آن شکر بقوام آرند و مداومت استعمال او کنند مع ملازمت تدهین سر و اطراف بزیت که دران سداب و فاو انیا و اندک برگ آس سرشته باشند و اذا شیای نافذه دران نشانند و خوردنی و طلقا و گل کدو و روغن نیلوفر و عناب و انیسون شیرپخت و دوغ بز مینوشند که شرب آب انیسون و تخم کرفس و تخم گندنا و شکر و بزر کتان و کدو و شیرخشت یا زن یا بزبچه پرورش یافته و روغن بنفشه مالیدن و اگر زمستان باشد روغن کتان با برگ سداب و گلاب پخته بسر و گردن طلا نمایند و انیسون مجمر بست کنند فاو انیا که آن عرصه است الفطائی گوید که اگر صرع بطفل رسد باید که چیزی نیاندوده بدهان استعمال نکنند که در اکثر اوقت کبر سن او تأمل میشود و معذلک سزاوارست که صرف عنایت بحال مرضعه نمایند پس اگر شیر او غلیظ باشد تلطیف تدبیر او باید کرد و مباشرت با مرضعه ترک کنانند که این شیر را فاسد میکند و قبل طعام ریاضت استعمال کنانند و غذائی اندک مخلوط محمود و خورانند و بگذرانند و بعد صرع فرمایند طفل را بانکی معجون شیلیثا با آب مزبجوش ساعتی قبل از نوبت سعوط کنانند و تعلیق جوب فاو انیا بر بازو کنند که این صبیان را عظیم المنفعت است صاحب کامل گوید که بقراط در کتاب فصول نگاشته که هر که را صرع قبل از دویدن دندان عارض میشود صحت و باستقبال سن او بتدبیر میگردد و کسی را که صرع بعد از ان عارض افتد کمتر شفا می یابد و لذا می باید که همه این مرض صبیان عارض گردد بدواهای قوی از ایشان تعرض نکنند زیرا که هرگاه ایشان بسن جوانی برسند و دماغ بدان آنها حرارت قوی گردد و برودت بشکند و بر طوبت فضلی دماغ خشک شود و لیکن می باید که عنایت تدبیر ایشان از دست ندهند پس اگر کودک طفل باشد مرضعه را پرهیز کنانند و اصلاح شیر او نمایند و تعدیل و میلان مزاج او بحرارت دهند کنند بنوعی که امر بریاضت معتدل نمایند و تغذیه باغذیه جیده لکیموس مثل گوشت ماکیان و تیهو شوی و مطبخ دهند آن فرمایند و اگر صبر بزین دباشد هم بزغاله و بره یکساله دنان خشکار نفی جید الصنعت هند و چون اندک شراب تیق ریحانی که کهنه و نه نو باشد بنوشانند تسخین و تلطیف نمایند کنجین عسلی قبل غذا و بعد باعتی از استعمال بدهند و از البان منع کنند که مضر راس اند و همچنین خمر و هر چیز که فس و جمیع بقول سوای پودینه و باذرنجبویه و کاهو و کاسنی و چغندر این مرض را مضر دانند و از سائر خواکه لاسیما اقسام خربا منع کنند و این تدبیر در علاج اطفال اکتفا نمایند در کسی که از صبیان از چهار سال تجاوز کرده باشد باید که دران ادویه و علاج استعمال نمایند و بگویند که سعوطات موافقه مثل این سعوط اطفال اند چند بیدستر و جاوشیر هر واحد یک دانگ صبر و مر هر واحد نیم درم همه را بار یک سوده با آب شهیار نیم شسته جوب کوچک سازند و بوزن دو جو آب مزبجوش سعوط نمایند و دعوه فاو انیا بر کودک تعلیق نمایند که آن نفع عجیب دارد ابراین علت دارد چه جالینوس ذکر کرده که این چوب بطفل صرع نکرده بعد آن چون بازان جدا کرده پس صرع عود کرد باز مرتبه ثانی تعلیق آن کردم و از صرع صحت یافت اگر طفل لائق ریاضت باشد امر بریاضت معتدل نمایند و اغذیه محمود و مثل سکوم طیر جدی بچه ماکیان متوسط و راح و کبک خوب پخته بخورانند و از شیر و فواکه و خربا و جوز و سائر مخرجات و مصدعات از شراب الاسما کهنه که اصلای سر از بخار میکند منع نمایند مگر اندکی از شراب تیق ریحانی ممزوج و دو حمام داخل کنند و بعد خروج ازان در هوای بارد و حدر کنند و از اغذیه و اشربه بارد و آب سرد منع کنند و کنجبین عسلی معمول بسرکه عنصل بقدر تحمل طفل بدهند و بالجمله تدبیر سیر مطلق پرهیز نمایند و در این باب تکاهل و تساهل بجا نیارند و نقل بلد بلد بار کنند اگر این ممکن بود زیرا که چون این فعل کنند و این تدبیر نمایند و اسن جوانی رسند از این مرض شفا یابند و ایضا باید که در سائر امراض مزمنه و اعلی الصحت عمل کنند اعنی نقل بلدی که هوای او مضاد امراض ایشان باشد باید که در هر ناحیه هوا را حاله و تغیر و اذ بعجلت موافق گردد و بعضی از متاخرین مینویسند که اگر علامات بلغم ظاهر باشد باید که تسخین پرواز ند و صعتر و مر بزبجوش و عود صلیب و نبیه و سیاه مجموع یا انچه حاضر باشد نرم سوده مقدار سه جبه در شیر مرضعه حل کرده بطفل دهند و گوش و بینی بپنبه گرفته باقی را بخورانند که فی الفور با فاقه می آید و در اده دیگر که سابق مذکور شد بادیان و اسطوخودوس و صعتر و مر بزبجوش و مانند آن از قرده بین شکم نمایند و شیافات لینه بکار برند و شیاف پشک موش سیاه مرموز مست دختر لینه دان کاکنج خیلشاه و دار السک با آب شلیما یک اگر بهم رسد والا با آب مزبجوش مقدار

آب مرزنجوش و بنفشه خاصه و ابتدای شهر و قبل نوبت و شمام صبر عفران نمایند تا آنکه عطسه آید و تحلل سلیمه در سر کرده برآهن گرم بسیخته رسانیدن بخار آن بدماغ تکلیف سیر چمک سبوس گندم و بستن آن بر سر نافع بود و بهتر مرضه و اصلاح حال شیر آن اجتناب از اشیای مسخره و مولده بلغم ضرور ست و چون اکثر مادهٔ این مرض سوداست بود و باید پس ماه که زائد النور باشد اطفال را این مرض بیشتر افتد باید که طفل را در شب اول از تدابیر بارد و مرطبه با دارند و مادر کی چند بیدستر و عود صلیب و مشک سوده بر دو انگشت خصوص شبها و هنگامی که طفل گریه بسیار بی سبب ظاهر کند و یا سوء تنفس و بحرانی بود و آن از علامات تقدم این مرض ست و نیز بر بنا گوش و گردن و سر بینی و ناخنها دست و پای طفل بمالند و در پارچه قدری چند بیدستر و عود صلیب بسته در گردن او آویزند و نگذارند که طبع او قبض ماند بلکه ملین بمالند و در مرضعهٔ معالجین و جوارشات گرم چون دواء المسک حارو و حافظ الصحه برای اصلاح شیر دهند و طفل را از ابتلاع آوازها مثل سعد و تفنگ و از نفس آب سرد و دیدن چیزهای روشن براق و آمدن بر بلندی و دیگر اسباب محرک صرع محفوظ دارند و از اشیای مضر صرع مثل اغذیهٔ غلیظه مرطبه بقولات و اشیای شیر مزه و چرب و تیز و غیر آن که در صرع بزرگان مفصل مذکور شد پرهیز کنانند و باید که گوایل حاصل نباشد و شیر او متغیر الرائحه نبود و او را بحمام نبرند و اگر قبل از شیر دادن بانواع حرکت لائق او تحریک فرمایند زیاده سودمند باشد

سکته

و آن معطل شدن اعضاست از حس و حرکت بجهت سدهٔ تامه که در بطون ثلثه دماغ و در مجاری روح افتد چنانچه روح نفسانی را از نفوذ او بسوی اعضا یا روح حیوانی را از نفوذ بجانب دماغ یکبارگی منع کند و این مرض گاه افتد و بهرگاه عارض شود و چشم صاحب او گشاده یا بسته باشد و بر پشت یا پهلو افتاده یا نشسته بهمه بهمان حال بماند و مثل خفته بود و بتحول شیخ اگر بادی آلات نفس معطل یا ضعیف شود نفس سهل نبود بلکه در بینی کف در دهن باشد و ذی فترات مثل اختناق رحم بود و یا بغطیط باشد و این صعب تر بود و بر عجز قوت محرکهٔ اعضای نفس دلالت کند و سخت تر آنست که در دهان نه نفس ظاهر شود و نه کف و نه غطیط پس اگر آفت عظیم در نفس نباشد و در حلق او چیزی پیچکا نتد فرو رود و از بینی بیرون نیفتد او اگرچه امید وار تر از دیگر اقسام بود لیکن از خطر عظیم خالی نباشد و بقراط گوید که سکته اگر قوی باشد صاحب او نبشود و اگر ضعیف بود علاج او سهل نباشد گاهی لطباء سکته گویند و بدان فالج عام بهرد و شق مراد ایشان باشد و اگرچه اعضای او جه سلیم بود و گاهی استرخای یک شق را سکته آن شق گویند و این در کلام بقراط آمده ست و سکته در اکثر امر منحل بفالج و لقوه گردد و بقراط گوید که اگر صداع و رفته صحیح عارض گردد پس سکته افتد با تنفس و خرخره قبل از روز هفتم هلاک شود لیکن اگر او را تب پدید و ماده بگذارد اعضا را بدو بدانکه سکته اکثر بدلی سنان او بدان و تدابیر رطبه افتد و خصوصاً اگر در انجا بار طوبت بر دورت نیز باشد و اگر صاحب مزاج حار یابس عارض شود صعب باشد و سکته از حرارت کمتر افتد و هرگاه مادهٔ فالج در سر در جانب بسط گردد سکته پیدا کند چنانکه مادهٔ سکته که در یک جانب جاری شود فالج احداث نماید و اکثر سبب سکته در بطن مؤخر دماغ بود و کسانیکه بسبب عادت خون بفصد محتاج باشند هرگاه فصد کنند از ان راحت یابند یعنی اگر سبب سکته یا فالج افتد و استدلال سکتهٔ دائمه تناول ادویهٔ حاره حاده ست که هرگاه ادویهٔ حاره زیادهٔ تناول نمایند در رفع و تدارک آن صداع گاه گاهی سکته از امتلای شریان یکی ضعیف عارض شود و این نوع سکته قتال ست مگر آنکه بادی تپ پدید یا تکلم کند در ساعتی که خمار او منحل گردد و سکته که در ان نفس محسوس بود امید وار تر از انست که در ان کف بظاهر شود چه کف نشان عجز قوت محرکهٔ اعضای نفس ست و آن ردی باشد و در اکثر علاج نپذیرد و هر قدر که مرض قوی تر باشد تنفس شدید تر بنظر بود و غطیط یعنی خرخره در سینه بنا بر صعوبت تنفس و استکراه مسموع گردد و هرگاه مرض قوی نبود غطیط کمتر و تنفس سهل تر باشد و چیزی ترشح کند که در دهن ریزند فرو برد و گاه گاهی حرکت قوی بود آزار فرو تواند برد و از بینی خارج گردد و از علامات عطسه نیاید در دهن کف ناید و این هر سه علامت ردی ست و بایلاتی گوید که اگر تنفس بسهولت جاری باشد و بانتظام باشد گاهی ضعیف و گاهی زیاده گردد پس این هم علامت صعوبت علت ست و کسی را که اختلاج همهٔ اعضا عارض شود پس اعضا راست شود و نه دهان را کج گردد و جرجانی گوید انجا که سبب سکته ضعیف باشد اگر گشاده شود فالج گشاده شود یا بلقوه یا بهر دو و گاه باشد که سبب سکته قبض طبع باشد و بدین سبب علاج بتحلیل و شیاف و سهل قوی باید کرد و بسیار باشد که صاحب صداع بارد یا صاحب دق یا ربو سکته یابد و اغذیهٔ گرم خورد و بدان سبب مادهٔ بجرکت آید بجانب دماغ رود و سبب سکته گردد و گویند که سکته در اکثر امر علاج نپذیرد خاصه قسم صعب از ان و اگر ضعیف باشد و بلغم کف غلیظ و جید التنفس باشد امید از علاج او قطع نباید کرد و تا ممکن بود دران جهد نمایند الحاصل سبب سدهٔ سکته یا انقباض دماغ باشد یا امتلای آن و سبب انقباض سهلان مری قوی ست دفعهٔ بر دماغ یا المی شدید

از ضربه یا سقطه یا فحیح که باعث ورم گردد یا ایذا بمخدرات فاسده یا خلط یا بخار غلیظ یا کیفیت ردیه چنانکه در تصریح مذکور شد و چنانچه باعث امتلا خلطی غلیظ بود که بطبقات دماغ مستولی گرداند یا استفاغی عنیف که مجاری سوء یکبارگی بپرساند چنانکه سوء قابلی احوال مفرده بسوی دماغ نماند و این نوع را خلط غلیظ گویند و خلط غلیظ اکثر بلغم لزج بود و یا ملیخولیا بسوداوی یا خون غلیظ و گاهی از ماده سوداوی باشد و عام است که اخلاط مذکوره در رگ پیدا کنند یا از جهت امتلا و از جهت تحدید موجب سکته شوند و این فی الحقیقت قرنبلس یا الیثر غس است که بسکته منجر گشته و این نوع سکته سبب بود خواه ماده حار باشد خواه بارد و یا غیر هر دو باعث سکته گردد و این قسم را اکثر سهل العلاج تشخیص این مرض و اسباب آن بدانگاه گاهی انسان بسکته مصاب عارض شود که دران نفس ظاهر شود و نه کف آید و نه غطیط باشد و نبض بالکل ساقط گردد حتی که صاحب مشاهده مرده پندارد میان او و میت فرق مشکل شود و با این همه زنده ماند و تبدیر یا خلاصی یابد و سالم گردد و لهذا اجالینوس گفته که در روز فرمان متادرت هفتاد و دو ساعت که شاید زنده بیابند تاخیر کنند و گر و قتیکه بدن او کبود و متغلغ باگنده نشود و بدین صورت طبیب باید که اول فرق کند در میان مسکوت و میت و او چنان باشد که پنبه سبک نرم بر بینی او بگیرد و بر سر او بر سر راه بینی صاحب سکته نهند اگر پنبه حرکت نماید معلوم کنند که زنده است و الا مرده لیکن بدین اشاره بر این عمل آن پنبه را از نفس مردم دور دارند و همچنین اگر در مرد صاحب سکته شبیه بقتر یا چیزی معلوم شود زنده بود و دلالت میکند بر اینکه در بقایت رقیق البرم باشد آب یا سیماب اندازند آن را بر سینه نهند و بنگرند اگر زنده است آب یا سیماب حرکت محسوس شود و الا فلا بالجمله هرگاه معلوم شود که مریض نه مرده است بهتر تشخیص این امر حال تقدم عوارضی که مقدمه سکته اند مثل صداع و گرانی سر و دوار سر و دوی و تخیل شعاع و کسل و حرکات و اختلاج همه بدن و برهم سودن دندان در خواب و استفاغ عرق گردن و سوی دست و پا و اکثر بول زنگاری و نیلجی و آسمانجونی یا مائل بسیاهی و رسوب تجالی در یافت نماینده و بعد معاینه اسباب فاعل تقدم رسیدن مری شدید بدماغ و یا صدمه بر سر و یا بودن خلل عضوی بسر هنگام رسیدن مری یا ضربه بسقطه بیان کنند بشرط آنکه علل مذکوره ظاهر باشد و اگر تقدم خلل در عضوی گویند سبب سکته ایذای دماغ بمشارکت آن عضو باشد والا بنبض و غیر آن ملاحظه نمایند اگر تب معلوم شود از تقدم ظهور اعراض سرسام یا ضربه بسقطه سوال کنند و بدین صورت سبب دماغ بود و اگر تب نباشد بر دیده و چشم و سحنه و دهن و بینی مریض غور نمایند اگر رنگ چهره و چشم سرخ یا کبود و شبیه بخنوق بود و کمای گردن متمدد و ممتلی و عرق بر پیشانی ظاهر گردد و تنفس بی غطیط باشد و دیگر آثار غلبه خون و سن و وقت و تدبیر متقدم موجب کثرت دم یافته شود و سکته دموی باشد و اگر تیرگی رنگ و خفقان و دیگر آثار سوداوی باشد و اگر سفیدی رنگ و تراهل بدن و کثرت براق و بلا تخمین معلوم شود سکته بلغمی بود

علاج سکته بلغمی

اگر باوجود آثار غلبه بلغم بر هر هفت مسکوت سری یا تیری محسوس شود فصد سر و یا صافن بر همه تدابیر مقدم دانند یا حجامت مع الشرط یا شرط بر قفا نمایند و هر دو را بهم جمع کنند که ممکن باشد بکشایند و بر مرغ بر دغن بوسن یا زیت یا روغن دیگر چرب کرده صدای خیتر آکرده حلق اندا خته حرکت دهند تا قی آید و ثبت و کندش چون شانه شده و نمک آمیخته در گلو ریزند و بسیر مرغ مدد کنند که قی آوردن فائده تمام دارد و اگر دندان برهم نشیند گره زیر دندان نهند تعبده شود و بطیوخ تریاق فاروق نیم مدد چند اریعه یا بحر خیتا یا بزار العسل یا مطبوخ فیسون مدار چینی و قاقلیون و بابونج گفتند عسلی حل کرده در حلق چکانند چند مرتبه و اگر حاضر نباشد مصطگی فیسون لیس بر مسیاب چوشانیده صمغ نموده عسلی داخل کرده نیم گرم بدهند یا خود صلیه دیگ قی کنیده یا گلاب با خود در حلق ریزند یا سداب چند بیدستر خود صلیب سطوخودوس کوفته بیخته یا جوارش جالینوس و عرق یا در نخبو حیل کرده در حلق اندازند و اطراف مسک را در عرق یا در نخبو یه و عرق گاو زبان حل کرده در حلق چکانند و یک مثقال حلتیت مع اصل حل کرده چکانند نخیر فیه بر دو ساق و بازو بصابها محکم ببندند و کف پای تخت بالند و بکوبند که در جمیع انواع سکته نافعست حقنه جاوکه دران تطوریون و قیموس محلل و فرفیون و اشکال آن باشد و شیاف بابل اندکنند و فرفیون چند بیدستر قرنفل یا مشک غالیه مداب بپوشانند و یا از چند بیدستر با بیه سوده بخرزالوه تنویر بینی او بارند و قلفل سیاه و سفید و عرق سیاه با بیه سوده بکرات در سوراخ سوطه کنانند تا بهوش آید و کندش و شونیز و فلفل و چند بیدستر و فرفیون و مشک همه را یک سانه عربی بسایند و با آب مرزنجوش و عرق بابونج و مشک و کندش و فلفل سیاه

بعمل آرند قوی تر باشد و سقوط عود صعب تر و در روغن بابونه یا روغن نرگس آمیخته نیز مفید بود یا آب تنها استعمال نمایند بایکدیگر شوید و بعد از آن پنج چقندر جمل کرده و با
چند قطره روغن بنفشه یا روغن حاذقرحا یا روغن سنبل الطیب کوفته بیخته بروغن بابونه روغن خشخاش آمیخته در بینی چکانیدن مجرب است یعنی جماست و سلطان محمد مراد در مجربات خود نوشته است
گل خیری سوطا مسکوت را افاقه میدهد و مجرب است و اگر بعد او بخورد باز بینی عود نکند و سنبل الطیب یا قرحا تنک هندی آرد جاورس کوفته در سرکه گرم نموده یکبار سر شسته
و یا قطعه یخ گرم کرده و یا خشت گرم کرده بر سر گذارند و کلاه غدر بر سر نهند و بالای آن قابهٔ آهنی گرم کرده گذارند چندانکه موی از گرمی بسوزد و یا موی سر تراشیده و چند بید بر سر مالند
فرفیون کندش بنجمیل شونیز قرنفل قاقله حاقرقرحا بسرکه کهنه بر طلا نمایند و ضماد خردل تخم خرفیون شبطرم هندی تخم بنج مساوی کوفته در سرکه خمیر بعد حلق سر نهند مفید است
ضماد هلیون خان نیز نافع گل سوسن ازرق و چند بید بستر و جوز بوا خردل شونیز قرنفل سیاه فاوانیا و حاقرقرحا کوفته بیخته در سرکه غصل آمیخته بعد حلق سر بر سر مصل نخاع ضماد سازند
و اگر از استعمال قی و حقنه و تابه گرم وغیره بهوش نیاید اول موی سر ترده مقرحات مانند خردل چند و فرفیون قرنفل سیر غیره بر انجا ضماد نموده کلاه غدر پوشانیده تابه
گرم نهاده برند که انجا را فی الفور متقرح ساخته بهوش می آرد و بر سر شرطه زدن و سیماب با دویه مقرحه خاصه حب السلطین با سبوده مالیدن عجیب الاثبت است کذا فی چند شرط
خفیف بر تارک مریض بچنانکه اگر بول آدمی سیاه مالیدن مجرب است اگر موی سیاهی تو تیای سبز نوشادر چوکر در سرکه غصل یا آب لیمو سیاه بر سر سکوت کلک زده بمالند
زود بهوش آید و ادویه مجلله مثل حاقرقرحا و بنجا سف و وج و بابونه و سداب وغیره جوشانیده در روغن قسط داخل کرده بر سر و بر قفا ریختن و شغل آن بر یافوخ داشتن
مفید و تمام بدن را مدام بگرداندن سر که و میبه سائل در روغن بنفشه یا روغن نارین کردن فرفیون و خردل حمل کرده باشد بدن را چرب نموده بمالند و سر را
بچند بید بستر و شونیز بمالند و در تسخین بیخ خرسر بیشتر کوشند در روغنهای گرم مثل روغن سداب و سوسن و مانند آن با موم مرکب کرده گرما گرم بر مهرهای گردن و مهرهای پشت
بمالند و این بخور از ترکیب علی خان نافع موی انسان مقراض قطع کرده شده اظفار الطیب اظفار الکلب چند بید بستر گوگرد چند ره فاوانیا عود قاری ساوی کوفته با آب
فایند بقدر مقدار مثقال بسازند و بر آتش نهاده مقابل بینی مسکوت بدارند و این حنوک از اختراعات ایشان است چند بید بستر یکدانگ حاقرقرحا فاوانیا جوز بوا بسبایج مثقل
هر یک یک دانگ کوفته بیخته بروغن خیری و آب مرزنجوش و آب مرزنجشک امیخته بر حنک مالند و گویند که سر برهنه نموده تا زیانه کلاه از چرم دوالی ساخته باشند تا دهن دوالی بگیرد
و مریض را بهوش می آرد و یا بیخ فیقرا بروغن سوسن مالیده ضماد کردن در افاقه مسکوت مجرب است **و بعد از افاقه** چند بید بستر کاسنی بنجبین هر یک
نرم آوند طول دو ماشه در عسل دو تولا آمیخته بلیسانند بالایش مالیخولیا نوشانند همچنین مصطکی چند دار چند بید بستر بدهند یا از نیم دو تا یکدرم تریاق کبیر شربت بطوش تریاق اکبر
با آب بطوش یا دیان زیره سیاه انیسون مصطکی و عسل بدهند و دویه گرم بر ضماد نمایند و نضج مادهٔ منضج بلغم نموده بعد دو چهار یا هفتم یا چهاردهم بحسب ضعف و قوت آن استعمال نمایند
و حب ابارج تنقیه نمایند و اگر حاجت فصد باشد بعد تنقیه فصد کنند و گویند که حبت تنقیه مانع حب ابارج است یا لوقا زیاده از وقت شب هندی صبح مطبوخ اسطوخودوس علی خان نوشانند چند بید بستر بخور
و یا زایو حسب مشاهده طبیب بعد تنقیه فاصل غرغره کلمات فطولات سقوطات کاربرند و این تدبیر مفید است نمک طعام و پنبه اندک جاورس بعد شب بسه ماشه لقمه نیم کوفته و با پوست بکار برند
و غلغل نافع اکلیل الملک انیسون مصطکی بنجبین یا حاقرقرحا صعتر جوز بوا عشر یک سه تولا مالیدن سعوطات بسیار کار آید ایضا کبابه کشیدن سعوطات بسیار نافع است آب بیجان بسر ماشه چند یکنیم ماشه روغن بنفشه بستور بکار برند غرغره با یار فیقرا و حاقرقرحا خردل سکنجبین نیز مفید است بعد تنقیه مبرد تبدیل مزاج استعمال تریاقات و معاجین مثل مثروق
و مثروبطوس و یا شلیثا و یا بخور نیا یا یک مثقال حلتیت یا چند بید بستر سه ماشه در مالعسل حل ساخته مناسب بعد استعمال اطریفل ضخیر مقوی باسطوخودوس و یا بابونه فیقرا مفید است
قریا بعد از تنقیه تمام حصول صحت تا بست و چهار روز این مالاصول استعمال نمایند بنج کرفس بنج کبر بیوست بنج بادیان پوست بنج کاسنی هر یک نیم مثقال اسطوخودوس یا بادیان خطائی از هر
هر یک چهار ماشه اصل السوس نیم ماشه گلقند عسلی چهار تولا روغن بادام تلخ و یا بید انجیر هر یک نیم ماشه اضافه نموده بنوشانند و در هر هفته یک دو بار حب ابارج یا تریاق فاروق یا هندی معجون علی خانی موجود
و بشوربای خشخاش کبوتر یا کبک یا تیهو یا مرغ یا دراج زیره و فلفل و دارچینی هر سه تر و قرنفل و قاقله بسیار داخل کرده بنان تنوری غذا سازند و بجای آب با العسل و هندبا و عرق بیدمشک
و یا عرق گاوزبان حسب حاجت بنوشانند و در هر هفته یا بابرج کبابش مثل ابارج روغن بسل استعمال کنند و بعلاج خالی رجوع ننمایند زیرا که این قسم سکته اکثر منتقل الی الفالج می گردد

ذکر بعض ادویهٔ مفید سکته

نفوخ مشک با اعتماد طلا و ورق نقره چند دانه فلفل سیاه سه عدد خشخاش سفید و خرسر هر یک ده عدد نرگس خشک ده عدد سوطا و طلا آرد بینی مجرب است یا روغن بابونه یا روغن نرگس

عصارهٔ افسنتین و طلای خرد ول مهراب یکان قرنفل کسیسه بقدر بخشک سنت و کذا خردل بزیت و کذا جند بیدستر بزیت و کذا کباش قرنفل و کذا جوز بوا و کذا ارد و غن زیت کهنه و ان را بینه بخته باشند و کذا کرد و کذا ارد و غن حاقرقرحا و کذا ارد و غن گل زیتی و ان خانه بخته و کذا اکلیل سوسن و کذا سرکه و رد و غن گل زیتی و کذا ارد و غن بلسان و زیت کهنه و ضماد معده بلسان قسط و جند و مصطکی و کباش قرنفل و موم و رد و غن بان و سعوط خردل و یا جند بیدستر بر د و غن بادام و یا آب اسفوله قندیون برد و غن بادام و یا قنه بر د و غن بادام و یا کبریت بقدر عدس و یا جاوشیر و یا ارد و غن قندیل و یا عصارهٔ افسنتین و تخور جند بیدستر و گوگرد داشته و الظفار الطیب هر واحد یک درم شوتیز قنه دانیم درسکرهٔ عنصل و جاوشیر و غالیه و النفاس کبریت و حنظل یا دیرگ دلق کوفته در خرقهٔ کتان بسته بویدن تا عطسه آید و قی باد خال پر مرغ ملطوخ بر د و غن کنجد و صمغ عرشف و یا ملطوخ بشیرج و جوز الرقع و حمول کاغذ بلسان و زیت کهنه و حقنه بطبیخ نانخواه و کذا بهدیهٔ ارمنی و آب چغندر و بسفایج و خار یقون و کذا ابزارهٔ نرگاو و مع ادویهٔ حقنه و کذا بماء العسل مع دیگر ادویه و کذا آب بابونج مطبوخ عسل و کذا شحم حنظل و کذا ارد و غن بادام نانخ و کذا آب مطبوخ حنظل و یون فتیق و کذا آب چغندر و مری و شکر و سکنجبین طعام و محمودهٔ و لغوغ غرغره یون و حاقرقرحا و شراب سنبل هندی و یا خاکستر شاخ کرم تاب سرکه و یا مرکه کرنب و یا آب آن و یا شحم حنظل و یا انقر دیا مطبوخ حاشا یا معطکی و یا شراب عسل و یا شراب مویز و یا مطبوخ قطور یون العسل و یا سکنجبین و یا بیخ سوسن و یا جاوشیر و یا ارد و غن قندیل و یا حرمل و یا جنطیانا و یا ارد و غن بلسان و زیت کهنه و یا سکنجبین عسلی و یا تقل فرفیون سکنجبین اشق جاوشیر صبر جند بیدستر حرمل شحم حنظل هر یکی دو درم شربت از مثقال تا دو مثقال حسب سن و قوت و لعق عسل دائم و شرب وضماد شونیز و کذا ارد و غن خار و غرغره مطبوخ کندش و یا شحم حنظل و یا مرزنجوش و یا ایارج فیقرا و سرکه و غذا بچه مرغ بشبت و مصطکی و دارچینی بخته و یا کبوتر بچه سر و گردن او دور کرده باشند تنها یا بخود سرخ بخته و یا آب بخود سرخ مطبوخ مطیب بزنیت و صعتر نافع سکته است **اقوال حکما** مسیحی گوید اگر سکته بالغی باشد کوشش در کشادن دهن و ادخال پر مرغ بر د و غن تر کرده و یا ایارج فیقرا آلوده باید کرد تا فی آید و بگیرند شحم حنظل و بخور مریم و قنطوریون دقیق در عرطنیثا و خربق سفید هر واحد قبضه در سه رطل آب بپزند تا رطل بماند پس صاف کرده نیم رطل از ان گرفته کنند پس اگر بسرعت خارج شود و غلط برنیاید اعادهٔ آن باید کرد تا رطوبات بسیار خارج گردد و گند شم و خربق سفید اندک اندک در بینی دمند و اندک تریاق یا معجون بلاذر در ماء العسل یا طبیخ انیسون حل کرده در حلق اندازند و تابه آهن گرم قریب سر بدارند تا آنکه موی سر بسوزد و اگر افاقه نشود موی سر تراشیده بخرد ل سوده و جند بیدستر بسر کرده کهنه طلا کنند و سداب و قرنفل و مشک و جند بیدستر و بسباسه بهم یابند و بعد افاقه تا چار ده روز همین تدبیر نمایند و بعد ازان ارد و غن بید انجیر بطبیخ اصول و ایارج فیقرا بنوشانند پس در هر سه روز ایارج جالینوس یا لوغاذیا یا ارکاغانیس بخوراننده و غرغره بسرکهٔ عنصل و ایارج فیقرا و مویز یج و حاقرقرحا و پوست بیخ کبر در خرد ل استعمال نمایند و بفلفل و جند بیدستر و کندش عطسه آورند و غذا اسفیدباج کنجشک و قنابر و بچه کبوتر و مخ دو بهند و ماء العسل معمول بافاویه و حنظل یون و شراب متخذ از مویز و عسل بنوشانند و بعد انحطاط مرض در حمام داخل کنند در عرق او رند و رد و غن نارد ین که در ان فرفیون و جند بیدستر حل کرده باشند یا رد و غن قسط بمالند شیخ میفرماید که باسکتهٔ حادث از بلغم اگر علامات غلبهٔ خون یافته شود فصد صافن کنند پس حقنهٔ قوی بعمل آرند و شیافات قویه بردارند که در ان صعتر و زهرهٔ گاو افتد بعده چیزی که نفوذ آن در حلق سهل باشد بنوشانند و از جوب معتمده در خور ابندین ایشان حب فرفیون بست و بعد ازان بر سر و اعضای او کمادات مسخنه و لطوطات معمول از انبکه در ان حشایش مسخنه مثل شبت و شیح و مرزنجوش و برگ ترنج و پودینه و حاشا و زوفا و اکلیل الملک و صعتر جوشانیده باشند و ازرد و غنها که در ان قوت این حشایش باشد رد و غن سداب استعمال کنند و گاهی در ان عاقرقرحا و جند بیدستر و جاوشیر و قنه حل کرده بمالند و یا بر همه بدن در زیت گوگرد امیخته بمالند و اگر کمادات از قرنفل و سبل و بسباسه و جوز بوا و وج باشد صواب بود و پای او بر د و غن گرم مسخن و آب گرم مسخن نهند و فقرات را بمبیعه و رد و غن زنبق تر بخ نمایند و بر نخاع خردل و سکنجبین و جند بیدستر و فرفیون ضماد کنند و از لوطان جید برای ایشان رد و غن قثاء الحمار در د و غن سداب و د و غن اسقیل معمول بزیت کهنه بهتر یا بتر کردن عنصل رطب در رد و غن مذکور تا چهل روز و یا بچوشانیدن او در ان باین نحو که بگیرند زیت کهنه یک قسط و اسقیل دو اوقیه دبپزند تا آنکه مهرا شود و همچنین رد و غن حاقرقرحا بهر دو وجه مذکور ساخته و بهر رد و غن که بر ایشان استعمال کنند اصلاح او بلغیظ کردن او از موم نمایند تا واقف ماند و سائل نشود و می باید که از مرد و خات ضعیف تر ابتدا کنند اگر فائده نشود بقوی تر تحمل کنند و بعد تنقیه بحقنه و غرغره باک نیست که در بینی او کندش و سعوطات قوی در د و غنهای قوی استعمال نمایند و آهن گرم کرده مقابل سر او بدارند و ضمادات محلله بر سر

نهند و اگر قی ممکن نباشد با دخال پر روغن سوسن یا زیت چرب کرده بعمل آرند و خصوصا چون در فم معدهٔ او امتلا معلوم شود و تخمه بران افتد ضرور تمام باید از قی نفع شدید یابند و در قی فایدهٔ دیگر است که تموج و تکلف قی مزاج سر صاحب سکتهٔ باردِ رطب گرم کند و تسهیل ریاح ایشان بچیزی که تخرج او باشد باید کرد که ازان خفت یابند و گاهی میبادرت بداشتن کرده به دهن که در صرع مذکور شد کرده می شود تا دندان او با یکدیگر فاسد نشوند و چون اندکی قی کنند باید که روغن بید انجیر مطبوخ با آب سداب هر روز دو درم بما و الاصول بنوشانند و بتدریج افزایند تا آنکه هر روز پنج درم ازان نوشیده شود و اگر ممکن بود بعد تنقیه بقدر بندق از تریاق و مثرودیطوس و از شلیثا و الغر دیا و سعد بینیا و مانند آن وجور کنند و از مفردات جند بیدستر مثقال با عسل و سکنجبین عسلی یا سکنجبین بقدر ربا قلابهند و عوض آب ماء العسل ساده یا بافاویه بحسب حاجت نوشانند و چون خفت یابند غرغره و مطس بکار برند و محاجم بشرط یا بغیر شرط حسب ماده بر فقار رقبه نهند و در گهواره بجنبانند و بعد سه هفته بحمام برند و آنروز روغنهای گرم بمالند و از غراغر نافعه برای ایشان بعد تهیهٔ کلی طبیخ حاشا و پودینه و زوفا و مانند آنست در سکر مخلوط بعسل و ایضا آب جعفر که دران عاقرقرحا و موبزج و حاشا و سعد جوشانیده باشند و قوی تر ازین آنست که بگیرند فلفل و دارفلفل و زنجبیل و موبزج و بورهٔ ارمنی و گل سرخ و سعد و کوفته بیمیخته شسته ازان اشیافات سازند بعده بطریق مضوغ در غرغره طبیخ زوفا با مصطکی استعمال نمایند و قریب اینست چون بهمین طریق بعمل آرند فلفل و دارفلفل و خرول و پودینه و از مضوغات پودینه و موبزج و فلفل و مرزنجوش و خرول است مفرد و مرکب و بدان مثل گل سرخ و سعد امیختن دماغ نیز است و دوچ از اشیای نافعه درین باب است و تاشیزو توبست و ماکش و روغنهای حارهٔ مقوی روح که در اعصاب است و برای جوهر اعصاب و محلل فضول که دران سختی نباشد مثل روغن سوسن برای ایشان نافع و بعد آن روغن مرزنجوش و روغن بابونه و شبت و روغن انزروت خصوصا بر سر چه درین اعتماد با مر راس واجب است و خصوصا گر روغنهای مذکوره از زوفا و صعتر و پودینه و حاشا و مانند آن قوت اخذ کرده باشند و تقدیم اصحاب سکتهٔ لطیف تر از تقدیمهٔ صاحبان صرع است و صواب تر آنست که در روز بران تنها اقتصار نمایند و نان با نخود خشک ایشان را نیکوست و شرب بر طعام مضر ترین اشیا برای ایشان است و چون ارادهٔ انعاش قوت کنند اگر قبل غذا بریاضت خفیفه اقدام نمایند و اعضای مستریحه را حرکت دهند باک نیست و بعد تناول غذا بسرعت خواب نکنند بلکه تا نزول غذا و انهضام آن صبر کنند و ایضا بیداری بسیار نشاید که آن دماغ را مانده میکند و از اغذیه انچه غیر منهضمه منحل میسازد بسبب منع آن از هضم غذا را و قوی جوزابا عدس پخته برای ایشان نیک دانسته اند و مویز و بادام و انچیز از نقلهای نافعه برای ایشان است و شراب نو ایشان را موافق نیست بهر انکه دران فضول است و کهنه نیز برای انکه آن سریع النفوذ بدماغ و قلب او دست بلکه موافق ترین شراب برای ایشان متوسط میان هر دو است و چون مسکوت را تب اید در امر او توقف کنند تا آنکه بکشاید که گاهی بحران میباشد و تا هفتاد و دو ساعت از بگذارند و اگر چنین نباشد بلکه تب بسبب ورم و عفونت بود آن مهلک ست و بدانند که در سکتهٔ وفالج مجاری تنگ میگردد پس ادویهٔ مستفرغه استفراغ مادهٔ فاعل آن نمیکند بلکه گویند که اگر چیزی از علامات دالهٔ بر غلبهٔ خون ظاهر نباشد باید که مریض را چیزی از اغذیه و ادویه تا گذشتن هفتاد و دو ساعت بر مرض تحریک ننمایند و چون ازین تجاوز کند و مریض کلام نکند باید که در کشادن دهن او سعی نمایند و آب مطبوخ زیره و انیسون و مانند آن که دران گلقند مالیده صاف کرده باشند بیکرم بحلق چکانند و عضل ساقین و بازو محکم به بندند و کف پای او بمالند و روغن گل در سر که بر سر او بریزند و حقنهٔ عاده مثل این حقنه استعمال نمایند بابونه اکلیل الملک حاشا بر بیخ اسف شبت جعده خارخسک قنطوریون غلیظ و دقیق هر واحد یکمشت عاقرقرحا قاقلیا الحمار حریق سفید شحم حنظل هر واحد سه درم عرطنیثا سداب خشک هر واحد چهار درم تخم بید انجیر پنج درم تخم کرفس نانخواه هر واحد ده درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا یکرطل بماند پس نیم رطل ازان صاف کرده جاوشیر و سکنجبین و مقل رقدری آب حل کرده هر واحد نیم درم بورهٔ ارمنی یکدرم روغن زنبق روغن نارد ین یا روغن قسط هر واحد یک اوقیه آمیخته حقنه کنند که ماهیت پس سعوط لقوه و فالج بکار برند و اگر حاضر نباشد آب سیر افشرده باندک روغن چربی سعوط کنند و اندک کندش و جند بیدستر و خرق در بینی دمند و عطسه آورند و اندک سکنجبین عنصلی با آب گرم و قدری روغن چربی یا نرگس یا سوسن و نمک ریش و آب تر افشرده و حلق او و تمع و غیره چکانند و در حلق او و بر پر روغن چرب کرده یا بیخ شقر آلوده مکرر داخل کنند تا قی آید و بعد قی شربت عسل دهند و روند دیگر از قی اندک تریاق از نیم درم تا نیم مثقال بحسب حاجت یا اندک معجون [illegible]

آب مطبوخ انیسون و مصطکی بدهند و گاه گاهی عسل بلیسانند و تکمید سر بآب مطبوخ بابونه بخاسف صعتر پودینه قرنفل سلیخه بسباسه سنبله عاقرقرحا بسنند
و باطلیه که در علاج لیثر غس مذکور شد طلا سازند و اگر باین تدبیر صلاح نیابد تابه آهن گرم کرده بر سر شنند تا آنکه موی بسوزد و غذا نخود اب بزیت مغسول دهند و
اندک نان خشکار دران مالیده بدهند و مدام ناگذشتن هفت روز همین تدبیر بعمل ارند و اگر افاقه نشود و کلام نکند این تدبیر تا ده روز بکار برند و اگر افاقه
نشود و اما و صلاح نیابد بدار الاصول بروغن بید انجیر که دران ایارج محمر بعسل مالیده باشند اندک روغن بادام تلخ بران چکانیده بدهند و این بدهند
تا سیجوز بدهند تا در بول آثار نضج ظاهر شود و غذا نخود اب باشد و بعد ازان این حب از دو نیم درم تا سه درم بدهند تربد خراشیده ایارج فیقرا بر دا هر کدام
بلیله کابلی حب الغیل هر دا حد چهار دانگ شحم حنظل شیطرج هندی جاوشیر هر دا حد دو دانگ جند بیدستر یکدانگ همه را نرم سوده جاوشیر را در اب گند نا
حل کرده سرشته جهانسازند و اگر ازین صلاح نیابد ایارج جالینوس و شبادر یطوس و شرود یطوس بتدریج دهند و بعد آن تریاق کبیر بدهند و غرغره بایارج
و عاقرقرحا و خردل سازند و غذا نخود اب بکبوتر بچه در پرورانده و گنجشک و قنبره باشد و شربت عسل با فادیه ساخته و خند بقون و شراب ریحانی بمقدار که
ذهن او را متغیر نگرداند با شبید زیبی و عسلی هم شانند و چون مرض با نحطاط اید در حمام داخل کنند و روغن بلسان یا روغن قسط یا روغن ناردین بر سر حاضر
باشد و دران اندک جند بیدستر و عاقرقرحا حل کرده باشند بر سر مالند و باید که اند ازه دادن این معجونات در اوقات شدید الحرارة و بلدان حاره اجتناب و احتراز
و کسی که در بدن او حرارتی ظاهر شود دران بجودت تمیز بعمل ارند **طبری** گوید که سکته حادث از خلط بلغمی لزج عسر الانحلال منقسم بدو قسم ست یکی آنکه مسکوت
غلیظ کند شبیه بغطیط نائم و کسیکه از سکته غطیط کند و در ذهن او کف اید البته خلاصی نیابد دوم آنکه با وی غطیط نبود و تنفس و حرکت شریانین
و بدن ظاهر نباشد و مثل میت بود و اکثر این قاتل و کمتر آن عسر باشد و علاج نوع اول اینست که خرقه بآبیکه دران صبر و افسنتین تر کرده باشند
آغشته بر سبابه پیچیده نبجی که ممکن باشد در دهن اندا خته تا فم مری رسانند و حرکت دهند و اندک ایارج بحک بمالند تا فی بحرکت اید و بجهة اجاد
که دران سکبنج و جاوشیر و قنه و جند بیدستر و فربیون اندک از انها باشد بعمل ارند و اگر این هر دو علاج فائده نکند سعوط بروغن که دران فربیون و جاوشیر
پخته باشند بکار برند و اگر چه در سعوط خطر ست و اگر این اثر نکند امید صحت او نباید داشت و علاج نوع ثانی بعینه همین ست و دران اینقدر زیاده نمایند
که آمینه گرم کنند و بر سر کلاه نهاده بران آمینه گرم گذارند تا نهد و دماغ از ان گرم گردد و ایارج محلول با آب افسنتین در حلق ریزند و ساقین او محکم ببندند
و در بینی او فتیله بلوث بجاوشیر و جند بیدستر و مشک نهند و نطول روغن زنبق سی درم فربیون سه درم نیمگرم بریافوخ و شیون بریزند و در هر دو گوش
دو فتیله بلوث باین روغن نهند و یکبار آب گرم و بار دیگر بحقنهای عاده که مذکور شد حقنه نمایند و چون سکته منحل شود و استرخا ظاهر گردد لزوم اغذیه
گرم مثل کبوتر بچه در پرورانده مطبوخ بنخود سیاه و زیت رکابی نمایند و در هر هفته یک شربت از حب منتن یا حب شیطرج یا حب سکبنج یا حب اصطمخیقون یا کبیر
بخورانند و در هر چهل روز حقنه عاده بعمل ارند و مابین حقنه و حب لزوم تناول ایارجات بمقدار واجب مثل شرود یطوس و ارکاغانیس کنند و در هر فصل
از دو فصل سال ایارج لوغاذیا با آب بلیله سیاه و افسنتین و قنطوریون بخورانند بعد ازان تریاق کبیر مجرب بقدر یکدرم بسه دفعه در سه روز بدهند
باین طریق که قسط تلخ و عود وج هر دو در شراب کهنه بجوشانند و تریاق و دو دانگ فضه داده دو سه جرعه ازان شراب بنوشانند و در غذای او از عادت تاخیر نمایند
تا آنکه گرسنگی سخت ظاهر شود بعده آبیکه دران شبت و عسل و نمک بسیار جوشانیده باشند بدهند و در قی کردن کوشش نمایند بهر آنکه اگر بعد ازین اهمال
تریاق از معده و ظهور گرسنگی قی کنانند خلطی لزج برایند که ازان بسبب غلظ و لزوجت و فساد رنگ آن تعجب کنند و بر پشت و ساعد حضار و غنهای گرم
بمالند و تدبیر مغلوبین در غذا و دوا کنند و در تدبیر آن تقویت دماغ باد و یه بجا رها محلله و الحم زیاده نمایند تا سکته خود نکند چه اگر اعاده نمایند یکبار گی
ایلاقی و جرجانی مینویسند آنجا که سبب سکته بلغم باشد و خون باوی آمیخته بود علامات هر دو پیدا باشد اول فصد باید کرد پس بتدبیر حقنه قوی
و شیاف مشغول باید شد و در شیاف جاوشیر و سکبنج و مقل و اشق و زهره گاو و شحم حنظل داخل کنند و در قی کردن سعی نمایند و اگر سبب بلغم غلیظ لزج
باشد امید کمتر بود پس اگر طبیب امید بیند تدبیر استفراغ و افتتاح سده و گرم کردن دماغ کند بدین ترتیب که اول سنقیه نمایند بحقنه تیز و اگر بدانند که مرض

طعام غلیظ یا بسیار خورده است جمد کنند تا دهن او بگشاید و پر مرغ چرب کرده یا یارج فیقرا آلوده بحلق فرو برند پس اگر قی نشود تنوع و تحریک آن را فائده کند پس اگر دماغ گرم کرده و اگر پر یا بر مرغ سوسن چرب کنند نافع تر باشد بعده فقرات گردن و پشت او بر روغن گرم بمالند و پای او را بر روغن فرفیون و روغن قسط و روغن عقران و مانند آن بمالند بعد از آن تسخین بآس او بتسعیط چیزی لطف مفتح کنند و اگر تریاق کبیر و مثروذیطوس باشد یک شربت آن در مائ العسل حل کرده در حلق او ریزند و اگر حاضر نباشد معجون سجعبینیا و انقروبیا و شلیثا جائز باشد و اگر یکمثقال از سکبینج یا حلتیت یا جندبیدستر در مائ العسل حل کرده بحلق او فرو ریزند موافق باشد و اگر مسهل دادن ممکن نباشد نافعتر از جب فرفیون نیست **صفت** آن سکبینج اشق جاوشیر مقل صبر جندبیدستر حرمل هر یک دو درم فرفیون یکدرم شحم حنظل دو نیم درم سرشتن بکمثقال و بعد تنقیه دراب گوگرد نشانند و در حمام خشک نافع باشد **صفت** حقنهٔ حاد شحم حنظل قنطوریون باریک ناخواه شبت حلیه سداب انجذان هر واحد سکبینج دو درم بورهٔ ارمنی هفت درم روغن بادام تلخ یک اوقیه انگبین ده درم زهرهٔ گاو دو درم ادویه در یک اثار آب بپزند تا بمقدار نیم اثار باز مانده صاف کرده و استاران گرفته حقنه کنند اگر زود بیرون آید باز اعادهٔ آن نمایند تا رطوبت بسیار فرو دارد **صفت** روغن فرفیون که بر مهرهای پشت و گردن مالند بگیرند آب سداب کوفته افشرده یک اثار و روغن سوسن ده استار امیخته با آتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس قسط و عاقرقرحا و جندبیدستر هر یک سه درم جاوشیر و بارزد و فرفیون هر یک مثقال سائیده در روغن گرم امیزند و حل کنند و اگر روغن بلسان حاضر باشد سه درم بادی بیامیزند والا اربت اگرچه ضعیف تر است بدل آن کنند و گرم کرده بکار برند **صفت** روغن قسط بگیرند ابهل با خراسان و چ سنبل هر یک ده درم قسط سی درم مر و در یکنیم اثار آب بپزند تا آب سرخ شود پس صاف نموده روغن نیست پاوشار انداخته باز بپزند تا آب بسوزد و دران سه درم جندبیدستر دمثقالی فرفیون حل کرده بکار برند **صفت** روغن اسقیل بگیرند عنصل تر چهار اوقیه در دو روغن زیت یک اثار بپزند تا مهرا شود و اگر عاقرقرحا جندبیدستر خردال قسط فرفیون مشک داخل کنند قوی تر باشد و نطول که بر سر و فقار پشت و گردن مریزند اجزای آن همانست که در قول شیخ گذشت لیکن سداب و بابونه نیز داخل است و مدبیر تسخین دماغ بصعوبه آهنی گرم کرده تا آنکه موی سر بسوزد نیز سابق مسطور شد و طلای سر بخردل و جندبیدستر که در قول مسیحی گذشت گرم کرده نیز دماغ را گرم کند و اگر اجزای کماد که در قول شیخ گذشت در صوبه گرم کرده بر سر نهند نیک باشد و سعوط زهرهٔ کلنگ با آب سداب یا آب مرزنجوش و یا جندبیدستر سوده بمائ العسل حل کرده سود دارد و بازرد و جندبیدستر بیویانند **صفت** حبی که معروف بحب بیمارستان است بگیرند جندبیدستر نیم درم شحم حنظل دانگی دو نیم فرفیون یکدانگ ایارج فیقرا یکدرم این جمله یک شربت است محمد بن زکریا گوید علیت را در سکته و فالج و لقوه سخت سود مند یافتم و هیچ چیز برابر او نیست بدن را گرم کند و تب آرد و اخلاط را بگداز د و بامداد و شبانگاه مقدار یکدانگ تا قلا در شربت بمائ العسل حل کرده بدهند و اصل دوا علاج این مرض آنست که این تدبیر که ذکری دادند نخست بحقنه و قی و تنقیه نکنند استعمال سعوط و روغن و نطول بدا کنند اول روغن ضعیف استعمال نمایند مثل روغن سداب ساده و روغن سوسن که دران صبر حل کرده باشند اگر ازین انتفاع نیابند قوی تر ازان بکار برند و در روغن موم بگداز ند تا بر موضع مدت بسیار باقی ماند و هرگاه بهوش آیند و چهار روز ازین تدبیر بگذرد نطول و سعوط دماغش را روغن کنند و از جمله ادویه که در هر هفته یک شربت بدهند یا حقنه کنند فدا نخواه و اب بهند یا ستور با گنجشک نر یا کبوتر بپزند و شبت و دارچینی و صعتر بخته و اگر بادام انجدان و مویز منقی بخورند موافق باشد و بعد بست و چهار روز هر صبح روغن بید انجیر بمائ الاصول بنوشند و هر هفته ایارج فیقرا و ایارج کبار چون ایارج جلوغا ذیا و ایارج روفس و جالینوس و مانند آن بکار برند و باقی بعلاج فالج معالجه نمایند ابن الیاس و خجندی می نویسند که در حالت سکته استعمال قی و تفویح دو جور و طلا و وضع تابه گرم و حقنه حاد نمایند و هر یک از ان سابق مذکور شد و بعده هر صبح جلاب با انیسون و بادیان و گاوزبان هر یک سه درم گلقند مسهلی ده درم بنوشانند و غذا دوره نخود اب شیره حب قرطم و لهوم گنجشک و کبوتر تهیو با فلفل و دارچینی دهند و بعد نضج برای تنقیه دماغ حب ایارج یا حب لبنا ذیا در هر هفته یکبار یا دو بار بحسب قوت و امکان دهند و سعوط زهرهٔ کلنگ با آب مرزنجوش بکار برند و این علاج ایشان تا انگاه ست که از بست و چهار روز تجاوز کرده باشد و چون ازین مدت بگذرد و بیهوشی بحال خود باز آید و بعضی از اعضا بالقوه بحسب شده و قلت آن افتد دلیل آنست که این مرض از خالموست و علامتش صعب و در مرضی شدید تر ازین نیست و بعضی اوقات معاجله کند و خرد و بزرگ را هلاک گوید بدایت بهتر محل و مفتح از تکمید و تنطیل و روغن بابونه و شبانه حتی که تکمید بنان و خرقه باید کرد بعده معطسات پس حقنهای حاده برای جذب ماده و باشغل بکار برند و طلای الطعام بگوگرد و سرکه و سعه و روغن بنفشه و طلای سر بخمد بید ستر شونیز کنند و بشغل گمارده حرکت دهند و هر روز این سعوط محلول در روغن بکار دارند

تفصیل کنند شاهسپرم واحد سپستان مغز خرفه نیم درم تخم خرفه نیم درم تخم کاهو یک درم تخم خیار شنبر یک درم تخم خربزه یک درم تخم کدو یک درم تخم بادرنجبویه یک درم تخم بادیان یک درم تخم کاسنی یک درم تخم شاهتره یک درم تخم بالنگ یک درم تخم بید یک درم تخم نیلوفر یک درم تخم بنفشه یک درم تخم نیلوفر یک درم تخم بنفشه یک درم تخم نیلوفر یک درم تخم بنفشه

و این نوع بی تب دور نمیباشد پس باندابیر مذکوره در علاج امراض دماغی و مسطلی مع رعایت تب بعمل آرند و ایضاً بعد فصد صفناین دادن مریض در مقابلین انداخته یکدو پاس متصل دو از فوه و زرد چوب و مغاث هندی و اسطوخودوس مصطکی هر یک نه ماشه و چند بید بستر یا بدل آن زراوند طویل هفت ماشه و دال بنفشا شش ماشه سوده بکنیم تولهٔ و روغن گل و زنبق هر واحد یکنیم تولهٔ آمیخته بر چهره سر ضماد نمودهٔ کلاه بند نو بالایش گذاشته و دو عدد تکیه از پارچهٔ کهنه رنگ ساخته آمیخته بروغن گل آمیخته بدان آلوده از آتش اخگر بلاس افروخته پیش بینی داشته دود آن بدماغ رسانیدن در سکتهٔ دماغی همان روز سخت می بخشد و شخصی از مرگ افتاده او را سکته شد حکیم علوبخان امر کردند که سر او را برهنه ساخته تا زیانه بسیار باید زد فاصله تا یکساعت بگوی بعده رگ هفت اندام زده خون بقدر دو نیم پاو باید گرفت و بفاصلهٔ دو سه روز رگ پیشانی گشایند همچنین کردند پس اندکی بهوش آمد و دهن بگشاد گفتند که از جند بید بستر و جدوار خطائی هر واحد یکماشه مصطکی دو ماشه سوده در روغن بادام تلخ یکنیم تولهٔ آمیخته وجور کنند در یکروز صحت حاصل شد بدون علاجی دیگر و مالیدن مست و پاسختی و زدن مشتها بسیار بر سر و همه بدن تا یکپاس و بعده فصد قیفال گشادن از هر دو دست و افروختن چهار توده انگشت پهب تمر هندی گرد مریض و بعد بهوش آمدن صبر هفت تولهٔ گل بابونه و گل جاشقا تازه هر یک سه تولهٔ در روغن زنبق پنج تولهٔ آمیخته سر را بروغن بید انجیر چرب کرده ضماد ساخته کلاه بند بر سر پوشانیده باز مشتها بر تمام بدن و سر بدستور زدن گرفته حادهٔ علوبخان بتکرار سه چهار بار بعمل آوردن صحت می نماید و حکیم کبیر علیخان شخصی را که از اشتر افتاده و سکته پیدا کرده بود امر کردند که تازیانه چوب سنبر دو صد بر سرش بر هم زنند چنانچه نوبت بضرب بست و پنج رسید که بهوش آمدی و باز بدستور میشد همچنین حال تا هفت هشت روز میداشت در روز نهم حالت مذکور موقوف شد پس چند بید بستر یکماشه زنجبیل یکنیم ماشه زراوند طویل دو ماشه سوده و عسل یکنیم تولهٔ آمیخته لیسانیدند و بالایش مار العسل نوشانیدند و بجای آب مار العسل الکتفا کردند و غذا انبیض بیضهٔ سنگ و مشک مایان تنوری مقرر داشتند در روز سوم از تب هیچ صحت یافت لیکن لکنت زبان باقی بود پس در روز هفت و هشت بار لوک زنجبیل عامر قرحا فلفل سفید از شیشان نک طعام هر یک یکماشه زبان الحمل بیض یکعدد یافت

علاج سکتهٔ بخاری

که از بخارات فاسد یا عفن و بائی و کیفیت ردی افتد انچه در علاج امراض دماغی بخاری و مشکی گذشت بعمل آرند و ایضاً در بخارات سمیهٔ فاسد ملتهبه و منوبه اول برگ صافن و یا عرق للبسا کشایند و حقنهٔ حادهٔ ذی تریاقیت بعمل آرند و از سر که ثومی و بصلی و شراب بجانی هر واحد یکتولهٔ حلتیت یک زفت و بکبنج و جاوشیر هر یک سه ماشه آب برگ گندنا و یا زهر یک یکتولهٔ نطفه سازند و اندکی از ان در بینی بچکانند که بهوش آید پس مطبوخ پوست خیارشنبر و یا مشکطر امشیع با ضافه خیارشنبر و ترنجبین و گلقند تلیین طبیعت نمایند و غذا قلیهٔ زردکی و شلجمی و چوجهٔ مرغ که در ان ترمس و یا نخود سیاه افتاده باشد بنان خشکار تنوری و هندوبجای آب برار العسل از عرق اشتر خار و بادیان ساخته قناعت کنند و در هر دو صورت پس از افاقت جهت دفع مادهٔ مابقی مباشرت مناسب باشد و جهت تعدیل مزاج و منع صعود بخارات دوا دار المسک جدواری علوبخان با عرق تنبا کو دهند

و اما در بخارات عفنه و بائیه حقنه از شراب کهنه و سرکهٔ کهنه هر دو برابر و عرق بهار نارنج نصف هر دو و نمک طعام دو مثقال و مقل ازرق سه تولهٔ در روزی چهار بار بعمل آرند و وقت شام حقنه از گل ارمنی هفت تولهٔ و شراب نوزده تولهٔ و گل مختوم دو تولهٔ و مار العسل ساده یکنیم پاو ساخته بکار برند تا بهوش آید پس ادویهٔ تریاقیهٔ متدرجه بید بستر و جدوار خطائی هر یک یکماشه در دوا دار المسک تلخ هفت ماشه بلیسانند و بدرقهٔ بعرق بهار ترنج و کیوره هر یک پنج تولهٔ و وقت شام شربت کیوره چهار تولهٔ در سه پاو عرق مذکور دهند و غذا پلاو مرغ و فاخته و نان تنوری یا شوربای اینها دهند و اگر حاجت بتنقیه باشد پس بحب قمقامیا و افاویه و ایارج علوبخان و شربت مکرر سنائی و خیارشنبر و گلقند کنند بکرات و مرات بعده جهت تعدیل و تقویت تریاق الذهب با شراب ممزوج و شربت یاقوت علوبخان و عرق عنبر حکیم بقاخان استعمال نمایند و بجای آب مار العسل که از عرق بهار کرند گلاب ساخته باشند اکتفا نمایند **فائده** در سکته که از رسیدن سردی بدماغ باشد هر چه در علاج امراض دماغی بارد گذشت بعمل آرند دیگر مسخنات سر از معجونات و ضمادات و کمادات و غیره که در سکته بلغمی گذشت استعمال کنند پس معاجین گرم مقوی دماغ خورانند و انچه از ورم حار و بارد دماغ افتد علاج امراض دماغی بدان مذکور شد بعلاج سرسام مفصد و تقویت دماغ بالشربات و لغالیغ مذکوره شود

جمود

که از شخوص و آمدن و بدرکه نیز گویند دیوانگی قاطوخس و قوطوخس نامند و معنی آن بسمسا کست و آن مرضی است که دفعةً واقع شود و حس و حرکت جمله باطل گردد و آدمی

بیک حال بماند مثلاً اگر ایستاده یا نشسته یا خفته یا در کاری مشغول باشد بر همان شکل بماند و بر تحریک چشم و پوشیدن پلک و گردیدن از پهلو به پهلو و تکلم بهیچ وجه قادر نباشد و در حلق او چیزی خرخر زند و بدون تب و لکف و تشنج باشد بخلاف لیثرغس که لکف تب نمیباشد و صرع که با تشنج و کف دهن میباشد فرق دیگر مرض و در سبات آنست که در اینجا تنفس ممتنع و در اکثر چشم منفتح و صروت مرض دفعة و نبض بطی و صلب و عدم قدرت تکلم و جواب باشد بخلاف سبات که در آن عدم امتناع تنفس و چشم پوشیده و وقوع در استغراق بتدریج بعد خواب ثقیل و نبض لین و امکان تکلم و جواب بتکلف میباشد و فرق در جمود و سکته آنکه در حلق محمود چیزی داخل نتوان کرد و مخصوص بوضعی نبود بخلاف مسکوت که بر پشت افتاده باشد **بالجمله** سبب این مرض سرده ایست که در بطن مؤخر دماغ از خلط بارد بلس غلیظ سوداوی افتد و بسبب مشارکت آفت بجمیع اجزای دماغ رسد گاهی از خوردن میوهای سرد خام و نوشیدن آب سرد بر برف و غسل با آب بسیار سرد و علاج اگر آثار غلبه خون ظاهر بود و قوت و سن و فصل مساعدت کند فصد سر و کنند و یا حجامت ساقین نمایند والا اشیاف گرم و حقنه محرج سودا مکرر استعمال نمایند و در حقنه رعایت مزاج مریض مرعی دارند مثلاً اگر قوی مزاج باشد از افتیمون و بسفایج و بلیله کابلی و غاریقون و شحم حنظل و مانند آن مرتب سازند والا از اناب بسبوس گندم و آب چغندر و خطمی یکرطل و روغن کنجد ده درم و بورهٔ ارمنی یکدرم و شحم حنظل یکنیم دانگ و شکر سرخ پانزده درم بعمل آرند و جند بیدستر فرفیون و روغن زنبق امیخته بر سر طلا سازند و ایضاً قبل از افاقه و بعد آن با بونه زوفای خشک اکلیل الملک شبت با سرکه عنصل امیخته بر سر ضماد کردن مفید ست و روغنهای گرم چون روغن خیری و سداب و مرزنجوش قدری جند بیدستر امیخته بر فرق سر بمالند و یا عین همین با سمین و نسرین و خالیه و مشک بیویانند و داغ بر پس سر نهادن مجرب رازی ست و تدبیر سکته و سبات و تسخین بخار و دثار دادن نمایند و بعلاج امراض دماغی بارد و صداع بارد پردازند **و بعد از افاقه** منضج سودا دهند و یا مطبوخ با در نجبویه سه درم انیسون دو درم گلقند عسلی ده درم هر صبح بیاشامند و چون در قارورهٔ نضج ظاهر گردد مسهل سودا چون افتیمون دهند و یا مطبوخ که در آن افتیمون و غاریقون و بسفایج و اسطوخودوس باشد و چون قوقایا و یا حب اصطخیقون که از تربد حب النیل و ایارج فیقرا و شحم حنظل و غاریقون و افتیمون و نمک هندی هر یک بقدر حاجت گرفته ساخته باشند بدهند و گویند که ماء الجبن مع سفوف سودا نیز مفید ست و اگر مریض ضعیف باشد بحقنه لینه اقتصار ورزند و اشربه و اغذیه گرم و تر بکار برند و پس سر را بموم و روغن چرب دارند و غذا نخواب گوشت دراج و تیهو باشیرهٔ قرطم سازند و در انحطاط مرض گلقند عسلی بدهند و بجای آب بر با العسل اکتفا نمایند و آنجا که از استعمال مسخنات بیخوابی عارض شود سر را بشیر زنان و روغن بنفشه یا روغن گل یا کدو یا نیلوفر یا دام تر دارند **خالیه** ادهان مذکوره در بینی چکانند و بر کف دست و پا و زنان و خصیتین تمالند و از بابونه و شبت و اکلیل الملک و بنفشه و گل سرخ و تخم کاهو و پوست خشخاش و تخم آن بر سر نطول سازند و غذا شوربای جوزهٔ مرغ با خود و شیرهٔ بادام و مالیدن روغن شبت یا روغن خیری در حمام بر بدن سودمند ست و از اغذیه مولد سودا پرهیز کنند و بقول بعضا اگر این مرض از بخار بلغمی باشد باید به سبات علاج کنند و روغن لبوب سبعه عار لطوفا و سعوطا و در تقویت دماغ بارد قوت عظیم دارد و سعوط بمالیت موشبو محلول در روغن مذکور هنگام قوت برودت نیز نافع ست **سویدی** گوید که در جمود ضماد بابونه با آب پخته و نطول بطبیخ شبت یا اکلیل الملک و شرب و ضماد غاریقون یا سلیخه یا اسطوخودوس شرب بلیله با شحم حنظل یا سنای مکی یا زنجبیل و شحم انفاس کبوتران و شرب و شم حاشا و شم و ضماد سنبل الطیب و شم برگ فلی سوده در پارچه پسته مدام و نفوح آن در بینی مثل غبار سابیده نافع ست و اگر با بونه اکلیل الملک شبت مرزنجوش سابیده با آب و روغن بنفشه بجای روغن ضماد کنند بسرعت شفا بخشد و غذا جوزهٔ مرغ و دراج و یا بچهٔ حملان و اعضای او بریان و پخته و زرده میضه و نیم برشت مفید و ضماد فرفیون یکدرم در روغن زنبق ده درم گداخته بر سر و شرب و ضماد حب بلسان در جمود بلغمی و شرب افتیمون در جمود سوداوی سودمند ست و اگر با جمود سهر باشد مرزنجوش سه جزو گل بنفشه یکجزو بر سر ضماد

مؤلف اقتباس مینویسد که اول حقنهٔ جادهٔ علویان بعمل آرند و با این شیاف بکار برند مغز تخم بید انجیر سه تولا صابون پخ تولا در طبیخ افتیمون و خربق سیاه شکر سرخ نه تولا وزیره گاو دزبره و سه تولا دسکنج و سقمونیا هر یک یکنیم تولا و روغن زیت دو تولا بعد ازان مجون مشروح برسا قها نهادن و عضلها و صدغین و عصبهای پشت و میان انگشت شهادت و ابهام او را سخت گرفتن و مالیدن و سرینی او را محکم فشردن و گوشها کشیدن و عضلهای بغل و کف پای او را گرفته بجانب بدن مالیدن بشدت تمام زود تر آگاه میسازد بسبب جذب او و تحریک روح حساسه و باه های تیز بعین اثر دارد و پس از آگاهیدن جهت تنقیهٔ سودا

حب الاجورد علو بخان و یاحب عاریقون الیشان یا مطبوخ افیمون الیلیلی مسدوح الیه بدهند و پس از حصول تحقیق بعد تبدیل امزاج سعوطه بنجاح و اطریفل الیتموا یا حلیله
خوراندن و غذا شوربای مرغ بنان خشکار دهند و بجای آب عسل کهبگلاب ساخته باشند بنوشانند و از هر چه سردی افزاید و خشکی بافزاید حذر نمایند مخشی شرح اسباب
نوشته باید که بر فقار صلب از گردن تا عصوص انزک روغن بلسان و روغن بید انجیر و قدری بونه ارمنی و شکر و عسل مخلوط کرده ضماد کنند و بحکم بادشاه امیدی مدام
که معالجها و علاج بدادن تبرید میکرد بجهت آنکه مریض بر تکلم قادر نبود و معالج او گمان کرد که این از بیهوشست و از حرارت هوا ست و چون دانستم که مرض او جمودست
معالجها و را از دادن تبرید منع کردم و باستعمال تسخین و نوشانیدن مسهلات امر نمودم لیکن بر قول من عمل نکرد و در چند روز مرض زیاده شد و بسکته انجامید و مریض
بلاک گردید طبری گوید که حقنه بعسل ارند و مرسه درم صبر پنج درم چند بید بستر سنبل الطیب مکدیکدرم سا بیده آرد کرسنه سی درم امیخته روغن قسط و نارد ین یا
روغن بلسان داخل کرده در اب اندکی سرکه گهنه سرشته بر فقار پشت از گفتین تا عصوص ضماد نمایند و روغن سوسن یا روغن نارد ین بر همه بدن بمالند و تفرین بسیار
بروغن غار نیگرم کنند و هر وقت مشک و چند بید بستر بپوشانند و چیزی خوشبو متوسط الحراره در منخرین طلا نمایند و این جمله تدابیر تا وقتی باستعمال ادویه مزاج علیل بحرارت
کثیر متغیر نشود و هرگاه متغیر گردد صداع در مؤخر سر بالضرور ظاهر شود در ینصورت فصد رگ پیشانی گشایند و بعد ازین مزاج پرداز ند تا وقتیکه حرارت محفوظ نباشد
و متوسط بود بهر آنکه اندک حرارت این مرض را مخل میسازد چنانچه از تب جاد گاهی باختلال فالج و تشنج استیلائی میشود و این مرض از امراض عزیزه ایست که بقیه آن مدت مدیدی میماند و صاحب این
علت را از جماع بعد صحت تا مدت دراز منع کنند که در آن خوف هلاکت ست و انا نچه صاحب این مرض را بان سعوط کنانند زهره کلنگ و جند بیدستر و مشک ست مفرد و مجموع و بدان دریافت
قوت و مزاج علیل و قبل انتقیه و عود قوت و عقل مریض باستعمال سعوط نپردازند که در ابتدای این مرض خطر دارد و بعد افاقه معجون الفقر دیا باید داد و باستعمال غرغره و مبرج و عاقرقرحا اگر ممکن باشد نافعست

امراض عصب

و آن ده مرض ست یعنی استرخا و فالج و تشنج و تمدد و کزاز و لقوه و رعشه و ارتعاد و خدر و اختلاج و اسباب این امراض اصناف امراض ثلثه اعنی مزاجیه و آلیه
و تفرق اتصال میباشد و ورام نیز موجب امراض عصب میگردد و در افعال طبعیه و حاسیه و محرکه او آفت ظاهر میشود و حرکات عنیفه را در پیدا کردن امراض عصب
مدخل عظیم ست فوق از غیر آن و حرکات عنیفه مثل پیچیدن بر یسمانست و برداشتن چیزی گران و جز آن هر چه در آن تمدید قوی یافشردگی باشد و در احوال اصناف
استدلال از افعال حس و حرکت و از لمس و صلابت و از مشارکت دماغ و فقرات پشت و از اوجاع و مواد مختص بعصب میکنند و اکثر علما تیکه از آن معرفت احوال دماغ
پی برند بیشتر آنها از ضرر افعال و از ملمس ست و از اقسام سوء مزاج که اکثر محدث امراض عصب میگردد بر رطوبت و یبوست ساده یا مادی بلغمی و دموی میباشد و بحکم
تشخیص سبب مرضی از امراض عصبی فرق در سا دج و مادی چنان کنند که اگر مرض بتدریج افتد از سوء مزاج سا دج بود و اگر دفعة واقع شود مادی باشد و در سوء مزاج یابس
و یابس چنان تمیز نمایند که بر عضو مؤوف روغن بمالند اگر بزودی خشک کند و مرض بتدریج افتد دلیل شک سبب مرض او سوء مزاج یابس باشد و الا رطب و فرق در بلغمی
و دموی از برودت و حرارت ملمس و دیگر علامات مخصوصه هر یک که در تشخیص امراض رأس گوشزد شده باید کرد و تشخیص و تدبیر امراض آلیه و ادوار عصب در فصل فالج و غیره مسطور
و علاج تفرق اتصال عصب بمباحث جراحات خواهد آمد و در اینجا علاج اقسام سوء مزاج بقلم می آید اکنون بدانستند که در امراض عصب باستعمال ادویه قویه مستعجل نباید
و در ابتدا تعجیل نکنند بلکه در اخر بعد چهارم یا هفتم روز و اگر مرض قوی باشد بعد چهارده روز بکار برند و اطلیه و عصارات مستعمله در اصلاح مزاج عصب باید که قوی نباشند
به نسبت اوهان بیاعث بطور نفوذ آنها در عصب و در تنفیذ آنها بتفتیح مسام مبالغه نمایند و در علاج اکثر امراض عصبی قصد و عنایت طبیب بتلطیف موخر دارند
و بعده بمبدا عصبی که محرک عضو مریض بود مگر انکه این امراض در روی باشند که در ینصورت قصد جمیع راس خصوصا مقدم او کنند و جماع مفرط و خواب بر امتلا و شرب
آب سرد و برف و آب بسیار و شراب کثیر و تازه و سرکه ضارترین اشیاست باعصاب و همچنین کل حامض و نافخ و مبرد قوی و فصد کثیر مضرست اما شرب کنه
و اندک کل امراض عصب را نافع گفته اند بجهت تحلیل ماده و تقویت عصب و تسخین آن و موافق ترین آبها برای امراض عصبی آب باران ست

علاج امراض عصبی بارد در طب سنائی

و آن استرخا و تشنج و رعشه و خدر ست هر چه از مطبوخات و مرفوعات و معاجین و اقراص و حبوب و مفردات و معجونات عامه که در علاج امراض دماغ بارد و سا دج گذشت بتعدیل ادنی

وحصول آنچه کسان صلابت باشد زیاد روغن باید بسبب لطافت او زیاده طویل و تاثیر قوی مناسب تر از اعصاب است چه اعصاب بنابر استعمال بسیار بغلیظ الانفعال میشوند و از اینجاست که در وقتی که روغنهای گرم مثل بادامی زیت و دردی روغن کنان بسبب طول زمان ملاقات آنها با مزاج عصب بارد و رطب بود و صلابت او را بالکلیه باشد و هرگاه شوم استعمال نمایند باید که پیه در مکان بکار برند و روغن قسط و روغن خند قوی تر از همه اینها باعصاب لطیف دانند بسبب آنکه در اینجا بدان اعتیاد اکثر افتاده و بسبب لطافت مثل ضماد خردل و تافسیا و ضماد زیت و استعمال زیت که در آن ثعلب و صنج شده باشد و صنع صنوبر بسیار نفع دهد و حاقر قرحا مزنجوش مویز مج کمادوقیه نظرون خردل یکدرم و اوقیه فلفل یکدرم مغز فیون یک اوقیه جند بیدستر چهار دقیه سوده در روغن غار مخلوط نموده ضماد کردن نیز مخدر عصب است و اشیای مسخن و مقوی اعصاب از مشروبات و ج مزی و جند بیدستر و مغز حب الصنوبر و دماغ خرگوش بریان پست و اسطوخودوس خاصته و شربت ازان هر روز وزن یکدرم پست کوفته با شربت عسل سرشته بدهند و ریاضت معتدل و ادهان ناضجه و معلولات قوی مفید باشد و کثرت اکل سیب و بهی نارد و انگور مضر عصب است و کذا الطبیعه مرطبه مشویات چرب و بیضه مضر و ادویه غلیظه خشک گوشت مرغ و روغن بادام و روغن بنفشه بالخاصیه کما

علاج امراض عصبی یابس سادج

وآن تشنج و تمدد و رعشه و خدر و صلابت هر چه در علاج امراض دماغی یابس گذشت بعمل آرند و ماء الشعیر بروغن بادام یا ماء الفرع یا ماء الخیار یا آب ترنج شیرین یا آب تربوز و جلاب بدهند و اگر قدری شراب قابض برای تنفیذ بیامیزند نافع باشد و کذلک امتزاج او در اوان شدت حمی مفید است شرطیکه تپ نباشد و در شب وقت خواب لعاب اسپغول و جلاب و روغن بادام بدهند و اگر تپ نباشد شیر تازه یا ماء الجبن ساده بروغن بادام بنوشانند و آبزن بالطول مطبوخ برگ بید و کنار و بنفشه و نیلوفر و برگ خطمی و برگ کاهو و کدو و خیار و برگ کنجد و برگ خشخاش و برگ چغندر و یا صرف آب کدو یا خیار یا تربوز یا آب بید و مانند آن و یا بگلاب کذلک این ادویه پخته باشند بتکرار استعمال نمایند و بعد از ان مالیدن روغنهای مرطبه مثل روغن بنفشه و کدو و سوسن مست و اگر از زیر گیاهها و روغنها و مطبوخات مرطبه جهت تسکین سازند نفع شدید نماید چنانچه این بسیار بهین عمل امر میکرد و آبزن بشیر بادام و روغن کنجد نیکو مفید بود و در مفاصل و مناسبات اعصاب نیز روغنها استعمال کنند مع عنایت بتدابیر طبیعه و مراغ و باد دان و عصارات مرطبه سعوط نمایند چنانچه شیر زنان بروغن نیلوفر و روغن کدو در بینی و گوش چکانند و شیر خر بروغن بنفشه آمیخته و یا لعاب اسپغول آب برگ خرفه بر سر بنفشه و خطمی و آرد جو بلعاب اسپغول و روغن گل و یا شیر زنان آمیخته بر سر و عضو ورم ضماد نمایند یا قیروطی مرطب بالند و از حرکت و ریاضت و هوای بسیار سرد و بسیار گرم محترز باشند و اغذیه مرطبه ملینه مثل جریره جریر کباب نشاسته و روغن بادام و نبات مفید یافته یا گوشت حلوان با بابچه حلوان با اسفاناخ و روغن بادام یا جوجه مرغ یا ماهی رصرافی دهند اگر تپ باشد گوشت حلوان مع بقول مرطب مثل کدو و خیار و یا مزوره ماش با مغز بادام کوفته و اسفاناخ و خرفه و سرمق بدهند و باقی تدبیر مرطب از علاج تپ اخذ کنند

علاج امراض عصبی بلغمی

وآن استرخا و فالج و تشنج و تمدد و لقوه و رعشه و خدر است باید که تا چهار روز عوض آب غذا بماء العسل اکتفا نمایند و اگر مریض را شکر کنند تا هفت روز و ماء العسل جهت مزاج مریض مرتب سازند مشاکله مزاج مریض بر دوت زیاده تر باشد بجز و در مثل جزو یا چهار جزو آب باید شد و کف بر داشته هرگاه سوم حصه بسوزد و بماند آنرا صاف کرده و در شیشه نگاه دارند و هر روز یکجزو و شش جزو آب نگاه دارند چون این صاف کرده بدهند اگر بر دوت زیاده باشد یک حصه و آب دو حصه بگذارند چون دو حصه بماند صاف نموده بدهند اگر ماء العسل آب قیمات مثل عرق بادیان باشد بهتر باشد و اگر قوی تر خواهند دارچینی زنجبیل سعطی زعفران میل جوز الطیب بسیار کم نه بیشتر مضاجعت در صورت بسته و اغذیه جوشش فاضل کنند و اگر حرارت در مزاج جوشانده با جلاب معمول بکنند خاصه ماء العسل دهند و روز پنجم یا هشتم شوشا کبوتر و موشها بیرون دهند و روز هشتم منقیات ملین دهند و اگر غلبه بلغم محسوس گردد و حشائش مثل انیسون تخم کرفس تخم خشخاش نقاع افسنتین بقدر قوت سیدالبن نانخواه قرص ماء العسل بادیان تخم کرفس تخم انیسون تخم رازیانه تخم کمون کرمانی تخم خشخاش هر یک سه درم ماء العسل بقدر حاجت بسازند و بمقدار یک مثقال یا یک مثقال و نیم بدهند گاهی منقیات از اصل السوس بادیان سطوخودوس بیخ بادیان انیسون تخم کرفس صعتر تخم خشخاش و زبان هر یک چهار ماشه گاو زبان چهار ماشه مطبوخ کرده بدهند و گاهی ادویه مذکوره را بعد از اخراج مطبوخ بقدر کفایت ماء العسل بیامیزند و بمقدار یک چهارم شیشه بدهند و اگر ماء العسل نیابند گاو زبان و بادرنجبویه و بادیان و مغز خاذ خرنیز هر یک چهار ماشه مطبوخ کرده بدهند و اگر قوی تر خواهند بادیان و مغز خاذ خرنیز هر یک چهار ماشه

باکجا اگر مزاج اصلی حار باشد و یا تب داشته باشد ادویه بارده مثل بنفشه و نیلوفر و کاسنی و خیارین خصوص با بزور منضجات برای اصلاح دهند و اصول اند هندکه پیش از آنکه تا بضعف طبیعت نیفکند و گل سرخ گل نیلوفر وغیره حشائش بارده برای اعانت ادویه مسهله و اصلاح در مزاج حار اصلی در مسهل نیز میدهند بنابر ضرورت مقتضا باید داد و گرنه کار شیرجات میکند لیکن تناول فصیده بدهند و اگر مزاج اصلی حار نباشد و یا تب نباشد اصلاو مطلقا نباید داد و کمیت داروی منضج بقدر سه ماشه مذکور و اگر کافی نباشد شوربای دو کبوتر بسازند و بخورند گی شت او مرکب بعده دشوربا جوب گرم اول بقدر سه تولا انداز ند پس پیاده کنند مثل نخود و موشه چرب دارند تناول و داروی بعد از ان بیخ داخل نمایند و در مزاج حار شوربای شکار و یا بره و یا بازیر چاره بدهند و کبوتر ند هند که محرق خونست و در ین امراض بعد از مالعسل یعنی بعد از روز چهارم یا هفتم یا چهارم بجای آب عرق بادیان یا گاوزبان میداده باشند و اگر بر مزاج مسرور غالب باشد عرق افرد اد چینی غیر قوی بدهند اما اگر مزاج حار محتمل مالعسل نباشد یا تب مرتفع شود از اول در استعمال عرق علت الثعلب یا بادیان مضایقه ندارد بعد از ان روز شانزدهم مسهل ملغم دهند و یا در منضج مذکور غار یقون سه ماشه تربد موصوف شش ماشه برگ سنا یکتوله افتیمون چهار ماشه مغز فلوس شش تولا شیر و مغز بادام شش دانه افزوده مسهل دهند و اگر عمل خوب نکرد و بسفایج شش ماشه افتیمون چهار ماشه حب النیل چهار ماشه زیاده سازند و در بعد الاسهال تبرید کرده مسهل ملغم معمولست یا اسطوخودوس کنند چه گاوزبان هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند دو تولا داخل کرده تجم ریحان پاشیده بدهند و اگر حرارت محسوس شود گاوزبان خلیج خیارشنبر هر یک چهار ماشه جوشانیده با شربت بنفشه دهند و اگر حرارت زیاده بود بدهانه نیز داخل کنند خواه لعاب اسبغول با شربت اسطوخودوس دو تولا خرد شک چهار ماشه پاشیده بدهند و بعد دو مسهل ملغم منضجات داده بحب الایارج یا حب شبیار تنقیه نمایند و بهتر انست که در میان کل دو یا سه مسهل استعمال منضجات کنند یعنی نضج دهند پس استفراغ داده نمایند و باز اماده منضجات کنند پس مسهل استعمال نمایند و همچنین بعد از ندر یکه اماده این امراض بارد و متمکن در اعصاب شود غذا روز مسهل وقت دوپهر آب بخنی گوشت کبوتر تردوقت سه پهر کچری مرغ پخته دهند و بعد از تنقیه معجون سپرزه دار المسک حار و معجون الغاراقی و معجون هندی و معجون جاوندی و الحق مموی و دیگر معاجین گرم بخورانند و شربت عسل و شربت ابریشم و عرق تنبول و عرق تنبا کو و عرق النعنا مرکب استعمال کنند در ضمن گرم مثل روغن بنفشه و روغن قسط و روغن بید انجیر مرکب و روغن هفت برگه و روغن موم و روغن بهش و روغن حواصل و روغن مبارک و روغن کلان و روغن بادام و روغن چوب چینی و روغن سرسالند و ایضا بعد تنقیه عطوسات و سعوطات و غرغره منقی دماغ بعمل ارند و در طبیخ ضبع عرجانشانند و تریاق فاروق دو دانگ یا شربت بنفشه و لطوس یا تریاق فاروق بعد تناول کرده شد آن تفل دار چینی عود هندی عود صلیب یکمثقال در عرق بادیان چوشانیده صاف نموده شربت اسطوخودوس داخل کرده بنوشند و یا فلونیا اول بخورند بعده دار چینی بادیان خطائی عود هندی عود صلیب اسطوخودوس هر یکمثقال در گلاب جوشانیده صاف کرده شیر و مرباز نجبیل سه مثقال حل کرده بنوشند و یا دار المسک حار یا معتدل مالایش طبیخ بادیان خطائی عود مصطکی خولنجان قرنفل انیسون هر یک یک ماشه الایچی خرد دار چینی هر یک چهار ماشه چای خطائی هشت ماشه نبات سفید دو اوقیه داخل کرده بجوشند و تریاق فاروق برابر بخورد خورده بالایش عود بلسان عود صلیب یک یک ماشه در عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه و عرق دار چینی هر یک چهار تولا جوشانیده صاف نموده گلقند عسل حل کرده بنوشند فقط یا گوشت دراج بخورند و عسل نجبیل و مچ ترکی برابر در عسل سرشته هر روز دو وقت بقدر گردگان مالعسل مداومت نمایند و نوشیدن مالعسل در خوردن این دو الازم شمارند و یا بادیان خطائی چای خطائی هر یک چهار ماشه دار چینی دو ماشه زوفای خشک سه ماشه یعرق علت الثعلب و عرق بادیان یک پنج تولا جوشانیده صاف نموده نبات چهار تولا داخل کرده بطور قهوه بنوشند و مدام خایند دار چینی و قلعه جوز بوا و کبابه چینی دو دانگ و قرنفل و نساد ون جوز بوا سالم در دهان و طلای سحق او بار و غن بان یا عطر او تنها نافع بود و گرسنه و تشنه دارند و تسخین اکلا و طلا ندهند و داروی بول مفید شناسند و دیگر مبدلات مزاج که در علاج امراض عصبی بارند نکوشند بکار برند و کوشش در خواب نمایند از وقت بیدار باشند و در سر بالش و فرش از پشم بز علت و صوف و پنبه نخوابند موی تنها و دبه بسیار زیاده و خواب اندک باید مسکن تاریک گرم باشد خالی از تصادیر و نقوش مرطوبت و تری نباشد و باد تند سرد از ان نیاید و تعلیر مسکن نکنند و ریاضت جماع خوشبودار ان نهند و اگر مزاج علیل حار باشد ترتیب مسکن بحسب آن کنند و اجتناب از امراض مذکوره لازم و از خواب بعد از نماز عصر و ترک عشا و آب خالص و شیر میش واجبست که تصلب طبیعت و امراض عصب اعنی خدر و تشنج و رعشه و فالج و اختلاج فصد نخورند و با شربت استعمال ادویه مسهله اول ابتدا نمایند و مسهله اول را بعد روز چهارم یا هفتم یا اگر مرض کوهنه باشد تا چهار دهم دار استعمال ادویه قویه مسهله و غیر مسهله تاخیر کنند و در ین ایام اول براشیای لطیفه غذا دهند و بعد از استعمال ادویه مذکوره حاجت دریافت باک ندارد و بعد چهار دهم استفراغ باد دیگر قوی مناسب و اگر بیشتر اعضای بدن از عصب بی اثر باشد و مستقر شود مسهل قوی مثل غرغره فاشرا و سکبنج و سورنجان قوی یا رجات کبار دست و خار بقون قوی و سنگ صعب و انیسانی کردن تا مستفرغ خصوص در امراض مزمنه مستقر طبیعت

علاج امراض عصبی موی صفراوی

استرخا و فالج

و اگر در شق واقع شود نسبت بخاع افتد فالج در یک شق بدن غیر از روی عام بود و اگر از منبت عرق متحرک بود جانب یا در یک شق باشد اصناف تشنج و استرخا و مغلوج گردد و اگر سبب در نخاع نباشد بلکه در عصب باشد یا شعبه او یا در عضو یا تعرق اتصال یابد و عضو مستقیم نماند و مغلوج گردد و اگر سبب در نخاع نباشد بلکه در عصب

والا تقدیر مرتبط بازدال فقره یا ضلع مفصل بپرسند پس بهر کدام ازین اسباب که اقرار کند سبب استرخا همان باشد و فرد نشستن پشت یا گردن و بلند دیدن سینه اگر زوال فقره بسوی داخل بود و خمیدگی پشت یا گردن و فرو رفتن سینه اگر زوال طرف خارج باشد نیز از نشان زوال فقر است و اگر حرکت انبساط و انقباض عضو شاکی شود و عضو نرم باشد سببش غلظ عصب یا غلبه یبوست باشد و تقدم اسباب ببیند بر یبوست شاید باشد و بر گاه بول ذی اماده جاری گردد نشان استرخای مثانه است و اگر بر ازبی اماده بیرون آید علامت استرخای معای مستقیم بود و باشد که قوت دافعه باطل شود و بول و براز دفع نتواند کرد و بالجمله علامت و علاج استرخای مثانه و معای مستقیم و استرخای زبان و حنجره و مری و غیره هر یک در مقام خود یاد کرده گردد و اینجا ذکر مطلق استرخا و فالج مسطور میشود

علاج استرخا و فالج بلغمی

تدبیرش بدستوریکه در علاج امراض عصبی بلغمی مذکور شد از ترک آب و غذا در ابتدا و استعمال منضجات و مستفرغات و غیره بعمل آرند و الیضا بر استفراغ مقدم معلوج ننمایند مگر بر رفق و مراعات قوت و راحت دادن بدن در میان هر استفراغ و اگر در پنج شش مسهل ماده فالج بر نیاید بر بار الاصول فقط تا یک هفته گذرانیده باجوابین حبوب منقی دماغ میداده باشند و در اخر معجون سیر و غیره بخورانند لیکن از تنقیه تا چهل روز فراغت ضرور است چه قول بعضی اساتذه است که اگر قبل از چهل اعضا بکشاید بکشاید والا باز نکشاید لهذا در مرض خفیف هشتم روز مسهل معمول است و از روز چهارم منضج شروع میکنند و تدبیر کلی این مرض تنضج کامل است و قبل از تنضج کامل اسهال ممنوع و ضرر است و در روز دوم از مسهل اگر تب نبود باز منضجات مشتمل بر مقویات و مسخنات کبد اگر شق راست مؤثر بود و مسخنات و مقویات قلب اگر شق چپ معلول بود بدهند اگر مرض قوی باشد تا چهل روز تقویت این اعضا ضرور است و بعد مسهل تقویت معده بمصطکی و زرنباد و فادانیا و اسطوخودوس سوده به بلیله مزمی یا طرفیل سرشته معمول است چه طرفیل دابغ و منقی مخصوص عضو مؤثر یعنی دماغ است و سکنجبین عنصلی با شربت زوفا بسار الاصول و یا سار الهرمار یا معتدل بیاشامند و خود ایضا تریاق اربعه و ثمانیه و جوارش بلا در هر چه موجود باشد و مناسب دانند با عرق بادیان و شیره آن نافعست و مداومت یکدرم سداب شربا و در روغن داچینی زلوگاه محبوبست و همچنین بهر تبدیل مزاج تریاق کبیر و یا مثرودیطوس نیم درم و کلکلانج و مانند آن بدهند و هر شب بعد تنقیه معجون فلاسفه و معجون بلا در داطرفیل کبیر و معجون وج و مرباء آن بخورند و دیگر ادویه مرکبه مثل جوارش ارتج علویخان و صفوف ارتج ایشان و غیره اسطوخودوس و حب عنبر و مومیائی و اذاراقی و حب سرخ و سیاه و حب سیماب و حب بیش و حب سم الفار حسب حاجت بعمل آرند و فقرات و اعصاب را بروغنهای گرم محلل و مقوی اعصاب چون روغن قسط و غیر آن گاه ساده بمالند و گاهی چند بید مشتر و حاقر قرحا و اران روغنها آمیزند و یا موم در روغنی گداخته و قدری مرفیون آمیخته نیکرم تدهین کنند و یا مومیائی کافی در روغن حنا لیش نمایند که بعد افشردن فالج انفالج دفع ماندگی اعضا میکند و یا ضماد جوز بوا مالش تخمیل در زنباد کنند و یا قسط تلخ مرکی فرفیون سوده بروغن گل ممزوج نموده نیکرم بمالند و آبزن مخرج حکیم علی نیز مجربست و سواری کشتی و نقل از بلاد بارد بشهر گرم مفید بود و در بین مرض اگر سنگی صادق و تشنگی سخت نشود غذا و آب نخورند و ترک طعام شب واجبست و چون بصحت شوند عضو مستر خی را حرکت دهند و غمز شدید کنند و بخز تا درشت بمالند و باید که در فالج بر اخراج خون جسارت نکنند الا بعد تحقیق غلبه خون که بیمار سرخ رنگ و جوان بود و فصل و مزاج قوت مساعد باشد در غیر صورت فصد جایز نیست اما خون کمتر باحتیاط تمام گیرند و گرنه بلغم غلبه خواهد کرد و در ابتدا حمامها ممکن در تعلیل غذا کوشند

بیان بعض ترکیب معمول در فالج منقول از مطب اساتذه کرام روز منضج باید که در منضج بلغم و زوال اسطوخودوس پنج ماشه و انجیر سعد دکنند و عود صلیب و باشه گاو عنب الثعلب پنج پنج کبر بهر یک شش ماشه عرض پنج کاسنی پنج کرفس و مویز منقی داخل کرده در عرق عنب الثعلب نیم اثار جوشانیده گلقند حل کرده بدهند غذا شوربا کبوتر و گنجشک بکوفت دیجای آب عرق مکوه و وقت شام تریاق فاروق بقدر یک نخود بشهد خالص شش ماشه سرشته لیسانیده بالایش عرق مکوه عرق گاو زبان نوشانند **الیضا** در مرض خفیف صرف اصل السوس گاو زبان پنج بادیان پنج کاسنی بادیان اسطوخودوس در عرق عنب الثعلب و بادیان جوشانیده با گلقند برای تنضج دهند و بعد تنضج اجرای مسهل افزایند **الیضا** برای مردمان قوی فصل صیف که استرخا در یکپا و قدم و عسر حرکات باشد منضج از گل بنفشه اصل السوس خطمی خبازی گاو زبان پنج بادیان هر یک شش ماشه در عرق عنب الثعلب گاو زبان هر یک نوازشب خیسانیده صبح جوشانیده گلقند مالیده داده شود در روز دوم اسطوخودوس بیگاگل بنفشه عود صلیب باشه گل بنفشه چلد ماشه عنب الثعلب شش ماشه مویز منقی سه دانه انجیر کبر شش ماشه روغن بنفشه یک سیماشه بادیان شش ماشه انجیر زرد هفت عدد

تخم قرطم یکنیم تولہ سنای مکی یکنیم تولہ افزودہ جوشانیدہ صاف نمودہ فلوس خیارشنبر شش تولہ گلقند چہار تولہ روغن گاو شش ماشہ داخل کردہ مسہل دہند و
مسہل سوم حب ایارج دادہ روز دوم از مسہل برای تنقیح مادہ و تقویت دماغ گل گاو زبان سہ ماشہ پرسیاوشان چہار ماشہ بیخ کاسنی شش ماشہ اسطوخودوس
چہار ماشہ جوشانیدہ گلقند حل کردہ اول ہلیلۂ مرتی خورانیدہ بنوشانند **ایضا** در خلل خفیف دماغ کہ حس و حرکت بعد غسل قدری ناقص گردد و در گوش موسیقی
معلوم شود مارالعسل انگاو زبان چہار تولہ در سہ آثار آب جوشانیدہ غسل پا و آثار داخل کردہ باز جوشانیدہ بدہند گاو زبان گل گاو زبان ہر یک پنج ماشہ
پرسیاوشان ہفت ماشہ نبات یکتولہ در عرق بادیان با دو اثار جوش دادہ بطور قہوہ بخورانند و غذا عسل و نان بعد دو سہ روز کہ تخفیف شود و نقض باشد
گلقند عوض نبات کنند باز نکوہ گل بنفشہ گل سرخ ہر یک ہفت ماشہ گاو زبان گل گاو زبان ہر یک پنج ماشہ عوض پنج کرفس و پنج اذخر اسطوخودوس
در منضج بلغم افزودہ منضج دہند و بعد نضج اسطوخودوس پنج ماشہ سنای مکی یکتولہ تربد سفید سہ ماشہ مغز فلوس ہفت تولہ روغن زرد پنج ماشہ اضافہ کردہ
مسہل دہند و بدستور روز دوم تربد و بعد دو مسہل چند روز منضج دادہ حب ایارج خورانیدہ بعد تنقیہ معجون فلاسفہ دہند **ایضا** بصورت مرض خفیف بعد مارالعسل
در منضج بلغم گاو زبان پنج ماشہ عوض اصل السوس و بادیان انجیر افزودہ روز پنجم دادہ روز ہیجدہم اجزای مذکورہ و سنای مکی و مغز فلوس گلقند و روغن بادام در منضج
اضافہ کردہ مسہل دہند و بعد تنقیہ کامل عود غرقی عود صلیب مصطکی سورنجان ہر یک نیم ماشہ در گلقند آمیختہ ہمراہ عرق بادیان بخورانند و عود صلیب سورنجان
بتدریج اضافہ کنند و بر روغن آب برگ ریحان مالش نمایند **ایضا** اگر در فالج از گرمی ادویہ منضجہ اسہال و سوزش بول و درد گلو عارض شود ادویہ شدید الحرارہ
از منضج موقوف نمودہ گل بنفشہ گاو زبان تخم خربزہ تخم خیارین افزایند و از تخم خطمی و عرق نکوہ و عرق گاو زبان غرغرہ کنند و عناب در دہن دارند و یا منضج از خیسانیدہ
تخم خیارین گل بنفشہ گل گاو زبان ہر یک شش ماشہ عناب چہار دانہ مویز منقی نہ دانہ در عرق نکوہ شش تولہ عرق گاو زبان پنج تولہ شربت بزوری معتدل دو تولہ
نیگرم بہ بندد و اگر اسہال زیادہ بود در شوربای کبوتر نخود کابلی چہار تولہ داخل کنند و روز شانزدہم اسطوخودوس گاو زبان تخم خطمی پنج کاسنی اصل السوس پرسیاوشان
ہر یک شش ماشہ بادیان نہ ماشہ سپستان دہ دانہ سنای مکی تولہ تربد شش ماشہ بادرنجبویہ چہار ماشہ تخم خربزہ نہ ماشہ عود صلیب چہار ماشہ عوض تخم خیارین
و مویز منقی و شربت بزوری داخل کردہ شب خیسانیدہ صبح جوشانیدہ مغز فلوس ہفت تولہ تربد چہار تولہ گلقند سہ تولہ عرق بادیان پنج تولہ روغن بادام شش ماشہ
داخل کردہ غاریقون سہ ماشہ خوردہ بنوشند دو پہر نخود اب کبوتر و شام آب دال مونگ و بیخ روز دیگر اصل السوس بجای عناب و تخم خیارین در نسخہ منضج سابق
افزودہ دہند و بجای مارالعسل عرق بادیان اگر اسہال کم شود در روز ہیجدہم در اواخر شب حب ایارج تولہ بروغن بادام دو ماشہ چرب کردہ ہمراہ عرق بادیان دو نکوہ
بخورند و صبح بسفایج چہار ماشہ مغز قرطم شش ماشہ تخم کشوث چہار ماشہ عوض تخم خطمی و سپستان و سنا و تربد و بادرنجبویہ و پرسیاوشان در نسخہ مسہل اضافہ
کردہ بدہند روز دیگر بدستور مقرر منضج گل بنفشہ گل گاو زبان ہر یک شش ماشہ مویز منقی نہ دانہ اصل السوس چہار ماشہ عود صلیب چہار ماشہ
تخم خربزہ نہ ماشہ در عرق نکوہ دوازدہ تولہ عرق بادیان نہ تولہ شب تر نمودہ صبح صاف نمودہ شربت بزوری داخل کردہ دہند روز ہشتم درین منضج خطمی شش ماشہ
عناب چہار دانہ پرسیاوشان شش ماشہ بادرنجبویہ بر نجاسف ہر یک چہار ماشہ سپستان یازدہ دانہ عوض عود صلیب اضافہ کردہ گلقند بجای شربت بزوری
داخل کردہ دہند و تا چہار روز ہمین منضج دادہ روز بست و چہارم حب ایارج بدستور خوردہ صبح گل بنفشہ اسطوخودوس اصل السوس بادرنجبویہ مکرر شش ماشہ
سنای مکی تولہ گاو زبان پوست بیخ کاسنی عود صلیب مغز خسکدانہ ہر یک شش ماشہ بسفایج مستقی چہار ماشہ مویز منقی نہ دانہ تخم خربزہ پرسیاوشان ہر یک شش ماشہ
شب در عرق نکوہ عرق بادیان ہر یک دوازدہ تولہ تر نمودہ صبح جوش دادہ مالیدہ صاف نمودہ مغز فلوس تربد بیخ روغن بادام داخل کردہ بدہند روز دیگر گل بنفشہ
گل گاو زبان تخم خربزہ ہر یک شش ماشہ مویز منقی نہ دانہ اصل السوس چہار ماشہ شب در عرق گاو زبان عرق نکوہ تر نمودہ صبح مالیدہ صاف نمودہ شربت بزوری
معتدل انداختہ نیگرم بنوشند **ایضا** در فالج رطوبی کہ مزاج اصلی عارض بود بعد مارالعسل منضج از بادیان پنج بادیان غب الثعلب مویز منقی اسطوخودوس پنج کبر
پرسیاوشان جوشانیدہ گلقند آفتابی مالیدہ صاف کردہ تودری سفید پاشیدہ دہند بعد از نضج مادہ بروز مسہل پنج کاسنی بیخ زرد سنای مکی افزودہ
صاف نمودہ فلوس خیارشنبر شش تولہ گلقند شیر خشت ہر یک چہار تولہ روغن گاو شش ماشہ داخل کردہ دادہ شد بعد دو مسہل تا دو روز بجہت تقویت دماغ و غلبہ دیگر

بسه گل سرخ یکماشه بهلیله مرتبی یکعدد سرشته همراه اسطوخودوس گاوزبان هریک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه بجوشانیده صاف نموده شربت بزوری دو تولہ حل کرده تودری سفید چهار ماشه پاشیده دهند باز مسهل مذکور بطور قید بحران هر سه بهلیله افزوده شب جهت ایارج صبح بدرقه دهند بعد مسهل برای تنقیه و تقویت اعضای رئیس و دردیای طبیخ بادیان چهار ماشه بیخ بادیان عنب الثعلب گل بنفشه هریک شش ماشه پرسیاوشان اسطوخودوس گاوزبان هریک چهار ماشه مویز منقی ده دانه مصطکی سورنجان هریک سه ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده تودری سفید پاشیده دهند واگر قبض باشد روز دوم بجای شربت گلقند سورنجان مخصوص برای درد پاست جهت درد ساق و پا که از حرکات ماده بشرکت اعضا یا ریاح در فالج پیدا شده پیدا چون درد پا باقی ماند باز سورنجان سوده همراه بهلیله مرتبی و مصطکی در نسخه سابق بجای گل بنفشه بادیان چهار ماشه داخل کرده دهند باز طبیخ اصل السوس سه ماشه گاوزبان پرشیاوشان تخم کاسنی هریک چهار ماشه جوشانیده نبات یکتولہ داخل کرده دهند و برای ضعف دوا المسک معتدل پنج ماشه باعرق بادیان ده تولہ دهند و بعد از الفراج مسهلها و تنقیه تمام و کمال اگر تشنگی زاید بود یکدو بار آب تازه بوقت غذا بدهند چه در ملو معده و در ابتدای فالج و در شب آب نمیدهند مگر در صورت تب و حرارت مزاج و باز برای مدد باقیمانده اندکی باقی ماند سورنجان مصطکی هریک یکماشه سوده بگلقند تولہ سرشته همراه اسطوخودوس چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده نبات دو تولہ بدهند و در موسم ربیع تجویز منضج و مسهل کنند و بسفایج قنطریون هریک چهار ماشه در منضج بلغم عوض اصل السوس بیخ کرفس افزوده بعد نضج ماده روز مسهل گل بنفشه چهار ماشه ترنجبین چهار تولہ روغن بادام شش ماشه بجای غاریقون و روغن بید انجیر و گلقند در مسهل بلغم نموده بدهند و بعد دو مسهل بدستور حب ایارج وقت آخر شب و صبح بدرقه دهند بعده معجون به نسخه تحفه که دران جوزبوا و بنفشه هست جهت تقویت اعضای رئیس و نزله خوراند ایضاً در فالج عضوی که بعد تنقیه و اسهال مرتبه مالیخولیا العسل و عرق گاوزبان ساخته دهند در روز چهارم نقوع پرسیاوشان اصل السوس گاوزبان عناب بعرق شاهتره عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان شب خیسانیده صبح شربت بنفشه داخل کرده بنوشند غذا شلغه و بجای آب عرق مکوه ایضاً در فالج مع اللقوه و درد بارد و بعد مسهلات سورنجان سوده بالطریق صغیر سرشته بخورند بالایش گلقند در عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان عرق بادیان مالیده بنوشند باز طبیخ دارچینی گاوزبان انیسون بادیان جوشانیده با گلقند باز سورنجان بوزیدان عود صلیب گلقند سرشته بخورند بالایش عرق عنب الثعلب عرق بادیان شربت اسطوخودوس تخم فرنجمشک پاشیده دهند ایضاً در فالج مع اللقوه بعد تدابیر معموله و مسهلها مصطکی سوده بهلیله مرتبی سرشته بخورند بالایش گاوزبان بادیان بعرق عنب الثعلب جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند روز دوم مویز منقی برعایت جگر عوض بادیان که برعایت معده بود عرق بادیان بجای عرق عنب الثعلب و تودری سفید افزایند غذا پولاو و قلیه روز سوم اصل السوس تخم خطمی اسطوخودوس افزایند و عوض نبات گلقند کنند روز چهارم مصطکی سوده بهلیله مرتبی سرشته اسطوخودوس گاوزبان جوشانیده شربت بزوری تودری سفید دهند روز پنجم اسطوخودوس عود صلیب سوده باطریق صغیر سرشته همراه گاوزبان مویز منقی بعرق عنب الثعلب عرق گاوزبان جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند بجای آب عرق عنب الثعلب غذا پلاو مرغ باز جوارش عود گاهی بالطبیخ بادیان خطائی و گاهی هفت ماشه بالشیره تخم کاسنی شش ماشه گلاب دو تولہ نبات یکتولہ باز شیره بادیان چهار ماشه شیره تخم کاسنی شش ماشه عرق عنب الثعلب ده تولہ گلاب چهار تولہ گلقند دو تولہ تودری سفید چهار ماشه باز اصل السوس گاوزبان تخم کاسنی ابریشم خام جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند بعده فلاسفه دهند ایضاً برای فالج مع اللقوه که مرد پیر را باعرشه و غمه در صوت و استرخا و تغیر در حرکات و مشی باشد فلاسفه عرق بادیان صبح و اطریفل کشنیزی عرق گاوزبان وقت شام دو چمچ ترکی عاقرقرحا فلفل زنجبیل کوفته بیخته بعسل سرشته بر زبان مالند پس غرغره با آب گرم کنند و مسهل ابتدای فصل ایضاً در خلل دماغ مع بواسیر خونی که دو اسپیدگرم خلل دماغ افزاید معجون فلاسفه هفت ماشه همراه طبیخ چوب چینی سه ماشه دانه هیل دو ماشه نبات یکتولہ در عرق گاوزبان دوازده تولہ جوش داده بدهند و یا اسطوخودوس شش ماشه رسوت یکماشه پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی بلیله سیاه آمله هریک دو ماشه مقل ازرق یکماشه کوفته بیخته باعرق بادیان دهند ایضاً در فالج مع خفقان اسطوخودوس مغز تخم تربوز پرسیاوشان هریک چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه جوشانیده شربت بزوری معتدل دو تولہ حل کرده بدهند و باز تریاق فاروق یا تریاق اربعه بماء العسل بجهت شام و برای صبح معجون فلاسفه شش ماشه با ماء العسل یا دو آتار و اگر بعد مسهلات بسبب قبض و تحیر خفقان عارض شود فلاسفه خورده اسطوخودوس گل نیلوفر جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند ایضاً بعد تنقیه برای تعدیل و تقویت دین

مرض وبوار المسک جلد خورده بالوبش عرق بادرنجبویه یا باریان گاوزبان شربت اسطوخودوس المعجونه بنوشند و معجون سورنجان خورده بالوبش طبایرزد سورنجان بجزیلان هر واحد یک مثقال جوشانیده شربت اصول داخل کرده بنوشند یا تریاق فاروق که مقوی حرارت غریزیست بعد خوردن شربت الفواکه بخورند و در شربت الفواکه بخورند بالوبش عرق گاوزبان بنوشند ایضاً که زنی را بعد تولد بچه تب شود و از استعمال ادویه قابض سپرد ات فالج بهم رسد و زبان هم بیکار گردد و از معالجات آن صحت کلی نشود پارچه در روغن دیو وارعلویخان آلوده در روزی هفت هشت بار در رحم بدارد و وقت صبح معجون سیر علویخان بکیتوله بهمراه عرق نیلوفر بخورد و تمکین نماید و چ ترکی و شونیز و جوز بوا هر واحد یکماشه در عسل بکتوله بلیسند تا بلست و یکروز در میان هر روز سه چار مرتبه از شیشعان نخجیل فلفل گرد بورهٔ ارمنی هر یک سه ماشه سایده بمقدار ماش

ذکر ادویهٔ مفردهٔ مفید استرخا

گویند که در استرخا شرب قرد مانا با آب یا مغز حب الصنوبر کبار و یا حلتیت مخلوط بقرد مانا و یا عسل بلا در رحم دم بمغز جوز و یا حرف و یا روغن خردل و یا حب فلفل در آب مطبوخ کفری و یا بیخ سوسن و گل لوآب و یا حب الغار و یا بیخ خطمی مطبوخ بشراب کهنه و یا فربیون ربع درم سکبینج مثل اشق هر یک نیم درم و یا سکبینج یکدرم آب گرم و یا حلتیت بقدر باقلا صبح و شب بگلاب و یا عصارهٔ قنطوریون دقیق بعسل و یا پوست ترته آب بیگرم و یا طبیخ دار شیشعان و یا طبیخ حاشا و یا کرنب مسلوق مطیب بدست و یا فوه الصبغ بعسل و یا ثمر قندول و یا شربت عنصل و یا جوز القی و یا زراوند طویل یکمثقال و یا دارچینی و یا دوقو و یا اسطوخودوس و یا سندروس و یا الم عصافیر و یا الم شقاقل و شربت و تمر ینج روغن حب الصنوبر کبار و یا روغن بوست ترنج و تخم آن و یا عاقرقرحا بسرکه و یا روغن یاسمین و یا روغن فندق و یا روغن سداب و یا روغن آس و شربت و شناد و قسط و یا برگ خار و یا اقاقیا و یا طلع نخل و یا فلفجه و تمر ینج قسط هندی بروغن بان و یا روغن عود الفرح و یا روغن نرگس و یا روغن کفری و یا روغن سوسن و یا آب کستر چوب انجیر که ده بار تکرار آن نموده باشند و یا روغن خار و یا زیت که شحم حنظل دران جوشانیده باشند و یا فربیون یکدرم در زیت ده درم حل کرده و یا فربیون و جندبیدستر بروغن قسط و یا سیعهٔ سائله مطبوخ بزیت یا تنها و یا جندبیدستر در روغن سوسن و موم و یا نطرون مخلوط بزیت کهنه و یا قنه مخلوط بزیت و یا روغن چنا و یا عاقرقرحا مخلوط بزیت و یا روغن ضیان و یا روغن هر فندول و ضماد خردل بقرنفل و یاسداب و یا شیطرج با آب فلفل سرشته و یا ناخنسیا و یا خردل سوده در قیروطی و روغن یاذام و موم آمیخته و یا نمک و سویق و عسل جمع کرده سوخته و یا غذه بز و یا خاکستر چوب انگور بسرکه در زیت و نطول آب در یا شور و یا طبیخ برگ خار و یا برگ فنجکشت و تخم او و یا مرزنجوش و یا آب صبغ و یا آب کبریتی و یا زبل طبیخ ثعلب در زیت و آب یا دیان و تخم کرفس و یا تخواه تا آب فانی گردد و یا آب کبریتی و غرغره بطبیخ بیخ کبر و حقنه بسکبینج یا طبیخ قنطوریون و شحم حنظل هر واحد نصف ماشه

بیان ادویهٔ مفردهٔ نافع فالج

سویدی گفته که در فالج خوردن زنجبیل مفرد و داشتن جوز بوا در دهان و انداختن آب آن کذا اکل لحم غزال تا ایام کثیر و کذا حب الصنوبر کبار از پنجدرم تا ده درم با عسل یا با روغن بادام و کذا خوردن بچه بکبوتر که سر و گردن او دور کرده جوشانیده آب او بنوشند و در اب دیگر خوب پخته باشند و کذا مالیدن او نوشیدن روغن تخم تلخ شمشیر و کذا غذا کردن آن تخم دیسا دادن پخته و زیت و عسل تر مطیب کرده و کذا خوردن عنصل و الجوز از معجونات سنت و همچنین شاهبلوس هر روز نیم درم صبح و نیم درم شب و قت خواب تا سی روز متواتر خوردن مجلب صبح است و از کمامی گرفتن فلفل کرده که خوردن فلفل سفید یا فلفل دراز یا بهمن سفید یا آذریون و طبیخ بیخ او و عصارهٔ بقلهٔ او و آملج یا ایرسا یا عاقرقرحا یا جندبیدستر یا عسل بلا در یکدرم بر روغن خرد یا خصیة الثعلب کبیر یا حلتیت تا یکدرم تنها و مع فلفل و بعسل و تا یکمثقال ملفوف بموم و یا نیم درم مازان بسکبینج نیم درم همراه شراب تا پنج روز متواتر یا شبت یا لفظ سفید در ان حمام و بعد خروج از ان بماش آن نیز یا مغز حب القطن یا تربد یا روغن بلهم یا شمر او یا شیطرج بعسل یا شقاقل یا شحم حنظل یا سداب مطبوخ بآب تا نصف بسائد و یا بقدر یکدرم بهار العسل تا سی روز متواتر یا سکبینج یا ناردین یکدرم یا شحاله گلا بدوام یا شربت عنصل یا پیاز او و مشوی معجون بعسل یا سرکه او و یا سکبینج او دائم یا زنجبیل یا زرنباد بعسل یا زرنباد خشک یا دار فلفل بعسل یا دردنج بعسل یا کمون بعسل یا بیخ فاشرا مثقال بشراب یا قسط تلخ دو درم یا عصارهٔ قثاء الحمار یا مالکنی یا روغن جوز الاکل یا دوقو یا بیخ یا شحم حنظل یا تنها و مخلوط و یا غذیه یا سنبل الطیب یا خربق سیاه یا ثوم بری تنها و مخلوط در اغذیه یا سیسالیوس یا ثوم بستانی بعسل یا حب الغار یا برگ آن یا ذاسیون بعسل تا سی روز متواتر یا جوز بوا یا شونیز یا زراوند مدحرج یا دارچینی با آب یا صمغ سداب و برگ او بعسل یا مشک یا غاریقون یا فربیون یا جاوشیر یا روغن تخم ترنج یا حرمل تنها یا با آب مرزنجوش و حمام یا طباشیر مثقال بسا بالعسل یا عنبر یا مویز یا جوز السرو یا قند یا روغن بادام تلخ یا قرد مانا دو درم بشراب یا روغن گاو

باد و روغن بنفشه یا روغن گل یا روغن بید و روغن گل مخلوط با تخم خاوندی چهار درم در شوربای مرغ و کبکیان یا اصل السوس
بصری سوخته یا فلق مثقال بعسل یا وارنشیشان یا تخم کرفس سه درم در ابتدای مرض یا آب تخم سیاه یا سرخ مطبوخ تا ایام کثیر یا فضل سیاه هر روز نیم درم به یک مثقال
ایارج یا فوه الصبح ایام کثیر یا دادان برج و هر روز آن با تخم بید انجیر مثقال و یا ده عدد باریوند تنها و یا ایارج لوقانو یا اسندروس یا غلیغن یا از ملک البطم و مفتاح الاقحوان
و بکنیج حب بسته با برگ کبیر یا تخم یا پوست بیخ او و با رطبه بیخته مطیب بزیت و یا تخم او و یا اسقولوقندریون یا تخم ترب و چند بید ستر هر دو مساوی یا بخطیا یا روغن
ناطیل یا بیخ بنفشه نرم و از لحوم اکل لحم شفانین یا لحم سقنقور یا لحم فاخته نافع و غرغره عاقرقرحا با عسل و یا تخم حنظل و یا سداب و یا مرزنجوش و یا کندش و سعوط
موسیائی یک قیراط با آب مرزنجوش و یا یک جبه از ان بروغن زنبق و یا دانگی از ان بروغن بادام تلخ و یا شونیز و یا روغن او و یا مشک و یا رته و یا عنبر و یا روغن یاسمین
و یا شاباتک و یا روغن نرگس و یا آب اسقولوقندریون بروغن بادام و شم سداب یا مشک یا عنبر یا انفاس کبوتران و دشتی آنها و یا کندش کوفته و بسته
و یا سرود و مالش عاقرقرحا سوده مخلوط بزیت و کذا اجند بیدستر و کذا زرنب و روغن بطم و کذا زرنب و روغن جوز و کذا زرنب و روغن غار و کذا فرفیون بروغن زیت و کذا اجاوشیر بعض بدنها
گرم و کذا زرنب و روغن مرزنجوش و کذا زرنب و روغن حرمل و کذا عنبر و کذا زرنب و روغن بادام تلخ و کذا زرنب و روغن آجر و کذا زرنب و روغن یاسمین بری و کذا شم قاوندی و روغن آهنی گداخته و کذا زرنب و روغن
و کذا زرنب و روغن بان که در بن مشک و عنبر گداخته باشند بر پشت و کذا زرنب و روغن نسرین و کذا فلفل سیاه سوده در زیت جوشانیده و کذا خاکستر آب و زیت آمیخته و کذا خاکستر حب انجیر
و کذا خاکستر حب انگور بزیت آمیخته و کذا سندروس بزیت و کذا زرنب و روغن ترب و کذا ابورق و زیت و ملک البطم و کذا پیه گاو و کذا زرنب و روغن ناطیل و طلای اجند بیدستر و روغن بان
بر سر و با قسط تلخ و یا بسباسه مخلوط بروغن بان و یا سداب سوده بعسل آمیخته بر عضو مفلوج و یا مشک تنها و یا بعض روغنها بر فقرات پشت و یا مرزنجوش کوفته و بعض طلاهای
گرم پخته و یا برگ یاسمین کوفته در روغن کنجد جوشانیده و یا موبیج و یا روغن خاوج سوسن و موم و یا شاباتک و یا بورق و روغن بان و موم و ذرور عاقرقرحا با یک
بر مقدم سر و عطوس بصبر سداب و امثال ذلک و ادویه فالج مقوی فعل آنهاست استعمال و سمه یعنی برگ نیل در حقنه فالج نیز نافع است ذکر ادویه مرکبه یونانیه
که در فالج و دیگر امراض مبرده یعنی مستعمل است ایارج فیقرا که اکثر اقسام صداع را نافع میکند و دماغ و معده را از اخلاط غلیظ پاک گرداند و بفالج و لقوه و استرخای زبان
و وجع مفاصل و تولیخ مفید و دفع قی و تهوع نماید و با طریفل مقوی دماغ است و با گفته مقوی معده و گویند که بگرده ضرر دارد و مصلح آن غاب است سنبل الطیب با چغندر و بسفایج
حب بسفایج سلیخه مصطکی اسارون زعفران هر یک یک جزو صبر سقوطری دو چندان همه ادویه شربتی دو درم بعسل و آب گرم و حالتی که معده از غذا متملی شود و ایارج لوقانو یا
صداع و شقیقه و دوار و فالج و لقوه و رعشه و سهم و بهق و برص و جذام و درد گوش و بیضه و خوره و غیره امراض بارده مادی را نافع بود و شم حنظل یک درم پیاز مفصل
بر ان فارقیون سنگ مونیا خربق سیاه اشق اسقولوقندریون هر یک چهار نیم درم فرفیون کما ذریوس مثقل صبر هر یک سه درم حاشا هو فاریقون انیسون سافج هندی
فراسیون چوب و بیخ فلفل سفید و سیاه دار فلفل زعفران از هر یک بیخ سکنجبین مربا جاوشیر چند بید ستر سنبل الطیب خطرا سالیون زراوند طویل عصاره افسنتین فرفیون
حامله زنجبیل هر یک سه درم حنطیانا اسطوخودوس هر یک یک نیم درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی چهار درم با آب عسل گرم بعد از شش ماه استعمال نمایند ایارج جالینوس
فالج و لقوه و تشنج و استرخا را نافع است و همان را از فضول غلیظه لزجه مختنقه پاک کند و استرخای مثانه و خروج بول بی اراده دفع نماید شم حنظل غاریقون پیاز مفصل
بر ان اشق سقمونیا خربق سیاه هو فاریقون فرفیون هر یک شانزده درم بسفایج افتیمون مثقل ازرق کما ذریوس سلیخه فراسیون هر یک نه درم صبر سکنجبین زراوند طویل
فلفل سیاه سنبل دار فلفل دار چینی جاوشیر چند بید ستر خطرا سالیون هر یک چهار درم و بعضی اطبا زعفران صبر هر یک چهار درم همان داخل کرده اند همه
ادویه را کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از یک مثقال تا چهار مثقال ایارج ارکاغانیس هر مرض متولد از بلغم خام و سودا را نافع کند

این [illegible] اول [illegible] ورق [illegible]

دودوار دصداع و تشنج و فالج وغیرہ امراض دماغیہ بست شخم خطل مدوا و قیہ فرا سیون باسطوخودوس خربق سیاہ سقمونیا فلفل ہر یک چہار ماشہ بہ یار عصیر
فربیون صبر سقوطری حنظل یا خطرا سالیون جاوشیر ہر واحد یک اوقیہ دارچینی جعدہ سکبنج مر مسنبل از خرپودینہ کوہی زدانہ مرجح ہر یک دودرم کوفتہ بیختہ بعسل
کف گرفتہ بسرشند و بیکدیگر شش ماہ استعمال کنند شربتی چہار مثقال ایارج روفس نافع بلغم و مرۃ سوداست شخم حنظل بست درم صبر سقوطری پنج درم خولنجان دہ درم
کمازریوس بست درم سکبنج جاوشیر ہر یک ہشت درم خطرا سالیون زرلوند مدحرج فلفل سفید سلیخہ دارچینی زعفران بہمین جعدہ مر مکی ہر یک دودرم کوفتہ بیختہ بعسل
کف گرفتہ بسرشند شربتی ازان مازدو مثقال تا چہار مثقال آبرن مخترع حکیم علوی خان برای فالج و اعتراق و دیگر امراض دماغی بارد مجرب النفع ست گیرند آب کرفس
و اگر نباشد آب خالص بست من بوجوشانند و بران گل بابونہ اکلیل الملک مرزنجوش برگ نارنج بہار نارنج اقاقیا اسطوخودوس پنج سوسن نیلوفر
گل یاسمین سفید و حج ترکی فوہ الصباغین پودینہ دشتی پودینہ کوہی نعناع برگ صنوبر پوست بیخ صنوبر عشبۂ مغربی برگ سداب چوب چینی ہر واحد دو کف بافتہ
بپزند تا ملث آب برود صاف نمودہ ثلث وزن آب روغن زیت داخل کردہ بخورگوش یا روباہ یا کفتار یا بز کوہی ہر کدام کہ باشد زندہ را بستہ در عین جوش دران
اندازند و بجوشانند کہ مہر اشود پس صاف نمودہ بیمار را دران بنشانند چون گرمہا شد صبر کنند وقتی کہ سرد شود بیرون آرند قلت و کثرت آب زن بحسب احتمال
طبع مریض ست و بعد خروج بر عضو مؤلم روغن قسط یا روغن گردگان یا لند تریاق ثمانیہ منافع این زیادہ از منافع تریاق اربعہ ست بصرع و فالج
و لقوہ سود مند و یا بشکند و دفع اذیت سموم کند زراوند طویل ریوند پوست بیخ کبر جبل الغار مکی قسط تلخ زرد و چوب چینی ہر واحد یک مثقال معجون سازند شربتی
یک مثقال و قوت این تا دو سال بماند شباد ریطوس اکبر جہت صداع و صرع و لقوہ و فالج و رعشہ و جمیع امراض عتیقہ مزمنہ ابارد و رطب
و اوجاع معدہ و کبد و طحال و کلیہ و رحم و تاریکی چشم و ریو و جذام و برص و قولنج و استسقا را نافع ست و اسہال بی مشقت کند و مدر بول و حیض بود و سنگ گردہ
و مثانہ بریزاند و حرارت غریزی را قوت دہد و بدن را از اخلاط فاسدہ پاک سازد و ریاح دفع کند و سدۂ سپرز و جگر بکشاید و رنگ نیکو نماید و قوتش تا چہار
سال باقی بود ریوند چینی یک نیم درم عود بلسان فربیون فلفل سیاہ فلفل سفید دارفلفل مر مکی جنطیانا صعب بلسان فتاح از خر موحا ما ہر یک دو درم زعفران
طباشیر ماج مصطکی روغن بلسان ہر یک سہ درم سنبل الطیب سہ درم و نیم کمازریوس قسط افتیمون ہر یک چہار درم اسارون سلیخہ سقمونیا ہر یک شش مثقال
صبر سقوطری پانزدہ درم غاریقون بست درم ادویہ کوفتہ بیختہ بروغن بلسان چرب ساختہ باسہ چند آن عسل بیفزایند بعد شش ماہ استعمال کنند شربتی
چہار مثقال و در قرابادین قانون وزن اسارون سلیخہ سقمونیا ہر یک شش درم ست و موحا ما یک یک درم جلاب معمول در اکثر امراض دماغیہ
عصبیہ بسودا و یا بلغمیہ کہ با حرارت مزاج جمع شدہ باشد و در لقوہ و فالج بجای ماء العسل عسل می آید قند سفید یک رطل در عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویہ گلاب
ہر واحد یک رطل و گاہی عوض گلاب عرق بہار نارنج داخل کردہ میشود ہمہ را بر آتش ملایم بپزند تا استانتی پدید آید پس گل گاوزبان مصطکی اسطوخودوس
ہر یک دو مثقال در مقداری از گلاب یا عرقی از عرقہای مناسب مزاج و احوال جوش داده صاف نموده بآن مخلوط نمایند بر آتش گذارند کہ ہمین قوام
قوام معتدل ماند در شیشہ نگاہ دارند و ہر گاہ کہ تقویت و تفریح منظور باشد با قدر عنبر اشہب دو دانگ زعفران یک نیم دانگ مضافہ کرده شود و در تابستان
تسخین زیادہ تر مطلوب گردد بعضی افاویہ چون دارچینی جوزبوا بسباسہ مصطکی در میان آن افزوده شود جہار ش اترج نافع لقوہ فالج و استرخا
و تقوی معدہ و دماغ و اعصاب و مجرب النفع ست تالیف حکیم علوی خان شیرازی منتی مثقال یک شب در عرق بہار نارنج و گلاب ہر واحد
یک معدہ پنجاہ مثقال بخمیانند روز دیگر بجوشانند کہ مہر اشود از صافی گذرانیده پس بگیرند پوست ترنج ده مثقال باذخر کی اسارون افسنتین خواہ بہمن

عرق بنفشہ مشک

وارچینی سعد کوفی ملا کیسر سلیخه فوفل کل سرخ قاقله هیل قرنفه کاشم کندر مصطکی هریک سه مثقال جوزبوا دارفلفل فلفل سیاه عود صلیب سنبل الطیب
عود هندی قرنفل هریک دو مثقال زعفران عنبر اشهب مشک ترکی هریک یک مثقال همه ادویه کوفته بیخته یارند و عسل مصفی سه صد مثقال در آماده آخل کرده
بقوام آرند پس ادویه بسرشند شربتی یک مثقال تا دو درم و گاهی چند بید ستر و جدوار خطائی هریک یک مثقال داخل میسازند حب ایارج بنسخه معمول خود
دو جمیع امراض بلغمی جهت تنقیه دماغ و اعضای رئیسه از فضول و اخلاط بلغمی ایارج فیقرا تربد سفید مجوف هریک یکدرم حب الغیل فاریقون انیسون هریک نیم درم
شحم حنظل نمک هندی هریک یک نیم دانگ همه را کوفته بیخته با آب بادیان بسرشند و حب سازند جمله یک شربت ست و طریق استعمال آن در مقدمه کتاب
مسطور شد و در نسخه معمول حکیم ذکا الله خان وزن حب الغیل یکدرم ست و مقل ازرق و کتیرا هریک چهار سرخ عوض انیسون مرقوم نوع دیگر از والد الحکیم
علوی خان برای خالج و لقوه و صرع و استرخا و مالیخولیا و ضعف معده نافع ست و مخرج اخلاط ثلاثه و غلیظ از دماغ و معده و مصلح قروح و ثبور سودا و یه مقل ازرق
اهلیلج پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنا مکی عود صلیب انیسون هریک یکدرم زنجبیل یکدرم و دو دانگ فاریقون سفید بسفانج گل سرخ
اسطوخودوس هریک دو درم تربد موصوف دو نیم درم ایارج فیقرا سه درم کوفته بیخته بروغن بادام چرب ساخته جهار سازند و بورق نقره پیچیده دو مثقال
با آب گرم وقت شب یک پاس باقی مانده بخورند **دواء المسک** حار جهت فالج و لقوه و صرع و خفقان بارد و ضعف و ضیق النفس و جمیع امراض باردهٔ را
نافع ست بنسخه معمول حکیم بقا خان مشک خالص سه ماشه جند بیدستر یکدرم همین سنبل الطیب قاقله قرنفل سافج هندی هریک دو درم مروارید یاسفته کهربا
بسدابر بشیم قرمز زرنباد هریک دو مثقال نبات یا عسل سه چند بستور مقرر تیار ساخته بکار برند **روغن بید انجیر** که مسهل بلغم و منقی اعصاب از طوایت
و در امراض باردهٔ دماغی و قولنج و غیره شربًا و طلاءً مستعمل میشود مغز تخم بید انجیر بر آورده بریان نمایند و کوفته در آب بجوشانند و کف میگیرند در ظرفی تا تمام کف
گرفته شود و آب زرد بماند پس ازان کفها را بجوشانند که تمام روغن صاف برآید **روغن بید انجیر مرکب** لقوه و فالج را نافع دارد و سده جگر و سپرز کشاید
و قولنج را دفع کند ناخواه مصتر بود یا نه کوهی تخم کرفس انیسون مصطکی اسارون هریک بست درم بیخ کرفس بیخ بادیان بیخ سوسن آسمانجونی راسن خشک هریک
ده درم شیطرج هندی مقل هریک پنج درم سکبینج جاوشیر زرنباد دونج هریک سه درم زنجبیل دارچینی خیرو اکبابه دارفلفل جوزبوا بسباسه شونیز قسط کرویا هریک
چهار درم جمله نیم کوب ساخته در آب بخیسانند تا دو انگشت شود صاف نمایند و صد و پنجاه درم روغن بید انجیر آمیزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند شربتی دو درم
تا سه درم با ماء الاصول و الش ازین روغن نیز نمایند **روغن قسط** بنسخه معمول نافع برودت اعصاب و مقوی آن و مفید امراض بلغمی باردهٔ دماغی قسط ده درم
ایرسا زنجبیل اشنه سنبل الطیب سافج هندی قرفه وج عاقرقرحا هریک واحد پنج درم قرنفل چهار درم شب دو سه رطل آب تر سازند و مجموع بجوشانند چون یک رطل آید
صاف نموده با نیم رطل روغن زیت یا روغن کنجد بجوشش دهند تا روغن بماند بعده جند بیدستر فرفیون جوزبوا مصطکی هریک واحد یک درم سائیده آمیخته بکار برند
روغن سقیل تالیف حکیم علوی خان برای فالج و غیره و یا رعضل چهار اوقیه بکار و چوبی تراشیده در یک من روغن کنجد بپزند که مهرا شود از دست مالیده
صاف نموده عاقرقرحا جند بیدستر خردل قسط تلخ فرفیون هریک یک مثقال مشک نیم مثقال سوده اضافه نموده بکار برند روغن جند از اختراع مرحوم الیح
جند بیدستر حنظل سفید عاقرقرحا شحم حنظل فرفیون حلتیت هریک دو نیم درم عود صلیب سه درم نیم کوفته در یک رطل بغدادی روغن سداب داخل کرده
در شیشه کرده در آفتاب دارند تا یک هفته و هر روز دو مرتبه برهم زنند در روز هشتم پیالایند و بیفشرند و بعض ادویه مذکوره داخل کرده تا یک هفته در آفتاب
دارند و بجنبانند در روز هشتم صاف نموده بعض ادویه مذکوره سحق نموده داخل کرده تا دو هفته در آفتاب دارند پس بکار برند **روغن قاقلندی مرکب**

از ترکیب معروح الیه که در فالج و مفاصل و غیره معمول قرنفل عود صلیب سلیخه سورنجان تلخ راسن عود بلسان هر یک پنج درم سنبل الطیب سافج هندی پنج سوسن قرفه قسط تلخ هر یک ده درم نیم کوفته در ده رطل آب شیرین یک شبانه روز خیسانیده روغن زیت دو رطل داخل کرده بجوشانند که آب برفته روغن بماند مالیده صاف نموده شحم قاوند شازده درم موسیائی چهار درم دران گداخته مرکی سه درم جند بیدستر دو درم سوده آمیخته بکار برند **روغن کلان** معمول برای فالج ولقوه وغیره امراض بارده قسط اجرایه افسنتین کندش بیخ بادیان شطرنج هر واحد سه ماشه عاقرقرحا فلفل سنبل الطیب پنج سوسن قرفه اشنه راسن سایخه مرقرنفل صعتر نانخواه بیخ کرنس تخم کرفس انیسون اسارون سکبینج جاوشیر زرنباد زنجبیل دارچینی کبابه بسباسه دارفلفل کندر هر یک دو ماشه مغز بادام تلخ شش ماشه شونیز مغز تخم بیدانجیر مقل هر یک چهار ماشه مصطکی دو نیم ماشه همه ادویه را نیم کوفته در چهار آثار آب یک شبانه روز قرار کنند بعده بجوشانند هرگاه آب سوم حصه بماند صاف نموده روغن گل روغن بابونه روغن سوسن روغن بیدانجیر هر کدام نیم پاو آمیخته باز بجوشانند که آب تمام جذب شود و روغن بماند پس مشک دو ماشه عنبر اشهب چار ماشه جوزبوا دو ماشه فرفیون جند بیدستر هر یک سه ماشه بسیار باریک سائیده حل نموده نگاهدارند

روغن موم مجرب برای فالج وخدر و درد اعصاب وتحلیل سواد و هر قسم باد سوم یک آثار نمک شور سه آثار هر دو را در یک انداز ند و بطریق گلاب بکشند مثل عرق بر می آید آن را نگاهدارند و بر بدن عریان شده بمالند و می باید که بعد از مالیدن دو گهڑی پارچه بر بدن نپیچند از ند تا باد بر بدن رسد بعد دو گهڑی پارچه بپوشند **نوع دیگر** قوی تر از اول موم سفید نیم آثار نمک سانبهر پاو آثار نوشادر شوره قلمی هر یک یک چهٹانک شنگرف یک تولہ قرنفل جوزبوا گل اذخر فلفل افیون هر یک نه ماشه باهم کوفته بموم و نمک مخلوط کرده در ظرف انداخته نیچه وصل کرده بطریق گلاب عرق کشند و در شیشه بدارند و قدری گرفته مالش نمایند و بالا پنبه کهنه بندند برای امراض بارده و ریحی مجرب ست یا در قرع انبیق کشند و بعمل آرند **روغن حواصل** معمول جهت فالج و جمیع مفاصل و جمیع امراض بارده و دماغی حواصل یک عدد سنبل الطیب بسباسه سورنجان بوزیدان خولنجان زرنباد جوزبوا زراوند طویل پنج نی زیره عود صلیب دارچینی هر یک دو ماشه قسط بحری قرنفل هر یک سه ماشه زعفران نیم ماشه خفاش زنده ده عدد در روغن زیتون در دیگ مسی قلعی دار کرده گلاب نیم من و آب دو من بر سر آن ریزند و بر آتش گذارند که روغن بالا آید بگیرند و استعمال نمایند **روغن مجرب** بجهت خدر و رعشه و فالج و استرخاء و مفاصل بارده و عرق النسا از حکیم میرزا سلیمان قصب الزریره قسط تلخ هر یک سه مثقال اذخر سورنجان کبابه چینی نارد ین اسارون هر یک دو مثقال زرنباد ارشیشعان عاقرقرحا مغات بغدادی بوزیدان هر یک یک مثقال مجموع را نیم کوفته باسه پیاله آب بجوشانند آن مقدار که یک پیاله آب بماند پس خوب مالیده صاف نموده روغن گل و روغن یاسمین و روغن بابونه و روغن زنبق هر یک ده مثقال داخل کرده بجوشانند چنانکه آب برود و روغن بماند پس جدوار خطائی جند بیدستر فرفیون هر یک سه مثقال جوزبوا زنجبیل هر یک دو مثقال مقل ازرق یک مثقال کوفته و بحریزنجه در هاون سنگین کنند و روغن بدا اندک اندک بران چکانند و بدسته بمالند تا تمام روغن بآن مخلوط گردد و بعد ازان موسیائی سعدنی قدری دران حل کنند و در شیشه نگاهدارند **روغن** برای اختلاج و جز آن از حکیم اکمل خان سورنجان زنجبیل جوزبوا فلفل هر یک مثقال کنگنی خرول فرفیون هر یک یک تولہ روغن کنجد شصت تولہ اجزا را مثل غبار بسایند و بعد ازان در کهرل انداخته صلایه نمایند تا دو سه اندک اندک روغن انداخته بعد ازان خوب مخلوط نموده در آفتاب یا در جای گرم بر نسبت اعصاب تا یک پهر خوب بمالند **سفوف اترج** از اختراع حکیم علوی خان که خوردن آن بعد از تنقیه بایارجات برای فالج و استرخا مفید پوست زرد ترنج بادرنجبویه فقاح اذخر آملہ منقی پوست هلیله کابلی هر یک پنج مثقال اسارون بهمن سرخ بهمن سفید دارچینی سلیخه قرنفل هر یک سه مثقال جدوار خطائی مشک ترکی عنبر اشهب جند بیدستر هر یک نیم مثقال ورق طلا

کماذریوس هریک چهار دانگ جوزبوا ترلبوند طویل بسفایج رازیانه بادیان خطائی زنجبیل تخم سداب کهر باسندروس عود خام سنبل الطیب قسط تلخ فاوانیا تخم سیسالینوس اسطوخودوس هریک یک مثقال صعتر فارسی دو مثقال فارک چهرمی پانزده مثقال کوفته بیخته هر روز یک مثقال صبح باده مثقال عرق بادرنجبویه بخورند **شربت ابریشم** نافع برای فالج ولقوه وصرع ابریشم نیم آثار در آب آهن تاب سه شبانه روز خیسانیده بجوشانند وصاف نموده اسطوخودوس پاوآثار گل گاوزبان چهار تولچه گاوزبان نیم پاو علحده خیسانیده جوش کرده صاف نموده هردو آب را جمع کنند و با عسل و نبات هردو یک نیم آثار بقوام آرند پس عود هندی مصطکی دانه هیل دارچینی عود صلیب سا زج هندی بسفایج خولنجان وج ترکی سنبل الطیب قرنفل هریک یک تولچه بسابسا جوزبوا زعفران هریک شش ماشه عنبر اشهب نه ماشه سائیده داخل نمایند **شربت عسل** در جمیع امراض بارد عصبی دماغی بعد تنقیه وصحت جهت تعدیل مزاج و تقویت مستعمل ست وخصوص فالج و رعشه را بغایت نیکوست عسل مصفی یک رطل با شش رطل آب باران بپزند و کف آنرا به دارند پس قرنفل خولنجان مصطکی دارچینی عود دانه قاقلین بسابسا جوزبوا سا زج هریک دو درم فلفل سیاه یکدرم کوفته در صره بسته انداخته جوش دهند و صره را آنا فانا مالیده باشند و بعد قوام فرود آورده صره مالیده دور کرده نگاهدارند و اگر بعنبر و مشک قدری خوشبو نمایند بهتر ست **طلا** برای فالج ولقوه از حکیم احمل خان سورنجان بوزیدان قسط تلخ خولنجان زرنباد جوزبوا وج ترکی عود هندی عود صلیب عاقرقرحا همه را بگلاب سوده بر فقرات پشت و محل فالج طلا نمایند و در لقوه بر سر و قفا گردن کنند **طبیخ ضبعه عرجا** برای فالج و استرخا و حذر و تشنج استلائی نهایت نافع ست مرزنجوش بابونه حلبه حرمل شبت برگ غار سداب زنجبیل هریک یک من مجموع را در نه صد من آب بجوشانند چون بضعف رسد ضبعه عرجا زنده دران اندازند و بجوشانند تا مهرا شود پس آب آنرا در تغار کلان یا در حوض کوچک از پارچه بگذرانند و بپرکنند و سه من روغن زیتون داخل کرده مریض را دران بنشانند و مرة بعد اخری چنین کنند **عرق تنبول** خوشبو جهت فالج ولقوه وجمیع امراض بارد دماغی بی نظیر دارچینی چهار سیر جوزبوا بسابسا هریک دو سیر قرنفل نیم سیر برگ تنبول سفید خوشبو یا نصد ورق گل سیوطی که بفارسی گل مشکی گویند چهار سیر عود هندی نیم سیر زعفران چهار تولچه همه را نیم کوفته هفت صراحی عرق قرنفل که بگلاب کشیده باشند بر روی آن ریخته دو شبار روز بگذارند پس آنرا عرق کشند و عطر آن را گرفته علحده نگاهدارند و عرق آنرا در شیشها کرده جدا نگاهدارند و صبح پنج مثقال و شام پنج مثقال بنوشند و اگر مسکر خواهند بجای عرق قرنفل عرق قندی یا عرق خرما کنند **عرق تنبا کو** از اختراعات متاخرین ست برای فالج ولقوه و استرخا و استسقا و قولنج ریحی و تحلیل ریاح معده و تفتیح سدد و هضم طعام و آوردن اشتها و رفع صداع بلغمی و اوجاع مفاصل بلغمی نافع ست تنبا کو زرد خشک چهار من تبریزی اگر تنبا کو تر باشد سه چهار یک من تبریزی نخواهد صعتر هریک پنج مثقال دارچینی قرنفل اظفار الطیب جاشا هریک دو مثقال همه را در چهار من تبریز آب یک شبانه روز خیسانند پس عرق بکشند و هر صبح و شام پنج مثقال بنوشند **عرق تنبول** حکیم اکمل خان که در فالج وغیره امراض بارد دماغی مستعمل برگ تنبول بیخته سه پاو نخواه خولنجان زنجبیل هریک پاو آثار صعتر دارچینی جوزبوا بسابسا قرنفل هریک نیم پاو عرق دارچینی دو شیشه عرق بادرنجبویه شیشه گلاب چهار شیشه بدستور معمول عرق کشند شربتی از چهار تولچه تا هفت تولچه **عرق کیتکی** اجمل خان که بهمان نفع دارد گل کیتکی دو صد جوزبوا بسابسا وج ترکی بادیان خطائی هریک نه تولچه گلاب پنج شیشه عرق بادیان چهار شیشه بدستور مقرر عرق کشند شربتی از چهار تولچه تا هفت تولچه **عرق تنبول** ذکاء الله خان که در ضعف دماغ ست گل سیوتی گل چنبیلی هریک چهار اوقیه جوزبوا بسابسا عود هندی قرنفل گل سرخ هریک دو اوقیه برگ تنبول پخته سه پاو نبات سه آثار بدستور عرق کشند خوراک از هفت تولچه تا نه تولچه با شربت تنبول چهار تولچه و تخم شربتی هفت ماشه **عرق چوب چینی** علوی خان که در فالج و امراض بارد دماغی معمول چوب چینی سه صد مثقال در پنج عدد لیتر خولنجان تودرین شقاقل سنبل الطیب قاقلین بهمین جوزبوا بسابسا هریک پانزده مثقال

ابریشم خام بادرنجبویه هریک بست مثقال دارچینی قرنفل برگ فرنجمشک هریک ده درم انیسون هفت مثقال عنبر اشهب مشک هریک یکدرم زعفران پنج درم آب نیشکر وگلاب کهنه هریک پنج آثار بدستور عرق کشند خوراک ازده توله تا بست وپنج توله **عطوس** که تنقیهٔ دماغ کند ولقوه وفالج وصرع راسود مند ست کندش هفت درم فلفل سفید وسیاه جندبیدستر هرکدام یکدرم سداب خشک دودرم صبر سقوطری یک نیم درم خردل دودرم شونیز یکدرم کوفته بیخته اندکی ازان در بینی دمند **عرغره** مستعمل در فالج ولقوه وثقل زبان که از طوبات باشد از بیاض اجمل خان خردل زرنباد دارفلفل زنجبیل شونیز ساذج موبیج عود هندی هریک سه ماشه وج ترکی عاقرقرحا صعتر گل بابونه اسطوخودوس عود صلیب هرواحد شش ماشه قرنفل ده عدد جوکوب نموده چهار پاس خیسانیده دریک نیم سیر آب بجوشانند هرگاه نیم سیر آب بماند صاف نموده عسل سفید دوتوله نوشادر بورهٔ ارمنی نمک هندی دران حل کرده غرغره نمایند **غرغرهٔ دیگر** که بهمت فالج ولقوه واسترخای زبان وتنقیهٔ سر مجرب ست نوشادر پنج درم فلفل سفید فلفل سیاه نمک سیاه هرکدام شش درم زنجبیل خردل عاقرقرحا موبیج بورهٔ ارمنی هرکدام چهار درم زوفا خشک هشت درم صعتره درم پنج سوسن هفت درم شونیز پنج درم مرزنجوش دو درم دارفلفل هفت درم همه راکوفته بیخته دودرم ازان بیک درم ایارج فیقرا در سکنجبین عسلی وآب گرم آمیخته غرغره نمایند که عجیب الاثرست **گلقند عسلی** که در امراض بلغمی مستعمل میشود برگ گل سرخ یک آثار شهد خالص سه آثار هردو را در ظرفی کرده کف مال نمایند که خوب آمیخته شود وتا چهل روز در آفتاب گذارند همچنین ست طریق ساختن گلقند شکری **لعوق** نافع فالج ولقوه ودر امراض دماغی بارد زنجبیل زرنباد فلفل سیاه دارفلفل خولنجان دارشیشعان قرنفل وج عاقرقرحا برابر سائیده باعسل دوچندان دویه بسرشند وبعمل آرند ماء الاصول والبزور از مخترعات عالیجاه علوی خان مستعمل همه امراض مادهٔ فالج ولقوه واسترخای بلغمی وامثال آن تا چهار درهم ایرسا فاوانیا هریک یک مثقال بادیان انیسون تخم کشوث تخم کرفس قردمانا پوست بیخ کبر پوست بیخ بابونه پوست بیخ کرفس بیخ اذخر هریک دو مثقال دریک نیم رطل آب بجوشانند تا به نیم رطل آید صاف کنند وعسل مصفی یک اوقیه حل ساخته نیم گرم بیاشامند وگاهی درین نسخه بعد گذشتن یک هفته کمافیطوس وحاشا واسطوخودوس واسقولوقندریون وقنطوریون وقیق هریک یک مثقال اضافه میکنند وبعوض عسل یا گلقند شکری یا عسلی شربت اصول یا شربت اسطوخودوس یا سکنجبین بزوری حادر بحسب حاجت یکی ازینها بوزن ده درم داخل می نمایند واگر از استعمال این اجزا گرمی در مزاج یا صفرا در معده متولد شود عوض این اجزا اصل السوس پوست بیخ کاسنی افسنتین برومی پرسیاوشان هریک دو مثقال اضافه کنند وبگلقند آفتابی یا سکنجبین بزوری معتدل یا بارد نمایند **معجون سیر** معمول فقیر در لقوه وفالج وصرع ورعشه وگویند که بواسیر وبهق وبرص را نافع بود ومعده را قوت دهد وخلطهای آورده بلغم دفع کند وقوت بدن وباه بیفزاید ورنگ را نیکو ومزج گرداند وحرارت غریزی را برافروزد وپیران را بغایت مفیدست سیر از پوست پاک کرده نیم آثار دریک آثار شیر گاو بپزند تا مهر اشود دوباسه وزن عسل وسی درم روغن گاو برسر آن ریزند وبا یکدیگر ممزوج نموده از آتش فروگیرند دوا این ادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند قرنفل بسباسه جوزبوا فلفل گرد مصطکی قاقلهٔ صغار وکبار پوست هلیلهٔ کابلی دارچینی زنجبیل هریک ده درم عود خام زعفران هریک پنج درم خوراک هفت ماشه تا یک توله **نوع دیگر** تالیف حکیم علوی خان برای فالج وغیره امراض بلغمی وسوداوی معمول وتریاق سموم ست ومداومت آن در زمستان تا چهل روز مفید گل گاوزبان بادرنجبویه هریک بست وپنج مثقال بسفایج هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی عنب الثعلب هریک دوازده مثقال نیم همه را شب در دوازده رطل آب باران تر کرده صبح بجوشانند که ثلث بماند الیده صاف نموده سیر از پوست پاک کرده یک رطل دران مطبوخ داخل کرده جوشانند که خوب مهر اشود دس دو رطل شیر ماده گاو دران انداخته بجوشانند که شیر غلیظ گردد از پارچه صاف نموده روغن گاو یک رطل داخل کرده خوب بریان کنند که روغن جذب گردد دو لوحه لوکفه زنند تا سوخته نگردد دس لوحه چند عسل بقوام آرند بعد تغییر فلفل سیاه وسفید وسلیخه وکبابه ودارفلفل وقرنفل وخولنجان وهمین دو مثقال وگل بابونه ودرنجبویه هریک پنج مثقال زعفران عنبر اشهب هریک یک مثقال سود

آمیخته در ظرف چینی نگاهدارند بعد چهل روز یک مثقال بخورند **معجون چوب چینی** مخترع حکیم ممدوح که همان نفع دارد برادهٔ چوب چینی بست تولهٔ گل گاو زبان بهمنین مثاقیل هریک دو تولهٔ خصیة الثعلب چهار تولهٔ خولنجان سه تولهٔ ابریشم مقرض یکتولهٔ صد و ارخطائی ورق طلا هریک دو درم مغاث بغدادی سه مثقال کوفته بیخته بعسل سه چند قوام ساخته بسرشند خوراک یکتولهٔ **معجون فلاسفه** بنحم رافع کند و با ضمه یاقوتی دهد و اشتها آورد و نسیان و سلس البول و درد پشت و درد گرده و اوجاع مفاصل را نافع بود و منی را زیاده کند و باه را برانگیزد **نخجیل فلفل دارفلفل دارچینی** آمله مقشر بلیله شیطرج هندی زراوند مدحرج خصیة الثعلب مغز چلغوزه پنج بابونه ناجیل هر واحده درم تخم بابونه پنج درم مویز منقی سی درم بعسل مصفی دو وزن ادویه یاسه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند خوراک از دو مثقال تا چهار مثقال **معجون هرمس** تلیین طبع کند و فالج و لقوه و قولنج بلغمی و ریحی و استرخای اعصاب و نقرس و اوجاع مفاصل و معده و قروح کلی و مثانه و امعاء و یرقان را بمستقار انفع دهد و ریاح بشکند و گرده و مثانه را از فضلات پاک نماید و حیض براند و اوجاع اعضا را سود دهد بگیرند غاریقون اسارون وج قرداماتا تخم سداب هریک دو اوقیه ناخواه قرنفل هریک دو اوقیه حاشا تخم کرفس هریک سه اوقیه سنبل الطیب بغناع کوهی فطراسالیون کماذریوس اسقوردیون هریک شش اوقیه کوفته بیخته با عسل مصفی بسرشند و در ایام ربیع از مثقالی تا دو مثقال استعمال نمایند **معجون اذراقی** مجرب برای فالج و لقوه و رعشه و اختلاج از حکیم اکمل خان کجله هر قدر که خواهند در شیر گاو یک شبانه روز بخیسانند و روز دوم شیر را دور نمایند و شیر تازه دران داخل کنند همچنین هفت مرتبه تبدیل شیر نموده پس شیر تازه گرفته در دیگ اندازند و کجله مذکور را در صره بسته دران دیگ معلق بیاویزند که ته دیگ ملتصق نشود در آتش پزند تا آنکه شیر خشک شود بعد بر آورده بشویند و پوست آن از کارد دور کرده برادهٔ باریک از سوهان نمایند و بست درم برادهٔ آن بگیرند پس قرنفل سفید فلفل سیاه دارچینی جوز بوا بسباسه مصطکی عود بلسان نخجیل عود هندی قرنفل سعد کوفی آمله سنبل الطیب قاقلهٔ شوتیر صندل سفید زعفران دارفلفل بادیان هریک یکدرم عسل سفید سه وزن ادویه گرفته بطریق متعارف معجون سازند خوراک از نیم مثقال تا یک مثقال **نوعی دیگر از تالیف مؤلف** تحفه بجهت قطع عادت افیون بغایت مجرب بست و در رفع فالج و لقوه و استرخا و امراض بارده و در مفاصل و عرق النسا و سلس البول نهایت نافع اذراقی یعنی کجلهٔ شش مثقال در شیر خیسانیده پوست او را جدا کرده ببسوهان ریزه نموده نرم صلایه کنند و گل گاو زبان چهار مثقال هیل زرنباد مثقال صندل سفید آمله بلیله سیاه هریک دو مثقال اسطوخودوس کبیر انا جیل مغز چلغوزه هریک سه مثقال قرنفل یک مثقال عسل سه وزن ادویه خوراک از یک مثقال تا دو مثقال مداومت نمایند **معجون حکیم اکمل خان** مقوی دماغ و اعصاب نافع امراض بارد دماغی و ضرر را بسیار مفید عود صلیب دارچینی خصیة الثعلب هریک سه ماشه مصطکی بویدان شقاقل خولنجان بهمنین گاو زبان برگ بادرنجبویه سنبل الطیب اشنه بسباسه برگ تنبشک سعد کوفی هریک دو ماشه سورنجان مصری تخم خشخاش هریک چهار ماشه زعفران یک نیم ماشه دارفلفل فلفل درونج عقربی لسان العصافیر بغناع اسارون اسطوخودوس سافرج هندی سلیخه هریک دو درم زرنباد یک نیم ماشه مشک نیم مثقال عسل خالص سه وزن ادویه کوفته بیخته بطریق متعارف معجون سازند **ذکر ادویهٔ هندیهٔ نافع فالج** که آن را دهرنگ گویند بعضی اطبای هند مینویسند که در ابتدای فالج اگر برای ماءالعسل سهم زر سرخ عوض آن قند سیاه گرفته جوش داده استعمال نمایند و بعد روز چهارم منفجع بادیان شش ماشه بیخ بادیان یک تولهٔ تخم سویه اجمود اجوان هریک سه ماشه بال چهر چهار ماشه بیخ کاسنی یک تولهٔ گلقند دو تولهٔ در یک نیم پاو آب جوش دهند هرگاه نیم پاو بماند هر روز بنوشند و بعد نه روز تا چهارده روز مسهل هند و برای اسهال حب جیپال ستوده اند و حب هندی و حب گهوبڑی نیز مفید هند و بعد از تنقیه معدلات مزاج مثل جوگراج و حب شش و سیاب و کجله و انند بهمین استعمال مینمایند و الش بروغن هتوره مجرب بست و اگر سونف سونٹھ دیودار پوست بیخ ازند بجوشانیده بعسل بنوشند نیز مفید بود و بعضی برگ روسن و اسگند و بیخ سنبهالو نیز داخل میکنند و اگر بیرہ بھوٹی یک عدد پیهاد و کرده در برگ تنبول هر روز بخورند برای تعدیل مزاج صاحب فالج بعد تنقیه مفید بود و اگر با فالج سر فرو بود فلفل دکهنی یک جزو با پنج جزو نبات سوده اندک اندک در دهن گیرند که سوداء بلغم از سر فرو آرد و خردل حاقرقرحا سائیده بعسل آمیخته بر زبان مالند تخور نخجیل نیم کوفته بسن

هر یک یک دام پخته برگ بکاین برگ سنبها لو هر یک پاوآنار رد و آنار آب بجوشانند هر گاه نصف بماند در جای محفوظ از هوا بخارآن بگیرند **جوگر اج گوگل** جهت فالج ولقوه ورعشه و دیگر امراض باردهٔ دماغی معمول و مجرب سونٹھ پیپلا مول چیتہ چب پیپل ہینگ ررو غن گاو برشتہ اجمود مرسون زرد زیرهٔ سیاه زیرهٔ سفید یکا اندجو تلخ پاوه بای برنگ گپیپل کنکی تیس بہازنگی بیج مورپا جمیع اشیارا مساوی گرفته دوچندآن تر پہلہ بگیرند بعده هم وزن مجموع تر پہلہ و اشیای سابق گوگل بینسیا بگیرند و همه را سائیده در گوگل کوفته آمیخته بقدر سہ ماشہ تا پنج ماشہ با آب گرم وقت شب بخورد خوراک تام یک تولہ است **نوع دیگر** تالیف پدر حکیم فتح الله دراین فوائد مذکوره قوی تر از نسخهٔ اول ست دارفلفل فلفل بھنگره هر یک نیم درم زنجبیل قسط تلخ دیودار هر یک عاقرقرحا فلفلویه زرنباد هر واحد شش درم تجبل جندبیدستر هر یک دو درم پوست چیتہ کباب تخم سن هر یک سہ درم پوست پنج درم گوگل مثل کل اجزا کوفته بیخته گوگل را نرم بکوبند و بروغن بادام چرب کرده باز بکوبند تا خوب باریک نرم شود آنگاه اجزای سوده قدری داخل کنند و قدرے روغن بادام بیامیزند و باز بکوبند بہمچنین کنند تا تمام اجزا آمیخته شود یک تولہ شربت کامل ست **حب چیپال** در فالج واسترخا و لقوه و درد پشت مستعمل گیرند چیپال معرب السلاطین دارزان پوست غلیظ که بالای اوست و پوست رقیق که میان دو مغز آنست دور کنند و مغز او در پارچهٔ باریک صوبستہ سرگین گاو در آب حل کرده در دیگ اندازند چوبی بالای دیگ نہاده صوره را دران آویزند بنوعی که صره در سرگین غرق ماند و بته دیگ نرسد و دیگ را بر آتش نہاده چند جوش دہند بعده صره را گرفته و مغز حب السلاطین را خوب شسته اندک ہلیلهٔ سیاه ولاجورد با هم بساینده جهاسازند بقدر نخود و چہار پنج حب بخوراند **حب ہندی** برای اخراج مواد بلغمی و ازاله درد اعصاب سابقین و قدمین مجرب نوشته بگیرند ہلیلهٔ سرخ و زرد چوب و نمک لاہوری مساوی بکوفته بیخته در آب حنظل سہ روز بسایند و بقدر کنار شستی حب بسته از یک حب شش هفت حب بخوراند و بعد دو ساعت غذا دہند **ایضاً** که اخلاط از دماغ و دہان برارد الیوه نسوون نباتی یکی مرچای مساوی کوفته بیخته در آب طبیخ باویان برشته جهابند و بوقت خواب دو درم تا سہ درم بخورند و صباح بنج تولہ التاس در آب گرم حل ساخته بدہند و بعد مسہل بر حب تخم سنی مداومت نمایند **حب تخم سنی** که آنرا حب مقل و حب لقوه نیز گویند در فالج و لقوه و صرع بعد فراغ از مسہل برای تعدیل مزاج مید ہند مرچ سونٹھ کوٹھ دیودار حبتہ کباب چینی عاقرقرحا گپیپل بھنگره کپور تخم سن مساوی گوگل بارہ برابر همه کوفته بعسل برشته بقدر دو درم صبح و شام حب ساخته با آب گرم فرو برند **حب بیش** معمول و مجرب استاد مغفور در امراض باردهٔ دماغی و عصبی مثل فالج و لقوه بعد مسہلات برای تعدیل مزاج بعمل می آید عاقرقرحا فلفل گردار فلفل هر یک سہ ماشہ پیپلا مول شش ماشہ زنجبیل سیٹھ تیلیه هر یک یک تولہ جمله ادویه را کوفته بیخته با قند سیاه و روغن زرد بقدر حاجت سرشته مقدار مونگ جهاسازند خوراک یک حب تا دو حب **نوع دیگر** فالج و لقوه و ریاح هر قسم را نافع و نافع بیش یعنی بجهناک یکدرم فلفل زنجبیل بسباسه جوزبوا قاقله هر یک یکدرم صلایه نموده با آب لیمو بقدر فلفل سیاه جهاسازند خوراک دو سه حب و بعضی درین نسخه کباب و نمک ہندی نیز داخل میسازند پرہیز از بادی و ترشی ضرورست **حب سیماب** برای فالج و لقوه و مانند آن نافع از بیاض استاد مرحوم تخم دہتورهٔ سیاه سیماب هر یک ده ماشه در آب ادرک کہل نموده مقدار ماش حب بسته بخورند **حب کچله** نافع فالج و لقوه و امراض دماغی بارد بلغمی و مفید در کمر و ریال حان کچله پانزده عدد در آب تر نمایند و بعد هر سه روز تجدید آب کرده باشند و بعد از انکه نرم شود پوست آنرا خارانیده بسوزند هر گاه دود آن رفع گردد از آتش برآورده سائیده برابر آن فلفل گرد سوده آمیخته حب بقدر فلفل بندند و یک حب صبح و یک شام بخورند **حب سرخ** که آنرا اندبھیرون گویند معمول حکیم کلو صاحب بچهناک سفید در بشیر ماده گاو و پیپل مرچ سیاه سہ گانه شنگرف مساوی کوفته در آب لیمو کاغذے تا دو روز یعنی هشت پاس کہل نمایند و بقدر دو انه بجوار یا نخود حب بسته در سایه خشک کرده نگاهدارند در لقوه یک حب فرو برند و یک دو حب در روغن گنجد یا روغن گل حل کرده بر عضو کج شده نماد نموده وقت شب بہ بندند و بالایش پنبه کہنه بندند و از هوای سرد پرہیز دارند **قرص بیضه** آب ادرک یا برگ پان تو برای هیچ پیش باشکر سرخ خود را سہل با افیون خالص هر یک یک رتی هر یک دو حب بسیار مفتی محمد شرف الدین صاحب غفر الله له نیز اکثر امراض باردهٔ مثل صداع باردو نزله و سرفه و حمیات مرمنده جز آن استعمال می فرمودند و طب فرخ چنین نوشته که این حب شنگرف برای جمیع تپهای عفنی و تپ لازه و تپ غیر معتاد سوای تپ دق و تپ خالص صفراوی مجرب ست **حب سیاه** ایضاً مستعمل حکیم ممدوح چوبچینی صدف

کنند بکار آورد اسباب بر بشیاده گاو زبان سپاب بنفشه همه مساوی کوفته و سپاب آمیخته در آب اندک که هم فرو نماند و بیه بلکه زیاده ازان باشد کهل نمایند که خوب حل شود و بعد بیاشامند فلفل خندروبه سایه خشک کرده برای فلفل یک حب و برای جوان از دو تا چهار حب باد و سه برگ تلسی اگر نباشد یا برگ پان بدون مصالحه بدهند و لقوه فالج و رعشه و رعونت و رجح و تخمه و درد پهلو و غیر امراض بادیه حکم اکسیر میدارد و تپها و مزاج گرم باشیر خرفه و بلغم بدون برده استعمال نمایند حب سم الفار برای فالج سم الفار طباشیر غیر یک یک وه باشه کهربا سفید چهار باشه همه را آب اندک بسیار تمام بسایند حب بقدر یک رتی سازند یک صبح و یکی شام بدهند تا هفت روز و روز هشتم شربت قند بنوشند از خوردن این حب قوی و سال خیار شد طعام بی نمک بخورند و گوشت نخورند حب هندی برای فالج دانه فلفل تخم کتانی نمک سانبهر اجوان کباب چینی برابر آب گهیکوار و آب برگ اکده و اگر شیر آکده باشد بهتر است چند بار تسقیه نموده برابر نخود حب بسته یک صبح و یک وقت خواب شب بخورند دوائیکه فالج و لقوه و مفاصل را نافع از یناقع استادی غفار اسه پوست بایله پوست بایله آمل نرکچور سونٹھ چاب چیتہ اجمود دہیا بڑنگ پہکر مول دیودار مصطگی لونگ تج تیج الایچ خرما کلیسر ہر یک سه درم گوگل زرد نیم آثار باقدری روغن گاو چرب ساخته کوفته بحجم بقدر چهار درم غوله ساخته بهوضع بخورند ایضاً مفلج فالج و لقوه و تشنج و مفرده رعشه و اختلاج و سائر اعمال بلغمی بیمار و الافع ست بهمالقوه را سه بیمار باستعمال خورد چرچنی تاریخیل کهجه بزرگ خوشه کهجه سیاه کهجه سفید هر یک چند عدد بود آمیخته بخورانند خوراک دو درم ایضاً جست قلعی سپاب پنجمناک سیاه هر واحد دو ماشه مرچ سیاه پنج درم گرفته اول جست قلعی را گداخته در ظرفی که سپاب باشد اندازند تا گرده بسته شود پس کهرا نمایند و بیش سائیده اندک اندک آمیزند بعده فلفل همین دستور داخل کرده هر دو پاس کهرا سازند بقدر یک رتی تا پنج رتی برگ تنبول بخورند غذا گوشت طیور ایضاً مفلج فالج و لقوه و جمیع امراض بلغمی زنج دو درم فلفل بهمین زیره سیاه کلونجی هر یک سه درم عسل نیم رطل بدستور بسرشند و دو مثقال بخورند روغن دهتوره که از برای فالج و لقوه و رعشه و مفاصل سعوالست و جمیع امراض بادیه مزمنه را نیز فائده میکند سپاب تخم دهتوره زهر پشته هر یک دو درم روغن کنجد چهل درم بادیه را کهرل کرده روغن را گرم نمایند تا یک سرخ شود بعد ازان از آتش گرفته اودیه بیفزایند دو از دست آهنی خوب حل نموده بکار برند روغن بهرتال که از برای فالج مجرب ست زنجبیل زرد زنجبیل سرخ هر یک یکدام سم الفار پاودام گندبک نیم دام زهر مهره یک دام و آب برگ حنظل بقدر کفایت بلیغ نموده قرص بسازند و سایه خشک نمایند بعد ازان پاوآثار روغن کنجد ظرف آهنی یا مرمر مذکور بجوشانند تا نصف روغن بماند فرو آورده صاف کرده بکار برند و اگر برای سستی قضیب خواهند دو ال اندیعد ازان برگ پان به پیچند روغن بیش برای فالج و رعشه و خدر و اوجاع بلغمی و برای زهر بادی و سرد و زکام و تقطیر بیش سیاه کهجه اقرحا تخم دهتوره اجوان خراسانی بیخ کبیر سفید افیون گوهگچی سفید هر یک دو دام مال کنگنی کلونجی هر یک نیم دام همه را کوفته در شیر بز یا گاو دوسه روز تر کنند تا خشک شود روغن کنجد یک آثار پاو بالا و شیر بز یک نیم آثار آمیخته در ظرف آهنی یا آتش ملایم بجوشانند چون شیر بسوزد و روغن بماند بالا بدن نیز فائده دارد روغن بهرتال از بیخ ارنڈ مرجوم برای فالج و لقوه و رعشه و مفاصل و جمیع امراض بادیه مجرب برگ اکهه برگ بکاین برگ ارنڈ برگ سنبهالو برگ سهجنه برگ دهتوره سیاه برگ قوم هر یک یکدام کوفته در یک آثار تیل کنجد بسوزانند تا کاه بسان نموده بکار برند نوادر مفتاح الجرابات درین نسخه برگ بهنگره اضافه نموده و بدروغن اوراق مسمی ساخته و ترکیب آن چنین نوشته که هم بر بر گرفته کوفته آب بادور زده بسان همه روغن کنجد بجوشانند که روغن بماند بعده قدری قسط و مرکی سوده افزایند و بعضی آب برگ بنگ و آب برگ نیبو نیز افزایند روغن زرد و یا مجرب مستعمل و دوران حکیم شریف خان در فالج و تشنج و جمیع دردها و امراض بادیه بگیرند زرد باه و دست و پای باوبسته همچنان زنده در یک کاسه آب دران بقدر بست آثار بسیار گرم در جوش بیاورند تا خوب پخته شود و بعضی گردد صاف کرده آب را نگاه دارند پس فلفل مویال اکنگنی جوز بوا اسد سنبل الطیب انگوزه هر یک نیم پاو تخم دهتوره یک آثار پوست بید بیر سیاه افیون خالص سه دام همه را بجوکوب نموده در یک سیر آب خالص در آتش ملایم بجوشانند تا آب باقی نماند صاف نموده این آب را آب باه سیاه مروج نموده پنج سیر آب دهتوره سیاه پنج سیر روغن کنجد خالص گرفته این هر دو آب انداخته نموده بر آتش تیز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند صاف کرده استعمال نمایند و حکیم اکمل خان برای تشنج و تقلص عضلات بیرونی بدن روغن وقت استعمال برابر دارند و روغن کنجد بجهت استعمال بهتر بود و قال اقوال حذاق حکیم شریف خان صاحب مینویسند که استاد لوزی عرض طعام و شراب سه چهار روز بر دماغ اصل اقتصار بیشتر نمودند

بعده شوربای کبوتر نر روغن سیاه دند بعد ازان شوربای کبوتر میکردند و امر بخوردن گوشت آن نیز می نمودند بعده درین شوربا فانله گرم بقدر سه ماشه ازان ماقند پس ازان بید
حبوب نافعی افزودند بعده دران بیخ داخل میکردند بعد ازان روز شانزدهم بعد تنقیه عام استفراغ ماده مع مراعات حال او باغ میفرمودند پس ازین دوم روز بست دوم و بست سوم
یا بست ششم و بست هشتم حبوب مشل حب ایارج وغیره استعمال می نمودند و باید که میان همه دو یا سه استفراغ استعمال منضجات میکرده باشند بطوریکه تنضیج دهند پس استفراغ نمایند بعد ازان
منضجات کنند بدان سهل استعمال نمایند و علی هذا القیاس تا بر اکه ماده این مرض بارد متمکن در اعصاب بست صفت منضج از صناعت من اسطوخودوس انیسون فلوریون دقیق تخم ازخر
بادیان زوفا خشک قرطاسیسالیوس بیخ کرفس بیخ کاسنی بیخ اذخر بیخ بادیان یعنی ازین دو درم یعنی سه درم گیرند بعد دو طل آب بشب تر کرده صبح بجوشانیده گاه گاه شکر
داخل کرده صاف نموده بنوشند چند روز بر نهار تا آنکه اثر نضج ظاهر شود بعد ازان تنقیه نامه بعمل آرند بافسرایشن یرگ سنا سه درم مغز خلوص بادام شکر سرخ ده درم حب غ
بادام یا روغن بید انجیر و اگر احتیاج بقوی تر ازین در اول مرتبه یا در مرتبه ثانی افتد بران تربد سفید محلوک یکدرم یا یک نیم درم غاریقون نیم سفید نیم درم یا زیاده ازان افزایند بعد ان
یک روز راحت دهند بدان گاه گاه باعرقیات عنب الثعلب و بادیان و اذخر و بعد دو سه روز منضج داده حب ایارج یا حب سنت و غیره خورانند و مسهل مذکور بعد خوردن مغز خلوص
فقط اسهل تر بود غاریقون حسب حاجت و قوت مزاج مریض و ضعف آن بدرجه تحبوب مذکوره سازند و در آخر شب حبوب باعرق بادیان وغیره خورند و صبح مطبوخ مذکور دهند
و حب ایارج حدرین مغز کثیر الملقمیت دوا کامل المعی را کثر استعمال او درین مرض مفید نمود ند من پیروی ایشان میکنم و استعمال حبوب بعد انضاج و تنقیه لازم باید کرد و در استعمال آنها
باید رقه مطبوخ خود بدان حسب حاجت اختیار دارند و نسخه حب ایارج مذکور شد و نسخه حب سنت همانست که در قول صاحب کامل بیاید لیکن در بنجا بست اهلیله زرد و انزروت عوض مغز خلوص
چند ید ستر ست و زن همه ایارج مساوی و نسخه حب شیطرج همان حب شیطارست که در قول ابو منصور مذکور شود لیکن در بنجا ترید عوض بلیله نوشته و عاقرقرحا یکدرم افزوده و حب ایارج
آورده صفت حب بیمارستانی که ستوده شیخ الرئیس ست ایارج فیقرا یکدرم چند ید ستر نیم درم شم حنظل بربع درم فربیون یک دانگ کوفته بیخته جمله را سازند و جمله یک شربت ست
و حکیم عابد نوشته که این روغن عجیب الفعل ست و بتجربه صحیح یافته قسط تلخ فلفل عاقرقرحا فربیون چند ید ستر هر یک هفت درم بار یک سائیده و نیم طل روغن نرگس آمیزند و بدین صورت است
نهند و گانگ چند ید ستر کندش سکبنج مساوی کوفته بیخته در آب مرتبخوش شیرزنان حل کرده دو قطره در بینی چکانند منافع نافع فالج و خفقان بارد و جمیع امراض عصب تالیف علوی خان
همان نسخه تفاحست که در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ گذشت لیکن در بنجا عوض اشنه بجوز بواست و بابونه بست و نیم بیخ سوزن هر یک یک مثقال و عنبر یک نیم مثقال
حد روغن نرگس و روغن یاسمین هر یک یک مثقال و بهار نارنج و علف هندی و گلاب مطروح ست و نوشته که او و یدار و عرق گل نارنج بسایند و عطریات داخل کرده
صلابه کنند تا قابل انقاد گردد بشکل سیب ساخته دائم ببویند ضماد تالیف والد علوی خان که من بعض اصلاح آن کرده ام گفته مجرب و محلل ست بعد تنقیه استعمال
نمایند چند ید ستر عاقرقرحا فربیون زرنباد عود هندی عود صلیب جوز بوا برگ مورد سورنجان بوزیدان قسط تلخ منغث بغدادی سنبل الطیب مرزنجوش مساوی سائیده بروغن قسط آمیخته بر سر و فقرات گردن و خلف ضماد کنند نفوخ نافع عاقرقرحا قرنفل قاقله کوفته بیخته بقدر نیم دانگ در بینی بدمند نشوق
نافع موصیائی قیر الدر روغن نرگس و یاسمین و سوسن هر یک دانگ مشک چند ید ستر هر یک قیراط حل کرده بقدر دانگی استشاق نمایند مضوع نافع کندر مصطکی زنجبیل قرنفل
وج ترکی کوفته بیخته بقدر جوز بوا حب بسته دائم بر سر دارند غرغره قویه مستعمل بعد تنقیه وقت انتها خردل عاقرقرحا پوست بیخ کبر مساوی کوفته بیخته بالجمله
زوفا آمیخته غرغره کنند معجون منقی ملغم نافع فالج و لقوه فلفل قرنفل سلیخه سعد بربنگ کابلی جوز بوا هر یک مثقالی حب الغیل شش مثقال تربد سفید شکر سفید هر یک
بست و چهار مثقال زنجبیل چهار مثقال کوفته بیخته بعسل سه چند قوام نموده بسر شند شربتی از بیخ مثقال تا هفت مثقال و باقی نسخه ها را قوال دیگر باید جوید و لعق
اقتباس مینویسد که در فالج بلغمی اول فصد کردن اگرچه اثری عظیم دارد بحیث تا که مخرج اخلاط ابهت بفتح سده و منقی مصبانات فاسده لیکن اکثر بیمار ان غلبات میکشد

کفتی الامکان بیرون آید پس اگر مناسب وقت باشد بعد از فصد در سبب ضعیف تا چار روز و در متوسط تا هفت روز و در قوی تا چارده روز هیچ چیز بجز ماء العسل ابزغذا و دوا خواه قوی خواه ضعیف ندهند و احیانا اگر اندکی از غذا و یا دوا داده شود فی الفور یا بروز دوم بمرگ مفاجات میکشد کذا فی البسیط و اگر درین اثنا ضعف بسیار رو دهد بدان نان ثرید بشوربای مرغ و یا ماء العسل دهند و همچنین اگر مزاج گرم بود و در تشنگی صبر نتواند کرد البته آب تازه از کوزه دهند کذا فی النبض الکبیر و محمد زکریا رازی در من لا یحضره الطبیب آب سرد را بهتر از جمیع اشربه مفلوج ست و شیخ فرموده که آب بهتر از شراب ست و بعد ازو همفتم این یارا الاصول خفیف دهند بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس مقشر بیخ انجر هر یک هفت ماشه اسطوخودوس نه ماشه گلقند عسلی چار توله غذا خواب بچه مرغ و یا شوربای مرغ و نان دهند و بجای آب ماء العسل ساده و میر موسی حسین در کتاب خود بسمی بتلخیص ترقیم نموده که بر گلاب تنها اقتصار کنند و اگر اندک توحش یافته شود عرق گاوزبان و یا شاهتره نیز ضم نمایند و تا پانزده روز بر بین تدبیر بگذرانند و روز شانزدهم تنقیه بدن و داغ کنند لیکن اولی آنست که بروز بستم نمایند باین طریق که وقت شب حب ایارج نه ماشه بماء العسل بخورانند و صبح در یارا الاصول مذکور برگ سنا یکنیم تولچه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی سه تولچه خیارشنبر و ترنجبین هر یک هفت تولچه شربت اسطوخودوس مسهل علویخان خمیره بنفشه هر یک چار تولچه روغن بادام هفت ماشه اضافه کرده مسهل دهند و اگر مریض مفلوک باشد شکر سرخ و شربت دینار و روغن گاو عوض آنها کنند و دو قت دو پهر بعد اجابت طبع دو سه مرتبه یا زیاده نخود آب مرغ نوشانند و وقت شام نان خشکار شوربای مرغ یا گنجشک یا اوزدهند و روز بست و یکم صبح این تبرید دهند معجون فلاسفه یکتوله ابورق طلا یکعدد پیچیده اول بخورند بعده بیخ بادیان اصل السوس مقشر بیخ کرفس هر یک هفت ماشه اسطوخودوس نه ماشه در نجبویه هر یک نه ماشه گل گاوزبان بیخ ماشه در عرق بارنجبویه و یا بادیان هر یک یانزده تولچه جوشانده و مالیده صاف نموده شربت بزوری چار چار تولچه تودرین و یا کنوچه و یا حرف نه ماشه پاشیده بنوشند و غذا و آب دوپهر و شام بدستور دهند و همین نمط بیخ خبث مسهل داده تا بروز سی ام و کم و زیاده بعده تنها این یارا الاصول دهند اصل السوس مقشر پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان بیخ کرفس قنطوریون دقیق شکاعی بادا ورد بر سیاوشان بسفایج هر یک هفت ماشه اسطوخودوس تخم قرطم کما فیطوس یا در نجبویه هر یک نه ماشه انیسون یک تولچه مویز منقی سه تولچه انجیر زرد هفت عدد در دو اثار عرق بادیان نجبویه و باد رنجبویه شب خیسانیده صبح بجوشانند که به نیمه آید مالیده صاف نموده هر صباح نه تولچه با چار تولچه شربت اسطوخودوس منضج و روغن بادام یا بید انجیر نه ماشه بنوشند تا چهل روز و غذا و آب دستور دارند تا ماده مابقی خوب پخته شود پس بروز چهل و یکم جهت تنقیه ماده ایارجات کبار مثل ایارج ارکاغانیس و روفس تنها دهند بفاصله یکروز و اگر قوت ضعیف باشد بفاصله دو سه روز با سفوف تریخ علویخان دهند تا حصول حس و حرکت تمام و اگر مریض از تنقیه ملول شود بروز شصتم ایارجات موقوف کنند و چهستن بقیه ماده استرخا حمام نمایند و آبزن استعمال کنند پس تدهین بروغن بهار ک و قسط و روغن قاقندی علویخان و اسقیل و روغن جندبادستر و جهت تعدیل مزاج معجون سپر علویخان و عرق تنبول اکمل خان و عرق کیلکی اجمل خان و عرق تنبول ذکاء الله خان و معجون چوب چینی علویخان و عرق آن بعمل آرند و از خوردن میوهای سرد و تر و هر چه مولد بلغم و سرد و تری افزا باشد اجتناب ورزند و همچنین از استعمال آب سرد و شراب بر میخزند و از چه گرمی و خشکی افزاید کار برند و خوردن گوشت حیواناتی که گرم و خشک باشد خصوصا صحرائی مثل آهو و خرس و خرگوش و موشک پسان بسیار مفید ست مصنف خلاصه میگوید که اول تا چار روز گاوزبان اصل السوس آبکدام دو درم بادیان بیکدرم تخم خطمی دو درم خیسانیده صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده بیکرم صبح و شام بیاشامند و عوض آب و غذا بماء العسل اقتصار کنند و بعد از چهار روز برآجزای نقوع مذکور انیسون یک درم خام هر کدام یکدرم افزوده جوشانیده صاف نموده با شربت اصول با شربت لیمو صبح و شام بدهند غذا نخود آب و عوض آن عرق غب الثعلب و عرق گاوزبان و زنهشتم بسفایج شش مثقال دماجرا مطبوخ بفزایند و هفته نرم استعمال نمایند و بعد ازان وج ترکی یک مثقال تخم کرفس دو درم حاشا سه درم درهمان مطبوخ اضافه کنند و نخود آب بادار چینی و زعفران و اندک نان خشکار غذا سازند و تا پانزده روز باین نوع بگذرانند بعد ازان دوای لطیف که در قول صاحب کامل خواهد آمد بهر اسهال بدهند و بعده عرغره دماء الاصول و حب ایارج و غذا و باز غرغره دماء الاصول و حب سنتز و غرغره و علوس و حب شیطرج و حب تالیف صاحب کامل و تدهین بکمید و مضوغ و شموم و نطول و ایارجات کبار همانست که در قول مذکور مسطور خواهد شد و گفته کرمانی روغن مبارک که در علاج سکته در قول انطاکی گذشت سخت سود مند ست و نوشادر بر روغن بلسان گداخته بر سر بمالند و چهار درم مغز چلغوزه هر بادام چند روز بعسل سرشته لیسیدن بغایت نافعست و این معجون مبدل المزاج مفلوج را فائده تمام دارد و مخلفل بخیل شونیز زیره سیاه مساوی کوفته بیخ عسل مصفی سرشته بامیکه دهان نخوابد انیسون و مشبت پخته باشند استعمال نمایند در نسخه مومیکر شیطرج نیز داخل ست مسیحی گوید که در ابتدای این مرض سهله قویه استعمال نباید کرد بلکه حقنه و بعد ازان

نسخه معجون مبدل المزاج

نسخه دماء الاصول

نسخه حب ایارج

نسخه حب سنتز

تا خلط بسوی اسفل منجذب گردد بعده چند روز آنچه تلطیف خلط کند و آنرا آماده خروج گرداند استعمال نمایند و بعد ازان آنچه مخرج خلط مستعد برای خروج و تلطیف خلط باشد بکار برند و آن مثل مشرد دیطوس و معجون هرمس و زوفای خشک با سکنجبین عنصلی ست و مسهل مثل ایارج فیقرا مع غاریقون و شحم حنظل و هر گاه دو هفته برین تدبیر بگذرد بحب شیطرج و حب منتن اسهال اورند و بعد ازان غرغره بخردل و حاقرقرحا و پوست بیخ کبر و زوج و مویز بکار برند و غرغره بایارج ازکاغانیسون سرکه منحل کرده نیز نافعست و مصطکی و علک البطم و کندر و قرنفل و عاقرقرحا و بیخ اذخر و تخم انجره و خردل و پودینه و زوج و فلفل سیاه و سفید و قاقله بخاینند و هر گاه یکهفته دیگر باده روز برین تدبیر بگذرد بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ باذیان هر واحد پانزده درم بیخ اذخر ده درم باذیان و تخم کرفس و انیسون و تنظوریون و دقیق و عاقرقرحا و زنجبیل هر واحد سه درم نانخواه و قسط و زراوند مدحرج هر واحد چهار درم شونیز و قردمانا و تخم سداب و شیطرج هر واحد بیخ درم جندبیدستر یکدرم همه را در نه رطل آب بجوشانند تا یکرطل ازان بماند صاف کرده اندک روغن کلکلانج یا روغن بید انجیر بران بخته بنوشند و گاه گاهی یکهفته گاه مثل حقنه و گاه از شست و بالونه و نانخواه و مرزنجوش و حرمل و اکلیل الملک و قرطم کوفته و تخم کتان و حلبه و چقندر و سلوس گندم و انجیر و شحم حنظل و تخم بید انجیر کوفته و تنظوریون و دقیق و زیت کهنه و مرسی و عسل گرفته باشند انتفاع یابند و هر گاه مرض بانتهارسد ایارج جالینوس و لوغاذیا و نبا و ریطوس بکار برند و هر روز معجون بلاذر بقدر نیم مثقال با آب انیسون بخورند و موضع مؤوف و فقار پشت را بروغن نارد ین و روغن قسط گدران جندبیدستر و فربیون و عاقرقرحا سوده حل کرده باشند نماند و غلا شوربا کبوتر بچه و عصافیر و قنابر و نخود آب بروغن جوز و خردل مناسب و بمری و کلف خردل نانخورش سازند و لحوم صید او وحش از لحوم اهلی ست مشوی یا مطبخ یا قلیه ساخته بخورند و در طعام ایشان روغن جوز و زیت و صعتر و مری و ابخدان و شونیز استعمال کنند و حلوا از عسل بسازند و شراب احمر کهنه و ماء العسل با فاویه و حندیقون بکار برند و نبیذ رقیق ترک نمایند و استحمام با آب شور موافق ست و هر گاه علت با نحطاط رسد استحمام با آب شور نمایند و در بعضی اوقات قی کنند و تدبیر حار یابس لازم گیرند و اشربه مرطبه کم کنند و تریاق کبیر و مثردیطوس با آب مطبوخ قردمانا و نانخواه و تخم سداب برای تبدیل مزاج استعمال نمایند و ازادویه مسهله نافعه این حب منتن ست ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل قنطوریون دقیق عصاره قثاء الحمار هر یک پنجدرم فربیون دو نیم درم جندبیدستر فلفل حلتیت سکنجبین جاوشیر شیطرج هندی خردل هر واحد یکدرم مقل نیم درم صموغ ارابی اسداب حل کرده آمیخته جهاسازند و این جمله ده شربتست دیگر تربد و صبر هر واحد یکدرم شحم حنظل شیطرج هر واحد سه درم سکنجبین ثلث درم مقل نیم درم جهاسازند و این یک شربتست دیگر حب فربیون بگیرند فربیون سکنجبین غاریقون شحم حنظل مقل هر واحد یکدرم صبر دو درم با آب گنه گنه جهاسازند شربت از مثقالی تا دو درم و هر واحد ازین مسهلات در وقت او بمقدار او استعمال نمایند و آزمودست نافعه این روغن قسطست قسط یک اوقیه فلفل عاقرقرحا فربیون هر واحد ثلث اوقیه جندبیدستر نیم اوقیه همه را در نیم رطل روغن خیری یا روغن تر گسن یا زیت کهنه حل کنند **ایضا** دو اوقیه موم در یکرطل زیت گداخته یک اوقیه فربیون نوسوده در صلایه حل کنند تا هموار گردد **ایضا** در روغن سوسن جندبیدستر و مبعه سائله حل کنند **ایضا** این روغن شونیز بگیرند شونیز دو جزو مغز بادام تلخ یکجزو هر دو را جدا جدا کوفته پس باهم سوده روغن بکشند و یا روغن حب قرطم با این هر دو بیامیزند و گاهی روغن تخم حنظل و نفط سفید با این می آمیزند **ایضا** این روغن قسط بگیرند سه اوقیه قسط تلخ نیکوفته دو اسبل و چاذخر هر یک اوقیه سنبل دو اوقیه در یکرطل زیت و آب بپزند و این روغن را بدین نوع استعمال نمایند که تمریخ گردن و فقرات پشت و عضو مؤوف بعد دلک بپارچه درشت و یا بعد تکمید با آب مطبوخ مرزنجوش و نمام و شیح و قیصوم و حاشا و برگ تر بخو و نانخواه و صعتر و بر بخاسف و مسکه امشیع و پودینه نمایند و بر بخار این آب انکباب کنند و شحم حنظل و مویز بسر کرده در دهن گیرند و بعده بماء العسل و روغن بادام مضمضه کنند تا دردهن قرحه نشود و بکندش و فلفل و عاقرقرحا و زنجبیل و بورق و نوشادر و نطرون و صبر و دارچینی و مرزنجوش و خربق سفید و مشک و جندبیدستر مساوی عطسه آورند و بعد آب مرزنجوش و آب پودینه و آب بیخ چقندر و سکنجبین و زهره کلاغ و بازدشیر فرخرس و کلاغ و شونیز مسحوق بسر کرده کمنه سعوط کنند و یا شونیز بوره ارمنی جندبیدستر شحم حنظل فلفل سفید هر واحد یکجزو کندش صبر هر کدام دو جزو آب مرزنجوش سرشته مثل عاس جهاسازند و بکحل در آب مرزنجوش سوده عطسه آورند و هر گاه از سعوط این اشیا سوزش دماغ پیدا شود شیر زنان و بینی چکانند و ایارج فیقرا و شونیز بریان و فربیون کندش و مشک و عنبر و کندر و نمام و مرزنجوش و یاسمین و سوسن و ازتی هر چه ازین خواهند بهم بسایند و نمک سیاه و بوره سرخ و نطرون و فلفل و جندبیدستر سوده در روغن بنفشه یا زیت آمیخته در حمام بر بدن مالیدن نافعست و این حقنه بعمل آرند مغز قرطم دو کف شحم حنظل تخم بید انجیر هر واحد یک کف نیکوفته در دو رطل آب بپزند تا سوم حصه آن بماند صاف نموده و درم بوره ارمنی سوده بیامیزند و استعمال نمایند حقنه دیگر باذیان پنجدرم خار خسک و سداب هر یک باقه صغیره بجوشانند و از اب او بقدر نیم رطل گرفته یک اوقیه روغن

ف نسخه حقنه مادی

ف مسهلات

ف نسخه حب منتن

ف نسخه حب فربیون

ف مروخات

ف نسخه روغن قسط

ف نسخه روغن فربیون و معجون و جندبیدستر

ف نسخه روغن بلوطی تیز

ف نسخه روغن قسط

ف عطسات

ف شمومات

سداب ایمخته وقت خواب شب بعسل ارند وایارجات کبار بخورند وآنچه در این طبیخ گفته آید که در این طبیخ کابلی وافسنتین وبسفایج ومویز منقی ونمک اندرانی جوشانیده بخورند ویا باین مطبوخ بیخ کرفس بیخ باديان هر واحده درم سنبل اذخر سلیخه بیخ هر یک دودرم حلبه بیخ درم حاشا فراسیون عاقرقرحا هر واحد سه درم مغز قرع هفت درم در بیخ رطل اب بجوشانند تا یکرطل بماند وصاف کرده نیم رطل ازان با یکی از ایارجات کبار بنوشند وآزادویه بمبدله مزاج مستعمل درین مرض باین معجونست ونسخه آن همان معجون مبدل المزاجست که در قول مصنف خلاصه گذشت ومویج مزی بعسل درین مرض نافعست وهمچنین مخرج الصفو بر کبار مقشر چون بعسل بسرشند وهر روز سه درم بخورند واین معجون در تبدیل مزاج بسیار قویست زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط فلفل دارفلفل زنجبیل هر واحد ده درم دبرگ سداب خشک حلتیت جنطیانا زراوند حب الغار جندبیدستر شیطرج خردل هر واحد بیخ درم عسل بالاز چهار درم مروغن جوزلت کرده بعسل بسرشند واین معجون در جمیع امراض باردهٔ رطبهٔ صعبه مثل سکته وفالج ولقوه ورعشه وبرص وتشنج وطبتاشیر ومنقعات ابو منصور گوید که استعمال انسال بادویهٔ قویه تا روز چهارم اگر علت ضعیف باشد والا تا هفت روز نباید کرد بهر آنکه مسهل قوی در مرض می افزاید بلکه حقنهٔ حاده وایارج فیقرا بعسل سرشته استعمال کنند وادویهٔ ملطفهٔ غلیظ مثل تریاق ومثروديطوس با آب مطبوخ شبت ونانخواه وانیسون ومصطکی وقردمانا وتخم سداب دالحم بخورند وبعد یکهفته حب منتن یا حب شیطرج خورند ودر ابتدا غرغره بادویه ضعیفه مثل مرزنجوش وصعتر وانار دانه وصبر مساوی الاجزا نمایند وهرگاه دو هفته بگذرد بادویهٔ قویهٔ مذکوره درباب صرع وایارج جارکا فانیس غرغره سازند وبعد ازان روغن بید انجیر وروغن کلکلانج یا بالاصول قوی بنوشند ونسخه آن همانست که در قول مسیحی گذشت لیکن در اینجا وزن بیخ کرفس وباديان هر یک ده درم واذخر هفت درم وشونیز ده درم وجندبیدستر دو درم ست ونوشته که در هفت رطل اب بپزند تا یکنیم رطل بماند وهر روز ثلث رطل با یکی از هر دو روغن مذکور بنوشند وخوارش بلادری آنرا نفع میکند وبعد سه هفته ایارجات کبار بخورند وتمریخ بروغن قسط وسوسن وروغن فرفیون وروغن جندبیدستر وروغن شونیز وروغن سداب وروغن شبم حنظل نقط سفید بعد دلک وتکمید بدستور نمایند وراتیخ وبورهٔ سرخ وغیره ادویه که در قول مذکور مسطور شد بخایند یا برجنک طلا نمایند تا رطوبات لزجه را از دهن برارد وتنقیهٔ سر کند وهمچنین قاقله ونوشادر وحب بلسانست ویا بصابون در اب چقندر گداخته بر جنک طلا کنند وادویهٔ مطبوس که همانجا مذکور شد تنها یا مرکب از نیم دانگ تا یکدانگ بکار برند ویا یک شعیره فرفیون ویا یک طسوج جندبیدستر با آب چقندر یا با آب ثوم یا نیم دانگ سکبینج سعوط کنند وسعوط جمیع مرارات مذکوره وزهرهٔ گرگ وبزبقدر دو شعیره بشیر زخران مجربست جالینوس گفته که درین مرض دوای مفرد سهل الوجود درهر مکان بسیار دفعه استعمال کرده شد وکافی یافتم وآن شونیزست که یکبار در سرکه تند تر کرده مثل غبار سوده بسر که گداخته بدان سعوط کنانیدم ومریض را یکبار باستشاق ادا مر کردم ویکبار بزبیت سوده سعوط کنانیدم وبعض قدما گفته اند که شونیز وصبر وبورق سوده بزبیت کهنه سعوط کنند ونرگس ونسرین وفیجن از شمومات بیویند ومعجون مبدل مزاج بخورند وغذا نخود اب مطبوخ با شبت وپودینه وزیره بکف خردل ومری نطی ورروغن جوز وافادویه کشیره بلحوم مسطوره وکباب بافادویه دهند واگر خوف قبض طبع باشد لحم ترک نمایند ونخود اب موصوف مطبوخ بلحوم بنوشند وادرار بول ایشان را نفع بلیغ می نماید واز جمیع نبیذ ها که ترطیب دماغ می کنند ونخستن آب گرم بر بدن وروغن خول دران آب که مرخی اعصابست حذر کنند مگر آنکه آب ریاحین یا آب چشمهای گرم باشد ونخستن آب سرد استواری دهد تا اعصاب ایشان کند ونسخهٔ حب منتن وروغن قسط وروغن فرفیون وروغن جندبیدستر وروغن شونیز در قول مسیحی گذشت واین حب شیطرج نافع این مرضست صبر سقوطری بسبزم پوست بلیلهٔ زرد دو درم تخم خردل هر یک دو درم ونیم فلفل وزنجبیل هر یک یک درم شیطرج وبیخ نمک هندی هر یک یک درم فانیذ چهار درم سازند وبا سرشته حب سازند شربتی دو درم ونیم وروغن سوسن مفید فالجست بگیرند نسخهٔ قسط تابع وحب بلسان وزعفران صحیح مصطکی هر واحد ادویه قرفلی وقرنفل هر یک نیم درم جوشانده در ظرف انگبینه کنند وروغن کنجد یک من بران ریزند وگل سوسن سی عدد انداخته چهل روز در افتاب بدارند بعد صاف کرده استعمال نمایند ومرکب روغن آب بگیرند روغن کنجد سه من وبرگ سداب تازه چهار اوقیه آب شیرین یک من وبانش نرم بکوشانند در دیگ پاکیزه تا آنکه آب برود وروغن باقی ماند از انش فرود آورده استعمال کنند وجالینوس گوید که من چند بار فالج را بحمام خشک درست کردم وقسطا گفته که اگر فالج در بای باشد نفع عظیم دران ظاهر تر بود وبقول جالینوس

کسی را که استرخا بهم رسد چیزی بهتر از حرکت دائم و تعب نیست و در طب قدیم ست اگر خواهی که ترا فالج بهم نرسد خواب کمتر کن و بر خلوشکم **خضر بن علی وکاذروئی** می نویسند که در ابتدا منضجات مثل مارالعسل و شربت اسطوخودوس یا سکنجبین عنصلی یا گلقند عسلی در مغلی منضج یا مطبوخ اصول استعمال کنند بعده منضجات قوی تر ازان مثل شربت اصول کبیر که دران سنبل و سلیخه و مانند آن باشد و یا طبیخ اسطوخودوس تخم کرفس انیسون دیان اصل السوس با در بخبویه گل گاوزبان پرسیاوشان بسکنجبین عنصلی و گلقند عسلی بدهند و بعد نضج تام و عند منتهای مرض مسهل و حب یارج یا ایارج لوغاذیا تنقیه کنند و باز بمنضجات و مفتحات و مسخنات اعاده نموده باستفراغ پردازند و اطریفل مکرر یا ایارج و اسطوخودوس استعمال نمایند و تا روز هفتم مسهل نباید دادا اگر طبع قبض بود حقنه نمایند و بعد تنقیه هرچه مسخن بدن و منقی اعصاب از غلط باردباشد مثل گلقند عسلی کمنه با آب گرم بدهند و قدری تریاق با آب طبیخ مصطکی و انیسون خورانند و هر گاه سه هفته بگذرد ادویه قوی چون حب منتن یا این حب استعمال کنند و شحم حنظل سقمونیا نمک لاهوری مقل کبتر ارب السوس هر دو احد ربع درم ایارج فیقرا غاریقون یکیک درم فرفیون شش درم اسطوخودوس یکمثقال سانیده بروغن بادام بمالند و بعسل خیارشنبر سرشته جهاسا سازند و واجب نیست که مجموع این ادویه استعمال کنند مگر در مزاج قوی تر و واجبست تلطیف غذا و در ایام اول بر اب نخود بعسل یا مارالعسل اقتصار نمایند و اگر با بلغم صفرا یا خون باشد ماءالشعیر بعسل بدهند و بعد هفت روز یا اکثر از ان آب بچهٔ مرغ بشبت و دارچینی و فلفل و صعتر و خردل یا کف آسن مفرد و مجموع بحسب حاجت و اقتضای مرض و وقت یا لحم غزال بکف خردل بدهند و یا گوشت خرگوش و دماغ او که بخاصیت نافعست با بازیر مذکوره و بمری و یا عصافیر مزره و کبوتر بچه قابل طیران و دراج و تیهو با بازیر مسطور بخورانند و گوشت بز کوهی دران تخفیف و قلت تر طیبست برای ایشان ستوده است لیکن به نسبت لحوم موافق مفلوجین ناقص الحرارة است پس می باید که با توابل گرم بخورند و مزورهٔ رشتهٔ شیرین بشکر یا عسل و بروغن بادام هنگام حرارت مزاج باک ندارد و مصطکی و زنجبیل و کندر و قرنفل اکثر بخایند بعده تعدد استعمال تریاق فاروق یا مثرود یا طوس هر روز نیم درم نمایند دارفلفل و جوز و انجیر و مقوی جلغوزه که مسخن عصب و مقوی آنست و مویز بخورند و از بقول هرچه شور و تیز باشد بدهند و شور بای چرب برای ایشان خوب نیست و احتمال جوع و عطش نافعست و ترک عشا واجب و بگیرند برگ غار و مرزنجوش و حرمل و بابونه و خطمی و کلیل الملک و برگ ترنج و سداب و رطبهٔ صحرائی و شیح و قیصوم و برگ فنجنگشت مساوی جمع بیدستر نصف یکجو و در اب بسیار بجوشانند تا نصف بماند نیم وزن آن روغن زیتون اضافه کرده دران مریض را بنشانند و بر سر او بسیار بریزند و گاهی دران اسطوخودوس و با در بخبویه و نمام و مانند آن از محللات می افزایند و یا کفتار و یا خرگوش و یا بز کوهی و یا روباه در اب یا زیت یا هر دو بپزند و دران مذنبه یا مذبوح مخنوق اندازند و چون مهر اشود دوران نشینند و یا در زیت کهنه که دران چند بید ستر و قدری فرفیون باشد گرم کرده بنشانند و همچنین بر سر بسیار بریزند و این باید که بعد تنقیهٔ بدن و دماغ از فضلات استعمال نمایند و بگیرند موم و روغن قسط بارو غن خار یا روغن بید انجیر و اندک فرفیون و گرم کرده بمالند و بقول ابن بیطار مالش شحم ترفالج را بسیار نافعست و در علاج او مثل این چیزی نیست و کندش و مشک و عنبر و جند بیدستر و فرفیون و کندر برای تفتیح سدد دماغ و تحلیل فضول موجب بقیهٔ علت اکثر بهبود و در هر اندک مدت بمثل اصل السوس و عسل قی کنند تا تنقیهٔ معده گردد و از ان بخرهٔ رطبه صعود نکنند و مغز حب الصنوبر کبیر تسخین عصب و تقویت آن بکیفیت و خاصیت هر دو نماید چون قریب بصحت شوند بطرق عضو علیل توجه نمایند و بتحریک اعضای مستر خیه بریاضت قوی کشیر سیر یج در افتاب گرم کنند و با آب شور و گرم و سیاه حمامات بنشویند و اندفان در ریگ گرم و تمرخ دران نفع میکند جرجانی و ایلاقی میگویند که طریق صواب در علاج این علت آنست که در ابتدا العلاج قوی مشغول نشوند تا مدت چهار دو زیا هفت روز و هر گاه علت سخت قوی باشد تا چهارده روز و از علاجهای قوی که در ابتدا صلاحیت او دارد حقنهٔ حاده است و دیگر اشربهٔ مطلقهٔ منضجه چون ماءالاصول که سخت قوی نباشد و مثل اذوفای خشک بسکنجبین عنصلی و اندکی مثرود و طوس با آب یا دیان مسهل سبک باید چون ایارج فیقرا و اندکی شحم حنظل و قدری غاریقون و غاذیا هم لطیف باید مثل اندکی زنجبیل و مصطکی و خندروس بمارالعسل و اگر قوت ضعیف بود گنجشک بریان کرده یا دراج یا تیهو یا مرغ سبک اندام هم بریان کرده و سخت اندک بخورد بعد اشتهای صادق و صبر کردن سنگ و تشنگی بسیار جلی سود مند ست و بجای آب با مارالعسل خورند و دانند که صاحب این مرض را آب بهتر از شراب با شد بهتر از انکه شراب باده را با عصاب فرود آرد و ایضا شراب را معدهٔ او ترش گردد و بسرکه کشد ما سرکه مضرترین چیزیست با عصاب و از انجا که فصل سال و عمر و مزاج و قوت مساعدت کند ابتدای علاج بفصد باید کرد زیرا که خون مرکب بسیار است در حال مادگی سودی

حاصل کرده باشد اول یک شربت تریاق یا مثروديطوس یا شیشا یا سجبینیا یا القردیا در شراب کهنه یا با العسل حل کرده بدهند و بعد ساعتی خصه کنند و آنگاه اعصاب را مساعدت کنند تنقیه بحبوب مسهله باید کرد و قی کردن صواب است بعد استفراغ تبدیل مزاج بتریاق و مثروديطوس و سائر معاجین مذکوره نمایند و بعضی اطبای قدیم گفته اند که مقوی را با یارج فیقرا یکمثقال عرق خواب بدهند و یکیک مثقال هر روز بیفزایند تا به پنج مثقال رسد و محمد زکریا از خود پس حکایت کرده که اعتماد کنند در علاج فالج بر انکه در هر هفته استفراغ بحب قمچی قایا نمایند تا ماده کمتر کند و هر روز جوارش بلادر یا ایارج هر مس دهند تا مزاج او بگرداند و روغن قسط بر اعضای او بمالند و هم او گوید که منفعت این جنبذ کست و بسرعت اثر میکند حلتیت شحم حنظل چند بید ستر قطور یون دقیق هر یک نیم درم مقل چندانکه ادویه بدان سرشته شود و حب گردد و این یک شربت است و این سفوف هر صبح بدهند زراوند طویل فلفل هر واحد نیم درم هر دو را کوفته بیخته یک شربت صبح بدهند که این سفوف را خاصیتی ست درین علت و یا چند بید ستر قطور یون دقیق عاقرقرحا هر یک نیم درم قرمانا دو درم باد داود قیه آب سداب بدهند و اگر استفراغ بحقنه کنند کاز شحم حنظل و قطور یون دقیق دمری و روغن زیت یا زند جائز ست در هر چند روز ازین نوع حقنه یکبار بزنند و باید دانست که بعد تنقیه مجوز ناری بر سر عضلها نهادن و روغنهای گرم مالیدن و در گرمابه خشک و ریگ گرم و در اب گرم و آب دریا شور نشستن و ریاضت کردن و گرسنه بودن و آواز بلند کردن و قرآن با داز بلند خواندن و غرغره بخردل و مری کردن سخت نافع بود و باقی ماده را تحلیل کند و حرارت برافروزد و چون مدت دراز گردد یا بر اعضای کهل باید داد و تمریخ فقار پشت و سر پای عضلات بر روغن قسط و قی در اول علت و آخر آن سخت سودمند ست و بالاصول بر روغن بید انجیر و روغن بادام تلخ در اخر مرض منافع ست و مغز سر خرگوش بریان کرده صاحب فالج را در عشه را نافع و مغز چلغوزه بالعسل بالخاصیه سود دارد و این ضمادها نافعست روغن زیت کهنه نیم من موم زرد بست درم فرفیون یازده درم روغن گاو خته فرفیون سوده آمیزند و در ماهون حل کنند و این ضماد اعصاب را گرم کند صاف قرحا مرزنجوش مویز هر یک ده وقیه فلفل یکدرم فرفیون یک وقیه چند بید ستر چهار وقیه همه را نرم سابیده بر روغن حب الغار ضماد کنند و اگر روغن سوسن و موم زرد و میعه سائله و بارزد با هم بگدازند و چند بید ستر و قسط سابیده بر شته ضماد کنند عصب را گرم کند و حس باز آرد و اگر حس بحال بود و حرکت باطل شده باشد جوز السرو ابهل مورد و پوست بیخ کبر در شراب کهنه بخته ضماد نمایند و اطبای قدیم گفته اند که اگر روناس بپزند و آب او بر عضو مفلوج بچکانند سود دارد و بدانند که هیچ آب گرم بر عضو مفلوج ننشاید بخت مگر آب دریا که شور ست آب معدن گوگرد زیرا که آب شیرین چون گرم باشد ماده را منتشر زیاده کند و اعصاب را نرم کند و اکثر آب سر د عضو مفلوج را قوی تر کند و از ان را حی باید از برای انکه ماده رقیق باشد چون آب سرد بدو رسد منقبض گردد و کوچک تر شود ابن ماسویه گوید بسیار دیدم که مفلوج را اسهال افتاد و فالج زائل شد و بسیار خوردن به و سیب و امرود و انار اعصاب را مضرست و اطعمه مرطبه و شوربا چربی و شیر زیان دارد و قلیه خشک و گوشت سرخ بر روغن جوز یا بر روغن زیت بریان کرده و توابل چون دارچینی و زیره و مانند آن آمیخته موافق باشد و مویز و انجیر خشک و پسته و فانیذ و معجون الجوز و چلغوزه و عسل سود دارد و اگر مغز جوز مقشر یکرطل مغز چلغوزه نیم رطل مغز بحبة الخضرا سیم رطل بکوبند و با هم بسرشند عسل بسرشند و فلفل زنجبیل دارچینی دار فلفل هر یک ده درم سود آمیزند و پیش از طعام بچهار ساعت مقدار پانزده درم بخورند و بالایش ما بالعسل هنوشند سخت موافق بود شیخ الرئیس میفرماید که در علت فالج حقیقی کاین از استرخای عصبی و اجلبست تدبیر مشترک که آن استفراغ ماده است بدانچه در استفراغ مواد رقیق مسطور شد بعینه بلا زیادت و نقصان و نافع ترین اشیا که بدان استفراغ صاحبان این مرض کنند حب فرفیون و حب بارسانی و حب شیطرج و حب منتن و ایارج هر مس ست و قی کردن بخلق سفید یا بصاره ترب که دران قوت او باشد و کذلک سائر مقیات اگر اناضت و گاهی تریاق از یکدانگ شروع میکنند و اندک اندک افزوده بیکدرم میرسانند و باز بیک دانگ می آرند و گاهی بکنجد مقشر و شکر مخلوط میکنند و گاهی بکنجبین یا با جدبیستر مقدار با قلا در شربت عسل حل کرده میدهند که آن خیلی سودمند ست و واجبست که بحقنهای قوی حقنه کنند و بشیافات قوی المالاموا و با سفل نمایند و فقار آنها را و ما فی قعبه بمالند و مروخات حار از ادویه محکمه که مکرر ذکر یافت نافعست و خصوصا چون فالج بدان صادر شد که حس باطل شود و بیحرکتی سوسن از ادویه بسیط تحلیل قوی می نماید و ایضا بعد استفراغ و تنقیه نامبرده داشتن حجامت که سر انها تنگ باشد بغیر شرط بر سر عضلات بنابر تسخین آنها نافع می نماید و گاهی احتیاج بشرط اندک افتد اگر در عضله باشد و باشد و بلدیکه آتشش بسیار داخل کنند اگر محاجم نارین باشند و بزودی بکنند اگر غیر نارین باشند دیر دیر قلع نمایند و متفرق بر مواضع کثیر بکشند اگر استرخا بسیار متفرق باشد و اگر استرخا اندک باشد یکجا گذارند و بعد ازان رفت و صبح صنوبر بران نهند و اضمده حار محرک مثل ضماد آرد شیلم و بیخ سوسن بعسل استعمال کنند و ضماد خردل نیز نافع بود و با حصول تحیر و انحطاط تبدیل نمودها شند و ضماد شیطرج لفالج عظیم النفعست و او نزد اکثر مغنی از ان فانیذ و خردل ست و ایضا ضماد زفت نافع و خصوصا بنظر دن و کبریت و دلک بزیت

وظروف وآبهای گرم بریخ و آب بیاری شود و نطولات لطیفه مفید و چون حس ضعیف بود گاهی ضماد قوی ضرر رساند و آن محسوس نشود و این موذی بافت و تقویح شدید کرده
پس واجبست که از وی احتراز کنند و حال با ثر ضماد در یافت نمایند اگر موضع ضماد سرخ و منتفخ شود و حرمت او متعدی از جلد نشود و بغیر از گشت متفرق گردد و گاهی
عمر سفید شود بدانست که اثر ضماد از جلد تجاوز نکرده و اگر سرخی ثابت ماند و حرارت ظاهر تر باشد ضماد موقوف دارند و توجه تعرف این آنست که ضماد هر وقت دور کنند و حال
او ملاحظه نمایند اگر توقف در ضماد و جب دد موقوف دارند و اگر اعاده آن واجب شمرد و نمایند و بدانکه نفوخ کند شش رهینی آهنا و امثال آن بنا بر تنقیه و اما لاده مواد مرض
از ظرف علت بسیار نافعست و شراب کهنه اند که جمله امراض عصب را خیلی سود مند و بسیار ازان مضر ترین اشیا بالعصب است و استعمال وج مربی نافع آنهاست و اگر با
ایارج مخلوط بمثل او جند بیدستر خوردن و بتدریج از یکدرم تا شش درم بسایند نافع و همچنین روغن بید انجیر ما الاصول نوشیدن بسیار مفید و بعضی علاج فالج خوانده
یکمثقال ایارج فیقرا بنیم مثقال فلفل هر روز میکنند و شفا میدهد و واجبست که چون این اشیا بخورند بالای او آب نخورند تا اندر معده دیر تر باقی ماند و اثر بیشتر کند
و بساست تمام روز نگفت کند و بعده عمل نماید و بسیار باشد که بشب نیم مثقال فلفل با همچند آن جند بیدستر وقت خواب میخورانند و ایشان را مثل تریاق و مثروذ طیس
وشیلفا و خاصه انقرویا چیزی نیست و حلتیت خوردن و طلا کردن نیز شدیدا نفعست و خصوصا چون هر روز دو بار صبح و شام بما العسل استعمال نمایند و ایضا
عجیب ست و چون عضو اقبال صحت کند واجبست که بعد ازین ریاضت آن کنند و قبض و بسط آن بنمایند تا آنکه تمام عافیت بدان عود کند و گاهی منتفع میشوند بحمی و بصباح
و قرارت جمیره نفع یابند و بعد استفراغات و انتفاع بدان حمام طویل با لبس با آب حمات استعمال کنند و در اخر امر و بعد استفراغات که مختص تحلیل ست سزاوار است
که تحلیلات بلطیفات ساذج بنا شد تا عضو را مستعد خی نکند بلکه با دنی قبض بود و ازین جهت واجبست که تحلیل بمثل انیسون و میعه و جند بیدستر و از خرما نند آن
از اشیای جارة قابضه باشد صاحب کامل گوید که رای بعضی متطببین ست که در ابتدا فصد مریض کنند تا بلغم با خون برابر از رگ و اکثر این را نمی پسندند زیرا که فصد
حرارت کم میکند و برودت مزاج را قوی می نماید و انچه سزاوار ست که علاج صاحب فالج و استرخا در اول امر بدان کنند اینست که گلقند عسلی هفت درم با بیکه دران
انیسون و زیره و نانخواه و مصطکی جوشانیده باشند بدهند و اگر بول رنگین باشد گلقند شکری با آب مطبوخ انیسون تنها دهند این تا چهار روز بعمل ارند و اگر مرض قوی باشد
تا هفت روز و درین ایام چیزی از ادویه سوداوی مذکور ندهند و از طعام و شراب سه روز منع کنند و بعد روز چهارم تریاق کبیر نیم درم دهند و اگر حاضر نباشد سزاوار است که
بدهند و غذا نخود اب بزیت مغسول و زیره و دارچینی و شبت بنان خشکار جیه الصنعت خورانند و آبیکه دران مصطکی جوشانیده باشند بنوشانند و در بعض اوقات
بما العسل دهند و آب سرد ندهند بلکه آب در شیشه نهند و حتی الامکان بر گرسنگی و تشنگی صبر کنند و نگاه کنند اگر طبیعت قبض باشد این حقنه خفیفه بعمل ارند بگیرند بابونه
خارخسک اکلیل الملک شبت سداب هر واحد کف زیره تخم کرفس هر واحد سه درم قرطم کوفته ده درم چندیک یا قه همه را در چهار رطل آب بپزند تا یک رطل بماند و نیم رطل ازان
صاف کرده دو اوقیه روغن خیری و مری او قیه شکر سرخ و عسل ده درم بوره ارمنی یکدرم انداخته نیمگرم حقنه کنند و چون از هفت روز تجاوز کنند باید که بدوای لطیف مثل این
حب اسهال او رند بگیرند تربد ایارج فیقرا هر واحد درم نمک سیاه دو دانگ شحم حنظل ربع درم باریک سابیده با آب جهار ساخته با آب نیمگرم دهند و بعد ازان با ایارج فیقرا
یکدرم با سکنجبین و آب نیمگرم غرغره نمایند و بعده ما الاصول موافق قوت و ضعف مرض و بحسب مزاج مریض و سن و فصل ترکیب دهند مثلا اگر مرض قوی و مزاج و سن و فصل بدان باشد
ما الاصول قوی باید داد و اگر مرض ضعیف و مزاج و غیره حار بود ما الاصول غیر قوی دهند و اگر قاروره رنگین و مریض خشک بدن و فصل گرما باشد از دادن ما الاصول قوی
حذر کنند و بدانچه قیاس واجب کند تدبیر آن نمایند و ایضا از استعمال ما الاصول قبل تنقیه بدن بدانچه مذکور شد که مبادا در بدن خلط مستعد متعفن باشد و آنرا متعفن سازد و تب اردو
از علاج مرض بحسب واجب آید صفت ما الاصول قوی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس پوست بیخ کبر بیخ اذخر هر واحد ده درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد
چهار درم مصطکی سنبل الطیب بزر دیان دارشیشعان عاقرقرحا حب بلسان اسارون هر واحد سه درم جلبخ درم فتاح اذخر درج سلیخه عود بلسان حرمل هر واحد سه درم سکبنج اشق
جاوشیر هر واحد درم سوزینقی بست درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا بیک رطل اید صاف کرده هر روز چهار اوقیه ازان گرفته با یکمثقال روغن بید انجیر و نیم مثقال روغن
بادام تلخ و یکدرم ایارج فیقرا بنوشند صفت ما الاصول که در حرارت کمتر از اول ست پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد ده درم تخم کرفس بادیان بیخ اذخر
فتاح آن سلیخه انیسون هر واحد سه درم مصطکی سنبل الطیب واحد یکنیم درم سوزینقی بست درم همه را در چهار رطل آب بپزند تا یک رطل بماند صاف کرده هر روز چهار اوقیه با یکدرم

روغن بنفشه انجیر دهند هفت درم گلقند بجوشند و باید که اول ما الاصول شیعت با گلقند و روغن بنفشه انجیر دهند و روز دوم ما الاصول قرص از ان دهند که زیاده بایارج فیقرا نصف مثقال باشد بعد ازان هر روز نیم درم بیفزایند تا روغن بلادرم یا روغن بلادرم و بابونه سه درم پس اگر آثار نضج در بول بینی و نکهتی دران ظاهر شود ما الاصول زیاده کنند و دران نیم درم سنجد بیفزایند و بدهند بحسب ملاحظه قوت مریض و رنگ بول پس هرگاه آثار نضج در بول ظاهر شود مریض را راحت دهند و بخوراند و از زیت مصطکی غذا سازند بعد ازان ایارج دهند تر بدا یارج فیقرا هر واحد درم حب الفیل نیم درم شحم حنظل ربع درم نمک سیاه دو دانگ همه را با یک سایید و با آب سرشته جماسازند و این یک شربت تا سه روز مسهل اشود بعد ازان یا تمونیا در ایارج یا قنا بر یا کبوتر بچه پر پرواز آمده معمول با آب نخود و زیت و شبت و خولنجان دوا و بینی غذا دهند و سه روز راحت دهند هر روز هفت درم گلقند شکری یا عسل با آب نیگرم بامیداد و روز چهارم ایارج فیقرا درم صعتر فارسی تخمیل خردل هر واحد یکدرم همه را با عاقرقرحا مویز هر واحد نیم درم سماق دو درم بابونه یکدرم ازان با سکنجبین و آب نیگرم آمیخته غرغره کنند و بخوراند غذا سازند بعد ازان قارورهٔ را ملاحظه نمایند اگر آثار خامی دران معلوم شود باز ما الاصول بدهند و روز چهارم ایارج فیقرا و روز پنجم بحسب ما یبدو آثار نضج نمایند انگاه بحسب منتن اسهال آورند ضعفت آن سکنجبین اشق جاوشیر حرمل مقل شحم حنظل هر واحد سه درم صبر دو درم تربد هر واحد پنج درم فرفیون چند بید بستر هر واحد یکدرم درم ادویهٔ خشک اسایید و صمغ را در آب گشاده حل کرده با هم سرشته جماسازند شربت سه درم با آب گرم نوع دیگر هلیلهٔ کابلی پنج درم سکنجبین اشق حرمل جاوشیر صبر سقوطری هر یک چهار درم مقل ازرق شحم حنظل حنا از هر یک دو درم فرفیون چند بید بستر هر واحد نیم درم زعفران قرنفل هر یک یک دانگ ادویهٔ خشک کوفته بجز بزرقطونا که کوفته صمغ را در آب گشاده با هم سرشته جماسازند شربتی ازان سه درم و بعد دو دان باین حسب سه روز راحت دهند و دران ایام هر روز هفت درم گلقند با یکدو دان نیسون و تخم کرفس چوشانیده بدهند و بخوراند گشنیز کبوتر بچه پرواز می قنا بر غذا سازند و روز چهارم خردل عاقرقرحا را یعنی فلفل زنجبیل کبر انار دانه مویز هر واحد یکجزو ایارج فیقرا دو جزو با سکنجبین و آب گرم آمیخته غرغره سازند و روز پنجم دلها را یعنی فلفل زنجبیل و مشک و بورهٔ ارمنی هر کدام از ینها که حاضر باشد بقدر نیم دانگ با ریک سوده ازان علسه آورند و این همه بعد نضج و تنقیه استعمال نمایند چه هرگاه قبل نضج و استفراغ بعمل آرند بر مریض جنایت عظیم کرده باشند بسا آنکه اجزای لطیف غلط تحلیل شود و غلیظ آن باقی ماند و دران هنگام علاج سود ندهد و بعد ازان اگر در مریض آثار صلاح ظاهر شود بر همین تدبیر مداومت نمایند والا بعض صورت قبیح یا این حسب شیطرج بخوراند و اجزای آن همان حسب شیار ست که در قول ابو منصور مسطور شد و نوشته که با آب سرشته جماسازند شربت سه درم صفت حبی که شخصی که فالج جانب راست و ثقل زبان بهم رسانیده بود و بتکلم قادر نبود تالیف نمودم میگیند تربد سفید شش درم سورنجان حب الفیل هر واحد سه درم ایارج فیقرا چهار درم شحم حنظل دو درم شیطرج بوزیدان ریوند عاقرقرحا دارفلفل هر واحد یکدرم سکنجبین درم جاوشیر مقل هر واحد چهار دانگ مرو فرفیون چند بید بستر هر واحد نیم درم ادویهٔ خشک را با ریک سایید بجز بزرقطونا که کوفته صمغ را با آب گشاده با دیگر سرشته جماسازند شربتی سه درم با آب گرم صفت حب فرفیون انیخ آن در قول مسطور شد و اگر تنقیه بدان نمایند نافع بود و چون تنقیه بعض این حبوب کنند ادویهٔ آن سعوطات مسخنه ملطفه استعمال کنند تا تنقیه دماغ کنند و جانب علیل و نواحی گردن را بروغن گرم محلل مشک روغن نارد بن قسط و کلکلانج و زنبق و بادام تلخ و مرزنجوش و بلسان و جوزبوا و مانند آن بمالند و اگر بیند که مرض بسیار قوی شده در روغنها چیزی بیفزایند و بسیار بمالند و بعد ازان که جانب علیل را بخوراند و خشت بمالند حتی که سرخ گردد روغن بمالند و آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و افسنتین و شبت و برگ خارخاسک و نسرین و مانند آن کنند و قول مسطور گذشت تکمید سر جانب علیل و موضع حقنه نمایند و امر بخایدن مصطکی و اتیمنج و عاقرقرحا و قرنفل کنند و دهان خشکبار یک حکم الصنعت خوراند و زیره و دارچینی یا یکجزو پرپرواز می یا کبوتر بچه یا بقدر یک مثقال چقندر بزیت و مری و خردل دهند و نمک لعام الیتان نمک اندرانی هر یک سه درم سعد کوفته و نیشکر سفید هر یک یک درم نیسون را بفرند و عسل بگیرند و پسته و حب بلسم و بیخ سوسن و مانند آن فرو برند و بیسند بگذاشتن خاصه حسب زبان را تا دهان فرو گیرند و کوفته کوفته ثقل زبان پیدا کند خاصه حسب بیان را و شراب کهنه دارند که معتاد آن باشد و بنفس و تمرین عده کنند و سکر نیارد بخورند زیرا که سکر ریاست دماغ و حسب را بسیار ضرر رساند از ان عده کنند و بعد از یقین یا شراب عسل بخورند و اگر اصول ادویه تناول نمایند و شراب ندهند و شراب را در جای خود بعسل یا مطبوخ بعسل مناسب مزاج نوشش فرمایند و بعد از هر گاه گاه بعد نضج داخل شوند قبل از ان شراب و بریان آب گرم و ریاضت بحسب حال بجا آورند و بعد از ان تنقیه بدوای مسهل بعمل آرند اگر

فائده معلوم شود و بر همین مداومت نمایند مع احتیاط از تخریص کمی مقوی ببدن و اگر عارض شود چند روز راحت دهند و لاسیما اگر موسم گرما باشد که هوای گرما مقاومت مرض می نماید و اگر باز وجود استعمال این دو مرض اخری صلاح پذیرفتنا یابد ایارجات کبار چون ایارج اركاغانیس پس ایارج اوغاذیا پس ایارج جالینوس پس معجون بلاوری پس تریاق کبیر بهمین ترتیب هر واحد بشربت نافع استعمال نمایند بحسب مشاهدهٔ قوت مریض و قوت مرض و ضعف آنها و معذلک تدبیر مریض باغذیهٔ مذکوره و کذلک فطولات و ادویان بحسب احتمال علیل باید کرد و از ادویهٔ مجونات در اوقات و بلدان حاره حذر کنند چه اگر بابستان قوی الحرارة باشد این ادویهٔ قوی الحرارة بر مریض خوف صدوث حمیات حاده باشد و در زمانه گرما سعذلک قوی بسیوبه و اغذیهٔ مقطع بلغم استعمال کنند و چون تدبیر علیل باین همه تدابیر نمایند و دران اثر صلاح ظاهر نشود و مرض بطول کشد در علاج او بر اغذیهٔ موافقه مذکوره اقتصار کنند و بر ادامت ادویهٔ حاره ادمان ننمایند تا مریض را مرض حاد پیدا نکند و هلاک نگرداند و از اغذیهٔ مولد بلغم اجتناب کنند و در اوقات فصول بحبوب و بعض ایارجات موافقه بحسب قوت و ضعف مریض تنقیه کرده باشند ابن الیاس و نجیندی میبویسند که مفلوج را چیزی از ادویهٔ قویه تا روز چهارم ندهند زیرا که نوشیدن ادویه در اوائل بسبب حرکت باده و انصباب آن بسوی حلقوم در مرض می افزاید و هرگاه از چهار روز تجاوز کند هر صبح جلاب از بادیان و انیسون و بادرنجبویه هر واحد دو درم باده دو درم گلقند عسلی بنوشانند و غذا انخود و انک قرطم و اندک فلفل و دارچینی و غیره و ابازیر و افاویه تا هشت روز و درین ایام آب ترک کنند مگر ماء العسل و ماء الاصول بنوشند و هرگاه اثر نضج در قاروره ظاهر شود تنقیه بحقنهٔ حاده یا باین حب صبر کنند لنسخه آن صبر سقوطری مثقال بوزیدان ماهیزهر ج تربد محکوک ملوث بروغن بادام هر واحد درم غاریقون شحم حنظل انیسون هر واحد نیم درم نمک هندی یکنیم دانگ مقل یکدانگ همه را کوفته بیخته با آب بادیان جهاسازند و بران صبر کنند تا اسهال نیکارد و در اخر روز غذا بخود اب بیض قرطم و لحم کنجشک و کبوتر سازند یا حب منتن دهند و بعد سه یا چهار روز این حقنه بعمل آرند صفت آن برگ غاریا حب آن بقدر ثلث برگ قسط و مغز بلوط و عاقرقرحا و اکلیل الملک و برگ بید انجیر یا تخم آن مرماحوز و سداب تر و کرنب شبت و قیصوم و بزرکتان و ابهل هر یکپنج درم شحم حنظل نیم درم تخم خطمی و بزرقطونا و قیق دو درم همه را در سه رطل اب بپزند تا یک رطل بماند صاف کرده بران روغن زیت ده درم آبگامه پانزده درم عسل بست درم بوره ارمنی نمک هندی مقل هر یک نیم درم سوده پاشیده حقنه کنند و اگر خوف هیچ و ذیر بسبب حدت نمک و بوره باشد بدل آن آب گندنا کنند و اگر بسبب حرارت مزاج و قلب متحمل آن حقنه نباشد این حقنه بعمل آرند و اجزای آن سوای بابونه و سبوس انجیر و شحم حنظل و قنطوریون همان حقنهٔ حادهٔ است که در قول مسیحی گذشت و زن هر یک بقدر کف گرفته در سه رطل اب بجوشانند تا نیمه بماند مشکر مرغ و عسل و مری هر یک ده درم روغن زیت پانزده درم حل کرده حقنه کنند و از معاجین سریع الاثر و بلیغ النفع معجون شرودیطوس و تریاق کبیر و جوارش بلادر بست هر کدام که میسر شود یکمثقال در شربت بادرنجبویه ده درم حل کرده بدهند و معجون بلادری کبیر کتریاق فالج و لقوه و سکته بست بقدر بیضه قوت در شربت مذکور بدهند و نسخهٔ آن در قول مسیحی گذشت و اگر فصل گرما باشد بحب منتن صغیر بارد تنقیه کنند نسخهٔ آن شحم حنظل ربع درم کتیرا ثلث درم سورنجان ابوزیدان ماهیزهر هر یک یک درم هلیلهٔ کابلی نیم درم و این یک شربت ست و این غرغره نافع فالج و منقی راس از فضول غلیظهٔ لزجه ست نسخهٔ آن اهلیلج چغیر اوج خردل مرویج عاقرقرحا زنجبیل پودینه ایرسا پوست بیخ کبر هر واحد دو درم کوفته بیخته بعسل امیخته غرغره بدان سازند و هرگاه ازین تدبیر علامت صحت پدید آید بالش اضداد علیله بروغن قسط و نارد بن و زنبق و سوسن و فرفیون و خردل و سداب و حنظل و نفط سفید نمایند و فایدین فلفل و دارچینی و بیخ اذخر و تخم انجره نافعست و نوشادر بروغن بلسان بر سر لثه شان طلا کنند و بیخ بتقیه غلط از دماغ ایشان کند عطسه آورد و نسخت بمثل مشک و خرتیق و نوشادر و فلفل و بورق و آب تره و کندش و یا جندبیدستر یک طسوج بادروغن زیت یا زنبق حل کرده در بینی چکانند و یا همین چاره بسوزند و سکنجبین عنصلی یا زوفای خشک نافعست و ایضا خوردن ایارج فیقرا در هر هفته یکبار نفع دهد و کذا نوشیدن این بماء الاصول قوی صفت آن بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر هر یک هفت درم بادیان تخم کرفس انیسون هر یک سه درم ناخواه زرا و ند شونیز هر یک دو درم همه را در نه رطل آب بجوشانند تا سه رطل بماند کذا کذا روز و اوقیه ماء العسل با نیم اوقیه سرکه باشده درم بنوشند و در هر هفته تعاهد خوردن شرودیطوس یا تریاق کبیر یا شربت بادرنجبویه و عدم کنند و از طعام رطب و بیخته آن گرم بر سر و از جمیع مسکرات حذر کنند تدبیر مبسوط فالج یک بادی مزاج گرم گردد و قاروره سفید خام باشد پس بعلیل طبیب آنست که علاج نضج در قبل اغلاط کند زیرا که اگر بادرشت باستفراغ خلط غلیظ همان کنند

این مخالف فضول رقیقه و بقای کیفیت آن این بیشتر و تا آنکه این مرض طویل است اگر تنقیه مریض را بتدای آن کند ضعیف گردد و استفصار در علاج او ممکن نباشد و آنرا غذا بهتر دهند بهر آنکه غذا قوت مرض کند و قوت را ضعیف سازد چه از قوت مرض قوت ضعیف میشود و از ضعف قوت مرض قوی میگردد چنانچه فاضل بقراط گفته و سیوم ثالث آنست که استفراغ در ابتدای این علت بخاج نمی بخشد بهر آنکه فضلاتی که عصب آنرا تشریب کرده است استخراج او از ان ممکن نیست زیرا که در بیخ اعروق متصل نیست و نه طریقی هست که فضول در آن مرجع کند پس طبیب حقانی باید امر ست که آنرا از اعصاب بطریق تحلیل و تعرق و تنشیف استفراغ نماید و تحلیل فضول تا که تنقیح قبول نکند ممکن نبود و نه تنشیف غلیظ را غلیظ و دشوار است مگر وقتیکه آن بسیار لطیف گردد و طریق انضاج فضول و رقیق آن اینست که باسفاخ معتدل بتدریج تسخین نمایند بعد از ان حمل آن بمشرح بطریق غذا و دوا بطریق حفظ قوت و خصوص بین صورت واجبست که در علاج فالج ابتدا بمنع طبیل از اغذیه غلیظه کنند و اقتصار بر مخروطات کنند تدریجا بهر آنکه نمایند بدون اجازت خوردن گوشت آن با نخود و آش در آن زیت رکابی شیرین داخل کنند و مریض را بزور بدهند زیرا که ملاک امر در معالجه فالج حفظ صدر ست بهر آنکه اگر حفاظت آن کرده نشود گاهی اطوبات بسوی ریه و صدر رمی پزد و نفس منقطع میگردد زیرا که فالجی که از فقار رقبه برامده و نفس بدان تمام میشود خوف سرایت دیرگاه خبر بآن واقع میشود و در اطوبات بسوی ریه و صدر منصب میگردد نفس دفعة انقطاع می پذیرد و این دو اکه مسمی بمرس الجالینوس ست حفظ صدر از اصناب رطوبات میکند صفت آن بگیرند بادیان تخم کرفس انیسون زردک خشک هر یوم المجوس سماق وانذک زیره کرمانی وانذک اصل السوس و هم بدان وزن مصطکی هیچ کرز بزر پرزه و قوت آن در اب باید صاف کرده چنانچه شیاف سازند بمقدار واجب خوب مالیده باز صاف نموده هر روز بنوشند و بدل آب خالص شربت عسل ساده در اول مرض کنند و بدین تدبیر بانجر و از اقتصار ورزند و معدل نظر بسوی نبض و قارورهٔ او نمایند پس هرگاه در نبض او نرمی سرعت و در قارورهٔ او نضج پیدا به در اثنوقت این حقنه بعمل دارند نسخه آن خاز سک با بونه اکلیل الملک قیصوم برگ نمام برگ غار برگ سفرجل تخم خلنجان تخم کتان برگ شبت از هر یک مطلی بسوس کنند هر باوزان مناسب بستور حقنها پخته صاف نمایند و بمقدار قوت مریض و مزاج او گرفته دو مثلث درم بودق و ده درم روغن غار و ده درم روغن بید انجیر داخل کرده بکار برند و این حقنه پنج مرتبه در ده روز کنند بعده بمزاج مریض نگاه کنند اگر متغیر شود راحت دهند و بر غذا اقتصار نمایند و از اشیائی که تسخین مزاج کند کم کنند و اگر مزاج متغیر نشود و قوت او ضعیف گردد تقویت آن باشیائی مواظبت معتدله کنند و اگر قوت بحال خود باشد یک شربت این جب بخورانند نسخه آن بگیرند آب کرنب آب گندنا بیخ طرخون و آب برگ ترنج و دران سکبینج و جاوشیر و جندبیدستر و مقل ازرق هر واحد پنج درم اشق دو درم ترکرده در افتاب بدارند تا بگداز و پس بدست مالیده صاف نموده سلیخه و عصارهٔ قثاء الحمار هر واحد دو درم اشغه نخم کرفس هر واحد یکدرم انیسون یکنیم درم بادیان نمک نفطی هر واحد دو ثلث درم شحم حنظل دو نیم درم خربق سیاه نیم درم کوفته بیخته بدهاگداخته بمقدار حاجت سرشته بقدر فلفل حبها سازند دسه درم و ثلث آن بدهند و بعد آن پنج روز صبر کنند و بکبوتر بچه در پر داز امده مطبوخ با نخود و زیت و با سفیدباج معمول از قنابر و عصافیر کرده دران بیخ گندنا بنطی و نخود و دارچینی بسیار داخل کرده باشند غذا سازند و قطعهٔ دارچینی بدام زیر زبان دارند و بعد پنج روز عاقرقرحا و ایارج فیقرا هر دو را مخلوط حل کرده غرغره سازند و اعضای مسترخیه را اول بروغن خیری بعد روغن زنبق پس روغن قسط و روغن ناردین روغن مجوزه بمالند و چون بدین تدبیر علاج کنند و مرض متحلل گردد و الا باصول باین نسخه هفت روز بنوشانند بیخ اذخر دقاح آن و پوست بیخ کبر و هوم المجوس هر واحد ده درم پوست بیخ کرفس دیانین و برگ جعسوم انشغه و صعتر از هر واحد پنج درم مصطکی چهار درم تخم کرفس انیسون دار شیشعان هر واحد سه درم مویز منقی پانزده درم در چهار رطل آب بپزند تا بیک رطل رسد آن آبرا فشرده صاف نموده دو ظرف بگیرند بدارند انرا بر اگر موسم گرما باشد هر روز پانزده درم ازان با یکنیم درم روغن بید انجیر و یکنیم درم روغن بنفشه و یکنیم درم روغن بادام تلخ بزنند و بعد هفت روز یک شربت حب مکور بدهند و بعد پنج روز صبر کنند پس اگر مزاج او متغیر نشود حقنهٔ مکور بعمل آرند و در طبخ آن پنج درم تخم خلنجان بیفزایند و بعد پنج روز جاوشیر هر یک سه درم را مفرده بوزان سه درم ازان صاف کرده ده درم روغن ناردین و پنج درم روغن قسط دو درم نفط سفید بران ریخته هر سه را مخلوط حل کرده حقنه کنند و هر روغن مجوزه و روغن بابونه تعیین نمایند و بدین منوال تسعه کنند نسخه آن روغن ناردین هر واحد دو ثلث درم گرفته دران یکدانگ زهره گاو کرده سه قطره بر بنفشه در مدت شش روز این حقنه بعمل آرند و دیگر روز در میان بر بیخ کبر و اقرحا و ایارج مخمر در تریاق کبیر

گرم نمایند و از تریاق ربع درم تا نیم درم و از معجون یکدرم تا دو درم و از ایارج شش درم تا یکدرم و نصف یکروز بگذارند و روز سیم بهندیبا و روز چهارم بگلقند و بعد یکروز سه شربت بخورانند این طریق معالجه این مرض است و زیادتی و نقصان دران بحسب سن مزاج و بلاد و فصل و عادت و صناعت کنند بعضی میدهند گاه استرخای نصف بدن در عرض واقع میشود و اکثر دران اسفل بدن مستولی و لاغر میگردد و دران دوا برای او مستولی و اندرون خنا فلفونه ملک الطب هر یک سه ماشه و قسط و دیم هندبیدستر یکنیم و قیه فرفیون قردمانا کندر از اراقی شیح هر یک نه درم جاوشیر قنه عاقرقرحا هر یک چهار درم قیه علی الرسم مرتب ساخته طلا نمایند و بگلقند شخص را که نصف بدن اسفل او مستولی و لاغر شده بود بعد استعمال معجون مشبوه اش سوغن ال گنگنی امر نمود و در ابتدا که بدت لاغری پایهای او وقوع گردید دانشمند مذکور همین عمل اکثر کسان را عجیب نفع داده گوید که گاهی حادث میگردد دوا مع استرخای اسافل بحکام دفع طبیعت فضول را بسوی عضو شریف و علاجش علاج استرخای بحرانیست که عنقریب یابد گاهی استرخای هر دو پا بسبب وقوع مرض مفصله بر پشت نیز عارض شود چنانچه جالینوس حکایت کرده و علاج آن نیز مسطور گردد انطاکی گوید که علاج خاص استرخا بحسب نفع زود بعد استرخای مستی پس قصد او کنند و علاج مثل قطن مهبتر ین ادویه اداویه استعمال قسط است مطلقا و استعمال نیم درم عسل بلا در مغز خود بلا بغر نفل و خردل و روغن خارو قفار الحمار و سداب و زیت و شحم حنظل و بیضه بطریق مذکور

علاج استرخا و فالج مع حرارت و تپ

هرگاه در فالج حرارت مزاج و تپ حادث شود روزی چند دست از معالجه او کوتاه دارند و خاکشی با عرق عنب الثعلب و عرق گاو زبان و قدری شکر یا گلقند بدهند و بادبه و اغذیه مقطع بلغم قی کنانند خاصه در فصل گرما و گویند که با شامیدن عرق گاو زبان و سکنجبین و نهادن روغن گل با سر که بر سر و قفا بخوابد و بر بخ با آب لیمو تسکین حرارت باید کرد و در بعضی اوقات گرمی مزاج بحدی رسد که بماء الشعیر محتاج گردد و بجای ماء العسل نیز عرقیات یا آب آهن تلب دهند و بعد تسکین حرارت بتدریج بعلاج فالج متوجه شوند و ایضا بصورت اجتماع تپ با این امراض تا مقدور مدرات مثل خیارین و غیره باید داد و اگر گاه تپ ناچار شیره مغز تخم هندوانه نیز مجوز ست بخلاف لعابات و لزوجات که استعمال آنها خوب نیست و سکنجبین و گلقند بعرقیات مناسب بدهند و با سکنجبین بیزور بارده استعمال کنند و روغن خنا بر سر مالند و گاهی در استرخا که از بخارات تپ عارض میشود بهدانه در جوشانده و شیره مغز تخم ترنج زرمی افزایند و گاهی در فالج مع تپ گل بنفشه عود صلیب جوشانیده صاف نموده نبات سفید خاکشی داخل کرده بدهند و غذا کچری و گاهی گل خطمی گل سرخ اصل السوس بهدانه می افزایند و بجای نبات شربت انار شیرین میکنند بالجمله هرگاه تپ از نهایت خلطی مثل غب خالص و یا غیر خالص و یا لائبه بلغمی و یا ربع با فالج بگذارد و درین وقت رمانی از بین مشکل گردد و علاج بر معالج عسر نگردد پس بنگرند بهر تپی که از نهایات مذکوره باشد علاج بهمجی کنند که نخستین بازاله تپ کوشند و آن چنان باشد که مثلا اگر تپ صفراوی بود سکنجبین ساذج و شربت بنفشه هر واحد یکنیم تولد در عرق مکوه و کاسنی هر یک هفت تولد و بهندبا هفت روز و روز هشتم مغز خیارشنبر هفت تولد گلقند پنج تولد و عرقیات مذکوره مالیده صاف نموده شربت دینار معتدل علویخان چهار تولد روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب عرق مکوه دهند و وقت دوپهر آب بنوشاند و شام سلقه بنفشه مرغ خورانند و صبح تبرید از شیره تخم کاسنی هفت ماشه و لعاب اسپغول سه ماشه شربت نیلوفر سه تولد تخم ریحان پنج ماشه با شیره بنوشانند و همین نظم سه چهار مسهل دهند تا اثر تپ هیچ نماند پس بمعالجه فالج متوجه شوند بدستوریکه مذکور شد همچنین در غب غیر خالص و شطر اللغب و در هر دو نوع بلغمی و ربع علاج آن تپ نمایند که در جایگاهش بیاید و گاهی فالج عضوی مع تپ باین طور مسهل میدهند که گل بنفشه اسطوخودوس خطمی گاو زبان بادیان هر یک چهار ماشه گل سرخ شاهتره اصل السوس تخم خیارین نیم کوفته پرسیاوشان پنج کاسنی هر یک شش ماشه مویز منقی بهندانه انجیر زرد سعد و سنای مکی نه ماشه در عرق عنب الثعلب نیم آب شب خیسانیده صبح بجوش داده صاف نموده گلقند ترنجبین هر یک چهار تولد مغز خیارشنبر شش تولد مالیده صاف کرده روغن بادام شش ماشه داخل کرده بنوشند و گاهی خیارین با استوخودوس در منقیه بهندبا در روز مسهل موقوف نکنند که بهدانه است و از ابتدای فصل تا بتید بسفیدبه سه شب یا بوقت کثیر آبکامه بستمبا دادن یا دو شب حنظل بسه ماشه کوفته بآب مغل حب بسته یکتولد وقت آخر شب مسهل سوم داده صبح بدرقه بستور بدهند ایضا در فالج مع حمی در ابتدای روز سوم گرما که بعد خوردن ادویه مسهل قی نمایند و علاج همان گلوبند کلام ساقط شده بود استاد برای تسکین دادن نضج گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب عرق عنب الثعلب جوشانیده شربت بزرگ معتدل نمایند و بهمان ادویه است که از جزو قرنفل ملطیفه یافته میاج بود در جزو بادرنجبویه قرنفل هر چند مقوی اعصاب باشد اما در عروض تپ حتمان حرارت را تشفی میکند و گلبند کلام

ساقط شده بود و چون بهوش نیامد قدری گلاب دادند و گلاب بسر چند در فالج ممنوعست لیکن برای اطفای بخارات و تفریح قلب بصورت یاس از زندگی دادند و ازان تخفیف شد روز دوم شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین شش ماشه و اصل السوس سه ماشه بهدانه دو ماشه جوشانیده برای سرفه و نضج و تب استعمال کنانیدند و آخر روز لعاب بهدانه عرق عنب الثعلب شربت بنفشه مغز مهر کشکین تر دادند هر گاه اندکی آواز کشاده شد منضج از اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان عنب الثعلب هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده روز دوم درین منضج اسطوخودوس که مخصوص بامراض بارده عصابست افزودند بعد ازان نیچه مسهل از مویز منقی دو تولچه زوفای خشک سه ماشه اسطوخودوس اصل السوس گل سرخ هر یک چهار ماشه عنب الثعلب گل بنفشه شاهتره هر یک شش ماشه پرسیاوشان گاوزبان هر یک چهار ماشه سنای مکی یک تولچه گلقند سه تولچه جوشانیده دادند روز دوم ترمد چهار ماشه زنجبیل یکماشه در جوشانده و خلوص خیارشنبر شش تولچه ترنجبین چهار تولچه روغن بادام پنج ماشه افزودند هر چند تب زائل شده بود لیکن بر حمایت تب باصول که پیش دارند داده و گاهی سرخ و گل بنفشه وغیره حسب حال بار دیگر برای تب و اعانت ادویهٔ مسهله و اصلاح داخل کردند باز دوم روز مسهل برای مادهٔ باقی منضج مویز منقی ده دانه زوفای خشک سه ماشه پرسیاوشان پنج ماشه بعرق شاهتره جوشانیده گلقند دو تولچه دادند بعد نضج و رفع ضعف مسهل دوم تجویز فرمودند اگرچه از تقلیل مواد تنفس کم شد اما بحیث بقایای مادهٔ که بعض عوارض از سستی و کسل و سرفه باقی بود اسطوخودوس گاوزبان بعرق عنب الثعلب عرق بادیان جوشانیده نبات خاکشی دادند باز دو سه منضج داده در مسهل دوم هر سه با ملیجات افزوده مسهل دادند و باز منضج بادیان پرسیاوشان خطمی اسطوخودوس عنب الثعلب بعرق گاوزبان و عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری برای ادرار مادهٔ و تحلیل آن داخل کرده دادند و باز مسهل سوم بدستور فرمودند برای درد گلو و لهات غرغرهٔ بادیان اسطوخودوس گاوزبان خطمی کوکنار برگ حنا مازو مکوه جوشانیده فرمودند ایضا در فالج مع تب عمر شباب فصل صیف که از خوردن جو بوجاورهٔ هندیان و شوربای کبوتر اغما و تب داشت اسطوخودوس گل نیلوفر بعده گل بنفشه عنب الثعلب گاوزبان پرسیاوشان جوشانیده گلقند اضافی داخل کرده تودری سفید پاشیده دادند و غذا شوربای مرغ و چون دماغ مشوش شده بود از تراشهٔ کدو و لعاب سپستان در روغن گل قیروطی ساخته بر گذاشتند و فرمودند که اگر درد دماغ ورم شد لا اعلاج خواهد شد **اقوال اکابر** شیخ الرئیس بمفرماید که چون فالج و تب جمع شود واجبست که در علاج فالج تاخیر نمایند و سکنجبین با گلقند بهترین دوا درین وقتست **ایلاقی** ذکر کرده که محمد بن زکریا گوید مفلوجی را دیدم که سبب فالج او روزه داشتن و حرارت مفرط بود او را ایارج فیقرا دادم اذیت عظیم برداشت پس بحمام و تدابیر مرطبه علاج کردم شفا یافت **گیلانی** مینویسد که بعضی اطبا این فالج را باستعمال انواع اشیای بارده میکردند و از دست ایشان بسیار شفای یافتند با آنکه در اکثر انواع فالج از تبرید انتفاع می یابند وزنی را فالج بود و قاروره او سرخ و طبع او قبض و موسم گرما بود محمد بن زکریا لبشرب شربت اجاص و وضع سرکه بزیت و جلوس در اب سرد او را امر کرد و شفا یافت و در بعضی بیمارستانات جماعت مفلوجین بود که بر ایشان باران افتاد و دفعه صحت یافتند **خضر** گوید که اگر مبتلا فالج از تشنگی قوی و تب و حرارت یار گردد علاجش بمثل شربت بنفشه تنها یا بشربت لیمون و خمیرهٔ بنفشه و استعمال عرق گاوزبان و شربت ورد و اجتناب از مسخنات کنند تا آنکه حرارت ساکن شود **ابن الیاس** گوید که چون فالج با حرارت مزاج بود او را بسکنجبین ساده نمایند و غذا مزورهٔ زیرباج دهند و هر گاه حرارت تسکین یابد ابتدا بالعلاج فالج کنند **طبری** گوید که نوعی از فالجست که بادی مزاج مفلوج گرم میشود و از معالجه باز میدارد پس اگر مزاج عقب فالج گرم گردد علاج فالج ترک نمایند و قصد تسکین مزاج کنند تا سر سام نشود و مریض هلاک نگردد و بهر تسکین سکنجبین و لعاب اسپغول و آب بهدانه و مانند اینها و غذا بزیرباجات مزوره سازند و اگر قوت اماک کند بهر استفراغ بحقنهٔ لینه اقتصار کنند بمثل چغندر و قرطم و برگ کتان و خارخسک و بابونه و خلیل و انجیر و خطمی و سبوس و شکر و بورق و روغن خیری و روغن یاسمین و هر گاه مریض متحمل اشیای گرم نباشد موقوف دارند الا از تنقیهٔ او بحقنهٔ لینه بشرط اطاعت قوت غافل نشوند و تسکین مزاج و تعدیل او و تقویت مزاج دماغ او بروغن گل مطبوخ با سرکه کنند بنوعی که سکر طل صغیر سرکه با دو درم روغن گل خالص آتش نرم بجوشانند تا روغن بماند صاف کرده بر سر سر بزنند که این تعدیل مزاج دماغ کند و اعصاب مضرت نرساند و اگر برای او جب کنند بمتبسطه روغن گل مرده روغن بنفشه آب عصی الراعی و آب جماده کدو و شیر دختران مجموع یا مفرد ازان منع نکنند و باطریق حفظ حیات او نمایند پس اگر مزاج باعتدال آید علاج معتدل متوسط از علاجی که مذکور شد ترک نکنند و اگر مزاج اعتدال نیابد بر طریقه مذکور زیاده نکنند چه حفظ حیات اولی از معالجه علت با این حال

علاج استرخا و فالج دموی و درمی و غیره

اگر استرخا بسبب خون باشد فصد کنند و خون بدفعات گیرند باعتدال تمام بعد تنقیهٔ غلبهٔ دم و باقی تدابیر هر چه در علاج امراض عصبی دموی گذشت

بحسب احتیاج بکار برند وانچه در علاج فالج باحرارت مسطور شد بعمل آرند وصاحب اقتباس گوید که اگر بسبب سدهٔ خون ملغمی بود وفصل وسن وهمه هم بران دال بود دوا تیز مساعدت کند باید که اول فصد قیفال کنانیند تا سه شبانه روز اگر ممکن نیست قسمی از غذا دهند که روز چهارم خود بخود جهت گرسنگی تفتیح سده میشود حاجت بتدبیری دیگر پیش نمی افتد وبعد ازان غذائی دهند که بجوهر لطیف باشد ودر اثر قوی بود ودر خالی از تفتیح هم نباشد مانند شوربای بچه مرغ که چندین روز ان افتاده باشد با نان تنک دهند ودیگر گردن دروی روغن گل بماندی روغن شیخ صنعان آمیخته بالندو بجای آب برگلاب وبعرق شاهتره اکتفا نمایند واگر حاجت بتنقیه آید مسهلات مناسب خون مع مقویات دماغ بکار برند واگر بسبب قطع عصب افتد لاعلاجست واگر بسبب ورم گرم بود که در نخاع واقع شود فصد کنند اگر مانعی نبود وگویند که تا غلبهٔ خون متحقق نشود بر فصد اقدام نکنند ودر ابتدا نوفل صندل الاقاقیا مامیثا ودیگر ادویهٔ مثل کشنیز وبرگ انگور وخرفه وبید هر چه ازان بهم رسد آب عنب الثعلب یا گلاب ضماد نمایند واز جمله گویند که اگر بدن ممتلی باشد ادویهٔ استعمال نکنند مگر بعد تنقیه از خلط غالب ودر تزاید هر چه رادع ومرخی باشد مثل آرد جو وکشنیز تر وروغن گل آمیخته بلعاب اسپند ودر انتها واخطاط مرخیات محلله چون گل خطمی ومالونه وبرگ چغندر با روغن گل وموم مصفی آمیخته استعمال نمایند ومحل استعمال این ضمده درم ست نه عضو مسترخی واگر قدم باشد بر عضو متورم حب الغار سیعه خشک مرجوزالسرو زعفران جند بیدستر شب یمانی در روغن قسط که موم یا پیه دران گداخته باشند آمیخته استعمال کنند وتضمید بافسنتین وحرمل در زهره گاو مجربست ودر ورم صلب سودا وی بستن صفحهٔ اسرب وتضمید جدوار وتنزوی خطائی نافع واگر سبب استرخا ضعف بود انچه دفعة عارض شود دلیل گسستن عصبست وآن لاعلاج بود وانچه اندک اندک وبعد یکروز یا دو سه روز ظاهر شود بر ورم عصب وانصباب مواد دلالت کند درینصورت تنقیهٔ بدن کنند بفصد ومسهل وادویهٔ محلله ومقویه چون مروجاد شیرخ وجند بیدستر وفربیون با موم ویا پیه وروغن گل آمیخته بر جای سقط یا فصد بر مبدأ عصب عضو مفلوج بچسپانند وگل سرخ فاوانیا قسط تلخ هر یک دو مثقال موميائی دارابی زفت رومی هر واحد یکمثقال برگ مورد مغاث هندی یعنی میده لکرطبی هر یک دو نیم مثقال موميائی وزفت را در روغن گل بگدازند وباقی ادویه کوفته بیخته آمیخته روغن بان وروغن زرد هر یک او قیه بیامیزند تا مثل مرهم شود نیکوگرم بر موضع ضماد کردن نیز نافعست ابو منصور گوید که اگر فالج از ضربه افتد بر عضویکه ضربه واقع شود این ضماد کنند آرد حلبه حب الغار حب المحلب مغز تخم بید انجیر مقل سیاه اشق پیه بط موم روغن بهوسن صاحب کامل گفته که جالینوس در کتاب خود در علل اعضای باطن ذکر کرده که شخصی را فقدان حس از خنصر وبنصر ونصف وسطی گردید واطبا معالجهٔ او با صناف ضمده بران انگشتها کردند وصحت نیافت ومن سبب او پرسیدم گفت که در سفر میان زمین بودم وشام از چهار پا افتادم وهر دو شانه ام بر زمین رسید پس معلوم کردم که آفت بعصبی رسیده که ازان حس بان انگشتها میرسد وآن بعد فقره سابعه از فقرات گردن رسته ومخرج آن عصب را درم در اول امر لاحق شده پس همان مرهم بران عصب نهادم وشفا یافت والیضا ذکر کرده که مردی از مرکب افتاد وپشت او بر زمین رسید روز سوم صوت او ضعیف شد وروز چهارم دست او ضعیف گردید وپاهای او مسترخی گشت وبدن او را آفتی نرسیده ومنفعت او باطل نشد بهر آنکه انچه از نخاع بعد گردنست بتمامه مسترخی شد وباقی عضلات مابین اضلاع مسترخی گردید پس اطبا اراده کردند که ادویهٔ وضعیه بر پاهای او بسبب سترخای آنها دهند برخبرهٔ او بسبب تعطل صوت او گذارند ومن ازان منع کردم وقصد علاج موضعی که بدان آفت رسیده بود کردم وبعد روز هفتم تخفیف یافت ودرم نخاع ساکن شد وآواز وحرکت پای او بحالت اصلی رجوع کرد این بود انچه خاطر نمود ذکر کرده ومن در ارجان بخانهٔ علی بن موسی حاجب سرداباد غلام او را دیدم که از چهار پایه افتاد ودو دران روز وروز دوم ضرر محسوس نشد وروز سوم دست راست او مسترخی شد وحس وحرکت او باطل گردید پس معلوم کردم که آفت بعصبی رسیده که بسبوی دست آمده یا از درم یا از انصباب بازده که مجری را مسدود ساخته ومعالجه او بوضع اضمدهٔ محلله ومقویه میان کتفین او کردم ودر اندک ایام صحت یافت صفت ضماد بذکور بگیرند حب الغار قسط قشار کندر بهر واحد ده درم میعه یا بسبه پانزده درم صبر مرکی ابهل جوزالسرو وج گل سرخ شب یمانی بهر واحد هشت درم زعفران جند بیدستر بهر واحد چهار درم قردمانا شش درم حضض امک گلنار اقاقیا سنبل بهر واحد پنج درم مصطکی شونیز بهر واحد هفت درم همه را با ریک سائیده با موم ودردی یا روغن نارد ین یا روغن قسط گداخته بر موضع ضماد کنند وشیخ میفرماید که در استرخا که از ضربه افتد علاج او دشوارست اگر عصب بسیار کوفته گردد امید نجات نبود وانچه ازان امید وار باشند آنست که دران ابتدا بفصد کنند وگاهی احتیاج بحجامت افتد اگر قریب عضو مضروب ومتورم آخذ در انحلال محاجم بنهند تا جذب خون ازان بجهتی یا بظاهر بدن کنند واگر سببش زوال فقار شود بر فقار پردازند وبقول شیخ خالی از فائده

ازند والی خمار را اگر قاتل باشد و اگر خلع مفصل سبب باشد بتدبیر خلع متوجه شوند و با ضمادهٔ قابضهٔ مجففهٔ ضماد کنند و مفصل را بموضع آن رد کنند اگر فائده نشود داغ دهند
و اگر از غلظ جوهر عضو باشد تلطیف او نمایند و اگر سوء مزاج سادج هم باعث این مرض باشد تدبیر پرسش تبدیل مزاج عضو است باضمده و کمادات دادن و معاجین مسخنه بنوعی که در
علاج امراض عصبه بارد سادج و یابس سادج مذکور شد و علاج سوء مزاج بارد سادج سهلست بخوردن ادویهٔ گرم مثل تریاق و مثرود یعنی مأکل شود و باشد که ضماد و روغنهای گرم
کفایت کند و اگر از این نوع بشرب آب سرد و یا شناوری دادن باشد از برای او حمام یابس علاج تمام ست و اگر از حرارت و یبوست باشد و جفاف عضو بران دلالت کند ترطیب یافته
و اشربه و اطلیه نمایند بنوعی که در علاج امراض عصبه یابس گذشت و علاج استرخای زبان و جمزه و مری مثانه و جز آن هر یک در مقام خود گفته شود و اگر استرخای بحرانی باشد
روغنهای معتدل الحرارة چون روغن بابونه و نرگس و سوسن و زنبق و بید انجیر و نارون بمالند و کذلک ادویهٔ مقوی عضو و مانع انصباب ماده مثل بابونه و اکلیل و مرزنجوش و رب السوس
و آب کاسنی و مانند آن که قدری تبرید داشته باشد آمیخته مالیدن مفید و روغن ناریل خوردن و مالیدن مجربست و گویند که روغن بلسان را درین باب منفعت عظیم ست
و خصوصا بهر گاه یکجزو ابده چند آن از روغنهای مذکوره آمیزند و این جمله بعد تنضیج و تنقیه استعمال کنند که تحلیل لطیف و ابقای غلیظ از ماده صعوبت نیفزاید مگر انجا که ماده
بسیار قلیل باشد و اگر بحرارت مزاج و رنگینی بول باشد از مسخنات احتراز کنند و بقول شیخ در فالج حادث بعد قولنج نفع میکند دوای جوزروی که در قرابادین مکتوبست و ادهان
گرمشدید القوه و کثرت الترکیب نباشند مثل روغنهای مذکورهٔ سابق و روغن جوزروی و روغن گوس و روغن متخذ از صمغ بلاط همه در تجربه بالخاصیه نافع یافته و خلقی کثیر
از ایشان بچیزهای مقوی و مبرد و مانع ماده انتفاع یافتند و علاج آنها که بادویهٔ حار کرده شده بود در مرض زیاد مگر دیده بود و این بهر آن بود که مادهٔ رقیقه بدان بنسبت
میشد و چون تبرید عضو کرده شد عضو ببرودت قوی گشت و حجم ماده کم شد و نوبت بمتلاشی شدن او رسید و واجب نیست که مبالغه در تسخین ایشان کنند بلکه احتیاج
آنست که ادویهٔ معونت بمثل بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و نعناع و فوتنج باشند و بدان بگیراد و یه که آمیزادنی تبرید باشد مثل رب السوس و تخم کاسنی و غیره نیز مخلوط سازند
که استعمال این اشیا نفع بسیار میکند مجوسی گوید که اگر استرخا از تشنج و خلع قولنجی مرکب باشد پیش نگاه کنند اگر تشنج امتلائی با استرخا مرکب گردد علاج واحد ست یعنی آنچه
در فالج بلغمی گذشت و بر اعضای منخلعه اضمدهٔ مرکب از ادویهٔ قابضه و مسخنه مجففه مثل کبریت و شب و عاقرقرحا و خردل و مورد خشک و مانند آن ضماد کنند و اگر تشنج بسبب باشد
نظر کنند اگر استرخا قوی تر بود اشیای مسخنهٔ مجففه مخلوط ببعض اشیای ملینه مع دلک شدید استعمال نمایند و اگر تشنج قوی تر و غالب تر باشد اشیای مخدره ملینه مخلوط به بعض
چیزهای مسخنهٔ مجففه مع دلک لین بعمل آرند و هر گاه تشنج و استرخا در اعضای مختلفه باشد در اعضای مسترخی استعمال دلک قوی و تمریخ بروغن قسط محلول با ندک بورق و اشنار
باید کرد و آب دریا سے شور که دران قدری شبت و مرزنجوش و برنجاسف و برگ انار و برگ فنجنگشت و خیری و مانند آن پخته باشند بر عضو فاطول کنند و اگر موسم گرما باشد در چشمه کثیر تی
غسل کنند و اعضا را بعضے خفاف بزنند و بر اعضای متشنج اضمدهٔ لینه چون ضماد معمول از لعاب بزرکتان و لعاب حلبه و بیه بط و بیه بالکیان و مغز ساق گاو و دوم و مانند آن
از اضمدهٔ ملینه که در باب ادویهٔ مصلبه مذکور گردد استعمال نمایند و اما علاج استرخا و خلع حادث عقب قولنج مشکل ست و صاحب ادویهٔ معتدله و بادویهٔ ممتزجهٔ بحرارتے و صمغ
بلاطی انتفاع یابد و قولس گفته که بسیار از ایشان باشیای مقوی اندک مبرد منفعت عظیم یافتند و من این نوع بدو سه کس دیدم و البوال ایشان مدام رنگین بود و اطبا مهارت
بعلاج از چیزی باز نمیکردند و بر دادن ادویهٔ حاره و تدهین عضو بروغن قسط ادامت نمودند و امراض حادهٔ مهلکه ایشان را عارض شد و من معالجهٔ ایشان بمالش روغن شبت
دو جزو و روغن بنفشه یکجزو بر عضو و نوشانیدن آب بادیان وزن چهل درم فلوس خیار شنبر هفت درم مالیده و روغن بادام شیرین مثقال یکجا نیم هر روز غذا از یاپچر مرکرده و منافع شیء

علاج فالج دبائی

بعضے متاخرین همینویسند که گاهی هوا متعفن موروث فالج میگردد و علامت فالج دبائی اینست که بیکبارگی در حال بسیار افتد و خصوصا بجانب قلب و بوی بد از دهان و مع سرخی چشم و بهوشی
و هذیان اول قی زنگاری و کرانی کند پس فالج افتد و همه آثار مذکوره بهر لحظه زیاده میشود و اکثر در روز اول یا سه چهار گهڑی برگ مفاجات میکشد و یا بروز سوم و چون از ایام مذکوره بگذرد
بصحت میانجامد و اکثر اشخاص را چنان اتفاق می افتد که اول اندک صفرای کرانی قی می اندازند و همان وقت بهوش میشوند و بعد دو ساعت که بهوش می آیند کلام شکسته و بی نظام مانند
هذیان کن در فهم نیاید میکنند و جانب چپ دست و پا بی حس و حرکت میگردند و بول و براز بند شود و دست راست برداشتنی جنبانند و هذیان تا روز سوم غلبه می کند و روز چهارم
هذیان و جنبش دست باز می ماند و بول و براز جاری میشود و بعد دو یا سه ساعت هلاک میگردند و علامت اچش اینست که اول قصه هفت اندام کنند و خون وا فگیرند که قریب بنشستی رسد

همان وقت بهوش می آید والا گلاب و عرق بهار نارنج دیخ پرورده بر رویش زنند که فی الفور بهوش می آرد و بدیان را که موقوف میسازد و پس وقت ظهر گاه سه روز زنند اگر اندکی بیهوشی و بدیان موجود باشد و شربت کیوژه و شربت اصول هر یک دو تولد در گلاب و عرق کیوژه و بهار هر یک پنج تولد داخل کرده بنوشانند تا هفت روز و غذا شوربای بچه مرغ که دران اندکی زرشک و یا انبه خام و یا آب لیمون کاغذی انداخته باشند بنوشانند صبح و شام و یکجا آب و العسل کم از گلاب و عرق بهار ساخته باشند بدهند و از زدم دیا شانزدهم تنقیه بدن بحب افادیه و قوقایای علویخان کنند و بفاصله سه چار روز مطبوخ اسقولوقندریون که دران اجزای تریاقیه باشند باضافه ریوند خطائی ناشته و سر و مکرر الیلچی بعمل آرند تا حصول تنقیه تام پس جهت تعدیل مزاج دوا را المسک معتدل زعفرانی و شربت یاقوت ایشان همراه عرق زرشک و عرق عنبر یا شربت تنبول علویخان و تخم شربتی داده تشنج و آن عبارتست از کشیده شدن عضو و فراهم آمدن آن پس بعضی اقسام او بر حال خود باقی می ماند و بعضی ازان بسهولت عود بسوی انبساط میکنند چنانچه در تشاوب و فواق و سرع مشهود میگردد و سبب تشنج یا ماده بود و یا غیر ماده مثل حرارت و یبوست یا شیء موذی پس آن سه قسم بود مادی و سببی و ایطاقی تشنج مادی در اکثر اوقات باشد گاهی سوداوی و گاهی ماده دموی نیز بود و این اخیر اعضل باشد هرگاه ماده مورم در خلل لیف عصب افتد و خون راه آماس کند پس عرض ازدیاد شود و طول او یکباره دیر باشد که بندرت صفرا نیز بطریق دم تشنج استلای آرد و در تشنج مادی یا ماده فاعله او مشتمل بر تمام عضل باشد و این تشنج بلا ورم بود و یا در موضع واحد حاصل شده یا بسبب او کند چنانکه تشنج در می از ماده منصبه بسبب ضربه یا قطع یا سبب دیگر از اسباب ورم افتد و گاهی تشنج مادی از ریح نافخ کثیف حادث شود و این از ان قبیل ست که بیشتر عارض شود و زود زائل گردد و این را عقال گویند و تشنج مادی بیشتر بسبیل انتقال ماده افتد چنانکه عقب خناق و ذات الجنب و سرسام عارض میشود و نهجی که استرخا در اعضا بحسب مبادی اعصاب او مختلف میباشد همچنین تشنج تحت گردن و در قدام و در خلف و در جهت و فوق گردن می افتد و ماده فاعل تشنج غلیظ و غیر مداخل در جوهر لیف میباشد و ماده استرخا بعکس این بود و تشنج رطب مصنوعات و سکاری و صبیان بیشتر افتد و گاهی از اعتماد بر بعضی اعضا در حالت انقباض آن بسبب انصباب ماده و احتباس او در ان عضو واقع میشود و گاهی بهمین سبب ضربه یا از حمل شیء ثقیل یا از خواب بستر سخت عارض میگردد و اما تشنج یا پس از فقدان ماده رطوبت و غلبه یبس باشد بسبب استفراغات کثیر یا بسبب مجففه یا جمود رطوبت پس عصب در طول و عرض هر دو بکاهد و آن گاهی بعد دوای مسهل افتد و آن بسیار دیست و کذلک عقب هر استفراغ و گاهی بعد حمیات محرقه و خصوصا در حمیات سرسام و عقیب جمیع کابات عنیفه بدنی و نفسانی مثل سهر و غم و خوف عارض شود و ازین کتر خلاص می یابد و بقول جالینوس هر تشنج که در حمیات افتد ردی نبود و این آنست که از تسهیل مواد در عصب و عضل عارض شود و خصوصا هرگاه بدن ممتلی باشد و گاهی اینچنین تشنج در حمیات بمشارکت فم معده افتد و قی آنرا زائل کند پس مثل این تشنج در حمیات سخت ردی نیست بلکه سخت ردی آنست که در حمیات محرقه و سرسام از جفاف عضل و اعصاب دماغ باشد و آنکه در حمیات مزمنه بسبب جفاف اعضای مذکوره و فنای رطوبت غریزی افتد گاهی تشنج یا بس بعید او باطل بسرعت شود و سبب او یبوست دماغ ضعیف بود و تابع او یبوست اعصاب باشد پس هرگاه دماغ را ادنی سبب مجفف رسد رطوبت از اعصاب و نخاع بسوی او رجوع کند و اعصاب بتکلف منقبض گردد بعده هرگاه طبیعت با فادهٔ رطوبت کافی اعانت دماغ کند اعصاب از روی اطاعت بانبساط عود کنند بتکلف و منجمله تشنج یبسی آنست که از جمود رطوبت افتد پس حجم او کم شود و عضو متشنج گردد چنانچه از شدت برودت و از خوردن ادویه مخدره مثل افیون واقع شود و اما تشنج ایذائی بسبب موذی باشد از داخل یا خارج پس عصب ازان نفرت کند و برای دفع او متشنج گردد و آن سبب موذی یا از سبب موجع باشد و آن بیشتر غلط حار لاذع بود و یا از کیفیت سمیه شدیده مؤذی بدماغ و عصب گردد و یا کیفیت غیر سمیه همچون برد شدید و تشنج که از خوف شدید افتد ازین قبیل ست بالجمله اقسام جزئیهٔ او مثل تشنج از خوردن خربق ست که او بعد اسهال سبب بیوست تشنج می آرد و قبل اسهال بباعث سمیت خود عصب را ایذای شدید رساند که منقبض گردد و تشنج افتد و کذا از خوردن افیون و شوکران و ازین قبیل ست تشنجی که بعد از قی غلط زنجاری بنابر نکایت فم معده دایما و انقباض دماغ نیز بمشارکت افتد و آنکه سبب انصباب صفرا بر فم معده قوی الحس افتد و آنکه سبب علتی در معده بهم رسد مانند بیضهٔ قوی سمی و این سریع البرسست زائل میگردد و بزوال سبب و تقویت معده و آنکه از گزیدن کژدم و رتیلا و مار بر عصبیه یا قطع عصب و عضله بانقطاع غیر تام یا کلیه که از غلط حاد اکال در عضلات افتد و آنکه در امراض معده و رحم و مثانه و دیگر اعضای عصبی بسبب ارتفاع بخار ردی مثل بخار منی و حیض محتبس واقع شود و آنچه از دیدان عارض گردد ازین قبیل ست و بدانکه از تشنج ردی آنست که خاص در لب و پلک و زبان باشد چه سبب او از نفس دماغ میباشد و هرگاه تشنج بدن بسوی قدام میل کند تشنج در عضلات قدامی باشد و اگر بسوی خلف زائل گردد تشنج در عضلات خلف باشد و هرگاه عضلات پیش و پس هر دو متشنج گردند تمدد افتد و گاهی تشنج چندان اشتداد کند که گردن پیچیده شود و دندان بر هم ساید

وبهر انکه از تشنج میرود بدن او بعد سوت گرم باشد بسبب قتل او بخلاف دیگر تشنج که تابع جراحت باشد قاتل بود و از علامات موتست در اکثر و از دلائل دال بر حدوث تشنج صفر و تقارب نبض بست اول بعده انتقال او بسوی تمدد و اختلاف در وضع و سرعت و بطوریکه ذکر کشیده باشد همچون رونده که سر او بکشند عرض او بکاهد و میان کشیده شود و در موضع مختلف باشد یعنی مرتفع و منخفض بود و هر کتهای اجزای او زیر انگشت مختلف باشد و سر محی رود در اکثر و طور حول و میلان و بچشمها انقطاع یاد شود و حی متنفس و نتواند که نفس بکشد مگر بالم بسیار و گاهی صاحب آن بدان مانند که میخندد و در اصل خنده نباشد و قبض شکم و بیشتر احتباس بول و گاهی عدم احتباس او و خروج او مثل مائیت خون با نفاخات و عروض فواق و سعر و صداع و رعشه و دوار زیرا مفصل گردان و در میان کتفین و نزدیک مفصل کمر گاه و آثار علامات رادیه در تشنج استلائی کثرت ریاح در معده بست و تمطی خصوصا اگر بادی شکم نفخ کند و در ابتدای تشنج باشد و ضربان عروق و اختلاج در شکم نیز از علامات رادیست و اردا و اعظم تشنج استلائی و فالج و لقوه و سکته آنست که بجوانان و صبیان و در هوای گرم و تابستان حادث شود و اقل بزیارت و اضعف او آنست که بمشایخ و در هوای سرد و زمستان اکثر و از دلائل تشنج حادث بسبب جراحات حاده و امراض مزمنه و از مندرجات تشنج یابس درجمیات عروض کجی در چشم و برهم شدن دندان و سرخی ست و یا سیاهی میان دو کشیدگی جلد سر و پیشانی و سرخی بول در ابتداء و بعده سفیدی آن و ضربان عین و شریان سر ست و گاهی شکم خشک یا منتفخ شود و قبل تشنج در خواب بترسد و رنگ بسرخی یا سبزی یا تیرگی میل کند و نفس محتبس شود و قبض طبیعت بود و این نوع مکتر علاج پذیر باشد اما تشنج که بالتهاب باشد اگر گرمی آن تب و طول مدت او بدان درجه باشد که طوبت اصلی را محترق و فانی سازد بلکه بسبب حرارت تب طوبت گداخته تشنج پیدا کند این تشنج از جنس تشنج یابس نباشد و علاج بسهولت پذیرد و بقرد و گفته که هرگاه انسان بالتشنج باشد و تب ربع از او حادث گردد از ان تشنج زائل شود و بول تیز و گرم در تشنج و تمدد ردی ست و علامت بودن سبب تشنج حرارت مسافج و از جنس تشنج خشک باشد و تشنج با خلاط ذهن و فواق نیز علامت تشنج ایست و کسی که در تب تشویره و سرسام یا بدو بول او با یکم ایدو با عرق بر سر او آمدن گیرد و چشم تاریک شود و نشان حدوث تشنج بسبب دویه احتشائیه داده خلق که در هنگام او منتقل به تشنج گردد از نبض ظاهر شود و مادهٔ ذات الجنب که در هنگام هیجان این نماید بران شدت ضیق النفس دلالت کند و تب شدید باشد و هرگاه مادهٔ سرسام در هنگام او منتقل تشنج گردد چشم زود زرد و برهم زدن و دهان سیاه بدان گیرد و بعده چشم حول گردان کم شود پس تشنج پدید آید تشخیص اقسام تشنج بطور راست خواهد آمد یعنی اول سوال کنند که مرض دفعة عارض شد یا بتدریج اگر دفعة بگویند دانند که تشنج مادی ست یا ابتدای آن پس فرق میان این هر دو چنان کنند که بر اسباب خارجی و مشروبات و خلل اعضای عصبانی نظر کنند یعنی از حال گزیدن جانور زهر دار یا خوردن اشیای سمیه یا قطع عصب یا وجود جرح لاذع اکال یا سرسیدن سردی شدید بر سر یا از تقدم وقوع قی گرانی یا زیادتی و وجود غثیان و حرقت در معده سوال کنند یا حال تقدم حدوث امراض معده یا رحم یا مثانه یا خروج دیدان از شکم و سیلان آب دهن و قت خواب دریافت نمایند پس اگر سببی از این اسباب معلوم گردد تشنج ابتدائی باشد و ایضا این قسم مع درد شدید و آفت ظاهر در دیگر اعضا پیش از تشنج بود و بخلاف دیگر اقسام تشنج که بادی درد نباشد و اگر باشد از تشنج حادث شده باشد تشنج از درد اگر سببی از این اسباب نباشد تشنج مادی بود و ایضا اقسام مادی را از عدم اجتناب عضو بسرعت رو دهن یا که بران مانند و دیگر علامات غلبه بر مادهٔ شناسند چنانچه زرد را بسرعت مفارقت آن و بلغمی را از ثقل و کسل خصوص وقت حرکت و تمدد و جلد در عرض نبض لفاظ قارورهٔ و سپیدی رنگ آن و ترهل گوشت و نرمی و سردی و عدم تشنگی و بیاری خواب تقدم تدابیر مرادله بلغم مثل کثرت طعامهای غلیظ و راحت و کثرت حمام بعد طعام و کثرت سکر و سودا و را از زیادتی عضو و غلبهٔ اشتهای طعام و دیگر آثار مخصوصه آن و انچه از دردهای یا احیانا از دردم صفرا و افتد با آثار و اعراض مذکوره از وجود ثقل و جع و انتفاخ و تمدد عضو مذموم و سخونت چهره و درد موی و ضربان صرقت در صفرا و و جز آن که از لوازم جنس دردم ست پوشیده نیست و اگر مرض در جرحا سوال اول وقوع تشنج اند کی تدریج بیان کنند و در مجروح منشج بسبب سرعت جذب بنا بر عضو مذموم و خروج یا کمی دویه منشجه تشنج بسرعت وقوع استفراغات کثیر مثل اسهال مفرط و قی شدید و نزف الدم و عاف و غیره یا بسبب مخدره مثل امراض حاده و سمیات محرقه و مزمنه و سرسام یا سهر دائم و فکر دائم و یا شدت شباب قیا بجود در طوبت او از خوردن او یه مخدره اتفاق افتاده باشد تشنج یابسی باشد

علاج تشنج مادی

که تشنج استلائی و تشنج طبیعی نیز گویند اگر از مادهٔ بلغم باشد تدبیرش همانست که در علاج امراض عصبی بلغمی و فالج گذشت مگر در تنقیه مبالغه نکنند و خلط واجب التنقیه را بکبابگی مستفرغ نسازند بلکه استفراغ بتدریج و دفعات کنند یا دویه که سخت قوی نباشند و بعد تنقیه اسطوخودوس سوسنه المرنجبویه صغیر سرشته باعرق عنب الثعلب مفید ست و گویند اگر بالکیان سیاه را بخش کشند و بجامه بپاره و بال مرغ سفید سرشته بسبب پیچند و هر روز تا سه شب شود و آب بشل شود و دو شب مشده بر ابلیون و بر ناف ست و زعفران یکماشه مشک دو درخ

روغن گل و روغن بابونه هریک شش ماشه مالیدن برای تشنج و وجع عصبه نیز مفید است و مالش پیه شیر و پیه خرس و پیه گورخر و روغن احمل خان و مروج معمول آبزن علویان که هریک را قرابادین مسطور شد نافع و مجرب و قومی گویند که نهادن سنگ مقناطیس در دست مسکن تشنج و درد آنست و گزارش نیز نافع و گویند که بعد تنقیه تعاطی معجون جوزی و استعمال شربت انجیر و شربت عسل و حب علی سینا نافع و در تشنج که از پس تب لبب سیلان مادی افتد قی و مسهل کفایت کند و در تشنج مادی که در دهن و دندان نشاده نشود و تب هم نباشد بعد مسهل عود صلیب مویز منقی پرسیاوشان جوشانیده شربت دینار داخل کرده میدهند برای محافظت اعصاب از طوبات و رعایت نضج مادهٔ اعصاب و شربت دینار برای ادرار مادهٔ باقیه از مسهل ست بعده بملاحظه حرارت گلقند بجای شربت و شیرهٔ خیارین و عرق عنب الثعلب می افزایند لیکن شیاف یاسمین یا کرمادهٔ اعصاب میباشد و غذا شوربا و بجای آب عرق عنب الثعلب تا آرام اعصاب را ضرر نرساند بعد تخفیف اذخر مکی پرسیاوشان سپستان بهدانه تخم خطمی تخم خیارین گل نیلوفر اسطوخودوس رفای خشک جوشانیده دیاقوذا و بعده شیرهٔ عنب الثعلب گل بنفشه گل نیلوفر اسطوخودوس اصل السوس گل خطمی جوشانیده نبات میدهند و جدوار مکی عود صلیب و ج ترکی بروغن گل مخلوط نموده گرداگرد دهن مضموم ضماد میکنند برعایت نزلهٔ که در اعصاب النصاب نموده هر دو را بند کرده تشنج بهم رسانیده باشد و ضماد محلل و مرخی اعصاب می نمایند و ج ترکی و فرفیون سوده بر سر ب پاشیده بطرفین لهات که محل آفت باشد می چسپانند و گاهی دو تا یکی تشنج اعضا بهم میرسد مشابه بصرع میباشد شیر جات بارده و عود صلیب سوده میدهند عود صلیب بای بهدقه دوای سرد و تقویت دماغ معمولست و در اطفال برای رطوبت فضلی میدهند و در تشنج سودائی هر چه در علاج امراض مذکوره سودائی مسطور شد بعمل آرند بعده بمناسب حال بعد اقسام تنقیه مطبوخ خوب چینی اعلی الایچی خرد ابریشم خام برای تشنج مزمن کم بتدریج چون خوب سخت شود و از تحریک تمام بدنش حرکت کند و از ماده آتشکی باشد مجربست و بعضی گویند که افتیمون دو درم در نیم رطل شیر خیسانیده مالیده صاف نموده پانزده درم سکنجبین داخل کرده بنوشند و تا یکهفته بعمل آرند برای تشنج سودائی از مجربات و تشنج مادی گاز زده درم عصب افتد آنچه در استرخای مذکور شد و هر چه در باب ادرام عصب گفته آید بدان علاج کنند و رعایت هر خلط در تنقیه و تصمید ملحوظ دارند در آرزوی گیدگاه علامات غلیهٔ خون از دور عروق و غیره واضح باشند اول فصد کنند خصوصا اگر سبب امتلا شراب کثیر باشد و خون بسیار نباید گرفت بل بمقداری که ماده اندک کاهد و حکیم علی گوید که بعد فصد آب انار بیخوش و سکنجبین و گلاب دهند تلیین طبیعت با آبی مهندی مع جلاب و مانند آن کنند و غذای مبرد مثل سماقیه و حاصیه دهند و سوای فصد اینها بیرای اصلاح تشنج صفراوی مناسب است و ایضا در تو گی مع مفاصل مانا تصلق کنند و خون سوا پاوگیرند و شیرهٔ عناب لعاب بیدانه گلاب شربت بنفشه دهند و بعد تکمیل حرارت دوم روز عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب عرق شاهتره شربت بزوری بارد خاکشی بدهند اگر ضعف باشد خیرگاه و زبان گنجشکی افزایند و اگر شکایت در سر کنند لعاب بیدانه بیفزایند پس اگر ضعف بسیار بود دوا المسک همراه شیرهٔ عناب عرق عنب الثعلب عرق کاسنی عرق بادیان عرق گاوزبان شربت بنفشه بخورند و روغن گل روغن بابونه مالش کنند و بعد رفع ضعف از گل بنفشه سپستان خطمی گل سرخ گاوزبان سنائکی جوشانیده فلوس خیار شنبر گلقند قدری روغن بنفشه داخل کرده مسهل دهند اگر ضعف نبود مطولات مرخیه از کشک جو بابونه خطمی آرد حلبه و بنفشه و مانند آن بر مبدأ عصب استعمال نمایند و بر مرخیات صرف دقی اقتصار نمایند که در ابجاد و شدید بود و در بدان استلای شدید نباشد که بآن فوت حدوث درم بود و اگر چنین نباشد باید که مرخیات چیزی از مقویات مثل اذخر و گل سرخ و مانند آن برای تقویت عضو و عدم حدوث درم بدان مخلوط سازند و آمیختن بابونه بهمین مصلحت ست که آن مقوی عضو و محلل مواد ست و تشنج ریحی اگر بسبب غلظ انبخره بسرعت زائل نشود بتحلیل انبخرهٔ ریاحی روغنهای محلل مرطب بمالند

اقوال اکابر بر سودای از حکما نقل کرده که در تشنج استلائی شراب افتیمون او قیه در یک رطل شراب کهنه یک شبانه روز تر کرده صاف نموده و کذا ایرسای مطبوخ تنها و بشراب مطبوخ و کذا انزروت بروغن بید انجیر و کذا طبیخ کما فی ریوس و یا عسل و کذا تخم ترب سلیخه و کذا لحم قنفذ و دلدل تازه و مخ مجفف و کذا روغن بادام تلخ مخلوط بعسل و اصل السوس و کذا طبیخ حنظلیانا و کذا طبیخ عود و بلسان تنها و بروغن بادام و کذا بوزیدان و شتی ده درم در دو رطل آب جوشانیده تا یک رطل بماند صاف کرده با نیم رطل شکر قوام شربت ساده هر روز نوشیدن و کذا خون سنگ پشت و جند بیدستر نفع عجیب دارد و کذا حلیت هر روز بقدر بادام صبح و بنگام خواب شب و کذا کرنب مسلوق بزیت و لحم گوسفند و کذا طبیخ قنطوریون دقیق و کذا خلق سیاه و کذا زراوند مدحرج و کذا خصیة الثعلب خشک و دن عقب او شراب نوشیدن و یا بفلفل و شراب خوردن و کذا تخم اوبر دیا بیخ و یا برگ او مطبوخ و کذا بیخ سوسن سفید مخلوط بعسل و مرزنجوش و جند بیدستر و کذا با دروج و کذا بیخ اذخر یکمثقال و کذا زعفران کذا اسطوخودوس و کذا زنجبیل و کذا ایرسا و کذا سنا و کذا اشنه با عنصل مطبوخ و جلوس در آن و کذا تخم ترنجان شربت عرق آن داکل بقلهٔ او مسلوق نافعست و تمرخ ایرسا و گل او بزیت و یا بزرکتان سود و بعسل و مومیائی مخلوط بجند بیدستر و جاوشیر سخته و یا زیت کهنه ده درم فرفیون یکدرم مومیائی سخته بر قضا و یا بورق فربت کهنه و یا بزراب فلفل محلل ادهم بسا کنه بقضا و یا بروغن حنا و یا بروغن خیار اصفر و کذا شیر

روغن بان یا تخم ابل و یا روغن عنبر زرد یا تخم اذرون ضماد برگ بنفشه بشراب و یا بیخ بنفشه و یا جوز و یا مرزنجوش باریک سابیده بروغن کنجد و موم مزدوج یا بنفشه و یا بنک و یا الیه شگافته گرم کرده بر عضو متشنج یا مبدأ عصب عضو متشنج نهادن و هر ساعت گرم کرده باز بستن و یا خرقه بهول تر کرده نهادن کذا شرب ضماد بنفشه کتان و یا طبیخ خطمی و یا قنه و یا اوج و آبزن بطبیخ مرزنجوش بر گ خار و برنجاسف و برگ تره تیخ و شیح ارمنی و فطول آب بابونه و آفتسال آب چشمه گوگرد و سعوط و عطوس دهن دریا کندش و یا چند بیدستر و حقنه بخون سلحفاة و چند بیدستر که نفع بین می نماید هر واحد نافع و نیم او گوید که تعذیه بآب بخود سرخ بصعتر مطبوخ موجب منیت ابو سهل گوید که معالجه تشنج امتلائی بعلاج فالج کنند و درین کثرت مالش و ترنج بروغن قسط و روغن سداب و روغن قثاء الحمار زیاده نمایند و روغن کنکلانج و روغن بید بخیر بناء الاصول بنوشانند و در آب مطبوخ خشت و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار و حرمل و پودینه بنشانند و این ضماد کنند بگیرند زیت کهنه یکرطل موم سرخ دو اوقیه با هم گداخته در آن یک اوقیه فرفیون سوده آمیخته بسایند تا هموار گردد و موضع متشنج را بعد استحمام بآب گرم بمالند و دفع کردن در ریگ گرم تا گلو و یا در خاکستر گرم از نافع ست بوعلی مینویسد که صاحب تشنج رطب اگر ضعیف القوة باشد از اکل لحوم قطع نکنند و لیکن واجب ست که لحم او از لحوم یابسه مثل لحم گنجشک و کبک و قبره و تیهو باشد و اگر قوت ضعیف نبود غذای او نان بعسل و نخود آب مشبت و خردل سازند و لیعقاری بزیت و در غذای او فلفل داخل کنند و اما علاج تشنج بطبیب دیگر باستفراغات و منقیات قویه که در علاج امراض عصبیه بالغه مذکور شد مبسهلات و حقنهای حاده کنند و اگر علامات غلبه خون بسیار ظاهر نمایند و خصوصا اگر سبب امتلاء شرب شراب بسیار باشد و جملا محتاج الیه از خون یکبارگی خارج نکنند که اخراج او سبب تشنج یا سبب مرض دیگر که مقتضی اخراج او بود نگردد بلکه چیزی از آن باقی دارند تا مقاومت تشنج کند و بتحلیل حرکات تشنج تحلیل یابد و از علاجات او نشستن در آب حمامات و در زیت مطبوخ رو باه و کفتار ست کذا در اوجاع مفاصل مذکور گردد که آن سودمند ست و همچنین الوش بشحم کفتار و بروغن سوسن اگر تب نباشد و کذلک در طبیخ بیخ سگ و جلوس در آب مطبوخ عقاقیر ملطفه مثل قیصوم و برگ سعد و قصب الزریره و برگ غار و الطوخ معمول از بیخ شوکة یهودیه و تخم شوکة البیضاء و تخم شوکة مصریه و عصاره تمطر یون و قیق مفرده و مرکبه بیاشامند که طول مدت مقام در آن آب یا غیر آن سبب اضعاف قوت مغرست پس کثیر العدد بدل طولی مدت سازند و در زردی و مرتعشه نشانند و آنچه نفع میکند بمریض تشنج عام مبتلی طاعن و تمدد ماده را اینست که دفعة در آب سرد غوطه دهند چنانچه تفریط ذکر کرده که از این ظاهر بدن متکاثف میشود و حرارت غریزی در باطن منحصر و قوی میگردد و ماده را تحلیل میکند و هر بدن بسلامتی از خطر متحمل این تدبیر میشود بلکه بدن قوی جوان عظیم القوی در وحود در تابستان و قوی از این صحت یافته و محاجم بر موضعی که بسوی او انتهای و تر ممتد میشود بلا شرط استعمال نمایند اگر مرخیف باشد و الا احتیاج بشرط افتد برای دفع بعض مواد منجذبه چه اگر درین هنگام شرط نزنند اکثر بسبب ضعف سیاده ضرر رساند و مواضع محاجم گردن و فقار پشت از جانبین و اجزای عضلیه صدست و اما قدام مثانه و بر موضع کرده هنگام خروج خون بعمل آرند و باید که محاجم بسیار دهنه معا استعمال نکنند و رعایت حفظ موضع محاجم از سرد شدن نمایند تا بدن سرد نگردد و ایضا از علاجات او اینست که اعضای متشنج را برق بهوا گرکنند و از علاج او واقع بالطبع عرض تب چهارست فلهذا بالقراط گفته که عرض تب بعد تشنج بهتر از انست که تشنج بعد تب عارض شود و تب ربع درین نفع میکند بسبب تحریک او زود و کثرت تعریق آن و کسی را که ربع بود از تشنج کم افتد پس عرض ربع امان از تشنج ست و از معالجات عجیبه بچه برای تشنج اینست که بر عضو متشنج چکنی دنبه بچه بسیار بریان بگذارند تا آنکه بدو بسیار گیرد تبدیل نماید و در تشنج عام بدن قصد دماغ بجفیه از عطوسات نیز منفعت عظیم دارد و برایشان تجربه کرده شده که قلاده از پشم بسیار نرم دگردن انداز ند درد عنکام هر وقت بران چکانند و حمام بابسه نفع عظیم میکند و بر سنگ گرم که شراب انداخته باشند بنشانند و ایضا بپوش بسیار عرق او رند و از اضمده جیده ایشان هم معمول انند و اما فرفیون و جندبیدستر و موم زرد و روغن سوسن و مرارة الثور و روغن زردی و روغن گنجد و روغن گنجشک و لعاب جلبه و آزکمادات جیده ایشان نمک گرم کرده بر محارم عضب ست و آنچه ایشان را نفع میکند با دوران تخم بید ستر و حلتیت هر دو بعسل سرشته بقدر جوزه خورد نست که این تدبیر آرد و تشنج را فی الحال منحل میگرداند همچنین روغن بید با انجدان و العسل حلتیت و طبیخ حب بلسان ست و آنچه ایشان را نفع بسیار میکند خوردن تریاق و معاجین کبار ست و گاهی منتفع میشوند بتناول مدرات و این دواها نیز مجرب ست بیخ پنبه بست درم در دو رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند و چهار اوقیه ازان بگرم بروغن بادام مرد درم نوشند و این نفع میکند و خصوصا تشنج بسوی خلف را و گاهی بدل بیخ پنبه حب بلسان ده درم میکنند و سه اوقیه می نوشانند همچنین بعد چهری و از ادویه شدید النفع خوردن جاوشیر ست مرد قوی بمثقال و متوسط بلکه ضعیف قریب ربع درم ازان بخورد و دران هنگام رعایت معده کنند که آن ضعف شدید معده ست و ایضا حلتیت بقدر کرسنه در چهار درم اوقیه عسل و همچنین

این همه بطبیخ زوفا و طبیخ انجدان خام رانیده شود و اما جند بیدستر در نفع بیشتر و در ضرر کمتر ست و شربتی ازان قدر دو ملعقه تا سه ملعقه بهت آنرا در دفعات بسیار بخورانند تا آنکه دران دفعات شرب آن بقدر مذکور برسد و آنچه دران کمتر ضرر دارد خوردن بعد طعام ست بهر نحوی که باشد دران خطر نیست و از معالجات او ست مالش بروغنهای قوی التحلیل مثل روغن بید انجیر وغیره که در قول ابو سهل گذشت مع جند بیدستر و عاقرقرحا که این بسیار نافعست مالیده داخته در روغن گس و این روغن همانند صفت آن بگیرند روغن نارد و روغن حنضض هر واحد قسط موم دو اوقیه جمله حما مایغه مصطکی هر واحد اوقیه فلفل فرفیون هر دو احد چهار مثقال سنبل اوقیه بروغن بلسان اوقیه بدستور جمع کنند و بستعمال دهند فرفیون در ان بسیار نافعست و اما تشنج مرضعات را تصمید مفاصل ایشان بعسل کردن زعفران پنج سوسن و انیسون سی شته باشند کفایت باشد و پنج سوسن زیاده از انیسون باشد زعفران اندک ازان و مدام اعضای ایشان را بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و حلبه بمالند و گاهی روغن بابونه تنها نافع دهند شراب کباب ارباب تشنج رطب را نافع بود و مثل تمر تحلیل آن میکند و شراب بسیار آنرا مضر ترین چیزها ست و باید که اندک و کهنه در مزاج اندک آنرا بخورند و بدانکه چون تشنج بعام بدن باشد سوای اعضای روی اطبا قصد باستعمال اضمده و مرهمات قهاری کنند و اگر تشنج در اعضای وجه نیز باشد معذلک قصد دماغ می نمایند و اگر تشنج از مشارکت معده باشد و علامات مذکوره یافته شود مبادرت بقی کنانیدن آن مفرض نمایند که آن گاهی صفراوی گرم یا غلظ عفن قی میکند و فی الفور صحت می یابد صاحب کامل گوید که علاج تشنج حادث از امتلا سهل بود و شفای او سریع باشد و باید که در اول صدور آن باستعمال حقنه ابتدا کنند و غذا لطیف دهند و تریاق کبیر دو دانگ تا نیم درم با آب مطبوخ شبت و بیره خورانند پس اگر قاروره پخته باشد مارا الاصول که در فالج مذکور شد بیارج فیقرا و اندک روغن کلکلانج یا روغن قسط بدهند و بعد ازان حب اصطخیقون مرکب از تریدو حب النیل و صبر و شحم حنظل و سقمونیا پس حب منتن بخورانند و استکثار در استفراغ حاصل تشنج نشاید و بمقدار یکه احتیاج استفراغ آن باشد بگیرند نکنند بلکه بدفعات اندک اندک اخراج نمایند تا قوت ضعیف نگردد و بعد تنقیه بدماغ عزیمه که در فالج مذکور شد بعمل آرند و معده و سر او بکماد گرم مثل آب مطبوخ بابونه و شبت و بربخاسف و مرزنجوش و برگ ترنج و نانم کمید سازند و عضو متشنج را بروغن بلسان و یاسمین و غیره که در قول ابو سهل گذشت دران جند بیدستر و فرفیون انداخته بمالند و دران مطبوخ حشایش مسخنه مالش نشانند و مالش عضو بروغن نارد و روغن محلول بجند بیدستر و فرفیون و عاقرقرحا نمایند که این قوی المنفعت ست و مالش بدان او بچیزی از بورق و فلفل و مویز مخلوط بعسل کنند و باب مطبوخ سداب و شبیح ارمنی و قیسوم و مانند آن آنرا بشویند و بدن را در حمام نخرقه درشت خوب بمالند و اگر از مداومت این تدبیر آثار صلاح ظاهر نشود بایارج جالینوس پس شاهدرا بطیوس پس تریاق فاروق دهند صفت معجون نافع بگیرند بجاوشیر و حلتیت و عاقرقرحا هر واحد یکمثقال فرفیون نیم درم اشق یکدرم ادویه خشک را کوفته بیخته و صمغ را در آب سداب حل کرده بعسل کف گرفته بسرشند شربتی نیم درم در اکثر امراض بلغمی نافعست و اگر حلتیت و فلفل هر واحد نیم درم بشراب هندکز از ساکن شود و فاضل جالینوس گفته که جند بیدستر نافع تشنج استلائیست چون بخورند یا بر بدن بمالند و این از اکثر ادویه نافعتر ست بهر آنکه مقوی عصب و مسخن بدنست و بنج سوسن این را نافع ست و سعوط بمویهای سر در روغن نرگس تشنج استلائی را نافع بود و باید که استعمال ادویه حاره با حتیاط و حذر کنند اگر در انجا تب یا حرارت ظاهر یا فصل گرما و غیر آن از موانع باشد حذر جایز و ایلاقی مینویسند که در تشنج اگر قوت بر جا باشد طعام او نخود با کبد بران شبت و کرویا و صعتر پخته و آبکامه و غدول بریان انداخته باشند در روغن بزیت کنند و اگر قوت ضعیف باشد طعام از لحوم چکاوک و غیره کنند و اگر مارالحم با قوابل ملطف چون صعتر و شبت و کرویا و دارچینی سازند صواب باشد و تنقیه بادویه که در علاج فالج مذکور شد از حقنه و اسهال قوی و غیر آن کنند تا اعصاب پاک شود و در آب گرم و طبیخ رو باه و کفتار باده نشانند و کفتار الناگ از بهر آن گویند که چون پیر شود لنگ گردد و طبیخ گوشت گورخر هم سود دارد و در کتب قدیم طبیخ سنگ نیز فرموده اند صفت طبیخ رو باه نر بگیرند رو باه یا کفتار پیر را آنرا بکشند و در دیگ آب خوب بجوشانند و آن رو باه را بچنان دست با پوست و نا شکافته دران آب اندازند باشبت بسیار و نمک بیزند تا نیک پخته شود و از آن آب آبزن کنند و مریض را دران نشانند و آب گرم باید چنانکه دست دران قرار توان گرفت سه روز اول ماه هر روز یکبار و دوم سه روز وسط ماه و سه روز آخر ماه این طبیخ همین طور بکار برند و هر بار طبیخ تازه کنند و طبیخ عاقرقرحا مطلقه چون پودینه و شتی و حرمل و شبت و مانند آن هم نافع باشد و نمک و حرمل گرم کرده بر اصل عصب آن عضو نهادن سود دارد و جند بیدستر و حلتیت و غیره همه اندر بار العسل باید داد و یا در طبیخ مزوفا یا در طبیخ انجدان و باقی همانست که در قول بوعلی سینا گذشت حجندی و ابن الیاس میگویند که تنقیه بدن از بلغم بر رفق کنند بحب ابارج یا حب صبر بعد انضاج غلظ بمنضجات مذکوره در علاج فالج مثل مارالاصول و شربت او مثل جلاب با بنفشه و با دیان و انیسون و اصل السوس هر یک دو درم با گلقند جمله ده درم و غذا نخود اب شیر گرم در روغن حج زرد هند و مالش بدن بروغن بید انجیر و قسط و زنجبیل و جند بیدستر و فرفیون و نام و مرزنجوش و مانند آن کنند و طبیخ بابونه و شبت و صعتر و اکلیل الملک

فطول میماند زند و بجا و رس عصبوس و نمک تکمید کنند طبری گوید که در تشنج استلائی بارقند اسپست و جوارش ساعت منع کنند تا آنکه مزاج صاحب او گرم گردد بعده هر چب بخورانند
وارمینی جاوشیر نمک فلفلی هر یک دو مثقال درم سنبل الطیب تخم کرفس بادیان نانخواه جندبیدستر عصاره سوس ستمونیای مشوی هر یک نیم درم سکبنج شونیز سازج
هر یک یکدرم عرعل دو دانگ ادویهٔ خشک کوفته بیخته و صمغ را در اب کراث گداخته بسرشند و مثل عدس جبها ساخته بعد پریز دو نیم درم بدهند اگر مرض مشکل گردد
مازالاصول بروغن بادام تلخ هفت روز بنوشانند پس یک شربت دیگر ازان چب بدهند و اگر حالت عیضل کرده در احوال علیل تامل نمایند پس اگر در بدن اخلاط
یافته شود هفته مذکور در جمود و لیشر غسل یکدو دفعه بعمل آرند و مالش عضو بروغن ناردین و روغن قسط نمایند و بهترین روغنها که استعمال او در مالش برای این مرض دهد ام
این روغنست که اهل البصره آنرا بجموعه مسیحی ساخته اند بگیرند روغن خیری و روغن یاسمین و روغن بلم و روغن سوسن و روغن بید انجیر و روغن خسته مشمش و روغن خار
مساوی و بران اندک جندبیدستر دانند کی مشک انداخته جوش خفیف دهند و آنرا روغن مجموعه در جمیع امراض بارده استعمال کنند که اثر اعتدال نماید و در عضو بیحس
چنانکه روغن ناردین و روغن قسط احداث بیحس نمایند و اما استعمال غرغره و سعوط درین مرض بعیدست مگر آنکه تشنج در زبان یا در لب یا در حرکات چشم یا در اغشیه دماغ باشد
که دران هنگام واجبست استعمال کردن غرغره و سعوط و تکمید و تضمید بعد تنقیه بحب مذکور و حقنها و هم او گفته که شخصی را از رؤسا دیدم که در طعوم خوره مسافر
میکرد و شبی بخواب رفت و در ظاهر صحیح الجسم بود و چون بیدار شد کلام او بتمتمه بود و انچه میگفت مفهوم نمیشد و نه آنرا تاب بود و نه تغیر مزاج
و بر جماعت اطبا امراد مشتبه گردید و من حکم کردم که تشنج در عضل محرک لسانست و اشاره باستفراغ و غرغره و تنخاک یا یارجات کردم حفظ مزاج او
نمودم و بعد روز هفتم آن تشنج زائل شد و ازان تعجب میکرد حتی که آنرا از اسباب تشنج استلائی ثابت شد و از اسراف در اکل و جماع خود را باز داشت و ازان سالم ماند

علاج تشنج عصبی

که تشنج استفراغی نیز گویند هر چه از مرطبات در علاج امراض دماغی عصبی و عصبی یابس گذشت بعمل آرند و اگر ممکن باشد عضو مؤوف را در روغن گنجد یا مسکه
نیمگرم پیوسته غرق دارند و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول با شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت خشخاش قدری روغن بادام شیرین یا روغن گردیده
و مارالقرع و مارالخیار و آب بهدانه و آب انار شیرین با نبات سفید نیز مناسبت و بشیر زنان و روغن کدو و روغن بنفشه در روغن لبوب سبعه سعوط سازند و بمالند
و خرقه بلعاب اسپغول و آب خرفه تر کرده بر سر نهند و نوشیدن شیر خر و شیر بز و شیر زنان و شیر میش تازه در صورتیکه تپ نباشد و دوشیدن آنها بر اعضای تشنج زده
بغایت سودمندست و اگر پستان چکتی دنبه شق کرده بر موضع تشنج لزوم نمایند و بگذارند تا گنده شود پس تجدید آن کنند برای تشنج عصبی و امتلائی مجرب بست و قیروطی
معمولی مفید و اکاسنبل در روغن گنجد و آب پخته بر عضو متشنج بستن عجیب الاثرست و بنفشه و گل نیلوفر و گل خطمی و گل سداب گلاب و گل گرمل و برگ بید ساده کنیب بید
و جعشر هر یک نه تولہ گل حنا یکمیم پاو آب بهدانه و خیار و کدو هر یک پنج انار آب دهای شیرین ده آنار جوش خفیف داده آبزن نمایند در روز سرد چهار پنج بار بعده
روغنهای مذکوره را گاهویه مرطبه در گلاب جمع شانیده آبزن کنند نافع بود همچنین آبزن از تخم خطمی تخم خیارین گل خطمی گل خیارین غنچه گل سرخ گل بنفشه هر یک
پنج مثقال برگ عنب الثعلب برگ کدو یا جزادهٔ آن و جزادهٔ خیار یک بید برگ خیارین برگ خطمی هر یک ده مثقال جو مقشر دو کف در آب جوشانیده
صاف کرده استعمال کردن و بعد خروج ازان روغن بابچه یا روغن بنفشه بادام بر بدن مالیدن و آبزن علویخان و ضماد ایشان نیز انفعست
و جلوس در آبزنات وقتی جائزست که تپ نباشد و اگر با تب باشد بتر طبیب شدید دماغ و عصب و عضلات علاج کنند و عروقات شدید
التر طبیب اختیار نمایند و در خانه بسر و سکونت کنند و عناب گل بنفشه تخم کاسنی سپستان جوشانیده صاف نموده لعاب اسپغول
و بهدانه شربت نیلوفر داخل کرده بیاشامند و گویند که از آب نیلوفر که دران شربت نیلوفر حل کرده باشند هیچ چیز سریع تر و در تر طبیب نیست
و بهر گاه دران ادویه نفوع مشمش تر کرده باشند قوی گردد غذا شوربای بابچه گوسفند و بزغاله و اسفاناخ بروغن بادام شیرین و خلوف و حریرهٔ
تشاسته گندم و نبات و روغن بادام و مزورهٔ ماش با مغز بادام و کدو و بالنگ خرفه و سرخ با ندک برگ کاهو و کشنیز بیانه و یا گوشت گوسفند یا بزغاله
مذکوره دهند و بهیچ نحو شوربا گوشت و چوزهٔ مرغ بیادام و پسته ذخیره هر چه مطرب باشد استعمال نمایند و تشنج یابس کمتر از رطوبت باشد لهذا جلوس در آبزنات

که در تشنج امتلائی گذشت اقوال مهره سوید گوید که در تشنج یابس تر بعد از ضماد زوفا طب تنها و بشم اندر و شیر خر بیرون روغن کنجد و ضماد کنجد سوده و با لعاب بهدانه و روغن بادام بر قضاء غلا بشیر مقشر و شکر و شراب ریحانی ممزوج با آب بسیار هر دو اصدق نافع تشنج یابس ست صاحب جامع گوید چیزی که در تشنج یابس علامتی نیکوتر از این تدبیر ست که در آب و روغن نیلوفر نشینند و حلق موی سر کنند و با بهاء و لعابات مع اشیای ملینه ضماد نمایند و در خانه باید که در ان عرق نباید سکونت در و در مثل بنفشه و نیلوفر خواب کنند و روغن بنفشه و مغز ساق گاو و پیه ماکیان و موم سفید همه بر تش بگدازند و شیر زنان یا شیر خر چندان بر ان چکانند که احتمال تشرب آن ننماید پس بر سر و فقار گردن و اعضای متشنجه بمالند و هر گاه درین قیروطی روغن کدو یا آب او و روغن نیلوفر یا آب او را فزایند قوی تر گردد علیسی گوید که تشنج یبسی به نمی تواند شد و بهر حال معالجه باین طور نمایند که بشیر خر مضروب بروغن بنفشه قطول سازند و بشیر خر مضروب بروغن نیلوفر و روغن کدو و شیر زن سعوط کنند و در ابیکه در ان بابونه و بنفشه و برگ کنجد و برگ نیلوفر و کاهو جوشانیده باشند قطول کنند و مریض را در ظرف پر از روغن کنجد نیمگرم بنشانند و ترطیب زبان او دائم بلعاب بزر قطونا و لعاب بهدانه و روغن کدو و آب انار شیرین نمایند و ضماد مرتب از آرد جو و خطمی و بنفشه و شیر زنان بر سر کنند و اگر قبض طبع باشد خیار شنبر و انجیر را در اب پزند تا بقوام ایند و بران روغن بادام انداخته بنوشند و یا حقنه بلینه استعمال کنند و اگر طبع قبض نباشد و تپ موجود بود ماء الشعیر مطبوخ بماء القرع بنوشند و اگر تپ نباشد شیر خر ماشکر و روغن بادام شیرین بیامیزند و بر موضع متشنجه آب مطبوخ بورک تان و ریشه خطمی و اصل السوس و بابونه و پوست کدو و نیلوفر و جو مقشر نیکوفته بر بزند و مداومت استعمال شوربای چرب و آبزن و روغن و اغذیه مرطبه و شراب اندک ممزوج آب بسیار نمایند شیخ میفرماید که اگر تشنج از یبوست باشد علاجش صعب ست و اوفق علاج لواآبزن و مالش روغن مرطب عقب آنست بمرات اگر تپ نباشد بنحوی که فتره البته نکند و بتدهین جمیع مفاصل تعهد نمایند و اگر تپ نبود آبزن از شیر سازند و الا از ابیکه در ان برگ بید و کشک جو و بنفشه و نیلوفر و کدو و خیار پخته باشند و یا آبزن جلد از اب کدو و یا آب خیار و یا کل آبزن از گلاب که در ان چیزی از این اشیا پخته باشند و یا آب هندوانه و یا آب بید و مانند آن مرتب سازند و چون حقنه از این آبها و روغنها و مطبوخات رطبه و مسهله سازند شدید النفع باشد بر مفاصل و بر منابت عضلات روغنها استعمال کنند و تغریق بعد تغریق مع عنایت بدماغ بسیار و ترطیب بدانچه در ترطیب دماغ معلوم شده باید کرد و شیر تازه خوب بنوشانند اگر تپ نباشد و ماء الشعیر و ماء القرع و آب هندوانه و جلاب اگر تپ باشد یا نباشد و اگر بچیزی از این اشیا اندک شراب ابیض رقیق برای تنفیذ ممزوج سازند بهتر باشد و همچنین آب او ممزوج باندک شراب کنند و باید که بر این علاج مداومت نمایند بغیر تهیک بالزوم ریاضت و اگر ممکن باشد همه بدن او را در روغن نیمگرم غرق سازند و بمرطبات از ادهان و عصارات سعوط کنند و ترطیب راس او بمرطبات مذکور سازند و باید که شب وقت خواب لعاب بزر قطونا و روغن گل یا بادام استعمال کنند و خوردن ترنجبین ایشان را تا مفعست و خصوصا اطفال را و اگر نتوانند ضمادات را دهند ابن عباس گوید که اگر تشنج از قبیل استفراغ باشد عسر البرء ست و نمیتواند کرا صلاح یابد الا سیما هرگاه با وی تپ باشد و فاضل جالینوس گفته تشنج که از تکیس حادث شود علاج قبول نمیکند و به نمیشود الا آنکه تدبیر صاحب او بتدبیر مرطب سازند پس اگر از انجا تپ باشد ماء الشعیر که در ان عناب و سپستان پخته باشند بدهند و اگر ماء الشعیر در اب کدو بپزند در منفعت بالغ تر باشد و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول باندک روغن بادام شیرین در روغن کدو بنوشانند و مسح زبان او با بین لعابات مع روغن بادام شیرین کنند و آب انار شیرین بر روغن تخم کدو و روغن بادام شیرین بنوشانند و ماء القرع بشکر طبرزد در روغن بادام بدهند سعوط بروغن تخم کدو و روغن بنفشه و بارزن نیلوفر و مانند آن کنند و اگر تپ نباشد شیر خر بنوشانند و اگر میسر نشود شیر بز و قتیکه بدو شند بنوشند و بر اعضای متشنجه شیر زنان یا شیر خر و الا سیما بر سر بشدت و بطریق مرتب بزر لعاب قطونا در روغن بنفشه سازند بر سر گردن او و اطی و روغن بنفشه و آرد جو و بنفشه خشک کوفته بیخته لعاب اسپغول مرشته ضماد کنند و آب مطبوخ بنفشه و برگ کاهو جو مقشر کوفته بر بدن ریزند و اگر ممکن باشد که مریض را در ابزن بنشانند که در ان روغن بنفشه نیمگرم یا شیر تازه باشد اول و آخر آن بعد از انکه ماء الشعیر یا بیض خریا یا لعابات بر روغن بادام شیرین در روغن تخم کدو داده باشند بسیار نافع بود و بر روغن بنفشه یا روغن تخم کدو یا روغن نیلوفر یا روغن بادام مضروب شیر خر یا شیر زن بدن بمالند و غرقه در ین آلوده بر سر نهند پس اگر اعضا نرم شود و آثار صلاح پدید آید بر ین تدبیر ادامت نمایند و اگر [illegible]

وکلقند بیکوفته و سپستان بیخته و خلمی و اکلیل الملک و بزرکتان و بیدانه و پوست کدو و تخم آنکی کوفته و مانند آن داخل کرده و بران بعض روغنهای مرطب مثل روغن
انداخته باشند بعمل آرند و بقدر حاجت ازین حقنه نمایند و ایضا موضع متشنج را بروغن بنفشه مع مغز ساق بتوموم سفید یا پیه یا کیان یا بط و پیه خنزیر تحمیر نمایند
گداخته بمالند و مکرر لزوم موضع بالیه مغیر مسلحه نمایند نافع باشد و ایضا مالش از پیه خرس و پیه مرغابی نفع بین کند و این ضمادها نفعست بگیرند کنجد و بزرکتان و مطبه
هر واحد یکجزو دیار یک بسایند تا مثل مرهم شود و پیه بط سه جزو مخلوط ساخته اند کتیرا سوده آمیخته مثل مرهم ساخته بر عضو متشنج ضماد نمایند و هرگاه در بعض
اوقات طبیعت قبض کرده تلیین بفلوس خیار شنبر و تربخبین در طبیخ عناب و سپستان مالیده باید کرد و غذا باید که با پچهٔ حملان و جدای بیض و اکارع خنازیر و لحم
حنانیض و اسفانخ و سرمق و چقندر مطبوخ بروغن بادام و ماهی رضراضی تازه مطبوخ بطور اسفیدباج یا بجریره معمول از مغز کندم بشکر طبرزد در روغن بادام
و بیضه نیم برشت باشد و از فواکه انگور و شفتالو و انار شیرین و مانند آن و هندوانه و از اشیای یابسه مثل سرکه و نکسود و نمک و عدس منع کنند خجندی و غیره نوشند
که ترطیب بدن باشیای مرطبه مثل نوشیدن شربت خشخاش و شربت بنفشه و خمیرهٔ آن و ماء الجبن و شوربای لحوم چرب از قرایح و جدی و حملان و جلوس در طبیخ گاو
و برگ کدو و بنفشه و نیلوفر و خلمی و برگ خشخاش با تخم خشخاش و برگ چغندر و نطول بدان و تمریخ عقب آن بقیروطی معمول اندروغن بنفشه و موم سفید و کتیرا
باید کرد و لحوم سریع الانهضام مذکوره بخورانند و آب نیمگرم بر جسم بریزند و شیر خشت بخورانند که از تربخبین بهتر درست طبری گوید که آنچه بدان علاج این کنند آنست
که اگر مزاج مریض متحمل باشد ماء الجبن بروغن بادام بنوشانند و بر طبیب غذای او کنند و اسفیدباجات باطراف و آب اکارع مطبوخ بجو و گندم در تنور لازم گیرند
و بگیرند موم روغن از روغن بنفشه و تسقیهٔ آن آب برگ خبازی و برگ خلمی و لعاب جلبه و لعاب بزرکتان و سفیدی بیضه سازند و مثل مرهم ساخته بر عضو دائم
تمریخ آن نمایند و لزوم جلوس در ابزن آبهای مطبوخ برگ بنفشه و برگ خلمی و برگ خبازی و بابونه رطب و فیلکوش و مانند آن که دران لزوجت و رطوبت باشد باید کرد
و موضع را لذ هوای سرد مفرط و حار مفرط محفوظ دارند و از اغذیهٔ حار و اغذیهٔ غلیظه منع کنند و ندیدم حذاق اطبا را که بمعالجهٔ این علت بعد استکمال
طبع صحت آن کرده باشند و صالح تر آنچه در امراین مریض عمل کنند آنست که تدبیری نمایند که بر حال خود باقی ماند و عضو لاغر بسیار نشود
و این بسیار صاحب این مرض را امر باحتقان از ادویان مثل روغن خیری و روغن بنفشه و روغن اکارع و مانند آن باضافهٔ سیاه محلله میکرد

علاج تشنج ایذائی

در ازاله و منع سبب موذی گویند مثلا آنچه از شرب چیزی سمی یا لسع عقرب و غیره باشد بخورانیدن تریاق تمانیه یا اربعه بگلاب و غذا نخود آب و بمبر مجمر یکه
در باب سموم خواهد آمد علاج آن نمایند و آنچه از خلط حادبود به تنقیه و تبرید عضو باضمده و نطولات و ادویان و غیره و بدانچه بهتر تشنج صفراوی مسطور شد پردازند
و آنچه از وجع عارض شود بتسکین وجع و قطع سبب آن کوشند و آنچه از برد شدید بود در روغنها و نطولات و کمادات گرم بکار برند و ادویهٔ حار خواسته و هر چه
بهر دفع ضرر سرما در اغر گتاب گفته آید استعمال نمایند و آنچه از ورم و قطع عصب یا از قی زکاری یا از انصباب صفرا و در مرض بیضه یا از
امراض اعضای عصبیه یا از دیدان عارض گردد تدبیر هر یک بموضعش بیاید ان شاء الله تعالی و بالجمله در شرکی هر نوع که باشد اولا علاج آن
عضو بعلاج مخصوص او و بعد ازان تمریخ عضو متشنج بادهان موافقه نمایند و اگر از مشارکت معده باشد مبادرت بقی نمایند که گاهی
صفرا حادیا خلط عفن پدید و فی الحال صحت یابد و در دیدان قتل و اخراج آن اولا و تجویف بیضم و تقویت معده و امعاء و تعدیل مزاج دماغ و تمریخ عضو متشنج بادهان مناسبه کنند

تشنج اطفال

شیخ میفرماید که اکثر صبیان را در حمیات حاره خفیفه و عند قبض شکم و در بیخوابی و کثرت گریه تشنج عارض میشود و سهل الوقوع در تشنج و سهل التخرج ازان میباشند
و کذلک از تشنج بایشان بسرعت خلاصی می یابند و باشد که طفل را بعد تب حاد محرق تشنج صعب افتد و خلاصی نیابد و طفلی که از هفت سال تجاوز کند و او را تشنج نیفتد
مگر از تب بسیار صعب و صاحب کامل گوید که اکثر تشنج استلائی عارض میشود بصبیانی که شیر غلیظ نوشند و ایضا این سبب کثرت تناول اغذیه و ضعف عصب
و لینت آن و سهولت تمدد او افتد و لهذا صحت ایشان سهل تر باشد از امور دالهٔ بر حدوث تشنج بصبیان تب حاده دائمه و سهر و قبض شکم و زرد ی رنگ

وسیاهی زبان و خشکی آب دهن و تمدد جلدست بالجمله تشنج که باطفال عارض شود حسب سبب در ابتدائی و بسیبی و ابتدائی آنچه گفته شد استعمال نمایند و بطفل بسیار خرد شربتها دایه را دهند و پرهیز کنانند و روغنها و ضمادها بر اندام طفل بکار برند و ایضا در ابتدائی بادیان دواشه عنب الثعلب با شعود صلیب با شه جوشانیده گلقند تولا لیده صاف کرده بطفل دهند اگر تب زیاده باشد اصل السوس دواشه عناب سبه دانه عوض عود صلیب کنند و کذا در ابتدائی اشیاء گرم بعمل آرند و روغن قسط در روغن بید انجیر سا لند و مرضعه را بجای آب با لعسل دهند و بنان و عسل یا بخوداب چوزهٔ مرغ و کبوتر غذا سازند و در تشنج بسیبی که بعد از حمیات و استفراغات حادث گردد و بتدریج پدید آید و این باطفال کم واقع شود علاجش بدستور تشنج بسیبی بزرگان از مرطبات کنند و روغن بنفشه و روغن بادام با موم سفید امیخته بر سر و مهره های گردن و پشت کودک پیوسته بمالند و تمامی بدن خاصه مفاصل را بآن چرب دارند و ایضا روغن بنفشه و غیر آن از روغنهای مرطب بر سر ایشان بسیار ریزند و تشنج استعمال تر نجبین درین باب میستاید اگر محتاج تلیین باشند بدهند و بقول گیلانی شیر خشت نیز حکم تر نجبین دارد و زبروازانست و اگر بسبب قبض طبیعت دیجوابی و گر یه بسیار افتد علاج آن تلیین طبیعت بود بنشیاف نرم و در تنویم آن کوشند و بهر حیله که آنرا فرتوت میدانند اسکات کنانند و اگر ضرورت باشد افیون بمرضعه و طفل دهند و در اراجوجه بجنبانند و اگر بسبب درد و ورم لثه بود که بوقت برامدن دندان پیدا شد بنا بر قرب باغ انچه کدو در تسهیل نبات دندان و علاج ورم لثه خواهد امد بعمل آرند و اگر بسبب ضعف و فساد هضم باشد و این اکثر بطفلان غریب افتد علاج آن باصلاح غذای مرضعه و طفل نمایند و جوارشهای معتوی بهضم خورانند در روغن بنفشه و روغن سوسن و روغن حنا مالیدن مفید بود و تشنج مزمنه که تشنج بصبیان بسیار افتد بسبب نرمی دماغ و اعضا و آنها و فساد هضم خصوصا وقت نبات دندان پس معالجه بدروغن بابونه ساده و روغن سوسن و روغن حنا و روغن خیری نمایند و تلیین طبیعت ایشان بحسب اقتضای حال کنند و غذا و آنها با غذای مرضعه سبک و مجفف و ملطف سازند

تمدد و کزاز

تمدد کشیده شدن عصب ست از هر دو جانب و راست ماندن عضو و کزاز گاهی تشنج چنبر گردن را گویند که آنرا به پیش یا پس خمیده سازد یا بهر دو طرف بکشد و گردن راست بماند و گاهی آنرا مراد ف تمدد خوانند و گاهی تشنج را نامند و جالینوس تشنج و تمددی را که از رسیدن سردی شدید و انجماد در طوبات عصب افتد کزاز خوانده ست و گاهی تمدد مختص بجمود عضل فقرات را نامند و کزاز زدی تر انست که از جمود عضل فقار پشت افتد و گاهی از جمود عضل فقار رقبه عارض شود و هرگاه این نوع در اعضای قوام باشد کزاز قدام گویند و هرگاه در اعضای خلف بود کزاز خلف نامند و هرگاه در همه تن باشد کزاز مطلق خوانند و بقول بقراط چون تمدد مرکب از دو تشنج ست یعنی خلفی و قدامی لهذا حاد تر و بحران او سریعتر از تشنج بسیط بود و تا روز چهارم که یوم بحران اوست خطر هلاکت دارد و اگر از چهار روز تجاوز نمود صحت می یابد و تشنج و تمدد در اکثر امراض دردناک نباشند و اسباب تمدد و کزاز همچون اسباب تشنج یا امتلا یا یبس یا ابتدای اعضای عصبیه یا ورم باشد لیکن کزاز و تمدد اکثر از ریح مدد افتد هرگاه بر تمام بدن مستولی شود و از غیجت صعب باشد علاج بدشواری پذیرد بخلاف تشنج ریحی که اگر احیانا عارض شود از یک عضو بیش نبود هرگاه ریح بر یک عضو غالب باشد و بدان سبب صعب نبود و ایضا در تمدد و کزاز ابتدائی مادهٔ آن اکثر بلغم و رطوبتست دخون و سودا نادر الوقوع پس رطوبت یا خلل لیفهای عصب دارد و خود بخود یا بمعاونت مبرد داخلی مثل خوردن افیون و غیر آن و یا خارجی مثل ملاقات برف و هوا و آب سرد و مانند آن که بدان برسند منجمد گردد و عضو بر صلابت باقی ماند و رجوع او با نقباض متشکل گردد و یا در طول لیف عصب و عضله بگنجد و آنرا متمثل سازد و بغیر نقصان در طول عارض شود و نفوذ مادهٔ کزاز که بر این صفت باشد شبیه نفوذ مادهٔ استرخا بود در انکه هر دو را تمدد جرم عضو در عرض لازم نیست مگر انکه مادهٔ استرخا رقیق مزمن بود و مادهٔ کزاز جامد صلب و منعطف و منقبض شدن ندهد و یا در بیخار دم یا و یا مادهٔ کزاز در وسط عضله یا وتر یا در عصبه واقع نشود لیکن در اصل و مبدا آن افتد پس عصب یا وتر در طول دفع کند و آن اقوا در انقباض نگردد و یا در بیخار دم عارض شود و حرکت انقباض را باطل کند و گاهی تمدد انتقالی از خلاق ذوات الجنب در سر سام مثل تشنج واقع شود و اکثر در بلاد جنوبی بسبب ابتلا و حرکت اخلاط و خصوصا در ایام خریف افتد و گاهی در بلاد شمالی بنا بر احتقان فضول و خصوصا در زمان عارض گردد و در تمدد و کزاز که از یبوست می افتد عرض عضله کم میگردد و طول در تشنج با پس بسیار و کم میشود و لهذا تشنج با پس از تمدد و کزاز با پس ردی تر میباشد و گاهی تمدد ابتدائی سبب مزاجی ماده یا غیر ماده در مبادی عضلات یا اوتار افتد و آن از الم و اذیت در طول بگریزد بر سبیل تمدد و تباعد موضع الم و این نوع از تمدد ضعیف و استرخای کثیر الاذیت سبب

ابتدای او تارنا یا عصب ایست معدد از خوردن دوای سمی که ضرر آن بعصب بسد و از گزیدن حیوان سمی و ضربه و صدمه عصب و عضله افتد و گاهی تمدد و کزاز عظیم قوی سبب
و داء السیاء افتد و گاهی مثل تشنج از سبب خفیف واقع شود و چون خدر امتلائی مسدد مسالک روح و اگر بعد خواب افتد و گاهی بواسطه یبوست غیر طبعی عضله
بسبب قلت قوت یا وجع او واقع شود چنانچه کسی را برسن بکشند یا چیزی گران بردارد یا برپشت بار گران نهد یا بر زمین سخت بخسپد و عضلها کشیده یا کوفته شود
یا ضربه و سقط بکوبنده عضله برسد یا قطع یا حرق نار موجع بود و گاهی با وجود این ماده بسوی آن بریزد یا ریح غلیظ ممدد دران متولد گردد یا از دیگر عضو اید بهمانا که
تشنج خاص باعضای ردی ردی بود تمدد که بپلک یا زبان یا لب افتد نیز ردی باشد و گاهی از کزاز نوع روی میبینی بعد حمیات لازمه مع قلق و گریه و هذیان افتد
و آن رنگ زرد و دهن و لب خشک و زبان سیاه و شکم قبض و بلغم خشک و متمدد باشد و این ردی ست و هر کزاز که از مضر پدید افتد و با آن خواق یا منغص و اختلاط عقل بود
قاتل باشد و کزاز اکثر بصبیان عارض شود و هر قدر که طفل خرد سال باشد بران سهل بود چنانچه در تشنج گفته شد و اکثر پیش از کزاز اختلاج در جمیع بدن و ثقل آن و ثقل
کلام و لکنت در زبان و صلابت در عضلات و در ناحیه فقار ظهر تا کمر گاه و عصر البلع و خارش در تمام بدن که از خاریدنش لذت نیابد عارض میشود و صاحب سیلیا قرحه
احشا را هر گاه در بول ریم اید و در پشت قشعریره معلوم شود و چشم تاریک گردد و بر سر گردن عرق اید دلالت بر حدوث تمدد قریب کند و هر گاه کزاز عام ابتدا کند
دندان بر هم نشیند و بیچ اق فرو نرود و روی سرخ گردد و درد شدت کند و چشم زرد و زرد بر هم زند و اشک روان شود و بعضی گویند که در ابتدای این مرض فواق او
در سر و در کتفین و پشت و بعضی را رعشه عارض شود و علامت مطلق تمدد آنست که عضو منقبض نشود و علامتیکه بعد از عروض کزاز بهم میرسد آنست که اگر کزاز
در قدام بود روی و چشم مریض مثل مخنوق باشد یعنی روی سرخ و چشمها بر خاسته و گاهی روی مائل بسبزی یا سیاهی گردد و سر او بسوی پیش کشیده بود و مع الکبیر
گردن که بچپ و راست میل نکند پس اگر تمدد در عضلات وجه و فکین افتد بیمار خندان روی نماید و اگر در عضلات صدر و تنفس بهم رسد ضیق النفس عارض
گردد و اگر در عضلات مثانه بهم رسد بر بول کردن قادر نباشد و گاهی بلا اراده بول کند و گاهی خون در بول اید بنابر انفجار عروق و گاهی فواق عارض شود
و اگر کزاز بسوی خلف باشد سر و شانه و باز و بسوی خلف کشیده شود و اگر تمدد در اعصاب معای مستقیم و عضله مقعد بهم رسد برازبی اراده ممتنع گردد یا منعدم
شود و قولنج بهم رسد و تمدد هر دو جانب در اختناق و سهر و وجع و دمائیت بول و کثرت نفاخات دران و در افتادن از چارپائی و در صدم قبول انقباض عضو
شریک باشند و در بارد بسبب غلبه سردی اکثر قولنج عارض شود و هیچ نوعی از انواع کزاز خالی از بیخوابی و درد خاصه میان کتفین نباشد و قارورهٔ صاحب
این مرض رقیق و نبض او صلب منشاری بود و طریق شناخت اقسام تمدد و کزاز از طب و بسبب و ابتدائی و ورمی بر قیاس تشخیص اقسام تشنج ست علاج
بقول شیخ علاجش بعینه علاج تشنج ست مگر انکه در علاج تمدد و کزاز از علاج تشنج مبادرت کنند و در هیچ حالی از حالات بر اعضا اگر از تشنج استعانت
استعمال نمایند و آنجا که علامات غلبهٔ خون و امتلای آن متیقن گردد و احتیاج بشرط باشد بر عضل گردن و فقارات و شر اسیف استعمال نمایند و هر گاه
بدن صاحب کزاز از شدت درد خواه از علاج عرق کند باید که از صوف مبلول بزیت یا غیر مبلول نشف کنند و نگذارند که عرق بر بدن او سرد شود
و موجب اذیت گردد و در زیت نیگرم نشانند که او قوی التحلیل ست و کنار یختن او بر گردن و جاوشیر تا یکدرم بحسب قوت دهند و ایضا علت استعمال کنند
و بهترین اشیا تمدد و بارد و رطب را جذب بید بستر ست باید که بدفعات متفرق بدهند و تعاهد نمایند و بعد طعام بکار برند بالجمله چون تمدد و کزاز امراض سردی
و فسردگی افتد تریاقات و ادویه حاره معتدله مناسبه بخورانند و بقول انطاکی شربت ریوند و مقل و صعتر را در کزاز نفع زیاده از تشنج ست و انچه در علاج کزاز
و تشنج بسیار نافع بود مطبوخ شبث ست که دران کفتار یا بچه سگ یا روباه انداخته بپزند تا مهرا شود و بیمار در یکروز دو بار دران بنشیند و روز دوم برابر و مالیدن روغن بید
مع جند بیدستر و کنابه کورخر و گوزن و شیر و خرس و کفتار و گرگ و دل تنها یا با دو پیز نافعست و بعضی گویند که در بن شحوم قدری از روغن نیت داخل کرده
مالیدن نافع کزاز و تمدد دست و حقنه بروغن سداب مع جند بیدستر و قطور یون و جمیع حمولات لازمه معاده که دران بورق و شحم غلظ و ماند آن باشد
مفید بود و اگر از حقنه امور مشروط دران معاش شود و بعد آن بشیر خر یا روغن زرد یا پیه البته تنها یا با یکی از شحوم مذکوره حقنه کنند و هر گاه صاحب کزاز را غذا دهند باید که
لقمه بسیار کوچک بدهند با بیضه نیم پخت خورانند و یا حریسه رقیق یا آب گوشت بنوشانند چه بلع بر ایشان دشوار میباشد و غذا از بینی برون آید و دلیت نباید

میگردد و اعضا و مقعد را بروغنهای مناسب مسح کنند و سعوطات و عطوسات مستعمال نمایند و روغن حنا از مرخات نافعه است و بهترین سعوط سعد و سوسیائیست بعضی روغنهای مناسب و قوی تب با طبیخ مزبل تعرق مکرر بایست و اگر عسر حرکت گردن و درد و تشنج عصبه و برامدگی گلوی پس بول باشد انیسون بنفشه عنب الثعلب بیخ بادیان بیخ کاسنی خبازی مویز منقی گل سرخ گاوزبان جوشانیده گلقند داخل کرده بعده بادیان پرسیاوشان افزود خوردن مفید و کذا طبیخ اسطوخودوس و غیره او دیگر خفیفه نوشیدن نافع بود و پنبه دانه و جاوشیر و نمک طعام و شونیز و جوز بوا هر واحد یکتوله در پارچه بافته دو لبسته در روغن بابونه و خیری برالتش نهاده آنرا ترنموده تکمید نمودن سود مندست و ایضا در کزاز مارالاصول و جوب منقی دماغ بعد نوشانیدن شهد در عرقیات پخته بدهند و اگر هنوز گردن بگوماند تدهین نمایند و تریاق فاروق همراه مارالاصول بدهند بعده بادیان بیخ بادیان بیخ قطن در عرق گاوزبان و غیره جوشانیده شهد داخل کرده بنوشند و بر روغن جند بیدستر مالش نمایند هرگاه گردن بکشاید و بحرکت اید حجامت بر گردن مع الشرط نمایند و اگر در کزاز بعد چهار دهم مسهل معمولی دهند و اندکی در گردن عارضه و درد کشش ران باقی ماند معجون سورنجان همراه عرقیات دهند و اگر بعد وضع حمل بسبب نوشیدن آب سرد بیمار کزاز پیدا شود بعد فصد صافن استعمال حب اغاراقی صبح و شام و مالش روغن قسط مجرب داؤد انطاکی و روغن بابونه هنگرم در شبانروز دوازده بار سود مندست و اگر بسبب احتباس حیض باشد اول فصد صافن کنند و بهمدران این مطبوخ نوشانند مشکطر امشیع فوه بادیان بادرنجبویه عنب الثعلب پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بیخ از هر یک نه ماشه پوست خیارشنبر سه توله پوست جوز یکعدد توله پرسیاوشان بیخ کبر انیسون هر یک هفت ماشه مویز منقی سه توله گلقند عسلی چهار توله مالیده صافی کرده بنوشانند و غذا شوربای مرغ بنان دهند تا حصول نضج و ادرار غون شود بعده تنقیه بدن و دماغ بحبوب مسهله مع اضافه برگ سنا یکتوله تولد زیوند خطائی تربد سفید هر یک نه ماشه خیارشنبر هفت توله شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه نمایند و بجای آب عرق بادرنجبویه نوشانند و شام غذا بدستور دهند صبح تربد معجون سیر علویخان نه ماشه ورق طلا یکعدد در پیچیده اول بخورند بعده مشکطر امشیع تخم قرطم تخم خربزه بادیان هر یک نه ماشه انیسون چهار ماشه اصل السوس مقشر پرسیاوشان هر یک هفت ماشه جوش داده شربت بزوری حار چهار توله حرف نه ماشه و یا تودرین پاشیده بنوشند همین نمط چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج معجون فلاسفه و معجون سیر علویخان بعمل آرند اقوال الاطبا سویدی گوید که در کزاز سکبنج شربا و مرو و غابر روغن بان و کذا اقحوان یطیبخ نخود سیاه مطیب بزیت و صعتر مجرب منست و شرب ریوند و یا قطور یون دقیق و یا عاقرقرحا بسکر و یا دهن اکارع مخلوط بلعذا هفت روز متصل و یا حلتیت بسداب و شراب و یانیم درم حلتیت بعسل و یا مثقال ازرق و یا فورس بفلفل و یا طبیخ بادیان بسکر و یا تخم کرفس بعسل و یا طبیخ شاخهای هلیون و یا تخم آن بسکر و یا طبیخ صعتر بعسل و یا مرقنخود سرخ مطیب بغن ادام مقشر یا زیت طیب و یا لحم سلحفاة نهری و یا بیخ انجدان و ملعقه با بیخ و قیه شراب عسل و یا قسط هندی و یا جندبیدستر بع درم هر بار یا شش درم بدرقات و یا طبیخ بیخ و برگ بادا ورد و یا زراوند مدحرج که نفع عجیب دارد و یا اکل خصیه الثعلب و بعده شرب شراب اسود و یا صدف بحری سوخته او قیه شاخ گوزن سوخته سه درم آب مرزنجوش سرشته بقدر بیضه خوردن و یا سکبنج و فقاح از خرد علک البطم و یا هوفاریقون دو درم بربع درم فلفل سیاه هفت روز متواتر و یا عنبر و کذا شرب و تمریخ قنه و یا روغن شونیز و یا روغن خردل و تمریخ بعاقرقرحا سوده بزیت کهنه آمیخته و یا روغن قثاء الحمار و یا روغن خیری اصفر و یا روغن سوسن و یا روغن قسط و یا قسط بروغن آمیخته و یا زهره گرگ بروغن بان و یا پیه سنگ پشت بحری و تکمید بنمک و سبوس گندم و یا صوف مرغی بدرزیت کهنه گرم ترکرده یا قطعه پند و یا روغن کنجد گرم کرده یا زیت گرم کرده در شانه پر کرده و یا آب گرم در شانه کرده و ضماد روغن سداب و جاوشیر معده و یا عود القرح با ریک سوده بزیت کهنه آمیخته بر موضع کزاز و یا روغن یاسمین و سعوط بحری و یا صفر و روغن سداب و یا روغن گس و یا زهره گرگ بروغن بادام و یا روغن شونیز و یا عنبر بروغن بادام و نطول بطبیخ عاقرقرحا و روغن آن و ادامت مضغ عنبر و گرفتن بعناطیس بدست و تعلیق شاذنج هر واحد ناقست ابن هبته المعد گوید که علاج امتداد تشنج فصل غلیظ بحقنه کنند و بعد ازان اسهال بدن بحبوب مسهله و یا رج فیقرا نمایند و بعد تنقیه گلقند عسل با اندک تریاق یا آب نیکرم دهند و تکمید سر و معده و باب مطبوخ مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار بسرکه ترجیح سازند و بدن را بروغن نارد ین بمالند و بصبر و آب مرزنجوش سعوط کنند و غذا مرغ زیریان با گوشت بره صاف شده و تحرز در علاج خایند که اکثر تابع این مرض فالج گردد محشی شرح اسباب مینویسد که در این مرض جاوشیر حسب قوت بخورانند اگر خوف فساد معده ازان باشد

بادی اشق یا حلیت بقدر دانگ سه هند دگاهی بعسل طبیخ مینمایند تا بلیغ او نمایند و مرکی بقدر یکنیم درم با آب طبیخ تند فا خورند و بر مقعد روغن سداب یا شیر طرح کنند و آبزن گرم خلی مانع بود بیخ جاوشیر و خلفل سفید و قسط تلخ مساوی بقدر یکنیم درم وقت خواب بدهند و این انتصاب نفس را نیز نافعست و استعمال تریاق فاروق بقدر یکنار با آب گرم بعد تنقیه بدن نافع و همچنین دارالمسک حلو و مرو شرود و لطوس و این حب ارجمانش تنقیه بدن و نفع بکزاز نماید اشق سکبنج جاوشیر مقل حرمل شحم حنظل صبر تربد سفیده بر پوست بلیله زرد از هر دوا سه درم یکدرم صمغ را در آب گذارند تا حل کنند و ادویه باقی را اسا سابیده بیامیزند و جمها ساخته از دو درم تا سه درم بحسب قوت مریض و حرارت هوا یا برودت آن بدهند و این قرص طی نافع تمدد و کزاز ست خواه از امتلا یا از یبوست باشد پیه گوزن و بلوط و مغز ساق گاو و شتر و چربی مکتی هر همه را گداخته موم سرخ اضافه نموده بر عضو بمالند و این معجون علوی خان اگر بعد تنقیه استعمال کنند در ازالهٔ کزاز و تمدد بی نظیر ست برگ سداب خشک جندبیدستر مرکی مشک حلتیت هر یک ربع درم فلفل از خر پودینه گرم حریر سکبنج جاوشیر مقل ازرق علک البطم هر یک یکدرم هوفاریقون محروش هر یک دو درم تخم شوکه بیضا دو مثقال تخم حرمل یکمثقال خصیة الثعلب سه درم زراوند مدحرج مثقال عاقرقرحا نک طرزد هر یک نیم مثقال کوفته بیخته صمغ را در عرق گل نارنج حل کرده با چهل درم عسل بسرشند و در ظرف آبگینه یا چینی داشته تا چهل روز در خاکستر چوب گز دفن نمایند شربتی از دو درم تا چهار درم با طبیخ عود بلسان و جغطیانا و بادیان و قنطوریون دقیق با آبزن و تخم کرفس و بلیون هر یک دو درم بشکر و عسل هر یک نیم اوقیه و چون الیه را باریک تراشیده با تش گرم کرده بر موضع کزاز بندند و هر ساعت تکرار نمایند و در شب و روز چند مرتبه عمل کنند کزاز شدید صعب العلاج بخشد و قرشی گفته که آنرا بر موضع کزاز بگذارند تا مستعفن شود پس تبدیل سازند و تکرار آن نمایند و شمیدن عنبر نافع کزاز ست و گویند که چون بیخه سائکر را طبیخ نمایند و بر عضو طلا کنند خدر و کزاز و رعشه را نافع بود و اسکندر گفته که داشتن حجر ارمنی در لف نافع کزاز ست گیلانی گوید که اولا اعضای منجذبه را بر هیئت مناسب و بر شکل اضداد حرکات غیر طبیعی حادث محفوظ دارند و بر روغن سداب یا بر روغن بیدستر مرکی و روغن قثاء الحمار یا بر روغن دیگر بمالند و شربت عسل بنوشانند و اگر یابس نباشد در حمام داخل کنند و در آبزن بحسب مزاج بنشانند و تدهین و تمریخ لین نمایند و باید که تغذیه بحریره معمول از آب خندروس و جوسازند و قرص لیع النقود بنوشند مگر آنکه تب باشد پس باید که مارالشعیر استعمال نمایند و حیله خواب آوردن کنند و امتداد حادث را امتلا یا از درم حار را علاج با استفراغ امتلا و معالجهٔ درم حار با دویهٔ خاص او نمایند و ایضا گاهی امتداد از قی شدید بضعف معده افتد و شرب طبیخ بیخ شوکه بیضا و تخم شوکه بیضا و تخم شوکه مصری آنرا نافع ست و بعضی عصارهٔ قنطوریون دقیق فقط می نوشانند هرگاه مرض امتلائی بود و اولی آنست که بطبخ اعضای ایشان نیز بطبخ قنطوریون و فطول بدل نمایند و اگر امتداد در پا بها باشد محاجم بر محز و فقرات سفلی نهند و اگر در هر دو دست باشد محاجم میان هر دو شانه و بر فقراتی که قریب ناحیهٔ علیاست و بر عضل که موضع او بلندتر از راس کتف ست بگذارند و باید که هر کسی را که استلای کزاز عارض شود در ابتدای مرض فصد عرق کنند و بر اعضای علیله صوف در زیت که سه یا در روغن قثاء الحمار مع جندبیدستر مرکی یا در زیت گرم بنشانند و بر عصب گردن بریزند و حجامت بشرط استعمال نمایند چه محاجم قارعه تحلیل میکند و حجامت بر گردن و جانبین فقار و بر سینه در مواضع کثیر اللحمات تحت ترقوه سیف و بر موضع مشار و گرده نهند و واجبست که اخراج خون از ایشان بقدری باید که بسیاری نباشد که موجب ضعف و اندک هم نباشد که موجب زیادتی مرض گردد و حکیم شریف خان بعد بیان این قول گفته اند که نزد او آنست که استخراج خون نکنند مگر بعد تیقن علامات غلبهٔ خون و مساعدت قوت و مزاج و نزد اکثر از اطبا کزاز از طبعیات کازه حادث میشود و بعضی الجبا دران بغیر تامل فصد کردند و مریض هلاک گردید

علاج تمدد و کزاز یابس

مارالشعیر بر روغن بادام یا شیر بر روغن بادام و نبات بنوشند و لعابات بجلاب و فطول با آب نیمگرم استعمال کنند و تر طیب یاسمن بنهاون پنبه بمبلول بشیر تر نمایند و باسن بدان بر روغن بنفشه و تغذیه بشوربای جملان و ماهی رمراضی نافع بود و ضماد از پیه بط و ماکیان و مغز ساق گاو و موم زرد و روغن کنجد نمایند و این آبزن علوی خان که در اطلاق بعض تصرف نیز کرده اند برای تمدد یبسی و کزاز کثیر النفع ست پانچه بزه کاکلی حمل بچه ماکیان و جوهر مقشر و لعاب بیدستان و لثیه و قطعات کدو و تربز و خیار و بادرنگ و بابونه و گل بنفشه و اسفناخ و برگ خرفه و برز قطونا و بهمانه هر یک بقدر معتدبه در آب خالص آب بید و عرق بید و مشک گلاب و آب انار شیرین و آب به شیرین هر یک بقدر حاجت بپزند تا مهرا گردد پس صاف کرده و روغن تخم کدو و روغن تخم تربز و روغن بادام قدر مناسب بدان افزوده بقدری دوغبان الزمان بگیرند و در باقی نیمگرم مریض را بنشانند تا سر و گردن مریض از آن بیرون آمده و یک غبان الزمان بر سر و شانه بریزند و شب وقت خواب باز دوان آب نیمگرم بنشانند تا که سیر گردد پس خارج کنند و غبان دوم بعد آن نیمگرم بنوشانند

دگر پیه بزو ناکیان و مغز سای گاو و الیه گداخته در روغن بنفشه آمیخته نشاسته سوده داخل کرده ببزند و بر عضلات ضماد کنند نافع بود و اگر طبیخ قبض باشد [illegible] مالیده بدهند یا بمغز خیار شنبر و روغن بادام و شربت بنفشه تلیین کنند و اگر قوت ضعیف باشد تقویت کنند لیکن اول باید مسهل داد که اکثر اوقات تمدد صبیان را عارض میشود بعد از آن بدرشیدن شیر دائم بر موضع و تمریخ او ببعض ادهان مرطبه کنند و ضمادهای مقوی سازند و آن مقول مشی مقرب گذشت و یا الیه تازه نشنه چند روز متواتر و یا مغز نشاسته گندم و پیه خنوی تازه و مغز ساق گاو و الیه گداخته و همه را بگذارند و با هم امیخته بر عضو نهند و یا مگذارند بر بزرگتان کوفته خمیر مصطکی و همین کنجد کوفته هر واحد دو جزو حلبه سوده یکجزو همه را در شیر خر بجوشانند و بران روغن کنجد یا روغن الیه ناخته مخلوط استعمال نمایند طبری گوید که تمدد اکثر اطفال صغار را هم میرسد اگرچه بعید نیست که بزرگان را نیز عارض شود و علامتش اینست که استفراغ بادویه کنند و باشیای مرطبه چون مارالشعیر و آب سپوس و آب کشک خبازی و آب کشک بزرقطونا در روغن بنفشه مطبوخ کرده و مانند آن مقنه نمایند و موم را روغن مرتب از روغن بنفشه و نیلوفر و خبازی و بزرگ خطمی و مانند آن بمالند و بر روغن بنفشه و شیر و خمیر همین معمول کنند و از المعجنه بر مرطبات مثل آب پالیز مطبوخ با جو در تنور و مثل آب با قلا برروغن بادام و مثل شوربا با اسفیدباجات بگردن حمالان شیرخوار و جدی و مانند آن نرم نمایند و اگر مرض متحل نگردد مریض را در روغن خیری یا روغن گل یا روغن بنفشه یا کنجد مفرد و مرکب با گرم نشانند و شیر خر و روغن بادام نوشانند و شیر خمیر از پستان بمکند و بر سر و صدغین شیر خر تازه بسیار بدوشند بعده از نبوا محفوظ دارند و اعضای او را بدست آهسته مسک نمایند و بشیر خر و روغن گل لزوم کنند و در تضاعیف شیر مادر خمیر و مخ بادام بموم در روغار طری سازند و آنرا دوایه که درین علت بدان علاج کنند و اثر نیک بخشد اینست که بگیرند شیر خر و در دیگ سنگی کرده بالایش روغن بنفشه و روغن الیه و مغز ساق افاخذ بجوشانند تا همه بیامیزد بعده موم را روغن خیری و روغن بنفشه ساخته با هم امیزند و مریض را در آب مطبوخ برگ بنفشه و برگ خطمی و برگ خبازی و برگ گاو زبان و بزرگتان ساعت زمانی باز روز بنشانند بعده بسیار چه بسیار بپوشانند تا تنشف بدن کرده پس اعضای او بدست آهسته مسک کنند بعد ازان دوای مذکور را طلا کنند و یکشبانه روز بگذارند و روز دوم آبزن و مالش بدستور نمایند تا آنکه از اعضای او تمدد دفع گردد فائده طبری گوید بدانکه این مرض چون باطفال حادث شود و ازان صحت نیابند تا آنکه اعضای ایشان سخت گردد و در وقت احتلام فاعل شوند و چون یکبار مرض عارض شود در مدت اندک زائل نشود و حتی که مستحکم گردد طمع در صحت او نباشد و شیخ میفرماید که گاهی کزاز بصبیان عارض میشود و علاجش آب مطبوخ قثاء الحمار یا روغن بنفشه و روغن قثاء الحمار کنند و تخم بادا در نیز مفید گفته اند و در بعضی انچه سابق گفته شد استعمال نمایند و گویند از تمریخ بدن طفل بروغن بنفشه کنند و در حشیشی که دران آب نیگرم و روغن بنفشه ریخته باشند بنشانند و محافظت کنند از هوای سرد و منع مرضعه از تناول اغذیه و اشربه غلیظه و ثقیله و افاخذه نمایند

لقوه

و آن مرضی ست که شقی مازروی کج شود و هر دو لب و پلک چشم یکطرف کما بینغی با هم منطبق نشوند و گویند که گاهی این مرض بهر دو شق روی عارض میگردد و در بعضورت نمی در روی ظاهر نمیشود لیکن در انطباق اجفان فتوری افتد چنانچه رازی گوید که من دیده ام صاحب این علت را که بر دو چشمان هر دو قدرت نداشت و سوای ازین دیگر علامات لقوه بادی نبود و سبب لقوه استلای اعصاب احد الفکین ست بخلط بارد رطب که از دماغ بریزد و این قسم گاهی افتد و گاهی بسبب غلبه یبس و جفاف بروی افتد و حدوث این نه یک جانب نمی باشد بلکه در هر دو جانب و در اخر امراض حاده و نزدیک موت عارض گردد و این مهلک ست برزدی زیرا که دفعی ست بخلاف تشنج تشنجی که تدریجی ست و بزودی مهلک نیست بالجمله سبب قریب این مرض استرخایا تشنج عضلات پلک و وجه است اول را لقوه استرخائی و ثانی را لقوه تشنجی گویند و جالینوس گفته که گاهی لقوه از تشنج و استرخا باهم میباشد که یک جانب متشنج میگردد و جانب دیگر مسترخی و این بسبب اختلاف ماده بود که ماده غلیظ در یک ریخته باعث تشنج و تمدد آنجانب و ماده رقیق در جانب دیگر ریخته موجب استرخای آنجانب گردد و اسباب استرخا و تشنج مذکور شد و انچه از تشنج پایس افتد در حمیات حاده و استفراغات مفرطه از اسهال قوی و در عاف و غیره عارض شود و آن قاتل و ردیست و انچه در سرسام عند قریب موت افتد ازین قبیل بست و گاهی در عضله گردن و رم عارض گردد که آن هم قسم خناق باشد و ازان لقوه افتد و ایضا گاهی بسبب ورم مذکور قالع عارض شود و لقوه تشنجی بیشتر افتد و استرخائی کمتر و استاد صاحب شفا را الاستقام گفته که مدار ک او قبل از چهل روز باید و الا علاج کمتر نفع دهد و گویند که هر لقوه که اندرون ماه اول نشود طول کشد و انچه تا مدت شش ماه طول کند و اکثر امید صلاح او نباید داشت و لقوه گاهی منذر بقالج یا سکته قوی بود و اندازی گویند بیمار دیده که او را لقوه بهتر شد

وبعد ازاین سکته وصاحب لقوه را تا چهار روز خوف هلاکت ست واگر ازان تجاوز کند نجات یابد از خطر سکته بیرون آید ولقوه جانب چپ عسیر تر از جانب راست باشد
طریق تشخیص درین مرض آنست که اول تشخیص این مرض نمایند وبعده شق علیل دریافت کنند وسپس معلوم کنند که لقوه استرخائیست یا تشنجی واین چنان باشد
که اولا از مریض علامات حدوث لقوه یعنی ادراک درد در سخوانهای روی یا خدر در جلد او وکثرت اختلاج در یک نیمه رو بپرسند وبعد ازان از بیمار بگویند که آروغ دهد
گرفته بزور بیگیرند وبر چراغ که مقابل بینی نفخه زند اگر اب مضمضه راست بیرون نیاید ویک جانب افتد وچراغ کشته نشود مرض لقوه باشد وایضا آب دهن از یک شق
باز نتواند داشت ومعرفت شق مؤلف چنان بود که اگر او را از دست بکشند واصلاح دهند رجوع شق دیگر بشکل طبیعی او سهل گردد وایضا نقصان یا بطلان
حس آنجانب وحدوث اختلاج در ان شق وضعف مضغ آنجانب وریختن اشک از چشم آنطرف بران گواهی دهد وتشخیص لقوه استرخائی وتشنجی چنین کنند که بسوی حواس
مریض وجلد وعضلهای وجه نظر کنند اگر حواس مکدر باشند خصوص ذائقه در جلد جبهه وچهره وعضلات جانب علیل لینت محسوس شود وتمدد ران نبود وجلد از
نواحی گردن مائل ومتباعد باشد ورد کردن او بسوی گردن متعسر باشد وبا آن یک اسفل مسترخی ومنخدر باشد بحدی که حرکت دادن نتواند آنرا وبلک بالا
بدان منطبق نگردد وتکلم بطی بود بسبب ثقل زبان ونصف غشای حنک محاذی آن یک مسترخی ومتمایل وطب نماید لقوه استرخائی بود واگر حواس یکدیگر باشند
در اکثر وجلد پیشانی شق علیل کشیده بود چنانکه شکنهای او باطل گردد وعضلات روی صلب باشد ومیل جلد وشکن بنواحی گردن اکثر بود ورد کردن اندازان مشکل تر
باشد وبا آن آب دهن در اکثر قلیل بود وبر انطباق یک جانب صحیح با هم قدرت نبود وبیشتر صداع لاحق شود لقوه تشنجی باشد واما شناخت تشنج یا بس وطب
در لقوه تشنجی از فصل تشنج استنباط نمایند وانچه از اناس عضله گردن افتد تقدم ورم آن شاهد حال وایست وایضا این نوع لقوه بیشتر در لبها ظاهر گردد علاج
در خانه تاریک محفوظ از باد نشانند وعمامه ازرق یا اسود بر سر بندند وروی او چوب طرفا بسوزند وجوز بوا یا قرنفل یا زنجبیل یا وچ خراسانی در دهان دارند
وآئینه جیبی پیش نظر گذارند که دران روی بتکلف ببیند دارو شنی شدید وآب روان واز هوای نمناک وجای سرد ومؤلدات بلغم در بیچ اجتناب ورزند وباقی تدبیر از
اکتفا بماء العسل وترک آب وغذا تا روز چهارم یا هفتم بحسب ضعف وقوت مرض وعدم تحریک بعلاج قوی درین ماشا وبعده انضاج وتنقیه بلغم واستعمال ماء الاصول وجوب
وغرغره وسعوطات وغیر آن هر چه در علاج امراض عصبی بلغمی گذشت بعمل آرند وباید که ماء العسل تا چهار روز ساده باشد بدون ترکیب بادویه حاره ونیز درین ایام
از محرکات خارجی مانند غرغره وعطوسات اجتناب نمایند زیرا که باعث انجذاب مواد دیگر میگردد ونیز مادهٔ موجودهٔ خام رقیق دفع میکند وغلیظ آن باقی مانده
باعث زیادتی نکایت میگردد وبهمین جهت استعمال ادویهٔ حاره شدید الحرارة ممنوعست اما اگر قبض شدید باشد روز دوم یا سوم تحریک بقدر بسیار لین مضایقه
ندارد وجوز بوا در اب یا عرق بادیان سوده نیکرم بر کله مسترخی تا نیم سر مالند وایضا گاهی در لقوهٔ خفیف تا چهار روز ماء العسل داده روز پنجم منضج از بادیان
بیخ بادیان پرسیاوشان هر یک شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه بعرق عنب الثعلب وعرق بادیان جوشانیده گلقند عسلی داخل کرده میدهند ودر چشتم بسبب
خفت مرض مسهل میدهند وبعد سه مسهل اسطوخودوس عنب الثعلب گاوزبان جوشانیده نبات داخل کرده می نوشانند وتدهین بروغنهای معمول میکنند
ودر بعضی برعایت حرارت مزاج گل بنفشه شش ماشه اصل السوس گاوزبان گل نیلوفر هر یک چهار ماشه مویز منقی دو تولهٔ در منضج مذکور افزوده تودری سفید ماشیده
داده بعد نضج وقید ایام بحران سنای مکی زنجبیل تربد سفید هلیلجات ثلثه فلوس خیارشنبر تربخبین وغن بادام افزوده مسهل میدهند وبعد مسهل باز منضج اصل السوس
گل بنفشه هر یک شش ماشه اسطوخودوس بادیان پرسیاوشان هر یک چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه گلقند عسلی سه تولهٔ تودری سفید پنج ماشه داده بعد مسهلات
برای دفع خفقان وقبض فلاسفه چهار ماشه خورانیده اسطوخودوس گل نیلوفر هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات یکنیم تولهٔ داخل کرده می نوشانند وایضا اگر در لقوه تپش شود گاوزبان
بیخ بادیان هر یک پنج ماشه پرسیاوشان پنج کاسنی هر یک هفت ماشه جوشانده گلقند داخل کرده دهند غذا آب گوشت وقت تشنگی عرق بادیان بعد تخفیف تب اصل السوس
چهار ماشه مویز منقی نه دانه بادیان پنج ماشه بعده پنج کرفس پنج ماشه پنج انزرسه ماشه اضافه کنند وگاهی در لقوه مع تب خناب گل بنفشه اسطوخودوس شاهتره جوشانیده شربت بنفشه
شیرهٔ خیارین داخل کرده خاکشی پاشیده میدهند وزدوم عود صلیب چهار ماشه بگلاب سابیده افزوده بعده مویز منقی اسطوخودوس گل بنفشه نیلوفر جوشانیده شربت بنفشه
خاکشی پاشیده روز دیگر پرسیاوشان شاهتره افزوده گلقند بجای نبات کنند باز بر مقابل حرارت تعدیل ودماغ بریشم خام ودماغ پر سیاوشان گاوزبان اصل السوس عنب الثعلب اسطوخودوس یک چهار ماشه

شربت نیلوفر دو تولهٔ داخل کرده خاکشی پرشیده میدهند باز لطریفل می افزایند و در لقوه مع التشنج همه تدابیر دستور دابر بشم خام گاو زبان هویز منقی جوشانیده گلقند نسترن داخل کرده بدهند با لجمله بعد تنقیه گاهی برای تقویت دماغ و جگر و بقیه سواد عضو خاص دماغ ایارج فیقرا با طریفل صغیر سرشته همراه جوشانده عنب الثعلب پرسیاوشان هویز منقی اسطوخودوس نبات داخل کرده میدهند و ایضا جهت لقوه و فالج تریاق فاروق بقدر نخود خورده بالایش عود و بلسان عود صلیب هریک دو ماشه در عرق گاوزبان و بادرنجبویه و عرق دارصینی هریک چهار تولهٔ جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده بنوشند نقل شوربای کبوتر بچه و شلهٔ گوشت دراج بخورند و در لقوهٔ استرخائی هرچه در علاج استرخا گفته شد و در تشنجی هرچه در علاج تشنج مذکور شد حسب سبب بکار برند و ایضا در استرخائی بعد تنقیه ضمادات مفرحه و جوزبوا و قسط و مرزنجوش و زراوند طویل و مدحرج هریک یکتوله جندبیدستر شش ماشه مشک و عنبر هریک نیم مثقال تا یکمثقال در روغن فرفیون سرشته استعمال کنند و سعوط از زهرهٔ کلنگ و آب برگ چغندر برابر در بینی چکانند که رطوبات مختلف الالوان بسیار برمی آرد و در سه چهار روز بحالت اصلی می آرد و همچنین زهرهٔ هوبر هم همین اثر دارد و اگر تشنجی باشد ضماد از مغز تخم بیدانجیر بریان کرده سه تولهٔ جوزبوا یکنیم تولهٔ جندبیدستر یکتوله اگر نباشد عوض آن زراوند طویل یکنیم تولهٔ در شراب کهنه و روغن بید احت برابر سرشته بر پنبهٔ کهنه نهاده بر جانب علیل گذارند و صبح و شام تجدید نمایند و ایضا در تشنجی که سبب امتلا بود خواه ببوست نکمید بکمادات مرخیه از شانه بر دغنهای نیگرم پرکرده و تدهین دغنهای نیگرم بغایت مفید ست و ایضا بعد تنقیهٔ بدن و دماغ بجهت تنقیه و تحلیل مادهٔ باقی از سر غراغر و عطوسات و سعوطات و مضوغات و شمومات استعمال کنند چه استعمال غراغر و سعوطات درین مبحث و مبحث مضوغات نیز درین باب تاثیر ظاهر و نفع حاضر ست اما مبادرت بغراغر و سعوطات در ابتدا مضر ست لهذا گفته اند که علاج مخصوص لقوه مثل غرغره و عطوس و سعوط بعمل نیارند مگر بعد استقرار مادهٔ که متوجه بموضع معلوم ست و بعد تنقیهٔ بدن که بغایت سریع الاثر ست و ایضا بعد تنقیه استعمال دوا المسک حار و جوارش اسقف و جوارش اترج علوبخان و حب سیماب و بیش و اذاراقی و حب سیاه بنسخهٔ قرابادین معمول ست حسب حاجت بکار برند و اگر بعد تنقیه ادویهٔ بخور از صعتر برگ غار گل بابونه اکلیل سعتر عشبه عاقرقرحا هریک سه تولهٔ جوزبوا چهار تولهٔ در عرق بادیان دو آتشه جوش کرده در شبانه روزی چهار بار بعمل آرند و بعد ازان گوشت آهو و یا کفتار و یا روباه و یا ابن عرس و یا گاو کوهی اندک گرفته بپزند که خوب مهرا گردد پس روغن قسط و راحت هر دو نیز آن آمیخته بدستهٔ آهنی سحق بلیغ نمایند و قسط تلخ و بابونه و شونیز هریک یکتوله جند بهفت ماشه آمیخته بر سر و گردن و روی نیگرم ضماد کنند جهت استرخائی و تشنجی هر دو از مجربات ست و از اشیای ترش و نمکین و شیر و لبنیات و اغذیهٔ بارد و میوه های تر و آب خام احتراز ورزند و اندوهگینی و هوای سرد و حرکات نفسانی نیز بالقضای مرض ضرر کنند و در لقوه بسبب ورم عضلهٔ گردن باهر چه مناسب حال ورم بود و در ارام و خناق بیاید بکار برند

ذکر ادویهٔ مفرده یونانیه

کرلقوه را نافعست تخم عود الفرح با ریک سائیده در زیت جوشانیده نشماند و بعد بیفزایند و جوزبوا بمصطکی مضغا و مغز شما و شربا و بخور گاو مضغا و سعوطا بر روغن بادام و کنا سعل بالمقدور مصلح بروغن نیم ورم شربا هر واحد مجرب سعیدی ست و الطبای دیگر نوشته اند که داخل سکبینج و شحم حنظل در حقنه و افتراش سطر با تعلیق قطعهٔ پوست خاشر بر لقوه و شم شونیز بریان و یاسر که تند بروز و شب چند بار و یا قطران و یا گل سوسن تر و دراک بورق یا خردل تا آنکه جلد سرخ گردد و نطول مرزنجوش و عسل و حبه بسر که که دران خردل کوفته جوشانیده باشند هر روز دو اکل چند بیدستر سه جبه با آب سطبه و یا عود الفرح بعسل و یا سکبینج تنها و بفقاح اذخر و صمغ بلم حب ساخته و یا شمر قندول و یا روغن گل آن و یا بقاله رطبه و یا تخم آن و یا فرفیون تنها و یا ربع درم از ان با سکبینج و مقل و اشق هریک نیم درم حب ساخته و یا دیج و یا جوزبوا و یا آذریون و آب و یا تخم آن و یا حاجم شیر آب و یا خلنجه و یا ترب و یا تخم او نیم درم چند بیدستر نیم درم و یا تخم حنظل و یا خرزاد و یا بیخ قاقر و یا مغز تخم بید انجیر ده عدد و بلست عدد یا روغن آن و یا طبیخ عشبه و یا زنجبیل محرق بعسل و یا عسل و ماء العسل و یا روغن حنظل یا آب مرزنجوش یا آب بزغند و یا عصارهٔ قثاء الحمار و یا جوزبوا و یا روغن بلسان نیم درم بشیر زنان نیم درم و عسل یک اوقیه و یا سفیل الطیب و یا طالیسفر یک مثقال و یا دریونج و یا زرنباد و یا شقاقل و یا لفظ سفید و یا ماذریون هر روز یکدرم و یا فراسیون بعسل و یا لحم ثعلب و یا لاک بعسل و یا سیر بستانی و یا سیر بعسل و یا طبیخ مرا خوزبده درم گلقند و یا نمام و یا روغن بلم و یا طبیخ برگ سرو و یا جاوشیر و یا استفتور و یا فلفل سفید و یا فلفل اذخر و یا املج و یا افتیمون و یا لحم افعی مصلح بطور یکه در تریاق داخل ست و یا حلتیت و یا تربد و یا زیره بعسل و یا شنبلیله و یا دارچینی و یا طبیخ حاشا بده درم گلقند هر روز و سعوط جندبیدستر بروغن بادام و یا یاسمین و یا روغن بادام تلخ با آب مرزنجوش و یا زهرهٔ کلنگ بروغن گور یا آب سعد

در جانب صحیح و یا زهره مذکور یک قیراط بروغن و آب مذکور در جانبی که چشم منطبق نشود و یا روغن گل زرد در جانب صحیح و مرارهٔ گرگی در جانب بیض و یا روغن عاقرقرحا
و یا آب صعتری با یک جزء مشک و یا روغن پودینه و یا مویز یک بیضه بشوئیز سه جزء و روغن بادام یا شیر خشت تا سه روز و یا شوئیز دو سر که یک شبانه روز تر کرده
خشک کنند و سابیده بروغن گل استعمال نمایند و یا روغن زنبق که آن یاسمین سفید ست بزهرهٔ کلنگ و یا زهرهٔ خلد بزعفران در آب رطبه و یا خرزهٔ البقر بقدر عدس
در روغن بادام با آب بیخ رطبه و یا حمامر بشیر خشت و یا آب تربد یا روغن اذخر و یا مومیائی یک دانگ بروغن بادام تلخ و یا روغن نیلوفر و یا عصارهٔ قثاء الحمار بشیر خشت
و یا عصارهٔ عرطنیثا بشیر زنان و یا زهرهٔ هدهد بروغن بادام و یا زهرهٔ گربه بروغن بادام و یا فادزهر حیوانی یکجبه بروغن بادام تلخ و یا روغن جوز بروغن بلطم در
جانب صحیح دوازده قطره و در جانب بیض شش قطره و یا روغن بلسان نیم درم بروغن سداب نیم درم و یا آب شاهانک و یا یکجبه جاوشیر آب مرزنجوش و یا جاوشیر
و وج و صمغ سداب همه ربع درم بروغن بادام تلخ هر روز و یا کرزه انه یک قیراط بروغن بادام و یا زاوند مدحرج نیم درم بروغن بادام و یا یکجبه یک قیراط آب
مرزنجوش هر دو ادویه نافع دائم از نقوهٔ شقیقه شدید لاحق شود و مومیائی معدنی بروغن زنبق سعوط کنند و سعوط و شرب روغن جوز و یا روغن شوئیز و یا روغن اجر
و یا سداب یا روغن قرطم و عطوس بخند بید ستر و یا فرفیون و یا زنجبیل و یا شحم حنظل و یا مومیائی یکجبه آب مرزنجوش یا بروغن زنبق و یا عصارهٔ قثاء الحمار و یا
کندش و یا بخور مریم و یا خربق سفید و شرب و شم خند بید ستر و یا یاسمین و یا قرطما و یا عاقرقرحا و یا مرزنجوش و یا شوئیز و یا شاهسفرم و یا غالیه و غرغرهٔ
آب مرزنجوش و یا طبیخ صعتر و یا مویز و یا نوشادر با آب مرزنجوش و یا طبیخ خردل و یا ایارج فیقرا با آب مرزنجوش و شرب و غرغرهٔ پودینه و روغن آن و یا فستین و یا زوفای
خشک و یا زنجبیل و یا بورق و تدمین و جبه بفرفیون محلول در روغن جبة الخضرا و یا عاقرقرحا و روغن بلطم و یا مویز بروغن بان و یا روغن شوئیز و یا شوئیز بروغن
جبة الخضرا و یا روغن خردل و یا روغن بید انجیر و یا روغن ضیمران و یا غالیه و یا پیه خارپشت و یا روغن بلطم مخلوط بخند بید ستر و یا روغن بان و یا روغن بادام تلخ و یا
روغن جوز هفت بار در هفت روز و یا روغن آجر و ضماد مرزنجوش بربع درم فرفیون و یا شوئیز و یا خون بوم در ساعت ذبح آن و یا حاشا و انکباب
بزنجار طبیخ قیصوم و اثل و مرا حوز و نمام و غیر آن که در قول مسیحی در بخور خواهد آمد و مضغ قرطما با کندر و یا عاقرقرحا با کندر و یا زنجبیل مصطکی و مویز و یا مویز
مع کندر و یا صمغ سرو و یا راتینج و یا بابونه کابلی و غذا بعصافیر و آبخ دسیاه مطبوخ مطیب بزیت و صعتر و بعد روز هفتم اکل جرم آن بصعتر و زیت مطیب

بیان بعض ادویهٔ هندیه

که سفید لقوه ست بعد فاقه و نهادن جوز بوا در دهن نان باش سیاه از یکطرف پخته بر طرف خام روغن بید انجیر یا روغن کنجد که دران عاقرقرحا سوده امیخته باشند
مالیده بر پس گردن و سر هر دو کله بندند و روغن نارجیل و تاتوره بر رو و گردن بمالند و بعد چهار روز یا هفت روز مسهل داده بر حب تخم سینی که حب لقوه و حب مقل
نیز گویند مداومت نمایند و یا جوگراج و یا حب پچناک یا حب اندیرون یا حب کچله بخورند و از زوج خراسانی بست درم زنجبیل زیرهٔ سیاه هر یک هفت درم
با صد مثقال عسل معجون ساخته یکمثقال مدام خوردن نیز مجرب ست و تخم سن پنج درم بشهد امیخته تا دو هفته خوردن بعد تنقیه نیز مفید و قدری شوئیز و اسبند در اب بیخ بیخ
بیخ حنظل سابیده صاف کرده چند قطره در بینی چکانیدن نیز نافع لقوه و صرع و منقی دماغ از رطوبات ست و نوشادر با آب سابیده سکنجبین آمیخته غرغره سازند و مدتی
حلوا از آرد گندم و روغن زرد و قند سیاه مسادی بدستور مقرر پخته و قدری دارچینی و جوز بوا و قرنفل سوده داخل کرده بستن مجرب ست و باقی ادویه در فالج مذکور شد
اقوال حکما مسیحی گوید که تدبیر مستعمل در فالج درین مرض استعمال نمایند و در غرغره زیادتی نمایند بعاقرقرحا و زنجبیل و خردل و پوست بیخ کبر و مویز و فلفل مطبوخ بسداب
یا انار و ادرک و یا یا یارج فیقرا و حاشا و پودینه و اشتی مع پیاز عنصل و باید که غرغره بعد تنقیه بدن با یارج جالینوس و لوغاذیا استعمال کنند و بعد تنقیه مسهلات
نقع سیکنه و انکباب با آب مطبوخ صعتر و سداب و عاقرقرحا و شبیح و برگ غار و حرمل و بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش بعد ازان بزهرهٔ کلنگ در اب چقندر یا با آب
مرزنجوش یا آب مرا حوز یا اذان الفار سعوط نمایند و گاهی بچکنک مقدار طسوج در بعض این آبها سعوط میکنند و بعد تنقیه انکباب بزنجار شراب که دران سنگ گوگرد کرده
لذا نهاده کرد و بسند روش تجویز نمایند و غذا انچه در باب فالج ذکر کرده ایم بدهند و از آبخ خالص منع کنند و مار العسل استعمال نمایند و در خانه تاریک نروم کنند و در دهن بجای
مالل جوز بوا بگیرند و کندر و قرنفل بخایند و گاهی سعوط بکندش میکنند و بهر رهذا ندک بلادری در روغن بید انجیر بمقدار الاصول و یا یارج فیقرا

بخورند و موضع را بروغن قسط یا بنفالیه یا بروغن بلسان یا بروغن بان بمالند و حاجبین و صدغین و قفا را بشست را بسرکه کهنه که دران خاشاو لوبیه و زوفای خشک جوشانیده باشند نیگرم مسح کنند پس اگر مرض زائل نشود از سرنو اعادهٔ تدبیر نمایند و از اول قوی تر استعمال کنند و تحریک عطسه بفلفل و کندش و عرطنیثا نمایند **صفت** دوای معطس نافع لقوه و فالج و جمیع امراض بارد سر عاقرقرحا دو مثقال کندش سه مثقال برگ خرزهره که بر موضع دخان آویخته باشند تا سیاه چهار مثقال صعتر زراوند طویل دم الاخوین هر واحد نیم مثقال جب بلسان یکنیم مثقال کوفته بیخته با بنگی بازان در بینی دمند **دوای دیگر** معطس نافع لقوه و فالج و صرع و ذئاب عقل و تنقیهٔ دماغ بقوت کند کندش هفت جزو فلفل سیاه و سفید هر یک دو جزو صبر یکنیم جزو شونیز دو جزو کوفته بیخته بکار برند **دیگر** برای لقوه جند بیدستر شمحم حنظل فلفل سفید هر واحد مثقال کندش دو مثقال همه را کوفته بیخته در بینی دمند و گاهی بآب مرزنجوش شسته جهاسا ساخته بآب اذان الفار سعوط میکنند **بوعلی سینا** مینویسد امراض محوطه آنست که ملقور آنار و زجهارم یا هفتم یا دویه قویه تحریک نکنند و ایضا غذا دهند بچیزیکه تلطیف کند مثل نخود آب بنیست و تجفیف کند مثل عسل و کبوتر بچه پس اگر طبیعت قبض باشد در روز دوم بحقنه شدید اللبنه تحریک نمایند و مبادرت بغرغر اعراض را بدء مضرت کرگاهی جذب بادهٔ غریب کنند و مادهٔ خام قریب را تحلیل نکند و لقوه تشنجی اولی آنست بنگی استفراغ او بدوای قوی کنند نه بدوای ضعیف غیر کافی تا آنکه مادهٔ نضج بالکلیه یابد و استعجال بدوای حاد مضرترین اشیاست و ردی ترین معالجه آنست که تجفیف مادهٔ و تغلیظ آن تبیس عصب کند پس تاثیر دوا دران ضعیف گردد بلکه بدان صبر اولی است دواجبست که معالجهٔ فالج و تشنج چنانچه معلوم شده بحسب مناسب نمایند و تجربه کرده شده که صاحب لقوه چون هر روز دو درم ایارج هرمس یکماه متصل بخورد اثر قوی کند و از انچه مجرب است آنست که زنجبیل و وج هر دو بعسل سرشته هر روز صبح و شب بقدر جوزه بخورند و باید که مالعسل از ایشان قطع نکنند و بعضے اطبای هند ذکر کرده اند که بهترین چیز برای لقوه آنست که عضو علیل و سر را بلیم جانوران وحشی لطوخ نمایند و ادویهٔ حشی یا تین بیر خرگوش و کفتار و روباه و بزکوهی و گوزن و گورخر سوسمار آهو و مانند آن که در لحم او گرمی نباشد و واجبست که اگر مرض طرب یا شد شقی را که دران مبدأ مرض بیست طبیعی بر بندند و اگر تشنجی باشد اولا ابتدا بتلیین او کنند بعد تحلیل آن و اگر علامت غلبهٔ خون در یابند فصد رگ زیر زبان کنند و حجامت بلاشرط بر فقرهٔ اولی نهند و شک نیست که مادهٔ فاعل لقوه در مبادی عصب و عضل و جه ثابت میباشد و لهذا بهتر آنست که ادویهٔ محرره بر فقرات گردن و بر کله نیز استعمال نمایند زیرا که لیف بسیار ازان بسوی عضل و جه می آید و اما عضل حنفی از ین جمله نیست و تدبیر آن تنقیهٔ جزو مقدم دماغست و همچنین تکمید خشک بر بن فقرات و کله و دلک آن و دلک سر نیز و خصوصا بر گردنگی شدید و ایضا از انچه ملقور افائده میکند ادامت شستن روی و لطخ مواضع مذکوره بسرکه بهت و خصوصا چون دران سرکه ملطفات پخته و یا در سرکه خردل سوده باشند که این عجیبست و انکباب بر طبیخ شیح و قیصوم و حرمل و غار و مانند آن کنند و زیرا و مثل چوب طرفه و اثل بسوزند و چون آنرا ادویه نفع نکند بر گ پس گوش او داغ نهند و باید که تکلیف غرغره بیشتر از غیر او کنند و مضوقات خاصته وج و جوزبوا و عاقرقرحا استعمال نمایند و از مضوغات ایشان هلیلهٔ سیاه است و باید که مضوغ را در شق علیل بگیرند و در خانهٔ تاریک بنشینند و بر بزهرهٔ گلنگ یا شبوط یا باشه یا کرک یا آب شبانج یا مرزنجوش یا چندر یا آب سکبینج حل کرده بر غرغره سوسن یا فرفیون مقدار عدس بشیر زن سعوط کنند و معالجهٔ سرسخیری منتفی آن که در علاج امراض اسن بلغمی مذکور شد از هر وجه باید کرد و از عطوسات مجربه برای آن رتهٔ است که آن بندق هندیست و خاصته پوست بالای آن و اذان الفار و عصارهٔ قثاء الحمار و عرطنیثا و گاهی این بچیزی مسخن مع تطییش باشد مثل چند بیدستر و شونیز و غیره مخلوط میکنند و افضل سعوطات آن آب اذان الفارست و چون بوزن یکدرم از اب او دیکدانگ سکبینج و نیم درم زیت سعوط سازند نفع کند بلکه در بچه زند صحت کلی بخشد و گاهی امر بنظر کردن دائم در آینه بتکلف میکنند پس لودی هموار میکند و بهترین آن آینه منقوش در ابرار وجه ست و آن آینهٔ چینی ست و چون صبیان را در اخر ربیع لقوه بزند شفای ایشان در اطریفل صغیر ست تا هفت روز بخورانند و غذا نخواب دهند **صاحب کامل** گوید باید دانست که علاج لقوه مثل علاج فالج و تدبیر صاحبان این مثل تدبیر ارباب آنست هرگاه مادهٔ فاعله هر دو مادهٔ واحد باشد و آن بلغم و رطوبتست و فرق میان هر دو آنست که مادهٔ محدث فالج در سائر بدن یا در یکی از هر دو شق آن میباشد و انچه لقوه حادث میکند آن در عضلهٔ شق و کله بود پس باید که صاحب این علت استعمال کند در ابتدا انچه در ابتدای فالج مذکور شد از ترک غذا و آب پس استعمال دوای مسهل بلغم و مارالاصول و تنقیهٔ بحسب بعد ازان چون استفراغ بدن و تنقیهٔ دماغ کردند غرغر مذکوره پس سعوطات موصوفه در باب فالج استعمال نمایند این غرغره نافع این مرض ست

بگیرند زنجوش و صعتر و عاقرقرحا و فستقین فغر دل و وج مساوی همه را کوفته بمرهم بیخته بوزن یکدرم مخلوط کنند و آب گرم بیخته غرغره کنند صفت سعوط که نافع است بگیرند
[illegible] هر واحد یکدرم کنند شش صعتر فارسی هر واحد دو درم خردل سفید سداب هر واحد چار دانگ فلفل سفید سیاه چند بید ستر جاوشیر هر واحد نیم درم زهره گلنگ دو دانگ همه را باریک
سوده با آب سداب سرشته مثل عدس جهاسازند و وقت حاجت یک حب یا دو از ان باندک روغن سوسن سعوط نمایند اما ابتدا السعوط در اول مرض نباید کرد لیکن بعد تنقیه بدن
و تا بیکه سعوط بزهره گلنگ و جاوشیر هر کدام ازین که نخواهند بوزن دو حبه در شیر دختران گداخته استعمال نمایند که نفع کند و جالینوس در کتاب ادویه مفرده ذکر کرده که شونیز در سرکه
تند تر کرده باریک سوده اگر سعوط کنند منفعت بین نماید صفت سعوط دیگر بگیرند صبر و مرو زعفران هر کدام یکدرم زهره گلنگ چند بید ستر هر واحد نیم درم جمله
همه را باریک سوده با آب سرشته بزنجوش و روغن سوسن سعوط کنند و اگر مریض بزرنیخ سرخ معدنی بر سنگ سوده وزن دو حبه باندک روغن جوز سعوط کنند منفعت
بین باید و اگر عقب سعوط این ادویه درد دماغ سوزش سخت پیدا شود باید که عقب آن شیر دختران بروغن گل بچکانند و شیر بر سر دوشند و پارچه کتان بدان آلوده بر سر
گذارند تا آنکه حدت و حرقت تسکین یابد و بعد ازان اطلیات و کمادات و مرهمات بادمان که در فالج گذشت استعمال نمایند و بالتبع بر عضل فک غیر مائل کشند و صاحب ادویه
امر کرده که در ان سنگریزه گرم اندازند باید کرد دشق مائل را بالعصابه بر بندند تا آنکه بحد خود رجوع کند و در وقت قریب شق علیل که آن غیر مائل ست جوز بوا یا بلیله کابلی
بگیرند و بکنند شش و صبر و عاقرقرحا و شونیز عطسه آورند و کحل مصطکی و راتینج و علک البطم و قرنفل و عاقرقرحا و وج بخایند و اگر زیت بیورق و خردل هر دو فلفل با علک موم
سرشته مریض را بمضغ آن برنهار امر کنند رطوبات از الهات جذب کند و تنقیه دماغ نماید و اگر سرکه که دران شبخم حنظل جوش داده باشند در دهن بگیرند منفعت بین یابند
و شمیدن چند بید ستر و بکینج و جاوشیر و مقل و شونیز و مانند آن لطیف خلط بلغمی و تحلیل اورام دماغ نماید و مریض در خانه باشد و روبروی آن چوب طرفا بسوزند و بر بخار آن
و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش انکباب کنند و بخور بعود سازند و غالیه و بان و مانند آن بپویند و بالجمله تدبیر یکه در باب فالج مذکور شد بر سبیل ترتیب بعینه استعمال نمایند
و جالینوس گفته که لقوه در سرسام مهلک تست و از بس صیبا شد و علامتش آنست که اندک اندک حادث میشود و در ین علت هنگام قرب موت و این مجاوز از حد معالجه است
بسبب قرب موت طبری گوید که طبیب بمزاج مریض در هر وقت حدوث علت نظر کند پس اگر مزاج او بحرارت متغیر گردد بنوشانیدن ادویه بجقنه متعرض نشود و لطف
در تسکین مزاج او و حفظ او در ماکول و مشروب بکند تا آنرا سرسام حادث نشود و چون مزاج او باعتدال آید در علاج او بابتدا کند و اگر مزاج او متغیر گردد مبادرت نماید
بنوشانیدن ادویه هر روز مرین جلنجبین با یکدرم فسط و خذ نخواب یزید بغیر دخال گوشت دران باید داد و چون معلوم گردد که نهم معدهٔ او پاک شده جلنجبین را در اب بزور یا نهند
و این چنان باشد که بگیرند تخم کرفس و بادیان و انیسون مساوی هر مقدار واجب و با این اندک فضای خشک و صعتر ضم کنند و بکوبند تا قوت آن بگوش براید پس گلقند
عسلی بمقدار واجب دران ملیده بنوشانند چند روز بعده عقد لبن مثل بابونه و اکلیل الملک و حسک کوبی و قرطم و بزرکتان و تخم خیارین و شبت و بزرکچغندر و انجیر سفید و سبوس
گندم و خطمی و روغن خیری زرد و بورق و شکر سرخ و مانند آن بعمل آرند تا آنکه انچه در حقنه برایند سلیم بود چیزی بدان مخلوط نباشد بعد ازان در حقنه کنند و تدبیر او بنوشانیدن
اعم الاصول بروغن بید انجیر و روغن بادام تلخ اگر مزاج احتمال این کند تا هفت روز بدهند بعد تنقیه باین حب نمایند نسخه آن سکبینج پنجبدم جاوشیر سه درم مقل و درم
این همه را در اب کرنب بعلی مخلوط بشراب کهنه تر کنند چون بگدازد تخم کرفس پوست سلیخه حب الغار عصاره سوسن هیوم المجوس هر واحد دو درم انیسون حب بلسان
نمک هندی هر واحد یکدرم با بیضه مرغ عود الوج زوفای خشک صعتر فارسی هر واحد یکنیم درم کوفته بیخته با صمغ منقوعه سرشته مثل فلفل جهاسازند شربتی ازان
سه درم و ثلث تنقیه باین حب مداومت نمایند و در مدت پانزده روز نکنند پس اگر مرض زائل نگردد حقنه مذکور بعمل آرند و اندک سکبینج و جاوشیر و جند بید ستر و مقل در سرکه او نیم جوشانند
و بعد طبخ مالیده و بقدری که اراده حقنه بدان بود صاف نموده و با لایش مقدار واجب روغن بید انجیر و روغن قسط و روغن نارد ین یا روغن بلسان هر کدام از یک تولچه تا دو تولچه
یا هم بمقدار معتدل برخته بکار برند و دو سه دفعه این حقنه بعمل آرند و اگر علت منحل نگردد غرغره بمویز و عاقرقرحا و خردل کوفته و ابا یا [illegible] مستعرق یکبار در
میفتج و یکبار تبه در شراب سلس و یکدفعه در اب گرم آمیخته استعمال نمایند و چون این غرغره بدفعات بسیار کنند دو سه روز راحت داده بمقدار مرض انچه ازان منحل شده
و انچه باقی مانده باشد نظر کنند پس اگر جزو اعظم ازان باقی بود و مزاج مریض متغیر نشود تدبیر استفراغ کنند اگر قوت مستعمل باشد و اگر [illegible] واجب کنند در اشیای مسخنه
زیاده کنند یا کم نمایند بحسب قوت و ضعف و بالجمله ظاهری حسن و مدار صناعی در ین همه زیادتی در غضاب بر نخواب مطبوخ بخبوب بچه در بر و ازاله بزیت رکابی کنند

تسخه غرغره

واگر خواهند که چیزی باز شیرینی بخورند عسل سفید یا انچه ازان سازند بدهند واگر حس زبان او متغیر شود و مزاج برجال خود باشد این سعوط بکار برند بگیرند زهره گاو یک وزهره گاو یک هر واحد یکنیم درم و انگبد و در روغن مصطکی یا روغن بارد روغن بگدازند و در شیشه کوچک دراز گردن کرده سرش بصوف بند کنند و در دیگ قیر ری شراب اندازند شیشه را دران گمارند و زیر او آتش روشن کنند تا آنکه روغن در شیشه بجوش آید آنرا از اب برارند و بگذارند تا سرد شود بعده بمقدار واجب ازان دو سه دفعه سعوط کنند و در هر دفعه فاصله یکشبانه روز نمایند پس اگر مرض زائل نشود بر سر دو کله و فقره قفای او باد مان مجموعه که در تشنج و غیره مذکور شد خوب مالش نمایند و از مخایسیدن مصطکی و ملک و قرنفل کمتند حطه و معتدل بکنند شوشنیز و صبر و زعفران مارند و اندکی ازان در منخرین بدمند و چون عطسه بسیار اید در حمام داخل نمایند و بر سر او آب بسیار گرم ریزند و نیز تدبیر او در باکول بلحم بچه باکیان بزیت بریان نمایند و شراب کهنه اندک بنوشانند و صاحب این مرض را از شرب آب سرد و از تعرض هوای بارد منع کنند و بدل مائ شربت عسل ساده دهند و اگر مزاج احتمال نماید یاسن او بارد یا فصل سرما بارد باشد شربت عسل بافاویه بسازند و بدل نبیذ خند بقون کمتد و از اسعاط و اسخان مزاج او حتی المقدور باز نمانند و ازین مرض نوحی ست که لعاب مریض بعد تبرق در وقت علت و بعد زوال آن سیلان کند پس باید که هر دو رگ پس گوش را واخ نهند و گاهی درین مرض بر وسط سر واخ میدهند چون متعسر گردد دیاس شود و اراده بدین می نمایند که جلد منقبض گردد پس عضل مستر خی نشود و قصد بدان موضع نمایند که دران جلد مستر خی گردد و لحم نرم شود و واخ و معالجه بنا بر طریق ارتضای جالینوس نیست بلکه مذمت او میکنند و طریق او آنست که بیان کردم و این بیماری کمتر صاحب لقوه بابارج در ابتدای مرض میکرد و او این را انکرده نمیداشت و نبض صاحب این علت در اکثر مصلب مختلف بود دو قاروره او اگر مزاجش متغیر گردد مائی کدر منقطع میباشد اما چون مزاج او متغیر شود بحسب تغیر آن قاروره بود و حقا و در ابتدای علت خفیف تر از حقنه مذکور کنند و آن بابونه و اکلیل الملک و چندر و حسک و عناب و سپستان باراده تلطیف در ابتدای علت و بنفوش و خطمی و قرطم و بزر کتان و برگ شبت و شکر و روغن کنجد و بورق بمقادیر واجب شاه طبخ نمایند بحسب آنکه لازم بود و در اردیه ممضوغه که بدان تبرق نماید عاقرقرحا و سماق و سعد زیاده نمایند و همه را سوده زبان را از اسفل و از فوق بدان بمالند و اندکی ازان بر وسط زبان او بگذارند و دام کنند که زبان بیرون آرد و دهن بگشاید و تا ممکن بود صبر نماید تا از دهن لعاب بسیار سائل شود بعده آب گرم مضمضه کنند و عطسه آورند و وقت استعمال جند مذکور این چند مختصر ازان بعمل آرند نسخه تریاق فیقراحب الغار افستین افتیمون تخم کرفس سکبنج هر واحد یکدرم مقل مدبب السوس هر واحد دو ثلث درم جندبیدستر عاقرقرحا سقمونیا هر واحد نیم درم مقل و سکبنج را در اب گند نا و شراب تر کنند تا بگدازد و دو اریه ممسوحه نخوله را بدان سرشته کوچک از فلفل و بزرگتر از عدس جهاسازند شربتی تا زان که رطب باشد سه درم و نیم ست و بهتر انست که نصف او بخایند و نیمه آن بلع نمایند اگر ممکن بود و سعید گوید که صلاح لقوه قریب از علاج فالج است بسبب مشارکت در سبب و درین علت واجب نیست که بر استعمال ادویه مستفرغه قبل از روز هفتم اقدام نمایند بلکه واجب است که معاودت طبیعت در انضاج فضول نماید بنوعی که مریض را در ان ایام جلنجبین بخوراند و آب نیم گرم بنوشانند یا ماء العسل بدهند و مصطکی بخایند و آب دهن بر جانب مستر خی وجه را بتعالیه مالش نمایند و غذا نخود اب سازند و بعد روز هفتم تنقیه بدن بحسب صبر کنند و بعد تنقیه غرغره بعاقرقرحا و زنجبیل و عسل نمایند و تمکید روی او بآب مطبوخ صعتر و سداب و برگ غار و بابونه و مرزنجوش و اکلیل الملک و شیح کنند و انگبابات بخار مرتفع ازین بر یاحین یا بر بخار شراب که دران سنگ گرم انداخته باشند باید گرفت و بکند شش عطسه اورند و مسکن در خانه تاریک نمایند و از ملاقات هوای سرد حذر کنند و بر شمیدن مرزنجوش مداومت نمایند و چون صلاح یابد غذا عصافیر و قنابر سازند و از اطعمه بارده منع کنند که باین تدبیر از علت خلاص یابند و اگر لقوه حادث از تشنج باشد باید که مالش سر بر روغن بنفشه کنند و شیر بران دوشند و بمسکه در روغن بنفشه سعوط نمایند و غذا اسفیدباج سازند و در حمام داخل کنند و شراب ممزوج بنوشانند و از اغذیه حار یابس و از حرکت سخت منع کنند و بالجمله واجب ست که از جمیع اشیای مجففه حذر نمایند و معالجه بادویه مرطبه کنند جرجانی و ایلاقی مینویسند که اگر بالقوه حادث مقدمه فالج یا مقدمه سکته باشد مبادرت باستفراغ قوی بحقنه بخار یا مسهل قوی کنند و در هفته اول غذای ملطف معتدل در خشکی و تری باید داد چون نخواب بروغن زیت و چیز یکه رطوبت را کم کند و تحلیل نماید چون عسل و نامدت یکهفته و کم از چهار روز نگذرد و استفراغ قوی نشاید کرد تا استفراغ قوی نکرده نشود و علاجهای معروف لقوه مثل خراغر و معطسات مسیح نشاید کرد و چه اادویه تیز اندر ابتدای علت سخت زیان دارد

از هر آنکه بر چه از ماده لطیف تر باشد تحلیل کند و باقی غلیظ تر و عسر تر شود علاج و دوا دران بدشواری اثر کند و بدین سبب اولی تر آنست که تا ماده مائل بموضع علت قرار نگیرد صبر کنند و جز بمنع مدد ماده و ابقای قوت مشغول نباید بود و تا چهل روز نگذرد سعوط بکار نبرند و ایضا با تب هم نشاید و تدبیر صواب آنست که چون چهار روز نگذرد یک مثقال آبارج فیقرا بر سبیل شیار بخورند و بعد یکهفته بحقنه بمعاودت استفراغ کنند صفت آن بابونه شبت مرزنجوش خرمل قرطم حلبه تخم کتان اکلیل الملک برگ چقندر سبوس گندم انجیر خشک مغز تخم بید انجیر قطور یون باریک هر یک کف عسل و روغن زیت کهنه و مری هر یک یک اوقیه همه را بدستور مقرر بپزند و صاف کرده بکار برند ایضا تخم کتان پنجدرم سداب و شبت هر یک دسته همه را علی الرسم بپزند و مقدار هفتاد درم ازین با یک اوقیه روغن سداب حقنه کنند و از علاجهای مجرب اطبای هندوستان آنست که گوشت حیوان دشتی که در قول بوعلی سینا گذشت بپزند و استخوانها جدا کرده بکوبند و با روغن زیت بر سر نهند و بر کمر اندران صعتر و غیره ملطفات که در قول مسیحی گذشت پخته باشند پیوسته روی را بشویند و بر لب و پیشانی بمالند و ازان سر که در بینی بچکانند تا رطوبات از راه بینی فرو اید و اگر خردل بسر که سوده طلا کنند سود دارد و مرزنجوش و هزار اسفند و قیصوم و سداب اندراب بپزند با آتش چوب گز و سر بخار آن دارند و در لقوه تشنجی نخست عضلها را نرم کنند پس بتحلیل ادویه مشغول شوند و روغن پیه بط و مرغ بر صدغ و مهره های گردن مالیدن و گوشتهای جانوران مذکور اعصاب را نرم کند بر پس گردن و بر سر نهند و از بهر عضلهای چشم دماغ را با بارج فیقرا و شحم حنظل و حب قوقایا پاک کنند و ادویه و ضمادهای مذکوره بر مقدم سر بکار برند و محمد بن زکریا از قرابادین قدیم نقل کرده که صاحب لقوه در خانه تاریک بنشیند و شب و روز ازان بیرون نشود تا باد او را از سد و هیچ حیوان و میوه تر نخورد و هر صبح ناشتا غرغره کند و تا وقت نیم روز هر ساعت غرغره نماید پس طعام خورد و در هر هفته یکروز صبح ناشتا در بینی از انطرف که چشم منطبق نشود بست و یک قطره روغن جوز یا روغن حبة الخضرا بنگام بتفاریق بچکاند و اندر جانب دیگر شش قطره چکاند پس بابونه صعتر پودینه دشتی اندر ظرف سربسته بپزند و آن آب در طشتی ریخته چادر پیچیده سر بخار آن دارد تا عرق بسیار اید پس عرق پاک کرده روی و سر بپارچه درشت بمالند تا سرخ شود پس روغن چند یا روغن حبة الخضر اگرم کرده بر سر و روی و بناگوش و پس گردن بمالند و یک ساعت آسایش دهند و از باد محفوظ دارند و باز آن آب را گرم کرده بدستور بخار دهند و عرق صاف کنند و روغن بمالند و باز بعد یکساعت همین عمل نمایند تا آنکه در یکروز و شب ده بار این عمل کنند و در هر هفته یکروز همچنین بعمل آرند و هر که بعد یکماه بدین علاج به نشود بدانند که علاج پذیر نیست و بالجمله درین مرض انکباب بر بخار طبیخ بابونه و مانند آن و تقطیر روغنهای مذکوره و خاصه روغنی که دران قوت جند بیدستر و فرفیون عاقرقرحا باشد نافعست و روغن بادرین درین علت سودمند نیست از بهر آنکه او قابض صست و ایضا ابن زکریا گوید که طعام از لقمه باز گیرند تا بدن او گرم شود در گرما خالی گردد پس بخار بدوای مذکور دهند و روغن قسط یا روغن سداب یا روغن حبة الخضر بر سر و گردن نیگرم بمالند و اگر تب آید باک ندارد و جالینوس میگوید که برای این علتهای عصب جند بیدستر نافع تر است بهر آنکه بخوردن و مالیدن هیچ دوا بر ابر او بموضع آفت نتواند رسید و هم او گوید که فلفل اعصاب را گرم کند و اورا شم خیار سایند بر روغنی طلا کنند که هیچ دوا بر ابر او نیست و اعتماد در علاج این علت بیشتر بغرغره و سعوط ست و ادویه که ترکیب سعوط ازان سازند اینست جند فرفیون شحم حنظل عصاره قثاء الحمار فلفل بتحلیل کنند شحر طین شاخریق سفید چیلمنگ تربد مرزنجوش تافسیا نوشادر بورهٔ ارمنی خردل زهرهٔ عاقرقرحا مویز یخ سکبینج جاوشیر وج و نسخه سعوط دیگر در قول مسیحی گذشت و هر گاه از سعوطات الم بدماغ رسد روغن بنفشه و شیر زنان باندکی شکر در بینی چکانند و بر مقدم دماغ نهند و علمی در سر که و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ مخلوط کرده بر سر نهند و مجمجه بپس گردن نهادن ماده را از دماغ بیرون آرد تا چون ادویهٔ دیگر گرم کنند تحلیل پذیرد و گرم کردن مهره های گردن و عضلات فک سود دارد و غسل کردن در آب شور و در حمام نیک باشد و آب نمک عوض آب دریا شور باشد و باقی علاج از علاج تشنج بلغمی طلب باید کرد ابن الیاس گوید که تحریک بلغم باروز هفتم نکنند چه ازان خوف مرگ مفاجات دست داده است و علاجش علاج فالج است و استعمال غرغره با بارج فیقرا و ماء العسل و پوست بیخ کبر و اندکی از بوره و سعوط بروغن مرزنجوش مع زهرهٔ کلنگ نمایند و حقنه عادی کنند در نهایت فالج العمل ازند و بعد تنقیهٔ تمام بر بخار آب ملطف که دران کمام و مرزنجوش و صعتر و نسرین و شیح و مرماحوز و جند بیدستر و مانند آن پخته باشند انکباب نمایند و کندر دانه و علکیت بخایند و در دهن چون زبوا و فلفل و دارفلفل و قرنفل بدارند و مضوغات را تاثیر عظیم ست در معالجهٔ لقوه و هر روز جلاب با دیان و گاوزبان و بادرنجبویه هر یک دو درم با گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخود با مغز قرطم و دارچینی و فلفل و نانخواه و اگر بدین دوا نجات حاصل نشود حقنهٔ فیرجاده بکار برند و بدوای عام مضاف شود

و مغلظ آن استعمال نمایند **خجندی** گوید که بیشتر در خناق درم در عضل گردن عارض میشود و بسبب درم لقوه عارض میگردد و مرض خناق باشد نه لقوه و این را در آنجا مشاهده کرده ام و در لقوه تا سه چهار روز ترک علاج کنند چنانچه در فالج ترک میکنند بلکه آب مطبوخ انیسون با جلنجبین بدهند و گویند که حق آنست که استعمال بدوای حار نکنند حتی کسار العسل مگر آن بتخفیف ماده کند پس تاثیر دوا دران متعسر گردد و بعد هفتم روز مار العسل بنوشند و حقنه لین مع ادنی حدت بعمل آرند و علاج لقوه قریب از علاج فالج است الا آنکه غرغره و تعطیس و استعمال نفوخات خاصه در لقوه اولی است و اخص ادویه از روی نفع درین مرض حب قوقایا بود که آن حب جالینوس ست **صفت** آن صبر عصاره افسنتین مصطکی مکدیکجز و سقمونیا شحم حنظل مکدنیم جزو کوفته بیخته با آب خالص یا با آب کرفس مطبوخ سرشته جهاسازند شربتی یک مثقال **خضر بن علی** گوید که آنچه برای انضاج ماده در لقوه تجربه کرده ام اینست که مغلی حلو را با بندق هندی بجوشانند و آنچه دران بگدازد بخشند حب قوقایاست که مغز بندق هندی ربع درم دران اضافه کرده باشند و خوردن یک مثقال ایارج لوغاذیا هر شب وقت خواب در مبادی عدول نکند از شربت اسطوخودوس مغلی حلو مذکور تنها یا بشربت بنفشه یا شربت لیمون اندک ترش هنگام کثرت حرارت و در اخر آن تریاق و خوردن این مرکب در اخر آن عجیب ست **صفت** آن اذخر سلیخه اسارون عود بلسان دارچینی اسطوخودوس سنبل الطیب زرد رد قرنفل مساوی کوفته بیخته یک مثقال ازان بگلقند هنگام خواب بخورند و خوردن بندق هندی تنها وقت خواب مفیدست و استادمن باستعمال این مطبوخ هر روز عند سخونت مزاج مرمیکرد اصل السوس مقشر یکدرم گل بنفشه ازرق سه درم عناب سپستان هر واحد او قیه خطمی مقشر سه درم جوشانیده صاف نموده نیمه آن صبح با یک اوقیه شکر بنوشند و قبل او تخم بادرنجبویه یکنیم درم بخورند و نصف باقی شب همچنین استعمال نمایند و در هفته اول غذا معتدل در رطوبت دهند مثل نخود اب بزیت سازند و اشیای محلل رطوبت مثل عسل تناول نمایند و چون صلاح یابد عصافیر و قنابر و کبوتر بچه پر دازی را در اج بخورند و از اطعمه بارده منع کنند انطاکی گوید که علاجش بعد یک هفته انچه در سکته گذشت باید کرد و انچه مختص بلقوه ست اینست که سداب و خبازی و سبوس گندم خطمی و بابونه در ظرف سربسته بخمیر خوب بگیرند و بخار آن در موضع محفوظ از هوا بگیرند و بعد خشک شدن عرق بروغن مبارک سعوط کنند که این عمل لقوه مزمن را بعد سه روز زائل کند و بجویدن چوب طرفا و اکل و شرب در ظرف آن بالخاصیت نافع لقوه و فالج ست و از مجربات خواص اینست که حروف باری را بسبوط در ظرف چوب سگ و قتی که قمر در یکی از بروج عاره باشد نوشته روبروی بیمار بدارند تا مکرر دران نگاه کند صحت یابد و حروف آتشی اینست **اهوطام ف ش ذ** و **مولف جامع الصناعه** گوید که چون مریض را در خانه تاریک بنشانند و تا سه روز چیزی از ادویه داشربه و اغذیه ندهند و در روز چهارم مار العسل اندک اندک بدهند و بعد هفت روز ایارج فیقرا تا یکه دران مصطکی جوشانیده باشند بخورانند و سه شربت آن در سه روز متوالی بدهند و غذا انبخو داب که با کبوتر بچه پر پرواز امده پخته باشند بسازند این مرض زائل شود و اگر قدری از علت باقی ماند چند بید ستر ببویانند و از ان بوزن دو حبه هر روز بخورانند پس حال صلاح یابد و من لبیماری را از اصحابان لقوه باین تدبیر علاج کردم و صحت یافتند **گیلانی** مینویسد که انچه معالجه بدان نوع لقوه استرخائی میکنند اینست که اولا تلطیف تدبیر و انضاج فضول نمایند باین نحو که هر روز پنجدرم گلقند با یکدرم انیسون و نیم درم مصطکی و یکنیم دانگ عود در بخورانند و آب نیمگرم یا مار العسل بنوشانند و امر نمایند دن مصطکی و ریختن آب دهن کنند و غذا نخود اب بزیت یا روغن جوز یا شوربای گنجشک سازند و بعد روز چهارم ایارج فیقرا و حب صبر بسبیل شبیار بخورانند و بعد روز هفتم حقنه حاده بعمل آرند و بعد چند روز حب قوقایا دهند و بعد تنقیه امر بعرغره از عاقرقرحا و زنجبیل سار العسل کنند و روی با آب مطبوخ ریاحین چاره مثل صعتر و مانند آن بشویند و بران انکباب نمایند و یا بر بخار شراب که دران سنگ گرم انداخته باشند و سر با نبوبه بسازند و جانب مستری وجه را بغالیه و بروغن سداب که دران فلفل و جندبیدستر حل کرده باشند مالش نمایند دائم کنند تا بخایدن وحی و سعوط بدان واجب ست لیکن تا چهل روز نگذرد سعوط بچیزی جائز نبود و این طلا نافع ست صبر و مر و حضض هر واحد یکدرم زعفران دو دانگ طلا نمایند و مضغ کندر و فلفل نافع ست و بیله گابلی در دهن دارند و گاهی مانین علت صحت می یابند بحسن تدبیر و غذا و امتناع از شرب آب نمایند صیف باشد یا شتا و باقی ادویه غرغره و غیره همانست که در قول طبری گذشت **شریف خان** مینویسد که غذای لقوه را ابتدا مار العسل با شیر بعده نخود اب معمول از لحوم کبوتر بچه پروازی و روغن مطبوب بزیره و نمک و شعبت و اجوام آن نخورند لیکن بعد تنقیه باک ندارد و لحوم صید مر بنا فاضله اولی از اهلی ست و استاد اکمل المحققین عند آگاه تا سه روز گاهی تا پنج روز یا هفت روز

حسب قوت مزاج مریض وضعف آن نمیدادند وعوض آب وطعام از اول روز بر بالعسل اقتصار میکردند بعد ازان امر بخواب امر تب بگوشت کبوتر وغیره می فرمودند وباید که در غذا دهنیت باشد زیرا که اعضای عصبانی را موافق ست وتنقیه اول بایارجات پسندیده کنند ومعمول در زمانه من اینست که اول تنقیه بعام مطبوخ سنا وخیارشنبر کنند بعده بحبوب واین چب اگر متصل یکی بعد دیگری در دهن دارند وآب او فرو برند در یک هفته صحت یابند بگیند انفحه فصیل واند کی عنبر در شراب حل کرده وبارک بسایند وبقدر کنار صحرائی حب بندند واز حکیم علویخان نقل کرده اند که چون دو درم مرکب فس مخلوط بگلقند عسلی ده درم بخورند تا سی دو روز لقوه را زائل کند وچون بزهره گلنگ مخلوط بآب چقندر سه روز سعوط نمایند لقوه را ببرد ودرین باب انکباب بکماد مسیحی که در قول آن گذشت بعد تنقیه تجربه کرده شده وآبن بخورتا لیف علویخان لقوه استلائی را بعد تنقیه نفع میکند برگ طرفا وچوب وثمر آن وفانیذ هریک ده جزو عنبر عود هندی هریک جزوی مشک نیم جزو گل یاسمین خشک اسطوخودوس هریک دو جزو سندروس مقل کندر صبر لبان فاوانیا هر واحد یکنیم جزو کوفته بآب مرزنجوش جهاسازند وخشک کرده وقت حاجت بر آتش اندازند ودود خان او در بینی بگیرند وگویند که چون لقوه مزمن گردد واز چهل روز تجاوز کند وچیزی ازادویه فائده نکند بگیرند بابونه وخردل ومرزنجوش ودر آب بپزند تا مهر اشود صاف کرده بدان غرغره نمایند وبعد آن انکباب براب مطبوخ صعتر وعاقرقرحا وشیح وسداب وحرمل وبابونه واکلیل وبرگ غار سازند وچون عرق پدید آید عصابه نرم گردد سعوط بحبل هنگ بقدر دو حبه نمایند واز ابن طریق روایت کرده اند که پوست بالای هندی هندی را اگر باریک سوده مطبوخ بدان سعوط کنند هر روز بقدر فلفل در سه روز صحت بخشد محمد زکریا گفته کسی را که مستعد لقوه باشد حجامت دران می اندازد وگفته که دو کس را دیدم که در یک روز حجامت کردند وقبل از حجامت بیضه ماکیان خورده بودند هر دو همان روز دچار لقوه افتادند یکی از انها پیر ودیگر جوان بود لیکن مزاج او بارد بود وایضاً گفته که مردی حجامت استعمال کرد بعد آن مدتی گرسنه ماند پس او را لقوه عارض شد بعضی گویند که این غرغره بجهت فالج ولقوه دلستر خای زبان وتنقیه سر مجرب ست نوشادر شونیز هر کدام پنجدرم فلفل سفید فلفل سیاه نمک سیاه هر کدام شش درم زنجبیل خردل عاقرقرحا مویز هر کدام چهار درم مازو فلفل خشک مشت درم صعتر مرزنجوش هر کدام ده درم دارچینی پنج سوسن هر کدام هفت درم همه را کوفته بیخته دو درم ازان بیکدرم ایارج فیقرا وسکنجبین عسلی وآب گرم آمیخته غرغره نمایند که عجب الاثر ست واین عطوس دماغ را پاک سازد ولقوه وفالج وصرع را سود مند ست کندش هفت درم فلفل سفید وسیاه چند بیدستر هر کدام یکدرم سداب خشک خردل شونیز هر کدام دو درم صبر سقوطری یکنیم درم کوفته بیخته اند کی ازان در بینی دمند واین سعوط بلیغ النفع ست برای کسیکه چشم او مائل گردد ومشرف لقوه باشد سکبینج وبورق هر دو در بول اسپ سرشته اند طشت طلا نمایند ودر آفتاب نهند تا خشک گردد بعده ازان جدا کرده ربع آن کندش سوده آمیزند ودر بینی دمند بعده اند ک روغن بنفشه سعوط کنند وغرغره از مرزنجوش صعتر عاقرقرحا خردل پوست بیخ کبر انار دانه عترش زنجبیل نمکوفته جوشانیده صاف نموده سکنجبین عنصلی داخل کرده بعمل آرند واز مویز عاقرقرحا فلفل دارچینی عود خام عود صلیب زنباد سافج هندی زنجبیل بگلاب جوشانیده باضافه مذکی سرکه عنصلی غرغره کردن لقوه معمول حکیم شریف خانست واگر روغن بسپسته بمشک سعوط کنند از مجربات ست واگر غاریقون مغز بادام هر یک پنجدرم شیر خشت انجیر هر یک دو درم اسارون پنجدرم از جمله حبوب ساخته پنج روز بخورند واز ترشی پرهیز کنند در لقوه از مجربات حکیم عمادالدین محمود ست واگر مرزنجوش هزار اسپند قیصوم سداب سرکه بآتش چوب گرفته بخار گیرند وبعد پاک کردن ع ق بخرقه در شت در روغن جوز چند بیدستر حل نموده بمالند یا چند بیدستر در مطبوخ مذکور افزایند وهر ساعت این عمل نمایند در چند هفته لقوه را زائل کند وهرگاه خداوند لقوه را بدن سرد ونبض ضعیف وبطی گردد واز حس وحرکت باز ماند روغن بلسان از یکدانگ تا سه دانگ در یک اوقیه روغن بادام حل کرده باشربت مویز وعسل بدهند فی الفور بحال آرد انشاء الله تعالی

رعشه

یعنی لرزیدن عضو واین آفت در قوت محرکه ست چنانکه خدر آفت در قوت حساسه لهذا سبب کلی این مرض سه گونه ست یکی ضعف قوت محرکه دوم خلط غلیظ سوم خلط رقیق ضعف قوت محرکه دو آن یا از عروض خوف ودهشت ست یا از غلبه شئی مفرغ مائل مثل نظر از جای بلند ونظر بر دیوار وملاقات درنده مائل موذی ومخاطبت مهیب وغیر آن ازینچه قوت نفسانی را منقبض سازد از غم وحزن وهجمات فرح شدید مشوش نظام حرکات قوت وغضب مجدد احتلاف در حرکت روح بود ویا از کثرت جماع سیما بر امتلای معده موهن قوت ودر نقاهت بعد از مقاسات امراض حادة واستفراغات ویا از کبر سن وپیری واقع شود دوم ضعف آله حرکت واین یا از اسباب استرخای غیر تام بود که بحد فالج نرسد چنانچه از سوء مزاج بارد عصبی عند شرب الشیر

وسکر متواتر دکثرت شرب آب سرد وادویهٔ مبرده وشرب آب در غیر وقت او یعنی برنا شتا وبعد ریاضت وجماع وحمام عارض شود ورعشه که بپیران افتد ازین قبیل است وهمچنین اگر اغذیهٔ خواه حار خواه بارد باعث تبرید مزاج شود بسبب انطفای حرارت غریزی وانغمار آن در ضعف عصب وروح وقوت محرکه از تحریک اعضا بر مجاری طبیعی وبا از وقوع سده در اعصاب باشد بسبب خلط غلیظ لزج حادث از تخمه وترک ریاضت ویا از غلبهٔ یبوست بر عصب باشد سوم ضعف قوت وآلهٔ هر دو واین یا از اسباب خارجی بود چنانچه از رسیدن سردی شدید وافتادن زخم وگزیدن حیوان زهردار وسوختن عضو ویا از اسباب داخلی باشد چنانچه از اجتماع خلط لغایت سرد ولغایت گرم در موضعی یا بجمله رعشه گاهی در جمیع اعضا حادث شود واکثر در هر دو دست سوای پاها ویا در سر فقط افتد وگاهی دائم وثابت باشد وگاهی در وقتی باشد ودر وقت دیگر نه وسبب غالب در احداث رعشهٔ ثابت بر دو مت مضعف عصب وروح ست یا رطوبت بارده مرخی کمتر از اینها خاصهٔ رطوبت فاعل قابل والمدار رعشه بمشایخ وکسانی را که ادمان شرب شراب کنند ویا آب سرد بسیار خورند اکثر حادث شود ورعشه جوانان را کمتر افتد مگر کسی را که شراب صرف قوی بسیار خورد ویا استلای طعام با فراط بود ورياضت نکند وصعب ترین رعشه آنست که ابتدا از جانب چپ کند تشخیص اسباب رعشه چنان کنند که بینند اگر مریض پیر باشد سبیش پیری باشد واین علاج نپذیرد والا بپرسند که رعشه گاه گاهی عارض میشود یا ثابت ودائم می ماند اگر احیانا ظاهر گردد از اعراض نفسانی مثل خوف وغم وغضب وفرح وغیره باشد واگر ثابت بود از تقدم عروض امراض باکثرت جماع یا شرب شراب کثیر یا آب سرد بسیار یا در غیر وقت او یا فرط استعمال ادویهٔ بارد یا رسیدن سردی شدید یا غم یا گزیدن جانور زهردار یا سوختن از آتش سوال کنند پس اگر تقدم امراض بیان کند وبا آن ضعف موجود باشد سبیش نقاهت بود واگر مریض هیچ یک ازین اسباب اقرار نکند سبب رعشه همان باشد واگر کدام سبب از اسباب مذکوره نباشد حال تقدم عروض تخمه ها وترک ریاضت بپرسند اگر باشد سبب رعشه سدهٔ خلط غلیظ بود والا بسوی عضو مرتعش گاه کنند اگر لاغر باشد ورگهای بران بمالند بزودی جذب کند سببش یبوست باشد وگرنه سبب رعشه اجتماع خلطی بارد یا حار باشد پس فرق در خلط بارد وحار از علامات مخصوصهٔ هر یک خواهند علاج ایلاقی وجرجانی گویند که در جمله انواع رعشه سوای یبسی وضعفی که از سنگی وتشنگی در ریاضت واستفراغ رطوبت ویبوستن از آب دریای شور وآب معادن نافع بود وهرگاه در رعشه احتیاج بتنقیه افتد جلدی در استعمال ادویهٔ قویه نکنند که باعث ایهان قوت گردد بلکه برفق وتدریج از ضعیف بقوی گرایند وبهمه وجوه حفظ قوت مریض مرعی دارند ودر همه اقسام بیشتر عنایت بطوفر سر مقصود دارند وکثرت فصد وجماع ضرر دارد وغذا سریع الهضم همه شراب آب سرد مضرست وبهترین آبها قلیل الضرر درین مرض آب باران است واگر دران گاه زبان یا گل آن ترکرده عرق شیده بنوشند بسیار نافع

علاج رعشهٔ بارد

اگر سبب سوء مزاج بارد ساذج عصب باشد بهر تسخین مزاج پانچه در علاج امراض عصبی بارد گذشت بعمل آرند واستعمال معاجین حارّه واغذیهٔ ادویهٔ گرم مثل ماء الاصول باد بان حاره وهاش بروغنهای گرم قوی مخصوص روغن قسط ونارد ین وروغن کلکلانج نافع وغسل بآب بحر وآب چشمهای گرم مثل کبریتی ولطرونی وزرنیخی وقطرانی وبخش ومالش شدید عضو نیز مفید وتعریق بحلوس کثیر در خانهٔ گرم حمام ودر افتاب گرم وتغذیه بمخ دواب مع شبت وزیره وفلفل وخوردن عسل مصفی بمغز خشخاش ومغز خبة الخضرا ومغز چلغوزه نافع بود وحلیت بماء الاصل سودمندست وخوردن پنج سوسن سوده سه ماشه با عسل یکتوله ومالش روغن دارچینی النفع ست وشربت اسطوخودوس اجماع عصب ورعشهٔ بارد را نافع ست ورعشه که از اب سرد افتد بمطرون وخردل ومالش بروغن قسط نیز آنرا مفید بود وآنچه از رسیدن حرّ شدید بود روغنهای گرم چون بنفشه که دران جند بیدستر وعاقرقرحا حلیت حل کرده باشند بر عضو مالیدن هم سود دارد واگر سبب رعشهٔ بارد رطوبت مرخی یا سدهٔ خلط غلیظ بلغمی باشد که مجاری قوت محرکه را مسدود سازد هر چه از تنقیه وتعدیل در علاج امراض عصبی بلغمی مذکور شد استعمال نمایند واستفراغ مادهٔ بتدریج کنند مثلا بعد نضج ماده بمار الاصول لعول ماء الاصول بروغن بید انجیر ودیگر ادویهٔ مسهله سردار وساخته بدهند بعده حب شیطرج وحب منتن وبعد ازان اگر احتیاج باشد ایارجات کبار گاه گاهی دهند وگاهی در رعشه واستر خا مسهل از بنفشه اصل السوسن تخم خطمی بیخ بادیان بیخ کاسنی عنب الثعلب قنطوریون دقیق غاریقون سفید هر یک شش ماشه گاو زبان اسطوخودوس پنج پنج مغز بادام شیرین پنج مویز منقی دو تولهٔ انجیر زرد پنج دانه سنای مکی یکمیثقال تولهٔ گل سرخ یکتوله مغز تخم قرطم یکمیثقال تولهٔ شب دو عرق شاهتره وعرق گاو زبان وعرق عنب الثعلب هر یک یا واثار گرم نموده ترکرده صبح جوشانیده صاف نموده مغز خبازی شسته شش تولهٔ شکر سرخ چهار تولهٔ گلقند چهار تولهٔ روغن گاو شش ماشه افزوده میدهند غذا دو پهر نخود اب شب شله وبجای آب عرق عنب الثعلب وگاو زبان وبعد تنقیه اصلاح مزاج بمعاجین مسخن مقوی اعصاب نمایند واگر از صبر وجند بیدستر حب ساخته یکدرم یا بقدر قوت مریض بدهند

نافع آید و یا جاوشیر و فلفل هر یک بقدر پنج حبه با یکنیم اوقیه شربت عسل بدهند و لیسیدن جند بیدستر سه ماشه در عسل یکتوله تا چهل روز متواتر بعد تنقیه بدن در انواع اعادی بسی مفید است حتی که استیصال ماده میکند و همچنین حلوای بلادری و حب افاراقی و معجون آن و استعمال جگر اژ و شربت عسل نیز مفید است و روغن قسط و ناردین و زنبق که در ان جند بیدستر و فرفیون آمیخته باشند مالیدن و در طبیخ کفتار و خرگوش و روباه یا آبزن جلوبخان نشانیدن نافع و اگر قسط تلخ جند بیدستر فرفیون فلفل سیاه کوفته بیخته بروغن مناسب آمیخته بر عضو مرتعش و مخرج عصب او در شب وقت خواب طلا نمایند و صبح بشویند برای رعشه بلغمی مفید و از رونس منقولست و بعض سلاطین بدین مجربات خود از بعضی اطبا نقل کرده که خوردن جوز تازه در ازالهٔ رعشه مجربست و کذلک شرب روغن سداب بمقدار پنجدرم در حمام اقوال حذاق سویدی مینویسد که اکل بقلهٔ رطبهٔ بسلق و ضماد آن و شرب آب آن و تخم آن بروغن و شم لحای آن و کذا بیخ کبوتر که آنرا تاکیاه دانکحر سنه خورانیده باشند و سر و گردن با آن بپزند و کذا اگر آنرا حب المحلب بانزده ردهٔ بخورانند و سر و گردن او بعد ذبح دود کنند و همراه او بپزند و آن بچه را بخورند و کذا انتقل مغرب الصنوبر کبار بشکر و کذا حلیت جند بیدستر شم حنظل قنطوریون دقیق هر یک درم هر روز خوردن رعشه مجرب بست و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب بیخ خطمی بشراب یا عسل و یا جند بیدستر تنها و مخلوط بروغن گل تا سی و پنجروز هر روز یکدرم یا بابونه کوهی آمیخته و یا شرب حجر المها یکمثقال و یا قسط هندی تنها بعسل و یا تخم سداب هر روز یکدرم تا سی و پنجروز و یا شراب که دران سداب جوشانیده باشند تا نصف بماند و یا طبیخ اسطوخودوس تنها و مخلوط بعسل و شراب مسحوق بما العسل بست درم و یا فاقت و یا اکل کرنب بستانی بدوام و یا دارچینی که نفع بلیغ دارد و یا دارچینی مخلوط بقرطاطا و یا شوربای خروس پیر بقرطم و بسفایج و نمک و یا لحم ماکیان که یکماه او را حب کرسنه خورانیده باشند و یا روغن حرمل و یا فلفل و یا مغز حب الصنوبر کبار بعسل آمیخته و یا روغن شونیز و یا روغن بلسان نیم مثقال مخلوط بروغن بادام تا ده روز متصل و یا فرفیون و یا اکل بقلهٔ فرنجمشک و شرب عرق آن و یا حب صبر بتنقیهٔ ماده و یا قنطوریون دقیق هر روز سه درم با آب گرم تا هفت روز متصل و یا یکمثقال ازان با نیم درم بندبیدستر و یا خرلق سیاه بهرقی و یا حب الغار و بالجمله افعی مصلح بدستوریکه در تزکیر یاست و یا حلیت بقدر باقلا صبح و هنگام خواب و یا روغن بلسان هر روز نیم مثقال بشراب حلو یا نبیذ موز یا عسل تا ده روز متصل و یا غاریقون و یا فلفل و یا روغن نارجیل و یا کراث و یا مداومت اکل فندق و یا ایرسا و یا گلنار یکدرم ده روز متواتر بگلاب و یا سورنجان و یا سداب بستانی سه دقیه در نه دقیه آب جوشانیده تا نصف بماند صاف نموده و بوزن او زنبق طیب داخل کرده بجوشانند تا آب فانی گردد و زنبق بماند و این روغن پنج درم در حمام بنوشند و طلا روغن جند بیدستر و یا قسط هندی مخلوط بروغن غار و یا فلفل و یا بیخ قثاء الحمار چهار درم حلیت یکدرم غبار آسیا پانزده درم با هم سرشته گرم کرده و یا کرنب و یا وضع صوف مغموس در زنبق گرم کرده بر فقرات پشت و یا از فقار پشت و یا سر که بسر و یا روغن نارجیل و یا ضماد شیطرج و تمریخ روغن خردل بر فقرات پشت و گردن و یا زنبق مخلوط بفلفل و یا روغن خار و کذا شرب و تمریخ روغن دارچینی و یا روغن یاسمین بری و یا روغن شبت و یا روغن خردل و یا روغن بطم و یا روغن بیدانجیر و سعوط روغن حرمل با آب مرزنجوش و یا مغز جلغوزه و یا روغن شونیز و تعلیق حجر المها که آن بلورست و یا بلادر و یا رتة و غذا با آب طبیخ نخود سیاه مطیب بصعتر و زنبق و یا چغندر تنها و بخردل و یا گنجشک مطبوخ با آب لیمو و قرطم هر واحد نافع الظاکی گوید که امر مبترک جماع و شراب صرف خصوصا بر گرسنگی کنند و عسل و جوز بسیار خورانند و بچغندر و خردل و شوربای خروس پیر بقرطم و نمک غذا سازند و روغن خردل و بابونه بمالند و برای استفراغ با یارجات کبار لزوم نمایند و این معجون مجرب بست در سه روز یکبار بمقدار دو مثقال بما العسل گرم بخورند اسطوخودوس قنطوریون قرنفل هر یک ده درم پوست بلیلهٔ کابلی صعتر دارچینی هر واحد هفت درم تربد غاریقون جند بیدستر هر واحد چهار درم زعفران عاقرقرحا هر واحد سه درم بعسل سرشته بردارند و انچه در فالنج گذشت در اینجا بکار برند ابو سهل گوید که بعد تنقیه بحب منتن و حب شیطرج و روغن بیدانجیر و روغن کلکلانج بیاشامند و قدری جند بیدستر و اندکی جاوشیر بما العسل بخورند و در حمام خشک و آفتاب عرق کنند و عضو مرتعش و مخرج عصب او را بفقار بروغن سداب و روغن قرفیون و روغن قسط و روغن قثاء الحمار بمالند شیخ میفرماید که اگر این مرض از اخلاط متشربه باشد یا غلیظ باشد یا علت راسخ گردد مجمعه بر فقرهٔ اولی از فقرات پشت بغیر شرط نهند و در آبزن مدرغن گرم و شوربای روباه و کفتار و بزکوهی نشانند و آخر الامر هرگاه مرض بطول انجامد جند بیدستر در شربت عسل و یا با یارجات کبار و هندی مرتب از سداب و اسقولوقندریون خورانند و از دماغ خرگوش بریان کرده انتفاع بسیار می یابند و چیزیکه مرتعش را نفع میکند اینست که شربت عسل آب مطبوخ تخم خطمی و برگ امونیون نیم اوقیه بنوشند و همچنین عصارهٔ غافث آب خورند و علاج بستر غالبه استعمال نمایند و اگر رعشه خاص در سر باشد استعمال اسطوخودوس بقدر

یکدرم یا دو درم تنها یا با یارج فیقرا هر واحد یکدرم حب بسته یا بشربت عسل تجربه کرده شده و حب قاقلیا از یکدرم تا یکنیم درم در هر دوز یکبار خوردن نیز هم بست
طبری گوید علاج نوع رعشه که از فساد مزاج بارد باشد پرهیز مریض ست و اقتصار بر لحم حمل یکساله بریان بزیت و منع او از اکثار ازان و نوشیدن شراب کهنه
بمقدار معتدل و خوردن جوب جاره مثل حب شیطرج و حب سکبینج و حب اصطمخیقون و حب نفط و یا این حب بگیرند سکبینج صاف و حلیت هر یک دو درم
جاوشیر یکنیم درم این همه را در آب کرنب نبطی تر کنند تا بگداز ند بعده بگیرند تخم کرفس و انیسون و بادیان و اشنه و عاقرقرحا هر واحد یکدرهم صمغ سداب
و فرفیون و جندبیدستر هر واحد دو ثلث درم سلیخه از قشور و چوب پاک کرده غاریقون و تربد هر واحد دو درم وج یکنیم درم مشک ربع درم همه را کوفته
بیخته با صموغ منقوعه سرشته جهامثل فلفل سازند و انگشتها را وقت بستن جوب بروغن بلسان چرب کنند شربتی ازان سه درم با آب نیمگرم سه شربت
در مدت سی روز ازین حب بخورند بعده باین حقنه حاده حقنه کنند نسخهٔ آن خارخسک بابونه اکلیل الملک قرطم کوفته بزرکتان حلبه برگ سداب برگ شبت
هر واحد یک کف قنطوریون دقیق با قدر کبیره شحم حنظل خوب زرد سه درم جاوشیر سکبینج استوخودس هر واحد پنج درم همه را بپزند تا آنکه صموغ بگداز د بعده
بمقدار قوت عسل صاف کرده روغن قسط و روغن ناردین هر یک پنج درم روغن بلسان یکدرم بران ریخته درهاون حل کنند بعده بدان حقنه کنند و این
بالغ ترین حقنهاست برای این مرض و اعضای مرتعشه و پشت و فقار را بروغنهای گرم بمالند و بهترین آنها روغن مجموعه ست که در تشنج گذشت دران اندک
جندبیدستر مشک جوش داده بر اعضا مالند و اگر آنرا بنوشند و یا بدان حقنه کنند نافع بود و امر باستعمال یارجات مثل ایارج جالینوس و ایارج
ارکاغانیس در بعض اوقات کنند و بران ادامت ننمایند و بهترین چیزی که در ازالهٔ حادث از سوء مزاج استعمال کنند تریاق کبیرست که این در یکدوز
اثر میکند لیکن در استعمال او شرائط بسیارست و آن اینست که در گبد و طحال و معده فساد نبود و بدن از اخلاط فاسده پاک باشد و فصل معتدل یا قریب
باعتدال بود و بدترین اوقات استعمال او آنست که آفتاب در برج اسد یا در جدی باشد و بهترین او آنست که آفتاب در حمل یا میزان بود و مزاج از فعل تریاق
درین علت بشئی بسیار عجیب داده اند و قاضی معروف بابوالطیب را دفعهٔ تشنج عارض شد و تریاق بقدر مثقال او را خورانیدند و همان روز صحت یافت
سعید گوید که رعشه حادث از غلبهٔ سوء مزاج بارد یا از کیموس غلیظ صحت می یابد بدانچه حذر ازان به میشود و علاجش بچیزهای مسخن عصب و محلل فضول
مثل حب منتن کنند و بعد تنقیه اصلاح مزاج بگلقند عسلی و استعمال جوارشات کنند و دلک شدید اعضای مرتعشه و مالش آنها بروغن قسط نمایند و در اکثر اوقات
نشانند و از امتلای معده حذر کنند و غذا لطیف مثل مطنجنات و لحوم صید سازند و قناببر و عصافیر خورانند و در استعمال اغذیه بسخنه اسراف نکنند تا رطوبت
اصلی فانی نگردد و از جماع و کثرت سکر باز دارند چه کثرت شراب محدث رعشه ست ابن الیاس گوید که جلاب گرم از بادیان و انیسون هر یک دو درم
گلقند عسلی ده درم نوشانند و غذا مزورهٔ بنخود مغز قرطم و اندک دارچینی و زنجبیل و زعفران و فلفل سازند و بعد طبخ نضج در قارورهٔ تنقیهٔ بدن بحب ایارج یا حب
صبر کنند و بعد تنقیه دغنهای گرم مثل روغن پسته و فندق و جوز و بید انجیر و کتان نوشانند و اصول اعضا بروغن قسط و زنبق بمالند و در افتاب و حمام گرم و بتجرع
بر طابق گرم عرق اورند و لحوم جزور و اسپ ایشان را نافع بود و خوردن مار جیل نفع بین میکند و مغز سر خرگوش نیز بالخاصیه مفیدست و صاحب رعشه را
دلک اعضا و مالش بروغن جندبیدستر و روغن بابونه و غیره او همان حارهٔ محلله نافع ست و پیری ضعیف را دیدم که رعشه او را عارض شد پس آب بالنج کثیر الملح
نوشید و اسهال قوی آمدند و صحت یافت گیلانی از بعض اطبا نقل کرده که اگر رعشه دوام کند و لاسیما در حمیات باید که ترطیب بدن کنند با دهان مرطب
و بهنگام سکون تب بزیت کهنه یا بروغن قثار الحمار مالش نمایند و صوف بر روغن آغشته بر اطراف نهند و محاجم بر فقرهٔ اولی از گردن تا اول فقرهٔ پشت گذارند
پس اگر مرض مزمن گردد باید که مریض را در روغن هر روز بنشانند و یا در اب و زیت و اگر در انجا برود باشد شربت عسل و جندبیدستر بنوشانند و مسکن او در مواضع گرم مالند
و بغذای سریع الهضم مثل حریرهٔ غذا سازند بعده بلیمو و ماهی انچه گوشت او نرم باشد بدهند و چون تب زائل شود در حمام داخل کنند و از اب سرد و شرب شراب اجتناب نمایند

علاج رعشهٔ شرابی

در رعشه که بسبب کثرت شرب شراب بود گویند که این دوا از مجربات ست بیخ مهک محکوک سوده سه ماشه در عسل یکتولهٔ آمیخته تا یکهفته بخورند و یا مغز بادام

چهار عدد از سه ماشه باشهد یکنیم توله خورند و بقول مسیحی وغیره درین نوع بعد ترک شراب اصلا تقویت دماغ بروغن گل مدر و روغن بید و روغن خیار بادرنگ سرکه آمیخته و تناول اغذیه غلیظ خون مثل کرنب و عدس و لحوم گوساله و ادمغه مانند آن مفید بود و بقول شیخ استفراغ ماده کنند و استعمال روغن قیثار الحمار و مانند آن و ادامت مالش بروغن قسط نمایند و روغن حنه قوتی را درین باب خاصیت عجیبست شربا و تدهینا و همچنین اگر رطبه تنها ضماد نمایند و صاحب کامل گفته باید که اجتناب از شراب نمایند و بر سر مریض روغن گل و سرکه خوب مخلوط کرده ریزند و یا آب حصرم یا روغن طلع یا روغن بید که این درین باب نافع ست و دماغ خرگوش بریان و گوشت بز مطبوخ بعدس و کرنب و لحوم عجاجیل وغیره بخورانند و شربت اسطوخودوس نافع ست طبری گوید که ترک شراب یکبارگی کنند و منع از الطعمه غیره و غلیظه و اقتصار بر لحوم حملان صغار و بحری و بچه ماکیان و نر دری بیضه و مانند آن نمایند بقدر امکان و سعوط بروغن گل سازند و روغن گل و سرکه نیگرم بر سر ریزند و تصعید سر بدین ضماد کنند بگیرند عصی الراعی و حی العالم اندک و در سرکه کهنه بجوشانند تا قوت او سرکه اخذ کنند بعده بروغن گل و گلاب بزنند و خرقه بدان آلوده دائم ایام متوالی بر سر نهند و حفظ مزاج او از تغیر کنند چه اگر مزاج بدن متغیر گردد با وجود آن تقویت مزاج دماغ او ممکن نبود پس اگر دلائل امتلا معلوم شود تنقیه بحقنه لین کنند و چیزی بازادویه بنوشانند بهر آنکه هر چیزی که معده او را ایذا دهد تبخیر بسوی سر او کند و انچه تبخیر بسوی سر یا ایذا بمعده او نماید در ارتعاش او افزاید و در بعض اوقات اشیای حاره کدر نهایت حرارت نباشند مثل شاهسفرم مسلول و مرزنجوش مغموس در سرکه و خشیش ماهیتا و گل او و گل سرخ اگر زمانه او باشد بعد پاشیدن سرکه بران و مانند آن ببویند و امر بدخول حمام بر نداشتن و ریختن آب نیگرم بر سر نمایند و دران بسیار ننشینند و از حرارت حذر کنند چون حرارت اشتداد نماید بردودت اشتداد کنند و صاحب این نوع متحمل استفراغ کثیر نبود

علاج باقی اقسام رعشه

در رعشه جماعی که از کثرت جماع عارض شود ترک جماع کنند و خصوصا بر امتلا و بر تقویت هر چه در فصل ضعف باه برای تدارک ضعف گفته شود و انچه در علاج صداع جماعی گذشت بکار برند و نوشیدن شیر تازه و مالش بدن بروغنها و خوردن بیضه نیم برشت نیز مفید بود و حکیم علویخان این دوا را از مجربات خود نوشته اند تخم مورک در درخت پخته باشد یکعدد و بیخ عهک مقشر سه ماشه تا یکهفته وقت صبح بخورند و ایضا تخم مورنج پخته تا یکعدد مصطکی رومی دانه هیل هر یکدسه ماشه نبات یکنیم توله سا بیده خوراندن نافع نوشته و همچنین زردی بیضه مرغ خام اول بنوشند بعده در پوست آن همانقدر روغن گاو گداخته تنها و همین قدر آب پیاز و عسل از انگشت آمیخته لیکن قبل ازین ناگیسر دو ماشه قرنفل یکماشه شکر تیغال سفوف ساخته بخورند و گویند که شرب جاوشیر در رعشه جماعی سودمندست و نوشیدن چای خطائی درین باب اثری عظیم دارد و از تجارب الطافی ست و رعشه که از اجتماع خلط حار بود فصد کنند بشرط تیقن غلبه خون و مسهل صفرا دهند و اصلاح مزاج بسکنجبین و آب انار نمایند و غذا برزیاج یا شوربای جوزه مرغ با آب حصرم سازند و بنیاز را در حمام داخل کنند و در استعمال مبردات اسراف نکنند و گاهی در رعشه بفصل تابستان اول الزام بهدانه عرق گاو زبان عرق عنب الثعلب شربت بزوری تسکین حرارت کرده بازمان الاصول میدهند و گاهی بعد مسهلات برای تسکین حرارت آماده عرقی ورق نقره بالعاب بیدانه در عرق گاو زبان و عرق عنب الثعلب و عرق کاسنی برآورده شربت اسطوخودوس داخل کرده میدهند و در عسیه که از یبوست عارض گردد بسیار سودی ست ولا علاج گفته اند بهر حال معالجه بمرطبات مثل شربت بنفشه و سیب کنند و غذا مزورهٔ ماش بکدو و مغز بادام و حریره مرتب از شکر دارد و روغن بادام سازند و باقی تدبیر مثل علاج اعراض عصبی مایوس و تشنج یابسی جویند و این آبزن علویخان که دران بعض تصرف حکیم شریف خان کرده اند استعمال نمایند پایچه برنگ نه عدد سرآن سه عدد مهی تازه یکعدد سرطان دریای ده عدد جزاده کدو و خیار و بادرنگ مغز هندوانه هر واحد یکطل جو مقشر گل نیلوفر تخم خرفه تخم کدو تخم کاهو هر یک نیم طل در آب شیرین یا آب شیرین بپزند تا آنکه مرا گردد پس صاف کرده روغن بنفشه و کدو اضافه کرده در ظرفی کلان انداخته مریض را ان نشیند تا آنکه سر گردد و بعد خروج ازان بایرن روغن بنفشه و کدو آب خیار آب نیلوفر در گل هر یکی ده درم آب نیلوفر دو اوقیه روغن بنفشه چهار اوقیه همه را بجوشانند تا روغن بماند و آب فانی شود بکار برند و انچه از خوف و غم و غضب و غیره اعراض نفسانی باشد بتفریح و لحوق امید واری و خواب و راحت و مانند آن هر چه انسب بود تسکین نمایند و انچه از نقاهت افتد بعد از الاسبب تقویت دل و دماغ نمایند بمفرحات مناسب و بتکثیر غذا و نوم معتدل و طیب الذکر شراب النعناش قوت کنند و انچه از مغز و گوشت جمیع ان جرق نار باشد هر چه زودتر آنها بیاید استعمال نمایند و ایضا در گزیدن حیوانی سمی خوردن تریاق با شربت یا زنجبیه و غذا بمزورهٔ نخود و از الاسبب مناسب باید

ارتعاد

عبارتست از پریدن اعضا مانند برق در خواب و بیداری و سببش غلبهٔ رطوبت ست در دماغ و گاهی بسبب کثرت نوشیدن شراب میباشد پس اگر غلبهٔ رطوبت باشد بتدریج پدید آید و دیر دیر افتد و اکثر وقت شروع خواب پیدا شود و همان زمان مریض بیمار گشته مبهوت ماند و دو سه بار متواتر افتد و تا یکدو ساعت طول میکشد و گاهی چشم بپوشد و نزدیک بخواب بنظر آید و باز چون چشم بپوشد و نزدیک بخواب بنظر آید و همچنین در روز دو سه بار و بسا باشد که دست و یا بلکه همه بدن از بستر خواب یک وجب یا زیاده بپرد و در خواب بیم در بیداری و اما آنچه از کثرت شراب باشد همه علامات مذکوره دران ظاهر باشند لیکن یک بیک افتد و زود زود پدید آید و گاهی این مرض بسبب بودن سرطان پستان و یا درم صلب و یا بسبب سوء مزاج حار خشک جانب جگر و خصوصا از بار دو افتد و این هر سه قسم علاج اصلا نمی پذیرد الا ماشاء الله که تا فی الاندیر یا در آخر شباب مکرده که زنی را بعد تولد بچه این مرض افتاد و در سه روز هلاک گردید **علاج** در رطوبی جهت نضج ماده این منضج دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی فقاح انوخر اسطوخودوس هر یک نه ماشه قنطوریون دقیق در بیخ عقربی عود صلیبی هر یک چهار ماشه حب کاکنج یکتوله اسفاریج بادرنجبویه شکاعی بادام اورد هر یک هفت ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی سه توله شب بو عرق انوخر و اسطوخودوس و ابریشم ساده خیسانیده پنج گلقند عسلی پنج توله اضافه نموده بجوشانند که یکچهارم حصه آید مالیده و صاف نموده بنوشانند و بعد یکپاس نخود اب مرغ نوشانند و وقت دوپهر غذا نان تنوری نشور با ی کبک و یا دراج و یا سنگواره پخته و بجای آب برعرقیات مذکوره اکتفا نمایند تا هفت یا نه روز بلکه زیاده تا حصول نضج نوشانیده تنقیهٔ بدن و دماغ نمایند بحب ایارج و قوقایا حلیلخان و شبیار مع اضافهٔ بعضی ادویهٔ مسهله مانند سنا دو توله تربد سفید ریوند خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه خیارشنبر زنجبین هر یک هفت توله شربت دینار علویخان چهار توله روغن بادام هفت ماشه آنروز نخود اب وقت دوپهر نوشانند و شام غذا بدستور دهند صبح تربد عود صلیب سوده لاجورد مغسول مصطکی هر دو یکماشه در دوا المسک تلخ نه ماشه ورق طلا یکعدد بپیچیده اول بخورانند بعده قنطوریون دقیق انوخر اسفاریج گل گاوزبان هر یک چهار ماشه حب کاکنج نه ماشه صعتر فارسی هفت ماشه در عرق بادرنجبویه انوخر و ابریشم هر یک ده توله بجوشانند که سوم حصه بماند مالیده صاف نموده شربت اسقیل علویخان دو توله داخل کرده تو دریمن ماشه پاشیده بنوشانند و وقت دوپهر غذا بدستور دهند و همین نمط چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل المزاج فیل اسطوخودوس علویخان یا شربت اسقیل دهند و این کما و بسیار مفید ست مغز تخم مغز پنبه دانه هر یک نه توله کنجد چهار توله جوز بوا بسباسه حب کاکنج هر یک چهار درم گاو رس و با دخن بست توله نیکوفته در پارچهٔ سفت بسته برتابه گرم نموده بکار برند و این دوا نافع جند بیدستر یکماشه زعفران چهار جبه مشک شش جبه عود صلیب هفت جبه زنجبیل یاقوت علویخان یکتوله بلیسانند و اما در شروع اول ترک شراب کنند و اگر دفعة نتوانند بتدریج بگذارند و بجای آب برما العسل که در عرق کاکنج و بادیان ساخته باشند اکتفا کنند و تنقیهٔ دماغ بحب قوقایا و ایارج علویخان یکدرات و مرات نمایند و بعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج معجون بسیر علویخان بعسل دارند و روغن قاقندی مرکب و اسقیل و جند در رفع این علت عظیم الاثرست و این دو دیگر زعفران چهار جبه اصل السوس مقشر یکماشه سوده و عسل یکتوله آمیخته بلیسانند همچنین بسیار مفید ست و اسطوخودوس هر یک یکماشه و عسل یکتوله و کماداز شوئیز و بیخ نیلوفر هر یک ده توله سازند که بسیار مفید ست و حب جند و حب فاذانیا و علویخان که بهر صرع نافع درین باب اثری عظیم دارد

خدر

و آن عبارتست از نقصان یا بطلان حس لمس بحسب ضعف قوت سبب پس انچه سبب قوی بود و قوت حرکت نیز ممتنع گردد تغیر در حرکت نیز راه یابد و در بیخالت تا که مستحکم نشود خدر بار عشه بود و هرگاه مستحکم گردد با استرخا باشد و گاهی خدر بلا عسر حرکت بسبب اختلاف عصب حرکت و حس نیز یافته شود و باشد که در آن عضو چیزی همچون حرکت مورچه خلش سوزن محسوس شود بسبب سوء مزاج بارد یا امتلای عصب از خون و سبب خدر یا امتناع قوت حساسه ست از سلوک در اعصاب و آماده شدن سبب یکی ضعف قوت چنانچه در اخر حمیات ربع عارضه و قت غشی و قرب موت افتد دوم فساد مزاج که بسوم بارد مثل خوردن افیون و گزیدن عقرب و یا مار مثل خوردن بیش و گزیدن مار دیا بحرارت شدید مثل حمام شدید الحرارت و حمیات محرقه و یا غلظ جوهر عصب از سوء مزاج بارد داخلی چنانچه خوردن اشیای بارد یا خارجی چنانچه سیر در برف و مواضع بارده و یا سده از اخلاط غلیظ مثل خون و بلغم خام و سوداوی و گاهی از صفرا و رطوبت مائی نیز سده افتد و از قطع عصب در بریدن نوک نشتر در فصد بعصب و یا سده از ضغطه

و خراج و رطوبات ورض شدید و خلع عضو و کسر و جلوس بیک هیئت و وضعی که بآن خون بسیار در عضوی بریزد و گاهی احتقان ریاح تحت قشار موجب انضغاط و حدث سده گردد و گاهی قدری از بس و جفاف مسدد مسالک افتد و ازین قبیل ست خدر اطراف که در حمیات حاده بسبب تحلیل رطوبت اصلی افتد و حالینوس گوید که گاهی صاحب مزاج حار یابس را از خوردن دوای حار یوست زیاده میگردد و در اطراف او خدر می افتد پس با عضای دیگر متادی میشود بالجمله اسباب خدر اگر از نفس دماغ بود خدر عام در تمام بدن باشد و اغلب که این در همان روز هلاک کند و اگر در هر دو شق دماغ بود خدر در همه تن سوای اعضای رو افتد و اگر در یک شق دماغ باشد خدر در نصف بدن افتد و اگر در عصب واحد یا در شعبهٔ او بود خدر مخصوص بعضوی باشد که آن عصب یا شعبهٔ او بدان عضو پیوسته و خدر بارد چون مزمن و مستحکم شود و طول کند باستر خا مؤدی گردد و بسیاری خدر منذر بسکته یا صرع یا تشنج یا کزاز یا فالج عام بود و خدر کل عضو هرگاه دوام کند و مستد گردد منذر بفالج یا تشنج بود و خدر روی منذر بلقوه باشد و خدر مراق منذر بسالینجولیاست و خدر تابجای حاده دلیل موت بود و بیشتر خدر عقب ذات الریه ذات الجنب و سرسام بارد افتد و هرگاه خدر در عضوی دوام کند و او را استفراغ زائل نکند و عقب او دوار افتد منذر بسکته باشد و بعضی گویند که خدر چون قوی شود فالج گردد و فالج چون ضعیف شود خدر گردد و رأس گاهی دوام خدر مفرد مرجنام مشاهده نموده **طریق تشخیص اسباب خدر** آنست که اولا قوت و ضعف مریض از نبض و غیره دریافت نمایند اگر قوت ضعیف نباشد و آثار غشی یا قرب موت یافته نشود سبب خدر ضعف قوت نباشد والا احال تقدم وقوع امراض مثل تب حار و غیره یا تناول ادویه از قسم سموم یا بارد یا گزیدن حیوان زهردار یا حمام شدید الحراره یا سیدان سدی شدید یا قطع عصب یا ورم یا بستن عضو یا ضربه و سقطه یا خلع عضو یا مناداة عضو بر یک هیئت و شکل تا زمانه دراز بپرسند پس بهر کدام ازین اسباب که مریض اقرار کند سبب خدر همان باشد و اگر این اسباب یافته نشود و بر علامات مخصوصهٔ مواد نظر کنند مثلا اگر بر کل دستی بدن و سفیدی رنگ و ثقل حواس معلوم شود خدر بلغمی رطوبی باشد و اگر سرخی رنگ رو و چشم و امتلای عروق و ثقل بدن و خواب مفرط و یا سرخی عضو مائل بسیاهی مدرک گردد خدر دموی باشد و اگر علامات مختصهٔ سودا یا صفرا بارز یافته شود سبب خدر همان ماده باشد و اگر عضو مخدر لاغر بود و تقدم استفراغات کثیره یا مخلات مفرط الاتفاق افتاده باشد خدر یابس بود

علاج خدر بلغمی و رطوبی

بطور یکه در علاج امراض عصبی بلغمی از تنقیه و تعدیل مسطور شد علاج کنند و گاهی غلبه بلغم با دیان بلغم با دیان یک شش ماشه گاو زبان اسطوخودوس گل سرخ هر یک چهار ماشه مویز منقی دو تولچه انجیر زرد سه عدد جوشانیده گلقند مالیده صاف کرده میدهند و بعد نضج مغز خیار شنبر بریند چینی سنای مکی فاریقون بسفلیج افزوده بدستور مسهل میدهند و در حرارت مزاج شاهتره شش ماشه گل بنفشه چهار ماشه عناب پنج دانه عرض با دیان پنج با دیان ۵ افزایند بعد از جوشانیدن مسهله مثل حب الایارج و قوقایا تنقیه میکنند و بعد تنقیه دیده مشتهی مثل تریاق و مثردیطوس و فلاسفه و دواء المسک جلوه و مرو الطریفل کبیر و الطریفل اسطوخودوس و معجون حکیم اکمل خان و شربت اسطوخودوس علوی یخانی و سکنجبین معجون مفید خدر بلغمی و سودا دا استعمال نمایند و موضع را خوب بمالند و بر دهن قسط و فربیون تبخیر نمایند در حمام داخل کنند و گلقند عسلی خورانند و سکنجبین زوری بنوشانند و جوارش بلادی بدهند و گاهی قرحا سویزج بار یک سوده بسرکه کهنه و آب پودینه طلا کردن معمول ست و طلای عاقرقرحا با آب با شراب با روغن زیت نیز مفید ست و ضماد خردل با سرکه مجرب حکیم شریف خانست و با طحل سیاه سوده و شیر گل مساوی آمیخته هفت روز طلا نمایند و از آب سرد پرهیز دهند و روغن مرزنجوش و روغن تالیف حکیم علوی خان و ضماد ایشان نیز مجرب ست و اگر ازین ادویه نشود حجامت مع شرط کرده شب بعائی تنکار در آب لیمو سائیده بر موضع خدر طلا کنند تا مواد از زخم خارج شود و هرگاه زخم خشک گردد عاقرقرحا خردل ارشیشعان و بسرکه سائیده طلا کنند و طلای روغن بهمن سال از مجربات دالبر حوم ست و در ریاضت عضو و دوام تحریک او و خوردن غذای مجفف و ملطف مثل غذای مفلوج نافعست و با نخود اب بهند و اگر قوت ضعیف گردد لحم تهمه خورانند دانچه در رعشه و فالج گفته شد همه مفید بود و از نوشیدن آب سرد عقب طعام منع کنند **اقوال الاطبا** سویدی مینویسد که اکل لحم تازهٔ دلدل که نوعی از غزال شبیه ست بدفعات و کذا استعمال شحم حنظل و کذا خوردن زنجبیل مربی و کذا مالیدن روغن تخم مشمش تلخ و کذا خوردن گوشت ماکیان که دو روز از ذبح گذشته باشد و کذا کبوتر بچه پانزده روز از ذبح گذشته و کذا انبات انجره مسلوق بروغن بادام خوردن و گل او با بار یک سائیده بعسل سرشته لیسیدن و کذا خوردن سر طان سه روز متصل درین مرض مجرب ست و از اطبای دیگر نقل کرده که شربت بیدمشک و ضماد بهار العسل و حمام و با فربیون بزیت دیا ایرسا و با برگ سوسن و گل او و روغن ابا یا عاقرقرحا بسرکه و یا سودنجان و یا جندبیدستر و یا لحم قنفذ تازه و مملوح و یا بهمن سفید و یا مار العسل عوض آب با عنبر و یا بارزد که آن بیعه سالاست و یا لحم گنجد خرد و یا اکل بقله شبت و شرب عصاره آن و یا ایکه

و نسرین تنقیه بعد نضج و یا طبیخ حاشا و یا طبیخ تخم کرفس تنها و بابارج فیقرا و یا زنجبیل و یا معجون فلاسفه و یا سلیخه و یا پوست بیخ کبر و یا بعد هجلی و یا حنظل یا قاردی بعد ان دماغ دو درم و یا تربد و یا جاوشیر بعسل و یا لحم ماکیان که پانزده روز حب بسنه خورانیده باشند و یا حلتیت نیم درم چند روز و یا سکبینج نیم درم بشراب کهنه تا بیخ در متواتر و یا روغن او و آب مرزنجوش یا آب برنوف و یا خولنجان و یا روغن قوم از بیخ درم تا هفت درم که نفع عجیب دارد و یا نخود سیاه و یا نخود سرخ یکشب در سرکه تر کرده خوردن و یا روغن و یا اصابع الصفر و یا حرمل و یا کندر و یا بیخ فاشرا و شراب و تمریخ فرفیون و روغن قثاء الحمار سرشته و یا بدارچینی و یا عاقرقرحا و یا سکبینج و یا روغن آجر و یا روغن خردل و یا روغن حب الغار و یا قطران و یا روغن بلسان و یا سعیة الریان و یا سنبل الطیب و یا روغن بان و یا روغن بطم و یا روغن سداب و یا روغن شونیز یا قفا و فقار پشت و تمریخ قسط هندی بروغن بان و یا قیروطی بروغن سوسن و سعیه سمائده و یا قیروطی بعاقرقرحا ساخته و یا روغن بید انجیر و یا تخم حنظل در روغن زیت جوشانیده و یا روغن خردل در حمام و ضماد نخود سفید و یا روغن قسط و یا فرفیون و یا خاکستر سرطان محلول بزیت و یا مویز سوده بروغن قثاء الحمار آمیخته و یا سکبینج و فقل اذخر و علک آمیخته و یا سکبینج بروغن قثاء الحمار سرشته و یا طبیخ قثاء الحمار یکاوقیه حلتیت ربع اوقیه غبار آسیا دو اوقیه آمیخته و یا جندبیدستر بروغن بان و یا خاکستر محلول بروغن بان و یا خردل و یا بورق بروغن کور و یا بارزد و یا موم و زیت کهنه و یا روغن بنبوم جندبیدستر و یا سلیخه و یا حلیه و یا قیروطی بروغن سوسن و عاقرقرحا و جاوشیر و یا مشک بروغن بان و یا نفرات پشت و گردن و یا مرزنجوش سوده بروغن قثاء الحمار سرشته و یا حرمل و شحم و مضغ و بخور عنبر و شحم و مشک و شونیز و کاکنج سبز و نطون الطبیخ حاشا یا تخم کرفس و سعوط بروغن شونیز نیز نافع خدر ست صاحب تلمله و غیره اطبای هندی میگویند کانگونه نیم درم همیشه بخورند که بفالج نیز نافع اید و گویند که بر عضو خدر شرطزده تو تیای سبز و نوشادر در اب لیموں سائیده بمالند و حسب حاجت مکرر بعسل ارند و بیخ نیل کوفته بیخته هر روز نهار دو درم با آب گرم تا شش ماه بخورند و از جمیع ترشی و بادی پرهیز کنند و اولی انکه درین اثنا گاهی تنقیه میکرده باشند و استعمال خاکستر هر تال که در اب دو بهی خرد کشته باشند تا چهل روز و کنار روغن او از مجربات استاد مرحوم ست و اگر سیماب بچنانک هر یک جزوی کهرل کنند پس مرچ سیاه چار جزو خاکستر تخم دهتوره سیاه هشت جزو داخل کرده بسایند بعد شیره برگ آک داخل کرده خوب کهرل نموده طلا کرده باشند مجرب صاحب بقائی ست مسیحی گوید که هر چه محلل و مسخن باشد بدان علاج کنند و در استفراغات تقدیم بحقنهای حاده نمایند پس اسهال بحب شیطره و حب منتن کنند و هر گاه بدن ازماده پاک گردد روغن بید انجیر یا روغن کلکلانج بسا الاصول بیاشامند بعد موضع را بروغن قثاء الحمار یا روغن فیون یا روغن قسط که دران چند بید ستر و عاقرقرحا سوده آمیخته باشند بمالند و اگر این کفایت نکند ایارج جالینوس و لوغاذیا دهند و بالجمله این علت مستدیر بفالج ست لهذا دران تهاون نباید کرد که مودی بفالج گردد و بتدبیر مفرد و در باب فالج معالجه کنند و تبدیل مزاج ببلادری و معاجین قوی التسخین و التلطیف نمایند مجوسی گوید که چون سبب مجدث خدر مثل سبب مجدث فالج ست الا آنکه ماده در خدر ادراک و سبب ضعیف ست لهذا در علاج خدر بادویه که در مقدار و قوت کمتر از ادویه محتاج الیه در فالج باشند احتیاج می افتد پس نظر کنند اگر خلط غالب باشد اول اصول خفیف چند روز تا ظهور نضج بدهند بعده بحب اصطمخیقون تنقیه کنند و اگر این فائده نکند حب منتن دهند و بعد تنقیه نطول ادویه مسخن محلل بر عضو نمایند و روغن خیری و یاسمین و بان و مانند آن بمالند و صبر و مر در اب دینه حل کرده و عاقرقرحا و مویز بجا بریک سوده هر دو بسر که و آب پودینه سرشته بران ضماد کنند و از اغذیه مولد بلغم و از جماع اجتناب نمایند و اغذیه مسخن که قوی الاسخان باشند مثل نخود اب زیره و شبت و لحوم ماکیان و دماج و کبک و امثال آن بدهند و بعد نضج و تنقیه در حمام داخل کنند و در امر خدر و عنایت بچیزی که دران خوابانند تهمل ننمایند که امراو مؤول باستر خا گردد و علاج مشکل شود طبری گوید که نظر بمزاج مریض و قوت او باید کرد پس بحسب مزاج و قوت او معالجه نمایند اگر مزاج او رطب باشد علاج او با شیای قوی الحرارة که در رعشه ذکر کردیم مثل حب منتن جاروجوب قوی الحرارة و معاجین مسخنه و مالش اعضا بروغنهای گرم منشف مثل روغن قسط و فاربدین و فرفیون و سداب جبلی و غرغره بمویز و عاقرقرحا و ایارجات کنند و اگر مزاج حار باشد قسمی از عرض یا سوء تدبیر یا بکثار اشیای مرطبه در خدری ایجاد شده پس واجب ست با شیای مفرط الحرارة علاج نکنند تا خدر زائل نشود و این شیای حاره بسائر اعضاء مزاج مضرت رساند و مودی به تشنج و فسادی گردد که تلافی او ممکن نبود بلکه در معالجه آن جهتهای معتدل یا دمان متوسط الحرارة مثل روغن خیری و روغن بید انجیر و مانند آن استعمال نمایند و در مالش اکتفا کنند بر روغن مجموعه کان روغن خیری و یاسمین و بید انجیر و روغن بطم همه مجموع ست بغیر انکه دران چیزی از فرفیون یا سداب بجوشانند و مریض را مسهلات متوسط الحرارة مثل حب اصطمخیقون اصغر و حب ایارج خورانند و غرغره بمویز و سماق و خردل و مانند آن سازند پس اگر خدر در هر مزاج که باشد متعسر گردد مریض را ما الاصول بروغن بادام تلخ بنوشانند و بعد از ان ایارج جالینوس مقوی بتربد و خار بقون دو سه دفعه خورانند و در شرب ما الاصول بهر شربت مسهل هفت روز باشد و مالش عضو خدر بدست و یا خرقه گرم کرده

اگر مزاج انسان بسیار رطب باشد خیلی نیکوست و در امر انواع معالجات خدر طول نمی کنیم بهر آنکه معالجهٔ او مثل معالجهٔ رعشه و فالج قریب بیکدیگر ست بعض صاحب
هرگاه عام باشد بطلی متفاوت بود و قارورهٔ او سفید غلیظ و باید که غذای او اشیای مسخنه مثل گنجشک و کبوتر بچه پروازی و زیت رکابی و نخود ابن زیت ملحم
حملان یکسال باشد و از معجونات جوارش کسنری که معروف بجوارش عنبر ست و تریاق اربعه استعمال کنند و امر کنند دائم بخایند بعضی مصطکی و کندر و روغن آب دهن خود را
مزاج رطب مبتلا بفالج و لقوه بحسب عضو خدر بود و انطاکی گوید که بر خوردن انجبیل و مشبت لزوم نمایند و فلفل سیاه بزیت مطلقا استعمال کنند و انچه در رعشه مذکور شد
بعمل اورند و تریاق الذهبی مجلبست و کذا شراب زبرهٔ مادهٔ گاو با هموزن آن روغن گنجد مجرب محتشمی شرح اسباب نوشته که ادخال قطرهٔ در حقنه مسخن عجب ست چنانچه
مذکور شد و رازی گفته که اگر حلتیت نیم درم و مثل آن سکبینج بخورند و چند روز بر بن منوال نمایند ضرر را نافع بخشد و خوردن گوشت بریان خرگوش نیز نافع بود و از
مجربات در ازالهٔ خدر اینست مخدور را قریب مکانی که اندران یا زیر یا بالای او حمام باشد سکونت اختیار کند و آبن زهر گفته که چون کبوتر را دانه کرسنه بدهند روز بدهند عوض
دانهٔ دیگر بعد ازان گوشت او بخورند خدر را نافع کند و چون پانزده روز حب المحلب خورانند نیز نافع و مجرب نوشته و همچنین اگر ده روز حب المحلب خروس را با همه پر و ازی نوشته
که خوردن خردل و ضماد آن نافع خدر ست و ضماد شن با سرکه مجرب ست و حنین گفته که مربای دارفلفل خدر را نفع میکند و مالقی نوشته که چون فلفل را سوده در موم
پخته بر موضع خدر نهند بسیار نافع بود و کذا طبیخ و جوشانده و نطولا نافعست و ابن بیطار طلای روغن کنجد و زهرهٔ مادهٔ گاو مساوی بر خدر مجرب و میزید آن بلا شبه نوشته
و ایضا گفته که اگر کبر ملح خشک کرده و دلدل بخورند در ازالهٔ خدر مجرب ست و در تحفه نوشته که شرب بابونج برای دفع این مرض مجرب ست و کذا زیت القاقیا و سوده
درم و مثل او عسل و مثلث او کندر و اگر روغن شونیز سه روز در حمام بخورند و از اب سرد اجتناب نمایند خدر را زائل کند و مجرب ست و رازی گفته که اگر حافر قرحا
و مویز جوفر فیون و مرزنجوش و بورق و خردل هر دا حداد و قیه فلفل جند بیدستر هر دو احد دواء قیه همه را کوفته بر بخن قثاء الحمار سرشته بعد تنقیه بر عضو مخدور
ضماد کنند خدر را دفع کند و حکیم علوی خان این روغن را مجرب نوشته صفت آن تخم حرمل خاوانیا سورنجان جزبوا قسط تلخ خردل برگ سداب ابریسا سنبل الطیب شونیز
عاقرقرحا حب الغار گل خاشخاش حنظل پوست ترنج بوزیدان گل کادی هر یک ده مثقال همه را در ده رطل اب بجوشانند تا سه رطل باقی ماند صاف کرده سه رطل زیت کهنه آمیخته
بپزند تا آب فانی گردد و روغن بماند پس موسیائی دو عشر هر یک ده مثقال روغن بلسان شحم خرس یا ماکیان هر یک ده مثقال روغن جوز و پسته هر یک پانزده مثقال
آمیخته بگذارند پس فرفیون جند بیدستر هر یک سه مثقال مشک یکمثقال داخل کرده حل کنند بعده در روغن مطبوخ اول حل نمایند تا خوب مخلوط گردد ضماد علوی خان
و ملخص حکیم شریف خان که برای خدر بلغمی مجرب ست موم زرد پنیه خرس یا ماکیان هر یک ده مثقال روغن زیت چهل مثقال قسط تلخ بارزد اشق جاوشیر عاقرقرحا
هر دو احد یکمثقال جند بیدستر مشک عنبر فرفیون هر یک ده دانگ حرمل خردل هر یک ده مثقال شونیز حب الغار مغز سنگاگا در اتیخ سلیخه سورنجان فلفل سیاه
غبار آسیا هر دو احد یکنیم مثقال الادویه کوفتنی را کوفته و گداختنی را گداخته آمیزند و ضماد کنند مسوح نافع عاقرقرحا فلفل قسط تلخ کوفته و بیخته در روغن زیت کهنه آمیخته استعمال
کنند و این مرهم نافع خدر ست شونیز عنبر مشک کوفته در صرهٔ کتان بسته بپویند و این سعوط نافع بنطافلن شونیز عنبر در آب اذان الفار سوده استعمال نمایند

علاج خدر دموی و سوداوی و صفراوی

در دموی فصد کنند و خون وافر بر آرند و تقلیل غذا نمایند و بعد چند روز مطبوخ هلیله اسهال آورند و مبردات مثل روغن گل مع سرکه و کافور و صندل عضو
طلا کنند و اشربهٔ حامضه بنوشند و نوشیدن شربت لیمون بعرق گاوزبان عظیم النفعست و بمزورهٔ سماق و حصرم غذا سازند و اغذیهٔ مولد خون ترک کنند و انجماک
موجب انصباب خون در وضع عضو بود بجمتی واحد تا زمانه دراز در اکثر تغیر بیئت کفایت کند و در خدر سوداوی نیز تنقیه و تعدیل هر چه در علاج امراض دماغی سوداوی
مذکور شد بعمل آرند و اگر سر پوست که شاهتره چرایته مرچ سیاه پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیلهٔ آملهٔ هموزن گرفته بقدر یکنیم تولد در پارچهٔ بسته شب در اب تر کنند و صبح آن آب را
بر بینند و دویهٔ مذکور سابیده بدیگر آب صاف بنمود قدری مرچ سیاه سوده بران پاشیده بنوشند همچنین تا چهل روز استعمال نمایند و در بن اثنا غذا نان گندم خشک
نی نمک بخورند در ازالهٔ خدر از مجربات ست و معجون نیب و الطریفل شاهتره که در قرابادین مسطور شد نیز مجرب ست و در خدر صفراوی علاج امراض عصبی و دماغی صفراوی نمایند

علاج باقی انواع خدر

انچه از تب و قرب غشی باشد بازالهٔ آن کوشند و بتقویت قلب بسازند و انچه قریب موت افتد لا علاج است و انچه از خوردن ادویهٔ سمیه و گزیدن گزدم و مار عارض شود تدبیر آن در باب سموم خواهد آمد و تریاق فاروق در هر سم جامع النفعست و گویند که هیچ بادنجان زرد نفع قائم مقام او ست و شخصی را از خوردن سم الفار خدر دست و پا عارض شده بود بمداومت شرب شیرگاو امر کردم و ازان نجات یافت و انچه از سوء مزاج بارد واقع شود روغنهای گرم بر عضو مبدأ اعصاب او بمالند و آب نیمگرم بریزند و اضدهٔ مذکوره حار استعمال کنند و عضو را آنچنان بمالند که سرخ شود و شستن عضو به بول گاو و خردل مجرب گفته اند و هر چه در علاج امراض عصبی بارد گذشت بعمل آرند و در خدر ضغطی در و خراجی علاج ورم و خراج کنند بطوریکه در باب اورام خواهد آمد و انچه از بستن عضو باشد ربط بکشایند پس آهستگی بمالند و تدبیر مرض عصب و خلع و کسر در فصل آن مذکور گردد بدان رجوع نمایند و انچه از رسیدن نوک نشتر بعصب بود فصد و یا از قطع عصب باشد علاج نپذیرد و در جلوس بر یک هیئت تغیر هیئت کنند و عضو را بآهستگی مائل نمایند و بمالند و در خدر عصبی علاج امراض عصبی پالس بعمل آرند و ازین علویخان که در رعشهٔ عصبی گذشت استعمال نمایند و صاحب خدر از خوردن برف خدر کند

اختلاج

یعنی جستن اعضاء آدمی حرکت عضلانی غیر ارادی حادث در موضعیست از بدن مانند پلک و قلب و معده و مطحال و غیر آن از اعضائیکه عضلات و انچه متصل بآنهاست از اعصاب و جلدی که ملتصق اوست حرکت کند و اختلاج در عضو بسیار رخو مانند دماغ و عضو بسیار صلب مثل استخوان بهم نمیرسد بسبب عدم استقرار مادهٔ در اول و عدم نفوذ آن در ثانی و سبب اختلاج ریح غلیظ بخاری سریع التحلیل و از یکجهت دفعه حادث شود و بزودی زائل گردد و لیکن اگر سبب قوی بود بعد زوال باز عود کند یا بی سکون زمانی طویل قرار گیرد و اکثر در ابدان زمان بارد و اسنان و امزجهٔ بارد و از خوردن اشیای سرد و غسل کردن بآب سرد عارض شود و از چیزهای گرم ساکن گردد و بیشتر ریح محدث اختلاج از مادهٔ بارد رطب حاصل شود و گاهی از مادهٔ حار رطب پیدا گردد و از مادهٔ یابس کمتر و باشد و گاهی اعراض نفسانی مثل فرح و غم و خوف و غضب و غیره باعث اختلاج میشوند پس سبب شخص را چنان مشخص نمایند که اگر در اختلاج کوتاهی باشد از مادهٔ او و سرعت حرکت معلوم شود از مادهٔ حار بود و الا از بارد و قاروره مناسب این علت در اکثر مائی یا غلیظ عدیم الحرارة و نبض او بطی متفاوت بود و علامت صحت او اعتدال قاروره و سرعت نبض ست و اختلاج عام بدن مذبذب یا تشنج یا کزاز بود و دوام اختلاج در عضلات شکم مذبذب بالبخولیا و مرح و در رحی مذبذب بلقوه باشد و در زیر شراسیف و پهلوها گاهی بر ورم حجاب سینه دلالت کند و ایضا دوام او مذبذب بعالجست لاسیما اگر در رانها باشد و در اصول گوش باشد و اختلاج لب زیرین گاهی مقدمهٔ قی باشد و در ابتدای لقوه و صرع لازم بود

علاج اختلاج از مادهٔ بارد

بپارچه درشت بمالند و روغن جوز طلا کنند و بکادات مسخن مثل نمک و سبوس گندم و جاورس و زیره و زنجبیل و نانخواه و شبت و شونیز در صره بسته و یا آب نمک در مشانه یا شیشه پر کرده تکمید کنند و روغنهای محلل چون روغن بابونه و خیری و قسط و فرفیون بمالند و ابتدا بر روغن ضعیف کنند پس قوی استعمال نمایند و شیرهٔ بادیان شیرهٔ انیسون شیرهٔ زیرهٔ سیاه عسل پاگلقند داخل کرده بیاشامند و اکثار عسل اکلا و شربا و کذا طبیخ را زیانی نمایند و بخوردن گلقند عسلی و مربای زنجبیل و دیگر ادویهٔ کاسر ریاح مداومت کنند و بدلک و تمیز و ریاضت لزوم نمایند و اگر ازین تدبیر زائل نشود مسهل بلغم و حب اختلاج دهند و خوردن بابارج فیقرا مقوی شحم حنظل در ین خاصیتی دارد و استفراغ بابارج روفس نیز نافع ست و بعد ازان مداومت تمریخ عضو بادویهٔ مسخنه کنند و جند بیدستر را بروغن زنبق تمریخ دفع اختلاج خاصیتی ست و روغن حکیم اکمل خان و دیگر ضمادات محللهٔ مذکوره در فالج و لقوه بکار برند و حب کچله و معجون آن و تریاق اربعه با شربت بادرنجبویه و یا بادیان استعمال نمایند و هرگاه دماغ خرگوش بهمراه مسهل بخورند اختلاج را نافع دهد و جالینوس در میامر نوشته که هرگاه اختلاج دوام کند بدن را بحمام تمخل سازند و دلک بپارچه خشن کنند و روغن قسط و زنبق که در ان جند بیدستر حل کرده باشند بمالند و سرکه کهنه که در ان بودینه و مرزنجوش پخته باشند بر بدن طلا نمایند و بعده بروغن نیمگرم و نمک دلک اعضا کنند و ما را الاصول بروغن بنفشه انجیر بیاشامند بعد استعمال قدری لوغاذیا و بالجمله اگر اختلاج دوام کند علاجش مثل علاج رعشه و لقوه و فالج کنند و بدیدکه در ین مرض تلطیف تدبیر نمایند و غذا نخود آب شوربای گنجشک و کبوتر و امثال آن بمصالح گرم بدهند و از خوردن آب سرد و برف و شراب سلیدو منفخات و مبردات و اغذیهٔ غلیظه و کثیفه مثل باقلا و کلم و ماش و تخم مولی و شب و آشامیدن آب در شب و رسیدن هوای سرد ببدن و غسل بآب سرد اجتناب کنند سویدی گوید که در اختلاج روغن گل نارنج و کذا رطبهٔ مسلوق و مطیب بزنبت تا پانزده روز خوردن و یا انچه مسلوق و مطیب بروغن بادام غذا ساختن مجرب ست و شرب طبیخ اریسا و مداومت اکل کرنب مخلوط بروغن زنبق و یا قرحا

تیم دردم بجلاب و یا سداب و یا اسطوخودوس هر روز از یکدرم تا دو درم بماالعسل تا سی و پنجروز که منفعت عجیب دارد و یا طبیخ بهار و یا عصارهٔ غافث و یا بنج را سن بعسل سرشته و یا فلفل و کنا شرب و تمرهندی و یا روغن بنوست زرد اترج و یا روغن ایرسا و یا روغن غار و یا روغن سوسن ابیض و یا روغن گل بهار و یا روغن بلسان تیم دهم و تمرهندی و روغن خردل و یا کبریت بروغن بان و یا روغن سداب و استعمام با آب پای شور و ضماد ببورق و غذا بچوزهٔ مرغ نرمسلوق و مطنجن بزیت انفاق و زیره با آن بسرکه و عسل و مغز بادام مقشر سابیده و یا کبوتر بچهٔ مسلوق و مطنجن و مصوص بسرکه و عسل و دارچینی یا سنبل الطیب و یا کبک مسلوق و مشوی و مصوص بدستور مسطور و یا قنابز زیره با چ بطریق مذکور و یا عصافیر مطنجن و یا دراج مشوی نافعست و باید که هنگام طبخ این طیور سر و گردن آنها دور نمایند طبری گوید که رعایت مزاج علیل و سائر قوانین نمایند اگر علاج ممکن بود و معالجه چنانکه در علاج لیثرغس و نسیان و رعشه مذکور شد باید کرد و بجوب ذکر کردیم تنقیه نمایند و این جب از قوی ترین چیزیست که در اختلاج میخورانند تخم حنظل شیطرج هندی حب الغار هر یک دو ثلث درم سکبینج یکدرم ایارج فیقرا تخم کرفس انیسون نانخواه هر واحد نیم درم همه را سابیده در شراب صاف سرشته جهای کوچک بسازند و بوزن سه درم میخورانند قبل از آنکه خشک گردد و اگر این کفایت نکند پنج شربت در مدت بست و پنجروز اگر مزاج متحمل باشد از این جب بخورانند نسخهٔ آن بگیرند سکبینج وچاوشیر و جندبیدستر و حلتیت هر واحد یکدرم بعد پنج درم تخم کرفس و انیسون در شراب کهنه خوب خیش داده صاف کرده ادویهٔ مذکور را درین شراب ترکنند هرگاه بگداز در بران ایارج فیقرا ایارج مشرودیطوس هر یک سه درم امیخته بسرشند و بقدر فلفل جهما ساخته دو درم با آب نیگرم بخورند و اگر این هم کفایت نباشد ایارج لوغادیا خورانند و تریاق کبیر دو دانگ در اب نخم کرفش حل کرده اندک روغن یاسمین یا روغن نارد بن بمقدار واجب بر ان انداخته بر ناشتا حقنه کنند و روز دوم آب نیگرم که دران بابونه اکلیل الملک خوشانیده باشند اندک روغن قسط بران چکانیده حقنه نمایند و بروغن مجموعه که در تشنج گذشت عضو مختلج را بمالند و دران اوقات خفیفه استعمال نکنند و در وغنهای محلل بکار برند پس اگر اختلاج در روی و چشم و لبها باشد بوزن نیم درم زهرهٔ کلنگ و یکچه مشک بروغن مصطکی یا روغن یاسمین یا روغن خیری حسب مزاج آن سعوط کنانند و موضع مختلج را بدست خوب بمالند و در ابزن آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و شیح و قیصوم و برگ غار نشانند و غذا باید که گنجشک صحرائی و کبوتر بچهٔ پرواری و لحوم حملان یکساله و مانند آن باشد

علاج اختلاج از مادهٔ حار

اگر آثار غلبهٔ خون ظاهر باشد فصد کنند و استحمام و دلک بدن نمایند و اگر عناب امرود هر یک بیست درم پرسیاوشان تخم کاسنی هر کدام ده درم گل سرخ انیسون هر واحد پنج درم در دو رطل اب بپزند تا ربع بماند صاف نموده بنوشند در ازالهٔ اختلاج حار از مجربات انطاکیست و همچنین کبابه چینی و کشنیز خشک و نبات سفید مساوی کوفته بیخته بقدر سه درم هر صباح خوردن فائدهٔ عجیب دارد و ایضا انجاکه اختباس حیض و عدم خروج خون معتاد باعث اختلاج شود از فصد زائل گردد و ملطفات خون مثل شاهتره و بادیان و غیره نافع اید و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب خود مینویسد که شخصی را این مرض عارض شد از شیرینی دهن و تغیر ناخنها برنگ بادنجانی و عموم اختلاج ببدن و السنهٔ که دمویست و بر مریض اعراض مقدمه سکتهٔ هیجان کرد اگرچه اطبای دیگر فصد جایز نمیدانستند لیکن من فصد قیفال گرفتم و ازان فی الحال صحت یافت و نزدیک عوام این تدبیر عجب بر کثرت مهارت من درین فن گردید

امراض عین

یعنی بیماریهای چشم بدانکه مزاج چشم گرم و تر است و جمیع انواع امراض مادی و ساذج و ترکیبی و مشترک اورا عارض میشود و امراض مذکوره گاهی خاص میباشد و گاهی بمشارکت عضو دیگر و اقرب اعضای مشارک چشم دماغ و سر و حجب داخلی و خارجی آنست و بعد ازان معده و سایر اعضای دیگر و هر مرض چشم که بمشارکت حجاب خارج افتد از خطر سالم تر باشد و ایضا امراض عین بعضی معدی اند مثل رمد و بعضی موروثی مثل سبل و امراض او در بلاد جنوبی خاصه بلاد مصر بیشتر افتد و در بلاد شمالی کمتر عارض شود و در تابستان بسبب کثرت صعود مواد دران و در ربیع بسبب سیلان مواد و در خریف بسبب فساد آن اکثر افتد و از امراض چشم بعضی خاص مثل تمه است مثل رمد و طرفه و دقه و بعضی خاص بقرنیه مثل بیاض و کمنة المده و بعضی خاص بعنبیه مثل زرقه و بعضی خاص بحدقه مثل اتساع و ضیق و نزول الماء و بعضی خاص بروح مثل خیالات و کوری و ضعف البصر و بعضی خاص بطوبات مثل جمود و زیادت انعقاد و امراض منسوبه بطبقه ملتحمه و عارض بدان و بغیر آن بعضی آنست که آنرا و پلک را عارض شود مثل انتفاخ

وجساد وحکه وتوشه وبعضی بدان ملتحمه قرنیه افتد مثل سبل وظفره وبعضی آنرا دلجمه برموق را عارض شود مثل دمعه وبعضی بدان وسپلک وقرنیه هر سه افتد مثل لحم زائد وسبیله وبعضی ازان عام بجمیع اجزای او باشد مثل تفرق اتصال واما امراض منسوبه بطبقهٔ قرنیه عارض آن وبغیر آن بعضی آنست که آنرا وطبقهٔ ملتحمه را عارض شود مثل شق وبعضی بدان وسپلک وملتحمه افتد وازین بعضی آنست که اجفان را نیز منسوب است باسماء آن مثل قروح وبثور وغیرها بغیر اسمای آن مثل دبیله وبعضی آنست که بغیر آن منسوب نباشد واگرچه اجفان وغیر آنرا عارض شود مثل سرطان وحفر وطوبت وتشنج واما امراض چشم بعضی ظاهری اند مثل رمد وبعضی باطنی سهل التعرف مثل احوال روح باصره در زیادتی غلظ ورقت او ومانند آن وبعضی باطنی عسر التعرف اند مثل آفاتی که در رطوبات حادث شوند وبعضی باطنی تبخین ضعیف شناخته میشوند همچون آفاتی که در طبقات داخلی یا عصب نوری از سوء مزاج ومانند آن حادث گردند واما امراض چشم صعب اند بسبب شرافت عضو وکثرت ارواح وقوت حس او وبیشتر عسر التشخیص پس بدون تشخیص آنکه مرض اصلی ست یا شرکی در طبقاتست یا در رطوبات یا در عصبه مجوفه جرأت بعلاج نکنند طریق تشخیص بدانکه شناخت امراض چشم از دو وجه کنند یعنی از کمیت او در خفت وثقل واز لمس او وحرکت او وعروق او ورنگ او ومقدار او در عظم وصغر وفعل خاص او یعنی بینائی وحال چیزیکه ازان سائل شود وحال انفعالات او پس اگر شخصی شکایت مرض چشم نماید اول دریافت کنند که مرض سازج ست یا مادی چنانچه سوال کنند که در چشم سبکی معلوم میشود یا گرانی واز چشم چرک برمی آید یا نه پس سبکی چشم وعدم خروج چرک بگوید مرض سازج باشد درینصورت ببینند اگر لمس چشم گرم وحرکت او خفیف وسریع ورگهای او غلیظ وفراخ وقصور ادراک شی بعید وانتفاع از سردی وتقصر از گرمی باشد مرض حار سازج بود واگر لمس سرد وحرکت ثقیل وعروق دقیق خفی وانتفاع از گرمی وتقصر از سردی باشد مرض بارد سازج بود واگر لمس صلب وحرکت خفیف وعروق خالی وچشم کوچک وخشک ونفع از تری وضرر از خشکی باشد مرض یابس سازج بود واگر لمس نرم وحرکت ثقیل وچشم بزرگ وحس ادراک شی بعید نسبت بقریب وچرک بسیار وانتفاع از خشکی وتقصر از تری باشد مرض رطب سازج بود واگر مریض در جواب اول گرانی چشم وخروج چرک بیان کند مرض مادی باشد پس اگر حرارت لمس وسرخی چشم وخروج اشک وانتفاخ در وعروق وضربان صدغین وباهم چسپیدن پلک بود مرض موی باشد واگر باوجود گرمی لمس سرخی مائل بزردی واشک قلیل گرم حاد وخس والتهاب وقلت التصاق جفن بود مرض صفراوی باشد واگر برودت لمس وسرخی خفیف مائل بسفیدی وگرانی شدید والتزاق پلک وچرک بسیار وتهیج واشک بود مرض بلغمی باشد واگر ثقل با تیرگی رنگ وقلت التصاق پلک ودیگر آثار مرض یابس سازج بود مرض سوداوی باشد بعده بصورت تحقق قسمی از اقسام مذکوره ببینند اگر با مرض چشم بعض دلائل آفات دماغ مثل صداع وثقل سر وغیره نیز شریک باشد مرض شرکی دماغی بود پس اگر مشارکت بواسطه حجب داخل قحف باشد ابتدای وجع والم وتمدد از عمق وغور چشم محسوس شود وقلت انتفاخ اجفان بود ودر بینصورت اگر بادی کثرت عطسه وغدهٔ حنکیه وخارش چشم وخنک وبینی بود برمادهٔ حار واگر آنچه سیلان یابد غلیظ بارد بود برمادهٔ بارد دلالت کند واین مشارکت بسبب سوء مزاج سازج کمتر افتد واگر مشارکت باحجاب خارج قحف باشد وازان مادهٔ بچشم متوجه بود ابتدای تمدد از پیشانی احساس نماید وضربان در عروق خارج سر ظاهر گردد ومضرت وانتفاع قریب بپلک بیشتر باشد وباسرخی چشم دردی وگرمی سر وپیشانی ودیری رگهای خارج سر بود واگر اختلاف احوال چشم باختلاف حال خلا وامتلاء معده یافته شود وباقی نوع واگر معده بود وحال آفت معده در اشتها وهضم از پیشتر ظاهر گردد مرض شرکی معدی باشد واگر غلبهٔ مادهٔ در جمیع بدن وانقطاع استفراغات معتاده وثقل بدن معلوم گردد مرض چشم بمشارکت تمام بدن باشد واگر فساد رنگ بدن وترهل نماید بمشارکت اعضای هضم باشد واما طریق معرفت امراض ترکیبی وتفرق اتصال واورام در فصول علیحده مذکور خواهد شد اکنون تدبیر حفظ چشم که در حالت صحت ومرض چشم رعایت آن واجبست بالعلم می آید وبعد ازان علاج کلی امراض عین مسطور گردد

تدبیر حفظ عین

بر حافظ صحت چشم وخصوص آنکه چشم او ضعیف ومستعد آفات وامراض باشد واجبست که از جمیع مضرات بصر احتراز نماید واشیای نافع عین اختیار کند وهر دو جدا جدا مسطور گردد واما کیفیت حفظ صحت چشم موقوفست بر معرفت مزاج آن ومزاج خاص آن تابع مزاج دماغ بود در اکثر زیرا که اکثر اجزای آن از ماغیست اگرچه در ان عروق وشرایین بیشتر از استحقاق مقدار آنست ولهذا امزاج خاص آن اکثر رطب باشد بسبب کثرت خون ودموع ورادوده وشرایین تابع آن بسبب آنکه فعل خاص او کثیر تحلل شود وحرکت مجفف محلل ست اعانت کنند در اصل خلقت بمطوبت مزاج وحار بر آن ساخته شده که حاجت او بحرکت بیشتر ست ودلالت میکند بر حرارت مزاج او سرعت حرکت وفراخی رگها

وحرارت ملس وسرخی رنگ آن در اکثر اسود مائل بسیاهی بود گردر بعضی که مزاج چشم او بارد بود پس حرکت او بطی و ملس او بارد و عروق او تنگ و رنگ او در اکثر ازرق باشد و در برطوبت او زرقی ملس و کثرت طوبت او دلالت کند و در اکثر جاحظ باشد گردر بعضی که مزاج چشم آن یابس باشد ملس او یابس و عدم سیلان طوبت و در اکثر غائر کوچک بود و بداند که در بین صناعت لازم نیست که چشم هر آدمیان بالنهایت صحت گردانیده شود زیرا که از چه و ترکیب جسوم مختلف اند و جزاین نیست که قبول کند هر واحد از ایشان قسمتی که بدان لائق باشد و همچنین لازم نیست که چشم و جمیع انسان شبیه بیکدیگر باشد بهر آنکه قوتها و مزاجها مختلف اند بحسب آن پس ممکن نیست که چشم هر سن لائق آن سن باشد تا چشم در صحت خود یا صحت نزدیک فاضله باشد و در ان احتیاج بتغییر چیزی نیست و احتراز از جمیع امور موذی چشم در ان کفایت باشد و یا صحت او چنان نباشد بلکه کم از غایت بود و این یا بسبب سوء مزاج و ضعف بنیه آن باشد و یا بسبب آنکه هیا بدان بود اما تدبیر صحت در اشخاص موذی المزاج و بنیه احتیاج در ان بسه امر باشد یکی ما لا بسبب فاعل برای این صحت و این تعدیل مزاج و ترکیب بود دوم تقویت جمیع قوای عین سوم تنقیه چشم از فضول اما تعدیل امر بخارج از اعتدال بضد آن باشد و هر مزاج که اراده تعدیل آن کنند یا جلی باشد پس تعدیل آن بسیار و غوار بود و در مدت مدید تمام شود و هر کسی که این حاصل شود باید که در ان باد و یه بسیار ضعیف ابتدا کنند بعده و تقویت آن ادویه را زود زود بغیر سختی تدریج نمایند و هرگاه انحراف در تاثیر ادویه در یابند از ان قصر نمایند و راحت دهند و بضعیف تر عود کنند این همه مع تعدد تنقیه باشد و الا اگر مزاجی که اراده تعدیل آن کنند مزاج حادث باشد تعدیل آن سهل تر باشد لیکن معدلک مختلف بود چه تسخین در ابتدای امر آسان بود و اگر امر طول کند دشوار گردد و اما تبرید در ابتدا دشوار تر بود و در آخر امر سهل تر و اما در ترطیب و تیبیس خطر متقارب بود و ترطیب عسر تر باشد و اما تقویت قوای عین احتیاج در ان بدو امر بود یکی اصلاح ماکول و مشروب و این چنان کنند که از این خمسة المتقوا ستین مولد روح روشن صاف پیدا شود و این امر تمام میشود با نکه صالح الجوهر بود و مستعمل شود بنحوی که سزاوار ست نه چندانکه از فرط جوع خون تیز و کم گردد و نه بسیار که آلایش کند و بعد تناول آن حرکت سخت و خاصة جماع نکنند و ایضا خواب نکنند مگر بعد انحدار او و کثرت شرب آب بعد آن هضم را خراب کند و تکثیر لاغره نماید و اما در شراب تا قرب انحدار غذا آخر نکنند و قدح کوچک بخورد و بهتر شراب در ین وقت خوشبو ریحانی خوش مزه باشد و تا حد سکر استعمال نکنند بلکه تا ابتدای شروع تثقل بچیزی که مانع از خره و قوی معده باشد مشغل نبود زعفران و گلقند و جوارش انزرج و دوم استعمال مقویات چشم از تصرفات و اکحال و قطورات اما تصرفات مثل اکتار رویت اشیای سبز و آسمان جنبانیدن و تعدیل ریاضت حتی بقدرات یقیق گاهگاهی و کذلک نظر در آب اشیای جمیله و اما اکحال و قطورات افضل در ان ادخال ادویه تفه ست که در ان تجفیف قلیل و تحلیل قلیل قبض لطیف و تنقیه باشد مثل سرمه دقوتیا مرئی و ناشیرین که از ان برود سازند و آن معروف ست و کذلک ادامت اکتحال بحضض خاصة در انجا که رطوبت دقیق باشد و اما تنقیه چشم از فضول در ان احتیاج بتنقیه بدن و سر و معده بود و در ریاضت اطراف در جذب فضول از چشم و تحلیل آن نافع ست و این بمثل مشی آهسته بود و اگر آن بسکون سر و نواحی آن باشد افضل بود مثل ریاضتی که انسان در ان پای خود را بقوت و عجلت حرکت دهد و بعد از ان از منع تصعد اخره چاره نباشد و در اکثر اوقات این تصعد از معده بود و انچه در ان نفع کند بعد طعام تناول قسب و زیتون خام کم نمک ست و همچنین کشنیز خشک بشکر و بق نیکوست و کذا از عرور و لابد ست از اجتناب فواکه و بقول مثل کدو خیار و ثوم و بصل و شفنا لوف و جبانی و احتراز از امتلا و تخمر و فساد و هضم و تعدد تلیین بلطبیعت ضرور یست زیرا که قبض طبع شدید الضرر بچشم ست لهذا اسهال اگر مفرط نگردد چشم را بسیار نفع کند و اما تدبیر صحتی که هیا بحدوث سوء مزاج با فساد بنیه و مستعد بدان باشد و در اکثر اوقات این استعداد بسبب خلل حادث در عضو مشارک چشم بود و اولی اعضا بدین سرایت اکثر این و قتی باشد که امتلا بدان حادث شود و این تمام میشود و بسه امر یکی تنقیه آن عضو و این چنان باشد که از ان استفراغ مواد زائد کرده شود یا بانفراده اگر امتلا خاص بدان باشد یا مع استفراغ همه بدن اگر امتلا عام بود دوم تقویت چشم تا مواد مندفعه آن عضو قبول نکند سوم بند کردن راه میان هر دو و این راه گاهی از داخل بود چنانچه مشارکت میان چشم و دماغ از طریق حجب داخلی باشد و بند کردن این دشوار بود و افضل اشیا در ان نوشیدن شربت خشخاش با پوست آنست که مهرا نچه سلیخه او را بشکر بمثل نخست اختلاف ماده در حرارت و برودت آن بقوام او رده باشند و گاهی این راه مشارکت میان چشم و سر از طریق سمحاق باشد و بند کردن این آسان بود بسبب سهولت وصول ادویه بدان از خارج چنانچه آن ادویه الطلیه اضمده باشد که بر پیشانی و پلک نهند و در ان قبض مع تقویت یا با برودت و یا با حرارت باشد بحسب بلوا و آب مرد طلای جبه و همچنین آب عوسج و آب بارتنگ و آب حی العالم و آب برگ بهی و آب برگ سیب و آب عصی الراعی هر کدام از ینها که باشد مفرد یا با قاقیا و زعفران گاهی تضمید جبه مثقل این آبها یا بسفرجل کوفته یا بسیب کوفته میکنند و گاهی در ان فوفل و اندک زعفران اضافه می نمایند و پوست غربز مضاف نیکو برای مواد حاره ست و بیکر مازو و اقاقیا

وفوفل هر واحد ربع درم پست جوشانیده بزر قطونا یکدرم بآب آس شسته بر پارچه مالیده استعمال کنند و یا گرد غبار آسیا و جزو اقاقیا دقاق کنند هر واحد یک جزو مرنیم جزو افیون ربع جزو بسفیدی بیضه سرشته استعمال نمایند ضماد جید برای مواد بارد کبریت بورق هر واحد نیم درم کندر یک دانگ باب نیتون سرشته استعمال کنند دیگر کبریت زرد دو چندان آن بورق مرکند و زعفران هر واحد نیم وزن کبریت باب مورد بشرشند و بعسل رند و گاهی تسدید طریق مواد بربط شریان صدغ یا بداغ او و مانند آن میکنند و گاهی استفغا از سد طریق با مالیدن سوی غیر جهت چشم می نمایند و این بمثل فصد صافن یا حجامت ساقین و استعمال حقنها و مانند آن بود

ذکر مضرات بصر

و آن غبار و دخان و هوای بسیار گرم و سرد و باد سموم ست و جمیع مجففات مثل جماع کثیر و نمک بسیار و طول نظر بسوی چیزهای براق و روشن و سفید مفرط مثل برق و سیف درخشنده و آفتاب سیما در حالت کسوف و برف دوام نظر بطرف یکچیز و قرارت خطوط دقیق بافراط و همچنین نظر بدیگر اعمال دقیق و فرط انکباب و کثرت گریه و حزن شدید و هم و غضب و رعب و کتابت سیمان عصر و مغرب و بعد فصد و کثرت مسکرات و امتلای طعام و شراب و خواب کردن بر امتلا و طعام شب و خفتن بلا بشت تا زمانی طویل و خصوصا زیر آسمان و تمامی ناغذیه و اشربه غلیظه بد گوار و جمیع مبخرات خواه بارد مثل شیر و باقلا و لوبیا یا حار مثل سیر و پیاز و مکدر عین مثل کرنب و عدس و باد نجان و اشیای حریفه مثل گندنا و جرجیر و حندقوقی و خردل و شونیز و ناخواه و دیگر ادویه مفرده مضر عین و آن یا مخدرات ست مثل کاهو و افیون مگر عند شدت و جع و یا آنچه کیفیت غالب داشته باشد مثل سکر کویا آنچه صورتا و مخالف جوهر قوی دارواح باشد مثل بیدمشک و زنبخ و بلادر و ادویه مرطب نیز مضر چشم ست در جمیع احوال زیرا که مزاج چشم رطب ست در اصل خلقت و کذا اغذیه نالحه و ادویه اشیای لذاعه و حریفه و عضه و حامضه و شدید التبرید مجمد قوت و شدید التسخین محلل آن و آنچه موذی فم معده یا ضعف دماغ باشد و سرکه و سیب ترش و بادروج و شبت و خرما و لحم بقر و گوشت خشک و کمسود و جمیع لحوم غلیظه و زیتون سیاه نا موافق ست و کثرت استفراغات مثل فصد و خصوصا حجامت بتوالی و کثرت مسهلات قویه و فساد طعام در معده و سوء ترتیب تناول طعام چنانکه بهضم او فاسد گردد و بخارات ازان بسیار خیزد و جمله فضلات مسلکیه مانند قلیها و گوشت بریان از لحوم طیور و غیره و مولدات خون کدر از اشیای نالحه و حریفه و غیره مثل شراب کدر و غلیظ و کثرت خواب بیداری طویل و استحمام مفرط و قی کردن اگرچه از جهت تنقیه معده نفع میکند لیکن از جهت تحریک مواد دماغ و دفع او بسوی چشم مضرت دارد پس اگر ضرورت قی افتد بعد طعام و باهستگی استعمال کنند

ذکر اشیای نافعه

حافظ قوت چشم و آن غوطه زدن در آب صافی شیرین و کشادن چشم اندر انست جوانان را در آب سرد و پیران را در آب گرم و خوردن غذاهای لطیف بمقدار معتدل که باعث تولد خون صالح باشد و اکثار تناول شلجم و استعمال او و هر قوی مجفف باعتدال و کذلک انچه دران جلا و تحلیل باشد و کحلهای قوی بصر مثل سرمه و سنگ بصری مربی باب مزرجوش و آب بادیان تازه داب غوره و دوام اکتحال آب بادیان یا سرمه آب بادیان سوده عجیب و عظیم النفع ست و برد و درمان نیز عجیب و اکتحال بآب کسر کبود و انزروت و شب و عفران و مشک چشم را تقویت و صحت و راگذارد و منع از قبول نزول نماید و اکتحال آب عنب بسیل طلا و ماهی دو نوبت باعث امن از جمیع اوجاع و امراض چشم ست و دوختن آب نیگرم بر سر و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و بادام و اکتحال بکحل روشنائی و کحل الجواهر نیز منقوی بصر ست و بقول طبری درازی و املباى هند اکتحال خولان در هر هفته یکبار حفظ صحت چشم تحلیل بلغوت غلظی نماید و اکتحال مرقشیشا و بسد و شاذنج مغسول و سرطان بحری سوخته مغسول و سنبل الطیب و سانج هندی و تقطیر آب باران که دران هفت روز بادیان تر کرده باشند در چشم هر واحد حافظ صحت عین و منقوی آنست و همچنین اکتحال از سه هر شب بمرواريد و مرجان و اقلیمیای فارسی و زعفران و حضض و شکر و ابریشم محرق و مامیران و چست مبرد و صبر و ایضا بوسیدن مشک در سرما و عنبر در گرما و نظر بسوی زمرد و سنگ سبز و هر چیز سبز و کشیدن میل طلا هر وقت در چشم و گویند که داء حبنی کند و سلیخه و قرنفل کحلا و شربا نافع ست و خوردن کرفس و صاحبین بنسبت و بدین شیای جمیده و استفراغات معتدله و تنقیه دماغ و تقویت آن و منع ابخره مؤذیه چشم ست و گویند که خوردن داء حبنی فلفل سیاه و عفران و ادویان باندکی سکنجبین انزانی فوائد کذلک منع ادوام و انبات جمیع مغربات و سفوف و ادویان و اصل السوس شکر و ادامت طیلسانی در سرما و برگ تنبول حافظ صحت چشم ست و میل اصفهانی قوی النفع ست در حفظ صحت آن و دوام تلمیذ طبیعت نافع چشم ست

علاج کلی امراض عین

اگرچه بیماریهای چشم بسیار ست و دسیاطی تا پنج هزار مرض او شمرده اند لیکن جمله منحصر در چهار جنس یعنی مرض مزاجی ساذج و مادی و مرض ترکیبی چون عمل و مجوز تفرق اتصال

مثل جراحات و اورام ست پس علاج این هر چهار مقابل مرض باید یعنی تبدیل مزاج و استفراغ ماده و دران تدبیر اورام نیز داخل ست و اما علاج جراحت و اورام احمد مسطور گردد اکنون بدانکه قانون واجب در علاج امراض چشم صرف عنایت ست باصلاح مزاج دماغ و تنقیه و استفراغ مواد منصبه بچشم از دماغ و یا از دیگر اعضا بفصد و حجامت و اسهال و تقلیل غذا و تلطیف و اصلاح آن و تناول اغذیهٔ محمود و اجتناب از جمله میخورد بگوار و تقویت چشم باضمده و اطلیه و تبدیل مزاج عارض آن بهرگاه همراه بیماری چشم صداع باشد ابتدا بعلاج صداع مع صرف عنایت بطرف حال چشم باید نمود و بدانند که سوء مزاج چشم یا حاصل باشد و یا متوقع و علاج ثانی تقدم بالحفظ بمنع سبب اوست مثل استفراغ عند غلبهٔ مواد و تلطیفه عند ثوران اخلاط و علاج اول اگر حصول او تمام شده باشد و استقرار یافته بالفصد بود علی الاطلاق و اگر چنان نباشد بلکه در اول حصول باشد در علاجش احتیاج بهر دو امر افتد اما تقدم بالحفظ بنا بر انکه خواهد بود و اما علاج بالضد بهر آنکه موجود ست و هر سوء مزاج یا ساذج باشد یا مادی اما مادی او یا بمعادله بسبب تناوله و موضعه کیفیت باشد و او یا بمعادله و غیره که در چشم استعمال نمایند در اقوال شیخ و جرجانی مسطور گردد حسب ضد مزاج غریب استعمال نمایند و در اغذیه و اشربه نیز حسب سبب همین رعایت مرعی دارند و اما در مادی از اله مادهٔ لابد ست یا از همه بدن و یا از دماغ و یا از نفس چشم اگر عضوی مواد خود بسوی آن نفرستد بعد و گاهی استفراغ تنها کفایت کند و گاهی احتیاج بتعدیل بعد آن افتد و استفراغ بدن گاهی بفصد و نحو آن و بحجامت بود و گاهی باسهال و گاهی بقی و گاهی بادرار و بتعریق و باین هر دو نادر باشد اما فصد وقتی کشاده شود که در خون کمی نباشد و دران از دو امر حذر کنند یکی هیجان مواد حار هرگاه غالب باشد بسبب نقصان رطوبت خون دوم مقام شدن مواد بارد بنقصان حرارت و انچه قائم مقام فصد ست رعاف و خروج خون حیض و نفاس و خروج آن از افواه عروق بود و رعاف خارج می کند مواد را از موضع قریب از چشم فلهذا در امالهٔ آن بسوی خلاف جهت چشم نفع نمیکند و خون حیض و نفاس و عروق مقعد چنین نیست و فصد صافن قریب بنفع خروج حیض ست و فصد باسلیق برای جذب مادهٔ بسوی اسفل باعتدال و فصد سرو برای استفراغ خون از اعالی بدن و فصد عروق گوشهٔ چشم بغشاوه و دمعه و رمد مزمن مصداع و شقیقه نفع میکند و فصد رگ پیشانی برای تقلیل و اسن و امتلای چشم نافع و گویند رگ بائی که برای امراض چشم میکشایند اولا قیفال ست پس عروق ناحیهٔ سر لیکن عروق پیشین سر در نقل از موضع نافعتر بود و عروق پس سر در جذب مفیدتر باشد و گویند که اگر مرض در چشم باشد و قوت مساعد بود پس سزاوار آنست که فصد قیفالین کنند و اگر نه فصد حبل الذراع و اگر ان هم یافته نشود الکحل و اگر ان نیز یافته نشود و باسلیق کشایند بشرطیکه در خون کثرت و قوت قوی باشد و اوستاد رحمه الله عند از مان مرض امر باخراج خون از رگ پیشانی و رگ ماقین میفرمودند و اما حجامت جالینوس گوید که خلقی کثیر از علل مزمنهٔ عین به تنقیه از استعمال حجامت بر قفا صحت یافته اند و حجامت ساقین جذب مواد بسوی اسفل بقوت نماید و ابتدای امراض چشم را نفع دهد و حجامت نقره جذب مادهٔ بسوی مؤخر سر کند فلهذا چشم را بسیار نافع ست و لیکن چون در انجا استلای بدنی نباشد که یا وی خوف تصعد مادهٔ بسوی سر بود و اما اسهال گاهی بشرب دوا بود و گاهی باحتقان و این در فرود اوردن مواد نافعتر ست و اثارت مواد از دماغ و تسهیل او بسوی چشم کمتر کنند و لهذا گویند که حقنه بجمیع امراض مادی چشم نافع ست و موافقترین مسهلات مستعمله در امراض چشم اهلیله ست زیرا که آن با وجود استفراغ او تقویت معده و منع تصعد مواد کند لیکن بسبب یبوست و خشونت خود ضرر بمواد حار نماید پس محتاج اصلاح بود بچیزی که دران لینت باشد با وجود موافقت در اسهال مثل بنفشه لیکن اسهال بنفشه بتلیین و ازلاق ست و اسهال اهلیله بعصر پس اگر مساوات باشد یا عمل اهلیله مقدم بود منع یا بطلان ازلاق گردد و درین صورت از یکثیر مقدار بنفشه چاره نباشد تا و فعل سابق تر باشد و چون هر دو ضعیف العمل اند لابد ست از تقویت و تحریک بمثل سقمونیا و اندک ازان کفایت کند و بسبب عدت او محتاج باصلاح خود بکتیرا و ربا السوس نباشد و از انکه مواد چشم بلکه دماغ اگر چه حار باشد خالی از بلغم مخالط نبود ترید موافق باشد لیکن بسبب ضعف او گاهی تقویت بزنجبیل نمایند اگر خوف از حرارت نباشد و اگر خوف حرارت در مخرج باشد مقل ازرق نیکوست و اگر مواد مائل بغلظ باشد معدلک ایارج فیقرا افزایند که آن از اعالی فرود اردو اگر بیشتر غلیظ باشد حب ایارج جید بود و گاهی نوبت بایارج لوغاذیا یا حب قوقایا رسد و این هنگام شدت غلظ مواد بود و اگر مواد حار رقیق باشد آب انار بین بشحم او افشرده با هلیله و شکر نیکوست و گاهی ترید و محمودها فزوده میشود و همچنین این نقوع آلو بخارا و عناب و آلو بالو و شمش هر واحد بست دانه سنا و گل بنفشه اهلیلهٔ زرد و خطمی هر واحد سه درم با شکر استعمال نمایند و گاهی قوی میکنند بده درم فلوس خیارشنبر و اندک روغن بادام شیرین و گاهی اصطبوخ بمطبوخ فواکه افتد و گاهی عوض شمش پستان کبند و گاهی ریوند نیم درم و سقمونیا بیع درم افزایند و گاهی مادهٔ بسود اویت بود پس در مطبوخ سه درم افتیمون و سه درم بسفایج زیاده کنند و تقویت بنصف درم عجرار نمی نمایند و اما نقوعات مستعمله برای تبرید و تلیین بطبیعت پس از نقوع مقوی اهلیله حذف کنند و ایضا مثل

وسنا و یا سنا تنها محذوف نمایند و همچنین درین هنگام اشربهٔ بارده ملینه مثل شربت آلو یا شربت بنفشه و یا شربت نیلوفر استعمال کنند و گاهی بفتائل ملینه مسهله حقنها احتیاج افتد

صفت فتیلهٔ شکر مقوم با نمک و بورق و قوی تر ازین آنست که سنا و گل بنفشه هر واحد یک درم سقمونیا اندک بیفزایند حقنهٔ مخففه ماء الشعیر شصت درم آبجوشانده ده درم فلوس خیارشنبر ده درم روغن کنجد و شکر هر واحد پانزده درم **و اما ی** اگرچه نفع میکند بسبب تنقیهٔ مواد لیکن شدید المضرت ست بسبب تهیج و تحریک آن **و اما** ادرار و تعریق در غالب امراض احتیاج بدان وقتی باشد که مادت برچشم مع انتشار آن در بدن غالب باشد **و استفراغ دماغ** بعد تنقیهٔ عام بمسهلات مثل حب هلیله دار سال علق بر صد غین در مواد حاره و حب ایارج و شبیارات و اطریفلات مانند آن در مواد بارده و مرکب بود و بادویه که استفراغ آن از خارج کنند مثل ادویهٔ مستعطسه و منفیه چون سعوطات و عطوسات **و استفراغ چشم** یا برسبیل صرف مادهٔ از انست و یا برسبیل تجلیب مادهٔ ازان پس صرف مادهٔ اولا از بدن بود اگر ممتلی باشد یعنی در صورت امتلای مادهٔ در همه بدن اول بحسب غلظ غالب تنقیهٔ عام کنند و پس ازان تنقیهٔ خاص دماغ بمنقیات او و بعد آن تنقیهٔ عضو خاص الخاص چشم نمایند بنقل مادهٔ چشم و اما لهٔ اخراج او از راه بینی و یا از عروق قریب چشم مثل عرقین ماقین و اما بتجلیب ازان بادویهٔ مدمعه یعنی اشک آور و محللات بود و گفته اند که جذب مادهٔ باستعمال عطوسات و مدمعات و فصد رگ گوشهٔ چشم و پیشانی خصوص بعد تنقیهٔ عام بدن و خاص دماغ و پس از سکون مادهٔ از منقیات چشم ست و اصل بزرگست در علاج امراض مادی چشم اصلی باشند خواه شرکی و ایضا میگویند که در امراض مادی هرگاه احتیاج بنقل مواد از چشم بعضو دیگر افتد و مادهٔ در طریق انصباب بسوی چشم نباشد پس مؤثرترین عضو یکه بادی نقل کنند منخرین اند باستعمال عطوسات و نشوقات و تناول طعام و شراب کمتر و لطیف و اجتناب از اشیای بدگوار و بخار انگیز نیز از اقسام مستفرغات مادهٔ چشم شمرده اند و هرگاه مادهٔ از عضو دیگر اید تدبیر و تنقیهٔ عضو یکه ازان مادهٔ بچشم همی آید از واجبات ست **و بدانند** که اگر مادهٔ چشم رطوبت غلیظ یا دموی باشد بعد تنقیهٔ عام بمسهلات مناسبه تنقیهٔ دماغ بحب ایارج یا حب قوقایا نمایند و بعد ازان ما بقی را از بالا فرو کشند و چشم را با آب جلبه و شیر تازه بشویند و بعد تنقیهٔ مادهٔ ادویهٔ موافقه در چشم کشند و حمام نمایند و اگر مادهٔ رطوبت رقیق مختلط باخون یا صفرا باشد بعد فصد مسهل دهند و پس ازان مادهٔ را از سر فرو کشند پس علاج چشم کنند و علاج چشم بوجهی قبل از تنقیه جائز نیست و نه انداختن دوا در ان خاصهٔ اگر دوای محلل باشد مگر دوای سهل عند الضرورت و در مادهٔ دموی حمام و اشیای محلل مفید بود و اگر مادهٔ دموی باشد فصد کفایت کند و باشد که باوجود کشادن فصد بسبب کثرت غلظ خون و پری رگهای چشم ازان امتلای عروق بر حال خود باشد درین صورت استحمام نمودن و عقب آن طعام لطیف خوردن مفید ست و تناول ایارج فیقرا و حب قوقایا سود مند و استعمال شیاف احمرلین و ضمادات محلل خون غلیظ را رقیق کند و کذا خوردن قدری شراب صرف عقب حمام نافع گفته اند و قومی که تنقیه و تدبیر صائب سود ند هرگاه معلوم کنند که در چشم سوء مزاج ردی یا مادهٔ خبیثه کمیته در طبقات مستکن ست که غذای عین فاسد میکند و یا آنکه دماغ ضعیف ست و ازان نزله بسوی چشم متوجه میشود ازینجاست که گفته اند گاه باشد که بدون آنکه ورم در چشم ظاهر باشد بواسطهٔ دوام نزول مادهٔ بچشم منفعت علاج ظاهر نشود پس اگر مادهٔ از حجاب خارج فحف دماغ اید درین صورت کشادن گهای سر و بریدن شعرائین صدغ و نهادن دواغ بران مناسب ست و حجامت نقره و ارسال علق بر جبهه نیز قریب بنفع اوست و تضمید با ضمهٔ مقویه رادع بر جبهه مفید و از جملهٔ روادع پوست خربزه است برای مادهٔ حار و قلقدیس از برای مادهٔ بارد و اگر مادهٔ از داخل فحف اید درین حالت تنقیهٔ دماغ بفصد و اسهال و دیگر تدابیر تنقیهٔ دماغ باید کرد و هرچه در سبل گفته شود مفید بود **ایلاقی** وغیره می نویسند که اسباب امراض مادی عین هفت گونه است یکی ضعف مزاج چشم حتی که مادهٔ نازله را بسوی خود از دماغ قبول کند دوم ضعف مزاج دماغ بقیاس مزاج معده و سائر احشا و قبول کردن آن بخار را که بسوی آن از احشا متصاعد شود و قوت مزاج دماغ بقیاس مزاج چشم حتی که دماغ مواد را بسوی آن دفع کند سوم کثرت اخلاط رديه در بدن چهارم ضعف قوت غاذیه چشم و عدم امکان هضم غذای وارد بران و بسبب آن اجتماع مواد زائده دران پنجم وسعت منافذی که ازان اخلاط بچشم می آید پس مواد بسوی آن بیشتر جاری گردد ششم ضعف منافذ یکه ازان فضول از چشم خارج میشود پس باقی ماندن آن در چشم هفتم وضع چشم تحت دماغ و بدان سبب همواره نزول فضلهٔ غیر منهضم بسوی آن پس بر طبیب واجب ست که تفحص این اسباب نماید و اول بمنع سبب مشغول گردد **شیخ** میفرماید که ازاده بچشم بعضی سبدلات مزاج اند اما مبردات مثل آب عنب الثعلب و آب عصی الراعی و آب کاهو و گلاب و آب گلسرخ و لعاب اسپغول و مفید بیضهٔ مرغ ست و اما مسخنات مثل مشک و فلفل و زنجبیل و امیران و مانند آن و اما مجففات مثل توتیا و سرمه واقلیمیا و بعضی ازان مقبضات اند مثل شیان و اسپتاد و صبر و فیلزهرج و گلسرخ و زعفران و بعضی ملینات مثل شیر و مغز بادام سوده و سفیدهٔ تخم مرغ و لعابات بهدانه

وخطمی وخولنجان فراخ وبعضی منضجات مثل عروق وآب جلبه وزعفران وبنفشج وخصوصا آنان دران ترکرده وبعضی محللات مثل آب زروت وآب بادیان وبعضی مخدرات مثل عصاره لفاح وخشخاش وافیون جرجانی گوید که جمله ادویه چشم بهفت جنس بست یکی ادویه قابض واین دو نوع ست نوعی انچه قبض او معتدل تر باشد مثل گلسرخ وعصاره او وعصاره لحیة التیس وباسیناو سنبل الطیب وزعفران وسافرج هندی واین آنجا بکار اید که از چشم درد مناسب کمتر اید ونوعدیگر انچه قوت قبض او قوی تر باشد وآن اقلیمیا ست وآب غوره وعصاره سماق وعصاره مازو وخام وقشار کندر وگلنار ومانند آن واین نوع آنجا بکار اید که اجزای چشم درست وقویتر وقوت بصر تیز تر باشد وخواهند آب رفتن از چشم باز ایستد دوم ادویه منضج ومحلل چون آب جلبه وخضض هندی وبیزدوانزروت واکلیل الملک وجندبیدستر وکندر وزعفران ومرکی اما قوت تحلیل از همه زیاده است در زعفران با قبضی که در وی ست منضج ولین ست وکندر همچنین منضج ومسخن ست واین ادویه در علاج اورام وشور وقروح چشم وبرای تحلیل رطوبات غلیظ در یم پس قرنیه بکار اید سوم ادویه مخدره چون لفاح وافیون وخشخاش واین را بالضرورت قوی در موضع شدید وحرارت وسوزش عظیم بکار برند چهارم ادویه مسدد منافذ کشاده ومغری واین دو نوع بود نوعی خشک ارضی وآن اقلیمیا وسفیداب وتوتیای مغسول ومرزیز سوخته وگل شاموس ونشاسته است واین ادویه رطوبت زائد را کمتر کنند ومعده را سود دهد خصوصا اگر در چشم قرحه وبثره باشد لیکن بعد از استفراغ بکار برند واگر در قرحه قرنیه قبل استفراغ بضرورت استعمال کنند جائز باشد نوعدیگر نرم مزلج وتوجه حاجت باین چنین ادویه برای چهار غرض ست اولا آنکه سوزنده نیست وثانیا آنکه هنگام احتیاج بطول بقای دواد چشم ومنع سیلان آن ادویه مزلج چون کتیرا ومنع ونشاسته باد گیر ادویه بیامیزند وثالثا آنکه برای دفع اذیت چشم از طلاقات ادویه مجری ارضی خصوصا در حالت درد ادویه نرم باوی آمیزند ورابعا آنکه برای رفع خشونت ولذع متولد از مادهٔ حار ومعاد ادویه نرم ولطیف چون شیر زنان وسفیدهٔ بیضهٔ مرغ بیامیزند پنجم ادویه کشاینده منافذ واین دو نوع ست یکی چون دوار چینی وزفرین وحلتیت وسکبینج واین نوع آنجا بکار آید که اثر ادویه منضج ومحلل پس طبقه قرنیه نرسد واز آمیختن این ادویه بسبب تفتیح منفذ باقوت دوا مذکوره بجوفی رسد ودیگر ادویه سخت گرم ومولد خشونت واین نوع غزول الماء را باز دارد ششم ادویه زداینده واین نیز دو نوع ست اول زداینده چرک قرحه چون اقلیمیا کندر وصبر ومانند آن نوع ثانی زداینده سبل وجرب وظفره ومانند آن چون نوشادر وقلقطار وتوتیا مسن ومس سوخته هفتم ادویه معفن که محرق وخشن ست چون زرنیخ وزنگار واین طرفه صلب وجرب مزمن وخشک ریشه را بزداید گیلانی گوید که در ادویه چشم رعایت چند امور نمایند اول باختیار جوهر دوا زیرا که در علاج چشم بسبب رقت وکثرت ارواح وقوت حس او ادویه مخالف طبیعت مثل پیش جائز نیست ونه انچه در ان کیفیت غالب باشد مثل حریف وبسیار تر واشیای لذاعه وانچه شدید القوت بود بهر انکه شدید التبرید اجاد قوت چشم کند وشدید الحرارت تحلیل قوت او نماید دوم باختیار کیفیت دوا واین بعد معرفت نوع مرض لازم ست زیرا که در صالحه حار ببارد وبارد بحار کنند وبالجمله علاج تمام میشود بضد دوم سوم باختیار مقدار دوا پس هر دوا که آن انفع در غرض باشد تکثیر مقدار آن اولی ست از دوائی که نیست چنین وهمچنین هر دوائی که قوت آن ضعیفتر باشد تکثیر آن اسلم ست از دوای بسیار قوی در امراض جنس تکثیر کحل اولی تر از انست که در امراض مقله بسبب غلظ جرم جنس تحلت شرف او چهارم باختیار کیفیت دوا در درجه او در حرارت وبرودت او دیگر آن در این نوع وانچه قبل او ست موقوف ست بر معرفت طبیعت چشم ومقدار مرض او در جنس وسن وعادت وفصل وبلد وصناعت وسخنه اما طبیعت چشم متضمن بر امور اربعه یعنی مزاج وخلقت ووضع وقوت او ست اما مزاج چشم بهر انکه چون مزاج صحی او معلوم کردند ازان مقدار خروج او از مزاج خاص او دریافت گردد پس اختیار کنند از ادویه انچه مقدار او ووقوت او وافی برد کردن بسوی مزاج طبیعی باشد واما خلقت چشم بهر انکه در جرم مقلة اضیه ست که دفع بسوی آن ممکن بود یکی فضائی که در داخل او ست دوم فضائی که در داخل چشم ست سوم فضائیکه در داخل عنبی ست زیرا که اورا اینجا منفذ طبیعی ست فلهذا دفع فضول او سهل باشد بدان سبب کفایت کند دران ادویه قلیل المقدار که شدید القوت نباشد واما وضع چشم مشتمل بموضع ومشارکت ست اما موضع چشم ظاهر ست که آن از معده وجگر بسیار بعید ست فلهذا اثر ادویه باوی از نیجا نمیرسد مگر بعد فرط ضعف قوت آن پس بجز دوای شدید القوت دران تاثیر معتد به نکند فلهذا معده در معالجات چشم ادویه وضعیه ست که بسهولت بسوی چشم میرسند پس واجب ست که قوت دوا بمقداری نباشد که بر مقدار مرض چشم زیاده شود واما مشارکت چشم با عضای دیگر پس انست که چشم شدید المشارکت بدماغ ست وچرا نباشد که آن مثل جزو اوست وطریق نفوذ مواد از دماغ بسوی آن فراخ ست وآن عصب نوری ست فلهذا واجب ست که ادویه مانع نفوذ مواد از دماغ بسوی چشم قوی التقویت وقوی الردع باشند لیکن نه بحدیکه موجب شدت تمدد

وتکثیف طبقات عین گردند چه آن حبس فضول ایشان زیادتی مواد و وجع کند و اما قوت چشم پس اصناف قوتها چون در چشم بسیار ستار واح او بسیار بود دوا این منع میکند از انکه دوای چشم قوی اللطیفه باشد تا امتزاج مزاج روح نگرداند دانا نکه قوی التحلیل باشد تا روح را فانی نکند و اما مقدار مرض پس مرض قوی محتاج بدوای قوی باشد و ضعیف را کفایت کند ضعیف و اما در اشیائی که ذکر او کردیم امور ایشان ظاهر است و خامس اختیار وقت موافق برای استعمال دوا و این وقت گاهی معتبر بحسب فصول سال بود پس اولی موسم استعمال ادویهٔ محلله قویه و شدید الجلا را سر ماست نه گرما و ادویهٔ قوی الردع و شدید البرد را گرما و ادویهٔ مسهله را ربیع و خریف ست نه سرما و گرما و در ربیع استفراغ خون و در خریف استفراغ بادویهٔ مسهله باید و گاهی معتبر بحسب مرض باشد پس در علاج اورام استعمال ادویهٔ رادعه در ابتدا و ادویهٔ محلله در آخر کنند و میان این هر دو زمان مخلوط سازند و اولا رادع را قوی تر نمایند بعده محللات را قوت دهند حتی که هر دو در منتهی مساوی گردند و ایضا مواد یکه اراده تحلیل آن یا استفراغ آن کنند اولا در ان منضجات استعمال کنند و بعد نضج آن مستفرغات و سادس اختیار جهت استعمال و اپس می باید که ادویهٔ اورا چشم قطورات باشند زیرا که دوای یا بس میان پلک و مقله متوقف شوند و آنرا الم رسانند و ادویهٔ ظفره و بیاض و مانند آن باید که در قطورات بود و ایضا هر گاه احتیاج بفوذ دوا بسوی اطراف چشم باشد قطورات و جمیع اشیای سیاله بدان اولی بود و استعمال ادویهٔ مبرده و ملینه خاصه بسکن وجع هر روز بلکه در روزی چند بار جائز ست و چنین نیست ادویهٔ حاره که در ان واجب ست تفرقه ایام و از نیجاست که گفته اند دوای تبرد اعلی الاتصال و بهیم استعمال نباید کرد و اگر حاجت تکرار افتد صبر کنند تا آنکه چشم از اذیت مرتبهٔ اولی استراحت یابد پس باز بعمل آرند **بعضی** گویند که بهترین اوقات استعمال کحل و تقطیر و مانند آن وقت سردی از روز ست و قبل تناول غذا و اگر مزاج مریض و کحل هر دو سوداوی باشند بشب یا صبح استعمال کنند و اگر هر دو بارد باشند در نصف النهار بعمل آرند و اگر کحل حار باشد فقط در آخر روز بکار برند و بعد اکتحال بمعدنیات خواب نکنند الا بعد اشتداد و در زوال الماء و بیاض و سبل بر پشت خوابیده و در مرض اسفل عین نشسته و در امراض پلک سر نگون و اشته کحل استعمال نمایند و عند استعمال قطورات مربع نشسته و اگر رمد و امراض چشم باشد جهد نمایند که وصول کحل یا چشان باشد فقط تا مقله را بخشونت آن الم نرسد و اگر قلع آثار و جلای بیاض و مانند آن مطلوب بود میل را بسوی مقله رسانند و بر موضع مرض احتکاک نمایند و در تقطیر چشم را با بهام و سبابهٔ دست چپ کشاده از دست راست قطور را بچه میل بریزند و چون هر میل از نقره باشد در علاج سخوشت چشم و طوبت آن و از طلا بسازند اگر اراده تلطیفه ماده باشد و یا از آبنوس بعمل آرند اگر اراده تلطیف مواد و تحلیل آن باشد و یا از مس مرتب سازند و باید که بعد هر استعمال میل را بشویند و جوهر محکمه باید که از اجسام مناسبه کحلی باشد که در ان نهند پس گاهی از نقره و گاهی از ابنوس و مانند آن بود و شکل او مستدیر مائل بطول باشد و سر او چنان باشد که بسهولت کشاده شود و سنگ برای سائیدن شیافات و غیره حجر مسن بهتر ست و یا تختهٔ آبنوس باشد و هر چیز که بران بسایند آنرا بشویند و **بعضی** اعمال محتاج بسبتن عضا و نهادن فاده بود خصوصا بعد قدح و قطع سبل و در اطفال برای حفظ اضمده و غیره و در آخر مرض و برای حراست چشم از هوا و برای ضغطهٔ عین در تتو آن و برای منع اوجاع و تسکین آن چنانچه در ضربان چشم و صدع و نقع رفاده در رد حوظ و نتو بیشتر ست **و بدانند** که ادویه که بدان معالجه چشم کنند و احتیاج دران بعمل یا لید باشد بعضی ازان معدنی و بعضی حجری و بعضی صدفی و بعضی نباتی و بعضی حیوانی ست و جمله این موافق بود اگر بهیئت مخصوص باشد مثل کحل و ذرور و شیاف و مانند آن و لابد ست که خالی از کیفیات ضاره باشند و واجب ست که مختلف بود طریق عمل آنها بحسب اختلاف قوام و کیفیت آنها و مانند آن پس در جمیع معدنیات و احجار و اصداف واجب ست که در تصغیر اجزای آن بسایند تا بسبب خشونت سوزی مقله نشوند از حرکت پلک و این تصغیر را گاهی کفایت میکند کثرت سحق و نخل از خرقه صفیق تنگ سمام مع تهیت و تصویل با آب چنانچه در توتیا و شادنج و قرشیشا و اثمد و مانند آن از معدنیات عمل میکنند و گاهی این بدون احراق با تمام نمیرسد بجهت کیفیت رديه یا عدم قابلیت سحق بلیغ و بهترین طرق احراق آنست که در کوزهٔ جدید کرده بگل حکمت گرفته در میان تنور یا قرن مدتی بدارند تا آنکه خوب سوخته سهل السحق گردد چنانچه با قلیها و ازاجات و سواد سند و حریر و شنج و حلزون و صدف و مانند آن عمل میکنند و بعضی ادویه بعد حرق و سحق بغسل کثیر محتاج باشند مثل سفیداب و این برای ازالهٔ ترشی اوکه مضر چشم ست و رفع حرارت مکتسبه از نار میکنند و ایضا مانند نحاس محرق که در ان کیفیت ضاره بعین ست و بسیار ادویه ایست که سحق او با اختلاط آب یا طوبت مائعی جید میشود مثل اکثر معدنیات و بعضی از ان محتاج باین نمیشوند مثل نشاسته و صبر و اما سحق صموغ بغیر طوبت بسبب انحلال قوت آنها بحرارت سحق موجب ضعف آنها میگردد و بعضی ادویه ایست که در برای تصغیر اجزای آنها خیسانیدن او در اب یا مائعی مناسب کفایت میکند همچون کتیرا و صمغ عربی باید که در آب

بخیسانند پس از خرقه تصفیق صاف کنند و بعضی مرارت تصفیه اجزا این کفایت نمیکند بلکه باوجود خیسانیدن باز محتاج بسابیدن باشند چنانچه در اشق و سکبینج بعمل می آید و ادویه چشم در آب غوره و آب بادیان و آب هلیله و آب سماق و آب مزبخوش و آب باران چند بار خیسانیده و خشک کرده سابیدن قوت دوا زیاده میکند و اذخال مشک قوت ادویه را بقدر چشم و در طبقات میرساند و ادویه جدا جدا سابیده باز وزن مطابق نسخه نموده آمیخته مجموع در صلایه بآهستگی بسایند و از گرد و آفتاب محفوظ دارند و در جمیع شیافات احتیاج بدوائی میشود که دران تقریر باشد تا ادویه جمع گردد و بعض آنها بعضی بچسپد و باید که آن مقربات نافع امراضی باشند که برای آنها این شیافات ساخته باشند و آن مثل نشاسته و صمغ عربی ست در شیافات رمد و مثل انزروت و سکبینج در شیافات بیاض و ملطفات آب مانند آن و اولی اوقات که دران ادویه چشم از شیافات و ذرورات مانند آن بسازند فصل ربیع ست بسبب اعتدال هوا و ران پس ادویه میتکرج نخواهد شد چنانچه در سردی سرما و نه تحلیل قوای آنها خواهد بود چنانکه در گرمی گرما لیکن اوائل ربیع بشیافات اولی ست تا قوای آنها قوت حرارت در مدت خشک شدن آنها تحلیل نشود فلهذا می باید که تجفیف آنها در سایه کنند و اما ذرورات پس تاخیر آنها تا آخر ربیع جائز ست و دوائیکه در ابهای مذکوره پرورند در اخر ربیع بهتر باشد و باید که هر واحد از اکحال و شیافات در ظرف علحده بدارند تا هر واحد از انها قوت یکدیگر اکتساب ننماید و بدان سبب قوت او ضعیف و باطل نگردد و همچنین حرارت مشک بجاورت کافور کم میشود و ببرودت کافور از مجاورت مشک قلت می پذیرد **علاج مرض ترکیب عین** اصلاح هیئت چشم کنند و ازاله آفت که در ترکیب اجزای چشم افتد و آن یا فصد و استفراغ بود و آن مذکور شد و یا بانواع حیلها که در جایگاه خویش خواهد آمد **علاج تفرق اتصال چشم** بادویه قلیل التجفیف غیر لاذع چون سرمه و زعفران و توتیا و سفیداب و شادنج و صبر و مانند آن علاج باید کرد زیرا که هر دوائی که مزاج او موافق مزاج چشم ست مضر عین بود و انچه اندکی مخالف اوست مثل ادویه مذکوره نافع باشد و چون مزاج چشم گرم و تر ست لهذا در اکثر دوای مرطب چشم را مضرت رساند و هر دوا که رطوبات مکتر کند و لاذع نباشد تقویت چشم نماید و هر عضو یکه قوی گردد مادهٔ مرض را قبول نکند و انچه بدان رسد از مفود دفع کند و این اصل عظیم ست در اکثر علاج چشم مرعی دارند بالجمله علاج مفصل او و علاج بلور اهم فصول علحده مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

اوجاع عین

بدانکه در چشم بیشتر اوجاع ممده و لذاعه و خسه و ضربانیه و حاده و ضاغطه خشنه و مانند آن افتد و آنرا اوجاع زیاده تر از غیر او عارض شود بسبب قوت حس او و ملاقات پاک بمواضع موجعه آن و بخش کردن آن از هر طرف و چون دردهای چشم شدید باشد پس امراض موجعه آن بغایت حاد بود و صبر طبیعت بر اوجاع او تا مدت طویل کمتر بود و چون درد آن طول کند فصول در چشم کثرت پذیرد و ضعیف گردد پس استعداد امراض شود بالجمله اوجاع چشم را شرده سبب ست **طریق تشخیص** اسباب او اولا چشم را ملاحظه نمایند اگر در ان آثار اقسام رمد یا سبل یا جساوت ملتحمه یا ثور یا قروح عین یا ضربه چشم یا قذی معلوم شود سبب درد همان باشد و هر واحد ازان در فصل علحده مذکور خواهد شد و اگر علامات امراض مذکوره یافته نشود درین صورت از مریض سوال کنند که کدام قسم درد ست ایا ضربانی و مسلی ست یا ناخس یا ثقیل یا ضاغط یا تمددی و در عمق چشم محسوس میگردد یا درد دیگر اجزای چشم پس اگر بیمار درد ضربانی مع مسلی یا مع ضاغط در عمق چشم بیان کند و درد مذکور مثل شقیقه سرگاهی لازم باشد و گاهی نه از صداع حدقه و شقیقه عین باشد **و اگر** درد ضربانی با صداع باشد از ورم عنبیه بود **و اگر** درد ناخس شدید که تا صدغین منتهی و عروض درد سر خصوصا عند حرکت بگوید و در گهای چشم تمدد و رنگ ورم سرخ مائل بسیاهی و تیرگی نماید و اشتهای طعام نشود و از سرطان قرنیه باشد **و اگر** چشم الم ناخس بگوید و پندارد که در حدقه خار یا سنگریزه افتاده است و حدقه گردانیدن و در روشنی چشم کشادن نتواند از نرسیدن غذا برطوبت زجاجیه باشد پس اگر سبب خشکی رگهای مجاری غذای او بود هر دو چشم در غور روند و اشک نیاید اما اگر سبب نرسیدن غذا سده بود گاه گاهی در چشم اشک هم آید و گاه باشد از هر دو گوش چیزی شبیه بریم برآید و ذائقه دهن بی مزه گردد **و اگر** درد ثقیل گوید و چشم گران باشد و اشک اردو هر چیز غیر مستقیم نماید و یک با هم نبیند و دو نصف قرنیه کدورت نماید از زوال طبقه عنبیه باشد **و اگر** وجع شدید ضاغط گوید و نتواند چشم را حرکت داد و عطاس چشم پر حرک و بر اشک بود از ضغط جلیدیه باشد **و اگر** وجع شدید در قعر چشم باشد و با آن انتشار نور در جمیع اجزای عین مدرک گردد و بصارت باطل شود از تفرق اتصال شبکیه باشد **و اگر** در عمق چشم درد بگوید درین صورت اگر در اقطار چشم سرخی نماید از فساد طبقه مشیمیه باشد **و اگر** با درد ضاغط در عمق چشم حجوظ عین باشد از ورم طبقه صلبیه باشد پس اگر ورم دموی بود با الم مذکور تمدد و حکه در چشم برضع غیر معین باشد

واگر صفراوی بود با احتراق والتهاب وحرارت شدید باشد واگر بلغمی بود با الم ثقیل واستر خای پلک وشواری نظر بسوی اشیای عالیه مثل سقف وغیر آن باشد واگر با جمود ورود در عمق چشم چنان نماید که چشم بازپس کشیده میشود ازورم سوداوی یا بیوست صلبیه باشد واگر التوای چشم بجانبی والم تمددی بجهتی مائل گوید از التوای طبقه صلبیه باشد واگر وجع تمددی گوید وچنان پندارد که چشمها بسوی اسفل خواهند برامد وباشد که نظر بسوی سقف دشوار گردد از استر خای پرده صلبیه باشد علاج در چشم دردناک میل نمیدانند بلکه ادویه را در شیر یا چیزی دیگر حل کرده اندک اندک بغایت حیله چکانند وهر مرض چشم که با درد صعب بود او ل تسکین درد نمایند لیکن دوام استعمال مخدرات بتسکین وجع جائز نیست وباید که در اوقات جماع خواب اورند هر حیله که ممکن باشد حتی که بغنا وحکایات ملاهی وآواز آب وشجر وآسیا وغمز لطیف مع قلت روشنی در مسکن وترک حرکات عنیفه واما حرکات خفیفه مثل جنبش گهواره ومانند آن مفید بود واچه از شقیقه عین باشد اول فصد سر رونمایند بعده برصد غین نو چسپانند وبعد نضج مادهٔ مسهل وحب ایارج دهند وهر چه در شقیقه سر مسطور شد بعمل ارند پس برای تسکین درد وحرارت وردع مادهٔ آبعصی الراعی وسفیدهٔ بیضهٔ مرغ وشیر دختران در شیشه کرده واند کی شیاف ماميثا وحضض سوده آمیخته بجوشانند وسرد کرده چند قطره روغن گل آمیخته بجنبانند تا که مثل مرهم شود وهر ساعت در چشم قطور سازند والازق برصد غین بچسپانند واگر فائده نشود وشربان صبغ قطع نمایند ودر علاج مهلت روا ندارند تا بکوری نه انجامد واچه از سرطان باشد علاج نپذیرد لیکن برای تسکین درد توقف مرض فصد قیفال کنند وماء الجبن وسکنجبین افتیمونی وسفوف سودا وحب الاجود یا ماء الفواکه وخیار شنبر دائم تلیین طبع نمایند وماء الشعیر وشربت بنفشه وسکنجبین وشربت خشخاش وجلاب وشربت نیلوفر پندهند وباغذیه جید الکیموس خلطیه که در ان حرارت نباشد ولحوم خفیفه طیور مثل دراج وجوجهٔ مرغ فربه واطراف ولحم بزغاله وحملان غذا سازند ویا حریرهٔ جو با السوس مقشر کوفته وگاوزبان وگل بنفشه هر یک سه درم عناب پانزده دانه نیلوفر تازه مقشر هفت عدد نیک پخته صاف کرده شربت خشخاش یا شربت انار شیرین یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر داخل کرده روغن بادام شیرین آمیخته بیاشامند وآشامیدن ماء الجبن با یکی از اشربهٔ مذکوره یا شیر خر یا شیر بز ویا شیر گاو نیز نافع ست وبقول جرجانی منضجات سودا استعمال نمایند ومطبوخ افتیمون وبعده ماء الجبن گاهی با سفوف مبدل وگاهی با سفوف مسهل مشوشند وسفوف مسهل از حجر ارمنی وهلیلهٔ کابلی وهندی وبسفایج ونمک هندی واغاریقون مرتب سازند وسفوف مبدل اینست مغز تخم خیار ومغز تخم کدو ومغز تخم بادرنگ وگاوزبان واصل السوس وصندل وطباشیر وگل سرخ وکشنیز خشک سابیده هر روز پنج درم همراه ماء الجبن بدهند وسویدی مینویسد که این سفوف مجرب ست وشیاف ابیض با سفیدی بیضه آمیخته وباشیاف ماميثا در شیر زنان حل کرده در چشم چکانند وسفیدهٔ بیضه با کلیل الملک واندکی زعفران بنهند ویا آرد جو وبنفشه ونیلوفر وآرد باقلا وبابونه واکلیل وآب کاکنج وآب عنب الثعلب ضماد سازند ویا برگ خطمی وبرگ خبازی وعنب الثعلب کوفته روغن بنفشه آمیخته ضماد کنند وهر شب قیروطی زردهٔ بیضه ورو غن گل بر پشت چشم نهند وجمیع ادویه که دران ملینات مغریه ومخدرات باشد بعمل ارند وادویه واغذیهٔ حار اصلا استعمال ننمایند ونطول نمایند با بیکه دران بابونه وگل بنفشه وخطمی واکلیل الملک وگل نیلوفر جوشانیده باشند وطلا نمودن زردهٔ بیضهٔ مرغ با کتیرا یا شیر زنان نیز مفید ست وشادنج ونشاسته مساوی صبح وشام اکتحال نمایند وبقول انطاکی حیله در سکون الم بخدرات کنند بعده در چشم شادنج ونشاسته وگل مختوم وماميثا مروارید استعمال کنند نه غیر آن که اگر ماده غیر مستحکم بود بشود والا وقوف آن کفایت باشد واگر آب کشنیز بیخ وآب عنب الثعلب وآب گل سرخ وسداب هر یک سه اشه تخم کاسنی صندلین گل ارمنی هر یک سه اشه در عرق بید مشک یکتولهٔ ضماد کنند بسیار مفید ست وگویند که هرگاه در رو ساکن گردد وتوتیای مغسول شادنج مغسول نشاسته هر واحد یک درم شیاف ماميثا گل مختوم هر واحد نیم درم مروارید دودانگ کوفته بخته اکتحال نمایند وشیافات لینهٔ مسکنه جهت استعمال کنند ولعابات مرخیه ومانند آن در چشم ریزند وحمام مرطب نافع ست واز اغذیهٔ مولدهٔ سودا مانند عدس وباذنجان وگوشت گاو اجتناب نمایند واچه از سبب غذا باز جا چیده باشد وسبش سده بود بحسب مادهٔ دراسهال وتفتیح سده کوشند مثلا در مادهٔ بارد مطبوخ بادیان بیخ اذخر فسنتین تخم کشوث بشربت دینار بدهند ودر مادهٔ حار مطبوخ تخم کاسنی اصل السوس عنب الثعلب مویز منقی شاهتره همراه شربت بزوری وقرص بنفشه وامثال آن استعمال کنند وسده از مادهٔ حار نادر بود وبعد انفتاح سده برای ترطیب ضماد برگ خطمی که در سرطان گذشت باضافهٔ سفیدهٔ بیضه دائم بر چشم نهند وشیاف ابیض در شیر دختران حل کرده در چشم کشند وروغن بنفشه یا کدو در بینی چکانند وایضا برای ترطیب مزاج مثل روغن بادام وشیر دختران ورو غن نیلوفر وسعوط از مسکه گاو ومغز ساق او وتدبیر مرطب مثل فرطوخ وتناول اهلیله با جات وسمه وکدو وخیار مع لحوم چرب ولحم ماکیان فربه وزردی بیضه نیمبرشت بعمل ارند واز هر چه مالح وحامض وحریف ومجفف باشد اجتناب نمایند

وطبری گوید که علاج عدم غذای زجاجیه اینست که در غذا برمرطبات اقتصار نمایند و ماء الشعیر ایام متوالی بنوشند تا بدین ترطیب و بعده استفراغ باین مطبوخ نمایند اگر ظاهر شود که آن از سده است فوه جبلی و برزرجز بری هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون هر واحد چهار درم سنای مکی اسطوخودوس هر واحد پنجدرم مویز منقی پانزده درم تمرهندی ترنجبین هر واحد بست درم انجیر بست عدد جوشانیده صاف نموده بقدر صد درم گرفته هفت درم شکر طبرزد حسوده انداخته و سه درم تا پنجدرم روغن بادام تازه بالایش دیگه نیگرم بنوشند و ازین مطبوخ دو شربت در مدت هفت روز بیاشامند اگر مزاج دقوت و سن و فصل و بلد احتمال آن نماید و در جمیع امراض چشم جهد نمایند و وقت علاج که مزاج مریض بحدت متغیر نشود و باعتدال رد کنند اگر ازان خارج شود و چون این مطبوخ نوشیدند بر دو شیدن شیر دختران باز پستان در چشم مواظبت نمایند و این ضماد بر چشم نهند برگ خبازی یا برگ خطمی چوشانیده بسایند و با سفیده بیضه و روغن بنفشه آمیزند و از قرب کافور بچشم و از شم آن اجتناب نمایند هرگاه مرض عین رطوبت باشد و بر روغن بنفشه بار و غن کدو یا روغن خلاف سعوط کنند لاسیما اگر در انجا صداع باشد و برای ترطیب شیاف ابیض بشیر دختران در چشم کشند و اگر مرض از عدم غذا و قلت او باشد و سببش پوست بود بنا بر کثرت استفراغ یا کثرت صوم یا ترک طعام و مانند آن همگی عنایت بترطیب مصروف دارند و در ابتدا بسهل استفراغ و نوشیدن چیزی باز مجففات نیست و علاجش دوشیدن شیر زن و خر از پستان بر سر و تسعیط بر روغن بنفشه است و لوم بزغاله و حلان صغار خورانند و شراب قلیل الحرارت یا ماء الشعیر بنوشانند و از ریاضت سخت و عرق بسیار در حمام منع کنند و نطولات بادویه مرطبه مثل بنفشه و نیلوفر و برگ بید استعمال نمایند و اگر وقت بنفشه تر باشد بنفشه تازه را در گلاب ترکرده شب بر سر نهند و بخواب روند و تعدیل خوابگاه نمایند و از سموم و بادهای گرم محفوظ دارند پس باین طریق غذا کثرت پذیرد و بجلیدیه رسد و از انجا اقبال عافیت و ابتدای زوال مرض ظاهر شود و این ستر که زوال غور حادث در عین اولا فاولا معلوم گردد و هرگاه چشم در هیئت بطیعیت خود عود کند و صداع و حدت زائل شود مریض صحت یابد و انچه از زوال عنبیه باشد اگر غلبه بخون در یابند فصد کنند و مسهل مناسب مزاج دهند و بعد تنقیه مدمعات در چشم کشند و موافق خانه چشم از اسرب مانند خود ساخته و در وسط آن سوراخ کرده در رفاده پنجی گیرند که سوراخ بند نشود و بر چشم بندند و از حرکت و نظر بسوی مدوشنی و سرنگون کردن منع کنند و انچه از ضغط جلیدیه باشد علاجش مثل علاج اورام چشم ست چنانچه در رمد گفته آید از تسکین و استفراغ پس تحلیل او رام بتطیر شیاف ابیض و دوشیدن شیر دختران از پستان و سعوط باشیای موافقه بعد استفراغ نافع ست و انچه از تفرق اتصال شبکیه باشد علاج نپذیرد مگر بر تسکین الم در ابتدا فصد و تعدیل مزاج و اصلاح غذا نمایند و شیاف ابیض افیونی بازرده بیضه مرغ و روغن گل استعمال کنند و انچه از فساد شبیه باشد فصد سر و حجامت نقره یکاهل کنند و بحلینات تلیین طبیخ نمایند و از برگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ عنب الثعلب آب برآورده بچشانند پس حضض و قدری شیاف ابیض حل کرده صبح و شام در چشم بچکانند و ملعه که آنرا بهار خرما گویند بلعاب اسپغول و اندکی سرکه و روغن گل سرشته وقت خواب بر چشم ضماد کنند و شیاف دیزج بعده برود کافوری اکتحال نمایند و انچه از ورم صلبیه باشد در دموی فصد سر و کنند و بهر تلیین طبیخ ادویه خفیفه مثل بنفشه نیلوفر خطمی عناب سپستان جوشیده صاف نموده روغن کنجد شکر سرخ اندکی حقنه سازند چند بار متوالی و یا مطبوخ عناب سپستان آلو بخارا نیلوفر خطمی شیرخشت ترنجبین آمیخته بنوشند و بعد منع ماده از انصباب تقیه دماغ از فضول بمحل رمادی اصفر صبح و شام در چشم کشند و اگر ازین تدبیر فائده نشود شیاف ابیض افیونی با آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب سبز مطبوخ مصفی حل کرده در چشم بچکانند و بر بندند و شربت عناب بماء الشعیر مدام نوشیدن و با آب طلع و مانند آن سعوط کردن نافع ست و در صفراوی اگر واجب بود فصد کنند و از مطبوخ مذکور باضافه هلیله زرد و خمیره بنفشه یا بگلسرخ و بنفشه و آلو و عناب و کشوث و تخم کاسنی و ترنجبین و مانند آن تلیین نمایند و یا مسهل صفرا بندند بعده جوشانده بهدانه هر یکی ده عدد چشمخام بست دانه نیکوفته و قدری از ریوت با آب شیرین آن بمقدار که بالای دوا باشد در قدر مضاعف بجوشانند که بقوام ماء الشعیر آید صاف نموده در روز و شب چند قطره در چند بار نیگرم در چشم چکانند و رفاده مبلول بسرو ثقیل بر چشم بدون بستن بنهند و ساعتی بر پشت بخوابند پس شحم انار و اطراف کاسنی مساوی کوفته بزر قطونا برابر هر دو با آمیخته در گلاب و روغن گل خوب بهم زنند و وقت خواب بر چشم ضماد کنند و بلا بیت بر بندند و صبح چشم را صاف نمایند و طعام سرد مرطب خورند و مدام بر روغن بنفشه و شیر زنان سعوط سازند و در بعض اوقات شیاف ابیض در چشم چکانند و از مشی در افتاب و دخول حمام منع کنند و در بلغمی بعد نضج و تنقیه مسهل بلغم و حب یارج روغن بنفشه و مشک بهم جزو قدری آب زوفا مطبوخ امبخته حل کرده در بینی چکانند و اندک اندک هر روز افزایند پس مروشونیز بر میان

و زعفران سوده در خرقه بسته بهویند تا که عطسه آید و اگر عطسه کمتر آید کندش اضافه کنند که تعطیس در اینجا انفع اشیاست و مشک مداوم و به علاوه داخل کردن مانع تعلل نماید
و در ابتدا بهتر تسکین درد بگلسرخ و مورد در شراب بخته یا بزردی بیضه و روغن گل و زعفران ضماد کنند و آنچه از ورم سوداوی یا صفراوی است صلبیه باشد و صورت ورم
بمطبوخ افتیمون و سفوف سودا یا حب لاجورد بعد از نضج و ترطیب بدن تنقیه نمایند و یا مستفرغات خفیفه مثل خیره بنفشه با عرق گاوزبان تنقیه بهمان کنند و بهر
ترطیب بدن و دماغ و چشم اشربه و اغذیه مرطب اختیار کنند و شیر دختر یا شیر بز یا شیر خر بر سر دوشند و در بینی چکانند و شیر دختران در روغن بنفشه یا نیلوفر و آب عصی الراعی
و آب حی العالم در بینی چکانیدن بغایت مفید ست و چشم بسته دارند و بماء الشعیر و ماء الباقلا و مانند آن که بخار رطب بردارد غذا سازند پس اگر مرض زائل نشود شیر
رزین یعنی جو بالیده سنگین سوخته بشیاف ابیض آمیزند و در سفیده تخم مرغ حل کرده صبح و شام در چشم کشند و بران رفاده بگلاب تر کرده بر بندند و هر گاه در و نخفت پذیرد
و حوظ کم گردد با آب گرم تکمید کنند و اکثر آب گرم بر سر ریزند و بر اباد و یه محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و ملند آن انکباب نمایند و آنچه از القوای صلبیه باشد ایضا
در ترطیب مزاج کوشند اکلاً و شرباً و نطولاً و استحماماً و تمریخاً و طلاءً و سعوطاً و قطوراً و قیروطی که از روغن بنفشه یا نیلوفر و موم ساخته با آب عصی الراعی و قداح بیدانجیر اده کرده
تسقیه داده باشند بر سر و بدن مالند چنانچه جالینوس در میامر ذکر نموده و شیاف ابیض بشیر حل کرده در چشم چکانند و شیر دختران در چشم دوشند و از خواب بر پشت منع کنند
و اگر در هوای گرم احتیاج خروج از خانه باشد پارچه در گلاب تر کرده بر روی اندازند و آنچه از استرخای صلبیه باشد بعد نضج از مسهل بلغم و حب یارج تنقیه نمایند بعده
غرغره منقیه از سویز جوشانده و عاقرقرحا و مری مانند آن استعمال کنند و مصطکی و کندر و را تبخیج و وج تنها یا با سویز مرکب ساخته بمانند و سعد اسود بر زبان بمالند و مدار شیان احم
حاد با آب مطبوخ زوفا حل کرده در چشم چکانند و اغذیه نا شفه مثل قلایا و مطنجنات گوشت تیهو و کبک و دراج اختیار کنند و اگر قوت و سن و فصل مساعدت کند قصد سر و تمیز
و اگر مرض زائل نشود حقنه منقی امعاء از رطوبات غلیظه بعمل آرند و بریاضت معتدل امر کنند و هر گاه علت مشکل گردد باوی صداع عارض شود درین صورت معالجه چشم
ترک نمایند و بعلاج صداع متوجه شوند که بزوال آن این مرض نیز زائل شود و علاج ورم عنبیه مثل علاج رمد ست

اقسام رمد

بدانکه رمد نزد قدما ورم حار ملتحمه ست و اورام دیگر را تکدر گویند نه رمد و متاخرین رمد در چشم یا ملتحمه را گویند با ورم باشد یا بی ورم و ماده ورم حار باشد یا بارد چنانچه
از کلام شیخ مستفاد میشود که رمد دو قسم ست یکی حقیقی و آن ورم ملتحمه ست پس اگر ورم عظم و رم و شدت اعراض از حد تجاوز کند آنرا ورد و بیخ گویند و یونانی کیموسیس نامند
و این بیشتر بصبیان عارض میشود و دوم غیر حقیقی و آن تسخن و ترطب چشم ست از اسباب خارجی که محدث سرخی چشم بلا ورم شوند و آنرا تکدر و تحتر نامند و یونانی طاراکسیس
گویند بمعنی اضطراب و این قسم را کثر امر وقتی حادث میشود که در بدن و سر امتلای بسیار از مواد نباشد و الا بر احداث تکدر فقط اقتصار نمیکرد بلکه رمد حادث میشد و همین
اگر سبب بدنی یا بادی معاضد بادی اول آخر اسعاونت کند می تواند که زود بر رمد حقیقی منتقل گردد مثل انتقال حمی یوم بحمیات غبه و چون برمد انتقال یافت یونانی
انوکما نامند و رمد که تابع جرب عین باشد در ابتدا از قبیل تکدر بود و روفس در کتاب العین گفته که رمد سه صنف ست اول تکدر یکه عارض چشم گردد از غبار یا دخان
دوم ورم حار ملتحمه ست سوم آنست که آن ورم صعب باشد بحدیکه ملتحمه بالای قرنیه آید بحمت شدت ورم و سید جرجانی و ایلاقی تقسیم رمد بسه قسم بدین طور نموده
یکی آنکه در چشم بیجان از سبب خارج مثل دخان و غبار و گرمی آفتاب ظاهر شود دوم آنکه سخت تر از اول بود و اسباب این دو گونه ست اول آنکه هر گاه سببهای خارجی
مذکوره دوام و کثرت پذیرد تاثیر او قوی گردد و ماده را که در میان عروق و طبقات چشم باشد حرکت دهد و فاسد کند و ثانی آنکه مواد فزونی از جمیع بدن بدماغ صعود کند
و آنرا ممتلی سازد و از دماغ بچشم نازل شود و خصوصا اگر ملتحمه ضعیف باشد و دماغ و عروق او و دیگر طبقات چشم قوی باشند و مواد بسوی ملتحمه نازل گردد و سوم صعب تر
از هر دو نوع ست و سبب او کثرت و ردات اخلاط و ورود آنها درین طبقه باشد و نشانش آنست که سفیدی چشم بلند تر از سیاهی باشد و گاهی پلک چندان ورم کند که
پوشیدن چشم ممکن نبود و بسبب صعوبت ورم پلک منقلب گردد و جالینوس گفته رمد بچهار نوع ست یا از خون خالص زائد در کمیت یا از خون بلغمی یا خون سوداوی یا خون صفراوی
و این نوع کثیر الوجود ست بالجمله مادهٔ رمد حقیقی نیز مثل اورام دیگر از اخلاط اربعه مفرده و مرکب باریج باشد و خلط مؤرم گاه در چشم تولد کند و گاهی از دماغ بر سبیل نزله آید
از طریق حجاب خارج سر یا از طریق حجاب داخل و گاهی از اعضای دیگر مثل معده و جگر بدخصوصا وقتی که سوء مزاج بچشم عارض شود و آنرا ضعیف و قابل مواد عضای دیگر گرداند

وبعضی گویند که مادهٔ محدث رمد یا در چشم متولد میشود و قتیکه آن سوء مزاجی مفسد باشد که از غذا بسوی آن آید فاسد گردانده یا از اول متولد نمیشود بلکه بسوی او منتقل میگردد از غیر او و آن عضو خواه کل بدن باشد و قتیکه در بدن سوء مزاج مصعد مواد بسوی چشم بود چنانچه بدن را حرارت شدید بهر سبب از تعب و یا غضب و یا اجماع و یا ملاقات آفتاب گرم و مانند آن و بدن ممتلی و چشم ضعیف باشد که بسبب تحریک اخلاط باین اسباب انتقال بسوی چشم یابد و چشم بسبب ضعف خود قبول نماید و یا بجهت استلای کثیر از مواد در بدن عند احتباس استفراغ انچه استفراغ آن ضرور ست قبل از وقت میباشد چنانچه نزد احتباس خون حیض یا نفاس یا بواسیر یا اسهال قبل از نقای هر واحد فوق عضو واحد نبود و آن عضو یا متصل بچشم باشد مثل دماغ و یا غیر متصل بدان و این عضو غیر متصل یا قریب باشد بآن مثل معده یا غیر قریب بود بدان مانند رحم و مادهٔ که انتقال می یابد بسوی چشم از دماغ گاه در شرائین می باشد پس وجع او حاد تر بود گاه در اوردهٔ گاه در اعصاب گاه در سمحاق و گاه در رام غلیظ و گاه در رام رقیق و گاه در جوهر دماغ و انتقال ماده از معده بسوی چشم گاه بسبیل تخمر بود گاه بطریق اوردهٔ و شرائین صاعده از معده بسوی سر و از ان بسوی چشم میباشد و همچنین انتقال آن از رحم و لیکن رحم چون از دماغ بسیار بعید ست مادهٔ بچشم از رحم انگاه منتقل شود که امتلا کثیر و سوء مزاج مصعد مواد در مزاج آن بکمال شدت باشد و از نجهت اکثر این عند احتباس طمث یا نفاس و خصوصا اگر رحم معد لک مؤوف بود چنانچه عند وضع حمل و یا اسقاط حادث میگردد و اما معده را کفایت می نماید ادنی آفتی برای انتقال ماده مثل فساد هضم و ضعف آن و اما انتقال مادهٔ بسوی چشم از اعضای دیگر غیر اینها وقتی باشد که اعضای ناضمه ضعیف شوند و تغیر آن بسیار گردد و درین جمله انتقالات لابد ست که چشم ضعیف باشد تا آنکه قبول نماید ورنه مادهٔ بسند فعه قبول نمیکند و از خود دفع می نماید و گاه حادث میگردد انتقال مادهٔ از سردی که بعضو اصلی برسد و هضم آن ضعیف گردد و فضول آن کثرت پذیرد و این را کثرت ایخر علازم شود و چون چشم را با عضای رئیس اتصال بسیار و مشارکت تمام بدانست هرگاه در سر مواد بسیار مجتمع گردد و چشم ضعیف باشد اکثر رمد عارض میگردد خصوصا چون متفق شود بآن سببی که سیلان بدمواد را یا بارخای آن چنانچه تدهین سر نمایند یا بانسداد مسام ظاهر را س سائل مواد و یا امری که باعث ترقیق مواد گردد مثل گرمی آفتاب که بسر رسد و مانند آن و یا امری که بهیجان و حرکت آورد مواد را مثل غضب شدید یا اجماع بسیار و یا امری که بفشارد مواد را بسوی چشم مانند آنکه سردی بسیار بسر رسد و یا امر یکه حبس مواد نماید از تحلیل مثل برد مکثف و انسداد مسام از وسخ بسیار چنانچه حادث میگردد و چون بعد عند از حمام گردد و گاه حادث میگردد در رمد از سیر در یخ و برف و یا آنکه آفتاب بر یخ و برف بتابد و انسان بسوی آن نظر نماید و شعاع شمس از یخ و برف بسوی چشم رجوع کند و باحتقان ابخره دران بصر ضعیف گردد و بدان سبب ملتحمه ورم نماید و رمد رطب بهم رسد و ازان اشک بسیار سیلان نماید **وگاهی** رمد بحسب دو رونوبهٔ انصباب مادهٔ بسوی چشم از عضو دیگر و یا بسبب دو رتولد او در چشم ذی ادوار و نوائب میباشد و آن ادوار گاه منتظم و گاه غیر منتظم میباشد با نظام بحسب حال ادوار تزید مادهٔ یا تزید شتر آن و در اکثر نوائب آن غب یعنی یکروز در میان میباشد خواه مادهٔ منصب از عضو دیگر باشد و خواه متولد در چشم و آن مادهٔ صفراست و رمد دموی را نوبت نباشد و حدوث رمد از بلغم و سودا کم ست اکثر رمد با دوار صفراوی بود دو نوبه بهیجان آن غب میباشد و آن از امراض حاده است و بحران او در چهارده روز واقع شود و آن هفت دوره باشد و لیکن رمد و خامهٔ صفراوی که دران وجع شدید بود باید که بحران او در هفت روز گردد و هر قدر که در وشدید تر باشد بحران قریب تر بود گاه نوبهٔ رمد هر روز میباشد پس اگر معد لک شدید الحرارة و لذاع بود آن صفراوی باشد و این هنگامی ست که صفرا در کمال حدت و لذع باشد و مادهٔ باشد که نوبه بهر یک از ان هر دو غب بود و پیش و پس یکدیگر و با آن سائر علامات اورام صفراوی بود و بحران او قریب تر باشد و اگر با آن ورم سردی و فلت وجع باشد و هر روز نوبه کند دلیل بلغمیت مادهٔ آنست و این طویل المدة میباشد گاه نوبهٔ آن ربع میباشد و این بود او لیست و رمد سوداوی نیز طویل المدة میباشد گاه تا چهل روز میکشد و بیشتر ازان نیز **وسبب اشتداد** وجع در رمد یا خلط لذاع اکال طبقات و یا خلط کثیر المقدار رمد بود و یا بخار غلیظ بود و وجع حاد لذاع اکال بر فساد کیفیت مادهٔ و حدت او دلالت کند و وجع ممدود اکال بر کثرت مادهٔ و دم یا بخار غلیظ و ریح باشد و جمیع انواع رمد در شب اشتد لوکنند اول روز تخفیف می یابند و رمد سریع المنتهی آنست که با کثرت سیلان اشک لذع او حاد تر باشد و بطی المنتهی آنکه یابس بود و بقراط گوید که چرک رطب سلیم ست لیکن بطی البرء بود و چرک یابس سریع البرء ست الا ازان خوف قروح چشم باشد و اگر رمض اخضر و اشک بسیار گرم اید چشم جراحت کند و اگر زمان سیلان چرک و اشک و ورم طول کند شعر منقلب بود یا قرحه پیدا شود و رمض بر نضج یا بر غلظ مادهٔ دلالت کند و آنکه با نضج بود و بادی چشم در اول اندکی سبک گردد و بسرعت منحل شود و محمود بود و رمض صفیر الحب بر خیر دلالت کند و قطعهٔ کبار

رمص بهتر از صفار بود و حدوث التصاق باجفان و لیل شروع نضج ست چنانکه بقول جالینوس مادامیکه سیلان رمص بسیار و رقیق حاد باشد دلیل نسیان مابقیه
وچون ابتدا بغلظت و قلت نماید زمان ابتدای نضج باشد تا هنگامیکه غلظت یابد بپسید اجفان که آن زمان قرب کمال نضج ست وچون کم گردد رمص و بسیار
غلیظ شود زمان کمال نضج باشد و از جمله انس گفته فصل رقیق که با آن رمص نباشد در اکثر امر صاحب خود را کور میگرداند و با رمص مخوف تیست و مامون از کوری
و قروح ردیه است و خداوند چشم را حفظ قابلتر بعظم رمد سیما شدو کثرت اشک بارد در رمد بسبب عدم نضج و نضج بود و دلالت بر بطوی زمان می نماید و بشتر رمد با مهال
طبیعی زائل گردد و دوا رت رمد بحسب کیفیت ماده باشد و عظم رمد بحسب کمیت ماده بود و در بلاد جنوبی رمد بسیار عارض شود و بسرعت زائل گردد و در بلاد بارد
عازمنهٔ بارد بعکس این باشد و ابدان صلبه را بر بلاد بارد شمالی و ابدان لینه را بر بلاد جنوبی قیاس کنند و نحی کبلاد گرم رمد پیدا میکنند همچنین حمام بسیار گرم چنانچه
انسان بهنگام دخول آن گمان می برد که رمد عارض شده و ثابت گوید که گاهی رمد کسانی را که عادی حمام باشند از ترک استحمام بسبب افتد و علی بن عیسی
از ارسطو نقل کرده که رمد در صیف با تپ نبی باشد مگر بندرت پس اگر صاحب رمد را تپ عارض شود و خصوصاً در تابستان رمد نضج یابد و بسرعت زائل گردد و اگر رمد
بعد تپ شدت کند منذر بآفت عظیم بود و بکوری انجامد و جماعت کحالین گویند که اگر سرخی شدید و رطوبت کثیر بود ماده خون باشد و اگر سرخی شدید و جفاف بود
صفرا باشد و اگر سرخی اندک و چرک بسیار بود بلغم باشد و اگر هر دو اندک بود سودا باشد **طریق تشخیص** انواع و اسباب رمد باید که اولا دریافت نمایند اگر رمد خفیف با سرخی
قلیل و سوزش اندک و سیلان اشک بود و بعد گرمی آفتاب یا صداع احتراقی یا حمی یوم احتراقی یا رسیدن غبار و دخان یا سردی یا ضربه یا هوای تند یا دیدن چیزهای
بسیار روشن یا نظر بچشم مرمود یا خوردن اغذیه مضر چشم یا کثرت مطالعه کتب یا سهر مفرط و غیره اسباب خارجی پیدا شده باشد تکدر بود **و اگر** رمد مفرط با سرخی و انتفاخ
و دمعه و الم شدید از اول اکمال و مدد باشد رمد حقیقی بود پس اگر مرض عظیم تر و صعب تر باشد و ورم صحدی رسد که سفیدی چشم سیاهی او را بپوشد و بند کردن چشم مشکل گردد
و گاهی اجفان از داخل بشکافد و خون از آن سیلان نماید و رنگ ورم همچون گلسرخ باشد و ریح بود **و بعد تشخیص** رمد حقیقی نوع مادهٔ او مشخص کنند باین طور که اگر سبب
و خفت وجع بر سند اگر وجع شدید گوید مادهٔ حار بود و بعده بسرخی چشم و کثرت و قلت چرک و عروق نظر کنند و بپرسند که درد مد ضربانی ست یا ناخس محرق پس اگر سرخی شدید
با کثرت چرک عظم و انتفاخ و ظهور عروق و ورم و مدد و ضربان مصدقین بود دیگر آثار غلبهٔ خون از عظم نبض و قانیت بول و کسل انفاس و ثقل راس و بعد عهد از فصد و ملاقات قم
و تخیل چیزهای براق سرخ در خواب و زمان ربیع و سن شباب و تقدم اکثار تناول اغذیه مولد دم و ورم پاک و انقلاب آن بخارج معلوم شود مادهٔ دموی باشد و اگر
سرخی با قلت چرک و وجع ناخس و محرق ملتهب و در اکثر دمعه رقیق حاد و عدم التصاق بود دیگر آثار صفرا مثل تلخی دهن و اشتعال بدن و زردی رنگ و تخیل شعله
و نیران در خواب و حدوث آن در زمان صیف و منتهای شباب و تقدم اکثار اغذیه حاده و ادویه مولد صفرا و تعب و سهر و شراب صرف و مانند آن یافته شود مادهٔ صفراوی باشد
و اگر وجع غیر شدید گوید مادهٔ بارد بود و بعده اگر با سرخی خفیف ثقل شدید و انتفاخ عظیم و حرارت قلیل و اشک و چرک و التصاق بسیار بود دیگر علامات بلغم مثل لین ملمس و سردی او
و تخیل آب و باران در خواب و کثرت آب و لزوجت دهان و حموضت آن و کمی عطش و کسالت بدن و سفیدی رنگ قاروره و براز و سن کهولیت و شیخوخت و فصل سرما و بر و مزاج
و تقدم اغذیه بلغمیه و کثرت سکون و مانند آن باشد مادهٔ بلغمی بود **و اگر** با کمودت رنگ ثقل و جفاف و قلت آب دهان و سرخی اجفان و قلت التصاق از مان مرض
و با بعد ضداع غالبا و دیگر علامات سودا مثل تحمل عین و ضعف حرارت و سوداویت مزاج بدن و راس و سوئیت اخلاق و غلظت رمص و یبوست آن و تخیل اشیای تاریک
و سیاه و خائف در خواب و عروض آن در زمان خریف و سن کهولت و تقدم تعب و بیداری و هموم حزن و خوردن اغذیه سوداویه مثل گوشت گاو و وحیوانات وحشی
دریافت شود مادهٔ سوداوی باشد **و اگر** وجع مدد بلا ثقل و بدون سیلان و التصاق و تقدم استعمال اغذیه مولد ریاح مدرک گردد مادهٔ ریحی باشد پس اگر بتحرک دماغ
یا معده یا دیگر اعضا بود و مشارکت او بدستوریکه در ابتدای بحث امراض چشم مسطور شد مشخص نمایند

علاج تکدر ورمد خفیف

اکثر دران ازاله سبب کفایت میکند و الا اگر بسبب حرارت باشد تدبیرش بسکنز از علاج رمد حار نمایند و ادویه مبرده مقویه چشم استعمال کنند مثلا پارچه گلاب و اندک
کافور الوده بر چشم بندند و حضض سنداب سفید در اب کشنیز سبز یا شیر دختران سوده بر حوالی چشم ضماد کنند و برگ تازهٔ سنگاره سایده قرص بسته بر چشم نهادن نیز خوب است

وشیر زنان یا سفیدی تخم مرغ و لعاب اسپغول یا بهدانه در چشم چکانند و شیاف برایوما استعمال نمایند و شیاف ابیض و برود کافوری در چشم کشند و آبهرن گویند که عصاره عنب الثعلب برای رمد یکه سبب دود و خمان یا غبار یا حرارت آفتاب باشد نافع ست و معذلک علاجش سکون و هدو و ترک غذا و تقلیل آن و جلوس در جای تاریک ست و در شفای او ست تشنیع میفرماید که اگر باسبب معین تکدر امتلای خون یا مادهٔ دیگر باشد بفصد و اسهال و غیره استفراغ آن کنند و گاهی تسکین حرکت مواد و تقطیر شیر زنان و سفیدهٔ بیضه و غیره کافی گردد و در تکدر که از ضربه افتد خون گرم گرم بر کبوتر یا خون بال آن یا خون اعضای دیگر آن در چشم چکانند و بسا ست که تکمید آن با قیفح یا صوف در روغن گل یا طبیخ عدس تر کرده و یا تقطیر شیر زن بهیر دارا از پستان گرم گرم کفایت کند و الا شیاف ابیض در طبیخ خلبه سوده در چشم چکانند و در تکدر که از هوای سرد عارض شود حمام نافع بود بشرطیکه نوبت برمد و ورم نرسیده باشد و بدن و سر ممتلی نباشد و آنکه در ان بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند یا آب خلبه در چشم چکانند و ایضاً تکمید بطبیخ بابونه و شراب خفیف بعد سه ساعت از طعام و نوم طویل بر شراب از علاجات نافعه نوشته اند خواه از افتاب یا از سردی یا از دیگر سبب باشد لیکن در سبب آفتاب شراب کثیر الماء ابیض باشد و باید که حمام و تکمید بر نهار و ناشتا بود و آنچه بسبب جرب خفیف باشد اول جرب حک کنند پس علاج تکدر نمایند و گاهی بعد حک جرب تکدر خود بخود زائل میشود و اگر جرب عظیم باشد و استعمال حک نکنند پس تلیین و تنقیهٔ بدن و دماغ برفق استعمال نمایند تا که تحمل تدبیر حک گردد و بدانند که تکدر اگر بسبب اشیای گرم یا اشیای بارد از او دیه اغذیه دهند و تبرید مسکن نمایند و اگر بسبب تعب بود هدو عت لازم گیرند و اگر بسبب غبار یا دخان باشد بهوای صافی نقل کنند و اگر بسبب صداع احتراقی باشد تبرید اس و تعدیل مزاج او نمایند بنحویکه مذکور شد و اگر بسبب تپ یومی باشد تبرید جمله بدن و تعدیل او کنند و دوا الزعفران برای تکدر و اوائل رمد خفیف کثیر النفع و مجرب ست بگیرند زعفران معتبر نصف فوفل عصارهٔ مامیثا صندل سرخ گلسرخ هریک پنج جزو افیون نیم جزو کوفته بیخته شیاف سازند هریک یوزن یکمثقال او در سایه خشک کرده عند الحاجت یکعدد آنرا گلاب یا آب کشنیز تازه ساییده بر پلک و ابرو ضماد کنند و اگر در هر دو چشم باشد دو شیاف بکار برند و چون بعد از تکدر رمد ظاهر گردد علیل را در خانه که روشن نباشد تقلیل غذا و شراب نمایند و تکمید نوم کنند و بدوا الزعفران مذکور ضماد نمایند و اگر شب چشم بچسپد آب سرکه آنرا بشویند و پیشانی مجفف استعمال نمایند اگر این تدبیر کفایت نمود بهتر والا فصد و اسهال نمایند و شیر در چشم چکانند و اگر وجع بسیار باشد گلسرخ بطبیخ اکلیل الملک سرشته ضماد نمایند ✣

علاج کلی انواع رمد و نوازل چشم

بقول شیخ و دیگر محررین قانون مشترک در تدبیر رمد مادی بلکه سائر امراض مادی چشم تقلیل غذا و تخفیف آنست بقدریکه نیک هضم گردد نه بحدیکه گرسنگی افراط کند و اختیار انچه مولد خون محمود باشد و اجتناب از بخورات و لحم و سوء هضم و جماع و حرکت و غضب و از شراب و ترشی مشدید همچون سرکه و سماق و حصرم و مالا و حریف مثل کراث و ثوم و بصل و مولد خلط غلیظ مانند کرنب و عدس و قبض طبیعت و افراط خواب و کثرت بیداری و شب خواری و استحمام کثیر و خمر کدر غلیظ و سرگین و اشتن و تامل در اشیای دقیقه و کثرت کلام و صیاح و قی و جز آن جمله مضرات چشم که در ابتدای این مقاله مسطور شد و اندر مد امضر بود و گویند که خرما و انجیر و شفتالو و مویز و عسل و انگور سرخ و خربزه و بادنجان و جوز با خاصیت مولد رمد ست زنان احتراز کنند و تناول فواکه ترسوای اندک بهی و اشیائی جائز نیست و نیشکر بنا بر تولد اورطوبات را در معده و ازدیاد اشک مضر بود و تناول نان و خرما و گوشت و حلوا و خواب بر پهلوی چپ بطابق حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم صاحب رمد را ممنوع ست و اسفاناخ و جوجنه مفید و جالینوس نیز تخفیف در غذا و اقتصار بر ماء الشعیر نوشته و معده نخالی باشد و نه ممتلی و آب بسیار نباید نوشید و لباس او سفید نباشد و ایضاً در رمد و سائر امراض مادی چشم اعلای وساده سر و صندل سپستی او واجب بود و گریبان گشاده دارد و از تدهین روغن بر سر و تقطیر او در گوش و چشم اصحاب رمد و نوازل چشم را اجتناب ضرور بود که شدید المضرت ست و شانه کردن و موی سر مفید و نگذارند که موی سر بلند گردد مگر کسی که عادی باشد نگذاشتن موی بلند و سر کرا و انافع ست و بقول اندرجانس حلق را من بقراض نافع ست و شستن کثیر مضرت لاسیما اگر قصیر باشند و واجب ست که نظر صاحب رمد بر بیاض و شعاع آفتاب و چراغ و آتش و چیزهای براق واقع نشود بلکه فرش و پوشش او سیاه و یا سبز بود و بر روی او پارچهٔ سیاه بیاویزند و خرقهٔ زرد نیز مفید گفته اند و مسکن او معتدل مائل بظلمت باشد و بوی خوش در ان نباشد و ایضاً صاحب رمد روز خواب نکند تا بشب خواب آید و حتی المقدور در تدبیر خواب آوردن کنند بشیم ریاحین و شمامهٔ اطباخ و افیون و غیره که آن علاج جید ست و هر چند که باستعمال بعضی از معدنات مثل خوراندن تخم خشخاش و تخم کاهو و یا باستعمال شمه از افیون بخسبد و شوق معلول آن در دروغن بنفشه مناسب و خواب بر پشت نماید و جانب چشم علیل نخوابند و بعد از اطمینان

واگر در سجده اذیت یابند موضع سجده را بلند گردانند و بران سجده کنند و دعت و سکون اختیار نمایند و ادامت تلیین طبیعت و امالہ و منع ابخره در علاجش ملحوظ دارند
و فصد سر رو نمایند که موافق جمیع انواع اوست و اگر رمد شدید باشد از فصد چندان خون بمارند که خوف غشی گردد زیرا که اخراج خون بسیار بسیاست که فی الحال صحت
می بخشد ولیکن طبیعت درین مرض نیز امر لابدی ست بلکه اسهال خلط غالب بر خون بعد از فصد لابد ست و جهت تلیین این مطبوخ که در انواع رمد از مجربات اطبا کی
ست بدهند بگیرند گلقند سی درم شکری هر چهار و عسلی و برابر تمر هندی بنفشه هر واحد بست درم عناب اسطوخودوس هر واحد ده درم همه را در دو چندان آب
بجوشانند تا ربع آن بماند صاف کرده پانزده درم فلوس خیارشنبر مالیده صاف نموده استعمال کنند و اگر نکایت مانع اشتداد نماید بست درم تمر هندی کوفته
شب در گلاب دو چندان تر کرده صبح صاف نموده سی و درم عقید مسک دران حل کرده در دوای سابق آمیزند یا عقب آن بدهند و این انجب علاج ست
خصوصا هنگام غلبهٔ رطوبت با اصلاح اغذیه و منع خوشبو و انچه مخرج ارواح باشد و کحل انزروت که در علاج رمد حار در ذیل ذکر ادویهٔ نافع و رمد حار چشم مسطور گردد
در سائر اقسام رمد مجرب اوست و انکباب بر بخار گلسرخ مطبوخ و ضماد بدان نافع ست و ادامت نظر بسوی خمر که در جوش باشد در دفع رمد مجرب ست و نقوع
بلیلجات و کشنیز در جمیع اقسام رمد مفید و اگر ماده از عضو دیگر بچشم آید تنقیهٔ آن عضو نمایند و جذب ماده بسوی خلاف جهت بفصد و یا حقنه و حجامت و غیره کنند
و گاهی فصد قیفال کفایت کند و بقطع شریان صدغ یا پس گوش احتیاج افتد تا طریق وصول ماده منقطع گردد و این وقتی ست که ماده از شرائین خارج بچشم آید
و حجامت نقره و ارسال علق بر پیشانی قریب بنفع اوست و اگر کفایت نکند فصد رگ گوشه چشم و رگ پیشانی نمایند با آنکه حجامت نقره بعد فصد اقطع النفع ست
و ارسال زلو قائم مقام حجامت نیز سریع النفع مشهود گشته و جالنیوس گفته که در رمد ادام کابتدای بورم باشد سنر اوارست فصد قیفال پس اگر بقیه از رمد باقی ماند
فصد عرق ماقین و تلیین طبیعت نمایند و بقراط نوشته که جمیع اورام عین را تحلیل می برد فصد و آشامیدن دوای مسهل و فیلغرس نیز گفته سنر اوارست که ابتدا
نمایند در علاج رمد بفصد و اسهال و سرابیون گوید که چون چشم عضو یست کثیر الحس و سریع التحول بهر امراض واجب ست که در ابتدای علت آن ادویه موضعیه را
استعمال ننمایند بلکه ابتدا بفصد قیفال از جانب علت نمایند و اگر احتیاج شود اخراج خون بسه دفعه نمایند یعنی در روز اول دو دفعه فصد کنند و روز دوم یکرتبه اگر
مانعی نباشد که مناسب ست برای جذب ماده منفعه چشم و بعد ازان بیاشامند مطبوخ متخذ از هلیلهٔ کابلی و زرد و اکو و تمر هندی و مویز منقی و شاهتره و عناب و تخم بین
بایارنج فیقرا و یا اندک تر بدکرتبه بعد دیگری تا آنکه تنقیه سر حاصل گردد و اگر با حرارت زیادتی رطوبت مجتمعه در سر باشد بهتر چیزی از نقوع صبر در آب باران یا آب کاسنی تازه
یا آب عنب الثعلب نیست تا آنکه حدت آن تسکین یابد پس حب صبر مصطکی یا حب فوقا یابد هند تا آنکه تنقیهٔ تام بدن و سر حاصل گردد و بعد ازان متوجه ادویه موضعیه گردند
و حجامت بین الکتفین و حجامت ساقین را نیز نفع تمام ست **بالجمله** چون تنقیهٔ کامل یافت متوجه علاج چشم گردند و بچکانند سفیدهٔ رقیق بیضه مرغ دائم روز و شب
و یا شیر خر تنها یا با شیاف ابیض یا با لعاب بهدانه و اگر ماده هنوز در اعضاب باشد برگ عنب الثعلب و عصی الراعی و خرفه و کشنیز تر و برگ بارتنگ و برگ نوبسته
کلم یا برگ نورسته سفرجل یا امرود یا برگ عوسج یا کاسنی و آرد جو و مغز نان سمید و خشخاش سفید و اصل السوسن و بنفشه و گلسرخ و روغن گل و کدو و گلاب و مانند آن
سوده ضماد نمایند و هر ساعت تبدیل کنند و چهره را بگلاب یا آب سرد یا نه کی سرکه و یا آب عدس و یا آب مطبوخ پوست خشخاش بشویند و در ابتدا ادویهٔ بارده را و
در انتها ادویه مخلوط بحلاله نافع ست و ضماد آرد جو و اکلیل الملک و گل بابونه و کشنیز تازه مفید ست و اکتحال بذر رور ملکا یا در ابتدا صرف و در انتها با اضافهٔ
ماسیثا و زعفران و اندکی مرصافی نافع و در طب ملوکی ست هر ریدیکه با حمرت و حرارت باشد نفع می بخشد آنرا ادویه که صداع حار را نافع ست یا تلیین
طبیعت و انچه با مرض بسیار و قلت حمرت باشد نافع ست آنرا حب هلیله با تربد سرشته و انچه از بخار باشد منع صعود بخار بسوی سر بمثل آب انار و سویق جو و گندم
با شکر خورانیدن و کشنیز مغشک با شکر و تبرید راس و تقویت آن بگلاب و کافور و صندل و مانند اینها تمام بعد تنقیه فصل علاج رمد ست و خصوصا اگر تکمید تسکین در و نماید
که این علامت نقای مادهٔ ست و همچنین از معالجات نافعه تکمید با آب نیگرم یا سفنج یا سوف ست چنانچه گاهی از استعمال این دو یکی یا دو با فائده لا بسیار حاصل میشود
و گاهی بتکرار و تکثیر تکمید حاجت می افتد بحسب قوت و ضعف رمد و اگر آب تکمید طبیخ اکلیل الملک و حلبه باشد نفع بیشتر نماید اما تکمید حمام قبل تنقیه خالی از خطر نیست
زیرا که جذب مواد بیشتر از تحلیل کند و از نجاست که گفته اند حمام قبل از تنقیه باعث زیادتی رمد ست لیکن کسی که مستعد رمد باشد آب انیز حمام و شراب و تکمید منع ست در ابتدا

قبل از تنقیه استعمال ادویه نیز ممنوع ست بلکه بعد استفراغ طبیخ حلبه و چشم چکانند بعد از شستن چشم چند مرتبه بجهت آنکه نفع این بجهت تحلیل که دارد از سائر ادویه معلوم شود و محمد زکریا گوید که چون در علت خفت بهم رسد و وجع تسکین یابد و دموع کم گردد اول فصد و مسهل بعمل آورده باشند مریض را بحمام برند چند مرتبه متوالی بجهت آنکه بقیه این مرض بدین تحلیل می یابد و چون در چشم رطوبت و ثقل باقی ماند ذرور ابهیض در چشم بپاشند و گاهی بعد تنقیه سعوطات مخلقی و مانند آن ادویه معطسه که بعض مادها زینی اخراج نماید استعمال میکنند تا خوف جذب مادهٔ دیگر بسوی چشم نباشد و ایضا گاهی خراغر بعمل می آرند الحاصل جمله علاج رمد مثل علاج سائر اورام ست از تنقیه بدن و استعمال ادویهٔ ادعه اولا و محلله ثانیا مگر این عضو بسبب شرافت و ذکاوت حس مستدعی فرط آهستگی ست استعمال ادویهٔ قوی و بسیار دفعهٔ جائز نبود یعنی قمع و ردع یا تلطیف و یا تحلیل و جلا بسختی مس مع لم حس محدث خشونت نباشد و این حاصل نمیشود مگر آنکه قبض ادعه معتدل و لذع محلل خفیف باشد بلکه اولی درین آنست که تجفیف بلا لذع و مکسور العنف و اللذع باشد باختلاط مثل سفیدهٔ بیضه و شیر زنان که بچکانند بر سنگی که شیاف را بران بسایند پس شیاف را با سفیدهٔ بیضه و شیر سوده در چشم بچکانند و بقراطی نیز را بدین میانوشته که در الم و ورم چشم بعد فصد یا اسهال باید و اکتحال نمایند با دویه که در انها لذع نباشد و طبری و اهرائ گوید که طریق معالجه رمد اصلا از زمانهٔ ابتدا و تزید و انتها و انحطاط ست پس در ابتدای او استفراغ مادهٔ بحسب امکان نمایند و استعمال ادویهٔ قابضه که دران تقویت عین و تقطیع رطوبات باشد و در تزیید حفظ مزاج و اختلاط ادویه که دران اندک حرارتی باشد با ادویهٔ قابضه و در انتهاء و انحطاط انچه جالی و محلل صرف باشد بعمل آرند و در هر چشم که طبیب اکتحال و بمبر و مسکن حرارت و فوران نماید پس سبیل او اکتحال جالی و محلل ست بعد از استعمال او والا اگر نور چشم و تبر و عین بمارض شود و هر گاه این بطول انجامد موی بسبل العین و ناب نور گردد و انجا که سبب قوی باشد پیش از فصد و مسهل ادویهٔ موضعیه بکار نبرند و همچنین استعمال شیاف ابیض و سائر مغریات قبل از تنقیهٔ بدن و سر منهی ست چنانچه جالینوس در سیاق گفته بجهت آنکه مانع تحلیل و ممد و طبقات ست و موجب وجع شدید و بساست که بسبب شدت امتلا باعث انشقاق طبقات قرحه و تاکل آنها میگردد و لهذا شیخ الرئیس میفرماید که اگر ممکن باشد در استعمال شیافات تا سه روز تاخیر کنند و دران مدت بر تدبیر استفراغات و جذب مواد بسوی اطراف و غیر آن اقتصار ورزند و بعد ازان اگر چیزی از شیافات استعمال کنند باکی نیست و بیشتر باین اشیا بغیر علاج دیگر رمد زائل گردد و کذلک در ابتدای رمد آب سرد بچشم رسانیدن ممنوع ست و استعمال تو تیا قبل از فصد و استفراغ نیز مضرست و ذرور یکه دران افزوده باشند نیز در ابتدا بکار نبرند و گاهی در رمد وجع شدید بجهت لذع خلط حاد منصب بسوی چشم و یا بجهت استداد ملتحمه از امتلای مادهٔ رطبه یا ریح بخاری حادث میشود و علاج لذع تغریه و تبرید و تلطیف ست و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ در چشم چکانیدن و علاج تمدد از خارج چشم و تحلیل و نقل مادهٔ ممده بجانب مخالف بجاست و ذلک و تنقیه ازان و گاهی در رمد مغریات و معدلات مواد حار استعمال میکنند و شیر زنان از انجمله ست لیکن قطور او در چشم زمانی طویل نگذارند بلکه هر زمان تجدید آن کنند و بپنبهٔ نرم بملایمت پاک کنند و ایضا منجمله آن سفیدی بیضهٔ مرغ ست و کذلک لعاب اسپغول و بهدانکه در جمیع اینها انضاج و درین تجدید هر وقت واجب نیست بلکه اگر ساعتها بدارند مضرت نکند و سفیدی بیضه از شیر انفع ست و اگر چه شیر جالی تر و منضج و مسکن ست بجهت آنکه سفیدهٔ بیضه با وجود تلیین و تحلیل و تغریهٔ او چیپنده سطح عین و مسد و مسام نیست و بسبب ازوجی که دارد عین بر طول بقای او در چشم و اگر بجای او لعاب طبیخ حلبه نمایند با وجود تحلیل و انضاج او جامع تلیین و تحلیل و تسکین وجع بحدت در روغن گل ازین قبیل ست مگر روغن از داخل چشم استعمال نکنند بالجمله واجب ست که دوای مستعمل در چشم و خصوصا در رمد چنان باشد که دران خشونت نبود یعنی سیال باشد چه دوای یابس بخشونت خود سوراخ بود و کیفیت طعم ادویهٔ مستعمله قوی مثل تخم بادرشت باتیز نباشد و باید که خوب بار یک بساینند تا خشونت او بر طرف گردد و اگر ممکن بود تفه بی مزه اختیار کردن اولی ست و ایضا میل بچشم نرسانند و در بکار نبرند دوای حار استعمال کنند هر گاه در رمد شدید یا خراسانی التهاب شدید باشد و واجب ست که مدام تنقیهٔ چشم نمایند از چرک قطیر شیر دران که غسل او سپکند و یا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ بکار برند و بدست چشم نمالند حتی المقدور و اگر اضطراب بمس افتد برفق نمایند تا چشم ایذا نیابد با بجمله در تنقیهٔ چرک بهر فق بیشتر عنایت مصروف دارند چه از تنقیهٔ چرک تخفیف وجع و جلای چشم و کثت ادویه مستعمله حاصل میشود و رازی در حاوی نوشته که هر گاه بار مد رمص بسیار باشد خرقهٔ نرم یا پنبه را بر سر میل چوبی پیچیده با آب ترکنند و بملایمت چرک را بآن پاک کنند و اگر آب دهن باشد بهتر ست و در چشم ذرور ابیض پاشیده رها نگذاشته بمنند و فاضر گفته که اگر چرک بسیار و وجع شدید باشد چشم بند و هر اندک زمانی برگردانند و چرک بدستور پاک نمایند و دران شیر و خترزان بچکانند و چشم مبالند و بفشارند تا جمیع چرک برآید و بجهت آنکه بیشتر وجع رمد بسبب چرک نیان چشم و چشم میباشد چون رمص خارج شود همان ساعت

وجع تسکین یابد و خواب آید و اگر سبکی حاصل نشود شیاف مسکن وجع متخذ از افیون و زعفران در چشم بگذارند و چون انحطاط یافت بحمام برند **و واجب است** که در ابتدا مکثفات قوی و قابض شدید استعمال نکنند که طبقه کثیف شود و مانع تحلیل و موجب عظم وجع گردد خصوصا وقتیکه درد شدید باشد و دوای ضعیف القبض نیز اندر ابتدا در منع ماده کفایت نکند و تکثیف طبقه ظاهر ضرر کند و دران ماده بند شود پس هرگاه چیزی ازین مضرتها اتفاق افتد بدوام تکمید از آب گرم تدارک او نمایند و اقتصار بر شیاف ابیض محلول باب الملک نیکوست و قوی تر ازان با وجود امثلای راس گاهی ضرر رساند و اما از محللات نیز در اول رمد اجتناب شدید نمایند و گاهی بعد استعمال مقبضات و خصوصا وقتیکه باوی مخدرات مخلوط باشند بتقطیر ماء العسل و ماء السکر در چشم بجهت دفع مضرت آن حاجت افتد و اگر ازین هیجان مرض ظاهر گردد برای تدارک او چیزی ببرد که دران تکثیف نباشد اضافه کنند **و گاهی** اشتداد وجع با استعمال مخدرات مثل عصاره لفاح و کاهو و خشخاش و قدری از سماق محتاج میگرداند لیکن تا ممکن بود ترک اولی ست و اگر چیزی ازان بضرورت استعمال نمایند قدر ضرورت ندانند و با احتیاط تمام بکار برند و حتی الامکان بر سفیده بیضه ممزوج با آب طبوخ خشخاش اقتصار ورزند و گاهی بآن قدری حلبه اضافه میکنند تا که تسکین وجع از جهت تحلیل اعانت کند و ایضا آفت مخدرات زائل سازد و اما اگر مادهٔ رقیق اکال باشد با استعمال افیون و دیگر مخدرات باکی نیست بلکه شفای اوست و عقب او در نشود و اگرچه طبیب اعتقاد دارد که مخدر از جهت مضرت او بصر مکروه ست لیکن افیون در اوجاع اکالهٔ غیر محمده شفای عاجل ست و جالینوس در جملة البر گفته که مخدرات مسکن اوجاع عین اند اما موجب ضعف بصر اند و شیاف افیونی مسکن وجع چشم ست و لیکن خوف آنست که بعد ازان ضعف بصر بهمرسد پس باید که جهت تدارک آن بعد از استعمال شیاف مسخن استعمال نمایند و بهترین آن شیاف دارچینی ست و گویند که خوردن مخدرات و لبست زایراد و بر چشم و بمصلحات او که دران تریاق قیثا مثل زعفران و جندبیدستر و مشک وجدوار استعمال نمایند تا کسر غائلهٔ آن گردد و در تقطیر او افراط نکنند لما قلنا آنفا و شیاف وردی و وجع صعب ابرد الساعة ست **و بقول** جالینوس و رازی در رمد شدید بعد فصد و مسهل و تقلیل غذا قرص معمول از افیون و بزر البنج و زعفران و مر بقدر باقلا بدهند و یا شربت خشخاش و یا افیون تنها بقدر نخودکه خواب آرد و مرض صحت یابد و این در رمد آنچنان مکروه نیست که در قولنج **و گاهی** را دعات بر پیشانی طلا میکنند خصوصا هرگاه طریق انصباب نزلهٔ حجاب فاتح باشد لیکن رداوع شدید الوجع نباشد که بسبب شدت تکثیف و احتباس مواد باعث ازدیاد وجع گردند بلکه رداوع مذکور مثل بوست خربزه قثائی ست خاصة نه خربزهٔ زرد شیرین و مثل شیاف ماهیثا و مثل فیلزهرج و صبر و تخم گل و زعفران و انزروت و ازابها مثل آب عنب الثعلب و آب عصی الراعی باشند و کذلک برگ عوسج و طلای بست جوز عنب الثعلب و بهی نافع ست اما اگر مادهٔ شدید الحدت و الرقت باشد لطوخات شدید القبض مثل ماز و و گلنار و سک استعمال نمایند که تضمید با آنها بر مجاری نوازل برای تسدید آن تاثیر عظیم دارد و این وقتی ست که ماده حار باشد و تقویت اجفان و تبرید آنها بعصارهٔ ورد و عصارهٔ برگ بید نمایند و ایضا بضماد برگ گل و از مرکبات ضماد صندل و خولان و زرورد سه واحد کجزو زعفران نیم جزو ست و چون نفوذ ماده از سماق باشد بسنبل و گلسرخ و اقاقیا آب کشنیز و اندکی زعفران بر پیشانی ضماد نمایند و ایضا شیاف ماهیثا حضض صبر انزروت زرورد مساوی زعفران نصف جزو و ایضا آرد عدس و بست جو بگلاب یا با آب آس و بزر قطونا سرشته ضماد کنند و با بیکه دران گل سرخ و آس و برگ بید و نیلوفر عدس پخته باشند روی بشویند و از شستن با آب سرد منع کنند که آن تکثیف خود حبس ابخره نماید و اگر مادهٔ نازله بچشم بسیار گرم نباشد غبار آسیا و مرو کندر با سفیدهٔ بیضهٔ مرغ ضماد کنند و اگر ماده بارد بود دوائی که مجفف و قابض و مقوی عضو مع تسخین باشد مثل الطوخ بسیار بگوگرد و بورق بر جبهه و جفن بعمل آرند و یا کبریت و زفت و فلونیا و تریاق کبیر و مانند آن بر چشم ضماد نمایند چنانچه ما سرچوبه در کتاب تمام و کمال نوشته **و هرگاه** علت مزمن گردد فصد ماقین و شریان پس گوش نمایند و هرگاه مادهٔ مستقر گردد و در نهایت سخت نباشد بلکه کم گردد آن هنگام شیاف بر ریو ما بزرد بیضه سایبده در چشم قطور کنند پس بعید نیست که در یکروز مریض صحت یابد و بشام آن روز در حمام داخل گشته و نیز برای تحلیل بقیهٔ ماده شیافات محلله مثل شیاف سنبل کابلی و بصورت طول مرض شیافی که دران مس سوخته و زاج محرق باشد استعمال کنند و گاهی اکتحال بصبر تنها کفایت کند و سعوط بشونیز و روغن بادام و قشاء الحامض محلل قابض مطلقا و ایضا چون رمد بطول انجامد و بدن تهی و خالی از فضول باشد باید دانست که ماده از عضو دیگر مثل سر بسوی آن منصب میگردد پس باید که متوجه معالجهٔ سر گردند از فصد و حجامت و مسهل و غیره و بعد ازان حمام با آب شیرین معتدل نمایند و اگر فائده نه بخشد اضمدهٔ قابضه استعمال کنند و اگر این نیز فائده نکند قطع و داغ عرقین

صدغین و یا خلف اذنین نمایند ولیکن این باید که بعد از تنقیه کامل باشد چنانچه جالینوس گفته و اریباسیس و رازی گویند که چون رمد کهنه گردد و بطول انجامد و طبقات چشم رسوخ یابد این هر سه کام بهترین تدابیر جراحت است اما عرق صدغین و انداختن زلو بر صدغین در موضع قریب چشم و جراحت تفاست بعد از فصد و چون تنقیح یابد حجامت مقعر از عقران و عصاره ماميثا و حضض و صبر و صمغ عربی و استعمال شیاف وردی ابیض سودمند و هرگاه با وجود جودت پرهیز و حسن تدبیر رمد بطول انجامد و سرخی و سیلان اشک منقطع نگردد و از فصد و مسهل و غیر آن منتفع نشود معلوم نمایند که در نفس طبقات چشم مادهٔ ردی محتقن است که غذای دار و چشم را فاسد میکند و یاد چشم سودا مزاج ردی است که فاسد میگرداند غذای آنرا و یا نزول می نماید نوازل از سر و دماغ در حالت اول تو تیای مغسول مخلوط بلبنات مثل سفیدآب و اقلیمیای ذهبی مغسول و نشاسته و اندکی صمغ کتیرا و طلاء بکار برند که رطوبت غریبه بمرور ایام خشک میسازد و چشم با صلاح می آرد و گاهی برای حبس نزله بدماغ تارک سر مضطر شوند چه گاهی دوام رمد از دوام نزله میباشد و اگر مبدأ مادهٔ از جیب باطنی دماغ باشد علاج صعب بود الا مدار آن بر استفراغات قوی باشد مع استعمال مقویات سر و ازمضادات معروف بهمین نفع مثل ضمادی که از سنبل الطیب و کلسرخ و اقاقیا و کشنیز خشک با آب کشنیز سبز سازند فقط و کشنیز خشک مع اندکی زعفران بر موضع ساعتی یا دو ساعت گذارند پس جدا کنند و از جیجانس گفته که صاحب مدشراب و جماع ترک نماید و دوای مسهل استعمال کند و روی بآب سرد بشوید و چیزی گرم نشمد و ترشی و بادی نخورد و از غبار و دخان و هوا و آفتاب و چراغ احتراز نماید و نزد خواب بر چشم صوف منموس در شراب قابض بنهد و اول فصد کند و بر ساقین حجامت نماید و ترک غذا و اقتصار بر ماء الشعیر سازد و بر عطش مصابرت کند و بمرات حقنه نماید و بر چشم طبیخ اکلیل الملک بر لب عنب نهند که مسکن آلام است و بر پیشانی تخم خشخاش و پوست آن مطبوخ ضماد سازد و نان بشراب تر کرده خورد و آنچه که در رمد علاجهای صواب و تنقیه بالغ کرده شود و باوجود آن رمد بر حال خود باشد باید که هرگز از طریق صواب باز نگردند زیرا که ممکن بست که مادهٔ سخت غلیظ و عسر باشد و بعد مدتی در از لطیف یافته تحلیل پذیرد و گذارد حادث در مستان و اخره با و و بلدان باردهٔ طویل المدة و علاج آن صعب تر میباشد پس باید که مریض و معالج هر دو از طول مرض یاس نیارند و کلال بهم نرسند و دست از پرهیز و تدبیر برندارند و بقول بعض محبرین چون صاحب رمد بگذارد دست خود را بر چشمی که رمد دارد و باین طور که اگر رمد در چشم راست باشد دست چپ را بر ان گذارد و اگر در چشم چپ باشد دست راست بر ان نهد و کواکب بنات النعش را از یک تا هفت بشمارد که بگوید یک دو سه چهار پنج شش هفت پس برگردد از هفت و بیک آید که بگوید هفت شش پنج چهار سه دو یک پس انگشت خود را گرد چشم خود بگرداند و بگوید تحقیق صحت یافت چشم من گویند که شفای یابد باذن الله تعالی و اطبای هند گویند روزیکه رمد شروع گردد همان روز آب برگ دهتوره نیگرم در گوش مخالف تقطیر کنند و قطور آب کونیل برگ نیم و گذا آب زرد چوب سوده نیز نافع ست و اگر شیر درخت هژدر چشم کشند در دیدم را فورا آرام میکند و پاه که دوای هندی ست در آب سایده گرد اگر چشم طلا کردن مفید و مزیل سرخی ست و هرگاه انبه بخام که بهندی کیری گویند بار یک بسایند و حوالی چشم ضماد کنند در یکروز بر مد فائده بخشد و اگر موسم انبه نباشد انچور در ظرف آهنی با آب بسایند که مثل مسکه گردد بعده گرد اگر چشم ضماد نمایند و قدری ازان در چشم کشند و اگر آب لیمو بر اهن بهن گذارند و با آهن بار تکرار بسایند و قطره قطره آب لیمو بهمین اندازند تا غلیظ شود پس ان آب را بر پلک چشم گذارند و دو سه بار تکرار نمایند بهمه اقسام رمد مفید ست و اگر پیه خام را در ظرف آهن بکوبند تا خوب نرم شود و بر چشم بندند بهمین عمل کند و قیمه گوشت میش در بهر دو دست قبض کنند حتی که گرم شود پس بر چشم و پیشانی ضماد کنند فهو عجیب للوجع الاعدیل له و اگر پاه رسوت گیرو پوست اهلیله زرد هلدی افیون هر یک ماشه لوده پهتکری بریان هر یک دو ماشه آب سایده گرد چشم ضماد کنند در هر قسم رمد معمول ست و اگر پهتکری بریان یک ماشه افیون یک سرخ سوده با مغز مکیو ار بقدر سه چهار ماشه کوفته در پوتلی بسته بر چشم بگردانند و قدری ازین در چشم قطور کنند نیز در انواع رمد بهموار معمول ست و اگر زیره سفید لوده پهتکری بریان مساوی باریک سایده با قدری مغز مکیو ار آمیخته پوتلی بندند و در اب تر کرده هر ساعت بر چشم بگردانند و شب این دوا را بر پارچه گسترده بر چشم بسته بخوابند بروز بدستور بطور پوتلی بعمل آرند در دو روز دفع درد چشم نماید از هر قسم که باشد و در تکله هندی مرقوم ست که اگر رسوت هلدی پهٹانی لوده پهتکری هر یک سه ماشه افیون یک جو لونگ یکعدد کوفته بپیچه در شیرهٔ برگ تمر هندی دو پوتلی بسته بر چشم بگردانند برای رمد دو چشم مفید ست و در بیاض والد مرحوم مسطور ست که قرنفل یکعدد پهتکری زعفران لوده پهٹانی افیون زرد چوب هر یک برابر قرنفل کوفته در پوتلی بسته در ابی که کوکنار تر نموده باشند پوتلی را تر نموده بر چشم بگردانند که رافع درد چشم ست و ایضا پوتلی مشهور اهل هند برای درد چشم این ست که لوده پهتکری سوا سنگ هلدی زیرهٔ سفید

هر واحد یکمثقال افیون و سرخ مرچ سیاه چهار عدد نیله تخم یک سرخ باریک ساییده پوتلی بسته در آب پوست خشخاش تر کرده بر چشم بگرداند و در خیر التجارب ست که پوست خشخاش بجهت کری بود و برگ سرو بر مغز کهیکوار از هر یک دو درم مغز کوفته پوتلی بسته در آب کوکنار هر روز پوتلی نو بعمل آرند و اگر آهک در آب حل کنند و یک زمان نگهدارند تا آهک ته نشین شود بعد آن بود و بچانی بقدر هفت ماشه در آب مذکور بسایند و در پوتلی بسته در همان آب بمالند و زمان زمان گرد چشم پوتلی را بگردانند برای رمد مفید بود و نیز مجرب است و سوت یکماشه افیون زعفران هر واحد یک سرخ پوست هلیله کابلی هفت ماشه در آب حب بسته وقت حاجت بآب ساییده بالای چشم نیز رافع درد چشم ست و اگر دیوار هلد را کوفته بیخته در شیر زن یا گو سفند انداخته بر آتش گذارند چون بجوشد کف آنرا گرفته در چشم کشند نافع بود و گویند که این دوا بر مدموی و صفراوی مخصوص ست و بلغمی و سوداوی و ریحی را نیز نافع لیکن در دموی بعد فصد و تلیین بکار برند و در صفراوی تلیین فقط نمایند و تلیین بطبیخ هلیله و کشمش و مغز فلوس مناسب و خوردن کشنیز خشک با نبات وقت خواب نافع لیکن نزد احتراز استعمال چنین ادویه در رمد صفراوی مناسب نیست و حضض زیره سفید لاوده بهمتکری برابر زرد چوب گل ارمنی هلیله سیاه پوست هلیله زرد از تر وت هر یک سه ماشه زعفران افیون خالص هر یک یکماشه قرنفل دو عدد عنب الثعلب چهار ماشه صندل سرخ دو ماشه کوفته بیخته بآب عنب الثعلب سبز خیسانده نگهدارند و بآب مذکور ساییده ضماد نمایند که نافع درد چشم و ورم ست عار باشد خواه بارد و گذاک هڑ هلدی افیون هر واحد یکماشه لوده بهمتکری هر یک دو ماشه کوفته بیخته بآب حل کرده بر چشم طلا نمودن و در هر قسم رمد معمول مؤلف بقائی ست و گویند که اگر هلیله بلیله آمله هر یک یک جزو اصل السوس چهار جزو چشنیز پنج جزو کوفته در آب برگ تمر هندی سایید شیاف سازند و در سایه خشک کرده با آب خالص حل کرده در چشم چکانند در هر قسم رمد تسکین در دفی الفور نماید

ذکر ادویهٔ مسکن وجع رمد

ضماد مخ گوسفند که مجرب ابن ماجه است و گذار زرد بیضه و روغن گل و زعفران که مجرب سویدی ست و در نسخهٔ ارسطو شیر زنان نیز داخل ست و گذا آهستین بهمتجیج بیخته و گذا گلسرخ خشک در شراب بیخته و گذا اسفرجل مشوی مدقوق و گذا مسکه پنج بار با آب سه بار در گلاب شسته و گذا احلیه و خشخاش با آب یا گلاب ساییده و گذا العاب حلبه و گذا تخم بادروج بشراب و گذا عدس و سفرجل بریان و روغن گل و گذا عصارهٔ برگ بیدمشک سفید و آردجو و شیر دختر حل کرده و گذا سیب شیرین مشوی ساییده و گذا کتیرا بگلاب و گذا زعفران اگلیک الملک آب کشنیز سبز زردی بیضه با آب طبیخ خشخاش یا عصارهٔ بنج یا با آب طبیخ آس سرشته و گذا آب کاسنی و آب خرفه و آب بهدانه و آردجو و اگر ورم شدید باشد آب عنب الثعلب اضافه کنند و گذا روغن گل و برگ کاسنی سوده و آردجو و زردهٔ بیضه حل کرده و گذا زاج بحری سوده بحریره بیضه بمسکه مغسول آمیخته و بر اتش بپزند حتی که منعقد گردد و گذا احماما زردی بیضه مسلوق روغن گل زعفران حل کرده و گذا شراب کهنه بسویق جو و گذا برگ بفشه سبز سوده بروغن گل و شیر دختران آمیخته و گذا فوفل و مروزعفران مساوی در زردی بیضه و روغن گل آمیخته بصوف مرغزی یا پنبه آلوده و گذا کنجد مطبوخ بشراب که مسکن بحریان و محلل ورم و نافع رمد صعب ست و گذا ابزر بنج تخم خشخاش پوست خشخاش مساوی ساییده و آردجو سه جزو آمیخته و گذا آردجو و اکلیل الملک گل بابونه کشنیز سبز در رمد صعب و شدت الم و گذا نان تازه بی نمک بهمتجیج آمیخته و گذا زردی بیضه خام یا قدری پخته و گذا سویق شعیر و برگ بفشه سبز و گذا شاهدنج مغسول و گذا گلسرخ خشک مطبوخ که مجرب سویدی ست و گذا بزر قطونا و آب عنب الثعلب و روغن گل و گذا اطریفل و برگ خشخاش و عصارهٔ حی العالم که عجیب ست و گذا سوم سفید یکدرم بروغن گل شش درم بر اتش نرم گداخته وقت اشتداد وجع و گذا از ضربان شدید گلسرخ خشک طبیخ اکلیل الملک و بعده انعقال در ورم صفرا و گذا زردی بیضه و اکلیل الملک و گذا زردی بیضه و عقید عنب و گذا انار شیرین مع شحم ساییده بشراب ملوثه و گذا اکلیل الملک برگ کشنیز سبز زردی بیضه روغن گل نان گندم منقوع در رب عنب جملا آمیخته و گذا عصارهٔ اکلیل الملک بزردی بیضه و گذا غبار آسیا بر جبهه و گذا آب عنب و زردی بیضه مسلوق و گذا بهمتجیج و اکلیل الملک زعفران بقدر کرسنه و افیون مخلوط کرده و گذا زعفران و گل سرخ و زردی بیضه و گذا آرد گندم بر رب عنب مطبوخ و گذا غلان بگلاب و قطور سفیدی بیضه در چشم در ابتدای رمد سبر دو مغری و تسکن الم و حرارت و حرقت و مزیل خشونت ست و گذا تقطیر لوز در حمام بعد نقای بدن بتنقیه در حال تسکین درد کند و مکرر تجربه رسیده و گذا آب کشنیز سبز و شیر زنان و گذا افیون در شیر دختر بر سنگ سوده و گذا نشاسته در شیر دختران حل کرده و کما داهنج در آب گرم تر کرده و گذا گلنار و اکلیل الملک چوشانده بطبیخ ایشان و اکتحال بدخان کندر و گذا البشیاف نشاسته دو درم سفیداب زعفران صمغ عربی هر واحد یکدرم افیون نیم درم بارک ساییده و داب عنب الثعلب شیاف بسته قبول الطبیعی

مسکن وجع ست وکذا شیاف دارچینی و نطول حلبه و اکلیل الملک مطبوخ و غسل عین مدام آب بابونه و تعلیق یک مگس زنده که در پارچه متخلخل ببندند بنحویکه زنده بماند و پرواز دیا گردن بیاویزند وکذا تعلیق چشم راست سرطان اگر رمد در چشم راست باشد و چشم چپ و اگر در چشم چپ باشد چشم راست و کذا تعلیق یک سرطان بر چشم مسکن وجع ست

ذکر ادویهٔ مانع رمد

اگر گل منڈی یکعدد بلع کنند از اکثر امراض چشم خصوصا از رمد تا یکسال در امان باشند و هرگاه چند حب ازان فرو برند سالها حسب عدد جمات مبلوعه ایمن شوند و بتجربه رسیده و از مجربات بعضی متاخرین ست که اگر گلنار را از درخت او روز شنبه یا چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بدهن قطع کرده بلع نمایند بدون مس کردن آن بدست یکسال و بقولی هفت سال از رمد و چشم درد امان یابند و از جالینوس منقول ست که اگر گلنار را که بقدر حب الآس باشد هفت عدد نهار بلع کنند تا سه سال از رمد در امان باشند وکذا تعلیق ذباب در خرقه بسته بر بازو و سودیدی نوشته که اگر چشم عصی الراعی در نقصان ماه قلع کند و انسان آنرا با خود دارد دران سال او را رمد عارض نشود و مجرب من ست و رازی گوید هر کسیک حب ثمان بلع نماید دران سال از رمد در امان باشد

علاج رمد حار دموی و صفرادی و حمرت عین

از لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ بهمغز تخم تربوز شربت نیلوفر تبریدی هند و صندل گل ارمنی رسوت عنب الثعلب اقاقیا مساوی در اب کشنیز سبز ساییده گرد اگرد چشم ضماد کنند و پارچهٔ نیلگون مدام بالای چشم دارند و طلای گاهره معمول و حبه مدود آخر بحب سرخ نیز معمول ست و شیاف ابیض در شیر دختر یا شیر بز یا سفیدی بیضه حل کرده و یا قطور مسکن در چشم چکانند و گاهی در رمد حار شب اطریفل کشنیزی بخورانند و صباح لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ کشنیز خشک شربت بنفشه می نوشانند و شیاف ماميثا با اب کشنیز تازه سوده ماندرون چشم میکشند و ضماد و قطور حضض مسحوق بشیر دختر نیز در ابتدای رمد حار نافع ست و اگر درد شدید بود افیون اندکی هم ضم نمایند و کذا تک طلا و قطور اب کشنیز سبز با شیر خر با شیر زنان مسکن هر ضربان شدید خصوصا در رمد حار ست بقول جالینوس و بعضی لعاب بهدانه نیز می افزایند و اگر برگ کشنیز تر بمقدار وافر بگیرند و بدون کوفتن بهمچنین بر چشم نهاده بر فاده بغیر محکم ببندند و روزی دو سه بار تجدید کنند در اوائل رمد نفع بسیار میکند و انزروت بسفیدی بیضه یا شیر دختر با شیر بز سوده بر چشم طلا کردن رمد گرم را نفع عجیب نماید و ضماد بنفشه و تسکین لهیب چشم میکند و بر رمد حار نفع میرساند و اگر مسکه را در گلاب سه بار بگذارند و بر خرقه ضماد کرده بر چشم دارم نهند در عین شدت درد نفع عجیب کند و پنیر تازهٔ تر و گوشت تازه و زردهٔ بیضه هر یک ازین بر روغن گل سرشته نافع رمد و مسکن درد ست و ضماد آرد جو با سفیدی بیضه بر پیشانی منع سیلان مواد بچشم کند و همچنین ضماد برگ انگور با سویق شعیر و ضماد برگ کشنیز و ضماد برگ گلسرخ تازه هر واحد مانع نزول مواد بچشم ست و ضماد برگ کاسنی و کذا خار خسک تر فقط یا با آرد جو مجرب و مسکن عجیب ست و اگر ازین تدبیر فائده نشود فصد سر و از جانب چشم مریض یا چشم شدید الالم گیرند اگر ممکن نبود حجامت ساقین نمایند پس زلو در پناگوش و نقره کردن هفت هفت عدد بچسپانند و روز دوم نیز چنین کنند و اگر احتماج تنقیه شود نضج ماده از منضج صفرا نموده از مسهل صفرا تنقیه کنند و حب هلیله خورند و در صورتیکه ماده مرکب باشد و یا مزاج مریض گرم نباشد در مسهل سنا تکی یکتوله و تر بر هفت ماشه داخل کنند و عوض حب مذکور تنقیه از حب اهلیج هم مضایقه ندارد و استعمال حب ذهب و حب بنفشه نیز نافع بود و ایضا در دموی بعد فصد سر و شرب شربت بنفشه چهار توله در عرق گوه و بید ساده و نیلوفر هر یک پنجتوله داخل کرده و قطور شیاف ابیض در شیر دختر ان حل کرده و طلای شیاف ماميثا در اب گوه و کشنیز سبز و یا در شیر بز بر گرد چشم و صدغین و پیشانی و روز سوم یا چهارم فصد رگ پیشانی و یا ماقین روز پنجم تلبین ملبوخ بمطبوخ فواکه حلو علوی خان و حب بنفشه با ضافهٔ خیار شنبر و شربت در دو سکنجبین ساده و روغن بادام و روز دیگر تبریدی مذکور با ضافهٔ تخم ریحان و بصورت بقای سرخی خوراندن حب اهلیج و جهت تعدیل مزاج استعمال اطریفل کشنیز نافع ست و در صفرادی بعد فصد شرب ماء القرع مذ توله با شربت نیلوفر چهار توله و یا آب انار این معصور بشم هفت توله بشربت درد مکرر اهلیلج مذ توله تا سه روز و بروز چهارم تنقیه بمطبوخ هلیله و یا مغلی حامض که مقوی بسنا یکنیم توله بود با ضافهٔ خیار شنبر و تربجبین هر یک هفت توله و شربت آلو مسهل چهار توله و روغن بادام هفت ماشه و تبریدی از شیرهٔ خیارین و خرفه هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و ریشهٔ خطمی هر یک سه ماشه در عرق نیلوفر و کاسنی و بید ساده هر یک پنجتوله بر آورده شربت نیلوفر چهار توله گرد اسپغول نه ماشه پاشیده بعده قطور شیاف ورد ی با لعاب اسپغول و طلای حضض سه ماشه در اب لعوی کاغذی مفید بود بعد از ان

در هر دو برای تحلیل اقویه مادهٔ اطریفل کشنیزی باعرق شاهتره استعمال کنند و هر شب استعمال معجون بنفشه بگلقند خصوصاً هرگاه چرک کثیر باشد نافع ست و برای تسکین شدت درد خوردن گل بابونه دو ماشه باطریفل کشنیزی دو تولهٔ سرشته معمول استاد مرحوم ست و کماد لودهٔ پنجانی سیدهٔ گندم نیز در تسکین درد مجرب ست وذر ورابیض یاذر ورخشخاش یاشیاف منج یاشیاف بر یوما یاشیاف جالب النوم یاشیاف شب یمانی که باب انار میسازند بعمل آرند و بعد تنقیه اکتحال انزروت مرببی دو جزو نشاسته نبات سفید هر واحد سه جزو چشمیرج یک جزو باریک سوده بر الیوم ست و گل ارمنی عصارهٔ ماسیتا بوش در بندی صندل سرخ حضض مکی اقاقیا عنب الثعلب تخم خطمی صمغ عربی فوفل افیون صبر زعفران کوفته بیخته باب کشنیز یا لعاب اسپغول یا سفیدی بیضه ضماد نمایند و هرگاه بشویند از آبی که دران کوکنار و برگ سیب جوشانیده باشند بشویند وحب سرخ باحب سبز طلا کنند و ایضاً در رمد حار صندل سفید ماسیتا حضض گل بنفشه فوفل هر واحد سه ماشه در شیر دختر یا بر ضماد نمایند که بدون تنقیه در یکروز تسکین درد نماید و یا تخم کاهو مقشر گل بنفشه صندل سرخ و سفید باب لیموی کاغذی که قوی تر از انست و یا گل ارمنی سه ماشه باب کشنیز سبز و یا سفیدی بیضه یکعدد و نشاسته سه ماشه و یا افیون شب یمانی بریان هر یک دو ماشه در اب لیمو حل کرده ضماد کنند و اگر پهٹکری یک ماشه افیون بقدر نخود در اب برگ تمرهندی بقدر دو فلوس سایيده بر آتش نهند تا غلیظ شود بر چشم ضماد نمایند برای درد و سرخی مفید بود و یا شیاف ماسیتا گلسرخ حضض صبر صندل سرخ فوفل زعفران مساوی حب ساخته در سایه خشک کرده باب کشنیز یا کاسنی یا گلاب یا آب حل کرده بر پیشانی و پشت چشم ضماد نموده باشند که در ابتدا سود دارد و بار سوت یکماشه افیون زعفران هر یک یکسرخ پوست هلیلهٔ کابلی هفت ماشه سایيده حب بسته وقت حاجت باب سایيده بالای چشم ضماد کنند و اگر گیرو چهار جزو افیون یکجزو حضض هلیلهٔ سیاه زرد چوب هر یک دو جزو نبجبیل صمغ عربی هر یک ربع جزو سائیده حب بسته باب لعوع کوکنار سائیده حوالی چشم طلا کنند برای تحلیل مادهٔ رمد و سرخی چشم مفید و ضماد زردهٔ تخم مرغ آرد جو گل بابونه در اخر رمد مفید ست و پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیلهٔ آمله حضض گیرو برگ تمرهندی افیون شب یمانی بریان زیرهٔ سفید هر یک قدری در پارچه بسته بگلاب تر کرده بر چشم بگردانند که برای رمد حار نافع ست و اگر پهٹکری بریان لوده پنجانی هر واحد یکماشه افیون نیم ماشه برگ تمرهندی چهار ماشه همه را کوفته در پارچه پوتلی بسته باب تر کرده زمان زمان بر چشم بگردانند برای رمد بی نظیر و معمول ست و ضماد شب یمانی بریان شش ماشه لوده پنجانی پوست هلیلهٔ کابلی هر یک دو ماشه گیرو افیون زعفران هر واحد یکماشه در ظرف مسی با دستهٔ مسی باب انار ترش سائیده جبها بسته استعمال کردن برای درد و سرخی نافع ست و کذا ضماد آرد جو درم با قلا پنجدرم اقاقیا یکدرم سفیده تخم مرغ یکعدد و باب کشنیز تازه و آب کاسنی آمیخته نافع و درم و درد چشم ست و اگر وجع و ضربان باشد بود با لعابیغ کوکنار یا آب کاهو سرشته بر یک ضماد نمایند و پوست کوکنار پوست هلیلهٔ زرد پهٹکری سفیدهٔ کاشغری آب تمرهندی در ظرف آهنی سوده بعد فصد سر رو و حجامت قضا ضماد کردن نیز مفید ست و ضماد پهٹکری بریان هفت ماشه مرداسنگ سه نیم ماشه بعرق لیمو در اوند آهنی با دستهٔ آهنی حل کرده برای درد چشم از مجربات ست و کذا ضماد پنجانی لوده پهٹکری هر یک دو ماشه افیون گیرو هر یک یکماشه مفید و ایضاً برای درد بسیار پوست هلیلهٔ زرد پهٹکری رسوت مرداسنگ پوست خشخاش باب سوده گرد چشم ضماد نمایند و گاهی گیرو افیون زعفران عوض پوست خشخاش داخل کرده بعمل می آید و یا گیرو رسوت صندل سرخ باب عنب الثعلب و روغن گل دور چشم ضماد کنند و یا رسوت پهٹکری بریان افیون هر یک سه ماشه باب جب ساخته دراب سایيده اندک گرم نموده بر چشم طلا کنند و اگر لوده پنجانی آمله در روغن گاو بریان نموده باب سرد سایيده گرد چشم طلا کنند برای درد چشم مجرب ست اما باید که در چشم نرود و ضماد هلیلهٔ سیاه کافور شب یمانی رسوت باب برگ عنب الثعلب سبز نیز در رمد مجرب و طلای پوست هلیلهٔ زرد گیرو رسوت هلیلهٔ زنگی نیز مفید در چشم ست و اگر تمرهندی تخم دور کرده دراب تر نموده مالیده صاف کرده افیون بقدر سه سرخ و پهٹکری پنج سرخ دران آب انداخته در ظرف آهنی بیزند تا غلیظ گردد بر داشته طلا کرده باشند نیز نافع رمد ست و اگر تمرهندی نباشد آب برگ او گیرند و برگ بانسه سائیده ٹکیه بسته و کذا برگ انار سوده و کذا برگ گوبھی سائیده بر چشم سه روز بستن برای رمد سود مند ست و کذا برگ پنبه در دوغ جوشانیده سایيده بر پشت چشم بستن و کذا لوده ششدرم پوست هلیلهٔ زرد دو درم باب برگ انار سایيده پنبه آلوده وقت شب بر پشت چشم سه روز نهادن مفید و بقدر چهار تولهٔ برگ حنا بدون آب سائیده قرص بسته بر متعد بستن و بعد یکپاس دور نمودن در ازالهٔ رمد از مجربات مشهوره است و اگر صبر شیاف ماسیتا حضض نیل زعفران افیون اقاقیا گل ارمنی صندل سرخ مساوی باب عنب الثعلب یا گلاب طلا کنند و رم و درد ساکن کند و کحل معمول

حکیم علی اکبر خان جهت درد چشم و بثایای رمد نافع ست و کذا اصعاره آنکه همواره معمول ست و گویند که جهت دماغ نیز که هیچ دوا بنشود دیگر به پشکری سفید یکپاشه در بر دهن بزند و نماشه بسوزند که سیاه شود و با یکپاشه افیون و ظرف آهنی از دسته آهن سحق بلیغ نموده در چشم کشند و کمال چشم زخ تالیف علوی خان جهت رمد حار بس نافع ست و کذا کمال الکا با سفید و غذا اصاحب رمد حار کدو و بالک و خرفه و مونگ با نان یا برنج و زردی بیضه نیم برشت و در صفراوی ماء الشعیر بشربت نیلوفر مناسب بود و اغذیه ترش شیرین چون آب انار و زرشک و تمر هندی شکر آمیخته و مانند آن که قامع صفرا و مطفی خون ست مفید بود لیکن ترشی صرف مضرست و جلا اغذیه نافع صداع حار و آنچه مانع صعود بخار بدماغ بود مثل برزقطونا بجلاب و سویق شعیر بشکر و سفوف کشنیز بشکر و اسپغول بشکر بعد طعام بصاحب رمد نافع بود و از جمیع لحوم دخر و حلوا پرهیز کنند و اگر خون ضعف قوت باشد شوربای جوجه مرغ جایز ست و هرگاه رمد بطول انجامد آرد حلبه و خشخاش و باقلا و زعفران و صبر با سفیده تخم مرغ در دهن گل سرشته طلا نمایند و دماغ را خوین زعفران با سیشا اقاقیا صبر مساوی افیون نصف بکوبند و شیاف ساخته کحلا و طلاراً استعمال کنند که عجیب الاثر ست و بدانند که در رمد موی بعد فصد یا حجامت تفاکاهی جوشانده باین طور سپید هند عناب شاهتره جوشانیده شیره کاهو شیره خشخاش لعاب اسپغول شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و یا عناب سپستان خطمی بهدانه گل بنفشه گل نیلوفر جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده و اگر طبع نرم بود تخم ریحان پاشیده بنوشند و یا گل بنفشه عناب گل نیلوفر جوشانیده شربت نیلوفر یا شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و هلیله سیاه پشکری مرداسنگ با عنب الثعلب تازه ضماد کنند و بقول جالینوس اگر خون بسیار در روز اول اخراج نمایند و سفیده بیضه در چشم چکانند و بشیر و حنان بشویند رمد موی را در یکروز ساکن کند و در صفراوی بعد فصد مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله هندو لابد ست که در مسهلات او انچه مخرج بلغم ست مثل تربد و هلیله کابلی و مانندان نیز داخل کنند زیرا که بعید ست که صفرای او خالص بغیر بلغم رقیق باشد و همچنین جمیع امراض دماغی صفراوی یا آلو بخارا قراصیا زرد آلو خشک تمر هندی هر واحد یک اوقیه و نیم پوست هلیله زرد پنجدرم سنا مکی چهار درم گل بنفشه پنجدرم تخم کاسنی کوفته دو درم زرشک سه درم نیلوفر هفت عدد همه را جوش داده صاف کرده بست درم تربخبین در ان حل نموده صبح بیاشامند و اگر در عمل آن توقف گردد آب گرم محلول در ان شکر سرخ تحریک نمایند و بعد اتمام فعل شربت سیب یا گلاب یا شربت نیلوفر با آب سرد و برزقطونا پاشیده و هندو غذا دو پهر آب گوشت چوزه مرغ اندک کشنیز تازه در ان پخته بخورند و دائم صندل و نیلوفر و خیره خوشبو بارد بپویند و باقی تدبیر مثل رمد موی ست و لعاب اسپغول بشربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا هر دو یا یکی از ان با شربت آلو بخارا بهر تسکین صفرا دهند و یا لعاب بهدانه شیره تخم کاهو شیره تخم خیارین شیره تخم خرفه و شربت نیلوفر یا شربت خشخاش و اگر با رمد صفراوی سرفه باشد بهتر چیزی از ماء الشعیر یا شکر یا شربت بنفشه نیست خصوص که سرفه خشک باشد و ایضاً ماء الشعیر عظیم النفع ست برای رمد که در ماده او حدت باشد و اگرچه سرفه نبود و اگر با رمد بیداری باشد با شربت خشخاش هندو اگر در ماده نهایت حدت باشد با شیره تخم خشخاش و کدو و خیار و خرفه بنوشانند و بعد از ان اضمده بارده مثل برزقطونا با آب کاسنی و کشنیز تازه بر چشم ضماد نمایند و چشم را بگلاب ممزوج با ندک سرکه بشویند و لعابات و شیر تازه دوشیده و رقیق سفیدی بیضه مرغ در چشم چکانند و اگر سوزش در چشم باشد و بعد خواب چشم بند مانند شیره تخم خشخاش لعاب اسپغول شربت نیلوفر هندو بعد از تنقیه استعمال آب شیرین یکگرم نمایند و شیاف کافوری و اگر در دشدید باشد شیاف ابیض افیونی بکار برند و اگر ماده در غایت حدت باشد تضمید برگ نیلوفر و برگ کاسنی و وضع اطراف در آب گرم نافع و بقراط گفته که در هنگام کثرت تحلب و شدت حرارت رمد از خرفه و عنب الثعلب آب بگیرند و دران قدری روغن و آرد وجود داخل کرده بر چشم گذارند و یا برگ کاهو کوفته بر چشم نهند در ابتدای علت و در انحطاط بزرده بیضه مرغ گرم کرده ضماد نمایند و طلای عصاره برگ بهی آب عنب الثعلب لعاب اسپغول سپیدی بیضه مرغ با هم سرشته نافع رمد صفراوی ست و سفیدی بیضه مرغ با روغن گل مخلوط کرده قدری شیر عورت داخل نموده گرد چشم طلا کردن نیز مجرب ست و ایضاً کافور یکجو زده افغانی سه جو زساییده در پوتلی بندند و تا دو گهڑی در آب ترکرده بعده از آب برآورده بالای چشم گردانند و قطره در چشم چکانند و استعمال شیاف سماق صغیر نیز درین باب تجربه رسیده و بعد استفراغات اگر رمد انکی باقی ماند زرورا بیض در چشم اندازند یا شیاف ابیض بغیر افیون در سفیدی بیضه و شیر و حنان حل کرده چکانند و زرده بیضه بر دهن گل بر پارچه بندند و بر بندند و از استعمال این ادویه در چشم قبل از استفراغ حذر کنند زیرا که در شدت ارد و هرگاه در ساکن شود و دم علیل گردد و سرخی نقصان پذیرد و رم اصفر صغیر پیدا شود و شیاف احمر لین استعمال کنند و از فواکه منع کنند مگر انکه دران منع تصعد انجره و تقویت سهد باشد مثل امرود انار کذا هو سیب اما شفتالو و انجیر و انگور و خربزه و شمش و خرما و مویز و عسل مضرست و غذا ممزورات مانند مزوره ماش با سفانخ

و مغز بادام و مزوره آلو بالو نافع ست و لیکن بسیار ترش نباشد و نه بسیار شیرین و فالوده و جو مقشر و با لجمله در اشربه و اغذیه ایشان مراعات تلیین طبیعت و تطفیف و تقلیل و تکثیف غذا واجب بود و اجتناب از جمیع لحوم و البان و ماهی و چیزهای شور مثل مری و کامخ و قدید و همچنین زیتون نضیج نمایند و قدری کشنیز خشک برای منع بخار در طعام داخل کنند و این اسوع گوید که چون رمد صفراوی باشد فصد کنند و استفراغ بمطبوخ خواکه نمایند و در چشم فرو صفر بسفیدی بیضه حل کرده چکانند و بعد دو ساعت چشم را بگلاب بشویند و ماميثا و زعفران خولان در اب کشنیز سبز سرشته بر پلک ضماد سازند و مخفی نماند که در سرخی چشم که منجامد باشد بقول شیخ بعد استفراغ بفصد و مسهلات و حقنجات ضماد از پوست انار مطبوخ بر زکال و مسحوق مخلوط بمیفتج یا عسل نمایند و تکمید او با سفنج حار مدام کنند و تضمید آرد کرسنه یا گندم مطبوخ بشراب عسل یا ضماد باصل السوس مدقوق نفع میکند و چشم مدام بشیر بشویند و تبرید و ترطیب او مدام نمایند لیکن اقتصار بر تبرید مبطلی و مبلدست و جالینوس در سیاسر خود گفته که علاج حمرت چشم سیادرت باخراج خون ست و بعد از ان استفراغ و تلطیف غذا و آشامیدن مبردات و تدبیر بر مدار نمایند و آن در قول او در ذیل اقوال حکما مسطور گردد و بولس گفته سزاوار ست در حمرت در ابتدا استفراغ بحقنه پس تلیین بطبیعت بتلیین معتدل بعد از ان تکمید موضع بسفنج و تضمید آرد کرسنه و غیره که مسطور شد و اگر دران تاخیر رود فصد باسلیق یا باسفل طبیعت بمطبوخ ضماد نمایند یا برگ زیتون بشراب پخته ضماد کنند و آنچه معمول مؤلف ست اگر سرخی و آب جاری بود اطریفل هر دو را در عرق شاهتره یا عرق نیلوفر عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب شربت بنفشه بخورند و سوت دو ماشه افیون صمغ عربی هر واحد یک ماشه زعفران چهار سرخ پهتکری او دو بیضه یا خانی انزروت پاره هر یک ماشه در اب کوکنار گرد چشم ضماد نمایند و اگر اصل السوس مقشر قدری با آب سایيده و پنبه بدان آلوده بر پلک بدارند سرخی چشم دور کند و قطور آب مغز گهیکوار وقت خواب در چشم نیز رافع سرخی آنست و چوب درخت گز از بالا خراشیده سایيده حوالی چشم در روزی دو بار طلا کردن برای سرخی چشم عجیب الاثر ست و برود کافوری نیز حمرت و حرارت چشم را مفید ست و اگر پهتکری زرد چوب او دو بیضه یا خانی هر یک نیم تولہ قرنفل یکعدد شیره تمر هندی که زرگران در ان زر و نقره صاف می نمایند و می مالند بقدری که او و یه در ان سرشته شود او و یه کوفته بیخته در ان آمیزند و مدد پارچه پوتلی بندند و در قدری آب بدارند و دو سه قطره در چشم چکانند و ساعت بساعت بر چشم بگردانند نخستین آب گرم از چشم خواهد برامد آمدن دهند که عقب آن شفاست و سرخی چشم و درد آنرا در یکپاس دفع کند و پوتلی پهتکری و افیون و مغز گهیکوار که در علاج کلی رمد گذشت نیز برای رفع سرخی چشم معمول و مجرب ست و ایضا برای رفع سرخی زنجبیل صندل سرخ زرشک هلیله زرد مساوی کوفته در گلاب سایيده بالای چشم طلا نمایند و چشم بکشایند تا قدری در چشم رود و آب سوزان خارج شود و پنج شش کرت چشم بپوشند و بکشایند باز خواب کنند مجرب ست و اگر برگ عنب الثعلب سوخته بزرگشوت سوخته مروارید ناسفته مقناطیس سوده مغسول بهگی که زرگران جلای نقره با و میدهند مساوی در و رسازند جهت رفع حمرت چشم و رمد و جلای آن در ظرفه مجرب نوشته و شیاف ضماد شیاف دیگر که دران زبد البحر ست مفید و اگر هلیله زنگی نهایت خرد دو عدد افیون خالص چهار سرخ گیرد دو سرخ قرنفل از طرف گل نصف در اب چاه سایيده در ظرف نگهدارند و گرد چشم طلا کرده باشند در رفع سرخی چشم و ضعف بصر نفع بخشد لیکن باید که چند روز او امت نمایند و ایضا برای سرخی چشم هلدی چهار ماشه سونٹھ دو ماشه مرتبه چهار ماشه پنج دو ماشه پاوبالا گوری نمک سانبھر هر یک دو ماشه گل ارمنی هشت ماشه اگر نباشد گیرو انداز ند هم. اکهرل نموده گولی بسته نگهدارند وقت حاجت بالای چشم ضماد نمایند و ضماد لوده پهتکری هلیله زرد در اب سوده همین عمل کند و کذا لوده جدوار پهتکری افیون پوست خشخاش اب سوده نیکو گرم گرد چشم ضماد کردن و همچنین برای سرخی که از ابخره حار باشد و سرخی نزله نباشد ضماد سوت پهتکری مرواسنگ اب تمر هندی و گلاب سوده نافع ست و کذا ضماد پاوه گیرو سوت پهتکری هلیله زرد فوفل نیکرم مفید و برای سرخی چشم و اشک وان هلیله سیاه هلیله زرد سوت صمغ عربی هر یک سه ماشه کوکنار افیون هر یک دو ماشه در اب عنب الثعلب دور چشم ضماد نمایند و کحل بابت شاه رفیع الدین صاحب و استعمال معجون مبتدی نیز سرخی چشم را نافع ست و گاهی برای سرخی چشم که از نزله بود بعد حجامت قفا اطریفل صغیر سفید هندوانه کوکنار عدس کشنیز خشک کوفته بیخته بسفیدی بیضه مرغ سرشته از پیشانی تا رخساره دور چشم ضماد می نمایند و اگر سرخی چشم از نهادن برگ عشر مقابل چشم برای محافظت گرمی آفتاب پیدا گردد سفیده کاشغری در شیر دختر حل کرده بچشم کشیدن و آنبه هلدی شیر بسوده بر شقیقه بچشم مؤلف ضماد کردن و اطریفل کشنیزی خوردن مفید بیشود و گاهی در سرخی چشم بی درد مع خارش و مرض فلیغا بستن برگ لیمو بوه مغز چرب کرده بر چشم فائده می کند پس هرگاه رمد تحلیل پذیرد و حمرت

باقی ماند زرده بیضه مرغ برشته مسحوق با اندک زعفران و روغن گل ضماد کنند که موجب قوت دماغ و حجامت قفا بدستور نکته ۱۲ پیچیانس گفته که سرخی علامه دلالت بر وجع دماغ یا الم دماغ یا برابتدای اوی نماید **ذکر ادویه بمفرده و مرکبه نافع رمد حار چشم** عصاره ماهیتا و خولان و زعفران و صمغ عربی و ماهیران مساوی مثیاف ساخته با آب مطبوخ پوست خشخاش سائیده ضماد کردن مجرب سودیی ست و کذا الکتمال انزروت سوده و بیضه سرشته بچوبک طرفا چسپانیده بتنور گذاشته تا خشک گردد پس مثل غبار سائیده و نصف او شمشم و نصف او زعفران و نیز مثل انزروت نبات اضافه کرده ده درهم صعب مجرب اوست و کذا برگ خلاف و شمشم و انزروت و گلاب خوب جوشانیده و شمشم برابر او در خشک کرده و نصف او نبات و ربع او هر واحد از زعفران و عصاره ماهیتا آمیخته مثل غبار سائیده مجرب نوشته و کذا الکتمال آب جوهن صائم مجرب گفته **وضماد** حب الآس با شیر کران با پست جو و کذا حماض برسن سوده و کذا عصی الراعی و کذا برگ بنفشه سبز و کذا حی العالم و کذا آرد جو با آب برگ خرفه و کذا آرد باقلا با سفیدی بیضه آمیخته و کذا آب برگ گل سرخ و کذا آب انار شیرین بریان و کذا آب گلنار خشک کرده برسن سوده و کذا بهی بریان تنها سوده یا بنان خمیری سائیده و کذا آب کاهو با آرد جو و کذا اکلیل الملک تنها یا بزردی بیضه یا غبار آسیا یا خشخاش یا کاسنی آمیخته و کذا اسفیداب زیر بسر که و روغن گل آمیخته و کذا اسپغول مسلم داب کشنیز پخته و کذا برگ سرو بسویق و کذا آب برگ بنفشه سبز با پست جو و کذا گل بهی تر یا خشک و کذا طباشیر سوده بگلاب سرشته بر پیشانی و کذا آرد جو با آب برگ خیوط و شاخ نرم انگور مخلوط کرده و یا آب عنب الثعلب سرشته و کذا تخم خشخاش و حلبه سیاوی سوده بگلاب سرشته و کذا ماهیتا و زعفران و خولان با آب کشنیز مسبز سرشته و کذا زعفران و گل سرخ **واکتمال** حی العالم و کذا دخان قطران و کذا توتیا داب برگ عوسج حل کرده و کذا آبنوس سوخته مغسول و کذا شبنم که بر درخت افتد و کذا اترشی ترنج در ابتدای رمد صفراوی و کذا العاب بهدانه و نبات سفید و کذا شیاف بیضه داب بازرنگ سوده و کذا انزروت مربی بشیر خر با نبات سفید و نشاسته و کذا شادنج مغسول بشیر زنان و کذا اسفیداج سوخته مغسول و کذا شیاف ماهیتا در رمد قدیم و حدیث و کذا عصاره گل کدو و کذا چوب ساج سوخته داب سرکرده و ماهیتا مساوی سائیده و کذا مس سوخته بمرات کثیره در گلاب یا آب بهشت که نفع عجیب دارد **وقطور** آب کشنیز مبز و شیر زنان هر دو برابر و کذا اسفیداب رصاص لبست بدر داب شسته و نظری با گلاب تا ده روز در آفتاب گذارند و بظرف پارچه ببندند تا از غبار محفوظ ماند بعده بسفیدی بیضه آمیخته در چشم چکانیدن و کذا شبنم که بر برفی افتاده باشد قبل طلوع آفتاب جمع کرده و کذا صمغ عربی در گلاب حل کرده و کذا سماق داب بازرنگ حل کرده و یا در گلاب خیسانیده در ابتدای رمد و کذا خولان در شیر و خثران سوده و کذا شیاف اسپین با آب عنب الثعلب حل کرده که بسرعت نفع عجیب بخشد **وانکباب** بر بخار زرد رود آب جوشانیده و کذا بابونه با آب و سرکه پخته و آخر رمد برای تحلیل بقایای مواد و تسکین الم **وشم** صندل و گلاب و کافور **وشرب** دیاقوذ هر واحد نافع رمد حار ست و ادویه بمسکن مرجع در علاج کلی رمد مسطور شد و ادویه نافع انصباب مواد در علاج رمد نزلی مذکور گردد حسب حاجت از انجا اخذ نمایند **اطریفل کشنیزی** مقوی دماغ و معده و معمول در امراض سر و چشم و گوش از انجوزه و نزله پوست هلیله کابلی هلیله زرد پوست هلیله آمله مساوی کشنیز خشک مقشر برابر همه ادویه کوفته بیخته بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده یا چند شهد خالص مقوم بسر شده و بعد چهل روز تا یکتوله بخورند و اگر اجزای مذکوره را بطریق سفوف همراه نبات یا نمک بخورند و یا کوفته داب شب تر کرده صبح صاف نموده در فصل و مزاج حار با شربه مناسبه یا نبات بقدر دو تولا استعمال کنند نفع بامراض مذکوره در رفع قبض نماید **نوع دیگر** که در تقویت دماغ و رفع یبوست و منع آخره معده معمول پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله مقشر کشنیز مقشر گل سرخ گاو زبان هر واحد یکدرم مغز تخم کدوی شیرین تخم خشخاش سفید هر یک سه درم مغز بادام دو تولا قند سفید یا عسل سه چندان **وطریفل با دیان**

نافع امراض چشم ست و محرک بینی اد امست نمایدار ضعف بصارت و امان ماند پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمله کشنیز گل سرخ صعتر
هریک یکتولہ باران هفت تولہ یعنی بچند یم دویه و در نسخه مفتاح الجربات دو چند یم دویه ست کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده بر چند عسل با شکر سفید مقوم مبشر خوراک
دو تولہ و اگر روغن بادام نباشد دو تولہ مغز بادام اندازند **اطریفلیقون** نافع از برای اورام و سواد حاد چشم از مروت مربی در شیر خرده و درم شیاف ماهیتا بیخ
صبر و درم افیون زعفران هریک یکدرم اگر گرما باشد سه میران نیم درم و اگر سرما بود هم نیم درم اضافه نماینده نهایت باریک نموده بکار برند **بروده کافوری** سرد و گرمی
چشم را مفید ست تو تیای کرمانی با آب غوره انگور پرورده پنج درم کافور یکقیراط کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند **بروده مرتع** جهت رمد حار بغایت نافع ست تو تیای کرمانی
را کوفته بحریر بیخته با آب گل سرخ تازه هشت روز پرورده خشک کرده دیگر بار باریک سوده استعمال نمایند **بروده ماشیافی** ست که چشم را در یکروز باصلاح آرد و رمد را دور نماید و
ضربان بنشاند و دمع ماده کند شیاف ماهیتا از مروت مربی هریک هشت درم زعفران دو درم کتیرا یک درم افیون نیم درم کوفته بیخته با آب باران بادیان بسرشند
وقت حاجت بسپیدی بیضه مرغ حل کرده بعمل آرند **حب هلیله** جهت اقسام صداع و مالیخولیا و امراض سر و چشم مفید و هموار ه معمول پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله گل سرخ هریک سه اشه سنای مکی شش اشه غاریقون سفید زرد بسفید مجوف اشیده لاجورد مغسول هریک هفت اشه کوفته بیخته
با آب تازه جهانبندند خوراک یکدرم بروغن بادام چرب کرده بورق نقره پیچیده با آب نیمگرم وقت پنج شش گهڑی شب باقی مانده و اگر لاجورد نباشد صبر مصطکی
رومی هریک دو درم عوض آن کنند و گاهی با وجود بودن لاجورد صبر نیز بهمان وزن اضافه نموده میشود **نوع دیگر** مختصر و معمول و جهت امراض سر و چشم
فائده عظیم دارد هلیله سیاه هلیله زرد هلیله کابلی آمله بلیله گل سرخ هریک چهار اشه سنای مکی هشت اشه کوفته بروغن بادام چرب کرده حب بندند و در ورق نقره گرفته
یکدرم وقت شب بعرق مناسب یا با آب گرم بخورند و بالای آن هر گاه دو سه گهڑی روز برآید طبوخ مناسب بنوشند **حب فهب** صداع و درد چشم را نافع ست
صبر سقوطری بست درم پوست هلیله زرد ده درم کتیرا مصطکی سقونیا زعفران هریک پنج درم گل سرخ نیم درم کوفته بیخته بگلاب حب سازند شربت دو درم **نوع دیگر**
مختصر برای رمد و صداع و ابتدای نزول صبر سقوطری سقونیای مشوی هریک یکمثقال پوست هلیله زرد دو مثقال و نیم کوفته بیخته بگلاب حب سازند **حب سرخ**
که جهت تحلیل مواد چشم و تسکین درد و آخر رمد و سبل مجرب و آزموده است گیرو چهار درم افیون یکدرم بتحلیل ربع دام صمغ عربی ربع دام همه را کوفته بیخته اگر درم
باشد با آب کشنیز سبز و اگر نزله بر چشم افتاده باشد با آب کنار حب بندند و در سایه خشک نموده بالای چشم دیده یا در آبهای مذکوره سائیده ضماد نمایند **حب سبز**
مجرب برای امراض مذکوره پهنکری دو دام افیون یکدام حنضل چهار دام برگ نیم تخمه زعفران پنج سرخ همه را سائیده و ظرف آهنی قدری آب داخل نموده از دسته
آهنی خوب کهرل کنند بعد ازان بر آتش گذارند تا آب وجذبه شبیه دولائق حب بستن شود حب بسته بکار برند و گاهی یکدرم صبر هم داخل میکنند **حب طرد** نافع درد
چشم و ابتدای سبل و ظفره و جرب و هموار ه معمول حضض مشت ماشه افیون دو ماشه شب یمانی چهار دام شب یمانی را بریان کرده در آب لیمو یکپاس بسته آهن در ظرف آهنی حل
نمایند کرقابل حب بستن شود حب بندد با سائیده حوالی چشم ضماد نمایند و اندک در چشم کشند در زمستان اندک گرم و در تابستان سرد و اگر آب لیمو نباشد بجای آن شیره
برگ تمرهندی صاف نموده بگیرند و ازان حل سازند **ایضا** که برای درد بهتر از بن دوائی نیست پهنکری بریان دو درم حب چوب هفت ماشه افیون پنج ماشه همه را
آب لیمون کاغذی در کاسه آهنی انداخته آتش نرم کنند و بپزند و حل سازند قابل حب بستن شود بسته دارند و طلای رقیق بر چشم نماید و اندک ازان در گوشه اندرون پلک
فرو رسا بیض که رمد را مجرب ست از مروت را با شیر خر یا شیر دختران سرشته بر چوب گرم چسپانیده در تنور یکه در سر شدن رسیده باشد بگذارند احتیاط کنند که انبور بچوب
ازین نازند و بار دیگر جزو نشاسته سائیده در مد بکار برند **فرو رسا چشم ام** کرد جمیع اقسام رمد نفع تمام دارد چشم ام که بهندی چاکسو گویند مفتش کنند در سرگین تازه بخته

یا بدون آن فوج دو حصه از ان بگیرند و از نبات مصری و مامیران چینی یک یک حصه و بچون غبار بسایند و در رمد بعد از چند روز بچشم اندازند و اگر از زروت مدبر بشیر خر بعمل مامیران کنند میشاید **ذرور کافوری** که حرارت چشم و رخفیف را دور سازد صد فوسوخته مروارید ناسفته هر کدام دو درم نشاسته یکدرم کافور دانگی کوفته بیخته بکار برند **ذرور طباشیر** که در نیم و ابتدای رمد نافع است زروت بشیر خر پرورده نشاسته صمغ عربی نبات مساوی کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند **ذرور** که جهت دو چشم اطفال و رفع ثقل و صلابت اجفان آنها هموار معمول ست از زروت سرخ یک جزو سنگ بصری دو جزو چاکسو مقشر یا جزو ذرور بسازند و پلکها برداشته بکشند و بندکرده بالای چشم مالیده از زنان گندم مورد و غن و شکر دست کرده گذاشته برخاوه ببندند و اگر گرمی غالب باشد و تسکین زیاده مطلوب بود برگها و شاخهای نرم انار سائیده بجای مالیده بر چشم ببندند **شیاف ابیض** جهت همه امراض حاده و تحلیل اورام ورم آن معمول نشاسته یکدرم سفیدهٔ ارزیز صمغ عربی کتیرا هر یک سه درم بالعاب اسپغول یا سفیدی تخم مرغ شیاف سازند **شیاف ابیض افیونی** رمد گرم را نافع بود و در وجع را بنشاند سفیده هشت درم صمغ عربی پنجدرم افیون کتیرا هر یک یکدرم سفیدهٔ تخم مرغ بسر شنند و شیاف سازند **شیاف ابیض انزروتی** ابتدای رمد را نافع بود سفیدهٔ ارزیز هشت درم انزروت مربی بشیر خر کتیرا هر یک چهار درم سفیدهٔ تخم مرغ شیاف سازند **شیاف ابیض کافوری** که رمد دموی وصفراوی را نفع کند و درد آنرا بنشاند سفیداب منعسول شش درم انزروت مدبر بشیر خر سه درم کتیرا دو درم نشاسته چهار درم افیون نیم درم کافور دانگ هر یکرا کوفته بیخته بسفیدهٔ بیضه سرشته شیاف سازند و در سایه خشک نمایند و وقت حاجت در شیر دختر سوده استعمال کنند **شیاف بر بیوما** رازی نوشته که در اکثر انواع رمد سودمند ست چنانچه در اغلب احوال همان روز چشم را باصلاح می آرد و اقا قیا مسوخته مکی حضض خنجبید بهتر کندر هر کدام یک جزو زعفران ربع جزو کوفته بیخته با آب شیاف سازند و بسفیدهٔ تخم مرغ حل کرده استعمال نمایند **شیاف سماق** صغیر جهت رمد و حرارت چشم و التهاب و حکه و دمعه و جرب و سبل و نمور حدقه و ماق و التصاق پلک مجرب ست سماق بیدانه ده جزو سفیداب یکجزو کتیرا نیم جزو کافور ربع جزو بدستور متعارف شیاف سازند **شیاف شب** که رمد حار و دمعه اکثر امراض چشم را نافع و مجرب بگیرند شب یمانی و مقلظ آهنی انداخته بر آتش گذارند که بریان شود و بالیده شده منفتح گردد پس همان حالت بر سر آتش آب انار ترش در همان ظرف اینقدر اندازند که شب یمانی را بپوشد پس با آتش ملایم بجوشانند که خود بخود آب شود هر گاه که آب بجذب آید و قابل حب بستن شود زود تر برآورده در ظرف چینی بگذارند و شیاف سازند و با آب سائیده در چشم کشند **شیاف کافور** جهت رمد گرم مجرب ست سفیدهٔ ارزیز سه درم کتیرا صمغ عربی هر یک چهار درم کافور نیم درم کوفته بیخته شیاف سازند **شیاف علویخان** بعد از تنقیه بکار آید جهت رمد و قروح چشم و گوش و مجرای اجلیل چون با شیر دختر سائیده استعمال نمایند نافع میشود از زروت سفید سائیده با شیر خر خمیر کرده با آتش ملایم بریان نمایند پس دو مثقال از این از زروت مدبر بگیرند و صمغ عربی کتیرا هر واحد سه مثقال حضض مکی نشاسته سفیدهٔ کاشغر هر واحد یک مثقال کوفته بیخته بالعاب اسپغول سرشته برابر جو شیاف سازند و وقت حاجت با شیر دختر یا شیر خر سوده بکار برند **شیاف حنا** جهت رفع سرخی چشم آب حنا نیم پاو شب یمانی نه ماشه افیون سه ماشه هر سه را در یکرای آهنی انداخته بر آتش نهاده بپزند و از دسته چوب نیم حل سازند هر گاه غلیظ شود فرود آورده شیاف بسته بکار برند **شیاف زبدالبحر** نافع رمد و دمعه حکه و سرخی چشم زبدالبحر کات سفید شب یمانی بریان پوست انار ترش روسوت افیون توتیای سبز مساوی با آب سائیده شیاف سازند و در چشم کشند **شیاف نارنج** که جهت منع نوازل و سرخی و رمد و جرب و حکه و دمعه و حفظ صحت چشم و امراض پلک مجرب ست توتیای کرمانی با آب نارنج پرورده ده درم کتیرا

نشاسته انزروت گل سرخ صبر زرد حضض مکی هر یک یکدرم سفیداب قلعی هلیله زرد مغز خسته هر یک دو درم افیون ربع درم شیاف سازند **شیاف** که جهت رمد مجرب رازی و عجیب النفع ست نیم الاخوین صبر اقاقیا ماهیتا زعفران هر یک یکدرم افیون صمغ عربی هر یک نیم درم کوفته بیخته با آب کاسنی سبز شیاف سازند و در چهان آب سوده اکتحال نمایند **شیاف وردی** صعوبت حدقه چشم را در حال بنشاند گل سرخ پانزده درم زعفران هشت درم افیون ده درم سنبل الطیب دو درم صمغ عربی یکدرم با آب باران شیاف سازند **شیاف جالب النوم** جهت وجع شدید و جمیع اورام نافع و از انصباب مواد قوی الجلب مانع ماهیتا شش درم صمغ عربی سه درم انزروت عربی افیون مزاج سوخته هر یک دو درم با آب باران شیاف سازند و بسفیدی بیضه بکار برند **شیاف منیج** تسکین درد در یک روز تحلیل دهد در یک ساعت کند خبث بیدستر صبر افیون قلقطار سوخته هر یک دو مثقال سنبل حضض هر واحد چهار مثقال افلیمیا شش مثقال سفیداب ارزیز هشت مثقال مس سوخته مغسول چهارده مثقال اثمد اقاقیا صمغ هر واحد چهل مثقال با یکدیگر سرخ جوشانیده باشند خمیر کرده شیاف سازند و بسفیدی بیضه استعمال کنند **ضماد** که وجع شدید را نافع و معمول استادی مرحوم صندل سرخ شیاف ماهیتا صبر فوفل صمغ عربی افیون اقاقیا مساوی با آب عنب الثعلب یا آب کشنیز و وقتی که وجع و ضربان شدید تر بود یا طبیخ کوکنار یا آب کاهو سر شته بر پلک ضماد نمایند **طلا** که مجرب و بر الساعة نوشته شب یمانی سوخته یاسمن وزن آن سیماب سحق کرده و مسکه گاو آمیخته بر پلک طلا کنند **عصاره آمله** که در رمد بعد چند روز معمول ست و خیلی سودمند لیکن در ابتدای رمد استعمال نباید کرد و از برای ضعف بصر و سوزش چشم و ابتدای نزول الماء و رفتن آب از چشم نیز نافع بگیرند آمله تازه در هاون سنگین یا چوبین بکوبند و آب آنرا در پارچه پشمینه رند و بر اتش ملایم بپزند و از چوب نیب حرکت دهند تا بقوام عسل غلیظ آید بعد ازان در ظرف چینی یا سبد نگاه دارند و وقت حاجت قدری ازان با آب سوده در چشم کشند **غسول** که در رمد حار و حکه و دمعه حار معمول ست پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله هر سه برابر نیم کوفته بقدر دو تولہ گرفته شب در اب تر کرده در هوا گذارند و صبح از خواب برخاسته این آب را در کف گرفته چند دفعه بر چشم زنند باز همین آب چشم بشویند **قطور** که جمیع اقسام رمد را نافع ست مهدانه چوبقشر تخم کشنیز هر یک بست دانه حلیه پنج دانه انزروت سفید دو درم شکر نیم درم مامیران دو دانگ کتیرا یک دانگ زعفران نیم دانگ در اب جوش دهند و در شیشه نهاده صبح و شام بقطیر سازند **گهره معمول** از برای درد چشم و رمد دو معه بسیار مجرب لیموی کاغذی نیم آنرا افیون خالص سه دام شب یمانی نیم پا و اول شب را در ظرف آهنی بریان کرده بعد ازان افیون داخل نموده و آب لیمو قدری نیز داخل ساخته از دسته آهنی حل کنند تا مخلوط شود و آب لیمون فانی گردد بعد ازان همین دستور آب لیمون داخل کرده باشند تا که بخوب وجه مخلوط شود جهابسته نگاه دارند وقت حاجت آب سائیده اندکی گرم کرده گرد اگرد چشم طلا نمایند و اندکی در چشم بچکانند **کحل** معمول حکیم علی اکبر خان جهت درد چشم و بقایای رمد و سبل انزروت سفید لیشه خیر پرورده بر چوب گز چسپانیده با تش ملایم بریان نمایند پس بگیرند ازان شش ماشه و چاکسو در کیسه کرده بیاویزند در دیگ که دران آب و سرگین خر داخل کرده باشند و بجوشانند تا پوست چاکسو نرم شود پس آنرا برآورده مقشر نمایند و بگیرند از مقشر آن و سفیده کاشغری مغسول و کف دریا هر یک سه ماشه سودت چهار ماشه نبات سفید یک تولہ همه را نرم صلابه نموده در چشم کشند **کحل تشمیرج** تالیف حکیم علوخان جهت رمد مزمن و بیاض و سبل و تکدر و امثال اینها نافع بگیرند تشمیرج مدبر بطریقیکه بالا مذکور شد و مقشر کرده انزروت سفید مدبر هر یک دو مثقال سفیده قلعی شسته توتیای کرمانی مغسول مامیران چینی

اطبای هند جهت حفظ کل هر یک یکمثقال کوفته بیخته اند سرمه در چشم کشند و اگر آمیخته باشند ازین شیاف ساخته وقت حاجت بالعاب جلبه سائیده شب در چشم کشند **کحل ملکایا** مجلی و ملطف و جالی بود جهت آخر مرض صعب و اقسام رمد نافع ست انزروت مربی شیر خرنشاسته شکر سفید هر یک پنج درم مقرص میخ یک درم کحل سازند گویند که بعد تنقیه بر بلیموست **کحل** بابت شاه رفیع الدین صاحب جهت سرخی چشم از نوازل و رمد بصر و رافع رطوبت ست منقول از ریاض استاد مرحوم سرب یک تولہ سیماب دو ماشه میران پنج ماشه سنگ بصری هفت ماشه سرمه توتیای هاروفی پنج ماشه بیان هر یک یک ماشه اول سرب را گداخته سیماب انداخته عقد نموده بسایند پس دیگر ادویه آمیخته سحق بلیغ نموده بکار برند **کحل** که وجیع انواع رمد مجرب اطبا کی ست انزروت را با سفیدی تخم مرغ سرشته بر چوب گز گذاشته در تنور یکه قریب بسرد شدن رسیده باشد بدارند تا خشک شود بعد ازان برآورده با مثل آن شکر طبرزد و نصف آن هر یک از زعفران و چشم ماهی سائیده در چشم کشند و دیگر اکحال که بقایای رمد را نافع ست در علاج ضعف بصر خواهد آمد **مجون مندی** نافع امراض چشم و سر خمی آن پوست هلیله زرد پوست بلیله پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله کشنیز خشک شاهتره اصل السوس هر واحد یک تولہ گل مندی برابر همه دو یه قند سفید سه چند جمله هلیلجات را بروغن چرب کرده بقند مقوم بسرشند خوراک دو تولہ **اقوال حکما** بقول شیخ الرئیس تدبیر مشترک در رمد دموی و صفراوی فصد قیفال و استفراغ ست پس اگر خون حار صفراوی یا صفرا صرف باشد باوجود نضج بطبیخ هلیله استفراغ فرمایند و اگر در ماده اندکی غلظت باشد تربد داخل نمایند و ایضاً اگر دانند که ماده در حجب دماغ متشرب ست تقویت مطبوخ بابارنگ فیقرا کنند و گاهی در چنین حالت بر تقوع صبر اقتصار می نمایند و اگر خوف حرارت باشد در آب کاسنی یا آب باران تقوع کنند و واجب ست که بعد تنقیه تامه متوجه معالجه چشم گردند و دران ابتدا کنند تبضیع چشم و ربمبردات دافع مواد از چشم از عصارات باروه مثل عصاره برگ بارتنگ و برگ بید و کاسنی و حرف و عنب الثعلب سبز و کشنیز تر و از لعابات باروه مثل اسپغول و بهدانه و سفیده بیضه و شیر خر و شیر دختر هر یک از نیها مفرد و مرکب در چشم بچکانند و بعد ازان رقیق سفیدی بیضه با شیاف ابیض که مغری و مبرد و مسکن وجع مصلح خلط لذاع ست و دیگر شیافات راوع بچکانند لیکن در استعمال شیافات و قطورات راوعه چندان مبالغه نکنند که طبقات چشم کثیف و مواد محتقن گردد و در استعداد نماید و گاهی قدری افیون می افزایند که وجع را تسکین شدید می بخشد لیکن گاهی بنا بر تحدیر و خام کردن مادهٔ بصارت را ضرر رساند و مرض را طول دهد و شیاف ورودی در تسکین التهاب و ورد عظیم المنفعت ست و دیگر ادویهٔ مفرده راوعه مانند مرد اسنگ و کتیرا و صمغ و گل ارمنی و سرمه و اقاقیا و مایتا و صندل و مازو و گل مختوم و گیرو و فوفل و هلیلهٔ زرد و هلیلهٔ سیاه و گل نیلوفر و نشاسته و افیون و کوکنار و آب کوکنار و آب کشنیز تازه و سائر عصارات باروه و صمغ عربی و غیرانیها ست پس هرگاه روع ماده باستفراغ و جذب آن بخلاف جهت و استعمال رواوع نمودند بتدریج و آهستگی منضجات شروع کنند یعنی اول مخلوط بروع استعمال نمایند بعده منضج صرف بعمل آرند و ایضاً اول رقیق مخلوط بمثل گلاب و آبان که درمان قوت انضاج ست بکار برند و در لعاب اسپغول باوجود روع قدری انضاج ست و مسکن وجع بود و لعاب بهدانه شدید الانضاج از انست و تسکین می کند و لعاب جلبه و آبی که دران جلبه مغسول جوشانیده باشند جید الانضاج و مسکن وجع ست و این اول دوائی ست که ابتدا بدان در منضجات کنند و دران قوت جذب نیست و اگر بتغلیظ چیزی از منضجات احتیاج افتد باید که استعمال بلعابات نماید و اگر بتبرید آنها حاجت آید بعصارات استعمال کنند و عصارهٔ شجرهٔ که آنرا سیونانی اطاطو و بفارسی رشنک

ونیز بدیده نامند مجرب ست و در ابتدای رمد حاره و انتهای آن مفید بخاصیت و قوی النفع ست و بعد ازان انحطاط تمام دارد باستعمال این عصارات و بطبیخ اکلیل الملک که دران انزروت سفید خصوصا مربی بشیر زنان و یا شیر خرگداخته باشند و بعد ده هر گاه مرض بانحطاط شروع کند در استعمال محللات بادویهٔ قوی تر از انها مثل انزروت محلول در اب حلبه و بادیان افراط نمایند و با اب مطبوخ زعفران و مر تکمید کنند و چون دانستند که بدن در باغ تنقیهٔ تام یافت باستعمال حمام نمایند با اب گرم و بعد چند ساعت اطعام قلیل قدری شراب صرف کنند بیاشامند و اگر بعد آن استحمام باب گرم یا تکمید کنند انفع بود و پس ازان شیافات و اکحال که در انحطاط و اخر رمد نافع ست استعمال کنند و اگر ماده دموی باشد بعد از فصد حجامت کنند و دامت بمالیدن دست و پا و بستن انها بیشتر نسبت بدیگر اقسام رمد نمایند و در ابتدا عصارات مذکوره استعمال کنند بعد ده معزنان با نها بیامیزند بعد ازان معزنان در مبضعه ترکرده مخلوط سازند و اگر رمد شدید باشد قدری افیون بدان ضم نمایند و اگر ماده صفراوی باشد بعد فصد مسهلات صفرا استفراغ آن کنند و استحمام باب شیرین نمایند و گاهی دران رکیتین آب سرد بر سر و چشم موافق افتد و گاهی نشستن در وی اب سرد اند کی سرکه آمیخته نفع میکند و درین قسم بر استعمال قابضات دایما بتدابلا افراط جرات کنند و شیافات قابض محلول در عصارات استعمال نمایند گیلانی گوید کاگر رمد در هر دو چشم باشد هر دو فصد قیفال از دو جانب بگیرند و در اخراج خون استکثار نمایند اگر احتیاج باین اقتد در سه یا چهار مرتبه خون برارند حتی که گاهی واجب گردد که در اخراج او چندان مبالغه نمایند که بحد غشی رسد و اگر خون غلیظ باشد احتیاج بتر قیق آن قبل از فصد افتد تا مریض بکمتر خروج گردد و از مرتفعات خون حمام ست و ضعیف ازان تکمید و تقلیل باب گرم یا بیکه دران حلبه و تخم کتان تجوشانیده باشند و اگر فصد ممکن نبود حجامت نمایند بعد ازان تلیین طبیعت بمار الفواکه مثل آلو و غیره که در قول مسیحی بیاید یا بحب ذهب یا حب بنفشه یا مطبوخ خیار شنبر که در قول ثابت خواهد آمد باید کرد و اگر خواهند تر بد و شاهتره و بلیله سیاه بقدر حاجت دران اضافه کنند و فیما بین فصد و اسهال از اشربهٔ شربت انار یا شربت بنفشه یا جلاب یا آب تمر هندی بشیرهٔ تخم خرفه یا لعاب اسپغول بنوشند و غذا ظاهر الحلاوة باشد زیرا که حموضت مضرست بصاحب رمد بسبب انکه ماده را خام کند و از قبول نضج منع نماید و این مضرتر در رمد حار و لهذا برای آن مزورات معموله از آب سیب و انار و آلو و عناب و آب ماش و مانند آن و بقول ارطبه و کدو و بر و غن بادام نیکوست و عند سکون حدت و ظهور ضعف لحوم ماکیان و دراج خورند و چون بدن تنقیهٔ تام یابد در چشم او لا قطور بکار برند و میل قریب او نبرند و ان در رمد حار استعمال کنند و خصوصا اگر درد و شدید یا ضربان محفوظ و التهاب سخت باشد بلکه سفیدی بیضه رقیق با لعاب مهدا نه در شب و روز استعمال نمایند و چون سوزش ساکن شود شیر زنان چکانند تا جلا و غسل نماید و این قطور بکار برند بگیرند لعاب مهدا نه شیرین و شیر دختران و سفیدهٔ بیضه و گلاب و آب کشنیز و بر هم زنند تا یکسان شود و در چشم چکانند و مریض را در خانه کم روشن بنشانند و بروی او پارچه سیاه آویزند و اگر ماده منصب بسوی چشم باشد بشیافی که در قول مسیحی بیاید ضماد کنند و هر گاه مرض ساکن شود شیاف ابیض که در قول مذکور مسطور گردد با آب و شیر حل کرده در چشم چکانند صفت شیاف کافور کرده ابتدای رمد نیکوست سفیدهٔ ازیر مهشت درم صمغ و کتیرا هر واحد هفت درم اقلیمیای نقره نیم درم کف دریا انزروت هر واحد چهار درم سرگین سوسمار یکدرم کافور نیم درم شیاف سازند صفت شیاف اصفر که استعمال او در وسط رمد صالح ست صمغ و سفیداب هر واحد سه درم کتیرا و حضض هر واحد یکدرم با اکلیل الملک شیاف سازند و اگر مرض

نسخهٔ شیاف کافور

نسخهٔ شیاف اصفر

مرض بگاهد و در چشم سرخی و دمعه باقی ماند زرور صفر نفع کند صفت آن انزروت ده درم زعفران سنبل و صبر و مر هر واحد درم زور کنند و اخر رمد تا آنکه گردد

صفت شیاف احمر لین هرگاه سرخی چشم ساکن شود استعمال کنند که تقل اجفان ببرد شاذنج شش درم صمغ عربی کتیرا هر واحد پنجدرم مس سوخته چهار درم کهربا سفید اب ارزیز هر واحد دو درم بسد مروارید شنگرف معدنی هر واحد درم دم الاخوین زعفران هر واحد نیم درم شیاف سازند ضماد که در اخر رمد نافع است

بگیرند زرده بیضه و آرد جو و گل بابونه و بنفشه و ضماد کنند و باید که چوجه مرغ و تیهو در آخر بخورند صاحب کامل و جامع و خلاصه می نویسند که در رمد حار

بعد فصد سرارو و تلبین از پوست هلیله زرد و آلو بخارا و تمر هندی و عناب و گل بنفشه و ترنجبین یا مطبوخ فواکه یا نقوع هلیله با آب انارین ادویه که دران

قبض و روغ اندک و بان ادویه مغریه مسکنه مخلوط باشد مثل اقاقیا و سفیداب قلعی و صمغ عربی با سفیده تخم مرغ سرشته بر دو چشم طلا کنند و در چشم کشند

و شیاف ابیض ساده بچکانند و اگر باین تدبیر در دساکن نشود بان بعض ادویه که دران تحلیل اندک مع تغریه و تسکین باشد مثل قطور انزروت سفید چهار درم

جوهر شکر کوفته ده دانه بهدانه ده دانه در ظرف آبگینه یا نقره گذاشته آب بران ریزند چندانکه ادویه را بپوشاند و بر اتش انگشت طایم بدارند تا بگداز و دو بجوش اید

انگاه صاف نموده و سرد ساخته چند قطره در چشم بچکانند و در روزی پنج و شش نوبت همین نحو بعمل ارند که انشاء الله تعالی در همان روز یا روز دوم رمد را

باصلاح آورد و بعد از انکه رمد تحلیل یافته و در تسکین پذیرفته و سرخی زائل شده باشد شیاف احمر لین کشند و در حمام داخل کنند و اگر قدری قلیل از درد

و رم باقی مانده باشد شستن چشم باب نیگرم و استعمال ذرور صفر صغیر و شیاف احمر لین لازم دارند و در انجا که مادهٔ دموی یا صفراوی بوده باشد بالقرع

باشربت ورد و یا شربت بنفشه یا شکر طبرزد بدهند که اثری عظیم دارد و عصارهٔ کشنیز با شیر خر یا شیر زنان در چشم کشیدن بغایت سود مند ست و کحل که در جمیع اقسام

رمد مجرب ست در چشم کشند و دوائیکه در اول رمد بجهت دفع مواد بر فی الحال ستاین ست که خرمهره کوفته بیخته مغض هندی کوکنار سفیدهٔ بیضهٔ مرغ همه مساوی

اب لیمو کاغذی در ظرف آهنی تا دو ساعت سحق نموده بر اطراف چشم سه نوبت ضماد نمایند که مجرب ست و بعد سه روز قرنفل سوده شب یمانی هر کدام یکدرم مغض

سه درم افیون نیم درم با آب گرم سرشته ضماد کنند که بغایت مفید ست و این ضماد در رمد ساعت تسکین و همگیرند کشنیز تازه خشخاش با پوست زرده تخم مرغ روغن گل

زعفران اکلیل الملک افیون اول خشخاش اب اکلیل الملک در شراب و آب بپزند تا مهر شود و بعد ازان ادویهٔ دیگر آمیخته ضماد کنند و زور شیاف ما میثا بگوارا تر روت

دو جزو زعفران یکجزو کوفته بیخته نیز رمد را مجرب ست و شیاف ما میثا پوست هلیلهٔ زرد هر کدام سه درم و نیم صبر سقوطری هر کدام یکدرم کوفته بیخته هر با مداد و شبانگاه

در چشم کشیدن همین خاصیت دارد انطاکی گوید که در رمد حار فصد کنند و بعد ازان اکثار از ماء الشعیر و تخم خشخاش کنند و تمر هندی و عناب و آلو بخارا بخیسانند شب

دهند و تبرید بموضع باب کشنیز و عنب الثعلب و گلسرخ و شیاف ابیض محلول بسفیدی بیضه نمایند بعده باحمر لین و در اخر زعفرانی علاج کنند و از مجربات در حار خصوصا

باصداع این ست که برگ درد و آرد جو در سرکه سرشته طلا کنند و بریان نموده مقشر کنند و مالیده بشکر و بابشربت ورد و بنفشه اگر عرض شدت کند بنوشند و بحب الآس و سیکران

ضماد کنند و با آب حی العالم یا کشنیز مع شیر خر یا زن اکتحال نمایند و هرگاه رمد با ورم کثرت کند چیزی در تحلیل رمد حار مثل ضماد آرد حلبه و خشخاش و با قلا بسفیدی بیضه

نیست طلا و کحل آب گل کدو و حی العالم با شیر زنان بولس گفته که معالجه لذیذ بمستفرغات و منقیات نمایند و در چشم سفیدهٔ بیضه چکانند تا ورم حار نضج یابد

و اگر در بدن فضول نباشد حمام موافق بود و در اوام حار استلائی معالجه با مستفرغ خون و اسهال و مالش اعضای سفلی کنند و چون تمدد از خون غلیظ در عروق چشم باشد

و در بدن ممتلی نبود شراب نوشند که تسخین و تفتیح نماید و بعد تنقیهٔ بدن اکحال و شیافات رادویه استعمال کنند و جالینوس گوید که تدبیر رمد حار بعد فصد بچکانیدن

لعابات و سفیدی بیضهٔ مرغ در چشم کنند و اگر جمع تسکین نیافت آب فواکه اسهال نمایند و اگر مشاهده گردد در قرنیه شبیه غمام دلیل جروح و قروح ست باید که

بعد از فصد شیاف ابیض با سفیدی بیضهٔ مرغ بچکانند اگر الم ساکن شد یقین دانند که مادهٔ تحلیل یافته و اگر همان شدت نمود و یقین کنند که قرحه بهم رسیده

این هنگام در چشم او انچه باعث انفجار قرحه است مثل لعاب حلبه و آب اکلیل الملک بچکانند و تلطیف تدبیر نمایند تا آنکه منفجر گردد و چون منفجر گشته و مده برامد استعمال

مانند ماء العسل که جلاء دهد و ساخ را واگرداند باقی ماند لعاب تخم مرو و تخم کتان استعمال نمایند و یا شیاف کندر در چشم بچکانند و چون قرحه پاک گردید شیاف ابار محلول

در شیر دختران تازه دوشیده یا شیر خر استعمال کنند تا اندمال یابد و بر چشم پارچه نهاده محکم ببندند تا آنکه متوتر گردد و اگر بطول انجامد زمان علت تلطیف غذا نمایند تا قوت

ضعیف نگردد و سستی در علاج نکنند تا آنکه قرحه مندمل گردد و ثابت بن قره گفته که من معالجه می نمایم رمد حار را در ابتدا بفصد قیفال و بعد ازان بهمان مطبوخ فواکه و هلیله در اول و در اخر بان مطبوخ خیارشنبر بگیرند پوست هلیله زرد پانزده درم مویز منقی پانزده درم و وراب بیزند و صاف نموده بگیرند ازان دو ثلث رطل و دران مغز فلوس خیارشنبر ده درم حل نموده صاف کرده یکدرم روغن بادام شیرین بران چکانیده نیگرم بیاشامند بعد ازانکه بدو ساعت پیش ازان یکدرم غاریقون باجلاب سرشته خورده باشند و از حضض صندل سفید هر یک دو جزو اقاقیا نیم جزو شیاف ساخته عند الحاجت آب کشنیز تازه حل کرده بر پلک طلا نمایند و متوجه معالجه چشم گردند بچکانیدن شیر زنان در چشم شب و روز و اگر التهاب و هیجان زیاده باشد بدل آن بریق سفیدهٔ بیضهٔ مرغ همیشه بچکانند و چشم را آب سرد و مخروج باندک سرکه و یا گلاب بشویند و اگر وجع شدید باشد لعاب بهدانه با شیر زنان دائم در چشم چکانند جهت آنکه سریع التسکین ست و اگر بدین تسکین نیابد شیاف افیون بچکانند و شیاف اصفر و شیاف خلوقی در وسط رمد نافع ست و اگر کثرت رطوبت چشم باشد فرو را بیض استعمال نمایند و چون علت کم گردد و در چشم اندک سرخی باقی ماند فرو را صفر آنرا نافع ست و مسیحی گوید که رمد و رم حار ملتحمه هست پس اگر در بنجا علامات ورم حار از انتفاخ و تمدد و حمرت و ضربان و صلابت و تمدد اورده و انتفاخ اجفان باشد اول فصد قیفال از جانب چشم علیل کنند بعد و الملاق طبیعت بمطبوخ هلیلهٔ زرد و آلو بخارا و تمر هندی و شاهتره و تربد و غاریقون نمایند و اعادهٔ اسهال کنند تا که تنقیه تمام حاصل شود و صبر درین عظیم النفع ست هرگاه در اب کاسنی و آب عنب الثعلب نقوع سازند و بهتر آنست که اول بماء الفواکه مثل آلو و تمر هندی و بنفشه و هلیلهٔ زرد و خیارشنبر و ترنجبین اسهال او رند بعد ازان آب کاسنی که دران صبر نقوع کرده باشند بنوشانند بعد حب قوقایا بخورانند و هرگاه بدن تمام از ماده پاک گردد اول سفیدهٔ بیضه رقیق در همه روز و شب در چشم چکانند یا شیر دختران مفرد و یا بشیاف ابیض که از سفیداب پنجدرم و انزروت سه درم و کتیرا و نشاسته هر واحد درم و افیون نیم درم در شیر زنان یا سفیدهٔ بیضه رقیق ساخته باشند و اگر هنوز ماده بسوی چشم منصب باشد بگیرند حضض و صندل و گلاب و اقاقیا و مامیثا و عنب الثعلب و عصی الراعی و سفرجل و گلسرخ و ازین اجزا شیاف ساخته وقت حاجت آب کشنیز سبز سائیده بر پلک طلا کنند و روی را آب برف مع قدری سرکه بشویند و تدبیر بارد یابس در اول مرض استعمال کنند و اگر رطوبت کثیر و التصاق باشد چشم را صاف کنند و ذرور انزروت سفید بشیر زنان سوده در افتاب خشک کرده باز سائیده بعمل ارند و هرگاه مرض بانحطاط آید بزرده بیضه و آرد چوگل با لوزه و بنفشه ضماد کنند و اگر درد باقی باشد بصبر و صندل و شیاف مامیثا و فوفل و صمغ و افیون و اقاقیا در اب عنب الثعلب یا آب عصی الراعی یا آب کشنیز سبز حل کرده طلا کنند و اگر درینجا صداع و ضربان باشد در اب طبیخ خشخاش یا کاهو حل کرده استعمال نمایند و در اخر ذرور ابیض که از نشاسته و شکر و انزروت مربی بشیر خر ساخته باشند باستعمال ارند بعد ازان در ذرور مذکور قدری از مامیثا و زعفران و مر و سنبل افزوده بعمل آرند **صاحب حاوی صغیر** گوید که در رمد حار فصد سر و از جانب علیل کنند و شربت عناب و نیلوفر و بنفشه بنوشند و در ابتدا دوای لذاع موذی چشم بکار نبرند و تلیین بطبیعت بماء الفواکه یا حب بنفشه نمایند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و بنفشه پنجدرم و شکر ده درم بیاشامند و غذا مرورهٔ ماش و مغز بادام و اسفاناخ بدهند و اگر صفرا غالب باشد آب انارین بعصیر نشم مع شکر یا تمر هندی یا آلو بخارا و عناب مع شکر دهند و اسهال طبیعت بمطبوخ هلیلهٔ زرد کنند و در ابتدا شیر زن مع سفیدهٔ بیضهٔ مرغ در چشم چکانند و بصندل و گلاب و آب کشنیز سبز یا کشنیز تنها و حضض و اقاقیا و مامیثا بر چشم ضماد سازند و افذیهٔ بارد رطب مثل مزورهٔ نارنج بمغز بادام و شکر که ترشی غالب نبود بدهند و شیاف ابیض و کافوری استعمال نمایند و اگر درد و تخس و التهاب شدت کند شیاف ابیض افیونی بکار برند و لعابات بارد رطب مثل لعاب بزر قطونا و بهدانه مع شیر دختران و بعصارات بارد مثل آب کاهو و خرفه و کشنیز سبز و عنب الثعلب تر و ملوخیا و مانند آن برهم زده در چشم تقطیر کنند و اگر باده در چشم منصب باشد آب عنب الثعلب سبز و روغن کدو طلا کنند و روی بگلاب و آب برف بشویند **ایلاقی** مینویسد که در بادهٔ دموی یا مرکب از دم و صفرا یا دم و سودا یا دم و بلغم ابتدا بفصد سر و کنند و خون بمقدار واجب بمرات برارند اگر حال مریض مساعدت کند و اگر حاجت فصد بروز دوم افتد تاخیر نکنند و کذلک اگر حاجت باستفراغ شود بطبیخ هلیله و مانند آن مثل خیارشنبر و تمر هندی و شیر خشت سازند و هر صبح شربت بنفشه یا نیلوفر یا شربت انار ترش با شیرهٔ بزور بیاشامند و اگر باین اشربه شربت خشخاش بنوشند تبرید اس عین کند و خواب آورد و تدبیر صواب در رمد دموی آنست که اول بادویه که مانع مواد از چشم و ناشف رطوبات و معدل مزاج باشند ترکیب داده استعمال نمایند و این منفعتها در شیاف بزر بلما فتی شود

در ترکیب این شیاف برد و نوع ست یکی آنکه دران ادویهٔ قابض و رادع اکثر باشد و این را السفیدی بیضه یا شیر زنان حل کرده رقیق تر بکار برند و دیگر آنکه دران ادویهٔ قابضه کمتر و محلله بیشتر باشد و این را غلیظ تر استعمال نمایند و اطلیه که در ابتدا بکار برند تا ماده را از چشم باز دارد از مثل صمغ و زعفران و شیاف ها بیاشا وحضض باید ساخت و بر پیشانی طلا کنند و اگر ماده سخت گرم باشد طلا از عصارهٔ خرفه و عصارهٔ سفرجل و آرد جو و برزقطونا و آب عنب الثعلب و سفیدی بیضه سازند و اگر حرارت قوی نباشد از گرد آسیا و کندر و مرو زعفران و سفیدهٔ تخم مرغ بکار برند و اگر ماده سخت سرد باشد از جند بیدستر و زعفران و زفت و اقاقیا سازند و چشم را مدام از چرک پاک کنند خاصه از رمد خشک و طریق دیگر در علاج انواع رمد حار آنست که اول سفیدی بیضه در چشم چکانند که آن مسکن و جمع و دافع حدت مادهٔ است و شیر زنان همچنین مسکن و در دست لیکن دران قوت جلا و منضجیت ست و لعاب بهدانهٔ شیرین و آب صمغ هم رادع و هم مسکن و جمع ست و شیاف ابیض بشیر زنان در ابتدای رمد نافع ست و هرگاه ماده از نزول بسوی چشم بعد استفراغ منع نشود ضماد از بنفشه و نیلوفر و کاسنی و گل سرخ بر چشم نمایند و بر جبهه و صدغ اطلیهٔ مذکوره استعمال کنند و هرگاه ماده از نزول منع شود اشیای قابضه محلله مثل شیاف ابیض که دران یکدرم انزروت داخل کرده باشند استعمال نمایند و بعد ازان شیاف ملکا یا بکار برند و اگر قدری ورم باقی مانده باشد از اقاقیا و مرو زعفران و مس سوخته و صبر طلا کنند که آن مادهٔ مابقی را تحلیل کند و دیگر ماده را باز دارد و هرگاه سیلان رطوبت و رمص یابس و التصاق زائل گردد این علامت نضج ماده و انحطاط مرض ست درین حالت باکتحال شیاف احمر لین و حمام نفع یابند و اگر باکتحال این دو چند زائل نشود باحمر حاد حاجت اید و بعده در اخر امر ذرور اغبر بکشند و اگر با این همه تدابیر مدت دراز گردد و رمد زائل نشود معلوم کنند که پلک چشم خرب دارد پس علاج خرب باید کرد

ابو الحسن گوید که در رمد دموی مبادرت بفصد قیفال کنند و خون از جانب چشم شدید الالم بدفعات برارند بحسب قوت و کثرت مادهٔ و ضعیفه و قلت آن و در ابتدا باستعمال میل در چشم حذر کنند و سفیدی بیضه و لعاب بهدانه در چشم چکانند و هرگاه لذع ساکن بشود شیر زنان قطور کنند و صندل و گلاب بر سر طلا نمایند و انیسون و بنفشه و نیلوفر ببویند و انار ترش و سیب و ناشپاتی و بهی اختصاص کنند و تعدیل طبیعت بمارالقرع بشربت نیلوفر و بنفشه نمایند و از خوردن گوشت و حلوا و شربت و سرکه و صیاح و حمام و جماع حذر کنند و بمزورات غذا سازند و هرگاه علت تسکین یابد شیاف ابیض دراب و یا شیر حل کرده در چشم چکانند و ذرور ابیض بکار برند و چشم را بآب یاحین بشویند و هرگاه علت انحطاط پذیرد شیاف قطع نمایند و ذرور بکار برند و در حمام داخل کنند و پلک باز کرده بشیاف احمر حک کنند و اخیرا اکتحال نمایند و در اخر تیهو و فروج غذا سازند و اگر مادهٔ صفراوی باشد تنقیهٔ بدن بمطبوخ کنند و حدت صفرا بماءالشعیر و شیرهٔ خرفه و ماءالقرع و آب انار ترش و آب تمر هندی و آب آلو و آب حصرم با شربت نیلوفر بشکنند و باقی تدبیر انچه در رمد دموی گذشت بعمل آرند **احمد بن محمد** گفته علاج رمد دموی فصد قیفال از جهت محاذی علت ست اگر مانعی نباشد مانند تخمه یا اسهال یا مغص یا احتباس طمث یا ضعف یا سن از صغر و کبر و اگر طفل باشد حجامت نمایند پس اطفا و تعدیل مزاج بمثل شربت انار ترش تمر هندی و عناب و آلو قراصیا از هر واحد یک اوقیه گل بنفشه چهار درم در ابیکه دران اصل السوس مقشر کوفته دو درم گل نیلوفر هفت درم جوشانیده باشند بخیسانند پس تر نجبین بست درم مالیده صاف نموده بیاشامند و اگر طفل باشد این نقوع را با شکر سفید یک اوقیه تا یکنیم اوقیه شربت مرتب سازند و بیاشامند و تلطیف غذا نمایند و مزورات معموله از شکر و لیمو با قطف یا بادام شیرین یا اسفاناخ تناول نمایند و احتراز از اغذیهٔ مولد خون مثل گوشت و خمر و عسل و شیر بز و روغن و اجتناب از اغذیهٔ مسخره مانند عدس و باقلا و از اغذیهٔ غلیظه مثل هریسه و گوشت گاو و شب خواری و از حرکات عنیفه و گرسنگی و استلا نمایند و پا بها بسنگ پا بالند و ساقین بدست مالند و در ابتدای شیر زنان و رقیق سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و لعاب بهدانه رقیق در چشم چکانند پس شیاف احمر معشر بکشند و در وقت تزید وقت خواب شیاف ابیض انزروتی در چشم چکانند و بیرون چشم شیاف احمر معشر طلا نمایند و در وقت انتهاء شیاف ابیض ساده و ذرور چشنام انزروتی و در انحطاط شیاف خولان طلا نمایند و بحمام روند **طبری** نوشته که بعد فصد سر و بهر تلیین طبیعت بگیرند تمر هندی لیف و تخم آن دور کرده بست درم آلو و عناب هر واحد پانزده درم مویز منقی تخم کشوث تخم کاسنی کشنیز خشک برگ عنب الثعلب هر واحد یک کف هلیلهٔ زرد کوفته هفت درم همه را بجوشانند و بوزن صد درم صاف کرده چهل درم شربت بنفشه انداخته نیگرم بنوشند و غذا مزورات عدسیه معمول بسرکه و شکر و آب غوره و مانند آن دهند و ظاهر الحلاوة باشد زیرا که ترشی سرکه و غوره مضرست بعد ازان باین شیاف اکتحال نمایند بگیرند انزروت مربی بشیر خرچنبد رم نشاسته شیرین طبرزد سه درم کتیرا صمغ عربی هر واحد یکدرم سفیداب ارزیز سه درم اقلیمیای فضه دو درم افیون خالص سه طسوج تا یکدانگ

کوفته بیخته بشیر دختران سرشته یا بسفیدی بیضه رقیق شیاف سازند و بشیر دختران حل کرده بکار برند و از حل کردن شیاف با آب خالص در ابتدای رمد حذر کنند
پس اگر شیر دختر یا سفیدهٔ بیضه دستیاب نشود در اب باران یا آب مطبوخ بقمقم آهن شیاف را حل کنند و رقیق بچکانند و بر پشت خوابیده چشم را بآهستگی گشاده
اندک اندک هر قطره بعد ساعتی چکانند و تا دو روز در شبانه روز سه بار استعمال نمایند و بعد هر بار تنقیهٔ چرک از چشم می نموده باشند و بعده شیاف مذکور غلیظ تر بمیل
استعمال کنند و تا دو روز صبح و شام بعمل ارند و بعد عمل شیاف چشم را بر فادهٔ مبلول بگلاب موّرب بر بندند و بعد یکساعت چشم را وا کرده از چرک پاک نموده باشند
و بعد ازان در و را از نزروت مدبر بشیر خر سه درم و نشاسته یکنیم درم و شکر سفید یکدرم ساخته در چشم کشند و بهترین ذرورانست که کهنه بود و بعده بدستور
بر فادهٔ مذکور به بندند و بعد یکساعت وا کرده صاف نمایند و تا سه روز صبح و شام بعمل ارند و هر شب وقت خواب اطراف عصی الراعی و برگ عنب الثعلب
و اطراف کاسنی و قدری از جزادهٔ کدو اگر موسم او باشد باریک سابیده و بسفیدهٔ بیضه یا لعاب اسپغول سرشته بر خرقه نهاده بر چشم گذارند و بخوابند و صبح
بآب نیم گرم بشویند و تا حصول صحت اکتحال بذرورمذکور کنند و اگر بعد زوال مرض اندکی جفاف و غلظ در پلک باقی ماند استحمام و تکمید چشم با آب گرم لازم گیرند
و از غشا و جماع بالمره منع کنند پس اگر ازین نجات حاصل نشود و بشیاف احمر حاد اجفان را بخارند و اگر احتمال آن نکنند با حمر لین حک نمایند و اگر ازین تدبیر هم
زوال نپذیرد بدانند که فضلهٔ منصبه بر ملتحمه عسر و غلیظ ست و اگر با وجود آن در و در داخل چشم نیز باقی باشد یقین نمایند که در طبقهٔ شبکیه فضله بسیار ست
پس اعادهٔ فصد قیفال و استفراغ بمطبوخ مذکور بار دیگر نمایند و از ادخال میل چشم را راحت دهند و اگر فائده نشود با جفان او عند اصول اشفار نظر کنند پس
اگر آثار شرناق یافته شود بدستکار رجوع کنند که تشگافته خارج نماید و اگر شرناق یافته نشود و در باطن جفن مثل تخم انجیر محسوس گردد با آهن بخراشند تا خون غلیظ ازان
سائل شود و بشیاف ابیض انزروتی مذکور اکتحال نمایند و گاهی رمد موی عارض میشود و او آنست که جمله ملتحمه سرخ میگردد و اجفان بغیر دمعهٔ کثیر غلیظ میشوند
و بادرد شدید تسجاوز الحد سیبا شد و باشد که اجفان او منطبق نشوند و هرگاه هوای بارد بدان رسد درد سر پیدا شود و اطبای حران آنرا رمد علقی گویند و اکثر
این رمد چشم را فاسد میکند و سبب موجب این علت صداع بیضیه است که از اجتماع بخارات مادهٔ غلیظهٔ دمویه در غشای خارج قحف افتد و علاجش قصد
قیفالین ست و اخراج خون در سه چهار بار و در ابتدای این رمد چیزی در چشم اکتحال نمایند و از جمیع اغذیهٔ ردیه پرهیز کنند و بر مفرورات شیرین اقتصار ورزند
و از اشیای سخت ترش مثل حصرم و سرکه دوغ و مانند آن اجتناب کنند و بعد پنج روز از فصد مطبوخ خفیف تلیین طبیعت نمایند و شرب ماء الشعیر لازم گیرند
و از هوا احتیاط کنند حتی که در علت انحطاط ظاهر شود و نشان انحطاط این مرض انست که ملتحمه زرد میشود و بعد سرخی بعده شیاف دریج اکتحال نمایند و اگر ازان
اشک بسیار اید شیاف ابیض ساده اضافه نمایند و هر شب شیر دختر بر سر و در چشم از پستان بدوشند و کحالین بصره درین مرض بعد فصد و استفراغ بچیزی
که در طرفه مثل خون بال کبوتر و در نیخ احمر محکوک و غیره علاج میکنند اکتحال می نمایند و ازان صحت حاصل میشود و هر چه در صداع بیضیه گذشت بعمل آرند
و هم او گوید که علاج عام رمد کلی آنست که بعد فصد تبرید چشم نمایند بچیزی که مقوی چشم و مانع از قبول مواد باشد و درین وقت هر انچه بدان اکتحال نمایند اگر
جامع برد و قبض باشد بهتر ست زیرا که برد تسکین حرارت نماید و قبض عروق را تنگ کند و از قبول ماده باز دارد و این معنی درین شیاف الوماهز مجتمع ست
بگیرند کندر درم و نصف یکدرم و حضض یکدو ثلث درم و اقلیمیای فضه دو دانگ و اقاقیا نیم درم و توتیای هندی دو دانگ و نشاسته یکنیم درم و صمغ آلو و صمغ عربی
هر و احد یکدرم و از نزروت مربی یکمثقال کوفته بیخته در اب خالص مثل عدس شیاف سازند و سابیده تخمین اکتحال نمایند و بالای پلک اطراف کاسنی کوفته مع
تخم انار بری و الا تخم انار میخوش سابیده بلعاب اسپغول و روغن گل سرشته بر خرقهٔ کتان آلوده بگذارند و چشم را بر فاده صملانه بندند و بعد هفت دو اچشم را
صاف کنند و بر پلک همان دو ا بگذارند و از هوا محفوظ دارند و چشم را بدست هم نمالند و بعد دو روز از فصد اگر مانع نباشد و فصل صیف باشد با ربع باین مطبوخ
تلیین طبیعت نمایند آب بخارا اعناب هر و احد سی عدد تر نجبین یا نزده درم سرمهندی سی درم هلیلهٔ زرد هفت درم تخم کاسنی تخم کاهو هر یک هفت درم کشنیز خشک
یکمشت جوشانیده مالیده صاف نموده و یکصد و سی درم از ان گرفته ده درم فلوس خیارشنبر دران مالیده صاف کرده شربت بقند شده و او قیه داخل نموده بنوشند
و بعد ازان غذا زیرباج مزورهٔ شیرین بدهند و بسوی چشم نگرند اگر اشک کم گردد یا منقطع شود و درم بکاهد و سرخی قلت پذیرد از نشاسته و کتیرا و صمغ عربی و فارسی

هر واحد یکدرم افیون نیمدرم انزروت سفید خفیف الوزن مربی بشیر خرد و درم اقلیمیای فضه یکدرم حضض دو دانگ کوفته بیخته باب عنب الثعلب مروق یا شیر خر یا شیر زن
سرشته از مدس کلان واز نخود کوچک شیاف ساخته و یک شافه ازان در شیر دختران حل کرده در چشم صبح اکتحال نمایند و کذلک وقت عصر و هرگاه در چشم علامات تنفج
ظاهر شود و آن زرد شدن و غلیظ گردیدن چرک و کم شدن وجع ست و هرگاه چشم بگشایند بر سیاهی او غشا از رمص باشد و چون از پنبه آنرا بردارند بغیر الم زائل شود
درین وقت انزروت سفید خفیف مربی بشیر خر پنجدرم نشاسته شیرین طبرزد دو درم شکر طبرزد دو درم باریک سابیده و بحریر بیخته در ساز در فاده بگلاب
ترکرده مؤرب بر بندند و بعد هفت روز چشم را گشاده صاف نموده بشیاف مذکور اکتحال نمایند و اگر در چشم بصورت چیزی فروح معلوم شود درین وقت
شیاف ابیض مذکور در سفیدی بیضه رقیق حل کرده دو روز مذکور دران آمیزند تا مثل مرهم گردد لیکن مقدار زرور کمتر باشد و کمیت شیاف بیشتر ازان اکتحال
نمایند و بر پلک مغز بادام مقشر پنج عدد در اب عصی الراعی باریک سوده نهاد کنند که ازین حرقت تسکین یابد و پلک تقویت حاصل نماید و هرگاه سفیدی چشم
صاف گردد و التصاق و رمص زائل شود از شیاف ابیض مذکور و شیاف احمرلین یک یک شافه در اب خالص سوده اکتحال سازند و پرهیز و تقلیل غذا و اقتصار
بر ضروریات لازم دارند پس هرگاه مرض زائل شود بچشم نظر کنند اگر اجفان او غلیظ باشند دخول حمام و تکمید چشم باب گرم و اکتحال بشیاف احمرلین در بر دو
لازم گیرند و واجب ست که صلابت اجفان را همچنین ترک نسازند که دران خوف عروض سبل یا جرب اجفان ست و دیگر او دیه که در ابتدای رمد و انتهاء انحطاط اطبیب
استعمال نماید سه نسخه قطور ست که یکی ازان معروف بقطور مسکن ست و در ابتدا بعمل آرند و در انتهای مرض تقطیر او جائز نیست بگیرند چشمیز ج و بهدانه شیرین تخم خبازی
هر یک ده عدد و بکوبند و نشاسته نیم درم و جوشانده سی عدد کوفته و انزروت سفید نیم درم و حضض مکی دو دانگ در ظرف آبگینه یا نقره کرده آب شیرین بران ریخته
بجوشانند با آتش ملایم تا غلیظ شود پس صاف نموده در شیشه دیگر کرده سفیده بیضه قدری آمیخته بجنبانند و هر روز دو سه بار در چشم چکانند که این تسکین درد
و ورم نماید و بعد تسکین مدد ابتدا نمایند بعلاجی که مذکور شد دوم قطور محلل ست و در تزیید مرض استعمال کنند بستانند از چشمیز ج و بهدانه هر یک سی عدد بکوبند
و انزروت سفید یکنیم درم در شیشه کرده بالای آن آب عصی الراعی و شیر دختران بریزند و با آتش ملایم بجوشانند تا گداز شود صاف نموده در چشم چکانند این حل
و مطفی و منضج ست و از ترکیب این حل صغیر ست سوم قطور مستعمل در انحطاط ست بگیرند از رصاص و اسرب و برکف ست بمالند حتی که کف سیاه شود بعده قدری
گلاب بران چکانند تا که ترگردد بکار دارند و همچنین کنند تا بقدر معتد به جمع شود بعده بران شیر دختران از پستان بدوشند حتی که رقیق شود بدفعات در چشم
چکانند و این قطور مسکن و محلل ست و از خروج بثره و وقوع قرحه ایمن گرداند و عاجل النفع ست

علاج مشترک رمد بارد بلغمی و سوداوی و ریحی

بقراط گوید که رمد رطب سلیم بطی البرء ست و رمد یابس سریع البرء باشد الا دران خوف فروح عین ست بالجمله در رمد بارد استفراغ خلط بارد نمایند و بسا ست
که بتکرار استفراغات حاجت می افتد مشروب باشد یا حقنه یا غرغره پس علاج برادحات کنند که بسیار بارد نباشند و دران قدری تلطیف باشد مثل مرو انزروت
و اگر شیاف سنبل بعضی آبهای معتدل استعمال نمایند نیکوست و اگر در طبقات چشم آفت نباشد بآبی که دران زعفران و قلقدیس و مسل جوشانیده باشند
اکتحال کنند و در ابتدا بقلقدیس بر پیشانی بطوخ سازند و خصوصا هنگامی که طریق ماده از حجاب خارج باشد و کذلک از شستن بروی با آبیکه دران قلقدیس حل کرده باشند
باکی نیست و اگر بطوخ اجفان در ابتدا بترياق کبیر یا بگو گرد و زرنیخ کنند بهتر بود و شرب تریاق نیز نافع ست و ضماد برگ بید با انجیر سوده بشبت و برگ خطمی بشراب بخته
مجرب شیخ الرئیس ست و گویند که شب یمانی سوخته با سیماب شش حصه آن سابیده بمسکه گاو آمیخته بر پلک طلا کردن بر الساعه ست و تقطیر آب حلو و لعاب تخم کتان
در چشم رمد بارد را نافع ست و بعد از ابتدا شیاف احمرلین و شیاف احمر اکبر و شیاف انزروت محلول در اب برگ کبر تنها بکار برند و مفردات
مخصوص مولد بارد مثل مرو زعفران و کندر و سنبل و جندبیدستر و قدری مس سرخ و صبر خاصه و حماما و شاخ گوزن سوخته شب یمانی و توتیای سبز و جدوار و مغز فقل
و فلفل و مرداسنگ و پاه و لوده و پطمانی و زرد چوب و آب هادیان و آب عنب الثعلب ست و بقول دیسقوریدوس کندر و دخان کندر مسکن اورام بارده چشم ست
و کذا اکتحال آب برگ ترنج و از مرکبات مثل شیاف اسطفطیقان و احمرلین و شیاف شاذنج اکبر و شیاف مروی نجلوا آنها جید و بالغ ست و ضماد اشنه تسکین او جاع

چشم کند و تدبیر لطیف و حمام استعمال نماید و بقراط گوید که در رمد بارد غرغره حقنه مسهله و حمام نافع ست و ریختن بسر آب مطبوخ بابونه و گلسرخ و مرزنجوش و اگر علت بسبب کثرت فضول در معده باشد تنقیهٔ معده باشامیدن ایارج فیقرا و غاریقون از هر واحد یکمثقال با عسل سرشته نافع ست اگر علت از بلغم بود و اگر از سودا باشد آشامیدن مطبوخ افتیمون و بعضی گویند اگر بآن وجع باشد جوز بوا و عنفران فیون با شراب یا آب مرزنجوش سود و طلا نمایند شربت فسنتین یا ماء العسل یا گلقند بیاشامند و غذا نخود آب یا عدس با لعاب اسفرزه

علاج رمد بلغمی

بعد نضج مادهٔ منضج بلغم مسهل بلغم و حب ایارج دهند و تقوع صبر در آب کاسنی بصورت افراط رطوبت و کثرت در وبعد یل ست و یا جهت تنضیج مطبوخ اسطوخودوس و بادرنجبویه عنب الثعلب با دیان هر یک نه ماشه انیسون قنطوریون و قتیر هر یک چهار ماشه مویز منقی دو تولهٔ انجیر زرد چهار عدد با گلقند عسلی چهار تولهٔ بیخ شش روزه داده جهت تنقیهٔ بدن و دماغ وقت آخر شب حب قوقایا و یا ایارج نه ماشه خورانیده صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا دو تولهٔ تر بسفیدنه ماشه زنجبیل سه ماشه خیارشنبر تر بنجبین هر یک هفت تولهٔ شربت اسطوخودوس مسهل حلو یخان چهار تولهٔ روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب عرق بادیان و بابونه و زبان گاو نوشانند وقت دوپهر نخود آب و یا آب بنوماش دهند و وقت شام نان تنک با دال بنوماش خورانند و صبح مطبوخ منضج مذکور با اضافهٔ شربت اسطوخودوس ساده چهار تولهٔ حرف و یا تودرین نه ماشه پاشیده نوشانند و سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج اطریفل اسطوخودوس حلو یخان استعمال کنند و ایضا بعد ازان بهر تعدیل مزاج گلقند خورانند و بحمام برند و روی بگلاب نیگرم بشویند و صبر حضض مرکی اقاقیا زعفران در آب عنب الثعلب سابیده بر پلک ضماد کنند و اگر ماده بسیار بارد باشد چند بید ستر زعفران را تبنج ضماد نمایند و لعاب حلبه بمغسول و لعاب بزرکتان در چشم چکانند و بشاونج اکتحال نمایند و بعد دو سه روز از استعمال الوه ذرور بیض و شیاف احمرین کشند و این هنگام اکتحال شیاف بربرو یا بسیار نافع ست و گویند که بعد تنقیه بحب قوقایا استعمال شیاف منجح شافی بود و هرگاه مرض مزمن شود شیاف احمرین و ذرور اصفر و افسر استعمال نمایند و اگر ریطول کند و سرخی چشم و دمعه زائل نشود بخر توتیای مغسول و نشاسته و سفیداب بکار نبرند و از استعمال سبوات و مخدرات احتراز نمایند و باید که غذا چوزهٔ مرغ و یا گوشت بریان باشد و اعتماد در ین نوع رمد بر استفراغ و تحلیل بیشتر از تعدیل ست و باید که روادع ادویه باشند که دران باقبض اندک گرمی و تلطیف باشد مانند مروارزروت و زعفران و شیاف سنبل و تکمید و حمام محلل کثیر النفع ست و کذلک استعمال شبیارات و غرغره منقی دماغ از بلغم خصوصا غرغره با ایارج فیقرا و سکنجبین خصوص عنصلی که بعد از تنقیهٔ نفع بسیار می بخشد و همچنین سعوط با آب چغندر با بادکی بندق هندی و در طب گزیده مذکور ست که علاج رمد بلغمی قطور در چشم ست شیاف بربرو یا بلعاب حلبه یا بلعاب گل خطمی سوده و طلای صبر و رسوت و مرصافی بر چشم و تغذیه بخود اب با شیرهٔ حب قرطم و مداومت چند روز بر جلاب متخذ از بادرنجبویه و بادیان هر یک دو درم و پودینه و گل بنفشه هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده گلقند حل کرده بیاشامند و اگر گلقند بهم نرسد درم گل سرخ داخل جوشانده نمایند و به درم جلاب شکری شیرین کرده بیاشامند و چون نضج ظاهر گردد تنقیهٔ بلغم نمایند بحب صبر یا بحب ایارج و ایضا این طلای حلو یخان در رمد بلغمی وریحی و نزلی مجرب ست نخود کابلی مع پوست یکنیم تولهٔ کوفته بیخته زعفران چهار ماشه سفیدی بیضه دو عدد تا یکپاس بچوب نیم خوب حل نموده ضماد نمایند **و انطاکی** گوید که در رمد بلغمی اولا بشرب غاریقون با آب مویز تنقیه کنند بعده بوضع احمر حاد و آب حلبه علاج کنند و طلای زردی بیضه و روغن گل و زعفران و صبر مفید و کذا دم الاخوین و زعفران و مامیثا و اقاقیا و صبر مساوی با فیون نصف بکجز و کمافی و طلا نیز نافع رمد بارد ست **و ابن لسوع** گوید که در رمد بلغمی تنقیه بحب قوقایا نمایند و بعد نضج محلول شیر زنان در چشم چکانند و اکتحال بزعفران و مرو توتیای محلول سازند و بشونیز و عصارهٔ قثاء الحمار بروغن بادام سعوط کنند و عصارهٔ قثاء الحمار و مانند آن در بینی دمند **و بقول اهل هند** در رمد بلغمی آب برگ سهجنه قدری گرفته بشهد آمیخته در چشم کشیدن و یا پارچه بسته خفتن و صبح کشادن در سه روز صحت می نماید و کذا برگ کتائی سائیده بر چشم بستن و آب برگ آن قطور ساختن مفید ست ایضا چون بعد تنقیه درد و نفخ و سرخی باقی باشد ضماد زرد چوب زنجبیل کوکنار هر یک سه ماشه افیون یکنیم ماشه در آب برگ مکوه سبز عظیم الاثر ست یا زرد چوب سه ماشه و یا زیاده در آب پوست خشخاش سابیده بر پنبهٔ بمند و فزلوکه بقدر خانهٔ چشم باشد لیپ ساخته در سایه خشک سازند و روز دیگر زعفران را همچنین بران لیپ ساخته باز خشک نمایند و روز سوم همچنین افیون لیپ بر آتش گرم نموده بر چشم نهاده بالایش برگ تنبول بسته بگذارند در سه روز دفع می نماید و اگر تنها یکی ازینها بهمین نهج بعمل آرند و بهمین اشر دارد و همچنین زعفران سه ماشه در سفیدی بیضهٔ مرغ یکعدد و هر روز چند نوبت پنبهٔ کهنه را در و چوب

تکمید کردن عجیب الاثرست و باقی تنقیه‌ای ضمادات و پوتلی نافع رمد بلغمی در علاج کلی رمد و علاج رمد مرکب مسطورست حسب حاجت از انجا بگیرند ✤

علاج رمد سوداوی

ترطیب دماغ نمایند باغذیه و ماء الشعیر و آبزن و حمام و لعوقات و قطورات و ضمادات پس تنقیه نمایند و گویند که قصد درین نوع رمد مکروهست بنا بر ازدیاد یبس و بهدانه سپستان گاوزبان نیلوفر جوش داده صاف نموده شیرهٔ مغز بادام شیرهٔ کشنیز خشک شربت بنفشه داخل کرده بنوشند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت خشخاش بدهند و حریرهٔ خشخاش چهار ماشه مغز بادام چهار دانه مغز پنبه دانه هفت ماشه نشاسته چهار ماشه دانه هیل دو ماشه کشنیز خشک چهار ماشه نبات روغن گاو نیز برمد سوداوی مفید نوشته و بنفشه بابونه تخم کتان بارزد روغن نیلوفر بر پلک چشم ضماد نمایند و کذلک تضمید پلک بلعاب حلبه تخم کتان و زردی بیضه نافع و شیر زنان و شیر خر بجکاکه "بادام شیرین طلا" و قطورا مفید و روغن بنفشه و کدو و شیر دختر در بینی چکانند و نیلوفر بنفشه برگ خطمی جوشانده سپستان و غیره دراب پخته انکباب سازند و آبش بر مقدم سر ریزند و استحمام نمایند و لعاب بهدانه و شیر زنان و غیره مرطبات در چشم چکانند و شیاف دینار جون اکتحال کنند و اگر حدت بسیار باشد ازادویه و اغذیهٔ حاره اجتناب نمایند و بعضے گویند که در رمد سوداوی هر روز جلابی از بادرنجبویه و گاوزبان و عناب و پرسیاوشان و گل بنفشه جوشانیده صاف نموده بلعاب شکری شیرین نموده بیاشامند چند روز تا نضج ظاهر گردد پس تنقیهٔ سودا بمطبوخ افتیمون و حب لاجورد نمایند و تغذیه بخوداب و یا ماش با گوشت بزغاله کنند پس در چشم کشند شیاف بزر یوما بشیر دختران یا لعاب گل خطمی و در انتها شیاف دینار جون و از مخدرات درین قسم احتراز کنند و عند انتها شیاف احمر حاد اکتحال نمودن نیز نافع و اگر حکه شدید بود از استعمال ادویهٔ لذاعه احتراز کنند و گوشت بزغاله و چوزهٔ مرغ غذا سازند و ماء الشعیر و دیگر اغذیه و اشربهٔ مرطبهٔ دماغ خورند و بعد ترطیب منضج و مسهل سودا و حب افتیمون دهند و بهر تکمین طبیعت شربت بسفایج نیز نافع ست یا الحق بافتیمون و هلیله استعمال نمایند و جهت تعدیل مزاج اطریفل افتیمون علویخان کیتوله تا سه ماشه اسطوخودوس دهند و شیاف احمر لین در اب مکوه ضماد نمایند و ایضاً بعد تنقیه در ابتدا شیاف ابیض ساده با این شیاف مجرب اقاقیا ده درم صمغ عربی هفت و نیم درم مس سوخته مغسول یکدرم پاوبالا اقلیمیای فضی سنبل الطیب هر واحد یکدرم علی الرسم کوفته بیخته با آب باران سرشته شیاف سازند و استعمال نمایند از بیرون چشم نیز پس تطول نمایند تا بیکه دران بابونه گل بنفشه و نیلوفر و جوشانیده باشند و در زمان ترمید تقلیل نمایند از شیاف ابیض مزیاده نمایند شیاف مذکور را و در زمان انتهاء انحطاط اقتصار بر شیاف مسطور نمایند و اگر خواهند بعد ازان بکحل آبنوس محرق مغسول بسیار باریک سوده در چشم اکتحال نمایند و اکثر بحمام روند و چیزهای خوشبو بویند و تقویت دماغ نمایند بویدن عنبر و ریحان و نوشیدن عرق گاوزبان و نیلوفر یا شربت این هر دو و قبل از ترطیب استعمال مستفرغات و محللات روا نبود و استفراغات قوی ترک نمایند و از اغذیهٔ مولد سودا پرهیز ند و شراب ننوشند **و انطاکی** گوید که در رمد سوداوی اولا تنقیه بشرب سنا و مویز پس افتیمون نمایند بعده شیاف ماسیثا بکار برند و نوعی از رمد که با آن صداع و خشکی و ضعف بصر باشد و این از فرط یبس بود و علاجش ترطیب ست مطلقاً **و از کلام طبری** مستفاد میگردد که نوعی از رمد ست که از انصباب صفرای محترق بر ملتحمه و یا دیگر طبقات حادث شود و بسبب حدت ماده و حرارت خود یبس و جفاف و تحول و اغری پیدا کند و آنرا رمد یابس گویند و آن بدترین انواع رمد و عسر العلاج ست و علامتش رویت جفاف و ضمورست در ملتحمه و غور و رمیص و خشونت عینین و سرخی ملتحمه احیانا و حمرت اجفان مع عروض صداع در اکثر و علاجش اجتناب از استفراغ فصد و مسهل ست مطلقا و اختیار ترطیب و تبرید و پرهیز از لحوم و اشیای حاره و اقتصار بر مزورهٔ ماش و آب باقلا بروغن بادام و بصورت نهور سرخی در قارورهٔ لزوم ماء الشعیر و استعمال آبزن و استنشاق روغن بنفشه و کدو و تضمید سر بماست شیر بزکه با نفوه بزغاله بسته باشند بعد تعلیف بزکاسنی و گیاهای تر تازه و تسعیط بشیر دختران بکجزو و آب عصی الراعی و آب برگ بزرقطونا و آب جراده کدو همه مروق کرده بکجزو در روغن کدو و یا نیلوفر یا بنفشه بکنیم جزو در شیشه جنبانیده بعد استنشاق آب گرم و انصباب او بر سر و حفظ سر از هوای بارد نمایند و بقول طب مثل کاسنی برگ خشخاش و کاهو و بقلهٔ یمانی و بقلهٔ مبارک و اسفاناخ بخورانند و بشرط احتمال مزاج شرب شیر خر و ماء الشعیر و در اخر تطیر شیاف ابیض ساده نافع و این قسم رمد با کتحال کمتر احتیاج دارد بلکه بترطیب بدن زائل میشود و هرگاه مزاج مریض سوداوی باشد و در دماغ او جفاف بود این علت دراز گردد و زمانی کثیر ثابت ماند و درین مرض

چیزی بہتر از ریختن آب نیمگرم بر سر و استعمال آبزنی و حمام با عتدال و مضر تر از جماع نیست و ترک ریاضت نیز مزید این علت ست و گاہی بگفتہ مرطب مثل ماء الشعیر مطبوخ بعناب و سپستان و امثال آن حاجت افتد و اعدل اغذیہ این علت سمک مشوی است

علاج رمد ریحی

شیرۂ بادیان شیرۂ تخم کشوث با گلقند عسلی بدہند و یا این مطبوخ محلل ریح بخورانند بیخ کرفس بیخ کبر بیخ بادیان ہر یک ہفت ماشہ انیسون چہار ماشہ بادیان بادرنجبویہ گلوہ ہر یک نہ ماشہ گلقند چہار تولہ و غذا شوربای بچۂ مرغ بیان تنک دہند و بعد روز سوم نطول طبیخ بابونہ اکلیل الملک مرزنجوش صعتر سداب گلوہ تنظور یون غلیظ ہر یک یکتولہ بر چشم ریزند و بسبوس گندم و جاورس و ارزن و سمسم و پنبہ دانہ و سبوس نخود و نمک لاہوری تکمید کنند و بحمام نشانند و صبر دماسیقا و اکلیل الملک طلا کنند و دیگر محللات بکار برند و شیاف مذکور در رمد بلغمی در چشم کشند و یا این ضماد محلل نہند برگ قنب و سنبھالوی سبز ہر یک سہ ماشہ یا زیادہ کہ قرص برابر چشم بستہ شود و زرد چوب سہ ماشہ آمیختہ در ماہی تابہ بروغن زرد گاوی بریان کردہ بر روغن نہادہ نیمگرم معصابہ بر بندند فی الفور تسکین در درد و رفع سرخی می نماید و یا این ضماد کہ قوی تر از انست بعمل آرند برگ قنب یکنیم تولہ مامیران چینی زعفران ہر یک سہ ماشہ مغز بادام تلخ ہفت عدد برگ سنبھالو دو پیاز سہ ہر یک پنج ماشہ قرص ساختہ بروغن بریان نمودہ بر چشم بندند و مجمرۂ ناری بر پیش سر نہادن عظیم الاثر ست و ہمچنین خوردن جوارش مصطکی مرکب علویخان و این معجون ایشان کہ در طرد ریاح بغایت مفید ست گل گاوزبان شش تولہ پاوبالا شب در آب دو نیم رطل خیسانیدہ صبح بجوشانند تا آب ثلث بماند مالیدہ صاف نمودہ پس معویز منقی پنج تولہ انداختہ بجوشانند کہ چہارم حصہ بماند صاف نمودہ بانبات نیم اسطار و شربت انار پانزدہ تولہ بقوام آرند و زراوند طویل درونج زرنباد قاقلہ ہر یک شش ماشہ زراوند مدحرج عود مصطکی سفلیج زنجبیل ہر یک نہ ماشہ کوفتہ بیختہ عنبر اشہب نہ سرخ در عرق کیوڑہ حل نمودہ بہ قوام مذکور بیامیزند شربتی از نہ ماشہ تا یکتولہ بعرق بادیان ہفت تولہ و املاج و چند بید بستر دینباب نافع ست و ملح سلیمانی بعید یل ست و گویند کہ اول الشفا و نج مغسول الکتان کنند و چشم را با آب گرم بشویند بعدہ بشیاف احمر الکتان نمایند بعد ازان میلی یا دو میل از شیاف اغبر بکار برند یا بر بخار طبیخ کاہ گندم و مرزنجوش و بابونہ و اکلیل الملک و شبت و صعتر و اذخر و شیشعان و پودینہ مفرد و مرکب انکباب و باب آن نطول و بفعل آن تکمید کنند یا بر بخار سنگ گرم کہ بران شراب ریختہ باشند انکباب نمایند و شراب صرف نافع ست و تناول تریاق فاروق و طلای او مجرب ست بالجملہ معالجہ و بنطولات و کمادات و حمامات نمایند و تکمید بحامورس انفع ست و استعمال مخدرات عند شدت وجع اگرچہ فی الحال تسکین میکند لیکن بعد ساعت ہیجان در و بشدت زیادہ از اول بنابر منع ریح از تحلل میکند چنانچہ جالینوس گفتہ کہ حذر نمایند از استعمال افیون ہنگامی کہ وجع عین از ریح غلیظ باشد زیرا کہ باعث زیادتی غلظ آن میگردد و اندکی تسکین یابد بعد ازان شدت می نماید بلکہ در استعمال تکمید و انضاج بحمام لائق ست و اگر ازین تدابیر زائل نشود تنقیہ بلیغ نمایند و منضجات ترک کنند و از امتلای معدہ پرہیز باشند

علاج رمد نزلی

اول بعلامات مخصوصۂ نزلہ حارہ باید کہ در فصل نزلہ مسطور گردد و نوع نزلہ مشخص نمودہ تدارک او نمایند و ایضاً در صورت نزلۂ حارہ انچہ در رمد حار گذشت و در نزلۂ بارد ہر چہ در رمد بلغمی مذکور شد حسب حاجت بکار برند لیکن استعمال ترشی و گلاب از داخل درین قسم مناسب نبود و در رمد نزلی حارہ کہ با سرخی چشم و سرفہ و زنگینی تارہ باشد خمیرۂ خشخاش شش ماشہ ہمراہ شیرۂ عناب لعاب بہدانہ شربت بنفشہ بدہند و شب یمانی برشتہ افیون در آب ایموختہ و قدری آب داخل کردہ بر چشم ضماد نمایند و اگر با خفقان و بواسیر و درد دندان و گوش و ضعف بصر باشد اول تبرید و تسکین از شیرۂ کاہو شش ماشہ شیرۂ کشنیز مشک چہار ماشہ نبات یکنیم تولہ کنند باز در منضج صفرا خبازی چہار ماشہ کشنیز مشک شش ماشہ تخم خیارین کوفتہ شش ماشہ عوض عنب الثعلب گل سرخ شاہتره تخم کاسنی گلقند افزودہ جوشانیدہ صاف نمودہ نبات سفید داخل کردہ دہند و مضمضہ لعاب اسپغول یکتولہ آب عنب الثعلب تازدہ تولہ نیمگرم نمایند و بعد نضج مغز فلوس شش تولہ گلقند چہار تولہ روغن بادام چہار ماشہ افزودہ مسہل دہند و غرغرۂ بزر البنج کشنیز مشک عنب الثعلب کوکنار ہر یک چہار ماشہ جوشانیدہ کنند باز فوفل جمالیہ صندل سرخ کوفتہ ہر یک چہار ماشہ عوض بزر البنج نمایند باز بحب یا برج تنقیہ دماغ بدستور معمول کنند بعد ازان اگر بسبب بقیۂ مادہ

دو سه دست بزنی و رباح اجابت شوند منفخ خیارین کوفته شش ماشه مویز منقی هفت دانه جوشانیده با گلقند داده مسهل چهار مویز هند برای دو روز
سر که و روغن گل پخته بچکانند و اگر تخم خشخاش نشاسته هر یک چهار ماشه مغز بادام چهار عدد مغز پنبه دانه کشنیز خشک هر یک دو ماشه دانه هیل ماشه نبات دو روغن گاو
قدر حاجت گرفته بدستور حریره پخته بنوشند در رفع ضعف دماغ و رمد نزلی معمول ست و شیاف نارنج جهت منع نوازل نافع و ضماد صندل سفید سودمند کهربا
انزروت باریک سابیده نیم جزو بسفیدی بیضه سرشته بر چشم و صدغین برای نزول مواد رویه بچشم مجرب نوشته و اگر از نخس چشم نکشاید حجامت قفا و جوشانده
نزله محار و ضماد افیون زعفران بهشکری مرداسنگ آب سوده نفع دهد و رمد نزلی پارد اول مطبوخ اسطوخودوس مسهل علویخان و حب ایارج تنقیهٔ دماغ نمایند و جهت تعدیل
مزاج و حبس نزله اطریفل اسطوخودوس علویخان و اطریفل زمانی و حافظ الصحت و برشعشای الناکی دهند و بعد تنقیه اگر سرخی و درد باقی بود هر دو رگ ناگوش
را بتر کنند و با آهن داغ دهند و پخته ساخته بگذارند که تا چهل روز بیالایند پس بمراهم مدمله اندمال سازند و غذا دال بنوماش با نان کم نمک دهند و منفعت تمام
این عمل بعد چهل روز بلکه بعد دو ماه ظاهر میشود و اسطوخودوس یکماشه کوکنار چهار سرخ سابیده در اطریفل کشنیزی یکتولچه آمیخته همراه عرق عنب الثعلب
بخورند بعده بادیان گاوزبان پرسیاوشان هر یک شش ماشه بیخ کاسنی هفت ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند و گاهی در کبر السن برای حفظ نوازل
که بچشم متوجه باشد بادیان گلقند دو سه روز برای نضج داده حب ایارج چهار ماشه با عرق شاهتره یا آب گرم میدهند و در رمد بلغمی نزلی و سیل رطب یا
پهتکری رسوت گیر و قرنفل با آب کشنیز سبز سوده ضماد میکنند و گاهی برای تقویت چشم و حبس نزله افیون زعفران می افزایند و پوست هلیلهٔ زرد اسطوخودوس
پرسیاوشان هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده صاف کرده نبات یکنیم تولچه داخل کرده می نوشانند و ادامت اطریفل و برشعشا مفید ست اگر خستهٔ
هلیلهٔ زرد و حب النیل هر دو سوخته زنجبیل حضض ملکی هر یک سه ماشه دراب کوکنار سوده ضماد کنند مجرب ست و کذا هلیلهٔ سیاه زنجبیل زعفران افیون پوست خشخاش
هر یک دو درم حضض ملکی یکمثقال مغز و یکدرم دراب کوکنار سوده نیگرم بکار برند اسکندر گفته کسی که بسوی چشم او نوازل کثرت نماید از تحریک اس او را
منع کنند و حمام حارته نمایند و سر را دراب گرم سرد تر کنند و از مالیدن و غن بر سر نیز منع نمایند و رازی گوید کسی را که ماده بسوی چشم او سیلان کند و در بدن
استلا نبود و در مرض تزید نباشد حمام نیکوست و اگر در رمد تزید بود حمام و شرب شراب خطر عظیم ست و صواب آنست که حمام و شراب بعد تنقیه و تقلیل غذا دهند
استعمال کنند و انطاکی گوید که لزوم تضمید جبهه بصبر و پوست خشخاش و برگ آس و جوز بشراب سرشته منع استرخا و نزلات کند و کذا شستن سر بمطبوخ آس و اکلیل
و خطمی و حجامت اخدعین و نقره منع رمد و نوازل نماید مطلقا و سویدی نوشته که برای منع سیلان مواد بسوی چشم ضماد نشاسته و آرد باقلا بسفیدی بیضه آمیخته
بر پیشانی مجرب من ست و کذا پوست سبز موز خشک کرده و یا گل او و یا برگ او که در ربیع جمع کرده خشک نمایند و سابیده بر مقدم راس فرو ریزند که هر واحد مانع
نزول نوازل بسوی چشم ست و کذا ضماد پوست باریک پسته سابیده بسفیدی بیضه سرشته بر پیشانی که مانع انصباب مواد بچشم ست و کذا ضماد زرورد با قاقیا و سوده
بسفیدی بیضه سرشته و کذا ضماد آب سفرجل بسویق و سفیدی بیضه و گلنار امیخته و ادویهٔ مانع انصباب مواد بسوی چشم که از حکمای دیگر نقل کرده از انجمله ضماد
زعفران بست بچهه و پلک و کذا غبار آسیا کندر نشاسته اجزای مساوی و مصطکی نیم جزو در سفیدی بیضه سرشته و کذا اهلیلهٔ صغیر بحشه سابیده بر خرقه
کتان نهاده بر پیشانی از صدع تا صدع دیگر و کذا ضماد عوسج و سویق و بزر قطونا و عنب الثعلب برای مواد حار و کذا آبنوس و کذا عصارهٔ لسلاب بسویق و کذا
باقلای مقشر منضج کرده بر جبین و بزر البنج و آرد باقلا و سفیدی بیضه چون باد و یه مانع انصباب امیزند فعل آنها قوی گردد و کذا عصارهٔ بادروج و کذا افوفل
و صندل و گل سرخ با قاقیا و گلنار مساوی بعصارهٔ بارتنگ سرشته و کذا تریاق فاروق با آب فرنجمشک ملکرده و کذا خولان و کذا انمروت و کذا ثمر
کرم بری سوده بسویق آمیخته و کذا آب برگ پاخیوطا یا اطراف نرم انگور بسویق و کذا برگ دلب بسرکه پخته و کذا پوست بطیخ اصفر و کذا رطوبت علزون و صبر مر
و کندر مفرد و مجموع و کذا اقاقیا و آرد باقلا مساوی با آب تیل سرشته و کذا آب برگ و اطراف نرم زیتون بری و کذا آرد عدس مع پوست مد سفیدی بیضه
لت کرده بر پارچهٔ کتان مالیده بر جبهه و صدغین و کذا گل سرخ تازه و کذا ضماد کشنیز سبز و کذا عصارهٔ گلنار و کذا آرد جو با تیلت بزر البنج یا آب مطبوخ بزر البنج
سرشته و کذا برگ سماق بسفیدی بیضه و کذا عصارهٔ مامیثا با آب مطبوخ پوست خشخاش و کذا آب کشنیز سبز و کذا اهمر منقی و کذا کشری قابض و کذا مربی طوبت مشمشه سرشته

وکذا حنضض بکی و اکتحال زعفران بشیر زنان و یا آبنوس و یا خولان و یا عصارهٔ عنب الثعلب اگر بآن شیافات نافع الصباب مواد بسایند فصل آنها قوی گردد و یا شاخ گوزن سوخته مغسول بمرات و یا اثمد مربی بآب بکماة و یا دخان کندر و یا بسد و یا دخان قطران و یا دخان سعد و یا توتیای کرمانی مغسول بمرات بعد تنقیهٔ بدن و تناول تریاق فاروق و یا تخم خنظل نیز نافع نزول مواد است

علاج رمد مرکب

و عام ست که مرکب از دو ماده باشد یا زیاده مثلاً از خون و صفرا یا از خون و بلغم عفن یا از خون و بلغم غیر عفن یا از خون و سودا یا از خون و ریح یا از صفرا و بلغم یا از صفرا و سودا یا از بلغم و سودا و مانند آن و بر همین قیاس باقی اقسام ثلاثی و رباعی و خماسی و سداسی بر آورند بالجمله علاج رمد مرکب عسیر ست و صواب دران آنست که استفراغ خلط غالب بالترتیب کرده باشند و بیشتر همه در مسهل واحد اخراج می یابند سیما مثل لوغاذیا که مخرج جمیع اخلاط متمیز بعضی ازان از بعض ست پس اگر مادهٔ مرکب از خون و صفرا باشد تدبیرش از فصد و مسهل صفرا همانست که در علاج رمد حار گذشت و اگر مادهٔ مرکب از خون و خلطی دیگر باشد بعد فصد اخراج آن بمسهل مخصوص می نمایند و تدبیر یکه در قول ایلاقی مذکور شد برگیرند و ایضاً در مادهٔ مرکب از صفرا و بلغم و غیره اسطوخودوس گل بنفشه هریک چهار ماشه شاهتره پوست هلیلهٔ زرد هریک شش ماشه جوشانیده شهد داخل کرده بنوشند و گاهی کاسنی شش ماشه کوفته بجای هلیله می کشند و گاهی پرسیاوشان شش ماشه و نبات عوض پوست هلیله و شهد می کنند و گاهی در همین نسخه شیرهٔ تخم خشخاش شیرهٔ مغز بادام می افزایند و یا اطریفل کشنیز بے خورده شاهتره اسطوخودوس هریک شش ماشه پرسیاوشان پنج ماشه پوست هلیلهٔ زرد کشنیز خشک هریک شش ماشه بعرق شاهتره جوشانیده نبات داخل کرده بدهند و گاهی بدون اطریفل و شاهتره و کشنیز و عرق استعمال می کنند و رسوت گیرویا پهٹکری افیون زعفران در آب کشنیز سبز مسوده ضماد می نمایند و یا ایارج فیقرا بروغن بادام چرب کرده با طریفل صغیر سرشته همراه لعاب بهدانه عرق شاهتره شربت بنفشه بدهند و اگر رمد باحول بود اسطوخودوس پوست هلیلهٔ زرد جوشانیده شهد داخل کرده بنوشند و بجای آب عرق عنب الثعلب دهند و با اسطوخودوس سوده با طریفل کشنیزی سرشته بخورند و شیرهٔ خشخاش داخل کرده بنوشند و گاهی اسطوخودوس سوده بهلیلهٔ مربی سرشته با با طریفل کشنیزی سرشته همراه شیرهٔ عناب عرق شاهتره نبات یا شربت بزوری داخل کرده با لنگو یا اسپغول پاشند میدهند و باز حب ایارج سوده چهار ماشه با طریفل کشنیزی سرشته همراه عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب دهند و اگر رمد با طحال بود بعد فصد سر و از جانب طحال عناب گل بنفشه جوشانیده شیرهٔ کاهو شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده میدهند و روز دوم اسطوخودوس شاهتره گل نیلوفر جوشانیده شربت بنفشه خاکشی بعده مسهل معمولی باز عناب اسطوخودوس بهدانه جوشانیده شربت بنفشه شیرهٔ خیارین خاکشی باز برای طحال اطریفل کشنیزی خورده شاهتره گل نیلوفر اسطوخودوس جوشانیده نبات داخل کرده میدهند و خوردن اطریفل بادیان و معجون هندی نیز در رمد مرکب مفید ست و اگر افیون یک سرخ قرنفل دو عدد شب یمانی بریانی با آب زرد چوب بقدر نخود کوکنار یکعدد برگ تمرهندی قدری سابیده در پوتلی بسته اندر اب تر دارند و بالای چشم بگردانند و در چشم نیز قطور کنند نافع بود و ایضاً افیون پهٹکری بریان هریک شش ماشه جوز بوا نیم عدد قرنفل زعفران هریک نیم ماشه گیرو افیون سپیاری چهالیه هریک ماشه هلدی چهار ماشه باریک سابیده حب بسته دارند و با آب سابیده در چشم کشند که نافع هر درد چشم ست و بابت شاه صاحب نافع رمد این ست که دار هلدی هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه هریک شش ماشه افیون زعفران هریک یکماشه حب بسته بقدر حاجت بر چشم طلا نمایند و اگر رسوت سه ماشه لونگ یکعدد نیله تھوتھه یک سرخ مصری پهٹکری افیون هریک یک ماشه برگ نیم برگ ببول هریک دو نیم عدد برگ املی سه عدد کھرل نموده گولی بسته وقت حاجت در چشم کشند برای دفع سرخی و درد چشم از مجربات بعضی اطباست و اگر رسوت پنج ماشه مصری افیون هریک یک ماشه نیله تھوتھه دو سرخ قرنفل دو عدد همه را با آب سابیده از میل در چشم کشند و اگر خشک شود باز آب بیندازند و وقت صبح و شام استعمال نمایند برای اشوب چشم و درد مجرب بنوشتانده گویند که در سه روز فائده کلی بخشد و ضماد پهٹکری خام با نخ سیل گیرو زرد چوب هر واحد ماشه افیون دو ماشه با آب کوکنار سرشته نیز نافع رمد ست و کذلک برای رمد و سرخی پهٹکری بریان لوده رسوت گیرو یا زرد چوب هریک ماشه قرنفل افیون هریک نیم ماشه در ظرف آهنی بسته آهنی لوده نگیرد حوالی چشم طلا کردن نافع و ایضاً لوده رسوت پهٹکری مرد اسنگ زیره سیاه هریک دو ماشه بلهی کوکنار سه ماشه افیون نیله تھوتھه هر واحد یکعدد نخود با آب سابیده گرد چشم طلا کردن مجرب صاحبی و کافی ست

علاج ورم بیخ

که بعض اطبا آنرا از امراض شبکیه شمرده اند و جالینوس یکرتبه از امراض جفن و مرتبهٔ دیگر از اقسام رمد شمرده بالجمله چون رمد ورم بیخ گردد تدبیرش از فصد وحجامت و استفراغ وغیره مثل رمد حارست وگویند که اول فصد باسلیق کنند وخون وافر باید گرفت وفصد مکرر نمایند واگر مریض کودک باشد حجامت پس سر بابین الکتفین وچسپانیدن زلو بر بنا گوش کفایت کند وگاهی محتاج بقطع شریان میگردد و آب انار با شربت بنفشه یا آب تمر هندی و شیرهٔ تخم خرفه ولعاب اسپغول با شربت بنفشه و شربت انار بدهند و بماش مقشر و اسفاناخ وکدو غذا سازند و ادویه مسکن حدت وحرارت وملین ومغری مثل سفیدهٔ تخم مرغ رقیق تنها یا شیاف ابیض دران حل کرده یا در شیر دختر حل کرده در چشم بچکانند واگر حدت ماده زیاده باشد با شیر لعاب بهدانه آمیزند و در هر ساعتی دو یا سه بار بکار برند و اسپغول مضروب با آب کاسنی و آب کشنیز سبز و آب حی العالم بر چشم ضماد کنند و تا روز سوم همین تدبیر بعمل ارند بعد ازان مطبوخ هلیله وتمر هندی وخیار شنبر و شربت ورد مکرر استفراغ نمایند و بعده بنگر ند اگر التزاق جفن و مرض ظاهر باشد ذرور ابیض بکار برند و شیاف ابیض ساده بسفیدهٔ تخم مرغ و شیر زنان گداخته در چشم بچکانند و بعصابه ببندند در شبانه روزی سه بار یا پنج بار و هر بار که ذرور مذکور بکار برند چشم را بعصابه ببندند و تا ذرور غوب در چشم منحل نگردد نکشایند و بعد از انحلال ذرور عصابه را باز نموده شیاف ابیض چکانیده اندک صبر کنند و باز ذرور پاشیده بدستور اول بعمل ارند و بعد از کشادن عصابه چشم را بسیلی که قدری پنبه بران پیچیده باشند بآهستگی تمام در مکان تاریک از بچرک پاک سازند لیکن در ذرور مذکور از روت مدبرده جزو ونشاسته یکجزو باشد و بادویه که در ان قبض و تحلیل باشد مثل حضض و صبر و اقاقیا و شیاف ماسیثا با آب کاسنی و آب عنب الثعلب سرشته بر حوالی چشم ضماد سازند و پرحذر باشند که هیچ یکی ازین ادویه قبل از تنقیه و استفراغ مستعمل نشود و اگر با وجود این تدابیر در وجع تسکینی حاصل نگردد شیاف ابیض افیونی با دو حبه ترکرده بچکانند و با بیکه دران اکلیل و حلبه جوشانیده باشند تکمید نمایند و گل سرخ چهار درم اکلیل الملک دو درم زعفران یکدرم کوفته بیخته با آب کشنیز تر سرشته ضماد کنند یا نان دراب عنب الثعلب تر کرده ضماد نمایند و اگر ورم شدت کند و ساکن نگردد پوست خشخاش دو جزو بیخ لفاح نصف جزو کوفته دراب کشنیز سبز و زردهٔ تخم مرغ سرشته تضمید کنند و اگر سبب درد انصباب مادهٔ حار از سر باشد با وجود اضمدهٔ مذکوره سویق شعیر با آب خرفه یا آب حی العالم یا آب بارتنگ یا آب بهی بر پیشانی ضماد سازند و یا بزر قطونا با آب عنب الثعلب یا بیکی از آبهای مذکوره آغشته و مانند آن هرچه سبرد و قابض باشد و بسبب آن تقویت جبهه و منع ماده از انحدار بسوی چشم نماید ضماد کنند و چون ورم ساکن شود بدستور اول ذرور ابیض و شیاف ابیض بکار برند و بعد از تسکین درد و تحلیل ورم و رفع سرخی بذرور صغیر صغیر و شیاف احمر لین دست باید برد و مریض را در حمام داخل کنند و با مطبوخ بابونه و اکلیل الملک تکمید چشم نمایند و اگر بقیهٔ غلظ ازان باقی ماند ذرور صغیر کبیر و شیاف احمر حاد استعمال کنند و بلحوم طیور و جدی و حمل غذا سازند و عشا ترک نمایند و بعد غذا خواب نکنند پس هرگاه چشم خوب پاک گردد و ورم بخوبی تحلیل پذیرد بکحل رادی الکتال سازند و اجفان را بشیاف احمر لین حک کنند و اگر در اجفان تجفیف حاصل نشود حک ا و بشیاف اخضر کنند که محل غلظ اجفان ست **اقوال بعض حذاق** از جمله انست گفته که زردی بیضه و شحم او را آمیخته بر پارچه کتان مالیده بر ورم بیخ صعب نهند که در ساعت تسکین الم او میکند و کذا برگ گل سرخ بار یک سایده برگ انگور و زردی بیضه آمیزند تا مثل مرهم گردد و خرقه کتان کشیده بر ورم بیخ گذارند که فی الحال مسکن وجع ست و زعفران سایده در شیر دختران آمیخته بچکانیدن در تسکین الم ورم بیخ عجیب ست شیخ الرئیس میفرماید که ورم بیخ اگر از ورم حار باشد واز جمیع وجوه استفراغ بدن و عروق سر و حجامت کرده شود مثل شیاف ابیض از زواد عات و مثل عصارات لین بارد استعمال کنند و اضمده از خارج مثل زعفران چهار درم و برگ کشنیز سبز پانزده درم و اکلیل الملک بست و پنج درم زردهٔ بیضه سه عدد دونان سیده پانزده درم در رب انگور تر کرده آمیزند و مانند مرهم ساخته بکار برند و وقت شدت درد قدری از مخدرات مثل پوست خشخاش بیامیزند و طلای مایثا و حضض و صبر نیز مفید بود و انچه مجرب ست زردهٔ بیضه مرغ تخم خرس ست که از هر دو مثل مرهم ساخته و بپارچه گذاشته بر چشم نهند و کذلک گل سرخ در رب انگور تر کرده باز زردهٔ بیضه سایده بر چشم گذارند و هرگاه ورم شدت کند زعفران مسحوق قدری شیر زنان و آب کشنیز تر چشم بچکانیدن نفع میکند و با بیکه در ورم بیخ بعلاجات خارجی مشغول شوند و بر تقطیر شیر در چشم تا سه روز اقتصار ورزند اگر قوت و حال محتمل باشد

ودر ورم دماغ سوجع مقرح اکتحال بانزروت وزعفران وشیاف مامیثا وافیون مساوی باریک سابیده مجرب کمالین ست واگر ورم دماغ بعد از ورم غلیظ باردباشد
با آبارجات البته استفراغ نمایند ولعابات لین دراب کرنب ومطبوخ او گرفته استعمال کنند وبساست که آب عنب الثعلب ممزوج می نمایند وگاهی مرورعفران
می افزایند ابوالحسن سعید در منفی حی نویسد که سبب او یا مادهٔ دموی بود که بیک پاک یا بهر دو سیلان کند ویا مادهٔ صفراوی حاد باشد وبرورم دموی الرشدهٔ
وحمرت ودر اکثر انشقاق پاک وخروج دم رقیق ازان دلالت کند وبرصفراوی بقلت ورم وشدت حرقت وحکه وصفرت رنگ استدلال نمایند وتدبیر نوع اول
فصد ست اگر ممکن باشد والاحجامت واگر مریض طفل شیرخواره بود فصد مرضعهٔ او کنند واصلاح غذای او نمایند وزردی بیضه برروغن گل برچشم نهند
وشیر درچشم بدوشند وتا روز سوم ذرور درچشم استعمال نکنند ودر روز چهارم ذرور ملکایا بعمل آرند وهرگاه مرض واقف گردد ذرور منصف بکار برند
واگر دجو وعدس وپوست انار وگل سرخ کوفته بیخته دراب درروغن گل پخته بر پاک ضماد کنند وهرگاه مرض انحطاط پذیرد ذرور صفر استعمال نمایند وعلاج
نوع ثانی باستفراغ اگر ممکن باشد وباصلاح غذا کنند وبعد تنقیهٔ بدن گل سرخ آرد جو پوست انار عدس سابیده برچشم نهند تا انحطاط مرض وبعد ازان
در آخر ذرور صفر بعمل آرند وپاک استقلب ساخته بشیاف لین واغبر بخارند النطاکی گوید که ورم دماغ غالبا باطفال عارض شود بسبب فرط رطوبت
واکثر از مادهٔ خون افتد وازمسود احادث نشود اجماعا وورحدوث او از صفرا وبلغم اختلاف ست واصح آنست که از بلغم نیز حادث شود وبسبش فرط
استیلای شبکیه است یا انفجار رگ یا ضعف غشاوازرنگ او اصل او که مفرد ست یا مرکب شناخته میشود وعلاجش این ست که مبادرت بفصد نمایند ودر
اطفال شرط زنند بعده اگر مقارن بر مدباشد پس علاج واحد بود بسبب اتفاق این هر دو اصلا وحکما بلکه ورم دماغ درین هنگام عبارت از قوت رمد باشد
وادویهٔ مجوبات دران پیه خرس سفیدی بیضه ست وانزروت وزعفران وشیر زنان شمر وعند شدت التهاب نهادن لعاب بهدانه بگلاب وحضض هندی
جائز ست وردع مواد بمثل افیون وگل سرخ وزعفران از خارج طلای گوگیلائی میتوانید که از انچه استعمال میکنند در علاج این مرض این ست که ذرور صفر
صغیر بنیاشتند وشیاف احمر لین بکار برند بعد فصد وحجامت واگر مریض مدرک باشد دوای مسهل بنوشانند وبصبر وحضض شیاف مامیثا بر پاک ضماد کنند
وآب مطبوخ بابونه واکلیل الملک ومزنجوش تکمید نمایند وتلطیف غذا بمزورات ویخ مرغ ومانند آن سازند واین شیاف در ورم دماغ نفع کامل نماید اگر در آب
عصی الراعی حل کرده اکتحال نمایند نسخهٔ آن سفید آب ارزیز مغسول حشیشه معروف بقیده شاذنج شیاف مامیثا هر واحد دو درم صمغ عربی نشاسته
کتیرا کهربا گل قبرسی خالص هر واحد یک درم انزروت سفید سه درم زعفران دو دانگ همه را سوده پارچه بزرگ کرده بگیرند حضض یکدرم وافیون خالص دو دانگ
وهر دو در شیر دختران حل کرده ادویهٔ مذکوره آمیخته شیاف بهمین اقدر عدس سازند ودر سفیدهٔ بیضه رقیق حل کرده اکتحال نمایند یا در چشم چکانند که این شیاف
بعد استفراغ بفصد در یکروز درد دماغ را زائل کند واین ذرور نافع ست بگیرند شیاف مامیثا دو درم حضض یکنیم درم زعفران اقلیمیای نوبهی هر واحد یکدرم
روغن بنفشج نیم درم افیون دو دانگ باریک سابیده دو سه دفع به بیزند ودر چشم پاشیده ببندند وبعد انحلال دو اپاک کرده آب سرد بشویند واعادهٔ ذرور وقت
خواب کنند وبعد این ذرور چشم را بدون صاف کردن بگذارند چه اگر زعفران در چشم باز نپاک بماند ورم حادث کند وضماد ورم دماغ این ست بگیرند جوز السرو
وپوست پسته رطب عدس مقشر هر واحد یکدرم حضض نیم درم شحم انار دو درم باریک سابیده اطراف کاسنی نرم سوده آمیزند وادمک روغن گل چکانیده مثل
مرهم سازند ووقت خواب برچشم ضماد نمایند وصبح جدا کنند واگر شیاف مامیثا بسوزند تا خاکستر گردد وبا نشاسته وصمغ عربی آمیخته ذرور سازند ودر دماغ را در یکروز
زائل کند اگر موافق مزاج چشم افتد وگاهی باوی قروح در مقلبه پس علاج متشترک النفع سازند بدانچه در قروح بعمل می آرند بعضی گفته اند علاج ورم دماغ بعد از فصد
قیفال وحجامت وتنقیه بطبیخ هلیله وقرص بنفشه اقتصار بمزورات وترک استلاء نظر بسوی چیزهای براق واقتصار بچکانیدن شیر در چشم ست در سه روز اول وبعد ازان
طلا نمودن حضض وحصار مامیثا بر پاک پس بآب کشنیز تازه وزردهٔ تخم مرغ واکلیل الملک با اندکی زعفران وچون مرض از هفتم روز در گذرد اول در چشم ذرور ملکایا
بپاشند ودر اخر امر ذرور اغبر اگر قرحه نباشد والا ترکیب نمایند علاج آنرا بعلاج قرحه رازی گوید که اگر در چشم کودک در ورم دماغ باشد وبرکشادن چشم قادر نبود واگرچه
دران قرحه باشد اکتحال بانزروت شش درم زعفران دم الاخوین مامیثا هر یک دو درم افیون نیم درم باریک سابیده نمایند که دران مضرت قروح هم نیست واین

دوای وردینج ست و بقول ایلاقی شیاف وردی ابیض مخصوص بوردینج ست و هرگاه ورم کم شود شیاف وردی اصفر استعمال کنند و گویند که اگر بزرالورد را بادویه مناسب مثل صبر و زعفران و حضض کوفته در گلاب حل کرده بر اجفان ضماد کنند در اوائل درد چشم و وردینج مجرب صاحب بقائی ست و اگر افیون کات هندی رسوت هندی هر یک جزوی شب یمانی چهار جزو آب لیمو کافذی هشت جزو شب یمانی را بریان کرده مع دیگر ادویه کوفته در ظرف آهنی با آب لیمو بر آتش گذاشته بدستهٔ آهنی آهسته آهسته بسایند تا خوب منحل شود و طلا نمایند بر مدو وردینج اطفال مجرب ست و مسکن ورم و الم و گویند که آب برگ تفاح مجرب ست و کذا ضماد کشنیز سبز سه ماشه و زعفران چهار ماشه و زردی بیضهٔ مرغ یکعدد و عنب الثعلب دو نیم ماشه و اگر از خلط غلیظ باشد

علاج رمد بلغمی نمایند و زیرهٔ کرمانی سودهٔ و زردی بیضهٔ مرغ سرشته بر پنبهٔ کهنه نهاده بگیرند چشم گذارند

علاج اقسام رمد غیر حقیقی

طبری گوید نوعی از رمد غریب نادر ست که علیل در چشم خود میبیند و ضربان شدید فوق طاقت در یابد و باد و سرخی و ورم در چشم نباشد و از اعراض لازمهٔ او آنست که مریض جلد راس خود را چنان در یابد که گویا می سوزد و از مس او الم محسوس گردد و در گوش طنین یابد و سبب او استیلای یبس مجرد ست بر بدن مع زوال رطوبات اصلیه و ارتفاع بخارات حارهٔ یا بسه از بدن بسوی راس که از ان غشای خارج قحف بنابر احتقان بخارات و حرارت متالم گردد و طبقهٔ ملتحمه بواسطهٔ اتصال باوی مشارکت گردد و رطوبات چشم سخونت و جفاف و تشف پذیرد و علاجش ترطیب بدن و چشم ست و دوشیدن شیر خران یا بزکه علف او از حشائش رطب لاسیما خشخاش رطب باشد بر سر و منع علیل از استفراغ مطلقا و اندیاد در اغذیهٔ مرطب مثل لحم بزغاله با جو مقشر پخته و چوزهٔ مرغ فربه و بقول مثل کاهو و خرفه و پالک و قطف و امر باستنشاق روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و دوشیدن شیر بر سر و نوشیدن ماء الشعیر و ألم و تناول فواکه رطب محمود و احتقان بماء الشعیر مضروب باسفیدی بیضه و روغن بنفشه و شکر سفید و هرگاه مرض بانتهار سد با آب طلع و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و شیر دختران مبعوط کنند و همه تدبیر او مائل بترطیب و مزیل قشف و رادع انچه از سر باشد و درین علت اکتحال با کحال سودمند نیست مگر بندرت و انکباب بر بخار آب شیرین گرم مفید ست و گاه این کحل نفع می بخشد مروارید ناسفته یکدرم سرطان نهری خشک کرده طباشیر هر یک یکنیم درم نشاسته صمغ عربی صمغ فارسی هر یک یکدرم کوفته پخته قدری ازان در شیر دختران حل کرده بمیل در چشم کشند و بعد ازان با آب نیگرم چشم را بشویند و نوع دیگر از رمد غریب آنست که انسان بعد خواب چنان در یابد که در چشم او ریگ افتاده و تدبیرش در فصل کمنهٔ پلک خواهد آمد و جالینوس و تابعان او گفته اند که از رمد نوعی ست که می بیند صاحب آن همه اشیا را سرخ یا زرد یا سیاه یا سفید بحسب غلبهٔ بعض اخلاط و این حادث میگردد از تغیر مزاج دماغ خصوصا بطن مقدم آن بحدی که متلون میگردد نور خارج ازان بلون باعث آن تغیر از اخلاط و نزد بعضی سبب آن در قرنیه یا رطوبت بیضیه یا رطوبت جلیدیه ست که متغیر میگردد رنگ آنها بحسب کیفیت رنگ مادهٔ غالب و گاهی متغیر میگردند در بعضی اوقات و دران بعضی چنانچه نزد صعود بخارات از معده و می بیند اجسام را بحسب لون آن بخار و فی الحقیقت آن قسمی ست از ضعف بصر و علاجش در ضعف بصر خواهد آمد و بالجمله تنقیهٔ بدن و سر و تعدیل مزاج دماغ بحسب خروج آن از اعتدال و معالجه بنحویکه در اقسام رمد مسطور شد بعد شناخت آن بدلائل نوع مادهٔ باید کرد و علی الخصوص که از ترک ریاضت و حمام و غیر آن موجب انسداد مسام و منع فضول مندفعه از دفع و تحلیل عارض شود علاجش بعد تنقیه ریاضت و استحمام با آب گرم و انکباب بسیاه محللهٔ حاره ست و رمدی که از سوی معده بارتفاع ابخرهٔ بارده حادث گردد و این با سوء هضم و آروغ ترش بود علاجش تسخین و تقویت معده و تحلیل ابخرهٔ بارد و تناول جوارشات مقوی آن و دخول حمام و شرب شراب صرف و تلطیف غذا ست و گاهی رمد حادث میگردد و زنان را از مسدی رحم و ارتفاع ابخرهٔ بارد ازان بسوی دماغ و تدبیرش تسخین رحم باستعمال حقنهای حارهٔ حادهٔ متخذه از مشبت و بابونه و حلبه با روغن ناردین در رحم و تدهین بروغن نرگس یا سوسن و استعمال بزور حاره و اجتناب از جماع و بقول بقراط این قسم رمد صعب ترست و این شش قسم رمد غیر حقیقی مع شش قسم حقیقی یعنی دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی و ریحی و رمد دینج جمله دوازده قسم را جالینوس در سیامزد کرده و بعض متاخرین از بقراط و سکندر نقل کرده اند که نوعی از رمد ست که بآن چشم بسیار سرخ میگردد و جفان و رحم میکنند بحدیکه گویا بشق میگردند و پوست از انها جدا میشود و بعد ازان یک جفن بجفن دیگری چسپد و اسباب و علامت و علاج آن

والاتصاف چنین مسطور گردد و در هیچ نوعی از انواع رمد استعمال روغن جائز نیست مگر درین نوع ورمد که از دیدن برف عارض شود علاجش در فصل قرحه مسطور گردد بعون الله تعالی

انتفاخ ملتحمه یعنی برد میدن سفیدی چشم

وزد بعضی ورم بارد ست که باخارش بهمرسد و حق انست که مادهٔ ورم در جزو عضو سرایت میکند و مادهٔ انتفاخ در خلل عضو می درآید و اطلاق ورم بر انتفاخ بر سبیل مجاز بود و آن بر چهار نوع ست ریحی و بلغمی و مائی و سوداوی تشخیص این اقسام باید که دریافت نمایند که دفعةً عارض شده یا بتدریج و بی ثقل ست یا با ثقل و از انگشت غمز کرده معلوم کنند که نرم ست یا صلب و در صورت نرمی اثر غمز در ان ساعتی باقی می ماند یا نه پس اگر دفعةً عارض شده باشد و بی ثقل بود و قبل ازان اندک سوزش و خارش مثل گزیدن مگس و پشه بناحیهٔ ماق رود و بیشتر بمشائخ و در زمان تابستان واقع شود انتفاخ ریحی باشد و اگر بتدریج حادث شود و با ثقل و نرمی بود و اثر غمز تا دیر بماند بلغمی باشد و اگر با وجود ثقل و نرمی بعد غمز بزودی اثر غمز زائل گردد و با وی هیچ درد و خارش نباشد مائی باشد و اگر با صلابت و شدت تمدد و تیرگی رنگ بود و بیشتر انتفاخ تا ابرو و رخساره رسد سوداوی باشد و این قسم بعد رمد مزمن و عقب جدری اکثر افتد و این مرض در پلک نیز افتد علاج در ریحی تا سه روز شیاف ابیض ساده و ذرور ابیض استعمال نمایند و صبر و شیاف مامیثا و اکلیل الملک بر پلک طلا کنند و روز چهارم ذرور صفر صغیر یا شیاف احمرلین مرکب ساخته در چشم کشند و صبر و حضض و زعفران با آب عنب الثعلب طلا نمایند بعد ازان ذرور صفر کبیر بکار برند و با بیکه اندران بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برنجاسف جوشانیده باشند چشم را بشویند بالجمله بعد تنقیه در جمیع اوقات انچه محلل ریاح باشد بعمل ارند و در ابتدا ادویه مسدده و قابضه که در ابتدای رمد بکار می برند استعمال نمایند و اسفنج با آب گرم و سرکه تر نموده بر پلک گذارند و آب صبر و زعفران در چشم چکانند و بر پلک طلا سازند و در حمام داخل کنند و اغذیهٔ محققه بخورند و از چیزهای بادی و مولد بلغم و سخر و قوای رطب و کثرت غذا پرهیز کنند و استعمال الطریفل وقت شب و خوردن معاجین محلل ریاح مثل فلافلی و کمونی نافع و شستن روی بگلاب نیگرم و تصعید چشم بعدس مقشر مطبوخ در سرکه و گلاب و غسل چشم و تکمید آن با آب نیگرم نیز درین نوع مفید ست **و در بلغمی** بعد نضج مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند بعده از ادویان جوشانیده فقط یا مغز فلوس خیارشنبر حل کرده غرغره کنند و اگر خواهند بکجبین بزوری یا عصاره آمیزند و اطریفل کبیر و اطریفل اسطوخودوس بخورند و شوربای فروج و دراج غذا سازند و بعد تنقیه بشیاف احمرلین یا ذرور صفر صغیر اکتحال نمایند و بسرکه و آب گرم اسفنج تر نموده تکمید نمایند و صبر در سرکه حل کرده طلا کنند و یا صبر زعفران حضض اکلیل الملک شیاف مامیثا با آب عنب الثعلب ضماد سازند و تضمید برگ بید انجیر مدقوق مخلوط باندک شبت نیز نافع و بابونه اکلیل الملک صعتر مرزنجوش نمام جوشانیده چشم را بشویند و بعد ازان ذرور صفر کبیر و شیاف احمر حادمرکب ساخته در چشم کشند و مریض را در حمام نشانند و اگر در تحلیل دیر شود آب صبر در چشم چکانند و بر پلک ضماد او کنند زیرا که صبر بالغ انحدار مادهٔ بسوی چشم و محلل مادهٔ موجوده در وی ست و باقی علاج رمد بلغمی نمایند لیکن ادویه قابض و رادع هیچ استعمال نکنند **و در مائی** بدستور بلغمی علاج کنند و یا این ماء الاصول دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بیخ اذخر پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس هر یک چهار ماشه بادیان اسطوخودوس هر یک نه ماشه گلقند چهار تولہ و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و خیارشنبر و ترنجبین و شربت دینار کنند و معلالات چون بابونه و اکلیل الملک و صعتر و مرزنجوش تنطیل نمایند و آرد گرسنه و آرد جو و صبر و بابونه و اکلیل الملک با آب بادیان تازه ضماد سازند و شیاف دینار جون در چشم کشند **و در سوداوی** بعد ترطیب و انضاج مادهٔ تنقیه سوداوی بدستور یکه در رمد سوداوی گذشت بعده شیاف احمرلین و ذرور صفر آمیخته کشند و از اضمده و اطلیه هر چه در ادرام سوداوی و سرطان مخصوص ست بعمل ارند و شیاف که در رمد سوداوی مذکور شد با ضافهٔ زعفران و نیم ماشه طباشیر ساخته اکتحال و لطوخ آن و کذا شیاف اسود و خلوق بکار برند و اصلاح اغذیه و تنطیل و استحمام نمایند و درین نوع تضمید و تنطیل و استحمام قبل از تنقیه و بعد آن از جهت تلیین مادهٔ و تحلیل آن عظیم النفع ست ممکنه بدانکه لفظ ممکنه را بر چند معنی اطلاق می کنند یکی بر کمون مده تحت قرنیه دوم بر کمنه پلک و این هر دو جدا جدا مذکور شوند سوم آنکه چشم را حالتی شبیه بر مدخشک لاحق شود و ملتحمه سرخ و کدر شود و با صره ضعیف گردد و جمیع اشیاء مانند دخان و غبار الوده نماید و مریض چشم خود را از حالت اصلی عظیم الجرم و ثقیل و بطی الحرکت دریابد و چشم خارش کند و بهر گاه با آب گرم بشویند تخفیف و تسکین حاصل گردد و سبب احتقان بخارات سوداوی فاسد الکیفیه ست زیر طبقات چشم و دران بخارات حدتی نباشد که موجب الم و دمعه گردد و تدبیرش بعلاج رمد سوداوی نمایند و بعد نضج

تقیه بطبیخ افتیمون و ایارجات یا ماء الجبن بشرب لابور دکنند و لعاذیا را با آب افتیمون سوده اند و بعد مسهل تقیه سر بجب قوقایا و حب صبر با آب گاوزبان نافع و غرغره بمثل ایارج فیقرا و وج و خرذل و مویزج و عاقرقرحا و فوذنج و اصل السوس و صعتر و بیخ کبر و بسفایج و افتیمون در صورت کثرت برودت مادی مفید و شناسند و ذرور کمنه در چشم اندازند و بطبیخ ملطفات چون بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و حلبه تکمید چشم سازند چهارم آنکه نیاذوق و غیر آن گویند که کمنه نوعی ریدیا بس مزمن است که دران چرک نباشد و عروق چشم دران ظاهر بود و با الم و سیلان اشک باشد و سبب آن در اکثر غلیان خون با غلظت آن میباشد علاجش فصد قیفال حسب طبیعت ست بعد از نضج مادی و تلطیف تدبیر حتی بالمقدور و عناب یکرطل تمر هندی ده درم تربجبین بست درم عنب الثعلب تخم کاسنی هر واحد یک کف آلوی سیاه سی دانه جوشانیده صاف کرده بگیرند بقدر یکرطل صفیر و شربت بنفشه بست درم داخل کرده نیکو گرم بیاشامند و بعد ازان اکتحال شیاف ابیض محلول بشیر دختران نمایند و به بندند چشم را تا آنکه دوا عمل نماید پس چشم را صاف نمایند و بعد ازان بروذر مادی اکتحال کنند تا سرخی زائل گردد و دو سه بار ایستد و اگر بعد ازان غلظت در پلک حادث گردد بشیاف احمرلین اکتحال نمایند و اگر مزاج چشم متحمل آن نگردد شیاف مذکور مع شیاف ابیض جمع نموده بکار برند و آبنوس محرق مغسول یا اسفیذاج سوخته شسته در چشم کشند و اکتحال بصبر نافع و مسکن خارش کنه است و بعض متاخرین این قسم را از نوع سبل شمرده اند

جسارت ملتحمه

و آن سختی ست که چشم را مسع اجفان با درد و سرخی و اجتماع اند کی چرک صلب عارض شود و بدان سبب گردانیدن چشم ممکن نبود و بعد از بیداری کشادن چشم دشوار گردد و بعضی باین رلزند یا بس گویند و سبب او غلظ غلیظ یا بس ست و بیشتر این مرض صاحبان امزجهٔ یابسه و پیران و در فصل خریف و بلاد یابسه بهم میرسد **علاج** برای ترطیب لعاب حلبه و تخم کتان در شیر زنان برآورده در چشم چکانند و وقت خواب زردهٔ تخم مرغ با روغن گل و پیه مرغ بر پشت چشم نهند و یا برجمن بمالند و یا برگ کاسنی را کوبیده با روغن بنفشه ممزوج نموده بر پلک گذارند و روغن بنفشه و بادام و بیخی چکانند و بر سر مالند و اگر حاجت بود تنقیهٔ بدن و دماغ بفصد و مسهل که دران افتیمون و هلیلهٔ کابلی و هلیلهٔ سیاه و غاریقون باشد و بحب ایارج نمایند و ماء الجبن دهند بعد ازان شیاف ابیض در شیر دختران و ذرور ابیض استعمال کنند بعد بندرسا صفیر پس بشیاف احمرلین گرایند و کثرت استحمام و انکباب و تکمید با آب گرم و با بیکه دران ادویهٔ مرطبه جوشانیده باشند لازم شناسند و ایضا بنفشه با بونه و مکوه هر یک یکفنیم تولچه جوشانیده سر بخار آن دارند و اطلیهٔ محللهٔ ملینه چون آرد جو و شیاف ماميثا و اکلیل الملک با آب عنب الثعلب و زردهٔ تخم مرغ و روغن بنفشه و یا روغن گل که دران پیه بطگداخته باشند سرشته طلا کنند و آبیکه دران حلبه و اکلیل الملک و عنب الثعلب و نیلوفر و بنفشه پخته باشند بر سر و چشم نطول کنند و از اغذیهٔ سرد پرهیز ند و گویند که بعد از تنقیه و حصول تلیین استعمال ادویهٔ اشک آور چون برود حصرم و با سلیقون و شیاف احمر و کحل روشنائی درین مرض نافع بود و نطول آب حلبه و اکلیل الملک و تخم خطمی و تخم کتان و جوشانده و تکمید بدان با سفیذاج یا پنبه تر کرده نیز مفید ست و تنطیل سر با آب نیگر نیز سود مند و هر چه در علاج رمد سود اوی گذشت بعلل ارتمد مع زیادت تلیین و تحلیل مناسب

حکة العین یعنی خارش چشم

و باوی اشک تیز و درد و سرخی چشم بود و باشد که پلک نیز سرخ شود و ورمش گردد و سببش رطوبت شور است و بقول بعضی خون غلیظ و گاهی از رسیدن بوی بغل عارض شود **علاج** چشم در روی آب گرم بشویند و جست بر قصب بمالند و سیاهی آن در چشم کشند و برگ کاسنی تخم آن کوفته با روغن گل آمیخته مهماد نمایند و یا عدس مقشر و ساق و گل سرخ و تخم انار در سفیذاج یعنی دوشاب انگوری پخته مهماد کنند و یا سفیدی بیضهٔ مرغ و نشاسته و طباشیر و برگ حنا و برگ گلاب هر یک سه ماشه بگلاب مهماد سازند و آب کشنیز سبز و روغن گل هر دو برابر در چشم کشند و اکتحال بقشار کنند محرق مسحوق و شیاف ساق و شستن چشم با بیکه دران هلیلهٔ بلیلهٔ آمله بقدر یکتولچه شب نمیانیده صبح آب لال او گرفته باشند مجرب مؤلف ست و اکتحال بغبار تنباکو و کذا اسعوط و نفوخ او از مجربات حکیم عابد ست و اکتحال بکاکنج اسرب محکوک بر قصب یا بس مع اندکی غبار فلفل بعد شستن چشم با آب مطبوخ عدس در اکثر کفایت میکند و فلوس مس در ظرف جست سائیده اکتحال نمودن نفع بلیغ بخشد و مجرب حکیم اجمل خان ست و برگ نیب در کوزهٔ طین سوخته در آب لیمو خوب صلایه کرده در چشم کشیدن نیز نافع حکه و مجرب و مسعود سرخی و اکثر امراض چشم ست و از اشیای شور و تیز پرهیزند و هر چه در سلاق و حکهٔ اجفان و مجرب خواهد آمد مفید بود و در صورت کثرت مادهٔ تنقیه بفصد قیفال و مسهل حسب

یا حب ایارج کنند و با الجبن و هندوانه نشد رگ پیشانی و رگ ماق نیز مفید ست بعد هر غره بسکنجبین و ایارج فیقرا نمایند پس شیاف احمر لین و فرد و اصفر صغیر و برود حصرم و شیاف سنبل بکار برند و بعد ازان در اخر شیاف احمر حاد و فرد و اصفر کبیر استعمال سازند و دویه اشک اورچون اسلیقون و کحل عزیزی و روشنائی در چشم کشند و کحل فلفل دار فلفل نوشادر هر کدام یک درم زعفران چهار درم حضض شش درم سنبل الطیب چهار درم کافور یک دانگ بغایت سودمند ست و صبر حضض مکی پوست هلیله زرد شیاف مامیثا مساوی سوده در چشم کشیدن نیز مفید و تکمید چشم از بابونه و اکلیل الملک و اندکی نمک سازند و تعاهد حمام کنند و روغن گل یا بنفشه بر سر مالند و ضماد بابونه و اکلیل الملک و عنب الثعلب و کاسنی تازه با روغن گل و اندکی سرکه نیز مفید و کذا چکانیدن گلاب که دران سماق نپسانیده صاف کرده باشند نافع و اگر از قرنفل یک درم نبات نیم درم کافور ثلث درم نرم سوده با آب شیاف ساخته با آب سرو حل کرده در چشم چکانند حکه را نافع بود و کذا برگ نیم فلفل سیاه و سفید و برنگ کابلی مقشر زنجبیل هلیله بلیله آمله نمک لاهوری اصل السوس توتیای کرمانی مساوی باریک سوده بشیر برتازه دوشیده سرشته شیاف ساخته در سایه خشک نموده بروغن گاو سوده اکتحال نمودن در ازاله حکه ملتحمه و تقویت بصر مجرب اطبای هندست و شیاف زعفران نیز نافع ست و غذا معتدل و مجرب مثل لحم حلوان و نان صاف و از فواکه انجیر و انگور و مویز خورند و در خارش و سرخی چشم که از بوی ابغل میشود فلفل سیاه دو نیم عدد و گل دیگدان که سرخ باشد بقدر ماشه از چوب بانس در کاسه چینی خوب حل کنند که سیاه شود اندک در چشم کشند و کذا زهره ماهی روهو خشک کرده وزن یک مثقال شوره قلمی یا و سیر هر دو را خوب صلایه کرده اکتحال نمودن جهت خارش و آشوب چشم که از بوی ابغل بهم رسد معمول و مجرب صاحب بقائی ست

طرفه

و آن نقطه سرخ ست که در سفیدی چشم افتد و گاهی در آخر به تیرگی و سیاهی گراید سببش شدت امتلا و تمدد عروق یا حدت و جوش خون یا انفجار ورم قبل از نضج یا ضربه چشم ست که رگها بشگافد یا آواز بلند و سرفه قوی و حرکت عنیف مثل قی شدید که دهن رگی بگشاید و گاهی طرفه بشود و دمل و قرحه بودی میشود و فراخ میگردد و اکثر صاحبان امزجه حاره و صبیان را و در ربیع و بلدان حاره عارض میشود علاج در ابتدا از بال کبوتر بچه پرکلان بکنند و خونی که بر بیخ ظاهر شود و هنوز گرم باشد در چشم کشند سه مرتبه هر روز تا سه روز و نقطیر خون پرشقنین و فاخته و مورشان و خون بازوی ربط و مرغابی نیز مفید ست و اگر خون از پر ظاهر نگردد زیر بال این طیور رگ بزرگ تفحص نموده به تیغ حجامی خون ازان رگ گرفته گرما گرم بچکانند و نیز بینه بدان خون تر کرده بالای چشم یکساعت ببندند و اگر خواهند قدری گل ارمنی یا گیرو یا قیمولیا را با گرم حل کرده در خون امیخته دو سه قطره در چشم چکانند و در انتها محللات مثل کندر و مرواشق و زعفران در خون آمیزند و در کتاب گزیده نوشته که بعد تقطیر خون کبوتر یا فاخته با گل ارمنی در انتها آب طبیخ اکلیل الملک و لعاب حلبه مغسول در چشم چکانند و یا کندر سوده بشیر زنان در چشم چکانند و مویز منقی برگ عنب الثعلب بیرتازه و اندکی نمک لاهوری ساییده بر چشم ضماد کنند و در ذخیره هبر و سرکه عوض بیرست و یا اکلیل الملک بادم الاخوین و اصل السوس با زعفران و عدس مقشر بروغن گل و زرده تخم مرغ ضماد نمایند و بطبیخ صعتر و اکلیل وزوفا انکباب نمایند و اسفنج یا پنبه تر کرده تکمید چشم کنند و چشم را بعصابه ببندند و اگر افسنتین کوفته در صره بسته با آب گرم تر کرده تکمید نمایند در جنب خون از چشم مجرب استاد صاحب شفاء الاسقام ست و اگر سنگ باالتش خوب گرم کرده از خاکستر پاک نموده شراب بران پاشیده بخار آن بگیرند تا اشک سائل شود طرفه در عمل یکدو بار زائل شود و اگر سرکه عوض شراب کنند نیز مفید و مجرب راقم ست و انکباب بر سرکه بگلاب مساوی جوشانیده و تکمید بدان نیز سریع الابرا ست و ضماد از گل بنفشه و تخم کاهو و کشنیز سبز و مکوه هر یک سه ماشه مغز خضض هر یک چهار ماشه نافع و انطاکی گوید که انچه از مثل ضربه باشد و همان وقت معلوم شود پس چیزی از پختانیدن مثل فنذق و زیره نخایده نیست یا خون کبوتر خصوص سفید یا هدهد و غیر آن اول مصفی فیفل کنند پس رگ گوشه چشم کشایند اگر ورم او تمادی گردد و الا اسهال منقوع صبر با طبیخ خیار شنبر و تمر هندی کفایت کند و لعاب حلبه یا هدانه بگلاب پختانند و بچیزیکه حل خون نماید مثل آرد باقلا و قرطم یا خمیر آب صمغ صاف سرشته ضماد کنند و شیاف مرارات در طرفه مجرب ست و کذا از عفران بشیر زنان یا بشیر خر و انچه تحلیل آن کنند و بصر را تیز گرداند و مجرب ست این ست که طباشیر در روغن بنفشه سعوط کنند و کذا قطور روغن گل سرکه و کذا سندروس بشیر زنان بر سنگ سایده بچکانیدن مجرب ست و چون از چیزی بگذرد کم نیم جزو نانخواه سدس جزو بسایند و هر روز دو درم بخورند و ازان اکتحال نمایند دوای نیکوست و هم اذکوید که در اول بچکانیدن شیر زنان

بروغن گل مجرب ست وکذا آب دهن صائم که مجرب سویدی ست وبعده زیره ونمک وفندق بدهان خایيده در پارچه افشوده آب آنرا تقطیر نمایند خصوصا اگر بزرگ گردد ودر طرفه کهنه تخمیر بسرگین گاو وکندر مساوی وکشاده داشتن چشم بر دخان آن نافع وترب والکلیل هردو پخته بضماد کنند وفیلغریوس گفته که طرفه اگر قریب العهد وسرخ باشد باید که تکمید باب نمک وضماد آرد باقلا وافسنتین نمایند واگر زائل نشود آب ترب چکانند وپوست ترب ومویز منقی وقدری سرگین کبوتر با لای چشم ضماد کنند وقطور نوشادر یا نمک لاهوری در اب ساده یا آب ترب حل کرده وکندر سوده دران آمیخته نیز طرفه کهنه نفیذ وشیاف دینار جون بسیار نافع ست وشیاف احمرلین وشیاف کندر وشیاف زعفران وزر وطرفه که دران سنگ مقناطیس ست وشیاف طرفه که دران زنجبار سرخ داخل ست هم نافع واگر غایت تحلیل مطلوب باشد زنجبار صفر واحمر در خون بال کبوتر یا آب کشنیز سبز چکانند ویا از زنجبار سرخ وکندر ومرداسنگ وگل مختوم مساوی در سفیدی بیضه یا شیر زنان شیاف ساخته با آب کشنیز سبز سوده در چشم چکانند ویا زنجبار صفر از زوت هر واحد یکجزو مجر فلفل نیم جزو سابیده بلعاب حلبه شیاف ساخته استعمال نمایند وتقطیر شیاف از زنجبار سرخ دو مثقال انزروت مامیران شاذنج صبر اقلیمیا هر واحد نیم درم شکر یکدرم ساخته مجرب ست واکتحال فلفل یکدرم دارصینی نیم درم کرکم یکدانگ مثل غبار سابیده وکذا اتناول آن هر روز دو درم نفع عجیب بخشد ویا زنجبار احمر سوده در اب انداخته حرکت دهند وبگذارند تا نشین گردد پس آب صاف گرفته نیگرم کرده در چشم چکانند وگاهی ضماد اشخار سوخته بسرکه یا شراب وکذا سرگین کبوتر بسرکه یا شراب یا مویز منقی تنها یا بسرکه وکذا کمکنار کم نمک وبنیر تازه وپوست ترب وهمچنین تضمید ببرگ کراث ویا کرنب جوش کرده سابیده بعسل می آرند وایضا ازادویه مفرده مفید طرفه اکتحال زهره کبک بروارینا مفته پخته وکذا لعاب تخم کتان ولعاب حلبه نیگرم وتقطیر گلاب وشیر دختران وکذا ماء الجبن تلخ کرده تا حل شود صاف نموده وکذا انار ترش شحم او کوفته آب او فشرده با ندک شهد پخته تا قوام او غلیظ گردد وکذا صبر محلول در اب گرم وکذا عصاره جرجیر وکذا شیر دختران گل ارمنی وکذا ماء الجبن وکذا دم الاخوین محلول در اب وکذا عصاره کرفس وضماد مویز منقی سوده بعسل واگر زائل نشود سرگین کبوتر افزوده وکذا فتیج نهری کوفته مهر ابخته وکذا سفیده بیضه بروغن گل وشراب بصوف آلوده وکذا زرده بیضه بشراب پخته وکذا لعاب تخم کتان وحلبه وکذا بابونه پخته وکذا زرده بیضه بسلوق بروغن گل آمیخته وکذا آمله کوفته بشراب کهنه پخته وکذا زردی بیضه سلوق با کلیل الملک مسحوق کذا بلبوس ست وبرای طرفه قوی مزمن سیاه ضماد خردل بکجزو انجیر دوجزو سوده پخته وتقطیر زنجبار سرخ محلول شیر دختران ویا ضماد خاکستر مطبوخ در شراب با اکتحال نانخواه وزوفا آمیخته با شیر گاو نافع ست وتقطیر خون جوزه مرغ در طرفه مزمن وباورم نیز مفید واگر حلبه با آب پخته مصاف نموده قدری صمغ حل کرده اکتحال نمایند طرفه را مفید بود واگر با ملیله با آب حلبه سوده استعمال کنند خاصیت نفع بخشد وبدانند که در طرفه باید که اول ملاحظه نمایند اگر بدن وسر ممتلی از خون باشد ومزاج متحمل بود ومانعی نباشد فصد نمایند خصوصا وقتیکه با طرفه وجع در چشم همراه سر درد سبب ضربه ولطمه وغیر آن از اکحل واگر استلاء در سر تنها باشد از قیفال واگر مانعی از فصد باشد حجامت بین الکتفین نمایند واگر استلاء از اخلاط دیگر باشد مسهل وایارج وحب شبیارات تنقیه بدن وسر نمایند واگر متحمل نگردد استفراغ اسافل بدن بمطبوخات مسهله وحقنها وشیافات کنند که جذب ملوه از سر حاصل گردد پس تعدیل مزاج نمایند وادویه موضعیه استعمال کنند وایضا آنجا که سبب قوی باشد اول فصد سر رو نمایند وحجامت پس سر کنند ومسهل صفرا مطبوخ املیله افوا که تنقیه سازند وایارجات استعمال کنند مگر بعد استفراغ بدوای غیر حاد تنقیه دماغ بایارج وحب شبیار مضایقه ندارد وحقنه بغایت مفید ست وشیاف احمرلین در شیر زن سوده کشند واز اکلیل واصل السوس وبنفشه وگل بنفشه ودم الاخوین وعدس مقشر وزعفران وگلوه هریک سه ماشه در زردی بیضه مرغ ورغن گل سرشته ضماد کنند واگر باقی ماند زلوز یر چشم چسپانند وبعد مسهل برگ زیتون وحنا هریک سه ماشه زعفران چهار ماشه پنبه دو دگز کرده سوخته هفت ماشه در چشم کشند واین قدر همه انواع را مفید ست وخصوصا آنکه بعد جماع بر شکم سیری پدید آید برگ گلوه وتخم گشوث هردو سوخته سنگ مقناطیس مغسول اسد مروارید ناسفته ریگی کذر گران جلای نقره باد میکنند مامیران چینی حضض یکی هریک سه ماشه نبات برابر چهار پاس در عرق کیوره در سنگ ساق صلایه کنند علی الاتصال سه روز در ایامی سبز که سفت باشد گذرانیده بکار برند وگویند که هرگاه بعد استفراغ وفصد باد ویه مذکوره ادامت نمودند فازان نجاح حاصل نشد بر نقره ومیان هردو شانه حجامت نمایند ودر شفاء عاجل مسطور ست که بر نقره حجامت کنند پس استخوان خضر وسمک مالح آب سرکه وقدری روغن گل جوشانیده صاحب طرفه چشم کشاده بران انکباب نماید که فی الحال طرفه زائل شود وضماد دیگر مرض مزوره ماش مع مغز بادام سازند واز اغذیه قوی مثل گوشت مرغ وشراب وشیر پنی پرهیز کنند وطرفه که باد رد تو بعد فصد تقطیر شیر ولعابات مناسبه

دیا سفیدی بیضه بروغن گل هریک نیگرم وبدانچه درضربه چشم خواهد التسکین دردنمایند واگر بورم چشم انجامد وباوی رمد عارض شود بسبب انصباب باده بعد فصد شیاف ابیض وسفیدهٔ بیضه چکانند وشیرزنان ازپستان درچشم دوشند بعده قطور وغیره که درعلاج رمد مارگذشت بعمل آرند وباضمادهٔ رادعه ضماد کنند وبعد زوال علاج طرفه کنند واگر تحلیل نشود ناخواه درچشم قطور کنند وبرروهٔ بیضه وعدس وقدری زعفران وروغن گل برچشم ضماد سازند وباب یاحین مانند بابونه والکلیل الملک ونمام چشم رابشویند واگرازین هم تحلیل نشود آب تربد درچشم چکانند واگر باطرفه درملتحمه خرق واقع شود زیره ونمک خایيده درپارچه انداخته آب اوقطور کنند وبنبه رابسفیدهٔ بیضه بمرغ آلوده برچشم گذارند وضماد برگ خلاف بغایت سودمند ست واگر باوی خرق درقرنیه باشد علاج اوکنند وبسبوی متعضات مثل سنبل وزعفران مع گل سرخ واقاقیا احتیاج افتد وگاهی درچشم چیزی بخلد وازان طرفه حادث شود ودرین صورت باوجود علاج طرفه احتیاج باخراج آنچیز افتد پس اگر ریزه کاه یارگ باشد سرمیل برادرند یاخرقه کتان برانگشت پیچیده درچشم بگردانند وگاهی آنچیز منحنی بود وازبرداشتن بلک بالاظاهر گردد وانچه ازغبار وغیره باشد کشادن چشم دراب شیرین صافی وتقطیر اودرچشم زائل کند واگر سبب طرفه خراج بود بشیاف ابیض وشیاف ابار علاج کنند بالجمله درعلاج طرفه تمهل نکنند که چون متحجر شود زائل نمیگردد وگاهی متعفن ومتقرح میشود

ودقه

وآن بثور صلب مستدیر سرخ یاسفید ست که درملتحمه پدید آید واکثر دریکی ازدوموق وگاهی درزیرجفن افتد وگاهی گرد اگرد حلقهٔ سیاهی چشم دانه خرد کثیر العدد مثل دانه مروارید ظاهر شود واین مرض درانتهای رمد بیشتر عارض گردد وسببش اجتماع فضول غلیظ ازدم متکاثف ویابلغم غلیظ ست درملتحمه ونشان دموی سرخی آن مائل بتیرگی وبلغمی سفیدی آنست وبقول انطاکی رنگ آن دلیل برمادهٔ کائن ازانست پس سفیداز بلغم خالص بود وسرخ ازخون وعلی هذا القیاس واین مرض سلیم ست تاوقتیکه خرق ملتحمه ننماید وخرق آن نادر بود وسببش فساد مزاج وماغ ست وانچه زیر پلک اسفل خارج شود منسوب بضعف دماغ نبود بلکه باعصاب باشد وغلظ مواد ازاسباب بادی آنست وقلت تغمیه وپوشیده داشتن چشم بسیار ومنع اوازگردانیدن وخواب برروی سبب عظیم آنست علاج اگرسبب خفیف بود رفاده بگلاب ترکرده برچشم نهادن خصوص وقت خواب کافی ست والاتغمیه نمایند ازخلط غالب مثلا بفصد درسرخ دموی ومسهل صفراوی آشامیدن مانا شعیر وآب تمرهندی ومارالقرع بشربت ودرسودا شربت بنفشه درصفراوی وغذا فروارات دهند ودیگر مطفیات وتلطیف تدبیر ذرورهٔ سفید بلغمی بمسهل بلغم وحب الابارج وکذا غاریقون بادرمانی ودرسوداوی طبیخ افتیمون ویانقوع اشتیوان وانجیر ومغز قرطم وبعد تغمیه اگرباده باقی باشد درسرخ شیاف ابیض مع فرفیون یاکشند وبعدازان بکاباتنها ویاذرورودی ویازعفرانی پس نرد انخطاط ابار بکار برند وحکیم علی می نویسد که بعد تغمیه ماسیران چینی یکدانگ ونیم گل سرخ دودرم حضض شیاف ماهیتا هرواحدنیم درم نشاسته کثیرازعفران هرکدام یکدانگ باریک سابیده باآب عصی الراعی سرشته شیاف سازند وبسفیدی بیضه وشیردختران سابیده اکتحال نمایند وبرچشم رفاده مرتب به بندند وبعده باآهستگی کشاده شیردختران درچشم دوشند وعصی الراعی واطراف کاسنی وبرگ عنب الثعلب باریک سابیده وباسپغول آبسخته برچشم نهند که تحلیل ورم وتسکین حدت کند بعده آب عنب الثعلب سبز مروق وشیردختران وسفیدی رقیق بیضه واگربجای شیردختران شیرخرکنند بهتر باشد جمله رادرشیشه کرده بجنبانند تاکه بهم آمیزند وهرساعت درچشم چکانند که تسکین حرارت ودرم نماید وگاهی تنها هردوشیر مذکور قطورا وگلاب برعفران نافع بود ودرسفید بلغمی شیاف احمرلین اولا پس شیاف کندر بکار برند واگردرینجا چرک باشد بنبه بمخمر مصطکی وعود نهند بعده لعاب حلبه باندک صبر چکانند ودرسودا وی اولا قرص انار کشند وکحل آب بادیان که دران اشق وصمغ حل کرده باشند استعمال نمایند وگویند که اگرمزاج گرم نباشد بزخار آبیکه دران بابونه واکلیل الملک ومانند آن جوشانیده باشند انکباب نمایند وافسنتین راکوفته بامغنج مخلوط کرده برچشم ضماد نمایند وباید که ابتدا باستفراغ بدن از مطبوخ افتیمون کنند وبعد بنجروز یک شربت حب ابارج بخورند وپنج روز صبر کرده فصد قیفال کشایند اگرقوت متحمل باشد ومانعی مثل اسهال باقی یارعاف نباشد بعده اکتحال بشیاف احمرلین محلول بآب بادیان کنند اگرمزاج متحمل این باشد ورفاده بگلاب ترکرده بندند وشب بسته دارند واین مرض صعب نیست تاکه طبقه تشگافد وبهرگاه ودقه منع شود ودمعه باقی ماند توتیای هندی وکحل جهمنهائی واقلیمیای هلاوخاکستر طرفا سابیده بحریره اکتحال نمایند که نشف دمعه وتقویت طبقه ومنع ودقه ازنتوکند وگویند که بعدازان طول مدت اودیه تیزچون باسلیقون

واحمر حادو مانند آن بچشم کشند و هرگاه نادره ریم کند بعد تنقیه شیاف ابیض کشند و چون منفجر شود شیاف کندر و شیاف ابار سبیدی بیضه بعمل ارند و وقت خواب ضماد اوراق مذکوره مع اسپغول بروغن گل بر چشم گذارند و از معالجات اواین ست که بعد تنقیهٔ بدن و سر و نواحی چشم و تلطیف غذا تحلیل او بمثل ملکایا و شیاف احمر لین و تنظیل بآبکه دران حلبه و اکلیل الملک جوشانیده باشند و تصعید چشم بزردی بیضه باندک زعفران نمایند مگر آنکه خوف بقیهٔ حرارت باشد خاصهٔ در نوع سرخ پس تقدیم بران بچیزی کنند که دران اندک ردع و تبرید باشد مثل سفیدی بیضه و شیاف ابیض از زوتی بغیر افیون و هرگاه امر طول کند شیاف سنبلی و مشکی بغیر افیون استعمال کنند و درین وقت ذرور اصفر نافع ست و انچه وقه را نفع کند پوست بیضه مغسول با خمس وزن بست شاذنج ست

قوتهٔ ملتحمه

و آن گوشتی نرم سرخ ست که بر ملتحمه پدید آید و اکثر قریب بموق اکبر افتد و عروق سرخ از گوشهٔ چشم بدو پیوسته باشد بشکل ناخنه و سببش در اکثر اجتماع خون فاسد یا عقب جروح یا قدح یا تفرق اتصالی که در ملتحمه بهم رسد بعد التحام علاج اول فصد سر و نمایند و مسهل بدفعات دهند و بعد تنقیه هیجون ناخنه قطع کنند پس آب زیره و نمک حایسیده چند بار چکانند و زرده بیضهٔ مرغ بر پشت چشم نهند بعده باسلیقون و احمر حاد بکشند و بعلاج غرب معالجه نمایند و ادویهٔ مظفره بکار برند و شیاف قیصر استعمال کنند تا آنکه فانی گردد بقیهٔ آن و این مرض اکثر عود کند پس استیصال ضرور ست

سبل

و آن پرده ایست شبیه بدخان که از انتفاخ و انتساج رگهای باریک و سرخ بر چشم ظاهر شود و در اکثر با خارش بود و از روشنی آفتاب و چراغ ایذا یابد و گاهی حدقهٔ چشم خرد شود و سبل از امراض متعدیه و متوارثه ست و اکثر صاحبان امزجهٔ رطبه و صبیان و در فصل ربیع و بلدان جنوبیه بهم میرسد و بقول یهودی در بلدان رطبه عارض میشود و مثل رمد متعدی میگردد و بقول رازی سبل علتی ست عسر البرء مزمن که از کمال تقاوم پذیرنیست و سببش استلای عروق چشم ست از خون غلیظ فاسد و بخارات کثیف و مادهٔ او یا از طریق غشای خارج قحف یا از طریق غشای داخل بنابر استلای راس و ضعف چشم بسوی چشم سیلان کند و علامت هر واحد مذکور شد بدان امتیاز نمایند پس اگر باتری چشم و سیلان باشک باشد سبل رطب گویند و این قسم از عطسهٔ متواتر و ضربان بن چشم و وجع اکال خالی نبود و اگر باوی هیچ رطوبت نباشد سبل یابس نامند و درین نوع چشم غیر از پردهٔ سبل بدیگر امور مثل چشم تندرستان باشد علاج فصد سر و نمایند بعده رگ پیشانی و گوشهٔ چشم کشایند و حجامت پس گردن نیز عظیم المنفعت ست و ارسال علق پس گردن و گوش نیز نافع ست و بعد نضج مسهل و حب اهلیله یا حب ایارج بطور رمد تنقیه کنند بعده غرغر منقی دماغ بعمل ارند و وقت شب بحب صبر مداومت کنند و نقوع صبر نیز مفید ست و گویند که درین باب طبوخ افتیمون با سعد غار قرحا منفعت کثیر ست و حب قوقایا و شبیار عظیم النفع ست و بعد تنقیه و اجتناب از اغذیهٔ غلیظه و منجره بقول جالینوس استعمال سعوط نافع ست آنرا پس از کندش یکدرم صبر چهار دانگ مرکی دو دانگ حضض مکی یکنیم دانگ سوده بآب مرزنجوش سرشته بقدر حدس حب بسته هر صبح بحب بشیر دختران و روغن بادام حل کرده و بینی چنان و یا مر و صبر و زعفران و کندش و مویز ج مساوی بآب مرزنجوش حب بسته نیم دانگ بروغن بنفشه سعوط کردن و گذا بقصب الزریره گل سرخ کندش مساوی بوزن مذکور عطوس بعمل اورد و بنفیدست و جالینوس و ثابت بن قره میگویند که در هر ماه یکبار فصد قیفال و اخراج خون اندک و دو مرتبه استعمال بطبیخ افتیمون لازم دارند و تقویت چشم بذرورات مسحقه مجففه مثل قرنفل و سنبل و سلیخه نمایند و در استعمال اکحال رعایت خفت و قوت مرض ملحوظ دارند مثلا در سبل رقیق شیاف دینار جون در چشم کشند و در سبل غلیظ شیاف احمر حاد و اخضر و باسلیقون بعمل ارند و گویند که فصد عرق جبهه و عرقین ناقین یکدفعه سبل غلیظ را نافع ست و تصعید و اکتحال شیاف احمر لین و این شیاف اسود درین باب مجرب مؤلف ست بگیرند قرنفل افیون هر واحد یک درم حضض مکی شب یمانی هر واحد سه درم آب برگ نیم آب برگ املی آب برگ گوبهی هر یک نیم پاو ادویه کوفته بیخته در کاسهٔ روین انداخته باو سته چوب نیم که فلوس در سرش نشانده باشند خوب حل نمایند تا غلیظ شود شیاف نما بسته نگهدارند و یک شیاف بآب سایسیده در چشم کشند و بالای چشم نیز طلا سازند و اگر در کراهی آهنی بسته آهن حل نمایند تا که قابل حب بستن گردد حب بسته بکار برند میشه و ذرور هندی نیز معمول ست و هنگامی که ماکیان بیضه دهد همان ساعت پوست بیضه گرفته در سرکه تند بسیار بجوشانند و بگذارند دران ده روز پس صاف کرده در سایه

خشک نمایند و نرم سایده اکتحال کنند که مجرب ست و اکتحال بزاوهٔ مس که در بول خیسانیده باشند و کذا کحل رمادی باشل او مارقشیشا از مجربات بوعلی سیناست
و اگر بزادهٔ نحاس یکشبانه روز در بول کودک تر کرده بآب پرورده الهرشسته و اصل السوس هر دو برابر در سنگ سماق سحق بلیغ نموده بکار برند حاجت بتنقیه نیفتد
و آنجا که خارش ریخ دهد از انزروت مدبر صمغ عربی هر واحد یکدرم نبات چهار چند و نیمه نبات طباشیر و سماق چهار حصه نبات بگلاب صلایه کرده کحل سازند و شیاف
سماق کشند و از ادویهٔ مرکبه شیاف اصطفطیقان و شیاف اخضر و شیاف منجح که دوای مقناطیس ست و شیاف شب و جلنار و روغن که دران صابون ست
و حب هندی و حب سبز و حب رمد و کحل سبل مجرب فکارالله خان و کحل مجرب حکیم شریف خان و شیاف زنگار و شیاف و سخ الاذن و شیاف دهنلو فرنگ و شیاف یاسمین
و کاجل و کحل الجواهر و اغبر لولوی و بر و دحصرم همه برای سبل مفید ست و استعمال شیاف که از شب و گلنار و عصارهٔ لحیة التیس و نمک اندرانی و عصارهٔ حصرم خشک کرده
در صمغ سماق محلول ساخته باشند مجرب رازی ست و از ادویهٔ مفرده تناول و اکتحال جوز بوا و انیسون و کباش قرنفل و شراب سارون و سعوط
عصارهٔ قثار الحمار بشیر زنان و یا شونیز بروغن بادام تلخ و یارته آب مرزنجوش که عجیب ست و یا تخم حنظل بآب مذکور چند بار و اکتحال حجر جهاد و کذا رافت
و کذا عصارهٔ بقلهٔ حمقا و عصارهٔ قثار الحمار هر دو خشک کرده سوده آمیخته که فعل عجیب دارد و کذا انزروت و شکر طبرزد و زعفران باریک سایده و کذا اثمد و
مرتی بشیر خر هفت بار خشک کرده سایده و کذا اصفور محرق مغسول و خولان کوفته بیخته آمیخته که عجیب الفعل ست و کذا تخم بلیله سوده بعسل و کذا اقلقطار
نافع سبل ست و اختلاط حماض اترج و یا زنگار و یا نمک و یا مشک در ادویهٔ سبل مقوی فعل آنهاست و بعضی مجربین می نویسند که اگر زنگار در
شیر دختران و سرکه و شهد در ظرف مسی خوب بسایند تا که غلیظ شود پس خشک کرده استعمال کنند بسبل و دمعه و ظفره نفع بخشد و بیاض را قلع کند و کذلک
اکتحال زعفران تو بال حدید مساوی نوشادر ربع آن در دفع سبل و بیاض مجرب ست و گویند که اکتحال بانیسون منجملهٔ نافعات سبل مرتبست از جهت تحلیل مادهٔ
آن و نوشادر سوخته و شب یمانی سوخته نیز برای سبل مجرب نوشته و در بیاض استاد مرحوم مرقوم ست که سنگ بصری و هلیله کلان بآب شبینه در چشم کشیدن مفید ست
و دوام بوسیدن مرزنجوش و عنبر نافع ست و در سبل یابس قبل از اکتحال دوا و بعد آن رفتن بحمام و انکباب بر بخار آب گرم لازم شناسند و ترطیب دماغ کوشند
بدستوریکه در صداع سوداوی مذکور شد و اکحال مرطبه بکار برند و در صورت عروض حرارت در سبل باخسته هلیله اکتحال باید نمود و ایضاً در سبل که با حرارت دردی
باشد این شیاف اسود بکار برند سفید اب پنجدرم اقاقیا مغسول سه درم سنبل یکدرم مرتیم درم زعفران چهار دانگ باریک سایده بآب شیاف سازند و عند الحاجت
در چشم کشند و کافور و افیون بپوشند و بعد از تسکین حرارت معاودت نمایند بادویهٔ حاده و شیاف احمرلین و ذرور اصفر صغیر بکار برند و بعد ازان اطریفل مقناطیقان
و ذرور اصفر کبیر پس شیاف اصفر و اخضر و کحل عزیزی و باسلیقون در روشنائی استعمال نمایند و یا آب انار میخوش یکجزو شهد کف گرفته ربع جزو آمیخته در شیشه کرده
بست روز در افتاب بدارند و در ظرف مس کرده استعمال نمایند و آنجا که باسبل مدعار عارض شود هیچ داروی هر دو مثل شیاف ابیض و ذرور ملکایا و ضمادهٔ
بارد استعمال نکنند و بر تنقیهٔ سر و بدن و جذب مادهٔ بامفل و اکتحال شادنج مغسول قناعت ورزند و زرده تخم مرغ بر پشت چشم نهند و ذرور اغبر بکشند و ایضاً
تا که رمد زائل نگردد از ادویهٔ حاد احتراز نمایند و دوائیکه رمد و سبل هر دو را مفید بود مانند شیاف سماق بکار برند و شیاف مذکور در حالت کثرت حکه نیز مجرب ست
و اگر با خارش شدید بود هیچ چیز مثل سماق فقط یا باندکی انزروت و صمغ نیست و بقول محمد زکریا تعاهد فصد دست و پیشانی و اسهال و ترک تناول
تمر و حلوا و اجتناب از شراب و سکر و مداومت حمام بر خلای معده اگر بدن ممتلی نباشد و اکتحال بشیاف اخضر و اسهال در هر ماهی دو مرتبه بطبیخ افتیمون دریں مرض
می باید و سبل که از تدابیر مذکوره زدال نپذیرد و غلیظ و مزمن و محکم باشد و منع بصارت نماید بعد تنقیهٔ بدن بدستکار هوشیار رجوع نمایند که با آهن قطع کند
و بقول بعضی شیاف قلقندیه بنسخهٔ حاوی صغیر و شیاف ساهر و شیافی که دران قلقطار و زنجار هر یک سه درم ست در چند روز سبل غلیظ را رقیق و فانی
میکند و از نقطهٔ آن احدیدی نیاز میسازد و در دین مرض فذا جید الکیموس مثل گوشت ماکیان و حلوان خورند و اگر حرارت باشد اسفاناخ و مزورهٔ ماش بمغز بادام
دهند و در جمیع انواع سبل از استدای طعام و شراب و صباح و کثرت کلام و جماع و طول سجود و جمیع انچه باعث امتلای وجه و عروق و دماغ گردد و روشنی چراغ و غبار
و دخان و سرنگون کردن و طعامهای بخار انگیز که دران سیر و پیاز و گندنا افتد و مولد سودا چون عدس و باقلا و غذاهای غلیظ چون ماهی گوشت گاو و هر پدیدهٔ غلیظ

و لبنیات و حلویات خوردن اجتناب نمایند و از استعمال روغن و اضمده بر سر و گذا از سعوط و نطول قبل از تنقیه بقوانین و استعمال ادویه بصاره در ابتدا حذر کنند و ایضا از محذرات احتراز کنند و باید که بالین صاحب این علت بلند دارند و از خواب بر قفا منع نمایند و قسمی دیگر از سبل ست که بقول نیاذ دقاق آنرا کمنه گویند و آن در کمنه مسطور شد و انطاکی گوید که ابتدا بفصد کنند و لزوم تلیین نمایند بعد ازان غلیظ را لقط کنند و در رقیق و مابقی از مکشوط الکحال حاوه مثل باسلیقون و برود و نقاشین و روشنایا کفایت کند و اگر از حدت الکحال تغیر در دماغ پیدا شود و خوف انصباب ماده باشد تقویت آن نمایند و تلطیف الکحال کنند و برفرور ابیض اقتصار ورزند و از مجربات سریعه دران این کحل مؤلف من بست عصاره خرفه خشک عصاره قشار الحماز خشک هر واحد بگیرند و امیسون قسر نفل زفت هر واحد نیم جزو کوفته بیخته در سرکه که انداز پوست بیضه مالکیان خوب جوشانیده و بدون صاف کردن ده روز گذاشته باشند بعده صاف کرده اگر خواهند تسقیه ادویه بدین کنند و اگر خواهند ترکنند و هر بار که خشک شود باز ترکنند تا پنج بار بعد ازان صاف کرده بردارند و این از اسرار مخزونه است و صاحب این مرض در حمام نباشتا داخل شود و دران اطالت نکند و فصد رگ پیشانی و تقلیل شم و سعوط و حرکت و قرب آفتاب و آتش کند ذکر بعض ادویه هندیه نافع سبل پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله پوست درخت نیم گلوی سبز چرایته تلخ صندل سرخ شاهتره خس برگ مناکل مندی هر یک تولچه جوشانیده صاف نموده یکدام شهد امیخته بنوشند و پانزده روز استعمال نمایند و یا صندل سرخ پتول پتر پوست نیم دارهلد پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله بانسه هر یک دو دام کتکی سه دام مغز فلوس چهار دام چرایته تلخ یکنیم دام زنجبیل گلو سعد هر یک دام همه را کوفته هر روز دو دام درسه پاو آب بجوشانند تا نیم پاو بماند صاف نموده دو دام شهد امیخته بنوشند و تا چهارده روز بعد ازان روغن گاو بر گل نیم برگ سرس زرد و چوب شب یمانی بریان افیون هر یک نیم درم باریک سابیده بوتلی بسته در اب تر کرده ساعت بساعت بر چشم بگردانند و قدری در چشم قطور کنند نیز برای باد سبل مفید بود و چوڑی سبز رنگ یکدام باریک سابیده در اب لیمو کهرل نموده خشک کرده در چشم بکشند که سبل ظفره و بیاض را نافع ست و یا چرک گوش انسان بشهد آمیخته مثیان بسته نگاهدارند و با آب سابیده در چشم کشند و یا مغز تخم بید انجیر یک عدد نبات یکمثقال انزروت مدبرسه مثقال باریک سابیده ذرور نمایند و یا در چشم کشند و در اثنای استعمال این ذرور این حب بخورند افیون تازه بسه اسه هر یک یکمثقال با اسوس کثیرا هر یک سه مثقال کوفته بیخته با آب جیها بقدر بندقه بندند و هر روز یکی یا کم ازان فرو برند و یا سرگین کبوتر یا مکیان را با اب لیموی کاغذی حل کرده در او تند سی نگهدارند و وقت حاجت بچشم کشند و یا صندل سرخ یکتوله پهٹکری بریان مساوی آن کوفته بیخته با آب گهیکوار سابیده حب بندند و بچوب آب سابیده طلا کنند بهبود و قت و اندک در چشم کشند و یا سفر مسند بهل مغز تخم ریٹھه مغز تخم کهرنی مغز تخم هلیله بلیله سیاه مساوی در اب لیمو حل کرده حب بسته در چشم کشند که سلاق و نزول الماء را نیز نافع ست و یا آب برگ ارہر آب برگ سرس هر یک یکدام صاف کرده در ظرف بیقلعی از چوب نیم که دران فلوس نصب کرده باشند بده عدد حب لیموی کاغذی کهرل کرده حب بندند و سابیده در چشم کشند که درد چشم و ناخنه و دمعه را نیز مفید و یاد ارفلفل نمک لاهوری شب یمانی آبگینه تخم سرس هر پنج ادویه مساوی در ظرف کانسی بچوب نیم بسایند تا مثل غبار گردد صبح یکروز در میان یک میل در چشم کشند که بیاض و ناخنه را هم بر

ظفره یعنی ناخنه

و آن زیادتی ست بر ملتحمه که در اکثر از سوق اکبر ابتدا کند و گاهی از سوق اصغر و یا از هر دو و یا از فوق و یا از تحت آغاز نماید پس بانجا از سوق اکبر شروع کند و در اکثر تا بحدیکه رسیده همانجا بایستد و غلیظ شود و باشد که از انجا هم متجاوز گردد و حدقه را بپوشاند و بصارت باطل سازد و ناخنه که ابتدای او مخصوص بسوق نباشد رقیق و سفید بچون غشا بود و مانع بصارت نشود و این نوع بسبل مشابهت تمام دارد و فرق بینهما آنست که سبل از جمیع اطراف آغاز نموده بگرد قرنیه در اید و دران عروق بسیار میباشد و ظفره از یک جانب ابتدا کند از یمین یا یسار یا فوق یا اسفل و ایضا ناخنه گاهی نرم و گاهی زرد و گاهی سفید رقیق میباشد و این سهل العلاج اند و گاهی صلب سرخ غلیظ و گاهی تیره رنگ میباشد و این عسر العلاج اند و بقول انتیس و بولس بعضی ازان بالتحمه ملتزق بود و این بسرعت منکشط گردد و بعضی باوی متحد باشد و این نتایج بسبب تولد ظفره کثرت فضول غلیظه از بیماصله در دماغ ست که در نجا جمع شود و بقول اربیاسوس مادهٔ ظفره سفید رقیق فضلهٔ دمویه و مادهٔ کمد فضلهٔ سوداویه

و مادهٔ زرد رقیق بلغمی و صفراوی یا دموی ست بالجمله چون مادهٔ آن غلیظ یابس ست لهذا اکثر عروض آن بامزجهٔ یابسه و کهول و در خریف و بلدان یابسه شایع علاج
فصد کنند و منضج بلغم دهند یا هر روز اصل السوس با دیان هر یک دو درم جوشانیده گلقند عسلی ده درم اغرغره نمایند و بعد نضج تنقیه از مسهل و حب ایارج نمایند فضدا
نخود اب مع مغز بادام یا مغز قرطم و گوشت ماکیان و تیهو خورند و از مولدات بلغم و گوشت حیوانات کبار و خرما و حلوا و لبنیات و عدس و ماهی و فواکه تر و بقول افگند نا
و پیاز و سیر و غیره ادویهٔ بخره و از طعام غیر وقت آن و عشا پرهیز کند و منع ابخره باطریفل و تلیین طبیعت ملایم نمایند پس اگر نا خته رقیق باشد ادویهٔ حاده مثل شیاف مصر
و اخضر و دینا جون و شیاف علائی و روشنائی و باسلیقون کبیر در چشم کشند و برفق و احتیاط تمام استعمال نمایند که در چشم قرحه نیفتد و اگر ازین ادویه حرارت در چشم
پیدا شود فاصله داده استعمال نمایند و بشیاف اسود که در سبل گذشت تسکین نمایند و ایضا اگر ظفره با حرارت بود اقاقیا مغسول چهار درم روغن بنفشج دو نیم درم
افیون سه ربع درم مرصافی یکدرم و ربع با ب باران شیاف ساخته اکتحال نمایند و اگر حرارت نباشد شیاف اخضر بکشند و باید که اول بحمام روند یا بر بخار آب گرم سر
فرود آرند بعد ازان باکتحال ادویه پردازند تا اثر دوا بیشتر بظهور رسد و اگر ایر سابغایت باریک ساییده و یا کند رساییده بچشم ریزند در ازالهٔ ناخنها از مجربات حکیم علی ست
و اگر کندر بگلاب یا آب صلایه نموده چندروز صبح و شام در چشم کشند نیز ظفره را زائل سازد و شاخ گوزن در اب ساییده بچشم کشیدن از مجربات بعضے احباست و اکتحال
شهد خام مع تلخهٔ بز یا نوشادر مع شکر و یا چرک گوش آدمی بشهد امیخته مفید بود و کذا اکتحال بهتکری و نوشادر مساوی سوده یا شوره دران افزوده نیز عجیب ست
و از نمک لاهوری یا نوشادر میل ساخته مدام در چشم کشیدن نیز فائدهٔ تمام دارد و قلقدیس و مس سوخته و زهرهٔ بز نر مساوی کوفته بیخته شیاف ساخته در چشم کشیدن مجرب
شیخ الرئیس ست و یا قلقند نوشادر هر یک یکدرم صمغ عربی نیم درم کوفته بیخته بشراب کهنه سرشته شیاف ساخته بکار برند که عجیب ست و در نسخهٔ قانون نمک لاهوری
عوض نوشادر ست و یا مس سوخته و قلقند و پوست بیخ کبر و نوشادر و زهرهٔ بز تریاکا و بسل شیاف ساخته استعمال نمایند و اگر زاج سفش جزو قلقدیس چهار جزو و
ساییده بعسل سرشته استعمال کنند ظفرهٔ رقیق را بسرعت قلع کند و کذا سنگ مقناطیس و نگار اشق هر دو احد یکدرم زعفران دو درم شهد مجند ادویه باستعمال آرند
و اگر کندر و زعفران هر یک یکدرم زنجبیل سرخ نیم درم شیاف ساخته با ب کشنیز تازه بکشند همین عمل دارد و سرمه سنگ بصری هر یک یکدرم نبات سفید بهتکری هر یک
بنجدرم نمک لاهوری نیم ماشه باریک ساییده دو وقت در چشم کشیدن نیز مفید ست و اگر نبات چاکسو عشر بهتکری بریان سنگ بصری هر یک یکدرم شورهٔ قلمی هشت درم
با ب لیمو سحق کرده شیاف بسته در چشم کشند یا خشک ساخته اکتحال نمایند ناخنها را مفید بود و یا زرد چوب دارچینی دار بلد هر دو احد یکدرم برگ بید شش درم کوفته بیخته
در بول گوسالهٔ شش ماهه دو پاس کهرل نموده حب سازند و در سایهٔ خشک نموده وقت حاجت بگلاب ساییده در چشم کشند و اکتحال مغز تخم سرس مغز تخم کهرنی گلو بنی سفید
هر یک یکماشه سنگ بصری دو ماشه سرمهٔ سیاه سه ماشه فلفل سیاه چهار عدد بدستور کهرل کرده برای ناخنها و بسل و رطوبت چشم مفید ست و ایضا بقول اهل هند گره زرد چوب
سطبر در میان دو نان گندم نهاده وصل کرده پختن و زرد چوب برآورده با پهتکری ساییده در چشم کشیدن نیز مفید ناخنها ست و کذا بیخ آگ با ب ساییده در چشم کشیدن
و یا آب پیاز سرخ چندروز در چشم کشیده باشند و یا بیخ بسکهیره و سفیده در اب ساییده بچشم کشند و شیاف اسود که شیاف درخ نیز گویند و کحل یاسمین و شیاف که دران
گل کنجد و مغز تخم کهرنی ست و این کحل که بجهت ناخنها بتجربهٔ حکیم ذکاء الله خان رسیده نیز درین باب از مجربات راقم ست نوشادر سه ماشه شورهٔ قلمی یکتولهٔ تخم سرس
فلفل گرد هر و احد دوازده عدد توتیای بهنزد و سرخ باریک ساییده در چشم کشند و دوای پوست بیضهٔ مطبوخ بسرکه که در سبل گذشت درین مرض مجرب محمد کریاست
و بروه صرم و حب مدوحب که سبل را نافع ست و دوائی که ضعف بصر را هم مفید و در ورظفره و در ورکه بحرب نیز سود مند و شیاف پهولی و شیاف احمر حاد و شیاف دوده
فرنگ و شیاف عجیب و کحل مفید سبل و ضعف بصر همه ناخنها را مفید و فیلغریوس گفته که اگر ظفره سرخ قریب العهد و یا سبز باشد باید که تکمید آب نمک نمایند
و استعمال ضماد آرد با قلاوا فسنتین و زوفا و فودنج و پوست تربد بویز سنقی کنند و ظفرهٔ مزمن سیاه را ضماد با نجیر فربیونکوست و انطاکی گوید که علاج ظفره
مثل علاج سبل ست و کذا باقی احکام آن و آب آس که دران صبر حل کرده باشند مجرب ست و کذا دخان کندر و مرو میعه و قطران مساوی و مثل نصف یکی از ان
هر دو احد از شب و زنگار حدیدی و را سخت و سرگین موش و نمک سوخته بسیار مجرب ست و ایضا از ادویهٔ نافع ظفره اکتحال آب آس تازه و یا خاکستر آس و یا
نمک اندرانی و یا اصل السوس و یا عصارهٔ آن و یا زبل خفاش و یا سرطان بحری محرق بعسل یا بنمک و یا اقاقیا و یا سقمونیا و یا گل کرم بری در خرقهٔ بسته سوخته سایید

لعله نقل بالمعنی من موجز الکحال

بعسل اینخته و یا پشک موش سوده بعسل و یا صدای حدید و یا آب انار ترش و یا انار ترش مع پوست و شحم دوانه کوفته آبش افشرده بعسل پخته تا مثل مرهم گردد و یا قلقدیس یکجزو نمک اندرانی یکجزو صمغ عربی نیم جزو با بیکدیگر ان اشق نمیسانیده باشند شیاف ساخته که ظفرهٔ مزمنه را مفید و یا حجر حبشی و یا اشق دو درم زنگار چهار درم مثل غبار سوده صبح و شام و یا نوشادر و یا روغن پنبه دانه بخرف عصفر چینی آمیخته و یا شب یمانی و یا سقمونیا و ذرق خطاف هر دو سه ماشه و یا مرجان سرخ و یا شنگرف و یا اقلیمیا و سقمونیا و زرنیخ سرخ و شکر مساوی بداب محلول صمغ عربی شیاف ساخته و یا سرطان نهری سوخته و مثل او نمک سوخته و یا مس سوخته و یا نطرون و یا دخان کندر و یا دخان مر و یا دخان میعه و یا دخان قطران و یا این هر چهار دخان مساوی آمیخته که مجرب ست و یا جلد بز سوخته و مثل او نمک و یا بلبوس و زردی بیضه و یا تخم بلیله است **و طلای** نوشادر قلقدیس مس سوخته بیخ سوسن سابیده بر ظفره در روز و شب چند بار **و قطور** آبیکه دران کندر سوده ساعتی ترکرده باشند بر ظفره و گذاشیر زنان و کندر نیگرم و گذاز زرنیخ سرخ محلول با آب در روز و شب چند بار و گذا صبر با آب حل کرده بمرات هم مفید ست **و گویند** که شیاف قلقدیس ناخنه غلیظ را نافع بود و بقطع آن از باهن حاجت نیفتد بالجمله فصل علاج ناخنه غلیظ قطع او با آهن ست بعد تنقیه بدن از فصد و مسهل و از استعمال ادویه دران غذای کثیر حاصل نمیشود و پس از قطع زیره و نمک غایبده آب وی در چشم چکانند بعده بهر بشکین بسوزش ذرده بیضه مرغ و روغن گل بر پشت چشم نهند و بعد سه روز با سلیقون و روشنائی دغیره کشند تا بقیه او مستاصل گردد **و نوعی** از ظفرهٔ غریب ست که بطانهٔ او از طرف ملتحمه ظاهرهٔ او از صلبیه می روید قطع او محدث کراز ست علاجش بادویه گویند و بقول شیخ انچه بر او از تاثیر کشط یعنی قطع ست و مجرب آنست که خرف ظرف چینی سبز گرفته بغضارت او دور کنند و باریک بسایند روغن کدو آمیخته با هم بسایند و از میل گرفته ظفره را بخارند مدام هر روز چند بار که از ین رقیق شده زائل گردد و الا شاذ بخ یکتولی صمغ عربی سی سوخته هر دو احد عشر ماشه قلقطار حتوه زنگار هر یک دو ماشه افیون یکنیم ماشه سابیده در اب یا بادیان هر شته شیان سازند و در سایه خشک کرده استعمال نمایند و سوای افیون اجزای شیاف قیصر نیز همین ست

بیاض یعنی سفیدی که بر سیاهی چشم افتد

و آن سه قسم ست یکی رقیق در ظاهر قرنیه و آنرا سحاب و غمام و اثر گویند و بهندی جالہ نامند دوم غلیظ غائر در عمق قرنیه و آنرا بیاض مطلقا و گل چشم خوانند و بهندی پھولی گویند سوم غلیظ تر از ان و با نتو باشد و آنرا بهندی مینٹ نامند و بعضی میان اثر و بیاض چنین فرق میکنند که اثر حادث میشود در قرنیه از رشوح و قروح که در فشر ظاهر از فشور آن طبقه عارض شوند و بیاض پیدا میگردد از بثور و قروح که در عمق و فشور باطنهٔ آن طبقه عارض گردند بالجمله سبب غلظ مادهٔ است بواسطهٔ وقوع خطا در علاج رمد و یا انصباب ماده بباعث شقیقه و صداع شدید و بحبت حدوث قرحه و جدری و لهذا گفته اند که بیاض چشم سه قسم ست یکی آنکه بعد قرحهٔ قرنیه ظاهر شود بسبب طول انطباق پلک و انصباب فضول رویه بسوی آن دوم آنکه عقب رمد ظاهر گردد و اگرچه در انجا قرحه نباشد و این بسبب معالجه بد و تالم طبقات و کثرت انطباق افتد سوم آنکه عقیب شقیقه و صداع مولم ظاهر شود بسبب انطباق چشم و سور حرکت که چشم فضول آن بیرون اندازد و این مرض در صبیان سهل البرء ست و در کهول عسر البرء و بیاض که بعد از قرحهٔ چشم و جدری افتد زوال تمام نمی پذیرد و بهر آنکه اثر موضع اندمال زائل نمیشود علاج بعد ازالهٔ سبب موجب در بیاض رقیق ادویهٔ جالی خفیف مثل توتیا و سرطان بحری موسی سوخته و پنجال گنجشک و شنج محرق و مروارید و خاکستر صدف طایر بحری و آبنوس و فوج و خسته خرما سوخته و پشک موش و مرارهٔ تمساح و زبل آن و اشق و نوشادر و شیر درخت برگبل ارند و چکانیدن عصارهٔ گل شقایق النعمان نیز بیاض رقیق را بالغ النفع ست و گذا عصارهٔ قنطوریون دقیق بعسل در چشم کشیدن و پاشیدن سنگ بصری و چشمخام مدبر نرم سوده در چشم و همچنین چکانیدن آب مذاج محلول در اب هر روز دو سه قطره و گذا لک ذرور زبد البحر و انزروت و نبات سرگین موش مساوی نرم سوده بر بیاض پاشیدن مفید و اکتحال شاخ گوزن بسوزانیدن یا شیرهٔ برگ سرس سابیده و گذا لبخ درخت ارہر کمنه بر سنگ سابیده و همچنین مغز تخم تورئی تلخ بروغن کنجد سابیده و یا بیخ درخت بادنجان با آب سابیده و یا کف دریا با آب سابیده و یا به نبات مساوی سوده هر واحد مفید ست و گویند که نبات خانهٔ زنبور و یا نمک اندرانی سوخته تنها یا مع مروارید و یا شب یمانی و نمک سنگ مساوی و یا نوشادر عوض نمک آمیخته و یا خون بازوی چوزهٔ مرغ و یا مرجان سوخته از روت شکر مساوی و یا پوست بیضهٔ مدبر بعسل و یا سرگین خطاف و پوست بیضهٔ مکلس و شکر و عسل مساوی در چشم کشیدن مجرب ست و نقوع آملہ مغلظ بطبخ مجرب بلاشک ست و گذا اکتحال هنج فرنگی صرف یا با نبات مجرب بمرات ست و نی کمنه

در سقف خانها بافته شود کوفته بیخته در ورساختن در ازاله بیاض عجیب النفع واز مجربات ثابت ست و در استعمال سابقگر بهمای نی کهنه ست باضافه اشکر یا در خرم صمغ داخل کرده و استعمال کبد خطاف با عسل سرشته و یا کبد خطاف خشک نموده ازان شیاف ساخته بیاض را بدان حک نمودن نیز از مجربات ثابت ست و سرگین کبوتر با سرگین خطاف در شهد خام سوده و کذا پوست بیضه مرغ مکلس و نبات هر دو مساوی آزموده صاحب ذخیره است **وبقول شیخ** در ورمامیران بگیرند و تنخواه دو ثلث جزو نیز مفید بود و اقوی ازان اکتحال از زروت شکر طبرزد و بدالبحر زراوند بورهٔ ارمنی ست بیاض را در ابتدا زائل سازد و یا عصارهٔ بادیان و شهد مصفی مساوی باهم آمیخته در ظرف مسی نهاده اکتحال نمایند و ایضاً اکتحال بعرضب تنها یا مع مسحقونیا و مس سوخته یا مع نمک لاهوری بریان شدید النفع ست و قوی تر ازان سرگین خطاف بشهد یا عسل و زبل سام ابرص ست که صبح و شام اکتحال نمایند و انچه معتدل ست شنج محرق مع سرطان بحری و اقلیمیانی هم ست **وصاحب** ذخیره می نویسد که اگر نیم پایهٔ خرگوش و اندکی مشک خالص سوده اکتحال نمایند در ساعت قلع بیاض کند و مارالعسل یا مذکی سندروس بسیار نافع ست و در ورزبدالبحر از زروت شکر سرخ هر واحد یکجزو بورهٔ ارمنی ربع جزو نیز مفید و قوی ست و شورهٔ قلی پنجدرم نبات یکماشه سابیده در چشم کشیدن نافع بیاض و دهند ست و اکتحال شیاف احمر حاد و یا زرورمرکب از سرطان بحری و توتیای هندی و نبات سفید مساوی باریک سوده مفید ست و یا زجاج اخضر و بورهٔ ارمنی و نبات سفید و پوست بیضه که ازان بچه بیرون آمده باشد شسته مساوی باریک سابیده و بحریز بخته زرورساز ند و اگر بورهٔ سرخ در روغن نیتون سابیده صبح و شام اکتحال نمایند بیاض را که دفعةً حادث میشود زائل گرداند و کذا بورهٔ ارمنی یکجزو عسل سه جزو خوب باهم آمیخته در چشم کشیدن مفید و الطبا می گویند که اکتحال بیخ کتانی کلان با آب لیمو سابیده در ازالهٔ بیاض و کدورت بصر مجرب و از اسرار ست و اگر داب بارکتائی و برگ آگ پارچه سفید هفت بار تر کرده در سایهٔ خشک نموده وقت حاجت ازان پارچه قدری با آب تر کرده در چشم کشند دافع پرده چشم ست و افیون بچنگری بریان هر یک یکماشه لونگ یکعدد و شیرهٔ برگ مالی و شیرهٔ برگ سرس هر یک دو تولہ در کتورهٔ پهول از سپیداری حل کرده یک میل ازان در چشم کشیدن برای بیاض که بعد رمد افتد مجرب استاد مغفور ست و اگر شخصی اد کی خایه و تقل آن چیزی انداخته بیاض را بدان کباب براب گرم بزبان ساعتی بلیسد بعده چشم را به بندد و چند روز باین نوع عمل کند در ازالهٔ بیاض دقیق مجرب ست و کذا نبات با نمک سابیده لیسیدن خواه اکتحال آن ساختن نافع و از جملهٔ ادویهٔ مفرده یونانیه اکتحال بسد و یا آبنوس لشکر مساوی و یا بول العسل در ظرف مسی جوشانیده تا غلیظ گردد و یا خاکستر لحم حلان و یا قط و یا حیات شکم خشک کرده سوده و یا زمل حردان و یا کبریت مخلوط بزاج دسکره و یا خشتی محرق سوده و یا مرداب برگ عوسج یا آب شقائق النعمان حل کرده و یا قیشور سوخته و یا بیضه محقق و یا حند قوقا و یا بلور سحق مغسول و یا مشک و یا کاسنی بری یا شیر آن یا گل آن و یا عظام سرطان بحری سوخته و یا مروزاج مساوی سوخته و یا استخوان سرطان سوخته و زاج محرق سوده و یا پنیر پایهٔ خرگوش بعسل سرشته در شیر زنان حل کرده و یا حجر اسپوس و یا صمغ زیتون و یا شکر عشر و یا صمغ اناغالس و یا رته بگلاب یا آب سرد سوده و یا عروق صفر و یا کرک بر سنگ سوده و یا دوغ محرق مغسول و یا عصارهٔ ترب و یا قفر الیهود و یا شیر زنان بمثل او نبات آمیخته سه یا پوست انار سوده با آب گرم آمیخته و بعده بعصارهٔ برگ پنج چهارده روز و یا پوست بیضه شتر مرغ و یا پوست سنگدان چرز خشک کرده و نان سوخته و نمک اضافه کرده و یا خون محل خشک کرده سابیده و زاج محرق و دار فلفل آمیخته و یا دم صلایهٔ نحاس و دستهٔ آن شیر زنان یکقطر هر یک قطر اعسل حل کرده و یا عصارهٔ فراسیون و یا صمغ بن و خرو نوب و بدالبحر و شکر مساوی و یا عصارهٔ نام و یا گل بهار خشک کرده سابیده و یا گل مختوم و یا زمرد محرق مخلوط بعسل و یا مغز خشته بلیله بعسل و یا طبیخ اطراف طرفاء برگ او و یا حب القلقل بعسل آمیخته و یا عصارهٔ لوف و یا گل و یا ناب خنزیر و یا حاج و یا سندروس بر شبنم برگ قصب بر سنگ سوده نافع بیاض ست و منجمله از زهرها زهرهٔ زغه و قنفذ و کبک و کلب الماء و کفتاره خروس در ظرف نقره نهاده و سلخاه و ماعز و سمان مفید و کذا از زهرهٔ کبک و مروارید نا سفته مساوی و اندکی مشک سابیده سود مند ست و در بیاض غلیظ و مزمن ادویهٔ قوی تر مثل روسنج و بورق و نوشادر و نطرون و زنگار یکبار بریزند و کحل یا سمین در بین باب مجرب بلا تخلف و همواره معمول بخواهد ست و شیاف اخضر و شیاف بیاض حکیم اجمل خان و دوای مقناطیس که در ظرفه گذشت و زرورمسک و زرورمسل و زعفران صغیر و کبیر و حب معمول و حب حکیم اجمل خان و حب انجن و زرورهندی و شیاف سنج الاذن و شیاف زهرهٔ زغ و برودا سود و برود و حرمر و برود و حالینوس و شیاف چهلی و کحل بقر الحلی و کحل صابون که از حافظ عنایت الله حکیم شریف خان رسیده و کحل رسلوماخس و اصطفطیقان و طرخا طیقون همه سود مند ست و همچنین اکتحال بقطران مس سوخته از سرد و شیاف ساخته و کذا شیاف قرن ایل و شیاف قاقیا و اگر گل کاسنی

و آهنوس و سنگ کتک و شقایق النعمان مساوی بشبنم که بر برگ قصب بافتد سه شبانه روز سازند و خشک کرده در چشم قصب سایده اکتحال کنند برای بیاض مجرب سفید میشود و اکتحال زراوند مدحرج و شهرنرق و نبات مساوی سوده نیز مجرب نوشته و اکتحال امیران و شیخ و مرو بعرضب مساوی شیاف ساخته میدهای بیاض غائر سفید و کذا فوذنج سرطان بحری هر واحد یکجو زبد البحر بعرضب توتیای هندی هر یک نیم جزو سایده نافع و اگر نبات سفید نیم دانگ فلفل سفید دانه الایچی خرد سه عدد سنگ بصری مغز تخم سرس بهشکری شیشه که در اینه نصب میکنند هر واحد یکدانگ خرمهره زرد هشت عدد باریک سایده در چشم کشند برای بهلی و ناخنه و دهند مجرب رسیده و کذا نبات سفید چهار درم سنگ بصری دو درم شب یمانی یکدرم توتیای سبز نیم مثقال هر واریدنا سفته یکمثقال مشک خالص یکمثقال کوفته بیخته شیاف ساخته وقت حاجت بآب سایند انگبیل بالای سفیدی چشم کشیدن بغایت مجرب ست و قرنفل چهار دانه سه عدد تخم سرس تخم کهرنی هر یک هفت عدد شورهٔ قلمی نمک لاهوری هر یک یکدرم آنبه بلدی دو درم باریک سایده در چشم کشیدن جهت بیاض و سبل مجرب صاحب ذکائی ست و کف دریا اقلیمیائی بهی هر یک دو ماشه سورهٔ اصفهانی یکنیم تولهٔ شادنه منسول مروارید ناسفته هر یک نیم درم سهاگه زنگار نیله تهوتها پوست بیضهٔ مرغ و اگر از شتر مرغ باشد بهتر ست هر یک سه نیم ماشه نوشادر فلفل وا فلفل قرنفل سنبل الطیب هر یک شش سرخ امیران چینی نمک هندی هر یک یکماشه بدستور سرسه ساخته صبح و شام در چشم کشیدن از معمولات حکیم وارث علیخان ست و در نسخهٔ دیگر سرگین سوسمار آبگینه مرجان سرطان بحری مازو شیشای فهبی هر یک چهار دانگ عوض سهاگه داخل ست و اکتحال سهاگه بریان و پهتکری بریان هر واحد یکتوله نوشادر نیم تولهٔ باریک سوده نیز جاله و بهلی و دهند رانافع و اگر مغز تخم سرس مغز تخم کهرنی کوفته بیخته بآب برگ سرس کهرل کرده حب بندند و وقت حاجت بشیر عورت سایده در چشم کشند گل چشم سیل رانافع بود و دوده نیله تهوتها و دار فلفل و سنگ بصری مساوی در اب هفت پهر کهرل کرده حب ساخته در چشم کشیدن نیز مفید ست و کذا از پنبهٔ دانه عنبر بلوره در یکدام روغن دو دانگ کف دریا سوده آمیخته چند روز در چشم کشیدن برای بیاض سطبر مجرب نوشته و در نسخهٔ مسیحی سرطان بحری سوخته نیز داخل ست و اگر نمک معتدل فلفل بریان کنند و نیز عنبر ان و مشک و زهرهٔ تمساح آمیخته سوده بکار برند در ازالهٔ بیاض اگرچه مزمن باشد بلا اذیت چشم مجرب و عجیب ست و سهاگه دوبارهٔ سوخته قدری در اب لیمون کاغذی حل کرده در چشم کشیدن برای گل چشم از مجربات حکیم محمد جعفر ست و ایضا ناخن فیل توتیای سبز زعفران بشیر عورت پسر دار سایده در چشم کشند و بچشم سیل پهتکری نمک لاهوری مساوی سوده هر روز دو سه نوبت در چشم کشیدن برای دفع گل چشم آدم و اسپ و فیل مجرب صاحب تحفه است دو دانگ فلفل سفید هر یک دو درم نوشادر شش دانگ یکدرم زرم سوده بیخته در چشم سیل کشیدن و یکساعت صبر نموده بآب شسته باشد اکتحال نمودن در قطع بیاض منقول از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ست و توتیای هندی اقلیمیائی بهی اثمد جید بلیله نمک اندرانی اجزای مساوی هر یک جدا جدا با آب باران نرم سوده جمع نموده اکتحال کردن در قطع بیاض و ازالهٔ جمیع امراض چشم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی ست و انچه طبری از کحال بصره اخذ کرده پنهان خفتجر مسیحی مغسول منخول ست باضافهٔ بورهٔ ارمنی و زبد البحر و گفته که این از نوادر ست و کذا سنگی که از مثانه برمی آید و توتیا حدید و یا بدل او زعفران الحدید و زبد البحر و بورهٔ اگر با شراب کهنه تسقیه نموده خشک کنند و سحق بلیغ نموده بحریر بیخته استعمال نمایند نیز از نوادر ست و بقول ابن واقد و مالقی و غیره اگر آمله را در اب گرم یکشبانه روز تر کنند بعد دور کرده آمله دیگر در ان آب یکشبانه روز بمیسانند و همچنین سه بار تکرار نموده صاف کرده آن آب در چشم چکانند و یا آب برگ عوسج کوفته افشرده تا هفت روز متواتر تقطیر کنند در ازالهٔ بیاض قدیم و جدید نافع **و انطاکی** گوید که در بیاض قدیم الکحال بالکفایت کنید و غیر آن محتاج بدان به تقیه است هرگاه غلبهٔ خلط محسوس شود و باوثوق صحت دماغ اکحال قویه بکار برند و بضعف آن تلطف مع راحت کاشتهام و انکباب بر بخار آب گرم نمایند و بهترین اکحال در نیجا باسلیقون کبیر و برد و ثنای کبیر و برد نقاشین و جوهری ست و از مجربات در جلای بیاض این بس ست که بزر قطونا با شکر مساوی سایده در چشم کشند و کذلک مغز بهدانه و مغز پنبهٔ دانه با شکر مساوی و کذا پنج سیل صبح و مثل او شام از عتیق سوده کشیدن علاج جید ست و کذا سندروس تری قصب سوده و این کحل از ترکیب من برای ازالهٔ بیاض از چشمهای طلق حیوانات مجرب ست کف دریا نمک لاهوری شب یمانی مرجان بورهٔ ارمنی جدا جدا سوخته هر کدام یکجو و سرگین سوسمار سندروس مروارید ناسفته بیخ نی عتیق پوست بیضهٔ شتر سوخته هر کدام نیم جزو جملرا با آب ترب و آب عوسج و آب قصب سه سه بار تسقیه داده بحریر بیخته بطریق کحل استعمال نمایند بقطران شیاف سازند و هنگام استعمال بتری قصب سوده بکار برند و ایضا از مجربات رطوبتیست که در شهد زنبور بود و هر که آب پیاز سفید بقدر یکه خواهد بیفشرد و همچنین از ترب و اولا عسل ابرانش نرم گداشته کف او بردارد و بعد آب پیاز پس آب ترب پس آب سعتر که هر یک مثل وزن عسل باشد سه سه نوبت تسقیه داده فرو داورده در

ظرف آبگینه نهند کحل مجرب در قطع بیاض بست چون در چشم مجروح گلاب با شیر زنان یا شیر خر کار میرود تنها یا با آب قصب طلوع کنند و این از الاخلت بصر و قرحه سبل و جرب و دمعه نیز کند و این را پوشیده باید داشت که از اسرار ست و کسی که بول کودک و خون خروس و خون هدهد بگیرد و با هم آمیخته بچشاند تا فایده کرده و بدان اکتحال نماید در ازاله بیاض مجرب و از ذخایر ست **وگیلانی** می نویسد که در بیاض مزمن معالجه از تقیه بدن بدانچه ملایم او باشد و تعدیل مزاج بمعدلات و اطریفل صغیر مع سکنجبین نمایند و ادویه قوی الاسخان مثل سوشنائی و شیاف اصفر در چشم کشند و این کحل نافع بیاض ست مروارید را رنب بحری سرمه زعفران مساوی کوفته بیخته بر بیاض بپاشند لاسیما بعد خروج از حمام یا بعد لیسیدن بزبان مرور و زه دار و ایضا سقمونیا دو درم زبد البحر بورق شکر هر واحد یک درم کوفته بیخته بپاشند و اگر کاسنی چوبری سبز یکدرم صغیری یکمثقال مرغ بوست بیضه سرخ را بیضه سفید میران چینی هر واحد یکمثقال زرچوب دو مثقال اول کاسنی را تا سه روز در کهل با آب بسایند و بعده مروارید را ساخته تا دو روز با آب برگ سرس کهل کنند من بعد ادویه دیگر داخل کرده یکروز خشک کهل نمایند و هر روز دو دفعه در چشم کشند و وقت شب برگ سرس جوشانیده به بندند بیاض و گل چشم اگر جوانه چسپک باشد بفضل آبی برطرف شود و صابون گجراتی کهنه چهار درم نمک لاهوری یکدرم پارچه سوخته قدری در روغن سرشف دو پهر حل نموده اندکی در چشم کشند جهت گل چشم و سبل معمول محمد سعید خان ست و گویند که اگر زبد البحر بوره ارمنی سرگین سوسمار نبات سفید سقمونیا مساوی باریک سابیده یک طل آبکه مامیران و زج هر یکدرم در اوج شانیده تا بربع رسیده باشد سرشته در سایه خشک نموده مکرر بسایند و همچنین در اب مذکور چهار مرتبه سرشته خشک نمایند و از بافته بیرون کرده استعمال نمایند بیاض ادری روز زائل کند هر چند که صاحب علت مایوس باشد و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب نوشته که این دوا شریف و اعجل النفع ست و اگر بیاض را کودی باشد مامیران و اشق و مر صاف و سرگین سوسمار اجزای مساوی نرم سوده استعمال نمایند **هدایت** آنجا که از ادویه کلیه فائده نشود و یا از استعمال ادویه حاده بسبب حرارت خوف انجذاب ماده بسوی چشم باشد اول تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج و شبیار نمایند و بعد ازان ادویه مذکوره بعمل آرند و اگر با بیاض سرخی چشم و درد باشد اول فصد و مسهل تنقیه نمایند بعد رفع سرخی و درد اول دوای ضعیف و بعده ادویه قوی استعمال کنند تا مقصود بلا خوف مضرت حاصل شود و تقلیل غذا کنند و قبل استعمال دوای حاد بتعدیل مزاج چشم پردازند تا در چشم حرارت پیدا نشود و وقت حاجت ضرورت داعی بترک علاج نگردد و اگر احیانا در چشم از استعمال ادویه مذکوره سرخی یا درد حادث شود چند روز معالجه ترک نمایند و بعد زوال سرخی و تسکین درد اعاده علاج کنند **وایضا** بیاض که بعد قرحه افتد در علاج او تا صحت تام قرحه توقف ضرور ست و بعد از انکه زمانه صحت قرحه بعید گردد خرم صغیر وغیره استعمال کنند و بعد ازان خرم کبیر و دیگر ادویه قوی بعمل آرند که باعث قلع بیاض حادث عقب قرحه و اثر آن گردد و لیکن توقع ازاله اثر قرحه تمامه نباید داشت و همچنین توقع ازاله اثر جدری و اما سائر بیاض که بدون قرحه حادث گردد بالکلیه زائل میگردد و کذا هر بیاض که سبب فاعل او موجود باشد درین وقت علاج بیاض سود مند نمیشود مثلا صداع و شقیقه مادامیکه متمکن باشد و ازاله بیاضی که بسبب آن پیدا شود توقع نباید داشت بلکه اول بقطع سبب زوال و استیصال او و استعمال قوانین از استفراغ و پرهیز پردازند و بعد زوال سبب علاج بیاض کنند و بدانکه لازم ست که وقت استعمال دوا اول بحام روند و بر اب گرم چشم بگشایند و یا بر بخار اب گرم انکباب کنند و چشم بران گشاده دارند بدون حمام تا روی سرخ شود و عرق ایدا نگاه دوا در چشم استعمال نمایند تا نفع بیشتر نماید و اگر سرگین خطاف کفتر کبیر و خون آن در ظرفی کنند و بران یک کف کبیر تخم حلبه از بابونه و اکلیل الملک هر یک یک کف در برگ سداب تازه یک کف کبیر انداخته اب داخل کنند و سر ظرف را بسته بر اتش گذارند تا بجوش اید فرود اورده بخار آن بچشم رسانند و بعد ازان بخرم مغسل یا دیگر ادویه اکتحال نمایند در قلع بیاض نفع بلیغ بخشد و اگر غضاریحی محرق مغسول در ادویه بیاض اضافه کنند و یا کبابه سوده یا اب منقوع آن صاف نموده در اکحال بیاض آمیزند و یا مروارید داخل کنند فعل انها قوی گردد و کذلک شیافات مذکوره در اب وج یا اب محلول نمک اندرانی گداخته در حمام استعمال کردن منقوی اثر اوست و باید که اگر دوا ذره باشد بعد استعمال او چشم را غیر محکم به بندند و اگر کحل باشد بستن چشم نشاید و انجا که در بیاض هیچ علاج سود ندهد و یا اثر قرحه باقی ماند ادویه مصبغه که در قانون و ذخیره و غیره مذکور ست برای تغییر رنگ او مشابه لون حدقه و رفع قبح منظر بکار برند **وگاهی** از کثرت بکار در حدقه صبیان بیاض افتد و علاجش بتضمید آب عنب الثعلب بر جبهه و اجتناب و استعمال ادویه خفیفه مذکوره نمایند و از کندر و انیروت و صبر و مر و دم الاخوین و سرمه و اقلیمیای فضه ساوی کوفته بیخته در اب خالص شیاف ساخته استعمال کنند

ذکر ادویه مرکبه که نافع بیاض وسبل وظفره وغیره است **پرود حرم** کبیاض وسبل وناخنه دوچرود وسعه وجرب وسلاق را نافع سنگ بصری مغسول دو درم پوست بلیله زرد وتخم بیل زرد وچوب سپرک هر یک پنج درم وافلفل ماهیران هر یک سه درم نمک هندی یکدرم کوفته بیخته بست روز در آب غوره پرورند ودر سایه خشک کنند ودیگر بار سائیده استعمال کنند **پرود سعود** که دوسعه را بازدارد وبیاض بهر دو سرمه توتیای مغسول هر یک دو از درم مروارید ناسفته دو درم سلخ هندی یکدرم زعفران نیم درم مارقیشیا هشت درم مشک کافور هر یک انگی صلایه کرده استعمال نمایند **حب انجن** برای دفع سهولو وجاله وآب دان وخارش وسرخی چشم سنگ بصری پهپکری بریان هر یک یکدرم بلیله سیاه مغز تخم نیم تخم تر ملی هر یک سه ماشه نیشته سه ماشه بریان مغز تخم بلیله رسوت کف دریا سمندر پهل زهر مهره زنگ زعفران هر یک دو ماشه نبات شش ماشه بساده دویه را سائیده در گلاب یکشبانه روز حل کنند وحب بسته نگاهدارند بوقت حاجت در سائیده اندر چشم کشند **حب** برای گل چشم از بیاض حکیم اجمل خان **هایده سیاه** پلاس پاپره هفت نمک لاهوری صندل سرخ مساوی بآب بابریک سائیده حب ساخته در چشم کشند **خرم کبیر** مجرب در قلع بیاض قوی پوست بیضه بندگرهی کهنه خاکستر صدف مروارید شنج کف دریا سرگین سوسمار هیج اقلیمیای فضه اقلیمیای ذهبی شادنج بسد خاکستر پاژوی کرگس هر یک یکدو جرالمس ربع جزو شیر زن یعنی پیل افگنه شب بنیم جزو کوفته بحریخته بسیل در چشم کشند یا زور ساخته رفاده بر چشم بندند **خرم صغیر و خرم معسل** پوست بیضه بدبر باریک بسایند خواه تنها خواه باشکر آمیخته استعمال نمایند واگر پوست مذکور را با عسل آمیخته در چشم کشند خرم معسل نامند طریق تدبیر پوست بیضه آنست که آنرا در آب شیرین تر نمایند ودر آفتاب نهند وازغبار پوشیده دارند وچون آب متقص شود تبدیل سازند وباهستگی بهم شویند وپوست باریک کاز اندرون آن جدا گردد دور کنند وآب دیگر ریخته ودرین ظرف بسته تا غبار نرسد بدستور اول بدارند تا آب گنده شود پس بشویند وبتدریج همین قسم تکرار عمل نمایند تا آنگه آب گنده شدن باز ماند وپوست باریک از مغز جدا گردد پس بکار برند واگر پوست بیضه که ازان بچه برآمده باشد بگیرند قوی الاثر خواهد بود **دوائیکه** بیاض وسبل وناخنه را ببرد وازفلفل نمک لاهوری شب بمانی آبگینه تخم سرس هر پنج ادویه مساوی گرفته در ظرف کانسی بچوب نیب بسایند تا بچون عجین شود وهر صبح یکوزه درمیان یک میل در چشم کشند **زرور مادی** جرب وسبل ودوسعه را نافع باشد مامیران چینی یکدرم توتیای کرمانی پرورده شنج سوخته پرورده توتیای مس مغسول سرطان صفدانی پرورده هر یک دو درم کوفته بیخته استعمال نمایند **زرور هندی** که برای دفع سبل وبیاض مکرر بعمل آمده مغز خسته کهرنی یکعدد تخم سرس یکعدد نمک لاهوری یکماشه آبنه بادی مقشر دو ماشه قرنفل دو عدد شوره قلی یک ماشه بادیک سائیده صبح زود نمایند واگر بعد فصد سرمه استعمال کنند بهتر باشد **شیاف اسود** که برای قطع ناخنه ودفع بیاض معمول ست سرمه زنگار شادنج هر یک یکنیم درم قلمیا دو درم اشق سکبینج دارفلفل هر واحد نیم درم اشق وسکبینج را در شراب کهنه حل کنند وباقی ادویه کوفته بیخته بآن بسرشند شیاف ساخته در چشم کشند **نوع دیگر** کیم باکتمال چشم دم بطلای حوالی آن بکار آید چون اکتحال نمایند ظفره وبیاض وبقیه مادی رد کهنه قطع خاید چون طلا نمایند سیلان دمعه وانصباب مواد را نافع آید **وجرب** شب جانی یکدرم عالمگیری که چهار ده ماشه بشود سوت نیم درم فیون ده ماشه سقمونیا کاشغری توتیای سبز پوست حاقرقرحا هر یک پنج ماشه باب صلایه کرده شیاف سازند وقت حاجت سائیده بکار برند **شیاف** که برای ظفره وبیاض موضعف بصر مجرب ست گل کنجد غنچه بیموهین مغز تخم کهرنی تخم سرس کونپل نرم لجاین کونپل نیم فلفل گرد هر واحد صد عدد شوره قلی نشاسته سرمه گل دیگدان کهنه هر یک یکتولرا فلفل بیخدد کوفته اول در شیر بز هفت روز کهرل نمایند روز دوم در آب لیمون روز سوم در گلاب پس شیاف بسته نگهدارند وسائیده در چشم کشند **شیاف احمر حادّ** که بیاض وسبل وظفره وسلاق را نافع شادنج عدسی مغسول شش درم سرسوخته زاج سوخته هر یک دو درم فیون صبر سقوطری هر یک نیم درم زنگار دو نیم درم زعفران هر یک یکنیم دانگ کوفته بحریخته شیاف سازند

شیاف زنگار معمول دسبل و بیاض زنگار کف دریا شب یمانی بریان کتیرا مساوی یکپاس آب لیمو بحق نمایند و شیاف ساخته در چشم کشند **شیاف پهولی** جهت پهولی و جالد و ناخنه مجرب نیک لاهوری یکدرم قرنفل کلاه دارمرچ سیاه هر یک پنجدانه فیون یکسرخ خرمه سوخته یکعدد پرچه چینی سفید یکماشه کافور یهم سینی چهار سرخ گهونگچی سفید پنج عدد داول گهونگچی را پوست دور کرده سوخته مثل انگشت نمایند و همراه ویرا در ظرف آهنی و دستهٔ چوب نیم گردان فلوس نشادر باشند باب لیمو گهرل کنند پیش شیاف ساخته نگهدارند و آب لیمو یا آب ساده سوده اندرون چشم بکشند و بالای آن طلا نمایند **شیاف اخضر** که جرب و سبل و بهمه و گل چشم را مجرب حکیم شریف خان است زنگار یکدرم اقلیمیای فضه اشق صمغ عربی سفیده از زیر نهر یکدودرم آب سداب بشرند و شیاف سازند **شیاف عجیب** برای جرب و بیاض و ظفره و سبل نافع گوشاد نیم مثقال بورق کف دریا هر یک یکدرم اشق یکمثقال زرنیخ سرخ دودرم زنگار سه درم قلقطار شش درم اشق را با سداب حل کرده و دیگر ادویه مثل غبار سوده آمیخته شیاف سازند و در سایه خشک کنند **شیاف** که بیاض غلیظ ببرد و باصره را بیاری برد از بیاض حکیم واصل خان سکهنج اشق زرد چوبه یک یکدرم کف دریا نمک لاهوری هر یک دو جزو زنگار ربع جزو همه را خوب صلایه نموده با آب بادیان خمیر کرده شیاف مثل جو سازند و در سایه خشک نموده وقت حاجت با آب سائیده بمیل در چشم کشند **کحل یاقوتی** که برای گل چشم بارها آزموده و بهزار ها نافع نموده گل کنج چهار صد عدد گل چنبیلی چهار صد عدد فلفل گرد چهار صد عدد شیاف را نیک در یک دو دام پخته خوب باریک کهرل نموده در چشم کشند **کحل بقراطی** جهت رفع بیاض بعید المدت و دراندک زمان قطع میکند شیشه سبز محرق مغسول دو درم بورهٔ ارمنی کف دریا هر یک یکدرم کحل سازند **کحل فلفل** نافع بیاض و سبل و ظفره و رمد کهنه و کدورت چشم و شبکوری فلفل گرد یکماشه زرنیخ سرخ گاو یازبر کرده خشک نموده آنچه بلدی هموزن آن آب لیمو تر کرده خشک ساخته سنگ بصری گرم نموده با آب لیمو چهار بار سرد کرده معرتجم کهرنی غنچه یا سمین هر یک نیم درم با یک سائیده بکار برند **کحل صابون** که از حافظ عنایت الله بحکیم شریف خان رسیده و جهت بیاض و نزول آب تجربه کرده اند صابون پنجدام نیله تهوتهه رال هر یک سه نیم ماشه صابون را از کار دبا یک ریزه ریزه کرده در ظرف آهنی بر آتش نهند تا مثل آب شود بعد ازان نیله تهوتهه رال انداخته از دستهٔ آهنی حل کنند و زیر آن آتش تیز نمایند تا که رنگ دو سیاه شود بعد ازان فرو آورده نگاه دارند وقت حاجت مثل دانه خشخاش مایل گرفته در صدف قدری آب انداخته دوا را خوب حل کنند و در چشم کشند بعد سه روز نباید استعمال نمایند **کحل مجرب** حکیم ذکاء الله خان بجهت سبل و بیاض شادنج مغسول ده درم پوست بلیله زرد زنجبیل هر یک پنج درم فلفل سفید دو درم نوشادر یکدرم تبار ساخته در چشم کشند **کحل مجرب** حکیم شریف خان برای سبل و ناخنه و بیاض مسی سوخته شادنج مغسول هر یک پنج ماشه اقلیمیای فضه دو ماشه زنگار صبر بورهٔ ارمنی هر یک یکماشه فلفل گرد دو ماشه فلفل دعفران هر یک نیم ماشه کوفته بیخته سرمه سا نموده در چشم کشند **کحل مجرب** برای سبل و بیاض و غیره توتیای قلم پاوسیر امیران انتریت سفیده توتیای بارعی هر یک یکدرم قرنفل ده عدد فلفل سیاه هشت عدد مشک خالص یک ماشه زرد چوبه یک ماشه زعفران نیم تولہ با برابر زرد چوبه بستور مقرری تیار سازند **کحل** برای اکثر بیماری های چشم چون بیاض و ظفره و سبل و حرت و ضعف بصر و بهمه و جرب و غیره ست پوست بلیله زرد پوست بلیله آمله هر دو احد نیم رطل در دو سه رطل آب شیرین یکشبانه روز تر کنند و آب صاف گرفته جهت بقدر نیم پاو یک صد و بست بار گداخته در اب مذکور سرد نمایند که بقدر دو دام باندازان جهت مسمار سازند و دو چوب نیم نصب نمایند و شورهٔ قلمی سفید گرفته ازان مسمار و چوب بار یک بسایند تا آنکه رنگ شوره سیاه گردد در چشم اکتحال نموده باشند **کاجل** جهت سبل و بیاض و تقویت بصر و دیگر امراض چشم بسیار نافع ست امیران یک ماشه قرنفل یک ماشه مرچ سیاه یک ماشه زرنیخ سرخ شانزده و در سایه خشک نمایند سنگ بصری سه ماشه سفید دو دهی زرد چوب هر یک یک ماشه مغز تخم کهرنی کونپل انار کونپل بکاین هر یک همه را با یک سائیده در روغن ماوه گاو نیم پاو سه روز خمیر نمایند بعد ازان بر پارچه سرخ مالیده فتیله ساخته چراغ روشن نموده کاجل در ظرف چینی خام بگیرند و بعد یک روز در چشم کشند نقاهت ✦✦✦

بیاض سطلاق کاجل

نفاخات

گاهی نفاخات مائیه در بعض قشور قرنیه حادث میشود و مائیت در وقشر از قشور اربعهٔ قرنیه محتقن میگردد ولامحاله مختلف میباشد بحسب موضع وغور ورداءت وغائرتر از ان بردی تر ست وگاهی مختلف میباشد بحسب زیادتی ونقصان او در مقدار وعدد که بزرگ کثیر العدد یا کوچک وقلیل العدد بوده گاهی لون قرنیه را نمیسه که مائیت آن صرف بسیط نیست بلکه ممزوج بخلط ست وبحسب امتزاج آن خلط ستلون بلون آن باشد ویا اختلاف رنگ آن بحسب اختلاف موضع حدوث آن تحت قشر اولی یا ثانی یا ثالث باشد وگاهی در قوام که رقیق سریع التحلیل سریع النفوذ وقلیل الفتوا زانبساط آن باشد ویا غلیظ بطیء التحلیل والنفوذ وکثیر الفتوا زانبساط آن وگاهی در عدد وبت وحدت واکالیت او مختلف میباشد وانچه در قشر اولی بود سیاه می نماید وسهل العلاج ست وانچه غائر بود ابیض محسوس میگردد وصعب ست وکثیر المائیه حادردی باشد چه تمدید وتاکیل هردو مؤلم بود وهرچند غائرتر باشد تمدید وانتشار وتاکل ورداءت او بیشتر بود وانچه محاذی ثقبه باشد بصارت مضرت رساند بلکه باعث کوری ست خصوصا هرگاه تاکل وقرحه وماده او در اکثر اوقات یا حریفا کال میباشد بسبب اختلاط مائیت بامرهٔ صفرا واین علت عسر التحلیل والعلاج ست علاج در ابتدا فصد قیفال واستفراغ بحسب غلظ غالب وتعدیل مزاج وتلطیف غذا وبعد ازان قطور شیاف ابیض غیر افیونی باندکی از شیاف محلله در چشم وچون بسیاری ازان تحلیل یافت ذرور نمایند اولا شیاف ابیض تا زائل گردد واگر تحلیل نیابد باستعمال نمایند شیافی که تحلیل آن زیاده باشد مانند مرکی محلول باشراب وسکبنج وچون متقیح گردد بعلاج قروح معالجه نمایند وشیخ میفرماید ماد امیکه صغیر باشد باد ویهٔ مجففه علاج کنند ودوای طین شاموس که از گل شاهی بریان سه وقیه وتوتیا یک وقیه واقلیمیای مغسول وسرمه مغسول هر واحد دو وقیه توبال مغسول چهار وقیه ودر بعضی نسخ یک وقیه افیون سه وقیه صمغ چهار وقیه آب باران سوده شیاف ساخته باشند آب حلبه استعمال نمایند وهرگاه کلان گردد با آهن علاج کنند

خشونت قرنیه یعنی درشتی که در سیاهی چشم عارض شود

واین را سه سبب ست یبوست قرنیه وانصباب خلط حاد یا شور بر قرنیه وتغیر مزاج این طبقه باستعمال ادویهٔ حاده واکاله وعلامتش آنست که هنگام پوشیدن وکشادن چشم چنان معلوم شود که پلک بالا بر چیزی درشت میگذرد وبسبب ایذای حرکت پلک اشک بیرون آید ودر شتی وناهمواری طبقهٔ مذکور بعیانه کنندهٔ آن نیز نماید وتقدم تدابیر موجدهٔ اسباب مذکوره نیز بران گواهی دهد علاج اول مرطبات استعمال کنند باغذیهٔ مرطبه مثل مزورات معمول باشیای چرب ولحوم خفیف مثل شوربا جات پاچه بز وگوسفند وبیدمرغ وفالوده متحذاز شیر بز جوان اگر با آن تب نباشد واشربهٔ مرطب دماغ مثل خمیرهٔ بنفشه وشربت نیلوفر وتغریق سر بر وغنهای مرطب ریختن آنها مع شیر بر سر واستحمام وقطورات بادامان مرطبه مثل شیر دختران ولعاب اسپغول وحرآن که در علاج امراض یابس دماغ مفصل مسطور شده وایضا بهر تبدیل مزاج سر مطبات مثل آب کشنیز سبز وآب کوه وآب برگ سداگلاب وبستان افروز همه ویا یکی از ینها بلعاب اسپغول در چشم چکانند وچون تنها بشیر بز سوده بر پشت چشم ضماد سازند شیر خر ان هر روز بدفعات متوالیه در چشم دوشند وبعد حصول ملاست وسکون لذع اگر سببش خلط مالیخولیا باشد مسهل صفرا دهند ودر طبیخ بنفشه وگل سرخ ونیلوفر مکوه هریک سه ماشه سپستان شصت عدد عناب بست عدد مغز فلوس وتخم بین هر یک نیم تولچه گلقند چهار تولچه حل کرده در روغن بادام هفت ماشه داخل کرده دادن نیز سود مند ست وبهتر آنست که در ماء الجبن نوشانند وقطعه سهرب بر کف دست یا بر لی بمالند وسیاهی او باندکی روغن بنفشه در چشم کشند. ولعاب بهدانه همراه کثیرا قتدری روغن بنفشه در چشم کشیدن نیز سود مند ست وکذا خون بال کبوتر بچه چکانیدن مفید

نتو القرنیه یعنی بلند شدن سیاهی چشم از سفیدی آن چنانکه بلندی او ظاهر شود

وسببش در امدن خلط یحی ست در زیر این طبقه یا ورمی که حادث میگردد ودران علاج اول تنقیه بمسهل بلغم وحب یارج نمایند وبعد تنقیه رفادهٔ خرقهٔ کتان با عنب الثعلب وگلاب تر کرده بر چشم نهاده بر بندند وادویه محلله چون ذرور صفر وشیاف احمر در چشم کشند وبآبهای گرم روی بشویند وبر بخار او انکباب نمایند وتلطیف غذا کنند وبراغذیهٔ نامشفهٔ خفیفه مثل گوشت تیهو وتدرو وقبج ودراج وگنجشک اقتصار ورزند واز اکثار غذا واستلا منع نمایند واگر حرارت در مزاج مریض باشد تبرید آن نمایند واگر مزاج علیل بارد یابر اعتدال باشد بروغن بنفشه مع اندکی آب جوبه مطبوخ سعوط کنند که بسرعت زائل کند وچیزهای قابض چون شاذنج وغیره در چشم کشیدن

سودمند ست وکذلک دارفلفل وثلث درم پوست هلیلهٔ زرد نیم درم اقلیمیای فضی زبدالبحر هریک یکدرم شادنج مغسول سرمهٔ اصفهانی هریک یکنیم درم بارکیک سیدهٔ بحریزه بخته یک طسوج قرنفل مسحوق دران داخل کرده مجموع را سحق بلیغ نموده بخته الکحال نمایند واگر طبیعت مقتضی وحاجت قوی باشد فصد قیفال نمایند وبولس گفته که بعد فصد وتلیین طبیعت سداب خشک اقلیمیای فضی صمغ عربی سپاوی کوفته بخته در چشم فرو نمایند وبر خاد محکم ببندند تا آنکه تورم آل گردد

بثور عین

بثره که برقرنیه افتد سفید باشد واگر بر ملتحمه حادث گردد سرخ بود واکثر حدوث بثره از صفرا یا از خون صفراوی بود علامتش درد وسوزش وسرخی سفیدی چشم وکثرت اشک بود پس اگر ماده اندک وشیرین باشد وجع کمتر بود واگر ماده بسیار ورقیق وحاد حریف ویا بورقی باشد ضربان ودرد بشدت بود وخطر اکثر وامین الدوله گفته که بثره در قرنیه از هر ماده عارض میگردد وشناخته میشود مادهٔ آن از رنگ ووجع واعراض مخصوصهٔ آن بحسب زیادتی وکمی وکثرت وقلت ورداءت وموضع حصول آن وبثره که زیر قشر ظاهری از قشور اربعهٔ قرنیه باشد صافی وسیاه می نماید وبادراندک بود واین سالم ترست اگر محاذی ثقبه نباشد وانچه در قشر ثالث افتد سفید وشدید الوجع ورد بی میباشد وآنکه در قشر ثانی بود اغبر ودر سفیدی وسیاهی ووجع ورداءت متوسط باشد بالجمله بثره که مقابل ثقبه باشد در هر قشری که بود ردی ست بعد اندمال منع بصارت میکند بخلاف آنکه محاذی ثقبه نباشد که اثری مانع بصارت نمیشود وگویند که فرق میان ابتدای بثره وابتدای قرحه آنست که بثره بهیئتی برمی آید که گویا نقطه سرخ ست ورنگ قرحه در ابتدا سفید میباشد واین مرض مطلقا مخوف ست خصوص که باوجع شدید باشد علاج بزودی فصد قیفال کنند والاحجامت باشرط نمایند ومسهل صفرا دهند واز غذا برمنورات باردهٔ مستخذه از ماش وکدو واسفاناخ وخرفه وخیار وکدو اقتصار ورزند وتلطیف مزاج وتسکین وجع باشامیدن آشربه مثل شیرهٔ تخم کاهو وشیرهٔ تخم خرفه باشربت بنفشه یا شربت عناب یا شربت نیلوفر نمایند وبعد فصد شیاف ابیض در شیر دختران حل نموده وبپارهٔ پنبه کهنه آلوده برچشم گذارند یا لعاب بزرقطونا وگلاب وآب برگ کشنیز خوب ممزوج نموده در چشم چکانند ویا خرقه بآن تر نموده برچشم گذارند تا آنکه وجع تسکین یابد واگر وجع شدید باشد قدری رسوت باشمهٔ افیونی وزعفران محلول بآب کاهو تازه برچشم طلا کردن باکی نیست وبعده شیر دختران در چشم دوشند وبعد ازان مدام لعاب بزرقطونا ولعاب بهدانه در چشم چکانند وقطور معمول از مجوز مقشر وبهدانه وانزروت که در قروح بیاید لازم گیرند وهرگاه در وساکن شود وبثور منضج شروع کند زور یا گلکا یا بشیر خر ویا شیاف ابیض بشیر دختران حل کرده استعمال نمایند وهرگاه بثره منفجر گردد وریم خارج شود بعلاج قروح پردازند وبعضی گویند که بعد فصد واسهال واستعمال شیاف ابیض باسفیدی بیضهٔ مرغ یا شیر دختران شیاف وردی بکار برند وگاهی ادویهٔ مخدره وقت شدت الم استعمال می نمایند واگر منتشف نگردد زور شادنج بران پاشند وچون نضج مده وانفجار بثره بطول انجامد شیاف اصفر بشیر دختران حل کرده در چشم چکانند وبقول شیخ در بثره بعد فصد خون بال کبوتر بچه یا شفنین بچکانند وسفیدی بیضه بسرکه ورو غن گل حل کرده بصوف آلوده برچشم نهند وشیر که دران تخم مورتر کرده باشند وشیاف ابارد در چشم چکانند بالجمله تدبیر این مرض از باب مدوقروح از تقلیل غذا وجذب مادهٔ باسفل بفصد ومسهل اخذ کنند ودر ابتدا رواد حات بکار برند ودر انتها شیاف ابیض کندری ودر انحطاط شیاف احمر لین بچشم کشند واگر مورسرج عارض گردد علاج آن نمایند وهبة الله وامین الدوله گویند که علاج بثور در ابتدا مثل علاج قروح از فصد واسهال وتعدیل مزاج وتقویت چشم بادویهٔ میرده مانع فضول ومخدر مسکن وجع نمایند واگر در اندک باشد در ابتدا شیاف ابیض وذر ورملکا یا استعمال کنند ودر انتها ملکا یا تنها بهتر ست ویا شیاف ابیض کندری ودر انحطاط شیاف احمر لین واگر مدت دراز گردد وتحلیل نیابد روشنایا استعمال نمایند وحکیم علی در شرح قانون می نویسد که از معالجات این بعد تقیهٔ بدن وسرسنج اخره از تصاعد ست واصلاح کیفیت ماده وتلطیف غذا واصلاح اوحتی که در روی تبخیر وحدت نماند واغذیهٔ تقدم درین باب بهتر ست وترک لحوم اولی بعد ازان ادویهٔ مخرج مادهٔ استعمال کنند باید که در ابتدا ادویهٔ مسخنه استعمال ننمایند بلکه بمجففات اقتصار کنند وبسد دهم بنابشند ولهذا شیاف ابیض ومانند آن جائز نیست خاصةً افیونی وبهترین مجففات درین وقت توتیا وسرمهٔ مغسول وگل شاموس ومانند آنست وگاهی توبال مغسول اضافه میکنند وادویه باب حلبه یا شیر زنان یا شیر خر استعمال نمایند وگاهی وقت شدت درد ودر ابتدا بر شیر تنها اقتصار کنند وهرگاه این بثور مزمن شود از استعمال محللات مثل شیاف احمر لین پس حاد وروشنایا بلکه سکبینج چاره نباشد وهرگاه قرحه شود علاج قرح نمایند

مکون المده

گاهی ریم زیر قرنیه در عمق او و یا در قرب او محتبس شود پس موضع قرنیه مشابه بشکل ظفر نماید و اگر با تاکل باشد آنرا قلقطاریا نامند و سبب شوق وقوع قرحه یابد و اگر در قرنیه که منفجر نشود و ریم بند بماند یا حدوث رمد شدید یا صداع قوی که فضله آن بسوی این موضع انصباب نماید و تحلیل پریم گردد و گاهی این مده موضع قلیل از قرنیه در گیرد و گاهی موضع کثیر از ان اخذ کند بحدی که ربع سیاهی چشم مشتمل گردد و این ردی ترست **علاج** بعد تنقیهٔ بدن و دماغ بهر نضج و تحلیل باستعمال تکمید باب حلبه و اکلیل الملک و بابونه ساعت بساعت و استحمام و انکباب بر دارند و اعاب حلبه و تخم کتان فقط یا ذرور صفر دران یا در شیر دختر حل کرده در چشم چکانند و یا کندر یکجو زعفران نیم جو و باریک ساییده باب حلبه حل کرده چکانند و چکانیدن شیاف احمرلین باب حلبه محلل ست و بعده بجهت تنشف و تحلیل مده مارقشیشای فضه یا اقیمیای فضه باریک ساییده در چشم ذر کنند و شیاف وردی بنسخهٔ مطبری استعمال نمایند و هرگاه تحلیل نشود و در انفجار در نگ گردد سکبینج و اشق محلول در اب حلبه استعمال نمایند و اگر مده از بثره و قرحه نباشد اکتحال و ذرور مرقشیشای فضه بعمل اید و اگر تحلیل نگردد و نضج هم نیابد و مانع بصر شود ناچار در بصورت بدستکاری متوجه شوند و بعد ازان بعلاج قروح چشم رجوع نمایند **و بقول** فولس مثل شراب عسل در آب حلبه و شیاف کندر و زعفران علاج کنند و یا باکلیل الملک و لعاب بزرکتان و ترب مطبوخ نضج دهند اگر رمد مانع نباشد و نقای او مثل شیاف مروشا هتره کنند و اگر هنوز ترصد نشده باشد شیاف از قلقد یس و زعفران هر واحد یک دقیه مرکنیم درم عسل بکر طل ساخته استعمال نمایند و ایضاً دوای مغناطیس که در ظفر و گذشت و دوای طین شاموس که در نفاخات مذکور شد بعمل اورند و **جالینوس** گوید که بعد فصد و مسهل شیاف احمرلین بس ذرور صفر کبیر و شیاف احمر حادیس با سلیقون عزیزی و مانند آن استعمال نمایند تا استعمال ادویه بتدریج باشد و **بعضی** گفته اند که از معالجهٔ او آنست که اول تنقیهٔ بدن و سر نمایند و اصلاح غذا و تلطیف و تقلیل او کنند و بر مزورات اقتصار ورزند اگر خوف ضعف قوت نباشد و انچه ملطف سوداء باشد مثل صعتر و ثوم و شراب نخورند اگر از رمد کثرت حرارت مانع نباشد بعد ازان اکثار حمام و انکباب بر بخار آب گرم نمایند خصوصاً که دران ملطفات جوشانیده باشند بعده ادویهٔ موضعیهٔ محللهٔ ملینهٔ مرققهٔ مسخنهٔ جرم قرنیه که مجفف و شدید التسخین نباشند استعمال کنند و این چنین ادویه حالی و مفتح میباشد مثل آب حلبه و لعاب او و آب اکلیل الملک و سلاقه کرنب هر واحد بعسل و شکر بکار برند و کذا لعاب تخم کتان و شراب عسل و اگر با قرحه باشد شیاف مرکب از انزروت و کندر یا شیاف ابیض کندری یا شیاف ابیض از زوتی و ملکا یا سودمندست و ایضاً از کندر و مرزعفران و اشق و جند بیدستر شیاف ساخته باب حلبه مفید بود و کذلک شیاف احمرلین و ایضاً مرزعفران و صبر کذا وقیه سوده بشراب سه اوقیه عسل نیم رطل امیخته هر روز دو سه بار استعمال نمایند که برای قلقطاریا نیز مفیدست بنابر تنقیهٔ مده و التهاب لم و گاهی محتاج بمثل سکبینج و فرفیون میگردد و اگر با کمنه رمد باشد چکانیدن شیر بغایت نافع بود زیرا که دران جلا و تحلیل و تلیین مع تسکین و جمع و انضاج ست و اول تنها استعمال کنند و بعد ازان باب حلبه و لعاب بزرکتان و مانند آن تقویت دهند و تضمید چشم بدانچه محال ملین باشد در اکثر احوال نافع ست و ضماد فوتنج تنها بشراب پخته و کذا مغز نان مطبوخ بشراب کمنه برای کمنه تحت عین مجرب سویدی ست و ضماد برگ مرزنجوش بعسل بسیار که آمیخته و یا پوست بیخ ترب و تخم آن و صبر و نمک و سکره و آرد باقلا مع آرد حلبه مساوی و ثوم سوخته و خردل هر واحد بعسل امیخته و یا برگ فاغل الماء مع ثمر آن و کمون بری مضوغ بر فت و عسل امیخته و بیخ فاشرا بزیت و خون مرشان و قسطران بشراب مطبوخ و بیخ انجدان بزیت و بیخ بلبوس بزردی بیضه آمیخته و زوفا خشک تنها یا مطبوخ بزیت و پنیر تازه غیر مملح و انیسون و لعاب دهن صائم و تافسیا مع کندر بموم و سندروس و زیره خایسیده بزیت و عسل آمیخته و سماق و قصب الزیره و مغز خوزو مقل ازرق و خردل و کرسنه و خون کبوتر و خون شقنین و مرقشیشا و مرتاب ترب و افسنتین بعسل یا سکر سرشته هر واحد نافع کمنه تحت همین ست **و بعضی** اطبا گفته اند که اولا باستفراغ از اپارج ابتدا کنند بعده بمعجون و حاقر قرحا مغرغره نمایند و بذرور کمنه اکتحال کنند و یا از ذرور مذکور در اب ادویان سرشته شیاف ساخته در اب ادویان سرشته در چشم کشند **و صاحب ذخیره** می نویسد که اگر باین علاج از ائل نشود علاج طرفه کنند و اگر کفایت نکند ادویه که در نزول الماء بیاید بکار برند

قروح عین

بدانکه قرحه چشم در اکثر از اخلاط حاده محرقه از اده پیدا میشود و یا از ضربه و صدمه و خس بسوزن و خار و چیزی سرتیز و تیر و سنگ و مانند آن و از سوء علاج در مثل بعد وجد سیلی

و وضع رواع قبل تنقیه و استعمال اکحال حاده در امراض یابسه نیز افتد و آن بحسب اختلاف در ظهور و غور و اجزای اسکان هفت نوع نوشته اند چهار از آن در سطح قرنیه افتد که جالینوس آنرا قروح و بعض متقدمین خشونت گویند **نخستین** قرحه شبیه بدخان در رنگ که بر سیاهی چشم منتشر باشد و جای بسیار از آن در گیرد و آنرا خفی نامند و گاهی قتام گویند و در یونانی اخیلوس خوانند یعنی ظلمت یا غبار **دوم** قدری عمیق تر از آن و شدید البیاض و صغیر الحجم و آن مسمی بسحاب و غمام ست و گاهی این را نیز قتام خوانند و بیونانی فافالیون گویند یعنی ابر **سوم** بر اکلیل سیاهی چشم افتد و قدری از بیاض ملتحمه در گیرد پس هر قدر که برحد قبول سفید نماید و آنچه بر ملتحمه باشد سرخ بود و این را اکلیلد و بیونانی ارخیمون گویند یعنی صاحب ورنگ و غور این قرحه بیشتر از نوع دوم ست **چهارم** مسمی باحتراقی ست و صوفی نیز نامند و بیونانی هیقماد ما و ابیقوسیا یعنی احتراقی و اسقوما یعنی شعبیه گویند و این بر ظاهر حدقه مثل صوف صغیر و بینه باشد و ذات عروق شعریه بود و غور این کمتر از دوم و سوم ست و سه ازان غائر بود **نوع اول** آنرا بیونانی بوتوون گویند یعنی عمیق و نیز بوثریون یعنی حب نامند و آن قرحه عمیق مستدیر صافی اللون مائل بسرخی بقدر جاورس ست **دوم** را بیونانی قولوما یعنی حافر نامند و سمساری نیز گویند و عمق آن قلیل تر بود و جای وسیع تر گیرد و چرکناک بود **سوم** را بیونانی افیقوما یعنی احتراقی خوانند و آن قرحه عمیق ذی وسخ و ذات خشکریشه و بار طوبت بسیار و حدت شدید باشد و در آن مخاطره سیلان رطوبت چشم ست **بالجمله** قروح حادث در قرنیه یا عقب رمد و یا بعد بثور و یا بسبب ضربه حادث میشود و بیشتر مبدأ قرحه از داخل بود و بسوی خارج منفجر شود و گاهی بالعکس باشد و نشان قرحه در مقله شدت درد و ضربان و نخس و کثرت اشک بود پس اگر قرحه در ملتحمه باشد بر سفیدی چشم نقطه اسرخ که حمرت آن بر حمرت سائر اجزا غالب باشد ظاهر شود و این سالمترین قرحه ست اگر باندک درد باشد و آنچه از قرحه درین طبقه غائر بود آنرا دبیله نامند و آنچه غیر غائر باشد قرحه مطلقه گویند و اگر در طبقه قرنیه افتد در سیاهی چشم نقطه سفید پدید آید و اگر در طبقه عنبیه حادث شود در برابر حدقه نقطه اسرخ متسع بر گهای سرخ ظهور نماید و این بدترین اقسام قرحه بود گاهی قرنیه را می شکافد و اگر قرحه در طبقات دیگر باشد بخرد شدید چیزی از آثار قرحه محسوس نگردد مگر بعد جوشش مده و شگافتن طبقات و هرگاه ریم مفید بر افتاده یافته شود بر درد سخت و ضربان قوی دلالت کند و اگر زرد یا تیره یا رقیق باشد عوارض مذکوره خفیف تر بود و اگر سرخ اید در دبسیار خفیف باشد و اسلم قروح آنست که ظاهر و در ملتحمه باشد و الم و قلق و دمعه دران اندک و انطباق پلک ممکن بود و در دی آنکه بعکس این باشد و ازان بدتر آنچه بر قرنیه اسفل ناظر باشد جهت آنکه تو بسوی این موضع سریعتر ست و بدترین جمیع قرحه است که بر حدقه بمقابل ناظر باشد بجهت آنکه این بصر امی پوشاند و گویند که نوعی از قرحه غربیه است که ذات العروق نامند و آن مخصوص بموضع معین از چشم نبود و در هر موضع چشم که حادث شود نقطه محیط باشعبهای عروق گیرد و منتشح مثل شبکه ظاهر گردد و اکثر طبقات را در گیرد و مبدا او از شبکیه بود و چشم را ازان نجاح حاصل نشود و بسوی دبیله انتقال می نماید **علاج** بسرعت فصد سر رو کنند و در هر هفته یا کمتر ازان قدری خون گرفته باشند و گاهی دران حاجت بحجامت ساقین دران نفع کثیر دارد و فصد صافن و بستن اطراف و مالیدن آن نیز مفید ست و در هر چهار روز بمخرجات فضول حار رقیق از مطبوخات و لعوقات ادامت اسهال نمایند و اگر با آن رمد باشد اول علاج رمد باستفراغ مذکور در رمد حار کنند و بادویه که جامع میان تسکین و جمع و انحلال قرحه باشد مثل شیاف نشاستجی و کندری و اسفیداجی و تقطیر شیر زنان در چشم و اگر با آن سیلان خلط باشد چیزیکه دران قوت مانعه باشد مخلوط سازند **بالجمله** بعد فصد شیر زنان در چشم چکانند و شیاف ابیض در سفیدی بیضه مرغ یا در شیر زنان حل کرده قطور کنند و پنبه بدان آلوده بر چشم نهند و چون گرم گردد تبدیل نمایند و ادویه مخدره بر چشم طلا کنند و دوائیکه دران لذع باشد اگر چشم دوردارند ادویه که در غایت بعد از لذع باشند مثل توتیای منسول و صبر و مانند آن اختیار نمایند و ادویه قابضه بر پیشانی نهاد کنند پس اگر درد تسکین یابد امید تحلیل ماده بود والا دلیل اجتماع ماده و مده در نصوص منضجات مثل لعاب حلبه و تخم کتان تنها یا مخلوط دران اکلیل الملک جوشانیده باشند آمیخته بچشم تقطیر نمایند سه روز ورفاده بسته دارند و گویند که اکتحال سافوج هندی و اکتحال و لطوخ جفن بزعفران و اکتحال حجر بشبکیه

نیز منفع قروح ست باید که بآرد جو و آرد باقلا و آرد گندم بسا العسل پخته بر چشم ضماد کنند و شیاف کندر در چشم چکانند و به بندند و یا تخم مرو در شیر تر کرده صلایه نموده مدام در چشم تقطیر کنند تا آنکه مده بر رفاده ظاهر گردد و بعد از ظهور چرک و ریم بر رفاده اگر قرحه بلند شود و سوراخ گردد علاج آن نمایند والا ما العسل فقط یا بلعاب حلبه بعسل و یا شیر بز تنها در چشم چکانند و شیاف ابیض اترروتی در شیر زنان بعسل ارند و شیاف انزروت که از نشاسته سه درم و انزروت بر سفیداب قلعی هر کدام دو درم کوفته بیخته ساخته باشند استعمال نمایند و اکتحال مرارهٔ قنفذ و کذا عصارهٔ زیتون بری و صمغ اونیر جالی و سنج قرحه است و پس از انکه قرحه از ریم پاک شود شیاف کندر بچکانند و بران رفاده گذاشته بلایت بعصابه ببندند و سنگ سوخته و شادنج هر دو مغسول مساوی سابیده ذرور نمایند که مجرب ست استعمال ذرور که در قرحه و بثره بغایت مجرب ست و اکسیر بن و اغبر لولوی و شیاف تفاح و شیاف ابیض کندری همه مفید **و بقول ازی** شیاف کندری دائم دران بچکانند تا آنکه مده ظاهر نگردد و بر رفاده و بعد ازان شیاف بار بچکانند تا غور آن برابر گردد و گوشت بروید و اگر بثره عظیم و قریب بناظر یا زیر آن باشد با کسیرین معالجه نمایند تا که بلند نگردد و بر نیاید و رفاده را محکم به بندند و بر پشت بخوابند و از حرکت قوی احتراز نمایند **و بقول دیسقوریدس** و غیره اکتحال آبنوس محرق و غیر محرق و کذا تخم خرما سوخته و نار دین سوخته و آهنگ سوخته و کذا شقایق النعمان و طباشیر و مرو تخم تمر هندی و حلزون محرق و دخان زفت و توبال نحاس و پوست بیضهٔ مکلس و سکبینج و اشق با کندر آمیخته و عصارهٔ لوف و حجر لبنی و عصارهٔ قنطوریون بشیر زنان و مرارهٔ سنور و عقاب و ماکیان و راسخت مغسول و مر قشیشا و ابر یشم محرق و گل سرخ و بزر ورد و سنبل الطیب هر واحد مدل قرحه و مجفف آنست و تقطیر گل مختوم در شیر زنان حل کرده و کذا خس بری بشیر زنان در چشم نیز اکتحال قرحی نماید **و بعد اندمال** اگر اثر قرحه باقی باشد استخوان بوسیده بگلاب سابیده بران نهند و یا شیاف احمر لین پس شیاف اغبر و بعد ازان شیاف اخضر بکار برند و انچه برای رفع آثار قروح و جدری خواهد بعسل ارند **و گویند** که اکتحال عصارهٔ حنظل قوقای بستانی بعسل آمیخته و یا کندر و یا قشار آن و یا عصارهٔ شقایق النعمان مطبوخ بطلا و یا سکبینج و یا زهرهٔ خرگوش بسمن سرشته و بشیر زنان حل کرده و یا زهر ملح و یا مرجان و یا بول طفل نابالغ در ظرف مسی بی قلعی بعسل جوشانیده و یا عصارهٔ قنطوریون و یا مرواريد و یا زجاج محرق مغسول بتکرار و یا عصارهٔ بخار و تقطیر خون فاخته در چشم هر واحد جالی آثار قروح عین ست **اقوال اطبا** انطاکی می نویسد که اول فصد نمایند بعد ازان تنقیه و تلطیف غذا و ترک زفر و حرکت بدنیه و نفسانیه کنند و اگر صحت ظاهر نگردد حجامت ساقین و فصد صدغین و قطع شریان اذنین نمایند بعده ادویهٔ وضعیه بکار برند و بهترین آنها برای غسل قرحه شیر زنان و شیر خر و لعاب حلبه است بعده اکتحال بمرجان سوخته و تخم خرما و صبر و کتیرا مساوی و طباشیر نصف بکفر و و این ترکیب ماجرب ست و بر پیشانی مدتی برای منع انصباب ماده بمثل آرد باقلا و کندر و عدس و آس و سفیدی بیضه و قطران لطوخ سازند و بدخانهای کندر و مر و میعه و قطران مساوی مع زعفران و شیر زنان اکتحال نمایند پس اگر بعد قروح اثر باقی ماند با آبیکه اندران مرواريد و زنگار و شکر تر کرده باشند و شیر زنان جلای آن نمایند و حکاکه سندروس بر سن بگلاب مجرب ست **شیخ** میفرماید که بالجمله قانون اختیار ادویه درین باب آنست که هر انچه مجفف بلا لذع باشد اختیار نمایند و هرگاه حرارت شدت کند شیاف شادنج لین استعمال نمایند و شیاف کندر سخت سودمند ست و از شیافات نافعه شیاف شقاموني و شیاف فونیس ست و اگر با آن سیلان باشد شیاف دیوریس و شیاف امالون و شیاف کندری نافع ست و اگر سیلان با حدت باشد شیاف سار با تون و شیافات افیون و اگر بدون حدت باشد شیافی که دران مرو نار دین نباشد بکار برند و اگر در قرحه چرک باشد بسا العسل یا آب حلبه مع اندکی از شیافات مذکوره یا بلعاب بزرکتان یا بشیر زنان پاک کنند و اگر قرحه با کال شدید باشد باستعمال اطرخا طیقون مضطر گردانده و هرگاه قرحه پاک گردد باستعمال مجففات بلا لذع مثل شیاف کندر و مثل کندر تنها و نشاسته و سفیداب رصاص مغسول و شیاف ابیض و خصوصا شیاف ابار متوجه گردند و کذلک ماء صدف مغسول بسفیدی بیضه یا ماء صدف کبیر مغسول بمثل آن شادنج نافع و این شیاف لوبا رس قوی ست اقلیمیا شانزده مثقال سفیداب مغسول او قیه نشاسته و افیون و کتیرا هر واحد دو مثقال سابیده بآب باران آلوده و بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و ایضا این شیاف که باسم اوست از ان قویتر ست اقلیمیا محرق مغسول و سفیداب هر یک شش مثقال مر محرق مغسول یک نشاسته رصاص محرق مغسول ملح هر واحد چهار کتیرا هشت باب سابیده بسفیدی بیضه بسرشند و بدانند که اگر قرحه در چشم راست باشد بطرف چپ بخوابند و اگر در چپ باشد بجانب راست خواب نمایند و یا بر قفا بخوابند و ساده بلند دارند و واجب ست که در ابتدا تلطیف تدبیر نمایند و اغذیه ملایم چون ماء الشعیر و مزورهٔ ماش مع کدو و یا اسفاناخ و مغز بادام خورانند

وبعد انفجار قرصها چه بزغاله و گوشت چوزه مرغ و تیهو دادن مناسب ست و صاحب این مرض از امتلا و آماز بلند و قی و عطسه و حرکت قوی و بالین پست داشتن و از اغذیه غلیظه و لحوم و هر چه گرم و شیرین باشد منع باید کرد و در حمام داخل نشود اگر بعد نضج صلت لیکن بطول مکث بهیچ حال دران نشاید و اگر بعد فصد و اسهال و تطهیر شیاف ابیض در دو نخس قرص ساکن نشود امید صلاح او نباید داشت و ردی تر ازین آنست که با قرص در چشم خشونت و جرب باشد صاحب جامع و کامل میفرماید که در قروح عین بعد تنقیه بدن بفصد و اسهال ادویه مخففه جالی متقی چرک بالغ مثل سفیداب مغسول و قلیمیای مغسول و صمغ عربی و شنج و شاذنج مغسول و پوست بیضه مرغ مغسول و مانند آن استعمال نمایند و چون اکثر قروح چشم با ورم حار یعنی رمد میباشد پس بادویه مذکوره احتیاج امتزاج ادویه مسکن حرارت و مغری مثل سفیدی بیضه و شیر زنان و بنفشه و امثال آن و بادویه مسکن وجع تحذیر مانند افیون و پوست بیخ لفاح می افتد و در ابتدا شیاف ابیض بغیر افیون بشیر دختران در چشم چکانند چنانچه شیاف مذکور مرکب از ادویه مجففه مبرده غیر لذاعه است و شیر مرد ملین جالی ست پس اگر قرصه در سطح قرنیه یا در طبقه اولی باشد بذر ورد ابیض مرکب از تر روت مریی بشیر خنجر و از نشاسته سیم جزو ذرور سازند تا که نضج یابد بعد ازان بوردی و اکسیرین استعمال نمایند و غذای علیل بزوره کدو و اسفاناخ و ماش و آب انار و مانند آن سازند و آب انار و گلقند و شیره تخم خرفه بنوشانند و بنفشه تازه و نیلوفر و صندل و گلاب و کافور بویانند و از غضب و کثرت کلام منع کنند و بدعت و راحت امر نمایند و مسکن مریض در موضع تاریک باشد و هر گاه ازین تدبیر قرصه پاک گردد و چشم قوت یابد و تری دران باقی نماند شیاف احمرین و توتیا و کحل اصفهانی استعمال کنند و اگر قرصه تا کمل طبقه قرنیه انجامد و از طبقه اولی بگذرد و تجاوز کند بفصد و اخراج خون حسب حاجت ابتدا کنند پس ماده سائل بسوی چشم اگر حاد باشد اسهال بمطبوخ خواکه و بلیله مقوی بقدری ایارج تا تنقیه دماغ و سائر بدن حاصل شود و باغذیه مذکوره غذا سازند و جلاب و آب انار میخوش و شربت غوزه بشیره تخم خرفه بیاشامند و ماء الشعیر بخورانند اگر حرارت قوی باشد و در چشم سفیدی بیضه یا شیر دختران چکانند بعده شیاف ابیض محلول بشیر دختر استعمال نمایند و اگر از اقلیمیای مغسول و مس سوخته هر واحد دو درم اقاقیا صمغ عربی هر کدام سه درم سفیداب قلعی یکدرم بار یک سوده بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و وقت حاجت بشیر دختران سوده بکار برند در ابتدای شعور و قروح نیز نافع ست و در شیر مذکور پنبه آلوده بر چشم نهند و ایضاً اسپغول مضروب بگلاب و آب کشنیز تر و روغن گل بر چشم ضماد کنند بحسب حدت ماده و چشم را ملایم پرفا بو بعد تا که تو عارض نشود و اگر در نتو شروع کند در شد محکم و صلابت دفع افزایند و هر وقت تبدیل رفاده کنند و اگر درد شدید باشد شیاف را با آب حلبه که مهلل ست حل سازند و اگر ورد ساکن نشود شیاف ابیض افیونی استعمال نمایند و از حضض و قدری افیون با آب کاهو یا از پوست خشخاش یا بیخ لفاح باریک سایند و با آب کشنیز سرشته و دیگر ادویه مخدره بر چشم ضماد کنند و هر گاه ورد تسکین یابد ادویه مخدره که مضر چشم و مبصر اند از چشم دور دارند و بعد سکون وجع و انقطاع سیلان از مادهٔ حاده منضجات مثل انزروت مریی بشیر خرمع نشاسته و شکر طبرزد و با شیاف ابیض با آب حلبه سوده صبح و شام استعمال کنند تا که مادهٔ نضج یابد و مده خارج گردد بعد وردی مرکب از پوست بیضه و شاذنج و شنج محرق هر واحد یکجزو کوفته بیخته در چشم ذرور سازند و اکسیرین و شیاف ابا بعبا را زنده باید که در قرحه عمیق تر و کثیر الصدید و مطبوعه از وردی و اکسیرین بایچه شدید التجفیف باشد استعمال کنند و مناسب که تنقیه بدن از فضول دو سه بار نمایند و رفاده قویتر ببندند و اگر اکسیرین وردی بچرک در رطوبت کفایت نکند شنج محرق تنها استعمال کنند که امر منتفعت بین ست از جهت تجفیف که در پیست و این تا منکشف قرحه و التحام و تقویت چشم و همواری سطح او بکار برند و بعد ازان شیاف احمرین و ذر در ریاضی چند روز بعمل آرند و در حمام داخل شوند و گوشت چوزه مرغ و تیهو و حلوان غذا سازند بعده هر گاه چشم سخت قوی گردد و بشیاف احمر حاد و اخضر اکتحال کنند و ذر در ریاضی چشم بکار برند پس اگر جفان غلیظ شوند ایضا بشیاف احمر حاد و اخضر اکتحال نمایند و اگر از کثرت بستن چشم پلک مسترخی گردد و اقیاد را با جلنار یا آب آس حل کرده بر پلک ضماد نمایند و هر گاه با قروح چشم صداع عارض گردد بعلاج صداع حاد علاج کنند و اگر ماده روی باشد فصد نمایند و اگر صفرا باشد طبیخ خیار شنبر استعمال کنند طبری در باب قرحه چشم مینویسد که استفراغ بادویه غیر عنیف و غیر حاد و فصد قیفالین کنند و اگر در مزاج حرارت باشد ماء الشعیر بنوشند و از غذا بر مزورات اقتصار و رزند بعده در ابتدا این قطور لعاب اسپغول و لعاب کوچه و لعاب بهدانه در شیشه کرده بالایش شیر دختران و چند دانه مویز مقشر نیکو فته و چند دانه چشمیز ک نیکو فته اندا خته بر آتش گذارند تا آنکه گرم گردد صاف نموده نیگرم هر روز بدفعات کثیر در چشم چکانند و اطراف کاسنی کوفته بروغن بنفشه بجوشانند هر گاه مثل غالیه نرم گردد بلعابات مذکوره حل کرده بر پلک وقت خواب نهند و هر گاه قرحه نضج یابد و قریب بخروج مده گردد شیاف ابیض اکتحال نمایند پس هر گاه مده مذکور نماید شیاف با شیاف

اضافه کرده هر دو شیاف را سفیدی بیضه و شیر دختر سوده غلیظ العوام قطرات بسیار در چشم چکانند و فاده بگلاب تر کرده بر چشم مورب ببندند و ملاک امر در معالجه این بستن فاده است و هرگاه ریم کم شود و قرحه پاک گردد نشاسته سه درم انزروت مربی بشیر خر با شیر زن دو درم سفیداب قلعی دو درم هر یک ساییده در زرنباید بعده شیاف ابار یکعدد و شیاف ابیض دو عدد در سفیدی بیضه رقیق ساییده و شیر دختران در این نخته در زرندکور آمیخته بر هم زنند تا مثل مرهم گردد استعمال نمایند و چشم را فاده گذاشته بعصابه ببندند و بعد هفت و اچشم بکشایند و پاک کرده بروی که در علاج قرحه عنبیه می آید استعمال کنند و هرگاه قرحه ختم یابد و اصل او باقی ماند باسلیقون و روشنائی دائم بعمل آرند و حفظ مزاج چشم نمایند و اگر ازین کحلها جلا حاصل نشود ادویه بیاض چشم بکار برند و اگر قرحه اکال و متولد از خلط حریف باشد و دائم در التساع و سعی و زیادتی بود در ابتدای خروج سده با نزروت مربی اکتحال نمایند تا که اهتصاص و اخراج مده نماید بعده این زرور با مکیان سوخته هر یک ساییده دم الاخوین و حضض و انزروت مربی و اقاقیا مساوی ساییده آمیخته در اب عصی الراعی و لعاب برزقطونا و شیر دختران هر کدام یکجزو قدری ازین زرور حل کرده دائم در چشم چکانند و بعده پاک کنند و بر رود و بکار برند و در هر قرحه چشم استعمال با کحال افجره نمایند بلکه در علاج آن طریق انضاج سلوک نمایند حتی که قرحه نضج یابد پس بدانچه منجر باشد اکتحال کنند بعده هر چه اهتصاص و استفراغ مده نماید بکار برند بعد ازان بانچه ملحم باشد بعمل آرند بترتیبی که مذکور شد و گاهی عند منع قرحه از التحام از راتینج و صمغ عربی و دم الاخوین و کندر ذکر هر یک یکجزو ساییده و زعفران سوده ربع یکجزو افزوده اکتحال خفیف می نمایند و گاهی این زرور را با آب حصرم پرورده در اخر قروح هرگاه در التحام او تاخیر افتد استعمال می کنند و بفاصله استعمال نمایند تا چشم استراحت یابد باز اعاده آن کنند و اگر چشم متحمل این زرور نباشد شیاف ابار بعمل آرند ایضا موصوف الیه در جای دیگر گوید که بعد از فصد و تنقیه و پرهیز انچه باعث انضج قرحه گردد مانند انکه لعاب تخم مرو لعاب بهدانه بازرده بیضه مرغ ممزوج نموده اکتحال نمایند و اطراف کاسنی مدقوق با سفر پیاز در روغن بخته و دران اندکی خطمی داخل کرده شب بر تمامی چشم ضماد نمایند و چون قرحه نضج یافت و بحرکت آن برابد بشیاف ابار و شیاف ابیض زرور انزروت اکتحال کنند تا انکه ازمده صاف گردد و بعد ازان اکتحال بشیاف ابار و شیاف کندر و زرور مذکور نمایند و نزد اختتام بر اتینج و کندر و اقاقیا و انزروت اکتحال سازند و چون از قرحه چرک اید آب جلبه مطبوخ باندکی عسل در چشم چکانند و بخاکستر کتان در چشم بپاشند جهت انکه جالی و سخ ست و سخ مانع التحام قرحه بود و چون احتیاج بر نمودن قمع قرحه گردد بدم الاخوین و انزروت و مامیران مانند آن اکتحال نمایند و چون اشک کثرت و اشتداد یابد شیر دختر از پستان در چشم بدوشند و بشویند و ماء الشعیر السرام نمایند و مرورات خورند و نزد اختتام قرحه اکتحال بقابضات مانند اقلیمیا و اماک و توتیای غوره نمایند و این قول کلی ست در معالجه قروح قرنیه ایضا طبری در صاحب جامع در علاج قرحه عنبیه می نویسند که فصد قیفال کنند و حل طبیعت بدفعات متوالیه از مطبوخ ساذج نمایند اگر قوت مساعدت کند بعده در ابتدا قطور چشمیز ده عدد کوفته و جوشانده بست عدد و انزروت دو دانگ و بهدانه شیرین ده عدد در شیشه کرده و آب بران انداخته بآتش ملایم بجوشانند حتی که طبخ یابد بعد ازان از آتش فرود ارند هرگاه نیم گرم بماند قدری شیر دختران آمیخته شیشه را بجنبانند که مخلوط شود بعده هر دو در بدفعات در چشم چکانند و هرگاه قرحه ابتدا کند چشم بضمور گراید و حرقت عرق او متغیر گردد در ین قطور شیاف مایتانیم درم ریوند مامیران هر کدام یکدانگ افزوده بدستور استعمال نمایند و اطراف کاسنی اطراف عصی الراعی یکیک کوفته در اب کشنیز تر بجوشانند و فرو اورده قدری آرد جو و خطمی و اندکی سفیدی بیضه رقیق آمیخته سرشته در شب بر چشم ضماد کنند و هرگاه این قرحه قرنیه را بشگافی. اگر قرحه قرنیه گویند علاجش بعد فصد و اسهال چنانکه مذکور شد شیاف ابیض اکتحال نمایند و زرور انزروت مربی بشیر خر دو درم نشاسته سه درم شکر طبرزد یکنیم درم صمغ عربی یکدرم کوفته بیخته در چشم زرور کنند بعد استعمال شیاف ابیض بشیر دختران یا سفیدی بیضه رقیق و هرگاه زرور منضم شود بار دوم شیاف مذکور بعمل آرند و بعد چشم را از چرک پاک کرده برود ورق نور نغشه دو دانگ نشاسته نیم درم کتیرا نیم درم سرمه اصفهانی یکدرم توتیای هندی یعنی کهیر به دو دانگ مروارید کوچک یکدرم کافور ملسوج باریک ساییده بحریره اکتحال نمایند و هرگاه در قرحه ریم ابتدا کند شیاف ابیض یکعدد مع شیاف ابار سه عدد در شیر خر حل کرده قطور نمایند و رفاده خرقه کتان بگلاب آلوده بر چشم مورب ببندند و واجب ست که درین قرحه قرنیه در بستن چشم تهاون نکنند که بمور سرچ می انجامد و ملاک حفظ او بستن رفاده بتقطیر هر دو شیاف مذکور ست و ایضا گداهی روغن و چربی بچشم که دران قرحه باشد نرسانند مطلقا که مانع التحام ست و گویند که چون شاذنج را بشیر زنان بسایند و در چشم چکانند قرحه عنبیه را نافع ست حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب نوشته که علاج قرحه عنبیه بعد تنقیه استعمال قطورات ادویه منضجه مثل لعاب کتیره و برگ کتان و حلبه و شیر سرشته یا ذرور را

که اصل آنها انزروت باشد و دیگر ادویه دران مثل شیاف مایشا و افیون و زعفران و مر و صبر و مانند آن باشد و عند شدت حرارت کافور افزایند و زعفران و صبر حسب حال کم کنند یا طرح سازند و نسبت انزروت با دویه دیگر از عشر یا خمس یا ثلث زیاده نباشد سید اسمعیل گفته که در قروح چشم ادویه بسکنه وجع مانند بیه بط و افیون و خرفه و سفیدی بیضه مرغ و بنج و هرو ج و کتیرا و نشاسته و صمغ عربی و سفیداب قلعی مغسول است و ادویه مدره مانند گلنار و سرمه و صمغ آلو و انزروت و بسد و برگ بلوط و زراوند و زرنباد و زیرسایا و عسل و صبر و گل مختوم و ادویه نافعه قروح و سخ چشم رفت و ملح و مری و عسل و ایرسا و اتیمخ و حب بلسان و ادویه مزیل لحم زائد در قروح چشم انزروت و اشنان و مرداسنگ و خبث النحاس و صدف محرق و زنجار و ادویه محفظه قروح آن توتیا و صبر و صدف محرق و اسفیداج محرق و نوره مغسول بغسل بلیغ باشد

دبیله قرنیه

و آن عبارت ست از قرحه عظیم ردی عمیق کثیر الاوساخ که سائر طبقات قرنیه و تمامی سیاهی چشم را فرا گیرد و از طبقه چنیری ظاهر نگردد و حجب آنرا بیشکافد و کم ست که چشم ازان سالم ماند و هر چند بزرگ میگردد و چرک بسیار میسازد و منفجر میگردد جمیع رطوبات چشم بآن اخراج می یابد و صدوث آن یا از اسباب بادیه خارجیه است و یا از اخلاط حادهٔ حریفهٔ اکاله داخلیه علاج فصد قیفال و حجامت و استفراغ بدن بمطبوخ هلیله یا بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ غاریقون یا بمطبوخ افتیمون و اصلاح مزاج و تلطیف تدبیر و تقلیل غذا و استعمال مرورات و شیاف ابیض افیونی انزروتی و سائر انچه در علاج قروح گذشت بعمل آرند و برای تسکین الم شیر دختران و سفیدی بیضه رو عن بنفشه مکرر در چشم چکانند و بعد بس و سفرجل هر دو مطبوخ و یا برگ زیتون در ابتدا ضماد کنند و گل مختوم نیز نافع دبیله است و کذا اسفیداب و شرب عصاره شاهتره و شکنجبین نیز مفید و بعد سه روز زردی بیضه زعفران ضماد کنند و یا سنبل الطیب و زرورد ضماد سازند و برای نضج تقطیر طبیخ حلبه یا لعاب تخم کتان یا طبیخ الکلیل الملک هر واحد نیگرم در چشم نمایند و چون انفجار یابد بشیاف لبار و کندری معالجه نمایند و مازو سه درم سرمه اصفهانی پنجدرم مثل غبار سوده نیز نافع ست و چون التیام یافت بشیاف احمرلین اکتحال نمایند و در اخر انچه جالی ست مانند شیاف دمیخ و خضر کار برند و بقلت کلام و ترک تعب و ریاضت و آواز قوی و لزوم سکون و دعت و راحت امر نمایند و هرگاه قوت ضعیف باشد بچوجه مرغ و اطراف بزغاله و حملان و نرروی بیضه انبه شت غذا سازند **انطاکی** گوید که دبیله دیل و قرحه سرخ سوداویه و ملتحمه شاهی و گاهی قرنیه را بشکافد و مادهٔ آن غالبا رطب میباشد و اسبابش استلا و صداع بود و علامتش نخس و دمعه و احساس بجذب عروق چشم ست و علاجش مبادرت بفصد بود پس حجامت پس استفراغ بمطبوخ افتیمون و آب شاهتره و ایارج کبار و ایارج تعظیر شیر و سفیدهٔ بیضه اکثار نمایند پس لعاب جلبه بگیرم پس مرهم سفیداب اگر منفجر گردد معالجه بعلاج قروح کنند

شقاق قرنیه و مورسرج

بدانکه گاهی قرنیه بسبب قرحه یا بثره یا بسبب خارج مثل ضربه و صدمه خارق بیشکافد و گاهی بدون تقدم اسباب مذکوره از انقاع مادهٔ کثیر ذی قوام یا یبوسی مجاری بسوی داخل چشم بحرکت عطاس شدید و سعال ملح و صیاح قوی موجب انخراق قرنیه گردد و این خرق از سه حال خالی نبود یکی آنکه قشر ظاهری قرنیه بشکافد و باقی قشور وی بیرون آیند و عنبیه بحال خود باشد دوم انکه قشر ظاهر قرنیه بسلامت باشد و بعض قشور باطنی آن از تاکل خرق افتد و بعض دیگر نتوءیذیرند و یا هر سه قشر باطنی منخرق شوند و جزوی از عنبیه نتوء یابد و بصورت بثره نماید سوم آنکه هر چهار قشر قرنیه شکافته شوند و از زیر او عنبیه سر بیرون آرد و این مسمی بمورسرج ست باسم عام لیکن عند اهل صنعت نام این نتوء بحسب تفاوت مقدار او مختلف میباشد مثلا اگر عنبیه اندکی بقدر سر مورد برابر اس النمل نملی و مورسرج گویند و اگر قدری زیاده تر از ان برابر مانند سر مگس راس الذبابی خوانند و اگر ازین هم عظیم تر باشد حتی که بقدر دانه انگور ظاهر شود عنبی نامند و اگر ازین نیز بزرگ تر باشد و عنبیه بسیار خارج شود حتی که منع انطباق پلک چشم نماید تفاحی گویند و هرگاه تفاحی کهنه گردد و بران اجزای منخرقهٔ قرنیه ملتحم گردند مسماری و فلکی نامند و بعضی مسماری را ثولولی خوانند بالجمله نتوء جوهر قرنیه و عنبیه شبیه به بثره و نفاخه آن میباشد پس فرق در شقاق قشور باطنی قرنیه و نفاخه قرنیه و بثره آن آنست که بانفاخات و بثور سرخی در سفیدی چشم و دمعه و ضرران میباشد و زیر مبل منغمر میشود و نتوء بعض قشور قرنیه نیست چنین فرق در نتوء جزو عنبیه و نفاخه و بثره آنست که این همرنگ عنبیه میباشد در سواد یا زرقه یا شهله بخلاف نفاخه و بثره که رنگ او غیر رنگ عنبیه میباشد و ایضا علامت خاص خرق قرنیه آنست که حوالی او طراز سفید چون طوق محسوس شود بخلاف بثره که ازین معرا باشد علاج خرق دنتوء مادامیکه در طریق تکون باشد علاجش بعلاج قروح و بثور از فصد و اسهال وغیره نمایند و بعد تنقیه اگر در مزاج حدت باشد

باب شیرین استحمام سازند و در هوای حمام زیاده مکث نکنند و ایضاً سر را در اب گرم یا آبزن حار یا بارد زیاده منغمس نسازند و رغنها بر سر استعمال ننمایند و اغذیه جیده الکیموس معتدل المقدار بارد و رطب اختیار کنند و جلاب و آب انار شیرین و شیرهٔ تخم خرفه یا ماء الشعیر اگر حرارت قوی باشد به هند و سفیدی بیضهٔ رقیق با شیر دختران و بعد ازان شیاف ابیض محلول با شیر دختران در چشم بچکانند و یا از اقلیمیای فضی محرق مغسول نحاس محرق مغسول هر یک دو درم اقاقیا صمغ عربی هر یک سه درم سفیدهٔ تخم مرغ شش عدد بیضه را بهم زده پارچهٔ پنبه را بدان تر کرده بر چشم گذارند و نیز بلعاب بزرقطونا ممزوج بگلاب و آب کشنیز تازه و روغن گل ضماد نمایند و چند مرتبه بحسب حدت ماده بعمل ارند و بر چشم رفاده گذاشته ملایم به بندند تا کم نتوتماید و چون بینند که نتوتی نماید شروع در انست محکم به بندند فائدرا و گاه گاهی بگشایند و تبدیل نمایند و اگر وجع شدید باشد شیاف ابیض افیونی استعمال نمایند و حضض با ندکی افیون و پوست خشخاش و یا پوست بیخ لفاح نرم کوفته با آب کشنیز تازه سرشته بر چشم طلا کنند و بعد تسکین الم ادویهٔ مطلقا نزدیک چشم نبرند در بن هنگام تسکین وجع و انقطاع سیلان مادهٔ حاده با بیخ باعث نضج مادهٔ باشد مثل انزروت بشیر خر پرورده و یا نشاسته و نبات استعمال نمایند تا مادهٔ اخراج یابد و بعد ازان شیاف وردی مرکب از پوست بیضه مغسول و شادنج و شنج محرق مساوی کوفته بحریر بیخته ذرور نمایند و اکسیرین و شیاف ابار نیز مفید ست و بالجمله مادامی که نضج ظاهر نشود بعلاج قروح علاج نکنند و هرگاه متقرح شود اولا بران ضمادهٔ قابض مع جالیه مثل سفرجل و عدس هر دو مطبوخ بعسل و مثل لبست جو و آب پوست اندکی زعفران و مثل غنچهٔ انار و زیتون مزردهٔ بیضه و زعفران یا انار مطبوخ مهر ابا ندکی سرکه یا آب حصرم ضماد نمایند و اگر احتمال کنند مع نشاسته و مانند آن در چشم بچکانند و به بندند پس هرگاه عارض گردد پیش از انکه لبهای قرنیه غلیظ شود بعلاج خرق پردازند والا بعد غلظ علاج نپذیرد و بزودی تمام ادویهٔ قابضه غیر وحشوت چون شادنج مغسول و اقلیمیای نقره و بسد و شنج محرق مغسول و روغ محرق مغسول با ریک ساخته یا مانند آن مثل ذرور اکسیرین که نافعترین اشیاست در چشم اندازند و یا شیاف ابار استعمال نمایند و شادنج مغسول ذرور سازند و اگر شادنج مغسول را با عصی الراعی حل کرده بچکانند بهتر باشد و یا توتیای کرمانی مربی با آب برگ زیتون یا آب آس و یا شادنج مغسول و حضض با سفیداب مغسول و یا کحل محرق مغسول و یا سفیداب رصاص و اقلیمیای فضی و صمغ عربی بعمل ارند و رفادهٔ غلیظ نهاده دائم چشم را ببندند و بر پشت بخوابند و در نتو عظیم ذرور وردی نیز مفید و رفادهٔ مدور مقدار خانهٔ چشم ساخته بر چشم نهند و بالای آن مغفر سرب یا زن پنجه درم نهاده بعصابه محکم به بندند و اگر عوض قطعهٔ اسرب خریطهٔ سرمهٔ سحوق بر بندند اولی و معمول همین ست و اگر خواهند رفاده را مانند خریطه سازند و دران سرمه سوده پر نموده بر چشم گذارند و بالائش صفحهٔ اسرب ببندند و بعلاج قرحه و بثره معالجه کنند و شیاف وردی و دیگر شیافات والکحال مفیده قرحه و مورسرج بکار برند و ایضاً بقول شیخ در نملی و زبابی معالجه بما بعات قابضه نمایند و بسرکه و آب گرم و یا آبیکه دران گل سرخ جوشانیده باشند رفق تمهید سازند و شیافات قابض استعمال کنند و از اشیای نافعه دران آب برگ زیتون و آب عصی الراعی و ازادویهٔ مفرده قابضه مانند سنبل و گل سرخ و رصاص محرق و اقلیمیا و گل مختوم و سفیداب مغسول و ابار ست و از اکحال مازودو جزو سرمهٔ محرق مغسول ده جزو و از شیافات شیاف اغر و یتون و از قطیون و مابریاس و شیاف عربی و اقوی از همه شیاف بربطیو سلیس ست و از ذرورات اکسیرین سود مند ست و کذا ذرور که در مورسرج بغایت مجرب ست و بعد چکانیدن شیاف چشم را به بندند و بر پشت بخوابند و گویند که رفاده بگلاب و سرکه که دران عدس جوشانیده باشند تر کرده بر بندند و گویند که این شیاف بعض افاضل در خواب ارشاد شده و مجرب النفع ست بگیرند توتیای محرق مغسول یکدرم اقاقیا یکدرم شادنج مغسول نیم درم سنبل هندی ربع درم طرائیث شامی ربع درم جداجد اکوفته بخته وزن کرده در هم نموده سحق بلیغ نمایند و با آب باران سرشته شیاف سازند و در سایه خشک نموده با یکی از شیافات محللهٔ نافع قروح یا انچه دران قبض باشد بسایند و بکار برند و بدانند که هرگاه قرحه در نتو شروع کند بستن چشم بر فاده و خواب بر پشت لازم گیرند و از پرخوری و امتلای تخمه و خوردن اغذیه بسخره و عطسه و سرفه و قی اجتناب نمایند و مکرر مجمله بی شرط بر قی گذارند و اطریفل صغیر تناول کنند و اغذیه مجفنه بخورند و اگر محتاج بمسهل باشد مطبوخ هلیله یا فواکه مقوی با یارج فیقرا بیاشامند تا تنقیهٔ دماغ و سائر بدن حاصل شود و عنبی و تفاحی مزمن و مسماری و فلکی را علاج اندرقومی قطع اقسام مورسرج میکنند و ترک او صواب ترست و گاهی از مورسرج خون سائل شود پیش رود شادنج و گل مختوم علاج کنند و در خرق قرنیه حادث از مضربه خون کبوتر یا خون شفنین در چشم بچکانند و پنبه بسفیدی بیضه مرغ و روغن گل تر نموده بر چشم گذارند تا دو سه روز

حفره وسلخ قرنیه

حفره قرنیه آنست که جزوی از قرنیه زائل گردد و دران حفره بهم رسد و عمیق صاف از مده و چرک باشد و بسهش یا از خارج بود مثل نخسه و خدشه که بقرنیه رسد و یا از داخل مثل قرحه و بثوره که دران بهم رسد و بیشتر صبیان را بسبب زحمی اعضا و حرارت امزجه و کثرت فضول اکاره عارض میشود و مخوف ست اگر محاذی ثقبه باشد و سلخ قرنیه آنکه پوست رقیق از ظاهر قرنیه بسبب مرور چیزی حاد بران مثل آهن و نی وغیره و یا ملاقات دوای حاد محرق جالی خراشیده شود و این نیز مخوف ست اگر بمقابل ثقبه باشد علاج اگر بدن ممتلی باشد فصد کنند و بعد ازان تنقیه بدن از خلط غالب نمایند و انچه دران تجفیف بی لذع باشد مثل شیاف ابار اکتحال نمایند و ذرورا غیر یا شادنج مغسول یا شنج محرق مغسول کحل مدقوق محرق مغسول در چشم بیاشند و سائر ادویه معالج شقاق و قروح و بثور ست از اشیای منشفه و اصلاح اغذیه را بتدا بمرورات و بعد ازان بطیور و آشامیدن جلاب با شیره تخم خرفه یا ماء الشعیر و جز آن

دمعه

و آن مرضی ست که چشم دائم از اشک تر باشد و گاهی اشک دفعةً سائل شود بدون آنکه تابع مرض دیگر مثل رمد و جرب و بثره و جسارت پلک و مشعر زائد و منقلب و غیر امراض چشم باشد و اکثر حدوث آن باصحاب امزجه رطبه و پیران و در زمستان و بلدان رطبه باشد و آن مرض مخوف ست و دمعه یا مولودی باشد و یا عارضی و عارضی یا لازم در صحت باشد یا تابع مرض بود چنانکه در حمیات حاده عفنی و دموی و حمی یوم سهری و دوم دماغ و نزلات و زوال طبقات و رطوبات چشم از موضع خود و گاهی در تمدد افتد و این مرض چون بحد افراط رسد امراض دیگر مثل بیاض و سلاق و انتشار اهداب پیدا کند و گاهی عروض دمعه در مشائخ مقدمهٔ فالج مشهود گشته بالجمله سبب دمعه عارضی لازم در صحت حرارت یا برودت چشم و دماغ یا امتلای راس و چشم و ضعف قوت ماسکه و باضمه چشم بود یا نقصان گوشت موق اکبر باشد خواه بالطبع و یا باستعمال ادویهٔ حاده و یا از سبب انقطع در ظفره و غده یا بسبب هدوث غرب نزد ماق وجدری و مبدأ این مرض رطوبات دماغی ست و سیلان آن بسوی چشم یکی از دو طریق یعنی عروق خارج قحف یا داخل آن و ایلاقی گوید که مبدأ دمعه سه موضع ست یکی عروق باطن قحف دماغ و گاهی باطن پلک دوم عروق خارج قحف سوم عضلات چشم بسبب ضعف این عضلات و هر سه این مبدأ را اسباب سابقه اند و سبب اقرب و اصل نقصان لحم لحاظ ست **طریق تشخیص** اقسام دمعه آنست که اولا از مریض بپرسند که این مرض از چند مدت ست اگر از ابتدای پیدایش خود بیان کند مولودی بود و الا عارضی باشد و در عارضی ببینند که با مرضی دیگر ست یا نه اگر با شد تابع مرض بود و الا عارضی لازم صحت باشد بعده بموق اکبر او نظر کنند اگر در گوشت او نقصان در یابند سببش همان باشد و الا سبب او حرارت چشم و دماغ یا برودت آن یا امتلا و ضعف قوت ماسکه و باضمه باشد پس بسوی حرکت پلک و چشم و عروق آن نظر کنند اگر سرعت حرکت و سرخی چشم و ظهور عروق آن مدرک گردد و با آن اشک گرم با سوزش یا حکه باشد از حرارت بود و اگر بطوء حرکات و سفیدی چشم و دقت عروق او و اشک بارد و غلیظ و خفت در تابستان و هنگام خروج از حمام و تقدم رسیدن سردی بر سر معلوم گردد از برودت باشد و اگر آثار امتلای کدامی ماده از علامات مخصوصهٔ آن بطوریکه در ابتدای بحث امراض چشم مسطور شد دریافت شود سببش امتلای آن ماده باشد پس اگر دوام دمعه مع عطسه بسیار بود طریق سیلان رطوبت از عروق باطن قحف و باطن جفن باشد و اگر عروق جبهه و صدغین ممتلی متمدد نماید از خارج قحف باشد و اگر علامات هر دو طریق مذکور یافته نشود و با حجوظ عین دمعه دائم بود سببش ضعف عضلات چشم باشد و گویند که اشک غلیظ گرم بر ریادهٔ دموی و بارد کثیر الرمص بر بلغمی و رقیق حار بر صفراوی دلالت کند و از سودا نمیباشد **و انطاکی** گوید که اگر از دمعه سلاق یا نقص لحم در اماق و جفن پیدا شود بورق حاد باشد که از امتزاج بلغم بصفرا یا احتراق بعض انجزه پیدا شده و الا از دم باشد اگر سرخی باوی شدت کند و اجفان هنگام خواب ملتصق نشود و الا از بلغم باشد و حکمه مثل سلاق ست در پیدا بودن از اختلاط مالحه و کذا انتشار اهداب و علامت دمعه بالغ دار د از اقاصی دماغ انسداد خیاشیم ست چنانچه در زکام عارض شود و گاهی دمعه حاده بدان میرسد که ثقبه که میان چشم و بینی ست کشاده گردانند پس از ان رطوبات نیز سیلان کنند چنانچه هنگام عظم آن غرب حادث شود **علاج** دمعه مولودی لا علاج ست و انچه تابع مرض دیگر باشد بازاله آن مرض زائل شود و اگر از نقصان گوشت موق اکبر عقب قطع ظفره یا تاکل او بدوای حاد باشد تغذیه با غذیه محمودهٔ مثل گوشت چوزهٔ مرغ و حملان و بزغاله خورانند و جلاب و شربت بنفشه بنوشانند و ذرور صفر و شیاف زعفرانی شیاف صبر استعمال کنند و بکندر و خصوصا بدخان او و دم الاخوین و مازو و سماق و صبر

وهلیلهٔ زرد و مایشاو آمن و زعفران و دیگر منبتات لحمو مجففات رطوبت مثل شیاف مجمرهٔ نعناعی و هلیلهٔ زرد و انزروت هردو مساوی بار یک ساییده و دو انیکه از مجربات انطاکی ست در موق اکتحال نمایند و بهتر انست که اول چشم را بشراب انگوری بشویند پس اندکی صبر سوده بر لحاظ گذارند و یا شیاف مایشا یکدرم زعفران دو دانگ صبر نیم دانگ شب یمانی سوخته یکدانگ ساییده بشراب کهنه شیاف ساخته در شراب سوده در گوشهٔ چشم نهند و اگر برگ بنج در شراب انگوری بیامیزند و بچشم نهند نافع بود و اگر شب یمانی سوده بشراب بگذارند و بچشم نهند بهتر باشد اما اگر گوشت موق تمامه فانی بر ستا صل شده باشد انبات لحم او ممکن نبود و هرگز علاج نپذیرد و دمعه که از حرارت یا برودت چشم و دماغ باشد معدلات آن بکار برند و ایضا تخم کاهو بر پیشانی نهادن و کذا نشاسته در گلاب گداخته و سفیدهٔ بیضهٔ آمیخته بر باق گذاشتن و بمبردات مثل توتیا و صمغ و نشاسته و گل سرخ اکتحال نمودن و یا گل سرخ و گلنار و صدف سوخته و توتیا و نشاسته بریان در چشم کشیدن دمعه را که بسبب حرارت بود نافع ست و رازی در برء الساعة نوشته که اگر دمعه حادث از مشی بسیار در افتاب باشد صاحب آن افیون بسوید و اندکی از آن گرد چشم طلا کند در ساعت تسکین پذیرد و اگر از بسیاری مجاورت آتش باشد زائل میگرداند آنرا و در زمان قلیل تناول انچه مؤلد بلغم ست مانند ماهی تازه و کاهو و بسیایند هلیلهٔ کابلی را تا مانند غبار گردد بمیل نقره در چشم کشند در ساعت زائل میگرداند و حناو مازو با هم سوده بر کف پا او سر نهادن در انواع دمعه مفید و شافی است و کذا اکتحال الاجور و غیر مغسول که مجرب سویدی ست و یا تخم خرمای محرق مغسول و یا مایشا و یا مرواریدو یا هلیلهٔ زرد ساییده که در گلاب تر کرده در افتاب نهند و بعد خشک شدن باز بسایند و یا آبنوس بر سنگ سوده و با برگ صغیر کاندرون گل سرخ میباشد خشک کرده ساییده و یا حجر غاطیس در شیر دختر سوده و کذا تقطیر سرکه و آب در چشم که مجرب انطاکی ست و یا دوست انبر با رسیس در گلاب یکشبانه روز تر کرده و یا شادنج محلول در گلاب هر واحد نافع و ایضا مغز تخم هلیلهٔ زرد دو حصه مغز هلیلهٔ سه حصه مغز خستهٔ آمله یک حصه جمله بسته با آب ساییده در چشم کشند و غسول تر بچله و سرمه مفید دمعهٔ گرم و عصارهٔ آمله و طلای کهره و شیاف ساق گربه سودمند و اکتحال با سلیقون و روشنائی و سرمه مفید دمعه سرد و پوشیدن سر و نهادن مشک و قرنفل در کلاه بکر دمعهٔ بارد نافع و کذا ادرک و کباش قرنفل نیم درم سوده بر مقدم سر و با جوز خشک کرده و با برگ او و یا گل او که هر واحد مجرب سویدی ست و یا عود الفرح دو درم کباش قرنفل یکدرم بازیک ساییده و اکل دارچینی و ضماد عصارهٔ قطور یون دقیق بر پیشانی و یا قطور عصارهٔ برگ زیتون بری و یا زعفران در شیر زنان حل کرده و کذا اختلاط صبر و صادات که مقوی فعل آنهاست و اکتحال آب بیاز و یا دخان صمغ صنوبر و یا عصارهٔ سلخاة و یا شنگرف و یا دخان با تنبیخ و یا سرگین سوسمار و یا پوست بیضهٔ شتر مرغ و یا دخان صمغ بطم و یا عصارهٔ برگ زیتون بری و یا اشق یا مس سوخته و یا پوست بیضه سوخته و یا کندر و یا دخان آن و یا صدف سوخته و یا دخان او و یا زهرهٔ خروس و یا زهرهٔ ماکیان و یا دارچینی و یا او دان و یا مقر قشیشا فی نفسه یا دخانها یا نحاسی نافع ست و گویند که او خال دخان رفت و کذا دخان صنوبر کبار و کذا اسطوخودس و کذا نحاس محرق و کذا مشک و کذا آب آمرود اکحال دمعه متقوی فعل آنهاست و دمعه که از استلای چشم و دماغ و ضعف ماسکه و یا ضعف چشم بود بعد تنقیه حسب باده بفصد و مسهل حب یارج اطریفلات و حب الشفا بجوزند و از اغذیه بمعجونات مثل عدس و باقلا پرهیزند و در باده عصار برای تعدیل مزاج ادویه که هر دمعهٔ حار مذکور شد بعمل آرند و گویند که رب هلیلهٔ زرد دو درم مع بنفشه سه درم حب ساخته خوردن برای دمعه که وقت حرارت زیاده شود عجیب ست و کذا انوشیدن ماء السکر و اکتحال شادنج مغسول نوتیای مغسول مازقشیشا هر واحد یکدرم مروارید بسد هر واحد نیم درم شیاف مایشا صبر هر یک سه درم در مزاج حار نافع ست و اگر آب غوره و لیمو بجوشانند تا که غلیظ شود و در چشم کشند نیز مجرب ست و در باده بارد بعد تنقیه بحب توتیا و مایا جالینوس استعمال سعوطات منقی راس و دخول حمام هر روز بر نهار و دلک بعد حلق سر و جوز بوا دام در دهن داشتن و صبح و شام حب الشفا یکیک عدد خوردن و بر طبیخ شبلم و گاه گاه کمنه انکباب کردن و اغذیه سریع الهضم مخلوط با شیای با نعم و معجون بنفشه مع گلقند عسلی و شکری خوردن مفید ست و در هر سر روز وقت شب حب شیار از ایارج مغز بجوز روانند حج و خبث الحدید فولاد مدبر بسرکه و بریان بروغن بادام هر یک ربع جزو مرتب ساخته از دو تا شش درم تا یکدرم بجوزند و اگر مزاج احتمال کند در مقدار مغز اینده و گلنار فارسی سه پنج توتیای هندی کحل شلوذی یعنی مغربی از هر واحد یکدرم طباشیر بریان نیدرم کلس قشور بیضه نیم درم همه را ساییده بحریر بیخته اکتحال نمایند و بساست که کفایت می نماید از اقتوتیا و سرمهٔ اصفهانی بقول جالینوس درین نوع تنقیه راس و علاج بشیافات قابضه باعتدال مثل آنکه از مایشا و زعفران بسایند و شیاف بسنبل معجون بشبار صحت بخشد و ادویه که هر دمعهٔ بارد مسطور شد استعمال کنند و کحل دمعه و بروده و دمعه و بروده اسود و دمعه و بروده

شراب

وشیاف خضر و یاسمین درین باب معمول ست وشیاف اسود وشیاف حضض وشیاف علائی وشیاف نارنج وشیاف دهنه فرنگ و برود جالینوسی وذرور سرمه مفید دمعه وکحل الجواهر نیز نافع ست واکتحال سنبل الطیب مع مازوی سبز نیز مجرب ست واگر هلیلهٔ سیاه مازو سنبل الطیب پوست هلیلهٔ زرد مساوی با آب سایيده حب سازند و در چشم کشند وحوالی آن طلا کنند نیز نافع دمعه است وکذا توتیای مغسول ده درم وبسد و هلیلهٔ زرد دو درم صبر هر واحد یکدرم وفلفل نیم درم مجرب و سنگ بصری یک تولچه مرچ سیاه شش عدد هر دو را کوفته بیخته در تهالی روئین انداخته با پشت کشورهٔ پهول چند روز خوب بسایند تا مثل غبار شود و در چشم کشند که جهت دمعه معمول است و بکدرد و حکه نیز مفید و سنگ بصری بسد محرق مغسول هلیلهٔ زرد هر یک دو درم صبر سقوطری فلفل گرد هر یک نیم درم کوفته بیخته در چشم کشیدن مجرب کسیجی ست و اکتحال فلفل با کندر هر یک یکدرم دارفلفل دو درم کف دریائیم درم سرسه وزن همه ادویه مزاج بارد رطب نافع ست و گویند که اگر توتیای معدنی درمیان خرما نهاده بسوزند بس او و چند بار شسته و در سایه خشک نموده پنج درم بگیرند دو دانهٔ قاقله کبار پنج درم آمیخته خوب سایيده اکتحال نمایند در بارد مزاج بصحت تجربه پیوسته و اگر فلفل گرد بستانند و توت سیاه آن خراشیده دور کنند پس همه وزن فلفل محکوک مغز تخم سرس گرفته سایيده در شهد حب سازند و وقت حاجت بگلاب حل کرده بکشند برای دمعه مجرب و نزول و بیاض را نیز مفید ست و توتیای هندی یعنی کهیر چوکا که هلیلهٔ زرد مساوی با آب غوره یا آب سماق سایيده خشک کرده باز سایيده اکتحال نمودن در دمعه استلائی و منع زیادتی و حفظ صحت چشم ستوده و بدانند که اگر سیلان رطوبت از عروق داخل قحف باشد بعد تنقیهٔ بدن غرغره و تعطیس و تعدیل مزاج دماغ و تقویت او باشیاف خوشبو و بعد هر دو روز یا سه روز تکمید راس و تعلیق محاجم بر پوخر سر بعمل آرند و اگر سیلان از خارج قحف باشد همدهٔ ناشف رطوبت چون غبار آسیا و کندر و غبار او و مروا فیون و آب مصطگی شوک بر سر ضماد نمایند و همه اشیای قابضه و لزوقاتی که بر جبهه و شقیقه می چسپانند اورا نافع ست و اگر سبب دمعه ضعف عضلات چشم باشد با دویهٔ مقویهٔ معدلهٔ رطوبات مثل برود جمرم و باسلیقون و روشنائی اکتحال نمایند و اگر از مزاج هندی یا میران چینی پوست هلیلهٔ زرد بسد هر واحد یکدرم مشک یکدانگ سرمه ساخته در چشم کشند جهت دمعه که از ضعف عضلات چشم باشد مجرب ست وکذا استخوان هلیلهٔ زرد سوخته نمک هندی و مازو هر سه مساوی سوده و درین باب تجربه رسیده وکذا توتیای مربی با آب هلیلهٔ زرد که هلیلهٔ مقشر را تا یکهفته در آب تر کرده مالیده صاف نموده در آن توتیا پرورده باشند نافع ست و اگر توتیا هشت درم سرمه یکدرم شادنج مغسول یک نیم درم اقلیمیای طلا چهار دانگ باریک سایيده آب هلیلهٔ زرد دو جزو و آب غوره و آب سماق هر یک یکجزو پرورده استعمال نمایند نیز نافع دمعه و مقوی عضلات چشم ست دیگر اول چشم را از اندرون و بیرون بشراب انگوری بشویند پس اندکی صبر در آب مکوه چکانند و از اقاقیا و برگ مایتا و مکوه سبز مساوی در شراب کهنه سقاه کنند و شیخ شیخ کحالان در علاج دمعه استعمال ادویهٔ معتدل القبض والتسخین والطعم ست و انچه از قطع ظفره نباشد در آن توتیا و سرمه اکحال توتیائی و جمیع شیافات مزبوره و شیاف اهیون اترزوتی و شیاف اصطفطیقان نافع ست و انچه درین باب تجربه رسیده این ست که آب انار ترش یکرطل بجوشانند هرگاه نصف بماند صبر سقوطری حضض فلفل مرچ زعفران شیاف مایتا هر واحد یکمثقال مشک دو دانگ داخل کرده در شیشه سر بسته تا دو ماه در آفتاب دارند و بکار برند و کذا دخول حمام بر نهار و مقام در آن قطعیا سر کردن و آب اکثر در چشم از مجربات ست انطاکی گوید که ابتدا بالفصد کنند اگر علامات غلبهٔ دم ظاهر باشد و خرم منخرین بعد ازان اسهال طبیعت بمسهل مناسب و بصرف عنایت بسوی تنقیهٔ دماغ و تقویت آن با یارج لوغاذیا اولا بعده اطریفل کبیر یا ایارج ارکیغانس یا فیقرا وحب اصطخیقون و بعد وثوق به تنقیه وضعیات بکار برند و درین هنگام بچشم نگاه کنند اگر ورم یافته شود ابتدا بتحلیل آن نمایند تا از ظهور چیزیکه در چشم باشد منع نکند یا از حبس چیزیکه سیلان او واجب ست حبس جفن از حرکت نگردد و بهترین چیزیکه بدان تحلیل ورم حار کرده شود آب کشنیز بلعاب بهدانه وحلبه وگلاب ست و بارد بشیر زنان و خرو حلبه پس در علاج دمعه بذرور اصفر و شیاف زعفران شروع کنند اگر در انجا علتی نباشد والا اگر لحم موق ناقص شده باشد انچه انبات آن نماید مثل مازو و مایتا و سماق بیامیزند و اگر در انجا انتشار باشد سنبل زیاده کنند و از انچه برای دمعه و مرضیکه ازان باشد آزموده است این ست که آب انار ین بجوشانند تا ربع آن بماند پس صاف کرده مثل آن گلاب و آب بادیان اضافه کنند و دران اگر یکرطل باشد اقیه و نیم برگ آس کوفته و نیم اوقیه هلیله و مثقال از مجموع صبر و زعفران و کندر و مایتا و حضض سوده انداخته بجوشانند تا غلیظ گردد پس در شیشه کرده زیر آفتاب گذارند و خاکستر استعمال نمایند و انچه در کحال شیاف و برود و ذرور گفته شد کافی بود و از مجربات این ست که مازو و آس و گلنار و پوست بیضه و هلیلهٔ زرد مساوی در ده چند آن سرکه بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده سخت اشد مرسا وی زعفران نمک سوخته شبخ محرق بسد هر واحد ربع مشک عشر جمله همه را بسایند و بسرکه مذکور تشقیه نمایند هفت مرتبه

بعد خشک کرده صاف نموده بکار برند که در قطع رطوبات و تجدید بصر و انبات لحم مجرب ست **و بعضی** متاخرین مینویسند که در دمعه بصری و سقطی قصد کنند و تنقیه ماء بحب ایارج وغیره نمایند و زرد چوبه زعفران شیاف ماء الجبن با گل بابونه هریک هفت ماشه بزردی بیضه مرغ و سنگ پشت و روغن بنفش سرشته ضماد کنند و در دمعه کهنه یکنیم ساله که از ضربه بود در هر هفته دو بار تی کنانند و هر روز وقت خواب جب قوقایا چهار ماشه خورانند و صبح نیز سه ماشه با گلقند و توله و عرق بادیان نیم پاو و غذا شوربای گوساله و دراج بنان تنوری دهند و بجای آب عرق بادیان نوشانند بعده سرمه اصفهانی و برابر آن جست تا چهل روز در چشم کشند و قلیه شلجمی و زردکی و نرگسی بنان خورانند **تعلیم** گاه باشد که در هر زمانی قلیل قطرات اشک بیچکد و منقطع میشود و این را بقا کتین گویند و سببش عروض غلظ در یک بالامع نتود در باطن او و اصطکاک او بملتحمه یا قرنیه ست و این مرض عند استلای بدن از مواد و پری معده از طعام و شراب و در کثرت بیداری زیادتی میکند و هنگام خلو معده و اعتدال خواب خفت می پذیرد و علاجش تنقیه بدن و پرهیز از اغذیه غلیظه بمضره و تقلیل غذا و تجفیف و تکمید پلک با آب گرم و تضمید او با ضمده محلله مثل ماءالشاه و مروزعفران و بعد تنقیه اکتحال بمدبعات و محللات رطوبت چون با لیقون و شیاف اهرلین ست و بقول امین الدوله از اشیای مدمعه نافعه درین نوشادر مسحوق ست و همچنین فرو بردن میل در پیاز و اکتحال آن و بعضی گویند که این مرض اگر بعد قطع نفخه پدید آید یا مولودی بود هرد و علاج نپذیرد و اگر بسبب کثرت رطوبت دماغ باشد تنقیه دماغ بحب شبیار کنند و مداومت بکار نمایند و شیاف دینار جون در چشم کشند و باید که حب شبیار و قوقایا در هر هفته بخورند و غذای مجفف ملطف مانند کبک و دراج و مرغ جوان بانان تنوری خمیری که در ان بادیان داخل کرده باشند دهند و عوض آب بر عرق بادیان و بادرنجبویه اکتفا ورزند و سرمه سیاه و سفیده ارزیز هر دو برابر در چشم کشند ✣ ✣ ✣

حرقت عین یعنی سوزش چشم

سببش ارتفاع ابخره لذاعه از معده یا انصباب اخلاط حاره یا صفراویه از دماغ بطبقات چشم ست **علاج** سنگ بصری با آب غوره پرورده در چشم کشند و کاسنی سبز کوفته بروغن گل ضماد نمایند و کافور در چشم اندازند و اگر کافور یکدانگ سفید اب سه سول یکمثقال گلاب سایيده طلا کنند چشم را بغایت خنک گرداند و اگر فائده نشود و آثار رجوع مادهٔ حاره ظاهر باشد اول مسهل صفراویه دهند و بعد از فواکه یا مطبوخ او و یا مطبوخ اهلیله تکمین طبخ نمایند و هر صبح عناب و آلو بخارا هریک هفت عدد تخم کاسنی دو درم جوشانیده شکر سفید یا نبات بین دو درم داخل کرده بنوشند و غذا مزوره و مغز بادام مکه و بخورند و اگر احتیاج باشد ابتدا بفصد نمایند و حجامت کنند و بعد تنقیه مدمعات در چشم کشند و اکتحال برود احمر سفید و شیاف ساق و مصاره آملج برای حرارت و سوزش چشم معمول مؤلف ست و کذا ضماد کاسنی سبز و شنیز سبز و کاهو سبز و اگر گیاها بهم نرسد تخم ها گرفته بروغن گل یا کاهو یا کدو سایيده بر هر دو چشم گذارند و یا پوست اهلیله زرد و آملج سنتی هریک سه ماشه برگ حنا سبز برگ گلاب سبز هریک هفت ماشه شب آشیر خیسانیده وقت صبح چشمها را بدان بشویند و این دوا دهند شیره تخم خرفه و مغز تخم کدو و مغز تخم نرپدیه هریک نه ماشه زرشک هفت ماشه تخم کاسنی هریک نه توله برادرده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده محسوس شود و لعاب بهدانه سه ماشه زیاده کنند هفت هشت روز بعمل اورند اگر صحت نشود فصد سر و کشایند و تلمیین طبخ آب خواکه و یا طبخ اهلیله خواکهی علویخان که در ان شربت در مکرر اهلیلجی باشد باید کرد و غذا بنوباش یا سفاناخ و خرفه با برنج دهند و بعد از تنقیه این کحل اشک آور بعمل اورند فلفل از فلفل هریک یک ماشه زعفران چهار ماشه حنض شش ماشه سنبل الطیب چهار ماشه کافور یک سرخ سایيده در چشم کشند و تعاهد مرهم نمایند و گویند که اگر از این دوا صحت حاصل نشود تنقیه دماغ بحب ایارج و حب بنفشه مقوی بتردد و غاریقون نمایند و جلاب از اصل السوس تقشر کوفته سه درم و گلقند ده درم بدهند و غذا مزوره و مغز گوشت کلان و نان بسیار بخورند و از فواکه انجیر و انگور و موبز مانند آن بدهند و گویند که اگر بسبب خوردن اغذیه سخته مثل فل و باقلا گوشت گاو میش عدس و حبوبات باگچه ری خوراش و غیره باشد و از وقت شروع بهضم غذا تا تمام هضم سوزش در هر دو چشم بسیار بود بنگر تا اگر در مزاج برودت یافته شود سفوف شبیار دهند و یا این سفوف بدهند اصل السوس مقشر آملج مقشر الایچی کلان هریک سه درم نبات برابر شربتی نه ماشه و خایيدن بادیان و رین تاب مجرب و همچنین الایچی کلان بریان و هم مصطکی و جوارش آن و جوارش عود شیرین بسیار نافع و اگر در مزاج حرارت بود جوارش عود ترش و شربت زرشک دهند و خایيدن کشنیز خشک در منع آن از مجربات ست و همچنین هفوف نمک با گلاب و انچه بسبب ورم سپرز و ریاح سودا وی چنانچه در اصحاب یرقان میباشد پدید آید علاج آن مرض نمایند ✣ ✣

قذی یعنی چیزی در چشم افتادن

سرگاه در غبار و هوای تند چشم خلش کند و اشک بیرون آید و قبل ازان سدد غیر نباشد بداند که چیزی در چشم افتاده پس می باید که از مالیدن چشم منع نمایند و با آب گرم بشویند و بدان تکمید نمایند و شیر زنان چکانند و پاک برداشته به بینند اگر چیزی محسوس شود بپارچه یا پنبه بردارند والا نشاسته باریک ساییده در چشم پاشند و دانی بدارند پس از پنبه بیرون آرند و گاه باشد که جانوری خرد تر از پشه که بزبان نملی آنرا طالب العین گویند و نطفه نیز نامند در چشم او یزد و درد و سوزش در چشم پیدا نماید در بصورت فی الفور چند قدم باز پس روند و آب نیگرم در کف گرفته بر چشم زنند و گل ملتانی سرخ باریک ساخته بچشم اندازند و ساعتی چشم را بسته دارند بعد از خرقه یا پنبه صاف نمایند و یا آب گرم پارچه تر کرده تکمید نمایند و میل مشقوب دمی اصلاع بدمند و بضلع او بخارند بملایمت و چشم را بکشایند و آب گرم دران ریزند و بعد زوال او اگر چشم سرخی باقی ماند شیاف ابیض و شیر دختران اکتحال نمایند باقطوریکه در رمد گذشت بعمل آرند و اگر خون زاند و بدن ممتلی از اخلاط باشد فصد و تنقیه نمایند تا زدهم اگر آنجا که چیزی در شت چون ریزه شیشه مانند آن در چشم افتد بموجب پنبه بمسند و فوه در شیر زن تر کرده نهند و یا سفیدی بیضه مرغ چکانند و اگر ریزه آهن بود و بتدابیر دیگر برنیاید متصل چشم سنگ مقناطیس بدارند که بدان بیاویزد چنانچه والد مرحومی علاج شخصی آهنگر بهمین نهج فرموده بودند و گاهی فلوس ماهی بسیار رقیق و نرم و کوچک در چشم افتده بچسپند و مشکل برآید پس روغن بیتون یا روغن دیگر در چشم چکانند و هرگاه فلس مذکور بچسپد سیاهی چشم نتواند پذیرفت و از ملتحمه بلند شود و فلس ظاهر گردد بسر میل مضلع بردارند و بعد برآوردن این ها شیاف اذیت او باقی ماند بچیزی ملس و مدمل مثل شیاف ابیض و شیر زنان و سفیدی بیضه و ذرور نمایند تا زدهم اگر تدارک کنند و اگر خوف همان ماده و ثوران چشم باشد فصد و استفراغ بعمل آرند و بر دو رادی و مانند آن برای تنشف رطوبت و جلای آن اکتحال نمایند و از حضرت علی کرم الله وجهه منقول ست که اکتحال سرمه مزیل قذی و مصفی بصر ست و اکتحال مذکور از نزوت خصوصا با شکر و نشاسته و چشمیز مخرج قذی و کثیر الفوائد ست برای چشم و چسپانیدن برگ شاهسفرم بر چشم جذب می نماید انچه در چشم افتاده و حدوث یافته دران و اکتحال قلقطار صاف میگرداند چشم را از قذی و مرض نکته گاه باشد که رطوبتی باریک مانند تار عنکبوت از سر زود آید و در چشم بخلد و مردم گمان برند که چیزی از خارج در چشم افتاده است درین حالت کف دریا سنگ بصری تو تیای سبز تو تیای سفید چاکسوی مقشر برابر همه را سوده در چشم کشند که این مرض را که بهندی رویه گویند سود دارد

ضربه و تفرق اتصال چشم یعنی کوفت و جراحت که بر چشم رسد

هرگاه از ضربه سرخی یا ورم عارض گردد بفصد و مسهل صفرا یا ماء الفوکه تنقیه کنند و اگر حاجت باشد حجامت پس سرنیز نمایند و بعد فصد سفیدی هو زردی بیضه مرغ و روغن گل آمیخته بپنبه بآن آلوده بر چشم نهند و در صورت حرارت چشم اگر آب کشنیز سبز افزایند بهتر باشد و یا شیاف مایتا و گل ارمنی با آب کشنیز سبز ضماد کنند و یا تخم خطمی تخم خبازی و شیر دختران و روغن گل آمیخته بر پشت چشم ضماد نمایند و شیاف ابیض افیونی بشیر زن حل کرده در چشم چکانند و اگر ورم و سرخی باقی باشد آرد مونگ و جزو زرد چوبه فیض گل ارمنی ماسیران زعفران مصطکی هر یک یکجزو با آب یا بزرده تخم مرغ و روغن گل طلا کنند و گاهی با دو بیه مذکوره زنجبیل پاه گیرو قرنفل مرداسنگ اضافه نموده همه مساوی گرفته طلا میکنند و قطور روغن زرد نیگرم نیز مسکن درد ست و کذا شیر دختران و همچنین آب علبه مسکن وجع ست با اندک تسخینی و همچنین آبکه دران خشخاش اکلیل الملک بابونه گل بنفشه گل سرخ جوشانیده باشند و ضماد افیون زعفران بهنگری مرداسنگ با آب سوده نیز مفید ست و اگر لوده پتهانی سیده گندم روغن زرد هر یک دو ماشه شکر سفید چهار ماشه دراب سرشته دو غلوله ساخته بپارچه ببندند و گرم کرده تکمید نمایند و بعده بر چشم بندند برای تسکین وجع ضربه چشم از مجربات استاد مرحوم ست و اگر خون در موضع ضربه بیفسرده و دمه قوی پیدا کند چوب سبز درخت گز بسوزند و آبیکه ازان بیرون آید بران موضع بمالند که در حال خون متلاشی گردد و دمه تسکین یابد و اگر سرخی شدید در ملتحمه باقی ماند زعفران مصطکی هر دو ساییده بزردی بیضه مرغ سرشته گرد حلقه چشم ضماد سازند و انچه در طرفه مذکور شد بکار برند و بعد زوال دمه و سرخی اگر کبودی در چشم باقی ماند کشنیز و پودینه و سنگ یلیل و زرنیخ طلا سازند و ضماد نمایند خواه بمسل یا شراب آمیخته و کذا جمیع اصناف فرنج و کذا زردی خشک بزردی بیضه آمیخته و کذا راوند بسرکه و کذا اسم بطه و خردل نیز نافع ست مکمد یادوم تحت العین ست و آنجا که از تیغ یا سنگ غیر تفرق اتصال بر ملتحمه افتاده باشد تدبیرش نیز فصد و تلیین ست همه را اندک مدت پس اگر خون آمده باشد آنرا پاک کنند و شاذنج مغسول باندکی کافور یا دم الاخوین بران افشانند و سخت ببندند و اگر خون برنیامده باشد تو تیای کرمانی پرورده بکنند و زرده تخم مرغ تنها یا ببرگ آس سوده با روغن گل و آب کشنیز سبز بهم شتر بپارچه آلوده

بر پشت چشم نهند بعد از اصلاح جراحت کوشند بنوعی که در قرنیه کور نشود و چشم نواب احمد یار خان ریزه چوب ساج خلید و از برادرش اندکی خون برآمد حکیم کبیر علیخان شاگرد حکیم علوی جان
از روت مدبر دم الاخوین خضض یکی هر واحد یکماشه در شیر زنان سه ماشه و سفیدی بیضه مرغ نیم عدد با انگشت لت کرده در چشم چکانید نرم بالایش قرص از برای
قنب ساخته زرد چوب و امیران هر یک سه ماشه مغز بادام تلخ هفت عدد آرد چینه نه ماشه دران داخل کرده در روغن گاو بریان نموده نیگرم بر چشم بسته و ماشه روز
بسته داشتند و روز چهارم کشادند چشم بحالت اصلی آمد و خون بند شد لیکن طرفه پدید آمد و همه چشم او در گرفت پس هلیله سیاه خضض یکی امیران چینی هر یک
سه ماشه زعفران یکماشه بگلاب ساییده ساعت بساعت از میل زرا کتحال فرمودند و زرد چوب بغاث هندی زعفران انگور شفا هر یک سه ماشه دراب برگ
عنب الثعلب سه ده بر پشت چشم ضماد نمودند صحت کلی حاصل شد **انتباه** هرگاه چیزی قاطع همچون آهن ربا و غیره بطبقهٔ قرنیه رسد و جراحتی خفیف کند یا جزوی
از قرنیه زائل گردد تدبیرش همانست که در جفر و سلخ قرنیه مسطور شد +

حول و اعوجاج ثقبه

حول آنست که چشم بجانبی از جهات اربعه مائل شود و سیاهی او از موضع طبیعی زائل گردد و این زوال اگر بجانب فوق یا اسفل باشد صاحبش هر چیزی را دو چیز
بیند و اگر بطرف یمین یا یسار بود ضرر متعدد بدر بصارت پیدا نکند و اعوجاج ثقبه زوال ثقبهٔ عنبیه است بسوی یکی از جهات اربع یمین یا یسار یا فوق یا اسفل
و درین ثقبه معوج دیده میشود و علیل جمیع اشیاء را معوج می بیند **وسبب حول** آنست از عضلات محرکهٔ مقله و یا تشنج آن و یا زوال اطبقات
و رطوبات و اعصاب عضله اکثر بسبب سوء مزاج بارد رطب بلغمیه و گاهی از سدهٔ و رمیه یا سوء مزاج بارد رطب و یا تفرق اتصال واقع در عرض آن میباشد و تشنج بیاعث
استیلای بلغمی و یا غلبهٔ یبس و یا وقوع ورم حار یا بارد بود و بیشتر حول بعد علل دماغی عارض شود و علامت استرخائی و تشنجی از فصل استرخا و تشنج جویند و ایضاً در استرخائی بلغمی
ثقل و عدم وجع و حدوث آن بعد از نزلات لازم ست و در ورمی وجع و ثقل اگر حار بود وجع شدید و در اکثر باصداع و در سوء مزاج بارد رطب سابق عدم ثقل و حصول آن
بعقب اسباب بهر دو مرطبه میباشد و تشنجی استیلائی عقب صرع و سدر بیشتر افتد و عروض آن دفعتاً میباشد باظهور آثار بلغم و تشنجی بیبسی اکثر بعد امراض حاده و قرنیطس
و عقب استفراغ رطوبات بدن و ریاضات کثیره و بتدریج و بجوانان عارض گردد و در تشنجی ورمی وجع در اغلب اوقات اگر ورم بارد باشد وجع کمتر از ورم حار باشد و آنچه
زوال طبقات و رطوبات سبب بود چشم متحرک باشد بحرکت اختلاجی و گاهی اشک سائل شود و بالجمله حول یا مولودی بود و آن لاعلاج ست و یا بکودکان و یا بزرگان افتد
یعنی حادث باشد و این بقول جالینوس اکثر بسبب بعض علل راس مثل صرع و سدر و دوار عارض میشود **وسبب زوال ثقبه** عنبیه یا ورم عنبیه ست و علامتش وجود صداع
ست اگر حار باشد و یا ثقل تنها اگر بارد بود و یابس آن و نشانش خمور حدقه و تقدم اسباب موجب یبوست مثل حرکت در افتاب یا استفراغات مفرطه یا ملازمت صوم
خصوصاً در زمان حار یا تناول اغذیه مجففه مانند عدس و کلم و گوشت قدید و یا از رطوبت عنبیه باشد و تابع آن سیلان اشک و رطوبت چشم میباشد **علاج** در حول
استرخائی و در تشنجی استلائی بعد نضج بمنضج بلغم یا شربت اصول و گلقند یا سکنجبین عنصلی یا بزوری تنقیه بمسهل و ایارجات دماغ را نمایند بدستوریکه در فصل استرخا و تشنج
مذکور شد و تلطیف تدبیر کنند و در حمام نشینند و ادویه مقوی مثل روشنائی در چشم کشند و با آب برگ زیتون سعوط نمایند و اطریفل صغیر خورند و روغنهای گرم محلل مثل
روغن بابونه و شبت و زنبق و نرگس بر سر مالند و گویند که اکتحال بسرمه همزوج به بندق هندی چشم را بموضع او بسهولت باز گرداند و کذا بقطران و قنه مخلوط بسرمه کذا اکتحال
شیخ و بسد و حول که باسفل باشد از استرخای عصب بود و در ان معالجه بدانچه باستحکام او نماید مثل تضمید بیشانی با آس و مازو و بلوط و گل ارمنی کنند و آنچه از ورم باشد اگر حار
بود بفصد قیفال و تنقیهٔ دماغ و استعمال اشیای بارده مسکنه مثل شیرهٔ تخم خیارین و شربت بنفشه و قراصیا و آب هندوانه و ماء القرع و قطور شیر زنان و سفیدی بیضه مرغ
در چشم و طلا نمودن از بیرون بصارهٔ مایعتا و صندل با آب عنب الثعلب و گلاب و آب برگ کاهو سوده و کذا طلا بر و غن سفرجل یا روغن بنفشه و طبا شیر با گلاب
یا با آب سرد بر چشم و اگر ورم بارد بود با استفراغ از جسب صبر و یا ایارج لوغاذیا مقوی بتر بد و غاریقون و شحم حنظل و عصارهٔ قنطوریون دقیق و مانند آن علاج کنند پس
با آبیکه در آن اکلیل الملک و تمام و نخالهٔ گندم و بابونه و مرزنجوش و سنبل الطیب جوشانیده بر چشم نطول نمایند و بعد ازان جوارش اترج استعمال کنند و آنچه از سوء مزاج بارد
رطب سابق باشد جوارشات استعمال نمایند و غذا اسفیدباجات معمول بلیمو بیحار و نطول مذکور بکار برند و انچه از تفرق اتصال باشد علاج ست و در تشنجی سبی

کہ اکثر بسوی فوق میباشد بتقویت وترطیب دماغ از نطولات ومالش وغنهای رطب بر سر وغیر آن کہ در علاج تشنج یابس مسطور شد پردازند وشیر خر وشیر دختر در چشم چکانند وتقطیر خون شفنین ویافاخته وتضمید سفیدی بیضه ورونن گل واندکی شراب وبستن چشم مفید دانند واشربهٔ مرطب مثل شربت بنفشه وشربت بنفشه وشربت نیلوفر وشیر تخم خرفه وماء الشعیر دهند واگر تب نباشد شیر خر برو غنهای مرطب نوشانند وشیر زن وگاو برونن بادام قریب بنفع اوست واستعمال ماء الرمانین باشکر وانکباب بخار آبیکه دران بنفشه ونیلوفر وجو مقشر پخته ومانند آن جوشانیده باشند نافع است وآنچه از زوال طبقات ورطوبات بود تدبیرش تنقیهٔ دماغ از رطوبت بطریق مذکور است باستعمال ادویه جات دهنیه بطوریکه در فالج ولقوه گذشت وبعد ازان بهر تحلیل ریاح بآبیکه دران بادیان اصل السوس بابونه اکلیل الملک ومانند آن جوشانیده باشند نکمیه چشم نمایند وبطبیخ زیره وشیح وصعتر وزوفا ومرزنجوش نطول سازند ومامیران یا زرد چوب بآب بادیان ضماد کنند واگر ماده در معده بود تنقیهٔ معده بقی واسهال نمایند وجوارشات گرم محلل ریاح خورانند وتجویف نمایند وکحل دخان سندروس در جمیع اقسام حول مادی معمول ست وبعضی گویند کہ چون آلهٔ بر قطعهٔ آهن بسایند تا مثل سرمه گردد واکتحال آن حول را مفید ست **ولقول طبری** وحکیم علی گاهی حول ببزرگان از اسباب شتی افتد اکثر آنها معرفت مانند مثل فالج ولقوه وعلاجش علاج این امراض ست وگاهی حول غریب بغیر مرض دیگر واقع شود وآن از زوال بعض طبقات یا تحرک جلیدیه بسوی جانبی یا بعض زوال او از موضع خود بود وسبب درین حصول ریاح غلیظ ورطوبت ست میان طبقات چشم پس حول کہ دفعةً بسبب زوال طبقهٔ صلبیه از ریاح غلیظ بخاریکه زیر او در اید عارض گردد حول بسوی فوق باشد گویا کہ بیمار بدان طرف می بیند وحرکت چشم او بطی بود وآنچه بسبب زوال طبقهٔ مشیمیه باشد حول از جمیع جوانب چشم بود وصاحبش بهر طرف از فوق وتحت ویمین ویسار که بیند نظر او نظر حول باشد وآنچه از زوال طبقهٔ شبکیه باشد حول او بطرف اسفل بود گویا کہ مریض بطرف سینهٔ خود می بیند وحرکت چشم او سریع باشد وآنچه دفعةً بسبب ترعزع رطوبت زجاجیه از موضع او حادث شود حول مضطرب بحرکت غیر ارادی چشم باشد وآنچه از زوال جلیدیه بود حسب زوال او حول پیدا آید پس اگر بسوی فوق زائل شود هر چیز را که بیند دو چیز نماید واگر زوال او باسفل باشد هر شئی را غیر ثابت در موضع واحد گمان کند وآنچه از زوال غشای عنکبوتیه باشد پس اگر بفوق زائل شود حول مع کثرت ضعف ابصار بود حتی کہ گاهی چیزی نه بیند ومیلان چشم او بسوی فوق باشد گویا کہ ببالای نگرد بهتر از انچه بسوی اسفل بیند واگر تقلص وزوال او باسفل باشد حول مع شخوص چشم بود وهرگاه چیز را از قریب به بیند خوب دیده نشود وهرگاه از بعید به بیند بهتر بیند واگر حول دفعةً از نقصان رطوبت بیضیه یا میل او بجانبی بسبب وقوع ضغط یا حرکت بخارات غلیظه حادث شود با حول ضعف ابصار باشد واکثر انچه به بیند اخبر اللون برنگ طبقهٔ عنبیه بیند واگر حول دفعةً از زوال عنبیه عارض شود میل او بجانبی از هر دو سوق با فتد ومع ضعف ووقت نظر بود واگر از زوال قرنیه باشد مع حول ترعزع در چشم حادث شود وحالت شبیه باختلاج پیدا بود واگر از زوال ملتحمه باشد حول غیر ثابت بود ساعتی چشم او مائل گردد واز شکل خود متغیر شود وچنان باشد کہ چشم بجانبی که بصر او مائل شده کشیده میگردد بعده ساکن شود وزائل گردد بعد از ساعت واین اکثر بمشائخ حادث شود وعلاج این جمیع اقسام قریب یکدیگر ست وزیادت ونقصان دران بحسب مزاج وسن باشد بالجمله ریاح غلیظه بخاری که بسوی سر وچشم مرتقی شود یا از معده بنابر اجتماع اخلاط دران متصاعد گردد یا از جمیع بدن مرتفع شود پس آثار استلای سعدی از غثیان وفتور شهوت وفساد هضم وتخیلات رو بروی چشم در اوقات استلا دریافت نمایند وعلامات امتلای جمیع بدن از کسل وثقل وخبث نفس وتقلب او وارتفاع بخارات گرم بسوی راس وسرخی روی وچشم در وقتی وسکون آنها در وقت دیگر معلوم کنند وهر چونکه باشد هرگاه ارتفاع بخارات بسوی سر وچشم ثابت شود لازم ست که مزاج مریض وسن او ووقت حاضر دریابند واستفراغ ماده حسب امکان وبموجب قوانین او نمایند وهرگاه ارادهٔ تنقیهٔ معده کنند در اکثر بیماریها صبر یا مصطکی که هر کدام ازین هر دو را بستمونیا تقویت داده باشند استفراغ او نمایند وبهترین چیزها که برای تنقیهٔ معده بشرط عدم مانعی درین مرض خواهد در غیر آن استعمال نمایند این جبست که افسنتین رومی خالص زرد دو درم گل سرخ یکنیم درم مصطکی سه درم تخم کرفس انیسون هر واحد دو ثلث درم رب السوس دو دانگ صبر سقوطری پانزده درم هلیلهٔ سیاه سه درم سایيده در اب برگ تنبول یا اب بادرنجبویه سرشته جهاسازند دو سه درم ازان با آب بگیرم بدهند دو سه بار هفت روز درمیان مهلت داده استعمال کنند واز اغذیهٔ غلیظه مسخره پرهیز دهند واز طعام شب منع سازند واگر ارادهٔ استفراغ بدن باشد بطبوخ افتیمون تنقیه او نمایند وبرای تقویت دران صبر ومصطکی مع غاریقون اضافه کنند وچند بار بعمل ارند اگر مزاج مریض احتمال کند وبعد تنقیهٔ بدن پرهیز صادق پوشیدن برقع که هر دو سوراخ او تنگ باشند لازم گیرند ودر ان سر بچه مثقوب الوسط بر شکل چشم ساخته دهند تا

بعد تقطیر اندکی سفیدی بیضه بر چشم بندند روی و چشم دگوش را از هوای بارد محفوظ دارند و ایضاً بعد تنقیه بدخول حمام هر روز تناول اطریفل صغیر یا کبیر حسب احتمال مزاج لزوم نمایند و بعد ازین تدابیر سعوط حسب مزاج مریض استعمال کنند اگر سعوط مار مناسب باشد بروغن بنفشه و نارد ین و اگر سعوط بارد واجب بود بروغن بنفشه و نیلوفر بعمل آرند و تضمید هر حسب واجب نمایند و گاهی از ریح در چشم حالتی شبیه بحول حادث شود و بواسطهٔ ریح بسوی یک جانب کشیده گردد و باوی اختلاج و حرکت غیر واجب شد و علاجش استفراغ بمسهل و حب الیارج و غرغر منقی راس از رطوبات و تنقیهٔ معده و پرهیز از اغذیهٔ غلیظه و اقتصار بر اغذیهٔ ناشفه صالح الکیفیت ست بعد ازین هر یک بشکل عین منقوب الوسط ساخته بعد تقطیر اندک سفیده بیضه بر چشم بندند و گویند که حول امرمن مثل حول مولودی علاج پذیر نبود و در اعوجاج تقبه که از ورم عنبیه باشد فصد و تنقیه بحسب خلط غالب نمایند و تلطیف غذا و طلا بصندل و عصارهٔ مایثا با آب کاسنی و گلاب سوده و چون حدت دم و حرارت ملتس تسکین یابد استعمال ملطفات نمایند بمثل نطول مطبوخ با بونه و اکلیل الملک و گل بنفشه و حلبه و انچه از بیس عنبیه باشد استعمال مرطبات نمایند بنوعی که در حول تشنجی بیسی گذشت و آشوبه یا فالوده و حریرهٔ جو مقشر با شربت نیلوفر و بنفشه و روغن بادام شیرین و گوشت فربه و زردهٔ بیضهٔ نیم پخت و استحمام با آب شیرین نیم گرم خصوصاً بعد انهضام غذا و شستن چشم بشیر زنان و انکباب بر بخار آبیکه دران بنفشه و نیلوفر و جو مقشر نیکو فته جوشانیده باشند استعمال نمایند و انچه از رطوبت عنبیه باشد استعمال مجففات مثل تناول گلقند و سکنجبین بزوری و تنقیهٔ مواد رطب بمثل دواء التربد که از تربد مدبرده درم و مصطکی و زنجبیل هر واحد یکدرم و شکر مساوی ساخته هر شب یکمثقال آنرا تناول نمایند و صبح گلقند پنجدرم با آب گرم بدهند و قلایا و مطبخات خورانند و بکحل عزیزی و یا با سلیقون اکتحال نمایند **فائده** حول که بصبیان شیرخواره عارض شود بسبب اکثر استرخای عضله است از عضلات مقله و بعد از مصرع حادث گردد و بسبب شیر فاسد و نوغوا بانیدن و نگریستن بیک جانب تا دیر نیز واقع میشود و باشد که بواسطهٔ آواز بلند و مهیب و مانند آن چیزی مفزع که یکبارگی بطفل رسد بجنبش آرد مرض مذکور عارض گردد و علاجش آنکه هرگاه حول بفوق یا اسفل بود بروی او برقعه که در برابر حدقهٔ سوراخ تنگ گشاده باشد بپوشانند و چراغ مقابل آن سوراخ برافروزند تا طفل پیوسته نظر بران دارد و اگر حول بطرف یکی از هر دو سوق باشد پارچهٔ سرخ بر گوشهٔ چشم که مخالف گوشه مائل باشد آویزند که دائم نظر آن بسوی او باشد و یا دفعتاً ساز بطرف مخالف نظر بنوازند و لوح منقش بصور مذهب و اجرام صوت بدان طرف نهند و سرمه با آب یاسمین پرورده با مشک یا عنبر اکتحال نمایند و شیاف عنبر بعصارهٔ زیتون سوده بیرون چشم بمالند و یا بندق هندی را افشرده اثمد دران پرورده اکتحال کنند و سعوط بعصارهٔ برگ زیتون نمایند و در معالجه تهاون بر و اندازند و دایه را غذای لطیف دهند مثل تیهو و چوزهٔ مرغ و مدرج و لحم حمل صغیر خصی و در صورت بودن صرع سبب حول اغذیهٔ بخار انگیز و ادویه مجففه از آنها دور دارند و از جماع منع فرمایند و اگر مزاج او احتمال کند دوای منقی رحم مثل حرمثا و دواء المسک و شلیثا بدهند و اگر آثار امتلاء در یابند تنقیه نمایند تا شیر او اصلاح یابد و طفل ابو زن یکحبه معجون کاسنیج و دو حبه شاهبانگ در شیر دایه هر روز بدهند و گاهی طفل ابقدر یکحبه آب شاهبانگ و هموزن او روغن نارد ین سعوط نمایند و هر روز بدفعات سر طفل از روغن نارد ین بمالند و کف پای او و باکثر اوقات دلک کنند

حجوظ یعنی بیرون آمدن و بزرگ شدن چشم

و این یا بسبب شدت انتفاخ مقله و ثقل آن از امتلای مادهٔ ریحی یا خلطی رطب یا مائیت حاصله دران باشد و یا بسبب شدت انضغاط مقله بسوی خارج از خرق وقی منیف و صداع قوی و نعرهٔ سخت و طلق شدید و تنحر و از هر چه موجب حصر نفس باشد و یا بسبب استرخای علاقهٔ مقله و عضلات حافظ علاقهٔ مذکور و انهتاک او بود و در امتلای ریحی و خلطی یا ماده در نفس چشم باشد و یا بمشارکت دماغ و بدن بود چنانکه عند احتباس حیض میباشد و در انضغاطی گاهی با وجود انضغاط از میل ماده بسوی چشم نیز باشد چنانچه وقت عدم نقای نفاس و گاهی از فساد مزاج جنین یا موت او و تعفن او باشد و حجوظ استرخائی که از استرخای عضله فقط بود بصارت باطل نمیکند و انچه با انهتاک او باشد بطلان بصری نماید و حجوظ که در مثل خوانیق و ارام حجب دماغ و در ذات الریه افتد بسبب انضغاط بود و گاهی بسبب امتلا نیز باشد و اکثر حجوظ مع دسومت محسوس میشود و با تورم در قرنیه میباشد و جمیع اقسام حجوظ از ضعف بصر خالی نباشد و حنین و رازی گویند که هرگاه متوعین از ضربه یا سقطه بر سر افتد اگر بصر او باقی بود بدانند که در عضله ممسک عین تمدد عارض شده و انهتاک آن نشده و اگر نتواز غیر ضربه باشد از استرخای عضله باشد و اگر با وجود این ذهاب بصر عارض گردد بدانند که آفت بعصب مجوفه رسیده **تشخیص** اقسام این مرض بایک معلوم نمایند که بصارت باطل شده

ضعیف گشته اگر باطل شده باشد از انهتاک عضله بود و اگر ضعف باشد نظر کنند که با تنویه علهٔ عظم در حجم چشم هست یا نه اگر باشد حجوظ استلائی باشد بعده بپرسند که در چشم ثقل محسوس میشود یا نه اگر گوید خلطی باشد و الا تشنجی بود و اگر عظم حجم یافته نشود حال سیلان اشک غلیظ اندکی لزج و احساس تمدد واقع از داخل بسوی خارج بپرسند اگر مریض اقرار آن کند و با آن اسباب انضغاط نیز یافته شود حجوظ انضغاطی باشد و اگر عظم حجم علهٔ و آثار انضغاطی هر دو موجود بود از امتلا و انضغاط هر دو باشد و اگر عظم حجم علهٔ و سیلان هیچ نباشد و تمدد اندکی بود و صدقه بحرکات مضطربه بغیر اختیاری متحرک باشد حجوظ استرخائی بود علاج اگر حجوظ اندک و سبب او خفیف باشد بستن عصابهٔ قوی و خوابانیدن بر پشت و تلطیف غذا و قلت حرکت و ادامت تغمیض و اکتحال شیاف سماق و شیاف اقاقیا کفایت کند و اگر قوی باشد در امتلائی حسب ماده تنقیهٔ بدن و دماغ بفصد و حجامت فقره و مسهلات و حبوب مناسبه و حقنهٔ حاده نمایند و احمد بن ثابت گوید که تنقیه بهلیلهٔ کابلی و کذا بمطبوخ فواکه نافع حجوظ عین ست و بالجمله اسهال نافع ترین اشیاست در اصناف حجوظ و کذلک وضع محاجم بی شرط بسیار بر قفا و ربط بر فائدود در ابتدا پارهٔ صوف در سرکه و آب بهی تر کرده بر چشم بندند و آب سرد و یا آبکیه دران پوست انار جوشانیده باشند بر چشم نطول کنند و روادع قوی مثل آرد باقلا و سفیدی بیضه و گل مختوم و آب کشنیز سبز ضماد کنند و بعد ابتدا برای تحلیل مادهٔ مثل صلبه و تخم کتان و مرزنجوش استعمال نمایند و هلیلهٔ زرد و دارفلفل و انزروت و کف دریا و شیاف مامیثا با آب بادیان یا آب پیاز اکتحال نمایند و اکتحال شیاف عنبر و سنبل نیز نافع ست و دیگر اشیای با اشک اور و قوابض و مشد چون شیاف سماق و غیره در چشم کشند و تقلیل غذا ضرور شناسند و از امتلا و قی و عطاس و شراب احتراز ورزند و انچه بلغم دفع کند مثل حبی که از رب السوس و فلفل و شکر مساوی ساخته باشند یکی بعد دیگری در دهن دارند و در حجوظ انضغاطی قطع سبب نمایند و خریطهٔ سرمه یا قطعهٔ آهن در افتاده نهاده بر چشم محکم ببندند و بر پشت بخوابانند و روی را با آب سرد که دران گلنار و برگ زیتون و برگ عریق و پوست خشخاش و کاسنی و عصی الراعی وغیره قوابض جوشانیده باشند بشویند و استعمال غسول الطریفل محلی مفید و اطلیهٔ قوابض چون پوست انار و اقاقیا و گلنار و حضض بکی و صبر و عصارهٔ لحیة التیس و برگ عریق و فیروزه و برگ بنفشه سبز و سفیدی بیضه و آرد گندم و برگ زیتون بری و عصارهٔ برگ عوسج و اطراف نرم او و آب آس و کاسنی سابیده و آب عصی الراعی بر چشم طلا کنند و ببندند و ضماد آرد باقلا و گل سرخ و کندر کوفته بسفیدی بیضه مرغ سرشته نیز نافع و اکتحال نخسته نخر محرق و سنبل الطیب و کذا عصارهٔ برگ عریق خشک مسحوق جید النفع ست و فصد و تلیین درین قسم نیز مفید گفته اند و صحیح گفته که علاج حجوظ حادث بعد غضب شدید یا صیاح شدید یا قی عنیف در همان ساعت فصد و ضماد چشم بادویهٔ قابضه مثل گلنار و اقاقیا و حضض و مانند آن و احتقان بحقنهٔ حاده و چکانیدن در چشم آب سماق و بستن بر فاده و بر پشت خواب نمودن و ترک شراب و لحم و تقلیل طعام و پرهیز از عطسه و قی ست و اگر حرارتی بآن نباشد چیزی در دهان دارند که انحدار بلغم نماید و بقول حنین در نتوعین که از ضربه حادث شود بعد فصد تقطیر خون کبوتر یا خون شقنین و وضع بنیهٔ مبلول بسفیدی بیضه و روغن گل تا روز دوم و در روز سوم کمید آب و نمک و تقطیر شیر زنان نافع و گوید که ضماد برگ خلاف گل او نیز نتوضربی را مفید ست و در طلقی که از قلت سیلان خون نفاس یا فساد جنین باشد تدبیر ادرار طمث و اخراج جنین بعمل آرند و در حجوظ استرخائی تنقیه بمسهل و ایارجات کبار و استعمال غرغره و شمومات و معاجین گرم بدستوریکه در استرخا ذکر شد نمایند و بعد تنقیه قوابض مذکوره استعمال کنند و بادویه مص کنندهٔ رطوبت و اشک او مثل هلیلهٔ زرد و دارفلفل و انزروت و زبد البحر و مانند آن و آب پیاز و رازیانه و کرفس اکتحال نمایند و ادویهٔ حاده مانند کندش و جندبیدستر و خردل و فلفل و مرزنجوش ببویند و گویند که در حجوظ رطوبی بعد استفراغ بدن بحب صبر و حب ایارج و مانند آن این سعوط بکار برند بگیرند روغن مصطکی یکجزو و مشک ربع جزو و بران اندک آب ذوفا مطبوخ انداخته حل کنند تا مخلوط گردد اندک ازان سعوط نمایند و اندک اندک مدام میفرایند تا بوزن یکدرم برسد بعده مروشونیز بریان بخوده باز عفران بسایند و در صره بسته ببویند و اگر عطسه افراط کند سرکه و گلاب و قدری روغن گل با هم امیخته دربینی چکانند و اگر ازین هم ساکن نشود چیزی تلخ مثل صبر بخایند و اگر حاجت بکشرت تعطیس افتد اندک کندش هم در سعوط اند کور افزایند و هیچ چیز درین مرض به از تعطیس نیست لیکن نزد اقوام احوط انست که هنگام تعطیس چشم را برفاده بسته دارند و انچه از لوز الرام دماغ و ذوات الریه عارض شود و بزوال سبب آن زائل میگردد و در اختصارات ست که در حجوظ حادث از خناق فصد قیفال و حجامت نقره و استفراغ بدن نمایند و اگر از صداع شدید باشد فصد قیفال و تدبیر خاص بصداع کنند و گیلانی مینویسد که اگر مرض از صفرای لذاعه باشد باقی در شرح

عشا یعنی شب کوری

سببش غلظ رطوبات چشم یا غلظ روح باصره است از بخارات غلیظه که از اختلاط غلیظ در چشم یا در دماغ یا معده متولد شوند و فرق میان اینها چنان کنند که اگر

مرض بریک حال قائم بود بدون تغیر و تبدل و بعض اوقات سبیش در نفس چشم باشد و اگر متغیر گردد در بعض اوقات و با آن صداع و ثقل سر و حواس و جع دماغ و بخارات دماغی باشد و اگر در گرسنگی خفت و در امتلا زیادتی مرض نماید از بخارات معدی بود و گاهی کثرت طعام در افطار و بسیار نظر کردن بدان و بچیزهای بسیار روشن و براق بسبب تحلیل لطیف از روح باصره موجب غلظ آن میگردد و این از تقدم سبب دشواری حرکت چشم دریافت شود علاج اگر آثار غلبهٔ خون معلوم شود فصد سر رونما ید والا بعد نضج بمسهل بلغم و جب ایارج و حب عشا تنقیه کنند و غرغره منقی دماغ بعل ارند و کندش و صبر و جند بیدستر بویند و یا فلفل عوض صبر نموده بدان تعطیس کنند و یا عطوس کنندش شونیز فرفیون فلفل زراوند حب بلسان جند بیدستر مشک عاقرقرحا بورهٔ ارمنی مساوی باریک سوده بعل ارند و یا از اسطوخودوس شم خطاطیح جند بیدستر هر واحد سه درم کنند هشت درم عطسه آورند و اگر کندش یکدانگ بروغن بنفشه بعد تنقیه سعوط کنند بر الیوم ست و مجرب کندی و کذا کماشیر در روغن مذکور سه بار و بهر لطیف قبل از طعام شربت زوفا یا زوفای خشک سابیده با شهد یا آب بخورند و یا باسداب خشک سفوف سازند و شرب سکنجبین بزوری که دران صعتر حل کرده باشند و عسل ماندک صعتر و یا شرب آب طبیخ سداب و اکل و شرب فستین نیز نافع ست و گویند که اگر ازین تدبیر زائل نگردد فصد عرقین باقین یا حجامت قفا نمایند غذا قلیهای لحوم لطیفه مؤلد خون لطیف و زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت تناول نمایند و بعد هضم تام اندکی شراب کهنه بنوشند و مداومت اطریفل و جلنجبین با آب گرم نافع شناسند و بر آبکه دران ادویهٔ محلله چون بادیان و شبت و بابونه و نانخواه و سداب و مرزنجوش جوشانیده باشند انکباب بر طبیخ طحل نیز مفید بود و بلجوم ماکیان و دراج و تیهو و قبج بریان مع فلفل و دارچینی و زنجبیل و یا سنجواب با فلفل و مغز تخم قرطم و قرنفل و دارچینی غذا سازند و ایضاً اطعام با غذیهٔ حریفه با دخال حلتیت و پودینه و خرفل و صعتر در طعام نیز نافع باشد و خوردن ترب و کذا حرف ملطف بخارات ست و بقول اهل سند تخم سرس چهار درم سوده در اردا میخته نان بخته بخوردن و همچنین تا سه روز بعل اوردن نافع شبکوری ست و از اشیای غلیظ و بخار انگیز مثل عدس و لوبیا و باقلا و کلم و کثرت اکل خرفه و غذای شب اجتناب ورزند و گویند که صاحب آن از خوردن سر مرغ اجتناب نماید که آن موروث عشاست و زهره گاو و قدری در شیشه کرده دو روز در افتاب گذارند پس اکتحال نمایند و اگر قدری هر روز عفران مساوی سوده آمیخته سه روز دیگر در افتاب داشته بعل ارند نیز مفید بود و اکتحال مرارهٔ بز مخلوط با آب بادیان و عسل نیز نافع و نوشادر شب یمانی سوخته بر آبر گرفته باریک سابیده در چشم کشند و چون در افلفل و وج در جگر بز بخلانند یا کار روزده ادویهٔ مذکوره یا دارفلفل و نمک هندی و سنگسبوبه و دارچینی سوده بران پاشند و برتابه بریان نمایند و آبیکه ازان براید در چشم کشند بایکانند نفع عجیب بخشد و گاهی نمک لاهوری و گاهی بادیان عوض وج میکنند و او دیه اسابیده در اب مذکور امیخته اکتحال می نمایند و انکباب بر بخار او و خوردن گوشت جگر او بریان نیز بسیار مفید ست تا سه روز متواتر یا زیاده بعل ارند و جگر خرگوش بدستور و اکل دماغ شتر یکمثقال و کذا اکبد ثعلب و کذا اخرول اسبلق نیز نافع و اکتحال او با فلفل مفید و دارفلفل و قنبیل مساوی سوده مفید و ستودهٔ جالینوس ست و کذا اکتحال بفلافل تلشه باریک سوده سخت سودمند ست و خون پرنیان کبوتر بچه گرما گرم در چشم کشیدن و کذا اکتحال بخون جانوران گرم مزاج مثل ورشان و شفنین و کبک و کبوتر گرم گرم و بسرگین و رل و سقنقور و شیاف قلی و شیاف زنگار نیز نفع میکند و یا مرارهٔ گوسفند بکجز و فلفل دو جزو را تیغ سه جزو بعسل سرشته استعمال کنند و گویند که اکتحال آب بادیان و عسل و نوشادر بعسل یا آب بیاز سفید یا آب کچکنی تازه یا آب کندنا بسمای یا آبیکه دران پوست بندق هندی سوده باشند و یا مغز کلنگ یا زهرهٔ لقلق و یا مگس یکعدد با چند دانه فلفل در شیرزن بظرف مسی سوده و یا فلفل و یا قرنفل در لعاب دهن اسپ سوده یا حجر بخاری یا زهرهٔ کبک و مشک و مروارید ناسفته یا بول بزغه در صلایهٔ مس سابیده تا سیاه گردد یا نطرون با آب حل کرده یا آب انار شیرین در افتاب گذاشته تا غلیظ گردد یا زیاوت کبد ضبع خشک کرده سابیده یا انزروت بر جگر بز پاشیده بریان کرده یا زهرهٔ بز وحشی و جبلی یا زهرهٔ کبک با آب بادیان امیخته با جگر رو باه یا زهرهٔ حربا یا خفساء بنصفین قطع کرده میل دران فرو برده یا کبد غراب یا جگر گرگ یا عروق الصفر یا بعر ظبی وقت تولد او گرفته خشک کرده سابیده یا صمغ زیتون بری یا کباش مرفلفل یا عصارهٔ برگ عرعر یا شیر عرعر یا دارفلفل و مشک یا صدید جگر دج که بران دج و سونیز سوده پاشیده بریان کرده باشند و یا انا غالس بعسل و یا افسنتین و یا آب انار شیرین و آب انار ترش و عسل هر واحد یکجزو و آب بادیان نیم جزو در شیشه کرده فلفل مذ عفران سوده دران انداخته چهل روز در افتاب داشته باشند یا زهرهٔ غزال یا دردی خمر یا عفران یا عصارهٔ برگ طرخشقوق یا آب سرس یا مغز سمندل بعل در بول بز سابیده یا نمک لاهوری یا دارفلفل بحفرات سابیده و یا زنجبیل با آب سوده یا آب گل کسوندی یا آب شاخ نرم سعجه با عسل امیخته یا بلیله و دارفلفل مشهد امیخته تا یکهفته یا فلفل سیاه در زهرهٔ ماهی رودهوتر کرده خشک نموده سابیده یا بلیلهٔ سیاه زنجبیل فلفل کوفته بیخته

حب ساخته آب ساییده هر واحد مفید ست و اکتحال زهرهٔ گرگ بر السا عته ست و آب ادرک در چشم کشیدن یا چکانیدن از مجربات الدمرحوم ست قصابلون مرچ سیاه دو صد و راب باریک سوده اکتحال نمودن و یا چرک قلیان عوض فلفل گرفته بدستور بعمل آوردن مجعول راقم ست و کذا شیاف وسنج الاذن مجرب و اکتحال شیاف مرارات درین باب از مجربات حکیم علی ست و اگر سونٹھ مرچ پیپل تخم کرنجوه هلدی دارهلد نمک سنگ پوست بیخ ارند سنکه یعنی بوق کوفته بیخته در شیر گوسفند ساییده در چشم کشند نیز نافع بود و سنگ بصری شب یمانی بریان هر واحد یکتوله نبات دو توله هشت پاس در اب لیمو کاغذی کهرل کرده شیاف ساخته بکار بردن برای عشا و دیگر امراض چشم از بیاض استادمرحوم منقول ست و اگر اب سداب و آب کشنیز مساوی بچشانند تا به نیمه آید دو سه نوبت در چشم چکانند شب کوری را مفید بود و یا از مشک یکدانگ سانج هندی ماسیران حبینی هلیلهٔ زرد هر واحد یکدرم سرمه ساخته بعمل آرند و کحل فلفل که در زهرهٔ بز پرورده باد و یه دیگر میسازند درین باب از مجربات صاحب مجموعه الباقی ست و کحل روشنائی و برود حصرم و اکتحال بمغز ساق کلنگ یا روغن بلسان و افتیمون با هم یا بول ابل یا آب گندنا و با سلیقون و شیاف جاوشیر و اکسیرین و ضماد عصارهٔ کراث بساق نیز درین باب مفید ست و مؤلف اقتباس گوید که این علت بی ترکیبی خون کمتر باشد پس اول رگ قیفال زنند و بفاصلهٔ سه چهار روز رگ ماقین و چند عین کشایند و تنقیهٔ دماغ بحب قوقایا و ایارج و مطبوخ اسطوخودوس مسهل تالیف علویخان کنند و بعد تنقیه اطریفل اسطوخودوس حکیم مدوح و جوارش اهلیلج خورانند و روشنائی کبیر و صغیر و شیاف مرارات در چشم کشند و صبح و شام دو سه قطرهٔ خون خناش گرم اگرم در چشم چکانیدن عظیم الاثرست و همچنین خون نیر بال بوم همچنین خوردن کباب جگر بز و طوبتی که از ان بچکد گرفته دار فلفل و نمک هندی سوده آمیخته بمیل در چشم کشند و دار فلفل و وج را بانکی بورهٔ ارمنی سوده در چشم کشیدن از مجربات ست و لیکن هر روز یک بز ذبح نموده بفقرا دهند و صاحب مخزن گفته که گرم شب تاب یکعدد بشب یکشنبه با برگ تنبول بخورند و یا قطرهٔ خون تازهٔ خروس چشم چکانند و لقمه های روهو و یا فاخته و یا گوزن در چشم کشند و حلوای در چینی و سفوف آن تنها با عرق بادیان از مجربات راقم ست و اگر بسبب صعود بخارات بدماغ باشد روغن بنفشه بادام در بینی و گوش چکانند و انکه کتیرا در سرمه آمیخته اند در چشم کشند فایده بخشد و بشیر برنگ چهارم حصه آب روغن گل بادامی یا شتر و شم حصه روغن بادام بنفشی تنوده بر تارک سر نهند در روزی بست و پنج مرتبه بلکه زیاده و تخم فرنجمشک هفت ماشه و شربت بهواتی و تلکنجبین مسیب لیموی صلویخان هر یک یکنیم توله در عرق ابریشم ساده و گز هر یک هفت توله بخورند و غذا قلیه و قورمه بزغاله بنان و بلاو مرغ که کبر السن باشد و ران نافتاده باشد اگر مریض معتدل باشد هم نافع بود و اگر در ریح البوا سیر کهنه بخار بدماغ رفته شبکوری پیدا کند وقت شب سر بر بخار طبیخ شلجم دارند چندانکه عرق بسیار اید و از نبشه کهنه ملحه باک سازند که تمامه خشک شود پس انوقت حب سیاه و سرمه هر دو برابر سوده در چشم کشند در تمامی روز دوازده پانزده مرتبه که در یکهفته صحت میشود و گاهی این مرض بسبب بسیار بودن در افتاب و اندر هوای گرم افتد پس آبنخ یا زرد و کافور بقدر چشم زنند بکرات و در ترطیب بدن کوشند و آب برگ سداگلاب و روغن کدو و آب کاهو هر یک یکدرم نبات چهارم حصه بمیل زر در چشم کشند و ایضاً سرمه که گلاب و عرق کاسنی ساخته باشند نافع و اهرن و رازی گویند که فلفل دودرم دارچینی یکدرم عروق الصباغین نیم درم نانخواه ربع درم ساییده اکتحال کردن و ایضاً دودرم ازان خوردن مداز الهٔ عشا عجیب و مجرب ست و طبری گوید که اگر ترب مع بادیان و دار فلفل جوشانیده بران انکباب نمایند شبکور را اصلاح دهد و اگر بعد تنقیه و غرغره و تطییس و پرهیز بگیرند جگر بز سوخته یکدرم و دار فلفل حنضل صبر سقوطری هر واحد یکدرم سافج دودرم مرنیم درم ساییده در شراب کهنه بسرشند و بر افتاب بمسی اطبوخ کرده بگذارند تا خشک شود بعده جدا نموده باز باریک بسایند و با آب بادیان سرشته بزطرف مسی طلاکرده خشک نمایند بعد ازان کوفته بیخته اکتحال نمایند در یکدو روز شبکوری را زائل کند و اگر مرض مشکل گردد با بونه الکلیل الملک شیخ قیصوم مرزنجوش برگ نام بادیان گرفته سبوس گندم یک کف کبیر داخل کرده در افتابه بجوشانند تا سه اشود بران انکباب نمایند و هرگاه نیگرم بماند عشا ائش مذکوره تکمید چشم کنند و یکدرم دار فلفل و یکدانگ بادیان سایید جگر بز را بر اتش نهند هرگاه که ظاهر شود داد و یذکوره بپاشند تا که جگر بریان گردد بعد از اتش برداشته سرد کنند پس دوای مذکور که بران منجمد گردد بگیرند و باریک سایید اکتحال نمایند و از معمولات ابو عمران بن موسی بن سیار ست که تنقیهٔ صاحب این مرض بحب قوقایا نمایند بعده حجامت بر ساق کنند و با آب سرکین اسپ کرا اکتحال سازند که دو اندک مدت شبکوری زائل شود و اگر مرض دشوار گردد تعمل مطبوخات و انکباب بر مس گرم کرده شراب مع بادیان بران پاشیده مدوک زبان بسعد استعمال کنند و آنچه که بعش ارتقای بخار مصدع باشد آلو بالو یا قلقند و یا هلیلهٔ سپری و یا سفوفیکه در خیالات مسطور ست بخورانند و اکتحال بروشنائی و شیاف مرارات و کذا بادام چهی یا بشک و دار فلفل

وعصارهٔ قثاء الحمار یا تخم خرفه با لسوبه نرم سوده بسیار نافع ست و همچنین چکانیدن آب جگر بریان چنانچه مذکور شد و اکتحال بتریاق فاروق با عسل و اگر بدن محتاج تنقیه باشد این همه را دو یه بعد از تنقیهٔ بدن نفع بخشد و آنجا که سبب غلظ روح باصره طول مقام در آفتاب باشد تطلیب مع التشحین مستعمل نمایند از اقدیه غلیظه پرهیز کنند

جهر یعنی روز کوری سبب عدم رویت در روز رفت روح باصره و قلت آنست و فرط تحلل آن بسبب حرارت روز و بعضی سبب این مرض حصول خلط حاد در دماغ و فساد روح نفسانی از حدت آن گفته اند و رقت روح گاهی بسبب کثرت نظر بسوی خطوط دقیقه و آواز بلند خواندن و طول نظر بسوی شعاع خصوصاً بسوی قرص آفتاب نزدیک سوف و بسوی کلف قمر میباشد و گاه بسبب کثرت حرارت و اشتعال آن چنانچه در محرورین و شدت حرارت و در امراض حاده خصوصاً دماغیه میشود و اکثر عروض جهر بچشمهای ازرق خصوص که اصحاب اشقر باشد بحدت زیادتی تحلل عنبیه و رقت روح میباشد و اکثر باین رقت از رقت روح در شب نیز باصره ضعیف میباشد و منبع حدقهٔ آن غائر فرو رفته بود و بقول جالینوس سببش افراط تحلل روح ست و اکثر عروض آن بچشم ازرق و اشهل بحدت تحلیل مفرط نور چشم در ازرق میباشد و بقول بعضی سبب آن بیس روح نفسانی با قلت و کثرت تحلیل آنست و اکثر عروض آن در امزجهٔ یابسه و کهول و فصل خریف و بلدان یابسه میباشد و این مرض مخوف ست بالجمله اگر سبب اندک بود در تاریکی و سایه می تواند دید و در روشنی بصر ضعیف شود و آنطاکی گوید که اگر جهر در تابستان بیشتر باشد دلالت کند بر آنکه اسباب او حدت سوداوی و رقت رطوبات و روح باصره است که اضواء و اشعه قبل انتقاش صور آنرا متفرق گرداند و نشان این بیس و قلت اشک و خفت موی مژه است و اگر حکم او در فصول سال متساوی باشد کمتر صحت یابد و کذا اگر در زمستان زیاده شود علاج در ترطیب دماغ و تغلیظ خون از داخل و خارج کوشند مثلاً العاب بهدانه لعاب اسپغول شیرهٔ تخم خشخاش سفید شربت نیلوفر یا شربت بنفشه و شربت عناب بیاشامند و کشنیز خشک سماق منقی آمله هر یک سه ماشه سفوف کرده با شیرهٔ کاهو خشخاش ماشه شربت نیلوفر و تولهٔ دادن نیز مفید ست و نوشیدن آب تربوز و شیر و آب انار این مع شکر و گلاب و شیرهٔ تخم خرفه یکی از اشربهٔ مذکوره نیز ممکن حدت ست و صندل سفید بگلاب سوده سرد کرده بر سر طلا نمایند و یا لعاب بزر و بهدانه بر صدغین طلا سازند و سر سر و گرد سماق در گلاب و آب بیخ حل کرده در چشم کشیدن عظیم الاثر ست و گلاب سرد کرده و یا شیر دختر در چشم قطور کنند و کافور درین باب شدید النفع ست و شیر دختران یا شیر بز و روغن بنفشه و نیلوفر و روغن تخم کدو در بینی چکانند و انکی کافور در شیر دختران و العبهٔ ادامان مذکوره و یا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ حل کرده در چشم چکانیدن بسیار نافع ست و مسکه و روغن بادام و کنجد و نیلوفر بر سر مالیدن یا بونهٔ اکلیل الملک خشخاش تازه و یا بنفشه با بونهٔ خطمی نیلوفر خوشانیده انکباب کنند و آب آن بر سر ریزند بعده روغن بادام بمالند و ایضاً ترطیب و تقویت دماغ باغذیهٔ مرطبه و چوزهٔ مرغ نمایند و تغلیظ خون باغذیهٔ لزجه مثل هریسه و کله پاچه و نان تابه و دال ماش هندی کنند و کاهو و کشنیز خشک و تر در طعام زیاده مانند و از فواکه انگور و انجیر تر و خیار بخورند و در اب سرد غوطه زده چشم دران بکشایند و ثمامیاف و دی باشیر زنان و برود حصرم در چشم کشند و یا بشادنج مغسول و سرمهٔ اصفهانی در اب لسان الحمل و گلاب پرورده اکتحال نمایند و آب شیرین بگرم استعمال کنند و شیاف ابیض که قدری کافور و افیون دران داخل کرده باشند در چشم کشیدن و فوران گاه گاه خوردن مفید بود و بهتر مفید و تقویت دماغ آنچه در علاج امراض دماغی حاره و صداع حاره و سرسام گرم گذشت همه مفید ست و شربت خشخاش و شراب کشیر المزاج و دخول در حمام بطور رغبت و کثرت ریختن آب معتدل بر سر نافع و نخلهٔ گلاب و روغن گل و سرکه و دیگر امالح مقوی مرطب دماغ و بوییدن طیوب بارده و ریاحین بارده خیلی سودمند و استنشاق بروغن گاو و یا روغن نیلوفر و اکتحال بسوت گلاب سابیده و مؤلف اقتباس گوید که طباشیر سنگ محک سرمهٔ سفید هر یک یکماشه سابیده در روغن کاهو خشخاش و کدو هر یک سه ماشه آمیخته در چشم کشند و شیر زن بروغن بنفشه برابر گرفته در بینی و گوش چکانند و سفوف از کشنیز خشک و سماق و آمله هر سه برابر و نبات همچند آمیخته دو مثقال با شیرهٔ گل بنفشه یکتوله و تخم کاهو چهار ماشه در شربت بنیلوفر هر یک دو توله تخم شربتی هفت ماشه دهند و فذاقدیه و قورمهٔ بزغاله بنان تنوری سازند در دو هفته صحت میشود و صاحب نزهة گفته که چکانیدن خون بال کبوتر از مجربات ست و مصنف مصطفوی نوشته که در اب سرد غوطه زده چشم در اب بکشایند و از گلاب و روغن گل و سرکه نخله سازند از اشیای حامضه و مالحه و حریفه و شیر بز شهد و شراب کهنه و حرکت و هم و حزن و تعب و جماع کثیر و نظر بسوی آفتاب و روشنی و سائر استفراغات اجتناب ورزند و آنجا که آثار وجود خلط حاد در دماغ یافته شود بعد ترطیب تنقیهٔ آن نمایند و جهر خلقی لا علاج ست

اتساع وانتشار

اتساع عبارت ازانست که ثقبهٔ عنبیه یا عصبهٔ مجوفه از مقدار طبیعی وسیع تر شود وانتشار آنکه نور باصره دران منتشر گردد واین عرض اتساع ست وفرق درمیان اتساع ثقبه وعصبه آنست که در اتساع عصبه پراگندگی نور در اجزای چشم پیدا میباشد بخلاف اتساع ثقبه که دران تمام چشم سیاه می نماید بالجمله گاهی این عرض عقب صداع شدیده یا سرسام یا شراسبب ورامدن غلظ غلیظ یا بخارات حادهٔ غلیظه در عصبه یا ثقبه حادث شود و یا بعد سبب خارجی چون ضربه وصدمهٔ چشم بواسطهٔ کشیدن طبقهٔ عنبیه بسوی اطراف ویا تفرق اتصال عصبه افتد وگاهی سبب او در نفس حدقه بود واین یا از کثرت رطوبت بیضیه ویا از یبوست عنبیه ویا از امتلای رطوبت در جوهر او ویا از ورم او ویا از رطوبت که باعث استرخای عضلهٔ ضاغطهٔ رحم عصبه گردد ویا از تفرق اتصال شبکیه باشد واتساع طبعی بود یا عارضی در هر دو صورت اشیای صغیر ترنمایند وگاهی بدان حد رسد که چیزی بنظر نیاید و بصارت بالکل باطل شود واین انگاه ست که اتساع تا اکلیل رسد یا تفرق اتصال در عصبه یا در شبکیه افتد وگویند که از انتشار در کمر ضعف بصر فوق العاده عارض میشود تشخیص اسباب مذکوره چنین کنند که اگر بصارت بالکل باطل شده باشد واتساع تا اکلیل نبود پرسند که بصارت دفعةً زائل شده یا بتدریج اگر دفعةً بگوید از تفرق اتصال عصبه یا شبکیه باشد واگر بصارت ضعیف شده باشد و بارمد و ضربان و تب و صداع باشد از ورم عنبیه بود واگر این عوارض نباشد حال تقدم عروض صداع یا سرسام یا شرا پرسند اگر مرضی ازین امراض پیشتر عارض شده باشد سببش همان باشد والا از حال رسیدن ضربه یا صدمه سوال کنند پس اگر مریض اقرار آن کند سبب او همین باشد والا بسوی چشم نظر کنند اگر در چشم لاغری و خشکی وانخفاض سیاهی چشم مدرک گردد و هنگام گرسنگی و ریاضت و گرمی هوا زیاده گشاده گردد و ضعف بصر اشتداد کند و نزد برودت و رطوبت هوا و صبح و شب و استعمال اغذیه وادویه مرطبه کمتر و تنگ تر گردد و تقدم سهر مفرط یا استفراغات اتفاق افتاده باشد سببش یبوست عنبیه باشد و اگر با وجود انتشار نور در طبقات عین جحوظ و برامدگی چشم و بعد حدوث نزلات و در زمان بارد رطب و باصلابت از استرخای عضلهٔ ضاغطهٔ رحم عصبه باشد والا از مریض پرسند که گاهی خیالی پیش چشم محسوس میشود یا نه و در امتلا و بعد خواب فرق در بصارت و در رویت اشیای قریبه وبعیده تفاوت معلوم میگردد یا نه اگر بگوید که پیش روی چنان خیال معلوم میشود که در آب ایستاده ام و در حالت شکم سیری و صبح و شب و بعد خواب ضعف در بصارت غالب میشود و در جوع و ریاضت و وقت دوپهر و گرمی هوا و بعد حمام یا بس ضعف بصر کم میگردد و چیزهای بعید نسبت باشیای قریب خوبتر بنظر می آیند سببش کثرت رطوبت بیضیه باشد واگر ازین علامات هیچ یافته نشود و مریض همین قدر بیان نماید که مرئیات از مقدار اصلی کوچکتر می نمایند و ضعف در بصارت و رطوبت عین وسیلان اشک بود و بدون الم و سرخی تمدد در چشم محسوس گردد و قرنیه مرتفع نماید و لون سیاهی چشم مشتد گردد سببش امتلای عنبیه از رطوبت باشد **علاج** اتساع طبعی وآنکه از تفرق اتصال شبکیه بود لاعلاج ست و عارضی اگر از یبوست عنبیه بود بقول بعضی آن نیز لاعلاج است و تدبیرش ترطیب چشم ست بمرطبات بدستور یکه در ضعف بصر مبسوطی سل العین خواهد آمد و شرب ماء الشعیر یا شربت نیلوفر یا بنفشه و دوشیدن شیر بر سر و در چشم و تسعیط بروغن کدو و بنفشه و نیلوفر و مواظبت بحمام رطب و تغذیه باغذیهٔ مرطبه مثل گوشت غلان و چوزهٔ مرغ فربه و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت نافع بود و اگر یبوست مادی باشد تنقیهٔ خلط یابس کنند و تفتیح سده نمایند پس مطبوخ حشایش مرطب مثل بنفشه و نیلوفر و جوقمقشر بسر بریزند و از شی در افتاب و از جماع و اغتسال با آب شور و سفر دریای شور و شم نفط و کبریت و مانند آن منع کنند و وقت خواب آرد با قلا و با مغز نان سپیده و شیر و مخاط سر شته بر چشم ضماد سازند در روایح طیبهٔ معتدله بسیار بینند و بطرف سبزه بمینند و سرور و فرحت اختیار کنند وگویند که آب ابیض کثیر المزاج شدید النفع ست و اگر این حالت بمشائخ باشد باقی از شرح و اگر از ورم عنبیه باشد علاجش مثل علاج رمد حار بود و فصد رگ موق اکبر و حجامت موخر سر و استعمال ادویهٔ محللهٔ منضجهٔ مفید بود و هر چه در اتساع ضرری می آید حسب حاجت بعمل آرند و بالجمله تدبیرش بفصد و تنقیه حسب اقتضای خلط باعث ست و اگر حار باشد قطور بسفیدی رقیق بیضه و شیر زنان تازه دوشیده و لعاب بهدانهٔ رقیق و شیاف ابیض افیونی در چشم نمایند و از خارج بشیاف منشر طلا کنند و چون حدت آتشکین یابد بمثل خطمی و اکلیل الملک و بابونه نطول سازند و شیاف منشر در چشم چکانند و اگر ورم بارد باشد بعد تنقیه انچه باعث نضج و تحلیل بود مانند حلبه و اند کی زعفران در چشم چکانند **و انچه** از رطوبت باشد و در بدن کثرت خون معلوم شود فصد سر و عروق قاقین نمایند و فصد صافن و حجامت نقره و فصد عروق صدغ و قطع آنها نیز مفید بود و ارسال علق بر گردن و زیر هر دو گوش در اکثر نافتر و بعد نضج بمسهل ملغم و حب ایارج تنقیه کنند و باید که کثرت استفراغات بمسهلات نکنند تا قوت را ضعیف نکند بلکه گاهی استفراغ در هر دو هفته یکبار بسیکدرم یا یکنیم درم حب قوقایا دران کفایت نماید بعده با بجامه و عسل جوشانیده یا با یارج فیقرا اصلول با ماء العسل یا با دیاندکی زنجبیل در ماء العسل جوشانیده

غرغره نمایند و دیگر غرغره مسقی دماغ که در فصل لقوه و فالج مذکور شد بعمل آرند و آب چقندر مع بندق هندی و یا آب سداب یا زهره خروس بروغن بادام سعوط کنند و آب نمک خصوصاً ممزوج بسرکه بر سر بریزند و برای تحلیل مابقی رطوبت آب بادیان و عسل و حلتیت و فلفل و سکبینج و اشق و جزآن که محلل و جاذب رطوبت باشد اکتحال نمایند و اکتحال مرارات مثل مرارهٔ باشه و شبوط و بزو کلنگ و کذا اقلیمیا هر سه قسم او و کذا مرواريد و کذا آب عصارهٔ بادیان سبزه درم عسل پانزده درم جوشانیده تا قوام غلیظ گردد و کذا شیاف ورد بنفشه ساق حل کرده و کذا آب بادیان سبز و آب گل سرخ تازه در آفتاب منعقد ساخته شیاف بسته و کذا فریون دو درم فلفل چهار درم مثل غبار سایيده بزهرهٔ بز شیاف ساخته هر واحد نافع ست و حلتیت اکلا و کحلا در ازالهٔ انتشار مجرب بازی ست و بقول اریاسیس شیاف تخذ از عصارهٔ آس و زعفران در اتساع نفع عجیب دارد و یا هلیلهٔ زرد و آب بادیان بر ظرف مسی یا سنگ سایيده خشک کرده داز فلفل هر واحد نیم درم توتیا یکدرم کف دریا یکنیم درم کحل اصفهانی دو ثلث درم سایيده بامداد و شبانگاه پیش از غذا اکتحال کنند و یا باسلیقون و یارشوائی و یا کحل عزیزی و یا شیاف مرارات در چشم کشند و دیگر کلهائیکه در باب خیالات و نزول الماء مذکور گردد بکار برند و تعاهد حرکات و ریاضات کنند و مجففات استعمال نمایند و اغذیه و اشربهٔ ملطفه بعمل آرند و قلایا و مشویات مرغ و بچهٔ کبوتر و کنجشک بخورند و از اغذیهٔ غلیظهٔ مرطبهٔ مخره چون گوشت گاو میش و تریدیر پرهیز کنند و تعهد استعمال اطریفلات و جوارشات مجففه و استعمال حمام و تعطیس بادویهٔ حاره و بویدن ادویهٔ حاره مثل سداب و خردل و فلفل و مرزنجوش و ضماد سرو صدغین بمرزنجوش و سنبل و آرد باقلا با شربت ورد سرشته برای استرخای عضلهٔ اضافه عصبه سوای تدابیر مذکوره نافع بود و صبر سقوطری حنض هندی زعفران سنبل هندی ماميثا از روت بشیر زنان پرورده هریک یکجزو دارچینی ربع جزو هریک جدا جدا کوبیده بحریر بخته وزن نمود و آب بادیان و گلاب سرشته شیاف سازند و استعمال کنند تا سه هفته که این دوا مانع انتشار حادث از اتساع عصبهٔ مجوفه است و ایضاً صبر زعفران جوز السرو سنبل الطیب برگ بید هریک چهار درم رب عنب دو اوقیه در یکرطل آب در دیگ آهنی بجوشانند و بربخار آن انکباب نمایند و آنچه عقب ضربه و صدمه افتد فصد سر و حجامت ساقین و پس سر بشرط و بغیر شرط نمایند و ارسال علق بر موضع که بالا مذکور شد نیز مفید بود و تلیین بلبیعت بحقنه لینه یا مطبوخ فواکه کنند و مبردات استعمال نمایند و بر صدغین صندل و شیاف ماميثا و گل ارمنی و حضض طلا کنند و آب سرد یا گلاب سرد کرده روی بشویند و نیلوفر یا آرد باقلای مقشر یا آرد جو آب برگ بید یا آب کاسنی یا آب خرفه ضماد کنند و ضماد گل سرخ خشک یا تر و صندل و فوفل و برگ خلاف و گل آن هر واحد نافع و یا صوف در زردی بیضه ممزوج بروغن گل و اندکی شراب آلوده بر چشم نهند و اگر هنوز حرارت ساکن نشده باشد آب کشنیز سبز عوض شراب آمیزند بعده آرد باقلا بنفشه خطمی برگ آس و کلمز که مغاث هندی ست و بهندی میده لکڑی نامند بازرده بیضه ضماد نمایند و نزد انحطاط و سکون الم بابونه و قرطم در ین ضماد افزایند و یا آرد باقلا بشراب سرشته و یا خطمی و آرد باقلا و بابونه بگلاب و شراب ضماد نمایند و ضماد گل سرخ سودرم در سفیدی زردی بیضه آمیخته و کذا عصارهٔ بطرخشقوق و کذا عصارهٔ عنب الثعلب و کذا نشاسته و زعفران نافع این مرض نوشته اند در روز اول و دوم خون شفنین و فراخ در چشم چکانند در روز سوم شیر زن بسپرد او هر روز پنج بار در چشم بچکانند و بعلاج رمد حار علاج کنند و شیاف ابیض در سفیدی رقیق بیضه عمل کرده اکتحال نمایند و بعد زوال ورم روشنائی و باسلیقون در چشم کشند و از کندر زعفران مر هر واحد یکجزو زرنیخ نیم جزو شیاف ساخته اکتحال کنند و از قی و جماع و امتلا و اغذیهٔ غلیظه و خواب بر پشت و نظر بطرف روشنی و سفیدی احتراز واجب شمارند و اگر مرارهٔ حدی مرارهٔ کلنگ هر یک دو مثقال زعفران یکدرم فلفل یکعدد هفتاد عدد رب السوس پنج مثقال دو ثلث مثقال عسل بقدر حاجت در آب بادیان سایيده بعسل آمیخته بقدر حاجت استعمال نمایند در اتساع سخت سود مند ست و در اتساع ضربی نیم مثقال در آب تر سایيده خشک کرده اکتحال کنند و ایضاً زهره بز صحرائی یکمثقال سرگین سوسمار یاورال خشک یکنیم مثقال نطرون یکمثقال فلفل زهر کلنگ هر واحد دو مثقال زعفران یک مثقال اشق نیم مثقال خرق سفیدی یک مثقال بدستور در آب بادیان سایيده بعسل آمیخته استعمال نمایند و آنچه بعد صداع یا سر سام یا مانند اعراض گردد مانع از اصلاح او قطع نماید چه این اکثر از اتساع عصبه می افتد لیکن اگر عصبه سالم باشد و اتساع ثقبه تا الکلیل نبود بعد از ازالهٔ امراض سابقه و تنقیه بفصد و مسهل و حب اطریفل و قطع شریان صدغ شیاف مرارات و هر چه در ابتدای نزول الماء بکار آید بنابر حفظ بصارت مابقی استعمال نمایند و گویند که حجامت بی شرط بر قفا و اکتحال بعصارهٔ بادیان و بشنائی که از عصارهٔ بادیان و زعفران ساخته باشند و شادنج که آب مورد پرورده باشند در اکثر انواع انتشار سود مند ست و صاحب کامل گوید که اتساع ثقبه که او انتشار ست زائل نمیشود چه لا علاج ست مگر آنکه کحل اصفهانی و توتیای سنجی و اقلیمیای فضه و اقلیمیای ذهب و سائر کحلها که در آن قبض و تقویت باشد اکتحال نمایند و حکیم شریف خان می نویسند که شخصی را اتساع تا الکلیل سیاه بود بسبب

موجود بودن آثار امتلا بفصد و تنقیه بدن و سر علاج کردم پس استعمال اکحال نمودم صحت کلی یافت و مؤلف نیز مصدق این قول است چنانچه کنیز خوشدامنم را بهمین علاج در دفعه بصارت باطل شد چون بچشم او نظر کردم دیافتم که التساع ثقبه عنبیه عارض شده باستعمال سفوف اجزای اطریفل و کحل تقوی ایمانمودم در چند روز بصارت باو عود نمود

ضیق

واو آنست که ثقبه عنبیه از مقدار معتاد تنگ تر شود و اریباسیس گویند که ضیق حدقه یا جمیع صغر تمام چشم باشد و یا صغر در ثقبه باشد و این اگر طبعی بود نه بحد افراط محمود باشد و اگر مرضی بود دار التساع ردی تر باشد و گاهی باشد اداموی گردد و سبب او غلبه میبس یا رطوبت ممدد قرنیه یا عنبیه از جوانب بسوی وسط باشد و یا اجتماع خلط غلیظ در ثقبه و یا میبس و قلت بیضیه و یا ورم طبقات یا زوال عنبیه بود و اکثر این مرض از یبوست عارض شود و ضعف بصر و رویت اشیا بزرگتر از مقدار اصلی لازم این مرض ست **طریق تشخیص** اسباب مذکوره اگر ضیق بادرد و تمدد در سر و چشم باشد سببش یبوست و ورم طبقات یا زوال عنبیه بود بعده فرق درمیان هر دو از علامات مخصوصهٔ زوال عنبیه که در فصل اوجاع عین مذکور شد نمایند و اگر آثار ورم و زوال نباشد نظر کنند اگر چشم کوچک و خشک نماید و خواب بمقدار کم شود و دیگر علامات یبوست پیدا بود و تدبیر سابق بران گواهی دهد سببش یبوست و قلت بیضیه باشد و اگر در چشم ضمور نباشد و آثار رطوبت از کثرت دمعه و سیلان کمتر یا زیاده دریافت شود و تدبیر ما تقدم شاهد او باشد از رطوبت بود و اگر مردمک چشم محسوس نشود از اجتماع خلط صلب غلیظ در ثقبه باشد **علاج** انچه از یبوست بود تدبیرش بمرطبات از قطورات و سعوطات و نطولات از عصارات رطب و غیره نمایند چنانکه در علاج امراض یابس دماغی و صداع یبوسی مفصل مذکور شده و اغذیهٔ نرم و جرب مثل گوشت دست و شانهٔ حملان و بزغاله و جوزهٔ مرغ دهند و ماء الشعیر بشربت بنفشه یا شربت انار شیرین یا شربت نیلوفر و روغنهای مرطب مثل روغن کدو و شبرنگ بنوشند و شیر زنان بر سر دوشند و در گوش چکانند و شیر دختران با سفیدی تخم بیضه و اندکی زعفران آمیخته در چشم چکانند و روغن بنفشه و مغز ساق گاو و شیر زنان در بینی چکانند و لعاب اسپغول و آب خرفه و آب بید و آب کاهو بر سر نهند و ایضا عصارات مذکوره بر سر ریزند و یا بنفشه نیلوفر و چوبه تخم شنبلیده و خطمی جوشانیده بر سر نطول نمایند و یا شیر مرنجمدا از پستان جدی بر سر ضماد کنند و بر روغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن بادام و شیر تغریق سر نمایند و شیاف ابیض در شیر زنان حل کرده بچشم چکانند و ملازمت حمام مرطب و ریختن آب شیرین گرم بر سر و نشستن دران و غوطه زده چشم کشادن بسود مند بود و ریاضت و تعب ترک نمایند و اگر از گرمی ملمس چشم حرارت محسوس شود اشیای مبرده مرطبه استعمال نمایند و ایضا در یبوست صرف گاه گاه از استعمال چیزی که دران قدری حرارت باشد بنا بر جذب مادهٔ رطب بسوی چشم اکلا و طلاء ناگزیر ست و استعمال اک سروری و چشم پی در پی تا زمان اندک بعد هضم غذا برای جذب غذا بسوی راس واجب ست زیرا که گاهی استعمال مرطبات صرف نیز مضر بود و بسر گاه بالکلیه جاذب استعمال نمایند معاودت بمرطبات کنند و انچه از رطوبت باشد بمسهل و حب ایارج و حب قوقایا تنقیه کنند و در صورت خلط غلیظ باستفراغ مراعات ترطیب نیز ملحوظ دارند مثلا نضج خلط بسکنجبین بزوری یا گلقند با آب گرم و یا مطبوخ اصل السوس پرسیاوشان تخم خطمی هر یک سه درم مویز سرخ منقی سه درم انجیر خشک پنج دانه با شربت لیمو یا شربت اصول نمایند و بعد نضج صبر سقوطری اسطوخودوس هر واحد یکدرم غاریقون سفید تر بدبد بر هر یک نیم درم با آب بادیان تازه و روغن بادام سرشته حبها ساخته یک شربت یا دو نموده بخورانند و سائر تدابیر این مانند رد بلغمی ست و اکتحال عین ناشق محلول با آب انزیانه یکمروق با فرفیون نمایند و بعد تنقیه افاویه مناسبه مثل بابونه اکلیل الملک فرنجمشک در اب پخته بر سر ریزند و باطریفل صغیر مداومت نمایند و با سلیقون و روشنائی و شیاف زعفران و شیاف مرارات یا شیاف متخذ از آس و زعفران مساوی معجون بگلاب در چشم کشند و اکحال معروفه که در باب ضعف بصر رطوبی و نزول الماء و خیالات مذکور گردد بکار برند و اگر از عاقرقرحا یکجو و زنگار جاوشیر هر واحد ربع جو شیاف ساخته بعمل آرند در ین باب مجرب ست و یا اشق جاوشیر زعفران زنگار هر واحد یکدرم غلط زعفران چهار درم گرفته شیاف ساخته در چشم اکتحال نمایند و نسخهٔ غلط زعفران این ست زعفران زرورد عصارهٔ مامیثا صبر مرنشاسته صمغ عربی مساوی مثل غبار بسایند و بقول شیخ شیاف که از زنگار اشق هر واحد یکجو زعفران یکجو و ثلث صبر پنج جو و مشک نیم جو ساخته باشند نافع ست و کذلک اشق دو مثقال زنگار چهار مثقال سرگین موش سه مثقال زعفران دو مثقال صمغ عربی یکمثقال انجمل سرشته استعمال نمودن و ایضا فلفل اشق هر واحد دو جو زعفران یکجو و اشق را در اب بادیان حل کرده اجزای دیگر ا میخته بعسل سرشته بکار برند که این دو بهتر ست و مالیدن سر بقوت و ریاضت و تقلیل غذا و تلطیف آن نافع ست و تعاهد قلیها و مطبخات نمایند و انچه تابع و رم طبقات و زوال عنبیه باشد

تدبیر دوم حسب مزاج مریض بفصد و تنقیه بدن و وضع محاجم بر ساقین و استعمال اشیافات و اکحال امضا و سیب فاعل و ریختن آبهای معدله بر سر و اصلاح مزاج و پرهیز مانند بطریکه در علاج اقسام رمد و اتساع و می گذشت و ایضا دوم حارقصد و نطول که در قسم سبسی گذشت و علما مامیشا سایند باگلاب و آب جوالعالم بر چشم و شستن چشم و شیر زنان و چکانیدن سفیدی تخم مرغ در چشم و دوم بارد تنقیه بسهل بلغم و حب ایارج و نطول چشم با جلابه آبکیه دران اکلیل الملک و سبوس گندم جوشانیده باشند و اکتحال بشیاف سنبل نافع ست و علاج زوال عنبیه در ذیل علاج اوجاع چشم مذکور شد بدان رجوع نمایند و صاحب جامع گوید که یکی را بعد انمال قرحه قرنیه غیر غائر ضیق عارض شد گاهی تجلیات محلول در شیر زنان و گاهی بعصاره شقایق النعمان و بعصاره بادیان سبز منعقد در عسل علاج کرده شد صحت یافت ✣

خیالات

واو آنست که در هوا رو بروی چشم اشکال و الوان مختلفه دیده شود و در خارج موجود نباشد و اسباب کلیه این مرض چهار گونه است **یکی** ذکای حس بصر که بسبب آن غبار خفیفه که در هوا موجود ست و انچره غذائیه که بدن ازان خالی نیست محسوس شود **دوم** آفت طبقات چنانچه آثار خفی از جدری یا رمد یا بثور و غیره بر قرنیه باقی ماند و از خارج محسوس نشود و صاحب او را بسبب عدم شفافیت باطن طبقه بمقدار هیئت آثار متخیل شود **سوم** آفت رطوبات و این یا از نفس جوهر رطوبت بود که مستحیل بدان گردد یا بسبب عروض سوء مزاج بارد رطب یا حار یا بارد یابس مغیر لون و مزیل شفافیت و مکثف جزو رطوبت **چهارم** ورود امری از خارج چشم و این یا عرضی غیر متمکن بود و آن از جنس بخارات جمله بدن یا معده یا دماغ باشد چنانکه از تناول اغذیه مبخره و دود بخارات و بعد قی و بعد غضب و مانند آن عارض شود و یا متمکن بود و این منذر بنزول الماء ست و از اسباب جزئیه این **یکی** حصول خلط سوداوی در شرائین و صعود بخار ازان بسوی دماغ ست **دوم** امتلای شرائین از خون گرم و ارتفاع بخار ازان **سوم** حصول رطوبات بلغمی شیرین و صافی در معده و اجتماع او در مقدم دماغ یا حوالی چشم **چهارم** تکدر بعض اجزای رطوبت بیضیه از جانب پهلوی آن نه از وسط **پنجم** حصول خلطی از اخلاط در دماغ و انصباب جرم آن خلط یا بخار او بر طبقات چشم **ششم** حائل شدن شظایای رطوبت مابین بصر و مبصر و پوشیدن او بقدر خویش از جرم مبصر **هفتم** کثرت رطوبت بیضیه **هشتم** قلت رطوبت بیضیه **طریق تشخیص** اسباب مذکوره این ست که اولا از مریض سوال کنند که خیالات بر یک نهج و شکل ثابت می ماند یا نه اگر بر یک حال ثابت بگوید پرسند که پیش ازین مرضی در چشم عارض شده بود یا نه اگر تقدم حدوث بثور در چشم یا جدری یا رمد یا قرحه قرنیه و غیره بیان کند سبب خیالات بقیه اثر همان مرض باشد و اگر اقرار حدوث شی از امراض مذکوره ننماید بلکه تقدم رمد حار یا تناول شی مبرد یا سخن با ملاقات آن چیز و حدوث سوء مزاج بارد رطب یا حار یا بارد یابس در چشم متحقق گردد سبب خیالات تکدر رطوبت بیضیه باشد و اگر کدامی از آثار اسباب مذکوره یافته نشود و پرسند که کدورت و ضعف بصارت روز بروز می افزاید یا نه و خیالات در یک چشم یا در هر دو مع تفاوت کم و بیشی محسوس میشود یا نه اگر اقرار آن کند مقدمه نزول الماء باشد و اگر مریض در جواب سوال اول بگوید که خیالات بر یک نهج و احد و شکل و احد ثابت نمی ماند بلکه گاه کم و گاهی زیاده میگردد و در یک چشم مختص نیست بلکه در هر دو چشم میباشد درین صورت سوال کنند که خیالات کدام وقت زیادتی و کدام وقت تخفیف معلوم میشود اگر گوید که عند امتلای معده و هضم غذا و یا عند حرکات و دوار و سدر و یا بعد تناول اغذیه مبخره و یا در بحران و یا بعد قی و یا غضب و غیره محرکات اخلاط زیادتی میشود سبب او معده بخارات از تمام بدن یا از معده یا از دماغ باشد و بودن غشیان باین قسم و خفت بخارات بعد از قی و قضای معده و تناول اشیای مانع بخار مثل سیب خوا کقابضه و یا منهی معده مثل ایارجات و تلطیف غذا و تقدم امراض معده و احساس خیالات متصاعد بسوی اعلی دلالت قوی بر بخارات معده دارد و ثقل سر و ضعف و تکدر حواس و کثرت نزلات و امراض دماغیه مثل دوار و سدر و سرسام و مالیخولیا و جنون و ادراک خیالات مابط بسوی اسفل نشان خیالات دماغی ست و ثقل بالائی عامه و وجع در قطن و تقدم اسقاط یا احتباس طمث دال بر بخارات رحم ست بعده نوع مادهٔ بخارات مذکور از علاماتیکه در تشخیص امراض دماغی مذکور شد استنباط نمایند و رنگ خیالات بر تعیین خلط فاعل نیز دلالت کند و اگر گوید که بعد خوردن غذای غلیظ البته در خیالات خفت رو میدهد و حس باصره و سائر حواس قوی و سالم باشند و تمامت صحت بصر خیالات لازم بوند و علامات اقسام مذکوره یافته نشود سبب ذکاوت حس باصره باشد بعده اشکال و الوان خیالات از مریض پرسند پس اگر گوید که مثل ستونهای دود پیش او برمی آیند و بلند شده متفرق میگردند سبب بخارات خلط سوداوی باشد و اگر گوید که گاه گاه مجون مارها و شراره آتش پیش چشم متخیل میگردد سبب بخارات خلط دموی باشد و اگر گوید که مثل برق و آتش می نماید سبب ابخره صفراوی باشد و اگر گوید که خیال

مائی سفیدی و مثل ابر صاف مدرک میشود و هنگام عطسه زائل میگردد سببش بخارات بلغمی باشد و ایضا اگر گوید که هنگام عطسه یا مالیدن چشم چنان متخیل میشود
که چیزهای سفیدی تعاریج فرومی آیند و بالا می روند سببش بخارات رطوبت بلغمی معده و یا حوالی عین و یا مقدم دماغ باشد و اگر گوید که بجانب راست یا چپ محسوس
میشود که شخصی ایستاده است سببش تکدر بعض اجزای رطوبت بیضیه باشد و اگر گوید که بعضی احیان چنان مدرک میگردد که چیزی از بلندی پیش رو می افتد سببش
اختلاط بخارات دماغ باشد و اگر گوید که یک چیز از مسافت بعید چیزهای بسیار می نماید سببش زائل شدن شعاعهای رطوبت و پوشیدن جرم مبصر بقدر او باشد و اگر
گوید که وقت فرو بردن سر متخیل میگردد که آب در پای ایستاده است سببش کثرت رطوبت بیضیه باشد و اگر گوید که هنگام نظر بسوی زمین پیش چشم چنان معلوم میشود
که گویا چاه و مغاک واقع ست سببش نقصان رطوبت بیضیه است **الحاصل** بقول شیخ این خیالات مختلف میباشند گاهی در مقادیر آنها پس صغیر و کبیر باشند
و گاهی در قوام آنها پس کثیف و رقیق خفی باشند و گاهی در اوضاع آنها پس متخلخل و متکاثف ضبابی باشند و گاهی در اشکال آنها پس مثل مار و پشه و مگس و رشته
و مو باشند و گویند که چون خیالات تا شش ماه بیک وتیره بماند و کدورت بصر و ضعف آن نیفزاید آن چشم از نزول آب ایمن ماند و ایضاً خیالات که زائل شوند و عود کنند
و زیاده گردند و نقصان پذیرند مقدمهٔ نزول الماء باشند **علاج** آنچه از ذکای حس بصر باشد اغذیهٔ غلیظه مثل هریسه و کله پاچه وغیره خورانند و هرچه در علاج امراض دماغ
از قوت حس دماغ مذکور شد بکار برند **و آنچه** از بقیهٔ اثر بخور وغیره باشد تدبیرش اکتحال بکحلهای جالی و با سلیقون ست هرچه برای دفع آثار بثره و قرحه در فصل بثور
و قروح چشم مذکور شد بعمل آرند و ایضاً بهر تخلخل حرم آن حمام و انکباب بر بخار آب گرم و مانند آن اکحال جالیهٔ مذکوره در علاج بیاض خفیف استعمال نمایند **و آنچه** از
تکدر رطوبت باشد هرچه در باب ضعف بصر بهر تدارک تکدر رطوبت بیضیه مسطور گردد بکار برند و هرچه در ابتدای نزول الماء بکار اید استعمال نمایند و انگاه که تکدر از مادهٔ
رطب بود استفراغ و اصلاح غذا و اکتحال چشم بانچه جالی و محلل رطوبات باشد مثل شیاف مرارات و روشنائی نمایند **و آنچه** مقدمهٔ نزول الماء باشد علاجش در فصل
نزول الماء مذکور شد **و آنچه** از ارتفاع بخارات دماغ باشد بحسب نوع مادهٔ تنقیه از فصد و سعوط وغیره تدابیر که در علاج امراض دماغی بخاری و صداع بخاری مسطور شد بعمل اند
و اگر سنا کی مورق یا تخم کرفس هر کدام ده درم مرزنجوش گل سرخ هر کدام پنجدرم پوست هلیلهٔ زرد سه درم درده چندان آب بجوشانند تا ربع بماند صاف نموده با قند سفید
دماغ و سودا و با عسل در بلغم و با شربت بنفشه در صفرا استعمال نمایند بحسب خیالات که مادهٔ آن در دماغ باشد از مجربات انظاکی ست و شربت خیالات از مجربات حکیم مومن و شربت خیالات
استعمال نمایند و بعطوسات مداومت کنند و ایضاً بعد تنقیه بجوارشهای مطبوخات مسهله مثل حب ایارج و قوقایا و شبیار و ذهب و بنفشه و مطبوخ هلیله و اسطوخودوس و غیره بحسب تقویت
دماغ و معده و جگر اطریفل زمانی و اسطوخودوس و معجون نجاح و جوارش کمندی خورانند و بحسب تقویت ابصر شیاف با سلیقون و کحل عنبر و مادی در چشم کشند و در بخره مضمون ارد غلیظ
اول و روغن بنفشه و بینی قطور نمایند پس مرارهٔ آهو و مرارهٔ بازو مرارهٔ خرگوش سفید هکی و یا انچه بهر سه چهار درم مروارید ناسفته یکدرم بسد نیم درم آب برگ کشنیز تازه
و شیر زنی که پسر زاییده باشد بران مرارات ریزند و خشک نمایند و مروارید بسوده و تنکار را بحد احق بلیغ نموده جلد را ترتیب آب برگ کشنیز تازه نموده خشک سازند و با شیر زن
پسر و اثاسه سودا سحق نموده خشک کرده آب کشنیز تازه بمه سرشته شیان سازند و در سایه خشک نموده بان شیر حل نموده اکتحال نمایند که مزمن و قدیم را نفع بخشد و در بخره
حار اطریفل کشنیز خورده عناب بعرق شاهتره جوشانیده نبات سفید داخل کرده بنوشند و یا کشنیز خشک و آملهٔ خیسانیده نبات داخل کرده و یا شیر و کشنیز خشک
شیره تخم کاهو عرق شاهتره نبات بیاشامند و بخار بسوی انفل جذب کنند صندل و گلاب بهویند و بر صدغین طلا نمایند و در بخرهٔ سودا وی دماغ اطریفلات و شیرجات
و دیگر مقویات دماغ نافع بود **و آنچه** از تصاعد بخره معده باشد تدبیرش نیز از تنقیه وغیره بحسب مادهٔ بخره نمایند بطوریکه در علاج امراض دماغی شرکی معدی و صداع شرکی معدی
گذشت و بهمین طور یکه در مقالهٔ امراض معده خواهد آمد و اصلاح معده و تقویت آن نمایند بالجمله اگر اخلاط در فم معده باشد آب ترب و آب شبت و سکنجبین قی کنند و اگر در قعر
معده باشد بعد استعمال منضجات و مقطعات و استلای شدید بمقیئات قی نمایند و اگر تنقیهٔ آن بقی ممکن نباشد صبر نیم مثقال و غاریقون سفید دو دانگ با دو مثقال اطریفل صغیر
آمیخته حبوب ساخته با آب نیگرم بخورند تا تنقیهٔ معده شود و استعمال ایارج فیقرا نیز از الهٔ آن نماید بعد تنقیهٔ دماغ بحب ایارج یا قوقایا و یا ایارجات کبار نمایند پس بغرغره
و اصلاح غذا مثل نخود اب چوزهٔ مرغ و دارچینی و اکتحال باین کحل کنند زهرهٔ کبک زهرهٔ باز زهرهٔ روباه زهرهٔ گرگ زهرهٔ گرگس زهرهٔ تیس جملی مخلوط بعسل صافی نموده با آب زیانه مروارید
ممزوج نموده اکتحال نمایند و اگر تربد سفید سنا کی هر کدام یکجزو تخم کرفس تخم کاسنی تخم خشخاش شاهتره هر کدام نصف جزو مصطکی ربع جزو در ده مثل آن آب بجوشانند

وتابع باشد بسوء مطبوخ سالق در خیالات ماضی استعمال نمایند برای خیالات کذا بخوره معده باشد از همراهات صاحب نزهه است گوید که اگر از جوب بلایه فایده نشنید تقیه بطوفا دیا بعد تنضیج بما الاصول و برنجاسف و ایضا استفراغ بصبر و انسنتین و مصطکی و اصلاح اغذیه و تضمید معده بصبر و سنبل الطیب و مصطکی و آرد جو و خطمی و مانند آن اگر مزاج علیل احتمال کند والا بجراده سفرجل خوشبو و فوفل و مصطکی و صبر و امثال آن نافع و تنقیه معده بایارج فیقرا و بعد دو روز استعمال مطبوخ تخم کرفس و انیسون و مرماحور بعد احتمال بکحل عزیزی و تقویت معده بمصطکی و انیسون و بادیان و گلقند و اطریفل و هلیله مربی و غیرو نیز مفید بود و اگر معده حار باشد بمطبوخ هلیله تنقیه و بشربت انار و شربت لیمو تقویت نمایند و ایضا در باده بلغمی قی باد و یاد کرده و استعمال حب فیطرا و حب یا ایارج فیقرا تنها و با طریفل کشنیز خیسانیده شب متواتر سخت سود مند است و غذا گوشت ماکیان با خود بنه و بصابع گرم خوشبو تناول نماید اگر بمشارکت معده از بیس باشد تعرض باستفراغ ننمایند و در علاج او بنوشانیدن مارالشعیر و شیرین صندل مفید و گلاب اقتصار ورزند و آنچه از حصول خلط سودا بلغمی در شرائین باشد بعد تنضیج بمنضج سودا تنقیه از مسهل سودا و حب افتیمون و مازالیون و سفوف الاجرد حب او و معجون بخاح و مانند آن نمایند و هر چه در بالا نخوانیا گذشت حسب حاجت بعمل آرند اگر فائده نشود تقطیع و داغ شرائین بسوزن مفید پردازند و آنچه بسبب استلای شرائین از خون گرم باشد بزودی فصد کنند خون وافر گیرند بعد مسهل صفرا دهند و طبیات خون که در امراض سوداوی ماضی مذکور شد بکار برند و تقلیل غذا نمایند و از گوشت و شیرینی پرهیز ند و آنچه از سخافای رطوبت باشد تقی و مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه معده و دماغ کنند و مدام با آب گرم تکمید چشم سازند و کثرت ریاضت معاونه بعمل آرند و از کثرت شراب و مرطبات و مغلظات و مبخرات پرهیز ند و سهر طویل و جماع و شب خوابی ترک نمایند و آنچه از کثرت رطوبت بیضیه باشد علاجش همانست که در باب ضیق بصر ضیقی مذکور شده و هر چه در ضعف بصر عصبی خواهد بکار برند ❊

نزول الماء

و آن رطوبت غریبه است که از سر فرود آید و در ثقبه عنبیه مابین رطوبت بیضیه و طبقه قرنیه بایستد و نفوذ اشعاع را بسوی بصر یا خروج نور را بسوی مبصرات منع کند و این رطوبت مختلف میباشد در کمیت و کیفیت بعضی آنها قابل قدح اند بعضی نیستند و **اختلاف** او در کمیت چنان بود که اگر نسبت ثقبه بسیار باشد تمام ثقبه بند گردد و بصارت بالکل باطل شود و این قابل قدح نیست مگر آنکه بطریق اقتناص در رهت یعنی سیل مجوف اب را بکشند و درین خطرست و اگر بقیاس او کمتر باشد یک جهت بند شود و جهت دیگر مکشوف ماند و در بصورت آنچه از مرئیات محاذی جهت مسدود باشد بنظر نیاید و آنچه مقابل جهت مفتوح بود دیده شود و گاهی نصف چیزی یا بعض او بنظر آید و باقی دیده نشود مگر بگردانیدن حدقه و گاهی چنان اتفاق افتد که شئی واحد تمامه یک وقت محسوس نگردد و وقت دیگر تمامه بنظر در آید و این از بهر آن باشد که هرگاه آنچیز در مقابل سدد و افتد ضوء از ان مدرک نگردد و چون در برابر مکشوف آید تمام آن محسوس شود و این سدد ناقص گاهی بفوق و گاهی بأسفل و گاهی بگرد او مانند هاله واقع شود و وسط او خالی باشد و وسط هر چیز دیده شود و بدون اطراف او و گاهی در محاق وسط ثقبه افتد و گرد او از جمیع جوانب مکشوف ماند و درین وقت جوهر هر شئی دیده شود و در وسط او مجوف و فرو رفتن یا امساک متخیل گردد و این نوع نیز عسر القلع و قدح آن دشوار است و گاهی متوسط می باشد بنسبت ثقبه که ملو می نماید ثقبه را و زیاده بران نمی باشد و این اولی بالقدح و قابل قدح است و **اختلاف** او در کیفیت گاهی در قوام بود پس اگر رقیق صاف باشد اگرچه تمام ثقبه را در گیرد لیکن بسبب رقت مانع دیدن روشنی آفتاب و چراغ و دیگر اضواء نگردد و اگر بسیار غلیظ و لزج بود هیچ دیده نشود و این بقرنیه می چسپید و از حدت بدواری منقلع میگردد و گاهی بزودی از موضع خود منفصل میگردد و گاهی در رنگ باشد که بعض او مواتی اللون و بعض او ابیض جصی و بعض او ابیض لولوی و بعض او ابیض مائل بزرقت و فیروزی و ذهبی و بعض او اصفر و اخضر و بعض او اغبر و اسود بود و قابل تر از ینها بهر علاج از حیث لون هوائی و ابیض لولوی ست و آنچه قابل بزرقت و فیروزی باشد کمتر علاج قبول کند و اما جصی و اخضر و کدر و شدید السواد و اصفر قابل قدح نباشد و از اصناف غلیظ قسمی ست که گاهی بسیار صلب میشود و آن لا علاج ست و از اقسام او غامی زیتی و آسمانجونی و روجاهی و بروی نیز نوشته اند و این همه غیر قابل قدح ست و قسمی از اقسام آب ست که از اول منتشر نماند و آن آبی ست رقیق که چون نظر نمایند بسوی آن متحرق یابند آنرا و کمال نیابد بطول زمان بلکه صاحب آن ضعیف البصر گردد و بعض او قوات زیاده و بعض او قوات کمتر و قدح را درین اثری نیست مگر بعد اصلاح که گفته آید و قابل ترین اقسام آب برای علاج از جهت قوام او رقیق ست که هرگاه دیران انگشت غمز نمند

وحدقه را بجنبانند بسرعت متفرق گردد پس بزودی عود کند و جمع شود و امید زوال این قدح باشد و گاهی تجربه این بدین طور کنند که بر چشم پنبه نهند و بران بزنند نفوذ نکند پس پنبه را جدا کرده بسرعت بینند که آیا در اب حرکت محسوس میشود یا نه اگر حرکت او دیده شود قابل قدح باشد و گاه اگر از بند کردن یک چشم قصبه چشم دیگر فراخ گردد لائق قدح بود و بقول ارسطو نزول الماء که بعد از سقطه یا مرض و ماغی حادث شود عسر العبر است بنا بر انکه ضعف دماغ بهم میرسد و بسبب ضعف دماغ دائم مائیت در دماغ پیدا میگردد و بسوی چشم میریزد و گویند که آب قلیل قدح آنست که سفید و صافی و معتدل در رقت و غلظ باشد و چون بیارعطسه خروج روشنائی مانند شعاع از چشم او محسوس شود و هرگاه چشم را بمالد پراگندگی در اجزای آب مدرک گردد و پیش چشم روشنی دریابد **اسباب نزول الماء** یا رسیدن سقطه و ضربه بر سر یا بر استای بدن از رطوبت یا صداع شدید مزمن و شقیقه یا قی عنیف یا رسیدن سردی شدید از خارج بچشم مثل برف و هوای بسیار سرد و یا سردی مزاج دماغ یا ضعف دوح باصره و ضعف حرارت غریزی چشم چنانچه در مشائخ و ازین جاست که گفته اند نزول الماء بیشتر مشائخ را بسبب کثرت رطوبت فضلیه در اعضای ایشان یا ضعف حرارت ایشان از تحلیل بهم میرسد و همچنین بسردین سالخورده بعد از امراض طویله میافتد و ایضا کسی که مداومت نماید بر اغذیه غلیظه و امتلاء و مانند آن بجهت انکه مستلزم کثرت فضول و انجره است و خواب بعد غذا و خوردن سحر هنگام خواب و حمل ثقیل و حرکت سخت و جماع قبل از هضم و در تابستان آب شدید الحرارة بر سر ریز از اسباب نزول نوشته و بیشتر مردم سیاه چشم را بجهت کثرت رطوبات در عین اکمل عارض میگردد و بعضی گویند که چون آب در حدقه مجتمع گردد از ان غشای رقیق که حائل میگردد میان آن و میان جلدیه متولد میشود و بالجمله ازین اسباب مذکوره اگر نزول یکبارگی افتد ضرورت علامات فارقه نبود و اگر بتدریج واقع شود آثار ابتدای آن دریافتن واجب است تا قبل از استحکام آن تدارک کرده شود و علامت ابتدای نزول آنست که اکثر اوقات خیالات بچون پشه و مگس و موی مودد و شعاع و مانند آن بسبب اختلاف اشکال آن رطوبت روبروی چشم محسوس شود و فرق در خیالات منذره نزول و خیالات دیگر آنست که خیالات منذره در اکثر مع افزونی گردد در چشم و خلل بصارت روز بروز خصوصا در یک چشم یا هر دو مع تفاوت قلت و کثرت باشد و در امتلاء و خلو معده تفاوت در خیالات نشود و استعمال اشیای مسکن بخارات و مسهلات مفید نگردد و رنگ حدقه خالی از تغیر و کدورت نبود و بعد سه چهار ماه تغیر فاحش نماید و زیاده از ان شش ماه نگذرد که ابطال بصارت نماید و اشیای روشن مثل چراغ و ماه مضاعف بیند و گاهی اشباح کثیر از چراغ و قمر تخیل نماید هر چند که در خارج از یک چراغ بیش نباشد و فرق در سده عصبیه و نزول الماء چنان کنند که در نزول از غمز یک چشم قصبه چشم دیگر متسع شود و در سده فراخ نشود مگر انکه آب شدید الغلظ و یا سده باشد و اگر علیل با وجود صفای آب و لطافت آن روشنی آفتاب و چراغ نه بیند این نیز دلالت بر سده کند **علاج** هرگاه خیالات منذر نزول معلوم شود و در ابتدا که هنوز بصر بالکل باطل نشده باشد ینضج ماده پرداخته تنقیه بدن از مسهل بلغم نماید بعد ازان بجوارش و شیار و قوقایا تنقیه دماغ کنند و غرغره و سکنجبین و دیگر غرغرها و سعوطات و مضوغات منقی دماغ اند طوبت بعمل آرند و عطوسات اگرچه منقی دماغ ست مگر از جهت سختی تحریک در ان خوف تحریک آب ست لیکن بعد تنقیه کامل مضایقه ندارد و اگر قوت قوی باشد تنقیه بایارج فیقرا و حب صبر بطریق شیار متواتر کنند و درین اثنا ینضج ماده نیز غرغره دارند و در منضجات و مسهلات رعایت مزاج مریض و قوت او لازم شناسند و اگر قوت ضعیف باشد در هر سه روز یا در هر هفته یکبار حب روب نکوریا یا ایارج فیقرا همراه مطبوخ قنطوریون هندی و حب روب که بکار برند باید که کلان بسازند و آنچه خوف افراط حرارت بود اطریفل با ایارج استعمال بکار برند و اگر مزاج احتمال کند ایارجات کبار خصوصا ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس هندی و روفس گوید که تنقیه شیم حنظل مع قنطوریون دقیق نمایند و بعد تنقیه ملازمت اطریفل صغیر تنها یا با ایارج و اطریفل اسطوخودوس و معجون وج و معجون فلاسفه هندی و معجون المومنین و حب تولی و دواء المسک مکرر الاستعمال و استعمال زنجبیل سوده و اطریفل امیخته نیز معمول ست و خوردن گلقند بارج و هلیله زنجبیل مساوی با عسل از هر یک یکمثقال نافع و کذا استعمال تریاق کبیر و مثروذیطوس جهت ابتدای نزول الماء بشرط نقای بدن نافع ست و همچنین مداومت افیون و استعمال هلیله مربی یکعدد و هر شب و ایضا شرب بادیان و پوست بیخ او و برگ او و یا مربی بیخ و یا برگ تربد مربی بعسل و یا هلیله کابلی مخلوط با فتیمون و یا حبه مجلی بصبر و یا وج و یا سکنجبین و یا خارپشت و یا لوزمان اکحل هلیون و یا لعوق سعتر بعسل تا بست مدر وج و شب هر واحد مفید ست و سعوط منقی دماغ مثل شونیز سوده و در روغن ایرسا یا روغن آجر و یا زیره و غاریقون چند مرتبه و یا بعشر و کذا سعوط حجر المقرقد یک عدد سه آب کنند و یا بشیر زن که مجرب سعیدی ست و ادامت سعوط معمول و نفوخ مفید زوال و اکتحال روح مع مهر که بخشش ماه نافع ست و شمیدن مقویات دماغ مثل مهر و مشک و عنبر

مرزنجوش وسداب و یاسمین و شونیز و مالیدن وغن مرزنجوش بر سر و استنشاق آن و روغن بلسان مفید بود و **بهترین تدابیر** در ابتدا آنست که داغ پخته بر شریان صدغین بدون قطع آن دهند تا رگ بسوزد و بعد داغ سه روز حرام مغز بران بمالند بعده پنبه بروغن کنجد آلوده گذارند و هر چند که از داغ رطوبت برآورد بهتر باشد لیکن در اثنای آن سر نشسته پرهیز در بست دارند و تلیین طبع لازم شمارند و بقول شیخ در ابتدای آب فصد شریان پس گوش نافع ست و گویند که ارسال علق بر صدغین در ابتدای او نافع بود و قبل تنقیه اکحال ملطف و جالی استعمال نکنند و ابتدا باد ویه مثل اکتحال آب بادیان بعسل و زیت نمایند و بعده بتدریج او و یسرکب و سکنجبین و مانند آن بعسل آرند و اکتحال تخم کتم محلل آب ست باریک سوده در شهد صاف آمیخته بکار برند و دخان کندر نیز برای ابتدای نزول آب از مجربات ست و بعضی گل سیمی برابر کندر گرفته سوده در قماش پیچیده بروغن کنجد چراغ می افروزند و دود آن گرفته در چشم میکشند و میگویند که نزول الماء را زیاده شدن نمیدهد و اگر پوست زرد حلی سنگدان چرز را چون خوب شسته خشک کنند و بمثل او نمک لاهوری سحق بلیغ نموده اکتحال نمایند نیز عجیب النفع ست و بالخاصیت مفید و اکتحال عصاره آماهم نافع بود و بقول قرشی اکتحال آب پیاز تنها و با عسل جلاد هد و بسیار مفید بود و انگذ و خوردن و باشهد اندر چشم کشیدن سود دارد و اکتحال سرخفاش سوخته بعسل سخت سود مند ست و سرمه عصاره درخت بادیان و خوردن گلقند برگ صعتر وقت خواب در اثنای استعمال آن نیز در ابتدای نزول مجرب و معمول ست و کذا داغ خفاش با زعفران با عسل آمیخته در چشم کشیدن مجرب و اکتحال بروغن آجر برای تحلیل آب نازل بعد یل و دیگر ادویه مفرده و مرکبه که مسطور گردد حسب حاجت بعمل آرند **و غذا** صاحب این مرض باغذیه خشک چون گوشت کبک و تیهو و مرغ و قلیه خشک مطنجنه و مشویه و نان خشکار و مانند آن کمتر و در طعام از چینی و صعتر و حلتیت و زنجبیل و سداب و بادیان تتبع و آبکامه و عسل داخل کنند و بعد غذا بر تشنگی صبر نمایند و خواب غذا و در روز نکنند و مهما امکن از شرب آب منع کنند و تقوا احمد بن ثابت صاحب حیالات منذر نزول الماء را از استفراغات قویه و اغذیه غلیظه و کوارهای بلند و حرکات سخت و جماع بجهت خوف نزول آب احتراز کند و اگر بجای آب عادت ماء العسل نمایند بغایت مفید بود و واجب ست که صاحب او از امتلای طعام و آب بسیار و شراب و شیر و کثرت جماع و حمام متصل و زیاد و دوبدن حذر کند و خوردن طعام شیرین و ازاقصا نمایند و از میوه تازه و محسود و فواکه و بقول اطب و حموضات و مطرقات و لحوم غلیظه مثل بقر و جاموش و میش و دیگر مغلظات و منجرات مثل عدس و کرنب و گوشت نمکسود و ماهی نمکسود و بادنجان و سیر و پیاز و گندنا و لبنیات و پنیر کهنه و امور محدث نزلات و تواتر فصد و حجامت و قی احتناب نمایند و اما اگر مریض جوان و گرم مزاج و کثیر الدم باشد و احتیاج بفصد لازم داند بفصد احتیاط نماید

در نزول الماء

که از صداع شدید حادث شده باشد اولا علاج صداع نمایند و بعد ازان بعلاج نزول الماء پردازند و علاج نزول الماء حادث از ضربه بر سر تنقیه راس و تفتیح سده است و قدح درین نوع فائده نمی بخشد لما علما سابقا **و اما ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه که در نزول الماء نافع ست اکتحال** مغز سر خطاف با آب پیاز آمیخته و کذا عصاره خشک بادیان با کحال آمیخته و کذا آب بادیان که با ربع آن عسل جوشانیده باشند تا غلیظ گردد و کذا عصاره شقایق النعمان و مایه ران و خاکستر پیاز عنصل و بلسان و مرجان و اقلیمیا و شجره مریم تنها و بعسل آمیخته سوده و کذا مغز سر میش بعسل آمیخته و کذا غاریقون و کذا زهره فرس الماء سه روز گذاشته بعسل آمیخته تا بست و چهار روز و کذا حجر لبنی سوده تا چهار روز و کذا عصاره فراسیون تنها یا زهره چرز آمیخته و کذا زهره گلنگ با آب چغندر و برگ مرزنجوش آمیخته و کذا فرفیون که بهترین ادویه نزول ست و کذا مرداب طبیخ کرکم و فوتنج و فراسیون حل کرده و کذا آب سداب با کحال آمیخته و کذا خاکستر سرطان و کذا سرمه در آبکامات پرورده و کذا زهره بزکوهی یا بلدی خشک کرده سابیده با آب بادیان سرشته شیاف ساخته و کذا کمافی دیوسقوریدوس و کذا نفط سفید و آب برگ انجیر دشتی بعسل آمیخته و کذا مغز خلد و زعفران و فلفل سیاه بمشک آمیخته و کذا سرمه بمشک آمیخته **و ضمادا** زهره حجل بعسل و زیت آمیخته و یا زهره خرس سیاه بدستور آمیخته و یا مغز بنجوش با صبر سوده با آب پخته و یا خیال آن بر روغن سوسن پخته گرد اگرد چشم و کذا برگ نرگس خشک سابیده در حنا آمیخته بر سر تکرار زهره واحد نافع نزول الماء نوشته اند و دیگر هر زهره که از کبک و کلنگ و شبوط و خطاف و خرس و گنجشک و روباه و خرس و آهو و شیر و گرگ و گربه میر شود چون خشک نموده قدری مشک خالص با آن آمیخته در چشم کشند سود مند و کذا سرگین دیگر مثل مزاج

گفتار و باشه و عقاب باز و گرگس سنگ پشت بری مخلوط بعسل که انفع ادویه ست: عقرب بحری و زهره گربز نر بفراسیون آمیخته و زهره خرگوش و ماکیان و بقر و حشی
هر واحد نافع **دیگر** بقول رازی اگر زهره شبوط و حدی و حجل خشک کرده سابیده با آب بادیان مروق بر شنند و شیاف ساخته اکتحال نمایند ابتدای نزول الماء را نافع است
دیگر بقول ارجیانس اکتحال توتیای هندی و اقلیمیای ذهبی مشک سوده با هم آمیخته اکثر در ابتدا مفید میشود **دیگر** بقول ثابت بن قره اگر مار قشیشای
ذهبی در کوزهٔ نو گذاشته سر آن بند نموده بگل حکمت گیرند و در کوزهٔ شیشه گران یا تنور تا هفت روز داشته برارند و چون سفید فاکستر شده باشد سرمه سا نموده
در چشم کشند درین باب سخت سودمند است و این شیاف نیز از مجربات هست پوست سلیخه کوفته بیخته بزهرهٔ آهو و خرگوش یا کبک سرشته خشک کنند و بار دیگر
سابیده سرشته خشک نمایند و با آب بادیان استعمال کنند که بخاصیت نافع ست **دیگر** اگر سر فرشنگ را در پیه باهی روهو بریان کنند چندانکه بسوزد و سیاه شود
برآورده بار یک بسایند و پیاز سرخ در خاکستر گرم بریان نموده اول آب از دو چشم کشند انگاه سودهٔ سرخطاف را بطریق سرمه اکتحال کنند و ببندند و سه روز
همچنین عمل نمایند بینائی در چشم پدید آید و علت زائل شود و این از عجائب اعمال ست **دیگر** اکتحال تبوتیای هندی و سرمهٔ اصفهانی هر دو را با آب بادیان پرورد
نافع بود **باسلیقون کبیر** معنے او کحل و شنائی ست واضع او بقراط ست تاریکی چشم و ابتدای نزول آب و معده و جرب سبل و ظفره و شناق و سطیری پلک را
نافع ست کف دریا اقلیمیای نقره هر یک ۵ درم نمک اندرانی ساذج هندی سفیدهٔ ارزیز فلفل سیاه دار فلفل سنبل الطیب سرمهٔ اصفهانی هر یک ۵ درم نمک سه
قرنفل دو الله هر یک یکدرم صبر سقوطری عصارهٔ مامیثا مس سوخته هر یک پنج درم مامیران نوشادر زرد چوب دارچینی هر یک سه درم پوست هلیلهٔ زرد چهار درم کوفته و بیخته
استعمال نمایند و اگر خواهند شیاف بندند و اگر عصارهٔ مامیثا بهم نرسد بجای آن شیاف مامیثا اندازند **بروبه** برای ابتدای نزول و خیالات نافع و نشف رطوبات کند
و تقویت چشم نماید و دمعه و بیاض را نیز نافع ست مذاج هندی نیم درم بورق یکدرم نشاسته ۵ درم سرمهٔ اصفهانی شش درم مثل غبار سابیده بعمل آرند **حب الماج**
که برای نزول الماء معمول مؤلف مفتاح ست مصطکی زعفران دارچینی حب بلسان سنبل الطیب ساروان صبر مغسول سلیخه فلفل گرد غاریقون انیسون شحم حنظل
قنطوریون قبیق هر واحد یکدرم تربد موصوف سنای مکی کتیرا هر واحد سه درم کوفته بیخته نگاهدارند بعده بیارند بسفایج مستعمل گل سرخ گل بنفشه پوست هلیلهٔ زرد
پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه گاوزبان هر واحد یکدرم در نیم آثار آب بجوشانند و قتیکه این قدر آب بماند کوران ادویه خمیر کرده شود مالیده صاف نمود ه ادویهٔ مسحوقه مذکوره را ان
خمیر کنند و بقدر مونگ جها سازند و بعد نضج مواد حب مذکور شش ماشه یکپاس شب باقی مانده با آب گرم خورند و بخواب روند بعده وقت صبح حب مذکور یکتوله همراه این طبیخ بخورند
گل بنفشه ۹ ماشه گل سرخ گاوزبان هر واحد هفت ماشه مویز منقی پانزده دانه تخم کاسنی نه ماشه نیمکوفته شب در نیم آثار آب تر کرده صبح جوش داده بیاشامند
و گلقند آفتابی دو تولهٔ مالیده صاف نموده بنوشند و وقت تشنگی عوض آب عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب بنوشند و وقت دوپهر آب بخنی خورند و سه پهر کهچڑی ماهیم
حب فهب که درین مرض کار آید و تنقیهٔ مواد حار از سر و چشم نماید صبره ۵ درم تربد موصوف هفت درم پوست هلیلهٔ زرد پنج درم مقل مویا سه نیم درم مصطکی
گل سرخ هر یک ۵ نیم درم زعفران نیم درم شربت دو مثقال **حب کغانی** که دماغ و جمیع اعضای سر و بدن را تنقیه از اخلاط فاسده نماید و جهت فالج و لقوه
و دار الثعلب نافع و هر گاه یکدرم از ان با یکدرم ایارج فیقرا ضم کرده خورند نور بصر افزاید و منع نزول الماء کند صبر زرد مغز بادام پوست هلیلهٔ زرد هر یک یکدرم
کوفته بیخته حب سازند **حب کوتوالی** مفید در سر و مخرج صفرا و جمیع فضول دماغی و برای دار الثعلب و روشنی چشم بسیار مفید چنانچه در وستی آزموده
و جهت نزول الماء سود مند صبر سقوطری مقل مویائے مشوی شحم حنظل عصارهٔ فستین مصطکی هر یک یک نیم دانگ مقل یک دانگ کیتر انیم دانگ این جمله یکشب تربیت
و در جمیع اوقات حتی که بعد طعام داده شد نافع آمده و بدانکه انچه از قسم حبوب درین مرض بخورانند باید که کلان بسازند تا در معده دیر تر بماند **حب جدوار**
بجهت منع تولد نزله و تقویت دماغ خصوص ماده نزول چشم بعد تنقیهٔ دماغ و بعد اطریفل اسطوخودوس مسهل النفع ست الیون مقطر صاف کرده جدوار اسطوخودوس
صمغ عربی هر یک یکدرم زعفران پوست هلیلهٔ زرد هر یک نیم درم تخم خشخاش تخم کاهو مقشر مغز تخم کدو مغز بادام مقشر هر یک دو درم با آب صمغ جها بقدر مونگ فلفل بسته

از حب خرد شروع نموده بتدریج برحب کلان رسانند از تربشی و بادی و شیر خشتی و تره و سبزی پرهیز نمایند **حب** برای نزول الماء در ابتدا بچشم کشیدن مانع نزول ست و در انتهاء ضماد نمودن نفع میرساند مغز خشته بلیله مغز خشته آمله آب صاف تاسی یاس سحق نموده حب سازند و یک نسخه حب نافع نزول در سبل گذشت **دوائیه** مجرب شیخ الرئیس ست حب الغار ۱۰ جزو صمغ عربی یک جزو هر دو را در بول کودک نابالغ سایيده بکار برند **ایضاً** که در ابتدای نزول عجیب الاثر ست پنبه دانه سوخته یک جزو نمک تیز غوک بحری ۱ جزء سایيده دو میل در چشم کشند بعد مدت اثر میکند **روغن آجر** که لقوه و فالج عام امراض بارد را نافع دارد و جهت سم عقرب و افیون و بزر البنج نفع کثیر دارد خشت پخته سرخ آب دیده بقدر بادام پاره پاره کنند و در آتش اندازند که سرخ شود و بزنبور سر قطعه را گرفته در روغن تیون سرد کنند پس از روغن برآورده خرد نمایند و در شیشه که گاهی حکمت نموده باشند اندازند و موی اسپ در دهن شیشه نهاده بطریق معروف بپکانند و باحتیاط در شیشه نگاهدارند و شربتاً و مرهماً بکار برند **سعوط** که برای نزول و تنقیه دماغ معمول و مداومت آن مانع زیادتی نزول ست مشک خالص یک ماشه زعفران ۱۰ ماشه سنبل الطیب یک ماشه کائپنهل چهار ماشه کوفته بیخته قدر قلیلی استعمال نمایند **شیاف مرارات** که جهت نزول آب قروح و غشاوه و رطوبت مفید و از سرعت نفوذ در طبقات تاثیر میکند و قوتش تا دو سال باقی می ماند اقلیمیای سوخته پانزده درم صمغ عربی هشت درم مداد هندی فلفل سفید هر یک پنج درم سفیدهٔ قلعی چهار درم شحم سکبینج روغن بلسان جاوشیر هر یک دو درم زهرهٔ کفتار افیون هر یک یک درم زهرهٔ ماهی شنبوط زهرهٔ کبک هر یک هفت درم زهرهٔ باشه و عقاب گاو و گرگ و خرگوش و باز هر یک نیم درم و آنچه که روغن بلسان یافته نشود روغن آجر بدل او کنند و شیخ گفته که ضرورے زهرهٔ شنبوط و گرگ ست و دیگر زهرها زوائد و باید که آب بادیان کتحال نمایند **شیاف** که قائم مقام شیاف مرارات ست جهت قطع مادهٔ نزول و انتشار تجربه رسیده آب زهرهٔ بز کوهی در ظرف مسی خشک کرده ده درم شحم حنظل نیم درم سکبینج دو درم فوفیون نوشادر هر یک یک درم آب سداب یا آب بادیان شیاف سازند **شیاف جلا** که از شیاف مرارات بهتر و بی غائله ست و جهت نزول آب و سیالات بی نظیر ست و ضعف بصر رطوبی را بغایت مجرب تو تیای کرمانی مغسول بست درم آب مرزنجوش تازه که شب داشته صاف کرده باشند سرشته بگذارند که خشک شود زنجبیل فلفل دارفلفل هر کدام دو درم مابیران دو درم نوشادر زعفران حضض کتیرا صمغ عربی شحم مسوخته زنگار اقلیمیای فضی هر یک نیم درم آب بادیان تازه سایيده شیاف ساخته استعمال نمایند **شیاف دهنهٔ فرنگ** جهت منع نزول الماء مجرب و بی نظیر ست و سبل و بیاض و ظفر و دمعه را نافع سعد کوفی فلفل سیاه دارفلفل ناخن قبل تخم سرس سنگ بصری هر یک پنج ماشه زعفران هلیلهٔ سیاه هر یک سه ماشه پوست هلیلهٔ زرد دهنهٔ فرنگ هر یک دو ماشه قشیشای ذهبی تخم کهنی سفیدی پنجال کبوتر صحرائی هر یک چهار ماشه قرنفل یک ماشه کوفته بیخته باریک ساخته در ظرف آهنی همراه شاخ گوزن با آب لیمو سه روز سحق نموده شیاف بسته نگاهدارند و نسخهٔ معمول صاحب مفتاح وزن دهنهٔ فرنگی چهار ماشه ست و گفته که اگر دهنهٔ فرنگ سهم نرسد عوض آن توتیای هندی اندازند **کحل** معمول در نزول هلیلهٔ زرد مع خسته سوخته حب النیل سوخته هر یک دو درم غنچهٔ یاسمین ناشگفته در سایه خشک نموده یکصد عدد دارفلفل دو عدد صلایه کرده بعمل آرند **ایضاً** قوی تر از اول دارفلفل پر چهٔ چینی صادق هر یک دو درم بندقهٔ اسرب که در بدن شیر زده باشند بوزن چهار درم سرمه سا نموده بکار برند **کحل** برای ابتدای نزول و ضعف بصر و سلاق نافع توتیای کرمانی مغسول توتیای مس سوخته مروارید بسد ساذج هندی اقلیمیای فضه صبر سقوطری سرطان بحری سوخته زعفران سنبل الطیب هر یک دو درم شاذنج مغسول شش درم نوشادر فلفل سفید دارفلفل هر یک نیم درم مشک یک دانگ مثل سرمه تیار نمایند **کحل** مجرب حکیم ذکاء الدین خان که در منع نزول و تحلیل آب خاصیت عجیب دارد مروارید سرمه مارقشیشای ذهبی سوخته پوست هلیلهٔ زرد فلفل گرد مشک و رق نقره بدستور تیار ساخته استعمال نمایند و گاهی ورق طلا و سنگ بصری و مابیران چینی اضافه کرده میشود **کحل** معمول حکیم واصل خان که بر خود آزموده بود ندبرای دفع نزول که شروع شده باشد و کهنه را هم نافع ست و تقویت بصر کند سنگ بصری گل چینیلے تازه هر یک دو دام مغز گهونگچی مابیران چینی مغز تخم سرس کف دریا مروارید مغز تخم کهنی هر یک دو نیم ماشه مرچ سیاه قرنفل هر یک دو نیم عدد لیمو کاغذی یازده عدد گلاب نیم آثار اول از لیمو تخم برآورده سنگ بصری مغز گهونگچی و کهنی و سرس در ان انداخته بند کرده بالای دیگدان آویزان نمایند که دو دران رسد در چهار پنجر وز که لیمو خشک شود باز لیمو دیگر برگرده نگاهدارند باز گرفته باریک ساییده در آب لیمو اندر ظرف کانسی از چوب نیم که فلوس

دران چسپانیده باشند و در چوب دوم فلوس مس چسپانیده کهرل کنند از هر دو چوب بدفعات و امیران و گل چنبیلی و دیگر دوا که نگاهداشته اند داخل کنند تا که صد لیمو تمام شوند آنوقت مروارید سابیده داخل نمایند و باز با گلاب همه را کهرل کنند باز خشک کرده مثل سرمه سابیده نگاهدارند وقت صباح یا شب یک میل قدری در چشم کشند و بعد چهار پنج روز چرک دندان در چشم کشیده باشند و شب و دران روز موقوف نمایند انشاء الله تعالی آهسته آهسته نزول رفع شود **کحل مقوی** که جهت ضعف بصر و غلظ رطوبات و خیالات و نزول آب بسیار مجرب ست نسخه آن اجزای همان شیاف جلاست که مسطور شد لیکن درین نسخه زعفران حضض کبیر اصبغ اشق مس سوخته نگار اقلیمیا داخل نیست و وزن نوشادر یک درم ست باقی بدستور **کحل صابون** که در ابتدای نزول مستعمل میشود آن همانست که در ادویه یاض چشم مذکور شد لیکن در اینجا وزن صابون لاهوری قسم اول پنج درم و زال هفده ماشه و نیله نهو نهد ماشه و یک سرخ ست باید که یک درم درمیان داده اندر چشم کشند و از ترشی و بادی غذای حاذق تمایند و روزیکه در چشم کشند از هوا و آب احتیاط دارند **معجون** که بعد تنقیه دماغ استعمال آن در ابتدای نزول و خیالات بهتر ست و ج ایارج فیقرا بادیان صقر فارسی برابر حلتیت ربع یک جزو کوفته بیخته بعسل سه چند که در عرق بادیان تند دو چند عسل قوام نموده باشند بسرشند و هر روز بقدر بندق وقت صبح بخورند **معجون** کسمی بعلاسفه هند بست در تقویت دماغ و منع صعود بخارات و خاصته جهت نزول و اکثر امراض چشم مفید و بی بدل ست هلیله کابلی بلیله آمله فلفل سیاه از هر یک موصوف هر واحد چهار مثقال شیطرج شکر طبرزد هر واحد دوازده مثقال کوفته بیخته باقند سفید دو چند عسل خالص یک چند در روغن گاو قدری بدستور مقرر بقوام آرند **نفوخ** برای نزول الماء فائده دارد زعفران افیون دارچینی هر واحد نیم ماشه قرنفل ایلچی خرد هر واحد پنج عدد دارشیشعان مشتاشه سنبل الطیب دو نیم ماشه سابیده نفوخ کنند **ذکر ادویه هندیه** نافع نزول الماء مغز گوپنچی سفید در آب لیمو کاغذی کهرل کرده باریک سوده نگهدارند و وقت صبح قدری در چشم کشند که مانع نزول ست و کذا اکتحال تخم نربلی بعسل سابیده و کذا نوشادر سوده و کذا از هره کلاغ به نیم وزن عسل آمیخته نافع **دیگر** که نزول را زیاده شدن ندهد و منع آن مجرب عجیب ست شیره برگ ترهندی بوزن دو فلوس در جام پیوال با دسته چوب نیم که فلوس بر سرش وصل کرده باشند حل کنند چندانکه غلیظ شود بعد ازان در شیر زن که پرداشته باشد چهل پاس کهرل نمایند و بکار برند **دیگر** مغز هنگوٹ دو جزو افیون یک جزو آب سابیده شیاف ساخته در چشم کشیدن در ابتدا نافع و کذا چرک گوش آدمی و انگوزه مساوی در شهد سوده اکتحال نمودن **دیگر** که نزول را زیاده شدن ندهد نیله نهو تهه دوام کته سفید پوست هلیله زرد هر یک سه ٹانک پهٹکری بریان پنج ٹانک آب سابیده شیاف سازند و در سایه خشک نموده اندر چشم کشند **دیگر** که مانع نزول آب ست و افزون شدن نمیدهد حلتیت نربلی سنگ بصری توتیای سبز پهٹکری بریان هر یک چهار درم بادو آثار آب جغرات سوده شیاف ساخته بشیر عورت سابیده در چشم کشند **دیگر** که در ابتدای نزول مجرب اعضا مجربان هندست شب یمانی دو ماشه در ظرف گلی بریان نمایند هرگاه گداخته شود دو قرنفل دران خرس کنند چون خشک شود از آتش گرفته بسایند و قدری با آب حل کرده بمیل در چشم کشند و گرد چشم طلا کنند **اقوال حذاق** شیخ می فرماید که ایارج فیقرا درین باب جلیل النفع ست و کذلک حب هبیره انچه دران ادویه مثل قنطوریون قتا مراقع شود و از جمله ادویه قویه اکتحال بسکبینج سه درم حلتیت خرابق سفید هر یک ده درم عسل هشت قولنج ست و انچه بسیار مجرب ست سرخطاف سوخته بعسل در چشم کشیدن و شیاف اصطفطیقان و جمیع مرارات مذکوره ست و قویتر ازان شیاف مرارات مارستانی و شیاف مرزنجوش ست و روغن بلسان دران نافع بود و انچه در ابتدای آب نافع ست انست که گیرند زهره زرگاو جوان صحیح البدن در ظرف مسی قریب دو روز تا دو هفته گذارند بعده مروغن اسوده و زهره سنگ پشت بری روغن بلسان هر واحد دو درم خوب باهم حل کرده اکتحال نمایند و ایضاً گیرند خربق سفید یک جزو حلتیت یک جزو و سکبینج پانزده جزو شیاف ساخته در چشم کشند و ایضاً از خربق سفید یک جزو فلفل نیم جزو اشق ثلث جزو با آب ترب شیاف ساخته استعمال نمایند و هم او می نویسد مردی را دیدم از غلبهٔ علم که در از نزول الماء عارض شد و خود علاج آن باستفراغات و اختیار پرهیز و تقلیل غذا و اجتناب از شوربا با و مرطبات و اقتصار بر مشویات و قلایا و استعمال اکحال ملطفه محللهٔ جالیه نمود پس ازان بخوبی عود کرد و فی الواقع در ابتدای نزول الماء تدبیر مذکور نفع می بخشد حکیم علی گوید که از بعضی نقل کرده اند که بعد استفراغ موافق بفصد و مسهل و لزوم پرهیز چون محاجم و آله معروف بانبوبه که از برنج و آبگینه می سازند بر سر و شریان صدغین نهند و عقب او میل آب گرم فرو ریزند

در چشم کشند و هر روز یکبار باین عمل نمایند نزول الماء را زائل کند و چون آب رقیق شود بشیاف مرارات و شیاف برابوما استعمال نمایند از قرح غنی سازد و از تالیف من عمل او دویه عظیم النفع این ست که توتیای کرمانی مازوی بزر قوبال مس هر یک سه درم سرمه جید اقاقیا قلقطار سوخته سفیداب خان سقف خانه مس گران هر واحد یکدرم و نیم خوب بسایند تا مثل غبار گردد هر روز دو بار در چشم کشند و از مرطبات پرهیز کنند و بر اطریفلات مواظبت نمایند و گفته که این سرمه جلیل النفع ست چنانچه نسبی پیر سالار را نزول الماء عارض شده بود و یک چشم او نابینا گشت و سال بر بن حال بگذشت و جمله کمالین اتفاق بران داشتند که علاجش بحز قدح نیست و مریضه ازان می ترسید پس بگفته من چهار ماه بر استعمال کحل مذکور مواظبت نمود و مرض او زائل شد و بصر او عود کرد و این کحل برای کسی که مزاج او خصوصا مزاج سر و چشم او شدید الرطوبت باشد خوب ست و اکتحال هر روزه اقلی بعسل سرشته از معمولات حکیم ممدوح ست و اگر آب بادیان تربست مثقال عسل صافی ده مثقال زهره کبک یک مثقال مجموع را در شیشه کرده در افتاب نهند تا غلیظ شود پس بکار برند در نزول و تقویت بصر از شاگرد حکیم موصوف منقول ست محمد زکریا گوید که زهره گاو و یکعدد در سرکه کرده بر اتش نرم بگذارند و یکدرم حلتیت اندازند تا حل شود پس یکدرم روغن بلسان داخل کرده بگذارند که غلیظ شود پس شیاف ساخته استعمال نمایند که عجیب الاثر و مجرب ست و بیاض و انتشار را نیز فائده تمام دارد و فوج ترکی زنجبیل حلتیت بادیان مساوی بعسل سرشته بقدر فندق هر صباح خوردن نیز از مجربات خود شمرده انطاکی گفته که در ابتدا سبادرت به تناول الماء کند و غاریقون و دواء المسک و معجون هرمس و اکتحال بصبر و دماغ خروس پیر بشیر زنان و دماغ خطاف بعسل و کحل که در بیاض گذشت با آب پیاز و ترب نافع ست و برای بارد مزاج مثل زیت کهنه بعسل و مشک و مروارید محلول و کحل فولس چیزی نیست و حار مزاج از مروارید و سرمه ماقشیشای سوخته کحل ساخته در چشم کشد که خاصیت عظیم در منع آب و تحلیل انچه نازل شده میدارد اگر رقیق و صافی باشد صاحب ترویج و حاوی صغیر گویند که در ابتدای نزول بعد تنقیح بمطبوخ بادیان سه درم بادرنجبویه اصل السوس مقشر نیکوفته هر واحد دو درم با گلقند ده درم و تنقیه بدن و دماغ بحب ایارج یاقوقایا و تغذیه بمزورهٔ نخود مع قرطم و بعد تنقیه استعمال غرغره بماء العسل و ایارج فیقرا و پرهیز از اطعمهٔ بارد رطب و غیرها کتحال بشیافات معاده و اکحال مبدده آب مثل شیاف مرارات و باسلیقون نمایند و اگر مرارهٔ بزکوهی ده درم شحم حنظل یک مثقال فرفیون نیم درم سکبینج یکنیم درم سحق کرده در افتاب خشک نمایند و با آب بادیان سبز یا سداب تر شیاف ساخته بگلاب حل کرده در چشم چکانند در ابتدا نزول الماء نافع بود و انچه بصر را تیز کند و منع نزول نماید و ازان ایمن سازد تنقیه دماغ و سرست در هر سال یکبار یا دو بار بحب و ایارجات و مطبوخات و تناول آب بادیان و آب سداب طبیخ و طبیخ افتیمون فلفل و طبیخ هامیران و طبیخ عروق الصفر و آب بادرنج و اکل حلتیت و ترک مسکر و مشا و تخمه و جماع و اگر توتیا سابیده سه بار در آب بادیان سبز تر کرده خشک نموده زنجبیل فلفل دار فلفل هامیران هر واحد مثل عشر توتیا داخل کرده آب بادیان بسایند و خشک کرده استعمال نمایند برای حدت بصر و منع نزول الماء سودمند ست و گاهی یکجبه مشک درین ترکیب می افزایند مصنف اقتباس می نویسد که در ابتدا جهت تنقیح این مطبوخ دهند اسطوخودوس بادیان مکوه بادرنجبویه هر یک نه ماشه اصل السوس مقشر بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق انیسون هر یک چهار ماشه مویز منقی سه تولچه انجیر دره چهار عدد خمیرهٔ بنفشه گلقند عسلی هر یک دو تولچه مالیده صاف نموده و غذا شوربای مرغ و کبک و سنگواره بناخشکار تا یکهفته و بعد حصول تنقیح جهت تقیهٔ دماغ وقت آخر شب حب قوقایا و ایارج و بنفشه و شبیارنه ماشه بعرق مکوه فرو برند و صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا یکنیم تولچه هلیله سیاه سه تولچه تر بد سفید ریوند خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه خیارشنبر تر نجبین هر یک هفت تولچه روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده دهند و بجای آب برعق مکوه و بادیان قناعت ورزند و وقت دوپهر نخود اب مرغ نوشانند و وقت شام غذای سابقه دهند صبح با مطبوخ اسطوخودوس بادرنجبویه بادیان هر یک نه ماشه اصل السوس هفت ماشه انیسون چهار ماشه شربت بنفشه چهار تولچه حرف نه ماشه و یا تودریون و یا کنوچه پاشیده بنوشند و همین نمط سه چهار مسهل کنند و در انتها تنقیه بحب فی هبه و صبر کنند و این تدبیر وقتی سود دهد که آب بغایت رقیق و صاف و نور داده باشد و اگر غلیظ و کهنه شده باشد سود نمی دهد و باید که تنقیه دماغ بکرات و مرات نمایند و فضل آنست که در هر هفته ایارج فیقرا و یا حب ایارج نه ماشه بخورند و بعد حصول تنقیه تمام جهت تنشیف رطوبات اشیای مسهده و ملطفه و مجلیه مانند شیاف مرارات و باسلیقون در چشم کشند و اگر بصلاح نیاید بعد یکسال یا دو سال دیگر کاری نمایند و بهتر آنست که در ابتدا بعد تنقیه تر شیاف مذکور کنند و دماغ با آهن داغ نکنند و بگذارند که پخته شود و دیر کند و تا چهل روز بیالایند اگر درین اثنا ریم بند شود اندکی تیزاب نهاده باز ریم را جاری سازند و تنقیه چشم و دماغ مثل اطریفلات و معجون و حب مانند صاحب جامع از طبری نقل کرده که علاج قبل از قدح چنین نمایند که مزاج مریض نظر کنند پس اگر از

اعتدال کیفیتی خارج شده باشد بسوی اعتدال رد کنند واگر مزاج طبعی او احتمال استفراغ بایارجات کند اول بمطبوخ افتیمون تنقیه نمایند بعده هفت روز مهلت داده تنقیه بحب ایارج یا حب قوقایا یا حب صبر با فسنتین وگل سرخ سازند وبعد تنقیه پرهیز کنند وبر لطف غذا یه اقتصار ورزند واز اغذیه مبخره اجتناب نمایند وبعد ازان قدح کنند واگر تاخیر قدح بسبب برودت اکحال وشیافات مبدد آب استعمال نمایند ولزوم پرهیز کنند که آب صافی گاهی بحسن تدبیر واستعمال این کحلها تحلیل وجلای یابد واگر استفراغ بمسهلات جائز نبود بحقنه لینه یدفعات کثیر تنقیه کنند وبعد تیقن نقاوی بدن بقدح پردازند وبا کحال وشیافات مرارات اکتحال نمایند و ماء قشیشا را در کوزه کرده محکم گرفته بسوزند تا خاکستر گردد وبکوزه او با دخان سقف مس گران وا قلیمیای ذهبی هر واحد یکجزو فلفل نیم جزو سحق کرده بشراب کهنه تسقیه دهند وخشک کنند ومرتبه دیگر باب بادیان تسقیه نمایند وخشک کرده بسایند وبحریر بیخته استعمال نمایند کذا این کحل بعد تنقیه بدن وبسکار استعمال نموده ونزول آب زائل شده حکیم عابد نوشته که وبعض کتب معتبره دیده ام که پیاز مدور در آب روغن زرد پز ند وبر نهار بخورند وازطعام شب اجتناب نمایند ودوسومات ترک سازند ودر جوف نهار نان بسیار نخورند ومطبوخ مذکور بقدر ناشته تناول کنند واز بست پیاز تجاوز نکنند واگر ازطعام شب صبر نکنند در اخر روز نان ممروس بآب بدهند ودو ماه کامل برین مداومت نمایند وهر شب یا هر صبح یکبار از عسل مقوم بمثل او آب پیاز یک میل در چشم کشند که این ترکیب ماء اسود را نفع میکند انتباه هرگاه این مرض مستحکم شود وبصر را بالکل باطل گرداند غیر از قدح تدبیری سود ندهد وهرگاه اراده قدح باشد قبل از و تنقیه بدن و دماغ نمایند واگر احتیاج باشد فصد نیز کنند وایضا پیش از قدح نظر کنند که از آبهای مذکوره کدام قسم ست وقابل قدح است یا غیر قابل وباسده عصبه مرکب ست یا نه اگر قابل وباسده باشد اول تفتیح سده کنند بتدبیری که در باب بطلان بصر خواهد آمد وبعد انفتاح سده قدح نمایند وانچه غیر قابل قدح باشد آنرا باین تدبیر قابل قدح سازند که تلطیف غذا کنند ومکثر خورند واز اغذیه غلیظه چون گوشت گاو وشیر وعدس واز خوردن شب وجماع وشراب واستحمام وپیاز وگندنا وبادروج وماهی پرهیز نمایند وماهی را خاصیتی ست که بر حدوث آب و تغلیظ آن یاری میدهد وکحلهای ملطف چون مرارات ومانند آن در چشم کشند وبقول صاحب خلاصة التجارب ایارج فیقرا البسیار دهند باین مطبوخ قنطوریون دقیق سه درم بسفایج هفت درم ترنجبین سه درم مویز بست درم همه در نیم آثار پز ند تا بمقدار پنجاه درم باز ایده صاف کرده بکار برند ونزد راقم بهتر انست که تا مدت چهل روز یکروز در میان دهند وبجای آب با العسل بعرق بادیان ساخته بنوشند واغذیه یابسه خورند واین تدبیر برای اقسام آب غلیظ ست واگر آب رقیق منتشر باشد صلاح او برخلاف این تدبیر کنند یعنی مغلظات دهند وماهی خورانند تا که آب بقوام معتدل آید وصاحب قدح مبتلا بصداع وزکام وعطاس وسعال یا شدید الهجر وسریع الغضب نباشد وشراب وجماع وحمام ترک کند واز اکل اشیای مبخره والبان وبقول وفواکه رطب احتراز نماید ومهذا بعد سکون آب وحصول اندکی غلظ قوام قدح نمایند وایضا هنگام اراده قدح باید که چند روز قبل ازان وقبل از تنقیه ماهی تازه واغذیه مرطبه ثقیله نخورانند ودیگر از اشربه وغیره مضرات آب استعمال نمایند پس تنقیه نموده قدح کنند وبالجمله اگر آب بسیار رقیق یا بسیار غلیظ باشد واز حسن تدبیر بقوام معتدل نیاید طمع منفعت از قدح نباید داشت ودر یوم معتدل الهوا وموسم یکی از اعتدالین وبر نهار قدح کنند ودران روز ابر وباد تند خصوصا باد جنوبی ومغربی نباشد وبعد قدح پنبه بزردی بیضه ورو غن بنفشه مخلوط آلوده بر چشم نهند وبر بندند وچشم صحیح را نیز بسته دارند وتا سه روز در تاریکی برپشت بخوابند وهیچ حرکت نکنند وسخن نگویند وبرای حاجتی بر اشارت اکتفا کنند وبول وبراز هم برپشت خوابیده کنند واز عطسه وسرفه وغضب خود را نگاهدارند وبر صدغین چیزی که سرد وسخت مخدر باشد نهاد سازند تا صداع عارض نشود واگر امر عطسه معلوم شود بینی را بدست بمالند وباطن انگشت خنصر بزور منضغط نمایند واگر سرفه آید تدارک او بدیاقوذا وغیره کنند وطعام بسیار اندک باید خورد واشیای آشامیدنی مثل دلیه گندم بی نمک وقت شدت گرسنگی تناول نمایند وانچه خایدنی باشد نخورند واز اغذیه بهیچ رباح وسخر احتراز کنند وگویند که موافق ترین اغذیه حریره آب سبوس گندم ست واگر ضعف عارض گردد بشوربای رقیق گوشت تیهو بلاد سومت غذا سازند واگر درم یا صداع وغیره عارض شود بتکرار نهادن دوای مذکور وخواب برپشت تا یکهفته حاجت افتد ودرورم حمل بر باطقوی وارخای او واجب ست تا که وجع زائل نشود لذا ایستادن مریض احتیاط کنند ودر هر سه روز بوقت سه پهر رباط بکشایند وتجدید دوا نمایند وهنگام کشادن عصابه بآب خلاف یا کدو یا آب مصطکی آنرا ومانند آن تمکید چشم نمایند وبعد کشادن پنبه اولی دور کنند وپاک را بآبهای مناسبه بآهستگی تمام بشویند وپنبه نشفه کرده بنهند وبر سفیدی بیضا آلوده بر چشم نهاده باز ببندند وبعد از ایام مذکوره بیمار را راست بنشانند پس برپشت وگرد اگرد او بالش نهاده وهیچ حرکت نکنند ومقنعه سیاه بر روی او بکشند وا گر خواهند شادنج مغرل

یا سرمهٔ سیاه در چشم کشند و از جماع و اطعمهٔ مبخره و غلیظه و شراب کثیر و طعام شب سیر کمتر خورند و در هر فصل بمطبوخ افتیمون و حب ایارج تنقیه نمایند و بریاضت معتدل و دخول حمام بعد ریاضت و در اوقات خلو معده مناسب بود

ضعف بصر

و این عبارت است از خللی که در فعل بصارت واقع شود مثلا هر شی کما ینبغی دیده نشود یا از مسافتی که بصر سالم می بیند نتواند دید یا در رویت اشیا خطا کند چنانچه چیزهای بزرگ را خرد بیند و سیاه را سفید و دراز را کوتاه و راست را کج یا هر یک بعکس آن و علی هذا القیاس و بالجمله اسباب کلیهٔ این مرض بر شش نوع ست یکی آنکه سوء مزاج عام در بدن غیر خاص بدماغ و چشم یا خاص در معده بود از یبوست غالب یا رطوبت غالب خلطی یا سادج یا بخاری متصاعد از بدن و معده خاصةً یا برودت مادی و غیر مادی یا غلبهٔ حرارت مادی یا غیر مادی که موجب این مرض گردد چنانچه در حمیات حاره و دق و فرط اسهال و جمود و استسقا عارض شود دوم آنکه سبب او در نفس دماغ باشد از امراض دماغی معروف که در جوهر دماغ یا در بطن مقدم افتد و یا از ضربه یا صاعقه که عارض او گردد و این قسم دوم اکثر از رطوبت غالب یا یبوست که عارض شود و عقب امراض و حرکات مفرط بدنی و نفسانی و استفراغات مفرط مسقط قوت مجفف ماده می افتد سوم آنکه از امر مختص بروح حامل قوت باصره باشد که رقیق یا کثیف یا غلیظ یا قلیل گردد و رقت روح اکثر از یبوست و حرارت بود و گاهی از شدت تفریق بواسطهٔ دوام نظر بقرص آفتاب و آتش و مانند آن از مشرقات عارض شود و گاهی اجتماع مفرط روح بسوی احتقان محلل مؤدی گردد و او السبب آن کثیف گردد پس بار دوم رقیق شود و ازین قبیل ست انجاز طول مقام و تاریکی و برامدن ازان بروشنی دفعةً حادث گردد و کثافت و غلظ روح یا از یبوست و رطوبت بود و یا از اجتماع شدید و احتقان که مؤدی بتر قیق روح نگردد و گاهی سبب رقت و غلظ خلقی بود و قلت روح گاهی در اصل خلقت بود و گاهی بسبب شدت یبس و کثرت استفراغات خصوصا حجامت و جماع و بیداری مفرط و اغذیهٔ یابس و قلیل التغذیه مثل قدید و عدس و کرنب و بادنجان و غیر آن و یا ورود چیزی شدید الحراره در داخل بدن یا از خارج آن مثل ملاقات هوای گرم خاصةً در صحرا چنانچه مسافران را در گرمی قوی و کسی را که در حمام اطالت مقام نماید و غیر آن چنانچه از کثرت حرکات بدنی مثل تعب یا حرکات نفسانی مثل کثرت هم و حزن و غم و سهر و یا ضعف معده یا گرم و یا بسبب ضعف مقدم دماغ و صعوبت امراض و قرب موت که روح تحلیل پذیرد و عارض گردد چهارم آنکه ضعف و آفت بصر بسبب طبقات چشم باشد و آن اکثر بسبب طبقات خارج غیر طبقات غائر بود و این یا بسبب جوهر طبقه باشد و یا بسبب منفذ که در بیست آنچه بسبب نفس طبقه بود یا از مزاج ردی باشد و آن اکثر بواسطهٔ احتباس بخار دران یا اختلاط فصل رطوبی بآن یا عروض جفاف و یبس و تقشف و تحشف و خصوصا بعنبیه و قرنیه بود و یا از فساد سطح طبقه بود بآثار قروح ظاهر یا خفی یا مقاسات مدکثیر مزیل اشفاف او یا رنگ غریب بداخل طبقه چنانچه در یرقان از زردی قرنیه یا در طرفه از سرخی یا انسلاخ رنگ طبیعی مانند آنکه عنبیه اعارض شود و یا رقت طبقه بسبب عروض تآکل یا بسبب نبات غشاء بران چنانچه در ظفره یا انتفاخ و غلظ عروق او چنانچه در سبل افتد و یا از ورم یا تشنج عنکبوتیه باشد و آنچه بسبب ثقبه و منفذ عارض شود یا از ضیق غیر طبعی بود و یا از اتساع و یا از انسداد چنانچه در نزول الماء افتد و اسباب این هر سه بفصول علیحده مذکور شد پنجم آنکه بسبب رطوبات چشم باشد و این یا از غلظ یا رقت جلیدیه بود و یا از تغیر رنگ او و بخار غالب یا از خشونت او یا از عظم یا صغر او باشد و سبب غلظ و کدورت جلیدیه سیلان رطوبات عفنی سودا وی بدماغ و قدری انصباب آن بر جلیدیه باشد و سبب تغیر رنگ غلبهٔ خلطی از اخلاط اربعه بود و سبب خشونت او مادهٔ لذاع و قباض حریف یا بس باشد که از رطوبت دماغ بسوی عصبهٔ مجوفه بریزد و او را در معده پس خشونت در جلیدیه پیدا شود و سبب کبر جلیدیه کثرت انصباب ماده است بسوی آن و سبب صغر او ضعف قوت او یا شدت تحلیل از حرارت و یبس غالب بود و یا از کبر و صغر و غلظ و رقت رطوبت بیضیه و یا کدورت آن باشد و سبب کبر او قصور در هضم رطوبت جلیدیه بود بحدی که فضول او کثرت پذیرد و یا زیادتی ماده دران بود و سبب صغر او یا انفصال چیزی ازان بود چنانچه از سیلان بعض اجزای او بهنگام قرح و مانند آن بود و یا غلبهٔ حرارت یا یبوست بران یا بر جلیدیه و سبب غلظ او یا مخالفت مادهٔ مغلظه بود مثل سودا و یا کیفیت غالبه مثل برد مجمد و حرارت عاقد بالحالهٔ مائیت بسوی ارضیت و سبب رقت او یا غلبهٔ مائیت مخالط بود و یا بر تحلیل حرارت لین و سبب کدورت آن که اختلاط رطوبات و بخارات غیر اشفاف او شود و آن یا از غلبهٔ مواد سوداوی بر بدن یا سوء تدبیر در اکل و شرب باشد و گاهی کثرت مجامعت موجب تکدر بیضیه میگردد و مضرت زجاجیه بیصر از جهت مضرت او بجلیدیه باشد که بسبب ایراد او غذای غیر معتدل

برجلیدیه قوام او از اعتدال برگردانده شود آنکه از افت عصبهٔ مجوفه یا شود و این یا از ضغطهٔ عصبه بسبب یبوست یا رطوبت و یا از ورم بسبب مواد حاره یا باردهٔ و یا الزانهتاک او بسبب ضربه و سقطهٔ شدیده که بسر رسد عارض شود **طریق تشخیص** اسباب مذکوره باید که اولا بسوی ثقبه و طبقات چشم نظر کنند اگر ثقبه از حال طبیعی تنگ یا فراخ محسوس شود سبب ضیق یا اتساع باشد و اگر رنگ مردمک متغیر نماید و دیگر علامات ابتدای نزول الماء موجود باشد سبب نزول بود و اگر در ثقبه کدورت محسوس شود بپرسند که پیش ازین کثرت صوم یا فرط استفراغات یا کثرت سفر در گرما و ملاقات غبار دائما اتفاق افتاده است یا نه اگر باشد و بآن آثار نزول الماء دانتشار نباشد و دفعهٔ ظلمت چشم و عدم انطباع عکس محسوسات در وی عارض شود و بعد تنقیهٔ سود انظلمت چشم قلت پذیرد سبب یبوست و کدورت جلیدیه بود والا اگر با وجود کدورت محاذی ثقبه فقط پرده یا شی سیاه متحرک بحرکت چشم پیش چشم محسوس گردد و نظر بطرف آسمان نسبت بنگریستن بسوی زمین صاف و روشن نماید و ایضا با وجود علامات غلبهٔ سود اخواه سود تدبیر اکل و شرب خواه تقدم فرط جماع یافته شود سبب کدورت و غلظ رطوبت بیضیه باشد و اگر ثقبه بر حالت طبعی نماید بررنگ و شکل طبقات غور کنند اگر رنگ طبقه زرد یا سرخ نماید سبب یرقان چشم یا طرفه باشد و اگر پردهٔ نظر فره یا انتفاخ عروق سبل یا اثر قرحه یا رمد معلوم شود سبب او همان مفرض شده و اگر طبقه رقیق نماید سبب تاکل او باشد و اگر جفاف و تقشف در طبقه محسوس گردد سبب او یبوست طبقهٔ عنبیه یا قرنیه باشد و اگر در قرنیه مانند ابر دغام دیده شود و صاحب آن اشیا را چنان بیند که گویا در دخان یا ضباب اند سبب غلظ قرنیه و رطوبت آن باشد و اگر قرنیه خشک و لاغر و تشنج نماید و تقدم امراض حاده یا استفراغات مجففه یا ملازمت اکحال شدیده التحلیل مثل کلهای بیاض و ظفره یا مشی در افتاب یا قرب آتش مفهوم گردد سبب یبوست قرنیه باشد و اگر رنگ قرنیه مائل بسفیدی یا سرخی یا زردی یا سیاهی باز رقت نماید و همه اشیا سفید یا سرخ یا زرد یا سیاه یا ازرق بیند سبب تغیر لون قرنیه بخلط غالب بر قرنیه یا غلبهٔ خلطی از اخلاط اربعه برجلیدیه باشد پس اگر غلبهٔ بلغم ست همه اشیا سفید بیند و اگر خون ست سرخ و اگر صفرا ست زرد و اگر سود است سیاه و اگر سود امخلوط ببلغم ست آسمانجونی و در خواب نیز چنین بیند و بحسب امتزاج اخلاط غیر آنها از الوان بنظر آید و اگر از این آثار هیچ مدرک نگردد از مریض سوال کنند که اشیا از قریب خوب می نمایند یا از بعید و چیزهای چپ و راست خوب دیده میشوند یا نه و در بصر اختلاج و در چشم خلش و گاهی کم و بیشی ضعف بصر و اشیا خرد یا بزرگ و گرانی و الم در چشم میشود یا نه اگر گوید که از قریب بهتر محسوس میگردد و با وجود آن نظر بر اشیای روشن قادر نبود سبب رقت و قلت روح باصره یا رقت جلیدیه باشد و ایضا قلت روح را اندک انخفاض بر حدقه لازم بود و رقت روح را کثرت ضعف بصر در روز نسبت بشب لازم باشد پس قلت روح که از سبب بادی بود بتقدم آن دریافت گردد و انچه از سوء مزاج بدن باشد علامات آن موجود بود و انچه از ضعف اعضای ماضمه باشد بکثرت ریاح و نفخ و ضعف هضم و هزال بدن و ضیق عروق آن و انچه از ضعف دماغ بود بعلامات نزله و ضعف حواس دریافت شود و اما رقت روح را شدت تضرر از شعاع و روشنی قوی مفرق بصر و قلت تضرر از جوع و اغذیهٔ یابسه در نیجا و صلاح نظر در روشنی ضعیف و در شب و در زمستان و در روز را برلازم بود پس انچه از سبب بادی باشد بتقدم آن و انچه از سوء مزاج حار بود بوجود علامات آن دریافت گردد و اگر گوید که از بعید نسبت بقریب صاف می نماید سبب غلظ و کثرت روح باصره بود و این علت را بیونانی قوقیاسیس نامند و در این صورت علامات سوء مزاج بارد رطب مادی نیز دریافت نمایند و ایضا غلظ روح را جودت ابصار در روشنی قوی و در روز و در تابستان و ضعف او در روشنی ضعیف و در شب و زمستان و قلت تضرر بشعاع و تعب و گرسنگی و زیادتی آن بسبزی و باغذیهٔ غلیظه پس انچه از سبب بادی بود بتقدم آن و انچه از سردی مزاج بود بعلامات آن و انچه از کثرت فضول او اخره باشد بکثرت رطوبات چشم و ضعف و هضم دریافت گردد و اما کدورت روح را رویت فضای حدقه کدر مظلم و در اکثر بادی خیالات بقیه یا شعریه و مانند آن و انتفاع بدانچه مصفی و مرقق خون باشد و تضرر بدانچه خون را غلیظ کند مثل عدس و قدید لازم بود و تغیر رنگ روح را مشاهدهٔ لون حادث در حدقه و تلون مرئیات بدان رنگ و مشاهدهٔ سواد در انجا اگر بعض اجزای او را گرفته رسد و ظهور علامات غلبهٔ ماده که از ان لون باشد لازم بود و اگر مریض گوید که براست و چپ نسبت به پیش روی بهتر دیده میشود و چنان محسوس میگردد که چشم باهل شیه میگردد سبب ورم طبقهٔ عنکبوتیه باشد و اگر گوید که با وجود ضعف بصارت در بصر اختلاج محسوس میشود و در چشم گوید که خار میخلد یا چیزی چشم را میکشد و بصارت در حالت گرسنگی و در روشنی آفتاب و در وقت نیم روز کم میگردد و بعد خوردن غذا و در سایه و هنگام شب قوت می پذیرد سبب تشنج عنکبوتیه بود و اگر گوید که از گردانیدن حدقه خشونتی و درشتی در حدقه معلوم میشود و قبل ازان دمعه عارض شده باشد سبب خشونت جلیدیه بخشونت مصبهٔ مجوفه باشد و اگر گوید که صاف و رنگ

خرد تر از انچه که هستند بنظر می آیند و وسعت دائره که گرد حدقه اوست اندک سیاهی چشم بلند نماید سبب عظم جلید از مقدار او بود و اگر گوید که مرئیات بزرگتر از مقادیر خودی نمایند و کحولیت چشم و ضیق دائره گرد حدقوی نماید و اندک انخفاض بسیاهی چشم دیده شود سبب صغر حجم جلیدیه باشد و اگر مرض گرانی دارد و قعر چشم و رویت اشیا نسبت بهیئت او خرد بیان کند سبب ضغطه و ورم عصبه بود و اگر قسمی از اسباب مذکوره یافته نشود باز تقدم وقوع ضربه بر سر یا قی شدید سوال کنند اگر مریض اقرار نکند سبب پنهان باشد و اگر بعد ضربه وسقطه سر باقی شد یا اول نشود در چشم و بعد خود در ضمور پدید اید سبب هتک عصب باشد **بالجمله** بعد دریافت علامات مذکوره هرگاه نشان غلبه سوء مزاج بارد در تمام بدن یا سعده و یا دماغ یا در اجزای چشم معلوم شود نظر کنند که حجم چشم از حالت صحت بزرگتر می نماید یا کمتر پس اگر بزرگتر باشد و با آن اندکی اشک غلیظ هم آید و در گوشه چشم چرک اندک جمع شود بی وجع و بدون حمرت و مرمدک بوجه احسن بنظر نیاید و بعد طعام و خواب خصوصا در حالت بهضمی و تخمه و نزد تناول اغذیه غلیظه ضعف بصر بیشتر گردد و چیزهای بعید بهتر از اشیای قریب بنظر اید و در روشنی و نیمروز و تابستان و هنگام ریاضات ضعف کم گردد و در صبح و شام و زمستان زیاده شود سبب سوء مزاج بارد رطب مادی باشد و همچنین اگر بعد نوشیدن آب و خوردن اشیای رطب و در حالت تخمه ضعف بصر ظاهر شود و در گرسنگی باطل گردد و دیگر آثار صعود بخار و آفت معده موجود بود بر وجود مادهٔ رطب بخاری در معده دلالت کند و اگر حجم چشم نقصان نماید و چشم خشک و حرکت پلک بطی باشد سبب سوء مزاج بارد یابس بود و هرگاه علامات سوء مزاج حار متحقق گردد بچشم نگاه کنند اگر منتفخ و متمدد و سرخ و گرم نماید سبب سوء مزاج حار مادی باشد پس اگر با آن رطوبت و دمعه بود دموی باشد و اگر قلت انتفاخ و رمص و یابس والم بود صفراوی باشد و اگر چشم خشک و سرخ و گرم و خفت ضعف هنگام پری معده و خواب باشد سبب سوء مزاج حار یابس بود و اگر لاغری چشم و غائر بودن او و کدورت عین و خشکی آن دیدن غباری پیش چشم و غلبه ضعف بصر در حالت گرسنگی و هنگام ریاضت و عقب استفراغات و خفت آن بعد تناول طعام و خواب و تدبیر سر و رطب مدرک گردد سبب سوء مزاج یابس بود **و ایضا** بدانند که هر فسادی که از یبس باشد وقت گرسنگی و عند ریاضت و استفراغات در وقت نیمروز اشتداد کند و رطب ضد این باشد علامات اقسام ورم عصبه و ضعفه و بطلان بصر مذکور گردید

علاج کلی اقسام ضعف بصر

بدانکه تدبیر کلی این مرض که صاحبان ضعف بصر را رعایت آن واجب همانست که در ابتدای بحث امراض چشم و تدبیر حفظ چشم از مضرات بصر و اشیای نافعه آن مذکور شد و ایضا بر صاحب ضعف بصر اجتناب از خواب بر امتلا واجب ست بلکه تا نیمه یوم غذا صبر کند و هر چه طبع را قبض کند و ادامت جوع نیز مضر ست و هر روز چند بار سر روز پیش شانه کردن و لحم اغنی مطبوخ بدستور یکه در جذام میدهند بشرط موافقت مزاج خوردن صاحب ضعف بصر را خیلی مفید بود و دائم تناول شلجم مشوی و مطبوخ خصوص بر آتش چوب کشنیز و کاسنی بریان کرده و در قلیه پخته و خوردن خام بانبات بسیار مقوی بصر ست حتی که ضعف متقادم را زائل کند و اکل ترب بصر را تیز کند و بادروج و کرنب و عدس اخاصیتی ست در اظلام بصر و ثوم و خمر و لبن قریب او ست و نظر در اسپیکه عند کسوف عکس آفتاب در ان افتد و جلوس در مهلب شمال و کثرت جماع و حجامت و روس و اکارع و هر ائس و عصائد و انچه معدع با خاصیت باشد مثل خرما و حلبه و بصل همه مضر بصر ست **و ازادویه** مقویه بصر ضماد اقاقیا و اختلاط او در اکحال ست و اکحل بادیان یا صعتر یا هلیله زرد یا زعفران یا کباش قرنفل یا جوز بوا یا مغز بادام یا مرمس شیرین مع پوست هر روز یک کف کدام اچینی کند در تقویت بصر مجرب بسیدی ست و اکتحال تخم خرما سبع خته و یا حجر بخاری تنها و یا بوزن او فلفل و ربع وزن او صمغ عربی آمیخته شیاف ساخته و یا زهره کفتار و یا صمغ بادیان یا تخم آن و یا ابریشم محرق و یا اقلیمیای ذهبی و یا زهره خرس و عسل و یا صمغ خلاف و یا لادن منقوع در شراب کهنه یکشبانه روز و یا اثمد ساده یا مرمری با آب کماة مطابق حدیث شریف و یا مرو ارید و یا مشک و یا عصاره مایشا و یا زعفران تنها یا محلول در شیر زنان و یا توتیا و مثل او اقلیمیا و یا سرطان بحری سوخته و اثمد مساوی و یا مرقشیشا و مروارید و صدف سوخته و یا اقلیمیا محلول و بار دود رم مرقشیشا محلول و دو رم توتیای کرمانی هفت بار مصول پنجدرم مثل غبار ساییده و بر اتش با آب مرزنجوش چند بار تسقیه داده و مشک نیم درم کافور چهار قیراط مریکدرم اضافه کرده و یا آبنوس سوده و یا برادهٔ آبنوس مثل غبار ساییده در شراب یمانی یک شبانه روز تر کرده بعده برادرده خشک نموده کوفته بحریر بیخته بورق او صمغ عربی آمیخته بگلاب شیاف ساخته و یا عصاره کمون بری و یا صمغ اجاص و یا مرجان سرخ و یا عصاره بادروج نیز مقوی بصر ست **و ازادویه** محد بصر اکل حب بلسان و بادام تلخ و بادیان و آب آن و آب غرب و دار فلفل مخلوط بطعام و افسنتین و خردل طب و سداب و حاشا و مداومت لحم دراج و غزال و بیار عضل منسوب و عصارهٔ فراسیون بماء العسل و اکل و کحل ارجینی و کندر و فلفل سیاه و زنجبیل و تربد عسل داشته و حلتیت طیب و سکبینج عضل و کرکم و کباش قرنفل و هلیله کابلی

واکتحال شکر عشر بلج اندرانی و شکر ایلوج و سندروس و دخان قطران و آب پیاز تنها یا بعسل و آب ترب و آب لبلاب و عصارهٔ کمون و خون حدلة خشک کرده سوده و عصارهٔ فراسیون و زبل خفاش و خاکستر آن و صمغ آلو و زهرهٔ گرگ بعسل و زهرهٔ کفتار خشک کرده سوده و عقیق در هر ماه دو بار نه زیاده ازان و میران چینی و سر کبوتر با پر سوخته خاکستر آن سوده و صمغ قراصیا تنها یا بشراب و صمغ خلاف که از شر طبیخ او وقت خروج برگ او برمی آید و عصارهٔ اطراف نرم او و خولان و عصارهٔ اناغالس و شم قطران و دوام نظر بسوی زمرد هر واحد نافع ست و اکتحال عصارهٔ تنظور یون و قیق مخلوط بعسل و کذا اصعتر بعسل و کذا اثمد و سنجت و اقلیمیا و شادنج باریک سوده بیخته و کذا مرجان و کذا زهرهٔ مادهٔ گاو سیاه و کذا سیل طلا و کذا اسلیخه و کذا آب عبیثران نیز مقوی و محد بصر ست

علاج ضعف بصر که بسبب برودت و رطوبت ساذج یا مادی باشد در سانج حلوه یه مار مثل بادیان بیخ بادیان اصل السوس پر سیاوشان اسطوخودوس عج شانبذ نباتی داخل کرده دهند و گوشت تیهو و ماکیان و دراج با مصالح گرم غذا سازند و روغن بان و یاسمین و بنفشه چکانند و بر سر مالند و بر طبیخ ادویهٔ گرم مثل بادرنجبویه و مرزنجوش و اسطوخودوس و نام انکباب اندک کنند و دیگر نطولات و شمومات و سعوطات حاره بکار برند و از غذاهای آبارد و آب سرد و بریخته آب سرد بر سر احتراز کنند و شیاف اصفر و اخضر در چشم کشند و اکتحال بدارچینی یا وج و سرطان بحری نیز مفید و برگ لبلاب طبیخ در شراب خما کنند یا از سنگ بحری مروارید و برگ فرنجمشک هر واحد یکدرم مشک نیم دانگ جندبیدستر و دجه قشور خاکسی محرق نیم درم زعفران یک دانگ سرمه ساخته اکتحال نمایند **و در مادی** بعد تنقیح بمنقیح بلغم از مسهل بلغم و حب ایارج و قوقایا تنقیه کنند و در هر هفته یکبار حب شبیار یا این حب صبر بنسخهٔ طبری استعمال نمایند گل سرخ افسنتین مصطکی تخم کرفس هر واحد یکنیم درم صبر سقوطری غیر مغسول همچند ادویه زعفران و دانگ کوفته بیخته بشراب صاف یا با آب بادرنجبویه یا با آب برگ ترنج سرشته حب سازند شربت دو درم و ثلث آن چند شربت ازین در هر هفته یکبار بخورند و این حب نیز منقی دماغ ست ایارج فیقرا یکدرم تربد سفید یکمثقال غاریقون دو دانگ ب هلیله کبد رم گل سرخ نمک نفطی سقمونیا هر واحد یکدانگ رب السوس ریوند چینی مقل هر واحد یکنیم دانگ زنجبیل نیم دانگ با آب مقل محلول حب بندند و این یک شربت ست دقی درین نوع برفق نافع ست خصوصا مشایخ را خصوصا که ضعف بصر بمشارکت معده باشد لیکن قی عنیف بسیار مضرست و آشامیدن حب قوقایا بدفعات و اغذیهٔ مجففهٔ نافع و بعد تنقیه غراغر و عطوسات منقی دماغ بکار برند و مصطکی و کندر و روج بنمایند و مرزنجوش در روز و شب بپویند و معجون وج استعمال کنند و حب کنفانی و حب کوتوالی و سفوف بادیان و اطریفل بادیان و شربت گل منذی نیز نافع ست و دیگر تدابیر محلل و ملطف و مجفف رطوبت که در علاج امراض بلغمی و ماغی مذکور شده بعمل آرند و کحلهای مجفف دجالی مثل کحل مقوی و بلیقون مسک و ردشنائی کبیر و شیاف مرارات در چشم کشند و بریاضت قلیل و بعد ازان بدخول حمام امر کنند و اغذیهٔ ملطفهٔ مولدهٔ اخلاط لطیفه مانند چوزهٔ مرغ بریان و قلیها از گوشتهای تر تازه بخورند و در غذا صعتر و دارچینی و حلتیت و مری و عسل داخل کنند و ترک عشا و تقلیل غذا نمایند و بعد غذا بر عطش مصابرت کنند و از اغذیهٔ بیخره و مولد خون غلیظ مثل باقلا و سمک البان و امراق و مرطبات و مغلظات پرهیزند و از فصد و استعمال ادهان و شمیدن طیوب بارده احتراز نمایند و آنجا که رطوبت معده بسبب مرض باشد بدستور تنقیه نمایند و ایارج فیقرا و اطریفل صغیر و گلقند با آب گرم مفید بود و اطریفل زمانی مجرب ست و بر جوارشات مقوی معده مداومت نمایند و سفوف بسویق گندم یا نخود هر صباح نافع شناسند و بر غذای محمود بحسب مزاج اقتصار کنند و اکتحال باشیای مفرق این رطوبت مثل شیاف مرارات کنند و کحل متخذ از حجر ارمنی و شادنج و بدانچه اشک آورد مثل اطریفل و سانج و مانند آن استعمال نمایند و بقول شیخ برای بخارات معده و رطوبت او قبل طعام استعمال طبیخ افسنتین و سکنجبین عنصلی هم انچه ملین و مقطع فضول معده باشد نافع ست و ایضا شیخ میفرماید که از استفراغات نافعه در ضعف بصر مادی رطوبی نوشیدن روغن بید انجیر و تنقیه صبرست و استعمال انچه نافع بخارات سر و چشم باشد مثل اطریفل و خصوصا وقت خواب بسیار نافع ست و اکتحال شیاف مرارات و کحل متخذ از لاجورد و حجر ارمنی و شادنج و مانند اد فلفل و سانج هندی و غیره سعوطات و هر چه در عشا مفید اینجا نیز نافع ست و صاحبان این نوع ضعف بصر بریاضت اطراف خصوصا اعضای سفلی و دلک اطراف منتفع میشوند و هر گاه غلظ روح هم سبب باشد بعد استفراغ فضول غلیظ و تعدیل مزاج و تصفیهٔ خون و تلطیف غذا و تقویت هضم و منع صعود لکره و ادامت این طبع و احتراز از منعظات انچه باعث ترقیق روح گردد مثل صعتر و سیر و سداب و شراب کهنه مصرف و تریاق کبیر و اطریفل اسطوخودوس و مانند آن خورانند و خوردن جوز بوا و اکتحال آن در تقویت بصر مجرب ست و بدین ست علوه یه جای اکتحال نمایند و واجب ست که هر گاه ادویهٔ مستعمله آن ادویهٔ قابضه بعمل آرند **و از ادویهٔ نافعه** در بنجا توتیای مغسول مربی با آب مرزنجوش یا آب بادیان تازه یا آب بادرنج و عصارهٔ فراسیون ست و از اکحال نافعه مرارات مفرده و مرکبه ست و زهرهٔ چیزی را خاصیت عجیب ست و اکتحال آب بادرنج و زهرهٔ بز

نافع ست و ایضا اکتحال بسکبینج و یا بداجینی مفید و کذا اکتحال بزنجبیل و فلفل و عسل و بادیان تازه نافع و کذا عطر بادیان در چشم کشیدن و یا سنگ بصری نه ماشه ریزه ریزه کرده در اب لیمون کاغذی دو سه عدد تر نموده در کوزه مطین سوخته ساییده در چشم کشند و یا مغز تخم گوط و یا تخم نرمل در اب ساییده بچشم کشند و یا پارچه کرپاس سه بار در اب برگ سرس تر کرده و هر بار خشک نموده فتیله کرده در روغن یاسمین بسوزند و دخان آن گرفته در چشم کشند و اگر فلفل سیاه شانزده عدد و دار فلفل شصت عدد غنچه یاسمین پنجاه عدد گل کنجد هشتاد عدد ساییده اکتحال نمایند نافع بود و یا پنبه نفوش در شیر اگل تر کرده در سایه خشک نموده فتیله ساخته بروغن سرشف در چینی بسوزند و دود آن گرفته در چوب نیب فلوس چسپانیده در کتوره پهول باگلاب تا هفت روز کهرل کرده در چشم کشند و اگر بگیرند سرخطاف و از کار و نصف دماغش برارند و بجایش مروارید ناسفته هر قدر که بگنجد پر نمایند و آنرا در کوزه گلی نهاده گل حکمت نموده خشک سازند و شبانگاه در تنور گرم گذارند صبح برآورده صلایه کرده بکار برند جهت تقویت بصر و ابتدای نزول الماء عجیب النفع ست و اگر دو جوز و سی خسته هلیله زرد گرفته هر دو را بسوزند و بکیتقال فلفل داخل کرده ساییده اکتحال نمایند از ادویه جید معتدل است و بر و در مان نیز نافع ست و اکتحال صبح بامیران و کذا آب بیاز مفید بعسل خالص ایخته وقت خواب در چشم کشیدن مفید بود و شیاف مرارات شدید النفع ست و مرارات قوی مثل زهره باز و گرگس ست و در هاون دسته مسی چند قطره سرکه و یک قطره شیر انیطر و عسل چکانیده بسایند تا که سیاه شود اکتحال نمایند و این دوا نافع ست آب بادیان [illegible] صبر یکنیم درم هلیله زرد دو درم آب انار سه روز در شیشی بجوشانند و چهل روز در افتاب بدارند تا غلیظ گردد بعده آب باران یا آب انار حل کنند و بیل در چشم کشند و فلفل یکدرم دار چینی نیم درم زرد چوب ربع درم نانخواه شش درم باریک ساییده اکتحال نمودن برای ضعف بصر که از سوء مزاج بارد رطب باشد از مجربات داود انطاکی و حکیم عابد ست و حکیم وکا الله خان می نویسند که کحل اصفهانی را بر همه آمیخته استعمال کردم و سود مند یافتم و اگر تودیا یا سرمه اصفت روز در اب بادیان تر نموده خشک سازند و ساییده اکتحال کنند بصر را تیز گرداند و کذا اکتحال بمرو فلفل مجرب و اگر بیخ کشائی در اب لیمو ساییده در چشم کشند تاریکی چشم را در ساعت ببرد و مجرب ست و ایضا غنچه یاسمین قمع آن دور کرده و نبات برابر سوده در چشم کشیدن نافع ضعف بصر ست و کذا اکتحال زرد چوب در شیره بادیان حل کرده نافع و اگر گرد زرد چوب را در لیمو کاغذی نهاده بگذارند تا که لیمو خشک شود پس زرد چوب را برآورده ساییده در چشم کشند جهت دهند مجرب ست و مغز تخم بندق هندی در اب لیمو کهرل کرده حب بندند و صبح بلعاب بهن ساییده در چشم کشند که نافع ضعف بصر ست و اگر مغز تخم هلیله زرد دوازده عدد و فلفل سیاه پنج عدد در اب آمله تازه کهرل کنند بحدیکه سیاه شود و حب بسته بآب ساییده در چشم کشند نیز مفید بود و اگر برادهٔ اسرب دو جزو دار فلفل یکجزو هر دو را خوب صلایه کرده اکتحال نمایند جهت غبار و اکثر امراض چشم غیر از رمد مجرب ست و اگر دار فلفل کم اندازند نافع تر ولی اذیت باشد و در بیاض والدرجوم مرقوم ست که از سرب صباغ و پاک پتر یا ساخته قطعه قطعه نموده برابر او فلفل سیاه آمیخته کهرل سازند که مانند سرمگردد و برای دهند و جاله و شرناق و سلاق و اکثر امراض چشم را مفید ست و اگر دار فلفل یکدانه سرمه پوست هلیله زرد هر واحد دو ماشه در گلاب یا آب صلایه کرده در چشم کشند نافع ضعف بصر ست و در نسخه دیگر هلدی مقشر سه ماشه عوض سرمه است و فلفل بجای دار فلفل و گل درخت نیب در سایه خشک کرده و برابر آن شوره قلمی آمیخته سرمه سا نموده وقت خواب در چشم کشیدن بسبل و ظفره هم نافع ست و اگر مغز سمندر پهل چهار عدد و فلفل سفید هشت عدد کات سفید برابر هر دو سنگ بصری برابر هر سه دراب برگ سرس سحق بلیغ نموده تا دو هفته اکتحال نمایند دافع ضعف بصر و مجرب النفع ست و کذا مغز تخم سرس سنگ بصری مامیران اقلیمیای نقره شوره قلمی غنچه یاسمین هر واحد دو ماشه سرمه یکتوله باریک ساییده در چشم کشیدن مفید ضعف بصر و بیاض عین ست و سیماب آهسر صبر زرد سفید توتیا جمله مساوی کافور مشک قدری سرمه برابر جمله اجزا گرفته سیماب و اسرب را گرده داده همه را کهرل کرده اکتحال نمودن برای تقویت بصر اصحاء و اعلاء از اکحال صحیحه مجربه ست و کذا سنبل الطیب سرمه هر واحد بکجزو خسته خرما هلیله هر دو درخمیر گرفته سوخته هر یک نیم جزو آب کشنیز پرورده مجرب و اگر بادنجان سفید را مجوف نموده در جوف او توتیا چهار قطعه نهند و سر او بدستور بندند نمایند و سطح خارج او را از جانب شرقی زده در سایه سه هفته بیاویزند تا خشک شود قطعات مذکور برآورده اجزای ملتصقه را بپاکی پاک کنند و باریک ساییده اکتحال نمایند مجرب ست و بعضی قدما این دوا را از غیر مخفی مفید دانستند و شب یمانی سوخته بست و پنجدرم سنگ بصری مغسول سه درم توتیا زعفران دار چینی هر واحد یکدرم سرمه ساخته استعمال نمایند کدرین باب بارها آزموده است و کذا سرمه توتیا مساوی مشک اندکی سوده بغایت مجرب ست و اخبر لوا و سے و برود جالینوسی و برود فارسی و کحل و شنائی و شیاف جلاو شیاف یاسمین و کحل مقوی و کحل تالیف اکمل خان و تالیف حکیم شریف خان و کحل مستعمل قاهجهان بادشاه

وکحل حکیم علویخان و کحل حکیم واصل خان و کحل بابت واسع خان و کحل مبارک و کحل مازو و کحل اطلیموس و کحل الجواهر همه مفیدست **وازادویه** مقویه عین از رطوبات ردیه
و محدد بصر شراب و دغن تخم ترب و روغن جلبه و روغن نرگس و روغن بنفشه و روغن مرزنجوش و روغن اقحوان و اکحل بادرنج و تخم آن و دارچینی و اکتحال و غن بلسان و خولان
و بیخ او و خون سنگ پشت و مرارهٔ او و عسل و آب کبد بریان کردران و فلفل غرس کرده باشند و فلفل سیاه و مرارهٔ ضبع و مرارهٔ دیک و زهرهٔ گرگ و زهرهٔ شتر مرغ و مرارهٔ قبج
و زهرهٔ بزد و دماغ بوم و دماغ خطاف و جند بیدستر و دماغ ابن عرس و قلقندور و سنجد و قشار کندر و اشق و دارچینی و حب بلسان و آب ترب هر واحد نافع ست
و تدهین بر اس بروغن بادام تلخ نیز منقی رطوبت ردی از چشم و محدد بصرست **انطاکی** گوید که در ضعف بصر بارد بمثل برود حصرم و صبر کند علاج کنند بعد ازان
اکحال مقوی محدد بصر مثل بنفسجی و باسلیقون و روشنائی و کذا نطرون و دماغ کلنگ و آب انار و خون کبوتر سفید در حال ذبح او و بهتر انست که از پر بازوی او بگیرند و
استعمال نمایند و اکتحال بر طوبت خناس مزیل جرب ضعف بصرست و این کحل نافع ست و شرب آن نیز مفید و نسخهٔ این همانست که دران رود چوب و نانخواه ست
ندکور شد و خوردن خرد بچند زنافع بود و بوس گفته که چون زمانه طول کند اشیائیکه تحریک عطسه وقتی بر نهار استعمال کنند و اول اکتحال بکحلی نمایند که از عسل بسازند بعد
ین و بگیرند زعفران چهار قیراط زهرهٔ کفتار یکمثقال مرم فلفل هشتاد و پنج عدد و عصارهٔ بادیان و او قیاشق یکمثقال مرم عسل چهار قوطولی با هم حل کرده در ظرف مس بدارند
استعمال کنند و قبل از اکتحال تکمید چشم باب گرم در دریای شور نمایند و سداب و دارچینی و مغز گنجشک و خرگوش و بلیون و شم مشک و عنبر و یاسمین و نسرین مقوی بصرست
علاج ضعف بصر از حرارت مادی یا غیر مادی در مادی تقویه بفصد قیفال یا حجامت قیفال و ارکنند اگر ماده در سر و چشم باشد از اکحل اگر مادهٔ عام در جمیع بدن باشد استفراغ بمسهل صفرا یا طبیخ هلیله
وحب بنفشه نمایند و عناب شاهتره بعرق شاهتره جوشانیده شیره کاهو شیره بخشخاش شربت نیلوفر لعاب اسپغول داخل کرده دادن ضعف بصر و سرخی چشم انافع بود و کذا
مطبوخ عناب ده عدد و بنفشه پنج درم با تربجبین ده درم درین قسم مفید و کذلک شربت عناب و شربت بنفشه سود مند و غذا مرز دره ماش بمغز بادام و اسفاناخ دهند و برغذا
موافقه اقتصار در زند و از لحوم و چیزهای مالح و حریف و اشیای سخت چون پیاز و گندنا و سیر و بادرنج پرهیز دهند و دیه مبرده اشک اور چون برود حصرم و عصارهٔ آمله
در چشم کشند و اگر با یبوست بود و مریض جوان باشد بشیر زنان مضروب بسفیدی بیضه و روغن نیلوفر و آب عصی الراعی و مانند آن سعوط کنند و سعوط طباشیر بروغن بنفشه
نیز مفید و اکتحال صمغ سماق نیز مقوی و محدد بصر و جالی ظلمت اوست و اگر آب انار میخوش بجوشانند تا نصف بماند پس نصف این نصف باقی عسل مزوع الرغوه
اضافه نموده باز بجوشانند تا مختلط گردند بعده در شیشه کرده بست و پنج روز در افتاب او یخته بدان اکتحال نمایند همین نفع بخشد و کذا اقاقیا و کذا عصارهٔ ریباس مفید
و آب حصرم اکلا و کحلا سود مندست و اگر هلیلهٔ سیاه نبات سماوی حب بسته اکتحال نمایند ضعف بصر و سرخی چشم را نافع بود و اگر آب انار میخوش سه تولد در ظرف نقره بجوشانند
تا بنصف رسد پس شهد خالص نیم وزن آب مذکور بیامیزند و در افتاب تا دو ماه بدارند بعده طباشیر و لاجورد مغسول هر دو برابر آمیخته شب در چشم کشند بر ای
ضعف بصر که از رقت روح باصره باشد بعد تنقیهٔ دماغ از مطبوخ فواکه علویخان و حب بنفشه عبرات نافع بود و سفوف شیر آمله مع نبات سماوی هر روز یقدر یکتوله
خوردن نافع ضعف بصر و مقوی دماغ ست و همیشه در مکان تاریک ساکن باشند و خواب و آرام نمایند و چیزهائیکه بالفعل سرد باشند مثل ژاله و برف در چشم کشیدن
و بر پشت چشم نهادن از مجربات ست و همچنین بنگتره و کوله خوردن و نهادن و اندرون چشم ماندک نبات کشیدن و کحل جشخام علویخان در چشم کشند و بقول گیلانی اگر
باوی حکه باشد آبیکه دران سماق ترکرده باشند در چشم چکانند و برگ دلب مطبوخ بسر که و آب ضماد کنند اگر گمنه گردد تو تیای هندی در آبغوره و یا آب سماق اندکی کافور اریخته اکتحال نمایند
بقول شیخ ادامت اکتحال حضض سخت سود مندست و حفظ قوت چشم تا مدت دراز نماید و اکتحال بکحلکه هلیله بگلاب نافع بسیار ست هرگاه که رطوبت رقیق مع حرارت حادث باشد
در حرارت غیر مادی بر دات و مرطبات دهند و روغنهای سرد و تر مثل روغن بنفشه و نیلوفر بر سر مالند و در بینی چکانند و روغن بادام و یا آب کشنیز تر و خولان بچشم
قطور کنند و شیر دختران در چشم دوشند و مزورات مرطبه مثل ماء الشعیر ملوم صدی و کذا اسموک رطبه و قثا بخورند ❊
علاج ضعف بصر از یبوست که موجب بس قرنیه یا رقت و قلت روح باصره یا صغر جلیدیه یا قلت بیضیه گردد و این اکثر به نحیفان و منهوکان عارض شود در ترطیب
بکوشند بستور یکه در علاج امراض یابس دماغی و صداع یبسی و سبل یابس و جهر ذکر یافته و بالجمله ملاک امر در علاج آن ترطیب چشم و دماغ و بدن ست بتدهین بر اس بادهان مرطبه و سعوط

با آنها و قطور آنها در چشم و گذاشتن آنها بر صدغین و اجفان و استعمال اغذیهٔ مرطبه و تناول فواکه مرطبه مانند هندوانه و آلو بالو و مشمش و اشربهٔ مرطبه مثل ماء الشعیر با مذک شکر و شکر آب سرد و استحمام و مدیدن بسوی روشنی و چیزهای براق و اکتحال بشیرهٔ کاهو و شیر زنان و کذا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ که در ظرف نقره یا دستهٔ نقره خوب حل کرده باشند و یا شیر زنان که با روغن تخم کدو برهم زده باشند و لعابات ممزوجه بروغن مرطب بارد در چشم و همچنین چکانیدن شیر خر در چشم و زدن آن بر سر و صدغ با دام شیرین بر چشم و نوشیدن ماء الجبن ساده و شیر تازه دوشیده و دوشیدن شیر بر سر و در چشم و سکون و نوم و راحت و سعوطات مرطبه مفید بود و بدانند که استعمال مبردات مشروبه بنا بر خوف تحذیر روح با صره محذور ست مگر عند احتیاج بسوی او و اغذیهٔ مرطبه مانند گوشت حلوان و چوزهٔ مرغ فربه و زردهٔ بیضهٔ نیم بریشت و پالک و کدو و شلجم و آشجوخوران و باب شیرین نیم گرم غسل کنند و بر سر ریزند و بسیاه مرطب که در ان بنفشه و نیلوفر و خطمی و آرد جو و گل سرخ و برگ بید جوشانیده باشند نطول کنند و بعد طعام حمام روند چندانکه عرق نیاورد و روغن نیلوفر و روغن کدو بر سر بمالند و روغن بادام و نیلوفر و بنفشه و کدو در بینی و گوش اندازند یا شیر دختران بسکید بیضه در بینی و چشم قطور کنند و بنفشه و نیلوفر ببویند و شیر زنان در چشم چکانند و مالیدن مسکه گاو بر سر بمادست و سر فرو بردن در اب شیرین که بسیار سرد نباشد و چشم در ان کشادن چند مرتبه سخت سود مند ست و زعفران در شیر زنان سوده در چشم کشیدن درین باب اثر تمام دارد و کذا اکتحال بدخان روغن بنفشه و دخان روغن گل و اکتحال بسرمهٔ اصفهانی و مروارید ناسفته و بسد بر بر آب گل سرخ و ابریشم محرق نافع ست و از جمیع مستفرغات و محللات و اشیای یابس و جوع و جماع و ریاضت و تعب و حرکات نفسانی و اغذیهٔ بسخره و هوای گرم اجتناب لازم ست **و ایضا** در صورت قلت روح با وجود تغذیه با غذیهٔ مذکوره بامراعات جودت هضم و اجتناب از محللات و جماع و غیره اصلاح مزاج بدن و راس و عین و تقویت معده و کبد و دماغ و عین و شم طیوب مناسبه مقویه و دوام فرح و سرور و نظر بسبز و زار و دوام اکتحال بسرمهٔ مرببی با آب بحوسج یا بعصارهٔ گل سرخ و آس نافع ست و در حالت رقت روح تغذیه باغذیهٔ غلیظ جید الکیموس مثل هریسهٔ کله پاچه و گوشت بچهٔ گاو و آشامیدن ماء الشعیر با شربت خشخاش و احتراز از نظر کردن باشیای محیرهٔ روح مثل چیزی بسیار روشن براق و خطوط خفی و دقیق و سرخ مناسب بود و اکتحال با بریشم سوخته و مروارید با سنبل و گلاب و آب عوسج در اینجا نافع ست و گیلانی گوید که اگر سبب ضعف بصر نقصان رطوبت باشد لازم آید ان آب شیرین و تقطیر شیاف ابیض ساده بشیر زنان حل کرده نافع ست و اگر جفاف رطوبت مذکور باشد اکتحال بشیر و حکاکهٔ بادام و مانند آن مفید و گویند که چون رطوبت در دماغ ظاهر گردد آب بادیان تازه در بینی و چشم چکانند و اگر یابوست حرارت باشد تدبیرش بدستور ست و استعمال مزورات مبردهٔ مرطبه مانند ماء الشعیر با گوشت بزغاله و ماهی تر تازه و تناول کاهو و خیاره و کدو و اسفاناخ و اگر یابوست خلط حاد مجفف باشد اخراج آن نمایند برفق بمثل ماء الجبن و بعد ازان بتر طیب کوشند و بالجمله علاج ضعف بصر بیبوسی بسیار دشوار ست و لاسیما بوست که در طبقه بود علاج او صعب باشد و سامری گفته ضعف بصر که از مقاسات امراض حاره می افتد علاج او بشراب و نطول بر دغن و شیر بر سر و استحمام و ترطیب سازند بیرکردم پس زائل شود و جالینوس گوید که هرگاه از استقصای نظر بسوی آفتاب بصر ضعیف شود یا باطل گردد باید که دوای او از انچه بتقوی چشم شود خالی نباشد و آن هر دوای قابض ست و بعضی گفته اند ضعف بصر که از نظر در افتاب واقع شود بشراب و خواب طویل علاج کنند و انچه که سبب ضعف بصر بسیار گریستن و یا انفعالات باشد روغن بنفشه در روغن نیلوفر در کف پای مالیدن و استحمام و انکباب سر و چشم بر بخار آب شیرین و نظر در سبزی و بوستان و آب روان سود دارد ✣

علاج ضعف بصر از تنکدر و غلظ رطوبت بیضیه و جلیدیه و خشونت جلیدیه بخشونت عصبیه مجوفه انچه از غلظ و تنکدر بود بصورت ظهور علامات غلبهٔ سوداء تنقیهٔ آن نمایند بمطبوخ افتیمون و حب لاجورد و ماء الجبن و سفوف لاجورد و یا مطبوخ افتیمون فواکهی علویخان و غیره بدستوریکه در مالیخولیا گذشت و اگر بهر نضج سوداء مطبوخ گاوزبان بسفایج هر یک سه درم با درنجبویه اسطوخودوس هر یک دو درم انجیر سفید هفت عدد با خمیرهٔ بنفشه ده درم بدهند نیز مفید بود و بعد تنقیه استعمال اطریفل که در ان افتیمون و اسقولوقندریون و مصطکی و عود خام افزوده باشند نافع بود و اطریفل افتیمون علویخان خورانند و حب هلیلهٔ سیاه علویخان که در اتشک بساید و سرمهٔ سیاه برابر امیخته در چشم کشند و بگوشت ماکیان غذا سازند و ترک عشا کنند و بران قدر طعام اقتصار نمایند که موش استلا نکرده و استحمام نمایند و تدهین قدم و تلطیخ آن وقت خواب از پیه بز و روغن بنفشه و بادیان تر و تدهین منخرین و صماخ و سائر اطراف و از اوازلبند و از جماع و ریاضت عنیف و از عمل عمیق بر سر و قرب آتش و از مولدات سوداء مثل عدس و باقلا و بجان و ترهٔ تیز ک و گوشت گاو و سرکه و اغذیهٔ مالحه حریفه اجتناب کنند و اگر شادنج عدسی

مغسول سه درم زنجبیل نیم درم بسپند دو درم پوست بیضه بر دو درم سرگین سوسمار یکدرم مروارید ناسفته دو ثلث درم سایید و هر روز در چشم کشند و بعد دو روز شیاف مرارات و باز پنج روز کحل مذکور بعمل آرند و همچنین تا مرض زائل گردد تکدر و غلظ بیضیه را نافع ست و انچه بهر ابتدای نزول الماء مفید ست حسب حالت بعمل آرند و ایضاً اگر غلظ رطوبت بیضیه بسبب ماده مخالط باشد معالجه باستفراغ آن ماده بمثل ایارج لوغاذیا و حب قوقایا کنند و همچنین بحبی که از غاریقون و شحم حنظل و مجرا رمنی و مانند آن ساخته باشند بعد ازان ملطفات استعمال نمایند مثل حرکات و شربت سکنجبین بزوری و عصلی و جلنجبین و اسطوخودوس و اکتحال بمرارات و شنایا و امثال آن و انچه بسبب مزاج حار یابس باشد تعدیل بضد آن کنند و ماء الشعیر را با سکنجبین نفع ظاهر ست و انچه از برد مجمد باشد ملطفات حاره مذکوره کفایت باشد و انجا که رطوبت فضلی یا افراط جماع باعث تکدر رطوبت بیضیه باشد تدبیرش از قسم اول ضعف بصر و آنکه از یبوست باشد استنباط نمایند **و ایضاً** در تکدر جلدیه و بیضیه که از یبس و جفاف باشد ترطیب مزاج باغذیهٔ مرطبه مثل اسفیدباجات از لحوم جدی و باقلا و اکارع جدی و اطراف او مطبوخ بشعیر مقشر و شیر بز و جوزایات معمول از خشخاش و میدهٔ گندم که دران لحم جدی صغار و بچهٔ ماکیان انداخته باشند و گوشت بزغاله و ماش مقشر و باقلای مقشر مطبوخ بارو غن بادام شیرین و اسفاناخ و ملوخیا و آشامیدن اشربهٔ مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر با شیرهٔ خرفه و ماء القرع و مانند آن و شرب ماء الشعیر و شیر خر و سعوط بروغن بنفشه و کدو و نیلوفر و شیر دختران نمایند و بشیر مینجد از پیر جدی وقت خواب بر سر ضماد کنند و دراب عصی الراعی جو مقشر پخته آب او گرفته قدری سفیدی بیضهٔ رقیق و اندکی روغن بنفشه دران داخل کرده بجنبانند و صبح و شام در چشم چکانند و بنفشهٔ تر و نیلوفر و مانند آن بوینید و نطولات و اطلیه و مروخات مرطبه بکار برند و چیزی که رمص چشم و اشک او را دهد از چشم اکتحال نکنند و از جماع حذر نمایند و اگر بسبب حرارت قویه جلدیه و یا عدم وصول غذا بدان باشد ترطیب و تبرید آن نمایند به تناول اما بالشعیر با شربت خشخاش یا آب انار مرین و آشامیدن شیرهٔ تخم خیارین و کدو و شیرهٔ خرفه و شربت بنفشه و نیلوفر و آشامیدن آب خیار یا آب کدو یا شیر بز تازه دوشیده با شکر و سعوط بشیر دختران بارو غن نیلوفر و بنفشه و شستن چشم بلعاب بزرقطونای رقیق و شیر دختران و تعاهد دخول حمام آب شیرین نیگرم **و ایضاً** انچه از کثرت جماع بود دلا جورد مغسول طباشیر هر یک کاشه سوده در انوشداروی ساده یا لولوی هفت ماشه آمیخته ورق طلا یک عدد پیچیده با شربت سیب و شربت یاقوت علویخان هر یک دو تولـه و گلاب و عرق کیوره و عرق عنبر هر یک چار تولـه باضافهٔ تخم فرنجمشک و یا شربتی هفت ماشه بنوشند و معجون لبوب صغیر یا خمیرهٔ مروارید خورند و اکتحال عنبر سرمه مشک بروغن بادام سیخته از مجربات ست و غذا مقوی دماغ خورند مثل قلیه و قورمهٔ بزغاله و قلیهٔ نرگسی بنان خشکار و دماغ همه حیوانات پرنده و چرنده که بروغن مادهٔ گاو پخته باشند **و ایضاً** در ضعف بصر از خشونت جلدیه تنقیهٔ دماغ باشیای متوسط الحرارة مثل افسنتین و کحل سرخ و مصطکی و صبر کنند پس غرغره بری و سیفجم و مانند آن کنند و بهر تعدیل مزاج و ازالهٔ خشونت اغذیهٔ موافقهٔ معتدله مثل فروج و تیهو و دراج و زردی بیضهٔ نیمبرشت و مانند آن اختیار کنند و بعده روغن بنفشه و شیر دختران و سفیدی بیضه در بینی چکانند و رفاده بروغن بنفشه و گلاب تر کرده بر چشم نهند و از ریاضت و حرکت عنیف و جماع منع کنند ✤

علاج ضعف بصر از ضعف دماغ و حرارت غریزی این قسم بمشایخ افتد هر چند که این الاعلاج ست مگر چه عدم از دیاد او و حفظ ما بقی اگر ممکن باشد اول تنقیهٔ بدن و دماغ کنند و بعده گاهی برای جلای چشم مثل شاذنج و کف دریا و هلیلهٔ زرد مجموع در چشم کشند و گاهی برای تقویت چشم مثل سرمهٔ توتیای کرمانی و کحل غریزی و کحل الجواهر علویخان و مانند آن اکتحال نمایند و اگر تسخین مزاج دماغ مطلوب باشد بادمان حاره و مرارات سعوط نمایند بدون اسراف دران زیرا که اسعاط بمرارات حتی المقدور جائز نیست و استعمال سعوطات مبردهٔ مرطبه اصلا بکار نبرند که تکدیر حاسه و تبلید او و تولید رطوبت فاسد بمقدم دماغ در مشایخ میکند اگرچه در دماغ حرارت و یبس دریابند چه این بسبب ارتفاع بخارات از معده بسوی دماغ میباشد و مزاج دماغ شیخ بالطبع بارد یابس ست و استحمام در یخ با آب نیگرم بر سر بمقدار معتدل مشایخ نافع بود و بقول شیخ ازادویهٔ جیده برای مشایخ و کسیکه ضعف بصر او از جماع و مانند آن باشد این ست که توتیا بقدر حاجت بساینده و روغن بلسان زیاده ازان آمیزند و در شراب بقدر حاجت بسایند و بردارند آر علائوس گوید که در ضعف بصر مشایخ شانه نمودن در موی سر هر روز چند مرتبه و همچنین مالیدن اطراف و آشامیدن شربت افسنتین قبل از طعام و سکنجبین عنصلی و تعطیس و استعمال غراغر خردل مفید ست و ترک جماع بالمره و سائر ریاضات بدنیه و نفسانیه و ترک استفراغات و نظر نمودن بسوی اشیای مدوره براق خفی و تامل نمودن بهوای معتدل و اغذیهٔ لطیف صالح و تدبیر اوقات و مراعات اکل غذا و حفظ اوقات او تا تخمه نکند حافظ بصارت ما بقی ست

ذکر ادویهٔ مرکبهٔ مقوی ابصر که اکثر اقسام ضعف بصر را نافع است **اغبر لولوی** که جهت ضعف باصره و سبل و حرب و شتر تاق مفید بود تو تیای کرمانی شسته شیخ سوخته شسته هر یک ده درم مروارید ناسفته شش درم نبات پنج درم صلایه کرده در چشم کشند **برود جالینوسی** که رطوبات مقوی و حافظ چشم و قاطع دمعه و قالع بیاض و حکه و حرب مزمن و محلل اورام است صبر فلفل دارفلفل شاذنج مغسول مقنا طیسوخته مغسول هر یک نیم جزو تو تیای کرمانی سازج هندی مس سوخته هر یک یک جزو مایتا ماز و چشم ام انزروت کف دریا هر یک ربع جزو با ریک ساخته با آب انارین پنج مرتبه بپرورند و هر مرتبه در اقتاب گذارند پس سوده و چشم کشند **برود پارسی** قوت باصره بیفزاید و محافظت چشم نماید تو تیا مارقیشیا افلیمیا ے فقره هر یک پنج درم سنبل سازج هندی زعفران هر یک یک درم مروارید ناسفته دو درم کافور دو دانگ مشک یک دانگ صلایه کرده استعمال نماید **برود** برای تقویت بصر و حفظ صحت آن پوست بیضه مدبر چهار درم حضض مکی سه درم زعفران دو ثلث درم کافور یک دانگ کوفته بیخته استعمال نماید **جوا هر سرمه** تالیف حکیم محمد رضا خال حکیم علوی خان لعل بدخشی فیروزهٔ نیشاپوری شاذنج عدسی مغسول مرقشیای ذهبی سفید اب قلعی شسته شسته هر یک یک درم مروارید ناسفته دو درم اسد محرق مغسول طباشیر سفید دهنه فرنگی اقاقیا حضض مکی هر یک یک نیم درم انزروت مدبر دو نیم درم پوست هلیله زرد سه درم کافور قیصوری یک دانگ سرمهٔ اصفهانی با آب غوره پرورده دو مثقال بدستور مقرر کحل سازند **حب معول** حکیم شریف خان بجهت اکثر امراض چشم و تقویت بصر دوا فع بیاض ست زرد چوب زنجبیل فلفل گرد پوست هلیله بای برنگ سنگ بصر اصل السوس نمک سنگ موتهه هر یک یک درم مثل سرمه سائیده با آب برگ نیم و شیر بز سیاه و آب کهرتوه خمیر کنند و یکشب نگاه دارند صبح گولی مقدار جبه بندند و در سایه خشک ساخته بکار برند بجهت پروال با آب کانجی و برای بیاض کهنه با شیرهٔ کهرتوه و بجهت کل چشم نو با شیر عورت و جهت امراض یگر با شیر بز سیاه و برای دُهند با آب بادیان سائیده در چشم کشند **حب دیگر** زعفران سرمه صندل سفید دارچینی آشنه کافور دارفلفل سازج هندی نار مشک هر یک سائیده حب سازند و در آب سرد سائیده در چشم کشند **ایضاً** برای ضعف بصر و سبل و دمعه مفید غنچه یاسمین کف دریا مغز تخم نیم یک ماشه فلفل گرد بست و یکعدد و اب لیمو دو پاس کهرل کرده حب بسته دارند و صبح با آب سائیده در چشم کشند **ایضاً** برای ضعف بصارت مقرر انه بلیله و بلیله دارفلفل دارچینی آهن سنگ بصری اصل السوس مقشر مساوی کوفته بیخته حب ساخته با آب سرد در چشم کشند **دوائیکه** حکیم علی در رسالهٔ مجربات خود مینویسد که در جمیع امراض چشم نافع است و مجرب الاد بسبل و نزول آب که تجربه نشده و در اوائل رمد نیز جائز نیست پوست هلیله کف دریا چشمیز ک شیر مادهٔ شیر که در بیابان خشک شده می باید و زاج سفید و کات بندی هر یک چهار جزو تو تیای هندی نه جزو بغایت نازک بسایند و با آب شیاف سازند و در چشم کشند **ذرور مامیران** جهت انتلاج دائم چشم و امراض بارده مزمنه و تقویت بصر بغایت مجرب ست زنجبیل قرنفل مامیران فلفل دارفلفل تو تیای کرمانی مغسول صمغ عربی جمله برابر کوفته بیخته استعمال نمایند **روشنائی** نافع ضعف بصر و سبل و حرب و ظفره و بیاض مزمن شاذنج مغسول مس سوخته اقلیمیای فضه نمک هندی لوره ارمنی هر یک چهار درم فلفل سیاه فلفل سفید کف دریا بر یک سه درم دارفلفل صبر سنبل الطیب قرنفل هر یک چهار و نیم درم زنجبیل شجرهٔ نیل هر یک دو درم زعفران نوشادر هر یک یک درم مثل غبار صلایه نمایند و اکتحال کنند **سفوف آمله** نافع ضعف بصر مقوی دماغ آمله در شیر بجوشانند که شیر جذب شود پس خشک نموده سفوف سازند و نبات برابر آمیخته هر روز یک تولچه بخورند **سفوف بادیان** که ضعف بصر را سودمند ست و هر که بر بین ادامت نماید از ضعف بصر ایمن باشد و هرگز در علت کوری و پیری مبتلا نشود بادیان دو درم قند سفید برابر آن کوفته بیخته هر شب وقت خواب همین قدر خورده باشند **شربت مندی** مفید ضعف بصر نافع رطوبت دماغ مانع انجره از دماغ گل مندی پاو آمار شکر سفید سه پاو در یکنیم آمار آب تر نموده صبح بجوشانند هر گاه آب سوم حصه بماند صاف

ف

نموده شکر سفید آمیخته قوام شربت نموده نگاه دارند خوراک تا چهار تولہ **شیاف یاسمین** نافع باکثر امراض چشم خواه در رطوبات خواه در مائعین باشد خصوص وقتیکه اختناس هوا باشد و نافع ظفره و سبل و دمعه نیز توشه خچه یاسمین سرمه سنگ بصری توتیای رومی زعفران شورهٔ قلمی مغز تخم سرو چهار مساوی کوفته از پارچه بافته گذرانیده و سنگ سماق با شیرهٔ لیمو ان تا یکهفته سحق کرده شیاف ساخته نگاه دارند و یک شیشه بر سنگی که سایده نشود سایده بهمان حجت در چشم کشند و اگر در چشم کل یا پرده باشد یا موی مژه ریخته باشد با آب دهن سایده صبح از خواب بهمان حجت بکشند **شیاف** کهنه حجت غشاوه و ظفره و اکثر امراض چشم نافع فاضل دارفلفل قرنفل تتیای سبز هر یک نیم جزو مامیران چینی مرکی مشک مخلص بهندی هر یک یک جزو سنگ بصری سرمه سفید سرمه سیاه هر یک پنج جزو کوفته بخته سه روز در آب لیمو سایده شیاف سازند **ایضاً** حجت ظلمت وغیره امراض معمول ست نیله تموتهه هفت شاشکت مروارید اصل اسوس هر یک سفید آمله مقشر مغز بلیله فلفل سفید مامیران چینی توتیای هارونی پوست بلیله هر یک شش ماشه چاکسو دوع یعنی سنگ سرمه سنگ بصری هر یک یکتولہ با آب غوره یا آب باران شیافها سازند **کحل** برای اکثر امراض چشم چون ضعف بصر و دمعه و حمرت و بیاض ظفره و سبل و جرب و عمل ست پوست بلیله زرد پوست بلیله آمله هر واحد بقدر نیم رطل گرفته دو رطل آب شیرین یک شبانه روز تر کنند و آب صاف گرفته حجت بقدر نیم پاو یکصد و بست بار گداز کرده و اب مذکور سرد نمایند که بقدر دو دام ماند ازان حجت مسمار سازند و چوب نیم نصب نمایند و شورهٔ قلمی سفید گرفته ازان مسمار بایک بسایند که رنگ شورهٔ سیاه گردد و چشم کحل نموده باشند **کحل** مقوی عین نافع امراض چشم و روشنی چشم افزاید و معمول ست فلفل شانزده عدد دارفلفل شصت عدد غنچه یاسمین پنجاه عدد گل کنجد هشتاد عدد باریک سایده بکار برند **کحل** که حکیم اکمل خان برای نواب مجدالدوله بهادر تیار نموده بودند حجت تقویت بصر مجرب ست و بقایای رمد و دمعه را نیز نافع صدف سوخته چهار ماشه توتیای کرمانی مغسول بست ماشه نبات سفید شش ماشه دگلاب یا عرق بادیان کهرل کرده سرمه سازند **کحل** از تالیف حکیم شریف خان حجت تقویت بصر و جذب رطوبات و بقایای رمد و سبل بسیار مستحسن ست سرمهٔ اصفهانی دو تولہ مروارید سائیده سنگ بصری هر یک شش ماشه بسبد یکمثقال شاخ نجع عدسی مغسول چهار ماشه اوویه را علیحده علیحده باریک نموده دگلاب خوب حل ساخته بکار برند **ایضاً منه** حجت کشته کهرا زجی نگرجی آمد یک تولہ سرمه دو تولہ مروارید نیم تولہ شیاف مامیثا نیم تولہ اوویه جدا جدا سائیده بعده مخلوط نموده دراب باران یا گلاب بسایند و بعمل آرند برای تقویت و تنویر بصر و بقایای رمد و سبل و دمعه نافع ست **کحل** معمول و مجرب حکیم ممدوح حجت روشنی چشم و رفع غبار یعنی دمندر و بقایای رمد و تقویت بصر و سلاق حجت پاکی شش دام سرمهٔ اصفهانی یکدام مامیران چینی مرچ سفید دانه نوهه سفید هر یک بکماشه سنگ بصری پنجماشه گلاب پاو آثار کلی خام چنبیلی شش ماشه اول حجت رادر کرچهٔ آهنی گداخته از گل چنبیلی کشته از پارچه بافته بگذرانند اگر چیزی بماند باز آنرا کشته تا همه کشته شود و نیم پاو گلاب ترمنوده دو روز نگاه دارند پس اوویه مثل غبار بسایند و حجت انداخته کهرل کنند و وقت حاجت گلاب یا تی مانده را نیز داخل نمایند و هر چند گلاب داخل خواهند کرد و کهرل خواهند ساخت خوب خشک شده بماند گل چنبیلی که از برای کشتن حجت مذکور ست سوای کلی چنبیلی خام که آن را در دیا داخل میشود می باید **کحل** که شاهجهان بادشاه خود استعمال میفرمود کافور یکدانگ زعفران مشک خالص سانج هندی هر یک یکمثقال مروارید ناسفته دو مثقال اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی هر واحد شش مثقال مارقشیشا نوشادر تتیای کرمانی هر یک پشت مثقال سرمهٔ اصفهانی دوازده مثقال باین طریق بسازند که سرمهٔ مروارید هر دو اقلیمیا و مارقشیشا هر یک را علیحده علیحده سنگ سماق با آب باران صلابه کنند و دوایهای دیگر نیز باریک مثل غبار کرده باهم آمیخته ظرف آبگینه نگاه دارند **کحل مقوی مستعمل** در ضعف بصر از حکیم علوی خان چشنام مدبر توتیای مدبر

سرمه مدبر هر یک یکتولچه مروارید تا سفتها فلمیای قضی و ذهبی محرق مغسول هر یک هفت باشه ابریشم محرق شانزده مغسول هر یک شش باشه مامیران چینی
سه ماشه درق طلا ده باشه زهره آهو سه ماشه دماغ هر یک یکماشه مشک نیم ماشه سحق بلیغ نموده بکار برند **نوع دیگر** که بهجت تقویت بصر عجب الاثریست و اکثر امراض
چشم را بسود بهار سرمه حجر یکتولچه سنگ بصری یکتولچه مروارید دو تولچه مامیران شش ماشه مرجان یکتولچه و سه ماشه ورق طلا نیم ماشه عنبر اندرق طلا جزو هر یک
ساخته چهار روز باب بلیمه کحل کنند تا چهار روز دیگر بگلاب کحل نمایند و روز نهم اوراق طلا نیز بفزایند بگلاب بسایند و در ظرف آبگینه یا چینی یا
طلائی بدارند و میل در چشم کشند و باید که کحل عتاق یا اجتماق باشد **نوع دیگر** یاد گار مجلی غازی الدین خان سرمه هندی سرمه سفید سرمه سیاه هر یک
یکتولچه گرفته بر پیچیده در انگشت پلاس بسوزند چون دود موقوف شود سه رو قطعه راد گلاب خالص سرد نمایند بعده مامیران چینی زعفران هر یک
ربع ماشه مشک خالص دو سرخ افزوده همه را در آب باریان سبز سحق بلیغ نموده خشک کرده استعمال نمایند **کحل مبارک** منسوب بحضرت علی کرم الله
وجهه کحل اصفهانی دو درم توتیای کرمانی تنک اندرانی هر یک یکدرم مامیران چینی ربع مثقال کافور یکو طریق ساختن انیست که پنجدانه زرد را خشته
و ورکرده بکوبند و بآب شیرین یا و آنار بچوشانند تا ربع بماند صاف کرده و بهمان آب دو بیه بسایند تا مثل غبار شود از پارچه دارائی گذرانیده بکار برند **کحل**
بابت واسع خان می گفت که در تمام عمر شش بار دیده کشیده بودم تا حال که عمر به نود سال رسیده محتاج عینک نیستم جهت قسم اول دو دام ساگ چولائی نو دام
قرنفل و دام فلفل گرد چهار دام برگ نیم سبز یا و آثار سنگ بصری دو دام برگ گیکوار کلان ده عدد مامیران نیم دام اول قرنفل و فلفل را علحده
علحده در آب بسیار باریک سائیده در پیالهٔ چینی جدا جدا نگاه دارند بعد ازان جست را در کرچهٔ آهنی با تسش تیز گداخته در آب قرنفل هفت بار سرد کنند
و بهمین دستور در آب فلفل هفت بار سرد کنند باز گداخته بدستور اول در آب گیکوار هفت مرتبه سرد کنند باز بگداز ند و با دسته آهنی در همان پیالهٔ آهنی حل
کنند تا که جست مذکور خاکستر گردد بعد ازان مامیران و سنگ بصری سائیده داخل نمایند اگر سرمه سیاه بسازند برگ نیم و ساگ چولائی که مذکور شد با دو دام
فلفل گرد پنجانه چهار دام در وقت گداختن جست داخل نمایند آن خاکستر را تا دو روز بر سنگ صلایه سایند که سرمه شود پس پرچه پرز کرده صبح و شام در چشم
کشند و در هوای گرم سرمه سفید بکشند و در هوای سرد سرمه سیاه بکشند **کحل** بابت راجی سنگه جهت تقویت بصر و سیل و نزول و دیگر امراض چشم سرمه سنگ بصری
هر یک دو تولچه جست کشته یکتولچه کف دریا دار بلد مامیران چینی هر یک شش ماشه سون مکهی مروارید مرجان مشک کافور بهیم سینی نیلهتوتیه تونیای بارهنی نافه منشه شب
یمانی برشته مرچ سیاه هر یک ده ماشه چاکسو شیرهٔ بادیان شیرهٔ پارچه بخوری هر یک یکتولچه چاکسو را در سرگین گاو میش جوش دهند و قتیکه پخته شود برآورده خشک کنند و باره دیگر حل
کوته بیخته در کحل اندانته هشت روز در گلاب بسایند از صبح تا شام بعد از چهل پس سال ورده چهل روز نگاه داشته استعمال نمایند **کحل** برای روشنی چشم و رفع رطوبت نافع
از بیاض استاد مرحوم سرمه اصفهانی چهار تولچه هر دو مروارید نافعه مامیران چینی هارون توتیا کف دریا سنگ بصری بسد سوخته تانبه مغسول از هر یک دو تولچه حضض هر یک شش ماشه بسورمه رقیق بسایند
کحل مازو و تقویت بصر نماید دو سه را بازه دارد و حکیم حسن را سود و بدر شانزده عدد سافع هندی هر یک دو درم و فلفل دم الاخوین هر یک نیم درم روی سوخته مازو
هر یک یکدرم قاقله مشک یکدانگی کافور یک سوچ کوفته بیخته بدان اکتحال نمایند **کحل** که صحت چشم را نگاه دارد توتیا ده درم شاف ماهیتابه شش درم صبر سقوطری حضض هر یک
یکدرم کافور دانگی کوفته بیخته آب غوره یا آب اجاق پرورده در سایه خشک کنند و سه وقت صبح و شام در چشم کشند **کحل** معروف بدوا الکاتب جهت حفظ چشم و نشف رطوبت و تقویت نظر
سودا ارد شاف ماهیتابه برابر الوده هر یک دو سه تولچه سرمه اصفهانی هر یک آب باریان دو درم پیاله زرد نیم درم آب غوره انگور یکدرم کافور دانگی بدستور مرتب سازند **کحل الجواهر**

کہ جہت تقویت باصرہ و طبقات چشم و پلک ورفع غشاوہ و دمعہ و جرب بیول رقیق و انتشار نافع و حافظ صحت عین از امراض ہست و صاحب تحفہ گوید کہ حقیر و والد حقیر
این نسخہ را استعمال نمودہ و باعتدال اقرب ہست سرمہ اصفہانی معدوم تو تیای ہندی کہ غیر قسم جاوا و ست مارقیشای ہیہی مرجان سرخ دہنہ فرنگ عقیق
سرخ فیروزہ ورق نقرہ امیران چینی فلفل سفید سافج ہندی اقلیمیای نقرہ یا طلا ہر یک چہار درم سرطان نہری ششدرم مروارید سہ عقیق یاقوت سرخ بسبل درم
زبرجد ورق طلا دار فلفل ہر یک دو درم زعفران سہ درم لاجورد مغسول تو ہال مسوخ تشا دینج مغسول ہر یک چہار درم صلابہ کردہ استعمال نمایند نوع دیگر
کہ ہمیشہ سرکار نواب زیب النسا بیگم تیار میشد کافور نیم دانگ مشک یک دانگ نمک ہندی قرنفل دارچینی سافج سفیدہ ارزیز فلفل سیاہ
سنبل الطیب سرمہ اصفہانی سرمہ سرخ زعفران بسد اہر یک دو درم مسوخ تشا میران چینی مرصاف نوشادر زرد چوب ہر یک سہ درم پوست ہلیلہ زرد مروارید کاسنی
ہر یک چہار درم مصبر سقوطری عصارہ ماہیثا یاقوت فیروزہ ہر یک پنجدرم کف دریا اقلیمیای طلا اقلیمیای نقرہ ہر یک دو درم گلاب دو پیالہ ہمہ را در سنگ سماق
کہرل نمایند چون سرمہ ساشود بعمل آرند کحل الجواہر از مخترعات متاخرین کہ در تقویت نظر و ازالہ کلالت بصر نظیر ندارد کافور زنجبیل ہر یک دانگی شادنہ
اقاقیا حضض شیاف ماہیثا سرطان بحری اقلیمیا ہر یک یکدرم تو تیا طباشیر دہ ہیچ ہر یک مثقال لعل فیروزہ مارقیشا سفیداب نشاستہ ہر یک دو درم مروارید بسد
پوست ہلیلہ زرد ہر یک سہ درم انزروت چہار درم آب غوزہ پنجدرم سرمہ ہشت درم نوع دیگر بصر را قوت دہد و تیز گرداند سرمہ اصفہانی ہفت درم مارقیشا
پنجدرم اقلیمیای طلا دوازدہ درم مروارید ہفتہ سہ درم سافج ہندی دو درم زعفران نیم درم صلابہ کردہ در چشم کشند نوع دیگر سرمہ اصفہانی یاقوت
رمانی مرقیشا شادینج عدسی مغسول فلفل ارفلفل ہر یک دو مثقال لعل بدخشی لاجورد مغسول از ہر یک یکمثقال مشک تبتی خالص یکدانگ تو تیای کرمانی مغسول چہار
مثقال بدستور مقرر کحل سازند کحل الجواہر کہ حکیم شریف خان از مجربات مرکبات شاہی نقل کردہ اند مشک یکدانگ مارقیشا سہ دو اقلیمیا فیروزہ زمرد پنج
فرنگی لاجورد مغسول مروارید ہفتہ بسد سافج ہندی دارفلفل ہر یک دو درم امیران یاقوت لعل سرطان بحری ہر یک سہ درم تو تیای کرمانی پنجدرم کحل
اصفہانی دہ درم علی الرسم مرتب سازند نوع دیگر مروارید ہفتہ سافج ہندی دارفلفل ہر یک دو درم امیران یاقوت لعل سرطان بحری ہر یک سہ درم تو تیای کرمانی پنجدرم کحل
اصفہانی دہ درم علی الرسم مرتب سازند نوع دیگر مروارید ہفتہ مرجان قرمزی اقلیمیای ذہبی اقلیمیای فضی پوست ہلیلہ ازرزد دہنہ فرنگ سرمہ اصفہانی عقیق
سوختہ ہر یک دو مثقال مرجان سفید امیران چینی فیروزہ نیشاپوری لعل بدخشی دارفلفل صمغ عربی حضض مکی زعفران شادینج عدسی ہر یک یکمثقال بدستور
مرتب سازند کحل الجواہر کہ حکیم علوی خان در وقت مراجعت از ایران و مکہ معظمہ بہندوستان و مرشد آباد برای نواب شہامت جنگ دیوان صوبہ
بنگالہ ترتیب داوہ اند باصرہ را قوت دہد و حفظ صحت آن نماید و حرارت مزاج را بسیار نافع ست مروارید ہفتہ یاقوت رمانی یاقوت زرد تو تیای کرمانی مدبر
از ہر یک سہ مثقال امیران چینی سافج ہندی اقلیمیای فضی از ہر یک یکنیم مثقال سرمہ اصفہانی دہ مثقال سرمہ را پارچہ پارچہ کردہ مثل سنجد و باقلا
در بہ میش تازہ ورق کردہ بآتش اخگر بسوزانند تا دبنہ سوختہ شود و سرمہ بجد احتراق نرسد پس در گلاب یا شیر خر سرد نمودہ کوفتہ بیختہ تا دہ روز بگلاب صلابہ
نمایند پس یکہفتہ در آب بیخ پرورده نمایند اگر زیادہ نمایند بہتر ست پس از آب بیخ بر آورده خشک کردہ با سائر ادویہ ترکیب نمایند یعنی جواہرات را جدا جدا بر
سنگ سماق صلابہ نمودہ باقی ادویہ را کوفتہ بیختہ مجموع را یکجا بالای سنگ سماق صلابہ نمودہ تا نیکو ممزوج شود پس ہر دو جزو ازین یکجزو کاجل داخل نمودہ
بچشم کشند نسخہ کاجل مذکور انیست موم سفید ہفت و نیم مثقال بروغن گاو تازہ گداختہ سی و ہفت و نیم مثقال عطر صندل بست و یکمثقال کہ چہار و نیم مثقال
درمان کنند گداختہ باشند مجموع را در چراغ کردہ فتیلہ از پارچہ کتان دران گذاشتہ بطریق معمول دودہ بگیرند پس آن دودہ را با گلابی کہ دران برگ مورد چیانیدہ
باشند و باون سنگی بسایند و قطرہ قطرہ داخل نمایند تا تمام جذب شدہ نیکو ہموار گردد پس باسرمہ مسطور ممزوج نموده بکار برند معجون کہ باصرہ
را بغایت قوی و تیز گرداند و برای انتشار و ظلمت چشم و ابتدای نزول نیز نافع ست زنجبیل نوع ترکی ایارج فیقرا ہر کدام یک جزو ملتبت
ربع جزو کوفتہ بیختہ با آب بادیان تازہ یا عرق بادیان و شہد بقوام آورده بسر شند و ہر روز بقدر فندقی بخورند ✤

علاج ضعف بصر از نظر بقرص آفتاب در وقت کسوف یا از نظر در طشت پر آب که در ساعت کسوف شعاع آفتاب در آن افتد پس اگر شعاع او در ملتحمه اثر کرده باشد باد و مه و الا بعد اگر مانع نباشد بمسهل و حب ایارج و قوقایا و حب صبر تنقیه کنند و فصد قیفال از دست مقابل چشم دردمند نمایند و اگر الم در هر دو چشم باشد فصد از دست کنند بعده اگر قاروره بر حرارت قوی دلالت کند بر شرب ماء الشعیر دوام کنند و از غذا بر مزورات اقتصار ورزند و دخان و غن بنفشه زبد البحر اقلیمیای نقره صبغ قلمی نشاسته کتیرا و م الاخوین کحل شلوذی یعنی مغربی و کحل اصفهانی و توتیای هندی یا حشری مساوی کوفته بیخته بعده شیر خر داخل کرده در افتاب گذارند و هر روز قدری شیر خر داخل کرده باشند حتی که پنج شش بار تنقیه شیر کرده شود پس خشک کنند و بار دیگر بسایند و به بیزند و خوب سرمه سا نموده صبح و شام بمیل در چشم کشند پس اگر دستور چشم چرک بسیار آید و سرخی مفرط ظاهر شود علاج بر مد صفر اوی کنند و شیر مقشره ده حبه انزروت سفید دو دانگ کتیرا سفید یک دانگ بهدانه نیم درم نیکوفته در شیشه کنند و بران ده درم شیر خر یا شیر زنان ریزند و بر اتش گذارند تا غلیظ گردد پس سرد کرده قطره در چشم چکانند بچند دفعه هر دفعه بر اتش گذارند و فرو آورده سرد کرده چکانند و هر گاه سرخی زائل شود و چرک کم گردد شیاف ابیض سه عدد در شیر زنان گداخته در چشم کشند و اگر کفایت نکند ذرور ابیض امیزند تا مثل مرهم گردد در چشم کشند بنوعی که مقدار صالح از ان بمیل گرفته زیر پلک اعلی گذارند و بر چشم رفاده بگلاب تر کرده بعصابه بر بندند و ساعتی بر پشت بخوابند پس چشم را پاک کنند و هر روز سه بار بعمل ارند و هر گاه رمد و دمعه و التزاق زائل گردد و ظلمت بصر باقی ماند شاذنج عدسی مغسول دو درم کهربا یکدرم توتیای هندی توتیای کرمانی دار فلفل هر واحد نیم درم کحل اصفهانی یکدرم مروارید ناسفته دو درم بسد محرق عقیق بحری سرخ که بشجر عقیق معروف ست هر یک نیم درم هلیله زرد دو دانگ باریک سا یده بعده نشاسته یکدرم سوده داخل کرده خوب صلایه نمایند و اگر مریض محرور باشد کافور نیم دانگ فزایند و اگر مرطوب یا شیخ یا در بلد بارد باشد مشک یک قیراط اضافه نمایند و بتدریج اکتحال کنند مثلا روز اول در هر چشم یک میل و روز دوم دو میل تا آنکه هر روز چهار میل در هر چشم کشیده باشند و اگر کفایت نکند در محور بر روغن بنفشه یا کدو یا نیلوفر سعوط کنند و اگر یبوست نیز باشد روغن بنفشه بشیر زنان آمیخته بکار برند و از مشی در افتاب و اغذیه یابسه منع کنند و اگر ضعف بصر فقط بغیر رمد و دمعه و رمص و التزاق عارض شود و مزاج علیل از اعتدال او بحرارت مزاج با شبیه بماء الشعیر و دیگر مطفیات تسکین نمایند و فصد سر و کنند بعده روشنائی و باسلیقون استعمال نمایند و از اطعمه غلیظه بسخره مثل لحم بقر و ماهی و البان منع کنند و بر اغذیه ملطفه اقتصار ورزند و اگر احتیاج تنقیه باشد بحب صبر یا حب ایارج یا قوقایا نمایند و اگر در مزاج او برودت و رطوبت باشد بری یا بمونیخ و عاقرقرحا هر دو سا یده در سفنج حل کرده غرغره نمایند و سعوط مصطکی خایده آب دهن بریزند و هر گاه در هر دو حالت مذکوره پلک چشم گرم شود برگ گل بنفشه نیم درم نشاسته صمغ عربی هر واحد دو دانگ برگ عصی الراعی خشک یکدرم سرمه اصفهانی یکدرم و ثلث توتیای هندی دو ثلث درم کافور یک قیراط سا یده بحریره تخمه در ماء ورد خوب حل کرده صبح و شام در چشم کشند و اگر وقت بیداری از خواب خشکی در چشم محسوس شود مغز بادام مقشر دو درم در شیر دختران سا یده و قدری روغن بنفشه و اندکی اسپغول امیخته لت کنند حتی که مثل مرهم گردد بر پارچه طلا کرده بر چشم وقت خواب بندند و اگر وقت امیختن روغن بنفشه دوا رقیق شود اندکی نشاسته داخل کنند و اگر در هر دو حالت مسطور پلک مسترخی گردد سحق انار ترش باریک سا یده اندکی اقاقیا و گلاب امیخته بزنند تا مثل مرهم شود بر پارچه نهاده وقت خواب بر چشم نهند و اگر در کشیدن پلک ببالا کفایت نکند قدری حضض و اندکی کزمازج و اندک خاکستر چوب انگور اضافه کرده بآب باران یا گلاب مثل مرهم ساخته وقت خواب بر پلک ضماد نمایند و اگر مریض معتاد حجامت باشد در هر دو حال حجامت کنند و هر گاه درین قسم صداع عارض شود نبض و قاروره بر حرارت مزاج دلالت کنند از اله حرارت بمطفیات کنند و اصلاح غذا نمایند بعده بروغن بنفشه یا روغن کدو و شیر دختران سعوط کنند و اگر ازین فائده نشود شیاف ابیض یکدانگ در شیر دختران یکدرم گداخته روغن کدو نیم درم افزوده سعوط نمایند و اگر قاروره در حالت هیجان صداع سفید خام باشد و طبیعت باعتدال بود و در نبض لطو معلوم شود بروغن بنفشه و روغن یاسمین یکدو دفع سعوط کنند و اگر ازین فائده نشود حب ایارج دهنده

علاج ضعف بصر از تغیر لون قرنیه یا جلیدیه یا بیضیه اول تنقیه بدن و دماغ از خلط غالب نمایند و بهر تعدیل اشربه لائقه هر خلط بیاشامند و بزخار طبیخ بابونه و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و اکلیل و مانند آن اکتساب نمایند و همچنین اکتساب ببخار آب و سرکه باهم ممزوج و مطبوخ نافع و در وقت انتها

برای تحلیل بقیهٔ مادهٔ شیاف احرلین استعمال کنند باجمله اگر از غلبهٔ خون باشد فصد و حجامت نفره و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و هرچه در علاج طرفه گذشت بعمل آرند و اگر از غلبهٔ صفرا باشد تنقیه بمطبوخ هلیله و قرص بنفشه وغیره که در علاج برقان عین خواهد آمد استعمال نمایند و اگر از غلبهٔ سودا باشد بمطبوخ افتیمون یا مارالجبن و سفوف سوداوجز آن که در علاج ضعف بصر از تکدر رطوبت بیضیه گذشت تدارک نمایند و اگر غلبهٔ بلغم باشد تنقیه بمسهل بلغم و حب یارج و حب قوقایا و ایارج لوغاذیا کنند و هرچه در علاج ضعف بصر بارد مذکور شد بکار برند و بعد از تنقیه در سائر اقسام اصلاح مزاج باشربه و اغذیهٔ مناسبهٔ مصلحهٔ هر مزاج غالب بر بدن و اکحال محللهٔ مادهٔ مابقی و مخورات و منشوقات و نطولات و آبزنات استعمال نمایند و ایضاً استعمال ادویهٔ مقوی چشم و رادع مادهٔ مثل تقطیر گلاب بسماق در صفرا و دم و گاهی استعمال عصارهٔ کاهو و خرفه و تضمید بدان سیکنند و اکتحال بشیاف عنبر و بلغم و سودا و اکثار حمام در سودا وی نافع ست و در صورت زرقلون و دیدن اشیای ازرق علاج زرقهٔ چشم نمایند

انتباه ضعف بصر که از تشنج و تقلص طبقهٔ عنکبوتیه حادث شود اگر بسبب تشنج یابس بود آثار یبوست مدرک گردد و درین صورت بهتر تطیب بدن هرچه در علاج ضعف بصر مبسی گذشت بعمل آرند و شیر دختران و روغن بنفشه و روغن کدو در بینی چکانند و بر مطبوخ ادویهٔ مرطبه چون شعیر و بنفشه و برگ خطمی و برگ خبازی و برگ کدو و برگ کنجد و عصی الراعی و حی العالم انکباب کنند و شیاف ابیض انزروتی نافع ست و انچه علامات تشنج استلائی معلوم شود تدبیرش تنقیه بایارجات و غراغر و استعمال اکحال مدمعه نمایند بدستوریکه در علاج ضعف بصر رطوبی گذشت و ضعف بصر که بسبب ضغطه و ورم و انهتاک عصبهٔ مجوفه باشد اگر سبب ضغطه رطوبت باشد علاجش مثل علاج ضعف بصر رطوبی نمایند و اگر سببش یبوست باشد هرچه در علاج ضعف بصر یبسی گذشت بکار برند و علاج ورم عصبه اگر حار باشد باخراج خون از قیفال و عروق ماقین و ارسال علق بر صدغین و اسهال بمطبوخ هلیله و تسکین مزاج چشم بچکانیدن شیاف ابیض افیونی در اب سوده و طلا نمودن بیرون چشم بغره و ماميثا با آب حی العالم و گلاب سوده نمایند و اگر ورم بارد باشد تنقیه بحسب خلط غالب و نطول چشم و تکمید آن با بیکه دران حلبه جوشانیده باشند و گلابی که دران اندک زعفران حل نموده در انتها و انکباب بخار آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و خطمی جوشانیده باشند و اکتحال بمحلل رطوبت مانند مروجند بیدستر با شراب سوده نمایند و بهتک عصبه علاج ست و انچه ضعف بصر از ورم طبقهٔ عنکبوتیه افتد علاج او از تنقیهٔ مادهٔ و تحلیل ورم مثل علاج رمد نمایند و ضعف بصر که از ضربهٔ مقدم دماغ و ضعف او و خشونت قرنیه و آثار قروح و طول رمد واه جاع عین و طرفه و ظفره و بیاض و سبل و ضیق و اتساع و نزول الماء و خیالات و حول و محوظ و دیگر امراض چشم و غیر ان باشد علاج هریک همانست که در فصل هر واحد مسطور شد و انچه از کثرت رطوبت بیضیه باشد علامت او در خیالات و علاجش در اتساع گذشت و انچه از جلوس در تاریکی و سل العین و از یرقان چشم و زرقه و قمور افتد علاج هریک علیحده مذکور خواهد شد

بطلان بصر

یعنی کوری و این عارض میشود از اسباب ضعف بصر هرگاه بمفرط شوند و تفصیل اسباب مذکوره در باب ضعف بصر گذشت و بالاجمال این ست که سوای اسباب مشارکت دماغ و غیر که در بحث مذکور مسطور شد درین مرض یا آفت محرقهٔ طبقات یا مسبلهٔ رطوبات و مانند آن رسیده باشد و این لاعلاج ست و یا اجزای چشم در ظاهر سلیم باشند لیکن آفتی غیر ظاهر از جهت دیگر بانها رسیده باشد در بین صورت اگر ثقبه صحیح بود یا دران سدهٔ مائی باشد و یا در نیجا سده نبود بلکه در عصبهٔ مجوفه بود از شئی واقف در جوف آن یا از انطباق او بسبب یبوست یا استرخا یا ورم ضاغط فی نفسه یا در عضلات او یا تابع ضغطهٔ عارض مقدم دماغ و یا از انهتاک و انخراق عصبه باشد و یا از زوال جلیدیه یا از مواد ثقیله و یا از فساد مزاج جلیدیه بود و این فساد بیشتر بسبب غلبهٔ رطوبت بران باشد و یا غلبهٔ یبوست مجفف و مستحصف آن و این را علقوما گویند و لاعلاج ست و در نیجا چشم تخشف شهلا میباشد و اما اگر ثقبه سلیم نبود یا بسبب رسیدن اتساع او تا اکلیل یا بسبب نهایت تنگی و ضیق او باشد **بالجمله** طریق تشخیص و علاج اسباب مذکوره همانست که در ضعف بصر مسطور شد و بطلان بصر یا ضربان و سرخی چشم و حرارت و ثقل در مقدم دماغ نشان ورم حار عصبه است و ثقل و قلت حرارت و وجع و رنگ چشم سفید دلیل ورم بارد بود پس اگر ثقل شدید و چشم بسیار رطب و رنگ رصاصی باشد مادهٔ رطب بلغمی بود و اگر چشم خشک نماید و رنگ آن مائل بکمودت باشد مادهٔ سوداوی بود و اگر بعد ضربه یا سقطه که بر سر رسد اولا محوظ عین بهم رسد و بعد از ان فروفتگی و بطلان عین شود دانهتاک و گسیختن عصبه باشد و اگر ثقل دفعهٔ حادث شود سدهٔ عصبه باشد و ایضا امتحان سده چنان کنند که یک چشم را بند نمایند و به بینند اگر اتساع در ثقبه بهم نرسیده باشد سده است و اگر با فقدان بصر ضعف آن ضرر در سائر حواس و مافی

وصداع و دوی طنین باشد یا از پیشتر ضربه و صدمه بر سر رسیده باشد دلیل آن بود که آفت در دماغ ست و غور قی رابع تولد بچه روشنی چشم موقوف شد بتشنگی و سلامت هیچ نبود مطلقا عود سوده با طریفل کشنیزی سرشته خورانیده بالایش گاو زبان جوشانیده نبات داخل کرده داده شد از تصاعد بخارات نفاس بدماغ بود بصارت بحال آمد و بطلان ابصر که از نشستن در جای تاریک عارض شود اگر بسبب بدن موضع تاریک تا زمانی طویل و ندیدن بسوی روشنی باشد بسبب غلظ نور باصره از کثافت بخارات در طوبات باشد و یا غلظ و تکدر رطوبت بیضیه از اجتماع فضول و اگر بسبب دفعه بیرون آمدن در روشنائی بود از جای تاریک که زمانی دراز در آن نشسته باشد بسبب انتشار نور در وقت آن بود علاج آنجا که سبب بطلان ابصر سدهٔ عصبه از مادهٔ غلیظه لاجه در تجویف عصبه باشد تدبیر تنقیح سادهٔ بلغم و استعمال ملطفات مفتحه سده است مثل گلقند عسلی با آب گرم یا آب بادیان و آشا سیدن سکنجبین بزوری یا عصلی یا شربت اسطوخودوس با آب رازیانه بعده استفراغ آن بمسهل بلغم دحب ایارج و یا بحب قوقایا و یا بحب فیقرا و یا بحب شبیار یا ایارجات کبار و فومود نوهر یک سه درم انیسون تخم کرفس هر یک چهار درم سنای مکی اسطوخودوس هر یک پنجدرم و یزنقی بست و پنجدرم انجیر سفید ده عدد جوشانیده مصاف کرده تر نجبین پاک کرده بست درم مالیده بازصاف نموده صد درم از آن با هفت درم شکر و سه درم روغن بادام تلخ نیگرم بیاشامند و در هفته دو مرتبه بنوشند و غرغره بایارج فیقرا محلول در آب گرم و سعوط مذکور در سبل و اکتحال با نجباث تنقیح و جلاء تلطیف گردد و مثل روغن بلسان که دران زهره شبوط حل نموده باشند و اکتحال بدراجینی و غلفل سفید و انچه در علاج ضعف بصر بارد طب گذشت بکار برند و بقول گیلانی در سدهٔ عصبه مبالغه باستفراغ باقی ارشرح از باب ضعف بصر و سده که سبب آن بطوبت غلیظ باشد تدبیرش نیز بدستور قسم مذکور ضعف بصر ست بمتفراغ رطوبات و استعمال مضوغات و غرغره جالبهٔ رطوبات و اجتناب از فواکه رطبه و اقتصار بر قلایا و اکتحال مجففات مانند باسلیقون مروشنائی و شیاف مرارات و تناول معجون وج و اگر سدهٔ عصبه از ورم باشد یا از انطباق آن بسبب استرخا یا یبوست یا ورم علاجش و ضعف بصر گذشت و بطلان ابصر که از نشستن در جای تاریک بود و اگر بسبب غلظ و تکدر نور و سواد بیضیه باشد اکحال ملطف مثل باسلیقون مروشنائی و شیاف مرارات در چشم کشند و اغذیه صالحه جید الکیموس براجینی و عسل خورند و یا ایارج فیقرا تنقیه کنند و مزنجوش و سداب بپزند و فطولات ملطفه بعمل آرند و دیگر تدبیر بلطف از اغذیه و معاجین و غیره که در علاج قسم اول ضعف بصر گذشت و انچه سوای قدح مورد نزول الماء مذکور شد حسب حاجت بکار برند و اگر بیرون آن از تاریکی بروشنی دفعهٔ سبب باشد بروشنی آفتاب نه بینند بلکه پارچهٔ نیلگون بر روی آویزند و در جائی که نه بسیار تاریک و نه روشن باشد بنشانند و قطعهٔ کتان از اسرب گرفته بسومان برداده نمایند و بران نظر کنند و از چشم نزدیک دارند و هر روز چند بار این عمل کنند و مدام آب بگرم بر سر ریزند و تجدید غذا نمایند و طعام شب ترک سازند و از صوم و جماع پرهیزند و هر چه در قسم ضعف بصر از دوام نظر بسوی آفتاب گذشت و انچه در قمور خواهد آمد بکار برند بالجمله علاج اقسام این مرض مشکل ست و انچه از سواد بیضیه بود دکتر علاج پذیرد لیکن شیاف مرارات و باسلیقون در چشم کشند و معاجین و اغذیه بلطف دهند و حکیم علی مونوسید که یکی را از خدام من ضعف بصر اندک اندک پیدا مد حتی که ابصر او بالکل زائل شد پس علاج او بتر طیب مزاج و دماغ از اغذیه لذیذ چرب و سکنجبین و غلغل سفید و روغن بادام بر سر و چکانیدن آن اندک در بینی و امثال آن کردیم و در چند روز صحت یافت و ابصر او بحالت

خفش و بغض عین از شعاع

خفش را بعضی مرادف جهر میدانند و بقول حزری اصمام اجفانست نزد تحدیق بسوی مبصر و نزد بعضی مرضی ست مولودی که بسبب رقت قرنیه و عنبیه یا قلت رطوبت بیضیه در اصل خلقت ابصارت در شعاع ور وشنی ضعیف شود و در سایه ابر و عند غروب قوی گردد و این لاعلاج ست لیکن برای تقویت چشم دخان و غن بنفشه در چشم کشند و می تواند که قلت بیضیه بعد خلقت از اسباب او عارض شود و محدث خفش گردد و علاج قلت بیضیه در بحث ضعف بصر گذشت و بالجمله بتغلیظ خون هر سیه و کله یا بچه دهان تابه خورانند و اغذیه مرطبه مثل لحوم حملان و بچهٔ مرغ فربه دهند و انچه مسکن حدت و قوی باشد مثل آب انار بن با شکر و لعاب بزر قطونا با جلاب و شیر و تخم خرفه نافع بود و کذلک تبریر سر بصندل سرد و تر طیب بسعوط مرطب و بقول میره جون کاهو و کشنیز و خرفه مفید ست و کافور دربن یاب شیه النفع ست و از اغذیه حریفه و مالحه دشمن کینه و حلوای حسلی و از حرکت و هموم و حزن و تعب و جماع کثیر اجتناب نمایند و نزد اکثر اطبا خفش ضعف بصر ست باتری پاک که آن دلیل غلبه رطوبت ست و علاجش تنقیه بدن و دماغ ست از رطوبات فضلی بمسهل حب ایارج و استعمال اغذیه جیده و بعد تنقیه بهر تقویت چشم تخفیف رطوبت تو تیای هندی و مغز اصفهانی قبرگ بره مختوگلنار سوخته در چشم کشند و استعمال کحال چائی مثل روشنائی و کحل عزیزو باسلیقون که بر مانند آن نیز مفید بود و سبب بغض عین از شعاع یعنی تنفر چشم از روشنی سخونت روح و رقت او ست و این گاه طبعی میباشد هنگامیکه روح باطن در اصل خلقت شدید الحرارة

ویا قلیل المقدار باشد وهمچنین هنگامیکه مقدم دماغ شدیدالحرارت باشد وگاهی عارضی میباشد از مزاج حار عارضی که گرم گرداند روح را یا مقدم دماغ را نهایت گرمی و باشد که بسبب انجذاب خون بقوت حرارت احداث ورم حار نماید واز جهت بیشتر مندر بقرانیطس باشد وگاهی بسبب عارضهٔ چشم مثل رمد وسبل وجرب عارض شود پس مرض مذکور اگر طبعی بود از ابتدای خلقت باشد واین لاعلاج ست واگر امرضی چشم باشد پیشتر همان مرض بود والا از سخونت روح باشد وعلاج او در قسم اول انچه مرعلاج امراض دماغی گذشت تبرید مطیب دماغ بعمل اید واستعمال اشربهٔ مبرده مثل شربت بنفشه وسیلوفر وخیار شنبر وقطونا وسعد مبرده مرطبه اغذیهٔ مرطبه چون آش جو بغیر ادم کدو وغیره نافع ودر قسم ثانی انا اله مرض مذکور گویند قمور آن کدورت بصرست که از ابتدا مت نظر بسوی اشیای سخت روشن وبسیار سفید چنانچه از دوام نظر در برف عارض شود پس بسبب تفرق روح باصره بصر مطلقا باطل گردد یا اشیای قریب دیده شود وچیزهای بعید بنظر نیاید وبر هر رنگی که نظر افتد بران سفیدی متخیل گردد ولهذا این علت را بیاض نیز گویند علاج بارجهٔ نیلگون بر روی آویزند وجامهٔ سیاه بپوشند ودر رنگهای سبز واسمانجونی مدام بنگرند وشیر دختران در چشم دوشند ومغز بادام سابیده وقت خواب بر چشم ضماد کنند وتکمید بآب گرم نمایند ودیگر مرطبات بکار برند واز اشیای تلخ وشیرین پرهیزند وجالینوس گوید که در قمور اول فصد از ذراع کشایند بعد ازان فصد عرق ماقین بگیرند واگر ظاهر نشود عرق جبهه بگشایند وانجا که یا آفت بیاض برودت اوجع شود کاه گندم را جوشانیده بخار آن بگیرند وآبش بگیرم در چشم چکانند وروی بشویند در روز وشب چند بار وعسل وآب ثوم اکتحال نمایند وسنگ گرم کرده شراب بران ریخته چشم بر بخار او بگشایند وتکمید بشراب کنند ویا ادویهٔ محللهٔ ملطفه مثل زوفا واذخر وشبت واکلیل الملک وبابونه وشلجم مع برگ وحاشا وشونیز وبرگ غار ومرزنجوش وبادیان وعود بلسان ومانند آن جوشانیده بر بخار او انکباب نمایند وباب آن اسفنج تر کرده تکمید کنند وپوست خربزه ویا تخم آن که با پرده های میان تخم آن خشک کرده باشند در انش انداخته ودود آن گرفتن بسیار نافع ومجرب ست واکتحال میل در ثوم فرو برده وخوردن ثوم وضماد پلک بگندم خوب بریان کرده بشراب کهنهٔ ریحانی سرشته وخوردن نان آرد گندم که دران صبتر سوده آمیخته بخمر صرف سرشته پخته باشند یا دانهٔ ثوم همه در قمور برفی از مجربات سویدی ست وضماد زنبخ برتا به خوب بریان کرده سوده بشراب ریحانی سرشته بر پلک واکتحال بمرارهٔ عنق نیز نافع واگر حدوث آن از رزوشنی شدید باشد اکتحال بسرمهٔ اصفهانی ویا سرمهٔ دودهٔ روغن زنبق نمایند ویا این کحل بگیرند غنچهٔ انار وبهار به وزن رود وگل ارمنی از هر یک سه درم واول توتیای هندی یکدرم شنج وبرادهٔ طلا نیم درم نرم سابیده در گلاب یکهفته بخیسانند وهر روز سه چهار مرتبه آنرا حرکت دهند پس باد ویا اول مخلوط نموده در اب حاض اترج وگلاب لعاب بهدانه سه روز خیسانیده سحق نموده در سایه خشک نمایند پس اضافه نمایند بران یکدانگ مشک ونیم درم تخم بارتنگ نرم مثل غبار سوده استعمال نمایند واگر از زروت بشیر خر پرورده امیران چینی کحل شلوذی مساوی کوفته بیخته بآب بادیان تازه وشراب کهنه سوده خشک نموده وهمچنین دو سه بار بسایند وخشک نمایند پس مثل غبار سوده در چشم کشند باعث تصفیه وعود نور باصره میگردد واگر از نظر بسوی برف رمد حادث شود درین صورت تدابیر محلله بکار برند مثلا شلجم قطع نموده یا کوفته وبرگ سیر تر یا پوست خشک آن وزوفا خشک واکلیل وبابونه وشبت وسبوس گندم ونمک در اب جوشانیده انکباب نمایند وشراب بر قطعهٔ مس گرم کرده انداخته بخار آن بچشم رسانیدن بغایت سود مند واز مجربات ابو ماهر ست واز ملاقات باد محافظت کنند وعطسه آورند واگر دران سر خی بهم رسد وزائل نگردد مبادرت بفصد قیفال نمایند وبعد ازان صبح بحمام برند وبعد برامدن از حمام تخم خواب نیگرم بخورانند وخواب نمایند واگر ازین هم زائل نشود معاودت فصد واسهال وتکمید بشراب وانکباب بمیاه مذکوره بدستور نمایند وبعضی گفته اند که علاج این قسم رمد خوردن شلجم مطبوخ بلحم عجل ست واگر حرارت مزاج مانع نباشد ثوم بسیار نیز دران داخل کنند وگویند که ثوم در شیشه انداخته آب بران ریخته بجوشانند هر گاه پخته شود وبالای آن کف اید آن کف ثوم را میل در چشم کشند وحل طبیعت درین مرض بایارجات ومانند آن کنند وگاهی درین علت بغراغر محلل رطوبت ومنقی راس استعمال کنند وانچه درین رمد بدان اکتحال کنند این ست که دارچینی یکدانگ قرنفل یکقیراط ساذج هندی دو دانگ اقلیمیای زهبی ومارقیشیای زهبی اکلس هر واحد یکدانگ سابیده وزرو نمایند وسزاوار نیست که علاج این رمد بمبردات کنند بلکه بمحللات نمایند چه سبب قوی تر دران احتقان بخارات ست بسبب سردی تو کاثف وهر گاه رمد مکرر گردد هر دو عطسه آورند وغالیه بویانند وبالجمله علاج این رمد در ابتدا مخالف علاج سائر اقسام رمد ست زیرا که سبب انصباب مادهٔ وبرد واحتقان بخارات ست وگویند که عسل خام بمیل در چشم کشند وفتیله بعسل وآب پیاز آلوده نهند واغذیه گرم خورند واندر حمام تاریک هر روز آب بسیار گرم که دران بابونه واکلیل وتخم دکا

وبادیان هریک سه توله جوشانیده باشند ریختن وپنبه را بهم گرفته بستن نفع عظیم است وهمچنین بسبوس گاه کهنه مشستن وشیاف احمر حاد کشیدن

سل العین

یعنی بلاغری چشم وضعف بصر لازم این مرض ست وگاهی بسبب غلبهٔ یبس وزوال صفای رطوبات باصره بالکل باطل شود واین مرض بسبب نقصان رطوبت اصلی مشایخ اکثر افتد وگاهی عند قرب موت واقع شود واین هر دو لاعلاج ست وگاهی بجوانان عارض گردد واین اکثر دریک چشم افتد وسبب او یبوست زجاجیه یا جلیدیه یا بیضیه واسباب یبوست کثرت استفراغ ست یا نیافتن غذا تا زمانی طویل یا وقوع سده در عروق مشیمیه واه شبکیه یا ضعف قوت غاذیه چشم باستعمال مخدرات بسبب برد مجمد آن وتشنج میفرماید که غور عین وصغر او در حمیات وخصوصا سهریه وعقب استفراغات وسهر وهم وغم می افتد ودر سهری چشم خواب آلوده گران باد شواری حرکت دریابد سوای حدقه بود ودر غم ساکن الحدقه باشد وبعضی مردم را اختلاف مشتقین بدن در سردی شدید وگرمی شدیده عارض شد پس چشم شق بارد را غور وصغر لاحق گردید وگیلانی گوید که سبب صغر وغور چشم نقصان رطوبات آن از حد اعتدال ست واین نقصان گاه بسبب استفراغ محسوس بود چنانچه هنگام کثرت اسهال وجماع وعرق افتد ویا غیر محسوس چنانچه بعد تعب وسهر وغم واطالت مقام در حمام وحمیات حاده خاصة سهریه ومثل آنکه از تاخر التحام ثقب عین در قدح چشم افتد که اکثر از ان برطوبات وروح تحلیل شود وگاهی از انقطاع مادهٔ رطوبت عارض شود چنانچه هنگام صیام وترک لحوم واقتصار بر اغذیهٔ یابسه وگاهی بسبب ضعف چشم افتد که بواسطهٔ آن جذب غذا قلت پذیرد پس باوجود خمود چشم خشک باشد ویا تصرف آن در غذا ضعیف گردد واگر چه غذا بسیار بود چنانچه در سبل بود پس چشم کثیر الفضول باشد وبهمین وجه سبب چشم در امراض بارده مثل فالج ومانند آن بواسطهٔ ضعف حرارت غریزی که قلت تغذیه لازم اوست کوچک گردد بالجمله تشخیص اسباب مذکوره چنان کنند که اگر مریض مشیخ باشد سبب نقصان رطوبت اصلی بود واگر جوان باشد به بینند که تپ اردیانه اگر داشته باشد سبب همان باشد والا پرسند که در چشم الم هست یا نه اگر باشد از سدهٔ شبکیه بود والا سوال کنند که پیش ازین کثرت استفراغ یا قلت غذا یا عروض سهر یا غم یا هم یا رسیدن سردی شدید یا استعمال مخدرات اتفاق شده بود یا نه پس اقرار هر سببی ازین اسباب که نمایند سبب مرض همان باشد علاج آنجا که سبب یبوست سدهٔ شبکیه باشد هر چند فصل اوجاع عین بهر تفتیح سده مذکور شد بعمل آرند ودر باقی اقسام ازاله سبب نمایند وبر طبیب بدن ودماغ کوشند به تناول مغز تخم کدو وانداذیهٔ رطبه دسمه مثل لحوم حملان وبیه ماکیان واسفیدباجات وبسکوت ونطول آب نیگرم برروی وسعوط بشیر زنان وروغن بنفشه ودسنیدی بیضه که مجرب سویدی ست واشتال آن که در علاج ضعف بصر مسببی وغیره گذشت واز استفراغات ومجففات وتعب ودخان وغبار احتراز کنند وانچه از استعمال مخدرات بود مرطبات مثل ماء الجبن وغیره استعمال کنند وصاحب جامع وطبری گوید که در شبان بعد استفراغ بدن وتفتیح سدد ترطیب بدن وامالهٔ او بتدبیر ملطف واقتصار بر اغذیهٔ مولد دم محمود مثل لحوم جدی وحملان وجوزهٔ مرغ وزردهٔ بیضهٔ نیم برشت ومانند آن نمایند وبعد نفس در بعض اوقات کنند واز اکثار شراب منع نمایند وآب نیگرم که در آن خشخاش ونفشه ونیلوفر وجوز بقشر جوشانیده باشند بر سر ریزند وبروغن نیلوفر ونفشه سعوط کنند ورعایت مزاج نمایند وهر قدر که از حالت طبیعی زائل شده باشد بتدبیر بسوی طبیعت او رد کنند وازمشی در افتاب احتراز ورزند وازجماع حذر کنند واز اغتسال باب شور وکوب بحر وشمیدن روایح نفط وکبریت ومانند آن اجتناب نمایند وآرد باقلا یا مغز آن سمید در شیر خر لت کرده وقت خواب بر چشم ضماد کنند وروایح طیبهٔ معتدله بسیار بوینده وبسوی سبزه وآب نظر دارند واگر این مرض بمشایخ افتد که تر زائل شود لیکن علاج آنها به پرهیز واقتصار بر اغذیهٔ طیبهٔ محموده ومنع از ریاضت عنیف وجماع نمایند واغذیهٔ اوفق والیق مزاج آنها اختیار کنند وباشیای مرطب ومسخن ومقوی گردهٔ ومحرز بخار محمود بسوی راس متحقنه نمایند مثلا بهمنین وقتوری وتخم جرجیر وبابونه واکلیل بجوشانند تا که هر اشود وصاف نموده اندکی روغن بید انجیر وروغن خیری وروغن یاسمین وروغن بنفشه وروغن بوس واکارع بجسب واجب بران بیخته خوب مخلوط سازند حتی که غلیظ شود نیگرم حقنه کنند واگر مزاج او احتمال کند بروغن مجموعه تدهین بدن نمایند وشیخ باشد یا شاب درین مرض فصد نکنند وشراب معطر بغالیه ندهند وریاحین طیبه بوینند واین همه رطوبات محموده بچشم وروح می افزایند وهر انچه روح ورطوبت محمود افزاید سل العین زائل کند وگیلانی مینویسد که علاج حیله کردن در جذب مادهٔ بسوی چشم ست واین بریاضت وجدال وبکثرت کلام ومالش سر بروغنهای مائل بحرارت مثل روغن بابونه وشستن رو بآب نیگرم واغذیهٔ مرطبه حاصل شود وهمه ملوحات وحموضات واشیای حریفه مضر بود وهرگاه چشم بحالت خود عود کند باین کحل التحال نمایند بگیرند اسرب صاف وبران اندک روغن بنفشه انداخته باز انگشت خوب بمالند تا ازان چرک بسیار برآید بعده آنرا باشانج عدسی محرق سوده بحریره تخته واندک سرمهٔ اصفهانی آمیخته صبح وشب در چشم کشند واز اکحال مهیجه این ستکه از توتیا ونشاسته واقلیمیا فضه سرکه

شیاف یا میثاثلث نیم درم مروارید نیم درم صبر یکدانگ زعفران یکدانگ بگلاب سایند بمستعمل نمایند واین دوا بی وجود تخفیف آنها بهر آن اختیار کرده اند که دران تقویت تخفیف فضول هست

زرقه

یعنی کبودی چشم و آن بلون صدفه است برنگ آسمانجونی که آنرا اگر بچشمی نیز گویند و آن دو نوع است اصلی و عرضی اصلی علاج پذیر نیست و سبب عرضی تنوع عظم رطوبت جلدیه است از کثرت زجاجیه خواه ورم طبقه اصلبیه و شبکیه و یا تغیر مزاج عنبیه است از رطوبت غلیظ چنانچه در اکثر صبیان بسبب غلبه رطوبت و خامی آن قبل از نهوض یا باشد و این را اسکندر برص العین نامیده و مثل برص بمشکل علاج پذیرد یا تغیر رنگ قرنیه است از یبوست یا قلت رطوبت بیضیه چنانچه در مشایخ و صاحبان امراض یابس بواسطه تحلیل رطوبت اصلی می افتد و جالینوس گوید که زرقه عارض مشایخ از فرط یبس عین میباشد و این زرقه قسمی از آب متولد در چشم است

تشخیص اسباب مذکور باید که چشم مریض ملاحظه نمایند که با تنوا کبر ست یا لاغر اصغر اگر با تنوا کبر باشد بپرسند که الم و قصر چشم محسوس میشود یا نه اگر تنو با الم باشد از ورم صلبیه و شبیه دو اگر بی الم باشد از کثرت زجاجیه بود و اگر چشم لاغر و صغیر نماید و دیگر آثار غلبه خشکی و سن شیخوخت و بطلان ابصر شاهد او بود از یبوست قرنیه یا نقصان بیضیه باشد و اگر علامات هر دو قسم یافته نشود و صرف آثار غلبه رطوبت دریافت گردد یا سن صبی باشد از رطوبت عنبیه بود **علاج** اگر انچه از تنو و عظم رطوبت جلدیه باشد تنقیه بدن نمایند بدانچه موافق سن و مزاج و فصل باشد و فصد و لزوم پرهیز تام و تقلیل طعام و استعمال اغذیه که دران تخفیف باشد مثل قلیها و مطجنات و گوشت گنجشک و امثال و مزاج طبعی و قصد تنقیه راس کنند و حجامت نقره و بستن چشم و شستن آن بآب عوسج و آب آس نیز برای تنو و حجوظ جلدیه مفید نوشته اند پس اگر در مزاج مریض حدت نباشد و ورمی که از ان تنو جلدیه عارض شود درم ملغمی یا سوداوی صلب باشد استفراغات بطوخات مسهله و حقنجات لینه نمایند و ایضا اگر مزاج مریض بارد بود غرغره مضایقه ندارد و ادویان حار مثل روغن بصطکی و نارد ین و قسط و رازق و روغن بادام تلخ و روغن غار در بینی چکانند و مانند شادنج و دار فلفل و زنجبیل و زبد البحر و لبیله سیاه در چشم کشند و اگر مزاج حدت باشد و با الم بود روغنهای بارد مثل روغن گل و بنفشه و شیر خشتران در بینی چکانند و نشاسته و ضمغ عربی و سرمه سیاه و توتیا و طباشیر در چشم کشند و با کلیب و امثال مزاج مریض غلطی نکنند زیرا که علاج خاص چشم ممکن نیست مگر بعد رد بدن بمزاج طبعی او و هر چه در حجوظ مذکور شد حسب و اجب بعمل ارند و ایضا انچه از ورم صلبیه باشد هر چه در علاج اوجاع عین بهر تدارک ورم مذکور مسطور شد استعمال نمایند و انچه از تغیر رطوبت عنبیه بود بعد آشامیدن مار الاصول تنقیه بمستعمل ملعم و حب ارج و قوقایا و ارجات قوی مثل ارج جالینوس و ارج لوغاذیا نمایند و غراغر منقی دماغ مثل ارج اسکنجبین عنصلی و یا سکر که با خردل و سعوط با آب چغندر با شونیز و بندق هندی و بادامان حاره مانند روغن بان و مرزنجوش و زنبق و عطوسات محلله مسخنه مانند جندبیدستر و کندش و مضغ مصطکی با وج بعمل ارند و در تدبیر اکل و شرب اشیای ناشف رطوبت استعمال کنند و با کتحال روغن نارد ین و روغن بید انجیر و شرب آنها دوام نمایند و بهر تعدیل مزاج معاجین گرم چون انفر دیا خورانند و ملازمت اطریفل کبیر و صغیر و ملیه هر یک و همچنین سفوف هلیله و اسطوخودوس و شکر و جوارش ارتج و سعتر جبل نافع و اکتحال بروشنائی و باسلیقون بفیه و مشک و زعفران باریک سایده بمیل مرم در چشم کشند ادامت آشامیدن سرسر و گلاب نیز سود مند ست و میل در حنظل تر فرو برده مکرر در چشم کشند و کذا اکتحال بخاکستر حنظل و قطور عصاره حنظل و اکتحال بروغن آجوز و کذا آب پوست سبز جوز بفیه و زعفران تخاور و روغن زعفران و کذا عصاره عنب الثعلب و اقاقیا بدوام اکتحال کردن تسویه صدقه می نماید و یا سرمه اصفهانی سه درم مروارید یکدرم مشک کافور هر واحد یکدانگ دخلون و روغن زیتون یا روغن نبق یا روغن یاسمین دو درم زعفران یکدرم سرسر سائیده استعمال نمایند و اگر خواهند مازو و اقاقیا هر واحد یکدرم عوض مروارید و کافور و زعفران کنند و یا عصاره حسک دو درم مازو سه درم روغن زیتون و روغن کنجد غیر مقشر هر واحد یکدرم با آتش ملایم بجوشانند حتی که سیاه گردد در چشم کشند و بنج خشک با آب بجوشانند تا که مثل شهد گردد در چشم کشیدن از مجربات بوعلی سیناست و بندق سوخته بروغن زیتون یا کنجد اسیخته با یافوخ کودک ازرق تا چهل روز مالیدن نیز مجرب اوست و بعضی آب پوست انار داخل کرده اند و بعضی صدف سوخته عوض بندق نوشتانده و بعضی طلای بندق فقط بر تارک سر مفید گفته اند و یا عصاره پوست انار شیرین در چشم چکانند و بعد دو ساعت عصاره برگ بیخ که در قشر میان داشته باشند تقطیر نمایند و یا قلقدیس یکدرم اقاقیا دو درم مازو دو درم مثل غبار سایده در چشم کشند و اگر سرمه حنا را سایده با عسل بچشم بعضی طفل در زمانه رضاع تا هفت روز طلا کنند برای زرقه چشم اطفال مجرب انطاکی ست و اقاقیا بگرو غص سدس جزو با آب شقایق النعمان سایده در خرقه پیچیده قطور ساختن بهمین اکتحال بعصاره بیخ و یا حنظل و آس و یا عصاره پوست انار مدام در چشم کشیدن نافع ست گویند که اگر طفل

از رق چشم پیدا شود شیر دایه که نهایت سیاه رنگ باشد بنوشانند و اگر دایه حبشی باشد بهتر ست و پوست جذر باریک سابیده در چشم اکتحال نمودن نیز مفید گفته اند و انچه از پوست قرنیه و قلت بیضیه باشد در ترطیب بدن کوشند باغذیه مرطبه مثل مرغ فربه و گوشت گوسفند و زرده بیضه نیم برشت و ادویه وسعوط بروغن بنفشه و روغن گل و چکانیدن شیر دختران در چشم و بینی و حمام مرطب با آب نیم گرم بدوام و سکون در موضع کثیر المیاه جاریه غذا به و آشامیدن ماء الشعیر و شیر باشکر و مداومت نشستن چهره با آب شیرین و جز آن که در علاج ضعف بصر مبسوطا مسطور شد

یرقان چشم

و آن عبارت ست از زردی رنگ طبقات چشم با سیلان اشک و بهمین فرق میکنند درین و در یرقانی که از انصباغ طبقه ملتحمه باشد که دران سیلان اشک نمیباشد و سبب انصباب صفراوی قلیل ست بر طبقه شبکیه و دفع او بسوی جلیدیه پس ترشح او بر سائر طبقات چشم **علاج** ابتدا بفصد قیفال نمایند اگر خون غالب باشد و بمسهل صفرا تنقیه کنند و یا باین مطبوخ هلیله تلمین طبیخ نمایند پوست هلیله زرد ده درم آلو بخارا سی عدد عناب مثل او سپستان یکصد تمر هندی بست درم بنفشه گل سرخ هر دو احد سه درم تخم کاسنی هر یک پنجدرم ترنجبین برگ عنب الثعلب هر دو احد پانزده درم جوشانیده صاف نموده بگیرند ازان صد درم و شکر طبرزد هفت درم داخل کرده نیم گرم بنوشند و بعد تنقیه شیاف ابیض در شیر دختران یا سفیدی بیضه حل کرده در چشم چکانند و اسپغول در اب کاسنی و سفیدی بیضه و روغن گل بر هم زده بر چشم ضماد کرده بخوابند و طبا شیر مروارید هر واحد دو درم توتیای کرمانی بسد هر یک یکدرم صمغ عربی یکدرم با آب انار میخوش سابیده خشک کنند و باز سابیده شیر دختران یا شیر خر قدری داخل کرده خشک کنند و بسایند و با آب انار میخوش یک مرتبه دیگر و بشیر الاغ نیز مرتبه ثانی پرورده خشک کنند و هر چند زیاده تنقیه نمایند بهتر گردد پس نرم سوده و بمیل بطریق ذر در یا بمیل در چشم کشند و اگر یرقان از اشک نشود برگ کاسنی مدقوق مشمش انار مضروب با سپغول و سفیدی بیضه و روغن گل بر چشم نهند و خاکستر سرطان بحری یکدرم کف دریا یکدرم برگ انبار بیس خشک کرده حضض هندی هر واحد دو درم نارمشک دو ثلث درم سابیده اکتحال نمایند و اگر ازین هم فائده نشود بر بنفشه کشوث خطمی خبازی هر کدام یک کف کشنیز خشک یا تر یک کف کبیر عصی الراعی حی العالم هر کدام یک کف برگ بلوط یا جفت بلوط یک کف کبیر سوس گندم جو نیکوفته هر کدام یک کف کبیر عدس کوفته دو کف حب الرمان یک کف کبیر جمله را با سرکه در افتابه سر بسته به پزند که مهر اشود و بران انکباب نمایند چشم بکشایند و در اکل و شرب تدبیر تسکین دم و تعدیل صفرا مزاج نمایند و اگر قارورهٔ سرخ باشد شرب ماء الشعیر و سکنجبین بهترین اشیاست و غذا اگر تب نباشد بلحم جدی مصوص و چوزهٔ مرغ بزیر باج و سمک ها بی صفار رضراضی بسرکه جوشانیده سازند و اگر تب باشد مزورات معمول از سرکه و شکر و نان سکنجبین دهند و گویند که بعد تسکین حدت ولذع ماده برای تحلیل مابقی بخار مطبوخ بنفشه خطمی و بابونه و اکلیل الملک انکباب نمایند و با آب شیرین نیم گرم حمام کنند و بر سر زیزند و صاحب کامل گوید که هرگاه صفرت در چشم فقط باشد سوای سائر بدن در حمام داخل کنند سر که نه تکرار در بینی چکانند و با نبکه دران خسته زیره بجوشانند سکنجبین حل کرده باشند غرغره نمایند و بعد گلاب و قدری سرکه در چشم چکانند و یا شیاف ابیض قطور کنند بعد ازان برود حصرم و بعد کحل نعناع در چشم کشند

اختلاج عین

هرگاه این مرض دوام نماید بصر را مضرت رساند و این علت از جنس اختلاج حادث در اعضاست و سبب اختلاج دائم چشم یا اجتماع بخارات ست زیر اغشیه و صفاقات و یا صلابت طبقات و منع او بخارات را از نفوذ **علاج** انچه در اختلاج مطلق مذکور شد بعمل ارند و بعد تنقیه و پرهیز و تدبیر صاحب ترنجبین یکدرم قرنفل مامیران فلفل دارفلفل هر واحد دو دانگ توتیا صمغ عربی هر واحد نیم درم باریک سابیده از پارچه گذرانیده بار مصلایه کرده اکتحال نمایند فقط

امراض جفن و هدب و مرق

یعنی در بیماریهای پلک و مژگان و گوشه چشم و آن سی و هفت مرض ست یعنی کمثه[1] پلک[2] و اورام[3] و گدد[4] و دمل[5] و تجر[6] و عقده[7] و شرناق[8] و زده[9] و شعیره[10] و قوشه[11] و ثولول[12] و سلعه[13] و فروح[14] و ناصور[15] و سعفه[16] و غمله[17] و نار فارسی[18] و شری[19] و خشونت[20] و حکه[21] و جرب[22] و سلاق[23] و ثهر خای جفن[24] و شتر[25] و التصاق[26] جفنین[27] و جساء الاجفان[28] و غلظ اجفان[29] و بهیج اجفان[30] و ثقل اجفان[31] و اختلاج جفن[32] و حضرت[33] و کمود جفن[34] و کثرت طرف[35] و قفل[36] و قمقام[37] و انقلاب[38] اشفار را هداب[39] و شعر زائد و منقلب[40] و التصاق اشفار و بیاض اهداب[41] و غرب[42] و قمد[43] و بعضی دیگر و انتفاخ مو[44] و التین[45] را نیز در امراض جفن نوشته اند و در پنج فصل سه فصل مدو و التین در فصل مدو و التین در فصل سه مذکور شد و بدانند که هرگاه برای امراض جفان

دوا بعمل آرند بعد استعمال آن پلک اپوشیده برهمان وجه خواب کنند و در بعضی امراض پلک که محتاج بدستکاری باشند تا که بدوا کار برایده بدستکاری دست نزنند و بضرورت بعد از تنقیه بدن باشد تا بسبب الم ماده بسوی اجفان نجذب نگردد که باعث تورم آن گردد و نیز علیل را بعد از عمل تجدید از تناول لحوم منع نمایند و غذای آن چیزی باشد که در آن تعدیل و تسکین قلق فضول باشد مثل مرورات و احساو زرده بیضه نیم پخت و ایضاً تا چند روز از حرکات بازدارند گویند که در امراض پلک سر نگون خوابیدن کل استعمال نمایند

کمنه پلک

واد انست که چون آدمی از خواب بیدار شود پلک گران شود و چنان پندارد که در چشم او ریگ و خاک افتاده است و اکثر صاحبان امزجه یابس و کهول را و در خریف و بلاد یابسه عارض میگردد و سبب ش احتباس بخارات غلیظ ست در پلک و طبقات چشم در حالت خواب و تحلیل آن از حرکت بیداری علاج حسب مزاج مریض بفصد و مسهل تنقیه بدن از مواد بسخره نمایند یا حب صبر بخورانند و بعده بهر تنقیه اجفان و طبقات مدمعات چون زرور صفر صغیر و شیاف سنبل پیش و زرور صفر کبیر و شیاف احمر حاد و دیزج و کحل با سلیقون و عزیزی بتدریج در چشم کشند و بقول انطاکی قطور روغن بادام و بنفشه شیر زنان و خروالکتان اصبر و براده آبنوس باریک سود مفاتح و شیاف خلوتی یا اسود بر پلک ضماد نمایند هر صباح بحمام روند مدام چشم را بآب گرم بشویند و تقویت معده و تلطیف تدبیر نمایند و از اغذیه ثقیل گوشت گاو و عدس و پنیر کهنه منع کنند و تنظیف بسیار نمایند چشم را بشویند

اورام جفن

و این یا از انصباب مادهٔ دموی بود بجهت امتلای سرازخون یا ضعف جفن و ضربه و آنرا غلیمونی گویند و یا از غلبه صفرا بر بدن و سر باشد و آنرا احمرا نامند و یا از مادهٔ رقیق خواه غلیظ بلغمی بود و آنرا ورم رخو گویند و یا از مادهٔ بارد سوداوی باشد و آنرا ورم صلب خوانند و تشخیص این اسباب چنان کنند که رنگ و رم ملاحظه نمایند و از انگشت بران عمر کنند پس اگر رنگ و رم سرخ نماید و از عمر متغیر نگردد و با تمدد و ضربان بود ورم دموی باشد و اگر با وجود سرخی رنگ جای عمر سفید گردد و با شدت التهاب بود ورم صفراوی باشد و اگر رنگ و رم سفید نماید و نرم بود و در دکتر ورم بلغمی باشد و اگر رنگ آن تیره نماید و با صلابت و قلت وجع بود ورم سوداوی باشد علاج در هر چهار نوع آنچه در باب رام مطلق خواهد آمد بعمل آرند و ایضاً در دموی و صفراوی فصد سر رود و اگر مانعی باشد حجامت قفا نمایند و تبرید کنند در رمد موی و صفراوی گذشت یا قطوع تمر هندی و آلو بدهند و تنقیه بمسهل صفرا یا در قطوع مذکور سنا و پوست هلیله افزوده مغز خیار شنبر ده درم و شکر حل کرده صاف نموده روغن بادام بران ریخته نمایند و یا طبیخ هلیله بیاشامند و ترک لحوم و استعمال مرورات کنند و بهر ورم دموی در ابتدا صندل و فوفل و ماء الشعیر با آب کاسنی و آب کشنیز تازه و یا گل سرخ و روغن گل و یا طباشیر با آب سرد و یا کشنیز سبز با خشک در سرکه و یا فوفل در گلاب سایده و یا آرد جو بگلاب یا آب کاهو سرشته بر ورم و پیشانی طلا نمایند و در زمانه تردید بطبوخ پوست خشخاش نطول سازند و شیاف ورد و عشر و بسکیز تازه سوده ضماد کنند و در انتهاء و انحطاط حضض اضافه نمایند و با آب الکلیل الملک و بابونه و خطمی و سبوس گندم نطول سازند و بحمام روند و اگر زرد و چوب بگلاب بر سنگ سایده پنبه آلوده بر پلک متورم گذارند در روزی دو سه بار عجیب الفعل ست و بهر ورم صفراوی در ابتدا صندل و ماء الشعیر با آب عنب الثعلب ضماد نمایند و یا برگ کاسنی و کشنیز و کوه بکار برند و دائم پلک را آب سرد بشویند و در تزید شیاف معشر مذکور با آب مطبوخ بابونه و گل بنفشه طلا کنند و در انحطاط با آب مطبوخ گل بنفشه و خطمی و بابونه و الکلیل الملک و سبوس گندم نطول نمایند و در ورم بلغمی بعد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج سرکه خمر با آب گرم یا گلاب آمیخته ضحج تر نموده بر پلک گذارند و بعده با آب مطبوخ بابونه و الکلیل الملک و کاه گندم و حلبه نطول نمایند و بصبر و حضض و شیاف سنبل جبلی و طلا کنند و نیز باین هر دو شیاف اکتحال نمایند و ضماد از برگ شبت و بید انجیر سرخ نازک باندکی صبر نیز مجرب است و در ورم سوداوی بعد تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون و حب الاجرود او یه محلله هلیله مثل بیهیره و بیه قاز بروغن زیتون که در آن اندکی مقل و قدری آرد خطمی داخل کرده باشند آمیخته بر ورم گذارند و یا روغن سوسن بلعاب تخم کتان و لعاب حلبه و اندکی اشق محلول بسرکه نهند و یا افتیمون هندی و حضض و صبر شیاف یا مثاضماد کنند

کدکه و دمل

و آن ورم صغیر مائل بصلابت و دمویت ست که در پلک حادث گردد و اکثر جمع و خراج میشود و سبب ش بیشتر اکتناز اغذیه غلیظ مثل هریسه و کله پاچه و قدید و گوشت گاو و عدس ست خصوصاً که در شب بسیار تناول نمایند و بعضی گویند که کدکه در می ست صلب که در پلک پیدا شود و مشابه دمل باشد و عوام آنرا دمل نیز گویند و فی الحقیقت قسمی ست از تجر و علاج او علاج تجر ست و بقول سویدی و ثابت دمل ورم صلب ست که در باطن جفن [illegible]

یا فیما بین ظاهر و باطن پیدا شود و مادهٔ آن خون و صفراست و در ان ورجع و مثل اعضای دیگر عارض میگردد و بقول احمد دمل شرهٔ بزرگ صنوبری شکل مادهٔ جنس خرابیات ست و مادهٔ آن خون مخلوط بطوبت غلیظ ست علاج فصد بسیر رود و تنقیه بمسهل صفرا یا بمطبوخ فواکه نمایند و در تکطیف غذا کوشند و طعام شب ترک نمایند و چشم را در شب و روز چند بار بآب گرم بشویند و بران نطول سازند و بروغن گل و موم سفید طلا کنند و شیاف احرلین در چشم کشند و اگر در مادهٔ صفراویت یافته شود لعاب اسفرزه با سفیدی بیضه بران گذارند و با شیاف ابیض طلا کنند و بعده موم روغن نهند و در اخر قطوان بمطبوخ اکلیل الملک و بابونه در روغن بنفشه در روغن گندم باندکی زعفران چون منجر گردد علاج قروح نمایند و اگر کمنه شود موم داخلیون بران گذارند و چون زوال اشکل گردد بمقراض قطع کنند و بگذارند تا یکساعت خون ازان براید و خود بخود بند گردد و الا ورم یا آفتی دیگر در چشم بهم رسد پس در مادهٔ صفر بران پاشند و بقول سویدی مادهٔ میکه جمع نشده باشد صندل و گل مختوم و شتی محلول در اب کشنیز تازه طلا کنند و هرگاه ریم کند موم و روغن گل نماند و اگر صلب باشد شیشش خرفه نرم سوده بروغن بنفشه پخته مضاد کنند و چون بطول انجامد بشگافند و اگر در داخل پلک باشد بعد برامدن ریم زرده بیضه بمرغ و روغن بنفشه بچکانند و اگر در خارج باشد بعد خروج مدد روغن رد یکشبانه روز بران بچکانند و روز دوم مرهم اسود نهند و بقول بعضی علاج کدکده واحد ست

تجبر

و آن ورم صلب صغیر ست شبیه بغده که مزمن گردد و تجبر یابد و بعضی این را عدسه نامند و سببش اجتماع مادهٔ غلیظ سوداوی ست که در پلک منجمد و متجبر شود و از مادهٔ برده غلیظ تر میباشد و در امزجهٔ یابسه و کهول و فصل خریف و بلاد غربیه بسیار عارض میگردد علاج فصد قیفال از جانب علت نمایند و بمسهل وجب یا یارج یا قوقایا یا آمیعون یا بمطبوخ افتیمون و حب الجود تنقیه کنند و مغز ساق گوساله و یا بچه شتر و موم و روغن بنفشه گداخته طلا کنند و بآب گرم نطول سازند و چشم را بشویند و اسفنج تر نموده بهند و بعد نرمی مادهٔ متجبر بهر تحلیل آن مرهم داخلیون استعمال نمایند و بقول جالینوس طلای ابار مغسول تجبر جلد را نافع ست و بقول دیسقوریدوس اکتحال مروارید و مرجان و مشک و سرگین سوسمار مساوی و بوزن مجموع سرمه باریک سوده بحریرهٔ تجبر را مفید ست و توتیای هندی نوشادر با آب سوده مکرر بر تجبر نهادن در ابتدا سود مند ست و جاوشیر قنه اشق مساوی بسرکه خمر حل نموده بر پلک طلا کردن منقول از بولس ست و انکباب با آب گرم مکرر بر تجبر جفن ست و اگر تحلیل نشود و بطول انجامد ادویهٔ منضجه بران گذارند پس پلک را برگردانند و انموضع را بشگافند و بناخن فشرده مادهٔ آن که غدهٔ کوچک مانند عدس باشد یا مدد یا مثل قطعهٔ کف براید بیرون آرند و موضع شگاف را پاک نموده ذرور صفر بریاشند پس مرهم اشق نهند و اگر خوف معاودت مرض باشد هر دو کناره بجراحت زنند مقراض ببرند و بعده اسفنج بران نهند و با آب بشویند تا زود مندمل نگردد و مدتی مادهٔ براید و عضو بتمامه پاک شود بعده علاج قروح اجفان نمایند

عقده

و آن فروتی ست سخت که در پلک بالا حادث گردد و سببش انصباب رطوبت غلیظ سوداوی ست از سر و تجبر و تعقد آن درین محل علاج آب گرم ریزند و موم و روغن بران نهند و لعاب حلبه و تخم کتان استعمال نمایند و بعد حصول لینت بهر تحلیل مرهم داخلیون و غیره ادویهٔ محلل صلابات بکار برند و الا نظر کنند اگر مانند سلعه از موضع خود بآسانی حرکت نماید و زیر جلد بود و غائر نباشد از خارج شگافته برارند و اگر غائر بود پلک را از داخل برگردانیده بشگافند و برارند و بعد شگافتن ذیره و نمک خایسیده آب او بر موضع شق بچکانند و اگر عقده صلب باشد سنگریزه باشد و از موضع خود حرکت ننماید در شگافتن آن خطر ست بهتر ربد داخلیون و العبد در تلیین و تحلیل آن کوشند و اگر تحلیل نشود ترک کنند و از ان متعرض نگردند و اگر عقده منبسط باشد و رنگ آن [illegible] جلد باد نجانی نماید و در ان عروق منتشر باشد یا صابا هن و ادویهٔ حاده معترض نشوند بلکه در پرهاند کمت تنقیه دماغ از سودا کرده باشند و ماء الجبن نوشانند و از اغذیهٔ غلیظ پرهیز نمایند و اضده و اطلیه محلل مادهٔ سوداوی بکار برند

شبرناق

یعنی اورطلیس و آن زیادتی ست نرم از مادهٔ شحمی لزج که در پلک بالا بهم میرسد و بدان سبب پلک در کشادن گرانی میکند و مانند مسترخی پیدا شود و حرکت آن بالا و شوار میگردد و مادهٔ آن چسپیده و غیر متحرک بود بخلاف سلعه و غده و سببش انصباب رطوبت غلیظ است بسوی پلک و اکثر بصمیان و مرطوبین و صاحبان کثیر الرطوبة در دو منزله و زکام و در بلاد جنوبی و فصل ربیع عارض میشود و این مرض غیر مخوف ست و کدورت حواس و عینین و دوام تری چشم و سیلان اشک و عمر و عسر

دشواری نظر بآفتاب و چراغ و روشنی و احساس غلظ و ظهور انتفاخ و تومیان و انگشت وقت غمز از لوازم اوست و صاحب او را نزله و رمد اکثر عارض شود
علاج فصد سر و کنند اگر ممکن باشد والا مجامت و اسهال مسهل مناسب و حب ایارج دیاقرمن بنفشه فقط خواه مقوی باشد یا نه چ فیقرا و اصلاح غذا بگوشت طیور و تلطیف بهتر
و تعدیل مزاج و پرهیز از منفظات و دخول حمام نمایند و آب گرم که در ان ادویه محلله مانند بابونه و اکلیل الملک و امثال آنچه شنیده باشند تکمید پلک نمایند و اطلیه اکحل
محلله بعمل آرند مثل اسپاف مایتا و صبر و حضض و سک و اقاقیا و قدری زعفران طلا نمایند و یا حدس مقشر گل سرخ با بابونه در سفیدی بیضه سرشته ضماد کنند و اول ذرور صفر بس
ذرور اخیر پس با یقون اکبر صبح و شام اکتحال کنند و یا اقاقیا حضض سنبل الطیب صبر سقوطری عصاره مایتا هر واحد یکجز زعفران ربع جزو کوفته بیخته با آب مورد سرشته بر پلک
طلا کنند و در نسخه دیگر مر و بسد عوض سنبل مرقومست و شاذنج مغسول صمغ عربی هر واحد یک اوقیه قلقطار زنگار هر یک سه درم اقلیمیای ذهبی سفیداب اصاص هر یک دو درم
اشق یکدرم صبر سقوطری زرورد هر واحد نیم درم کوفته بیخته با آب سرشته شیاف سازند و وقت حاجت سوده در چشم کشند و اگر ازین تدابیر زائل نگردد بدستکاری علاج نمایند و بعد برآوردن
مادهٔ آن نمک بران پاشند و پارچه بسرکه تر کرده نهند و روز دوم اگر از رمد رامن ماند بادویه ملزقه که در ان حضض و شیاف مایتا و زعفران باشد معالجه نمایند و یا بعد دستکاری زرورد صفر بپاشند
و برفاده بر بندند و هیچ بار نمایند اگر ورم نغوده باشد بران مرهم گذارند و جراحی آن حضض و مایتا طلا کنند و اگر ورم حار بهم رساند شیاف مایتا و صندل و فوفل با آب کشنیز تازه طلا نمایند

برده

و آن دانه اصلب مستدیر ست که اکثر در باطن جفن اعلی و گاهی بر ظاهر آن حادث گردد سبب آن رطوبت بلغمی غلیظ ست که بحرارت تحجر یابد و رنگ آن مائل بسفیدی شبیه بدانهٔ
تگرگ در شکل و صلابت باشد و مادهٔ آن از کیفیت حریفه الذاعه خالی نباشد و از نبجست گاهی خارش و خارش آن مرض را خوش آید و بیشتر صاحبان مزاج رطب
و پیران او در زمستان و بلدان رطبه بهم میرسد و از امراض سلیمه است علاج اول تنقیهٔ بدن بمصدع و مسهل و حب ایارج و حب صبر و قوقایا نمایند اگر بدن ممتلی باشد او و یه منضجه
ملینه که در ان تحلیل باشد مانند قطورات لعاب حلبه و تخم کتان اولا استعمال کنند بعده بدوای قوی تر ازان پردازند و بهر نضج مانند ضماد خمیر نان گرم مکرر بعمل آرند پس محلات متقطعه
که خالی از تعلیمین و اندکی نضج نباشد مثل اشق وقته و راتینج و صمغ ارمنی و مر و انزروت هر واحد در سرکه و در دی زیت حل کرده بر پلک ضماد نمایند و گاهی بها و شیر و موم سفید و روغن گل در ین
افزوده قیروطی ساخته بمثل ارند و یا چرک خانه زنبور صرف بران لطوخ کنند و یا صمغ بطم و انزروت و روغن گل و سرکه در ان افزایند و یا موم زرد و روغن گل و علک البطم بهم کرده روغنو
حل کرده با شق محلول در سرکه آمیخته ضماد کنند و یا مرهم دافلیون گذارند و ضماد اشق یا بکبینج یا بارزد و یا حلتیت بسرکه و گلاب حل کرده و موم در روغن بنفشه گداخته و طلای ارسیون
نیز کنند و مرهم واحد یکجز و لادن ربع جزو موم شب یمانی بورهٔ ارمنی هر واحد نیم جزو بدردی روغن سوسن یا زیت آمیخته طلا کنند و ایضاً ضماد انجیر بعسل و شراب و سمید پخته
تا مهر اگر دقنه افزوده سایيده و کذا موم گرم و کذا آرد جو بشراب و عسل سرشته و کذا بعرضب و کذا صمغ عربی با آب حل کرده و کذا میعهٔ سائله و کذا مغز نان بعسل سرشته و کذا اقلیمیا
و کذا مقل ازرق با آب دهن صائم و کذا بورق سه جزو میعهٔ سائله پنج جزو آمیخته و کذا میعهٔ سائله و اشق و کذا ضماد علک البطم با سرکه و دردی زیت و کذلک ضماد با بخیر پخته
یا خاربدن بسرگ انجیر و بعد ازان اکتحال بذر ورصفر صغیر و شیاف احمرلین بعده ذرور صفر کبیر و شیاف احمر حاد نافع ست و اگر بدو تحلیل نشود بعد فصد و تنقیه در عرض
پلک ابشگافند و مادهٔ آن بیرون آرند و بعد شگافتن یکساعت بگذارند تا خون ازان برآید پس بمرارتها ذرور صفر بران بپاشند و اگر شگاف زیاده بود بسوزن دوخته ذرور مذکور بپاشند
تعلیم طریق دیگر علاج برده آنست که لزوم پرهیز و تعاهد استفراغ اگر قوت احتمال کند واجب شمارند و چیزی که اشک آور و یا رمص کند در چشم اکتحال نمایند بلکه انچه
منضج و مقرح مادهٔ باشد بعمل آرند مثل این قطور چشمیز کوفته دو دانه جو مقشر کوفته یکدرم بهدانهٔ شیرین کوفته دو دانه انزروت سفید بی شیر خرد و دو دانگ جلد اردی شیشه کرده بران شیر
مادر بسیر انداخته بر آتش زغال برفق بپزند تا که بخته گردد و در قوام حریره آید و بردارند هرگاه نیگرم بمانند دیگر روز سه یا چهار بار در چشم چکانند که این صلابت برده را تحلیل میکند و اگر
تحلیل آن مشکل گردد بستانند قدری حلبه و اندکی گندم و کوفته خوب بپزند بعده خطمی سفید کوفته قدری داخل کرده در روغن بنفشه در روغن خیری بماند کی چکانیده و قدری سفیدهٔ
بیضهٔ مرغ آمیخته با هم یا میزند که مثل مرهم گردد بعده بر پلک بالا ضماد نمایند و سست ببندند کلروز هاین ضماد تضج برده می نماید و اگر صلابت زیاده گردد برده را با آهن برداشته
و قطع کنند و بادویه مجففه معالجه نمایند و هرگاه برده منفجر و متقرح شود علاج او الزام قطور و تضمید جفن دائم بپرقطونا مع دقوق مضروب بسفیدی بیضه کنند که مادهٔ برده را امتصاص کند
و هرگاه در برده مادهٔ باقی نماند و سخ حاصل شود بشیاف اسارون و شیاف ابیض و شیاف اندک اکتحال نمایند این شیاف نیز در قروح و جراحات اجفان و چشم تاثیر نیک دارد

بگیرند کندر سرخ را نیم وزن الاخوین عنزروت سفید اب نشاسته صمغ عربی مساوی بسایند بدان مرهم بگیرند زعفران ربع جزو یعنی نصف جزو اقاقیا نگلنار هر واحد ثلث جزو باریک سایيده آمیزند و بشیر خرد سفیدی بیضهٔ رقیق سرشته شیاف کوچک سازند و اگر ازان زرور بسازند جائز است

شعیره

وآن ورمی است صلب مولانی بشکل دانهٔ جو که بر کنارهٔ پلک و یا در باطن آن حادث گردد و مادهٔ او قریب بمادهٔ برده است لیکن رطوبت آن کمتر و اقرب بدمویت بود و ازین جهت سیلان می یابد و هرگاه با آن حمرت و حرارت باشد استحاله بسوداویت می نماید و نزد بعضی مادهٔ آن اکثر دموی بود و گاهی مائل بسوداویت و بقول بعضی مادهٔ او فضلهٔ غلیظ محترقهٔ دمویه است و بیشتر امرضهٔ یابسه و کهول را و در فصل خریف و بلاد یابسه بهم میرسد و آن مرضی است سلیم و قسمی از شعیره است که آنرا عروس گویند و آن بثره شبیه بشعیره میباشد لیکن سرخ رنگ و نرم بود بخلاف شعیره که صلب منعقد و رنگ آن همرنگ پلک باشد و این نوع بعد شب خواری طعام و افراط در اکل ظاهر میگردد دیگر سنگی زمانی طویل و تکمید با آب گرم زائل میشود و مادهٔ این بیشتر خون خالص باشد و تحلل کند بثره که در هندی آنرا گهانجنی و گوکنی و گهیری گویند ازین قبیل باشد علاج اگر ضرورت بود فصد قیفال و تنقیهٔ بدن و دماغ بمطبوخ فواکه مع افتیمون و هلیلهٔ هندی و ایارج و سب قوقایا و سب افتیمون آمیخته نمایند و غرغره بحسب مزاج و وقت بکار برند و تقلیل غذا و ترک طعام شب و منع از اشیای مبخره و طعمهٔ غلیظه کنند و بر بخار آب گرم و برآنیکه دران ادویهٔ محلله جوشانیده باشند انکباب سازند و اکثر بجام روند و با آب گرم نطول نمایند و در ابتدا بصبر و حضض و مامیثا و گل ارمنی با آب کاسنی طلا کنند و یا جدوار تنزوی خطائی با آب عنب الثعلب تازه یا آب کشنیز سبز طلا سازند و یا خسته خرما بروغن گل سرشته ضماد کنند و روز اول رسوت گیرند و لیلهٔ سیاه با آب کوکنار طلا کردن و کذا موم گرم کرده نهادن یا شمش شق کرده نیمگرم گذاشتن یا خرمرهٔ کلان در اب سود طلا کردن یا ریوند چینی یکماشه پس افگندن و مگس چهار سرخ خستهٔ خرما یکعدد در اب سایيده طلا کردن و بعد ازان طور نفیج زغال کهنه دیوار خام با ندک زعفران در اب سایيده ضماد نمودن و اگر سرعت نفیج مطلوب باشد قرنفل زرد چوب با آب سایيده و یا حلتیت بسر کرده نیمگرم طلا ساختن و خانهٔ زنبور طلا کردن برای گهانجنی معمول است **بالجمله** شعیره بعد از ابتدا بمرهم گرم میل فرو برده بر شعیره بمالند و یا شق و سکبینج در سرکه و روغن گل ضماد کنند یا مرهم داخلیون با مغزان در آب سرکرده یا مسل سرشته ضماد نمایند و یا میعه بران مکرر بمالند و یا آرد جو هر روزه با چربی گداخته آمیخته ضماد کنند و قیروطی که در برده گذشت سفیدر شناسند ضماد بشک سوسمار و یا صمغ عربی بسرکه و یا بورق نیم درم میعه و دو درم و نیم آمیخته و یا انجیر بشراب عسلی پخته تا هموار شود سایيده میعه افزوده و یا آرد جو عوض انجیر بدستور پخته و یا اشق و میعه بسرکه حل کرده و یا مرو زعفران در گلاب حل کرده و یا قدری از ترق آب دهن صائم و یا انزروت و زعفران بگلاب حل نموده و یا قنطوریون دقیق با آب سوده و یا آرد گندم با آب و عسل پخته و قدری اضافه کرده نیز نافع شعیره است و اگر از تلقند و تشنا و صمغ عربی مساوی شیاف ساخته اول شعیره را میل خاریده ضماد نمایند نیز مفید بود و طلا بسکبینج در اب یا سرکه حل کرده و کماد پیه گداخته یا آرد جو و قدری با بیسر گرم کرده یا نان گرم مکرر بتبدیل یکی بعد دیگری و گندم خاییده و ماش خاییده بستن و تکمید بزیت ذبابی که دران مگس انداخته در افتاب گذاشته باشند تا آنکه متغیر و گداخته گردد و مالیدن مگس که سر او دور نموده باشند و نیز مالیدن خون کبوتر یا خون ورشان یعنی کبوتر صحرائی و خون شنغنین و کذا ضماد بقدنه بمجرد که دران بوره ربع جزو یا سدس جزو داخل کرده باشند با آب یا سرکه سرشته و طلای اریبا سوس که در برده گذشت و مرهم داخلیون هر واحد نافع ست و همچنین طلا بموم سرخ و روغن گداخته و مگس سر بریده سایيده آمیخته بعد نشستن با آب بسیار گرم و تکمید بدان یا ضماد موم بمزاج سرشته و یا انجیر پخته یا صبر بگلاب حل کرده یا نان محلول بسرکه و یا انجیر خشک و قدنه بشراب پخته همسود مند ست و کذا خاریدن بلاک بشیاف احمر مادهٔ خوشرمغید و جالینوس گوید که اگر شعیر انجیر بعسل بجوشانند و نان میده و قدری قدنه آمیخته ضماد کنند شعیره را تحلیل کند و اگر در چشم و سر گرمی باشد بعد از فصد و اسهال و تنقیهٔ بدن و دماغ بشیاف مامیثا و گلاب و گل ارمنی و آب کاسنی طلا سازند و یا بمامیثا و مرصاف و حضض با آب کاسنی و آب کشنیز تازه اکتحال نمایند و ایضا بدان طلا کنند و بآنیکه دران جو مقشر پخته باشند تکمید نمایند و اغتسال حضن بدان کنند و بعد زوال شعیره بهر عدسه قبول مواد دیگر جایز و بسر سوسمار معویات چشم و مشدد آن اکتحال سازند و اگر شعیره تحلیل نشود و بشگافند یا بمقراض قطع کنند و بجساعت بگذارند که خون بسیار ازان برآید پس فربیون و صفر بران پاشند و تبرید جوالی جراحت و اصلاح مزاج و تعدیل طبیعت بسکنجبین یا بماء القرع یا بماء الفواکه و جلاب نمایند و گاهی بعد از قطع شعیره شحم انار کوبیده بسرکه و روغن گل آمیخته بر چشم میگذارند و بدقاق کندر مصاف گلنار حضض و مرهم الاخوین هر سه اقلیمیای فضه مفید اب قلعی مساوی باریک سوده بحریر پخته اکتحال میکنند که هم از وزملتهم میگردند و اگر در چشم

سرکه

الی پیدا شود علاج رد نمایند و تعدیل مزاج بدن کنند خصوصا که آن الم بسبب بط و قطع بهم رسیده باشد و اگر از دستکاری ورم مانع باشد استعمال تبرید و تقلیل و تلطیف غذا نمایند بمثل مزورات و شوربای چوزهٔ مرغ و چون مزاج باعتدال آید قیصوم سوخته با قشیشای سوخته کندر زنجبیل مساوی نرم سایند بحریر بیخته باسبحی نموده اکتحال نمایند یا بر اجفان ببلان ضماد کنند و چنین گویند که شعیره اگر از اثر قرحه باشد نه بادویه اصلاح یابد و نه با آهن و اگر لحم زائد بود بادویه حاده مانند زنگار و کبریت و امثال آن علاج کنند

قوتهٔ اجفان

و آن گوشت زائد نرم ست که بیشتر در باطن جفن اسفل و گاهی در جفن اعلی و گاهی بندرت بالای جفن از خارج حادث میگردد و در شکل شبیه بقوت باشد و باخارش چشم و ریع بود و مادهٔ آن خون فاسد محترق ست و بساست که خون ازان ترفح نماید و گاهی نه و رنگ آن نیز برنگ قوت بود سرخ یا سیاه یا سبز بحسب اختلاف مادهٔ آن از دم صرف یا مختلط با سودا و یا صفرا و سودا و این نیز مثل شعیره بیشتر بصاحبان مزاج یابس و کهول و در خریف و بلدان یابسه می باشد و آن مرضی سلیم ست **علاج** فصد قیفال پس عرق جهه و ارسال علق و حجامت پس سر و ساقین نمایند و مسهل سودا و حب افتیمون دهند و اسهال بقرص بنفشه و طبیخ هلیله و غاریقون و حب عنبر نیز مفید گفته اند و ازاغذیه بخره و حاره اجتناب کنند و بسفوف کشنیز منع بخار نمایند پس بشکر طبرزد یا بتوتیا یا با آهن بخارند و در ورم صفرا و شیاف احمر بران گذارند و اگر بالکل زائل نشود بشیافات اکاله و ادویهٔ حاده مثل شیاف خضر و روشنائی دلک نمایند و یازنگار و شب یمانی و شنجار و نوشادر بر بقایای قوته گذارند و هنگام استعمال دوای حاد چشم را بخمیر سرد بپوشانند تا سیاه و منفسخ شدن قوته دوای حاد را بعمل آرند و بعد دو ساعت از استعمال دوای حاد دوا دور کرده چشم را چند مرتبه بشیر بشویند و بعد زوال آن فرورات و شیافات منبت لحم که در قرح جفن می آیند استعمال نمایند و بالجمله علاج آن علاج جرب قوی ست و علاج با آهن بهتر و اسلم ست از استعمال ادویهٔ حاده پس اگر زوال آن مشکل گردد بمنقاش گرفته از مقراض قطع نمایند و فرور صفر بران پاشند و بعد ازان شیاف احمر و اخضر و اسلیقون بخارند و قوته که بالای جفن باشد هرگاه استعمال نمایند و اولی حک آن بحدیدست اگر با استعمال دوا زائل نگردد و باید که استیصال آن نمایند چه اگر ازان بقیه ماند باز عود می نماید و بعد از قطع بران آب نمک و زیره خایند بچکانند بعد ازان بر دهٔ بیضهٔ مرغ در روغن گل ممزوج ضماد کنند و سه روز نگاه دارند اگر استیصال ممکن نبود بعد از قطع ادویهٔ حاده مذکوره بدستور مسطور استعمال کنند و یا مرهم زنگار و توتیا بکار برند

تالیل جفن

و آن اجسام مستدیر صلب ست که در بیخ پلک و سائر بدن پیدا میشود سبب مادهٔ غلیظ سودائی بلغمی ست و گاهی سودائی صرف و نزد بعضی سبب آن مواد غلیظ بلغمی و یا سوداوی ست پس اگر مائل بسفیدی بود بلغمی ست و اگر مائل بسیاهی باشد سوداوی و قولوا لحمی برآمده بلند سه تیز را قرنی گویند غلیظ بیخ نرم را اسماری نامند و باشد که تولول بزرگ در جفن حادث گردد و مزاج آنرا فاسد گرداند و خدا را که بران وارد گردد بطبیعت خود مستحیل سازد و بدان سبب تالیل بسیار بهم رسد و چون آن تولول را یا قطع زائل گردد باقی تالیل نیز بطریق شود **علاج** تنقیهٔ بدن و مداومت از غلظ غالب و اصلاح غذا نمایند و در دردی زیت بقوت هر روز تبکرار بمالند و صاحب ترویح گوید که مالیدن کبریت رطب بقوت چند مرتبه مجرب ست و شونیز و ملک سوده با سرکه سرشته یا کزناج یا حرمل طلا نمایند و مداومت تدهین بروغن بنفشه نافع ست و گذاشتن جفن بطبیخ گندم و ضماد بسرکه با شاخهای خرفه و بالجمله هر دوا که دران تلخی و قبض باشد نافع بود و طلای بوره و زرنیخ و قلی و خاکستر ملوط و نمک هر دو اندکی فوشق ربع جزو کوفته سیخته با آب سرشته قوی ترین ادویه ست اگر زائل نشود تالیل را از موچنه گرفته بکشند تا بیخ آن بیرون ظاهر گردد پس با آله تیز آنرا قطع نمایند و بگذارند تا ساعتی خون ازان برآید پس نزاج دوم الاخوین بران پاشند و یا پنبه کهنه بروغن گاو آلوده گذارند تا باز خود نکنند و اگر قرحه گردد ملطمات قروح علاج کنند +

سلعهٔ جفن

و آن ورمی ست از جنس غدد که در پلک و غیر آن حادث گردد و بر اغشای مثل خریطه جدا از جلد و لحم پیدا شود و با آن وجعی نمیباشد و بقول بعضی سلعه دو قسم ست بلغمی ست که از اختلاط محصور در اغشیه حادث میگردد و آن چهار نوع ست لحمی از جوهر شبیه بلحم و شهدی شبیه بعسل و شحمی یعنی چربی شبیه بشحم و عصبی و سبب آن مواد غلیظ بلغمیه ست اگر بسیار غلیظ بود شهدیه بهم میرسد و اگر ازان غلیظتر باشد شحمیه و اگر در کمال غلظت و سودا ویت بود عصبیه و فرق در سلعه و خراجات گیر آنست که در خراجات وجع میباشد و حرکت نمیکند زیر جلد بخلاف سلعه و چون دست بر سلعه گذارند چیزی شبیه بدهنی محسوس گردد که از زیر دست خارج شده و چون دست بردارند باز عود نماید

والصباب آن اطبی باشد مشهدیه بود و اگر بیخ آن وسیع تر از سر آن باشد و نرم تر از شحم بود عصیدیه باشد چون بیخ آن کوچکتر از سر آن محسوس گردد شحمی باشد و اگر شبیه بلمس لحم باشد لحمی بود و سلعه در جفن بیشتر بصاحبان مزاج بارد و پیران و در زمستان و بلاد بارده بهم میرسد و آن مرض غیر مخوف ست **علاج** تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و بهاریقون مقوی هر بدو ایارج نمایند و بعد ازان استعمال ضمادات مانند ترمس و آرد جو بزیت کهنه سرشته پس بر هم داخلیقون و پر بیز از اغذیه مولد علم و سودا کنند و اگر تحلیل نشود شرط بزنند و اخراج خون نمایند پس بران ادویه اکاله نهند و الا بشگافند و مع غشای او بردارند و بعد ازان فرو رصفر بپاشند و اگر بقیه ازان بماند روغن گاو یا دوای حادّ نهند که بوسیده گردد و بتماسه خارج شود و گویند که در شهد یه کماد بپارچه تر کرده بآب گرم و ضماد بمویز دانه بیرون کرده و گذاشتن ادویه اکاله بعد بشگافتن جلد بعمل آرند ورنه بشگافند و اگر سلعه در داخل پلک باشد شیاف احمرلین آنرا نافع ست و باقی علاج از انچه در سلعه مطلق خواهد آمد اخذ کنند

قروح و تاکل جفن و انخراق آن

بدانکه قروح اجفان تفرق اتصال ماریه و جرکست که در پلک عارض گردد و انخراق تفرق بلاریه ست و آن یا از اسباب خارج بود مثل ضربه و سقطه و نخس و خرق از آهن و حجر آن و یا از داخل بود مانند ورم حار که مجتمع و متقرح گردد و یا بثور متاکل **علاج** فصد کنند و بمسهل صفرا یا مطبوخ فواکه و مطبوخ هلیله دهند و اصلاح و تلطیف غذا و ترک لحوم نمایند و بجهت تجفیف و ازاله رطوبت مانع از التیام حدس مقشر پوست بیرون پسته پوست انار در سرکه بخیه ضماد کنند و گذاشتن عصاره برگ بارتنگ یا عصاره عنیق یا عدس مقشر و پوست انار بن مطبوخ در روغن گل نیز مفید گفته اند بعد سقوط خشک ریشه زرده بیضه مرغ باز عفران برای اندمال گذارند و یا شیاف کندر و شیاف لهار و شیاف احمرلین و شیاف اصطه طیقان استعمال نمایند و لفر نشاسته سدر مسفیده از زیر و انزروت هر یک دو درم در سرمه سازند یا بجمله علاج قروح جفن مثل علاج قروح سایر جسد ست و در انخراق آن اگر و جلد نقصان نشده باشد چراحت پاک کرده هر دو لب او بهم آورده ببوزند و در پلکها یا و اذر و صفر بران پاشند و از غبار و روغن محفوظ دارند و اگر از جلد چیزی نقصان شده باشد ادویه مانعه مثل انزروت و صبر و مرهم سفید او فی و پلکها گذارند و اگر چیزی از گوشت آن نیز رفته باشد مرهم از صبر و انزروت و قشور کندر و مرو زعفران و دم الاخوین ساخته استعمال نمایند و اگر تخلیف قرحه منظور باشد ازین اجزا ذرورساخته بکار برند و هر چه در انخراق بیلو خواهد آمد بکار برند و پلک را بسته دارند که دوام حرکت او موجب عسر التیام ست

سعفهٔ جفن

آن قروح صغار ست که در بن موی اهداب بهم میرسد و قشور مانند سبوس ازان جدا میگردد و اگر مادهٔ آن شدید الفساد باشد قرحگان بریزد و اشفار متقرح گردد لیکن چون مادهٔ آن لطیف بخاری ست بزودی اندمال می یابد و گاهی تمامی جفن را فرا میگیرد و سبب آن بخار سودای عفن ست و یا مخلوط بهر دو و گاهی صفراوی بود و بعضی گفته اند که سعفه دو قسم ست رطب و یابس سبب رطب بلغم شور یا بلغم مخلوط بمره صفرا و یا دموی بود و سبب یابس بیشتر سواد سوداوی ست یا صفرای محترقه بالجمله اگر سعفه با سیلان صدید و مائیت و سفیدی رنگ باشد رطب و بلغمی بود و اگر با خشک ریشه و کمودت رنگ مائل بسیاهی باشد سعفه یابس و سوداوی بود و اگر بهر دو رنگ محسوس گردد مرکب از هر دو ماده مذکور باشد و اگر مائل بزردی ست صفراوی بود و سعفا کثر بامزجه یابسه کهول و در خریف و بلدان یابسه حادث شود و مرض غیر مخوف ست **علاج** فصد و تنقیه بدن و سر از ماده غالب بمسهل مناسب آن نمایند و اصلاح غذا کنند و از ملوحات و توابل و حلویات اجتناب و رزند و اغذیه تلخ و شور بای چوزهٔ مرغ بخورند و برای تحلیل و ترطیب و کسر حدت ماده ملازمت حمام نمایند و گل قمر و لیا و سفیداب با روغن گل بر پلک بمالند و یا مرداسنگ و زرد چوب و زراوند و مرصاف با سرکه سوده استعمال نمایند و بعد شستن موضع بطبخ چغندر و سبوس گندم مالند روغن گل و حنضل و مایشاوزر عفران سودمند ست بعد ازان شیاف عفران و بروحصرم و یا شیاف احمر یا شیاف دیزج اکتحال کنند و اکتحال شیاف احمرلین بنسخهٔ قلانسی مجرب ست و بعد خروج از حمام روغن گل بر سعفه مالیدن و برگ سوسن بران بستن در دو سه مرتبه مزیل سعفه ست و از مجربات سویدی و طلای پلک بمرداسنگ و حنای مکی نیز نافع و ایضاً در بلغمی بعد تنقیه بلغم و اجتناب از اغذیه مولد آن بشیاف صفر و بعد ازان بشیاف احمرلین نیز سود مند ست و در سعفهٔ رطب بعد تنقیه مخلط غالب مازو سفیداب اقلیمیا گلنار دم الاخوین مساوی سوده بحریر بخیه اکتحال نمایند و بعد ازان اکتحال بشیاف احمرلین و شیاف احمر حاد و دیزج و طلا بروغن گل که دران خاکستر پوست بیخ یعنی پوست شلتوک و یا کاغذ مصری سوخته داخل کرده باشند نافع و بقول ثابت بن قره در هر سه روز یکبار ایارج فیقرا یکمثقال خوردن و در اخر روز شور بای چوزهٔ مرغ متناول نمودن

و در سی روز تا ده مرتبه باین نوع عمل کردن و لزوم حمام و نرفتن خروج از حمام تدهین بروغن گل و مالیدن قنبیل و سفیداب بران و اجتناب از مولدات سودا و اغتذا بما یحلل حلان شیرخوارہ و بزغالہ شیرخوارہ و گوشت آن و زردۂ بیضۂ نیمبرشت درین مرض مفید ست و بالجملہ چون سعفہ نکمنہ شود بحب بارچ تنقیہ و بشیاف احمرحاد اکتحال نمایند و اگر زائل نشود بران شطر نند و خون ازان برارند و بشکر طبرزد بخارند بطوریکہ در جرب اجفان میخارند پس اکتحال بروشنائی نمایند و باید کہ ہنگام استعمال شیافات سعفہ را میل حک نمایند تا دوا بسہولت تاثیر نماید و در سعفہ یابس ترطیب بدان بما الجبن و مداومت حمام با آب شیرین و تناول زردۂ بیضۂ نیمبرشت و چوزۂ مرغ فربہ مقید و بقیروطی روغن بنفشہ و موم و پیہ مرغ نمایند

نملہ جفن

و آن بثور صغار لذاع ست کہ در پلک ماند کی ورم حادث شود و زود متقرح گردد سببش اضباب غلظ حاد محترق صفراوی ست بر جفن و بعضی گویند کہ نملہ سہ قسم ست ساعیہ و جاسیہ و آکلہ سبب اول مادۂ صفرای رقیق ست و در دوم صفرای غلیظ مخلوط ببلغم و در سوم صفرای حاد محترق و نشانش ظہور ورم مثل ورم پشہ و مگس گزیدہ مائل بزردی و التہاب و نخس و نزد بعضی اکال با دبیب مانند دبیب مورچہ و سرخی و سطبری پلک و گاہی ریختن بعض مژگان و تنگ افتن بیخ موہا و بیشتر بصاحبان مزاج گرم و در سن جوانی و بلدان حار و تابستان بہم میرسد و آن مرض غیر مخوف ست علاج فصد سر و تنقیہ بمسہل صفرا بمطبوخ فواکہ یا بآب انار این کہ دران پوست ہلیلۂ زرد خیسانیدہ باشند و یا بشربت ورد مکرر و یا بہلیلۂ زرد و تمر ہندی و سنا و شاہترہ و سقمونیا نمایند و تسکین و اصلاح خذا و استعمال مرورات قامع صفرا مبردہ مثل رمانین و تمر ہندی و مرورۂ آب انار میخوش و شوربای چوزۂ مرغ و اجتناب از اغذیۂ مولد صفرا مانند باہی نمکسود و شیر و ماش و عدس کنند و بعد ازان کل مختوم بآب کشنیز و یا سفیداب بروغن گل طلا کنند یا آب کاسنی یا سفیداب بروغن گل و اندکی سرکہ یا گل ارمنی و حضض با آب کاسنی و یا عصارۂ مامیثا و صبر فخولان و زعفران آب کاسنی خواہ گلاب و یا حضض مکی و مرصاف و زعفران محلول البسرکہ و یا شیاف مامیثا و صندل و عدس با آب جی العالم و گلاب و آب برگ بار تنگ بر پلک ضماد نمایند و بعدہ درین ضماد پوست انار ترش و مازو اضافہ کنند و بہر تقویت چشم و تعدیل مزاج آن بمثل برود حصرم اکتحال نمایند و اکتحال بشیاف احمرین و بعد ازان ببرود کافوری نیز سودمند ست و دیگر ادویہ مفید سعفہ پلک مثل مرداسنگ و عروق حنای مکی زراوند مربی البسرکہ و امثال آن کہ در سعفہ گذشت مفید بود و آنچہ در نملۂ مطلق خواہد آمد نافع ست

نارفارسی جفن

و آن بثور اکالہ ست باہی و رطوبت سببش صفرا مائل بغلظت و سوداویت ست علامتش ابتدا بخارش با التہاب و رنگ آن مائل بربادیت علاج بعد از تنقیۂ مادہ بمطبوخ فواکہ و ہلیلۂ زرد و تعدیل مزاج بشربت انار و گنجبین ریمانی ضماد از برگ بار تنگ و عدس و گل ارمنی و سبوس گندم نمایند و بعد ازان پوست انار ترش در گلاب بپزند تا مہرا شود بر پلک ضماد کنند و افراط در تبرید ننمایند کہ موجب غلظ مادۂ این مرض میگردد و ہر چہ در نار فارسی مطلق مسطور گردد بکار برند

شری

و این مرضی ست کہ بر پلک اولا حکہ و بعدہ ورم شبیہ بگزیدۂ مگس و پشت ظاہر گردد و در شب بیشتر اشتداد نماید و مادۂ آن مائیت حادۂ صفراوی یا دموی یا بلغم شور یا مرکب از دو یا سہ از ینہا میباشد و در صفراوی حکہ بیشتر و در دموی حمرت و در بلغمی کسالت بود علاج فصد قیفال و اسہال بمطبوخ فواکہ یا تمر ہندی و ہلیلۂ زرد و خمیرۂ بنفشہ نمایند و تلطیف تدبیر و اقتصار بر مرورات مبردۂ قامعۂ صفرا و مطفی و مسکن غلیان مادہ مثل مرورۂ آلو بخارا و آلو بالو و انار و غورہ و عدس مقشر و ماء الشعیر محض آب فواکہ کنند و بشادنج مغسول اکتحال و بگلاب کہ دران ہلیلۂ زرد خیسانیدہ باشند قطور و بلعاب اسپغول و گلاب طلا بر جفن سازند و ہر چہ در فصل شری بیاید حسب حاجت بر گیرند و با آنچہ ذکر یابد بشنوند

خشونت جفن

و او آنست کہ بعد از حکہ در باطن پلک در شتی مع سرخی و سیلان اشک بدون شور حادث شود و باشد کہ با خشونت ثقل و وجع عارض گردد و اکثر عقب مدبہر سد و بعضی خشونت را از اقسام جرب شمردہ اند سببش رطوبت شور یا رسیدن غبار یا دخان بچشم ست علاج فصد سر و حجامت کنند و فصد ما قین نیز نافع ست و مسہل سپستہ و ہندو و پوست ہلیلۂ زرد بست و دم نیکوفتہ در شیشہ کردہ آب صد درم بران انداختہ یکہفتہ در آفتاب گذارند پس صاف نمودہ در نصف آن پانزدہ درم شکر سفید داخل کردہ بیاشامند و قرص بنفشہ نیز مفید ست و بعد از تنقیۂ پلک با شیاف احمرین و یا اصفرین و یا حاد حسب حاجت بخارند و یا سلیقون اکتحال نمایند

وهنگام حرارت وحدت پیدا شود باکتحال شادنج مغسول تسکین نموده بشیاف احمرلین بخارند وخرد را غبر بکار برند وبتدریج احمر حاد استعمال کنند یعنی بقول جالینوس ستعمال ادویه حاده بمقدار عظم مرض باشد واستعمال آنها نشاید مگر بعد تنقیه بفصد وسهل تا ورم بحم نرسد وگویند که اکتحال سنبل رومی ویا شب بعسل امیخته ویا عکر زیت کهنه ویا مر تنها ویا سنبل هندی ویا روغن گل ویا قوابل نحاس ویا قلقدیس محرق مسحوق بسفیدی بیضه آمیخته ویا دخان مر ویا خردل سوده بآب امیخته ویا باسلیقون ویا سکر ممزوج بآب دیبج بخار حدید ویا مصاره بحصرم ویا شق ویا زبد البحر ویا زنگار مخلوط بادویه خشونت اجفان که مقوی فعل آنهاست ویا گل سرخ ویا دخان زفت ویا صدف مروارید سوخته وتقطیر نشاسته محلول در شیر دختر یا سفیدی بیضه ویا صمغ عربی در گلاب حل کرده یا دوام تقطیر شیر دختران هر واحد نافع خشونت اجفان وغلظ آنهاست واگر با خشونت گرمی مفرط باشد وقرحه پیدا کند ادویه باردهٔ لینه که در قروح عین مذکور شد استعمال نمایند وبعضی خشونت را بسل دلک می نمایند واین هنگام حرارت قوی حاضر نبود وبعضی آنرا بشادنج حک میکنند وبعضی بمغرد مهیل سحیق اشند وبعضی بحب انجیر یا برگ آن وبقول ایلاقی حک جفن چندان باید که خون فاسد ازان برآید وخشونت تحلیل یابد وباید که اشمد ونشاسته وشیاف ابیض واشال آن استعمال ننمایند که از جهت تسدید موجب فرط خشونت میگردند

حکهٔ اجفان وماق

وآن خارش ست که در باطن پلک ومیشتر در ماق اعظم وقریب بدان وگاهی در ماق اصغر وگاهی در تمام پلک بهم میرسد وباسرخی جفن وسیلان اشک شور باشد وباآن خشونت معتدبه وبثور متقرح ومنشق نبود بخلاف جرب وسببش رطوبت مالح بعدقی ست خواه از خلط حار باشد خواه از غیر حار وبقول جالینوس از آفتاب وغبار نیز حادث شود ومع فساد اغذیه وخوردن توابل وملوحات وکواشخ وبقول حاره ومانند آن علاج انچه در حکة العین گذشت بکار برند مثلا کاسنی تازه یا تخم آن کوفته بروغن گل بر پلک ضماد کنند وتضمید بشحم انار ترش نیز مفید ست دماز وهلیله سیاه ضماد کردن نیز مفید وتمر یخ بادهان مرطبه کنند واگر کفایت نکند عدس مقشر گل سرخ سماق شحم انار بمضغ سرشته ضماد نمایند وشیاف سماق یا برود حصرم یا توتیای بی آب حصرم وآب سماق اکتحال سازند وچشم را بآبیکه در ان گل سرخ وعدس جوشانیده باشند بشویند ودستن وتکمید با آب گرم نیز نافع ست واگر فائده نشود فصد سر وکنند وبعد ازان فصد رگ پیشانی کشایند وسهل وجب یا رج وقوقایا وایارج بقوی مطبوخ هلیله وشاهتره ویا ماراجبن بحسب خلط غالب بادویه لائق آن مکرر دهند بعده اکحال مدمعه مثل باسلیقون وکحل عزیزی ورونشائی اکتحال سازند وزنگار مخلوط باکحال وفلفل وقلقطار وزنجبیل وسنبل هندی وسکر مخلوط بآب هر واحد جالب دمعه ونافع حکه جفن ست واصلاح غذا بته تناول گوشت بزغاله وحملان ونان گندم صاف ونقل بانجیر ومویز ومانند آن وترطیب مزاج بدوام حمام با آب نیمگرم ومروخات بادهان شیرین بشل وروغن گل وبنفشه ونطولات برسر واشربهٔ مرطبه بسکن لذع وحدت ماده درین باب سودمند ست واگر با حکه رطوبت باشد دوای ارسطرا طیس یا ارسطوطلین نافع بود وبقول رونس قطور سرکه ممزوج بآب مزیل حکه است واکتحال آبنوس محرق مغسول وکذا خولان وکذا کندر وکذا صبر وکذا آب پیاز ومثل اودوتوتیای کرمانی وکذا دخان اعظم یا مر یا سیعه یا قطران یا زفت یا کندر یا قطن هر واحد مفید وکذا تکمید بخرقه که در اب یک رطل سماق یک اوقیه جوشانیده باشند ترکرده وکذا توتیای کرمانی دو درم هلیلهٔ زرد صبر سقوطری فلفل وافلفل از میران زرد چوب هر واحد یک درم مثل غبار سابیده از پارچه گذرانیده با آب حصرم هفت روز در افتاب داشته بعده اکتحال نمودن نافع حکه ماقین ست وجالینوس گوید که هرگاه ادویهٔ موضعیه قبل فصد وتنقیه بسهل استعمال نمایند در چشم وجع وضربان ومباعثان آن اصناب مواد بسوی چشم حادث کنند وترک نمک وترشی وادویهٔ اغذیهٔ حریفه نمایند وبالجمله علاج آن مانند علاج خشونت وجرب خفیف ست

جرب الاجفان

وآن خشونتی ست که در باطن پلک بالا با خارش وبثور بهم رسد سبب او رطوبت رديهٔ مالحه بورقیه است حاصل از خلط حاد یا خلط حاد دیگر گاه بالذات خارش اندک ثبت کند پس خشونت مع وجع وثقل پلک بهم رسد وپلک سرخ گردد پس این اعراض زیادتی پذیرند ومتقرح شود وبعد ازان بثور صغار صلب پیدا شود هند اشتداد شقاق در حکه وتورم وبعد تنقیه وکثرت اهتلا وسوء مزاج دماغ از اسباب اوست واکثر حدوث آن بعد از قروح عین ورمد بود وآن چهار نوع ست اول را بسط نامند واین خشونت خفیف با سرخی باطن پلک ودمعه میباشد ولذع دائم اوست غبار ودخان وشمس بعد از رمد ظاهر میگردد از اهمال مریض در پرهیز وسوء تدبیری معالج بتنقیه خلط دیگر غیر از خلط واجب الاستفراغ وادوین دوای خلاف مستوجب قوانین مثلا استعمال مبردات کثیره بدان سبب قدری از فضول غلیظه کثیفه بکیفیت حریفه لذاعه غیر شاملهٔ پلک

محتبس باقی ماند و دران حرقت و لذع بهم رسد و باعث خارش اندک و بثور و دمعه گردد و این را بیونانی اسطرطس نامند یعنی خشونت و دوم را حصفی گویند و این نوع اقوی از اول ست گاه عقب بدید شود و گاه بدون مدار از بخارات حاده و حادث از اختلاط محیط عفنه حاره که زیر غشای داخل جفن متکمن گردد حادث شود و صورت آن شبیه بحصف صغیر دانه بود که سر آن سفید باشد و ازان قشور خفیف رقیق جدا شود و چون در علاج آن اهمال نمایند و یا حک کنند آفراد معه سیل و بیاض عین بهم رسد و این را بیونانی طراخوطس نامند یعنی حدت و سوم را یعنی خوانند و این اقوی از دوم ست و گویند که شریرترین انواع جرب ست و سببش فساد خون و حدت و احتراق آنست بحدیکه در گوشت پلک سرایت کند و آنرا فاسد سازد و صورت این نوع بشکل و انهای انجیر ست اسفل آن ستبر و سر آن تیز که یکی با دیگری ملتصق باشد و متقرح شود و باعث هیجان بر و گردد و این را بیونانی سوقوسیس نامند یعنی تیبی و سوقی بلغت ایشان بمعنی انجیر ست و زواین بهر افیون آنرا تیبی ازین جهت نامند که در جفن شقاقی پیدا می شود مانند شقاقی که در جوف انجیر بهم میرسد و بعضی در ترجمه آن گفته اند که دران شقاق میباشد مانند شقاقیکه در پوست انجیر بهم میرسد و در نوع چهارم جرب اختلاف ست بعضی گویند که چهارم را بردی نامند و آن شبیه ببرده بود و این نوع بارد و یابس ست که بی رمد حادث گردد و صورتش آنست که دانه سفید زیر پلک بالا ظاهر گردد و قتی با الم و گاهی باخارش که علیل بخارش آن لذت یابد و بعد ازان الم زیاده گردد و باشد که باوی شعر زائد پیدا شود و سبب آن ماده مرکب از کیفیت فاسده محرقه لذا اعصاب طوبت غلیظ را بعضی گفته اند که چهارم را عدسی گویند و آن شبیه بعدس سیاه ست که فرحه گردد و بالای آن خشکریشه پیدا میاید و این قوی ترین انواع جرب ست و مرضی ست طویل السبب آن فساد خون و حدت آنست و بقولی ماده سوداویه متعفنه ست و این را بیونانی طوخسیس یعنی مجب نامند و کمتر ست که این بزودی منقلع گردد بسبب غلظت و کثرت ماده خصوصا چون کهنه گردد و بعضی گویند که نوع چهارم جرب را خشونت و صلابت زیاده و طویل المدت ست و لهذا اصعب ترین انواع ست خصوصا که بطول انجامد و علیل بیداری کشد باتجرد طریق تشخیص اقسام مذکوره آنست که پلک مریض برگردانیده در باطن آن نظر کنند اگر دران سرخی بسیار و خشونت اندک و بثور صغار منبسط باوجع و حرقت قسم اول بود و اگر دران انهای خرد سفید سر شبیه بحصف مدرک گردد و باوجع شدید و ثقل پلک و خشونت و دمعه زیاده از اول بود قسم دوم باشد و اگر دران غلظ و خشونت بحدیکه در باطن پلک شقاق مانند شقاقیکه در انجیر باشد یا ثقبها معلوم شود و سرخی و وجع و حکه و ثقل اجفان شدیدتر بود قسم سوم باشد و اگر سیل او نه بیاض یا کمودت و خشکریشه دریافت گردد و خشونت و صلابت دران زیاده از انواع دیگر و طویل المدة بود و یا شعر زائد تابع او باشد قسم چهارم بود و گویند که ردی ترین انواع جرب آنست که بعد از رمد بهم رسد و سالمترین جرب آنست که بران حکه تنها مقدم باشد و از جرب بعضی رقیق و در ابتدا میباشد و باوی در باطن پلک خشونت و سرخی اندک باشد و عقب آن بهم رسد و بعضی ازان خشن و غلیظ بود و دران شبیه بانشقاق محسوس گردد و جفن غلیظ باشد و عقب رمد و قروح بهم رسد اکنون بدانند که چون بسبب مغایرت اسباب و اقسام جرب را ادای جمیع اقسام بیک تدبیر نیست بلکه در بعض تدابیر شامل ست و در بعضی ازان مغایر یکدیگر لهذا اولا علاج کلی اقسام جرب بقلم می آید و بعد ازان علاج مخصوص هر قسم آن مسطور گردد ✣

علاج کلی اقسام جرب ✣

هرگاه رمد یا قرحه مقارن جرب باشد باید که اولا بمعالجه رمد و قروح متوجه شوند و بعد ازان متوجه علاج جرب گردند و ایضا اگر باوی مرضی دیگر باشد اولا اهتمام شدید تر ازان بهم رسانند و چون باجرب درم و تقرح جمع شود اداویه حاده قویه استعمال نکنند و اول علاج اقسام آن در صورت غلبه خون فصد قیفال ست و مداومت استفراغ بفصد هر چند روزها ی دو مرتبه باشد اگر خون بسیار غالب و فساد آن ظاهر باشد و فصد ماقین و جبهه و حجامت بعد فصد کلی یعنی قیفال و اکحل و حبل الذراع و در اغلب احوال تنقیه بدن بدوای مسهل مثل مطبوخ فواکه یا خیار شنبر یا قوقایات یا شربت بنفشه یا مطبوخ هلیله یا قرص بنفشه یا هلیله زرد و شیکوکی یا مطبوخ قوی بترد و غاریقون و ایارج فیقرا یا مطبوخ افتیمون و یا حب صبر و حب لهب و قوقایا و حب افتیمون بحسب حاجت نمایند و ایضا بهر تنقیه سر و چشم عرعره مثل سکنجبین و ایارج فیقرا کنند و سعوطات منقی استعمال نمایند و اگر صبر جند بیدستر حا و شیر هر واحد نیم درم صعتر فارسی حضض هندی زعفران شکر طبرزد عدس مر از زروت هر کدام یکدرم کندش بنجدرم باریک سابیده در اب مرزنجوش بقدر فلفل حب بسته سعوط کنند و بعد تنقیه تمام هران مواظبت نمایند در جمیع انواع جرب مجرب ست و قبل از تنقیه استعمال آن مضر و بعد از تنقیه مداومت استحمام با آب شیرین بگرم سازند و از انچه موجب امتلای راس و صداع و جذب رطوبات و فضول و انچه رد یه گردد اجتناب ورزند بحدی که از آواز شدید و حرکات عنیفه متعبه و جماع و غضب و کثرت کلام و پیوست نمودن بالین و طول سجوده از غبار و دخان و بوهای لذاع و روایح منتنه احتراز نمایند و روغن بر سر استعمال نکنند و بالجمله از هر چیز باعث صعود مواد بسوی فوق و جذب آن بسوی چشم بهره گردند تا

وتخفیف غذا و تلطیف او و ترک عشا کنند و با وجود این تدابیر لابد است استعمال تلطیفیه و ترطیب برای تعدیل مزاج بمثل آشامیدن آش جو بشکر و نقوعات از عناب و آلو و زردالو
و مانند آن و خصوصاً مطبوخ هرگ خناو شاهتره عناب سرپهکه اگر قبل از فصد هفت روز بدهند و بعده فصد و تنقیه نمایند برای اصلاح ماده و تسکین آن مجرب ست و استعمال
بقول مبرده مرطبات مانند خیار و خیارزه و کدو و خرفه و مزورات لطیفه نافع و ترک شیر بنیها و چیزهای شور و مجففات و ترک لحوم حتی الملقد و رسناسب و اگر گوشت استعمال نمایند
گوشت بزغاله و حملان و جوجه مرغ فربه دهند دنان آرد گندم پاکیزه جید الطبخ و زرده بیضه مرغ نیمبرشت خورانند و از فواکه انجیر و انگور و مویز و مانند آن مناسب و فی الجمله
معتدل دهند و از ادویه موضعیه مازوی سبز مثل غبار سابیده پلک منقلب ساخته بران بپاشند و سه ساعت بگذارند که معمول ست و کافور در اب حل کرده نیز نافع بود و بعد
تنقیه استعمال جالبات مثل گلاب با نمک و یا سرکه یا شکر نیز مفید ست الا در جرب که از ان قشور مثل سبوس جدا گردد و خاکستر موی انسان و حضض و صبر هر واحد تنها سود مند بلکه
و قطور رب انار ترش در سه روز قلع آن میکنند بعد ازان که کحالین از علاجش درمانده باشند و چکانیدن گلاب که دران آمله تر کرده باشند نیز مفید و اکتحال سرمه حضض
و سماق مجرب نوشته اند و کهربا یکجز و قشور نحاس دو جز و سوده بعسل سرشته و یا صبر سوخته یکجز و نوشادر نیم جز کوفته بیخته بشهد آمیخته استعمال نمایند و یا صعتر سوخته و شاذنج
هر کدام چهار درم صمغ عربی دو درم کوفته بیخته با سرکه بسایند و در سایه خشک کرده سرمه سا نموده اکتحال فرمایند و بعد فصد دست و سهل شیافات لینه و مرارات و مخرج
و ابار از ادویه ناجیه هست بعده اعاده فصد جبهه و رگ ماق کنند و تلطیف غذا بغایت و استحمام حتی الامکان این فن و رکیس نمایند از مجربات ناجیه صحیحه هست خاکستر موی
انسان صبر از هر واحد یکجز و شنگرف زاج سوخته هر کدام نیم جز قرفل زاج سرخ هر کدام ربع جز و سابیده مکرر کبس کنند و گاهی مصبر تنها و گذاما زود عصاره بقطور این
صحت یابد و یا شیاف علائی و شیاف غبره و شیاف روشنائی و شیاف سماق بعمل اورند و حک جفن بشیاف احمر و زرد و صفر و یا بسلیقون و بعد ازان با غبر نیز مفید
گفته اند و ایضاً اکتحال اقلیمیای فضی و توتیای کرمانی و شکر و یا اقلیمیای فهبی و یا سرطان بحری محرق مغسول و یا بغبر و یا بزبل حردون و یا آبنوس سوخته شسته و یا فوفل
و یا عصاره پوست نرد اترج و یا پوست بیضه مکلس و یا بول صبیان معقود در ظرف مس و مسحوق و یا خون جعل خشک کرده سابیده و یا زهره کلنگ یا کبش یا دب
یا خروس یا خرمه یا عقاب یا نسر خشک کرده سوده و یا توتیا و آب پیاز مساوی و یا زبد البحر و یا قشار کندر بریان سوده و یا تخم قطف و شکر مساوی سوده یا اشمد بجائی شکر نوده
و یا قلقطار محرق و یا قلقدیس محرق و یا اشق دراب حل کرده و یا شادنج مخلوط بعسل و یا زعفران و یا پرسیاوشان و یا زاج محرق و یا شنگرف و یا خفسا بنصفین قطع کرده
میل دران تر نموده و یا عصاره فراسیون هر واحد نافع جرب ست و کذا اضماد موی انسان سوخته و مرداسنگ اضافه نموده و یا زوفا رطب مخلوط بشحم انور و یا آب غوره
جوشانیده تا زیاده از نصف فانی گردد در آفتاب گذاشته تا قرص شود و یا عصاره قنطوریون دقیق دراب حل کرده بعد حک جرب باب انار ترش و بعده قلب جفن تا دو ساعت
و یا زنگار و بعده مقلوب داشتن پلک تا دو ساعت و یا حجر اسیوس و یا زرنیخ و یا زفت بر پارچه مالیده و کذا کمادچشم بسماق یکنیم اوقیه در یکرطل آب جوشانیده و دران
پارچه تر کرده و ذرور کباش قرفل باریک سابیده بعد قلب جفن الم شدیدی آرد تا دو ساعت بران صبر نمایند که بعد ازان نفع عجیب بخشد و حک جرب از اقاقیا
و صمغ بصورت بلوط ساخته و کذا از زنگار نیز مفید و اختلاط نوشادر دراو و یا جرب و کذا سحق اکحال جرب و صلایه مس و سه آن مقوی فعل آنهاست و چنین گوید که از زنگار سه درم
اسفیداج دو درم و نیم سابیده بآب شیاف ساخته در جرب جفن استعمال نمودن منفعت عجیب دارد و بقول ابن رازی شادنج و مرو زاج مساوی مثل غبار سابیده در
شراب یحانی شیاف ساخته اکتحال نمودن جرب پلک را زائل کنند و بدانند که بقول رازی صدت ادویه بقدر قوت علت باید و ادویه موضعیه استعمال کنند اگر بعد فصد استفراغ
و قناع بدن و لاسیما مع هیجان مواد تا بر مریض آفت نیارد **اقوال الطبا** بقول شیخ در ابتدای جرب شیاف احمرلین و بعد ازان شیاف اخضر لین نافع ست اگر قوی تر
ازان خواهند احمر حاد و اخضر حاد و طرحا طیقون و کحل ارسطراطس و شیاف زعفران اکتحال نمایند و گاه معالجه می نمایند بزهره بزور زهره خنزیر و نوشادر و مس سوخته
و قلقدیس مجموع یا هر واحد تنها و با سلیقون و شیاف رمادی جید ست و دوای ارسطراطس سخت سود مند ست و یا بگیرند مس سوخته شانزده جزو و فلفل هشت جزو
و اقلیمیا چهار جزو و مرد و جزو و زعفران دو جزو و زنگار پنج جزو و صمغ بست جزو کوفته بیخته دراب باران سرشته بکار برند و یا فلفل را فلفل نوشادر هر کدام یکدرم
زعفران حضض هر کدام شش درم سنبل الطیب چهار درم کافور یکدانگ باریک سابیده وقت حاجت اکتحال نمایند و بالجمله با کحال عاده جالب دموع و منقی رطوبت
اکتحال کنند بعد تکمید چشم ببابونه و اکلیل الملک و اندکی نمک و لعاب حمام و از اکحال موافقه برای جرب برود حصرم و اقوی ازان روشنائی و شیاف سنبل ست و چون

جرب حرارت پیدا گردد بشادنج اکتحال نمایند و ازادویه که باعث الم شدید گردد اجتناب ورزند و هرگاه درین علت خارش سخت پدید اید کاسنی تازه کوفته قرص ساخته بروغن گل مسح کرده وقت خواب بر چشم بندند و سفیدی بیضه و نشاسته در گلاب حل کرده بر چشم بندند و اگر کفایت نکند ضماد عدس و شحم ریان که در باب حکه گذشت بکار برند و شیاف بسماق در چشم کشند و اگر فائده نکند فصد و مسهل و تعدیل تدبیر نمایند فصد ورگ پیشانی نافع بود طبری گفته که علاج جرب چکانیدن سکه و استعمال حمام و تدهین سر و پرهیز و تلطیف غذا و اکتحال ادویه مجالب دموع ست و جمیع انواع جرب که محتاج بحک باشد باید که طبیب آنرا حک ننماید مگر نزدیک اضطرار که از هیچ ادویه نگیزد ائل گردد و قبل از تنقیه بدن نیز دست بآن نبرند ابن سرافیون گوید که علاج دو نوع اول جرب بادویه حاده ملطفه جالیه مدمعه مانند روشنائی و شیاف احمر و شیاف اخضر نمایند و اگر با جرب بر سر سد بادویه جرب ادویه مصلح رمد مخلوط سازند و اگر با جرب قرحه در چشم بهم رسد که بسبب حدت ماده تاکل آن نماید استعمال ادویه سعتر یطیقیا نمایند و اگر جرب بطول انجامد تا آنکه در اجفان باز دو نوع اخیر جرب بهم رسد پاک البشکر طبرزد یا با آهن حک نمایند و بعضی آنرا بحجر قیشور حک می نمایند ابو الحسن فیلسوف در کتاب مغنی می نویسد که علاج نوعین اولین بفصد و حجامت و تنقیه بدن ست اگر ممکن باشد زیرا که استعمال ادویه حاده قبل استفراغ در چشم ورم حار پدید امیکند و بعد تنقیه پاک منقلب ساخته بشیاف احمرلین یا حاد بنمارند و شیاف اخضر با یاقوت و یا روشنا یا بکار برند و مریض را بدوام دخول حمام امر کنند و اگر چشم گرم شود ادویه حاده موقوف کنند و بصلاح مزاج پردازند و بشادنج تسکین نمایند و هرگاه التهاب ساکن شود بعلاج جرب رجوع کنند بشیاف احمرلین و اغبر و اگر کفایت نکند بادویه حاده اعاده کنند و علاج نوعین اخیرین بفصد دست یا پیشانی یا تنقیه کنند و جفن را برگردانیده بشکر یا کف در یا یا قماد بن بخارند تا آنکه پاک در رقت بحالت اصلی عود کند و بعد حک آب نیره بچکانند و بر چشم زردی بیضه و روغن گل نهند و روز دیگر زرد و صفرا یا اغبر پیدا شود و هرگاه حدت حک ساکن گردد و پاک منقلب ساخته بشیاف احمرلین بخارند پس اگر بقیه ازان در جفن باقی ماند برای تعدیل حضوم مریض را در حمام داخل کنند شیخ میفرماید که علاج نوع دوم و سوم از جرب حک بحدید ست یا بادویه حاده مانند زبد البحر خصوصا قسمی که معروف بقیشور ست و یا برگ الخیر و یا از شادنج و زعفران و مرقشیثا شیاف ساخته بدان حک نمایند امین الدوله گوید که علاج نوع سوم و چهارم مجملا استفراغات و استعمال اکحال و ترک سخنات و اکثار اغذیه و کثرت استعمال حمام ست بفصد اقیفال و عرق جبهه و ماقین و حجامت و تکمین طبیعت مکرر و تقلیل غذا و ترک طعام شب و چون جرب بحک محتاج گردد بشیاف احمرلین حک نمایند بعد ازان اغبر یا زرد و صفرا پیدا شوند یهودی گفته که چون حک نمایند جرب ابا یدکه همیشه نمایند تا آنکه غلظت جفن زائل گردد و بحالت اصلی خود باز اید پس زعفران نرم سوده بحریره تخمه بران بپاشند و سفیده بیضه مرغ با روغن بنفشه بر چشم گذارند و تا هشت ساعت به بندند پس باز نمایند و فردای آن بشیاف احمرلین اکتحال کنند و گویند که پاک را گردانیده ملاحظه نمایند اگر جرب کم ست بشکر طبرزد آنرا بخارند و اگر بسیار ست بنوشادر پس فره و رلین بران بپاشند و اگر بستان بود بعد از حک مغز بادام و زیره کوبیده بران ضماد کنند و اگر تا بستان باشد بزرده تخم مرغ و بنفشه ضماد نمایند آنچه اصل کیفیت حک آنست که پاک را بگشت برگردانند و باطن آنرا بپارهٔ نبات یا زبد البحر و یا برگ بید انجیر و یا پچ آن و یا بحک مذکوره شادنج وغیره و یا آنچه ورده که برای حک جرب میسازند حک نمایند و بعد ازان بشادنج مغسول اکتحال کنند و دانی گفته که آنرا معروف بود ده مصنعی ست که سر آن بشکل دینار میباشد و حک می نمایند بآن تا خشونت زائل گردد و خون ازان براید و بعد ازان باید که زیره بخایند و آب آن در چشم چکانند و روز دیگر زرد و صفرا پیدا شوند و یا معالجه بشیاف احمر و اخضر نمایند اگر بقیه از آن مانده باشد ابن ماسویه گفته که جرب و ظفره اگر صلب غلیظ مزمن باشند علاج هر دو قطع ست و اگر رقیق باشند بادویه جالیه مانند مس سوخته و قلقند و زهره خنزیر و نوشادر و زهره کلاغ و اگر فائده نشود ادویه اکاله و حفنه بآن مخلوط نمایند و ادویه که در ان قبض بسیار باشد نیز جرب را قلع می نماید و اگر با جرب مدباشد بادویه رمد چیزی بازادویه جرب مثل اصطفطیقان مخلوط سازند و اگر با جرب حدت قرحه و تاکل باشد ممکن نیست علاج آن بادویه جرب بنگاه پاک را برگردانیده حک نمایند که باعث زیادتی وجع و سیلان نگردد حنین رازی گوید که چون جرب فرسن گردد ابتدا بفصد دست نمایند و بعد فصد جبهه و اماق گیرند و جفن را نرم کنند و موی بعد اخری حک بعد فصد و زلو و بعد فصد باق استعمال نمایند که این تدبیر ملاک اوست و اگر حک قبل از فصد استعمال کنند ماده از انچه تحلیل شود زیاده تر منجذب گردد

علاج جرب منبسط

فصد قیفال و حجامت نمایند و مسهل دهند و یا بهر اسهال گل بنفشه چهار درم سوده با جلاب شکر اسیخته بیاشامند و یا تقوع را بدیکه در فصل خشونت جفن گذشت یا قرص بنفشه بنسخه ذخیره بدهند و بعد از تنقیه استحمام دائم کنند و کحل روشنائی و شیاف احمرلین و زرور صفر صغیر و چشم کشند و پاک را بشیاف مذکور بخارند پس استعمال کنند شیاف اصطفطیقان

وشیاف اخضر و شیاف زنگار اگر احتیاج بدوای قوی‌تر افتد و بعد راحت از اذیت حک ذرور اغبر اکتحال نمایند و اگر در پلک خشونت بسیار باشد ذرور صفر کبیر و شیاف احمرین حاد اکتحال کنند و شیاف اخضر و باسلیقون حک نمایند اگر فائده نشود و بشکر طبرزد حک خفیف نمایند و بقول بعضی با شیاف احمرین حک نمایند و بعد ازان با غبر و نکونیست حک بشکر طبرزد و اگر زائل نگردد بورده حک نمایند پس آب زیره و نمک خایسیده بپکانند و بعد ده بزرده بیضهٔ مرغ و روغن گل بر چشم ضماد نمایند و بعد ازان با شیاف احمر اکتحال کنند و بعد تسکین و رود حک ذرور صفر و با سلیقون استعمال نمایند و از اغذیهٔ مولد اخلاط رویه اجتناب ورزند و اغذیهٔ لطیفه و خفیفه محمودهٔ مثل جوزهٔ مرغ و تیهو و فروجات تناول فرمایند و بقول طبری اگر با غذا و مصلابت باشد بعد تنقیه شرط خفیف بران زنند و بمیل حک نمایند و بعد ازان بدو یا سه میل از سرکه کهنه ممزوج بگلاب اکتحال کنند و بعد اکتحال بروشنائی و با سلیقون کبیر لازم گیرند و اگر غلظ منحل نگردد و مصلابت آن باقی ماند در خراشیدن آن بکوشند و هر مصلابتی که در پلک باقی ماند در بدن باده و تعلای آن شود بخار آب گرم و تکمید بدان و پرهیز و تمیع تحلیل می باید و بقول جالینوس علاج این نوع جرب که از خرش و غبار حادث شود بغسل و تکمید با آب نیم گرم و پرهیز از ملوحت و حرافت و حموضت

علاج جرب حصفی

بعد فصد سر و اسهال بطبیخ هلیله یا اقیمون و مسهل و حب ایارج و ماء الجبن و آب شاهتره بحسب مزاج نمایند و بر اغذیهٔ لطیفه حتی المقدور اقتصار کنند و بعد اکتحال نمایند و اگر فائده نشود و بشیاف احمرین یا شیاف خولان و ذرور صفر صغیر و روشنا یا اکتحال کنند و یا شاذنج عدسی دو درم روغنج یکنیم درم کیتر انیم درم صاص حرق که لبارست یکدرم صمغ عربی سه یک با بسته محرق اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی هر یک دو دانگ فلفل سفید نیم دانگ کوفته بیخته سحق بلیغ نموده با آب باران یا آب جوشیده صافی حبوب مانند عدس سازند و هر روز یکعدد از ان با آب سابیده اکتحال میل نمایند و حک نمایند بان و با میل پس اگر بعد اکتحال آن گرمی پیدا شود چشم را ببرود بنفسجی خنک سازند و باز اکتحال بدان نمایند و باید که این نوع را بشکر و حدید و غیر آن حک ننمایند که بسبب بودن این قسم در سطحه و عدم نفوذ آن در عمق احتمال خرق غشای صحیح و افساد جفن دارد مگر عند ضرورت شدید حک خفیف جائز داشته اند و ایضا استعمال روغنها و اکتحال با شیای حاده درین نوع نشاید و اگر شیاف حاد اکتحال نمایند البته بعد ازان برود بنفسجی استعمال کنند و بالجمله در علاج این نوع مبادرت نمایند و استحمام بسیار کنند و این نوع بالزوم پرهیز و تنقیه بدن بادویهٔ موافقه سریع الزوال است و باید که این کحل بمیل اندک سفید اب کف دریا نشاسته صمغ عربی مساوی گرفته شیاف ساخته وقت حاجت اکتحال نمایند و از جمیع اغذیهٔ مولد خون بسیار پرهیز کنند و در غذای مکثر اقتصار ورزند و این نوع اگرچه خفیف و سریع الزوال ست لیکن بکایت او عند خطای علاج عظیم می باشد + + + +

علاج جرب تینی

بعد از فصد مکرر و تنقیه بمسهل سودا و غیر غیر و سعوطات و استعمال حب بنفشه در هر هفته دو بار اکتحال با سلیقون و شیاف احمر حاد و شیاف اخضر نمایند و اگر تحلیل نیابد با شکوبا بالبحر یا حاد بخار نمایند و بران آب زیره گرمائی و نمک خایسیده بپکانند و زرده بیضهٔ مرغ و روغن گل تا دو سه روز بر چشم ضماد نمایند و در روز سوم یا چهارم و بعد ازان بشاذنج مغسول و یا با غبر اکتحال کنند و بعد ازان اکتحال شیاف اخضر و با سلیقون نمایند و اگر بعد معالجه بجد یدگرمی در چشم پیدا شود شیاف ابیض استعمال کنند تا آنکه حرارت تسکین یابد بعده ذرور صفر صغیر و بعد ازان شیاف احمرین حاد و ذرور صفر کبیر پس شیاف اخضر و با سلیقون و دیگر شیافات بعمل آرند بالجمله درین نوع اگر مانعی نباشد و قوت محتمل بود چند بار استوالی فصد قیفال گیرند و اسهال بمطبوخ اقیمون بچند دفع پی در پی نمایند و فصد رگ ماق یا عرق جبهه کنند و از جمیع اغذیهٔ مولد خون کثیر پرهیز کنند و بر غذای اقل و الطف اقتصار ورزند و بعد ازان بشیاف احمر حاد مداومت اکتحال نمایند و چون در مزاج گرمی پیدا گردد و آشامیدن ماء الشعیر با عناب لازم گیرند و هر صبح استعمال خمیرهٔ بنفشه مع ترنجبین و غذا مزورهٔ باش مع اسفاناخ مفید بود پس اگر کم نشود و مصلابت بهم رسد بآله رده حک نمایند بملایمت تا آنکه سستا صل گردد و بعد حک اکتحال بشیاف ابیض محلول بشیر خر یا شیاف ابیض نموده باشند اگر ازان التیام پذیرد و بهتر و الا موم صاف و روغن گل بر اتش گداخته قیروطی سازند و بران اندکی سفیداب مغسول پاشیده بر هم زنند تا مثل مرهم گردد و در هاون انداخته آب سرد بران ریزند و بمالند و همچنین باز آب بران ریزند و بمالند تا سفید گردد پس قدری ازان بگیرند و بر سنگی گذارند و بران اندکی مازریون بشیر خر پرورده پاشیده بسایند که خوب مخلوط گردد پس بمسرمیل قدری ازان بگیرند و زیر پلک بگذارند و بر چشم رفاده با آب کاسنی و آب برگ عنب الثعلب تر نموده گذارند و بر مریض را بر پشت بخوابانند تا آنکه دوا منحل گردد و بریزد پس چشم را بگشایند و از پنبه بملایمت پاک کنند و اکتحال به برود بنفسجی نمایند و اگر در باطن جفن چیزی شبیه

بنسبج عنکبوت دیده شود شیر دختران دران بدوشند که یک میگرداند آنرا دمی باید که در جمیع ایام این مداوا از مراعات مزاج علیل غافل نباشند چه باوجود تغیر مزاج بدن علاج چشم فائده نمی بخشد واگر این قسم حرب خفیف باشد بسا ست که انتفاع می یابد بکک از شکر طبرزد بدون حبه

علاج حرب بردی وعدسی

در بردی تنقیه بمسعل وحب ایارج مکرر کنند واستعمال سعوط مذکوره بالا نمایند وچیزی که باعث تدمیع گردد ومص رطوبات کند اکتحال نمایند بلکه انچه باعث نضج وترقیق ماده گردد مثل قطور وضماد وغیره که در تعلیم فصل پرده مسطور شد باستعمال آرند واگر علت دشوار وصلابت آن زیاده گردد بشکر طبرزد حک نمایند واگر زائل نشود حک بحدید نمایند پس ادویه مجففه وشیاف اغبر وغیره تدبیر که در برده گذشت بکار برند واین جمیع تدابیر بالزوم پرهیز وتعاهد استفراغ باشد اگر قوت متحمل بود وهرگاه چشم گرم گردد بادویه مذکوره آنرا خنک نمایند وبعضی گویند که علاج آن اکتحال بسا ذج ومرعفران ومرقشیشای محلول باب اندکی سرکه است وحک نمایند باطن پلک بشکر طبرزد ویا برگ انجیر ویا بحدید اگر احتیاج بدان شود وگویند که اگر حرب غلیظ بود ودوران بطوبت ظاهر باشد تناول این حب آنرا نافع ست صبر ده درم سکبینج پنجدرم مقل ده درم شهرتی سنبل درم واین کحل نافع بود روغن نوشادر هر یک چهار جزو صمغ عربی دو جزو همه را بسرکه کهنه سایيده خشک کرده اکتحال نمایند وگاهی نفع میکند آنرا شاذنج ومس سوخته هر یک پنجدرم دارفلفل نیم درم زعفران دو درم کوفته بحریر بیخته استعمال کنند ودر عدسی تنقیه بمسهل سودا وحب افتیمون مکرر نمایند مطبوخ افتیمون بدی علویخان ومداالجبن بمرارت مع حب لاجورد وسفوف آن دهند وسعوط مذکور وغرغره بکار برند وتلطیف تدبیر وحک ببرگ انجیر یا شکر طبرزد ویا حدید باستقصا کنند وگویند که این کتر بادویه علاج پذیرد مگر آنکه پلک را برگرداند وحک نمایند بآله آهنی که آنرا ورده نامند واستیصال آن نمایند پس مداوا بادویه که بالا مذکور شد وتلیین طبیعت نمایند وهر صبح استحمام کنند واکتحال تخم قطف باغی خیلے مفید وکذا خبث الحدید که مذ واین هر دو از تالیف حکیم میر علیخان مجرب ست حضض کی پوست هلیله سوخته شیاف باسیا خبث الحدید بسم هر یک سه ماشه در گلاب مصلایه کرده میل زر بکشند وهر چه در علاج کلی حرب ونوع سوم مذکور شد بعمل آرند

سلاق

که بیونانی بیوسیما گویند وآن غلظ وسرخی وخارش کنارهای پلک ست که بسختن مژگان وتقریح اشفار موی گردد واکثر بعد از رمد بسا عث سوء تدبیری در علاج واکثرت استعمال میوات حادث شود واطفال را بسبب حرارت ورطوبت مزاج واکثرت گریه ایشان عارض گردد وصاحبان امزجه یابسه را در سن جوانی وتابستان وبلدان حاره بهم رسد وسبش مادهٔ غلیظ اردی اکال بورقی ست وآن بیشتر بلغم بورقی باشد وگاه خونی که حرارت غریبه بعضی اجزای لطیفه آن تحلیل برد وبی سودا ویت نرسد وتشخیص هر دو سبب چنان کنند که اگر سرخی زیاده باشد وثقل کم دموی بود والا بلغمی باشد وسلاق گاه تازه خفیف مبتدی بود وگاهی کهنه مزمن بردی در تازه آن خارش ولاق واجفان خفیف بود وسرخی اندک ودر مزمن خارش وسرخی بسیار بانتفاخ وصلابت اجفان باشد وگاهی فساد چشم تابع آن گردد بجهت فرط خبث ماده وسریان تاکل آن بمقابله علاج در سلاق تنقیه بدوای لطیف نمایند واگر مزاج رطب باشد استفراغ بچیزی نمایند که دران قدری ایارج باشد واگر مزاج گرم باشد بر ادویه لطیفه اقتصار کنند وبهاالفواکه تنقیه سازند وبعد ازان گلاب که دران سماق وپوست هلیله زرد ترکرده باشند قطور نمایند وچشم را بدان بشویند که مجرب ست وگویند که این دوا سلاق را که حادث از بویدن بوی بقل ومزابل ومستنقعات بسبب حدت ورداءت آنها مثل بخارات داخلی باشد نیز زائل گرداند ودر شب عدس مطبوخ یا شحم انار سر بگلاب ویا برگ خرفه ویا کاسنی وکشنیز وروغن گل ویا مغز بادام تلخ بشیر سودا ضماد کنند ویا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ بروغن گل در پارچه پنبه آلوده بر چشم نهند ویا عدس تنقشر سماق شحم انار گل سرخ کوفته بیخته سرشته ضماد نمایند وصبح بحمام روند ویا الکباب نمایند بر بخار آب گرم وسعوط بروغن بادام کنند وادمان حمام انفع علاجات آنست وبقول اطبای هند گل فتیلهٔ چراغ بر تهالی جستی نهند واندکی روغن چراغ بران انداخته از سپیاری چهالید بسایند وسایيدهٔ آنرا در چشم کشند ویا چرم دو گوسفند بر انگشت بسوزند تا غال شود سایيده در پنبه پیچیده فتیله ساخته در چراغ بروغن سر شف روشن کنند ودود آن بگیرند ودر چشم کشند وبر پلک بمالند ویا آب برگ دهتوره آب برگ بهنگره گرفته پنبه دران تر نموده در سایه خشک کرده فتیلهٔ آن در چراغ بروغن شیرین بسوزند ودخان آن در چشم کشند واگر جست بقدر دو دام در ظرف آهنی بر آتش انگشت گداز نموده آب ساگ تنهوا اندک اندک بران چکانند تا خاکستر شده برنگ روباسفید گردد باریک سایيده در چشم کشند سلاق وشعرالله وحکه

دود سعه را نافع بود و پاپشک کور موش نصف سوخته و نصف آن غیر سوخته سابیده بعسل طلا کنند و یا بیخ بسکفیه سفید در سایه خشک کرده و آب سابیده در چشم کشند و یا بیخال کبوتر در شد آمیخته بر پلک بمالند و یا از سرگین خر بطریق پتال جستر روغن برآورده بر پلک بمالند و یا پارچه کهنه باریک یا پنبه سه بار در آب هلدی و سه بار در شیر یا مغز بنوله تر کرده خشک نموده فتیله آن ساخته بر روغن سرشف افروزند و کاجل آن گرفته در چشم کشند و اگر بیخ آگ سوخته خاکستر آن آب حل کرده حوالی چشم طلا کرده باشند خارش و درد و غلظ اجفان دور سازد و اکتحال توتیای سبز آب عنب الثعلب نیز مفید ست و یا صدف سوخته سابیده در چشم کشیده باشند و یا کنجد بار سوخته بار روغن کنجد بر مژه بمالند و یا مگس گرفته سر آن دور نموده خشک کنند و آب سابیده طلا نموده باشند و یا حب سلاق که در ان سپیاری چهالیه داخل ست در چشم کشند و طلا نمایند و اگر خشت کهنه بگیرند و باریک سابیده در روغن زرد لت کرده در پارچه پوتلی بندند و در تهالی بهول پوتلی را بگردانند و روغنی که در ظرف جمع شود گرفته بر پلک چند روز بمالند اعجوبه ست و اگر بگیرند زاوی کلان یکعدد و آنرا در پارچه کهنه ظروف کانسی از ان صاف میکنند پیچیده در چراغ نهاده روغن گل در ان اندازند و آن فتیله را روشن نموده بالای آن ظرفی گلی نهاده دودش بگیرند و بدان اکتحال نمایند دراز الهٔ سلاق بجر بسیده و قطور آب حصرم تازه یا کهنه در چشم مجرب سویدی ست و اکتحال عصارهٔ زیتون بری و یا آب انار بن معصفر شسحم در ظرف مسی بی قلعی جوشانیده و یا آب بیخ خنثی بشراب کهنه و مرو زعفران جوشانیده و یا زنجار حدید میا خولان با آب حصرم یا گلاب بر سنگ نو و یا دقاق کندر سوخته و یا آب ترنج و یا عصارهٔ [illegible] و یا صبر و یا زنجبیل و یا زیت عتیق و یا دخان میعه و زفت و مرو کندر و بطم و صمغ صنوبر و قطران نیز نافع سلاق ست و شیاف صمغ عربی تیر اهر واحد سه درم نشاسته دو نیم درم اسفیداج پنجدرم کوفته بیخته بسفیدی بیضه سرشته شیاف ساخته در گلاب سوده اکتحال نمودن نیز مفید ست و در سلاق کهنه مزمن فصد قیفال نمایند اگر خون غالب باشد والا برای جذب ماده حجامت ساقین یا میان دو شانه کنند و بعد و فصد رگ پیشانی کشایند و تنقیه بمسهل وحب اباج یا مطبوخ بلیله و غاریقون و غرغره با یارج فیقرا و غسل و مداومت حمام و تکمید و انکباب آب گرم نمایند و بعد تنقیه و پرهیز از غذیهٔ مولد خلط حاد و تناول اغذیهٔ محمود الغذا مثل گوشت بزغاله و طیور لطیفه خفیفه و نان گندم جید الطبخ مرد اسنگ سوده بر روغن گل یا حضض و شیاف مامیثا و یا اقاقیا گل سرخ آرد جوز عفران آب گل کاسنی یا آب برگ خرفه سرشته بر پلک طلا کنند و بشیاف احمرلین یا حاد و برود حصرم اکتحال نمایند و اگر فائده نشود روشنائی و کحل جلایا عزیزی استعمال کنند و روغن سلاق نیز معمول ست و مس سوخته نیم درم زاج سه درم زعفران فلفل هر واحد یکدرم باشراع بعض بسایند که مثل شهد گردد بیرون چشم ضماد نمایند مجرب ست و سرگین موش سوخته شنگرف سوخته سوده بغسل سرشته اکتحال نمودن نیز نافع سلاق مزمن ست و خاریدن پلک بشکر طبرزد و بعد از ان استعمال شیاف سماق و فرو یقدری حضض و اقاقیا بشب چند مرتبه و بعد از ان استعمال ادویهٔ مانع صعود بخار بدماغ مثل اطریفل صغیر و مربای هلیله سودمند بود و توتیا اقلیمیا مامیران بدالبحر هر واحد دو درم خولان چهار درم زنجبیل یکدرم صمغ عربی پنجدرم شیاف ساخته در اب حصرم سوده اکتحال نمودن نفع بین می نماید و یا مغز بادام تخم مغز خشت عناب پرچه سفال کهنه که بر چاه افتاده باشد هر یک سه ماشه بگلاب سه ساله در سنگ سماق دوازده پاس کهرل کرده از میل جست در چشم کشند و کذا خاکستر پر طاؤس و کذا خاکستر پارچه صافی ظرف کانسی مجرب ست و در سلاق حادث بعد رمد زاج زرد سوخته زعفران سنبل الطیب هر واحد یکجو شادنج ده جزو باریک سوده شیاف ساخته در سایه خشک نموده بآن جفن بر اخاریدن از مجربات بوعلی سینا ست و در نسخهٔ احمد ابن ثابت نوشته که اد ویه را کوفته بیخته بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و بر سنگ در گلاب سوده اکتحال نمایند و اگر چرم گاو میش یا مادهٔ گاو دباغت کرده بسوزانند چنانکه سیاه شود باریک سابیده در ظرف مسی کنند و نمک لاهوری و فلفل گرد هر یک مقدار خرس آن اضافه نموده باشیرهٔ برگ ترهندی بدسته چوب نیم که فلوس در و نصب کرده باشند بسایند و دو نوبت از شیرهٔ مذکوره تسقیه دهند چنانکه حلی کامل از مس بردارد انگاه در ظرف مرد اشته نگاهدارند و هر روز در چشم کشند در ریانیدن مژه و ازالهٔ سرخی و خارش چشم و آماس و سوزش از مجربات داؤد انطاکی ست و سندروس زنگار در سرکه و شهد و شیر دختران سابیده اکتحال نمودن نیز مجرب ست و اگر بعد فصد و مسهل دماغ را بسعوط آب بارکشائی خر دپاک کنند بعد از ان سر بخار آب گرم دارند و بحمام بسیار روند و حب سلاق که از سنگ بصری نیله تخم کافور نبات آب کهرل کرده حب ساخته باشند آب سابیده در چشم کشند درین باب مجرب اهل هند ست و موی سر آدمی در ظرف گلی سوخته سپیاری چهالیه سوخته زلو سوخته جست کشته کافور چاکسوی مقشر نیله تخم بریان مساوی در روغن گاو سه روز دراوند کانسی بدسته مس حل ساخته هر روز بر پلک طلا نمودن نیز مجرب ایشان ست طبری گوید که هرگاه سلاق بعدی رسد که هر دو ماق سرخ و متقح شوند و اشک آید و قشر بر نیز

و اشفار متقرح گردد بعد تنقیهٔ بدن و سر و لزوم پرهیز با حفظ مزاج و قوت شیاف دیزج و احمرلین و ابیض مجموع را با آب بادیان سوده اکتحال کنند و جمع کردن شیاف ابیض بشیافات مذکوره برای منع زیادتی حدت در ماده است لهذا جالینوس گفته که برادویهٔ سلاق اندکی از مبردات بسکن حدت اضافه نمایند و هرگاه سرخی و خارش زائل شود و اشک منقطع گردد پس بجرارمنی اکتحال نمایند و انچه در انتشار موی اشفار بیاید بکار برند و مکرر بحمام روند و با آب گرم تکمید کنند و هنگام اشتداد سلاق اکتحال بشیاف لادن نیز مفید است احمد ابن ثابت و امین الدوله گویند که سلاق از رطوبت مالحه بورقیه بهم میرسد و فصد دران جائز نیست از فصد و اخراج خون اجتناب منع نمایند و بزودی هم و احمرلین اکتحال کنند اما در سلاق فرمن فصد ماقین و حجامت ساقین جائز داشته اند و گویند که هر چه بجرب ابجان نافع سلاق را مفید است

استرخای جفن

یعنی سستی و آویختن جفن اعلی و ازان جهت دشواری برداشتن او بالا و این بسبب انصباب رطوبت بود در اعصاب پلک و یا تابع رسد با لقوه و یا فالج یا قطع و تر حامل پلک باشد و نزد بعضی استرخای جفن فی الحقیقت درمی ست که عارض عضله بجهه گردد و گفته اند گاه استرخی میگردد جفن بیکطرف بهر آنکه مسترخی میگردد عضلهٔ آنطرف با جمله تشخیص سبب مذکور چنان کنند که اگر تقدم امراض مذکور یا تفرق اتصال مدرک گردد سببش همان باشد والا از غلبهٔ رطوبت بر جفن بود و تقدم استعمال مرطبات نیز برین گواهی دهد علاج بعد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و الطریفل یا ایارج خورانند و غراغر و عطوسات منقیه بعمل آرند و بعد تنقیه دوا مت الطریفل صغیر درین علت انفع شناسند و صبر اقاقیا مضفض مرکی زعفران با آب ورد بر پلک و پیشانی ضماد نمایند و تضمید دیگر قوابض و مجففات مثل مرکی و مازو و مامیثا و رسوت و آس مفید بود بعده کحل که از شب یمانی و مامیثا و مازو و سماق و دیگر مدمعات ساخته باشند استعمال کنند و گویند که اکتحال بدخان بیخ شالی و دخان بیخ صنوبر صغیر و اقاقیا و شب یمانی نافع استرخای جفن ست و از اشیای مرطبه منع نمایند و تلطیف تدبیر کنند و اگر استرخا تابع رسد یا مرض دیگر از امراض چشم باشد مبادرت بعلاج آن مرض نمایند و اگر بعد زوال مرض استرخا باقی ماند و مانعی از فصد نباشد باید که فصد هر دو رگ منخرین کنند و ضماد مذکور نمایند و یا دارچینی یکدرم پوست بیرون بسته جوز السرو هر واحد نیم درم شحم انار دو درم کوفته بیخته با یک پنجدرم مها آب بجوشانند تا گداخته گردد صاف نموده ادویهٔ مذکوره دران حل نمایند و اندکی اسپغول و روغن گل دران آمیخته بر پلک مالیده بر سر و پلک مسترخی چند شب متواتر گذارند و انچه اشک باعتدال آورد و اکتحال نمایند و از اغذیه سخره مثل باقلا و مانند آن و دیگر سبزات احتراز کنند و علاج استرخای تابع لقوه و فالج علاج آن هر دو مرض ست و انچه از قطع و تر حامل پلک بود علاج نپذیرد و اگر استرخای قوی باشد که منع ابصار نماید و بعلاج دیگر زائل نشود قدری پلک بالا قطع نمایند و بعد دوختن بران موضع زرور صفر یا ملکا یا بپاشند و بران قطعهٔ کاغذ بچسپانند و از مرطبات پرهیز نمایند

شتره

و آن تقلص و انقلاب جفن بسوی خارج ست بحدیکه بیکدیگر کما ینبغی منطبق نگردند یا متقلص گردد جفن اعلی و منقلب گردد جفن اسفل و بالجمله سه نوع ست و هر یک از انواع ثلثه یا خاص بیک پلک بود و یا عام بهر دو باشد یکی آنکه پلک کوتاه گردد بحدیکه سفیدی چشم را نپوشد و این یا خلقی بود و یا بسبب قطع جفن از جهت علتی یا سوء خیاطت و این چنین چشم را ارنبی نامند بجهت شباهت چشم صاحب آن بچشم خرگوش و گویند که این بیشتر در جفن اسفل میباشد بجهت رخاوت آن و این را شتره بالحقیقت نمی گویند بلکه انقلاب جفن اسفل نامند و این یا طبعی بود و یا عرضی سبب طبعی نقصان مادهٔ ظفیه ست که ازان تولد می یابد و عرضی یا بسبب استرخای هر دو عضلهٔ آنست و یا از تشنج عضلهٔ مشیلهٔ آن و یا بجهت رفتن جزوی از اجزای جفن و یا بسبب حک ردی یا قرحهٔ اکاله و سبب استرخای عضل یا انصباب مواد رقیقه بارده رطبه ست بسوی عضل و ارخای آن یا عروض تفرق اتصال در عرض آن و یا وقوع عمده از مادهٔ رطبهٔ غلیظه و درین نوع چشم ضعیف گردد بسبب تراکم غبار دران و دوم آنکه بعض سفیدی را نپوشد و این را اقصر الجفن نامند و سبب این نیز مانند سبب اول ست لیکن کمتر ازان و گویند که درین قصر از یک جانب تنها باشد بجهت استرخای عضلهٔ مطبقه و تشنج دیگری سوم آنکه جفن اعلی بر جفن اسفل منطبق نگردد و این یا از غده یا سلعه یا ثولول یا نبات لحم زائد از قرحه یا بدون قرحه یا امتداد یا تشنج عارض جفن از زوال قرحه بهر سه دگاهی این همه از تشنج عضل مطبقهٔ جفن میباشد و گویند که درین قسم سوم سبب طبعی نیز قلت مادهٔ ظفیه ست و عرضی آن رفتن جزوی از اجزای جفن یا بسبب چسپیدن مواد بدان و کوتاه گردانیدن طول آن و یا بسبب غلبهٔ یبس بران و این اکثر یست و گویند که گاهی شتره از لذیت غشای موضوع بر قحف

بعلتی باطنی یا بسبب ضربه یا سقطه یا قرحهٔ سر یا جهه بسبیل تشنج ایذائی حادث شود دوگاه از سوء امساک هردو جفن وقت لقطهٔ سبل وگاه از ضربه سر وخصوصا بزودبرآن چیزی از استخوان بطریق تشنج حادث گردد وگاهی تقلص والتوای جفن قریب بموت افتد وتشخیص اسباب شتره چنان نمایند که اولا مدت عروض واز مریض بپرسند اگر از هنگام ولادت خود بگوید خلقی باشد والا بسوی چشم نظر کنند اگر تفرق اتصال یا قطع جزو آن یا غده یا سلعه یا ثولول یا لحم زائد معلوم شود سبب همان باشد واگر پاک از عوارض مذکوره پاک بود به بینند که در جفن رطوبت ست یا لاغری وپژمردگی وخشکی دران معلوم میشود اگر کثرت رطوبت پلک دیده شود وشتره افتاده باشد ومریض از مرطبات ضرر بجفنات انتفاع یابد از تشنج مادی یا استرخای مطبق باشد واگر پلک خشک ولاغر ودقیق نماید وشتره بتدریج افتد از تقدم استفراغات واسباب مجففه مثل کثرت بیداری وصوم وانتفاع از مرطبات وتضرر از مجففات نیز سوال کنند پس اگر اقرار آن کند سبب تشنج یبسی بود والا حال تقدم عروض نزلات یا ملاقات سردی یا رسیدن ضربه وسقطه یا وقوع قرحه بسر دریافت نمایند پس اگر تقدم نزله بیان کند وبا آن حرکت پلک بطی باشد از سدهٔ مواد رطبه بود واگر ملاقات سردی بگوید وعدم تقلب پلک وتضرر بمرطبات وانتفاع از مسخنات بآن باشد از برد ساذج بود واگر تقدم ضربه یا سقطه یا قرحهٔ سر بگوید سبب همان باشد علاج اگر انچه از قطع جفن وخیاطت زیاده از قدر لائق واثر قرحه والتحام آن باشد جلد پلک را از موضع ملتحم باز بشگافند ودرمیان شق فتیله بمرهمی که گوشت برویاند مثل مرهم ابیض یا با سلیقون یا قیروطی آلوده بگذارند تا درمیان آن گوشت برویده در شتره خلقی چشت بالای پلک را از وسط شق نمایند وبا بین شق بستور مرهم منبت لحم بگذارند واین الدوا گفته که شتره خلقی وآنکه از قطع جفن باشد لاعلاج ست مگر بهر تخفیف بموم روغن تمریخ نمایند وایضا شتره که از غده یا سلعه یا ثولول یا نبات لحم زائد باشد علاج همه اینها بحدید ست لیکن عمل حدید بعد از نقای بدن بفصد قیفال واسهال بطبیخ فواکه باشد وبرای رفع لحم زائد ادویهٔ حاده استعمال کنند مثلا زنگار را بر خنده بریان نمایند وسحق نموده بران موضع بپاشند ویا سفیداب قلعی وکبریت زرد مغسول علاج نمایند وانچه در محل هر واحد مذکور ست استعمال نمایند وایضا انچه از زیادتی لحم وقرحهٔ عارض در اجفان باشد دران استعمال شیان احمر وانحضر وبا سلیقون نیز مفید گفته اند واگر شتره از تشنج یا استرخا باشد علاجش علاج تشنج واسترخاست وبالجمله اگر استرخای عضلتین از تفرق اتصال بود لاعلاج ست وانچه از سدهٔ یا مادهٔ بارد رطب مزمن باشد تنقیه بمسهل بلغم وحب لایلوج یا حب صبر یا حب اصطخیقون یا حب قوقایا نمایند وبعد ازان بر موضع مسترخی انچه باعث قبض وتقویت گردد مثل اقاقیا ومایثا واس بگذارند وبشیافیکه در شرناق گذشت علاج کنند ویا کحل با بونه کبریت واشق ربع جزو ضماد نمایند وعصارهٔ برگ ماطراف نرم عجم علیق ویا اقاقیا با آب آس سبز قطور سازند وانچه از برودت بلاماده بود بهر تسخین نطول که دران مرزنجوش صعتر وسنبل الطیب باشد بکار برند وتقاقیا عصارهٔ مایثا صافی سهر سقوطری مساوی کوفته بیخته با آب مورد مرشته شیاف ساخته بر پلک ضماد کرده باشند ودام بجاورس وحرف تکمید نمایند وهرچه در استرخا گذشت بکار برند ودر تشنج اگر استلائی بود تنقیه بدستور استرخائی کنند وتکمید وتغریق سر بادمان بلینه نمایند وروغنهای محلله بالند وبر موضع تشنج چیزی که ارخا نماید مانند بنفشه بروغن گل تر نموده بگذارند وانکباب بر بخار آب گرم وتکمید با آب گرم از بنفشه کنند وقیروطی روغن بنفشه بر پلک ضماد کنند ونخطمی ومثال آن طلا نمایند وبلعاب جلبه تنطیل فرمایند واگر تشنج یبسی باشد بهتر طیب نطولات وروغنها واشربه واغذیه مرطبه وتعاهد دخول حمام با آب شیرین وانکباب بر بخار آبیکه دران گل بنفشه وبنیلوفر وجوز میکوفته وبسوس کنند مجوشانیده وتضمید بگل بنفشه وخطمی وبسوس اسپغول با شیر دختران وتدهین سر بروغن بنفشه وکدو وهرچه در تشنج مذکور شد بعمل ارند وشتره که از ذهاب جزوی از اجزای جفن باشد دران نیز تدابیر مرطبه استعمال کنند واگر شتره از اذیت غشای مجلل قحف باشد علاج پذیر نیست وبالجمله تضمید بمرطبات وتغریق سر بادمان مرطبه مانند روغن بنفشه وبنیلوفر وکدو وگاهی سعوط بادمان مذکوره واصلاح غذا وجمله تدابیر مائل بترطیب وتلیین بعمل ارند واز تدمیع چشم منع نمایند واگر شتره از سوء امساک جفن نزد لقطهٔ سبل باشد نظر کنند که بکدام موضع بلقمه چیزی از اصول جفن چسپیده است پس تدبیر جدا نمودن آن نمایند بطوریکه در التصاق جفن بیاید واگر در داخل پلک چیزی مانند عقده بنظر اید متوجه تحلیل آن گردند باستعمال دلیلون ورفاده مبلول بلعابات مناسبه مثل جلبه وتخم کتان وباید که با سلیقون ورشنائی استعمال نمایند واگر زائل نگردد بدستکاری پردازند ودر شتره ضربی وسقطی اول از ازاله سبب نمایند بفصد ومسهل بعده ادویه که در ضربه وسقطه بیاید مع مقوی چشم بعمل ارند وگویند که شتره حادث از ضربه که ازان استخوان براید لاعلاج ست وتلیین وتمریخ واحتراز از انچه موجب دمعه گردد مثل دخان واستعمال دوای حریف مانند آن فی الجمله فائده بخشد **انتباه** احمد بن ثابت گوید که در شتره از ادویه قابضه مجففه مانند زرور صفر وامثال آن حذر نمایند

مگر بعد از عمل بحد بذر و صفر بیاشند و آب زیره در چشم چکانند و رفاده تهاو و بر بندند و صبح بگشایند پس اگر ورم حادث شود بعلاج رمد پردازند و الا شیاف احمرین در چشم کشند و ذرور صفر بیاشند و صلاح مزاج و استفراغ بدن نمایند

التصاق جفن

گاهی پلک بسفیدی یا سیاهی چشم یا هر دو و گاه بپلک دیگر تمام یا وسط آن و یا نزدیک بگی از دو موق می چسپد و سبب آن قروح عین یا جفن بسته بواسطه طول انطباق پلک دران یا خطای کحال نزد لقطه بسبل خواه کشط ظفره خواه حک جرب مانند آن که بزیره و نمک داغ نداده و تدبیر صواب آن نکرده باشد و یا رمد یبست از نماط حادث ناکحال مثل خون محدث هتر خای مضلات و انسلاخ در اجفان که از دماغ بچشم ریزد و یا مرتفع گردد بتمیز از بدن بسوی چشم نگاهی این مرض بندت سه لودی بود و پس لولا حال تقدم وقوع قرحه یا قطع سبل یا ظفره از مرض پرسند بهر کدام از اینها که اقرار نماید سببش همان باشد و الا اگر حرارت سر و التهاب پیشانی معلوم شود و با آن صداع و تمدد در سر باشد سببش تجلب خلط حاد از دماغ بود و گرنه حال احساس المی در سر و یا کبد یا مراق یا صدر یا رحم و غیره و یا قت کنند اگر در عضوی خللی بگوید سببش ارتفاع بخارات از همان عضو باشد علاج اگر بدن ممتلی بود و مانعی نباشد فصد قیفال نمایند و بحسب خلط غالب سهل دهند و تعدیل مزاج بدن و سر و چشم و سیما عضو فاعل مرض کنند و ایضا اگر بسبب تجلب ماده از دماغ باشد فصد سر رو کشایند و اگر بسبب دیگر اعضا باشد فصد اکحل یا باسلیق کنند و استفراغ راس و جمیع بدن نمایند و بعد از تنقیه تبدیل مزاج باقی مرض بمبردات و اکتحال نمایند بشیافی که از اقلیمیای فهبی و توتیای کرمانی مغسول و سفیداب قلعی مغسول و سرمه اصفهانی محرق مغسول و قلعی محرق مغسول کنند از هر یک دو درم دم الاخوین افیون هر واحد یک درم از زروت مدبر بشیر خر یک میم درم کوفته بیخته با آب بادیان سرشته شیاف ساخته باشند و ذرور از زروت غیر مدبر جائز نیست پس از زروت صدق مست که باعث تقرح و خراش چشم و معین بر التصاق میگردد و چون آن زائل میشود و بعد از ان اگر موضعی در پلک کشاده باشد دران میل انداخته هر دو پلک را بعد انمایند و شیاف ابیض و ابار اکتحال کنند و عصاره ماسیتا و حضض و صبر و مصطکی بر موضع علت طلا سازند و شیر دختران و غیر آن و ادهان قالعه و گلاب در چشم چکانند و پنبه بدان آلوده میان هر دو پلک گذارند و ذرور ابیض که از زروت آن در شیر خر پرورده باشند بپاشند و ایضا بعد تنقیه و صلاح غذا دو میل از روغن گل خالص در چشم کشیدن و چشم را مورب بستن تا یک جفن بجفن دیگر متصل نگردد بهترین ادویه در منع التصاق ست و چون پلک بکلی متحمر یا قرنیه بکلی مدبر یا قریب بکلی مدبر شد بخواباندن و بحیله زیر پلک در موضعی که ممکن باشد میل داخل نمایند و اگر ممکن نباشد از موضعی یا از جانب موق اصغر بموضع التصاق جفن را بشگافند بقدر یک میل فرو کنند پس میل از زیر جفن داخل کنند و بصناره آنرا معلق گردانند و اندک اندک آنرا بطرف بالا بکشند و پلک را بموضع از طبقه قرنیه چشم باحتیاط تمام جدا نمایند که چیزی از طبقه چشم بریده نشود و بعد شگافتن و جدا نمودن پلک از چشم آب زیره و نمک خایسیده در چشم چکانند و زیر پلک پارچه کتان کهنه نرم بزرده بیضه مرغ و روغن گل تر کرده و بدان ماده تر کرده نیز بر پلک گذارند و بعصابه بسبک بر بندند و صبح بگشایند و اعاده این تدبیر نمایند و همچنین تا سه روز عمل نمایند پس هر گاه از عود التصاق اطمینان حاصل گردد بگشایند و شیافات مدره مثل شیاف ابیض سه روز بچکانند و بعضی شیاف ابار و شیاف احمرین میچکانند و چون صحت حاصل شود چشم را باکتحال اثمد و روشنائی و مانند آن تقویت دهند و اصلاح مزاج و تعدیل طبع و تقلیل غذا نمایند و اگر هر دو پلک کودک با هم بچسپد باید که هر صباح بپول گرم او چشم او را بشویند

جسا الاجفان

یعنی صلابت و پوست پلک و فرق درین و درجسا ملتحمه آنست که دران صلابت عارض چشم گردد و بآن حرکت چشم دشوار میباشد و در چشم تمدد از شدت جفاف بهم میرسد و در نیجا در اجفان عسر حرکت از تغمیض و انفتاح بهم میرسد بطوریکه بدشواری بند نمایند و بگشایند و با وجع و حمرت بدون صلابت در اکثر بود و بیشتر بعد از خواب نمی تواند که بدون مالیدن چشم بگشاید و اکثر خالی از اندک چرک یا بس صلب نمی باشد سیلان اشک بآن نبود مگر بعرض و جسا الاجفان که دران فارش بدون انصباب ماده باشد آنرا پوست پین و پوست جفن نامند و این اکثر در هنگام گرمی مزاج بهم میرسد و بقول طبری صلابت در جفن بعد وقت حادث میگردد یکی در هنگامیکه از مشی عرق نماید و هوای سرد یا آب سرد آنرا بر سد دوم نزد برخاستن از خواب خصوصا در شبهای زمستان و گاهی عقب ضرب حادث میگردد و گاهی بعد رمد از گذشتن اطلیه بارد بر پلک عارض میشود و بالجمله سبب این بخارات غلیظه یابسه است که دران صحت ولوغ مثل سبب سلاق نباشد و انطاکی گوید که سببش انصباب غلیظ

یا بابس بسوی پاک ست یا بسوی نکایت آور یا بقایای رمدکه در علاجش خطا خصوصا و فصد واقع شود اگر آن غلظ کالی و کلالی لازم بود و گویا این فی الحقیقت تشنج ست و گاهی از فرط بس بود اگر عسر حرکت شدید باشد و سبب لین در پاک اصالة باشد اگر حالت واحد لازم بود والا در دماغ بود و بقول شیخ سبب آن یا یبوست ساذج یا خلط غلیظ لزج یا بس ست پس اگر پاک خشک و لاغر نماید و حرت و ورم و ثقل نباشد از سوء مزاج یابس ساذج باشد و اگر با حرت و ثقل و وجع باشد از خلط غلیظ بود **علاج** اسفنج یا مانند آن باب گرم تر نموده بدان تکمید حسن مدام نمایند و اگر افسنتین رومی کوفته در خرقه کتان مصره بسته در اب گرم غمس کرده تکمید نمایند انفع بود و مداومت استحمام باب شیرین بگرم کنند و بر بخار آب گرم انکباب نمایند و هنگام خواب سفیده و زرده بیضه مرغ بر روغن گل بر پشت چشم نهند و یا زرده بیضه مرغ و روغن بنفشه و پیه مرغ نهند و روغن خصوصا روغن بنفشه بر سر و پاک بمالند و دوام تفریق سر پاک مرطبات مثل روغن نیلوفر و بنفشه و نطولات مثل بنفشه و خطمی و تخم کتان و جوشانده و بابونه و سعوط باشیاد و ادهان مرطبه مثل روغن بادام و بنفشه و کدو و نیلوفر بعمل آرند اگر یابوست دلائل مادهٔ صفراوی یافته شود مسهل صفراوی هند و آب کشنیز سبز و روغن گل و زرده و سفیدهٔ تخم مرغ باهم مخلوط کرده بر پاک نهاد کنند و اگر گمان شود که در اینجا مادهٔ غلیظ محتقنه محتاج تحلیل ست بقطور لعاب حلبه و تخم کتان که در شیر تازه بر آورده باشند تحلیل نمایند و قیروطی پیه مرغ و لعاب اسپغول و موم و روغن گل بر پاک دائم گذاشتن در بعضی سفیده تخم مرغ عوض لعاب اسپغول داخل میکنند و بنفشه بخته نهاد و ساختن و بر پشت چشم نهادن نیز نافع بود و گاهی الکحال مدمعه مانند شیاف اسطاخودس و شیاف احمر لین جهت تحلیل مادهٔ غلیظ استعمال نمایند و اگر باسیلان باشد گلغظ اجفان و حرت آن باشد عدس مقشر شحم انار کوفته بیخ سرشته روغن گل داخل کرده شب بر پاک نهاد نمایند و به بندند و اگر محتاج تحلیل طبیعت باشد بقرص بنفشه یا خمیر بنفشه یا مرهم سفید و شیر خشت و زنجبین کنند و در اخر الکحال بدمعات مثل برود حصرم و اسلیقون و کحل عزیزی هر و شنائی نمایند و اگر جسأة ملتحمه منتهی گردد تدبیرش از فصد و مسهل و غیره و هر چه در جسأة ملتحمه گذشت بعمل آرند و در این مرض اجتناب از مجففات و تعب مفرط و جماع بسیار و حرکات عنیفه و سیر در افتاب و نشستن قریب آتش مانند آن نمایند و تناول اغذیهٔ خفیفهٔ لطیفهٔ مرطبه مثل شوربای گوشت بزغاله و بچه گوسفند یکساله و جوزهٔ مرغ و حریرهٔ روغن بادام و زردهٔ بیضه نیمبرشت و اکثار تناول اسراق و شربت و فواکه رطب مثل رمانو و انگور و حلویات جید لازم گیرند و چون اکثر مادهٔ این بخارات خلط بابس سوداوی میباشد و آن بدون انضاج اخراج نمی یابد پس باید که اولا چند روز منضج سوداوی هند جریرهٔ مغز قرطم و نشاسته و شیر بزو مانند آن بخورانند و بعد از ان تنقیه بمسهل سوداوی یا بطبوخ افتیمون و هلیلهٔ کابلی و بغوض سوداوی نمایند و اگر مانعی نباشد فصد بر مسهل مقدم دارند و بعد تنقیه برابیکه در ان ادویهٔ محللهٔ مرطبه مانند بنفشه و برگ خطمی و بابونه و الکلیل الملک و جوکوفته و سبوس گندم جوشانیده باشند چند مرتبه الکحال نمایند و شیر دختران در چشم دوشند و الکحال را در ان حل نموده در چشم چکانند و ایضا العبه مانند لعاب بهدانه و حلبه و تخم کتان بچکانند و نشاسته کثیرا صمغ عربی یا میران جهنی شاذنج هر سی مساوی سرمه سا نموده الکحال نمایند که صلابات را تحلیل میدهد و اگر تحلیل صلابت آن دشوار گردد بعد تنقیه هر روز یکدفعه چشم را بالند و بآب گرم تکمید نمایند و سعوط آب عنزروتی و زهرهٔ کبک و روغن خیری زرد و شیر دختران نیز بعد تنقیه مفید ست و گاهی ضماد برگ بنفشه و برگ خبازی و برگ خطمی و مانند آن می نمایند و حلبه و تخم کتان اسپغول تخم خطمی خبازی هر چند اسراب ابیض رقیق یا عرق بادیان جوشانیده لعاب براورده مریض را بر پشت خوابانیده در چشم چکانند و رفاده بدان تر نموده بالای پاک گذارند که این دو اجمیع صلابات حتی البعد تنقیه بدن تحلیل می نماید و ضماد روفای رطب مخلوط بشحم انار و کدو نا آرد با قلا نخزه تمر آمیخته و کدو اغر ساق بقر بروغن کنجد و موم آمیخته و کدو شحم بط و موم گداخته و کدو لمرکی سوده بر پاک و الکحال انگار بعسل امیخته و بعد ازان تکمید باسفنج مبلول در آب گرم و کدو الکحال مرکی هر دو اصح نافع جسأة جفن ست **و انطاکی** در تذکره میگوید که مرطبات خورانند و تدهین بدان نمایند مثل شیر تازه و العبه و ادهان و شیر زنان بحلبه و شحوم خصوصا شحم بط و ماکیان بشیاف احمر در بارد و سفیدی بیضه با کشنیز در حار و مرس و شحم انار و مانند اینها مطلقا بر روغن گل آرد کرسنکذ لک و بعسل در حار و شیر زنان در ان و با آب کشنیز در بارد و در زمستان مینویسد که ابتدا تنقیه کنند و العبه و شحوم طلا کنند اگر بابس باشد و الا نکار و عسل و کدو لمرکی ربند و بهترین شحوم در اینجا پیه مرغابی و مخ ساق بقر ست و از العبه حلبه و کتان و روغن بنفشه در اینجا خاصیت عجیب ست و در سوست العین ترطیب تکمید و تظلیل بطبیخ اشیای مرطبه و تدهین بهر ادهان مرطبه بدستوریکه مسطور شد کفایت کند و احتیاج تنقیه نباشد ❊

غلظ اجفان

مرضی ست که در ان باطن پلک برامده و متکاثف و اندک سرخ میگردد بحدیکه گمان جرب میشود و چون پلک را برگرداند صاف از خشونت و خالی از جرب یا بند و اعراض خاصهٔ سلاق

وجسانی باشد و ایضاً تابع جساً انتفاخ نیست بخلاف این و گویند که غلظ مخصوص بپلک بالاست بخلاف صلابت که گاه در یک پلک بود و گاه در سر و وقتی بعضی غلظ هر دو جفن را عارض میگردد و جساً یک جفن بر انتها و سبب آن ماده غلیظ و احتباس اخیره در ان بست اکثر این تابع جرب بود و گاه تابع هر مرض مادی چشم میباشد جهت تحلیل لطیف ماده آن و بعضی گویند که سبب آن ماده بارد رطب ست و ایلاقی گوید که سبب او خواب ست بعقب طعام و افضه یعنی مواد بارد رطب و بخار غلیظ و نفیس کرانی گوید که بیشتر بخارات غلیظه یابسه اند چنانچه این بخارات سبب صلابت و جسا جفن نیز میباشند لیکن بخارات موجب صلابت و جسا میل بیبوست زیاده دارند و درین مرض میل بر رطوبت بیشتر و بدون انواع بود زیرا که اگر لازم باشند سلاق یا زان حادث میگردد و گاه حادث میگردد غلظ بعد از مشی و عرق چون برسد آن بهوای سرد یا بعد از بیدار شدن از خواب خصوصاً در شبهای سرد و گاهی عارض میشود بعد جرب و بساست که بسبب گذاشتن اطلیه بارده بر جفن بهم میرسد علاج تلطیف تدبیر و اصلاح غذا البشور بای چوزه مرغ و کبوتر بچه و بیضه نیمبرشت نمایند و بعد غذا عادت خواب ترک کنند و از شراب انواع نبیذ اجتناب ورزند و بعد نضج تنقیه بمطبوخ بلیله و افتیمون کنند و بعد تنقیه اطریفل اسطوخودوس علوبخان بخورند و از لاجورد و حجر ارمنی و خسته خرما سوخته و نارد ین سر سر ساخته در چشم کشند یا شیاف احمرلین اکتحال نمایند و امیثا و زعفران و مرکبی بالای پلک طلا سازند و مداومت تمام و اکتحاب بمطبوخ بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و خطمی نمایند و چشم را بمالند و یا بمیل و یا بشیاف احمرلین باطن پلک انجارند و بمطبوخ شیاف زعفران و باطن پلک اگر مانعی نباشد نیز نافع ست و اگر غلظ برامده و صلب باشد و باین تدابیر زائل نگردد جفن را برگردانیده بمجر قیشور و کف دریا یا برگ انجیر بخراشند و بقراط گوید که غلظ جفن گاهی محتاج باد و میگردد که در ان حدت بمقدار عظم مرض باشد و آن ادویه را بعد تنقیه بدن بفصد و غیر آن استعمال نمایند خصوصاً وقتیکه چشم بان متهیج باشد بجهت آنکه ادویه حاده قبل از تنقیه اکثر اعراض دم حادی نمایند بشدة الوجع وجلب المادة الیها

تهیج جفن

و رم بحی ست که بسبب نفوذ ریح بخاری در چوهر آن بهم رسد و حدوث یاح مذکور نزد ضعف هضم و سوء حال کبد میباشد و بقول شیخ بسبب مواد رقیق و بخارات و بجهت ضعف بعضم و سوء هضم و در سهر و حمیات مزمنه و سهریه و در ابتدای استسقا و سوء القنیه و ارام رطبه مانند ذات الریه و لیثرغس این مرض عارض شود و فی الحقیقت عرض امراض مذکوره است و چون باقسمین بر احداث گردد اکثر منذر بنکس مرض بود و خصوصاً هرگاه با تهیج در سائر اعضا ضمور و هزال باشد بالجمله اکثر اورام بحی جفن عقب ضعف کبد و معده و بعد فساد هضم و ضعف حرارت غریزی و بیشتر در تابستان بجهت میل حرارت بظاهر و برودت بباطن و گاهی از گزیدن حیوانات مثل مگس و زنبور یا عنکبوت یا پشه و مانند انها بهم میرسد علاج تدبیرش از اله اسبب ست و تحمید بسبوس گندم و جاورس و نمک یا بطبیخ بابونه و اکلیل و بنج بادرنجبویه و مکوه و افسنتین هر یک چهار باشه و در شانه گوسفند انداخته و بطوخ جفن بسکر دلبوره ارمنی و تجفیف و تلطیف غذا و ریاضت معتدل و اکتحاب بر طبیخ بابونه و مرزنجوش و برگ کرفس و بادیان و زیره و مانند آن بفید بود و یا شراب بر سنگ گرم انداخته بخار آن بپلک رسانند که انفع المعالجات ست اگر آثار کثرت بلغم یافته شود تنقیه آن نمایند و اطریفل کبیر خورانند و چون صبر بسکر که طلا کنند و بسکر که داب بگیرم بهم آمیخته پلک را بشویند و انچه بسبب ضعف معده و کبد باشد تقویت آن هر دو نمایند بقرص گل و قرص زرشک یا سکنجبین و انچه از گزیدن حیوانات بود برای جذب سمیت تحلیل تریاق فاروق یا تریاق اربعه و نمک و زیت بمالند و انچه در پستان افتد بشیاف سنبل و خولان و آکنیر سبز و اندکی صبر علاج کنند و بقول رازی اول بگلاب بعده با آب گرم صرف تحمید نمایند و بران عصابه نرم ببندند و در ناقهین بصاد انیسون از مجربات ست و همچنین بشیاف مامیثا و صبر و آب کموه و لگروند

ثقل جفن

و آن گاهی باز تهیج و اسباب او میباشد و گاهی بسبب ضعف قوت و سقوط آن چنانچه در دق بهم میرسد و گاهی در ابتدای نوائب حمیات و گاهی بسبب غلظ یا صلابت و جسات پلک و یا بسبب شبه رخاوت علاج تدبیر مرضی نمایند که سبب آن باشد و کحل الجواهر و یاشیای سنبل تقویت جفن نمایند و گویند که از ادویه مرکبه نافعه آن شیاف اسطوخودوس ست

اختلاج جفن

و آن حرکت عضلات پلک ست سبب آن ریاح بخاری غلیظ ست که حرکت نماید برای خروج و اکثر از اعراض نفسانی مثل غم و غضب و فرح عارض میگردد و گاه مواد بریاح بخاری منحل میشود علاج برای تسخین و تحلیل تحمید جفن نمایند مثلاً اسفنج با آب مطبوخ اکلیل الملک صعتر و مرزنجوش تر نموده بدان تحمید کنند و بر روی جفن بندند و غسل شبت تدهین نمایند و اگر فائده نشود و بدن محتمل باشد

جند بیدستر برگ نرگس کبک با نخاصیت سفیدست استعمال کنند و دارچینی آب سوده طلا نمایند و در رامیران بکار برند و هر چه در اخلاج مطلق مسطور شد بعمل آرند

کبودت و خضرت جفن

کبودی و سبزی پلک اکثر بسبب زخم یا ضربه و لطمه و گاهی بعد قوی عارض شود علاج اگر حرارت باشد اول فصد کنند و مسهل دهند و صندل و مرداسنگ بگلاب سوده طلا کنند تا حرارت زائل شود بعده سنگ فلفل سوده و یا سفال نو برهم سوده و یا تخم ترب با آب سوده و یا زرنیخ و سرکه طلا نمایند و در اب گرم نمک اسیخته پنبه نو بدان تر کرده بر پلک نهند و یا نمک با آب سوده نیگرم بر پلک گذارند و یا زرنیخ زرد و حجر فلفل و مرداسنگ و نمک اندرانی مساوی بکار یک ساییده در اب کشنیز سبز آمیخته بشیاف سازند و وقت حاجت سوده طلا نمایند و اگر طول کند بمرهم داخلیون ضماد کنند و اگر ازین هم تحلیل نشود بمقراض بردارند

کثرت طرف

عبارتست از بسیاری بر هم زدن پلک سفت و آن زیاده از قدر حاجت و بی اراده مرضیست و سبب آن یا قذی خفیف ست و یا بثره چشم و جفن و یا صحاب تمدد و کسانی را که مبتلای تمدد باشند میگیرد و در امراض حاده مندر تمدد و یا تشنج ست و گاهی در جبلت و حال صحت از تکن عادت میباشد و محرور الدماغ را نیز علاج انچه از قذی یا بثره یا تمدد باشد علاجش همانست که در فصول آنها مذکور شد و انچه در جبلت و حال صحت بود لا علاج ست و انچه از حرارت مزاج دماغ بود در مادی تنقیه یابد دماغ نمایند و در مزاج تعدیل مزاج و صلاح آن بطور یکه در امراض دماغی حار مسطور گشت و در مقاصد بست که درین علت دوائی سود ندارد مگر انکه مروصبر مساوی در گلاب حل کرده در باق اکبر بکانند

قمل و قمقام اجفان

یعنی پیش که در بیخ موی سر از رطوبت عفن متولد شود و قمقام از قمل کوچک بود با پاهای بسیار ریزه و گندمنگ و باحمرت و غبرت بجهت کثرت حدت در ساعه این و قلت رطوبت و لهذا انتشارش درین زیاده از قمل میباشد بعضی گویند که قمقام بزرگتر از قمل ست سرخ با پاهای بسیار ریزه و فربه تر از قمل و مدور الشکل و آنرا که پاهای او ظاهر بود و بزرگتر از قمقام باشد قرده خوانند و آنکه در غایت صغر بود و دیده باشد صبیان نامند و ملا انیس گوید که قمقام متشعب بسام و غائص دران میباشد حتی که گمان میکنند انسان هرگاه بسوی او نظر کند که آن اصولی شعرست که قدری در مگر پس سرگاه گرم شوند یا آب گرم بآن سد سرهای او خارج میشوند و احمد گفته که سبب قمل و قمقام و قردان رطوبت عفنه است که طبیعت آنرا بنا حیه جلد دفع می نماید پس اگر مستاز ان قمل تولد کنند و اگر بسیار ست غلیظ تر قمقام و اگر ازان زیاده غلیظ تر بود قردان بهم رسد و بقول ابن تلمیذ قمل و قمقام و جفن از امراض اطفال ست از اخلاط غلیظ بهم میرسند و باصحاب مزاج حار و بسیار و در زمستان و بلدان بطیء عارض میشود و بقول شیخ بیشتر کسانی را که غذیه غلیظ ری تولد فضول او بسیار میخورند و ریاضت کم میکنند و بدن کثیف میدارند بهم میرسد و تولد قمل از مواد صفراوی و سوداوی و دموی نمیباشد بلکه از یک ماده رطوبت که آن ماده او ساخ قریب بظاهر جلد ست بجهت صعود او از بدن بسوی سر و چشم و دفع طبیعت بسوی جلد بیخ سود و عمل حرارت غریزیه دران متولد میگردد و همچنین از دفع طبیعت فضول چشم از جانب اجفان و منبت مژگان بخورند که قمل و قمقام دران پیدا میشود و تولد آن گاه داخل مسلم میباشد ازین بانخارش نمودن و تخلخل مسام دران مکان بسوی ظاهر جلد برمی آید و گاهی بظاهر جلد میباشد و درینصورت بآن خارش نمیباشد مگر وقت حرکت نمودن و گزیدن آن عضو اعلاج اول نضج ماده بمنضج بلغم یا ماء الاصول انموده تنقیه بسرا زرطوبت عفنه بمسهل و حب ایارج یا حب قوقایا یا ایارج جالینوس نلیند و گویند که صبر و دوم و اسپینی مصطکی هر واحد یک درم نیز منقی ماده مولد قمل و قمقام ست و بقول الخلقی تکثیر سالیون در دو بعد زمانه قمل مطلق نافع لیکن وزن صبر نیم جزو دیگر یک یک جزو ست و بعد تنقیه غلو فرمتصبا بر نهار و در حمام از کنجین و خردل و امثال آن پلیایارج فخقرای محلول با العسل یا آب گرم یا بمری و عسل یا سرکه عصفری کشته و بعد ازان بآب شیرین یا شور یا آب شور تلخ یا آب نمک یا آب شب مطبوخ یا آب کبریتی یا آب چغندر یا آب طبوخ سویز یا عاقرقرحا یا نطرون یا بورق یا منی ابلوق جند بیدستر مکرر چشم را بشویند و پس از غسل دادن بآب مذکور دارچینی و زنجبیل و فلفل و زرنیخ زرد و حجر فلفل و مرداسنگ و نمک اندرانی مساوی یک یک درم و در گلاب حل کرده بر پلک گذارند و یا زرنیخ و سرکه و یا صبر سویز طلا نمایند و یا سرکه عصفری بشویند و یا مرکی و یا زراوند طویل سوده بر وغن بید رشته بر پلک طلا کنند و یا شب یمانی تنها با آب چغندر و زیت کبریت و یا بورق تنها بار یک سایند و بجفان بمالند و یا شب یمانی با نصف وزن آن سویز بسایند میل آلوده بمالند و یا صبر و بورق ارمنی از هر واحد نیم جزو اضافه کنند و با سرکه عصفری رشته پلک معلق بدست برداشته با شفار پلک بمالند پس بشویند و سویز و بورق و دوای نیکوست آنرا سوده بمالند و با این کحل شب یمانی سوخته مکتوله مس سوخته سویز حماحشک حضض هر یک نیم تولد را با آب طبوخ افسنتین تا دو پاس صلایه کرده بکار برند و همچنین اکتحال بکحل دشتائی و شیاف خضر طلای سویز شب یمانی مساوی کوفته با آب شبج ارمنی سرشته بر جفن نافع و گذاردن زرنیخ سرخ و سویز و صمغ عربی سوده طلا کردن و اگر خاک سیاه و شب افزایند و مساوی گیرند نزدیک گردد و گذاردن طوخ اجفان بزیت که دران کبریت حل کرده باشند و گذاشتن دو درم سویز کبیر دو درم صبر نیم درم بورق نیم درم مثل غبار سایند سرمه کحل

برطرف جفن بالیدن قاتل قمل و قمقام ست و اگر میل را بسیماب فرو برند و بعد از انکه رائحهٔ سیماب در ان اثر کرده باشد تنها بر جفن بالند نیز قمل امیکشد بحدت آنکه رائحهٔ سیماب کشندهٔ آنست و سایر حیوانات صغار را القیح دوای عین یابری آن تمیکند و بهتر انست که سیماب را با آب برگ حنا یا شربه یا افتیمون هندی یا فنجنگشت حل کرده بمیل بر پاک کشند و ترک عشا و استلا و کثرت دخول حمام بنهار و انجباب برا شهور و استعمال ریاضات مفیده و اجتناب از اغذیهٔ غلیظه کثیر الفضول و میوهای تر تازه و شیر و انجیر و اجبست و بعضی مداومت اکل انجیر خشک مفید گفته اند و غذای محمودهٔ لطیفه مثل نان گندم سفید و چوجهٔ مرغ و کبک و دراج و امثال اینها باشد طبری گوید که طبیب نگاه کند بصورت قمل و قمقام اگر بیخ موچسپیده اند و حرکتی ندارند مادهٔ آنها غلیظ خام بود و اگر حرکت دارند مادهٔ آن لطیف باشد پس بحسب مادهٔ متوجه تنقیهٔ آن گردد یعنی تریق یا بدوای ضعیف القوه و غلیظ را بدوای قوی استفراغ نماید و مادهٔ غلیظ بدوای خفیف قاطع تکرده بلکه معالجهٔ آن باین ترتیب نماید که تا هفت روز بالاصول و هفت بشربت انجیر که یکمن انجیر سفید را در سه من اب شیرین یکشبانه روز خیسانیده آب بگیرد داخل کرده بچشانند بعد هر اشیدن مالیدهٔ صاف بیع ده مثقال داخل کرده بقوام اورند پس بست درم آن بهست درم ها بالاصول بیاشامند و بعد هفت روز طبوخ افتیمون نوشانند و اصلاح غذا کنند و از تخلیط اغذیه منع نمایند و بعد گذشتن هفت روز از اشامیدن طبوخ خیکشنبر بحب یارج و یا شربت بحب یارج قوقایا بدهند و بعد تقنی ان از فصول اغرغره بعاقرقرحا و عوسج و سفرجل و مری و بطی و مانند آن برنا شتا نمایند و بهتر انست که در حمام کنند و بعد از ین تدبیر قشور حب خروع بورد امنی بر گ خبازی هر واحد یکدانگ نمک سه دانگ و نیم تو تیای بریان بروغن نارد ین معجن هر واحد یکدرم سرکهٔ اصفهانی دو درم روغن خروع بیجوشانند نیم درم کوفته بحریر بخته میل آهن بس در سیماب فرو برند تا بوی سیماب از ان بچسپد پلایمت صاف کرده میل مذکور را کحال بدان کحل نمایند بغیر آنکه میل بحدقه رسد بلکه بر اجفان بگرداند فقط و اگر زوال آن دشوار گردد بروغن بید انجیر و یا روغن نارد ین و یا روغن قسط اکتحال نمایند و آشامیدن روغن بید انجیر با حریرهٔ سبوس گندم چند روز لازم گیرند پس اکتحال بکحل مذکور نمایند و عاقرقرحا معجون حب البغار سعم انار مساوی کوفته و آرد کرسنه باندکی سرکه بسرشند که مثل خمیر گردد بر جفن ضماد نمایند و این ضماد تنها نیز کفایت می نماید

انتشار اهداب

یعنی ریختن مژگان بسبب یا از جهت مادهٔ غذای شعر بود و یا از جهت موضع نبات شعر انچه از ماده ست یا بسبب قلت مادهٔ غذا بود چنانچه در اول اخر امراض حادهٔ صعبه که در ان قحف خون کم گردد و حرارت تحلیل یابد بعض ناقصین بر ان حمل کرده اند یا بسبب غلظت مادهٔ محو اصلا و عدم نفوذ آن در مسام باشد و یا بسبب فساد مادهٔ وصول آن بجهت انحراف بجهت مخالطت اخلاط فاسد محترقهٔ صفراوی یا سوداوی یا بلغمی قریب منبت مو باشد مانند انکه در ورم الثعلب و جذام واقع میشود و گاه مادهٔ فاسد میگردد از اصل قوت خود و گاه میگردد از جهت شبیه بانچه ذکر شد و انچه از جهت مادهٔ مستعاد و اما انچه از جهت موضع ست یا بسبب انسداد مسام و یا ضیق آن یا انسداد و انعدام مسام و یا ورم و یا تاکل احیان بود بتشخیص بتقسیم مذکوره باید که نظر کنند بسوی جفن و بنبت اهداب اگر لاغری جفن و خشکی جلد محسوس گردد بمقدم امراض حاده مثل سرسام و حمیات محرقه نیز بعض اقرار کنند از قلت مادهٔ غذائی باشد اگر با بیض جلد و لاغری باریکی موها با اتساع مسام بود و اگر صلابت جلد با قوهٔ موها باشد انیض مسام بود و اگر صلابت و غلظت و سختی و خارش موضع بالغ شدید بود و رهم و تاکل باشد و الا پاک باشد بالجمله پس اگر بعد الیدن زردی در جفن محسوس گردد و با التهاب بود و در تابستان و سن جوانی افتد از اخلاط محترقهٔ صفراوی باشد و اگر کمودت جفن با لاغری و پس و آثار غلبهٔ سودا بود از سودا باشد و اگر سفیدی جلد با آثار غلبهٔ بلغم باشد از بلغم محترق بود و اگر آثار مذکوره نیز یافته نشود و علامات غلبهٔ دم بلغمی ظاهر باشند از کثرت مادهٔ غذا باشد و اگر این علامات هم نباشد تقدم جدری یا جراحت یا حرق را دریافت کنند اگر باشد از انسداد و انعدام مسام بود حاصل انکه اگر بختن اهداب علامات صلابت جفن و سرخی لذع و تاکل و خارش کنار پلک باشد بسبب تاکل بود و اگر علامات مذکوره در پلک آفت محسوس ظاهر نباشد بسبب قلت مادهٔ غذائی و یا بهم رسیدن بطوبت جاده یا مالیدن بر بیخ جفن و احتمال آن از جهت الاتساع بود و یا بسبب کثرت رطوبت

علاج انتشار اهداب بسبب ماده

انچه از قلت مادهٔ غذا بود معالجهٔ او انعاش قوت ست بتوسیع اغذیهٔ جیدهٔ مرطبه و استعمال ادویهٔ جاذبهٔ مادهٔ شعر با جفان مثل گوشت حملان و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت خوراندن تا سه خرما سوخته سنبل هندی لاجورد مغسول نرم سوده بحریر بخته اکتحال نمایند و ترطیب استحمام و ترک جماع و استفراغ بالمره پس اگر بدن مریض تغذیه نیابد و ترطیب آنرا حاصل نگردد نظر نمایند بسوی تغیر مزاج آلات غذا یا بحال کبد او اگر تغیر یافته شود کوشش در تعدیل طبیعت او نمایند و ایضا بسائر اعراض نظر کنند و انچه از موانع اغتذا عارض شده باشد تدارک آن نمایند و بعد ازان اکتحال بچیزی که باعث تدمیع نگردد بلکه بچیزی که سرخ گرداند بیخ مو را تا انکه تقویت یابد بر جذب غذای خود مثل سلیقون و روشنائی نمایند و اگر سازج هندی با میران هلیلهٔ زرد بسد کدیدرم مشک یکدانگ سوده اکتحال نمایند انتشار و مرض را منع کند و اصول شعر را گرم نماید و انچه بسبب کثرت رطوبت باشد بسهل بلغم و حب یارج و قوقایا تنقیه سر و چشم نمایند و بعد ازان غرغره و مضوغات و سعوطات منقیه استعمال کنند و تقلیل غذا نمایند و غذا ناشف رطوبت مثل قلیها خورانند و از خوردن فواکه رطب و آب بسیار و از جماع

بتدریج منع نمایند و بعد ازان باکحال جاذب رطوبت و اشک آور مثل کحل دارفلفل و باسلیقون اکبر اکتحال کنند و اگر ورم و شنائی قدری از حینی افزوده مدام اکتحال نمایند بتر باشد و آنچه بسبب غلظت رطوبت باشد گزیر پاک بهر سر حسب مزاج حقن کنائل السفیدی یا زردی یا سرخی یا کمودت بود علاج هر یک مثل ذالثعلب بتقیه از مسهل مناسب غالب فاعل مرض نمایند و بعد از تنقیه اطلیه که در ذالثعلب بحسب هر نوع مسطور ست طلا کنند و بعد زوال سبب اکحال منبت اهداب مثلا الاهور و سنبل هندی یوست صنوبر خشت خرمائی سوخته جهار مغز هر یک سه درم کندر مساوی نرم سوده بجریر پخته اکتحال نمایند و اگر خواهند سه خرمائی سوخته و نیم جزو دخان کنند و جزو مسنبل هندی یکنیم جزو جوز بلسان یکنیم جزو الاهور و نیم مغسول بنج جزو نرم کوفته بجریر پخته باستعمال آرند و اگر سرگین خرگوش هشت درم سرگین بزکوهی سه درم باریک سایند و اکتحال کنند اهداب بروایند و در تجربه حکیم عابد رسیده و اگر موی انسان بسوزند و زیر بالمجر وبلادام تلخ افزوده طلا نمایند نیز درین باب مجرب حکیم ممدوح ست و استخوان خرمائی سوخته سنبل الطیب سرگین موش صدف سوخته فلفل هر واحد یکجزو سه سر سه جزو سعفیده قلمی مغسول شش جزو زعفران نیم جزو طلا کردن خواه کحل ساختن مجرب ست و بهر ریزه شوی و فلفل سیاه هر یک یکجزو و رصاص محرق مغسول چهار جزو زعفران چهار جزو دارد بین سه جزو و خسته تمر محرق دو جزو سایيده کحل سازند و ترکیبی که بجهت اثبات موی مجرب و عجب الاثر ستاین ست که روز یکشنبه شیر عشر در چراغ نو برکرده و از پنبه نو فتیله نهاده سر آنرا بوشیده بر طاق گذارند و بعد از یک هفته بشب یکشنبه دیگر چراغ مذکور را از روغن کنجد خالص پر نموده همان فتیله را بسوزند و دوده آن بستانند و چند روز در چشم کشند و اکتحال بورق و تخم خرمائی سوخته بشراب مکرر کرده و قفر الیهود و سنباده سوخته و اثمد باب کما و پرورده بفحوای حدیث شریف و سخاله طلا و براده آبنوس یک شبانه روز در شراب کهنه تر کرده خشک نموده کوفته بخته و حجر الیهود بخون خفاش سایيده و مگس سوخته و صمغ بطم و صطکی و شیاف مایثا و زیت که سلخ الحیه دران انداخته چهل روز در افتاب آویزند و بعد چشم خروس سوخته و کذا اذخه معبض ادویه مثل دخان صنوبر و راتینج و بطم و مرو میعه و قطران و زفت و صمغ صنوبر بر بنیت شعر هر واحد مانع تاثر شعر و منبت آنست و طلا تخم خرمائی سوخته سوده بروغن آس ایخته و کذا زوفا رطب و کذا بزر البنج و جعده و جبلی و سرگین موش بروغن سوسن سرشته و کذا شحم او زو و کذا زردی بیضه و کذا عصاره بابونه بر بنیت شعر همین از دارد و آنچه بسبب فساد کیفیت ادویه غذائی شعر باشد تنقیه بدن و سر بمطبوخات و حبوب مخرجه صفرا و سودا و طوبات فضلیه بحسب هر واحد نمایند پس تعدیل مزاج و تدهین اس باومان عذبه رطبه مثل روغن بنفشه و کدو و کنند و بعد ازان اکحال منبت اهداب که مذکور شد بکار برند و کحل نفسج و شیاف کندر نیز در انبات شعر اهداب مفید ست کذا اکتحال سنبل الطیب تنها و با کتیرا نیز محرب و همچنین حجر ارمنی یا الاجوده یا شنج سوخته بر بنج موالیدن و ایضا استخوان خرمائی سوخته سه درم و ارد بین دو درم اکتحال نمودن و اکتحال انگس که سرشن و زنبور خشک کرده باشند نیز مفید ست و فندق سوخته سایيده بشحم بز یا خرس سرشته طلا نمودن منبت اهداب و سودا نست و اثمد منشوی قلقطار زاج محرق مساوی یا هر سه بعسل سرشته سوخته سایيده در چشم کشیدن نافع و اهلیله سیاه مازو سبز سوخته بسرکه طلا کردن برای انتشار اهداب که از جذام باشد نافع ست و اگر بادام تلخ و شیرین هر دو بسوزند و خاکستر آنها مساوی بگیرند و خاکستر هر گ خشک آزاد درخت و انزروت سوخته هر یک یکدرم و شادنج عدسی نیم درم و تخم خبخنکشت سوخته دو ثلث درم و اقلیمیا نصف دو درم همه را سایيده بجریر پخته پس الاون مثل مجموع ادویه داخل کرده سایيده بزهره نرگاو سرشته شیاف سازند خشک کرده هر روز در شیر جمل کرده در هر چشم سه میل کشند بامین هر میل احت داده پس بحمام داخل شوند و روی بآب گرم بشویند از هر سبب که باشد موی بروایند طبری گوید که اگر علامات اختلاط فضول صفراوی محترق یافته شود تنقیه بدن بمطبوخ هلیله یا مطبوخ افتیمون و حجر الاجود و حجر ارمنی نمایند و فصد بالسلیق صافن و قیفال کشایند بحسب واجب و احتمال قوت اگر مانعی نباشد پس ابتدا نمایند بتعدیل مزاج باغذیه محمود مولد دم رطب و بعد ازان حجر الاجود مغسول دو درم لاون سیاه خوشبو حجر ارمنی هر واحد یکدرم حنای محرق دو ثلث درم نرم سوده بجریر پخته صبح و شام بدان اکتحال نمایند و اگر ماده متغیر بمراریت بحدی شده باشد که انچه قی نماید و یا از دهان مریض آید تلخ باشد و دهان و کام تلخی بسیار باید استفراغ آن بنفوع صبر نمایند و هر شب وقت خواب دو درم اسپغول بیخدم در روغن گل خالص بیاشامند و معدا و ابرو بروغن گل گرم تکمید نمایند و آشامیدن ماء الشعیر تر سیر مرطب لازم گیرند و چون دانند که مره بصفرا زائل گردید در چشم او چندرو مقوالی شیر دختران بدهند و هر روز مکرر آب گرم تکمید چشم نمایند پس بالجبر و اثمد مساوی در هر روز دو بار اکتحال کنند و گویند که اگر تغیر ماده بسبب خلط سودا وی باشد تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون و مانند آن از ادویه مستقره سودا نمایند و استعمال ماء الجبن بروغن بادام نافع ست باین طور که بوزیدان تودری هر یک پنجدرم تخم خشخاش سفید دو درم تخم خرفه نشاسته صمغ بادام مغز بادام شیرین مقشر هر یک سه درم همه را سوده سه درم آنرا بری درم ماء الجبن بیخته با سه درم روغن بادام شیرین بیاشامند و تا دو ساعت کامل صبر نمایند پس بازده درم سکنجبین بروی بیاشامند اگر طبیعت متحمل گردد و چون بدین طریق استعمال نمایند مزاج باعتدال می آید و صبر پدید و اگر امتیاج باعانت طبیعت و سیدن مو باشد بروغن بلادن مخلوط بآب گرم بمالند

والعاب جلبه تمریخ موضع نمایند و اگر باین تدابیر مورد رو بیدن تاخیر نماید علیل را غذیه بمقویه مثل کباب و ماء اللحم تغذیه کند و جماع نماید و حرکت اندک زیاده از قدر عادت کند و باب گرم که دران بیخ بلیون و تخم بیازجوشانیده باشند شستن بموضع لازم گیرند و اگر بسبب غلظ بلغمی باشد مسهل و حب ایارج و حب اهلیلج یا حب اسطوخودوس تنقیه کنند و حجر الاجور و حجر اقنی کبریت سوخته سم بر سفوته سرمه اصفهانی خمانی سوخته مساوی نرم سوده اکتحال نمایند و چون معبر و بیدن ابتدا نماید اندک آب بادیان مروق برین کحل افزوده بشرند خوشگ نمع سوده استعمال نمایند و اگر موقدری بر اند توقف نماید و بتدبیر طبیعی بلند نگردد اندک زهره گاوران بالند و در جمیع تدابیر مذکوره مریض اناغذیه مؤدا خلط محدث آن علت اجتناب نماید و تمریخ قدری قوی تر از باین حود گفته که علاج زبختن شعار که بسبب داء الثعلب باشد آنست که میل را داب پیاز پخته فرو برند و بر موضع آن هر روز چند مرتبه بمالند و طلا نمایند باطلیه مختصه بداء الثعلب

علاج انتشار اهداب بسبب موضع

انچه بسبب کثرت رطوبت مرخیه موجب اتساع مسام و منافذ اهداب باشد و علامات غلبه بلغم مدرک گردد استفراغ بمسهل بلغم و ایارجات و جوع تدبیر مجفف و ریاضت شاقه و بیداری و تقلیل غذا و التحان بانچه باعث تجفیف و تقلیص و استفراغ بلغم گردد مانند شیاف احمر حاد و خضاد نمایند و ایضاً برای اتساع ثقبه اهداب هلیله کابلی آماده بهرود سوخته آس محرق کوفته بحریر بیخته اکتحال نمودن مفید ست و انچه از ضیق مسام جلد باشد مکرر بحمام روند و روغن بنفشه و روغن بادام بر چشم گذارند و نطول بمرطبات مثل روغن بنفشه و روغن نیلوفر نیلوفر بر چشم نمایند و انچه از جدری یا جراحت یا حرق نار افتد بسوی بیخ اهداب نظر کنند اگر جلد محترق و مسام منعدم شده باشد لاعلاج بود و اگر مسام فاسد و جلد محترق نشده باشد بسیار عنصل بسوزند و خاکستر او و خاکستر قیصوم و گل ارمنی سوخته هر واحد یکدرم فرفیون تازه دو حبه شاهدانج عدسی پنجدرم باریک سایند و بیخته اکتحال خفیف بدان نمایند حتی که میل مانند رائحه او متعلق گردد پس اگر ازین کحل متغیر گردد استعمال او ترک کنند و تبرید چشم او بشیاف ابیض و برود بنفسجی نمایند و انچه بسبب تاکل و سلاق باشد تدبیر شیء مسطور شده و بعد استعمال ادویه محلله و شیاف و تبرج بحجر ارمنی اکتحال نمایند که بسیار نافع ست انتشار حاوث از خلط حاد را و مصلح خلط و معوی عضوست و شیخ میفرماید که اکتحال بسرگین موش محرق و غیر محرق بعسل و خصوصاً برای انتشار سلاقی نافع ست و محل خلط ردی جفن ست و انکه برای بختن مقره که باسرخی او خارش شدید و تاکل اشفار باشد تبجربه رسیده این ست که انار را با جمیع اجزای او در سرکه بپزند تا مهرا شود و در موضع علت بچسپانند و بعضی گویند که این دوا از مسکنات حدت صفرا و منبت اهداب ست و این کحل تالیف حکیم کبیر علیخان از مجربات خسته غرا ماخسته هلیله زرد بهرود سوخته مسنبل الطیب حجر الاجور دشسته بهریک سه ماشه حضض چهار ماشه باب کشنیز سبز صلایه کرده بکار برند و اقلیمیا قلقطار زاج سماوی سایند نیز معین روییدن اشفار ست و بقول ایلاقی نبل الغار سرگین بز خاکستر قصب مساوی اکتحال کردن نافع ست و اگر در اجفان غلظ باشد آنرا نیز زائل کند و اگر اشفر صاص محرق یکدرم نیم درم توبال نحاس زعفران گل سرخ هریکی سنبل الطیب کندر دارفلفل یکدرم ربع درم خسته نخرا سوخته سه چند جمله ادویه سایند بروغن بلسان آلوده استعمال کنند شعر بریاند و اصلاح چشم طفل و غیر مکند علی بن زین گوید که چون انتشار اهداب دائم باید بودی بناصور میگردد و بدینسبب است که در بینی سوراخ میکنند و ازان بیم برمی آید و ایضاً امین الدوله گوید که علاج آن تا خیر نمایند چون مزمن گردد بودی بناصور میگردد و در کتاب الرحمه مسطور ست که گلگر صاص را با روغن زیتون یا روغن کنجد بر سنگ سایند تا که روغن غلیظ گردد طلا نمایند بودی پلک را برود و غیر بریاند

شعر منقلب و شعر زائد

شعر منقلب آنست که موی مژه بر موضع خود بروید و سر آن از گون بسوی داخل چشم باشد و هنگام حرکت پلک در چشم بخلد و ازان اشک براید و بدان سبب چشم ضعیف و مستعد قبول امواد گردد و ازان سبل و دمعه و حکه و حرقت و نخس و ضعف بصر عارض شود و شعر زائد آنکه موی زائد در باطن جفن اعلی بر غیر موضع مژه بروید پس اگر مستقیم بسوی چشم بود در چشم بخلد و ضرر بصر رساند و اگر منقلب بطرف بیرون باشد مضرت کثیر بصر نرساند بلکه برحدقه آویخته بود و هنگام رویت اشیا بظاهر آنها خطوط سیاه دیده شود و سبب تولد شعر منقلب و زائد کثرت رطوبت جفن غیر شدید الرداءت و حدت و لذع ست که در مزاج شعار جمع گردد و بعضی بسبب کثرت ابخره بر ریه ستولد از رطوبات جفن مجتمعه در جفن و بعضی رطوبت فاسد غیر جفن نوشته اند و اکثر بصیر احیان لزج خلط بلغمی را در مستان و بلدان بارد بسیار میرسد و عسر البرء و در دهی و بیشتر در جفن اعلی می افتد و بقول بعضی سبب شعر منقلب اکثر غلبه یبوست ست یا رطوبت یا کلی ثقبه مسام بحدی که نفوذ نماید ان باستقامت علاج بعد از تنقیه معده و تنقیه بدن و دماغ بمسهل و حب ایارج و شبیان یا مطبوخ افتیمون و حب قوقایا و حب اصطخیقون و یا مطبوخات دیگر بسر دارو مثل تربد و غاریقون و ایارج فیقرا هریکی نیم درم نمایند و اگر مزاج گرم باشد بمسهل مناسب آن و حب هلیله تنقیه کنند و الطریفل و مربای هلیله و هلیله زرد با شکر و اسطوخودوس بخورانند و غرغره و سعوطات و مضوغات

مثل عرعره یا برج خیقرا می محلول با آب گرم مبسوط فلفل کندش و مضغ مصطکی و قرنفل و جوز بوا در مزاج بارده هلیله زرد و کابلی در مزاج گرم و بر مختن آب انار و ازدهن بعمل آرند و گلوله کنند قصد عرق راین در جمیع انواع نافع ست و بهر تقویت سر و چشم و تحلیل رطوبت عنبر بویند و اصلاح غذا و تقلیل آن نمایند و از تناول مرطبات مانند ماش و فواکه رطبه و اندیه غایظه و آشامیدن آب بسیار و استلاء و تخمه و جماع احتراز کنند و بعد از تنقیه برای تحلیل رطوبت موجب مرض اکحال عادی و تقیه جفن مثل سلیقون و ریشه سنبلی و تیاق احمر عاد و خضر عاد و دیزج استعمال نمایند و اگر بآن دمعه یا اخلاط فاسده باشد شیاف المیلجی بکار برند و اگر ابقر و ربع وزن آن اثمد بهر دو را سابیده اکتحال نمایند نفع بلیغ نماید و اگر توتیا سه جزو آن هفت جزو حضض با نمک بسنگ مرمر بسایند و بر کرده در ظرف مس با وجب پلان بسایند و شیاف ساخته استعمال نمایند برای این مرض و اکثر امراض چشم مفید ست و اگر نوشادر با یلوه گیر و گل چیلی منسل کنیری سنجی لوبه از هر یک یک ماشه غرب سابیده مثل سرمه در چشم کشند بر بال و نیز با منی را مفید و مجرب ست و اگر زلوی کلان یکعدد بگیرند و بر زمین بگذارند که روان گردد پس هر دو مژه آن از هر دو نرا انگشت بخش نمایند تا بمیرد و در افتاب خشک کرده در پنبه بپیچند فتیله سازند و در چراغ روغن سیاه انداخته بسوزند و کاجل آن گرفته بچشم کشند مضغ رسیدن شعر زائد و ریزانیدن آن مجرب بعضی اطباست پس اگر این تدبیر کفایت نکند موی را بر کنند و بنوشادر بخارند و شیر انجیر و خون ضفدع سبز یا خون قراد اشتر یا خون قراد سگ بر موضع نتف بمالند و طلا کنند و طلای خون قنفذ و زهره آن خشک کرده با آب دهن صائم حل کرده و یا جند بیدستر افزوده بر سر مساوی گرفته با آب دهن روزه دار سرشته نیز مفید ست و کذا زهره خامالادن و مزهره گرگس نافع و گاهی از این جمله زهر ها یا خون قنفذ و جند بیدستر شیاف بشکل فلس ماهی ساخته و در سایه خشک نموده وقت حاجت با آب دهن روزه دار شخص ناشتا حل نموده استعمال می نمایند و نیم ساعت صبر میکنند و از معالجات جید آنست که زهره قنفذ و خاکستر خامالادن و جند بیدستر اجزای مساوی گرفته با آب دهن روزه دار سرشته قرص سازند و استعمال نمایند و کذا زهره گرگس با خاکستر مذکور یا با نوشادر یا با آب گند نا خصوصا که بر آتش چند جوش خفیف داده باشند و اگر با صد با شد بهرست و آهنتا سخاله حدید زنگ خورده با آب دهان بر موضع نتف طلا کرده یکساعت بگذارند و همچنین هفت مرتبه متواتر طلا کنند بسیار مفید ست و اگر بعد نتف روغن زعفران و خون فاخته سابیده طلا کنند با بیضه مور چگان مالند نافع انبات شعر گردد و خاکستر سم خر با آب گند یا با قطران و یا زهره هدهد و خاکستر مازریون همین منفعت دارد و اشق سوخته و غیر سوخته بسرکه حل کرده بر موضع نتف شعر طلا کردن مجرب ست و یا سهاگه تیلیه باریک سابیده در اب لیمو کاغذی ترکنند و قتیله آب سیه خشک گردد سهاگه را باریک سابیده بعد ازانکه موی اکنده باشند بانگشت بمالند و اگر زبد البحر بلعاب اسپغول سرشته طلا نمایند تخدیر موضع و منع انبات شعر کند و اگر موی را بکنند و فی الحال خون شتر و روغن کچله بران بمالند و تکرار عمل نمایند همین عمل دارد و یا زعفران بکمیتقال کافور نیم دانگ سابیده بعد از قلع مو بران موضع ضماد کنند و طلای خون ضفدع سبز خون کفتار خاکستر مازریون در هم آمیخته نیز نافع ست و کذا طلای موضع نتف شعر زائد بخون حربا و خاکستر لوبسرکه آمیخته و زهره کفتار و خون بوم و شیر سگ و آب شاهتره مجموع آمیخته و مغز سر خفاش و خون جردان و قنه مطبوخ که مثل عسل گردد هر واحد نافع انبات شعر ست و کذا اکتحال آب نوسن و خون خرس خشک کرده سابیده و زلو و کوزه ریسمان نهاده تا آنکه بمیرد و بعد سابیده هر واحد بعد نتف شعر مفید **اقوال مجربین** شریف گفته که راسخت را گرم کرده هفت بار در اب کشنیز سبز هر دو نمایند و باریک سابیده از پارچه گذرانیده شعر زائد را بر کنده خوب بمالند که دیگر بار عود نمیکند و مجرب ست و سویدی گوید که اگر صدف بزرگ در کوزه کرده گل حکمت نموده سوخته شیر منقلب مکرر بمالند موی را بسیار باریک نماید که نخس نکند و مجرب من ست و گویند بعد نتف مو نوشادر بزهره بز مخلوط کرده در چشم کشند و زرد برگ سوسن سفید نیز مفید گفته اند و حکیم علی در مجربات خود می نویسد که بعد کندن موی مزاج سابیده و یا توتیا و زنگار با هم سابیده و یا زرنیخ سوده بمالند و اگر وغد در سفال آب دیده بسوزانند و خاکستر آن بمالند و منع برآمدن موی بغایت قوی بود و گویند که اگر در یک سیر سرکه دوازده عدد دیوچه بیندازند و در شیشه کرده زیر گلین بپوشند و بعد چهل روز برآورده موی چشم و دیگر جای بر کنده مذکور را بمالند یا زموی برنیاید و جالینوس گفته که اگر صدف صغار سوخته سابیده بقطران آمیزند و بر موضع نتف شعر طلا کنند دیگر نروید و مجرب ست و ثابت ابن قره گفته که علاج غریب آنست که ارضه و نوشادر و سم خر سوخته مساوی سوده بسرکه کهنه بسرشند و بعد نتف بر موضع آن طلا نمایند و شیخ این را مجرب نوشته و بقول صاحب جامع صدف محرق و مصطکی و قطران مساوی کوفته بخته با شراب انگوری آمیخته سابید و اکتحال نمودن نفع بلیغ می نماید و قوطوس گوید که موی زائد در روز یازدهم بایستی بر کنند و در ساعتی که شعر زائد را قلع نمایند بیخ باهت عدد و زلو را د کوزه گلی سوخته خاکستر آن را سحق نموده اکتحال نمایند که دیگر نمی روید و طلای شحم اقحوانی بعد نتف موبا نی خاصیت نافع نبات شعر نوشته اند و طبری از بعض متقدمین نقل کرده که اگر موی زائد از منقاش طالیقون نتف نماید خاصیت اوست که دیگر باز نروید و بعد ازان کحل توبال که از روی تحقیق طالیقون توبال حدید و مجمر معروف بباد زهره و اعوض او حجر الملس سوخته و خاکستر پیشه سرخ

وصدف موخته و توتیای کرمانی و سرمه اصفهانی مساوی سوده بحریر بخته ساخته باشند اکتحال نمایند که تجربه رسیده و چنین گفته که موی نمانده و منقلب از منقاش مذکور روز یک شنبه قبل طلوع آفتاب دراول ماه برکنند پس آن موضع بزهره بز بمالند که دیگر بار عود نمیکند و شیخ داود گفته که هرگاه علت کهنه گردد ادویه وسعیه کمتر نفع میکنند و اما قبل ازان اکثار آنها مع توالی استفراغات فائده میکند و این شیاف دم ضفدع کثیر النفع و مجربست بگیرند خاکستر صدف نراج محرق علیق محرق هر واحد یکجزو صبارهٔ اقلیمیا فی هبی سفیده مار زیر هر واحد نیم جزو آرد باقلا ربع جزو پوست بیضه سوخته مروارید محلول هر یک شش جزو خوب بسایند و بخون ضفدع و قطران و آب ملح صبارهٔ شیاف سازند و خشک کرده بعد نتف مکرر استعمال نمایند و گویند که دلک بصبارهٔ بیخ دخون سنگ پشت و خون ضفدع مع خاکستر ماذریون نیز نافع ست و اگر ازین تدابیر فائده نشود پاک برداشته موی نمانده را یک یک بکنند و بیخ آنرا بسر سوزن باریک سرآن کج بوده اگر سوزن از طلا باشد بهتر با آتش گرم نموده داغ دهند و دریک نوبت و یا سه مورا داغ نمایند و باقی را بگذارند تا موضع داغ آن چاق شود پس بهمین طور باقی را داغ نمایند و در آن هنگام چشم را از خمیر سرد نموده پر کرده باشند تا گرمی بچشم نرسد و بعد از داغ بسفیدهٔ بیضه مرغ و روغن گل موضع نتف را طلا کنند و در چشم چکانند و گاهی دو سه بار حاجت تکرار داغ افتد و بعد از ان دیگر عود نمی نماید اگر موهای بسیار باشد صاحب آن از تشمیر نجات می یابد الا تمام عمر در اذیت میباشد و تشمیر قطع جلد باطن جفن ست و دخن آن موضع و گاهی شعر منقلب را برداشته بمصطکی یا راتیانج یا صمغ یا دبق یا اشق یا سریش و یا قنه یا قیر الیهود یا صبر و انزروت و کتیرا و کندر محلول بسفیدهٔ بیضه با موهای طبعی میچسپانند و بعضی علاج آنرا بشش قسم تقسیم نموده اند یکی اکتحال ها کحال جاده بعد تنقیه دوم قلع موسوم داغ آن چهارم تشمیر پنجم التصاق با موهای طبعی و این همه مسطور شد ششم نظم شعر و طریقش در اکثر کتب مسطورست و دران کلفت بسیار و ازالهٔ مرض غیر متیقن بود ازین جهت ترک ذکر آن انسب نمود

التصاق اشفار

یعنی بهم چسپیدن مژگان و سببش رطوبت غرویه ست و اکثر این علت بارمد عارض میگردد و عرض آن باشد و بعد از رمد نیز حادث شود بجهت اندفاع مادهٔ نضیجهٔ منعقده و غرویه بسوی جفن علاج انزروت بشیر خربز پرورده و نبات سفید از هر واحد یک جزو کف دریا ربع جزو باریک سابیده بر موضع آن بپاشند

بیاض ابداب

یعنی سپیدی موی مژگان و آن مضاد و ضعف بصر ست و سببش رطوبت مزاجی ست بجهت کثرت بلغم و برودت مزاج و بعضی سببش غلبهٔ یبس نیز نوشته اند و فرق فیما بین ازرق و بیاض آنکه ازرق در رطوبتی و لاغری و خشکی جفن و باریکی مو در یبسی توان کرد و گویند که این بیاض بالطبع عارض نمیگردد چنانکه باقی موهای بدن را عارض میشود بهر آنکه بسبب صلابت و قوت محل عرس آن رطوبات مشیبه بالکثر قبول نمایند علاج در بلغمی بعد تنضیج بمسهل بلغم و حب ایارج و شبیار تنقیهٔ بدن و سر نمایند و در هر هفته یکبار تنقیه کرده باشند و بعضی گویند که تنقیه بهلیلهٔ کابلی و غاریقون و ایارج خیقرا بعد از تنضیج تمام و بعد ازان تا پنجروز تناول اطریفل شش درم وقت خواب و یا غرغره و یا ایارج فیقرا وضع مصطکی و قرنفل مفید ست و مداومت نخیل مر و هلیلهٔ مر بی و اطریفل با لکلفند نافع و اجتناب نمایند از تناول امراق و ترا کرطب و بقول حاره مانند ترهٔ تیزک و صعتر و پودینه و جمله البان بسیار مضر اند و تعلیق النعل تنها یا زیت یا پیه بز سوده بر سر بدست مالند و یا حلزون را جیوانی که در جوف آنست سوخته و یا فندق سوخته بشحم خرس و پیه بز صحرائی مشتبر با شفار بمالند و گویند که چون بندق را با پوست او سوخته باریک سوده بر یافوخ طفلی که مژگان او سفید باشد بمالند سیاه شود و بقول اطبا کی اکتحال بخسته خرما سوخته مثبت و مسود شعار ست و بعضی گویند که اگر حجر البقر را سوده بشبراب شسته بر موضع بیاض جفن طلا نمایند موی سیاه بروید و اکتحال بزهر مژگان مخلوط بزهر خربق موی سیاه میگرداند و میل الکحل و شنا آلوده بر شفار مالیدن تحلیل رطوبت میکند و آنچه از یبس باشد در ترطیب مزاج و فربهی آن کوشند نوعی که در امراض یبسی یاد کرده شد و متعلق النعال ابداب انسب نماید

غرب

آن ناصور ست که در گوشهٔ چشم جانب بینی افتد و اشک بی اختیار آید و بقول بعضی غرب خراج کوچک ست که در ماق اکبر بهم رسد و چون منفجر شود اکثر ناصور گردد و بعضی گفته اند که غرب در حقیقت خراج و نمبوق اکبر ست متصل از انفجار و گردیدن ناصور و استعمال لفظ غرب بر ناصور مذکور بطریق مجاز ست و اولی بعکس این ست بجهت عدم شهرت اسم خاص سوای غرب برای این ناصور بخلاف خراج که قبل از انفجار گردیدن ناصور آنرا اخیلوس نامند و جالینوس اطلاق اسم دبیله بر ین خراج نموده و هر چند فی الحقیقت دبیله نیست و هم او گفته گاهی در ماق چشم خراجی ظاهر میشود که چون برا گذارند غائب گردد و چون بردارند عود نماید و رنگ آن هم رنگ جسد بود و موی که آنرا اخیلوس نامند نوعی از انست که سیلان می یابد انچه در انست بسوی داخل و نوعی از انست که سیلان نمی یابد انچه در انست بسوی انف و چون سیلان نیابد تعفن گردد بطول زمان و بمنزلهٔ ناصور شود و بالجمله سببش وقوع ورم یا بثره است در موضع مذکور بجهت

انصباب مادهٔ بورقی مادردی الکیفیت از سر بسوی آن موضع و اجتماع و تقیح و تفجر آن و بیشتر این مرض از مرطوبات صبیان را دو ربیع و بلدان جنوبیه بهم رسد و یا از خارج موق افتد و آن سلم ست و یا از تحت جلد یک جفن یا هر دو گاهی منفجر میگردد بجانب بینی از ثقبه که در میان بینی و چشم ست و گاهی منفجر میشود از زیر جلد بینی و گاهی انفجار می یابد بسوی چشم و بالجمله ازان ظاهر بود و بعضی غائر بباطن و گاه منفجر و گاه غیر منفجر میباشد و انچه منفجر گردد سبب آن مادهٔ حادست و انچه غیر منفجر بود سبب آن مادهٔ غلیظ و تحجر ست و گاهی در حرکت آن خباثت بحدی میباشد که غضاریف چشم را فاسد و سیاه میگرداند و میخورد و از فشردن آن چشم پر از چرک گردد و بعد انفجار آن خراج التیام او مشکل ست و از علامات غرب ست که چشم بسیار و نزد استلای آن از زمه شبیه بورم کوچک ظاهر شود و انچه ازان در بن ظاهر دارد سیلان می یابد ازان چرک فاسد میگرداند لحم را و انچه انفجار او از داخل باشد از چشم رمص شبیه بمده یعنی بغیر املس معتدل القوام مندفع گردد و از فشردن جفن اسفل چرک و صدید جوشیده برآید و چشم از چرک پر گردد و بسا ست که چشم را فاسد گرداند بدوام استلای مده و انچه از زیر بوست اجفان بود فاسد گرداند غضاریف آنرا و از نهادن انگشت بر یک ماتندریم بیرون آید و انچه بسوی بینی نفوذ نماید از دمان مده برآید و برامدن مده از موضع خاصه گاهی بند کردن بینی و حصر نفس تیز از علامات نفوذ او ست و بسا ست که بسبب خباثت شدید تمامی استخوان بینی را فاسد و سیاه گرداند و بخورد و انچه ازان سیلان می یابد بسوی چشم عارض میگردد ازان در چشم وجع بدون بهی و سیلان با شک از ماق و چون بفشارند چرک از ماق برآید و انچه در ظاهر بود و جمع آن محسوس میگردد و انچه غائر بباطن باشد و رم آن بلند نمی باشد و غرب کمتر کند با در و بود و بمشارکت آن چشم پیوسته درد مند باشد و غرب کثیر العمق غائر فاسد میگرداند استخوان را و نشان فساد استخوان آنست که چون گوشت آنرا جدا کنند و بر استخوان میل بکشند آنرا درشت یابند زیرا که سطح استخوان صحیح املس میباشد و میل بران می لغزد علاج اگرچه علاج این مرض بحسب وقت لحم ماق و رطوبت عضو و بودنش مرفضول او دوام حرکت و قوت حس او و عدم تحمل ادویهٔ قویه دشوار ست لیکن بسیار انست که مهمل نگذارند بلکه قبل از استحکام مبادرت بعلاج او نمایند و تنقیهٔ بدن و دماغ و ناحیه چشم از مادهٔ مجتمعه آن مصدر و حجامت قفا و میان دوشانه و مسهل و حب ایارج و قوقایا و لوغاذیا کنند و خوردن ایارج فیقرا چند روز پیهم بعد تنقیهٔ عام کثیر النفع ست و بعد ازان اطریفلات و هلیله آمربی و مانند آن بخورانند و استعمال غرارغرو سعوطات بسیار نافع ست و اگر مادهٔ حاد باشد بعد از مصدر و نضج بمطبوخ معتدل مثل طبیخ بنفشه و غیره مسهل و حب هلیله دهند یا طبیخ فواکه و رص بنفشه تنها تنها یا با ایارج فیقرا استعمال نمایند و اصلاح و تلطیف غذا کنند چنانچه قانون علاج قروح و لورام ست تا که فضول و رطوبات کم گردد و قبول اندمال بآسانی نماید و از جمیع اغذیه غلیظه و مخره بسوی مرا جتناب واجب ست و در ابتدای خراج پیش از انفجار شیاف مایتاشوز عفران و مر و صبر و صدف سوخته جمله یا هر چه از ینها میسر اید سوده با آب کاسنی صحرائی یا با مغی گلاب سرشته طلا نمایند و یا زاج بعسل و یا شق مویز بعسل بران گذارند و ایضاً چون بهر دو قوی التحلیل استعمال نمایند تا باشد که ازین تدبیر ورم باز ماند و اگر مادهٔ جمع شود و درد و الم پدید آرند محتاج بنضج خراج باشد درین صورت کندر و زعفران با آب جلبه ضماد کنند یا بجلبه و تخم کتان طلا نمایند و دیگر ادویهٔ مخمر مثل مغزان گندم سمع تخم مرو کوفته یا سمع کندر پشیز نان و یا زعفران با آب تره تیز کرده یا مرصاف یا ثلث و زن آن صمغ عربی بزبهره گاو سرشته بران بچسپانند و حرکت ندهند تا آنکه جدا گردد و ضماد انجیر مع نطرون قوی ترین مخمرات ست و عنب الثعلب با سوده جوشانیده ضماد کردن نیز غرب را منفجر نماید و اگر مغزان گندم آمیزند بهتر باشد و اگر سنه کوفته با عسل سرشته بر نهند نضج و انفجار غرب نماید و کذلک کندر با سرگین کبوتر سرشته و کذا زاج سوخته و سکبنج بسکه حل کرده و بقول بولس حلزون مرکبی صبر هر سه مساوی سوده مکرر طلا کردن افضل علاج غرب ست قبل انفجار و بعد بود و اگر اظفار الطیب عوض حلزون گیرند نیز در غرب پیش از انفجار و بعد آن مفید و معمول استاد مرحوم ست و اگر خراج صلب و غلیظ باشد و منفجر نگردد بران گندم بکر و تخم حلبه نیم جز و تخم مرو یکنیم جزو کوفته در اب بپزند تا مهر اگرد و مثل هریسه شود پس بران قدری شیر تازه دوشیده بریزند و بر هم زنند تا مانند مرهم گردد بر صلابت برامده ضماد نمایند که منفجر گرداند و اگر قوی تر خواهند ادویه را در شیر بپزند و شهد خالص نیز ضافه کنند و همین معمول ست و الا با آهن و شبگاف دیس فتیله مرهم نگارند و بعد نقای آن ادویهٔ مجففه استعمال نمایند و رازی گفته که من معالجه نمودم غرب را اولا با انچه معالجی نمایند و رم را از روح و تحلیل و اگر ازین فائده نشود معالجه نمایند بچیزی که باعث انفجار گردد و چون منفجر گشت معالجه قرحه نمایند تحویکه در باب قروح مسطور گردد و اطبا استعمال می نمایند دران مایتاشوز عفران و برگ سداب با آب رماد و صدف محرق با انچه در جوف او ست مر و صبر در مقام دیگر گفته غرب مادامیکه خراج باشد یعنی ورم و تقیح نیافته معالجه بحوز الربخ و دو و مغز و مانند آن از اشیای قوی التحلیل نمایند و چون منفجر گشت معالجه بمرو اقاقیا و زرنگار و انزروت و مانند آن نمایند و چون مرمن گشت بداغ و نقب و قلقد پس نمایند تا آنکه عظم را فاسد نگرداند و جالینوس در کتاب معالجات گفته که گاه بود که نزد ماق اکبر خراج کوچکی بسیار ست که منفجر میگردد بدون تدع و این بناحیه چشم میباشد و لهذا دشوار ست بر آن و لیکن سزاوار ست که مبادرت نمایند در مداوای آن

بادویہ محلہ کہ دران لذع وحدت نباشد زیرا کہ حدت باعث الم وزیادتی ورم میگردد واز نجہت دشوار میباشد برآن واز نجہت ممکن نیست معالجہ آن بادویہ ضعیفہ کہ سودی نمی بخشد ولہذا بطول می انجامد **بالجملہ** بعد از انکہ غرب منفجر گردد قانون علاج او آنست کہ اولا تنقیہ [illegible] معالجہ کردہ شود واینجا غرب انتقیہ بدہ آنست بگیرند ورگ باطن قصب یعنی انچہ درمیان نی نزدیک بندگاہ مثل پنبہ سفید میباشد خصوصا رگی کہ قریب بہ بیخ آنست وغلیظ تر بود ودر عسل فرو برند وبراورده بر غرب نہند کہ تنقیہ آن کند پس موضع را بآب فخ در ماء العسل تر کردہ بشویند وباشد کہ دیگر بار این رگ میانہ نی خشک باریک سفوف کردہ پاشیدن کفایت کند وخبازی وکمک خایسیدہ بر غرب نہادن بتکرار نیز ناصور را پاک کند واگر ارادہ اندمال آن باشد برگ خبازی تنہا بران نہند ویا صبر مصطکی دم الاخوین از روت سرمہ شب یمانی ہموا حل بگیرند وکوفتہ بیختہ بآب کاسنی بر حل کردہ بعد افشردن غرب در چشم بچکانند سہ قطرہ کہ فاصلہ میان ہر قطرہ یکساعت زمانی باشد ودر بعضی نسخ گلنار بگیرند وزنگار ربع جزو نیز داخل است واگفتہ کہ ادویہ یابسہ خشک سودہ موضع منفجر را بدان کبس نمایند ویا سفیداب قلعی گلنار فارسی ہر یک دو درم دم الاخوین مر صاف ہر یک یکدرم از روت بشیر خر پرورده یکنیم درم کندر نیم درم کوفتہ بیختہ خوب سحق نموده بر موضع غرب فرو ریز نمایند ورفاده بران بندند ویا شیاف غرب بشیر دختران حل نموده در سوق سہ قطرہ بچکانند وفیما بین این قطور وذرور زمانی صالح فاصلہ باشد ویا چرک ناصور را از پنبہ کہنہ پاک کنند ومونگ اخایسیده یا پرسیاوشان اخایسیده بران بندند واستخوان سر گربہ کہ در زمین نہایت چہل روز دفن کردہ باشند سایسیده ذرور نمایند وبخیذین ذرور استخوان سوختہ سر انسان نیز مفید بود وآب برگ تورئ مخصوصا جنگلی در ناصور انداختن بغایت نافع ست وذرور بابونہ نیز برای غرب منفجر مجرب نوشتہ ویا از بیخ ارباب کودک بسایند وخشک کردہ باریک سوده در ناصور افشانند بعد افشردن وپاک کردن آن بعسل وزراج ویا آس وباصمغ بطم وبزر کتان سایسیده فتیلہ ساختہ ویا نطرون وشب یمانی ہر واحد نیم درم کندر ومر ہر واحد یکدرم سوده در غرب پر کنند وضماد خاکستر حوب انگور بعسل آمیختہ ویا نیلوفر تنہا یا بسرکہ سرشتہ ویا جاؤشیر ورغن جوز ویا بارتنگ مخلوط بنمک ویا تو بیخ کبر ویا عصارہ برگ او ویا آرد خندروس با بیخ تہ نیز نافع غرب ست **وبقول** سید جرجانی آب سداب تازہ با آب انار ترش آمیختہ بچکانیدن بغایت مفید ست وموطبیت بران زائل میکند غرب او یا برگ سداب تر یا خشک با آب انار ترش سایسیده فتیلہ آن بسوراخ غرب بعد پاک کردن از ریم فرو برند کہ اندمال او اصلاح لحم میکند لیکن در ابتدا تسوس می آرد وبعد ازان نمیکند فتیلہ از زنگار معقود بکنند وشق نیز نافع ونہادن مر تنہا مفید بود وزرد چوب بگجر ونا خواہ دو ثلث جزو سوده پاشیدن مجرب ست بعضی نا نخواہ نیم جزو نموده ومر بگجر وافزوده اند وایضا دوای مرکب ابراده مس وشب ونوشادر نافع ست واز آلوده بالغہ زراج وصبر واز روت وقشور کندر سوختہ ومامیثا مساوی موق گذاشتن وصبر تنہا مع قشار کندر بستور ویا شہد خالص بر اتش گذارند تا غلیظ شود قدری کف دریا ومازو باریک سایسیده آمیزند فتیلہ بدان آغشتہ در ناصور نہند **وبقول** اطبای ہند دو یا سہ سنگ جراحت گرفتہ روغن بید انجیر بر یکی انداختہ از دیگری بسایند چون غلیظ شود بفتیلہ آلوده در ناصور نہند ویا چند قطرہ روغن بید انجیر در کتورہ پھول انداختہ از فوفل مسلم چندان بسایند کہ رنگ روغن خاکستری وغلیظ گردد بفتیلہ آلوده در ناصور نہند ویا چیکٹ چراغ کہ در دیوار میچسپد قدری گرفتہ بر پارچہ نہادہ چسپانیده باشند ویا برگ دھتورہ خشک نموده با گل تنہا کو مساوی در روغن گاو حل کردہ بکار برند ویا چند افیون مساوی سودہ فتیلہ کردہ نہند ویا سمندر سوختہ باریک سایسیده با آب آلوده فتیلہ کردہ نہند ویا برگ نیب برگ کنار پیوندی سایسیده بر پارچہ آلوده بچسپانند ویا کتہ ایلیوہ بول سرخ مساوی سایسیده بر غرب استعمال نمایند ویا زبان سنک سوختہ بلعاب دہن اسپغول طلا سازند ویا گلوزرد چوب در روغن جوشانیده صاف کرده بدارند وقطور سازند ویا صد مثقال شیر وپوست انار کوفتہ بیختہ چسپانند ہر گاہ دہن ناصور بند شود ودرم کنند تخم کنوچ کوفتہ بآرد گندم آمیختہ بشیر دختران یا شیر خر بیختہ قدری بعفران آمیختہ بروی گذارند یا دیگر ادویہ مفیدہ کہ مذکور شد استعمال نمایند وبعد کشادن دہن ادویہ مدملہ کار برند تا گویند کہ چون منفجر گردد بفشارند وچرک آنرا برارند وپر نمایند آنرا بنعرز جوزالدیخ یا بروغن جوز کہ آنرا خاصیتی عجیب ست در ازالہ آن وایضا مورگ آس بادوشاب سیر شستہ خشک میگیرد اندآنرا وشیافی کہ دران اریج داخل ست ودر بول طلبیان میسایند مجرب بوعلی سیناست **انطاکی** گوید کہ انچہ در شعیرہ وحبا الاجفان گذشت بکار برند وچوب خرنوب سیاہ دران گذارند وبابونہ بجوز کمنہ وآب دہن روزہ داضماد کنند وانجیر واس شب ونطرون وکندر روز نگار بسرکہ یا آب بارتنگ شیاف ساختہ پر کنند وطلا نمایند واگر عظیم گردد یا انفجار او بطی شود بطبیخ عدس وماش یا بزعفران وموبزیا بآرد جو وپوست خشخاش وحلبہ ضماد کنند بعد معالجہ بشیاف مذکور نمایند کہ آن مجرب من ست **محمد زکریا** گفتہ کہ صحت غرب بدان ست وسخن دران خارج از مقصد مگر انکہ من یا فتم برای او وعلاجی کہ در چند ماہ صحت یافت بحدیکہ مانند صحیح گردید واین شیاف غرب ست کہ عند الحاجت آب حل کردہ ناصور را افشردہ از چرک پاک نموده سہ یا چہار قطرہ ازان بچکانند وصاحب آن بران چشم بخوابد وباید کہ فاصلہ ما بین ہر قطرہ زمانی صالح مقدار یکساعت باشد وروز دیگر نیز ناصور را افشردہ شیاف را

جوز عنیق

دران بگذارند و همچنین تا یکهفته یا تا زمانی که ناصور را بفشارند و ازان چرک برنیاید و بعد ازان ترک نمایند که تا چند ماه خشک میباشد و بهتر انست که اندازه نمایند غور غرب را بسیله که بآن حال عمق تمام معلوم میکنند پس بر سر میل پنبه نرم پیچیده و دارویه فرو برده دران گذارند خواه دو اسیال باشد یا ذرور خشک و باید که چکانیدن اشیاف غرب فقیره او دویه بعد تنقیه غرب از چرک و گوشت فاسد باشد مثلا از پنبه که نمایند پاک نمایند و لحم فاسد آنرا با بر هم زنگار دور نمایند اگر متصل باجفان و غائر باشد و یا بقطع از صید اگر از اجفان جدا بود و غائر نباشد پس آنرا بشتاب قابض انگوری بشویند پس اشیاف غرب محلول آب بازو یا دیگر ادویه دران بچکانند و اگر چه قلیل باشد و بیرون نیاید دو سه روز مهلت دهند تا جمع شود پس بفشارند و بشویند و دوا نهند و چون استعمال دوا نمایند چشم را بصابر ببندند و مریض حرکت نماید و بنشیند و لابد ست در ابتدای امر جمع کردن باین ادویه دو انیکه دران قوت قابضه و مقوی اجزای عین باشد مانند زعفران و اشنه بهر دو فائده یکی تضییق مسام بهر عدم نفوذ مواد بدان طرف بسهولت و منع از انجذاب دوم تقویت عضو برای منع قبول موادی که محلل آنرا جذب کند و این سائر تدابیر در ابتدای انفجارست و علاج فرمن آن داغ ست یا انچه قائم مقام داغ باشد از ادویه محاده مانند استعمال دیگ بر دیگ بطوریکه ناصور را خرقه بخارند و فتیله سبلول بهوال طفل ابدیگ بر دیگ آلوده دران فرو برند و یا زنگار را با شنجار و اشق یا بسر که سرشته بفتیله در ناصور داخل کنند و تمهیدی گفته اند که اگر استخوان بر افاسد نگردانیده باشد باین دو داغ دهند یکیر ند خاکستر با بونه خاکستر کلیل الملک خاکستر کرم از هر واحد یکجو زرنیخ سرخ ربع جزو حضض دو جزو زنگار معمول بنا شیدن سر کربر مس ربع جزو شادنج یکجو کوفته بیخته سحق بلیغ نموده بران بپاشند و ببندند و گویند که چون کهنه ناصور گردد علامتش آنست که چون انگشت بران گذارند آنرا صلب یابند که از زیر انگشت نلغزد درین هنگام واجب ست که داغ نمایند بمیل مدور الراس اگر از طلا باشد بهتر بود و آنرا در آتش سرخ نمایند و بگذارند بران بدفعات تا آنکه بجوش آید اطراف آن و گوشت فاسد تمام سوخته شود و رطوبت خشک گردد و ظاهر گردد پوست فاسد از استخوان و بعد ازان معالجه نمایند بمرهم سفیداب و اگر بسوی بینی نفوذ کرده باشد داغ نمایند تا آنکه داغ باندرون بینی برسد پس دران فتیله پنبه کهنه بمرهم زنگار الوده یکروز داخل نمایند و روز دیگر به پنبه تنها تا آنکه مندمل گردد و از داغ ادویه محاده داغ باهن اسلم العافیت ست و چون عفونت غرب باستخوان رسد و بادویه منتفع نگردد بشگافند گوشت فاسد مرده را دور نمایند تا باستخوان برسند پس اگر جوهر استخوان صحیح باشد و ظاهر آن سیاهی آن بخراشند و دوای مندمل لحم دران پر نمایند و به بندند و مدتی بگذارند و اگر استخوان بر افاسد کرده باشد بر استخوان داغ دهند و بسا ست که محتاج میگردند که لحم فاسد را سوراخ نمایند تا آنکه داغ باندرون آن برسد و لیکن احتیاط نمایند که میل بجانب چشم ننمایند بلکه دست را مائل بناحیه انف دارند نه بناحیه ماق که سیلان نیابد بطبقات چشم و سوراخ نمایند بناحیه بینی در غور بآنکه مدور الراس حتی که ثقبه آن موضع متصل آن نافذ گردد بعد ازان بگردانند تا آنکه خون از بینی بدهان براید که این نشان نفوذ آنست و درین وقت داغ او کامل مع حفظ مقله حاصل گردد پس داغ دهند و ادویه دران بپاشند و به بندند و یا دران فتیله پنبه کهنه ناز مرهم زنگار یا اشنان آلوده بگذارند و اگر گرمی شدت نماید بصندل و مایشا و آب کاسنی و آب جی العالم لطوخ سازند و روز بروز فتیله را قوی تر نمایند تا آنکه دهن جراحت وسیع تر گردد پس اندمال آن نمایند و گاهی برای آن ازان پارچه استخوان بدر بوده بسا ست که بی نیاز میگرداند داغ از سوراخ نمودن و تا ممکن باشد بران اقتصار نمایند و واجب ست که چون داغ دهند و بران دوا بپاشند بر چشم اسفیذج یا خرقه باب سرد تر نموده بگذارند یا خمیر دقیق بیخ سرد کرده و چون گرم گردد تبدیل نمایند تا گرمی داغ بچشم نرسد طبری گفته که استعمال داغ در چشم خطرا ردو بعض افاضل از اوائل طریقی برای داغ غرب مقرر کرده اند که چشم از مضرت او سالم می ماند و ابو ماهر وصف نموده آن این ست که بگیرند قمع مس یا مانند آن و طرف اسفل آن که منهدم و هموار بود بر موضع غرب گذارند و اسرب گداخته در قمع ریزند و مریض چندان صبر کند که داغ بوجه تام گردد پس قمع را جدا نمایند و این داغ از محل ناصور تجاوز نمیکند و مریض صحت تام می یابد بعد ازان مراهم مدمله استعمال نمایند و با جمله علاج او مثل علاج ناصور سائر اعضا ست لیکن واجب ست که بملاحظه لطف مدارا در علاج آن نمایند و احتراز کنند از انکه ملتحم سازند قبل از تنقیه مده یا استخوان و هرگاه خواهند که جراحت بسته شود صبر کنند که داغ بوجه تام گردد پس قمع راج

وبقول شیخ گاهی این لحمه عظیم میگردد بحدیکه مانع بصر میشود وسببش اجتماع فضول غلیظ ست درماق وبقول بعضی خون غلیظ بسیار ست وگاه حادث میگردد از ضرب که اورا اکثرت رطوبات واستلا دست هم لازم بود علاج بادویه نظیر معالجه کنند واگر فائده نشود فصد قیفال وحجامت ساق نمایند ومسهل وحب ایارج وشبیار روقوقایا ولیارج جالینوس دهند وبعد تنقیه بدن ودماغ از خلط غلیظ اصلاح مزاج وتلطیف تدبیر نمایند وشیاف احمرلین استعمال کنند اگر فائده نبخشد ادویه حاده اکاله مثل زنگار وکبریت ومرهم زنگار بران گذارند وباسلیقون وروشنائی وشیاف احمر حاد ودیزج وشیاف قیصر وشیاف زنگار اکتحال نمایند ویا زنگار نوشادر سهموهای آب سیاپه برنده گذارند وبران ادویه نمایند واگر ازین ادویه هم فائده نشود آنرا بصنارہ یا بمنقاش بردارند وبلایمت بالا اندکی بکشند ومقراض بهرند لیکن مبالغه در قطع واستیصال آن ننمایند تا دمعه عارض نگردد وبعد از قطع زیره کرمانی ونمک خایسیده درعرقه انداخته درچشم بچکانند وزرورصفر بران باشند تا مابقی رافانی سازد وبرای دفع اذیت زرده بیضه مرغ ورون گل بنفشه آلوده برچشم گذارند وببندند تا دو روز وهر روز صبح وشام تبدیل نمایند واگر درچشم گرمی بهم رسد شیاف ابیض استعمال نمایند پس احمرلین پس خضراد بعمل ارند وبعده بمرهم مندمل سازند

امراض اذن

یعنی بیماریهای گوش وآن بست وچهار مرض ست یعنی اوجاع اذن وورم وبثره آن وخارش وقروح وصمم ودوی وطنین وصفیر وقرحه واکله وناصور گوش ودخول سوام وهوام در گوش ودخول آب وسیماب در گوش وسدده گوش وسیلان رطوبت از گوش وانفجار دم وحکه گوش واورام نبخ گوش وقلاع اذن وورض اذن وانقلاع اذن وهرب اذن

اکنون گوش باید دانست که حس سمع موقوف بر عصبه مفروش در صماخ ست وآن عصب در احوال سمع مانند جلیدیست در احوال ابصار وهمچنان مثل ثقبه عنبیه است ونفعت گوش ادراک مسموعات وآزار اصناف امراض ثلثه از سوء مزاج وتفرق اتصال ومرض ترکیب عارض میگردد واکثر از امراض اورحمیات صعب حادث میشود وکسیکه خواهد که گوش او از آفات وامراض محفوظ ماند لازم ست که مدام اعتنا نماید بحال گوش وبپرهیز نماید از گرمی وسردی ورياح بسیار وباردوسموم وگرد وغبار ودخان واشیای غریبه از ابها وحیوانات که داخل گوش نگردند واز صداهای ناملائمه شدیده مانند صدای توپ وتفنگ بسیار وآواز عظیم نزدیک گوش واجتناب نماید از تناول اغذیه غلیظه بارده مولد ریاح وصارده بمضغ موسکرات پی درپی واکل قدید لحوم مملحه ومدمس وباقلا وبادنجان ومانند آن وتخمه استلا وخصوصاً خواب براستلا وکثرت کلام وسخن کردن یا آواز بلند ونعره زدن وغنا بسیار وحرکات عنیفه وکثرت جماع وحمام بسیار وبیداری وایضاً برای حفظ گوش هرچرک وپاک کنند وهر هفته یکبار روغن بادام تلخ دران بچکانند که این دوای عجیب ست درحفظ صحت گوش وهنگام خواب پنبه در گوش نهند وهر سال تعاهد تنقیه دماغ بجوب وایارجات نمایند واجب ست مراعات آنکه در گوش اورام وبثور وقروح پیدا نشود چه اینها مفسد گوش اند وچون علامات بثور در گوش از التهاب در گوش وسر درد یابد بشیاف ماهیتا در سرکه انگوری حل کرده در گوش بچکانند وهر حال صحت نیز این دوا هر هفته یکبار بچکانند که امان می یابد از نزول نوازل واوجاع واورام وبثور وقروح وچکانیدن زیاده محلول در روغن بادام تلخ یا روغن اسپست زرد الوی تلخ حافظ صحت قوت سامعه وتقوی آنست وگویند که نهادن فتیله عسل غلیظ العوام ویا مسل بر روغن بادام تلخ یا بر روغن جوز یا بشحم لبا آمیخته بفتیله آلوده ویا سکبینج مخلوط بشحم لبا ویا قرد ما مشقال شحم لبا نیم مثقال آمیخته ویا از زعفران وگل سرخ وسنبل الطیب فتیله ساخته هر واحد منقی گوش وحافظ صحت آنست وقطور عصاره افسنتین بازهره بزور وروغن تلخ ورو غن حنظل نیز حافظ صحت گوش اند ودر روغن زیت کهنه یا روغن کنجد بجوشانند تا آب برود وروغن بماند وهمچنین قطور عصاره شبت وقطور عصاره سائله ورو غن کمندش که در روغنی از زروغنهای مذکوره جوشش دهند وقطور عصاره عنب الثعلب محلول در دهنی بازادهان مناسب امراض اذن را نافع ومقوی آنست وانچه در گوش بچکانند ویا از خارج بران گذارند باید که سرد یا گرم بسیار نباشد بلکه نیکو گرم باشد وایضاً ادویه مبرده یا مسخنه زیاده از قدر واجب در گوش استعمال کنند ومعالجه جمیع امراض اذن بتدریج نمایند وکثرت ادویه قویه دفعةً جائز نیست که بسرسام حار یا بارد مبدل میگردد ونیز باید که در امراض مادی تنقیه تفاریق کنند واستعمال ادویه مسهله از قطورات ادهان واضمده واطلیه ونطولات مراهم وغیرها بعد از یک هفته وبعد فصد وحجامت ومسهل وغیره هریک بحسب واجب وخلط غالب باشد نه قبل ازانها ودر سوء مزاجات سادج استعمال پیش از یک هفته در اول مرض جائز نیست زیرا که درینجا خلطی غالب نیست که انتظار نضج وتنقیه آن کرده آید ✣ ✣ ✣

اوجاع اذن

بدانکه درد گوش یا از سوء مزاج یا ورم یا بثره یا بسبب تفرق اتصال حادث شود وسوء مزاج یا حار بلا ماده باشد مانند آنکه بسبب هوای گرم یا ریح گرم بخاری از سیر

در افتاب بایام سمائم عارض شود و خصوصا هنگامیکه انتقال نماید از زمستان بسردی دفعةً و یا غسل نمودن بآب گرم و داخل شدن آن در گوش و یا داخل شدن آبیکه بوی قوت حرارت غالب باشد مثل کبریتی و نفطی و غیره یا وضع ادویه حاره بر گوش و یا حرارت یا مادهٔ دموی و یا صفراوی باشد و یا بارد بدون مادهٔ بسببی از اسباب مضادهٔ اسباب مذکوره باشد از هوای سرد یا ریح سرد چنانچه در فصل زمستان از وزیدن باد سرد شمالی اتفاق و خصوصا که انتقال نمایند بدان هر دو دفعةً از گرمی یا آب سرد یا آبیکه بارد قوت شی بارد غالب باشد یا وضع ادویهٔ بارده و یا بارد یا مادهٔ بلغمی بارد غلیظ مرتقی از معده یا منحل از فضول در سر بسوی گوش و یا خلطی چسپنده یا سودا و در گوش حادث بسبب ورم و بثره در ان یا اورام و بثور حاره یا باردهٔ باشد و حادث بسبب تفرق اتصال مانند ریح صدد و یا قروح و یا جراحات بود و از جملهٔ اقسام تفرق اتصال محدث اوجاع گوش ریحی است که در گوش تولد یابد یا آنی است که در ان داخل شود و یا حیوانی که در صماخ داخل گردد و یا گرمی که در ان تولد یابد و گاه تفرق اتصال بعد سقطه و یا ضربه حادث میگردد و صعب ترین اوجاع گوش وجعی است که از ورم گرم خالص بهر سردا سیما چون باده ٔ ردی بود و این باب لازم میباشد خصوصا وقتیکه مؤدی باختلال عقل گردد و اگر ورم در غضاریف خارج باشد با آن وجع شدید نباشد و نیز بسیار خطرناک نیست و اقسام مذکورهٔ ماقبل گاه باشد که دفعةً هلاک میگرداند مانند سکته و آن اقسام جوانان را بیشتر از مشایخ بهمرسد بر عکس ایشان را هلاک میگرداند و بسا است که بروز هفتم کشد و اکثر مشایخ را آن ورم متقیح میگردد و لیکن جوانان را قبل از تقیح بیشتر هلاک میگرداند و اگر متقیح گردد و در انجا علامات صحت بود در جای خلاصی باشد و وجع گوش گاه باخارش و گاه بی خارش میباشد و خارش گوش که بعربی حکة اذن نامند جداذکر خواهد یافت و بدانند که ورم سودا وی در گوش کمتر اتفاق افتد و اگر افتد منجر بسرطانیت گشته بهلاکت می انجامد کذا فی النبض الکبیر طریق تشخیص اسباب در گوش باید که اول حال حدوث ضربه یا سقطه یا دخول آب یا حیوانی یا چیزی دیگر در گوش بپرسند اگر اقرار کدامی از اسباب مذکوره کند سببش همان باشد و ایضا ورم ریح گوش و لحوق گرانی گوش از هنگام دخول آب برد خول آن و هیجان وجع نزد حرکت هوام بر دخول آن در گوش دلالت کند و الا بسوی گوش نظر کنند اگر در گوش ورم یا ثبور یا قرحه و خروج مده محسوس شود سبب او همین باشد و الا دست بر گوش و سر نهند و حال شدت و خفت در دار از مریض سوال کنند اگر ملمس گوش و سر گرم و رنگ گوش روی و چشم سرخ نماید و درد شدید بگوید و تسکین در دار اشیای بارد حاصل شود سببش سوء مزاج حار سادج یا ریح حار بخاری یا مادهٔ حار یا ورم حار اندرون ثقبه باشد پس حال سبکی و گرانی گوش و خس و ضربان بپرسند اگر سبکی و وجع ناخس و یا فتن ارتفاع مثل شعلهٔ آتش از گوش بسوی سر و خشکی لهات بیان کند سببش سوء مزاج حار سادج یا ریح حار بخاری باشد پس اگر با وجود شدت درد و گرمی ملمس و سرخی گوش و چشم و روی و سبکی گوش وغیره علامات سوء مزاج حار سادج سوزش در گوش و چشم و روی و خشکی بینی و کرب و تشنگی و تسکین آن بمضمضهٔ آب سرد معلوم شود سببش تولد ریح حار بخاری از رسیدن هوای گرم بگوش و مشی در افتاب بایام گرما باشد و اگر با علامات سوء مزاج حار شدت گرمی در گوش و سر و درد مؤخر سر تا وسط آن دریافت گردد سبب آن تولد ریح مذکور از ریختن آب گرم و یا آب چشمهای گرم مثل کبریتی و نطرونی و ملحی بر سر و گوش خواهد بود و اگر مریض وضع دوای گرم در گوش بیان کند سببش حدوث ریاح مسطور از همان باشد و اگر با وجود آثار مذکوره سوء مزاج حار تشنگی شدید و خفت درد بنوشیدن آب سرد و اشک در چشم معلوم شود و با این سوزش در فم معده بود سببش تصاعد بخرهٔ ریاحی از معده باشد و اگر با وجود گرمی ملمس و سرخی رنگ و شدت درد مریض گرانی گوش و سر بیان کند و خصوصا هنگام سجود و در باضربان شدید بود درد گوش از استیلای مادهٔ دموی باشد و اگر با وجود حرارت ملمس و جمود و سر و شدت درد گرانی اندک و با سوزش و صداع و استراحت بر سیدن هوای بارد بگوید از مادهٔ صفراوی باشد و اگر با علامات سوء مزاج حار و گرانی سر تب گرم لازم و در نوضربان در قعر گوش بشدت باشد و تمدد و سوزش و فتور سماعت و صداع منقطع و قتی بعد وقتی یافته شود از ورم حار اندرون ثقبه باشد و اگر از گذاشتن دست بر گوش و سر گرمی ملمس معلوم نگردد و سرخی و شدت درد و خس و ضربان و سوزش هیچ نباشد و بجز ثای گرم متصل و بالقوه تسکین یابد و تقدم تدابیر مبرده شاهد او بود سببش سوء مزاج بارد ساذج باشد پس بپرسند که در گوش چیزی شبیه بحرکت باد یا دوی و طنین یا درد در مؤخر سر و یا خشان معلوم میشود یا نه اگر گوید که در گوش حرکتی مثل حرکت باد و در دبطوریکه گویا چیزی بزور در گوش فرو میرود محسوس میگردد و علامات سماوهوای بارد اتفاق افتاده بود سببش تولد ریاح بارد از سر یا باد سرد باشد و اگر گوید که دوی و طنین معلوم میشود و با آن سرگران و صداع بود سببش تولد ریاح بارد از فضول باشد و اگر گوید درد در مؤخر سر میشود و بحدیکه حرکت سر متعسر میگردد و اتفاق غسل بآب سرد شده بود سببش تولد ریاح بارد از ریختن آب سرد بر سر با فوران باشد و اگر خشان بیان کند و بدن بر آب اندکی صداع بود و از ریختن آب گرم بر سر استراحت یابد سببش ریاح بارد غلیظ متصاعد از معده باشد و اگر مریض اقرار بهیچ یکی از علامات مستفسرهٔ مذکوره نکند از تقدم وضع ادویهٔ بارد در گوش سوال کنند اگر اقرار آن کند

سبب تولد باد انه همین سبب باشد و اگر با وجود علامات سوء مزاج بارد سا ذج در سر و گوش گرانی بیان کند پس اگر خواب بسیار اید و در بینی تری باشد سبب مادهٔ بلغمی باشد و اگر خواب کم باشد و منخرین خشک از ماده بسوداوی باشد و اگر با وجود گرانی تمدد پیدا نبود سبب ورم بارد باشد و اگر این اسباب هم نباشد و در گوش خارش و دغدغه بود و احیانا کرمی از گوش بیرون اید سبب تولد دیدان در گوش باشد **انطاکی** گوید که وجع اذن نخس و ضربان ست و این از ذات عضو نادر باشد و از قبل دماغ و معده سعایا یکی ازان اکثر بود و علامت مستقل خاص بدان سلامت دیگر اعضاست و آنکه بتغیر تناول طعام متغیر گردد و علامت کائن از معده قوت درد هنگام خلو آن یا شروع طعام و هضم ست و غیر این هر دو و تغیر دماغ از دماغ بود پس اگر مادهٔ بخار باشد دوی و طنین نخ و اگر خلط لذاع حاد باشد ضربان و نخس و تمدد و اشکد استلذاذ بمبردات بود و در بارد بعکس این باشد ❊

علاج کلی اوجاع گوش

در جمیع اقسام آن از خوردن لحوم و نشستن در افتاب و حمام گرم و هبوب باد و قرب آتش و حرکات عنیفه و جماع و صیاح و کثرت کلام و اغذیهٔ مبخره اجتناب اولی بود و انکباب و تطول و تحمید باب گرم مسکن جمیع اوجاع خصوص اعضای عصبانی ست و هرگاه جهت تسکین وجع شدید حاجت مخدرات افتد بهترین آنها شیاف بیدانست مع اندکی افیون در شیر زن حل کرده و بقول جالینوس افیون را در روغنها حل نموده استعمال نباید کرد زیرا که بسبب غلظت روغن خوف آنست که افیون در گوش بچسبد و موجب مزید درد و الم گردد بلکه در شیر حل کرده چکانند که شیر بنا بر مایئت جالی و غسال مانع چسپیدن افیون میشود و با وجود آن در ارخا و تسکین نافعتر از روغن ست و باید که استعمال مخدرات مکرر و قت ضرورت کنند بهمانکه کثرت آن موجب صدوث کری گوش ست و خاکستر افیون در تخدیر و تخفیف قویتر از افیون ست پس انجا که درد شدید باشد افیون را سوخته بقدر جند بید ستر آمیخته در گوش چکانند که جند صلح آنست و هرگاه که ضربان و درد شدت کند و خوف تشنج بود پس لابد ست از استعمال مرخیات زیرا که درد گوش مهلک ست بسبب قرب دماغ و در ارخا بهتر از روغن گاو کهنه چیزی نیست و خور با آب گرم تنها و با ادویهٔ مرخیه ملینه مثل بنفشه و خطمی و ران بخته بتوسط انبو به نیز مرخی و مسکن و مغنی از استعمال مخدرات ست و اگر چیزی مخدر مانند قلیلی پوست خشخاش مخلوط سازند نافع بود و قطور روغن گل در پوست انار پخته و کذا قطور آب بعثر ستر یا سرگین اسپ و یا خود کذا عصاره مثر در زبان حل کرده گرم نموده و کذا مرهم شنجار در جمیع اقسام مجرب ست و قطور سفیدی بیضه مرغ ممزوج بروغن گل نیز در تسکین درد گوش از هر سبب که باشد بی نظیر ست و کذا قطور موی انسان سوخته بروغن گل و کذا عصارهٔ اکلیل الملک بمفتح و اگر خشخاش سوده آرد حلبه آرد بزرکتان بپر ندتا مهر اشود و ضماد نمایند نیز تسکین دهد و نماید و قطور افیون زعفران مرسخ نیز مسکن وجع حار و بارد ست و کذا قطور روغن قنب و آب برگ آن در هر دو مفید گیلانی می نویسد که آب سرگین بغل یعنی خچر آب پیاز هر دو مساوی زعفران بقدر ربع واحد کهرل کنند تا زعفران حل شود صاف نموده نیمگرم در گوش چکانند و زمانه بران صبر کنند پس از پنبه پاک نموده بار دیگر چند قطره بچکانند و همچنین تا سه چهار نوبت بعمل اورند که بهمت تسکین درد گوش از هر قسم که باشد بغایت مجرب ست و دراز اله آن تخلف نمیکند لیکن استعمال این دوا در اقسام درد گوش بار دمعمول اقدم ست بعضی گویند که چون بس گرم کنند و دراب سرد نموده بخار آن گوش رسانند تسکین وجع نماید و کذا خولان چهار باشه افیون یکماشه عسل پنجاشه بفتیله آلوده در گوش نهادن مسکن وجع شدید ست و کذا تقطیر شیر زنان وقت شدت وجع بمرات و اگر آرد گندم بشراب و زیت بپزند و گرد گوش ضماد نمایند و هر ساعت تبدیل آن کنند در چند بار تسکین وجع نماید و کذا تقطیر فلونیا روی محلول در سفیدی بیضه و روغن نیلوفر مسکن وجع شدید ست و از جالینوس نقل کرده اند که چون سکون وجع دشوار گردد مادهٔ را بسوی بینی بعطوس یا بسوی دهن بغرغره فرو دارند و بقول ارسطو تعلیق دندان رو باه طرف راست در وجع گوش راست و طرف چپ در درد چپ بر صاحب درد گوش مزیل درد ست و انطاکی گوید که در اورام گوش استعمال مرخیات اولی ست و الا قطورات و در اقسام درد گوش قطور رطوبت ماهی بریان عجیب و کذا نهادن پرقریط بقعد گنجشک مجرب نوشته

علاج درد گوش حار سا ذج

دار ریاج بخاری تبرید از اعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ مغز خم تربوز و شربت نیلوفر بهند دگاهی عرق شاهتره درین تبرید انفروده میشود و یا تبرید شیرهٔ کاهو و شیرهٔ کشنیز خشک و عرق بید ساده و نبات بکار برند و مهاوژ در شیر دختر باشیر بز حل کرده نیمگرم در گوش چکانند و شیاف ابیض در شیر بز یا شیر دختر چکانیدن مفید بود و روغن گل با مدک سرکه جوشانده نیمگرم در گوش چکانند و ماء القرع و ماء الخیار در گوش چکانیدن نیز فائده میکند و روغنها و آبهای بارد مثل روغن گل و گرد

وبنفشه وخشخاش وآب برگ خرفه وآب برگ بید وآب بارتنگ وحی العالم وبرگ کاهو وبرگ کاسنی وگل سرخ تازه در گوش چکانیدن نیز فائده میکند واگر بار وغنهای مذکوره سفیدی بیضه یا شیر دختران یا آب عنب الثعلب یا آب کدو وشیر دختر وآب خرفه وروغن گل وآب گل سرخ شکر آمیخته بکار برند نافع تر باشد ودر صورت شدت التهاب قدری کافور نیز در قطورات مسطوره داخل نمایند وگرداگرد گوش بصندل سفید وسرخ وکاهو وگلاب وکشنیز سبز طلا کنند واگر حرارت قوی باشد کافور نیز افزایند وگاهی مامیثا درین ضمادها داخل میکنند وگاهی عوض آن پوست خشخاش وگاهی رسوت میکنند وآب عنب الثعلب بجای گلاب می نمایند ویا سفیداب کاشغری مرواسنگ حضض یکی سوده بروغن گل آمیخته ضماد کنند وعنب الثعلب گل خطمی گل بنفشه هریک دو تولہ پوست خشخاش نیکوفته شش ماشه در شیر مادهٔ گاو نیم اثار جوش داده بمقدار آن بگوش رسانند که در تسکین درد مجرب ست وگاهی گل نیلوفر وبرگ بید وجوقشر نیکوفته وگل سرخ افزوده میشود وجهت تسکین وتبرید زائد تخم کاهو وکشنیز مشک واندک بزر البنج اضافه نمایند واگر تحلیل زیاده مطلوب باشد بابونه واکلیل الملک بیامیزند واگر اکتساب ادراق از برگ بنفشه برگ خرفه برگ کنار برگ خبازی برگ خشخاش برگ عنب الثعلب برگ خطمی برگ کدو برگ بادرنگ برگ بستان افروز برگ بارتنگ برگ اسپغول برگ کاسنی برگ بید برگ کشنیز برگ کاهو هرچه ازین اوراق بهم رسد ومناسب دانند جوش داده استعمال نمایند نیز هوای درد گوش که از ریاح حار یا ورم حار باشد نافع ست واگر حرارت بشدت نباشد مزرنجوش پوست خشخاش گل بنفشه کشنیز خشک چوب چینی جوشانیده بخور نمایند بعد خسته شقتالو بر شعلهٔ شمع مومی بریان نموده سائیده بانبه ممزوج کرده در گوش گذارند واگر درد گوش نهایت سخت بود اندکی افیون در شیر دختران وروغن گل حل کرده نیمگرم در گوش ساعت بساعت چکانند وگاهی فور نیز اضافه کرده میشود واگر افیون را بسوزند وخاکستر آن باندازه چهار پنج برنج در روغن گل حل کرده نیمگرم چکانند نیز در تسکین درد مجرب ست ویا عصارهٔ برگ قنب صاف کرده نیمگرم در گوش چکانند ویا بنگ یکتوله آب سائیده قرص بسته در چهار تولہ روغن زرد بسوزند پس صاف کرده دو سه قطره در گوش چکانند واگر ازین تدابیر وجع ساکن نشود بر شیر زنان که دران مسکه گاو حل کرده باشند اکتفا نمایند وهکذا تکرر تقطیر آن کنند وهرچه علاج درد گوش حار مادی مذکور گردد غیر از تنقیه درینجا بکار برند وبدانند که هرگاه درد وجع گوش حار سازج از ادویهٔ بارده ومخدره وجع ساکن نشود در گوش بثره یا ورم خواهد بود وآنجا که درد گوش از ریاح حار بخاری مرتقی از معده باشد فصد باسلیق کنند وتبرید معده باشربهٔ مبرده مثل شیرهٔ کاهو وخشخاش وکشنیز خشک واغذیهٔ مبرده که مسخر نباشند مثل بچهٔ مرغ مطبوخ با آب غوره وکاهو مسلوق مطیب بسرکه وقطف وسنجار خیار بسرکه نمایند واگر کفایت نکند تلیین بلبیعت کنند بمطبوخ هلیلهٔ زرد وتمر هندی واگر بخار او کشوث وبرگ عنب الثعلب ومانند آن بغیر آنکه دران دوای حار داخل باشد واگر قارورهٔ حار باشد ماء الشعیر مبرد وماء القرع مبرد وهندوبا ماء الشعیر قدری خشخاش داخل کنند واگر زمانه خشخاش رطب باشد خوردن او انفع اشیاست برای این مرض وتسکین بخارات بعده روغن خل که بجز وسرکه را باده بجز وروغن گل بیزند تا سرکه بسوزد وروغن باقی ماند بر برف سرد کرده در گوش چکانند یا روغن بید وروغن کدو واشیر دختر قطور سازند وبیرون گوش ببرگ اسپغول وبرگ بارتنگ وبرگ عنب الثعلب وآرد جو در سرکه سرشته ضماد کنند واگر ازین ساکن نشود یکحبه کافور در شیر دختر حل کرده چکانند بغیر روغن واگر گوش ملوث بروغن باشد صماخ را بشویند بنحویکه دران آب نیگرم ریزند حتی که پر شود پس کف دست بر ثقبهٔ گوش نهاده بر یکپای ایستاده دو باز بجهند وصماخ را بمیلی که بران پنبه پیچیده باشند صاف کنند وانچه از رفتار در آفتاب باشد روغن گل مدبر بسرکه بدستور چکانند واسفنج یا خرقه بآب بارد آغشته بر گوش نهند ودر اب سرد دراینند واغذیهٔ مرطبهٔ مسطوره بخورند وماء الشعیر مطبوخ با خشخاش بنوشند واگر درد شدت کند تمریخ بروغن بنفشه در روغن گل نمایند وکافور وبنفشهٔ رطب ونیلوفر وامثال آن بهویند وبآب طلاع استنشاق کنند وتعدیل مسکن بر یاهین بارد ومثل سیب وبید آب سرد وقدری کافور وگلاب بران پاشیده نافع وخواب آرام تضمید گوش بعصی الراعی وبوبید نیش مفید وایضاً برگ بید برگ سیب برگ بهی برگ خرفه برگ عنب الثعلب کوفته روغن گل گلاب هریکی ده درم سرکه از سه درم تا ده درم حسب زیادتی حرارت آمیخته بر پیس سر محل منبت اعصاب ضماد نمایند وهرگاه گرم شود تبدیل کنند وچون مرض بانحطاط آید اجزای بارده کم کنند وروغن بابونه وگل آن اندکاندک بیفزایند برای درد گوش که بسبب مشی در آفتاب یا بسبب ریاح سموم باشد نافع ست وبالجمله ترطیب وتبرید داخ باطلیه ونطولات ومرهمات دفیره که در صداع احتراقی شمسی گذشت بعمل آرند وانچه از ریاح حادث از ریختن آب گرم بر سر نشستن در آب چشمهای گرم باشد اگر واجب بود فصد قیفال نمایند وساقین بندند وقدمین بمالند واغذیهٔ مرطبهٔ مذکوره بدهند وروغنهای سرد مثل روغن کدو وبید ونیلوفر وروغن خل مبرد در گوش چکانند وسعوط نمایند بآنها وبشیر دختران نافع تر

فائدہ روغن خل

اشیا نوشیدن آب سرد و استنشاق و تمضمض بدان و مالش کف پاست **و انچه** از ریاح حاره حادثه از گذاشتن او و یا گرم در گوش باشد فصد سرو کنند و ادهان بارده در گوش چکانند و اضده بارد مضاد آن ادویه مثل برگ عنب الثعلب و برگ خرفه و برگ کشنیز و پوست کدو و خیار و آرد جو ضماد نمایند و با آب آنها گوش را بشویند و چکانند شیاف ابیض محلول در ماء القرع یا شیر دختر با قدری روغن بادام نیز مفید بود و عند کمال شدت حرارت این ادویه و آبها بر بروت سوکرده و بکار برند و چکانند ماء القرع تنها نیز عاجل النفع ست و تلیین طبیعت بخیار شنبر و تمر هندی و آلو بخارا و مانند آن کنند و اگر در مزاج حدت باشد ماء الشعیر نوشند و شیر بز که با آب غوره یا آب انار سنجد کرده باشند بر سر نهند و هرگاه بگذارد جدا کنند و واجب نیست که طبیب گمان این امر نماید که مریض در اول معالجه منتفع خواهد شد بمقابله مرض باضداد او و یکباره مجانب او کرده اند زیرا که ادویهٔ اولی اخلاط و عضو را گرم کرده اند و در ان عضو و اعضای مجاورهٔ آن نکایت پیدا کرده اند پس اولا علاج باستخراج آن اخلاط فاسده و ازالهٔ حدت آنها از عضو نماید بعد ازان ابتدا به تبرید عضو باضداد او دویه بصیغهٔ مرض کند **اقوال حکما** سویدی مینویسد که قطور روغن بزرالبنج مکلا با آب برگ بنج و آب غرب که آن بمنصاف ست و کذا آب حشیشة الزجاج بروغن گل و کذا نسج عنکبوت در روغن گل چوشانیده و کذا آب انار ترش بشبم آن افشرده بعسل آمیخته و کذا آرد باقلا بروغن گل آمیخته و کذا آب شجرة البق در پوست انار چوشانیده هر واحد نافع درد گوش حار ست و بقول ابن سرابیون و رازی تقطیر روغن کادی سنگ و جع حار ست مسیحی گوید که هرگاه درد گوش از سوء مزاج حار باشد چکانیدن سفیدی بیضه نیکو گرم تنها و یا با شیاف ابیض نفع کند و اگر درد سخت باشد اندکی افیون بشیاف ابیض و روغن گل داند که سرکه حل کنند و گاهی روغن خلاف در روغن نیلوفر و روغن بنفشه و عصارهٔ بعض بقول بارده مثل عنب الثعلب و عصی الراعی و کشنیز سبز در گوش میچکانند شیخ میفرماید اگر سبب درد گوش حرارت مفرط باشد لازم ست که تبرید دماغ بمطفیات مذکوره در علاج امراض حاره ماضی نمایند و در گوش روغن گل نیگرم و سفیدهٔ بیضه بچکانند و اگر درد شدید باشد کافور بدان آمیزند و بسا ست که روغن بنفشه بکافور و جع گوش را از روغن گل زیاده تسکین میدهد بسبب ارخائیکه اندراین دو ایضا شیافات مسکن اوجاع چشم بسفیدی بیضه و مانند آن در گوش چکانند و سفیدهٔ بیضه را تنها خاصیت عجیب ست و یا شیر با آب عنب الثعلب و آب کشنیز چکانند و بهتر شیر آنست که از پستان بوشند که او بسیار نافع بود و یا خرا طین را در روغن گل بپزند و در گوش چکانند و یا حلزون را در روغن گل و سه چند آن سرکه خرد بجوشانند تا آنکه سرکه برود و روغن بماند و بطریق قطور استعمال نمایند که برای صبیان خیلی مفید ست و همچنین بروغن تخم کدو و روغن نیلوفر و روغن بید و امثال آن و کذلک عصارات که مشابه عصارهٔ پوست کدو و جرم او ست و ایضا استعمال ضمادات بمواد خارج گوش و بعضی ذکر کرده اند که آب لبلاب در مثل این حالت بسیار نیکو ست و عصارهٔ شهدانج رطب و اگر صبیان را وجع اشتد او نماید و ازان خوف تشنج باشد از استعمال مرخیات و مخدرات چاره نباشد و طریق آنها در علاج کلی درد گوش مسطور شد خضر وقرشی مینویسند که تعدیل مزاج نمایند بادهان بارد مثل روغن بنفشه بشیاف مامیثا یا شیاف ابیض یا کافور یا آب کدو و خیار یا روغن بنفشه تنها یا روغن نیلوفر با ندک کافور یا روغن گل یا شیر زنان در گوش چکانند و گاهی درین اشیا قدری افیون داخل میکنند و بضمادات بارده کشنیز و گاهی ضماد کنند و گاهی احتیاج بعصارهٔ بنج برای تخدیر می افتد و گاهی با آب گرم نطول میکنند و گاهی ببخار آن گوش می نهند و تسکین وجع آن میکنند زیرا که آب گرم تسکین اوجاع آن می نماید و اگر مزاج گرم باشد و از استعمال ادویهٔ شدیدالتبرید احتراز نمایند مگر عند اضطرار بهر آنکه شئی بارد گوش را حاضر شد می نماید و تلیین طبیعت نمایند بهاء الدین گوید که انچه منفعت آن مجرب ست روغن گل ست تنها و با آب عنب الثعلب آمیخته و جوشیده و گوش ببخار طبیخ خارخسک و عنب الثعلب و بنفشه داشته و ببخار آب گرم که میخ در زمین فرو برند و برکشند و آب گرم دران ریزند داشتن و شیاف ابیض بسفیدهٔ تخم مرغ سوده چکانیدن و همچنین سفیده و روغن گل با هم و روغن گل و آب کشنیز و سفیده با هم ضم کرده و روغن کادی نیگرم ✤

علاج درد گوش حار مادی

باید که در دموی فصد سر و نمایند و بعد ازان شیرهٔ کاهو نه ماشه تنها خواه بلعاب بهدانه و اسپغول هر یک چهار ماشه شربت نیلوفر دو تولچه حل کرده بدهند یا گل بنفشه نیلوفر خطمی عنب الثعلب بیفزایند و در اخر لیهٔ مربی بخوراننده و اگر حاجت بود تلیین بمسهل صفرا نمایند و در صفراوی تمر هندی دو سه تولچه گل بنفشه نیلوفر خطمی هر یک چهار ماشه عرق کاهو عرق گاوزبان هر یک نیم پاؤ گلقند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت اسطوخودوس دو دو تولچه بدهند و عناب هفت عدد زرشک یکتولچه

آلو بخارا هفت دانه سپستان بست دانه بیفزایند و بعد تنضیج بمسهل صفرا و حب هلیله تنقیه نمایند و بعد ازان تدابیر یکه در علاج حار سازج مسطور شد بعمل آرند **اقوال اطبا** ابو سهل گوید که هرگاه درد گوش از امتلا حادث شود باید که معالجه باستفراغ آن خلط کنند پس اگر خون باشد بفصد و اگر غلظی دیگر باشد باسهال بعده تنقیه خاص سر بغرغره با جمله اگر باوجع گوش التهاب و جمه و ضربان باشد فصد قیفال کنند بعده در گوش روغن گل و روغن بید یا ندکی سرکه بیکدرم چکانند یا شیر زن از پستان بدفعات در گوش بدوشند بعد ازان اسهال شکم بهلیله زرد و صبر و سقمونیا نمایند و اگر درد ساکن شد فبها و الا قدری افیون در روغن گل اسپغته اند گوش انداز ند پس اگر ضربان عود کند و سه روز گذشته باشد بدانند که در گوش ثفره است تدبیر آن نمایند بنوعی مسطور گردد و هرگاه در روی و سر التهاب و درد باشد از بنفشه پوست خشخاش اکلیل الملک بابونه خطمی آرد جو شیر زنان آب کدو افشرده ضماد سازند **بوعلی** مینویسد که اگر سبب درد گوش استلای بدن یا سر باشد باید که استفراغ ناحیه راس از جنس آن امتلا نمایند پس اگر ماده حار باشد بفصد و استفراغ بمنقیات راس از ماده حار کنند بدانچه در علاج امراض حاره ماغی معلوم کرده اند بعد ازان تدابیر یکه در سازج گذشت بکار برند **صاحب کامل** گوید که هرگاه در گوش درد از سوء مزاج حار عارض شود باید که نظر کنند که آیا علامت زیادتی خون در بدن معلوم میشود یا زیادتی صفرا پس اگر خون زائد باشد فصد قیفال نمایند و خون بقدر حاجت برارند و اگر صفرا غالب بود دوای مسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله و شکر یا لبلاب و شکر یا بنفشه و مانند آن بخورانند و در گوش آب خرفه و آب جراده کدو بادنک روغن گل بیکدرم چکانند و اگر قدری سفیدی بیضه وقتاً بعد وقت تقطیر نمایند و با پنبه پاک کرده باشند انتفاع یابند و اگر روغن گل که دران شنجار جوشانیده باشند در گوش چکانند فائده نماید و اگر اندک آب حی العالم با قدری سرکه خمر و روغن گل چکانند نافع بود **صفت** دوای نافع درد گوش هار بگیرند روغن گل دو جزو سرکه خمر و آب غوره هر واحد نیم جزو یا هم خوب آمیخته در گوش چکانند و یا ماء الجبن و روغن گل و شیر دختران در گوش تقطیر نمایند و همچنین اگر زن شیر در گوش بدوشد و اندک بران صبر کنند بعده نشف نمایند و بار دوم و سوم همچنان بدوشد و در ساکن شود و حوالی گوش را بصندل و گلاب با کافور و اندک آب کشنیز و کاهو و آب حی العالم طلا کنند و اگر درد شدید باشد اندکی افیون بروغن گل یا روغن بنفشه گداخته در گوش چکانند و با اندکی از عصاره لفاح با قدری روغن گل بچکانند کراین تخدیر و تسکین وجع نماید و نشاید که بر استعمال مخدرات ادمان نمایند که آن موجب تثقل سمع گردد **ایلاقی** گوید که اطلا تنقیه جائیست اگر در بدن و دماغ اخلاط باشد پس اگر ماده حار بود ابتدا بفصد سر رو نمایند و تلیین بطبیعت بشربت آلو و شربت بنفشه و مطبوخ هلیله کنند و اگر ماده غلظ باشد حب شبیار و قوقایا و فیقرا و هند بعده بغرغره استعمال نمایند پس روغن گل در گوش چکانند و اگر درد عظیم باشد روغن بنفشه باندکی کافور چکانند و تقطیر شیاف ابیض بیضه یا شیر دختران یا با آب کشنیز تر یا آب عنب الثعلب تسکین وجع کند و دوشیدن شیر از پستان نافع ست و اگر کهربا و روغن گل را بسه جزو سرکه بجوشانند تا آنکه سرکه برود پس در گوش چکانند در را ساکن کند **مطبوخ** خرا طین مطبوخ در روغن گل نافع بود و در روغنهای بارد سودد هد **ابن ماسویه** گوید که اگر جسم صلبی باشد در ابتدا فصد کنند و اگر ازان بانمی باشد جامت نمایند و اهتمام تنقیه بدن از خلط حار بمطبوخ هلیله سازند و اگر ازین بانع بود باید که تعدیل طبع بشربت آلو یا آب تمر هندی بشربت نیلوفر یا لعاب اسپغول بلاب کنند و ماء الشعیر و شیره تخم خرفه بنوشانند و اگر بدین وجع ساکن نشود آب جراده کدو یا آب حی العالم و روغن گل در گوش چکانند و شیر زن بچکانند و اگر درد سخت و لهیب شدید باشد اندکی افیون بشیاف یا میشاد در روغن گل حل کرده در گوش چکانند و از استعمال ادویه شدید التبرید حذر کنند مگر هنگام ضرورت و پیشانی را بگلاب مسح کنند و بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور و گلاب بهم یا سائند و چون اصلاح یابد بمزورات غذا سازند و در اخر بکبک مرغ و هندبا **ابن الیاس** گوید که اگر سبب غلبه خون باشد فصد سر رو نمایند و آب خرفه و شیر زنان و روغن گل و یا آب جراده کدو و خیار بروغن گل در گوش چکانند و بضمادات باردهٔ مثل کاهو و صندل و کشنیز و خرفه و ملوخیه تضمید نمایند و تفریق راس بروغنهای بارد مثل روغن بنفشه و گل و نیلوفر و خشخاش کنند و یا اندک سفیده بیضه بروغن بنفشه یا روغن گل برهم زده در گوش چکانند و هر صبح گلاب از عناب ده عدد و بنفشه پنجدرم و شکر ده درم و تربنجبین ده درم و یا خمیرهٔ بنفشه ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ ماش بغرغاره دهند و تنقیه بدن بمطبوخ فواکه و هلیله زرد کنند و اگر سبب غلبه صفرا باشد ادویهٔ مذکوره در گوش اندازند و حمل طبیعت بتقویع فواکه و تربنجبین و شیر خشت کنند و هر صبح آبا رین بنوشانند و اشربهٔ بفدد و لطیفه با تربنجبین و شکر بدهند و غذا ماء الشعیر دهند اگر باتب و حرارت مزاج باشد و مزوره بنوشانند و غرغاره دهند اگر بای و حرارت نباشد **میر عوض** مینویسد که اگر علامات خون ظاهر باشد نخستین رگ قیفال بگشایند و در موسمی سفراوی جوشانیده و آلو بخارا و تمر هندی جوشانیده صاف نموده بدهند و بعد ازان بمطبوخ هلیله تنقیه فرمایند

بست درم هیلهٔ زرد در دو رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند صاف نموده بنوشند که بغایت سودمند است و سفیدهٔ تخم مرغ و شیر زنان نیگرم ساعت بعد ساعت تا قطیر نمودن درحال در اساکن سازد و خاصه که از پستان بدوشند و در صورت اشتداد وجع اندک افیون بشیر دختران حل کرده نیم گرم نموده ساعت بساعت بچکانند و طلاهای سبز هیجون عنب الثعلب و برگ کاسنی و برگ خرفه بر بیرون گوش و حوالی آن ضماد کنند و اگر یکجزو روغن گل با سه جزو سرکه بر آتش ملائم چندان بجوشانند که روغن بماند و سرکه بسوزد و آنرا نیگرم تقطیر نمایند عجیب الاثر است **انطاکی** گوید که بعد تنقیهٔ خلط غالب تعدیل باصلاح اغذیه و ادویه کنند و تعیین فصد برای دردی ست که از خون محض باشد و گاهی در خون و صفرا هر دو فصد کرده میشود بسبب برودات کیفیت دوم نیز فصد از باسلیق کنند اگر اصل درد از ضعف معده و کبد باشد و قیفال اگر از مواد باشد و اکحل اگر از هر دو باشد لیکن در صفراوی خون اندک برارند بعده اگر غلبهٔ خلط بدانند تنقیهٔ آن نمایند بعد ازان تبرید بمثل روغن کدو و بنفشه و کافور نمایند مطلقاً سوای شرب آنها و با کشنیز و حی العالم طلاء و خواب بر مثل گل سرخ تازه و اختیار بردات خون و التهاب صفرا مثل آب تمر هندی و عناب شیرخشت و کاسنی و خرفه و غیره

علاج درد گوش حار و رمی و شرهٔ گوش

فصد سر رو کنند و اگر حاجت افتد زالو نیز بر حسب انند و تبرید و انکباب که در حار ساذج مسطور شده بکار برند و عنب الثعلب جدوار صندلین سوت گل ارمنی در آب کشنیز سبز ساییده اطراف گوش را ضماد نمایند و طلای نرد آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز ساییده ضماد کردن نیز نافع و یا صندل سرخ فوفل حضض گل ارمنی عدس مقشر شیاف مامیثا و قدری زعفران کوفته بیخته با بهای مذکوره یا گلاب ضماد نمایند و یا آرد جوعنب الثعلب صندل سفید بر الکلیل الملک عوض عدس و زعفران داخل کنند و در انتها با بوسه آرد باقلا افزایند و عند شدت وجع قدری افیون اضافه کرده در سفیدی بیضهٔ مرغ آمیخته ضماد سازند و اگر سفیداب ارزیز مرداسنگ هر واحد یکدرم فوفل حضض اقاقیا هر یک دو درم صندل سفید مامیثا هر یک سه درم گل قیمولیا پنجدرم گل ارمنی ده درم کوفته بیخته باب کاسنی مکرر طلا کنند جهت رفع مادهٔ اورام ملتهبهٔ گوش مفید بود و همچنین قطور شیاف ابیض کافوری در شیر دختران و سفیدی بیضهٔ مرغ و لعاب اسپغول امیخته نافع و چکانیدن سفیدی بیضهٔ مرغ بر روغن گل ممزوج کرده نیز مزیل ورم و مسکن درد ست و کذا تقطیر روغن گل و شیر دختران مخلوط کرده مفید و اگر احتیاج بینند بعد نضج مادهٔ بمسهل بارد تنقیه نمایند و گویند که خلمی بر روغن گاو پخته ضماد کردن مسکن مالم و مزیل ورم حار گوش ست و کذلک ضماد گل بنفشه تخم کتان هر واحد یکجزو گل خطمی دو جزو کوفته با آب پخته نافع و اگر ورم تحلیل نشود و در زیاده گردد و تپش شدت کند بدانند که ریم میکند پس لعاب حلبه لعاب تخم کتان لعاب تخم مرو بشیر دختران آمیخته نیگرم در گوش چکانند تا که نضج یافته منفجر گردد و اینها برای انفجار اضمده و بخورات منضجه بکار برند مثل برگ نیم و برگ کاین و برگ آس هندی که بگلاباس مشهور ست و برگ توت و جزآن و میدهٔ گندم با قدری پیاز و نمک در شیر پخته بیرون گوش بندند و آب پیاز سفید بسفیدهٔ تخم مرغ در گوش چکانند و بعد انفجار انچه در قرحهٔ گوش خواهد ماند برای تصفیهٔ ریم و انمال قرحه بکار برند **و آنجا که** ورم حار گوش از نزله باشد عناب بعرق شاهتره جوشانیده شربت نیلوفر داخل کرده بیاشامند و گاهی بهدانه نیز افزوده میشود **و اگر** بادیان باشد و آن مهلک ست بعد فصد سر رو و حجامت تقاو تبریدات اسطوخودوس گل بنفشه جوشانیده شیرهٔ مغز تخم تربوز شیرهٔ تخم خیارین شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بدهند بعده مسهل صفراوی دهند **و اگر** باد رم گلو و تب گرم باشد عناب چهار دانه گل بنفشه شاهتره هر یک چهار ماشه جوشانیده شیرهٔ مغز تخم تربوز هر یک شش ماشه شربت بنفشه دو تولد داخل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشانند و یا اطریفل کشنیزی تولد خورده عناب پنجدانه گل بنفشه گل نیلوفر خطمی گاوزبان هر یک چهار ماشه سپستان نه دانه در آب گرم خیسانیده صاف نموده شیرهٔ کشنیز خشک چهار ماشه شربت نیلوفر دو تولد داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و برگ عنب الثعلب برگ نیلگل بنفشه گل خطمی بابونه الکلیل الملک هر یک بزدرآب جوشانیده بخار آن بگوش بگیرند حضض کی حضض هندی صندل سرخ گل خطمی عنب الثعلب کوفته بیخته در آب عنب الثعلب تازه و مغز فلوس خیارشنبر بر شته گرد اگر گوش ضماد نمایند **و ایضاً** مع آماس گلو و زبان عناب بنفشه عنب الثعلب شاهتره جوشانیده صاف نموده شربت بنفشه آمیخته بنوشند و مغز فلوس در عرق بادیان حل کرده نیگرم بر ورم طلا نمایند غذا دال خشکه یا شلغم با دال مونگ یا آشجو و بدانند که نخورند از شیر بر مسکن درد ست **و اگر** باجوش خون در آخر ربیع از ریزش نزله بر گلو و گوش و رم گوش و تبخاله گلو بهم رسد بعد فصد بسر و از طرف درد لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ کاهو عرق گاوزبان عرق نیلوفر شربت نیلوفر خاکشی بدهند و طلای نرد آب کشنیز سبز ساییده بالای گلو طلا سازند و غرغرهٔ لعاب اسپغول

آب کشنیز سبز آب برگ حنا شیره گاهو آب برآورده غرغره نمایند و یا عوض طلای زرد جدوار حنض صندل سرخ گل ارمنی مساوی آب مکوه سبز یا کشنیز سبز بر درد گوه ضماد سازند و شیاف مایعنا یا مهاوز آب مکوه سبز در گوش بچکانند و وقت شام لعاب بهدانه عرق شاهتره عرق نیلوفر عرق گاو زبان عرق مکوه شربت نیلوفر خاکشی بنوشند تعلیم اگر ورم خارج ثقبه گوش را بجزای غضروف باشد بنظر در آید و آن قلیل الخطر است در دشدید و تب دران لازم میباشد معالجه او بآن رجوع نمایند که در مفتح پنجه ضماد کنند یا آرد با قلا با بنفشه خطمی آرد جها بونه الخلیل الملک کوفته پخته آب نیگرم و روغن بنفشه سرشته ضماد نمایند و بسا است که ضماد عنب الثعلب و روغن کنجد آرد گندم نیگرم کفایت میکند و کذا تصعید گوش شناش سفید کوفته باندک آرد جو پخته و اگر در شراب بپزند و با قیروطی معمول اشهم بط مخلوط کرده ضماد نمایند تحلیل سلامت وازالهٔ ورم و تسکین وجع کند و در بخارها و ادعات استعمال کنند بلکه خرقه دراب گرم تر کرده یا نمک گرم نموده تکمید گوش نمایند و بعد دور وز برگ کرنب در روغن زرد کرده پخته برورم نیگرم ضماد نمایند تا که تحلیل نماید و یا آب کرنب و روغن کنجد را یک جوش داده آرد با قلا بران پاشیده نیگرم بدان ضماد نمایند **تفسیم** تدبیر شرهٔ گوش مثل تدبیر ورم ست و ایضاً شیرهٔ عناب لعاب بهدانه عرق گاو زبان عرق کاسنی شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و نیز روت مرکی هر دو اسنگ و روغن گل شهد آب هر کدام نیم باهم آمیخته پارچه را آغشته در گوش گذارند و بقول شیخ اکثر دران طبیخ انجیر بگندم چون در گوش بچکانند یا ازان فتیله سازند کفایت باشد و یا خود آب گرم غیر مسکنات وجع که مذکور شد تسکین درد نمایند و ایضا پیه ربط یا پیه ماکیان در روغن کنجد گداخته مکرر در گوش اندازند چون درد ساکن شود لعاب جلبه وغیره که مذکور شد برای نضج اندازند و اکتساب نمایند و هرگاه منفجر شود و ریم برآید فتیله بعسل آغشته در دهن گرم کرده اندر گوش گذارند پس ازان اندکی نراک سوخته بدمنه شک خاکستر شده و اگر ریم غلیظ بود قدری زنگار بسکنجبین عسلی حل کرده با یک قطره زهره گاو و یک قطره روغن بادام بچکانند **اقوال حذاق** مؤلف اقتباس و خلاصه مینویسند که در ورم دموی و صفراوی چاره جز تقلیل ماده و تسکین درد و تب نباشد پس اگر غلبهٔ خون باشد بتعجیل تمام رگ قیفال زنند و حجامت با شرط برپس سر و گردن و کتفها و ساقها بدفعات کنند و سرهای هر دو گوش را شرط زنند و شربتهای سرد و کشکاب بدهند و روغن گل باندک سرکه چکانند و بلغاصله سه چهار روز استفراغ بمطبوخ هلیلهٔ زرد و زرد والو و آلو بخارا و شیرخشت و ترنجبین که مقوی جگر سنا باشد باید کرد پس شیاف ابیض کافوری در روغن گل حل کرده چکانند و یا شیر زن تنها در گوش دوشند و از خارج بطلی و آرد جو و صندل سفید و کشنیز خشک و گل ارمنی هر یک سه ماشه در آب برگ مکوه سبز و کشنیز سبز و گلاب ضماد کنند و بعد دو روز لعاب بیخ بشکال با روغن گل بچکانند و طلای زرد علویخان با آب مکوه و کشنیز طلا کنند و اگر غلبه درد باشد روغن گل و سرکه با روغن جوز مائل قطور نمایند و لعاب بیخ بشکال با روغن بابونه سرکه و آب مکوه طلا کنند و با آب تاتوره نیم گرده بهتر بود و مریض را بمخدرات چون حب الشفا بیهوش داشتن تا انفجار ورم تدبیر تو یست و شربت نیلوفر خیار تره و عرق مکوه و کاسنی و گلاب هر یک چهار تولهٔ نوشانند و غذایش جو بشربت بنفشه و هندوچون درو ساکن شود بنابر تحلیل لعاب جلبه و تخم مرو و آب پیاز خام و شیر خر بر ابر آمیخته در روزی هفت هشت مرتبه بچکانند تا همان روز پخته شده روبانفجار آرد بعده بجهت پاک کردن ریم آب گندنا سبز و آب نیشکر و آب پیاز و عسل برابر اندازند بکرات و مرات تا خوب پاک گردد پس جهت اندمال زاج سفید در مرهم مصری آمیخته در گوش گذارند **مسیحی** گوید که اگر وجع از فلغمونی در خارج گوش باشد خطر اندک بود و اگر از فلغمونی در داخل گوش باشد در انجا خطرست بسبب قرب موضع از دماغ و لهذا استراوارست که فصد قیفال و حجامت ساقین نمایند و مارالفواکه که دران هلیلهٔ زرد و بنفشه باشد بنوشانند و در گوش آب پوست کدو و بروغن گل چکانند و مامیثا در شیر دختران حل کرده و اندکی افیون دران انداخته بچکانند و اگر فلغمونی شدید الحرارة و ملهب نباشد بگیرند روغن گل کهرو و مثل او سرکه و هر دو در شیشه کرده برخاکستر نیگرم نهند تا سرکه فانی شود نیگرم در گوش چکانند و یا ماسیثا در سرکه سابیده در گوش تقطیر نمایند و اگر دریں اندکی زعفران انداز ند بهتر باشد و اگر درد ضعیف باشد و در انجا تب نباشد و نه تلهب بگیرند اندک مرهم با سلیقون و در روغن بادرین اگر فصل سرما باشد و یا در روغن گل اگر وقت گرما باشد حل کرده در گوش چکانند **شیخ** میفرماید که اگر بسبب دمه گوش ورم حار غائص باشد و دران مخاطره است بسبب قرب آن از دماغ تا آنکه ورم جمع شود و ریم کند پس واجب ست که بعد فصد و استفراغ اولا طمینات مبردات استعمال نمایند و خصوصاً شیر بتکرار تا روز سوم و همچنین روغن گل مطبوخ بسرکه که در حار ساذج مذکور شد بعد ازان لعاب جلبه وغیره که در ذیل علاج این مسطور شد و آب لبلاب در مثل این وقت نافع بود و کنجد سوده درین آزموده است بعده دائم کماد و بزیت مائل بحرارت استعمال کنند و باید که زیت شیرین باشد و باوجود آن بگرم باید

وپنبه بر سر میل باریک پیچیده دران آلوده در گوش بگذارند و از خارج بملینات منضجه ضماد نمایند و اگر درد شدید القوة نباشد و از ابتدا تجاوز کرده باشد
باید که در گوش پیه روباه یا وزل یا مرهم پاسلیقون بر روغن گل یا بر روغن حنا و یا پیه بط یا پیه رخمه یا مرهم از پیه ماکیان و بط چکانند و هرگاه درم شدید الحرارة نبود
دهان و اکحل معمول از پیه بز گداخته بعسل و منضج و زوفا و طب هر واحد مساوی پیه مذکور آمیخته در گوش گذارند و انچه قوی تر ازین بست و بقوت تنضیج میدهد این است
مرداسنگ سفید اب هر واحد وقیه کندر غبار آسیا را تا پنج هر واحد سه وقیه زیت یکرطل پختر یا پیه پرتازه دو رطل لعاب بزرکتان بقدر کفایت مرهم سازند و گاه
احتیاج بمخدرات افتد پس بطریقیکه در بارد سابق مذکور گردد استعمال نمایند و چون مستحیل شده گردد لعاب بزرکتان بر روغن گل یا روغن بابونه و سائر ادویه
که در باب قرحه گفته شود استعمال کنند مجوسی گوید که هرگاه در گوش ورم حار یا بثره عارض شود باید که فصد سر و نمایند و اخراج خون بحسب طاقت مریض و سن
و مزاج او و وجوب کمیت مرض کنند و در گوش شیاف ابیض با شیر دختران حل کرده چکانند و بدو شیدن شیر از پستان در گوش ام کنند که این تسکین و جع کند و از
خارج گوش اسپغول و آب کاسنی و آب کشنیز و آب عنب الثعلب و مانند آن ضماد کنند و این ضماد بعمل ارند آرد باقلا و آرد جو هر واحد یکجزو نیلوفر و بابونه و هر السوسن
هر واحد دو جزو بنفشه و بیخ خطمی هر واحد سه جزو همه را باریک ساییده با آب عنب الثعلب و روغن بنفشه و آب کشنیز و طلب سرشته ضماد نمایند و با غذیه صاحبان تپ
اغتذا نمایند و از اغذیه حاره و منجره منع کنند و اگر باوی تپ باشد در تبرید افزایند و اگر ورم باین تدبیر ساکن نشود بدانند که ورم جمع میشود و ورم جمع میکند پس
لعاب تخم کتان و لعاب جلبه بشیر دختران هر روز بدفعات در گوش چکانند تا آنکه ریم از گوش خارج شود بعد ازان بعلاج قروح معالجه نمایند و اگر ورم تحلیل اینجا
و ازان بقیه غلیظ باقی ماند بابونه و اکلیل الملک آب جوشانیده اندکی از ان گرفته با ندک روغن بنفشه نیکرم در گوش چکانند و اگر این ادویه را در افتابه بخ
بر سر آن بابونه نهاده بخار آن بگوش رسانند بدان انتفاع یابند و بقایای ورم را تحلیل کند و آن آب قوی الحرارة نباشد بلکه معتدل بود سعید گوید که اگر ورم
قیفال طانعی باشد حجامت کنند و بعد استفراغ شیاف مذکور در قول سابق چکانند و تبرید بیخ گوش باب جی العالم و آبهای مذکوره نمایند و تدبیر مریض بتدبیر صاحبان
حمی کنند و از غذا منع سازند پس اگر الم ساکن نشود و ورم تحلیل نگردد لعاب اسپغول و لعاب بهدانه و لعاب تخم مرو در گوش چکانند بعده اگر اعراض بغیر رشح ساکن
شود و ورم تحلیل شود و اگر ساکن نگردد در روغن گل و روغن بنفشه نیکرم در گوش چکانند و اگر بعض ورم بسبب کثرت ماده بخارج گوش سیل کند این ضماد نمایند آرد باقلا
آرد جو آرد گندم هر واحد یکجزو نیلوفر و بابونه اکلیل الملک بنفشه بیخ خطمی هر واحد دو جزو کوفته بیخته با آب عنب الثعلب و روغن بنفشه نیکرم بر موضع ضماد کنند و هرگاه ورم
بشکافند و ریم جاری گردد روغن گل و شیر دختران در گوش چکانند و هرگاه قرصه پاک گردد بمرهم مرداسنگ مکمل علاج کنند و چون صلاح یابد بزوره آب غوره و سماق و در
اخر بچرب مرهم مطبوخ باین آنها ضماد سازند ابن الیاس گوید که اگر درد گوش از ورم یا بثره حادث دران باشد فصد و تلیین بطبیعت بکار الفوا که بثره
و تلیین یا مطبوخ فواکه یا مطبوخ اهلیله کنند هر صبح جلاب اغذیه و عدس بنفشه تر یا خشک بنجدرم و شکر سفیده و ورم بنشنند و غذا ماء الشعیر مع خشخاش و بر بیخ گوش نرم
با آب کشنیز تر و صندلین و عنب الثعلب ملا کنند و اگر درد ساکن نشود نیلوفر سه درم بابونه بنفشه خطمی و بیخ آن هر واحد پنجدرم باقلا و جو هر واحد دو درم باریک ساییده با آب عنب الثعلب
و روغن بنفشه و آب کشنیز ضماد نمایند و از تناول لحم منع کنند و اگر از ماده بقیه غلیظ باقی ماند اکلیل الملک بابونه شبت بنفشه خطمی و بارتفاته آهنی جوشانیده محافی بر الدان آن گوش
را بدارند و انچه تسکین وجع حادث از ورم و بثره کند تطیر جه افیون مصری بادرجه جند بیدستر و بشیر دختران ست و باقی در قول مجوسی گذشت ابو منصور گوید که
اولا فصد قیفال نمایند و تلیین شکم بمطبوخات لینه کنند و در گوش سفیده بیضه نیکرم با شیاف ابیض با آب پوست کدو بروغن گل و با میثا بشیر دختران چکانند
که تسکین درد کند و اگر وجع صعب گردد دران چیزی از ردعهای بارد یا آب بقول بارد که در حار ساذج گذشت بچکانند و اگر وجع از سه روز تجاوز کند در روغن کنجد
پیه بط یا شحم مرغ گداخته بکار برند پس اگر ریم جمع شود کم خطر باشد و اگر جمع نگردد آن شدید الخطر بود بعده اگر لعاب و شیر زنان ساکن نشود با آرد جو مطبوخ در مبضج بر گوش
ضماد نمایند و یا آرد باقلا و بابونه بنفشه خشک و یا آرد جو و خطمی و اکلیل الملک ضماد کنند و لحم بقر را بر اتش نهند و آنچه از ان سیلان کند در گوش چکانند و یا بگیرند
آب عنب الثعلب و روغن کنجد و گرم کنند و بران آرد گندم پاشیده ضماد کنند و یا آب کرنب و روغن بسوسن گرفته بگوش داده و بران آرد باقلا پاشیده نیکرم ضماد سازند
و غاسکبا یا ماریا یا زیرباج یا سرکه زیت و اشیای حامضه دهند و چیزهای حریفه مثل سیر و پیاز و گندنا ترک نمایند پس هرگاه ریم ظاهر گردد علاج قرحه کنند

خضر گوید که فصد و استفراغ نمایند و هر روز انچه تعدیل مزاج کند مثل شربت آلو و نیلوفر بلعاب اسپغول یا بشربت بنفشه استعمال کنند و از غذا بر مزورات و بقول مثل اسفاناخ و کاسنی اقتصار ورزند و ورم خالص را شیر تازه و شیاف ابیض یا روغن گل یا بانک سرکه پنجه در اوایل نافع ست برای رفع ماده و بعد ازان روغن گل بلعاب علبه یا لعاب تخم کتان پس اگر درد شدت کند روغن گاو کهنه تسکین وجع را خاصیتی کند و هرگاه منفجر شود جلاب بگیرم بروغن بادام شیرین در گوش چکانند و اگر به نشود تخم مرو ران افزایند انطاکی گوید که در علاج ورم خارجی گوش جای طعن نیست خصوصا هرگاه باوی اختلاط ذهن و حرکت سر و اشک باشد و هر چیزی که در علاج او را هم زیاده کرده شود و لازمست تلیین ست بلینات مناسبه و ادویه و نافعتر هیچ چیز را قطور روغن گاو کهنه ست مثل اشق و انزروت مطلقا در روغن گل و در روغن بابونه در بارد گیلانی گوید که اگر شاک وجع گوش عصبیه بود یه برای حس باشد و علامتش ثقل سمع و عدم الم و احساس آواز منقطع و قتا بعد وقت در گوش و گاهی چریان مشک از چشم یا سیلان رطوبت از منخرین و گاهی باوی تب باشد در ان وقت باید که علاج بکمال آهستگی کنند زیرا که هجوم بران وقت گاه مؤدی تر میدرم گردد و بسبب اتصال حجاب مشیمه دماغ ازان بهر سام پیدا شود و علاجش آنست که تضمید گوش از خارج نمایند بانچه مذکور شد و در گوش روغن بنفشه مخلوط بسفیدی بیضه اندازند و بدان تخویف نمایند و اگر ازان سیلان کند دوا دران انداخته ثقبه گوش را بصوف نرم یا اسفنج تازه در ان دوا تر کرده بند سازند و باجمله گوش از چیزی بالم رساند لاعق نشود پس اگر درد بسط علاج مزاج مریض گرم گردد فصد قیفال نمایند و اخراج خون بقدر قوت او کنند و اسهال طبیعت بتمر هندی و آلو و عناب و بنجبین و خیار شنبر یکدفعه یا دو دفعه نمایند و لزوم ماء الشعیر کنند و گوش را از خارج این ضماد سازند بگیرند بزر قطونا و برگ بارتنگ و برگ بنفشه و برگ خطمی و عصی الراعی و حی العالم و اطراف کاسنی و همه را باریک سابیده بران اندک آرد جو کما آنرا بیکوفته دراب سرد تر کرده باشند انداخته پس آن آب را بران ادویه اندازند و جزوی و افر از شیاف مایعشا بران انداخته صلایه کنند تا باریک گردد و مثل مرهم شود بعد ه بخارج گوش ضماد کنند و اگر از حرمت ظاهر در سطح گوش وجع و صلابتی اندران باشد واجب ست که از نکایت عصبیه مؤدیه برای حس حذر کنند والا نکایت عظیم گردد و گاه بسرسام گرم انجامد و انچه در گوش او نهند و دران بریزند سفیدی بیضه مخلوط بشیر دختران ست که دائم بریزند و اگر ازین ساکن نشود بهتر والا بگیرند سرکه معتدل در ترشی که کهنه نباشد و دران بوزن یکهیه یا و حبه افیون حل کرده بچکانند و سوراخ گوش را بصوف بند کنند و ضماد مذکور بر خارج گوش گذارند و اگر قوت اطاعت کند تعاهد بفصد قیفال در هر بست روز و حل طبیعت بدانچه مذکور شد و نوشیدن ماء الشعیر نمایند و در غذا بر مزورات زیادتی نکنند و هرگاه مرض زائل شود و عقب او ثقل در گوش بماند باید که سادرت بمعالجه ثقل نمایند تا آنکه صحت او مستحکم شود بعد ایام از مرض بعد از ان نظر بمزاج علیل نمایند پس اگر بحالت طبیعی عود کرده باشد در گوش او این دوا نهند بگیرند خرنق سفید نیم درم و سنبل الطیب نیم دانگ و سابیده در عسل کف گرفته حل کنند و اگر ازین ثقل زائل نشود و دران تریاق الاذن باندکی لفتیله پنبه در گوش نهند که آن ثقل را در یک روز زائل کند و اگر مزاج از استعمال این تریاق متغیر گردد و سفیدی بیضه شیر زنان حل کرده بار دفعال آنرا استعمال نمایند

علاج درد گوش بارد سافج وبریحی

اسطوخودوس گل بنفشه بادیان انیسون جوشانیده گلقند عسلی یا شهد حل کرده بنوشند و بابونه افسنتین اکلیل الملک هر یک یکتوله در شیر گاو نیم آبار جوشانیده بر بخار آن اکباب نمایند و اکباب برگ نیم اجوائن یا برگ جوشانیده و یا پشک بزد اجوائن در بول انسان جوش داده نیز مفید ست در روغن بابونه سوسن و بلسان بگیرم کرده در گوش چکانند و چکانیدن روغن تربه و روغن بادام تلخ نیز درین باب مجرب ست و اگر تسخین و تحلیل زیاده مطلوب باشد جند بیدستر و فرفیون نیز در یکی ازین روغنها آمیخته بکار برند و روغن زرد کهنه در گوش انداختن مسکن درد آنست و یا قسط جرمل را بخیل در آب سابیده قرص بسته در روغن سرشف بسوزند و صاف کرده بدارند و چند قطره بگیرم در گوش چکانند و این روغن نیز برای درد گوش بارد معمول ست تخم تربه تکیوفته افسنتین رومی هر واحد دو مثقال دراب جوشانیده صاف نموده روغن بادام تلخ نشسته مثقال داخل کرده باز بر آتش ملایم بپزند تا آنکه آب جذب شود فرود آورده جند بیدستر مجرب الغار هر واحد یکدانگ مرکبی یک نیم دانگ سابیده داخل کرده نگهدارند و بکار برند و دو سه قطره شیره برگ ترقوم در گوش چکانیدن در دراساکن میکند و گاهی نرقوم در روغن سوخته اندر گوش می اندازند درد را بارد و ریحی را مفید میشود و همچنین آب برگ سداب معمول ست و بگیرند گرده نرگاو و قدری از پیه آن و نمک سوده بران بپاشند و نیم بریان کرده افشرده آب آنرا بگیرند و در گوش چکانند بحدت گرانی گوش و حدت آن مجرب ست

وایضا خردل کوفته بروغنی گرم بسر شنند وفتیله ساخته درگوش نهند وبرطبیخ تلخم تنها یا با خردل یا برطبیخ برگ نیشکاب نمایند وکذا گرفتن بخار گل بابونه تازه یا خشک
دراب پخته درد بارد وبحری را مجرب ست والتحاب برطبیخ مرزنجوش تنها یا با جاورس نیز مجرب وآبن بیطار در کتاب مغنی ذکر کرده که اگر پیاز را بکاوند ودران بول بقر
پر کرده برآتش گذاشته بجوشانند ودر گوش اندازند درد را زائل کند واین مجرب ست وهمچنین ترب را کاویده دران روغن گل پر کرده بجوشانیده درگوش چکانیدن
وکذا روغن خسته شفتالو چکانیدن مزیل وجع بارد گوش ومجرب ست وکذا بصاد طرشیر زنان حل کرده قدری عسل آمیخته نیمگرم قطور کردن ازاله رطوبت نماید وآب ادرک روغن کنجد
وعسل ونمک هندی مساوی آمیخته نیمگرم درگوش چکانیدن از مجربات اهل هند ست وکذا برگ آگ تازه که مائل بزردی باشد برآتش گرم کنند ودانک روغن گاو چرب
بالا کنند وبفشارند وچند قطره درگوش چکانند واگر سیر سرخ گرفته دربرگ آگ پیچیده پس گرم کرده افشرده بچکانند قوی تر باشد وتقطیر آب پودینه تازه مخلوط بماء العسل با روغن
عسل مجرب وتقطیر آب ترب وشهد وآب ترب بروغن گل پخته ویا آب پیاز مطبوخ بدستور نافع ومومیائی بصبر ومر روغن گل حل کرده چکانیدن مجرب ست وآب سیر
بزهره گاو بجوشانیده ویا حلتیت بکار برند وکذا آب برگ سرس وپالس انگشده مگس مص قدری آب حل کرده وکذا آب برگ کیکر نیمگرم قطور نمایند ویا کهونکی سفته در روغن تلخ
سوخته صاف کرده درگوش چکانند وایضا برای درد گوش که از برودت باشد آب ادرک یا شیره برگ پان درگوش انداختن وسونٹھ وافیون وبیخ اندر برجوائی گوش
طلا کردن مجرب صاحب تکمله هندی ست واگر بزر البنج صرمل هریک دو دانگ کوفته در نیم رطل آب شب تر کرده صبح بجوشانند تا نصف بماند مالیده صاف نموده ربع رطل
روغن کنجد داخل کرده باز بجوشانند تا روغن بماند ووقت شدت درد بچکانند در تسکین آن مجرب ست وبعضی حال کنگنی نیز می افزایند واگر فتیله را با آب مرزنجوش تازه
تر کرده مغز استه شفتالو سوخته سابیده دران پاشیده درگوش گذارند نیز مجرب ست وصبر سقوطری در روغن گل وروغن گاو کهنه حل کرده درگوش نیمگرم چکانیدن نیز
مسکن درد ونهایت مفید ست ویا کچله قدری با آب سابیده درگوش مخالف نیگرم چکانند که نافع درد گوش بارد ست وبدانند که در درد گوش بحری نگویند بسوس گندم
وجاورس ونمک نافع وکذا نگویند بپاره پنبه در زیت نیگرم آکوده سود مند وفتیل از بابونه وخطمی ونعناع وکوکنار نافع ست وهمچنین تقطیر ادهان حاره مع جندبیدستر ویاتوم
مطبوخ در زیت مفید وگویند که قطور بورق در سرکه حل کرده وکذا شاخ گوزن بروغن خیری حل کرده وکذا روغن قثاء الحمار وکذا روغن تخم ترب وکذا روغن بادام تلخ
وکذا انطون در روغن مذکور حل کرده وکذا روغن بلسان هر واحد حل ربع رطل بارد گوش ست وکذا زوفای خشک صعتر بابونه اکلیل الملک برگ غار اسطوخودوس
وشبت وعاقرقرحا پوست خشخاش تمام قیصوم برگ ترنج پودینه جعله یا هر چه بهتر سد در آب جوشانیده ببخار آن التحاب وثقل آن ضماد وآب آن تطول سازند درد
گوش بحری وبارد را نافع ست واگر گنجشک نر خاکی را گرفته دم او کنده وپهلوی که حوالی مقعدش باشند دور کرده وبران ادویه سوراخ گوش نهاده دارند تاریخ تمام جذب کند
بعد یکه گنجشک بآماسد بعده آزاد ورکرده تکرار نمایند واکثر نوبت بدوم نمی رسد وهمه ریح از گوش برمی آید ودر زائل میشود واین علاج از مخترعات انطاکی ست
وتکلف نیکند وابو منصور گوید که دوا برای ریاح غلیظ عجیب ست بر نجاسف مرزنجوش وروغن سوسن بجوشانند واندکی جندبیدستر دران حل کرده بچکانند ویا آب آب بی
مخلوط بعسل نیمگرم چکانند وتعلیل فذا مر کنند وانچه از ریاح غلیظ بارد مرتقی از معده باشد اول تنقیه بدن بمسهل بلغم نمایند واگر قوت اطاعت کند فصل موافق باشد
بادویه منقی معده وسر وسائر اعضا استفراغ فضول کنند واین دوا همین نفع دارد بگیرند بارنج فیقرا دو ثلث درم افسنتین دو ثلث درم تخم کرفس بادیان ربع السوس
هر واحد نیم درم زنجبیل فلفل سفید یا میران هر واحد دو دانگ ستمونیای مشوی مع زعفران یا مع قرنفل یا مع سنبل در سفرجل یکدانگ همدا بوزن چهار درم بسایند
ودو حصه کرده آب مطبوخ مرزنجوش سرشته حبهای کچک سازند ونصف ازان بخورند وبخواب کدران اندک پودینه تنهی پخته باشند غذا سازند وسه روز صبر کرده نصف
باقی بخورند ودر ابتدای این علت البته فصد نکنند واگر خطا بفصد در اول این علت واقع شود مودی بسرسام بارد گردد وانچه درگوش برای این مرض نهند وآن بسیار
نافع ست وآنرا در اسرع مدت زائل کند اینست که بگیرند روغن خیری وروغن یاسمین ودهان مغز پیاز معروف بهلیوس بریان کرده وبابونه وبرگ اقحوان هر واحد نیم درم
واسقوردیون فلفل سفید تخم سداب هر واحد دو دانگ قرنفل یکدانگ گل اقحوان یکدرم جوشانیده صاف کرده یکجزو ازین روغن ویکجزو روغن نارد بین گرفته فتیله
آلوده درگوش نهند وتمام روز بدارند ودر شب تجدید فتیله دیگر نموده برگوش آلم نخواهند اگر ممکن باشد والا بر بستر خواب نمایند که خیلی مفید ست ودر یک روز
ازاله آن می نماید وچکانیدن دیگر ادهان حاره مثل روغن خار وبید انجیر وغیره مدبر آب پیاز وسداب ودر شراب کهنه فربیون حل کرده نیز نافع ست وشعله بحی گوشت

گنجشک بری یا اهلی مع مخ خود و دارچینی غذا سازند و انچه از ریاح غلیظ منحل از فضول مستکنه در سر بسوی گوش باشد تنقیه و باغ بمسهل گرم و حب اسارجی و غیره و سائر تدابیر بدستور سابق بعمل ارند و چکانیدن زهره گاو گرم کرده در گوش نیز مسکن دردیحی و بلغمی ست و انچه از ریاح متولده از مشی دریو مبارد و هوای سرد باشد تسخین گوش بمالیدن و چکانیدن روغنهای گرم و دخول حمام و ریختن آب گرم بر سر و نهادن گوش بر تابه گرم و فضول از طبیخ شبت و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار و مرزنجوش و نمام و قیصوم و گرفتن بخار شلجم و نهادن خردل کوفته بادمان حاره سر شکنه گرم نموده بر گوش و گذاشتن تخم حلبه بخته در پارچه نازک بسته گرما گرم بر گوش و استعمال کمادات مذکوره در صداع بارد یا بزیت بیگرم پخته تر نموده سود مند ست مگر انکه بدن ممتلی باشد که درین صورت والا استفراغ فضول از بدن کنند تا گوش گرم نگردد و اخلاط بسوی سر منجذب نشوند و از چیزیکه در مثل این علت بدان امر میکنند بخور طبیخ شلجم مع خردل ست و انچه از ین همه غنی سازد این ست که بگیرند تریاق الاذن و در ثقبه گوش بدان طلا کنند و از پنبه آنرا بند نمایند کفی الحال تسکین درد نماید و بلجم کبوتر بچه و گنجشک مع شلجم غذا سازند و انچه از ریختن آب سرد بر سر و فرو رفتن در ان باشد تخم سرا سیما مغز خراب بروغن خیری و روغن نارد ین وغیره او بان حاره و قطور آنها در گوش و در جمیع این معالجات تفقد مزاج مریض و اعتبار مرض در زیادتی و نقصان باید کرد و ازین غافل نشوند و انچه از استعمال ادویه بارد مثل افیون و کافور بر گوش باشد مقابله آن بدوای مضاد این ادویه باید کرد پس اگر موجب درد افیون باشد مقابله او بضمع سداب و فرفیون اندک در روغنهای گرم و تریاق الاذن واجب بود و اگر کافور باشد مقابله بانذک سنبل الطیب و اندک زباد که معروف بمسک ابنیست باید کرد و تریاق مذکور نیز نافع بود و باید که معالجه این امراض بتدریج باشد و بر گوش بهجوم بادویه بقویه دفعة نکنند اقوال اکابر سویدی گوید که قطور روغن جب مشمش تلخ در گوش برای وجع گوش بارد مجرب من ست و از اطبای دیگر نقل کرده که قطور شونیز بیخ رجل الحامه برگ لبلاب سلخ الحیه پیاز عنصل صبر فرفیون حنظل تازه سرطان تر حدق مورچه ثوم هر واحد در زیت جوشانیده مصاف نموده و کذا بعض شحوم مثل شحم عجل و یاشحم اوز تنها یا با زوفای طب یا بروغن شقایق النعمان و یاشحم اوز بنجدرم زعفران یکدرم افیون نیم درم و یاشحم بط بروغن بان یا بروغن نارد ین و یا پیه ماکیان بوزن او آب پیاز و یا پیه خرس بروغن سوسن و یاشحم دراج نیز نافع و کذا کندش و کذا لادن محلول بروغن گل تنها یا باضافه آب سداب و کذا زنگار بروغن بادام تلخ یا صل و کذا آب چغندر یا عسل جوشانیده و کذا جندبیدستر بکعبه بروغن نارد ین یا بروغن بان و کذا بابول هرگاه تنها یا بنطرون و کذا آب سرگین خر بروغن بان و کذا اطبیخ بادروج و کذا زهره کبش و کذا اسفخ الحیه در شراب کهنه جوشانیده و کذا اصطکی قیر اطه در روغن یاسمین حل کرده و کذا اقلقند و کذا اقصب الزریره مطبوخ و کذا قنه بروغن سوسن یا بروغن قنب محلول و کذا روغن ایرسا و کذا روغن سوسن مخلوط بشراب کهنه و کذا آب سداب در پوست انار پخته و کذا حب الغار و شراب کهنه در روغن گل پخته و کذا دارچینی و کذا سرکه عنصل و کذا آب گندنا بسرکه در روغن گل کنند رو کذا مرد پشیر زنان و کذا آب برگ دراقن و کذا آب شوکران و کذا انیسون بروغن گل و کذا شحم حنظل و درم هسنان توم سه عصاره سداب ده درم و زیت بقدر غمر جوشانند تا روغن بماند و کذا روغن کبد ماهی تلخ و کذا آب شبت در پوست انار پخته و کذا روغن کدو تلخ در بادنجان کاویده پر کرده بر اتش نرم پخته و کذا روغن بان بشراب کهنه و روغن گل و کذا روغن جوز و کذا آب برگ سبز جوز و کذا مومیائی قیراط با آب مرزنجوش و کذا شب بروغن بان و یا بشراب کهنه و کذا غالیه بروغن خیری حل کرده و کذا نمک بسرکه و کذا قطران با آب مطبوخ زوفای خشک آمیخته و کذا زهره رخمه بروغن بادام تلخ در گوش مخالف و کذا زیت در پیاز کاویده پر کرده پخته و کذا روغن حب الصنوبر کبار و کذا روغن خیری با عصاره و آب قنطوریون و کذا افیون نیم درم فلفل یکدرم در زیت ده درم جوشانیده و کذا آب نمام و کذا ذاریح در زیت انداخته هفت روز در آفتاب پخته مصاف نموده و کذا جگر حباری خشک کرده بسنبل الطیب سابیده و کذا آب مشک طرامشیع و شیرزن و کذا گل کرم در روغن خیری حل کرده و کذا روغن اقحوان و کذا در بول شتر مر آمیخته و کذا حلتیت در بخبیل بروغن خردل و کذا کندر در شراب کهنه پخته و کذا دار فلفل باریک سوده در زیت آمیخته و کذا آب برگ سوسن بروغن گل هر واحد در گوش چکانیدن مفید و همچنین بخار بادروج و فراسیون و مرزنجوش و فوتنج مطبوخ بگوش رسانیدن و کذا سعوط آب چغندر و یا روغن بادام تلخ و کذا شرب مومیائی بقدر نخود بلباب و کذا ادمان اکل صعتر و کذا اضماد اکلیل الملک بمفتح و کذا فتیله انجیر و خردل سوده و یا خردل و بورق سوده و یا خربق سیاه و جندبیدستر هر واحد یکدرم زعفران دو درم سابیده فتیله ساخته در گوش داشتن و کذا دیگر ادویه که بجهت طرش و طنین بار و مسطور گردد هر واحد نافع در درد گوش بارد ست مسیحی گوید که هرگاه وجع عقب تخمه باد بارده حادث گردد و دنی که دران سداب پخته باشند در گوش چکانند و اگر کفایت نکند روغن سوسن که در هر اوقیه ازان

یکدرم فرفیون و یکدرم جندبیدستر حل کرده بچشند قطور نمایند و اگر این هم کفایت نباشد اسهال بحب قوقایا کنند و در حمام داخل نمایند و عرق اورند و شراب صرف نهشه بنوشانند و هرگاه درد گوش از سوء مزاج بارد باشد روغن نارین یا روغن سداب یا روغن خار یا روغن بلسان یا روغن بابونه یا روغن سوسن یا روغن قیصوم یا روغن شبت یا فطراسرق یا روغن بزر یا بارزد و بروغن خیری گداخته در گوش چکانند و یا صوف در روغن عقارب تر کرده در گوش بدارند پس اگر زرداب از ان سائل گردد روغن شهدانج آنرا نفع کند **شیخ** میفرماید که اگر سبب درد گوش برودت متمکن در عمق یا لذ خارج باشد لازم ست قطورات از روغنهای گرم مثل روغن سنبل رومی و روغن اقحوان و روغن خروع و مانند آن که در قول سیحی گذشت استعمال نمایند و یا مثل زیت که دران بیخ بنفشه و صاف کرده باشند و یا زیت بقلمل و فرفیون و جندبیدستر و یا غالیه مقدار دانگی در یک مثقال روغن بان یا روغنی دیگر از روغنهای گرم خوشبو و بساست که صاحب این درد شراب صرف قوی بنوشند و خواب کنند و چون بیدار شود در زائل گردد و اگر سببش ریح بارد باشد انچه در باب وی و طنین و انچه برای درد گوش مادی که سبب او خلط لاجح باشد مذکور گردد و انچه سببش برودت بود مذکور شد آنرا نفع کند و از چیزی که آنرا لائق بود این ست که مجمره را با آب گرم پر کنند و حوالی گوش بجهانند و آب سداب و آب حماما بسل و یا آب قیصوم و مرزنجوش در روغن سوسن و یا جندبیدستر با وی بعد از انکه دران پخته و صاف کرده باشند و یا نطرون و سرکه بروغن گل یا عصاره لوف در گوش چکانند و اگر احتیاج بدوای قویتر افتد مثل فرفیون و جندبیدستر بروغن قسط و یا قسط بحری و زراوند بکار برند و گاهی تکمید بجاورس و لبد گرم کرده آنرا نفع دهد **و از ادویه مشترکه** که برای اوجاع گوش و خصوصا انکه مائل ببرودت باشد زیت انفاق ست که دران خافس یا خراطین یا کرمی که زیر چوب سپید باشد جوشانیده باشند و یا زهره ماهی بزیت انفاق یا پیه ورل یا روباه یا خمیه یا کلنگ و یا روغن عقارب که آن بسیار نافع ست و یا آب مرزنجوش تازه و یا مطبوخ برگ غرب و پوست آن و یا مطبوخ خراطین مصاف کرده پیه بط دران گداخته و اگر مائل ببرودت بشدت باشد زهره نرگاو بروغن خیری بجوشانند تا آنکه آب زهره تحلیل و فانی گردد پس بردارند و بطریق قطور استعمال کنند که این نافع عجیب ست و در معالجات اوجاع شدید گوش باستعمال مخدرات احتیاج می افتد و آن مثل فلونیا انک بشیر چکانیدن ست و همچنین قرص عفران و قرص کوکنار و یا افیون و جندبیدستر و زعفران بشیرزن و واجب ست که تاخیر در استعمال مخدرات کنند تا آنکه خوف غشی گردد و خصوصا اگر اخلاط بارد باشد که این اشیا آنرا بسیار مضرست و اگر از استعمال مخدرات ضرر پیدا شود بعد آن جندبیدستر تنها استعمال نمایند و گاهی اقراص از جندبیدستر میسازند که آنرا باریک سابیده پس افیون سوده با وی آمیخته بشراب صرف قرص بندند **گیلانی** می نویسد که معالجه وجع بارد کرده میشود بتقطیر اشیای حاره در گوش مثل آب سداب یا آب پیاز یا آب سیر یا آب بابونه یا مرزنجوش یا بادیان و مانند آن و در روغنهای گرم مثل روغن بادام تلخ و در روغن سداب یا روغن که در ان ثوم پخته باشند و اگر حاجت بقویتر افتد روغن جندبیدستر و روغن فرفیون چکانند و بر حمام حار مواظبت نمایند و شراب کهنه صرف خورند و انکباب بر طبیخ پودینه و شیح نمایند و یا گیرند جندبیدستر و حب افیون یک حبه و در روغن زنبق یا شراب حلو حل کرده نیمگرم در گوش چکانند و یا آب لحم بقر که بر اتش نهند و سائل شود نیمگرم بچکانند و غذا مزورهٔ زیرباج یا نخود آب پزند و هرگاه اصلاح یابد بقلیه و مطنجن و گوشت بریان غذا سازند و دائم تکمید بزیت یا بروغنی گرم نمایند و صوف بدان ترکرده بر گوش نهند

علاج درد گوش باردی

نضج ماده از منضج بلغم نموده بمسهل گرم و حب ایارج تنقیه نمایند و بعد از تنقیه ادویه که در علاج بارد ساذج مذکور شد و دیگر نخورات و قطورات مسطوره مکرر استعمال کنند و ادهان حاره چون روغن ترب و غیر آن نیمگرم در گوش چکانند و اگر بسبب عنکبوت بروغن جوش کرده در گوش چکانند جمیع اوجاع بارده گوش را نافع بود و قطور آب انسنتین با زهره بزور روغن بادام تلخ پخته جهت درد گوش و کری قدیم مجرب نوشته و کذا مر و صبر در بول جابوش یا نرگاو حل کرده چکانیدن مجرب نوشته اند و برای تحلیل مادهٔ که از قطورات آرام نشود انکباب گل ختمی گاوابونه اکلیل الملک بزرکتان تخم مرو نمام مرزنجوش پرسیاوشان هریک شش ماشه زوفای خشک سه ماشه جوشانیده معمول ست و عنب الثعلب پوست خشخاش هریک چهار ماشه از صینی زوفای خشک هریک سه ماشه نمام و دو ماشه مرزنجوش آرد جو پرسیاوشان هریک چهار ماشه از انبوبه بخار گرفتن نیز نافع و بدانکه دود و سه بار از انکباب اگر در مرض باشره باشد شفا فوری یکم بر می آید و گرنه معلوم میشود

که درد ساذج یا از نوازل ست و در صورت نزله اول بتنقیهٔ دماغ متوجه شوند بطریقیکه در علاج نزله مسطور شد بعده بخور برزالبنج گل بابونه بادیان اکلیل الملک عنب الثعلب هر یک نباشه برگ فنجنگشت یافتیمون هندی مسبوس گندم هر یک سه توله استعمال کنند و شیاف مامیثا و شیاف ابیض برابر در روغن بابونه وزنبق آمیخته در گوش چکانند و این بخور حکیم علویخان برای درد گوش نزلی از مجربات ست کوکنار سه توله مرزنگوش جوبینی عشبه مغربی بیخ لالهٔ صحرائی بزرالبنج عنب الثعلب هر واحد یکتوله بدستور بخار بگیرند و باقی تدبیر از بحث نزله اخذ کنند **اقوال حکما** ابو سهل مینویسد که اگر درد گوش از امتلا احداث شود اسهال خلط نمایند بعده تنقیهٔ خاص دماغ بغرغره سازند و اگر مرض زائل نشود و حاجت باستفراغ قوی افتد بعض ایارجات کبار مثل ایارج لوغاذیا و جالینوس وارد صحابس استعمال نمایند بعده استعمال ادویه بمعطسه کنند و اگر وجع از خلط غلیظ یابس خلیط باشد معالجه بادویهٔ قوی التقطیع و جلا باید کرد مثلا زنگار بعسل و اندکی سرکه آمیخته در گوش چکانند و یا زهرهٔ گاو و بعض ادهان مسخنه مثل روغن بان و نارد ین و بلسان آمیخته بچکانند و یا آب برگ حنظل تازه یا روغن بادام تلخ یا روغن ترب یا آب برگ شهدانج چکانند اگر درد ازسده باشد و این دواوجع گوش را نافع ست علک یک اوقیه روغن خیری دو اوقیه روغن بادام تلخ نیم اوقیه روغنها را بجوشانند و علک را ادران بگدازند و چون مخلوط گردد در ظرف آبگینه بردارند و هنگام حاجت سه قطره ازان نیمگرم در گوش چکانند و این دواوجع وطنین را نافع میبینند سائلهٔ چهار درم روغن خیری یک اوقیه آمیخته برانکشت بدارند تا آنکه غلیظ گردد در ظرف آبگینه بدارند و هر قدر که کهنه شود قوت او زیاده گردد و این دواوجع گوش صعب العلاج ست بگیرند زهرهٔ نرگاو و بران روغن خیری بریزند و با آتش نرم بپزند تا آب زهره فانی شود و روغن بماند و در شیشه کرده وقت حاجت نیمگرم استعمال نمایند **شیخ** میفرماید که اگر سبب درد گوش امتلای بدن از سر باشد واجب ست که تنقیهٔ ناحیهٔ سر از جنس آن استفراغ کنند پس اگر خلط لزج لاجم باشد بحبوب شبیار و غاغر تنقیه نمایند پس اگر لاجم مستکن در ناحیهٔ گوش بود باید که بعد اسهال بخورات لینه و قطورات لینه نیز استعمال نمایند بعده بتکرار قصد نقض خلط بمستفرغات عضو کنند **صاحب کامل** گوید که درد گوش اگر از سوء مزاج بارد باشد باید که نظر کنند اگر در بدن علامات غلبهٔ بلغم و رطوبت ظاهر شود مریض را حب ایارج و قوقایا بخورانند و غرغره بایارج فیقرامیسکنجبین فرمایند تا بدین دماغ او پاک شود بعد ازان بعض روغنهای گرم مثل روغن نارد ین و روغن قسط و روغن خار در گوش چکانند و یا روغن ترب که آنرا موافق و نافع ست و یا آب مزنجوش افشرده بچکانند که مجرب ست و یا بگیرند کنند و باریک سابیده در اندک شراب حل کرده روغن بادام تلخ یا روغن ترب آمیخته اندک اندک در گوش چکانند و یا پنبه دران تر کرده در گوش نهند و یا بگیرند اندکی مرکی در بول بادهٔ گاو حل کرده نیمگرم بچکانند و یا بگیرند اندک آب ترب و قدری آب مزنجوش و بران قلیلی زیت انفاق بریزند و بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن باقی ماند بعده این روغن در گوش چکانند که آن برودت مریح عارض گوش را نافع ست و یا بگیرند برگ غرب تازه و باریک سابیده در انارکاوا کرده باندک آب پر نمایند و گل بالای آن مالیده و جوش داده در گوش چکانند و اگر درد از برودت باسیلان رطوبت از گوش باشد قدری زهرهٔ خرس یا زهرهٔ کلنگ بروغن بادام تلخ یا روغن زنبق حل کرده چکانند و یا بگیرند فرفیون بوزن یکجو و باریک سابیده بروغن گل حل کرده در گوش بچکانند **ابن هبته الدمد** گوید که علاج درد گوش بارد باستفراغ بدن از خلط بارد بحب قوقایا کنند و جلنجبین بخورانند و غرغره بسکنجبین و ایارج برای تنقیهٔ سر کنند و بتعریق در حمام پرناشتا امر نمایند و بر سر آب مطبوخ مرزنجوش و نمام و بابونه ریزند و روغن بابونه در گوش چکانند و بکنبش مشغول شوند و غذا بمرورهٔ زیر باج یا بخو داب سازند و بعد صلاح بقلایا و مطنجنات و کباب دهند **ابن الیاس** گوید که در سوء مزاج بلغمی هر صبح جلاب بادیان و باورنجبویه هر واحد دو درم با گلقنده درم منبوشند و غذا مرورهٔ نخو داب با شیر و حب القرطم و گوشت ماکیان و تیهو خورند و تنقیهٔ دماغ بحب ایارج و قوقایا سازند و غرغره بایارج فیقرا بماء العسل یا سکنجبین عسلی کنند بعد ازان روغنهای گرم مثل روغن زنبق وغیره چکانند و یا روغن بادام تلخ با آب ترب بچکانند و اگر با سوء مزاج بارد مادهٔ سودا باشد ترطیب باشیر بز افادهٔ بسیار رطب نمایند و تنقیهٔ دماغ بحب الصطمیخون و حب الفتیمون مطبوخ آن کنند و شیر تازه بسر بریزند و روغنهای گرم در سر مثل روغن نرگس و بادام شیرین در گوش چکانند **حنین** گوید که در سودا وی نضج سودا وی بایجلاب اسهال السوس و گاوزبان و باورنجبویه و گلقند کنند بعده تنقیه بحب ایارج و قوقایا نمایند باقی همانست که در قول سابق گذشت **انطاکی** گوید که در بارد بین یعنی بلغمی و سودا وی گوش را بزمار آب گرم بدارند و بطبیخ صعتر و بابونه و اکلیل الملک و سداب بطول بخارند و بشونیز و باورنجبویه و سعیوس مرکب و مفرد گرم کرده تطمید کنند و روغن قسط و بابونه و حب الغار در گوش چکانند و از مجربات است برای تکمیل ریاح و مادهٔ تنقیح سودا این ست بگیرند بیخ سداب یک اوقیه

قسط جند بیدستر مصطکی هر واحد ربع اوقیه سداب یکدرم همه را در ده چند آن بول بزگاو و نصف آن زیت خوشبو بجوشانند تا آنکه زیت باقی ماند صاف کرده بکار برند و از جمله مجربات روغن بادام تلخ با زباد ستایین هم مع تقویت دماغ و حبس بلغم بشربت لیمون و اسطوخودوس و کشنیز و مصطکی بکار برند و از مجربات من بدرحبس بخار از سر و تقویت دماغ و معده بنوعی که جمیع حواس را صاف کند این شربت ست صنعت آن بهی و امرود هر واحد یکجزو پودینه حب الآس صعتر مرزنجوش اسطوخودوس کشنیز خشک هر واحد نیم جزو صندل سفید انیسون هر واحد ربع جزو همه را در ده چند آن آب بجوشانند تا چهارم حصه باقی ماند خوب صاف نموده هیچند آن شکر و ربع آن آب لیمون اضافه کرده بقوام آرند و نگاهدارند که این از عجائب تجارب برای اصلاح سائر امراض حواس ست و این بعینه علاج اورام سلیمه اعنی ظاهره گوش ست و اورام خالصه را مطبع در علاجش نیست چنانچه در وجع گوش از ورم حار مذکور شد ایضا در زبده نوشته که تنقیه بلغم بایارجات و تنقیه سودا بافتیمون و مطبوخ آن کنند و بهترین ضمادیات قثاء الحمار غرغره و قطورا و روغن گل و بید انجیر و بادام تلخ و ترب و سداب بلادن قطورا و تدهینا و غرغره است و کذا شونیز زیت و روغن غار و پیه و با و مرغابی و ماکیان مجموع و مفرد و زباد با قنه و مصطکی و نطرون با سرکه و عسل و روغن بان بشب و زعفران و خولان گیلانی گوید گاهی احتیاج میشود باستعمال ادویه که نضج تقطیع نمایند مثل بورق با سرکه و عسل و زهره بهمیش بزیت و شراب یا با روغن بادام یا آب گندنا و آب پیاز نیگرم بعسل و تقطیر شیرزن اگر درد شدید باشد و اگر مزمن بود و سمع مضطرب گردد باید که اشیای قویتر از این ادویه مثل عصاره دم الاخوین و عصاره لوف و عصاره کرویا بیضا و مانند آن استعمال نمایند

علاج درد گوش باردو رمی

منضج بلغم و هندبا و عنب الثعلب مغز خیار شنبر اکلیل الملک بابونه دراب کشنیز مسبر سایيده نیگرم نموده گرداگرد گوش ضماد کنند و همین ادویه را در شیر گاو و جوشانیده بخار آن بگیرند و بعد از نضج تنقیه بمسهل بلغم حب ایارج نمایند و روغن ترب یا روغن بابونه یا روغن بادام تلخ در گوش چکانند و گویند که روغن زرد کهنه باشل اشق و انزروت چکانیدن نیز نافع ست و بقول اطبای هند فوفل بسمار تخم کریلا گیرو زیره سیاه کچاله مساوی با آب سایيده نیگرم ضماد کردن نیز مفید بود و یا فوفل و گیرو هر یک دو درم زنجبیل یکدرم سایيده دراب کشنیز سبز یا آب خالص سرشته قرص سازند و وقت حاجت اندکی دراب سایيده نیگرم گرداگرد گوش طلا کنند و اگر ورم تحلیل نشود تدبیر انضاج او با لکبابات و قطورات منضجه نمایند و بزرکتان تخم حلبه تخم شبت بابونه اکلیل الملک گل خبیر و عنب الثعلب هر واحد یکتوله برگ نیب پنج توله جوشداده لکباب نمودن منضج بشور و مصفی چرک قرحه ست و اگر برگ نیب تنها جوشانیده لکباب نمایند و یکدو قطره از طبیخ او در گوش چکانند نیز مفید بود و برگ باهل کوفته چند قطره آن در گوش چکانند که در چند مرتبه ورم را پخته منفجر میگرداند و آب پیاز سفید پخته با لعاب حلبه یا بزرکتان آمیخته همین عمل دارد و آب کوبیده و شهد بدستور و یا پیسته گوش را بزنجار طبیخ پیاز و برگ نیب سبز و تخم شبت و بادیان و عنب الثعلب و گل بابونه بدارند و یا برگ شبت و نیب و سنبهالو و سرو هر یک سه توله گل بابونه اکلیل تخم شبت اشنه هر یک یکتوله جوشانیده بخورد هند و لعاب حلبه و عسل و لعاب کتان و آب برگ سنبهالو و افتیمون هندی هر یک سه ماشه نیگرم چکانند و حلبه تخم کتان تخم شبت بابونه اکلیل مرزنجوش هر یک سه ماشه اشق چهار ماشه ضماد کنند تا پخته شده بشگافد و بعد شگافتن جهت تنقیه ریم آب برگ نیب و پیاز و عسل مساوی در گوش اندازند و گاهی بجای آب برگ نیب اندکی روغن بابونه داخل کرده میشود و پس از پاک شدن ریم جهت اندمال مصدع سوخته و بورق بریان برابر در مرهم شافی آمیخته فتیله بدان آلوده در گوش نهند و یا این ذرور بدمند تا بزودی مندمل گردد خرهره زرد سوخته چرم کفش کهنه سوخته مرداسنگ کهنه سفید هر یک سه ماشه باریک سایيده بکار برند و دیگر ذرورات و مراهم مدله که در قرحه گوش بیاید بکار برند و ورم سودا وی که نادر افتد تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون علوبخان و حب افتیمون کنند بعده ادویه ملینه محلله مادهٔ سودا چون حلبه و بابونه و دانیج و موم و زیت ضماد کنند **اقوال اطبا** مجوسی مینویسد که اگر ورم گوش بارد باشد باید که اسهال طبیعت بمطبوخ غاریقون مقوی یا بایارج و تربد کنند حب ایارج بخورانند و یا این حب هندایارج فیقرا یکدرم تربد غاریقون هر یک چهار دانگ سقمونیا نیم دانگ انیسون یکدانگ همه را بریک سایيده آب چهار سازند و این یک شربت تلخ و بعد تنقیه دماغ روغن شبت یا روغن ترب در گوش چکانند و از خارج شبت و کرنب در طبخ بابونه و اکلیل الملک و اهل السوس و برگ غار و مرزنجوش و شام هر واحد یکچند قصوم و حلبه تخم کتان هر واحد نیم جزو با یک سایيده آب مرزنجوش و روغن سوسن و روغن نارد بین سرشته مثل خاگینه بخته گرداگرد گوش ضماد نمایند که اورام بارد را تحلیل

واگر با بونه و اکلیل الملک و شبت و برنجاسف و برگ غار و حند قوقی و صعتر و مرزنجوش در آفتاب بخوب بجوشانند و بر سر آفتابه انبوبه نهاده ازان بخار بگوش رسانند در تحلیل ورم بدان نفع یابند و اگر دانند که ورم صلب شده این ضماد کنند پیه بط و مکیان گداخته اند کی پشک بز سوده آمیزند و از خارج بر گوش ضماد نمایند سعید گوید که علاج ورم بارد باسهال از مخرجات بلغم مثل مطبوخ متقوی یا ایارج کنند و مریض را جلنجبین بخورانند و سکنجبین بنوشانند و بر سر او آب ملیخ ریا جین هاره مثل او دینه و صعتر بریزند و ملیخ شحم حنظل یا روغن شبت در گوش چکانند پس اگر ورم میل بخارج نماید با ضمده محلله ضماد کنند و اگر امر بالعکس انجامد پیه بط بروغن گل گداخته در گوش اندازند و با ضمده محلل ورم صلب ضماد نمایند خضر ابن علی گوید که بعد تنقیه بحقنه و ایارجات و تلیین بلبیعت پیش از منسهل هر چه در علاج وجع گوش بارد مادی مسطور شد مع تقلیل تسخین در ابتدا بلکه مع اندکی از ادویه بارد برای روع استعمال کنند هر روز برای تعدیل مزاج شربت اسطوخودوس و یا سنفلی حلو بشربت لیمون یا شربت بنفشه یا خمیره بنفشه بنوشانند و روغنهای گرم مثل روغن شبت و ترب در گوش چکانند و بضمادات محلله تضمید نمایند و لحم ترک سازند و اقتصار بر مزورات و بقول مثل اهلیون و زردی بیضه نیمبرشت کنند بعضی نوشته اند که بعد تنقیه دلک زبان فکام بسماق حتی که از دهن رطوبت بسیار سائل شود و رم رخو گوش را نافع بود بعده از پیه بط و روغن سوسن مساوی قیروطی ساخته طلا نمایند و اگر ورم در صماخ باشد فتیله بدان آلوده در گوش نهند و ضماد نفط سفید یا زعفران یا روغن نرگس یا افسنتین یا مسکه یا جند بیدستر و افیون و منضج هر واحد نافع و رم بارد گوش ست و ضماد کرنب و آرد باقلا و روغن سوسن با آتش بخته منضج و منجر ورم گوش ست و چکانیدن پیه روباه نیکرم در گوش هم منضج ورم ست و بعد انفجار ورم علاج قرحه گوش نمایند

علاج باقی اقسام درد گوش

انچه بسبب سقطه و ضربه واقع شود فصد سر و کنند و کندر سفید را در شیر زن حل کرده نیکرم نموده چند قطره در گوش چکانند که فی الفور تسکین درد نماید و یا دوای مذکور بفتیله آلوده در گوش نهند و زفت ضماد کنند و ایضا تدهین گوش بروغن کنجد نموده بنجنگشت و حرمل و مورد جوشانیده بخار آن بگوش رسانند و انیسون با دیک سا بیده بروغن گل اسخته و یا زهره و عسل و یا زردی و سفیدی بیضه با هم اسخته در گوش چکانند و اگر با آن جراحت نیز باشد بقول جالینوس نان بعسل سرشته فتیله آن در گوش نهند و یا برگ علیق و مازوی سبز بشراب بخته در گوش مجروح نهند و اگر بعد ضربه خون در گوش منجمد گردد او یه مخرج آن در سدهٔ گوش مسطور گردد و هر گاه ورم پیدا شود از فصد و تلیین و غیره حسب مزاج مریض انچه بهر او رام گوش مذکور شد بعمل آرند لیکن ادویه بسیار سرد استعمال نکنند و چون ریم کند و ریم بشکل مدهٔ باشد که از خراجات عضلیه خارج میشود در گوش باوجود وجع لهیب یافته شود این دوا استعمال نمایند که بسیار نافع ست بگیرند اسن صعتر سبز یک دو درم پوست انار و مازوی سبز تخم دور کرده هر واحد دو ثلث درم افیون یکنیم دانگ و همه را بسایند بعده بمزاج مریض نظر کنند اگر حدت داشته باشد این دوا بسرکه حل کرده در گوش چکانند والا بعسل حل نموده پنبه بدان آلوده در گوش بگذارند و بدانکه درد گوش که بسبب قرحه یا تولد کرم یا در آمدن هوام در گوش یا از دخول آب و یا چیزی دیگر در گوش باشد علاج هر یک علیحده مسطور گردد بدان رجوع نمایند +

وجع گوش اطفال

درد گوش که بصبیان عارض میشود اکثر از ریح و رطوبت میبا شد و چون عارض شود طفل گریه کند بی سببی دیگر و اضطراب نماید و هر دم دست خود بسوی گوش برد و پیچیدگی سر و گردن نیز از نشان او ست و علاجش بعلاج درد گوش بزرگان نمایند حضض و صبر و نمک طبرزد و عدس و مرکی و تخم حنظل و اهلیله مفرد و مجموع در روغن کنجد یا روغن بادام یا روغن گل جوشانیده چند قطره در گوش چکانند و یا صعتر و نمک اندرانی خایسیده در گوش چکانند و یا مرزنجوش تر و سداب تر در روغن خیری یا روغن کنجد جوشانیده صاف کرده بچکانند و یا صعتر و مرزنجوش و اسطوخودوس و افسنتین در اب جوشانیده بچکانند و اگر در روغن بادام تلخ یا روغن بسته شفتالو جوش دهند انفع بود و چکانیدن عسل با زهره گاو و یا آب برگ نیم یا آب برگ بکاین و یا بادیان و هیل خایسیده نافع و یا نمک طعام با قدری روغن گاو نیکرم چکانند و آب برگ سدر سن یا برگ پان بنگله یا ناخواه و جوز بوا خایسیده و یا اندکی افیون

بشراب دو آتشه حل کرده قطور کردن مفید و با جوشانیده یا برگ عنب الثعلب و برگ نیم یا برگ کابین در آب جوشانیده بخورد هند و قطور روغن پیه و لفین که اهل فرنگ دیل نامند در هر قسم اوجاع گوش بتجربه رسیده بلکه قروح گوش را نیز نافع ست اگر درد با سرخی گوش خواه بثره باشد رسوت را در آب عنب الثعلب سبز سوده یک دو قطره در گوش چکانند و یا شهد برگ نیم جوشانیده در گوش اندازند و اگر درد صرف باشد آب برگ پودینه نیگرم چکانند یا انکباب از اهل گل بابونه و برگ گینده بگوش نمایند و دو قطره از ان بچکانند و بادیان خایسیده در پارچهٔ باریک بسته بسوراخ گوش نهادن سود مند ست و اگر بسبب ورم گرم باشد و آن با تپ بود زلو بر بیخ گوش بچسپانند و تلیین طبیعت نمایند و شیر زنان در گوش تقطیر سازند

طرش و وقر و صمم

یعنی نقصان و بطلان سمع و آن یا اصلی ست و یا عارضی و اصلی صمم ست یا طرش یا وقر مولودی و معنی صمم غیر معنی طرش ست زیرا که صمم آنست که باطن صماخ غیر مجوف مخلوق باشد و طرش و وقر آنکه آفت دران هر دو یا حدی نباشد که حس سامعه بالکل باطل گردد و بعید نیست که وقر مانند بطلان علم مرصم را باشد و دران تجویف بود و لیکن عصبهٔ متصله بصماخ قوت حس را بحس مشترک نرساند و طرش نقصان بدون بطلان ست و گاه اطلاق بالعکس می نمایند بالجمله طرش نقصان سمع ست و وقر بطلان آن و صمم فقدان سمع مع کم شدن تجویف صماخ و بر سبیل مجاز هر یکی مقام دیگر اطلاق می یابد و این را کری و ثقل سامعه نیز گویند و طرش اکثر بعد از قی بهم میرسد و این سهل الزوال ست و فقدان سمع و طرش و وقر مولودی طبیعی لاعلاج ست و انچه عارضی حادث باشد چون بطول انجامد و مزمن گردد ایضا قریب بیاس و عسر العلاج ست و اما طرش حادث قریب العهد قابل العلاج ست لیکن انچه در سن پیری افتد و آنکه بسبب شکستن عصب از ضربه و سقطه عارض شود نیز علاج پذیر نیست و اسباب این گاه از مشارکت عضو دیگر میباشد مانند مشارکت دماغ یا بعض اعضای مجاور آن چنانچه نزد اول روییدن دندان و یا عند اوجاع اسنان واقع میشود و گاه بجهت آفتی مخصوص بسمع و آن یا بعصبه و یا ثقبه و یا بقوت سامعه میباشد اما آفت عصب سمع عارض میگردد از جمیع اسباب سوء مزاج و امراض آکی و تفرق اتصال و تنجماً سوء مزاجات مفرد و مرکب که دران می افتد بیشتر بارد میباشد و گاه سوء مزاج ساذج بی ماده و گاه با مادهٔ سوداوی یا صفراوی یا بلغمی از بلغم خام و یا رطب میباشد و ماده یا از دماغ فرود اید و یا از معده یا همه بدن صعود کند یا در گوش تولد کند و بساست که چون اسهال مراری محتبس میگردد عقب آن صمم بهم میرسد و همچنین بعقب اسهالات دیگر که بالطبع واقع شوند و در غیر وقت بحبس و منع آن پردازند و مرض آکی در عصب مانند سده است که از اختلاط ماده یا ورم دبیله یا ورم حار یا صلب یا غشاوه از چرک یا تراب یا نفخه دران بهم رسد و تفرق اتصال دران گاه از جراحت و صدمهٔ خارجی و گاه از قرحه و تاکل داخلی بهم میرسد و طرش حادث بسبب ثقبه بیشتر از سده میباشد بسبب بدنی یا خارجی مثل ثولول یا ورم یا لحم زائد بعد اندمال قرحه یا کرم یا کثرت دنج یا خلط غلیظ چسپیده بصماخ یا جمود ماده از درمی که انفجار یابد و خارجی مانند ریگ یا کل سنگریزه یا تخمی یا حیوانی که داخل گوش گردد یا انجاذ خونی که از اخراج رفته باشد و از گوش قدری برابد و قدری بماند و طرش حادث از جهت قوت سامعه از ضعف آن بود چنانچه در مشایخ یا طول مرض مضعف قوت و این مرض گاه دفعهٔ و گاه بتدریج اندک اندک واقع میشود و گاه بر سبیل بحران او یا بر سبیل انتقال ماده در اخر امراض حاده از عضو مجاور بسوی آن و خود باقی ماندن گرانی سمع بعد زوال تپ و گاه بر سبیل عرض زوال پذیر چنانچه عند حرکات بحران بهم میرسد یا بر سبیل عرض ثابت چنانچه دفع بحران یعنی طبیعت نزد بحران ماده را بناحیهٔ گوش دفع نماید پس ماده در گوش قرار گیرد و بحران بر سبیل مجاورت اکثری اورعاف مندفع باین عرضی بود و بیشتر بسبب اسهالات بسیار باطل میگردد قوت سامعه **طریق تشخیص اسباب** باید که اول از مریض سوال نمایند که پیش ازین علت مرضی دیگر عارض شده بود یا نه اگر عرض تپ یا مرضی حاد دیگر یا رجوع دندان بگوید یا از بحران تپ یا انتقال مادهٔ آن مرض را بمشارکت اسنان دانند و اگر تقدم سرسام و اختلاط عقل یا دیگر آفات دماغی سوء مزاجی و غیر آن بیان کند و اختلال در حواس دیگر و در قوت حرکت و خصوصاً در حرکت زبان نیز یافته شود از مشارکت دماغ باشد و اگر گوید که پیش ازین ده یا خون از گوش برامده بود یا ضربه یا سقطه بر سر رسیده بود بسبب ثقبه گوش نظر کنند پس اگر ورم یا ثولول یا لحم زائد بعد اندمال قرحه یا کرم یا ریگ یا سنگریزه یا دانه یا چیزی دیگر یافته شود بسببش همان باشد و اگر سلامت دماغ و ثقبه گوش بود مدرک گردد حال گرانی گوش و وجع و ضربان و تمدد طنین و دوی در حفرهٔ گوش بهم رسند پس اگر ثقل و وجع بیان کند و با آن تپ و لرزه و قشعریره و هذیان لازم و تمدد و ضربان بود از ورم حار عصب و دبیله باشد و اگر تپ و لرز نباشد بلکه بطول

ضربان و تمدد بود از ورم ثقبه بخارج مصب باشد و اگر ضربان هم نباشد و با ثقل و وجع تمدد بود از ورم باشد و اگر ثقل و وجع فقط بود و با آن علامات غلبه صفرا یا سودا یا هر دو فهم دریافت شود سبب ماده صفراوی یا سوداوی یا بلغمی باشد و ایضا زردی رنگ و تلخی دهان و حرقة التهاب و حمرت و نخس و اشتداد مرض وقت گرسنگی و عدد اکثر اوقات خالی بودن آن الحنین و عروض آن در انتهای امراض حاده و حمیات صفراوی بر ماده صفراوی دلالت کند و گرانی سر خصوصا وقت سجود و کثرت خواب و بلادت حواس و تقدم تدابیر مذکوره دلالت بر ماده بلغمی ست و اگر با ثقل صرف باشد و با آن آثار سوء مزاج غالب یافته نشود از سدد خلطی باشد بعده وقت نخست مرض و موضع ثقل بپرسند اگر نخست هنگام خلا یا تملی معده و ثقل در اسفل گوش هیشتر گوید برادة متصاعد از معده دلالت نماید و اگر بعکس این بیان کند و فساد در حواس معلوم شود برادة نازل از دماغ گواهی دهد و اگر وقت نخست و موضع ثقل مخصوص نباشد دلیل مادة متولد در گوش باشد و اگر بدون ثقل و تمدد و احساس وجع در عمق گوش بیان کند از سوء مزاج سازج باشد پس حال اذیت و شدت مرض از سردی و یا گرمی بپرسند اگر باشیای بارده متاذی گردد و مرض هنگام سردی هوا صبح و شام زیاده شود و باشیای گرم انتفاع یابد از سوء مزاج بارد باشد و اگر بضد آن باشد و التهاب و لذع در گوش و حوالی آن نیز بود از سوء مزاج حار باشد و اگر بدون ثقل دوی طنین بگوید سبب ریح باشد و اگر دوی طنین هم نبود حال تقدم بیداری و گرسنگی و تعب و دیگر اسباب مجففه بپرسند اگر اقرار آن کند الغرض چهره و غور چشم نیز بود و پچیزهای رطب انتفاع یابد از یبوست باشد و اگر دلم و غیر در گوش بیان کند و احیانا کرم از گوش برآید سبب کرم باشد و اگر از آثار مذکوره هیچ یک نباشد و بمشابهت افتد از ضعف قوت سامعه باشد + +

علاج طرش حار سازج و مادی

در حار ساده باشربه و اغذیه و نطولات و قطورات بارده که در وجع گوش حار سازج گذشت تعدیل مزاج نمایند و ایضا در حرارت بی ماده مبردات مثل ماء القرع و ماء الخیار و آب تربوز یا شیرهٔ بزور اینها با شربت نیلوفر و یا شربت بزوری بارد بیاشامند و روغن کاهو و کدو و گل و بادام و دیگر ادهان مبرد در گوش چکانند و انار را با پوست کوفته بفشارند و اندکی سرکه و کندر و روغن گل داخل کرده جوش دهند تا بقوام آید قطور نمایند یا آب برگ کاهو یا آب برگ عنب الثعلب چکانند یا در دوای مذکور داخل کرده در گوش بچکانند و کذا آب بارتنگ یا آب کشنیز تر و ماء القرع و روغن نیلوفر مفید و گاهی کافور دران حل میکنند و اگر گل بنفشه گل نیلوفر برگ کلم مساوی در آب جوش داده شیرگاو و روغن بنفشه داخل کرده یک جوش دیگر دهند پس از آتش فرود آورده اندکی صبر کنند تا که حرارت او معتدل ماند بخار آن گوش بدارند نافع بود و در حار مادی هر چه از تنقیه و تعدیل در علاج در گوش حار مادی مفصل مسطور شد بعمل آرند و هر چونکه باشماده را باسفل فرو کشند و بعد تنقیه دواء الرمان که در قول ابو سهل خواهد آمد بهر تبرید و تقویت عضو در گوش چکانند و ایضا در صفراوی آب ترب یکتوله آب انار ترش چهار ماشه سرکه روغن گل هر یک شش ماشه نیمگرم کرده در گوش چکانیدن مفید بود و افسنتین عنب الثعلب هر یک نیم توله شب دراب تر کرده صبح جوش داده صاف نموده روغن گل دو توله داخل کرده بپزند تا روغن بماند یک دو قطره مدام در گوش اندازند و اگر بمزاج گرمی معلوم شود دوای بارد بنوشند و شربت آلو و بنفشه و اسپغول و هند و ترک لحوم و اغذیه گرم مولد صفرا کنند و گویند که اگر آب پیاز و زهرهٔ گاو در پوست انار گرم کرده بچکانند با خاصیت فائده دهد و بزعم قومی کافور شدید النفع ست در طرش شیخ نیز پسند شاید که برای طرش صفراوی باشد و در دموی فصد بر همه تدابیر مقدم دارند **اقوال حذاق** ابو سهل گوید که طرش اگر مولودی یا مزمن بود آنرا علاجی نیست و اگر حادث قریب العهد و غیر متمکن باشد و از صفرا امر تقی بسوی راس بود علاجش تنقیهٔ صفراست از سر بحب ایارج و حب قوقایا و تدبیر مرطب و استحمام با آب شیرین و از مولدات صفرا اجتناب نمایند پس اگر با وجود این تدبیر مرض باقی ماند و لا تکمید بخار افسنتین مطبوخ در افتابه بتوسط انبوبه نمایند و بهمین آب مع سکنجبین بدفعات غرغره کنند بعد ازان بگیرند انار ترش و دانه و شحم او بر اورده هر دو را افشرده آب در همان پوست او اندازند و کندر و سرکه و روغن گل نیز داخل کنند و بپزند تا بقوام آید پس در گوش چکانند **شیخ** میفرماید اولا گوییم واجب ست که همه انچه در گوش چکانند نیمگرم بغیر بارد و بغیر حار باشد و این قول کلی ست بعده تفصیل امر دران میکنم که در طرش صفراوی باید که استفراغ صفرا بمسهل کنند زیرا که بسیار باشد که اسهال صفراوی بمطبع واقع شود و بدان صمم زائل گردد چنانکه اکثر اسهال صفراوی عارض شود و حبس کنند

دهم عارض گردد **صاحب کامل** گوید که اگر طرش از قبیل صفراوی بسوی دماغ عارض شود مانند آنکه از این نوع عوارض حاده و حمیات صفراوی عارض گردد علاجش اسهال بادویه مخرج صفراست مثل مطبوخ هلیله مقوی با یارج و سقمونیا و بعد تنقیه تدبیر مریض بتدبیر معتدل نمایند و استعمال باب شیرین کنند و از تدبیر مولد صفرا اجتناب کنند **ابن الیاس** گوید که اگر صمم بسبب غلبه صفرا باشد شربت بنفشه با تربنجبین و یا خیر بنفشه با تربنجبین هر واحد ده درم بنوشند و یا جلاب عناب و آلو بخارا هر واحد ده صد با تربنجبین و شیر خشت هر یک ده درم بیاشامند و غذا ماء الشعیر اگر آب باشد والا مزوره بنوشاند بمغز بادام و اسهال طبیعت بماء الفواکه و مطبوخ آن یا مطبوخ هلیله که در آن سه دانه از سقمونیای مشوی نیم دانگ باشد و بعد تنقیه تمام آب انار مطبوخ مصطکی با پوست آن در گوش چکانند و یا اندک روغن گل بچکانند **سعید** گوید که اگر طرش قریب العهد حادث از مرتفع بسوی سر باشد علاجش سهل ست زیرا که اگر تنقیه بدن از خلط مراری بمطبوخ هلیله کنند و تدبیر او بعد تنقیه بتدبیر مبرد مرطب نمایند و دوام باستعمال و تخویف از اغذیه حاره مولد مره صفرا کنند و در گوش روغن گل اندک با سرکه و یا آب انار و روغن گل چکانند طرش او زائل گردد **ایلاقی** می نویسد که اگر سوی مزاج مع ماده باشد نگاه کنند که آن کدام خلط ست پس استفراغ او نمایند و تقطیر دواو روغن در گوش قبل از استفراغ جائز نیست و بعد استفراغ نطولات و قطورات استعمال کنند پس اگر ماده صفراوی باشد بحب ذهب و قرص بنفشه استفراغ سازند و اگر سه مثقال اطریفل صغیر با یکمثقال ایارج فیقرا آمیخته بدهند صواب باشد و اگر از هلیله زرد یکمثقال و ایارج فیقرا همچند آن حب بسته دهند نیز ماده صفرا را از سر فرود آرد و این اطریفل کشنیزی منع بخار از دماغ کند **صفت آن** هلیله کابلی بلیله آمله هر یک ده درم گل سرخ کشنیز خشک هر یک پنجدرم ادویه را جدا جدا کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده بعسل سه چند بسرشند و در بعض نسخ کشنیز بوزن مجموع ادویه است **مجندی** گوید که اگر بسبب غلبه صفرا باشد هر صبح شربت نیلوفر و خمیره بنفشه و شربت عناب یا شربت تمرهندی و آلو و هندوتلیین بحقنه لینه یا آب انارین مع شیر خشت نمایند و بعد تنقیه تامه روغن گل باندک سرکه در گوش چکانند **قرشی** گوید که اگر طرش از حرارت صفرا یا خون باشد در دموی فصد کنند و استفراغ صفرا بطبیخ فواکه نمایند و شربت آلو و نیلوفر و بنفشه بنوشانند و ترک لحوم کنند و بر مثل اسفاناخ و خرفه و ملوخیه و خبازی و کدو مطبخ بروغن بادام شیرین و محض بترشی مناسب اقتصار نمایند و در گوش روغن بادام شیرین و روغن کدو چکانند یا روغن گل باندک سرکه بپزند تا سرکه فانی شود و روغن باقی ماند در گوش چکانند و گاهی برای تبرید و ترطیب قوی آب کاهو یا شیاف ماء الشعیر بروغن بنفشه یا شیر دختران حاجت افتد این همه نیکو کرم بچکانند **انطاکی** گوید که در طرش حار اولا فصد قیفال مخالف بگشایند و بعد سه روز محاذی بعد و تبرید بماء الشعیر و تمرهندی و در صفراوی بخیار و شیر برز نمایند یا طبیخ هلیله زرد و شربت فواکه دهند بعد از ان اگر دریجا درد باشد افیون در بول نرگاو یا زهره بز با آب پیاز سفید حل کرده بچکانند و از مجربات در ازالهٔ طرش عارض بعد امراض حاده ملازمت خمیرهٔ بنفشه بماء الشعیر و شربت خشخاش و هر شب حک پایها و مالش آن بروغن گل ست و در زنبه گوید که گاهی صمم عقب حمیات حاده پیدا شود و سبب آن کثرت صعود بخار بسوی دماغ ست و این گاهی خود بخود زائل شود اگر بخار رقیق باشد والا از مجربات من در ان معجون بنفشه و تریاق الذهب و طبیخ امرود و کشنیز و مرزنجوش ست هر کدام ازینها که بهم رسد

علاج طرش بارد ساده و مادی

در صورت برودت بی ماده هر چه در علاج درد گوش بارد سابق مذکور شد و سوای تنقیه انچه بهر طرش بارد مادی بباید استعمال نمایند در روغن یاسمین و روغن سوسن و قسط و شبت با اندکی جند بیدستر یا مشک یا مر یا قطران بچکانند و اگر شحم حنظل یا بیخ او بروغن کنجد بپزند و در گوش چکانند نافع بود و اگر اقحوان اکلیل الملک قیصوم هر یک ده درم اذخر مکی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یک پنجدرم پودینه مرزنجوش خشک نام ریحان خشک هر یک یک کف بادیان پوست ترنج هر یک سه درم در ده رطل آب بجوشانند تا شش رطل بماند و گوش بر بخار آن دارند برای طرش حادث از برودت سابق و مادهٔ غلیظ نیز نافع ست و بقول رازی قاقلهٔ کبار شراباً و قطوراً سودمند بود

واگر از برودت مادی باشد بعد از تنقیه بمسهل گرم و صاب یا یرج هر دو در علاج درد گوش یاد شدی مذکور شد بکار برند و اطریفل اسطوخودوس بخورند یا اسطوخودوس سوده یا طریفل صغیر شسته بخورند و بالائین عرق گاو زبان هشت تولہ عرق عنب الثعلب پنج تولہ بنوشند شربت اسطوخودوس بتنهائی نیز مفید است یا اسطوخودوس یک جزو کشنیز خشک ثلث جزو مرزنجوش ربع جزو مصطکی ثلث کابلی کند هر یک جزو بار یک ساییده پخته بعسل بسرشند و وقت خوابیدن بخورند و گاهی این اجزا جوشانیده وقت نوم میدهند و گویند که بهر طریق مجرب است و اگر قبض طبع باشد هر شب گلقند هیلی یا اطریفل صغیر بخورند و از غذا دیر هضم پرهیزند و خواب بلوم جمیع مصالح گرم تناول نمایند و در روغن گل آب تپ دیده در گوش اندازند و روغن خشخاش و روغن خشخاش و روغن بنفشه تا لوبقول نمیدانم از روغن تخم تپ خلق کثیر شفا یافته و یا اب سداب سبز و عسل هر دو را برابر بگیرم چکانند ایضا جندبیدستر و بورق هر یک ماشه در یک سیر سرکه خوب جوشانند و صاف نموده روغن کنجد یک سیر داخل کرده باز بجوشانند تا آب جذب شود و در روغن بماند چند قطره در گوش چکانند که در کری گوش معمول است و یا تخم کاهو در روغن بادام حل کرده یکدو قطره بچکانند و تقطیر روغن اسفنتین در روغن بهار و روغن ترب نیز مفید و روغن اعظم که مؤلف اقوم است و در قرابادین مسطور تندرین یا ب اکلیل الملک و اگر حریق سفید یکدرم جندبیدستر نیم درم نطرون دانگی کوفته بیخته بسرکه کهنه بچکانند بطرش بلغمی نافع است و اگر با بونه نگلیل مرزنجوش و فای خشک پوست خشخاش عنب الثعلب اسطوخودوس اسفنتین بیجوشانند و سر ظرف محکم بندند که بخار بیرون نرود و چادر بر سر گرفته سر و گوش بر بخار آن دارند و در مرض کر از غلظ غلیظ بود یا سوداویت پخته باشد چوب چینی دو چند یک جزو داخل کنند برای طرش و وجع بارد و اکثر امراض گوش مجرب حکیم علیخان است و یا طبیخ حندقوقی و برگ شبت و مرزنجوش و نمام و برنجاسف و صعتر و بابونه بر پس گردن و بن گوش تکمید نمایند و سداب و صعتر و اسفنتین با سرکه و زیت و آب بپزند و با بنوبه بخار آن در گوش مرمانند و مصطگی در روغن کنجد جوشانیده چکانیدن نیز برای دفع این مرض مجرب گفته اند اقوال مهره سوسیدی می نویسد که قطور پنه شفتین در روغن کنجد گداخته و یا حب بلسان بشراب کهنه و یا روغن قنا الحمار و یا فربیون یک درم و زیت ده درم خوب جوشانیده و یا زهره رخمه بزیت کهنه و یا آب تخم خطمی تازه و یا شیاف مرارات و یا پنه شفتین در خطمی جوشانیده و یا روغن کاوی و یا تخم مورچه سوده بزیت کهنه یا روغن کنان جوشانیده و با آب فراسیون تازه و یا بسد و روغن بلسان بروغن کنجد و ظرف آهنی جوشانیده و یا خوان گرگ بزیت آمیخته و یا خفاش بزیت پخته و یا بول بز یک جزو انزروت نیم جزو و یا زهره تزگاو در پوست انار جوشانیده و یا زهره غلدیر بروغن گل و یا آب صمار لویا و یا برگ زیتون ساییده بعسل جوشانیده و یا کمون ساییده بروغن بادام تلخ آمیخته و کذا بجای طبیخ با بونه و کذا نهادن فتیله خردل سوده در عسل سرشته بر اتش معتدل و در گوش و کذا ضماد کردن خردل سوده و عرق فرنجمشک آمیخته بر سر و کذا فتیله بقطران آغشته در گوش نهادن و کذا فتیله حریق سیاه سوده بعسل سرشته دو سه روز استعمال کردن و کذا بخور بزرگ زنبور عسل آن و یا آب دریای شور جوشانیده و کذا بخور کربیت و کذا فتیله از پنبه گرگس ساخته شبانه روز در گوش داشتن و کذا تعلل آوردن هر واحد نافع است و انچه در علاج وجع بارد گوش گذشت و هر چه در قول شیخ بیاید نیز مفید است ابوسهل گوید که هرگاه طرش از غلظ غلیظ چسپنده باشد حمام آب شور استعمال کنند و در گوش جندبیدستر و روغن سداب و آب سداب و روغن شبت با عسل و زهره زنبور بول او بچکانند و هرگاه مزمن شود باید که بسیار روزها این دوا ها را بر ند بورق سوده و با عسل و سرکه بجوشانند و در گوش چکانند بعده فتیله از خردل و انجیر هر دو کوفته بسازند و در گوش نهند و ایضا آب شهدانج رطب بچکانند و اگر طرش عقب تپ یا مرض حادث افتد بر بخار ادویه معالجه اصابه بچته انبوبه بر دهن آن نهاده گوش را بر ان گذاشته انکباب نمایند بعده در گوش این شیاف بچکانند شحم حنظل یک درم بورق سه درم جندبیدستر زراوند مدحرج عصاره اسفنتین هر یک نیم درم فربیون یکدانگ قسط بیخ هر دو نیم درم هر یک را سرشته شیاف سازند نزدحاجت یکی از ان در روغن بادام تلخ حل کرده گوش بچکانند که این وجع بلغمی و دیرینه و طنین بر جی و طرش حادث از غلظ غلیظ را بالانفعت و اگر فقدان سمع از قبیل سده بغیر وجع باشد قراص خربق استعمال نمایند **نسخه ان** خربق سفید دو مثقال اظریون یک مثقال زعفران سه مثقال سهایده بسرکه سرشته قرص سازند و خشک کرده وقت حاجت

بسرکه یا زهرهٔ نرگا و یا آب افسنتین حل کرده گرم گرم در گوش چکانند شیخ الرئیس میفرماید که در طرش حادث از برودت و مادهٔ بارد قطور جمیع روغنهای گرم که دران چند بید ستر حل کرده باشند خصوص روغن بلسان و قسط و یا روغن بادام تلخ و عصارهٔ افسنتین و روغن بابونه مع زهرهٔ گا و یا پیه گا و یا روغن کنجد که دران شحم حنظل پاپنج آن جوشانیده باشند نافع ست و قطور بول نرگا و کذا دران مرحل نموده باشند و عصارهٔ قثاء الحمار نیز نافع و اگر مادهٔ بارد محقن باشد این همه بعد استفراغ مادهٔ باستفراغات عام بدن و خاص دماغ و بعد استعمال نطولات معروفه و خصوصا انچه دران برگ دهمست و عصارهٔ آن اقتدا کار بر ندو ریاضت درین شدید النفع ست و همچنین صیاح شدید و اصوات بوقات و مانند آن در گوش و از جملهٔ ادویهٔ نافعهٔ آن عصارهٔ سداب العسل ست یا چند بید ستر در روغن شبت حل کرده خصوص کلا که طرش از ریاح غلیظ باشد و بول بزو زهرهٔ آن خصوصا با قنه و ازادویهٔ مجربهٔ ترین آنست که بگیرند چند بید ستر سه درم خربق یک درم نطرون یک نیم درم و سایبده در اب سداب اقراص سازند و در اد ویه و ادهان مناسب حل نموده قطور نمایند بعد تنقیه و در نسخهٔ دیگر خربق سه درم نطرون ثلث درست و بهتور استعمال نمایند و یا بگیرند کندش و زعفران و چند بید ستر مساوی از هر یک یک جزو بوره و خربق و زهرهٔ گا و هر یک چهار جزو بشراب حل کرده استعمال نمایند و یا گیرند صبر و چند بید ستر و شحم حنظل و فرفیون با زهرهٔ گا سوده استعمال نمایند و نیز روغن ترب و روغن میوزج شدید النفع و مجرب ست و عصارهٔ افسنتین و یا طبیخ آن و یا عصارهٔ ترب با نمک نافع ست خصوصا و قتیکه از بسیلان رطوبت رسیده باشد و فتیله از خرول و انجیر کوبیده در گوش گذاشتن مجرب ست و بسا ست که زیاده مینمایند درین نطرون و چکانیدن آب دریای شور نیگرم بسیار نافع ست و چکانیدن خربق سود و مرارات همگی خصوصا زهرهٔ نر با روغن گل مفید و بعضی گفته اند چون اهل راد در روغن کنجد در قاشقی آهن بجوشانند تا آنکه سیاه گردد قطور آن صمم را نافع ست و نیز روغن شبت و خار و سوسن و نارد ین هر یک به تنهائی و یا مجموع با چند بید ستر یا کف افسنتین یا عصیر سداب مفید و چون طرش دفعهٔ بهم رسد نافع ست آنرا آب افسنتین یا عصارهٔ افسنتین جوشانیده مخلوط بزهرهٔ شبوط و زهرهٔ سنگ پشت یا زهرهٔ گا و روغن گل یا خربق با سرکه یا پوست مار با سرکه و چکانیدن آب مطبوخ افسنتین و اطوخودوس و مرزنجوش و یا روغن مصنوع ازینها که در اب مطبوخ اینها روغن گل و یا کنجد داخل نموده پیزند تا آب بسوزد و روغن بماند و آر جوب مجربه برای طرش حادث از سده و یا از غلظ غلیظ و یا بیخ آنست که بگیرند تر بد بسفید بست درم شحم حنظل ده درم و انزروت دو درم و نیم و کتیرا هفت درم و پوست هلیلهٔ کابلی ده درم و ازان جنبیا رسازند شرتی ازان بوزن یک درم و گویند مثل عائدین بسوی راس کلام که جمیع انچه از ثقل سمع و اوجاع گوش و ریاح آن و دوی آن و طنین آن کائن بسبب مادهٔ بارده و برودت باشد پس ازادویهٔ مشترکه برای این همه بعد از تنقیهٔ بدن و راس انیست که در گوش بورهٔ ارمنی بسرکه و عسل و یا زهرهٔ گوسفند با زیت و شراب یا بروغن بادام تلخ و یا آب گندنا یا آب پیاز بعسل با شیر زنان و چکانیدن دو قطره از قطران صبح و شام یا خربق رمیض یا اسود و یا بعضی ادهان مناسبه خصوصا بروغن سوسن یا آب مطبوخ افسنتین و آب پوست ترب و کذلک مدغی که دران پوست مار جوشانیده باشند یا حب الغار با فرفیون یا چند بید ستر بروغن گل یا روغن بلسان یا نطاسفید و یا گیرند علک البطم یک قیراط و روغن خیری دو اوقیه و روغن بادام تلخ نیم اوقیه جمله را جوش دهند و سه قطره از ان صبح و سه قطره شام استعمال نمایند و همچنین عسل لبنی با روغن خیری و کذا آب برگ حنظل تازه و کذا عصارهٔ لوف و هزار جشان در نفع شدید و قوی ست و باقی ادویهٔ مشترکه در باب وجع گوش بارد مذکور شد و اگر این مرض صبیان را بهم رسد بروغن داوی که دران سداب و مرزنجوش پخته باشند یا آب دهن کسی که صعتر نمک اندرانی خایده باشد انتفاع یابند و از کمادات نافعه آن ست که بابونه و شبت و برگ خار و مرزنجوش و پودینهٔ دشتی خشک و عاقرقرحا جوشانیده بدان گردن و اسفل گوش را تکمید نمایند و کذلک نطولات مذکور را مراض راس و دماغ را ساخته مداومت نماید تا ازان بخار او داخل گوش گردد و استفراغ برای طرش موافق آنست که کثیر العدد و قلیل المقدار باشد در هر بار یعنی بتفاریق و اندک اندک باید کرد تا قوت محفوظ ماند و بنضج مادهٔ وفا کند و ازان نضج کامل و تنقیهٔ تام حاصل گردد سمو مندی نوشته این همه قطوریات که شیخ ذکر کرده مجرب ست برای اصلاح اکثر انواع طرش سیما عارض از مواد غلیظ هرگاه بعد تنقیهٔ تام دو قطره صبح و دو قطره آخر روز از زهر چیزانها میچکانند گویند چکانند **صاحب کامل** گوید که طرش هرگاه از قبیل بلغم لزج غلیظ متولد در دماغ و اغشیه یا منصب بسوی عصب سمع عارض شود علاجش باستعمال تدبیر مقطع ملطف و شرب ایارجات و استعمال غرغره موسوط بعد انچه در علاج سدهٔ گوش مذکور گردد و پرهیز از اغذیهٔ مولد بلغم باید کرد و صفت دوا برای طرش بلغمی

خرول و باریک سایيده با انجیر خشک آمیخته فتیله سازند و در گوش سه روز بدارند و دیگر چند بیدستر و روغن شبت و آب سداب حل کرده در گوش چکانند ایلاقی
و جرجانی گویند که هرگاه طرش از مادهٔ غلیظ باشد استفراغ بایارج فیقرا حب قوقایا مرکب بشجم حنظل و افتیمون و نمک هندی باید کرد و در گوش ادویهٔ محلله چکانند
و آن همه در قول شیخ گذشت و کسی را که این مرض یکبارگی افتد طبیخ افسنتین بزهرهٔ نرگاو و زهرهای شبوط و زهرهٔ سنگ پشت بروغن بابونه و شبت و آب پیاز
بعسل و روغن زیت چکانند سعید گوید که اگر طرش از اخلاط غلیظ بلغمی مجتمع در قعر گوش حادث شود علاجش دشوار است و باید که استفراغ بدن بایارجات و بغرغره
بسکنجبین عسلی و سعوط بروغنهای گرم مثل روغن زنبق کنند و چند بیدستر و غیره که در قول صاحب کامل گذشت ندگوش چکانند و امر بدخول حمام بر تا شتا کنند
و تقلیل غذا نمایند و از غذیهٔ مولد بلغم حذر کنند ابن فرج گوید که معالجهٔ بادویهٔ مقطعهٔ ملطفهٔ خلط خام و بغرغرات دائم بایارج و تدبیر ملطف نمایند و استحمام
بآب حمات نیکوست و چند و غیره که مذکور شد و زهرهٔ بز و بیز و در گوش چکانند که آن تلطیف قوی و تقطیع نماید و یا حرمل در بول کودک سه روز بخیسانند بعد از ان صاف
باین بول تر کرده در گوش بدارند و یا زهرهٔ بز و بول او چکانند و از انجیر و خردل و بورق فتیله ساخته در گوش نهند و سه روز بگذارند پس برآورده در گوش آواز
شدید متواتر بدهند بعده در گوش بانبوبهٔ بزور بدمند تا گوش بگشاید ابن الیاس گوید که اگر صمم بسبب مادهٔ بلغم غلیظ منصب بعضلهٔ مغروشهٔ آلهٔ سمع باشد هیچ
جلاب از انیسون و بادیان هر یک سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ بخود و لوم فاضله بمغرغب قرطم و فلفل و غیره دهند و هرگاه نضج تام در قاروره
ظاهر گردد تنقیهٔ دماغ بحب ایارج حب قوقایا و حب لوغاذیا و حب اصطیخقون کنند و روغن خسه مشش تلخ و روغن بادام تلخ و روغن سداب و زنبق در گوش چکانند
و یا روغن شم حنظل و یا آب مرزنجوش با ندک زهرهٔ کلنگ بچکانند و یا فتیله خردل و انجیر در گوش بدارند حضر وقرشی مینویسند که اگر طرش از برودت و بلغم باشد
همه روغنهای گرم و خصوصا روغن تربد و روغن غار و غیره که در قول شیخ مذکور شد نافع بود و روغن بادام تلخ از اخاصهٔ نفع عظیم است و تقطیر آب دریای شور گرم کرده
از الله الاصم سمع کند و چون پیه گرگس بگدازند و نیمگرم در گوش چکانند لاسیما اگر بران مداومت کنند صمم را نفع بخشد و از اشربهٔ شربت اسطوخودوس با آب گرم یا عسلی
حلو بدهند و یا مطبوخ اسطوخودوس و اکلیل الملک و بابونه و خطمی و کذا با دررنجبویه جوشانیده گلقند یا عنبره بنفشه اگر طبع قبض باشد داخل کرده بنوشانند و هر شب
گلقند عسلی و اطریفل صغیر استعمال کنند فطول اکلیل الملک بابونه سبوس گندم خطمی برگ غار و کذلک مرزنجوش و بادرنجبویه بجوشانند و بر بخار او انکباب و آب و نطول
و شفل او ضماد کنند و آواز شدید و نواختن طبل آنرا نفع کند و استفراغ بلغم بحب ایارج و ایارج لوغاذیا کنند لیکن بعد نضج و تنقیهٔ بدن بمسهل بلغم و قبل استعمال
ادهان و نطولات مذکوره انطاکی گوید که در طرش بلغمی تنقیه بایارج مکرر نمایند و در سوداوی بلطیخ افتیمون بدستور و چند بیدستر در زیت که اندران ترب و مصطکی
و حب الغار پخته باشند حل کرده بچکانند و از مجربات برای گشادن طرش و صمم اینست که حلتیت را در روغن بادام تلخ و غالیه حل کرده صاف نمایند و دران زیاد
چندانکه ممکن باشد حل کنند و مکرر بچکانند و در خواص آمده که اگر زهرهٔ یکبش سه درم در سه اوقیهٔ روغن غار بجوشانند تا نصف بماند پس در گوش چکانند صمم را بگشاید
و اگر میل طلا و زیاد گردانیده هر روز در گوش نهند صمم را منع کند و این همه بعد تنقیه و مادی بکار برند ایضا او گوید که علاج مخصوص این مرض گرفتن بسمار
سر کهنه که بر سنگ آسیای گرم چکانیده باشند و تقطیر آب پیاز و عسل هر دو پخته و کذا روغن زرد کهنه و زیت که در هر کدام ازین هر دو اصل السوس و سداب
و حب الغار مقشر پخته باشند و از مجرب اینست که زیاد و حلتیت را در روغن بید انجیر حل کرده نیمگرم چکانند و ایضا عنصل و شحم انار تریش و پوست او در حنظل تر
در سرکهٔ پخته صاف کرده روغن زیت یا روغن دیگر امیخته چکانند گیلانی از طبری نقل کرده که در طرش حادث که پیش ازان نبوده باشد استفراغ بحب ایارج
و حب قوقایا و حب صبر بسه شربات در مدت بست و یکروز کنند بعد ازان غرغره بعاقرقرحا و مویزج و کف خردل و مانند آن سازند بعده انچه در گوش چکانند
و بدان تکمید کنند اینست که بگیرند افسنتین رومی خالص و در آفتابه لوله دار بجوشانند تا مهر اگرد و بعده بگذارند تا آنکه بر بخار او انکباب ممکن گردد پس
سر انبوبه بگشایند و ثقبهٔ گوش مقابل آن دارند و بدفعات بسیار بخار آن بگیرند و تکمید گوش باین افسنتین مطبوخ سازند و حفظ مزاج علیل نمایند و انچه در
مثل این بچکانند سر که در بورق جوش کرده است و آزاد و یه بالغ انفع درین باب نیست که بگیرند سلخ الحیه و باریک بکوبند بعد از انکه با سرکه بدفعات شسته
خشک کرده باشند و بعد کوفتن در زهرهٔ بز حل کنند و بران اندک بورق انداز نند و در گوش چکانند و اگر ازین بگشاید بهتر والا بگیرند آب گندنا یک جزو

وزهره نرگاو یک جزو و سرکه کهنه پنج جزو و پیه بطیک نیم جزو و روغن خارو جزو و همه را بهم زنند تا یکذات کرده و بعد ازان در گوش چکانند و یا فتیله بدین دوا آلوده در گوش نهند و این دوا بهترین ادویه ایست درین باب استعمال کنند و اگر این کفایت کند و سمع بگشاید فبها والا بگیرند انجیر سیاه و لحم او سوای تخم او بستانند یک جزو بورق سه جزو و هر دو را با یک مثاید عسل سرشته شیاف دراز سازند و در گوش بدارند و باید که در وقت استعمال این شیاف بر بخار آب مطبوخ افسنتین که مذکور شد گوش بدارند و تکید گوش بدان نمایند و گاهی نمرد اضطرار این دوا استعمال کرده میشود دیگر بول نرگاو و بول انسان و بول خنزیر دآب هر دو مساوی سرکه خمر بهمه هر دو دیگ سرشته بجوشانند بعده سر دیگ گشاده بر بخار او سوراخ گوش بدارند که نفع کند و اگر مرض بسیار قوی باشد علاجش اینست که بگیرند خربق سیاه سوده بعسل حل کرده در گوش اندازند و این روزیکه شیاف معمول از انجیر و بورق مذکور شد بکار برند و این شیاف در صمم عظیم النفع است بگیرند خردل یک جزو انجیر یک جزو بورق نصف جزو بعد بیستر هر واحد نیم جزو بعد بگیرند شراب کهنه بمقداری که دوا را بپوشد بجوشانند تا سفت شود و پس ازان شیاف دراز ساخته در گوش نهند و اگر حرارت پیدا شود تعدیل مزاج و تسکین او نمایند

علاج طرش ریحی

هر چه در قسم بارد سابق و مادی مذکور شد نافع بود و با اول کیفیت طبیخ منضج و محلل داده جهت تقیه بوی باغ شب یا بوی جالینوس یا روغن خورانیده صبح در منضج برگ سنا یک تولچه لیله سیاه دو تولچه مغز خیارشنبر شش تولچه در پنجبین و گلقند و شربت دینار هر یک چهار تولچه روغن بادام پنجماشه افزوده بدهند وقت شام غذا شوربای مرغ و کبک با نان خشکار تنوری خورانند و روز دیگر در مطبوخ منضج شربت بزوری سه تولچه و تودری یا حرف هفت ماشه افزوده دهند غذا دو پهر بدستور و همین نمط چهار مسهل داده اسطوخودوس سه ماشه سوده در جوارش مصطکی علوبخان یک تولچه آمیخته بعرق بادیان و بادرنجبویه هر یک هفت تولچه دهند و این نسخه تمام قیصوم تمام مرزنجوش بادیان بابونه مکوه هر یک یک تولچه جوشانیده بکار برند در دخنهای محلله یا چند بیدستر در گوش چکانند شلامر زنجوش افسنتین گل وبیخ بابونه صعتر ابهل اکلیل سنبل الطیب دارشیشعان برگ دفلی هر یک نه ماشه مکوه یک نیم تولچه جوکوب نموده در یک نیم پاو آب شب خیسانیده صبح پزند که چهار شود و سوم حصه بماند مالیده صاف نموده روغن گل بادام تلخ و بابونه هر یک سه تولچه داخل کرده بجوشانند تا آنکه آب بسوزد صاف کرده بزراوند قسط تلخ گل بابونه صحرائی هر یک نه ماشه چند بیدستر سه ماشه آمیخته بکار برند در روغن راحت چند بیدستر آمیخته چکانیدن عظیم الانفست و انکباب بر گل بابونه تازه یا خشک در سرکه جوشانیده و گذاردن طبیخ زوفای خشک نیز مفید و اگر بابونه اکلیل الملک قیصوم هر یکه درم پودینه تمام مرزنجوش اذخر پوست بیخ بادیان بیخ کرفس گل سرخ هر یک پنجدرم در ده اثار آب بجوشانند هرگاه سه آثار بماند سر و گوش را بر بخار آن دارند و با آب آن تطلیل حوالی گوش و سر نمایند بخوبی آب در سوراخ گوش نرود در طرش ریحی بعد تنقیه و انچه عقب مسهل بسبب بخارات پیدا شده باشد نافع ست گیلانی مینویسد که علاج طرش حادث از ریاح غلیظه تنقیه محللات ست مثل انکه بگیرند بورهٔ نان یک جزو و سرکه خمر نیم جزو و آب افسنتین دو جزو و روغن گل نیم جزو و گلاب سه جزو و در شیشه کرده بر هم زنند تا هموار گردد و در حمام قطور نمایند و اول بر طبیخ حشایش حاره مثل افسنتین و شیح و مانند آن انکباب نموده پس شیاف که از زراوند مدحرج و عصارهٔ افسنتین هر یک نیم درم فرفیون و قسط هر یک ربع درم در زهرهٔ گاو سرشته ساخته باشند یکی ازان در روغن بادام تلخ حل کرده در گوش چکانند که باین تعلق سمع نود کمن را که از برودت و اخلاط غلیظه و ریاح غلیظ باشد و وجع بلغمی و ریحی و طنین و دوی ریحی را نیکوست و حمام بر ناشتا هر صبح نافع ست

علاج طرش دمی

اگر بسبب ورام حار یا بارد حادث شود تدبیرش بحری باید کرد و چون گوش جاروبی مرارد دوری مسطور شد و گیلانی گوید که اگر مرض بسبب ورم حار بود و عصبه باشد علاجش فصد قیفال دل طبیعت بها لمغوا که طبیخ لیله و مانند آنست و قند با شیر سازند بعد ازان روغن بادام و روغن نیلوفر در گوش چکانند و اگر در قوی گردد و نگیزند افیون یک طبوج و چند بیدستر یک طبوج و هر دو را در سفیدهٔ بیضه حل کرده در گوش چکانند و یا پنبه که در گوش سازند لیکن با آهستگی و بهترین ادویه که استعمال نمایند امان نوشت بگیرند افیون یکجزو و چند بیدستر یکجزو و بعده برگ سپندل و برگ بارتنگ و عصی الراعی کوفته در عصیر نیشنیز نرم نرم غلیظ کرده بعد ازان این حشایش را در ده یکجا بند و بیفشارند و بین آب قرص هر دو را دو یه مذکوره بسازند و خشک کرده بفتیل ان عمل نموده سر یکی که بران صوف پیچیده باشند دران فرو برده اندر گوش چکانند

و سوراخ گوش ابصوف پیچانند و اگر این مسکن نشود معلوم نمایند که ورم و طریق نضج و جمع مدت است چون بدین کند معالجه بادویه قرحه گوش نمایند و در علاج او مسک تنقیه گوش بر فق مسلوک کنند زیرا که اجتماع چرک در گوش در مرض افزاید و این دوا نافع کند اگر در وقت او استعمال نمایند بعضی بدین آب قطرل کنند و آن اکسون و صمغ فارسی مخلوط کرده در گوش چکانند و جماو گوید که اگر صمغ نوصیست که حادث شود و پیش ازان نبود و آن عسل میرباشد و این چنان بود که ورم در صماخ پیدا شود حتی که ثقبه را بندکند و بعد ازان صلب گردد و باقی ماند و تحلیل نشود و یاد ران تولول یالحم برویده و صلب شده سوراخ گوش را مسدود سازد و بسبب خفای او از حس مدرک نگردد پس اولی آنست تعرض بعلاج مثل این نوع نکنند مگر ترد اضطرار و ایضا او گوید که انچه عجیب النفع ست در ازالهٔ صمم حادث و طرش و خصوصا انچه بعد اورام و انفجار آن باقی ماند اینست که بگیرند خرچنگ و دانه او برا ورده از پوست او خوب پاک کنند بعد ازان روغن بادام تلخ بقدریکه آنرا بپوشد بران اندازند و بجوشانند تا آنکه دانهای او سرخ شود و بلکه مائل بسیاهی گردد پس صاف نموده این روغن هر روز و شب چند مرتبه در گوش چکانند که این دوا در ین معنی بالغ النفع ست بارها آزموده ایم و بسیار زود یافته ایم و بعضی گویند که این دوا نافع بحد کمال می نخشتاد و هفته هر روز و شب مکرر و قطره ازان بچکانند

علاج باقی اقسام طرش

انچه از رطوبت و یبوست ساده حادث شود حسب سبب تبدیل مزاج کنند باشربه و اغذیه و فطورات و سعوطات مناسبه که در علاج امراض طب و یابس دماغی مفصل مسطور شده و نادر باشد که رطوبت ساده سبب طرش گردد لهذا شیخ الرئیس و سمرقندی بذکر آن نپرداخته اند و گویند که دران مثل مشک و جندبیدستر و مورد و گل سرخ و اقاقیا و دارچینی و قرنفل و امثال آن نافعست و در یبوست بارد مادهٔ بهتر تطیب مزاج دماغ انکباب بر بخار آب شیرین و قطور شیر دختران در گوش و ریختن روغن گل و یا شیر تازه و یا نطولات مرطبه بر سر و چکانیدن و مالیدن شیرها و روغنهای مرطبه و جز آن که در علاج امراض یابس دماغ و صداع یابس و تشنج یبسی مذکور شد مفید بود و بقول شیخ و مسیحی طرش عارض از یبوست را لزوم حمام رطب و غذای مرطب و شراب مرطب و خواب و ریختن روغن معتدل و آب نیمگرم بر سر و تدهین سر و قطور بر روغن نیلوفر و بنفشه و بید و روغن کدو و مانند اینها نافع و انچه از بحرانات انتقالی چون تپهای صفراوی و یا بلغمی و سرسام و غیره باشد تنقیه صفرا و یا بلغم نمایند و لیکن بعد حصول قوت و عود مزاج بحال اصلی و رفع ضعف مرض او بعده تقویت دماغ نموده و غنهای نافعه چکانند و در طرشی که عقب امراض حاده و حمیات حاده عارض شود علاجش همانست که در طرش حار سوداوی و مادی مسطور شد و خصوصا در قول الطاکی گوینده که ضماد بابونه اکلیل الملک آرد جو روغن کنجد پخته گرم و اگر در گوش نافع صمم حادث بعد مرض حادست و اگر شاخ شجرهٔ العبق را از یکطرف آتش بدهند و طوبتی که ازان چکد در طرفی گرفته اندر گوش چکانند بهمین عمل دارد و هم چرا از خلط غلیظ بسبب بحران انتقالی باشد و آن بالفعل و تمدد بود استفراغ بایارج فیقرا کنند بعده روغن بادام تلخ و روغن قسط و روغن تربد جندبیدستر و فربیون چکانند و ایضا اگر بعد ترتیب لنقه عارض شود و حبهای علویخانی نه ماشه با طریفل اسطوخودوس ایشان دو تولچه آمیخته شب بخورند و از مرزنجوش گل بابونه فستین با بهل اکلیل الملک گل بنفشه هریک نه ماشه اشنه هفت ماشه انگور شفا یک نیم تولچه شب در اب بسه پاو تر نموده صبح بجوشانند که چهارم بماند صاف نموده روغن گل روغن بابونه برابر آن داخل کرده بار بجوشانند که آب بسوزد و روغن بماند پس دران جندبیدستر سه ماشه زعفران هفت ماشه سوده آمیخته بدارند و در گوش چکانند و گویند که طرش حادث عقب عملیات منکسه بنکس ست زیرا که دلالت مینماید بر انکه هنوز مادهٔ باقی ست و بدن نقی نیست و بقول شیخ طرش حادث عقب صداع را چکانیدن آب ترب و روغن گل و یا جندبیدستر بسبب انحار و روغن گل نافعست و حادث بعد از سرسام را و اجبست که دران ابتدا باستفراغ از ایارج فیقرا نمایند پس جندبیدستر با روغن گل و یا روغن قسط تنها و یا روغن بادام شیرین و یا آب ترب و غیره که در حادث عقب صداع گفته شد در گوش چکانند و ابو منصور گوید که انچه عقب سرسام حادث شود علاجش همانست که بهر یبوست ساده گفته شد و انچه بسبب سده یا قرحه یا ورم یا دخول هوام و غیر آن باشد علاج هریک علیحده مسطور خواهد شد بدان رجوع نمایند و طرش که بعد از ذاتی بسبب تصاعد اخلاط بسوی دماغ افتد علاجش تسکین اخلاط و استفراغ آنها و این گاهی بی علاج زائل می گردد

دوی و طنین و صفیر

آنرا گویند که نزد انسان در گوش خود میشنود بدون آنکه از خارج و صدای دوی بزرگتر و نرم تر و طنین تیز تر و باریک تر و یا شد و صفیر آواز حادث از نفوذ ریاح و بخره در مسالک ضیق مستطیل

وچون سبب آن از حرکت و تموجی است که عارض هوا گردد و بحاسهٔ سمع برسد پس واجب است که سبب این عارض یعنی دوی و طنین و صفیر نیز حرکت هوا باشد لیکن این تموج هوا از خارج نیست بلکه از داخل است و هوای داخل مجاری بخارات مصبوبهٔ بتجاویف دماغ و هوای رکد اندرانست پس این تموج اگر خفیف باشد حرکت دوی نماید و اگر بسیار شود مثل طنین باشد و اگر اندکی از آن نهایت بخرج نماید و با آن حرارت ملطفه بود مانند صفیر ادراک نماید بالجمله این حرکت و تموج هوا و بخار اندرونی از دو امر خالی نیست یکی آنکه خفی و آهسته باشد که هوا و بخار مصبوب زان مقدار حرکت خالی نباشد و ادراک این حرکت خفی یا بسبب ذکای حس باشد و یا بسبب ضعف قوت سامعه که از ادنی تموج متأثر شود پس کسانی که حس سمع ایشان قوی بود بسبب این حرکت آهسته که در هوای اندرونی افتد در گوش خویش آواز دوی و طنین بشنوند و چنین صاحبان ضعف قوت حرکت آهسته که مذکور شد منفعل گردند و طنین و دوی در یابند و این قسم ناقصین افتد و این هر دو نوع بیماری نیست دوم اگر حرکت مذکور قوی تر و فوق حرکت خفی باشد و سبب آن وجود محرکیست که بخار ارزیاده از حرکت معتاد تحریک نماید و این محرک یا بخ متولد در ناحیهٔ راس و متحرک در انست که منحل میگردد از فضول موجوده در سر و یا آوازهٔ صدیده که اکثر در گوش متولد میشود و یا جوش ریم در نواحی او و یا حرکت کرم متولد در مجاری آن و یا اضطراب و جوش تمامی اخلاط بدن بسبب هوس فراج گرم چنانچه بعضی مریضان را در حمیات و ابتدای نوبت حمیات می افتد و یا استلای سفرطوری بدن یا خاص در سر چنانچه عقب سکر کثیر و عقب خواب بعد طعام پدید آید و یا اضطراب خاص دماغ چنانچه عقب قی عنیف و بعد صدمه یا ضربهٔ دماغ و عقب فکر عظیم میشود و یا مادهٔ غلیظهٔ لزجهٔ منصب بسوی گوش که مذکر انذک تحلیل گردد و از حرکت تحلیل طنین و دوی تولد نماید پس این دو امر کند و یا شدت خلاء گرسنگی و اضطراب در رطوبات مشوشهٔ بدن و ساکن دران و تو جه طبیعت بتحلیل و تحریک آن بسبب نیافتن غذا و یا تناول ادویهٔ محرک بخارات و مصعد بسوی دماغ مثل فلفل و مانند آن یا طعامهای بخار محرک هوای گوش و بخارات ساکن چون سیر و گندنا و امثال آن و یا ادویهٔ حابس اخلاط و ریاح در نواحی دماغ مثل ادویهٔ قابضهٔ مستعمل از خارج سر یا بالجمله سبب این مرض گاه در نفس دماغ و گوش میباشد و گاه بمشارکت معده و اعضای دیگر مرسل ریاح و بخره بسوی آن طریق تشخیص اسباب مذکوره باید کرد اول از مریض سوال کند که این حالت لازم دائمیست یا نه اگر اقرار آن کند و آواز گوش همچون آواز درخت بود سبب آن مسکن در نفس راس و گوش باشد و اگر گوید که گاه ساکن میشود و گاه بجای میکند بسبب استلاء اخلای معده بوقت حرکت و عند اشتداد گرمی یا سردی و آواز گوش همچون آواز جوشیدن دیگ بود پس آن بمشارکت اعضای دیگر مثل مراق یا طحال یا رحم یا معده باشد بعده بینند که تپ نیز هست یا نه اگر باشد بپرسند که درد گوش نیز هست یا نه اگر تپ و درد هر دو باشد سببش جوش ریم باشد و اگر صرف تپ بود سببش اضطراب اخلاط باشد و اگر تپ و وجع نبود ببینند که مریض ضعیف و نقیر هست یا نه اگر نقاهت و کدورت حواس و ضعف افعال نفسانی فتنه شود و پیش ازین امراض عارض شده باشد سببش ضعف قوت سامعه و دماغ باشد پس اگر با آن سوء مزاج حاریا بارد بود در حار و قوع این دفعه و مع التهاب باشد و تقدم استعمال ادویهٔ حاره بسر شدید نیز بر آن دلالت کند و اگر بارد بود بخلاف این باشد و اگر مریض ضعیف نباشد وجود دغدغه در گوش و تقدم عروض قرحه در گوش بپرسند اگر باشد سببش کرم متولد در گوش باشد و الا حال تقدم و قوع صدمه بر سر یا قی عنیف یا فکر عظیم یا انقطاع اسهال قبل از وقت او یا تناول مسکرات یا خواب بعد طعام یا خوردن ادویهٔ حاره و اغذیهٔ بخره یا استعمال ادویهٔ قابضه بر سر بپرسند پس از اقرار هر کدام ازینها که نماید سببش همان باشد و الا سوال کنند که گرانی در سر و گوش و تمدد معلوم میشود یا نه اگر در سر گوش هر دو گرانی و تمدد گوید و طنین لازم بود از انصباب فضلهٔ دماغ بسوی گوش باشد و اگر در سر گرانی و در گوش تمدد بیان کند و طنین نزد حرکات بدنی یا نفسانی اشتداد نماید و احساس کند بحرکات که گویا در دماغ و در میکند یا از جانبی بجانب دیگر منتقل میشود سببش ریاح و بخره منحل از فضول مجتمعه در سر باشد و اگر گرانی و تمدد و غیر هیچ نباشد علاج از دیاد طنین در حالت گرسنگی و خفت او و قت شکم سیری بپرسند پس اگر آثار یبوست تقدم فاقها و یا قلت غذا و یا تقدم حمیات و یا استفراغات دریافت شود و سببش شدت خلاء و یبوست باشد و اگر بدن صحیح و دماغ سالم و دیگر حواس قوی و نفس آب و تناول مغلظات و مسکرات خفت یابد و در گرسنگی چیزها نماید سببش کامل حس سمع باشد علاج جمیع انواع این مرض از گرمی آفتاب و آتش و حمام بسیار گرم و حرکت عنیف قوی و آواز بلند و کثرت کلام و جماع و استلای طعام و تناول چیزهای گرم چون سیر و پیاز و گندنا و شراب و گرسنگی بسیار و خواب بر امتلاء و تداخل و قبض شکم اجتناب لازم شمارند و تلیین طبیعت و اکثر انواع دوا که شد بطلان او دراب گرم و منع از بخره بمثل کشنیز خشک و خشخاش و هر چه در سدد دماغ

گردنست نافع شناسند و گویند که انجیر دین مرض با خاصیت نفع دارد و نوشیدن ریحان و قطونیا عصارهٔ انسیرین و قطران ست عود و استلائی اول تنقیه ببدن یاسم بعده لطیف تدبیر نمایند و شربت اسطوخودوس مع شربت بیمون نافعست و در سرکه تصدیع ضعوف فاعل مرض و خصوصاً سعد و اگر تصاعد بخار ازان باشد بحسب خلط فاعل آن از مطبوخات مناسبه و ایارجات واجبست و اطریفل صغیر خورانند و خصوص در معدی و ایارج فیقرا نیز آمیزند و تقویت دماغ بخوردن اطریفلات و مانند آن و مالش بمثل روغن آس و روغن گل و تقویت گوش بماندن روغن بادام و امثال آن کنند و در بیماریهای اول وسن مرعی دارند و هر یکی را تدبیر و علاج حسب مزاج و قصد تقویت او بقانون معلوم نمایند

علاج طنین بلغمی و ریحی

اول بمبر انفصاح و تنقیه منضج و مسهل بلغم و حب یارج و هند بعده غرغره منقی دماغ بفعل آرند و اگل حطمی تخم مرو خنب التعلب کشنیز خشک هر یک شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه جوشانیده غرغره سازند و روغن قسط در گوش چکانند و اکلیل الملک و بابونه و شبت و پیاز نرگس در آب جوشانیده بخار آن بگیرند **صفت روغن قسط** بگیرند قسط ده درم و نیم کوفته شب در سرکه بخیسانند صبح در نیم اثار آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف نموده نیم اثار روغن کنجد بر سر آن ریخته باز بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند بردارند و اطریفل اسطوخودوس یا معجون وبید الور بخورانند و یا جندبیدستر چهار حبه تا یکماشه در اطریفل مذکور یک تولہ آمیخته دهند و اگر جندبیدستر عوض آن زراوند طویل کنند و بالای طعام این سفوف دهند بادیان سه تولہ عود هندی نرنب دانه قاقله کبار هر یک یک تولہ مصطکی دو تولہ نبات سفید برابر شربتی دو مثقال و گلاب قرنفلی نوشیدن فائده عظیم دارد و اجوارش مصطکی مرکب علویخانی و پرهیز از چیزهای مضر دماغ و بخار انگیز از غذیه و فواکه و بقولات و بقنیات واجب دانند و بعد از حمام روغنهای معتدله چون روغن مورد بادامی بترک سر مالند و در گوش چکانند و ایضاً تقیه بحب مسهله بکرات و مرات و بعد ازان استعمال مصطکی ماشه و گلاب قرنفلی سه تولہ تا ده هفته درین مرض که کهنه نشده مفید بیشتر و گرفتن بخار مرزنجوش و جاوشیر مطبوخ در اب نیز مفید و اگر شانه بابن مطبوخ پر کرده تکمید گوش نمایند اولی بود و یا گل بابونه افسنتین مرزنجوش اسطوخودوس مشک طرامشیع صعتر حاشا جعده خشک بهل فطر السالیون شمع حنظل جوز السرو کما فیطوس دارشیشعان شبت پودینه جمله یا هر چهارزین بهم سد جوشانیده بر بخار آن انکباب کنند و روغن تربیار و روغن بادام تلخ جندبیدستر در گوش چکانند و کندر زعفران جندبیدستر مساوی قرص ساخته خشک نموده قدری ازان در شراب گداخته تقطیر نمودن مجرب ست و اگر یکی ازین روغنهای گرم با آب پیاز گرم نموده سه قطره در گوش چکانند فائده دهد و آب تربا روغن گل ازین قبیل ست و قطور زهره گاو با آب گندنا یا روغن گل نیز نافع و کذا حنظل در زیت جوشانیده صاف نموده مفید و یا کندر زعفران فربیون جندبیدستر عربق سفید هر یک سه جزو نطرون بورهٔ ارمنی هر یک دو جزو کوفته بیخته در شراب حل کرده در گوش چکانند کطرش انیسون و مندست و قطور شیرهٔ برگ پان یا برگ اگاو یا ورک یا آب پیاز نافع و تربد یا پیاز را کاویده دران بعضی روغنهای گرم سیما روغن قسط پر کرده بر آتش نهند پس صاف کرده سه قطره چکانند و آبیخه خاص دوای سانا مکیست مقرباً دام در بول گوساله سایيده نیگرم چکانیدن ست و چکانیدن آب برگ شفتالو و کذلک صبر در آب سایيده نافعست و یا افسنتین یابونه در سرکه جوشانیده گوش بر بخار آن دارند و بعده آب زهره گاو یک تولہ روغن گل یک تولہ روغن مغز خسته شفتالو هر یک دو تولہ با آنقدر ملایم بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند پس صاف نموده نیم درم افیون خالص دران حل کرده چند قطره در گوش چکانند و اینچه در علاج وجع گوش بلغمی و ریحی و طرش بارد و ریحی مسطور شد در ینجا نافعست اقوال حذاق سویدی گوید که تراشیخ و خرزل و اب سوده فتیله ساخته در گوش نهادن و ازالهٔ دوی طنین مجرب ست و مرزنجوش شبا و بخور او قطور او نافع و کذا تسخیر گوش بسرکه یا زوفای خشک یا شیح جبلی و کذا اطریفل حب الغار و عسل پخته و یا روغن غار بر روغن گل و شراب کهنه و یا بول بقر و یا آب پیاز بر روغن گل و یا عسل نمک اندرانی سوده آمیخته و یا روغن نسرین و یاسمن و روغن گل و یا روغن بنفشه شبم مرغابی و یا مرزنجوش بریت و سداب بجوشانیده و یا بورق بشراب کهنه و یا زهرهٔ جاموس و یا روغن نارجیل و یا زهرهٔ روباه که بعد از بیشه زدن آمیخته و یا روغن نارون شبم بنفشه و یا روغن قنب بعسل و عصارهٔ سداب آمیخته و یا روغن سوسن شش درم روغن سداب یک نیم درم سرکه تندسه درم آمیخته و یا روغن سوسن و سرکه و یا زهرهٔ بز با آب گندنا و یا کمون سوده و ریبه ماکیان آمیخته هر واحد مفیدست و بقول جالینوس تبخیر بخار پودینه و شرب شربت پودینه و نهادن قدری پودینه در گوش نافع ترین اشیا درین مرض ست مسیحی گوید که اگر باگرانی سر

وضعف در سمع باشد روغن تر ب و روغنی که دران چند بید ستر تخته باشند در گوش چکانند و بر بخار مسنین و مرزنجوش و شبح و پودینه و صعتر انکباب بخار بنمایند واسهان بحب قوقایا کنند و بلطیف غذا نمایند و اگر بارد یابس نافخ باشد اندکی فرنجمون بر روغن حنا سوده نیگرم در گوش چکانند و یا چند بید ستر بر روغن سداب بسایند و در گوش چکانند و اگر از خلط غلیظ تشبث بعضو باشد باید که بورق ارمنی را بسرکه دعسل سایند و بچکانند و یا خربق سفید و چند بید ستر و زعفران مساوی سوده بسرکه در روغن حنا بار و یگر سایند و در گوش چکانند پس اگر بارد باشد بجاورس تکمید بسیار نمایند بعد ازان بطبیخ پودینه شبح و مرزنجوش انکباب کنند و چند بید ستر و فرنجمون و در روغن بنفشه سفید سایند و در گوش چکانند و اما نافع ثقل سمع و دوی و طنین بگیرند خربق سیاه یک مثقال چند بید ستر و مر هر واحد نیم مثقال نطرون ربع مثقال در سرکه سرشته نیگرم استعمال نمایند و اما برای اصوات حادث در گوش کندش و زعفران و چند بید ستر هر واحد یک مثقال بورق ارمنی چهار مثقال کوفته قرص سازند و در شراب حل کرده استعمال سازند و این دو اطنین را نافعست بگیرند قرنفل نیم درم و مشک یکدانگ و هر دو با آب مرزنجوش یا سداب سایند و در گوش چکانند و برای ریاح غلیظ بر بخار سعد و مرزنجوش و در روغن سوسن جوشانیده و دران چند بید ستر حل کرده در گوش چکانیدن نافعست و یا آب سداب بعسل آمیخته در گوش چکانند شیخ مینویسد که انچه از خلط لزج بارد باشد مخصوص برای اواین قرص مجربست بگیرند خربق سفید سه جزو زعفران پنج جزو و نطرون ده جزو و ازان اقراص ساخته استعمال نمایند فائده دهد و هم جامعه سمع است برای آنکه از ضعف یا انسداد یا از خلط باشد اینست که بگیرند قرنفل و تخم گندنا هر واحد نیم درم و مشک یکدانگ و آب مرزنجوش و سداب یا بشراب بچکانند همچنین طبیخ برگ صنوبر و طبیخ برگ شمشاد و طبیخ برگ خار و باید که در جمیع آن از تناول طعام بشب اجتناب نمایند بعضی علمای متقدمین نگفته اند که چیزی نافع تر برای صفیر دوار الطنین مخصوص و مخصوص برای حفظ نیست که آن انفع چیزیست که الله تعالی برای این پیدا کرده دفع میکند آنرا قطور معمول از تره فا و برگ صنوبر و حب الغار و انچه در باب عارض شود در گوش از معالجات مشترکه و خصوصا بارد را گفته شد آنرا ملاحظه نمایند ابن عباس گوید که هرگاه دوی در گوش عارض شود باید که در روغن سوسن یا در روغن ناردین یا در روغن قسط بادرنج آب برگ غرب بچکانند و یا انگبین خربق سیاه و چند بید ستر مساوی زعفران برابر هر دو و بسرکه حل کرده در گوش چکانند و یا انگبین و فاوغیره و در قول شیخ گذشت و آب بسفته در گوش چکانند و چون روغن تر با آب سداب برهم زنند و در گوش چکانند آنرا نفع کند صفت دوای نافع طنین و ثقل سمع بگیرند کندش یکدرم زعفران چهار دانگ خربق سفید و بورق هر واحد سه درم یار یک سایند و بشراب سرشته قرص سازند و ترو حاجت در سرکه حل کرده در گوش چکانند دیگر مجربست سائکه یک جزو روغن خیری سه جزو جوشانیده سرد کنند و در ظرف آبگینه برداشته در گوش چکانند و اگر این او و بیفائده نکنند بدانند که طنین از قبیل خلط غلیظ محتقن در اغشیه دماغ است پس میباید که مریض را چیزی دهند که تنقیه دماغ او کند مثل حب یارج و حب قوقایا و حب صبر و مانند آن و ایضا این حب دهند صفت آن بگیرند تربد دو درم شحم حنظل یکدرم هلیله کابلی نیم درم استرو ت ربع درم کتیرا دو دانگ همه را باریک سایند حبها سازند شربتی یکدرم و چون بدن پاک شود و سقوط مسخن ملطف مثل سعوط مرکب از چند بید ستر و جاوشیر و شونیز و مانند آن انچه در باب لقوه مذکور شد استعمال نمایند و ایضا تعطیس کنند و ایارج کنند که از مزان دربینی و مند ابن هبته الصد گوید که علاج دوی و طنین انکباب بر بخار آب طبوخ خشت و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار و پودینه و صعتر و مرزنجوش بست و روغن گل نیگرم با ندکی سرکه در گوش چکانند و اگر ریاح شدید الغلظ باشد باید که روغنی که دران چند بید ستر یا زعفران یا نطرون حل کرده باشند در گوش چکانند بقطیر غذا و اجتناب استحقاق نمایند ابن الیاس گوید که اگر سبب او ریاح غلیظ منحل از فضول غلیظ در سر باشد هر صبح جلاب را نیسون و بادیان هر واحد سه درم اصل السوس مقشر کوفته چهار درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره تخم بانیسون و دارچینی و اندکی زعفران دهند بعده تنقیه دماغ بحب الیارج و حب اصطخیقون کنند و غرغره بما بالعسل و ایارج فیقرا نمایند و در گوش روغن سوسن و قسط و آب تر ب باندک چند بید ستر یا جاوشیر اندکی شونیز چکانند و انکباب براو و یه حاره و حشایش مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و قیصوم و شبح و سرخس و برگ غار و برگ تر ب سازند و بایمیعه سائکه یکدرم در روغن خیری یا سوسن یا قسط هر کدام که باشد سه درم گرفته میعه را دران حل کرده بچکانند و مداومت حمام آنرا نافعست صفت شیاف برای ثقل سمع و دوی شحم حنظل یکدرم بورق نان نیم درم چند بید ستر زراوند مدحرج هر واحد یک نیم درم عصاره افسنتین قسط تلخ فرنجمون هر واحد ربع درم کوفته بسفته با آب زهره گاو سرشته شیاف سازند و هنگام حاجت برابر عدس سایده با روغن بادام تلخ دو قطره در گوش چکانند خجندی گوید که برای نفخ جلاب کوره غذای حمیه بلغمی خاصه و مهنه

بعد ازان تنقیه بجب ایارجا ایارج لوغا دیا نمایند بعده غرغره با آب بادیان مع ایارج فیقرا کنند و روغن بنفشه و روغن قسط بجند بیدستر در گوش چکانند بعد ازان انکباب بخار آبهای ادویهٔ ملطفه مثل شبث و قیصوم و اکلیل نمایند و ادهان حمام بر جلو شکم و گرسنگی کنند و دوا بالقوتیج انفع الاشیاست نسخه آن پودینه نهری و کوهی سیسالیوس فولیون هر یک پانزده درم تخم کرفس بابونه هاشا هر یک چهار درم کاشم پانزده درم فلفل چهل و چهار درم کوفته بیخته و عسل بقدر حاجت بسرشته شربتی یک درم با آب گرم افطاکی گوید که بعد تنقیه هر چه در علاج دوا گوش باید بتر باید کرد یعنی آنرا قطورا در دهان داشته باید چنانچه میتی ست گیلانی مینویسد لطبا گفته اند که علاج طنین حادث از بلغم غلیظ مریح غلیظ کردهای گوش ناراست و تنقیه دماغ بمجوب و یا بجات و عطوسات و بنوشیدن ماء الاصول و سخنتر آب گرم بر سر و انکباب بابیکه دران ادویهٔ ملطفه مثل شبث و بابونه وغیره جوشانیده باشند و تقطیر روغنهای گرم محلول بجند بیدستر یا فرفیون وغیره و اسهال بجب قوقایا بمرات اگر احتیاج آن افتد و تقلیل غذا و هذا زعشا و ادهان بحمام و تلیین طبیعت دائمست و طنین حادث از ریاح نهادن گوش بر طابق گرم و انکباب بر ابیا مین حاره و اجتناب از اضداد بیاض و قرآب و اغذیه سخر مانع و علاج نوع حادث از بلغم غلیظ معالجه نمایند و ایضاً از علاجات عامهٔ طنین اینست که اگر مزاج مریض مائل بحرارت باشد فصد بکشایند و گوائل بر طوبت باشد تنقیه بصبر و فستین و گل سرخ و مصطکی و طباشیر سیاه و اندک سقمونیا کنند و امر بغرغره بچیزیکه طوبات را نهسر و فم معده تحلیل کند نمایند و تریاق الاذن عجیب النفع ست در ازالهٔ دوی و طنین خواه مزاج مریض حار باشد یا بارد لیکن استعمال او بحسب مزاج مریض مختلف بود پس اگر مائل بحرارت باشد بسکر جبل کنند و اگر ببرودت بعسل و در مزاج مائل بیبوسی بتطلیس بسیار موافق ست و از علاجات خاص اینست که بگیرند جند بیدستر و طون و زنجبیل سیاه و سلیخه بسکر آمیخته بانبه در گوش استعمال نمایند پس اگر طنین زائل شود و گوش ریم کند شب یمانی سوخته و مرکی سلیخه بعسل حل کرده با صوف در گوش استعمال نمایند که این در دوی و طنین تاثیر نیک دارد

علاج طنین ضعفی

کار ضعف قوت سامعه باشد چنانچه در ناتهین باید که برای تقویت دماغ اطریفلات و ضمیرات با طباشیر وغیره و طیب موافقه و ادهان مقویه و جزآن که در علاج امراض ضعف ماغی و صداع ضعف ماغی مسطور شد مناسب مزاج مریض دهند و شربت حماض و شربت سیب و شربت تمر هر کدام که باشد و مدرم و مشمومات غیر تند و تیز بویانند و اغذیهٔ مقویه بخورانند و السلام یعنی روغن گل یا روغن بادام در سر کرده بگوش چکانند و یا او گاگوش را با آب فستین غسل دهند پس روغن گل مع سرکه اندکی خربق بچکانند و خوردن نیم مثقال گل فسرین متواتر چند روز نیز در مرض نافع ست و ملازمت اکل بادام نیز مفید و بقول گیلانی در ناتهین تقویت گوش بمثل روغن مورد و روغن بید و تکید آب مطبوخ و فستین پس تقطیر روغن در گوش نافع صفت مار اللحم که در ریخ بجکاد بدگوشت برگهای سه آتار مرخ جوان دو قطعه کنجشک خانگی بخاه عدد کشنیز خشک سانج هندی آمله پودینه پیاز هر یک سه تولد سیر و نمک اندانی بقدر حاجت بروغن گاو بریان کنند بعد ازان صاف کرده قرنفل الایچی کلان هر یک دو تولد مراحز اند آزند که خوب بکوفته گرد و سرد ساخته از هم نیست صاف نموده یخنی و پارچهای گوشت بپارچه نه نشاسته بگیرند اسطوخودوس سه تولد بادرنجبویه ده تولد ابریشم خام بست و پنج تولد زرنباشنه سعد سنبل الطیب گاو زبان همنین هر یک پنج تولد صندل سفید هفت تولد مشک و عنبر هر یک سه ماشه زعفران نه ماشه درنی بسته سه شیشه بکشند شربتی از پنج تولد تا نه تولد

علاج طنین حسی

که ذوقای حس سمع باشد علاج این نکنند مگر وقت افراط اشربهٔ مغلظه مبرده دهند و تقطیر ادهان مبرده مرطبهٔ مغلظه و اشیای مخدره نمایند و افیون یک مطبوخ در روغن بادام شیرین و شیر زنان حل کرده قطور نمایند و یا روغن گل و سرکه آمیخته بجوشانند تا آنکه روغن بماند پس قدری افیون حل کرده در گوش چکانند و اگر مزاج بارد باشد حب الصنوبر و جند بیدستر نیز اندکی بیامیزند و بچکانند روغن بنج نیز سود مند ست و یا شوکران سوده و جند بیدستر بروغن و سرکه بچکانند و چکانیدن خاکستر انجدان و در البنج هر یک سه ماشه در روغن گل و روغن بادام آمیخته و یا روغن جوز مائل تنها نیز مفید و یا روغن بزر البنج با دو حصهٔ روغن مورد و یا بادام کوهی چکانند و حافظ الصحة و بر شحهای افطاکی خورند و غذا کله پاچه بریسه و فالوده و برگ کاهو مناسب بود و هر چه در علاج امراض دماغی اتذکای حس مذکور شد بکار برند

علاج طنین یبسی

که از کثرت بس و خلا باشد اشربهٔ مرطب و سریع الکیموس غیر مسخر مثل اسفاناخیه و قرعیه و زیرباج و فالوذجات بروغن بادام دهند و تقویت و تر طیب دماغ بمطبوبات مناسب مثل روغن گل نمایند و آب بینگرم بر سر ریزند و شیر بر سر دوشند و از محللات و استفراغات و تعب و حمامات منع کنند و سکون و آرام اختیار نمایند و در غذا توسیع کنند و بتفاریق خورند و روغن گل و دیگر روغنهای بارد مرطب و شیر زنان و یا روغن گل یاسر که و یا روغن بنفشه و کدو در گوش چکانند و گاه گاهی بنابر تخدیر روغن بنج نیز چکانند و ادهان حمام مرطب نمایند و هر چه در علاج امراض دماغی بسی گذشت بعمل آرند ✤

علاج باقی اقسام طنین

آنچه در تب افتد بعلاج تب مشغول شوند و اگر در تب بسبب بحران افتد محتاج بعلاج نبود و بزوال تب زائل گردد و آنچه از تناول اشیای حاره یا بخار انگیز حادث گردد قطع سبب کنند و تعدیل اخلاط نمایند و بقول گیلانی علاج طنین حادث از حرارت سخت او هان بارده بر سر مثل روغن بنفشه و بادام و کدو و تفاحه روغن گل و سرکه بر هم زده و شیر زنان و مارالقرع و خیار و آب سرد تنها ست و آنچه بسبب جوش ریم یا حرکت کرم باشد علاج ورم و قرحهٔ گوش و کرم گوش بدستوریکه در مقام هر یک مسطور ست باید کرد و آنچه عقب سکر و بعد خواب بالای طعام و بسبب حدوث قی سخت و از وقوع ضربه و سقطه بر سر لاحق شود حسب سبب بعلاج امراض دماغی خماری و بعلاج ضعف هضم قی و علاج امراض دماغی ضربی و سقطی پردازند و آنچه از انقطاع اسهال قبل از وقت او باشد اعادهٔ اسهال بمسهل خفیف نمایند و شیخ مینویسد که اگر سبب این مرض مادهٔ مندفعه و عال سر سام یا غلط غلیظ لزج باشد جمیع اشیای مذکوره در باب طرش بکار برند و ادویهٔ مخصوص بطنین حادث عقب سر سام و حمیات خاصه قطور عصارهٔ افسنتین بر روغن گل یا سر که و روغن سوسن ست و بتدبیر ناقهین پردازند

قرحه و اکله و ناصور گوش

سبب قروح اکثر انفجار ورم یا بثرهٔ گوش میباشد و خروج ریم بران دلالت کند و سبب اکله مادهٔ ردی حریف اکال لحم ست و هر گاه قرحه کهنه شود ناصور گردد ۰

علاج اول تلطیف غذا و استعمال چیزی که ازان خلط محمود پیدا گردد از بقول و لحوم و مالهٔ تدبیر حسب واجب بسوی کیفیت معتدل کنند و از آنچه کیفیت تیز داشته باشد و ادهان و اغذای غیر چیزها حاصل شود پرهیز نمایند و اگر مزاج مقتضی باشد ماء الشعیر و مانند آن خورانند و بتخفیف ریاضت پردازند و بقول رازی اگر مادهٔ او بسوی بینی بعطوسات و بسوی دهان بغراغر و مضوفات و اسهال قوی بسازند بالجمله او ابرای تنقیه ریم فتیلهٔ پنبه که شسته بعسل اغشته در روغن گرم کرده و یا بشیر و شهد الوده در گوش نهند و یا آب برگ نیم یا روغن تخم آن بشهد آمیخته در گوش اندازند و فتیلهٔ بدان آلوده در گوش گذارند و بخور برگ نیم نیز نقی ریم گوش ست و قطور زهره گاو انر روت شهد نیز برای پاک کردن ریم نافع و یا دیان نیم کوفته یک ماشه عسل و سه ماشه و رقدری آب جوش داده در گوش اندازند که برای تنقیه تحریک قرحه معمول ست بعد ازان فتیلهٔ بشهد الوده انر روت سوده بران پاشیده در گوش گذارند که برای اندمال آن مجرب ست و یا تخم کنوچه و انر روت مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته فتیلهٔ بدان تر کرده در گوش نهند که جهت درد گوش که باریم و قرحه بود معمول ست و گاهی با قدری نمک و مر مکی بعمل می آید و یا فتیلهٔ ارمکا غذ ساخته بعسل و زرده تخم مرغ آغشته انر روت دم الاخوین مفیدهٔ قلعی صبر سقوطری سوده بران پاشیده شب وقت خواب در گوش گذارند و بهمان دست بخوابند و اگر درد شدید باشد فتیلهٔ کستر افیون سوخته با دویهٔ مذکوره آمیزند و اگر محتاج بتسکین و تحلیل باشد مغز خشتهٔ شفتالوی سوخته و مکی دو بهروزه اضافه کرده بعمل آرند که برای درد گوش و قروح آن وسیلان مطوبات و ریم مجرب والد علوی خان ست و تقطیر مرهم ابیض بر روغن گل حل کرده بعد پاک کردن قرحه بمثل العسل نیز نافع و یا مرهم سفیداب و مرهم راتینج بعمل آرند اما لازم ست که اول گوش را پنبه بر سر میل پیچیده باهستگی از ریم پاک کرده باشند بعد ازان دوا استعمال نمایند و ذرورات مجففه مثل انر روت کندر دم الاخوین عصارهٔ لحیة التیس بکار برند و یا گلن و هول در سر انبوبه نهاده بگوش دمند و کذا نفوخ بطاوس سوخته و کاغذ سوخته و شب یمانی سوخته مفرد و مجموع نافع و ایضا برای خشک کردن ریم گوش پوست بیضهٔ مرغ و خرمهره هر دو مساوی سوخته ساییده قدری در گوش دمیدن مجرب ست و لوده پنبهٔ پشمکاری سوخته با یک ساییده در گوش انداختن قریب بمنافع است و اگر گهر بیخ با آب ساییده نیم گرم در گوش چکانند و یا فتیلهٔ کتیرا بعسل اغشته قلقطار سوده بران پاشیده بگوش نهند و یا کف دست برشته و راب برگ نیم و شهد حل کرده در گوش چکانند و یا کرم شب تاب در روغن گل ساییده چکانند ریم را خشک کند و برای تسکین درد شدید خاکستر افیون

و قدری جندبیدستر سابیده در روغن گل حل کرده در گوش اندازند و روغن تخم نیم برای درد یکه بسبب بند شدن ریم قرحه باشد نافع و سیلان ساقط البته سائل میکند
و حضض افیون در شیر فتران حل کرده چکانیدن برای درد شدید کذا از قرحه مسلول باشد مفیدست و کذا قطور شیر یزه شهد جوشانیده در گوش انداختن جالی چرک سوزش
وجع و کرب و بیقراریست بعده اگر تسکین نیابد منظور نباشد آب کدو و روغن گل جوشانیده و نیمگرم انداختن و اگر درد بسیار باشد و ریم اندک اندک از بن گوش بیرون
و نیم دشبت و انار و بادیان هر یک یک دسته سبوس گندم دو مشت ناسخواه برزالبنج هر یک سه تولة بجوشانند و آب پیاز و آب برگ نیب هر یک دو مثقال عسل
و روغن گل هر یک سه مثقال نیمگرم چکانند تا خوب پاک شود بعده بهر اندمال مرهم باسلیقون و مرهم مصری بکار برند و بقول فولس اگر با قروح گوش ضربان شدید
باشد و قرحه قریب العهد بود و ران شیاف مامیثا کفایت میکند و اگر مزمن باشد احتیاج بقطور قطران مخلوط بعسل افتد که آن تنقیه بالغ نماید و ایضا در قرحه کهنه
و پرچرک مرهم مصری و مرهم باسلیقون کبیر بعسل اندود مرهم موجوده در روغن تخم نیم حل کرده نیمگرم دو سه قطره چکانیدن در سیلان مزمن گوش معمولست و اگر
اندکی درد و تپ باقی ماند در روغن بادام کوهی یا مرکبی آمیخته چکانند و اگر بعد ازین درد موقوف شود و رطوبت بدبو بسیار برآید قطران در روغن بادام انگزیزی
و یا دیگر ادویه جابسه مانند آب برگ نیب و آب پیاز و عسل اندازند که بوجه احسن نقای تام حاصل شود و بوی بد باز نماند پس بهمت اندمال فتیله از دوم الاخوین
و انزروت و مرداسنگ هر یک سه ماشه در مرهم ابیض آمیخته نهند که بسیار مفیدست و ایضا خاکستر بیضه سنگ پشت و خرمهره زرد و فوفل و مجوج پتر هر دو سوخته هر یک
ماشه در مرهم آمیخته بکار برند و این مرهم نیز برای قرحه کهنه عجیب الاثرست انزروت نگارد دوم الاخوین پوست انار و اسی کندگل مغره هر واحد یکدرم توتیای سبز دو دانگ
شب یمانی یک مثقال موم سفید دو نیم تولة روغن گل پانزده تولة بدستور مرهم سازند اقوال حکما سویدی گوید که برای قطع و تجفیف مدة جاری قطور زهره جامشوش
و یا آب حشیشة الزجاج و یا آب حب الآس سفید تازه و یا آب غرب و یا آب سیج قنشی و یا روغن تخم قنب و یا آب برگ سماق و یا صمغ آن و یا زفت رطب بروغن گل
آمیخته و یا حضض کی در اب سداب حل کرده و یا شب با آب عصی الراعی و یا هر زهره که میسر شود بعسل آمیخته و یا خطرون در شراب کهنه حل کرده و یا زهره ملح و یا آب
زیتون مملوح و یا روغن زرد کهنه در شیر زن امیخته و یا عسل و سنگ اندرانی آمیخته و کذا نفوخ روح در گوش و کذا فتیله یا فیون و مرو صبر و زاج و عسل سرشته آلوده نافع است
و ایضا برای قروح گوش فتیله از خولان ساخته و یا زرنیخ سرخ با یک سابیده بعسل سرشته فتیله بران آلوده و قطور آب برگ لبلاب بروغن گل و یا آب عصی الراعی
و یا زرفای رطب شم غرابی آمیخته و یا زفت رطب و یا بیخ لحیة التیس و یا آب فراسیون و یا آب پودینه بشراب کهنه و یا سومیائی بقدر کرسنه در روغن گل یا آب صعتر
و یا آس و یا ورق بشراب کهنه و یا مسکه و یا صبر با آب بارتنگ و یا روغن بطم شهد و یا حضض کی و یا زهره گاو در شیر دختر یا بشیر یزه و یا حب کاکنج و یا آب برگ جوز تازه
و یا کهنه سوده بشراب کهنه و یا آب برگ جوز رومی و یا بول شتر و یا زهره خرس و یا زهره غنم و یا آب قطور یون دقیق بشراب کهنه و یا زراوند مدحرج و یا ترمس تلخ بعسل و یا
براده آهن در سرکه که بقدر چهار انگشت بالای آن باشد تر کرده و روز در افتاب بوسم گرما داشته آن سرکه گرفته و یا مازوی بسرکه فته در سرکه جوشانیده تا نصف سرکه بماند و یا
در سرکه آس تازه جوشانیده صاف نموده شب یمانی دران حل کرده هر واحد مفیدست و گویند که قطور آب کاکنج برای قروح مزمنه گوش نافعست جالینوس گفته
که شیر و عسل ق ق با آب و شراب نیمگرم و آب پیاز بسفیدة بیضه قطورا در اوداج گوش و قروح آن شدید المنفعت ست و هم او گوید که قطران شدید النفعست در قروح کهنه زیرا که بقیه بقوت
میکند و همچنین زیت کدوان خافش و نسخ عناکب و قطوریون مطبوخ باشد و گویند که این بصحت تجربه پیوسته و مرهم اعمی که از زرد چوب یک جزو مرداسنگ و دو جزو روغن زیت یا روغن
گل دو جزو و قدری سرکه ساخته باشند نیز بمصلح قرحه گوش بسیست مسیحی گوید که چون ریم کند و از ان مدخارج شود یا مثاسوده بعسل یا انزروت سوده و شیر دختران
جوشانیده یا مرهم اسود بروغن گل حل کرده نیمگرم در گوش چکانند و پنبه مرغابی گذاشته در گوش اندازند و یا بگیزند کندر و مرو صبر و بعسل سرشته بانند کی سرکه آمیخته چکانند پس اگر ضرب
ریم طول کند ماء العسل نیمگرم اندازند و مکرر چکانند و صبر کنند تا آنکه دریافت گردد و که قرحه پاک شده بعد ازان این دوا استعمال کنند بگیزند انزروت و صبر و دم الاخوین کهنه
و خبث الحدید و زنگار و در سرکه حل کرده فتیله بعسل آلوده دران گردانیده در گوش نهند و یا این دوا با العسل معالجه نمایند تا آنکه بشود و گاهی صبر و مرداسنگ و انزروت و کندر و دم الاخوین
سوده با فتیله از لوث با عسل آلوده استعمال کرده میشود و اگر از گوش ریم بدبو مع زدواب برآید بگیزند انک خبث الحدید و باریک سابیده بارید یگر بسرکه بسایند و در افتاب نهند تا آنکه بقوام
عسل گردد آنرا در گوش چکانند و هر گاه مرض مزمن گردد بگیزند سرکه یک جزو عسل یک جزو و زنگار نیم جزو و همه را بپزند تا بقوام عسل آید و نیمگرم در گوش چکانند صاحب کامل گوید

که هرگاه دو درم عاروبه تره گوش پشگافد باید کرد روغن گل که دران اندکی مرو فیون گداخته باشند در گوش چکانند و یا بگیرند از زروت و دم الاخوین و کندر و مرو شیاف مامیثا مساوی باریک سایده بعسل سرشته فتیله خرقه کتان بدان آلوده در گوش نهند بعد از آنکه گوش را از ریم پاک و خوب صاف کرده باشند و یا خبث الحدید را باریک سوده بلسر که بجوشانند و اندکی ازان در گوش چکانند و دران فتیله آلوده در گوش نهند و یا بگیرند از زروت و شیاف مامیثا و باریک ساخته بعسل سرشته با فتیله در گوش نهند و یا بگیرند کلی را باریک سوده و بعسل سرشته فتیله بدان آلوده در گوش گذارند و اگر مدت خروج ریم طول کند این دو استعمال کنند بگیرند عسل ده درم سرکه خمر شست درم و برآتش چوشانیده کف او دور کرده نگاه دارند دو درم سوده مخلوط سازند و بفتیله در گوش نهند که این مجربست و چون مرهم باسلیقون بفتیله در گوش نهند ریم را نفع کند و قروح گوش را مندمل سازد و مرهم معمول ازمرواسنگ و زرچوبه نافعست شیخ الرئیس میفرماید که قروح گوش خالی ازان نیست که یا ظاهر محسوس باشد و یا عمیق بود که حس بدان نرسد پس قرحه ظاهر را بگیرند و آب یا بسکنجبین و آب یا بعسل و آب یا بشراب یا بطبیخ عسل و گل سرخ و مرو دانچه بپیشتر ترکرده قرحه را برفق بشویند تا ازریم پاک گردد بعد ازان انچه مجفف باشد مثل زاج سوخته عاقرقرحا در گوش دمند و گاهی زرداب و مرهم ارو غن شهد انچ نفع کند و اولی آنست که ریم را منع کنند تا آنکه مغرز گردد و بلکه بهست که از ابتدا چیزی که دران قوت جلا و درع باشد مثل مرداب حل کرده بروغن گل آمیخته و ایضاً آب برگ زیتون بعسل بطریق قطور استعمال نمایند قاما قرحه عمیق بعضی ازان قریب العهد و بعضی مزمن میباشد و معالجه قریب العهد بمثل قطور شیاف مامیثا بسرکه و یا شیاف گل سرخ و مرو صبر در عسل یا شراب نمایند و گاهی تقطیر آب غوره خصوصاً با عسل آمیخته نفع کند و همچنین آب برگ بید یا طبیخ او و یا شست بلانی سوخته و مرکی مساوی در شهد سایده بصوف آغشته در گوش نهند که مجربست و یا دم الاخوین کف دریا انزروت بورهٔ ارمنی مرکی کندر شیاف مامیثا مساوی سایده بر قطیلهٔ عسل آلوده بران پاشیده در گوش نهند و ورازی نوشته که این همه ادویه را بعسل و سرکه بشرشند و گوش بشراب کهنه شسته صبح و شام در گوش چکانند که این مرهم قروح گوش را عجیب و مجربست دیگر قرحه را بهر دوا بود علاج بخبث الحدید سوده با کتیرا نمایند و بحفاظ دوخته مسکن وجع آمیزند و این مثل استعمال قطور روغن بادام مع صبر و مرکندر و زعفرانست و گاهی بوقت شدت صداع آمیختن بنگ افیون گرد و گاهی قرص از زروت اگر انفع کند و همچنین خسته بلیله و از وهر دو سوخته بر روغن خیری و وردی روغن کتان آمیخته سفیدست و قطور مرهم سفید اب و مرهم باسلیقون با هم مخلوط کرده نیز نافع و اما قرحه عمیق مزمن بسیار دیست گاهی بسبب نشدن استخوان بود و گاهی گردد و دران استماع مجری که کثرت زرداب بود و الات کند پس محتاج گردد بمثل قطران مخلوط بعسل و مثل زهر مهره و مغز دیاسنگ پشت بشیر زنان و اگر عسل نیز آمیزند بهتر باشد و یا قرطاس و نطرون با بیخ تمر دور کرده فتیله ساخته بعد تنقیح پرک قرحه استعمال نمایند همچنین در سائر ادویه قوی درین باب توبال مس مع زرنیخ و عسل و سرکه است و یا زنگ خبث الحدید یا خبث الحدید بنفسه بریان کرده مثل عنبار سایده بعد جوش کردن بسرکه بعسل مثل عسل گردد در گوش چکانند و گاهی حاجت بر هم زدگار افتد و این هنگام ازان و کثرت چرک باشد و آنچه درین باب متوسط است شب یمانی سوخته بمثل او سلست و گاهی ازان با زده کوفته شود و دوری تر ازین اینرا کبریت هم زدگار و قشور سر هر دو صاحبه او در آب گذنا یک او قیه بعسل یک او قیه بستعمال نمایند و هرگاه ریم بسیار کثرت نماید لابد ست از استعمال فتیله در گوش و گاهی مطلوب بوال صبیان و اقوی ازان خبث الحدید منسل کرده و سرکه بسیار استعمال کردنست و اگر با ریم مزمن در و باشد نیز نفع مضروب بر روغن گل یا با آب گندنا یا آب مطبوخ گاهی شورد گوش انداز ند و گاهی موج باستعمال صبر افیون زعفران بعسل سرشته محتاج گردانده چون بینند که رطوبت بادویه مانعه بحفظه محتبس شد روغن گل در گوش انداز ند تا خشک بریشم ساقط گردد و بعد ازان ادویه بنسبت لحم بکار برند و بالجمله واجبست که حبس صدید نه نمایند بلکه بمنع تولد او تجفیف قرح پردازند و بسیاری معالجین حیله ساز گوش ریم کرده را بحرقه بند میکنند برای منع سیلان ریم ازان و مرض از خواب بدان طرف منع نمایند تا ریم برای دفع متوجه نگردد و بسوی لحم رخوکه در بیخ گوش ست مائل میگردد و دود انجا ورم پیدا میکند و بعد نضج آنرا می شگافند و علاج آن میکنند و سیلان ریم از گوش دفع می شود و ایضاً در باب گوش نوشته که اگر ریم لحم باشد مضض و لغیون باشد میل کرده استعمال نمایند و یا گاهی بادام مقشر بست عدد بورق افیون کنند هر دو را مساوی کنیم و در مغز ان شش حصه مقنه و مرهم و احد یک نیم درم و بسرکه سایده خشک گشته هنگام حاجت بروغن گل آمیخته در گوش چکانند و اگر ریم باشد بدل سرکه شراب یا عسل با کبین کهنه یا لاقی و جوانی بنویسند و اگر قرحه منفتوحه بیرون گوش باشد نوعی که بنظر اید استعمال پانصد سوالات که در قول شیخ گذشته ترکرده قرحه را بشویند و بر قرحه صعبه از دو اگر نوعه بنظر نیاید ان سوالات را هر روز بعادت در گوش چکانند چون پاک شود و در حفظ بکار برند و کین مرهم سفید اب مفید سفید اب هوا سنگ یک یک جزو روغن زیت یک جزو بجوشانند و بران سرکه پنج جزو اندک اندک انداز ند تا قوام او بهم آید

وجالینوس گفته که بول طفل نابالغ در پوست انار پخته در گوش چکاندن نافعست و آبین مرهم مصری جلاء و تنقیه قروح نماید مکرر کند سر که عسل مساوی جوشانیده مرهم سازند و گاهی سر که و عسل و چند ادویه میکنند و اگر در گوش خشکریشه باشد و مرهم بند گردد و بسبب آن درد شدید تر شود روغن گل چکانند باقی در قول شیخ گذشت انطاکی گوید که مرهم سفید اب یا انزروت بعسل یا برگ شهدانج معروف بخشیشه بکار برند و چون روغن گل با مرهم سر که بیامیزند تا آنکه روغن بماند و در گوش چکانند بغایت نافع بود و باقی در سیلان رطوبت از گوش باید گیلانی گوید که در خروج ریم از گوش اولی آنست که مبادرت در حبس او نکنند و خصوصا چون زمانه کثیر بران گذشته باشد زیرا که حبس او گاهی مؤدی بضرر عظیم مثل طرش و صمم و ثقل سمع و غیر آن میگردد و باید که غذا معدل مزاج بدن و دماغ دهند و آبین مرهم سفید اب که آن مرهم ابیض ست دافع حرارت مفرط و احتراق شدید و نافع قروح اعضای عصبانیه ست اگر با جوارت باشند سفید اب ارزیز پنجدرم مرداسنگ پنجدرم موم یک اوقیه روغن گل شش استار بدستور مرهم بسازند و غسل گوش از ریم بروغن گل و شیر و خران کنند و با بسار العسل دو سه مرتبه و اگر فتیله را با دویه خمسه معروفه در بان با عسل آلوده در گوش نهند گوش را از ریم پاک کند و تسکین درد نماید و آن ادویه انزروت دو درم مر کندر دو درم الاخوین سنه و گاهی زهره نرگاو با بند عسل امیخته یک قطره از ان در گوش چکانیده می شود و مرهم عسل در بن باب بسیار نافعست بقیه استعمال گذشت که آن تنقیه ریم و التیام جراحت کند اگر جاجت تنقیه زیاده باشد اندکی مرهم زنگار امیزند و اگر جاجت التیام بیشتر بود بار و غن گل آلوده مخلوط سازند و مرهم دیگر در بن باب عظیم النفع ست سمیر بهاء الدین وغیره مینویسند که اگر قرحه بعد از درد بسیار و ورم ظاهر شده باشد بجال باید گذاشت تا آنچه باید بالودنی هیچ حاجت نیست و مدتی هیچ دوا نباید کرد تا آنکه خوب پاک گشته خود بخود ببندد بجز تنقیه بدن و تلیین طبیعت و تقویت مزاج بمقویات و ترک گوشت و چیزهای غلیظ و باقی دیگر و پرهیز از هوای سرد مخالف مودی بپنبه در سوراخ گوش نهاده استعمال کردن هر روز لحظه و اگر بیم بستن چرک در منفذ بود روغن بادام کوهی یا بادام تلخ گاهی بچکانند و اگر کهنه گردد فتیله بعسل آلوده و در انزروت سوده گردانیده بنهند و شیاف امیثا بسر که و سفیده بیضه مرغ سوده گاهی بچکانند و در اخر استعمال مراهم منبت و مصلح چون مرهم شانی و باسلیقون و اسفیداج مفید اید و آبین مرهم اسود نافعست بگیرند موم زفت و علک و زیت اجزای مساوی بجله بگذارند تا منحل و مختلط گردد بعده برداشته استعمال نمایند و زیدالبحر دم الاخوین کندر مساوی مرکی نصف بکجزو بروغن گل امیخته نیکرم طور ساختن در گوش اگر باقی دچرک باشد نافعست و انزروت بست جزو گلنار کندر هریک دو جزو زراوند بیخ جزو بار یک سابیده زور ساختن برای تنقیه قروح و تجفیف رطوبت و انبات لحم سودمندست و مرهم ابیض و مرهم باسلیقون روغن گل امیخته در گوش نهادن مفیدست و اگر تعقد و صلابت اندرون گوش افتد مرهم داخلیون و پیه بط یا پیه ماکیان بعسل ارند و افیون پوست انار مرکی کنند رسن الطیب هر واحد دو مثقال جند بیدستر بیخ مثقال سر که و شهد بقدر یکه ادویه سرشته شود استعمال کردن اورام و ریم و درد مزمن گوش را نافع و همچنین زعفران کندر افیون هر واحد یکدرم حضض تخم گل تخم فنجنگشت پوست انار هر یک یکدرم سر که خمیر بنجاه درم پوست انار و تخم گل و فنجنگشت در سر که پیزند تا مهر ا شود و دیگر ادویه سوده خشک بران بپاشند و بردارند وقت ضرورت در شراب ریحانی حل کرده قطور کردن او جاع گوش و ریم را نافعست طبری گوید که قرحه گوش که بغیر تقدم ورم ظاهر شود موضع او قریب باشد یا بعید و صدید او اندک بود علاجش تنقیه بدن از فضول بفصد و استفراغات دیگر اگر احتیاج آن باشد و پرهیز ست بعده شیاف امیثا یکدرم و شیاف ابیض که انزروت آن مرهی بشیر خربا شد یکدرم و مرصافی و دقاق کندر هریک یکنیم درم سابیده بسر که سرشته شیاف سازند و هنگام استعمال در سر که حل کرده در گوش چکانند و اگر پرده بسیار باشد خبث الحدید در سر که تر کرده در افتاب گذارند تا قوت او برابد ازین سر که اندکی گرفته شیاف مذکور دران حل کرده بکار برند و گاهی بداوای این قرحه صدید به گوش باین شیاف می نمایند که انزروت یکدرم و مرد کندر و نطرون و زعفران هر واحد نیم درم افیون یکدانگ مغز بادام تلخ یکنیم درم همه را سابیده شیاف سازند و هنگام اراده استعمال بر دغن گل و پیه بط حل کرده پنبه بدان آلوده در گوش بدارند و نظر کنند بسوی صدیدی که سائل میشود و بپنبه برسد پس اگر آن صدید بو باشد این دوا بدون پنبه در گوش اندازند و سوراخ گوش بند کنند بعده اگر مده زائل شود و سیلان شئی مثل رطوبت گاه گاهی باقی ماند حضض در شراب کهنه حل کرده بگوش چکانند و هرگاه رطوبت زائل گردد و صلابت باقی ماند او دویه محلله بشحم بط حل کرده با پنبه آلوده

در گوش نشنود و اگر صلابت در شیخ باقی ماند بهر وزه یکدرم در روغن بهوسن گداخته در پنبه آلوده بگوش نهند که این دوا برای تحلیل صلابت تمام النفع ست اگر در مزاج علیل حدت نباشد و اگر در دماغ مرض ظاهر شود افیون سوخته یکجو و جند بیدستر ربع جزو سایيده در مرهم شنگار امیخته با پنبه آلوده در گوش نهند کذا فی الخلاصه تسکین میدهد ایضا او گوید که مرض معروف باکله گوش با وجع میباشد و از گوش قشور مانند قشور قرحه برمی آیند و این از خلط لذاع رودی الکیفیه حریف اکال حادث میشود و علاج او فصد و اسهال بحسب امکان ست بعده برای تنقیه قرحه و ازالهٔ قشور سرکهٔ عنصل و عصارهٔ حنظل مساوی گرفته قدری زرنیخ سرخ و شب یمانی و صبر سقوطری و لبسیار اندک زنگار و توتیال مس آمیخته با الاکهن شراب انداخته بپزند تا غلیظ گردد با پنبه آلوده در گوش گذارند و گاهی مداوا با این طور میکنند که مرو شب یمانی و توتیال مس هر یک جزوی و اندک جند بیدستر و فلفل و قدری از پوست انار و قلقند در شراب و عصارهٔ حصرم دو روز خیسانیده خوب بجوشانند و اندکی زعفران امیخته فتیله بدان تر نموده در گوش نهند یکی بعد دیگری تا آنکه قرحه را نفع بخشد و قشور زائل گردد و این صعب ترین امراضیست که در گوش حادث شوند مگر آنکه در اجزای لحمیهٔ او حادث شود و در ابتدا بود که درین صورت بر او سهل باشد و اگر کهنه گردد و اخذ کند در اعضای عصبیه نهایت علیم شود و بر او متعذر گردد پس هرگاه قرحه پاک گردد بمرهم خل علاج کنند و چون وقت ختام اید بمرهمی که دران راتینج و کندر و گلنار داخل بود مداوا نمایند پس اگر صلابت باقی ماند بسمع مضرت رساند تحلیل او بادویهٔ محلل صلابات نمایند و مروخ و ملین دران استعمال کنند و محافظت مزاج علیل در جمیع اوقات علاج لازم شمارند **بعضی گویند** که انچه ناصور گوش و آمدن ریم را نافع ست اینست که گهونگ خرد جاندار یا و آثار در کهل باریک بسایند و بمجذاف آن روغن سرشف آمیزند و چار چند هر دو یعنی دو انار آب انداخته بپزند تا روغن بماند هر روز چند قطره در گوش چکانند و اگر گهونگ را در روغن مذکور بغیر آب بریان کنند و بکار برند همین عمل کند و انچا که روغن سرشف بهم نرسد روغن کنجد عوض او نمایند و اگر روغن تلخ با و آثار آمله حنا هر واحد یکتولچه برگ نیم ده عدد کیلا فلفل گرد هر واحد سه ماشه نیله تهوته یکماشه گرفته اول روغن را گرم نموده برگ نیم و آمله و حنا و نیله تهوته انداخته بسوزانند بعده فرو داورده بسایند و کیلا سایيده نیز مخلوط کنند و در گوش تقطیر کرده باشند نیز برای سور گوش مفید ست و بعض ادویه مفیده آن را قرحه مزمن گوش گذشت

دخول هوام و تولد کرم در گوش

هرگاه حیوانی چون مورچه و قراد و هزار پا و مانند آن در گوش درآید بشدت درد احیانا و خدش و حرکت او دریافت نمایند و کرم از رطوبت فاسد عفن یا از قرحه عفنهٔ مزمن متولد میشوند و آن بخارش و غدغه گوش و خروج کرمها ظاهر و تقدم قرحه شناسند **علاج** در جمله تقطیر قطران تنها یا بسرکه مسکن حرکت حیوان و قاتل آنست و قطور زیت در اخراج آن مجرب ست و قطور آب پیاز و یا مربروغن بادام تلخ امیخته و یا روغن خستهٔ شفتالو نیز در اخراج حیوان داخل اذن نافع یا آب قثاء الحمار تنها یا مع سقمونیا و یا آب شیح و آب پودینهٔ نهری و آب برگ شفتالو هر یک تنها یا مع بوره ارمنی یا سرکه بپکانند و یا آب زهرهٔ گاو مع سرکه و یا آب انغشتین مطبوخ و یا آب برگ شفتالو که مجرب ست و یا آب برگ کبر تنها یا بسرکه یا آب پوست درخت توت قطور نمایند و گوگرد و بورهٔ ارمنی و عصارهٔ شیح مساوی سوده در سرکه و آب برگ ترب حل کرده بگوش چکانیدن مجرب ست و یا صبر و بورهٔ ارمنی بسرکه چکانند و یا نمک و یا پودینه بسرکه آمیخته و یا صبر در آب پیاز خواه در آب سذاب حل کرده و یا آب پودینه و قدری سقمونیا در سرکه حل کرده قطور نمایند و قطور صبر و سقمونیای محلول با آب گرم حیوان داخل گوش را بکشد یا تنباکو سفید و سقمونیا سایيده در سرکه بپکانند و گوگرد و زراوند طویل و قلقدیس و سیعه نیز مفید و اول تقطیر آب سائل لحم بقر بریان و بعد ازان ادویهٔ مذکوره سود مند ست و گاهی زیت یا روغن کنجد نیم گرم کرده چکانیدن و عقب آن در افتاب نشستن نفع میکند و گویند که برگ کمره که هندوانرا بیجای صندل سپید اند آبش در گوش چکانیدن در قتل مگس سهک که در گوش رود عجیب ست و **علاج خاص** برای قتل کرم متولد در گوش اینست که عصارهٔ افسنتین بسرکه در گوش چکانند و یا حنظل تازه در اتش سخته و افشرده بپکانند و صبر در روغن سرشف حل کرده نیم گرم قطور نمودن قاتل کرم همه اندام ست و کذا چوب بلیم باریک سایيده در گوش انداختن و کذا اگره زرد چوب و نیم در شهد و برگ نیم در روغن سرشف جوشانیده دو سه قطره ازان چکانیدن مفید و یا آب برگ نیم سبز و آب ترب و آب پیاز هر یک هفت ماشه سقمونیا سه ماشه حل کرده چکانند که مجرب ست و دیگر آب افسنتین هندی و آب برگ شفتالو هر یک شش ماشه روغن بابونه یک تولچه صبر و زفت هر یک سه ماشه بپکانند که فی الفور کرم را میکشد پس آن

کشته را با احتیاط بیرون آرند و آب سداب در پوست انار گرم کرده قاتل کرم و مسکن درد و نافع طنین ست و یا روغن مغز خسته شقتالوی تلخ با زهره گاو پکانند و مسل و سر که و روغن گل هر یک را برابر آمیخته نیگرم در گوش چکانیدن برای درد گوش که از کرم باشد نافعست و یا آب برگ شقتالو آب برگ ترب آب برگ بابونه بورهٔ ارمنی سقمونیا افسنتین زراوند مر هر واحد یکدرم در منهٔ مترکی نیم درم در سر که سابیده بکار برند آیضا آب برگ خوخ و شریفه و افتیمون همه و شنگشت هر واحد سه باشه سرخس قنبیل پشم از هر ان بحری سوخته هر یک دو ماشه روغن خسته خوخ روغن بابونه روغن بنفشه هر یک سه ماشه در روزی هفت هشت کرت در گوش اندازند و یا شراب کهنه هفت ماشه عسل ده ماشه نیم روغن بنفشه بادام روغن خسته خوخ هر یک پنج ماشه یا دو بالا بیضهٔ سنگ پشت سه عدد سفیدهٔ بیضهٔ مرغ یکعدد در ظرف مسی کهنه بی قلعی بخوبی شریفه تا چهار ساعت بخوبی حل کرده افسنتین سه ماشه صبر دو ماشه قطران یکماشه و نیم سوده آمیخته بفتیله صوف کهنه آغشته در گوش نهاده دست بهمان جانب داشته خواب کنند و بعد یکساعت بیرون آیند که همه کرم بیرون آیند مجربست و دیگر اردویه قاتل کرم که در صداع دردی مسطور شد استعمال نمایند و بعد از مردن کرم از آله بیرون کنند یا فتیله از صوف ساخته و بسر بش آلوده در گوش دارند کرم و غیره که بدان آویزد بیرون آیند و یا نکهکنی باریک سوده در بینی دمند و چون عطسه آید دهن و بینی را ببندند و سر بطرف گوش علیل کج نموده عطسه بگیرند تا کرم بیرون افتد و بعد از ان تقیه نمودن بجب ایارج و غیره نمایند و باصلاح مزاج گوش کوشند و تنقیهٔ بدن و دماغ پیش از قتل و اخراج کرم نیز نافع بود و اگر قرحه باعث تولد کرم باشد علاج آن نمایند و گویند که اگر هزار پا در گوش رفته باشد گوشت را ورق نموده زرد چوب کوبیده بران پاشیده بر گوش گذارند و یا در سیر یکعدد سوراخ نموده در گوش گذارند و در زیر آن ظرف آب محاذی آن دارند که بوی سیر از گوش بر آمده بران بچسپد پس تا هستگی آن سیر را از گوش برآورند تا آن هزار پا از گوش برآید **اقوال نحاریر** سوید میگوید که طفلی عذبه سابیده با آب بادیان حل کرده و کذا دار شیشعان سابیده بروغن خیری آمیخته و کذا آب برگ غار و روغن آن و کذا بول طفل نابالغ در پوست انار جوشانیده و کذا آب عصی الراعی و کذا آب بنفسرین و کذا آب ترب و کذا روغن قثاء الحمار و کذا مازو بروغن گل آمیخته و کذا شاخ گوزن سوخته با آب بادیان و کذا ابورق سابیده بروغن بادام تلخ و کذا آب بهن صائم و کذا اطلف بز سوخته بروغن بید انجیر آمیخته و کذا آب غب بروغن آمیخته و کذا گل کرم بروغن بان آمیخته و کذا نفط سفید و کذا شحم قطاه بروغن بادام و کذا روغن آجر و کذا آب تقوع ترمس تلخ و کذا نوشادر در شیر زنان و نهادن تو تیای هندی سوده بزردی بیضه سرشته در گوش و بخور حب کاکنج یا نگم کنند با نبوبه در گوش و فتیله از گل خوخ ساخته و یا از خربق سیاه بقطران سرشته فتیله ساخته هر واحد قاتل دیدان گوش ست **ابو سهل** گوید که برای کرم گوش آب کهر بسر که آمیخته در گوش چکانند و کذا لک آب پوست درخت توت و آب برگ خوخ و طبیخ خربق سفید بسر که و جرم خربق و عصارهٔ افسنتین و کذا آب بیدینه نهری مذاب استمونیا بسر که جوشانیده در گوش چکانیدن و آب شبیح و آب مرماخور و آب ترب و افتیمون بگوگرد و بورق و زراوند طویل چون سابیده در گوش دمند کرم را قتل کند و همچنین خسته خوخ و صبر در آب حل کرده بوعلی مینویسد که از عصارات و خصوصا برای کرم آب بیخ کبر ست و آب بیخ عرصاد و آب عنکوث آب برگ اجاص و آب خوخ و آب افسنتین یا قطوریون یا زفت سیون و آب برگ بطم سبز یا برگ شمشاد یا برگ صنوبر و خصوصا چون بسر که خمر بجوشانند و آب خربق سفید یا طبیخ او یا افتیمون یا ماء العسل با بین چیزها و کذا آب پیاز که مجربست یا تخم پیاز با ماء العسل و بعض مرارات و خصوصا اگر در جوف انار مع شحم آن گرم کنند و همچنین طبیخ حب کبر تازه یا آب او و آب ترمس یا صبر با آب بگرم و قسط سوده یا عاقرقرحا و این همه در کرم انجیر داقواست و انچه برای کرم از سوده ست اینست که بگیرند شراب دو درم عسل سه درم روغن گل یکدرم و در سفیدهٔ دو بیضه آمیخته نیگرم در صوف آلوده بگوش پر کنند و بر همان گوش نگیه کرده ساعتی بخوابند بعد یکبار گی بزور صوف را بیرون کشند کرم بسیار بیرون آیند و گاهی برای اذیت کرم نفع میکند ریختن آب کاهو یا عصیر یا افسنتین یا طبیخ این هر دو یا سنجق آنها با آب مرماخور یا آب مرزنجوش یا بول معتق و باقی سابق گذشت انطاکی گوید که تقطیر و استنشاق هر دوای تلخ کرم را از گوش و بینی خارج کند لیکن بهتر در پنجا صبر و قسط و قثاء الحمار در روغن ترب و نفط و سداب و تخم شقتالو و تخم شمشم ست و آب ترمس و برگ شقتالو و قطران در زنبق و قطوریون را در پنجا خاصیتی مزیدست **مصنف** اقتباس نوشته که اول فصد قیفال کنند و بفاصله سه چهار روز تنقیه کرده مزاج بجب ایارج و قوقایا و مطبوخ افسنتین و یا اسطوخودوس علی ما یجیء بعده در قتل و اخراج دیدان کوشند و آنچنان باشد که اول مطبوخ افسنتین در دهنه و ترمس و اهلیله صغیر هر یک یکتولا در سیر آب سه بجوشانند که سوم حصه بماند مالیده صاف نموده سه شبانه روز هفت هشت مثقال بپنبه کهنه گذارند تا هوام را در آن ضلع نباشد و چون معلوم شود که کرم ها کشته شدند پس جهت اخراج آن آب گشنیز و افسنتین

و شریفه و افیتمون هندی هر یک چهار ماشه افسنتین صبر مر قطران هر یک سه ماشه حل کرده فتیلهٔ کاغذ مصری بدان آلوده در گوش گذارند و ساعتی بدان جانب تکیه نمایند تا کرمهای زنده و مرده بدان بچسبد پس بیرون آرند یکبار گی و یا شراب کهنه یکتوله عسل یکنیم تولا آب برگ نیب دو تولا روغن گل یکنیم توله سفیدی و زردی بیضه سنگ پشت چهار عدد افسنتین سه ماشه صبر چهار ماشه بکار برند و یا تلخه بزو عسل و کندش و روغن گل هر یک سه ماشه زردی و سفیدی بیضه گنجشک سه عدد بعمل آرند و یا سعوط از برگ خرزهره که دو دو چوب گرداده باشند و تر بد سفید و کندش و خربق سیاه بسادی ساخته بگیرند که عطسه بزور اید و همه کرمها بیرون آیند و این قطور جهت اخراج کرمهای زنده و مرده بسیار مفید ست آب برگ شفتالو و کشنیز سبز و آب علیق مرمس و در منه هر یک سه ماشه و روغن در منه و عقرب هر یک چهار ماشه افسنتین و افیتمون و لایتی هر یک یکنیم ماشه مقل ازرق سه ماشه بکار برند گیلانی گوید که گیرند پوست حنظل و زرنیخ سرخ و بادام تلخ جدا جدا و اندکی سقمونیا و کوفته بسر که و روغن گل بجوشانند تا آنکه سر که فانی شود صاف نموده بدارند بعده لحم بقر را تش مند تا آب ازان سائل شود پس این آب بگیرند و بار و غن مذکور آمیخته در گوش چکانند و هر گاه حرکت کرم ساکن شود بدانند که هلاک شد و گاهی روغن مسطور تنها استعمال کرده میشود و گاهی این روغن و این سر که جوش کرده برای حیوانات که در گوش داخل شود میچکانند پس هر گاه حیوان هلاک شود بآله بیرون آرند و اگر بقایا ازان باقی ماند روغن گل و سفیدی بیضه باهم آمیخته دو سه روز در گوش انداز ند بعده برفق مص کنند تا حجاب نشگافد و اگر با حیوان سمیت باشد پس اولی از تریاق فاروق و سائر تریاقات چیزی نیست بعده روغن گل نیگرم بدفعات در گوش چکانند و اگر ازان وجع زائل شود بهتر والا بگیرند خاکستر افیون اندکی بهر سه شنکار آمیخته با پنبه آلوده در گوش نهند که این در در اساکن کند و اگر امر زیاده شود بسبب جبت آن حیوان و ورم ظاهر شود فصد مریض کنند و استفراغ او نمایند و از پستان زن در روزی بدفعات شیر بدوشند و در امر تریاق در نگ نسازند پس اگر ورم صلب شود و درد زائل گردد قیر و طی بروغن خیری بسازند و بران خاکستر خرهره و اندک زوفای رطب و مغز استخوان گوزان انداخته خوب مخلوط کنند و بداخل و خارج گوش طلا نمایند و اصلاح غذای مریض کنند تا آن ورم زائل شود و ملاک امر در بن جمله مراعات مزاج علیل ست تا حدت نپذیرد و هر گاه حدت پدید اید اصلاح او کنند طبری گوید دودی که در گوش پیدا میشود دو نوع میباشد یکی اغبر مشابه بگس سگ دوم سفید سیاه سر دائم الاضطراب پس اولا بورهٔ ارمنی در سر که حل کرده صوفی که بر میل پیچیده باشند دران تر نموده گوش را برفق پاک کنند بعده ترمس و مرو سقمونیا هر واحد یکدانگ خربق یکنیم دانگ برگ آزاد درخت نیم ورم سابیده در سر که کهنه حل کرده بچکانند و یکروز راحت دهند و دران روز شیر زنان چکانند و عقب آن پاک کنند و باز روز دیگر دوا بچکانند تا آنکه تمامی دیدان خارج شوند و بعد ازان اگر گوش خشک گردد بدانند که به شده و اگر زرداب ازان سیلان کند تو بال مس دو دانگ کندر گلنار مازو سوخته شب یمانی مرکی هر واحد نیم دانگ سابیده در سر که و روغن گل حل کرده بگوش چکانند و بعد تقطیر این دوا مرهم شنکار استعمال نمایند و گاهی برای قبل کرمی که در گوش افتد سقمونیا تنها بسر که حل کرده و گاهی آب ترمس بزنگ آهن در سر که آمیخته و گاهی آب دریای شور تنها استعمال کرده میشود

دخول آب و سیماب در گوش

گاه باشد که در استحمام و اغتسال صیانت گوش نکنند و هنگام ریختن آب بر سر سر را بجانبی کج نمایند و یا غوطه زدن در اب و برامدن ازان بر عیر استقامت باشد و بدان سبب آب در گوش در اید اذیت دهد و ورم بیخ گوش و درد شدید پیدا کند و از وجود گرانی و وجع خفیف بعد غسل یا شناوری یا ریختن آب سر و شدت درد بعد یکدو روز ازان توان شناخت و گاهی اتفاقا سیماب در گوش داخل شود و اکثر چون سر بدانجانب نگون سازند فی الحال بیرون افتد و گاهی قدری ازان در صماخ بسبب چرک محتبس ماند و اعراض رديه مثل تشنج و اختلاط عقل و ثقل عظیم عارض گردد و بسا ست که بصرع و سکته و درد شدید مؤدی شود **علاج چاره** دخول آب در گوش انست که بر پای جانب آن گوش ایستند و سر بهمان طرف مائل کرده گوش را بر کف دست نهاده چند نوبت بر بهمان پای بجهند تا آب بیرون آید و اگر برنیاید سر را بجانب دیگر مائل نموده آب گرم در گوش ریزند تا پر شود پس کف دست بران نهاده و سر را بدیجانب مائل ساخته بر جهند دو سه بار کف دست را جدا نمایند تا هر دو آب برایند و صاحب نزهه گوید که آب را آب دیگر خارج میکند بنحویکه در گوش آب اندازند تا پر شود پس دفعه دائر گون نمایند که آب اول تمام هر دو برایند و گذاز زیت و روغن کنجد نیگرم و یا انبوبه در گوش نهاده دم بکشند و بکمند که دفعه جذب کند بعده روغن بادام یا روغن سوسن بچکانند و بساعت

استعمال اعطاس آنرا خارج سازد و یا پنبه را بر سر چوبی پیچیده گرم کرده در گوش بگرداند و یا بر جانب گوش مؤوف بخوابند و سر را بر تکیه نهاده خوب بجنبانند و یا چوب یا بادبیان یا برده یا بفارسی پیچ گویند و امثال آن که خشک و متخلخل بود بقدر یک شبر بگیرند و بر یکطرف آن قدری پنبه پیچیده بروغن بلوده مشتعل سازند و طرف دیگر را چندانکه تواند در گوش درارند و همچنان پنبه بران پیچیده تا آنکه بیوارامد داخل نباشد و هرگاه حرارت آتش بگوش نیک محسوس شود دفعة بیرون کشند که تمام آب منجذب خواهد شد و بقول گیلانی پر نرم طیور صغار و خصوصا از پر کوچک کبوتر گرفته و از قصبهٔ آن تا سر آن دور کنند تا بر سر قصبه اندکی از آن باقی ماند پس بآهستگی آنرا در گوش داخل کنند تا بعمق آن برسد بعده حرکتها متواتر داده بیرون آرند و سر آنرا از آب پاک کرده بار دیگر در گوش داخل کنند و تکرار این عمل نمایند تا آنکه آب تمامه برآید و این عمل بهترین اعمال و حیلها در اخراج آب از گوش ست و آن معمول طوائف کثیر از مردم ست و بقول قرشی تویتر درین باب صوف احجانست که آنرا در گوش پر کنند پس برآورده بیفشرند و مکرر همچنین بعمل آرند تا آنکه تمام آب خارج شود و بقول طبری اگر از برمرده فتیله ساخته در گوش نهند و بر جانب گوش بخسپند و بعد زمانی طویل آنرا بیرون آرند همه آب نشف کند بعون عزوجل یا پشتهای خام منفوش الراس گرفته فتیله ساخته در گوش داخل کرده بگردانند و بتوارث این عمل نمایند و گاهی از زراقهٔ آب را برمی آرند بنحویکه سر او در گوش داخل کنند و عمود او بکشند که بادمی آب منجذب میشود و بولس گفته که اگر آب بسیار باشد باید که بدهان یا بانبوبه امتصاص کنند و اگر اندک باشد باید که بصوفی که بر سر میل پیچیده باشند نشف کنند و در گوش چیزی از ادهان مطفیه یا روغن گل یا سفیدهٔ بیضه یا شیر زنان چکانند و گویند که قطور آب بیاز و کذا سفیدی بیضه و شیر زنان و داشتن پنبه در روغن گرم آلوده و بالای آن پنبه و مبلول بمرهم یا سلیقون و دود عشیدن شیر زن در گوش نافع دخول آب ست و یا آب ترب مع برگ یکحصه و زهرهٔ بزچهارم حصه و عسل ششم حصه چکانند بالجمله گاهی انداختن روغنها و دهنهای نیگرم مکرر مستوالی کفایت میکند و خصوصا چون در دباقی ماند و علت زائل گردد و اگر وجع شدید پیدا کند پوست خشخاش اکلیل الملک یا بونه بنفشه خطمی تخم کتان آرد جو بشیر زنان گرد گوش ضماد کنند و ابن ماسرجویه گوید که پیه روباه گداخته در گوش که آب داخل شود انداختن فی الحال دود مسکن کند و گویند که دود آب گرم و قطیر روغن گل یا بنفشه یا نیلوفر یا کنجد نیگرم بمرات مفید بود الحاصل هرگاه معلوم شود که آب در گوش درآمده بتدابیر مذکور اخراج او نمایند و اگر ازان غافل شوند مؤدی بآفت عظیم گردد و تدبیر اخراج سیماب انداختن روغنی و خصوصا روغن ترب و حقرب نیگرم در گوش پس تقلب سر و تعطیس یکدش و چیدن و بعد کردن دهن و بینی ست بعده میل ارزیز یا طلا بگیرند و سر کرباس بآب لیمو بران مالیده در گوش نهند و تا ساعت زمانی دران بگذارند پس بیرون آرند و اگر از سیماب بران چسبیده باشد پاک کنند و بار چند کرت بدستور عمل نمایند تا آنکه باقی نماند و میل صاف برآید بعد ازان ادهان مثل روغن خیری و غار و مانند آن در گوش چکانند و اگر مزاج متغیر بحرارت گردد تسکین آن بدهد

سدهٔ گوش

بقول ایلاقی این سده یا مولودی باشد یا عارضی و مولودی سه قسم ست یکی آنکه در استخوان حجری که دران سوراخ گوش میباشد مصمت بدون منفذ مخلوق گردد دوم آنکه دران منفذ مخلوق باشد لیکن بگوشت مملو بود سوم آنکه بر ظاهر منفذ جلد غشائی مغطی باشد و در داخل او مفتوح و خالی بود و این نوع بسور یا ملازم جلد زائل گردد و اول و ثانی لاعلاج ست و سدهٔ عارضی بقول شیخ یا از اجتماع چرک بسیار و یا از انجماد خون و یا از روییدن گوشت زائد بعد از قرحه و یا از تولد ثولول و یا از وقوع حصاة یا تخم یا دخول حیوان و مردن آن دران و یا از خلط غلیظ لزج منصب از دماغ که ثقبهٔ یا مجاری عصبه را مسدود سازد و بدان سبب انسان معلوم کند که دائم گوش او مسدود ست و بسبب آنکه این بعد ریح شدید غلیظ حادث شود تشخیص هر واحد ازین اسباب باید که اولا مجاذی آفتاب در ثقبهٔ گوش نظر کنند اگر بران غشای جلدی محیط باشد و از انگشت زدن آسیب آن بسمع محسوس کند سدهٔ غشائی خلقی بود و اگر دران لحم زائد یا ثولول یا چرک یا خون منجمد یا حصاة یا نواة یا حیوان محسوس گردد سببش همان باشد و اگر در ثقبه چیزی بنظر نیاید بپرسند که در گوش گرانی معلوم میشود یا نه و اگر گرانی گوید سدهٔ خلطی باشد و اگر نه میان نهاد

علاج سدهٔ لحمی و غشائی و ثولولی

سدهٔ خلقی اگر لحمی غائر باشد علاج او صعب ترست گاه دران استکاری نفع کند و گاه مفید نیفتد و اگر غشائی ظاهر بود مثل ترنبود پس غائر را بآله رقیق قطع نمایند و ظاهر را بآله بسور یا بمحکه تا که منفذ ظاهر شود بعده در هر دو او ویه مانع انبات لحم مثل مرهم زنگار بکار برند و یا بر فتیله قلقطار پاشیده بنهند

و در لحمی عارضی و تولولی اگر ممکن باشد قطع نمایند والا بمراهم اکاله بر بایند و جالینوس گوید اگر خربق سیاه بقدر خسته باریک کوفته بعسل سرشته در گوش کنند از گوشت زائد را بخورد و یا مدام با آب گرم و نطرون گوش را بشویند بعده مس سوخته زرنیخ سرخ در سرکه سابیده قطور نمایند حتی که لحم و تولول را بسوزد و بعد از ان علاج قرحه نمایند و حکیم علی مینویسد که اگر در انجا لحم ثابت باشد آنرا بتراشند پس نوره و اصفر دران موضع گذارند و بخرقه کتان ببندند و اگر ورم حرارت عارض گردد شیاف ابیض بگلاب حل کرده استعمال نمایند و اگر حرارت داخل ثقبه بود شیاف در گوش چکانند و اگر دران موضع نزف الدم عارض شود بر پنبه گوش پارچه مبلول بگلاب سرد کرده نهند و آب خرفه یا آب عصی الراعی یا آب علیق و مانند آن در گوش چکانند که خون بند شود انشاء الله تعالی و ایضا او گوید که از علاجات این فصد و استفراغ است حسب قوت مریض و تسکین مزاج او و بعد تسکین مزاج بگیرند خربق یکنیم دانگ روغن عقرب دو درم و قشار الحار نیم دانگ و جعده یکنیم دانگ همه را سابیده بروغن عقرب حل کرده بفتیله آلوده در گوش نهند که این لحم ثابت یا تولول را تحلیل کند و اگر این کفایت نکند اندک تریاق الاذن بروغن عقرب گداخته بر فتیله پنبه کهنه استعمال کنند و گاهی در نبات لحم قلقطار و لوف و خربق مساوی سوده بطریق فرور بران استعمال میکنند و ثقبه را بند نکنند تا زرداب سائل شود و بر شکلی نخواهند که زرداب در گوش باقی نماند و اگر لحم نابت زائل شود مرهم رسل اگر تنقیه و التحام منظور باشد و یا مرهم زنگار اگر تنقیه زیاده مطلوب بود استعمال نمایند و اگر التحام بیشتر خواهند مرهم جدار بکار برند و مرهم کبیر مؤلف مانافعترین مراهم درین همه امور ست

علاج سده از دخول چیزی در گوش

روغن گل یا سوسن یا خیری و مانند آن بچکانند پس اگر آن چیز حیوان بود که در گوش مرده باشد دران ارزن روغنهائی که فسخ او نماید بچکانند پس بالا برفق برارند و اگر حصاة یا نواة باشد روغن بادام تلخ یا کنجد یا زنبق و غیر آن نیمگرم مکرر بچکانند و بجنبانند بیدستر و یا صبر و کندش هر واحد کبجبه تخم گل و حبه و یا ناس تنباکو و یا بادخال فتیلهٔ کاغذ و غیره عطسه آورند و وقت عطسه دهن و بینی بگیرند و سر بطرف آن گوش مائل سازند و یا بر سر میل صوف یا پنبه پیچیده دبق یا سریش بران آلوده اندر گوش درارند و بسنگریزه رسانیده آهسته بکشند و یا از زراقه بکشیدن عمود او برارند و یا بعد تعطیس بدهن مص کنند و اگر گوش ورم کند علاج آن بادویهٔ مناسبهٔ ورم نمایند و گاهی بعضی از حبوب در گوش می افتد و بسبب تری موضع منتفخ میشود و اخراج آن مشکل میگردد در یصورت از مثقب باریک دران حب اندک اندک سوراخ کنند و از اجزای او انچه جدا گردد بمنقاش برارند و احتیاط نمایند که انچیز در گوش منتشب نشود و در اخراج آن مبادرت کنند تا ورم و دوج و تشنج عارض نگردد

علاج سدهٔ خلطی و ریحی

هر چه در دوج گوش بلغمی و ریحی و در طرش و طنین بلغمی و ریحی گذشت بعمل آرند و ایضا تقطیر روغن سوسن و یا آب زهرهٔ نرگاو در آب چقندر نافع ست و آب شهدانج و آب حنظل ماخاصیتی ست در ازالهٔ سدهٔ گوش و بقول صاحب کامل و گیلانی اگر سده از خلط غلیظ بلغمی باشد باید که تنقیهٔ سر بدواهی مسهل بلغم مثل حب ایارج و حب قوقایا یا بعض ایارجات کبار مثل لوفاذیا کنند اگر مزاج و سن و فصل مساعدت کند بعد ازان غرغره با یارج فیقرا و سکنجبین و آنرا بگرم کنند و یا خردل فارسی و پودینهٔ کوهی و حاشا و مانند آن باریک سابیده بسماء العسل یا آب مویز مطبوخ آمیخته غرغره سازند و بکندش و شونیز و جعبر عطسه آورند و بعد تنقیهٔ دماغ در آب سداب و مرزنجوش و نمام مطبوخ یا معصور از تازهٔ آن اندک جاوشیر و جندبیدستر و فربیون بقدر قوت مرض و احتمال مزاج مریض مخلوط کرده در گوش چکانند و یا آب مطبوخ افسنتین چکانند و یا بگیرند اندک بوره سارمنی و خردل و باریک ساخته بسرکه سرشته بفتیله در گوش نهند و یا جندبیدستر و خربق مساوی زعفران برابر هر دو باریک سوده بسرکه آمیخته در گوش چکانند و یا بفتیله استعمال کنند و یا روغن ناردین چکانند که آن تلطیف خلط غلیظ گوش و تحلیل او کند و یا روغن سک که آن نیز نافع ست و یا اندک فلفل سوده در روغن زنبق خالص آمیخته اندر گوش چکانند و سویدی گوید که تقطیر روغن سداب و تبخیر طبیخ انیسون در تفتیح سدهٔ گوش مجرب ست و قطور روغن شمشاد تلخ در روغن شبت در گوش

تخم ترب و روغن خشخاش و روغن خردل و روغن بادام تلخ و کندنا بخار بر نجاسف و یا خردل مطبوخ بمرات هر واحد تفتیح سدد گوش می نماید و بالجمله بعد تنقیه هر چه مسهل باشد مثل مرور و روغن بید انجیر و نطرون و غیر آن که مذکور شد در گوش چکانیدن مفید ست

علاج سده و سنخ

روغن بادام تلخ نیمگرم در شب بچکانند و صبح در حمام بر زمین گرم یا تابه او گوش بدارند تا آنکه چرک بگذارد و یا بر بخار آب گرم انکباب نمایند و یا گوش را بر بخار طبیخ بابونه و اکلیل و بنفشه و عنب الثعلب و بیخ لاله هر یک یکتوله در ظرف گلی جوش کرده بوساطت نی و یا بظرف لوله دار در روزی دو سه مرتبه متواتر دارند تا دیر و بهمچنین در شب و چون سرد شود باز آنرا گرم کنند در روغن عقرب و روغن بنفشه بادام و سرکه کهنه برابر آمیخته نیمگرم چکانند و بر جانب مخالف بخوابند تا نرم گردد انگاه در حمام رفته غسل نموده گوش را بر تابه آن نهند والا تابه را منفی گوش چرک بیرون آرند و بساست که نفوخ زاج دران نافع اید و بهمچنین قرمانا یک مثقال بورهٔ ارمنی نیم مثقال عسل انجیر سفید بمقدار یکه دران ادویه سرشته شود ازان فتیله ساخته در گوش نهند و یا زهره بروغن فراسیون آمیخته یا آب فراسیون بچکانند یا بورهٔ ارمنی را در سرکه حل کرده بگذارند تا جوش او ساکن شود و بروغن گل آمیخته قطور نمایند دیگر در بگذارند پس گوش را پاک کنند یا بورق با انجیر تخم دور کرده آمیخته حب ساخته در گوش نهند در روز سوم بر آرند که همراه او چرک بسیار برآید و گاهی درین قرمانا و انجره می افزایند و انچه قوی تر ست قطور آب برگ حنظل ست یا بورق و زرنیخ مساوی در شهد سرشته در سرکه بگذارند و بگوش چکانند و ساعتی برآن صبر کنند بعده بماء العسل یا آب گرم بشویند و یا فتیله از کاغذ مصری ساخته تخم حرمل و سماگه بریان هر یک سه ماشه در روغن عقرب آمیخته در گوش نهاده سه روز بگذارند در روز چهارم یکدو لحه در آفتاب گرم نشانیده بزودی فتیله بیرون آرند چرک بتمامه گداخته بفتیله آلوده برآید و بار دیگر هرگز جمع نشود و بقول شیخ فتائل قوی استعمال نکنند مگر بعد استفراغ و ازانجمله فتیله در زیت و روغن بابونه و روغن ناردین آلوده بهترین چیزهاکه سده و سنخ وغیره را نافع ست اینست که فتیله از حرف و بورق در سرکه ساخته تا سه روز آنرا در گوش بدارند پس خارج کنند که چرک بسیار برارد و ایلاقی خردل بجای حرف نگاشته و در نسخهٔ خجندی وزن حرف یکجزو و بورق ربع جزو ست و نوشته که در انجیر خشک سرشته فتیله سازند و محمود در نهایة الغرض گفته که هر دو دوای مذکور مساوی گرفته باریک سوده در عسل آمیزند و بر فتیله طلا کرده در گوش سه روز بدارند و هر روز تجدید فتیله کنند و بهمچنین فتائل بعسل مفید و انچه قوی تر ازانست و چرک برآرد و عصبه را از خلط غلیظ نیز پاک نماید قرص خربق ست و نسخهٔ آن در علاج طرش بارد در قول ابوسهل مذکور شد و گیلانی مینویسد که صبر و مر و کندر هر واحد نیم اوقیه زاج ربع اوقیه سابیده قرص سازند و وقت حاجت بسرکه در روغن گل سوده در گوش چکانند و یا بورق باریک سابیده در سرکه آمیخته و در سده که از خون جامد باشد آب گندنا و سرکه بچکانند و آب کرنب با سرکه یا عسل آمیخته نیمگرم چکانیدن نیز خون را که در گوش بسته باشد بگدازد و قطور پنیر مایهٔ خر گوش و سرکه همین عمل دارد

سیلان رطوبت از گوش

سببش در اطفال کثرت رطوبات لبنی و دماغی ست و در غیر آن حرافت ماده و گاهی بعد از ضربه و سقطه بسبب ازعاج رطوبات یا بعد قرحه عارض گردد علاج اول تنقیهٔ رطوبات بروغنها و ادویهٔ جاذب رطوبت چون اسارون و زفت تازه بروغن گل دم کنند بعد ازان تجفیف او بصبر محلول در آب بار تنگ و حضض و مر مکی و حب الآس و شب و زرنیخ سرخ و یا برگ قنب و عسل نمایند و اگر مازو باریک سابیده بسرکه کهنه جوشانیده تقطیر نمایند رطوبت صرف کند از گوش سائل شود قطع کند و قطور روغن زیت که دران خافس و نسخ عنکبوت و قنطوریون جوشانیده صاف نموده باشند درین باب مجرب ست و گل سر بیگانه و یا شنجار و یا دوع سوخته باریک سابیده پاشیدن نیز رطوبت گوش را باز دارد و یا سهاگه بریان سابیده در گوش اندازند و بالای آن قطرهٔ چند آب لیمو چکانند که رطوبت باز ایستد و بدبو دور شود و دیگر ادویهٔ مجففه که در قرحهٔ گوش مسطور شد نافعست و بقول سویدی قطور پوست انار با آب جوشانیده و کندا پوست انار ترش در شراب پخته و کندا برگ مورد برگ بار تنگ اقاقیا گل سرخ هر واحد بسرکه جوشانیده و کندا زهرهٔ ملح و کندا زغن بادیان و کندا عسل نمک انگوره

بسرکه وکذا قطران وکذا آب شوکران وکذا آب برگ زیتون وکذا نطرون در شراب حل کرده وکذا زهره نرگاو وبشیر بز یا بش
پرداحد مانع سیلان رطوبت از گوش ست واگر به تنقیه حاجت شود منضج بلغم ومسهل آن وحب ایارج وحب شبیار دهند
و در اطفال فتیله در عسل آلوده بشب بیاني بگرداننده ودر گوش نهند ویا در عسل وشراب اندکی شب یا زعفران یا شمع
نهند وبسیار باشد که قدری زعفران در شراب عفص حل کرده پارچه صوف بدان آلوده در گوش گذاشتن کفایت کند
گرم نموده تقطیر کنند واگر رطوبت اندک از گوش اید بهتر آنست که بعلاجش نپردازند که موجب نقای دماغ وباعث امر
بلوغ از خود زائل میشود ورویس ورازی گفته اند که گاهی از گوش صبیان رطوبت سیلان مینماید وتوهم میشود که ا
رضاعت در شب میباشد اگر ترک رضاعت شب نمایند زائل شود وحضض مکی وخبث الحدید در سرکه تند خیسانیده از ان
ریم ایشان را نیز نافعست وسیلان رطوبت که بعد قرحه عارض شود ادویه منقی چرک ومجفف قرحه که در علاج قرحه گوش

الفجار دوم از گوش

سبب برادران خون از گوش یا همچون رعاف بر سبیل بحران باشد واین تا بحدی عشی نا نجامد حبس او جائز نیست ویاض
وانقطاع آن گردد ویا استلای دموی که بانشقاق وانفتاح رگها مؤدی شود ویا از گزیدن هوام افتد ویا بسبب نزا
از گوش که از ضربه بسر عارض گردد همان روز هلاک کند بالجمله اگر در مرضی بروز بحران واقع شود بحرانی باشد واگر پیش از ا
افتاده باشد سببش همان باشد واگر آثار نزله موجود بود نزلی باشد والا استلائی بود علاج بقابضات یا بکا ویا
واد ویه قابضه اینست که قدری مازو در سرکه جوشانیده بچکانند واگر با تپ وحرارت مزاج بود اندک کافور حل کرده تق
واگر اندکی شب یمانی داخل کنند نافعتر باشد وکذا با رتنگ ومورد یا طبیخ عوسج بچکانند وگاهی مرکبی بشراب کهنه یا سرکه
مامیثا وحضض وطبیخ برگ درخت مصطکی نافع وانار شیرین ترش را همچنان در ست در سرکه جوشانیده افشرده آب آنرا در گوش چ
واما ادویه مبرده مثل آب عصا الراعی وبارتنگ ست ویا آب خرفه بحضض یا افاقیا ویا شیاف مامیثا وافیون در اب بارتنگ
مامیثا واقاقیا حل کرده آب بارتنگ امیخته ویا مازو بارکیک سوده آب بقول امیخته واما ادویه کاویه چون آب با دروج ست و
ویا بوره ارمنی بسرکه جوشانیده وانچه درین باب بسیار عجیب ست پنیر مایه خرگوش بسرکه ست واگر آب گندنای نبطی بنجاه جزو
دو ثلث آن برد واز آتش فرود اورده بگذارند تا سرد شود واندکی کافور امیخته در گوش چند قطره اندازند وثقبه را به پنبه بند نمایند
قطع کنند وانفوخ خاکستر کوزه نی زرد مجرب سپند ست وحکیم علوی خان مینویسند که سلخ الجبه قطعه قطعه نموده در زیت پخته صاف کرده
علیق وسرکه مساوی گرفته مازوی نیم دور کرده سوده امیخته بجوشانند حتی که غلیظ گردد پس فتیله بدان آلوده در گوش نهند وانچه درین باب
که در وجع گوش یاد شد مسطور شد بچکانیدنست وقطور صبر وکندر مساوی در اب گندنا سائیده نیز مفید واگر زعفران در دانگ حضض کند در آب یا
که یکدانگ وثقل آب شود در گوش چکانند بهر انفجاری که از ضربه وسقطه ودفع طبیعت بر سبیل بحران باشد قوی الاثرست مگر آنکه بحران امراض
کدان ما نند بکبر پخته کافور امیخته مناسب ست ودر نزلی از سبوس گندم وگل بسته دوفل ومایونه وعنب الثعلب هر واحد یکتولچه بخور سازند وحضض ومازو
هر یک سه ماشه در روغن خشخاش قطور کنند واز گل ارمنی وحضض وشیاف مامیثا وخاکستر بیضه مرغ هر یک چهار ماشه ضماد نمایند بالجمله اگ
وحمی عاده شد در استلائی فصد سر ورکنند وکذلک انچه از ضربه وصدمه باشد ومشاهده واجب که نیز فصد نمایند وساقین بندند ومحاجم بر
سم کوشند ودر همه اقسام بعد از منع سبب در بحرانی بعد عروض ضعف مع رعایت حرارت وبرودت مزاج ادویه حالیه مذکوره بعمل اورند وانچه
وخرفه کافیا ودم الاخوین وحضض یک یا شه طباشیر دو ماشه حل کرده بچکانند وشیاف مامیثا وحضض ومغات هندی وصندلین وتخم بارتنگ

و باقی تدبیر و علاج بعمل آرند و در سر و مزاج آب گنبد نادسر که برابر پخته چکانند و مفاد طب در کتاب الکی نوشته که زاغ مروق پس پر دو گوش قطع زعاد نیز خون بسیار از گوش میکند

حکاکه گوش

سبب بیشتر گوش انصباب رطوبت ملحه بود رقیقه بسمت علاج اگر شنیده و نمانده چند قطره نیمگرم بچکانند و بعضی روغنها چون روغن خسته زرد و روغن بادام تلخ و مانند آن آمیخته بکار برند و یا فستیق را در روغن خیری یا زنبق یا نرگس جوشانیده بعسل آمیخته بچکانیدن روغن بادام شیرین اکثر فائده میکند و یا قدری حلبه کوفته در شیر زنان بریزند تا بیزند تا قوت او بیرون آید صاف نموده نیمگرم بچکانند و فتیله بعسل آلوده نهادن نافع است و گاه فتیله بر روغن گل و سرکه آغشته نهادن و یا هر دو جوشانیده بچکانیدن و آب گل تربا عسل گرم کرده چکانیدن نیز مفید و گذا قطور بول اده گاو و شتر و یا صبر در روغن گل و یا سیمین حل کرده در گوش چکانند و یا روغن بنفشه بقدر باشد در آب یا شیر زن سوده صاف کرده نیمگرم چکانند و بالای آن سهاگه بریان باریک سوده آب حل کرده چکانند و یا گوگرد را در آب شور پخته بچکانند بعد مرهم روغن گل اندازند و گویند که حکه اذن اطفال اگر از برج باشد علاجش بعلاج درد گوش باز نمایند و روغن بابونه بچکانند و اگر بسبب بخار حار متولد از فساد شیر باشد فتیله بر روغن مغسل الوده در گوش بگذارند و یا تر به تازه را کوفته با سرکه مهرا بپزند و در روغن گل دهان ریخته بجوشانند تا آب برود در روغن بماند پس صاف نموده چند قطره نیمگرم در گوش بچکانند

اورام اصل اذن

آماس پیچ گوش از جنس اورام حادث در لحوم رخو خصوصا در لحم غددی است مثل گوشت بغل و بن ران و این را بنات الاذن و بارطوس و غوخیلا نامند و این مدتی خطرناک ست بجهت سرعت قبول فساد و شدت حبس و قرب دماغ و لهذا بیشتر مؤول بسرسام و اختلاط عقل میگردد و بسا ست که از شدت الم هلاک میگرداند همچنین حال جراحات اینجاست و اگر طاعونی بود بسرعت قتل میکند بجهت رداءت و سمیت او و اسلم این اورام آنست که بر سبیل بحران جید باشد و بآن علامات نیک بود مثل وقوع او در روز هفتم یا چهاردهم مع سلامت قوت و غیره که در بحث بحران مسطور ست و چون از بحران باشد و بآن علامت نضج نبود و یا پیش از وقت بحران عارض گردد ردی باشد و بیشتر اطفال را عارض میشود و حکم این اورام در مواد حکم سائر اورام ست یا از مادهٔ حار صفراوی و یا خون رقیق صفراوی یا دموی باشد و یا از سوداوی بلغم طریق تشخیص اقسام این ورم باید که اولا برنگ ورم نظر کنند و بدست مس نمایند بعده حال گرانی و سبکی و شدت درد و خفت او بپرسند پس اگر رنگ او سرخ و گرمابر خاسته و با گرمی ملمس و ثقل و ضیق مجاری بود ورم دموی باشد و اگر با درد سوزان و لمس سخت گرم و التهاب و بلا ثقل و بدون ضیق مجاری بود ورم صفراوی و یا از خون رقیق باشد و اگر با ثقل و انتفاخ و رخاوت و لین و قلت سرخی و درد و کثرت ثقل بود بلغمی باشد و اگر با صلابت و قلت درد و اندک تمدد بود سوداوی باشد علاج در هر نوع تدبیر مناسب او علاج کنند چنانچه در اورام خواهد آمد و اگر بالغی نباشد فصد و اسهال کنند و گاهی بعد فصد و قبل او حجامت و زلو استعمال می نمایند و بعده اضمدهٔ حار رطب مرخی مسکن درد بعسل ازند هر چند زمانهٔ ابتدا باشد بمثل شبت و بابونه و بزرکتان و روغن گل و موم و پیه بط و مانند برگ کرنب بر روغن زرد پخته نیمگرم نهادن بالجمله درین ورم استعمال اضمده را دعه جائز نیست بخلاف سائر اورام بجهت آنکه مادهٔ منصبه بسوی این عضو فضول عضو رئیس شریف ست یعنی دماغ و نزدرم باز برمیگردد بسوی آن و خطر عظیم رومی نماید و ایضا در ورم حار پس گوش مع تب و درد سر و درد اندرون گوش بهدانه عناب سپستان در عرق شاهتره عرق عنب الثعلب جوشانده شربت نیلوفر خاکشی با فل کرده بدهند و ضماد قیروطی روغن گل و آب عنب الثعلب سبز نمایند و شیر دختر قدری در گوش اندازند و از جوشانده عنب الثعلب نیلوفر گل خطمی برگ کنار دانه آثار جوشانیده پاشویه کنند و روز دیگر گل خطمی بنفشه عنب الثعلب هر یک شش ماشه گل نیلوفر چهار ماشه کوکنار چهار عدد در شیر گاو پاسیر جوشانده غرغره سازند و گل خطمی عنب الثعلب مغز خیار شنبر در آب عنب الثعلب سبز سایيده ضماد سازند و ضماد بر گل بنفشه گل خطمی کوفته با آب حلبه و ماء العسل سرشته نیز ورم حار گوش و پس گوش را بعده فصد نافعست و کذلک آرد جو آرد باقلا با بابونه گل بنفشه تخم خطمی الکلیل در آب گرم سایيده روغن بنفشه داخل کرده ضماد کردن بر آن وجه که بسبب عدم بیرون گوش باشد مفید و اگر تخم خشخاش سفید کوفته و قدری آرد جو در شیر و آب بپزند و با قیروطی معمول از پیه بط بپزند و ضماد نمایند در ورم خارج گوش تحلیل صلابت و تسکین درد معمول مؤلف ست و گاهی بعض ادویه مثل بابونه و خطمی و صبر افزوده بعسل آمده و در ورم بلغمی جوشانیده الوه

منضج بلغم وضماد بیخ هنگوش وبلدی ونمک وبیخ اندران ودیودار کوفته آب نمایند مفید وگاهی این ضماد در ورم بیرونی گوش بعد فصد وقی بفعل می آرد ضماد برگ نورسته مسی کبنات مشهور ست با قدری نمک سنگ سایند نیگرم نموده وکذا ضماد خوشخاش بسیار تخم کرفه وغیره که در علاج درد گوش یاد کرده شد وکذا بیخ لسن سایند نیگرم نیز نافع ورم پس گوش ست **ورم پس گوش** وزبان گلو سود اوی شاهتره وبیدانه سرپوکه چرا یته عناب انجیر زرد عنب الثعلب پوست بلیله کابلی جوشانیده صاف نموده شهد داخل کرده مسیدهند وغذا دال خشکه **الی فصل** چون ورم تحلیل نشود داود بیضه مثل آرد گندم با بیکه دران انجیر خشک جوشانیده باشند وزیت امیخته بپزند ونیگرم ضماد نمایند ویا آرد باقلا دراب کرنب وآب سوسن بپزند حتی که غلیظ شود اندکی روغن گل امیخته بر پنبه کهنه نهاده بربندند واگر بشکاف حاجت افتد تاخیر نکنند وبعد اخراج ریم ادویه منقیه بران گذارند **اقوال فضلا** سویدی گوید که ضماد مغز ساق گوزن وکذا مغز ساق بقر وکذا سرگین بقر بسکر وکذا انجیر تنها یا بشراب پخته ویا انجیر وابر سا وفطرون سایده وکذا آرد باقلا وحلبه وکذا برزقطونا کوفته بسکر که در روغن گل وکذا خولان وکذا نخود سرخ سوده مطبوخ وکذا دبق وراتینج ومومیا سادی پخته که مجربست وکذا زعفران وکذا انزروت سه مثقال زعفران یکنیم مثقال خمیر آرد دو مثقال وکذا اشنه وکذا انجره وکذا انودری بعسل وکذا ابریسا وآرد سیلم وشراب وکذا خطمی بشراب یا عسل پخته وکذا اپوست بیخ کبر وکذا عنب الثعلب بنمک امیخته وکذا مقل ازرق وکذا فراسیون وانجیر سایسیده وکذا ارد دی خمر وکذا تخم کتان بعسل یا بشطرو وکذا افسنتین وکذا صدف صغار مع لحم او کوفته وکذا برگ فرنجمشک وکذا قطف مطبوخ وکذا آب حشیشة الزجاج وکذا اپشک بزد آرد جو بشراب یا سرکه پخته وکذا گل قیمولیا بسرکه وکذا ترمس سوده بسرکه وکذا خون ابن عرس وکذا کشنیز سبز ومویز سیاه وکذا بیخ قثاء الحمار وکذا روغن ناردین بنحصیة الثعلب سوده یا حنا سوده آمیخته وکذا بیضه خام وروغن گل امیخته هر واحد نافع اورام پس گوش ست **بولس گفته** که این مرض در غدد که متصل گوش ست از ماده مندفعه دماغ در بعض اوقات که محققان دران باشد می افتد وگاهی آن فضله از سائر بدن در حمیات وبحران می آید وپس گوش جمع میشود واز ان ورم پیدا میگردد پس می باید که اعانت طبیعت نمایند ومعالجه موضع بادویه جاذبه مواد کنند وبران مجمره بچسپانند وبا انواع متصل استعمال نمایند زیرا که اگر فضله بعمق رجوع کند خطر عظیم باشد واگر بخارج بیرون اید واثر ادرم وسر با حرارت پدید اید باید که با ضمده مسکن ومحلل مثل ضماد آرد جو یا آرد گندم یا آرد برزکتان بشراب عسل یا بابیکه دران حلبه یا خطمی یا بابونه پخته باشند ویا بحامض وپیه ی نمک ضماد سازند واگر کثرت خون نیز ظاهر بود باید که تنقیه بفصد عروق نمایند سیما اگر قوت قوی باشد واگر ورم تحلیل نشود ادویه مولد ریم مثل آرد گندم با آب مطبوخ انجیر خشک وزیت استعمال کنند ودوای معمول از خشکار خمر بعسل ارند تا آنکه ریم کند پس بدوای مسمی سطیون ومتخذ از ثوم اخراج ریم نمایند **شیخ الرئیس** میفرماید که در اورام اصل اذن از تبرید ورد ع احتراز نمایند اگر مادهٔ منصبه فضول عضو رئیس باشد ولاسیما در بحرانات امراض عضو رئیس مانند آنکه در بحران لیشر غس عارض میشود پس در ینصورت اهتمام بعلاج او نمایند از جهت استحقاق علاج در مرض بقبض ورد ع در ابتدا پس بترکیب پس بتحلیل صرف بلکه واجب ست که ابتدا نمایند وخصوصا هرگاه این اورام در حمیات واوجاع سر عارض شوند مبادا جذب ماده بسوی ورم بهر حیله واگر چه تحامل باشد بشرطیکه مادهٔ منجذب شدید الانجذاب نباشد وسزاوار ست که تقلیل ماده نمایند بفصد اگر احتیاج افتد واگر ماده شدید التجلب والانجذاب بود وبر طبیعت بگذارند تا در رشد شدید پیدا کنند وازان تب زیاده نگردد بلکه اگر در ینجا وجع شدید باشد اقتصار نمایند بر دوای مرخی ومسکن در اوائل چه حار رطب بود واگر از ابتدا ورم یا درد شدید باشد بر تکمید آب خالص واگر خفیف بود بر کمادنکا اقتصار ورزند یا مرهم دانلیون بکار برند واگر درد شدید البته نباشد وسر ورم ظاهر شود چیزی که جامع میان تغریه وارخاء والنضاج بود مثل گندم وتخم کتان بشراب عسل یا آب حلبه مطبوخ وغیره ویا بابونه ضماد نمایند تا برفق تحلیل شود وچون معلوم گردد که ورم تحلیل نمیشود بلکه منفجر خواهد شد پس واجب ست که اخراج ریم نمایند یا بتحلل لطیف اگر ممکن باشد ویا عنیف اگر چه بشطر ومص باشد وانچه بعد شکاف یا شطر ریم را از ان خارج کنند دوای اسمیلون ست وانچه موافق ست وبرین مرض مجذب او تحلیل او ینجا صیتی که در السنت سرگین میش بیضه بلط ویا بیضه ماکیان ست ولزین قبیل ست لوبره وکعک وپیه ماده گاو بی نمک وآنا مرض را محتاج بشکستن نیست ودر وجع بعسل یا پیه کهنه بهت یا انجیر مطبوخ بآب دریا یا شق تنها یند یگر ادویه وبچنین زفت رطب ومثل پرک خانه زنبور عسل ومیعهٔ سائله ومغز گاو

و اگر خلط زیاده شود و سوداخ گردند مرهم ازین با جزا مرتب سازند علک البطم زفت حب الهمست مویز هر پنج صمغ کندر فلفل بیخ لوف بهر دوزه چرک خانه مگس عسل قردمانا خاکستر پوست بیخ کبر عاقرقرحا سگین بهمن و برزد شحوم و خصوصا شحم خنزیر و بزان و برزکوی سیما برای سودا وی همچنین دماغ ماکیان و کبک و مادگاو و مخ مادگاو و خصوصا وحشی و ادمان بارده برای مادهٔ گرم مثل روغن گل و بنفشه و حاره برای مادهٔ سرد مانند روغن سوسن و شبت و بابونه و بید انجیر و هرگاه این ادوام مشکل گردد مرهم را تنیج نافع بود **صاحب جامع** و گیلانی از طبری نقل کرده اند و می که در اصول آذان پیدا میشود صلب گوید یا نه علم می پذیرد و گاهی از ضربه و لطمه حادث میگردد و گاهی از انصباب ماده و اکثر اطبا درین هر دو قسم این ورم فرق نمیکنند و ابتدا بمبرد ات و داد و ادویهٔ ماده ضماد می نمایند و مریض را ازین تدبیر بسبب رجوع ماده بسوی حلق و عضلات داخل و آلات تنفس هلاک میکنند و واجب بست که در ابتدای این ورم که از سقطه یا لطمه یا ضربه حادث شود بدوای مرکب از سکن الم مثل موم مرد روغن و مبرد و مملل مانند کاسنی و آرد جو و صندلین ضماد نمایند و قبل ازین جملهٔ مبادی بفصد و اسهال کنند حتی که ورم تحلیل پذیرد و اگر ورم از انصباب مادهٔ سر یا اعضای داخل باشد واجب بست که تضمید و تکمید نمایند با شیائی که ماده را بسوی خارج مائل سازند مثل روغن بنفشه گرم کرده و غیر ترش مضروب بروغن بادام و سفیده مرغوق بجب الرشاد مضروب بزردی بیضه و اندکی از روغن خیری و یا بگندم مطبوخ بشیر بمیش حتی که مثل خامگینه گردد و مانند اینها و اگر با این تدبیر جذب ماده حاصل نشود محاجم کبار بران گذارند و فاصد کنند تا آنکه ماده بسوی خارج منجذب گردد و هرگاه یقین حصول ماده و غلظ و نضج آن شود ورم را شگاف دهند و انچه در ان ریم باشد به بندش و نهادن رفائد عصاره بیرون آرند و چون ماده پاک شود و حرکت فلین بر مریض سهل گردد اول بمراهم لینه بعده بمرهمی که خشک کند علاج نمایند و مریض را از حرکت و سخن بسیار منع کنند و علاج ورم که در مثل این موضع حادث شود ضد علاج سایر ادوام بست در ابتدا و هرگاه جراحت خشک گردد یا نه و صلابت حوالی جراحت باقی ماند بمراهمی که دران سخوم داخل باشند ضماد نمایند و اگر با ورم تپ نباشد برگ بادرنگ و برگ حماض هر دو در سرکه نو یا شراب پخته ضماد کنند که تحلیل و تسکین دهد و درین همه علاج واجب بست که در سوراخ گوش فتیله بسلول در نیل بسر که حل کرده و روغن گل آمیخته نهند و بهترین اشیا در تحلیل صلابت اصول گوش و اقرب آنها بنفع این ضماد بست که نیل بکهرو و خاکستر حلزون پنج جزو بموم سه روغن بید آمیخته ضماد نمایند و گاهی این صلابت را بطین البحر مطبوخ باب در باحتی که آب بسوزد و طین باقی ماند ضماد میکنند و اگر در ینجا تپ شدید نباشد تضمید و تمریخ بروغن زرد کنند نیز صلابت پنج گوش را تحلیل کنند جرجانی و ایلاقی حی نویسند که اگر این ورم سوداوی باشد علاج او اول بچیزهای سرد باید کرد چون مرهم کافوری و آب عنب الثعلب تا ورم زیاده نشود یا سر را بآب کشتیز ترسانیده و تنقیهٔ بدن از مادهٔ سودا بمطبوخ افتیمون و مانند آن نمایند **تذنیب** گاهی ورم در زیر مژهٔ گوش حادث میشود و گنده شده مندر بجذام میگردد و دران بعد فصد و مسهلات معجون عشبه همراه عرق عنب الثعلب و عرق گاو زبان و شربت انار سفید می افتد و دیگر ادویهٔ مصفیهٔ خون نافع

قلاع اذن

عبارت از جراحت و شقاقی بست که در پیچ گوش حادث گردد و چرک و زرداب ازان ترشح نماید و بیشتر این مرض باطفال عارض میگردد بسبب غلبهٔ جلد و افراط مزی اشیرهٔ ایشان سبب انصباب خلط اکال حریف یا مالح بست بدان موضع **علاج** محاجمت بین الکتفین نمایند و یا پیچ گوش را بخیارشنبر یا بادرنجبویه و بنفشه و خناب بنوشانند و تلیین طبیعت نمایند و اشیای حریفه ترک کنند و شقاق را بشیر تازه بشویند و بعد ازان مرهم داسکنی سفید کرده که مرتک نامند و قنبیل و برگ حنا و بیخ بده و کات هندی سفید و گل ارمنی و دم الاخوین و مانند آن که مقوی عضو و مجفف باشد بپاشند و دیگر چیزی بست سرخ و سپند و برای قشعه استعمال میکنند با بول کودک یا آب آمیخته ضماد کردن یک لحظه سوزش مینماید لیکن بغایت مفید بست و دیگر جراحات رطبه را نیز نافع و اگر مغز تخم کدو سوخته مغز تخم هندوانه سوخته پوست کدو سوخته دم الاخوین سفیداب قلعی گلنار رد سنج توتیای کرمانی کوفته بیخه بشیر زنان حل کرده در ان بمالند که مثل مرهم شود و طلا کنند جهت قلاع اذن مجربست و اگر اول موضع را از آبی که در ان بیخ جوشانیده باشند بشویند بعده سفیداب دم الاخوین گلنار فارسی سوده در رو کنند نیز مجرب و در رو پوست انار گلنار زرادند قلقطار زاج نازو توتیا سنگ سرخ واحد

یکمثقال مرکنه رطلقند بریان شب یمانی هر واحد نیم مثقال سابیده مجفف قرابست وکذا انزروت بسد کعت و ریا بورهٔ ارمنی هم الاخرین مرزنگار خبث الحدید بعد سحق نافع و مرهم مصری و ابیض هر دو نافع اند و طبری گوید چرا حاتیکه در سیخ گوش حادث شوند دران خطر عظیم ست و هرگاه ازدق می شود و در دم میکند هلاک می نماید پس هرگاه جراحت در پنجاه واقع شود واجب ست که فصد سر رو نمایند و تلیین طبیعت بحقنه لین کنند و در ابتدا باین مرهم علاج کنند که پیه بط پیه یا گلیان رو غن گل موم و قدری شنگار و سفیداب قلعی همه را آمیخته در ماهون رصاص حل کنند و حوالی گوش طلا نمایند و از حرکت عنیفه منع کنند و بعد روز هفتم بجراحت نظر کنند اگر قحل و یابس نماید سفیدهٔ بیضه و روغن بنفشه برای ترطیب و انبات لحم در مرهم مذکور زیاده نمایند و اگر رطوبت زائد از مقدار واجب باشد این مرهم استعمال کنند بگیرند موم و روغن زیت و مرداسنگ مقدار وافر و اقاقیا و گلنار بقدر اندک و در ماهون رصاص بالسند و سرکه داخل کنند حتی که منتفخ و سفید گردد گوش را آمان طلا نمایند که منع ورم و تسکین حرمت جراحت و ازالهٔ رطوبت و انبات لحم کند و در معالجه رعایت نمایند که مرهم از اذن نریزد و منع کنند و چون ورم کند و سرخ گردد تبرید و باشیائی که ورم نمایند و سرکه و روغن گل و شیر زنان و مانند آن در گوش چکانند و باشامیدن بالشعیر لزوم نمایند و از مزورات اقتصار بالکلیه

رض اذن

که مجازا انکسار الاذن نیز خوانند و آن عبارتست از کوفته شدن و شکستن غضروف گوش بسبب رسیدن ضغطه یا وقوع ضربهٔ قوی مفرق الاتصال

علاج بعد فصد قیفال یا باسلیق و تلیین طبیعت صبر دو ثلث درم و مرد دانگ و مغاث و اقاقیا هر واحد یکدرم و راتینج دو دانگ و خانیم درم سائیده ضماد کنند و در نسخه حکیم علویخان رو سختج عوض راتینج ست و نوشته که این ادویه بسفیدهٔ بیضه آمیخته بر پارچه کتان آلوده بدان ضماد نمایند اگر انکسار از داخل بود و میل بخارج نماید ضماد از بیرون نمایند و اگر کسر از خارج و میل بسوی داخل باشد ضماد بر داخل گوش سازند و اگر انکسار با فسخ باشد و اجزای آن ظاهر گردد ضماد از هر دو جانب داخل و خارج کنند و ضماد مر صبر اقاقیا کندر بسفیدهٔ تخم مرغ سرشته و یا مغز نان بعسل سرشته بقول ایلاقی و شیخ نیز نافعست و کندر تنها هم از ادویهٔ نافعهٔ رض اذن ست و ضماد کندر محلول بزیت و یا زفت با شیر و یا بزیت و کندر و یا مر و صدف مکلس بتکمند بشدخ گوش و کذا ضماد پیاز بلبوس بسویق یا بزردی بیضه آمیخته و یا کبریت بسرکه و عسل یا بخمیر گندم یا بعسل و خمر آمیخته نافع شدخ اذن ست و بقول رازی ضماد لحم صدف و یا مامیثا و مر هر دو یا لحم صدف و کذا اسفیداج رصاص نافع رض اذن ست **بالجمله** بعد سه روز ضماد برفق تمام جدا کرده بطین حر طلا کنند و یکشبانه روز بگذارند و بقول گیلانی اگر خوف ورم حار باشد بسیم کوفته یا بخندروس با آب جوشانیده ضماد نمایند و سزاوارست که در ین مرض اضمدهٔ خفیفه بدون رباط یا بر رباط خفیف باشد و در گوش صوف مبلول بروغن گل نهند اگر امر خفیف باشد و اما چون رض قوی بود و در بدن امتلا باشد که ازان خوف ورم عظیم در نواحی سر بود پس فصد لابدست اگر مانعی نباشد و تلیین طبیعت نمایند بعده سائر تدابیر آن بعمل آرند و اضمدهٔ مذکوره استعمال نمایند و بعد سه روز با هسته کشاد نظر کنند اگر مشل ورم ظاهر گردد حلزون خرد بسایند و طین ارمنی آمیخته از داخل و خارج ضماد کنند و اگر ورم داخل اذن پیدا شود سرکه و روغن گل مع شیر زنان خوب با هم آمیخته بچکانند و دیگر قطورات که در ورم گوش گذشت بکار برند و اگر ازان ماده ترشح نماید بران این مرهم بهمراه مال گذارند مصنع بطم و زفت رومی هر واحد یکجزو مبروزه نیم جزو اول قیر و طی از موم و پیه بط مرتب کنند و هنوز بسر آتش باشد که این ادویه آمیخته فرو دارند و بمالند و این مرهم مخصوص باعضای غضروفیست و گویند که این مرض در مشایخ علاج نپذیرد

انقلاع اذن

یعنی برآمدن گوش از موضع خود بسبب جذب قوی و یا ورم و یا ریاح ضاغطه **علاج** برای امالهٔ ماده فصد باسلیق و اسهال نمایند و در آن موضع خود بسلامت گذارند و ریزه نرم نهاده بعصابه بر بندند و بعد هر سه روز بگشایند تا آنکه مستحکم شود و اگر بعد ازان در دباقی ماند بقیر و طی مرکب از پیه بط و روغن گل که دران آب برگ خطمی و خبازی و آب برزقطونا و آب جرادهٔ کدو و آب کشنیز سبز انداخته تسقیه نمایند تمریخ سازند و در سوراخ گوش نیز نهند و اگر درد ساکن نشود نان جوخشک در آب تر کنند تا نرم شود قدری سرکه و روغن گل بران بپاشند و مثل ضماد ساخته بر بندند

هرب اذن

وآن حالتی ست که گوش متنفر و متاذی میگردد از شنیدن آواز عظیم و عادة بسبب ضعف قوت نفسانی در دماغ بتمامه و یا ضعف قوت فائیضه بسوی سمع فقط و نسبت این مرض بحاسهٔ سمع مثل نسبت تموریست بحاسهٔ بصر **علاج** تقویت دماغ از اطریفلات و تعبیرجات کنند و اغذیه شمومات و مروحات وغیره مقویات دماغ بکار برند و آنچه در علاج امراض دماغی حادث از ضعف دماغ و صداع ضعف دماغی مفصل مسطور شد حسب حاجت بعمل آورند

امراض انف

یعنی بینی و آن نوزده مرض ست یعنی خشم و فساد شم و رعاف و زکام و نزله و آدرام و بثور بینی و قروح و ناصور انف و نواسیر انف و ادریان و سرطان و خطاس و رض انف و جفاف انف و کراهٔ انف و اختناس شی در انف و سدهٔ خیشوم و خناق و دیدان انف و اسقاط انف و اقتباض انف شیخ میفرماید که بعض معالجات بینی مختص براه بینی نیستند مثل غراغر و اطلیهٔ سر و بعضی ازان اختصاص به بینی دارند چنانچه بخورات و سعوطات و شمومات و نشوقات و نفوخات و هر کسی را که حاجت بسعوط ادویه افتد باید که اول دهن خود از آب پر کند تا دواء بدهن فرود و برپشت بخاید و سر را بسوی پشت مائل و خم سازد پس دواء بزور بالا کشد و گاهی بعد استعمال این ادویه در سر سوزش پیدا میشود در اینصورت اگر خود بخود رفع گردد بهتر والا روغن بنفشه در روغن گل و شیر زنان در بینی چکانند و اگر دوای سعوط بسی حاد و حریف باشد وقت سعوط نمودن پارچه بآب گرم تر کرده بر سر نهند و پیش از نهادن خرقه بر سر شیر دوشند و یا روغن گل یا کدو و یا روغن خلاف ریزند و اگر سبب مرضی از امراض بینی سوء مزاج دماغ باشد باشربه و اغذیه و نطولات و اطلیه و شمومات و سعوطات و مانند آن که مضاد سبب باشد تبدیل مزاج نمایند در سادج بی تنقیه و در مادی بعد تنقیه بدانچه در علاجات امراض دماغی مفصل مذکور شده و باید که در نطولات و اطلیه و اضمده قصد مقدم راس باشد

خشم

عبارت از بطلان یا نقصان قوت شم ست و آن بر دو وجه ست یا بطلان و ضعف از حس عضو و یا بطلان و ضعف حس یکی ازان هر دو و در هر دو صورت مرض مذکور یا مولودی بود و آن لا علاج ست و یا عارضی و سبب آن یا سده ست و یا سوء مزاج و سده یا در مجرای بینی واقع شود و آن از ورم و سرطان یا بنبات لحم زائد و یا از خلط غلیظ و یا ریح غلیظ و یا از ضیق مجری در اصل خلقت و یا ضربه و سقطه مورث آفت عظم باشد و یا سده در سوراخهای عظم مشاشی معروف بمصفات واقع شود و آن از خلط غلیظ لزج باشد و سوء مزاج یا در مقدم دماغ و هر دو و بطن یمین و یسار آن و یا در زائدتین شبیه بحلمتی الثدی افتد و آن یا سادج بود و یا مادی و **تشخیص** این اسباب چنان باید کرد که نظر کنند که مریض سخن از بینی میگوید و در کلام او غنه ست یا نه اگر باشد لا محاله سده در مجرای بینی بود بعده در سوراخ بینی مقابل آفتاب نگاه کنند اگر ورم یا سرطان یا لحم زائد بنظر در آید سبب سده همان باشد والا از مریض پرسند که نفس از بینی بتصدیع بیرون می آید و یا اصلا بیرون نمی آید اگر گوید که بمشکل بیرون می آید و یک منخر مدام مسدود و مانند از سدهٔ ریحی باشد و اگر گوید که هرگز بیرون نمی آید و ثقل در مقدم سر متصل منخرین نیز در یابد و سیلان رطوبت از بینی ممتنع باشد از سدهٔ خلطی باشد و اگر کلام مریض بر حال خود بود و خروج نفس بمشقت باشد و با آن عدم سیلان فضول از بینی باشد سبب سدهٔ مصمتات بود و اگر با وجود عدم تغیر کلام نفس از راه بینی بسهولت برآید و سیلان فضول از بینی حسب عادت باشد سبب مرض در دماغ یا در زائدتین بود و گویند که کدورت باصره لازم دماغی ست پس حال گرانی و سبکی سر پرسند اگر گرانی در مقدم سر گوید و از دماغ رطوبت لزج آید از خلط بلغم باشد و اگر سبکی سر بگوید از سوء مزاج سادج باشد پس حال تقدم تدابیر حار و بارد و رسیدن هوای حار یا بارد و تقدم حدوث امراض حاده پرسند اگر استعمال ادویه و قطورات حاره و رسیدن هوای گرم بگوید و در مقدم سر و پیشانی خود گرمی و التهاب دریابد از سوء مزاج حار باشد و اگر استعمال ادویه و قطورات باردهٔ و رسیدن هوای سرد بگوید و قدری رطوبت از بینی برآید از سوء مزاج بارد باشد و اگر تقدم امراض حادهٔ مجففه مانند سرسام حاد و تشنج یا بس و امثال آن بگوید از سوء مزاج یابس باشد و اگر تقدم تدابیر مرطبه گوید و مریض در مقدم سر و جبهه رطوبت احساس کند و از دماغ رطوبات کثیره و منبعثه شوند از سوء مزاج رطب باشد و دیگر علامات سوء مزاج سادج و مادی از تشخیص اسباب امراض دماغی جویند و اگر از علامات سدهٔ خلطی و ریحی و غیره و سوء مزاج

هیچ یک یافته نشود بسبب ضربه و سقطه بینی باشد و اگر آنهم نباشد بسبب ضیق منفذ در اصل خلقت بود و انطاکی گوید که سبب خشم فساد مزاج دماغ بتعفن خلط یا غلظ او یا تحجر او در اعصاب است پس اگر حار باشد با آن احساس بالتهاب مخاصمت کند و مواد رقیق و اشک و سرخی و تیرگی رنگ استدعا کند باشیای بارد بود و اگر بارد باشد بعکس این بود مع زیادت ثقل در چهره و احساس بضیق مجاری و ثقل او و تکثف آن و استراحت بنهادن مستحمات از کماد یا غیر آن علاج در خشم سدی خلطی و بلغمی فلفل و شونیز و کندش و مشک سابیده سعوط کنند و سر که بجوشانند و در شیشی انداخته پیش بینی دارند و شونیز خرد اشم حنظل پودینه مرزنجوش تخم کرفس زیرهٔ سیاه در اب جوشانیده بخار آن در بینی برسانند و صاف نموده از اب آن بر مقدم سر نطول کنند و اگر از این تدبیر فائده نشود بعد از نضج بمنضج بلغم از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و در مطبوخ انجیر عسل و مری آمیخته غرغره کنند و دیگر غرغره منقیه مثل مویز و عاقرقرحا و خردل کوفته بعمل ارند و بعد از تلطیف و انضاج بمقدار الاصول تنقیه بحب قوقایا نیز مفید و ایضا برای تنقیهٔ مادهٔ دماغ اطریفل مقوی با یارج و اسطوخودوس و شربت اسطوخودوس تنها اگر مادهٔ سوداوی یا بلغمی باشد و یا مع شربت لیمو اگر مادهٔ صفراوی و بلغمی باشد همراه مغلی اگر ارادهٔ نضج باشد نافعست نوشند مطبوخ خاصل السوس و بادیان با شکر نیز منضج ست و غذا نخود اب بگوشت طیور صالح و مزوره بمغز بادام مناسب و ایضا استفراغ خلط بشیارات و غرارغر و سعوطات و نشوقات و شمومات ملطفه و مانند آن که در علاج امراض دماغی بلغمی و سدی مسطور شد نمایند و بعد تنقیه تدابیر مذکور بعمل ارند و فلفل و کندش و جاوشیر و قرنفل و جندبیدستر نشوق کنند و زنجبیل کاشم دارچینی کوفته بجنته بروغن قسط یا بادام امیخته استنشاق نمودن برای تفتیح سدهٔ بینی مفید و معمولست و کذا مقل در روغن نرگس گداخته و اجوان خراسانی سوده آمیخته نشوق کردن نیز درین باب مجرب **اقوال اطبا انطاکی** گوید معالجهٔ خشم بارد شرب ماء العسل ست چند روز بعده گلقند بدستور بعد ازان تنقیه تا ایام بغار یقون و شمم حنظل و جندبیدستر و سقمونیا مساوی بماء العسل و روغن بادام سرشته حب ساخته شربت یکمثقال و سعوط بکندش و جندبیدستر و زعفران و زرد چوب و شونیز بسرکه سرشته هنگام استعمال آن بگلاب حل کرده و ملازمت تکمید بجاورس و نان خرقهٔ گرم نمایند و از مجربات برای آن این سعوط ست که حلبه و شونیز مساوی سابیده در قدری زیت امیخته روغن آن بکجانند که ازان روغن تیز بود و قوی النفوذ سریع النفع برآید در امراض بارده چون ادامت استعمال آن کنند مجربست و قائم مقام نفط بلکه این اعظم از انست و هم او گوید که از علاج نافع در تقویت شم و تجفیف مواد سائله و تفتیح سدهٔ اینست که شونیز را با زیت خوب بسایند و استنشاق نمایند بعد برکردن دهن باب و قلب یاسن بسوی پشت و کذا ابورق و نمک و کندش و شمم حنظل و نوشادر و قرنفل و زهرهٔ مادهٔ گاو و روغن گل و موم مجموع و مفرد و خاصه اگر حرارت نباشد مقوی مجاری هواست و عنایت بدین واجبست و از مجربات اینست که شونیز سوده در بول شتر خوب بجوشانند و دهن باب برکرده سعوط کنند و بعد ازان باب چقندر و عسل سعوط نمایند و چون نسرین و قرنفل سوده در روغن زرد بپزند و سعوط کنند سده بکشاید و اخلاط منعقده را حل سازد **گیلانی** مینویسد که بخوردن الطریفل کبیر بوزن یکمثقال هر شب و هلیلهٔ مربی هر صبح مداومت نمایند و بعد تنقیه بدن و دماغ بینی را خوب افشانده سرکهٔ تند بپویند که بغایت مفیدست **طبری** گوید که بعد تنقیهٔ دماغ بجوب و غرغر لزوم حمام و استنشاق آب گرم بسیار نمایند بعده عطسه کم روز غرغر آرند و پرهیز لازم گیرند و اطعمهٔ غلیظهٔ لزجه منع کنند و چون سده بکشاید و شئی لزج باقی ماند انکباب بعمل ارند و بعد ازین اگر سردرد عارض شود بدانند که مادهٔ رقیق شده و بصدر ریخته در بنوقت شربت خشخاش و شربت عناب استعمال نمایند حتی که سعال زائل گردد و دایم عطسه اورند و تعطیس قبل از ترطیب و ترقیق مادهٔ و فتح طریق محدث انفجار عروق و مورث رعاف و صداع ست **بعضی** گویند که تقطیر آب چقندر در بینی و همچنین آب اذان الفار و سداب و بول شتر بعد کشادن سدهٔ محلل بقیهٔ مادهٔ ست و انکباب دار شیشعان سداب اذخر برگ ترنج اسطوخودوس اشنه انیسون سلخهٔ حیتسار غرة الصبغ قرطم قنطوریون قرد ماناکبابه کاشم بیخ کبر کشوث کما فیطوس ناتخواه برگ آزاد درخت برگ یاسمین با دزنجبویه پرسیاوشان جوشانیده مفتح سدهٔ ست و همچنین مع قرحا افیون دارچینی فلفل سفید کوفته بجنته بروغن مناسب امیخته استنشاق نمودن و روغن بیضه نیز مجربست و یا بول شتر اعرابی بدا قاب کرده تا خشک شود و فتیله ساخته باب مرزنجوش یا آب چقندر حل کرده بچکانند که منفعت عظیم دارد و خربق سیاه بورهٔ ارمنی شونیز مساوی سابیده بزیر گاه

آمیخته در بینی بچکانیدن نیز مفتح سده هست و کذا جذبیدستر مریکی هر واحد یکدرم مشک زعفران افیون هر واحد یکدانگ عدس دودرم باریک سابیده حب
در اب مرزنجوش حل کرده سعوط نمودن برای سدهٔ بینی که موجب گندر صوت باشد مفید و کذلک دوام اشمام مرزنجوش و نمام و پودینه نافع و گویند که آب مرزنجوش
را خاصیت عظیم هست و افسنتین را در این تاثیر قویست مطلقا و دوام میعهٔ خشک و کندش بر التش انداخته بخار آن در بینی رسانند مسوعدی گوید که قطور
آب برگ انجره و کذا سائر مرارات و کذا دوائی که معروف بابوال ابل هست و از مکه معظمه می آرند و شونیز هر دو مساوی سوده با آب چقندر حل کرده و کذا
مرزنجوش و شونیز در بول شتر اعرابی آمیخته و کذا آب پودینه و ابوال ابل و شونیز و کذا روغن آجر و کذا آب با دروج و نفوخ تخم و برگ خشک انجره و شم کندش
یا عاقرقرحا سوده در خرقه کتان بسته مدام هر واحد نافع خشم هست و نسرین شمام و سعوطا و آب چقندر بعسل سعوطا و کذا عرطنیثا و کذا اپوست رته بقدر فلفل
در روغن بادام هر یک مفتح سده و مفید خشم هست و دیگر ادویهٔ مفتح سده که در زکام مسطور گردد نافع بود و **برای خلط لاجح** در مصفات استعمال ملطفات
مثل جلنجبین و سکنجبین و استنشاق سرکه و انکباب بر بخار ریاحین نیز مفید و اگر شونیز فقط یا چند روز در سرکه تر کرده خشک نموده باریک سوده باز در روغن بنفشه
یا بول شتر خوب حل کرده چند قطره در بینی چکانند و بگویند که مریض نفس از بینی جذب نماید و تا سه روز بعمل ارند سدهٔ مصفات بکشاید و مجرب هست و اگر سوزش
بهم رسد روغن بنفشه بچکانند و اگر شونیز زنجبیل سرخ پودینه مساوی کوفته در کوزهٔ نوکه دهانش تنگ باشد نهاده بول شتر اعرابی چندانکه آنرا بپوشاند
بر سر آن بریزند و در افتاب گذارند و هر روز دو بار یا سه بار کوزه را حرکت داده باشند و هرگاه بول خشک شود بار دیگر اندازند تا سه دفعه و مرتبهٔ چهارم خشک ساخته
قدری ازان بر التش گذارند و انبوبه بران داشته سر آنرا در بینی نهند و دود آن بستانند تا سه روز هر صبح و شام باین نوع مداومت کنند و بعد از بخور روغن بنفشه
یا روغن کدو یا روغن گل استنشاق نمایند جهت خشم که از سدهٔ مصفات باشد نیز سودمند هست و همچنین بقول جالینوس شونیز زیرهٔ کلنگ شم حنظل
خریق سفید برابر بسایند و بول شتر اعرابی بران ریخته در افتاب گذارند تا خشک شود پس بقدر دانهٔ عدس جها سازند و در وقت حاجت ازان در قطرهٔ
روغن مرزنجوش حل کرده سعوط نمایند و اگر سوزشی محسوس شود بروغن کدو استنشاق کنند که برای خشم که از سدهٔ مصفات بود مجرب هست و دیگر ادویهٔ
ملطفهٔ مسطفه چون شونیز و پودینه و شم حنظل و بول شتر مفرد و مرکب و یا شونیز با آب چقندر یا مرزنجوش یا پودینه حل کرده در بینی چکانیدن و با دویهٔ ملطفه
مثل طبیخ بابونه و شبت و فوتنج و مرزنجوش انکباب و نطول ساختن و دران فلفل و کندش و جاوشیر حل کرده استنشاق نمودن بعد تلطیف خلط و تنقیهٔ
دماغ نافع و همچنین تعلیس بکندش و تبخیر بشونیز بر بیان در سرکه تر کرده و تصعید سر بجذبیدستر و پودینه جبلی و حاشا البسرک عنصل سرشته مفید و مرزنجوش
ناخواه صعتر سداب نمام قیصوم کوفته بیخته در بینی دمیدن سدهٔ مصفات را زائل کند و کذا نفوخ عاقرقرحا دارچینی خردل سفید نطرون شیح کوفته بیخته
درین باب مجربست **و اگر** سبب در بطوء دماغ باشد بعلاج لیشر غس علاج کنند و صاحب تکمله هندی گوید که اول دماغ را بجب ایلیوه پاک سازند بعده
بجهت تنقیهٔ نفس عضو آب بارکتائی یا بندال یا آب کریله یا تونبڑی تلخ سعوط نمایند بستر بول شتر یا گاو نازایده یا شراب تقطیر کنند و مکرر ازان بشویند
واز پچکنے و مشک و مرچ و کابهل و امثال آن ناس بگیرند و یا ناگیسر دانهٔ الایچی خرد چهر کیسر سونٹھ بقدر یکماشه در روغن گاو آمیخته در بینی چکانند
و اگر تخم تورئ دشتی سفوف کرده ناس او بگیرند بطلان شم را مفید بود و اگر قرنفل در اب جوشانیده بخار آن بگیرند پس آب او تنطیل نمایند بقول سرخندی
عاجل النفع هست **و اگر** خشم از سدهٔ ریحی باشد اول بدستور تنقیهٔ دماغ نمایند بعده گل بابونه سه ماشه مقل ازرق یکماشه در اطریفل اسطوخودوس
یکنیم تولهٔ ورق نفره یکعدد بخورند و دیگر معاجین محللهٔ ریاح بعمل ارند و شونیز بزرالبنج بابونه دار شیشعان مکوه هر یک سه تولهٔ جوش کرده صاف نموده
در شانه گاو انداخته تکمید نمایند و جذبیدستر سه ماشه بهزار اسفند فلفل سفید مرزنجوش هر یک دو ماشه در روغن بادام تلخ و قسط هر یک یکتوله
آمیخته قطور نمایند و بفلفل و جذبیدستر و کندش عطسه آورند و بر مطبوخ تخم کرفس و خردل و زیره و شیح و نمام و سداب و پودینه و بابونه و مرزنجوش مصطکی
وغیره ادویهٔ محللهٔ مذکوره انکباب سازند و قطور روغن بادام تلخ و نفوخ حریل و قدری فلفل سفید سوده در سدهٔ ریحی جالینوس ستوده بهت و نفوخ
پوست بسنق هندی خشک کرده سابیده نیز نافعست و دیگر ادویهٔ مفتح سده که مذکور شد بعمل ارند و شم ریاحین چارخوشبو مثل نرگس و سوسن و بابونه

و یاسمین مفید ست و اگر از سوء مزاج بارد ساذج باشد سوای تنقیه تدابیر مذکوره بعمل آرند و پودینه مرزنجوش سداب صعتر در سرکه جوشانیده اکثر اوقات بخار آن در بینی رسانیدن نیز خشم بارد و ریحی را نافع ست و تسعیط ادهان حاره که دران فرفیون و جندبیدستر و مشک حل کرده باشند و کذا مشک بکبه در روغن خیری زرد یا در روغن بان حل کرده در بینی نافعتر از ادویه ست و دخان کبریت نیز مفید خشم ست و بابونه اکلیل الملک صعتر سنام شیح مرزنجوش جوشانیده نطول سازند و مداومت خوردن پیاز و شلجم و سیر و کندنا و قطور روغن قسط و جندر بینی و دماغش آنها بر سر و پیشانی مفید بود و اگر از سوء مزاج حار باشد روغن گل یا آب حی العالم یا روغن نیلوفر بقدری گلاب امیخته استنشاق نمایند و پارچه بصندل و گلاب آلوده از خارج گذارند و اگر حرارت تا بطنین بمقدم دماغ رسیده باشد بروغن نیلوفر مسخن از تخم کدو و روغن گل و گلاب سعوط نمایند و صندل و کافور و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ و گل خشخاش بهم بویند و جوشانیده سرد بخار آن در بینی رسانند از تکرار این عمل خشم که از سوء مزاج حار باشد زائل گردد و با قلا بسرکه ترکرده بر التش انداخته دود آن گرفتن و تبخیر صندل سفید در خان گل سرخ و برگ آس نیز هر واحد مفید و ایضا بنفشه با بونه گل سرخ نیلوفر برگ بید خطمی تخم تورک برگ خرفه جوشانیده سر بخار آن دارند و از آب آن نیم گرم نطول نمایند که جهت خشم حار نافعست و بقول اطاکی در سوء مزاج حار رمدی و صفراوی فصد سر و یا رگ پیشانی کنند بعده بمثل مورد و چندر استنشاق نمایند و ماء الشعیر بعناب و تمر هندی چند روز نبوشند بعده این حب بخورند صبر مصطکی مساوی غاریقون تر بهر واحد نصف آب کرفس حب سازند شربت مثقال و اگر از سوء مزاج یابس باشد طبع فلاحا این قسم نباید داشت خصوصا که بعد امراض حاده بهفته بهر سد مگر آنکه مریض طفل باشد که گاهی اصلاح می پذیرد بالجمله ترطیب و ترک استفراغ و تعدیل مزاج دماغ بعمل آرند و از اطعمه حار مثل فلفل و عسل و مانند آن پرهیز نمایند و برگشت چوزه مرغ و مرزدات ماش و اسفاناخ و احساء شکر و روغن بادام اقتصار ورزند و ماء الجبن بروغن بادام و جلاب و بسکنجبین در بعض اوقات بخورند و هرگاه از مار الجبن لینت طبع زیاده از انچه واجب ست بهم رسد ترک کنند و یا بران چیزی قابض طبع اضافه نمایند مثل سفوف مرکب از تخم خرفه و تخم حاض و طباشیر و گل ارمنی و قرظ و طراثیث و چون ترطیب بدن و اعتدال مزاج حاصل گردد بشیر خران و بروغن کدو و بروغن بنفشه سعوط کنند و اگر از سوء مزاج رطب باشد هر چه در علاج امراض دماغی رطب گذشت بعمل آرند و بالجمله در جمیع سوء مزاجات علاج بضد آن نمایند و هر چه در اقسام علاج امراض دماغی از ساذج و مادی مفصل مسطور شد استعمال نمایند و اگر از تنگی مجاری بینی در اصل خلقت باشد علاج ندارد مگر آنکه برای محافظت دماغ از اجتماع فضلات دران و منع انصباب آن از بینی تنقیه دماغ در اوقات مناسب کنند و مراطریفلات مداومت نمایند و ایارج بجنگ بمالند و اگر متحمل آن نباشند سماق و سعد بر نهار مضغ کنند و بر زبان بمالند و از اطعمه غلیظه پرهیز نمایند و از جماع حذر کنند و اگر از ورم و سرطان و یا لحم زائد و بواسیر الانف یا رض الانف باشد علاج آن علیحده بیاید و صاحب خلاصه گوید که گاهی خشم به بعیت مرض آتشک عارض میشود و علاجش بدستوریست که در موضعش مذکور گردد انشاء الله تعالی و الله اعلم و بالبنج و عفران و سماق همه را مانند تنباکو چند دم در قلیان بقدر طاقت بکشند که مجربست

فساد ششم

عبارت از تشویش و تغیر شامه ست از مجاری طبیعی و تشخیص اسباب او از اقسام او نمایند چنانچه اگر مریض جمیع روائح را بیک رایحه احساس کند سبب نقص یکی از اقسام سوء مزاج ساذج یا حصول خلط ردی در مقدم دماغ باشد و اگر از یک چیز روائح مختلف در یابد سببش وقوع اختلاف باشد در مزاج مقدم دماغ از مواد مختلف الکیفیت و اگر بعض روائح محسوس شوند و بعضی نه پس اگر چیزهای خوشبو را ادراک نماید و اشیای بدبو را نه سببش نزدرازی و مسیحی و سمرقندی حصول مادهٔ عفنه در مقدم دماغ یا در زائدتین شبیه بمسیر پستانست و یا وقوع قرحه متعفنه در اقصای بینی که قوت شامه بدان مالوف شود و ازان منفعل نگردد و بقول اطاکی مجاری بینی خاصه پس نافذ نشود مگر لطیف هر خوشبو چنین باشد و اگر چیزهای بدبو را احساس نماید و اشیای خوشبو را نه سببش اجتماع مادهٔ شیرین دم یا بلغم طبیعی باشد در مقدم دماغ یا دران دو زائده و تا شیر اندک حرارت محترقه دران که بحد رمادیت نرساند پس در هر دو صورت قوت شامه مالوف بدان سبب گشته و ازان منفعل نگردد و نزد اطاکی سبب این قروح یا خلط متغیر میان معدهٔ دماغ بود که هوا ازان متکیف گردد و علامت کائن از معده خفت آن وقت امتلا و اخذ شی خوشبو مثل فلفل و کائن از دماغ لزوم آن بر یک حالت بود و اگر مریض خوشبو یابد بوها همی یابد و حال انکه چیزی ازان موجود نباشد سببش سوء مزاج باشد پس فرق در انواع دو سوء مزاج اربعه ساذج از علاماتیکه در خشم مذکور شد نمایند و ایضا اگر چیزهای بدبو را خوش دارد و از اشیای خوشبو کراهیت کند سببش سوء مزاج حار یابس

باشد و اگر درک نکند مگر یک رائحه را خوشبو دیاید بود و اگر چه موجود نباشد سبب ش سوء مزاج بارد رطب ضعیف باشد چه برودت و رطوبت قوی باعث خشم میگردد نه موجب فساد شم و اگر از همه روائح رائحه واحد مانند بوی فلفل و سنبل دیاید سبب ش خلط حار محترق یا صفرای حاد یا تغیر دم بصفرا باشد و اگر بر رائحه خاص احساس نماید سبب ش خلط عفن باشد و اگر بر رائحه قوی رطوبت و کافور ادراک نماید سبب ش خلط بارد باشد و اگر بر رائحه ترش بوکند سبب ش خلط سوداوی باشد و سائر روائح بر این قیاس نمایند و بدانند که اگر خلط ردی بسیار باشد و یا آنرا کیفیت قوی از کیفیات فاسده باشد همیشه رائحه آنرا ادراک نماید بغیر بوییدن شی از خارج و اگر خلط در کمیت کم باشد و یا در کیفیت ضعیف بود وقت بوییدن چیزی از خارج بر رائحه آن خلط احساس نماید و چون مریض را امراض حاده روائح غیر معتاده و غیر معهوده بدون موجود بودن شی ذی رائحه بیوید و مع ذلک بر رائحه مثل مشک یا گل سنبول یا روغن زرد و غیرها احساس نماید و در اینجا علامات ردی باشد پس موت او قریب ست **علاج** در سوء مزاج سادج تبدیل مزاج نمایند بنحویکه در خشم گذشت و تقطیر عنبر در آب پودینه آمیخته قسمی بار در انمانست و در مادی تنقیه آن خلط ست بحسب مناسب از فصد و مسهل و حب و غرغر و سعوطات و شمومات و غیره که در انواع علاج امراض دماغ خلطی مفصل مسطور شد و آنچه از یک شی روائح مختلف شمیده شوند تنقیه دماغ و معده از مواد مختلف بمستفرغات مناسبه بعد انضاج آن نمایند و بعد ازان بتعدیل مزاج دماغ بپردازند و پرهیز و اقتصار بر اغذیه معتبره و تبسیط بمعدل مزاج دماغ و مزیل سبب کنند و عطسه آورند و آنچه که بوی بد محسوس نشود تنقیه دماغ از مواد عفنه نمایند و اگر قوی باشد بازالهٔ آن کوشند پس مشک و عنبر و لادن و مانند آن از روائح طیبه تند بوی دائم بیویند و سعوط دارشیشعان و کندش و قرنفل و سعد و تربد سفید هر یک مفت باشد نمایند و آنچه که خوشبو مدرک نگردد بعد از تنقیه مادهٔ موجبهٔ آن چیزهای بد بو که گرم باشد چون جندبیدستر و سکبینج و مرو جاوشیر و کندش بیویند و در بینی چکانند و بعضی فلفل گرد و تربد سیاه عوض جند و کندش میکنند و وزن همه مساوی میگیرند و سعوطا استعمال می نمایند و گویند که سعوط صبر و برگ سرو و فنجنگشت و دفلی و سرنج کابلی و تربد سیاه و گل بنا توره مساوی قوی تر ست و شاه ارزانی بوییدن شونیز و هزار اسفند که در بول خر تر کرده باشند از مجربات خود نوشته باشد جمله این طریق معالجه برای رازی و مسیحی و سمرقندیست و مختار اکثر متاخرین همین ست چنانچه حکیم صادق علیخان مینویسد که شخصیکه بوی بد دریافت کند و بوی نیک نه چندبیدستر مدام در بینی او چکانند و بچکانیدن بوی خر بسیار نافع بود و سعد و قرنفل و سنبل الطیب و زرور و سایده در بینی دمند و اگر فائده نشود تنقیه بلغم از مسهل آن و حب ایارج کنند و شخصی که بوی نیک دریابد و بوی بد نه مشک دائم بچکانند و اگر مفید نگردد تنقیه خلط محترق نمایند **و بقول** انطاکی علاج آنکه ادراک خوشبو نماید فقط سعوط بهر شی منفذست مثل جندبیدستر و مشک و سکبینج و اخذ محللات کما داد سعوطا و شربا و آنکه ادراک بد بو نماید خاصه تنقیه بایارجات کنند و سعوط ببول خر بغایت مفیدست و از مجربات من سعوط باین مرکب ست جندبیدستر کندش قسط قرنفل هر واحد درم روغن زرد آب گرفش هر واحد او قیه روغن بنفشه نیم او قیه همه را بیجوشانند تا مختلط گردد و سعوطا استعمال کنند و گاهی لادن فلفل سفید هر واحد نیم درم فرفیون ابیج درم اضافه کرده میشود و تکمید بشبونیز در اینجا از صالح ترین ادویه ست و بدانند که تنقیه دماغ و گرسنگی و تلطیف غذا ملاک این امرست و حکیم عابد سرهندی نوشته که انچه مجربست برای شخصی که بوی بد دریافت نکند مواظبت بر بوییدن قرنفل و بسباسه و جوز بوا و مشک در گلاب سوده ست و برای کسیکه خوشبو احساس نماید بر شم علقیت مشتن مداومت کردن و این همه بعد انقای تمام و استعمال حمام و در خلط حار بعد فصد و استفراغ عام نفع تمام دارد و تشنیع و تابعین او برانند که هر کسی که خوشبو احساس کند و بد بوی حس نکند مدام بجندبیدستر سعوط نماید حتی که اصلاح یابد و هر که بد بوی احساس کند خوشبو حس نکند دائم بمشک سعوط نماید تا آنکه حال او نیک گردد و اصلاح پذیرد یعنی بازالهٔ بوی بد عفن که بر ادراک خوشبو نماید و سبب اختلاف طریق علاج اختلاف سبب ست چنانچه در صورت عدم احساس خوشبو بشر تر و تشنیع خلط عفن در غیشوم یا در مقدم دماغ یا در زائدتین ست پس احساس نماید همیشه رائحه آن خلط را و احساس نخوشبو نماید بجهت غلبه آن خلط متعفن و استیلای رائحه آن بر روائح خوشبو و علی هذا القیاس فتور قوای و غیر هم سببش خلاف اینست و آن در ذکر تشخیص اقسام این مرض مسطور شد

روعاف

یعنی بر آمدن خون از بینی و آن مرض باشد یا عرض امراض حاده و بشود آن و عرض امراض حاده یا در روز بحران افتد و یا در غیر روز بحران و بهر کیفیت

سبب شکشادن رگ بینی از حدت خون باشد یا فگافتن عروق شبکه دماغ و شرایین آن از شدت امتلای خون و ضربه و سقطه و باشد که لسع افعی بسبب حدت و شدت
امتلای خون باعث رعاف گردد پس انچه بقطرات و انذکار بدید خود باز ایستد و یا بسیار باید بدیر ایستد و آثار غلبه صفرا یافته شود بسبب شکشادن رگهای باریک
اندرون بینی باشد بواسطه حدت خون یا بخارات حاره متصعده و انچه بیکبار باید و بسیار باید و بیشتر بعد حدوث صداع شدید و التهاب و مرض حاد یا عقیب سقطه
و ضربه افتد بسبب شگافتن عروق شبکه دماغ باشد این هر دو بواسطه شدت امتلای دم و غلیان آن و یا بحران امراض حاده و یا ضربه و سقطه سر و توابع او اعراض فساد افعال دماغ
چون فساد عقل و تخیل یا سرسام و دوار و سکته و سبات میباشد و این هر دو اکثر غیر قابل علاج ست بسبب نرسیدن ادویه حابسه بدان موضع و بحرانی در روز بحران امراض
حاده و حمیات دموی صفراویه واقع میشود و عرق میان رعاف عرقی دشربانی آنست که خون شریان بکثرت و بدفق می اید و رقیق و گرم و مرخ خالص باشد و بوشبات
و حضرات خارج شود و ایضا رعاف گاه باشد که ادوار معلوم آید ساکن شود و باز عود کند و گاهی دفعة واقع گردد و سیلان رعاف از احوالی ست که گاهی موجب راحت و منفعت
بود و گاهی باعث ضعف و مضرت شود و آنکه سبب منفعت باشد عقیب او صحت سبکی سر از امتلا حاصل گردد و رنگ چشم و روی از سرخی شدید سخنه بعد اعتدال اید
و لاسیما این منفعت مردم کثیر الدم و گرم مزاج و صاحب دماغ و جگر گرم را در امراض حاده و اورام باطنه و خاصة دموی صفراوی در دماغ پس در کبد پس در مجاب پس در ریه
میباشد و نفع رعاف در ذات الجنب اکثر از انست که در ذات الریه باشد و در رعاف در امراض حاده خصوصا مثل جدری و حصبه سود وارد و بحران بزرگ باشد
و آنکه سبب مضرت بود اسراف نماید ضعف آرد و رنگ روی زرد غیر معتاد یا صاحی یا تیره از زردی و سیاهی شود و لاغری بسیار پدید اید دست و پا سرد گردد و اگر چه
خون باز ایستد عاقبت محمود نبود و آنکه رنگ او زردی گراید صفرا بروی غلبه کند و قصر را قوت خروج خون کمتر بود و آنکه رنگ او بر صاحیت میل کند بلغم بران غالب اید
و آنکه رنگ او بکبودت متبدل گردد سودا بران غلبه نماید و این شدید الخطر ست نقص خون و غلبه خلط ردی و جمیع کسانیکه رعاف بر ایشان افراط نماید از امراض ضعف
جگر و استسقا و غیر ها ایمن نباشند و شدید ترین بدان از روی استعداد برای رعاف مراری صفراوی رقیق الدم اند و از رعاف معتدل انتفاع یابند علاج تبرید
از لعاب بهدانه و شیره عناب و شیره مغز تخم تربوز و شربت نیلوفر بدهند و گاهی عوض مغز تخم تربوز تخم کاهو میکنند و گاهی عرق شاهتره نیز می افزایند و گاهی شیره تخم خیارین
شنبر و تخم خشخاش سفید شیره کشنیز خشک شیره مغز تخم کدو شربت بنفشه یا شربت صندل سپید و اشیده حسب حاجت همه یا بعضی از نها می افزایند و گاهی مغز
عناب بعرق شاهتره ده توله و شربت نیلوفر سه دهند و اگر خواهند شیره کاهو شیره تخم خرفه عرق بید و شربت عناب و قدری کتیرا سوده بدهند و بعضی شیره تخم
چهار ماشه در اب بارتنگ سبز مروق بیچ توله و آب ساده برادره شربت حب الآس توله داخل کرده و یا شیره گلنار شیره دم الاخوین هر یک چهار ماشه همراه شربت مذکور
سه دهند و یا شیره بارتنگ شش ماشه شیره تخم خرفه شیره تخم کاهو شیره بیخ انجبار هر واحد یکتوله شربت نیلوفر دو توله صمغ عربی کتیرا هر واحد یکنیم ماشه سوده پاشیده بدهند
و گاهی بعد از فصد دم الاخوین شاخ گوزن سوخته طباشیر هر واحد یکماشه سوده در شربت انجبار یکتوله آمیخته خورانیده شیره بیخ انجبار پنج ماشه شیره حب الآس شیره تخم
خشخاش شیره بارتنگ هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در عرقیات برادره شربت نیلوفر یا حب الآس چهار توله داخل کرده بارتنگ چهار ماشه پاشیده سه دهند و اگر
ضعف زیاده باشد مروارید هر مهره بزی گل قبر سی گل مختوم هر واحد یکماشه در شربت انجبار و شربت یاقوت علویخان هر یک یکتوله ورق طلا یکعدد آمیخته بلیسانند
بالایش شیره بارتنگ حب الآس هر یک پنج ماشه در عرق بارتنگ کیوره هر یک ده توله بر آورده شربت سیب و به هر یک دو توله تخم شربتی هفت ماشه بدهند و وقت شام قرص
بسدیا قرص خشخاش بسدی سه ماشه در شربت یاقوت یکتوله آمیخته همراه شربت خشخاش و انجبار هر یک دو توله در عرق سیب و ابریشم و بارتنگ یک پنجتوله تخم فرنجمشک
سه ماشه دهند غذا کله بالیچه پخته بزه چوچه مرغ و عدس و نبو ماش با سفاناخ پخته یا بنج یا نان کنند و اگر رعاف با غلبه خون باشد اول فصد سر رود گیرند بعده تبریدات مذکوره
یا تبرید عناب بنجدانه بعرق شاهتره یا دسیر مالیده شیره تخم کاهو شش ماشه نبات ده توله داخل کرده دهند و چون نوبت بغشی رسد اورا بیقا بضه قوی مثل طباشیر کهربا
دم الاخوین مروارید هر یک پنج ماشه در ربای سیب یکتوله ورق طلا یکعدد آمیخته شربت حب الآس سه توله در عرق بارتنگ توله حل کرده دهند و غذا آش جو شربت نیلوفر
و اگر رعاف شقیقه نزلی باشد که اول جریان آب نیلگون بعد خون از بینی برایند فصد سر رود نمایند بعده تبرید دهند و اگر رعاف مع صداع باشد شیره کاهو شاهتره
شیره کشنیز خشک چهار ماشه نبات یکنیم توله داخل کرده بدهند و آب کشنیز سبز و کافور بهیم بینی در بینی اندازند و خون بگیرند و اگر رعاف بعد حبس از خوردن حبوب خشخاش

دوا دم بسبب گرمی وحدت ماده باز جاری گردد گاهی از ترشی نیز جاری میشود و بعد فصد سر و تبرید شیره تخم گاهو و لعاب بهدانه و عرق شاهتره و شربت نیلوفر و هندبا
و اگر رعاف بعد ضربه رسیدن دوم نماید در این تبرید عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان عوض عرق شاهتره داخل کرده و هندوگل ملتانی آمله و آب ساگ سرخ شده
قرص بسته بر سر گذارند آب کشنیز سبز و شیر دختر گاو زهوده آمیخته در بینی اندازند و بالای سر و صدغین طلا کنند و گاهی عوض تبرید نقوع عناب بخدانه سپستان
نه دانه کشنیز خشک آمله گل نیلوفر هر واحد شش ماشه در آب ترکرده شیره گاهو شیره مغز تخم کدو هر واحد یکتوله شربت نیلوفر دو تولد داخل کرده میدهند و شاهتره کشنیز خشک
هر واحد دو مثقال عناب هفت دانه شب در آب گرم ترکنند و صبح آب صاف گرفته تخم خربزه تخم خیار هر یک مثقال در آب نقوع شیره برآورده صاف کرده دو تولد
شربت نیلوفر انداخته یک مثقال اسپغول پاشیده بنوشند و گویند کسی که بر عاف معتاد باشد بعد فصد سر و تبرید اگر با یکماشه سوده با شربت انجبار بخورد و بقول بعضی
گل بلاس یکتوله بخشانید یا خیسانیده قدری شیر نیم داخل کرده عادی رعاف اگر چندی بنوشد دفع رعاف کند و نوشیدن رب انجبار تخم بدرقم یا پوست تخم آن یک مثقال
در رعاف مجرب بدی ست گویند که شرب برادهٔ شاخ گاو و کذا اعظم فخذ آن سوده و کذا عصارهٔ آس و کذا خون ظبی و کذا مغز اندر زردی بیضهٔ نیم برشت آمیخته و کذا برادهٔ
شاخ بقر وحشی هر واحد قاطع رعاف ست و همچنین کافور شربا و ضمادا و کهربا شربا بتعلیق و طراثیث شربا و نفوخا مفید **بالجمله** بعد تبرید گل رمنی یا نشاسته بسر کشیده
بر سر ضماد نمایند و اگر آمله خشک تنها و یا با گل ملتانی در آب سایده بر تارک سر ضماد کنند نیز مفید بود و اگر حرارت زیاده بود و کافور قدری فزایند و کافور در سرکه جوشانیده
در بینی چکانند و آنچه معمول و مجرب ست کافور قدری در آب افشرده سرگین خر حل کرده در بینی چکانند که در حال رعاف را بند میکند و اگر قدری فیون اضافه کنند قوی تر
گردد و همچنین پشم شتر سوخته در بینی دمیدن فی الفور حبس رعاف می نماید و نفوخ خاکستر خرمهرهٔ مجرب سر هندی ست و کذا کاغذ سوخته بود ار سوخته در بینی
دمیدن مفید و خانهٔ عنکبوت در سیاهی ترکرده بگرداسیا آلوده در بینی نهند بعد از انکه بینی را بگلاب و قدری سرکه شسته باشند و یا خانهٔ عنکبوت را با آب صمغ عربی کرده
فتیله ساخته اقاقیا گلنار کزمانج هر یک نیم ماشه عدس گرد آسیا هر یک یکماشه سابیده بران پاشیده در بینی گذارند و ضماد کنند و اگر کمنه در آب سابیده و یا آبهای سرکه
حل کرده سر نموده بر پیشانی و کذا کافور برنا صیه یا فوخ و کذلک برگ کنار بر جبین و همچنین ضماد سر تا حاجبین بسرگین گاو تازه که هنوز گرم باشد مجرب ست و اقوی
ازان ضماد پیشانی با آب زبل خر و گلاب ست و کثائی خرد در آب سابیده و کذا آرد ماش هندی در آب خمیر کرده بر سر ضماد کردن و کذا پوست درخت گولر
و برگ املی در آب سابیده و یا آب کیله سعوط نمودن و کذا ضماد برگ نیم یا اجوین خراسانی و یا برگ چولائی سابیده و یا شورهٔ قلمی مسرکه سابیده و کذا پوست
درخت گولر آب سابیده تکیه کرده بر یافوخ بستن و کذا سعوط آب برگ سبز سابیده و کذا نوشیدن صندل سرخ سوده قدری کافور حل کرده و کذا ضماد گل ملتانی و پنبه دل
باب خرقه بر پیشانی و صدغین و تارک سر و کذا کائی تالاب از مجربات اهل هندست ایضا آرد جو با آب خرفه یا آب ساده و کذلک اسپغول نا کوفته بسرکه سرشته بر پارچهٔ
نیلی پهن کرده طلا کردن نافع و سعوط کافور بکبیبه در یکدرم آب کشنیز سبز حل کرده مجرب و کذا گلنار و مهاور و کافور در بینی چکانیدن و اگر سرشیش را در سرکه پخته بر تارک سر
طلا کنند هنگام ضعف از کثرت عاف معمول ست و بعضی گل ملتانی برابر سرشیش میگیرند و سابیده نیمگرم بر پیشانی و بینی ضماد می نمایند و چون سرشیش کما نگران گیرند
و بر دو پارچهٔ طویل که قریب یک انگشت عریض باشد طلا نموده یکی از ان از منخر بینی تا مؤخر سر بپیچانند و دیگری از یک گوش تا بنا گوش تا بگیرند و هر گاه خون بند شود
و خشک گردد سه قطره روغن گاو خام در بینی چکانند و چون از معاودت خون خاطر جمع شود پارچهای مذکور را با آب ترکرده فرو دارند در رعاف شدید معمول استاد
مرحوم بوده و اگر فتیله را بسفیدی بیضهٔ مرغ آغشته و کافور سوده بران پاشیده در منخر سائل الدم بگذارند و گل ملتانی با آب سابیده بر سر و جبهه و گردن طلا نمایند
و هر گاه خشک شود دیگر اعاده طلا کنند بتکرار عمل رعاف بند شود و مجرب ست و ایضا اگر کشنیز خشک آمله خشک هر دو سابیده قرص بسته بر یافوخ نهند و گل ارمنی
افیون زهر مهره کاغذ سوخته بوزار سوخته باریک سوده در بینی دمند نیز مجرب ست و چون مسکه گاو را با آب خرفه مکرر شسته و کافور بدان آمیخته سعوط نمایند
و برگ کنار و برگ بید و برگ بکن هر چه از ینها بهم رسد نرم سوده بر پیشانی ضماد نمایند فورا رعاف بند شود و یا مازو کشنیز گرد آسیا کند رصبر دم الاخوین
شب یمانی همچون غبار سابیده فتیله از کاغذ یا پارچه ساخته در آب سرگین خر یا در سفیدی بیضه تر کرده با دویه مذکوره آلوده در بینی نهند خواه این را دو سه مرتبه تا
با نبوه در بینی دمند و اگر فتیله بسیاهی تر کرده در مازو یخ خام شب یمانی گلنار جسین نشاسته صمغ عربی مساوی نرم سوده آلوده در بینی گذارند و یا این دو سه با نبوه

در بینی دمند نیز مفید بود و یا نشاسته کل ملتانی گیر و صندل هر یک یکماشه افیون نیم ماشه کوفته بخته سعوط نمایند و از آنجا خشک آب سرده تکیه ساخته بر یافوخ بمند و یا آب پودینه با کافور در بینی چکانند و قرطاس سوخته بکنجد و قلقطار نیم جزو باریک سائیده در بینی دمند و یا کندر صبر گلنار نورسه زنده قلقطار غبار آسیا حبسین خاکستر کاغذ از هر مثل سر سوده در بینی دمند و فتیله بدان آلوده در بینی داخل کنند و اگر حضض کاغذ سوخته مازو دم الاخوین سوده نفوخ کنند و یا فتیله آلوده در بینی نهند مجرب حکیم عابد ست و یا بقول صاحب شفاء الاسقام آبک سفید زنده در بینی دمند مرة بعد اخری و بعد ازان قلقطار سپیدی بیضه ترکرده و راک آلوده در بینی دارند و بقول مسیحی سنگ آسیا گرم کرده سرکه بران پاشیده بخار لوگرفتن قطع رعاف نماید و گویند که آویختن سنگ شب بر سر بالخاصیت مفید رعاف ست و گویند که اگر شاهترهٔ تازه را بسایند و آب او بنوشند و چهره و پیشانی و مقدم سر را طلا نمایند یا شاهترهٔ خشک را آب سائیده بنوشند برای رعاف حادث از رحمیات و غیره مجرب ست و اگر زاج سوخته دم الاخوین گلنار سفید اب قلمی قشار کندر چوبم سوخته گرد آسیا شاخ گوزن سوخته و اگر نباشد شاخ بز سوخته گل قیمولیا یا گل شاه توش گل مغره براده آبنوس اقاقیا بیخ انجبار صمغ عربی کهربا یا شمی سرپش بسید سوخته نشاسته کوفته بیخته قدری دارتبوبه کرده در بینی دمند و قدری آب بارتنگ آب خرفه سرشته بر پیشانی طلا سازند و فتیله از نسیج عنکبوت ساخته آب سرگین خر تازه تر کرده بادویه انگشته در بینی نهند جهت حبس رعاف مجرب ست و مخترع والد حکیم علوی خان و گلنار چهار درم کندر دو درم مثل غبار سوده در بینی ذرور کردن و باقی در اب آس سبز سرشته ضماد نمودن مجرب سوید ست و تعلیق بساد ست نیم مثقال بر صاحب رعاف نیز مجرب اوست و گویند که تعلیق عقیق که رنگ او مثل مار اللحم باشد و کذا حجر حاجی و کذا یاقوت و کذا سنگی که در قافلهٔ حجازی برایند نیز نافع و قلقطار نفوخاً و نشوقاً و طلاءً علی الانف و سرگین اسپ محرق بسر که قطوراً و ضماداً و فتیلة آلوده در بینی نهادن و خضاب آب دو دست ببسترش و کذا جفلیانای کوهی ده درم خبابست دو درم بر بدین تا معصمین سه شب متوالی و هر روز یک بار شستن مفید ست و در خواص آمده که کعکبر یا بعض نخن صاحب رعاف بر پیشانی او نوشتن قاطع رعاف و بدانند که سوای این تدابیر و لک قدمین و نهادن آن در اب سرد و بستن هر دو بازو و تدمین و بن ان خصیتین بعصابهٔ محکم نیز فائده میکند و کذا بستن خنصر و بنصر مخاذی بخر سائل نافع و گویند که خصیتین مرعوف در سرکه نهادن همانوقت خون بند نماید و بهر تسکین حدت خون و تغلیظ آن آب سرد بر فرق بر سر و اطراف تراشیدن و نوشیدن و در دهن گرفتن و در بینی کشیدن و یا برف بر سر نهادن و بر پیشانی بستن و یا صندل و کافور و گلاب بر پیشانی و جگر طلا کردن و یا خرفه بگلاب و قدری سرکه تر کرده بعد حلق راس بر سر نهادن و شربت کاری و عناب و ریباس رب به یا شربت سیب و گلاب یا رائب ترش یا شربت خشخاش نوشیدن و عدس مقشر و برنج پخته آب لیمو خوردن نافع بود و در صورتیکه از استعمال حابسات بند نگردد و خوف سقوط قوت نباشد فصد سر رو باریک کشایند از جانب مخاذی بخر که از ان خون برمی اید و خون اندک اندک بتفاریق برارند و مجمه بلا شرط بر ساقین و فخذین کشند و بر دوش و شکم نهند و امر بمص شدید نمایند و گویند که وضع مجمرهٔ ناری زیر پستان جانب رعاف فی الحال قطع کند بالجمله در ابتدا تسکین و تبرید و تکثیف و در انتها وقت ضعف حبس باید کرد و پیش از ضعف اما از زلو و یا حجامت و اگر استلای خون و در رو عروق باشد فصد سر رو ضرور ست والا نه و استعمال مبردات تقلیل غذا مناسب و در مشائخ بهر اله حجامت قفا بجای فصد باشد و جالینوس گوید رعافی که با تپ باشد فصد او را زائل کند و بقول رازی نهادن اطراف در اب گرم قاطع رعاف ست و فصد رگ کتفی از خلف انفع از فصد مرفق ست و گویند که در رعافیکه از سعوط دوای حاد بهم رسد آشامیدن این تبرید حابس رعاف زهر مهرهٔ خطائی جواهر مهره خاکستر تیواج هر یک یک ماشه در شربت یاقوت یکتوله آمیخته لیسیده بالایش شربت سیب و انجبار هر یک دو توله در عرق بید مشک و عرق ابریشم هر یک هفت توله حل کرده و ضماد پیشانی بطحاء در شیر زن سوده و سعوط آبگ بید ساده و آب بشم ضفادع و شیر زن مساوی و ضماد همه سر بعد تراشیدن موی سر بدال مونگ مقشر در شیر زن سائیده و گل گلنار و سداگلاب یا این سفید هر یک دو توله ورق گل یکتوله و بعد ساعتی ضماد در کرده و نخفتن آب یخ بر تارک سر و گردن بغاصله دو سه وجب تا یک گهڑی نهادن پاره برف در سوراخ بینی و قطاخشکه یا بالائی جرارت در یک دو قطع میکند و اگر رعاف از استرخای گرمی و غیره عارض شود بعد فصد سر رو و گرفتن خون بمضمضات پاره برف در بینی گذارند و از اندکی پیشانی تا

سر شمند و بعد بر آوردن آن از بینی روغن کدو و خشخاش و بادام و شیر زنان و یا خر مساوی در بینی چکانند و یا بسکه ماده گاو همه سر و کف دست و پای و خصیه
چرب دارند و ضماد از پشم نخوک و برگ بید ساده و کشنیز و داودی و گل گزنبل و مصطکی سفید و گل ارمنی هر یک نه ماشه بر پیشانی و صدغین و یا فوق نهند و یا آب
سیخ و یا بشورهٔ پرورده بر سر ریزند و از حرکات عنیفه و هوای حار پرهیز دهند و غذا موغ گاو با برنج یا با لائی بایست دهند و اگر از همین مشک جند افتد شیر زن و خورند
مغز تخم پنبه با دکاهو را بر دو بینی چکانند و شربت آلو و نیلوفر هر یک دو توله در عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک پنج توله حل کرده بنوشانند و غذایش جو بشربت نیلوفر
دهند و مارالقرح یا مارالجبن از شیر خر بشربت نیلوفر نوشانند و ضمادهٔ قابضه بر سر استعمال کنند و سلطان محمد مراد در مجربات خود از ابن بیطار نقل کرده که شاخ بقر
راست اگر رعاف از طرف راست باشد و شاخ چپ اگر از چپ باشد در آب سایده مرعوف بخورد مجرب بست و اگر غبار برنج که هنگام کوفتن و سفید کردن او
بهم رسد در بینی سعوط نمایند رعاف قطع کند و مغز خوردس خام در رعاف سقطی و ضربی تجربه رسیده و صاحب جواهر الادویه گوید که خون کبوتر ضماد گاو قطوراً
رعاف حادث از سجاب و مماغ قطع کند و نفوذ خاکستر موی مطلق نفع بآن می نماید و جملهٔ انافع لطوخات الانف قوی العمل ست و گویند که رعاف گاهی از گرمی
و خشکی بود و این علاج مفید نیاید روغن بادام در روغن کدو سرد کرده در بینی چکانند و بر سر مالند که مفید افتد و مکرر چکانند و اگر قدری کافور در روغن نهند
حل کرده چکانند بغایت نافع بود و زود بر طرف شود و آیضاً برای تسکین حرارت و سوزش بینی که منجر برعاف شود شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ مغز تخم تربوز لعاب کتیرا
لعاب بهدانه با هم آمیخته قدری سنگ جراحت سوده داخل کرده در بینی کشند که خون بند میکند و مجرب ست و شیخ میفرماید که رعاف بحرانی و مانند آن
و آنکه از نفس خود واقع شود سبیل علاج او آنست که بسقوط قوت محسوس نگردد علاج حبس او نکنند و بسا ست که نوبت بخروج چهار طل خون میرسد و درین حالت
وجهست که هنگام شدت افراط رعاف بحبس او نپردازند و اما غیر آن از علاج بادویهٔ حابس رعاف نمایند و در رعاف که بسبب استعداد بدن و صفراویت او
افتد و دوام استفراغ صفرا ازان قبل از حد وسط او و تعدیل خون آن باغذیه و اشربهٔ مطفیه واجب ست و فصد بهترین علاج ست که بدان حبس رعاف نمایند
چون باریک بکشایند از جانب مقابل مشارک و خصوصاً هر گاه غشی واقع شود و گیلانی گوید که علاج رعاف بحرانی بحبس جایز نیست چون بیم سقوط قوت
رسد و دران هنگام بگیرند صبر و کندر هر دو جزو و دران فتیلهٔ مبلول بسر که آلوده در بینی نهند و یا دقاق کندر و دم الاخوین و انزروت و صبر و مر مساوی کهنه پخته
فتیلهٔ پارچهٔ کتان بسر که تر کرده بدو آلوده اندر بینی گذارند و شب یمانی و نشاسته مثل سر سایده در بینی و میدان نافعست **توضیح** ادویهٔ حابس رعاف
و خون یا قابض اند و یا مبرد مغلظ مجمد و یا مغریهٔ لزجه و یا حادهٔ کاویه و یا ذوات خاصیت و یا جامع دو یا سه مذکور هر واحد ازینها بحسب سبب و حسب استعمال نمایند
اما قابضات مثل عصارهٔ بیخ التیس و اقاقیا و گلنار و گل سرخ و عدس و مازو و کزمازج و حضض و عصارات برگ آس و عوسج و برگ امرود و برگ به
و عصی الراعی ست و اما مبردات مخلطه بعضی ازان مبردات بالفعل اند مثل یخ و برف و آب شدید البرد و بعضی مبردات بالقوه اند مثل افیون و کافور
و برزالبنج و تخم کاهو و عصارهٔ برگ او و برگ بید و آب شکوفهٔ خرما و قاقلی و عصارهٔ بارتنگ همه غیر مطبوخ و اما مغریات مثل غبار آسیا و دقاق کندر و صمغ عربی
و سریش و گل ارمنی و گل مختوم و دم الاخوین و اما کاویات مثل انواع زاجات و قلقطار و زنگار و غیره ادویهٔ خورنده گوشت و سوزاننده و خشک کنندهٔ عضو
و لیکن واجب ست که اینها را با حتیاط استعمال نمایند چه بسا ست که خشکریشه پیدا می کنند و بعد سقوط او از اول زیاده باعث شر و فساد میگردند اما ادویات
ذی خاصیت مثل سرکهین خر و آب بادروج و آب پودینه و خانهٔ عنکبوت ست و بدانند که اقسام ادویهٔ مذکوره یا بطریق سعوط و یا نشوق و یا فتیله و یا نفوخ
و یا ضماد و طلا و یا شموم و یا حشو استعمال می نمایند اما سعوطات پس بگیرند آب شکوفهٔ خرما و اقاقیا هر واحد نیم اوقیه کافور یکچه مدام در بینی چکانند و یا
عصارهٔ لبلاب یعنی شکوفهٔ خرما مع عصارهٔ بیخ التیس و کافور بعمل آرند و آیضاً آب بلح مع عصارهٔ کندنا و یا آب بالح مرقطور نمایند و آب کشنیز بمرات و یا عصارهٔ
قاقلی غیر مطبوخ و یا آب خیار سر کافور و یا عصارهٔ بادروج بکافور تر و یا آب بارتنگ بگل مختوم و کافور که مجرب سر هندی ست و یا عصارهٔ عصی الراعی
بآن هر دو و آنچه درین باب بالغ النفع بست آب سرگین خر تازه ست و اگر خروج خون بکثرت محسوس شود و احتیاج دافع نباشد زنگار محلول در سرکه اندک
اندک قطور نمایند و آیضاً استعمال سعوط گلنار باریک سوده با آب بارتنگ بحست قبض و تبرید و آیضاً آبی که دران افیون گداخته باشند بنابر تجربه نافع

وحضض سوخته در اب با دروج یا آب برف مع آب کراث مفید وکذا اسوط اشقای بقر محرق بسرکه مخلوط وبا خون حداة ویا کافور وبدهه باب آس تازه ویادام بسرکه حل کرده ویا عصارهٔ مامیران ویا آب گندنا بسرکه وکندر ویا احمد بعصارهٔ بلح حل کرده ویا عصارهٔ سداب بسرکه ویا عصارهٔ برگ انجره ویا قلقطار بعصارهٔ کراث ویاحب البان ویا صدف مع لحم او کوفته در سرکه حل کرده ویا آب ثمر یا برگ میلان وکذا آب کاهو بکافور وکذا عصارهٔ برنجاسف بسرکه وکافور ویا آب پوست طلع بروغن گل یا پوست بیضه سوخته بآب کشنیز سبز ویا آب برگ طرخون ویا آب شجرهٔ ابی الملک یا حلزون بری بسرکه سابیده ویا آب هوفاریقون هر واحد قاطع رعاف ست وبلیله بگل مصطفرانا رخام برابر سوده باب سوط کردن منقول از اهل هند معمول والد مرحوم ست وتوالف گاهی درین بعض ادویه دیگر مثل گل ارمنی وصمغ عربی وکافور حل کرده بعمل اورده وسریع الاثر یافته ویا کندر افیون کافور هریک یکجبه باب سابیده در بینی چکانند ویا کاغذ سوخته پوست تخم مرغ سوخته اقاقیا مازو سوخته در سرکه سرد کرده پوست انار ترش کندر مرصدف سوخته شاذنج مغسول هریک یکجزو کافور ربع جزو کوفته بیخته باب بادروج در بینی چکانند واگر کافور چهار دانگ افیون کندر مرصدف سوخته شاذنج هریک سه درم قرطاس سوخته زاج سوخته شب یمانی بریان مازو در سرکه سوخته عصارهٔ بحیة التیس گلنار دوم الاخرین هریک چهار درم بکوبند وبیزند وبعصارهٔ بادروج وعصارهٔ لسان الحمل بسرشده وخشک کنند وسه بار چنین کنند پس قرصها ساخته نگاهدارند وبوقت حاجت بچیزی مناسب سابیده در بینی چکانند خون آمدن از بینی باز دارد واگر قرطاس مصری سوخته پنج مثقال مازو سبز سوخته در سرکه سرد کرده ده مثقال شب یمانی اقاقیا هریک پنج مثقال عصارهٔ بحیة التیس زاج سفید سوخته هریک هفت مثقال را نمک هریک ده مثقال کافور قیصوری پنج مثقال کشنیز سوخته هشت مثقال کوفته بیخته در اب بارتنگ آمیخته سعوط سازند رعاف قوی را قطع کند

واما شوقات پس استنشاق آب سرد ممزوج بسرکه نافع ست واگر در اب آملهٔ سبز وآب کشنیز سبز صمغ عربی وافیون قدری آمیخته استنشاق نمایند رعاف را کذا از انفتاح مهن رگ بینی باشد مفید بود وکذا عصارهٔ سراج القطب وکذا اشک شتر سوده وکذا زاج وکذا غبار الرحی وکذا کهربا هر واحد نافعست

واما فتائل گیرند فتیله در سیاهی دوات آلوده زاج سوده بران پاشیده ویا فتیله بسفیدهٔ تخم مرغ آلوده قدری کافور سوده بران پاشیده در بینی نهند وایضاً از عصارهٔ برگ قریص وشیم خرگوش وسرگین خرخشک یا تر وعصارهٔ گندنا وکندر فتیله سازند وآنچه مجرب ست فتیله بر سوت سوخته وآب بادروج ست وایضاً فتیله از غبار آسیا دقاق کندر وصبر بسرکه وسفیدی بیضه مجرب شیخ الرئیس ست وهمچنین فتیله از زاج وکاغذ سوخته وقشار کندر باب بادروج وکذلک فتیله بگلاب تر کرده در قلقطار وصبر آلوده ویا فتیله در اب گندنا تر کرده نعناع خشک سوده پاشیده ویا فتیله از پنبه وزفت گداخته در سرکه تر کرده ویا فتیله از نسیج عنکبوت وقلقطار وزاج واندکی زنگار بکار برند وبدون زنگار مجرب سر هندی ست وبقول صاحب کامل هر سه اجزای اول مساوی باریک کوفته در سرکه سرشته بر فتیله کتان طلا کرده در بینی نهند ویا فتیله پشم خرگوش در کندر وصبر که بسفیدی بیضه بسرشته باشند آلوده وایضاً فتیله از زاج سوخته وجوز افیون بگجزو در سرکه آمیخته ویا فتیله پوست بیضه سوخته در سیاهی مازو مخلوط کرده ویا فتیله نوره مغسول بسفیدی بیضه مجرب ست ویا پنبه کری گلنار مازو صمغ عربی افیون سوده فتیله کاغذ بسیاهی آلوده دوا بران پاشیده در بینی گذارند ویا فتیله از نسیج عنکبوت وقلقطار محرق با سرکه سرشته ساخته در بینی گذارند ویا بقول قرشی افیون ربع درم غبار آسیا گلنار مازو هر واحد نیم درم سوده آب سرگین خرسرشته بخانهٔ عنکبوت آغشته در بینی پر کنند وگلاب وکافور بر پیشانی بطوخ نمایند ویا اقاقیا وتراب کندر وقلقطار وزبل حمار تر یا خشک پشم خرگوش با آب کندنا یا آب بادروج یا آب غرفه فتیله ساخته در بینی نهند ویا فتیله از گرد آسیا وکندر دوم الاخرین وشب یمانی آلوده بعمل آرند وایضاً قرطاس سوخته پوست بیضه سوخته شاخ گوزن سوخته اقاقیا پوست انار ترش شب یمانی مساوی باریک سوده در اب برف آمیزند وفتیله بخرقهٔ کتان بدان آلوده در بینی نهند که مجرب گیلانی ست وکذا غرغرة السمک سوخته وشل کافور سوده بسرکه آمیزند وفتیله بهمان آلوده در بینی نهند که فی الفور قطع رعاف کند ویا بقول بعضی فتیله بخرقهٔ کتان در سیاهی آلوده بمازو محرق مطفی بسرکه وشب یمانی وکافور اغشته در بینی نهند واگر مازو شب یمانی گلنار نشاسته صمغ عربی سوده بر فتیله کاغذ بمالند تر کرده باشند پاشیده در بینی بدارند نیز مجرب ست ویا قلقطار اقاقیا موی خرگوش خاک کندر سرگین خرسه را باب گندنا بسرشده فتیله ساخته

در بینی نهند و یا مازو سوخته در سرکه سرد کرده دو ماشه زاج سیاه چهار ماشه شب یمانی شش ماشه کافور یک دانگ کوفته بفتیله کتان بپیچند و در بینی نهند و اگر نیشه
در بینی نهند و یا فتیله بسرکه آغشته و بریه سوده آلوده و یا قلقطار ا پخته در بینی نهند و کذا فتیله بر کندر سوده و کذا فتیله بر صدف مع کم او کوفته و کذا انفحه
ارنب با آب کشنیز سبز سرشته بفتیله آلوده و کذا فتیله از کلخ ساخته و کذا از قنه ساخته در بینی کشیدن فعست **واما نفوخات** حضض تنها سوخته
یا در پارچه کتان بسته بسوزند و خاکستر او سوده در بینی دمند و آیضاً غوک سوخته در بینی افشانند و همچنین غبار آسیا یا غبار گل خزف سفید یا نورة مطفی و کهنه
قشار کندر و کاغذ سوخته و شاخ بز سوخته و زاج مساوی در بینی دمند و کذلک پوست ثمر لیب مجفف مسحوق مجرب و کبریت زنگ و در کوزه کرده تجدید
گل او نمایند و اگر بآن گل کلال باشد جید تر بود و سر آن به بندند حتی که در سایه خشک کنند و بوقت حاجت مثل غبار ساییده در بینی نفوخ نمایند
که فی الفور رعاف بند گردد و یا پوست بیضه سوخته بعمل آرند که مجرب است و بعضی گفته بیضه درست را بسوزند تا سفیدی آن سیاه گردد و باریک
ساییده با نبوبه در بینی دمند و آیضاً چرایته و گل نسرین و تخم گل و قرنفل هر واحد درم مر مازو هر واحد نیم درم اندکی مشک و کافور در بینی ایام متوالی بدمند
و نفوخ قرن اول و قشور بیضه و بسد و کهربا همه سوخته مساوی نرم سوده و کاغذ سوخته و دوع محرق سوده نافع و نفوخ برطاوس سوخته سوده عجیب الاثر است
در حبس رعاف و یا دارائی سرخ را با خون رعاف آغشته و سوخته خاکستر آزاد در بینی دمند یا کهربا سوده و یا بسد و مرواريد ساییده نفوخ نمایند و کذا کندر
سوده یا سرگین خر خشک سوده نفوخ کردن مجرب است و نفوخ شب یمانی و نشاسته مساوی مثل سرمه ساییده نیز مفید و نفوخ اخثای بقر محرق مسکن رعاف
ست و سرمه قاطع رعافی ست که از حجاب دماغ عارض شود و اقوی ازین زبل حمار محرق ست و نفوخ قشار کندر قرطاس مصری سوخته زاج سوخته
دم الاخوین غبار آسیا جمله مثل کحل ساییده مجرب حکیم عابد ست و کذا دم الاخوین گل ارمنی صمغ عربی کوفته بیخته در بینی دمیدن مجرب ست و نفوخ خاکستر
انبوبه پر طیور مغسول مجفف بغایت مجرب و همچنین خون خروس خشک کرده در بینی دمیدن مجرب و یا کاغذ سوخته پوست بیضه مرغ سوخته مازو سوخته
بسرکه سرد کرده پوست انار و لایتی صدف سوخته شاخ بز عدسی مغسول خرده سوخته هر یک سه ماشه کافور یک نیم ماشه نفوخ کنند و یا دارائی سبز کهنه
سوخته بهوج پتر سوخته شاخ گوزن سوخته دم الاخوین غبار آسیا هر یک ماشه بکار برند و آیضاً نفوخ شب یمانی و سرمه و کذلک نفوخ شقاق و اگر گل
مختوم شب عصاره بیخ التین کافور در بینی دمند رعاف قطع کند و نفوخ قاقد یس مع کافور سوده و یا مازو سبز سوده همین اثر دارد و با آن شقاق کندر
دم الاخوین انزروت باریک سوده در بینی دمند و یا کهربا گل سرخ گلنار مازو برابر نفوخ نمایند و کذا خاکستر قرطاس و عفص محرق مطفی بسرکه و دم الاخوین
و نوره و زاج سوده قدری در بینی دمند بعده فتیله در سفیدی بیضه تر کرده در دوای مذکور آلوده در بینی نهند و یا کاغذ سوخته و دوع سوخته مکدی بکجزو قلقطار
نیم جزو باریک سوده در بینی دمند و یا زاج مصری و کندر و مازو سوخته در سرکه سرد کرده و قلقطار سوخته مساوی باریک سوده نفوخ کنند یا فتیله پارچه
کتان که در اب برف و سرکه تر کرده باشند بدان آلوده در بینی نهند و اگر گلنار مازو افیون گرد آسیا کافور دم الاخوین کهربا همه را و به مساوی نرم سوده
اول بینی را بگلاب بشویند و قدری ازان با نبوبه در بینی دمند و در حبس رعاف از مجربات حکیم علویخان ست و آیضاً قشار کندر نشاسته دم الاخوین
صمغ عربی مقناطیس سوخته گل مغره گل شاموس کافور نشارهٔ آبنوس حضض شاخ بز محرق ادیم محرق گرد آسیا باریک ساییده بدستور استعمال نمودن
از مجربات حکیم محمد هادی والد حکیم ممدوح ست و حضض با گل ارمنی کدو سوخته پارچه سوخته کاغذ سوخته آکله خشک افیون صمغ عربی کتیرا کهای سوخته
طباشیر بریان کوفته بیخته نفوخ کردن از مجربات فقیر ست و یا قلقطار نیم جزو قرطاس سوخته صدف سوخته هر یک یکجزو بسیار باریک ساخته در بینی
دمند و اگر شب یمانی قلقطار سوخته قلقدیس زاج شاخ گاو کوهی سوخته دوع سوخته مغسول مازو سبز سوخته مطفی در سرکه کاغذ سوخته باریک
ساخته در بینی دمند رعاف شدید را بند کند و جالینوس گوید که سر مر یکجزو شب یمانی مازو گل ارمنی مکدی نیم جزو کهربا ربع جزو مثل غبار بسایند پس آب
بلح سبز و آب آس مکدی یکجزو و آب کشنیز نیم جزو چندانکه مضاعف ادویه باشد صلایه کنند تا غلیظ گردد و شیاف ساخته خشک کنند و وقت حاجت
ساییده بطریق نفوخ استعمال نمایند و طلای گل بدن با گل مذاب سر و سرشته خیلی نافعست و گویند که نفوخ برگ سداب با بسر و یا تخم آن سوده و کذا

برگ خشک انجره سوده وکذا اخون خشک کبوتر وکذا برگ خشک کدو وکذا گل آن وکذا گلنار وکذا فوه الصبغ وکذا مازو مثل غبار سابیده وکذا مازو محرق وبلوط محرق مطفی بسرکه وکذا اقاقیا نیخ سوده وکذا اسفیذاج محرق وکذا ابقم سوده وکذا کشنیز خشک بیان باریک سوده وکذا پوست بیضه کنهنه دوصد سوده وکذا اکبد ماغز سوخته وکذا زیره کرمانی سوده نیز هر واحد قاطع رعاف ست ونفوخ حجر احمر رومی سوده مجرب بسویدی ست واین قرص نیز مجرب ست قرطاس محرق مازو اقاقیا دم الاخوین زاج شب یمانی مساوی باریک سابیده بآب آس سبز قرص سازند وخشک کرده باریک سوده نفوخ نمایند وبدانند که هرگاه نفوخ استعمال نمایند ساعتی بینی بگیرند وآنچه بسوی دهن نازل شود از خون تبرق نمایند وباید که نفوخ بانبوبه نمایند واما ضمادات واطلیه عند آب برگ بید وبرگ انگور وبرگ آس وگلاب همه را سرد کرده خرقه کتان ترنموده بر پیشانی گذارند وکذلک جمیع ادویه یا رد قابض مخدر معروف بگیرند ودر عصارات یا رد قابض مثل عصاره اطراف بید وعوسج وشاخ انگور وبرگ مرود وبهی وعصی الراعی حل کرده ضماد وطلا نمایند وضماد برگ خلاف وکرم وکشنیز وسفرجل وگل سُرخ تازه بسرکه کهنه واندک آرد جو سرشته وکذا طلای راس وجبهه بگل ارمنی واقاقیا وآرد عدس وگلنار وصندل وکافور قدری افیون مجرب حکیم عابد سرهندی ست ویا گل ملتانی مغز تخم کدو وکشنیز خشک آملهٔ خشک بر پیشانی ضماد نمایند واگر رعاف شدت نماید عصاره تحیة التیس گل ارمنی آرد عدس گل سُرخ آرد جو صندلین گلنار فارسی برگ کرم برگ بید برگ خشخاش زاج مصری قلقطار محرق مساوی کوفته بیخته باسرکه سرشته برجبهه ویافوخ ضماد نمایند ویا بقول مسیحی وجرجانی آرد جو خطمی گل ارمنی اقاقیا عصاره تحیة التیس گلنار صندل واندکی کافور وافیون بسرکه سرشته بر سر وپیشانی طلا نمایند وطلای جبه بحسین محرق منخول در سفیدی بیضه سرشته مصطکی کندر بران پاشیده ویا جبسین ومرس وگل ارمنی نافع ست واگر هر نفحه دراب سرشته بر منخرین گذارند یا در داخل آن لطوخ نمایند رعاف را قطع کند ویا بقول صاحب کامل اول آب شدید البرد بر سر ریزند بعد ازان مازو سبز پوست انار گل سُرخ مکد یکجزو عدس مقشر دو جزو مخضض برابر همه سابیده دراب آس وگلاب سرشته برجبهه ویافوخ ضماد کنند واگر خرقه کتان بگلاب که ببرف سرد کرده باشند تر کرده بر تارک نهند قوی تر خواهد بود ویا بویا سابیده مطبوخ بسرکه ضماد نمایند ویا گل ارمنی عصاره تحیة التیس آرد عدس آرد جو گلنار مکد یکجزو کافور افیون مکد ربع جزو باریک سابیده بسرکه سرشته ضماد سازند وگویند که سرگین کبوتر یا خر سوخته بسرکه بر جوالی بینی طلا کردن بعید الست ویا آرد عدس آرد لوبیا صندل خطمی آهک کشته وقدری کافور دراب آس تر وسرکه سرشته بر سر طلا نمایند واگر آرد جو گیرد وگل ملتانی آمله هر یک سه ماشه نشاسته صندل سُرخ یکمحه گل اجاع هر یک نیم تولهٔ کافور افیون هر یک یک ماشه بسرکه وگلاب یا آب بکن یا آب کشنیز سبز بر پیشانی وتارک سر طلا نمایند از مجربات عم حکیم شریف خانصاحب ست وکذلک نشاسته صندل سُرخ گل ملتانی بسرکه وگلاب سابیده بر پیشانی طلا کردن وایضاً عدس مقشر صندل سفید خطمی مامیثا یکمحه واندک کافور آب مورد بر یافوخ وپیشانی طلا نماید که مجرب ست ویا صندل سُرخ تخم کاهو آب کشنیز آب خیار آب خرفه کافور شاهتره گیر ومساوی گرفته طلا نمایند وآرد جو گلنار اقاقیا عصاره تحیة التیس افیون صندل سفید از هر یک سه درم کافور دانگی بگلاب سابیده بر پیشانی ضماد نمایند که برای رعاف قوی تر ومجرب ست ویا اقاقیا نشاسته گل ارمنی گلنار مساوی کوفته بیخته بآب مورد یا آب برگ تاک یا آب برگ بانک سرشته طلا نمایند وایضاً ضماد برگ آس سابیده وکذا گلنار آب بارتنگ وکذا صدف مع لحم او کوفته وکذا غبار آسیا وکذا استخوان سوخته بسرکه سخته وکذا زبل حمار وحشی بزردی بیضه وکذا افیون بگلاب حل کرده هر واحد نافع ست وکذا آمله در شیر بز سوده قوی تر ازین آنیست که آمله گل سرشو ده وخانه آهن گران آرد نخود دربیان هر یک هفت ماشه دراب گل سد اگلاب سابیده ضماد نمایند واما شمومات سرگین خر تازه شمیدن نافعست وکذا گلاب گافور وسرکه وصندل بوییدن وکذا شیم ایرائج منتن وکذا شم کافور تنها وکذا شم عدی بخور آنا نافع واما حشایا پس بر پیشانی وبسر جاروب وبنبه بر دی ویا سائر پنبه که از نبات بری آید بینی را پر نمایند تعلیم بقول شیخ در رعاف سبب کائن از غلیان حرارت شدیده یا انفجار شرائین لابد ست از فصد سر یا یک مقابل منخر سائل از مجامت موخر سر بشرط خفیف وبر پستان مقابل تعلیق بلا شرط وگاهی باخراج خون از فصد قیفال یا از رگ کتفی چندان حاجت نیست که غشی کند وچون مودی بغشی گردد فی الفور ساکن شود واین در رعاف شدید حافر بکار برند بلکه واجب ست که فی الفور مبادرت کنند چون بشدت

رعاف وحمرا احساس نمایند قبل از انکه قوت ساقط شود واگر بحمرشدید یعنی بقوت ودفع شدید نباشد ولیکن بقطرات ویا نبوا ب باشد درین صورت
واجبست که اخراج خون از فصد اندک اندک بمرات متوالی نمایند وهرگاه فصد بمساع کفایت رسد لازم ست که بتغلیظ خون متوجه شوند بدانچه ببرد وباشد
ویا بدانچه مغلظ او بود واگرچه ببرد نباشد مثل عناب وحجامت بر مقاومت دم غالب قدرت ندارد بلکه واجبست که اول باخراج از فصد اورا بانجا عند
بعد ازان بحجامت استعمال نمایند ونهادن محاجم بی شعر بر کبد اگر رعاف از طرف دست آید وبر طحال اگر از یسار باشد وبر هر دو اگر از جانبین بود از اجل
معالجات ست وایضاً واجبست که اطراف ببندند حتی که خصیتین وقدمین از ساق وبستن هر دو گوش بغایت نافع ولازم ست که نطول بسیار
بآب سرد کنند وبساست که احتیاج بنشاندن انسان در اب بارد ببرف افتد حتی که اعضای او بسبزی گرایند اگر مانعی مثل هزال او شیخوخت وضعف
قوت نباشد وه اکثر بسر او آبگ کشته صرف یا آبگ محلول بسرکه غلاف می نمایند وبر سر او میاه مبرده ببرف می ریزند حتی که خدر آرد لیکن گاهی بتخت آب
شدید البرد خون راد را غشیه دماغ منجمد ومنعقد میگرداند پس افراط او نشاید وبیشتر ضرورت بفتائل قویه زنگاریه افتد وبآب بارد روح مع کافور مرسلی
خالص بوزن درم سقوط کنند وکمتر ازین نیست که آب ببرف سرد کرده بدو دهن گیرند وبدارند که اکثر انسان در رعاف زنده می ماند تا انکه زیاده ازیست
رطل آبست وپنج رطل خون ازان خارج میشود پس می میرد وبیشتر غشی که ازان واقع میشود سبب قطع رعاف میگردد واما اغذیه مرغوب عدسیه
بسماق یا بسرکه یا بجصرم ومانند آنست مثل رمانیه وتفاحیه وحصرمیه وسماقیه ورجلیه وکاهو بسرکه وغیره مزورات بارد بالطبع وبالفعل ببرف سرد کرده
وپنیر تازه از اغذیه موافقه مناسبه برای مرعوفین ست ولبانی محمود ست وکزلک شیر پای جوشیده تا انکه غلیظ گردد وبیضه جوشانیده برای انکه مستقیم عاف
بسبب صفراویت خون باشد مفیدتر شیها بیشتر باصحاب رعاف مضرت میکنند بسبب انکه در انها تقطیع وتلطیف ست پس بقول صاحب شفا الاستعمال
در محرورین استعمال نمایند وانچه دران قبض مع حموضت باشد اقتضا میکنند وسرکرده بعمل اورند وشربت نبات بر لزوجت وتغریه او وهفتانج وملوخیا بجهت
تبرید انها نافع ورعاف که برسبیل بحران باشد اگر افراط کنند شوربای چوجه مرغ دهند ودر ابتدا سویق شعیر یا مغزنان مغسول بآب فواکه بشربت نیلوفر
شیرین کرده بدهند واوستا دا و گفته که رعاف وجمیع اقسام نزف الدم که باسهال باشد یا بنفث یا غیر آن هرگاه افراط کند دران احتیاج بتغذی لحوم
می افتد تا انچه مستفرغ شده بدل او گردد وخوف سقوط قوت نماند وعادت حذاق درچنین صورت آنست که امر میکنند بتر قوه آن در صباح ومنع نمایند
ازان در عشا الا هنگامی که ضعف بسیار باشد در صباح وعشا خصت میدهند وخوردن جغرات ونان رطب نیز مفید گفته اند وگویند که از کثرت
اکل کرسنه رعاف پیدا میشود وبقول صاحب کامل با وجود علاجات مذکوره تدبیر مغلظ خون باغذیه غلیظه مثل اجبصه معموله بآرد ونشاسته وبرنج معمول
بشیر بیضه شوی استعمال نمایند وبعضی کسان را از انجا که رعاف بسیار عارض شود همین اغذیه وبیضه بنیم تازه ولبا وبحوم حملان وهر انس وگندم مطبوخ
بشیر غذا سازند وبقول شیخ جماعتی از مجربین زعم کرده ست که دماغ ماکیان از افضل غذای ایشان ست بلکه از افضل دواست برای کسی که رعاف
او از حمره بود وسقطه باشد ولیکن واجب ست که دران افراط ننمایند وبمرارت متوالیه استعمال کنند وشراب از جهت آنکه تقویت می نماید نفع میکند واز جهت آنکه
مهیج خون ست مضر بود پس اگر بسوی او اضطرار از جهت تقویت باشد قدری ممزوج استعمال نمایند وچون اضطرار بسوی او نباشد ورعاف باسقاط
قوت نانجامد نوشیدن او نشاید ودر واجبست که محافظت نمایند بر پشت خواب نکنند تا چیزی از خون بسوی شکم نازل نگردد ومنجمد نشود که نفخ معده
پیدا کند ونبض ضعیف گردد وهیجان غشی نماید وهرگاه چیزی نازل شود وماده یکه در معده باشد قی نمایند مبادرت باین کنند هرگاه نزول ماده بسوی معده
محسوس گردد واگر از معده بامعا نجاوز کرده باشد حقنه نمایند که بسرعت خارج شود ودر معده وامعا باقی نماند تفهیم خلاصه کلام طبری درین مقام انست
که گاهی رعاف کثیر مع بواسیر انف حادث میشود حتی که ضعف وتغیر رنگ پیدا میکند وعلاجش اولا امالهٔ ماده وجذب اوست بسوی خلاف جهت
بفصد اگر قوت محتمل باشد وحجامت ساقین ووضع محاجم تحت ثدیین بغیر شرط وبستن ساقین ومالیدن قدمین بعده بقوت مریض نظر کنند اگر احتمال
استفراغ نماید مطبوخ افتیمون تنقیه نمایند واز اغذیه غلیظه پرهیز کنند وبر چوجه مرغ قرعه زنند واگر ممکن باشد والا لحم حلوان وبیضه بنیم پخت اقتصار نمایند

واز البان وسمک وسمک سود وگوشت شکار حذر نمایند پس اگر دم رعاف بواسیری ازین تدبیر منقطع نگردد بگیرند قلقدیس و قلقطار و زراح مساوی مدا
چینی مثل نیم جزو ازان وکافور مثل ربع جزو از اجزای آن وجمله بسایند و در سرکه کهنه حل کرده دو فتیله ساخته در هر دو منخر نهند و اگر خون بند نشود آب سر
بر سر ریزند تا آنکه سردی در دماغ محسوس گردد و سفید اب یا آهک در سرکه حل کرده بر پیشانی ضماد سازند و محاجم زیر پستان و بنقره نهند و ساقین ببندند
و در اب گرم پا بیامیزند و این هر دو علت چون قرار گیرد دو مزاج مریض احتمال نماید هر روز صبح حب مقل یکنیم درم یا دو درم و تا سه درم بقدر قوت علیل
و قلت اعراض مانعه ازان بدهند و گاهی رعاف غیر ازین سبب بباعث گرمی مزاج دماغ از مشی در افتاب یا از هبوب سمائم یا از حدت خون و غلیان
او در جگر و عروق حادث میشود و بواسطه انصداع عروق پس اگر عرق منصدع شعبه باشد قطع رعاف سهل بود و تبرید مزاج دماغ و شم سرکه و کافور
منقطع گردد و اگر رگ بزرگ باشد در قطع او تعب شدید بود و کثرت خون بسبب امتلای بدن باشد و طریق معالجه این همه قطع سبب ست و اگر سبب
اندفاع او بطریق سحران باشد اعانت بحران نمایند بعده تعدیل مزاج علیل کنند اگر متغیر شده باشد و مداوات او طریق تطفیه بطور امراض حاده مسلوک
نمایند و بر تقلیل غذا اختصار کنند و باصلاح او پردازند و اگر در مزاج مریض حدت باشد بهر تسکین و تعدیل او تبرید زیاده نمایند و فصد قیفال کنند و فتیله مذکور
در بینی نهند و هر دو باز و و ساق ببندند و اگر فائده نشود محاجم زیر پستان نهند و از اغذیه بر سماقیه و حصرمیه بیچ و مرغ و مزوره اقتصار و رزند و بحیه التیس
و برگ اسپغول و برگ بارتنگ هر واحد یک باقه در اب بپزند تا مهر شود و آب او یک رطل صغیر بگیرند و بران روغن سوسن که در روغن گل قدری جوز السرو چوشانیده باشند
حتی که قوت او در روغن ظاهر شود دوازده درم تابست درم ریخته حقنه بعمل آرند و با آب قثاء و آب بادروج آمیخته بقدر سه درم ازان سعوط نمایند و استعمال
قلقدیس و غیره که مذکور شد در همه انواع رعاف جایز ست و ابن سیار امیگوید که غری السمک سوخته مثل آن کافور آمیخته بسرکه مخلوط کنند و فتیله بدان
آلوده در بینی نهند و فی الحال رعاف منقطع میشود و من دیدم که در زمان نحیف از نشانیدن در اب سرد این رعاف بند میگردید و بعض اوائل ذکر کرده اند
که اگر قثاء الحمار را با زعفران و کافور بسایند و در سرکه سرشته شمامه سازند و هر وقت ببویند در قطع رعاف مجرب ست و گاهی رعاف بسبب شکافتن
رگی از شرائین سر حادث میشود و این اگر از گزیدن نوعی از حیات افتد علاجش انست که خون را بگذارند تا آنکه بسیاری خارج شود بعد ازان مریض را در یا
کبیر از یک مثقال تا یکنیم مثقال در دو دفعه بدهند و منخرین را بدان طلا نمایند و بشمیدن او دام کنند و بعد ساعتی دوغ ترش گاو بیاشامند و در اب دیگ ساعت
بنشانند و اگر قوت مریض احتمال نماید شریان صدغین او قطع کرده داغ دهند و ساعتی در اب سرد بنشانند و تمضمض از سرکه کهنه دام کنند پس اگر رعاف
از شرب تریاق یا بهتر شریان منقطع گردید خلاص او مرجو بود و اگر رعاف شریانی دیگر امراض دبائی افتد علاج نه پذیرد و بنابر فساد جمیع اخلاط و اگر خواهند طریق
تبرید و تسکین خون و اصلاح او مسلوک نمایند و بفصد و اسهال در مثل این حال تعرض نکنند و در رعاف بحرانی که در امراض حاده افتد چون بحران صحیح باشد
بسیار محمود بود و کذلک اسهال و قذف پس هر چه ازینها افراط نماید بقطع آن پردازند و جالینوس گوید که رعاف شریانی را علاجی نیست الا اماله الفصد
و بستن اطراف و وضع محاجم بر مراق و انطاکی گوید که رعاف هر چونکه باشد اگر مخالف دم طبیعی بود و قوت ساقط نشود قطع او جائز نبود و الا واجب
باشد پس فصد قیفال از هر دو دست بگیرند اگر رعاف از هر دو جانب باشد و الا از دست مخالف نوشادر و تبرید سر بطلای مثل کشنیز و کدو و
استنشاق شب دکافور نمایند و دمیدن و طلا کردن خاکستر جمله مویها و سرگین هاو کذا زیره بسرکه و آب گندنا و از مجرب قاطع انیست که بگیرند
آب بلح سبز و آب آس هر واحد یکجزو آب کشنیز نیم جزو همه با هم امیزند و اندکی جزو و شب یمانی و گل ارمنی هر یک نیم جزو کهربا ربع جزو سابیده با بهای مذکوره که مثل
این باشد تسقیه داده شیاف سازند نزد حاجت سوده استنشاق یا نفوخ سازند که هر دو طریق مجرب ست و خوردن برادهٔ شاخ نرگاو مشهور ست و چون
قطع رعاف مشکل شود محاجم بر طحال و کبد و قفا گذارند و اطراف بندند و از طین بر بدن طلا نمایند و اگر ازین منقطع نشود الی اماله امیرود و کسی که بعد گزیدن
اسی رعاف کند قطعا هلاک گردد خصوصا اگر خون او منجمد نشود و از کلام حکیم علی مفهوم میشود که رعاف اگرچه در بعض احیان مبشر بعافیت و بحران برای
امراض باشد لیکن اکثر دران چندان افراط میگردد که بسیاری را هلاک میگرداند و علاجات معروفه در رعاف صعب قلیل النفع بمشاهده رسیده و خالی از

مرطبات مشهور گشته وچون درین تامل کردم رطوبت را غیر شدید المنافات دریافتم بهرآنگاه حدت خون وحرارت وتاریت آزاد مخل عظیم وافراط رعاف میباشد پس برای من جواز استعمال مرطبات دران قرار یافت ودر رعاف قوی صعب العلاج روغن بنفشه بادام بانمک مسکه بنفاق تازه ممزوج کرده باستنشاق آن مکرر بمریض امر نمودم ودر استنشاق اول خون کم شد ودر مرتبه دوم رنگ خون مائل بسفیدی گشت ودر کرت سوم محتبس گردید بعد ازان مدار معالجه بمن برای رعاف سخت باین امر قرار یافت وجائی تقصیر نکردم فقط اما مرحوم حکیم علوی خان بسبب وقوع جنگ عظیم در بلاد هند میان اولیا دولت شاه انگلستان وتنگ زیب تب وبائی عارض شد وبحران بر رعاف میگردید در رعاف سه روز یا چهار تا هفت روز می ماند ودر هر روز خون سه یا چهار بار جاری می شد هر کسی که رعاف او تدبیر نمی کردند خون از خود محتبس میگردید صحت می یافت وهر که حبس خون او تدبیر کردند یا بحران او بر عاف نشد هلاک شد ومقصود از بیان خلاصه این دو قول اخیر اطلاع متعلم بجواز استعمال مرطبات در رعاف ومنع حبس رعاف بحرانی ست فتذکر

تدبیر مرعف

گاه ضرورت بر عاف آوردن می افتد وخصوصاً در امراض حار دماغی ودر هنگام کثرت خون ومنع مانعی از فصد معهذا قبل اس واز جهت قدما آلتی رعاف آور ساخته اند تا بدان بسیاری از امراض که در عافیت آنها احتیاج بر عاف سائل بود علاج نمایند واز تدبیر تعیف وغدغه باطراف نبات لین خشن ست خصوصاً آنکه بر نبات اذخر بروید مانند زهره ودر هند بقتیله بر گ درخت لرزان اندرون بینی میخارند وشیاف معمول از فقاح اذخر وبوینه دشتی کندا از گل انجره وکذا از عنقه وایضاً از اوریجاده هفته مثل کندش ومویز خرفیون کوفته بزهره گاو سرشته فتیله ساخته اندر بینی دراورند وگویند که شم فتیون مع اهین بری وفرنجمشک وشابانک بقوت مدام رعاف آورد وکذا نام شماً وسعوطاً وضمع سداب آب زنجوش سعوطاً واکل کرنه مولد عاف

زکام ونزله

وآن انصباب فضول دماغی ست واین هر دو مرض باهم مشترک اند بهرآنکه مبدای علت واحد ست یعنی زهر ووسیلان ماده از دماغ میشود لیکن زیرو بعضی اطبا انچه بسوی حلق وسینه ریزد باسم نزله مخصوص ست وانچه از راه بینی نازل شود باسم زکام وبعضی این هر دو را نزله نامند وانچه از راه بینی رقیق وبسیار تراوش فرو اید ومنع حس شم نماید وبسوی چشم وجلد وجه وبالجمله بسوی مقدم اعضای وجه ریزد از زکام خوانند وقیاس نزله بدماغ مانند قیاس مرض فرب ست بمعده ونزله ردی ست سبب اکثر امراض مذکوره چنانچه گاهی بطرف حلق وریه ذبحه جاری میگردد واکثر قرحه دران پیدا میکند وبیشتر شهوت کلبی ازان تولد می نماید وگاهی در عصب بسوی اعضای بعیده تر جاری میشود وگاهی ازان متولد میگردد وخناق ونوات الریه ذات الجنب وسل خاصته والاسماچون نزله حاد بود واوجاع معده واسهال ومسیح هرگاه شوریاتر شش باشد وایضاً ازان قولنج حادث میشود وخصوصاً از مخاطی خام ازان وکذلک سبب ورم گوش وصدره وحنک وحلق دندان وریه وشقیقه وخدر وصمم وفالج ودوار الفیل ودیگر امراض می گردد واکثر تابع نزله سرفه وگرفتگی آواز وحمیات صعب وصداع شدید وقشعریره می باشد وسبب این مرض بقول شیخ یا حرارت مزاجی ست خاصته یا خارجی از اقتاب یا باد سموم یا قرب آتش یا گرمی حمام یا بوسیدن ادویه گرم مثل مشک وجندبادزعفران وپیاز یا مالش روغنهای گرم برسر که چون بدماغ عارض گردد رطوبتی که دران بود بگداز دوسائل سازد وبسبب سخونت دماغ از جمیع بدن نیز منجذب گردد ونازل شود واز خوردن اشیای حاره حریفه مثل قوم وبصل وخردل ومانند آن نیز افتد ویا بروردت مزاجی خاصته یا وارد خارجی از غسل آب سرد وهوای بارد یا شمالی مکشف ظاهر سر که بسر رسد ومنع تحلل رطوبت دماغی نماید واز اینطریق عصیر دران کند وخصوصاً چون سر دران برهنه کنند ولاسیما وقت تحلل دماغ از حمام یا ریاضت یا غضب یا فکر یا مانند آن وگاهی از فصد تخلخل مسام حادث میشود که بدن را برای قبول گرمی وسردی مهیا میسازد ونزله پیدا میکند خصوصاً بعد فصد بسیار وهمچنین در سوء مزاج حار که لاحق بدن گردد از تخلخل مبدای حدوث نزله گردد وبروردت مزاجی هرگاه قوی شود مستحکم گردد چنانچه در مشایخ که نضج نمی یابد تا آنکه در غایت صحت مزاج وحرارت او بر سند جهت آنکه چون بسوی دماغ بارد در مشایخ وضعفای دماغ غذا برسد بسبب ضعف انچه بسوی او نفاذ شود دران تمامه هضم نگردد وفاضل می باشد ونازل میگردد وایضاً هر بخار که نه تکاثف شود ومستحیل

نمایت گردد چنانچه بخار متصعد بسوی سقف حمام را عارض شود و کدلک گاهی این رطوبات در دماغ بسبب تواتر امتلاء و تخمه و خواب بر طعام کثرت نماید و در اکثر تا سبب داخلی و خارجی هر دو جمع نشود نزله و زکام پیدا نگردد و زکامی که از اجتماع دو سبب باشد. قوی تر بود و سمّ قندی وغیره اسباب جزئیه این مرض هشت نوع بیان نموده چهار نوع از سوء مزاج دماغ داد و همان ست که مسطور شد و چهار قسم دیگر از امتلای خلطی از اخلاط اربعه در جمیع بدن و ارتفاع بخارات آن خلط از بدن بسوی دماغ پس اگر بخارات صفرا غالب باشد زکام و نزله صفراوی گویند و کدلک حسب غلبه خلط دموی و بلغمی و سوداوی نامند و انطاکی گوید که سبب زکام یا از داخل بود بمثل ضیق دماغ که آنچه از فضول بسوی آن متصاعد شود بسبب کثرت آن دفع کند و غضب و غم و تنگی نفس و حرکت بدو یا از خارج باشد مثل مقابله حار بالفعل از روغن و حمام و شم روائح حاده منفتحه مثل یاسمین و گل سرخ و حمل بار گران و سختی حرکت و تغیر و تکار که بر سر باشد و برودت و رنجا از اسباب سابقه بود خاصته بهر آنکه خلط را سائل نکند و حرارت را حبس کند و بمشیر عروض ترلات امزجه رطبه و مثل فخ را و در خریف و ربیع و بلدان شمالیه و جنوبیه بهم میرسد و از امراض مخوفه ست اگر بسوی ریه فرود اید و ماده حار حاد باشد و اطبا نزله را ام الامراض می نامند بجهت آنکه ماده و باعث اکثر امراض ست بالذات و یا بالعرض و ایضاً شیخ میفرماید که زکام و نزله حادث از سردی بیشتر ازان افتد که از گرمی حادث شود و صاحبان مزاج گرم شدید الاستعداد برای قبول اسباب خارجی فاعل زکام از صاحبان مزاج سرد میباشند و اصحاب امزجه حاره اکثر ایمن از عروض زکام و نزله حادث از اسباب بدنی نسبت باصحاب امزجه باردهٔ مستند چه در دماغ بارد آنچه از غذا بآن میرسد نضج نمی یابد و آنچه از بخره بسوی او متصاعد میشود تحلیل نمی پذیرد بلکه غذا فاضل می ماند و بطریق تنکیس فضول غذا را دفع میکند و بخارات منقلب بر طوبات بوده نازل میشوند مثل قرع و انبیق و ریزش نوازل بر ایشان دوام می نماید و نزله گاه غلیظ و گاه رقیق مائی و گاه حاد تلخ و شور و گاه ترش یا بد طعم بابی طعم و گاه حار لذاع و گاه بارد بسبب اختلاف مواد و حال آنها در غیر طبیعی و فساد از روی قوام و طعم و کیفیت ملموسه مختلف میباشد و بقول انطاکی خبیث ترین الوان در نزله بارد سبزی ست پس سیاهی و در حار ندوی و در زکام امان ست از جذام و افراط آن مفضی بمثل مالیخولیا ست بسبب هجمات اعضا بخروج ماده و گاهی از امتلای همه بدن میباشد پس اگر درین هنگام همچنین باشد علت عظیم بود و استعداد برای او واجب گردد و الا مرسل باشد و علامت اول تساوی نبض در عظم در دموی و بلغمی ست و شوق در غیر این هر دو و علامت ثانی همچنین ست زیرا غیر سابه و نزله بارد از تپ نضج می پذیرد و حار از تپ انتفاع نمی یابد و نوازل امراض نزلی وقت وزیدن باد شمالی و خصوصا بعد هوای جنوبی کثرت می پذیرند و ایضاً در فصل زمستان و خاصته چون بعد آن تابستان شمالی باشد که در ان باران کم آید و خریف جنوبی با کثرت باران باشد و نوازل در بلاد واقعه جنوبی بنا بر امتلای رؤس از مواد بکثرت میباشد هرگاه تابستان گرم بسیار باشد و در آخر او باران بسیار آید و در زمستان آینده نزلات کثیر بهم رسد و خواب روز در زمستان زکام آرد و فواکه رطب خصوصا خربزه و تربز خوردن زکام را تازه کند و کسی که مستعد آن باشد زکام آرد و استعمال روغن بسیار و مالش آن در زمستان زکام پیدا کند و بقراط گوید هر که را نوازل بسیار عارض شود طحال او را عارض نگردد و مولف درین زمان بعض اصحاب نوازل را مطول یافته و هرگاه صداع با نزله شریک گردد بسبب جمع مواد در انزله زیاده شود و زکام در امراض صعبه و اضلاع مخوف ست سماع عطاس و ملاسه دید گوید که مراد از نزله حمار نست که مادهٔ او حار باشد نه آنکه سبب او گرمی هوا یا آفتاب باشد فقط طریق تشخیص اقسام این مرض باید که اولا دریافت نمایند که او حار ست یا بارد پس اگر نزله زکامی بود بسوی چهره و چشم مریض نظر کنند اگر سرخ نمایند و ملمس گرم و در بینی سوزش و خارش و رطوبت سائل از بینی باحدت و رقت بود حار باشد و اگر شدت سده و غنه در آواز معلوم شود حال سردی رطوبت سائل و غدهٔ نیز پیرسند و این نشان بارد زکامی ست و اگر نزله حلقی بود بپرسند که نبض بسوی حلق فرود می آید باحدت و شدت احراق و رقت او مع التهاب سر و چهره و چشم هست یا نه اگر باشد حار بود و الا بارد باشد و درین حالت از سردی و غلظ نفث و سفیدی یا کبودی رنگ او و تمدد پیشانی نیز سوال کنند و انتفاع از عروض تب مبارد و تضرر ازان در حار دلیل تام ست و ایضاً عظم و سرعت و تواتر نبض و زردی قاروره دلیل حرارت مزاجی ست بعد ازان بعلامات مخصوصه اخلاط اربعه نظر کنند پس علامت غلبهٔ هر خلط که یافته شود همان خلط غالب باشد و این چنان باشد که هرگاه آثار زکام حار مثل سرخی چشم و غیره

باکدورت حواس و خشکی و شیرینی دهن و گرانی سر و دغدغه و خارش لهات و لثه و گوش و روی و خروج رطوبت گلابی از بینی بود زکام دموی باشد و اگر با تلخی دهن و تشنگی و صداع و سوزش سر و چشم و سیلان اشک و خروج رطوبت رقیق نه در رنگ سوزنده از بینی بود صفراوی باشد و هرگاه علامات زکام بادی مشخص گردد و با آن کدورت حواس و گرانی سر مع فرط رطوبت دهن و عدم احساس ذائقه بأکول و مشروب و ثقل زبان و تغیر شدید در کلام یافته شود بلغمی باشد و اگر خشکی در هر دو چشم مدرک گردد و با آن ثقل سر و صداع و احساس مزه چیزی سوخته در دهن و ادراک بوی دخان و عفونت هنگام شمیدن اشیا بود سوداوی باشد

علاج کلی اقسام نزله و زکام

بدانکه اصل در علاج زکام و نزله پختن ماده است و آنچنان باشد که قوام او را اعتدال دهند یعنی حار و رقیق را باستعمال مغلظات غلیظ گردانند و با غلیظ را باستعمال ملطفات رقیق سازند تا پخته قابل دفع گردد و در امر این غفلت و مهلت روا ندارند که بطول انجامد بلکه زود نضج داده آنرا دفع و اخراج نمایند. بهر آنکه اگر زود پخته نگردد و زائل نشود موجب تولد اکثر امراض گردد و بهر عضوی که فرود آید آنجا مرضی مخصوص آن پیدا کند مثل امراض چشم و گوش و بینی و دندان و خناق و سرفه و سل و ذات الریه و ذات الجنب و شوصه درد معده و وجوع الکلب و ذرب و سبج و اسهال دماغی و قولنج و مفاصل و مانند آن و باشد که مادهٔ غلیظ در دماغ محتبس شود و سکته یا صرع یا صداع و شقیقه یا الیخولیا یا سرسام و سبات و مانیا یا دوار و سدر آرد و مانند آنگفته آید که تا ماده در دماغ موجود باشد زکام و نزله را بند نکنند بلکه مادهٔ آنرا بالتمام اخراج نمایند و اگر خود بخود شود باستعمال مفتحات و مرققات انفتاح و اخراج کنند و با بحمامات در مرض نضج و تنقیهٔ خلط و منع انجذاب و تقویت دماغ و معده ضرور است و صاحب این مرض را لازم است که تقلیل طعام و شراب نماید و مهما امکن بر تشنگی و گرسنگی و کم خوابی صابر باشد و تا زکام زائل نشود از خوردن روغن و گوشت احتراز نماید و اگر باستعمال لحوم مضطر باشد نزدیک انحطاط مرض لحوم رطبه مثل لحم جدی فربه بکشک شیر درنزله حار و لحوم بابسه مثل عصافیر و بچه کبوتر بریان یا شوربای آنها در بار دستعمال نماید و از شراب اندیذ مسخره مثل خوزه و پنیر کهنه و پیاز و گندنا و سیر و جزیر و گوشت غلیظ مثل گاو میش و آهو و غیره و چیزهای سخت غلیظ و عضل و شور و ترش و فواکه رطبه و روبری باد سرد و آجاری شستن پیش نهند تا خوراک زکام و نزله پیدا کنند و اگر چه نزله حار باشد از هوای سرد آب بسیار سرد اجتناب ورزند و سر را از سردی و هوای سرد بکلاه یا عمامه پوشیده دارد و حتی الوسع بر سر روغن نمالد و از خفتن بر پشت و خواب روز خصوصا بعد از طعام و خوردن حموضات و لبنیات و سرنگون کردن و حرکت عنیف نمودن و از امتلاء و تخمه و جماع محترز باشد و بالین پست داشتن و پیشانی را بر بالش گذاشته خوابیدن درین اوقات بهتر است و در ابتدا زکام را حبس نسازند بلکه اگر محتبس شود از بخور و انکباب و غیره جاری کنند و نزله نازله حلق و صدر را تقیه داشتن و بر بینی امالهٔ نمایند و خداوندان این علت را فصد مناسب نبود مگر در بعضی صور مثلا اگر ماده کثیر و حار بود و خوف افتادن بطرف ریه و حدوث قرحه باشد پس آن وقت فصد نمایند و بقدر ضرورت خون بگیرند و انجا که حاجت فصد نباشد اسهال هر دو باشد ابتدا بفصد نمایند بعده مسهل دهند و بقول بقراط در نزله که بسیار حدت نداشته باشد فصد بعد سه روز مناسب بود و عطسه بسیار از خود یا باستعمال معطسات در ابتدای نزله و زکام ضارست منع نضج و جذب فضول نکند و بعد نضج نافع ست از جهت دفع فضول نضج پس اگر در اول زکام خود بخود عطسه بسیار آید مسکنات او که در عطاس مذکور گردد باز دارند و همچنین حمام در اول زکام مضر بود بجهت تحلیل رقیق ماده و تغلیظ مابقی و در اخر آن بعد نضج جهت تحلیل بقایای ماده مفید و اگر با نزله تب بود استحمام نباید کرد و کسی را که زکام بسیار عارض شود و دماغ او ضعیف بود پس در حالت صحت استحمام و تعریق او را سود دارد و باید که طعام ناخورده اندر حمام رود و دران زیاده مکث ننماید و بتدریج سر پوشیده بیرون آید و حصهٔ جذب فضول میکند و چون بانزله نخس بجای پستان دریابند دلیل میل ماده بسوی جنب باشد پس مبادرت بفصد نمایند و تاخیر اکثر تب اردو استعمال حب السعال برای خشونت صدر ست نه بهر مواد سر و هر که را نوازل در تابستان و زمستان دوام نماید برای او حب قوقایا ناقعترین علاج و مجرب ست و حرکت اعضای سافله برای نوازل بنابر جذب ماده باسفل بسیار نافع بود و بعد ازان استعمال تکمیدات و تبخرات مع مراعات عدم استعمال آن بر متلا و کذلک مالیدن پاها نیز از نوازل بدلک عنیف موجع طویل انفع تدابیر ست و گویند که نطول آب بسیار گرم و استنشاق او در زکام بر الساعه سکته می سر

زدودن تراشیدن و سر خاریدن و شانہ کردن بنحو یکہ شانہ بقعر مو ہا پیوست سر رسد مسام را بکشاید و مادۂ نزلہ را دفع سازد و جمیع اطلیہ مقویہ مانع نزلہ و نافع اوست
انطاکی گوید کہ ملاک امر در علاج این مرض تنقیۂ دماغ ست بہر آنکہ اگر انچہ مہیا بنزول ست اگر حبس گردد و حواس را فاسد و کدر و مظلم گرداند بعد ازان حفظ
اعضا از سائل اگر مضرت بدان یابند و این یا بمنع بود مطلقا یا بازالۂ انچہ حاصل شدہ بہر آنکہ اگر در اعضای فک باقی ماند دبینی و لثہ متعفن شود و التہاب
ارد و بعد ازین اخراج فضول بنفث یا تحلیل از سینہ و معدہ و قصبۂ ریہ کنند و کذا از اعضای سافلہ اگر مواد بدان برسد خصوصا اگر قارورہ متغیر گردد
بعد ازان حبس آن اگر افراط کند بعد تقویت دماغ پس این قوانین علاج در نوازل مطلق وافی ست و از خواص ست کہ مکروم چون خرما
بوید بعد صرۂ آن در پارچہ پیچیدہ در راہ اندازد زکام بسوی کسی کہ آنرا بکشاید منتقل گردد و کذلک سگرین ستر چون بران تقل کردہ آنرا اندازند و باید
کہ در مدت مرض بر پشت خواب نکنند و در خواص آمدہ ہر کہ ادمان تعلیق آہن نماید حدوث نزلات ازان منع گردد و **گویند** کہ گل ارمنی شما و شرا بانع حدوث
نزلہ ست و کذا اضماد با قلا تنہا و یا در سرکہ یکشبانہ روز تر کردہ خشک نمودہ ساییدہ و کذا تضمید غبار آسیا و کذا عود الفرح و کذا کندر سودہ در سفیدۂ بیضہ شستہ
بر خرقۂ کتان مالیدہ بر صدغین چسپانیدن مانع حدوث نوازل ست و ہمچنین فرو رمازو سبز و یا تخم عود الفرح یا سندروس و یا شوکہ مصریہ و یا جوز السرو و یا
برگ شہدانج و یا کہربا ہر واحد سودہ بر مقدم راس و تغذیہ بماش نافعست و سنجور شکر و شرب جلاب آن در نزلات صعب مجرب سویدی ست و بدانند
کہ از کلام شیخ و قرشی غیر ہما مستفاد میشود کہ علاج نزلہ و زکام محصور ست در شش اغراض یعنی تقلیل مادہ موجب تحلیل و استفراغ و تلیین و مقابلہ بسبب
فاعل یعنی تعدیل مزاج و قطع سیلان مادہ و تعدیل قوام او و تحریک او بطرف دیگر یعنی امالۂ مادہ بجہت مخالف و تقدم منع انچہ ازان متولد شود مثل
خشم و قروح الف یا مثل خشونت حلق و سرفہ و قروح ریہ و انچہ قریب بدان ست و ورم آنہا **اما** تقلیل مادہ باستعمال تنقیۂ بدن ست در حار بفصد سر و
و مسہل مخرج اخلاط حارہ و حقنہ جاذب مادہ بابعد و در بارد بادویۂ مسہلہ بلغم را اما از مشروبات و حقنجات و قلت اکل و شرب آب یا ترک او و صلا یکشبانہ روز **و اما**
مقابلہ بسبب فاعل در حار جد کنند بہ تبرید راس بدانچہ مبرد بالقوہ باشد مثل دخول حمام ہر صبح بر نہار و ریختن آب بر دست و پا و مسح اطراف و سرہ و مقعد
و مذاکیر و انچہ متصل آن باشد بروغن بنفشہ و استعمال نطول از جوز خشخاش و بنفشہ و بابونہ و ریختن مبردات بر سر و میل با غذیۂ خفیف مبرد و مرطب بالقوہ مثل
کدو و ملوخیا و اسفاناخ و رجلہ ہر یک از ینہا مطبوخ مطیب بروغن بادام بر شتہ و اما در بارد جہد نمایند چنانکہ دغدغہ عطاس ابتدا کند تسخین سر و تکمید بخرقہ گرم
تا آنکہ گرمی او بدماغ محسوس گردد و حفظ سر بر بین بمخونت و اکثار احتباج بتکمید از نمک جاورس افتد و گاہ از اب بسیار گرم چندانکہ احتمال حرارت او نمایند
و نطولات منضجہ محللہ دران استعمال کنند و اطراف و سرہ و مقعد و مذاکیر با دہان حارہ چون روغن بنفشہ و بابونہ و مرزنجوش بمالند و قوی تر ازان روغن سداب
و روغن بان و روغن غار و روغن سوسن ست و بصابون رومی سر بشویند و لیکن باید کہ بسر روغن نرسانند زیرا کہ عمدہ در علاج نزلات حارہ و بارد
تفتیح مسام جلد راس ست و تدہین آن باعث سد مسام و مانع تحلیل ابخارات و خروج آنہا ست و اگر تدہین راس لابد باشد برای اثبات تبرید یا تسخین بعد
استفراغ استعمال او جایز بود و چون در نزلہ بارد بر سر و پیشانی لطوخات خردل و قسط و مانند آن بعمل آرند باید کہ بعد ازان مثل آب صابون و مانند آن بشویند
و با غذیۂ خفیف و لطیف و مسخن و مجفف ملیں مدرسیل نمایند و گاہی احتیاج باستعمال ادویۂ محمرہ باشد مانند آنکہ دران سگرین کبوتر و خردل و انجیر و بویہ و امثال
افتد بلکہ باستعمال داغ حاجت باید جہت آنکہ تسخین بسر و تجفیف او نافع ست برای آنکہ حادث شدہ و مانع ست از بہر آنکہ حادث خواہد شد اگر مانعی نباشد و باید
کہ درین نوع نزلہ اندرحمام قبل از نضج داخل نشوند بلکہ تکمیدات یابس استعمال نمایند و بویہ دن مشک و عنبر و شونیز بود ادہ در صرۂ کتان نیلگون و نہادن صوف
در روغن حار مسخن تر کردہ اندر گوش درین نافعست و بقول بعضی متاخرین بہر تعدیل مزاج در حار تبرید مزاج از داخل و خارج کنند مثل بو یانیدن افیون و کشنیز
سبز و کاہو و مانند آن و از داخل مانند خوراندن اغذیۂ سرد و تر چون قرعیہ و ملوخیہ و اسفاناخیہ و کزبریہ بگوشت بز غالہ و تدہین مہر ہای گردن و پشت و خصیہ
عظیم النفع ست از خارج و ایضا بستن حنا و یا برگ بید یا ورد و یا طلحب و داون شربت نیلوفر چہار تولہ در عرق نیلوفر نہ تولہ و اگر بزیادتی تبرید حاجت اید
انار میخوش و ہندوانہ عرق بید مشک سنده و افشرۂ کاسنی و سیب و کمرک و غذا بقلۂ یمانیہ و سرمق بگوشت حملوان و امادر بارد تسخین دماغ کوشند از داخل

وخارج مثل تکمید جاورس و اندن و بزرالبنج و بابونه و نمک هندی هریک دو تولچه و بوسیدن عنبر و مشک و شونیز هریک سه ماشه مجموع یا انتهاد لته کبود بسته و بخور سندروس کهربا و مرزنجوش و بقول صاحب خلاصة التجارب سر بریجار بابونه و شلجم داشتن بسیار مفید ست و از داخل مثل شونیز و زرنباد و بسباسه هریک یکماشه در عسل دو تولچه و ایضاً تخم بادرنجبویه یکنیم ماشه اسطوخودوس دو ماشه در یکتولچه عسل و غذا کبک و دراج و لوه بنان و بجای آب ماء العسل و هندوانه خایسیدن مفرد ادام بانبات و جلغوزه عظیم الاثر ست و همچنین خوردن معجون فلاسفه و اما قطع سیلان بغسل اغر مجمد مبارده مثل غرغره باب بارد و بگلاب و آب عدس و باب کشنیز و آب انار و یا آب مطبوخ تخم خشخاش و پوست خشخاش و مغز و عناب و عدس و کشنیز خشک بالفعل برای حار و حار برای بارد نمایند و ایضاً خصوصاً در بارد مثل چیی که از افیون و میعه و کندر و زعفران ساخته باشند در دهن دارند داب او بلع نمایند و مثل اشربه که در حبس نزله آنرا خاصیت ست چون شربت خشخاش سازج برای حار و شربت کرنب و شربت بنفشه خشخاش که بدان مروغیره داخل باشد برای بارد بدهند و شربت خشخاش استعمال نکنند مگر در ابتدا بر قمع نزله از صدر و هرگاه محتبس گردد و احتیاج بنفث افتد این شربت مناسب نبود بلکه با اشعیر دهند و مثل سکنجات حامضه چون سکنجبین سندروس تنها یا با شکر برای حار و بارد و هردو مجرب ست و شونیز برای بارد و بخور او شموما قسط ایضاً و کذا بخار شراب عیسل بر سنگ آسیای گرم انداخته و آنچه نفع باین میکند تبخیر بکندر و عود خام و سندروس و قسط و میعه ست و بخور طرفا و گل سرخ برای حار و کذلک شکر طبرزد و باقلا و حبوب در دوغ گاو ترکرده خاصة و شکر و کافور و خشخاش منقوع در سرکه در حار بخور کنند و همچنین بخار سرکه بر سنگ آسیای گرم صلت انداخته نافعست و بعض متاخرین گویند که برای منع سیلان ماده در حار شربت خشخاش و نیلوفر و لعاب اسپغول و بهدانه در عرق نیلوفر و کوه دهند و غرغره از عدس مسلم کوه و کوکنار هریک یکتوله عناب هفت عدد جوش داده صاف نموده حضض نه ماشه داخل کرده بکار برند و تخم خشخاش یکتوله سابیده قند دو تولچه آمیخته بیسانیدن بسیار مفید ست و غذا آش جو بشربت خشخاش و هندوانه و اما در بارد این مطبوخ دهند اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان هریک هفت ماشه بنفشه گل بنفشه هریک ده ماشه عناب هفت عدد خمیره بنفشه چهار تولچه مالیده صاف نموده و غرغره از بزرالبنج و بابونه شفاء الحیات و عذبه و کزانج و کوکنار هریک یکماشه کنند و چای خطائی نوشانند و بر شعنای انطاکی دو سه ماشه و یا حافظ الصحة در عسل و هندوانه و غذا کباب مرغ و دراج بنان خمیری دهند و اما تعدیل قوام مادهٔ حار را تغلیظ و بارد را تلطیف نمایند مثلا استعمال خشخاش و کاهو و لعوقات بارد و گرفتن کتیرا و بهدانه در دهن برای تغلیظ مادهٔ حار تا عمق بدن نرزد یا استعمال انچه مرقق آن باشد مثل زوفا و اصل السوس تا که تغلیظ خود ایذا نرساند و بعضی گویند که بهر تعدیل قوام ماده بنابر آسانی خروج آن در حار بهر تغلیظ رقیق شربت خشخاش و یا فرادیس و یا دیا قوذا در عرق مکوه و گاوزبان دهند و حضض تنها در دهن دارند و در بارد بهتر رقیق غلیظ مطبوخ زوفا و شربت اسطوخودوس و یا تنبول و یا فرا سیون در عرق بارد بنجبویه و گاوزبان دهند و یا عسل در عرق مکوه و بادیان دهند و بجای آب با ماء العسل نوشانند و اگر حاجت تنقیه افتد در حار بحب بنفشه و در بارد بحب قوقایا و ایارج علویخان کنند و پس از تنقیه جهت تعدیل مزاج حب بیش و حب سیماب و حب چای و حب چوب چینی دهند و قرص نزله بند و غرغره و سعوطات حابسه استعمال نمایند و اما تحریک از طرف دیگر پس اگر نزله بسوی حلق ریزد بعطسات و بهر انچه لذع منخر نماید طرف بینی جذب کنند و اگر نزله حار بسوی اسفل سیلان نماید باستعمال حجامت بر نقره لاله کنند و همچنین انکباب مطبوخ ریاحین جاذبه بسوی بینی و ادویه معطسه مثل خربق سفید و جندبیدستر و غاریقون و کندش و فلفل و خردل ست مجموع یا مفرد استعمال نمایند و معطسات خفیف مثل شم افیون و شاخ بادروج و زراوند طویل و گل سرخ برای محرورین ست و لطوخ باطن بینی بدوای معطس مهترست از نفوخ او دران و ایضاً جهت مائل ساختن مادهٔ نزله از جانب سینه و حلق قصبه ریه براه بینی معطسات تند مثل بوی فنجبیل و کندش و فلفل و گل چینیه و زنجبیل و امثال آن بعمل اند سعوط علویخان از مجربات ست و اما تقدم پس مثل آنکه صیانت حلق و ریه از افت نمایند و اکثر آن باغذیه باشد در حار تبخیر صدر از روغن بنفشه و تناول آش جو خمیره بنفشه و آب انار شیرین و استعمال حریره نشاسته و آرد جو و باقلا بشیر اگر تب نباشد و اگر تب بود شیر مضر باشد و استعمال لعوقات لینه بارده و اشربه زوفائیه بارده و حب السعال و اما در بارد مثل تبخیر صدر بروغن بنفشه و روغن بان و قیر دطی حار و استعمال حسوهای حارهٔ ملینه مثل اطریه بشهد و مثل آب سبوس گندم بروغن بان و عسل

و مثل نان نمیمغنج و استعمال بعوقات ملینه حاره و شربه نوفایه حاره و ایضاً در وفا تنامع اصطرک و شرب آب گرم در نوازل نافعست بجهت نضج و دفع غائله او و انطفای نفس بنابر انضباع و تکمین و بینید بصاحبان نزله موافق بنود و گاهی در ابتدا نفع دارد و اما بعد از نضج معتدل ازان موافق بوده برای نزله حاد شراب نمیمغنج و در مهات و در رقیق بزمانهٔ ابتدا منع نضج می نماید و گویند که برای حفظ قصبه ریه سینه و حجاب گذرگاه مادهٔ نزله اند تا ازان لذع و آفت عظیم نرسد حریر یا و غیر غیر و مطبوخات حابسه و محبوبات مثل حب سیماب و حافظ الصحة استعمال کنند و این غرغره نیز نافع حلبه بزرکتان صمغ عربی بکوه کوکنار هر یک دو تولهٔ شربت شکوفه بنیه پنج توله

علاج زکام و نزله حار

بهدانه عناب سپستان تخم خطمی گاوزبان دراب جوش خفیف داده صاف نموده شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و اگر نزله باز نه ایست صمغ عربی کتیرا هر واحد یکماشه در خمیرهٔ خشخاش امیخته همراه جوشانده زیاده کنند و افیون زعفران صمغ کتیرا هر یک یکماشه سابیده دراب کوکنار یا سفیدی تخم مرغ امیخته کاغذ اشل روپیه تراشیده سوزن زده بران مالیده بر هر دو شقیقه بچسپانند و نیز دراب مذکور ازین ادویه حب بسته بقدر دانه موٹھ فرو برند و از تخم خشخاش کتیرا صمغ عربی نشاسته حب ساخته در دهن گیرند و عنب الثعلب کزبان خشک پوست خشخاش دراب جوشانیده صاف نموده غرغره کنند یا عدس مقشر گلنار زرد و تخم کاهو عوض کزبان داخل کرده جوشانیده رب جوز امیخته بعمل آرند که در حبس نزله و زکام حاد از مجربات والد علوی خان ست و یا تخم خشخاش پوست خشخاش عدس مقشر گلنار فارسی عنب الثعلب مائین خمد مائین کلان مازو برگ توت عناب کشنیز جوشانیده غرغره سازند که از مجربات استادی مرحوم ست و اگر عناب پنجدانه سپستان ده دانه خطمی خبازی هر یک پنجماشه کوکنار تخم خشخاش هر یک چهار ماشه عدس مسلم شش ماشه جوشانیده غرغره نمایند نیز حبس نزله و تغلیظ آن نماید و کذا غرغره گل سرخ گلنار خرنوب شامی عدس حب الآس پوست خشخاش کشنیز خشک مساوی جوشانیده صاف نموده نافع و همچنین برای تغلیظ مادهٔ رقیق خشخاش بزر البنج باقلا پوست خشخاش برگ مورد تخم کاهو گل سرخ هر یک یک تولہ در نیم سیر آب بجوشانند تا پاو بماند غرغره کنند و بهر منع نزله حار نوشیدن مطبوخ بنفشه و جو مقشر و خشخاش مع شربت خشخاش و حریره که از اب سبوس و آرد باقلا و نشاسته و کتیرا و روغن بادام و شکر پخته باشند نیز نافع و خوردن دیاقوذا مفید و ایضاً در زکام حار رقیق آش جو به روغن بادام و یا عناب و سپستان و بنفشه و تخم خشخاش جوشانیده باشربت خشخاش دهند و اگر سرفه باشد بران بهدانه و اصل السوس و تخم خبازی و گل نیلوفر اضافه نمایند و تا سه روز یا پنج روز بدهند و بجای طعام و شراب آش جو تنها و یا با شربت بنفشه و یا خشخاش و یا نیلوفر و آستاد مرحومی در صورت تپ و خشکی زبان و کثرت تشنگی ادویه جوشانیدهٔ اول را سوای گاوزبان در عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان جوشانیده شیرهٔ مغز تخم کدو و خاکشی افزوده میدادند و گاهی جهت نضج نزله حار و سرفه مویز منقی دو توله جوشانیده شیرهٔ خرفه نه ماشه شیرهٔ مغز بادام پنجدانه شیرهٔ تخم خشخاش چهار ماشه نبات سفید یکتوله داخل کرده صمغ عربی یک ماشه کتیرا نیم ماشه سوده پاشیده میدهند و گاهی در نزله و زکام حار و سرفه برای تسهیل خروج مادهٔ حلق و قصبه ریه شیرهٔ مغز بادام چهار دانه شیرهٔ مغز تخم کدو شیرین شش ماشه نبات یکتوله صمغ عربی کتیرا غشاشه هر واحد یک ماشه سوده میدهند و گاهی برای نزله و سعال اصل السوس مقشر نیم کوفته دو درم بهدانه نیم درم صمغ عربی یکدرم کتیرا نیم درم مرا چینی دو ماشه سپستان هفت ده دانه نبات مصری یکنیم توله در پاو آثار عرق گاوزبان جوش هندوستانیکه نصف بماند بطور قهوه بنوشند و گاهی در ریزش نزله و انسداد منخرین بهدانه سه ماشه گاوزبان خطمی پرسیاوشان هر یک پنج ماشه در عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان جوش داده بطور قهوه میدهند و کذلک انه هیل و ماشه بهدانه سه ماشه کوکنار دو سرخ نبات یک توله جوشانیده بطور مسطور و گاهی در ریزش نزله و بلغم سینه برای نضج خمیرهٔ خشخاش خوانیده بهدانه عناب سپستان نه دانه اصل السوس سه ماشه تخم خطمی خبازی هر یک هفت ماشه شب دراب گرم ترکرده صبح جوش داده صاف نموده شربت نیلوفر داخل کرده می نوشانند و نوشیدن آش جو که در ان عناب و سپستان و خطمی و خشخاش پخته باشند با شربت بنفشه یا خمیرهٔ آن نضج و تغلیظ نزله کرده نماید و اگر تا سه روز عوض طعام و شراب بر همین اقتصار و رزند بهتر ست و شربت خشخاش همین عمل کند و بقول صاحب جاوی در زکام حار تغلیظ مادهٔ و تبرید دماغ و تقویت او و نوشیدن مطبوخ عناب ده دانه باشکرده درم نافع و اگر بادی سعال باشد سپستان بهدانه افزایند و غذا

مزوره ماش مع مغز بادام و هندوانه اگر با سفرجل و صداع باشد طبیخ بنفشه بسپستان عناب مع شکر یا ترنجبین یا خمیره بنفشه یا شربت بنفشه و اگر بحرقانی باشد شربت خشخاش و مزوره ماش و خشخاش مع مغز بادام و تخم کاهو مفید و حکیم علی نوشته که اگر نزله سائل حار باشد جهت و اجفان را بالقلد لیس و عدس لطوخ نمایند و بعضی قائلند که سداب را جل کرده انان روی میشویند و اگر نزله از غیر ورم حار باشد و علت قریب جلد بود جهت آنچیزی از برگ علیق تر کوفته یا از آب خرفه و یا آب بهی و آرد جو و یا مازو سوده بشراب و سویق یا شوکران و اسپغول با آب عنب الثعلب یا حلزون مدقوق مع خرفه او از بنا گوش تا بنا گوش دیگر ضماد نمایند و بنا بجمله بدانچه مهرد و قابض باشد ضماد کنند و بگیرند آرد گندم جوش و مرو کنند بسفیدی بیضه بر جبهه لطوخ سازند یا طباشیر مرو قاق کنند بسفیدی بیضه استعمال نمایند و گویند که گل بنفشه و کذا خشخاش سفیده و کذا ثیل شرنا و ضماد او بزر البنج سفید شرنا و غرغره برگ الجاص و ضماد عصاره برگ انگور بسویق و کذا عصی الراعی و کذا اسماق در عصیر حماض جوشانیده هر گاه قوام او غلیظ گردد بر مقدم دماغ نهادن نافع نزله حارست الحاصل در ابتدا بهر ما لها دهٔ نزله از حلق بسوی بینی مدام عطسه گیرند و بوسیدن صندل سرخ بسرکه سوده زکام گرم را بکشاید و همچنین سبوس جو با سرکه بوسیدن و برای سدهٔ بینی و عدم حس شم در زکام حار با قلاد در سرکه تر کرده بر آتش نهند بخار او گیرند و کذا صندل سفید و سک چون بسوزند و کذلک انکباب بخار مجمر آسیای گرم در سرکه سرد کرده و نخالهٔ مقلوعه در سرکه بر آتش انداخته و یا شکر طبرزد بر برگ مورد سوخته بخار گیرند و انکباب بر بخار طبیخ بابونه بنفشه جوشانده و خشخاش و فسل سرپران نیز نافع و برای منع سیلان فضول رقیق اگر بطول انجامد و مرض میرکشد پرچه خوشه را بر آتش نهند و کافور بران پاشیده چادری بر سر کشیده بخار او دینی بگیرند و یا سبوس گندم در سرکه خیسانیده بر آتش گذاشته بنحو مذکور بخار او گیرند و اگر کافور بمقدار درم سبوس گندم آرد جو آرد با قلا صندل سفید گل بنفشه شرطرفا هر یک نیم درم کوفته بیخته در سرکه خیسانند و خشک کرده بگلاب بندقه ها سازند و وقت حاجت بر آتش سوخته دود آن بگیرند در زکامی که از گرمی باشد منع سیلان بینی نماید و در فوائد شربه و وزن جمله ادویه دو چند آنها نوشته و کشنیز و آمله یک یک درم افزوده بعد مهر انچتن بخور آن امر موده و بخور حاج حسین نیز نافعست و غذا آش جو و حریره سبوس و حسو لوزینه بادام مونگ با خشکه و مزوره ماش مقشر اسفاناخ و کدو و ملوخیا و رجله و سرمق و بقله یمانی بروغن بادام مناسب و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج بمسهل صفرا و حب بنفشه تنقیه کنند و مسهل از بنفشه و عناب و سپستان و ریشه خطمی و مغبازی و بهدانه و حل السوس مقشر نیمکوفته جوشانیده مالیده صاف کرده مغز خیار شنبر شیر خشت تر و ترنجبین دران حل کرده باز صاف نموده روغن بادام بران چکانیده نیم گرم نوشیدن نیز در زکام حار نافع و بعده آب نیم گرم استحمام نمایند و تریاق الفزاره و حب الشفای علویخانی و معجون مدبر در منع نزله مجرب ست و کذا حب نزله نسخه حکیم محمد طاهر و حکیم احمد و معجون حکیم علی اکبر خان و والد حکیم علوی خان و نسخه یاض حکیم الکل خان و خمیره خشخاش کوکناری و دیاقوذا و رب خشخاش و سفوف نافع نزله و شربت نزله و فریاد رس و شربت گوگرد و شربت خشخاش و لعوق نزله حار و لعوق السعوط معجون سوق جهیز و قرص نزله سند تالیف حکیم محمد بادی و طلا و لطوخ نزله خالد و لطوخ مجرب حکیم الکل خان و نزله بند بهمه در نزله حار معمول لیکن بدانند که در صورت کثرت مادهٔ نزله تا نخست تنقیه دماغ نشده باشد حبس نزله را نمیست که موذی بافساد میگردد و آنجا که مادهٔ سخت گرم و تیز و باحدت باشد اول فصد سر رد نمایند و تبریدیکه در علاج امراض حاره دماغی گذشت بدهند و یا لعاب بهدانه سه ماشه لعاب ریشه خطمی شیره تخم خیارین هر یک هفت ماشه نبات یکنیم تولهٔ دهند و روغنهای سرد چون روغن نیلوفر و کدو استنشاق نمایند و از کافور و صندل تخیر کنند و بقول محمد زکریا از کام که در وصیت عارض شود تبرید کبد با طلیه بارده سیما خرقه کتان با آب کاسنی تر کرده مکرر نهادن بیرون النفع و اگر با صداع و تپ بود لعاب بهدانه شیره عناب شیره تخم کاهو عرق شاهتره شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده دهند و باز شیره کاهو بجای شیره تخم تر بدهند و شربت بنفشه عوض شربت نیلوفر کنند و کثیر اسوده برای سرفه افزایند و ایضا بعد فصد در منضج بارد سپستان بست دانه تخم خبازی چهار ماشه حل السوس مقشر و نیم ماشه عوض کاسنی و شاهتره و گل سرخ داخل کرده شب بعرق شاهتره و کوه و گاوزبان هر یک هفت تولهٔ خیسانیده شربت بنفشه یا نیلوفر چهار تولهٔ داخل کرده بنوشانند و غذا آش جو بشربت بنفشه یا نبات و یا اسفاناخ یا بیخ خورا نند و بجای آب عرق کوه و نیلوفر و سه چهار روز هر دو وقت دوا داده خیار شنبر و ترنجبین هر یک شش تولهٔ خمیرهٔ بنفشه و گلقند هر یک چهار تولهٔ شربت سنا سه چهار تولهٔ روغن بادام هفت ماشه افزوده مسهل دهند و بهر آب مونگ و شام

شلغه کهنه می صبح تبرید لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه عرق کوه و نیلوفر هر یک هفت تولچه شربت نیلوفر چهار تولچه اسپغول یا تخم ریحان نه ماشه پاشیده دهند
و همین نطاسه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج و تقویت دماغ اطریفل کشنیز یک تولچه وقت شب دهند و صبح شربت خشخاش سه تولچه در عرق کوه نه تولچه اگر ماده
بسیار تیز بود زکام با صداع و شقیقه شدید منذر بسرسام و تب باشد بعد فصد سر رود تبرید دهند و سعوط صداع حار و شم برای تنقیح ماده گل بنفشه خطمی هر یک
شش ماشه سپستان یازده دانه بهدانه سه ماشه اصل السوس چهار ماشه خیسانیده شیره تخم کاهو شیره مغز تخم تربوز هر یک شش ماشه شربت بنفشه دو تولچه خاکشی شش ماشه
داخل کرده بدهند و روز هشتم عناب پنج دانه گاوزبان خبازی بریسیاوشان گل نیلوفر هر یک چهار ماشه تخم خیارین کوفته شش ماشه مویز منقی دو تولچه خیسانده
افزوده شیرجات موقوف نمایند و چون تنقیح ماده از قاروره ظاهر گردد روز دوازدهم اسطوخودوس چهار ماشه سنای مکی یک تولچه گل سرخ چهار ماشه دو طبیخ
و مغز فلوس شش تولچه تر نجبین چهار تولچه روغن بادام شش ماشه اضافه نموده مسهل دهند و بجای آب عرق ملکوه دو پهر نخواب روز دوم تبرید از لعاب بهدانه
شیره عناب شیره کاهو شربت بنفشه دهند باز مسهل و تبرید بدستور و اگر باز له و زکام حار بود اگر قبض و تب و درد سر و غلیان طوبات
بدنی باشد تبرید از شیره عناب ده دانه شیره کاهو یا شیره مغز تخم کدو شش ماشه عرقیات شربت بنفشه یا شربت نیلوفر خاکشی دهند بعد تسکین بمای تنقیح ماده
عناب پنج دانه بهدانه سه ماشه بنفشه خبازی اصل السوس هر یک چهار ماشه سپستان پانزده دانه خیسانیده شیره کاهو شیره مغز تخم کدو هر یک شش ماشه
گاهی شیره خیارین شربت بنفشه دهند باز برای تنقیح ماده سودا وی خطمی شش ماشه گاوزبان چهار ماشه در نقوع اضافه کرده شیره تخم کدو خیارین موقوف
کنند و خاکشی شش ماشه افزایند پس اگر آثار غلبهٔ بلغم دریافت شوند برای تلطیف آن مویز منقی ده دانه زوفا پر سیاوشان هر یک سه ماشه افزایند نکته بدانند
که در نزلهٔ حار شیرجات مثل خیارین وغیره میدهند لیکن چون مرض طول کشد بادیان سوده می افزایند بر عایت معده تا از شیرجات معده خراب
نگردد **بعضی** گفته اند که شدت حرقت چشم و کثرت اشک اگه در زکام عارض شود استنشاق آب بسیار گرم تبکرار فی الحال دفع کند **ابن هبة الله**
گوید که علاج زکام حار فصد قیفال و شرب ماء الشعیر با شربت بنفشه و بعده اندک آب انار و استعمال آب آلو بجلاب و ترک غذای حار و شراب حار و تقویت
دماغ بشم روائح بارد مثل بنفشه و نیلوفر و بعد تنقیح ماده دخول مریض در حمام و در صورت کثرت سیلان انکباب بر بخار شکر و صندل و کافور و باقلا و جو و سبوس
در سرکه تر کرده و حذر از خواب بر پشت و بعد اصلاح تغذیه بزبرهٔ آب انار و احتراز از امتلا و تعرض هوای گرم ست **ابو سهل** گوید که در نزله و زکام کائن
از حرارت و دمی آنست که از ان طوبت رقیق حاد سائل شود اگر چه مغلظ و مبرد این ماده باشد استعمال کنند و شربت دیا قوذا صبح و شام و تمام روز
اندک اندک بنوشند و هنگام خواب غرغره بدان نمایند و لعوق خشخاش دائم بلیسند و خشخاش سوده بجلاب آمیخته لیسیدن نیز نافع ست و تخم خشخاش
در حریرهٔ معمول از شکر و نشاسته و روغن بادام استعمال کنند و طبیخ بنفشه و خشخاش مع پوست باقلا مع پوست کوفته و جو و بابونه و برگ کاکنج و برگ
درخت گل سرخ استنشاق نمایند و هنگام شدت امر گل مختوم یا گل ارمنی با آب بارتنگ یا آب عنب الثعلب یا آب خرفه سرشته بر سر و پیشانی و چهره ضماد
سازند و یا روغن بیدکه دران خشخاش مع پوست کوفته و برگ مورد کوفته جوشانیده باشند بر سر بمالند و از باقلا در سرکه تر کرده خشک نموده بسایند و
و سنگ و صندل و کافور تبخیر کنند و بخار سرکه که از ان سنگ آسیا یا حجر النار گرم کرده انداخته باشند انکباب نمایند و حتی الامکان خواب کم کنند و غذا
حریرهٔ معمول از نشاسته و آرد باقلا و جو مقشر کرده و خرفه و کاهو و روغن بادام سازند پس اگر حرارت قوی نباشد دران بچهٔ ماکیان یا دراج یا ماهی سفرا
داخل کنند و جلاب و شربت بنفشه و آب انار بنوشند و اگر شکم نرم باشد خرنوب شامی از دانه پاک کرده کوفته دراب بجوشانند و صاف کرده تخم خشخاش
بریان سوده و اندک صمغ عربی سوده داخل کرده بنوشند و غذا کشک جو بریان و بادام بریان و پنیر در تنور خشک کرده و شسته و زردی بیضه در سرکه جوشانیده
که بران قدری طباشیر و کشنیز خشک سوده پاشیده باشند تناول نمایند و بخار سبوس در سرکه تر کرده بانبوبه و از گل سرخ خشک و نبات و برگ مورد و جو
و باقلا هر دو در سرکه تر کرده تبخیر نمایند **تفریع** در زکام دموی نصد سر رود تلیین طبیعت بنقوعات مذکوره و لزوم ماء الشعیر و شربت عناب و خشخاش نماید
و اگر سده باشد و علته خوب اخراج نیابد بسنبل الطیب و سندروس و نبات سفید و کاغذ مصری و کشنیز خشک و عنبر شهب و عود بر آتش گذاشته تبخیر نمایند که دست

تفتیح سده و زکام و موی نافع ست و کباب بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش از جمله منضجات و منفتحات زکام و موی ست و ایضاً در رصوبت آثار غلبه خون بعد فصد شیره تخم کاهو یک تولچه با شربت نیلوفر دو تولچه خواه گل بنفشه بنشن ماشگل نیلوفر چهار ماشه عناب هفت دانه سپستان بست دانه خیسانیده میدهند و بعد چند روز اسهال صفراوی بعد تنقیه حبس میکنند و افیون در حبس مجرب ست و در زکام صفراوی سوای تدابیر مذکوره تنقیه مادر بمار الفواکه و مغز خلوس و ترنجبین و تغذیه بماء الشعیر و مرورات مذکوره و بهتر نضج الکتاب بطبیخ بنفشه و بابونه و خطمی و کاهو و پوست خشخاش و نوشیدن شربت خشخاش اگر نزله رقیق باشد و بخور بشکر طبرزد و کاغذ و کشنیز خشک و عنبر اگر سده باقتدیر میدهد انطاکی گوید که اگر زکام از خون یا صفرا باشد در موی مبادرت بفصد سر و واجب ست اگر زکام خاص پیر باشد والا هفت اندام اگر سبب عام بود والا باسلیق بعده تبرید مزاج بملازمت مثل روغن نیلوفر و کدو و بنفشه در تدهین و استعمال روغن کاهو نشاید بهر آنکه خواب آورست و خواب در نجا مضرست و مثل کدو و خربزه و قطف در غذا و مثل مورد و نیلوفر و بنفشه و بید شمّاً و وضعاً باید کرد و از مجربات نهادن برگ کنار و سیب در زعرور مبلول بگلاب ست و کذا کافور طلاءً و بخوراً بعده اگر زیاده ستزاید نبود و در سینه علامات ثقل ظاهر شود و خون اجتماع ماده دران باشد واجب ست استعمال بیداری و ریاضت خفیف و لزوم تلیین بمثل آلو بخارا و سپستان و انجیر و رب السوس و پرسیاوشان و انبسون و ترنجبین و گلقند شکری چو شانیده یا خیسانیده و اگر حرارت شدت کند بنفشه و جوانه و اگر سر فه نباشد تمر هندی زیاده کنند و از مجربات من قاطع زکام حار اینست که جوشانده دواء قیه گلقند و خمیره بنفشه هر واحد یک اوقیه اصل السوس و پرسیاوشان و تخم خشخاش هر واحد نیم اوقیه در چهار صد درم آب بجوشانند تا پنجاه درم بماند صاف کرده بشربت انار یا شربت بنفشه جوشانده و این ناعظم منقیات دماغ ست اگرچه بمطول افتد بهتر و ران طبیخ بابونه و اکلیل و بنفشه است ایضاً در تزهه می نویسد که در موی تقدیم فصد کنند از رگ قیفال اگر نزله از صدر تجاوز نکرده باشد بعده لزوم شرب ماء الشعیر بربع آن تخم خشخاش سوده تا نضیج یا بدو طلا بر روغن مورد و نطول بدان و بماز و و گل سرخ و بگلنار و اقاقیا مجرب ست و کذا مالش بدان طبری گوید که در سفراوی اگر التهابی نباشد فصد کنند و بعد از ان تلیین بطبیعت بطبیخ عناب و آلوی شیرین و سپستان و بنفشه و اصل السوس تخم خطمی ترنجبین آمیخته نمایند و دو سه روز بر شربت آش جو و شربت خشخاش اقتصار ورزند ذکر ادویه مرکبه نافع زکام و نزله حار بخور نافع نزلات و مسکن اوجاع سر و دندان و گوش منقول از حاجی حسین تلمیذ والد علوی خان بزر البنج سفید پوست خشخاش اصل السوس گل ارواید پوست بیخ لفاح گل بنفشه خبازی گل خطمی عنب الثعلب هر یکی جزوی و اگر نزلات باشد باشد مزرنجوش تمام بابونه اکلیل الملک از هر یک جزوی و اندکی جند بیدستر داخل نمایند و در آب بجوشانند و سر و دهان و گوش را بر بخار آن بدارند پس صاف نموده قدری از آب آن مضمضه نمایند و تفل آنرا بر سر عماد کنند ترکیب مویز از حکیم واحد علی مرحوم که جهت حبس نزله و زکام و برای هر مرضی که از نزله پیدا شده باشد مثل صداع عود و دندان و غیره و از برای صداع مطلق مفیدست و نزله حار و بارد هر دو را نافع لیکن عمل این در نزله بارد و هر مرض بارد ضعیف ست و بالخاصیت مفید بود زیرا که مزاج این مویز فی الجمله سرد ست در امراض حاره الیته مفید ست پس بهتر آنکه در نزله بارد و جز آن باد و یه حار لوکه مناسب نزله و غیره باشد ضم نموده استعمال نمایند که اکسیر الاثرست تخم دستوره سیاه سه تولچه اجوین خراسانی یک نیم تولچه هر دو را در یک نیم پاو آب جوش دهند بر گاه آب بقدر نیم پاو بماند از پارچه صاف نموده ظرفی نگاهدارند تا مرد و آن قوی نشیند پس آب صاف جدا کرده باز از پارچه گذرانیده بگیرند و مویز سرخ کلان پاو آنار گرفته تخم آن دور نموده در آن آب بگذارند و بالش نرم پر بندند تا آب جذب شود و درین اثنا از چیچه حرکت میداده باشند تا مویز بته و یکچه چسپیده سوخته نگردد بعده از دیگچه برآورده در آفتاب خشک کنند در دو سه روز خشک خواهد شد خوراک از ربع تا نصف مویز ست و کسی را که از خوردن آن قی یا کرب یا دیگر عوارض پیدا شود کلکی بقدر دو سه ماشه جوشانده بنوشانند دفع گردد و شراب نیز صلح این مویز ست و کسی را که از خوردن شراب عوارض پیدا شود یک مویز بجوانند همه دفع شود و زیاده از قدر خوراک مذکور مسکر و ممسک ست حب بنفشه جهت تنقیه در زکام و نزله حاره معمول بنفشه تر بده موصوف رب السوس گل سرخ هر یک یکدرم سقمونیا غاریقون هر یک نیم درم کوفته بیخته با آب تازه سرشته جهاسازند جمله یک شربت ست و طریق استعمال این مثل حب اجاریج ست حب نزله نسخه حکیم محمد باقر بزر البنج افیون صمغ عربی کتیرا تخم کاهو بیخ لفاح رب السوس نشاسته زعفران مساوی کوفته بیخته با آب حب سازند نوع دیگر از حکیم اکمل خان بزر البنج سفید تخم کاهو مقشر رب السوس صمغ عربی نشاسته مصطکی کتیرا شکر تبغال آرد با قلا بیخ لفاح مغز بادام شیرین افیون زعفران تخم خشخاش هر یک یک مثقال نبات سفید بیخ منفعل کوفته بیخته با آب سرشته حب سازند نوع دیگر از حکیم ممدوح افیون

مذ الیبخ وزعفران هر یک یک تولچه رب السوس هفت ماشه کتیرا چهار ماشه سفیده دم بقدر مرغ بسته در سایه خشک نموده یک حب بصبح و یک شام بخورند حب نزله معمول
حکیم علی اکبر خان بزر الیبخ بست و هشت مثقال تخم کاهو صمغ عربی پنج لفاح تخم خشخاش هر یک سه درم زعفران دو درم افیون مصری پنج درم ونیم بنات سفید سه درم
کوفته بخیته با آب جب سازند بقدر داشن وقت حاجت یک وحب فرو برند نوع دیگر معمول حکیم موصوف واز تالیف والد حکیم علیخان کبیر نفث الدم وسرفه نزلی هم
نفع دارد وتسهیل نفث میکند افیون بزر الیبخ مصطگی کتیرا کهربای شمعی صمغ عربی نشاسته تخم کاهو گل گاوزبان تخم خشخاش مغز تخم خیارین گل ارمنی پوست بیخ لفاح
هر کدام دو مثقال زعفران نیم مثقال رب السوس و نیم مثقال ریوند چینی یک نیم مثقال کوفته بخیته آب کوکنار بقدر فلفل جهاسازند و بورق نقره پیچیده نگاهدارند
خوراک دو حب و در نسخه دیگر وزن افیون چهار مثقال و پنج لفاح و زعفران هر یک یک مثقال ست حب نزله که نزله و سرفه را نافع و ممسک ست از حکیم احمد
افیون بزر الیبخ نشاسته تخم کاهو تخم خشخاش سفید صمغ عربی هر یک یک مثقال پنج لفاح نیم مثقال زعفران دو دانگ کوفته بخیته آب کوکنار رشته جهار افلفل سازند
خوراک دو حب با آب نیم گرم حریره معمول برای تقویت دماغ و نزله خشخاش سفید شش ماشه مغز بادام هفت عدد نشاسته شش ماشه همه را شیره گرفته بنات داخل کرده
بجوشانند با آتش ملایم تا مثل حریره شود گاهی اندکی زعفران اضافه می نمایند و جهت منع صعود ابخره کشنیز خشک داخل کنند نوع دیگر بگیرند سبوس گندم یک قبضه
و در آب تمام نمایند و صاف نموده بر آتش بگذارند و نشاسته هفت درم شکر سفیده دو درم روغن بادام پنج درم اضافه نمایند و بملایمت تحریک کنند که پخته شود و بیاشامند
ایضا که برای تقویت دماغ و رفع نزله و تولید منی معمول ست مغز بادام مقشر دو تولچه تخم خشخاش سفید دو مثقال مغز تخم کدو شیرین دو درم پنج سفید یک تولچه بنات چهار
روغن گاو یک تولچه بدستور حریره کنند و اگر بجای آب عرق بید مشک عرق گاوزبان داخل نمایند بهتر ست و در نسخه دیگر مغز پنبه دانه یک تولچه نیز داخل ست ایضا
برای نزلات نافع مغز تخم خربزه تخم خشخاش کشنیز خشک مغز بادام مقشر هر یک پنج مثقال همه را در عرق بید مشک و عرق گاوزبان شیره کشیده بنات سفید هفت نیم
مثقال کتیرا نشاسته صمغ عربی بارتنگ تخم ریحان هر یک چهار دانگ تخم مرو کوفته یک مثقال یا دیا قوذا شربت نیلوفر هر یک پنج مثقال عوض بنات افزوده بپزند و بکار
برند حسوی لوز جهت زکام ونزله حار یا بس بسیار مفید نشاسته آرد با قلا آرد جو مقشر با یکدیگر آمیخته صمغ عربی و شکر سفید و کتیرا حل کرده باشند بپزند و روغن بادام شیرین
داخل کرده بقوام حریره آرند و گرم گرم بخورند خمیره خشخاش ساده که در زکام ونزله حار معمول ست وجهت سرسام و رفع بیخوابی و صداع مفید و منع نزلات
حاره و اصلاح ریش سینه و شش و دفع درد سینه و تعدیل اخلاط محترقه و تسکین حرارت مزاج نافع ست کوکنار کلان با تخم صد عدد نیکوب سازند یا پوست را جدا
نیکوفته و تخم را نرم سابیده با دو نیم آثار آب باران بپزند و صاف نمایند و یک نیم آثار قند سفید انداخته بقوام خمیره در آرند قوت آن تا دو سال باقی می ماند اگر در
قوام رقیق و در مدشربت خشخاش گویند و اگر خمیره خشخاش مرکب سازند در آخر قوام صمغ عربی رب السوس کتیرا هر یک یکدرم تخم خربزه مقشر کشنیز مقشر مغز تخم تربز
هر یک دو درم بار یک سوده نعم سازند و اگر خواهند قدری زعفران نیز آمیزند خمیره خشخاش نافع زکام حار پوست خشخاش لبست و پنج عدد در آب خیسانیده
صبح بجوشانند و صاف کرده با یک رطل قند سفید بقوام آرند و در آخر قوام شیره تخم خشخاش شیره مغز تخم کدو شیرین شیره مغز بادام هر یک یک تولچه افزایند تا بقوام
آید خمیره خشخاش کوکناری بجهت زکام ونزله و سرفه و صداع و شقیقه بخاری و منع صعود بخار معده و عراقی و تقویت دماغ و قلب مجرب و معمول ست
و بسیار خوش ذائقه و خوش رنگ پوست خشخاش ده مثقال جوکوب نموده در آب باران سه رطل بخیسانند و صبح جوش دهند و بمالند و بیفشرند و با بنات سفید
یک رطل بقوام آرند بعد ده مغز تخم کدوی شیرین مغز بادام مقشر کشنیز خشک مقشر مغز تخم تربز تخم خشخاش سفید هر یک دو تولچه بار یک ساخته طباشیر کتیرا صمغ عربی
هر یک نیم تولچه جدا جدا خوب بار یک ساخته دران مخلوط سازند و زعفران هفت ماشه مشک یک ماشه بعرق کیوره و عرق بید مشک در سنگ سماق حل کرده بیامیزند
و ورق نقره دو تولچه یکیک انداخته به تیر معجون کش درهم نمایند و بقدر یک تولچه همراه عرق گاوزبان یا قهوه کاوزبان و بنات سفید و دانه الایچی بخورانند خمیره خشخاش زرد
معمول جهت ترطیب و تقویت دماغ و نافع نزله و زکام و خواب خوش می آرد کوکنار دو نیم دام جوکوب نموده در دو سیر آب تر کنند و بعد یک شبانه روز بجوشانند هرگاه
نیم سیر آب بماند صاف نموده تخم خشخاش و مغز بادام هر یک دو نیم دام در قدری آب شیره برآورده با آب کوکنار مصم ساخته بنات سفید یک نیم پاو گلاب نیم پاو داخل کرده
بقوام آرند و زعفران نیم ماشه در قدری گلاب سوده چون قریب انعقاد شود داخل کرده به تیر مخلوط سازند که همه رنگین شود رب خشخاش از تالیف قدما بجهت

نزلات حاره بغایت نافع ست گویند مغز تخم صد عدد بکوبند و یکشبانه روز در چهار و نیم صد مثقال آب تر کنند و بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف کرده با هفده پنج درم شکر یا عسل یا مثلث بقوام آرند که مثل لعوق خود بعده اقاقیا زعفران مازو عصارهٔ لحیة الثیس هر یک نیم درم کوفته بیخته لبسر شند و گاهی ساده ساخته میشود بغیر

ادویات **سفوف** نافع نزله دافع سهر و بیدست و داغ کشنیز مقشر تخم کاهو تخم خشخاش هر یک ده مثقال اصل السوس بادیان دارچینی هر یک یک مثقال کوفته بیخته سفوف سازند خوراک دو مثقال بعد تنقیه بعسل آرند **ایضاً** زکام و نزله را بعد تنقیه مفید آید تخم خشخاش سفید اصل السوس مقشر پوست بلیلهٔ زرد برابر بنبات برابر همه کوفته بیخته صبح از سه درم تا شش درم خورده باشند **شربت بنفشه** که زکام و نزلهٔ حار و ذات الجنب و ذات الریه و صداع و درد چشم و درد گرده را نافع بود و بول براند و سینه نرم کند گل بنفشهٔ خشک هفت و نیم مثقال در آب تر کنند و بجوشانند و بایک آنار شکر سفید بقوام آرند و اگر گل بنفشه تازه باشد پاو آنار گیرند و همین طریق ساخته شربت

نیلوفر ست **شربت خشخاش** معمول در نزلهٔ حار که با حرارت و قبض بود و مفید سرفه و یبوسل و سل و ق کوفته مغز تخم صد عدد صمغ عربی بهدانه مغز تخم کدو مغز تخم خیارین تخم خطمی هر واحد پنج مثقال شیر شست سی مثقال کوفته و تخم خطمی و صمغ و بهدانه در آب تر ساز ند بعده با آتش ملایم بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده سی و سه درم قند بقوام آرند و وقت قوام شیر خشت محلول و از مغز تخم کدو و خیارین شیره بر آورده صاف نموده داخل نمایند تا بقوام شربت آید **شربت نزله** جهت نزلهٔ حار و دفع قبض سپید یل و معمول استاذی مرحوم انجیر زرد سه دانه عناب بست دانه سپستان پنجاه دانه پرسیاوشان سه درم حب الآس کتیرا هر یک پنج درم تخم خطمی هفت درم اصل السوس تخم خشخاش سفید هر یک ده درم جو مقشر پانزده درم خمیرهٔ بنفشه سی درم ترنجبین یک نیم پلو شربت سازند **نوع دیگر** که جهت نزلهٔ حار و بارد مجرب و معمول برای محرورین بعضی اجزای حارهٔ آن کاسته و برای مبرودین و معتدلین همه بحال داشته بکار برده میشود و اعانت بر تسهیل نفث و وقعهٔ عسر و تسلیس نفس هم میکند بنفشه نیلوفر هر یک چهار درم فراسیون پنج درم پرسیاوشان اصل السوس فوفای خشک پنج بادیان جو مقشر تخم خطمی تخم خبازی تخم کتان گاوزبان هر یک هفت درم انجیر زرد بست دانه عناب سی دانه مویز منقی چهل دانه سپستان پنجاه دانه انچه کوفتنی ست جو کوب کرده و سه رطل آب شب بخیسانند و صبح بجوشانند هر گاه نصف بماند مالیده صاف نموده ترنجبین خراسانی یک رطل قند سفید دو رطل داخل کرده بقوام شربت آرند خوراک از پنج درم تا هفت درم **شربت گولر** دافع نزلهٔ حار و سرفه و ضیق النفس که از نزلهٔ حار بوده باشد از مجربات میر قادر علی بنارسی گولر خام یک آنار پا و بالا چهار پاره کرده سپستان تخم پالک نیکوفته اصل السوس مقشر نیکوفته هر یک چهل عناب پانزده بیه دانه شب با آب تر نمایند صبح جوش داده مالیده صاف نموده سه پاو شکر سفید انداخته قوام نمایند دو تولهٔ ناشتا با آب حل کرده تا حصول صحت نوشیده باشند بلا نمک پرهیز از ترشی و بادی و روغن تلخ و جغرات و شیر واجب بود **طلا** که منع نزلات کند مرکب ایلوه گوند ببول نشاسته کتیرا اسپیداری چهالیه هر واحد سه ماشه افیون بزر البنج هر واحد یک نیم ماشه کوفته بیخته بر روی کاغذ سوزن زده طلا نموده بر صدغین بچسپانند **قرص نزله بند** تالیف میر محمد هادی پدر علوی خان که در منع سیلان نزلات از سر با عضا بسیار مجرب مرکبی صبر سقطری حضض یکی صمغ عربی نشاسته سک رامک کتیرا گلنار اقاقیا دم الاخوین انزروت فوفل شیاف مامیثا هر یک یکدرم افیون نیم درم زعفران دو دانگ کوفته بیخته با بیکه دران برگ مورد جوشانیده و صاف نموده باشند سرشته اقراص سازند وقت حاجت بسفیدهٔ تخم مرغ حل کرده بر روی سه پارهٔ کاغذ مثل درهم که سوزن بسیار زده باشند مالیده دو قطعه بر صدغین و یک قطعه بر بافرخ چسپانند **ایضاً منه** حضض یکی بوش و رهندی شیاف مامیثا هر یک دو دانگ انزروت سفید مرکبی صمغ عربی دم الاخوین برگ مورد هر یک یک دانگ افیون قیراطی زعفران طسوجی کوفته بیخته بسفیدهٔ تخم مرغ سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند هر قرصی مقدار دانگی و بدستور لسخهٔ قبل بکار برند **لعوق** جهت نزلهٔ حار مغز بادام مقشر سه درم کتیرا چهار درم خشخاش سفید پنج درم صمغ فارسی ده درم همه را کوفته بیخته با همو زن فانید و برابر فانید تخم خرفهٔ مقشر کوفته آمیخته بمویز منقی لعوق طیار سازند **لعوقی** که نزله و زکام حار را بغایت سود مند ست خشخاش سیاه و سفید هر کدام دو دانگ اصل السوس مقشر نیکوفته سه دانگ افیون قیراطی بهدانه تخم خطمی هر کدام یک دانگ صمغ عربی کتیرا هر کدام نصف دانگ همه را غیر از صمغ و کتیرا در پنج رطل آب کرده بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده صمغ و کتیرا باریک سابیده لعاب اسپغول نیم طل شکر سفید دو رطل اضافه کرده بجوشانند تا بقوام آید بردارند و پیوسته اندک اندک از ان بلیسند **نزله بند** معمول حکیم اکمل خان تخم کاهو تخم خشخاش افیون زعفران بزر البنج دم الاخوین صمغ عربی کتیرا گل سرخ انزروت اگر حاجت

باشد کاموروقیصوری نیز اضافه نمایند و همه ادویه را سائیده بسفیدهٔ تخم مرغ آمیخته بر کاغذ یکه از سوزن سوراخ کرده باشند مالیده بر شقیقه بچسپانند

علاج زکام ونزلهٔ بارد

اصل السوس پنج ماشه گاوزبان شش ماشه نبات سفید دو تولچه جوشانیده صاف نموده بنوشند و یا انجیر زرد و مویز منقی پر سیاوشان زوفای خشک بادیان عوض گاوزبان کنند و با عسل بدهند و گویند که انجیر زرد سه اوقیه صعتر بابونه هر یک نیم اوقیه جوشانیده نوشیدن زکام بارد را مجرب ست و اگر اصل السوس گاوزبان بادیان ابریشم خام هر واحد یکدرم سپستان مویز منقی هر یک هفت و نیم مثقال تخم خطمی سه درم جوشانیده صاف نموده نبات سفید داخل کرده بدهند اگر حاجت تلیین باشد زنجبین مغز خیارشنبر افزایند نیز مفید بود و استعمال لعوقات ملینهٔ حاره همراه جوشانده و شربت زوفا و معجون آن و شربت اسطوخودوس و شربت بنفشه مرتب بعسل و مغلی منضج و مغلی حلو و خمیرهٔ بنفشه و خمیرهٔ اسطوخودوس نیز منضج ست و گاهی در نزلهٔ بارد غلیظ برای تلطیف و تقطیع احتیاج بسکنجبین و نبات لیمو قلیل الحموضت افتد و کثیر الحموضت لذع و خشونت میکند و باید که آب اصل السوس وغیره حل کرده بدهند تا مضرت حموضت اصلاح یابد و اولی آنست که انضاج باشربهٔ حلوهٔ حاره ملینه باشد تا احداث خراش و خشونت در حلق و سینه و ریه ننمایند و مطبوخ انجیر و مویز و زوفای خشک با خمیرهٔ بنفشه نیکوست و تکمید سر بجاورس و سبوس گندم نمایند و یا بمغز نان گندم گرم جبهه و صدغین را تکمید کنند و بابونه پر سیاوشان زوفای خشک مرزنجوش نمام قیصوم جوشانیده آب آن بر سر ریزند و تفل آن را ضماد نمایند و انکباب بر بخار آن نیز مفید و از شمومات مانند شونیز بریان کرده و انیسون بریان در صره بسته و عنبر و مشک و عود و هندی و عطر آن نافع و مالش دست و پا بروغنهای گرم و چرب کردن نافع و مقعد با آنها مفید و از طعام و شراب باز دارند و حتی الامکان بیدار مانند و بر صبر کنند و اگر سده افتد شربت کاه منفشه و عناب و مویز و انجیر پخته باشند جهت تفتیح خوب ست و بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش و بنفشه و خطمی جوشانیده بخار گرفتن در تفتیح مادهٔ و تفتیح سده و خلی تمام دارد و اگر شونیز بریان یکشبانه روز در سرکه تند تر کرده بسایند و با ندک روغن زیتون کهنه سعوط کنند فی الحال سده بکشاید و بوئیدن گل نرگس نیز تفتیح سده نماید و بمداومت مانع زکام ست و انکباب بر مطبوخ طرفا و همچنین سر داشتن بر بخور شلجم و بابونه در نزلهٔ بارد مفید ست و نخالهٔ گندم در آب سرکه جوشانیده سر بخار آن داشتن نیز مفتح سدهٔ زکام ست و اگر لادن چوب گز شونیز بجوشانند و سر بخار آن دارند سدهٔ بینی بکشاید و بخور حاجی حسین که در ادویهٔ زکام و نزلهٔ حار گذشت نیز مفید و اگر کلونجی بریان نوشادر هر یک دو ماشه زنجبیل سه ماشه کوفته اندکی سرکه آمیخته در پارچهٔ بسته ببویند زکام بسته جاری کند و شم مشک و عنبر و لادن و قطران و چند بید ستر و قسط و شونیز بریان نافع ست و در انتها برای امالهٔ نزله از حلق بسوی بینی ناس محلل و غیره سعوط و نفوخ معطس بکار برند و اگر در ناس تنبا کو یک تولچه عطر عود یا عطر مجموعه دو برخ آمیخته استعمال نمایند نیز در زکام بعد نضج مواد برای اخراج و امالهٔ آن از جانب حلق معمول ست و سعوط تخم سرس برای سیلان نزله از بینی نافع و بهر قطع سیلان لادن عود قسط شونیز در سرکه تر کرده بر آتش بسوزند و بخار آن در بینی کشند و بخور کبریت نیز حبس زکام میکند و بخار دار چینی نیز مفید زکام رطب ست و اگر کندر میعه سائله قسط شیرین سندروس مساوی کوفته بپخته حب سازند و بر آتش نهاده بخار آن بدماغ رسانند در زکام بارد منع رطوبت از منحدر کنند و یا شونیز در سرکه تند سائیده بر سنگ تفته یا خشت گرم ریخته چادر بر سر کشیده دود آن بگیرند و استعمال دیگر ادویه مرکبه که مسطور میشود حسب حاجت مفید ست و در نزلهٔ بارد کهنه استعمال حب اذاراقی و پس ازان حب بلادر معمول حکیم شریف فائست و برتارک سر شطرزده سیماب در آب برگ تنبول حل کرده مالیدن در رفع نزلهٔ کهنه از مجربات ست و اگر دارشیشعان دو تولچه قرنفل و ماشه جوز بوا یکعدد عاقرقرحا هشت ماشه دارفلفل فلفلهٔ هر یک پنج ماشه سائیده گرم کرده بر سر ضماد نمایند در رفع نزلات بارده نافع و اگر لادن لوبان مصطکی کندر زفت گل بابونه سنبل الطیب از هر کدام یک جزو روغن گل یا روغن نرگس و موم سفید از هر کدام چهار جزو موم را در یکی از ین روغنها گداخته دو برابر کوفته بیخته بآن آمیخته شده بر پارچه مالیده بر سر گذارند و دو سه روز بسته دارند در زکام و نزلهٔ کهنه مجرب ست و باید که در نزلهٔ بارد وقت تشنگی آب گرم بنوشند و اگر بجای آب ماء العسل دهند بهتر باشد و غذا حریره که از سبوس گندم و مغز بادام و شکر ساخته باشند بدهند و خوردن نان با بخیر و مویز و شلجم و گذر و غیره که در آن قبض نباشد جامع جلا و تلیین بود مفید ست

بیان ادویهٔ مرکبه که در زکام و نزلهٔ بارد مستعمل

اطریفل مقوی دماغ نافع نزله مفید آلات صدر و ملین آن بوست بلیلهٔ زرد و کابلی بوست بلیلهٔ آمله کشنیز خشک تخم خرفه مغز بادام هر یک یک تولچه تخم خشخاش

تخم کاهو دارچینی اسطوخودوس هریک شش ماشه او و یه سوای خشخاش و کاهو و بادام کوفته بیخته و معزیات را علیحده صلایه کرده آمیخته نگهدارند پس بگیرند نفشه بیخ بادیان
اصل السوس گاوزبان هر واحد دو مثقال عناب پانزده دانه سپستان هفده دانه اسطوخودوس دو درم زوفای خشک عود غرقی سنبل الطیب هریک یکدرم بیخ
سوسن پرسیاوشان هریک یک مثقال انجیر زرد هفت عدد مویز منقی چهار تولهٔ این ادویه را در سه پاو آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند مالیده صاف کرده بانیم آنار
قند سفید آمیخته بقوام آرند داو و یه کوفته بیخته نگاهدارند آمیخته معجون سازند خوراک یک تولهٔ بر نهار خورند و از ترشی و بادی پرهیزند **اطریفل ملین** تالیف علویخان
نافع از برای نزلات بلغمیه سرفه منقی دماغ و آلات سینه از بلغم عناب انجیر زرد هریک بست دانه اصل السوس و فای خشک گل بنفشه اسطوخودوس از یرسا بسفایج نشتقی
فراهیون هریک و نیم مثقال مویز سرخ تخم بیرون کرده بست و پنج مثقال مجموع را در سه چهار یک من تبریز آب خالص بجوشانند تا بنصف رسد بیالایند عسل سفید
مصفی یکصد و پنجاه مثقال داخل کرده بقوام آورند بعده پوست بلیلهٔ زرد پوست بلیلهٔ کابلی بلیلهٔ سیاه پوست بلیلهٔ آملهٔ منقی اسطوخودوس کشنیز خشک نقشه هریک
پنج مثقال بادیان انیسون مصطکی حب بلسان هریک و نیم مثقال غاریقون سفید سه مثقال فلفل سیاه نیم مثقال تخم خشخاش سفید دو مثقال و نیم روغن بادام سیر
دوازده مثقال و نیم لوبیا کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بعسل مذکور بسرشند شربتی از یک مثقال تا سه مثقال آب نیم گرم بر **شعشا** معنی او بر الساعة ست
بجهت نزله و زکام و امراض دماغی بارد و تسکین درد دندان معمول و برای ظلمت چشم و دوار طنین و لقوه فالج و صرع و رعشه و سبات سهری لسیان و مالیخولیا و غیره امراض
سوداوی و سهر مفرط و هذیان و ضعف اعصاب و استرخای اشه و بلادت ذهن و بخر فم و سیلان لعاب و نزف دم و قولنج و مغص و درد معده و جگر و ضعف کبد و انواع استسقاء و
سرعت انزال مفید و ادمان او بعد انزال امن در هند از مضار و دور قاع حمیات عتیقه و سعال نافع و پادزهر جمیع سموم نسخهٔ شیخ الرئیس فلفل سیاه فلفل سفید بزر البنج
سفید هریک بست مثقال افیون مصری ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون هریک یک مثقال اول به جهد ابکو بند بعده وزن نموده همراه عسل صاف
کرده چند روز باشد بسرشند و سه ماه در جوار مذکور پس استعمال نمایند و مقدار شربت او نهایت نصف مثقال و اقل او دانگی و قوت او تا پنج سال باقی می ماند و در نسخهٔ معمول حکیم
علویخان دارچینی زنجبیل هریک یک مثقال عوض فلفل سیاه ست **نوع دیگر** نسخهٔ ابوالبرکات که بهترین نسخها و محبوب ست دارفلفل دارچینی حنطیا ناسلیخه جندبیدستر
هریک چهار درم زعفران پنج درم زنجبیل لوبیه خشک هریک هفت درم روغن بلسان یا روغن گل سنبل الطیب فقاح اذخر زراوند طویل هریک ده درم فوه اسارون
هریک دو مثقال و نیم افیون یک نیم او قیه تخم کرفس انیسون بزر البنج هر واحد پانزده مثقال فلفل سیاه بست و دو نیم مثقال عسل چهارصد و پنجاه مثقال بدستور مقرر
مرتب سازند بر **شعشا** از محمد صادق برای نزله و زکام نافع بود و ممسک و مقوی باه ست و دیگر امراض سر را نفع میرساند مروارید کهربا سبد سنبل الطیب عاقرقرحا خولنجان
زنجبیل سلیخه سهمن سفید سهمن سرخ ساذج هندی آملهٔ منقی ورق نقره هریک شش ماشه گل سرخ چهار درم قرنفل خوزبو دارچینی عود بلسان دار السعد کوفی زعفران
هر واحد چهار ماشه بزر البنج نانخواه هریک دو درم مشک خالص یک ماشه افیون پاو آثار عسل خالص دو آثار مغز پسته مغز بادام مغز نارجیل مغز گردگان هریک یک دام
فلفل چهار ماشه کوفته بیخته بدستور معمول معجون سازند **حب نزله** که جهت نزله و زکام از مجربات ست جندبیدستر زعفران هریک یک مثقال رب السوس
دارچینی افیون هریک سه مثقال صمغ عربی کیتیرا نشاسته هریک پنج مثقال بقدر فلفل جهاسازند مقدار شربت دو حب ست و در بقائی وزن رب السوس دو مثقال
و در قاوری وزن جندبیدستر یک نیم مثقال و دارچینی پنج مثقال نیز مرقوم **حب چای ختائی** که بطریق قهوه میخورند نزلهٔ بارد را نافع ست
و تقویت باه و معده و دماغ نیز کند ورچ بلغمی از بدن دور نماید و گرده و پشت را قوت دهد چای ختائی پودینهٔ خشک هریک یک تولهٔ پوست ترنج پنج شش ماشه
در آب شب تر نمایند و صبح سه چار جوش داده صاف نمایند و نبات داخل کرده بقوام آرند پس عنبر اشهب یک ماشه حل کنند و بعد ازان که قریب سرد شدن
برسد قرنفل دارچینی هریک سه ماشه دانهٔ الایچی کلان و خرد مصطکی هریک یک تولهٔ فوفل کهنهٔ عود غرقی هریک شش ماشه مشک خالص یک ماشه همه را سائیده داخل
کرده جهابطریق لوز بسته نگهدارند و در گلاب یا آب انداخته بطور قهوه بیخته قبل از طعام و بعد آن خورند **حب مومیائی** جهت دفع نزله و زکام و تقویت

اعصاب دماغ مجرب ست ونظیر ندارد وامساک را نافع مرکب یک ماشه قرنفل دارچینی کبابه حسن لبه صمغ عربی عود هندی رب السوس هر یک سه ماشه مصطکی خولنجان بهمنین هر یک دو ماشه ابریشم مفرض چهار ماشه مومیائی کافی مبیعه سائلها هر یک شش ماشه کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده وآب کوکنار خمیر کرده برابر بخود جهها سازند یک وحب صبح وشام خورده باشند **حب شنگرف** ونزلهٔ بارد مستعمل ست زعفران عاقرقرحا دارچینی قرنفل شنگرف بزر البنج جوزبوا هر واحد دو سرخ افیون چهارده سرخ حب بقدر مونگ بند مذخوراک از یک تا دو حب بحسب مزاج **حب مصطگی** جهت نزله وزکام وسرفه وسیلان منی منقول از بیاض استاد مرحوم مصطکی زعفران هر یک یک ماشه افیون مصری چهار ماشه بقدر فلفل حب سازند خوراک یک حب تا دو حب **حب جدوار** نافع زکام ونزله وسرفه وجهت زجیر واسهال وتسکین آلام مشکور معمول استاد مغفور فلفل سفید یک ماشه دارچینی دار فلفل هر یک دو ماشه قرنفل سه ماشه جدوار جوزبوا زعفران کبابه مصطکی خصیة الثعلب هر یک پنج ماشه افیون خالص یک تولهٔ کوفته بیخته بآب صمغ عربی سرشته جهها بقدر نخود ساوند ودر سایه خشک کنند واز یک حب تا چهار حب وقت خواب استعمال نمایند **حب جدوار** معمول خاندان حکیم غلام امام حافظ صحت نافع زکام ونزله قاطع اسهال مقوی احشا جدوار درونج راسن انیسون منقل هلیلهٔ زرد هر یک چهار مثقال بزر البنج کبابه عاقرقرحا صمغ عربی مومیائی قرنفل گاو زبان هر یک دو مثقال کوفتنی نخم گندر جرمل لسان العصافیر کشنیز خشک بادیان هر واحد شش مثقال سنبل الطیب قاقله فرفیون زراوند مدحرج ریوند چینی مغز بادام صندل سفید زیرهٔ مدبر هر واحد نیم مثقال هر یک دو مثقال مرکی مرزنجوش هر یک یک مثقال ثعلب مصری پنج مثقال آله شقاقل هر یک شش مثقال دارفلفل نه مثقال چند بیدستر نیم مثقال افیون بست وپنج مثقال حب بقدر نخود بندند خوراک بحسب مزاج **نوع دیگر** نافع ادرای زکام ونزله وسرفه که حکیم علوی خان بحکمت عبد الصمد خان وزیر اعظم هندوستان تالیف نموده ومجرب ست جدوار خطائی مجرب مصطکی رومی سپاسه صمغ عربی بزر البنج سفید طباشیر لوبیت پنج لفاح هر یک یک نیم درم دارچینی سه درم زعفران دو درم نبات سفید چهار درم افیون شش درم وچهار دانگ ورق طلا بست وپنج عدد واگر بعوض ورق طلا نیم درم طلای مکلس کنند بهتر ست بدستور مقرر حبوب سازند هر جبی بقدر نخود خوراک یک حب **نوع دیگر** نافع زکام ونزله ومعمول ست جدوار افیون ریوند خطائی زعفران هر واحد سه ماشه کیتر او ماشه بیخ لفاح جوزبوا برگ قنب هر واحد شش ماشه بقدر فلفل جهها سازند **نوع دیگر** جهت نزله که از آب سرد متادی شود وجهت امساک مفید از بیاض استاد مرحوم افیون یک تولهٔ جدوار شش ماشه اجاین خراسانی تخم دهتوره زعفران هر یک سه ماشه بقدر فلفل حب بندند دو سه حب هر روز بخورند **نوع دیگر** که زکام ونزله وسرفه وصداع را نافع ست دارچینی کندر رب السوس صمغ عربی هر یک سه درم جدوار بنفسج زعفران افیون هر یک هفت درم کوفته بیخته بگلاب سرشته جهها سازند برابر بخود **نوع دیگر** تالیف حکیم ارشد برای شاداب خان جدوار عود هندی دارچینی بزر البنج هر یک نیم تولهٔ مصطکی کندر زرنباد قرنفل دانهٔ هیل جوزبوا سپاسه کبابه چینی سنبل الطیب پوست ترنج زعفران مشک عنبر اشهب بادیان انیسون نانخواه صمغ عربی ورق نقره هر یک سه ماشه افیون یک تولهٔ بدستور حب سازند **نوع دیگر** قلیل الاجزا وکثیر المنافع وجهت تقویت دماغ ودل ومعده وباه بعدیل جدوار بنفسجی زعفران کشمیری عنبر اشهب برابر کوفته بیخته درکهل سحق بلیغ نموده قدر فلفل جهها سازند واز دو حب تا پنج حب بخورند **حب تاتوره** جهت کسی که دائم النزله بود خیلی سودمند ست تخم تاتوره را هفت بار بآب پوست خشخاش تر کنند وخشک نمایند بعده در آب پوست خشخاش بجوشانند تا آب جذب شود مغز پنبه دانه زیرهٔ سفید کشنیز هر همه مساوی گرفته بآب پهلهٔ منقوعه او دیده درکهل صلایه کرده حب بقدر نخود بندند ودر سایه خشک نمایند ودر وقت خواب یکی فرو برند چون مغز پنبه دانه که تریاق تاتوره ست داخل ست وسواس نکنند ومعهذا قدر خوراک هم کم ست واین حب سرعت انزال ودر منی وسرفه را نافع ست **حب سیماب** که در نزلهٔ کهنه نفع بلیغ می بخشد حتی که استیصال آن می کند سیماب کبریت هر یک چهار درم خوب سحق کنند که کجلی شود پس قرنفل کلاه دار چهار درم تخم جوز مائل یک درم نبات نه درم داخل کرده چهار کهڑی دیگر صلایه کنند پس حب بقدر نخود بسته یک صبح ویک شام بخورند **حب کچله** برای نزلهٔ بارد دائمی واختلاج

و دیگر امراض بارده دماغ و عصب نافع بود از بیاض والد مرحوم دارچینی جوز بوا ب باسه عود صلیب قرنفل هر یک یک تولہ کچلہ دو تولہ اول کچلہ را شیر خیسانیدہ
پوست آنرا دور کردہ بسوہان ریزہ نمودہ یا از کارد باریک تراشیدہ و خوب صلایہ کردہ و بعد ازان ادویہ دیگر کوفتہ بیختہ در عرق نانخواہ خمیر کردہ مقدار سہ درم خوب
بسته صبح و شام بقدر مناسب و حب بعرق اجوائن و عرق صفتر هر یک بقدر مناسب دہ تولہ بنوشند و چون درین حب ادویہ مقویہ و ممسکہ اضافہ نمودہ
میشود در تقویت باہ و امساک فائدہ عظیم دارد و اگر عقیمہ بعد از طہر بخورد و بگیرد **حب بلاد** برای نزلہ و جمیع امراض بارده دماغی و اعصابی مزمنہ
و تقویت حفظ و رفع ریاح و سلس البول فائدہ عظیم دارد و تقویت باہ و امساک و رفع عقم از مجربات است مغز گردگان کنجد مقشر مساوی ہمہ را بکوبند
و خوب باہم مخلوط نمودہ جہار مقدار نخود بندند و از یک حب شروع نمایند و این حب سابق را بعد از انکہ چیزی ضرر محسوس نشود آہستہ آہستہ بقدر بزرگی طبیعت مغز بنہ
و عورتی برای رو پای و تولول رحم استعمال کردہ فوائد شد و ہرگاہ بہمین شقاقل ثعلب عنبر اشہب و دیگر مغریات مثل لعلق و مانند آن اضافہ
نمایند در تقویت باہ و امساک و دیگر آثار بعید یل گردد و چون این ہر دو حب را بجہت امساک استعمال نمایند در آب کوکنار حب بندند و اگر حب از مغز بلاد
یا ادویہ مناسبہ ساختہ استعمال نمایند نیز در تقویت باہ و امساک فائدہ عظیم خواہد کرد و بی غائلہ بود **خمیرہ خشخاش** معمول نافع نزلہ و زکام مقوی
دماغ پوست خشخاش یک سیر در یک حصہ آب باران و دو حصہ گلاب بخیسانند و بعد چہار پاس بدست بالیدہ بجوشانند تا ثلث آید صاف نمودہ تخم خشخاش یک سیر را
دران شیر گرفتہ باقند سفید دو سیر بقوام آرند و از آتش فرود آوردہ عنبر اشہب نیم تولہ صندل سفید چہار مثقال عود غرقی مصطکی زعفران ہر یک دو تولہ سودہ آمیزند
و زعفران بگلاب حل کردہ مخلوط سازند و ورق نقرہ پنجاہ عدد و ورق طلا صد عدد نیز آمیزند **سعوط** کہ برای امالہ نزلہ از حلق بسوی بینی و انتہا بکار آید برگ فلفل
گرفتہ برجای بلند در ہاون چینی بیاویزند کہ خشک شود پس ازان شش درم بگیرند و صعتر فارسی زراوند طویل زعفران ہر یک نیم درم کندش چہار درم عاقرقرحا
سہ درم سحق بلیغ نمودہ سعوط سازند **فلونیای رومی** نافع نزلہ و سرفہ و اوجاع کبد و اختلاط و درد دندان و تاکل آنہا و درد قولنج زعفران پنج درم فلفل سفید
بزر البنج ہر یک بست درم افیون دہ درم فطر اسالیون چہار درم تخم کرفس نبطی سہ درم سنبل الطیب چہار درم سازج ہندی سلیخہ عاقرقرحا صاحب بلسان مرفیون
ہر یک یکدرم ہمہ ادویہ را کوفتہ بیختہ یکجا جمع کنند و بروغن بلسان خوب لت کنند و بعسل کف گرفتہ سہ چند ادویہ بسرشند و در ظرفی بردارند و وقت حاجت بعد
شش ماہ مثل نخود استعمال کنند برای قولنج و درد گردہ با آب کرفس و جعدہ و بعضی اطبا عوض تخم کرفس نبطی دو قوداخل میکنند و ہر قدر کہ کہنہ شود نافع تر باشد **فلونیای فارسی**
نافع برای نزلہ و سرفہ و قولنج و حیض و ریاح رحم و اسقاط و رحم را تقویت دہد و اصلاح قی و اختلاف بلغم و بلاوت و دماغ و بدن کند فلفل سفید بزر البنج ہر یک
بست درم افیون دہ درم و بعضی اطبا گل مختوم دہ درم داخل کردہ اند زعفران پنج درم سنبل الطیب مرکی عاقرقرحا فرفیون ہر یک دو درم جند بیدستر یکدرم
زرنباد در روغن ہر یک نیم درم مروارید مشک ہر یک نیم مثقال کافور یک نیم دانگ ہمہ ادویہ کوفتہ بیختہ جمع نمودہ بعسل کف گرفتہ سہ چند ادویہ معجون
سازند و در ظرف برداشتہ بعد شش ماہ وقت حاجت [illegible] ال کنند شربتی ازان یک درم با آب سرد برای قی مفرط و سہال و نغث الدم و نزف حیض
با آب سماق و ہر قدر کہ این دوا کہنہ گردد جید تر بود **نزلہ بند** از حکیم حاذق الملک صمغ عربی کتیرا قرنفل سہ باسہ حضض مکی بزر البنج جدوار خطائی افیون
زعفران مصطکی پنج لفاح و گلاب و سفیدہ تخم مرغ نمودہ بر کاغذی کہ برابر روپیہ باشد بسوزن سوراخ نمودہ ادویہ طلا کردہ بژنقیقہ بچسپانند **ناس نزلہ**
از مجربات اکبری تماکو سورتی یک دام زعفران یک ماشہ قرنفل ہفت عدد باریک سایدہ قدری ناس بگیرند **ناس محسن خانے**
برای نزلہ از بیاض حضرت استادی غفرلہ دو درم الاخوین عاقرقرحا زراوند طویل صعتر ہر ہر کندش برگ کنیر خشک ابر ہمہ کوفتہ بیختہ ناس گیرند **ایضاً** منہ
نوشادر چونہ قدری باہم سودہ بر کف مالیدہ ببویند مادہ مجتمعہ نزلہ بارد دفع شود **ناس** برای نزلہ از خط عمو یصاحب مرحوم منقول تخم سرسن بالچھڑ
یک یک تولہ کاہینہل دو ماشہ زعفران یک ماشہ باریک سودہ ناس بگیرند **ایضاً** برای نزلہ از بیاض والد مغفور سمندر پہل دوازدہ عدد قرنفل

بست وپنج عدد پچکنی بست وپنج ماشه مشک خالص یک رتی در آب اورک باریک سایيده در سایه خشک کنند وباز سایيده پارچه بیزنموده نگاهدارند صبح وشام بکار برند **ایضاً** از مجربات آن مرحوم مغز پوست رواس که جیت می نامند خشک نموده یک تولہ مغز تخم سرس یک تولہ زنجبیل شش ماشه فلفل گرد دو ماشه همه را باریک سایيده سعوط کنند **نفوخ** نافع نزله وشقیقه مغز من که سده آن بکشاید تخم لهلهٔ شش ماشه مغز گوبنگی سفید چهار ماشه فلفل سیاه دو ماشه نوشادر یک ماشه کوفته بیخته قدری در بینی ناس گیرند تا آب جاری گردد وحدت بسیار دارد **نفوخ** برای تنقیهٔ دماغ وجاری نمودن آب از بینی وارشیشعان یکدام ڈورهٔ بندال هفت ماشه زعفران دو سرخ قرنفل دو عدد باریک سایيده بکار برند **ایضاً** برای نزله وسردی دماغ پچکنی مشک خولنجان زنجبیل بندال زعفران واچینی هریک یک ماشه تنباکو سورتی یکدام سایيده قدری ناس گیرند **ناس علوی خانی** که در نزلهٔ بارد از مجربات ست وبکرات ومرات تجربه رسیده برادهٔ اسرب دارشیشعان هریک دو مثقال چهار پاس در آب گل رواس صلایه نموده بکار برند **ایضاً** قوی تر از اول برگ وفلی دارشیشعان فلفل گرد تخم دستر عقل پیر مساوی صلایه نموده بکار برند **ایضاً** گل رواس سیاه گل یاسمین برگ رواس برگ کنیر تر بدسفید زنجبیل عقل پیر هریک یک تولہ سایيده بعسل آرند **نوع دیگر** قوے تر برای نزلهٔ بارد وتنقیهٔ دماغ برادهٔ اسرب سه تولہ فلفل گرد یک تولہ هر دو را در سنگ سماق سه پاس صلایه نمایند که سرمه سا شود پس خاکستر پاکدشتی یک تولہ در شیر عشر تر نموده قرص بسته در سایه خشک نمایند وهمین نمط چهار مرتبه تکرار نموده در اندک روغن گاو تازه برتابهٔ آهنی بریان کنند وغنچهٔ یاسمین ناشگفته برگ خرزهره در سایه خشک کرده هریک یک تولہ اسنبل الطیب تر بدسفید هریک نه ماشه آمیخته باز سایيده بعسل آرند **اقوال اطبا** سوہای گوید که در نزلهٔ بارد بخور وشرب عود وزرورآن بر مقدم سر ومالش وشم روغن گل نارنج معسول بروغن بان ودرو گل نارنج خشک وکذا گل جوز خشک وکذا برگ نازک آن که در اوائل ربیع برآید خشک کرده وکذا پوست سبز جوز خشک کرده وکذا کباش قرنفل وکذا برگ بید اینجر خشک وکذا بسباسه هر کدام سوده بر مقدم سر وشم نگرش وشم وزرور عیسیٰ ران بر مقدم سر وبخور وشرب عنبر وشم وضماد گل یاسمین وضماد برگ خشک جوز یا پوست جوز ودر قدری برگ کنار آمیخته در حمام بر سر رود اشتن آن تا زمان خضاب حنا وبعد شستن ومالش روغن بادام تلخ وکذا روغن تخم تلخ تنقتالو وکذا روغن بلسان بر مقدم سر هر واحد مجرب من ست واز الطبای دیگر نقل کرده که شرب وضماد وشم وبخور کبریت وکذا جند بیدستر وکذا انیسون وشرب وفطول مرزنجوش وقیصوم وقوی شدن فعل ادویهٔ نزلات چون با آب مرزنجوش یا بروغن غار بسرشند وشم وشرب فرنجمشک وکذا بهار طبیخ آن وکذا حامحرم وکذا سنبل الطیب وکذا اغراما وبخور وشم وضماد وارشیشعان وبخور وشرب وضماد مضغ عنبر نافع ست **وشرب** طبیخ بیخ اذخر وفتاح آن وکذا قرد مانا سایيده بعسل سرشته صبح وشب که مجرب نوشته وکذا قشور مس نه قیراط در علک البطم آمیخته سحب ساخته وکذا حریرهٔ کشاسته بشکر ومغز بادام وکذا اشق دو درم وکذا بیضهٔ نیم برشت وکذا حب بلسان وکذا بیخ لوف کبیر بریان در عسل آمیخته وکذا انیسون بشکر یا عسل وکذا بابونه سه ابولوسات بشراب ابیض وکذا طبیخ زوفای خشک وسداب بعسل وکذا دارچینی وکذا طبیخ پودینهٔ دشتی یا مخلوط بحریره وکذا تر بدسفید بنابر تنقیهٔ ماده وکذا شخم خطل وکذا سیر بعسل وشراب وکذا حلتیت **وطلای** عود للفرح بعسل سرشته بر مقدم سر وکذا صبر ونمک ونطرون وکذا سیمیهٔ سائله وکذا مشک وکذا تریاق فاروق در شراب کهنه حل کرده وکذا لادن محلول در روغن گل وکذا غراما وکذا قیصوم وزیت کهنه وکذا حرف وسرگین کبوتر **ولطوخ** داخل بینی بمرکی تنها یا با آب فرنجمشک ویامرزنجوش حل کرده **وبخور** شراب ریحانی بر سنگ گرم چکانیده ویا حامحرم ویا نفط ویا قفر الیهود ویا خولنجان **وشم** زیره مسبر که سرشته ویا گل بابونه ویامرزنجوش ویا گل قحوان ویاسنبل سوس دائم ویا سنبل خان ویا گل نسرین ویا بادرنجبویه ویا اشنه **وسعوط** سنبل الطیب وکذا روغن خیری وکذا آب شقایق النعمان وکذا زهرهٔ گرگ که نافع نزلات عظیم ست وکذا زهرهٔ خراب بروغن بادام تلخ **وذرور** بر مقدم سر از دارشیشعان وگل ابوده وابریسما وبهار ونیل صباغ وگل اقحوان ودماغ شتر پیر خشک کرده وشونیز بریان وقسط هندی وسیلیخه ومشک وماذریون وسنبل الطیب وجب بلسان واظفار الطیب ودارچینی وپودینهٔ دشتی

و سیمان هکذا نمک صبر مطبوخ آمیخته و گل نسرین و ترنجان و رشنه هر کدام که باشد باریک سوده **وتدهین** مقدم سر بروغن قیصوم که چون گل و برگ ناز کرا و در زیت انداخته چهل روز در افتاب دارند و بار و غن بابونه و یا زیت و یا سداب و یا بهار و یا اقحوان معمول بزیت و یا روغن قسط و یا غار و یا روغن تخم ترنج و یا خیری و یا گل حنا و ان یا سمن و یا بان هر چه از این روغنها بهتر سد نافع نزله بارد است **مضمضه** طبیخ برگ و بیخ زیتون تنها فایده نزله بارد است و کذا تغذیه کرنب بماکیان بخته و ماقی و سفیدان و ابن ماجه گویند که حقنه بطبیخ غاریقون نافع نزلات صعب است چون غاریقون با دویه نوازل مخلوط سازند فعل آنها قوی گردد **جالینوس** گوید که اگر ماهی شب بخورند تشنه گردند بر آن تشنگی آب نخورند و صبر کنند و هیچ طعام نخورند و از خواب باز مانند در یکشبانه روز صحت یابند **سعید** گوید که در زکام بارد خوردن گلقند عسلی و استعمال حریره بشکر و روغن بادام در صورت قبض طبع تا سه روز و در صورت نفخه و یبوست و شدت نزله و اگر بجای آب گرم شیر گرم بقدر مزاج با این چاده مثل مرزنجوش و نمام و نخود بجوشند و در حالت طبیعی آن سیلان تمام آنیسون گاه گاه متصل و تلطیف غذا و لاوه دادن نخود اب در اخیر تهوع نافست **ابن الیاس** گوید که اگر سبب زکام رسیدن سرما بشد تسخین سر بخرقه گرم و بکمادات مسخنه و تبخیر بعد و نطولات و شمومات حاره و دخول حمام کنند و اگر طبیعت قبض باشد بسنا بنجدرم و بنفشه و نیلوفر و اصل السوس و بسیاوشان هر یک سه درم و شکر و نبخجبین هر یک دو درم تلیین نمایند غذا مزوره نباشد و نخود اب هندوانه با کباب بهشتیاش حارش مرزنجوش و شبت و بابونه تکمیل کنند و اگر سده حادث شود و خلط جاری نشود تبخیر بعنبر جعلجلان و قرطاس و مانند آن نمایند **انطاکی** گوید که خوردن مغز فندق بریان باقدری فلفل منضج سریع زکام و نزلات بارد است و کذا خوردن انها اگر بار و با قلا بسر کرده و در سیاه خشک نموده بمثل آن حنا و نصف آن گوگرد و از قرفعل عاقرقرحا و برگ جوز شامی هر یک بیع آن ضماد کنند تحلیل ورم و نفع نزلات کند و کذا نطول از پوست خشخاش با بابونه شبت و اکلیل اگر گل حنا یک مثقال بما العسل سه اوقیه بخورند در دفع نزلات بارد از مجربات است **گیلانی** مینویسد که مطبوخ گندم و انجیر و مویز منقی و باریان و پرسیاوشان و اصل السوس و عسل یا فانید بنوشند و لعوق بزرکتان بخورند و از اشربه طبیخ انجیر و مویز و اصل السوس و خمیره بنفشه و از حلوایات حلوای معمول از انجیر و مویز و فانید با دام و از بقولی شلجم و گذر و پیاز جوش کرده و از لحوم گوشت بزغاله و بچه مرغ فربه بکشک کندم نافع و حلوا تخذ از مغزنان میده و فانید و خشخاش حسب احتمال مزاج ایشان را نیکوست و انچه نزلات بارد را نافع ست بگیرند گوگرد زرد نیم اوقیه جوز بوا سه درم از ان اقراص سازند و بر پیشانی ضماد نمایند و چون تریاق در اب حل کرده بر پیشانی لطوخ کنند نفع بخشد و شرب او نیز منفعت عظیم دارد و خوردن گلقند عسلی و تکمیل مربی و حریره معمول بعسل مفید و مجرب است **ارقلس** گوید که چون اصداف محرق بسرکه سابیده با بین صابغین طلا نمایند نزلات فرمنه را نافع و انا سر است **ابن بختیشوع** گفته اگر خواهند که در زمستان زکام نشود گل نرگس بمیندو هر روز سه لقمه از شهد خالص بخورند و حکیم شریف خان مینویسد که بوی نرگس و بعض ادویه محرکه نزله است **محمد زکریا** گوید که در نزله بارد آب بسیار گرم بر سر ریزند و هر گاه سخونیت او در دماغ محسوس گردد فی الفور صحت یابد یا بگیرند خرقه کتان و بآتش گرم کرده بر بالوع نهند و هر گاه گرمی او معلوم شود فی الحال ساکن گردد **بعضی** گویند که نزله را که ده روز افاده نمیکند الا بعد تنقیه دماغ و تقویت او حسب مزاج بعد تحلیل طوبات و منع بخارات نماند و بهترین مانع بخار لطریفلات ست و گویند که بادی فقر النضج و استفراغ مواد عاصی نزله را دفع کند یا قی کسی را که نزله و زکام اکثر عارض شود از صبر مغسول و ترید موصوف در ب السوس سلاوی حسب ساخته وقت خواب دو درم مداوم بخورد **مسیحی** گوید که در زکام حادث از برودت و لو انست که انچه از ان نازل شود بارد غلیظ باشد باید که مقاومت نکند سر از پارچه گرم کرده یا جاورس گرم کنند تا انکه گرمی دقیق سر برسد و انکباب بر بخار شراب کند ران سنگ گرم کرده انداخته باشند و استنشاق بخار طبیخ بابونه تکمیل طلاق و مرزنجوش شبت و شونیز بریان و تبخیر بشونیز و قسط و عود خام کنند و شونیز بریان کوفته بپوشند و کذا انیسون و قسط تا لادخنب بمخرین منجذب گردد و بما العسل و طبیخ زوفا و مجبین شیرین بنوشند و تخم کتان بریان با ندک فلفل سابیده و عسل سرشته بخورند و یا کندر کوفته بخته در باون با عسل مصفی حل کرده بلیسند و یا میعه سائله با مثل آن عسل مصفی بپزند تا بقوام اید و بلیسند و استعمال این لعوقات منع تسجب و تخفیف باره کند و همچنین اگر قرقرها بالعسل سرشته بخورند و این جب نافع و تقوی سر و قاطع سیلان ست صبر مغسول و ترید موصوف در ب السوس حسب ساخته بقدر حاجت بکار برند و حمام بعد نضج و خروج فضول استعمال کنند بهر انکه حمام دواخور زکام بسیار نافع ست و منقی بقایاست و قبل آن تمریخ بدن و پاها و اعضا و انف بروغن گرم نافع ست هذا آب سبوس و جریه آرد گندم و عسل و روغن بادام باشد و قوی تر از این نزله معمول بزیت و مری ست و بچه مرغ بریان بزیت و حریره آرد با قلا و زیت و عسل نبوشند **اطبای هند** گویند که فلفل گرد هفت عدد در شب با قدری آب خلق

فرو بردن نافع زکام بارد است و داشتن فتیلهٔ پنبه در بینی برای ملازمت نزلهٔ بسوی بینی و دفع صداع نزلی مجرب و سعوط مغز سمندر بهل در شیر عورت سایده نافع نزلهٔ منقی
و ماء از طوبت است و سعوط شونیز سوده در روغن گل و سه نوبت مفتح سدهٔ زکام است و ایلوه و بول او گوند بول او نشاسته و کتیرا و سپیداری چهالیه هر واحد یکنیم ماشه افیون
اجوائین ساسانی هر واحد شش سرخ در آب ساییده بر گردهٔ کاغذ سوزن زده طلا نموده بر بهر دو صدغین چسپانیدن مانع نزول نزلهٔ است و طلای قرنفل ساییده بر یافوخ نافع نزلهٔ بارد است

تنویع در زکام بلغمی که سالمترین انواع زکام است نیز تدبیر مذکور بعمل آرند مطبوخ ادویهٔ ملطفه مثل اصل السوس بنفشه خطمی مویز منقی و دیان انجیر زرد بیخ بادیان اسطوخودوس
پرسیاوشان نرگ فای خشک بیخ سوسن چینی چای خطائی و بادیان خطائی و مانند آن حسب حاجت بهندوانه یا اصل السوس شماشه جوشانیده با شربت اسطوخودوس و سکنجبین
چهار ماشه گل بنفشه پرسیاوشان هر یک شش ماشه جوشانیده نبات سفید و تولهٔ اخلاط کرده دهند و یا بادیان بنفشه پرسیاوشان اصل السوس گاوزبان یک یک مثقال سپستان موبز منقی
هر یک ده عدد نبات یکنیم تولهٔ در نیم آثار آب بجوشانند هر گاه چهارم آب بماند صاف کرده بنوشند و اگر تری و کثرت بلغم بود انجیر زرد بیخ بادیان و فای خشک بیخ سوسن سوسن
هر چه مناسب داند افزایند و اگر با حرارت بود مثل عناب خطمی خبازی نیلوفر بهدانه زیاده سازند و اگر ریزش نزله بطرف سینه بود عوض نبات شربت خشخاش دهند تولهٔ
یا دیاقوذا یکتوله کنند و اگر با حرارت و ماغ و خلط بلغمی مرکب باشد بنفشه پستان اصل السوس اسطوخودوس بیخ بادیان خطمی مویز منقی بادیان دراب گرم تر کرده گاهگاه
بنوشند و بقول اهل هند اگر زنجبیل گل مواده هر یک یکنیم ماشه تا سه ماشه و کونار از یک عدد تا دو عدد بجوشانند هر گاه نیم باو آب بماند شیرینی کرده یا بی شیرینی گرم گرم بنوشند
برای زکام بلغمی مزمن مرتب بلغمی نافعست و تلیین طبیعت بطبیخ زوفا اصل السوس و انجیر و مویز و مانند آن مع ترنجبین و تغذیه بحبوب مذکور نوشیدن جلاب عوض آب و انکباب بر آبگینه شست
و بابونه و قیصوم صعتر و اکلیل بخته باشند و عند عروض سده تبخیر بشکر سرخ و کاغذ و سنبل الطیب و جرماو سندروس نیز نافعست و اگر حاجت تنقیه شود از سهل بلغم و حب یابس
تنقیه کنند و حب الفیل صغیر مقوی بایارج و اسطوخودوس نیز منقی نزلهٔ بلغمی است و ایارج لوغادیا اثر عظیم ست و یا صبر یکدرم مصطکی نیم درم راسبوس با دیان فانیذ هر یک نیم درم
مقل یکدانگ آب کرفس مطبوخ حب ساخته بعد نضج بخورند و بعد از پاک شدن ماده فاونیا یا مشرود یطوس مرارم هندوستر شعثا بخورند و عادت اطریفل ملین و سایر اطریفلات
نافع **وطبری** گوید که در ابتدای زکام بلغمی برای حل طبیعت اصل السوس مقشر نیم درم ترنجبین بیست درم آلوچه تیرین بیست عدد عناب بیست عدد دانهٔ بنجری
بست درم جملگی بیست درم خمیرهٔ بنفشه پانزده درم جوشانیده صاف نمایند مقدار شربت و هفت درم فلوس خیارشنبر در لبن مالیده باز صاف کرده بیاشامند از گوشت و سایر مأکولات
پرهیز و از قدو و اپرسوز و سندروس شکر سرخ و قرطاس مصری حرق ثوب سرخ کرده از اصفهان می آورند و کشنیز خشک و عود خام و عسل طرفا جمله را آتش انداخته دخان او استنشاق کردن
نیز مفتح سده است و هر گاه جاری شود و علامات نضج ظاهر گردد امر باستنشاق دائم کنند و انا بانکباب مذکور پر سر فطور نمایند و اگر مزاج دماغ گرم گردد و مانعی نباشد فصد کنند و بعد تنقیه
اگر دوای مطبوخ جاری شگردد و حلوای نشاسته و خشخاش در روغن بادام بر سر گذارند و روغن بسوسن استنشاق نمایند و تغذیه بگوشت کنند و اندک شراب هندوانه کثر دوای مطبوخ جاری شود
نکام از غذای محمود زائل میشود **ابن سینا** گوید که اگر از بلغم باشد پس اولی اولاً انضاج بمثل طبیخ شبت و مطبوخ متخذ از کشوث کرفس صعتر فوفل و مزنجوش ست بعد از آن تنقیه
با یارج و غذا معذلک شبیه بعسل هندوانه کثار از شیرینی و بادام مغز پسته و جلغوزه و عسل کنند پس اگر مرطوبت در سر زیاده و باشد تکمید بشونیز گرم در خرقهٔ ازرق بسته واجب بود و گاهگاه و بمک
و جاوشیر اولاً بعده حمام و اکثار حریرهٔ سبوس و بادام و شکر نوشته اند و من ان فائده ندیدم و روغن مثل بابونه و مزنجوش بینعرقه مسخن کثیر النفع ست و هر گاه مادهٔ در تحلیل شروع کند حمام
و خواب جائز بود و اگر سدهٔ موجود و شم ناقص بود و دماغ سیلان کند لم گردد استعمال بخورات مفتحه واجب بود و اهل آنها در باره مشک و سندروس و عود و کندر ست و انچه تجربه کرده ام
در تحلیل زکام بارد که فصل دهن بارد بود و اگرچه در بلاد شمالی باشد این مفتح ست انجیر سه اوقیه تخم شبت تخم کرفس صعتر بابونه هر واحد نیم اوقیه کوفته درده چند بهم آب بجوشانند
تا ربع بماند صاف کرده بنوشند و از انچه در دین نمونه است انکباب بطبیخ برگ نیتون و دخان تخم پیاز و تخم کندنا بوم مهیعه مصطکی قسط خشخاش و سعد بود که انها مفتح اند **بعضی**
متاخرین مینویسند که در زکام بلغمی جهت نضج مطبوخ خود دس با شربت اسطوخودوس منضج علویخان هفت هشت مرتبه و در هند و یا کم و زیاده تا حصول نضج بعده جهت تنقیه بعلاج

حب قوبا و خایقون علویخانی و شربت اسطوخودوس سپستان چهار توله و تربد سفید و ریوند خطائی هر یک ماشه برگ سنا یکنیم توله بطوخ مذکور اضافه نموده مغز خیارشنبر شش قوله تخم بنفشه نیم هر یک چهار توله مالیده صاف نموده روغن بادام هفت ماشه افزوده بنوشند و بجای آب عرق بادرنجبویه و گاوزبان دهند و وقت دوپهر نخود اب بلی گوشت و وقت شام نان برشته با شکر خورانند و یا بچه مرغ خورانند و صبح این تربد و هند اصل السوس مقشر هفت ماشه انیسون برگ گاوزبان هر یک چهار ماشه اسطوخودوس شش ماشه جوشانده شربت بنفشه و اسطوخودوس هر یک دو توله حرف و پانخم مرو هفت ماشه پاشیده بنوشند و بهمین نهج چهار پنج روز بعد تعدیل مزاج و تقویت دماغ اطریفل شاهتره علویخان دهند **و در زکام سوداوی** که قلیل الوقوع و بدترین انواع زکام ست بعد تنقیه سوداء بمطبوخ فتیموں و اسفیداج و غیره و نوشیدن مادام شیر مطبوخ بخشخاش تخم حریره نشاسته و شکر و روغن بادام و انگبات بر آبی که نبشته و خطمی و برگ گاهو خشخاش کدو پخته باشند و نطول آن بر مقدم سر نافع و بهدانه سه ماشه اصل السوس دارچینی هر یک چهار ماشه بادیان هفت ماشه جوشانیده نبات یکنیم توله حل کرده نوشیدن نیز در زکام سوداوی مفید و از مجربات بدیع برای سوداوی شربت طبیخ انجیر و عناب و سپستان و مالش روغن بادام و بنفشه و کدو و بابونه هست و اگر سده افتد شکر طبرزد و مبیعه سندروس سنبل الطیب مجموع یکجا کوفته بخورنمایند که در زکام سوداوی تقیح سده بخوبی کند و اگر نزله اخی و قبض بود هیر خشقان با شد خطمی خبازی بیستان جوشانیده مصفا نموده نبات دوچل کرده بدهند بعده حب یاروج سوده با طریفل صغیر سرشته همراه عرق شاهتره بر عایت بوا دهند با گلقند بجای اطریفل و آخر روز برای تسکین و سر فرو قبض لعاب بهدانه عرق عنب الثعلب شربت بنفشه بعد چای خطائی دو ماشه بادیان خطائی چهار ماشه جوشانیده صاف کرده نبات تو اد اخل کرده نوشند بعد از ان لسک معتدل خورده شیره اصل السوس لعاب بهدانه عرق عنب الثعلب نبات بنوشند باز گاهی بر عایت نزله و سر فرو دیا قوذا و برای قبض اسپغول با شیده دهند غذا ماش کم روغن **طبری** گوید که هر گاه بعد نقاهت از بن علت جفاف در تنور بپزند در سخرین یا بند با شیای مرطبه مثل لحوم نیغاله و چوجه سرغ فربه و بیجو بقشه و روغن بادام و یا حسو نشاسته آرد با قلاوه و روغن بادام و شکر سفید و آب با قلا بروغن بادام غذا سازند و حلوای سپید و شکر که بعد تیاری آن قدری تودری کوفته و بو زیدان ان انداخته باشند نیز مناسب و لزوم حمام هر روز یکبار و استنشاق روغن بنفشه بعد خروج از ان و بعد یکساعت شربت تخم خربزه شراب ریق و سرکه نه بسیار از ان و تا عود قوت ترک جماع مطلقا نافع **انطاکی** گوید نادر بود که زکام از سودا باشد پس اگر واقع شود علاجش مثل ملغمی بود مع زیادت عنبا با نضاج و تطبیخ کشنیز شربت نخود اب و مطبوخ انجیر و عناب و سپستان و روغن بادام و بنفشه بر و روغن کدو و بابونه ممزوج سازند و این اختراع بدیع مجرب **تکمیل** گاه منزله زکام از ضعف دماغ حادث شود خصوصا بسبب ضعیفی که از کثرت جماع بهم رسد در نیصورت ادویه یقوی مثل معاجید لبعب و زرغونی نبسوده الاعلویخان و تریاق المنزله و مفرحات یاقوتی و غذاهای مقوی خورند و ترک مباشرت نمایند و از همه مضرات زکام و نزله که در علاج کلی این مرض سطور شد پرهیز باشند و ایضا بعد خوردن طعام گرم بفعل آب سرد نوشیدن ضرر دارد و مدام حلق سر کوفته باشد و اگر معجون لبوب نه ماشه خورده بالایش ما را الحم نه توله نه شند و زردی بیضه مرغ با نبات یا نمک سلیمانی بخورند نافع بود و حریره معمول مقوی دماغ در همه انواع مفید بود و بهدانه سه ماشه بنفشه کشنیز خشک هر یک پنج ماشه دارچینی دو ماشه نبات یکتوله جوشانیده بطور قهوه نوشیدن بجهت زکام و ضعف دماغ نافع و کذا حب چای خطائی و حب مویائی و خمیره خشخاش کوکنار مسوس و اگر بهدانه سه ماشه دارچینی دو ماشه قرنفل دو عدد کوکنار یکعدد نبات توله جوشانیده بطور قهوه تجرع نمایند و پوست خشخاش شش ماشه نیم الربع چهار ماشه عنب الثعلب یکتوله جوشانیده سر بخار آن دارند و غرغره با آب آن نمایند و ثفل آن بر پیشانی ضماد سازند بجهت تقویت دماغ و زکام نافع است و هر چیز در علاج امراض دماغی ضعف دماغ و در صداع ضعف دماغی مذکور شد حسب حاجت بعمل آرند و بدانند که بعضی از متقیمین بر این رفته اند که ضعف معده و دماغ و نوازل از اعضا رئیسه گاه بسبب ضعف هضم کثرت یابد زکام و نزله و قبض دائمی و سیاهی تولد نماید و رطوبات بدان سریع دهد و گاهی بسبب ضعف هضم کثرت تولد صفرا و خشکی دماغ و گلوو یبوسی قبض طبع و خشقان قلب و اختلاج معده تکلیف و هر پس صورت مادام یاقوذا به نسخه حکیم علویخان و منسوخه حکیم احمد موسوی رحمشخاش مرکب شربت بخشخاش نسخه علویخان نافع و اگر بالینت طبع باشد شربت حب الاس شربت فرباد روش مخمیره خشخاش تریاق المنزله و تریاق الاربع جمع نمایند و معجون سنگدان با شربت شاه و یا فلونیای مومی مرکب سازند و مفرح زمردی با رخشخاش علویخانی مخلوط کرده نزله و سهام حار را بمجربست و باقی تدبیر نزله و اقران بحسب الحکم علویخانی اخذ کنند **تذییل** زکام و نزله که اهمال عارض شود و بسبب کثرت رطوبت و ضعف دماغ ایشان باشد پس هر چه در علاج زکام و نزله یابد بزرگان مسطور شد حسب حاجت بمقتضا هند و پیاز چه آب گرم تر کرده بر تارک طفل بمالند یا آب گرم بر سر ریزند و قدری شهد لیسانیده بیخ زبان بانگشت بمالند یا پر مرغ در حلق گردانند که قی آید و بلغم کثیر خارج گردد و همچنین سر طفل بیار چهای پشمی پر شند و بر فرضه و طفل چهای خطائی نوشانند و مرضعه را از نوشیدن آب سرد و استعمال فواکه طلب و باردهوضات و لبنیات منع نمایند و قائی و ابن و اقدر کوبند بطور یافوخ صبیان مالند محلول در روغن گل نافع نوازل ایشان ست **تتمه انف** یعنی بوی بد از بینی بعضی آن را مراد دانسته اند بعضی غیر او دانسته اند بعضی باقتضاء

بخارات عفن از نواحی صدریه و معده بسوی حنک ست کذلک ان را گذهن می بینی بدو گردد و یا احتقان خلط ردی در استخوان مشاشی که آنرا مصفات گویند و تعفن او دران یا تعفن خلط در تمام دماغ یا در مقدم آن یا دران بجهت تحلیل ست و یا تحفونت و فساد عارض نفس استخوان مذکور بنابر نزول خلاط ردیه بسوی او و علاج این شوارست و یا بواسیر متعفنه بینی و یا قروح متعفنه منفذ آن **طریق تشخیص** این اسباب باید کرد که اگر در صورت مریض تعفن دریافت کردد سبب خلط عفن در عظم مصفات باشد والا نبض ملاحظه نمایند اگر تب باشد و با آن صداع نیز بود سبب خلط متعفن در دماغ باشد ورنه متعفن بینی نظر کنند اگر بواسیر در آن منفذ بینی یافته شود سبب آن همان باشد و اگر از سر فریا عوارض سل یا فساد معده مدرک گردد سبب بخار سینه یا ریه یا معده باشد و اگر این هیچ نباشد سبب فساد استخوان مصفات باشد **علاج** اگر از بخارات عفنه باشد تنقیه بمنوی که از ان بخار بر خیزد از ادویه عفن نمایند بمعده بهر تبدیل آنچه مستقر در بینی شراب ریحانی در بینی چکانند و سنبل الطیب و گل سرخ و سعد و عود ساییده نفوع نمایند و یا فتیله مشروب کرده ادویه مذکوره یا زنباد و سعد و سنبل الطیب و قرنفل هر یک ساشه سوده بران پاشیده نهند و هر صباح بینی را به بول شتر بشویند و اگر از رطوبت متعفنه مصفات یا دماغ یا حوالی انف باشد بمسهل حب ایارج تنقیه دماغ کنند و بکنجبین بزوری قوی الرا آنچه کثیر البزور و کف خردل چند دفعه غرغره نمایند و بعده سنبل الطیب قرنفل و گل سرخ و سعد و سک پودینه در شراب خوشانیده غرغره کنند و پس ازان نفوخ مذکوره در بینی و معده و نفوع قصب الذریره و گل سرخ و سعد و سنبل الطیب مجموع یا انچه میسر شود در سعوط بول شتر و شستن بینی بان مجرب ست و تخلف نمیکند و صاحب شفا الاستقام گوید که تقطیر بول خر علاج قوی و نافع بلا خلاف ست و قطور زیت و عصاره فوتنج نیز نافع و اگر سیلان رطوبات در بینی کثرت پذیرد پودینه و صعتر و سعد و مر در بینی دمند پس اگر بقیه از رائحه باقی ماند عصاره پودینه قطور نمایند و ایضاً اسطوخودوس گل نیلوفر پوست لیله زرد اصل السوس گل خطمی سفید جوشانیده بنات فاتل کرده برای آنکه از دماغ او بوی بدی آید میدهند و اگر جوز بوا و چینی بسابله قرنفل هر واحد یکدرم کوفته بیخته باشند غلوله بسته بخورند و بول شتر هر روز سعوط کنند بدبوی بینی مندفع کردد و اگر لیله سیاه چهار درم توتیای سبز دو درم قرنفل سبز ده عدد فلفل اغبر کاذکن می آرند بست و یکعدد کوفته در آبگ تنبول ساییده حب بقدر حبه سازند و یک حب صبح و یک شام استعمال نمایند هر مرض عفن در بینی زائل شود و مجرب حکیم عابد سرهندی ست و نفوخ سعد و سنبل و قرنفل و مازو و دارشیشعان و آس و صبر کافور و مشک هم مفید ست و اگر آلمه یک سیر ساییده با یک سیر قند سیاه کهنه یا میز ندو سه درم هر روز بخورند نیز نافع آید **اقوال حکما** گیلانی گوید که اگر خلط متعفن در معده و دماغ بود درین هنگام باید که تنقیه بدن بحسب امکان نمایند از فصد هر دو قیفال و باده بیسمله عام بدن و دماغ مثل حب قوقایا که دران صبر مستقمونیا باشد بعده تدابیر مناسبه بعمل آرند **صاحب حاوی** گوید که اگر از عفونت اخلاط در مصفات باشد هر صبح طبیخ عناب عدد ۲۰ آلو بخارا بیست عدد و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مرزه ماش مع مغز بادام و نیلوفر طبیعت بالفواکه یا مطبوخ او یا نفوع مشمش نمایند و غرغره سکنجبین مع خردل مدقوق کنند و در بینی پودینه سوده یا با دروج سوده بدمند و صبح بینی را باب پودینه و بول شتر عربی بشویند و یا مرصاف در آب غناء حل کرده در بینی چکانند **طبری** گوید بخر کاز رطوبت متعفن و متکون در عظم مشاشی باشد اگر مزاج محتمل باشد استفراغ عام مطبوخ افتیمون کنند پس استفراغ خاص سر بدانی که دران صبر مصطکی بود باید کرد و تنقیه معده حسب مزاج او و ضد فساد نمایند و دائم استشاق کنند ادویه عصاره پودینه نهری بخر و شراب کهنه قابض بیخ جزو مدام سعوط نمایند بعده قلقطار بخر و زاج کرمانی بخر و خردل سفید نیم جزو باریک ساییده بدفعات استشاق نمایند حتی که عظم مذکور پاک گردد و بعده سنبل الطیب یک جزو قرنفل ربع جزو سنبل هندی نصف جزو ساییده بشراب کهنه تسقیه نموده خشک سازند بعده بآب انار مستنجح مع قشر و شحم او تسقیه دهند و خشک کنند و بدفعات کثیر همین عمل نمایند تا آنکه طعم دواترش مائل بتلخی گردد پس دائم استعمال نمایند در هر سه روز باین دوا در بینی طلا نمایند و چون از استعمال این در چشم هیجان و رمد حادث شود این علاج ترک نموده بمعالجه رمد تسکین مزاج دماغ رجوع شوند و بعد تسکین اگر بخر زائل شود تدبیر منع تولد رطوبت در سر و فضول از جه در معده کنند و اگر در بخر اعراض صعب گردد نظر کنند اگر مزاج مریض برحال طبیعی باشد بگیرند آب پودینه نهری یک خروار شراب کهنه یکخروار و الذان الغاریقون بخر و قدری بول شتر که مقدار دو درم او بحد قلت و اجزای میاه مذکوره کل مقدار او طل صغیر باشد و در افتاب نهند تا مثل عسل غلیظ گردد بعده بقدر دو درم کبریت و یکدرم مر و یکدرم کندر را سایخته باز در افتاب گذارند تا که خشک مثل عصاره گردد بعده سنبل الطیب یکدرم و قرنفل یکدرم آنچه در افتاب دارند و بعد خشک شدن ساییده در بینی دمند و دران اسراف ننمایند که اکثر عاف می آرد پس اگر عاف آید تا که خون سیاه غلیظ بیاید کنند

وهرگاه افراط کند قطع او نمایند بدانچه حبس رعاف میکنند وباز معاودت بعلاج او نمایند واین ابلغ دوائیست که درین مرض استعمال نمایند تم کلامه
بعضی مجربین همنویسند که عنبر وزعفران بآب لغناع سعوط کردن مجربست ویاسمین بهرطور یکه استعمال نمایند مجربست واز خواص عجیبه لطوخ سنبل درم
ودو ثلث درم ومویعنی ریشه دالان یکدرم وثلث درم ست درداخل بینی وهمچنین آب انار شیرین ومرو سنبل درظرف مس سرخ جوشانیده وبروغن بنفشه سعوط کردن مجرب وکذلک خردل برگ پودینه تازه سائیده دربینی چکانیدن برای بوی بدمحسوس شدن نافع وکذا قرنفل سنبل الطیب پودینه
دربینی دمیدن ویا فشار کند ربع جزو قشور نحاس شب یمانی زعفران هریک جزوی باریک سائیده قدری ازان دربینی دمند ویا سعوط صبر سنبل الطیب
گل سرخ قرنفل بآب پودینه یا آب مورد سرشته دربینی نهند بعد ازانکه بینی رالبشراب شسته باشند ویا مرکی پوست انار ترش هریک دو درم قصب الزریره
سک هریک یکدرم ونیم زاج قرنفل هریک یکدرم فتیله رالبشراب ترکرده ادویه کوفته بیخته بدان آلوده دربینی نهند ویا زاج سک قرنفل مساوی کوفته بیخته
درنی انداخته دربینی دمند ویا حماما زوفای خشک مساوی کوفته بیخته بروغن بان آمیخته اندرون بینی طلا نمایند ابن ماسویه وغیره گویند که قطور آب
لبلاب بروغن گل یا عسل آمیخته وکذا بول شتر وکذا روغن ابریسا وذرور ابریسای خشک وکذا مرصافی درشراب کهنه حل کرده وکذا روغن مرزنجوش وکذا روغن
یاسمین وکذا آب برگ یاسمین وکذا نوشادر وشب یمانی وکذا ابوال ابل که دوائیست واز مکه معظمه می آورند سائیده بروغن گل امیخته وکذا سعد درسرکه
جوشانیده ونفوخ شب ومر هریک واحد چهار درم قلقطار ومازو هریک واحد یکدرم بعد شستن بینی بشراب وکذا برگ یاسمین خشک کرده وسعوط حماما ولطوخ قرنفل
درداخل بینی وکذا میعه سائله چهار درم حماما یکنیم درم وشرب دارشیشعان هریک واحد مفید نتن الف ست واگر قصب الزریره وبزرقسوس بزدود قرنفل
هریک یکدرم مازو دو هریک نیم درم مشک یکجبه کوفته بیخته بفتیله استعمال کنند نافع بود صاحب تکمله هندی گوید که بول شتر یاگاو بچکانند وچهار سودانا بین گرند
ودر علاج الغربا مسطور ست که آب کدوی تلخ یکدو قطره دربینی چکانند واگر کدو تازه نباشد کدوی خشک بآب ترکرده درشبنم نگاهارند وصبح یکدو قطره بچکانند
نافع بدبوی بینی ست شیخ میفرماید که بعد تنقیه معده ودماغ ادویه موضعه از فتائل وسعوطات ونفوخات وغیره استعمال نمایند اما در فتائل
مستعمله این مرض بهتر آنست که قبل ازان بینی رالبشراب بشویند بعده استعمال نمایند ومنجمله فتائل مجربه فتیله ازمر وحماما واقاقیاست که بعسل مرتب سازند
یا ازحماما وگل سرخ بروغن ناردین ودیگر فتائل بسیار اند که از سنبل وسعد وگل نسرین وقصب الزریره وحماما وقرنفل وآس وصبر وگل سرخ وقدری نمک
مجموع یا مفرد بحسب قوت مرض وضعف آن واختلاف اوزان بسازند یا فتیله مبلول بمثلث رقیق که بران زور قرنفل وسعد ورانک ولادن مساوی
پاشیده باشند وهمچنین برگ مورد قصب الزریره گل نسرین گل سرخ قرنفل هریک واحد یکدرم مرو مازو هریک واحد نیم درم مشک کافور هریک چار حبه قلیلی نمک اندرانی
هریک واحد چهار قیراط کوفته بیخته فتیله بعسل تر کرده بران پاشیده دربینی نهند واز سعوطات سعوط بعصاره پودینه ست وافضل سعوطات وانفع آنها
بول خرست وآن تخلف نمیکند واز مجربات جیده آنست که قرص اندروخورون که در تریاق می افتد درشراب حل کرده اند دربینی چکانند وطبیخ دارشیشعان
بشراب ریحانی خیلی جیدست چندروز بدان استنشاق نمایند واز لطوخات اینست که باطن بینی رالقلقطار تلطیخ نمایند وایضا برگ یاسمین بسائند
پس دراب سوده دربینی طلا کنند ولطوخ دواقی قریطن استعمال نمایند وآن اینست مرکی چهار درم ودو ثلث درم سلیخه حماما مرزنجوش هریک واحد یکدرم وسدس درم
بعسل بسرشند واز نفوخات فوتنج تنها باریک سوده بوزن یکدانگ دربینی دمند ویا خرق سفید وصدف سوخته ویا دوای مذکور در اخر فتائل ویا عود بلسان
دربینی نفوخ سازند واز نشوقات انچه مجربست دارشیشعان بآب یا بشراب پخته چندروز استعمال نمایند وانچه تجربه رسیده درعلاج او وخاصه چون دماغ
یا مقدم او عفونت باشد نهادن دود اغست بهمن یا نفوخ والیسر او مقابل اذنین مائل بصدغین ویا داغ بروسط سر طبری گوید که اگر علت بجوانی اعظم نافذ شود وعفونت
در انجا پیدا کند پس فلفیون در عسل حل کرده بفتیله آلوده دربینی گذارند بعد ازانکه قدری روغن گل سعوط کنند ورعایت مزاج دماغ علیل کنند تا گرم نشود
وعقل او متغیر نگردد واگر اندک گرم شود بشیر دختران وبروغن گل وروغن بنفشه ومار القرع وامثال آن انچه مطفی ومسکن باشد سعوط نمایند
واگر مزاج بدن او نیز حدت پذیرد مداوای او نمایند تا آنکه تسکین یابد وبخر که بسبب بواسیر الف وقروح او باشد علاجش جدا مسطور گردد

اورام و بثور بینی

گاه درین موضع آماس گرم یابثره از کثرت دم وغلظ او حادث گردد گاه ورم صلب پیدا شود گاهی بثره از فضله غلیظ بلغمی یاسوداوی اندرون بینی برآید یا از حرارت باطن اجزای لطیف تحلیل شده مابقی غلیظ و متحجر گردد حتی که بصورت تالیل درهیئت وصلابت شود و درورم حار سرخی موضع باشد و ایضا از مرض پرسند که باعث و تحدد ضربان نیز هست یانه اگر باشد ورم حار بود والا صلب و از هر دو مضرت در صوت افتد **علاج** در حار فصد سر رود یا رگ بینی گشایند و تبریدی که در رعاف گذشت بدهند و اگر حاجت بود زاد بچسپانند و تنقیه بمسهل صفرا و حب هلیله نمایند و بعد فصد یا حجامت قفا آب تمر هندی آب آلو بخارا آب انارین شربت بنفشه داخل کرده نوشیدن و غذا دال مونگ و پالک و خرفه خوردن نیز مفید و سرکه روغن کدو در روغن نیلوفر گلاب در بینی چکانند و شیاف مامیثا صندلین حضض با گلاب و آب خرفه ضماد نمایند و گاهی بودش در بینی داخل کرده بر بینی و پیشانی ضمادی نمایند و فتیله لته در سرکه آغشته اندر بینی گذارند و گاهی بقدری نمک در سرکه آمیزند چون خشک شود بروغن کدو چرب سازند و در ورم حار بعد فصد طلا بکشنیز و ذی العالم و در بارد بصبر نافع بود و طلای سرکه انگوری و روغن گل و کذا مرداسنگ تنها و یا مرداسنگ رسوت حبر آب سوده اندرون بینی نیز مفید بثور بینی ست و فصد سر رود بسرعت و ضماد مغز تخم ترنج و بزر بنگلاب سوده برای ورم اندرون بینی معمول ست و صندل سرخ آب سوده نیز نافع و بعد فصد یا حجامت استنشاق روغن گل ممزوج آب ذی العالم یا روغن نیلوفر با قدری گلاب و ضماد بینی بصندل و گلاب و آشامیدن آب آلو بشربت بنفشه یا شربت نیلوفر و آب انار و غذا مزورهٔ بارد یا سویق شعیر و شکر یا آب انار یا آب سیب یا آلو یا توت و سائر تدبیر مبرد و ملطف نیز برای ورم حار و بثور بینی مناسبست و ایضا برای بثور اندرون انف فصد سفت اندام یا سر رود یا حجامت قفا کردن و عناب گل بنفشه جوشانیده شیره خیار شنبر شربت نیلوفر داخل کرده نوشیدن و مغز تخم هندوانه رسوت بگلاب سائیده و گاهی جدوار عوض رسوت افزودن طلا نمودن معمول ست و اگر بثور بینی مع صداع و رعاف اندک باشد فصد قیفال نمایند و شیره تخم کاهو و کشنیز خشک بشربت بنفشه بدهند و آب کشنیز سبز غرغره کنانند روز دوم شیره مغز تخم هندوانه و شربت نیلوفر عوض شیره کشنیز و شربت بنفشه کنند و رسوت جدوار گل ارمنی بگلاب سوده بالای بینی ضماد نمایند و مغز تخم ترنج بزر بگلاب سوده اندرون بینی طلا کنند و برای اورام و بثور حار بینی از مجربات والد علویخان اینست که مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه دم الاخوین سفیداب قلعی مغسول گل ارمنی بروغن گل سائیده طلا نمایند و اگر تخفیف بثور منظور باشد مغز تخمها را بریان سازند و لوبیای کرمانی اضافه کنند و برای رفع صلابت و خشکی اگر تلیین مطلوب باشد شیر مادهٔ گاو عوض روغن گل داخل کنند و اگر بثور بینی با درد پیدا شوند کافور زعفران هر یک نیم درم گل مختوم یکدرم گل ارمنی دو درم گلاب و سرکه انگوری طلا کنند و اگر سر بینی ورم کند و اندرون بینی خارش نیز باشد شیره عناب لعاب بهدانه عرق شاهتره شربت نیلوفر بنوشند و حضض و مرداسنگ و گل ارمنی یکی چهل کرده ضماد نمایند و در بثره سخت که از فضله غلیظ بلغمی یاسوداوی بهم رسد بعد تنقیه دماغ حسب ماده بمرتلیین موم روغن بران نهند و عقب او با آب گرم استنشاق کنند و مسکه و کذا جوز السرو محلل ورم صلب بینی ست و ایضا اول فصد باسلیق کنند بعده جهت اسهال سوداو بلغم مطبوخ افتیمون علویخانی دهند و یا مالنجبن بحب لاجورد و سفوف آن نوشانند و اگر تحلیل نشود بمضمع شرط زنند و یا سران و یا حوالی اوزن بچسپانند و مرهم زنگار نهند تا آنکه بتمامه فانی شود پس برای اندمال مرهم سفیداب گذارند و طبری گوید که در بثره صلب اگر بدن مریض ممتلی باشد تنقیه باین حب نمایند اهلیله کابلی فیقرا نیم درم غاریقون تربد هر واحد یکدرم افسنتین یکنیم درم گل سرخ مصطکی نانخواه تخم کرفس هر یک دو ثلث درم صبر سقوطری دو درم سقمونیای مشوی یکدرم و یکدانگ کوفته بیخته آب برگ ترنج یا آب برگ بادرنجبویه سرشته جهاسانند و دو مثقال آب نیمگرم بخورند و دو روز عدت داده دوبار استعمال نمایند اگر مزاج علیل رطب باشد بمیفتح و مری و خردل و مانند آن غرغره کنند و پرهیز شدید نمایند بعده اگر قوت قوی باشد فصد قیفال کنند بعد ازان علاج مذکور بهر تلیین و غیره بعمل آرند و بدانند که هرگاه مادهٔ ورم بثره تحلیل نشود ادویه منضجه مثل تخم مرزنجوش تخم ریحان و شیر خشت تخم کتان و حلبه و انجیر پخته نهاد نمایند یا بفتیله آلو دوزه بینی نهند و بعد انضجار مرهم موم سفید بر روغن مورد و روغن گل گداخته مرداسنگ بگلاب و قدری سرکه سوده داخل نموده در صلایه خوب حل کرده گذارند و ایضا مازو طباشیر را بروغن گل یا روغن بنفشه سائیده طلا کردن برای بخشش بینی معمول استاد مرحوم ست و با جمله بر جمیع قروح

بیاید حسب حاجت بکار برند و در علاج این قسم اهمال نکنند که در اکثر بناصور مؤدی میگردد و اگر ورم سرطان گردد تدبیرش در بواسیر الانف خواهد آمد تعلیم در ملک بنگاله آبله در بینی می برآید سوزش میکند و بسبب آن تب شدید عارض میگردد و آنرا آبوه می نامند اگر زود علاج او نکنند میکشد و علاجش اینست که روغن نیلوفر و سماق امیخته در بینی بمالند تا آبله شکسته شود و از حدت و سوزش و سواس نکنند و اگر آبله شکسته نشود قیل میکنند پنجکینهٔ فلفل بهم بکوبند و سه مثقال نیم مشت باریک سایند در بینی بمالند تا علسه متواتر آید و مرض رفع شود

قروح انف و ناصور آن

بدانکه قرحه جراحتست که ریم کند و مبدأ تولد او در بینی یا نفس بینی ست چنانچه او را تفرق اتصال عارض شود پس ریم کند و یا در غیر او چنانچه از بخارات حاده یا رقیقهٔ که از بدن بسوی بینی متصاعد شوند اول جلد او فاسد گردد بعده لحم او و جراحت پیدا شود بعد ازان قرحه گردد و گاهی قرحهٔ رطب لذع طوبات فاسدهٔ اکاله که از دماغ بسوی بینی نازل شود حادث گردد و گاهی قرحهٔ یابس از اخلاط محترقهٔ افتد و بتشنج میفرماید که گاهی از بخارات حاده باردیه و یا از نوازل حاده قروح منتنهٔ عفنه و یا از شر و یا قروح بثریه و یا قروح ساذجه در بینی پیدا میشوند و آن ظاهر بود و یا در باطن بالجمله اقسام قروح بینی قرحهٔ یابس و قرحهٔ رطب ساذج و قرحهٔ رطب منتن و قرحهٔ بثریه کوچک ست و چون قرحه مزمن شود ناصور گردد و ناصور باطنی بینی را خونوس نامند **طریق تشخیص** اقسام مذکوره باید که از مریض سوال نمایند که خشکریشه در بینی ممجد میشود و قشر خشک جدا میگردد یا ریم می آید اگر خشکریشه گوید قرحه یابس باشد و مادهٔ آن اخلاط محترقه بود و اگر خروج ریم و مائیت بگوید و خشکریشه برنیاید قرحهٔ رطب باشد و مادهٔ آن رطوبت فاسده باشد که از دماغ بسوی بینی نازل شود پس اگر قرحه بسیار بد بو باشد بپرسند که از چند مدت این قرحه پیدا شده اگر مدت اندک گوید سببش رطوبت حاده عفنه بود و اگر از عرصهٔ دراز بیان کند سببش عفونت مادهٔ بطول مدت بود و اگر قرحهٔ کوچک بصورت بثور متقرحه بود قرحهٔ بثریه باشد و انطاکی گوید که اگر از قرحه بینی هوا دمع علامات خون برآید رطب باشد والا یابس و هر واحد اگر خشکی در مجاری قوی رطب باشد حار بود والا بارد و گاهی قروح از آثار سل حادث و انواع ناسور پیدا شود و اصعب قرحه داخلی و عفن بود **علاج** شیخ و سید جرجانی و انطاکی گویند که بینی عضویست رطب تر از گوش و خشک تر از چشم پس واجبست که علاج قروح او میان علاج قروح این دو عضو باشد یعنی مجففه برای قروح بینی درختی کمتر از ادویهٔ مجففهٔ قروح گوش و زیاده تر از ادویهٔ مجففهٔ قروح چشم باشد پس قروح اذن محتاج باشیا از غایت تجفیف ست و قروح عین محتاج بدواء اول صعوبت تجفیف بعده اگر سبب سیلان مواد یا تصاعد ابخره باشد باستفراغ و جذب او بسوی ناحیهٔ دیگر علاج کنند و بالجمله اول احتیاج بتنقیهٔ دماغ و تقویت او باشد بعد ازان فصد منخرین تا فضول متوجه بسوی او قبول نکند پس ابتدا بفصد قیفال نمایند و اگر یافته نشود جبل الذراع یا اکحل پس فصد رگ منخرین و ارسال علق اگر قوت مساعدت کند و دلائل مویت موجود باشد بعده باستعمال حبوب و ایارجات و جمیع ادویهٔ نافعه در بواسیر الانف و ابریان در قروح قویهٔ الانف نیز نافعست و هرگاه بلعابات و مانند آن بپزند حتی که نرم گردد بجهت قروح خبیثهٔ آن صلاحیت بخشد

علاج قرحهٔ یابس

که کثیر الوقوع ست تنقیهٔ سودای احتراقی نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی سودا وی گذشت و گویند که آشامیدن شربت بنفشه و ترنجبین هر یک ده درم و غذا مزورهٔ ماش مع نخود مفید بود و بهتر تلیین بینی موم روغن و روغن بنفشه و روغن کدو و یا روغن نیلوفر و پیه ماکیان و بط بسالند و مرهم ابیض بکار برند و بینی را آب گرم بشویند و بمرات کثیر بدان استنشاق نمایند و بگیرند موم مصفی و روغن بنفشه و روغن بادام و مغز ساق گاو هر کدام یکجزو موم و مغز را در روغنها بگدازند و اندک لعاب بهدانه و قدری کتیرا سوده در صلایه خوب بیامیزند و در روز و شب چند بار اندرون بینی طلا نمایند یا فتیله بدان آلوده در بینی نهند و بعضی لعاب اسبغول و لعاب خطمی درین نسخه می افزایند و بعضی مخ ساق گاو طرح می نمایند و مرهم حب السفرجل درین باب بسیار معمول ست و قیروطی از مغز ساق گاو یکجزو و روغن بنفشه بادام دو جزو کتیرا ثلث جزو و روغن یاسمین اندکی بدستور مرهم مرتب ساخته و گاهی گل خطمی برابر کتیرا داخل کرده نیز معمول و قیروطی بموم و روغن گل و شحم ماکیان و سیما مخلوط بلعاب بهدانه نیز مفید و اگر بیس خشکریشه بشدت باشد کتیرا را یک سوم بلعاب بزرقطونا و لعاب خطمی آمیزند و بگذارند تا نرم شود و بمالند تا حاصل شود پس روغن بنفشه آمیزند و بهم بزنند و هر روز دو بار طلا نمایند و هایشه که مشابه جدبت یا میباشد در اب پخته روغن او گرفته استعمال نمودن از اسرار ست و صندل سفید حضض کی سوده بگلاب و آب خرفه و قدری روغن گل ضماد کردن جراحت بینی و خشکریشه را نافع و عسل بسرکه آمیخته در فتیله آلوده نهادن خشکریشه را ساقط کند و نهادن مسکه هر روز سه مرتبه نیز نافع قرحات

عه
بیاید و اعتبر
کر این قول
وفق الواقع
ایدکه قروح
این اعضا
متساوی در قروح
انا عفن ان السوء
رطوبت یکشد
فلا یکون فی قروح
قلیل الرطوبت
قروح عین
مرطوبا لاکثر
باشد پس مجفف
الغلیظ
قروح چشم و قیر
و فرق میان
فتیله و پنبه
فتیله و پنبه
ف

و یک نسخه مفید خشکریشهٔ بنی در تشقق لب خواهد بعضی متاخرین نوشته اند که در قرحهٔ یابسه اول منقد باسلیق کشته و بلفاصلهٔ سه چار روز زرگ قفا
زنند و بعد هفته ماء الجبن بشربت شاهتره مدبر وحب لاجورد و سفوف آن نوشانند تا تنقیهٔ بدن و دماغ حاصل شود بعده شیر زنان یا بز یا خر از
پستان دوشیدن بسیار مفیدست و همچنین تقطیر روغن گل و بادام و پرند به و خشخاش و کاهو مجموع یا تنها با شیر اسیخته و این مرهم بکار برند روغن
بنفشه روغن گل هر یک یکنیم تولهٔ موم سفید یکتوله و مغز ساق گاو دو پیه مرغ هر یک هفت ماشه مرداسنگ مغسول نه ماشه بدستور مرهم بسازند
و بهتر انست که پیه بز تازه را بدست نرم کرده بران طلا کنند وقت شب و صبح بلعاب اسپغول و یا دیگر بزور لعابیه بشویند و بر روغن گل فقط چرب سازند
و این مرهم نیز بسیار مفیدست موم زرد یکنیم تولهٔ روغن گل سه تولهٔ روغن بادام یکنیم تولهٔ لعاب اسپغول و ریحان و تخم خطمی و کنوچه هر یک سه ماشه
کتیرا دو ماشه بدستور مرهم سازند و این قویتر ست حکما که اسرب و هلیلهٔ زرد هر یک سه ماشه پیه مرغ نه ماشه موم سفید یکتوله روغن کدو و روغن گل
هر یک یکنیم تولهٔ کتیرا سه ماشه و باید که هرگز آنرا بدست نباید کافت که ریش و جراحت تازه گردد و بدیر اصلاح پذیرد و سائر مراعاتی که در جفاف الف
گفته آمد در اینجا بکار برند که مفیدست گیلانی گوید که این دوا نافعست بگیرند موم و روغن گل و بادی سفیداب ارزیز و مرداسنگ امیزند و اینضا
هلیلهٔ زرد و مازو و پیه ماکیان روغن گل حل کرده طلا نمایند و ایضا سفیداب ارزیز دو درم مرداسنگ یکدرم روغن گل یک اوقیه موم دو درم موم را
در روغن گداخته ادویه آمیخته حل کنند و با پیه ماکیان استعمال نمایند و از معالجات عجیبه که قریب خوارق عادات در قروح بینی ست و لاسیما انچه مائل بسرطان
باشد همچنین در قروح لب و در اکثر قروح بطی الاندمال که مادهٔ آن خالی از خبث و ردائت نباشد استعمال این مرهم حب السفرجل ست صفت آن بگیرند
بنفشهٔ خشک یکمثقال و دراب خوب بجوشانند پس نیک مالیده صاف کنند تا آب لعابی گردد بعده لعاب بهدانه یکمثقال و روغن گل یکمثقال و موم سفید
نیم مثقال آمیخته بپزند تا مرهم گردد استعمال نمایند شیخ میفرماید که در قروح یابسه معالجه کنند بمسوخ مرتب از موم مخلوط بنصف وزن آن مغز ساق گاو
و همچند روغن بنفشه یا روغن کنجد گداخته و نزدیک بهتر از ان روغن گل بهت خصوصا که از زیت اتفاق ساخته باشند و ایضا مسوح روغن بنفشه
مع کتیرا و قدری لعاب اسپغول یا خطمی نافعست و ایضا فتیله در قیر و طی زوفای رطب و پیه بط و موم زرد و پیه ایل و پیه ماکیان و قدری عسل آلوده
مفید و در نسخهٔ جالینوس مغز ساق بقدر عوض پیه ایل ست و ایضا موم و روغن گداخته هلیلهٔ زرد و یا مازو آمیخته نافع و گاهی فصد رگ قیفال بعد
بعد فصد سر رود و حجامت نقره و اسهال نفع بخشد و قرشی و صاحب شفاء الاسقام گویند که این همه ادویه مع اصلاح غذا و ترک لحوم و تلیین
طبیعت و تسکین ابخرهٔ حاره و منع او از صعود مثل سفرجل با سیب یا کمثری یا بزرقطونا بشکر یا کشنیز خشک بشکر بعد طعام مناسب و گاهی
محتاج گردد بفصد سر رود و حجامت نقره اگر سبب کثرت دم باشد و باستفراغ اگر بدن ممتلی و مادهٔ کثیر الاضباب بسوی بینی باشد از مطبوخات و ادویهٔ مطلقه

علاج قرحهٔ رطب

بعد فصد سر رود و حجامت پس سر و تنقیهٔ بدن و دماغ بمسهل و حب ایارج و قوقایا از خرول و سکنجبین بزوری و یا سنبل الطیب و سعد و قرنفل در گلاب
جوشانیده غرغره کنند و مرهم سفیده استعمال نمایند و مرداسنگ بروغن گل سوده بمالند و سفیداب و مرداسنگ و حرک نقره و سرب سوخته بسایند
در روغن گل سابیده فتیله بدان آلوده در بینی نهادن مجربست و یا موم افزوده مرهم ساخته استعمال کنند و یا از مرداسنگ یکدرم و مرکبدرم و سفیدهٔ
قلعی و موم هر یک دو درم روغن گل یک اوقیه مرهم مرتب سازند و با پیه ماکیان بمالند و پوست درخت سرس جوشانیده بآب آن قرحه را بشویند
و قطور آب سلق تنها و با زهرهٔ کلنگ و کذا فتیله آب سلق آلوده در بینی نهادن مجرب حکیم عابد سرهندیست و اگر حضض مکی مرداسنگ آب و یا گلاب سوده
اندرون بینی ضماد نمایند برای بچگی بینی نافع بود و در تکمیل هندی درین نسخه صبر هم داخل ست و یا مازو پوست هلیلهٔ زرد با جزئی مرغ و یا روغن گل
طلا نمایند و قروح الف که مسمی بحلواست بجهت بودن مادهٔ آن در اوائل شیرین غیر شدید الرداءت که نه حریف باشد و نه مالح و آنرا قروح شهدیه و شیرینیه
و شیرینجیه نیز نامند تنقیهٔ دماغ حسب مقتضای حال نمایند و بقول شیخ در ابتدا روغن گل تنها یا بموم و پیه ماکیان کفایت کند و قوی تر ازان مرهم سفیده

ست وخصوصا مخلوط بلعاب بهدانه واگر اراده زیاده تجفیف باشد خبث فضه دران داخل کنند وگاهی خبث فضه تنها بروغن آس فائده میکند وهرگاه مرض
اندک شدت کند این مرهم استعمال نمایند سفیداب یکرطل مرداسنگ سه وقیه خبث الرصاص سه وقیه رصاص محرق مغسول مسحوق در شراب چهار وقیه ازان
مرهم سازند بروغن مورد وسرکه سوده یا پخته وهرگاه علت مزمن گردد وبسیار شدت کند مرهم باین طور سازند مرداسنگ چهار درم سداب رطب چهار درم
شب دو درم بروغن آس وسرکه سوده مرهم سازند ودر نسخه اجر جائی وایلاقی شب بهموزن مرداسنگ ست وسداب دو درم وسرکه مطروح وقویتر ازان اینست
زاج سیاه وقلقند دو مرهر واحد هفت جزو قلقدیس شش جزو شب یمانی زراوند مدحرج مازو توبال مس هر واحد چهار جزو کندر یکونیم جزو کوفته بیخته
در سرکه یکرطل وهشت اوقیه در ظرف مس سبز ند حتی که بقوام عسل ایدازان بطوخ نمایند یا بفتیله آلوده در بینی نهند ومراد از جزو درین نسخه درم ست

علاج قرحه ممتنعه وکهن

که بطول مدت یا از رطوبت منتنه بعفونت انجامد اگر زیادتی خون وغلظ او معلوم شود فصد ومحاجمت نمایند وبتدبیر سر بر پردازند وآشامیدن مطبوخ
عناب بشکر وغذا مزورهٔ ماش مع مغز بادام وتنقیه بمطبوخ فواکه وحب بنفشه نیز مفیدست بعده استنشاق روغن گل مضروب بآب حی العالم یا روغن
نیلوفر بقدری گلاب وتبرید بینی وچهره بضماد صندلین وشیاف یا میثا وحضض وبوشن گلاب وآخر فه یا آب حی العالم کنند وبرین اشربت آلو یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا آب انار بجوشانند
ولسبوسق جو وشکر ویا سرکه بزیت ومزورهٔ آب انار یا آب سیب وآلو وتوت غذا سازند وسعوط ببعضے میاه بارده مع روغن گل نمایند وروغن عنص ویا صبر
با آب بارتنگ حل کرده یا عصارهٔ سوس استعمال نمایند واگر مواد بارد باشد یا در آخر اجزای لطیف مادهٔ حار تحلیل شود وکثیف او باقی ماند برای تحلیل وتخفیف
خربق سفید وحرف مساوی باریک سابیده در بینی دمند وبعده بسرکه انگوری قرحه را بشویند ومرکبی باریک سابیده نفوخ نمایند تا آنکه از چرک پاک شود
پس ادویه مجففه استعمال کنند وسعوط بعصارهٔ ایرسا نمایند ویا آب لبلاب وعسل ویا آس سوده مطبوخ بشراب کهنه ویا زرنیخ سرخ مع شحم ویا زنگار مع سرکه وعسل
در بینی گذارند وگویند که در قرحه کهنه مرهم ابیض با ضافه عسل وسرکه نافعست واگر شب یمانی سوخته زرنیخ مرکی هریک قولنجان زراوند اقلیمیا نقره هریک شش ماشه
مازو سه ماشه روی سوخته چهار ونیم ماشه کزبرا چ گلنار هریک نه ماشه بورهٔ ارمنی چهار ونیم ماشه زاج سیاه وقلقطار وقلقدیس هریک شش ماشه اسرب
سوخته کندر هریک نه ماشه همه را نرم کوفته بسرکه بسایند تا بقوام شهد ایدوفتیله آلوده در بینی گذارند تنقیهٔ قرحه وحبس خون بینی نماید وچرایته دو ماشه وقل
سنبل الطیب گل نسرین هریک سه ماشه صبر مر مازو هریک یکماشه مشک کافور هریک دو سرخ اقلیمیای فضه چهار سرخ کوفته بیخته فتیله بدان آلوده در بینی
گذاشتن از مجربات حکیم علی شریف ست ویا سعد مازو زعفران کوفته بیخته پیه ماکیان در روغن گل گداخته بیامیزند وبعد ازانکه بینی را بآب صابون شسته باشند
بکار برند که مجربست **وبقول مسیحی** ادویهٔ مصلح قروح رویهٔ الف مجفف ومنقی اند مثل پودینه که عصارهٔ او در بینی چکانند یا خشک کرده اندران بدمند ویا
بگیرند شب دو جزو زرنیخ سرخ چهار جزو مازو یکجزو روسنج یکجزو ودر بینی دمند بعد شستن او بشراب ریحانی ودر نسخهٔ دیگر مرد دو درم عوض روسنج ست وقویتر
ازان اینست که قلقدیس وقلقطار وشب یمانی زنگار مساوی سابیده وفتیله در سرکه تر کرده درین دوا گردانیده در بینی نهند وایضا برای قروح متنه زاج قلقطار شب یمانی
مازو توبال مس زراوند مدحرج هر واحد یکجزو کندر ثلث جمیع اجزا پس سه وقیه ازان در یک رطل آب سبز ند تا بقوام عسل ایدو بطریق فتیله در بینی داخل کنند
وجالینوس گوید که چون فاذزهر یا قدری فلفل در اب خالص باریک بسایند وبمرات طلا نمایند بعد یاس صحت بخشد وگویند که این بارها بتجربه رسیده وایضا
سعوط زنگار بعد پر کردن دهن آب برای قروح خبثیه ومتن انف مجرب واگر آب انار ترش تنها یا عسل بجوشانند تا غلیظ شود وفتیله بدان آلوده در بینی نهند
در قرحهٔ کهنهٔ انف مجربست وچون انار ترش کوفته آب جدا کرده ثفل را بسزند تا غلیظ شود وشیاف ساخته با آب انار مسطور تر کرده در بینی دارند برای ناصور
بینی نافعست وسعوط عصارهٔ جوز السرو تازه نیز نافع خونوس ست وایضا مغز تخم تربز مغز تخم کدو هر واحد دو جزو توتیای کرمانی مغسول صبر زرد هریک
یکجزو باریک سابیده بمسکه آمیخته استعمال کردن ناصور بینی را مجربست شیخ میفرماید قروحی که بسوی اومادهٔ حریفه بارد یر یا منتنه سیلان کند علاج او
صعب بود واز فصد واسهال دران لابد ست وبساست که احتیاج باسهال با یارجات کبار افتد وواجبست که مدام او را بنظر دارند وصابون وخصوصا

صابون قسطنطنیه بشویند بعده ادویه شدید التجفیف استعمال نمایند وازین قبیل ست که بگیرند قشور مس وقلقدیس وزرنیخ سرخ وخرق وسایده درزهره گاو ترکنند وچند روز دران خمیر کنند پس استعمال نمایند دگاهی دران حماما ومردپودینه وفراسیون وزعفران وشب یمانی ومازو زیاده کرده میشود ودوای رفیس مجربست وآن اینست که سعد وشب یمانی ومازو ومرکی وزعفران وزرنیخ مساوی بگیرند وبطریق نفوخ استعمال کنند وقروح شدید الوجع را علاج کنند باسرب محرق منسول واسفیداج ومرداسنج وبرد روغن گل وموم ازان مرهم سازند وقروح بثریه را علاج بمرهم ردغن گل وروغن مورد ومرداسنگ وگلاب وقدری سرکه کنند وعلاج قروح طاهره باین مرهم کنند سفیداب یکوطل مرداسنگ سه اوقیه خبث رصاص محرق سه اوقیه بشراب وروغن مورد مخلوط سازند وازاد ویه مشترکه اینست که بگیرند آب انار ترش ودرظرف مسی بپزند تاکه نصف بماند فتیله بدان آلوده استعمال نمایند واز اقراص اندرو خوردن نیز علاج او مینمایند گاهی مخلوط بشراب دگاهی بسرکه دگاهی بآب بحسب مشاهده حال وازمراهم جیده مشترک النفع باکثر اقسام اینست که خبث اسرب وشراب کهنه وروغن مورد همه را باهم بسایند وبرآتش نرم گذاشته بپزند وحل کنند تا غلیظ گردد ودرظرف مسی بدارند واسرب سوخته درحکم خبث اسرب ست وعصاره چقندر تنها یا مع ادویه دیگر بسیار نافعست **والنطاکی** گوید که علاج قروح الف بعد تنقیه مواد بفصد درطبعین وتنقیه باقی مطلقا بجوز مثل کبریت وزرنیخ درطبعین وریختن برو خهنا اندر بینی دریا بسین ونفوخ چیزیکه مجفف ومعدل باشد مثل زنگار بروغن بنفشه وموم قیروطی ساخته باید کرد **وبدانند** که قرحه الف را حکمای هند بهمنس نامند والماجمود بابرنگ شنگرف بزرالبنج زعفران مساوی سرمه سا نموده ناس گرفتن وهلدی دارچینی جاوتری لونگ بوزن برابر سایده درشهد ودوچندان آمیخته هر روز نه ماشه خوردن مفید نوشته اند وایضا زنجبیل دارفلفل دانا الایچی خرد هرواحد یکدرم قند سیاه کهنه بست وچهاردرم کوفته جمها بندند وبقدر رده ماشه وقت شب میخورده باشند

بواسیر الف واربیان وسرطان

بواسیر الف لحم زائدست که دربینی روید وآن سه قسم بود یکی گوشت نرم سفید وبی درد وبدون سیلان رطوبت ومادهٔ این بلغمی ست وعلاج این سهل ست دوم گوشت سرخ اندک صلب باحرارتی والم ومادهٔ این دموی بود سوم تیره صلب ومادهٔ این سوداویست وگاهی این شدید الصلابه باد درد شدید بود خصوصا اگر سوداء محترقه باشد وعلاج این صعب ست لاسیما هرگاه زرداب بدبو ازان سائل شود وگاه باشد که دربینی گوشت فزونی سرطانی پیدا ید وشکل بینی فاسد کند وبسبب تمدد شدید وجع پیدا کند وتیره رنگ وسخت وغائر باشد وگمان شود که بواسیرست وآن سرطان باشد واربیان ورم نرم عظیم الحجم شبیه بواسیر الف ست که درمجاری بینی حادث شود وباشد که قرحه گردد وزرداب ورطوبت ازوی سائل شود واین ورم راکثیر الارجل وبسفلیج نیز نامند ازجهت مشابهت بمای روبیان درنرمی وملایمت وبسیاری پایهای باریک وگاه باشد که این ورم بسرطانیت گراید وسخت شود ودردگیرد وگاهی آن موضع همه سبز شوند وکشیده گردند ودرباطن پلکها کشیدگی معلوم شود وفرق میان این هرسه علت چنان کنند که بمیل غمز نمایند گوشت زائد را اگر نرم یا صلب بشکل ثولول بود واز پس امراض سرد نوازل پدید اید بواسیر باشد واگر باوجود نرمی ورم عظیم الحجم بود درگهای سرخ وسبز ممتلی باریک درخارج وداخل بینی محسوس شوند اربیان باشد واگر ورم صلب بود بعد صفای بینی پیدا شود ودراکثر بغیر سیلان رطوبت بود قبل حدوث او دردماغ اعراض سوداوی پدید ایند واز مقدار نخود یا بندق ابتدا کند پس زیادتی پذیرد ودرکام صلابت پیدا کند وخشک بود سرطان باشد وبواسیر گاه دراز گردد ومعلق شود وگاه چندان طول پذیرد که ازبینی یا کام بیرون آید واین هنگام آنرا علق نامند وگویند که سبب بواسیر احتباس خون سوداویست درعروق داخل بینی وسبب اربیان مادهٔ ردی مائل ببلغمیت وسبب سرطان سوداء محترقه ست

علاج بواسیر الف

فصد سر رو کنند وزلو بچسپانند واگر فصد ممکن نباشد حجامت قفا نمایند وتبریدی که دررعاف گذشت بدهند بعد ازان بمسهل بارد وحب بلیله تنقیه نمایند دگاهی بعد فصد عوض تبرید عناب شاهتره گل سرخ بعرق شاهتره جوشانیده نبات داخل کرده میدهند بعده منضج اصل السوس شاهتره گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر تخم کاسنی بیخ کاسنی آلو بخارا جوشانیده صاف نموده گلقند داخل کرده وبعد نضج مسهل وحب ایارج استعمال می نمایند وبقول صاحب ویج وحاوی بعد از فصد وحجامت قفا برای نضج جلاب از عناب وبنفشه وشکر بدهند وغذا مرزه ماش شیرین بعده مسهل بمطبوخ فواکه ویا مطبوخ بلیله وبحب ایارج دگاهی

وربواسیر مزمن مع درم و درد گوش و چشم و سیلان آب کشیز از بینی بعد فصد سرو تبرید شیرهٔ عناب شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ کاهو عرق عنب الثعلب عرق گاوبان
شربت بنفشه داده منضج و مسهل و حب ایارج میدهند و شیاف مامیثا رسوت صندل سرخ حضض مکی با آب کشنیز سبز ضمادی نمایند بالجمله بعد از تنقیه اگر
مرض خفیف و در ابتدا باشد ادویهٔ خفیفه و در مزمن ادویهٔ حادهٔ قویه استعمال نمایند و از جملهٔ ادویهٔ خفیفه بقول شیخ فتیلهٔ معمول از پوست انار ست که در آب بسایند
تا مثل خمیر گردد و از آن فتیلهٔ دراز سازند و مدام در بینی دارند و این مجرب ست لیکن نفع او بدیر ظاهر میشود و یا فتیله از اشنان سبز سازند و بعضی مرکبی نیز داخل میکنند
و فتیله بسرکه تر کرده و مدوا آلوده می نهند و یا فتیله بشحم حنظل و یا از جوز السرو مع قدری انجیر چند روز استعمال نمایند و یا فتیله در آب پودینه تر کرده تنها و یا بعد تر کردن
آن در آب مذکور و یا در شراب و یا در سرکه پودینه خشک سوده بران پاشیده و یا از عقید آب انار این مع پوست و شحم او کوفته و یا فتیله بعسل و گل سرخ در روزی چند بار
بتکرار بکار برند و یا نفوخ از زنجبیل و قلقند در سرکه سابیده خشک کرده بعمل آرند و صاحب خلاصه گوید که اگر انار ترش درست کوفته آب آنرا در ظرف مسی مانده بجوشانند
و در همان ظرف نگاهدارند و قلیل او را خشک نموده باریک بسایند و با آب مذکور سرشته فتیله ساخته در بینی گذارند در مدت دراز بواسیر بینی را بی مشقت قطع کند و مثل
با دویهٔ حادهٔ دیگر از لذع و وجع و ورم خالیست و اگر اندک زنگار و نوشادر در ان اضافه کنند بغایت قوی الاثر گردد و مجرب ست و جرجانی و ایلاقی گویند که آب او
مع قلیل نیم نخیت کنند و در طاس مسی یکروز نهند و روز دیگر ثفل او جدا کنند و باریک بسایند و از ان شیاف سازند و با آب مذکور تر کرده در بینی نهند و بعضی گویند که
شیاف مذکور خشک ساخته در آب مذکور سوده در بینی چکانند و اگر وقت طبخ قدری نوشادر اندازند قوی تر گردد و اگر انار ترش تازه بدست نیاید پوست انار پیش
بگویند و در آب انار دانه بپزند و بقول مسیحی پوست انار ترش خشک کوفته بیخته بعده در آب انار ترش و اندکی شهد سوده فتیله دراز ساخته داخل بینی کنند و در اکثر اوقات
شب بدارند و یا توبال مس سابیده بشراب سرشته داخل بینی لطوخ سازند و اگر زاج اخضر در سرکه سابیده در بینی صبح و شام گذارند نیز بواسیر انف را دور میکند و گویند
که آب لوف در روغن گل و منشوق ایرسا و یا آب گندنا و قطور آب سرگین خر و کذا آب کشنیز سبز نافع بواسیر انف ست و کذا قلقند بعسل و یا قاقلی تازه در بینی
گذاشتن و منجملهٔ ادویهٔ حادهٔ قویه اینست که زاج دو درم زنگار نیم درم سابیده بفتیلهٔ آغشته در بینی نهند و اگر قوی تر خواهند حب السلاطین چهار جوز زنگار دو جوز
هر دو را خوب سابیده بران موضع بچسپانند و بالای آن مرهم زنگار نهند که همواره معمول ست و اشخار و آهک را در آب سابیده ضماد کردن نیز بسیار فائده میکند
و اگر بعد فصد قیفال و حجامت نقره و تنقیه بحب ایارج زنگار و اشنان و مرکی هر سه مساوی کوفته بیخته فتیله از خرقهٔ کتان با سرکه آلوده در ادویهٔ مذکوره بگردانند
و در بینی گذارند معمول صاحب خلاصه و شفاء الاسقام و غیره ست و اگر زنگار نوشادر اشخار سوده بشهد آمیزند و فتیله بدان آلوده در سوراخ بینی نهند داز گوشت
و شیر بینی پرهیز نمایند نیز مجرب بعضی احباست و یا بقول صاحب جامع و کامل توبال نحاس و قلقدیس و قلی هر واحد یکجوز و زنجبیل سرخ زنگار هر واحد نیم جوز و عرق سیاه
ربع جوز سابیده فتیله خرقهٔ کتان بشراب تر کرده باین دوا آلوده در بینی نهند و یا زاج سه درم قلقدیس دو درم هر یک چهار درم قلقطار سه درم شب یمانی مازو توبال مس
زداوند مدحرج هر یک دو نیم درم کندر چهار دانگ سرکه صد درم در هاون مسی بپزند تا مثل شهد گردد بفتیله استعمال نمایند و گیلانی گوید که بگیرند قشور مس یک اوقیه
و قلقدیس هشت درم و زنجبیل سرخ نیم اوقیه و خربق سیاه ربع اوقیه و کوفته بیخته در بینی دمنده که دوای جدیست منفعت او در ده روز ظاهر میشود و ایضا بگیرند
پوست انار خشک دو درم قلقدیس ده درم قلقطار سه درم زهرهٔ نرگاو و چاماو مرکی و پودینه و فراسیون هر واحد چهار درم زعفران دو درم خربق یکدرم
سابیده خشک استعمال نمایند و بعضی گویند که کندر یکدرم شب مازو قشور نحاس هر واحد چهار درم قلقدیس شش درم زاج قلقطار هر واحد هفت درم سرکه کفایت
یک قسط بگیرند و بهاون مس بپزند تا بقوام عسل آید بطور فتیله بعمل آرند و شب یمانی مرمس سوخته قلقطار قلقند بیخ سوسن سفید زاج سیاه نطرون
مساوی کوفته بیخته صبح و شام در بینی دمیدن و یا با آب انار ترش و یا شراب انگوری و امثال آن سعوط کردن بغایت مجرب نوشته و اگر فتیله با آب انار ترش
یا سرکه انگوری یا آب پودینه یا شراب انگوری تر کنند و این داروها بران پاشیده در بینی نهند نافع باشد و اگر فائده نشود فتیله بمیاه مذکوره تر کرده قلقدیس
و قلقطار و اشخار و زنگار و زاج سیاه و شب یمانی مساوی سوده بران پاشیده در بینی نهند و یا نفوخ کنند و بهتر انست که بعد شرط یا خراشیدن موضع
این ادویه استعمال نمایند و چون پوست انار ترش چهار درم قلقدیس سه درم زنجبیل زرد خربق سیاه قلقطار هر یک دو درم کوفته بیخته بکار برند نیز گوشت

فزونی بینی را ببرد و قوتبال مس و قلقدیس و زرنیخ احمر با سرکه آمیخته و فتیله آلوده در بینی نهند که کار آهن میکنند و انطاکی گوید که آنچه مجربست اینست که سنبب و قلقدیس و زنگار مساوی و حلیت مثل آن همچون غبار سابیده با قدری سرکه و عسل بسرشند و فتائل ساخته در بینی نهند و یا خشک در بینی دمند و دیگر ادویه حاده و اکاله چون فلدقیون و دیگ هم مفید بود و اگر ازین تدابیر زائل نشود قطع نمایند و اگر بعد قطع چیزی از گوشت زاید باقی باشد ادویه اکاله بر اطبوبه بر رصاص یا اصل مجوف پر مرغ که پارچه بران پیچیده باشند طلا ساخته در بینی بگذارند تا باقی را بخورد پس بمرهم سفیده و جز آن علاج کنند و بدانند که قبل از تنقیه استعمال ادویه حاده و دستکاری را کار نفرمایند که موجب افزونی مرض ست و بقول شیخ هرگاه اراده علاج با دویه حاده باشد یکروز پیش ازان گوشت زائد را بخرقه پشمین دلک نمایند بعد ازان باین ادویه دو روز علاج کنند بعد از خوردن طعام و ایضا چون علاج باسور بینی باین ادویه نمایند باید که اول بقفر یا زفت رطب اندرون بینی طلا نمایند تا بینی از نکایت ادویه حاده محفوظ ماند و جمیع ادویه نافع اربیان بواسیر را نفع بخشد و گاهی احتیاج کسر قوت آن افتد و انچه در بواسیر مفید باید مفید بود و گویند که گاهی بواسیر الف مولودی بود و آن لاعلاج ست

علاج اربیان و سرطان

در اربیان بعد فصد سرود و حجامت و تنقیه بمسهل و حب ایارج یا مطبوخ افتیمون علویخان و حب قایای ایشان فتیله اگر باسن بمرهم زنگار آغشته در بینی نهند بعده شافره دم الاخوین انزروت مرداسنگ گلاب و سرکه در بینی گذارند و ایضا لعاب حلبه و سرکه و گلاب و روغن گل بمرات در بینی چکانند و یا بعد تنقیه دماغ بجوب و ایارجات حضض مرکی زوفای رطب و دردی زیت مرداسنگ بلعاب حلبه یا بزرکتان سرشته طلا نموده باشند و هرگاه ورم نرم تر شود بران زلوچسپانند یا بمبضع شرط زنند و خون برارند و صاحب ترویج گوید که جلاب ازگاوزبان و بادرنجبویه و اصل السوسن بشکر دهند و بعد نضج تنقیه دماغ با یارجات و طلا بمرو عکر زیت و مرداسنگ ببعض لعابات و بعد تلیین بشرط و تعلیق علق بعل ارند **طبری** گوید که اگر این ورم غیر متقرح باشد علاجش تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون بعده تنقیه سر بحب ایارج پس غرغره بعاقرقرحا و مویز ترش و کف خرد و رب عنب و مانند آن ست و پرهیز از جمیع اغذیه غلیظه بمجره بسوی سر بعده صورت این ورم ملاحظه نمایند پس اگر بر حال خود باقی باشد بدانچه مذکور گردد علاج نمایند و اگر تحلیل شود و نقصان پذیرد بچیزی متعرض آن نشوند سوای علاج مذکور که بعد زمانی مع لزوم پرهیز مانقی تحلیل گردد و در ان ایام بدوای محلل مثل مرو حضض ضماد نمایند و انچه بر حال خود باقی ماند مرصافی نیم درم انزروت یکدرم مقل نیم درم زوفای رطب یکدرم عکر زیت نیم درم مرداسنگ یکدرم باریک سابیده لعاب اسپغول و لعاب حلبه بر اورده مع عکر زیت بجوشانند هرگاه خلیظ گردد ادویه مسوقه آمیزند و روز و شب داخل و خارج بینی طلا نمایند تا آنکه ورم نرم شود و تحلیل گردد و چون بعد مسهل و فصد شرط بلیغ بعمل آورند و خون سیاه عکر ازان خارج شد پس آن بی شک صحت یابد و اگر خون سایل ازان رقیق سرخ باشد از داخل و خارج بران زلوچسپانند بعد استفراغ و پرهیز و اصلاح غذای مریض و واجب ست که طبیب از شرط و زلو در حالت امتلای بدن حذر کند پس اگر از ضماد مذکور تحلیل نشود و نرم نگردد و بر غلظ و حساوت او باقی ماند بگیرند حرف سفید دو درم خربق دو ثلث درم عرطنیثا که آن عروقی ست که بدان صوف میشویند یکدرم و حضض نیم درم و جمله را باریک بسایند و در حریر به بیزند پس داخل منخرین سرکه مالیده بران این دوای خشک طلا نمایند و همچنین بدفعات متوالیه عمل نمایند تا آنکه ورم را بخورد و ساقط کند و بعد سقوط او باین مرهم علاج کنند زیت پنجاه درم مرداسنگ ده درم مرداسنگ را باریک سابیده در زیت آمیخته بجوشانند حتی که مجتمع گردد بعده در هاون بریخته سرکه بران چکانند و حل کنند و هر قدر که سرکه را نشف کند بران چکانند همچنین سرکه چکانیده باشند و حل کنند تا آنکه سفید گردد یا قریب بسفیدی رسد پس استعمال نمایند و این مرهم اوفق اشیاست برای قروح مواضع غضاریف و اگر جراحت خشک نماید باین مرهم مداوا سازند بگیرند موم مصفی و روغن بنفشه و ازان قیروطی بسازند و هنوز بر اتش باشد که قدری سفیداب قلعی بران اندازند و حرکت دهند بعده از اتش فرود اورده در صلایه ریخته آب سرد بران اندازند و حل کنند تا چرک او خارج شود و مجتمع گردد بعده آب ازان دور کرده قدری سفیدی رقیق بیضه اندازند و حل کنند حتی که مجتمع و مخلوط گردد و اگر موضع رطب باشد و در مدة که ازان سایل میشود رطوبت زیاده باشد در مرهم اول قدری گلنار اندک کنند زیاده کنند و اگر بحدید علاج کنند باید که دستکار ماهر باشد تا اجزای بینی از قطع محفوظ ماند و در غضروف بینی سوراخ نگردد و **شیخ** میفرماید که در اربیان

بهتر انست که بدستکاری علاج کنند و این بعد گرم کردن امتلا از بدن و سر باید و اگر خفیف باشد ادویهٔ قویه منجمله ادویهٔ قروح انف استعمال کنند و مثل نطوخ شب یمانی و مر یک یکجزو و قلقطار دمازد هر یک نیم جزو نفوع نمایند یا فتیلهٔ انان بعمل ارند و مختار جالینوس اینست که آب انارین مع قشر و شحم آنها کوفته بگیرند و بگذارند که جوش داده در ظرف اسرب بردارند پس ثفل او بسایند تا مثل خمیر گردد و با بهای مذکوره تسقیه دهند بقدر لائق او بعده ازان مشیافات دراز بسازند و در بینی علیل داخل کنند و بگذارند و در بعض اوقات راحت دهند و از بینی خارج کنند و در سنوقت بینی دکام را بعصارهٔ مذکور طلا نمایند و بدین تدبیر مواظبت کنند و این نافع قروح دبواسیر ست و از منافع او آنست که الم زیاده نمیکند و بساست که از سه انار یعنی غضنار سیده و ترش و شیرین این ترکیب مرتب نمایند و اگر گوشت زائد صلب باشد انار ترش را زیاده کنند و اگر کثیر الرطوبت باشد غضنار را زیاده نمایند و قومی بعد از جالینوس قدری قلقطار و نوشادر در ترکیب دران زیاده کرده اند و عمل او قوی تر میگردد و جملهٔ ادویهٔ جاده و اکالهٔ که در علاج بواسیر انف مذکور شد استعمال نمایند پس هرگاه از قوت ادویه ورم ظاهر شود راحت دهند تا آنکه ورم ساکن شود و بقیر و لمی موم و روغن گل و عسل طلا نمایند بعد ازان اعادهٔ دوای حاد کنند و همواره باین نحو عمل نمایند حتی که ساقط شود و تجربه کرده اند که هرگاه خرنوب نبطی رطب کوفته آب او بگیرند و دران صوف تر کرده در بینی داخل نمایند ارییان را بخورد و جوز السرو همین منفعت دارد و انچه مجربست اینست که زاج سبز مثل سر مه سابیده صبح و شام در بینی دمند و بعد قطع ارییان ازادویهٔ حابس خون گل مبلول در اب بسیار سرد ست تا که غلیظ گردد سر دکرده ازان در بینی طلا نمایند و گویند که آب تمر لوف بفتیله آلوده و کذا از انجیر خشک و برگ سرو مساوی سوده فتیله ساخته و کذا اقاقیا و زاج و زرنیخ و نوره و قلی بسر که تند چند روز در افتاب پرورده فتیله بدان آلوده و کذا از زوفای رطب و پیه بط و موم زرد مرهم ساخته بفتیله آلوده و کذا عسل بسر که آمیخته فتیله بدان آلوده در بینی داشتن و یا زنگار نوشادر شب بسر که تند جمع کرده در افتاب خشک نموده باریک سابیده بدهن آب پر کرده در بینی دمیدن کذا نفوع قشور نحاس و کذا نشوق قلقند هر واحد گوشت زائد و ارییان را ببرد و در سرطان بعلاج او دیهٔ جاده و قطع با بن اصلا تعرض نکنند و دام بران قیر و طی نهند و فصد و تنقیهٔ عام بدن از سوداء بمعجون نخاج یا طبوخ افتیمون و ماء الجبن و جلاجورد در هر هفته دو سه بار همیشه نمایند و تنقیهٔ خاص دماغ با دویه که دران صبر و مصطکی و مانند آن افتد و اگر مزاج علیل احتمال نماید تنقیهٔ سر با یارج و حب قاقا کنند بعد پرهیز از اغذیهٔ غلیظه و مولد سودا نمایند و در بعضی اوقات غرغره با شیای خفیفه مثل سکنجبین بمزوری مری کنند و در غرغره مبالغه ننمایند و سر را از گرمی آفتاب و شدت سردی محفوظ دارند و بعض دلائل برای سرطان این موضع حقنه کلیه را ستوده اند و باقی تدبیر انچه در سرطان مطلق گفته خواهد شد بعمل ارند

عُطاس

یعنی بسیار عطسه و آن حرکت حامیه حافظه از دماغ برای دفع خلط یا موذی میگرست با استعانت هوای مستنشق جهت دفع از راه بینی و دهن بسبب تلذیع بخاری لذاع ازان خلط و یا بسبب دیگر که منقبض گرداند دماغ را برای دفع آن و یا بسبب موذی دیگر لاذع آلات شم خواه از خارج خواه از داخل آن خارج مانند غبار و دخان و بوهای حار حاد مثل فلفل و عنا و کندر و مانند اینها و داخل نمودن فتیله در بینی و یا استعمال عطوسات و از داخل چون حرارت دماغ و سیلان رطوبت لاذعه ازان و یا انحلال ریح ازان رطوبت و یا تصاعد آن از اعضای ما تحت و یا استلای دماغ از رطوبات پس اولا از مریض تقدم اسباب خارجیهٔ مذکوره بپرسند اگر اقرار آن کند سبب همان باشد والا از سبب داخل بود بعده اگر آثار حرارت دریافت گردد سبب حرارت دماغ باشد والا رطوبت آن و عطسه حرکتی ست مر دماغ را همچو سرفه مر شش و سینه را که چون بر جرم آنها موذی وارد گردد در هر یک انانها متحرک میگردد بحرکت عطاسیه و سعالیه و کثرت عطسه در بیخ جاعفر زاد دیگی در ابتدای نزله و زکام بسبب حرکت مانع نضج دوم در ابتدای تپها که بسبب کثرت خود قوت را ساقط کند و دماغ را ممتلی گرداند سوم در شخصی که دماغ او بسبب حرکت گرم شود و ماده را بخود کشد چهارم در انجا که ماده در سینه بسیار یا خام بود مثل صاحب ذات الصدر را پنجم در شخص عادی بر عاف شدید و در چهار موضع نفع دارد یکی انجا که در سر سخار یا ریح یا ماده اندک باشد اگرچه پخته نباشد که گرانی سر دور نماید دوم انجا که در دماغ ماده پخته باشد اگرچه غلیظ و بسیار بود که دلیل قوت دماغ ست و از بیخبرت کسی که موت او قریب باشد و او را عطسه نیاید و اگر بمعطسات عطسه آورند و او را عطسه نیاید امید صحت او نباید داشت سوم در زنان باردر هنگام وضع حمل که براخراج مولود و مشیمه یاری دهد چهارم در فواق مادی که بسبب حرکت خود آنرا منحل گرداند بالجمله عطسهٔ معتدل نشان صحت ست و افراط ان باعث

آفت و در آخر امراض دماغی عنصر نضج ماده لیل خیرست و اهل هند گفته اند که موافق ترین اوضاع صاحب عطسه اینست که سر خود مائل بپیش دارد و برابر سینه و گردن پیچیده و دری بکسو کرده نشاید تا عطسه راست خارج شود و ضرر لاحق نگردد و رگی یا عضله کشیده یا پیچیده نشود **علاج** منع سبب نمایند و از اشیای مانع عطاس چکانیدن روغن گل خوشبو در روغن بید در بینی و گوش ست و نوشیدن حسوی گرم منع عطاس کند و گرم کردن سر و کشتن آب شیرین بیگرم بر سر و انداختن روغن بیگرم در سر و گوش و نهادن تکیه گرم کرده زیر گردن و شمیدن سیب و سویق و اسفنج بحری و فرنجمشک و کذا اخولنجان سوده در خرقه بسته نیز عطسه را زدارد و فکر دشتغان بهمات اکثر قطع عطاس کنند و گویند که بوئیدن افیون نافع و سعوط آب با دروج یا تخم او با نخاعیت مانع عطاس ست و سعوط آب گل خطمی با روغن گل آنچنانکه مفید و شدت صبر بر عطسه و تکلف باز گردانیدن آن سود دارد و علاج کافی ست برای عطاس ضعیف و چشم و گوش و اطراف و خنک مالیدن و دهان فراخ کشادن و خیاآوردن و نظر تیز بسوی فوق و ورچیری کردن و بر بستر غلطیدن و عضلات را بروغنها مرطبه مالیدن خصوصاً عضل الحنیین و بنا گوش و استغراق در خواب و انتباه باعث جلد مانع عطاس اند و غمز مولم باطن خنصر یا بهام و سبابه در نزد بعضی دلک باطن خنصر و بنصر با بهام در منع عطاس مجربست و گرفتن بینی و دهن از دست بقوت نیز نافعست و احتراز از غبار و دخان و آفتاب و بوئیدن چیزهای حاد للذع و مقام در هوای ردی و غیر آن که باعث عطسه شود ضرورست **و حکیم عابد** نوشته پیری از سادات که مبتلا باین مرض بود علاجش باین حسب نمودم اصل السوس ریوند هر یک چهار درم بار یک سائیده در اینکه یکرطل پوست خشخاش جوشانیده مالیده صاف نموده بس غلیظ کرده باشند جهاالقدر نخود سازند و خشک کرده از یکجا تا چار حب نخورند پس در یکروز ذرایل شود و در استعمال یکهفته او ذکرد استعمال خولنجان با نخاعیت اجزا نافع ست و گزاران جهابآب مذکور سازند بهتر باشد و آنجا که کثرت عطسه از گرمی دماغ باشد تبرید دماغ و تسعیط بروغنهای سرد مثل روغن کدو و روغن بنفشه و روغن آس و تضمید سر و پیشانی با طلیه بارده و بوئیدن کشنیز سبز و صندل و استحمام بآب شیرین بیگرم مناسب بود و اگر خون غالب باشد فصد و حجامت نقره نمایند و انچه از رطوبت دماغ باشد تنقیه دماغ بمسهل و سعوط ایارج نمایند بعده اگر اندک باقی ماند نشوقات و معطسات موافقه بکار برند **و بعضی** نوشته اند که اگر عطسه از قوت دماغ و ذکای حس آن باشد تدبیر یکه بر صداع از ذکای حس دماغی مسطور شد بعمل آرند و اگر از رسیدن بخار گرم بمبدا عصب یا دربطن اول باشد نخلجه از سکه در روغن گل و آب کشنیز سبز و آب پنیم ضفادع و عرق بید هر یک مکتوله ساخته بوسنید و یا اسفنج بحری که گل سفید سوده بران انداخته آب پاشیده باشند ببویانند و دست و پا محکم بندند و اگر مقدمه زکام باشد تدبیر زکام پردازند و اما بوئیدن شمامه افیون علویخان و گاه گل سرشو عظیم الاثرست و همچنین سر بخورقند و زعفران داشتن تتمه عطسه متواتر که باطفال عارض شود اگر سبش سیدن سردی بسر باشد باید که با دروج کوفته بیخته در بینی دمند و جلاب گرم بطفل و مرضعه دهند و گرده گوسفند یا بز بر آتش بریان نمایند و آبی که ازان سائل شود نیگرم در بینی چکانند و بنوشانند و زعفران و قند سفید کوفته بخورانند و ازدارشیشعان و زعفران پارچه رنگین کرده بر سر گذارند و سر پوشیده دارند و بوئیدن چوب سلیخه ترکرده و مالیدن سر طفل بخرقه خشن نیز مفید و اگر ازین تدابیر زائل نگردد ایارج فیقرا چند شب متواتر بر مرضعه بخورانند و زعفران و تخم گل سرخ و اندکی صبر بر سر پستان مرضعه مالیده در دهن طفل گذارند که بمکد و چون ازان باز اید سر طفل را گون دارند تا آنکه لعاب بسیار از دهان او برآید و گاهی زبان طفل بخرقه خشن میگیرند و اندکی کشیده نگاه میدارند تا آنکه آب و لعاب بسیار از دهان او برآید عطسه او زایل گردد و اگر حار یابس المزاج و قوی البنیه باشد آب نیگرم که دهان سبوس و پوست حب المحلب جوشانیده باشند بر سر زنند و اگر ضعیف القوه و البنیه باشد بر سر او آب گرم نریزند که باعث ضعف قوت او میگردد بلکه هر وقت اندک اندک شربت خشخاش یا دیاقودا که باطلا ساخته باشند بخورانند و مغز تخم خیار و تخم خرفه متشر هر یک سه جزو مغز بادام چهار جزو نبات برابر همه سائیده بلعاب اسپغول جهاالقدر عدس مقطع ساخته خشک نموده دائم زیر زبان او بگیلب نگاهدارند و این بسیار گفته جهت این مرض بگیرند دو دانگ سپوس و دو دانگ ماهی که آنرا سمک الرمل مانند و دو درم تخم سلخفاه و یا شیر مرضعه او بجوشانند تا غلیظ گردد و هر صبح و شام بآن طفل را لحق کنانند که اثر شیکوی نبخشد و معالجه کبار را در اطفال چندان تاثیری نیست و مجوز نه و اگر سبب آن ورم حار نواحی دماغ باشد با پت و حرارت بود و علاجش بعلاج سرسام کنند از تبرید و طلا و تمریخ سر بمبردات از عصارات مثل آب کاسنی

وکشنیز سبز وکدو تر وعنب الثعلب سبز وحی العالم و برگ کاهو وارزن وغنها مانند روغن گل و بنفشه وکدو و بلکه وبیست که اول محاسبت ساقین نمایند و بر دماغ مقویات آن مثل آبهای مذکوره نهند و هرگاه شروع تبرید نماید بر روادع مرخیات مانند فرانیدن و جالینوس گوید که محاسبت برگردن طفل منع عطاس نمیکند بلکه بعطسه آوردن حاجت باشد معطسات بکار برند و آن هر دوای حاد و مفرح مثل کهنه اش و مرقق سفید و عنبر یستر و فلفل و خردل و عاقرقرحا بدار فلفل و زنجبیل و اسطوخودوس و بندق هندی و عود صلیب و کبابه چینی و برگ خرزهره و برگ تبت و تنباکو و شونیز و گل سوسن و گل سرخ و زنجبیل و سداب و ابر سا و گندم در شیر عشر تر کرده خشک نموده و خاکستر پاچک دشتی منقوع در شیر مذکور و مرزنجوش و دارشیشعان و بندال و سمندر سپل و نوشادر و صعتر و نکهبکنی و مغز گنوگنجی سفید و تخم سرس و قرنفل و خولنجان و دارچینی و فلفلیه و نطرون مفرد و مرکب سوده سعوط و نفوخ ازان نمایند و یا بپر مرغ در بینی لصوق نمایند و یا بگیرند عاقرقرحا و مشک و سداب بری و صبر و لطوخ نمایند و بهتر آنست که محرورین ازین ادویه بپوشند و در بینی نکنند و گویند که بیخ کرفس خشک و شلجم خشک کرده و با دروج و حب الغار و قسط هر واحد سوده در خرقه کتان بسته بپوشند نیز محرک عطاس ست و جمیع اشیاکه دماغ را دفعة گرم گرداند عطسه آورد و نظر در قرص شمس ازین قبیل ست و سعوط مصطکی و فلفل مثل غبار سابیده نیز معطس و مخرج مواد بلغمی ست و از معطسات خفیفه شمیدن افیون و شاخ بادروج و زراوند طویل ست و بوی گل سرخ معطس محرورین ست و لطوخ باطن انف بدوای معطس بهتر از نفوخ و سعوط اوست چه درین صورت از نفوذ او بسوی نفس دماغ امان نیست ✦

رض انف

یعنی کوفته شدن بینی حدوث او از ضربه یا سقطه بود و اکثر در ابتدای جذام از صدمت اخلاط و فساد آن واقع شود پس انچه از ضربه و سقطه باشد یا مستر خی شود و یا غضروف انف بشکند و جالینوس گوید که رض انف یا بر استخوان او واقع شود و یا بر غضروف او و یا بر هر دو و مبادرت در علاج او واجب ست والا بعد ده روز علاج قبول نمیکند و صورت خشم و قبح منظر بعظم میگردد و بقری گوید که چون غضروف منخل گردد و از استخوان انقصای بینی جدا شود کمتر رجوع کند یا اتصال پذیرد علاج اگر خفیف باشد دران میل سطبر داخل کنند و برداشته مستوی نمایند و صبر و مغاث و اقاقیا و مرسوده بلعاب تخم بارتنگ حل کرده بر کاغذ مالیده بر بینی بچسپانند و اگر رض شدید باشد و غضروف که دعامت بینی از انست شکسته شود از شکستن او خوف ورم بود پس بزودی فصد سر و کنند و تلیین طبیعت سازند و پرهیز از غذای غلیظ نمایند و بهر حفظ مزاج دماغ که گرم نشود و مؤدی بسرسام نگردد اضمدهٔ بارد بر سر استعمال کنند و بعد ازالهٔ مادهٔ آنگه مسمی بمنشال و مفتاح الرحم ست و آن شبیه بمنقاش دو دهن او فراخ میباشد بدست منضغط سازند و همچنان اندر بینی درارند پس بگذارند که منخرین منفتح شوند و بالتمام زائل کنند بعده بینی را بدان بلند سازند و دست بران بمالند و بهر دو دست راست کنند حتی که بر حالت طبیعی خود نماید و ساعت ذمانی امساک او نمایند و بعد ازان پارچه بر انبوبه پیچیده و اقاقیا و مغاث بران طلا کرده اندر بینی نهند و ایضا الطیفهٔ نافعه درین انچه بر کسر گذارند صبر باش مر زعفران را مک سک گل ارمنی گل رومی خطمی لادن عدس ست با آب انثل یا طرفا طلا نمایند و یا پارچه یا کاغذ بهیئت بینی قطع کنند و داد و یا طلای صبر وغیره که مسطور شد طلا نموده بر بینی بچسپانند دو سه روز بگذارند بعده با بستگی جدا کرده اعاده بهمین ضماد نمایند و اگر بینی قایم نشود در منخرین دو چوب مثل میرد و صفحه بینی ساخته و بر هر دو جانب آنها سر بش آلوده نهند و بالای آن پارچه مذکور بچسپانند و در هر سه روز برارند و اعاده نمایند تا آنکه علت زائل شود و انچه بسبب جذام باشد علاجش علاج جذام ست

جفاف انف

سبب خشکی بینی یا حرارت مفرط ست چنانچه در حمیات محرقه افتد و یا یبوست شدید در دماغ چنانچه در مالیخولیا میباشد و یا در همه بدن چنانچه در احتراق عارض شود و یا خلط لزج که از حرارت اندک درخشوم بچسپد و خشک گردد و تشخیص هر سه نوع چنان نمایند که در یافت کنند اگر تب محرقه یا دق موجود بود سبب خشکی همان است یا یبوست باشد و اگر اجتماع خلط در بینی معلوم شود سبب خشکی خلط لزج باشد علاج نافعترین چیزها دران ادهان و عصارات بارد در طب مثل روغن نیلوفر و روغن گل و آب که و یا آب ترنج و آب نیلوفر و لعاب اسپغول و بهدانه و خطمی ست و کذلک مغز سماق بقر دایل وغیره و استعمام نیز مفید بود و یا روغن بنفشه یا کدو در بینی چکانند و روغن بمالند و اگر حرارت مفرط باشد قدری کافور در یکی از روغنهای مذکور حل کرده سعوط نمایند و تبرید با شربه و سعوطات بالعبه و البان و ادهان و اضمده و اند

یازده که در علاج امراض دماغی حار و جز آن مسطور شد استعمال کنند و لزوم حمام نمایند و صندل و گلاب و کافور بپویند و خیار و تربز خورند و در پیشی ادویه مذکوره بدون کافور بکار برند و ادهان یا شیر خران یا شیر خر در بینی بچکانند و شیر از پستان بر پیشانی دوشیدن و دیگر ادویه مرطبه بکار بردن نافع بود و انچه جالینوس گفته و حکیم عابد نیز در هر دو قسم تجربه نموده طلای پیشانی و مقدم سر با خرفه مضروب بروغن بادام و روغن کدو و سعوط آنست و انکه از خلط لزج بود بعد تلیین خلط بتقطیر روغنهای مرطبه مذکوره و البان و العبه و شرب مرطبات تنقیهٔ ماده از بدن و دماغ بمسهل و حب هلیله و قرص بنفشه و غراغر و مطبوخات و نشوقات و نطولات نمایند و بدوامت اطریفل کشنیزی مفید بود و جالینوس گوید که جمله ادویه سه گانه که در بحث خشم مذکور شد مفید این قسم ست و حکیم علی متفق است که درین نوع اول با آب گرم استنشاق نمایند بعده بروغن بنفشه بادام یا نیلوفر بار و غن گل بعد ازان طعام بخورند و اگر آن شور باشد اولی ست ✤

حکهٔ الف

سبب خارش بینی صعود بخارات حادهٔ لذاعه از مادهٔ حریفهٔ مجتمعه در بطون دماغ یا در محل دیگر ست و احتباس آن در بینی و در زکام و دیدان بینی و بثور و قرحهٔ بینی و در ابتدای رعاف و جدری نیز عارض شود پس تشخیص این اسباب چنین باید کرد که اگر آثار زکام یا دود یا بثور یا جدری یافته شود سببش همان باشد و اگر سرخی چهره بود و مریض را پیش چشم همچون جمیدن برق محسوس گردد مقدمهٔ رعاف باشد و اگر دفعة پیدا شود و بسرعت زائل گردد و اکثر وقت شمیدن هوای سرد حادث شود سببش صعود بخارات باشد علاج در ابخره بعد تعدیل مزاج بماکول و مشروب و تنقیهٔ بدن و دماغ از مادهٔ بخارات مذکور الف بروغنها و سعوطات نمایند و بهر تقویت دماغ صندل و گلاب و کافور در روغن گل بپویند و برای منع ابخره سفوف کشنیز و اطریفل کشنیزی خورند و حب الآس را خاصیت عجیب ست در استیصال ابخرهٔ حار مطلقا و از اشیای مبخره اجتناب نمایند و اگر ضعف قوت یا امری دیگر مانع از تنقیهٔ بالغ باشد نقوع مشمش بنوشانند که تنقیه برفق و تبدیل مزاج اعضا نماید و بقول این حنین خولان لطوخا و فتیلة نیز نافع حکهٔ الف ست و گویند که اول رگ قیفال زنند و بفاصلهٔ سه چهار روز رگ ارنبه نشایند و بعد یکهفته تنقیهٔ دماغ و بدن بحب بنفشه و مطبوخ هلیلهٔ زرد فواکهی علویخان و یا آلو باشربت ورد مکرر الیلیجی نمایند و بعد جهت منع بخارات و تقویت معده و دماغ اطریفل کشنیز دهند و غذاهای کم بخار و سرد خورانند و بروغن گل و بادام برابر چرب نمایند و در مقدمهٔ رعاف فصد سر رو کنند و انچه در بحث رعاف از اغذیه و ادویه مسطور شد بکار برند و در زکام و دود و بثور و قرحه و جدری علاج آنها نمایند و گویند که در حکاک منخرین اطفال سر که یکدرم تبه بمالند و اگر ازین زائل نگردد نوشادر در سرکه حل نموده بملایمت بر آن بمالند و اگر ازین هیچ زوال نپذیرد مستحکم باشد سر سوزن را اندک داغ کرده بر آن قدر بنشینند پس بر ان سرکه بمالند

حرقت الف

هرگاه مزاج منخرین از حالت طبیعی برگردد و سوء مزاج حار در وی اثر کند سوزش عارض شود علاج با رچه بگلاب و صندل آلوده بر بینی گذارند و در روغن گل با آب جی العالم یا روغن نیلوفر با گلاب استنشاق نمایند و در روغن کدو و شیر خران و امثال آن سعوط فرمایند و صندل و گلاب و نیلوفر و کافور بپویند و گیلانی گوید که گاهی در منخرین نوعی از سوء مزاج حار در غایت حرارت حادث شود باقی از شرح و تبصری گوید علتی ست که در بینی ظاهر شود و ازان در چشم اثر کند و انسان را ازان حالت صعب بهم رسد و آنست که می یابد انسان در بینی خود عند استنشاق هوای بارد حرقت لذاع که تا دماغ او برسد و اشک آورد و اکثر این حالت بدون استنشاق هوای سرد یافته می شود و حدوث این علت دلالت میکند بر بخارات حادهٔ لذاعه که از زکام اخلاط حریفهٔ لذاعه در بطون دماغ متحلل میگردد و چون این بخارات رد میشوند در بینی محتقن میگردند و احراق شدید پیدا میکنند و هر گه را زکام سوزش کنند و از جریان فضول دقیق حاد که در ابتدای زکام جاری میشوند بسوزند سببش آنست که مثل این اخلاط در بطون دماغ مجتمع میباشند مسام سر بسردی و غیر مسنه شوند و بخارات منعکس گردند از منخرین جاری میشوند و بآن چیزی ازان اخلاط حریفهٔ حاده مخلوط میگردد و پیدا می کنند و شرح این برای آن کردم که این سبب در هر دو موضع یاد دارند و علاج این تعدیل مزاج بدن بماکول و مشروب ست و قصد تنقیه اگر قوت احتمال استفراغ و زمانه مساعدت نماید و اگر مریض ضعیف القوة یا زمانه مانع از تنقیهٔ بالغ باشد نقوع مشمش بیاشامند و در احراق

این اخلاط را عبر یفه باشند بیفزایند پس این نقوع استفراغ را بتدریج می نماید و تبدیل مزاج اعضای او میکند و اصحاب سوء مزاج حار دماغ و کبد باستعمال آن مبتلا شوند و تغیر مزاج مستلزم امراض مختلفه میشود

احتباس شی در انف

یعنی بند شدن چیزی در مجرای بینی علاج اول بروغنها و قداری موم یعنی را از اندرون و بیرون چرب کنند و چند قطره از ان در بینی چکانند پس اطریفه معطسه که در اخر بحث علاج مسطور شد در بینی دمند و هنگام عطسه آمدن دهان و منخر صحیح بند نمایند و عطسه گیرند تا آنچه بیرون افتد و یا آنچه مناسب برارند و بدانند که اکثر هنگام تناول طعام سهر و یا عطسه و حرکتی دیگر بطفل عارض شود و بدان سبب چیزی که در دهن باشد از طریق حنک در مجرای بینی براید و تعفن پذیرد و بر نجاند و توحش و بدخوابی و ضعف اشتها و زردی رنگ و نحافت بدن ظاهر شود و باشد که تب خفیف لازم گردد و تنفس از جانب بینی یا اسباب نزله و زکام موقوف شود و هر ساعت دست خود بدان جانب ببرد و بمالد و تدبیرش همانست که مسطور شد و اگر ازین تدبیر بر نیاید طفل را بر پشت بخوابانند و دهن او را بدست گرفته دهان خود را بر منفذ بینی او گذاشته بقوت بدمند و عقب آن بلا فاصله بر منفذ مخالف آن که مفتوح ست ازان قوی تر دمند تا بر نفس آن چیز خارج گردد و گاه سبب آن بیش حیاشیم طفل میباشد و علاجش چکانیدن شیر مرضعه و یا ادهان مناسبه بهت و تدهین و ترطیب یا فوخ او با دهان مرطبهٔ مناسبه و پاک نمودن بینی او همیشه

سدهٔ خیشوم

و آن چیزی محتبس در داخل اوست حتی که شئ نافذ را از حلق بسوی بینی یا از بینی بسوی حلق منع نماید و سبب این یا غلظ لزج ست و یا لحم نابت و یا خشکریشه و از نشان این سده ست که غنه در آواز پیدا میکند حتی که منع می نماید فضلهٔ نفخ را از دخول خیشوم پس طنین کائن ازان حادث میگردد علاج در غلظی بعد از نضج بمنضج ملغم و تنقیه بمسهل و حبوب و ایارجات از عدس مقشر یکدرم جندبیدستر نیم درم افیون زعفران مشک هر واحد یک قیراط مرنیم درم جمها سازند و با آب مرزنجوش رطب سوده سعوط نمایند و هر چه برای خشم سدی مسطور شد بکار برند و اگر از لحم زائد باشد علاجش مذکور شد و بسیار باشد که بعمل دستکاری و خرط بینی از میل خاص بانف که بآن جرد ممکن باشد احتیاج می افتد پس مدام جرد نمایند تا آنکه پاک گردد و اگر کفایت نکند انچه در بحث بواسیر گذشت بعمل آرند و اگر از خشکریشه باشد علاج قرحهٔ یابس نمایند و گیلانی گوید باقی از شرح و سدهٔ بینی که با طفال از رطوبت غلیظه متولد از شیر غلیظ عارض شود علاجش اصلاح شیر مرضعه و پرهیز او از اغذیهٔ مغلظه و ریختن آب گرم بر سر طفل و انکباب بخار آن و مالیدن سر او بخرقه خشن ست و قبل ازین تدابیر عطسه آوردن و بر سر او روغن مالیدن جایز نیست

خنان

و آن مرضی ست که بینی را عارض میشود و ازان در او از انسان خنخنه ظاهر میگردد و بسبب او کلام متبین نمیشود و این غیر غنه معروفست گویند که سببش ورم لوزتین و یا لهات ست و لیکن بیشتر از خون و صفرا افتد و علامتش اینست که کلام مفهوم نشود و چون آب بنوشد از راه بینی بیرون آید و خناننیت بسیار بود و چشمها سرخ پر از اشک خواسته باشد با درد سر شدید و یا خفیف علاج اول در هر دو نوع رگ سر و کشایند و از آب کشنیز سبز و کلوه و کاسنی و کاهو تنها و یا حفض حل کرده غرغره نمایند و اگر این چیزها سبز بهم نرسد شیرهٔ آنها گرفته یا نقوع یا مطبوخ ساخته بکار برند و پوست انار و لایتی دمازو و نمک اندرانی برابر بوده با نگشت شهادت آلوده بر ورم رسانند در روزی ده دوازده بار و یا نوشادر و چغبای خشک و پوست انار و لایتی هر یک سه ماشه بدستور بکار برند مازو با آب خایا انار خام جوشش کرده غرغره نمایند که نفع عظیم دارد و اگر ازین تدبیر صحت نشود مسهل صفرا بعمل ارند از اعلی یا اسفل و عطسه آوردن دمی نیاب عظیم دارد و تدبیر خفیف از بواسیر انف بکار برند و بقول جالینوس از معالجات او آنست که مازو مسحوق را در اب انار شیرین چندانکه بپوشند بجوشانند چذب شود بعده خشک کنند و نصف او کندر و انزروت آمیزند و مرتبه دیگر با آب انار کرده ران مازو جوشانیده باشند بسر شند و بطریق سعوط و غرغره چند روز استعمال نمایند و الصاق بموم و روغن در بینی چکانند و تابه شدن آن مدام استعمال کنند و اگر این مرض از بودن سوء مزاج در کام بسبب مرض آتشک یا زکام عارض شود علاجش در امراض حنک خواهد امد

دیدان انف

که دیدان تر بجنبش رطوبت متغیثه در مقدم دماغ ست نشانش حکه در مقدم دماغ در بعض اوقات ست و خروج او در مخاط علاج بعد نضج ها دهٔ تنقیه بمسهل و جذب

وایارجات وبعطسات مثل کندش ومشونیز کنند وتناول اشیای مرطبه ترک نمایند وبادویه قاتل کرم مثل شیح وقسط ومرو وتهنیل وآب برگ شفتالو سعوط نمایند وبرگ شفتالو سایيده در بینی ایام متوالی نفوخ کردن مجرب ست وبالجمله هرچه در علاج صداع دودی وکرم گوش مسطور شد بعمل آرند

انتفاخ الف

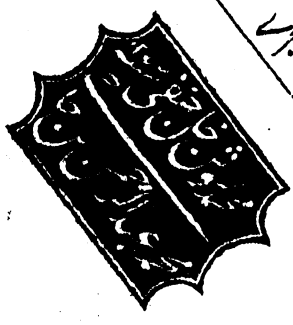
گاه در بینی اطفال انتفاخ بحدی عارض میشود که غلیظ وسطبر میگردد ودوجع می نماید وطفل بی آرام وسکون میباشد **علاج** ملاحظه نمایند اگر دران چیزی شبیه بغدهٔ صلب باشد در علاج آن تساهل ننمایند چه اکثر بورم کثیر الارجل منجر میگردد پس بایدکه مرضعهٔ او را پرهیز واصلاح غذا وشیر او نمایند واگر حاجت استفراغ باشد تنقیه سازند ودر منخرین طفل بقدر یکجه خردل سوده در پنبه پیچیده بگذارند تا آنکه آنرا بخراشد بعده علاج ادبر هم نمایند واگر بسبب صلابت احتیاج خراش او بحدید باشد بآهن بخراشند

انقباض الف

گاه انقباض وکشیدگی در منخرین اطفال عارض گردد وچون تنفس نمایند بهم آیند واکثر این مرض از فساد مزاج دماغ ایشان بهم میرسد **علاج** شیر مرضعه بر سر طفل قطور نمایند وشیر تازه دوشیده منجمد بانفحه بر سر او گذارند وبرگ اسپغول بالای آن بگذارند ودر بینی او روغن بنفشه بچکانند وسر او را بآبیکه دران خشخاش جوشانیده باشند بشویند وبر مرضعهٔ او ماء الشعیر دهند وپرهیز از اغذیهٔ غیر موافقه حاره فرمایند

تمت

خاتمة الطبع سپاس بیقیاس حضرت حکیم مطلق وشافی انواع السقام ومنت قدسی اساس بدرگاه مسبب الاسباب دافع امراض ومزیل آلام که از بهار مجلد ضخیم کتاب بعدیل وسفر فقید المثیل خاص در فن معالجات حاوی اقوال اکابر اطبای ثقات مغنی از اسفار سلف تفضل واحسان بر طالبان خلف نسخهٔ کیمیای مجسم مسمی باکسیر اعظم از افادات متطببت یگانهٔ زمان حاذق یکتای دوران رئیس کشور طبابت متقن قانون حذاقت تذکار حکمای متقدمین زبدهٔ اطبای متاخرین که نام نامی واسم سامی جناب ایشان زیب دایرهٔ عنوانست جلد اول از امراض راس تا امراض الف درسی وچهار جزء کاغذ تقطیع کلان باهتمام امید وار رحمت ایزد منان محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان وتربیت یافتهٔ خدمت برادر معظم محمد مصطفی خان برد الله مضجعهما واسکنهما فی روضة الرضوان در اوائل ربیع الاول ختمه الله بحصول الامنیة والاکمل ۱۲۸۵ هجری در مطبع مشهور نزدیک دودریعنی مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید هر یک از سه جلد باقی هم چهار چهار جزء مطبوع شده باقی هم قریب مرتب وملبار ے شوند



وجه ختم بر خاتمه

برای رفع اشتباه شائقان درین که کتب هذا مطبوع مطبع نظامی ست یا غیر مهر ودستخط صاحب مطبع در آخر ثبت نموده شد

اشتهار

چون این کتاب مستطاب قانون مسمی مشتمل بر جلد سوم کارست امید که ای اندر یا مطبع ما مجددان بعد از حضرت غیر دیگر از طبع نکشایند

صحیحنامهٔ جلد اول کتاب اکسیر اعظم

نمبر	سطر	غلط	صحیح
۵	۱۲	فنجدی	خجندی
ایضاً	۱۳	همنانی	سمسانی
ایضاً	۱۹	مصطفوی	مصطفوی
۶	۲۵	سزاوار	سزاوار
ایضاً	۲۸	برانکه	بهرآنکه
ایضاً	۲۹	اسحال	اسهال
۷	۴	زرب	ذرب
ایضاً	۹	گرمی ملس	گرمی ملس
ایضاً	۱۰	سرخی	سرخی
ایضاً	۱۱	مزاج	مزاج
ایضاً	۱۴	دموی	دموی
ایضاً	۲۰	وسبش	سبش
۹	۴	مثل انکه	مثل انکه
ایضاً	۷	اغذیه مرض	اغذیه مرضی
ایضاً	۱۲ و ۱۳	بحسب مرض	بحسب مرضی
ایضاً	۲۴	اغذیه مرض	اغذیه مرضی
ایضاً	۲۸	در تغذیه مرض	در تغذیه مرضی
۱۱	۲۹	سدد	سدد
۱۲	۱۵	ملاست	ملاست
۱۴	۲۳	ماشا	حاشا
ایضاً	۲۴	اضماد	اضماد
۱۸	۱۵	بنا برانکه	نه بهرآنکه
۲۶	۱۱	گندر	کدر
۳۲	۱۱	دیگر دولت	دیگر دولت
۳۴	۱۹	از قوای مصدوع	از قوی مصدوع

نمبر	سطر	غلط	صحیح
۳۶	۱۴	سبب آن	که سبب آن
۴۵	۹	روا	روای
ایضاً	۱۱	وبرودت	برودت
ایضاً	۲۵	خرون	خردل
۵۰	۱۱	بنگ	نهنگ
ایضاً	۱۴	بنگ	نهنگ
ایضاً	۱۵	نطوخ	لطوخ
۵۲	۱۳	برنوف	برنوف
۵۴	۲۰	خصی لیان	حصی لیان
۵۵	۱۴	وسقطه	وسقطی
ایضاً	۲۶	منتقلع	منقلع
۵۶	۱	وبشراب	بشراب
۶۶	۱۴	متخلل	متخلخل
ایضاً	۲۶	سرکروه	سرکرده
۶۷	۲۸	سگ	سک
۷۰	۴	بدشگال	برشکال
۷۲	۱۸	بعرق	در برگ غار برق
۷۳	۱۷	وشیح	وشیح سوسن
۷۶	۳	درصداع	درصداع
۸۰	۱	مکث	مکث بسیر
ایضاً	ایضاً	فعل او صبر	فعل او
۹۵	۷	نضیع	نضیع مابد
۹۷	۲۱	بلیون	هلیون
ایضاً	۲۴	برگ خار	برگ غار
۹۸	۶	جوزبوا	هیل بوا

نمبر	سطر	غلط	صحیح
۹۹	۱۷	ریح بیخ خارجی	ریح خارجی
۱۰۴	۶	مرماق تر	موافق تر
ایضاً	۱۸	بیسی	صدیم بیسی
ایضاً	۲۹	جصر الخضرا	حبة الخضرا
۱۰۷	۱۳	از قرابادین	در قرابادین
۱۰۹	۲۷	بکنیه	نکنند
۱۱۰	۲۷	ناصیه	ناحیه
۱۳۹	۲۸	ابع	ربع
ایضاً	۲۹	عریض	عریضی
۱۴۶	۱۷	هیجان	هیمان
۱۵۱	۱۶	حجت	وضع
۱۶۱	۲	طلای خرد	طلای نرد
ایضاً	۱۹	قوبا	قوما
۱۶۴	۱۹	واندکی	اندکی
۱۷۴	۲۲	تشویش	وتشویش
ایضاً	۲۷	فراموش	وفراموش
۱۸۸	۲۲	هیجان	هیمان
۱۸۹	۲۲	هیجان	هیمان
ایضاً	۲۴	شبابی مزاج	شباب وضاج
۱۹۲	۱	صندل سرخ	صندل سرخ
۲۰۳	۲۵	دغم ودهم	دغم وهم
۲۱۰	۲۴	ولویند	وگویند
۲۲۶	۶	درباب	درباب
ایضاً	۱۶	محبوب	محبوب وبرای
۲۲۷	۸	ازله	ازاله

نمبر	سطر	غلط	صحیح
۲۲۷	۱۷	بصفرا ونم	بصفرا ونم
۲۳۰	۳۸	وتضمین	وتضمید
۲۴۱	۳	خوب	خواب
ایضاً	۲۰	مدد خمی ان	دردی حمی ان
۲۴۵	۱۶	گل حریف	گل حریف
۲۴۶	۲۲	نان فطیر	نان فطیر
۲۵۳	۲۱	میشود	میسود
۲۵۴	۱۷	خرفه	قرفه
۲۵۸	۱۹	داول	دراول
ایضاً	۲۱	قرح	قروح
۲۵۹	۱۰	دخال	بادخال
ایضاً	۱۱	نیز نافعست	نیز نافعست
ایضاً	۲۹	آتش	آبش
۲۶۳	۷	نشود	شود
۲۷۵	۲۰	اضماد	اخماد
۲۷۶	۱۵	فترات	فترات
۲۷۸	۸	ترید	تبرید
۲۷۹	۱۴	دردبارد	دردبارد
ایضاً	۲۱	شرور	شیرو
۲۸۸	۲۴	مذکور شد	مذکور شد
۲۹۰	۵	بالسویه	بادویه
۲۹۲	۱۷	لابیه	نائبه
۳۰۴	۸	زیرد	ابرد
۳۱۰	۲۸	شنبلیدت	شنبلیند
۳۱۱	۲۷	بجکمنک	بجکمنک

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۱۲	۹	اولی است	اولی است
۳۱۳	۴	جاورشیر	بازورشیر
۳۱۴	۲۴	مشوش	مشوش قلم
۳۱۸	۲	پچش	پخش
۳۲۲	۲۷	مزاج آله	مزاج گله
۳۲۴	۱	ویابعده	ویاجعده
۳۲۹	۱۶	رقیق	دقیق
۳۳۴	۲۹	دربرابی	ازبرابی
۳۴۴	۱۲	زایراد	ازایراد
۳۴۵	۱۰	وبادی	وبالح
۳۵۰	۱۹	اردطرفه	آثارطرفه
۳۵۲	۹	بیدبده	بیدپده
۳۶۱	۲۸	خفاکشنیز	خفاکشنیز
۳۶۷	۱۲	این دارند	این را رند
۳۶۸	۹	غلفل سایه‌دیم	غلفل اسپیدیم
۳۷۱	۵	وزن است	وزن
۳۷۹	۹	خریف	حریف
″	۷	برلی	برنی
۳۸۲	۱۵	ریم سفید	ریم سفید
ایضاً	۱۹	عروق کبرز	عرق کشیر
۳۹۲	۶	خون نماند	خون نزائد
۳۹۶	۲۷	درشوح	درشرح
۴۰۵	۲۶	قابل	مایل
۴۰۷	۹	شیوط	شبوط
۴۰۸	۱	تاچهاردز	تاچل روز
ایضاً	۷	بهنگوت	هنگوت
ایضاً	۹	ترملی	نرملی
۴۱۲	۱۹	تقرر	تصرر
۴۱۳	۱۹	درصلب	درصلب
۴۲۳	۱۱	خمورچشم	صمبورچشم
۴۲۴	۸	مشیمیاد	مشیمیه بود
۴۳۲	۱۹	حادشا	حادث
۴۳۱	۲۷	بشیاب اصفر	اشتعال بشیاب اصفر
۴۳۲	۷	جاسیه	جادرسیه
۴۳۳	۲۸	دشمس	وحرشمس
۴۳۴	۱۴	شد	شدید
۴۴۴	۲۹	حسن	جفن
۴۴۵	۱۵	صبیان	صبآن
۴۴۶	۱۸	تبقدم	دتبقدم
۴۴۷	۸	اثبات	انبات
۴۴۸	۲۷	نقلب	منقلب
۴۵۹	۵	بنوعی سطر	بنوعی کرسطر
۴۶۱	۳	راجرای	دراجرای
۴۸۴	۲۴	نبسوی	پس سبوی
۴۹۷	۶	خناق	خنان
۵۰۰	۲۹	دوردمزاج	سوءمزاج
۵۰۲	۲۸	شقیقه	باشقیقه
۵۰۵	۴	لطوخات	لطوخانی
۵۱۴	۵	خرما	خراما
۵۲۴	۳	صوت	صوت
۵۲۷	۱۳	ورطب	وتلهب
ایضاً	۱۳	حب	حب افرنجیه
۵۳۳	۱۹	نمایند	نمایند
۵۳۴	۱۵	معطلات	معطسات
۵۳۵	۳	نمیکند	میکند

تمت